

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_190541**

UNIVERSAL  
LIBRARY











جلد اول

تفسیر صفی

## بنام خداوند بخشنده مهربان

یکی از آثار ادبی قرن وردهم که از جهانی دارای اهمیت خاصی بوده مخصوصاً در نظر متصوفین و بهروان طریقت تصوف و عرفان مقام ارجمنندی دارد که ست به تفاسیر بیشمار که عربی و فارسی پرداخته شده که باره از آنها بچاپ رسیده و بسیاری دیگر هنوز منقطع نگردیده اند و هر يك از جهتی طرف توجه عامه قرار گرفته است گذشته از نظر ادبی حاوی اشعار بغز متین و درعین حال مہیج سالکین راه یقین است تفسیر صبی شامل سه قسمت مهم میباشد که عبارت از: ۱: ذکر تمام قرآن محمد ۲: ترجمه بحث اللفظی صحیح اعرابی فارسی ۳: تفسیر منظوم فلسفی و ادبی که علمش محکم و مطالعه آن هر خواننده را بقدر معرفتش نکات دلفینی آشنا می کند که غالباً لطایف تأویل بی میرد.

پروفسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی بدین معنی گواهی می دهد ( صفحه ۱۲۶ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون ) مرحوم اعتمادالسلطنه که یکی از رجال دانشمند و وزیر فرهنگ وقت بوده شرح مبسوطی دائر بر تعریف و توصیف ابن نمبر نگاشته که عیناً در طبع اول این تفسیر بچاپ رسیده است چیزی که باعث تعجب است با اینکه مرحوم رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحا که معاصر مرحوم صفی بوده ابتدا سطرپی راجع به تألیفات کتب ایشان در هیچ يك از آثار خود ننوشته اند فقط آقای رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر بطور خیلی مختصر بدان نموده اند اینک برای آنکه شرح حالش برای همیشه محفوظ باشد بدین چند سطر قناعت مسماید

مرحوم حاجی میرزا حسن ملقب بصفی علیشاه در تاریخ ۳ شعبان ۱۲۵۱ هجری در اصفهان تولد یافته بدین محمد باقر اصفهانی ملقب بصفی تجارت اشتغال داشته پس از چند سال که در اصفهان مشغول تجارت بوده برای توسعه تجارت با جهات دیگر به یزد مسافرت نموده و در آنجا اقامت گزیده در آن وقت مرحوم صفی پاشاه حور دسال و هنوز بعد ناوغ رسیده . ( بناگفته خود مرحوم صفی علیشاه که خمای مختصر در مقدمه تفسیر چاپ اول ذکر نموده ) مرحوم صفی علیشاه پس از ورود یزد تحصیلات اولیه خود را در یزد فرا گرفته و از علوم رسمیه بهره مند گردیده و در حدود سنه ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۲ هجری از یزد بعزم رفیق مکّه معظمه از راه هندوستان عربیت می نماید مدتی در هندوستان رحل اقامت افکنده بعدا بعزم زیارت بیت الله از هندوستان حرکت نموده و پس از زیارت بیت الله مجدداً بهندوستان مراجعت می نماید ( بنا بگفته خود با اغلب از مشایخ عرفای ایران و هند و قسطنطنیه ملاقات نموده و از بعضی قلل مستفیض گشته ) در این مسافرت از اصفهان یزد و از یزد بهندوستان قواعد فقر و سلوک را که اخذش منحصر و منوط بخدمت و قبول ارادت است باتصال سلسله عرفا بدست آورده و مشغول تألیف و تصنیف گشته زنده الاسرار را که نظمش محکم در اسرار شهادت حضرت خاامس آل عبا (ع) و تطبیق با سلوک الی الله است بنابدستور استاد خود آغاز و در همان هندوستان بانجام رسانیده است بعداً بعزم ارض اقدس رضوی (ع) از راه عتبات بشراز و یزد باصفهان مراجعت نموده در شیراز درك صحبت جناب رحمت علی شاه را نموده از اصفهان بعزم طهران حرکت و تا آخر عمر در طهران بسر برده و پس از ۶۵ سال در ۲۴ ذی قعدة ۱۳۱۶ پس از دو روز تب نزدیک غروب آفتاب رخت ازین دارفانی بر بسته و بسرای باقی پدوسته .

مدفن آن مرحوم در منزل شخصی خودش در تحت قبّه مزینی واقع است که فعلاً محل توجه پیرواش می باشد و

بتصدی و اهتمام صبیہ اش بانوشمس الضحیٰ که یگانه بقبة السلف آنمرحوم است همواره دائر و هرشب آن مزار محترم معمور و منور است مرحوم صفی علی شاه مردی نیک محضر و خوش محاوره و هرگز در صدد تعرض کسی بر نمی آمده و اگر احیاناً کسی مزاحم او میشد تحمل مبنموده و هرگز در صدد انتقام بر نبامده است جمع کثیری باو ارادت می ورزیدند و او را قطب سلسله نعمت الهی می شناختند مریدانش از او کرامت ها نقل میکنند . مرحوم صفی علی شاه بیشتر اوقات در گوشه انزوا بتحریر و تألیف و تصنیف پرداخته است طبعی روان منطقی استوار داشته است آثارش بدین معنی گواه می باشد . آثارش که تا بحال بچاپ رسیده عبارت است : ۱ - زبدة الاسرار ۲ - بحر الحقایق ۳ - عرفان الحق ۴ - مبران المعرفة ۵ - دیوان غزلیات و قصاید و از همه مهمتر همین تفسیر است که مدت دو سال وقت صرف نموده تا آنکه موفق بانجامش گشته این رباعی ساده تاریخش می باشد :

من خوب تر از ترجمه قرآنم      من معجزه نی بهین برهانم  
تاریخ ح. داز زبان خود میگویم      تفسیر صفی هادی گمراهانم  
( ۱۳۰۷ )

اساساً تمام آثارش قابل تقدیر است علاوه بر سرودن شعرو نظم در نشر نویسی هم یکی از نواغ عصر خود بوده که نگارنده نمونه از شش که در مقدمه تفسیر چاپ اول نگاشته اند و در حقیقت مطلع این تفسیر میباشد در ذیل می نگارد

اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ح . م .

خجسته جوهر یکتای حمد و ستایش ، و شایسته گوهر مصفای مدح و بیاض ، که صراف بازار فصاحت بنظام ترصیع منظوم دارد ، سلطان قادر بی نیاز را سار شاید ؛ که بهین گوهر شاهان زمان ، از عثمان سلطنتش نمونه ایست ، و دیبای بی بهای توحید که نساج کارگاه معانی بتار و پود عبارات بدیع ، منسوج آرد ربّ و دود را هدیه سزد ، که مهین کشور وجود از مالک جودش گوشه خالق حملی که پیکر شاهد اسانرا بحلیه دیبا ، و طلعت زیبای اَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ التَّقْوِيمِ سار است ، قادر کریمی که روزی بندگارا روز بروز از خزانه مدرمت خوش مقدر داشت ، آدمیرا طبق وزبان داد تاجز ثنائش نکوید ، و شاد نعمتش بجوید ، چشم و گوش بخسبد ، تا جز در آفات قدرتش ننگرد ، و بغیر صوت حقیقتش نشنود ، عقل و هوش عطا کرد ، تا ره بوحدانیتش برد و پی اربوبتش بر دارد ، دست و پای کرامت کرد که بسوی او بازد ، و نکوی او گراید :

سفره گسترده از تو عمد سائی      خان و ایمان داد اگر ربائی

اوراق کتاب آفرینش را دست صحاف مرحمتش بر شنه حمل المبین رسالت شمر از دست و رسول امی را آموزگار دستان تربیتش تملوه قرآن مجید در تمام آفاق تا قیام قیامت بلند آواره ساخت .

حد حمد حق نداند هیچکس      حسرت آمد حاصل دانا و بس

والصلوة والسلام علی حرالوری سبا ، و اشرف الانبیاء حسبنا ، المنصوص بخطر النسوة ، و المنصوص بختم الرسالة ، معدن العلم ، و منبع الاسرار ، مهبط الوحی ، و مرجع الاررار ، محمد الم محمود صلوات الله علیه و علی آله المجباء الثقا ، سیما اول سلسله الولاة ، و مطلع نجم الهدایة ، مرکز دائرة الشرافة ، و شرف سر بر الخلافه ، بدالله المبسوطة فی الخلاق ، و عنده الناطرة فی الحقایق ، رافع اعلام العلم و الیقین ، و قاطع اعناق المشرکین الصالین زوج التول ، و اخ الرسول ، یعسوب الدین ، و امام المتقین اسد الله الغالب ، امیر المؤمنین ، علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه .



بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى

جلد اول

## تفسیر صفی

للعارف الكامل جناب مستطاب

سراج الوهاج افتخارالحاج حاجی میرزا حسن

الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرماہ شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خنام بچاپ رسید

چاپخانه علمی

آذر ۱۳۱۷





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

معی قرآن سظم آره تمام

با رحمت سوی او گیرند سار  
مرصفی آمد بگمار و کلام  
راسم و رسم و شرط و بشرطی برون  
هم هسی کی زدر آنگه درای  
پس بجل هسی اولرن بو حك  
اندر آن هسی بگنجد وصف وحد  
بر تر اس از لاشتی رفعتش  
در بحلی اولین آیات اوست  
خلق ار آن گشدد صادر فوح فوح  
ور پی نظیم حق اندر سجد  
هر وجودی شد بعدی مستقل  
ابن بود گرداری از معنی نوا  
روز و شب باشد ز مقدار فلك  
كاندر آنجا شب نباشد روز نیست  
ثانی اعیان تمام ممکنات  
در ششم ملك شهود اعنی که جسم  
با تو گویم گر بفهمم از زانانی  
ذات مطلق آید و الله شود  
احمد اندر دور هستی نام اوست

با بشکر آنکه دادم طق و کام  
با رسول رحمت آمد در خطاب  
اب رحمت را حلقان کرد سار  
بهر شرح این سه نام با طعام  
هسی او بود در عن صمون  
داش هسی بود باب سرای  
پای ادراکت بود همواره لك  
هستی مطلق بود ذات الاحد  
فید و اصلاقت دور ارحصرتش  
هسی دیگر که طل ذات اوست  
بحر اللهیت آمد خون بوج  
عقل اول گشت پیدا در وجود  
شمس رحمانیتش افكند ظل  
معنی رحمن علی العرش اسدوی  
گر تورا گوید كس از وسواس وشك  
پس مراد از خلقتش روز چیست  
رتبه اول شد اسماء و صفات  
رتبه پنجم مثال آمد باسم  
نكته نكر خوش روحانی  
شش برابر چون یکی باده شود  
هستی کون و مکان زانام اوست

باشد از حق عمرو بوفقم امید  
اسدا از نام حوش اندر آکاب  
کرد سم الله رحمن الرحیم  
رحمت او سابق آمد بر غضب  
کمز محفی بود آن سلطان ذات  
با سابی ره بگفتم در دست  
دیگر از نفس و ناویک حه سود  
اسم و وصف ار ذات اومشق بود  
ور شتون شرط و بشرطی برون  
لك هسی همچنان باشد که بود  
شد معنی او با سماء و صفات  
سر بسر گشدد ثابت یا ثقات  
حمله شد موحود بر هر رسم واسم  
گشت هر شبی ز بعش کامیاب  
روور خلق ارشش حجه فقرور کرد  
بد بهاری بی خریف و بی تموز  
كاندران شش رتبه شد خفت تمام  
هست ملکوت اربتن داری بوروب  
شمس حق ز این شش حقه در تابشت  
یازده باشد اگر دائی عدد  
کو بعالم قطب و جان عالم است

ار پی تفسیر قرآن محد  
باب گنج علم خود ذات قدیم  
این اشارت بود یعنی در سبب  
سابق از ایجاد کل ممکنات  
گویم از هستی بیانی در بحث  
گر بداری ره بتحقیق وجود  
ذات باری هسی مطلق بود  
مطلق ار شرطت و باک ار جدد و حور  
بیست اورا هیچ شرطی در وجود  
موح اول باشد از دریای ذات  
در مقام علم عین ممکنات  
نفس و افلاك و عناصر روح و جسم  
بحر رحمت گشت خود را داد آب  
خلق اشیا حمله در شش روز کرد  
اندران حضرت نه شب بود و نه روز  
کو مراد از سه باشد شش مقام  
سیمین جبروت و رابع در فتوح  
از بیان سته مقصود این شش است  
هو که باشد نام آن ذات الاحد  
مظهر الله عین خاتست

## سورة الفاتحة

فیص رحمانی بر اشیا شد جو نام  
رحمت رحامیش بر ممکنات

گفت از فیص رحیمی بر کرام  
فیص هستی داد هر حا یا ثقات  
محمی بود این ز شرح بسمله

فیص رحمانی بر اشیا شد عیم  
رحمت خاص رحیمی بر خواص  
حسین بنفصلش رمای حوصله

فیص خاص احمد بود یعنی رحیم  
یافت در قوس صعودی اختصاص

### سورة فاتحة الكتاب و هی سبع آیات مدنیة

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۳ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۴ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۵

ستایش مرخدا یراست پروردگار جهانیان بحشاید مهربان پادشاه روز جزا را میرسیم و از تو طلب یاری میکنم

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۶ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۷

هدایت کن ما را راه راست راه آنان که انعام کرده برایشان به راه آنانکه خشم گرفته برایشان و نه گمراهان

ار فیوس عام و خاصش در نمود  
حمد او هر يك ز موحودات او  
از پی فیص رحیمی در رشاد  
تا جهان كو كرد حمد خود بسان  
رحمت عامم بود ایجاد خلق  
آنكه اشیارا بهسی غلست  
حمد عارف بر جمال و یاد اوست  
هسی عارف رود یکبار پیش  
بسی یکم ما سوانی در بطر  
بعد آن کار است عالمرا حسن  
حمد عام اینست کاری در بطر  
حمد را گفتند از باب کمال  
ما یکی فرمان بر وعد و وعید  
عشق آمد دار غرت بر فروخت  
سنگی آورد و حجر و اضطرار  
آن دگر فرمان برد از ش و کم  
ایچنین عیدی بود منصوب وصال  
رغمه رفته گهری افزون بود  
رهرو از گمراه یابد امیار  
عشق بر خود داشت اندر ذات خویش  
حب ذاتی باعث ایجاد گشت  
حمل بار عشق چون گردد عرس  
غیر آدم هیچ شبئی دل داشت  
هم ر آدم امحایها کرد بار  
تا نگوید بدلی این راه را  
ببند او را آنکه او حشم و بست  
کی گزارد عشق کامل سیر او  
بنده گفتن غیر بنده بودن است  
این عبودیت ز عشق است و باز  
طلعت حق احد است و جبر است  
بوالبشر با این شان مسجود شد  
با خود اندیشید ابلیس لعین

حمد او گوید ذرات و خود  
گوید از تکوین خود بذات او  
حمد خود آموخت هم او بر عباد  
حمد او گوید حمله اس و حار  
رحمت خاصم رسول باک دلق  
باعث ایجاد خلق از رحمت است  
بجهر از عالم و ایجاد اوست  
حمد خود گوید حق اندر ذات خویش  
از وجود و بود عبری بجهر  
رحم دیگر کند در یوم دین  
نعمت بجهر و حد داد گر  
مر نا باشد بآن حسن و جمال  
کاین بود باب اطاعت را کنید  
هسی عاشق در آن یکباره سوخت  
یافت از شه آبرو و اعتبار  
برد و رهم بود از هر شکم  
به عقل او ره سیر ز عشق و حال  
تا که از فرسنگها بیرون بود  
باب رحمتها شود بر بنده باز  
روی خود میدد در مآت خویش  
عرش و عرش از خود اوسیا دگشت  
بس ابا کردند زان افلاک و ارض  
عرض معنی حزنا و حاصل داشت  
گشت تا از هستی خود پاک بار  
هم ببند چشم غیری شاه را  
در مقام عشق او محکم پی است  
تا پرستند وحه او را غر او  
کاسن جز بوجود افرو دست  
طاعت بی عشق مکر است و محاز  
یا ولئی کاین دون را مطهر است  
وان بلیس از برك او مردود شد  
کزحه من خائن شدم آدم امین

عین حمد اوست بود ممکنات  
گر کسی حدش کند با انقال  
بعد بسم الله بجزیر المرسلین  
ای بی رحمت اندر حصرم  
نکه در حمد خاصش محفی است  
حمد موحد بر خلاق واحد است  
حمد او باشد بآن حسن و جمال  
حمد خاص الخاص اندر جسحو  
حمد خاصان این بود کاری بیاد  
آری اندر رحمت مخصوصه روی  
سفره گسرد از بو عید ناشی  
شه فرساده است راسقلال خوش  
آن یکی بیچکم و فرمان داد حان  
و آن دگر تمثال شه دید و رقم  
فارع از اندیشه بیم و امید  
برد فرمان ما که او را نان دهد  
گرهها باز باشد محلف  
روز دین کاسرارها گردد عیان  
بیش از آن کر برده آن سلطان ذات  
بر ظهور آن جمال دلفروز  
خود مخاطب عشق بر لولاک شد  
عشق افشار پی شوریده  
برد آدم را زیر بار دوست  
بر فای خویشن بند کمر  
پرد ها بر بست بیش آن حامل  
گوید از ایاک بعد سبعین  
پس فنا مسلزم این بند گشت  
بنده آن باشد که ببند روی او  
عشق هم ناید بدل بیعلتی  
مظهریت هم شان احمد است  
چون بودش عشق اسکنار کرد  
گفت حق آدم همه عجز است و درد

ظاهر از بودش وجود ممکنات  
در مقام بندگی یا بد کمال  
حمد لله گفت رب العالمین  
باش رهبر خلق را از رحمت  
وان تولا بر بی و بر ولست  
کو بر رحمت بر خلاق واهست  
هیچ ناید ما سواش در خیال  
این بود کثر بطق او گوئی ناو  
حسن خلقت را ز مبدأ ما معاد  
کان رحیمی رحمت است ای نیکبوی  
حان و ایمان داد اگر رمانی  
زرد اهل معرفت مثال خویش  
بیش آن مثال یکو در زمان  
در اطاعت شد زرد بیچکم دم  
سنگی شه گزید از عقل و دبد  
آچه بروی بود مقسوم آن دهد  
آن يك اذرا هست گامی منحرف  
می بر افند برده از رخسار جان  
رخ نماید طاهر آید در صفات  
بجحانی کرد عشق برده سوز  
کو بخلقت باعث افلاک شد  
رند عیاری حقیقت دیده  
ما کد همدست خود در کار دوست  
تاح بدهد با بد از محبوب سر  
از شعاع غیبت و نور و حلال  
کس باشد در میان جز شاه دین  
اندر این مردن هرازان زندگیت  
سنگی او کند بر خوی او  
علت آن باشد که بیبی طلعی  
کاندرا آدم مخفی از ایزد است  
عجب را اسبزه بر دلدار کرد  
تو سرا یا عجب و انکار و نبرد

خواهد اوارى كلف صد عنرو غنو  
باز بشو از صراط المستقيم  
همچو خطی در میان نقطین  
خواند اورا مباحق راه راست  
در صراط راست گر معوج روی  
راه پیودن بوفق عقل و شرع  
هر مقامی نعمی و خنی است  
اهدنا گفتی سراوار کرام  
در صراط المستقيم این اهدنا  
شرح این احمال اگر خواهی یکی  
تا صراط مستقيم طی شود

تو کنی در هر نظر صد ظلم و سهو  
کوست از مار است تا ذات قدیم  
نقطینش حق و خلق آمد بین  
راستی باید ز حق در راه خواست  
منحرف گردی ز ره خارج شوی  
حفظ آداب و سنن در اصل و فرع  
عارفان را مژده بر رحمی است  
در اولین کلام است تا آخر مقام  
میرد بی اجراف تا حدا  
رو فرو در بحر تفسیر اندکی  
دل بامداد تو محکم پی شود

سجده او گر نمائی بنده  
هست ما را تابعی راهی دقیق  
در میان هر دو نقطه ای حکیم  
راستی ثابت در این ره بودن است  
آن گروهی کز ره اندر منزلند  
تا بآخر کان وصول است و لقا  
رحمت حق محسین را حاصل است  
دین دعا ره بر تو واصح شود  
اجرافت از صراط اعتدال  
یارب این ره بر صفی کن مسقیم  
از بس سع المانی در کتاب

بر عنایانم چو او زبینه  
عارفان خوانند آن رهرا طریق  
هست يك خط مسوی و مستقیم  
راست رهرا همچو ره پیودنست  
اندر آنعت علیهم داخلند  
سده را سازد زهر قندی رها  
محسن اندر منزل از ره و اصل است  
در سلوكت عون حق رهبر شود  
بر یمن و بر یسار آمد صلال  
تا آخری ر لغزشی ز سم  
هم رحمت کرد دیگر فتح باب

سورة البقرة مائتان وست وثمانون آية مدنيه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم حدای بحشایده مهربان

ورقة البقرة  
٢٨٠ آية

الَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ۚ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا

این است کتابی که بیست شکلی در آن راهنماست بر هر کار را آسان میگرد  
و نهایی و بنا میدارد بار را و آراجه

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۚ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۚ

روزی کردیم ایشان را نفقه میکند و آسان میگرد  
تا آنچه فرو فرستاده شد سوی تو و آنچه فرو فرستاده شد پیش از تو و به آخرت ایشانند پیونددگان

هستی مطلق رعب ذات خویش  
صورت الله گر دانی مقام  
زان سبب موصوف بر لولاك شد  
خود الف بود آنکه آمد لام شد  
رین سه رته در کتاب آسان که بود  
تا بو دای بعض آفاق را  
از الف کرد ابتدا و لام و مم  
اول الله است و ثانی حبرئیل  
و بیس هستی حبرئیل ذوالعطا  
مقن را هست هادی بی ررب  
عالم اعیان که عیب مطلق است  
چون راوصاف کمال آمد ظهور  
کون جامع بود آسان در شهود  
مر یقیمون الصلوة این گروه  
در ره حق بی تنها نان دهند  
موقند آنجمله را بی معدرت  
زهره شران بدرد از بهیب  
بر شفیعیان بهربان مانند به کام  
اسا افند از خجلت برو  
نامه خود را بحوان چشمی بهمال  
حاکمان در بحر غم مستهلکند

خواست گردد جلوه گر آیات خویش  
شد محمد ص مطهر جامع نام  
باعث ایجاد آب و خاک شد  
لامع آن شمس الاحد را کرام شد  
اندا فرمود سلطان وجود  
سر این بقید و آن اضلوا  
تا رخا در راه یابی بر قدیم  
عقل فعال اوست از روی دلیل  
ر اندا گردد دهد بر منها  
کاهل ایامند در معنی غیب  
برد ارباب یقین علم حق است  
گشت ظاهر از مقام علم و نور  
بهر آسان داد عالم را نمود  
ثابت اندر طاعت و تقوی حوکه  
حون مقام جهد آمد حان دهد  
هم بحشر و بعث و روز آخرت  
هم شود محطی را سان هم مش  
همچو مأموم است در زاری امام  
این میبها یکی گوید که کو  
اندرین ثبت است آن افعال و حال  
رفته هستیا سراسر مندکند

از احد کاتلاق ذات الله ند  
ممکنات از بحر او مایند موج  
گرد اشارت از الف و لام و مم  
لام را باشد بهات حرف مم  
از مقامات ثلاث آغار کرد  
از بس سماع المانی کاندرا آن  
این اشارت بر سه رته است از وجود  
منهی باشد محمد ص در نمود  
گفت جمع عالم است ای وجه  
معنی آگاهند کلمات شهود  
اندر آنجا حون شعر اندر نوات  
طل بورش در عنان ممدود شد  
هم کسد از بهر آسان ذکر غیب  
رزق خود افاق بر مسکن کسد  
آچه نازل بر تو کردم ای رسول  
چون بر ارد این ذراری سرز خاک  
آش قهر آید آن ساعت بطوف  
نامه ها آید خلا یقرا بدست  
فر و هنگت راجه کردی ای خبیس  
چونکه بید نیست بر جا زبده  
با خود آید در خطاب آن ذات پاک

گشت ظاهر در صفات الله سد  
مشمش شد فرقه فرقه فوج فوج  
رین سه رته بعد رحمن الرحمن  
يك دریاب این اشارات عظم  
باب رحمت بر حلاق مار کرد  
حمد خود آمورد او بر مدگان  
گر مراب را شناسی نا شهود  
ز آنکه دارد جامع در وجود  
یا عبادی فاعلموا لا ریب فه  
حاکم ارباب است و خارج در نمود  
مدرج بودند و محفی ممکنات  
سر سرکون و مکان موجود شد  
مؤمن بالغیب بی عست و رب  
بر کحان در راه شرع و دین کنند  
و آنچه بر قبل از تو زارباب قول  
حکم آید بر بجات و بر هلاک  
حشما بیرون فند از بیم و خوف  
زاوی هر کس رود سوی شست  
کاینچنین گردیده ناغم انس  
در جواب حضرتش گوینده  
چاره چوید چون کنم بامش خاک

در  
حشر  
بلا یق

## سورة البقرة

هر کس را این ماجرا باشد یقین	باشد از يوم الشورش دل غیب	مرسار فردا کند امروز خاک	فالها از دل کشد پس درد ناک
فارغست از ریب و شک در راه دین	داخل اندر رمة اهل یقین	بس علامتهاست او را در عمل	زان یکی رک فضولست و امل
در جهان بودن به روحه ثبوت	اکتفا کردن بقوت لایموت	بر حوة و موت بخار از شود	اختیارش موت اندر دم بود
	گر نکویم جمله را دل خون شود	و این کسب از حل و نقل افرو شود	

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۱ ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

آنها	بر هدایت از پروردگارشان و آنها ابدا سرنگازان	بدرسیکه آنانکه کافر شدند یکسان است بر ایشان خواه بیم داده باشی ایشان را	
لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۱	ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ		
بایم نداده باشی که ایمان نمی آورند	مهر نهاد خدا بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان برده ایست و مرا ایشان را عذابی است بزرگ		

هم گروهی بر هدایت از رسید	در حساب نفس خود رور و شد	رسنگا راسد آراد از بود	فارغ از اندیشه بود و بود
ناگرددی رسته بوی رسنگار	بر هدایت بسبب بات اسوار	کافران کاینکارشان بيسود بود	بودشان بسبب قید و این مشهود بود
گفت زان حق گر کسی اندر ایشان	یا نه نکست در اظهارشان	زانکه دور از پرور و ایمانند و هوش	مهرشان نهاده حق بر چشم و گوش
معنی مهر این بود برگوش و دل	کاسی گروهی آت اسم مصل	هر یک از اسباب حقرا مطهرست	مظهر هر یک خدا از دیگر است
کاملان در ظل اسم کاملند	کافران از اسم مؤمن غافلند	دعوت کل رسل بر عامه بود	مؤمن آن شد لیک کایمان حامه بود
فهم این معنی است مخصوص حواس	کاسم را بر شئی خود وجه خاص	گر نشان سازم بلغزد فهم عام	بجهت ما را کند این عامه خام
برده باشد آن گروه را بر نصر	باشد آنچه خیر است آنچه شر	برده بودن بر نصر باشد عذاب	سختتر آنرا که آمد رد باب

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۸ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ

آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ اللَّهَ إِنَّمَا أَنفُسُهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ۹ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ

گرویدند و فریب میدهد مگر خود هاسان را و نمیداند در دلهایشان مریض است پس افزود ایشان را خدا مریض و مرا ایشان را

عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۰ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

عذابی است درد ناک آنچه بودید که نکذب میکردید

فرقه دیگر به بر رسم وفاق	دعوی ایمان بجا آمد از عاق	در حدیث با خدا و اهل اللهد	ره بخود رایی رود و گم رهند
خدعه ناحق کردن اربد اشی است	آن خدعت حرفش خویش است	خدعه ناحق غیر الله کی کند	رور آخر خورد ها را می کند
هستشان در دل مرصها از عرس	ران حق افراد در آمد لها مریض	بر مرصهای بهان لایعربد	برعدانی سحت ز آرو در خورد
	آنچه را نکذب اندر دل کند	این عذاب از بهر آن حاصل کند	

و إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۱۱ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن

و چون گفته شود مرا ایشان را که ساهی نکنید در زمین گفتند جز این نیست که ما اصلاح آورند کایم آگاه باشد که ایشان مصاد کنند و لیکن

لَا يَشْعُرُونَ ۱۲ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ

نمیدانند و چون گفته شود مرا ایشان را که گروید حاکم گروید مردمان گفتند آنانکه گرویم حاکم که گرویدند و لیکن آگاه باش که

هُمْ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَا يَعْلَمُونَ ۱۳ وَ إِذَا قُلُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ

ایشانند بچردان و لیکن و چون ملاقات کنند آنانکه ایمان آوردند گفتند گرویدیم و چون داخل شود بسوی شیطانهاشان

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ ۱۴ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُهُمْ فِي طَعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۱۵

گفتند بدر سنج که ما با شما ایم جز این نیست که ما استهزا کنند کاسم خدا استهزا میکند ایشان و و میکند ایشان را در زیاده رویشان کور و حیرانند

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ١٦

آنها کسانی اند که خریدند گمراهی را بهدایت بس سود نکرد تجارتشان و بودند راه یافتگان

گمعه شد بر آنگروه سمراد مصلحیم و بیست حاجت و عظوبند حمله گمعه ارچه فعل دون کنم میدادند ای که خود بجاسند مؤمنیم و نا شما هم پیشه ام که رجان ما شما یاریم و دوس حق بر ایشان بیر اسهرا کند	در گدازید این فسول وین فساد خود به مصلح کانهد و مفسدند خوشتر احره سفیان چون گم بس فرون از حد سفیه و جاهلند در ره ایمان نك اندیشه ام نا محمد ص دشمن اندر مغر و پوست نا که در ضعیفان رسوا کد مر صلاک را خریدند از علو	در جواب اهل حق گفتند زود حوب که ایمان خواستند از آنگروه چون کنم انکار کایشان کرده اند ور که گویند از عاق و اضطراب نا شیاطین بار چون خلوت کنند هرهی ما مؤمنان گر ما کسم سر گران از رحوت نادانند ز بس تجارت دست خیری نکسو	بیست ما را جز صلاح اندر وجود آمدند از عرض ایمان بر ستوه ار سفاقت مثل ایمان کرده اند مؤمنانرا با شما همسیم یار بیش شیطانهاشان خدمت کنند بیست ایمان ده ناسهرا زیر غوطه ور در لجه حدرا بند
---	--	--	---

مَنْ لَهُمْ كَمَلٌ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ

مثل ایشان مانند مثل کسی است که افروخت آتش را بس چون روشن کرد آنچه برامش بود برد خدا بروشائیشان ورها کرد ایشانرا در تاریکیها

لَا يُبْصِرُونَ ١٧ صُمْ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ١٨ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ

که نمی بیند کراسد گنگاند کوراند بس ایشان را برگردد یا چون بارانی از آسمان در آن تاریکیها و رعد

وَ بَرَقُ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ١٩

و برق مگرداند انگشهاشانرا در گوشهاشان از آوازه های رعد از سم مرگ و خدا احاطه کننده است بکافران

يَكَادُ الْبَرَقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

زردی که باشد برق بر چشمهاشانرا هرگاه روش کند ایشان را در و در آن و چون ناریک سازد در ایشان بایستد و اگر خواسته بود خدا

لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ الَّذِي

برده بود بگوشهاشان و چشمهاشان بدرسه که خدا بر هر چیزی تواناست ای مردمان برسید پروردگار خود را

خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٢٠ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً

که آفرید شما را و کسانی که پیش از شما بودند تا شاید شما برهیزد از او آنکه گرداید برای شما زمین را بساطی و آسمانرا بنائی

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢١

و فرو فرستاد از آسمان آری بس بیرون آورد آبار موهما روزی را برای شما بس مگرداید از برای خدا را همایان و شما میدادید

همچو آن کز بهر نور افروخت بار صم و بکم و عمی گشتد این حرون میگردد انگشت در آزان که صوت بین یکاد البرق یخطف تا چسان چون شود ناریک گردید از فن کو بود قادر بکل ممکنات و آنکه بودید از شما خود بیشتر چون ساطع این ارض را گسترده است این نمره ازان کشید از خاک سر	روشنائی برد زان پروردگار گفت از این معنی فهم لا رجعون شود از رعد ها از بیم موت میرساند آن بصرها را زیان نات اندر گمهی خویشتن ما سوی را کرده محو برد و مات اوست یعنی خالق نوع بشر واز سهر اعلی بنائی کرده است تا که باشد رزق این خیل بشر	ترك ایشان کرد و در تاریکید او کصیب من سما طلبات فنه ببهر کر قدرت و علم سبط ره جو روشن شد برایشان میروند ور خدا خواهد برد سمع و بصر ایها الناس اعبدوا یعنی ککید تا شما شاید ز عقل و اختیار آرا از آسمان نازل نمود فقر خود دادید و استغنائی او	زان نمیبیند و دور از یکبند رعد و برق افزون در آن ناریک به حق بجان کافران باشد محیط بر ضلالت تا که دور از ره شوند زین گروه کج بهاد کور و کر زاو برستش که شما را آفرید مبیر هیزید از پروردگار هر ثمر روینده ز آب و گل نمود بس نگردانید کس همای او
---	---	--	---

## سورة البقرة

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

واگر بوده باشید در شک از آنچه فرو فرستاده ایم بر بده خود پس بیاورید بسوره مانند آن و بخواهید گواهان خود را از خدا

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٢٢ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّبِعُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

اگر هستید راست گویان پس اگر نکردید و هرگز نخواهید پس بر سید از آن آتش که آتش انبیا آن مردمان کافران و سنگ کفریت

### أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ٢٣

و ر شک باشد ز آنچه ارشد  
همی این قرآن با اتصال و سود

آماده شده برای کافران

شاهدان خویش را سازد جمع  
عقل با محجوب آن الهی است  
عقل محجوبان داند ای خلیل  
ور که تواند هیچ این کار کرد  
آتش سوخته بر کو از حسد  
حر نار دوزخ و سور و وح  
گشت روحایش نار حیم

حسب بش شمس نور بر و شمع  
هم فروغ احمد است و شاهی است  
ک مکتب هم پر شود با حبر و قلم  
ناید از آتش حذر با حار کرد  
و آن خیالات خستنی نشد  
صورت نوعیه را باشد سع  
همچو خنق خوش که شد نور و عجم

ما فرسادییم بهر عد خود  
سوره آرید مثلش در خود  
مات و محجوب و من دون الهی  
هست در صید معانی حو عقاب  
ار بی اتیان بهمی لایقید  
کافران در وی مثال هیزمند  
کز حجم نفس گردد شعله ساز  
حجم را اندازد اندر صد تعب  
که مها شد نفس مریدت

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا

و مژده ده با محمد آنکه گرویدند و کردند کار شایسته بدرستی که مرا یشار است بهشها که میروند زیر آنها بهرها هرگاه که روزی

مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقُوا فَالَوْ هَذَا الَّذِي رُزِقُوا مِنْ قَبْلُ وَاتُّوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ

داده شود از آن میوه روزی دادی را گوید این میوه است که روزی داده شدیم اریشو و یاریدان ماند یکدیگر و مرا یشار است در آن حقیهای

### مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٤

با کیزه و ایشان در آن جاونداند

هم شار به است بهر مؤمنان  
که بود بادش هر یک حنی  
تا کار روزی بود آن عیش و بوش  
رزقها اوصاف یک آمد که بود  
این شاه بهر آن باشد که بود  
ز آن مران جاری انهار و علوم  
و آن ثمرها حکم است و معرفت  
بهر ایشاست از واهی که بس  
ظاهر از ارحاس دیای دبی

در حرای فعل یک و حط هوش  
در جهان ملکات ارباب صعود  
سعت مألوف و مناس با وجود  
میشود در عالم قدس از رسوم  
که بود مألوف باحان چون صفت  
ظاهر بد آن طاهرات از هردس  
شمس از آنها کس کرده روشنی

ر آن عملهای سکو و نورحان  
جاری انهارش نریر از رحمی  
هم در غم کافران و خلق رشت  
در جهان از قل و آبا شد بعیم  
حون بوکل یادگر اخلاق خوب  
حمله مشافان دیدار خدا  
رزق ما میبود از رب و دود  
هست از واه مطهر بسؤال  
راست باشد گر که آمد حور عین

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ

بدرستی که خدا شرم نکند و پاک داند اینکه بزند داسان که باشد از پشه پس آنچه برتر باشد پس اما آنکه گرویدند پس میداند که آن کلام حق است

مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ

از پروردگارشان و اما آنکه کافر شدند پس میگویند که چه چیز خواسته خدا باین داسانی را که گمراه کنند بآن سیاری را و راه نماید بآن

### كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ٢٥

بسیار را و گمراه نکند بآن مکر تبه کاران را

زد ملا یسنجی آن شاه اجل  
پس بهما فو قش که آن مال بق است  
کافران گویند از آن مقصود چیست

در بعضی اهل دنیا را مثل  
بیست ممنوع آن مثالی کز حق است  
نزد حق و آنکس که او اهل حق است

غیر دنیا و اهل آن مقصود نیست یعنی این دنیا کم از مال بق است

هست مغنون آنکه او بر نال بق	فانع آمد شد حسود اهل حق	گرهارا زان فراید اشتباه	یافت زان اهل هدایت انتباه
زان یضل' گفت سلطان نصیر	بهر قومی هم به یهدی کثیر	زان شد گمره کس الا فاسفون	که بود آن قلب دوشان واژگون
فاسق از دنیا بگردد جز وبال	هم فرایدشان ز قرآن برضال	سرکش از رحمن و با شیطان خوشند	وز دم شیطانی اندر آتشند
شد صفات فشان غالب بقلب	گشتشان نور قبول از قلب سلب	بُعدشان ر' بعد از قرآن فرود	منظلمتر شد دل ظلمت نمود

الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

آنالکه میشکند عهد و پیمان خدا را بعد از عهد و پیمایش و میرسد آنچه فرمود و امر کرد خدا بآن که ببیند و فساد میکند در زمین

### أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٢٦

آنها ایشانند زیان کاران

باده پیمایا کو که در میخانه است  
زهر در ساغر بجای شهد کرد  
حاصلی این کشته جز خسران نداد  
بند بیعت بودشان بردست و حلق  
خلقت اول وجود ثانی است  
ز اتصال روحی و تأثیر او  
بالبقی از علم توحید و صفات  
کز لوازم گشت بر کل ذوات  
اطهر است از هر چه و این چون شمس  
جز قبول ذائق از حکم و حود  
که حجاب وحدت الله آمده  
طایر آن صدق حبروت آشیان  
ناد آرید از وصل و ز اقربا  
کر چه قمر جهان باشد مقر  
گمشه دارائی رهین دانه  
ای عیث المستغنی الامان  
بر خلاق ما کسب و معجزات  
مطلق از زنجیر و ارزندان کند  
که 'بکش مارا زهان زینش و روش  
تارهند از حس و بند آب و خاک  
ان جهاد اصغر و آن اکبر است  
مصل گردند با اصل و مقام  
در جهاد نفس و نفی کافری  
بیش شمع روح کل پروانه باش  
همرمان خسه را بر جا گذار  
و آن نه مرغ خانگی شهبازست  
یار آن باشد که سربار نوبست  
که ز جسم آزاد و سلطان دلست  
فل او چون خویش می انگاشتند  
گفت از آن کاین نفس کافر کشتی است  
کشته دیده جزه خود خو نخواه اوست  
نفی تن از بهر روح روشن است  
مشغفی هم بهر او چون من نبود

افکنند اندر زمین تخم فساد  
مرالسش را بلی گفتند خلق  
روح عالم کان دم رحمانی است  
ناقت نور عقل بر سویر او  
عهد حق اداع باشد در ذوات  
خوایدست الزام این علم ای ثقات  
روشن است این و انکشافش بر نفوس  
و آن احابت و آن بلی گفتن بود  
و آن بعد بر هوای فاسده  
ور مقام قدس و آن قدوسان  
ای غریب افتادگان بیوا  
عرشیا را بر شما سوزد حکر  
ماده حریلی سرکین خانه  
که بین احوال ما باشد حسان  
رآن فرساد این رسولان شاه ذات  
مقطع از جسم و یار حان کند  
روحشان میگفت ما فخر شر  
پیرو احمد شدید ارواح باک  
کان یکی نفس آن دگر یک کافر است  
در جهاد اکبر ارواح کرام  
شاد باش ای آنکه با پیغمبری  
ای صفی در برک تن مردانه باش  
گامی از بستی سوی بالا گذار  
یار آن باشد که هم پروازست  
یاری از حق جو که کس نارو نیست  
آن بیمار یا ولی کامل است  
از قساوة خلق مینداشند  
بوالفضولی گفت این خنده ز چیست  
عقل کل در ناله و در آه اوست  
دفع خون فاسد اصلاح تن است  
از فساد او زمین مأمن بود

مقطع سازند و ران خواهند سود  
با ید الله از ره سلیم بست  
و آن ید الله عقل و روح بی اقول  
هست قلب عالم این میدان نکو  
شد جو ذرات از او خارج تمام  
از بی اسباب توحید ای حول  
در صفات نفس بر هر رسم واسم  
و آن ضروری گر حوی داری تمیز  
و آن غواشی طبیعت بی سخن  
و اعتبار از اتصال روح و عقل  
در قرات بار و همسر بوده اند  
حوسگان گردید خو بر گاهدان  
از لعاب عکسوتی در عذاب  
استغاثه کرده با رب عباد  
بهر ایشان برد سلطان محیر  
صاحبان قلب دی ادراک را  
آمدند اندر عداوت با رسول  
گشت مکر آنکه بد فرجام بود  
از بیمار ما دو خصم بد بهاد  
سالم آید از خروج و رحس و ریم  
روح از آن در اساط و شاد است  
فارع از آرایش سجینی  
بر و بالی در فضای حان زن  
کس نشد در بیکامی ما بو یار  
آشنا یا بن ر حان نگاه است  
آنکه بر حان نورحم آرد کم است  
خاصه کز بیفش بجا افتاد مرد  
بر خلاق رحمت اندر رحمت است  
کرده عمکین خسرو لولاک را  
زین خرابی عالمی آباد شد  
قطع او بهر به آن یوصل است

الذین یقصون اسماه بست  
بعد ميثاق آنکه نقض عهد کرد  
امر حق را کز بی پیود بود  
هست این عهدی که هر کس در است  
عهد چنود فیض هستی را قبول  
آدمی آن نفس کلیه است کو  
نفسهای شخصی جزئی مقام  
هست ميثاق آن دلایل بر عقول  
از ره تحریرشان را و اوصاف حسم  
و آن گواهی بر جبین علم ای عزیز  
نقض این عهد است لدات بدن  
ز امر حق بریدن این باشد بقل  
که بنما هم اصل و گوهر بوده اند  
خود شما بودید ماه مصر حان  
اوفاده شاهمازی چون ر سب  
روحان ای حاکمان نامراد  
عرشیان در ناله و سور و بغیر  
تا که ارواح و نفوس باک را  
لا حرم آن بن پرستان ملول  
نظم و ناموس از بی اکرام بود  
لا حرم شد امر بر حنک و جهاد  
در جهاد اصغر اندان سلیم  
هر دو بهر مؤمنان آزاد است  
در کشتاد روح علیسی  
دل ازین ویرانه فانی نکن  
جند مادی اندرین ویرانه خوار  
مرغ خانه در سراغ دانه است  
یار بن زآزار حسمت در غم است  
بود خندان شیر حق گاه نبرد  
بجور کو جمله شفق و رافت است  
خوبیست و کشته روح پاک را  
خنده من ز آن بود کوشاد شد  
قطع امر الله نمود و غافل است

عله قتل  
کافر

## سورة البقرة

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٧

چگونه کافر شوید بخدا و حال آنکه بودید مرده ها پس زنده کرد شمارا پس میراند شمارا پس زنده میکند شمارا پس بسوی او بازگشت کنید

در بیان موت و حیوة و بعث و حشر و معنی عالم کون و فساد

کیف بالله تکفرون ما را سست است پس بپیراند و بعد از زندگی با تو گویم بکنهای مکرر نیز در حرکت بن مثال آب حوضت این حرکت جوهری باشد نام جله کونیات را استسب حال حق بر انگیزاند این ذرات را را آنکه در هر رة او حاضر است بشو از موت ارادی شرح خاص بالحققة آن نقای مطلق است هر مقامی سوی وحدت رجعی است گشت میدان صاف و میدان نارماند مرک مردان رهن اندر منزلت هر کسی رس اصطلاح آگاه است	بهر ارشاد اربدار جان کست پس بر انگیزاند از پابندگی گر که داری ارمعانی جان و مغز انتقال از رتبه افدای اوست ما حیوة عصری گردد تمام بگیری گر نقل تبدیل و زوال نا نو دای اقدار ذات را بسب حائی غیر او وین طاهر است کان احسان دارد ای جان اختصاص فانی می الله باقی بالحق است اتصالش بر مشاهد رؤیتی است آنکه نافی بود نافی بازماند ماند آنجا آنکه سلطان دل است تو بپایل ای آنکه جزو شاه نیست هر ما گسترده خواهی در سرای	مردگان بودید حقتان زنده کرد جله میرند اوست باقی لایزال هر مردمان این زنده گانرا مردست چون کند در رتبه دیگر ورود هم بر آسانست عالم را بهاد حشر اصغر این بود وین روشست اندرین موت طبعی خاص و عام عر او باشد عدم بهمی که دست آن فای نفسها در وحدتست از مقام نفس با جمع وجود در شهود ذاتی فصل و فور مرد این مردمان مرک زست شو قدر دل بر آنجا هم مندد بازگشتم حسحو افسانه است میروند هر سوی خانه خدای	بر حیوة عاریت زبیده کرد سوی او گردید راحم لا محال تقد حار را سوی محزن بردست حشر و بعثش اندر آن رتبه است زود ز آن سبب شد نام او کون و فساد حشر اکبر بعد موت این تن است سوی او گردند راحم لا کلام پس رجوع حمله بذات غنی است پس حیوتی در حیوة از حضرتت یابیه یابیه با لقای شاه خود صو گردد راجع اندر اصل نور چون میرد مرد باقی ذوالن است بگذرد از نقص و کمال و چون وجد جسم اکنون دلبر اندر خانه است
---	---	--	--

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ هُوَ

اوست آنکه آفرید برای شما آنچه در زمین همگی پس مسولی شد و قصد کرد سوی آسمان پس راست کرد هفت آسمان را و او

کرده خلق او را شما گیجان مسس با کرد آسمانرا در مدار معنی ارض و سما را بگرد عالم سفلی است این کون شهود از عناصر و در مواد دایه هفت افلاک ار که داری واردات خوانده اند این رتبه را اعراف حق بنحسب سرتو ششم اقلیم روح گفت حیدر من راه آسمان اهل حکمت عقل را داند روح عقل گر باشد را ذوقی سلیم قلب باشد مسبیر از نور روح این تفسیر است و به رأی منست عامه را حاجت بقا و بقاء نیست کوسخن از روی برهان گر مهی تو بدانش نا تمامی ای سلیم کرده سهم فیلسوفانرا دلیل ز آنچه او گوید بدرد زهره اب	عالم عصر مواد هر وجود مسوی شد بر جهات عالیه شد اشارت بر جهات عالیات گر که بر تعریف قومی مضمن شد حقی هفتم گرت باشد فتوح اعلم از راه زمیم بیکمان صوفیان دانند قلب با فتوح هست نفس ناطقه نزد حکیم کوست نفس ناطقه اندر فتوح هست تأویلی وز ارباب فست لازم این تحقیق در آیات هست رو گریز از عقل و فهم کوهی اوست بر هر جز با دانی علیم سهم صوفی کشف قلست ای خلیل پس دهد از نقل و برهان بهره ات باز گردم سوی تفسیر کلام	قصد کرد آنکه با غار سما کون جسمانی سفلی بی سخن اوایل ملکوت ارضیه است او عالم نفس است هم ثانی عقل دان خفا را سر روحی در فتوح وان مقاماتست در راه صفا برد صوفی عقل قوه عامله است صوفیان گویند عقلی کو سر است اصطلاحات از که باشد مختلف نقل اقوالست لازم در کلام لیک خاصارا قناعت در کلام گفت قرآ را بطو است و خفا هر کرا خواهد بقدر فهم او خلق را از سهم صوفی بهره بست بکتها را با تو گفتم مو و آنچه باشد اصل تحقیق کرام	در زمین قبل از تقاضا هر چه هست هفت کون هر يك نوعی ماندار عالم سفلی و علوی گفته اند قصد باشد بکته نم اسوی نسش باشد باعصاء و بدن و آن قوای طمع فساد حو و آن سیم قلب و چهارم کون عقل غیر سرتقلبی است آن سر روح حو بوکل یا قناعت یا رضا آنکه نفس حافظه است و کامله است موضع صفیل ز قلب او است تو مشو از راه معنی معترف بهره ور گردند بازاں خاص و عام بست جز از روی برهان تمام پس چرا داری ر اسرارش انا علم بجشد تا چه باشد سهم او ز آنکه کسرا دل و آن زهره بست با چه فهمی زین کلامی غلو
--	---	--	---

در تحقیق خلیفه الله و بیان حقیقت آن

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا

و چون گفت پروردگارت من فرشتگانرا بدرستی که من پدید آورنده ام در زمین جاشین گفتند آیا میگردانی در زمین کسی را که کد در آن



وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَيِّجُ بِحَمْدِكَ وَتَقْدِسُ لَكَ قَالِ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٢٩

و برزد خونهارا و مايا کی مشغولم بخدمت تو و نزيه كنيم مرورا گشت بدرسيكه من دارم آنچه را كه نميدانيد

<p>در زمين سارم خنجه بر قرار دات ناكث را گواه كندم اندكى در عيش خود رفش كن بس بسبب عيب قلب دعهود كرس عيش و نوب و روح بي كروب جمله را انداختي و سكوتى اعم گر شر سارم هوندا در رمن جامع است او بر سماء عالمي هم دراو اوصاف نصاني بود ن ر فوق رنة افروغ خویش روح باسارد در اين هيكل ورود حسنة اللهی و سجایى اس كه رند از دانه راهش ليس بد حاش عشق در بن طوق بود</p>	<p>عمرشان گفتند اين ناسد فساد گفت ميدانم من آنچه نيكه هست هسي اندر غيب عيب غيب تست بس غيب نفس كادى عيب تست از جوارح قول و فعلی شد بدید از مقامات وجود آثار تو اين بود كو بود آگه كادمي هم بافعال بهي مؤلف ود اسكار ملايك بهر آن رو نمیدند حر سبك و صرر كى ملك زين جسم طملك اثر علم الاسماست حنة عالش عمرشان دند رو فرح و گلو عشق حاس آدم و حان و بس</p>	<p>ا ملايك گشت اس بروردگار ما بسدج و بحدب يك دلم اعدار آراجل حویش كن ماوراء عيب غاست وجود بر جوارح ظاهر آند ران عوب گشت اصوار حوارح اش و كم بر خليفه قول رب العالمين مدرج دروى دوكون آمد عيش جامع اخلاق روان بود مطلع بودند از مادون حویش و آن ضرورى بود بهر اين وجود بيجبرزان رنه كو نوراني اس حيث حيوايست آن حسنة حسس كان رعلو ار ملايك فوق بود</p>
--	---	---

### جذبه

<p>يا به محبون خود بدام جوشوم عافل و ديوانه يكجا لا شدد نكره اين ديوانه را بدر كن بولمان برجا كه هسي زان تست او كند افكنده بر افكنده را هر چه ميرم بس او گويد مير ميدانم ناچه باشد خواهش ورنجدم گويد اين ديوانه است هيچ كردم وا كند آغوش خو با روش از بهشت و خانه كرد پسكى و حامى ما كى خود خوشود دامن كشد ر آلاشش سو بهادم نا شدم بسوى او در سه از ملك و آدم شوم بر همه افلاكان مسجود كرد با زشاهى ماند و درویشى گرفت ار ملايك بر برم بار ويم سجده كن بر آدمى گر آدمى بر سر مطلب روم و حرف خوش حسم را هم سست از جشنى زان سبب گفتند اين بود صلاح وارهند اين ناكثان از بدغم مر ملايك را بحد شاه خود خز مقرت را زبید آن نفس هست مطلق ذات اودرعين ذات</p>	<p>عشق آمد عقل و حان رسوا شدند زلف را حانا دمى زنجير كن من وجود روم نا فرمان تست من همى ميرم بسش آن حنده را هر چه گيرم زلف او گويد گير مشود سر كس چه سوره رآشش گر نگيرم گريد اين افسانه است ناله آغازم نگيرد گوش خود حال را از بهر آدم دانه كرد برده مسان جو اونى مدرد وصل حوند كاهد اوزافراشش مردم از خود ناهم تا حوى او او حر رنجد از فروى كم شوم خاك بسى را فزون از خود كرد بار بر آدم ره از بشى گرفت با بديشد كه من سكوت بيم ار ملك تعليم گر از محرمى با راستغار بدى طرف خویش مايد او را از طريقى بسبى اين عيان بد بر ملايك رافراح ریش چون حناباد او در بيم هست آن نسيح نزيه وجود ليك تقدیس است زين معنى اخص قدس اين باشد كه با قيد صفات</p>	<p>حوش او ناراج عقل و هوشكرد به شان از علم الاسما گداشت آدم چه عقل حده البون چه او همى خندد كه اين حر كيد بشت تا كند ديوانگى آئين من چون همى گيسو كند رنجير من عقل سازم و از بد كامن حامى است ور بر تقوى بر آن بارد نظر من نماند گر تان او بهر او پسكى نگدارم و خامى دگر كرغم اوروروش در آتش است فارغ از شادى و عسكى دل حاره حر مرگ و درویشى بود ضعه بر ادرا كشان ر آدم ردد ار تواضع سجده آدم كند ناكسوز در حسرت و زارى نماند با رآن باشد كه حوار و رار اوست ار وجود و بودت اسفطار كن تا علق اند از حق بر بدن مسع شرو فساد اين دوزخ است شاه نازدان بهان در شهر اوست مر ملايك را نبود اين كوه بدید ور تفارق بالجل وز عدو حد در ملايك اين گروهند از خواص</p>
--	--	--

در بیان تعلق روح نقالب انسانی

## سورة البقرة

عین جمله ممکنات او الحق است	ور همه در عین هستی مطلق است	این تعبیهای افعال و صفات	خود مافی یسش با قدس ذات
ذات با کش کان بهسی بافت	خود به قیدی و نه اضافی است	کم بگردد یا فزون از ممکنات	رد صوفی این بود تریه ذات
	بر محاهد میشود در کشف روح	سر این تنزه طاهر بالقوح	

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ

وآموخت او را نامها همه آنها پس عرس آنها را بر ورشگان پس گفت خبر دهید مرا نامهای این مسلمات اگر هستند صادقین ۲

فَالْوَا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۚ قَالَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الْغَالِينَ

راستگویان گفند یای تو است ما را دانستی مگر آنچه آموختی ما را درسی که مویی دانای درست کردار گفت ای آدم آنبیتهم با اسمائهم فلما انبأهم با اسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب السموات والأرض حمرده ابشار اسمهای ایشان پس چون آگاه کرد ابشار اسمهای ایشان گفت ایانگهم مرشار اندر سده که من دانایم بهای آسمانها و زمین را

وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۚ

و میدانم آنچه آشکار کنید و آنچه شما پنهان کنید

سر اشیا منکشف بر وی همه از حقیقت وز معانی وز صور ای ملایک گر شما گویند راست ما ندانم آنچه میدان تو راست خویش را دیدید در عین قصور دم نفی از رتبه آدم زدند مستشان دیگر زرقی در وجود باعث بینائی و بیدار ما است علمشان گردد سبب بر اجسام و زخر از گنجش کی افروشی داده باشد کز اول داده است گشت ایشان با تو دای قدرش کز شما دانا ترم بر علم غب وان و دیعه بود در ذات بشر وان ملایک را سود این احتمال از شما یعنی بران ظنم و قصور معنی ما نکمون قدس ملک سالم از ضعف و صلات والسلام

که دهد از نامها ایسان خیر بی بعضی صدق را باب بار داشتی که هم علمی هم حکیم بر ملایک اطلاع از پیش داد زنی که اندر فعل او باشد فساد غیر آن آموخت بر ما رت ما سوشان از نامهاشان ده خبر هست در معنی ترفیرا سبب باید از این بر شکر شاه کرد خود به حیری و تمیزی داشت معنی از آن رتبا و اکرامها واجبه دارند از عیان و از پنهان کرد بهر اصططعی بروردگار وین فصلت ثبات اندر علم بود کاد میرا بود محفی در بهاد در ملک بود و شد افرون و کم

پس شد آدم علم الاسما نام از حواس و مع و صرو خبر و شر عرصه شد پس بر ملایک سرسر این بارشاد است و اعلام و مجار حر که آموزی بر ما ای علم ران کمالی کاندرا اسان حق بهاد هست یعنی حق میده ای حواد لاحرم گفند لا علم لنا ران بادم گفت خلاق بشر کاز دباد علم و عرفان و ادب ر آنچه خودداری بورا آگاه کرد به عکس جز داد او حیزی نداشت داد آدم پس خبر ران نامها اعلمم بر غیب ارض و آسمان بر سئل علم او را اخبار ران ره آدم را اکر منا ستود وان شرورو آن فضولی وان فساد قدس و رحمان و شرافت ممکن

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۚ

و هنگامیکه گفتیم مرورشگان را که سجده کنید مرآدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که انا و طلب بزرگی کرد و بود از کافران

داد کن وقتی که گفتیم ای فرید قوه و همی جو او در قتل بود محجب از آنکه فهمد سر بسر تر سماویه که فهمد در قنوح چون به این باشد نه آن محواش حن بود عصفوری و بر شهباز راند او گمان میکرد کو زرین پراست در ازل محبوب بود از نور روح	با ملایک سجده آدم کنید کی تواند همعنان با عقل بود آن معا برادر ادراک صور فصل آدم را ز نور عقل و روح سرکش است از نفس و قلب مطمئن چون نودش نالی از پرواز ماند ساعدش را حواریان در حور است تاحه حای نور وحدت و ان نور ح	سجده کرد آن تمام الا بلبل نه اند از املاک ارضیه سبب پس سود ارضیه محض او بهر ار محنت با مگر اذعان کند به حنان حنی که داند حای خوش مرغ و هم از سفلی بر بالا پرد بیخبر از انگونه علینی است پس تجاوز کرد ز امر کردگار	که ابا کرد و سکر آن حسس تا بود ز ادراک معنی در حجاب با کسد اذعان امر او فهمد سجده آدم ردل و ران کند بر بالا پرد از سکای خوش مرت عقلش است حوین با برد از قوای ارضیه سحبی است کفر او شد پس تعدی آشکار
--	--	---	---

## الجزوالاول

سجده آدم هاما بد محك زان حداثد حس ابليس از ملك تا كه نفس نافقه دردمده است  
 با حليمه ناسد از حق در جهان هست با حار آن محك هم درميان تا مع امرش شود فرزانه  
 يافى چون اعتبار عمل و وهم ما يقيرا رو عقل كن مهم

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ -

وگفتم ای آدم ساکن شو تو و حقت بهشت را و بخورید از آن تمام هر جا که خواهید و زدی می کند این

الشَّجَرَةَ فَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۳۴ فَأَرَاهُمَا الشَّيْطَانُ عَمَّهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا

درخت را پس بده باشید از سمکاران پس در میان ایشان را شیطان از آن درخت پس بیرون کرد ایشان را از آنجا بودند در آن و گفتم ما فرمود

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۳۵ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

بارۀ شما مریضه را دشمن و مر شمار است در زمین و متاعی است تا وقتی که پس رسید آدم از پروردگارش کلمات را

فَنَابَ عَلَيْهِ أَنَّهُ هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ ۳۶

پس نرفت بر او پس در سبزه اوست بوی در مهربان

در حنان با روح او مستقر  
 هر چه خواهد از هوا که و رضعه  
 از حنان با حار ناید ست رخ  
 با ارون کرد از بهشت آسایشان  
 دشمن بعضی است بعضی از شما  
 غالسش بی رگی اندر عان  
 کاندک او را هست رنگی از سود  
 وضع و است هم ازین بود سب  
 فوت از حوان معانی و حکم  
 در حنان آن رزو و غیر معطع  
 ظلم وضع شنی هر موضع است  
 جسم را ریت بعد تفعل داد  
 آدم آمد زین دو اندر صد بعد  
 که شد ممکن حدائی از ویش  
 با مراد خویش بر دلخواه ناف  
 خوردش بریاس بعد لازم است  
 جسم را بودند بر سان دو دب  
 ز آدمی خواهد خطوط بشمار  
 زانکه يك پیراهن است و صدسد  
 هست تا آید سر هگام آن  
 روح گردد فارغ از پیوند آن  
 هست آنهم انقطاع جان زین  
 داند آن موت از کسی علامه است

هم خورد از نعت آن مسداه  
 و بر مل آمد سوی این درخت  
 پس بغراند آرمان شیطانشان  
 و اندران رین حار ضعیف صد تا  
 حوّه باشد در لب رنگی که آن  
 ادمه باشد گدیده از داری بیاد  
 گر نکلی بی نعتی بود قلب  
 در بهشت قدس مجوردید هم  
 حبب شتم هست یعنی مسمع  
 سات ظلم اندر اینجا موقع است  
 و همشان پس لعش از رسول داد  
 شهوت این ضاوس و مار آمد عقب  
 ردت حوا پیش و آدم از پیش  
 از دهان او بر ایشان راه یافت  
 بر حنل آوردشان کاین دائم است  
 این غص وین شهوت از زور و الس  
 چونکه هر فردی درین بگم حصار  
 لآخره بر بعضی بعضی دشمنند  
 در جهان جسم اسقرارسان  
 وان پس از موس زین دارالجن  
 موت دیگر شد ارادی بی سخن  
 موت خاصان غیر موت عامه است

### جذبه

کو بکش با میکشی بند مرا  
 دل ز دلبر شاکو او از دل است  
 شکوه دل زانکه به است او برم  
 او خواهد من چه خواهم رسنگی

میروم با میکشد کسی او  
 با باشد حر غمت دلگیر من  
 چون صبور اردوری پیوند ماست  
 میکند بر با بود آهی مرا

بار بشو از سکون نواشر  
 گف او را اندران دار الامان  
 لیک پیرامون این حرم شجر  
 پس شما خواهد بود از ظالمین  
 ز آسمان روح وان دار الجلود  
 نفس باشد زوچه کش حواست نام  
 هست آدم قلب و با جسمش نام  
 بدست نیست یعنی بالعم  
 قلب و بعد آدم و حوا نام  
 و سعی بود اندران ررق و گلو  
 وان درخت آمد ضیعت بیگمان  
 در لغت گر دوق غمت غالب است  
 بر شبه مار و ضاوس آن حرون  
 ضاوس از بیرون حات حوّه گر  
 مار بر دیوار بد و ابیس رد  
 ضاوس از بیرون وجه اردرون  
 هر دوران خوردند و طعمای شد  
 پس شدد الرام کایدار بهشت  
 چونکه بعد خط خود در دست عبر  
 هست در این تسکین آن محال  
 یعنی از صورت بعضی رو کند  
 هست ایسوت از طبع و رمناج  
 هرده او را با بود دل ردی

وان بدون عشق و حال کی شود  
 میروم هر ده دلم از بوی او  
 هین کش با میکشی زنجیر من  
 شکوه او زیکه دل گرند ماست  
 و در آرد از نفس گاهی مرا

دربان  
 اسکن است  
 و زواج  
 الجنة

دربان  
 موت  
 اختاری  
 و  
 اضطراری

تاتودانی دل زوی در محبس است نود میلش ایکه ما ران آستان در خرویش اینچنین تدبیر کرد این مرا از اهلطو معلوم شد داد او خود بیز کالیدس این نکرد ما در آنجا سحّه حامع شوی ز آدم اندر رنه هم افزون شوند با و میگویم کلامی خون سری بر تو ام آموزش دیگر بود تو بها گردد قول از یاد آن آن به برگوش آمد وی بر فمی لی تا ذکر بدات میکند مسکشم رهم ارفق عقل و دین نالّی از ارفاق است و ملال هر زمان از رج گشاید پرده هر یعنی ناول خون ریز او رانکه تا واصل نکلی لا شد بگذر از این گو که نالّی هم گفت آن کلامی بد که خان عالم تا تیری زن حیوة بیج سج بوسی بی گران لعل حموش ما بیداری حرا من باضمم محو و مسم دایم این بد در مست نالب او من حوی دمسازما بهشم من یا گریسم سی تا بگیر از سر صفی افسانه را صبح شد بهان کشم بهانه اش شد بر آدم منکشف اندر شهود بونه از دام طبع رسن است اورجم است از نور جمحوشوی راندش از حنت که خلاقی شود او غضب داشت و راجع شد رسم	گوش کن قلنا اهلطو اینت بست دور گردیم از برای امتحان ورنه کی سگ شیر در زنجیر کرد کز بهشت اوزا مرقع محروم شد اوسب بد بر سبب ناراحت مرد سوی ما جوافزون شدی راجع شوی زان فرونی سرکشان دلخون شوند در هبوط از صد فلک بالا بری این تلقی گنج پر گوهر بود حق نادم کرد پس ارشاد آن نوشد آن دل کز لبش دارد دمی ران لب میگویم حکایت میکند شد چو مانگ لی کلام آشن نالّی من از کمال اصال میگدارد خان غم پرورده وصل جنود بحر آتش خیز او این بگشت از خود که او بیداشد باوی آن نوب که شد همدی هم گفت ناب ایجاد و سر آدم است از حیوة خود بگوید ما بویج ما ابد هرگز دیگر سانی بهوش گر خراب آن انم و ر عاشقم از لب او بر لب من رو دست ران لست از بشنوی آواز ما در دو عالم حزلب او کولی یا بوشان این سر افسانه را گر گزارد بر کس مستانه اش آچه غمی بود ز اسرار وجود بر مقام اصل خود پیوستن است نگدیری از غیر او ما او شوی در ما بگریزد و باقی شود بر در اکرام نواب الرحیم	آن خطاب اهلطو یکبار بست خوردن گندم بهانه است و فسون کسبت شیطان تا ره آدم زد در خطاب اهلطو تکرار کرد گفت حق قلنا اهلطو یعنی که من هم حیای ابائی بو و احقاد بو که نگشتند از کبر ساحت غیر از آن کت درخت آموختم آن کلامی بد که داد حصرش خان او روشن شد و بر دل نشاند بی شب شو راز عشق وی نحو نالب خود بوسی گر حقیقی بر فراقت و حدائی ساله ام کی حدابود او که نالم ران دمش مهر و وصلش هر دو میدان نارست در دو وصلش از فراق افزون راست ورشد او پیدا تو از خود رایلی کو حوکل شکست و اهرم ناز شد بر زمان ناید که گویم ای فقیر آن جوش در لب خان پرور است گر سخن کوئی هم از بهوشی است من حوشم گوید او حرف از انم آن لب اربسی تو نابی راز من نرلب من گر شوی دمساز او در حلی هر دو عالم طور است من حوشم او کسب نارش دیگر روز حوشد بدست وقت جنگ و جام از هواها مرید و برحق بارگشت بونه کرد از هر خطا و هر گناه موجب این رحمت آمد آن غص رحمتی بود ای که راند از حش این چنین حرمی به است از صد نواب	شد مکرر بکّه تکرار چیست خواست آدم را خود ارجت نرون مرده موشی پنجه بر صغم زند با بیرون رفتش ناچار کرد در زمین میخواستیم گیری وطن ز اهلطو آید در ارشاد تو بلکه میخواندند خام و فاسدت گنج اسمایت بجان اندوختیم من ببارم بر زبان از غیرش وز بهشت حاودان یادش ماند بند بند از ناله های بی بجو بی زبان اسرار خان میگفتی در گلسان همیش لاله ام نالم اما از وصال بی غمش عاشقان را باب خان پردازی است هر که واصل بر برادر لعل تراست بر هلاک خود ز وصلش عاجلی هشت پر ما کبان شهنار شد رو شنو از لعل او یعنی نمیر بخشدار ارجان که هوشش زان سراسر است در حدیث معنی خوا موشی است خاصه آدم کز عیش گیرد تبم مست لعلش کردی از آواز من بشنوی از هر لبی آواز او طور چو عین او یا نور است در باز آیم کشم نارش دیگر کو حدیث از وی تقدرفهم شاه کسب از این ویرانه دل شهنار گشت بر در تواب و او دانش پناه ما ز سق رحمت آتی در طلب بر غصب پس بود سابق رحمتش که کسب بر حق گنهای ایا
--	---	---	---

درسان  
توبه آدم  
علیه السلام

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاَمَّا يٰٓاٰتِيْكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هٰذَاى فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ٢٧

در بهای  
بعد از فنا

گفتم فرود آند از آن هگی پس اگر آمد شمارا از من هدایی پس کسیکه پیروی کرد هدایت مرا پس بست رسی را ایشان اندو هاک شوند

و فرق بعد  
جمع و نکته  
از خلافت  
حجت  
زمان

بشنو از قلنا اهلطو رار دیگر شد خلیفه بر زمین یعنی که شاه هست هر دور این خلافت مستقل ای هدایت پیشکان گر قابلد غیبت او غیب خان درن است تا خدا هادیست مهدی نایب است ز آدم اول که قطب عالم است هم چنین تا این زمانی که آخر است صاحب فرق از پس جمعت او گفت هر کس زو نماید پیروی	یافت چک بوالشر ساز دیگر در زمین تا باشد او غوث و بانه نابهدی کوست اکون شاه دل در مدار مهدی صاحب دلید اندر این غیبت ظهور ذوالنست وز عیان یحضور آن غایب است ما هوز او آدم است و خاتم است دوره او قائم است و دار است رهروانرا در زمین شمع است او یابد از صورت کمال معنوی	بر بقای حق جواز نوزیده گشت هم چنین یابد از دسال او دور دور مهدست و نور او ای خلیفه زادگان گر آگهید حبش اعصا دلیل آن بود مهدی آخر زمان خود احمد است بود آدم مهدی و هم خاتم او انکه اعلی رنه باشد در مقام از خطاب اهلطو بر خاکیان تابع او در هدایت عارف است	فرو بعد ارجع را زبیده گشت این خلافت اهل بیت و آل او میگند گردش فلک بر دور او بر فلک در دوره مهدی مهدی کاین دن در اهتزار خان بود دورها دار بوی ناسرمد اسب ار محمد ص مصل نا آدم او هست در هر دوره شاه و امام رهبر است و قبله افلاکسان کز نصیرت بر کمالش واقف است
---	--	--	---

میشناسد راه و منزل را تمام  
میشناسد کاین بره یا گمره است  
یا نه بردخواه کس برحق بهد  
واقف از سر قدر و زحال خلق  
حیدر آن کش نه ملک در طوف بود  
روز میدان گرجهان بد پر سیاه  
این خلافت را تو دانی مطلبی  
حزن و خوف از میل نفس غافل است  
حامه مردان در این میدان میوش  
ترک جان باید زهر آلوده

میشناسد پیر و برنا را مقام  
میشناسد کاین زکی یا ابله است  
گر گواهی میدهد بر حق دهد  
وز زمان موت و استقبال خلق  
خفت جای احمد و یعوف بود  
بود یکسار پیش او نامشت کاه  
کز غم دیا همیشه در تنی  
کی بود آرا که سلطان دل است  
تبع و اکن بر هلاک خود مکوش  
حیدری کو یا که حیدر دوده

میشناسد گره پرا از ضلال  
میشناسد کان و بالست این فلاح  
عصر ها را میشناسد با امام  
لاجرم بیعزن و خوف این فرقه اند  
ناز بعد از قتل و غارتهای سحت  
در کسی این زهره و دل کی بود  
او خلیفه حق نه جزء عامه بود  
دل داری رو که این کار نویست  
رمشیران دروغا بی وهم و لاف  
آسکه حیدر خوی و حیدریشه است

میشناسد نقص رهرو از کمال  
میشناسد کان حرام است این مباح  
واهل هر عصر را خواصند از عوام  
زانکه اندر بحر وحدت غرقه اند  
یکسکه در مکه شد و افکند رخت  
جز که عالم پیش او لاشی بود  
بی نیاز از شورش و هنگامه بود  
جس دیگر خرکه نازار نویست  
تن برهنه میشدند اندر مصاف  
همچو حیدر فارغ از اندیشه است

دربیان  
خلود  
اهل ناز  
و مراتب  
آن

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>۳۸</sup> يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا

و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند بنشاهی ما آنها اند یاران آتش ایشان در آن جاویدان

افروزندان یعقوب یاد کنند

نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَآيَاتِي قَارَهُبُونَ

نعمت مرا که انعام کردم بر شما و وفا کنید به عهد من با وفا کم به عهد شما و ارمن پس بررسند

تا بد آن فرقه اندر آتشند  
چونکه آید از حجاب بن رزون  
زانکه آیات الله آمد فضل و نور  
ناز آهم یا هرون یا اندکست  
چون به بید آتش قهر و عذاب  
رفته عقل و مانده این نفس شریر  
کردی ای کار و شد ای کار آشی  
آن غرضها که بحان عارس مدت  
گر نورا باشد بمنز اندک هشی  
این جهان هم برد غافل محشر است  
به دلیلی باشد و به حجتش  
در کسی گر خوی بدیسی یکی  
همچو آن درد که بسی در طریق  
صدری از بنی همیم اسد و وقور  
هر صفاتش شاهد آید حای خویش  
تو بدی آن لثامت و آن حسد  
مار کی باشد شان از شکش  
میکند طاعت که حاه افزون کند

هم گروهی ز امر دین کافر شدند  
در حجاب طمعتند و سر کشند  
فاش گردد رمز و بها خالدون  
منکر است از فصل حق بهجور و دور  
قدر آن در دورخت و هالک است  
نا خود آمد آن خسیان در عاب  
که بود پاداش او بار سعب  
آشت باید کنون کاندر غشی  
سعی کردی ناجیی ذاتی شدت  
میشناسی حوی ناخوش از خوشی  
بیک و بد بدا تر از حشک و راست  
حر لجاج محس و خب طبتش  
گرچه آن ارون بود نا اندکی  
بیست او بها قین دارد رفیق  
لیک فحاش است و بد خلق و شرور  
کی گدارد خزن لغزش بای خویش  
کاندراو بد محفی ارون رحد  
خوی او را یابی از نزدیکش  
بر هوای مصی صدحون کند  
آل یعقوب ای دراد اصفیا  
که نم خوارید و ننده زاده ام  
نا لعد یاری کسم ارمهدان  
نعمت خاص هدایت را شان  
ور نعیم سالفه بر ما خلق  
شاید آرا گر بیاید مهم عام  
داد این کاندرا صفاتش فایست  
خاصکرا این تجلی دایم است  
زانکه باشد خوف بیک از عتاب  
منکشف این نکته هم ز آفات شد  
هم و آرا نشوی گر محرمی

از بن تکذیب آتات آمدند  
آشی بود سر از خوی بد  
برده بن حو فند حان در حجت  
هست انکار از حسد و زحوی رشت  
گر بود انکار و چهل او فرون  
کاین بود ارماحه فعلی را عوس  
حق فرساد آیت خود ما رسل  
با بنداری که آن دوراز بود  
یک نور اخلاق ذاتی خار هبست  
در همی قالب نور را پیدا شود  
بسی آن یک هر کلامی شود  
این طبیعت بهر او صد درخت  
یک به بها مابقی در رده اند  
آن رفیقان شت کوهند ای طلوم  
بد رابیرا نشان کن در عیار  
خویش در نا موقمی سمود و رفت  
یا که بسی طالبیرا نا ادب  
جامع احلاق بد دان حاحاه  
شرح داده تا بدای یک یک  
بعمم را یاد آرید از وفا  
هم کید از حان وفا بر عهد من  
پس برسید از من اتر رسیده اید  
خواند ایشان بلطف از ذوالکرم  
عهد سابق بعد آن عهد نخست  
و اینکه خواند نار مارا ز لغات  
وان اخص از دعوت اولی بود  
و بنچین تهدید بهر ما قبول  
رهبت از قهر است و اعراض و سخط  
در مقامش مرا را روشن کنم  
خواهم از حق عمرو و توفیق اینقدر

سورش آرا باشد حصرو حد  
منکر آیات حق در دوزخست  
بعد مردن ظاهر آید آن سرشت  
بهر او شد بار بها خالدون  
کو هشی نا گوید انکار و غرس  
تا شود خلق بو عتلاق و کل  
تو خود آن ناری که معدور ارتو بود  
برمی اندر ذات سنگ خار هبست  
بیست حاجت محشری کانتا شود  
میکند انکار و بروی نگرود  
همچس هر خوی بد کورا فتح است  
در مقام خود عیان صد مرده اند  
وقت حاجت بر سر آردت هجوم  
کان شجر را بیست خز حطیل بار  
و مرو جودش بر رنگی بود و رفت  
اوست ماری و ان خصوصش زهر و ب  
بدل او بجل است و طاعاش گناه  
رمز بها خالدون بی ریب و شک  
نا شما را نوش گردد شهد من  
بر فاعالم خوشدلید و سده ابد  
بهر تکمیل است و تدکار نعم  
باشد آن بوحید و افعالی درست  
هست مخصوص این بنو حید صفات  
ذکر آن بهر خواص اولی بود  
یعنی از رهبت تر اهل عقول  
خشیت از رهبت اخص هم بی علط  
حق نواد کرد این نه من کنم  
که رسد دیوان تفسیرم بر

دربیان  
مراتب  
توحد و  
درجات  
آن

## سورة البقرة

وَأَمِنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا

و بگروید آنچه فرو فرستادم تصدیق کننده امر آنچه با شماست و نبوده باشید اول کافر بآن و معرید بآیهای من بهای اندک را

وَإِذَا يَأْتِي فَاثْقُون<sup>۳۹</sup> وَلَا تَلْسِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ<sup>۴۰</sup>

و از من پس بترسید و بهوشید حق را بیهوده و پنهان مکنید حق را و شما میدانید

<p>نگروید از جان بر این قرآن هم بهرین تصدیق ز آنچه بوده است زان اشارت شد بافعال از جهات بالعقیده یعنی او محبوب ماند یعنی آرا بر بهای کم غر بر چنین تحقیق بگو ای دو دل حون خریدم خواهم از وی حاتم اغلب این خلق ای جان احمد مینویسند آیش را از سبق نام حق را ضم کند با نام خویش استدرا هم بهر آن گفتم که تو پس پرهیزید زین شرک درون آن صفای را که خاص از بهر اوست حق ساطل پس بپوشید ای گروه گر کسی از روی داش خاک را ناچه حای آنکه ور یا کرا حق چرا پوشیده بر باطل کنید هم چس بور صحنه و آل او روشن از بوری و وصل ویند</p>	<p>که فرستادم باس و جان هم با شما و حق عطا فرموده است وین دهد راحت بتوجید صفات در طلعت مغر و معیوب ماسد کم بود اوصاف نفس بی هنر ی پندارم که ناشی منقل یا بوسد بر جرایم سامه بر بهای کم خریدار حقد بهر تحبب فواش بر ورق با بگرد از لثیمی کام خویش ره بری بر نکه لا تشروا گف بعد از فارغون او فاقون گردهی نسبت بغیر از قهر اوست گاه داید از ندارد وزن کوه سنگ خواهد کرده رشت ادراک را پست خواهد آنجا که خاک را آمایش را بهان در گل کنید که خو خود تانند از دیال او از ثاد باطل و اصل ویند ز اهل بیت است از ولی است از امام</p>	<p>با حبیب خود که ختم انبیا است یعنی ان توریه کاجلالی بود اول کافر نباشد از عناد نکه لا تشروا آمد مشیر وصف و اسمش را نفس خود فروش گوید آن خواهم فروشم گاه را از حنس احمق بجان باید گریخت از حماقت مینمایند اختیار یا که بر تحبب سلطان و وزیر باشد این مطلب مفصل ای غلام فارغم از فکر و تسولات خلق باشد این تقوی ر غیرت ذات او آن حق اندر باطلی پوشیدست پیش از چون خار و گل هم رستست با وجود آنکه بس هم سستند مصطفی هر چند در دور شما است چون توان پوشید در گل آفتاب هر زمانی جلوه گر تا محشر هر دل در هر زمانی سرور است اسم راهل خو مسمی والسلام</p>	<p>نعت او فضل دیگر بر شما است شرعی از توجید افعالی بود کاحجابست آن زوی در اعتقاد بر نجلی ذاتی از باشی خیر می غر گریه داری عقل و هوش ما که بجرم شهر را و شاه را بر فحاه و سکه گر خوت ریت نفس دورا بر وجود کردگار تا از و حاصل کند شهد و شعیر گر بگویم مانم از اصل کلام غرقه گو باشند در خود تا بخلق دل نمودن فارغ از ذرات او دل بدیا بسن و کوشیدن است ایست پیدا تا نگوئی غفلت است هر دو در معنی قریب الرتسند فی جان هم طیر و هم طور شماست نور احمد نگردد از صد حجاب ز آفتاب و احتراش روشنترند هم دل و هم دوده پیغمبر است</p>
--	--	--	---

حزب

وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ<sup>۴۱</sup>

و بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان

<p>هم رکوع آرید با اهل رکوع امر بر یکی نمودن کار اوست اسعادت هست باید زین امور من آیت بود هم نزیل این از که تکبیر نا وقت سلام راست خواهی گویم از خود مردنست نارسی آنجا که جز حق هیچ نیست جز کسی کو از ازل یار بود سر بر آری با نضرع کای اله گر بیجشی از تو نبود این عجب این سلام اعنی که جان تسلیم شد صورت آن این قیام است و قعود ره شود طی نا گهان بر منزلید ی بامید ثواب و خوف نار</p>	<p>دائما دارید بر این صلوة وان بود خود غایت عجز و خضوع کش باد آن حال و اوصاف بکوست بر صلوة و صبر بی خوف و قصور نک شو تفسیر و ناویلی متین منمائی ضی منزلها تمام جان بجانا بر دین و بسیر دست در نظر حر ذات مطابق هیچ نیست واقف از احوال و اسرار تو بود ماعلط رفیم و کم کردیم راه ور برانی شاید از بهر ادب هسنی و همی بحق تقدیم شد این تشهد وین رکوع و این سجود یست حق دور از شما زوغاقلید مارها با تست بیحد شعله بار</p>	<p>هم دهید از مال خود حق زکوة امر بر یکی کنید آیا بفن میکشد آیا عقل در کداب کان بسی باشد زک اعی که شاق این صلوة را حضری معراج است چیت تکبیر از جهان دل کد دست از دو عالم باربری طمع خوش پس بسی در عین و در یسار رو در افتی از بی عظیم او آمدیم اکنون بسویت خستند چون شهودت شد بر این معنی تمام زین دفاعی باشی از آگه تمام گفت بر با گردارد این نماز این نماز از عشق و جابازی کبد توز دوزخ ترسی و خود دوزخی</p>	<p>با فراموشی ز نفس خویش چونکه میجواید از بهر ثواب جز براربات خشوع از اتفاق در سلوک معرفت منهاج تست ماسوی را بشت سر افکندست تکدیری از فرق خویش و جم خویش یست ناری غمگساری بر قرار هسی خود را کی سلیم او از فعال خود ملول و منفعل از بی تعطیم او کوئی سلام شد نمازت حنه معراج و مقام بر حقیقت رو نمائید از محاز یار آمد خانه بردازی کبد شاید از خود گر گیری ز رفی</p>
--	--	--	--

در تحقیق

معنی

صلوة

## الجزو الاول

تحقیق  
زکوة

خاتم  
دادن  
علی ع  
بسائل

دربان  
آنکه امر

بمعروف

کسی  
میتواند

کرد و

مسموع

میافتد که

خودعامل  
باشد

اصلش اینست که اگر دوست  
عشق گوید از دوعالم یار به  
تو بودی هیچ و او بودت نمود  
ناچه داده است او را از ساز و برگ  
مال دادند ده رکوش بر فقر  
یک دهی از ده دهد ده بر یکت  
این هم از بهر بود کار و شوی  
پس فاشو از فاهم کن سفر  
داد خام مرتضی اندر رکوع  
حلقه هسی زانگشت ایچس  
بد تعلی دانی او را در سجود  
زاسکه او دیگر بجای خود نمود  
ور که هم بوده است او حق دور بیست  
وانکه آگاه است راسرا رخی  
من بشق او هنوز اساه ام

باز بشنو سکه اتوا الزکوة  
هر چه آر دارد و جود از مغزو پوست  
فکر جان و سر مکن ایناره  
از عدم آورد و موحودت نمود  
بین چه ناخود در خواهی وقت مرک  
عقل و حان دادت نارش کن بمر  
جان دهی سازد بحاها مالکت  
در بهای در همی قارون شوی  
هسی خود و اگدارو در گمر  
زاسکه بد مستغرق بحر خضوع  
کرد سرون در حضور رب دین  
زاسکه سحده است آن فای فی الوجود  
دگری بود آسکه بود اندر سجود  
شرح این کونه کسم دستور بیست  
میکند فهم آنچه میگود صفی  
شد چو کز زلف او دیوا ام

کامر حق بروی شد از بعد صلوة  
در شریعت بذل عشر است از منال  
جان و سر هم از تو بود از ویست  
داده های او کنی یاد از زدل  
پیش از آن کانه بگیرد از تو باز  
ناکه او بازت عوض صد جان دهد  
ملك عاریت مالک و اگدار  
ورنه عریای تو در هر امه  
چون چنین بسی کمر در خدمش  
این اشارت بود سبی در ساز  
در رکوعش شد بحلی صفات  
بیرزان در سحده بکشید از پیش  
نا بندار یکه گویم بوده حق  
چون بصورت سدا این آب و گلی  
گرتو مفهمی سخن یارا بخش  
گاه گاهی بکسلد ز جبر من

در طریقت بدل جان بر ذوالجلال  
نفی محض از خود چه دار دلاشی است  
بالله ار سنجی و کل و مانی خجل  
با بازی کن نثار بی نیاز  
بعد مرکت عمر حاویدان دهد  
هر چه زو بگرفته روی سیار  
چیست جانت نا که بخشی جامه  
را کمی با را کمان حضرتش  
دل شدم خالی ز غیر دلخواز  
گشت خالی از صفات خویش و مات  
آسکه بود آگاهی از حال و ش  
حق بروست از لباس ما خلق  
من چه گویم ناو کز خود غافل  
ور غیبه می بهل مارا ببخش  
بار بدیده شتو تفسیر من

اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ تَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ<sup>۴۲</sup> وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ

آنا امر میکنید مردم را بپیکری و فراموش میکنید خود را و شما میخواند کتاب را اما پس در میانید و یاری حویند بشکبائی

وَالصَّلَاةَ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ<sup>۴۳</sup> الَّذِينَ يَنْظُرُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

و نماز و بدرستی که آن بزرگست مگر بر خضوع کنندگان و آنکه گمان میرسد که ایشان ملاقات کند و در روزگار شارا و اینکه ایشان بسوی او باز گشت کنند گانند

و بر برد خود را زیاد آزاد اوست  
کشته نفس خویش و افکنده براه  
نیست از نفست فراموشی سزا  
امر بر معروف از بی باکیست  
کی نواد کرد بالا بر طواف  
این دغل دوان که بره را سعاد  
داده نفس کششی را پرورش  
آنکه نفس مرده دارد ره راست  
با تعقل خواند او فرمان شاه  
خواندن آن هر دم از خود مر دست  
باطش هم گر بخوان اندکی  
نزد عارف آن کتاب فطرت است  
هم کنند بوجد فطری دعوت  
در صلوة و صدر زین مشکل طریق  
صیقل صبرت رداید رنگ قلب  
هم صلوت کو حضور دائم است  
تاری در آشیان اصل خویش

این فراموشی نشان از زیاد اوست  
شاید او را گر بوخوان ره براه  
خز که او را کشته باشی در غرا  
کس با فلاک آن برد کافلا کیست  
تا چه حای شهر عشق و کوه قاف  
نه که راهی رفته وزره مانده اند  
گر خورد غم بهر حاست و خورش  
در قرآن احمد است و حیدر است  
کوست نازل بر پیغمبر از آله  
سوی او برگشتن و حان بردست  
لحظه بر جا ثانی مدکی  
خواندن او از اصول فکر تست  
بر رسول و بر مقام وحدت  
گفت حویند اسعادت خون غریق  
زان بدل بر روح گردد رنگ قلب  
ذکر و فکر بفرور دائم است  
بی خزان یابی بهار و فصل خویش

رفته است از دربان دل سام  
هست از خود حالی از حق مملی  
تا نگردد کشته نفست بده بیست  
مرغ خاه گر برد گامی بود  
کندر آجا بر برزد صد عقاب  
محض دعوی رده بی از یک بوید  
در ره این غولست و دور از نامرون  
هر چه او گوید بعلقان کفه حق  
درح دروی اصل و فرع عالمست  
اولش خواندی بخواندی آخرش  
بکته دیگر ر سلون الکتاب  
از بی بوجد فطری احمدت  
یافت چون توحید افعالت نبات  
صبر یعنی بر مکاره کز قضا  
زنا نخلای قلب روحانی شوی  
شد مانند دو بال از بهر طیر  
ره شود طی سالك اندر منزلت

پایه پایه تا مقام جمع تام  
عارفان خواند شیش یا ولی  
گر کنی ارشاد کس زبینه بیست  
ور بود حالاک نا بامی بود  
هم نبیست عکس سیرغ او بحواب  
گوی ارشاد از خند و ما یرید  
کی نواد شد بپیکری رهمنون  
بر بکوئی بوده نامش در ورق  
بامی از آن عقل و روح آدم است  
تا باطن بی بری از ظاهرش  
با تو گویم گر که ناشی نکته یاب  
کرده دعوت بر کسب ایزدیت  
رو بوجد صفات آری و ذات  
وارد آید تا شود کامل رضا  
در صفات لم یزل فای شوی  
مرغ جات زان هوا گیرد بسیر  
خود فای فی الله است و واصل است

### جذبه

این بود توحید ذات از باحق  
دور آخر شد زمستان یار ماند  
مسی آمد باز غرق می شدیم  
من چگویم او چه خواهد مستما

غیر رفت و خانه بر دلدار ماند  
خارج از فسیر و محووی شدیم  
هر دمی حامی دهد در دستما

باده نوش افتاد و بریا ساقی است  
چون کمن من یار گلفام می  
جان من چون جام می در دست اوست

رسه از هر تعین مطلق  
آنکه باقی بود آخر باقی است  
میدهد جام از بی جام می  
دل اسیر عشق و جان سرمست اوست

## سورة البقرة

<p>هوشم آرد باز چون مست او قتم چونکه ازمی مست و معدوم کند تا که گوید راه عشقم سخت نیست عشق آمد کوه را چون کاه کرد به بناجاری کنند رفتار او میکنند بر من نگاهی نیز تنز جز بزنجیر تو کوه آن حوصله بر کلام دلنشیت خان دهم من چه دانم کاین رهست انهنزل هست یکسان صعب و آسان بش مور عقل گوید تا من به بن شنه نیست خان پروا به است خود آتش کشی من چگویم خان چه بر روانه هست دل زغم خون گشت و او بر بن نفم است دورح اندر راه عاشق کوراست گفت این باشد بررگ اعی که شاق میکنند او را ملاقات از یقی تا کمال بی باری بهر گیرد اندر کف دل لدریز خون ارمغان دگرری آرد سش رف سش دابری دل داده باشم از آیه بیی آن حال و منی و من تو لکن در میر</p>	<p>مبدهد حامی که ازدست او قتم هوشم آرد باز و معلوم کند بر تو گر سختست هیجت بخت نیست عاشق از وی کار برد لخواه کرد به شماسد بر نان از خار او میشود طومار عقلم ریز در کآورم طاعت ندرم سلسله قدر خان چنود که تا آسان دهم تا که این آسان بود وان مشکلم میکنند ناهست او را خان وزور عشق گوید و وسرا دیشه دست کی بود در یادش آب و آشی زندگی و مردن دیوانه حبست گرچه ناخوین دلان خود دهم است واچه او مشکلم است آسان است جز بر آن دل کوس خاشع دروفاق هم ناو سازند رحمت بیمن ارمغانی خواهد از نادار جد که بر او رحم آورد عالی ودون کاین فای عاشق آمد از خودیش گفت نارش بیرة با ساده ور بیی بیرة حاتم بیرة حال بن حجاب وصل گشت آهم بریر</p>	<p>چون فتادم گویدم حرفی نگوش بعد مستی نقش هشیاری زند ور که هم سحت است آسان کنم عشق چون بر دل رید اورنگ را عشق آمد از پی دیوانه ساز بک حبون آمد بنا تدبیر کن سلسله ما باب گیسوی بو است گفته بودی راه عشقم مشکل است مورم اما کوشش مساه را هست صد کوه از براه دلبری در ره ارسد بر و بحر آتش فکر آن بر شعله خان سردنست آنکه کرد از موی خود زنجیریم عاشق آزاد از غم و ارشادست نگذر از این بوب نفیر شد آنکسایکه بودشان در گمان و اندر آنجا نیست جز او ارشان ارمغان عاشق آنجا مردگست سینه از رخم هجران چاک چاک از وجود خود بکلی لا شده گفت آرا هم و دای من ایم گفت دیدم روی خود آینه عاشق اندر دم فتاد و مرد و رست</p>	<p>کز صدای دلکشش آیم بهوش برده دیگر بدلداری زند بهر عاشق نعمت و نانش کنم نرم سازد بهر عاشق سنگ را کرد این ویرانه را ویرانه باز اندک اندک زلف را زنجیر کن نازه خان از نفعه کوی تو است یست مشکل پیش آن کاهل دلست تا که خان دارم کشم این دانه را میرود عاشق به از پاکسری رو که آتش بهر خان بازان خوش است کی بفکر خستگی یا مردن است فارغست از شادی و دلگیریم بیجیل از سدگی و آزادی است روز رفت و وقت یاران دیر شد مهرقای رب خود تا چشم خان حوصکه آید بوب دیدارشان عجز و فقر و خواری و دلبردگست دیدم خوین تر از دل پر زخاک هستی او هستی مولی شده روی خود بهن درمن از نیکویم پاک از هر نقش و روشن سینه من فتادم یعنی او ماند که هست</p>
---	--	---	---

يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ٤٥ وَاتَّقُوا يَوْمًا

ای سران یعقوب یاد کنید نعمت مرا که انعام کرده بر شما و بدرستی که از روی دادم من شمارا بر جهانان و بر سید روزی را که

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ٤٦

جز داده شود نفسی بدل از نفسی چیز را و قبول شود از آن شفاعتی و گرفته شود از آن عوضی و نه ایشان یاری کرده شود

<p>هم فروی ز اهل عالم در شتون بدهش من دگر بی احلاف میکشد درد آنکه خود دارد مرص که بدد از محنتی دلسوزشان تا برید از وجه طاهر پی سر یاد نعمت گر کیمی یابی مراد در عمل یابد جزای خویش نفسی اندر سلب شرو حلب خبر هر یکی اندر مقامی مستتر حال خلقم بر سیاق تخلف دار پنهان چون مدانی خواسترا اختری دیدی ندیدی ماهها لیک کی داد حقیقت واصلوی در ظهور خود ز اسمی مشق اند مرفع گردد ز وصف وحدتش رخش من شد گرمتر از رخش زید</p>	<p>بر شما دادم در عینها فرون فاقد شیئی شد از نفسی کشف به ازو گیرید در فعلی عوس ناصری بود یکی آن روزشان هست تکرار از پی الطاف و بر شرح این بگذشته گر داری باد هست هر نفسی بجای خویش تا چه جای آنکه گیرد دست غیر بید احوال خلاق سر سر گفت شادم زانکه باشد منکشف گفت گفتم راست لیک این راست را هست باقی تا وصولت راهها هست میزان راست گوید روزن شی خلق هر یک صورت فعل حق اند اسما هم اختلاف کثرتش از کجا رفتم کجا می بند و قید</p>	<p>یاد معنی شکر آن در حضریم بست نفسی کافی از نفس دگر تا کند رو در مقامی یآوری شود از دیگری کس بوی خوش هست یاد از جلوه افعال حق وز صفات آرد رو بر وجه ذات داد اندر خود جزای بیک و بد نگذرد یا قاصدی از مقصدش خوشها در پیش رویش خرمست چون نمودی صبح شادی یا ملول حال هر یک کان کدامست اینکدام وز اراده و امر و اغافل مباش باعث این آتش و دود تو شد باش تا معلوم گردد دار حلم مختلف باشد عقول خوب و زشت اسما دارد در آنجا اتحاد</p>	<p>آل یعقوب آورید از نعمم می برسند ارحمان روری مگر نه شفعی باشدش در داوری حشر گردد هر کسی بر خوی خویش بهر اسرائیلان انصاف حق رو ز افعال آرد اندر صفات برسد او از روز و افشا که خود بست هیچ اندازه کسرا کز حدش عارفی کو چشم جانش روشن است در عبادت گفت بازند آن رسول گر که خواهی و انایم بالهام سیر افغالت این بد دل مناش اندکی بود اینکه مشهود تو شد بد حقایق ثالث اندر عین علم اسما شد مختلف تا در سرشت نیست در وحدت تخالف یا تضاد</p>
---	---	--	---



از کجا این سگ بر مخون فتاد بنم اندر حواب یا بیدار بست کاین خلاق حله اهل صورسد محرم اسرار شه در مجلسی ورکھی گوید نایبام است و رمز گاهی از مستی کم باعریده مریدان شاه ما باشد غیور بوم لا بحری باشد کس بکس بست کسرا با وجودش قدری	ناز بدم لب دماغم خون فتاد کو گزرد لب وین پی دلدار بست نادری واقف ر سر حصرتند راز حنوت را گوید ما کسی ر آقدر هم متهم گردد بغیر میکشده سرخوسان در میکده راز خود سربسه خواهد در ظهور هست هر نفسی بکرخویش وس نا نماید از خلیلی عصری	میزدم در خواب حرفی آن چه بود یمی از کف گر رود گاهی عان محرم شه بیست کس یا ده کسند آچه گوید با خواس و باعوام من اگر محرم اگر غمازه ام واندر آتعا میروش حق نفس شرح آفات از ره تفسیر کن بست کسرا شامی با ناصری بست کسرا اقتدار و احبار	روی حرفم در تکلم با که بود هم بحرانش دمی آهسته ران ما بقی برسد و وابسند حاکم است از نظم ملک و حکم عام ما تو هر دم در بیانی تازه ام بردهان مهرم زند گوید که س ور کنی ناول با بدیر کن یا که فعلی را عوض از فاصری بر کسی حر مالکی ذوالاقتدار
---	---	---	---

آزاد شدن  
اسرائیلیان  
از عذاب  
فرعون  
و برون  
رفتن از  
مصر

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ

و چون نجات دادیم شما را از آل فرعون که عذاب میکردند شما را بدی عذاب میکشید پسران شما را و زنده نمیکند زنان شما را

وَ فِي ذَالِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ<sup>۴۷</sup> وَ إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَ الْبَحْرِ فَأَنْجَيْنَاكُمْ<sup>۴۸</sup> وَ غَرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

و در این شمار است محسی از پروردگار شمار کرد و همگامیکه شکافیم برای شما دریا را پس رها کردیم شما را و غرق کردیم آل فرعون را

وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ<sup>۴۹</sup>

و شما نگاه میکرد

یاد آن وقتی کشید از واقعات حمله میکشند اسرائیلان برار وانکه بحر از بهرمان شکافیم طاهر است این آله گرداری باد گرچه او مسغنی است از غیر خوش بطن و ناول این بود کز جور نفس و آن قواها حمله و هم است و خیال آن قواهای ضعی حو ساست جمع مال و نظم قوت و حرص و آرز افلاکش بهر ارباب نجات کرده از مصر بدن قطع امید با حنودش نفس از پی کینه ناز آن گذشت از دل پایاران حورق کن تو کار دل که ناشی یار عقل و آن بات اعی حواست رامداد غره گشس و هم را باشد سرا	که شما را دادم از تحت جات عر سوارا که خدمت بود کار روی از فرعونان بر سامم هست ذرش بهر نا کید و داد مهر خواهد بهر بدل خیر خوش او رها بد تا تاند ضرر من و آن عصب و ان شهوت و اتصال از حواس ظاهر و نامیه راس کس حاه و حامه و آمال بار حون شکاف ارمش باشد ارباب کایدر آن بود محکوم و عد کآوردشان در دنا حسم و ناز وین حواری گشت در رودابه غرق و اذهی از وهم دون رآثار عقل مکشد از زحمت و خدمت تمام ادر این روداه با ربح و عرا یار آن شو کزغم آزادت کند	ور عذاب سجد کر فرعونان و آن ملائی بود از پروردگار بر نجات آل یعقوب از گواه ناد نعم مهر حان افزون کند آنکه مهرش بنده را سرور کند و رفقای نفس آماره که سجت هست اسرائیل روح با صفا بار دارند این قوای را ارباب رود بل و قلم طمنایت قت با اساع خود همچون کدم سه از دار الالم حسم نار کی رسد بر عقل وهم لا بلیق باطران ببند با حشم شهود قطران در مصر بن با صد عو کن ملائی رو برون از مصر بن بن هلاکش زانکه او خون تست فارغ از فرعون جلالت کند	میشمارا بود برون از مان میشمارا اس عظیم و شمار غرقشان کردم در آب سیاه ناد عر او ر دل بیرون کند خاک را را افلاک عالتر کند ادر این مصر بدن افکنده رخت قوه های روحی اساء و ما بر امور صعه و اعمال شاق در مثل شد ماده حسمایت با تحرد نگردد بی خوف و هم گشده دور ارمش دون با عقل یار حرکه در آب سه گردد غریق کان کجارت این کجما ند از حدود میکشد ابای روحانی نو قطایرا شاید این دار المعن در پی اهلاک و محزونی تست
--	--	--	--

در بیان  
اربعین  
موسی  
علیه السلام

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ<sup>۴۹</sup> ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ

و حور و عده دادیم موسی را چهل شب پس گرفتند شما گوساله را از بعدش و شما ستمکاراید پس عفو کردم از شما

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ<sup>۵۰</sup>

از بعد آن نا شاید شما شکر کنید

و آنکه موسی را چهل شب از صلاح پس گرفتند از غلط گوساله را اربعین بهر صفای قلب بود	و عده فرمودم بهر افتتاح حار آورد بد حای لاله را زنگ از آینه زان شاید زدود	بعد از آن کز آل فرعون عنود از شما هم عفو کردیم این غلط بیریا ضت قلب کی باید مقام	گشت فارغ وز هلاک آن وجود ما مکر شاکر شوید از هر غلط و آن چهل روز است گردانی تمام
--	---	--	--

## سورة البقرة

در آنکه شد خلق بدن در اربعین	در رحم گردید تکوین جنین	شد مخمر طینت آدم یقین	در کف قدرت هم اندر اربعین
بهر حق شو خالص اندر چل صناع	تا که گردی مصدر فوز و فلاح	ار پی گوساله رفتن راه یست	در ره نفس بهیمه مایست
موسی جان در یواست و غالب است	یار هرون باش تا او غایب است	صیست هرون اعتقاد و حرم بو	در صراط حق ثبات و عزم تو
آب بردار از که داری عزم راه	هر چه گویندت که در ره هست حاه	ساید آن چه خشک باشد یا حراب	مانی از بی آبی اندر الهاب
و آن ثبات در ره از خود رستن است	گوش را از هر صدائی بسن است	تا باید سامری و هم دست	کشت باید و هم از گوساله رس
نفس حیوانیه را معبود خوش	گیرد از اندیشه مردود خوش	این بود طلمی که بر ناموضع است	طاعت او بر خلاف واقع است
وضع معبود از ره او هام کرد	نر طریق موسی و الهام کرد	حوا که بود از و هم این نفس و قصور	عفو کرد از لطف یزدان غفور
تا شما از عمو او شاکر شوید	ور خطای خوش مسنفر شوید		

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ <sup>۱۱</sup> وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ

و هنگامیکه دادیم موسی را کتاب و فرقان تا شاید شما را هدایت شود و هنگامیکه گفت موسی مرقوم خود را ای قوم بدرستی که شما ظلمتّم انفسکم با تّخادکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقبلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند سم کردید خود را با سبب گرفتن شما گوساله را پس بازگشت کمدسوی پروردگار خود پس بکشید خود را با این بهر است برای شما برد بارئکم قتاب علیکم انه هو النّواب الرحیم <sup>۱۲</sup>

پروردگاران پس بدو رفت بر شما اندر سوره که او بود و در مهر ناست

و آنکه ما دادیم موسی را کتاب	تا شما نماند راهی بر صواب	و آنکه موسی گفت قوم خویش را	که بخود گردید طلم از ناسزا
را آنکه نگردد بر گوساله را	بر پرستش دعوت محاله را	پس ایات آورد بر پروردگار	کشت اند خویش را زین شود کار
در میان خوش بگدازد بیع	هیچان نماند ز قتل خود در بیع	مهر ما را بهر است این قتل و مرگ	زد حق از عالم ز سار و برگ
تبع بپا دد در خود آن گروه	تا که شد از کشته هر جا بل و کوه	موسی آمد در مصر کای اله	محرما را هم بونی یار و پناه
کس نماند از ما دگر فریاد رس	گفت بچشیدیم گو سارید رس	کشگان و زندگان بچشیده اند	در طلال رحمت آرامیده اند
این قال آن مبلهارا هشن است	نفس از تبع ریاضت کشن است	و آن حظوظ نفس کو از هر نمط	حق باطل پوشد از سهو و غلط

کشتن قوم موسی یکدیگر را

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ <sup>۱۳</sup> ثُمَّ

و هنگامیکه گفتیم ای موسی هرگز نمگرویم مبرا تا آنکه ببسم خدا را آشکارا پس گرفت شمارا صاعقه و شما نگاه میکردید پس بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکروون <sup>۱۴</sup> و ظللنا علیکم الغمام و أنزلنا علیکم المّنّ و السّلوٰی برا که بحیث شمارا پس مرگ شما باشد ما شکر کنید و سایبان کردیم بر شما بار را و فرو فرستادیم بر شما من و سلوی

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ <sup>۱۵</sup>

بخورید از پاکیزه های آنچه روزی دادیم شمارا و ستم نکردیم ولیکن بودند خودشان ستم میکردند

و آنکه گفتید ای کلیم حق چنین	بر تو ما داریم ایمان از یقین	تا که خود بشنم حق را آشکار	صاعقه نگرفسان پس استوار
و آن شما دیدید از حشم فکر	گر که باشد همچان اندر نظر	پس بر انگیزاندم از بهر شان	مر شما را بعد موت اندر عیان
بو که شکر جانان افزون شود	شا کر از منعم جان بمنون شود	سایبان کردیم ابری بر شما	من و سلوی گشت بارل از سما
تا خورد آن رزقهای زحمی	و آن شما را بود از ما رحمتی	گر شدید از نعمت ما تا سیاس	بر شما شد طلم بی بر رت ناس
یست ایمان حقیقی بی گمان	آنکه بود از شهود و ار عیان	ز آسبب گفتند با موسی صریح	ببایان ایمان ما بود صحیح
صاعقه موت از فنای کاشف است	در حلی ذاتی از دل واقف است	پس بر انگیزاند از بعد فنا	بر حیوة واقعی یعنی بقا
این سیاس از نعمت نوحید نست	شکر این نعمت شان دید نست	آن عمام آمد بحلی صفات	و آن صفات این بردهای شس ذات
من و سلوی باشد احوال و مقام	سالک را کآید از رب الا نام	و آن خصال معنوی و اخلاق بیک	که شود بر قرب و جان اشراق بیک
آن علوم و آن معارف آن حکم	کآید از حق بهر سالک دمیدم	و آن رباح رحمت و نجات ذات	واردات غیب در سه صفات
هست رزق طیبین گفت از کُلُوا	خوردن آن ز دهاست و گلو	طیبات اعی که باشد رزق خاص	یاوت ارحق بهر خاصان اخصاص
ما شما را بر کمال آراستیم	مصطفی بر وصف خود میجو اسسم	بر صفات نفس گر راحع شدید	رآن معانی بر صور قاع شدید
	خار را باشد زبان کو گلی است	آفتاب از خار و گل مسنغنی است	

وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوْهُنَّ اَنْحِلُوْهُنَّ الْقَرْيَةَ فَكُلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّقُولُوا حِطَّةٌ  
وهمایکه گفتم درآید این قریه را پس حورید از آن هرگاه خواهید فراوان و داخل شوید در را سجده کنان و بگوئید حطه  
نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَاَسْتَغْفِرُ الْمُسِيْنِيْنَ<sup>۵۶</sup> فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِيْ قِيْلَ لَهُمْ فَاَنْزَلْنَا

میا مردم بر شما گناهان شمارا و زود افرایم بگو کاران را پس بدل کرد آنکه ستم کردند سحنی را بحر آنکه گفته شد مراشان را پس فرو فرسایم  
عَلِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا رَجْزًا مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ<sup>۵۷</sup> وَاِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسٰى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ  
بر آنکه ستم کردند عدارا از آسمان ناچه که بودند فسق میکرد و حور آب حواست موسی برای قومش پس گفیم برن  
بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَاَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اِنَّنَا عَشْرَةٌ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُّوْا وَاَشْرَبُوْا مِّنْ

نصای خود آن سنگ را پس حارشد از آن دوارده چشمه تحقیق که داسیده مردم آخورشان را حورید و شامند از  
رَزَقَ اللّٰهُ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ<sup>۵۸</sup> وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَن نَّصْبِرَ مَعَ عَلِي طَعَامٍ وَّاحِدٍ  
روزی خدا و حور میکند در رمی فساد دسیده و چون گفید ای موسی هرگز صبر میکنم بر طعام تنها  
فَادْعُ لِمَا رَبَّكَ تُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْتِثُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا

پس حوران برای ما بروردگار برای ما را آنچه مریابد از زمی از سریش و حیارش و سرش و عدسش و بپاش  
قَالَ اَتَسْبِدُوْنَ الَّذِي هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اَهْبِطُوْا مَصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ

گفت آیا بدل میکنید آنچه آن فرو راس ناچه آن بهداست فرود آئید در شهر پس بدر سیکه را شامد آنچه حواسید ورده شد  
عَلَيْهِمُ الدَّيْلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَاَبَاؤُا بَعْضُ مِّنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ

برایشان خاری و بخارگی و برکشید نصی از خدا این سبب آنکه ایشان بودند که کافر شدند بآیهای خدا

وَيَقْتُلُوْنَ النَّسِيْمِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا كَانُوْا يَعْتَدُوْنَ<sup>۵۹</sup>

و ماکشد نغمران را باحق این سبب آنچه افرای کردند و بودند که حور میکردند

و آنکه ما گفیم ایشان را حور روصه روحست بی شک آن مقام و ان یقی تاب رضا اندر قضاست حطه گفتم برفا دل دادن است اوست در هر حل فعل بو لک محسن آن باشد که شد معبود او پس بدل کرد آنکه قولی از ستم از حطوط روح و لدیهای نام و ان همه حرمان و صیق سحنی است طاعت قدرت همه سائی است زن عصا بر سبک تا حاری شود می نوشید و خورید از رزقها چشمهها دانی چه باشد ای سبی میشود آن حاری از سبک دماغ بهر اسان کسب آن فرض است و سهل کن دعا با باز روند بهر ما گفت آیا میکنید از اقتصار آنچه میخواهید در شهر مجاز	اندر ان قریه فرود آئید رود شد مشاهد را شهود آنجا مدام در خمر باب الله اعظم رصاست سر بچاک سستی بهداست شد مشاهد اشود حال بو بیک در عادات و عمل مشهود او عبر از آنکه شد برایشان گفتم در گذشت از بهر حط نفس خام نکبت و بد حالی و بد سحنی است ضاعت نفس از رد خود رائی است آنها وین آیت باری شود که خدا کرده است بر خلقان عطا ده حواس ظاهری و باطنی با عصای نفس گرداری فراغ هم بلا تعثوا مخاطب اهل جهل از زمی سیرو پیازو گدما شیء دانی را بعالی اختیار مر شما را هست از سیرو پیاز	و اندران ار حورید و آرامو خواب ارد سجده کسان داخل شوید ساحداش خاضعان حق دمند عفو گردد چون شد اوفعال و بریکو کاران رود افراد او ور تو اورا می دسی در عیان یعنی آن اوصاف نفس بی ادب پس عدا بی راسمان روح هم فسق یعنی طاعت قلنی بدل و آنکه موسی خواست بهر قوم آب شد دهو دو چشمه جاری در نظر در زمی باشید لیکن در نهاد با دو قوه عاقله اندر مثل اکل و شرب از رزقهای معنوی و بیکه گفتندی ببوسی از ظلام آن غذای روح واحد بودو خاص پس فرود آید اندر مصر تن زد برایشان باد ذل و مسکنت	مر شما را امیاز اسو صواب وز ره حطه بحق واصل شود در حریم قرب خاصش محرمند ذنب اخلاق و صفا حال و بردهها از چشم جان نگشاید او او تو رادای که بید در نهان کرد بر اوصاف روان طلب آمد ایشانرا سزای آن ستم گشت در طاعات نفس اندر عمل پس باو گفتیم در حال حطاط تا بود هر فرقه را آنحور بی تجاوزی فضولی بی قساد کان یکی باشد بطر دیگر عمل شد معانی و حکم تا بگروی نیست مارا صبر خود بر یک طعام وین غذاها داشت بر نفس اختصاص بر مراد خود کنبند آنجا وطن سوی فاقه آمدند از سلطنت
---	--	--	---

## سورة البقرة

باز برگشتند از حق با غضب بود قتل ایسا بر غیر حق يك نشان گویم ترا ز ارباب جور يك نشان دیگرش رد عقول از منافق هم نمایم يك نشان اینقدر بهتر نشان مورد است	کفر را کفران نعمت شد سبب یعی ازبیدار باطل زان فرق کن در این معنی بعدو جهدغور قولی فعل است و بحث بی اصول تا تمانی از نفاقش در گمان وره اوصاف منافق یبعد است	کافر آیات بودند از الت فسق و عصیان سهل از آن پیدا شدند خوش خواهی خود پسندی خود سری يك شان دیگر آمد سوء ظن دارد از هر کس طمع در جاه و مال حای خود گویم زهر يك رازها	زان بقل انبیا پردید دست که زحد خود تجاوز داشتند هست اصل فسق و کذب کافری بر خلاق جلگی از مرد وزن لبك خود باشد بغیل از این دو حال تا شناسی زانها از نازها
--	--	--	---

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمَلْ

بدرسیکه آنانکه ایمان آوردند و آنانکه یهود شدند و برسیان و سواره رستان هر که ایمان آورد جدا و روز نازیبی و کردار

صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ<sup>۱۰</sup>

شایسته پس مرایه ن راست مردان شان در پروردگار شان و بیست برسی را شان و نه ایشا اندوهناك شود

آن گروهی که اهل ایمانند و دین آن یهود و آن نصاری هر که هست هم کنند کردار نیکو اختیار است ایمان حقیقی کاخصاص عامه را ن قانع بحرف و صورتد خوف باشد از عقوبت در فعال اردوئی رست و وفا می الدات گشت	ارده نقد و طاهر تر قین صائین آن فرقه نوک برست هست او را احمر رد کردگار دارد آن اهل توحید و خواص حاصکان راجع جمع و حدید حرن از نقصان اوصاف و کمال شمس و حدید مطلق اردرات گشت بش ارین اندر خور افهام نیست	یعنی آن ایمان شان بر طاهر است دین ضوایف هر کسی اعمدست فارغست از خوف و حرن و در سکون صورت ایمان بود قول و قبول بست آنجا احوال حرن و خوف حون ز افعال و صعب او رسته شد ذاب صدد است تا که از نقص و خوف لقمه حاصل سرای عام بست	ناضن ایام ارایشان ساراست آرد ایمان بر خدا و آخرت گفت لا خوف ولا هم یحزنون معنی ایمان حصولست و وصول یا که در حوالت محال حرن و خوف بر حق و مادون حق بوسه شد کی بوصفش حرن که بعد تا که خوف
---	---	---	---

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

و چون گرفتیم بمان شما را و بلند کردیم بالای شما طور را فرا گزید آنچه دادیم شما را بوانائی و یاد کسد آنچه در آست نا شاید شما

تَتَّقُونَ<sup>۱۱</sup> ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَلَقَدْ

پرهیزید پس برگشتید از بعد ازین پس اگر سود فصل خدا بر شما و رحمت او هر آینه بودید از زیانکاران و هر آینه

عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ<sup>۱۲</sup> فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا

تحقیق داشتید آنانکه عدی کردند از شما در شبه پس گفتیم مرایشا را که بشوید بوی بهار آمده شده پس گردانیدیم آرا عترتی برای

بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ<sup>۱۳</sup>

آنکه باشد میان دودستش و آنچه باشد پس سرش و پیدی از رای پره ز کاران

و اینکه بگیریم ميثاق و خود فهم ميثاق از برا در بت است عهد لاحق سوی او برگشتن است طور را شاید اگردانی دماغ نور حق ظاهر شد اندر طور عقل گفت ز آرو بر شما فوق است طور پس شما از قوه ما زنده اید هست پرهیز از شان هوشمند از دو شی آنرا که باشد بیکتر رفته رفته تا مقام عشق و حال عقل دارد آن نکن در حصول بر کتاب عقل فرقانی گرای از ره دار السلام روح باز	ار شما هم عهد ایمان و سجود عهد سابق لازم کسویت است پاس عهدش را زحان نگدشن است جنبش اعضا است از وی بالبلاغ گشت روشن هر دو کون از نور عقل هم بود را و در بدن این حس و زور یاد این قوه کنید از بنده اید میسدد آنچه عقل آرد پسند مینماید اختیار اندر سیر بار دیگر تا لقای ذوالحلال که کند فهم معانی هم قبول زوست توراتت نظاهر رهنمای خیره برگشتند بر شهر مجاز	آن یکی بدساق و این لاحق است عهد سابق بودی موجود ارو طور را دادیم رفعت در نمود همچا که عقل فوق عالم است فوق جسم آدمی باشد دماغ از دماغ این قوت و حس در تن است نا شمارا نور جان افزون شود عقل را بود بجز يك اختیار را آنچه باشد پست تر بگریزد او کر بود عقلت بسکی رهنمون بر عقولست آن خدا ای اغلبوا ناز بر گشتند قومی با تمام کر نبود از فضل حق و ز رحمتش	شاد حای گذر این دو صادقست خود سودی هیچ و گشتی بود از و گمان شما را از مراب فوق بود عالم از وی در تایش هردم است کوست جای عقل گر حوئی سراغ قوه او هم ز فصل ذوالمن است ذین فروی بر بر از گردون شود لا جرم عاقل بود پرهیزکار گرچه باشد شکر از کف رزداو این بود رمز لعل تقون سوی آتینا کم از داری تورو سوی ادی منزل از اعلی مقام در زیان بودید و دور از حضرتش
---	---	---	--

۱ قنور  
سکون و  
انقطاع  
۲ غنور  
لغزش  
در بیان  
تناسخ

فصل حق حز عقل کامل سیر نیست  
آنکه اعقل بد ره دریا گرفت  
میل سوی آبگیرش خام کرد  
و آنکه هیچ از عقل فرهگی داشت  
باز بشو الدین اعتدوا  
بر عبادت تا کید از حان قیام  
این عنادت بهر آن گردید وضع  
آن توحه وان صلوة معدل  
حلت آوردند حلت سار حد  
تیرگی بر سرگی افروده شد  
شد مبدل ذاشان از فعل دون  
مسح نوعی از تناسخ آمده است  
قسم دیگر ارحقیقت دان ظهور  
هست این حق گروناشی فیلسوف  
خصلت بکو بود بکو فری  
عارفی کش دل بود آینه  
وصفت آید در عیان آن و این  
نالد از وی در مقامی کارآب  
رهه وصف آدمی از وی دیدست  
اینکه وزنه شد آن قوم ست  
از زمان نقد خود وز خلق بیش  
از بی پیشبان در روزگار  
چشم عبرت بی اگر در صورت

حز زوی ره بر نزول خیر نیست  
نیم عاقل اندر آن سکنا گرفت  
عقل زده می واقش ازداد کرد  
یخته شد در آتش و شکی داشت  
حون زیوم السبت گردادند رو  
ار پی حیران غفلها سام  
اندر اوقات معین با بنزع  
میزداد رنگ غفلها ر دل  
بهر صید آرو رو کردند این پسند  
صورت اوصاف بد سموده شد  
همچو بلی کآن بقبطی گشت خون  
و آن باسج برد قسم آمد بدست  
در مقامی کوست لاقی قصور  
ناشدت بر فهم این معنی وقوف  
ورود بد هم بو آرا مطهری  
بیدت بر صورت بوزینه  
با بو گردی عبرا لناظرین  
بلکه باشد مسعد مارو تاب  
از حدود آدمیت معدیست  
رآن بود که بر سر او اواشه است  
گفت مکن عبرت اندر حال خویش  
گشه ایم از بهر عبرت آشکار  
هریک از ذرات عالم عبرت

بد سه ماهی در میان آبگیر  
داشت اسی سخت با آن آبگیر  
خوشتن را مرده کرد و باررست  
لاحرم عقل است آفضلی که گفت  
روز شنبه بر بهود آن بیفتور<sup>۱</sup>  
از بی اصلاح عمر رفته بود  
زنگ غفلت ما شود از قلب دور  
شبه شد ز آن روز طاعت بر بهود  
لاحرم اوصاف روحانی تمام  
مسحشان کرد آنکه صورت بد بود  
بس شکال آرد در دنیا فلسفی  
هست یکقسم از دو قسمش قنل روح  
آن حقیقت در مجال لایقه  
هر صفا پیدا کسی تکمیل آن  
بیشه بورنه گیری در فعال  
شاید از بغیری ذیقدری  
گر بود آب زلالی معش  
گشه بر کسریب آثارش بدل  
تا فعالش جیت بر دیک خرد  
هر چه آدم میکند او در فعال  
آچه مابین دودست و پشت ماست  
ما ر حال مامعی گیریم بند  
شرح آن ارحد برقرار ات بیش

دام افکندند صبادان بریر  
لیک فضل عقل بودش در ضمیر  
سوی بحر افکند صبادش زشت  
گر باشد عقل ناخوار بست جفت  
روز تقوی بود و تعطیل از امور  
روز حیران از غنور<sup>۲</sup> هفه بود  
کآمد او را از مشاغل در ظهور  
تا کسد آروز اصلاح وجود  
سلب شد زان فرقه از سب کلام  
صورت بوزیه آمد در نمود  
لیک بگذشت از بیان آن صفی  
یش صوفی باطلست آن بالوصوح  
جلوه گر گردد بدون عایقه  
خود بوناشی صورت بنیل آن  
صورت بوزیه داری در مثال  
از بو در خارج نماید صوری  
معدن کمریت با خود مرعش  
مسح بس باشد بها اندر محل  
سوی او گردد فعالش مسرد  
مکند تقلد از آن روش مثال  
ارگدش و حال ما در مشت ماست  
وز رماں نقد خود بیچون و چند  
گر تر اشمی است عبرت کن رخوش

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ يٰمُرُّكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً ۚ قَالُوْا اَتَتَّخِذُنَا هٰزُورًا ۚ قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ

و چون گفت موسی مرقومش را بدر سبکه خدا میفرماید شما را اینکه بکشید گاوها را که بعد آبگیری ما را ناستهزا گفت پناه میرم بحدا

اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ قَالُوْا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ

اینکه بوده باشم از نادانان گفتند بچوان از برای ما برورد گارت را بابان کسد برای ما چیست این گفت او میگوید که آن گاو است بهر ار بافتاده

وَلَا يَكْرُ عَوًاۢ بَيْنَ ذٰلِكَ فَاَفْعَلُوْا مَا تُؤْمَرُوْنَ ۚ قَالُوْا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا ۚ قَالَ اِنَّهٗ

و بچوان کار در بامده موسی این پس نکید آنچه ما مؤمر میشوید گفتند بچوان برای ما برورد گارت را بابان کسد برای ما ربك آرا گفت که او

يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعِ لَوْنُهَا ۚ تَسُرُّ النَّٰظِرِيْنَ ۚ قَالُوْا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ اِنَّ الْبَقَرَ

میگوید آن گاو است زرد خالص که رنگش شاد میسازد بگردگار کسد بچوان برای ما برورد گارت را باطاهر کند از برای ما چیست این بدر سبکه آنکاو

تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَاِنَّا اِنْشَاءُ اللّٰهُ لَمُهْتَدُوْنَ ۚ قَالِ اِنَّهٗ يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْاَرْضَ وَلَا

شبهه است بر ما و بدر سبکه اگر بخواهد خدای هر آینه هدایت یا فکامیم گفت که او میگوید که آن گاو است که بهرام باشد که شیار کند زمین را و نه

تَسْقٰى الْحَرْثَ مُسَلَّمَةً لَا شِيَةَ فِيْهَا ۚ قَالُوْا الْاَنَ حِثَّ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوْهَا وَ مَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ ۚ

آدمد کشت را بی عیبی که باشد ربك دیگر در آن کسد اکنون آوردی بر اسی پس کشتند آرا و بود زربك که بکند

وَ اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا ۖ قٰدًا رَاْتُمْ فِيْهَا وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ۚ قَلَّلْنَا اٰصْرُ بُوْهُ بِبَعْضِهَا ۚ كَذٰلِكَ

و چون کشتند نفسی را پس مرافعه کردید در آن و خدا سرون آورنده است آنچه را که شما گمان میکردید پس گفتیم که بزیید آرایاره آنکاو همچنین زننده

يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٢٩

میکند خدا مردگارا و مینماید شما را آیات خود تا شاید شما را یابید بعقل

در  
تحقیق  
ذبح  
بقرة

در ریاضت فرص داد ذی فتن  
یا گرفتنی آنچه ناید در پسند  
من پناه ار قول و فعل جاهلین  
کآن چه باشد چیستش یعنی خصال  
محکم است و بی خلل بباد او  
هم بود محل ریاضت مشککش  
از بیان فافعلوا ما تؤمرون  
هرگز بن رنگش شاسد اوست مرد  
ز آنکه بود هیچ بورش درو خود  
رآنکه ادراکش نباشد در بهاد  
وز کمال و از علو رنش  
وز علاقه حسم هم دارد سواد  
و اندر اسان نفس لوش اصفر است  
مریاضش غالست اندر عیان  
دارد استعداد بر دسور قلب  
که ر استعداد هر کس واقفند  
زین بقرافزون بود درکوه و دشت  
و آنکه شد طالب ز صد قابل یکست  
هم صوری هم باشد واحد او  
وز گروه مهندون باشم سخت  
بود ز استعداد ایشان یک نشان  
کرد استننا بر ایشان فتح باب  
یافت باید سر آن در قلب و خان  
پس نبینی غیر خود را زیسب  
تا شاسد آن بقر را بهر ذبح  
زیر مار شرع آید بس سرع  
از معارف و ز حکم گر کار است  
هم ز عادات و شراع بی سخن  
بهر ذبح و واقفند از این کرام  
آچه بود آن مشه بی قبل و قال  
که نبد نزدیک این فعل حبل  
سهل و آسان در عمل مفاد بست  
زود گشتی قصد شاد حاصل به دیر  
سالا گشود هر سوکج کاو  
برد شیخ آن گاورا بروی سیرد  
آن عجزه کاین حبیب گشت کار  
کرد بس منع ار فروشش پیر زن  
ز آنکه چشم آن شیخ بر زاق دوخت  
که چنین نور حیوة اروست سلب  
دهد او را رورکاری در روش  
کنار او یابد بدائمی فروغ  
آردو گیرد ازو ساز و نوا

نفس حیوانیست گاو و کشندش  
قوم گفتند انست هزوو ریشند  
گفت موسی میرم بر رب دین  
قوم گفتند از خدا میکن سوال  
تا که زایل باشد استعداد او  
تا شماری قاصر و ناقابلش  
واحست این نزد عقل ذو فون  
گفت گوید حق که رنگ اوست زرد  
هست رنگ حسم اسود در نمود  
لیک غالب باشد اندر وی سواد  
وز ره ادراك و بورایش  
بور ادراکش حه باشد در بهاد  
لیک اندروی سواد افزوتر است  
ز آنکه صفة حمرنی باشد که آن  
شد مشعشع از شعاع بور قلب  
ناظرین آن کاملان عارفند  
قوم گفتند اشاه افروده گشت  
مسعد بسیار و طالب اندکست  
بیست هر طالب تصور و جاهد او  
گر خدا خواهد مگر یابم بخت  
و آنکه اشاه الله آمد در بیان  
گفت احمد رهنمای هر صواب  
بیست استننا مراد از لفظ آن  
به که استننا گفت آری و لب  
منبطر باشد نك ارباب ربح  
بلکه مفاد است برام و مطیع  
آب دهد حرث یعنی عارست  
یعنی آزاد است ز آداب و سنن  
تا صلاحیت در او بود مام  
گشت ثبات بهر طلات کمال  
ز آنکه ما کادوا بر این بودش دلیل  
هیچ یعنی نفس ازین ره شاد بیست  
گر نمیکشتند آسان سحت گیر  
قوم رفند از بی تحصیل کاو  
واعجوزی داشت سبت سالحورد  
این حکایت را شبید از اشتها  
خواست تا بفروشد آرا در زمن  
بر همین مبلغ که او گفش فروخت  
وان جوان کشته در معنی است قلب  
تا برعلای طبیعت پرورش  
و آن بود بعد از رسیدن بر بلوغ  
از چراگاه طبیعت نفس را

قوم را امر است بر ذبح بقر  
وز فعالش باز بگرفتن بجا  
تا با ستهزا کنی ما را مطیع  
فعل حائل نزد من باند بسهل  
به بر او آثار پیری عارض است  
که بود تا مسعد و ناقوان  
هست بمعنی در میان این و آن  
تا حه باشد رنگ او بهر نشان  
تا باشد بر ضمیرت مخفی  
ز آنکه دروی بورهستی اظهار است  
کو مجرد باشد از دانی زحیم  
که حیوانات عجم او درخور است  
و آن مرکب ارسواد است و بیاس  
در حوار قلب رآن اصغر بود  
فافع اعنی هست بر ضوء و بها  
بور استعدادش آمد چون زیاد  
طالبان راه اسر شاد را  
آنکه باشد طالب و قابل کم است  
هم به هر قابل بود طالب شعار  
بی تشایح اصل آن لایح شود  
یکجهت باشم وسعت و کج کاو  
میدگیرد هیچ نقش بر ورق  
فتح این ره بهر ایشان بد محال  
به رنگی اندر بدن حید نه مو  
در مقامش شرح این گویم تمام  
بیست سرکش تا بود دور ار اثر  
دارد استعداد یعنی بر سداد  
بیست او را هیچ اصلا نقش و داغ  
اعتقاد و مذهب اغنی در نظر  
حجت الحقی یعنی آوردی تورا است  
لیک ترکش قوما نزدیک بود  
ز آن همه تقیش و تحقیقات خام  
سحت شد این کار و بر هر مستعد  
فرقه گشتند هالك المال  
داشت طفلی خورد ما گاوی چنان  
دار تا نفی دهد این طفل را  
گشت حرّم ز استماع این خبر  
جرکه جلدش پر ز راز جوشش کند  
طفل عقل است از کودانی سخن  
میسپارد بر عجز ضبع ما  
کردد ازوی منتفع آن طفل عقل  
منتزع هر دم ز استعمال فکر

و بیکه موسی گفت از رب البشر  
ذبح او منع وی است از هر هوا  
همچو فرعون آوری امری شنیع  
هست اسهزا نشان اهل جهل  
گفت این بود مسن لا فارس است  
هم باشد بکری معنی بس جوان  
بلعوان است آن به پروه جوان  
قوم گفتند از خدا خواه اینرمان  
تا تو گوید سر لوش را صفی  
رنگ آن نفس ناتنی اخصر است  
رنگ قلب آمد سفید از روی قسم  
نفس حیوانیه بیشك احمر است  
لا حرم احمر بود بی اعتداس  
نور ادراکش حو غالب بود  
فافع آمد لون او اندر صفا  
ار لقایح با طرین گردید شاد  
دوست دارد اهل استعداد را  
مسعد یعنی فرون در مردم است  
بیست هر طبیی یقین قابل بکار  
خواه از حق تا عا واضح شود  
یعنی اندر ذبح این شایسه گاو  
ز آنکه داسد بی تقدیر حق  
گر نمیکشد استننا نغال  
تا بودانی بی اراده و امر او  
گر بود توفقی از رب الانام  
گفت گوید لا ذلولست این بقر  
در شیار ارض آید بر مراد  
سالم است ار هر علامت در سراغ  
بیست او را خال از رنگ دگر  
قوم گفتند اینرمان بی کم و کاست  
گاورا کشتند و فعلی یک بود  
پس فصول آورد قوم اندر کلام  
گفت پیغمبر کزان تقیش وحد  
گفت هم زین قبل زاکثار سوال  
بود شیخی اندر اسرائیلیان  
گفت در سرعای خود این عجل را  
کرد اخبار این سخن با آن پسر  
گفت مفروش ار چه بس کوشش کند  
شیخ روحست و طبیعت پیر زن  
شیخ روح آن عجل یعنی نفس را  
تا مگر روزی چنان کآمد بنقل  
سازد از محسوس معقولات نکر

وانكه ميگشتند اسرائيليان تا بهنگام بلوغ معنوي وآن قبول عقل اروبي اغتشاش نفس چون شدكشه ره برمزست زر حالى وحدت بي كنترست دولي كو را باشد نقص و ربح از زمين با آسمان سباه حواس ور بوگوني بنم اسها من بحواب بود شيجي اندر اسرائيليان مر ورا شتند و محني ساحيد بوده هم گويد بهر وصلني س زدد اعصاي او ر كشه نار آن حوان قلبست وروح اورا بدر غير اسيلاي شهوت هم غصب رآكه نفس وروح اريكدهوده اند سابق ارگفيم عقل است اين روح صدمدارد حرف درويش اي ولي كشه اند آن اين عم خويش را كَر بَقِيَه ض آدم كشه خلق پس بي عمد در سِير بطر بود اين قل ار ضمع بر مال او طرح س كردد نفس آن همام دفع ميكردد از خود آن فساد هر نكسي دادى قصد خوبشتن پس بدج عجل شد امر حلال گفت هم بنعمها فنا اصراره دمر اعصاي وي آخر و اضعاف است اين حبيب حق رنده سارد مرده را هج ديدى در حراى لرنادها از سيمي افتد اندر شخ و برگ جون ورد بار آن نسيم فرودين هيج كوردى فهم و آوردى ناد بهر هر شيبى چيى دان بي زجت هر رماى بر توفصلى ديگر است به خراست اندر آجا به سور چونكه مردي از جهاد و ارسات چون ارآ هم نگذرى يابي حيوه ميرسد از هر كنارم بوى او عشق ميگويد نكوشم با فنى جان و جان پردازى آجا بازست با بو گويم كه نه زين آزرده عاشقارا هم به اين گنجايش است اى كه بس كسرا بجود ره داده شايد از پردازيش خاطر زغير دل پردازش ز غير ذات خود

۱ مطمعه  
سب طمع

با چهل سال از بي عجلى چنان كان چهل سالت بكرو مسوى بر مراعات در نظم معاش از معاني هر چه خواهى حاصل است دولت بي انقراض و آفت است ملك در ملكست و گنج اندر بگنج و بن گروه ارقطط نان بر سر زنان راسكوتى يست با خلقم عاب صاحب مال و مال و قدر و شان نفس او را بر كنار انداختد اين عمل ز اساي عم با عمى زنده گشت و شد برون از برده راز مكش عرفان و علم با ثمر يست بر قطع حيوه او سبب از ارل با هم برادر بوده اند دميراد ار عقل شخصى الوصوح گر بو صد يبي بود ار بد دلى قلب راده روح بليك انديشرا ليك بر وضع دگر پوشيده دلق نفس انسان و حيوان دگر معيشت آن مال و عشق و حال او بر قواى روحى و طعى بنهاله هر يكي ز آن قواى فعل راد يست آن فعل شوم بر من تا زدد اعصاي او را بر قبل با كه گردد رنده قلب با شكوه ريسيس با فنى حيوه اشرف است با كند خون عاشق دانه دره را خون بپريد اين درختان حاجا چون بروى محصر آثار مرگ مر دگان سرها برآرد از زمين كركدامين مروحه هست اين دوباد هر دمى صد حشرو و شرو موت و بعث مانده فرعى روابصلى ديگر است رآن بود فصلى بهشت حان فروز يابى از حوان و پس ز آدم حيوه از لقاي ذوال الحلال ذوال صفات مكشد بويش دلم را سوي او گر زجان لافى در اينره كودى ريدكى و مردكى نمازيست تا تو داي زنده يا مرده گر كند لطف او خود از بختايش است وز همه مستغنى و آزاده جز بو هچش تا نيايد پيش مير فارغ از كوين و محوومات خود با شناسم كايين كدامست آن كدام

باشد از سير الى الله اعتبار هست منع آن عجزوه در فروش وآن نمودن از طلا پر بوسترا نفس جوشد كشه حكم دوست را رفت نكبتها برون از شهر ما در عجب ز آسم كه انداين گروه يا من اندر ديد خود فرزانه ام زين كد شم با تو گويم بالتمام بود او را لك حواى خوبرو طرح بر اسباط اسرائيل شد دفع ميكردد هر قومى ر خود داد قابل را شان در ساعت او قل او مع از حيوه واقعى است وآن دواين نفس حيوانيه اند عقل معالست اشارا بدر واندرا ايحا عقل كل فعال راد حاصل اسلايه شهوت با غصب بر قياس اندر حديد بي غلو در نايى نفس يعنى كمالست آن دو فرردان نفس پيرشد ضمع بر آن مال هم باشد هوس وآن همه اندر تدافع آمديد بر صلاح و حسن و فعل و حال خود هست مادارام ار وجه لغت كشت ظاهر آنچه بود اندركون دمه گاو آمد اشارت بي سخن چونكه آخر شد حيوه نفس حوار با كند انديشه در آبات او ميشود خشك و سه جون بر آزاغ همچو قيرستان شود گلزار ها گردد از ناد بهارى هر شجر آن يكي ميراندو داداين يك حيوه فرعها ديدى نديدى اصلها همچنين تا اصل اول كايين فصول چون بپرايد ز هر فصلى حقت باز بيرون زين فصول اربعه پس چرا اين مونت اى حان مشكلست ميسيارم حان ز بوى دل ككشش هيج دارى گر جوى شرمندكى اين مم يعنى كه بروى جان دهم بيخبر زآن نركس مستانه اى خوش آن عاشق كه يارش ميرد مر صفى را هم كه عمرى از يقين گر كه هم زين آرزو ناقابل است خواهم آن جامى زدست ميفروش دوزخست اين بهر عاشق يا مقام

اندر اخلاق و عمل با اختيار ز انقياد شرع منع طفل هوش هست اشارت بر نفا بعد از فنا پر كنى از زرخالص پوست را هر چه بيبى دولتست از بهر ما از بجاعت و زعطش در شهر و كوه رفته يا عقلم ز سر ديوانه ام نكته آيات و تفسير كلام بهر ميراث آن نبي انعام او بس بي اين قتل قالو قبل شد با بدج عجل از حق امر شد از زمان برخواست حرف و گفتگو وآن حيوه واقعى حزن عشق يست قابل ابناى روحايه اند كان بود روح القدس اندر بشر يعنى آن روح القدس باشد مراد كه بود شان نفس حيوانيه آن اكرموا عمتكم الحله شو نفس حيوانيه را بس مايست كشه اين عم خود را از حسد رانكه بايد كار عفا از مكس بهر دفع آن ر خود ساعى شدند و اشغال خوش و اسعمال خود آن بدافع وآن سارع راى حجت مخرج و الله كسم نكمون بر امانه نفس پر آشوب و فن رنده شد دل اول شمس و كار پي برد از وصف او رذات او ار يكي باد خزان دشب و باغ حاي گلها حله كيرد خار ها پاى تا سر بر شكوفه پر ثمر اين يكست از موت و بعش در نبات مرجع اين باد ها و فصلها حله ازوى مسترع شد در نزول ميكند بر فصل ديگر ملحقت هست فصلى از ملك در مطمعه ا كزيش هر دم حيوتى حاصل است حار چه باشد پيش روى مهوشش كن فرامش مردكى و زندكى آنچه جانان داد بر جانان دهم وز حيوه عاشقان بيكانه نى كه او خود ميرود ره پيخرد هست در كوى توخا كستر نشين قابليت بخش سلطان دلست كه نيام هر گز از مستنى بهوش

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ

پس سخت شد دل‌های شما بعد از این پس آنها بودند چون سنگها یا سخت‌تر در شدت و بدتر سبک از سنگها هر آینه جاری

مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ

میشود از او حویها و بدتر سبک از آن هر آینه شکافته میشود پس بیرون می‌آید از آن آب و بدتر سبک از آن هر آینه فروود می‌آید از ترس خدا و نیست خدا

### بِأَعْيُنِنَا

بی خبر از آنچه میکند

بعد از آن آیت چنین شد بیرشد یا که تبه از ظهور آیتی مفسر زان آنها و رودها خشیت حق را ز تأثیر وجود کره غافل ز تمام اعمالون که بگرد هیچ نقشی از تر گشت طاهر زوعیون معنوی نه‌رها منشق شود زان در فطور که کند برحق بهر آفی رجوع تا نماید بی نصیب از وصل خود با تو آن معشوق جان گوید نه‌من که بدشت و کوه بارد بی بی حاری از وی هر دمی صندهر و حوست

بعد ذلك كالحجارة أو أشد كها باید از مواظ لدتی بعضی از آن گردد اندر سودها بار می‌آید بعضی ز آن فرود نیست حق غافل ز فعل نیک و بدون آن یکی سخت و سه همچون حجر همچو سنگی کز عصای موسوی هست مستغرق بجر علم و نور قلب دیگر هست قلب با خشوع مایل است آن دل بسوی اصل خود قلب دیگر باشد از دای سخن همچو درقی که زند بر ابرهی میشکافد دمبدم از ناد دوست

سخت‌تر زان بلکه دل بگرفته زنگ قلبها بسیار از آن روئین تست در جودت هم بدرمی بیخلاف نا شود زان اهای خوش روان ریزد و هابط شود فرسنگها طاهر است و بیست حاجت بر محک حشمه‌ها و نه‌رها از حد فرون کز زبان اهل دل آید برون زنده ماند چون سپهر بی عمد و حقه او گشته با حق از وحوه بروی از حق هر دمی صدر حمت است هر دمی بروی رسد ابلاغ عشق تا شود جاری ز چشمش حوی خون

گشت قاسی پس شمار دل حوسنگ سخت‌تر از سنگ بودن آهن است سنگها هم ز آنکه دارد احلاف سنگها منشق شود بسیار از آن همچنان کز کوه سی سنگها قلبها را هم چنین دان یک یک هم بود قلبی کز آید برون علم تو حیداست و عرفان آن عیون هر که باشد حره ران نا اید هر دمی ریزد ز خوف حق حو کوه آن دل ز تها و اهل طاعت است پاره پاره حاک چاک ارداع عشق بردل عاشق زند برق از درون

### جذبه

هست با او بلکه بس دل پاره‌ها تاکنون میرقم از دنبال او در کجائی خون شدی یا حان بسر میزی ناکی صدا دیوانه را بوی موی آن نگار گل‌نزار تا زند دل داده او را صدا با که باشیم از دو عالم تا که اوست عشق در وی کار خود را کرده بود دارد اندر طرّه پیوستگی بندها را سر سر خواهد گشت بسگی هیچش بدین ویرانه بست داده در دوری باو پیوسته یار دیده عکس طلعت جاسانه چون نیردازد ز خود یکبارگی از ره و یرنه شان حوئی کیش ز آتش عشق بیی اندر تب است میگرفتی چون غریبان شوشه نر نکرد از درد خود نا کس لبی مبطیده از غم بخوش و مفتاد که شده کم یا فرون گردیده ب کایدش بیغام کس در مجلسی چو کسی کش صوت یار آید بگوش یا چو مشتاقی که بیند مهوشی

یجبر مادم زدل و ز حال او میزم هر سو صدا کای هم سفر بگذر اروی در گذار افسانه را بر مشامش میرسد از هر کنار به شاسد پیش رو را از قفا گر بانی میرویم آخاکه اوست روزگاری که غم برورده بود ان یقی بوده که نا آهستگی میکشد آخر زما ناچار دست بودش در خانه نا عارضی است گوشه چشمی نا نگشوده یار اندر آن مبحاه در پیما نه خون بگیرد از حنان آوارگی میروند آنسان که کم گردد پیش آن دل داد که مهرش بر لب است هر شبی از ما بهان در گوشه میگرفتش گاه گاهی هم تبی خاصه زان لب گر کسی میکرد یاد پس او را میگرفته روز و شب گاه هم میجست از جا چون کسی که گشود گوش و میگشتی خوش میگرفتش همچو مصروعان غشی

رفته رفته غرق آن دریا شدم تاجه آمد بر سر از شور میش گوید او شد در بدر در مومن رفته یکبار و خوش اریغهای عشق بی راه و بی ریار همسفر که بندی خیز عشق یار طرف ز آنکه پروای سکون دیگر داشت یافتم کوه میروند بر حصتی بست یکم نا دو کوش علنه رفته رفته رفت خواهد سوی دوست که بدوری دیده آن پیما را میزدست ساده روئی خورده است یا که خندان بسته خاموش او بن که خواهد بند هارا پاره کرد بنشایرا کجا دای کجا است بر زبان باید یک از سار دل میزدند او را صدا کاین نا چیست میگذاشتی قرعه او از هزار گرمی تب در عروقتش لازم است من بهزیان میبودم حمل آن تند میکرد از ره روزن نظر لب زما اندر تکلم سته داشت

نه چنان که آب آید از آن خارها رفتم از خود محو آن سیما شدم یک نمجوبیم دگر کم شد پیش می نیاید زو صدائی سوی من خاصه مجبونی که در صحرای عشق بی خبر دارد زیبا و بی ز سر گاه میزد دل بن سر سه حرف رفت آخر خود مرا بر احا گذاشت بود هر دم بر بهانه و حاللی رفته حلقش خم بغم در حلقه میکشد او را بیای موی دوست چون کند بیجا نمانی خانه را زان می و مبحاه بوئی برده است دیده باشد خاصه گر آغوش او چون توان دردی که دارد حاره کرد یک شانش بینشان بودن زماست کوزانی تا که گویم کار دل سر ترانو مبهاد و میگزیست نبض او را میگرفتم در شمار من بر این بودم که این تب دائم است گاه هم گفتمی سخن با خود نهان میدوید از حجره بیرون سوی در چند روزی که تب پیوسته داشت



لیک آن غش ز تب و سرسام بود  
قاصدی دوش آمد از دلدار او  
بودی اندر هر غمی یارم همی  
آنکه میدانی فرساده بیم  
گفتمش رو حق نگهدار تو باد  
همچنین بالان و گریام همی  
بود در هر محسی او یارمن  
دوستی گر ما که آمد از درم  
زود تر از من باسقبال او  
کرد او میگشت خون پروانه  
در یکی روزی بهما حاضره  
مدعی بگدشت ومن حیران ومات  
رفته دل بهر بدیرانی ترش  
گفت بار آمد سود اندر سرای  
رفتم وخاطر جو گل بشکفتش  
هرچه پرسید از تو کردم آگهش  
چون تنالم در غم هجران او  
رفت آخرهم بدان خوبی که داشت  
می ندانم جای آن فرخنده نام  
هر کجا موئی بود میویش  
گرددت غم بیبی از غمگینم  
روزها خوردم تنهایی عمت  
نودم اندر هر غمی عموار تو  
میرسید از بوی من غمی  
لیک سازم با غم وادوه خود  
چون بوشادی شادیت خواهم همی  
با خواهم شکوه ها کرد از فراق  
من کجا دانم سحر ما شام را  
تا دمی یابد سلی خاطر

بل ز تاب زلف مشکین فام بود  
بست یکجا از پیامی بار او  
نا سحر هر شب پرستارم همی  
میروم تا او نوازد چون سم  
آنکه سوش میروی یار بوباد  
از عیش سر در گریام همی  
یاور من محرم اسرار من  
بود در مهجای نوازی یاورم  
میدوید او تا بیرسد حال او  
یا چو مستی دور مه در خانه  
کرده بد دعوت مرا فرزانه  
ز احسن بی اقبال و الفات  
تا مناد افسرده گردد خاطرش  
محرمی کنار بدیرانی بحای  
چون درآمد ره زمزگان رفتمش  
رفت و رفتم تا منزل مهرش  
چون باشم رور و شب بالان او  
سوی آن محبوب مهر و می داشت  
تا فرسم سوی او وقتی سلام  
شاید از حائی نشانی جویش  
تا مناد ایگونه غمگین بیدم  
بس تسلی دادم از هر مامت  
شاد بودم خاطر از دیدار تو  
می بوده حزو در بر همدی  
خود گدارم از غم انوه خود  
سازمت من با فراق و نا غمی  
و آنچه دیدم ببتو شها را اشتیاق  
یا شناسم ز اضطراب آرام را  
از کلام شکرین دلبرم

بود معلوم که عاشق بر کسی است  
گفت بامن کای حریف همدم  
وقت آن آمد که رنحت کم کنم  
ماند آری کی دگر عاشق بها  
در وداع آن حریف پرده سوز  
تا تو گویم شمه ز اوصاف او  
بود با من نرم گوی و شرمناک  
تا چه حای آنکه آید قاصدی  
میگرفتش همچو حان اندر کسار  
هر که آید یاد من اطوار او  
صبحی ند ما که اندر انجن  
کوچه شد ما که کجا رفت از برم  
ما که آمد دل در آن محفل بجای  
رفتم از بهر بدیرانی او  
از تو گفتم ناوی اسراری که بود  
این جبین بد حال او بامن همی  
یک گله هرگز نکرد از روزگار  
رفت و ماند من دران ویران غریب  
یا روم خود پرسم از احوال او  
شاد باش ای آنکه بودم از بوشاد  
من را غمگین خواهم شاد باش  
هر چه میدیدم فرو سر در برت  
هم تو بودی همدم و همراز من  
تا تو رفتی وز برم گشتی جدا  
چون بوشادی شاد باش اندر عیش  
میرسم من هم بوصلت عقیق  
گویت حالی که بودم سر بسر  
میگفتم خون باد بقرارت همی  
بس دراز است این سخن کوتاه کنم

میرود یا میرندش چاره نیست  
خواهم از تو عذر شهای غم  
فارغت از درد سر وز غم کنم  
کجاید از یارش پیامی که بیا  
گریه کردم از شناسکه نابروز  
وز ضمیر پاک و فکر صاف او  
بر دبار وخاضع و خورسند و پاک  
پیش من از دلبری یا شاهی  
میزدود از موی و روی او غبار  
میشوم دیوانه از رفتار او  
بست دل دیدم بحای خویش  
آمده در خایه بیشک دلبرم  
گفتمش رفی بدین دیری کجای  
نگیرد قلب سودائی او  
از دلش برداشتم ناری که بود  
تا تو دای حال من گر محرمی  
خون سخن رفی زموئی بد نثار  
بدل و بهجان دور از حسب  
میزم دائم بیسکی فال او  
هر کجا هستی عمت هرگز مباد  
از غم و اندوه من آزاد باش  
مگر هم بر سر زانو سرت  
در غریبی سار من دمساز من  
از غم و بهنائیم داند خدا  
خرمی کن در کمد بر خمش  
گرم تر در در آن کوی حبیب  
دست شامی بکنش ناند سحر  
ز آن کلام آیم بفسیرت همی  
رو بفسیر کلام الله کنم

نصف  
الجزو

أَقْتَضَمُونَ أَنْ يَوْمُنَا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ قَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرِفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

آیا پس طمع دارید که نکرود برای شما و بتحقیق که بودید گروهی از ایشان که میشنیدید سخن خدا را پس بغیر میدادند آنرا بعد از آنچه

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۷۱

یافته بود آنرا و ایشان میدادند

پس طمع دارند آنرا که این گروه  
وانگه از ایشان فریعی بشنود  
یعنی از بعد آنمقل اندر او  
گشت ز اسرائیلیان هفتاد بن  
بهر آن کردند تا ویلات خام  
بس حرام از ایشان آمد حلال  
از هوای بد دلان دراصل و فرع  
ز اختلاف اول اندر جزء و کل  
اختلاف اصل کزوی نقلها است  
عقلها را چون جد اول در ظهور

مر شما را بگروند از هر وجوه  
قول حق بس منحرف از ره شود  
سوی تحریفش کنند از باوه رو  
مسبب نا بشنود از حق سخن  
غیر تا ویلی که بود اندر کلام  
هم حلال آمد حرام اندر مقال  
رفت بس تحریف در احکام شرع  
مختلف شد اصل احکام و سل  
شد یقین کز اختلاف عقلهاست  
منشعب دان زاصل عقل و جرنور

یعنی ایمان شان بود از اختیار  
میکنند از میل خود تحریف آن  
وانگهی دانند خود تعریف آن  
عالمان بودند آنها از یهود  
از پی تحریف تورا به آمدند  
اندرین امت هم از اجاف خویش  
گشت بدعتها عیان بعد از نصوص  
من بگویم اختلاف اصل چیست  
هست عقلی در معانی بس قوی  
عقل سالم میشناسد بیدغل

واز یقین و از عیان و اعتبار  
بعد از آن کز عقل دانند آن بیان  
میکنند از عمد پس تحریف آن  
چون شنیدند از عناد و از وجود  
با هوای خود ز مبعات آمدند  
بیروی کردند از اسلاف خویش  
در قضایا و فتاوی بالخصوص  
خود بفهم اظهار آن تکلیف نیست  
عقل دیگر اندک و نامسنوی  
عقلها را از صفات و از عمل

## سورة البقرة

گر بود نیکو صفاتی در نهاد || شد دلیل حسن عقل و اعتقاد || ور بود بد گشته عقلش منحرف || از صراط حق بوجه مختلف  
هست عالم بر صفات ذوالجلال || لیک بود بر عیاش احتمال || هست تعریف وی از اَمّ الکتاب || سوی نفس از عقل آوردن ایاب

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِمَعْشُرٍ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ

وچون ملاقات کنند آنانکه ایمان آوردند گفتند ایمان آوردیم و چون خلوت کنند بعضی ایشان بسوی بعضی گفتند آیا خبر میدهند آنچه گشود خدا

عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِرَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۚ ۷۳

بر شما ناحجت آورند شمارا بآن زد و پروردگار شما آیاس در نمیاید آیا نمیداند که خدا میداند آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکار میکنند

<p>مؤمنان را چونکه بینند از نفاق باز چون با یکدیگر خلوت کنند ز آنچه حق کرده است از آن نفع باب این بیاید از شما را هست عقل کز خصال مصطفای خوش خطاب بلکه بود از بهر آن کاندز مقام مثل آن کز نفس گیری اعتراف تا قوای طمع گویند اهل دید تا قوای طمع یابند انتقال در کاب هستی ما می ز شک تا بما گیرد از اقوال ما جلگی احزای طمع شور و بحث بلکه با هر چه و سر او هر هست</p>	<p>دعوی ایمان کسد و اتفاق بر نفاق از مؤمنان غیت کسد بر شما یعنی ز بورایه و کتاب کم دهد اسلامیارا ره بنقل هست بیشک مر شما را در کتاب آوردن آن بیهشازا در کلام بر صفات قلب و روح بی خلاف خود شما کز روح مطلق رنده اید بر کمال روح رآن بحث و سؤال شرح و وصف روح باشد یک یک حجت اندر نزد حق فقال ما می بدزدید از قوای روح رخت خون بداند سر دزدان گر شه است</p>	<p>با شما در راه ایمان هر همیم با هم این گویند از طبع حیث ما بردار احجاج آرا نکار از یهودان مسلمین در بدو حال بهر ما گویند وصف آن امین تا مگر ز اقوالشان در دعوی گوئی او را بهر تنبیه از ز روح چیست میداید آیا وصف آن و آن قوی باشد یکجا معترف پس بهم گویند با روحانیان میکنند آیا تعقل در نتاج خود میداند آیا ز اضطرار کردانی وحدتش را در وجود</p>	<p>بهر طاعت چون شما بر در گهیم که بر ایشان میگوید آیا حدیث بر شما در محضر پروردگار مینمودد از پی صحبت سؤال وین نبود از بهر تکبیل یقین می گیرند از تکلم حجی داری اوصافی بیان کن در فتوح بهر ما گویند ز آن نام و نشان ز آنچه باشد روح بر وی متصف میکنند آیا حدیث از روح و جان یعنی از شه مخفی سازد تاج کوست آگاه از نهان و آشکار این بدان کو آگست از تار و پود</p>
---	--	---	--

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يِعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ

و از ایشان بیسوادانند که نمیداند کتاب را مگر آرزوها و پند ایشان مگر اینکه گمان میرسد پس وای مر آنانکه میبوسد

الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْرَتُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كُتِبَتْ

کتاب را بدستهایشان پس میگویند این از نزد خداست تا بخرند بآن بهای اندک را پس وای مرا شمارا از آنچه نوشته

أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُوبُونَ ۚ ۷۴ وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ

دستهایشان و وای ایشانرا از آنچه کسب میکنند و گفتند هرگز نرسد ما را آتش مگر روز هائی شمرده شده بگو آیا فرار گرفتند نزد خدا

عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۚ ۷۵ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ

پیمان خود را پس هرگز خلاف نکند خدا پیمان خود را آیا میگویند بر خدا آنچه را که نمیداند آری هر کس کسب کند بدیرا و احاطه کند

بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۚ ۷۶ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ

بآن گناهش پس آنها یاران آتشند ایشان در آن جاویدان و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته ایشان

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۚ ۷۷

یاران بهشت ایشان در آن جاویدان

<p>بود آمیون از ایشان فرقه این نبود الا ظنون و جز قیاس که ندارد او تمیز علم و جهل میکنند از جامه دار پادشاه یعنی از بهر هوای نفس دون</p>	<p>در بچار آرزوها غرقه طفل پندارد فلک را پشت طاس علم را چون جهل خود گیرد بسهل موزه پنهان نا نرسد او براه تاقتند از وی خلائق در ظنون</p>	<p>بیخبر بودند از علم کتاب طاس با گردون کجا باشد شبیه تو چه دانی ای جهول بسته فم کی بد از علم کتاب آگاه او کاین بود در علم دین علامه</p>	<p>جز امانی فی که از وجه صواب داند ایسان یا صبی یا سفیه که بداند عقل کل ارایش و کم آقدر هم بود بهر رنگ و بو دارد اندر بحث دبی نامه</p>
--	---	--	--

مبفروشد در حقیقت دین بنان  
وای آن کوشد بویسده کتاب  
آچه خود تعریف کردید از عباد  
وای آنان که بویسد دستشان  
ویلزان خوئی که کردید اکساب  
وهم خواند این کتاب از عاریت  
لبك پندارد که داد راها  
بر تو میجویم ر هر جهلی پناه  
داشی کز بود حز بوریست  
آفریدی خا صرا آسکه نغن  
تا نویسم آچه حق است از کتاب  
کو برایشان هیچ عهدی از خدا  
بر خدا گوئید آیا آچه بیست  
حالدوند آگروه و حزا، بار  
برگماشان وقت پاداش از شان  
بیست آرا در مکافات انها  
نه که او کرده است اسکارخود

معرفت گوید بیل این و آن  
از هوای نفس و کسب مان و آب  
این بود گوید از رب العباد  
ما کند بر دورخی بیوستان  
هیچ چون آگه بودید از کتاب  
فی ز وجه علم و اخلاص و بیت  
یا جو ینغیر کلام الله را  
خاصه از جهلی که کفر است و گناه  
ورما حز قالب معبور بست  
مرورا آموختی علم و سخن  
ناشدم نغیر و تأویل از صواب  
این جیب نگرفته آید آیا شما  
مر شما را علم بروی ناکه چیست  
چون درخت اکتساب آید بار  
شد مساوی با زمان ذنشان  
باقیت او را ثواب و هم خطا  
گفته شر بود اصل اندر وجود

مینویسد در شرایع دفتری  
بهر این معنی بر ارباب فنون  
پس دهند آن بر بهای اندکی  
حرفی از تعریف شد ز افلاشان  
کیست اُمی و هم دور از راه تو  
بیست حرفی از کتاب آگاه او  
ای خدای بی نظیر اشراق عقل  
گر تو خواهی چهل آگاهی شود  
گرچه آهم از تو باشد ما کشیم  
خاکرا دانا و گویا چون کنی  
آتش از گفتند ما را در فروز  
پس بخواهد عهد خود کرد و خلاف  
آری آنکو سیاهی اکساب  
هم بدیسان مؤمنان و صالحان  
غافل از آن که عمل دردات نفس  
ویکه میگوید محقق در کتاب  
تا تو از قولش حه فهمی ای هام

مبفروشد خالق زر بر زری  
گفت و یل للذین یکتون  
همچو گوهر بر مویزی کودکی  
از کتاب آتش بود فرجامشان  
عقل تورایه و کلام الله تو  
کی شناسد راهرا از چاه او  
کن تورما چون توئی خلاق عقل  
ور بخواهی عقلا و آهی شود  
گر که نادان ورکه دانا لا شیم  
گفت ماهم شاید ارموزون کنی  
مس نخواهد کرد غیر از چند روز  
این شما گوئید از کذب و کراف  
میکند گردد محیطش در عذاب  
هست حنت بهر ایشان جاودان  
گر که از واهی شود ملکات نفس  
که مغلطه بیستند اهل عذاب  
گر نفهمی بکدر از وی والسلام

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِیْلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا وَ ذِلِّ الْقُرْبَیْ وَ اَلِیْتَامِی

و چون گرفتیم پیمان از بنی اسرائیل که بپرستند مگر خدا را و بپدر و مادر بیکی کردن و صاحب قرابت و یتیمان و المساکین و قولوا للناس حسنا و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة ثم تولیتهم الا قلیلا منکم و مسکینان و بگوئید برای مردم بیکی را و بیادارید عازرا و دهید زکوة را پس برگشید مگر اندکی از شما

وَ اَنْتُمْ مُعْرَضُونَ ۷۸

و شما روگردانیدگانید

و اینکه بگرفیم ما میثاق خود  
تا که بپرستند حز ما هیچکس  
یعنی از توحید افعال و صفات  
جست احسان هر دورا پروردن است  
نفس را و ر بار داری از هوا  
هم بدی القرئی کند احسان و خود  
س رحمت آیات حق را سر سر  
دست نگشا دست گیر اماده را  
بر زبان آر آچه گفتن را سزا است  
با عوام آن گو که بروی لا یقند  
س کلام حق که بروق شود  
کل بفرق بلبل دلبرده ریز  
رحم و رقت هم کنند ایام را  
گر در آزار دلی هرگز نه  
خاصه گر باشد فقیری یا یتیم  
هم یا دارید آداب صلوة  
ماخذ این هر دو عشق است و نیاز  
گرچه از خود بونداری هیچ چیز  
کسج قارون گفتیم ارچه ناقص است  
رو شما پس جمله گردانید باز

روی آرد قلب بر توحید ذات  
حق هر یک را بجا آوردن است  
حق او ایست با آری بجا  
کست ذی القرئی جوارح ای و دود  
اندر آثارش مکرر کن نظر  
حق بگیرد دست نعمت داده را  
و آچه گوید عقل این فی برخطاست  
یعنی از بیم و امید و عطف و پند  
چون بیجا گوئی آن ناحق شود  
بیش زانغان استخوان مرده ریز  
هم بسکین ره دهند اطعام را  
دان که بس روشنند و نیکویشی  
دل مرا از بیم آن گردد دویم  
هم گذارید از ادب حق زکوة  
که بداند خاکرا ز افلاک باز  
آچه او دادت بعشق او بریز  
وصف ناقص فی جو وصف خالص است  
حز قلیلی فارغ از مکر و مجاز

هم کند احسان دگر بروالدین  
روح را سازی اگر دمساز دوست  
ور نفع داری او را با بلهو  
این حوارح را مکن بر لب صرف  
گوشرا بر بند از اقوال خام  
یا منه بیرون ر حد خویشتن  
بس سخن باشد که حق و گفتنی است  
فی ر تحقیق معانی کاخصاص  
پیش عاشق کو حکایت از حجب  
اوفنادیم از ره مطلب بدور  
لطف بر مسکین و رقت بر یتیم  
زا نکه دل آینه آن طلعت است  
یک گوئید از برای مردمان  
آن صلوت در حضورش مردنست  
عشق گوید غیر او را مرده گیر  
من نگویم تا ز عشقش چون شوی  
صورت آن نذل جان ونفی ذات  
باز گشتید از ره اندر آزمون

ز آل اسرائیل از اشفاق خود  
که هر طاعت سزاوارم و س  
روح آبدان نفس امای نورعین  
حق بجا آورده و این حق اوست  
کرده در حق ما در ظلم و سب  
هست این احسان بر آبهایی ز حرف  
کن ز قل هو اذن خیرش سمع و ام  
ما ز پایت نفعند دست فتن  
لیک آن درخور بفهم عامه بیست  
سمع و درکش دارد از بهر خواص  
وز جمال گل بیش عنایب  
پس مکن در حق ذی القرئی قصور  
قلب را صافی کند از رحس و ریم  
گر شکست اندر شکسش آفت است  
بدکی کو را سکو نبود زبان  
وان زکوات مال و جان افشردنست  
هر چه داری در رهش ریز و بپیر  
و اهری از مفلسی قارون شوی  
شد بظاهر این زکوة و این صلوة  
جزکی منکم و اَنْتُمْ مُعْرَضُونَ

## سورة البقرة

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ

و هنگامیکه گرفتیم بمان ارشما که مرزید خوبانارا و بیرون نکنید خودتانرا از خانها پس اقرار کردید و شما

تَشْهَدُونَ<sup>۷۹</sup> ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ

گواهی میدهید پس شما آنهاید که میکشد خودمانارا و بیرون میکند گروهی را ارشما از خانهاشان هم پشت میشود

عَلَيْهِمْ بِالْإِلَافِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ

برایشان بر گناه و سداد و اگر آورند شما را اسیری فدیة میدهند ایشان را و آن حرامست بر شما اخراجشان آیاس میگوید

بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضُ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

بپاره کتاب و کافر میشود بپاره پس بیست بادا سر آنکه میکند ایسا از شما مگر خواری در زندگانی دنیا

وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا لِلَّهِ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ<sup>۸۰</sup> أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ

و روز قیامت برگردانده شوند سوی سخت تر شکسته و بیست خدا بچرا را آنچه میکنند آنها آماند که میخریدند زندگانی

الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْصَرُونَ<sup>۸۱</sup>

دنیارا با آخرت پس تخفیف نداده میشود ایشان عذاب و نه ایشان یاری کرده میشود

چون زدين واحدید اندر و داد با هوای نفس دون آمیزشت که شمارا آن سی عیب است و عار روی نارید از فساد و از قتن می کشید آن دیگرانرا بی خلاف از ره عدوان و حق باشد گواه نمکنید اینسان حرامی را حلال در حوة دیوی غیر از و مال بدهد از آتش خزای کاربان بود ثابت نزد عقل بی حلال عقل کسی در مثل گوش خراست بر در اصطیل اندازد نظر در نظر با عقل کل همره بود عقل او با عقل اخبار و رسل دیگری را یا کند خارج ز حد سازد اندر حد خود محدودشان بر کتاب از راه فطرت عامل است ملک دنیا بر حوة آخرت رفته عقل و ماده نفس اندر محل هر چه کم یابی بوز و ناری کمی روز نهائی مدد کار تو اند روز و انشا گرفتن خود است ماده از هر هان معمد فی سها یار تو با بجرم که بظلم است و سم بنیاد تو هست با هر گوش خواننده فدیة دادی کشنی ایسان خوار و زار

حون یکدیگر مرزید از فساد هیچ دای چسبان خون رپرشت خویشرا خارج سازید از دایر از دیار روح بر صحرای تن خود گواهد آنچه کردید اعراف پشت یکدیگر شدید اندر گناه شد حرام اخراجشان در کل حال پس خزا جنود شما را رین فعال حق باشد غافل از کردارتان بیک وند عقلی است یعنی درازل عقلی آن داد که در معنی سراسر چون صدائی بشود از پشت سر عقلی آن کنز حس و قبح آگه بود گر باشد پیرو اندر حزه و کل پس کشد گر نک به تبعه بالکد رایی پس باید از معبودشان یعنی اندر عقل و دانش کاملست و آن گروهی که خرد از عاریت ظلم و عدوان کرده کس اندر عمل عقل را کن دار خود گر آدمی عقل و روح و قلب کن یار تواند هر کسی اندر عمل یار خود است اندر آن روزی که بنی یمند گوید او من بار هر نیک و بدم داد مظلومان دهم یا داد نو گو درین درگاه تو تنها نداده آن اسیرانی که راندی از دیار

که در هرید از سفاک دما، خون خود را از عنادی خون خورد که نقیمت کمتر است از هر خسی که سرای آن حروجست از بلد 'نم' انتم هولاء قتلون میکشد اخراجشان از خانه ها فدیة بدهد این شما را شد حرام کافر بعضی شوید از با صواب بر غذایی گان سی باشد آشد فعل بد در هیچ دینی بیک دست مساوی کرد درک آن اصول لیک کی تمیز بدهد رار را که علف آورده با سو صاحبش گشته یک در عقل و دانش ناملک با بهائم هست در دانش شریک کی کند فرص ای که نامحسن است که بگردد هیچ عقلش از صواب فعل بیکش نزد حق دارد عود ز آنکه شد ملکات نفس آن اکتساب عقل یار آن شد کورا بخواهد کت بود او در دو عالم یار و عون پس که باشد در عمت فریاد رس باشد اندر روز محنت ناصرت جز تو نبود ناصری از پیش و پس کز تو پس عدوان و خواری دیده اند چون دهم برداد خواهات حواب داد مظلومان بکیر از طالبان

هم گرفتیم از شما عهد و لا، هوشید اعصای خود را خون برد نرك حان از بهر بن گوید کسی بر حذر باشید ر آن افعال بد 'نم' آفرم و انتم شهیدون رفقه را همچو آن نگاه ها و آن اسیرانرا که آرند از مقام بگروید آیاس بعضی از کتاب هم شوید اندر قیامت سخت رد نزد آن کش دید جان ناریک دست تا بیداری که این مسکین عقول گوش هر خر بشود آواز را نحریت کرده است او در مطلبش عقل او بگذشته از فوق فلک نیست آگه حز بکس ارزشت و بیک همچنین که دیده گردد ممکن است آن کند تصدیق جمله از کتاب گر مسلمانست و بر گبرو یهود نیست تخفیفی برایشان در عذاب ناصری از عقلشان بر جا ماند عقل را مفروش یکجو برد و کون جمله بفروشی بنفس یر هوس باش با آن کونگه دارد سرت نالی اندر حق که ای فریاد رس از تو خلقی یش من نالیده اند گوجه خواهی یاری از من در عقاب هر کسی خواند مرا کای مستعان

حاضرید اینک سراسر داد خواه  
هست امروز آن زمان داوری  
چونشده امروز آن خروش و حوش تو  
داد خواهان دگر داری بیش  
و آن قوای عقلی و روحی نام  
خود گواهم که قبل و در بدر  
حون یزید و عمرو آن بدگوه را  
جهرا کردی بنا موقع تو صرف  
و آن دگر اعصاب که یار خانه اند  
هم بیداری که آن گویای ست  
فحش میگفت و سخن بریاوه س  
من برود داد خواهی قاضیم  
بس رسول آمد پی عجمواریت  
همچو کنعان سر کشیدی زامروح  
بخت خوش در کشتی بخت برد

سوی من آورده از جورت پناه  
ار تو یا را بها نایم یاوری  
و آن ز قول حق گرفته گوش تو  
و آن توراه بستی و عقل و روح خویش  
خوبید و با او اندر انعام  
کرده بر نارواشان از مقر  
کشته ذریه پیغمبران  
نا تو روز داوری دارد حرف  
با او اکنون خوی و بیگانه اند  
با تو غیر و بار با اعصاب تست  
بر قرار خود بودم بکف  
مدعی را کن رضا من راضیم  
ما کند آگه ز روز حواریت  
خود بوئی کنعان و بخت پیر روح  
بخت بد بر کوه پیر بخت برد  
ما کتاب آمد رسول ذوالحلال

حق آنها را ادا کن لا کلام  
گر که میداد بدت اهل هوش  
ار که خواهی یاری امروز ای غین  
با تو میباشد هر یک در نقاس  
یاورت بود و اکنون دشمن  
بوده پیوسته در آزارشان  
ناز داری مدعی جز قلب و هوش  
چشم پوشیدی و سی هر دو گوش  
حر ربات کآهم از ناچارئی  
در بهان گوید مرا غدار کرد  
بوده اند اعصاب دست بر ستوه  
پیش از این بر یاری و همراهیت  
ایست آوروی که گفتند ایسا  
مت بخت کشیدن سحت بود  
بخت بیگو پیرو پیغمبر است  
ما هدایت را شناسی از صلال

من گذشتم از حقوق خود تمام  
میگرفتی از کلام حق دو گوش  
چون یاری در نظر آن ظالم و کین  
داد خواه و کینه ور بر وجه خاص  
از تو گریان در حضور ذوالمنند  
ماحه جای آنکه ماضی نارشان  
و آن بود اعضای تو حون چشم و گوش  
از حق و از قول حق بجان و هوش  
خواهد از من روز محبت باری  
طنم با من از ره گفزار کرد  
گو بگو خود گویم چه من نا این گروه  
داده بوده رین همه آن گاه  
تو بکردی گوش حرفی از ما  
مس کوهت سهل از بخت بود  
بخت بد دنبال نفس امار است

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ ابْنَاهُ

و هر آینه به حق دادیم موسی را کتاب و بر اثر هم فرستادیم بعد از او رسول و دادیم عیسی بن مریم را معجزات و قوت دادیم او را

يُرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوِي أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا بَيْنَ قُرْبَىٰ وَ قَرَبًا

روح پاکیزه آری هر گاه آمد شمارا فرستاده بآنچه میخواست نفسهای شما سر کشی کردید پس بفرمایید که میان اقربا و داورها

تَقْتُلُونَ<sup>۸۲</sup> وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ<sup>۸۳</sup> وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ

کشید و گفید دلهای ما غلاف دار است بلکه لعنت کرد ایشان را خدا بکفرشان پس کمی میگرد و چون آمد ایشان را کتابی

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْهِجُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ

از برد خدا تصدیق کننده مر آنچه با ایشان است و بودند از پیش که طلب فح میگردید بر آنکه کافر شدند پس چون آمد ایشان را

مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ<sup>۸۴</sup>

آنچه شناختند کافر شدند بآن پس لعنت خدا بر کافران

هم به تحقیق آنکه موسی را کتاب  
همچنین دادیم افروین بینات  
هر که آیا بر شما آمد رسول  
هم دگر کشتید بعضی را ز جهل  
یعنی احوال شما را سر بسر  
حق بیاطل پوشد الا مشرکی  
شد مصدق آنکه با ایشان بود  
دیده بودند از کتاب اخلاق او  
مینمودند از ظهور او طلب  
بابها بگشاید از دیدار او  
هم برایشان کاری از مشکل شدی  
آن تقاضا و طلب از یاد رفت  
از شناسائی خود کافر شدند

ما عطا کردیم از راه خطاب  
باز بر عیسی بن مریم در جوة  
بود آن بر نفسها تا قبول  
قتل آنها بر شما بنمود سهل  
منع گشتیم و نامد بر اثر  
از شما می بگردد پس اندکی  
خویش آن باشد که باخویشان بود  
وز دمان بخت و اشراق او  
فتح را بر طغیانسان رود و شب  
فتح را باشد سبب رخسار او  
حل ز نام احمد عادل شدی  
خرمن اقرارشان بر نال رفت  
لعنة الله را بجان درخور شدند  
آب شوید جامه با شسته را

وز قفای او رسولان بی روی  
هم مؤید شد روح آروح پاک  
سر کشی کردید و هم نکدیشان  
فرقه گفتند از راه خلاف  
غلف نبود اینکه گفتند اخطا  
چون کتابی آمد از یزدان فرود  
نام احمد پیش از آن کاندرشهود  
از قنوحش و ز فواید و د فون  
تا مگر ظاهر شود آن نورمان  
بود حرز اندر حروب از هولشان  
چون عیان شد رایت الله نور  
شد بدل تصدیقها بر ا شتم  
تا نینداری که هر آلوده پاک  
فی خائنه های از دل رسته را

هم فرستادیم ما آنان وی  
یعنی آن روح القدس بی اشراق  
بود نکدیب از بی آسیدشان  
قلب ما دارد سختیها غلاف  
بلکه لعنت کرده ایشان را خدا  
سوی ایشان یعنی آن قوم یهود  
رخ غامد بود حرز هر یهود  
رود و شب بودند در یستفحون  
حق کسد داو بر عدو منصورمان  
نام پاک احمد ذوالطولشان  
چشم تخفشان درویش ماند کور  
این عیان گشت از قلما جا نهم  
گردد از آبی که آید از سماک

# سورة البقرة

يَسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ بِمِثْلِهِ اَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَي مَائِشَاءَ

بدست آنچه فروختند بآن خودشانرا آنکه کافر شدند بآنچه فرو فرستاد خدا از راه حسد اینکه فرو میفرستد خدا از فضل خود بر هر که میخواهد

مِنْ عِبَادِهِ قَبَاؤًا يَغْضِبُ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۸۵

از بندگاش بس باز گشت کردند بغضی بر غصبی و مر کفار است عذابی خوار کننده

در بیان  
آنکه  
هر چه  
بشخص  
انسان  
رسید  
پاداش  
کردهای  
اوست و  
جزای  
افعال و  
اعمال  
او

بد بود چیزیکه میاندوختند هست چهل آن آش افروخته یا که حب حاه و اغراس و حسد قلب گردد زان قسی مانند سبک سودی از چشم عطا بین نیست به میفرستد حق نورا بورو هم خشم بر نعمت گرفتی معصمت حق نگیرد خشم برادر است شمس بر خفاش کی خشم آورد زافان او نمکند رو بر خفاش طمع خفاشی عدابی شد مهین کافران را یات چهل افراسند زهر خوردی حاره از اهلاك نیست رهر اول کرده کار او تمام بهنوز از زندگی داری رمق باشد زایل ز نفس آن بیشه ها در مقام توبه گوم شرح آن کرد زان ازال آیات و رسل	نفسهای خود بآن فروختند نفس را جاهل بوی بفروخته که فروشد نفس بروی بی خرد هست در ما نزل الالهش درک که بر او چیزی نگردد مشبه تو نحواهی رو کنی بر ظلم و ظم خشم گیرد جان از آن شد مظلمت این عذاب از خشم و کفران نواست آن خفاش از خشم خود خواری برد هم نگرداند قفا خود از خفاش کش بود بر مهر بابان خشم و کن فضل او بر خویش سهل انگاشتند حامل را از هلاکت ناک نیست از پیش رهر دگر ریزد بحام حو بر یاقی علاج خود رحق کم دوا بد در رمیت ریشه ها اینقدر بود از پی سبه جان تا گذاری خار و رو آری بگل	آچه فرستاد حق منکر شدید بباید دیا که سازد کورو کر یا که لذتهای نفسانیکه روح زاسکه حق بریدگان از فضل و خود گر عطاین نیست چشمی از حسد معطی از کفرات اندر قلب و خشم رو بگردانی ز نور آفتاب گشت کهرات عدابی بس مهین او ز نور آفتاب آید بخشم نیست بر مهر بابان بشت و رو حق فرستاد اسبابا با کتاب چهل را بر عقل کردند اختیار زاسکه آن غمغنی بود نازنده است زهر بود لحظه لحظه بر پی وان بود گر هست توفیق ایات هست توبه وان بدامت خون تدر ناودان کوه همه فصلست و خود روید از ارس ضمیرت یاسین	بروی از نفی و حسد کافر شدند عقل و دین شد بر بهای سیم و زر ماند از وی بی فروغ و بی فتوح میفرستد آنچه خود خواهد ز سود میفرشد نفس خود بر شیء بد مهر نهد آید از خشی بخشم تیره مان نیرگی باشد عذاب خشم را بر خود ز چشم خویش بین کرد خشمش کور حان و کور چشم بشت بر خفاش کرد از پشت او این بود فضلی که بش است احسان از درخت چهل دهر آید بیار دهر دیگر را بجان جوینده است تا فضل آن شود آگاه صکی سوی او بر گشتن از هر اسباب ریشه شوم آورد از خاکت بدر گر تو را خاری رسد آن از بوبود واری از آن عذاب بس مهین
---	--	---	--

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نَحْنُ مُؤْمِنُونَ بِمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاَهُ وَ هُوَ

و چون گفته شد مرا بشنایید که بگوید بدا چه فرو فرستاد خدا گفتند میگوئیم بد آنچه فرو فرستاده شد بر ما و کافر میشوند بآنچه سوای آست و او

الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۸۶

حقت صدق کننده مرا آنچه با ایشانست بگو پس چرا کشتید پیغمبران خدا را از پیش اگر بودید گروندگان

چون در ایشان گفته شد کافر شوید از خطا گفتند آیا ما راست مؤمن است آن بر کتاب ماسلف حق پس از نور ایشان انجیل بود آچه با ایشان بداد شرع و کتاب تبغ بر پیغمبران آید چون زانکه بودند آن یهودان از ریا گر نمیبودند راضی پیروی وجه دیگر آنکه روح انبیا همچنین تا احمد آخر زمان گر چه نو ناییده باشی آصفیات وجه دیگر آنکه بر قتل رسول گوید از دارید ایمان بر کتاب این جواب اندر فصاحت اقرب است یعنی آیات از خدا نازل بمانست	جمله بر ما نازل الله بگروید بگرویم آرا که هم نازل بمانست که کند تصدیق امر ما خلف اهل دین را موجب تکمیل بود بودشان قرآن مصدق بر صواب قبل از این گر مؤمنید از آزمون پیرو آنها که کشتید انبیا از چه کردیدی ز اسلاف قوی شاد گردد از اطاعت بر خدا کوشت جان جمله پیغمبران معنی آن باشد که دزدی توبذات یکجهت بودند جمعی بوالفضول چون شدید از کین من بیخورد و خواب تا نینداری که نور از مطلب است حرف ما بر ما ذنی این نارواست	بر یهود است این اشارت کل گروه گفته توره از خدا نازل بمانست وانگره بر ماورای کافر شدند از پس انجیل قرآن بود حق گر شما مؤمن بتوریه از هشدید از چه رو گوید کشتید از پیش او بس چنان باشد که راضی بوده اند آنکه باشد یار قاتل قاتل است ترك طاعت انبیا را خشن است وجه دیگر آنکه گر بر فاسقی گر رسد دست بزدی و کشی سوی قتل داشتند از قهر چشم هر زمان خواهد اضلال من زانکه گفتند آن جماعت با رسول گفت حق گویم یهودان را جواب	بودشان بر ماسلف در دین و حوه هم بران داریم ایمان از ولا ماورای حق است و زان سر وازدند تا شود تصدیقات را ما صدق انبیا را گو چرا بس میکشید حکم ماضی چون کند بر حال رو دست بر خون شهادت آلوده اند ور کند تقبیح او فی از دلست هر دم صد کشن است و بستن است خود تو گوئی قاضی یا سارق در تو زیرا مضمر است این ناخوشی لب بدندان میگزیدندش ز خشم انبیا میکشید اندر زمین کچه بود از ما کنیم آیا قبول بر شما گر نازلست از حق کتاب
---	---	--	--

## الجزو الاول

انبارا پس شما هم قایلید زانکه خود بر قیل آنها قائلید || و شما گوئید کی ما کشته ایم || کشته اند اسلاف و مازان رشته ایم

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ<sup>۸۷</sup> وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ

وهر آینه بحق آمد شماراموسی بجهتها پس گرفتید کوساله را از بعدش و شما ستکارانید و هنگامیکه گرفتیم پیمان شمارا

وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ قُوَّةً وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ

و بلند کردیم بالای شما طور را بگیرد آنچه دادیم شمارا سوانائی و بشنود گفتند شنیدیم و با فرمان کردیم و آمیخته کرده شد در دلهایشان

الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ يَسْمَا يَا مُرْكُمُ يَهْ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۸۸</sup>

کوساله بکفرشان بگوید چیز است آنچه امر میکنند بآن ایمان شما اگر هستید گروندگان

هم محقق موسی کامل صفات بعد او بر نحل گردید اعصار بود هنگامی که بگرفتیم ما طور را گفتم سابق در بلاغ روح حیوان زلف آسکه که حاست پس در اعضا مشع گردد تمام یعنی اندر حای خود سارید صرف گفت هر کس ما سمع ارزائتم گو بدست امری که بر ایمانان	مر شمارا آمد او با بیانات وضع شی بر غیر موضع گشت عار در اصاع عهد و میثاق ارشما جای ادرا گشت آن یعنی دماغ اول آمد بر دماغ از قلب راست هست قوتها سرسو نظام تا مگر زین قوها بندد طرف معرف بر ظلم و نافرمانیست میکند ارهست مؤمن حادان	پس شما کوساله را ساجد شدید کر موسی حادان پیوسته بود طور را دادیم رفع فوقان قوه و حس از دماغ اندر دست پس در آمد بر ریه از امر رب قوت ایسان در شما بنهاده ایم قوه سمع است رار یک در شما عجلشان پس شد بقلب آمیحه هست تکرار بیان از عجل و طور	بر کلیم خوش نفس حاحد شدید بر پرستش عجل کی شایسه بود ما فزاید بر اطاعت شوقان حکمتش بر اهل داش روشن است وان ریه باشد نفس را سبب ما بگیرد آنچه را ما داده ایم بشوید آرا که میگوئیم ما که بکفر خفه بود انگیحه از برای ححن وین بست دور
--	---	---	---

دربان

قومیکه

خود را از

راه خطا

صاحب

راه و

نار فبالله

مستغنی

و تحقیق

آنکه

موت

ارادی

راداست

به

نظاری

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ

بگو اگر باشد برای شمارای آخرت درد خدا خالص از هر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید

صَادِقِينَ<sup>۸۹</sup> وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ<sup>۹۰</sup>

راستگوران و هرگز آرزو نمکنند آبر ابد با آنچه پیش داشته دسپهایشان و خدا داناست بستمکاران

گو بر ایشان بر شما بی معدرت زانکه میگفتند ما صاحب رهیم راست کر گوئید و دارید این یقین آنکه دارد خامان و عش خوش باشد این ویرانه اش بفایده کن نما عالمی را کاندران یعنی افعالی فرستاده زبش چون شیدی من و تقییرای عزیز و اسکی کان احمد با کیره صوت جار موت است آنکه از حکم ملوک سعی کردن سحت در ررق حلال گر که خوردی بی بوره و کاهلی کن موت ایص از مردی رجوع جامه نو را بظفلان و اگدار وان مجرد کاندین هنگامه نیست حامه بر کن رخت عریانی بیوش خون نفس از ریختی روحانی هر دم او راهست و سواسی دگر	کر بود خالص سرای آخرت محرم حقیق و اسما اللهم موت را خواهید از حق بهر دین ارچه در کجن خورد دوغ ترش گو بیرو رو شین بر مائده هست و سعه و سعه عیان که ندارد آرزوی موت خویش گوش کن تاویل اگر داری تیز خود نموده منع ز استعدادی موت گشه بعین بهر ارباب سلوک و اسکی کم خوردن اندر کل حال ره گرسه طی کن از صاحب دلی موت ایص ز مردان چیست جوع راه تجریدان بعیانی سیار بند عریانی و فکر جامه نیست آرزوها را بهل بر جابجوش رسته از قید هستی فانی باید از وی داشتن پاسی دگر	دون مردم یعنی از دون امام راه دن و لطف حق مخصوص ماست رانکه دیبا حای اندوه و غم است چون ندارد در سرای خویش رو کر دهندت ره بقصر پادشاه کی کنند آرا تنها تا ابد حق بود دانا بندگان همه کن تأمل اندکی در این جواب پس یقین موتی که باید آرزو موت ایص باشد اول در ثبوت تا باندک نیسی قانع زخور اشکم خالی و پر دور از دردنگ موت اخضر چیست آن عریانیست شو مجرد یعنی از سودای خلق جامه را گوید حقت کوتاه کن موت سیم احمر است ای ذوفنون نفس سر کشا بکش آسوده شو بند و سواسش چو بر تی رسته	حر یهودو حر نصاری پیش و کم غیر ما مردود از آن حصن و سراسر هر دمی در وی هزاران مام است چون سازد عیش خوشرا آرزو چون بکهدانی و قوت تو است گاه دستهایشان زانکه پیش آورده بد بر خسیسان و ستمکاران همه این چرا فرمود با اهل کتاب داشت آرا شد ارادی ز امر او اکفتا کردن بقوت لایبوت طی نکردد راه روز خود، مر این رود ره بایران با سبب لک از لباس کبرو هم سلطانیست جامه گو اطلس بودیا کهنه دلق تن مجرد یعنی از دلخواه کن وان بود مردن زمیل نفس دون پاک از و سواس آن آلوده شو از خلاف او بحق پیوسته
---	---	---	--



## سورة البقرة

### جذبه

دل بیا خیزد چو او بی شود  
عشق اگر آمد جهان بر کام تست  
واندگرا هر چه هست افسانه است  
زلف را نگشای از رخ نوبت است  
زلف بگشا چاره دیوانه کن  
شیشه و پیمانه را بر جا گذار  
یا خرام او کند از تاب خود  
نا چه شد حاله که مکرر سرم  
عین من یا ما من او هم ریشه است  
تا زمانی خود آگاهیم ما  
خوی ما افادگی و زاریست  
پیش خورشید از خسی فانی شود  
چاره ما هر دم از خود مردست  
موت اسوددان که موت حارم است  
گر هزاران مار کوبندت بسک  
بس بدین وجه آیت آمد از خدا  
کو شانی در شما رین حارموت  
کرده اند از خورد کم ما از لباس

سکه دولت همه بر نام تست  
ترك حوكن چشمه گر در خانه است  
زانکه عاشق غرق عشق و حالست  
فكر مست از ركن مساه كن  
زلف را بكنم بدسم وا گذار  
یا كم بعد از او من خواب خود  
شد كجا آن كو بد اينك در برم  
فی غلط او بر راز اندیشه است  
بست منزل حاك آن راهیم ما  
خوی او یكتانی و قهاریست  
بگذرد زان طمع و رانی شود  
بی بلعل روح بخشش ردنست  
وان بعمل بر حقای مردم است  
دل صلح آری دگری روجنك  
كاحرت گر هست مخصوص شما  
يكسر مو از هوا ما كنه فوت  
یا ر حرص بعل و آمال و اساس  
بس چه باشد كاحرت خاص شماست

عشق چون شمشیر بکشید از غلاف  
ای بت شیرین شمایل ماه من  
منجواهم باده دیگر مسنما  
پیش آران كن سوز عشقت دم زنم  
با در او حویم دل آشفه را  
تا سمداری که من بوده بجواب  
کیست آخر اینکه هم سیر مست  
لا اله الا الله او شاه دلت  
گاه گاه اراو نماید روی خویش  
کی یكتانی شود مع با کسی  
هست آن موقوف هم بر موهبت  
هست موت را حیوی در بپاه  
با رنجد خاطر ز آزار خلق  
صاحب موت سیه یعنی فقیر  
از چه بود هج رو بر مودنان  
آنکه خاص اوست دار آخرت  
یا يك از وسواسهای دمدم  
ذات مطلق سد احلاس شماست

وین بغیر از شور عشقی کی شود  
عرصه شد از غیر يك معشوق صاف  
شاهد من شحنة من شاه من  
حالت چشم تو برد از دسما  
آتش اندر عالم وادم زم  
گیرم از سر قصهای گفته را  
بود مشهود آفابم بی حجاب  
من خود اویم یا که او غیر مست  
در میان ما و ما حایل است  
نده باید با بداند خوی خویش  
اوست خورشید آفرین و ما خسی  
كن بو موو ان سوتو را صفت  
ك شنو تفصیل آن موت سیاه  
یار ناشی هر چه گردی خوار خلق  
هست بیشك زود عفو و دیر گیر  
با شانی باشد از آن بی نشان  
خواهد از دبا بکلی معذرت  
با حوی از عهد و انکار و سم

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمَنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْمَئِذٍ يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ صُورَةً كَمَا هُمْ يَكُونُونَ

و عرآبه میبانی ایشان احرص بر مردمان بر زندگی وار آنها که شرک آوردند دوست میداردنکی از ایشان کاش عمر داده میشد هزار سال و بیست

هُوَ بِمَزْخَرِهِ مِنَ الْعَذَابِ إِنَّ بَعْمَرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ٩١

او دور کننده اش از عذاب که عمر داده شود و خداوند است بد آنچه مکنند

یا فشان خواهی همما از حیات  
گر یکی بردیگری شد دوسدار  
حوز حق از بهر یار يك جهت  
نه که عمری بگذرد بر عیش و لعب  
بس چرا بر زندگانی احرصید  
عمر او خواهد هرا از بهر یار  
و اینکه فرماید خدا باشد بصیر

احرص ایشانرا بر مرید بر حنوه  
سال عمرشرا از حق خواهد هرا  
عقل را دو روح شاد و مغفرت  
و بی شرع و عقل مد مومت و صعب  
وز محوسان جهاجو انقصید  
داند ارحه اوش برهاند ر بار  
بر علهاشان بصیر یح صدیر  
گوید او من خود بصیرم بر صدیر

ور تمام مشرکین خاص از محوس  
شد شان حرص این بر زندگی  
عمر افرون خواسن هم بهر دوست  
بر پهودان حجت آرد کردگار  
از شان دین حایل آن یکست  
گر نگینی عمر حاوندان کند  
شاید این باشد که میگفتند ما  
روشن است احوال هر کس بر بصیر

که کند انکار بهت اندر موس  
وین بود دور از خصال بدگی  
شاید اما عقل و طاعت گردد اوست  
گر بود خاص شما دار القرار  
کاعقادش بر خلاف مشرکت  
کی ورا مستخلص از شران کند  
عمر خواهیم از بی صدق و صفا

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى

نگو آنکه باشد دشمن مرحرئیل را پس بدرسیکه او فرود آورد آنرا بر دل و فرمان خدا ناور کنند مرآچه میان دودست او و رهنا و مزده دهنده

لِلْمُؤْمِنِينَ ٩٢ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ٩٣

مروندگارا آنکه باشد دشمن مرخدا را و فرشتگان او و فرسداگان او و جبرئیل و میکائیل را پس بدرسیکه خدا دشمنست مرکافرا را

گوهران کامد عدو جبرئیل  
بودش احکام خدا بین یدیه  
از خدا بگشود هنگام زول  
زان هدایت یافتند اهل یقین

کت بدل نازل شد از رب جلیل  
شد مصدق بر لما بین یدیه  
باب آنرا بر دل پاک رسول  
بس بشارت باد سوی مؤمنین

اذن و القایش بد از پروردگار  
یعنی اندر لوح عقلی سر بسر  
مع چو با سلطان صاحب دلق شد  
هر که باشد مر خدا را پس عدو

نه برای خویش بودو اختیار  
بود ثبت احکام شرع با طفر  
از زبان او بیان با خلق شد  
وان ملايك وان رسل را روبرو



## الجزو الاول

هم عدو جبریل و میکائیل راست در مثل شمس منیر آمد وجود از چه با آینه زکی دشمن است تخم حنظل کاری و بدهش آب پس تو او را تلخ و ناخوش کرده هر چه کشی تو برویام منش تو چرا دشمن شوی ما حریل دشمن خود شو که روی مصطفی دشمن خود شو که از خدث صفت واسطه رزقت میکائیل راد بر ملایک دشمن آن حاهل بود چون فعالش ظاهر از ممکن شود گر چنین میگفت هم بود این صواب

حق عدوی کافرین آمد بر است بر هر آنچه تافت داد او رانمود زانکه گوید زو سیه روی منست چون در آید آب را سازی عتاب زهر ناک و آدمی کش کرده تخم بدریزی بد آید خرمنش کاورد وحی از خدا سوی خلیل دیدی و کشی از آن رو برقا دشمن با کان حق بیعت گر بطلم آری بدست آن یازداد کز صفات و فعل خود غافل بود بر خدا یعنی بخود دشمن شود عیب خود میدید و حسن آفتاب

هر کسی کو رو ز عقل و قلب تافت تافت برگل رنگ و بو آمد دیدید آینه کی روی کس سازد سیاه کز تو است ای آب این تلخی و کین آب گوید کار من رویا بدست طعن پس بر من مگو بر خوش گو دشمن خود شو که وحی مسقر دشمن خود شو که هر موی بدت جبرئیل واسطه است اندر وجود وزن را باشد ترارو داوری پس باید حق ناو اطوار او که چرا من این چنین کوتاه یم بلکه گوید شمس را تو بیر

از وجودش غیر گمراهی یافت تا چه باشد گر بتابد بر یلید این سیاهی در تو است ای دین تبا زانکه بی تو او عبرت از زمین کار تو تخم نکو افشاندن است کای چینی شود کار و زشت خو بر دل سگت نکرد آخر ابر هست در هر خلق و حوئی دشمنست او نکردت ما پسند و بد بود گر بوزو سرگین کشی با گوهری گرچه باشد پرده بوشی کار او موش کورم شمس روز افزون نم که به در رخسار خوم حیره

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ٩٤ أَوْ كَلِمَاتٍ عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ

وهر آینه بتحقیق فرو فرستادیم ماسوی و محتای روشن و کافر بشود بآن مکر نیکاران آیه را گاه ایمان سدید عهدی را که انداختند آنرا

فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٩٥ وَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ

گروهی از ایشان بلکه بیشتر ایشان نمیکروند و چون آمد ایشانرا فرساده از نزد خدا باور کردند مرا آنچه را اناناست انداخت

فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَوْا ظُهُورَهُمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْمَلُونَ ٩٦

گروهی از آن کسانی که داده شد کتاب کتاب خدا پس بشهانشان گوا ایشان دادند

ما فرستادیم ای کامل صفات عهدی اربسندو محکم ساختند چون رسولی آمد ایشانرا زحق آنکروهی که برایشان داده شد همچنانکه عقل و روح محترم اوفاده پیش پای نفس رد ای دروغ از ساعد سلطادش حز که برند از بی غیرت سرش کاجین گردیده خوار و زار نفس

سوت آیانی چنین با بیات فرقه زایشان زدست انداختند که مصدق بودشان بر ما سبق خود کتاب و کارشان آماده شد در بس پشت این طایعراست هم میخورد از گاو و خر دایم لگد وان شرافتها که بود ارزایش کوشد از حان تا که حسد پیکرش سر بره مانده در بازار نفس غیرتی کن عقل و روح از قید نفس

هست راهل نصر صوئش عیان بلکه سیاری از ایشان نگروند یعنی آنچه هستشان اندر کتاب وان کتاب الله و راه ششتان که عیداد گوئی این عوام همچو شهبازی بجای پیر زال دیده معشوق خود را هیچ کس این چنین غیرت کنی بر صورتی خشم و شهوت هر زمان بی پرده و ارها و زجورو ظلم و کبد نفس

غیر فاسق کس نشد کافر بآن با سندانکه یارو بیروند ترک آن کردند جمعی از عتاب که عیداد گوئی هیچ آن هست آنها را در این هکل مقام میکند از غفلش مقارو مال وا گذارد برد او باش و عس نیست پس چون هر روح غیرتی بفروشدش مثال برده

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعْلَمُونَ

و پیروی کردند آنچه را میخواندند شیاطین بر ملک سلیمان و کافر نشد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند میآموختند

النَّاسِ السَّحَرِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَي الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ

مردمان را جادوئی و آنچه فرو فرساده شد بر دو ملک بابل هاروت و ماروت و نیاموختند هیچ احدی را تا آنکه

يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ

میگفتند جز این نیست که ما آزمایشیم پس کافر مشو پس میآموختند از آنها آنچه جدائی میدادند بآن میان مرد و حفت او و نیستند ایشان ضرر رساننده

بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَتَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ

بدان از احدی مگر بفرمان خدا و میآموختند آنچه ضرر رسانید ایشانرا و نه سود ایشانرا وهر آینه بتحقیق دانستند مرا آنکه خرید آنرا نیست مرا آنرا

## سورة البقرة

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَكَيْفَ مَاشَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٩٧ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا

در آخرت از بهره و هر آینه بد است آنچه خریدند بآن خودشانرا اگر بودند که میدانستند و اگر آنکه ایشان گرویدند و پرهیزکار شدند

بیان  
هاروت  
و  
ماروت

خواند بر ملک سلیمان از غیو  
از شیاطین آنچه را مباح بودند  
نزد ره آثار و اسباب و جهت  
ز آتش خود خلق را میسوختند  
لیک کسرا سحر میناموختند  
که کند تفریق بین مرد و زن  
بود و هم سعی نبودش در شمار  
ز آنکه سبب است جز حرمان بدست  
لیک شنو تاویل آیت را همه  
در شرارت فوق مار و کژدمند  
ساحران بودند مردود الصفت  
گشته از سحر او مسلط فی زغیر  
وز وجود آن مآثر بی خبر  
بر مسب چشم و حان را بسته بود  
و آن شیاطین و هم سحر آموزست  
کاین زحبت گشته بر ما پادشاه  
از چه باید زو نشانی در شهود  
ز امر حق گشتند نازل دو ملک  
این چنین خوانده است حقشان در کلام  
تا باید گشتند بهر آزمون  
بهر ایشان جای اندوه و عذاب  
و آنچه باشد اندران علم و عمل  
چشم سدیهای مخفی بهر ماست  
در نسه زانقال ثقلیند  
و آنچه اسماعیل آن دارد ضرر  
رنکدار قلب با آن اتفاق  
کزوی آمد نفع و ضرر ماحلق  
میل سوی نفس ناهنجار بود  
لیک بود از بهر کس بی انفاع  
سحر نبود جز نمود بیوقوع  
نا زمان احمد کامل عبار  
ساحران را رمز سحر افشا نمود  
این طلسمی بود کوار سحرست  
اندر ایام سلیمان سحر کیش  
نزد حق دارد سیکوئی محل

لَمْ تُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٩٨

هر آینه مزدانه از نزد خدا بهتر است اگر باشند که بدانند

<p>مردم را سحر میآموختند گشت بابل حایشان کاندوختند زان دو پس آموختند آنرا بفن هم بسی آموختند آنرا که ضار از نصیب آخرت بی بهره است بود این تفسیر یعنی ترحمه گر زانساند از اثر مردمند اندر ایام سلیمان از عصات بر تمام اسرار و حشو و طیر یعنی از آثار میدیدند اثر و آن سلیمان را سیبها رسته بود آن سلیمان روح شیطان سوزست اوقت اعضا زوی در اشتباه گر بود غیری مآثر در وجود پس ز بهر دفع ریب و دفع شک آمده هاروت و ماروت آن بنام اندرین حاه طبیعت بازگون بابل این صدراست و هست این بر صواب وارد از باب طلسمات و حیل از خدا این آزمایش و انلاست بر مآل و حال خود بی چون و چند از مباحی و مفاسد خو حذر هست بین روح و نفس آن افراق اذن یمنی آن اراده ماسبق و آنچه میآموختند و ضار بود داشت پس تعلیم آن ریح و صداع نازاید کرد بر آیت رجوع مانده از عهد سلیمان یادگار یعنی از توراتشان گفت آنچه بود پس یقین بر ما بسحر او یافت دست زان جماعت که از این بودند پیش اجر خود را کوست یاداش عمل هر کسی بر فعل بیکش میفرود</p>	<p>آن شیاطین کافرو گمراه شدند کاین یکی هاروت و ماروت است یک تو مشو کافر که ما قادر نشیم جز بحکم حق که بد حکم قدر هر که شد از آخرت باشد بری خویش را رشی بد نفروختند عاصبنو طغی از ابای حنس خلق از آنها در زیانی بوده اند هم ملک از سحر و جادو قهار است تا چو او یانند بر ملک اقدار و آن مآثر را بسهل انکاشن که بملک از غیر حق فایق بود شوکتش در ملک تن هست از فریب در صرف دارد این ملک و سمع اندر آثار از مآثر کوار و آن یکی باشد بطر دیگر عمل بر زمین طمع خود نازل شدند ز ارتباط اصل و استحداث نفس و ادخه پیران و شهوت اندیاد حر که گویند امحاست این هنوز فکرت هاروتی و ماروتی است تو مشو کافر بیش آور تمیز این بود کاموختندی زان دوتن جز ناذن دو الحلال مقتدر در مقام یفعل الله ما یرید احصاء افرویشان بر احتجاب هیچ از سحرش نیامد کام و گنج در میان آن یهودان حوول گفت آنسان کز کتاب آگه بدست هم دما در علم سحر آگه تراست که شد این قوم تابع را اضطراب هستشان قوی ز فعل مشرکین می ندانستند بر وجه شهود</p>
--	--

پیروی کردند جزیرا که دیو  
پیروی کردند از ره ماندند  
بر چنان ملکی که بود آن موهبت  
زان نشد کافر سلیمان لیک خند  
و آنچه نازل شد زحق رد و ملک  
جز که میگفتند ما بر فتنه ایم  
بر کسی وارد نشد زانها ضرر  
هر کسی دانست کارا مشتری  
گر بداند آنچه را کاموختند  
آن شیاطین از زحمت از زاس  
زین جماعت هر رمای بوده اند  
برگماشان دان سلیمان ساحراست  
سحر میآموختند از اختیار  
کفر باشد بر اثر دل داشتن  
بر سلمان کفر س لایق بود  
و هم ندارد که روح ناهیب  
کرده بر خود حمله اعصارا مطیع  
حشم بد آنچه آید در نظر  
کال دو عقلست از عقول اندر محل  
سوی نفس از امر حق ابل شدند  
رویشان شد سوی نفس ارباب نفس  
در مکان سک مابین مواد  
می نیاموزند بر کس زان رموز  
با و دانی نعمه ملکوتی است  
پس با سعمال این علم ای عزیز  
نکته تفریق بین مرد و زن  
و آن باشد قوه را خود مضر  
نه شود زان محو چیزی به مرید  
ز اشتداد شهوت و حال شباب  
لاجرم ساحر بود دائم ریح  
ساحران بودند در عهد رسول  
زین حقیقت از ننی حویا شدند  
بر غلط رفتند و گفند او سراسر است  
زین ره آمد آیت از پرورگار  
ور که ایشان کاهل ایمانند و دین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای آنانکه ایمان آوردید مگوئید راعنا و بگوئید انظرنا و بشنوید و مر کافرانراست عذاب دردناک

<p>در قدیم اندر خطاب نایکدیگر کر دهد با قول ماسمع تو وفق از دغل کردند بر وجه صواب</p>	<p>در عرب بد شایع این لفظ از خبر قول مارا گوش کن از راه رفق پس یهودان با پیغمبر این خطاب</p>	<p>بر نبی از راعنا بندید لب کن مراعات اعی از مادر کلام در سخن گفتند ارباب عقول</p>	<p>ای گروه مؤمنان بهر ادب بدرعایت قصدشان اندر مقام همچنین اسلامیان این بار رسول</p>
---	--	--	---

قصه ایشان بدو رفعت بی زرب  
عذر آوردند کاین خود مسلمین  
پس با نظر ما بدل شد راعنا

کآن بمعنی کاشف است از قص و عیب  
میکنند اطلاق بر احمد یقین  
در کتاب از امر و نهی کبریا  
کافران کاهل نفاقند و هلاک

چونکه بنمودند ایشان بازخواست  
ما هم آن گوئیم کایشان گفته اند  
که بگوئید این کلام و بشنوید  
هست ایشان را عذاب دردناک

که شما را را عنا گفتن خطاست  
جمع گر خود یا پریشان گفته اند  
بر خطاب امر و نهیش بگروید

مَا يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ

دوست میدارند آنکه کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان آنکه فرو فرستاده شود در شما از نیکی از پروردگار شما

وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

و خداوند مخصوص میسازد بر رحمت خود هر که را میخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست

کافران و مشرکان خیری کز اوست  
دوست کی دارد کاید بر شما  
خیر بوحید ارکعا دارد دوست  
با موحد دوست کی شد مشرکی  
آنکه خاکی را کند در یتیم  
چون همه بودند رهن حاقش  
هست یکوجه آنکه فصل خاص خویش  
فصل او و طاعت ما در سل  
فصل او اول ترا موجود کرد  
فصل دیگر آنکه دارد اختصاص  
نکه دیگر بهان در من یشا است  
یعنی از نفی اراده خویشین  
از اراده خود هر آنکو فانی است  
آفتاب اندر کمال ذاب خویش  
جز که ذره بی روجه اسباب  
همچنین آبی گرو دریا گرفت  
و حه اول بر مذاق عام و خاص  
آنکسی فهمد که در بوحید نام

بر شما نازل نمیدارد دوست  
همچو قرآن خیری از خیر الوری  
بر شما کآن س عزیز و س کوست  
با بحیرش همدل آید اندکی  
هست بیشک صاحب فضل عظیم  
از چه شد مخصوص فضل و رحمتش  
کرده حق موقوف طاعتها زیش  
لارم و ملروم شد چون طب و گل  
در ارل ابود بودی بود کرد  
هست موقوف آن با حلال خواص  
کاحصاص آرا دهد کو خوش خواست  
خود شوی عین اراده ذوالمن  
فصل را با اختصاص ارانی است  
هست مختص بر همه ذرا حوش  
در نمود اندک راست از آفتاب  
کی بظرف قطره هر گز حاک گرفت  
هست لایق گر چه دارد اختصاص  
گشته مطلق فهمش ارادراک عام  
فهم شاهین بیش عفا هم غلب

کافران کاهل کتاب و آیند  
همچنین آن مشرکان زشت فن  
او پرستد از غلط مصنوع خود  
هر کرا حواهد جدا بروجه خاص  
بس شکان آید در اینجا کز چه بود  
دارد این معنی و حوه یشجار  
بر نداری تا حجاب طاعش  
فضل افرونی بود اندر لنت  
در جهان پیش از قاصای طلب  
تا بیفزائی تو بر اکمال حوش  
چون اراده خود دهی و آسوشوی  
خواهد او آرا که آن حاص و یست  
و حه دیگر کآن بسی باشد ادق  
احصاصی که شمس آن ذات داشت  
لاحرم بوری کز و حورشید یاف  
حر که راه او دریا و اشود  
و حه ثانی حاص اهل و حدست  
جیست عقل پشه و فهم ذباب  
ایچنین دان عقلها تا حرثیل

کی شما را خیر حواء از نبند  
که پرسند از تبه کاری و ثن  
حق پرستار اکجا گیرد بود  
میدهد بر رحمت خود اختصاص  
فضل او مخصوص در نذل وجود  
ز آن دو و حش را نگارم ز احتصار  
بستی مختص فضل و رحمتش  
و آن فزاید ز ازدیاد معرفت  
کرد هست ویت اول فضل رب  
او نیفزاید بر آن افضال پیش  
واقف از سر اراده او شوی  
غرق بحر عشق و احلاص و یست  
عین ذات شیء باشد فضل حق  
هم ندانه بر همه ذرات داشت  
ذره ز آن کی توان بر ذره تافت  
قطرکی بگذارد و دریا شود  
فهم آن فی هر کسی راقست است  
یش عقل و فهم شاهین و عقاب

در بیان  
فصل عام  
بر خاص

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آنچه منسوخ کنیم از آیهی یا تارک کنیم آریا بریم بهتر از آن یا مانند آن را آیا میدانید که خدا بر هر چیزی توانا است

آنچه شد منسوخ رآب دش و کم  
یا ندان آنکه داناییم ما  
حکما اول بدان سهو و حبط  
خاص بر اشخاص یا بر ازمه است  
و آنچه آن بر ازمه مختص بود  
و آن منافق است با چیزی که هست  
و آنچه آن عام است حکم لارم است  
ایچنین است اختلاف اندر بطام

یا که ترک آریم بهتر باز هم  
بر هر آنچه می تواناییم ما  
جمله اندر لوح محفوظ ضبط  
چونکه نازل بر رسول از مکمه است  
در انقراض از مننه زایل شود  
نابت اندر لوح محفوظ از الست  
دهر با باقی است با اودائیم است  
ما بقی را رو تعقل کن بنام

زان کسور یا که منلش را عین  
نسخ آیت گر که داری نور حان  
و آن بود یا خاص یا در حکم عام  
آنچه بر اشخاص دارد اختصاص  
همچو مسوحات قرآن عظیم  
همچنان باشد که بوده اندرو  
چون حکم در نیوع بشر  
بس اگر شد آیتی نسخ از کتاب

آوریم از بهر اصلاح و شان  
هست در سفیر اوقات و زمان  
مختلف گردد بهر جا و مقام  
هم باشخاص است باقی بالخواص  
یا شریعتها و احکام قدیم  
نیست لازم نفی آن از هیچ رو  
و استوای قامت و فکر و نظر  
فوقش آمد آیی هم بر صواب

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

آیا نمیدانید که خدا مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین نیست برای شما از غیر خدا هیچ دوستی و یاری کننده

هر دو اندر لوح محفوظ ضبط || هر دو دارد بر صلاح خلق ربط || لیک در وقت معین از زمان || دون وقت دیگر از بهر امان

## سورة البقرة

یا ندانی بر توهست اعنی یقین ای که شاهی جز تورا زبینه نیست یش از آن کآید بدرگاہت فقیر صد ہزاران بار بخشیدی و باز کار ما عصبان و غفلت کاری است از من مسکین کس ارشد عذرخواہ گر پذیرد عذر عصیان بیشہ	گوست شاہ اندرسوات و زمین غیر ملک ملکتی پایندہ نیست بش از استحقاق او گوئی بگیر بر غلط رفتیم از راہ مجاز کار نو غفاری و ستارست حق بود در بیم با او گواہ یست دور از عفو او و اندیشہ چون بونی ما را دہر لغزش پناہ	ہم حز آتشہ بر شما مشتی فقیر جون تاند ہیج ملکی رقرار بر در جودت فقیری عذرخواہ بار دیگر با دو صد بار دگر ہردم از ما گر بیوشی صد عیوب تا جہ حای آنکہ مارا العدم ایہم از من بر غلط بگذشت و سہو زین غلط ہم بار باشم عذرخواہ	نہ ولی فرض کردم نہ نصیر ملك ملك تست ککامد پایدار باز آمدہ تا دہی بازش پناہ عفو کن چون نیست غلط دگر از توزیدہ بر من کہ روی خوب کرد ایجاد از رہ فضل و کرم کیستم من تا توانم کرد عفو
--	--	---	---

أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۚ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ

حزب

آیا میخواہد آنکہ سؤال کنید پیغمبر را را حنا کہ سؤال کردہ شد موسی از پیش و آنکہ بدل بگیرد کفر را بایمان پس بحقیق کہ گشتہ

سَوَاءَ السَّبِيلِ ۚ وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ

در میان راہ دوست داشہ بسیاری از اہل کتاب کش بر مگردید شمارا بعد از ایمان شما کافران از روی حسد از

عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا ۚ حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ

برد خودشان بعد از آن طاهر شد مرا اشار حق پس عفو کنید و در گذرید تا آنکہ ماورد خدا فرماش را در سیکہ خدا بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ

توانا اس ہر چیز

از رسول خود نمائید از جدال  
منمودد از سی خود سؤال  
جشمہ شیر و عسل بہر نشان  
ہست ز اسرائیلیان یعنی محال  
اکثری کافل بیاند و کتاب  
این گمان از نفسہای بر حسد  
وقت بود کہ بجنگ آرندشان  
حق بہر چیزست قادر بالیقین  
این مدارا بدو امر ارحم بود  
ہست قدرت کاورد زاکرامشان  
قادر اندر انقام است و عذاب  
بر پیمر کرد را بکاری ورود  
ہست یعنی آدمی چون دیگران  
حکم احزابش بقل و صرب شد

ہر کس از حارہ ہر سو روان  
آمد این آیت کہ اس نوع از سؤال  
دوست میدارد آیا زارتیاب  
مسکند این مردگان ذی حسد  
بس عفو و صفع بگذارندشان  
تا بنداری کہ از عجز است این  
ند قرات مسلمین را تا یہود  
اول آن باشد کہ بر اسلامشان  
سیم آن باشد کہ در یوم الحساب  
آمد آن حی این اخطب از یہود  
گفت ی او اوست ز پیغمبران  
وین دلیل از نفس عہد و حرب شد  
اندر این آیت رسول با شہود

میکند آیا ارادہ کہ سؤال  
ہمچنانکہ قوم موسی از محال  
از پیمر خواست شخصی بہر  
تا بر او دین آیت ایمان آورد  
و آنکہ گیرد کفر بر ایمان بدل  
کہ بگرداندان از راہ دین  
بعد از آن کہ حق برایشان شد پدید  
تا کہ آرد حق تعالی امر خوش  
این تعلل ہست بہر مصلحت  
ذکر قدرت بہر حق در این مقام  
ثانی آن باشد کہ با کفار حکم  
اندر این آیت بر ارباب عقول  
چونکہ خارج گشت گفتند کہ جیس  
پس بگفتندش کز و نزد تو چیست

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

و برپا دارید نماز را و بدهید زکوۃ را و آنچه پیش فرستادہ اید برای خودتان از نیکی باید آرا نزد خدا بدرستی کہ خدا

لِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۚ

بآچہ میکنید بینا است

ہم دہد اشخاص مسکین را زکوۃ  
از بکوئی زحق باید بش  
نصرت اندر دین کند بی احتمال  
از حسد دشمن باید حال شاد  
خود کنید ایسان تجاوز در عمل  
دشمنار دل ز حسرت خون کند  
بر نکوئیہای خود زینندہ

اندرین موقع نماز و بذل مال  
وان زکوۃ انصار را سازد زیاد  
وا گذارید آن خسار را در محل  
این شمارا زاید و افزون کند  
نفس چون میرد تو برحق زندہ

خود یا دارید ہر وقتی صلوة  
آچہ بفرستید پیش از بہر خویش  
حق بود بینا بکردار شما  
در نماز آن اجتماع مسلمین  
لا جرم شد بر تجاوز حکم حق  
بر صلوة و بر زکوۃ آرید رو  
روح گردد زندہ و نفس شریر

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٠٦

وگفتند هرگز داخل نمیشود بهشت را مگر هرکس باشد یهود یا ترسا اینست آرزوهایشان بگو یاورد حجت خود را اگر باشد

صَادِقِينَ ١٠٦ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ

راستگویان آری آنکه خالص کرد وجهش را برای خدا و او بیکو کار است پس از برای اوست مزد او نبرد پروردگارش و بیست نمی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٠٧

برایشان و نه ایشان غمگین میشود

<p>در جهان گفتند داخل غیر هود این باطل است و کذب و آردو گو بر ایشان گر بدعوی صادق پس و را اجر است از پروردگار تا بدارد دهان از ریگ و خاک بر جهاد آید خو بخت بخلاف هر عمل را این چنین نه کند گفته گفتن بیش او کمتر شی است کی بدل آرد که خست بهر ما است ما چه باشد حکم محبوب ای عزیز ای خوشا گر گفته باشد یارشان هل جبارا بر نصاری و یهود آتش رحسار یار دل فروز هر چه خواهد گو بهما دلر کند هر دمی بنمایم روی دگر هر چه تادم از پیش گوید باز بندم بر کز یهود افسانه گو</p>	<p>کس نکردد یا نصاری هر که بود نیست حد بهر این یا بهر او چست برهان که بخت لا یقید کز خوف و حزن دور است آشکار دانه ها را میبکسی ناچار ناک بن برهنه می رود سوی مصاف فکرت ا پاداش او کوتاه کند خوف و حزنش سر مومودان کی است یا که حجت هست حائی و ان کجا است خان تک دارد که گویدش بریر سر برید و مر کشند از دارشان که در صد دورح مرا آتش فرود شعله ور گشتم بحان پرده سور گر بسوزند ور سر افسر کند در غمش آموزدم خوی دگر هر چه نارم خان بر او گوید ببار شرح عناق هل ر مرغ خانه گو</p>	<p>یعنی آن گوید شما جنت رواست گو بیارید از شما را حجتی است آری آنکو کرده خالص و چه حویش و چه خالص همت مرده است راست فعل خود عارف حق حاکم کند بیست چشمش در بامر دادگر و اندر او باشد اگر نقصان ورب ایچنین کس کی یاد حد است عاشق اسب او حمله هوشش بش اوست او بخواهد غیر از این چیز دگر رفته رفته رفت دل شوری رسید حجت و دورح سان ر عقل خام ما رهم از دورخ و حجت در او من نه از سر واقف ر افسرش عشق آمد وقت مدان ناریست تکدرم خون از مکال و لامکان ناز چون بخت رسد منجوات</p>
--	--	--

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ

وگفتند یهودان نیستند ترسایان بر چیزی وگفتند ترسایان یهودان بر چیزی وایشان

يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يِقَامُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ أَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا

لا اوة میکند کس را همچنین گفتند آنکه میدانند ماسد گفتار ایشان پس خدا حکم میکند ایشان روز قیامت در آنچه

كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٠٨

بودند که در آن اختلاف میکردند

<p>مر یهودان بر نصاری دق زند هر دو را هم بر کتابست انتساب پس خدا ما بینشان باشد حکم اختلاف مشرکین و اهل کتاب</p>	<p>بیستشان چیزی دم از ناحق زند وین بود طاهر ر یتلون الکتاب در قیامت از اختلاف بیش و کم کز ظهور وحدتند اندر حجاب</p>	<p>هم نصاری بر یهود آرند رد همچنین گفتند آن پیدانشان در قیام مهدی کامل شون رفع از هر فرقه گردد مو بو</p>
--	---	--

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ

و کیست ستمکار تر از آنکه منکر دمسجدهای خدا را که مذکور شود در آن نامش و کوشید در ویران آن آنکروه نیست از برای ایشان

## سورة البقرة

أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٩ وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ

اینکه داخل شوند در آن مکریم دارندگان مرایشان راست در دنیا خوار و ایشان راست در آخرت عذاب بزرگ و مرخدا راست مشرق

وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا قَتَمٌ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ١١٠ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ

و مغرب پس هر جا که رو آورید پس آنجاست ذات خدا بدستیکه خدا وسعت دهد و داناست و گفتند فرا گرفته خدا فرزند را منزله است بلکه

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لُهُ قَانِتُونَ ١١١ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا

مر او راست هر چه در آسمانها و در زمین است همه مر او را فرمان بردارند پدید آورنده آسمانها و زمین است و چون اراده کند امر را

فَأَنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ١١٢

پس حراین نیست که میگوید مر آنرا باشد پس میباشد

در بیان  
قبله  
حقیقی  
و ذکر  
حدیث  
مکمل بن  
زیاد

باعث آرایش و رونق شود  
جز بحرفی کادران شاغل شود  
واندر آنها اسم اعظم حاضر است  
کی تحلی کرد ذات ذو صفات  
اینقدر کافی است چون بد موضعی  
در تعینهای زشت وارده  
وای تبدیلی که زر رامس کند  
تا که گردد موضع ذکر و نماز  
مر خدا را مشرقت و مغربست  
بالحقیقه باطن آن مشرق است  
طاهر آن باشد ارادی عیان  
بلکه ذات یجدود از ممکن است  
مینماید از جهات وجه ذات  
از جهت نگذشته روبا او کنی  
وجه او بینی کجا ز انوار تو  
که تحلی کرده بر کل صفات  
در پس آن آفتاب وحدتست  
الحقیقه کشف سبحات الجلال  
که ببیند غیر او کس روی او  
مست و غمور از رخ ساقی شوی  
مست اویم که نمی هستی دهد  
خز و خزوم گشت محو طلعتش  
بر ظهور وحدتش منک شدند  
فی غلط من باتم اولی تن است  
ساغر و می مست و ساقی جله اوست  
بی ز سمع خود حکایه های او  
خود حکایت خود حکایت خاهام  
بردی آری نیست چیزی غیر او  
علم الله نیست با شبی شریک  
با وی آری مشرکی بر ذات او  
باشد اندر آسمانها و زمین  
هستی با شد بحقیق ای عمو  
گشته موجود از ظهور ذات او

ما در آنها ذکر نام حق شود  
بهر ایشان نیست تا داخل شود  
آن مساجد قلب های ذا کراست  
جر نعلب ساجد اندر واردات  
شرح آن سازم بیان در موقعش  
از تعصبات خام بارده  
حرج افزون مرد را مقلس کند  
مسجد مغروبه را از نو بساز  
گر تو را دل بروحه راغب است  
قبله ایشان که سوی خالق است  
قبله ایشان بتحقیق و شان  
قبله اش فی طاهر وی باطن است  
چون توجه قطع گردد از جهات  
تا پنداری که هر سو رو کنی  
لیک ما نگذشته از آثار نو  
نم وجه الله یعنی وجه ذات  
این هیاکل پرده آن طلعت است  
گفت حیدر بر کبیل با کمال  
رو فاحو روی دل کن سوی او  
بس فاشو مادر او باقی شوی  
می چه باشد که نم مسی دهد  
گوش جان پرشد ز بانگ وحدتش  
موسی و طور و تجلی یک شدند  
این مم یابی من او اندر من است  
حرف را بگذار باقی جله اوست  
بشنو از فی بند بند آوای او  
همچنین دنال آن افسانه ام  
اوست واسع یعنی از هر سو که رو  
عین علم و عین معلوم است لیک  
یعنی از چیزی ز موجودات او  
بلکه هست او را هر آنچه بالیقین  
حق منزله باشد از آنکه جز او  
از وجودش جله موجودات او

از مساجد کرد منع و ر ابلهی  
مینماید سعی در تحریب آن  
هم عذاب درد ناک اخروی  
ز اختصاص نام علام الغیوب  
دارد آن مر قلب عارف اختصاص  
مینماید غافل از تأثیر قلب  
دخل فکر اندک شود بسیار خرج  
نفس مستولی شود بر عقل و روح  
اندر آن جز خائفین را راه نیست  
وان بود حب صاری در حضور  
وان یقین جنب پهلوان حکمت است  
که بهر سو رو کند وجه الله است  
مطلق است از کیف و کم و چند و چون  
کز حجتها ذات پاکش مطلق است  
بر توی از نور رخسار ویست  
رفته بیرون از حدود و ارحام  
مغربش هم صورت اشیاء همه  
بر موحد حز طهورش هیچ نیست  
پرده کو بر طلعت مشهور او  
ما نوشد باده کی گردید مست  
بی رمی شد روی جانم سوی وی  
جوش خنم در جوش دل گردید کم  
ذره چنود کو جز او دمساز او  
جمله از ان انا الله است و بس  
یا بود حرف این بن و این جان همه  
خود و او و خود و اوئی خود فی است  
یکشب از گیسوی او افسانه  
شمة قنم وجه الله بود  
مطلق است از کل معلومات خود  
گیری از معلوم چیزی مشرکی  
زین منزله باشد ذات الاحد  
یش فرمانش مطیع و مضطربند  
باشد و گیرد ولد یا مونس

کست طالع از ان کز گمرهی  
هیچ ناکوشیده بر رتیب آن  
بهر ایشانست خیزی دنیوی  
سجده حق را مواضع شد قلوب  
ز اقتضای اسم اعظم کوست خاص  
طالم آن کو سعی در نکند بر قلب  
و آنچه گردد کار دل زان هر ح و مرج  
قلب گردد بیره و جان بی فوح  
و هم از این سجده گاه آگاه نیست  
مشرقت شد عالم نور و ظهور  
مغربش کون خفاء و طلعت است  
از تو گوا اینها آن آگاه است  
حد او بود ظهور و نه بطون  
وجه قلب موحد با حق است  
هر جهت هم گرچه آثار ویست  
آنکه در آثار ببند وجه ذات  
مشرق او هست همسبها همه  
پرده او غیر بورش هیچ نیست  
پرده خورشید باشد نور او  
شانه در داده است لیکن می پرست  
بر دماغ باز آمد بوی وی  
دل بجوش آمد چه باشد حوش خنم  
آید از هر ذره آواز او  
نغمهای مطرب شیرین نفس  
یا که تن شد جان و جان جانان همه  
حرف هم نبود زغبیری از ویست  
من شنیدم در حکایت خانه  
زان حکایات اردلی آگاه بود  
هم علیم است اعنی اندر ذات خود  
نیست چیزی غیر اولیک از یکی  
حق گرفته گفته اند ایشان ولد  
جمله او را بنده و فرمان برند  
تا چه جائیکه مجالش با کسی

## الجزو الاول

هر تحقیق وجود مطلق

فایتنون جمله بیش وج ذات  
بی وجودش کی وجودی ممکن است  
چون اراده او با امری میبرد  
کرده حق دروی بحلی اسم نور  
بالحقق هست مع ما کل شیء  
بل بود مع ران رهی کز ذات خود  
چون باشد قید اصلاقی بذات  
با عبارات معین پس وجود  
ای ررون را اندیشه واقفان ما  
چون اراده ساحتی عرفان خود  
چون عقول حلق باشد مختلف  
وان یکی را عقل و نقل اصابع است  
حر که بنیم کاندرا این دیوانه دل  
آش عشق اوفند در هر مقام  
ست اورا صوت گاید در حروش

فایتنون یعنی که معدوم الذوات  
یا بیاطن یا بظاهر بین است  
گوید آنرا شو با فی میشود  
هم بنور او کرد در خارج ظهور  
رد عارف بالمقارن لبک فی  
فیس هستی داده بر ذرات خود  
شد مقید اندر افعال و صفات  
خلق باشد یعنی آمد در شهود  
وز خیال و عقل و وهم خام ما  
عقل را آموختی برهان خود  
بر تو هر کس شد دراهی معترف  
دیده روئی در نعم دیوانه است  
آشی از عشق باشد مشغول  
غیر سودد یار مانند و السلم  
ناگهی واضع شود گاهی محوش  
خواست داشت بلکه چیر بر احوال

در مقام انقیادند و سجود  
بر سموات و زمین است او بدیع  
آیتی ارض و سما ز آیات اوست  
گشت طاهر از وجود ممکنات  
هم بود در ذات غیر از کل شیء  
بل بود غیر از رهی کاندرا وجود  
چون باشد شرط تقیدش بود  
با عبار لا معی هست حق  
کی کسی از سر ذات واقف است  
تا شاسدست برهان و دلیل  
آن یکی داند را از راه عقل  
من بدام آن چهرای وان چه روست  
هر زمان گردد سوخی شعله ور  
باز نشو از اراده اش کانه گفت  
بلکه چون داشت اراده محوشود  
خواست آمد هم بعمل وهم بقول

بالحقیقه یعنی از وجه وجود  
که با مرش گشته موجود آن جمیع  
در هویدائی غلال ذات اوست  
ممکنات اعنی تعینهای ذات  
بالزایل بالمفارق لبک فی  
مطلق آمد دانش انهرگون نبود  
گشت مطلق بی زهر قیدی وجود  
هم منزله نزد عقل از ما خلق  
از تواست اردل بر سرری عارفست  
عقل و برهان بود وره قال و قبل  
وان یک از تقلید محس و حیث نقل  
داند آن کو عالم آرا حسن اوست  
سوزد از من هر چه آرد در نظر  
آن یکویت شود در حال جفت  
آن اراده عین گفت او شود

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَنْزِيلُنَا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

وگفتند آنانکه نمیدانند چرا سخن نمیکند ما را احد یا باورد ما را حقنی همچین گفتند آنانکه پیش از ایشان مثل گفتار ایشان

تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ<sup>۱۱۳</sup>

شاهت داشته هم دلهاشان محقق بیان کردیم آیهارا برای گروهی که یقین کنند

گوید آنکس که بدانش ست حجت  
علم گر میداشت بر موجد او  
آمدند اندر ظهور اشیا همه  
گر بر وحدت خبر بودای دست  
سد تودی هر چه بودت راضی  
این ران مانند که می ردت رهوش  
گوید او با چون بوحامی کج و مس  
کر چه باید آیتی ما را متین  
جمله یعنی در هوای نفس دون

حق چرا ما ما نباید نگفت  
کی حجت میگفت از بر دید او  
قطره بو حست ران دریا همه  
میشدای حرف او ارجوح و سنگ  
پس سخن حواهی ز حق بواسطه  
پرسی آنکه شء را از معروض  
من چگونه نشاء می در خواست  
این چس گفتند قومی پیش ازین  
شه هم باشد اندر آزمون  
ما بان کردیم آیت های دین

یست چون اعظم توحیدش شان  
حق اراده کرد عالم هست شد  
یش موخی لاشی و دلخوش شوی  
پس چه گفتند اینها و آن ارام  
مست بودی یا بودت هیچ گوش  
کان شاط باده اندر وی کجاست  
چشم پوشیدی ر نور وحدش  
در عباد و شرک باشد سر سر  
نفس سرکش دارد اندر حره و کل  
هر آن قومی که دارند آن یقین

بر گماش حق چو او دارد بیان  
عرش و فرش از بیم حاش مست شد  
یش دریا آفرین تا چون شوی  
که نکریدی فهم و شبیدی کلام  
کاین همه گفتار باوردت بهوش  
حای آن شما اگر گوئی و راست  
باد خواهی از رسولان آیش  
قلههاشان بر شبه یکدیگر  
از هواها نفی و انکار رسل

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ<sup>۱۱۴</sup> وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ

بدر سبکه ما فرستادیم تو را بحق مزد دهنده و بیم دهنده و پرسنده شود از یاران دوزخ و هرگز خوشودن نشوند از تو یهود

وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي

و نه رسا تا آنکه پیروی کنی کش ایشان را بگو بدر سبکه هدایت خدا آن هدایتست و اگر پیروی کردی خواهشهای ایشان را بعد از آنکه

جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ<sup>۱۱۵</sup>

آمد تو را از دانش باشد مر تو را از خدا هیچ دوستی و نه یاری کنی

<p>ما فرستادیم بحق ای رسول هیچ اگر نایند در دین سلیم از توکی خوشود کردند ای ودود</p>	<p>هم بشیر و هم نذیرت در نزول خود توکی پرسده کردی از جمیع از رهی هرگز نصاری و یهود</p>	<p>بر چنان باشی مطیعان را بشیر کس نیرسد از توهیج ای مستطاب تا که کردی پیرو آیشان</p>	<p>بیم بد می عاصیانرا از سعیر کز چه زین دونان نشد رفع حجاب در عیان هم ملت و هم دینشان</p>
--	--	--	---



## سورة البقرة

گو. هدایت آن بود کز حق بود	یعنی از توحید او مشتق بود	گر تو گردی پیرو اهوایشان	بعد ازان کامد زعلت نورجان
نیست از حق ولی و ناصری	پس ممکن قصد از رضای قاصری	مصطفی هستی رضای کافران	تا مگر آید در دیش سران
آمد این آیت که ایشان در نیت	از توکی راضی شوند از ترضیت	چون رضای حق در احکام و عمل	نی رضای خود پسندان دغل
که هوای فشان گردیده دین	غیر دبا بستشان دینی مبین	ناصرت حق س بود ایهاخسد	بستشان دل گریکی و رصداکسد
صد هزاران پرگاه اندر بهاد	خود توگو چوود پیش تندباد	باد هم دای که در فرمان کیست	یش حکمش باد با که مستویست

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ <sup>۱۱۶</sup>

آنکسانکه دادمشان کتاب را میخوانند آراحق خواندش آنکروه میگردند بآن و هرکس کافر شد بآن پس آنکروه ایشاندز یا سکاران

آن کسان که دادم اشار کتاب	زان چو ابد آنچه حق است و صواب	چیت آن حق تلاوت اللفات	ار سلام الله بافعال و صفات
نگرند آنان باو کاهل اللهد	از حقایق و معانی آکهد	واسکه کافر شد ربان آورده است	غفل و حاش تیره و در پرده است

يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ <sup>۱۱۷</sup> وَاتَّقُوا يَوْمًا

ای سران یعقوب یادآورد نعمتم را که انعام کرده بر شما و اینکه من افزونی دادم شمار را بر جهانیان و بپرهیزد روزی را

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ <sup>۱۱۸</sup>

که هر داده میشود نفسی از نفسی چیزی و پذیرفته شود از آن عطائی و سود نهد آرا شفاعتی و نه ایشان یاری کرده میشود

ذکر اسرائیلیان و افعال حق	که را نشان شد گذشت اندر ورق	بست بر تکرار حاجت شرح آن	هست سکارش بناکید سال
گرچه ارتکزارش آید در سیر	معنی دیگر مرا اندر نظر	لیک خون را در آب تفسیر و بیان	کس نکرد در لسانی ذکر آن
هم بگویم من که یک هر ره درای	گوید این مسیر میباشد برای	رین سواران حسس بر حسد	خورده ام در هر مقامی من لگد
تا توانسد در انحصار من	سعی کردند از غلط اعیار من	پیش هر کس بر ضربی نا پسند	نمی من کردند دشمن روی جد
بست چیزی رسته الاسرار او	یا که عرفان الحق ارگفتار او	ور نکرد این حرف ناور عاقلی	که نماند شمس پنهان در گلی
کی توان قول صمی را زرد بست	که ز خورشید فلک روشن تراست	میکند انکار کالها بر صمی است	هیچ اورا علم و دوق ایگونه بست
رین شد چیزی ام اردریای من	بر من افزود از کرم مولای من	هر چه افزود بر انکار خویش	حق من افزون نمود اسرار خویش
بست حونی بد را بجان ار حسد	بوالحکم شد گنج و نادان ار حسد	هر چه ماه افزون صدا و صوکید	آنکه دای بپشر عو عو کند
ماه کی بوشد ر عو غوروی خویش	بوالحکم را گویم در خوی خویش	مصطفی را داده حق این کر و فر	بو چگوئی ای جهول خیره سر
گوئی او امی است پس این قول کیست	گر دغ آید بوا کثرت رجبت	ور بود بد تو جو او یک آه گو	ز آفتابی بی خبر از سایه گو
مشرق و مغرب و نور و حور تراست	چه زبان خفاش اردو دلجور است	بو که نمی نور فاشی کرده	خود ربی چشمی خفاشی کرده
مستکر فصل خدا و داد او	آن شود که عافست از یاد او	آل اسرائیل گر آرید یاد	هست احمد فصل دیگر بر عناد
یاد این نعمت صید ار مریدم	ورکید انکار این سر را دمید	ر احمد مرسل فرود ا کرام را	بود تکرار از بی الزام را
لکة دیگر که همیش حساست	گویت در صحن مسیر او حساست	خواهد آمد موقع تحقیق آن	ورنه رو بحر الحقایق را بحوان
اندر آنجا ذکر آرا کرده ام	آن معانی در بیان آورده ام	اندر انجا هست کلامی اس مثل	گر غلامی درد گردد یا دغل
هر زمان که وی خطائی سرورد	خواهه الزامش بفصل خود کند	که بورا دادم بر این مال و راه	با که داری حق احسان نگاه
صد خطا کردی و بخشوده را	بر بوا و نعمت افزودم را	بار افزودی تو بر طغیان خود	هیچ ناری در نظر پنهان خود
خاصه اکنون که فرسادم پیام	بر رعیت بهر نظم و اهتمام	تو روی گوئی که این باشد دروغ	بست در گفتار و کردارش فروع
از حقوق من بیاوردی بیاد	زین سپس مای ز فضل نامراد	این خطا از هر خطا افزون تراست	آن خطاها حله دُم بود این سراسر است
پس پیر هیز از چنان روزی دمک	که بگویم جمله اعضایت سسک	تا فروزم بهر حالت آنتشی	کاین چنین باشد سزای سرکشی
کس نگیرد جای تو در انتقام	بست مقبول عطائی ما تمام	هم ترا بود شعیب و ناصری	تو نه کن یک ما بدفش قادری
هم چنین میدان خطایات و خود	بر قوای طبع از روی شهود	از بی تعظیم عقل مسطاب	ما بقی را رو عقل کن بپاب

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَٰهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

و هنگامیکه آزمود ابراهیم را پروردگارش سخنان پس تمام کرد آهارا گفت بدرسیکه من گرداننده ام تو را برای مردم بشو گفت و از نسل من

قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ <sup>۱۱۹</sup>

گفت نمیرسد عهد من ستمکاران را



## الجزو الاول

وان زمان که آزموده شد خلیل گفت هست این بهر فرزندان من عهد من هرگز نطالم کی رسد جمله احوال و مقامات سلوک هست اتهام مراتب در فنا سوی خلق از حق دگر راجع شود ظلم آن باشد که امروز کرد و کاست	یعنی ابراهیم از رب جلیل گفت فی ظالم ندارد این فطن کی سیم فرودین بر دی رسد با وصول آسان که شد خاص منوک زان سپس گردد امام ذوالقفا در هدایت سعة جامع شود از حقوق حق و خنق و نیست راست طالم از عهد امامت عاریست	بر کلامی چند پس کرد آن تلم بعضی از ذریه ات ظالم شوند این بله سیر روحانیت است گشت تعبیر این مراتب زافتضا چون مراتب در فنا گردد تلم بین حق و خلق گردد واسطه این خلافت را شاید ظالم است عدل و عصمت شرط عهد باریست	گفت گردانم بخلقات املم بر صفات و سنت تو نگر و ند قلب و روح و سرخنی دروحدتست خود بتسلیم و توکل یا رضا بر خلایق در بقا باشد امام زاو بحق یابند خلقتان رابطه حاصل الدانست گرچه عالم است
---	--	---	--

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ آمَنَّا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

و هنگامیکه گردانیدیم خانه را بارگشتن گاه برای مردمان و امن و بپذیرید از مقام ابراهیم و عهد کردیم بسوی ابراهیم

وَ اسْمِعِلَّ أَنْ طَهَّرَا بَيْنِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكْعَ السُّجُودَ ۱۲۰

و اسمعیل آنکه پاک کرده نماید خانه مرا برای طواف کنندگان و معکفان و رکوع کنندگان و ساجدان

و بیکه گردانیدیم حای بارگشت ما باراهیم و اسمعیل هین بهر طواف طائفین و عاکفین مرجع است و مأمن او از بهر ناس و از قریب قوه های ضعیف پس وان مصلی موصن ذکر اندر است عهد یزدان با خلیل و ناذیع پاک دارد از برای طائفین عا کفین از عارفان کاملند فارغست از نقش و تلویات من میرسد اینجا بتحقیق از ولا	خانه را بر مرده اذر شهر و دشت در طهارت عهد کرده این حین را کفان و ساجدان ز اهل یقین هم سلامت را سب دور از بهراس وز فساد و کسید و هم نیز دست بالحققه آن صلوة اکبر است بود بر بطهر قلب ای مسریح یعنی اهل اشتیاق و سالکین کز توکل بر مقامش واصل اند و در تعبیه و تعبیهات من اهل تسبیح از مومنان بر رضا	مأمن است آن پس بپذیرد از یاز پاک تا دارد و ملک آن خانه را قلب باشد کعبه اهل مقام حون در آن ساکن شود اندر وصول حای ابراهیم اگر دانی مقام در مقام ذکر اگر شرح آن تا ر ارحاس دواعی هوی که دور آن سرای پاک صاف هست این بوجد افعال ای فقیر وان رکوع از خاصین اسای ثبات وان سجود اهل ما را شد بسند	حای ابراهیم از بهر عاز راه دهند اندران بیگانه را صورت آن خانه شد بت العرام ایستاد از شرف نفس و الفصول شد مقام روح و خلعت برگرام با تو گویم گر بود بوفیق و جان ور صفات نفس و ادناس قوی دائما باشد در حول و طواف بست قلب آنجا دگر تلویین پذیر که بر ایشان شد تحلی صفات کر تحلی فای اندر وحدتند
--	---	--	--

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّهِ

و هنگامیکه گفت ابراهیم پروردگار اگر دانی این شهر را امن و روزی بده اهلش را از میوهها هر که بگردد از ایشان بخدا

وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْنِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ يَتُسَّرُّ بِالصِّيرِ ۱۲۱

و روز باریس گفت و آنکه کار شد پس بر خورد اگر دانی او را اندک پس ملجاء سازم او را بسوی عذاب آتش و بد بارگشتی است

گفت ابراهیم کای پروردگار بر خدا و هم پرور و اسپین پس تمام مضطر او را بر سبیر از صفات من و اسبلاء آن رزق اهلش شد معارف در فتوح ساکنین صدر دارد احتیاج از معانی و علوم بازله	این بلد را امن گردان از عثار یعنی الا غاصیان و مشرکین بر عذاب ناز و هم بس الصیر و اعیال آن عدوی بیره خان پرور حکمت کآن بود اندر روح بستیشان از حد تجاوز را نساب کآید از روح آن فیوس کامله بر عذاب ناز حرمان مصطربند	اهل آرا رزق ده از هر تنز گفت آری و شود کافر یکی آن بلد را صدر دان کآمد حریم اهل او امین بود از مکر جن و حدواللهد زایشان مؤمنین بهره یابند از تمتع بس قلیل زان معانی زان حقایق زان حکم گرچه از قصان خود مستهضرند	هر که زایشان آرد ایمان بیخطر مبد هم او را تمتع اندکی بهر قلب مؤمن یعنی سلیم از قوا های بدن بس مطمئن بر خدا و بر معاد و یوم دین در وهاء صدر محبوب و ذلیل میرند ایشان تمتع سخت کم
--	--	--	---

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اسْمِعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۲۲

و آن هنگام که برداشت ابراهیم پایهها از خانه و اسمعیل پروردگار ما را بپذیر و توئی شنوای دانا

## سورة البقرة

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ آدَانَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا

پروردگار ما و نیکو گردان ما را که گردن بنده مر تو را و از ذریه ما گروهی گردن بندگان مر تو را و بنده ما را مناسک ما را و بدین بر ما

إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۱۲۳

درستی که تویی توبه پذیر و مهربان

در بیان  
کعبه و  
حقست آن

<p>کرد ابراهیم وقتی که بلند کعبه را میدان که نازل ز آسمان مر ملائک آمد از احلال او بار نازل شد در ایام حلیل حجر اسود بود یا قوی مبین پس خلیش کرد وضع اندر مکان آنکه نازل شد بعد آدم آن وان دو باب شرقی و غربی یاد رفتن از همدش کعبه از کمال هست استقبال املاک از هدی پیش از آن کائنات قلب اندر حین با بوحه خود بسیراست و سلوک هست استقبال افواج ملک شد هوا غالب معانی گشت سلب کعبه را نگرفت گرچه آب هیچ پیت معمور از حوادث دور بود خانه آبا بود با وقت حلیل گشت هادی آن حلیل نیک بی حاصل از یو حلیل نیک بخت یافت ز آتیم رفعت از ناید ذات وان حجر کر لیس حایض تیره شد داد ابراهیم رفعت ز افتاد گفت یارب کن قبول از ما رجوع مر قبول حق بود توفیق و حد مر احادیث نفوس ما سمیع بر من و ذریتم اکرام کن ملت او را از ان احد گرفت هم نما ما را مناسک بالتمام</p>	<p>گفت یارب کن قبول ایتر از ما داشت سوی مشرق و مغرب دودر کرد طوف و گشت داخل از فوج داد او یک کتاب بهر او قرار از زمان نوح تا وقت حلیل گشت از لیس زلی حایض سیاه که ظهور آن زود آدم است معرفت بر عالم نور و ظلم از جهان طمع و حسم مطنه کائنات بایه است و حیوانی سالم ما در آن تکوین بنذیر پیش وان قبول آن قوی از هر قبل در زمان نوح کر طوفان چهل عالم از چهل بشر شد غرق آب مرافع بر آسمان جاری آن ز آنکه قلب عالم است آن راست یعنی اندر عهد ابراهیم راد خواهد آمد حای آن کر این مقام باب واحد داد یعنی در فتوح بد خلیل اول کسی کاندیر سیر وان هوا های طبیعت کر قرار بود اسمعیل کودک آن زمان وین جهاد نفس در تعبیر قلب تو سمعی شنوی آواذ نفس هم بگردان سوی خود مقدار مان ما ترا با شیم فرما بر همه کو بخت از راه توحید انحراف توبه ما را ز رحمت کن قبول که تویی توبه پذیر و مهربان</p>	<p>پایهای خانه را دور از گزند شد بعد آدم از بهر نشان با چهل فرسخ با استقبال او هم بلند از کاش از نام حلیل کر خنای آورد حبریل امین در زمان او چو ظاهر گشت آن هست اشارت سوی قلب اندر نهان شد ظهور علم مبدأ هم معاد شد اشارت سوی تکوین و اعدال مر اشارت بر تعلق از قوی ظاهر آید در زمان اربعین سوی قلب ارفس مظلم بی شکوک در طریق از مرد رهرو یک یک ارمان رفت آنچه بود آثار قلب لک کس داخل شد در آن باب هیچ در فک خود باقی و معمور بود باز آمد در زمین ز امر حلیل اهداد کردند حق حیوان ذوی پایهای خانه را برداشت سعت در سلوک قلب بر توحید ذاب تیره یعنی دل بر نفس حیره شد مر قواعد را و اسمعیل راد این سلوک و سعی ما را در صعود که کند شورابها را آب عذب مطلع بر سر و جهر ما جمع سرفراد این جله را را سلام کن رشفه توحید را از حد گرفت هم پذیر از ما رجوع مستدام بر تو حوینم از خطور ره امان</p>
---	---	--

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۲۴

پروردگار ما و برانگیز در ایشان فرستاده از ایشان بخواهد برایشان آیات تو را و تعلیم بکند ایشان کتاب و حکمت را و پاک سازد ایشان را بدرستی که

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۲۴ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

تو تویی غالب درست کردار و آن کیست برگردان از کیش ابراهیم مگر کسی که خوار کرده باشد نفسش را و هر آینه بحقیق برگزیدیم او را در دنیا

وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۱۲۵ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۲۶ وَ وَصَّىٰ

و بدرستی که او در آخرت هر آینه از شایستگان است هنگامیکه گفت مرا و ای پروردگار من که فرمان برگرفت فرمان بردارم مر پروردگار رحمان را و وصیت کرد

بِهَا اِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ١٢٧

بدان ابراهيم پسران خود را و يعقوب اي پسران من بدرستی که خدا برگزید از برای شما دین پس نمیرید البته مگر اینکه باشید شما مسلمانان

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ اِلَهَكَ

آیا بودید گواهان هنگامیکه حاضر شد يعقوب را مرگ هنگامیکه گفت مر پسران را که میرستید از بعد من گفتند میر سنیم خدای تورا

وَ اِلَهَ آبَائِكَ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحٰقَ اِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ١٢٨ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

و خدای پدران تو ابراهيم و اسمعيل و اسحق خدائی یگانه و ما را و را مقادایم آنها گروهی اند که گذشتند

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٩ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارَى

مر آنها آنچه کسب کردند و برای شما است آنچه کسب کردید و پرسیده نشوید از آنچه بودید که میکردید و گفتند بوده باشید یهود یا ترسا

تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مَلَّةٌ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٣٠ قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا اُنْزِلَ

باهدایت یابیدگو بلکه کش ابراهيم حق کراست و سرده که باشد از مشرکان بگویند که رویدیم بعدا و آنچه که ما فرو فرستاده

اِلَيْنَا وَ مَا اُنْزِلَ اِلَى اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْاَسْبَاطِ وَ مَا اُوْتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى

شد سوسی ما و آنچه فرود فرستاده شد سوسی ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و اسباط و آنچه آمده شد سوسی و عیسی

وَ مَا اُوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ١٣١ فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ

و آنچه داده شد پیغمبران را از بروردگارشان حدائی نیابد از بیم میان یکی از ایشان و ما را و را اگر دین دهند گایم پس اگر بگویند بمانند

مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ١٣٢

آنچه ای تان آوردند باوس تحقیق که هدایت یابید و اگر روگردانید پس جز این نیست که ایشان در محالفتند پس خود ما را دارند ایشان را و اوست شنوای دانا

کن تو ای بروردگار ارما قول	می برانگیران در ایشان یک رسول	تا بر ایشان حوالت آیات صواب	هم نامودد مر ایشان را کتاب
ما کتاب و حکمت آن داعی زغب	آید و هم ما کسان ساند رعب	خون بوئی غالب بهر کار از نخست	هم حکمی راست کردار و درست
آن دعای مستجاب از رمس	شد موافق ما اراده و مشتش	آمد آمد ما کتاب و عترتی	ما حوحد بن عمی ذوالصری
کیست تا بر گردد از کش حلیل	حرسه بی گوست خوار اندر سبل	کرده نفس خویش را حوار دار	از ره رحمت فزاده بر کنار
محج از نور عقل او بالهم	مانده باقی در مقام اضلال	بر گردیدیم آن بلند آواده را	یعنی ابراهيم بك ابداده را
بر گریده شد دنیا هم بدین	هست هم در آخرت از صالحین	ملش ماند نگینی ما اند	هر گره یابد از او بطم و رشد
هم نمودیم اختارش بر نجات	در فای وحدت و توحید ذات	استقامت صالحین را در جرا	می بود حال بقا بعد از فنا
حق تعالی گفت شو مقاد همین	گفت مقادیم بر رب العالمین	آسلم اعی شو موحد در زمن	هم فای فی الله اندر ذات من
گفت حق بر تعالی ذات بود	که نمودش روی بردات و خود	و ان احاب از مرآت رسن است	بر حق از مادون حق بوستن است
پس وصت کرد بر اسای خود	خاصه یعقوب آن سلوک و رای خود	راه این توحید بر ایشان نمود	گفت حق بگزیدتان ذین ره نچود
پس ساند تا سرید از بدن	حر که از خود مرده باشد از من	دین آنا را بجان بنده شوید	از چنین مردن بحق رنده شوید
مر موحد را بدن است و نه ذات	دین اوحق ذات اوحق مات مات	هم بمعقوبید حاضر در بهفت	وقت مردن گو بابائش چه گفت
که چه بعد از من پرسد از مهد	از ره و آداب توحید آگهد	جله گفتند آن خدا پیرا که دز	میرستندی تو و آباء از نیز
آنکه ابراهيم و اسمعيل را د	میرسند و اسحق از و داد	آن خدای واحد چون و چند	ما باو فرمان بریم و مستمند
امتی بودند آنها بك زاد	در گذشتند از جهان آزاد و شاد	میگردیدی بقتل اعدا	یا بنقل صرف دین احتیاد
اجتهادی فی کزو دل شد ساه	بلکه آن کآرد بدل عشق اله	اجتهادی فی که هست اذقال و قل	اجتهادی بل که موسش دلیل
اجتهادی فی که کشش قوی است	بلکه آن کز حق بدل مسولی است	آن شهان کردند کسب آن ر دل	شاد رفتند از جهان آب و گل
هست ایشان را جزای اکنسب	تا شما را چست کسب اندر حساب	کس نرسد از شما اندر محل	زانچه میگردند آنها در عمل
بودشان کار از بصیرت و د یقین	فی بمل دیگران در راه دین	هیچکس را نیست اندر بك و بد	مر جزا بر اعتقاد غیر خود
اینکه گفتند اهل انکار از خود	تا که باشند از نصاری و زبهد	این سخن نبود از محجوبین عجب	تهتدو گویند نر علم و ادب

## سورة البقرة

این برعم خویش پندارند خیر شاملست آن بالیقین بر کل دین يك شكال آید در اینجا يك صفی تو کنی اثبات شبی بر ملا قولوا آمنا و فرمان داده او یعنی آن اثبات پاکیزه روان خود نینداریم بین يك نفر ماورا عدیم و منقادو مطیع ور بگرداند رو از افتراق	دین خود دانند بر حق فی ز غیر خواهد آمد شرح حالش بعد ازین با تو گوید تا نماید مخفی بست دان مقصود نفی ما ادا بر خدا و آنچه بفرستاده او در ره بوحید شمع دود مان ما حدائی زان جماعت ما بسر حق گواه و مصطفی ما را شفیع بست شك کادر خلافت و شفاق آن حدائی کو سميع است و علم	گو برایشان بلکه هست اندر سق او سود از مشرکین یعنی بود شمس را گفت او میر این دور بست هر می این تو هم بعد ازین بر ابراهیم و ذبیح پاک دین و آنچه بر موسی و عسی در طلب حمله آنها بر صراط وحدتند پس حنا که نگروند ار بگروند پس رودی مان دارد در نمود اهل حن را داد از حجیم	ملت توحید ز ابراهیم و حق محتجب یکدم ز توحید وجود بست کشف از آنکه مرا و ر بست می نماید ذکر نام مرسلین هم دگر اسحق و یعقوب و نبی داده شده بر سون را بر رب مشرک و محجوب بعضی ز آمد بر هدایت رهروید و رهروید از تو ایشانرا خداوند و دود
---	--	--	---

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ۱۳۳

رنگ خدا و کیست بیکور از خدا در رنگ کردن و ما را را پرستد گایم

رنگ حق است این مذهب و بن ملل به ز شرع الله و دیش رنگ بست هست هر ذی اعتقادی ناطش اهل هر ملت صنفی در خور است اهل حکمت منصع هم بر عقول وان موحد منصع بر صنع حق هر رخی را یکی اندر کثرت رنگ گل نگذار و رنگ باغ شو	رنگ را و کیست بهر در عمل غیر رنگش هیچ در فرهنگ بست خود رنگ اعتقاد کا منش صنع او بر صنع آن پیغمبر است بر عقول خویش یعنی بالحصول صنعة الله است صفتش در سبق رنگ بزرگی شان وحدت محو رنگ آمیزی صانع شو	صنعة الله یعنی اندر اهدا صنعة الله است اصل رنگ ما صاحبان اعتقادات ای هم واهل هر مذهب صنع آن امام واهل اهواء و بدع مصوغ نر بست رنگی بهتر از رنگ وجود به موحد رومی و به رنگی است فقر حوثی شو سیه رو از دو کون	رنگت باید تابع دین خدا هم ما و ایمان ما و آهنگ ما رنگ دارد از سی خود تمام که ما ایشانراست قاید در نظام بر هواء و بر نفوس بی تمیز هل تمیز رنگ او را گیر زود رنگ او از رنگها بزرگی است رنگ فقر ایست بی تمیز لون
--	--	--	--

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ۱۳۴

بگو آیا خصوصت میکند ما را در خدا و او است پروردگار ما و پروردگار شما و برای ما است کردارهای ما و برای شما است کردار شما و ما را و شما را مخلصانیم

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنتُمْ

آیا میگوئید که ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهود یا ترسا بگو یا شما

أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَفَرَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۱۳۵ تِلْكَ

دانایید یا خدا و کیست ستمکار از آنکه بیوشد گواهی را که در خداست از خدا و بست خدا بجز از آنچه میکند آنها

أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۳۶

گروهی اند که گذشتند و آنها را است آنچه کسب کردند و شما را است آنچه کسب کردید و پرسیده شود از آنچه نمودید میگرد

او است بر ما و شما جله خدای ما را و ما را مخلصیم و خالصیم هم دگر یعقوب و اساطش تمام کیست طالبتر از آنکه از سنم یعنی آگاهید از حکم کتاب وانگی پوشید چشم از کردگار	صو تحاصم میکند آیا رکی جمله مصوعیم او را را اقتضای چون شما ی در عملها ناقصیم خارجست از عقل و برهان یکلام داشت نزد حق شهادت مکسم که رسولست احمد از حق بالصواب زانچه دانید از گواهی آشکار	در خدا و علم غیب و امر دین هست ما اعمال ما از بهر ما یا که میگوئید ابراهیم بود گو شما داید ابرا یا خدای شاهدید و پرده غفلت زید یعنی آگاهید کا حد بر راست تلك امة قد خلت آمد بیان	هم عملهای شما بهر شما یا خود اسمعیل و اسحق از یهود کوست دانا بر همه جه و حقای بست حق غافل از آنچه میکند بر تمام اس و جان پیغمبر است بست بر تکرار حاجت ذکر آن
---	---	--	---

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلِ اللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

زود باشد بگویند بیخردان از مردمان چه چیز گردانید ایشانرا از قبله ایشان که بودند بر آن بگویم خدا را است مشرق و مغرب

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٢٧

هدایت میکند هر که را میخواهد سوی راه راست

سالمها مسود روی اقدسش  
ما مقدم بوده ایم از روی دین  
روز دیگر حزقیل اندر قیام  
یا منافق پیشه کان از مسلمین  
زود باشد در میانشان کفکوف  
گر مراد از دین خود می یابند  
از خفاف عقل و هم از الهی

در عبادت سوی بیت المقدسش  
هر مقدم فضل او باشد یقین  
کرد رویش حاجت است الحرام  
بودشان این کفکوف ارحم و کن  
که شما از قله گردانید رو  
رو زقبله خوش چون در تافتند  
نیتشان را سلام و وحید آفری

هود گفتند از نذاریم امتیاز  
بدگدل شد احمد کامل شهود  
مشرکان گفتند آخر را امتیاز  
لاحرم این آیت از رب الاحد  
این حایس گویند کاس اسلامان  
این سفیان عقلشان بر طاهر است  
عقشان را گر بودی اعوجاج

چون گذاری نو بقبله ما نماز  
از سحهای غم انگیز یهود  
سوی دین اولش گردید باز  
گشت نازل که گروهی بيجرد  
منحرف گشتند از قله عیان  
بر حقایق نارسا و قاصر است  
ما و از هر ره نکردند احتیاج

در حقیقت تحقیق قبله

چونکه دورند از رسوم معرفت  
گو بود زاو مشرق و مغرب همه  
آن طریق مستقیم وحدت است  
دین حق واحد بود وین اخلاف  
دین که از نفس و هوا شد باطل است  
بود مکتوفش حقیقتهای دین  
وسوسه نفس از رود باقی حق است  
هست ازان گواه دست کعب خلق  
حد خلقی لایق معبود نیست  
وانکه میگفتند قبله ما است این  
کعبه و هم بت مقدس از حق است  
بت مقدس و ر بود خاص یهود  
مصطفی را سوی حق ندقلب عین  
س جهتها داشت کعبه بر قلبین  
خواست گوید کاین دودین اصلش یکست  
بت مقدس زیهود است ای هم  
گر نقله رو نماید ما کسی

ملترم سازند حق را بر جهت  
خود برون از میانه است و مشتمه  
کش مساوی هر جهت ما است است  
ار هوای نفس خلق است و خلاف  
و ربحی باشد بوحدت شامل است  
کاصل ادیان است عبر از حق نفس  
حق زبحین خلائق مطلق است  
واچه خلقا را است از ناما خلق  
بر مقامی ذات او محدود نیست  
بجبر بودند از توحید و دین  
آنکه گویند هست از ما حق است  
قله بود حای حکمت و وجود  
کرد رو از مصلحت بر قلبین  
رو عود اندر نماز از نفس عین  
وین دو قله ر یهود و مشرکت  
هم به بهر مشرکان است الحرام  
قبله از وی رو نگرداند کسی  
نکته را ما و گفتیم مو سو

عارف از بودند بر توحید ذات  
خود بود اروحه یهدی من شأ  
سوی او باشد بوچه فی حد  
دین حق بود در او مکر و مساد  
مطلع بود آن رسول باک دلق  
حمله را بوحدت ناری شامل است  
حشم او بر نور آن توحید بود  
یعنی انکار و اکاذیب و وجود  
لاحرم بر قلبش بد نماز  
قله آنها هوا بود و محار  
کعبه کرم مشرک بود سنگ و گل است  
ور موحد رو کند آجا حداست  
بو چه دای ای عود ناوه گو  
بر حهاش را صعی داد و لب  
بهر ما خاص است کاصلش ر دماست  
هر دو قله اهل بوحدت است و س  
ور بسکی سجده آرد عارفی  
ما ر توحیدش توانی برد و

بودشان حق وافی از کل جهات  
بر صراط مستقیمش رهنما  
حد بود مفقود در وحه الاحد  
و اخراعات نفوس صیحاب  
کاصل هر دینی است حق بشو خلق  
وسوسه نفس است آنچه باطل است  
که در ادیان برتر از تعدید بود  
کآن سرای مشرکان بود و یهود  
بر حقیقت داشت رو فی بر محار  
حق را باطل میگردید امتیاز  
ور موحد رو کند نور دلست  
قله گاه انبیاء و اولیاست  
کر چه رو در قلبین او کرد رو  
و جهی از آن جمله گویم بابوبک  
قله اهل حدل نفس و هواست  
فی که قله اهل انکار و هوس  
قله گردد فی که رو هر موقفی

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ

و همچنین گردانیدیم شما را امتی میانه تا بوده باشید گواهان بر مردمان و میباشد پیغمبر بر شما گواه و

مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ

نگردانیدیم ما قبله را که بودی بر آن مگر آنکه بدانیم کبریا که پیروی میکند پیغمبر را از آنکه برگردد بر پاشنه عایش و اگر چه

كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُفٌ رَحِيمٌ ١٢٩

بوده باشد هر آینه بزرگ مگر بر آنکسایکه هدایت کرد خدا و نیست که باشد خدا ناصح کند ایمان شما را بدینستیکه خدا بر دمان مهربان و بخشنده است

همچنین گرداندم از هر رهگذر  
نقطه باشد گر که دانی بیفط  
جامع اطراف جز توحید نیست  
که ز توحید اندر ادیان واقفند  
چون بحق دین خود واقف شدند

ما شما را امتی س خوبتر  
حای او در دایره اندر وسط  
کا اختلاف اندروی و تردید نیست  
صاحب جمع و بر کل عارفند  
بر همه ادیان بحق عارف شدند

ما شما باشید بر مردم گواه  
سروسطا پس نقطه راجع است  
اهل توحیدند شاهد بر نفوس  
از امم باشند فرد و منجب  
قبله ات را ما نگردانیم بلاد

بر شما شاهدیم احمد از اله  
کومه اطراف خود را جامع است  
شاهد ایشان هم آن شمس الشموس  
فی چو امتها نظاهر محتجب  
که بران بودت توجه در نماز

## سورة البقرة

جز که تا دانیم تابع بر رسول  
نه چنان علمی که قبل از خلق بود  
این چنین علمی ز موجودات او  
داند این تفصیل را ما اسها  
خواه خود داند غلامش بچرد است  
تا نکود گر سبیه و الله است  
گفت نادانیم تابع بر رسول  
بس کبر است آن بمعجوبین و شاق  
حق کجا صایع کند ایمان کس

نک شنوگر هیچ داری قلب و عی  
بر دو قسم است احباب ای پاک دل  
کآن ز کعبه سوی بیت المقدس  
دست تحویل دوم بر کعبه باز  
این شهود جمع در تفصیل بود  
این نزول آمد مگر بعد از عروج  
این بسی بر واصلان آید گران  
بر گماش سعی او باطل شده  
افترای دید بعد از اجتماع  
فرقه ثانی ز اهل احتجاب  
حکمت تحویل نشاسند باز  
بد بر ایشان شاق بطلان عمل  
او رؤفت از پی شرح صدور  
فرقه ثانی هم از رافتش  
فرقه ثانی هم از روی کامیاب

کست چون حکمی ز حق باید نزول  
در مقام عینی و جمع وجود  
یست کسرا هیچ غیر از ذات او  
آچنانکه بود دانا ز اسدا  
در موارد یا سفه و فاسد است  
طلعون خواهه بر من کوه است  
کست یعنی چیست ابدان عقل  
که گرفتارند بر کعب و ماق  
یا رسولش کامل ایمانست و س  
ما نایجا گر که مدای کلام

یک خلق الحق و هم بالحق رخلق  
صورت معراج قلب اقدس است  
عود سوی قلب برد اهل رار  
بار هم تفصیل در جمع وجود  
صد بارک زین ورود و دران حروج  
کآید اندر فرق از جمعی جهان  
بعد شاهی حواری و مستأصل شده  
گفت طش دان مساعی بر صیاع  
هست اشارا بظاهر اشتاب  
کر چه رو بر کعبه کرد اندر نماز  
هر فی آن بوهم وان زلل  
هم پی رفع حجاب از فضل و نور  
مسفیدد از رسوم طاعتش  
در عمل باشد در یوم الحساب

علم تفصیلی است این کادر امور  
بود معلوم اندر آن اشا تمامه  
علم تفصیلی بود بعد از وجود  
بش او باشد مساوی قتل و بعد  
لک او را در رجوع خدمتی  
ور کسی را بشر بخشد بوا  
از کسی که باز گردد زارتداد  
خزیران کورا هدایت کرد حق  
اوس بر مریدم رؤف هم رحیم  
بود تفسیری بقدر فهم عام

بالحق از خلق آنکه دارد احتجاب  
از مقام قلب و سر مرد شهود  
حال تمکین و اسقامت را انصاف  
یست اینجا احتجاب الحق بخلق  
بعد بعد از قرب برد اهل دل  
همچو محتاجی که ره یابد نگنج  
یا جو مشامی که ناند وصل یار  
این شارت واصل را بس حاست  
بس مقد در عمل بر صورتند  
بر گماشان فعل اول باطل است  
گفت ضایع بسست اعمال قدیم  
بر بقا بعد از فنا شد در مقام  
هم رحم است او که در قوس صعود  
مسیاید از ره رحمت قبول

تابع معلوم باشد در ظهور  
سابق از ایجادشان بر وصف و نام  
کآید این اشا رعب اندر شهود  
تا که دارد رنگ بحس و رنگ سعد  
میساید امتحان هر نوی  
باید او اندر خروش و ماحرا  
دین تحول بر عقها با مراد  
یست انکارش دامن ماسبق  
رهنا هم بر صراط مستقیم

تا کسم بحقق خاص از قتلین  
داد آن تحویل اول را صواب  
حاج روح و حقی دارد صعود  
ایست اندر دعوت خلق از خدا  
هم بحق از خلق ای پاک زده دل  
این بود گر هیچ باشی منتقل  
چون شود دان دور بهر اوست رنج  
چون بهر افتد شود بس بقرار  
که صایع احرا و ایمان شامت  
زان تحول سحر از غلند  
صحت اندر فعل ثانی حاصلست  
دانکه نه است و دور ازو هم و س  
رأفتش بر فرقه اولی تمام  
قوم اولی را دهد سیر وجود  
سعشارا در فروع و در اصول

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ

بتحقیق می بینیم گردیدن روت را در آسمان پس هر آینه رو نکر دایم تورا البته قله که خواهی آرایس نکر دان زوینتر اجاب مسجد الحرام و

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

هر جا که بوده باشید پس بگردید روها نان را حجاب آن و بدرستی که آنکه داده شد کتاب را هر آینه میداند که آن حق است از پروردگارشان

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ<sup>۱۴۰</sup> وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

و نیست خدا بجزیر از آنچه میکند اگر هر گاه باوری و آمارا که داده شد در کتاب را هر آیتی پیرو شود قبله تورا

وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ

و نیستی تو پیرو قبله ایشان را و پیسنند باره ایشان که تابع باشند قله معصرا و اگر پیروی کردی خواهشها ایشان را بعد از آنکه آمد تورا

مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ<sup>۱۴۱</sup> الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ

از دانش بدرستی که تو آنکه هر آینه از ستمکارانی آنکه دادیم ایشان را کتاب میشناسد آرا همچنانکه میشناسد پسران را

وَإِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ<sup>۱۴۲</sup> أَلَحَقٌ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ<sup>۱۴۳</sup>

و بدرستی که گروهی از ایشان هر آینه پنهان میکند حق را و ایشان میداند راستی را پروردگار تو است پس شاید البته از شک کنندگان

## الجزو الثاني

وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا التَّحِيَّاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعًا اِنَّ اللهَ

و برای هر يك حائى است كه او رو آورنده آنست پس يشى گيريد خيرات را هر جا كه بوده باشد ميآرد بشما خدا همه گيرد بديستى كه خدا

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱۴۴</sup> وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِنَّهُ لَلْحَقُّ

بر هر چيز تواناست و از جاى كه بيرون رفتى پس بگردان رويت را جاب مسجد الحرام و بديستى كه او هر آينه حقت

مَنْ رَبِّكَ وَ مَالَهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ<sup>۱۴۵</sup> وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

از پروردگار تو و بديست خدايى چاره مبكيد و از جاى كه بيرون شدى پس بگردان رويت را جاب مسجد الحرام

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

و حائى كه باشد پس بگردانيد رويها را جاب آن ناايكه بوده باشد اى مردمان ر شما حتى مگر آنكه ستم كردند از ايشان

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ<sup>۱۴۶</sup> كَمَا ارْسَلْنَا فِيكُمْ رُسُلًا

پس مترسيد از ايشان و ترسيد مرا و نايم كم نعمت خود را ر شما و نا شايد شما هدايت بايد همچنانكه فرستاديم در شما فرستاده

مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا

از شما مبرواد ر شما آيه هاى ما را و باك سار دشمارا و تعليم كند شما را كتاب و حكمت و تعليم كند شما را آنچه كه نديده باشد

تَعْمَلُونَ<sup>۱۴۷</sup> فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ<sup>۱۴۸</sup>

كه نديد پس ياد كنيد مرا نا ياد كم شما را و شكر كنيد مرا و اسياى مكنيد مرا

گفته بودى بد همان امر جليل  
نارضا زان قله كت بود پيش  
قبله ساز آراكه خواهى بهر كيش  
گو بگرداند هم رو خاص و عام  
كايين بود يعنى نشان كنه حق  
لك شو تاويل ما تحقيق من  
ور جهات كثرت بود اجساد  
اين بود قتل از تمكين بر بقا  
رو نكبه قلب حالى از هوات  
كن صدر مشرعى يعنى مقام  
رو شطر معنوى يعنى كه صدر  
داد او از عقل فراق نصال  
هم دلى داد كه خود بر آى است  
از يهود و از نصارى بالهام  
هم مقيد بر عقول و فهم حوش  
كى شود هم ربه باكل كوهري  
ضد غيرو بند خود و آيين خود  
از مقام و حق خود نقصان تراست  
ميشاسندش بعد از واقفند  
با دليل عقل بى نقص و قصور  
بونه ز ايشان كه بر افسانه اند  
قدر استعداد اول رتبى  
سوى نيكي پيشى و سبقى  
آورد بر جعتان رب الانام

در خصوص قبله كان با حربه  
به كه تو ارميل وضع و نفس خویش  
لك سوى كنه گردان روى خویش  
روى گردان حاب بيت الحرام  
آكهد اهل كتاب از هر ورق  
بود اين تفسير آيت اى حس  
يافتى از خلق بالقى احصاء  
اول حال بقا بعد از فنا  
پس بگردانيدم از وجه رصات  
پس نگردان رو شطر ادرقياء  
هم كبد اهل يقين از روى قدر  
داده ايم آراكه از عقلش كتاب  
باليقين توحيد احمد ذاتى است  
انكسان كاهل كسانند و كلام  
راكه محبوبند اندر دين و كيش  
از مقام و ديشان بالا ترى  
ز انكه محبوبند كل بر دين خود  
از بى توحيد جامع كان تراست  
آنچنان كايى خود را عارفند  
كان بود توراى و انجيل و زبور  
از تو يعنى اهل شك يگانه اند  
هست هر كس را كمال و غايى  
پس بگويد از طريق خدمتى  
هر كجا هستيد از حال و مقام

كنه هر اخطار وحى ما  
ما اراده و امر ما منود حفت  
راكه بر اسرار بوحدى عدم  
سوى آن قبله كه دارى خود رصا  
رو سوى كنه در وقت نماز  
كو نا باشد غافل از اعمال و كار  
بود اسعراى محسوس از رتبت  
دل حق پرداختن از خوى خلق  
دان شدى راضى بتحويل و رجوع  
بى حجاب كشرتى از وحدش  
از صفات حق و وسواس عود  
فارغ از وسواس اهرين شويد  
دال بر توحيد احمد از جهات  
ف بیدار و قاس اهل قل  
قله ات را بسند از نامى  
راكه در ذاتى ميره رين وجود  
از ره قبله شود و بى سير  
و ان شتون طمنى و آرائشان  
مشاسندش محقق از خطاب  
هست محسوس و مشاهد نا دليل  
ما نا شى از گروه بمرين  
كه كند روى زمين و حاجبى  
ز اقصاى ذات و استعداد او  
خود مقرب مر شما را بر كمال

چونكه ما ديديم رويت در سا  
يعنى آن مل و مرادت در همت  
لكه آهم زد بو باشد عظم  
من مواحه مكتم روى تو را  
هر كجا باشد گرداند نار  
هست حق و زحاب پروردگار  
در سما روح و جمع وحدت  
بود س مشكل رجوعت سوى خلق  
شرح صدرت داد تمكين در وقوع  
هست در صفا دليل رجعتش  
كوست مشروح و محرم اى و دود  
كر دواعى هوا اين شويد  
كه بود توحيد اعمال و صفات  
اين بود روشن سور شرع و عقل  
گر نارى كل آيتها يقين  
هم بوى نام قبله آن گروه  
هم بعضى تابع بعضى دگر  
گر بى كردى تابع اهو ايشان  
آكسانكه دادم ايشارا كتاب  
زد ايشان وصف آن شاه حليل  
حق ز رب تست بر وجه يقين  
هر كسى را هست حالى و حاجبى  
حق كند رويش بدان كش بود خو  
كان بود از سبق خبر و حسن حال



## سورة البقرة

یعنی اندر غایت و حد وجود  
چونشدهی خارج بگردان روی خود  
تا مانند مردمان را بر شما  
مر شما زایشان ترسید ارسید  
بل زمن برسد کثر اقبالشان  
هم ظاهر برعدو غالب شوید  
رهروی کو ترسد از کس با کس است  
ورن ترسد رو اگر راست و شیر  
پس زمن ترسید مادر هر مقام  
همچنانکه خود فرسادم ما  
علم و حکمت بر شما میداد یاد  
یعنی ابرام شما را بر نعم

که قبول آمد شما را از حدود  
سوی شطر مسجد از تعظیم حد  
حجتی در قول و فعل از ناروا  
که بر ایشان غالب و بر ترید  
ناصرم بر حال و استقبالان  
این از اعدا رهر حاب شوید  
ترساك انخار و حس خار و خس است  
حق دهد بیش زموشی ناگزیر  
نعمت خود بر شما سارم بنام  
یكسر سولی از شما اسرا شما  
واچه را دانا سودید از بهاد  
وان بود عرفان و حب مکتبم

کو بود قادر بهر چیزیکه هست  
هر کجا باشد گرداید باز  
غیر ظالم پیشکان بر گردند  
آنکه بر دفع ذبابی عاجز است  
همچنان کز وحه معنی غالبید  
آری آن کز حق برسد یکفیس  
هر که ترسد از خدا در جسجو  
گفت حیدر بینی ارحق را کبیر  
تا که باشد مر شما باید راه  
بر شما مبحواد او آیات ما  
پس بیاد آرید نعمتهای ما  
نعمت معم روا بر شا کراست

زاقرب و ابعد هم از عالی و پست  
روی خود را سوی انشطر از نیاز  
که نحق محجوب در نفس خودند  
گر که عنقا ذو ترسد جایز است  
در پناهم این از هر حاسبید  
می ترسد در جهان از هیچ کس  
هر کسی را حق بترساند از او  
خلق آید پیش چشمت بس حقیر  
ذکر و فکر از دیوتان گردد پناه  
ترکیت میدادنان از ناروا  
تا بیاد آرم شما را در نوا  
واسکه کمران کرد بر حق کافر است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ٩٩ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ

ای آنکسایکه گرویدید یاری خوئید شکبائی و تار بدرسیکه خدا باشکبایاست و مگوئید مر آرا که کشته شود  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ١٠٠ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ  
در راه خدا مردگانند بلکه زندگانند و لیکن نمیفهمد و هر آینه باز ما یتیم شما را بجیزی از رس و کرسنگی

و نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ١٠١ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا  
و کمی از مالها و منسا و مبروها و مزدهده شکبایان را آنانکه هرگاه برسد ایشان را مصیبتی گفتند  
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاْجِعُونَ ١٠٢ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ١٠٣

درستیکه ما را برای حدائیم و بدرسیکه ما سوی او بارگشت کنند گایم آنکروه برایشان رحمتها از پروردگارشان و رحمت و آنکروه ایشا سدهدایت یافتگان

مؤمنان خوئید از وح ثابت  
زین تجلی رهروی و راست صدر  
زهره شیران بدر رین بهیج  
گفت رین دوح بود ناصرین  
نفس خود را کشته است او مرده است  
لیک نادانید رین معنی شما  
هم دگر از نفس اموال و نفوس  
صابرید اندر غم و آفات خود  
از حد او بدیم ما گفتمد چون  
هست ایشارا بهر لیل و بهار

استعانت جمله بر صبر و صلوة  
در بستان یقین شیر است و سر  
کن عجب گر رهروی دارد شکب  
بی عنایت این بخواهد شد یقین  
بلکه بر عمر اند بی برده است  
زانکه اندر پرده ایدو در عمی  
که حوردر کس رقصاش فوس  
در ولای ما ر مألوفات خود  
لا حیه انا الیه راجعون  
بس درود و رحمت از پروردگار

ایست امنای که باشد نالعیان  
عطمت حق بید و ماند بحای  
بر صلوة اعنی شهود وحه ذات  
با نگوئید آنکه در راه خدا  
زنده است او بر حوة سرمدی  
آرمایشهاست ما را در وقوع  
ده شارت صابران را و داد  
آنکسان کز عشق بر بیم و امید  
هر تصرف کو کند بر ما رواست  
هم هدایت هاست ایشارا رما

دان زسطلوات تجلی صدر آن  
این باشد حز سوفیق حدای  
استعانت حست باید در نبات  
کشته شد یعنی که وارست از هوا  
مبحورد قوت از لقای ازدی  
از شما بر چیر ها از خوف و جوع  
که صورت اندر سلوکسد و جهاد  
در مصیبتها که ایشارا رسید  
ملک ملک اوست کرد آرا که خواست  
هر دمی یاسد نوعی اهتدا

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوَاعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا

درستیکه صفا و مروه از شاهای خداست پس هر کس حج کرد آرا حایا عمره کرد پس بست باکی براو ایکه طواف کند آن دوتا

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ١٠٤

و هر کس که رغبت کند بیکر ایش بدرسیکه خدا شکر کننده داناست

### در بیان حج و متعلقات آن

آن صفا و مروه آثار خداست || و ز علامتهای دین بهر شاست || چونشدید از عمره فارغ هم زحج || طوف آن دو بر شما بود حرج



## الجزو الثاني

<p>يك شكال آيد در اينجا واشتباه فرص شد چون حج آن بر مسلمين ميرستند اندر اين موقع صنم توسكى طاعت معبود اهل بر وجود قلب اشارت آن صفاست يا توكل يا كه اخلاص و رضا حج بيت آمد وصول مسدود عمره يعنى در ريارت گشت مات پس حرج بود مراد را كز حصوع گر بتلويسد آن باشد حجاج اين دگره قلب و نفس آراست من بطوع خير محض شفقت است باشد او دانا با فعال عباد</p>	<p>فعل واجب گفت چون نبود گناه زان سبب بدست بهر اهل دين هم صم دارد كيون جا در حرم بيست چشم بر مكان و بر محل نفس راهم مروه گردان حاجت رويه رفته ما شود حاصل فنا بر مقام وحدت ذاتى نام حصرت او را سوجد صفات سوى قلب و نفس فرماد رجوع دست برد اهل ره فوز و فلاح ذو السمعيل بر خلاف اول است بر حلايق رعنتش بر رافت است اخر عامل را كند هر دم زياد</p>	<p>چونكه اندر جاهليت مشركان كايين مكان مر مشركان را مبداءست لا حرم گفت اركند اهل صلاح دير يا ت خانه هرحاينكه هست از شعائر يعنى از اعلام دين وان شعار الله بود بهر بدن يعنى اندر ذات حق فاني شدن واندر انوار جمال و هم حلال در بردن آن دو آيد او ورد تمكين است كآن بعد از فاست ريجت انوى ران ترزد هرحه بود پس خدا شاكر شود ذواو از كرم شكر حق چو شكرد سالك در فنا</p>
--	--	--

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ

ندرسبكه آناكه ميو شاد آنچه را كه ما فرستاديم از معجزها و هدايت بعد از آنكه بيان كرديم راى مردمان در كتاب آنكه روهد

يَلْعَنُ اللَّهُ لَعْنَهُمْ وَاللَّعُونُ ۝ ١٥٥

كه لعنت ميكند ايشان را خدا و لعنت ميكند ايشان را لعنت ميكند ايشان

<p>در كتاب آورده ايم آن در بان ود ساطع و اسطحاب نور بود در تورايع و احيال و نور مستحق لعن دان شد از سروش حق و باطل بودشان گرچه دين دخترش را و انگهي نازد اسير ميكند باطل حق بر با صواب لعنت است از لاعنان او را تيان يست داني ملكه رگست و عرس ما مرگ يا ساطع الرنت است ما گشاد آن گره رب العلق باب رحمت ران بروش گسب سد</p>	<p>و زهدى ران پس كه ما بر مردمان لعن باشد دورى از جمع حضور نام پاك احمد كامل ظهور ما جراع احمدى گردد خوش حق ببوشيد بر باطل ركعين خواد او را از خدا بر خود امير همچين در هر زمان اهل كتاب ور كند داسنه اكار مهان گر باشد از عباد و از غرس چهلها خون مختلف در علت است چاره آرا خواهد هم ز حق هر مس يك چهل او گرديد صد</p>	<p>آنچه ما دل كرده ايم از بيانات و از ملايك و اما و اوليا يا كه عقل مسدير مستطاب نام او را داشت محو و مسير كر ماق فطرت و اخلاق دشت پس كشد فرزد او را تشهل حق بود ثابت بدین و كيش او چهل خود عين عذاب و لعنت است رفع آن نمكان توفيق خداست حواء تا فصلش كند آن عقده نار لبنت و بر مى سزاي حاره يست در بياد يكرمان از باب سلم</p>
---	---	--

۱- اگرچه اين اشعار فصيح است و مطلبش صريح وليكن محس آنكه شايد احدى درست فهمد شرا بوضيح كنيم صفا اشارت بوجود قلب است و مروه اشارت بوجود نفس من شعائر الله يعنى از اعلام دين حق در اعمال باطن شعائر الله از مناسك قلبه است خون يقين و توكل و اخلاص و رضا و امثال ذلك در اعمال قالبه يعنى حوارح و بدن شعائر صلوة و صوم و سائر اعمال و عبادات نديه است پس كسيكه حج كرد خانه را يعنى رسيد در مقام وحدت ذاب و داخل گشت در حصرت اللهيه فناء ذاتي كلي آواعتد يعنى زيارت كرد حصرت او را با بوحيد صفات و فناء در انوار تحليلات حلال و جمال پس بيست حرجي بر او در آن يظوف بهما يعنى راحه شود بسوى مقام قلب و نفس و بررد عنايد ميان آمد و نه بوجود تلويبي آنها كه اول داشتند كه آن ذب و حجاج است بلكه بوجود موهوبى كه بعد از فناء در تمكين حاصل ميشود در اين صورت حرجي باقى نماند و من بطوع خير الاناب تعليم و شفقت خلق است و مقام بصحت و محبت اهل خير و صلاح بوجود قلب و از باب اخلاق و طريق بر و تقوى و معاوت صفاء و مساكين و تحصيل رفق مر ايشانرا و عيال خود را بوجود نفس و كمال سلوك و بقاء بعد از فناء فان الله شاكر عليم يعنى خدا شكر ميكند از بنده خود بنواب مزد بر بنده عامل واصل و دانا است بر اينكه قدر ثواب عمل او چيست اين تاويل از محققين اهل بوحيد است و اما تفسير طاهريه كه نمشرب عموم ناس و اهل طاهر مناسب است اينست كه سعى در صفا و مروه بعد از حج و عمره موجب ريختن گناهان است و حرج و سختي معاصي باقى نماند و رحمت واسمه شامل حال ساعى است والله اعلم بحقايق الكلام والسلام خير ختام للمصنف سلمه الله تعالى

## سورة البقرة

این چنین جهلی سزایش لعنت است  
این نشان حسن ذات و فطرت است  
اینقدر سرگرم دیای دنی است  
با جماعت گر گذارد هم نماز  
هست با اهل غرض همراهیش  
آنکه از حق مستحق لعنت است  
میگند انکار حق اولیا  
همچنین از روی علم و عمد کس  
آن حکیم امر حق را سهل کرد  
سحر باطل سحر حق را کی برد  
گوید آن گوینده غیبه بگوش  
بلکه افرون گردد انکار و بش  
یا که شمع حق رب گردد جوش  
رو بوی ای الله فکر ریش باش  
چون موح آرد خدا درای من  
هست در بطنم بهان گوینده  
داد حقست این بوی ران بیکانه  
ما بر آن در همچو خاک افاده ایم

بلکه لعنت را اصول و علت است  
پس باو زدیک نفی علت است  
که نداند علم چنود چهل چیست  
آن بتقلید است با اهل محاز  
هم بتقلیدی نه از آگاهیش  
کفر او از عمدی از غفلت است  
چون یزد و شر رآل مرتضی  
گر کند انکار حق یک نفس  
بوالحکم بدحوش را بو چهل کرد  
او بفلت پرده خود میدرد  
بجرت آوردم بجنش دار هوش  
هرده از حسرت گزد دست و لش  
یافتد دریا بسحر او ر حوش  
مرد این میدان نه ما خوش باش  
خود شود از نطق من گویای من  
شنوی صوش اگر حوینده  
چون گدایان بر در هر خانه  
ذره ذره اردو کون آزاده ایم  
آنچه بر ما میبسد او حوش است

و بود جهلی که خود دانا ماوست  
با نه ایست و نه آن یعنی نقل  
التفایش حر یح و مال و حاه  
ورکند تصدیق و تکذیبی زکس  
اینها الحق و ز ر هست البه دور  
یعنی آگاهست کاحمد ما علی  
هست دشمن بر علی و بر حسین  
آن نفس روی زحق صدمع است  
چشم بدی کرد در القای ریب  
کی شود پوشیده بر کل آفتاب  
در بیان آمورمت اسرار خویش  
بر گماشت کر صدای طفلکی  
بفشمی کرد کش حق بر فروخت  
فارغ از ما کن دل نا مطمئن  
قطره های بحر یکجا در شود  
بوجه دای کاین شرمست ارچه شد  
خانه مولای خود گم کرده  
بی یاریم از عناصر و مرابع  
کر بهشت ارعاب و آتش است

و ز خدا بهر علاش چاره حوست  
غافلست از علم و جهل و عس و عقل  
نیست مرجزی که داند راه و چاه  
نیست از اغراض تقلید است و س  
باشد اندر غایت نفس و فصور  
بر حقد و منکر است ارد دل  
حق کند بس لعنتش در ثنائین  
راکه ما ابلیس دود هم کسوتست  
غافلست از حشم بیدیهای غیب  
جوشود مشرق بدر صد حجاب  
گو نماید خصم در انکار خویش  
شیر مستی شد هراسان اندکی  
دست بر ریش اربرد داند که سوت  
هم بتسحیر زمان در شبهه جن  
عالم از بوحید و عرفان پر شود  
عالم مسکین در دست ازجه شد  
کسب لمطی بهر مردم کرده  
جز بدات او نداریم احیاح

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّوْا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٥٦ إِنَّ الَّذِينَ

مگر آنکه توبه کردند و سامان آوردند و بیان کردند پس آنکرو هر اتوه میبرد مرا ایشان و منم توبه پذیر بشایدند در سکه آنها که

كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفَّارُ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ١٥٧ خَالِدِينَ فِيهَا

کافر شدند و مردند و ایشان کافران بودند آنها بد که ایشان است لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی خالیدین فیها در آن

لَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ١٥٨

سک نمیشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده میشود

غیر آنها که بحق تائب شدند  
ما کسند اصلاح کار ما خلق  
توبه باشد بر حجاب حق انان  
رو آکی بر شمس روی او نبواست  
روغائی نار چون بر سوی او  
حشم بارد او زرو گردان  
کی بناداری رساند خواری  
جز که باشد آن گدا دزد و شریر  
صدهزاران نار اگر از درگش  
لیک بر اشرار شهر از پادشاه  
پس بورو کن تابیبی روی او  
مرده اندر کفر ایشان کافرد  
مستحق آشدند لعنتند

بر هوای من دون غالب شدند  
بربان آرد احساسهای حق  
حوبکه بر گردد شود رمح حجاب  
شمس را بود قفا او حمله رواست  
بی حجاب و پرده بسی روی او  
نور مسغی است از طلسمانی  
حرکه خواهد زد کند غفاری  
بهر بطنی بدی او را ناگزیر  
رو نگردد خلق و از رهش  
بد سپد ملک او گردد تنه  
خوی خود بگدازد شور حوی او  
لعنتی را مستحق و در حورید  
خاودان اندر حجیم غفلند

حق نمود اصلاح جان و مالشان  
پس برایشانم ما توبه پذیر  
هر که برگردد بخود راهش دهد  
پشت و رو از تست نه از آفتاب  
رو نگردان روی گر هر دمی  
فصل شمس ایست بر توای امن  
بو که محاسنی سحشی بر گدا  
با ناداری چه خواهد کار ساز  
نار چون آرد و درسته نیست  
هیچ با دردان ندارد شه غرس  
واکسان که کافرد و مرده اند  
از خدا و از ملایک و ذشر  
نیست تحفیفی برایشان در عذاب

بر صلاح آورد از اقبالشان  
آشف گردد بردهاشان از صبر  
بورقلب و جان آگاهش دهد  
چون نمودی پشت دوری دا حجاب  
رو کسی چون نار رویی همی  
تاجه باشد فضل حورشید آفرین  
میخواهی هیچ سود از سنوا  
که بداست از حلاقی سنار  
از کمال و نقص حلقان حسته نیست  
بل شد آن درجیر سرقه ترا عوس  
همره خود لعنتی را برده اند  
بهر ایشانست لعنت سر سر  
هم نه مهلت داده گردید از عتاب

وَالَهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ١٥٩

و خدای شما خدا نیست بیکانه نیست خدائی مگر او بخشنده مهربان

## الجزء الثاني

آن خدائیکه شما را شاهد است واحد بالذات مطلق از قیود نیست در ذات و صفات اورا مثال زانکه هستی تام باشد در کمال اوه آن یکتاست یا آن گونه فرد همچنین هرواحدی در نزد فهم راکه هسی نزد ارباب سئل واحدی نی کریش باشد عدد هروحدش حاضر است و عباد است یا باشد حادث و قسمت پذیر لیک یکنما هر یکی برنا گزیر لا اله الا الله این است ای فقیر یادهی نسبت که آن معبود است ورگدائی هیچ بود در عدم غیر نبود ما که او باشد اله ایست آن رحمت که در قوس زول آبچه را اوداده بر ما یعوس	آن خدای یشریک واحد است نیست موجودی سوای او بیود پس نزد عقل شرک آمد محال فرض اثنتنت اورا شد محال که توان هم مثل او تصویر کرد مثل او آید بنهن و هم بوم مطلق است از کم و کم و جز و کل واحدی بل کو بود فرد و احد در عبودیت دلیل واجد است یا بود در وحدت خود بی نظیر وین شان واحد است ادر کثیر که حزان واحد بینی زین کثیر شیء معدومی که خود موجود است کس نگوید است او شاه قدم با عدم حق را چه سبت ای پناه کرد در هستی خود اش را قبول رحمت رحمت است از آن غرس اولین آیت سوحد و خود	نیست غیر از او خدائی از قدیم غیر او لاشی بعت است و عدم مرگ بروی نیست ممکن جز زجهل غیر او موجودی ادر هست است در مثل یکتاست شمس این است لیک او در وحدتش نظیر نیست پس یکتائی جز او معبود است واحدیت هست عین ذات او هست هر شیء واحد ادر خود در گلستان صد هزاران گل بکر وحدت آمد داد کثرت را نمود غیر ذات واحد قیوم حی گرگدائی فرس گردد در وجود جای است یکتا ای عمو هست رحمن هم بر حمت کامل است هم رحیم است اعی او بر مؤمنین و ان موصاتی که مرد خدمت است کآمد از حق برلی این آیه بود
--	---	--

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْمُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ

النَّاسِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ

مردمان را و آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان پس زنده کرد زمین را بعد از مردنش و پراکنده کرد در آن از هر

دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٦٠

حشده و گردایدن بادها و ابر که مسخر است میان آسمان و زمین مرجهها است برای قومیکه دریابند عقل

چوشیدند اهل کمر اراهل راه بحر کارشان بمعنی است محتجب بودند از توحید ذات عقل محجوب از ره حلقه یکی دید موسی سسش تأیید ذات همچنین گفتند کفار از عباد راکه دو فاعل اگر باشد بکار مرجه آن خواهد کرد این برخلاف ور که نام آن دو فاعل یجدال ایت بر توحید افعالی گواه فلك آنها در بحار جسم کل واچه ازل کرد آب از آسمان هم در حنبده ادر زمین تا مگر باشد شانی در زول ره بری بر موجد از ایجاد ها نزد عقل آن تا نگویی فاش است باد حست ادمروحه سازی یقین جنش اعضا یقین باشد ز روح	که بود واحد مر ایشارا اله هسی ابرهان یقین مستغنی است پس ز فعل آوردشان حق سات بی برد بر ذات موجد اندکی ناکند آگاهش از توحید ذات جست برهان بر ثبوت این مراد هیچک را است در امر اختیار در خلاف افتد عملها بر گراف مجد باشد و تام ادر کمال فعل او گوید بود واحد اله رامر او جاری چو مردان سئل بر زمین مارنده گشت ادر زمان بهر معموری پراکند این چس بهر اهل علم و ارباب عقول هم بحسنایده بی از باد ها نقشها را بین که بی قماش است باد جنبانی بود ادر کین روحراهم هست جنبش بالوضوح	این جیب گفتند از عقل لیل اودشان توحید افعال از اثر ان فی الخلق السموات ای محب راسب پرسند فرعون از کلم در حواش گفت ربی کافرید که شما را خود الهی واحد است زانکه باشد از ضد یکدیگر ا دو مشت و دوا بر اندر مثل پس سبب جود که دو فاعل بود کرد ایجاد او سموات و زمین ما که مرد مرا بود سود ارکند آب علم است آن بارض نفسها باد را آورد در جنبش عیان اسمه آثار فعل باری است فعلها گر هیچ یکجو عاقلی هم چنین بی باد جنبان باد را هم چنین دان جنبش این بادها جنبش روح ارچه ناید در جان
--	---	--

بر خلائق اوست رحمن الرحیم  
کی شود لابی. شریک ذوالکرم  
عافا لرا فهم این معنی است سهل  
تا تو گوئی بیستش ثانی یکست  
لیک مثلش در تصور ممکن است  
مثلش ادر ذهن و در تصویر نیست  
واحد است و غیر او موجود است  
وحدتش ظاهر بود ز آیات او  
ه چنان واحد که یجد است و عد  
جلمگی بر شکل و شه یکدیگر  
ورنه کثرت ه وجود سس نه بود  
نیست چیزی تا تو گوئی چیست وی  
میوان گفتن که او سلطان بود  
تا تو گوئی لا اله غیره  
رحمتش بر کل اشیا شامل است  
رحمتش خاص است در راه یقین  
شد محقق کان رحیمی رحمت است

## سورة البقرة

روحرا هم هست جنبانده  
كلك اسبابست برکتب حروف  
آقدرهم که نویسد خوبوبد  
طبع کارش رسم صورت کردنت  
ور بدرت شکل یکدیگر دوتن

مبرود بر قدرت راننده  
لیک بر معنی کجا دارد وقوف  
باشدش هر لحظه از کتاب مدد  
قشهارا برشان آوردن است  
باشد آهم نیست بریکصوت و فن  
پس طبیعت واسطه است و آلتست

آن طبیبی بر قلم دارد نظر  
معنی اندر علم کتاب مخفی است  
گر طبیعت بود نقاش صور  
نی که در صد قرن زین جمله بشر  
شکلها و صوتهها و وضعها  
غافل از اصل وجود علتست

ذاتکه کتاب را سند از بصر  
کلك هیچ آگاه از آن ادیشه نیست  
چون يك صورت باشد دو بشر  
دو نفر بود بشکل یکدیگر  
مختلف هم خلقها و طبعها

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

و از مردمان آنکه فرگیرد از غیر خدا همایان دوست مبدارد ایشان را چون دوستی خدا و آنکه گرویدند سحت بریدند دوستی مرخدا را

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ١١١

و اگر ببینی آنکه سم کردید چون بسید عذاب را بدرستیکه توانائی مرخدا را است همگی و بدرستیکه خدا سحت عذاب است

بعضی از مردم که اندر آدمون  
واهل معنی را بود حبی اشد  
طلم بر خود کرده اندو بی حساب  
دل بشی بست حر احق بست  
بر تو کس احسان وقتی کرده است  
یا طیب آورده در سهارت  
گرچه دانی بود بر خر او سب  
گر که آری حیر او را در قم  
آن عطاها نکه داد از فضل و داد  
بر غلامت گریو یک احسان کسی  
نه ناو حان داده و نه وجود  
نی را آفتاب یکی بیکاه و گاه  
حشم داری خدمت ادوی رو و دوش  
س زمولائی که معنود بواس  
هم شوی راجع سوی او نفس  
یادانی هر چه را داری بود دوست  
وان کسی که نادا باشد دوست

نون حق گیرد همایان دون  
بر خدا از راه ایمان و رشد  
خود ز حرماند در رجوع عذاب  
یا رفای گشت و دل بر حق بست  
یا ساریکی چراغ آورده است  
یا نکاری کرده وقتی یاریت  
بست قادر کس چیزی غیر رب  
هست بیش از رب و نار ان دمدم  
کافرم گر یکدم آوردی بیاد  
مشرك ارشد ترك او آسان کسی  
نه رعب آورده ایش اندر شهود  
بوده هر گز نمر او را ناه  
دیر جزد میکی روی غصب  
باعث حان نای بود بواس  
عاجرو مسکین و محتاج و غیب  
خون برافند برده معنود تو اوست  
کرده بیرون حب غیر از مغزو دوست

دوست مبدارد آنها را چنان  
ور بسید آنکسان را که دوست  
هست قوه مر خدا را بالتمام  
دیده باشی زین معازی مردمان  
یا رها دستت وقتی از خطر  
حب او را میدهی بر دل قرار  
آنکه یک خیرش ترا موحود کرد  
نطفه بودی دادت از آن رتبه نقل  
حای شکر آهمه اکرام و خیر  
نان تو خورد و غیر اداخت مهر  
نه رطبه رده او را عقل  
نی حر داریکه چون از ساحات  
حر تو میجواهی بداند مهری  
درو خود آوردت از کتم عدم  
دل بهی بر عر س باشد عجب  
گاه معنود تو باشد حاه و مال  
غیر حق بند کی حریکه او

که خدا را دوست باید داشت هان  
غیر حق بگرفته اند از مغزو دوست  
که شدیدستش عذاب و انتقام  
بویی گر هیچ خبری ما کبان  
یا زمانی بود ناتو همسر  
ذکر احسانش کنی لیل و نهار  
از عدم آورد و بود ارجود کرد  
تا رساندت بر کمال علم و عقل  
حب اودادی گرفتی حب غیر  
رابش کورا بینی روی و چهر  
نر کالش داده صد گونه نقل  
رسه است و از کجا دارد حبه  
وز تو بهر دل سیردن بهتری  
باشونائی که باید در قلم  
همچنانکه بست باید دل بر رب  
گاه اسرو اسرو اهل و عیال  
یشان محبوب باشد یا عدو

### جذبه

داده یکجا حاتم بر ناد عشق  
از بلاد آشنائی در اندر  
آشا دانند بر سگانه نار  
دل جو رفت آمد بعدی او حون  
هردمی با ماه حن در بر بواس  
اول مه دل رود او را ر دست  
چو شود این رو و روش وین مه سر  
داشم زنجیر سازی آن کجاست  
شرحام چون شود دیوانه باز  
هست عاشق دردهای او فرون  
حال عاشق ناید اندر گفتگو  
بست از حرمان عذابی سحتتر  
ملك معنودت حرابی بوده است  
سنی آدمی بوده شنی باطلی  
گوید ای مسکین من آغال توام

عافل از معنود حراب از حاه نار  
راش شود دیوانه عرق بحر حون  
عاشقار اول ماه بواس  
هست تا آخر چنین معنود و مست  
کرده گل درمن حونی نادر  
در حونم دلوانی آن کجاست  
بر کند زنجیرها را دانه باز  
بست سهارج اوصرع و حنون  
شرح عشق و عاشق از نفیر حو  
هر که او محروم تر بدیعت رب  
آب میدیدی سرابی بوده است  
حز درین ادوی نداری حاصلی  
کی یقین بودت که قتال توام

چو شود و ماهشان را روی دوست  
بوی حون با آمد از وی میدود  
بست یعنی ماه او را وقت و روز  
شد سر مه بوب دیوانگی است  
لحظه بشم حونی نادر بود  
بر چو من دیوانه بدیعت رب  
دلف معنود پرورش زنجیر ماست  
هر رمینی راب چشم او گل است  
گفت مرحود طلم کردید آنکسان  
وقت مردن هر چه کس معنود بود  
آنکه را پنداشتی کان یار بواس  
حب مالت بود ماوی وان سزد  
حوسکه بودم در جهان دلخواه تو

رفته یار از یادشان جز یاد عشق  
نی حر دارند از پای ز سر  
دل فرسند از بی گسوی دوست  
تا که دیگر ماه عاشق تو شود  
روز ششاد ز شب دی از نور  
کیست کاین مه شد چو بود دیوانه مست  
تا ره ر شد گرچه بی اندازه بود  
بدخلقم حلقه و زنجیر بست  
در حون عاشقی بدیعت رب ماست  
قوت او با میجورد خون دلست  
که ندارد از محبت و رحان  
جون بیبی فاسد و معنود بود  
در زمان سکسی عمجوار تو است  
با نگورت روز تنهایی گزد  
گشتم از دلخواهت همراه تو

## الجزو الثاني

س بن در زندگی بالیده  
میرسد رودی که کردی زوگرز  
بگری آن قوم و آن اقتدار

لك چرا از من چنین نالیده  
زانچه داری نك چو جان آرا عزیز  
ما ضعیفان بوده واسکه تو یار

همچنین دان هر چه را داری تو دوست  
چو که بسی قوه از حق است و بس  
بر توان صورت عذاب و آفت

کند خواهد روزگاری از تو پوست  
نیست کس را غیر او فریاد رس  
گرجوی اندر وجودی غیبت است

اِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ۱۶۲ وَقَالَ الَّذِينَ

هنگامیکه یزازی حوید آنکه پیروی کردید از آنکه پیروی کردند و دیدند عذاب را و بریده شود بایشان سبها و گفند آنکه

اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرَبِّهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ

پیروی کردند کاش بود برای ما بازگشتی پس یزازی حستیم از ایشان همچنانکه پیروی کردند از ما حسی نماید ایشان را احد اگر دارا باشد از احسرهاست بر ایشان

### وَمَا لَهُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ۱۶۳

و بیستد ایشان سرور رونده از آتش

بوت آید که در متوعین پیش  
پیرو از گشند زایشان جدرود  
چون عیان شد آتار عذاب  
آرمان کس شرق ناید آفات  
اولیاء آید اندر داوری  
ترك ما را کرد و حق شحات او  
بست بهر حاه و مال آرامشان  
لك ز عقل خویش و احباب ذوب  
هست ما را صد هزار اسباب و یار  
مر بو سوی آن امیر عقلمند  
نك چرا داری ز اسباب اقطاع  
پس کسند آدم نیری را کسان  
میباشد حق بدیسان آتی  
آتش آن اخلاق دور از حیرست  
لك ترا ناهست بر تکف جاره  
چون شدند آرهرهان بی اصول  
یا که گوئی خورد او مالم نشید  
و اندگر شد بهر مالی دشمن  
و اندگر خود حواء بود و وضعه در  
و ان حیات کرد اندر حاه ام  
پس چرا تا این همه ای پیره حان  
یا رفیقی کوه دلخواه بود  
وارهاوند از نبود ماسواپ  
یا رحق شو یاد او کی صبح وشام  
رو که معدوری نداری حان و عقل  
عقل و مهمت سته گردد راضطرار  
مالت از کس برد آتی در حروش  
چون شناسی در زمان محش  
مرگ گوید چون نشد در خون بت  
از حضور اولیا بودت نفور  
خواهی انانات از وجود حالت  
را که اشبارا صد ذیف شاخت  
يك شان اولیا ز اسرارشان  
او ز سجده و الشر معدور بود  
دیگری هم گشت میناید بلیس

رونگرداند را نشان راضطراب  
مانده است او با حراش در حجاب  
که رماوده است این نا کسیری  
عشق خود بر موش کور انداخت او  
کی انما کبر است هر کز دامشان  
مگر در دهجولک اسنگ وجوب  
از شما بی مکتان داریم عار  
که عودی اهل حق را رشعد  
هم ز احبات بود رح و صداع  
که بددی نابع آنها حسان  
و ان عملها را بر ایشان حسرتی  
تا ببندیشی که هیچ آن غیرتست  
دل بر رین مهرها کز کاره  
که گرفتی پس شدی دایشان ملول  
گفت و ان يك را زار پنهان بود  
مهم میداشت و ان نك دامم  
و ان منافع بود و کاذب در سخن  
ریعت و ان يك ره در بیماه ام  
چشم یاری دار داری دین خسان  
با ناخر باز و همراه بود  
همشین و یار سارد با حداث  
برك غیر او بگیر از حاض وعاء  
باش با آند زمان مرگ و نقل  
ناشناسا مانی از اغار و بار  
ور بری مال کسان ناشی جوش  
لك شناسی برور راختش  
گر که شناسی بو شناسم مت  
باش ایك همشین مار و مور  
که تعمیری بوده رب و رافت  
و ان حسین از شمر ذی الحوش شاخت  
ایکه خود بنیان کنند انکارشان  
زاسکه افرار از سرستش دور بود  
کر شریفی چاره بود رین خسس

ناهان گردید دور از خوف حوش  
س بری گردید زان نشویش و سوز  
بر حراش بی فیه و بی مدد  
آرمان نهد شکوه شیر و سر  
نا کسیم آردش از رنجیر و سد  
این همه دام است ما را در طریق  
بار میبنداشت بش از حیرتیل  
روم مامان کابین نقش است و رنگ  
کتاب شد یا خود حلال و حرف بود  
خون شد آن اسباب و ادراک رشد  
کاش ما را بود بر گشت دگر  
میشان بر شرک بود و کافری  
تا سمداری که خارج ر آشد  
صورت آن دوزخ و آتش است  
حافظ باشد هر لیل و بهار  
گوید آن نك مرید و اندگر عرف  
و اندگر بد مست بود و محل نشین  
و ان تیکر از فواش احباب  
بش او هر فعل رشی سهل بود  
گوئی آهم مرید و شد در در حال  
با ن آری تکف هم نشد  
رین مرابیل بر مه و میو برد  
هم شناسش ر افعال و صفت  
بر وجود و بود او آگه بیم  
کب بر ترک احل دوا سنه ناحب  
واهل دنیا را شناسی بدرنگ  
ور شدی مطلوبه مجواش رود  
حق ندای کسب روزای ببرشد  
میشاسی فعل بیک از فعل بد  
خواهش ایك دلیل اندر شوت  
بر خلاف اهل حق کردار نس  
بود فصل آل حیدر با یدید  
وین بود در سر خلق مخفی  
سجده گر مکرر بد شحص دگر  
از هوا و نفس و ترکیب و مزاج

## سورة البقرة

هر یکی در جای خود باشد بجا || هم در آدم عقل ناید هم هوا || پس غرس ز ابلیس نفس سرکشت || لا زم کونیت آب و آتش است  
آتش ارنود در او سوزو شرر || نیست آن آتش بود چیز دگر || همچنانکه مطلب ما ای حسن || چیز دیگر گشت گر دای سخن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٦٤

ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است حلال پاکیزه و پیروی نکند گامهای شیطان را درستی که او را شمار دشمنی است هویدا

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالضَّرِّ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمَلُونَ ١٦٥

اینست و خزان نیست که امر میکند شما را بدی و دشتی و اینکه بگوئید بر خدا آنچه را که نمیدانید

<p>اینها الناس از حلال اندر زمین خطوه است افرات و تعریط ای پناه گر بود خطوه ابلیس اگر گمراهی است هست اسراف از صفات اشتباه صرف نعمت گر عدل و صفة است و رد عدالت در وی و انصاف نیست شاخها هر یک سامی مشهر شرط عدل است در اکل ای فقیر منعقار صبی ما وی شرک زانکه ناید داد از شهد و شعیر زانکه میدیدد هر جا در دیار خاصه گر باشد راوتاد و گرام دشمنی ز ابلیس میباشد عیان خاصه گر گویند چیزی بر خدا با شیطانی گوید از رسم و نشان ما را گویم گر که داری هیچ گوش یا کلامی گو که پاگان گمراه اند درین سه چون بگشت باقی مرتد است همچنانکه خاک بودم من ریش نعمت افزودی نمودی لایقم نی بتجسلی است این فضل خداست نائی مطلق بوئی ما حوین بشیم من کجا بودم و خود من چه بود محض مفهوم است گر گویم که من به کسی کش داده هستی دیگری</p>	<p>حورد ناید پاک و طیب زان و این بر بین و بر یسار از خط راه ور که خطوه اهل دل گاه هست وان عدالت ظل بوجد خدا بست آن اسراف شکر نعمت است هیچ حر تدبیر و حر اسراف نیست دان یک اسرافست گر ناشی مقر که نگردد رو قوی نفس شریر نی نعمت یا مسم آن نیست یک یک قسمت بر یتیم و بر فقیر رو روش هستند مسکینان هراس همچو اولاد علی در شهر شاه میکند رسو و رشتی امریان که نمیدانند از حمل و غمی مر حذر باشند زین بیداشان ناش از چیزی که نادانی حوش راحت از حاشاک بهتان رفته اند گفتش هم گر چه یک آید بد است بجرا در عقل و بطق و جان خویش بر معارف هم بحکمت ساطع خلق کی داند کاین داد از کجاست بلکه نی هم خود بوئی مالا شتم لا شتی بودم نمود من چه بود آبهم از اعطای تست ای ذوالن بستش بر کف زناغ خود بری</p>	<p>لیک بر خطوات شیطان عود در لغت خطوه بود گاه و قدم موقش تاجیست گر بر جای اکل مندهت شیطان فرست گر حلال گر حوری روری حراج منکی ظلم باشد صد عدل ای بیکجست موقع آن وقت صرف نعمت است می نگردد هیچ معنی آن طعام گر که خواهی کرد در عدل اهتمام دان نمودد اسما و اولیاء نوحوری حوش وان اسپران غریب پیرو خطوات شیطانی یقین خون دهد بر ناکین خاک شما بر شما حدد که این کجاست دروغ ما سوزند از شرار جهلشان خاصه بست بر خدا و اولیا یا زروی عقل و برهان گوسج ای هدای ذوالجلال ذوالن پس بر ایجاد جراح افروخی تا باین اداره دادی علم و غم این بو میدانی که دادی از رزم خاک بر فرق من و بطق و دهن ما و من گفتن در این در که خطاست من کسی گوید که در غیب و شهود گر غلط گوئیم حرفی یا قبیح</p>
--	--	--

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ

و چون گفته شد مرا ایشان را مسامت کنید آنچه را که هر روز ستاده خدا گفتند بلکه پیروی میکنیم آنچه را که ما را آموختند آبایمان را آن پدران خود را اگر چه بوده باشد پدر ایشان

لَا يَعْقلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ١٦٦ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْفِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ

نمیدانند چیزی را و نه هدایت یابند و داستان آنرا که کافر شد چون داستان آنرا که با نیکو زند با آنچه نمیشود مگر دعا

وَنِدَاءٍ صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ١٦٧

و آوا را کراند کنگار کور است پس ایشان نمیدانند

<p>آورد از حق بوجه معوی بعد از آیتها که برساند پیش مفق باشد بر آن آراء ما</p>	<p>چون بر ایشان گفته شد که پیروی آنچه بر ستاده حق ز آیات خویش پیروی گفتند آیا هستندمان</p>
---	--

## الجزو الثاني

گرچه آن آبشان بیدرکند  
مرهائیم را کند ناعق صدا  
زانکه آنها بشنود آواز را  
از حجر در عقل و دانش گمرد  
میرسد از جهالت سنگرا  
کس از حوان معنی نعمت خورد

از هدایت دور و برحق مشرکند  
بشنوند اما نفهمد آن ندا  
لیک نتواند فهم راز را  
نه همین گنگند ناکورو کرد  
همچو خود مصوع بفرهنگ را  
سخته و آنکه یش لاشی برد

بر مثل این کافران بر داعند  
بل ز حیواند بی ادراک تر  
وین گره را غیر از آنکه بیست هوش  
ناشانی که پرسد از غلط  
مرشوف حوسد از شیء حبس  
دین عجب بریست حیری در جهان

آنچنانکه هر روزه بر راعند  
خواندن ایشان بود دور از تر  
هم ز بهر اسماعی نیست گوش  
گوئیا هم داشتند و هم غلط  
بر چنین عقلی همی خندد بلس  
شاید از گبری عجب زین المهان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اكُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ١٦٨

ای آن کسانی که رویدید بخورید از پاکیزه های آنچه روزی دادیم شما را و شکر کنید مرا خدا را اگر بوده باشد که او را پرستید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْمَنَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

حرام نیست که حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه خداوند گردان برای غیر خدا پس هر که بچاره شد حرج و حرج

وَلَا عَادَ فَلَا إِنْهُمْ عَلَيْهِ إِنْ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٩

کسده بامام و نه تجاوز کند پس نیست گاهی بر او بد و سبیکه خدا آمرزیده مهربان است \*

ای گروه مؤمنان اندر حیوة  
بر شما مردار و خون آمد حرام  
واچه شد بر پا بدیع او صدا  
مشرکان در وقت دیج از خند ذات  
جز غیر باغ و عاد از اضطراب  
اندرین صورت باشد حرم و بیم

ررقهای خود خورید از طیبات  
باز لحم خوک از رب الانام  
در مقام قصد مر غیر خدا  
بد بلند آواشان بر اسم لات  
بیست حکمی بر حرام از گردگار  
کو باهل دین غفور است و رحیم

شکر نعمت پس کسب از هر چه هست  
دانکه پس در خوردن آن آفت است  
یعنی آنچه از ذبح آن و راکل آن  
شد چنین ذبحی بر اهل دین حرام  
باغ افرطت برد اهل حق  
چون بختد حق عابد ذلی

گر شما خود بنده اید و حق پرست  
موجب افساد خلق و خلقت است  
قصد باشد شرک برحق العیان  
هست سم الله شرط این مقام  
عاد هم بقصیر در سد رمق  
بور آمد رفت بود از طلسمی

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ نَمًّا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ

در ستم که آن کسانی که می پوشند آنچه را فرو فرستاد خدا از کتاب و می فروشند بآن نمانی را کم آن گروه اند که بخورند

فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٠ أُولَٰئِكَ

در شکمهایشان مگر آتش را و نه سخن میکند ایشان را حداد و ورقام و نه پاک میکند ایشان را و برای ایشان است عذاب دردناک آن گروه

الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَعْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ١٧١ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَزَلَّ

ایشانند که خریدند گمراهی را راه هدایت و حداد را بآمرزش پس چه شکایت کرد ایشان را بر آتش این است آنکه خدا فرو فرستاد

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ١٧٢

کتاب را راستی و در سبیکه آنانی که اختلاف کردند در کتاب هر آینه در مخالفت دور

آن کسانی که بپوشد از عذاب  
بیست مقصود آنکه بخورند نار  
آنکه فروشد فروی را کم  
بهرایشان گفت زان ما یا اکنون  
چون نگردد از هوای نفس پاک  
هم عذاب آخرت بر مغفرت  
ایست نه آنکه ازال کتاب

آنچه اول کرد حقشان از کتاب  
بر کوری تا در آن باشد حوار  
بیست هیچش غیر آتش در شکم  
کی خوردند از غیر نار اندر بطون  
هست ایشانرا عذابی درد ناک  
تا در این سودا چه باشد معدرت  
از خدا حق است و بر عین ضوابط  
ان محالف برد اهل علم و دید

مفروشند آن کمال تعدیل  
بلکه باوی هر دو عالم اندکست  
آتش حرص است و از آن نارها  
نه سخن گوید مر ایشانرا خدا  
این گروهند آنکه بخریدند باز  
چه شکایت کرده ایشانرا بنار  
و ان کسانی که اختلاف اندر کتاب  
گشت باعث بر شقاقی پس بعید

از ره نقصان شیبی پس قلل  
داند این مردیکه در ره سالک است  
که بود در بطن آتش خوارها  
نه کنند یا کرمشان از ناروا  
گرمی را بر هدایت از محاز  
ایست صبر نه مال ناگوار  
منکند اندر شقاقت و عذاب

## سورة البقرة

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

نست بکی آنکه بگردانید رویهای خود تا از جانب مشرق و مغرب و لیکن نیکو آنست که ایمان آورد بخدا و روز آخر

وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ

و فرشتگان و کتاب و پیغمبران را و داد مال را بر دوسی و صاحبان قرابت و یتیمان و فقیران و راه

السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

کنندگان و سئوال کنندگان و در خلاص کردنها و برپاداشت نماز را و داد زکوة را و وفا کنندگان عهدشان چون پیمان بستند

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۱۷۳

و شکنجایان در شدتها و ضررها و وقت کارزار آنها را آنکه راستی کردند و آنها را ایشان پرهیزکاران

### در بیان بذل و بخشش

نست نیکو گر که اندر جستجو بر ملایک بر کتاب و اسباب بر مساکین هم بفرزند سبیل حق مال اعطاست ادوچه صواب نی که حق مال بر اهل نجات داری از دهن زلجدم یا شمیر زانکه باشد اهل استحقاق ناد نست حق ایزمال در گردم بر صلوة و بر زکوة آرد قیام	سوی غرب و سوی شرق آید و رو که ر حق باشد هر یک رهنما گرچه باشد در دیار خود حلیل نی بعت گفت زان و فی الرقاب محصر بر محس باشد یا زکوة هست واجب مهر و کوش بر فقیر در حواری داری اردل بریار هم نه من بر رزق حلقی صامم گشت واهی عهد را با اهتمام راست گو یاسد آنها در مدار	لیک یک است آنکه ایمان بخدا داد مال خود ر حب مستقیم هم سائل شاید اعطا کردت گر زکوة مال بدهی با وثوق نا بود یکجه از مالک بدست همچین از مافی تا گشت نان نی که گوئی من زکوة مال را داد آ نکو چشم عقلش روشست آنکسان در درج و سحتی صارند هم راه عقل و دین بر هر کار	آرد و بر روز آخر از ولا بر قرابت یشکان و بر یم وان حقوق که بود در کردت شد ادا یک حق تورا از آن حقوق مسحق را هست حق ذایچه هست هست اندر کردت حق از آن داده ام بر مستحق از اسدا تا بود دارای داسکی ضامن است کار زار آمد جو بوب حاضرند
---	---	--	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ

ای آنکه گرویدید نوشته شد بر شما قصاص در کشتن آراد نآراد بده بده ورن ورن

فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ۚ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ

پس هر که در گذشت مرا و ارادش چیزی پس از پی رفتنی است نیکو و ادا کردن بسوی اوستکی این سبک کردی است از پروردگارتان

وَرَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بِكَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۷۵

و رحمت پس هر که در گذشت از حد بعد از این پس برای او ست عذاب پردرد

### در بیان قتل و قصاص

ای گروه مؤمنان از عام و خاص مر قصاص آن لازم کونست است چون تصرف کرد حق در عذ خویش هم نماید عند قلبش را بدل زین مقاصت که کند باینده حق نفس حیوان را بکش تا کم شود عاقلان کشتند زان بهر نشان مرده از هر رته وز نور حیوة	بر شما بنوشته شد حکم قصاص طلی از اطلاق عدل حضرتست نا کند در خویش فای از خویش حق بقلبی بی کدورت بی عمل ساخت بر اعظم حیونش مستحق پس رجوانی رهد آدم شود آدمی را که نبودش نور حان هست او را تا مقام جمع ذات	کتب یعنی بر شما گردید فرض بر ازاله و نفی عدوان که آن میدهد از حرّ روحش در عوص گیرد از انشای نفس نقص حال آن حیوة عارفانست و خواص همچین فرض است در تبدیل و نقل آدمیت نی همین گوش و سراسر است صورت آن برد اهل معرفت	همچو بر سطح و ضول و عمق و عرص مر سبوعی قوه را باشد نشان محس بعشش روح بهتر بمرض موهبت را تا دهد بروی کمال کز بی هر کشتنی باشد قصاص کشتن آدم بی اجبای عقل آدمست آن کز دو عالم بر تراست حکم عدل اندر قصاص است و دیت
---	--	---	---



## الجزو الثاني

پس هر آنکه شیشی ازوجه وجیه  
اهل دهر را حق برادر خوانده زان  
گر ولی دم بحد در می  
پس ادای حق یکی سوی او  
ور کسی بگذشت رین بعد از قبول  
پایشان گشت ران قدریکه کاست  
با ز اقسام ثلاثه در قصاص

عفو کرده شد مر او را از اخیه  
که برادر گشته در مهر امتحان  
پیروی کرده است بر نیکی می  
میرسد و اینست پاداش سکو  
یعنی از عفو و دیت آرد نکول  
از دیت و زعمد عشت بازخواست  
حکم را بدهد بیکقسم اختصاص  
آن ثلاثه شد قصاص و انتقام

قاتل اعنی یافت عفو از اهل دم  
زا که هم عرق است با او زده و ش  
عفو کرد آن خون و بگذشت از قصاص  
و اینست هم تخفیف ربو و رحمتی  
کرد عفو و گشت راضی بر دیت  
یا پس از اخذ دیت بدل شود  
بهر او باشد عذاب درد باک  
یا دیت یا عفو در تنظیم تام

و ز دیت چیزی مر او را گشت کم  
خونش از غیرت بود دایم بجوش  
و ز دیت هم کاست کویا بد خلاص  
در اداء دانه باید ملصکتی  
پس ز عفو و صفح گرداد نیت  
بر قصاص از غیر حق مایل شود  
رفته از راه نجاتی بر هلاک

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا اُولِيْ الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۷۶

و برای شماست در قصاص زندگی ای خداوندان خردها شاید شما پرهیزید

مر شما را در قصاص آمد حبه  
نفس خوی گشته از نبع هوا  
عد را بر قتل حر نایست گشت  
س عجب کورا نداری زنده بار

اهل هوش از هیچ دارید التفات  
قلب عالی رتبه را مر او را  
هم بقتل مرغ حث خار پشت  
زندگی را چاره این کننده سار

تا پرهیزید اندر زندگی  
گشت باید در فصاحت بدرک  
گشته این خونخواره یار همدت  
در قصاصت حبه و زندگی

ز آنچه دور است از رسوم بندگی  
وره گردد زندگانی بر تو تنگ  
تازه گردد مردم از وی ماتمت  
حاصل این زندگی دان بندگی

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا لِّوَصِيَّةٍ لِّلْوَالدِّينِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ

نوشته شد بر شما چون حاضر شود یکی از شما را مرگ اگر واکدارید مال را به یکی وصیت کردن برای پدر و مادر و نزدیکانی نیکی

حَقًّا عَلٰی

سزاوار بودن بر

در بیان وصیت و تأکید در عمل کردن بآن

الْمُتَّقِينَ ۱۷۷

پرهیزکاران

شد بوشه بر شما هنگام فوت  
ز آنچه معروفست و حق بر مقتضی  
لیک باشد گر معین قدر آن  
هست معروف آنکه روز داوری  
پس شود آن مالها رود شمار  
شد وصیت لایق مال حلال  
بار معروف ار که دای حکمش  
عدل آن باشد که اندر اصل و فرع

از شما چو شد یکی حاضر موت  
که باشد جمع آن از حور و کین  
که خواری اخذ کرد است از فلان  
رور بود با ازان کردی بری  
هر دم از بهر جات زخم مار  
که بود معروف در مرد رحال  
هم توان بودن موصی سببش  
حکم او ثابت بود در عقل و شرع

مر وصیت مانده گر مالی نجا  
گر شده جمع آن مظلم ان بحد  
مال معروف آن بود که عدل و داد  
کس بگوید مال ارا ان مظلم بود  
مر جبین مالی کجا حق کرده امر  
یعنی آ را اهل دین دانند خیر  
نا وصیت او بعدل و دین کند  
او وصیت کرد مر آئین حق

زاو سوی والدین و اقربا  
شاید از گردد ارا ان مظلم رد  
جمع گردد بی مظلم و کین زیاد  
که بدست آوردو این معلوم بود  
کن وصیت یا بده برزیدو عمرو  
و اسبابش بر تو باشد بی بغیر  
بی بیل نفس بی تمکین کند  
بست فعلش باطل اندر دین حق

فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۷۸ فَمَنْ خَافَ

پس هر که بدل کند آ را بعد از آنکه شنید آ را پس جز این نیست که گناهش بر آنکاست که بدل کنند آ را بدرستی که خدا شنودند و داناست پس هر که ترسید

مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۱۷۹

ارو وصیت کننده میلی یا گناهی پس صلاح آورد میانشان پس نیست گناهی بر او بدرستی که خدا آمرزنده مهر بان است

پس هر آنکوست چشم عقل و دید  
نیست هیچ از بهر موصی اثم و یم  
یا بداند آن وصیت را بحق  
نیست هیچ از بهر او حرم و قصور

کرد بدل آنچه از موصی شنید  
حق بقول او سمیع است و علیم  
پس حق گرداند از باطل ورق  
حق در اصلاحش رحم است و غفور

این گنه باشد بر آها کز دغل  
واسکه او ترسد ز موصی برگناه  
بر رضای وارث از روی سداد  
مصلحارا حق دهد پاداش نیک

مبنایند آن وصیت را بدل  
یا بیلی کآن بود بر اشتباه  
صلح بدهد بینشان دور از فساد  
گر باشد در ستم ماکس شریک

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۸۰ أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ

ای آنانکه گرویدید نوشته شد بر شما روزه چنانکه نوشته شد بر آنانکه از پیش شما بودند تا شاید شما پرهیزید روزه های شمرده شده

## سورة البقرة

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ

پس کسکه بوده باشد از شما بیمار یا بر سفر پس مدت شمرده شد از روزهای دیگر و بر آنکسانیکه طاقت دارند آنرا فدا دهند طعام

مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۸۱ شَهْرَ رَمَضَانَ

بیمار را پس هر که رغبت کرد نیکی را پس آن بهتر است مرا و اگر روزی بگیری بهتر است مرا شما اگر باشید که بدانید ماه رمضان

الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

آنکه فرو فرستاده شد قرآن هدايت برای مردم و بینهها از هدايت و فرقان پس هر که حاضر است از شما این ماه را پس باید روزی بگیرد آنرا

وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ

و آنکه باشد بیمار یا بر سفری پس شمرده شد از روزهای دیگر میخواهد خدا شما آسانی را و میخواهد بشما دشواری را و

لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُم وَلَمَّا كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ ۱۸۲ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي

از برای آنکه تمام کنید شمار را و تا بزرگی یاد کنید خدا را بر آنچه راه نمود شما را و تا شاید شما شکر کنید و چون پرسند بندگان من از من

فَأَنبِي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ۱۸۳ أَحَلَّ

پس بدرستی که من زود پدید روم خواندن خواننده را چون خواند مرا پس پدید بریدم را و باید ایمان آورید بمن تا شاید شما فلاح رسید حلال شد

لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ

برای شب روزه جمیع بارانقان آنها را لباس برایشما و شما لباس ایشان را دانست خدا که شما بودید

كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَى عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ

که خیات کردید خودتان را پس پدید رفت بر شما و در گذشت از شما پس اکنون مباشرت کنید ایشان را و بجوئید آنچه نوشته خدا

لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُوا

برایشما و بجوئید و یا شاید با آنکه پدید آید برای شما رشته سفید از رشته سیاه از صبح پس بنام کنید

الصِّيَامِ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا

رویده را تا شب و مباشرت نکند ایشان را و شما باید معتکفان در مسجدها ایست حدهای خدا پس نزدیک مشوید آنرا

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۱۸۴

همچنین هویدا میکند خدا آیاتش را برای مردمان تا شاید ایشان بپرهیزد

### در بیان صوم

بر شما نوشته شد حکم صام از هوای نفس چهل آمیزتان هست صوم او در ایام دیگر کآن بود ماب میان ادر صیام بهر افطاریکه کرد ادر صیام یافت قرآن بهر اکمال عقول یافت فرقان همچو بورخان رشرق تا در ایام دیگر دور از خلاف یاد معبود بزرگ آیت کند پس عبادم را قریب هم مجیب

مر شود آن موجب پرهیزتان پس مر صیاست از کسی و در سفر فدیة مسکین را بده یعنی طعام مر مساکین را دهنان و طعام شهر رمضانست کاندروى زول بیناست و هدی در ملک فرق و مر صیاست و مسافرشد معاف تا مگر تکمیل این مدت کند چون تورا پرسند از من ای حبیب

روزه بر هر امتی از اهل دین صوم واجب جز دران محمودیست چاره نبود از قبول فدیة بهر او بهر بود در راه دین گر بداند ارچه اطعام اسهل است تا شناسی شاه معنی زین لباس روزه ناید گیرد از وجه رضا می نخواهد تا قدمردی بسر بر هدایتهاى او شاکر شوید

ای گروه مؤمنان ادر مقام همچنانکه شد نوشته پیش ازین روز هائیکه بجز معدود بیست و آنکسانی را که باشد طاقتی هر که بر نیکی کند رغبت یقین روزه و رگیرد از اطعام افضل است این کمال آمد هدایت بهر باس پس هرا ن شد حاضر این ماه از شما بر شما حق خواست در هر کاریسر هم بجرم خویش مستغفر شوید

خواند آن خواننده چون در دعوت  
در شبان روزه نزد اعتدال  
حق همی داشت باشد این رمه  
سخ کرد آن حکم پس رب الفرج  
هم بجوید آنچه از وحه سداد  
وان طلوع فخر و صبح صادقست  
آن حدود حق بود اندر عود  
بود این مسیر رد اهل هوش  
جست قرآن علم احوالیکه آن  
هادی مردم سوی وحدتست  
وانکه حاضر شد در ایوقت و رسید  
وانکه قلب او مریم است و علل  
وان مسافر آنکه در ره سالک است  
هست از جمع شهود او بجز  
اصل صوم آن بود لک او را اساس  
چشم گشاید فقیر احسن حال  
نشود جز صوت حان گوش او  
یاد کس بود که گوید حرف او  
بر بجزد ناماد انجای خویش  
بی نامل کر بحسد یک رکش  
هیج بوئی باید او را بر مشام  
آمد از دل بوی رلف دلیرم  
ای حریفان فکر رجبری کنید  
یک دگر گوست حال ای غلام  
این چینی وقتی باشد بهر من  
ماه روره آمد و وقت حضور  
خیط ایمن صبح وصل عاشق است  
جز که روز وصل او آید سر  
تاسر غلطد ناک و خون همی  
بشو از افطار عاشق ای هم  
اورید در دامن معشوق چنگ  
سگر آساعت که دوران دلراست  
از خدا خواهد همی با درد و تب  
شام عاشق وقت درد و مام است  
او همی خواهد فرود آتشی  
یک دانی علت دیوانگی  
کست عاشق تا که نالد از فراق  
هوش بحشم آستن حنا را  
محرم او چونکه جز آدم سود  
قالب آدم طلسم گنج اوست  
بگذرد ما محرم از ویرانه زود  
او ز گنج معرفت بیگانه بود  
هست وحدت لازم ذات و خود  
یست هستی در حقیقت حزیکی  
چونشود یدار از ان خواب گران  
حق دهد هم جان و هم نان ای فقیر

پس احابت میکنند از طاعت  
رفت با سوانتان باشد حلال  
بر نفوس خویشتن خائن همه  
تا نباشد بر شما عسر و حرج  
شد نوشته فرض یعنی بر عباد  
روزه تا شب بر شمارا لایق است  
یست حدکس تجاوز زان حدود  
یک بی تاویل آیت دار گوش  
گشت بالعقل او مسمی در بیان  
ناعتار جمع و ایش سست است  
بر شهود ذات برد عقل و دید  
در حجاب نفس محجوب و ذلیل  
دور از ان دیدار و حطش ادک است  
ما شود واصل پس از رنج سفر  
ضبط اعضا و خیالت و حواس  
حر به آیات ظهور ذوالجلال  
وصف او گوید لب خاموش او  
وقت خود یکدم نباید صرف او  
یکقدم با حق گدازد پای خویش  
نه رگست آن سازد افسار سکش  
جز ز حانان بوی رلف مشکفام  
نحبت بود که منگردد سرم  
مشوم دیوانه بدبیری کند  
وقت دیگر گویت شرح صام  
شاه من دایم بود در شهر من  
رفت دل در محفل الله نور  
باشد اندر بحر حق مسغرقست  
بار داند شام هجران از سحر  
کی شود فارغ ز درد و غم دمی  
تا خوری گر عاشقی حون صبح و شام  
وان کشد دامن که وقت گشت سگ  
حالت عاشق چنان در محضر است  
که بگذرد روز او آخر شب  
حون دل افطار و قوت او غم است  
خویشرا سوزد در او نا باشی  
ما چه ما ما کرده یار حاسکی  
گوید او کن اله ما یوم الطلاق  
تا نبالد فرقت حاناه را  
عرص عشق خویش بر آدم نمود  
تن کند ویران ب حفظ گنج دوست  
غافل از گنجی که در ویرانه بود  
دیده اش رخا و بر ویرانه بود  
هستی دیگر سراست و نمود  
گر تو هستی را دویسی مشرکی  
را چه دیده یست چیزی در میان  
رو بوی کن جز زوی چیزی مگیر

باید ایمان آورند ایشان بن  
بر شما ایشان لباسند و اساس  
یعنی آن شبهای صوم اندر نهفت  
توبه پذیرفت از شما و کرد عفو  
هم خوردید و هم بیاشامید شاد  
در مساجد جله سازید اعتکاف  
حق بیان ایشان کند آیات خویش  
هست شهر صوم وقت احتراق  
عقل یعنی عقل قرآنی باصل  
علم تفصیلی است بشک بنات  
پس کند امساک او بر مسمر  
هست او ممنوع بشک ذین شهود  
رتبهها دارد سوی آن وصال  
یسر باشد و اصلارا بر مقام  
هست امساک جوارح بر دوام  
می بیند هیچ غیر از روی دوست  
نا کسی جز حق بگوید یک سخن  
دست نالاید چیزی ناروا  
بوست از تن بر کند هنگامه را  
شحم و لعش ز آتش خوف و بدم  
بویش آمد بر مشام جان من  
شد پیرشان مو سو گفار من  
عقل و حاتم سته شد بر موی او  
وقت دیگر را پیرس ارمن کی است  
لاحرم سرگرم آن شاهم همی  
گر گدازد رلف مشکیش یگانه  
هیج باید ماورم کادر وصال  
گرچه آنهم بر صفی س مشکل است  
تا بود در آتش و سود وی است  
حال عاشق چیست وقت انقطاع  
گرچه حون میریزد از چشم تر  
بست فکری حرکه آید دلش  
مرتضی ران گفت دارم استوار  
این چنین صائم کجا دارد حواس  
کاش بودت بر سر اندک شور عشق  
میهان او حان و دل و خواه زانو  
ناله خواهیم من نالد گر که چنگ  
بوکم از چوبی مباح از آدمی  
آدم اندر عشق او محکم بی است  
کج در ویرانه مدغم کنند  
گفت ابلیس این طلسم خاکی است  
هستی آورد و ز هستی دور ماند  
بر سرابی شد گذشت از بجز ذات  
حق بهستی واحد است و قائم است  
بگذر از این جان زحق در یوزه کن  
دست صائم جز بوی نبود دراز

بر صلاح آیند شاید بی سخن  
هم شما هستید ایشان را لباس  
بی فرمان با زبان گشتند حفت  
نک حلالست آنچه عسان بود سهو  
تا بیاض آید هویدا از سواد  
دور گردید از نکاح و از خلاف  
تا پیرمیزند اهل دین و کیش  
نفس را بر نور حق نالافتاق  
گوست موصل بر مقام جمع وصل  
عقل فرقاش خوانیم از جهات  
از وجود غیر حق بر جهر و سر  
تا در ایام دگر یابد وفود  
وان شهود ذاتی و وجه جلال  
عسر شد آن بهر نفس نامتام  
از مخالف رد اهل الله صام  
اوز آنها که هم مرآت اوست  
از بد و خوب کسان نند دهن  
از کف اندازد لوای ماسوای  
گر فخر است آن به آنها حامه را  
آب گردد بی بهی نه شکم  
همچنان کآمد بر احمد از قرن  
حورد برهم دفر و طومار من  
میکشد از هر رهم بر کوی او  
آنکه دل دمال گسوشی است  
سالها روزیست از مام همی  
حیط ایمن را شاسم از سیاه  
عاشقی دارد خبر از ماه و سال  
شب چو شد عاشق گرفتار دل است  
کی شاسد این شب آن روزیست  
از وصال یار و همگام وداع  
رو که آیم ساعت دیگر برت  
انظار صبح باشد یکسرش  
صوم مابسان ز دیا و اخبار  
تا نداند که ساهستش لباس  
ما بگفتن داریم معذور عشق  
زلف زانو زنجیر زانو دیوانه زانو  
آرم اندر ناله و غم چوب و سنگ  
در سرای علم الله محرمی  
هر که او را یست عشق آدم نی است  
تا نهان از چشم ما محرم کنند  
سجده رخا کی زبی ادراکی است  
غافل از آن وحدت مشهور ماند  
برگانش قلزمست آن یا فرات  
هستی دیگر چو نوم ناظم است  
ای صفی الحق بیان روزه کن  
دل پیردازد ز غیر اندر نیاز

## سورة البقرة

گر بخواد چیزی از کس بکشد یا کس را بکشد و اگر گذارد هر دو را بکشد و قصه ذوالنون شنو در سخن غم ناکند افطار از آن نان مردحق گفت آری دست زندان بان و لیک

دزد جان مفلسش در محبس است تا که معدوم از عدم گیرد اثر تا شناسی فریبی را از ورم روز آخر بود نانها بر طبق میرسدش بر طبق وین نیست بیک

بنده را چون بیند آن خلاق حیر رنگلوتنگ آنچنان گیر احرام بهر او میرد بچو زندان مدام گفت او را چون بخوردی نان من این چنین بوده است حال اهل حال

دارد از حاجت تکف دامن غیر تا گردد دیوت از فسط طعام خواهر بشر او رغبی وقت شام ند چو داستی حلال ای تمتحن بند گیری تا تو زایشان در فعال

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ

و مخورید مالهای خودتان را میان خودتان باطل و بپسارید آرا سوی حاکمها تا آنکه بخورید پاره را از مالهای مردمان

بِالْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۸۵

بدی و شما میدانید

نخورید از روی ظلم و جور و شر مال مردم گر کسی داسه برد غافل از آنکه ندارد مال غیر مالهاییکه حرام است و شرور دیگر احرام است و رشوت یا فریب یا که گویم هجوت اندر احسن گر نکس وقتی دعای بد کنم

مال هم را در میان نکدر باد حسرت حرمش بنوسه برد از برای هیچکس یکدره حیر اول آن باشد که کس گیرد رور و آنچه گیرد کس نابدار و بهب یا دیان آرم و وارد فن رشه اش از سج و ارن برکم کر و فرو کند بود هر دو روز

ن حکام از پی رشوت دهد میکنی اقسام تدبیر و جیل ران گذشته کانتقام است و عذاب دیگر ازلهو است و فعل شوم و عار یعنی از بهرت با عوغا کیم حال خود با مشتبه سارد بعلق اخذ ایسان مالهای ناحق است نامی عمر او بود در درد و سور

پاره زان تا خورد و هم بهبد تا حوری مال ضعیفی از دغل از خدا پاداش آن روز حساب همچو بیع مسکر و وحه قمار پیش شاه و حاکمت رسوا کنیم که مم صاحب ده و پاکیره دلق ران همیشه کارشان بپروقت

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

مبرسند ترا از ماهها بگو این وقفهاست برای مردمان و حج و بیست یکی اینکه در آئید خانه هارا از پشتهای آنها

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۱۸۶ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ

ولیکن سبکت کسیکه برهیزد و در آید خانه هارا از درهای ایشان و بر هر یک خدا را شاید شمار سکار شود و کارزار که بیدر راه

اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۱۸۷

خدا آنرا که کارزار میکند شمار او از حد تجاوز میکند در سبکه حد دوست میداندار حد گذرند کار را

جوار بو برسند از اهله در اساس بست بیکو گر ر پیش حاها می بره میرد از پروردگار بست باید راه برمس لحوح حق زحد بگدشگارا است نار

گو بود آن وهما از بهر ناس در سرا داخل شوید از باروا با حق گردید شاید رستگار کو کند با اهل دین مردم خروج هم ندارد دوست مبغوضند و حوار آنکه دست نفس را بدد نعت

با دران آرایش آئین کسد لیک یک است آنکه از تقوای حان کار زار آید در راه خدا نکدرید از حد که هر که از حد گذشت رفته زیر بار نفس بد سکا در قتال خصم شد جالاک و جست

ران یکی که وقت حج تعیین کسد در بیوت آئید از درهای آن با کسی کاردار قال او با شما شد مسلط دیو بروی حوار گشت چون واد کرد با دشمن قال

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ

و بکشید ایشان را هر جا که بایمیدشان و بیرون کنید ایشان را از هر جا که بیرون کردید شمارا و فتنه سخت تر است از کشتن و کارزار میکند ایشان را

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۱۸۸

زد مسجد الحرام تا آنکه کارزار کنند شمارا در آن پس اگر کارزار کنند شمارا پس بکشید ایشان را همچین است پاداش کافران

فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۸۹ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

پس اگر باز ایستد پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست و کارزار کنید ایشان را تا اینکه نبوده باشد فتنه و باشد دین برای خدا

## الجزو الثاني

فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ١٩٠ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ

پس اگر باد استبد پس بیست دشمنی مگر بر ستمکاران ماه حرام به ماه حرام است و حرمتها قصاص است

فَمَنْ أَعْتَدِيَ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدِيَ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ١٩١

پس آنکه در گذرد در شما پس تعدی کنید بر آن بماند آنچه تعدی کرد در شما و پرهیزید حد را و بدایید که بدرستی که خدا با پرهیزکاران است

هر کجا یا بدشان ریزید خون فته از فل است در معنی اشد از شما یعنی کشد آنجا تنی این بود شک حرای کافران یعنی از شرک و من بکشد دست دین بود یکجا خدا را که بدین هر که مخلوق بست او را قهر مانع آمد از قبولش پس دین پس کشد از کینه دست از مشرکی طالبانرا کشتن ارعادت و داد و سوره دانس پس سرکش است مشرکی کردند در شهر حرام بر شما هر چند در شهر حرام بر شما گردید حرمتها قصاص چون گذشت از حد احد نگذرد اهل اسلام اتقوا الله و اعلموا	هم عائد از دیار خود برو زانکه آن یکس کشد و این الف و صد هم شما شاید کشد اهریمی بست یکی لایق بد گویان هر زمان مر حق ره برگشت هست طاعتش او را در اسلام از یقین عدو منقاد است در هر یوم و شهر گفت از ریزید از آن یگانه خون بست عدوان بر ایشان راهل دین پاک گردد از لوث فساد او حو بیرون رفت حال دل حوشست آچه منع و قتل راهل حق تمام قل باشد مع لیک از انتقام م شود از یکد غداران خلاص برده در را بر درید حق بود با مقین بی گفتگو جمع حرمتها بود از روی حد	هم چنان کز شهر مان کردند دور بست حایز قل ایشان بکلام باشما و آنها کند از کار راز ایستند از راز و افعال و حیم تا باشد فتنه بکشید راز ایجاد امر حق دین است و پس لیک حکمت مقتضی بد کاخندار منه تا بر حیزد از ارض و حود را که عدوان طالبانرا سباحت همچین از سبه و سواس توسهل از فساد پاک گردد از فساد هم حزا بر مثل باید دادشان بست حرمت بلکه نفس است و حلال قل در شهر حرام ارچه بد است برده بهر پرده داران لایقست می پرهیزید و داید احتصاص حرمت احرام و ماه و هم بلد	هست این اخرا حشان پادش زور جر که بر پادش در بیت الحرام هم بقتل آریدشان با ذوالفقار حق بکشد چون غفور است و رحیم مشرکارا بهر دین گردگار بست بیرون دان معنی هیچ کس باشد اندر دین به قهر و اضطراب فته چون برخاست دین باید نمود بست ظلم آید گرد راه راست شدر و چون کشته شد حسان جهل وان بود موقوف بر جهل و حباد داد بر باد فنا بسادشان تا بگردد خصم غالب در حدال این تعدی لیک حد معتد است نی بران کو بر تحری شایق است سوی حرمتها حنایات و قصاص
--	--	---	--

وَأَنْتَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٩٢

و اتفاق کنید در راه خدا و میدارید بدسهای خود خودتان را بسوی هلاکت و یکی کنید بدرستی که خدا دوست میدارد بیکو کاران را

هم کسد اتفاق مال خویش را هم میدارید خویش از دست خویش میشود ز اتفاق اجماع بعوس آنکه زد اتفاق رست از مهلکه اینست لاتلقوا که ز اتفاق و مدد پس کسید احسان که آن سلطان خود حبست احسان از خودیت رستگی گر حوی در راه دین داری نیز آنکه حان ایسان دهد کی در غمت	در ره حق حفظ دین و کیش را در هلاک از سستی آئین و کیش ران قند دشمن در اندوه و فسوس گشت غالب بر عدو در معرکه میتوان سن بروی خصم سد دوست دارد محسار را در نمود بر حق از راه فنا بیوستگی بست احسان غیر عریان ای عزیز کاین خلافت شئی اندر عالمت	حفظ دین از راهل دین مستحسن است سستی دین مرد را سازد لثیم دست حسان تا رود دشمن زدست تا بگوئی بد سخن ز اتفاق مال ورنه خواهی بود در چنگش اسیر چیت احسان ترک حان و نذل مال گر دلی از سراح حان واقف است آنکه خود حق و دود حق را می شاست تا پس از پیغمبر از این رهگذر	وان نالست از بدینی موفقی است دارد از اتمام مال اندوه و بیم خست آری بر تو خصم آرد شکست و نه لاتلقوا چه بود اندر مقال خویش را با دست بر سادی فقیر از بی ترویج امر ذوالحلال هم موحد بر خدا هم عارفست حفت حای احمد و حان فدی ساخت کنه گیرد با ابابکر و عمر
---	--	---	--

وَاتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ

و تمام کنید حج و عمره را برای خدا پس اگر نداشتید شمش پس آنچه میسر شود از هدیه قربانی و نه را شاید سرها مان را نا آنکه برسد

الْهَدْيِ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذٍ مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا

قربانی بجایش پس کسیکه باشد از شما بیمار یا لورا آزاری است از سرش پس فدیة بعد از روزه یا صدقه یا قربانی کردن پس چون

أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي

این شد پس بدرستی که تمتع گذارد بمره بسوی حج پس آنچه میسر شود از قربانی پس هر که نیافت پس روزه سه روز در

## سورة البقرة

الْحَجَّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا

حج و هفت روز هنگامیکه بازگشتید اینست هفت روز تمام این ار برای کسیکه بوده باشد اهلش حاضر در مسجد الحرام و بر هر یک

اللَّهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۱۹۳ الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ

خدا را و بداند که خدا سخت عقوبتست حج ماههای معلومت پس هر که واجب کرد در آن حرایس بیست حج

وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَرَوُّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى

و نه کارهای بد و نه محک در حج و هر چه بکنید از یکی میداد آرا خدا و نوبه بگردید پس بدرستی که بهر نوبه بر هر کار است

وَاتَّقُوا بَأُولَى الْأَبَابِ ۱۹۴ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ

و پرهیزید از اولی ابواب است بر شما گناهی اینکه بخواهید زیاده را از پروردگاران پس چون برگشتید از

عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ-

عرفات پس یاد کنید خدا را در مشعر الحرام و یاد کنید او را همچنانکه راه نمود شما را و اگر چه بودید از پیش از این هر آینه

الضَّالِّينَ ۱۹۵ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۹۶ فَإِذَا قَضَيْتُمْ

از گمراهان پس باز گردید از آنجا که برگشتید مردمان و طاعت آمرزش کنید خدا را بدرستی که خدا آمرزنده مهر ناست پس چون گذارید

مَنَاسِكَكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي

مناسک حج را پس یاد کنید خدا را مانند یاد کردن شما پدران خود را یا سخت تر یاد کردی را پس از مردمان هر که بگوید پروردگار ما را در دنیا و آخرت

الدُّنْيَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ۱۹۷ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

دنیا و بدست ما و او را در آخرت اریح بهره و از ایشان آنکه میگوید پروردگار ما را در دنیا و آخرت

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۱۹۸ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۱۹۹ وَاذْكُرُوا

یکوئی و نگاهدار ما را از عذاب آتش آنها را ایشان را بهره ایست از آنچه کس کردند و خداوند رود حساب است و یاد کنید

اللَّهُ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ

خدا را در روزهای شمرده شده پس هر که شتاب کند در دو روز پس است گناهی را و کسی که واپس ماند بیست گناهی را و برای آنکه

اتَّقِي وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۲۰۰

پرهیز کرد و پرهیزید از خدا و بداند که شما سوی او حشر کرده مشوید

## در بیان حج و عمره

حج و عمره فرض آمد بر عباد	حق بیان آن کند بعد از جهاد	کرد باید این دورا لله تمام	از فرایس و در سن در هر مقام
حج بود ارکان افعالش یقین	بیت و احرام برد اهل دین	پس وقوف اندر مقامین و طواف	در صفا و مروه سعی ارقب صاف
و آنچه از ارکان باشد در نیت	رکعتین است و ساء و لیت	هست هم ارکان عمره بیخلاف	بیت و احرام و هم سعی و طواف
پس اگر ممنوع گردید از عدو	یا مرخص آراست قربان بگو	گر مبسر باشد آهیم بر شما	ورنه باشد صوم کافی از هدی
سر بنتراشید در ناموقش	جز که قربانی شود در موضعش	موضع قربانی از احرام حج	شد می و در عمره مکه بی حرج
باشد اگر کسرا مرض و ررج سر	چون شیش یا زین روش ررج دگر	پس شود محتاج سوی خلق مو	از سه فدیة آورد بر حایک او

صدقه و قربان و صوم است آن پس شوید این چوار خوف و مرص گر میسر باشد آن از بهر کس وین بود آرا که سود در مقام ار تتمم گوینت وصف و صفت بدد احرام اول از مقامات نام در صفا و مروه س او یکدله پس بدد بار از بیت الحرام پس کند اقدام بر اعمال حج پس برهیرید و دایید این حساب حج در آن واجب شمرده الحسن حال بوشه بردارید و سود هیچ راد بر شما سود گاهی در شمار بست حرمی مهر او رین انجار ذکر او باشد هدایا که خواست پس از آنجا که برگشند ساس ورحدا خواهید آمرزش ر بیم همچو از آباشان آرید یاد گوید از دسا بده یارب شما ده سکونی در جهان با داشم

صوم سه یا هفت یا ده روز دان وز مواع چاره بود از عوض و ر میسر بست صوم از هدیه پس اهل مکه و حاصر بت الحرام کوست واجب رد اهل معرفت وان بود معلوم رد خاص و عام میباید سعی و بویید مرحله بهر حج احرام دیگر ز اهتمام بست حاجت بر بیان افعال حج که خدا را س شدید آمد عقاب بدران رمت است و نه فس و حدال بهتر از بقوی اگر دارید یاد فضلی از حوئید از پروردگار در شما فصلی است این از کردگار بر شما سود یعنی راه راست بار گردید و نماند اقباس که شما را او عوراست و رحیم سحت تر نادان نعم و اعتقاد بهره عقی جواهریم از حدای هم نگهدار از عذاب آشم

صدقه بر شش تن کند بارت سک چون بمره کس تمع کرد بیک وان سه روز و هفت یا ده شد بحج رجعت از حج است بر شهر و بلد آن تتمم که بمره سوی حج پس شود در مکه داخل بی قصور پس کند تقصیر و گرداو محل پس رود از مکه بر عرفات و باز شرح آن صبط است یکجا در کتب شهرهای حج که معلوم است آن و آنچه در وی میکند افعال بیک می برهیرید کین ره روشن است یعنی از کس شد احیر کس بحج پس حو برگشید از عرفات شاد پیش این بودند یکجا بر صلال یعنی از عرفات یا از مردلف پس مناسک را چون گذارید بیک پس بود از مردمان ما جردی هم بود دایشان که گوید ده من هست ایشان را صیب و هم ثواب

شاة باشد گر بجای آری سک سوی حج تقصیر را هدیه است بیک چونکه رجعت کرد نابود حرج وز می بر مکه هم دارد سد باشد آن از یاری رب الفرح در طواف خانه پس یابد حضور آید از احرام بیرون پاک دل سوی مشعر باز گردد نا نیاز آگهد از حله اهل قشر و لب پس در آنها هر که حج کرد از کسان جمله را داد حدای بشریک بر اولی الا نای برهیز احسن است یا تجارت کرد دوراست از حرج رد مشعر از حدای آرید یاد شکر نعمت پس کنید از ذوالحلال بیک عرفات است حد ما یقف یاد آرید از حدای بشریک که بحر دبا داد عایدی بهره دبا و دین ای ذوالمن رایچه بکی را نمودند اکساب

## در بیان ایام تشریق

حق بی باشد سریع اندر حساب وان بود تشریق یعنی با سه روز و ر کند تا خبر هم بود گناه حج بود در رد ما توحید دات سپر می الله و الی الله را تمام رود ناند پس را قربان نمود هست ما اسشر اشارت در حقون همچو حیوان صعب و هم قوی بعض دیگر صعب و عسر الا شباد فع بعضی از صفاش مشکل است معنی لاتعلقوا را گوش دار وان مرص اعنی نداشت باوان هست موع از سلوک و ارشود پس بر او فدیة است از اما گها چیست طوف کمنه رد رهروان حال عاشق در حضور دوست چیست یار آمد وقت نظم خانه بست خانها ویرانه گردد بارها مع خود میگفت اندر ذات خویش ای خدائی کت همی یار بست خانه ویران ما را صکن چنان خانه دلرا تو پردازی ز غیر

زود یعنی میرسد روز ایام در می ماند بدی یا در تصور بهر آن کاوراست برهبر از اله عمره باشد بر توحید صفات میباید در سلوک از هر مقام کار مشکل را بحوش آسان بود بر عوس محلف ر اعلی و دون که بید اندر تحمل مستوی خود بر آنها بست در حمل اعماد اندر احصر تم از این دو داخلست موست آثار ضعت هوش دار هم صعیف از روی اسعداد و حان هم ز دید و هم روح و حود نا چشم پس ربرد حاکها هفت بوت پیش حانان دل حان بجر از بسکی و رستکی است حای حرف محرم و بیگانه بست یار ماند بی باز از دارها میسود از ذات خویش اثبات خویش حز تو اندر دار دل دیار بست که در او غیر از تو ناید میهمان که نداری عجز بر افعال خیر

یاد آرید از خدا در روز چند و ر بر من در دوم گیرد شتاب پس برهیرید و دایید اینکه هست وان مقامای که هست اندر طریق بار دارد گر شما را پس دون در من کمنه دل کان می است اندر اسعداد و احوال و صفات بعضی از آنهاست حیوان ذلول همچنین بعضی راوصاف از عوس بعضی از حجاج دائم محصرید دایل آن هرگز نگردد یا که سلب قلب او از غرضات مستمر وان علایق وان خیالات و هموم چیست احرام آنکه در طی مقام یعنی اندر عشق او پیوستگی رسم از کون و مکان یکبارگی باش حاضر خدمت جانانه را همچنان کو بود و دیاری نبود همچنان در ذات خود باشد که بود چون نماند خانه و خانه خدای در حور آن رتبه کن این خانه را کاریکو آن کند کو قادر است

کان شمرده گشته رد هوشید دست حرمی مهر او اندر ذهاب حشران سوی وی ارهشیا و مرص باشد امامش ر ادراك عمیق ران مقاصد ران مراتب ران شئون این تما قلب را از ما بحاس محلف شد نفسها در واردات کوست سهل الا قیاد و پس حوّل سهل باشد قلع و قمع بی عوس بعض دیگر بر مناسک قادرند نفس تا قربان شد در ارض قلب کش بود اندر حلت مشهر هست ریح سر که گاه آرد هجوم کرد لذت ها و شهوت ها حرام از منهای هستی رستگی یافت دل از هفت و پنج آواره کی وقت دیگر کن طواف خانه را در سپاس خلق و گفتاری نبود بست هیچ مثل یاری در وجود تو بیانی فرد و واحد در سرای ده حقیق صورت افسانه را عیب مارا ناظر است و ساز است



## سورة البقرة

عشق گوید ترک مغز و پوست کن  
گرجوی توفیق و عشق افرو سکنی  
هست گشتم چون تو گشتی هست باش  
من نگویم حام دیگر شایدم  
عاشق از حوید فرون میشایدش  
کر فضول آمد فصل عشق بود

خانه را خالی ز غیر دوست کن  
ماسوای خود زدل بیرون کنی  
هوشیاری نست حدت مست باش  
لایق از دانی فرستی زایدم  
این فضولی لازم عشق آیدش  
زان فرون جویش حق صدر گشود

گویم این باشد توفیق خدای  
من بودم بود من از بود تست  
مست بیرون کردی از میخانه ام  
این فرون حوئی هم اندرما ز تست  
حاک آدم حق عشق خود سرشت  
پس فضولی کر غایم در طلب

خواهد از او کس تانند در سرای  
هستم مفرع وجود و جود تست  
همچنین سر گرم آن بیبانه ام  
عفوکن گریب خودی افروده هست  
لاحرم این فصل بودش سر نوشت  
لازمه عشق است ی ترک ادب

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِنْحِمَامِ ٢٠١

واز مردمان کسیکه بشگفت آرد تور اکفارش در دکان دنیا و گوام آورد خدا بر آنچه در دل اوست و او شدید العداوت است

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ٢٠٢ وَإِذَا

و چون برگردد شاک کند در زمین مباد که در آن و ما بود کند کشت را و سل را و خدا دوست میدارد فساد را و چون

قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ ٢٠٣

گفته شود مرا و ابرهیر حدار انگیزد او را حجت گناهکاری پس س باشد او را جهم و هر آینه بد سری است

هست از مردم کسی کافوال او  
محدار را شاهد آرد در بیان  
باطن او را خدا داد که جست  
کشتها و سلها آن بد سرشت  
خواهد او سارده لاک از لغوین  
چونکه گویدش در هر از حدای  
عربی لرحق بود علم است و نور  
س بگیرد چهل عرت موی او

مراورا در رنگی آید عکو  
لیک فلش بست مهره بالنان  
در صبرش خرقاق و کذب بست  
چند دارد با کند باود ورشت  
بر خلاف آنچه خواهد رب دین  
گیرد او را چهل از سر تا پای  
عرت ناطل بود اندم و قصور  
بات دورج با گشاید روی او

میکنی از حسن گفارش عجب  
باطن او بر خلاف ظاهر است  
چونکه برگردد کند سعی از عباد  
کشتها بی کشش بود حد عشر  
دوست کی دارد حد هر گز فساد  
چهل یعنی آن چمهای خام  
آن همه عجز و حصوع آرد یقین  
پس بود کافی حجب از سرش

چون کند اظهار ایمان و طلب  
س شدید اندر عباد او در سراسر  
تا که اندر ارض اندازد فساد  
سلها که راید از وی صدائر  
تا نافساد آن دغل یابد مراد  
که بود در جاهلیت مستدام  
وین همه چهل و غرور و کروکین  
ور چمهای حاء آب ترش

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ ٢٠٤

واز مردمان آنکه میفروشد خودش را برای حسن خشودی خدا و خدا مهربانست بر بندگان

هم کسی از مردمان باشد که او  
این نشان شیر مردان حق است  
ترک میل خود کند از عقل چیست  
ای ملایک بر چنین مردان مرد  
رود هجا پشت او دشمن بدید  
گفت حق ما حزائیل آیا شما  
مر علی برجای احمد هفته است  
با ببید از چه معنی بوالبشر  
تا ببید آن رموز مخفی  
مر شما گفتید این سفک دماست  
صد هزاران خلق ریزد خونشان  
سهل باشد گر چنین آدم یکی  
او مرا اندر زمین باشد ولی  
جان و سر را تا نسازی خاک عشق

میفروشد نفس خود را مو نو  
که ارایش کار دین ما روقت  
تا رضای دوست سواند هست  
سجده ها از روی عشق آید و درد  
ور بهیش زهره ها بر تن درید  
خان خود سازید بر دیگر فدا  
ترک جان بر حفظ احمد گفته است  
گشت مسجود ملایک سر سر  
که نهان میبود در ذات صفی  
دور از اندیشه و آراء ماست  
عالم و آدم شود محزونشان  
در جهان پیدا شود دوران شکی  
گشت طاهر از علی ذات علی  
کی چو احمد بگذری ز افلاک عشق  
عارفان از کار او بردند بی

تا مگر حوید رضای ذوالحلال  
افکند حصم از خبو بر رویشان  
حای احمد آن رسول مقدای  
این چنین مردی رؤف و عا د است  
پس خدا شاید که باشد مهربان  
گفت بود در ملایک این و داد  
مر زمین از آسمان آید رو  
تابینند از چه رو آدم سراسر  
واکه گفتم با شما اندر زمین  
سجبر بودید کایسان آدمی  
تا بشر این خلق عالم سر بسر  
مر زمین آید رو وز من سلام  
هم بدینسانست رسم و راه عشق  
فقر خواهی شیوه تسلیم گیر  
بر رموز معرفت و اسرار وی

زین رضا حوئی بود خیر الرجال  
مقلب هر گز سگردد خوشان  
حفته اند از بهر حطش برفدای  
حیدر شیر افکن دریا دل است  
مر عادی این چنین با کز ه خان  
گفت حق پس در زمین بسدشاد  
فضل آدم تا سکو سید از او  
آفریش چون صدف او گوهر است  
خلق خواهم کرد خلقی رآب وطن  
خواهد آمد در زمین صاحب می  
خوشان ریزد ز بیع یکدگر  
مر علی گوید ما صد احرام  
تا اند کر محرمی بر شاه عشق  
از علی رسم فنا تعلیم گیر



## الجزو الثاني

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٠٥

ای آنکه گرویدید در آئید در صلح همگی و پیروی مکیدگامهای شیطان را بدرستی که او برای شما دشمنی است هویدا

فَإِنْ رَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٦ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ

پس اگر لریدید بعد آنکه آمد شمارا معجزها پس بدانید که خدا غالب درست کرد راست آیا انتظار میرند مگر اینکه

يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَفُصِّي الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٢٠٧ سَلْ بَنِي

باید ایشانرا خدا در سامانها از ابر و فرشتگان و حکم شد کار و سوی خدا بر مگردد کارها پرس پسران

إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

يعقوب را چند دادیم ایشانرا آیت روشن و هر که مبدل کند نعمت خدا را بعد آنکه آمد او را پس بدرستی که خدا سخت

الْعِقَابِ ٢٠٨ رُبَّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ

عقوت است آراسه شد ابرای آنکه کافر شدند در دنیای و سخریه کند ا کسانی که گرویدید و آنکه پرهیز بر ایشانند

بَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِعَمَرٍ حَسَابٍ ٢٠٩

روز قیامت و خدا روزی میدهد هر که امحوهد بیرون شماره

## در بیان راه راست که آن سلوك اصفياست

فطرة خود مصلح ما حو کنید  
بیست از اسلام و امانات شان  
که تورا کافی بود اسلام و دین  
سرکشندی آمدی در حشم و حنک  
تا بیداری که مشتاقان کمد  
آرد از وسواسان در اضطراب  
آدم آمد مطهر او در کمال  
که سی مرات وحه واحد است  
بیست مقصودش غیر از ذات حق  
خان او هرگز کج رفت از منان  
وان ولایت طورهارا جامع است  
و آنکه آمد مر شما را بیانات  
و آنچه با هر کس کند از بیک و بد  
وان ملایک همچنان با قر و نام  
حق تعالی آید از حکم و عید  
بر مخالف بی نامل بدرنگ  
که کسی تکذیب آیات و کتاب  
یا که سازش با عذاب و دردکن  
پس بدل کردند آنها از جحود  
بلکه خود عین حجیمند و عذاب  
وان فقیران لطیف باک خان  
کآن همه آزاد و ابدان در فحند  
کز چه نعمت گشت اندک یا مزید

سلم یعنی بر ولایت رو کنید  
بولای اولیا در هر زمان  
کرد و سواس اندر این دیو لعین  
این همان سجده است که روی بدرنگ  
گر تو اغیاری دیگرها محرمند  
کان شمارا دشمنی بود آشکار  
سجده باشد محض ذات دو الحلال  
من ران قدر آ الحق شاهد است  
سجده حق کرده از مرات حق  
آنکه بیداری نوتن بود آن نه جان  
نور هر دوری بطوری لامع است  
پس بفرید از شما بعد از نجات  
هم حکیم اندر همه افعال خود  
در منان سایانها از عمام  
منتظر یسی که بر قهر شدید  
وان قضی الامر آنکه گردد کار ننگ  
دین فروتر است تهدید و عذاب  
یا تحویش این نارسوزان سردکن  
آیت بین که از ما فصل بود  
در عقابند و شدید است این عقاب  
هششان سحریه بر ایما بیان  
اهل جت فوق اهل دوزخند  
غلش یعنی بکس نبود دیدید

حلمگی در سلم و بروی نگروید  
از ولایت وان بولی در ولایت  
سسی داخل در این دارالسرور  
گو بو دان ننگه ای تیره خان  
دجر مادی زیار حاکمی  
تا گردی پیرو آن راهرن  
عشق بندد راه و سواس ای فقیر  
پیش آن آینه ساحد یکسری  
گر نماید سجده مهر اندیش او  
حشم خابها بر حالش ناظر است  
لیک دارد در غایش صورها  
ز آفتاب از چشم داری رو مقاب  
بیست حیرت مانش در انقام  
کآید ایشانرا همانا کردگار  
حون سوی اوست برگشت امور  
آید ایسان بهر تحزب و عذاب  
بست حاجت هیچ بر ان گیرودار  
در عمل سوزیده بر دان دورخی  
تا چه دادیم آنکرا هر ا اعدال  
کان رهبرنده گان مکمل کرد  
دندگانی جهان ما کاسه  
فوق ایشانند روز رستخیز  
بجساب و کس بداند کز کجاست

ای گروه مؤمنان داخل شوید  
انرس اسلام و ایمان چاره بیست  
شاهرا تا دل یاری در حضور  
این ولایت چیست دیگر ای فلان  
کردی از ما محرمی یکسانگی  
گام شطاست این وسواس وطن  
کز چه باید بود در تمکین پیر  
بنی از ر آینه روی دلری  
بیست خود مسجود لیکن پش او  
نور احمد هر زمان ظاهر است  
تا انداقی بود در دورها  
روشها جلله باشد ر آفتاب  
پس بداید اوست غالب یا گرام  
میرید آیا مگر آن انتظار  
کارها نگدارده هم بالعصور  
وصف قهار است در معنی سبحان  
چون سوی او بود برگشت کار  
بیست از انکار محکم تر محی  
کن ز اسرائیلیان از ما سؤال  
و آنکه نعمتهای حق بدیل کرد  
شد ر بهر کافران آراسته  
و انکسان از راه قوی و تیز  
میدهد روری حدابر هر که خواست

## سورة البقرة

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

بودن مردمان گروهی تنها پس را نیکوخت خدا یغفران را مژده دهنده و سیم دهنده و فرو فرستاد با ایشان کتاب را براسی و درستی

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ

تا حکم کند میان مردمان در آنچه اختلاف کردند در آن و اختلاف نکردند در آن مگر آنانی که داده شدند بعد از آنچه آمد با ایشان را معجزها

بَعِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢١٠

از راه سرکشی می ایشان پس هدایت کرد خدا آنکس را که گرویدند و آنچه را اختلاف کردند در آن را حق فرما و او و حاد هدایت مکنده را که را می خواهد بسوی راه راست

مردمان بودند يك امت همه	اندر اول از ره فطرت همه	یا بطبعی یا بعد نوالش	اختلاف آنجا بود اندر نظر
پس شدند اندر طاعت مخلف	و از طریق دین واحد منحرف	داشت اهواء طایعت اقتضا	بر تشت یا که آن بود از قصا
هم قضا باشد بوفق مقتضی	مقتضی بود آنچه شد در ما مضی	حق تعالی هست در ضمع بشر	این خلاف از حلب نفع و دفع ضرر
مصلحت بود از پی شو و نما	این عناد و اختلاف و ماحرا	اسارا پس بر انگیراند حق	تا بخواهشاند بدین ما سبق
از خلاف و حقد معی بر وفاق	و از عداوت بر محبت و اتفاق	و از کثرت سوی وحدت رجعت است	و اندر این رجعت رحق سر رجعت است
پس بر ایشان گشت امت مختلف	فرقه در راه و قومی منحرف	آنچه بسفلون بدید از این رمه	بر ضناع خود بدی راسخ همه
روت اسعدادشان بکجا بساد	شد زیاد انکار و احجاف و عناد	و آنچه میکردند در حق اختلاف	رد بختها و حکم بی خلاف
بود اشا از حسد ها و از لحاح	میفرود آن حقدشان بر اعواح	و آنکه عنوی بود اندر فصل حوش	ماید ناقدی بر صغای اصل حوش
اندر اسعداد اول برقرار	پس هدایت یافتند از کردگار	سوی حق شد آن صفایشان رهبا	بی خلاف افرودشان صؤ و بها
گشت رایل اختلافات عظیم	داهل مسلک در صراط مستقیم	بود این تحقیق اگر بودی بهوش	لك بی نفسر طاهر دار گوش
گر چه هر جا بد مقام برجه	یا که تفسیر اندرین دهر همه	لك ان آیت بحقیق اقرب است	استدا گر شد بحقیق اسب است
امتی بودند واحد مردمان	از خدا بنگاه در اول رمان	بس فرساد انبیا را يك دل	بهر انداز و بشارت حق بخلق
هم نمود ارسال با ایشان کذاب	در میان مردمان با بر صواب	حکم حق جاری شود دور از خلاف	زاچه میکردند در آن اختلاف
میگردد اختلافی اندران	حرکاتی گامد از ایشان عیان	از حسد و از حور حجبها سی	حجت آرد بر خدا خز نا کسی
پس هدایت کرد آنان را خدای	که بایمان آمدند از حس رای	آنچه را کردند در آن اختلاف	ارحق اعنی هم ناذش بخلاف
	حق هدایت میکند آرا که حواس	بر صراط المستقیم و راه راست	

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ

یا پنداشتند که درمآئید بهشت را و چون آمد شمارا داستان آنانی که گذشتند پیش از شما رسد ایشان را سختی ها و صررها

و زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَنِ نَصْرَ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ٢١١ يَسْأَلُونَكَ

و از جای کنده شدند تا آنکه میگوید بر رسول و آنانی که گرویدند با او کی باشد یاری خدا آگاه باش که یاری خدا نزدیکست می پرسند تو را

مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَالَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا

که چه چیز انفاق نکند و آنچه را انفاق کردید از یکی پس از برای پدر و مادر و نزدیکان و ایام و حامدندان و راه گدیان و آنچه

تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ٢١٢

میکند از نیکی پس بدستی که خدا بدین داناست

میوان گردید داخل بر خنان  
گامدند از روی طاعت بشارین  
کاهل دین بودند از تحت ملول  
وقت یاری ارحق اعنی در پی است  
بر تشلی بد نه بر دید و گمان  
هم ریس از بعد عسر آگاه بود  
گر که باشد حرمی آن یا حوی  
بامش آمد در حد این السبل

روز خندق یافت این آیت زول  
با بامر گفت با یاران کی است  
اسکه میفرمود او با مؤمنان  
در حزع با مؤمنین همراه بود  
گو کنند اتفاق آنچه از سکوی  
و آنکه در ره مفسس است از هر قبیل  
حق باو دانا بود از حزه و کل

رج و سحی فقر و بیماری تمام  
داشتند انواع سختی متصل  
خواهد آمد چونکه آید بوبتش  
اسطار بصرت و فبح از خداست  
کان چه باشد یاچه مقدار اعمال  
و ان پیمان و مساکین زاهل دین  
و آنچه بیکوئی کسید اندر سل

یا گمان کردید حز با امجان  
تا نیاید آنچنان در راه دین  
میرسید از بهر ایشان مسدام  
در ترزل بودشان از خصم دل  
گشته نزدیک آن زمان بصرتش  
در حقیقت این سنا و دعاست  
از نومیرسند ز اتفاق اهل مال  
هست بهر والدین و اقربین

## الجزو الثاني

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ<sup>٢١٣</sup> وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ

بوشه شد بر شما کاردار و آن مشقت است برای شما و شاید اینکه ما خوش دارید چیزی را و آن بهتر است برای شما و شاید

أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ<sup>٢١٤</sup>

اینکه دوست دارید چیزی را و آن بدست برای شما و خدا میداند و شما نمیدانید

بر شما نوشته شد حکم قتل اگر چه باشد شاق آن بهر رجال بس بود چیزی که میدارد بدوست لک از بهر شما شری دو دوست حق تعالی داد او را نه شما چیست علم خلق با علم خدا

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفَرٌ بِهِ

میرسد تورا از ماه حرام کاردار در آن کجاست و در آن سرگشت و وارد شدن از راه خدا و نخواست بدو

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ

و مسجد حرام و بیرون کردن اهلیس از آن بزرگتر است از کشتن و فتنه بزرگتر است از کشتن و همیشه

يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْدُدْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتٍ وَهُوَ

کاردار از میکند شمارا تا اینکه برگرداند شمارا از دین خود اگر توانائی داشته باشد و هر که برگردد از شما از دین خود پس ببرد و او

كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>٢١٥</sup>

کافر است پس آن گروه ناچیز میشود کردارشان در دنیا و آخرت و آن گروهید یاران آتش ایشان در آن جاودان

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ

بدین سبب که آنانکه گرویدند و آنانکه هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا آن گروه امید دارند رحمت خدا را

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ<sup>٢١٦</sup>

و خدا آمرزنده مهربان است

رود بعدش بد رحب شهر حرام در زمان بر در رسول پاك چپ بهر تحقیق از رسول پاك دین مابین از راه است و کفران با کفر بالعیان فتنه از قتل است اگر بالعیان آن در قتل حصر می معظم تراست بر شما با کار بس گیرند تنگ پس ببرد کافر است و مشرک خالدين باشد یعنی جاودان کی شود آن خلق شوم از وی جدا نیست لایق دانی از حال و مقام جنگ با نفس دنی با لافاق واعظم آن از جنگ با نفس وجود کرده اند آن قوم هجرت از دیار که غفورا است و رحیم او بر عید

رود آخر از حمادی بد نام مشرکان رفتند بر ایزاد و عیب یا که پرسیدند آنرا مسلمین گو بزد ماست آن دسی کبر یعنی اخراج مسلمانان از آن در رحب قتل از چه ذب اکبر است دست نکشد از حدال و قتل و جنگ از شما برگشت از دین و یکی اهل نارد آن جماعت و اندران هستی او با که میباشد بجا همچنانکه قتل در شهر حرام وقت جمیع بحق امریست شاق فتنه باشد کفر و شرک اندر وجود و اسکه آورده است ایمان را اختیار از خدا دارند رحمتها امید

مردی اندر راه ناهل شرک و غدر در میباشان بود قبل حصر می حصر مرا وین بود دور از نظام از نو در شهر حرام اندر مقال اکبر است اخراج اهلیش از حرام در بدر کزدید ایشانرا نام با نکرد اندان از راه دین اهل ایمان را بود و ارتداد در دو دنیا خوار و بد حالش همه هسی او چونکه خلق شوم اوست کرجوی داری سر اندر اک و هوش سوی حق باشد جهاد نفس خام اکبر است اخراج ایشان از مکان بیش افعالی که شرک از وی یکست این جماعت راست رحمت در نهاد

مسلمین کشند بش از حدت بدر اولین قنای که واقع شد همی اگر چه رو کشند در شهر حرام آمد ان آیت که در سند از قتال همچنین است الحرام از هر مقام یا بود آن مه اعظم کر مقام بر شما را میکشد از حقد و کین تا مگر ملجأ نباید از عباد میشود تا بود اعمالش همه جاودان در نار بودن از چه روست لک بی تأویل آیت دار گوش در بوحه یا که استغراق تام قوه های روحی اهل قلب دان کر کشید او را شما بس اندکست هم سودید از یقین در ره جهاد

## سورة البقرة

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِّنْ نَّفْعِهِمَا

میرسدورا از شراب و قمار بگو در آنها گناه بزرگست و منعمتها از برای مردمان و گناه آنها بیشتر است از نفع ایشان

وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۚ قُلِ الْغَفْوُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ۚ ۲۱۸ فِي الدُّنْيَا

و میرسد از تو که چه بجز انفاق کردند بگو گذشت همچنین طاهر میسار حددا برای شما آیتها را تا شاید شما فکر نکنید در دنیا

وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ ۚ ۲۱۹ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

و آخرت و میرسدورا از ایام بگو بصلاح آوردن مرایشارا هراست و اگر آمیزش کنید ایشانرا پس برادران شما بید و خدا میداند

الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعَمَّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۚ ۲۲۰

مفسد کننده را از اصلاح کننده و اگر میخواست خدا هر آینه در رنج مبادحت شمارا بدرستی که خدا غالب در سگارا است

از تو میرسد از حرم و قمار	گو بود در این دو حرم بشمار	حرم و مسر را گناهی دان کبر	مردمان را بود سعی کثیر
ایشان پیش از بیک از فغان	سعی دارد عاقل اندر رفعتان	هر چه آرد سکر هراست آن مگر	از عاب یا سر یا چیز دیگر
عقل را رایل کندگان اگر است	عقل چون شد آدمی لجم و دست	لجم و ده فاسد شود در ساعی	حون بداری جان چه سودار صوری
رفت عقل از حرم و مالت از قمار	بس گزند مرد مجرد رین دوعار	مع این دو اسعاث شهوة است	ایک مهر غفلت داش آفت است
آن بکاهد از حرد گر محرمی	وین فراید بر طمع در هر دمی	گفت ران ائمش ز نفع افرو بود	تا سحوة ائمه افسر چون بود
حق ندارد از تو نفعی در نظر	بر تو بر گردد مال مع و ضر	گوئی آخر بوبه خواهم کرد من	آرمان که بیست دیگر تات و بن
از تو میرسد از ما یفقون	گرچه میباشد کسیم اعاق و چون	کو که اعاق است عمواعی رمال	آچه باشد زائد از قوت عبال
حق نماید بر شما روشن چینی	آیت خود با کید اندیشه رین	از تو میرسد از یدین در صلاح	گو بود اصلاحشان حیر و فلاح
بیس لارم برمش از حال بیم	حرکه گوئیم ایست از مال یقیم	با شما اینام احواسد و دوست	بر صلاح آوردن ایشانرا نکوست
مالشان را آمیزش از سارید جمع	بیک باشد بی فساد و احدو طمع	حق تعالی از صلاح و از فساد	آگهست و داد اسرار عباد
کر طمع باشد با ایام یار	یا بوجه بک و تعطیم شعار	بر شما و روحا سی حق بدرک	میکرفی از یدین کار تسک
	با شود از کارشان یکباره دور	پس عریاست و حکم او در امور	

وَلَا تَسْكُبُوا الْمُشْرَكَاتِ حَتَّى يُؤْمَنَّ وَلَآ اِمَّةٌ مُّؤَمَّةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ ۚ وَلَا تُنْكِحُوا

و نکاح مکید رهای مشرکه را تا اینکه بگروند و هر آینه کبر مؤمه هراست از مشرکه و اگر چه عجب شما را و نکاح مکید

الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَدُّ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ ۚ ۲۲۱ اُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

کافرارا تا آنکه بگروند و هر آینه سده و من هراست از مشرک و اگر چه عجب شما را آسکروه میخواند سوی آتش

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِآذَنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۚ ۲۲۲ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ

و خدا میخواند سوی بهشت و آمرزش بفرمان او و طاهر میکند ایشانرا برای مردمان تا شاید شما یاد آوری کنید و میرسدورا از

الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ ۖ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ

حیض بگو او بداست پس کنار محوید زنانرا در حیض و نزدیک مشوید ایشانرا تا آنکه پاک شوند پس چون پاک شوند پس بارید ایشانرا

مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ۚ ۲۲۳

از هر جا که امر کند شما را خدا بدرستی که خدا دوست میدارد توبه کندگارا و دوست میدارد پاکیزگارا

بر شما بود نکاح مشرکات	جرکه ایام آورد از التفات	آن زبان مؤمه پس بهترند	مشرکات از چه بنیکونی سرند
پس عجب دارید گرچه زین مقال	زانکه ایان اهل مالد و جمال	مشرکین را هم نساء مؤمه	باورد اندر نکاح مفه
عبد مؤمن به ز عبد مشرکست	گرچه زین در مال و حسن او اندک است	هم شما دارید زین معی عجب	زانکه ایشان اهل نامد و سب
این کسان خوانند سوی ازتان	حق بسوی جنت و گلزار تان	خواست آمرزش ره زید و عمرو	در مقام اذن خود یعنی که امر

آشکارا کرد آياتش بناس  
بهر بیرون بردن اسلامیان  
گفت داری هیچ ترویج قبول  
گشت مارل آیت لا تسکعوا  
هم زیاری گوست ما اغیار یار  
آسکه آیش او بود حرکیش تو  
ار زبان در حبششان باشد دور  
دوست دارد حق اگر باشید س  
ماکه خود بیست و غافل حاس اس  
کی شود این خود بسدی از تودور  
اندکی بر حال خود گر سگری  
ظاهرانرا دوست میدارد حدا  
در زمین فکرست از هر جهت  
تعم ربرد عارف اندر حای ررع  
تعم معنی کارد آجا کی کمی  
مهره مهرش دهی ماری شود  
در چین ارضی که ایستش صفت

تا بیاد آرند او را در سیاس  
حوادث او را یکنفری از مشرکان  
گفت آری لک نا اذن رسول  
یار خون ببوند گردد ما عدو  
در گذرکان مهره دارد در هر مار  
کی شود هر گر بست خویش بو  
پاک ما گردند زان عیب و نفور  
تا ثمان از ذب و پاکان از دس  
دوری از وی حوی با بر ایست  
راصی را ما دانی در حضور  
مفعول گردی شوی از خود ری  
ظاهر اس آن کیر خودی گردد حدا  
ر امر حق کاربد تعم معرف  
به تعانی گوست دور اندر حد شرع  
همچو آن ارسد این مردم سی  
قدر افزایش غداری شود  
حفظل آرد از جم معرفت

بود مر قد پهلوانی بی بدیل  
که او در جاهلیت مدوست بود  
چونکه رجعت کرد او اندر هفت  
از منافع ای اخی مستور ناش  
پاک باشد از عاق از دامش  
از تو میرسد احوال محبس  
بس حو مآئید آنا را بخواست  
گر بررسی مرد کی حایس شود  
خوی خود بن گریبان گردد نکس  
آن مریها علامتهای است  
بس مآب عجز رو تطهر کی  
پاک حو گشتی و شسی آن وری  
روند از ارس وجودت لاله ها  
در زمینی که کند ریخت تاه  
تعم گل کاری در آن خار آورد  
راه سناش گیرد کمرهی  
در زمین پاک تعم مهر ریز

شد بیکه ز امر پیغمبر مکسبل  
روی بروی مهر ترویجی سود  
این سخن با سبد لولاک گفت  
شهرها از صحت او دور باش  
نا توانار است او حه سود از دشمنش  
گو که آن اذی است و نا کیرا قیص  
شاید از وجهیکه امر است و رواست  
نفس دون وقتی که بیرایس شود  
سی او را چون دن حایس بحس  
که خو خون رحامه و اعصای تست  
بونه تنوی بدست بر صحن  
مدهدت ره نبود مردان حق  
چون خودت روت ران غساله ها  
شوره زارست و بروید زان گیاه  
فهر زاو داری طمع عار آورد  
خود بگنجن کرده سگش شهی  
که بود از خث و آلاش تبر

نَسَاءُ وَكُمْ حَرْبٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنِّي شُنَّكُمْ وَ قَدِّمُوا لَأَنفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ

زبان شما گشت زارید برای شما پس مآئید گشت زاربان راه را که خواهد و مقدمه دارید برای خود هان و بهره زید حدار و بداید ای که شما

مُلاَقَوْهُ وَ تَبَيَّرَ الْمُؤْمِنِينَ ۲۲۴ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلَحُوا بَيْنَ-

ملافا کسده اید او را و مرده گردید کارا و مگرداید حدار دست آویز برای سوگندهان که یکی کید و بهره زید و صلاح آورید میان

النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۲۵ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ

مردمان و خدا شوا ی داناست تنگید دشمارا خدا به یهوده در سوگندهان و لیکن میگرد دشمارا آنچه کس کرده

قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۲۲۶

دلهای شما و خدا آمرزنده بردبار است

آن زبان حرشد از بهر شما  
چونکه قوامی و داری احیار  
از رهی روکه باشد سگلاح  
غول یعنی آن صفات ما پسند  
رو مکن در راه معنی بر قفا  
چون کنی رو بر قفاره سد شود  
هست ما ششم دلیل اختیار  
فطرتش تا باز جبود در قول  
کس ندارد ره بسر ما سبق  
میگرداید دست آویز هم  
خورده بد سوگند شخصی نامدار  
کی خورد سوگند هرگز بخردی  
حق نگبرد مر شما را از کرم  
هرچه ابدل بگردد بی قصد نیست

نفس را بر خلق و خوی یک دار  
تسک ناید بر تو اقلیم فراح  
که فد دان نفس اندر صد گزند  
که به گردد تو را سل وفا  
نفس رهرو دور از مقصد شود  
مر بورا بر نفس در هر فعل و کار  
شاد باشد از محاسن یا ملول  
جز که بهره زید با داش ز حق  
حق تعالی را بسوگند و قسم  
که نگرده داخل او اندر سکار  
ترك نیکی تا کسد در موردی  
بر بین لغو هیچ از یش و کم  
حق بود آگاه کورا قصد نیست

از رهی او را بر گر آدمی  
رفته اند از آره ارباب عقول  
هرچه خواهی در زمین نفس خویش  
سلهای ذک اخلاق نکوست  
ناز تا آئی که بنائیش راه  
گر تخت ساری او را آن شود  
از شما یشی است در اعمال خیر  
در ملاقاتش بنیکوئی یقین  
که کشد از بر و تقوی دست باز  
زان یکی اصلاح بین الناس بود  
بشود حق هرچه گویند از مجاز  
لیک گیرد آنچه بر دل های خویش  
حق غفور اغنی که آمرزده است

کست دن نفس حول راجبا  
تا بقند در کف ساحرمی  
شوند کس اندر آن ره پاک غول  
تعم بیکری ریز کاید سک یش  
که تو را زان درد و عالم آبروست  
گشته ضایع خلق و ادراکت باه  
ور بردش بخشی از مردان شود  
خیر آری پیش خبر آید بسیر  
بس بشارت هاست بهر مؤمنین  
یا ز اصلاح خلاق در جواز  
آمد این آیت که لغواست این عهد  
بر ضمایر هم بود دانای راز  
کسب کردید آن ز حاصل های خویش  
در عقوات برد بار از بنده است

## سورة البقرة

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٢٢٧

مرا آنکه دور باشند از دناشان انتظار چهار ماه پس اگر باز آید پس در سبکه خدا آمرزیده مهر ناست

آنکه دور باشند هم	از زمان خوش از روی قسم	مر زمانا هست حد انتظار	چار ماه اندر حدائی در قرار
وطی ایشانست اندر اعتدال	چار ماه نام حد اعترا	مبجورد سوگند مردی از غصب	نا از اصراری و شد عرلب طلب
که باید در نکم با نسا	باشد این یا از غصت یا از رضا	پس کند برگشت مروی ست بهم	حق بچشد کو غفور است و رحیم
ور که مدت مقصی گردید و نار	جمع او نارن شد در اهرار	ناید الرامش نمودن بر رجوع	هم دهد که ناره در حال وقوع
یا دهد بر وجه الزامش طلاق	ور نماید امساع او از فراق	حسن و بدش و احب آید در حرا	که نماید یا رجوع او نارها

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢٨ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَرْبِضْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ

و اگر اراده کید طلاق را پس در سبکه خدا شوای دناست و زمان طلاق داده شده انتظار مبرند بخودشان سه صهر و حلال بست

لَهُنَّ أَنْ يَكُنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ

مرا ایشانرا ای که پوشید آنچه را که آورد خدا در رهاهای ایشان اگر بوده باشد که ایمان آورند بعدا و رور آخر و شوهرهاشان سرا و از ترید

بَرَدْنَهُنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ

بناز آوردشان در این اگر اراده کنند اصلاح را و مرا ایشانرا راست ماسد آنچه ایشان است بیکی و مردان راست ایشان مردهها

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٢٩ الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيعُ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ

و خدا غالب درست کار است طلاق دو بار است پس نگهداشتن بیکی نارها کردن بحوی و حلال بست برای شما که

تَأْخُذُوا بِمِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ

نگیرید از آنچه داده شد ایشانرا چیزی مگر آنکه ترسد آنکه نرند داشته باشد حدهای خدا پس اگر ترسیدید که نرند دارید حدهای خدا را

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٢٣٠

پس نیست گناهی بر آند و تاد آنچه داده درن بدان است حدهای خدا پس در مگردید آن را و هر که در گذشت حدهای خدا پس آن گروه ایشانند سکران

ور در این مدت کید قصد طلاق	لغت را با قصد باید امساق	شود حق هر چه گفت او بر زبان	هم بود دانا با سرار بهان
و آنچه دادستد ایشانرا طلاق	بر سه صهر است انتظارش در سباق	هم روا سود کند از مکسم	آنچه حقشان آفرید اندر رحم
حمل یا حیض است آن در نزد عقل	همچین وارد شده ز اخار و نقل	گفت صادق فرس آمد بر سا	حیص و طهر و حمل از حکم قضا
آن بهان دارد بازو از رجوع	باز ماند و ایست صلم اندر وقوع	یا از آنکه آن ولد را بر خلاف	منتب بر غیر ساد و از گراف
وین پس اندر جاهلیت رسم بود	میکند زن بهی خلاق و دود	کاین عمل سود نکو اندر یقین	گر که برحق مؤمنند و یوم دین
ور که برگردند سوی شوهران	بهرشان اولی ترید از دیگران	شوهران هم گر که باز آوردشان	هست اصلح تا نکودارندشان
هم بر ایشانست مثل آنچه هست	بهر ایشان از سکونی در شست	این ر العاط عجیب آمد بسی	پس نصیح است از سکوفهمد کسی
گفت هر یکی که داری در نظر	از کسی بیکست یاداشش مگر	حق زن بر مرد جبود روشن است	مثل آهم حق شوهر بردن است
چشم بیکی دارد او از شوهرش	هم بیکی بود ناید یا ورش	مثل آنچه ر او بدل دارد امید	دهد او را وان مزیدش را مزید
هست مردانرا بر ایشان فصلها	در جهاد و علمها و عقها	غیر از اینها در دو صد چیز دیگر	زد آن کوراست سمیز و طر
حق بود غالب بوجه عزتش	تا چه باشد مقصی یا حکمتش	مر تانست آن طلاق اعنی دوبار	که بر حعت باشد او را اختیار
پس بیکی داشتن زن را نگاه	یا رها کردن بحوی یا گواه	چیزی از گیرید دایشان بی سؤال	بر شما بود بوجهی آن حلال
ز آنچه یعنی خود بایشان داده اید	از حقوق از عاقل و آزاده اید	جز ندارند آن حدود حق بیای	زن تعدی کرد و گوید ماسرای
بهر مرد و زن معین شد حدود	ناشه است ارزن تجاوز زن نمود	پس برسد از شما اندر بنای	می بدارید آن حدود حق بیای
پس برایشان نیست جرمی گرفتار	زن دهد تا گردد از شوهر جدا	وا گدارد حق خود یعنی برید	تا شود مطلق زوی بر رج و درد
این حدود حق بود بر وجه شرع	در سایه دان گذشت از اصل و فرع	حد در ایس موقع که بر صد حکمت است	عه و خلغ و طلاق و رحمت است
در کتاب فقه شرح هر یکی	بین است از علم داری اندکی	ایقدر ها لازم تفسیر بود	ی بیان فقه در تصویر بود

## الجزو الثاني

ما ۴ درمیدان کس تاریخ رخس | ای فقیه ارشد خطا مارا بخش | با سگری کینه در دل با فقیر | من از آن خرمن نغواهم يك شعير  
ورکسی نگذشت وقتی زاین حدود | طالم است و برسم دارد وجود

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا

پس اگر طلاق دهدش پس حلال نیست مرا و را بعد از آن تا آنکه نکاح کند | حتی حزاو | پس اگر طلاق داد او را پس نیست گناهی بر آنها که برگردند

إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۚ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَنَ

اگر کان داشته باشد که بریابد حد های حدار و ندان این است حد های خدا | که بیان میکند آرا برای قومیکه میداند و چون که طلاق دادید بر ما پس رسد بآحر

أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ

مدتشان پس نگاهدارید ایشانرا بحوبی یا سردید ایشانرا بنیکی | و نگاه مدارید ایشانرا از زرا ضرر | تا تعدی نکند و کسیکه نکند

ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ

این را پس بحقیق سم کرد خود را و نگیرید آیتهای حدارا | استهزاء و بیادارید نعمت حدارا | بر خودتان و مرفرسد بر شما | از شما

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۚ

کتاب و حکمت بد میدهد شما را و بر هر چه حدارا و ندانید که خدا همه چیز داناست

پس سه بار ارداد مرد او را طلاق	بیشتر دیگر حلال او در وثاق	حر که آرد در نکاحش دیگری	و ان کند حر او قول شوهری
پس روی گیرد طلاق آنگه رواست	گر بوی آرد رجوع او گر که حواس	ایست حد های خدا گردگان	باشد این دارید بر پا تا که آن
میدهد تصلیل حق بی اقطاع	بهر آن قومیکه دارد اصلاع	چون شما بدهد رها را طلاق	پس رسد مدت بآخر بی عاق
یا سکه داریدشان بیکو و حوب	یا رها سازیدشان تا که از دئوب	به سکه دارید از وجه ضرر	نکند این حر تنک خلقی بدسر
بر بعدی گر سکه داریدشان	تا ر خوی بد بیاریدشان	یا که ماند از معاش و از ولد	و رشاط و عشرت این ظلم است و بد
هر که این کرد اوستم بر حوش کرد	ناچه حق نامید ظلم اندش کرد	گر کسی باداش آن سد بعس	تا برك او را است بر خود شوروش
هم نگیرید آیت الله را بهرو	یاد اعامش کند از عضو عضو	بعد نعمها که داد او بیجسار	نعمت دیگر فرستاد از کتاب
و ان شمارا حکمت است و وعظ و وعظ	از بد و نک و بسند و ناپسند	با برهنزد و دادید اینکه او	بر همه چیز است دانا مو سو

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْ بَيْنَهُمْ

و چون طلاق دادید بر ما پس رسد مدت خودشان را پس مع میکند ایشانرا که نکاح کند شوهرشان را هرگاه رضای هم روید میانشان

بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ آرْكَمُ لَكُمْ وَ

بیکو این بد داده میشود و آنکه باشد از شما ایماں میآورد خدا و روز آخر این شمارا پاکیزه تراست برای شما و

أَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۚ

چون رها کردید رها را و گشت	پاک تر	و خدا میداند و شما نمیدانید	مدت آخر یعنی آن مدت گذشت
دارشان باید ندارید از نکاح	گر بود ران ست بر یا برتری	هر دو هم بر یکدیگر راضی شود	پس بود دور این چنین مع از فلاح
یعنی از خواهد روح دیگری	دان رسد بر حان و بر ایتان گرد	ایست بدحق را و کومؤمن است	فارغ از اندیشه ماضی شود
مع ایشانست در دین ناپسند	که میداند و میداند خدا	آگست از که اسرار وجود	بر خدا و روز آخر موقن است
این بود ازکی و اطهر بر شما			کآن تعالف وین تعالف آنچه بود

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ

و مادران که شیر میدهند فرزندان خود را در دو سال تمامه | برای آنکه بخواهد که تمام کند شیر دادن را و بر یکیکه مولود مرا و راست روزیشان

وَ كَسَوْتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تَكْلَفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعُهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةٌ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلُهُ

و پوششان بحوبی تکلیف کرده شود نفسی را مگر با اندازه آن تا ضرر رساید به شود مادری بفرزندش | و نه آنکه مولود مرا و راست بفرزندش

## سورة البقرة

وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَ فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ

ویر وارث است مانند این پس اگر بخواهد از شیر گرفتن را از روی خوشنودی از آنها مشورت پس بست باکی بر آن و اگر اراده کنید که بدایه بدهد فرزندان را پس بست باکی بر شما چون کردن بید آنچه را داده شدید بیکی ویر بیزید خدا را

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۲۲۴

و بدایه که خدا آنچه میکند بباست

<p>مادران باید که می بدهد شیر هست بر مولود له یعنی پدر بهر آنکه شیر بدهد بر ولد و در مطلق دست آن زن بر سریر بست سکنی روا از هیچ رو نیست هم بر مادری کر غیظ است هست بر میراث بر ماند ان همچنان کر والدیش میرسد یعنی از او را باشد والدین مشورت آن هردو بر احسان کنند و در که میخواهد غیر از مادرش چونکه سپارد بر حکم و حوب</p>	<p>با دو سال اولاد خود را ناگزیر رفق و یوشش مادر را حوش حق دیگر بست او را در سد بهره خود گیرد آن بی بهر شیر بر کسی الا بقدر وسع او برک فرزندی کند گیرد غصب کر میرد آن صبی بر ناگهان فقه بهر رشد هر دم بر میرد وارث است آنکس که هست اقرب بعضی بر رضای یکدیگر با آن کند شیر بدهد آن ولد را یکسرش حق اسرع صاع را آرید خوب هر عمل که میکند از ناگزیر</p>	<p>کامل آمد این رصاعت تا دو سال ایست حکم مادری کورا طلاق رفق و یوشش بدهد بر طفل شیر فقه هم بر قدر معرفت و وس بی رسانید از بیاید و پدر تا ریای وارد آمد بر رصع یعنی آن مالی که بر روی راحم است بعد از آن هر کس بر آن طفل اقرب است پس اگر خواهد گیرندش ز شیر بیستان کر بر فصل آمده صلاح بر شما سود گاهی اندر این می پرهیزید و داید اینکه حق هست حق بر حر و بر کلش نصیر</p>	<p>کر همی خواهید یابد کان کمال داده باشد مردوست اندر وثاق شایدش مرد از عی است ارفقیر بی بقدر آنکه دن دارد هوس مادر را بهر فرزندش ضرر از پدر و اندر این باشد شنیع میرسد بر والدین این شایع است آنکه ذی حق تر هم اولی و اسباب است زود تر از حد خود یا آنکه دیر بیست ایشارا باخیرش جناح مانع ام هر چه باشد بالیقین هست بنا بر فعال ما خلق</p>
---	--	--	--

وَالَّذِينَ يُنَوِّقُونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَرْبِضْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ

و آنکه وفات میکند از شما و و امیکندارند حفاها را اسطارسرد بخودشان چهار ماه و ده رود پس چون برسند

أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۲۲۵ وَلَا جُنَاحَ

مدرشارا پس بست گاهی بر شما در آنچه کرد در خودشان بیکی و خدا بدایه میکند آگاه است و بست گاهی

عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ

بر شما در آنچه بکنایه خردادیم بدین درخواستی زبان یا پهار داشتید در خودتان دانست خدا که شما را و نداشته یاد کند ایشارا

وَلَكِنْ لَا تُؤَاخِذُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا ۲۲۶ وَلَا تَعْرُزُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ

ولیکن وعده نمیدهد ایشارا پهار را مکر آنکه بگویند گفتاری بگو و قصد میکند بسن نکاح را تا اینکه رسد

الْكِتَابِ أَجَلَهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۲۲۷

کتاب مدت او و بدایه که خدا میداد آنچه را که در نفسهای شما است پس حذر کنید و بدایه که خدا آمرزنده و دربار است

<p>و آنکسایکه بپیرد از شما شد چو مدت نیست جرمی بی طول نیست جرمی با کدایت گر شما حقتالی آگه است از رازها جز که گویند آنچه معروفست و خوش</p>	<p>حفتا مانند از ایشان بجا شوهر دیگر نمایند از قبول گفتگو باهم کنید از خطها زود یاد آرید زنان دمسازها زاستماعش روی کس بود ترش</p>	<p>چاره دارند و ده روز از قرار این علامتهای حق در ره بود یا که اندر نفس خود پنهان کنید وعده در سر لیک با ایشان خطاست آنچه یعنی قابل تشکیک نیست</p>	<p>بر نفوس خود بیکی انتظار حق بر آنچه میکند آگه بود تا پنهان خطه نسوان کنند کآن بسی اقرب نفعش و اقتر است بر غلط یا تهمی نزدیک نیست</p>
--	---	--	--



## الجزو الثاني

عزم جایز نیست بر عقد نکاح می بدانید اینکه میداند خدا آنکه باشد مسحق صد عقاب

در زمان عده کآن نمود مباح مر شما را چیست تا درنفسها بخشد از حلقش نگردد مرشتاب

تا رسد از بهر آن زن نامه اش پس برسید و ندانید آشکار تا بحق بر گردد و نکو شود

پاك گردد از مكاره جامه اش كوشت آمرزنده و هم بردبار ترك غير او كند با او شود

### مناجات

ای خدا ما را فصل خود بخش گر که نکدشتیم ما از فعل دشت گر سرشت ماست بد بکوش کن ما فقیریم از دوصد ره ای غنی از تو نامد غیر نیکی در عیان من همان حاکم که بودم در جست پس بهر گامی نمرود گر بیم هوش دادی پس دای و چشم و گوش عقل هم بگانه رین ادراک بود تا که داد یا که ششاد گشت تا که با معلول ربط علت است این عدمها که هست آورده یک قلم رد عالم و افلاک شد خاک را چون راه دادی داندا کی مقدر بود عصیان بهر کس ناب رحمت باش هر دم نار بر

حلم کن گذر زمشتی بدسرشت خانه ور گلخن بود میوش کن از غمی بهر فقیر است ایمنی وزمن الا رشی و سهو زیان خاک چنود تا بود کج یا درست عفو کن از من که حر خاکی بیم خاک پستی را که بود از خود جوش زانکه ذات از تعقل پاك بود دل شان باید رسر اقدست یا که آهم بست صرف وحدست بست خز بر روی هسی پرده خاک لاشی، لایق لولاك شد لك میدان در رحم ما نما ور که بود از بهر رحمت بود و بس مر که کاران بلند آوار بر

ور خطای ما گذشت از حد بخش صورت منقوس را محبوب کرد خود کن کایجاد ما از جود بود آن تودانی که نداری مثل و حفت که بودی خلقت ما رآب و حاك سهو و سقم و اسکار و اعوجاج گر نمانی مستجاب آئین تست پای دام مار از پا تا به من کز حه شد عقل از حیات واسطه وین منافی نیست ما قدس دات بست موصوفی دگر یا واصفی ظاهر آمد رای نقاش از قلم یا که او را ره بران درگاه بود وز تو بخشش بود اگر تقدیر بود ناب رحمت مر که کاران گنود حام بخشاش خورد از کورت

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مِمَّا مَوْهُنَ عَلَى الْمَوْسِعِ

بست گاهی بر شما اگر طلاق دادید زار امانا که مس نکرده اید ایشان را امانا قرار کرده باشد ایشان را مهری بر حور داری ایشان بر هر که و انکر است

قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ۲۳۸ وَ إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ

اندازه اش و بر هر که نکدست است اندازه اش بر حور داری نیکی حقرا بر بیکو کاران و اگر طلاق دادید ایشان را بش از آنکه

تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ قَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا قَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ

مس کنید ایشان را و بتحقیق که و اح کرده بر شما را ایشان را مهری پس نیم آنچه معین کردید مگر اینکه بخشید یا بخشید دست اوست سن

النِّكَاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۲۳۹

نکاح و اگر بخشید نزدیک تر است بر بهیز کار و بر او را موش مکیب احسان را میان خودتان بدرسی که خدا با آنچه نمکند بینا است

نیست جرمی در طلاق از بهر کس بهره ور سازیدشان ادمال خود آنکه خواهد تا بکونی خود کند ور که می بدهد ایشانرا طلاق نصف آنچه بر شما آن فرس بود مهر خود را بهر نفی و اکذاشت ور که از وی نگذرند آن اسباب است

گر دهم از و اح دانا کرده مس موسع و مقتر قدر حال خود کار فرس و مستحب بیکو کند بشر از دحل رد اعاق حر که بخش آن بجاره یا رحود که امیدی هیچ از آن شوهر داشت هم بدانش هم تقوی اقرب است میباید آنچه از مرا و بیر

یا که دادید آنچه عین فرس بود از متاعی کآن بود معروف و حق چیست معروف آنکه را احاف نیست بر شما از حقشان بود آنچه فرس و اگدارد یعنی آنرا ذی حقش و اگدارد ما هم او را شوهرش هم فرامش تا باشد فضل ما حق بر اعمال شما باشد بصیر

بر شما از مهر نسوان قرص بود واجب آمد محسنرا ان نسق اندر او تقیر یا اسراف بست کرد میباید ادا مانند قرص تا نکاهد از رواج و روشش که بدست اوست عقد و منظرش در میانان وان بها و بذلها

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ۲۴۰ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا

نگاهداری کنید بر نمازها و نماز میانه و برپا شوید بر ای خدا دست بدعا برداشته گان پس اگر ترسیدید پس یاد گان و سواران

## سورة البقرة

فَإِذَا آمَنْتُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ <sup>٢٤١</sup> وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ

پس چون این شد پس یاد بارید خدایا همچنانکه آموخت شمارا آنچه که ننویدید که بداید و آنکسانکه وفات میکنند از شما و اوا میکندارد

أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا

حقهارا وصیتی مرحقتهاشان را بهره تا سال بدون بیرون کردن پس اگر بیرون روند پس بیست باکی مرشما در آنچه

فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ <sup>٢٤٢</sup> وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ وَالْمَعْرُوفُ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ <sup>٢٤٣</sup>

کردند در خودشان از یکی و خدا غالب درست کردار است و مطلق داده شده از بهره ایست بکی راستی بربرهیزکاران

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ <sup>٢٤٤</sup>

همچین ظاهر میکند خدا رای شما آیتهایش را تا شاید شمارا بداند عقل

### در بیان نماز پنجگانه خاصه نماز وسطی

حفظ باید کرد آداب نماز	خاصه وسطی را که دارد امتیاز	هم بنا باشید حق را قائم	ایستد اعی برعماش چنین
قوالها در وسط باشد مختلف	تا نعل خاص کبود معرف	وسط باشد رد صوفی ذکر قلب	که از او انواع غفلتهاست سلب
جمعه را دارد اهل ذکر یاس	شد در او جمعیت ذکر و حواس	وان نماز وسط در نصف النهار	مکی از جمعیت است و وصل یار
وسط ازان گفتند کاشیا هر کدام	خون رسد اندر وسط گردند نام	همچو شمس اندر میان آسمان	یا قمر در سقه هر مه عیان
آن نماز وسط هم در اعتدال	خاص باشد تا هم عبدالکمال	ور برسید از قعود و از قیام	راحل و راکب نمائید اهتمام
یعنی از دره بود خوف و حشر	از برای قائمین اندر سمر	یا پیاده یا سواره بر فرس	راکم و ساجد شوید هر نفس
در صفات و ذات او گردید مات	حق تحقیق این بود اندر صلوة	پس حواریانی شوند اندر مکان	ذکر او گویند با قلب و لسان
همچنانکه بر شما آموخت باد	آچه را دانا ننوید از بار	و آنکسانیکه نمیرد از شما	حقها مانند ز ایشان در سرا
پس وصت مسایید آن رحال	که نماد رن بجایه تا سال	مقه و کسوه بگیرد بی ستم	خارج از مسکن میگردد یکقدم
پس اگر رفتند بیرون زان خروج	بر شما نبود گشاهی در فروع	راچه کردند آن زمان بر نفس خود	وان بود معروف و خوش در شرب و ود
حق عزراست اغنی او را عجز نیست	قدرتش بر کل اشیا مسبوت	هم حکیم است آچه یعنی در صدور	آباداری هست هیچ او را قصور
حکمت حق کرد چون صورت قبول	شد کتاب و شرع و احکام عقول	بود هر حا حکم او بر حکمتی	کز رهی وارد نباید غلنی
تا بودانی حکمت ناموس را	یابی از عقل آیت محسوس را	هست بسوان مطبق را متاع	بهره و بر خورد بگو و انتفاع
آچه معروفست و حق بر مقین	احباط ایست رد شرع و دین	مکند آیات خود را خلق بیان	مر بیاید آن دور عقل و حان

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ

آنا میکردی سوی آنکه بیرون رفتند از خانه هاشان و ایشان هزاران و دوداد برس مرگ پس گفت مرایشان را خدا و بیداد پس رنده کردایشان را

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَئِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ <sup>٢٤٥</sup> وَقَالُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَعْلَمُوا

بدرستی که خدا هر آینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکند و کارزار کبید در راه خدا و بداد

سَمِيعٌ عَلِيمٌ <sup>٢٤٦</sup>

شنوای دانا است

در بیان کسانی که خارج شدند از ترس

إِنَّ اللَّهَ

که خدا

موت از دید خود و تحقیق آنکه مراد موت آزاد نیست نه اضطرابی و قصه

عزیر علیه السلام

یا ندیدی آن کسان یشمار || که بیرون رفتند از دار و دیار || الفها بودند چون باران و برک || خارج از مسکن شدند از بیم مرگ ||  
 بوده اند آتوم ز اسرائیلیان || وارد ایشان گشته ز اخبار و بیان || گفتشان پس حق ببرید آن تمام || در زمان مردند بر کوی و مقام ||

بعد مردن دادشان پس حق حیوة  
فضاها از حق بود بر مردمان  
گشته از دار طبیعت در بدر  
امر شد پس تا بموت اختار  
فانی اندر وحدت ذاتی شدند  
نیست مستعد بنزد اهل سیر  
تا دران یابد حیات سرمدی  
تا بکلی گردد از تن بی نیاز  
تا بساحل آید این کشتی فرود  
ما ندایم آنچه حق مطلب است  
شاید ارم جسم حاکی خاک شد  
پس چه ناک اهرسی پاینده اش  
دین بیان عقل را ابا بموده است  
میکند قدرت بر آنچه حایز است  
مر نه این خاک سیه معدوم بود  
ست این ز یحیاد اول معتبر  
سروچهر خود بدانی چون توهیج  
گر بخواهی سطری اوطومار حویش  
هر چه از من بشوی و ر غر من  
این ز خود بسی است یا از غفلتی  
ور رغفلت باشد آن خود رایش  
رج خود را یافت پوید بر علاج  
نفس بر تو راه داشسته است  
بکرمان فارغ مناش از گبرو دار  
راه حق روشن بر است از مهر و ماه  
گر بدرسی غالب آید دشت  
دست معنی مر شما را در فرار  
خضم آید از بی و غالب شود  
زندگی بسکت اما فی عار  
حق سمع است آنچه گویند آشکار

خواست چون حزقیل از سلطان ذات  
شاگر اغلب بیستند اندر نهان  
ار بلای غفلت و ریح دگر  
می ببرد آن جماعت در فرار  
وز حیوة معوی سر بر زدند  
کاین بود مقصود از قصه عریر  
از فانی خود بذات سرمدی  
قالب انداد صحرای مجار  
روح صاحب دل شود کامل شهود  
داد آن کو خالق رور و شبست  
بعد از آهم رنده و چالاک شد  
بعد مردن باز سارد زنده اش  
بهر انطال ساسج موده است  
نی که اورا حرای امری عاجز است  
ور کمالات شش محروم بود  
قدرت از داری یقی در دادگر  
حشر کلی را چه دانی در سیح  
سر محشر حمله را دانی در پیش  
چر دیگر همی آرای بی سخن  
گر ر خود بیستی است باشد آفتی  
میتوان شاید بفهم اهرایش  
رجحان بود که از ریح مزاج  
عقل داشتمد ارات حسه است  
ناعدو کن ما توانی کار دار  
از دلایل حود دلیلی بهر راه  
نکشد اندر خاک و حون روشنست  
بعد بیرون رفتن از شهر و دیار  
عار و ذلت را خود این موجب شود  
هیچ عاری نیست بد بر از فرار  
می بوشد از ثبات و از قرار

زنده گشتند از دعای او همه  
آن جماعت طالبان حضرتند  
هست ایشانرا حذر از موت جهل  
جلگی گشتند فانی از ذوات  
وان بقای عارف از بعد فناست  
گشت از موت اطمینی بر حذر  
دامر حق چون بست بار از ملک تن  
در همی قالب کسد تکبیل روح  
دیگر او را بست بر بن احتیاج  
ای بسا داش که او نادانی است  
مر نه اول جسم آدم خاک بود  
صد هرازان بار اگر میرد عریر  
یا که حق بود اراده اش مرگزاف  
آچه در پرده عدم شد مخفی  
حق چنین کردش که بیسی ای حکم  
عود ما در حشر دیگر بین است  
هردمی اندر و حودت محشر است  
حفت کت پای حرد لرزیده است  
چر دیگر هم همی ای عریر  
آمی بود ر خود بینی  
اینقدر کایست او را عقل و فهم  
ناله کن چندانکه بنوای حق  
اندکی در چهل حویش اندیشه کن  
قتل او واجب بر است اندر سبیل  
در قال نفس دوز مرده اش  
گوید از برهانی از نادانی است  
در جهاد اعظم ثبات چاره است  
یش بر دشمن نمودن علت است  
یکتن ثابت نه از صد نفس و الف  
هم بر اسرار نهان باشد علیم

گشت ذایل زان جماعت و همه  
که برون از خانمان کثرتند  
مرده آن باشد که این گیرد بسهل  
زان تجلی که برایشان شد ذوات  
زنده حاوید در عین بقاست  
حق باو آموحت پس موت دگر  
باز روح آید باصلاح بدن  
در فوج از فلک باجراست روح  
واگذاری این طبعیت وین مزاج  
عقل میلافد که این برهانی است  
حق بقدرت دادش این فصل و نمود  
زنده در حالش کسد خلاق خبر  
تا کند همسک سوزن کوه قاف  
عود او حایز نداند فلسفی  
بس جهنم ادریده شد عظم ردم  
گر بوجو هوش را بدانی ممکن است  
در گفت از سک و بدها دفریست  
بر فادن دمدم از رنده اس  
چون عیادی ست هجت در نمر  
فهم و بافهمی است او را درد سر  
که بهمیدستش از فهم سهم  
کو ر جهل باز گرداند ورق  
حاره آن دیو دشمن پشه کن  
را که در انبات راه آری دلیل  
خوف مرگ از سر به پنهان و فاش  
گوئیل مرهان خود این برهانیست  
خوف و وحشت موجب آواره گی است  
سالم از مای حیوت ذلتست  
که شود اندک روگردان بخل  
که قوی حالد با دارید بیم

مَنْ ذِي الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ

کست آنکسکه وام دهد خدا را وامی نکو پس دوچندان نکند آرا را ای اوست دوچندان بسیار و خدا نمیکرد و میگشاید

وَإِلَيْهِ

و بسوی او

در بیان یقرض الله و نکته قبض و بسط

تَرْجَعُونَ ٢٤٧

باز میگردد

گیرد افزون هر که او افزون دهد  
وصفها را در عمل سازد بدل  
وسعت آید بر شما ز اندازه بش  
سط دیدی دان که پاداش عطاست  
کاین بود پاداش آن خوفیکه داد  
دان که آن دل برهوانی بسنه است  
اینست از ترك مواساتی براه  
جله را در باب اگر داری بکار

وام نکو این بود ما چون دهد  
ما شما همراه باشد در عمل  
ور که ما او خود و بذل آید پیش  
نفس دیدی سر آن جو کنز کجاست  
گوید این از چیست نارد هیچ یاد  
هست قضی کآن بدل پیوسته است  
هم بود قضی که آید گاه گاه  
هم وجوه شفقت آمد بی شمار

بر خدا از نفس و مال اندر جهاد  
ناچه باشد قبض و بسط کردگار  
قبض آید منقلب گردد خصال  
ار نو باشد هر چه آید در نمود  
خود بداند سر آن خوف و الم  
ناچه باشد قدر آن بر مولوی  
نسب فارغ ز اشتغال و پیشه  
گر ز ترك شفقتی باشد بد است

یقرض الله یعنی آسکو وام داد  
هریکی را حق عوس بدهد هرا  
بجل اگر با او کسد از حان و مال  
ناچه باشد قدر بجل و قدر خود  
درد باشد دایم اندر خوف و غم  
همچنین دان نفس و بسط معنوی  
دارد از دنیا بدل اندیشه  
ناچه باشد آن شقوقش بیجداست

## سورة البقرة

چون یکی از مهرهات خسته شد یا دو تن بودند با هم در نزاع زشت گفتی یا سخن بر بیوا سخت تر از جله شک بر رهبر است	راحت از ترك عبادت بسته شد داشتی داصلحشان رنج و صداع همچنین دان قصها را جا بجا خاصه گر آن اغلب است و اکثر است	قبض دیگر آنکه بر صاحب عبال کبر یا دانسته کردی بر کسی بست ممکن کآن تمام آید گفت این چنین علت شان رانده گی است	در عبادت آمد امساکت ر مال یا ندادی درهمی بر مفلسی یابد آنکش جان بود با عقل جفت قبض سود خیرگی و مانده گی است
--	---	---	--

### در بیان بسط و علت آن

همچنین دان بسطها را در فون علتش ای جان رضای رهبر است علت دیگر که اصل علت است از زمین جنگالها را کنده است بست هیچش در دوکون آلاشی یا بشیری ران دیار آمد دگر آن منم که قامت از هر حم حم است نفخه آمد حیره روح شد کوه و صحرا جلّه شد خرم هشت روی گیتی از سیم آن همه این هماسان دیم رحماست خان راه او دهد از آمد او بورا جان از ره اکرام داد خاصه گر گوید که بر من وام ده داده برگی مسرد باغ و بهار خود او کرده که خان وام بو داد سالکی را کاندراو عریق بست منفصل ورشد هم آن دارد سب گر بگوید صموه گردد بارها در گذر رس ماحرا تفسر کو	آن یکی اندک بود دیگر فزون کآن بعدمت غافل از پاوراست دل زدیا کمدن اندر خدمت است نفس مرده عقل وحاش رده است هم به بند راحتی و آساشی سوی کعبان بوی یار آمد دگر اندر این بیت العزن یارم غم است بر دل ابواسدگر معوج شد خار و خسها سرو و سبل در سرشت بور در بوراست و جان در جان همه کافریش را بر حمت بان است همدم پیغمبر صاحب دمید ف بعنوان عوس یا وام داد در عوس میجاہ گیر این جام ده نیم حاک را عوس یابد هرا چون بخواهد گوید این خود است و داد هیچ سسطی بهتر از توفیق بست بی سب گر باشد آن داک العجب اوفند از برده بیرون رارها	بسطها کآن حاربت و متصل علت دیگر بود اکل حلال ملك دنیا باشد اندر کش او موبویش رسه اربوستگی است نادی آمد باغ حام ناده شد آنکه او کم کرده فردندی کجاست شادباش ای دل که آمد بوی دوست هر کجا ویراه بود آناد گشت هر علیی یافت از علت شفا حاصلیت رفت و دور خاتم است بعثه کامد اذان کاشاه بود یقرص الله بهر اهل صورتست چوسکه خواهد وام خود تسلیم کن چوسکه وقت رحمت آید سوی من خود کن ریز آنچه داری در رهش بسطها کاند رعت مشهودست چون بحق توفیق باشد در صراط علت هر قص و سسطی را صفی هر کسی پیدا شود انداده اش	وارد آید از خفای جان بدل کز حرام آید بدل قبض و ملال کتمتر از حاشاک ره دریش او بی خال ارستگی و رستگی است شهر عشق اروی پراز آوازه شد باشد از عشقش بدل بدی کجاست اینکه می آید سیم کوی اوست هر گرفتاری زسد آزاد گشت هر خلیلی را رسد از و صفا صاحب دور احمد کامل دم است مستی ما دان می و میجاہ بود جان بجاان وام دادن حجلست بی عوس یا منی تقدیم کن آنکه حامی داده گیرد حوی من خان عاریت بر سر درگوش قدر ترك بعل و اخذ جودست متصل شد رهرو را را اسباط بك داد بك دارد مختفی وان بهر دم شرکهای تازه اش رآل اسرائیل در تقریر کو
--	---	---	---

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ ائْتِنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ

آیا نیگری سوی گروهی از پسران یعقوب بعد از موسی آگاه که گفتند میبغیریم را که مرا بشار را بود را بکبر برای ما پادشاهی که کاردار کنیم

فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي

در راه خدا گفت آیا باشید شما اگر نوشته شد بر شما کارزار که کارزار نکنید گفتند و چیست ما را که کاردار کنیم در

سَبِيلِ اللَّهِ وَتَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَابْنَانَا قَلَمَّا كُنِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ

راه خدا و بتعقیق که بیرون شدیم ما از جاهای خود و فرزندانمان پس چون نوشته شد بر ایشان کارزار برگشتند مگر اندکی از ایشان و خدا

عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۲۴۸

دانا است به ستمکاران

مر ندیدی قوم اسرائیل را در ره حق کارزار اولیتر است مرو را گفتند ما را چیست کو	بعد موسی از بی تجلیل را چون فزون ما را سپاه و لشکر است کز قتل خصم گردانیم رو	پر بی خویش گفتند آشکار گفت نزدیکید آیا بی سؤال زانکه جباران ز اولاد و دیار	بهر ما کن پادشاهی بر قرار که نوشته بر شما گردد قتال دور مان کردند ایسان خوار و زار
---	--	--	--

## الجزو الثاني

پس برایشان چون قتال افتاد فرض جنگ حصاران ز شمعون گشت عرض زان بگرداندند رو جز اندکی از دو صد برجا نهاد الا یکی بود حق دانا که ایشان طالبند

و قَالَ لَهُمْ نَبِيَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ

وگفت مرایشان را پیغمبرشان بدرستی که خدا تحقیق برانگیخت برایشما طالوت را پادشاه گفتند چگونه باشد مر او را پادشاهی بر ما و ما

أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ

سزاوار بریم پادشاهی را او داده شده فراختر از مال گفت بدرستی که خدا برگزید او را بر شما و افزود او را گشادگی در دانایی

وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٤٩

و بدن و خدا میدهد پادشاهی هر که را خواهد و خدا وسعت دهنده دانا است

### در بیان طالوت و پادشاهی او و تابوت سکنه

آن پسر گفشان را امر اله	بر شما طالوت آمد پادشاه	آمد اندر حدل کو از کجا	گشت بر ما پادشاه بر باروا
ما شاهی زو یقی لا یقریم	او ندارد مال و ما از وی سریم	حق داد از مال و ملکش و سعی	تا که شاهی را سزد تا قدرتی
گفت او را بر شما حق برگزید	در وی افزونی دعلم و جسم دید	البی اس او ارده علم و حسد	کی برد حر جاهلی بروی حسد
هر که را خواهد خدا شاهی دهد	و ان در وی تنم و آگاهی دهد	را که ذات حق و وسیع الرحمة است	داد از کسرا مناسب وسعت است

و قَالَ لَهُمْ نَبِيَّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ

وگفت مرایشان را پیغمبرشان بدرستی که نشانی پادشاهی او آنست که باید شما را تابوت که در او است آرام از پروردگاران و و مانده از آنچه گذاشت

آل مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأَكْمَلُ إِنَّ كُنْتُمْ مِّن مِّمَّنْ ٢٥٠

آل موسی و آل هرون بر میدارندش فرشتگان بدرستی که در این هر آینه شاه است برای شما اگر باشید که و بدگال

گفت شمعون قوم را کادرشان	بهر او تابوت آید ز آسمان	بر شما شاه از خدا طالوت شد	آیت شاهش مر تابوت شد
اندر آن باشد سکه استوار	که بماند از آل موسی یادگار	بیگم او را ملائک حاملند	که بمعجز صبرت از حق عاجلند
باشد اندر وی شایبها یقین	گر شما باشید هیچ از مؤمنین	بوده آن تابوت موسی در سق	کش سبب افکند مادر دامن حق
بس معظم بد در اسرائیلیان	زاو تبرک می بحسد این و آن	وقت رحلت موسی آن الواح را	وضع در وی کرد مر معراج را
واچیه را آثار حوت داشت او	و ان میان قوم خود نگذاشت او	حفظ کرد از آن وصیت پوشش	تا برد در کار برد موقعش
بود اندر قوم محفوظ از تلف	حمه میکردند رو کس شرف	بعد از ان شد خوار ز مردمیان	آلت و اسباب لعب کودکان
از میان قوم پس مفقود شد	بهر طالوت آرمای موجود شد	یا بردند از میان اعدائشان	را به گردید و دشت آرایشان
آن عمامت قدر و قوت یامند	رح را بر و بهشان بر یافتند	تا بر اسرائیلیان غالب شدند	سروران از سرکشان هار شدند
فرقه گفتند هم راهل خبر	آمد آن تابوت بهر بوالشر	بود در وی صورت پیغمبران	تا موسی و آتش آمد زان سران
چون راودان قوم استخفاف شد	گشت مفقود ایشان باصاف شد	چونکه شاهی داد حق طالوت را	کرد نازل بهر او تابوت را

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ

پس چون جدا شد طالوت بالشکرهاش گفت بدرستی که خدا آزمایش کند شما را بچونمی پس هر آنکه آشامد از آن پس نیست از من و آنکه

يَطْعَمُهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ

نحسب آنرا پس بدرستی که او از منست مگر آنکه بردارد کمی را بدستش پس آشامدند از آن مگر اندکی از ایشان پس چون گذشت آنرا او و آنانکه

آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَم مِّن

گرویدند با او گفتند طاقت نیست ما را امروز بجالوت و لشکرهاش گفتند آنانکه گمان میکردند که ایشان دیدار کنند خدا را بسا از

## سورة البقرة

فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ٢٥١

گروه اندک که غالب شد گروه بسیار را بفرمان خدا و خدا ماشکیا یا راست

پس چو شد طالوت پیدا نا خنود نست از من هر که زان-بیر آشد پس بجوردم از وی الا اندکی هر چه خورد بدان عطش افزودشان مرو را گفتند گر چه ایمنی است وانکسا که بودشان علم و طر کشته گر گشتم مغز از پوست نه گر شکدائی کسد ارباب دین	فصل یعنی خارج از جائیکه بود و نمن است آن کز عطش بیاب شد سبندو ده نا سه بود آن بیشکی کرد حق از حبش خود مردودشان لیک نا حالوت ما را ناب نیست طشان میبود بر فتح و طمر ار حیوة خوش لقای دوست نه	آشکارا گشت اندر راه نهر زان باید خورد سیر الا کفی وانکه از آن آب سیوریر شدند وانچه کم بودند و نا طالوت مع بدل خان سهل است لیکن نزدند بودشان بر نفس خود پند ارتبر هم عجب بود گر او باشد طهر	گفت حق این امتحانی بد جهر مرد صابر شاید اردرد صفی در عدد همداد و شش الف آمدند واقف از اسرار عمر من قم ما کیم و لشکر او بعدد که نداریم از قضای حق گریز حبش اندک غالب آید بر کثیر در دو عالم حق بود ما صابرین
--	---	--	--

وَلَمَّا بَرَّرُوا لِحَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انْصَرْنَا

و چون بر ارشد مر حالوت را و لشکرهایش گفتند پروردگار ما و پروریر ما شکدائی را و ثبات ندار باهای ما را و یاری ده ما را

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ٢٥٢

بر قوم کافران

پس جو مر حالوتیان ظاهر شدند حق احابت کرد اسد عایشان شد چون ثبات عزم و هم واحد مهم	در تقابل ثبات و صابر شدند صبر و نصرت داد بر اعدایشان	نصرت از حق حواسد اندر غرا آن احابت بر ثبات عزم بود	در سپاه کفر از بهر حزا عزم ثابت مهزم کرد آن خنود خصم بر ناچار گردد منهزم
---	---	---	--

فَهَزَّوْهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَمَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَيْهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْلَا

پس گر برانداش از فرمان خدا و گشت داود جالوت را و داد او را خدا پادشاهی و حکمت و آموخت او را آنچه میخواست و اگر نباشد

دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ٢٥٣

دفع خدا مردم را ناره ناره هر آینه تاه میشد زمین و لکن خدا صاحب فضل است بر جهانیان



### در ثبات عزم



مهزم گشتند آن قوم درشت صوفنی بشتت وقتی در حنه گفت من این در بطاعت میزم در رمان شد نار مر وی ناها حق تعالی بعض مردم را بعض	در رمان حالوت ترا داود گشت کرد اندر از سها حوصله رشته طاعت بود مر کردم ران ثبات عزم و زان آدابها کر نکردنی دفع فاسد بود ارس	آن سکیه باشد این صبر و ثبات هاتفی گفتش که این سور و گدار میزم در و این بود محمود تر ملك و حکمت گشت بر داود راست لیک دو فصل است حق مر عالمین	هر گرا خواهد دهد سلطان ذات در گداران در سگردد بر تو بار خواه گردد نار یا مسدود تر حق بر او آموخت علمی را که خواست محبت دی شد نشاط فرودین
---	---	---	--

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ٢٥٤

اینست آیهای خدا که میخوانیم آرا بر تو براستی و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگان

اینست آیتهای حق خوانیم ما || بر تو از بهر علامت هر کجا || تا خبر یابی ز حال دیگران || چون تو بر تحقیقی از پیغمبران

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى

این فرستادگان را از یادت می دادیم بعض ایشان را بر بعض از ایشان کسی است که سخن کرد خدا را و بلند کرد پاره ایشان را درجه ها و دادیم عیسی

## الجزو الثالث

ابن مَرْيَمَ الْبَنَاتِ وَآيْدَانَهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

پسر مریم را معجزها و قوت دادیم او را بروح پاکیزه و اگر بخواهد خدا کارزار نمیکردند آنانکه بعد از ایشان از بعد آنچه

جَاءَتْهُمْ الْبَنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنْ

آمد ایشان را معجزها ولیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی است که گروید و ایشان کسی است که کافر شد و اگر میخواست خدا کارزار نمیکردند ولیکن

اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۲۰۰

خدا میکند آنچه اراده کند

بود و رفت یافت زاو مصی بنام  
خاصه بر عیسی بن مریم بنات  
کس نکردی زان جماعت کارزار  
فرقه هم سرکش و کافر شدند  
خواست یعنی آنچه قدرت رواست  
در جهان واقع شد یکسو خلاف  
داد آن خود کز حرد معذوریست  
که قدر فهم عامه گو سخن

هست زانسان آنکه ناحق در کلام  
بر نشان دادیم از تأیید ذات  
بعد ایشان خواستی ور کردگار  
فرقه را ایشان نمایان آمدند  
حق تعالی میکند الی آنچه خواست  
پس چو اندر قدرش بود گراف  
در گذشتیم پس سخن دسوریست  
مگرد الی آنکه مدانی من

آنکه آخر باشد اصل اول است  
امرو پیش تا اند در عالم است  
یافت از تأیید قدسی اسطغس  
محض گشتند لیکن از جهات  
کس نکردی هم باشد گیر و دار  
داشت افعال اقضا با حکمتش  
اختلافی و نه کی در وحدت  
لعل معنی گو بنام اندر مدحش

این رسل بعضی ذمعی افضل است  
وان بی امد است و خاتم است  
تقویت داد پیش از روح القدس  
بعد از ان گامد بر ایشان معجزات  
و رخدا میخواست ایشان کارزار  
بر گزاهه بیست علم و قدرش  
این تحالف ز اختلاف کثرت است  
و آنکه معذوریست بر حالش محش

### جذبه

دود باز آیم سخن گونه کسم  
هیچ حرمی باشد از شود تنم  
بیشتر گو حد نه بهر مت بود  
را نه ها در ت تراود از لب  
زان خون و ت هوز آشفته است  
گوید ار که هوشاری کشی است  
یا که مسم یا که هنگام تب است  
لحظه رین کش مکش فارغ بیم  
همچو مار از غم بجود پیچده  
اصل درد و اصل درمان ار که جاست  
داشی ت یا بهاه بود و فن  
تا بس درد بازت حمامه را  
دل کن تا بیش فروری دهیم

بی نامل گر تراود از لم  
گفتهای بیش ازایت ست بود  
من همخواهم که تا گیرد ست  
گفته گر حرمی دمستی گفته است  
ست گوید هر چه گان ناگفتی است  
ست در من گاهگاه این اغلب است  
رور و شب ایسان گرفتار ویم  
یا ازان گسو شکستی دیده  
حال من دای پریشان ار که جاست  
تا کون در خواب میگمی سخن  
گر نگوئی بار دارم علامه را  
هر زمان ار هر چه کت روزی دهیم

را چه نامل گویدم باشم خوش  
زان بود گر خوشد از لب مطلبی  
تا بنامد این حسان در اشیاء  
تا نایم بار کوی بهوش بود  
راستی را ست بهر او حرج  
چون رود تب میگردد ران گفته است  
نوت دیوانگی و ماتم است  
یا بهجران مانده ناشی در شنش  
کرده ناراج از نگاهی خواه ات  
وقت تفسیر است روز آمد بلند  
آن مگو که عقل اروی قاصراست  
با حلیق نوت ممدستی است

من بر ایتم خود دم ارا که دم  
گویم آرا که مرا گوید بگوش  
گاه گاهی گیرد از عشقم تبی  
چون بهوش آئی دگر در عدر حواه  
این چون و تب بی رو بوش بود  
گر که محم یا مریمی گفت کج  
دارد اندر کسم درسوز و تب  
چون تب و مسمی شود کم تا ن کم است  
هیچ جام از خورده ناشی از لش  
یا که هیچ آن بر گس مستانه ات  
نک مرا گوید لب از اسرار مد  
نک بهوش آفت حفظ طاهر است  
صبح شدی وقت حمام و مسمی است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَعْثُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ

ای آنانکه گرویدید افاق کیدار آنچه روز بیکرد شمارا پیش از آنکه باید روزی که باشد یعنی در آن و دوستی و شفاعتی

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۲۰۱

و کافران ایشانند ستمکاران

هر یکی را صد عوس آماده است  
غیر فعلی کوست شایع یا شنیع  
بود آن و همی پری در شیشه بیست

گر نهد از رزقه کوداده است  
اندر آن به دوست باشد به شفع  
حاصلی در دست جز اندیشه نیست

پشه ساید است ره رداق را  
که باشد هیچ سودی زین و آن  
که ندیدد از وجود الا عدم

ای گروه مؤمنین اتفاق را  
پیش از ان کاید شمارا روز آن  
کرده اند آن کافران بر خودستم

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي

خداست که نیست خدائی جز او زنده پاینده است نمیکرد او را نیکی و خواب مرا و راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمینست کیست آنانکه

يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ

شفاعت بکنند و مرداو مکر بفرمان او میداند آنچه میان دستهای ایشانست و آنچه پس ایشانست و احاطه نمیکند بچیزی از دانش او مگر آنچه خواست

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٢٥٧

وسعت یافه کرسی او آسمانها و زمین و گران نیست اورا نگهداری آنها و او بلند مرتبه و بزرگست



## در تحقیق آیه الکرسی



بی بار ارکل موجودات خویش دارد ادر ذات خود پایدگی و زوحد او وجود ما سواي لازم ذاش حیوة و قدرتست و شراب زندگانی مست شد نوم از این تعبیر باشد درمقال که سیاه و بیره نمود روشن است که ندارد راه دروی سهو و نوم در مراج آمد ر راحت لاعلاج وان ممانی با حیوة لم یزل که بکل ماسوی قیوم اوست رد او الا ناذن او تمام یا که همچون سایهای کسگره حرکه حورشیدش بگرداند بدور هم باستقلال خود قوام ظل روشن از نور ظهور واحدند یافت زاو امداد هستی متصل میرسد در هر مقام امدادها سوی حیوان یافت رفعت ارباب فرقا باشد پس از نزدیک دور چون شجر شد بهراوی حاصل است پس مدد هر جا رسد بر قابلی کز دُخویش هم آگاه نیست همچنین دان رتبا را در بهاد یا که بر چیزی از ان علم بسیط بخشد آگاهی کسیرا دروحو وین مسافای بود پس ما نظم تمام بخشدار خواهد بکس پروردگار و در وجودش هر وجود آمد بود بیست ممکن گر بوحثت موقی

حی و قیوم است ادر ذات خویش هستی محس است و عین زندگی رده است او و زوحد خود پیا هستی حق عین قیومت است هر چه هست انهمی او هست شد غفلت و سنان بود دروی محال و ربه بود وصف شمس آن این است کرد حق زان وصف خویش ادر هر قوم یا که غالب نداشتش طبع و مراج بوم شد همدست موت ادر مثل قائم بالذات در مفهوم اوست زین حلاق کست قادر بر کلام جمله اشیا چون نقاط دایره ضفره بود سایه را از حد و طور حور بود در نور بحتی مستقل پس حقایق ظل نور واحدند جز ناذن شمس کورا کرده ظل جمله را بر قدر استعدادها پس شود ادر بشر قوت و حیوة بیست یکسان آمران ب در ظهور آن مدد که لازم اورا در کل است بیست ممکن هم ندارد حاصلی خواهد ادر امداد عالی راه بیست چون سکون بر حاک و حشش بهر ناد کس نداشت بیست بر چیزی محیط حرکه خواهد هیچ علام القنوب گر کس از عدلش گشتی بهره یاب کارها میبود مختل در نظام نابد در نظم تمام آنرا نکار زانکه باشد علم حق عین وجود پس احاطه بر وجود ممکن

بر رستش غیر او موجود نیست که نداشت رده و پاییده است هست یعنی هستش عین حیوة با نینداری رطوبت جز و است جمله در حوی وجود ممکنات پاک ادران کاندک شود در ذات و شس که بودند آگاه ارشان وجود بیست حاجت ادر این معنی دلیل که حوش عارضی و زدیکر است بیست ممکن بهر او این واردات کو بود بر پا بدات خود یقین که بقیومت ذاش بیست ناشوی این رحوف و اضطراب و ز ره هستی بر آن حد قاعده هر یکی در حد خود دارد نمود گشت موجود آنچه شد دردم همه بی تکلم باشد او را بی حیوة کان ندارد بهر ممکن حصروحد ناشود سر سز و گردد بار و هر کجا نوعی مدد خواهد بقل بیست حاجت تاهمور است او نهال که بود مستلزم ادراک و عقل فیض دانی از حشش ارزانی است بدو آنچه بهره رشی لازم است آنچه در پیش است و ان کاید ریبی کس بشی اندک از معلوم او کرچه بودش داده حلاق محب هم خواصش ما کند دروی علاج هست لازم علم ادر جستجو کس بداد علم چیزی را تمام نیست خالی هیچ موجودی ذوی

آعدادیکه جز او معلود بیست بر رستش ذات اوزییده است آن حیوة آمدورا زاوصاف ذات آب چون گفنی رطوبت در بی است گشت جاری آب دریای حیوة زنده اشیا بروید و او بوش نفی و م ادر بهر فهم عامه بود بلکه باشد بیره گی را او مرال این حوادث و روحودی در خور است پس کسی کو عین ذاشش حیوة زوست بریا این سموات و زمین هست او را آنچه در ارس و سموات معنی من ذالادی یشفع بیست هر یکی در رسته خود واقعه همچین اطلال خورشید وجود نور هستی یافت بر عالم همه ظل بود در ذات ذی ظل و محو مات اذن بیستی اتصالات مدد دانه می خواهد مدد در حاک در رفته رفته ما که گردد روح و نقل آن مدد کور است حاجت در کمال دانه پس گر آن مدد خواهد بقل قابلی کو در مقام دانی است آنکه بر رب اشیا عالم است داد آن علام غیب اسرار شیء بیست آگاه یعنی ادر جستجو ما خواص ممکنات آید پدید یا چه باشد هر گاهی را مراج پس بقدر آنچه بر معلوم او بی باندازه احاطه که بنام بلکه در هستی است او خود عین شیء



تَمَثِيلٌ



چون مثل شرطست در فهم مقال بیست بر کس منکشف بگفتگو ما کجا دانی وجودش را مقام

علب آن شکل و رنگ و طعم و بو بر خواصش نیستی آگاه تمام

هم بر سک و رؤیت و خاصیتی یک اثر زاو یافتی ما اختصاص

تا بفهمی با تو گویم یک مثال یک گلی بینی بشکل و هیئتی جز که از صد گونه تأثیر و خواص



## الجزو الثالث

لیک این تحقیق در نزد خواص آنچه راجع خواست در تنظیم تام هرچه بود آن مقتضی با مشیت هست اینها تا تو زاو یگانه علم الاسماست کشف از این مقام بعد از آن الا بهما شاء است و بس نفس کلیه است کرسی کاندرا آن هرچه آمد در ظهور از مشیت هم محیط او برسموات و زمین مصطفی کز عرش و فرش آگاه بود همچنانکه شاق بر مهر منیر ضو را هم حق دهد بر آفتاب گر بحفظ قطره دریا شد سبب ذره را خورشید سبب این طاهر است هرچه او را هست نامی انوحد کی بود حفظ نری سنگین بر آب کوست بر اشیا بذات خود علی فهم علت در خور معلول نیست

نا تمام است و ندارد اختصاص عین او در علم ثابت شد تمام گشت موجود از کون حکمتش چون دومی شد محرم آن خانه که شد اشیا کشف بر آدم تمام غیر او در علم ذاتش نیست کس مندرج باشد زمین و آسمان گشت محفوظ اندر آن اروسعتش وانچه باشد در مان آن و این قلب مؤمن را بعرض الله ستود بست حل ضو این باشد نظیر هم نماید حفظ دروی ضو و تاب باز قطره حفظ خود خواهد نرب لی که خور بر حفظ ذره قادر است باشد اندر تحت حفظ حق بود یا که حفظ ضو بهر آفتاب علت ایجاد و بر کل معنی عقل خود داد که این معقول نیست

این بود الا بهما شاء بی قصور پس زمین علم آمد در شهود اینهمه گفتیم در سیر نظر چون دومی برخواست هیچ آگاهی لایحیطون باعتبار کثرت است خواست تا واحد بود او در وجود کرسی آمد در لغت عرش صغیر صورت آن گر که جوئی از مثال روح اول وانکه ز اشیا اقدم است حفظ آنها بهر خلاق جلیل این نظایر بهر فهم عامه است ماسوی را اوست حافظ دمید هم رطوبت راست او حافظ در آب اوست حافظ بر تمام ممکنات حفظ اشیا بست هم بروی گران همچنین هر عالی نیست بدون هم عظیم اعنی که کنه ذات او اندر این دریا عقول ممکنات

که مشیت کرد بر اشیا مرور وان حقایق یافت در خارج نمود لیکن بر جا مانده تحقیق دیگر مظهر الله و خود علم الهی شد چون کثرت رفع باقی وحدتست بعد اشیا همچنان باشد که بود هم مکان علم اگر باشی خیر چرخ هشتم باشد آن بی احتمال صورتش عرش مجید اعظم است هیچ نبود شاق یاسخت و تقبل تاجه سبت روح را با جامه است هم نماید حفظ به هم حفظ نم بس دقت است این بیان نیکویات که بود ذاتش مقوم بر ذوات همچو حفظ ضو حس بر شمس جان تاجه حای هستی بچند وجوه ناید اندر فهم مخلوقات او هست همچون پر کاهی محو و مات

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْإِلْهِي فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ

نست اکراهی در دین بدرستی که پیدا شد راه راست از گمراهی پس آنکه کافر میشود بطاغوت و میگوید بخدا پس بحقیقت چک زد

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝۲۰۸ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ

بدست گیری استواری که نیست انقطاعی مرا و او خدا شنوای داناست خداست دوست آنانکه گرویدند بیرون آورد ایشانرا از تاریکیهای کفر

إِلَى النُّورِ ۝۲۰۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

بروشانی ایمان و آنکه کافر شدند دوستان ایشان طاغوت بیرون آورد ایشانرا از روشنی تاریکی آنها اهل

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝۲۱۰

آتش ایشان در آن جاوید اند

هیچ اندر دین حق اکراه نیست جز هدایت نیست دین مستقل طاهر دین است اسلام و کتاب آن زهر رفع ظلم و فتنه بود ابتدا کردند اعدا بر خلاف هر مخالف را توان طاغوت خواند پس بر ایشان فرض آمد کارزار در ره دین کرد ترك ماسوی وحدت ذابیه است آن عروه گو هر وجودی جزبوی موجود نیست موج را از بحر نزد احتمال

کره از جبر است وان ز الله نیست وان هدایت مستفاد از بوردل باطلش ایمان قلب و فتح باب تا نمانند اهل دین در رنج و دود انبیا را گشت ذان واجب مصاف کامر حق بنهاد و در تشکبک ماند تا برافتد تخم جور از روزگار اینست ایمان شهودی بر خدا منقطع ناید حکمی بروی چورو بی زبودش هیچ بودی بود نیست نیست ممکن انقصاص و انفصال

معنی دین است ایمان و یقین فطرت انسان ز دین آواره دست گوید ارکس گر که در دین کرم نیست ورنه با اعجاز و نصرتها رسول چون هدایت گشت پیدا از ضلال انبیا را ساخت منقوض عباد پس هر ان پوشید از طاغوت چشم چنگ زد بر عروۃ الوثقی تام نیست چیزی آو تن از وی در وجود گر کنی قطع نظر از ربط به نکته غنی است در لا انقصاص

وان بدل گردد ممکن از رب دین هم در انسابت از دین چاره نیست از چه رو گفتند کافر کشتی است جزیه چون میکرد از اعدا قبول بود بر طاغوت آن ویرو و بال تا که باقی در جهان باشد فساد حب حق را بر عهد و بگرفت خشم که نباشد هرگز او را انقصاص بر خود احکام و وثوقش بیود موجها لا شیء محضند و عدم گر پیایی واقف از کاری تمام

تحقیق

وحدت آمد داد کثرت را نظام بعد علت جای از معلول نیست

کثرت از وحدت نپنداری جداست بل دوئیت ایشان معقول نیست

بجلی زان گویم ادهوش بهجاست کی ز علت یافت معلول انقصاص

## سورة البقرة

عین آن وحدت شد این کثرت همه  
گر خدا خواهد چو پیش آید مقام  
حق گذارد در دهان ما کلام  
هم بود دانا بر اسرار ای فقیر  
کن ضمیر خود مصفا از دغل  
آردت بیرون ز ظلمات شکوک  
وانکسانکه کافر و سرکش شدند  
مرد یعنی نور استعدادشان  
خالدون یعنی صفات شوم زشت  
بین مثالش در وجود و بود خویش  
هریک ارجاب شود بر دیگری

همچنان باقیست بر وحدت همه  
شرح این معنی تو را گویم تمام  
بشنود هم هر چه گوئیم او تمام  
تا نیندیشی خلاقی در ضمیر  
گوست دانا بر ضمیر و بر عمل  
سوی نور علم و اقبال در سلوک  
یار طاغوتند و در آتش شدند  
از صفات نفس ظلمت زادشان  
گشت اندر نفسشان خلق و سرشت  
عقل روشن رأی و نفس دیو کیش  
در تو گردد خلق و بیشک ذان سری

پس نباشد هیچ چیز از ممکنات  
اندر اینجا بیش از این دستور نیست  
حق نوشنده سخنها مطلق است  
کن زبان خود بگفتنها مطیع  
او تو را چون دوست گشتی گشت دوست  
چون کسانی که حق آنها را ولی است  
سوی طلعت تاختند از بحر نور  
اهل نارند این گروه اندر سکون  
همچو اندر بولهب جهل و حسد  
عقل بر اخلاق بکت رهنماست  
یا بعثت در خلودی یا بنار

منفصل در آن از سلطان ذات  
گویم آن کز روی زبان معذور نیست  
تا نگویی آنچه او بر ناحق است  
تا نگرده هیچ بر فوی شنیع  
در تویی پس مددکار تو اوست  
در ولای حق روانشان منجلی است  
هم بپایم خانه از دارا السرور  
در جیم جهل و غفلت خالدون  
روح معنی مرده بودش در جسد  
نفس میلش بر فساد و بر هواست  
هر دوعین تست نسکو یاد دار

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي دِينِهِ أَنْ آتِيَهُ اللَّهُ الْمَلَكُ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي

آیا نگرستی بآنکه حجت گرفت ابراهیم را در حق پروردگارش که داد او را خدا پادشاهی چون گفت ابراهیم پروردگار من آنست که  
يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَنْتَ  
زنده میکند و میمیراند گفت من زنده میکنم و میمیرانم گفت ابراهیم پس بدرستی که خدا را آورد آفتاب را از مشرق پس باورش

بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ<sup>۲۶۱</sup>

از مغرب پس سرگشته ما آسکه کافر شد و خدا راه ننماید گروه ستمکاران را

### در بیان احتجاج خلیل با نمرود

یا ندیدی آنکه آورد احتجاج  
گفت نمرود آنکه مگوئی تو کست  
اینست حجت یعنی آن بدگوهر است  
هم توانم گشت بی جرم و گناه  
فعل او یعنی نباشد منحصر  
این زمان هستی نوگر پروردگار  
دروی این ادراک و این دانش بود  
پس شد آن مبہوت و مات اندر حوای  
همچنانکه رهبا شد بر خلیل

بر ابراهیم از طریق اعوجاج  
غیر من گویند کس معبود است  
کز خدا زنده است و بروی کافر است  
هر کرا از زندگان حوایم راه  
کن یکی را گر نامری مقتدر  
شس را از جانب مغرب بیار  
کارش حجت ز توحید وجود  
چون ز ابراهیم بشنید این خطاب

داده بودش پادشاهی کردگار  
گفت آنکو زندگی بخشد بناس  
گفت بد هم من حوة و ایمنی  
گفت حق از مشرق آورد آفتاب  
یش اذان کائی تو در دارش بود  
حجی بود این سی بر خصم بک  
عقلی از مداشت با آن مولی  
راه نماید خدا بر ظالمین

شکر آنرا داشت با حق گیرودار  
پس بپیراند بگرداند لیس  
بخشم آنکس را که باشد کشتنی  
تو یار از مغرب ارداری عتاب  
حق ز مشرق شس راطالع نمود  
هر اثبات خدای بشریک  
بر ربوبیت بگشتی مدعی  
تا کند حجت ز روی عقل و دین  
گشت غالب تا بخصم از یکدلیل

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ

یا چون آنکه گذشت بر دمی و آن افتاده بود بر ستقهایش گفت چگونه زنده کند اینرا خدا پس از مرگش پس میرا بدش

اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ

خدا صد سال پس زنده کردش گفت چند درنگ کردی گفت درنگ کردم یکروز یا برخی از روز گفت بلکه درنگ کردی صد سال

فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَأَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ

پس بنگر بخوردنی خود و آشامیدنی خود که بوی نکر ندیده و بنگر بدراز گوشت و تا بگردانیم ترا نشانه برای مردمان و بنگر باستخوانها

## الجزو الثالث

كَيْفَ نُنْشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ ۲۶۲

که چگونه از جای بردار غش پس یوشانیش گوشت پس چون روشن شد مراد را گفت مبدانم که خدا بر همه چیزی تواناست

<p>وز نفوس خلق خالی بوم و بر که ذبخت النصر دید آن انقلاب ارمیا یا خضر بوده یا عزیر گر عیان گردد بر آید مدعا چند بودی خفته گفتا بیم روز از پس صد سال کاوردی درنگ کاستحواش گشته اندر ره غبار تا چسان از جاش برداریم زود گشت آگاه از مآل موت و بعث که توانا باشد او بر کل شیء</p>	<p>خاها غروب و ویران سقف و در بود بت المقدس آفریه خراب وانکه دید آن قریه را ویران بسیر زنده سازد یا که اهلش را خدا زنده کردش پس بگفت ای پرده سوز که نگردانده است هیچ آن بو و رنگ هم نظر کن بر حمارت ز اعتبار هم نظر کن بر عظام از ما یعود شد چو بروی کشف حال موت و بعث</p>	<p>سقفها را دید دور از برگ و ساز این نفوس مرده را بر یک نسق غیر بت المقدس از نقل و خبر گفت معمور این زمین گردن زرب مرده بود افتاده صد سال تمام لك نظر کن بر شراب و بر طعام که بشیر است اغلب ما گزیر تا تو باشی آیتی بر مردمان لحمهای ریخته از نظمها</p>	<p>یا چو آن کز قریه بگذشت باز گفت آبا زنده خواهد کرد حق یا که بوده آن زمین ارض دگر از بی رؤیت نه زانکار و تعجب پس بپیراندش خدا در آن مقام گفت بل صد سال سودی مقام بوده آن انگورو اجیر و عصیر زنده کردم بعد موت در زمان باز بودیم هم بر عظمتها گفت دانه قدرت خلاق حی</p>
--	--	---	---

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي

و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده میسازی مردگاری گفت آری ولیکن از برای آنکه بارها بدلم

قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ

گفت پس بگیر چهارنار از پرده پس یازم باره کن آنها را بسوی پس بگردان بر هر کوهی از آنها حزئی را پس بخواشان که میآیند ترا

سَعِيًّا وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۚ ۲۶۳

شتافتنی و بدان که خدا غالب درست کردار است

### در تحقیق رب ارنی و بیان آنکه مراد آن چهار مرغ چیست

<p>گفت معجوبم شهود اندر یقین میروی بهر طوافش تا حجاز که نمائی کسب و بکشائی دکان لك خواهم تا عیان گردد یقین ن ز بهر امتحان حسن یار با مواع ره نگرده منکشف پس بجوان گآیند سویت زامر کن بر نفوس اندروی حکمت زگراف که حجاب آن شهود و رؤیت است چیست سرها چار عصر بیگمان وان جبال ارکان تن شد در مقال یا که اعضای درون کآمد اساس متصل با هم شوند آن فصلها پس بسر از اخبار اندر سبیل تا حیوة اوست باقی زنده</p>	<p>گفت آیا یست ایمات بر این ار یقین تست بر کعبه که بار ار یقین تست بر نفع عیان گفت ابراهیم دارم علم دین این بود از فرط عشق آن نگار مانم است این چار طبع مخلف قدری از هر يك بکوهی و صم کن غالب است و قاهر اعی بخلاف حب دیا حرص و عجب و شهوست ماند سرهاشان بجا بهر شان وضع کرد آن مرغهارا بر جبال کوههارا هم توان خواندن حواس زنده پس گردند دردم اصلها اینست اطمینان قلبی ای حلال</p>	<p>چون نمائی مرده گارا زنده از به کش اندر قلب اطمینان نبود که روی سوی طسبی بر علاج که به یسی چیزها را با فراغ خواهت بی پرده بنم در وثاق که باشی با هوای تن قرین پس بکوب آنرا بهم در سیرها کوهر کاری عزیز است و حکم کسر مقامات شهودت مانعند بهر موت احتیاری آن چهار تا رسد جان بر کمال خویشتن که بدن زین عضوها باشد بجا سوی خویش از ام حی لایوت وصف و خویش جله گیرد اعتدال</p>	<p>گفت ابراهیم با دانای راز هست اطمینان کامل آن شهود از یقین تست بر سوء مراجع مکنی روشن ازان در شب چراغ عاشق ار گوید یارش بی نفاق یار گوید شرط دیدار است این گفت حق بر گیر چار از طیرها تا بدانی باز از عقل سلیم چار مرغ آن چار خوی شایعند کشت و درهم کوفت مرد درم سپار ماند آنرا بهر استبقای تن چشم و گوش و فم و دماغ و دست و پا پس بجواند هر یک را در نبوت راهر و باید حیوة بی زوال چون زخود مردهی بحق پاینده</p>
--	---	---	---

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ مَن سَبْعَ سَائِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ

مثل کسایکه اتفاق میکنند مالهاشان را در راه خدا چون مثل دانه ایست که برویاند هفت خوشه کدر هر خوشه صد

## سورة البقرة

حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦٤

دانه باشد و خدای می افزاید از برای آنکه میخواهد و خدا فراخ رحمت دانا است

در مثل آنکه از اموالها	میکنند اتفاق در راه خدا	حبه باشد کز او روید بعد	هفت خوشه و زهران یکدانه صد
مبنای حق فزون بر هر که خواست	واسع و دانا چو او بر مساوست	منفقین را آگه است اسرار حال	کز چه بیت میکند اتفاق مال
	میدهد و ست بقدر نیتش	میفزاید بر نوا و نعمتش	

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَذَكَّرُونَ مَا اتَّفَقُوا مَعًا وَلَا أَدَّى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

آنانکه اتفاق میکنند مالهانشانرا در راه خدا پس از بی میکنند آنچه را اتفاق کردند متنی و نه آزاری مرایشان راست مردشان در دیر و در کارشان

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢٦٥ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى

و نیست بستی برایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند گفتار خوب و آمرزش بهتر است از صدقه که در پی باشد آزار آزاری

وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ٢٦٦			
آنکسان که اموال خود را از و لا	و خدا بی نیاز و بردبار است	میکنند اتفاق در راه خدا	متن و آزاری از اقرون و کم
و ز بی اتفاق نفرسند هم	گفت لا خوف و لا هم يحزنون	قول بیک و مغفرت هست اربطاش	نه بود از صدقهای دل خراش
احرشان در نزد حق باشد فزون	عمو ممدوحست برد ذوالجلال	قول معروف و کلام خوش بوی	نه زدلی کش بود هزل روی
یعنی از طلعی کند اندر سؤال	هر چه زوداری طمع ناوی یار	مقرو دولت خلق را باشد عرض	بهر او آن کن کز او خواهی عوض

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ

ای آن کسانیکه گرویدید باطل مازید صدقههای خود را بمنت نهادن و آزار چون سبکه اتفاق میکند مالش را بجهت دیدار مردمان و ببرد

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابُهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى

بعدا و رور ماز پس مثل او چون داستان سنگ هموار است که تر او باشد خاک می رسد آنرا باران بزرگ قطره پس و آگداشته باشد آنرا قادر نیستند بر

شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٢٦٧

چیزی از آنچه کسب کردند و خدا راه سباید کرده کافران را

مؤمنان لا تبطلوا صدقاتکم	از ره آزار و منت و اشتلم	آنکه کرد اتفاق مال از بهر ناس	باشد اندر نعمت حق باسیاس
مسا مید از ریا اتفاق مال	نی کز و خوشود گردد ذوالجلال	بست بدش از خضوع و مغفرت	یا ز ایمان بر خدا و آخرت
هست چون سگی که روی او ست خاک	خاکش از قطرات باران گشت پاک	بستش قدرت که ندارد نگاه	خاکرا بر خود ز باران در پناه
بست ایشانرا توانائی و تاب	هم بحفظ آنچه کردید اکتساب	راه سباید خدا بر کافران	که کنند افعال بیکو در جهان
	کی ز دسر فعل نیکو از خسیس	بکی از حق است و نشی ابلیس	

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا

و مثل آنانکه اتفاق میکنند مالهانشانرا بجهت طلب خشنودی خدا و ثابت گردانیدی از خود هاشان چون مثل بوستان نیست بر بلندی که بر شدش

وَابِلٌ فَاتَتْ أَكْثَلُهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُغِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٦٨

باران بزرگ قطره پس بعد ثمرش را دو چندان پس اگر نرسد آنرا باران بزرگ قطره پس باران خورد قطره و خدا با آنچه میکنید بیناست

هم مثال آنکسان که اتفاق مال	مبنایند از رضای ذوالجلال	از ره بینائی و نور یقین	که مرایشان راست اندر راه دین
هست چون باقی بارش مرتفع	بیشتر زان گشت خواهی منتفع	گر بر آن بستان رسد باران سفت	کم نگردد نفع او از حسن بخت
بوستانی کز زمین باشد بلند	نیست از تخریب سیل آنرا گزند	حاصل انوی بیشتر آید بدست	هم ز باقی کو بود بر ارض پست

## الجزو الثالث

هست ممکن بلکه هر سالی دوبار  
همچنین دان در ثواب انفاقها

حاصل آرد بی ز آسیبی ببار  
گر که لله است و از اشفاقها  
حق بر اعمال شما باشد بصیر

بارش اورا گرچه ناپید سخت تر  
ز دحق هردانه او خرمی است  
چیس تا آن از قبل و از کثیر

نرم و کم یعنی بر او بارد مطر  
بل نه خرم جنتی و گلشنی است

أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ

آبادوست میدارد یکی از شما که باشد مراورا بوسنای اندرخت خرما و انگورها که روان باشد از زیرشان نهراها سراورا باشد در آن از همه

الْثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ

میوها و رسید آنرا پیری و سراورا باشد اولاد ناتوان پس رسید آنرا گردبادی که در آن باشد آتشی پس بسوزد همچنین بیان میفرماید خدا برای شما

الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٩

آیتهای را باشد که شما اندیشه کنید

دوست دارد شخصی آیا از شما  
پس رسد پیری برو و اطفال خرد  
بر شما آرد حق ایسان آبی  
باد آتش بارت آن عصب و ریا  
سته گردد راه قوت اورا بدل  
گر تورا برمس خود باشد نظر

کش بود سان پر برگ و هوا  
باشد اورا پس رسد صافش بدرد  
تا کنید اندر معانی فکرتی  
که کند یکجا عملها را هما  
ماید از اطفال خردش منفعل  
ان مثل کافیت اندر خبر و شر

آنها جاری در آن وز هر قبل  
ناد بر آتش ورد بر حنثش  
هست بسان آن عملها در قیاس  
قلب را سادد سیاه و منقلب  
هیچ بیکو بر باشد زیر مثل  
کن عمل را پاک از شوب ریا

باشد اشارش از اعناب و نجل  
جمله سوزد روضه پر نمش  
طنفا اعصا و ارکان و حواس  
روح ماید بیوا و مضطرب  
کآورد بر خلق ذات لم یزل  
تا بود مقول درگاه خدا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا

ای آن کسانی که ایمان آوردید انفاق کنید از خوبهای آنچه کس کردید و آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین و قصد نمکید

الْحَيِّثُ مِنْهُ تُنْفِقُونَ ٢٧٠ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٧١

بلیدرا که از آن انفاق کنید و نیستید گیرنده آن مگر آنکه چشم پوشید در آن و ندانید که خدا بی نیاز و سوده است

مؤمنان لله دهید از حسن ذات  
جهها کآن جمله شد قوت شر  
یعنی از اشیاء با مطوع خوار  
تا نگیرید آنچه نممس از وی رواست  
خیر صدقاقت راحع بر شما  
بگذرد عاشق زهستی بهر دوست  
او گزیرد از وجود خود همی  
یست ترجیریکه بدهد بهر دوست  
در بهای داش و عقل و کمال

آچه را کردید کسب از طینات  
میوه ها کآن شد شجرها را نمر  
که شمارا هیچ آن ناید بکار  
چشم پوشیدن ره رسوئی سحاست  
او غنی است و جمید و دوالعطا  
بدل اموال اندکی ز انفاق اوس  
پیش او تا چست بدل در همی  
جان و سر باشد که اودارای اوست  
در عیان هر نعمتی با ملک و مال

و در هر آن کردیم خارج از زمین  
قصد هم نارید بر شیء بلید  
حبث جنود نذل شیء تا پسند  
می بداید اینکه آن دانای راد  
حمد معطی واجب آمد بر عباد  
کی بیاد اوست چیزی جز خدا  
گر جوی بودت بر سودای عشق  
بر توحق داد آنچه ز او بهتر نبود  
تودهی در راه او خاشاک و خس

بر شما و آن جمله باشد مستین  
تا کید انفاق اران بی عقل و دید  
که شود انفاق از اوزش و بزند  
باشد از صدقات حلتان بی نیاز  
حمد ممدوحست از عشق و وداد  
تا کید انفاق از روی ریا  
با تو مکفم کمی ز اعطای عشق  
و آن حیوة و جان بود بعد از وجود  
بر چنین انصاف لعنت باد و بس

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٧٢

شیطان وعده میدهد شمارا بدروشی و میفرماید شمارا بدی و خدا وعده میکند شمارا آمرزش از خود و احسان و خدا فراخ رحمت داناست

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولَٰ

مدهد حکمت کسی را که میخواهد و هر که داده شود حکمت پس حقیقت داده شده خوبی بسیار و پندنگیرند مگر صاحبان

الْأَلْبَابِ ٢٧٣ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

خرد و آنچه را انفاق کردید از نفقه یا لازم گردانید از نذری پس بدرستی که خدا میداندش و نیست مرستکاران را هیچ یاری کنندگان

## سورة البقرة

إِنْ تَبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ

اگر ظاهر کنید صدقه‌ها را پس چیز است آن و اگر پوشیده دارید آن را و بدهید آهاری و درویشان پس آن بهتر است مر شما را و بگرداند کفاره از شما از

سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۲۷۴

گناهان و خدا بآنچه می‌کنید آگاه است

مدهد یعنی ز فقر و فاقه بیم کو شمارا وعده کرده بارها نیست تنها وسعت اندر ملک و مال همچنین بر عکس این بسیار دان هر که خواهد دهد حکمت خدای و اسکه حکمت یافت نافر در سیرها پس ز روی حکمت از مردی سهان گنجها دادند بر سائل ز جود آنچه را کردید اتفاق از ادب چون صلوة و صوم صدقه بدرها یعنی آن بدر از ضرارست و شقاق میکنند آن بدر بر دفع عذاب بل بود نیک انتشار فعل خیر بهتر است آن بهر تنزیه صفات	میدهد شیطان زشت اخلاقتان امر بر فحشا کند در حفظ سم سوی فضل و مغفرت ز اینها وسعت بهتر بود در صدور حال ررق تنگ و دل بوسعت لامکان چیست حکمت علم و فهم باولای سوی او گردید راحع خیرها بدهد آن بش است از ملک جهان لک نامد هل اتی رکس فرود از و حوه خیر فرص و مسحر واحد آمد تا کند آرا وفا یا ز مال غیر یا خشم و نفاق وان سگردد دفع و مزاید عقاب نو که باشد باعث ترغیب غر از شما یوشم عیب سیئات باشد از عظیم حق یا میل نفس	وعده درویشی از اغاقتان درمی دهد تا بر مستحق واسع است او هم مخلق خود علم دیده باشی پس کسان در وزن و سگ تا تو از تبدیل حق واقف شوی وان ز اخلاص عمل پیدا شود پس ز نور حکمت و اشرافها بر علی ع دان خنم شد جود و کرم بند کی گیرد یا بدهد گوش فرص باشد بدر ثابت یا زکوة حرکه آن باشد به از و حه متین حاصلی بود ازان اینارتان صدقه ها را گر تائید آشکار مخفی ارادید هم اتفاق خویش حق بر اعمال شما باشد خیر ابر رحمت بر تو زد یا سبیل نفس
--	--	---

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ

بست بر تو هدایتشان ولیکن خدا راه میدهد و آنچه را که خواهد و آنچه را که اتفاق میکند از مالی پس باشد از برای خود هادها و اتفاق نمیکند

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظَاهِرُونَ الْفُقَرَاءَ الَّذِينَ أُحْصِرُوا

مگر از برای طلب رضای خدا و آنچه را اتفاق میکند از مالی شما داده شود شما و شما ستمیده شود از برای درویشا س که نارداشته شده اند

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ

در راه خدا که توانائی ندارد سیرکردن در زمین می‌پندار ایشان را نادانان حال ایشان توانگران ارغفت گزینی میشناسی ایشان را علامتشان

لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۲۷۵

سؤال نمیکند از مردمان با برام و آنچه را اتفاق میکند از مالی پس خدا بآن داناست

از توجبری دستشان بر راه راست وین نباشد جز ز روی اختیار مشرکی از مسلمی از اقربا آورم حق قرابت را بجا میکنند اتفاق گر چیزی ز خیر حق به بردن بکس روزی دهد ای خدا ما را ببنیکی راه ده تو با آموز آنچه از ما سزااست آنچه از خیر آوری اتفاق و بر آنکه هشت اتفاق را مظلوم اوست نیستشان هیچ استطاعت بر سفر	لیک حق هادیست هر کس را که خواست کلفت است آن گر شود بر خلق بار خواست چیزی کرد آن مسلم ابا وره احسان نیست بر مشرک روا کرده اید آن بهر خودنی بهر غیر فی بترك شرك فیروزی دهد بر رضای خود دل آگاه ده کن هم اصلاح را عملها بر خطاست بر شما گردد تمام از جهرو سر که زیاداش و جزا محروم اوست بهر تحصیل معاش مختصر	در مقام صدقه یعنی عرض دین از شما اعطا است بر مسکین و پس گفت ایمان آوری گر بر رسول آمد این آیت که دین تحمیل نیست نست آن اتفاق بر اهل سؤال نعمت دنیا بعلقان عام سکرد ما ندانیم آنچه حق بدگی است ما کثیم و چیست استحقاق ما هم زمیع آنکه باشد ظلم و غم بر فقیران بکه دارند امتناع ظن جهال این بود کاتقوم صاف
--	---	--

نیست بر مسکین روا از مؤمنین تا بحق توفیق جود بهر کس بر تو احسان را بجان دارم قول وقت صدقه عرض دین تجلیل نیست جز کزو خوشود گردد ذوالحلال بر مسلمان و محوس اکرام کرد حاصل و محصولان شرمندگیست تا که باشد خود ما و اتفاق ما هیچ باید بر شما وارد ستم در طریق حق رکب و اسفای اغیا باشند از فرط عفاف

## الجزء الثالث

حال خود دارند پنهان از اسام نیستان ابرام درخواهش زکس هرچه از نسکی بدرویشان کنید	تو بسیجا میشناسی آن گرام فی که بی ابرام دارند این هوس وز ولا اتفاق برایشان کنید	فی بگفتار و نه از آثار و حال جام استقنا ز حق نوشیده اند هست بر خلق از خدای بیشربك
---	---	---

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

آنانکه اتفاق میکند مالهای خود را شب و روز پنهان و آشکار پس مر آنهاراست مردشان نزد خدایشان و بیستیمی برایشان  
 وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۲۷۶ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ

و نه ایشان اندوهناك شود آنها که میجورد سودر سود را برعززد مگر همچنان که بر مجرد آب که مصروع میکندش شیطان از

الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ

جنون آن بایست که آنها گفتند بیع مگر مثل ربا و حلال کرده خدا بیع را و حرام کرده ربا را پس آنکه آمد او را بندی

مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲۷۷

از پروردگارش پس باز ایستاد مر او راست آنچه گذشت و کارش نا خدا است و کسی که عود کرد دیش ایشان اهل آشد ایشان در آن جاویدانند

يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

بی برکت میکند خدا ربا را و افزونی میدهد صدقه ها را و خدا دوست عیدارد هر باسپاس گناهکار را بدرسیکه آنانکه گرویدند و کردند

الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

کارهای شایسته و برپا داشتند نماز را و دادند زکوة مر آنهاراست مردشان نزد پروردگارشان نیست خوفی برایشان و نه ایشان

يَحْزَنُونَ ۲۷۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ۲۷۹

اندوهناك شود ای آن کسانیکه گرویدید بترسیدار خدا و واگدارید آنچه را ماند از ربا اگر هستید گرویدگان



### در ذم ربا



روز و شد در چهار و سر ز اموال خویش بهر ایشان هیچ از قص ثواب روز و شتر از مس دیو زشت نام آنچه آرد در قیاس آمد فسون وان ربا را او حرام و بد مال کو بود چون بیع در اصل و اساس آنچه خورده است از ربا و ان بوده بد تا بگیرد یا بخشد در جزا اهل دارد آن بجاعت خالدون میفراید مالشان از صدقه ها حاودان زان در عذاب و آتش است میدهند از مال خود وجه زکوة	و اسکا که میکند اتفاق بیش فی زخوف و حزن روز و اوسین ایستادن سستشان روز حزا رفته صاف و مانده در دوش در اباغ بیع باشد چون ربا اندر اساس که بود بار افضل از خاک خمیس ایستد ناز از ربا و از فساد اصل آن گیرده فرعش و اینست فرض تا حورد دیگر ربا از حرص و آز مال ایشان از فساد اعتقاد که گه کارند وهم باطل ورق میکند اعمال بیگو از یقین اجرشان در زد حق باشد قرون	اجر ایشان برد رب دین و اسکا که میجورد ایشان ربا کرده شیطانش تصرف در دماغ زاسبب گفتند از روی قیاس وین قیاس اول نمود اعی لبس پس هران کاین وعط حق گیرد باد ور که داده بر کسی مالی قرض ور فعل حاملیت گشت باز برگماشان کز ربا گردد زیاد نا سپاس را ندارد دوست حق و اسکا فی کاهل ایمانند و دین
---	--	--

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تَبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَقْلِبُوهَا

پس اگر نکریدید پس اعلام دهید بحربی از خدا و رسولش و اگر توبه کردید پس شمار است سرمایه های مالها تان ستم نمیکند



## سورة البقرة

وَلَا تَقْلُمُونَ ۲۸۰ وَإِنْ كَانَ دُوعُسْرَةً فَنُفِطِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲۸۱

وستم کرده نمیشوید و اگر بوده باشید صاحب عسرتی پس مهلت دادنی است تا وقت یسر و اگر صدقه کنید بهتر است از برای شما اگر باشد که بدانید

وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۲۸۲

و بترسد از روزیکه گردانیده میشود در آن سوی خدا پس تمام داده شود هر نفسی را آنچه اندوخته و ایشان ستم کرده نشود

اتقوا الله ای گروه مؤمنان و ر نگذارید این فعل خسیس ترك امرش دال حذر کفر نیست باز اگر کشتیدو زان گردیدس و ر که ذوعسراست مهلت حایز است یعنی از داند کآن سلطان جود زان تصدق پس نکردی بوزیان پس بهر نفسی رسد یکمگسکو	می بیرهنزید از حق در نهان ز امر حق باشید سرکش چون بلبس کافر حربی مسلم کشتنی است اصل مال و مایه را گیرید پس تا زما یکو بوسعت فایز است بر احور منفیقین خواهد فرود کنجها بر دی بهای بیم نا آچه کرده کسب از کس و بداد	و ا گذارید آنچه باقی از رباست با حدا و با بیی. دارید حسک گفت صادق آور از بدش هش بگذرید از فرع آن ازیش و کم و ر کنید آرا تصدق بهر است بار هشتی در همی بر معمری می بیرهنزید از روری شما است طلعی بهر ایشان در حساب	هیچ اگر ایان شمارا برخداست قتل را شاید لایق بدرنگ پس اد کن در سیم بارش بکش جون نکردی ظلم دوری از ستم گر کسی دانا بکنج گوهر است حق تو را شد درد و عالم با صری که در آن گردید راحم بر خدا کشته خود بدروید از شبح و شتاب
---	--	---	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

ای آن کسانی که ایمان آوردید چون معامله کنید بومی تا وقتی نام برده پس بنویسیدش و باید که بنویسد میانتان نویسنده براسی

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ

و باید انا کند کسی که بنویسد همچنانکه آموزا بدش خدایس باید بنویسد و باید امل کند کسی که راوست حق و باید بترسد از خدا که بروردگار اوست

وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَ هُوَ

و کم کسید از آن چیز را پس اگر باشد آن کسی که راوست حق کم خرد یا عاخر یا سواد که امل کند او

فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ

پس باید امل کند و لیش براسی و گواه بر گیرید دو گواه از مردان پس اگر باشد دومرد پس یکمرد و دوزن

مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا

از آنانکه راضی باشند از گواهان نا چون فراموش کند یکی از آن دو پس یاد آورد یکیشان دیگر را و باید انا کند گواهان و فیکه

مَادُّعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلٍ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ

خوانده شوند و نه نازل شوید که بنویسد آرا کوچک یا بزرگ تا مدتش آن راست تر است نزد خدا و ثبات تر از برای شهادت

وَأَذْنِي إِلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا

و نزدیکتر با که شک نکنید مگر آنکه باشد سودائی حاضر که میگردانند باشد از میانتان پس نیست بر شما گناهی که

تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُقُ بِكُمْ وَأَتَّقُوا

نویسد آنرا و گواه بر گیرید چون مباحه کنید و باید که ضرر رسانیده شود و بنویسند و نه گواهی و اگر بکشد پس آن نافرمانی است شما و بترسد

اللَّهُ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۲۸۳ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ

از خدا و می آموزد شما را خدا و خدا بهر چیزی داناست و اگر باشد بر سفری و نباید کاتبی را پس گرو کانی



## الجزو الثالث

مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ آمَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ

باید گرفته شود پس اگر امین داد برخی از شما برخی را پس باید ادا کند آنکه امین داشته شده اما نشر او باید که بترسد از خدا که پروردگار اوست و مپوشید شهادت را

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۲۸۷

وهر که بپوشد آنرا پس او گناه کار است دلش و خدا بآنچه میکند داناست

<p>تا که باشد حجت هر طالبی بی زیاد نقص و بیخوف و خلاف یا سفیه اقرار با دیگر کس است یا زیگمرد و دوزن نیکو فعال شاید از آرد بیادش آن دگر بر گواهی هم ازان باید بتک در شهادت شرط شد صدق ضمیر باشد از سهو غلط اندر امور باشدش در حفظ چون آید مقام بیستان پس بر شما سود جناح شامدی کوراست در خلق امتیاز گر کسی این کرده باشد ما پسند کز کرم آموزند اینها بر شما که نیاید اندر آن ره کاتبی قرض بروی ما دهد سیم وزری زانچه شد ما بستان آگاه بود کای سبب سازم ساز آخر سبب که کجا باشد بعالم داد رس صد هزاران باردیدی روز تنگ دانکه زامر افغانی چاره بست وام را رد کن که دزدت بردخت بر هر آنچه میکند او آگه است</p>	<p>پس بعدل آنرا نویسد کاتبی و آنچه مدیون کرده بر آن اعتراف وقت اقرار از که مدیون اخر است هم دوتن گیرید شاهد از رحال و یکی را رفته چیزی از نظر چون بخواستندش در آید بیدریک بر صغیر است ارجه حق یا بر کبر اقوم آمد مرگواهی را که دور اقوم اعنی ملغ و مدت تمام یافت دور از نقد و سبه بر صلاح شاهد اندر بیعها گیرید باز بیست مهر کاتب و شاهد گزد ر او بپرهیزید یعنی از خدا در سفر باشید و ر ما صاحبی و ر کسی امین شود از دیگری از خدا برسد که او همراه بود هر چه مال بر جناش روزوش در شک اندازد بلیش هر نفس حقتالی گوید او را کای دسک پس کون هم بسته راه ایمنی است پس بپرهیز از خدا و ان روز سحت فعل بده ثبت طومار شه است</p>	<p>قرض خواهد گر کسی در شدنی آنچه بنوشته ز تعلیم خدا کرده خلق و میدهد رزق و گلو کافر بست از غیر و بروی خیر جو نیستان بر شدو ذرق آلوده دلق که نماید از رهی آرا ابا از ره لاتساموا آن تکبوه نزد حق کز جه و سردارد حبر گر نباشد حفظ بر شک وارد است نقد از دستی بدستی در قرار زانکه هست اقرب بر و واحمال ی که شهری بهر شعی سوخته زامر حق بگذشتن از نادانی است بر شما بسود انواع سبل بهر اطمینان دل وین بست و هن رد نماید مال را بر صاحبش باز خواهد زاو فرح در شدنی بی تنبه زان حقا و مظلمه هیچ ارد یاد ازان ظلم و نفاق آن همه بد ز اتفاقات زمان تو بمان در اتفاق خود زبون شد گناه قنب و س دارد دیان</p>	<p>اهل ایمان از شما تا مدتی هم نباید تا کند کاتب ابا ترسد از پروردگار خود که او هست یعنی بر ولی عدل او در شهادت نیکشان دارد خلق وان گواهان نیست در یکی روا از ادای آن باید بر ستوه تا رسد هنگام آن وین راست تر در گواهی حفظ چشم شاهد است جز که گردد منتقل در اتجار گر که نویسد آرا بی ملال آبروی علم و عقل اندوخته گر کنید این فسق و بافرمانی است اوست دانا بر امور از حزم و کل آنکه خواهد قرض از او گیرید رهن باید آن مدیون بحفظ مذهبش ساخت بهر او سبب در محنتی بسته بید راهها بر خود همه آگه هم دیدی تو بوده است اعناق من ترا دادم ر تنگها امان مال او را من عوض دادم فرون هم مکن پنهان شهادت را که آن</p>
--	---	--	--

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ

سر خدا را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر اظهار کنید آنچه در نفسهای شماست یا نهان دارید شه محاسب میکند شمار با آن خدا

فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۸۸

پس می آمرزد برای آنکه خواهد و عذاب میکند آرا که میخواهد و خدا بر همه چیزی تواناست

<p>یا که ظاهر داند آن شاه فرید هم معذب دارد آنرا کش سزا ست قدرتش باشد بحکمت بی خلاف</p>	<p>آنچه اندر نفس خود مخفی کنید پس یا امرزد هر انکس را که خواست قصری یعنی نیست قدرت برگزاف</p>	<p>واقف از وزن و شمار ماسواست بروی اعنی بر فعال و بر شمار ار هر ان چیزیست قادر بيقصور</p>	<p>هست از حق آنچه در ارض و سواست مینماید مر شما را او شمار مر تواناییست حق را در امور</p>
---	---	---	---

آَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَكَيْتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ

گروید رسول بآنچه فرو فرستاده شد بسوی او از پروردگارش و گردندگان همگی گرویدند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او

لَا يُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۲۸۹ لَا يُكَلِّفُ

تفرقه نمیکند میان احدی از رسولانش و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم آمرزش فرامی طلبیم ای پروردگار ما بسوی تست مرجع تکلف نمیکند

## سورة آل عمران

اللَّهُ تَفْسًا إِلَّا وُسْمَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

خدا تفسی را مگر باندازه طاقتش مرا و راست آنچه کسب کرده و بر اوست آنچه کسب کرده ای پروردگار ما و ماخذہ ممکن ما را اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا

ای پروردگار ما و بار ممکن بر ما بارگرنی را همچنانکه بار کردی آنرا بر آنانکه بودند پیش از ما ای پروردگار ما و بار ممکن ما را آنچه نیست توانائی ما را

بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

بآن و در گذر انما و بیامرزد ما را و رحم کن ما را توئی صاحب اختیار مایس یاری کن ما را بر گروه کافران

بر وی آوردند ایمان بالتفهام  
مؤمنان در جمع ایشان واردید  
کوش کن تفسیر ازان بکانه  
فرقرا بگذار اگر زان مسلکی  
نوگران خر بر بها ده جان و سر  
رین شکر به روی است الحق مر  
در طلال مغفرتها خفته اند  
راحمند این قطرها بر جوی و  
بر مکلف تا بود جبر و کزاف  
لیک بر عیدی که باشد مستطیع  
هست بر قدر توانائی یقین  
سر جزایش باشد او را تا ابد  
و غفوری ما گنه کار و فقیر  
هم نه دان طغیان باقرار آمدند  
عفو کن گر رفت از ما غفلتی  
پس بده یاری بها بر کافران

هم تمام مؤمنان از خاص و عام  
و ان سه باهم در حقیقت واحدند  
ما تو بیرون ران سرا و حانه  
نیست فرقی بر رسولان از یکی  
فضل حق بود ارکه ارزان شد شکر  
شاید ارکامش ر تلحی گشت در  
زان سمعا و اطعما گفته اند  
بارگشت ماست هم بر سوی تو  
نیست اندر اصل تکلیف اختلاف  
حجج در اسلام است واجب بر مطمع  
همچین دان حمله تکلیفات دین  
و آنچه کرده کسب هم ز افعال بد  
آنچه از ماست خطا بر ما مکیر  
زانکه ایشان سرکش و طاغی بدند  
نست ما را بر عتات طاقنی  
حون بوئی مولای ما فاش و نهان  
و ان هوا های حساس بد عون

بگروید از حان بر آن شاه عقول  
بگرویدند آنچنان کآن عقل کل  
داد این راز آنکه وحدت بین بود  
گر که داری کوش بر تقریر عشق  
یک شکر شد رایج از صد قافله  
مرد حلوانی ککا بدد دکان  
با شکر ریزان سک آیین شود  
بر طریق طاعتت پیونده ایم  
حز که در حملش توانا بود مرد  
یست بر یکسان اقامت یا حلوس  
یست تکلیف اربود رجورتن  
از فعال یک و پاداش ثواب  
عفو کن گر رفت تقصیری ز ما  
که نمودی حمل بر پیشیان  
بر ثواب و بر عتات موقسم  
گر بحدود کردیم از عصیان سم  
خاصه بر حیش وجود نفس دون

آنچه از رب گشت نازل بر رسول  
بر ملک هم بر کتاب و بر رسل  
رمز السلمان ممان این بود  
نکته غفیت در تفسیر عشق  
مقتضی بر وحدتست این سلسله  
در مزاجی کرد گر شکر دیان  
واسکه کامش زین شکر شیرین شود  
ما تو را پروردگارا بنده ایم  
بر تنی حق هیچ تکلیفی نکرد  
بل تفاوت باشد از وی در نفوس  
هست شرط صوم صحت در بدن  
هست او را هر چه کرده اکتساب  
ان نسینا لا تؤاخذ ربنا  
هم مه باری گران بر ما چنان  
ما بجرم خود مقرر و مدغمیم  
رحم کن ما را بیامرزد از کرم



### سورة آل عمران مَاتَانِ آيَاتٍ وَ هِيَ مَدِينَةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ

خدا نیست خدائی مگر او که زنده پاینده است فرو فرستاد بر تو کتاب را راستی با و دارد بده مرا آنچه را باشد میان دودستش و فرو فرستاد

التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ

توریه و انجیل را از پیش هدایت از برای مردمان و فرو فرستاد فرقان را بدرستکه آنانکه کافر شدند بآیهای خدا از برای اشاعت

عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي

عذابی سخت و خدای غالب صاحب انتقام است بدرستی که خدا پوشده نماند بر او چیزی در رین و نه در آسمان اوست که

يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ

صورت میکند شما را در رحمها هر گونه که میخواهد نیست خدائی مگر او که غالب درست گردار است اوست که فرو فرستاد برو کتابی را

## الجزو الثالث

مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

از آن آیات محکم که آنها اصل کتابند و دیگر متشابهاتند پس اما آنانکه در دل‌های آنها میلی باطل است پیروی میکنند

مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ

آنچه متشابه است از آن برای طلب فتنه و برای طلب تأویلش و نمیدانند تأویلش مگر خدا و ثابقان در دانش میگویند

أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

ایمان آوردیم بآن همه از نزد پروردگار ماست و پندگیرند مگر صاحبان خرد

کو بود عالی ز اسماء و صفات  
که مسمی گشت او رجبرئیل  
شد محمد صم کاخر آمد در وجود  
گشت زین روخاتم او در فرع و اصل  
وین مسمی گشت بر اسم حکیم  
بست ما فعل او شد کامل یقین  
وز محمد صم صورت محکم شود  
بر خدا و بر محمد صم بخلاف  
ما بفعل او وی چه آید در شهود  
هست اشارت بر سرتبه بس عظیم  
حی و قیوم است و زاو عالم بیا  
از ره ترتب و بدرج و صواب  
گشت نازل ما ظهور عقل کل  
یش از این بوریة و هم انجل را  
باشد آن توحید تفصیلی بفرق  
و استقامت راست منشأ بالتجمل  
عاقبت تا جست هر کس را بنام  
دان عذاب منتقم بروی شدید  
در زمین و آسمان عندالمیز  
کو بر اشیا غالبست و راست کار

هست اشارت این الف بر اصل ذات  
لام باشد عقل فعال ای خلل  
میم در تحقیق ارباب شهود  
اول و آخر بهم گشتند وصل  
لاجرم کردند اسم او علم  
علم تا در عالم حکمت قرین  
حز که با اقرار دیگر صم شود  
صورت اسلام باشد اعراف  
کرده اقرار او بوحید وجود  
وین سه حرف اعسی الف لام و میم  
الله آنکو بست غیر از او خدا  
بر نو اذل کرد او بر حق کذاب  
بود ثابت پیش از ارسال رسل  
کرد نازل حق پی تکمیل را  
باز نازل کرد فرقا را بخلق  
مبدأ دعوت بود بر حاس و عام  
اوست غالب بر امان و اسقام  
و آنکه کافر شد بر آیات حمد  
ر خدا پوشیده نبود هیچ چیز  
بست معبودی جز آن پروردگار

ابتدا کرد ازاله و دلام و میم  
و ز وجود و بود خود ذاتش بیا  
او رمدا منتهی را پس مفیس  
مصل باشد نه اول یکسره  
وان محمد صم مطهر حکمت یقین  
اسمهای بی بهایت بی عدد  
که نوگوئی لفظ تهلیل از زبان  
پی رسول الله اسلام از اسلام  
وان شد ایمان کر موافق بادلست  
یافت دور آفریش اعتبار  
آنچه باشد در برول و در صعود  
بست بر تکرار حاجت در گشاد  
عقل قرآبت نامش در وجود  
صسط اندر غیب استعداد بود  
خلق گردید از مطهر حق شاس  
عقل فرقا پیش گر حوائی بحاست  
در عدا بی سحت یا تا سر شدند  
باز ماند ز انتقام و قهر او  
که بود اندر پرستش ما ابد  
آنچه خواهد از مشیت و اراده

بعد اسم الله الرحمن الرحیم  
در وجود او اول است و اسدا  
اوسط است اندر وجود و مسفص  
مشود بروی تمام این دایره  
مظهر علم است جبریل امین  
گفت دان در زیر هر اسمی بود  
بست پس اسلام حاصل محض آن  
لا اله الا الله اعسی بست نام  
لفظ توحید از رسول کامل است  
زین سه رتبه پس برد مردگار  
که ازان کامل بود دور وجود  
شرح آن گفتیم اگر داری بیاد  
آنچه اوحی با عیار جمع بود  
سابق از آرایش ایجاد بود  
تا که باشد رهنمائی بهر اس  
آنچه اوحی با عیار فرق ماست  
و آنکه بر آیات حق کافر شدند  
شاید اندر توبه گردد راه خو  
آن عذاب اخلاق زشتست و حسد  
او بزهد آنها کسد نقش صور



### در تحقیق محکم و متشابه



وان مشابه را بمحکم وصل دان  
وان تشابه بردو معنی متنی است  
نبست در دانش که فرداست واحد  
جلوه گر شد زان صور نمودرو  
وجه باقی را بهر شکل و لباس  
کوست پنهان در لباس ما خلق  
جلوه گر از هر طرف رخسار یار  
همچو آن کآید برش او مستوی  
از بر همه تا کنند ایشان لباس  
مطلع وان کوست بر علم استوار  
جز اولوالالباب یعنی اهل عقل

محکمات ام الکتاب و اصل دان  
غیریک معنی ازان مفهوم بست  
احتمال کثرت و فرق و عدد  
قدر استعداد مظهر اندر او  
میشاسد عارف کامل اساس  
میشاسد از وجوه او وجه حق  
بیند از آینه های پیشمار  
منجایید از تشابه پیروی  
بر حدوث فتنه و اضلال ناس  
نبست بر تأویل غیر از کردگار  
بندگی گیرند ز آیت ها بنقل  
سینها از ذکر نامش صیقلی است

و اندر او آیات محکم در خطاب  
احتمال و اشتباه از هیچ سو  
وان بجز بعد از فناء خلق بست  
در مرایا و مطاهر اطهر است  
در لباس حق و باطل شد پدید  
میشناسی یقینه از کلام  
وان تشابه را سوی محکمات  
هستشان بس زین در قلب و ضمیر  
که بود با دین ایشان رایگان  
میکند از پیش خود تأویلها  
بگرویم آنرا که هست از ذوالکرم  
که ز نور علم دلشان منجلی است

آنکه بفرستاد سوی تو کتاب  
محکم اعسی ره بیاید سوی او  
وجه باقی حق تعالی را یکی است  
وجه دیگر کان بکثرت در خور است  
وجه واحد امتحان را نزد دید  
همچنان ک آیات محکم را تمام  
فرقه را رد کنند بر جمع ذات  
و آنکه بمحبوبند زان وجه منیر  
از وحوه محتمل گیرند آن  
بر مراد و اختبار و مدعا  
زان بآمنه زنند آقوم دم

## سورة آل عمران

رَبَّنَا لَا تُؤْخِرْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ<sup>۷</sup> رَبَّنَا إِنَّكَ

ای پروردگار ما ماایل مکن بباطل دلهای ما را پس از آنکه راه نمودی ما را و بخش ما را از زرد خود رحمتی بدرستی که تو توئی غایت بخشنده پروردگار ما بدرستی که تو

جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ<sup>۸</sup> إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ

جمع کنند مردمانی برای روزی که نیست شکی در آن بدرستی که تو خلاف نخواهی کرد و عدم را بدرستی که آنانکه کافر شدند هرگز کفایت نکند از ایشان مالهاشان

وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ<sup>۹</sup> كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا

و نه فرزندان شان از خدا چیزی را و آن گروه ایشانند همه آتش چون عادت آل فرعون و آنانکه بودند پیش از ایشان تکذیب کردند

بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ<sup>۱۰</sup> قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ

آیتهای ما را پس گرفتشان خدا بگناهشان و خدا سخت عقوبت است بگوی مرا آنرا که کافر شدند زود باشد که غلبه کرده شوید و حشر کرده شوید

إِلَى جَهَنَّمَ وَ نَسَرَ الْمِهَادُ<sup>۱۱</sup>

بسوی دوزخ و بد بستر است

چون تو وهابی نداری معنرت بر لقای خویش او را راه ده منقلب کن در لقای خود بنور در عدم بودیم و دور از فرهی در چنان روزیکه در وی نیست ریب بست اندر وعده حق اختلاف هیچ چیز از مالشان و اولادشان بعد از آهم هیزم اندر دوزخند پس خدا بگرفتشان بر آن گنه که بجز حرمان نکردند اکتساب

و ز جناب خود بما کن موهبت در شاتش ره بدان درگاه ده طلعت هسی ما را بی فور وره ما را کی زخود بود آگاهی جامع ناسی تو ای علام غیب اندر آن رودند واقع در دو صاف بست مغنی بهر آروز اندشان پس سزد گر تا قیامت در فعد بر دروع آیا را دادد ره گو بکار اعی اهل احتجاب بر جهنم کآن بود شس الهاد

بد از آنکه راه بامودی بما و امکردان دار بر عهدش درست کن صفات ما بوصف خود بدل ره نمودی هست کردی از کرم همچنان بر ما بخش از مرحمت حم آری چون بهد این دلق را یعنی اندر هستی خود محم ران ملقه های باهنجار و حب یشتر بودند در کفر و غلو سخت تر گرسه شد راه امید زود مغلوب و محشور از عباد

تو میجان قلب ما را ای خدا قلب ما را زان توجه کش بتواست از رحیمی رحمت خود در عمل موهبت بود آنکه از کتم عدم تو نمودی خلقمان از موهبت وحدت جمعی اسکا بها خلق را وانکه بر کفرند ایشان منتسب بل فراید بر ذوب و ر حجب عادت فرعونیان و آنها کر او مر عقوبت های او باشد شدید

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فْتَنِ الْتَقَاتَا فِئَةً تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرِي كَافِرَةً يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ

بدرستی که بود مر شمار آیی در دو گروه که به رسیدند گروهی کار را از کردید در راه خدا و دیگری کافر بودند و میدیدند ایشان را که مانند ایشان

رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ<sup>۱۲</sup>

دیدن بچشم و خدا تأیید میکند یاری خود آن را که میخواهد بدرستی که در آن هر آیه عبرت است از برای صاحبان خرد

در ره حق با عدو در کارزار اهل دین آمد دو چندان شان بچشم بیشتر دیدند شان یعنی دشویش تن چه باشد پیش عقل ذوفنون بر هزار آیند غالب در نبرد نصرت آن باشد که بر خلق اودهد وان فرون کم پس بود یا کم ظفر

فرقه باشد ر اصحاب کفار شد جو وقت گبر و دارو غیط وحشم شد حو نوبت مؤمنان بودند ش کافر را را حان بد اهل تن فرون دیده باشی یکنن او شد بست مرد هر کرا خواهد خدا برو دهد یعنی آن کآید کم افزون در نظر گر که باشد باز چشم عبرتی

چون تلافی شد میان فرقین در مقابل با هزاران طفل و طبش بد یقینشان که بود ایشان ظفر همچنانکه بود آمد در عین مامد صورت یافت معنی کروفر وان نمود از قوت توحید بود و این بر ارباب بصیرت عبرتست بر اولوالابصار این است آیتی

مر شما را آیی باشد بعین فرقه دیگر ز کفار قریش خویش را دیدند اول بیشتر مؤمنان بودند پیش از روی جان هر دو صف دیدند مغز یکدیگر اهل حق را از خدا تأیید بود فلها یعنی بوفق مشیت است

زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ

استه شد از برای مردمان دوستی خواهشها از زنان و پسران و مالهای بسیار تحصیل کرده شده از طلا و نقره و اسبان

## الجزء الثالث

### المُسَوِّمَةُ وَالْإِنْعَامُ وَالْحَرْثُ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ ١٣

نشاندار و شتر و گاو و گوسفند و فراغت آن متاع زندگانی دنیاست و خدا فردش خوبی بازگشت است

در بیان دوستی مردمان زنان و اولاد خود را و جمع مال و منال دنیوی  
که آن مانع حیات معنوی است

یافت زینت مردمان را آن و این وز قناطر مقلد که ز طمع شد متاع آن بر حوة دنیوی نازگشت نیک بر وی منحصر گفت ترک مهر غیر دوست کن غفلت از حق است دنیا ای شمن زندگی را سیم و زر باشد معین	حُب شهوات از نساء و از بنین مالها بر یکدگر گردید جمع لیک مانع بر حوة معنوی شد بترک غیر او در جهرو سر نی که ترک مضر بهر پوست کن نی خام و حاء و باغ و چمن گر نکردد خرج باوی عقل و دین البهان آیین باخذ زر دهند	بودشان با آرزو پیوند ها و زطلا و نقره و انعام و خیل هر یکی زانها بود جائزا حجاب ترک یعنی ترک آمال و هوا پوست را بر در مقام خود بکار گر شوند آنها حجاب حق بتند عقل آنرا کرد صرف دین و کیش تاج عیسی را بنعل خر دهند	از تعلق با زن و فرزند ها یکشتزاران که بران دلاست میل زد حق نیکو بود حسن مآب نی زدن بر نعمت حق پشت پا لیک بهر مضر آنرا وا گذار خاصه گر شد مرده زان خود پسند تا منظم ذو کند آیین خویش
---	---	--	---

قُلْ أُوْنِيْكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتٌ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ

بگو آيا خبر دهم شما را بهتر از آنسان ابر برای آنها که پر کرده اند در پروردگارشان بهشتهاست که ميروند از زیرشان نهرها حاودانیان

فِيْهَا وَ اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بِصِيْرٍ بِالْعِبَادِ ١٤ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اِنَّا

در آن و حفتان پاکیزه و خوشودی از خدا وحدا پنداست بندگان آسا که میگوید ای پروردگار ما در سبکه

اَمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ ١٥ الصّٰبِرِيْنَ وَالصّٰدِقِيْنَ وَالْقٰنِتِيْنَ وَالْمُنْفِقِيْنَ

ما گرویدیم پس بیا مرز ما را آگاهان ما و نگاهدار ما را از عذاب آتش شکنایان و راستگویان و فرمان برداران و شقه کنندگان

وَالْمُسْتَغْفِرِيْنَ بِالْاَسْحَارِ ١٦

و آمرزش خواهان در سحرگاهان

گو کم آيا شما را من جبر هستان از رب بهشت و شهرها و انكسان باشد حاويد اندراو ربنا گوید آقوم از ادب صابرين و صادقيد آن گروه قائمند و دائم اندر بندگی اندر اسجارد آمرزش طلب	از بگوئیهای بیکان در سیر حاری اندر ریر هریک بهرها جفتیهای پاک و حالات بگو کامل ایمانم و آمرزش طلب که بیاید از اطاعت بر ستوه میدهند اموال خود در زندگی هر دم ابرایید بر عشق و ادب	آنکسان کز خدا دارند خوف هست آن جنات اخلاق صفات هست رضواشان زحق یعنی رضا است ده با آمرزش ره ای غفارمان صابر اندر امر و هی کردگار مالها بهر رضای حق دهند از ذوب هنی خود لا شوند	روحشان بر حسن دین باشد بطوف هر های جاری آمد واردات آنکه بنا بر عناد اندر خفاست هم نگهدار از عذاب نارمان راستگو در فعل و ترک از اختیار تا که دین را قوت و رونق دهد باقی اندر هنی مولى شوند
--	--	---	---

شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَاُوْلُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ١٧

گواهی داد خدا که یست خدائی مگر او و فرشتگان و صاحبان دانش اقامت کننده بعدل نیست خدائی مگر او که غالب راست کردار است

اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا

بدرستی که دین نزد خدا اسلام است و اختلاف نکردند آنان که داده شدند کتاب را مگر پس از آنکه آمدایشان را دانش از راه حسد

بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيٰتِ اللّٰهِ فَإِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ١٨

میانشان و آنکه کافر شود بآیتهای خدا پس بدرستی که خدا از و حساب است

در بیان معنی شهادة ذات احدی بر یکتائی و وحدت خود سبحانه

ذات حق باشد بذات خود گواه  
پس شهادت او بذات خویش داد  
نی در آن دم شاهد و مشهود بود  
پس بتفصیل آمد از جمع وجود  
هستی اشیا زبان صانست  
هر گاهی کز زمین روید بر او  
در یقین مگر بر شهادت زنیة  
وان ملائک وان اولوالعلم آگهند  
هم بصورت های کثرت بی زمنع  
تا چه باشد هر وجودی و معش  
ذره هم خواهد بقدر خویش نور  
نیست مبعودی جز او کز عدل و داد  
حکمتش ترتیب اشیا را تمام  
عالمی کو با ملک هم دوده است  
علم دین از لوح خواند بر سطور  
این چنین عالم لغایش در مثال  
تا نیفتد کس ز گفزاره بوهم  
بهره ور کردند هر یک ز امتیاز  
هیچ حاجت علم اسطرلاب نیست  
علم طاهر در مقام خود سکوت  
لک این دعوی کند هر جاهلی  
وان بود تسلیم در یوحد او  
گفت مؤمن را توبشاس از عمل  
آرد اسلامی که هست از اعتقاد  
بندگی اولیا در کفر و دین  
آدمی را نیست به زین آزمون  
منکر کردند اختلاف از ناصواب  
از حسد کردند در وی اشتباه  
علم یا احمد بود یا آیش

که جز او نبود یی کتائی اله  
وین گواهی بیشتر از پیش داد  
غیر ذاتش کو بخود موجود بود  
واندر این مشهد بتفصیل شهود  
که شهادت کوی خود بی مانع است  
قش باشد لا اله غیره  
کو در اثباتش جز او گوینده  
شاهد اعنی بر شئون شهند  
کوست طل وحدت اندر عین جمع  
تا کند اعطاء قبول از حضرتش  
نی بقدر شمس کز عدلست دور  
فیض رحانی بخلق از پیش داد  
داد و کرد اعطاء بهر شیء در مقام  
وصف او حق با ملک فرموده است  
زین ره آمد در حدیث العلم نور  
بهر است از طاعت هفتاد سال  
کامل طاهر بیستان دین عم سهم  
جای خود حدادو اسطرلاب سار  
نظم عالم را دخیل این باب نیست  
حکما در شرع چون راجع ناوست  
و بده سبب اگر صاحب دلی  
گر مسلمانی بود توحید خو  
کافر ارا هم ز انکار و دل  
بر خدا و اولیانش اعتقاد  
امتدادست ارجوی داری یقین  
تا حورد زین بیل آب او یا که حو  
آسکان کامد مرایش را کساب  
قلبا در آن خلاص آمد سیاه  
یا که باشد سوی ایشان سبش  
وانکه کافر شد بآیات خدا

گشت طالع شمس وجه وحدتش  
یشتر یعنی ز رسم قبل و بعد  
همچنان خود شاهد ذات خود اوست  
شد بوحدت خود شاهد او  
برگ و نار ان ریگ صحرا موجیم  
نقش یعنی مهره او موحد است  
خود بود بر ذات خود داشیا گواه  
شد بوجه عدل از علم و اثر  
بهر اعطاء حق هر ذی حقی  
نور خواهد شمس در اشراق خود  
پس بود حق در تفصیل وجود  
غالب و قاهر بود بر کل شیء  
اندر این آیت شئون اهل عم  
چون ملائک ذیلش از لوث دنس  
حق برد بیروش از پندار و شک  
این چنین کس عالم ربانی است  
علم را تعمیم ده ناز ای حبیب  
لیک گر حداد گوید بدلیل  
داده از کعب رشتة اصافرا  
علم باطن لیک گردانی مقام  
در سخن بگذر که دور از نام تست  
باشد آن مبیی بر اخلاق و عمل  
آن بود در قول و فعلش عزم و جزم  
اقتیاد حق هر ارا مدعا است  
بر ولای اولیا خود را سجع  
ما محک زر را شاسی از جاس  
حزمد از علم کامد برشان  
یا احمد گشت از شاسانی حجاب  
یعنی آگاه از ظهور حق شدند  
رود آید در حساب و در حرا

در مقام جمع وحدانیتش  
وز قران قرب و بعدو نحس و سعد  
واقف از برهان اثبات خود اوست  
نی ز غیری در ظهور واحد او  
میسرایید این شهادت دم بمدم  
بر وجود خود بوحدت شهادتست  
بست در هستی جز او یعنی اله  
در تفصیل مظاهر جلوه گر  
قدر استعداد او ما رونقی  
قدر استعداد و استحقاق خود  
قائم بالقسط بر نظم و عود  
جله مظهر اندر استلای وی  
طاهر آمد داری اربابور سلم  
یاک باشد و از هوا و از هوس  
همچنان کاموحت داش بر ملک  
جاش از تأیید حق نورانی است  
تا برد هر کس قدر خود صعب  
علم من در نظم عالم شد دخیل  
گشته منکر بهر دردی صاف را  
اصل اسلام است و ایمان والسلام  
گفت دین در زندق اسلام تو است  
گر عمل نبود دروغست و دغل  
وین نه جز انکارش اندر علم و عزم  
او ر حان منقاد امر اولیاست  
ست ما ری بین تو یا ما وای گنج  
آدمی را هم بر این میزان شناس  
سوی ایشان احمد اعنی زامتحان  
چشم یا بستد بر عود از صواب  
و دل حاجت کافر و احمق شده

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ۚ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَاسْلَمْتُ

پس اگر حاجت گیرند بر این بگوی حالم کردم و همه را در برای خدا و آنکه پیروی کرد مرا و آنکه پیروی نکرد مرا و آنکه پیروی نکرد مرا و آنکه پیروی نکرد مرا

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

پس اگر متقاعد شدند پس حقیقت را یافتند و اگر روگردانیدند پس حرا نیست که بر تو است رسانیدن و خدا بیست به بندگان بدستیکه آنان که کافر میشوند

بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّسِيَّانَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ

بآیهای خدا و میکشد بیغیرانرا باحق و میکشد آنانرا که میفرمایند بدالت از مردمان پس مؤدوده ایشانرا

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۚ

در عذاب دردناک آن گروه آنانند که ناچیز شد کردارشان در دنیا و آخرت و نیست ایشانرا هیچ یاری کنندگان

## الجزو الثالث

پس اگر گیرند حجت بر تو کو  
فرقه ها کردند در دین اختلاف  
گو تو با اهل کتاب و ایمان  
این مسلم داشتند اعمی که دین  
گر مسلم داشتند اندر رهید  
اوست بسا بر عباد خود همه  
قاتل یغیرانند از فساد

وجه خود خالص نمودم من براو  
دین حق دوراست ز اغراض و خلاف  
کآیی در دین ندارند از بیان  
نیست در وی اختلافی بالیقین  
اصل توحید است آن کر آگید  
بر مآل و حال نیک و بد همه  
واسکه آمر بد زحق با عدل و داد  
آنکساکه شد عملهاشان تناه

اختلافی نیست در توحید حق  
پس منم ثبات بدین معنوی  
گو تو یعنی با صاری و یهود  
اختلافات از هوای مردم است  
ور نکردانند رو بی حجتی  
واسکه بر آیات حق کافر شدند  
پس بشارت باد بر اهل هلاک  
ست در داریشان یار و پناه

من بر آن دینم نه بر دین فرق  
واسکه در دین دارد ازمن پیروی  
هم بگفتار قریش اندر ورود  
اشباه از سر باشد ازدم است  
مر تو نبود جز بلاغ و دعوتی  
دُم بدد و کینه ور با سر شدند  
بر عذاب بشمار درد ناک

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا

آیا گریستی تا آن که داده شدید بهر ما از کتاب خوانده میشود بسوی کتاب خدا ماحکم گد میانشان پس رو

فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ <sup>۲۳</sup> ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي

میکردند گروهی از ایشان و ایشان روی گرداندند آن بایست که ایشان گفتند هرگز مس نکند ما را آتش مگر روزهای شمرده شده و بفریفتان در

دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْقَرُونَ <sup>۲۴</sup> فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ

دیشان آنچه بودند که افترا میکردند پس چگونه باشد چون گرد آوریمشان بر ای روزیکه بیست شکمی در آن و نماند داده شود هر نفسی را پاداش آنچه کس کرده

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ <sup>۲۵</sup>

و آنها ستم دیده شوند

یا دیدی آنکسارا کر کتاب  
حکم در ما نشان فرماید او  
کز غرض گفتند ما را در فروز  
پس چگونه است اندر آروز مهول  
پس حرای هر کسی بروی رسد  
عافل از پیش آزمان بید همی  
قوم دیگر میشناسم کر حساب  
آتشی از نار عشق افروخند  
حسروان ملک فقرند این گروه  
داده حق بر کینه پوشان این بوی

بهره ور بودند از هر فصل و باب  
پس گروهی را ن نگرداند رو  
مس سارد نار غیر از جسد روز  
حال ایشان از قبول و نا قبول  
کست کردند آنچه از شفق و حسد  
بیست غافل از حساب خود دمی  
فارعد و از ثواب و از عقاب  
هستی خود حمله در وی سوحند  
داده حقشان را قنادر خود شکوه  
در گدائی کر و مر خسروی

خوانده چون سوی کتاب الله شود  
وان جماعت معرضند از حکم رب  
مس می بفریفت اندر دیشان  
اندر آن روزیکه در وی بیست شک  
کس نباید بر حرای خود سم  
آنکه غافل زین حساب است احق است  
بستشان چیزی یاد از خوب و زشت  
از دو عالم رسد در حق فایند  
بسی را کرده بر هست اختیار  
هر کرا خواهد خدا شاهی دهد

با بر احکام الهی بگروند  
وین بود اغراض ایشانرا سد  
مفتری بودند در آتشنشان  
جمع کردند این حقایق لک نیک  
میرسد نام آن حقوق از پیش و کم  
قول و فعلش حمله درشت و با حق است  
یا که این باشد جهنم وان بهشت  
فارغ از دانی و نادانید  
یا فتند از بسی این اقتدار  
عزت دارین و آگاهی دهد

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ

بگو بار خدا یا ای مسصرف پادشاهی که میدهی پادشاهی را نا آنکه میخواهی و میکبری پادشاهی را از آنکه میخواهی و عزیر میکنی آنرا که میخواهی و خوار میکنی آنرا

مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ <sup>۲۶</sup> تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي

آنرا که میخواهی بدست تو است خوبی بدرسیکه نور همه چیزی توانایی در میانوری شب را در روز و در میانوری روز را در شب

اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِعِمْرِ حَسَابٍ <sup>۲۷</sup>

شب و بیرون مآوری رنده را از مرده و بیرون مآوری مرده را از زنده و روزی میدهی آنرا که میخواهی بشمار

گو بونی ای آنکه بخشی قاج و گاه  
هر کرا خواهی دهی ملک جهان  
ملك ملك ست بر هر کس سزا ست

بر تمام ملك هستی پادشاه  
همچو خواهی گیری ادوی در زمان  
بعضی از آنرا دهی تا وقت خواست

شاه آن باشد که هست از مشیتش  
تنزع اعنی ملك دنیا و آنچه هست  
باز گیری زو دهی بر دیگری

جان اشیا در احاطه قدرتش  
منتقل زاو گردد از دستی بدست  
متمی چون شد بدم جوید سری



## سورة آل عمران

یافت عزت آنکه یاری از تو جست  
ظاهر و باطن عزیز از حق شود  
هست بر وفق اراده و مشیت  
منع و اعطا قضا و بسط و خفص و رفع  
در بهاران از نسیم فرو دین  
با لباس عزت اندر بهار  
درد هم صافست اندر جای خود  
سر آن دانی تو ای پروردگار  
آوری از عطفه آدم را برون  
روز فتح مکه از پروردگار  
گفت روم و فارس رین بس بالیقین  
بست او را مکه کافی در کشاد

دید ذلت آنکه خود بین گشت و ست  
و آنکه خود بین حواری و بیوقوف شود  
عزت و ذلت بدست قدرت  
ریح و راحت موت و احیا ضروفع  
باغها شد پر شکوفه و یاسین  
بعد ذلت پوشد او را کردگار  
شب بود تاریک اما بخت بد  
کافری دی لیل و آوردی بهار  
عطفه را هم ز آدمی ذی شئون  
آمد این آیت بر آن صحر کار  
فتح خواهد شد بدست مسلمین  
دارد اندر دل نسای ملاد  
آمد این آیت که ملکست از حدای

هر که را دانی بخت قائلش  
پس بذلت در خور آمد از وجود  
قادر بر منع و بر اعطا تمام  
اندر اشیا برقرار ارواح است  
شد چو بخت باد بهمنش  
همچین در هر مقام این در دو صاف  
شعبه بر روی جهان بر طلمت است  
روز را آری شب شب را روز  
رفق روحانی بخت از صواب  
یا روز حمر خندق در خبر  
مشرکان گفتند تاره در سراو  
ناسی چند از مساکین عرب  
میدهد بر هر که خواهد از رعای

در ولای خود کنی صاحب دلش  
مقتضی بود آنچه آمد در نمود  
بر هر آنچه آید از هسی بنام  
کو بفعل خود بر اشیا غالب است  
کند آن کسوت حواری از تنش  
هست اندر حام گیتی پیکراف  
در هادش صد هزاران حکمت است  
حق نیست میت از حی در رموز  
میدهی بر هر که خواهی بی حساب  
هست گامد بر رسول اردادگر  
مکر روم و فارس دارد آردو  
فتح روم و فارس روان بی سبب

لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ

باید نگیرد کفوندگان کافران را دوسان از جز کفوندگان و آنکه میکند آنرا پس نیست از خدا در شئی  
إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَّةَ وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ قُلْ إِنْ تُخَفُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ

چیزی مگر آنکه بترسید از ایشان بر هر کردی و میترساند شمار خدا را وجود و سوی خداست باز گشت بگو اگر پنهان دارید آنچه در سینه های شماست  
أَوْ يُبَدِّدْهُ بَعْلُهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۸ يَوْمَ  
یا آشکار کند آرامد اندش خدا و میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بر همه چیزی تواناست روزیکه  
تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ  
می یابد هر سی آنچه را کرده از حوی حاضر کرده و آنچه را کرده از بدی آردو میکند که کاش بود میان آن و میان او

أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ۲۹

مسانی دور و میترساند شمار خدا از خود و خدا مهربانست و نیکوکار

مؤمنان کفار را بر خویش دوست  
دوستی با غیر مؤمن بارواست  
هر که کرد این ار خدا بیگانه است  
یار دل شو نفس حویرا بهل  
مینماید چون سرات شادنی  
سوی گورستان رد را غار ارهت  
مرده گان با هم نگورستان خوشد  
مؤمن از مفلوب و کافر غالب است  
می برساند شما را حق رخود  
هم بداند آنچه در ارس و سمن است  
همچین اعمال بدکان طاهر است  
آن عملها جنبه باشد پیش رو

می نگیرد این را در دین نکوست  
کو در آئین و عمل دور از شهادت  
بیش حیری ز دین دیوانه است  
گردی از آن روسفید از این خجل  
رار میری پس میان وادنی  
ناز نکشد حجاب شاهنشست  
مپوشان زنده یار مپوشد  
عیب بود بل تقیه واجب است  
هم بر او برگشت خلق از لنگ وند  
هم بهر چیزی توانا از اقصا است  
پیش روی او یکایک حاضر است  
مینماید بعد آرا آرزو  
بست اندارش جز از لطف و ووداد

آنکه در دین بر شما را بست یار  
انگسی کو زهر آلوده است  
از ولای حق ندارد بهره او  
لدت نفس است مانند سراب  
ناغ را گیری گداری ناز را  
زنده کی با مرده هرگز یار شد  
زنده از مرده کر حوید فلاح  
هست اظهار مودت با زبان  
کو کبید از طاهر از پنهان خدا  
نفسها یابند در یوم الشور  
دوست دارد بین او و اعمال بد  
میدهد حق بیمان از خویشین  
چون رؤفت او بهر حال بر عباد

دوستی ما او بود دور از شعار  
گر خورد کس دشمن خود بوده است  
این کس ما حق کسی غیر از عدو  
میرد بر خشک تپهت بی رآب  
ناز خواهی نفس حبلت ناز را  
حر مکر وقتی که خود مرده ار شد  
یا شود یار از تقیه است و صلاح  
لارم اندر موقع خوف و زبان  
داند آنچه باشد اندر سبها  
آچه کردند از سکوتی در حضور  
فرق باشد با باید در عدد  
تا ندانید این یقین خواهد شد

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ رَحِيمٌ رَحِيمٌ قُلْ

بگو اگر دوست دارید خدا را پس پیروی کنید مرا و دوست دارد شمار خدا و میامزد در این شما گناهان شمار او خداست آمرزیده مهربان بگو



## الجزو الثالث

أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٢٠ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا

فرمان برید خدا و رسول را پس اگر روگردانید پس بدوستی که خدا دوست ندارد کافران را بدوستی که خدا برگزید آدم را و نوح را

وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢١

وآل ابراهیم را و آل عمران را بر جهانیان فرودان برخیشان از برخی و خدا شنوای داناست

### در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خداست

<p>که کند اظهار حب و انتساب حون بحق دارید حب معوی حب محبوب خدا حب خداست حب او دس است اندر احبیار برحب او غمور است و رحیم که شما دارید عسی را قبول آدم و نوح آل ابراهیم را برگزید آن قوم را حق با ایشان کرده بعین حاشی می معتقد بیست برهان حاجت اینجا نادلیل گوئی از بعین این گردیده فوت گوئی از بعین کرده است او بدست گر بیدر و آتش اردل مؤمنم</p>	<p>اهل عمار را حبس کو در حواب گو کنید از دس احمد بیروی حب من خوئید گر گوئید راست مصطفی نا شد حبس کردگار حق تعالی در صراط مستقیم قل اطيعوا الله فی الدین والرسول اصطفی حق داد من سلیم را همچین معنی ز فرزندانشان هر یک از پیغمبران از بعد خود حاشین پیوده تعیین ای حلیل تو کی بعین وصی بعد موت بس جو معنی وصی نا احمد است هم بود دانا سر ناطم گر روی معوج ره یا مستقیم</p>	<p>بیروی من دلیل حب اوست مسما شد ادعا هست از صحیح حق شما را دوست دارد بالیقین شاد گردی راودلت در حواب اوست حق سعادت حرم او را زان ولا بر رسول و اهل بیت اقرار اوست کآن بود حق لایح الکافرین بودشان در هر غمی ناز و معین لیک با من بی نا حلق بشر دس او بر نا بود نا عالم است دست برهان ورس در امر محال این مکی ناور دس واحدی در عی و اهل یش بحلاف کو بجهروسر سیم است و عیم</p>	<p>گو خدا را گر شما دارید دوست حب حق از راه تعظیم مسیح حون در آئید اندرس دین من گر که محبوب را کس داشت دوست حب او را هر که در دل داد حا همچین بر هر که یار بار اوست ور بگرداید رو از راه دس و آل عمران همه را بر عالین این شان عصب و عصمت در نظر چون کسی کا بدرسوت خاتم است عقل گوید در گرداین قیل و قال ناورم باید تو بر از بحدی نشود حق آنچه دارم اعراف</p>
--	---	---	---

إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانُ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

چون گفت زن عمران ای پروردگار من بدوستی که من بد کرده ام برای تو آنچه در شکم من است آوار شغل دس پس بدیر ارم بدوستی که تو تنی شنوای

الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ

دانا پس چون نهادش گفت پروردگار بدوستی که من نهادمش مؤث و خدا دانا را راست آنچه نهاد و بس مدکر حون مؤث

وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بَكَ وَ ذُرِّيَّتُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٢٢ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ

و بدوستی که من نامیدمش مریم و بدوستی که من شاه میدهم او را تو و فرودان او را از شیطان رانده شده پس بدیرفت او را پروردگارش بدیرفتنی

حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَ جَدَّ عِنْدَهَا

بیکو و رویا بدش رویا بدی خوب و باشد آن کردش زکریا را هرگاه درآمد بر او زکریا در حای عبادت یافت نزدش

رِزْقًا قَالَتْ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٣

روزی را گفت ای مریم اگر کجاست مرتو را این گفت آن از رد خداست بدوستی که خدا روزی میدهد آن را که خواهد بی شمار

### در بیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام دو وقت حمل و استعاذه او

<p>سوی معبد حاضر خدمت همه گفت یارب مردم که همچون زست</p>	<p>باشد آزاد از بی طاقت همه وصع چون شد دید انی از تن است</p>	<p>بد کرده آنچه دارم در شکم که بجهر و سر سیمی و علم</p>	<p>حمت عمران گفت کی رب الکرم کن قبول ای را تو از فضل عیم</p>
--	--	---	--

## سورة آل عمران

اعلمی تو در هر آنچه گشته و صم	که بطفه آگهی تا موت و نزع	در رحم هسی تو صورت بدناس	نقش را نقاش به داد اساس
این بود زن یعنی از نازم بها	نذر خود بود عدول از مامی	نام او مریم بهاده بر او راو	هم پناه آرد ر شطان عدو
استعاده بودش از چیریکه بیم	بهر سواست از دو رحیم	بار دارد مرد و در را بر گناه	عقل را فاسد کند دین را ناه
بس پناه از آن حوادث وان فن	برد برحق که بود درخورین	کرد پس پروردگار او را قول	بهر خدمت بر حریش بر دخول
در قنولش داشت بکوب زمر	زانکه اواز مرد ورن بدخلفرد	ررق نگو مجوراند از حشش	پرورش میداد در هر ضاعش
آن نمانی را که رویاند خدش	ما چه باشد روق و حسن و بهاش	گر چه رویانده بود بدات	غیر حق کز حاک رواند سات
لیک ما در باشد از بواسطه	رسته استی ابرمن در صاطه	بود مریم آن ساتی که خدا	ببواسطه دادش شو و ناه
مرزگیا بود در کارش کفیل	یافتی آداب ضاعت زان حیل	هر زمان داخل شدی در معدا و	یافت ررقی در مریم س کو
گفت او راهست این ررق از کجا	گفت از حق کو بود رراق ما	مبدهد ررق او چو خواهد بحساب	بی سبب یعنی بیاداش و ثواب

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَنَادَتْهُ الْمَلَكَةُ

در آنجا خواند زکریا پروردگارش را گفت ای پروردگار من بخش مرا از برت و بریدی پاکیزه در سببیکه او شونده دعائی پس ندا کردندش فرشتگان

وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ۚ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُ بِمُصَدَّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا

و او ایستاده بود نماز میکرد در محراب آنکه الله بشارت میدهد را بجای صدیق کسده کلمه از خدا و مهتر و بالدارنده من ار شهوتها

و نَبِيًّا مِنْ الصَّالِحِينَ ۚ

و نبی از شایستگان

چون زکریا دید اندر انحصار	آن خلاف عادت آنجا آشکار	مویه های صبی اندر فصل دی	از غایات خدا در پیش وی
گفت سار ده من ذریتی	کو رمی بر حق باشد آیتی	در حوائ راوشد فرورد و آل	این رخود میدید در پیری محال
چون بورا قدرت بهر کاری بود	شاید از بخشی با داری ولد	تو بوشده دعائی ای محس	کی دعای من احانت عقرب
پس ندا کردند او را در عمار	مرملایک بعد از آن عزم و یار	کز خدا نادت بشارت بر ولد	کوست بجای مصدق ما رشد
مر مصدق بر کلامی از خدا	سند و محصور از رحس و خطا	بر کلم یعنی مصدق بر مسیح	می شد صادر دوی و می قبیح
در کلمه نکته جمعی است نکر	عارفان دانند و اهل ذل و فکر	وان مافی بیست ناوچه مسیح	س توحید است و تحقیق مبیح
اسا بودند زان آگه آناه	همچین بجای ما فکر و مقنا	کو پند بود وهم از صالحین	حق ستود او را قرآن ایچین
	دوق معنی هجت از باشد سهم	رو پیری حو توسل آن نفهم	

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۚ

گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا فروردی و بخت رسیده مرا پیری ورم نارایده است گفت همچنین میکند خدا مکن آنچه میخواهد

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَمْزًا وَذِكْرًا رَبِّكَ كَثِيرًا

گفت ای پروردگار من بگردان رای من شای گفت شان تو است که سخن نگوئی با مردم سه روز مگر اشاره و یاد کن پروردگارت را بسیار

وَسَيِّحٍ بِالْعُشِيِّ ۚ وَالْأَبْكَارُ ۚ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ

و تسبیح کن در شبانگاه و نامداد و هنگامیکه گفتد فرشتگان ای مریم در سببیکه خدا برگزید را و پاکیزه کرد و دادیت و اخبار کردت

عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ۚ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ۚ ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ

بر زنان جهانسان ای مریم عبادت کن مرا پروردگارت را و سجود کن و رکوع کن با رکوع کسندگان آن از حرهای

الْعِيبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَمَنَّمْ آيُهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ

نه است وحی میکنم آن را نتو و بودی و نزد ایشان هنگامیکه می انداختند قلمهاشان را که کدامشان را بپندانی کسد مریم را و سودی تو

## الجزو الثالث

### لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

ردایشان هنگامیکه راع مکرده

گفت یارب من کبیرم رو عقیم	بست امدم فرورد ای کریم	گفت این از یفعل الله مایشا	ر تو آبد نا بران یابی رجا
گفت یارب آیتی خواهم برآں	کآن مرا باشد مرردی شان	گفت آیت آنکه لب سدی سه روز	از تکلم حز نایام و رموز
یاد کن پروردگارت را ریاد	شو مسح در عشا و بامداد	تا که باشد عقل فطالت دلیل	از ره اعجاز یعی جبرئیل
فوه روحان از صوه و حضور	یافت قوت پس ملک یاند ظهور	بود ران یحیی باوصاف ملک	کز ملک بود انعقادش بی زشک
از فتاح عقل و اسکمال روح	آمد از یحیی جیوتشرا فوح	بی مگر بردد ازاین ارباب دل	بعد مردن بر حیوتی مستقل
همچین مریم رتأید سروش	ادھوا بگریخت سوی عقل و هوش	یافت قوت روح و بن مقهور گشت	چون ملایک پای تاسر بورگشت
بود هم اخلاق با افلاکیان	داشت درهیر از مزاج حایان	با ملایک در صفت هم طیر بود	در فصای عقل و روحش سیر بود
پس ناو گفند آن ارواح پاک	در شارت ان الله اصطفیک	کرد حق صاهر ادرحس و پلند	ور ساء عالمت بر گرد
رب خود را ناش درد کروسعود	کر بو روح الله آمد در وجود	بهر شکر و حمد رب العالمین	ناش را کج روز و شب بارا کین
یعنی از اوصاف هسی کن گذار	مصصف شو بر صفات کردگار	ای محمد ص ای رسول پاک حبیب	این نورا مباشد از اخبار غیب
دگر یحیی و مسیح و مادرش	وحی کردم نا ثانی ناورش	بست یعی ران حرها کاندراو	آورد از سقم و صحت کفکو
آچه باشد وحی و ارشاد غیب	بست دروی احمال نفس و رب	و سودی آرمان کافلامشان	مبوشت آنقرعه ها بر نامشان
مبوشند آن صحایف نا کبیل	بست نمرار که باشد در سبیل	بس کفالت کرد انوی کردگار	ره گزیدش از ساء رورگار
تو سودی تا که بی راغوجاح	چون حصومت مسودید و لجاج	حق حواشد دوست نا دل برده	حضم او گردد مگر دل مرده
یار حق نا ر آن شد حرا آگاهی	بیع بر اشان برد حر ابھی	حکک ناشران رروه شاه گشت	مشت بر خنجر ددن دیوانه گشت
	گو مریم فوه گوید اسرا	حون شد نا آنکه بگردش جدا	

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بَكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهَاً

هنگامیکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستی که خدا شارت میدهد ترا کلمه از او که اسم اوست مسیح عیسی سر مریم صاحب حاه

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۚ وَبُكِّلُمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ۚ قَالَتْ

در دنیا و آخرت و از نزدیکان و سجن میکند نامردمان در گهواره و دومی و ناشارد شایستگان گفت

رَبِّ أَنِّي بَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّ مِنِّي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكُ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّا

ای پروردگار من از کجا باشد مرا ویرندی و مس کرده مرا اسایی کف محمد ص خدا می آورد ناچه خواهد حون فرار میدهد مرا بر افس حراین بست

يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۚ

که مگوید مرا او را شوس میشود

پس ر امر حق نا لاه صریح	مژده داددش ملایک بر مسیح	کلمه که عیسی سر مریم نام اوست	در دودنا روشناس و نام حوست
هم در دیکان درگاه خدا	در ولایت بی بطیر و مقددا	گوید اندر مهد نا مردم سجن	شیخ و از شایسگان در عقل و فن
گفت یارب از کجا آره پس	حون مرا سوده مس هر گرش	گفت این در حکم یخلق مایشاست	چون نامری داد فرمان گشت راست
	گوید او را ناش پس باشد بعین	بست در حکم قضا ناخیر و بین	

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ

و می آموزد او را کتاب و حکمت و توریة و انجیل و فرستاده شد فرزند ان یعقوب که من تحقیقت آمدم شمارا نایی

مَنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ

از پروردگارتان بدرستی که من مسازم مرا ی شمارا کل حون شکل مرغی پس میدم در آن پس مشود مرغی باذن خدا و به میکم

## سورة آل عمران

الْأَكْمَه وَالْأَبْرَصَ وَ أَحِي الْمَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

کور مادر زاد را و پسر را و زنده میکنم مردگاران دستوری خدا و خبر میدهم شمار آنچه مخورید و آنچه ذخیره می کنید در خانه ها تا

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۴۴ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلَلْ لَكُمْ

بدرستی که در آن هر آینه شایسته شمارا اگر همت بکردارندگان و تصدیق کننده مرا آنچه را ما شید میان دو دستم از توره و از برای آنکه حلال کنم برای شما

بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا إِنْ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ

برخی از آنچه حرام کرده شد بر شما و آوردم شمارا معجزه از پروردگارتان پس بترسید از خدا و فرمان بریدم اندر سبیکه خدا پروردگار من و پروردگار شماست

فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۴۵

پس پرستید او را ایست راه راست

پس کتاب و حکمتش آموخت حق	داده ادب و رای و انجلیش ورق	پس فرستادش بر اسرائیلیان	دارم از حق گفت رأینها شان
هیتی سالم ز کل چون طهرها	پس دهم روی که برآید برهوا	به تلمیم کور و پسر واله را	رنده سارم مرده صد ساله را
میدهم از حاه هاتان من خیر	تا چه دارید و خورید از ما حاضر	این کنم ما اذن رب العالمین	نگرید از دین شایها بدین
باور ارداریدم از چیزیکه هست	یعنی از بوریای ما بین دو دست	بعضی از آنکه شمارا بد حرام	بر شما سارم حلال اندر مقام
یعنی احکامیکه مشکل بود و شاق	بر شما آسان تلمیم در سیاق	آیت آرد بر شما از کردگار	تا که دارید تصدیق اسوار
پس برسید از خدای دوالمس	هم برید از حان و دل فرمان من	بر شما و ماست او پروردگار	پس پرسندش بوجه انحصار
	این بود بر حق تعالی راه راست	پس شدش قوم مکر کافر است	

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا

پس چون مشاهده کرد عیسی از ایشان کفر را گفت کیست انصار من بوسی خدا گفتند حواریان ما انصار خدا ایم گرویدیم

بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّا مُسْلِمُونَ ۴۶ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ أَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۴۷ وَ

بهدا و گواهان ما آنکه ما مقادیم پروردگار اگر و دیدیم ما آنچه فرو فرستادی و پیروی کردیم رسول را پس بویس ما را شاهدان و

مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۴۸ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ تَوَفِّكْ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ

مکر کردند و مکر کرد خدا و خداست بهترین مکر کنندگان چون گفت خدا ای عسی بدرستی که من بردارم تو را و بلند کننده تو را بوسی خود و

مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

پاک کننده تو را از آن که کافر شدند و گرداننده ام کسانی را که پیروی کردند ترا الا ای که کافر شدند تا روز قیامت پس سوی منست بازگشت شما

فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۴۹

پس حکم میکنم میان شما در آنچه بودید در آن اختلاف میکردید

پس جزو ایشان دید عیسی کفر و کین	گفت کدو یار من در بر دین	مر حواری گفت تاو مهریم	شو گواه ما که را انصار اللهم
ما نایبم ای رب البشر	آنچه داری بر رسول سر سر	پس تو ما را با گواهان کن حساب	ما گواهان گر که داریم اسباب
مکر آوردند با عیسی یهود	پیششان پس مکر آمد در وجود	مکر حق تبدیل حق را ماضی است	مر حرای مکر مکر عاجل است
مکر از عجز است و فقدان و قصور	بست عاجر حق بدیر امور	مکر ها در عین نا درویش تست	هر چه آری مکر مثلش پیش است
پیش صو آفتاب از مایه اش	هر چه آری اندر آفتاب سایه اش	شمس را به سایه باشد به سواد	سایه هر چه آری پیش آسان فاد
چون شوی کج سایه ات هم کج شود	راست گشتی راست در مهج شود	همچین دان جمله فعل و حوی حویش	بسی از آینه خود روی حویش
مکر کردی هم جرایش مکر بین	گفت زین والله خیر الماکرین	حق عیسی گفت من میرامت	تا که رافع سوی خود گردامت
چون بدیری جمله را و صاف بشر	زنده مای بر بقای مسقر	فارغ سازم د آزار خسان	ور حقای کافران بد لسان
خود تو بودی طاهر از رجس و هوا	همچین طاهر شوی وارد بها	حیف باشد چون تولعی تابناک	مر محاور ما پلیدان در مفاک

## الجزو الثالث

چون پلیدند آنچه درخود داشتند زانکه تو آینه خوبی و دشت ذین سیه رویان تورا بدهم نجات تا قیامت غالب و منصورشان کاش بودی مسمع راعقل و هوش همچنین مغلوب ایشان و خوار وان یهودان با قیامت همچین	سنتش را بر تو سهل انگاشتند یا که از آن رو کز تو بیدند سرشت بعثت روح دیگر در جم ذات بر یهودان سارم از هر شان تا گشاید در تنه چشم و گوش تا سینی کار و بار کردگار در رحیر و فاقه ورنج و این پس کم حکم آنچه دارید اختلاف	جز پلیدی چاره نمود از پلید آینه نه سرخ باشد نه کبود نا بعانت را حکم فایق همه تا بود این بهر هر قومی مثل گشت خارج ملک اردست یهود رفت عیسی بر ملک محمود گشت پس بن باشد شمارا مار گشت ین خود در حال عیسی بیخلاف	شاید از خود را پلیدی درتودید رنگها در نفس آن بینده بود بر بد اندیشان سلاقی همه جست از ایشان جزای هر عمل منتقل شد بر صاری آنچه بود رفت عسائیان از حد گذشت ناقصای حق بهر کس چون گذشت
---	---	---	--

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٥٠ وَأَمَّا الَّذِينَ

پس اما آنانکه کافر شدند پس عذاب کم ایشان را عذاب سخت در دنیا و آخرت و بیست مرایشان را هیچ یاری کنندگان و اما آنانکه

آمَنُوا وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ٥١ ذَلِكَ نَبَلُّوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ

گرویدند و کردند کارهای شایسته پس بدهد ایشان را پاداش و خدا دوست ندارد ستکاران را آن میجوایش بر تو از آیات

وَالَّذِكْرُ الْحَكِيمُ ٥٢

و ذکر نا حکمت

واکسانکه بر بی کافر شدند هست ایشان را در این دیابعداد بر حبشان کلک غم ایشان و دشت بیست با ایشان کسی یاری کند احرشان را حق دهد کامل یقین این شایها و پند استوار	غافل از عظیم نغمه شدند حس و حریه قل و اسر بحساب ما بود پیدا شان بد سرشت دانش سوران نگهداری کند گفت راز و لایح الطالبین در جهان تا از نوماند نادگار هر زمان حجت بود بر عام و خاص	هستشان از من عذاب درد و کون این همه نیت در اورا نشان حوی نشان همچین در آخرت واکسانکه نگرویدند از اول بر تو جوابیم ای رسول دیمقام در موت ما تو را باشد دلیل آیت حق را حین است اختصاص	هر ایشان به بود یاری به عون هم بر این بوده است استحقاقشان آش سوخته شد به معذرت هستشان شایسته اخلاق و عمل آیت و ذکر حکیم ایشان تمام رهما بر خلق از رب حلیل
---	---	---	--

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٥٣ الْحَقُّ مِنْ

بدرسیکه مثل عسی در حد چون مثل آدم است ساحش از خاک پس گفت مرا و راشو پس شد حق از

رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمِرِّينَ ٥٤ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

پروردگار تو است پس ما شاز شک کنندگان پس کسکه معادله کند در آن پس از آنچه آمد ترا از داش پس بگو بایند جوابیم

أَبْنَاءَنَا وَابْنَائِكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ٥٥

پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفس ما و نفس شما و نفس شما را پس بگو بایند جوابیم

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥٦ فَإِنْ تَوَلَّوْا

بدرسیکه این هر آینه آن قصه های راست است و بیست هیچ خدائی مگر خدا و بدرسیکه خدا هر آینه او است غالب درست کار پس اگر برگردد

فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ٥٧

پس بدرسیکه خدا داناست بته کاران

در بیان خلقت عیسی علیه السلام

هست عسی همچو آدم در مثال کز نرایی کرد خلقت ذوالجلال گفت او را اش پس شد همچنان این باشد دان عجبر در نشان

## سورة آل عمران

یش از آدم کس نکشت از خاک خلق بی پدر بی مادر آمد در وجود هر يك از افالش ارباشی بهوش زین عجایب تر سی در خلقت است	کرد در بر او نحت از خاک دل زان عجب تر بست عیسی در شهود عجبت از دیگری بی روی پوش گر که عقلی بی زعیب و علت است شك نمایی در مسیح حق مظهر	چونکه برکش تمام از خاک کرد راستی میباشد از پروردگار خلقت عسی و آدم در شمار چشم تو بهم هی احمق شوی کو چسان آمد ندبیا بی پدر	در زماش رنده و جالاک کرد بس ماش از عمرین او را نکار بود یکفعل از هزار و صد هزار غافل از آن قدرت مطلق شوی
---	---	--	---

### در بیان مباحله پیغمبر با نصاری

ای محمد پس هراکوا احتاج گوید این کرراه داش گره است بوده راو عسی رسولی معبد هم شما آید فرزد و ریان ما که حق ما بود یا نا شما کی مقید یابد آن کان رسته گفت حرف اگر سر سبه باشد ور که فاش در گواهی هم کلم و هم مسیح ناض او یکحقیقت در ولایت هم شما آید نا تنهای خوش کادب اسکو آورد احق بدین از رحال و از ساء پیرو حوان بست حر در صلحان خیر و صلاح که بورا در امر عسی و حی ماست غیر آنکو خالق این ماسواست عقل و فہمش زرد دانا اندکست بر وجود ماسوی فایق حز او آرد و سارد ورا خیر الشر بس خدا بر مفسدان باشد علم	با تو کرد ادبی میری یا لجاج بعد از ان گآمد برا ارحق تمام گویند ای نصاری ناک راست نصهای ما که هم خان و تسم ای موحد هیچ اگر ناشی بهوش این کسایت الماع از تصریح بود نکدر از ان گفت حذر نام است حمد حق بود و حق یار من است وان حقیقت عین وحدانیت است تا رحق حوئم در رحمت فروغ گفت اسقف گر کند ایشان دعا راکه میاید حان بهر دعا صبح پس بگردند نا اسلامان مر خدائیرا باشد کس سرا عسی اروی بد رسول و ندۀ بست معبود حقیقی حر بیکی هم بحقیق او غریر است و حکم هم بود در قول و فعل از آنچه خواست عی از آیات حق پوشده حشم	گفت عسی را که او این الهست یافعی که حق بود ناک از ولد از ریان ما و فرزند علان هم شما گر یک سید ارفسها من سکویم فاش کوسر سبه گفت نشود گر هر چه را گوئی بعاش هست ما من آدم و نوح و ذبیح ظاهرش سهای پاک اسبست آدم من با عی و اسای خویش لعنت از حق نارسد بر کاذبین بل نماد یک نصاری در جهان بست ما را اندران راری فلاح این بود از قصه های صدق و راست بر کسی اطلاق این معنی خطاست آنکه قائل سه خدا شد مشرکت بر برش بست کس لایق حراو هست قادر که مسیحی بی پدر ور کرداد کسی رو ای سلیم	علم و رها ان حقایق در مقام ما بحوائیم آنکه را حلاق ماست در ظهور از نور واحد روشیم یک دریا آچه نشندی بکوش لک سامع غافل از بوضیح بود حق بود با هر که صادق در حق است شش بوسی روح واحد بی تن است ما حلاق هر زمان هم صورتست را سبها ظاهر آید از دروغ یکم نا قی می ماند رما گآمدند از بهر زاری اسبا راکه مدیدند در زاری ریان حز حدائیکه حر او بود خدا بر حوة خود ر حق بایبده این بود مشهود بر هر مدرکی قادر اعی در کالات از قدیم هم بتقدیرات و تدبیرات راست حق در آید در محاراش بخشم
---	--	--	---

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ

نکو ای اهل کتاب بیایید بکنه راسی مباحه و مباحه شما که سرستیم مگر خدا را و اسانفرانداریم ناو

شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ٥٨

چیز را و نگیرد بعضی مان بعضی را ارباب از حز خدا پس اگر اعراض کنند پس نگوئید که ما باشید نا که ما متقادیم

گو بایند ای رسول مستطاب تا بنیرستیم چیزی غیر او یعنی از ارباب انواع وجود می بگوئید اعی آید اعتراف گر توهم باشی موحد شرط کن وقی از کس را ستانی غیر او این تمهد آن تواند کرد و بس	مر شما کاهل کلامیدو کتاب شرک بر وی ناوریم از هیچ رو هر چه غیر او است در غیب و شهود که مسلمایم و مؤمن بی خلاف تا که بیرسی حر او را بسجن واکه حق با ما بود بگفتگو کز خدا غافل باشد یکمسی	سوی لفظی کآن مساوی من ماست هم دعا بعضی بگیریم از خطا پس نگر داید گرو زین قرار این معنی شرط و عهد است ای ودود بست یعنی غیر ذات پاک حق زانکه ما بر وحدت او شاهدیم هم بیند در تعین حز وجود	لا اله الا الله اصل اسواست آچه را بود برستش را سرا بهر ما اسلام داید استوار باشد حق طاهر از حفظ عهد بر برشش از وسایط مستحق یوسایط بر حاش ساحدیم گشته توجیش مره از حدود
---	--	---	--

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا

ای اهل کتاب چرا مجادله میکنید در ابراهیم و فرو فرستاده شد توری و انجیل مگر پس از آن آریس

## الجزو الثالث

تَعْلَمُونَ ٥٩ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ

در نمی باید آگاه باشید شما آنهاست که معادله کردید در آنچه بود مر شمار با آن دانش پس چرا مجادله کنید در آنچه نیست مر شمار با آن دانش و خدا

يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٦٠ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ

میداند و شما ندانید بود ابراهیم یهودی و نه نصرانی و لیکن بود حق گرای مسلم و نبود از جمله

مَنِ الْمُشْرِكِينَ ٦١ إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ

شرك آورندگان بدرستی که نزدیکترین مردمان ابراهیم مر آینه آساند که پیروی کردند او را و این پیغمبر و آنان که گرویدند و خدا

وَلِيٍّ - مُحَاجَّةُ نَصَارَى وَيَهُودٍ فِي حَالِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دوست ولی - محاجه نصاری و یهود در حال ابراهیم علیه السلام

مجمع گشت آن نصاری و یهود هود میگفتند بوده است او یهود بعد از ابراهیم آمد مر شما میکند این احتیاجات از کجاست به یهودی بود ابراهیم راد باشد از مردم ما و اولاً کسی همچنانکه این سی یعنی رسول و اسکائی کامل ایستاد و دین	رد پیغمبر بدستوریکه بود گفت ترسا حززاری او سود بال این تورا به واجل از خدا برهرا چه بیست آگاه ازان به نصاری در عمل یا اعتقاد که شاید پیروی از وی سی دین او را کرد در صفت قول یار ابراهیم باشد از یقین هم خدا باشد ولی مؤمنین	اندر ابراهیم کردند احتیاج آمد این آیت که ای اهل کتاب چون بیارید این عقل از هر دید میدانید آنچه را داناست حق بل مسلمانی بد او س پاکدین باشد او را ناصر اندر اعتقاد گفت می بر دین ابراهیم راد پیرو پیغمبر روشن دمند که ولی حق شدید ایشان بدین	کوزما بوده است و این بود از لحاظ چون پسند این احتیاج از ماصواب یا که در تقلب معنی عامدید داد اسرار وجود ما خلق داشت دوری را اعتقاد مشرکی دادش عاری شرک و از فساد هستم از روی سس و اداعتقاد یار احمد و اسسا با آمدند
--	--	---	--

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ٦٢ يَا أَهْلَ

و دوست داشتند گروهی از اهل کتاب که گمراه کنند شما را و گمراه میکنند مگر خودها را و نمی باید ای اهل

الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ٦٣ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْسُونَهُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ

کتاب چرا کافر میشوید بآیهای خدا و شما گواهی میدید ای اهل کتاب چرا میپوشاند حق را باطل

وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٦٤ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَيَّ -

و پنهان میدارید حق را و شما میدانید و گفتند طایفه از اهل کتاب ایمان آوردند آنچه مرفرستاده شد بر

الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٦٥

آنان که ایمان آوردند و روز و کافر شوید آخرش باشد که ایشان باز گردند

دوست دارند اکثری را اهل کتاب لیک نفس خویش را گمراه کنند خاصه خون بروی گواه واقفید فرقه که گفتند از اهل کتاب مؤمنان شاید که برگردند باز ناورید ایمان مگر بر آنکه هست که بدینش در بهاری نگروید گورایشان راسته را ماحداست	که شما باشد گمراه از صواب میدانند اینکه خویش الله کند شاهد او از کتاب سالفید که سورا شد قائل به از صواب از محمد و رسومش زن محار پیرو دین شما را اعلی و است و آخر رورش بدین کافر شوید هرگز ا خواهد شاید راه راست	میکنید اندیشه اصلان ارچه میباشد ای اهل کتاب حق باطل ارچه میپوشد و چون اول روز آورد ایمان بر او شبهه بازین رو فقد دردین او اهل خیر این پوشند از لحاظ تا که گردید اهل ایمان مقلب کی تواند کرد تبلیس یهود	مر برگردد از رسول اقلان کافر آیات حق در ارباب نکمون الحق و اثم نعلمون شام حوشد ز او نگردانید رو خلق بر گردید از آیین او مر یهودان مدینه در رواج که مر او باشد دردین منسب مقلب آنرا که حقش ره عود
---	--	---	---

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِيبَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتِي أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ

و ایمان میاورید مگر از برای کسی که پیروی کرد دین شما را بگو بدستیکه هدایت هدایت خداست اینکه داده شود احدی مانند آنچه داده شدید یا حاجت آورد شما را

## سورة آل عمران

عَنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٦٧ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ

زرد پروردگار تان بکوی بدرسکه فصل بدست خداست میدهد آرا کسی که میخواهد و خدا فراموش رحمت داناست مخصوص میکردند بر حمتش آرا که

يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٦٨

مخواهد و خداست صاحب فضلی بزرگ

تا شما را آنچه دادند از کمال	هر کسی میدهد ر از باب صلاح	یا تواند کرد حصمی از الحاح	با شما در دین و ایمان احجاج
احجاجها را بوان کرد اعتبار	که کند صدیق او پروردگار	با شما باشد خدا در احجاج	حجت حصم اعداد است ولحاح
باشد افروزی بدست دوا الحلال	هر را خواهد فراید بر کمال	مدهد وسعت بهر کس لایق است	داشت حق بر حلالی سابق است
مکنند محض بر جنهای خویش	هر کجا خواهد ر رجنهای	صاحب فضل عظمی است او عتیق	ا کرا باشد بر رقی فصل خلق
خلق بخش است حر کار خدای	رزق بخشی هم بهر شاه و گدای	کی بود قادر کسی بر رزق کس	با چه حای خلق یا حای یا نفس
	نان تواند داد آنکو جان دهد	عقل و من و روح بر اسان دهد	

وَمَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ قَبْضًا يُوَدَّهِ إِلَيْكَ وَمَهُمْ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ بَدَسَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ

وار اهل کتاب کس باشد که اگر امین سازیش بماند سار میرساند آرا و او را ایشان کسی است که اگر امین سازش بدیاری بپرساند آرا و او

إِلَّا مَا دُمْتُ عَلَيْهِ فَأَتَانَا ٦٩ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَمِينِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

مگر مادام که باشی بر او ایستاده آن نایدست که ایشان گفتمند بیست بر ما در ناخواندگی راهی و میگویند بر خدا

الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧٠ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٧١

دروغ را و ایشان میداند آری کسکه وفا کرد عهدش و بر هر کاری گردش بدرسنیکه خدا دوست دارد بر هر کاران را

ناراه همد از اهل کتاب	که ضد رد امانت با حساب	مکند رد باشد از قبضار مال	نفس او باشد امین در کل حال
ناراه هم در امانت خائند	رد سازند ارحه باشد فلس جد	هر دو باشد این دو فرقه از یهود	آن یکی باشد امین دیگر یهود
آن امانت را دهد بر صاحبش	و بی دگر در رد آن گیرد تنش	حر که او را میرم سازی برد	آتی بر وی بدهد و سد
که بداند رو بوس خواهی گرفت	گر که بدهد ناعس خواهی گرفت	این ازان باشد که گوید در سبج	بیست بر ما ره در امین بهج
مشرك اعنی گمراه است این ظاهر است	مالشان بر ما حلال و ظاهر است	بر خدا گویند کذب و افرا	کاین رسیده است از کتاب حق ما
بیست در بورایه این باشد دروغ	حق نگویند آنچه دوراست از هر دو	یعنی آرا بیست بر همان رد عقل	عقل باشد حج اندر حکم نقل
مال کافر آزمان باشد حلال	که در آید ما مسلمان در قبال	و ان عسماست کاری را و بدست	و امانت رد کی آرا که هست
عقل بر رد امانت حاکم است	دین حق بر عقل و شرع سالمست	از یهودان پس بحق این افراست	قول حق بود مگر کذب و دغااست
خوش میداند کاین باشد غلط	و رخدا بر کادین لعن و سخط	آری آنکو کرد بر عهدش وفا	و رخدا ترسند و بگدشت از خطا
بر امانهاست از تقوی امین	پس خدا باشد محس مقین	هر وفا بر عهد خود کرد او س راست	خون کند رد امانت سروراست
من بر آتم کاین صفت را در بیست	هر کسکه رد امانت ددد بیست	بیست بر عیب کس از دردی نکرد	ور که دردی کرد دیواست او به مرد
این ما بود که مو کاذب نه	بار دور چرا وجود خاد نه	ور که سدی بر خدا وجود دروغ	بیست از سکی ترا یکجو فروغ
شا که حق باش گر کوئی نوراست	کا و را در مشیش کاذب نوراست	چون کسی شکرش که سکی نه غفل	مرد از او یابی ناداش عمل
	پس بوکن در حسن اعمال اهنام	با ز حق یاداش نابی والسلام	

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ

بدرسنیکه آنانکه عوس میگردند عهد خدا و سوگندهاشان بهای اندک را آنکروه بیست بهره مرا یشاراد در آخرت و سخن نیکوید نا ایشان

اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٢

خدا و نمیکرد بسوی ایشان روز قیامت و پاک نکردند ایشان را و ابرای ایشانست عذاب دردناک

آنکسکه چشم از حق دوختند | عهدو سوگندش نکم بفروختند | نازل است این آیه بر جرح یهود | که عهد حق ناندند از جعود



## الجزء الثالث

نام احمد را بسوگند از کتاب	مقتب کردند و بهمان درحجاب	تا ماد او سید و سرور شود
میکنند این گونه تا هم مشورت	بهره سود هچشان در آخرت	حق ز رحمت سويشان بارد نظر
به عباد از رزائل یا کشان	چون برون آرد بحشر از خاکشان	رشتی اخلاقتان وقت هلاک

در نمود اکبر اعظم زر شود    هم بفرماید سخن باید گهر    هست ایشانرا عبادی درد ناک

وَ إِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ السِّنْتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِحَسْبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ

و درستی که از ایشان باره می بیچند ز ماهای خود را بکتاب بایندارید اورا از کتاب نیست آن از کتاب و  
 يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ<sup>۷۳</sup>  
 میگویند آن از برد خداست و نیست آن از برد خدا و میگویند بر خدا دروغ را و ایشان مداند

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ

نبی باشد از برای انسان که بدهدش خدا کتاب و حکم و نبی را پس گوید از برای مردمان باشیددگان مرا مرا  
 دُونَ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ لَمَّا كُنْتُمْ تُهَرِّسُونَ<sup>۷۴</sup> وَلَا يَأْمُرُكُمْ  
 حر خدا و ایکی باشد خدا برسان پس بودن شما که تعلیم دهد کتاب را و سب بودنان که جوابد و بفرماید شما را

أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا إِنَّكُمْ بِالْكَفْرِ نَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ<sup>۷۵</sup>

که بگیرد و رشتگان را و بفرماید خدا پس از آنکه شما مسلمانان

هم را ایشان فرقه بار از کتاب	بر زبان بجد بهره اسباب	بر گماشتان کرد گماست آنچه
یعنی از حق است این اقوال و است	از خدا آن بلکه کذب و افتراست	بر خدا داسته این بهمان رسد
تا بی گفند ترسا و بیود	مر بورا خواهی خدا خواهیم رود	یا برسیست بوجه بدگی
گفت بفرم معاد الله که من	کس بر رسم حر خدای دوالس	یا سجده غیر حق باشم رصا
آمد این آیت که بود از بشر	کس سرا وار کتاب از دادگر	یعنی او را حق دهد بعمری
پس بگوید از هوا بر مردمان	که مرا باشد عند و بدگان	یا برستش غیر حق را حیر است
حر که میباشد عدو حق پرست	راجه دارید از کتاب الله بدست	تا جوابد آن حق از عدل و داد
هم بفرماید که گیرید از طلب	مر ملایک و اسما بر خویش رب	امرتان آما کند بر لغو و تب

در کتاب آنچه گویند آورده    بی که ندادند بر کذب و زید    سجده آریست تا رسیدگی    یا کنم کسرا بر این امر از خطا    بخشش بر حق حکم و داوری    یا من و ما ماحق را حیر است    از ره دائمی و دین بی فساد    بعد از آنکه خواند بر اسلام بودن

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا

و هنگامیکه گرفت خدا بیمن بفرماید که آنچه دادم شما را از کتاب و حکمت پس آمد شما را رسول صدیق کننده هر آنچه را  
 مَعَكُمْ لْتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا  
 باشما هر آیه ای که خواهد آورد الله ما و هر آیه یاری او کنید الله گفت آما را از کردید و کردید بر آیمان بیمن مرا گفتند اقرار کردیم گفتند پس گواها باشید

وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ<sup>۷۶</sup> فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ<sup>۷۷</sup>

و من باشما از گواهان پس هر که رو برگرداند پس از آن پس آنکروه باشند با فرمانان

### در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است

در اول میثاق توحید از سران	حق گرفت اعی که از پیغمبران	بر حلالی عام این میثاق بود
تا از ایشان کاهل صف اولد	درو خود از ما سوی الله اکملند	عام گردد بر بی آدم همه
پس شناسائی بود در انبیا	یکدیگر را میشناسد از ولا	صف اول عارفان بالهند

لک خاص انبیا را اشفاق بود    صف نصف تا آخر از اقدم همه    عارفان از ربه هم آکهند

## سورة آل عمران

عهد خاص ایست بهر اسما  
حق گرفت آن از بنی آدم قبله  
عهد ثانی بود مثاقی که حق  
که اولوالعزمند از حق بسجن  
هر یکی تصدیق از دیگر ضد  
واسکه بعد آید کند تصدیق آن  
احمد آخر زمان کو حاتم است  
آچه داده ارکتاب و ار حکم  
امت خود را دهد از وی خبر  
هیچ دارید اعتراف آیا بر این  
گفت من بر این گواهی شاهده  
نمی احمد بولات داعی است

هم ز بهر تاملشان را اولیا  
تا سوخندش کسد ایشان قیام  
را انبیا بگرفت اندر ما سبق  
در میان انبیا این بیع بن  
دین نألف من خفقان زرکند  
که از او بد بیش از حبش رمان  
راون و آخر بمعنی افده است  
بر شما حون او نگفتی رد عم  
بهرتش فرص است بر کل بشر  
عهد من محکم گروند از یقین  
« گواهانست ذات واحد »  
اندر انبیا حقیقت ساعی است  
رو به بیرون ز امر حق و هـ نقد

پس دو عهد از انبیا نگرفت حق  
اهل صف اول اندر رابطه  
از محمد ص هم دارا هم و روح  
با نباشد در میانشان افراق  
آنکه سابق رجعت سعد خود  
تا خلائق را سوخند جدا  
ای رسولان پشت او نباشند و یار  
حنه را آورد بحق از حکمش  
یار او نباشد و بر وی نگروید  
اندا گفتند دارید اعتراف  
با رسول نمی که همراه سر  
مد مساق سبب کر اُمه  
خارج از سما و عهد ساقند

ذکر شد عهد نخست از ماسبق  
بر نشر بودند از حق واسطه  
واذ کلیم وار مسجع ناک روح  
با هم اندر دین نماید اعناق  
بدهد احبار از بنی بعد خود  
مار حواید آن مهان مقدما  
بر امم سارید عهدش استوار  
« قامت هست نامی دعوش  
هم رساید آنچه از ما شنوید  
هیچمان بود در این معنی خلاف  
الک ظاهر « رسول منتصر  
رو نگرداند از حکم فده

أَفَقِيرَ دِينَ اللَّهِ يَبْقُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ٧٨ قُلْ

آیا پس خردن خدا را میجوید و ما او را منقاد شده هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه و سوی او باز گردانیده میشود و گو  
آمینا لله و ما انزل علينا و ما انزل علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الأسباط و ما

گرویدیم جدا و آنچه فرو فرساده شد بر ما و آنچه فرو فرساده شد بر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و آنچه  
اوتی موسی و عیسی و الباقون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون ٧٩ و من

داده شد موسی و عیسی و سایر بندگان از در و درگاهشان تفرقه ما کنیم میان احدی از ایشان و ما را او را منقادند و هر که

يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دَبًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٨٠

بجوید غیر اسلام دبی را پس هرگز پذیرفته نشود از او و او در آخرت از زیانکارانست

هیچ منجوید آیتا در فرار  
تا ز روی ضوع یعنی اخبار  
و نه اول آنکه اهل آسمان  
نست کس راضی بر احکام قدر  
و نه دیگر آنکه عقل دومون  
لیک قائل هر دو بر یکنایش  
دانکه مفلورند اشیا در نمود  
هر کرا بر اصل هستی انتقال  
ور رهسی غافل و در سر ذات  
میوه را عارف عیان دید از ذوات  
نا هم گردید راجع سوی ذات  
واچه نازل گشت بر ما از جدا  
هم باسباط اکل آل ذبیح  
زانکه فرق از اساس کثرتست  
کو که منقادیم ما بر امر حق

بر شما خردن حق « احبار  
یا که از روحه کراهت و اضطراب  
حاصرند از هر ضاعت هر زمان  
برد حواش خرد فنی از بشر  
تابع از میل است و کاره نفس دون  
نست شیطا سرکش از مولایش  
حنه بر توحیدش از و نه وجود  
باشد اقرار وی از وضعت و حال  
ایست اگر اه ار که داری البغات  
ور حجاب ماسوی رحسار داب  
بعد کثرت هستی این ممکنات  
همچن بر هر که بود از انبیا  
واچه داده شد موسی و مسیح  
کی حدائی در شمار وحدتست  
که رامیش یافت هستی ما خلق

مرور را کردن بپایند آنچه هست  
حد و نه از وضوع و گره آید بهم  
واهل ارض اغلب رضاعت غافلند  
انقاد از وضوع تسیم است و نس  
دگر آنکه برد و پیمایش ملک  
گرچه سر دند در امر و ضاعتش  
و نه دگر گان سی نباشد ادق  
یعنی از شی از کسی می وجود  
این رهبر حاصکاست ای عمر  
نس نامیش ماسوی تابع شدند  
کو حق گردید ما اسمان قبول  
بر ابراهیم و بر اسمعیل راد  
بر بیون حنه از در و درگاه  
فرق اندر کوره نباشد فی در آب  
آنکه حوید غیر از این اسلام دین

در سماوات و زمین را علاوه  
گویم آراش بود را در اذکسهم  
بر هوای نفس گمراه مایند  
بر قصای اعراض و بی هوس  
و ان نیست افاد در طعمان و شک  
لیک باشد معترف بر وحدش  
گویم از ناشی همیش مستحق  
ناقش باشد عدم یعنی بود  
غامه را بود بر این معنی نیز  
ضایع و کاره تسیم آمدند  
یعنی امت را بر این دار ای رسول  
هم اسحق و یعقوب از رشاد  
یست و رفی بین نکس دان کار  
مانی را رو عقل کن ملک  
یست دومقول و هست از خاسرین

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ

چگونه راهناید خدا گروهی را که کافر شدند پس از ایمانشان و گواهی دادند که رسول حق است و آمدن ایشانرا حجتها و جدا

## الجزو الرابع

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ <sup>٨١</sup> أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ <sup>٨٢</sup>

راه نماید گروه ستمکاران را آن گروه پاداششان است که بر آنهاست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ <sup>٨٣</sup> إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا

خالدایان در آن سزا کرده شود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده شود مگر آنانکه توبه کردند پس از آن و اصلاح کردند

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ <sup>٨٤</sup>

پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست

چون نباید حق عمومی ره نگو	که پس از ایمان نگر آرند رو	داده اند ایشان گواهی بر رسول	نوست بر حق پس کسند از دین عدول
معجزات آمد بر ایشان از اله	کی نباید حق بر اسم کاره راه	لغبت از بهر ایشان از خدا	ور ملائک و حلاق در حرا
بست بضعف عذاب از بهر شان	تا اسم هم بست از مهلت شان	حرکه نبودد بر حق باز گشت	حق پس از اصلاح خان ایشان گذشت
بودشان از صدق برگشت و ندم	عموس فرمود رایشان دو الکرم	را که آمرزیده است و مهربان	حق پس از بدیدل و اصلاح خان

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ <sup>٨٥</sup> إِنَّ

بدرستی که آنانکه کافر شدند پس از ایمانشان پس افزودند تمردا هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و آن گروه ایشانند ستمکاران بدرستی که

الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ اقْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ

آنانکه کافر شدند و ایمان آوردند و ایشان کفار بودند کفران پس هرگز پذیرفته نشود از هیچکدام ایشان مریضی در سرح و هر چند خود را مال خردن آن آنها

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ <sup>٨٦</sup>

برایشان است عذاب دردناک و نیست بر آنها راهی یاری کنندگان

گشت از اخبار مردی یکفر	گشت هارب شد بیکه ره سر	پس نشیمن شد رفعل رشت بد	نامه بوش سوی قوم حود
تا برسد آن جماعت از رسول	توبه او هیچ مگر گردد قبول	گشت نازل کف یهدی الله بر او	تا داناو بعد ذلك و اصلحوا
پس فرستادند آیت را بر او	شد مصدق روت و حالش شد نگو	تا بودای بهر نایب رحمت است	گر که برگشت رصدق پس است
تا فرماید هراں کار شود	بعد ایمان کفرش او ویر شود	ور کسندهم توبه بر صدق دل است	توبه او بر خدا بحاصل است
توبه او کی شود هرگز قبول	گر هاند این گروه و العصور	وا که کافر گشت و اندر کفر مرد	بست را و مقبول و حیرتی هم سرد
خیر آن باشد که وقت ارتحال	تا بواسط ارشد قبول ذوالحلال	و ان نکاه کی شود هرگز قبول	کو بری بود از خدا و رسول
گر زمین را بر کشد از سمور	در فسی از بهر او دهد نمر	در قیامت بیی امعالت همه	آتش است و احتراق و مظلّمه
بست ران در ها وقت دارب	رور و فری تا تاند ناریت	وا که رد آن فدی و ایار نو	بست خود مارش که باشد یار نو
	ذره گر دل بهر حق بهی	نه که صد بحرین گهر یا ردهی	

لَنْ نَأْتُوا الْبَرَّ حَتَّى تَتَفَقَّهُوا مِمَّا نُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ <sup>٨٧</sup> كُلُّ الطَّعَامِ

تا نرسد هر گریبی را تا اعاق کسند از آنچه دوست میدارید و آنچه را اعاق کنید از چیزی پس بدرستی که خدا نا داناست همه طعامی بود حلال

كَانَ حَلَالًا لِبَنِي إِسْرَآئِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَآئِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ

از برای بنی اسرائیل مگر آنچه حرام کرد اسرائیل بر خودش پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریه بگو

فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ <sup>٨٨</sup> فَمَنْ اقْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ

پس بیاورد توریه را پس بخواندش اگر هستید راستگویان پس هر که افرابد در خدا دروغ را پس از آن پس آن گروه

هُمْ الظَّالِمُونَ <sup>٨٩</sup> قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ <sup>٩٠</sup>

ایشانند ستمکاران بگو راست گفت خدا پس پیروی کنید ملت ابراهیم حق گزایرا و نبود از شرک آورندگان

## سورة آل عمران

لن تنالوا حتى تنفقوا  
تا چه باشد بخت در بدل مال  
مستقرت نیست ممکن بر حقت  
این حجب در مهر او از خود بریر  
هر چه داری دوست آن شرک خفت  
عاشق مخلوق گر در راه دوست  
یارش ازین که داد او آنچه داشت  
تو براه عشق حلاق ای دغل  
آهیم از بهی بدون متنی  
در عوض هم خواهی از حق عمرو مال  
من ز کوی را که گفنی داده ام  
یا کشم آن بر که امروز ارگله  
حاصل او را میکشم در راه تو  
مور را بدار از برد یک دانه ام  
بست قابل در اشان در مقابل  
هر ضامی بهر اسرائیلان  
و ان معی گشته بر لحم ایل  
گو دادید و بخواید از بخت  
بود اسرائیل را دردی سا  
علت این بد کرد گر ترک این طعام  
گو که صد دست آنچه مروده اس حق  
او بود از شرکان که سدش  
هست او برین نام و دست ها احل

آنچه داری دوست یعنی ده بر او  
بر هدایت میدهی یا بر صلال  
هر گر الا بالشرء مطلق  
تا قبول افتد دهی گر یک مویز  
دوست گیر آنرا که حرا و هیچ بست  
نگردد از هر چه گو دارای اوست  
بهر فردا یک درهم گذاشت  
میدهی آنرا که رد است و اقل  
یا بدون رحشی و رحمتی  
هم بهشت و هم حیوة پیروان  
دست من گیر ای برمان کاهاده ام  
بر عقب میرفت اندر مرحله  
یک دارم خواهش از درگاه تو  
یا که امید باودان خانه ام  
ایقدر هم بود بهر انتقال  
حل و طبیب بود بی نفس و دیان  
س لید آن بد بدوی معطل  
این روایه و شما گوئید راست  
کآن بود معروف بر عرق السا  
ی که از حکم کتاب آمد حرام  
در مقام حل و حرمت تا فرق  
مشرکان بر خود دهد از رفعتش  
ان یعنی قول عامه اس و ملل  
گوید او راست این لنمو و سل

بست تنها بدل مال اتفاق و بر  
هر عمل کآن بر حقت نزدیک کرد  
وان ترا از وجود غیر اوست  
کم ده و بگو ده اندر راه او  
حب غیر او چورفت اذل برون  
هم نباید ترک حان هم ترک  
قدر آن یار از لطیف کم کند  
گر بود در سوره ات مرغ و بره  
در زکوة آنرا دهی گو از ولست  
کونی از او ده مرا یارب عوض  
گر شفا یابم شود کارم درست  
بر نظر میآید از چه دور بود  
تا که داری سالم از هر آفت  
کرده در شرط من یارب خلاف  
بس شد اتفاق گر چری رمال  
حرکه اسرائیل حری را حرام  
سابق از تریل تورا است آن  
یعنی از لحم ایل باشد حرام  
گفت گر یابم شفا لحم ایل  
بس هرا کس بر خدا بست امرا  
بس ثابته از ارادت بیروی  
در او شد بس گو مشرک بود  
کودکی گوید پدر را ثافات  
بیش از این کودک چه پدران ادب

حق نباتت سگردد بند بر  
هست آن بر تا که فعلی یک کرد  
زا و حجابست آنچه را داری بود دوست  
میخواه آنرا که شد دلخواه او  
مال چبود تا دهی کم یا فرون  
ناچه حای ملک و مال و رب و ذر  
دیر بر او را خود محرم کند  
بهر مسکین نان خشکت و ترم  
کنده نمز و حور انزل است  
اهل سم را نگهدار از مرص  
بهر درویشان بره آشی بخت  
کآن بر شیر آورده رجور بود  
صد ربه گردد فرون بر دولتم  
دان بدیشان آن مهمات گراف  
هست دانا بر صمیر دوالحلل  
کرد بهر خویش در بدر از طعام  
ی که باشد در کتاب این داسان  
تا عرومی کوست در لذت عام  
شد حرامم که سم بمان گیل  
کاذبست و طالم اندر ماحرا  
دین ابراهیم را گشامد قوی  
هم بوده اس انصاری و یهود  
سیب یا المواست تا این رنگ و آب

إِنَّ أَوَّلَ بَيِّنَةٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيَّنَّاهُ مُدَارِكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ<sup>٩١</sup> فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ

بدر سکه اول خانه که بنا نهاده شد از برای مردمان هر آیه است که نمک است خجسته و هدایت از برای جهانیان در آست آیه های روشن مقام ابراهیم

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا<sup>٩٢</sup> وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ

و کس که داخل شد آرا باشد اس و مردمان حج گذاردن آناه هر که استطاعت دارد سوی او راه را و کس که کافر شد پس

اللَّهُ غَمِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ<sup>٩٣</sup> قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَمْ يَكْفُرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى

بدر سبکه خدای یار است از جهانیان بگو ای اهل کتاب چرا کافر مشوید بآیه های خدا و خدا گواه است بر

مَا تَعْمَلُونَ<sup>٩٤</sup> قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَمْ تُصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوجًا وَأَنْتُمْ

آنچه میکنید بگو ای اهل کتاب چرا نرمدارید از راه خدا کسیرا که ایمان آوردند و خواهند آرا کج و شما

شُهَدَاءَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ<sup>٩٥</sup>

شاهداند و نیست خدا غافل از آنچه میکنید

مکه در ارض است اول خانه	که بنامد بهر هر فردا	اهل عالم است هادی در صلوة	هست یعنی قلعه بهر کایات
هست آیتها در آن بر مردمان	حای ابراهیم و پیدا زاو شان	هر که داخل گشت دروی این است	از حوادث در پناه ذوالمن است
یعنی آمد هر که دروی دا اعتقاد	هست ناچار او بترك هر فساد	پس ز شر نفس و وسواس عدو	گردد ایمن وان هواهای دوتو
این آمد از خلاف ما فرض	نی که بود بهر او موت و مرض	در سرای شه مصوفی از عس	نی که آنها بر تو نشیند مکس

## الجزو الرابع

اطن این خانه قلب عارست هیچ بیت امر است از حق بهر اس گو چرا پوشد ای اهل کتاب گو چرا دارید مار آرا دراه	مأمن آنجا از هوای خالف است هر توانا نیست او را در اساس چشم از آیات حق بر اصاص کش بود امان حق بی اشاء واسگی شاهد شما بر مهجد	پس جو از ظاهر ساطن روکی واسکه کافر گشت و ماند اندر عار حق بود شاهد بر آنچه نمکنید بر کجی خواند او را از عاد بست عافل حق را اعمال از کجد	روی بر امت از هر سو کنی حق بود از کفر و دیش بیند دور خود چون کرم پيله منتبذ و ز ره توحید بر کفر و فساد
--	---	---	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا فَرَقًا مِّنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ<sup>٩٦</sup>

ای آن کسانی که گرویدید اگر فرمانبردار گردیدید از آنانی که داده شدید کتاب را برگردانید شما را پس از ایمان آوردن تا کافران

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ

و چگونه کافر میشوید و شما خوانده میشوید بر شما آیاتهای خدا و در میان شماست رسول او و آنکه منوسل شود بعد از ایمان بحقیقت هدایت

إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ<sup>٩٧</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ<sup>٩٨</sup>

یافته راه راست ای آن کسانی که گرویدید بر سیرت در حد اسرای رسیدش و عرید الهه مگر و شما باشید مسلمانان

ای گروه مؤمنان در اهل کتاب چون محاهد کامکنند بمش <sup>٩٦</sup> بچاه هم بود ماییدان بمعشر اتقوا الله ای گروه مؤمنان	گر شما فرمان برید از اصاص ناهوایش گر رود گامی راه هر رید مردیل حق حث اندرش حق تقوی نا چه باشد بالعیان	مار گرداند از آنسان کی شما کافر شوید از هیچ رو بس هدایت یافت او بر راه راست لی روید از ان حیوة بن برون	بعد از ایمان کافران دیسان بر شما چون خوانده شد آیات او خاصه گر حقش راه راست خواست چرکه در اسلام و اسم مسلمون
---	--	---	---

وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ

و متمسک شوید رشته خدا همه و مفرق نشوید و یاد کنید نعمت حدارا بر شما چون بودید دشمنان پس الفت داد میان

قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْهُمْ بِرِعْمِهِ إِخْوَانًا<sup>٩٩</sup> وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

دلها را پس گرویدید بمعش برادران و بودید بر کناره مفای آتش پس رها شد شمار از آن همچین بیان میکند خدا

لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ<sup>١٠٠</sup> وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

بر شما آیههای را باشد که شمارا هدایت و آید که باشد از شما جمعی که خواند سوی خوبی و امر کند بحوبی و

تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>١٠١</sup>

بهی میکند از مکر و آگروه اشاند رستکاران

چنگ اندارد بر حل مبی تا قیامت همچین در هر زمان حمله آست آب بحر و آب حو بست فرص این کاوش اندر بحر و حو بعد از ایشان شرط ره دان حسحو هست ران يك اتصال سلسله با شناسی درد را از بادشاه ود دوصد کامل یکی رهبر شود خود شما بودید خصم یکدیگر بر کنار گودی از آتش بدید میکند آیات خود را حق نشان بھی و امر از منکر و معروفان	نوست قرآن و اهل ست ظاهرین حل حق نافی بود در امجان همچین دان حوئی از آب از سو که نگرداند ر چیزی رنگ و بو کتاب ستوره معسل باشد بحو با معصوم و بی بی فاصله هر شکم حواری نباشد بر راه هدل و همدست بیغیر شود داد الفت نشان رب البشر پس رهایید او شما را خوش شدید راه نایاند بر وی زان شان بر صفات حق کند موصوفان	حل محکم اهل بیت عصمت گفت ما حارث که حل معتدل لبک در آب سو باید سز آن رسول حق صاحب معمر است تا بود ظاهر در احساس هوا علم و اخلاق و عمل در اساس از دوصد صوفی یکی صاحب دلست خدا گردید راو از عرش بود ز افضال بعبود این داد کفر و شرک آن کوههای آتشند ود شما باید گروهی سوی خیر نفس خود را باش ناهی در جست	بعد بمعمر علی و عرید در ولایت بر ولی شد متصل تا باشد بول یا رهبر ای عزیز واسکه ز آل او بعصمت فایراست س علامت هشه حق در اولیا دان بوفق عقل و احما و کتاب زان هزاران بار یکنی کامل است یاد آرید از خدا و معش وین احوت بین ارباب رشاد کافر و مشرک در آن هیزم کشد حلق را خواند بی شویش غیر تا باشد امر و بهت سردو مست
--	--	---	--

## سورة آل عمران

گر که نفس از امر و بهت خسته شد      را مرو بهت بسته کی رسه شد      رستگارانند ایشان کاخبتار      داده اند از کف با مرکردگار  
بس کنند از امر و بهی در طریق      است از اغراض طبیعت بر فریق      بست سودی گر که باشد از غرض      بل فرایند بر لعاج و بر مرص  
مرشد حق بی بار است از مرید      بیستش در دل ز کس بیم و امید      حرق حق بر مکی محاج بست      وره او درویش و صاحب حاج بست  
این چنین کس ایب بیغم است      امر و بهش از طریق دیگر است      حق را از راه دل خواند برت      بی جو ارباب محاد از بطق و لب  
ور که هم خواند رب مستحسن است      طاهرش چون متق مانطن است      حاصل ایشان ارباب صلاح      هر چه گوید آن بود صدق و صلاح

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۰۲

و ما شد ماند آنکه متفرق شدند و اختلاف کردند پس آنچه آمد اشارا حجتها و آن گروه از برای آنهاست عذاب بزرگ

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا

روریکه سفید شود رویانی و سیاه شود رویهای ایشان آیا کافر شدند پس از ایمانان پس بچشد

الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۱۰۳ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۱۰۴

عذاب را سبب آنچه بودید کافر میشدید و اما آنکه سفید شد رویهایشان پس باشند در رحمت خدا ایشان در آن جاویداند

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ۱۰۵ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا

این آیهای خداست میخوانیم آنرا بر تو راستی و درست خدا که اراده کند مسمی از برای جهانیان و مبر حد راست آنچه در آسمانها و آنچه

فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۱۰۶

در زمین است و سوی خدا برگردد کارها

هم نباشید از ولای مطلقه	همچو ایشان در خلاف و تفرقه	معنی آنها که نکردند التفات	بعد ازان گامد بر ایشان بینات
کفر و غفلتشان عذاب شد عظیم	همچین ماندند اندر وی مقیم	رویها روری که معنی همچو ماه	هست نورانی و معنی ران سیاه
آنکسانکه تیره روی و کافرد	بر عذاب اساسی در خورد	گوید آیا رشت و حیره سر شدید	از پس ایمانان کافر شدید
پس چشید انک عذابی در حرا	آنچه را کافر شدید از ناسرا	و آنکسانکه روش و بورا بید	جاودان در رحمت سجا بید
این شایها و آفات خداست	که خواند بر تو آرا حق و راست	بست حق خواهد بهر کس ستم	کو بخلقان خالق است و ذوالعم
ظلم آید ر احتاج اندر وجود	ناحه دارد حاجت آن خلاق خود	ظلم کردی ظلم دندی در حرا	از تو بود آن در سلطان عطا
	هست از حق هر حد از اس و سهاست	سوی او برگشت همه کارهاست	

أَكُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

هسید بهر امی که بیرون آورده شد از برای مردمان میرماید دعوی دارند دارند از ناشایسته و میگویند خدا

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۱۰۷

و اگر گرویدند اهل کتاب هر آنکه بودی بهر مرایشان را برخیشان گروید گماند و بیشترین ایشان با فرماید

مر شما شاید بهتر امی	نام در هر طاعتی و خصی	همچان کاحد خلاصه ادب است	بر شما در کل یکی رهنماست
هم شما باشد خاص اندر امم	بست جبری همچان از نامه کم	اکست و اصل این قرن از قرون	حق بجای آمد شما را رهمن
مردمان را نا رهاید از قصور	در رسوم جاهلیت و شرور	امر بر یکی و بهی از فعل رشت	حقرا فرس است از یکو سرشت
پس نمائند از طریق و عطا و بند	امر بر معروف و بهی از ناپسند	بر خدا سارید ایمان استوار	هم توحید و عدل کردگار
گر که آوردند ایمان در ذهاب	بود بهتر بهر ارباب کتاب	در حیره اعی شدیدی راضطراب	مطمئن و اندر قامت از عذاب
	پاره ذ ایشان بر ایمان لا نقد	لک اعاب سر کشید و فاسقد	

لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُواكُمْ يُوَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ۱۰۸ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

ضرر نمیرسانند شما را مگر اندک آزاری و اگر کاردار میکنند شما میگردانند بشایسته را پس نصرت داده نمیشود رده شد برایشان

## الجزو الرابع

الدِّلَّةُ أَيْنَمَا تُقْفُوا إِلَّا يَجْلُ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوُ يُفَضَّبُ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

حواری هر کجا یافته شوند مگر زبهار از خدا و زبهار از مردمان و بازگشتند بفضی از خدا و نده شد برایشان

الْمُسْكَنَةُ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا

درماندگی آن نایست که ایشان بودند کافر میشدند بآیهای خدا و میکشتند پیغمبر را را ناحق آن ناست که افرمانی کردند

وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ١٠٩

و بودند از حد در میگذشتند

از یهودان بر شما بود ریان	حرکه آزادی رسانید از ریان	ما شما آید ور در کار رار	رو بگرداند زود از اصرار
میکرید ارکه پیش آید قتال	بیشان صرت ر حق در هیچ حال	داع دلت خورده ایشان را پرو	هر کجا پیدا شود از حسجو
حر جلی از خدا و مردمان	وان قول دمه باشد در عیان	بار خون گشتند از حق باعص	آن سرا مسکت را شد سب
ند برایشان خواری و سچارگی	ور دیار و حاتم آواره گی	راکه بر آیات حق کافر شدند	قابل پیغمبران آخر شدند
این بد از عصیان و سرکشی	ور بعدی از حدود و ناخوشی		

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ١١٠

نیستند یکسان از اهل کتاب گروهی باشند اساده معجود آیهای خدا را اودت شد و ایشان سجده میکند

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

میکروند بحدا و روز مارسی و میفرماید بحوی و نادمیدارند از اشایسه و می شایند در خیرات

وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ١١١ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ نَكْفُرَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُنْفِقِينَ ١١٢ إِنَّ الَّذِينَ

و آن گروه از شایسته اند و آنچه را میکنند از حوی پس اساسی کرده عیش و سرگرا را و حدادانان بر هر کار است بدرست که آنها

كَفَرُوا لَنْ تُعْطِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ سَيِّئًا وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١١٣

که کافر شدند هرگز نفعیت نکند از ایشان مالهاشان و نه فرزندان ایشان از خدا خرد را و آن گروه اهل آشد و ایشان در آن جاویدند

در مساوی نیستند اهل کتاب	فرقه ایشان سرید اندر نواب	فانم و خواسته آیات حق	دا کرو ساعد نلیل اندر غسق
بر خدا و یوم دین از مؤمنان	آم و ناهی ر حق بر مردمان	ام بر معروف و نهی از ناروا	میکند از بهر فرمان خدا
سارع و ساعی بحیرات از رفیق	و انکسانند از عباد صالحین	از یهودان حد بن مسلم شدند	دیگر ایشان ضعه بر ایمان زدند
که میان ما نیستند ایشان دلیل	ند راد و احق و درد و بجل	حوب شد کردن ما خارج شدند	در طریق مسبین راهج شدند
راکه برایشان بود مارا ننگ و عار	آمد این آت پس از پروردگار	کر بهود آن است که در دین آمدند	حق پرست و مؤمن و مسلم شدند
برده اند اندر دین فرمان حق	رسه اند از کفر و ظم ماسق	بیسند ایشان مساوی در نمود	با شیاض شر یعنی یهود
آنکسان روشن دل و بورا بید	و بن حساسان بیره و ظنمایند	بیششان در باطن و ظاهر فروغ	هر چه گوید از خدا باشد دروغ
بر خلاف اهل ایمان و صلاح	کز خدا گشتند فایر بر فلاح	یعملوا من حیر یعنی میکند	شکر نعمتهای حق را بیکرد
بیسند ایشان سمع اسباب	اوست دانا بر عباد حق شاس	و آنکه کافر شد بمع از حسد	بست کافی هیچشان مال و ولد
	از خدا و عت او سرکشد	حاودان این فرقه اندر آتشند	

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْبَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

مثل آنچه افاق میکند در این زندگان دنیا چون داسان باد است که در آن باشد سرمای سحت که برسد بکشتزار قومیکه ستم کردند بر خودهاشان

فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ١١٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً

پس نبود کرد آنرا و ستم نکرد ایشان را خدا و لیکن بر خودهاشان ستم میکردند ای آن کسانی که گرویدید مگیرید همراه

## سورة آل عمران

مَنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ

از غیرتان کوتاهی نمیکند با شما در فساد دوست داشتند و محبت داشتن شما را بدرستی که ظاهر دشمنی از دهانهای ایشان و آنچه پنهان دارد سینههای ایشان

أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ۱۱۰

مرد گراست بدرستی که بیان کردیم برای شما آیات را اگر باشید شما که در باید عقل



### در بیان انفاق اهل نفاق



هست انفاق حبیبان در امل	همچو نادی سرد بر کشت عمل	میکنند انفاق بر صد رسول	کی شود انفاق عداران قبول
در حوة دسوی اعاقشان	رشت و نابود است چون احلاقتان	یا خو نادی گمان رسد بر لشها	سورد و ارکف رود سر رشها
کشتنهای طالبان گردد ساه	از سبوه گرم یا سرد و ساه	ور که اعاقی بود از عدل و دین	لشها را شد خو باد فرودین
حق نکرده هیچ بر ایشان سم	بل ستم بر نفس خود کردند هم	میگیرند ای گروه مؤمنان	محرم راری سوای خود عیان
غیر همکشان خود یعنی که یار	حرم بود گر کند کس احسار	تا که در روز تمامی گویی	ناید از ایشان پدید از مهری
دار آن باشد که با آخر نفس	با شما مهره بود دور از هوس	و ان اگر همین باشد مشکل است	به روق ره به دار مرل است
رجحانرا دوست دارد از فساد	و از دعاهاش بدید آید عباد	و آنچه میدارد پنهان در صدور	اگر است از آنچه آید در ظهور
هست یعنی نفس بهایشان فرون	و آنچه آید از دهان و لب فرون	تا که از دین شما بیگانه اند	حکم خاند از چه یار خانه اند
	بر شما حق نرزد این را آشکار	تا باشد از عقل و اعصار	

هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ نَجْوِيهِمْ وَلَا يَجْبُوْنَكُمْ وَتُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا

آگاه باشید شما آنهایی که دوست دارید ایشان را و دوست ندارید شما را و میگویند که ما ایمان آورده ایم و چون خلوت کردند گزیدید

عَلَيْكُمْ الْأَنْأَمَلُ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْنُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۱۱۱ إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ

بر شما سرانگشتان را از چشم نگو بپزید بحشمان بدرستی که خدا داناست بذات سبها اگر مس میکند شما را خوبی

تَسُوْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَّفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبرُوا وَنَقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ

دشمنهایشان و اگر رسد شما را بدی شاد میشوند و آن و اگر صبر کنید و ستره بپزید ضرر نمیرساند شما را مگر ایشان چیزی بدرستی که

اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُوْنَ مُحِيطٌ ۱۱۲

خدا تا چه میکند و را رسد است

لش شما بگریید ایشان را بدوست	و ان شما را دشمن از در و پوست	در کین و ان نارد زهری بکار
خود شما دارید در هنگامه ها	حله ایمان بر کد و نامه ها	بر شما گویند آمنا بکم
لیک چون خلوت کند انگشت خویش	میگزید از غظتان بر دین و کیش	حق بود آگاه بر سر صدور
و آنچه را دارید اندر سینه ها	از نفاق و حقد و چشم و کینه ها	آن خبیسار را بد آید از حسد
وریدی بیش آید از کم یا زیاد	مشود ایشان فرحناک از عباد	هیچنان بود گزند از کیدشان
	زانکه حق باشد محیط و مقدر	بر همه اعمالشان در جهرو سر

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۱۸ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ

و هنگامیکه پیرو رفتی بامداد از اهلت مهمان کردی گروهندگان را در شما برای کارزار و خدا شنوای داناست چون قصد کردند دو گروه

مِنْكُمْ أَنْ تَقْتُلَا اللَّهَ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۱۱۹

از شما که بدلی کنند و خدا بود یاورشان و بر خدا پس باید توکل کنند گروهندگان



در بیان مهاجرت حضرت رسول مر از مکه

یاد آر ای احمد ص ما کمره کش	چونکه رهی امداد اراهل خویش	یعنی از مکه ر ترج دشمنان	ما مهیا مشدی ما مؤمنان
ما کجا باشد شما را کار رار	ما محال در مقام اضطرار	ما سجنها بودتان اندر میان	در جنوس مشورت ما مهران
مشید آن همه را داسای رار	آچه گمشد از حقیقت و ر عار	بودشان حرف ارموف و ارجوع	ببحر راجه ارجدا ناند وقوع
قصه کرد آن دو نوم اربدلی	ما کسید اندر عمرت کاهی	یعنی از اصار دو فرقه بدید	کیر قتال مشرکان کاره شدید
حطره بود آن به را کارو فساد	بودشان بل حفظ بیغیر مراد	تا مباد او را رسد وهی نکار	سعیشان کم بود بهر کاردار
بر مدیه میشان بود اینکه او	بار کرد بی قتال و گمگو	چشم رحمی ما مباد از کاردار	وارد آمد بر رسول کامکار
حطره رس ره بودشان نام بدلی	ران جدا نبودشان یار و ولی	این دلیل مدحشان باشد به دم	که بود حقشان ولی اندر هم
ر جدا ناست پس کرد انکال	شد بوکل مرع ایبارا دو مال	حق بود از بهر مؤمن نکه گاه	کی بوکل پس قدم بر نه بره

و لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَّرَ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ ۝۱۲ إِذْ يَقُولُ الْمُؤْمِنِينَ آلَنَ

و تحقیق یاری کرد شما را خدا در بدر و شما بودید ذلیل پس سرسید ارحدا باشد که شما شکر کرد

يَكْفِيكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ۝۱۳ بَلَىٰ إِنْ تَصِيرُوا وَتَتَّقُوا وَ

کفایت یکصد شما را که مدد کند شما را و در کارتان سه هزار از ملائکه فرو فرستد که آری اگر صبر کنید و بترسید و

يَأْتُوَكُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۝۱۴ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ

بائید شما را که علامات بر خود راست کند این امداد کند شما را حدایان به پنج هزار از ملائکه شان که در گان و بگرداند آرا خدا

إِلَّا تُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدَ اللَّهِ الْغَزِيرِ الْحَكِيمِ لِيَقْطَعَ

مگر بشارت برای شما و برای آنکه مطمئن شود دلها با آن و نصرت مگر از بر خدا غلبه درست کردار تا قطع کند

طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيَمْلَأُوا خَاثِبِينَ ۝۱۵ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ

طرف را از آنان که کافر شدند یا بگوسار کند ایشان را پس برگردد و بماند نیست مر را از امر چیزی نادر بدید

عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۝۱۶ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ

ارایشان با عذاب کند ایشان را پس بدست که ایشان استکار اند و مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ما آمرزد مر آرا که خواهد و عذاب میکند

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۱۷

آرا که خواهد و خدا آمرزنده مهربانست

بر شما حق کرد یاری رور بدر	دادمان از بعد حواری حاهو قدر	پس سرهیزد و شکر حق کسید	حال خود ما شکر حق ملحق کسید
چونکه گوئی مؤمنان را ارشما	مسکرت آیا کفایت در غرا	آنکه فرماید مدد پروردگار	مر شما را از ملائک سه هزار
بل تا ناید ار که صبر ارجورشان	ما بدید آید ایشان از مورشان	مور یعنی روی ایشان در غص	میسود آسان که در تب بولهب
صبر از اعدا و پرهیز از خدا	گر کسید آدم که آید بر شما	مورشان از حق رسد بهر مدد	خمس آلا ف از ملائک در عدد
در احدی که بعد از حاکم بدر	شهر کرد شما را شرح صدر	فر روحانی ز افلاک شهود	جمله بر ارض حواس آمد فرود

در تحقیق تعداد ملائکه

آخرین رتبه است چون الف اعداد	در ریادی شد مثل در هر سد	گفت ران حق خمس آلا ف ارملاک	میرستم مر شما را بر کک
ما حواس و قلب ناند فر روح	حق گشاید بر دل ابول فتوح	بعد تکمیل موالید و حواس	گشت از اعدا مجاهد بیهراس

## سورة آل عمران

نفس دشمن رور مدان قبال عقل گوید بست دراین کارزار  
با بیمبر حیدر سرار ماند درحقیقت غیریک حق هیچ نیست  
میکریزد سرزیر و خسه حال مرد و تنفی حزمی و دوالفقار  
حس مالدو عشق مالدو یار ماند حس عشق است درمعنی یکی  
جزو خود و بود مطلق هیچ نیست مست کشم رفت راه اندس ناز  
حرف ولی حق میدان برد مرحبا دار که حرق هرچه بود  
کس ماند چون شید دودوگرد کشت و پیرون کرد ازارس شهود  
دانی ارستر حقیقت ادکی نامه را در سج کآمد دلواز

### جذبه

بیکش آمد داد محبورا حر ذرّه بر حاکماند امسار  
ناچه حائی کورسد مخمور و مست آنکه بودش صحت اردرو احد  
گر تو اورا مشناسی ادکی معنی از دل برده باید سیر  
پیش لعلم مردب در واردات آنچه میگفتی کیون گو از لم  
گو حدیث از احمد واصحاب عزم یعنی از کد عدو این شوی  
نا از اشان بر دو سارد سگون بست جبری بر تورا شان در حساب  
این گره بر یک فرمان خادمد هست از حق آنچه در ارس و ساست  
لیک برک حره بر حرر کاست سالم از خواهی تمام اعصای بن  
با حقیقت ناز دانی از محار خاصه کآید رلف مشکبش بدست  
من نداء گر بودای گوچه شد گو حدیث از لعل حاموشش لکی  
اش لعلم دهمد گوید میر هست هر وب حوه اندر حنوه  
صبح شد لب بد راسرار شمع ور علی و دوالفقار و رور دره  
فارغ از اندیشه دشمن شویید باره را یعنی از کفار دون  
گر بر آنها توبه خواهد یا عذاب در حقوق خلق و خالق عالمند  
بخشد و گیرد بحر آرا که خواست معنی حار از بهر تنظیم گمست  
حاره کی ددان مودیرا یکی این بود ر قیل کار یک دلیل  
هر ده از خود مشوم سنگاه بر گوید آن حریم که دل داد نکوش  
یعنی اردانی صمی را گو کجاست من یکی لعلم ر خود میده دیوار  
گو سحبا از لثم در مردگی من تیره دات من نایده است  
سرتش گومانش اندر برده ناز آن بود الا شارت از خدا  
بست یاری حر ررد کردگار نازگون گردند پس ی هر مکن  
بر رسول اعنی که حرسع بست پس اگر در قتل و اسرا ند فاش  
اوست بر حنقش عمو و مهران گر که ددان کرمش اقتد کند بست  
ورنه عاخر مان از درد و الم مانفی را حنه میدان دین قتل  
نکش این که دل شود دیر و ریر وار هوای طره اش دیوانه بر  
رفه ناماده است سگر عقل و هوش دره های هشتبش معدوم ولاست  
نار گوید حریمی از من رلب آر رده گردی بعد از این دلبر دگی  
میده من بر جوبه نده است کی حقیقت را بهان اندر محار  
تا یار آمد از آن فاش شما کوس عال بر امور و راهکار  
نازگون معنی ر عقل و قلب و حان نام طمع و عاصی از سلع بست  
و در قتل و اسرا نشان نمکین ماش رجش سابق را اتحاد جهان  
ورنه اعطا را فراغ از درد بست صرده بر حنه اعصا سم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۱۲۶ وَاتَّقُوا

ای آن که ایمان آوردید معورید رما را ربایدیهای رهم افزوده شده و در سید ان خدا باشد که شمار سگار شود و در سید

النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۱۲۷

از آتشی که مهیا کرده شده برای کافران و فرمان برید خدا و رسول را باشد که شمار حمت کرده شود

### در بیان قباحت ربا

ای گروه مؤمنان اکل ربا چگونه مدت منقصی گردد تمام  
داند او خود وحه این تحریر را اول آنکه راه بیع اهر گدر  
دیگر آن که سود ها بر او بر عدل بر ظلم و ستم گردد بدل  
زاسکه آدم زاده بر انصاف زاد خواهد اورا مارو عقب گر کسی  
کاین ربا خوار دنی را در عمل بود نادر گر ردم بیشی بکس  
پس بود بیشک ربا خوار خسیس پس پیر هیزید از ناری که آن  
بر دو چندان بست حایز بر شما فرع شد بر اصل زاید بیکلام  
که عوده خلق درآ و سیم را سنگ گردد بر خلاق در ار  
ررد گردد خلق مسکین و فقیر معکس بر صد شود علم و عمل  
و ان بلیس از حق و ارحام داد مطنه آنها بر او باشد سی  
ر من استبره رو مرد مثل آهم از امر بو بود ای دادرس  
حامع احلاق بد همچون بلیس شد مهیا ناز بهر کافران  
چست اصعاف مصاعف کوفرد باز فرعی میشود امروا هر  
لیک حدیثی وحه دروی گشته ذکر و این خلاف نظم منکست و معاش  
دیگر افراد قساوتها بدل خون مروت رفت و انصاف ارمیان  
س را حوار آدمی فدگر است ناسکه کرده ظلم بر اعمی و مار  
من بخورده در جوبه الا که حاک کی بدون امر حق حسد رگی  
راسکه باشد ظلم اصل حوی بد از خدا و مصطفی در دعوتش  
مع اندر نفع و سود اندر سود وین حرام اندر حرام آمد شرع  
هم نویانی کر کسی یک لعضه فکر یافت ره در دین و دنیا اغشاش  
شرک زاد ارشد قساوت مصل مرد شیطانی شود طالب شان  
صد هزاران ره دحوان کبر است مار از او نالد حق رور شمار  
خون مرده بد به ردم در فثاک نا هراسد آهوی انک ار سکی  
مانفی فرعد او را در سد پیروی گیرید بهر رجش

## الجزو الرابع

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٨ الَّذِينَ

وَشَاءَ سَوِي آمزش از پروردگار خود و بهی که عرش آسمانها و زمین است که میباشد برای پرهیزکاران آنانکه

يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٢٩

انفاق میکند در خوشی و ناخوشی و فروخوردگان چشم و عذر دکان از مردمان و خدا دوست دارد بیکوکاران را

حق بود را گوید بدون معذره	سارعوا بالجنة والمغفرة	بیشی اعنی سوی آمزش نام	هم بخت حست باید و اهتمام
حسی کانداز مقام عقل و فرص	عرس او عرس سموات است و ارس	آن مها گشته بهر مقیق	که کند انفاق اموال ارفیق
میدهد اندر پاهای و آشکار	مال خود را در رصای کردگار	نظم غط و عمو مردمان نکوست	بس خدا با محسن یار است و دوست
سارعوا یعنی انفاق و سس	با تسلیم و صبات دوالمن	با بهجرت با سمر از بند	یا بافاق و جهاد و حفظ حد
کآن شمار اسوی حد رهنماست	حسی کش عرس حو ارس و سهاست	گوئی ارحمت و روست از محل	س بود دور آن مثل رین مثل
نی شان از جسم و جسمای بود	مل ر منک روح و روحانی بود	گوشش بگو مهم از دی می	در دلت هست از معانی روزی
و سعی کشید مهم عام و خاص	بر سها و ارس دارد انحصار	خواهی آورد از مل افرو سعی	هست گوئی چون زمین در سعی
این رارس الله واسع شد عیان	هم بود از ارس اوسع آسمان	بود حو حست مثل دوالجلال	هم سها را کرد داخل در مثال
از ره وسعت مثالش بد زمین	و در ره رفعت سموات برین	نرمین هم اوسع و هم برتر است	بس مثل را آن مثل در حور است
نک شو تحقق حد در قنوج	کاسمارا در عبوحات و روح	حو بهشت از روحه وسعت و اعلا	در عیان آید شود ارس و سها
عامه ران فهمد وجه صورتش	واهل داش معنی و آتش	گرچه بود عرس حست حو زمین	و ارفعش حو سموات برین
لک گر خواهی مثالش در عیان	بیست غیر از این رمی و آسمان	مرس اندر حرم گردد ضول و عرس	این صفت کی در بهشت آمد نرس
این مثل باشد در اسعیا بر صواب	بسی از شعفی که مرد اورا جواب	بیش با صورت و شکلی که داشت	گرچه رست از شکل و صور بر اگداشت
نک مجرد از لباس و صورت	لک بر صورت هورش است	س مالی گر تو خواهی بهر عرس	حاره بود هیچ از این افلاک و ارس
را سکه شبی باید اندر عین و حسن	اوسع از وی با بیانی معکس	مهم آن میکن براد عقل و هوس	مهم عقل است الهام و هوس
مقیسد از معانی بهره ور	که بود در انفاق حست مفر	مکشد انفاق اندر جهر و سر	در عا و سگدسی مسم
نظم غط و صرب سبب اندر جهاد	هست یکسان نفس را سورد بهاد	عمو چون از دی و سبی راه چشم	نفس و شیطا را گشائی حو رحشم
	دل و عمو نظم عبط از ناهشی	آید از حدر دلی از در کشی	

وَالَّذِينَ إِذْ فَعَلُوا فَا حَشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ تَغْفِرِ الذُّنُوبَ

و آنانکه حو کردند ناشایستی یا ستم کردند بر خود هاشان یاد کردند خدا را پس استغفار نمودند برای گناهانشان و کیست که یا ستم کرد گناهان را

إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ١٣٠ أُولَئِكَ جَزَاءُ وَهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتُ

حر خدا و اصرار نمودند بر آنچه کردند و ایشان میداد آن گروه یاد داشت ایشان آمرزشی است از پروردگارشان و بهشتی که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ١٣١ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا

میرود از زیرشان بهرها حاودایان در آن و بکوست مید کار کنندگان حقیقت گذشت پیش از شما سننهای پس سیر کنید

فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ١٣٢ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ١٣٣

در زمین پس سیر کنید چگونه بود احواء تکذیب کنندگان این بیانی است برای مردمان و هدایت و پند است از برای پرهیزکاران

و آنکسانیکه کسد افعال رشت	یا ستم بر نفس خود در وقت کشت	یاد حق و آمزش از وی خواستن	در گنه باشد در عصیان کاستن
مر که را حر حق آمرزیده	کست چون سر زد گناه از بنده	گر بفشارند در آن فعل پای	که خود آن داند بی بردیداری
جز ز بند از توبه بود مغفرت	کر خدا خواهد معصیان معذرت	هست یادش این گره را در عمل	غفو و غفران از حدای لم یزل
حتی جاری در او انهار ها	حاودان در وی رمید کارها	شرح تجری بحها الانهار شد	پیش از این مرقوم بهر اهل ود
قد خلت من قبلکم با مسلمین	ای صحابه احمد پاکبزه دین	رفت عادات و سنن پیش از شما	از بند و یک از امم بر انبیاء
بر سموات و رسل حاحد شدند	از بی کدیشان قاصد شدند	هستشان باقی اثرها در دیار	هم در بهر انفاظ و اعتنار
در کسب نیست یکسر حالشان	هم هویدا در بلاد امنالشان	پس روید اندر زمین ببید بار	بوده چون انجامشان در کار و ساز

## سورة آل عمران

زایچه میکردند تکذیب رسل این سان از بهر مردم رهنمایت	وانچه هست آثارشان انجز و کل هم ز بهر متقین وعط و ولاست از شما شد کشته یعی کر کسی	روی این آیت بر آن باشد که شد سست و محزون پس بگردید ارسرید بعد از این یاسد صرتهای بسی	میهزه در حنک دررور احد مؤمید و اندر ایمان بر ترید
--	--	--	--

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۲۴

و سست مشوید و اندوهگین نگردید و شما برتر اند اگر باشد کروندگان اگر من کدشما را حراحتی پس بدرستی که من کرد فوراً

قَرَحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ

حراحتی ماسد آن و این روزها میکرد استخوان بوی میان مردمان از برای آنکه بداند خدا آثار که ایمان آوردند و بگردد از شما گواهان

وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۱۲۵ وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۱۲۶ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ

و خدا دوست ندارد ستمکاران را و از برای آنکه حالص کد خدا آثار که ایمان آوردند و بکاهد کافران را آیا بداشتید که

تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۱۲۷ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ -

داخل میشوید بهشت را و هور خدا کرده باشد خدا آثار که مجاهده کردند از شما یا آنکه بداند صبر کنندگان را و بدرستی که بودید آرد و میکردید

الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۱۲۸

میرا پیش از آنکه ملاقات کنید او را پس بحقیقت دیدید او را و شما نظر میکردید

گر شما کشید سست و خسته دل می نگردانم ایسان روز ها و چه هر يك داند آن دانای راد	هم برایشان حسگی شد معصل پس مردم در رحیر و سور ها تا کرا باشد در ایمان امتیاز	این شما را بر مثال آن نمود از و حوه مصلحت ها و حکم تا عملها ز امتحان آید دید	لك این در دین و آن در کفر بود تا خدا از فرهی گردد ورم یا صفا ممتاز گردد از یلید
--	--	--	---

### در بیان غزوه احد

ار شما در فعلان گیرد گواه آن شکست از امتحان دوست بود در حقیقت بود آیه فح و نصر کی موحد شد دوست و حوة و ان شود ممتاز اندر امتحان طالبان را او کجا گیرد دوست یا که پندارید داخل در بهشت مر خودیت را بهادید از و داد موت را بودید دائم حواسنگار شد چو پیدا در احد آثار موت هست سکی در شهود حق موت	حالص آید در رآش ناسیاه مفرها را امبار از پوست بود تا موحد باشد اندر حول حصر ما شکست از مع داند در ثبات کو عیبت خو بود یا حان فشان آنکه از خود نگردد محبوب اوست بی تمایز میشود از خوب و زشت بدل جان کردند برحق در جهاد پیش از این کاسناش آید آشکار مزحر گشتید از دیدار موت هم شدن فانی بذات لایعوت	در احد آمد شمارا يك شکست تا که کرد ار راه ایمان بدل روح از شکستی گر شود اندوهناك طلم بر عاشق بود دلدار او آنکه جز محبوب خود دوست بست مؤمنان را حق کشید نا کیزه جان از شما دموده آثار خدا داند او تا کیست اندر دین صور بعد حنک بدرتان بود آردو منمودید از عجب بروی نگاه تا هوزت هست در افضال سر	يك شکسی کز بیش صدفح هست یا که شد بد غنیمت در فوح پس چنان ارعش در آید دریاك گره ممتاز کشد ز اغیار او هم بخود طالع ترا روی گو تو کیست هم بکاهد کاه را را در امتحان که بحق کردید مال و جان خدا از خدا باشد شکبا در امور کشن و مردن پیش روی او وین شما را بد سکی اشباه بد بلویی و مستشهد بغیر
--	---	--	---

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُبِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ

و سست محمد مگر رسولی محقق گدشه اندیش او رسولان آیاس اگر مرده باشد یا کشته شده بود بر می کشید بر پاشنهان و

مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۱۲۹ وَ مَا كَانَ لِلنَّفْسِ أَنْ

هر که برگردد بر دوپاشه اش پس هرگز ضرر نمیرساند خدا را هیچگونه چیزی و زودی سزایمده خدا شکر که دار او نباشد بر نفسی که

## الجزو الرابع

تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ

نبرد مکر باذن خدا کتابی معین‌الیده و هر که بخواهد ثواب دنیا را بدینش از آن و هر که بخواهد ثواب آخرت را

نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ١٤٠ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ

میدهمش از آن و جزای شاکرین ۱۴۰ و کایین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ١٤١

در راه خدا و ضعیف شدند و فروتنی نکردند و خدا دوست دارد شکیبایان را

مر محمد ص دست او غیر از رسول	قد خلت من قلبه یا ذا المقول	اسا بود بر حلقاں دلیل	پس اگر او مرد یا گردد قتل
همچنانکه آن رسولان و انفات	هر یکی شد پیش از این مقول و مات	مقتل گردید بر اعتقباں	سوی دین اول و آدابنا
شد عقب رفتن کسایت را انداد	وانکه بر کشت ارغف بر رو فتاد	بر خدا هرگز ریای کی رسد	گر شما از دین او گردید رد
دود پاداش او دهد بر شا کران	که شدند اندر سپاسش امجان	یافت این آیت بر او اندراحد	گر غلط گفتند احمد کشته شد

### در بیان وسوسه نفس و دعوت عقل

پس سوی دین خود گردید بار	رفت حوّن اردین اسلام امتار	این اراحتف از شاطین منشر	ببین مرده گشت و هر دم مشتهر
دین خبر اسلامیان از کاردار	مهرم گشتند و باحار از فرار	گفت اس نامی که بد فرزند نصر	در میان مسلمین بر وجه حصر
کای گروه از کشته شد حیرالوری	دیده است آنکو ورساده ورا	معد بنفیر کید آرا که کرد	حکم از حق باعدو یعنی سرد
میگریزد از حه رو رین کاردار	دیده ماندن بعد از این بگست و عار	کشته ماند شد بر آنکو کشته شد	مردش ما را بر این سر رشته شد
پس حان کو مرده منایست مرد	دین حق بردست حق باید سپرد	میگریزد ای گروه آخر کجا	دو دخت اس زندگانی بهر ما
زندگی رین پس ماسک و فح است	بعد مردن حایکه هم دور حست	همچین آت رسید از کردگار	کا هرام اهل دین از کاردار
نار گشتن بر عقب باشد یقین	س بود زشت از تدادی ایچین	بر خدا باید صبر دین از بداد	آید آرا که گیرد از حاد
میگریزد از حوة بی عوس	بی توقف حاس موت و مرس	میگریزد از نقای سمرمدی	بر فنا و فوت و فقدان و بدی
میگریزد از حضور پادشاه	سوی عول و رحم مار و فخر حاه	س ملایک یا ملک حوئی بند	گفت احمد ندیده اس و بگریزد
نار گردید ای مہان بر دور او	وصف او گریزد و ظرو و خور او	او نموده است از میرد هم حدای	دین او را نا اند دارد سالی
پس فرار از پیش او ارایش اوست	حوّن شود بیگانه کس که حوش اوست	می باشد مر قی را مردی	حر باذن حق بوقت اسی
حان بود یعنی بدست ذوالحلال	هر صبرا خواهد میراند بحال	نات باشد وقت آن در ساعه	بنا بدل گردد در آمد حایه
میدهم آرا که آخر دسوی	خواهد ارمهم نواب احروی	یعنی از مردی کند او را مدد	بهره دنیا و دین بر وی رسد
اخر شا کر را ببرد خدمتش	میفراید بر نوا و بعش	پس سی که باوی اندر کارزار	مع بد از امت گروهی بشمار
نه برایشان آمد اندر راه حق	ضعف و سستی و اسکا کات یا غنق	اتفاق و عزم نات بدل حان	برد شاهارا برایشان موکشان
	بودشان این از شکبائی بکار	صابرانرا دوست دارد کردگار	

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا

و بود گفتار ایشان هر آنکه گفتند ای پروردگار ما بیا بر ما از گناهان ما و از حد گذشتن ما در کارمان و ثابت دار قدمهای ما و ایاری کن ما را

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٤٢

بر گروه کافران پس دادشان خدا نواب دبا و خوبی نواب آخرت و خدا دوست دارد سکو کاران را

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذِلْكُمُ عَلَيَّ أَغْيَابِكُمْ فَتَقَلَّبُوا خِاسِرِينَ ١٤٣ بَلْ

ای آن کسانیکه ایمان آوردید اگر فرمانبرید آنها را که کافر شدند بر گردانند شما را بر یاشنهاتان پس گردید زیانکاران را بلکه

## سورة آل عمران

اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ١٤٤ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ

خدا صاحب اختیار شما و اوست بهترین یاری کننده گان زود باشد که اندازم در دل های آنانکه کافر شدند ترس را آنچه شرک آوردند خدا

مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَهُمْ النَّارُ وَبُشْرَى الظَّالِمِينَ ١٤٥

مادام که فرستاده شده آن حجتی و جایگاه ایشان آتش است و بد است جایگاه ستمکاران

می سود آن مردمان گفتارشان	غیر از این در باطن و اسرارشان	آن قوالو را آفرینا	دستا و اسرافیا فی امرنا
و بپوش اعی که از ما ای غمور	دست و اسرافیه که هست اندامور	هم بد از اقدام ما ثبات بدین	هم تا منصورمان بر کافرین
دادشان پس حق صیب دیوی	هم سبکوئی ثواب اخروی	حق دهد نصرت یقین ارار را	دوست دارد عند سبکو کار را
آنکسانکه کافرند و بدشان	کر دید ای مؤمنان فرمانشان	بار بر اعدایان سارند رد	منقلب گردید بر خسران بد
یعنی از ناور کند اندر احد	ران خسیان که محمده کشته شد	نیکه حق مولی و هم یارشهاست	بهر از هر با صری بیشک خداست

### در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار

با پیر گر ثابده هیچکس	حیدر صاحب قران از همه س	هر کسی گرفت کور و ناک بست	مانده آنکس مثل در لولاک بست
بویان ای آنکه پاک از همسری	بست حاجت بر وجود دیگری	ای ولی حق که پا ما سر هشی	ناضق از هر منطقی و حامشی
در وجود خویش فردو واحدی	خود تکوائی دانت شاهدهی	مع برگش بخت حولان بست	بست کس روز بومیدان تست
حفظ جان خود کن احمد جان تست	حد روری در سرا مهمان تست	اوحایب تست جوی داری شکب	رود نهائی و محنت زین حسب
قطرها بر بحر حق پهلو زدند	سنگ بردان و روی او زدند	صد توجده از بقدر وزن تست	وان سنگ و وزن کس باید درست
صبر زان داری که سبی عمرورید	مصلحتند از هسی خود یا قید	بست محتاج امتحانی ای امیر	خود بو ارفندان ما بودی خیر
جز بو مطلق کو رفید ممکنات	کو مقید باش خلق ای نور ذات	بر ظهور خود بتاند آفتاب	گو باشد این زراری در حجاب
هم بو آگاهی را سرار جمی	را چه عمری رفت زاعدای رصمی	هم تودان در شدايد در عقد	کر رغیری خواستم وقتی مدد
هر چه شکستند نال و پیر ما	بار دادی شهر دیگر مرا	شکر ها دارم من از اکرام بو	می پیرم هر نکرد بام تو
گر رسیدم رخ و خواری ساعی	رفه بود از من خطا و غفای	عذر خواهم گر چه آن قدر بود	نی غلط این حرف هم تقصیر بود
بده سرا با خطا و عفت است	بهر غاصی و عدهای رحمت است	رخت غفل ما و خود افروغ کسی	حوی رحمت را بیا حیچون کسی
و ارهاندی هم دو صد بارم رغم	هر چه دندی لمرش امن دمنده	مانده اینک مصطفی بعون و بار	وقت میدان است ترکش دو القار
برس افک کافر را در قنوت	خون و بی دوا لب و کشف الکروت	را چه مشرک ما حقد از عسی	که شد نازل بر آرا حجتی
آتش ایشانراست از حق جایگاه	نس موی الضامنشان شد بام	آمد این آیت پس از غروره احد	که او سبای سوی مکه شد
مشرکان گفتند ما هم در مقام	ار چه ما نا قی پادیه این قتل	کاش مکتشیم ایشانرا بام	ما غامدی هیچ از آنها غیر نام
ناک باید گشت بر دستانشان	بهر نمی و فل و اسد صالشان	عزمشان گردید حرم اندر رجوع	رعبی آمد پس برایشان در رجوع
کرد آن با حارشان بر بار گشت	را که رعد و خوفشان از حد گذشت	حق حیر ران داد بر بغیرش	هم ر کید دشمنان شد یاورش

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَتِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ

و بدستیکه راست کرد شما خدا وعده خود را چون جابک میکشید آنها را باذن نا چون بدلی گردید و مانده کردید در امر و نافرمانی گردید

مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ ١٤٦ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ

پس از آنکه نمود شما آنچه دوست داشتید از شما کیست که میخواهد دنیارا و از شما کیست که میخواهد آخرت را پس گرداند شما را

عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَى عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ١٤٧ إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلَوْنَ عَلَي

از ایشان تا بياز ماید شما را و بدستیکه عفو کرد از شما و خداست صاحب فضل بر گروهندگان هنگامیکه دور میرفتد و می ایستادید

أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِمَمَّا لَكُمْ تَعَزُّونَ ١٤٨ عَلَي مَا فَاتَكُمْ وَلَا

احدی و رسول مجواید شما را در عقبشان پس جزا داد شما را غمی بغمی تا اندوهگین شوید بر آنچه فوت شد از شما و نه آنچه

## الجزو الرابع

مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝<sup>۱۴۸</sup> ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَمْشِي طَائِفَةً

رسید شمارا و خدا آگاه است آنچه میکنید پس فرو فرستاد بر شما پس از غم ایمنی پسکی که فرو میگرفت طایفه را

مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا

از شما و طایفه که تحقیقت نعم اداخته بود ایشان را خود هاشان گمان میکردند جدا غیر حق را گمان جاهلیت میکنند آیا مرمارا

مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ

از امر هیچ چیزی نگو بدرستی که امر همه آن مرحدار است نهان مدار بدر رسهاشان آنچه را آشکار نمیکند در برای تو میکنند اگر

كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

بودی مرمارا از امر چیزی گشتمندیم در اینجا نگو اگر بودید در جاهانان هر آینه می آمدند آنانکه نوشته شده بود ایشان

الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْلِيَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ

قتل تا نشن گاهشان و ببارد ماید خدا آنچه در در سینه های شماست و باخالس گرداند آنچه در دلهای شماست و خدا

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝<sup>۱۴۹</sup>

داناست بذات سینهها

مهرم گشید از اعدای دون  
روی اقبال و طهر اندر شهود  
معص دگر آخرت خو از دلند  
مصرف با بار گیرید اسقام  
لك حق كرد از شما آهم معاف  
ملعتی در کسی را عیار و ار  
یا عباد الله الی ارجعوا  
عم دیگر افعال از خاص و عام  
غم دیگر برک امر کردگار  
پیش از ایجاد شما دارد خبر  
در عش اماند و رسید احطاً  
آن گمان کنز جاهلیت بد نشان  
که با مر آیا رسد ما را فروغ  
محفی از آشکار و بر علن  
کی رحال ما چنین گشتی قتل  
چاره ز پوست اندر موقعش  
آچه باشد در صدور و در قلوب

پس شما بد دل شدید اعی حو  
بعد از آنکه بر شما رسوده بود  
از شما بعضی دنیا مایلد  
فرقه گشید بعد از انهام  
واصراف بعض دیگر بد خلاف  
حوسکه میرسد بالا در فرار  
مصطفی میجو اندان در حسجو  
بد عم اول شما را اهرام  
عم دیگر آن ندامت از فرار  
حق بر آنچه میکنید از حیر و شر  
آچنان حوایی که قومی از شما  
بر خدا برسد بر با حق گمان  
وعده حششان نوهم آمد دروغ  
هششان در نفسا این سوء جن  
گر که ما را بود در صرت دال  
گشتمند همچنان در مصحش  
ظاهر آید تا هر ها از عیوب  
لك شیرین را امتحان یابی رشور

چون کند امدادشان کاذن خداست  
سوی عصیان رو عودید از مصاف  
بر شما داد آنچه بد مطلوبان  
ناز بودید اندر آن هم محلف  
پسند این فرقه عاصی بر حادی  
دهد افزون عمت دیا و دین  
لی شاسا مرید را از حار و سگ  
لیک بد یاد اشدان عم بر نمی  
که نمدان شده شد حیرالشر  
را چه شد فوت از شما هم دست ناک  
حواب امنیت جو نوشی بعد سم  
باعث اندوهشان بود آن طو  
این باید هیچ ما را در طر  
هر چه خواهد میکند یعنی راست  
از تو آن اندیشه و شک و نفاق  
وانکه روی قبل بد حتم از قضا  
حق شمارا زان در ایمان آزمود  
حق بود آگاه بر سر صدور

ار شما حق وعده خود کرد راست  
بسان افاد در امر اختلاف  
بود صرت بر عدو محو بسان  
پس شمارا ارد ایشان مصرف  
هم بیغمبر نماید اعدای  
دانکه دو فضل است حق بر مؤمنین  
لی شما را بود در آتی درنگ  
از قفا میرد صدا او هر دمی  
عم دیگر اسماع آن خبر  
تا باشد این حبس اندوهناک  
بر شما پس کرد نازل بعد عم  
بر غلط افکندشان بعض حو  
که دهد بر احد آیا حق ضر  
گو برایشان امر یکجا با خداست  
مستدر دارند یعنی در سباق  
گو شما بودید گر در خانه ها  
کاردار اندر ایشان فجر بود

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَى

بدرستی که آنانکه پشت گردانیدند از شمار و دیگر روی روی شد بد و جماعت حزاین دست لغزایدشان در بورجم سبب برخی از آنچه کسب کردند و بدرستی که عفو کرد

اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝<sup>۱۵۰</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا

خدا از ایشان بدرستی که خدا آمرزنده و دربار است ای آن کسانیکه ایمان آوردید میباشد شما مانند آنانکه کافر شدند و گفتند

## سورة آل عمران

لَا خَوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْمَلَ

مهربانان چون سفر میکردند در زمین یا بودند غازیان اگر میبودند نزد ما نمی مردند و کشته نمیشدند تا بگرداند

اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ<sup>۱۰۱</sup> وَلَئِنْ قُلْتُمْ فِي

خدا آری حسرت در دلهاشان و خدا زنده میکند و میمیراند و خدا آنچه میکند باطن است و اگر کشته شدید در

سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ<sup>۱۰۲</sup> وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ

راه خدا یا مریدید هر آینه آمرزشی است از خدا و رحمتی بهتر است از آنچه جمع میکنند و اگر مریدید یا کشته شدید هر آینه سوی خدا

تُحْشَرُونَ<sup>۱۰۳</sup> فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا انْقُضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَأَعُفْ

محشور میشوید پس برحمتی از خدا برمی زرد مرایشان را و اگر بودی بدخوی سخت دل هر آینه پراکنده میشدند از حوالی تو پس در گذر

عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ<sup>۱۰۴</sup>

از ایشان و آمرزش خواه مرا بایشان و مشورت کن با آنها در کار پس چون عزم کردی پس توکل کن بر خدا و در سبکی خدا دوست دارد توکل کنندگان را

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ

اگر یاری کند شما را خدا پس نیست غلبه کننده مر شما را و اگر وامیگذارد شمارا پس نیست که یاری میکند شمارا از بعد او و بر خدا

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ<sup>۱۰۵</sup>

پس باید توکل کنند گردندگان

<p>آنکس که بازگشتند از شما و بر طریق مردمی لعن ایشان حمله آورده است و بردار چونکه میفرمند آنها در رمی کشن و مردن بدشان بالیقین است تا گردند مردان از جهاد یا بپذیرد آرمان که شد گهش و آنچه گیرد دامت در راه دین میروی بیرون بحسرت از جهان روز تنهایی نداری موسی تا بگیری تا رضای کردگار میکند آن حمله استقبال تو چون را و وارد شوی جان تو اوست هم برحمت خلق را کن حق صلح چون کنی سحی براکنده شود گر شد کس سحت رافا است و بخت تا بگذرد خار دامان گلی بهر ایشان حواء از حق مغفرت هر بپرسد بخت دانا بر حواز که بد او سرخند و سلطان عقول تا نماید راه عقل و آخرت کآمد آدم وحی حق بر فوق آن اختلاف اریافت دوراست انسیاق</p>	<p>دو جماعت چون نمودند القا را چه کردند کسب اربطلم و سهو می باشند اهل ایمان را کسان یعنی از بهر بخارت بر سفر با دامت گردد ایشان در قنوت حق نباید رنده هم میراند او هست آن آمرزشی از حق فروون که بفرار از حمله باید کند دل آزمایات حز عمل بود رفیق آنچه کردی جمع نگداری بها وقت رحلت آید از حق هر دم تا شوی وارد بدرگاه صبرم پس بایشان ای رسول رحمت رفیق کن یعنی به سحتی در سخن دانکه در مردم طبیعت غالب است بر نور کس سحت یا سرکش شود طبع سرکش یعنی اندر انقلاب شور نا ایشان کن اندر کارها هر که داند بیش پرسد بیشتر بود از حق صاحب نزیل و وحی آنکه با او ممدل و هم ریشه بود گفت زان اجماع امت حجت است چون معارض یافت طاهر یا خفی</p>	<p>عبار این بود که شیطاں حواءشان بر عباد خویش چون پروردگار می نگری بهر احوالشان چنین گر که مسودند بر ما ممکن این سحی گویند یعنی از فساد کشته گردید از شما اندر رهش یعنی از اموال و ارواح و دین آرمان دست نگردد هیچ ازان سست گر است فقیر و مفلسی و در که گردی کشته اندر کارزار و اهل رضوان از بی احلال تو جان غارت یکی دادی بدوست رحمت من سابق آمد بر غصب نا برحمت خلق ریخته شود گر بویگیری سحت هم گردند سحت پس تو برمی کن که سلطان کلی عفو کن خواهد چو اربو معدرت عاقلان داند و مبرسد باز رفته رفته تا امام و نا رسول داشت با اصحاب دایم مشورت در مقام مشورت گفتی چنان لک باشد شرط دروی اتفاق</p>
--	---	---



## الجزو الرابع

عزم چون کردی توکل کن حق  
نکه برحق یا ولی میکن عزم  
بس حق کی سکه کان سلطان ورد  
گر شما را منکند یاری خدا  
بس توکل مؤمنانرا بر خداست

بی توکل بیست عمری بر سق  
نیست وره عزم واجاعت رحیم  
دوست دارد آنکه بروی تکیه کرد  
کس نگردد هیچ غالب بر شما  
اوست یار آنکه یار اولیاست  
هم مراورا بست بر حیزی نیاز

آن توکل راو درد عیب و قصور  
کالت هست بر عقل محست  
فاش و پنهان در امور و عزم خود  
کیست زان پس که تواند بود یار  
را سکه هر حریست بیش او بُرد

وَمَا كَانَ لِیَّبِي أَنْ يَعْلَ وَمَنْ يَعْلَ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ

و بیست مر پیغمبر را که حیات کند و کسیکه حیات کند باید آنچه حیات کرده روز رجوع پس ما داده شود هر بی را جزای آنچه کس کرده

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۱۰۶ أَقْمِنِ اتَّبِعْ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَهُ جَهَنَّمَ وَ بُشِّنَ-

و ایشان ستم نکرده شوند آیاس کنکه پیروی کرد رضای خدا را چون کست که مارگشت کرد چشمی از خدا و جایگاه او دور است و بد است آنجا

الْمَصِيرُ ۱۰۷ هُمْ دَرَجَاتُ عَمَدِ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۱۰۸ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ

ناز گشت ایشان مر سعاد رد خدا و خدا ساست آنچه میکند بحقیقت مست گذاشت خدا را کردگان چون را نکبت

فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ نَلُّوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ بُرَكَّتْ لَهُمُ الْكُتُبُ وَالْحِكْمَةُ وَ إِنْ كَانُوا

در ایشان رسولی از خود هاشان که خواند بر ایشان آیه های او را و ناک کندشان و سامور دشان کتاب و حکمت را و اگر چه بودند

مَنْ قُلٌ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۱۰۹ أَوْلَمَّا أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَا هَذَا قُلْ هُوَ

از پیش هر آیه در گمراهی روشن آیا و چون رسید شمارا مصیبتی که تحقیقت رساید و خود خدا را که ممدار کجا بود این نکو آن باشد

مَنْ عَمَدَ أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۱۰ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ النِّقْيِ الْجَمْعَانِ فَبِأَذْنِ-

از برد خود هاشان بدر سکه خدا بر همه جوری و است و آنچه رسد شمارا روزی که رو شود و دو جماعت پس نادن

اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ

خداست و ناند که گروندگان را

و آنچه آمد بروی از از اسی  
میرسد بر هر کس آنچه کرده کس  
یعنی از حق یافته بر چشم رو  
اوست بنا بر همه اعمالشان  
که ر خود هاشان در ایشان مر سبی  
هم کتاب و حکمت آموزاند او  
بر شما آیا رسد چون یک سخن  
برك امر حق و فرمان رسول  
در احد هم داشت یعنی قدرت او  
دیده را بر هم بهی گوئی حرا  
آن اصوات پس نادن حق رسید  
دیده نکشا تا که آمد اذن حق  
بدر است از کس شود غالب بحر  
گرچه بس نادر بود لیک اندر آن  
گر که میدان بر زبر و شر بود

را سبی آید بر او حر کاسی  
بر کسی ناند ستم رفته و حسب  
دور حسب و جای بد ماوی او  
و آنچه باشد در امور آمالشان  
می بر انگیراند فرد و اصلی  
خود بر ایشان را بر حق نکمگو  
که دو حندان مثلش آمد در غن  
شد بر این خواری سبب مدار قول  
که شما را غالب آمد بر عدو  
من ندادم ایست از چهل و غمی  
بر شما نادم آرا اهل دید  
پس سبی نقشها را بر ورق  
با وجود بر سبیم از قبل و صرب  
ناعنی باشد هویدا یا بهان  
هر او چون عرصه تحجر بود  
لا حرم فرمان حق بود آنکه او

میرسد بروی مثل آن عمل  
آنکه آنا حواس خوشبودی حق  
ر سها دارد آنها بر نشان  
از خدا مدت بود بر مؤمنان  
هر ایشان خواند آیات خدا  
گر که مسودد خون ما قشاش  
از کجا گفتند این آمد شما  
حق بر حریست قادر در امور  
لیک هم میبود موقوف آن مهم  
چون شما ما مشرکین اندر احد  
چشم خون بر هم بهی اذن خداست  
کس دشمن اردر غرا هارب شود  
هارب ار چه مؤمنست و حق طلب  
بود حیدر بی مهابا در برد  
میشدی تنها و خندان سوی رزم  
غالب آید روز میدان بر عدو

رو در رسد از عل و دغل  
هست خون دارای خشم از ماسق  
برد حق هر رسته باشد عنان  
مؤمنانرا هم بود دین امسان  
یا کشان سارد ر ارحاس هوا  
حر نگمراهی سودد از نشان  
گو که بود آن وارد از نفس شما  
بیست هج اندر او عز و قصور  
که سگردید از بهی منهرم  
رو برو کشید و شد چریکه شد  
که سینی آنچه میدیدی توراست  
ست فرمان که بر او غالب شود  
گر شود غالب باشد بی سبب  
ران شد مغلوب از مردان مرد  
همچوشه نا شاهی در عرش و بزم

## سورة آل عمران

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَاقَضُوا وَعَدِلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْدَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا

و ناپدید آنانرا که نفاق کردند و گفته شد مرا بشارت که نماند کاردار کنید در راه خدا یاد مع کنید گفتند اگر میداستیم کارزار کردن

لَا اتَّبِعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ۖ يَقُولُونَ بَأَقْوَاهِمَ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

هر آینه متابعت میکردیم شمارا آنها را کفر را آروز نزدیک بودید اایشان را ایمانرا میگفتند بدو هایشان آنچه نیست در دلهایشان

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ۖ الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعِدُوا لَوَاطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ قَادِرُوا عَلَىٰ

و خدا دانا تر است آنچه پوشیده میدارد آنکه گفتند مرا در ایشارا و نشند اگر اطاعت ما نکردند کشته میشدند گو بس دفع کنید از

أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۖ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ

خود هاتان مرگرا اگر هستید راستگویان و میدانید الله آثارا که کشته شدند در راه خدا مردگان بلکه زنده است

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۖ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ

زیر و زردگارشان روزی داده میشود شادمانند آنچه دادشان خدا از فصل خود شادمانی میکند نکسانکه ملحق شده اند با ایشان

مَنْ خَلَفَهُمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۖ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ

از بعد ایشان ای که نیست حومی برایشان و به ایشان ادو هاتان شادمانی میکند نعمتی از خدا و فصلی و ندر سبکه خدا

لَا بُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ

صایع نمی کند مزد گروندگانرا

تا بداند کآن دو رومان آشکار یمی اندر راه حق کوشند سجت می نگهاند از دیده آگه ر حال سوی کفر آرو را نشان افرند این باشد غیر عدری در مهم بردی از فرمان ما در کاردار می بیند آسکه اندر راه حق شادو حورسند از فروپها که داد گر نه با ایشان بعضی مناجد بید ارکس در حضور کردگار سستشان از قبل و غارت برس و غم یا چو حوف از آسکه فرزدان او ور که هم مانند خندی در جهان حاش دائم در حریم حق بطوف	گفته شد آسند خون در کاردار با محمد ص را برون بدید رخت که کسند آن مشرکی آخر قال با نایم گرچه صاحب مدهند حق بود دانا سر محکم کی شدی کشته آن میدان کار کشته گشدد از عهد ما سبق حق برایشان خون بر آن و داعمد در قال مشرکین یار حقد می کند آل و تارش کاردار یا که شد از قمری یکه طره کم میشود از فصل حق مهمان او در معاش است او کعبل آن مهان جست او را در دو عالم حزن و خوف کی شود در برد رب العالمین	یا کسند از دشمنان سد نور بعد از آن کورا بخود دادید راه بروی رسید ما هم با شما در آن گویند خبری که نیست آنکه میگفت با اخوان خود بارگو دارید گر گویند راست میده اند اشن که برد کردگار همچو مناسشر ار آل و بنار ور با ایشان بونی ملحق شود مرحبا گوید حدایشان در قال اوجه غم دارد که دنا سر سر میشود اغنی برمان رسول شاد آنکش حق بود یار و ولی شادمان از نعمت و فصل خدا صایع و نابود اخر مؤمنین	با نمایندش رحد خویش دور باشد این سستی دگر آب و گناه در قال آن جماعت بی خطا هچشان در قب و حق داد که جست قاعد و فارغ ر حال یک و بد موت را از من خود کار حد است رنده بل باشد و از حق ر حقوار که کسند از بعد ایشان کاردار همچو ایشان رهس فصل حق شود شادی او سگر از ابا و آل شد رسلاط ما فیر و زبر در ره حق کشته بی نفس و سکول ور حش مرآت حق شد صغلی کآن ندارد در فروی انتها
---	--	---	--

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ

آناسکه اجابت میکند خدا و رسول را از بعد رسیدن ایشان حراحت از برای آناسکه بگوئی کردند اایشان و پرهیز کار شدند بدی

عَظِيمٌ ۖ الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا

برگست آن کسانیکه گفت مرا بشارا مردمان ندر سبکه مردم بتعقیق جمع شدند از برای شایس ترسند اایشان پس افرود ایشا را ایمان و گفتند

## الجزوالرابع

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ١٦٨ فَانْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ

سراست ما را احد او خوب کارگزار است پس برگشتند بمعنی از خدا و صلی من نکردشان بدی و پیروی کرد و خوشنودی

اللَّهُ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ١٦٩ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن

حدا را و خدا صاحب فضلی است بزرگ جراین سود آنکه شیطان میرسانید دوساش پس مترسید از ایشان و ترسید از من اگر ترسید

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٠ وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ بُسِرُوا عَوْنٌ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ

کروید که ایمان و باید اندوه گین سارید آنان که مشقتند در کفر بدرسیکه ایشان ضرر میرساند حدرا چیزی میجوهد خدا

أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٧١ إِنَّ الَّذِينَ أَشْرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن

که کرد اندر ای ایشان بهره در آخرت و اندر ای ایشانست عذاب بزرگ بدرسیکه آنکه کفر را ایمان الیه

يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٢ وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ

ضرر میرساند حدرا چیزی و برای آنها عذاب است پردرد و باید که پندارند آنکه کافر شدند که مهلت دادند ما ایشان را بهر راست برای خود هاشان

إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ١٧٣ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

مهلت مدهم ایشان را مگر تا بآید کسید گناه او را برای ایشانست عذاب بخوار کننده باشد خدا که او گذارد کرد گناه را بر آنچه شما براید

حَتَّىٰ بَمِزْرِ الْخَيْثِ مِنَ الطَّيِّبِ ١٧٤ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْنِبِي

تا حدرا سارد بیدردا ادبا کرده و باشد خدا که مطلع کرد اندر شمارا بر غیب و لیکن خدا بر میگرد

مِّن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَاِنْ تُؤْمِنُوْا وَتَتَّقُوْا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ١٧٥

از رسولاش هر که را میخواهد پس نگروید حدرا و رسولاش و اگر نگرید و سر هرید پس شمارا مریدست بزرگ

آنکه است که استخانت از خدا و آنکه احسان کرد و بر هر اتصال گشته اند اعی مسلمانان فرون این سخن شد باعث ضعیفایشان حسنا گفند یعنی که خدا است حاجت برکس او چون پشت ماست پس بفضل و معنی گشند نار تابع خوشودی ایرد شدیدی معنی اندر علم حق ایشان معنی آنرا که هم حسن و بد آنکه برسد احدا او عالست رانکه چیزی بر خدا بایندریان	خواهد اندر جهاد و در عرا مرد او باشد بزرگ از ذوالجلال از شما خواهد ایشان زحمت خون مؤمنانرا هم فرود ایشانسان پس بود ما را پناه از ماسوی حاتم افعال در انگشت ماست از خداکان بود دور از ماحوار در شداد ناصر احمد شدیدی بود ثبات و اعلا و شانشان در نفاق و بد دلی محکم بیند کی ر بحویف شیطانی هارست اتفاق لغرو کین این و آن	با پیمبر بودشان پیوستگی گشت ایشانرا همما مردمان پس برسید و بکین یکدل شوند ما پیمبر یکدل و یکرو شدند آنکه شد در دین خود ما را دلیل اینچنین عزمی کجا باشد عجز نامد ایشانرا بدی ارقل و صرب ویند از حق صاحب فضل عظم مدهد بحویف شیطانی لعین پس میرسد اردر انجان صادقید هم مشو محروون نماید از شتاب حواست حق ما بود اندر قدرت	بعد از آن کز جنگشان بدحسنگی محمع شد بر شما ناس ای مهان پیش از آنکه حوار و مسلصل شوید ثبات اندر دین او نا او شدند هم بود در کارمان نعم الوکل گر بصرت گشت ایشانرا سد خوفشان در قلب اعدا بد بحرب مؤمنانرا ثبت در لوح قدیم اولیای خوشرا از مؤمنین چون برسیدید بشك فایقید در نفاق و ارتداد و اریات بهر ایشان بهره در آخرت
---	---	---	--

## در نفی جبر و اثبات تکلیف

یعنی او را خواست فاعل مضطر است کی ابلغش صامی خواهد ضرر هم مخلوق خود رؤف احز و کل	آید اشکالی در این باب اندکی ناز که آب چشمه بهره از سراست حزه که کشد نقش بارهای سر ران بر ایشان کرد ارسال رسل	بر کسی کش نیست آگاهی یکی خواست یعنی بود عالم حق بر آن جبر در افعال حق بود درست با کنند آگاهشان از رسم و راه	لی که خواهد بهر مخلوقی ریان دانکه عالم بود وقادر اندیخت بر فضای مه رسد از فقر چاه
--	--	---	---

## سورة آل عمران

پس خواهد بنده را در ضلال  
میروی ره میرسی بر منزل  
در سکوت کس نگیرد حای تو  
کفر را آنکه بر ایمان حرد  
تا بیدارد اندر عمر و خان  
هستش زین مهلت افزون حرم و کین  
واگدارد مؤمنانرا کی خدا  
تا که نماید خدا را در خوب  
آنجاکه دیده رند دیده ور  
و انعام م ولی را از عدو  
گفت او را احمد این بود عجب  
آنکه دید او ندگی از کلهشی  
بگروید از بر خدا و بر رسول

ناقصارا هم رساند بر کمال  
ره بر فی ساکن اندر محلی  
و اندر آن رفتن بنده پای و  
رود گار خود باطل مبدرد  
ارچه مهلت داد حق بر کافران  
هر دم ایشانرا عدابی شد مهین  
اندر آن چیزیکه که هستد از حطا  
هم سارد دیده و رتن بر عبوب  
بوریا و ناریانرا سر سر  
کست خار و کست گل بی لیس و نو  
لک برسد از پاش نطق و لب  
حامی از خو حوشه از حرمی  
بار بسید آن حقایق را اصول  
مرد هر عامل بقدر سعی اوست

لک اراده اوست تا افعال صم  
باشد اندر هر دو فعلت در مدار  
همچین دان همه افعالی که هست  
چری از آن بر خدا دارد صرر  
یا که مهنت بهایشان بهتر است  
نمیش از انباشد از دانش خوش است  
بسی از شرک و نفاق و بد دلی  
تا شناسد آن هر ها را رعب  
تا پندر گفت گر خواهی تمام  
کرده بد حق چشم او بر عیب ناز  
گر دروید چشم جان مالیده بود  
بر گریبد هر گز خواهد خدا  
مؤمنانرا این بود اجر عظیم  
ناچه باشد طرف کس حویا سواست

چون کسی فعلی گذشت آن در قلم  
آن اراده مشتتش همراه و یار  
از بد است از خوب رهن مشت است  
بلکه ایشانرا عداست و شرر  
بلکه این مذهب عدا و کفر است  
ورنه هر آتش حجم و آتش است  
که شهادت اندر آن از حاهلی  
یک وید را بگرید از چشم غیب  
و انعام کاین کدام است آن کدام  
کر حمت و ضامن بود اعتبار  
سر حقت را بکا دک دیده بود  
از رسل تو داد اسرار حفا  
بست کس نمرد از آن لطف عمیم

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ۖ سَيُطَوَّقُونَ

و ناند سدارد آنکه محل میورند تا چه داد ایشانرا خدا از فضلش که آن بهر است مرا ایشانرا لکه آن بد است مرا ایشانرا و روی ضوق کرده شوند

مَا يَبْخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۖ لَقَدْ سَمِعَ

آنچه را بجلی کرد آن روز قیامت و مر خدا را است میراث آسمانها و زمین و خدا تا چه میکند بیاست و آگاه بد رست که شد

اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكُفُّبُ مَا قَالُوا ۚ وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ

خدا گفتار آنکسانکه گفتند بد رست که خدا مباح است و ما بی نادایم رو داشت که سوسیم آنچه گفتند و کشتنشان بیعمر را باحق

وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَدْنٰكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَمِيدِ ۖ

و گوئیم عذاب آتش سوزانرا آن سبب آجیر است که پیش رو سدد سهای شما و آنکه خدا است ستمکار بر بندگارا

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا ۖ أَلا نُنْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ الْبَآرُ ۚ قُلْ قَدْ

آنکه گفتند که خدا عهد کرد ما که ایمان باریم رسولی تا آنکه بیاورد برای قربان که خوردش آتش بگو و حقت

جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ ۚ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ ۚ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ ۚ فَإِنْ كَذَّبُوكَ

آمدند شما را رسولان پیش از من با معجزات و آنچه گفتند پس چرا کشتید ایشانرا اگر هسید راستگوان پس اگر تکذیب کنند را

فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاؤُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ ۚ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۚ

پس حقیقت تکذیب کرده شد رسولان پیش از تو که آمدند با معجزات و دبورها و کتاب روشن کسند

می بیدار آن بجایرا که داد  
در قیامت آنچه محل آورده اند  
هست میراث سموات و زمین  
حق شنید آنها که گفتند از محاذ  
هست این محفوظ تاروری مصیق  
این زمان زود آید ایشانرا به دیر  
در کجا رفت آنهمه اوضاع و جاه  
نک چرا نالید چون کلب و گراز

حق را ایشان مالها از فضل و داد  
طوق گردشان را آتش کرده اند  
از خدا کار است عالما چس  
هست حق محاح و ما بس نیاز  
که جزا یابند از نار حریق  
کیست ما دادند مسکین و فقیر  
که عابد اینک شما را غیر آم  
یش من که بر شما بودم بیدار

بهر ایشان بهر است آن مالشان  
مالشان گردد نصیب دیگران  
داد اعمال بجلان او همه  
این بوشه شد برایشان در ورق  
آزمان کردند آگاه اشقا  
حق تعالی گوید ایشانرا چه شد  
روی زرد و سیه تنگ و لب کود  
این بر آن باشد که نرسفاده بیش

بنکه بد را باشد و قالشان  
اودش خود آتش و رری گران  
میکند آنچه از شر و مظلّمه  
و اینکه کشتند اسبا را غیر حق  
از غنای خوش و محاحی ما  
روز و روز مال و اموالی که بد  
آید ایشانرا بکار آنها که بود  
دست ایشان را کتساب و سعی خویش

## الجزو الرابع

یعنی آن نار حریق و حای نه	کرده اند ایشان مهیا بهر خود	کی کند برسدگان خود ستم
تا بی گفتند اخبار یهود	کرده تا ما عهد خلاف اليهود	که شخصی نگروید از مرسلین
که نماید آتش آن قربان قبول	تو یار آرا اگر هستی رسول	کرکه آتش خورد آن قربان تو
گو که پیش از من رسولان آمدند	بر شما با آبی ظاهر شدند	ارچه کشند آن مهاراگر شما
کرد تکذیب تو تنها نی بود	رسم ایشان از رسل تکذیب بود	گشامند از پیش مثل و نظیر

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَنْ زُحِرَ حَ عَنْ النَّارِ وَ ادْخَلَ الْجَنَّةَ

هر بنی حشده است مرگ را و حراین یست تمام داده میشود احرها را روز قیامت پس آنکه دور کرده شد از آتش در آورده شد در بهشت

فَقَدْ فَرَّ وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَنَاعُ الْمُرُورِ ۱۸۳ لَنَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَنَسْمَعَنَّ مِنْ-

س سرادر سد و یست زندگی دنیا مگر مناع فرست هر آینه آرموده میشود در مالها و عیبها و هر آینه خواهد شد پدیدار

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَ إِن تَصِرُوا وَ تَقْتُلُوا فَإِنَّ

آنانکه داده شدند کتاب را پیش از شما و از آنکه شرک آوردند باخوش بسیار و اگر صبر کنید و بکشید و بکشید و بکشید

ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۱۸۴ وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِئِمْنَهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ

آن از عزم امور است و هنگامیکه گرفتند از ایشان آنکه داده شد کتاب را که هر آینه آن کنند آرا برای مردم و نه پوشد آرا

فَبَدُّوهُ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا شَرْتُمْ وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

پس انداختندش و عیبهایشان و عیبهای دنیای بیهوده اندک را پس بد است آنچه عیب میگیرند و میدانند آنکه کسانیکه شاد میشوند

بِمَا آتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَن يَحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبْنَهُمْ بِمَقَارَةِ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ

ناچه آورده بود دوست میدادند که سوده شود بجزیکه آید و میدانند آنکه ایشان در مقام رسنگاری از عذاب و از برای ایشان عذاب

الْيَمِّ ۱۸۵ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۸۶

در دین و در خداوند است بادشاهی آسمانها و زمین و خداوند بر همه چیز تواناست

هر بنی خواهد حشدن ضمیمه مرگ	رید از اجل و خوش بازو مرگ	اخرها و اندر قیامت مالها
پس هراں گیر آتش او گردد بدور	و اسر آمد در هشت و هفت دور	س بحق اوست از حق رسنگار
و س حوة دنیوی بر دو صفت	س هیچ الا سر آبی اوست	آرموده و شربت و شمع
نشوید امر شرکان و اهل کتاب	ضمن و هجو و شمار و محاسن	از یهودان باوه گوئی بد زبان
کشت او را مسلمانی از غیرتش	آمد آن بر رسول از حصرش	که نهد از حق رحمت شوضور
گر بیریزد و صبر آید بش	که احر اساک برید از چشم خویش	حوقه بحق گرفتند آن در خطاب
تا کسند آرا مردم آشکار	می پوشدش راء اس و عیار	س است آرا میکنند آن رمة
حب حاه و مالشان آمد حجاب	از شان احمد کامل صواب	یست بیکو حال پس فروختن
می میدارند آنها بیکه داد	حق برایشان مال و ران باشد داد	دوست دارد آنکه بسایندشان
نام احمد بود بعضی ناگوار	بهر ایشان که نماید آشکار	مدح میدارند آرا بهر خویش
بجبر باشد از آن کلمات	چون شود ظاهر در دصد حجاب	کی توان پوشد پوشرا بگل
آنکه پوشد از بشر میش	تا ند اعمی هم شان از گرمیش	همچنین هر کوکی کا حدرخ است
بور او هرگز نکرد مصطفی	سجده گو نارد بدیسی از صفی	اهل حق گفتند اسپرو در بدر
تا نینداریکه ایشان از هلاک	میرهد و از عذاب درد ناک	رسنگاری نیست هرگز بهر آن
شاهی ارس و سموات احد است	و توانا بر همه مملو است	یستش بریشی از وجهی باز

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۱۸۸ الَّذِينَ

بدرستی که در آمدن آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه آیههاست بر صاحبان خردهارا آنانکه

## سورة آل عمران

يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا

یاد میکنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهاشان و اندیشه میکنند در آفرینش آسمانها و زمین پروردگار ما نافریدی این را باطل

سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۱۸۹ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْنَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۱۹۰

مزهی نویسنده نگاهدار ما را از عذاب آتش ای پروردگار ما بدر سبکه و کسر که داخل میکنی در آتش پس تحقیق خوار گردانده او را و بستی مرسمکاران را هیچ یاری کنندگان

### در بیان دلیل حدوث عالم

۱۰ اختلاف رویش بین از رفتن و اندر این ظاهر شاخهای رب	۱۱ است در آن حادثات دمدمه داشته که تغییر در حدوث آمد دلیل رنگ دندی دانکه بی صباغ نیست	۱۲ در اولوالالباب این باشد عیان همچین ذاکر پهلوهای خود	۱۳ در آن عاقل و غافل دمی هم که اوراق شجر حسد را در	۱۴ در سكون وحش اادت پس است عقل اندشده که از پروردگار	۱۵ ای مزه از عقول ممکنات یارب آرا که کسبی داخل دار از نوشد عاقل بیاد شیء است
۱۶ اندر ایجاد سموات و زمین شب زهد از روز و روز از بعدش	۱۷ در رویش بین رنگ اسید و ساه هر چه بغیر آن پدید حادث است	۱۸ آسمان کالدر بدر دائمی روح فاعم قلب قاعد در مقام	۱۹ همچین هر مو که حسد در بدن باد را زانو که حساسه است	۲۰ فکر در خلق سموات و زمین باعی پس بوده در ایجاد حق	۲۱ غفلت از عبادت عذاب و آتش است از تو عاقل گشت هر کس سم دم

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ۱۹۱ رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ

پروردگار ما بدرسه بکه ما شنیدیم ندا کننده نام کردار برای ایمان که بگویند و در گذارتان پس گرویدیم پروردگار ما پس ما میر برای ما گناهان ما را و بار بوشان

عَمَّا سَيَّأْنَا وَتَوَقَّيْنَا مَعَ الْآبِرَارِ ۱۹۲ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ

ار ما بدیهای ما را و بتران ما را « دکان پروردگار ما و بدیه ما را آنچه وعده دادی ما را رسولان و حواریان ما را و در روز و امانت بدرسته که

لَا تُخْلِفُ الْوَعْدَ ۱۹۳ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَيْ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ

تو خلاف عیبکی وعده را پس احاطت کرد مرا ایشار پروردگارشان که ضایع نمیکند کارهای که در آنرا ارشما از مردی یا زنی

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ۱۹۴ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا

بعضیان از بعضی است پس آنکه مهاجرت کردند و بیرون کرده شدند از دیارشان و رنجیده شدند در راه من و کارزار کرده شدند

و قُتِلُوا لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۱۹۵ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ

و کشته شدند در مگذرانیم از ایشان بدیهای ایشار و هر آینه در میان و رماشان در بهشتی که میبردند در بر ایشان بهرها پاداشی از نزد

اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ۱۹۶ لَا يَعْرَتُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ

خدا و خدا باشد زودش خوبی ثواب باید که فریب دهد ترا رفت و آمد آنان که کافر شدند در شهرها معاشرت اندک پس

مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ يُنْسَوْنَ إِلَيْهَا ۱۹۷ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

مکن ایشان دوزخ است و بدستریست لکن آنان که میترسیدند پروردگارشان مرا ایشار است بهشتی که میبردند در زیر ایشان هر

## الجزو الرابع

خَالِدِينَ فِيهَا نُنْزِلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ ۝<sup>۱۹۸</sup> وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ

جاودابان در آن محصری از نزد خدا و آنچه نزد خداست بهتر است برای بیکان و در سبیکه از اهل کتاب هر آینه کسی است که بگوید

بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۝<sup>۱۹۹</sup>

بجدا و آنچه فرستاده شد شما و آنچه فرستاده شد ایشان خشوع کنندگان از برای خدا عوض نمیکند آیاتهای خدا بای اندک را

أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝<sup>۲۰۰</sup>

آنکروه مرایشانراست مزدشان زبرد و در کارشان بدر سبیکه خدا زود حساست

این نداری اندل و جان بشوید ثابت اندر راه ایمان آمدیم یاد کن در حشر با ابرارمان خلف میعاد از تو باید در تمیز از شما بعضی زبعم از مردودن کرد یا امداد پیغمبر بجمال این چنین پاداش یابند از خدا ضرر و نفع اهل کفر و اهل کن در سفرها بهر بیع و بهر سود سود مؤمن بست حرص و شکست بهر ایشان بست جز و زور و نال از بی پاداش کفران و فساد و اندران جوهای شیر و اسکین و د خدا برخوان فضلش میهمان که بحق آورده ایمان در غیاب می بفروشد آرایش بکم در شماری زود از پروردگار بر بی داد این حشر را حریفی رفته او بیرون ر دنیا پاک دلق	که برت ای اهل ایمان بگروید پس ایمان با رسولان آمدیم می بهرمان با سکو کار ایمان هم مده رسوائی اندر رستخیز مزد عامل ست ضایع نزد من کشته شد یا حورد رنجی در قبال که بود جاری ز زیرش بهرها تا که نفرید کسی را ز اهل دین را که میفند کفار و یهود تا مبادا کس حورد از آن فریب عاقبت آن نعمت و مال و منال وان بود بر کافران نشن المهاد بهر ایشانست حدات برین اندر آن باشد آنها حاودان هم کسی میباشد اراهل کتاب مر خدا را خاشعند ادر هم آنکروه احرست ایشانرا بکار را که بروی داشت تصدیق آن خلیل آمد این آیت که تا داند خلق نزد پیغمبر تارش بر صواب	ما شنیدیم این ندا لیل و بهار گفت او چون حلقه شد در گوش ما بار دار از سیئات ما فلم کن عطا چون معطلی بر حزم و کل کوفزاید در عطا بر مرد کار یافت ایدا در رهم ما کار زار هم در آریه اندر صاشان بر بهشت که رساند بر عباد مستحق ما گرسه کافران در عیش و نوش کتاورد از شهرها باشد ریان حاصل عمر و حیوة مشرکت دوزخ آمد در زمان بازگشت کرده بی دای دود مغرورشان علم و عرفان نزد عقل معین بهر ارمک دو کون اندر حراست هم قرآن نوست نازل بر شما میکند آرا نشی کم عوس کرد پیغمبر تارش را ردور را که او خارج ر دین مصطفی است بوده مؤمن بر رسول و بر کتاب	از مادی تو ای پروردگار آن مادی بود عقل و هوش ما حرم ما را پس با مرد از کرم آنچه بر ما وعده کردی از رسل پس اجات کردشان پروردگار و اسکه محرت کرد از دارو دیار ما بیوشیم آنچه زایشاست دشت هست پاداش سکو در نزد حق مؤمنان گفتند با حوش و خروش آمد این آیت که سود کافران آن مایع دیوی بس اندکست جایشان دنیا جورایشان در گذشت و انکه در تقوی است حق مطورشان چیست دای معنی شهد و کتب بهر ابرار آنچه در درد حساست کرده تصدیق او با نجل از خدا همچنانکه رشوه حواریان از غرس از صاری مرد مردی نا محصور بد دلاں گمید این برار و است
--	--	--	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای آن کسانکه گرویدید صبر کنید و شکیبائی ورزید و آماده باشد و سرسید از خدا باشد که شمار سگارشوید

هم بطاعات و عمل ثابت قدم کرد باید جهد و در نفی عیود آورید اندر عذاب و استقامت دهره و دل خون نمود از شیر و بیر آسمان کرده جا بر پشت زمین گفت آمد نوبت نهب و نهب نی که او را در مقابل مرد بود بحر خشم مرتضائی جوش کرد فخرها را تا تو بشناسی زعار نیک در باب آن زدل یسه و و خبط از بی تسلیم امرش متصل کن نهان از عامه چون یابی شهود و زیانش بر خلائق شو خوش	اصبروا یعنی شوید اندر شت را بطوا یعنی که در حفظ حدود دشمن پیدا و پنهان را تمام چون علیء کورد در دو عزم و صبر سحت و ثابت همچو سد آهنین هر که میدید آن مهابت وان شکیب نفس در میدان او چون گرد بود کرد او کاریکه باشد عب مرد ره چنین آموخت بر مردان کار وجه دیگر گویمت در صبر و ربط صابروا یعنی مراقب شو ندل و اتقوا الله یعنی اسرار وجود آنچه را شد بر تو کشف آنرا بیوش	کرد باید در بلا صبر و سکون کرد باید همچو با اعدا غرا بر عدو بندید بر بیگاه و گاه بر شما داخل شود یعنی عدو بود لردان هر که میدید آن شکوه کوه و دریا تا که آمد در قبال یعنی اندر کشتن نفس و هوا بر زمینی افکند تا در سرش زان غرا شد در برد از دها ربط قالب را بقلب اینگونه داد صبر کن میباش در حشکش دلیر قطره خود وصل کن بر بحر لا راز حق دانستن و بنهفتن است	ای گروه مؤمنان بر آزمون صابر و یعنی که با نفس و هوا صابر و اورا بطوا یعنی که راه سد نمایند آن شور و پرا که او روز هجا بود ثابت همچو کوه هر کسی گفت آدم است این یا جبال همچنین اندر برد از دها پهلوانی را بوقتی در برش حلم پیش آورد و کرد او را رها صبر انسان کرد در جنگ و جهاد اصبروا یعنی که با نفس شریر را بطوا یعنی بقطع ماسوی رستگاری برکت هستی گفتم است
--	---	---	--

# سورة النساء

سورة النساء مائة وست و سبعون آية وهي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

ثناء خدای تعالیٰ

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا رُجُوهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۚ وَدُوتامردان بسیار و رانرا و سرسیدار حدانی که درخواست کرده بشویدان و رجها در ستنکه جدا باشد ر شما گهجان و آتوا الیتامی اموالهم ولا تبدلوا النحیث بالطیب ولا تاكلوا اموالهم الى اموالکم انه کان و بدهد بیمار را مالهاشان و مدهد بدرا بدل یا کزه و مجورید مالهاشان را با اموالتان در ستنکه باشد حوبًا کثیرا ۚ و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث گاهی نزدیک و اگر در سید که عدل بورید در یسمان پس نکاح کنید آنچه خوش آید مر شماران زنان دو و سه و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة و ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الا تقولوا و اتوا النساء و چهار سراگر سید که عدالت بورید پس یکی یا آنچه را مالک باشد دستمان آن نزدیک تر است که میل کنید و سه دزارا صدقاتهن نحلّه فان طبن لکم عن شیئی منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا ۚ مهرهاش را و ادی بطیب خاطر پس اگر خوشی گذشت در برای شما چیزی از آن از دل پس مجورید آرا سازگار گوارا

بعد اسم الله چنی فرماید او خلق را یا ایها الناس اتقوا نا وجود اخلاف و شکل و رو احلاف شکل و رو و وصف و حو حفت او را هم دوی کرد آشکار زیر دوشد خلقی عیان در روزگار آن بتحقیق است نفس ناطقه نفس حیوانست وین از ساقه پس سرسید از خدای ذوالجلال آسکه دو دارید در حاجت سؤال حق نگهبانست در تبدیل و نقل مر شما را خود در طفه تا عقل همچان کاند مراب و انتقال بد شما را حافظ او در کل حال یاد آرید آسکه چیزی از شما در نگهانی نشد ترک از خدا می سرهیزید از پروردگار خلقتان از نفس واحد کرد حق نفس واحد آدم کامل روش مشر شد دین دو نفس متصل مجورید از نام او سوگند ها هم عرق خویشی و پیوند ها گر باشد او بهر حال رقیب چون رسید از طفه را عقل ادیب ما وی اندر طاعت و تقوی مصر یافید ایسکوه نا رشد و تود هم شما باشد اندر جهرو سر

## در بیان احکام نکاح

حفظ تقوی پس کنید آسان که او مال ایشارا دهد از بشو کم مال ایتم است نایک و حرام مال ایشارا مکن در مال خویش پس کنید از آنچه خوش باشد نکاح بر نکاحی پس نتانید اقتصار مر زمانرا از ره نمکنشان هست در تنزیل این آیت خلاف خرجش افزون بود و دخلش اندکی حفظان کرد از مکاره مو سو بی ز بدینی که آن باشد ستم زان مرآ واجب آمد در نظام کآن بود حرمی بورا از اندازه بیش ادرمان نا چار کآن باشد فلاح مالکید آرا که بردست از قرار باز بدهد آنچه شد کاینشان هریک آید در بیان بی اختلاف چیست بین خرج ارد و شد مدخل یکی مر حذر باشید از قطع رحم مال و اموالی که نایاکست و بد معنی لا تأکسوا اموالهم ورکه دارید از خلاف قسط سم از دوو سه نا چهار از بعد یک این بود نزدیک تر بر ترک حور ورکه بگذارد چیزی را اختیار بد یتیمی در سرای عم خویش کرد بر مال یتیم از حور عزم هم را اموال یسمان در مهم دور دارید آن زمال پاک خود گوش کن بر جای سر مگذار دم یعنی از احفاف در مال یسم ورکه از بدیلتان سست و شک گر کنید از عقل دور اندیش شور بر شما آن ضبست و سازگار کوندش ده زن یکی کم یاد و بیش آمد این آیت که پس آرید حرم



## الجزء الرابع

گر برادر زاده باشد یا که غیر  
آوردید آن بر شما نبود صلاح  
درسرای آن ولی با ملک و مال  
دیگری را آوردید اندر نکاح  
از خلاف عدل بر مال یتیم  
دیگری را بر رضای ذوالجلال  
تا عامد بر محقق مشته  
بس بینک دن کرد باید اقصار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

❦ دریان تصرف در مال یتیم ❦

قول معروفست بک اندر مقال  
 یی قرائن را اگر خود حردی  
 از قرنه فهم کن حکم احل  
 یعنی اندر عقل ز آثار بلوغ  
 پیشتر از رشد یعنی ناسدکی  
 گرچه باشد آن صی حوب و خلف  
 یشه سازد عفت اندر این مقام  
 قرص گیرد تا رسد بروی فرج  
 ی فرویدر کآن بود دور از عفاف  
 مال تو صد بود و خر من دو یست  
 شاهد آن گیرید نا باشد سد  
 زانکه واقع گردد اینجا اشباه  
 حق تعالی هم گوا هست و حسب

از آنچه که باشد از آن یابستر بهره فرس کرده شده و چون حاضر شود قیمت را صاحبان قراست و پیمان و در ماندگان

## سورة النسا

فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۝۱۰ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضَعِافًا

پس بدهد ایشانرا از آن و بگویند مرا ایشانرا گفتاری خوب و باید ترسد آنانکه اگر بکندارد از عقبشان فرزدان عاخر

خُافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۝۱۱ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا

بهم خواهند داشت برایشان پس باید ترسد از خدا و باید بگوید گفتنی درست بدستیکه آنانکه محورند مالهای یتیمرا ستم

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ سَعِيرًا ۝۱۲

محورند در شکمهای خود مگر آتش را و زودی انداخته میشوند در آتش سودان



### در بیان احکام میراث



<p>که زن از میراث مادی خشکال میسواید کرد یرو رو برو روزی آمد مرده شوهرش ملول میرد اموال او حویش و نار آمد این آیت سعی ما سبق هم باش از کبر و از صغیر فرس یعنی بر بعد و بر قریب جمع سارید آنچه هست اموال اوس ور ییمان و مساکی بر شما وارث میت بطلاق پسند لبك این تا نظم کل باید درست همچین نایست تا يوم الحساب که شود از بعد ایشان چون یتیم شادمان گردند یا آیس روند پس بخواری بگریه اندر فقیر محورند نار است اورا در شکم</p>	<p>رسم بود از جاهلیت در عرب مال گفتند آن مرد که ما عدو تا زن اوس بن ثات بر رسول می سی مسکین و اوس مالدار گفت باشد رسد فرمان حق همچین خویشاش از بر او پیر این فرجه باشد از حق در صلب کاین حین شد حکم یارید از عیوس ور شود حاضر قسمت ر اقربا یعنی از آنها که دی حق بسند گفته اند این بود واحد در جنت نه که واحد و دوشد سح این خطاب ناید از اولاد خود دارد یتیم در حین زمی اگر وارد شود گر که بسندشان خوار و حقیر وانکه اموال ییمان از رسم وان تکلی باشد اورا تا گزیر</p>	<p>شرح سالیه از ساء و ار حائل بر زن و کودک تعداد هج همچین مسود جاری در عرب ماده سه دختر مرزاو در حرم آچه اندر جاهلیت رسم بود بهره کوحاک یا بر رک از دیس عین بشریا که هر چه ماده است از پدر کرد در ده آن جماعت را خبر هر که حق خود برد از سستش سویشان آرید گفتاری بگو وین عنوان صدق یا عطاست بر مساکین فصل و خود البق است بل جو واحد محکمست و غالب است تا توان ماند و هم بعیش و برک هم کید آن بر یتیم دیگران بر یتیم آید تا قوی سدید اندر آید دود در نار سعیر</p>	<p>و مت آمد تا که از میراث و مال اگر چه بد میراث اهرن در سبج تا زمان هجرت این حکم عجب گفت رفت از دار دنیا شوهرم خواست ایشانرا حین گفتند دود هست مرد انرا مال والدین مردو دن باشد یکجا بهره ور آمد این آیت حو بر حیرالش تا رسد حکم دیگر در قسمتش پس دهد آن حمله را جیری ازو بهره گر دهند ایشانرا بحاست بلکه این بر محسن تا کید از حق است باقی اما فی بوجه واحد است گر که میرسد ایشان بعد مرگ هر چه بر اولاد خود خواهید آن گرز حق ترسد وان روز شدید</p>
--	--	--	---

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثُ

مفرماید شما را خدا در اولادان از برای مذکر مانند بهره دوموثل پس اگر باشد زنان فوق دوتا پس برای آنهاست دوثلث

مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِمَّاهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ

آنچه را گذاشتند و اگر باشد یکی پس از برای اوست نصف و مر والدینش را از برای هر يك از ایشان شش يك از آنچه گذاشتند اگر

كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ

باشد مر اورا فرزند پس اگر باشد مر اورا فرزندی و میراث برادر او والدینش پس مادر او را باشد سه يك پس اگر باشد مر اورا برادران مر مادر او را است شش يك

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا

از بعد وصیتی که وصیت میکند آن یا دینی پدران شما و پسران شما نمیدانید کدامشان بر دك تر بد مر شما را از راه نفع

## الجزو الرابع

قَرِیْضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیْمًا حَكِیْمًا<sup>۱۲</sup> وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ یَكُنْ

فرس کردیست از خدا در سبیکه جدا باشد دارای درست کار و مرشمار است بیه آنچه را گذاشته باشد شما اگر باشد

لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِیْنَ بِهَا أَوْ دَیْنٍ<sup>۱۳</sup>

مرایشان فرزندی پس اگر باشد مرایشان فرزندی پس مرشمار از ربع است از آنچه گذاشتند از بعد وصیتی که وصیت میکنند بادی

وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمُ إِن لَّمْ یَكُنْ لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ

و از برای آنهاست چهار یک آنچه گذاشتند اگر باشد مرشمار فرزندی پس اگر باشد مرشمار فرزندی پس از برای آنهاست هشت یک از آنچه گذاشتند

مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصُونَ بِهَا أَوْ دَیْنٍ<sup>۱۴</sup> وَ إِن كَانَ رَجُلٌ یُورِثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ

س از بعد وصیتی که وصیت کنند بن یا دینی و اگر باشد مردی که میراث رده شود از جهة کلاله یاری و مر او را باشد برادری یا

أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ

خواهری پس برای هر يك از آندو شش یک پس اگر باشد شش را آن پس ایشان اندر اندر در سبیک از بعد

وَصِیَّةٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ<sup>۱۵</sup> غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِیْمٌ حَلِیْمٌ<sup>۱۶</sup> تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

وصیتی که وصیت کرده مشود به آن یا دینی غیر ضرر رساننده وصیتی از خدا و جدا دارای بردار است این حدهای خداست

وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْقَوْرُ الْعَظِیْمُ<sup>۱۷</sup>

و هر که فرمان برد خدا و رسولش را داخل کند او را بهشتانی که میرود در زیرشان بهرها حاودایان در آن و آنست کامیابی بزرگ

وَمَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَعِدْ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ<sup>۱۸</sup>

و هر که نافرمانی کند خدا و رسولش را و در گذرد از حدهای او در آورد او را در آتش که جاوید باشد در آن و از برای اوست عذابی خوار کننده

حق وصیت میباشد بر شما	اگر اولاد از بی میراث ها	هر که یکمرد باشد خون دو زن	و فرعون باشد سوان از دو تن
یعنی اولاد اگر باشد حراثت	و ان بود فوق اثین اعنی ثلاث	هستایشان از دوش از هر چه هست	و ریگست آید ز نصف او را بدست
شش یک از مالست بهر والدین	باشد از فرزند مت را بعین	و بر باشد هیچ بهر او ولد	مال نکاح والدیش را رسد
ثلث مادر میرد باقی پدر	و برادر باشد او را در نظر	حق مادر در وصیت شش یکست	گر که مال افرون بود یا اندکست
وین بود بعد از وصیت عین فرس	یا اداء دین اگر او راست فرس	بمسند آباء و اسای شما	آنکه از قرّب خود اندر اقضا
یعنی اقرب از شما از روی مع	کیست رایشان در مقام حنب و دفع	تا ندانید آنچه فرس است از خدا	بر شما رایشان و رایشان بر شما
از حقوق حقه او باشد علیم	هم میراث از ره قسمت حکم	نصف مال دوحه بهر شوهر است	گر که بی فرزند و حلی بی راست
و ر که فرزند است او را بی رشک	میرد شوهر رمالش چار یک	این بود بعد از وصیت فرض تن	یا که ارشد از اداء از هست دین
هم ر مروکات شوهر میرسد	چار یک در دوحه گر بود ولد	و ولد باشد بر دین او عام	بعد از آنکه بار بگذارد و ام
و ر کسی بوالدست و وار	در کلاله شش یک از مالش رسد	خواه آنکس مرد باشد حوامر	و ان اخ و احب آن کلاله بسجن
بر برادر خواهر ارشد محصر	هر دو را شش یک رسد از حکم سر	و ر که هم باشد افرون از دون	در سه یک اسار باشد مرد و زن
یعنی اندر ثلث میباشد شک	بی عاوت مرد و زن با هم شریک	بعد اعداد وصیت یا که دین	بی مصاری بهر آوارث بعین
در وصیت یعنی از میت ضرر	ناید از احتیاف بر میراث بر	حق وصیت میباشد آشکار	کوست دانا بر عباد و بردبار
این حدود حق بود بر بدگان	که نباید در کلمات خود بیان	در مهمات یتیمان و نکاح	در وصایا و موارد از صلاح
مر تجاوز نیست ز آنها حد کسی	گر حق باشد مؤمن حلق و پس	و ر که دارند از خدا و از رسول	مر اطاعت در فروع و در اصول
الجهان چون نگردد اندر حمان	داخلند از رحمت حق حاودان	وین مظمان را بود نودی عظیم	کاین چنین در حسد از حق مقیم
و آنکه عاصی بر خدا و بر رسول	گشت و کرد از حق تجاوز در قبول	حق در آتش سار دوش داخل یقین	جاودان باید عذابی پس مهین

وَاللّٰتِیْ یَاتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوْنَ عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَسْكُوْهُنَّ

و آنکه کنند کار بدی از زنانتان پس گواه طلبید برایشان چهارتا از شما پس اگر شهادت دادند پس نگاهداریدشان

## سورة النسا

فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ٢٠ وَالَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا

در خانه ها تا بردارشان مرگ یا بگرداند خدا از برای ایشان راهی و آن دو کس که می کنند کار بد را از شما پس آزار کنید ایشان را

فَإِنْ تَابَا وَاصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ٢١ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ

پس اگر توبه کردند و اصلاح آوردند پس بگذرید از ایشان بدرستی که خدا باشد توبه پذیر مهربان جز این نیست که توبه پذیرفتنی را خداست از برای آنکه

يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَنْوِبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢٢

مکنند بد را بنادان پس توبه میکند از نزدیک پس آنها توبه می پذیرد خدا از ایشان و باشد خدا دانای درست کردار

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ

و نیست توبه از برای آنانی که میکنند گناه را تا چون حاضر شود یکشان مرگ میگوید بدرستی که من توبه کردم اکنون

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٢٣ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجْعَلْ

و نه آنکه می میرد و ایشان کفران آن گروه آماده کرده ایم از برای آن عذاب دردناک ای آن که اس که گریه اید اید حلال نیست

لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَقْضُوا عَنْهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ

مهر شما را که میراث برد از زنان با کراه و مع مکید آنها را که سرید یاره از آنچه داده اید آنها را مگر آنکه کند کار بدی

مُبَيَّنَةٍ وَاعْلَمُوا بِمَا لَكُمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا

آشکارا و معاشرت کنیدشان بجوی پس اگر خوش نداشته باشید از ایشان پس شاید که ناخوش دارید چیزی را و بگرداند خدا در آن خبر

كَثِيرًا ٢٤ وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ أَحَدَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ

بسیار و اگر خواستید عوض دادن حقی بجای حقی و داده باشید یکشمارا مال بسیار پس مگیرید از آن

شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا ٢٥

چیزی را آیامگیرید آرا دروغ سخن و بدی آشکار

## در بیان احکام زنا

عافل و کامل که برسد اراله یا نماید راهی آنها را خدا پرده پوشد ناز ستاری کند جز که ره بروه و تقوی برد چو سکه برگردد اندر حصرش فی زخود ببینی که دارد خجلی مسگیرد بر خطاش از حکمتی بیست آن مقول در که بی گمان مرغ به گام را کشتن سزد لیک زین توبت بطاهر سود بیست کآن خلاف امر و فرمان خداست راجحه آید در تصور برتر است یاند از ما کفری بی اشتباه

پس برایشان چار مرد آید گواه تا میرد اندر آن محبت سرا حق برایشان بخشد و یاری کند از شما پس بر ملامت در خورد حق ببخشد جرم خلق از رحمتش کر که آن باشد ر جهل و غفلتی داد او گر باشد اردل توبی گوید ان 'ست' آلان آرمان وقت مردن یعنی ارمومن شود کس نداند سرباطن را که چیست در شریعت ترک عصیان و خطاست توبه اهل حقیقت دیگر است گفت آنکو مرد در کفر و گناه

از هوای نفس یعنی بر رسا در سرائی حبشان نایست کرد و در فعل زشت خود حسرت خورد گر باشد فعل ایشان محصه بگذرد از فعل نا هموارشان از خلایق در فعال نا سزا حق پذیرد توبه زایشان در ناز توبه از چیزی که دایشان گشت فوت بیست موقع وقت جان سپردش آزمون برحق کند روانجات و زهوای نفس خود بگذشتن است و آنچه باشد غیر ذات لم یزل نا موحد چست ترك و توبتش

وان زمان کآید در محض اشها چو سکه دادند این شهادت چار مرد ره مگر بر بوه و تقوی برند وان دوتن که زابید و زایه پس کنید اعراد از آدارشان مر قبول توبه باشد بر خدا پس جویش از موت مر گردد باز بیست بعضی را مکر در وقت موت همچو توبه کافر اندر مردش چون امبدش قطع گردد از حبه توبه از دل سوی حق برگشتن است در طریقت ترك پاداش عمل شرح آن گویم چو آید توبتش

ای گروه مؤمنان سود حلال	بر شما میراث نسوان باجدال	یعنی ازا کراهشان کز سوء بعت	می برایشان از طمع گیرید سخت
یا که بر زویحشان مانع شوید	بر منال و مهرشان طامع شوید	مرسد موتی برایشان ما گمان	بر شما عاید شود میرانشان
تنگ زان گیرید بر زها بقهر	تا بعضی بگذرد از ارث و مهر	مبگرفتند از جهالت کار تنگ	بر زنان از روی منع و خشم و جنگ
تا دشوهر ناز مانند و ولد	مالشان تا بعد مرگ اورا رسد	آمد این آیت بی اندارشان	تا که نمود بر غلط رفتارشان
سخت یا گیرید مهر مهرشان	تا برید آرا زور و قهرشان	این بود دور از مرورت و زسداد	بل ز رسم آدمیت در نهاد
جز که ادوی سرزد فعلی شیع	شاید از ندهد مهرش را جمع	وان نشوز است و تجاوز از عفاف	باشد از آن فاش فی کذب و کفراف

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ٢٦ وَلَا تَنْكِحُوا مَا

وچگونه میگیرید آرا و حقیقت رسیده برخی از شما به برخی و گرفتند از شما پیمان سخت و نکاح مکید آنچه را

نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ٢٧ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ

نکاح کردید پدران شما از زنان مگر آنچه تحقیق گذشت پدر سبکه آن باشد کاری دشت و دشمنی و بدراهی است حرام کرده شد بر شما

أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ

مادران شما و دختران شما و خواهرها تان و عمه ها تان و خاله ها تان و دختران برادر و دختران خواهر و مادران

اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي جُجُورِكُمْ

که شیر دادند شما را و خواهرها تان از شیر خوردن و مادران و زانتان و دختران که تربیت یافته اند در کنارها تان

مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ

از زنان که دخول کرده باشید با آنها پس اگر رسوده باشد که دخول کرده باشید با آنها پس سخت گناهی بر شما و زنان سران تان

الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَإِنْ تَجَمَّعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٢٨

که باشد از پشتهای شما و آنکه جمع کنید میان دو خواهر مگر آنچه حقیقت گذشت پدر سبکه حد اشد آمرزیده مهربان

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ

و شوهر داران از زنان مگر آنچه مالک شد عیبهاتان کتاب خداست بر شما و حلال کرده شد برای شما آنچه سوای آست آنکه

أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا

خواستگاری کنید با آنها تان که شوهران حلال باشند با آنها تان پس آنچه را ممتع گردید از ایشان پس بدهید با آنها مهرها شان را که فرس شده و بست

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرْضَايْنَهُ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢٩ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

گناهی بر شما در آنچه راضی شدید با آن از بعد مهر واجب پدر سبکه خدا باشد دانای درست کردار و آنکه استطاعت ندارد

مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ

از شما بتواند که تری خواهد زنان آزاد ایمان دارا پس از آنچه مالک شد عیبهاتان از کنیزان تان که ایمان دارند

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

و خدا داناتر است با ایمان تان بعضی است پس تری خواهید آنها را بر حست صاحبان شان و بدهید ایشان مهرها شان را بحوی

مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مَتَّحِدَاتٍ أَخْدَانٍ ٣٠ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ

وقتی که باشد باز دارندگان خود از کار بد و ناکار و نه گیرندگان بارهای نهائی پس چون تری گرفته شدند پس اگر کنند کار بد پس برایشانست نیمه

## سورة النسا

مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَمَتَ مِنْكُمْ وَ إِنْ تَصَدُّوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ

آنچه بر زنان آزاد است از عذاب آن ار برای کسیست که ترسد از ضرر از شما و اگر صد کردید بهر است مرشارا و خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>۲۱</sup> يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ

آمرزده مهرباست می خواهد خدا که بیان کند برای شما و هدایت کند شما را طریقه های آنکه بودند پیش از شما و توبه پذیرد از شما

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ<sup>۲۲</sup> وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا

و خدا دانای درست کردار است و خدا می خواهد که توبه پذیرد از شما و می خواهند آنها که پیروی میکنند خواهشهای نفس را که میل کنند

مَيْلًا عَظِيمًا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا<sup>۲۳</sup>

میلی بزرگ می خواهد خدا که سبک گرداند از شما و آفریده شده اسان ناتوان

ای سرا گراهی که شد دلخواهتان  
حیر گرداند رحمتها خدا  
واصلح آمد احوال از افراق  
جبری از وی پس مگیرید از فتون  
ایست تأکیدی نالکار و عجب  
عهد محکم وقت عقد و گاه لمس  
جز که بیش از نهی از رب الامام  
فقیع شرعی مقت باشد در سرشت  
بر شما باشد حرام از هر نشان  
همچین باشد بخرمت ناگزیر  
هیچ از ان دامان تقوی چاک نیست  
حر هراچه از شما بگدشه بش  
بر شما باشد حرام و باروا  
گر براه امن و ایمان سالکند  
این مراعات از حلال و ارحام  
دور باشید از زنان بد فعال  
گر شوید از یکدگر راضی بران  
عظم را نهاد بادی قویم  
ار زبان گیرید بر میلی که هست  
بعضی از بعضی اگر مالاتراست  
کبت نا او از ره ایمان عزیز  
یا رسانید ار که ی شوم و بید  
صف حد حر براو باشد روا  
مرشمارا زان نکاحی کاتراست  
بر شما آسان که از هادی سراسر است  
راست کردار اندر احوال و سن  
سوی توبه حواست بهره رت  
هم شود بر قبح و فحشا مبتنان  
خلک هم باشد صعب و دردناک

ور که زایشان هست هیچ ا گراهان  
ای بسا مکروه کارا بر شما  
آن شما را هست بهتر از طلاق  
داده اید آرا اگر مالی حروص  
این چگونه میکند ا روی طلب  
وز شما نکرده اند ایشان نامس  
بر شما روجه پدر باشد حرام  
قیح عقلی فاحشه است و کار زشت  
مادران و دختران و حواهران  
اُم و اخواتی که هست از راه شیر  
ور که دن مدخوله بود ناکبست  
جمع مایی دو خواهر بست کیش  
واچه آنها محصاتد از ساء  
حر زنان که بر ایشان مالکند  
بر شما شد فرس از رب الامام  
خرج مال خود کنید اندر حلال  
بر شما بود گشای بی گمان  
حق در احوالست دانا و حکم  
پس بوسع خود که دارید آن بدست  
حق با یغان شما دانا تر است  
این بسها زد حق باید بجز  
اجر شما را هم بنیکوئی دهد  
ور که آیند آن کبران مردا  
ور شکیبائی کنید آن بهتر است  
خواهد اوروشن نماید راه راست  
اوست دانا بر امور مردو زن  
یا که چیزی را که آن باشد سب  
بر زنا آلوده گردد ذیلان  
آفریده گشته است اسان ز حاک

را که دن در عیش مرد آمد شریک  
حق نماید ره را بر طفل شیر  
پیشه گیرید ار چه دل دارید تنگ  
کرد بر جفت دگر اندر محل  
بهر مالی بدلیل و بی گواه  
بعض دیگر را بتحقق و رضا  
در نکاح آورده بودند اربان  
فاحشه است و دشمنی و راه بد  
در نظرها نیست بمدوح و حمیل  
هم بنات اُخت و آخ بر اهل دین  
شد محرم بر شما فاش و بهان  
آن پسر ها که بود ر اصلاقتان  
خود حق آمرزیده است و مهربان  
دور و حاضر در نکاح دیگرند  
میتوان شد مالک آنها را بحیر  
غیر از آبهائی که آمد در زبان  
آچه باشد بی ریان و رحرشان  
واچه باشد شرط تزویج از افراق  
بر نکاحی کوست نیکو تر بحال  
فقہ کم خواهد و کسوت در جوة  
فی که مال و زیت و نام و نسب  
در نکاح خود باذن اهلشان  
عرس خود دارید محفوظ از زبان  
کس بعتد بر فساد و بر زنا  
هم رؤف و مهربان بر بنده است  
توبه پذیرد بود حرم ار که پیش  
تا که سوش باز گردید از زولا  
خواهد از ره مر که یابید انحراف  
زانکه دید آسان بود خرد و ضعیف

ریدگانی با زبان بایست بک  
هست یعنی اندر آن خبری کثیر  
پس بتفریق زبان صبر و درنگ  
ور که می خواهد حق را بدل  
یا که گیرندش نهان و گناه  
وانگهی بعضی رسیده است از شما  
هم مگیرید از زبان کاتبان  
این عمل در نزد عقل معتد  
فقیع عرفی شد یقین ساء السبیل  
عمها و خاله ها نیز این چنین  
مادر رها و دختر هایشان  
هم حرام است از پسر هانان زبان  
بر فعال ما سلف بر بنده گان  
محصات اعی که صاحب شوهرند  
یعنی آزادند فی در عقد غیر  
خود حلالست ار که جوئند از زبان  
بهره چون بردید بدهید احرشان  
بعد از آچه مرص شد یعنی صدق  
وانکه نبود مستطیع از روی مال  
زان کنیزان که بود از مؤمنات  
زد حق نیکوست ایمان و ادب  
پس در آید از طریق سهلشان  
هم نگیرید از نهانی دوستان  
این نکاح از بهر آن باشد که تا  
حق بخلقان جمله آمرزنده است  
راه آنان کز شما بودند بیش  
حقتمالی خواهد از بهر شما  
وانکه باشد تابع مل خلاف  
خواست بار جرمتارا حق خفیف

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ

ای آن کسانی که گرویدید مغرید مالها تان را میانتان بناحق مگر آنکه بوده باشد خرید و فروختی بخشودی

## الجزو الخامس

مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ٢٤ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُوًّا وَظُلْمًا فَسَوْفَ

ارشاد و مکشید خود هاتارا بدستیکه خدا باشد بشما مهربان و کسیکه میکند آرا انرا امتدی و ستم پس زود باشد

نُصْلِهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ٢٥ إِنْ تَحْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

کهیند از عیش در آتش و باشد آن بر خدا آسان اگر بپرامون نکرید کبیرهای آنچه راهی کرده میشوید از آن در میگذرانیم از شما گناهاتانرا

و نَدْخُلُكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا ٢٦ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا

و در میان آوریم شمارا در محلی گرامی و آرزو میکند آنچه را افزونی داده خدا بآن برخی از شما را بر برخی از برای مردانست بهره از آنچه

اَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٢٧ وَ

کسب کردند و از برای رانست بهره از آنچه کسب کردند و درخواست کند خدا را از فضلش بدستیکه خدا باشد بهمه چیز دانا و

لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ مَا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ

از برای همه گردانیدیم میراث را آن از آنچه گذاشتند والدین و نزدیکان و کسانی که بیما بست عیماهان پس بدهید ایشانرا بهره ایشان

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ٢٨

بدستیکه خدا باشد بر همه چیز شاهد

مؤمنان از اکل مال یکدیگر وزهر اوجیه که آن را باطل است قتل نفس و خوردن مال کسان بر عباد خویش حق باشد رحم تا نالد او که خورد این مال من این کند هر کس بعدوان و ستم ور نماید از کائنات احساب حایگاه و مدحی گامد کریم هم عقوبت والدین و شرع حر کبر و حرص و عجب و انکار و حسد زد صوفی ذم ا بر غفلت است این ما باشد از بخل و حسد هست مردار را نصیبی در ثواب این مقدر باشد از حق بهر خلق اوست دانا تا که باشد در عیان آنچه یعنی والدین و اقربا	جز که از وجه رضا و انحرار نمای خویش را دارید باز تا تو دانی گر حوری مال کسی گر نو داری چشم رحمت از خدای داد مطلوبان تو را و یارب نگیر وین سستی سہلت و آسان بر خدا از شما پوشم بدیها را تمام و ان کائنات قل نفس است و دانا ای کائنات باشد افعال یقین بل هر آنچه بھی شد در عقل و شرع می جوامید آنچه را ارجام و مال این بود بر قسمت حق اعراض هم دانا بهره باشد یقین پس کسب از فضل او افزون طلب باز گردانید هر کس را معنی و انکه نا سوگند بیما سہم یک بر عهد است او گوہ در کل حال	بر حذر باشد کسان دارد خطر مال بود بلکه ره قاتل است حق عوده هر دورا توأم سان می جوامید بر کسی اندوه و بیم شد هلاک جان و من اطفال من آوریش رود در بار نعم آنچه را و مہی شدید اندر کسب خاص باشد بر عیوب و بر مہم هم فرار از رجح کر حق گفته امر نفس بیکان ترک ضاعت خلق بد ترک غفلت اصل دین و طاعت است دل ببرد ناو شود گور این حسد زایچه کردد از فواید اکسب داده روزی هر کسی را قدر خلق مستحق فصل او از سدگان ارث نگدارد بعد از خود بها بهره او را دهد از سدس مال
--	---	--

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ قَالَ صَاحِبَاتُ

مردان کارگرداران فرمانروا و اندر مردان آنچه افزونی داده خدا معنی ایشانرا بر بعضی و با آنچه اتفاق کردند از اموالشان پس نیک زنان

فَانْتَاتُ حَافِظَاتُ لِلْقَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي

بر سنار اند و نگاهدارند گنبد در وقت حاضر بودن شوهر بنگاه داشت خدا و آن را نیکه میفرسد انرا فرمانی ایشان پس بپندهند آنها را و دوری کنند از آنها در

الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ٢٩ وَإِنْ

خوابگاهها و زبیدشان پس اگر فرمان رانند شما را پس محوئید برایشان راه آزادی بدستیکه خدا باشد برتر بزرگ و اگر

## سورة النسا

خَفِمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ

بترسد از ناسازی میانشان پس بفرستد داوریرا از کسان مرد و داوریرا از کسان زن اگر بخواهید سامان آوردن را سازگاری دهد خدا

بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ٤٠ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ

میانشان بدست که خدا باشد دانای آگاه و بترسد خدا را و شریک مسازید باو چیزیرا و بوالدین بکونی کردن و

بِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِذِ الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ-

صاحب فرات و یتیمان و درمادگان و همسایه صاحب فرات و همسایه سگاه و همراه درهل و راه

السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّا اللَّهُ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَلًا فُتُورًا ٤١ الَّذِينَ يَخْلَوْنَ وَ

گذار محتاج و آنچه مالک شد یتیمها تا بدست که خدا دوست ندارد کسی را که باشد مکر باران آسانکه بخل میکند و

يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَبُكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ٤٢

میفرمایند مردم را بخل و پنهان میدارند آنچه را دادشان خدا از فضلش و مهیا کرده ایم برای کافران عذابی حواری کننده

مرد ها باشد قائم بر سا	هم بدینسان عقلها بر نفسها	نی روحی بلکه از کل جهات	خاصه اندر عقل و ایمان و ثبات
حق تعالی از کمال داوری	داد بعضی را بعضی بر بری	مرد را یعنی فروی بر زبان	داد از هر راه حلاق جهان
را یکی از فصلها در حالشان	که کند اتفاق از اموالشان	پس زبان قابل شایسته کار	که بفرماید از پروردگار
حافظند اندر عیاب شوهران	عریس خویش و مال ایشان را	بر هر چه داشت آنها را نگاه	حق تعالی از معایب در پناه
و اندک میترسید رایشان از دشواری	یعنی آگاهیدشان از حال و روز	باشد اینجا خوف بر معای علم	از قریه گر شناسی های علم
یعنی اردای که آن دن در امور	هست رفتارش ز نظم و حرم دور	اول ایشان را است لازم و عطوبت	تا شود برم از کلامی دلپسند
در مضامع پس نمائند اقطاع	تا رایشان دوری اعنی از جمیع	دان برودت تا مکر گردد گرم	بعدشان بر کوفی سارید برم
یعنی ایشان را دن باید بچوب	نی که حائی شکند رایشان بکوب	تا بقتد از حال و از عود	بل بقدری کوست اندازه حدود

### در بیان سلوك با نسوان

این قدر هم بهر نظم خالصست	و نه اجرای محنت اقدم است	از محبت سبک و گل سدل شود	خلق زن گر حار باشد گل شود
پس اگر فرمان برد از شوهران	پس محوئید از بهانه ره بران	کز با بهانه خوئی و ایراد ها	رفته رفته کج شود سیاه ها
ای سا دن کو دشوهر سرد بود	چونکه شد معلوم حرم از مرد بود	زیر دستند ارجه ایشان یا اسیر	حق زمرودن علی است و کبیر
گر رود طلبی بکس در هر مقام	خواهد از طالم کشدن انتقام	گفت باید زن کند نمکین مرد	نی که بید رودوش زورنج و درد
من بر ایسم گر روی بر سرکت	تا زیاده در جزا گیرد دست	تا چه جای دن که مروی هر دمی	سخت گیری از بی شش و کمی
در غلط صد بار از او انماس کن	بوسی هم بیم ده و اعراض کن	بینشان و ره هیچ ترسند از شقاق	مصلح انگیزید بهر اتفاق
تا میانخی زاهل مرد و راهل زن	صلحشان ندهد بر وجه حس	گر که خواهی از میان خیر و خلاف	حق دهد ما بین ایشان ائلاف
حق سبهاست دانا و خیر	تا چه باشد مصلحت را در صیر	ندگی حق کبد از هر سق	شرک هم یارید مرچزی بحق
هم کنند احسان و بر بوالدین	هم بخویشان و بدخویشان معین	تا بر همسایگان منت	که بدد از راه نست منجب
ذی خواری باز گوئی بستیست	تا یاری کو امین صحت است	شاید او باشد رفیق و همسر	یا شریک اندر تعلم در سیر
یا که زن یا خادمی باشد خلیل	همچین بیکست بر اس السبیل	آنکه دور است از دیار و از نصیب	اندر آن شهر مسکین و غریب
هم پرستاران که عبود کرده اند	آن ملکیت بدست آورده اند	حق دارد دوست اهل کرب و نار	که خرامند از ره فخر و محار
ننگشان از والدین و اقرباست	یا در همسایه فقیر و بیواست	فخر کردن بر عیب و بر فقیر	غفلت و تاریکی آرد در صیر
رفته رفته ما که آن خلق بدش	سازد از درگاه عرت مرشدش	وان بخلائی که هم رفید و عمرو	مکند از بخل خود بر بخل امر
می بیوشند آنچه را پروردگار	داده بر ایشان در فضل بشمار	شکرشان بر نعمت و افعال رب	گشت انکار از رسول مسح
ما شدیم آماده هم در یوم دین	ما شدیم آماده هم در یوم دین	کافر را بر غذایی بس مهین	کافر را بر غذایی بس مهین

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ

و آنانکه اتفاق میکنند مالهای خود را بر پناه مردم و ایمان نمی آورند بخدا و نه روز باز پسین و کسیکه باشد دیور حیم



## الجزوالخامس

لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ٤٢ وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ انْفَقَوْا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ

مراودا همراه پس بد همراهی است وجه جز بود برایشان اگر ایمان میاوردند بعد از روز باز پسین و انفاق میکردند از آنچه روزی دادشان خدا

وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ٤٤ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنَّ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا

و باشد خدا بایشان دانا در سبکه خداستم بمیکند مقدار ذره و اگر باشد سکوئی مافرا بدش و میدهد از نزدش مردی

عَظِيمًا ٤٥ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَي هَؤُلَاءِ شَهِيدًا يَوْمَئِذٍ يَوْمَئِذٍ

بزرگ پس چگونه باشد وقتی که بار ما میاریم امتی شاهد را و آوردیم ترا از آنها شاهد از روز دوست میدارد آنرا که

كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ٤٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

کافر شدند و اطاعت نکردند بنمرد را که کاش هموار کرده شود بایشان زمین و نمی پوشاند از خدا سحر را ای آنکسانیکه ایمان آوردید

لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْسِلُوا

نزدیک مشوید نماز را و شما نباشد مستان تا وقتی که ندانید آنچه را میگوئید و نه حاجات مکرر و بدکان راه تا وقتی که غسل کنید

وَ أَنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا

و اگر باشد بیمار یا در سفری یا آمد احدی از شما از غائط یا نامشربت کردید از زنان پس یافتند

مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا ٤٨

آبی را پس تیمم کنند روی زمین پاک پس مسح کنند رویها را و دسها را در سبکه خدا باشد در گدازنده آمرزیده

و آنکسانیکه میکنند انفاق مال	بر ریا فی بر رصای دو الحلالی	یعنی از بهر نمود مردمان	با بیدش که او باشد حنان
نی بحق دارند ایمان از یقین	نی برور آخرت و احرای دین	هست همچون بختشان انفاقشان	باز گونه سیرت و اخلاقشان
هر که شیطانست باز و محرمش	ند بود شک قرین و همدمش	چه زیان بود از حق سمعدرت	آورد ایمان و رور آخرت
هم کنند انفاق از میل و رصا	دراچه رودی کرده ایشانرا خدا	حق بود آگاه بر اسرارشان	میکند دعوت به در احضارشان
با کسی گوید که ما را هم بکار	چه زیان دارد کنی گروا گذار	یا کسی آنسان که خود خواهی حنان	مهر برداری رحمت و گوشه‌مان
اوس کرده خبر بر کس در خطبات	با کسی گوید رحمتش این جواب	آنچه بود در قبول آن ضرر	بدکه هست امکان بعثت بیشتر
حرم بود گر نودان ناشی ملول	گوئی از حق دستت بوفوق قبول	او نکرده خبر در تکلیف خود	با تو کردی خبر اندر شک و بد
حق خواهد کرد قدر و وزن مور	بر حلاقی ظلم و جور اندر امور	و نبود سکی دو حدایش کند	گر گلی باشد گلشنش کند
پس دهد احقری بر رنگ از زدن خویش	بر کسی کا اعمال نیک آورده پیش	پس چگونه است از بارم آرام	شاهد و شاهد تو را بر حمله هم
از امام یعنی رسول را گواه	بر رسولان هم بورا بی اشداء	با که هر پیغمبری در امی	شاهدی باشد بحرم و طاعی
شاهد ایشان بوناشی در مقال	هم بحکم علم و احکام و کمال	با که باشد دین گواهیها خجل	در خصال و کرده خود مفعول
دوست دارند اندر آن روز مهول	آنکه کافر گشت و عاصی بر رسول	ارص گردد راست ایشانرا رور	بر زمین یعنی شود ارغم فرو
تا ببیند آچنان رور و ورود	شونیدی وان شهادت از شهود	حاکرا خواهد بهر خود پناه	ز انفعالی که بر ایشان یافت راه
به حدیثی را ببوشد از خدا	در حضور انبیا و اولیا	خون توان پوشید کا اعضا شاهدند	ز امر حق بهر گواهی آمدند
مؤمنان بگیرد دوری از عدا	گاه مستی ماهوش آید بار	با نداید آنچه میگویند خود	در شما باشد شعور شک و بد
در جنابت همچنین باشید دور	از نماز و مسجد الا در عتور	جز ز بعد از غسل و تطهیر بدن	گوست واجب در عزارت بی سخن
گر که باشد از مساحد رهگذر	با جنابت بست باکی در اثر	ور خنب باشد مسافر با غلب	ز آب ممنوعست و معذور آن خلیل
بر طهارت بست قادر ز آب پاک	پس سم بپوشش کردن بجاک	همچین از خاک در دفع فصول	مر تیمم حایز آمد شد قبول
وان بود از خاک مسح دست و رو	کافیت آن بر از غسل و وضو	لیک حائی کتاب نباید بدست	زخم و رنجی در بدن یا هیچ هست
حق بهر کاری دلیل بنده است	خلقا را جسد و آمرزیده است	کار خلق از راه غفران سهل کرد	تا نباشد عسر و عبیی بهر مرد
	درح سی حکم اندر این یک آیدست	لیک ما را بی شرحش حاجت است	

## سورة النساء

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ

آیا نکرسی ه آنکه داده شد بهر شما از کتاب میخرید گمراهی را و میخواهد که گم کنید شما راه را

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا<sup>۴۸</sup> مَن الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ

و خدا دانای تراست بدشمنان شما و ساست خدا یاور و ساست خدا یاری کننده از آنکه یهود شدند مگرداند سخن را

عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيْئًا بِالْسِتِّهِمْ وَطَمَنَّا فِي الدِّينِ<sup>۴۹</sup>

از حادایش و میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشو غیر شنونده و مهلت ده ما را بجای زناهایشان و طمعه ددی در دین

وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ

و اگر آنکه ایشان میگفتند که شنیدیم و فرمان بردیم بشو و مهلت ده ما را آیه بود بهر رای ایشان و راست تر و لیکن لعنت کرد ایشان را خدا بسبب کفرشان

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۵۰</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ

بس نیکوید مگر اندکی ای آن کسانی که داده شده است کتاب را نیکوید یا چه و فرستادیم باور کننده را آنچه را با شماست پس از آنکه

أَن نَّظْمَسَ وُجُوهًا قَنَرَدَهَا عَلَىٰ آذَانِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ

محور کرد ایم رویان را پس مگردانیم آزار از قفاهاشان یا لعنت کنیم ایشان را همچنانکه لعنت کردیم یاران شصت را و باشد امر خدا

مَفْعُولًا<sup>۵۱</sup> إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ

کرده شده بدستیکه خدا نمی آمرزد که شرک آورده شود با و و می آمرزد آنچه و تر است از برای هر که می خواهد و کسی که شرک آورد خدا پس بحقیقت

افترى اثمًا عظيمًا<sup>۵۲</sup>

از کتاب کرد گناهی بزرگ را

هیچ آیا دیدی آنان ای حبیب حق را عداوت شما را دانایان را عداوتی که عداوت از سم آمد این آیت که تحریف کلام همچنین تحریف قول مؤمنان یعنی اقوال توه شنیدیم هم معنی آرا بشو و باور ممکن طاهرش یعنی که در مادر گریه و ر که میگفتند شنیدیم ما بهر ایشان خیر و اقوام بود که یکسان که داده شد از حق کتاب و آن موافق هست با چیزی که بود پس نگردانیم آرا بر قفا امر حق مفعول یعنی کائنات است و آنکه بگرفته است ابزاری باو گفت زانو و ذب را چشم تمام هست ممکن حامه را کردن بدل

گر گناست آنجا سارا نصیب بر شما در دفع دشمن یا و راست می نگردانید از موضع کلم هست چون تحریف روایه از مقام میکند از میل و رای خویشتن لک فرمان کی بریم از پیش و کم دانکه او را بیست مغری در سخن لک باطن بود مقصود دیگر هم مطیعیم آنچه گفنی از خدا لعنت حق بودشان در کفر بیک بر شما آرید ایمان بی عتاب با شما یعنی که تورا یه ای یهود زایل اعنی گردد استعداد ها گشت خواهد واقع آنچه کامل است بر گناهی پس بر رک آورده و لیک مشرک بیست مغفور از کلام ی که نن نا شکل را اندر مثل

گمراهی میخرید از هر قبیله دوستی را حق ساست از بری از پیغمبر می شنیدندی یهود بعث احمد هر چه در تورا یه بود شد سماع و عصیان قولشان دم ذ و اسمع غیر مسمع میردند را عارا رد و وحه است احتمال بر دناشان بود بر مینا چنین هم بجای را عانا اندر سلام بش از ایشان نگروند الا کمی بر هر آنچه ما فرستادیم آن قتل از آنکه رویتان را منطس یا کسم آن فرقه را لعنت چنان حق نفیر از شرک از هر کس که خواست شرک اندر برد اهل معرفت زانکه آن شیئت شیء است و س شرک انکار از وجود واحد است

هم شما را دور خواهد از سیل هم بود کافی ذ بهر یاوری هر سخن تحریف میکردند رود محرف کردند از وصعش یهود بود با فرمانی اندر حولشان طاعمان از را عانا لیا نند قصه ایشان بود طعن و احتیال لیک بد مقصود استهزا بدین بود و اطرنا را ایشانرا تمام یک موحد هست بیش از عالمی بر رسول و بنده خود از بیان ما کیم اعنی که محو معکس که ناهل ست و اصحاب آمدان هر گناه را بچشد گرساست ذب بود سؤ ذات و صفت ی فعالی گنا شور رایل رگس ی ذنوبی گنا رحمت حادث است

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ بَلَّ اللَّهُ يُرْكِي مَن يَشَاءُ وَلَا يَظْلُمُونَ قَتِيلًا ٥٢ أَنْظُرْ كَيْفَ

آيانگاه نکردی بآنانکه پاك ميداستند خود را نشانرا بلکه خدا ياك ميسازد آرا كه ميخواهد و ستمكرده نشود مقدار رشته همان هسته خرمابنكر چگونه

يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِنَّمَا مُبِينًا ٥٣ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ

افتراميكند بر خدا دروغ را و بس است آن گناه آشكارا آيانگاه نکردی بآنانكه داده شدند بهره را از كتاب

يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ٥٤

ايمان ميارند بجت و طاغوت و ميگويد از راى آنانكه كافرشده كه آنها هادى ترند از آنانكه ايمان آوردند راه را

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْمَنَ اللَّهَ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ٥٥ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ

آن گروه آنانست كه لعنت كردشان خدا و هر كه لعن كرد خدا پس هر كه دعواي يافت براى او يارى كنده آيا مرايشار اهره است از پادشاهى

فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ٥٦ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

پس آنهاكه عيذد مردم را بغير آيا حسد ميرند مردم را بر آنچه داد ايشانرا خدا از فضل خود پس سحيق داديم آل

إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ٥٧ فَهُمْ مِّنْ آمَنٍ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ

ابراهيم را كتاب و علم شريف و داديم ايشانرا پادشاهى بزرگ پس ارايشاست آنكه گروه ديان و ارايشان كيست كه ناز است ادا دار آن

وَكَفَىٰ بِهِمْ سَعِيرًا ٥٨ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضْجَتْ جُلُودُهُمْ

و بس است دوزخ آتش افرخته بدرستي كه آنانكه كافر شدند بايتهاى ما رود باشد كه بس در ايشان در آتش هرگاه پخته شود پوستهاشان

بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ٥٩ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

دل منكنم ايشانرا پوستهاى جز آنها تا چشند عذاب را بدرستي كه خدا باشد غالب درست كردار و آنانكه گرويدند و كردند كارهاى

الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ

شايبه رود باشد در آوريشان در بهشتهائى كه ميرودار ريرشان بهرها حاودايان در آنها هميشه اراى ايشاست در آنها حقهاى پا كيزه

وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ٦٠ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ

و در ماوريشان در سايه پاينده بدرستي كه خدا امر ميكند شما را كه رسايد امانتها را به اهلس و چون حكم كيد ميان

النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعْظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ٦١

مردمان آنكه حكم كيد عدالت بدرستي كه خدا خوب چيز است بدميدد شما را بان بدرستي كه خدا باشد شواى بينا

هيچ ديدى آنكه مس خوش را  
بين چنان نندد برحق افترا  
يا در اينكه ما خود ابناء اللهم  
چون شدند از بعد ايمان بت پرست  
بخت نفس و آرو و طاغوت دان  
بت پرستيدد ايشان در عهود  
ت پرسي هست بهتر در شيع  
آن گريزد از اعادى بر اله  
بد يهود را بدین نوع اعتقاد  
يا برسد ايشان حسد بر مردمان

پاك چون خواست از رحس و خطا  
اين يهودان از قلب وز خطا  
وين بود روشن گساي و آگه  
ديوشان كرد ادمى طاغوت مست  
صورش آن ساحران و كايمان  
با گروه مشركين يعنى يهود  
از رهي كاهن توده اختراع  
چون خدا شد خصم ديگر پرست راه  
كه سى گردید و شاه اندر بلاد  
آچه حقشان داده از فضل عيان

پاك سازد بلکه ذات ذوالكرم  
كه سحشد حرم روز ما بش  
هيچ ايشانرا توديدى اى حبيب  
هست س در جت و طاغوت اختلاف  
آن يهود از بغض احمد اهل دين  
اين چنين گويد كايين دين بهتر است  
اين كسانند آنكه حقشان كرده لعن  
يا كه ايشانراست از شاهى نصيب  
پس شوند اراشاهم بر زعم خوش  
كآن نبوت يا كتاب و بعثت است

هر كرا خواهد بدون هر سم  
حرم شب را روز بخشد ناز رب  
كز كتاب آقوم را بودى نصيب  
نفس اماره است اصلش بيگراف  
متفق گشتند هم با مشركين  
از مسلمانان كه رسم ديگراست  
نيست يار ارا كه حق فرموده طعن  
يارسد ملك اين بجيلانرا قريب  
از فقير است اندك اعطاشان نهيش  
يا اراحد عزت است و نصرت است

## سورة النسا

<p>آل ابراهيم را دادیم هم هم بود زایشان کسی کز با قبول نار افروخته را اودر خوراست پوسته‌های ز آتش افروخته جلدها را گفته اند ارباب لب باز بیند یرده دیگر بجاست مینماید هر زماي زان شئون یعنی آید نوع دیگر در نمود اینست سر کلمات نصحت جلود حق بود غالب بهر کار و حکیم زودشان ساریم داخل در جهان هر يك اندر طل اسمی مستقر علت هر شیئی و وجه سببش اندران باشند باقی تا ابد ظل اشارت ادعایات حداست</p>	<p>از کتاب و حکمت و ملک و نعم کرده اعراض از حد او از رسول کآن سزای هر لجوج و کافراست هر چه گردد یعه یعنی سوخته هست بر جسم و طبیعتها حجب وان حجابات آرزوها و هواست صورت دیگر جو آید در نمون وان حجابی سخت گردد در حدود که بدل سازد خدایش در حدود هر کرا بر جا دهد امید و بیم که رود بس هر ها از زیر آن الْحَيوة و هستی خود ذی اثر داند و هم حکمت و خاصیتش در وی ازواح مطهر بعدد سایه و خور و ره در جت کجاست</p>	<p>هست زایشان پس کسی کآورده او پس پسندد بر سزایش دوزخست آنکه کافر شد بآیهای ما حق کند آن جلد بر دیگر بدل هر یکی زان یرده ها گردد چو باز هست پنهان در تو خلق بد هزار زان يك از اخلاق زشتت دان حسد همچنین اوصاف زشت دیگرست وان برونست از شمار و از حساب و انکساکه بگرویدند از ثقات وان بود جنات اسماء و صفات هر که گیرد اندر آن حلت مقام بست دروی فضل و قدر را بحال آن دان باشند طاعات حمل مینماید امرتان حق با سهل</p>
--	--	---

### در بیان حفظ و رد امانات

<p>آنکه در رد امانت کاهل است حق دهد بکو شمارا و عطا یند هم بود بینا کند ار رد آن زود عثمان ابن طلحه بد کند مادرش میکرد از دادن ابا رد کن آرا باز بر من کزیدر آمد این آیت که هم بر صاحبش</p>	<p>از رسوم آدمیت غافل است تا کد افعال بیکو را پسند یا طمع دارید چیزی در نهان زانکه حجابی بارث او را رسید تا که برد آخر بزد مصطفی این بیبراهم رسیده در ثمر ده امانت را بحفظ مصبش</p>	<p>میکند از حکم پیر مردمان بشود حق آنچه مگویند بس بعد فتح مکه حتم المرسلین بد کلید آن روز نزد مادرش گفت این باشد امانت از امت خواست تا عیاس گیرد از رسول داد بروی همچنین هم تا کون</p>
---	---	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا<sup>١٣</sup>

ای آن کسانیکه گرویدید فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول را و صاحبان امر را از شما پس اگر خلاف کنید در

چیزی پس برگردانید آنرا ب خدا و رسول اگر باشید که ایمان آرید بخدا و روز باز پسین آن بهتر است و بیکو تاویل

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا<sup>١٤</sup>

آیا ندیدی ب آنها که گمان میکنند که ایشان ایمان آوردند ب آنچه فرو فرستاده شد بتو و آنچه فرو فرستاده از پیش تو و میخواهد که

داوری برد بسوی طاغوت و بتحقیق که فرموده شد که کافر شوند بان و میخواهد شیطان که گمراه کند ایشانرا گمراهی دوری

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُونَ عَنْكَ صُدُودًا<sup>١٥</sup>

و چون گفته شود مرا ایشانرا که بیایید بسوی آنچه فرو فرستاد خدا و بسوی رسول می بینی منافقانرا که باز میدارند از تو بازداشتی

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا

پس چگونه باشد وقتی که برسد ایشانرا مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاد دست ایشان پس می آیند و می بایند بسوی تو قسم میخورند جدا که بحواستم مگر نیکوئی

وَتَوْفِيقًا<sup>٦٦</sup> أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَاعْظُهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ

و موافقت بهر سائیدن آنها آساند که مبداند خدا با چهر دلای ایشانست پس رو بگردان از ایشان و بپندم ایشان را و بگوی از برای ایشان در نفسهاشان

قَوْلًا بَلِيغًا<sup>٦٧</sup> وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ

گفتاری اثر کننده و فرستادیم ما هیچ رسولی را مگر تا اطاعت کرده شود بفرمان خدا و اگر آنکه ایشان هنگامیکه ستم کردند بر خود هاشان آمدندی ترا

فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا<sup>٦٨</sup> فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى

پس آمرزش خواستندی از خدا و آمرزش خواهی را ایشان رسول هر آینه یافتندی خدا را توبه پذیر مهربان پس نه بحق پروردگار تو که ایمان خواهند داشت تا آنکه

يُحْكَمُوا فِيكُمْ<sup>٦٩</sup> فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>٧٠</sup>

حکم کنند ترا در آنچه خلاف شود میان ایشان پس باید در خود هاشان ناخوشنودی از آنچه حکم کردی و گردن نهد کردن نهادی



## در تحقیق اولوالامر



هم رسول اکرم با احتیاد هست همدوش رسول ذوالجلال لک این لوح از اضافات صاف تا شناسی از تناسب صاحبش جاشین حیدر است واحد است هر زمان پنهان و پیدا والسلام بر رسولش با که در حین حیوة فرس آل و اهلیت آمد نقل هم برور آخرت در اقتدا سوی ایشان که بزعم منفر و آنچه مریشینار را داده ایم وان بود کعب این اشرف در پسند بود آن کآ که بد ارتقصیر او از ره اشفاق ما قوی متین بر منافق دیو بنی رهبرش همچو اعراض عرازیل از صفی رنج و اندوهی پاداش صدور در حق پنهان بیکو سرشت که تو را داریم پاس احترام فی که سر بیچیم از فرمان تو آنچه ایشانراست پنهان در قلوب از نفاق و کذب درسوگندشان زاورسد بر دیگران خوف و هراس جز که امرش را کند از جان قبول که بخود کردند ظلم اندر سیاق وان طلب مکرد پنهان ز رب سوی خود توبه پذیر و مهربان بین خود در رفع غوغایی ستم

واح آمد طاعت حق بر عباد آنکه اندر عصمت و عقل و کمال هست افزون در اولوالامر اختلاف امر را اول بدان از مطلبش صاحب آن مر مراتب ذوالیداست صاحب دور است تا يوم القیام بالحق اعی بر کتاب و محکمت وان کتاب و ست و احاع و عقل گر شما باشید مؤمن مر خدا ای محمد ص از تعجب در نگر هم بر آنچه بر تو فرستاده ایم که حکومت سوی طاغوتی برند و انگی مأمور بر تکفیر او آن دورویار را جو گوید اهل دین یا بحکمی که کند پیغمبرش میساید از تو اعراض ای وفی پس چگونه است از ایشان رخ نمود دستها یعنی که فکرهای زشت بلکه بود از حسن و توفیق سام قصد ما میبود پاس شان تو داد آنکو و واقف است از زشت و خوب از تو شاید گر که بدهی پندشان یعنی آن قوی کز وترسند ناس فی فرستادیم ما هرگز رسول ور که ایشان یعنی ارباب نفاق از خدا کردند آمرزش طلب یافتندی حقیقی را عیان تا تورا سازند از هر ره حکم وان شد ایشانرا سب بر اعتساف

از خدا و از اولوالامر رسول واح آمد طاعت از عشق و اصول تا قیامت خوان و لش یا امام نزد عاقل مشبه یعنی که بیست از مقام غیب یا ملک شهود هست در احرای احکامش معین رد بسوی حق کسب آن بحلاف و آنچه زایشان وارد است از سنش در مقامی که نمایند احتیاج از خیال ص و تاویلات خود هستند ایمان بحق ز اقرار خود خواهش ایشانرا ز عقل پست رد حاملش باشد بهر اندیشه دیو سوی گمراهی دور از راهشان سوی آن حکمی که نازل از خداست که کنی برحق تو بی جور و فساد وین مرض را بست از راهی علاج سوی طاغوت از تعاکم بهر خویش کآ، نمود از سستی پیوند ها میگرد در حضورت از احتیاج بیست در سوگندشان یکجور فروغ تا که به همدت ببادانی نشان در نفوس خویش با قوی رسا لازم حکمت بود وعد و عید بد دلان از ترک امرش کافرند از ندامت آمدند از بر تو زود مغفرت را حق زوی کردی قبول کاین دورویان باورند ایمان بحق در هر آنچه بیکه دارد اختلاف

مؤمنان باشد تابع در قبول صاحب امر را بعد از رسول هیچ دوری نیست خالی رین کرام خود اولوالامر است پس ظاهر که بیست هست امر از حق تصرف در وجود پادشاه عادل از حق در زمین پس چیزی گر نمایند اختلاف هم پس از وی بر کتاب و عترش حجت است این حار بر رفع نزاع این شما را بهتر آمد در سند مؤمنند اعنی که از پندار خود با وجود دعوی ایمان بود که بود ما او یقین هم پیشه دیو دیو خواهد تا برد نا گاهشان که بیایند این تعاکم را راست میکنند اعراض زان حکم از عباد هست اعراض منافق از لحاح دستهاشان آنچه فرستاده پیش پس تو را آیند با سوگند ها تا بلند از ما صدائی در نزاع این گروه اهل نفاقند و دروغ پس کن اعراض از قبول عذرشان گو برایشان هر چه گویند از خطا اندر آن هم بم باشد هم امید خلق فرماش باذن حق برید میلشان در حکم بر طاغوت بود بهر ایشان خواستی یعنی رسول پس بر برب تو قسم ای ذو سق

## سورة النسا

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ

و اگر اسکمانوشته بودیم برایشان که بکشید خودماتانرا یا بیرون روید از دیارتان بگریوندانرا مگر اندکی ازایشان و اگر آنهم فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثِيَّتًا ۷۰ وَ إِذَا لَا تَنَالُهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا

انکه ایشان کرده بود و آنچه بنده داده میشد بدان هراینه بود بهتر برای ایشان و سعت تردد زبانت گردا بدید و در اینکام مدد ایشان از نزد خود مرزی عَظِيمًا وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۷۱ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

بزرگ و هراینه هدایت کرده بود ایشان در راه راست و هر که فرمانبرد خدا و رسول را پس آنها باشند با آنکه احسان کرد خدا برایشان مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ۷۲ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ

از پیغمبران و راستگویان و شهداء و بیک مردان و حوید آنها رحمة رفاقت آن فضل است از خدا

وَ كَفِيَ بِاللَّهِ عَليْمًا ۷۳

و کافیست خدا دانای

داشت از انصار مریدی خورد خیر با زبیر او گفت خیر از آب نه زانکه او د عمه زاده و خویش تو بر مسلمانان در این باب از یهود که بحکمت تا رصا بدهند خلق پس عیببند اندر خود حرج کردن از طاعت بپند و اقیاد همچو اسرائیلان کمر یکدگر این سکردی حزقلی زین گروه میبودیدی اطاعت از رسول و رتبت اندر ایمانشان دهم و اسکهم فرمان برد از حق و ز رسول ز ابنا و صادقان و صالحان یا تواند بود کاین بیکو رفیق کرده حق بر چار قسم اختیار را صادقان اهل عاندد و شهود صالحان بر یاس امر حصرتش از نین قصد یا پیغمبر است بحر گونی کافست از ذکر در از شهدان شد اشارت بر حسین صالحان اولاد او تا قائمند

دور قائم دائم است از رب دین مهدی هادیت قائم در طریق فانی از آثار خود بر دانمند میتوانی کز چراغی صد چراغ اشتغال آن اتصالت از ولی دور یکدور است نزد اهل دل بلکه خود که مؤمن از جان و دلند که صلاحیت مر ایشانراست تام

گفتگو در آب رودی مار بپر جوشدی سیر آب بر همسایه ده این حکومت بود دور از کیش و طعنها س رفت زین گفت و شود از فاق و کاهلی برهند حق زانکه کردی حکم بر دفع و مرج اقبادی محکم از عشق و وداد الفها کشید تا شام از سحر که مدین باشد راسختر زکوه و امر او را از ره طاعت قبول اجرشان از زد خود احری عظیم آنکروه اندر قیامت در حصول وان شهیدان که فدا کردند حان نیست غیر از آن چهار در طریق بر گزیده بر عباد این چار را دیده ز اشیا سر سلطان وجود کرده واحد هم خود در طاعتش هم ز صدیقین مراد از حیدر است خاصه بحری کوز کوه را هست بر

### در بیان و تحقیق مهدویت

تا قنات ز اولیا و راشدین رهروار در روش بیکو رفیق وز حق اندر دور دائم قائمند بر فروزی در سرا و دشت و باغ همچن تا اصل آن ذات العلی وان بود دائر مهدی متصل جمله در منعم علیهم داخلند در توافقی با خواص و با گرام

آمدند آن هر دو نزد مصطفی آن صحابی را بد بهر از شرف شد برون از نزد پیغمبر ملول بیست ما را شرح این گفتن بکار بر خدا آورده اند ایمان یقین گر چه باشد بر خلاف میلشان میبوشیم از برایشان ز امتحان وز بلند شد حکم تا بیرون روند و ر که میکردند ایشان از پسد بهر ایشان بود بهتر از جهات هم غایم آنکسار را راه راست با کسان را اهل حق باشد یار و انکه باشد در رفاقت نک یی یعنی ایشان در رفاقت اکملند ایما که محرم رار ویند وان شهدان رسته از آمال خویش هر که شد با این جماعت همنشین کر بلفظ جمعیان بستوده حق یک علی م گوکار خود یکداره کن

هر زمانی را ولی لازم است پادشاهاند در ملک وجود صد چراغ از شمع واحد روشند شرط قش لیک باشد اشتغال دور مهدی این بود بر اتصال اینست فضلی از خدا در کارشان پس بود بیشک خداوند علیم بعد ذکر اهل ایمان و سداد

از بی رفع نزاع و ماحری گفت بگرفتنی محکم اروی طرف گفت ما مردم گذشت از حق رسول کرد این آیت نزول از کردگار هم با حکام و کتاب و یوم دین کس نکرد تنگدل زان در دهان قتل و بیرون رفتن از شهر و مکان و زوطی آواره در هامون شود آنچه بود از حق برایشان اسروید سعت تر در عقل و ایمان و ثبات رهروار را راه مقصد تا کجاست کاهل اعامد از پروردگار یار هر کس کو رود مرگام وی از تمام خلق عالم افضلند در حریم قرب دمساز ویند در ره او داده جان و مال خویش گردد او روشن دل و پاکیزه دین حامد این دو در اوصاف فرق پرده چشم دو بین را پاره کن هر می و هر ولی را نور عین بر و حوب لطف از حق دانمند وین ولایت در مدار قائم است قائم از مرآت هر یک در نمود جمله یک بورد گر چه صد تند بی ز شعله بیست ممکن انتقال گر شاسی دور او را در محال که نشود منعم علیهم یارشان در جزای اهل ایمان برعیم میکند حق امر بر جنگ و جهاد

## الجزو الخامس

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوَانْفِرُوا جَمِيعًا ٧٤ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ

ای آن کسانی که ایمان آوردید بگریید سلاحانرا پس بیرون روید فوج فوج یا بیرون روید باهم و بدرستی که از شما هر آینه کسی است

فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ٧٥ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ قَضَلٌ

که در آنکه منکند پس اگر برسد شما را مصیبتی گفت بتحقیق انعام کرد خدا بر من هنگامیکه بودم با ایشان حاضر و اگر برسد شما را فضلی

مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ٧٦

از خدا هر آینه میگوید چنانکه گویا سوده میان شما و میان او دوستی ایکاش من بودم با ایشان پس فیروز میشدم فیروزی بزرگ

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ

پس باید کارزار کند در راه خدا آنها که خریدند ز دنگانی دسار را بآخرت و هر که کارزار کند در راه خدا پس کشته شود

يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ٧٧ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ

یا غالب آید پس زود باشد که دهیمش مزدی بزرگ و چیست شما را که کارزار نکنید در راه خدا و در راه ضعیفان از مردان

وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ

وزنان و کودکان که میگویند ای پروردگار ما بیرون بر ما را از این قریه که ستمکار است اهلیش و بگردان برای ما از

لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ٧٨ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

زودت یاری و بگردان برای ما از زودت یاری کننده آنان که ایمان آوردند کارزار میکنند در راه خدا و آنان که کفر شدند

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٩

کارزار میکنند در راه طاغوت پس کارزار کنید با دوستان دیو رجیم بدرستی که مکر شیطان باشد سست

باشد اسباب حذر در هر مکان در تفرق یا که جمیع از هر جهت ز انهم از و قتل زاعدا فوتی پای بختیم نامد از گیتی بستک که مودت بیستان گویا نبود بر شما و این حرفشان هست از حسد بر دمی تا بهره زین زرو مال از بی ترغیب مؤمن بر جهاد اهل ایمان در ره دین باعدو بر سرای آخرت گمان باقی است میدییش زود اجری بس عظیم پیش او در خون خود غلطیدن است که باشد میلان بر کارزار تا که ایشانند اسیر کافران خیمه زد لیکن نبارد یک مطر می بالند از شبانگه تا بروز منتهی بر ما گذار از اختصاص بهر ما باشد پناهی از عدو شد بر اهل مکه ز امر حق امیر

کآن شما را از شرور دشمنان یعنی آن بوعیکه باشد مصلحت گر که آید مر شما را محنتی که نبودم با مسلمانان بجنگ با ضعیفان این چنین گوید زود از غیبت تا مگر چیزی رسد کاش با ایشان بدم من در قتل زان کند حق ذکر ایشان بر عباد باید اعی بر قتل آرد رو میدهند این دار فانی را زدست یا که غالب شد بدشمن بی زیم قصد او رخسار جانان دیدنست مر شما را چیست ای مردان کار از رجال و از نساء خورد و کلان از رحمت مؤمنان را فوق سر کآن اسیران با خدا با در دوسوز یارب از این قریه کن ما را خلاص هم بساز از زرد خود یاری که او آنکه اندر دست اعدا بد اسیر

از برگزید بهر قتل و ضرب مجتمع یا فرقه فرقه در قتل باشد ایشانرا رفتن سوی جنگ هست فصل و معنی از بهر من از غیبت یا که فتح و بهرتی تا کند یاری شما را در جهاد که سرد او با خود از بهر غرا سست میکرد از حقد و عناد از یقاتل فی سبیل اللهشان این حیوة دیوی بر دار دین در ره حق کشته شد پس ز افتخار کشن و کشته شدن پیش یکبست اوچه شد مرده گی و زنده گست که اسیر کافرانند و غمین خود شما آزاد و ایشان زیر بند همچین باشد عطشان عام و خاص کاهل او باشند ظالم بر تقیات می بگردان تا کبید ما را مدد کرد فتح مکه احمد با شتاب

ای گروه مؤمنان آلات حرب جله پس بیرون شتابید از رجال و ز شما همد بعضی که در یک آن منافق گوید این از ذوالن و ز شما را آید از حق معنی یعنی او را با شما سود و داد کرده احمد بجل یعنی بر شما آن جماعت مؤمنان را از جهاد پس کند دل فارغ از اکر ایشان آنکسانکه میفروشدند از یقین و اسکه رو کرد از یقین بر کارزار غالب و مغلوبی او را قصد بست قصد عاشق ز امر جانان بد گست هم در استخلاص آن مستضعفین کی شوید از رحمت حق بهر مند تا نکرد آن گرفتاران خلاص کای خدا زین قریه مادا ده بجات بهر ما یکدوست از نزدیک خود شد دعای آن جماعت مستجاب



## سورة النسا

آنکسانکه بگویند آشکار  
پس برید از دوستان دیوسر  
آنکه دائم در جهاد اکبر است  
اندکی گر یا فشاری در غراش  
فرو زورش در تقابل یکدم است  
مرد این میدان نباشد هر تنی

میکنند اندر ره حق کارزار  
نیست هیچ از کید شیطان سست تر  
واقف اندوسواس نفس ابتر است  
نیست برجا هیچ جز اسم و عراش  
آنکه با آدم شکید رستم است  
کو نکو حیدر دل شیر افکنی

کافران هم میکنند از عقل تنگ  
آچه بشاید باشد جز فریب  
در نظر دارد نمود شیر و بر  
بر گذشته های وهی شیرویل  
واسکه باشد لموعده و سست سد  
گفته ام از رزم اوصد باروباز

در ره طاغوت با اخبار جنگ  
میگریزد در درد از یک هب  
چون کنی رو نیست غیر از نقش قبر  
مانده است از پهلوان باد سبیل  
زود افتد آن کیک را در کمد  
گفت خواهم چون باو دارم ساز

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

آیا مگرستی تا آنکه گفته شد ایشانرا ازدارید دستهای خود را و بپندید زکوة را پس چون نوشه شد برایشان  
الْقِتَالَ إِذَا فَرْيَقُ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَتْ عَلَيْنَا

الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا يُظْلَمُونَ

الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا يُظْلَمُونَ  
فَتِيلًا ٨٠ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ

مقدار خیلی هر جا باشد درمی یابد شمارا مرگ و اگر چه باشید در برجهای سحت استوار و اگر رسد ایشانرا حوی  
يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ

میکوید این از برد خداست و اگر رسد ایشانرا بدی میگوید این از برد تو است بگو همه از برد خداست  
فَمَا لَهُمْ لَوْ لَا يَقُولُوا يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ٨١ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ

پس چیست مگر این گروه را که ردیک نیست که فهمند سحری را آنچه میرسد بدو از حوی پس از خداست و آنچه میرسد بدو از  
سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفِي بِاللَّهِ شَهِيدًا ٨٢ مَن بَطَعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ

بدی پس نباشد از دست و فرستادم ترا برای مردمان رسول و پس نباشد خدا شاهد آنکه اطاعت میکند پیغمبر را پس بحقیق اطاعت کرد  
اللَّهُ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ٨٣

خدا را و کی که روی گرداند پس مرستادیم را بر ایشان نگاهدارنده

مر نکردی هیچ آیا بوطر  
بر نماز و بر زکوة آرید رو  
از قال مشرکان یعنی هراس  
ضعف آسان بود سد راهشان  
تا زمان موت ردیک از چه رو  
گفت او تا باید امر از ذوالجلال  
پس بر ایشان گشت حکم کارزار  
تا زمان موت و این از بیم بود  
شاید ایشان بوده بردی بلب  
کاین متاع دنیوی باشد قلیل  
بر کسی کز شرک پرهیزدهی  
میکند ادراک آن وقت خروج  
گشته گشتن پس بجنبک از تیغ فاش  
بدلی گفت این نه فعل از دست  
وز فراوانی و خبر بشمار

سوی ایشان جو که گفنی از حر  
تا رسد بر حشک بوت باعدو  
بودشان آسان که از حلاق ناس  
نی که بود از امر حق اگر اهشان  
ما زمان گذاشت بر حال خود او  
مصلحت ما مشرکان نبود قتال  
آمد این از بهر ایشان ما گوار  
نی زکره از امر سلطان و بود  
تا که باشد ترک تعظیم و ادب  
که تمتع زان برید از هر قبیل  
بر شما باید سم وارد کمی  
گرچه میباید در محکم بروج  
بهر از مردن بجاوری در فراش  
بل گرانی از قدم احمد است  
هست گویند این نزد کردگار

دست وادارید يك از کارزار  
فرس چون کردید ایشانرا قتال  
بلکه حوی دان نسبت سحر  
ران بگفتند از چه رو پرورگار  
بر مهاجر کارزاعدا گشت تنگ  
چون ر مکه بر مدیه آمدند  
با بی گفتند چون مارا معاف  
بودشان خوف از قتال مشرکان  
لاجرم آیت رسد از ذوالجلال  
آخرت بهر که دار باقی است  
پس میدیشید از موت ایمهان  
وقت بیرون رهن روح از بدن  
شد زبطی چون بشرط مصطفی  
آمد این آیت که گریبکی رسد  
ور رسد تنگی و فطی و بدی

تا که فرمان آید از پروردگار  
زان بترسیدند بعضی از رحال  
نی در ضعف دین که از عرش  
کرده فرس ما بر اعدا کارزار  
از پیغمبر خواستندی اذن حشک  
وز شرور مشرکان ایمن شدند  
حق ندارد ارقال و ارمصاف  
که فرون بودند زایشان بالعیان  
که نکو بر ترساکان از قال  
حرعه حدود تا حیوة ساقی است  
هر کجا باشید بجا بید ار آن  
بیست در وی هیچ تأخیر ز من  
شد گران آسال غله و میوهها  
سوی ایشان از فیوس بیعد  
هست گویند این ز نفس احمدی



گو بر ایشان ای نبی و اومه  
تا بفهمند آنچه باشد مشتمل  
لیک نیکی ها که بر بومیرسد  
وین منافعی بست با آن که بود  
بی تفاوت تافت خورشید و خود  
گر تو گوئی ز آفتابست این دویو  
گفته ایم این را ولی اربوبان  
روی خود را آینه بیند هر کسی  
آب سدی بر چمن روید گیاه  
گر بگوئی رسته از آب آن بجاست  
حق تعالی هر وجودی را دهد  
فیس رحمانی ر عرش معموی  
بر گواهی هم بود کافی حقت  
وانکه کرد اعراض نفرستاده حق

قبض و سبط از نزد حق باشد همه  
بر حقایق زین کتاب معتدل  
باید آرا دانی از رب الاحد  
جله از حق هر چه هست از نیک و بد  
بر گل و سرگین بنمیں حدود  
راست گوئی شد چو کشف هر دوزو  
میکنیم از بهر تأکید و نشان  
تا شود بر حسن و قبح آگه بسی  
تلخ و شیرین حواء و باخواه ای بنه  
ور که گوئی بوده ارحود هم رواست  
از ره هستی نمود از خوب و بد  
هر دو را وارد شود بر مستوی  
در رسالت بر رواج و روقت  
سوی ایشان نگهان در سق  
از تو تبلیغ است در احکام موس

پس چه حالت ای جماعترا که هیچ  
تا بفهمند از بیان برتری  
ور که مکره می رسد انفس تست  
زانکه اشارا زحق امدادهاست  
ناشی از سرگین نشد حز بوی زشت  
ور که زایش است هم گوئی بجاست  
زانکه تکرار است بر وجه دگر  
بست در آینه نقش خوب و بد  
آچه باشد اصل از نیک و بدش  
آب او را میساید تربیت  
از وجودش شمس گیرد قبض نور  
ما نمودیت بخلق خود رسول  
هر که فرمان از پیسر برد او  
بست یعنی حفظ فکر خامشان  
بست واجب بر تو حمل بار کس

نیست قریب سوی فهم اندر بسیج  
قبض و سبط از حق بود نزدیکی  
که قدم نگذاشتی بر جا درست  
بی مدد هر هستی معدوم و لاست  
وز گل آن طبع خوش و بوی بهشت  
زانکه شمس از بوی خوب و بد جداست  
گاه لازم بهر تجدید نظر  
خوب و بد روی شود ز آینه برد  
آفتاب و آب هم رویا بدش  
بر بروز طبع و شکل و خاصیت  
وان خفاش کوری و فقد و فتور  
تا کسی تبلیغ احکام و اصول  
برده فرمان از خدا بیکف کو  
فرس بر تو تا غائی رامشان

و يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا

و میگوید فرمان بردار است پس چون بیرون رود اندر رفتو تدبیر میکند در شب طایفه از ایشان غیر آنچه مگوئی و خدا میبوسد آنچه

يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ٨٤ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ

تدبیر میکند در شب پس روی نگردان از ایشان و توکل کن بر خدا و سست است خدا وکیل آیایس تأمل نمکند در قرآن و اگر بود

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ٨٥ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا

از برد غیر خدا هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری و چون میآید ایشان را امری از ایمنی یا بیم افشا میکند آرا و اگر

بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْنَنُ طُورُهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ

بر گرداند آرا سوی رسول و سوی صاحبان امر از ایشان هر آینه ندانندش آنکه اسباط می کند آرا از ایشان و اگر بود فصل

اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبْغَتْ الشَّيْطَانُ إِلَّا قَلِيلًا ٨٦

خدا بر شما و رحمتش هر آینه پیروی میکردید شیطان را مگر اندکی

ما تو گوید از تو ما را طاعت است  
فرقه را ایشان بهم گوید باد  
هشتان بیتوه از شرک و نفاق  
ر امر او یعی کرام الکائین  
حکم بر قتل است ایشانرا ولیک  
اوست کافی بر امور بندگان  
گر که بود از برد غیر حق در آن  
زانکه ناجار است گفتار شر  
بر رسول آن به که بگدارد ناز  
میفرستاد آرسول منتجب  
آمد آیت که گذارید این خبر  
هر چه تا باشد صلاح افشا کند  
همچنین برسد علم عقل و شرع

هم در استمرار طاعت منت است  
غیر از آنچه با تو گوید از محاز  
جست کفار دورویان حشر شاق  
میبوسد آنچه هست از ظلم و کین  
بهر استقرار دین ستر است یک  
همچنین بر دفع شر این و آن  
یا هندی اختلاف از هر شان  
از تناقض نزد ارباب نظر  
هم اولوالامر ش که هستند اهل راز  
چون بجائی لشکری در خفه شب  
باز برای رسول از خبر و شر  
ور صلاح اخفا بود اخفا کنند  
از اولوالامر و رسول از اصل و فرع

حوسکه بیرون میروند از پیش تو  
یا غیر از آنچه تا ایشان سخن  
حق بوسد آنچه را از کارها  
پس نگردان روی از ایشان ناعاب  
کن توکل ما خدا کو هست سس  
بست هیچ آیا تدبیر خلق را  
از رسوم و لفظ و معنی و نظام  
چون برایشان آید امری زایمی  
تا که دانند آنچه زاستنباط خود  
بر اراجف از شکست و فتحشان  
هم اولوالامر اعنی آن سالارها  
حاصل آنکه کشف اسرار رسول  
مر اولوالامرند آن اتنی عشر

شب که با هم مینشید از عتو  
گفته گوید با هم از قن  
مکنند اندر شب آن غدارها  
بر تو زین قومست واجب اجتناب  
بر امور بندگان در هر نفس  
اندر این قرآن بر ضو و بها  
هم ز قانون فصاحت در کلام  
یا رخوف افشا کنند از رهزی  
صدق آن گوید ناز از نیک و بد  
نشر دادند آن خبر را بد دلان  
که نکو دانند وضع کارها  
کس نکرد الا منافق یا فضول  
بعد احمد تا بهمدی بر بشر

## سورة النسا

کز شهود و غیب اشیا واقفند || بر حقایق بر معانی عارفند || و ربود از فضل حق و زرحمتش || بر شما از مصطفی و عترتش  
پس شما بودید گمراه از سبیل || پیرو شیطان و سرکش حرز قلیل

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ

پس کارزار کنند در راه خدا تکلف کرده نمیشود مگر مست و ترغیب کن مؤمنان را شاید خدا که باز دارد آسب آزار

كُفِّرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا<sup>۸۷</sup> مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ

که کافر شد و خدا سخت تر است در آسب و سخت تر است در عقوبت کردن هر که در خواست کرد در خواستی خوب میباشد مرا و راهبره از آن و هر که

يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كَفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيمًا<sup>۸۸</sup> وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ

در خواست میکند در خواستی بد میباشد مرا و راهبره از آن و باشد خدا بر همه چیزی نگهبان و چون تعجب داده شوید تعجبتی

فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيمًا<sup>۸۹</sup>

پس تعجب ندهید بجوس از آن یا رو کنید هم را درست که خدا باشد بر همه چیزی محاسب

<p>چون حکم در صغری شد برون آمد این آیت پس ارباب العباد مر مکلف بر جهاد حصم و رزم دان از جه خوانده فردت بر بردن نفس غیر گرچه قاهری رو و تنها ای بیمار راعمد غالبست او همچو گردونی نکرد خون بندارم که تند و دیرکی لک و تکلیف کاینده ارمال و اهلند از ترس شدت ها همه رو رحرک بدر و هم پنهان بحوف میفرودش هر زمان بر خوف و درد یا رسد نفی شخصی در اثر خواهی ارد ریح و نار یکی بری و آنکه بحد فو باشد ما مقبت بل رحوایکه بود خاص حبیب زانکه میدید اندر آن رفع عباد حواید تا یابد خیر از ذوالجلال دان بحیت نه که گوید از ثواب بر بختهاست هر کس را متب</p>	<p>از مدینه آن رسول ذومون مشدد اصحاب کاره از جهاد بیست غیر از نفس و ناعرم حرم گر که ناشی بکه فهم آتاه فرد بر خلاف نفس خود بو قادری پس نماید از حلف از جهاد زانکه چون حق یار کس شد در بر برد بر بو سدم لک گویم دان یکی هم تا رغبت یاران بر قتال افکند در قلب ایشان و اومه همچنانکه شد ابوسعیان بحوف سطوت شیر خدا اندر سرد از کسی یعنی شود دفع ضرر خواهی از یکی بکس سکی بری حق بود بر حمله اشیا مقبت و آنرا که عامه را باشد نصب زان مصمم بود و سعی بر جهاد دان بیمار مؤمنان را بر قتال پس تعجب گفت باید در حوای زانکه حق باشد بر چیزی حسب خویش گوید بر تعجب گو حوای</p>	<p>فرض باشد تا غائی کارزار داد مر دمرا رجیش خصم بیم خود تو سهارو سوی کارزار شد مکلف و نفس دیگران خود حوهر نفسی مکلف بر غراست و رکندهم دیگری زان حوهر است ما بو میباشد طغروین اطهر است زان بر او این رم بود مخفی بر قتال مشرکی و بر جهاد حق تعالی کارزار کارفران هم تعدیب و عقوبت بهر حد ساخت پنهان کرد هارب یکسرش هست زان خواهش صیبی بهرا و مرد خود بهره زان مقصود و وس آنکه سکی خواست و برودی برد قوت زان میجورد از حوای اله هم بدفع ضرر ایشان مستعد بهر او خواهی فقی خیری زاناد بر بحیت های خوب و خوش بسی در حوایش گو سلامی با دعا دارد اعی از بختها حساب</p>
---	---	---

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا<sup>۹۰</sup> قَمَا

خدا نیست معبودی بحق مگر او را این جمع خواهد کرد البته شمار اسوی روز قیامت بیست شکی در آن و کست را سکوی بر از خدا در سخن پس چیست

لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ

مر شمار اندر منافقان دو گروهی و جدا برگردانید ایشان را بآنچه کسب کردند آیام جواهد که هدایت کنید آرا که اضلال میکند خدا و آرا که

يُضِلُّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا<sup>۹۱</sup> وَذُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا

اضلال میکند خدا پس برگزینایی از برای او راه هدایتی دوست داشتند که کافر شوید همچنانکه کافر شدند پس موده باشید یکسان پس مگیرید

مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَجُذِّعُوا وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا

از ایشان دوستان تا آنکه هجرت نکنند در راه خدا پس اگر روگردانند پس بکیریدشان و بکشیدشان هر جا بیابیدشان و بکیرید

تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ١٢ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاوِزُكُمْ

از ایشان دوستی و نه یابوری مگر آنکه میبوندند بقومی که باشد میانه شما و میان ایشان بیعی یا آمده باشند شما را

حَصَرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ

تنگ شده سینه‌هایشان که کارزار نکنند با شما یا کارزار کنند با قوم شما و اگر خواسته بود خدا هر آینه تسلط میداد ایشان را بر شما پس هر آینه کارزار کرده بودند با شما

اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمُ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ١٣ سَتَجِدُونَ آخِرِينَ

پس اگر کنار کرده بودند از شما پس کارزار نکردند با شما و انداخته بودند با شما صلح را پس بیکردا بد خدا برای شما بر ایشان راهی نزدی خواهید یافت دیگران را

يُرِيدُونَ أَنْ يُبَغِّضُوا قَوْمَهُمْ كَمَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ

که میخواهند که این شوند از شما و این شود اجتماعشان هرگاه خوانده شوند بسوی فتنه برگردانیده شوند در آن پس اگر کنار بکیرند از شما

وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَجُذِّعُوا وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَمَلُنَا

وینندارند با شما صلح را و ندادارند دستهایشان را پس بکیریدشان و بکشیدشان هر جا بیابیدشان و آنها را گردانیدیم

لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ١٤

ار برای شما بر ایشان تسلطی آشکار

آن حدائی کوست معبود بجا شک در آرو و در آن اجماع است ورنه زشت است ای که گوئی پادشاه سگ باشد حای لفظ اندر سخن کس بدانا گوید این بود نکو قتل ایشان بر شما گردیده شاق راجه گردد از عملها اکتساب آنکه هشتش حق بگمراهی فرو همچو ایشان کز غلط کافر شد از بلد هجرت گریسد آنکسان پس مر ایشان بکیرید و بکشید دوست هم را ایشان به برگیرید و یار هست بیمن بین ایشان با شما یا که آید آنجماعت سبه تنگ یا بیاس عهدتان با قوم خود در مدینه آمدند ایشان بجهد و رخدا میخواست ایشانرا تمام پس بکیردند از جنگ و جدال با شما بایند اندر کارزار بر سلامت رو کنند اعنی صلاح زود میباشد که آرند از محل رو بکفر از بعد اسلام آورند چونکه برگردند از دین آنکسان

یست معنوی بجز او بر سزا راست گوتر از خدا در وعده کیست بیست مفلس یا که دارد مال و جاه خاصه بهر فهم عام از مرد و زن آیه یعنی در او بیند رو کفرش را هم ندارید اتفاق وان بود اهل ایمان احتساب پس بیانی هیچ راهی بهر او تا مساوی هر دو ناشید از بسد با شما همدل شود و هم لسان هر کجا بایند ایشانرا بدید و بر قبول عو شان دارید عار وان قبله بد حزاعه در ولا زانکه رو آرید بر عدوان و جنگ در قتل آیند بهر حفظ حد با بی بستد در این باب عهد بر شما کردی مسلط در مقام سخت نبودند و ساعی در قتل بل کنند القا زمام اختیار تا که در اصلاحشان باشد فلاح قوم دیگر بر شما رو از دغل و از مقام عهد و بیمن بگذرند سوی فتنه یا قتل مؤمنان

پس تأیید حشر در يوم الشور کو بود صادق بوعده یا کلام میبود معبود و ناشد راست گو بیست حاجت ذکر و وصف و نامها که دو فرقه گشته اید از اشتباه حق بحکم کفر و قتل از هر نشان کش عدلان هشت و گمراهی اله که شما کافر شوید و بد شان تا نمایند از بلد رو بر شما بر حذر از شرک و از مشرک شوند همچو کفار دگر بی بیش و کم بر گروهی از اهل میثاق و عهد شد پناه او رسول با شکوه بلکه دارند اخصومت انتقباص که بیمن نبی یکدل شدند نه شوند اعدای او را مر معین میبودی جل مشکلهایشان مردان حلف و میثاق و ولا انقیاد آرند آنان از بیم جان سوی قتل و نهیشان بی اشتباه باز چون گردند اهریمن شود دوستی گردد بدل بر دشمنی پس بکیرند از کناره از قتل

## سورة النسا

بر شما وانگه کند القای آن پس بگیری و بقل آریدشان	که صلح آیند یا جویند امان هر کجا یاید بی تردیدشان تا نباشد عنر ایشانرا دگر	وز دغل دارد دست خویش ناز بر شما در قتل ایشان هر کجا ز آنچه کردد از خلاف مشتهر
---	--	---

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسْلَمَةٌ

و نباشد هر مؤمنی را که بکشد مؤمنی را مگر بخطا و کسیکه کشت مؤمنی را بخطا پس بر او است آزاد کردن کردنی مؤمن و خوبیهای تسلیم کرده شده

إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ

به اهلش مگر آنکه تصدق کنند پس اگر باشد از جماعتی که دشمنی را و او مؤمن بوده است پس بر او است آزاد کردن کردنی مؤمن و اگر

كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

باشد از جماعتی که مان شما و میان ایشان بیماست پس بر او است خوبیهای فرا سپرده اهلش و آزاد کردن کردنی مؤمن پس کسیکه نیابد

فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا<sup>۹۰</sup> وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا

پس بر او است روزه دو ماه بی هم توبه دادی از خدا و باشد خدا دامای درست کردار و کسیکه بکشد مؤمنی را از روی عمد

فَجَزَاءُ هُوَ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا<sup>۹۱</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

پس جزایش دورخ است حاودانی در آن و خشم کرد خدا بر او و لعنت کرد او را و مهیا کرد برای او عذابی بزرگ ای آن کسانی که

آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ

ایمان آورده اید چون سرعید در راه خدا پس نقیض کنید و مگوئید از رای کسی که القا کند شما سلام بستی مؤمن مجواسته باشید

عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ-

مایه رخورداری دنیای دیار را پس رد حد است غنیمتهای بسیار همچنانکه بودند پیش از این پس مت گداشت حد بر شما پس نقیض کنید بدرستی که

اللَّهُ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا<sup>۹۲</sup>

خدا باشد آنچه میکند آگاه

قتل مؤمن بست بر مؤمن روا هم دیت واحد بود روی تمام و ر که مقتولست از قومی لعین ساقط است از وی دیت اندر یقین حکم او ماند حکم مسلم است پس نیابد سده گر بیچاره وضع کرد این حکم به رویه حق آگه است از قاتل و مقبول حق هست دوزخ جاودان پاداش او ای گروه مؤمنان از افتاد شد اسامه سوی قومی در سفر زد اسامه تیغ و کرد او را هلاک می نگوئید ار که او گوید سلام مال دنیا در غنیمت فانیست هم ز قتل مردمان از بهر مال	مؤمنی را از خطا و ر کشت کس جز که بکشد آن دیت را بی ستم لک مؤمن باشد آن مقبول پس و ر بود ز آقوم که ماییتان هست یعنی مرض کفاره و دیت پس بر او صوم است واجب در دو ماه توبه خود آموزد او بر عاصیان مؤمنی را و ر کشد بر عمد کس بهر او آماده باشد در ججم پس عائد احتیاط اندر مصاب و ان مسلمان نام او مرداس بود آمد این آیت که در وقت جهاد بر امید آن غنایم و ان غنم نزد حق باشد غنمتها فزون هم شما بودید یکسر پیش ازین	از تعدد حرکه باشد بر خطا یا رساند سوی اهلش بیکلام که شما را دشمنی از راه دین ارث بود بین کافر و اهل دین هم مسلم حفظ ذمی لازم است تا بکشد آزاد بر کفاره نارداید نقش عصیان از ورق هم خود او حاکم نامر ما خلق خشم و لعن حق رسد روی دویو چون سفر کردید از بهر جهاد که از ایشان بد مسلمان یکسر زین خبر شد جان احمد درد ناک نیست مؤمن گفته از خوف این کلام بهر هر کس عارضی و آتیبست بی نیازاید بعد از صعب حال
---	--	---

## الجزو الخامس

کس نمیداند آنچه از دین حاصل است  
بر شما منت نهاده رب دین  
بهر تأکید است این تکرارها  
گشت زین آیت اسامه مضطرب

وانچه گوئید از زبان یا از دلست  
بر رسوخ دین و اکمال یقین  
و انتظام و اهتمام کارها  
منعوت جسد از رسول منتجب  
بنده آزاد کن شاید خدا

یعنی اسلام شما بدست تر  
پس بکنید از حال مردم جستجو  
حق بکردار شما باشد خیر  
گفت یک از لفظ توحیدم خجل  
بر توبیختن زانچه بگذشت از خطا

کاین زمانست آشکارو مشهر  
دوست را تا و اشناسید از عدو  
وانکه بی تقصیر گشتید آن فقیر  
کو بکنند سد راه آمرزش بدل

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

برابر بستند شستگان از کروندگان غیر صاحبان رنج و جهاد کنندگان در راه خدا با بالهای خود و جانهای خود

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ

زیادتی داد خدا جهاد کنندکارا بمالشان و خودشان بر نشندگان مرتبه و همرا و عده داد خدا به کسی و زیادت

اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۝۹۸ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

خدا جهاد کنندکارا بر شیدگان مزد بزرگ و مرتبای ادا و آمرزشی و رحمتی و هست خدا آمرزنده

رَحِيمًا ۝۹۹ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ

مهربان بدرستی که آنکه مبراد ایشان را ملائکه ستکاران بر خود هاشان گمید در چه بودید گفتند بودیم ضعیفان در زمین

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا قَالُوا لَكَ مَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝۱۰۰

گفتند آیا سود زمین خدا فراخ پس هجرت مکرید در آن پس آنکروم حایکامشان دوزخ است و بد است بازگشت مکر

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا قَالُوا لَكَ عَسَى اللَّهُ

عاجران از مردان و زنان و فرزندان که نتواند چاره و یابد راهی پس آنها شاید خدا

أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا ۝۱۰۱ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا

که در گذراد از ایشان و باشد خدا در گذریده آمرزیده و آنکه هجرت گزید در راه خدا مباد در زمین موضعهای

كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ

سبار و فراخی و آنکه بیرون رود از خانه اش -افر بسوی خدا و رسولش پس دریابد او را مرگ پس بتحقیق لازم شد اجرش

عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝۱۰۲

بر خدا و باشد خدا آمرزنده مهربان

بست یکسان قاعدین و جاهدین  
مر مجاهد را بمال و نشان  
چله را حق وعده داد از داوری  
ربه ها و پایهای بس بلند  
آنکسایکه ملایک ساگزیر  
کرده طلم از ترک آن هجرت بعود  
بر گرفتند آن مؤکلهای موت  
نامتارا با که بنویسیم هان  
باز گفتند ارض حق آیا سود  
پس بود این قوم را یعنر جا

جز که صاحب رجها از اهل دین  
حق فرو داد بر بنشستگان  
در دو عالم نیکویی و برتری  
رحمت و آمرزش بی چون و چند  
جانشان بگرفت در بدر کبیر  
باز گشتند از طریق معتد  
جاشان در جهل بس گشتند فوت  
ما بلوح از مشرکان و مؤمنان  
بر شما واسع در اخراج و ورود  
در جهنم جای بد بهر جزا

که بمال و نفسهای حویشتن  
پایه کآن نام یکست و ظفر  
پس مجاهد را بقاعد فضلهاست  
بر گناهانشان خدا باشد غفور  
آن جماعت تارکین هجرتند  
بهر یاری عدو از ضیق صدر  
گفت از توبیخ ایشانرا سروش  
پس نگفتند آنکه در ارض شریف  
تاکنید از مکه هجرت اندران  
جز زن و مردیکه بس مستضعفند

هستشان تعظیم امر ذوالمنن  
مفرت ها کآید او را سربس  
اجر او اعظم ز هر چیز از خداست  
هم ز شفقتشان فراید بر اجور  
یار کفار از فساد نبینند  
آمدند از مکه با ایشان سدر  
در چه بودید از فتور عقل و هوش  
ما مکر بودیم نادار و ضعیف  
همچو مردان حبش یا دیگران  
ز افتقار اندر زمینی واقفند

## سورة النساء

همچنین صیان بی تدبیر و فن نیست ایشانرا توانائی بحکارت پس بیخشد شاید ایشانرا خدا لیک بر هجرت نبذشان دست هم جندع ابن ضمره بد بیمار لک ترسم از آنکه رسد ناگاه اجل پس بردندش برون اولاد او گفت یارب این بود دست رسول پس گذشت از دار دنیا روسفید پس بزعم قوم خود یابد یقین یا شود مستخلص از صنایع ضلال هم بحاطر خواهی بینمزش

وان ممالکند گر دانی سخن تا کنند از خانه و مسکن فرار کو عفو است و غفور از هر خطا چون بترك هجرت آمد حکم زم بود اورا مال و هم اولاد يك در توقف دین من یابد خلل زانکه میبودند پس مقاد او کن تو از من بیعت اورا قبول هم موحد هم مهاجر هم سعید موضع بسیار و بگو در زمین بر هدایت های حق یابد مجال بیک موت آنگاه تادد بر سرش

این سه ناچارند از صبر و سکون راه نشانند تا غایب شود هست مروی کاهل مکه برسول گشت اندر مکه شایع این خبر گفت از مستضعفان من بیستم با همین بستر مرا بیرون برید گرد موت اندر رهش بر رخ شست بر هر آنچه کرده بیعت تا تو او آمد این آیت رباب اعلا وسعتی در رزق او گردد پدید و اینکه بیرون از سرای خویشتن کرده واجب احرا او را خود خدا

هیچ نتوانند رفتن بر برون پس زبطعا خفیه بر شرب روند استکبری را بود ایمان بی نکول شد ملول آنکوبش رنج از سفر که تنایم ترك هجرت بی ستم جاب شرب زمین اکنون برید پس بدست دیگرش بنهاد دست میکنم بیعت بوی بگفتگو گانکه هجرت کرد در راه خدا وارهد از تنگی و رنج شدید شد بهجرت بر ازای ذوالمن که غفور است و رحیم اندر حرا

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ

و چون سفر کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی که کوتاه کرداد از نماز اگر بترسید که مفتون سازد

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا<sup>۱۰۲</sup> وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ

شمار آنها که کافر شدند بد رستیکه کافران باشد مر شمارا دشمنی آشکار و چون باشی در ایشان پس اقامت کردی برای ایشان نماز را

فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ

پس باید یا سقتند باره از ایشان تا تو و باید که برگزید سلاحهای خود را پس چون سجده کردند پس باید که باشد از پشت سر شما و باید باره

أُخْرَى لَمْ يَصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

دیگر که نماز نکرده باشند پس نماز گذارید تا تو و باید که بگرید یا شمارا و سلاح شمارا دوست داشتند آنانکه کافر شدند که کاش غفلت میکردند از

أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ

سلاحها تان و کالاهاتان پس حمله میکردند بر شما يك حمله و بست گناهی بر شما اگر باشد شمارا رجی از

مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا

باران یا باشید بیماران که بنهد سلاحها مارا و بگیرید یا شمارا بد رستیکه خدا مهیا کرده از برای کافران عذابی

مُهِينًا<sup>۱۰۴</sup> فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا

خوار کننده پس چون گذاردید نماز را پس یاد کنید خدا را ایستاده و نشسته و افتاده بر پهلوها یا چون آرامید پس بر پا بدارید

الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا<sup>۱۰۵</sup> وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا

نماز را بد رستیکه نماز هست بر گروهندگان واجبی وقت پدید کرده شده و سستی میکند در طلب آتیجات اگر هستیکه

تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا<sup>۱۰۶</sup>

آزار میکشد پس بد رستیکه ایشان آزار میکشند همچنانکه آزار میکشید و امیدوار بود از خدا آنچه امید دارند و باشد خدادانای درست کردار

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِثِينَ خَصِيمًا

بد رستیکه ما فرستادیم تو کتاب را بر راستی تا حکم کنی میان مردمان تا آنچه نمودی تو خدا و میباش مرغیات کاران را دشمنی کننده

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ١٠٧ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ

و آمرزش خواهد خواهم از خدا بدستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان و مجادله مکن از آنها که خیانت میکنند بخودهاشان بدستیکه خدا

لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ١٠٨ يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ

دوست ندارد کسی را که باشد خیانت کننده گناهکار پنهان میدارد از مردمان و پنهان نمیدارند از خدا و او با ایشانست وقتی که

يُسَيِّرُونَ دَا لَا يَرْضِي مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ١٠٩ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ

در شب بدر میکند آنچه را می پسندد از گفتار و باشد خدا آنچه میکند فرار سنده اینک شما این گروهید که مجادله کردید از ایشان

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ١١٠ وَمَنْ يَعْمَلْ

در زندگانی دنیا پس کیست که مجادله کند خدا را از ایشان روز سترجیز یا کیست که باشد برایشان کارگذار و کسیکه کند

سُوءًا أَوْ يَطْلُبْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ١١١ وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُ

بدرا یا ستم کند بر خود پس آمرزش طلبد از خدا میابد خدا را آمرزنده مهربان و کسیکه کسب کند گناه را پس کسب نمیکند آنرا

عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١١٢

مکرر خودش و باشد خدا دانای درست کردار

### در سؤال قصر صلوٰة از خلیفه ثانی رضی الله تعالی عنه و جواب او

<p>چون سفر کردید بر روی زمین گر که ترسید از فساد مشرکان کز چه در اسلام گشت این حکم عام گفت این صدقه است از حق بر عباد پس چو خواهی کرد اقامت در نماز و آن گروه دیگرست دارند پاس مر مصلی باید از خود بدرست هم بوقت پاس ما تیغ و سلاح واز متاع و از رخوت خود چنین ور برنج آید از حمل سلاح گر که سارید آن سلاح از خود حنا بر حذر باشید یمنی روز و شب</p>	<p>ر شما بود گناهی پس یقین نا شما چون دشمنند ایشان عیان ز آنکه سود خوبی اندر هر مقام شکر باید کرد دین فصل ریاد لشکر خود را دو قسم از حرم سار تا گداری رکعتی را بی هراس دور سازد در نماز آلات حاکم در کیم باشید و این باشد صلاح بر شما پس حمله آید از کیم می باشد بر شما حرم و خناج بر شما حق کرده آسان کارها تا که حق بر حطمان سازد سبب ناعت تنزیل این آیت شد این</p>	<p>کر نماز خویش را سارید قصر از خلیفه نای اخبار و ثقات گفت من هم داشتم زین ره عجب چون بو باشی در مان مؤمنان نا بو نماند ایستند از دو گروه رکعت دیگر در آید از یاد و آن سلاحی که بحرب آید نگار دوست میدارد صغار عید تا برسد از حمله اموال الثمان چونکه سبکین گردد آنها از مطر اسلحه گیرید ما خود تا عدو حق مهیا کرده بهر کافران که بجنکی رفت خیر المرسلین</p>	<p>چار را بر رکعتین اعلى بحصر باز پرسیدند از قصر صلوٰة باد حسم از رسول منجوب در سفر در وقت خوف اردشمان یک کره در رکعتی راسخ چو کوه آنکه او مباداشت پاس اندر نماز باز مر بیدد وقت کارزار کز سلاح خود شما غافل شوید در کف آرد از بحری مالان یا کسی بیمار باشد هم دگر بر شما نارد هجوم از پشت و رو مر عداپی کو دهد خواری بجان</p>
--	---	--	--

### در بیان فتوت و مروت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

<p>خواست پیش او که سد شد رهگذر میروم تا بکشم او را در مکان گفت آن بیننده کو سامع است کز منت مانع شود گفتا که سست هم نکردم یار خصمت در رفتن با مخالف بود آن بحر سوال</p>	<p>از بی کاری ز لشکر گاه دور گشت در پای درختی ساکن او تا خبر میشد رسول آمد برش ما گهان لغزید و شد نقش زمین گفت بر کو یک شهادت گفت لا تیغ خود بگرفت و رفت او تیزی طهر شد وقت نماز آمد پیش</p>	<p>خواست کردد باز سبلی از مطر گفت یاران احمد است این نشان گفت کبود کز منت یک مانع است حمله بروی کرد و گفتا گو که کیست تا که نکشم تیغ دیگر بر تو من وجه دیگر آنکه روزی در قتال</p>	<p>دید او را خیره مردی از عدو تیغ بکشید او را بر سرش تیغ او برداشت خیر المرسلین این نگویم یک بندم عهدها گفت با قوم از جوانمردی وی کافران دیدند آن آداب و کیش</p>
---	--	---	--



منتظر گشتند تا وقت سجود  
چون نماز خوف را در رزمها  
هم بپهلوا که برگردید باز  
کآن بود بر مؤمنین فرض تمام  
خواست یغیر یس از جنک احد  
آمد این آیت که هستبد ارشما  
مر شمارا لیک هست از حق امید  
در دو عالم از حقیق امیدوار  
حق بود داسا بر اعمال شما  
شرح این در سوره عمران گذشت  
تا نمائی حکم بین مردمان  
می مکن مستور هیچ از خائنین  
واسکھی بر بیکاه آری عتاب  
کوست آمرزدگار و مهربان  
برده مال مسلمی را در مهم  
دزدنی شد مسلمین دادند نود  
نا مگر ران فعل ناهنجار پست  
یعنی از عدلی که آن شایع بود  
نه حصومت کن بکس از مردمان  
بر یهودی کشته بر ما حق گواه  
نخنی دارد از شرم و هراس  
شرمشان باشد ز خلق ما خام  
از خدای رار دان اخفا کند  
که خورد گرضعه سوگند دروغ  
هست بر اعمال ایشان حق محیط  
بمی اهل جاهلیت کاین چینی  
ان همه بهر حیوة دیویست  
یا نگهبان صیبت ایشارا بچشر  
گوید آنکس کو بگیری یا بچود

آید و آرند بر وی حمله نود  
باز بگذارید با آن حزمها  
در نیازاید با دانای راز  
اندر اوقات معین لا کلام  
تازد از دنبال با یاران خود  
حسته و محروح ایشان در غزا  
که نباشد کافر را آن پدید  
این رجابودمر ایشان را بکار  
امر و بهش راست بر حال شما  
گر که خواهی سوی آن کن بازگشت  
بر هر آنچه حق عودت ره بران  
آن خاستها که باشد ننگ دین  
این باشد در عدالت مستطاب  
بر تمام خلق خویش از اس و جان  
دیگری را پس نموده مهم  
سست آرا بردی از یهود  
می نیاید بر مسلمانان شکست  
کثرت شرم و حیا مانع شود  
زد حکم از حجاب آن حائنان  
که گه کاراست و بود اویگناه  
آن خیانتای بین را داس  
ی ازان گوشت با ایشان مدام  
آن تدابیری که در شما کنند  
زاو کند ناور رسول ما فروغ  
غرقه اند اشا دران علم بسیط  
در حدال آید بهر حائنین  
یس کسی کو خصم حق گردید کبست  
ما شود یار از عذاب رور شر  
میرساند طلبی از کردار بد  
مهربان ترکبست بر خلق از خدا

آمد این آیت که در اوقات رزم  
یاد حق باید کنید اندر حدود  
مطلن گشتبد چون از خوف باز  
صفت و سستی مینورزید ایمان  
تاسمان بودند بعضی زخدار  
همچنین هستند ایشان دردمند  
یعنی از بعد شکست آمد فتح  
یس شما را میل بر حرب و قتال  
حکم او یعنی بوفق حکمت است  
ما فرستادیم قرآنرا بحق  
یس مناش از غیرت دین ایرسول  
بهر رفع ننگ از اسلامیان  
خواه آمرزش زحق از هر قصور  
بهر خائن حواه یعنی معمرت  
آمد این آیت بر بهر تهمتی  
آمد آن دعوی سلطان عقول  
ای محمد صکن توحکم از روی عدل  
چون نوداری شرح صدرو چشم باز  
که بنفس خود سوگند دروغ  
حق ندارد دوست خائن را بر سر  
وز خدا پنهان ندارد آسگناه  
اوست مع ما هر کسی در جهروسر  
بست حق راضی بران گفتارها  
کوست مسلم و ان یهودی کافر است  
یس شوید آگاه ای قوم بی طغر  
از بی رفع حیا بهایشان  
تا کدد دفع خات از سیر  
بعد از این تو منبشان پروردگار  
یس نماد از حق آمرزش طلب  
توبه را فرموده اسباب رحا

با حذر باشید و حذر از روی حزم  
بی تغافل در قیام و در قعود  
با شرایط کرد مباد نماز  
از جهاد و جستجوی کافران  
کاره از بی رفتن و از کارزار  
که شما هستبد پردرد و گزند  
وز خدا در یوم دین تأید فتح  
بش از ایشان بود باید یسوال  
موجب آسایش و امنیت است  
بر تو ای یغیر صاحب سق  
یار حائن بهر کتمان فضول  
عب حائن را همی خواهی نهان  
زاو طلب توفق در کل امور  
که دو عصیان کرده او بمعذرت  
بر یهودی در مقام سرقی  
آن یهودی شد معاب از رسول  
ی که گردی محرف از خوی عدل  
از چه پنهان میکنی در پرده راز  
حائند آن شاهدان بی فروغ  
گر که باشد بر گناه خود مصر  
گرچه هست اولی که پوشد ازاله  
تا ندانی زاوست چیزی مستر  
کتر دروغ آورد بر کردارها  
قول او زد یمبر ابتر است  
که شائید از گروهی بی خبر  
مشته سازید تا بر هر کسان  
هیچ از ایشان در مقام رستخیز  
منکد بر توها امیدوار  
یابد آمرزیده حق را زان سب

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيثًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ۝۱۳ وَلَوْلَا فَضْلُ

و کسیکه کس کند خطائی یا گناهی را پس تهمت زند بآن بکاهی را پس بحقیق متحمل شده دروغی و گناهی روشن و اگر بود کرم

اللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ

خدا بر تو و رحمت او هر آینه قصد کرده بودند گروهی از ایشان که اضلال کنند ترا و اضلال نمیکند مگر خودهاشان را و ضرر نمیرساند ترا

مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ

هیچ چیزی و فرو فرستاد خدا بر تو کتاب و حکمت و تعلیم داد ترا آنچه را بودی که بدانی و باشد فضل خدا بر تو

عَظِيمًا ۝۱۴ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ

بزرگ بست خبر در بسیاری از راز گفتشان مگر کسیکه امر کند بصدق یا کار خوبی یا اصلاح میان مردمان و

مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝۱۵ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

کسیکه بکند آنرا در طلب رضای خدا پس زود باشد که دهیم او را مزدی بزرگ و کسیکه زحمت دهد رسول را از بعد



مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ١١٦

آنچه ظاهر شد از برای او هدایت و پیروی کند غیر راه گروندگان را باز میداریمش تا آنچه دوست میدارد و میباید از پیش بدو رخ و بدست آید جای بازگشت

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ

بدرستی که خدا نمی آمرزد که شرک آورده شود با او و مناصرت آنچه فروراست از برای هر که می خواهد و هر که شرک آورد بعد ایش بحقیقت گمراه شد

ضَلَّالًا بَعِيدًا ١١٧

گمراه دوری

گر کسی شد بر گناهی ملتزم آزبان بروی رسد چون درخور است ورکسی جرمی کند بی اشتباه همچین حمل گاهی آشکار بر تو فضل و رحمت حق و رسد می بیند اندک از سوء حال و آنچه آید وارد اندر خاطرت بر تو برسد از روی صواب از رموز علم و اسرار امور بست در بسیاری از جوی ملاح یا که باشد امر بر معروف او هر که اینها بر رضای حق کند بعد از آنکه شد بر او روشن طریق ما بگردانیم در دیگر سراسر گویمان با آنچه مطلوب بود نست آمرزیده مشرک را خدا	که کند ران دیگری را متهم ورکند بر کس مدعی نادر است از صغیره یا کبیره وان گناه راید از حرم رحمت از بدشعار که نمود آگاه توران کار رود غیر پس خویش را در صلال بود بهر نظم و حفظ طهارت حق تعالی حکمت و علم و کتاب هم رحمت غیب اندر ظهور حر صدقه یا معروف و صلاح آنکه در شرعست ممدوح و نیکو دود بدهم احر او را از رشد پس شود خارج در راه و از رفیق یار ما چیریکه آن باشد سزاش در جهان مولا و محبوب تو بود غیر ازین بخشد رخلقان هر خطا پیش از این گفتیم کز چه ذوالمن	خود کند بر دیگری تهمت همد حق بود دانا بسارق هم بعد امکند بر بگناهی - بهمنش همچنانکه طعمه بر نذیر یهود کرده بودند آن حماقت قصد ها بر تو انجیری شد وارد صرر آن عامل بهر پاس شرع و د کرد آگهت در اسرار بهان بر تو فصل حق بر رگت و فرو را در گفتی یعنی ارحس ضمیر یا که در اصلاح من مردمان بارسول آکس که آید در خلاف بروی یعنی کند از ضعف دین وان بود کفریکه آرا داشت دوست در جهنم و اصلش ساریم کآن خواهد از بخشد کسی را او حال شرک را نامرد از کس بی سخن	تا که خویش از نیک فعل خود نهد در محادش حکیم از قطع ید بار بهان کرده حمل از طاقش بست بهتان از تعدد با شهود که بگرداندت از راه هدا را که معصومی و محفوظ از خطر لنک حقت بر حقیقت ره نمود که بودی واقف ادوی پیش از ان هست ران یک علم ماکان و یکون در تصدق تا دهد بر کس فقیر هست بسار آن شقوقش در نشان راو رود برشق دیگر از احراف بر رهی حرسم و راه مؤمنین هست این باداش هر که کفر حوست حایگاهی بد بود بر کافران غیر مشرک را که دورستش صلال
---	--	--	---

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَا ۚ وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ١١٨ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَتَّخِذْ مِنْ

عِبَادِي مَعْجُونَةً ۖ أَرْجَاوُ مَكَرَ مَا دَكَانِ وَهوَ حَوَادِثُ مَكَرَ شَيْطَانٍ سَرَّكَشَ رَا لَعَنَتْ كِرْدَاوَرَا خدَاو گفشت شطان هر آینه میگیرم

عِبَادِكَ نَصِيحًا مَفْرُوضًا وَلَا ضِلَّةً وَلَا مُبِينًا وَلَا مَرْتَبًا فَلْيَنْكِحِ الْأُنثَىٰ ۖ وَلَا مَرْتَبًا فَلْيَغْيِرْ

از بندگات بهر مقرر و هر آینه گمراه میکم ایشان را و در آرزو میباید از ایشان و میفرمایند ایشان پس هر آینه بشکافند گوشهای چهار بایان را و میفرمایم ایشان را پس هر آینه تغییر

تَخْلُقِ اللَّهُ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ١١٩ يَعِدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ

میدهد آفریده خدا را و هر که فرگیرد شیطان را ناصر از حق خدا پس تحقیق زیان کرد زبانی آشکارا و عده میدهدشان و در آرزو

وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ١٢٠ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يَحْدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ١٢١ وَالَّذِينَ

مانند ایشان و عده میدهد ایشان را شیطان مکر مریب آنها آرا میباشند دوزخست و نمی یابند از آن گریز گاهی و آنکه

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ

گرویدند و کردند کارهای شایسته بود باشد که در آورده شان در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرا حاودانان در آن همیشه و عده دادن خدا

حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ١٢٢

براستی و کیست راستگوی تر از خدا در گفتار

## سورة النسا

فی پرستند اهل غفلت درپسند  
هست اشارت نزد معنی سوی نفس  
مشرک حق میرستند نفس حوش  
نیست فاعل بلکه باشد منفعل  
لعنت حق بهر او باشد مدام  
بهره مفروض کز بهر نشان  
مینمایم امرشان پس تا برسد  
دارم اعنی بازیشان برآن سنن  
وانکه شیطانرا بگیرد دوست او  
میکند حاصل زیابرا که آن  
وعده شیطان باشد جز غرور  
هم باشد هیچ ایشانرا پناه  
دودشان بدیم در حث مقام

جز زنانی را که غیر فاعلند  
ماده کی حتم است چون درخوی نفس  
طاعت شیطان کسد دردین و کیش  
فاعل اندر ذات باشد مستقل  
همچین لعن عباد از خاص و عام  
گشته بعث النار شرح در بیان  
گوشهای چار یابان از گزند  
که بود غیر از رضای ذوالمن  
دون حق ماند بحسرای فرو  
هست روشن بل زبان اندر زبان  
واندر آن نفی مگر فقد و قصور  
با گرید اندران داجایگاه  
حاودان ماند در دارالسلام  
راست باشد وعده حق بیسوال

ظاهر این باشد که بتها را عیان  
منفعل باشد نه فاعل از اقتضا  
بلکه جز حق هرچه باشد ممکن است  
هم بنپرستند جز دیو مرید  
گفت شیطان چون زدگره گشت رد  
مبکم گمراهشان از راه دین  
مینمایم امرشان پس تا کنند  
ز ارتکاب آن فعال بد می  
یعنی امر او نماید اختیار  
میدهد شیطان برایشان وعدها  
آکرو به که خورد ازوی فریب  
وانکه مؤمن گشت و اعمالش نکوست  
حویهای جاری از شیر و عسل  
کیست از حق راسکوتر در مقام

مفراشیدند بر شکل زنان  
میرستندش بجان اهل هوا  
بهر هر ممکن تأثر بین است  
بت پرستان که بهت دارند امید  
از عبادت من بگیرم بی عدد  
سازم اندر آرزو هاشان رهین  
حلفت حق را مبدل دراپسند  
مسخ کردند از نشان آدمی  
بر خلاف امر و بهی گردگار  
وافکند در آرزوها بر خطا  
بیت ایشانرا جز دوزخ نصیب  
فعل نکش درحراراجع ماوست  
علم و اخلاقت و عرفان و عمل

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

بست بازوهای شما و بازوهای اهل کتاب کسیکه میکند بدی جز داده میشود آن و نمی یابد برایش از غیر خدا

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۱۲۳ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ

دوسی و یاری کننده و کسیکه نکند کارهای خوب از بر یا ماده و او مؤمن باشد پس آنها داخل میشود

الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ۱۲۴ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ

بهشت را و ستم کرده نمیشود مقدار نقیری و کیست بهتر در دین از آنکه خالص گرداید و حش را از برای خدا و ابیو کار است و پیروی کرد دین ابراهیم را

حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ۱۲۵ وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ

حق کرای و گرفت خدا ابراهیم را دوست و مرحدار است آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و باشد خدا همه چیز

شَيْءٍ مُّحِيطًا ۱۲۶ وَيَسْفَتُونَكَ فِي السَّاءِ قُلِ اللَّهُ يُفَنِّيكُمْ فِيْهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي

فرار سنده و نفوی میرسد از بود در آن نگوی خدای فتوی میدهد شمار از آنها و آنچه خوانده میشود در شما در کتاب در

يَتَامَى النَّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ

یتیمان را بیکه بمیدم ایشانرا آنچه نوشته شده از ایشان و رغبت دارید که نکاح کنید آنها را و عاجزان و افروردندان

وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ۱۲۷ وَإِنْ أَمْرًا

و آنکه کار گذاری کنید بر آن یتیمان را بعدالت و آنچه میکند از خوبی پس بدستیکه خدا باشد بآن دانا و اگر زنی

خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَ

گمان برد از شوهرش سرانزدی یا روی گرداید بی پس بست گنایم بر آن دوا که اصلاح کند میان خود صلحی و صلح بهتر است

أُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۱۲۸ وَلَنْ

و حاضر گردانیده شده نفسها را شغل و اگر نیکی کنید و پرهیزید پس بدستیکه خدا باشد با چه میکند آگاه و هرگز

تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْزُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ

تواند که عدالت کند میان زنان و اگر چه بسیار خواسته باشید پس میل نکنید تمام میل پس و اگر دیدار او را چون مجبوس و اگر

## الجزو الخامس

تُصَلِّحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ١٢٩ وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُعْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ

باصلاح آريد و بپر هيزيد پس بدرستي كه خدا باشد آمرزنده مهربان و اگر جدا شوند بي نياز گرداند خدا هر يك را از توانگريش و باشد

اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ١٣٠ وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

خدا فراخ رحمت درست کردار و مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و بحقيقت وصيت كرديم آنان را كه داده شدند كتاب را

مِنْ قَبْلِكُمْ وَآيَاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ

پيش از شما و شما را كه بپر هيزيد از خدا و اگر كافر شويد پس بدرستي كه مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و

كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ١٣١

باشد خدا بي نياز ستوده

کار بر صدق است و اخلاق و عمل  
دون حق يا ناصري گاه مدد

ز آرزو های شما و اهل کتاب  
گل رويد چو كه كشتي كنند ما  
بست يعنى محض قول ايدر مثل  
هم بايد دوستداري بهر خود

### در پاداش اعمال

وان بود مؤمن در افعال حسن

بي ستم كز فعلشان بيبي قيام  
هست نافرمان بايد هيچ كم  
خيره گري كين همان مالت وس  
بر تو طلبي درخزا واستم شود  
اين بود وجه من اسلم و حبه  
حسم و حان در راه او تسليم كرد  
مال و هم فرزند قربان كرد باز  
حاجت خويش را كني ظاهر بجاست  
چشم پوشي گر بسوزندت بار  
داد مال خود بسكينان تمام  
بهر او ساد روان آن بيكس  
وين بود در مصر بس سخت و گران  
دست خالي ليك بهر نك و نام  
بارها ديدند زان پس آرد بود  
گفت دار سال حليل مصر تست  
چون بد اندر راه مهر حق دليل

بي زايان شد عملها بي محل  
كم شود چيزي از ايشان يك تسو  
پس سياري رد او از يم دزد  
هريكي را ميدهد صد باغ و گنج  
زاسكه بر امر خدا گردن بهاد  
شد بري از غير او از ما خلق  
دوست يعنى اندر افعال جليل  
امتحان را تا شود ز آتش حريق  
داد او خود ور كه دارم بتي  
كرد آتش را گلستان مر حليل  
ره بوردی كرد سوي او روان  
ميفرستاده بدون گفتگو  
ميتوان داد او باندك قانع است  
چون خليل آن ديد نفرو دوش ملال  
بخت مان از بهر اتباع و فقير  
گر حليل آيد دليلش لايق است

بر بياد کار در هلم و حساب  
هر كه كاري بد كند بايد جزا

وانكه كرد اعمال سك از مردوزن  
شرط ايمانست يعنى در عمل  
يعنى او پاداش اعمال نكو  
خاصه گر حقت دهد چيزي بزد  
زاسكه بيبي آنچه بودت دسترنج  
كست بيوتر زروى دين و داد  
محسن است آن كس كه در توحيد حق  
زان گرفت او را خدا بر خود خليل  
چونكه بستدش عدو بر معنيق  
گفت بود جز صقم حاجتي  
كشت زار و حق بهر كارش كفيل  
دوستي بودش بصر از حاحگان  
گفت گر ميخواست بهر خويش او  
زاسكه فطلي بزايعا شايع است  
خاك پر كردد از ره در حوال  
كرد ساره ز آرد ها مشتي خير  
گفت نبل كنز خليل سابق است

### در سخاوت امير المؤمنين عليه السلام

شد پديد العشق حق در امتحان

پيش او جز دانه نافرمان نبود  
بي غذا و ززندگاني نا اميد  
كن تو باري مر رضاي كردگار  
خواسته از من امار آن محترم  
ده جب آنكه دادت اين صفات  
و ز تمام ماسوي الله مرد را  
كز بهشت ابرهر زهرام برانار  
گفت خود دانا تر از مائي براست  
گفت حيدر داده بهر فاطمه  
جز ز حيدر فايد از كس در وجود  
بر كه دارد در مراقب اختصاص

در سراغش شد بوردی از يهود  
يك مريضی در ميان راه ديد  
گشته ام بيمار و بي عمخوار و يار  
گفت دارم من مريضی در حرم  
گفت زان نم دگر يابم حيوه  
تا تو بشناسی ولي فرد را  
گشت بر جبريل امر از كردگار  
گفت با صديقه كاينها از كجاست  
شخصی آورد اين طبق بر در هم  
اين عمل گر ييني از چشم شهود  
دام آن وصفی كه ممتاز است و خاص

داين عجبتر از امير مؤمنان

كشت زهرا ناتوان و ذشير حق  
راو گرفت آرا بهمال ييشمار  
جست حالش كز كجائي اى فقير  
گفت بر كو تا چه خواهى از غذا  
كرده ام يكدانه پيدا بهر او  
بم ديگر داد هم مر مستحق  
خواست تكبير از ملايك زان عمل  
چون بسوي خانه آمد شير حق  
خود تو بفرستاده اى مؤمن  
گفت آرى باشد از محبوب من  
من بسى در علم اخلاقم دقيق

جود کردن با شروط افسانه است

با تو گویم شرطهای جود را  
شرط اول آنکه معطی در ضمیر  
شرط دیگر آن عطا داند گمش  
شرط دیگر آنکه صد بار اردهد  
شرط دیگر که نخواهد زان عمل  
شرط دیگر آنکه نشاید زحق  
این چنین خودی به کار هر کس است  
چون عجبش دید از خود خشم را  
گفت عمرو عدود ماوی که دوست  
میخواهم با تو آیم در برد  
ورنه من بر پاس مهر ذوالجلال  
من سم فرزند کس نسل حقم  
حق تعالی داده بیش از حلقم  
تو در از مات دول نخواهیم  
نامهای عاریب پیوده است  
فر احمد سگری دی فر شوی  
گفت این افروں بود در راه دین  
جای احمد خفت و بن تقدیم کرد  
بد خلافت حق او و اولاد او  
گفت از حب خلاق باش دور  
دان بد او را دشمن افروں دوست کم  
عشق را باید رحان نگدشته  
بار حیدر کی شود هر کبودی  
حب او این بست ما هر با کسی  
حب حیدر شرط مقصود در هست  
پیروی کن کش ابراهیم را  
گفت بنمیر مرا با دوست کیست  
من بگویم برک کن شایخ را  
وحدت اندر کثرت آمد مخفی  
هست از حق آنچه در ارس و سم است  
از تو میجویند فتوی مردمان  
گو بایشان داده حق فدوی چنین  
آن زمانکه شما بدهید باز  
لاجرم منع نکاح دیگران  
آن ولی آوردی او را در نکاح  
تا برد مالش مبادا دیگری  
هست اندر قول لا یؤتوهن  
دویم آنکه مسدودی صداق  
حق تعالی بهی ایشان زان سرشت  
که نمیدادندشان میراث هیچ  
در مهم مهر و در میراثشان  
ور زنی ترسد که اندر بسترش  
پس گناهی نیست در اصلاح اگر

آن کند کز غیر حق بیگانه است || آن کند که حان بیشش خاک بود

### در شرایط جود

خویش را کمتر شمارد از فقیر  
گر چه بدهد گنجهای عالیش  
زان نخواهد مسی بروی بدهد  
دشمنی بر مهر دل گردد بدل  
آن کرم را بی نخود بر مسحق  
آن کند کش کم دو کون از یک خس است

مقاتلة امیر المؤمنین علی علیه السلام با عمرو بن عبدود

رو تو گو آید دگر گریست مرد  
با تو خواهم کرد در میدان قتال  
از معشای خلقی مطلقم  
آنچه باید از عطا و نعمتم  
تا بری صد ملک و گنج از شاهم  
نام آن دارد که احمد دوده است  
سر پای او بهی سرور شوی  
از ثواب اولین و آخرین  
سرنش در سجده گه سلیم کرد  
بهشت بریاران گذشت از یاد او  
ز آنکه در حب تو باشم سر غور  
با بهمد سر وحدت مکسم  
روی دل از هر دو عالم گشته  
کو یکی حیدر دلی حیدر تی  
صم لشد ما حب هر خار و حسی  
شرح و متن لا اله الا الله است  
حونی از توحید اگر تعلیم را  
دوست آن کویا ولی حق علی است  
یک بگذار حولی مر عین را  
شرح آرا مومنو خو از صفی  
کو بهر چیزی محیط از ما سواست  
در زبان یعنی ز میراث زبان  
در کتاب خود بتوضیح متین  
آنچه فرص است از خدا شان زامتار  
میکنید از طمع مال آن دنان  
تا خورد مالش صدگون اقتضاح  
بسه پر بد در سرای انتری  
تا بحر دای از چندین سخن  
زوجه را از جاهلی بالاتفاق  
میکند زین آیه کان عیب است و زشت  
این عابد بس قبیح اندر بسیج  
رفع ظلم از رسم و احداثشان  
سرزند باد از کرامت شوهرش  
وا گذارند از حقوق یکدگر

جانی آنکو بر تراز افلاک بود

تا یابی گوهر مقصود را  
نه عوض خواهد نه خدمت نه دعا  
از نظر سازد فراموش آنچه داد  
یا پیاداش عطا موصوف او  
زاو نخواهد با تمکن نصرتی  
گر بویسم بگذرد از اختصار  
بر رخس یکجا گذشت از قتل او  
دوخت از قل منارز چشم را  
ما ابطال بدم چون لحم و پوست  
یار او شو گر که مهرت رهنر است  
میکنم آرا که ما یارم عدوست  
یست چشم بر ثوابی یا عوس  
بهر من هر دولتی آماده است  
حادثات فارس یل یل کم  
فارس آئی در صف جولان ما  
سوی دشت افکند کوه پیکرش  
گو مرا و را چیست حاجت بر ثواب  
گشت اندر عشق حایان یا کباز  
داد و گشت از تست این فی از فقیر  
مسخواهم رستم از اغار و یار  
بی سزای هر گدای ابله است  
با قلندر بیشگان هم ریشه  
فای حق گشت و برحق زنده شد  
نیست راحت بر ولای معتدل  
این بود توحید محض اندر اصول  
هر که حق یار است مولای تو است  
مشرك و بیگانه از حق او است او  
بید آن وحدت عیان از کثرتش  
هر یکی در خای خود مرآت او است  
با کس آرد سرکشی یا یاقیاد  
حق دخیل یا که حق خواهران  
گرچه صاحب مال او یا بنواست  
تا که اموال ضعیفان را خورید  
که یتیم از دختری بد دلنشین  
از نکاحش با برك از بد دلی  
حق بقیع این عمل سازد مان  
منع اندر جاهلیت از ججود  
ناز میبایندد مهر طمع مال  
یا ز فرزندان خورد از اقرا  
با عدالت بهر ایام نسأ  
حق بر آن دانست بگفت و شنید  
یا که معرس از بی منع حقوق  
بگذرد و از نوشتن بیگفتگو

## الجزو الخامس

مرد هم دارد حقوق زن نگاه  
نفسها بر بخل حاضر گشته اند  
مرد هم خست کند ز اودر معاش  
بس بود مشکل که آن خوی سگش  
بس خدا بر کار تان باشد خیر  
و رحر صید اندر آن یعنی مصر  
مصطفی ز اصلاح نسوان عذر داشت  
میل پس یارید اندر اجتماع  
مشکلت اعنی که فعل معتدل  
آن نور امدود و این مقدور نیست  
میل دل پس گفت بریکرو ممکن  
پس گدایید آن زن مرغوب را  
در حدیث آمد که باشد بهر مرد  
و ر ناصلاح آورید از ابتلاه  
پس خدا بر ماضی آمریده است  
همچین تا چار زن کردار او  
گشت چون بیمار میردند بار  
در یکی روز او معاذ بن جبل  
هر یک از زوجین گشتند از خدا  
از فراوانی فصل و خود خویش  
حکمش سارد و سایل بهر خلق  
ما وصت کرده ایم اندر خطاب  
و ر بترك امر حق کافر شوید  
نی که هر کس رسد بروی ریان  
هست از طاعت خلق خود غنی

هم جدش از خود نماند ز ابتلاه  
گوینا بر حقد و بخل آغشته اند  
آنچنان که کرد خست در فراش  
رفع گردد تا بجند یک رکش  
اندر احسان و خصومت ناگزیر  
تا نمائید ... ر ... ر ... ر ...  
ر خدا اصلاحشان را مبدداشت  
میل دل یعنی بترك مستطاع  
در عیان آید بوفق میل دل  
باشد از مقدور بهتر دور نیست  
ترك احسان از زن بد خو ممکن  
چون معلق اندر احسان و حرا  
کرد وزن پس بر یکی زن میل کرد  
آچه کردید از حقوق زن تاه  
مهربان هم در عطا بریده است  
نستش راید شی گفتگو  
سترش هر شب نحائی رامیار  
شد دوزن فوت از و ما اندر محل  
از ره ترك موااساة و ولا  
یا بدل از بهر شان آرد بپش  
و درهی محکم دهد روری و خلق  
بر شما سابق بر از اهل کباب  
سوی فرمان الهی سگروید  
هم نه نفع از شکر و حمد بدگان  
گر برد فرمان او کسی ور که نی

صلح باشد بهتر از جنگ و طلاق  
زن کند بر مرد خست گر که او  
حقد و بخل اندر نهاد مردوزن  
خوبی و پرهیز اگر گیرید پیش  
ور که تواند عدل و استوا  
جز تساوی ینشان منظور نیست  
کاینقدر باشد زمن باقی زست  
ملتان باشد بنصف و اعتدال  
گفت زان به نیتی کز مؤمن است  
بین نسوان بقت بر نصف است  
آنکه باشد در سمع سک ز  
مر معلق کست در موضوع ما  
در قیامت سکرده باشد از غلو  
هم پیرهنید از امتال آن  
مردی از او راست یکن در طلب  
مصطفی را بود به زن در وثاق  
تا از او خوشود باشند آن همه  
قرعه رد دردم و کفن آن بکدام  
از دقیق و صاحب خود در محار  
میرساند در قشاش بر وفق حال  
ناشد از وی هر چه در ارس و سباحت  
هم وصیت مسلمان بر شما  
پس بود زوهر چه در ارس و سباحت  
امر بر نقوی رندل رحمت است  
هم حید اعنی سوده است او بدات

همچین به اتفاق از افتراق  
بازن دیگر شود هم وصل جو  
هست مدغم همچو رگها در بدن  
وزنشوز اعراض به ریاس کیش  
در میان آید ما بین سا  
وین شمارا در عمل مقدورست  
کز تو هر اشکسته گردد درست  
گرچه بس مشکل بود در احتمال  
از عمل کآن ممکن این لایکن است  
در عمل آوردن آنرا سخت است  
میل دن بروی ممکن نزدیک  
آنکه به یوه است و نی مطوع ما  
نیمة تن میل سوی پشت او  
یعنی از ابطال حق آن زمان  
هست یکشب حق او از چار شب  
بود هر شب با یکی با اتفاق  
بر کسی ناید جفا و مطلقه  
تا مقدم دارد از ایشان کدام  
حق نماید هر یکی را بی یار  
کو بود بر بدگان واسع محال  
میرساند بهر هر کس هر چه خواست  
تا پیرهنید از شرک و هوا  
هم غنی در ذات خویش از ماسواست  
نی که بر پیرهن خلقش حاجت است  
حمدش از گوید وری ممکنات

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا ۱۲۲ اِنْ يَشَا يُدْهَبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَ

و مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و کافیست خدا کار گذار اگر خواهد سر دشمارای مردم را و

بَاَتِ بِالْآخِرِیْنَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰی ذٰلِكَ قَدِیْرًا ۱۲۳ مَنْ كَانَ يُرِیْدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَمِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا

یاورد دیگران را و باشد خدا بر آن توانا کسیکه باشد که خواهد ثواب دنیارا پس در خداست ثواب دنیا

وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِیْعًا بَصِیْرًا ۱۲۴ اٰیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا كُونُوا قَوّٰمِیْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ

و آخرت و باشد خدا شوی بیا ای آن کسانکه ایمان آوردید باشید کار گذاران فرمانروا و اعدالت گواهان مر خدا را

وَلَوْ عَلٰی اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدِیْنَ وَالْاَقْرَبِیْنَ اِنْ یَكُنْ غَنِیًّا اَوْ فَقِیْرًا فَاللّٰهُ اَوَّلٰی بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا

و اگرچه باشد بر خود هاتان یا والدین و خویشان اگر باشد توانگر یا محتاج پس خدا سزاور است با ناپس پیروی میکنید

اَلْهُوٰی اَنْ تَعْدِلُوْا وَاِنْ تَلَوْا اَوْ تُعْرِضُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرًا ۱۲۵

خواهش خود را که میل کنید و اگر به بیچاند یا اعراض کنید پس بدرستی که خدا باشد آنچه میکنید آگاه

هر چه باشد در سموات و زمین اوست کافی بر مهم بنده گان این خلائق را کند دیروز بر بر مثال و مال دنیا غره اید	هست او را از بی طاعت یقین گر نداند یا نداند بنده آن می پدید آرد ز نو خلق دگر لاف خورشیدی زیند و ذره اید	جمله را بر درگوش روی نیار ایها الناس از خدا خواهد مرد از چه میباشد مغرور جهان ذره باقی هست الا ساعتی	بر مهمات خلائق کار ساز مر شما را دیگران را آورد کوشت واپس مانده بگذشتگان بر بقای خود ندارد طاقتی
--	--	---	---

کرتوفر او دمی اندر هواس

گفت با بهلول هرون الرشید  
گفت زین ملکی که نکدر دست تست  
عنقریب افتد بدست دیگران  
کی ققیر از مال و زر فربه بود  
بسته اید ایگونه دل بر مال و جامه  
ملك و گنج و عیش و نوش و رفرو  
خانه ها و قصر ها بر ساختم  
زندگارا همچنین چون مرده گان  
حق بر این ایجاد ها و اعدامها  
در جواب او چو کرد ادوی سوال  
شام چون کردید بر ما کرد رحم  
بیست محاج بیان پیدا تراست  
آنکه میجوهد بپاداش عمل  
پس بود نزد خدا بیمدرت  
میرد این هردو بهر ارعتمش  
حق بقول و فعل هر برنا و بیر  
گفت دارو بر مقالام سمیع  
ای گروه مؤمنان باز ایستید  
این شهادت گرجه بر نفس شماست  
آنکه بر توحید حق باشد گواه  
هست مشهود علیه از مالدار  
در گواهی نه که برداری صیر  
بر هوا از حق نگرداند رو  
ور بیچاید بر ما حق روان

بیندم دیگر که چون معدوم و لاس

### طلب کردن هرون الرشید پندی از بهلول

بود دست دیگران اندر نخست  
تا نبندی دل زندانی بران  
گر دمی بر صاحبانش نه بود  
بر زن و فرزند و ملک و تحت و گاه  
شد بدل بر کورتک و مار و مور  
دل بحسرت زان همه پرداختیم  
نمکند تبدیل حق در هر زمان  
هست قادر هم منفی نامهها  
بر شما نگذشت چون ایام و حال  
هر که مارا دید بر تعسده لحم  
ز آنچه بیسی گرجه مهر حاوراست  
خیر دیای دلی از ما حاصل  
خیر دنیا هم ثواب آخرت  
ایک هر طالب بقدر همنش  
گر همی دای سمیع است و نصیر  
همچنین بیبا بافعال شیع  
بر اقامه عدل گر حق نرسید  
آوردید اقرار بروی حق و راست  
هم دهد بر خود گواهی زانگاه  
یا که مسکین هردو را یکسان شمار  
زان تصور گمان غی است این فقیر  
گفت خون لاتسمع ان تعدلوا  
بهر کتمان در حقوق مردمان

هشتیش گوید بانی لاشیم

گومرا پندی که بس باشد مفید  
بر تو هم هرگز نماند مستقل  
گفت مال مردمم نباید بکار  
کای گرفتاران این دارالفرور  
حاکمان کرد این چنین پست و زبون  
نک بدینسانیم در رنج و ستوه  
فقر و حاجت عز و استغنائی ما  
شامشان میبود جا در خاک راه  
ما خلفه گفت یا شخص دگر  
بود مارا در بواهی هر چه بود  
هر سحر جاریست باصف النهار  
تا که دای قادرش بر ضر و نفع  
بهر تحصیل غنیمت با عباد  
وانکه حوید آخرت زی رفت است  
شروی گر خواست باشد کودنی  
باطش دودخ بود طاهر بهشت  
متنی باشد یعنی فی بحرف  
حارج اعنی از کحی و کاستی  
اعتراف آثار صدق روشن است  
یا زهر افرما در نفع و ضر  
فی زروی میل نفس کج نهاد  
تا کند زایشان رعایت بی قصور  
از طریق صدق و عدل آید پیش  
اوست بر اعمالتان یکجا حیر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ

ای آن کسانیکه گرویدند ایمان آورید ب خدا و رسول او و کتابی که فرو فرستاد بر رسولش و کتابیکه فرو فرستاد از

قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ۱۳۶ اِنْ

پیش و هر که کافر شود ب خدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز باز پسین پس حقیقت گمراه شد گمراهی دور بدربسته

الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَفْخَرْ لَهُمْ وَلَا

ایمان آوردند پس کافر شدند پس گرویدند پس کافر شدند پس افزودند کفر را باشد خدا که بامرز دایشان را و نه

لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ۱۳۷ بَشِيرِ الْمُتَّقِينَ بَأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۱۳۸ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ

راه نماید ایشان را راهی مژده دمه منافقارا بآنکه از برای ایشانست عذاب دردناک آنکه میگیرند کافرا را دوسان از

دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۱۳۹

جز گروندگان آیامیجویند ز دایشان عزت را پس بدربسته عزت مر خدا است همه

ای گروه مؤمنان می بشوید || بر خدا و بر رسولش بگروید || باشد این مقصود از اکمال دن || تا که طن تکمیل یابد بریقین  
چون نذل دارید بر حق اعتراف || در عمل آرید آنرا بی خلاف || یا پس از تکمیل اعمال بدن || کشت بر اخلاق باید ممتحن

## الجزو الخامس

یا پس از تعظیم امر ذوالجلال  
باشد ایمان اول اقرار زبان  
اصل جبود در عمل تطهیر قلب  
شرح اینرا گفته ایم ادیش و باز  
بر خدا آرید ایمان در قبول  
همچنین آرید ایمان بر کسب  
وانکه کافر شد بحق هم بر ملک  
دور از مقصود و راهست و رفیق  
وان سوسی بود ایمان پیود  
کفرشان پس شد زیاد از اقبول  
و نمایدشان هدایت بر رمی  
کافرانرا آن کسان گیرند دوست

روکنید از فرق بر جمع وصال  
پس بر آن گفتار تصدیق چنان  
تا شود از قلب جز حق جمله سلب  
جای خود گوئیم چون آید نیاز  
همچنین از راه عرفان بر رسول  
کز حق آورد آرسول مستطاب  
بر کتاب و بر رسل از ریب و شک  
ره نیابد از نشانی بر طریق  
کافر از کوساله گشتند زود  
یعنی از انکار سلطان عقول  
ره حق کی یابد ایسان الهی  
بهر خود حرم مؤمنان وین کی کوست  
ارجمدی هست حقرا مالتهم

بعد تصدیق زبانی بر حدود  
پس نمودن سعی در اعمال شرع  
یافتن از فرق بر جمع ارتقا  
گفت زانرو گرمطیع و رهروید  
یعنی او را بر کمال خوشتن  
وان کتابی کز حق آمد پیش ازین  
هم بروز آخرت پس گمراه است  
آنکسانیکه ایمان آمدند  
توبه پس کردند و هم مؤمن شدند  
یست آن کامرند ایشانرا خدای  
ده دو رویار اشارت بر هلاک  
ارجمدی میکنند آیا طلب  
هر کرا خواهد دهد عمر و مقام

روکنید از دل بتوحید شهود  
پس شدن در اصل مستغنی ز فرع  
رفته رفته تا فنا و تا بقا  
بعد ایمان سوی ایمان بگروید  
واشناسید از شان عقول و فن  
بارسولان از بی تعظیم دین  
در ضلالتی پس بعید آن ابله است  
بعد ایمان باز پس کافر شدند  
باز پس کافر بعضی آمدند  
زانکه توبه ناورد از ماروای  
باشد ایشانرا عذابی دردناک  
زد ایشان یا که قوت این عجب

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا

و بنحیق فرستاد بر شما در کتاب آنکه چون شنوید آیتهای خدا را که کفر ورزیده میشود بآن یا استهزاء کرده میشود بآن پس نشنید

مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ ۖ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي

ناایشان با آنکه شروع کنند در سخنی جز آن بدرستی که شما آنگاه ماید ایشانرا بدرستی که خدا جمع کند منافقان و کافراست در

جَهَنَّمَ جَمِيعًا ۚ ۱۴۰ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ

دوزخ همه آنگاه چشم میدارند بشما پس اگر باشد مر شما را فتحی از نزد خدا گویند آیا بودیم با شما و

إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْكُمْ عَلَيْهِمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ فَاللَّهُ يَحْكُمُ

اگر باشد مر کافرانرا بهره گویند آیا غالب شدیم بر شما و باز داشتیم شما را از مؤمنان پس خدا حکم میکند

بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ۚ ۱۴۱ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ

میان شما روز قیامت و هرگز نمیکرداند خدا ار را برای کافران بر گروهی که راهی بدرستی که منافقان فریب میورزد

اللَّهُ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ۚ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَآؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا

با خدا و اوست فریب دهنده ایشانرا و چون برخیزند به نماز برخیزند سستگینا منماید مردمانا و یاد نمکنند خدا را مگر

قَلِيلًا ۚ ۱۴۲ مَذْبُذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ ۚ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۚ ۱۴۳

اندکی متروکان در میان آن به سوی آیتها و به سوی آنها و کسیرا که اضلال کند خدا پس هرگز نیابی از برای راهی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ

ای آن کسانیکه گرویدید فرا نگیرید کافرانرا دوستان از غیر رندان آیا میخواهد که بگردانید از برای خدا

عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۚ ۱۴۴ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۚ ۱۴۵ إِلَّا

بر شما حجتی آشکار بدرستی که منافقان در طبقه زیر ترند از آتش و هرگز نیابی برای ایشان ناصری مگر

الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ وَسَوْفَ يُؤْتِ

آنگاه توبه کردند و باصلاح آمدند و توسل جستند ب خدا و خالص گردانیدند دینشان را برای خدا پس آنها باشند با مؤمنان و زود باشد که بدهد



## سورة النسا

اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ١٤٦ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ١٤٧

خدا مؤمنانرا مزدی بزرگ چه میکند خدا عذاب شما اگر شکر کردید و گرویدید و باشد خدا شکرپذیر دانا

<p>بر روی استهزا کند آن بدلان هم بآیات و رسول و مؤمنین تا بارند آن قبايح بر زبان همچو ایشانند اندر سرکشی در هوا های طبعیت محتجب جمع ساد در جهنم هر دو را خوش داند از غنائم مستحق که مدد بودیم در تدبیر و فهم غالب آیا خود سودیم از شما تا باید بر شما وارد شکست تا شما غالب شدید اندر غزا یستان اندر مقام رستخیز حجت ایشانراست برهردی عوج زرد حجت زاهد ایمان هارند کاهلان باشند اندر اهتزاز جمله گردد ترک آن آدابشان اندکی کان لایق مشرک بود نام حق گرمبرد ازعلت است نه معین حاجی و نه هالکند پس بیای بیهر او راه انببی زاوحنرکن کاوین حصم تواوست حجت حق بر شما گردد تمام پست تر جای الرحمن بی نشک غیر آکس که بقوبه فایز است بر صلاح آید مفاسد تا تمام قدر رتبت در شمار مؤمنین کو غنی است از گناه و از ثواب اوست دانا بر حقوق انش و کم</p>	<p>حاکم کوف که شود کافر بدان زانکه منکر دد استهزا بدین پس بشبید با مستهز آن چونکه با ایشان شدید از خوشی دل میل نفس گردد مقل مر منافق را و کافر را خدا بر شما پس گردد فتحی زحق از غنائم پس ببا بدهد سهم هم ایشان از دغل گفتند ما لک ما ارحنک نکشیدیم دست سستشان کردیم از گفتار ها پس نماید حکم سلطان عزیز تا کند الزام ایشان زان حجج گر زروی جسم و صورت غالند چونکه بر حیزد از بهر نماز گر بید هیچکس ز اصحابشان یاد حق از بهر خلق اندک شود نفی مطلق یا مراد از قلت است زان مدبذب گفت بی زالكند هر کرا حق و اهل در گهری هر که باشد دوست باعدای دوست بر عذاب اعی که در یوم القیام مر منافق راست جای اندر درک دورح از بهر منافق جایز است هم بدین حق نمایند اعتصام پس خود ایشانند اندر یوم دین از چه فرماید شما را حق عذاب اخر تا نرا حق نماید بر هم</p>	<p>بشنوید آیات حق چون در خطاب که نگر دد کس بشرک همنشین حق در این آیت بر ارباب باز در هوای نفس خود جولان کند رو کنید از نفستان بود فتوح میل دل بر پاس ميثاق و وفاست بر شما دارد نکبت را زعار با شما همزه بودسیم ما بر شما غالب شدند از ناشکیب با شما کردن رفوت و اقتدار در مدد یعنی از ایشان تن ردیم در غیبتها شریک خود کدد غالب از راه حجج بر مؤمنین زانکه حق از چشم حاش غایب است حق جزای خدعه بدهد در سیاق تا که مؤمنشان شناسند از کمان خلقشان چون در عمل باشد دخیل وان بود سبت نذکر قلب کم وین منافق راست سکوتر نشان نه بود از مؤمنان ز کافران دوست غیر از مؤمنین فاش و بهان حجتی بر خود خدا را در عذاب موجب اتهام حجت بر جزاست از درک ما بدهد ایشانرا نجات از دورویی روی دل آسوکند بر رضای حق باخلاص عمل مؤمنانرا حق پس از امیدو بیم یا که قصدش بوحدایتی</p>	<p>بر شما فرمود نازل در کتاب حکم اندر مکه شد بر مؤمنین در مدینه میبکند تکرار باز در حدیثی خوض غیر آن کنند چون سوی نفس از فضای قلب و روح زانکه میل نفس بر شرک و هواست مر دو رویاند آنها کا انتظار از دغل گفتند آیا در غزا ور که بهر کافران بودی نصیب میتوانستیم یعنی کاردار مؤمنانرا از شما مانع شدیم پس ببا باب حدائی سد کبید کافرانرا حق سگرداند یقین بر موحد مشرکی کی غالب است خدعه باحق میبکند اهل نفاق میسماید آن عمل بر مردمان یاد ناورند از خدا الا قلیل ذکر حق یا از زبان گوید و فم تا بهمان مال و حاشان در امان واله و مطرود بین این و آن می نگیرد ای گروه مؤمنان یا که میخواهید گرداند ارتعاب اشلاف کافران یعنی خطاست هم بنامی بهر شان یار انثفات بازگشت اعی بحق زان خوکند دین خود خالص نماید از دغل زود باشد ما دهد احری عظیم شکر او گوید کر بر ممی</p>
--	---	---	---

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ١٤٨ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا

دوست نمیدارد خدا صد بلند کردن بدی از گفتار مکر کسیکه ظلم کرده شده باشد خدا شنوای دانا اگر آشکار کنید خوبتر

أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ١٤٩ إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ

یا پنهان کنید یا در گذرید از بدی پس بدرستی که خدا باشد در گذرنده توانا بدرستی که آنان که کافر میشوند بخدا و رسولان او

و يُرِيدُونَ أَنْ يُفْرِقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ

و میخواهند که جدائی اندازند میان خدا و رسولانش و میگویند میگوییم برخی و کافر میشویم برخی و میخواهند که

يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ١٥٠ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ١٥١ وَالَّذِينَ

فرا گیرند میان آن راهی را آن گروه ایشانند کافران راستی و مهیا کرده ایم از برای کافران عذابی خوار کننده و آنانکه



آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُقَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

گرویدند خدا و رسولانش و جدائی پیدا نکردند میان احدی از ایشان آنها زود باشد که بدیم ایشان را پاداششان و باشد خدا آمرزنده

رَحِيمًا ۱۰۲ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مَنْ

مهران در میخواستند از تو اهل کتاب که فرورسی برایشان کتابی از آسمان پس تحقیق سؤال کردند از موسی بزرگتر از

ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ يُظْلِمُهُمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ-

آرا پس گفتند سمای ما خدا را معاینه پس گرفت ایشان را صاعقه بسبب طمشان پس فرا گرفتند کوسالها از بعد آنچه آمد ایشان را

الْبَيِّنَاتُ فَمَقُونَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا ۱۰۳ وَرَفَعْنَا قَوْمَهُمُ الطُّورَ بِمِثَابِهِمْ وَ قُلْنَا

معجزات روشن پس در گذشتیم از آن و دادیم موسی را حجتی پیدا و برداشتم زیرشان طور را بسبب پدایشان و گفتیم

لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ

بر ایشان را که در رویدار در سجده کنان و گفتیم بر ایشان را از حد در مکدرید در سبته

شاید او را که کشاید لب بدم  
پیرشان آورد هیچ از خوردنی  
وین بود در ظلم و وحی از حوہ  
حرعرب طالمان آن رخصت است  
باشد از رشتی خلق و خبث دلق  
یا کسید آرا بهان را عار و یار  
هم توانا در عذاب غاصبان  
لبک آرد عمو را بر یادشان  
مر حدائی پس حق مارسلین  
مؤمنین اما نه در بعضی ازان  
در مقامی ذم و در حائی سرزد  
راست یعنی کفر ایشان را سزاست  
از حقیقت کرده اند ایمان قول  
دودشان بدیم بر بسکی حزا  
تا کنی نازل بر ایشان در خطاب  
بلکه دین اگر بهنگام مقال  
آن جماعت را زگردون صاعقه  
از او خواهد این کتاب آری فرود  
بعد از آن که آمد بر ایشان بنات  
گفت تا نکشد خود را غاصبان  
ما در امرش سر نهاد خاص و عام  
خواست کآید کوهشان بر سرفروغ  
کرد آنرا قدر یک قامت بلند  
در قول امر موسی لا علاج  
قوم گشتند از قولش لا علاج  
در آریحا ساحد و تائب روید  
رو بیت المقدس او را از حصوع  
جای حطه حطه گفتند از هوس  
باز گفتیم از ره معبودشان

کرده باشد که کسی بر کس ستم  
کرد مهمان حد کس را یک دی  
آمد این آب بعد از آن گروه  
عت خلق از شان غفلت است  
همچین بر یاد کردن عس خلق  
بیکوئی را که تائید آشکار  
پس بود سار عمو آشاه خان  
گرچه رخصت بر بطلم دادشان  
باز خواهد افکند از ضعف دی  
یا که میگوید بر بعضی رخان  
پس بعضی و محمد ص کافرید  
کافرید این فرفه بر تحقیق و راست  
واسکانه که رحدا و بر رسول  
آن گروه اهل ایمان و ولا  
از تو میرسد خود اهل کتاب  
پس موسی قوم کردند این سؤال  
پس فرا نگرفت از آن ماطفه  
هم بی قلند آباء این یهود  
عجل بگرفتند پس بهر نجات  
حجتی دادیم بر موسی عان  
بود آن حجت تسلط در کلام  
امر موسی چون برایشان شاق بود  
فوق ایشان جبرئیل از رحمد  
آمدند از روی عجز و احتیاج  
کرد موسی یعنی از عقل احتیاج  
ور دری گفتیمشان داخل شوید  
باید از باب ولایت در رجوع  
داخل از باب ذکر گشتند پس  
بعد از آن از منطق داودشان

حر بظلمی سوء کفار از کس  
حامی مظلوم از هر ره شود  
در محافل باز بکشود لب  
حرم ببلدت سی پست ورد است  
غیبت کس کی کند در مجلسی  
هم بداند که بگوئید از لسان  
رو ساد حق کسید از مانوی  
ما بگشاد طالب محروم را  
هم نه بر بهر اش بگروید  
وانکهی بر ایما کافر شود  
که موسی قائلند و بر غریب  
پس کفرودین طریقی در وسط  
باشد انما خود عدائی پس مهی  
هم خدا را ایشان یکبار از گراف  
مهربان در حل حله مشکلات  
همچنان که آمد موسی بالعبان  
که بما بما خدا را آشکار  
بودشان از موسی فرخنده فال  
خواهش رؤیت نمودند از کلیم  
بارشان بر توبه نمودیم راه  
می باشد همچنان از حان دربع  
عهد ما باشد نکردن طوقشان  
طور اسمعیل نامش از قدیم  
نیم رح بر سجده بی سوی کوه  
کوست جای عقل کرداری سراغ  
داین تسلط حق بر او اکر ام کرد  
بود موسوم آن باب ایلیا  
در دخول آن که قول تائب است  
لک نأت کرد ناید باز گشت

حق ندارد دوست بر وجه عان  
تا که خلق از حال او آگه شود  
آن جماعت بهر دمش روروش  
ور که غیبت بی سبب باشد بداست  
تا باشد از خدا غافل کسی  
بشود حق هر چه بگوئید از کسان  
یا گذارید آن بدیها را بجا  
این تجریش است مر مظلوم را  
آنکه ساد که بحق کافر شود  
بر خدا از روی دعوی بگروید  
قصه در این آیت یهود آمد به غیر  
بهر خود خواهد بگرد از غلط  
همچین آماده بر کفار دین  
پس ایشان هم نکردند اختلاف  
هست آمرزنده حق بر سیئات  
یک کتابی را آسمان در یکرمان  
این چنین گفتند ما او را اعتدار  
بهر ظلمی که بطاعت در سؤال  
همچنان که آباء ایشان در قدیم  
عفو پس کردیم ایشان این گناه  
در میان یکدیگر بهسد بیع  
طور را بر داشتیم از فوقشان  
در فاسطین بود کوهی پس عظم  
پس بسجده افتادند آن گروه  
طور را دادند اهل دل دماغ  
یعنی آنها را عقل الزام کرد  
اندر آید اعی ارباب فنا  
حطه گفتن بر شمار او احباب است  
شرح این در سوره ثانی گذشت

## سورة النساء

مگذرید از حد خود در یوم سبت مکسب میکردند روز شنبه قوم	امتان ثن است چون از قوم ست صبد مامی هم در آن فیروز یوم مسخ پس گشتند زان کردار بد	چونکه ادر عهد داود آن یهود صبد مامی بود در معنی حیل تا تعدی نآورد مردی زحد	مر تجاوز کرده بودند از حد منعشان داود کرد از آن عمل
--	--	--	--

وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا <sup>۱۰۴</sup> فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرٍ

و گرفتیم از ایشان پیمان درشت پس بجهت شکستن ایشان پیمان را و کفرشان بآیتهای خدا و کشتن ایشان بیغمد را

حَقِّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا <sup>۱۰۵</sup> وَ يَكْفُرُهُمْ وَ

بناحق و کفتار ایشان که دلهای مادر غلافست بلکه مهر در خدا بر آنها پس کفرشان پس نیکرود مگر اندکی و بسبب کفرشان و

قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَابًا عَظِيمًا <sup>۱۰۶</sup> وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا

کفتارشان بر مریم بزرگ و کفتارشان که ما کشتیم عیسی بن مریم را که رسول خداست و ما

قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

کشتند او را و نه بر دار کردندش ولیکن شبهه شد برای ایشان او بدست که آنرا که اختلاف کردند در آن هر آینه در شکندار آن

یار گزیم را ایشان در شهود کشتن بیغمد را بر غیر حق بر رموز علم الله باقدیم بل خدا در قلشان نهاده مهر	همچین میناق بر حیط حدود وان غلط کفتارشان بر بی سق بی رگس از راه داش باقدیم تا که شناسد با پاکی در ظاهر	پس ستم عهد و میناق آمده که قلوب ماست داش را غلاف یا مراد از غلف آن باشد که بست بود این از کفر ایشان بیشکی	هم بآیات خدا کافر شدند بی یاریم از تعلم بی خلاف فهم کفتار تو ما را کآن رجبت نآورد ایمان پس الا اندکی
--	---	--	---

### در بیان اجماع یهود بر قتل عیسی علیه السلام و چگونگی از حال

که از ایشان گشت صادر و رجوع چونکه ساعی گشت در نفی یهود با خواص خویش چون در دانه بهر قتلش ادر آن شتافتند شد قتل عیسی ادر حجره زود هست با آن مرد ادر کارزار شه عیسی گشت او روپوش را کس بگردآوری قبول آرا صریح که گراین عیسی است طبناوش کو ریختند آجا بقصد قتل وی کز شما باشد کدام آن مقتدا کیست کو بر من کند حار را فدا گر شما را هست قصد کشتن بد منافق با مسیح او بشکی گفت بر قتل تو دارد احتیاج ادر احوال مسیح از هر مکان کی تواند کس قتلش یافت راه همچنین بودند در پندار و شک	ما مسیح این مریم را ز کین ذکر بیکو در مکان زشت بود بود تفصیل اینکه عیسی در حدود مخفی گردید او در خانه تا که او را در سرانی یافتند بود طبناوش نامی از یهود طن قوم این شد که عیسی را اضطرار دید عیسی را به طبناوش را هر چه گفت او من فلام فی مسیح پس شدند ادر نزاع و گفتگو دشمنان بردید بر آنجا بی کر نشان بدهید عیسی را بما گفت عیسی با حواری کز شما گفت عیسی مسیح اینک منم قول دیگر از حواریان یکی داخل ادر حجره شد بی امتناع مخلف گشتند ماری مردمان فرقه گفتند او باشد اله فرقه گفتند رفت او بر فلک	همچنین گفتند کشتن از نفی بر سبیل طر گفتم این به راست شبهه شد لیک آن تقوم بد پسند یکجاست گشتند در قتل مسیح تا که آمدش تک در شهر و کو ذکر هر یک لازم آمد در کلام شد زمان فحش مردانجا طویل گشت ادر حجره داخل با یهود در زمان کشند او را بدریغ وز درختی مر و را آویختند با حواری در سرانی تا کهان گفت هر کس کاین بود سحری صریح و ره یکجا را کشیم ارعام و خاص نیک مردی را میان درخواست زود مشبه را برو بر ایشان گشت کار گشت ایشانرا بعضی رهنمون پس اکشتندش که بود او کشتی اخلاف افتاد ما بین فریق دست خلق از کشتن او کوتاه است	آنکه میگفت او فرساده خداست به بکشتند و نه بردارش زدند وان یهودان کج اندیش و قبح وان جماعت هر طرف در حسحوی چند قولست ادر این معنی تمام برد عیسی را ز روغن حریبل پس یهودا کو رئیس قوم بود بر گماشان کوست عیسی پس تیغ خون یار خویشان را ریختند قول دیگر آنکه عیسی "بد نهان جمله را دیدند بر شکل مسیح ما بقی گردید از کشتن خلاص تا کشتند او را بجای من یهود پس و را کشتند و بستندش بدار سی درم دادند او را یا فروز رفت عیسی شبه او گشت آن دی ادر افعالش ادران فرموده حق فرقه گفتند او ابن اللهست
---	--	---	---

مَالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتْبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ١٥٧

بست مرايشار ايان هيچ علمي مگر بروي کردن گمان و نه کشتندش يکمان بلکه بلند کردش خدا سوي خود و هست خدا غالب درست کردار

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ١٥٨

و نيست از اهل کتاب مگر که گرد دلبته باو پيش از مردش و روز رستاخز باشد برايشان گواه

فَيُظْلَمَ مَنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَصَّيْنَاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ١٥٩

پس بسبب سمي از آنکه يهود شدند حرام کرديم برايشان با کيزهائي که حلال شده بود ايشان را و بسبب بازداشتشان از راه خدا بساريرا

وَ أَخَذَهُمُ الرَّبُّوَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلَتْهُمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا

و گرفتشان اخروني مال را و بدرسيکه هي شده بود در آن و حور و دشوار مالي مردمارا باحق و مهيا کرديم براي کافران از ايشان عذابي

أَلِيمًا ١٦٠ لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ

دردناك ليكن استواران در داش ارايشان و گردنگان ميگردد با آنچه فرو فرستاده شد بتو و آنچه فرو فرستاده شد

قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ

پيش از تو و بر ياد ايدنگان نماز و دهنگان زکوة و گردنگان جدا و رور مازيسين آنهاز و نداشته که دهشان

أَجْرًا عَظِيمًا ١٦١ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

مزدی بزرگ بدرسيکه ما وحی کرديم سويتو همچا که وحی کرديم سوي نوح و نبيران پس اداو و وحی کرديم سوي ابراهيم

وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ

و اسمعيل و اسحق و يعقوب و فرزند زادن کان و عيسى و ايوب و يونس و هارون و سليمان

وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ١٦٢

و داديم داود را زبور

فی زعلمی بلکه از بیدار و طن  
وز مضیق در مکان متسع  
مقتضی بود آنچه شد با حکمتش  
که شناسند امر مبدأ تا معاد  
در مقام کشف قلب و سیر روح  
پس بجمع ذات باید اتصال  
و اصل اندر ذات مطلق گشتن است  
بر سپهر چارم باشد مثال  
وجه روح الله در آن دارد ثبات  
بر کمال ذات خود و اصل شود  
تا کند نصرت بر آن سلطان دین  
مر قیامت هست نزدیک آزمون  
که بر او آورده اند ایمان بگاه  
زانکه سنانکه بودشان دین یهود  
عمر و توفیق از خداوند احد  
و اکل اموال خلاق بی حساب  
خود عذابی دردناک از هر گران

هر کسی میگفت بر نوعی سخن  
سوی خود فرمود او را مرتفع  
داد عزت بر مسیح از عزتش  
آرد ایمان یعنی اعراف عباد  
مؤمنند او را بهنگام فتوح  
هستش اعیان در آن حضرت مثال  
این مقام از رتبه بگذشتن است  
بود عیسی قطب عالم در کمال  
زان بر اشیا میرسد فیض حیوة  
پیش از ان کورا فنا حاصل شود  
در زمان قائم آید بر زمین  
ظاهر آید وحدت و کثرت نهان  
در قیامت اوست برایشان گواه  
از ره ظلمی که واقع گشته بود  
شرحش آید اندر انعام از بود  
وز رباکان بود منهی در کتاب  
هم زما آمده شد بر کافران

تا چنان بگذشت حالش در بسیج  
بلکه رفت داد حقش از زمین  
تا کند تدبیر خلق از هر مقام  
خز که بر وی پیشتر از مردنش  
تا باخر گام کان باشد فنا  
بر کمال خود گشته متصل  
جمع ذاتی را فنا فی الله گفت  
کسر مراتب رو کند بر جمع ذات  
نازل آجا فیض روح اعظم است  
میشناسد در ولایت خاتمش  
داد از حق بر مراتب مالککش  
غالب آید بر تمام ما خلق  
خواست قائم شد قیامت و السلام  
که ساوردند ایمان بر اله  
که برایشان بد حلال اندر حیوة  
بودشان بر خلق بسیار از عما  
همچو غصب و رشوه کآنها شاملست

آکسانکه بست بروی علم هیچ  
می بکشتندش یهودان نابالین  
اوست غالب هم حکیم اندر نظام  
نیست کس ز اهل کتاب انهرفش  
واقف از راه و منزل جا بجا  
تا هنوز است اندر آن حد مستقل  
عارفی ککو گهر اسرار سفت  
مردن اصلی است این نردنقات  
چرخ چارم مرکز این عالم است  
آرد ایمان عارف آجا در دمش  
بیند اندر چرخ چارم سالکش  
یعنی اندر کشف اعانی که حق  
کثرت آنکه کز میان خیزد تمام  
یا ایشود بر مبغضین خود گواه  
شد حرام از ما برايشان طنات  
وز ره منعی که از راه خدا  
ازهر اراهی که آن بر باطل است

## سورة النسا

لك در علم آنچه زایشان راسخند  
و آنچه آن یش از توشه بارل زما  
بر خدا از روی دانش مؤمنند  
چونکه این آیت یمبر مر یهود  
حق برآد قولشان فرمود ما  
هم بار ابراهیم و اسمعیل راد  
همچین شد وحی ما بر سایرین

و اندر اخلاص و عقاید شاخود  
از کتب و احکام دین بر ایسا  
همچنین بر یوم آخر موقند  
خواند ایشان از غضب گفتند دود  
وحی بر سوی تو کردیم از خفا  
هم ماسحق و یعقوب از رشاد  
یوس و هرون سلیمان امین

مؤمنان کآرد ایمان سلیم  
هم مقبند آنها در صلوة  
رود باشد کآجماعترا دهیم  
بعد موسی از خداوند آیتی  
همچنانکه وحی شد از ما بوح  
هم باسباط معظم در حضور  
نار هم دادیم مر داود را

بر هر آنچه بر تو بفرساده ایم  
میدهند از فرض دین حق رکوة  
ذاتچه کردند از عمل احری عظیم  
بر کسی نازل نشد در بوبتی  
بعد از او هم بر رسولان در قنوح  
هم ببسی و نایوب صدور  
ما ربور اعی کتابی ذاجتنا

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقُصِّصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ١٦٣

و پیغمبرانی چو که بدرستی که قصه خواند ایشان بر تو اریش و پیغمبرانی که بخوایم قصه ایشان را بر تو وسخن کرد خدا باموسی سخن کرد

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا

فرستادگانی مژده دهنده گان و بیم دکان باشد مر مردمان را بر خدا بهانه پس از ارسال رسولان و باشد خدا غالب

حَكِيمًا ١٦٤ لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ

درست کردار لیکن خدا گواهی میدهد آنچه فرو فرستاد بتو فرستادش بدانش خود و فرشتگان گواهی میدهند و کافست خدا

شَهِيدًا ١٦٥ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ١٦٦ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ

نکوهی بدرستی که آنانکه کافر شدند و باز داشتند از راه خدا بحقیقت گمراه شدند گمراهی دور بدرستی که آنانکه کافر شدند و

ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُفْعِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ١٦٧ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ

سم کردید باشد خدا که بیا مر زدا ایشان را و که راه بناید ایشان را راهی مکر راه دوزخ حاودان در آن همیشه و

كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ١٦٨ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا

باشد آن بر خدا آسان ای مردمان بحقیقت آمد شمارا پیغمبر بر راستی از زبرد و درگارتان پس بگروید بهتر است

لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ مَافِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١٦٩

مر شمارا و اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدا راست آنچه در آسمانها و زمین است و باشد خدا دانای درست کردار

و ان رسولانی که از هر یک قصص  
و ان رسولانی که ایشان هیچ ما  
این رسولان را نمودیم از یقین  
حق بود غالب در ارسال رسل  
هم چه نوع از وحی و احکام و کتاب  
لك باشد حق تعالی شاهد است  
اوست شاهد بر تو که احکامات سراسر است  
جله محاسن و لابد مردمان  
هست کافی مر تو را بر حق گواه  
مردمان را داشتند اندر راه باز  
هست او بر شکل و بر روی دگر  
می پیویدند حق را در ظلم  
جز بدوزخ نیست ایشان را ره  
بر شما آمد رسول ای مردمان  
این نه من گویم کلام صادق است  
جای خود زمین نکته سازم آگفت

مر تو ما خواندیم با دانی بس  
قصه نمودیم بر تو با قصص  
ما بخلقان مشرین و مندرین  
راستکار اندر نبوت در سئل  
در حور است او را هم اعجاز و خطاب  
بر هر آنچه بزرگ داده رأیدت  
معجزت افزون ره پیغمبر است  
در معاش و در معاد خود بدان  
کو بورا هم شاهد است و هم پناه  
از بی گمان حق انحصار و آز  
بر صفات دیگر و خوی دگر  
بر بی کرد از کتمان ستم  
جاودان ایشان بود منزلگهی  
با یای راست از بهر شان  
قول صادق بر سجنها فایق است  
مر جمع اهل دل باشد رهت

بیشتر دین سوره با داور و پیش  
حق تعالی گفت با موسی سخن  
تا باشد مردمان را بر خدا  
با کدام از انما را احساس  
مقتضی چون بود با حکمتش  
و آنچه بارل بر تو کرده است از کتاب  
حق فرستاد آن معلم خویش  
هم ملائک شاهد آن عادلند  
و انکسان کز بد دل کافر شدند  
کاین محمد نیست آن کاندر کتاب  
گرمند این فرقه گمراهی بعید  
بست حق کآمر زدا ایشان را بخواست  
وین س آسان بر خدای مشکل است  
قصه از مالحق علی مرتضات  
از ای جعفر رسیده است این خبر  
بر شما مردم رسولی نامدار

ذکر هر یک گشته اندر حای خویش  
وین نهایت در وحی ذوالمن  
حجی بعد از رسل در امتدی  
هست اندر هر زمان بر وجه خاص  
هر بی را در برول و دعوتش  
معجز است اجمله از هر فصل و باب  
که او مایند عاجز اهل من  
در گواهی بکرمان و یکدلند  
وز ره حق مردمان را ره زدند  
بست او نت است در هر فصل و باب  
که باشد هیچشان مقصد پدید  
هم بنماید بر ایشان راه راست  
در خلود از غافل مستأصل است  
اهل حق داند کاین معنی محاسب  
وحه آن دریاب اگر داری نظر  
آمد ایسان بالحق از پروردگار

## الجزو السادس

مر شما را اندر ایمان بهتر است	پس باو آرید ایمان کو سر است	در سلوک خلق للحق ساعی است	بالحق اعنی برو لایت داعی است
آچه باشد در سوات و زمین	پس بود حق را بتحقق مین	ر بهوت یا ولایت نگروید	ور ناو یا امر او کافر شوید
ناکه خواص خلق را بر طاعتش	مقتضی گردید علم و حکمتش	تا چه حای کفر و ایمان شما	حق بود یعنی عی از ماسوی
کرد رارو حکم بر ایمانشان	داشت آگاهی بجبر حاشان	مر خلایق در نواب و طاعی	ورنه او را بیست هرگر حاجتی

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ

مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا

مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا

مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا

ثَلَاثَةً إِنَّهُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ لَنْ يَسْنِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

هم نگویند ارکه دارید التفات  
با عدد ها جله همراهست و یار  
واحدی باشد بذات خود احد  
از سه گر خوائ تو اورا هم یکی  
ایستند اعنی گرازوی بهراست  
میکنم یادش تنزیه و خود  
اوست کافی بر امور بندگان  
بلکه باشد معجز زین بدگی

مر ثلثه کو بود یکنما بذات  
نی که باشد مر عدد را در شمار  
یست یعنی بعد از او دیگر عدد  
غافلی از وحدتش یا مشرکی  
بی تعدد ذات پاک داور است  
کآید اروی مثل و مرددی بود  
بی مدد کاری عیری رایگان  
در قیامت همچو کاندلر زندگی

هر عدد کز بعد او گوئی حق است  
واحد است اما مآسان واحدی  
واحدی کز بعدش آید ثنائی  
را هتان خواهد شد از ثلث گم  
یست خزاین کآن خدای ذوصفات  
هست اورا گر همی داری بقی  
یست استکاف و عاری بر مسیح  
بر عبودیت ملایک راست عار

راست گوئی نی که با او ملحق است  
کآید از بعدش عدد در موردی  
یست غیر از حادث امکانی  
گفت زارو انتھوا حیر لکم  
در الهیت بود یکنما بذات  
آچه باشد در سموات و زمین  
گر خدا را ندیده باشد صریح  
بلکه زین است نماید افخار

### مذاجات

گر کسی را ندیده خود خواند او  
ای که اندر ذات خود پاینده  
گرچه لایسم زمان از این سوال  
گر باعشی حرم ماهم بی سبب  
کز غلط خواندند عسی را اله  
ران سبب گفت او ملایک یا مسیح  
مر ملایک نا مسیحش ندیده اند  
رودشان پس حشر سازد سوی خویش  
پس مر ایشانرا دهد احری سام  
هم نباید آن گروه از مغرو بوست  
بر شما اذل نمودیم از یقین  
گفته صادق وین نه اروی دور بود  
ور کسی شناخت آندریای نور  
کی کلید گنج بدهد پادشاه  
در گذر زین شرح آیت کوصفی  
زودشان داخل کند در رحمتی  
هم نماید راهشان بر سوی خود  
یا علی ما هم گدای این دریم  
جابر اصهار شد بسیار او  
لیک دارم هفت خواهر یا کیش  
از تو پرسم خواهم از نصف کنم  
کو بایشان میدهد فوی خدا

از او دارد هم تما ندیده  
ز آنکه سر بابا گاهم و انفعال  
از کمال بحشت سود عجب  
بود بر خویش او بعدیت گواه  
بدیده حقد و این نبود قسح  
بر کمال ندیده کی زینده اند  
جمله را بهر خزای دین و کیش  
هم فرایندشان حرا از فصل تام  
بهر خوش از غیر حق یاری و دوست  
از کمال فصل خود نوری میں  
مصطفی برهان و حیدر نور بود  
دیده اش را برق غیرت کرده کور  
یا نجان یا که بر دزدان راه  
کو که نور از کور ماند محفنی  
رآن خود بی عثرت و بی زحمتی  
راست راهی بالقای روی خود  
خوشه حین خرمیت از هر سریم  
بر عبادت شد رسول نکخو  
چون کم قسمت برایشان مال خویش  
چون برایشان مال خود قسمت کم  
قسمت میراث را بر مدعا  
یا که تنها باشد آن احت از پدر

کسر شمار بدکات حوایش  
لیک تا بحر کرم در حدش است  
وصف عدیت عیسی و ملک  
میر رسیدند بعضی از عناد  
ورنه باشد پس بدیهی کافحار  
و آنکه دارد سنگ از عدیش  
آنکسان کایمان حق آورده اند  
و آنکه استکاف و استکبار کرد  
آمد از پروردگار ای مردمان  
با نماند بر شما عدری بجا  
گفت زان هر کس بپوراستم  
ما که شناسد کمش حر عارفی  
گر که حجاجش شناسد بیم دم  
پس کسایکه بپورش بگروند  
فصل او بر سده گان تاحون کند  
راه عشقت آن گرت میل و هواست  
همت از مولا ست گر خواهد فقیر  
گفت حار مالدارم من بعین  
این چپ کسرا کلاله خوانده اند  
آمد ایت کر تو اسفتا کند  
کر نکی مردی بپیرد بیولد  
پس ز نصف مال باشد بهره ور

در عبادش مفتخر گرداند او  
یا که خاک پای ایشان دانیش  
بده را از حق امید و خواهش است  
هست بر رد نصاری بی رشک  
هم ملایک را ز روی اعتقاد  
هست هاندلر ندیده کی کردگار  
یا نماید سرکشی از طاعتش  
پس عملها در بگوئی کرده اند  
هستشان از حق عبادی پر درد  
حتی روشن شمارا در بهان  
در پرسش را ندلیل و رهبا  
میشناسد ره برد بر حصرتم  
از رموز علم و عرفان واقفی  
بر سعید امن حیر آید ستم  
چنگ بروی برسد و سرشود  
هر زماشان رحمتی امرون کند  
رهنمای او علی مرتضی است  
دست این افاده گارا هم بگیر  
نه ولد باشد مرا نه والدین  
وز بی وحش سجهارانده اند  
از کلاله ما که آن احری کسد  
خواهری و از والدین اورا بود

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ

از او اگر نباشد مر او را فردی پس اگر باشند دوتا پس مر آنها را است دوثلث از آنچه گذاشته و اگر باشند برادران مردان و

نِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

زنان پس مر مرد را است مانند بهره دوزن بیان میکند خدا از برای شما مبادا که گمراه شوید و خدا همه چیزی دانا

### در بیان میراث کلاله

همچین بر عکس گر نبود ولد  
وز کلالند افزونتر بعین  
مال خواهر بر برادر میرسد  
هم رجال و هم سا از والدین  
خواهر اش ور دو میباشد مرد  
یا که تنها از پدر نزد فظن  
پس دوثلث از بهر ایشان فرس کرد  
بهره مرد است مانند دو زن

مرد را قسمت دو شد ز نرا یکی  
کم نکرد تاره این روشن رهست  
ارث ازواج و دگر زوجات را  
حکم احوالت و اخوان کافربند  
نیست در ارث ار برادرخواهرش  
زین سبب حق گفت هست اولی بفر  
بار الله چون تویی دانا بعیر  
چون تو آگاهی نام از کار من  
عمرو توفیق و مجال و علم و هوش

این یقین است ارباشی درشکی  
بر شما هم حق ره چیز آگهست  
باز ارث اخوت و اخوات را  
وان برادرخواهرا ز ام و زانند  
کنز پدر باشد و هم ار مادرش  
بعضی از ارحام از بعض دگر  
کن فضلت عاقبت مارا بعیر  
وار ضمیر و بیت و گفتار من  
کن عطا و ن بحر را آور بحوش

مینماید حق بیان اندر کتاب  
اول این سوره گفت او بهر حد  
که بود از جاب مادر همه  
یا برادر خواهری بی اُشتم  
ور نه نا باشد کسی کو افرست  
در کتاب فقه شرحش موبو  
عمرو توفیق ارتوخواهم در کلام  
کر دمی توفیق و عمرم در طلب  
بر رصایت تا بدون بدعتی

بر شما حکم مواریث از صواب  
حکم ارث والد وارث ولد  
واندر این آیت بعیر خاتمه  
کنز پدر باشند تنهایی ز ام  
کی برد ارث ابعادن کز مطلب است  
ثبت و صسط است ار که خواهی رو بجو  
ما کنم تفسیر قرآنرا نجام  
بهر نظم منوی بود عجب  
یانم اندر نظم قرآن فرسنی



سورة المائدة مائة و عشرون آية و هي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحْلَتْ لَكُمْ بِهِمَةِ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْلِي

ای آن کسانیکه گرویدید وفا کنید بعهدهها حلال شد بر شما از سبب زبانیهای چهار یان مگر آنچه خوانده میشود در شما جلال دارندگان

الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ<sup>۲</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا

شکار و شما احرام سته ناشید در سببیکه خدا حکم میکند آنچه خواهد ای آن کسانیکه گرویدید حلال ندارید شاهی حدارا و نه

الشَّهَرِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا<sup>۳</sup>

ماه حرام را و هدیه را و قربانیا و مشران با کردن بدر او قصد کنند کان خانه کعبه میجوید اقربی از پروردگارشان و خوشنودی

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا

و چون محل شدید پس شکار کنید و ندار دشمارا دشمنی گروهی که دارد داشت دشمارا از مسجد الحرام که ار حد در گذرید

وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ<sup>۴</sup>

و معاوت یکدیگر کنید بر یکی و بر هر کاری و معاوت همدگر مکید بر بزه و ار حد در گذشتی و بر سید از خدا در سببیکه خدا سخت عقوبت است

ار بی ناکید عهد طاعش  
گفت اوفوا بالعقود اعنی عهد  
بر شما گشته حلال از هر نشان  
غیر از آن کسانیکه بر صیدی محل  
حاصل آنکه بر شما باشد حلال  
ور شما ناشید محرم بی کلام  
ای گروه مؤمنان بود حلال  
از دواب و از غایم در ایاب  
اشتران حویشرا دیدند کو  
در حرم این فعل قبح است و گناه  
هم نه آن چیزیکه اهدی کرده اند  
یعنی از آنها که قربانی کنند  
وان بد از چوب درختی که بعلق  
تا بداند او زحج آید کنون  
زاسکه از پروردگار این قاصدان

ابتدا کرد او بسم رحمتش  
شرط ایمان یاس عهده است و عقود  
چار یانای که سودشان زبان  
گاه احرام از ارجحات محفل  
هر بهیمه زنده بی قل و قال  
بر شما صید وحوش آمد حرام  
مرناسک را شکستن در جدال  
کرد غارت هر چه دید از شیخ و شاب  
بر کرایت داده اندر جستجو  
داشت باید حرمت حج را نگاه  
سوی کعبه همچو گاو و گوسفند  
بردن قلاده شان نبود بسند  
حاج بستندی بدفع شر خلق  
وز تعرضها بود جانش مصون  
زین<sup>۱</sup> حرم جویند اقربی عیان

بعد اسم الله الرحمن الرحيم  
عقد بیع و عقد شرکت یا نکاح  
غیر از آنچه خوانده گردد بر شما  
یعنی اندر حال احرام از مقام  
غیر از آنچه گشته مستثنی شرع  
مینماید حکم حق بر مایرید  
حطم این هند ز اشار عرب  
از مدیه چون شدند اسلامیان  
خواستند او را بگیرند و کشند  
سبب ترکست این شعائر بر امام  
یعنی آن لا تستحلوا من هدی  
یا قلاده است آن علامتهای حج  
وقت رفتن سوی حج بود این نشان  
هم گذارید این از ریح و ستم  
مؤمنان خواهند دان اجرو ثواب

مؤمنان را خوانده بر عهد قدیم  
یا عقود دیگر از راه صلاح  
حرمت آن در کتاب رهنا  
بر شما صید وحوش آمد حرام  
کان بود بیشک حرام از اصل و فرع  
یعنی از روی مشیت بر عید  
نود و آمد در مدیه بی ادب  
سوی مکه بهر عمره بعد ازان  
آمد این آیت که این نبود پسند  
قل بود سهل در شهر حرام  
والقلائد لا تحلوا بالادی  
که برگردن مینهادند از نهج  
بد علامت در ایاب از مویشان  
قاصدان این حریم محترم  
کافران نفع از تجارت و اکتساب



## سورة المائدة

پس نشاید آنکه نا ائمن شوند چون برون آید ز احرام تمام نازل این آیت بفتح مکّه بود چون بگفتند این حکایت باز رسول پس برون اذدل کسب این کبیره را باذن آن مامدند از بیت الحرام پس کسب از یکدیگر یاری سر

گرچه کافر یا که اهریمن بود پس کنید ارسید خواهید از مقام ایشان با معکبان نفی فرود زاعمل شد سحت عمکین و ملول همچنین صافی رزک آیه را بگذرید از حد کنون در انقام هم بتقوی و بمعو از حورو سر هم بترسد از خدا در هر مقام

هرکسی جوید زحق چیزی زیاد بازتان باید ندارد بغضشان مؤمنی گشتند در ارس شرف گشت لهن حق بود بر قاتلش بهر آنکه مع کردند ارطواف تا کنید از صبه دیرینه هم بریدی یاری نباید تا کنید کوست بر طالم شدید الانقام

یا رضای او زحسن اعتقاد حمل شتآن کی کند جز بدشان زانکه اوید نا اوسفان حایف کوست کین جاهلیت در دلش در حدیبه شمارا بی خلاف قصد مال قاصدان اندر حرم هم به بر عدوان واستم دم زبید

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ

حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه آوراده شد مرخردان آن و خفه شده و جوب مرده و از بالا در افتاده

وَالنَّطِیْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ

و نصرت شاح مرده و آنچه خورد مکر آنچه سمل کردید و آنچه گلو بریده مرسان و آنکه بخش کسب بتیرهای چهارانان بیرون رفتن اندر ماست

وَالْيَوْمَ يَنْسَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

امروز بومید شد آنکه کافر شدند از دین شما پس ترسید از ایشان و بترسید از من امروز کامل کردم برای شما کیش را و

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ

و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم بر شما را کردن هادیش پس آنکه بیچاره شد در کسکی جز کرایده مرگناه

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

پس بدر سکه خداست آمرزنده مهربان

مسه و دم بر شما آمد حرام وان ذبحة کافر است از فرق مرده باشد تا ضرب حزب و سنگ یا که چیزی حورده ران در ده حایز آمد اکل او با بدست گوید از کس میده اند آنها تمام مابقی را حله رین اقسام پنج زن سب فرماید ایها بالهله مجرد اصاب باشد یا نصبت لحم قربانی بر آنها احترام شد حرام و رحس آن بر مسلمین شرح نالا زلام آن تستقسما از شما امروز کفار عید پس شما را ایشان برسید از من دینکم الیوم اکملت لکم بر حلقی کردم این دین اختیار بر پسر گشت امر از رب دین گفت هر داد بحوش اولی مرا حق بود یارش که او را یار گشت او ولی حق بود بر خاص و عام شاد باشید ای گروه مؤمنان عامه گر گویند اندر این مقام

لحم و شحم خوک و احرایش تمام که کشید آنرا باسم غیر حق از بلندی یا در افتد بدرنگ پس حرام است از حور و زان بده دست قطع چار عصو از یکجهت در هر یک از جه آمد در کلام اکل آن حایر شمردی بی زریح میده است و اکلشان باشد حرام سبید و شفت از حرجهال دُب وضع میکردند هر جا در مقام واجب را الزام است قست همچنین گر همی خواهی او را یاریخ حو جاه گشتد از ره دین تا امید می رسد از خدای دوالدن حصم گو ماند بر رو اشلم تا قیامت ناست و در قرار تا که فرماید علی را حاشین در دو دیا مالک و مولا مرا و آنکه خوارش کرد از حق خوار گشت نعمت حق بر شما ز او شد تمام دیشان امروز کامل گشت اذان خارج است این معنی از سوق کلام

و آنچه ذبح او کنند از باروا متعلق تا گر که حیواست او تا که حیوان دیگر صاحب طراح و راقسامی که آمد در بیان قطع رگها یعنی از حلقوم او میده را در جاهلیت چون عرب میده آنها را نمی پنداشد دیگر آنچه صب اندر سنگها دور کعبه کرده بودند آن بحط خون قربانی بدیوار حرم یعنی آنچه از تیر بی بردر همار این شمارا فسق و نافرمانی است زانکه زین آیت همه افعالشان تا قیامت مشرک را زین سپس نعمت خود بر شما کردم تمام این بزعم شیع بر نصب آیات در غدیر خم رسول نا شکوه همچنین باشد علی مولای او یار او یار من و یار حق است دین اسلام از علی کامل شود این ولایت اصل دین و نعمت است بود گفتار از ذبحة مشرکان

همچنین آواز روی جز خدا یعنی از افشرده باشدش گلو کشه باشد مرورا ماضرب شاح مانده باشد در تن او را نازحان تا که عامل باشد این معلوم او خواندی آنکو خود سپردی تب خوردش برحوش حایر داشتند در ره بها کند از ننگها از بی تعظیم و طاعت و وضو و صم ریحندی بهر عظیم صم منقسم گردد محرم گشت و عار و ز طریق عقل روگردانی است گشت باطل شد سادا مالشان بر شما بود و نکاری دسرس راضیم بر دین اسلام از اسلام مرعلیم را بر ولایت حجت است دست او بگرفت در پیش گروه والی امروز هم فردای او یارش کارمن و کارحق است بیولایش کیش و دین باطل بود خلق را ارحق شان عرت است همچنین ز اقسام میده رایگان



گفته حق زامروا اینها شد حرام چون در این حج احمد با کیزه کش هر کسی بر دین سابق زین وقوع گفت جبریل این تورا آردی است شاد زی گو مؤمان شادی کنند دشمنات باش تا عکین شوند چون شنند این خبر را مشرکان چون زندوران ولایت بر علی م تذکت جر بر ولای مرتضی میده بود حز خوراك حاور پس اگر در ضمن ذکر میده حق ترك حرمت شكر نعمت کردن است پس ناندازه ضرورت بست عیب اضطراب اندر مقام محصه است پس حق آمرده است و مهران رفت روزی طفل آمد و عریر بر شکایت رفت او پیش پدر کرد بادم من بآن طفل از طعام گشت منع پس ملول ارحال او

نیتان کامل شد و نعمت تمام بر کسان میداد وعده موت خویش کرد خواهد از مسلمانی رجوع بست جای غم زمان شادی است در چمن زین سرو آزادی کنند باز حورو سوز مهالین شود جلگی گشتند مایوس از جهان انراضش نیست ممکن با ولی می باید اقل مته از هوا چون مدکی شد شود قوت شر از ولایت گفت و سر ما خلق روی بر تکمل نفس آورد دست بلخلاف و واحاست آن بی زریب نی که مایل برگاه از مخلصه است بر خورنده میده قدر حط حان در سرای آن قذیر اربی سر ضت همسایه را ران ما حصر بود بر نو و اهل سنت آن حرام تا چرا غافل اند از احوال او

جای تعیین ولی الله نبود مشرکان گشتند خرم زین خبر داد حبریل این خبر را بر رسول کن علی را صعب اندر جای خویش نوت خوشوقتی و مشتاقی است زان علی را بر صغیر و بر کبر زانکه داستند دین مستقر بکفه دیگر که بس باشد آذق تا رگی چند هنوزت در بدن رفته رفته تا شود بکجا بدل پس بها بود اندر این حال و مقام نفس گردد میده از اکل حرام فی ربه لدت آلاید دهن بشتر از انداده سد رمق داشت صاحب دولتی همسایه دید جبری مجبورند از حوردنی کرد با همسایه منع آن کله میده بود و میده بر ما قسمت است کرد قسم مال خود با وی تمام

گوید این کز سر کار آگه نبود کو چو میرد نیست ازدینش اثر زاستباهش بس پیمر شد ملول تا بهامد بایدار این دین و کیش کز علی تا حشر دینت باقی است مصطفی فرمود نصب اندر غدیر بر خلیفه بود خواهد مستمر با تو گویم داری اردل سوی حق کن حلال این میده را اندر زمین وصف حیوانی بوصف لم یزل ما حلال آید بدیدار از حرام حز که باشد اضطرابی در مقام بلکه باشد قصد استقای تن می باید خورد زان بر غیر حق که سودش مکسی و مایه ران بدادند ایچ بر طفل غنی گفت او سریت در این مسئله لک از بهر تو عب و علت است حش او را گشت زین صفت مقام

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ

میسرند از تو که چه چیز حلال شد مرا ایشار انکو حلال شد مرا شمار ایا کجا و آنچه آموختید از مرغان و سگان شکار کنندگان آموختندشان

مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

از آنچه آموختشان خدا پس حورویدار آنچه گاه داشتند بر شما و یاد کنید نام حدارا در آن و ترسیدار خدا در سبکه خداست

سَرِيعُ الْحِسَابِ ٧ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الذِّبْنِ أَوْثُوا الْكِتَابَ حَلُّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ

زود شمار امروز حلال شد شمار ایا کجا و حورو ای آنکه داده شد نامها را شایسته است شمارا و حورو ای شما

حَلُّ لَهُمُ وَالْمُحَصَّنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحَصَّنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا

شایسته است ایشار اوربان آزاد از ران گرویده و ران آزاد از آنکه داده شد نامها را پیش از شما حون

آتَيْنَاهُمْ أَجْرَهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُنْغِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ

دادیدشان مردها شان بارسایان حر بلندکاران و کمربندگان دوسان و هر که کار شود و کروییدن پس حقت ماچز شد

عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا

کردارش و او در آخرت از دیانکار است ای آن کسانیکه گرویدید چون بر حیرید بنهار پس نشوید

وُجُوهَكُمْ وَآيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ٩ وَإِنْ كُنْتُمْ

روی هاتارا و دستها را تا رفتهها و مسح کنند سرها را و باها را تا دو کعب و اگر باشید

جُنُبًا فَاطَهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

جنبات رسدگان پس یا کی حویدوا اگر باشید بیماران یا سفری یا آمد یکی از شما از حدی یا بسودید زبانا

## سورة المائدة

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَآيْدِيْكُمْ مِنْهُ مَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيَجْزَلَ

پس نایب آب را پس فصد کنید خاکی پاک پس مسح کنید رویها تا از آن دستها را از آن فخواهد خدا که کند

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرْجٍ وَ لَكِنْ يُّرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۱۰ وَ اذْكُرُوْا

بر شما هیچ تنگی و لیکن میخواهد تا پاک گرداندتان و تمام کند نعمت خود را بر شما باشد که شما سپاسگذارید و یاد کنید

نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيْثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ

نعمت خدا را بر شما و پیمان او که اسوار گردتان آن خون گرفتید شبیدیم و فرما سر دیم و بترسد از خدا بدستی که خدا دانست

بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۱۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ

سرایر شما ای آن کسانی که رویدید باشد استادکان مرحدار اگر امان عدل و مدار دشمارا دشمنی

قَوْمٍ عَلٰی اَنْ لَا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۱۲

گرومی بر آنکه داد نکنید داد کنید که آن ردیکتر است مررهز کاری را و ترسید از خدا بدست که خدا آگاه است آنچه می کنید

وَ عَدَالَةُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمَلُوا الصَّالِحٰتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ۱۳ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا

و عده داد خدا آرا که گرویدید و کردید شایسته که مرایشا راست آمرزش و مزدی بزرگ و آنرا که کار شد بدو نکست گردید

بِآيٰتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ ۱۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ هُمْ قَوْمٌ

آیتهای ما را آنکروه اهل دوزخند ای آن کسانی که رویدید یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون فصد کردید گرومی

اَنْ يَّبْسُطُوْا اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ عَلٰی اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ۱۵

که دراز کند شما دسپای خود را پس باز داشت دستها شا را را شما و ترسید از خدا و بر خدا پس بایستد تو کل کند گروندگان

<p>مردم را از تو میباشد سؤال هست هر چیزی حلال و رایگان همچنین طیب بود بی معوقد آنچه آموزید ایشانرا شکار و خورد نمود معلم آن داد است برده باشد مگر که نام کردگار می ترسند از خدا گو نا شتاب هم طعام صاحبان نامه ها نیست نا اهل کتاب اعی حرام مذهب جمعی در این باب ایغلام هم حلال آمد زبان پارسا یعنی آن سوان که در حصن حدود اندر این هم هست افرون اخلاف بر شما باشند این سوان حلال باید آن باشد بعت در نکاح و رکه نا ایمان شود کافر کسی اوزیان کار است اندر آخرت روی خود شوئید و تا مرق دودست و رنجب گردید از مسی شما و رکه بیمارید یا اندر سفر</p>	<p>کر مناعم چیست ایشانرا حلال تا بکرده شرح اسحات آن آنچه را کل شکاری کرده صید صیدشان باشد حلال از هر مقام آنچه باقی مانده را و صار و بدست چون فرسد کل راسوی شکار انحلال و از حرامش حساب بر شما باشد بهر حالی روا گر بدل سارید چیزی از طعام غله را داند گر دانی طعام نده یا آزاد از بهر شما محصناتند از هزاری و یهود نسخ داند حفر را را بیخلاف گر که بدهید احراش بی قیل و قال بی پنهان و اخدان و سفاح بر حلال و بر حرام حق بسی بی نصیب و نا امید از مغفرت شستن شرعیست این بر حق برست شد طهارت واجب از سر تا پایا کتاب باشد از شما بر دور تر</p>	<p>کو حلال آمد شما را طیبات را بکه اصل آمد انحلت در طعام نا که عام است این هر چیزی سیر صید را بهر شما دارد نگاه و ر حمله سک حیرد جاور آن حلال و پاک بهر مرده است بر شما امروز حل شد ضیبات هم بود حایز که بر اهل کتاب اندر این باب است افرون گفتگو یا هر چیزی که هست از حامدات و ادیان کاهل کتاب و اهل کش بهر خود داند گر ایشان حلال ذکر قول مختلف در هر مقام دادن احرا الترامست آن بهر شرح آن بگشت در سورة سا پس یقین ناطل شود اعمال او ای کسانی کاهل ایمانید بار مسح رأس و رخل تا کعبین هم در حایب غسل باشد فرس دین بیم خصم و جاور باشد براه</p>
--	--	---

نیست بدی تا کشید از چاه بر  
پس تیمم کرد منابد بحاک  
حق خواهد بر شما گیرد تنگ  
ران یکی بد بر تیمم رخصش  
همچنین میثاق او آرید یاد  
از خدا ترسید در نقص و داد  
استبد ای مؤمنان از بهر حق  
هم ساید ما که بنص مشرکان  
عدل بر نقوی شما را افریست  
وعده فرموده است حق بر مؤمنان  
بهر ایشاست آمرزش یقین  
بیشک این قومند اصحاب حجب  
فصد چون کردید قوم آنکه که دست  
می بر رسید از حدای ذوالکرم

یا که بفروشد و نبود سیم و زر  
برد دست و روی زین ره نیست باک  
لیک خواهد یا کتان انرجس و تنگ  
تا شما گوئید شکر معش  
که بلبل العقبه بستید از و داد  
وز فراموشی معتها که داد  
ثابت و راسخ زعهد ما سبق  
بارتان دارد بنقص عهدشان  
بل در ایمان عدل اصل مطلب است  
واسکه کاری کرده یکو در جهان  
همچنین احری بزرگ انبر دین  
عین دوزخ باشد آن خلق وحیم  
بر گشاید از پی قل و شکست  
از خلاف عهد و کفران نعم

وانگهی باشید حاجتمند آب  
شرح آن گذشت زین پیش ار که هست  
هم کند امام نعمت بر شما  
پس یاد آرید از معتهای او  
چونکه گفتید این شدیم از توما  
حق بود آگاه بر سر صدور  
هم گواهان بقسط اعی راست  
ما بگرداید رو از عدل و داد  
وز خدا ترسید کو باشد خیر  
دل بیاس عهد و پیمان داشتن  
واسکه بر آیات ما کافر شد  
ای گروه مؤمنان آرید یاد  
دستار از شما حق داشت نار  
مؤمنانرا پس توکل بر خدا

از جنابت یا حدث در ارتکاب  
آن تتم یادت اندر روی و دست  
در هراجا و مقامی ز اقتضا  
جانب منعم کنند آنگاه رو  
در اطاعت آمدم و اقتدا  
مبدهد بر قدر نیتها احور  
راستی از حسن میثاق و وفاست  
حمل آن دور است از راه سداد  
بر هراچه میکنید از ناگزیر  
هم قدم بر راستی بگذاشتن  
یا مکتب پس بدوزخ واردند  
معنی کو بر شما ذا کرام داد  
تا نمایند از جهاد و ار غار  
کرد باند در نوا و در عا

و لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ

و بدرستی که گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را و برانگیزیدیم از ایشان دوازده سالار و گفت خدا کمن باشایم هر آینه  
أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَرْتُمْهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا كُفْرًا

اگر بپادارید سباز را و بدهید زکوة را و نگرید بر سولام و بروید و بپادارید ایشان را و وام دهید خدارا و می بگو هر آینه در کدرانم  
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَّا دُخْلَكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ  
از شما بدیهای شمارا و در آورم شمارا در بهشتها که می رود از زیر شان بهرها پس آنکه کافر شد پس از آن از شما پس بدرستی که  
سَوَاءَ السَّبِيلِ ۱۶ فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

کم شد میان راه پس سر شکستن ایشان و پیمانشان را لغت کردیم و گردیم دلهای ایشان را سخت میگرداند سخنان را از حاهایش

وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَّا تَرَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ  
و فراموش کردند بهره را آنچه پنداده شد بدیان و همیشه دیده و روشوی بر اراسی از ایشان مکر اندکی از ایشان پس در کدر ایشان  
وَ أَصْفَحَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۱۷ وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا  
و رو بگردان بدرستی که خدا دوست دارد نیکوکار را و آری آنکه گفتند بدرستی که ما ترساییم گرفتیم پیمانشان را پس فراموش کردند بهره

مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا  
از آنچه پنداده شد بدیان پس را غلا بدیدیم میان دشمنی و کینه تا روز قامت و زود باشد که آگاه گرداندشان خدا با آنچه بودند

يَصْنَعُونَ ۱۸ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ

میگردد ای اهل نامه بدرستی که آمد شمارا فرستادم ما که بیان کنند برایشما بسیاری از آنچه بودید پنهان میداشتید از نامه

وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

و در کدر از بسیاری بحقیقت آمد شمارا از خدا نوری و کتابی روشن راه مینماید بآن خدا کسی را که پیروی میکند رضایش را

## سورة المائدة

سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٩ لَقَدْ كَفَرَ

براهم ای سلامتی و بیرون مباردايشانرا از تاریکها روشانی نداشت و هدایت میکند ايشانرا براه راست بتحقیق کافر شدند

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ

آناسکه گفتند بدرستیکه اوست مسیح پسر مریم بگو پس کیست که بمع کند از خدا چیزی را اگر خواهد که هلاک کند

الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ أُمُّهُ وَ مَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ٢٠ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا

مسح پسر مریم و مادرش و هر که در زمین است هم و مر خدا راست بادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢١ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ

میآفریند آنچه خواهد و خدا بر همه چیزی تواناست و گفتند یهودان و ترسایان ما هم پسران خدا و

أَحِبَّاءُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ

دوستان او بگو پس چرا عذاب میکند شما را بگناهان شما بلکه شما اسباب از حله آنکه آفریدمی آمرزد مرا اگر خواهد و عذاب میکند اگر خواهد

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٢٢ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ

و مر خدا راست بادشاهی آسمانها و زمین و آنچه مان آنهاست و سوی اوست مرجع ای اهل کتاب بتحقیق آمد شمارا

رَسُولُنَا يَبَيِّنُ لَكُمَ عَلَى قُرَّةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ

رسول ما بان میکند برای شما بر فاصله از رسولان مبادا که بگوئید یا مد ما را هیچ مزده دهنده و بیم کننده پس بدرستیکه آمد شمارا

بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٣ وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ

مزده دهنده و بیم کننده و خدا بر همه چیزی تواناست و هنگامیکه گفت موسی مرقومش را ای قوم یاد کنید نعمت خدا را

عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَالًا يُؤْتِي أَحَدٌ مِّنَ الْعَالَمِينَ ٢٤ يَا

بر شما چون گرداند در شما پیغمبرانی و گرداند شمارا پادشاهان و داد شمارا آنچه را که داد بهیچک از جهانیان ای

قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

قَوْمِ مِنْ دَاخِلِ الْأَرْضِ الْبَارِئَةِ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ قَوْمِ مِنْ دَاخِلِ الْأَرْضِ الْبَارِئَةِ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

<p>حق را اسرائیلیان بگرفت چون پس دو و ده از نقیان مصر در زمین شام چون آرید رو بر رسولان آورید ایمان تمام قرض اتفاق است اندر راه حق بوستان کآن مصوست از خزان گرهیرا کرده برخویش اختیار هم نگرداندم زان سستی سی میکنند از عهد تحریف کلام منقلب یعنی بتأویلات خام نست زایل اطلاعات بر یهود خائند و بد سپر جز اندکی محسانرا دوست میدارد خدا</p>	<p>عهد بهر حسک حاران دون بهر شان کردیم تعین در مسیر میدهم نصرت شما را بر عدو تقویت را ایشان کنید از هر مقام از خلوص و بندگی بر مستحق بهرها از دیر آن باشد روان و ز طریق راست باشد برکنار در عقوت قلبها اشارا قسی در قساوت این عمل باشد تمام میکنند احکام تورا یه و کلام وان خیانتها کنز ایشان رخ نمود که نمادند از دیات در شکمی نیک باشد عفو و صغح از هر خطا</p>	<p>تا موافق جمله ما موسی شود حق تعالی گفت با آنها که من گریا دارید با شرطش صلوة بر خدا بدهید قرض از رزق و مال در گذارم تا گناهان از شما پس هرا نکوبد از این عهد اکید پس یقین را شکستن بیما شان قلب قاسی از نشان دوزخ است حرف تورا یه از مقام و موضعش خط وافی رفتن یکجا زیاد دائم اعی آگهی از حالشان پس زایشان در گذر یعنی بیوش عفو احسانست و بس مستحسن است</p>
<p>سوی شام از مصر ز امر حق رود با شما هستم بهر جا بی سخن هم بدهید از مال بر مسکین زکوة قرض بیکو یعنی از وحه حلال اندر آرم در بهشت پر بو گشت کافر غیر گرامی بدید باز راندم از در احسانشان در حور آن ست عهده این فسخ است می بگرداند بر ما موقعش که رایشان حق بو عط و بیداد تا چه باشد یشه و افعالشان آن قنایح وز باش شو خوش کر بکافر یا که آن بر مؤمن است</p>		

## الجزو السادس

همچنین زانها که گفتندی صریح ما نصارائیم و ز افسار خدا همچنان کردند ترك آقوم سز یس بآن شومی بر افکندیم بر ای یهود و ای صاری بر شما وار کثیری دان کنند عفو از شما مسامد حق بخلق اندر ایاب تابع رضوان او راه سلام میساید خارج از طلباتشان واسکه کافر گشت و گفت اراروا دانکه مریم بوده راوا کبر سال گر عیان گردد اراده دیگرش از خدا باشد رمین و آسمان خلق حوا بی زام چون کرده بود آفرید بی بدر همچون مسیح از غلط گفند رسا و یهود گو چگونه یس نماید حق عذاب است هم پاداش فعل دیگری چون شما دارید هر يك اعتراف یس به احباب و به اناء اللهد بر اراده است غفران و عذاب آمدای اهل کتاب از نزد ما چونکه گوئید از طریق اعداد تا که باشد امتحان حرم و کل ای محمد صم آور از موسی باد چونکه گردانید او یغمران چون شکاف بحرو نزل مائده گمان مسطاین است ناحودارس شاه چونکه ایشانرا رحناران هراس

ما نصارائیم و از شهر مسیح یس بهر تقدیر بگرفتیم ما بهره کآن بود وافی در تمیز دشمنی مایشان تا رستخیز مررسولی ما کتاب آمد رما که همی دارید آرا در خفا ره زوی یعنی که از نور و کتاب هست باز اندر طرف بروی تمام سوی نور و امن از آفاتشان مر مسیح ابن مریم را خدا نست حادثرا خدائی در مجال که هلاك آید مسیح و مادرش و آنچه باشد این دورا اندر میان بی بدر هم خلقت عیسی عود یا که بی مادر چو حوائی صریح ما پسر های حائیم از عود مر شما را در ذوب بیحساب برد گر کس راحع اندر ماطری مر عذاب هر دو عالم بی خلاف بل شر باشد و خلق از آگند مستحق ما گشت بر عفو عذاب مر شما یغمری صاحب لوا بهر ما نامد رسول از کردگار خار ها موضوع گردد هم زگل چونکه گفت او قوم خود را اردوداد در شاهم باد شاهان و سران ما شما را باشد ازون فائده یا بود بیت المقدس آن سام بود در دل مملودید التماس کاش ما را بود سالاری بیش

بود نصران قریه کآنجا مکان زان جماعت نیر یمانی که بود داده بودیم آنچه را بر یادشان زود باشد که دهد حقشان حرر مکنند روشن شما را از کتاب آمد از حق مر شما بوری عیان در هدایت نور حق یغمر است یعنی آسکوخواست خوشنودی وی این بود با اذن او یعنی که خواست این مریم بودش باشد گواه کبست کویس مالک و تا از خدا یا هرا چیزیکه باشد در زمین آفرید هر چه خواهد در زمین بی آب و ام مینماید خلق گاه حق بود قادر به رجیری راست هم احای خدا و اسنا و یار دانکه فعلی هیچ بی پاداش نیست هر کسی یابد حزای کار خوش عمل را کردید سجده از فسون همچو دیگر ها که حلقه و شر بر سموات و زمین شاهست او بر شما روشن نماید او سل تا که دهد مژده بر ما یا که بیم حق فرستاد انبیا را بی نبی کای گروه از نعمت رب العباد مر شما داد آنچه ادخلت حهان ای گروه من در آئید اررضا آرمین که حق بوشه مر شما تا بسوی مصر بر گردد باز بازمان میرد تا بر حای خویش

داشت عیسی نام نصرانیت زان بر هاسان که گرفتیم از یهود از ظهور احمد کامل شان بر هراچه میبکند از بدسیر آنچه غنی مکنید از فضل و باب هم کتابی کوست روشن بالیان یا ولی ککو بدانائی سر راست باشد از آفات این بی بی بهر ایشان تا نماید راه راست اندر این ککو بنده باشد نه اله منع سارد هیچ شیئی مر ملا حله را ما بود فرماید چنین همچو آدم ککافرید از ماء وطین هم چو آدم را که از حاك سباه مسواک کرد هر کاری که خواست کی معدت گردد از پروردگار و ربود بعون عدل و ایمنی است حود رسد بر فحرجوش و عار جوش حکم شد کبر یکدگر بریزید خون از حق آیدشان حزای خبر و شر هم ناو مر گشت هر بار و عدو بر رمان قدرت از وحی و رسل آمد آسکس با چنین وصف عظیم چون توانا باشد او بر کل شیء که شما را داده او آرد داد بر کسی آرا داد از اس و جان در زمینی پر هوا که بر نوا برد قسمت مادر آن گیرید حا با شقان بودشان اینگونه راز

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ٢٥ قَالُوا يَا مُوسٰى اِنَّ فِيْهَا قَوْمًا جَبَّارِيْنَ وَاِنَّا لَن

و مار پس مروید بر پشتها نای پس بگردید دیبا کاران گفتند ای موسی بد رستیکه در آن گروهی جبارانند و بد رستیکه ما

نَدْخُلُهَا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَاَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَاِنَّا دَاخِلُوْنَ ٢٦ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ

داخل نمیشویم در آن هرگز تا بیرون روند از آن پس اگر بیرون روند از آن پس بد رستیکه ما داخل شویم گفتند و مرد از آناسکه میترسیدند

اَنَّمِ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ فَانْكُمُ غَالِبُوْنَ وَاَلٰى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْا

امام کرد خدا بر آن دو که داخل شوید بر ایشان از آرد پس چون داخل شدید در آن پس بد رستیکه شما غالبانید و بر خدا پس توکل کنید

اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ٢٧ قَالُوا يَا مُوسٰى اِنَّا لَن نَدْخُلُهَا اَبَدًا مَا دَامُوا فِيْهَا فَادْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ

اگر هستید کروندگان گفتند ای موسی بد رستیکه ما داخل نمیشویم در آن هرگز مادام که باشند در آن پس برو نو و پروردگارت

فَقَاتِلَا اِنَّا هُمٰنَا فَاَعِدُوْنَ ٢٨ قَالَ رَبِّ اِنِّىْ لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِيْ وَ اَخِيْ فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ

پس کارزار کنید که ما اینها هستیم گفت ای پروردگارم بد رستیکه من مالک نیستم جز خودم و برادر مرا پس جدائی انداز میان ما و میان گروه

## سورة المائدة

الْفَاسِقِينَ ٢٩ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٣٠

فاسقان گفت پس بدرستی که آن حرام گردانیده شده بر ایشان چهل سال سرگردان خواهند بود در زمین پس اندوه مدار بر گروه فاسقان

<p>گفت موسی بر مگردید از طریق قوم گفتند ای کلیم این سرزمین بیست ما را طاقت نیرویشان چون برون رفتند ما داخل شویم سوی حناران را ب قریه تنگ پس شما بشک بر آنها غالبند تنگه بر پروردگار خود کنید تا که جباران در آنجا ساکنند و تو را پروردگارت در قتال چون زموسی بود او اکبر بسازد است بر ماحاحات ارباب رب است گفت موسی کای خداوند احدیست ما من قوم یعنی مغف گفت حق است گشت بر ایشان حرام پس بشیمان گشت موسی را نداشتا رانکه ایشان را مرق سرواوردند یا محاطند الا تأس آن رسول ز امر موسی چون همی سروازدند حای شرحش جمله در تفسیر بیست لک را ن ترسم که عمر آخر شود شد صفی را سال در بزرگ شصت را ن سی دارم ب نظمش اهتمام ای خدا را راه احسان و کرم</p>	<p>بر عتقا و ز فراخی سوی ضیق حای جباران بود بود امین تا بحدک آریم رو بر سوشان تانه زایشان خوار و مستأصل شویم ادر آید از هر اسو بدرک این کید از حیر خود را طالبند گر شما بر وعده او مؤمنید هم ندارد سود هیچ این وعطوید ما شیدیم ادر اینحای سؤال سیدش زان قوم خواندی در مقال این جهت بر چهل ایشان افرست من بیم مالک بحر بر من خود جز قلبی از گروه مرق تا چهل سال آن رمین پاک نام سوی او آمد خطاب از کتاریا آورد برین پیغمبر شد ز قصه ته موسی شد ملول لاق آن ته و آن حیرت شدد گرچه بر من مشکل این تحریر بیست ما نام از نظم این دفر شود مرغیت دایم از عمر آنچه هست تا مگر گردد معون حق تمام کن یکی بر سیئات من قدم</p>	<p>این ز ضعف و سوثوقی برخداست وان گروهی بر هب و شوکتند ما در آن داخل نگردید ارسون یوشع و کال دومرد حق پرست راه بدهد آنکه بر صحراروند بستند ایشان غیر از جسم و س قوم گفتند این خواهد شد مگر از دو بن باور تو ای موسی سخن قصد ایشان بود هر دو را شکلام قصدشان یا بوده رب العالمین حاصل اندر قوم رین ره شد اراع هم برادر گوست هر دو یار من پس ما من و قوم فاسقین یعنی ارض مقدس از عصبایشان که ماش اندوهک از فاسقان مسحق بودند بر نفرین و حق تعالی گوید او را کی امین ماحرای به و اسرائیلان می کند باید حقم در کلام دان دران مسیر بکر منحصر بل بتوفیق خداوند و دود یکدو سال دیگر از پروردگار ورم از نظم این پیغمبر بخش</p>	<p>پس بحسبان باز گردید این حفاظت بر تر از ما در قوام و قوتند حز که حناران روید از آن برون قوم را گفتند از خوف شکست گر کنید این در زمان بی پاشود حالی از قلند و بعقل و فطن که در آئیم ایح در این نوم و سرر میمانی برده و صد احسن دانکه سید خواند قوم اورا بام حاکم کی یعنی حق از هست معین میگردید ادر آن امر اجماع راستا بود او معین در کار من و جدائی افکن ای سلطان دین سارم ادر به سرگردانشان کر که ادر ته ماندند این زمان سر جو بکشیدند از سکنین و تو مشو را حوال آن مردم عمین گرهی خواهی تو اوتاریخ خوان با بطم آرم حکایها تمام آنچه لازم بیست سارم مختصر سارم این تفسیر را مظلوم زود شام از توفیق و عمر امیدوار صحت و امنیت و تقریر بخش</p>
--	--	--	---

وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ

وخوان برایشان خبر دو پسر آدم را بحق هنگامیکه قربان کردند قربانی پس پذیرفته شد از یکیشان و پذیرفته نشد از دیگری گفت

لَا قَتْلَكَ قَالَ إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٣١ لَنْ بَسَطْتُ إِلَى يَدِكَ لَتَقَتِّلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدَيَّ

هر آینه خواهم کشت ترا البته گفت جز این نیست که میبذیرد خدا از پرهیزکاران اگر مگشائی بسوی من دست که نکشی مرا بیستم من کشاننده دشمن را

إِلَيْكَ لَا قَتْلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ٣٢ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمُكَ فَتَكُونَ

بسوی تو که بکشم ترا بدرستی که من میبرسم از خدا که پروردگار حایا است بدرستی که من میجوهم که مار کردی بگناه من و گناه خود پس شوی

مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ٣٣ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ

از اهل آتش و آن پاداش ستکار است پس آسان گردانید از برای نفسش کشتن برادرش را پس کشت او را پس گردید از

الْفَاسِقِينَ ٣٤ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتِي

زیانکاران پس برانگیزد خدا غرابی را که کاوش میکرد در زمین تا نماید او را چگونه پوشاند حسد برادرش را گفت ای بر من

أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ اللَّادِمِينَ ٣٥ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ

آیا عاجز شدم که باشم مانند این غراب پس بپوشم حسد برادرش را پس گردید از پشیمان از برای آن

كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ

نوشتیم بر بنی اسرائیل که کسی که کشت تنی را بدون آنکه کشته باشد تنی را یا فسادی در زمین پس گویا کشته است مردمان را

جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ۚ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا

همه و کسکه زنده گردانیدش پس گویا که زنده گردانده مردمان را همه و بتعقیق آمد ایشارا رسولان با معجزات پس بدرستی که بسیاری

مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ۚ

از ایشان پس از آن در زمین اسراف کارانند

می بخوان بر امت ای فخر شر این خبر باشد بحق یعنی که راست دختر یکمطن را بر آن پسر بود پس اقلیبا صاحب جال گفت با آدم بر این بدهم رضا و ننداری باور این نادانست کوسفندی برد پس هایل زود آتشی آمد ربود آن کوسفند گفت مر هایل فرماید یقین گر شد مقبول حق قربایست گرتو بر قتل گشائی دست خویش من همی خواهم که تا گردی تو باز هر که قتلی تا کند از بی تمیز پس تو باشی زین عمل ز اصحاب بار دید پس هایل را روزی بخواب گشت او پس در دو کون از خاسرین پس نداست او که با او چون کند پس بر اسب زاندا داغی را خدا گفت پس یا ویلتی بر عقل خود تا چو او پوشم برادر را بحاک زانکه رویش شد سیه حالش تباه حال او بر خواری و توبیخها حکم یعنی زین سبب کردیم ما یا فسادی کرده باشد در زمین گر کشتی آن دزد و زاینرا رواست پس بران ماند که خلقا را تمام پس بران ماند که اجاء نفوس سوی اسرائیلیان با بنات بودشان یعنی تجاوز از حدود پس شد ارسال رسولان از خدا پس ملازم نزد پیغمبر شدند و مسلمانان شدند آنجا علیل چند روزی ادر آنجا بیگزند زنده کردند از بی نام و نشان چون رسید این بر پیمبر در زمان

که بدد آن دو پسر از صلب او میشد از حوا تولد بوسی اولین فرزند او قایل بود نامزد چون گشت بر هایل او گفت آدم این نه بر میل منست هر گرا گردید قربانی قبول دسغه از گندم کم دانه گفت قایل از حسد هایل را که فرمود از تو قربانی قبول حرم من چنود که باید کشتیم زانکه من ترسم ز رب العالمین تا که ناشی حامل اجرام من زانکه اول از تو سرزد این گناه پس خود آسان بر او قتل اخیه کوفت آرا بی تأمل بر سرش اینچنین بودش دیان دیوی همچو دزدان داشت او را در کتف کرد راغ مرده را در زیر خاک من شدم عاجز که ناشم چون غراب کرد مر قایل را در خاک زود آدم او را راند و شد دور از دیار گفت پس من اجل ذلك دریان بی زقل نفس و احرای قصاص هست احسان شرط قتل اندر زما پس بدون این جهتها گر کشت و انکه گردد رجوة کس سبب گر کسی را شد کسی برحق دلیل اکثری زایشان پس از آن در زمین قتل تا حق بعد تشدید عظیم در مدینه جمعی از ارض یمن با مزاج آن جماعت سازگار گفت ادر اشتران شیردار تا که صحت یافتند از رنج زود بد قلامی از نبی نامش یسار جله را بستند و آوردند زود

نامشان هایل و قایل عدو يك پسر يك دختر اندر صحبتی مهرش اقلیمای با نمود نا گوار آمد بقایل عدو بلکه امر حضرتست و احسن است زاو بود اقلیبا دور از نکول پهر قربانی برد از لانه ناله از قتلت نخواستیم کرد ا با باشد آن از ترك تقوی ای فضول بی ز تقصیری بحون آغشدم رو ترك امر او نارم یقین هم بحرم خویش کردی ممنعن خلق را بر فعل بد دادی تو راه دیو سرکش یا که نفس آسفه کشت و ادر خون کشید آن پیکرش چیست تا او را عذاب احروری مکشیدش روز و شب بر هر طرف دید قایل آن زغم شد در دساک وین بد از تأثیر فعل ما صواب پس پشیمان گشت و غم برغم فروود کرد پس آتش پرستی اختیار ما نوشتیم این بر اسرائیلیان که بود لازم بر او بی اختصاص هم بدزدی بستن ره هر کجا هیچ نفسی نفس دیگر بی رشد کز هلاکش و ارهاند و از تعب کرده احبا نفسها را در سبیل مسرفان بودند از آئین و دین میبودندی بدون خوف و بیم آمدندی نزد آن فخر زمین چون سود آب و هوای آندیار بردشان باید که دارند آن شعار اشتری چند از پیمبر با نمود بر دهان و چشم او کردند خار در مدینه نزد آن سلطان جود



## سورة المائدة

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ

نست پاداش آنکه حرب میکنند با خدا و رسولش و میکوشد در زمین از راه فساد مگر آنکه کشته شوند یا بر دار کرده شوند یا

تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

بریده شود دستهایشان و پاهاشان از خلاف یکدیگر یا رانده شوند از زمین آن مایه ایشار است خاری در دنیا و از برای ایشانست در آخرت

عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٨ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٩ يَا

عذاب بزرگ مگر آنکه توبه کردند پیش از آنکه دست یابد بر ایشان پس بدادید بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست ای

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٤٠

آن کسانی که ایمان آوردید ترسیدار خدا و بخواهید سوی او وسيله و جهاد کنید در راه او باشد که شما رسکار شوید

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ

بدرستی که آنکه کافر شدند اگر آنکه مایه ایشار آنچه در زمین است همه و مانند آن باشد آنکه خود را از خریدن آن از عذاب روز رستخیز

مَاتَقِيلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤١ بُرِيدُونَ أَنْ يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَمَأْتُهُمُ الْخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٤٢

که پذیرفته شود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردناک میخواهند که بیرون رود از آتش و بیسند ایشان بیرون رود بندگان از آن و مایه ایشار است عذاب ثابت دائمی

آمد آیت که جزای حاربین  
مشابیه از فساد اندر زمین  
دست و یا شان یا برید از خلاف  
اینست در دنیا برایشان خری و بیم  
در هر حالی چه زن باشد چه مرد  
وارث مقول یعنی گر کند  
پس کندش صل و ورده است مال  
و رحا رحا کرده حکمش دیگر است  
بهر رسانیدن کس می او  
زانکه از بعد ثبوت از حارب است  
گر محارب از عمل نائب شود  
شد وسیله جمع امر و بهی حق  
تا شما گردید شاید رستگار  
چونکه کشنی کشته خود بدروی  
مر که سم از دانه پوشیده است  
میروی بهر غنیمت در جهاد  
نی که احری از خدا باشد را  
و ان عملها را بر اینسان مو بو  
پس وسیله رو بحق آوردست  
هر که اندر مهر حق پاییده است  
ای ولی حق بجان روشنست  
گر خطائی آمد از مادر ظهور  
داند این یعنی که میداد صفی  
و انکساکه کافر و احمق شد  
یا دو چندان ز آنچه باشد در زمین  
نیست آن مقبول ز ایشان این است

یعنی آنها که کشتد ارفته غرب  
آنکه چون از معدلت ریزدشان  
آنجا که هیچ در حائی مکان  
مر محارب را که بر خوف ناس  
گر کسی را کشته باشد گشتی است  
و بر بدون عفو باشد در قصاص  
دست و یا یعنی بریدش از خلاف  
و در هر چه کرده باشد او سلاح  
غیر از آنها که بتوبه نگرود  
حق بدادید اینکه آمرزنده است  
می برسید از خدا ای مؤمنان  
هم جهاد اندر ره او با عدو  
معنی شاید بفصل حق رحاست  
بپرو امید از اتصال مؤمن است  
مان مسکین میدهی ناصد عبوس  
گر نگریدی کشته و غالب شوی  
محس طاعت رو نمائی در جهاد  
پس بوبیم از بیت معشوش دار  
ور که باشد حذر و آتش رحاست  
خاصه عیدی کو مولی غالب است  
ما همان طفلیم کز هر محنی  
بر صفی حق کسرتد اسلام بمع  
پس مگیر الطاف خویش از ماتو باد  
گر که ایشارا بود در کل حال  
نفس خود را یعنی از آن و آخرید  
بهر ایشانست خسران و هلاک

با خدا و ما رسول آمد جسی  
بهر قتل و عارب و آشوب و کس  
از دهن را بدشان یابی مصاف  
هم عذاب آخرت باشد عظیم  
اندر ان حکم است داخل بی برد  
عفو او را نایدش کشتن بعد  
قطع اضرارش کنند از امتثال  
بر قصاص و نفی هر دو در حوراست  
واجب آمد از بند بی کفکو  
توبه او مانع حد هیچ نیست  
یاریش راهل دین واجب شود  
فعل طاعت ترک عصا در سبق  
زان وسایل گر که خواهد کرد گار  
خرمن گدیم نگرودد خو حوی  
که باید چیری از کاری بدست  
نی روی اعتقاد و اقیاد  
حرکه دل پاک از هوا باشد ترا  
هر چه کاری بد روی بیگفتگو  
طاعت از اخلاص کامل کردست  
بدگان خالصش را مده است  
در دو عالم دست نما و دامت  
تو مگیر از سنگان خود نفور  
کز کجا بود آن عایات حفی  
ساحد هر چیز غیر از حق شد  
با فدای خود کند آرا یقی  
بی نادی محس ذات ذوالمن است

آمد آیت که جزای حاربین  
مشابیه از فساد اندر زمین  
دست و یا شان یا برید از خلاف  
اینست در دنیا برایشان خری و بیم  
در هر حالی چه زن باشد چه مرد  
وارث مقول یعنی گر کند  
پس کندش صل و ورده است مال  
و رحا رحا کرده حکمش دیگر است  
بهر رسانیدن کس می او  
زانکه از بعد ثبوت از حارب است  
گر محارب از عمل نائب شود  
شد وسیله جمع امر و بهی حق  
تا شما گردید شاید رستگار  
چونکه کشنی کشته خود بدروی  
مر که سم از دانه پوشیده است  
میروی بهر غنیمت در جهاد  
نی که احری از خدا باشد را  
و ان عملها را بر اینسان مو بو  
پس وسیله رو بحق آوردست  
هر که اندر مهر حق پاییده است  
ای ولی حق بجان روشنست  
گر خطائی آمد از مادر ظهور  
داند این یعنی که میداد صفی  
و انکساکه کافر و احمق شد  
یا دو چندان ز آنچه باشد در زمین  
نیست آن مقبول ز ایشان این است



هستشان خواهش که دور از رخ شوند  
باب جنت سوی دوزخ شد چو باز  
این عیان بینم ما با چشم حس  
خواهی آرا بهر خود و اندر عمل  
مؤمنان دیدی که از بهر ههاد  
هر صفات يك را دانی حسن  
باعمال خلق و خوی ارا خوش است  
رتو آن حالی که داری شد جعیم  
این شان بد ز دوزخ و بهشت

می برون از آتش دوزخ شود  
اهل نارایند اندر اهتر از  
هم تو یسی گر که باشی ملتس  
بخل و کدبت مانمت از ماحصل  
چون روند از روی عشق و اعتقاد  
بر خلافتك مبارزی رسن  
جان تو زایشان فرون در آتش است  
یینی از دور ار چه جنات نعیم  
که عودم باز بر بیکو سرشت  
دزد نفست را نبرتی ماکه دست

نیستند ایچ از برون آیدگان  
تا برون آید زان در از جعیم  
مردی ار یسی کریم و راستگو  
باب جنت بر تو باز از جود شد  
نوبی در هر می مایل شدی  
همچنین بسی که خصلتهای بد  
یینی آن همسایگان راصح و شام  
گر که دانی آن بهشت این دوزخست  
جف کاندر گوش دیوت پسه کرد  
جمع مالت در سرا بیفاده است

در عذابند آن جماعت حاودان  
بسته گردد در شوند آنجا مقیم  
یس تورا می آید آن خصلت نکو  
چون نبودت آن صفت مسدود شد  
تن زدت ره خائف و بددل شدی  
باب شادی جله سازد بر تو سد  
با وجود بنوائی شاد کام  
از چه راضی قلب و روح در رخ است  
سر بکم از جمعه ات تا شنبه کرد

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٣

و مرد دزد و زن دزد پس برید دستهای ایشان را پاداشی سبب آنچه کسب کردند عقوبتی از خداست و خدا غالب در است کار است پس آنکه

تَابَ مَنْ بَعْدَ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤

توبه کرد پس از استمش و بیکدی کرد پس خدا توبه بپذیرد و او بدستیکه خدا آمرزنده مهربان است

مرد یازن هر کسی کو سارق است  
تا حرای آنچه کرد از کسو و کار  
پس هران برگشت بر حق ازستم  
چون نماید او بحق زاره ایاب  
بر بریدن دست نفس اولتر است  
میرد از خانه دزدت دانه را  
او بد ره زنده در گورت کند  
تا تو گویم یکشان از سرفتنش  
ار در عرفان و فقر آید برون  
گوید افزونست ایحان ذوق تو  
رفته رفته تا که خود بینت کند  
از گدایان حاصلی سود جوی  
یک مریدی مالدار از صد فقیر  
ست چشت داد سرگین های لعل  
امافست ار که هم در رود کار  
چون بدست آوردی از بیهوده اش  
میراید هر دم بر حرص و آز  
و در فقران ضعیف ای خود فروش  
این بود عرفان و فقرت بی محال  
برده مالت جمله دزد بد سرشت  
این یکی بود ار شان سارق  
برده و چیز در آرد از مشت او

دستهایش بریدن لایق است  
در عقوبت یابد ار پروردگار  
کار خود را کرد اصلاح ازدم  
بار گردد هم بر او حق از عذاب  
زانکه او دزد حواهر اکثر است  
وان برده هم خرمن و هم خاهرا  
تا سبی عیب خود کورت کند  
تا بری ره بر زمان فرصش  
گردد اندر علم و دیت رهنون  
صوفی کو در طریقت فوق تو  
رخه اندر عقل و آیت کند  
شمع درویشان ندارد پیروی  
نه بود بر این بده از آن نگیر  
مزد او بر میخ و میدیدی تو نعل  
این چنین گاوی نورا گردد شکار  
سخت آید بذل خون و روده اش  
ستی قانع چیزی از اهتر از  
میکریزی همچو دیوی از فروش  
لك قطب وقت خویشی در مقال  
بست یارت کس جز آن اخلاق رشت  
ماقی را دان بعقل فارقت  
پس بیری تا تیغ قهر انگشت او

فاقطعوا ایدیها گر خوانده  
حق بحکمش غالبست و هم حکیم  
رد کند بر صاحبش مال ار که هست  
کوست آمرزیده کار مهربان  
میرد درد ار که داری مال و زر  
میرد دزد از سرا کالای بو  
دزد مالت افاست ار برده  
چون ز دنیا دیده خوار و مغفست  
آید از سگاسگی بر خویشیت  
کی بصیرت بوده هرگز عار می  
تا امران گشت بس باید رفیق  
شوچو شیران در شکار گاو و میش  
مینماید این کلامت بس سکو  
آن شکار گاو از پندار بود  
گفته بودت دو کای شیر زبان  
بشتر قانع ندی بر قوت کم  
یش آن کزوی بجیری طامعی  
بر توزین قانع بود آن پاک حب  
هم رسد وقتی که سنی نا گهان  
رفته مایه دگر و فکرت در ناف  
ره مده او را بجود در را بند  
ور بدزدند از آن چیز دگر

دست سارق ار چه برحا مایه  
بعد توبه بر گنهکاران رحیم  
ورنه نادم باشد از آن فعل پست  
خواهد آمرزش بجرم بدگان  
وان زید مرگنج ایمان و نظر  
زان بگیرد چشم خون پالای تو  
وان بهر دم پرده عقلت درد  
کعبای دل نماید بر مست  
تا نماید یشه درویشیت  
از رهوز فقر و عرفان واقعی  
واحست این بهر ترویج طریق  
یس یار از بهر خرگوشان پیش  
بجرم زان کز کجا در راحت او  
ليك شاحش پاره کردت تار و بود  
هم بخور و زاهم بدرویشان خوران  
لك بود در هر رکت به صد شکم  
از سحر تا شب نشسته خاضعی  
ست از رده می بر او صد نقص و عیب  
ماده تنها زیار و هر هان  
بست سودت غیر اندوه و اسف  
حفظ کن کالای خویش از بد بسد  
کن بجبش نا ببرد بر بتر

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٥

آیا ندانستی که خدا مر اور است پادشاهی آسمانها و زمین عذاب میکند آرا که خواهد و می آمرزد آرا که خواهد و خدا بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٥

چیز نواست ای پیغمبر اندوهناک کند ترا آناکه مشتابد در کفر از آناکه گفتند کرویدیم

## سورة المائدة

يَا قَوَاهِيمَ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمِ آخِرِينَ لَمْ

بدنهاشان و نه گوید بدلهایشان و از آنانی که یهود شدند شوندگانند مرد دروغ را شوندگانند مرگرومی دیگر

يَا تُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

نیامدندت میکردند سخن را از پس جایهای او میگویند اگر داده شود این را پس بگیردش و اگر ندادندت آن را پس بترسید

وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَظْهَرِ قُلُوبُهُمْ

و آنکه خواهد خدا آزمایش او را پس مالک نشوید مرا و از خدا چیزی آنگرواند آنکه خواسته خدا که پاک گرداند دلهای ایشان را

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ<sup>۴۱</sup>

مراشانراست در دنیا خواری و مراشانراست در آخرت عذاب بزرگ

همچنین آمرزد و بدهد ثواب می مناش از کفرانها هلاک بیستشان ایمان قلب اندر سبوح از دروغی تا مگر بدد طرف ستش بر تودهد از کفر و جهل باز گو سالد بهر دیگران بعد از آنکه وضع شد در هر مقام حکم رجم این بل بسوی افتری است این عمل ما بین اشراف یهود عرضه کردند از پی نظم و شان شد پدید انکار این حکم از یهود گوشت دانا بر کتاب اندر شما واقف از تورات و حکم ماممی است صدق آن گوئی اگر دای بن برقی آید بهر حرفم ز آسمان میباشد از جاهل در دنا مکتبم از بهر پاس حرمتی کز چه پوشیدار که آن حکم حق است بعد از این در ما ندارد را مرحم بر کسی عذری باشد در قبول حکم زاو مرحد و بحیم از امید زاع که بدهد بر مراد ما شر بهر اوجیزی زحق در رفع صار بیست بردست بواز نزدیک و دور نقش کی داند ره و رحمن و عب میبخواهد تا شود طاهر قنوب حزیه و خواری و ترس از مال و جان

میکند بر هر که میبخواهد عذاب ای رسول مستطاب اندوهناک بر زبان گفتند آما و هیچ شود از بهر تکذیب تو حرف آنچه تو ما گفته باشی پس سهل یعنی آنچه شود از تو همان میدهند از مل تغییر کلام بودشان دعوی که در تورات است دانکه بر تفصیل شایع گشته بود پس از خبر بر یهود یثرب آن مصطفی بر رحم فرمان داد زود کالدر این معنی باین صوریا پس نگفتند آنچه او گوید بحاست حاصر آورد کز تو پرسم یک سخن گفت رسم گر بگویم صدق آن گفت جوشد که یهود آرا ابا داشتند از خوف یا از رشوبی عذری آمد پس اواسط را بدست تا نکردد این عم شاه رحم تا که باشد عام حکم اندر حصول اینچنین گویند که داده شوید پس نمایند از قبول آن حذر پس شوال شدن مالک انکار چون زمام اختیار اندر امور نقشها بر پرده رد نقاش غیب آنکسار را هیچ علام العیوب هستشان رسوائی در این جهان مرغانی پس بزرگ از خشت رای

پادشاهی سموات و زمین بر عذاب و عفو قادر پی پی سوی کفر و هست دیشان برلسان منکر اسلام و دیدند از وجود تا بر او پیرایه بدید از دروغ را رسامعون لقوم آخرین هستن از دور نفی ارکیش و که یهود از وی نموددی اما دای و رایه را در انحن گفتگو در حکم آن بسیار بود که چه باشد حکم آن از رحم و حد گفت را مرق رسول مستطاب تا نماند اختلاف اندر وقوع آنکه داری برخدائی ناورش حکم رحم اندر دنا و انداده جیت بهر آن کش نیست در دین مسلکی این عمل سرزد شد حکمی که بود شد عیان هم گشت یا مال آنگاه بر اعلی بیست این نظم و سبق رحم بر حد شد مدل در عقاب مینایند این جماعت از مقام ورناید حکم رحم آن بیکمان فنه میباشد عقوبت هر نفس تو نه قادر بدفعش یک تسو از اراده و علم و اسرار قدم یا کند با کلک آن نقاش خنک هم بخواهد حق برایشان قلب پاک هم مراشانراست در دیگر سرای

این ندای کز خدا باشد یقین هم توانا باشد او بر کل شیء کز عنادت میثانند آنکسان و در کسای هم که هسند از یهود بشوند از تو کلامی با فروغ للکذب باشند سماعون چس نامدستند آن جماعت پیش و وان بد از تورات در رحم زنا تازیانه ما چهل باید زدن شد زبانی اندر اشراف یهود تا بیرسد از رسول معتمد که نباشد حکم رجم اندر کساک میکنم این امر خواهد از رجوع حاصر آمد گفت پس بیغمرش هست در تورات بر گویا که هست هست در تورات و زان نمودشکی گفت بهر آنکه اشراف یهود تا زبانی را این عم پادشاه از چه بر ما منحصر شد حکم حق پس پوشیدیم آن حکم از ککاب آمد این آیت که تحریف کلام پس بگیرد و بفعل آرید آن خواهد از حق فتنه از بهر کس یعنی از خواهد عقوبت بر کس او هر چه او خواهد شود از بزش و کم تا تواند داد تغییری برنگ یا کی دل چون نخواهند از هلاک

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ

شوندگان مرد دروغ را خورند گانند مر حرام را پس اگر آمدند ترا پس حکم کن میانشان یا روی گردان از ایشان و اگر روگردانی از ایشان

فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٤٧ وَكَيْفَ

پس هرگز ضرر تو اندر سایه ترا چیزی و اگر حکم کردی پس حکم کن میانشان بعدل بدستی که خدا دوست دارد عدالت کنندگان را و چگونه

يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٨

حکم میسازند ترا و نزد ایشانست توره که در آنست حکم خدا پس بر مگردند پس از آن نیستند آنکروه به گردندگان

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ آسَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ

بدستی که ما فرستادیم توره را که در آنست هدایت و نور حلم میکند بآن پیغمبرانی که پذیرای فرمان شدند برای آنکه یهود شدند و خدا برسان کامل

وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُ النَّاسَ وَآخِشُونَ وَلَا تَشْتَرُوا

معرفت و دانا بآن دین و از آنچه خواسته شد بدنگاهدارش را از کتاب خدا و بود در آن گواهان پس مترسبد از مردمان و برسد از من و بدل مگیرید

بِآيَاتِي تَمَنَّا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ٤٩ وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا

بآیهای من بپای اندک را و کسیکه حکم نکرد بآنچه فرو فرستاد خدا پس آنکروه ایشانست کافران و نوشتیم بر ایشان در آن

أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ

ایکه نفس بنفس است و چشم بچشم و بینی بنی و گوش بگوش و دندان بدندان و جراحتها را قصاص

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥٠

پس کسیکه تصدق کند بآن پس آن کفاره است مرا و او کسیکه حکم نکرد بآنچه فرو فرستاد خدا پس آنها ایشانست ستمکارانند

<p>نشدند از تو سجنها با فروغ رشوه خوارند آنها را حرام مرت بر بر ماده بجهان عا وجه میده وجه میسر وجه کلب و اندر ایضا سحت قصد از رشوست یا نگردان روی وردن بارود پس تو خود باشی بخیر ای رسول از آن احکم بپهم که عقیب ور که خواهی کرد حکمی را اقد زانکه تورا یه است نزد آنکروه بلکه باشد قصدشان احوال امر وان موافق اندر آئین مبین شد زما تورا یه نازل در امور اندر اجرای حقوق از هر مقام هر آقومی که بود در یهود عالیان پاک ربانی سلام بر کتاب حق آمد از شاهدان می زمین ترسید در تبدیل حکم رانکه دبا پس بود بایدار باز فرماید که در تورا یه خاص چشم بر چشمی و هم گویی بگوش هر حرارت را بمثل آمد عوض حکم آن پس کرد باید بر دیت</p>	<p>بر خلاف آنچه ما تشیده اند سحت را فرمود حیدر رشوة است احریت کسی که اندر ضابطه گفت صادق هر چه از راه حرام پس نمایند از تورا اهل کتاب ما شرع خود کسد آنها عمل جمعی این تخیر را زاهل خبر گفته در این آیت اعراض از کنی مقسطین را دوست دارد ذوالکرم یست پس تحکیم مقصود یهود پس کنند اعراض از حکم تو زود باور ایشانرا باشد و اعتقاد حکم با وی مینمودند آنها آنکسان بر حکم خلاق العباد زان بیبید مقصود از یهود بود امر از حق برایشان بخلاف پس مرسید از حقایق در نسق هم بنفروشد آیات مرا زانکه بر ما انزل الله يك لسان نفس بالنفس آنکه یکن را کشند سن بالنس والجروح بالقصاص حفظ حدی نیست و ممکن تمام عفو یعنی کرد آن بر ضاربش</p>	<p>ر تو تا بدید بهمان و دروغ میدهند احکام تغییر از مقام هم بپای حر و مرد کاهان مهرنی اعی فحور از احدو حلب هر بای در مقامش حکمت است سوی اهل ملت خود بگرد کر کسی اعراض و رسازی قول شرحش آید گر زهمست صعب حکم کن مایشان از عدل و داد و اندر آن حکم الله از کل وجوه بر هر آنچه آمد از سلطان امر ما کتاب حق و تورا یه متین و اندر آن باشد هدایها و نور واچه مینود از حلال و از حرام شد زما تورا یه نازل در حدود قصد ز احبار است و دهاد و گرام تا که بغیری باید ره بر آن تا جلیل آمد از تحلیل حکم رشوتش تا چیست غیر از نیک و عار فرس فرمودیم ما اندر قصاص بینی بر بینی بی روی پوش وین بود حکم حدود امدافرس وز تصدق کرد کس بر تسلیت</p>
--	---	--

## سورة المائدة

کرد آن كفارة اجرام او حق بویسد بر مكوئی نام او واسكه بر آنچه فرستاده خدا حکم نکند اندر احکام و فضا آنکروهد از سنگاران یقی وضع حق سازد بر باحق بدین

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْأَنْجِيلَ

وازی در آوردیم بر اثر هاشان عیسی پسر مریم را در حالیکه تصدیق کسده بوده از آنچه پیش از اوست از توریة و دادیم او را انجیل که

فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ١ وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ

در آن هدایی است و نور و تصدیق کسده است از آنچه را باشندمان دودستش از توریة و هدایت و بدیست از برای برهیز کاران و باید حکم کنند اهل

الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٢ وَ أَنْزَلْنَا

انجیل آنچه فرو فرستاد در آن واسكه حکم بکرد آنچه فرستاد خدا پس آنکروه ایشا د فاسقان و فرو فرستادیم

إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّدًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهِمًّا عَلَيْهِ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ

بنو کتاب را براسی باورداده م آنچه باشندمان دودستش از کتاب و گمماست بر آن پس حکم کن میانشان آنچه فرو فرستاد

اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا حَاكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

حدا و سروی مکن میادهای ایشان را از آنجا آمده و ارحق از برای هر يك گردا بدیم از شما شرعی و راه روشی و اگر خواستی خدا

لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فَمَا آتَيْكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

هر آینه گردی شما را امی واحد و لکن اندر آید شما را در آنچه داد شما را سبشی گیرید یکدیگر را انجوبها سوی خداست مرجع شما همه

فِيئْسَ لَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٤ وَ إِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ يَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ

پس خیر میدهید شما را آنچه بودید در آن اختلاف میکردید و آنکه حکم کن میانشان آنچه فرو فرستاد خدا و پروی مکن خواهشهای ایشان را و ترس از ایشان

أَنْ يَفْشَوْكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ

که بفته اسارت از برخی آنچه فرو فرستاد خدا و پس اگر برگردد پس بدان که براییست که میخواهد خدا که رساند ایشان را برخی

ذُنُوبِهِمْ وَ إِنْ كَسَرْنَا مِنَ النَّاسِ لِفَاسِقُونَ ٦ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْعُونَ

گناهانشان و ندرسد که سازی از مردمان هر آینه فاسقد آیایس داوری دادای پیش را معجوبید و کیست

روشی دیده افلاك را پس ناو دادیم ما انجیل را هم مصدق مر بتورایة سنی مقین را وعط و بندی رسق بر هوا و میل مس بی اصول نازل از ماشد بصدق و باحق کتاب حل شود زاو نا امور مشكله داده رخ ز اهل كتاب ارمطقی یعنی از قرآن رمور کارها بین ایشان یعنی از امارات كتاب حکم کن فرستاست مارا بر فرق و اندرین آراء امت غالست که ندرجیر آمد از حق یاکه سست حکم بر وفق كتاب ارجند

عسی مریم رسول باك را بود آن تورایة مر سربل را بر طریق حقعالی روشنی بود ارشادی خلاق را بحق پس ازان کردند ترسایان عدول هم سوبت ای رسول مستطاب اركتب و آیات صدق منزله تا شود معلوم از آن گر ناحقی راوشود مكشوف آن اسرارها حکم منكن پس نور صدق و صواب فرقه گوید چون فرموده حق حکم کردن بهرايشان واحراست بیست منسوخ اعنی آن حکم نخست حاکمان آن شریعت تا کنند

پس اثر هاشان در آوردیم ما ما فرستادیم از آفات خویش همچین بر علم احکام و امور در اصرار و در فروغ از دین و کش بر هر آنچه بد بحق نازل در آن گشت نازل فاسقاسد اس گروه نا هراچیز که آمد پیش ازین کر حق آمد نا بین بر صواب احقی بر حای حق آورده اند باشد او بر سقم و صحها گواه در قضا و رحم و احکام و سق حانف احکام ما اهل ملل بر قبول و رد بود هم بر قرار و ره سوی شرع خودشان سازد

وز بی آنها که بود اندا لو مصدق بود بر آنها که دش رهنما بود او دوحید و نور هم بر آنچه بود از بورانه پیش حکم نا ازوی کنند اهش عیان واسكه بکند حکم بر آنچه از و حوه هم موافق هم مطابق بالیقین هم مهن بر وی اعنی بر کتاب یعنی از تحریف حکمی کرده اند هر چه شد تبدیل از احکام اله بر هراچه بر بو فرستاده حق کر کسد اعنی ترا مع تبدل فرقه گوید حکم اختیار کفه مین حکم گر خواهی توحود

حز که نبود حکم حق در شرعشان  
ز آرزو هاشان مکن هم پیروی  
در میان هر گروهی از شما  
شرع منهای که بود از حق و راست  
نه که میبود آن اراده برگزاف  
دین هم آمد داری از عقل و ادب  
لیک خواهد مر شما را آرمود  
بارگشت حمله باشد سوی حق  
مر هر آنچه بر وی اختلاف  
مر هر آنچه بر او نفرستاده حق  
یفسوک اعنی که از عدوت یهود  
پس کند اعراس اگر ارسوی رای  
یمی آن اعراسشان گردد سب  
از حلا و قتل و حربه صرب و شتم  
فاسقاند اکثر مردم یقی  
این نه محصوص تواست و دور بو  
آمد آیت که کسد آیا ضل  
واچه در تورا یه و فراست رد

یا کتاب حق زاصل و فرعشان  
را چه آمد بر تو تا غافل شوی  
شرع و راهی وضع فرمودیم ما  
در شما حق کرد و وضع از آنچه خواست  
از تناس تا که باشد برخلاف  
بر حیوة سمری ای جان سب  
بر هر آنچه دادتان از رفع و سود  
قطره ها راحه شود بر حوی حق  
میکنید از شرع و دین بی خلاف  
فی بوقع میل و آراء فرق  
افکند اندر صلاحی در حدود  
پس ندانکه نار میجواید خدای  
کافکند از حرماشان برده رب  
که ادبیا بهر شان گردیده حتم  
تو مشو را بنکار ایشان دل عین  
گرچه یهودان مکرید از مور بو  
حکم دور جاهلیت را زرب  
میجایید از فساد و از حسد  
بوده رسم جاهلیت این چنین

پس بود اجراء حکم از واجبات  
هم ز حکم راست حوئی احراف  
مر شما کاهل کتاب از ایزدید  
ند مناسب یعنی آن در هر زمان  
مر شریعت در لغت شد راه آب  
ور که حق میخواست میکردند ما  
پس شما گیرید سقت یا گرام  
پس خبر خواهد نمود اوبر شما  
و ای که فرمانی بوحکم اندر حدود  
می مکن بر میل ایشان پیروی  
و عده ایمان دهدت از دعل  
که عقوبهای بعضی از ذنوب  
هم عقوت های دنیا و آخرت  
ما دگر جود عقاب احروی  
اندا را بوده اند از مکران  
مر یهودان بعد از آن گفتند ما  
وان تفصل در فصاحت است و دت  
در فصاحت یکسر دین شد  
لی که باشد در کتاب اهل دین

واندر این قولست اجماع ثقات  
بر کلام و ملل ایشان را اختلاف  
امت موسی و عیسی و احمدید  
هر نظم روزگار مردمان  
دین بوی شبیهش آمد بر صواب  
امی واحد شما را در جهان  
جانب خیرات و نیکی بالهم  
چون رسد وقت خزا دانن بحا  
بشان بعضی نصاری و یهود  
کن حذر کر فتنه شان گمراه شوی  
وان باشد غیر بر روی و حل  
حاجب ایشان رساند بالوجوب  
سوی ایشان رو کنند بمعذرت  
دادند آرا حق بران قوم غوی  
راهل ادیان و ملل در هر زمان  
دستهم از قلب بر حکمت رصا  
در مقام قتل و حیح از معصیت  
همچنین مردی ملل رن شد

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٥٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى

بیکوتر از خدا بدآوری را برای گروهی که یقین میکنند ای آنکسایکه گرویدید مگیرید یهود و نر ساریا را

أُولِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥٧

دوستان در حشاش دوسان برخی اند و هر که دوست دارد ایشان را از شما پس بدرسد که او از ایشان است بدرسد که جدا داند یکدیگر و دشمنکاران را

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ

پس می بینی آنرا که در دلهاشان مرض است میشتند در ایشان میگویند میترسیم که برسد ما را گزنددی پس شاید خدا که

يَأْتِيَ بِالْقَتْلِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُحُوا عَلَي مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ٥٨ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا

آورد کتایش یا امرای از زردش پس کردند بر آنچه بهار داشتند در تنهاشان پشیمان و گوشت آمان که گرویدند

أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ أَنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ٥٩

آیا این گروه آنند که سوگند خوردند بعدا سخت ترین سوگندها شان که ایشان باشم ایند ناچیز شد کردارها شان پس گشتند زبان کاران

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ

ای آمان که گرویدید آنکه برگردید از شما از دینش پس زود باشد که باورد خدا اگر و هر که دوست دارد ایشان را دوست دارد و اگر مکرملاند

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

بر گردندگان در شتابند بر کافران کارزار میکند در راه خدا و نه میترسند از سرزنش سرزنش کننده است افزونی خدا

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٦٠

میدهش بهر که خواهد و خدا فراخ رحمت داناست

## سورة المائدة

بگفت بیکوتر زحق در داوری  
آن یکی گفت از یهودان بهر من  
گفت آن یک نیز با قوم یهود  
آمد آیت کای گروه مؤمنان  
وانکه گیرد بار ایشان را دوست  
از ره اس و وداد و اتحاد  
پس تو بینی اندر آن دلها مرض  
این چنین گویند بهر اعتدال  
سازد این اندیشه را باطل خدای  
یا که فرمانی فرستد از حدود  
بس دورویان صبح کردند از فسوس  
پس یسعیان و ملول از بی شهود  
واحترای آن جماعت بر خد  
عهد مکردند در سوگند خوش  
ای گروه مؤمنان هر که از شما  
پس خدا بود آورد قومی دیگر  
حب حقشان است باشد در ورق  
دوستدار حق بود ثبات بدی  
بج سجده کرد رووی مصطفی  
سجده کردم را کرامت دار گفت  
دوست دارم آن دو سبط یا کرا  
سجده کردم از گما حکم اوست  
سجده کردم رین بشارت باز هم  
با قیامت بلکه منکر او سجد  
میگردد اندر ره حق کاردار  
واسع است و مطلع بر خلق حق  
رور حیر دو بن ادمردان کار  
شب بسمبر گفت کار این مرد  
صبح چون شد گفت پیغمبر کجاست  
چون سبک گردد عیان دلش  
چند مانی ذوالفقار اندر غلاف  
زن علمرا سوی خسر شوسوار  
هفت قلعه بعد یکدم گرد بود  
دید روزی بکزی را در عبور  
گفت او را با خصوص از حوصله  
او کمک بودم بهر کار از امور  
برد مشک آب او تا خاله اش  
گفت بازن کاین علی مرتضی است  
زین نخط ریزم ردربا گر که در  
آن ضرار این عبدالله بنام  
گفت رفت او زحق کار و ابجواد  
گفت نبوی زین معاف اندر نشست  
بالله او مینود اول مرد دین  
اکرم از هر کس که او کرده است نعر  
گفت او را کای ضرار افزوده گو  
کس باو نتوان رسد اندیشیش

بهر ارباب یقین و برتری  
دوستان باشند خوب و ممجی  
از یسئین هم مرا بیود بود  
میگیرید از مخالف دوست هان  
بشکست اینکه یک ایشان هم اوست  
فی روحه اتحاد و اعتماد  
سوی ایشان مشتاقند از غرس  
خاتم از انقلاب روزگار  
نس شود شاید بعضی رهنمای  
بر حلا و قیل و حیرت یهود  
در هراجه بد نهانشان در نعوس  
و اندر آن ادهج روسودی بود  
ور بین لغو و سوگند خطا  
که معند ایشان شمارا برد کش  
مشود مرتد عیان و بر ملا  
که بداند از محبت با دسر  
همچنین باشد برایشان حب حق  
ورعدوی حق شد دوسته یس  
رو در رسید سرش اقبیا  
راضه محبوب حقست از بهت  
... کردم خالق افاضل  
دوستان دوست دوست  
بج سجده بود بر شکر نعم  
بی بی از مژده رب ودود  
بی رحوف ولوم لائم مبدوار  
بگفت تا بر فضل و خودش مستحق  
مر کمر بستند بهر کار زار  
هست ما آنکس که در مریدست مرد  
آنکه او غالب بهر کار از خداست  
هست نکسان پیش پا جرو پلش  
مصطفی مانده است نکس در مصاف  
مرکن ای شیر حق از بخ این حصار  
وین بود ارمردمان از مرد بود  
کو کشیدی مشک آبی را زور  
کرچه داری از علی ایزن گله  
مبکشم ریح عیال ایست زور  
گنج رحمت رفت تا ویرانه اش  
خواست عدرا و گفت این عنذرت خطاست  
گردد این تفسیر نار صد شتر  
بعد فوت مرصعی رفت او شام  
بلده حق بود و برحق باز ماند  
گویند زاوصاف حیدر هر چه هست  
که بی را کرد اجابت از یقین  
هم سخی تر در سجا ارکان و بحر  
وصف او را از هراچه بوده گو  
در ذکا و عاقبت اندیشیش

برد یغیر دو تن داصحاب او  
لک در مهر خداوند و رسول  
همچنین باقی بود بیود من  
یعنی از قوم نصاری و یهود  
پس بود واحد که گیرد احتساب  
راه سباید خدا بر طالمات  
میشاید اعنی از راه شاق  
کار گردد بلکه یعنی از گون  
مؤمنان بر کافران غالب شوند  
یا باطهار شاق بد دلان  
یعنی از شک یا موالات فصل  
مؤمنان گویند هم با نیکوگر  
کاین گروهند آنکسان آبا سار  
شد عملهاشان همه نابود و خلاء  
بر زمان آرند قول ارتداد  
دوست با حقد و حقشان یار و دوست  
ای موحد بر یهمه دارکوش  
حاصم و حاشم بود بر مؤمنان  
گفت داده حیریل از حق پیام  
سجده دیگر نمودم گفت نار  
نار گفتا گفته حق ز اسرارشان  
دوست هر کس با علی مرتضی است  
که فرون بد ذوق ارباب قبول  
گفت حق پس آنکه با حقست دوست  
مر فرون و کرامت راحدا  
رود باشد تا که آید در برد  
حاب حیر ردد ایشان علم  
صبح چون گردد علم بردست اوست  
کو علی ذوالحلال و ناشکوه  
تو کجائی ای ولی معتد  
رفت حیدر گفت او را مصطفی  
رفت و کند و کشت و ست اهر چه بود  
لک سردش بود با کفار این  
با خود او میگفت ارب حکم ما  
گفت نفرستاده مرد مرا بحسک  
گفت بر من ده سبوی آب خویش  
بد رفی آنجا و او را میشاحت  
من بهر رود آیمت بی متی  
فصد ازین تفسیر آیت بود و بس  
آن معویه و را اندر خطاب  
گفت چیزی گوز و صفش بیخلاف  
گفت چون خواهی کنون گویم یکی  
همچنین افضل زهر کس کو بشن  
بهترین مردمان بعد از رسول  
گفت مردی سخت دور اندیش بود  
فارق حق بد ز باطل در کلام

مینمودند از دیانت گفتگو  
دل بود از مهر آن قوم ملول  
زانکه در مهرید همسو گدمن  
معنی ایشان معنی دیگر را ودود  
مؤمنان مسلم از اهل کتاب  
طالم آنکو دوست شد بادشمنان  
بر وداد کافران و اهل شقاق  
مؤمنان گردید مغلوب و ربون  
کافران سرگشته و هارب شوند  
کشف سر و قیل آن باطلان  
که در آنها بود در کار رسول  
از تعجب ران گروه بد سیر  
که حق سوگند مجور دند نار  
صبح پس کردند در حیران بنام  
از س اطهار دین و اعتقاد  
حق بود نار کسی کو نار اوست  
پس یعنونه شو در حب نکوش  
لیک سحت و کله خو بر کافران  
که علی را دوست دارم ای هم  
از بنام ذوالحلال بی بار  
دوست دارم آنکه باشد یارشان  
دوستان دوستش محبوب ماست  
سجده تا بجهاء میکرد آرسول  
قاهر و استزده و با خصم اوست  
میگردد بر هر که میخواهد عطا  
تا بسند اهل حیرت حنک مرد  
در دو رود وست بر کشند هم  
کوست یار حق و حق ما اوست دوست  
کش بود در حنک کافر دل جو کو  
چشم حق بی تو چون گیرد رمد  
رود مدان تواست ای ذوالوفا  
وان زمانرا بر اسیر آورد رود  
لک خصوصش را شو با اهل دین  
کن ز صفت با علی مرتضی  
گفته بر من روزگار عشق تنگ  
تا که آیم از قنایت رو نویش  
آن ولی سک خورا میشاحت  
تا کسی عرس ار که داری خدمتی  
لی که وصف او بود مقدور کس  
گفت ترکو تا کجا شد بورا  
گفت حواهم زین مراد آری معاف  
از هزاران وز فروش اندکی  
می بیوشد او قبا و پیرهن  
کآمد و شد کرد در عدل و اصول  
در عقل ز اهل عالم بیش بود  
علم و عقل و حکمت و عدلش تمام

بد روان از پهلوی جوی حکم داشت از دنیا و زینتهای او دایم اندر فکر حال آخرت نانش از خشکی حراشیدی دهن سوی او مان قدرت دیدن نبود بس ملایم بس فروتن یا امام کس سؤال از وی چو کردی در خطاب گفت اورادوست داری تاجه حد هر چه آن راید بود ای کم است راست گفتی ای صرار اما صافی بود او بحری بهان در زیر کف موحها دارند بایم سسگی بافش ناید بگفتن رو سب کو خدا را دوست دارد حق و را چون یحهم جمع باشد در سخن یعنی آنها که شد اوشان رهسوی گفت ما اصحاب روری مصطفی حکم من باشد بمریل صلاه گفت لی بل آنکه دورد موره را مؤمارا حاصم است و دلواز اهل ظاهر گفته اند ار اعتماد در سرای دیگر اعطای ثواب لک گویند اهل معنی و اهل راز لک حب بنده بشك حادث است ور شتواب خودیت مصحل بر مح فانی از بود و نمود بعد مردن از حودی بخودی

موج مزید در بیانش از سینه یم وحشتی که مرد زافعی وز عدو فی بغلت از خیال آخرت جامه های کهنه پوشیدی تن کس بحر فی لب بازستی کشود در جلوس و در سلوک و در کلام دادی از رمی و خوشروئی جواب گفت آرا بیست حدی در سند رین کمی پوسته حام در غم است دارد از وی راز های مخفی زرتیر از بحر و کف باشد صدف بحر را از موج بود حسگی بک شو تفسیر آیت از کتاب غالب آید بر عدو در هر عرا جمع بر مرد بنده اهل من بر جهاد اهل کبر و من دون حنک خواهد کرد مردی از شما او باو بیست حنکش با اسم دوست دارد رورگر ما روره را در مرد اعدا بش و کافر گدار هست حب حق تعالی با عباد بر مکتوبی و اخروید بحساب یعنی ارباب حقیقت بی محار وان قدم بر حب حادث ناع است نه مح ماند بحا به حان و دن پس بحق باقی شود ناید وجود راه ناید بر حوده سرمدی

لی قوی را میفکندی در طمع بود مستانش بحق در لیل تار روز و شب با نفس خود در کاردار با و حودی کز بهب و سطوتش میبشتی آچنان با ما بشفق بود حدان دائماً بر روی ما با فقیران مهربان و دلنواز همچو رموسی است حب مادرش گفت چونی در فراق و فوت وی آن صفات صورتش بود و تش بچرون حسش کند در هر مقام طاهر آن موحی که از دریا شود گفت گر در رزم اعدا ندست گر کسی گوید که این وصف است عام چونکه بود او بر طریق حق دایل هر که او را بپرو آمد هم وی است بعد من با ما رقیب و فاسطین دو بر گمید آنا اس فسا مرد باو بل است معنی بوبراب هست افرون در یحهم گه گو حواسن از بهر او بوفی نام حب بنده با خدا بی گمگو حب حق در داب او باشد قدم حو که سر داد از یحهم حب حق پس ر گدارار یحویه ورد پس یحهم معنی فقر و دناست بار کرده سوی مسیر صلاه

فی ضعیف از وی شدی بایس مع و زد و چشمش جاری از خون جویبار خورد و خوابش کم سجودش بیشمار کس سد قادر که بید صورتش که یک از ما بود میگفتی برفق یک از ان میگشت خلق و خوی ما جله از دسا و اهلس بی نیاز عذر خواهم زین قصور ار داورش گفت چون یعقوب کم کرده سی حاصگان داند وصف ذوالمش موحها از وی پدید آید تمام موح بهماند ولی دریا بود در سرد آید یکی جالاک وحست لی که مخصوص است بر یکن نام جمع مسوب است بر اهل سبیل خود شعاع شمس معک را و کی است همچین با نائش از اهل دن راست آمد هیچ بر مالای ما بر جهاد من دارد صبر و تاب با نو گوته شرح آن را موبو هم هدایت اندر این دنیا تمام آنکه خود خالص کند از غرا و وین شد ارا حلت آن اعرف بوم فانی از خود گشت عند مسترق نهجه دیگر که از خودش سرد وان یحویه طهورات انساب بعد وصف حال احباب و گرام

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ٦١

حزاین بیست که ولی شما خداست و رسولش و آنانکه گرویدند آنانکه را ممدارند چهار را و مدهد ر کوه را و منکه ایشان در روعند

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ٦٢ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

و آنکه دوسه دارد خدا و رسولش را و آنکه گرویدند پس بدر سکه گروه خدا ایشانند غلبان ای آن کسانیکه گرویدند

لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ

مکیرید آنرا که گرفتند دین شما را نفوس و بازیچه را آنانکه داده شدند نامه را بیش از شما و کافرا را

أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٣ وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ

دوستان و سرسید از خدا اگر هستید گرویدگان و چون ندا میکند به نماز میکیرند آنرا باستهزا و بازی این سبب

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ٦٤ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُومُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا

است که ایشان گروه که در می یابند بگو ای اهل کتاب آیا ناخوش میدارید از ما مگر آنکه ایمان آوردیم به خدا و آنچه فرو فرستاده شد بهما

وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ٦٥ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ

و آنچه فروستاده شد از پیش و آنکه بیشترین شما فاسقاند بگو آیا خبر دهم بدتر از آن در جزا نزد خدا



## سورة المائدة

مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضَبَ عَلَيْهِ وَجَمَلَ مِنْهُمْ الْقُرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرُّ مَكَانًا

کسیکه لعنت کرد او را خدا و خشم کرد بر او و گرداند از ایشان بوزیکان و حوکل و پرستند طاغوت را آنها بدترین درجای

وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ۱۱ وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ

و کم گشته برید از میانه راه و چون آید شما را گویند و گویند که ایمان داخل شدند و ایشان بحقیق بیرون رفتند بآن

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ۱۲ وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمْ

و خداست دانای آنچه هستند که پنهان میدارند و می بینی بسیاری از ایشانرا که می شایند در گناه و دشمنی و خوردنشان

السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۳ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ

حرام را هر آینه بد است آنچه بودند میکردند چرا ائمه و علمای دین و دانایان دین دار

حق نماید وصف آن که در کمال هم رسولش و آنکه سزا که مؤمنند میکند اتفاق در وقت رکوع به منافی یعنی آن اتفاقشان تا بگوئی بد حضور از رکال آنکه پنداری توغیر از برق بست اختلافی بست کسرا در وقوع وصف کل را کرده حق ناحزنها وصف او ایست اندر امتیاز دانکه او در این عمل مخصوص بود مؤمنانی را که دارند آن صفات باشد این عریض یعنی هر که بست زانکه سبب که فرا نکرده اند هم رخصت دگر احباب و یار چونکه میخواهد مردم را عاقل آن ندانان تا گوار آید بگوش کی بسعد تا رود فجر بشر گفت ایشان قوم بی حد نیست این الا که ما آورده ایم از شما الا که اغلب فاسقید بدتر از این گفته اند اعیان رکن زانکه انکار حق بر ایشان لعنت است هم پرستیدند طاغوت از سغه آن جماعت راست بد را جایگاه و آن بود افراط و تفریط از حدود هر دو افراط است و تفریط و غلط گفت زان خیر امور متوسط است فرض کن خطها میان نقطتین مابقی بین دو نقطه معوج است از تو باشد راست تا پروردگار و اختار و جبر در افعال بنز در مقامش که خدا خواهد نکو مؤمنان بر طعن و قدح آن یهود

غیر از این سود که اولی در شما و صفشان ایست در سیر صفات است ایشانرا منافی طاعی بهر ایشانست یکسان فرق و جمع که مساوی است او را جمع و فرق که نباید تاش او یکدم است لفظ جمع از گفت مر عظیم بود آن ولی دوالتصرف بالعیال مؤمنان متقی در معرفت پس هر انکه دوست باشد بالعیان حزب حق پس غالد ایشان نکار ای گروه مؤمنان باید فرا آنکه سبب که آمد ایشانرا فرود دوستی ما سرتان باشد شکست آن بدار از هر میگیرید و ام وضع شد با آن اذان از بهر آن بر یهودان آمد آن پس تا گوار گو که ای اهل کتاب آیا شما هم بر آنچه او فرستاده شما گو دهم آیا شما را من خبر مر متوب باشد از روی سد مورد خشمند و حق بهر نشان یا زطاغوتست مر کاهن مراد هست راه راست در حد وسط مر نصاری خواند عیسی را خدا هم عین و هم یسارت انجاست از خطوط مستوی و معنی در میان آن خطوط از هر کار فی در آن افراط و تفریط هیچ مرتضی فرمود بوحید درست امر ما بین دو امر آمد طریق چون اضل عن سواء از کردگار و آن یهودان را بود اندر خطاب

بر خلاف لایق است از دو الحلال بر حد و بر رسولش موقند بر مساکن بهر تکمیل خصوص با حضور قلب و اسفراقتشان چون شدید اسائل او باین سؤال با دگر ها در خودش فرق بست زاینکه حد در داد خام در رکوع تا نداشت قطره ها از بهر حد که دهد خاتم اسائل دگر عاقل در ولایت از حد مخصوص بود میدهد اعیان رکوة اندر صلوة حزب حق از حزب شیطانیست دینار از هرز و لعب و ریشخند بهر خود که مؤمنند و حق گدار بر عاقل فرس از ناسک اذان هیچشان نبود شان از عقل و هوش مؤمنان را دان اذان باشد حر نیست چشم عاقل بین از حسد بر حق ایمانی که در پرده ایم بر قول دین حق تا لا یقید و زشرور نفس خود بر اهل دین جانان دور از ثواب و رحمت است سامری شان رد چو بر گوشه راه همچنین گمراه تر از حد راه چون غلو و قدح ترسا و یهود بر دو جانب رفتن از حد وسط راست بین نقطتین آن یک خط است و آن دو نقطه حق و خلق آمد بعین آنکه باشد راست بشک منتهج است پاک از عیب عین دور از یسار هر دو باشد باطل ارداری تمیز شرح آنرا و انعام مو سو مر زبان هر کس بنوعی برگشود

حق نماید وصف آن که در کمال هم رسولش و آنکه سزا که مؤمنند میکند اتفاق در وقت رکوع به منافی یعنی آن اتفاقشان تا بگوئی بد حضور از رکال آنکه پنداری توغیر از برق بست اختلافی بست کسرا در وقوع وصف کل را کرده حق ناحزنها وصف او ایست اندر امتیاز دانکه او در این عمل مخصوص بود مؤمنانی را که دارند آن صفات باشد این عریض یعنی هر که بست زانکه سبب که فرا نکرده اند هم رخصت دگر احباب و یار چونکه میخواهد مردم را عاقل آن ندانان تا گوار آید بگوش کی بسعد تا رود فجر بشر گفت ایشان قوم بی حد نیست این الا که ما آورده ایم از شما الا که اغلب فاسقید بدتر از این گفته اند اعیان رکن زانکه انکار حق بر ایشان لعنت است هم پرستیدند طاغوت از سغه آن جماعت راست بد را جایگاه و آن بود افراط و تفریط از حدود هر دو افراط است و تفریط و غلط گفت زان خیر امور متوسط است فرض کن خطها میان نقطتین مابقی بین دو نقطه معوج است از تو باشد راست تا پروردگار و اختار و جبر در افعال بنز در مقامش که خدا خواهد نکو مؤمنان بر طعن و قدح آن یهود



## الجزو السادس

زانکه هر یکتن ز احبار یهود از زمان گویند ما آورده ایم حق بحال آنکسان دانا راست میکنند اشباح در کذب و حرام اکلتان یکجا ربا و رشوتست

مطلع از مسخ اهل ست بود بر شما ایمان که دین پرورده ایم آنچه را دارند پنهان و اظهار است هم تجاوز از حدود اندر کلام وین عمل سرشت در هر ملت است

پس کند وصف منافق را خدا کافرید آقوم حون داخل شود اکثری بی تو دایشان در شتاب اتم باشد آن گاهی که رسد بهی چون میکنند را در کارشان

گفت چون آید ایشان بر شما هم دران کفرند چون بیرون رود بر گنه یعنی که از اهل کذاب شر آن بر عیرو خارج شد حد عالم ربانی و احبارشان

عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ <sup>٦٩</sup> وَ قَالَتِ الْيَهُودُ بَدَأَ اللَّهُ مَعْلُوءَةً غُلَّتْ

از کفارشان بد را و خوردشان حرام را هر آینه بد است آنچه را هستند که میکنند و گفتند یهود دست خدا بسته است نه ما و

أَيْدِيهِمْ وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ

دستهایشان و لعنت کرده شد بد آنچه گفتند بلکه دوست او گشاده است اتفاق میکند چنانکه میخواهد و هر آینه میافزاید البته بسیاری از ایشان را آنچه فرو

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَتَقِينَا يَوْمَ الْعَذَابِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَوْ قَدُوا

فرستاد سوی تو از پروردگار تو سر کشی و کفر و ادا حتم میباشان دشمنی و که تا روز رستخیز هر گاه بر افر و خفتند

نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَاَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ <sup>٧٠</sup> وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ

آتش را برای کار در احوال و اموش گردانید آرا خدا و می شناسد در زمین از برای فساد کردن و خدا دوست ندارد دوستان کافران و اگر آنکه اهل

الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سِيَئَاتِهِمْ وَ لَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا النَّوْرَةَ

کتاب کرده بودند و پر هر کار کرده بودند در مکه در اندام از آنها بد ایشان را و در میان در بهشای و نعمت و اگر آنکه ایشان برای داشته بودند نبویه

وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَا كُتِلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مَنْ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ

و انجیل را و آنچه فرو فرستاده شد بایشان از پروردگارشان هر آینه مجبورند از بالا شان و از زیر پاها شان از ایشان گروهی مانده و

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ <sup>٧١</sup>

و بسیاری از ایشان بد است آنچه را میکنند

ز اکل سحت و مول کذب و فعل بد را که بهی از مکر است از واحیات تا کند سوراخ آرا بشکمی ورنه جان حله باشد در خطر از بد ایشان شصت و از یکان چهل گفت زان کایشان نگرند خشم پس هم ایشان بر عقوبت در خوردند پس عذاب آن جماعت بهر اوست دست ایشان پس دیکسی بسته ناد این بود بررد مول آن گروه هست این یعنی بدیهی نزد عقل بر تشابه شد ز قرآن سستش کرد ناید معنی از دانی همش چون عطا و منع را از هر چه هست قادر است اعنی که بر مع و عطا همچنین بی آلت اندر هر معنی رحمن علی العرش استوی میرسد بر قدر استعداد ها

که در ایشانست شایع بی سند و ان بهر کس مشکل آمد از جهات بهی از واجب بود بر هر یکی غرق گردد فلک و اهلش سر بسر چون مصیبت ایشان مشغول بر بدان دیدند چون زشی چشم بر خود و بر غیر چون استمگرید مینماید کآن عمل میداشت دوست حاشان از فقر و ذلت خسته ناد کس نگوید ورنه سبکست کوه لیک باشد گوش ظاهر بد نقل بیست بر تفسیر ظاهر رخصتش ز شاه بل بوفق محکمش میدهی در کار ها سبب بدست از اراده و حکمتش بر ماسوی همچنین در جمله افعال دگر فیض رحمان بود بر ماسوی بر خلائق دمدم امداد ها

باشد از آیات این آت اشد قوم از باشد اندر کششی تا بعد که بنشدندش دو دست گشت بر یوشع خطاب از کردگار گفت یوشع مسجود از بدان روز و شب بودند با ایشان جلیس گفت پیغمبر که مردی کرگدشت بار گفتند از فساد دل یهود هم را ایشان ناد لعنت زان مقال یا که باشد بار دست آفتاب بر حق اطلاق ید و سماع و هر یعنی از آن دست تفسیر است دور قصد از ید قدرت آمد در امور بهر فهم عامه زانرو کار ساز آلت سمع است گوش اصوات را بیستش تن تا نشیند در مکان میرسد یعنی ز روی عدل و داد پس بود وجه یداً مبسوطان

از بی بهدید بر هر حوب و بد پس یکی گیرد بر با دشتی فلک تا محفوظ ماند از شکست که هلاک از قوم سازم صد هزار چیست حکمت در هلاک بگردان نهی ننمودند ز افعال خسوس بر بدان و رفسشان ناهی نگشت بسته باشد دست حق دافعال وجود دست حق ناز است اندر کل حال در جهان از بهر بدل نورو ناب یا یدین و وجه کاید در نظر بایشان دادن بحکمها ظهور در هر انچه چیزی که خواهد بی تصور گفت باشد دست حق بیسته باز لیک آلت نیست سمع ذات را بیستش رخسار تا بینی تو آن فیض او بر خلق فی کم یا زیاد اینکه لا تحصی است جودش بر جهان

## سورة المائدة

میدهد روزی هر کس خواهد او  
کفر و طغیان سارد ایشان را یاد  
هم در افکندیم ما را سحر  
عزم کردیدی جو حنک مؤمنان  
چون نمودند از فساد و اختلاف  
بعد از آن قسطنطوس رومی بدرنگ  
پس بر ایشان اهل دین نشانید  
کند و فتنه هتک و اخفای هم  
ور که ایمان بر رسول مستطاب  
میگذاشتیم از گناهانشان عیان  
و بر ما میداشتند احکام را  
بودشان تکلف کایمان آورد  
میشد اعنی رزق برایشان فرس  
هم کشید پیرا بدست و ناپسند  
به شوند از روی اعان یار او  
میبوان که باشد او یادگران

رزق باشد هم مادانه گنو  
را چه نازل گشت از رب العباد  
دشمنی اندر یهود بر سیر  
حق نمود از بد دلی مغنوشان  
آن گروه از حکم تورا به انحراف  
یافت اسبیل را ایشان گاه جنگ  
دست استیلا بر ایشان یافتند  
سختی و جحرف تورا به رسم  
جمله آوردندی از باب صواب  
حای میدادیشان اندر حسان  
حکم آن تورا به انحلال ارولا  
بر تمام منزلات ارجند  
همچنین بت گنای کلار و کلاخ  
ران جماعت هر چه گویند و کنند  
به کنند از بد دلی آزار او  
از یهود و از صاری سلمان  
زانکه هرگز هیچ دینی مستدام

هم محار او توسع و تضیق  
زاند اعنی در کشیری از یهود  
هر که آتش بهرحر افروختند  
حد گشت آمد ایشانرا شکست  
پس مسلط گشت تحت النصر خود  
آن محوسان باز مسأصل شدند  
عادت ایشانراست افساد و عباد  
حق ندارد مفسدان راه چودست  
و در گنه پرهیز هم میبودشان  
داخل ایشانرا نجات العزم  
وا چه نازل گشت از پروردگار  
رزق میچورد از بالای سر  
امنی هستند بر ایشان مقتصد  
مقتصد یعنی که دست بر رسول  
فرقه گویند قصد از مقتصد  
بعد از آن حق بر قای دین جوش  
منهاند حر که بر نص امام

باشد اعطایش قدر مایلیق  
میشود طغیان در قرآن در عود  
حق فرو نشاند و خود را سوختند  
از فساد کاندرا ایشان بود و هست  
بر بودان ران تحلف بر عهد  
با دگر ره نرسی بد دل شدند  
گفت زان یسعون فی الارض فساد  
زانکه اصلاح جهان مقصود است  
با ر ملت های با محو دشان  
میویدیم از ره فصل عیم  
سوی ایشان را مرو بهی استوار  
هم رزیر پای خود شام و سحر  
راستگوی و راستکار و معتمد  
غالی و قاصر بیند اندر قبول  
مر نحاشی بوده تا دانی بعد  
میکنند تا کید بر حسب و لیش

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ أَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ

ای پیغمبر رسالت آنچه وود سنده شد سو از پروردگارت و اگر نکردی پس رسانیده خواهی بود پیغامهای او را و خدا نگاه میدارد ترا

مَنْ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٧٢

از مردمان بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه کافران را

ای پیغمبر ای فرستاده خدا  
گر باری این بها بفرم او  
صحت عضو از حیوة قلب بود  
حق بورا دارد نگاه از شر ناس  
داشت از اظهار این امر عظیم  
یا راوشورند و گردد کار سخت  
ور که ترسی از خرابیهای دین  
آن منافق با قیامت بد دل است  
بود از ذبحه روز هجدهم  
در حقیقت روز نص آبرور بود  
دانه شد سر سبز و آمد بر سر  
در شکم غلظیم کان ما را خوش است  
آور اندر یادشان عهد الست  
تا نگردد قد صورت رهزرت  
پیرهن بگذارو شو یوسف پرست  
نام جانان بر لبش بسته بود  
وان نمداست کو یاروی است  
نی جالش دیده روزی در گذر  
گفت باشد آن فلان فخر دمن  
تا که بشناسی چو بینی روی او  
ای پیغمبر سر وحدت گو بقوم  
باز گونه پوش بر تن جامه را

امر ما را بر حلالی کن ادا  
بر حلالی با رساندسی بگو  
گر باشد قلب ز اعضا بیست سود  
ار عیس با حفظ شه سود هراس  
پس پیغمبر در دل از اغیار و سم  
داشت سم از بد دلان شور بخت  
حافظم من دین خود را هم یقین  
حفظ او از بد دلی بی حاصل است  
صورت رود الست رانکم  
روز حق بر اهل حق فیور بود  
کاروان انصرو هند آمد با شکر  
حان درویش از ازل شکر کش است  
تا که باشد بر سر عهد یکه است  
حاصل از یوسف شود پیراهنت  
یوسف از پیراهن و پیراهن رست  
چشم عرفاش ولیکن بسته بود  
مستی و ذوق و نشاطش زمین نیست  
نی شبی را کرده در کوش سحر  
گفت سس سهل است آن در پیش من  
هم نشین او شوی در کوی او  
بعد تبلیغ صلو و حج و صوم  
گو پس اسرار حقیقت عامه را

آنچه نازل بر تو از پروردگار  
اصل بر حاکمانده آنها فرع بود  
بلکه اعضا در زمان فساد است  
راه سعادیت خدا بر کافران  
تا مگر سر وارسد از امر حق  
پس تو ای احمد مترس از حال خود  
ور که ترسی از عاق بد دلان  
پس پیغمبر از جهاز اشتراک  
صورت رودی که عهد بدگی  
گر بودی خواب در باغ ای فقیر  
کوری صفرائان از بهر ما  
طبل شبیری زن ای شکر فروش  
این ولایت شرط توحید حقست  
بوی پیراهن هم از محبوب بود  
عاشقی را دید روزی دلبری  
سوخت دل معشوق را بر حال او  
عاشق او گشته بود از نام او  
گفت بامن کو که معشوق تو گشت  
تا تو را بر وی رسام متصل  
ور که نشناسی تو او را از روی  
گو علی عمر آت ذات ذوالن است  
ایها الناس این علی حق را ولی است

شد پس از احکام و امر اسوار  
قصد قوت بن زکشت و زرع بود  
پس مرس اردر کینت حاسداست  
بر بوزایشان تا رسد بیمی بحان  
حام گردد کشتهای ما سبق  
حق بو را دارد نگاه از چشم بد  
گو بود کل خواره با گل بوامان  
میری ترتیب داد و شد ران  
حق گرفت از بدگان در زدگی  
غیبه گل شد حده اش بگر بهر  
یر شکر شد خاقانه و شهر ما  
خواباناکارا بحنان ام و گوش  
وین مقید صورت آن مطلق است  
نی بر اخوان بلکه بر یمنوب بود  
بادل بر آتش و چشم بری  
یش او بنشست بهر جستجو  
رفته از نامی در دل آرام او  
تا نایم حاره آن گر رهی است  
لیک باشد شرط سنائی دل  
عاشقی بر وهم خود نی بر می  
یار او شد هر که او یار من است  
هر که حق را دوست دارد با علی است

## الجزو السادس

این ولایت هر زمانی جاری است تا نکرده مشه بر خاص و عام هم بدانی چیست ربك حامه اش ذکر او کن خود بغیری هم نگو او بکاغد هم ندیده شکل بیل نام او بردن بهرقسمی خوش است یا کسی در حواب گوید نا کهان لیک باشد وصف بحر ادوی بها گاه باشد آنکه در حواب از امور عرقه در یم بودش بهوده است

تاقیامت زانکش از حق یاری است سری است آن بی سماعی والسلام میدهی لیک نشان بر عامه اش تا رسی از نام او بر کام او پای بیل آری بود در شکل میل نا بصیرت یا بعدا دلکش است غرق گشتم دست من گیر ای فلاں غرقه در یم میتوان شد هر کجا سد او چبری و گوید بشعور لیک رؤیائی حاشش بوده است مار رام سوی تعمیر این س است

شرح آرا گفته ایم از پیش باز آن سماعی در مثل دانی که چیست گفته شخصی از زبان دیگری من بخواهم زین عط گویم سخن یا بود چون باد برن گوش او گوید از کوری که گرم است آفتاب خفه او اندر میان سدر است لیک آهیم بر دو قسم است ای بریر کرچه باشد اصل خواهش بفروغ گاه باشد کو ندیده هیچ حواب یک دنا بس در سرائی کرکس است

چون رسد موقع نگوئیم از نیاز عشق بریاری که شناسش کیست هست در عالم بدینسان دلبری گویمان در پرده این راز ای حسن هر کسی تا چیست فهم وهوش او راست گفت ارچه دید آن ضووات فی بی آجابه در بحر اندر است هر دورا کن فهم اگر داری تیز لیک حرفش راست باشد دروغ خواب و حرفش هر دو باشد با صواب

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

بگو ای اهل کتاب بسند بر حزی نا بر پای دارید توریه و انجیل را و آنچه فرو مر ساد شد شما از پروردگارتان

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ٧٣

وهر آیه افزون کند ساری از ایشان را آنچه فرو مر ستاده شد تو از پروردگارت بهر ای و ناسپاسی بس اندوه مدار بر گروه کافران

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِثُونَ وَالنَّصَارَى مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلْ صَالِحًا

بدرستی که آنکه گروید و آنکه بهود شد و از دینی بدینی رویدگان و ترسایان آنکه گروید جدا و رور در پسین و کرد کار شایسته

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٧٤ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كَلَّمْنَا

بس بیستیمی بر ایشان و به ایشان اندوهناك شود هر آیه بحقیقت گرفتیم پیمان فرزندان یعقوب را و فرستادیم سوی ایشان رسولانی چند هر گاه

جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ٧٥ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا

که آمد ایشان را پیغمبری با آنچه نه آرزو مند بود سبائی ایشان گروهی را تکذیب کردند و گروهی را میکشد و بداد شد که باشد آزمایشی بس کور شدند

وَصَمَوْا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمَوْا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ٧٦ لَقَدْ كَفَرَ

و کور شدند پس توبه داد خدا بر ایشان پس کور شدند و کور شد بسیاری از ایشان و خدا بیاست ناچه میکند هر آیه بحقیقت کافر شدند

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ

آنکه گفتند بدرستی که خدا اوست مسیح پسر مریم و گفت مسیح ای بی اسرائیل بپرستید خدا را که پروردگار من

رَبِّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ٧٧

و پروردگار شماست بدرستی که هر که ابا را فراداد بد خدا بس بدرستی که حرام کرده است خدا بر او بهشت را و حای اوست آتش و ست سرستکاران را هیچ یاری کند

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمِنْ إِلَهِ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا

هر آیه بدرستی که کافر شدند آنکه گفتند بدرستی که خدا اسم سه است و بیست هیچ خدائی مگر خدای یکاه و اگر بار نایستند از آنچه

يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٨ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ

مبگویند هر آیه رسد آمارا که کافر شدند از ایشان عذابی دردناك آیا پس توبه میکنند بسوی خدا و آمرزش میخواهند از او خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧٩ مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كُنَّا

آمرزیده مهربانست بیست مسیح پسر مریم مگر پیغمبری که بحقیقت گذشته پیش از او پیغمبران و مادرش بود بسیار راست گوی بودند

## سورة المائدة

يَا كُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَكُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ <sup>٨٠</sup> قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ-

که بخورند طعام را بنگر که چگونه بیان میکنم از برای ایشان آیتها را پس بگر که چگونه برگردانده میشود بگو آیا میترسید از جز

اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُم ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ <sup>٨١</sup> قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي

خدا آنچه مالک نمیشود از برای شما ضرری و سودی را و خدا اوست شنوای دانا بگو ای اهل کتاب غلومکنید در

دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ

دینتان بنا حق و پیروی نکنید خواهشهای جمعی که حقیقت گمراه شد در پیش و گم کردند بسیاری را و گمراه شدند از مباحه

السَّبِيلِ <sup>٨٢</sup> لَئِنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا

راه لعنت کرده شدند آنرا که کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم این سبب آنست

عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ <sup>٨٣</sup> تَرَى كَثِيرًا

که نافرمانی کردند و بودند که تعدی میکردند و بودند که نافرمانی ایستادند از منکری که میکردند آنرا بیهوده بودند که میکردند می بینی بسیاری

مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ

از ایشان را که دوست میگیرند آنرا که کافر شدند هر آینه بد است آنچه پیش فرستاده برای ایشان نفسهایشان که خشم کرد خدا بر ایشان و در عذاب ایشانند

خَالِدُونَ <sup>٨٤</sup> وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا

جاویدان و اگر بودند که میبودند ب خدا و پیغمبر و آنچه فرو فرستاده شد با و میگردند دشمنان دوستان و لیکن بسیاری

مِنْهُمْ فَاسْتَفْتُوا <sup>٨٥</sup> لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ

از ایشان نافرمانانند هر آینه خواهی یافت سخت ترین مردمان را در دشمنی از برای آنکه ایمان آوردند یهود و آنرا که شرک آوردند و هر آینه خواهی یافت

أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ

نزدیکترین ایشان را در دوستی از برای آنها که گرویدند آنرا که گفتند بد رستبکه ما را سایه آن بایست که از ایشانند کشیشان و صومعه نشینان و آنکه آنها

لَا يَسْتَكْبِرُونَ <sup>٨٦</sup> وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا

سرکشی نمیکند و چون بشنود آنچه فرو فرستاده شد رسول می بینی چشمهای آنها را که میریزد از اشک آمده آنچه را شناختند

مَنْ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَا كْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ <sup>٨٧</sup>

از حق میگوید ای پروردگار ما گرویدیم پس بنویس ما را با شاهدان

آن یهودان نزد پیغمبر شدند پس بگفتند از توداری اتفاق آمد این آیت که با اهل کتاب حکم آن تورا به و هم انجیل را تا بوقتی که آنچه نازل بر شماست سرکشی و فتنه و کفر و غرور ز اهل ایمان و نصاری و یهود نیست خوفی پس بر ایشان از عقاب چونکه بگرفتیم از اسرائیلیان پس بر ایشان فعل آبا حجت است هر رسولی که آمد ایشان را زجود	پس با و گفتند از عقل نژد اندر این با ما یهودان بی غفاق گو شمارا بستی چیزی بر صواب و آنچه در این دو بود تنزیل را دما و نهی آرا بیادارید راست یعنی از قرآشان زاید شرور همچنین از صائون و اهل حدود هم نه اندوهی ز فقدان ثواب عهد توحید و نوت در زمان کرکند انکار ترک طاعت است بر هر آنچه نقشان مایل نبود	هیچ بر تورا به ایمانی تراست اتفاقی بستی ما را با تو هیچ نیستند اعنی که ردین صحیح و ان خود ایمان بر رسول آوردست میکند در اکثری دایشان زیاد پس مشو اندوهناک از کافران هر که زینان برخدا و یوم دین هیچ فعلی نیست ضایع نزد حق یعنی از آباء ایشان کا عتراف هم فرستادیم ما پیغمبران فرقه را چون محمد ص یا مسیح	گفت آری کآن بود بر حق و راست در هر چیزی که گوئی در سنج تا بوقتی که بایستد از دل صریح هم قبول حکم قرآن کردن است آنچه نازل گشته از رب العباد نیست راجع فغشان بر دیگران آرد ایمان هم کند کاری متین زانکه خیر از حق بود بر ماخلق بودشان بر احمد از ایمان صاف سوی ایشان بهر ناکدو نشان در زمان کردند تکذیب صریح
---	---	--	--

## الجزو السابع

فرقه را هم بکشتند از عباد کورو گر کشتند پس آیات حق سوی کوری و کری بشناقتند زان مبدل شد بزشتی حالشان از غلط گفتند میباشد خدا جله بیرستید او را زاخیار جای او دوزخ بود و اهل ستم کافر آنکس شده که گفت از اشتباه یست هستی را قبول اشتراك پس به گر بار ایستد از این مقال هم نیباشند آموزش طلب می نباشد نزد ارباب عقول داشت گر او معجزات موحزی والدی او را سودی گر بعین پس باشد بر الوهت سبب می بود خوردن دلیل احتیاج پس نگر کردند برگردیده حون گو پرستند ای نصاری در حیوة بشنود حق هر چه گویند این غلات در حق عیسی است ناحق وان بود پیروی یارید بر اهوای قوم همچنین گردید گمراه از عباد آنکه کافر شد ز اسرائیلیان همچنین عسی این مریم کرد نار آچنان بودید کن افعال زشت نهی از مکار بدان فعلی که هم منماینند از عباد مسلمین وان برایشان شد بحشم حق سبب و آنچه بفرستاده از حق سوی اوست یعنی از بودید ایشان معتقد لیک بسیاری از ایشان فاسقند سحت تر یابی ز مردم در عباد هم ز مردم یابی اقرب تر کسی می باشد در بهان و در شهود نیستند آن فرقه از گردنکشان از مسلمانان در مکه تا محن چو بکه ایشان بشنوند از مسلمین از شناسائی بحرف حق و راست پس توما را ناگواهان کن حساب سالها گفتند ما را داعیند

همچو شیئا کو خبر از بعد داد چون بر این بودند از حق مستحق روی از پیغمبران بر تافتند هم خدا بیناست بر اعمالشان آن مسیح این مریم بی خطا کوست بر ما و شما پروردگار نیستان یاری در آن مأوای غم مر خدا باشد یکی از سه اله یا قبول افراق و انفکاک مس نمایندشان عدایی بد مال بر طریق اهل توحید و ادب آن مسیح این مریم حز رسول جله را بود آیتی و معجزی آدم آمد همچنین بی والدین امر عیسی گرچه بس باشد عجب یست حق محتاج بر طمع و مزاج دامر حق وز فهم آن در آزمون آنکه مالک بر شما سود بدات هم بداد جله سر ممکنات آنچه گوئید از نصاری وز یهود یعنی اسلافی که بدشان بخص و لوم اکثری را از طریق اقتصاد گردشان داود لعنت یک لسان لعنت ایشانرا شدیدی زان گراژ کس نکردی بهی کس را در سرشت سحت واجب بود در کل امم دوستی با اهل کفر و مشرکی حاودان اندر عباد و سبب مشرکارا هیچ بگرفی دوست بر خدا و حمله احکامش بعد خارج از ایمان و حکم ساقند کارد ایمان بر جهودان و اعتقاد کو بود نا مؤمان باشد بسی دوستی با مشرکشان چون یهود از قبول حق جو نشیدند آن پیش او رفتند چندین مردوزن آنچه نازل شد بحیر المرسلین رقت قلب اصل این حزن و نکاست نام ما بویس زایشان در نساب جانب اسلام و بر آن ساعدند

بر گماشان محنتی از جزء و کل تو به پس کردند و حق زایشان گدشت نا شناسی بر خدا و بر رسول پس بتحقیق آنکسان کافر شدند گفت اسرائیلیان را مر مسیح هر که آرد شرك بروی از امام ممکن است این قول حق باشد صریح وانگهی نبود بیرهان و شهود لازم ذاتش علو و وحدتست بر نمیکردند آیا سوی حق حق بود آمرزگار و مهربان پیش از او بودند هم اهل سبل مرده او گردیده کردی هم کلیم عیسی از امرش عجب و مطلب است مادرش صدیقه بود از کرام بین چگونه منکم روشن تمام میکند اعراض یعنی از قبول نیست یعنی قادر اندر ضرر و نفع گو که دردین خود ای اهل کتاب آن کنند افراط اندر مدح او کان جماعت گمراه از آئین خویش و اندر آن ماندند یعنی در ضلال پیش از این گردید در تعصیریت این زما فرمای آن قوم بود بالله آن بد بود گماشان از ففون بینی از ایشان تو بسیاری عیان بد بود چیزیکه بفرستاده پیش بود اگر کاربد ایمان بددلان بود هم گوئید روی این خطاب حکم تورا یه است این کارباب دین منماینند از عباد مؤمنان یا که آنها بیکه شرك آورده اند آنکسان گویند از روی و داد این از ان باشد که ایشان در خصال وین بود خاص بجاشی دانکه او زانکه بد ز اعدایشان توبهها چشمان بینی نو بر از اشکها ربنا گویند یعنی ما بر این بس ملامت کرد ایشانرا یهود همچنان باور شد قول رسول

نیستشان در قتل و تکذیب رسل باز شان دل کورو کرد اجرام گشت بدترین آفت آمد در حصول که برون از حد خود یکسر شدند جز بحق باشد پرستش بس قبیح پس یقین جنت بر او گردد حرام یا تنه قول عیسی مسح در وجوب ذاتی الا یک و خود هستی مادون خود را علت است آب غفران تا خورد از جوی حق بر عبادش خاصه بر مستغفران قد اخلت من قبله قوم الرسول ازدها میشد عصایش بس عظیم امر موسی و امر آدم اعجب است هر دو میجوردند چیری از طعام بر شما آیات خود را از کلام وین زهر چیرست اعجب در عقول یا توانا بر کسی در جلب و دفع از غلو باشد اندر احتساب وین بدمش کرده بر مریط رو پیش ازین گشتند دور از دین خویش محرف از راه و رسم اعتدال شرح صید ماهی و اصحاب سبت کز جهالت میگدشتند از حدود مرتکب بودند از اعلی و دون که تولاشان بود بر کافران نفسهاشان از دور و نئی بهر خویش بر خدا و بر سی ارقب و جان بر یهودان کاهل دین و کتاب می بگیرد اولیا از مشرکین دوستی با مشرکان و دشمنان این دو قوم از دشمنی پرورده اند ما نصارا ایم در زهد و سداد راهبید و راستگو در کل حال داشت یاس مسلمین را بس سکو شرح آن صبط است در تاریخها ریزد از آن همچو آب از مشکها همتان ایمان و اقرار از یقین بر قول دین حق آنگونه زود چون شما باشد باین زودی قبول

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ۸۸ فَأَنَابَهُمْ

و جسته مارا که ایمان نیاوریم بخدا و آنچه آمد مارا از حق و طمع داریم که داخل گردانند مارا پروردگار ما با گروه شایستگان پس جزا دادشان

اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

خدا بآنچه گفتند بهشتهایی که میجود از زیر آنها بهرها جاودانیان در آن و آن پاداش نیکو کارانست و آنانکه کافر شدند

## سورة المائدة

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٨٩ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ

و تذبذب کردند آیتهای ما را آن گروه اهل دوزخ اند ای آن کسانی که گرویدید حرام مکنید پاکیزه های آنچه حلال گردانید خدا

لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٩٠ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ -

از برای شما و از حد در مگذرید بدرستی که خدا دوست ندارد مدعی کنند کار را و بجزرید از آنچه روزی داد شما را خدا حلال پاکیزه و بترسید از خدائی

الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ٩١ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمْ -

که شما با و گروندگانید مواخذه نمیکند شما را خدا بلفو در سوگندهاتان و لکن مواخذه میکند شما را بسبب بستن

الْأَيْمَانِ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ

سوگندها را پس کفاره آن طعام دادن ده مسکین است از وسط آنچه اطعام میکنید اهلتان را یا لباس آهست یا آزاد کردن

رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ قِصِيمًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ

کرد بست پس کسیکه نیابد سه روز است آن کفاره - و کسدهای شماست چون سوگند خورید و خلاف کنید و نگاهدارید سوگندها تا را همچین

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٩٢

بیان میکند خدا برای شما آیتهای خود را باشد که شما شکر کنید

از کتاب و آیت و احکام دین  
آرد او گریهست ما را سر و شست  
هست حوهای جاودانند اندر آن  
داد آیتهای ما را زار و تپان  
که زدیا بودشان خاطر ملول  
قوتشان باشد گناه و حامه پوست  
گرچه موجب بر کمال مؤمن است  
حام را بر هر دو باشد احبب  
مرد اگر بر طبع نکو عاره است  
ره بمنزل منهی شد و اصل است  
زان بهان دارد که گردد عایدش  
خوش سمودد همچون مردهگان  
در سرایش محرم اسرار شد  
بست مرضی نزد سلطان ازل  
چون حرام آید بر خود زاشتغال  
ترك خورد و خواب گیرد احتار  
گوید این باشد خلاف مل من  
چون توئی ناحان و حرم خود نکی  
نگدیری از خورد و خواب و ناموسک  
بروی اندر امر و بهیش موفیند  
که بسندید از بی پیوند ها  
بست حرمی گریاید خست او  
همچو بیانی که حق بروی رضاست  
یا نگردد تنگ بر رن در حرم  
وان ده مسکین بود بدل طعام  
یا کسید آزاد عدی را دناس  
چون قم خوردید و شکستید آن

هم آنچه آمد از حق بالیقین  
با گروه صالحان اندر بهشت  
بوسههایی که از دیرش روان  
و اسکه کاه گشت و برگشت اتساب  
چند تن بودند ز اصحاب رسول  
ترك گیرد آنچه دارد نفس دوست  
گفت این در شرع نامستحسن است  
رآب و آتش است در طبعی علاج  
بس تبدیل آب و آتش لار مست  
ور که مجدوبی سلوکش کامل است  
کنج و گوهر را ز کودک والدش  
لاحرم آراه بر حق بردگان  
عاشقی کوهشین با یار شد  
گفت زار و مصطفی شان کین عمل  
آچه را حق بر شما کرده حلال  
عاشقی کو در مقام عشق یار  
بیشد معشوق حو در رنج تن  
زانکه مأمورت نکردم من را این  
گر چنین بر خویش گیری کار تنک  
هم بترسد از خدا گر مؤمنید  
لیک گیرد در چنان سوگند ها  
لفو باشد این قسم بی گفتگو  
گاهم باشد که سوگندی بجاست  
یا نگوید فحش و ننماید ستم  
بایدش کفاره دادن بی حکلام  
یا پیوشانید ده تن را لباس  
این بود کفاره سوگندتان

چیت ما را با یاریم از رضا  
کآورد ما را بخت رو سفید  
راچه گفتند از خلوص و احتنا  
هم سزای برمی از کفار ها  
دور و محروم از بهشت وار بعیم  
بهر خود سارید در دنیا حرام  
یعنی آن سلطان و سرخیل امام  
لیک مکمی بست حدی بسلوک  
خوان بعت را بیاید بر درون  
از سلوک و جذب آید بر عیار  
از سلوکش چاره بود نا عوام  
ضایع و ناطل کس بی اشتباه  
بود بیرون اندر آئین و اصول  
فاش گردد هم برند از سرش  
لا تحریم طیبات بالعیان  
حق ندارد معتدین راهیج دوست  
که کسد دوری زلدات و مع  
از کجا رین بر رضایع ابعی  
گویدش زین بس نباشم باتو دوست  
کرده روزی پاک و طیب بر شما  
می نگردد کو بود دور از مقام  
که ببندد از خورش خلق و شکم  
برگماش بوده آن کار آچنان  
یا بمظلومی نماید نصرتی  
بس مواخذ باشد از حق بشکی  
هم دهد از بین آن درویش را  
صوم سه روز است در کفاره بس

مؤمنان گفتند ایمان بر خدا  
و انگهی داریم از خودش امید  
بس خبر داد آن جماعت را خدا  
وین بود پاداش بیکو کار ها  
این گره باشند ز اصحاب حجم  
عهد کردند آنکه لدبا تمام  
دین خبر شد مرشد کامل مقام  
به بستی میکشد بار از چه لوک  
سوزد از کم گشت آب آتش فرون  
همچنین در راه مرد رهسپار  
فرق و جعش شد مساوی در مقام  
ور بران در کودکی او یافت راه  
لب بیستند از کلامی کز عقول  
کی کنند کاری که سردالرس  
آمد آیت کی گروه مؤمنان  
این برون رفتن ز حد حکم اوست  
میخورد بر نام یار خود قسم  
گر تو این از بهر عشق من کنی  
نا کند سر دشت زناری کاندراوست  
هم خوردید از رزقهای که خدا  
حق شما را بر زمین لفو خام  
گاه باشد که خورد مردی قسم  
یا خورد سوگند از روی گمان  
میخورد سوگند اندر شرکته  
گر خلاف آن نماید اندکی  
زانچه بدهد اهلیت خویش را  
ور میسر نیست این سه بهر کس

## الجزو السابع

حافظ سوگند خود باشد سخت || نشکند آن جرکه خامی شوربخت || یا نباید خورد بر چیزی قسم || یا که حفظ آن کند از پیش و کم  
همچنین روشن کند حق آتش || تا کبید از جان سیاس نعمتش

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ

ای آنکسانیکه گرویدید جزاین نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه بیلداست از کردار شیطان پس دوری کنید

لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ ٩٢ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ

از آنها باشد که شمارستکار شودید جزاین است که میخواهد شیطان که بداند میان شما دشمنی و کینه در خمر و قمار و

يَصَّدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا

مازدارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آگاهستید شما باز ایسادگان و فرمانبردار خدا و فرمانبردار رسول را و حذر کنید

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَيَّ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٩٣ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پس اگر اعراس کبید پس بداید که بدست بر رسول ما مکر رسانیدن آشکار است بر آنکس که گرویدند و کردند کارهای شایسته

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا

گناهی در آنچه خوردید چون پرهیز کار شدید و گرویدید و کردید کارهای شایسته پس پرهیز کار شدید و گرویدید پس پرهیز کار شدید و بیکدیگر کردید

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٩٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصِّدْقِ ثَنَاءً أَيْدِيكُمْ

و خدا دوست دارد بیکو کار را ای آن کسانیکه گرویدید هر آینه می آزماید شما را خدا چیزی از شکار که میرسد بآن دسهای شما

وَرِمَا حُكْمٌ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٩٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

و نیز مهاتان تاجدان نماید خدا آرا که میترسید از او درهای پس کسیکه مدعی کرد پس از آن پس او راست غذایی پردرد ای آن که اندک

آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ

گرویدید م شید صید را و شما ما شید مجرمان و کسیکه کشت آن از شما از روی عمد پس جزا است مثل آنچه را کشت از شتر و گاو و گوسفند که حکم کنند

بِهِ دَوًّا عَدْلٌ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ

آن دو صاحب عدالت را شما قربانی رسنده که یا کفاره است طعام مسکینان یا برابر آن روزه تابید بدیدی

وَبِالْأَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَنْمَا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ غَزِيرٌ دُونَ أَنْتِقَامٍ ٩٦ أُحِلَّ لَكُمْ

عقوبت کارش را عفو کرد خدا از آنچه گذشت و آنکه باز گشت کرد پس انتقام می کشد خدا از او و خدا غالب صاحب انتقام است حلال کرده شد برای شما

صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلْسَّيَّارَةِ وَحُرْمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

شکار دریا و طعامش مایه تبش برای شما و از برای قافله و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادام که باشید مجرمان و بترسید از خدائی که

الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٩٧ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ

که بسوی او محشور میشوید گرداید خدا که را خانه محترم بجهت قوام مردمان و ماه حرام و قربانی را

وَالْقُلُوبَ دُونَ ذَلِكَ لِيَتَلَمَّذُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و قلوبها را آن از برای اینست که بدانید که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بدو ستیکه خدا به همه چیز داناست



## سورة المائدة

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٩٩ يَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ

بدانید که خدا سخت عقوبت است و در سبیکه خدا آمرزنده مهربان است ۹۹ ای رسول مگر رسانیدن و خدا

يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ١٠٠ قُلْ لَا يَسْنَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْفَحِشِ

میداند آنچه آشکار میکند و آنچه را پنهان میدارد بگوی یکسان نیست پلید و پاکیزه باشد که بگفت آورد و بسیار پلید

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٠١ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ

پس بترسید از خدا ای صاحبان خردما باشد که شمار سزاوار شوید ای آن کسانی که گرویدید مرسید از چیزهایی که اگر

تُبَدِّلَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّلُكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ

آشکار کرده شود و شمار را بداند شمار او را گریزید از آن هنگامیکه فرو فرستاده میشود قرآن آشکار شود و شمار او را گذشت خدا از آن و خدا آمرزنده

حَلِيمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ١٠٢

مردان راست به حقیقت سؤال کردند آن را حقیقتش از شما پس گرویدید بآنها کافران

دارد استکار و اکرایی عان دوری از وی مر شمارا شد فلاح عقل استعمال آرا منکر است بیش ازین با شرح سطا آمد بیان پس شما زان ایستید آیا که باد ور کنید اعراض را در مستقر باشد اعمالش بر د حق نکو هم بر اعمال نکو و احسان خود هم بود اعمال بیکش بر ملا کرده تحقیق اندر این آیت چنین بعد ایمان گوهری به هغه سفت بر شما فرض است عرفان و سلوک زان شود تکمیل افعال و صفات آزماید حق شما را از محل مر شما را بروی و هست آجناح بر مطمع و عاصی آنچه زیکی بود هست اعمالش بری را غرض و عیب آزمان گاید بحواری در حساب مثل آنچه گشته پس بدهد جزا هر دو مجموع است و فرض آمد فدا صادق آید که مماثل شد هدا بر مساکین یا بقدر آن صیام وان برون رفتن را انداز و حدش حق کشد زان اسقام اندر محل گر مجلد ار که محرم بسؤال کآن شما را شد منع اعنی بکام تا در احرامند ار حد و مقام بر وی و بر محرم دیگر تمام هم صنی در شرح آن بود معاف عامه هم گویند بعضی این چنین

رحس یعنی آنچه عقل و شرع از ان فعل شیطاست و اصل اقتضای خر هر چیزی بود کآن منکر است معنی اصحاب و اولام از نشان باز تان از ذکر دارد وز نماز پس کید از ترک فرماش حذر نیست بر آن کو ایمان کرده رو بلکه ثابت بوده در ایمان خود مسمر پس در اطاعت واقعی اهل وحید و طریقت بالیقین هست احسان کشف از این عرفان که گفت بعد ایمان یعنی ارعند و ملوک وان مسمر است حرمان معرفت ای گروه مؤمنان اندر عمل شیء اندک که رسد دست و رواج یعنی آید علم غیبش در شهود پس هر اسکن ترسد ار حق او غیب بعد ذلک پس بر او باشد عذاب وانکه نکشد صید مرعد از شما وره قتل صید بر عمد و خطا آنچه بروی حکم عدلین از شما یا بود كفارة حرمش طعام تا چشد او سختی فعل اندش وانکه برگردد بشل این عمل صید دریا بر شما باشد حلال هم کنید آرا شکار و هم طعام صید بری هم شمارا شد حرام محرمی گر کرد صیدی شد حرام لیک نبود این بیان بی اختلاف خود حرام است آن بحر و بالیقین

بر شما و اصحاب و اولام است عار یا محاسن اندر آن سود پدید تا بحق گردید شاید رستگار و آنچه بتوان کرد آرو بر دو باخت بسان زان خواهد ادادد عناد طاعت اندر امر و بهی ار سرورید جز بلاغی در فروغ و در اصول گر سوده مشرک او بر حق نام راسخ اندر حرمت شرک و بدیش مرد نکو کار را دارد بدوست بر مقام معرفت بعد العمل کرده اشعارت بشم احسبوا با نیاید فعل و خلقت اعتدال باز هم گوئیم اندر حای خویش تا که دارد زهد و پرهیزی رصد در مقام برک و تقوی سده گشت گردد اندر خلق طاهر حایجا و اندر احرام او کند صیدی شکار با شما باشد محرم در مکان قصد ارعد او بدارد آنی بسی در فدا از اشتر و گاو و غم حکم چون بر رالع الکبه است هم معنی او عدل ذلک این بود کرد ابوالشرا که صیدی را تلف در ترم اسقامش واجب است زد ما آن ماهی کا و راست فلس کز قدیش نوشه گیرند ار که خواست واقوا الله اله تحشرون هست بر محرم محرم فی نکو گر محل صیدی نماید در مقام

ای گروه مؤمنین خر و قمار چه نحس العین باشد آن پلید زو نمائید اجتناب از اختیار میسر اقسام قمار است از شاخت غیر ارین بود که دیو کج نهاد از خدا و از رسول او مرید پس بداند اینکه بود بر رسول مرگناهی را چه خورده است احرام مستر پس گشته بر تقوای خویش حق که بیکو کاری و بیکی ار اوست که بود عرفان وصول سالکان از پس ثم اتقوا و آمنوا کی رسد ایمان مؤمن در کمال شرح این گفتم در تفسیر پیش در که احرام بر حیزی ز صید با خدا داند کز او ترسیده گشت عین ثبات داشت هر نوع اقتضا پس هر ان کز حد گذشت از اختیار صید نکشد ای گروه مؤمنان از تعد کشت صیدی را کسی مثل آنچه کشته فرض است ارعم کرد باید ذبح هدی اندر حرم روزه قدر قوت هر مسکین بود حق گذشت و غفور کرد از ما سلف زانکه حق در حکم خود س غالب است نزد بعضی آن سمک باشد بچس همچنین آن کاروانا را رواست وز خدا ترسید از اعلی و دون وز محلی کرد صیدی صد او هست اندر مذهب حنفر بنام



## الجزو السابع

کعبه را کرده است حق بیت الحرام  
اول این سوره شرح آن نام  
هم بتحقیق اوست دانا بالتمام  
هم غفور و مهربان بر آنکه او  
می بداند آن حدای چه روبرو  
یعنی از بسیاری حجت درون  
ای مسلمانان یار رسید از رسول  
ورکه میرسد هیچ از امر و بهی  
غیر موقع پس سؤالات از رسول  
از سؤال مردمان شد در غضب  
گفت از ما نگذار سرزد گناه  
هیچ مینغزاید آنها بر شما  
میبوددی سؤال از چیزها  
از صفی بشو مقامات سؤال  
گر فروز باشد مراعات ادب  
ورکه محتاج است هم بر آسؤال  
مرزباش را برسد از و حو  
رتبه مسؤل پس اندر سؤال  
در ستم سکر چه باشد فائده

امر مرده تا بر او یابد قام  
گفته شد ذاقوال حله خاص و عام  
مرهرا شئی که دارد وصف و ام  
از حرام وی نگرداید رو  
آچه را طاهر کند و مسر  
باك اندك به رایاك فروز  
آچه گردید از حوای آن ملول  
آن شود ظاهر شمارا وقت وحی  
مینمودی مردمان بوالفصول  
آن رسول بردبار مستحب  
بودمان چون جاهلیت رسم و راه  
غیر اندوه و مشقت و ابتلا  
قوم از بیغمران بیش از شما  
پس نکار از تجرت بر سلال  
شرط باشد در سؤال و در طلب  
معرفت میبایدش در وقت و حال  
یا رسد او را نداری یا بجز  
این که شرط اولست آن در حوصل  
آن سجن بر حاست یا بقاعده

همچین ماه حرام آنکوست چار  
این بران باشد که داد آن خدا  
می بداید اینکه حق باشد شدید  
می باشد جز رساندن بر رسول  
گو باشد مستوی باك و یلید  
پس برسید از حق ای اهل عقول  
یعنی از جری که گر طاهر شود  
عمو کرده حق شمارا زان سؤال  
یا رروی سحریت یا امحلی  
خواست فاروق معظم عدرو عفو  
باوت این آیت در این موقع برول  
حق بود آمرزگار و بردبار  
پس بدان گشتند قوم از کافران  
اول آن مسؤل سکر در شئون  
یست لایق برزرگی کوچکی  
گر ندیم شاه گوید در سلام  
تاجه جای آنکه دوراست از ضرب  
ثانی اندر مرتبه خود پس که حسرت  
گر که پرسیدی و گفتدت حوای

هم دگر هدی و زفلا ند بالمدار  
داد آنچه در زمین است و سما  
در عقوبت سحت یعنی در وعید  
کو شود خوشنود نفسی یا ملول  
ور تو آتی بر شکفت از مامزید  
رسکی یابد شاید در قبول  
موجب اندوهتان در سر شود  
گر بی پرسید با صد قبل و قال  
یا زنا دانی و تعطیل رمان  
از پسر زان حصارها و سهو  
بهر ترك آسؤالات از رسول  
سست عاجل بر عقوبت هیچ بار  
بر عقوبت شد سبب بران گهان  
از تو کم باشد بوجهی یا فروز  
پرسد آنکش سبب حاجت اندکی  
آچه شب میگفت وقت چنگ و حام  
به ندیم است و به همسر به رفیق  
آچه پرسیدی هست حدت یا که یست  
حاصلش آست بهرت یا سراب

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ

نگرداید خدا هیچ بحیره و نه سائیه و نه وصله و نه حامی ولیکن آنان که کافر شدند افرامیکند بر خدا

الْكُذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۱۰۳ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا

دروغرا و شرین ایشان در می یابند عقل و چون گفته شود مرا ایشاناناید بسوی آنچه فرستاد خدا و سوی رسول گوید

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلَوْ كُنَّا آبَاءَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ۱۰۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

بس است ما را آنچه یافتیم بر آن پدران خود را و اگر چه باشد پدرانشان که دادند حیر را و راه دادند ای آن کسانی که

آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فِينِيسُكُمْ

گرویدید بر شماست نفسهای شما زبان نمیکند شمارا آنکه گمراه شد چون هدایت یابید بسوی خداست باز گشت شما همه پس خبر میده شمارا

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۰۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ

آچه بودید که میکردید ای آن کسانی که گرویدید گواهی مابینان چون حاضر شود یکی از شما امر که هنگام وصیت کردن

اِثْنَانِ ذَوَاعَدِلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ

دو کس صاحبان عدالت باید از شما یا دوای دیگر از جز شما اگر شما سفر کردید در زمین پس رسید شمارا حادثه

الْمَوْتُ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ

مړك باز میدارید آن دو را بعد از نماز پس سوگند میخورند بخدا اگر شکی بهم رسانیده باشید که نکرده ایم بآن بهائرا و اگر چه باشد صاحب قرأت

وَلَا نَسْتَكْفُرُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْآثِمِينَ ۱۰۶ فَإِنْ غَرَّ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَأِ

و نبوشیده ام گواهی خدا را در ستمیکه ما آن گناه را نه از بدکاران باشیم پس اگر اطلاع یافته شد بر آنکه آن دو مستحق شدند بدیرا پس دو تا دیگر بر میگزیند

## سورة المائدة

يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولِيَّانِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهِادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهِادَتَيْهِمَا

یعنی آن دو را از آنکه مستحق شده ، ایشان که آن دو اولاد پس قدم مجبورند بخدا که هر آینه گواهی ماسزاوارتر است از گواهی آن دو

وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ <sup>۱۰۷</sup> ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَيَّ وَجْهَهَا أَوْ يَخَافُوا

و تعدی نکرده ایم بدرستی که ما آنکه از ستمکاران آن نزدیکتر است تا آنکه بآید گواهی را بر وجهش یا بر سرش

أَنْ تُرَدَّ آيْمَانُ بَعْدَ آبِمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ <sup>۱۰۸</sup> يَوْمَ يَجْمَعُ

که رد کرده شود سوگندهائی بعد از سوگندها شان و سرسید انداخته و بشنود و خدا هدایت نمیکند گروه فاسق را روزیکه جمع میکند

اللَّهُ الرَّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ <sup>۱۰۹</sup>

خدا رسول را پس میگوید چه چیز احابت کرده شدید گویند بیست دانی را برای ما درستی که توئی دانای پنهانها

<p>حق فرمود از بجزیره هیچ چیز حق فرموده است تعیین این چهار کر مدبر بود بصل بجمع هر کسش میخواند بهر میمنت ایست میبندد از ما یکدله و ریکی بر بود و دیگر ماده بار هر کسی خواندش وصله در سخن پشت خود را گشته یعنی حامی او لك آنها كن غلط كافر شدند اکثری را بها ندادند آن حرد عقل خود را منبر مایند كار هم بسوی آن رسولش تابانم میبود آیا س آنچه بیکه هست بر شما ناد ای گروه مؤمنان گهری دیگران بهر شما سوی حق گردید راحه سر بر سر مسلمی بهر تجارت و انظام خود برایشان چون وصیت کرده بود نت مال خود ر حزمی ناشان چون ندیدند آن انای آنجا بجا كنز گواهان ای گروه مؤمنان پس بهنگام وصیت مرد و مرد غیر كم یعنی ز غیر دین خود یعنی آید مر شما را وقت مرگ در گواهی ور که باشند آن شهود پس بحق بدهد ایشانرا قسم نكنم اعنی دین مبدل بر من و ر شهادت را بیوشم از یقین یافت از حق چونكه این آیت نزول بار بگرفتند از سر قال و قبل چونكه ما را حجتی در كف نبود پس اگر معلوم شد كاندو گواه جای دو خائن ز قوم مستمند</p>	<p>ناقه شكافه گوش از تیز ملكه خود كردد حال اخبار گوش او شكافند از رسم دین مر بجزیره سائنه در ناحیت سرش ممدادد وانكه در گكه بر نمیکشد بهر امبیار شیر او را مرد مجوردی نرن در بمن بود فعلی نامی او افری بر حق بسند و زدند گهری تا بار دانند از رشد بهر بحق نكو نامی زعار گوید او حكم حلال و هم حرام از پدرها شان ز نادان بدست حفظ من شود كنز او اید ریان کی دیان وارد آرد بر ملا از عملها ن كند پس حق حرد نادون رفت از صاری سوی شام كه رسانند آن مر اولادش برود كرده بود اندر خوت خود بهان خواستند از همرها ن كردد اما در وصیت آوردند اندر میان عادل و مصف گوه بایست كرد مر گواه آرید بر بالن خود و در درخت عمر ریزد بار و برگ متهم بر استمی اندر نمود كر كه در ربند دایشان برسم بر دروغی تا حورم سوگند من آزمان ناشیم ما از آئین داد سوگند آن دون را پس رسول نا تمیم و نا عدی آل بدیل زان نكرديم اعتراف آنرا بزود كسب كردستند فعلی بر گواه كه برایشان كشته وارد آن كنزد</p>	<p>سائنه هم یا وصيله یا كه حم بود رسم جاهلت ایكه چون راسفانش حشم مر میداشند كوسفندی هفت نطن از دادم ور كه بد بر ذبح كردنش كه این پس بگمند از ره آئین و كیش همچین فعلی كه ده سال تمام حمله بود اینها ز جهال ابتداء سبت بحريم اینها بر خدا یا كه احكام الهی را تمام چونكه میگویندشان كآئند شاد حسنا گویند یعنی س بود آن پدرها شان كه نادان بوده اند ملبره یعنی شوییش بر صلاح خویش دارید از صلل اعنی نگاه یعنی اروعدو و عبد آكه شوید مر دو اموالش سوی اهل و عیال وان کی طرفی كه بود انقره س چون رخوش سر بر سر كردند بار رفت آن دعوی بدربار رسول از شما حاضر یكى چون شد موت ار افازر وز مسلمانان اگر كر كند اندر زمین وقتی سر پس دو شاهد از مسلمان یا ز غیر حسشان سارید نا بعد از صلوة خود بمصمون به لا شتری گرچه ز اقربى بود مشهود له بیست یعنی از طمع سوگند ما بعد از آنكه منقطع آنحرف شد مدعی گشتند كآزرا ما بسیم بار كردند آن بیغیر رجوع كرده اند اعنی خیانت اندران اولیان وصف است بهر الذین</p>
---	--	--

## الجزو السابع

یعنی آنها کافدند و هم احق  
پس خورند ایشان قسم بر ماضی  
ما عندنا یعنی از انداره ما  
بر دوتن پس ناهت سوگند اختصاص  
اینکه شد مذکور حکم اقرست  
بودشان رس از بیم و از عدى  
راه سباید خدا بر فاستان  
پس دعوت گوید ایشانرا که هم  
ار شما کردند احابت رجه جیز

بر بدیل از الذین استحق  
بر شهادت اینکه ما باشیم احق  
نگذیریم اندر گواهی تازه ما  
زان دوتن میبود یکن عمر و عاص  
هم یأتوا بالشهادة انصب است  
که بخلف آید هم باز از بدی  
کنز عین کذب محوید امان  
چون احابت کرده کشید از ام  
وین بود تویج کر داری نمیز  
ابا گوید لا علم لنا

حاصل این کنز قوم مبت هم دوتن  
ما گواهیم اینکه باشند آن دو کس  
ورنه باشیم از ستمکاران یقین  
آن ۱۱ پس گشت بعد از قال و قبل  
افرت اعنی راسکه فزاید ستم  
از حد ا ترسد و امرش بشوید  
اندر آن روری که جمع آرد تمام  
دعوت اعنی چون عودید از عباد  
تا که بر ما زار احتم انبیا  
خود تو علام الغیوبی در خفا

مر گواه آید اندر انجمن  
در گواهی خائن و صاحب هوس  
چون رسد پادش ظالم یوم دین  
منتقل زان دو بوراث بدیل  
بر وصیین ارکه بر گردد قسم  
فاسق است آنکود امرش سر کشید  
حق تعالی انبیا را در مقام  
در ره توحید و آئین رشاد  
شاهد امت بود اندر حرا

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

چون گفت خدای عیسی پس مریم یاد کن نعمت مرا بر تو و بر مادرت و قتیکه بزودادم ترا بروح پاک

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۱۰ وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخَلَّقُ

سحن میکردی بامر دمان در کھواره و دومی و قتیکه آموختم ترا کتاب و حکمت و توری و انجیل و هنگامیکه میساختی

مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي

از گل چون شکل مرغی بر خست من پس مدمدی در آن پس میشد مرغی نازن من و به میکرد ابدی کور مادر زاندر او پس را بر فرمان من

وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتِي بِأَذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

و قتیکه بیرون میآوردی مردگارا نازن من و آنگاه که باز داشتم سی اسرائیل را از تو و قتیکه آمدی ایشانرا بجنتها پس گفت آناسکه کافر شدند

مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۱۱ وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِئِينَ أَنْ آمِنُوا بِرِسُولِي قَالُوا

از ایشان بستی این مگر حادوی آشکار و هنگامیکه وحی فرسادم بجواریان که نگوید بن و رسول من گفتند

أَمَّا وَ أَشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ ۱۲ إِذْ قَالَ الْخَوَارِئُونَ يَا عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ

ایمان آوردیم و گواه باش آنکه ما منقاد ایم همگامیکه گفتند خواریان ای عیسی پس مریم آیا میباید پروردگارت که فرود آورد

عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالُوا اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۳ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ

بر ما خوانی آراسه از آسمان گفت بترسد از خدا اگر همتند کرویدکان گفتند میخواهیم که بجوریم از آن و بیار آمد

قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنَّ قَدْ صَدَقْنَا وَ تَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۱۴ قَالَ عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا

دلهای ما و ندانیم ما که بحقیق راست گفتی ما و باشیم بر آن از گواهان گفت عیسی پس مریم بار خدا یا ای پروردگار ما

أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَبِيرٌ

فرست بر ما خوانی آراسه از آسمان که بوده باشد برای ما عیدی از برای اول ما و آخر ما و نشانی از تو و روزی ده ما را و توئی بهترین

الرَّازِقِينَ ۱۵ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا

روزی دهنندگان نیت خدا بدرستی که من فرو فرستنده ام آنرا بر شما پس هر که کافر میشود پس از آن از شما پس بدرستی که من عذاب میکنم او را اشکبجه که عذاب نمیکند بان

مِنَ الْعَالَمِينَ ۱۶ وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي الْهَيْنَ

احدی از جهانیان را و هنگامیکه گفت خدا ای عیسی پس مریم آیاتو گفته مر مردمان را که فرا گیرید مرا و مادر مرا دو خدا

## سورة المائدة

مِنْ حُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ فَلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ

از غیر خدا گفت منزهی تو بسزد مرا که نگویم آنچه هست مرا سزاوار اگر هستم که گفته ام آنرا پس بحقیقت دانسته

تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۱۱۷ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي

آنرا میدانی آنچه در ضمیر منست و ندانم من آنچه در نفس تو است بدرسیکه تو توفی دای هابها گفته ام مرا ایشانرا مکر آنچه فرمودی

بِهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ رَبِّي وَرَبُّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّعْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ

مرا بآن که بپرستید خدا را که پروردگار من و شماست و بودم برایشان گواه مادام که بودم در میان ایشان پس چون برداری مرا همی تو

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۱۱۸ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ

نهبان برایشان و تو بر همه چیز گواهی اگر عذاب کسی ایشانرا پس ایشانرا بدکان بوا دوا اگر بیامردی ایشانرا پس بدرسیکه تو

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۱۹ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

نوی غالب درست کردار گفت خدا این روز است سودبخش در است گویا بر اوست که فتن ایشانرا ایشانرا است بهشتانی که هر روز در بر آنها

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱۲۰ اللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

نهرها جاودا سان در آن پیوسته راضی شد خدا از ایشان و خوشنود شد به داراوست کامابی نرک مرا خدا را است بادشاهی آسمانها

وَالْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۲۱

و زمین و آنچه در آنهاست و او بر همه چیز تواناست

معنی کآن بر تو و بر مادرت  
آنچنان گفتمی سخن در ممد سهل  
هم در آن ست کتاب آموخیم  
تا باذنم زنده و بر آن شد او  
و اینکه از تو شر اسرائیلان  
این باشد غیر سحری آشکار  
گفت آما تو بر ما شو گواه  
و اینکه گفتند آن حواریین زود  
از خدا ترسید از ایسان سؤال  
گفت این برش بود از شک و ریب  
زانچه گفتمی هر چه من بامادم  
بر تو باشم از گواهان نص  
گفت عیسی ابن مریم کای خدا  
تا که آن خوان باشد از ناید ما  
گشت در یکشبه نازل مائده  
آن صاری چوسکه آمد مائده  
میکنند آروز را در هفته عید  
عید باشد بر من و بر قوم من  
گفت حق من میفرستم بر شما  
آن غذای کاهل عالم را یکی  
پس عیسی امر شد کان خوان و ان  
مسخ پس گشتند جمعی زانگروه  
صوفیان گویند نبود مائده

آرام که حضرت رب العباد  
دادم و کردم مؤید دیگر  
که کند دانا سخن در سن کهل  
همچنین بوری و انحیل و حکم  
و آگه و ابرص هم از نعت نکو  
هم کفایت کردم اندر آرمایان  
کو با آورده بهر اعتبار  
کامر را کردن بهادیم ای اله  
می تواند رت ای عیسی عود  
مؤید از روی اندر هر کمال  
لبک میجوایم خورد از خوان غیب  
از خدا خواهم دهد در محضرم  
فی که زاهل سمع و اقوال و خیر  
مائده بفرست ما را از سما  
اول و آخر نیکیتی عید ما  
زان برسا عید آورد آمده  
ساحد و شاکر شده از فائده  
بر عادت عود سازد از بوی  
اول و آخر زجه مرد و زن  
این چنین خوانی ز فصلو احتبا  
بر چنان رنجی بگیرم شکی  
بر فقیران ده به صاحب مکتان  
همچو خیزیران دوان در دشت و کوه  
از خدا جز واردات زائده

گوید ای عیسی بن مریم کن یاد  
هم بروح القدس حسی فرو نام  
در طفولیت تورا عقل و کمال  
و اینکه سازی شکل مرغارا رگل  
و اینکه آوردی برون از قرها  
که بایشان آمدی با بیات  
وحی کردم بر حواری کرقول  
حال عیسی و حواریین بنام  
مائده نازل ما از آسمان  
هیچ دارید از قدرت باورش  
تا که گردد مطمئن دلای ما  
هم بران باشیم ما از شاهدان  
مر گواهی از طریق استماع  
چون بوئی پروردگار ما عیان  
اول اعنی زین زمان تار سحر  
عید یعنی عود بر چیزی که آن  
در عادت خانه بهر بدگی  
گفت را بر تو تا کنیم آروز را  
آیتی و رزقی آن باشد چینی  
پس هر اسکس گشت کافر بعد از ان  
تا چهل روز از سما آمد بغب  
اغیا کردد شک در مائده  
پس شکل آید در این براسپاس  
که رسد بر سالکان ره مدام

تا سخن در ممد گفتمی ما انام  
بد جان کاندرا کهولت یسؤال  
پس دمی دروی بوفخ ای زنده دل  
مردکارا زنده راعجاز و نما  
گفت آنکو گشت کافر زان جهات  
آورد ایمان من هم بر رسول  
در شد در سورة عمران تمام  
گفت عسی در جواب تابان  
هم یقین بر صحت پیغمبرش  
در مقام علم ان صدقنا  
گر کسی خواهد گواهی بالعبان  
میفراید جمله بر رب و صداع  
مائده بفرست هم مارا بحوان  
و آخر اعنی تابان کآید نیز  
پس بود ممدوح نزد مردمان  
مجمع گشتند با شرمندگی  
عید حرم نعمت فیروز را  
از تو بر ما انت خیر الراقین  
میکنم او را عذاب و امتحان  
حواب غبی بر رسول متعجب  
کاین بود حادو و پس بیفایده  
کی نماید مسخ کس خلاق ناس  
هر کجا بر قدر و اندازه مقام

وان جماعت پیش از استعداد کار چون زمان آمد باشد حاجتی بهر ایشان لک دارد بس خطر بعد از آن حق بهر تنبیه نشان ما الهیسم دون آن خدا من نگویم آنچه بود حق و راست یعنی اندر قلب من کرده خطوط بست قصد از نفس اینجا غیرذات بر ذواتی خود تو علام النبوت بر پرستش آن غایب اختیار با بادامبکه بودم بی نشان تو گواهی بر هر آنچه بکنه هست و بر بامری هم از فضل عجب حتمالی گوید این روز از نمود هست آنها را که صدق آمد سرشت جاوداند اندر آن بربك سق مر خدا را باشد از وحه یقین قدرتی بی کادر او باشد کزاف ای توانا نا توانی را بدل هر عمل کزغب آید بر شهود پس فراهم کردن اسبابها از تواست اسباب و علم اندامور

میشدند از سر معنی خواستار که بخواهد آن رسد بی محنتی کس بخواهد گشت بروی مستقر میکند توبیح بر بیداشان که بود ذاو عرش و مافیها با وانز چون من بدمه براسزاست آنچه هست از ذات بیمثل بودور که بر او باشد قوام ممکنات من سکتم حزکلامی و روحوب کوست بر ما و شما پروردگار بر گرفتی پس مرا بر آسمان مطلع بر سر و حجر از فوق و پست بدگارا خود غیری و حکیم راستگو یارا رساند مع و سود در خرا صد گونه سنان و هشت حق اراشان راضی و ایشان ر حق پادشاهی سموات و زمین یا که صعب و عجز و فقدان و خلاف باز کن ناب معانی مصل صحتش بر شرطها موقوف بود تا گشاید از سببها باها بیست از ما غیر فقدان و فتور

گفت عیسی انقوالله ذین مقال چون مصر گشند بر انزال آن پس شود مستتره ضعف و صلال گوید ای عیسی تو گفتی هیچ گاه گفت عیسی دان تو بیرونی و پاک خود بودای گرمی آرا گفتمام من بدام و آنچه اندر نفس تست خود بودای آنچه دردات من است آنچه بود امر تو گفتم بر عباد بوده ایشانرا گواهی من بحال می میراندی و بردی بر سما کر ثانی سدکات را عذاب غالب اعی بر نوایی عقاب آنچه شد از راستی ایشان بدید که رود حوها ز زرش هر طرف این دحول اعی بهشت بر نعیم و آنچه باشد اس دورا اندر میان قدری کروی شود شیء کلشی کآورد معیر قآرا نظم اولین شرطش اراده سرمد است پس گشودی باب معی بر صبر پس مبد آن در که بگشودی ما

بر شما نبود زمان این سؤال حتمالی گفته سهل است این بیان جز کسی کا و راست این ادراک و حال مرا با مادرم گیرید اله کت بود ممکن بطاعت اشتراک یا که اندر نفس خود باهفته ام از رموز علم و اسرار خست کی مراداش بدات ذوالمن است نی که حرفی گفته ام کم یا زیاد هم بقول و فعل زامر ذوالجلال پس نبودی خود بکهمان قوم را بنده اند ایشان تورا در اتساب و زحکم است آنچه سرزد مستطاب بهم جزای راستی خواهند دید یعنی از ربر درختان و غر هت بهر آنکسان فوزی عظیم او بحر جبریت قادر بالعان عقل منبوت از توانائی وحی تا باخر گر بوخواهی ایست عرم هم دگر تقدیر و علم ایزد است علم و عقل و بطق دادی بر فقیر ای کثیر العفو سلطان هدی



سورة الانعام مائة وخمسة وستون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

ستایش مر خدا را که آفرید آسمانها و زمین را و گرداید تاریکها و روشنی را پس آنانکه کافر شدند بیوردگارشان

يَعْدِلُونَ ۚ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ۚ

برابر میکنند دیگر از او است که آفریدتان از گل پس تقدیر کرد اجل را و اجلست نام برده شده زد او پس شما شک میاورید

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْدَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ۚ وَمَا تَأْتِيهِمْ

و اوست خدا در آسمانها و در زمین میدانند پنهان شما و آشکار شما را و میداند آنچه کسب میکنند و نمی آید ایشانرا

مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۚ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ

هیچ آیی از آیتهای پروردگارشان مگر آنکه باشند از آرزو گردانندگان پس بتعقیق تکذیب کردند حق را چون آمد ایشانرا پس دود باشد که آید ایشانرا

أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ

خبرهای آنچه بودند بآن استهزا میکردند آیندینند که چند انیر اهلاك کردیم پیش از ایشان از قری که صاحب تصرف کرد ایشان در زمین آنچه

نُمَكِّنْ لَكُمْ وَارْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَمَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

صاحب تصرف نکردیم شمارا و فرستادیم مایه را بر ایشان بی دریغی و گرداسیم هر هزار که می رود از زیر ایشان پس هلاک کردیم ایشان را بسبب گناهان

وَ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ۖ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَال-

و آفریدیم از بعد ایشان قری دیگری و اگر فرو فرستاده بودیم بر تو کتابی در کاغذی پس سودندی آنرا بدستشان هر آینه گفتندی

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝

آناسکه کافر شدند بپست این مکر حادوی آشکار

<p>هر ثنا گو خود يك از آیات اوست بهر گوشه در نشاء از قطره بش هم خود او گوید سیاس و مدحتش خیزد احساند آن سلطان فرد ذات باقی گوید از باقی ثنا کآفرید آنکه سبوات و زمین یا کدورت و اصفای خشم و علم حال قلبت روشنی و یکی است کافر اندر نعمت پروردگار کرد اصل از خلقت افلاکستان و انرمان بعث رد بکه جوست باشد این دو مدت از رب الانام زانکه بر علم است و قدرت مستند بعث را وین باشد از ایمان محک يك معلق وان دگر حتم از کتب دیده باشد تا رسد او را زمان حواه بر بندش سر اندر دم زتن یست مبودی جز او اندر یقین مطلع بر کسب و کالای شما به سکردد حال و خلقت بی بی وادی تکذیب حق بر یکران آنچه میکردند استهزا بران یش از ایشان از قرون بیسم و پاک رو لکم مالم عمن را بحوان و رضایه و ملک و اسباب و حشم زیر باغ و قصر هاشان بسروان قوم دیگر تا بود ایشان بدل هم تواند کرد خاک مرده حی با چهار افروشه بر ما ناکهان که رسولی و زخلاق البشر بر تو ما ایشان کتابی در نظر این چنین بیند قرطاس و قلم</p>	<p>مرجع هر حمد و معنی ذات اوست قطره گوید حد او بر قدر خویش پس خود او دادند ثنای حصرش تا مقامی کاول و آخر چو گرد اوست آنجا باقی و باقی فنا میکنند اظهار فعل خود چنین یا که تاریکی چهل و نور علم خوی نغست سر سر تاریکیست پس کاسیکه شدند از احتیار اوست آنکس کآفرید ادخا کتان مدتی هم که معین نزد اوست یا مراد از اول و آخر تمام وان نداند کس بحر رب الاحد زانکه گوید پس شما آرید شك دو اجل گوید باشد در حساب کر سکردد کشته گویند آن فلان خواه میرد او بپوت خویشتن او خدا در آسماست و زمین داند او پنهان و پیدای شما بل در یغ آید جو آگاهست وی جز که میباشد در اعراض ازان زود باشد پس که آیدشان عیان چند کردیم از طوایف ماهلاک بر شما نمکین دادیم آچنان صد هزاران از ععد و از خدم جویا گردانده بودیم از عیان بعد ایشان کآفریدیم از محل لاشتی را چون تواند کرد شی تا باید نامه از آسمان مندرج باشد در آن نام دگر آمد این آیت که بفرستیم اگر یعنی از ایشان برای العین هم کاین بود سحریکه بر ما رخ نمود</p>	<p>کریاس و معنی خلقت بر راست حمد او گوید از کل جهات غیر ذات بی تمین و السلام بر خود او از اسناد تا انتها بی رغیراعی رموحودات خویش کادر انعامد از با سا خلق طلعت شد نور روز اندر ظهور طلعت و نورید گراشی بهوش چهل و عقل و نفس و جان مرفر صرا غیر او را میبرسند از فصول کآید از موت طلعتی نوی وان دگر تابعت بعد از فوت دان هر دورا گوید اجل اند و وفوت در دوم از ثم آتم تمرون چاره بود از قبول رستخیز وان معلق قتل و ضربت خوردی هست وقت قبض روح اندر محل زانکه در فهم معانی کوردی خالق خلق است و معبود بحق حیف باشد گر گذاری کج قدم هیچ از آیات رب در نوبتی یعنی این قرآن از خلاق الانام که قهاریت خود در بسیج در زمین با وسعتی آرامگاه مال و جاه و مکت و عمر دراز تا بر ایشان بود ریزان بی بی بر گناه و قصر هاشان گشت خاک حق بر انگیزاند اندر رسخیز ای محمد ص بر تو ایمان ناوریم کاین بود قرآن که نازل شد از حق جله با نام ایفلان و افلان می بدست خود کنند این قوم مس می بگویند از عناد و از جعود</p>	<p>مرستایش ذات حق را در خور است قدر هستی هر یکی از ممکنات حق حمدش را نداند کس تمام از زبان ما سوی گوید ثنا گوید آنجا حمد خویش از ذات خویش بعث خود گوید کون از وحه خلق کرد پیدا از کمون طلعت و نور یا خصال دیو و اخلاق سروش خلق کرد او آسمان و ارض را میکنند از وی بغیر او عدول کرد پس حکم از زمان با مدنی يك اجل بعد از حوة الاموت دان ابدای زندگی و وقت موت يك بر نغست مدث رهنون بعث را قائل چو گشتی بی سبیز حتم باشد حتم اصف از مردی صوفیان گویند هنگام اجل کر بگویم سر آن سروازی هم نه جز او بر عبادت مستحق پس چو او دانست بر ما دمدم می نیاید کافر را آیتی آزمان کآمد بر ایشان ای سکلام یا ندیدند و ندانستند هیچ داده بودیم آنکسان را مال و حاه داشتند آنها فراوان عزو ناز ابر و باران را فرستادیم می پس نمودیم آنجماعت را هلاک پس عجب بود که خلق مرده یز چند تن گفتند ما گر کافریم پس دهند ایشان گواهی بر نسق پس براو می بگویند از قلب و جان وان قرطاسی بود بنوشته پس</p>
---	---	--	--

و قَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ۖ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ۚ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ

و گفتند چرا فرو فرستاده نشد بر او فرشته و اگر فرو فرستاده بودیم فرشته هر آینه گذارده شده بود امر پس مهلت داده نمیشدند و اگر میکردند بدینش فرشته

## الجزو السابع

لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلِيْسُونَ <sup>١٠</sup> وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

هر آینه میکردش بصورت مردی و هر آینه میپوشانیدیم بر ایشان آنچه میپوشیدند و هر آینه تحقق استهزا کرده شد بر رسولان از پیش تو پس فرو گرفت آنان را که استهزا

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ <sup>١١</sup> قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ <sup>١٢</sup>

از ایشان آنچه بودید بآن استهزا میکردید بکوسیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ

بگو مرا که است آنچه در آسمانها و زمین است بگو مرا خدا را است نوشته بر خودش رحمت را هر آینه جمع خواهد کرد شما را روز رسنیز

لَارَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ <sup>١٣</sup> وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ

بیست شکی در آن آنان که زیان کردند در نفسهای خود پس ایشان ایمان نمیآورند و مرا و راست آنچه آرمید درش و روز و اوست شنوای

الْعَلِيمُ <sup>١٤</sup> قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ

دانا بگو آیا خدایا بگیرم ولی پدید آورنده آسمانها و زمین و او میخوراند و خورانیده میشود بگو بدرستی که من فرموده شدم

أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ <sup>١٥</sup> قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي

که باشم اول کسیکه مسلمان شد و مناش البه از شرک آوردند کان بگو بدرستی که مترسم اگرافرمانی کنم پروردگار مرا

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ <sup>١٦</sup> مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْأَمِينُ <sup>١٧</sup> وَإِنْ يَمَسُّكَ

از عذاب روزی بزرگ کسیکه گردانیده میشود از او عذاب در آرزویست حقیقت رحمة کرده او را دست کامیابی آشکار و اگر برساند ترا

اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بَخْصِيرٌ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ <sup>١٨</sup> وَهُوَ الْقَاهِرُ

خدا ضرری پس نیست دفع کننده و آرامگر او و اگر رساند بدو خیری پس او بر همه چیزی تواناست و اوست غالب

فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ <sup>١٩</sup>

فوق بیدکاش و اوست درست کردار آگاه

هم کتابش قول حی داور است  
زان سپس که شد ملک طاهر بکس  
همچو قوم لوط و هم عاد و نمود  
آچه خود پوشیده کردند از عی  
چون شما این است جز از اسبان  
رهن استهزا شدند از این و آن  
بر جزای سحریتها ز انیا  
کامد آن بگذشگان را بی حساب  
که بتکذیب رسلشان بدین  
چشم عبرت بین منرا کن تو باز  
همچنین ببینم هر روزی هزار  
کز چه تابد فوق ماین ماه و مهر  
هم کند از خاکشان ناچیز تر  
یا بدست غیری آمد با شتاب  
نک بین کز رخس کبر آمد بزیر  
مال تنها فی که هم اهل و عیال  
هر چه موجود اند این ارض و سماست

با شما گوید که این بدست راست  
پس دگر مهلت نباشد یک نفس  
پس شود لارم هلاک ادر شهود  
لاجرم پوشیده گردا بیم ما  
همچنان از طعمه گیرند آزمان  
آنکه ادریش از بوم بیغیران  
آن عذابى که ندارد منتها  
گو مسلم گر ندارد آن عذاب  
ناچه بوده است آنکس را عاقبت  
ای خدای پرده پوش بی باز  
دیده ایم از چشم خود بس اعتبار  
بودشان غیرت براد و ار سهر  
غافل از آن کاین سهر تیزیر  
باغها و قصر ها باشد خراب  
وانکه میدبد از تفرعن بر فقیر  
شد نصیب غیری آن مال و منال  
گو برایشان ای محمد ص مرک راست

بر محمد ص چون شد نادل ملک  
حکم آید قوم را هم بر هلاک  
زایل از ایشان کردد کفر و شک  
از ملک چون مرد بگو منظرى  
لك مسلم بیستشان از کافری  
برحق این آیت نمود ارحق زول  
سخریت کردند و گردید ان جوغل  
چون رسید آن خوار و مسأصل شد  
ببگرید از چشم عبرت و ایست حیر  
بر دیار عاد و ننگاه نمود  
سیر گیتی نیست حاجت ادکی  
هرایشان تنک بود از قصر و کاخ  
وانگهی بید مرا گردون بزیر  
شد تن سیمین دوجار مارو مور  
سربخاک حضرت از خواری گذاشت  
میکرفتندی بضرب چوب و قند  
وین نشان عدل و داد ایزد است

کافران گفتند هم از یس و شک  
ور فرشته ما فرستم از سماک  
یعنی از یس و افواح ملک  
ور بگردا بیم ما پیغمبری  
یعنی آسان کز بشر پیغمبری  
بعد از آن بهر تسلی رسول  
پس رایشان کرد احاطه کز رسل  
از جزای فعل خود غافل شدند  
پس کید ادر زمین ای قوم سیر  
بگذرید از ناحیتها در شهود  
گر که باشد چشم عبرت بین یکی  
بس کسان دیدیم کاین ارض فراخ  
من فلان شهزاده باشم یا وزیر  
ادجهان رفتند با آن فروزور  
آنکه موت و بعث را باور نداشت  
وان ستمکاران که مال عمرو زید  
هر که داد تا جزای بدید است



## سورة الانعام

گو بود از حق که خلاق همه است  
رهنمائی بر صراط معرفت  
بر غضب زان گفت سابق رحمت  
در وجود آمد مقدم رحمت  
بای ادراکت بود ازلک و ست  
جمع ساردمر شما را در قبور  
واسکه بر حویش اندزبانکاران بدست  
هست او را در طهورات سبب  
با نو گوید ارحم جوی نیکوست  
حاصل آنکه ملک و ملکوت از خداست  
او خوراند خلق را رزق و طعام  
کو که مأمور از خدای عالم  
اخلص از خلق زمام در یقه  
گو که ترسم من شوم عاصی برب  
در چنان روزی بر او پس کرده رحم  
از خلاق کی رود کس در بهشت  
جز که باد رحمت گردد وزان  
ورسد خیری بورا از درد وی  
قاهر است او بر عباد خود بوق  
هم حکیم است و خیر اورا مور  
با نبی گفتند حال قریش  
یعنی از قوم نصاری و یهود

پس برشش غیر او را مظلله است  
از شان رحمت آمد در صفت  
زانکه امکان را نکوش حاجت است  
ما شود هر شیء پیدا علتش  
شرح آرا با تو مکفتم درست  
با عملها تان الی یوم النشور  
فطرت اصلیه را مانع شدند  
آنچه باشد ساکن اندر روز و شب  
گو بگیرم غیر او آیا که دوست  
من جز او معبودی ارگیرم حطاست  
بی ساز او خود ز رزق خاص و عام  
آن آگون اول من اسلم  
باز گویدم ماش از مشرکین  
گر پرستم غیر او را در طلب  
کز بهش عظمتها ریزد زلعم  
جز رحمت باشدش گرسر و شت  
هر که را خواهد برد سوی حنان  
پس بود قادر هم او بر کل شیء  
خلق را بر خلق هستی ز اوست موقوف  
راسی آگه نحال مار و مور  
که در ایشان بدشان ضرر و طش  
کس مصدق نیست هجرت در عود

حق پوشته رحمت اندر نفس خویش  
همچنین از رحمتش آثارها  
نیست ممکن بی زرحمت هیچ زیست  
پس ز علتها عان معلولها  
دین گذشتم بر سخن راجع شوم  
اندر آن روزیکه در وی نیست ترب  
نیست کایمان آورد آفرقه باز  
هم سبب است و علم از ممکنات  
یعنی از مامل خود دعوت بهل  
او پدید آرند ارس و سمات  
خلق محتاجند هر آن بوی  
یعنی اول کس که او را حکم حق  
تا پرستی غیر او را از نشان  
از عذاب رور اعظم در ایاب  
باشد این رحمت زحق فونی مبین  
یعنی از راه عمل یا طاعتی  
گر نماید صری از حق بر تورو  
صرو نفع و خیر و شر باشد تمام  
نیست فوق از راه مقدار و مکان  
هر چه هست آن مقتضای مصلحت  
ما بداییم اینکه باور کرده کس  
یکفر بما که تا باشد گواه

ملترم بر ذات خود گرد آن زیش  
هست کآن پیش است از گفتارها  
سابق از رحمت نباشد هیچ نیست  
ظاهر آید هر دم از معمولها  
بر سماع از مستمع قانع شوم  
بغش و پوشد زرحمت جرم و عیب  
مقلب شد چون حقیقت بر مجاز  
بر هر ان مسموع و معلوم بذات  
گر نور ا دسا بود مقصود دل  
فاطر اعنی مبدع او بر ماسواست  
احیاج او را بچیزی لیک فی  
میهد گردن مم از ما خلق  
یا که مخلوق دگر را در جهان  
واسکه گرداند از او حق آعداب  
گر کسی را گردد این رحمت معین  
کس سبب بی زرحمت جنتی  
پس ندارد باز آرا غیر او  
جاری از امرش همی در هر مقام  
بل زوجه علو و استیلاست آن  
میکنند با بندگان از هر جهت  
مر تورا زاهل کتاب و عقل بس  
مر تورا در قول و فعل از هیچ راه

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ

بگو چه جزا است بزرگتر در شهادت گو خدا گواهاست میان من و میان شما و وحی فرساده شد بمن این قرآن تا برسام شما را

بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ

تآن و آنرا که رسد آباشما هر آیه گواهی میدهد که با خداست آگاهان دیگر بگو گواهی میدهم بگو جز این نیست او خداست یکتا

وَإِنِّي بَسْرِي مِمَّا تُشْرِكُونَ ۚ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ

و بدرسکه من بزاره از آنچه شرک مآوردید آناسکه دادندشان کتاب میشناسند او را همچاسکه میشناسد پسران خود را آناسکه

خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ قُلْ لَا تُؤْمِنُونَ ۚ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ

زیان کرد از جهت نفسهای خود پس ایشان نمیکروند و کست ستمکار تر از آنکه افتری کرد بر خدا دروغی را یا تکذیب کرد آیتهای او را بدرسکه

لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۚ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ

اورسنگار نمیکند ستمکاران را و روزیکه حشر کنیم ایشانرا همه پس گوئیم از برای آناسکه شرک آوردند که عایند اناناز انان که بودید

كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۚ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ۚ أَنْظِرْ كَيْفَ

کمان میبردید پس نباشید معذرت ایشان مگر آنکه گویند بخدا قسم که پروردگار ماست که بودیم مشرکان سکر چگونه

كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۚ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ

دروغ استند بر خودهاشان و گمشد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند و از ایشان کسی است که گوش میدارد بتو و گردانیدیم بر دلهایشان



اَكِنَّةَ اَنْ يَفْقَهُوْهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقَرَأَ وَاِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰى اِذَا جَاؤَكَ يُجَادِلُوْنَكَ

بردها مناداکه بفهمد آرا و در گوشهاشان گرای و اگر ببیند همه علامتی را نمیکروند بآن تا آنکه چون آید ترا محادله کند تا

يَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۚ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ

میگویند آنانکه کافر شدند باین مگر افسانهای پیشینان و ایشان را میدارند از آن و دوری میکند از آن

گو بایشان چیست اگر در قه  
وحی کرده گفته این قرآن من  
آیتی بر هر که تا یوم القسام  
هم خدایان دگر یعنی بسال  
من بر تیرم ز آنچه شرک آورد لیک  
بر بی دارد آسان معرفت  
کیست اسمکاره بر ران بعروغ  
هم رسد روزیکه ایشانرا تمام  
که شما را ندگان کتابها بیک  
جز که میگویند اندر اعداد  
بر حق این سوگند ارفست خورد  
که بحق مشرک نمودیم از ارل  
کم شود ز ایشان آمد بهری  
گوش بدهد آنچه خوانی از کلام  
بصحرارث را بگفتند از حدود  
لب بجهانید چیزی بی من  
بی تفقه در کلام حق کنند  
تا کلام حقیقت نشود  
بی میکردند او را مشرکان  
حق برایشان آرمان نگاشت بوم  
گفت ران سببشان بر گوش و هوش  
تا که چون آید از کفر و صلال  
اینکه میگویند کفار از گمان  
به خود ایمان آورند اعنی تا  
پاره گویند آمد بر رسول  
مانع آزار مردم بود از او  
عامه میگویند حکم غالب است  
از مقاتل و عطا آورده اند  
که بمرگفتش ای عم از چهره  
لیک حامی بود محض سببش  
این سخن باشد مرد ما خلاف  
چون یک ارتقایی باشد در ساق  
هر که گیرد این دورا از مد من  
هم روایت گشته از اس عمر  
بوقعافه بود نام والدش  
یش او سگداشتی تا من روم  
باشد از اسلام بو طالب دگر  
نوده پس او زاولیا و متقی  
میبود از عامه پنهان دین خود

بر گواهی از گواهان بالجماع  
تا شما را هم بدهم در رم  
ران رسد حجت بر او گردد تمام  
گو که بدهم گواهی من بدان  
یعنی از اصنام و آن دارند شک  
که بر ایشان رحیم و در صفت  
کافری مدد حق او بر دروغ  
حشر ما سازیش از حاس و عام  
تا خدا دهند در هستی شریک  
و الله آنکو هسلان پروردگار  
وز ره حیرانی و وحشت خورد  
میرستند به اصنام از دغل  
ز آنچه میبودند بر آن معری  
پس ورا افسانه پندارند و خام  
کاو رتاریج عجم آگاه بود  
من هم آن حوام اگر حوامید بپر  
خویشرا در فهم آن احق کنند  
شوند از هم بگیرند ایچ بند  
تا بند آرا بخواند بر ران  
شوند آوار او را تا که قوم  
برده تا آن صویشان باید نکوش  
در تو انداند پس طرح حدال  
ست این حر قصه ششسان  
نه گذارند آنکه آرد غیر و  
در حق بو چهل هنگام رول  
گر کسی در حج شدی زاویه خو

### در بیان ایمان ابوطالب علیه السلام

گر من ایمان آورم دارم گمان  
هم حلال الدین رومی در کتاب  
قول اهل البیت اول در سبیل  
گفت پیغمبر کتاب و عزم  
پس بود ایمان بو طالب یقین  
روز فتح مکه صدیق حمول  
گفت تا صدیق پیغمبر چرا  
گفت من میخواستم کو را خدا  
گفت پیغمبر که این گفتی نور است  
بود قصد از حفظ جان احمدش  
کس نگیرد دشمن او را زد کیش

در شهادت اگر او انما سواست  
این رمان یا بعد از این در هر سند  
آن گواهی که بود تا حق پدید  
واحد اندر ذات خود بی اشیاء  
میشا شد سحقی و صواب  
بر بی نآورد ایمان تا اند  
رسنگاری است دین بر طالبان  
کو نگویند آن خدایان شما  
فتنت اعنی معذب بحر حیات  
و من قسم کند است ایشانرا یقین  
سنگیند آید بر سوگند خام  
چون ببیند از پیرشها فروغ  
هم از ایشان سوت مستمع  
مشرکان بودند جمعی دور هم  
گفت هست افسانه پیشینان  
برده ها و اندر عطاشان مانده ایم  
س گران از بی رو پوشها  
میخواندی حوسکه قرآن در حرم  
یا نه از راه سماعی راه او  
تا را احمد بار پیدارند دل  
تا ورنه ایمان بآن در بونی  
لیک اینجا مدهد فعل ادا  
از بی هم خود نباید احراز  
از رولش در تواریخ و سیر  
لیک یاری از فرات میبود  
میبود از دین و آئیش نفور  
اینکه آیت در حق بوطالب است  
نقل در تفسیر خود وین کرده اند  
رحمها یابم رطمن مردمان  
کرده ایمان نقل و این بود صواب  
هست بر ایمان بوطالب لیل  
هر دو نقلند اندر اتم  
ز احتماع اهل بیت طاهرین  
مرید را برد در نزد رسول  
یش ما آوردی این اشکسته را  
اجر بعشده زین چین رنجی بجا  
وین عجب نبود صدیق این سزا ست  
تا که بد کیشی نخواند مرتدش  
در نظرها باشد اندر عظم خویش

## سورة الانعام

اول از ميداشت اسلام آشكار	قول او را كس نميگردد اعتبار	داشت از قوم او بطاهر يروي	تا كه گردد دين زغير قوي
مخفي گرداشت جدي دين خود	باعث اين بود از حوى داري كرد	ور حلال الدين رومي در كتاب	گفته او را بوده ر اسلام احسان
بر سباق عامه گفته است اين سخن	وان باشد هم برون از عقل و عي	خفي از باشد بر قولي مصر	كس نگويد ضد قول مشهر
ور نگويد كس بخواند عافش	جز كه هم باشد قومي همدانش	صد هزار اراست بر قولي قرار	بومكر ضد حركه باشد هزار
پس حلال الدين رومي هم مصاب	بوده گر گفته است جدي در كتاب	بود لازم اينقدر در اين مقام	دار بر كردم تفسير كلام

وَ اِنْ يُهْلِكُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ <sup>۲۷</sup> وَ لَوْ تَرَى اِذْ وَقَفُوا عَلٰى الدَّارِ فَقَالُوا يٰ اَلَيْسَ اَنْتُمْ نَزَرْتُمْ عَلٰى

و هلاك نميكند مگر نههاي خود را و نميداند و اگر ببيني همگام را كه ناز داشته شده باشد بر آتش پس گويد اينكش امر گردانده ميشويم

نُكَذِّبُ بَايَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ <sup>۲۸</sup> بَلْ بَدَالَهُمْ مَا كَانُوا يَحْفُوْنَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا

و نكذب نميگوييم با آيه هاي پروردگار خود را و مي بوديم از كروندگان بلكه طاهر شده ايشان آنچه بود كه بايان ميداشتند از پيش و اگر گردانده ميشود

لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُوْنَ <sup>۲۹</sup> وَ قَالُوا اِنْ هِيَ اِلَّا حَيٰوُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِيْنَ <sup>۳۰</sup>

عوده كردند آنچه نهي کرده شده بودند از آن و بدرسيد كه ايشان دروغ گويانند و كمديد است آن مگر زندگاني ما در دنيا و ايشان ما را نكند چه شدگان

وَ لَوْ تَرَى اِذْ وَقَفُوا عَلٰى رَءْسِهِمْ قَالِ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلٰى وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُقُوا الْعَذَابَ

و اگر ببيني همگام كه ناز داشته باشد بر پروردگارشان گويد آناست اين بحق گويد آري بحق پروردگار ما گويد پس چه شد عذاب را

بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُوْنَ <sup>۳۱</sup> قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّٰهِ حَتّٰى اِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَعْتَهُ قَالُوا بَا

بس بودسان كافران تحقيق ريان گردانند آنا كه نكذب كردند بر سبب نجرای حدارا تا حون آيد ايشان را قيمت ناكاه گويد اي

خَسِرْنَا عَلٰى مَا فَرَّطْنَا فِيْهَا وَ هُمْ يَحْمِلُوْنَ اَوْ اَرَاهُمْ عَلٰى ظُهُورِهِمْ اَلْاَسَاءَ مَا يَزِرُوْنَ <sup>۳۲</sup> وَ مَا الْحَيٰوةُ

خسرت ما در آنچه نصير كرديم در آن و ايشان بر ميدارد و در رهاي خود را بر ريشه هاي خود آگاه باشد بدست آنچه بر ميدارد بدست و بست زندگاني

الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ لِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِيْنَ بَنَوْا اَفْلا تَعْقِلُوْنَ <sup>۳۳</sup> قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ

دنيا مگر ناري و هرل و هر آيه سراي آخرت بهتر است از براي آنا كه ميسر بر يند آيا پس در عي باشد عقل سحقيق ميدانم كه اندوهناك ميسارد

الَّذِيْ يَقُوْلُوْنَ فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُوْنَكَ وَ لٰكِنَّا اِنَّا لَنَعْلَمُ اَلَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ <sup>۳۴</sup> وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلُ

ترا آنچه مگويد پس بدرسيد كه ايشان نكذب نميكند بر اوليك ستمكاران بايتهاي حدارا نكند و بحق نكذب کرده شده رسولان

مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِّرْ عَلٰى مَا كُذِّبُوا وَ اَدُّوا حَتّٰى اَتَتْهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ وَ لَقَدْ

چنديش از پيش صبر كرديد در آنچه نكذب کرده شده و در بجايده شدند تا آمد ايشان را ياري ما و بست بدل كسده مر سجان حدارا و بحقيقت

جَاءَكَ مِنْ نَّبَا الْمُرْسَلِيْنَ <sup>۳۵</sup> وَ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنْ اَسْطَغَمْتَ اَنْ تَبْنِيَّ نَهَقًا فِي

آمد ترا از خبر فرستاده شدگان و اگر چه باشد كه عظيم آمده بر و اعراض ايشان پس اگر تواني كه بخوني فني در

الْاَرْضِ اَوْ سُلَمًا فِي السَّمَاءِ فَتَاتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلٰى الْهُدٰى فَلَا تَكُوْنُنَ مِنَ

زمين يار داني در آسمان پس باري ايشان را علامتي و اگر خواستي خدا هر آيه جمع كردي ايشان را بر هدايت پس مناشا اله

الْجَاهِلِيْنَ <sup>۳۶</sup> اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِيْنَ يَسْمَعُوْنَ وَ اَلَمْ يُؤْتِيْهِمُ اللّٰهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُوْنَ <sup>۳۷</sup> وَ قَالُوا

نادانان احابت نميكند مگر آنا كه ميشوند و مردگان بر مي انگيزد شان خدا پس بسوي او گردانده ميشود و گفتند

## الجزوالسابع

أَوَّلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ<sup>٢٨</sup>

چرا فرو فرستاده نشد بر او علامتی از پروردگار من بگوید رستیکه خدا توانا است بر آنکه فرو فرستد معجزه ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالِكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ

و بیست هیچ جنبه در زمین و نه پرده که میبرد و نه بالش مگر آنکه اصنافی چند مثال شما تفصیر نکردیم در کتاب از

شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ<sup>٢٩</sup> وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ

چیزی پس بسوی پروردگارشان حشر کرده میشود و آنکه تکذیب کرد آیتهای ما را کراسد و کنکاسد در تاریکیها کسی را که میخواهد خدا

يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>٣٠</sup> قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ

اصلال میکند او را و کسی را که میخواهد رستیکه داندش بر راه راست بگو حیرد مد اگر آید شمارا عذاب خدا یا آید شمارا

السَّاعَةُ أَغْيَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>٣١</sup> بَلْ آيَاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ

قیامت آیا خدایا میخواند اگر هستید راستگویان بلکه او را میخواند پس میرد از شما آنچه میخواید بسوی او اگر خواهد

وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ<sup>٣٢</sup> وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ

و فراموش میکند آنچه را شریک مینمایند و بعقبت فرستادیم بسوی امتانی پیش از تو پس گرفتیم ایشانرا سحی و رجوری باشد که ایشان

يَتَضَرَّعُونَ<sup>٣٣</sup> فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا

داری کنند پس چرا چون آمد ایشانرا سحی مازاری کرد و لیکن سخت شد دلهای ایشان و آرایش داد برای ایشان دیورحم آنچه بودند

يَعْمَلُونَ<sup>٣٤</sup> فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا

که میکردند پس چون فراموش کردند آنچه بد داده شد بدان کشودیم برایشان درهای هر چیزی را آنکه چون شاد شدند آنچه داده شد

أَخَذْنَاهُمْ بِعَقَّةٍ فَأَذَا هُمْ مُبْلِسُونَ<sup>٣٥</sup>

گرفتیم ایشانرا آگاه پس آگاه ایشان و میدادند

سوی غیری راحه ارخست و بدیست کاش برگرداند بر دنیا شویم وان کنیم ارقب ناور بی دم ف که ایشانرا س تبیهی بدین میشود آروز پیدا سر بر هم یقین آن فرقه اند از کاذبان هست ما را زندگی در جهر و سر واقف ایشان چون شود اراضطرار راست بود و سهل و نزدیک آن نه جور ف آنکه روی سگرویدند از عتاب ناگهان یعنی قیامت وان وعید وزر های خویشرا تا فاعلند هم موافق باشد این ناحکم عقل هیچ شناسی مرا گوید که فی حل باروزر خود کن ز اضطرار بودنی خواهد شدن چون بوده است زرد آن کش حق تقوی ره بر است

سود ایشانرا شعور اینکه بیست پس بگوید از نمای سقم و در گروه مؤمنان باشم هم از عداست اعنی از گویند این آنچه محفی بودشان از بیشتر و آنچه زان مهبی بدند اندر جهان می بگفتندی بدیا محصر و ر بینی آنکه بر پروردگار گوید آیا نیست این روز نشور گوید ایشانرا پس او ذوق العذاب چون که آید ساعت ایشانرا بدید وان کسان بر پشتهاشان حاملند از قتاده وز سدی گردیده نقل چون ز قبر آید برون گوید بوی هم تور اید شوم اکنون سوار ساء مایزرون از ان فرموده است وانسرای مآخرت پس بهتر است

مکشد ادبی و نای و دست ناک آرماسکه واقفند ایشان سار ناوریم این س که کردیم از غما بلکه طاهر گشه ایشانرا عذاب طاهر آید روز پاداش عمل عود بر عصیان نمایند و سم بیست در آن قول و اندعوی فروغ رخت چون بدیم از این دارالفرور حسشان سادند چون بهر سؤال هم بحق آن خدا کورت ماست که مکذب بر لقای حق شدند آنچه کردیم اندر آن تقصیر ها حمل بار و وزر بهر حاملین صورتی مگر یکی از فعل خویش خود بن بودی سوار اندر نخست او بنامند چون حمار اندر وحل غیر لعب و لهو نزد بگردان

کافران حرفش خود را در هلاک و ر تو ای بنده بینی را عتاب تا ذکر تکذبات آیات خدا بیستان ایشان کنند ارم ایاات آنچه محفی میشود از دغل و ر بدیا بار بر گردد هم دعوی ایمان نمایند از دروغ مباحث هرگز سگرویدم از قور یا بوقوف یا پاداش فعال می گویند آری آن حق و دور است هم بتحقیق از ریاکاران بدند می گویند ای یشیمای بما می بداید اینکه بد باشد یقین کافرانرا روز حشر آید بیش گوید اعمال توام بگر درست پس شود بروی سوار اندر محل هیچ نمود زندگی جهان

## سورة الانعام

راکه باشد دار نافی لا محال  
ما سکو دایم و هم سیار این  
یعنی انکار تو انکار حق است  
صبر پس کردند از هر رهگذر  
صبر کن یعنی تو هم با صبری  
جو آیدت را احبار فرساده گان  
معنی پیدا کسی اندر رمی  
بر روی بالا بران هر ساعتی  
حکمش ورمقعی بودی حدای  
نسی یعنی تو هیچ از جاهلی  
نشود آرا خود از سمع قول  
مردم گاند این گروه بی حد  
پس سوی آن مکافات شد  
یعنی آن معجز گزوا و حواهم ما  
لیک دایشان میداند اکثری  
چون شما الا که باشد امی  
این و دینه تا دایم هم  
از امور علوی و سفلی تمام  
و انکسار کآیات ما را بر دروغ  
هر گز حواهد خدا حدلان دهد  
گو چه میباید گر آمد عذاب  
گر شما خود راست میگوشد هیچ  
از شما پس حق نماید بر طرف  
گر بخواهد و ر که باشد حکمش  
لیک وقت استراحت در امور  
چون نمودن امان بکذیشان  
شاید از زاری حق حاضر شود  
گر بزاری آمدندی سوی ما  
آچه بودند اندر آن بندارها  
بست هیچ از عجب و خود بینی بر  
یعنی از نساء و ضراء آچه ران  
بازشان هشیم اندر سو حال  
گفت جبر چون تورا آید نعم  
تا بوفیق که ازان گشتند شاد

از بوائت حالم این از دوال  
که تورا گمنارشان سارد حرین  
حاهد حق در صلال مطلق است  
هر چه شد بکذیب و ایدا بیشتر  
عنقریب آید بدید از فرصتی  
صبر کن تا وقت نصرت با حسان  
ما فراغت تا در او گردی مکی  
پس ساری بهر اشان آبی  
جمع ایشانرا نمودی بر هدی  
دانی اینکه بست احباری بدی  
فی حنان کاین مشرکان و الفصول  
که بجدد ارضا از جای خود  
بار برگردانده کردند از وعید  
فی کلامی شروی آگاهیم ما  
کوس موجب بر بلا و محشری  
در حبوت و موت و سقم و صحتی  
که بناید کرد بر حیوان ستم  
ت در لوح است بر هر وصف و ام  
حمل کردند از عقول سفروغ  
یعنی او را هم انجوش او و اهد  
مر شما را یا قیامت را فقرات  
که خدایند سها در سج  
آچه را حواهد و ران دارید اسف  
مقتضی در دفع آن بر بوبش  
غیر او را میبرستید از شرور  
پس گرفتم از بی نادیشان  
نادم و گریان و مستغفر شوند  
مندفع را ایشان نمودیم آن بلا  
مبمودد از تعجب کارها  
زاسکه حق را میرد زود از نظر  
بند داده گشته بودند آنکسان  
تا ببعث غافل آید از مآل  
زان حذر کن ما باشد زهر و سم  
هم بما اوتوا نمودند اعتماد  
خائب و خاشر بدند و نا امید

بستان آیا تعقل ما کنند  
بر تو میکنند تکذیب این فرق  
هم چنین کردند تکذیب رسل  
پس بد ایشان نصرت مادر رسید  
بست مر بهر ده در هیچ حال  
بر تو دشوار است و راعراصشان  
تازسی ران معد اندر جوف ارس  
مر که ساری ملجأ اندر دیشان  
پس داندان مناش اندر سج  
بست حر اینکه احاث مکند  
که ندارد ایچ گوش اسماع  
مردم گار می را بگردیدند  
می نگفند از حرارتش تراو  
گو بصدق آنکه س حق قدر است  
بست هیچ اندر زمین حیده  
در دلالت بر وجود صامی  
ما فرو گذاشیم اندر کبات  
پس سوی رب خود کردند حشر  
گر بود از استماع و گنگ ازان  
هر گز اخواهد بر دم را چه خواست  
یا شما خواهید آیا حر خدا  
مر بارا می جوابد آزمان  
یعنی آچه کشف آن خواهد از او  
حاصل آنکه وقت در دو امتلا  
ما رسولان را فرسادیم هم  
خود نساء و اصراء از عرض  
پس چرا آمد جو ایشان را عذاب  
سخت لیکن گشته بد دلهاشان  
یعنی آن رک صرع و انتھال  
پس فرامش چون نمود آن گروه  
پس را ایشان باز انکشودیم ما  
این چایی نعمت خزاستدراج بست  
حاصل آنکه باب نعمت زامتجان  
مر گرفتم آزمانشان با گهان  
لبس یعنی گشتشان حیرت شدید

فکر در این دار پردرد و گزند  
دل ستمکارید بر آیات حق  
که بدیدی از نویسش اندر رسل  
صبر را نصرت ز بی گردد بدید  
مر یکی بر وعده های ذواللال  
پس تو آنی گر که بهر دفع آن  
بر ملک تا سلمی ساری بفرص  
پس بکن آن را بی بکشتان  
که بود ایشان احتیاری بهیچ  
دعوت را صامعان هوشمند  
هم نیاید از کلمات استماع  
دس حق را پس دادند اهل رأی  
آبی ازل شد در حسحو  
که فرسند آتی کآن طاهراست  
با نالش در هوا پر تده  
عالم و قدر بدون ملامی  
هیچ از حریکه آید در حساب  
بر جزای فعل خود در روش  
حابط اندر طلمت حیرت جان  
بر صراط مستقیم و راه راست  
مر عذاب آنکه که نماید لقا  
بلکه خوابد آن خدای اس و حان  
هم بسویش ران عذاب آریدرو  
آورید از غیر حق رو بر خدا  
آچنان پیش از تو بر سوی ام  
سخنی و تسکی و قعطی و مرض  
رو بیاوردند ما را بر حساب  
دیو زیت داده بد ناغواشان  
بود از عجب اندر آن اعمال و حال  
آچه بد ما ذکر و آیه از و حو  
باب هر چیزی از نعمت و زوا  
بهر سر ها تیغ باشد تاج بست  
ما بر ایشان تر گشودیم از عان  
پس شد آن هنگامشان پوشیده جان

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ

پس بریده شد دنباله گروهی که ستم کردند و ستایش مر خدا را که پروردگار عاهاست بگو خبر دهید اگر گرفت خدا گوششان و

أَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ

چشمهاتان و مهر نهاد بر دلهااتان کست خدائی جز خدا که باورد شمارا بآن بنگر چگونه مکرر میاورد آیتها را پس ایشان

يَصْدِفُونَ ٤٧ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ٤٨

اعراض میکنند بگو خبر دهید اگر آید شمارا عذاب خدا بناگاه یا آشکار آیا هلاک کرده میشود مکرر گروه ستمکاران

## الجزو السابع.

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٤٩

و معی مرستیم مرسلارا مکر شارت دهندگان و بیم کنندگان پس آنکه گروید و شایسته شد پس بیست و بی برای ایشان و به ایشان اید و هانک شود

وَالَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا يَسْمُومُوا الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ٥٠ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ

و آنکه کذب کردند آیتهای ما را رسد ایشانرا عذاب سب و دشان که فسق میکردند بگو میگویم مرسلارا که در دست خرابهای

اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِ اتَّبَعُ إِلَّا بُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْأَلُ

خدا و ندانم غیب را و نمیگویم مرسلارا که من فرشته ام بیروی منکم مگر آنچه وحی میشود من بگو آیا نکند

الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ٥١ وَانذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ

نایب و بینا آیا پس اندیشه نمیکند و برسانان آنرا که میترسند که محشور شوند سوی پروردگارشان بیست و یک ایشانرا

مَنْ دُونَهُ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَهُمْ يَتَّقُونَ ٥٢ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَالْعِشْيِ يُرِيدُونَ

ارحراو ناصری و به شفاعت کنند و باشد که ایشان بر هر یک و میان آنرا که خواهند پروردگارشان را امداد و شایسته میجوهند

وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونُ مِنْ

رضای او را نیست و تو از حساب ایشان هیچ خبر و بیست از حساب تو هیچ خبر پس میرانی ایشان را پس خواهی شد از

الظَّالِمِينَ ٥٣ وَكَذَلِكَ قَتَلْنَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ

ستمکاران و هم چنین امتحان کردیم برخی را ایشان را برخی هر آیه گوید آیا بگروه اند که منت نهاد خدا بر ایشان ارمان ما آیا پس خدا

بِأَعْلَمُ بِالشَّاكِرِينَ ٥٤ وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

دانا بر شکرگزاران و چون آیند را آنکه میگویند نایبهای ما پس بگو سلام بر شما

آخر آن قوم پس شد مقطع	که خود کردند ضم از مانع	گشتان یعنی باد اصل و سب	و بن حات اولیا را بد زرب
حمد لله صوت رب العالمین	بر هلاک معصیین و ظالمین	شر ایشان را کفایت کرد حق	راهل عالم با جهل ناند نسق
یعنی باشد هلاک طاغیان	بهر از باب صلاح اندر جهل	بیست آزاری از ایشان در ظهور	همچین را ساعشان حی زکور
کوچه شد شداد و محمود شد	که خدا خواندند خود را بر عهد	همچین هر طالعی و حباری	گر بی تحقیق لفظ داری
کورشان تنها اگر داری خبر	یا که از آنارشان دانی ابر	گو برید و شمارا مدفن کجاست	این سرای هر ستمکار و دغا ست
کوچه میبندد گر گیرد خدا	مر شمارا گوش و چشم اندر خزا	کور ما باشد از هر حال و - کر	مهرمان بسد بد لها سر بسر
تا شما باشید دور از فهم و هوش	بعد از آنکه برگرفت او چشم و گوش	پس در آن صورت ر عقل و فهم و فن	تا چه میباید اندر حوشتن
آخدا از غیر او باشد کدام	نآرد آنرا بر شما در هر مقام	آنچه یعنی از شما نگرفته حق	کو حرا و کان وا دهد بر مسحق
پس نگردایم چون آیات در	ما در اسلوبی با اسلوبی دیگر	گاه در عرب و بر دسه گاه	پس کند اعراض ایشان با جواه
کوچه بلند و چه سارید ارشاد	چونکه آید بر شما از حق عذاب	پس دایود آشکار و نا گهان	زان نکردد غیر استمکار گان
مرسلین را ما بفرستاده ایم	حر شارت آنکه تا ندهند و سم	پس هر آن که آمد نایمان و صلاح	حر و حومی بیست او را در فلاح
و آنکه در سکدیت آیات و کتاب	سمی کردند آید ایشانرا عذاب	خود دید ایشان زیرون رفتگان	از اطاعت و انقیاد مایعیان
گو بر ایشان من بگویم بر شما	رد من باشد حزائن از خدا	ما که بنجام شمارا خود رجب	آنچه میخواهید از اشیاء غیب
هم دایم غیب مادامی که وحی	ناید از حق بر من اندر امر و نهی	تا من برسد هر چیزی جواب	بر شما گویم بتعجیل و شتاب
هم بگویم بر شما کافر شهام	باشد از امکان بک سر شهام	تا که هر کاریکه بنواید فروش	از من آید وین بود بیرون زهوش
بیروی نکنم جز آنرا که من	وحی آید از خدای ذوالمنن	گو بود آنا مساوی در نظیر	رد اهل هوش اعمی و بصیر
هیچ آیا مر شما اندیشه مند	می سکردید اندر این گفتار و بید	کرده اند این آیه را اندر مقال	مر دلیل خویش اهل اعتزال
که ملائک افضلند از اسما	چون ملک گوید بیم من ز اقتضا	افضل ایشان گر که بودند از ملک	باشد این آیت مناقص بی ز شک
پس سبب است این جو قوم بوالفضل	می بگفتند از حکم بارسل	کر چه ناید بهر او گدجی فرود	یا ندارد علم غیب اندر شهود
یا اگر ینغیر است او در مقام	میجورد چون دیگران از چه طعام	گفت زارو من ملائک بیستم	تا توام بی طعامی زیسم

## سورة الانعام

ملکه باشد اختصاص من بر آن پس بوی مر بزم ده بر خائفان خائفانرا دست عبر از حق جمع ما بپیر آن صفا دید قریش را که ما را دین جماعت هست عار پس نگفتند این بکاغد مونس که مران از مجلس خویش آنکسان قصدشان از آن دعا و انتفال یعنی اندر بحر حق مسفر قند آمد اورا هم علامت بر دو حیر یک شان دیگر اعراض از فقیر اندر آیم دوشان باشد یک این قسم سیم از اراده در ثبات است حیری از حساب آنکسان با برای پیر دنیا دار حد باشد از من مال و جاه و اعزاز ررق درویش است نامن لیکنس ما تو بود ما که ایشانرا رحود دین و ایاتی که هست از کرد و بار ورکه سازی مژد ایشانرا نفس آرمودیم از علامات صمیر بر فقیران داده ایم اندر عوس نا بگویند آن بررگان از لسان از زبان ما برایشان ممت است بر بوحون آمد آنان کریشان حاصل اینکه کرد این آت برول حویشان فوس و عربانی لاس کانیم ای داناست مالامال در گفت یارب چیست آن سما رهم نا امیدی نا توانی کسی

کآید از حق وحی بر من ناگهان که همی ترسد مرحویش از زبان در امور خود ولی یا شفع این چنین گفتند ارضاع و طبش یا که نودت بهایشان ده قرار نا که ما گردیم ران عدت حدس که خدا خواند ارفس و لسان روروش باشد رضای دو الحلال بر مای دانی از حق لا نقد اندر آن لی عورا گردازی امر و اینکه مد مرمان را حقیر که ر دنیا بگذرد از پیر دین اینکه مدحوظش نباشد غیر دات بر نور اعمال و عادات بهان آن جماعت را رحود واری گردید پس پس ایشان فروشد افتخار پس عجب که نارنگ آرد مکس ضرر سازی بهر قومی برشد حق تعالی ران بود پس بی باز خود توانشی از گروه طالبین اعتبار را بر صمیر و بر فقیر طاعت و توفیق و قلت بعرس کاین گروهید ایچ آیا آنکسان بر بررگی گرچه ما را آیت است هست بر آیات ما ایمانسان بهر درویشان صابر بر رسول در دل آزادند از حرن و هراس معی از طاعت اهل راه بر ارکرم لی راپچه گفتمی آگرم صعب و ناداری و فعد و مفلسی

پس منامی بود این در زدهوش حشر را کردند بر پروردگار آنکسان را کاین صفت دارد حد کاین علامان و گدایان را رحوش گشت راضی مصطفی بروحه عب چوبکه نوشند آرا بر ورق می نمایند اعنی از پروردگار هشتان در بدکی صروفتان شد اراده بر سه قسم اندر عباد یک علامت آنکه بر نقصان دین قسم دین از اراده بده را بهر دین بر نقص دنیا شد رضا این جماعت حاضر این در گهید از حساب تو بر ایشان پیر هم برد حق ایمان ایشانست به از بوم هرگز برسم ای امین کریمکس هم حوی خود سارد رها بهر من باشد کرایاتهای حق بر تو می بود حساب این گروه هم بدیشان آرمودیم از عباد هم فقیرانرا بر ارباب عبا صحت پیمیر و احلاس تله که سمعتهای ایمان از کرم نیست حق دانا بر آیا از عباد پس سلام آن قوم را کو دشما فقر گرچه برده از بیادشان بر یکی از کاملان در اشمال آن منامی کاندین درگاه است گفت آن باشد متاع انکسار گفت رانرو نا رسول بکنام

کو بود افضل بتحقیق از سر و ش هم حزا یابند از وی در کنار هم ده شاید که نا گردید بد دورن نا ما هم آیت سش زانکه بر ایمانسان پس بد محب حیرتیل آورد این آیت ر حق یاد در صبح منیر و لیل نار وجهه باشد اشارت سوی دات اولین دینای محس از اعتقاد از بی دنیا رضا کشش یقین هست محس آخرت حوبیده را اس دیگر نا مساصی اولوا رسه از تمکی فای می اللهد نیست حیری نا که آید در قدم ران دورویان نا عاند مشه کرحه ایشانرا باوردی بدین مسواید گشت همیر نا هما من حوشم نا مفسدان کیه دایق تا رحود گردان ایشانرا و حوه بعض ایشانرا بعضی در نهاد تا چه دایشان طاهر آید ر ادلا عزم و ایمان صدق و صحت در کلام حق بر ایشان هشت مت دمدم نیست تا شاکر بر اندر اعتقاد دانکه در علم و عمل دارند یا نیست حیری غیر حق بر یادشان آمد الهام این حبی اردو الحلال کر سازی ضاب آتاه عبی است پس و عجز و فخر واضطرار حوبکه آیدت برایشان کن سلام

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِثْمُكُمْ سُوءَ بَعْهَالِهِ ثُمَّ نَابَ مَن بَعْدَهُ وَ أَصْلَحَ

نوشته پروردگار شما رحمت بر خودش رحمت بدرسیکه کسی کرد ارشما بدرا نادانی پس بوبه کرد پس از آن و صالح شد

فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٥٥ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لَّيْسَتْ بَيْنَهُمُ الْمَجْرِمِينَ ٥٦ قُلْ إِنِّي بُهِيتُ أَنَّ

پس بدرسیکه خدا آمرزیده مهربانست و همچنین تفصیل میدهم آیتهارا و روشن شود راه گناهکاران بگو بدرسیکه من بهی کرده شده

أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ٥٧

که سرسم آنانکه میخواند از هر خدا بگو پیروی نمیکم مرادهای شمارا حقیقت گمراه شده باشم آنگاه و داشم از هدایت یافتم

قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ

بگو بدرستی که من بر دللی روشنم از پروردگارم و تکذیب کردید آراست زدمن آنچه مرا نشانید نا نیست حکم مگر خدا را

يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ٥٨ قُلْ لَوْ أَنَّ عِبْدِيَ مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ

بیان میکند حق را و اوست بهرین حکم کند کال بگو اگر آنکه و دردمن آنچه مشتاق بخواهد آرا را آیه گذارده شده بود کار میان من

## الجزء السابع

يَنبَغِيكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ٥٩ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ

و من شما جدا دانا را است بسم کاران و نزد دوست گلیده های غیب نداده آرا مگر او و میداند آنچه در بیان و

الْبَحْرِ وَ مَا نَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا

دریاست و ساقط نمیشود هیچ ترکی مگر که میدانند آراونه دانه در تارکهای زمین و نه نری و نه خشکی مگر

فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۖ وَهُوَ الَّذِي يَنْفِقُكُمْ بِاللَّيْلِ وَبَعَثَ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ

کسانی باشند روشن کنند و اوست که مومی میکند شمارا شب و میداند آنچه کس کردد بر و پس بر میانگیراند شمارا در و روتا بهام کرده شود

أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ <sup>١١</sup> وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ

احل نامزد شده پس سوی اوست مراجع شما پس خبر دهد شمار انا بچه بودند که مکر دیدو اوست غاب فوق بدکاش ومهرستد بر شما

حَفَظَهُ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّهُهٗ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ۚ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ

نگهبانان      با چون آید      یکی از شماره را      مرگ      بر انداور اهر سندهای ماو ایشان بقصد      تکمیل ساز گرد آید مشو بدسوی خدا وندشان

الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ٦٣ قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

وہر  
ارتار نکیہای  
تگو کیس کہ مرہا دشمارا  
حسان کہ دنگان  
کہ حق است آگاہ اشد مر اور است حکم و اوست سر ہر

تَدْعُوهُ نَصْرًا وَخُفْيَةً لِّئِنْ أَجَبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ٦٤ قُلِ اللَّهُ يُجَبِّحُكُمْ مِنْهَا

مخوابندش نزاری و هانی که اگر رهندمارا از این هر آینه باشیم از شکر گداران بگو خدا میره اندشمارا از آن

وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ١٥ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ

پس شما شرک می آورید      لگو اوست فادر بر آنکه انگزد      بر شما غذای از دربان

أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ-

یاهازان      یاهازان کروهانی غیر متفق و پچشاند برخی از شمارا به آسیب برخی      بگر      چگونه مگر داریم

الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ<sup>١١</sup> وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ

باشد که ایشان فهمند و تکذیب کردند آری قوم تو واوست حق آیتها را

حاحل از یاداش آن وزماحصل  
 نگذرد زود از خطای مجرمان  
 باطل از حق فرق یابد همچنین  
 گره آیم گر شوم تابع بهمان  
 میکنی تخویف ما را در خطاب  
 که مسم بر حجت از پروردگار  
 که شامبروی کنید ایشان شتاب  
 نیست جرحقا واین باشد صواب  
 حق و باطل را زهم سازد جدا  
 امر واقع گشته بد در حالتان  
 آنچه دارم بر ترویش باز چشم  
 تا بر ایشان کی زمان کفر است

هر که کرد او از عمارت در عمل  
بس حق آرمزیده است و مهربان  
تا شود روشن طریق مجرمین  
گو بکرم تابع اهوائشان  
مشرکان گفتند تا چند از عذاب  
آمد این آیه بوجه انحصار  
بست آن دوزخ من یعنی عذاب  
حکم در تعجیل و تأخیر عذاب  
اوست خیر الفاصلین یعنی خدا  
کی بدی حاجت را استعمالشان  
ممنوعم را شما جاری نغشم  
لیک حق بر ظالمان دانا تراست

رحمت اندر ذات خود لبرو نهار  
هم عود اصلاح آن کردار بد  
هریک این آیات را بافصل و باب  
آنچه را خواهید حزق در پسند  
گویم بر حجتی از رب دین  
وارد آور تا بینیم از قضا  
مر شریک آرید او را از بتان  
نیست آن با من بود با کردگار  
که عود اخبار بر چیزیکه خواست  
یا بر آن قادر بدم در هیچ باب  
گشته بودی آنچه باید از انقلاب  
کرده بودم بر شما نازل بجا

گو بوشه بر شما پروردگار  
بعد از آن پس توبه کرد از فعل خود  
همچنین تفصیل ندهیم از کتاب  
کومرا هی از پرستش کرده اند  
من باشم وانگهی از مہدین  
از عقوبت آنچه بتوانی نما  
میکنید آنچه شما نکدیپ آن  
آسمان گوید بر ما سنا کار  
حق بود با فصحای صدق و راست  
گو اگر در نزد من بودی عذاب  
یعنی اندر بین ما با صد شتاب  
یعنی از بردست من بودی ملا

## سورة الانعام

هم برد اوست مخزهای غیب یا مراد از تجرو بر اندر وجود در بهاران سرکشد از هر شجر کس دانست آن همه دروشون هم بقد دانه اندر رمی لوح محفوظست مقصود از کتاب یعنی آنچه هست در عو و شهود اوست آنکس که بخواهد بش احصا صست شب بهر نوم دانست این موت و بعث اندر شر سوی او گردید بر مصل را یعنی اندر شب جو حبه از کیم پس میراند شما را سر سر مهرسند هم گهان از کیم موت آید آنکی را از شما خارده تی از ملک سربل را مس باشد حبه منش بر هوا هفت اعتصا هر یکی را دوه ملک آسکه او مولا سب بی فقه و تصور گو که از طلمات بروجر هم دان همه خبرای وادوه و درد خواندن از روی تصرع هم حفا گو خدا بخشد نجات از آن ظلم گو بوا باشد او کمر موقشان حاکم ظالم عذاب قوی دان یا در آمد گروه اندر گروه نا که احامد تحالف بر قال وین شقوقش در خلائق سجداست ببین که گردایم چون آیات را	کس نداند غیر او مأوی غیب عالم غیب است و اعیان شهود صد هزار اشکوفه و برک و ثمر بر کجا رفت از کجا آمد برون باز آن طلمت شود روش حین کامرا و اشباست ثبات در فصل و باب حبه است لوح علم است از حدود مر شما را با شما از تعب هست غایت و انساب از بهر نوم با رمان زندگی آید سر بر حقیقت رو نماید از محو میشود افکنده بر روی رمی پس بعشر از بعش بدهد خبر بر شما یعنی صبر ال کلمات حاش بر دارد ملائک بر شما یا بعد الحبه غررائل را جر او مبدن بود قهر و فلا بر ظهور خبر و شر باشد محک بندگان خوش را اندر امور که رها شد مر شما را دمدمه کست بر هاشده حر خلاق فرد از ریان و فب باشد در دعا ود هران کر بی که آید در قلم بر فرسند حق عدایی بس گران ظلم او بر خلق کافر و قوی دان مر شما را نام از روی سوه سایها مانند نا هم در حدال یا بوسی بیجهت شخصی ندانست با مگر فهمد دان اوقات را	واچه باشد در میان تجرو بر نا مراد از بهر و سر ممکنات چون حرا آید عروس و نوبهار هنگ برکی می آمد از درج هم باشد نامی از خشک و برش یا که غنم حق گران دریا و حوم و ح نام دانی آن کتاب اور است روحش در شک کند و پس او بحسب پس بر انکیراند اندر زورین حوایی آمد بر شما را بس گران در قنات بس کند آگاهان راچه کید کند در زور را کیناست قدرت حق است قوی بندگان نا که باشد مشرف احوالان دان بومی هرچشان تقصیر است هفت از رحمت دیگر هفت از عصب عقل باشد حبه اسس با صلاح بس حکم نام رد و سوزی حق می نداید آنکه حکم اروی بود یعنی اندر هر دمی در تجرو بر مجبی خود را بر روی اضطراب می نگویید ار که دین تحت نجات پس شرک آید نار از آزمون یا که از تحت فده پانان حواب واریان و بندگان بد معاش هر گروهی را بیک میل و هوا یا که بعضی را حشاد از شما بوده بی در ملک و مالی شرایی قوه بو پداشتند آرا دروغ
---	--	---

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِّكُلِّ نَبِيٍّ مُّسَمَّرٌ وَ سَوْفَ تَعْمَلُونَ ٦٧ وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي	بگو بستم بر شما وکیل از برای هر چیزی و فی حقیقی است و رود نداشت که نداید و چون بی گساید که گفتگو میکند بعد از
آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ أَمَّا يُنْسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَعُدُّ بَعْدَ الذِّكْرِي	آیتهای ما پس روگردان از ایشان تا در آید در سحی حرا و اگر فراموش تو گرداند شیطان پس مبین پس از ناد آمدن
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٦٨ وَ مَا عَلَيَّ الدِّينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٦٩	با گروه ستمکاران و نیست بر آنکه میهریزد از حساب ایشان هیچ چیز و لیکن پند دادیت باشد که ایشان بر هر بد
وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَمِبًا وَلَهُوَ وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلُ نَفْسٌ نَمَا	ووا گذار آنرا که فرا گرفتند دینش را باری و هر لی و فریفت ایشان را دینکای و پندده آن نهاد که گرا بده شود عسی ناچه
كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ	کسب کرد نیست مر او را از جز خدا دوستی و شفاعت کننده و اگر داد دهد در فدائی گرفته شود از آن آنکه و آماند



## الجزو السابع

اُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ٧٠ قُلْ اَدْعُوا مِنْ

که گیرانیده شدید بآنچه کس کردید مرا یا شراب است آشامیدنی را آب خوشان و عدابی دردناک سبب آنچه بودید کافر میشدید بگو آیا بخوابیدم را

دُونِ اللَّهِ مَالًا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَ نُرْثُ عَلَىٰ اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ

غیر خدا آنچه مع مندمه دارا و ضرر غیر ساند مارا و ناریس رویم یا شهمان پس از آنکه هدایت کرد مارا احد احوں گمیکه از راه بیرون برده ناسند اورا شیطانها

فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُوهُ إِلَى الْهُدَى اثْنًا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَ أُمِّرْنَا لِلْإِسْلَامِ

در زمین حیران مرا و از رفیقان ناسند که میخواندند سبب هدایت خدا است هدایت و ما مورشده ایم که کردن

لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٧١ وَ اَنْ اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٧٢ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ

هم پیرو دگر چها یا را و اینکه برپا ندرید نماز را و دهر یاد را و اوست آنکه بسوی او محشور خواهند شد و اوست که آفرید آسمانها

وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ٧٣ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ عَالِمٌ

و زمین را بر حقی و روزی که میگوید مرا و را شود پس مشود گفتش حق است مرا و را است بادشاه که روزی که دمیده شود در صور دانای

الْعِيبَ وَالشَّهَادَةَ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَمِيرُ ٧٤

بهاں و آشکارا و اوست درستکار آناه

هر چه کار اراست سیری در مدار  
حوس بر آیات ما بر ریشخند  
با گهان اعراس را از مشرین  
دست حایر ناستت این در کلام  
شد مکاری غافل از فکر دگر  
سشش بر دیو دادن دور نیست  
غیر سحریت ندارد از کلام  
که به هر درد حوس کافران  
هم برساندشان از هرگزید  
دن خود را لب واپو و ریشخند  
مر مسلم ناند ایشانرا ناک  
بستش حر حق ولی یا شمع  
حق بگیرد را و عوس اندر حساب  
هم عدابی رآش دورخ الم  
آنچه بود مع و صرش يك تسو  
بعد از آنکه راه بر ما حق عود  
بر طریق راست خواندش عیان  
شد مددند در میان آن و این  
وز صدای همزمان ذی عقول  
که بهار موده امرار آنچه خواست  
هم دراهالش بحق برسد باز  
بالحق ایسان کرد خلق اعنی میں  
بر همان قدر و شرف باشد پدید  
دست محتاج دلیل این این است  
چونکه بیند این رقم از خامه است  
عتل در هستی خود مسوق اوست

یعنی اندر وقت خود باید قرار  
چون سبی آنکس را که کند  
ور فراموش کند دیو لعین  
سهو و سیان بر پسر یا امام  
چونکه سیاست لازم در شر  
همچو سیان از صفات عارضی است  
چونکه بشیم در ذات الجرام  
آمد آیت که میباشد بران  
لک نایدشان که ندهند بد  
واگذار آنها که نکرند حد  
پند بر قرآشان ده تا هلاک  
نفس محمول آنکه اودود مطمع  
ناحرد خود را بتبدل از عذاب  
هست ایشانرا شرابی از حمیم  
گو که بدسیم آنا ما حر او  
نار بر اعتنا کردیم از وجود  
در زمین حیران و اورا همزمان  
حاصل آنکس کوشود مرتد بدین  
او مرد در میان از ناک غول  
گو که دین حق بود آراه و راست  
و اینکه هم داریم بر این عار  
اوست آنکس کس ستمات و زمین  
آچنان کش در بعدین آفرید  
فعل بر فاعل شان روشن است  
این دلیل از بهر فهم عامه است  
هر دلیلی را که هم بخاریق اوست

هر چه را وقتی بود در اقصا  
مرو را برد وقوع از امتیاز  
حوس در حرف دگر ادنا پسند  
بعد از آن که آمد داد آن سخن  
وریه بر احکام شرع آند شکست  
ور ضاعت آدمی هم لا علاج  
برک نمکی نیست از اهل خلاف  
هم به دوری ران گروه آیدریان  
یعنی از احرام ایشان اندکی  
از گراست یا حیاتی در زمان  
داده واردین یسشان یکجوشیب  
بر خلاف امر خلاق احل  
نفس دگر را دهد اندر ملا  
بر عذاب از اکتساب ناپسند  
ز امر و بهی حق همی سر واردند  
به ربانی برک اورا بی راع  
آنکه شیطش ر بوده از حیون  
که نا برسوی ما نکدر ریش  
ربط طرف عولان بسکستان و چاه  
مانده سرگردان و حیران در زمین  
امر آن پیرو دگر عالمین  
در قیامت مجتمع گردیم ما  
حاجت اورا هم به برابر و دست  
چون صایع را رصاع رونقت  
گفت موسی خالق ارض و سما  
بر وجود موحد از عتل کلان

گو که بهمان بستم من بر شما  
رود ناسند تا شما داند بار  
پس ما اعراس دایشان ما کند  
پس بو مشین با سمکار از عین  
دیوراهم سوی ایشان بست دست  
هست را و صاف ضاعت در صراح  
مسلمین گمید مارا در صواف  
مع سوام ارد از حوصشان  
از حساب اهل حوس اورا یکی  
شاید ایشان می دهر برید از ان  
زندگی دینی آنها را فریب  
آنچه کرده یسشان لب ار عمل  
ور رروی فرس خواهد ما فدا  
آن گروه د آنکه سبرده شد  
ران سب کایشان بدان کافر شدند  
در پرستش بست دروی انتفاع  
نارما از دین حق گردیم چون  
ز انطرف خواست دیواش جوش  
ز انطرف خواست اهل حق براه  
نا سوسی آن رود نا سوسی این  
نا که ما گردن گداریم از بقی  
اوست آنکس که سوش بر حرا  
یا ز بالحق قصد بر با بودست  
یا رب بالحق قصد اطهار حق است  
گفت زان فرعون کود آن خدا  
وریه عیب است از کسی آورد دلیل

## سورة الانعام

حاصل این ارض و سما از خلقتش	هم بود آنار و حدایش	یاد کن روزیکه کن گوید خدا	بس باشد دان کلام حاکم را
حشر اموانت از این کن مراد	همچین احبای ایشان در معاد	گوید اوصی که در یوم الشور	مر ذاریا در آمد از قور
قول اوحی است و نافذ در زمان	حشر گردد این حلالی بر شان	همچنانکه روز اول گفت دش	خلق شد پس هریک اراده اش
باشد او را پادشاهی بزم هم	که دمده میشود در صور ده	است اقی کس در محلات او	تا که ارشاهی نباید گفتگو
ملك عاریت نکس باقی کی است	هرشی اندر شاهی اولاشی است	او بود داند عیب و شهود	یعنی آن ملکوت و ملک با نمود
غیب مطلق عالم عام الیهست	وان مصافی عیب ملکوت شهادت	هم حکم است اوست و حشر ناس	هم حیر اروحه و وفتش در اساس

وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ لِاٰبِیْهِ اَرَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا ۚ اِلٰهَةً ۚ اِنِّیْ اَرٰیكَ وَ قَوْمَكَ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝۷۵ وَ كَذٰلِكَ

و هنگامیکه گفت ابراهیم مریدش آرد آیا مرا بگیری سارا خدایان بدریکه میبند ترا و قوم ترا در گمراهی روشن و همچنین

نُرِیْ اِبْرٰهٖمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ۚ وَ لَیْكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝۷۶ فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَاٰ

میسودیم ابراهیم را عذاب آسمانها و زمین و باورده باشد از یقین بندگان پس چون تاریک شد در او شد

كَوْكَبًا ۚ قَالَ هٰذَا رَبِّیْ فَلَمَّا اَقْلَبَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْاَوَّلِیْنَ ۝۷۷ فَلَمَّا رَاِی الْقَمَرَ بَازِغًا ۙ قَالَ هٰذَا رَبِّیْ

ستاره را گفت این است پروردگار من پس چون غایب شد گفت دوست ندارم و روگردانم پس چون دیدم او را که برآمد که ایست پروردگار من

فَلَمَّا اَقْلَبَ ۙ قَالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِیْ رَبِّیْ لَا كُوْنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّیْنَ ۝۷۸ فَلَمَّا رَاِی الشَّمْسَ ۙ بَازِغَةً

پس چون غایب شد گفت هر آینه اگر راه نمیدهد مرا پروردگار مرا آیه خواهد بود البته اگر و ستمکاران پس چون دید آفتاب را طالع

قَالَ هٰذَا رَبِّیْ هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا اَقْلَبْتَ قَالَ یٰ قَوْمِ اِنِّیْ بَرِّیْ مِمَّا تُشْرِكُوْنَ ۝۷۹ اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ

گفت ایست پروردگار این برتر است پس چون غایب شد گفتم ای قوم من بدیدم که من برادرم از آنچه شرک میآورند بدیدم ستمی که من موجه گردا بد و وحتم را

لِلذِّیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ حَیْمًا ۚ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ۝۸۰ وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ ۙ قَالَ اِنِّیْ اَنْحَاجُوْنِیْ

از برای آنکه بید آورده آسمانها و زمین را حق رای و یسهم من از شرک آورندگان و مجادله کردند با او و قومش گفت آیامجاد را میکنند با من

فِی اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰنِیْ ۙ وَلَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُوْنَ ۚ بِهٖ اِلَّا اَنْ یَّشَآءَ رَبِّیْ ۚ سَتِیْنَا وَ سَمِعَ رَبِّیْ ۙ كُلَّ شَیْءٍ

در خدا و بحقیق هدایت کرد مرا و نمیترسم از آنچه شرک میکنند با من و مگر آنکه خواهد پروردگار من چیرا احاطه کرده پروردگار همه چیز را

عِلْمًا ۙ اَفَلَا تَنْذَرُوْنَ ۝۸۱ وَ كَیْفَ اَخَافُ مَا اُشْرِكُكُمْ ۚ وَلَا تَخَافُوْنَ اَنْتُمْ اُشْرَکُمْ ۙ اَللّٰهُ مَا لَمْ

از راه داش آیت پس بدیدم که پروردگار من و چگونه میترسم از آنچه شرک میگردانند و نمیترسید که شما شرک کردید خدا آنچه را

یُنَزِّلُ بِهٖ عَلَیْكُمْ سُلْطٰنًا ۙ فَاِیُّ الْفَرِیْقَیْنِ اَحَقُّ بِالْاٰمِنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝۸۲ اَلَّذِیْنَ آمَنُوْا وَلَمْ یَلْبِسُوْا

که فرود رساده شد با آن بر شما حجتی پس کدام یک از این دو گروه سزاوارترند با من بودن اگر هستید که مبدایید آنان که گرویدند و نه آمیختند

اِیْمَانَهُمْ ۙ یُظَلَمُ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْاٰمَنُ وَ هُمْ مُهْتَدُوْنَ ۝۸۳ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا ۙ اَتَيْنٰهَا اِبْرٰهٖمَ عَلَیْ قَوْمِهِ

ایمانش را ستم آن گروه مرا یا شر است ایمنی و ایشان هدایت یافتگان و آن بود دلیل ما که دادیم آنرا ما را هم بر قومش

نَرَفَعُ دَرَجٰتٍ مِّنْ نَّشَآءِ اِنَّ رَبَّكَ حَكِیْمٌ عَلِیْمٌ ۝۸۴ وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ ۙ كُلًّا هَدٰیۤا وَ

بلند میکردیم مقام آنرا که میخواهیم بدرستی که پروردگار بود درست کردار داناست و بعد از این مرا و اسحق و یعقوب همه را هدایت کرد و

نُوْحًا ۙ هَدٰیۤا مِّنْ قَبْلُ ۙ وَ مِّنْ ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَیْمٰنَ ۙ وَ اٰیُوبَ ۙ وَ یُوسُفَ ۙ وَ مُوسٰی ۙ وَ هٰرُونَ ۙ وَ كَذٰلِكَ

نوح را هدایت کردیم از پیش و از ذریه داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و همچنین

## الجزو السابع

نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ <sup>٨٥</sup> وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَسَّ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ <sup>٨٦</sup> وَ اسْمِعِيلَ وَ

سرانمیم بکو کارار وزکریا وحی وعیسی والیس همه از شایستگان بودند واسمعلرا و

الْيَسَعَ وَ يُونسَ وَ لوطاً وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ <sup>٨٧</sup> وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ

السمرا و یوسرا و لوطرا و همرا فروئی دادیم ما بر جهانیان و از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان

وَ اجْنِبْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ <sup>٨٨</sup> ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

و برگزیدیمشان و هدایت کردیمشان راه راست آن هدایت خداست هدایت میکند آن آرا که می خواهد از بندگانش

وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحِطَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ <sup>٨٩</sup> أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ

و اگر شرک آورده بودند باطل شده و دزدایشان آنچه بودند که نمیکردند آشکروه آنانند که دادیمشان کتاب و حکمت

وَ الْبُوءَةَ قَدْ نَكُفِّرُ بَهَا مُؤَلًّا فَقَدْ وَ كَلَّا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ <sup>٩٠</sup> أُولَئِكَ الَّذِينَ

و بیغسری پس اگر کارشود بناهای آنها پس حقیقت باند داریم ما بها گروه همراه باشند آنها کافران آشکروه کسانی اند

هُدَى اللَّهُ فَيَهْدِيهِمْ أَقْنَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ <sup>٩١</sup> وَ مَا

که هدایت کرد خدا هدایتشان اقتدا کن بگو نه میخواهم از شما پاداشی است آن مگر یاد دادی مرا جهانیانرا و شناختند

قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَي نَشْرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ

حدارا سرای شاخیش چون گفتند فرو فرستاد خدا را اسانی هیچ در را بگو کیست که فرو فرستاد برو کتاب

### الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى

که آورد آرا موسی

خویش را داد چون اولاد او هیچکس حواد جمادی را خدا مشکف کردیم عبرت را بر او تیره گی شب بیوشاید ارس س بود زد خرد نااستوار کردم از بهر عادت سادش زاعراض این گفت یعنی نارواست همچنین از گرهام در مدار دید او را روشن و نمانده تر اکبر آمد باز خواهد شد آفر و با خدا گیرید و آن خود نیست نیک من نمودم دین توحید اختیار این سه رتبه نفس و قلب و روح شد کوشب چون بورنهره برسماست دزد شد معلوم کاین نمود قفق اطهر از مه بیست چون آید برون مه چه باشد چون در آمد آفتاب غیب عارف جلگی گردد شهود هیچ بر توحید ذاتش عارفی دید مردی پس کریمه المنظر او

کن ناهل معکه یعنی یاد او از خرد گردیده اند آیا خدا از بطون عالم اعنی مو مو پس چو آمد شب بر او از روی فرض گفت آیا این بود پروردگار باچه حای آنکه خواهم موجیش گفت ابراهیم آیا این خداست ره بمن نماید از پروردگار چونکه شب نگذشت و زده خوردشید سر این بد استدلال یعنی اینکه او من بریم زانچه انان و شریک انهران دین کاو بود در روزگار نزد آتش باب دل مفتوح شد اسکشاف نفس برور و بهاست چونکه نور قلب تابد از افق در شب دیجور طبع تیره گون یافتند انوار قلبی احتجاب زان سپس پیدا شود نور وجود این تحلی ذاتی است از واقعی چون بیردندش بنرود عدو

مر پدر را کو ساحق بود حمت من توو قومت برون بیسم دراه روح و سر این سموات و زمین تا که باشد او مگر از موقین قوم او را سجده کردند بیهر آفل است و لا احب الا فین سجده بنمودند قومش سر بر سر گفت از تأشد علام القوب حادثا را در رسد تغیر زود در تحلی اکبر است و این است گفت ایهم یافت ای قوم انتقال کافریده است این زمین و آسمان که حر او گیرند معبودی بدین کو بظلمات طبیعت بد غریق کاینست مارا پرورنده بیقیاس زانکه اظهر زاویدیدند از پسند رفت ظلمت شد کواکب مضجحل تا سگردیده پدید الله نور باقی ازهر سو جویند روی او تا چه گفت اندر مقام اقیاد

یاد آن وقتی که ابراهیم گفت گیری این اصنام را آیا اله همچنین او را نمودیم از یقین از عجاایهای ملکوت برین کوکی را دید رحشان بر سپهر پس فروشد آن سواره گفت این پس چو طالع گشت بر گردون قمر پس هاد آن برهم رو بر غروب معنی این هم در حور تغیر بود گفت این آیا خداوند من است چون بر او پیدا شد آثار روال روی خود مطلق نمودم سوی آن هم بیم من از گروه مشرکین کشف اول بهر عارف در طریق بر گمان افتد اعضا و حواس مر مدارک پیش او ساد شد چون بتابد و روح از شرق دل این بود اکبر همانا در ظهور رو نماید از جهتها سوی او بار کردم سوی ابراهیم راد

## سورة الانعام

ماهرویان گرد او از مردودین  
بس ناو حسد حجت قوم او  
واکبگی نموده نام راه راست  
ز آنکه سود ارجحادی بشر  
یعنی ارجو اهد ضرر او در سب  
این عجب بود که اشا سر سر  
حون رسیده علم او یعنی نامه  
یاد نداشت هیچ آتیا مهر زد  
من چگونه برسم از چیزی فقط  
آنچه بر سرده است او مرشما  
محض بقید است یعنی اس محل  
مشرکند و هم موحد دو فرق  
هم بطلم ایان خود نگاهند  
و ان همه رهان ما بود و دال  
هر را خواهم بر داریم ما  
ما ناو اسجن و بقوت اناه  
همچنین بر بعضی از درش  
موسی و هرون که اندر سیرها  
بر سکوکاران کدام احسان دین  
بنا بر اسماعیل فرستاد خلیل  
همچنین آل و در ایشان  
است دین حق که نامود او بر است  
ور که را نشان بر سب و فرس کس  
مشرک را آنکه به بدست سجت  
گر خدا داری بر داد اردوگون  
بس بر د حاجت بحر حق بر کسی  
حکمت شرع و نبوت پس اگر  
بایستد اشان بران کار یکی  
آنکه و هد آنکه حجتان ره نمود  
یعنی اخلاقی که از سمعرا  
هیج بود در فروع و در اصول  
افتدا بس در صفات و سیرست  
نیت این سلم و احکام من  
دره کی داند کمال آفتاب  
حوسکه گفد هیچ نفر سادده حق

پس تعجب کرد و آمد در سخن  
کز تو باشد بایستد این گفتگو  
حق بتوحیدش که او معبود ماست  
احتمالی نیست رایشان بر ضرر  
بر کسی چون تیرگی گناید زشت  
از خدا دارند در خلقت از  
بر هراچیزیکه او را هست نام  
فرق تا آمدند بین ره و قد  
که بحق اشار گردید از غلط  
با آن آید شرک اسر خدا  
بر دالی و حجت اسر محل  
است تا برایی دین دواحق  
بی سم بر حل عدل آو چند  
که عذر دین و انرا در حال  
نامه ها در ارتفاع و اعلا  
می سنجیده و سمودند راه  
راه نمودم بر رشت  
ناوند از ماحرا و حیر هنا  
ناشی از در جمعی حیری العجین  
وان سم وان یوس ولوط اصل  
وان برادر های نا آیشان  
بر عا دود هر انکس را که خواست  
شرک می آورد بر حق یک نفس  
هر را بوجد بود است تعجب  
نیت حاجت بر است از بار و عون  
است قدرش گذشت از هر غسی  
گشت کار پس بر آتیا از شر  
هم نباشد از وقوعش در شکی  
بس با شان اقدایی در عهود  
یاقی بیک اقدای مبین بران  
اقدای بر اسماء شان رسول  
که بران مأمور او از حصر است  
حر که بندی بهر خلق عالمی  
حر که او بر قدر خود شد و بس اب  
بر شر حری سطری یا ورق

کاین خدا این دیگر را از جه حال  
گفت تا من هیچ آتیا احتیاج  
من سرسم راجحه نگرفید آن  
حرکه خواهد از مکاره بهر من  
نا که در را را است اسباب عرق  
باشد این پروردگار من محط  
دور بود پس اگر در غم او  
در من شجر و و در سر  
می برسد آنکه شرک آورده اند  
بر شما باشد کذب و حجتی  
پس نامه ارایین دودره در سنج  
آنکه ان کایت حق آورده اند  
هست اشرا بر دودرج ایتی  
تا ان حجت شد بر قوم خود  
هست بر پروردگار را سنا کار  
بوج را همه اش از راهه راد  
اوست داود و اسمان در سفل  
همچنین انما شد از ما بد  
هم در نا عری و عسی نام  
جه را دادیم فضلی مدعی  
بر گردیم آن حالت را خواست  
در سکوکاران خود این باشد حرا  
شد آن اعمالشان باود و بدست  
بر موحد گشت هر فضلی نام  
گر کسی را شد فروغ علم و عمل  
آن گز و هد اسماء مسطاب  
قوم دیگر پس بران گماشیم  
یعنی از بعضی بر آتیا کار برد  
این اشارت هم سوتی انانیت  
می باشد مضطبی را اقدای  
را که اندر اصل دین تناید است  
گو خواهم هیچ من مید و عصا  
در حق شاهد آسان که بود  
نا که قطره قدر دریای شگفت  
گو که فرساده گوید آنکه کذب

کرده ارحود خلق بهر در جلال  
می کشید امیر خدا از اعوجاج  
نا خدا اشار برطن و گمان  
چیزی آن پروردگار ذوالمن  
یا که آتش را سب سازد بحر ق  
بر هراچیزی هم از علم سبط  
باشد این گناید پس کره از عدو  
بهد آتشش بست عقل و علم بر  
بر خدا و اشار حبری کرده اند  
دالی آید ران بر رحمتی  
در نور آتیا اگر داند هیچ  
ره بتوحیدش رسیده اند  
در حق بر دود و رسد از مانی  
در مقام می شرک اندر رشد  
هم بعضی و روم دانا در مدار  
راه نمودم بر وجه رشک  
همچنین انب و یوسف از رسل  
هم چرا بدیدم بر هرا چند  
ار هم الناس شایسته مقام  
از نبوت بر عام عالی  
راه نمودنش بر راه راست  
در نواب و در نعم و در عطا  
ایک این دورا سب ناولی است  
نعت و اقبالش بود کبر علام  
ار تمام حقی عالم در مثل  
آنکه ما دادیم اسارا کذاب  
ور بی ایتاش بر داشتم  
بعض دین مؤمن و انکو فرد  
که حادشان انکونی ره ساد  
ار بی در در اخلاق و ولا  
در عهدهام جه مسوح اری است  
ار بی داش دین از شما  
حق و درش در ماسل وجود  
را که او را سب انصاف و طرف  
رامد آن موسی باوص حطاب

نُورًا وَ هُدًى لِّلنَّاسِ لِيَجْعَلُوهُ قَرَارًا يَسَّرَ تَدْوِينَهَا وَ يَخْفَوْنَ كَثْرًا وَ عَلَّمَهُمْ مَا لَهُمْ لَعَلَّوْا اَنْتُمْ وَلَا

روشنائی و هدایت از برای مردم تا بیکر داند آرا را حجتا ظاهر مکنند و چون مکنند ساریرا و آموختند تا آید اید بشما و

آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ۚ وَ هَذَا كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي

بدر اباان بگو و ساد خدا بس گدار اشان را در در آمدشان اری مکرده باشد و این کتاب است که فرو فرستادیم آن را ما را که صدق که صدق است

بَيْنَ بَدْيِهِ وَ لَيْلِيهِ أَمْ الْقُرْآنِ وَمَنْ حَوْلُهَا وَالَّذِينَ يَوْمُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ

که باشند این دودستش و از برای آنکه در سانی اهل مکر او آنکه باشد کردا گردش و آنکه مکر و سنا حرت مکر و بدیان و ایشن بر درشان

## الجزو السابع

يُحَافِظُونَ ٩٢ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ

محافظة مبداء و کست ستمکار تر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را یا گفت وحی کرده شد من و وحی کرده نشد او چیزی و

مَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذَا لَفَظَ الْمُؤَنَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا

کسکه گفت زود باشد که فرو فرستم اند آنچه فرو فرستاد خدا و اگر بهی هنگامیکه طالمان باشند در سكرات مرگ و ملائکه باشند کشايدگان

أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ

دستهای خود را که برون کشید حایها را امروز جزا داده شوید عذاب حواری سبب بودند آن که میگفتند بر خدا ناحق را و

كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ٩٣ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا

بودن آن که از آیهای سرکشی میکردید و هر آینه تحقیق که آمد بدستوی مانها همچا که آوردیم شمارا اول بار و اگر داشتند آنچه را

خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ رَعِمْتُمْ إِنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ

تمليك کرده بودیم شمارا پس بشهاتان و بهی بیم باشما شفیعان شمارا که گمان کردید که ایشان در شما امارا - تحقیق بریده شد

بَيْنَكُمْ وَفَصَّلَ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَرْغَبُونَ ٩٤ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ

مباتان و گم شد از شما آنچه بودید گمان میکردید بدرستی که جدا شکافده دانه و هست است بیرون ماورد - رنده را از

الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ٩٥ فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ

مرده و بیرون آورد مرده است از رنده ایسان جداست پس نکهار و گردان میشود شکافده عبود صبح و گردانید شد را

سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٩٦ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ

آرامگاه و آفتاب و ماه را بشماره روز و گمان آن تقدیر خدای غالد دانست و اوست که گردانید برای شما ستاره ها را

لِنَهْدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٩٧ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ

تاراه باید سبب آید تار یکهای خشکی و دریا تحقیق تفصیل دادیم آیتهارا از برای گروهی که میداند و اوست که آفرید شمارا

مَنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسَمَّرٌ وَ مُسْنَدٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٩٨

از یک نفس سس حای قرار بست و حای با مات بودی تحقیق تفصیل دادیم آیتهارا برای قومیکه بفهمند

روشنی بخشیده و هم رهجا آچه خود خواهد ساید آفتاب یعنی آچه مبداء است آن گو فرستاد آن حدای بی باد گو خدا یعنی که سلطان دلت یعنی او را خوان و باقی واگذار واگذار این مکرر را ای رسول گو خدا یعنی که او از جمله سس سر مصدق و اچه را بدیش او یعنی اهل مشرق و مغرب تمام یعنی آنکو بر قیامت موقوف است کست ظالما را از انکس کافرا	مردمان را سوی ایمان و ولا هم بهان ساز - بسیاری ازان به شما و به بدر همان عیان آچه آرا می بداستید بار نگذر از چیز ذکر کو باطل است حق را کافیت با غیرت حکار در اناطیلی که گوید از فصول باقی از ماسوی باشد هوس اندر احکام و اصول از جستجو هر کجا کنز خلق باشد از دحام بر کتاب و بر پیمبر مؤمن است بر خدا بندد ز کذب و احترا	می بگرداند آرا بارها مر شما ایمان شدید آموخته قصد مگوید دین باشد یهود هست محدوف الحس این مبدا هست افرون متدائیکه خبر نم ذر هم بگرد اعی از هم حون رجوع جله آخر بر من است این کتاب ما که نفرستاده ایم تا کنی انذار ازان بر مکان آنکه هست ایمان او بر آخرت حافظ شوند آن جماعت بر نماز گوید از جرئت منم پیغمبرش	صفحه ها قرطاسها طومارها آچه زان بودید نا اندوخته شاید از هم عام باشد در ورود میتواند کسر حیر باشد جدا هست دروی چون قل الله در نظر گو بلعب خود بهمانند این ربه روزی آید کاین زباها الکن است بس فوائد اندر او بنهاده ایم و آنکه گرد مکه اند از مردمان آرد ایمان هم بوی پیغمبرت کادر او جمع است آداب نادر با که آید سوی من وحی از برش
---	---	--	---

## سورة الانعام

وانگهی وحی نشد هرگز بوی  
زاسکه میگفتند این هردو که وحی  
مثل آنچه کرده نازل کردگار  
وان ملائک رستها سازند ناز  
مر جزا داده شوید امروز خود  
همچو اولاد و شریک ازهر او  
با شما نه مال باشد نه حدم  
ترك کردید آنچه را محض عطا  
یشت سرهشتند همراه خویش  
بودتان اندر کمان کمانها کنند  
منقطع گردید بک پیوندتان  
دانه ها را حق شکافته بود  
دانه کش اسجوان باشد بوی است  
یعنی اشجار و گل و برک و نبات  
آورد از آب و خون بی اشباه  
آورد بیرون رصلب جاهلی  
این مبت و محبی از سبب راست  
مشکافه صبح از طلمات شب  
آفتاب و ماهرا داد از عیان  
این دوار مهر و ماه از تیز  
اوست آنکس آفرید اسبازه ها  
این کواک باشد اندر هر سیل  
اوست آنکس که شمارا آفرید  
دار در صلبد پدرونان قرار  
در قیامت هم در آرد از بعد

حز خرافاتی که گوید بی بی  
میشود بر ما زحق در امر و نهی  
سوی عبد خود رسول نامدار  
بر عذاب آن گروه حبله سار  
برعدایی سخت کش خوار بست حد  
دعوی وحی و نبوت از عو  
نه مددکار و نه فرزند و حشم  
داده بودیم آن شما را از بوا  
برده اید و بی فرستادید پیش  
کمر اینک سکرید اندر خشد  
منفصل هم گشت شد از بدن  
ناکه را و روید نبات و دن شود  
حب بودی اسجوان و این بر ملاست  
که نشو و هم عا دارد حیوة  
هر زمان یوسف رحی بیرون جوماه  
عالمی یک احتیری روشندلی  
مر شمارا در هرا آنی خداست  
هم شب آرد بهر تسکین از سب  
دور های مختلف بهر نشان  
هست بر اندازه بقدر عمر  
ره بان یابید تا در چاره ها  
رهروا را هم علامت هم دلیل  
از بن واحد چه اسود چه سفید  
پس بطن مادران اندر مدار  
نا رسام در مقر و حای خود  
ما بیان کردیم آیتهای حویث

بو مسلم مورد است این آیها  
گفت هم طالع ترا از آنکس که گفت  
ور که سی طالع را وقت موت  
این چنین گریندشان کرچک ما  
را چه میگردید بر حق افترا  
هم بدید از آیش دامن فشان  
آچنان که خلقن کردم بعد  
یعنی آنها را بعد نگذاشتید  
آن شفعا را سبب ما شما  
مر نه ایشان آن شریکان حقد  
صایع و داخل شد آنچه در کمان  
همچین هرداه کو گردد شجر  
دنده را آرد بیرون از مرده حق  
آورد از دانه بیرون دمدم  
از میانه شاخه خشکی بیون  
مرده هم از رنده آرد بدید  
پس شما گردانید گردید از کجا  
کرد شد را بر شما آرامگاه  
تا که آن باشد علامت در حساب  
غالب و دانا تدبیر و سبب  
خاصه در طلمات مر و بحر سز  
پس میں ساحتیم آیات خود  
یعنی ار آدم که بود اصل شر  
پس بدیا دادان جندی سکون  
هست آنها یا که دوزخ یا بهشت  
بهر از ارباب ستم و اهل کیش

کاتب وحی از بود هم شد روا  
میکنم نازل بروی از بهت  
اندر آن سحنی که شاد گاه فوت  
فس خود خارج کبید اعی رها  
غیر حق یعنی که چیزی اروا  
آمدید اینک بتها موکشان  
در رحم سر یا برهنه منفرد  
که بعد پابنده مینداشید  
که شما را بد بدیشان البجا  
که حق از راه شرکت ملحقند  
بودتان اندر شفاعت از بتان  
در شکاف تا زید از خاک سر  
این یکست ارضع آن رب الفسق  
یا ولد از بطمه مرغ از بجه هم  
میوه ها از هر قبیل آرد بیون  
همچو طعمه را آدمی پاک دید  
رو بغیر او نمودید التحا  
تا ز رخ رودتان باشد پناه  
وقها را سال و مه در اغلاب  
هم سیر مهر و ماه و روز و شب  
که رود هم چاره از کف هم تمیر  
بهر قومیکه بداند از رشد  
تا باشد از تودد بی خبر  
در بعد پس داران سارد درون  
تا چه باشد هر کسی را سر نوشت

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ

و اوست کافر و فرستاد از آسمان آبرا پس بیرون آوردیم بآن رسی همه چیز را پس بیرون آوردیم از آن سزه که میآوریم از آن

حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنْ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونِ وَالرَّمَّانِ مُشْتَبِهًا

دانه بر یکدیگر سوار و در تحت حرما از شکوفه اش خوشهای ردیک هم و بوسه ها از انکورها و زیتون و انار شبه هم

وَاغْيَرِ مُتَشَابِهٍ أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ١٠٠

و باشیه هم نگرید شمرش چون بار مآورد و رسیدش بدر سبکه در آن هر آینه شاه است از برای گروهی که میگرد و

جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا

گردانیدند از برای خدا اناران جن را و آفرید آنها را و تراشیدند از برای او پسران و دختران بدون ناشی مرده است او و بر راست از آنچه

يَصِفُونَ ١٠١ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ

نسبت میدهند بخت آفریننده آسمانها و زمین است که باشد مر اورا فرزندی و باشد مر اورا زنی و آفرید همه

شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٠٢ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ

چیز را و او بهی چیزی دانست است خدا پروردگار تان است خدائی مگرا و که آفریدگار همه حیر است پس بپرستید او را

وَهُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ١٠٢ لَا تَدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ١٠٤

واو بر همه چیز کارگزار است در پاداورا دیدها واو درمیابد دیدهارا واوست باریک بین آگاه

قَدْ جَاءَكُمْ بِصَآئِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلْنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِظٍ ١٠٥

به حقیق آمده است از برای شما بشارت از پروردگاران من هر که بینا باشد بر نفس او و کسی که کور باشد بر نفس او و من بر شما نگه دارم

وَكَذَلِكَ نَصْرَفُ الْاَنَابَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ١٠٦ اتَّبِعْ مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنْ

و همچون مکرر از برای آنها را و تا آنکه آید در حق او و برای آنکه آن که آید از برای او و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند

رَبِّكَ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ١٠٧ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

پروردگار است خداوندی مگر او و روی بگردان از شرک آورندگان و اگر خواسته بود خداوند شرک را در میان او و هر که می بیند که می بیند

حَفِظًا وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ١٠٨ وَلَا تَسْأَلُوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَيَسْأَلُوْا اللّٰهَ عَدُوًّا

نگه دار و کسی و برایشان کارگزار و دشمنان را که می خواهند از غیر خدا سب بگویند خداوند را و هر که می بیند که می بیند

بِمَعْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ اُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ اِلَىٰ رَبِّهِمْ مَّرْجِعُهُمْ فَيَسْأَلُهُمْ اِلٰهَهُمْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ١٠٩ وَ

بدون داشتی و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند

اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ اٰيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ اِنَّمَا الْاَنَابَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ

سوگند خوردید به خداوند حق سوگند می دهیم که اگر آید بشارت از برای ما هر آنکه می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند

اِنَّهَا اِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُوْنَ ١١٠ وَ تَقْلِبُ اَفْئِدَتَهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٖ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَذَرُهُمْ

که آن آیات چون آمده است از برای آن خواهند آورد و بر می گردانیم دلها را و چشمها را و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند

فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ ١١١ وَلَوْ اَنَّآ نَزَّلْنَا الْيَوْمَ الْمَآءَ كَيْفَ وَكَلَمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ

در راه رویشان که سرگردان باشند و اگر آنکه می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند

شَيْءٍ قُلًّا مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْا اِلَّا اَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَلٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ يٰجْهَلُوْنَ ١١٢ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا

هر را که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند

لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِيْ بَعْضُهُمْ اِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْرًا وَلَوْ

از برای هر معجزی دشمنی شیطانهای انس و جن می رسد بعضی از ایشان بدوی معنی آراسته که باز نازل را از برای فریب و اگر

شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوْهُ مَذَرُهُمْ وَمَا يَفْقَرُوْنَ ١١٣ وَلِنُصْنِفْ اِلَيْهِ اَفْئِدَةُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ

خواستی پروردگار تو نکرد بدی آراس و اگر آید بشارت از برای ما چه ابرام کند و نازل کند و هر که می بیند که می بیند

وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْرِضُوْا مَا هُمْ مُقْرِضُوْنَ ١١٤ اَفَعِيْرَ اللّٰهُ اِبْنَعِيْ حَكَمًا وَ هُوَ الَّذِيْ اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ

و ایستاد و آراس کند آنچه را ایستاد کند و نازل کند و هر که می بیند که می بیند و هر که می بیند که می بیند

الْكِتَابِ مُفَصَّلًا وَ الَّذِيْنَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ مُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ١١٥

کتاب را مفصل داده شده و آنکه دادیم ایشان را کتاب میداند که آن مرفور ساده شد است از پروردگارت بحق پس مباش اله از شرک آورندگان

## سورة الانعام

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ <sup>۱۱۱</sup> وَإِنْ تُطْعَ أَكْثَرُ

وتمام شد کلامه پروردگارت از روی راستی و عدالت است و نیکی و بدی را شنوای دانای و اگر اطاعت کنی اکثر

مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ <sup>۱۱۲</sup> إِنْ

کسانی را که در زمین اند گمراه نمیکند تو را از راه خدا پیروی نمیکند مگر گمان را و پسندانشان مگر آنکه بگمان حکم میکنند بدستیکه

رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَقْبَلُ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهَنْدِنِينَ <sup>۱۱۳</sup> فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ

پروردگارت او است دانای بکسی که می شود از راهش و او است دانای بپادشاهان و پادشاهان را که خدا بر آن

إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ <sup>۱۱۴</sup> وَمَالِكُمْ إِلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا

اگر هستید بآیاتش مؤمنان و مال شما را مگر آنکه بخورید از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن و تفصیل داد برای شما

حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَسَبُوا لِيُضِلُّوا بِأَهْوَاءِهِمْ بِعِزِّ عِلْمِ إِنْ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ

آنچه را حرام کرد بر شما مگر آنچه مضطر شدید بدان در سبب بسیاری آنکه گمراه میکند خواهشهاشان بدون دانشی بدستیکه پروردگار بود او دانای راست

بِالْمُعَدِّينَ <sup>۱۲۰</sup> وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَ بَاطِنَهُ إِنْ الذَّنَّ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا

بمعدی کنندگان و بگذارید بیرون گناه و درویش را بدستیکه آنها که گناه میکنند گناه را رود باشد که مراد داده شود بآچه بودند

يَقْتَرِفُونَ <sup>۱۲۱</sup> وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنْ الشَّيَاطِينِ لِيُوحُونَ

که کس میکردند و بخورید از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن و بدستیکه آن هر آینه فسق است و بدستیکه شیاطین هر آینه میرساند

إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوهُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ <sup>۱۲۲</sup> أَوْ مَنْ كَانَ مِنَّا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ

بنهای بدو سانشان نامجاده کند با شما و اگر اطاعت کنید ایشان را بدستیکه شما را آید باشد مشرکان آیا کسی که بود مرده پس زنده کردیم او را و کردادیم

جَعَلْنَا لَهُ نُورًا تَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ رُتِّنَ

از برای او نوری که راه می رفت به میان مردم چون کسی است که در میان او است که در تاریکیهاست ست و روشن آید و آن همچنین آراسته شد

لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ <sup>۱۲۳</sup> وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا

از برای کافران آنچه بودند که میکردند و همچنین کردادیم در هر قریه بزرگاری گناهکارانشان تا مگر کنند در آن

وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ <sup>۱۲۴</sup>

و مگر نمیکند مگر بخودهایشان و نمی دانند

اوست آنکس که فرساده از سماک بس هم آوردیم بیرون مانوی آوریم از محل هم حرمان باغها را سگور و دیون و امار یا بهم مانند در شکل و نمود بی مزه بی منفعت با نارس است اندر این باشد نشانها بر نسق یعنی آن قومیکه گویند از ضلال غیر واحد نیست ممکن ذاعلی	یا که از آب و روید زحاک از سادات و از گیاه از کل شی وار شکوفه و عنقه او بالعمان مشبه بر یکدیگرشان برک و بار نی روحه طعم و نابیر وجود چون رسد حوش در مذاق هر کست بهر قومی که آورد ایمان بحق شرز شیطانست و خیر از ذوالحلال شر بود محمول از ان کر عاقلی	لاله ها و باغها و از و سادات هم برویادیم - جز بآ از ان حوشهای متصل بر یکدیگر هم شیر مشته بعضی ذکر نگارید آن موها را در جعدت انظروا یعنی میان این دو حال هم بگرداند اما زان حد از غلط گمشد زدن و اهرمن خلق را داد شریک حالش	بهر معنی هست از هیچ البات دانهها در هم نشسته حوشه سان که نصب از وی رد بود بشر نی که مانند با هم بالابر چون در آید از شکوفه خردوست عاری گیرید از نفس و کمال مر خدا را رفقه با مطمن زان دو فاعل دادید و راهرن هر کسی که ست عقلی لایقش
---	--	--	---



بهر او نافند هم از ترهات  
اوست کو از بیدید آرد چنین  
آن ولد خواهد که محاح زست  
این خدا که جامع این وصفها است  
پس برسد آنکه معبودی بجاست  
در نیاید مر او را دیده ها  
هم بذات خود لطف است و خیر  
زان یکی باریک من وس دقیق  
بس بود رازی که آن نا یاورت  
لك نا او خفه گرگونی بجاست  
لك ما حق گرگوند بست غیب  
پس رساند بر مرادت در بهفت  
بشکی صد بار اگر عهد هست  
یعنی آمد بر صائر آشکار  
مع آن یعنی بود راحم بوی  
من رسولی نگهبان بر شما  
هست نصریف اعتبار ارفل شی  
رعشان این بود کآن فجر کاد  
پس بگردابم آتھا بر است  
آنکسایکه ندارد اشباه  
نست این بطق از شر آموخته  
حارجست از نوع گفتار اینکلام  
در پی آرو که بر سوی تو وحی  
رو بگردان از گروه مشرکین  
این مافی لك ما تکلیف بود  
مر شما دشاء بدهد از ملا  
همچنان کارا ستم از حالشان  
اندر این سیار باشد گفتگو  
ناه پنداریکه حذراست این سر  
لك گفت این بی ثبات وفای است  
وز بی این شی فای یکفس  
واچه از دنیا نمایند اکتساب  
پس جو برگردند بر پروردگار  
مر خدا سوگند حورددی بجهد  
یا چو آنکه کرد جاری از حجر  
زین قبیل آیات بسد از عیان  
خود چه چیر آ که شمارا کرده مار  
ما نگردابیم ایشان را فؤاد  
ار کما لم يؤموا به شد یقین  
بازشان هشیم بر عدوان خویش  
ور که میگفتند ما ایشان سخن  
هر گره میامد ایشانرا بیش  
یعنی الا آنکه خواهد کردگار  
همچانکه ای محمد ص در زمان  
بعضی از ایشان کنند از بدسری  
جن کند اخبار بر بعضی دانس

بی ز دانائی بین و هم بنات  
بی معنی این سموات وزمین  
نه کسی کوفارغ انوصف نن است  
در یقین پروردگار او بر شماست  
بر برستش مستحق از ما سواست  
لك باید دیده ها را او بجا  
ود لطافت نست هیچ اورا بطیر  
در امور خلق وهم یار و رفیق  
گر بگوئی گوید از وحشت سرت  
يك يابد بنده را محرم خداست  
كوست صاحب رادو هم دانای غیب  
لطفش ایسانست با هر بنده هفت  
باز خون بروی کسی رویارست  
س شانهها بك از پروردگار  
بند از خود مع نش بی بی  
تا که بر اعمالان ندم جزا  
یعنی از حالی بحالی بی بی  
گیرد این تعلیم از حد و سار  
تا بداند این به از خلق از خداست  
کاین کلام ارحق بود بر ما سوا  
بل بود شعی ربح افروخته  
داد آنکو باشد علم و مقام  
گشت از پروردگارت را مروی  
رای ایشانرا بی بی چون متی  
حق بکس تکلیف ررحری نمود  
آچه را حواست از غیر خدا  
کا فرار از نظر اعمالشان  
کاملها از چه رو آراست او  
حدر بود در فعال مقدر  
لدت و بود و وجودش آست  
بستان آسایش ارباب هوس  
س بود دنیا پرستار صواب  
دهد ایشانرا حدر از سرکار  
کآید ایشانرا گرا بانی بدهد  
چشمهای آب موسی سر بسر  
ر سی آرد ایمان مشرکان  
کآید آیت گر چنین ار کار ساز  
نا بران آیات نآرد اعصاد  
که ندارند آن جماعت نور دین  
تا که در سر گشتگی ماسد بیش  
مرده گان آسان که خواهند احسن  
در گواهی بر رسول بك کیش  
بهرشان ایمان بعلم استوار  
مر تورا هستد افرون دشمنان  
وحی یعنی وسوسه بز دیگری  
آچه زایشان باشیاطنند جنس

اوست يك و بر تر از آنکش صفت  
از کجا اوراست فرزند و ولد  
آفریده است او هر اچیزیکه هست  
نست معبودی بجزوی بر سزا  
همچین است او هر چیزی وکیل  
عقل یعنی سوی دانش مارا است  
نا بو گویم چند معنی از لطیف  
میتوان گفت ما وی رازها  
همچنین با دوسال دلدوار  
رازها باشد که هر معنی خجل  
نشود هم در بهان آوار تو  
در دعا ها از ره بیوسگی  
بر شما آمد علامت ها پدید  
پس هراکس ببندش با آن نظر  
وانکه او را میدید از دوریش  
هم ز حکمت می نگرداسم ما  
گرچه گوید اهل مکه بی رترس  
کآن دوسده بوده اند اهل روم  
میگیم ایسان سان آیات خود  
نست کسرا از شر این خلق و لب  
کی بشر را باشد این گفتار و سیر  
هر عوامی را باشد اطلاع  
باش خود بر دین توحید ای دود  
ور خدا میخواست هرگز را ندا  
ما نگردابده ایم ایچ ای حبل  
ناسزا تا هم نگوید ار عباد  
ما رهبر هر گروه آراسم  
تا بچشم آن گروه اعمال رشت  
نفس و دنا را خدا از حکمش  
وین بود محسوس بر هر دیده  
بی عقل از مال و حال آن  
چون خدا ریت فرای عالم است  
یعنی آنچه مبدودند از امور  
همچو آیایکه حق بر اما  
یا چو صالح کور آوردی ز سنگ  
کو خزاین بود که ایها رد حق  
همچین نآرد ایمان بر رسول  
هم بدینسان چشمها شانرا مور  
در رحمت ایمان باوردند چون  
مبغستادیم گر ما يك بك  
بهر ایشان ور که مبگردیم جم  
می نمودند آنکه ایمان آورند  
لك ایشان اکثری زین جاهلند  
ما بگردادیم ناسان و پری  
وحی القای کلام است از خفا  
آن سخنهای بکذب آراسته

مبنایند این چنین بی معرفت  
جفت چون هرگز خودش درسد  
هم بود دانا بهر چیز از است  
آفریننده هراچیزی بجا  
مر نگهبان یعنی او را در سبل  
لك اورا عقل و دانش رهنماست  
جوهر ادراکت از بود کسیف  
که بگوئی هیچ با دما سزاها  
گر بگوئی از تو حویند احراز  
ماند از خود بگرداند گر بدل  
هم نگهدارد رلطف او را تو  
از تو او را بست هر گز خستکی  
کآن بد ابواب صیرت را کلبه  
بهر خود کرده است تحصیل صبر  
بهر او باشد زیان کوریش  
این چنین آیات خود را با بجا  
خوانده قرآن بو بر تعلیم و درس  
اخذ از ایشان کرده آیات و علوم  
بهر دانایان و ارباب خرد  
گفت هر بشید آن ذاك العجب  
ما حه حای آنکه آموزد بغیر  
کاین سخن دارد دملوق امتناع  
نست غیر از او خدائی در وجود  
شرک باوردندی ایشان مر خدا  
سوی ایشانرا گهبان یا وکیل  
مر خدا و رحل و طعیان و فساد  
آن عملها شان که هم خود حواستیم  
يك آمد هم بوفق سر نوشت  
داده بر حشم خلاق زیش  
نست عقلت هیچش از نگزیده  
تا حه باشد در حرا دنبال آن  
عالم آرا همچین مر آدم است  
ارند و نیک آزمان یابد طهور  
داد چون احبای موسی بر ملا  
ناقه را از بهر قومش بیدرنگ  
باشد از خواهد نماید بر فرق  
حق بر این داناست بی هرا قبول  
در رسد کز نور دین کردند کور  
عاقبت نآرد هم قوم حرون  
بهر دعوت سوی ایشان از ملك  
هر چه کآید نام او بر نطق و سمع  
جز که حق خواهد مر آرد برسند  
وز اراده و امر باری غافلند  
دشمنان از بهر هر بیغیری  
یا که حق یا باطل این باشد بجا  
از اناطیل و فریبی خاسته

## سورة الانعام

خواست ورا بیاشان پروردگار  
تا بگرداند قلب آنکسان  
ور شما فرمان برید ایمان  
آنکه باشد مرده آیا در ضلال  
بور از برهان بر او دادیم بر  
همچو آنکس که بر طلمات جهل  
کافر ارا همچنین آراسته  
سجده اصنام باشد حکم عام  
شرك اعظم این بود که مدرکی  
بنگراست او هم بت و هم بت پرست  
ز روی آید که بیند هر شیش  
پس کنی با ذوالفقارش ریز ریز  
افکند صد گوه آشوب و جدل  
چونکه گویش این فصاحت بود و سنگ  
گوید این بحث از بی دین بود و حق  
نفس خود بین باو کرد آن فعل شوم  
گفت دان هر حاکم بانی مشرکی  
ایقدر گفتیم هر امتیاز  
آفریدستیم ما در هر دهی  
یعنی آسان آفریدیم این چنین  
مکرشان با حق و خلقت آفریق

می نکردندی عداوت اکار  
که به بر آخر بود ایمان  
زان شاطین موسوس در نهان  
یا بکفر و جهل و نقصان و وبال  
تا دهد مرقع و ماطل را تبز  
هم برون آینده زان بود بسهل  
گشت در دل آنچه نفس آن خواسته  
بر هر آنکس که برستد نفس خام  
زو گریزان و کریر از مشرکی  
بشکن او را هم بکش چو آری بدست  
حوشان ازمین که نازی اربش  
گر باشی سست و بیدل در ستر  
که شود هم عقل فاسد هم عمل  
علم را برهان بکار آید به چنگ  
گر نمیکردم غلط میشد ورق  
شد نخت مرد میدان علوم  
در زماش سر سر کر سالکی  
گشت باید حاکم تعبیر ناد  
از اکار مجرمان کارهی  
در دمن مکه ما از مجرمین  
مردمان را باد دارد از طریق  
مکر حر بر صاحب سلايقش

پس تو نکند آن گروه بی فروغ  
و آنکه پیسند آرا بهر خود  
اسر استلال آنچه شد حرام  
ریده پس کردیم او را در ظهور  
میرود ما آن میان مردمان  
آن چنان کایان قلب مؤمنان  
میکند آنچه از عادت بر صنم  
خود پرستی زد اهل معرفت  
نفس دون را هر لحا یابی نکش  
صد هزاران راه دارد در فنون  
چون رسی بشناسش بر حای خود  
یکرهش را با او گویم دار حلم  
تا رسد کار از سجدهای درشت  
کیه وحش و خصومت علم نیست  
مشبه میگشت مطلب مر عوام  
مابقی را حله میکن زین قیاس  
نو زایت لعل آرا خوانده  
همچنان که مجرمان هستند بش  
هست تخصیص اکار بهر آن  
عاقبت شد کار ایشان منتهی  
مکر حر با صفاشان کی کند  
کی شود راحه رحکم سابقش

واچه می نافذ برهم از دروغ  
و آنکه کسب آن کسد از پیرشد  
پس شما باشید مشرک لا کلام  
از ره اسلام و عقل و علم و نور  
بر طریق راست بر امن و امان  
یافت زینت بی تو هم بی گمان  
و بن مرین نیست جز ابلیس هم  
ندراست از بت پرستی در صفت  
دست و پایش را بر باغ هوش  
هر دم آید با او از راهی برون  
گیری از وی حبه و کالای خود  
چون در آید از طریق دن و علم  
بر صیحتها و فحش و چوب و مش  
شان عالم جز سکوت و حلم نیست  
پس بجا بود این تعارض در کلام  
گر که باشی که دان وره شاس  
لیک بار از فهم معنی مانده  
در زمین مکه از هر دین و کش  
کافورید ایشان بفعل از مردمان  
برفساد و مکر و ظلم و گمراهی  
لیک شاعر هستند از بد پسند

وَ إِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَهُ

و چون آید ایشانرا آیی گوید هرگز نگریم تا آنکه داده شویم ماسد آنچه داده شد بر رسولان خدا خدا دان تراست که کجا بگرداند رسالتش را

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ إِذَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ١٢٥ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ

زود باشد که رسد آثارا که گناه کردند حواری زد خدا و عذابی سخت بسبب بودشان که مکر میکردند پس کسیکه بخواهد خدا

أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَانَمَا يَضُمُّهُ

کراهد بیاورد او میکشاید سینه او را از برای اسلام و کسی که بخواهد که اضلال کند او را میگرداند سینه او را تنگ بسیار گویا بالا می رود

فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ١٢٦ وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ

در آسمان همچنین میگرداند خدا عذاب را بر آنکه نمی گروید و ایست راه پروردگار تو که راست است و تحقیقت

فَصَلِّنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُذَكَّرُونَ ١٢٧ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٨

تفصیل دادیم آیات را برای گروهی که تذکره می پذیرد از برای ایشانست سرای سلامت زدی پروردگارشان و او ولی ایشانست تا چه هستند که میکند

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أَوْلِيَائِهِمْ مِنَ الْإِنْسِ

و روزی که حشر کند ایشانرا همه ای گروه جن بحقیقت سوار گردانیدید از آدمیان و گفتند دوستانشان از آدمیان

رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوٍ لَكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا الْآ

پروردگار ما بر خوردار شدند برخی از ما برخی و رسیدیم ما با جلمانی که تعیین کردی از برای ما گفت آتش مسکن شماست تا و دایان در آن مکر

## الجزو الثامن

مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ١٢٩ وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٣٠

آنچه خواست خدا بدرستی که پروردگار تو درست کردار داشت و همچنین صاحب احبار مکر را بیم رحمتی از ستمکاران را بر حجتی بسبب آنچه هستند که کسب میکرده

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ

ای گروه جن و انس آیا نیامد شمارا رسولانی حدارشما که انوار شد شما آیتهای مرا و بیم دهد شمارا از رسیدن

يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا سَهْدًا عَلَي أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ

روزتان ای سرور گمشد گواهی دادیم بر خودهامان و فریب داد ایشا را از رنگهای دنیا و گواهی دادند بر خودهامان که ایشان

كَانُوا كَافِرِينَ ١٣١ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ١٣٢ وَلِكُلِّ

بودند کافران آن را ایست که نیست پروردگار تو هلاک کننده اهل قریه ها را استم و اهلشان باشند غافلان و از برای هر یک

دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ١٣٣ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنَّ يَشَاءُ

مراتبی است از آنچه کردند و نیست پروردگار تو غافل از آنچه میکند و پروردگار تو بسیار صاحب رحمت است اگر خواهد

يُذْهِبْكُمْ وَتَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا بَشَاءَ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ١٣٤ إِنَّ مَا

میرد شمارا و حاشا میگرداند از بعد شما آنچه را خواهد همچنانکه پدید آورد شمارا از فرزندان جمعی دیگر بدرستی که آنچه

تُوعِدُونَ لَا تَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ١٣٥ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ

وعده کرده شده اید هر آینه آید است و نیست شما را عجز کنندگان بگو ای قوم من کار کنید بر وفق توانائی خود بدرستی که من عمل کرده ام پس رو داشت

تَعَامُونَ ١٣٦ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ١٣٧ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنْ

که ندانید کس را که میباشد مرا و راعاقت آسرای بدرستی که رستگار نمیشوند ستمکاران و گردانند در برای خدا را آنچه آفرید از

الْحَرْبِ وَالْأَنْعَامِ بَصِيحًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِ نَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا

کشت و شتر و گاو و کوسند نه پس گفند این را برای خداست بگمان فاسدشان و این را برای اماران ماست پس آنچه باشد از برای اماران نشان پس

بَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ بَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ١٣٨ وَكَذَلِكَ زَيْنُ

میرسد جدا و آنچه باشد از برای خدا پس آرمسد اماران نشان بدست آنچه حکم میکند و همچس آرایش دادند

لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ لِيُرَدُّوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ

از برای بسیاری از مشرکان کشتن اولادش را اماران نشان اهلک سازد ایشا را و باملتس گرداند برایشان دینش را او اگر خواسته بود

اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ١٣٩ وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حَجَرٌ لَا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ

خدا نمیکرد آرایش و گذار ایشا را آنچه میندند دروغ و گفتند این شتر و گاو و کوسند و کشتی است که حرام است بخورد آنها را مگر کسی که

نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ

مچو اهرم بگمان فاسدشان و شتر و گاو و کوسند که حرام گردانیده شد پشتهاشان و شتر و گاو و کوسند است که یاد نمیکند اسم خدا را بر آنها دروغ بستنی بر او زد و باشد که

بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ١٤٠ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ إِذْ كُورُنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا

جز اهد ایشا را بسبب بودندشان افترا میکردند و گفتند آنچه در شکم این شتر و گاو و کوسند است خالص از برای مردان ما است و حرام است بر جفتهای ما

## سورة الانعام

وَ اِنْ يَكُنْ مِيَّتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفُهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ <sup>۱۴۱</sup> قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ

و اگر باشد مردار پس ایشان در آن اندادند زود باشد زاده هایت را و صفشان را در سه که او حکم داناست تحقیق زیان بردند آنانکه

قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ اِفْرِآءَ عَلَيَّ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا

کشتند اولادش را بکم حردی بدون دانش و حرام گردانیدند آنچه روزی گردشان خدا اراد نمود و غیبتن بر خدا بدستی که گمراه شدند و

كَانُوا مُهْتَدِينَ <sup>۱۴۲</sup>

بودند هدایت یافتهگان

مثل آنچه داده شد بر ابناء در رسالت خاص گردانید و را که نکم ایشان شدند از جرمان از عباد و بد دلی ما مؤمنان هم بر اسلامش گشاید باب دل که گشایش را در او سود زمان سوی گردون راستماع آن سخن تا شود برهان حبری در فعال مبدیاید او ترا بی شک مدد بیست دروی اعوجاج واضطرار وز مکاره زد حق کاشانه ایست آنچه کردید از عمل هم یار و عون داد این داند با عقل و فهم بر شما باشند تابع در سیاق زمین گره بودیم بر خور دار ما که مقرر کرده بودی بهر ما آنچه طاعت کرده اند و اقتدی هم بحال اس و وضع حق علم از معاصی و میناهی بی حساب سوشان سازد مسلط بر نشان خاصه بر قلب ملوک از رشت و حوب بر شما گردد مسلط هر پلید ستمان دادند از حشر و حساب هسبمان بر من خویش اندر خلاف یادشان آورد هول روز حشر دلك ان لم يكن رَبُّكَ بَحَاسَتِ سوشان با رفته پیغمبر ر حق نه هلاك از اهل ده یا اهل شهر از فعال اهل حیر و اهل شر محس رحمت امرا و بر طاعت است او شما را یعنی آسان کاورد طاهر از ذریه قومی دیگر میکند محس ترحم در نمود در فرار از قادر مطلق نه اید آن عمل آید بکمر از دستان بخت و اقبال از دهد پروردگار

ما باین ایقان مکر گشاید شما هم مران شایسته تر داد و را رود باشد که رسد بر آنکسان از ره مکاری که کردند آنکسان شرح صدر او را دهد بر مصل سیه اشرا تنک سازد آنچنان خواهد اعی تا گیرد در زمین که حق مانع بود او را بحال چون زحق خواهی هدایت یارشد راست باشد وین ره از پروردگار این مرایشانرا سلامت خانه ایست او ولی است آنکس از در و کون یعنی اعضا و قوی و ارکان و وهم یافید از اد اسباب را کز شقاق ربا اسمع بعض بعضا ما به آتوقتی رسیدیم ای خدا یعنی از شیطانی و اتباع هوی باشد آن پروردگارت س حکیم بر سرای آنچه کردید انکسار و ر باشد راضی از اشرارشان زانکه حق باشد مقلب بر فلوب گفت حیدر ترک معروف از کسید بر شما خواندند آیات و کتاب در جواب آید ایشان کاعتراف شد فراموش آنکهاشان موت و نشر شای ارسال رسولان از خداست و انگی باشد عافل آن فرق نه کسی گردد مؤاخذ زا و قهر بیست وان پروردگارت بخیر در خلاق ذات او نور رحمت است ان یثابید همکم از خواهد برد همچنانکه کردتان اندر اثر لک ابقای دشما سلطان خود هم شما عاجز کسیده حق نه اید آنچه یعنی در تمکن هستان کرد خواهم آنچه بتوانم بکار

از حسد گوید ناریم از یقین بر رسالت آنچه نفسی در خور است بلکه خواهد عقل و قلب مطمئن هم عداپی سعت را نکر و را که نماید ره مر او را بر هندی پس بگرداند هم از ایانش رو که رود خواهد تو گوئی بر شما رحس یعنی لعنت و رنج دو تو حق کرد او را مدد در انقباس بر تو ابواب هدایت سد شود پسند ناگیرد بروی خاص و عام از حوادث وز بصایف ایمان زاس و حن گردد در موقف همه مر قد استکشرتم اعی شمار که فرماش بدند از یا و سر بر مراد خود بدندی مجمع اعترافست این بر آنچه کشته فوت حرکه خواهد حق تعالی آنچه خواست ما مسلط بعض را سازیم هم بهر شان اخبار را سادد امیر هم حرا باشد بتعبد صریح آن مدان از شه ز شاهد شاه دان بر شما آیا بحق نامد رسل بود رین روز مهول و زین قیام کرده بد کز نفسشان بد پیروی که بدند از کافران بد پسند زان ستمها که نمایند آشکار از ره تبلیغ و احکام و کلام هر کسی را در عملها رتبه است از عبادت هلی خلقان جمله نار فی که خواهد نفی از تکمیلشان بر شما بعد از شما اندر زمین بس بود حق بر شما بی احتیاج وعده داداده مشوید آمد یقین بر شما ممکن بود اندر مکان در شکبائی و در ترویج دین

چون بر ایشان آیتی آید چنین حق تعالی خود بر این دانا راست این نه بر مالت و جاه و فی بسن خواری و رسوائی از نزد خدا پس هر انکس که میخواهد خدا و انکس را خواهد که بکارد فرو سعت آید قول حش از عما همچنین سارد مسلط حق بر او بلکه او چون از حق آرد اعتراض و ر انوامی دو هدایت بد شود ما بیان کردیم آیت ها تمام اندر آن باشند در امن و امان یاد کن رو بیکه محشور این ربه پس بدیوان آید امر از کردگار می بگویند اولیایشان از شر حن ز آدم آدم از حن منتفع و از زمان نعت باشد یا که موت گوید آشخاودان حای شماست همچنین بر بعضی از اهل سم حق جوراضی باشد از قومی کبیر تا که ایشانرا بر اعمال قبیح ره غلط رفت از که شاهی راه دان ای گروه حن و اس اندر سل ان لقاء یومکم هدا سام غره ایشانرا حبه دبیوی پس گواهی بر نفوس خود دهند نیست مهلك بر قری پروردگار حجتش تا بر کسی ناید تمام ز اهل تکلف از غنی یا بنواست هم بود پروردگارت بی نیاز تا که گردد موجب تجلیلشان و انکس را خواهد نمایند جانشین که شما هستند آنها را نتاج غیر ازین نمود بهر چه از رب دین گویند ای قوم هر کاری که آن زانکه منهم عاملم اندر یقین

## الجزو الثامن

زود باشد پس که نادانید بار  
زانکه طالم بیست هرگز رستگار  
یعنی اذاعام و حرث آن الهان  
می بگفتند ایست - مر حرقاصیب  
واسکه باشد مر حدا را بهره او  
حق بود یعنی توانگر در سبج  
حکم ایشان سداد در قسمت است  
قتل فرزند اشارا در عمل  
میسودید آنچه بد مقدورشان  
یا که بر تحریک سد نه جاهلان  
یا که دیوان یا که خدام حرم  
ور خدا میخواست این فعل خبیس  
گفتی این اعام و حرث از اختیار  
شرح آن نگذشت اندر مائده  
هم بران اعام می سازد یاد  
هم نگفتند آنچه باشد در بطون  
زنده گر باشد و گرمه است یک  
حق حکیم اندر امور و علت است  
بی زعلی یعنی آن ارجعل بود  
یابد از ترس اسیری در سب  
حق تعالی رزقشان ممداد و حال  
زانچه سسد افرا بر حق رحل

آنکه هست او را ز عون یباز  
ناش ناگلهای دید آید زخار  
بهره دادی بر خدا و بر بان  
وین بود حق شریکان از حساب  
بر شریکان میرسد بی گمتگو  
حاجش بود بمال خلق هیچ  
کی خدا را باخلاق شرکت است  
آن شریکانشان که دیود و دعل  
دختر را رده اندر گورشان  
طفل خود کشیدی از بهره بان  
داشتندی بازیشان بر آن ستم  
کس نمیکردی باعوی بلیس  
بهر ما باشد حرام و ناگوار  
سب بر تکرار شرحش فائده  
اسم حی را در مقام اعتماد  
حار پایان را بوجه آزمون  
مردو در باشد در اکث شریک  
آکه از اسرار حل و حرمت است  
قتل فرزدان بر ایشان سهل بود  
قتل و عارت بد حو شایع در عرب  
وان سبها را بدایین عرم و گمان  
کم شدند و گرهیشان شد سهل

داد عقیق ن سرای آب و گل  
می نگردانند از بهره خدا  
رعشان بود اینکه تا بدهند سهم  
آن صیبی که شریکارا بود  
لاحرم بهره شریکان بیکر  
وین شریکایکه از جوید و سنگ  
همچنین آراسته دیو لعین  
قتل اولاد است قصدا ر آنکه سهل  
ککش دحتر روا میداشد  
بود س شایع خود این فعل شیع  
تا برید از راهشان زامعل شوم  
پس مرایشان را بحال خود گذار  
کس بجشد هم نباید خورد از آن  
چار یابان را حرامست از سوار  
سستش دادند بر حق ز امرا  
حالت است و خاص بر مردان ما  
رود ایشان را دمد پاداش حق  
در ریان ماند و گم کردند ره  
دختر را را بعضی اعراب از عرو  
یا رترس آنکه بایشان چهار  
ساختند آرا حرام از ماروا  
هم نباشد آن گروه از مهتدین

آخر نیکو و حال معتدل  
آنچه را او آفریده است از عطا  
بر خدا و بر شریکان بی ز فهم  
پس نخواهد بر حدا هرگز رسد  
بهره بر مداشتند از ما حضر  
بس صغفد و فقیر و دست تنک  
بر کشیری از گروه مشرکین  
دختر را می نکشتندی زحل  
بهر خویش آن ملک مینداشد  
اندر اعراب از شریف و اروضیع  
دیشان پوشد بر لس رسوم  
زانچه سسد افرا بر گردگار  
جرکه ما حواهم و بدهیم از عیان  
کس شود یا بر بهد بر پشت نار  
رود یابند از دروغ خود جزا  
هم محرم بحر ارواح و نسا  
وصف کردند آنچه بر کد آن ورق  
آنکه فرزندان نکشتند از سغه  
رنده مکردند بر نا حق نگور  
داد وقت شوهر از هر چیز نار  
که برایشان کرده بد روزی خدا  
اندر آئین صواب و راه دین

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ

واوست که پدید آورد ساها را بردارست انداختها و غیر بردارست انداختها و درخت خرما را و کشت را مختلف ثمر خوردنی او و زیتون

وَالرَّמَانَ مُنْشَابَهَا وَغَيْرَ مُنْشَابِهِ كُلُّوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا

و انار را شنبه هم و باشه هم بخورید از ثمرش چون بردهد و بدهد حقش را روز درویشش و اسراف مکنید

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ١٤٣ وَمِنَ الْإِنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ كُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَذَرُوا

در سبکه او دوست میدارد اسراف کنندگان را و از شروکاو و کوسفدار بردار و فرشی بخورید آنچه زوری کرد شما را خدا و پیروی مکنید

خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٤٤ ثَمَانِيَةَ أَرْوَاحٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرَائِينَ

کامهای شیطانی را در سبکه او و مر شمار دشمنی آشکار است هشت هفت از مش دو و از کوسفند رینه

قُلْ ءَالِدُكُمْ حَرَّمَ أَمِ الْإِنْتَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإِنْتَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ

بگو آنا آن دوزرا حرام کرداید یا آن دوما در یا آنچه را مشتمل باشد بر او رحمهای آن دوما دهید مرا ندانش اگر هستید

صَادِقِينَ ١٤٥ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدُكُمْ حَرَّمَ أَمِ الْإِنْتَيْنِ أَمَّا

راست گویان و از شتر دو و از گاو دو بگو آیا آن دوزرا حرام کردند یا دوما در یا آنچه را

اسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإِنْتَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِهَذَا أَفَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى

مشتمل باشد بر آن رحمهای دوما ده آید بودید حاضران چون وصیت کرد شما را خدا باین پس کیست ستمکار تر از آنکه بست

## سورة الانعام

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِمَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٤٦ قُلْ لَا آحِدُ فِيمَا

مر خدا بدو رخ رانا گمراه کند مردم را بدون دانش بدست که خدا را هدایت کند گروه ستم کاران را بگو نمی یابم در آنچه

أَوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَرْثَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ

وحی کرده شد بمن حرام شده بخورنده که می خورد آرا می که بوده باشد مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک پس بدست که

رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلٌ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٤٧ وَعَلَى

آن پلیداست یا فسق که اهل آن است غیر خدا یا آن کسی که مضطر شد غیر باغی و نه عادی که بدست که برورد کار تو آمرزیده مهری است و بر

الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالنَّعَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ

آنان که یهود شدند حرام کردیم هر صاحب ناحی را و از گاو و گوسفند حرام کردیم در ایشان بیهای اندوزا مگر آنچه را برداشت

ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزِيَائُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَأَنَا لَصَادِقُونَ ١٤٨ فَإِنْ كَذَّبُوكَ

پشتهاشان یا رودها یا آنچه آمیخته باشد استخوان آن حرام دادیم ایشانرا بسبب ظلمشان و بدست که ما را آید و اسگوییایم پس اگر تکذیب کنند را

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ١٤٩ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

پس بگو پروردگار شما صاحب رحمت و وسیع است و باز نداشته میشود عدالتش از گروه گناه کاران رود باشد که نگویید آنان که شرک آوردند

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءَنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى

که اگر خواسته بود خدا شرک می آوردیم ما و پدران ما و نه حرام می کردیم هیچ چرا همچوین تکذیب کرد - آنان که بودند پیش از ایشان تا

ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَوْلَا أَنْ تَدْعُوهُ إِلَّا الظَّنُّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ١٥٠

چشیدند عذاب ما را انگو آید پس بیرون آید آرا می را می پیروی نمکنند مگر گمان را و بسید شما را آن که گمان کار می بکنید هیچ علمی در شما هیچ

اوست آنکس که پدید آورد در یا از آنچه کشته اند آن ناشکوه مختلف گیرند تا از وی نمر همچنین ریون و زمان نازها ترش بعضی جلو بعضی سالمان حق آن بدهید هم یوم الحصاد یعنی از رور در و حق فقیر هم ز انعام آنچه میباشد حول چار پایان بزرگند آن حول می نگردانید آن بر خود حرام از فعال جاهلیت بگذرید بر ندارید از پیش گامی بکار هشت یعنی چار ماده چار در کو دو نر که کیش و تیس آمد نام یعنی آنچه از ماده و بر در رحم همچنین از گاو و از اشتر دوزوج در رحم یا هر چه از ماده است و نر هست انکار اینکه آن رب الاقام بهر فهم حل و حرمت نیست راه	وسایها بر دانگور و نمر یا که خود رسنه است اندر دشت و کوه بهر کل از طعم و برکت و آب که بهم ماند در آثارها همچنین بعضی میان امن و آن صدقه یعنی بر فقیران از عادی کی خدا از زرع حتی نکشید و آنچه باشد فرش بر صاحب عقول همچو گاو و اشتر از روی قبول هم کسید از لحمشان ررق و طعم روری حقرا طلیت خورد کاو شما را دشمنی هست آشکار در حول و دو فرش اندر نمر حق تعالی بر شما کرده حرام هست سبجه و معررا اندر مهم آفرید او کزیم اشا کرد موح این دو را یعنی زاشتر یا نقر کرده باشد بهر کس وقتی حرام جز بکشف و وسیع صادق از اله	آچه شد برداشته از تا کها آفریده حل و ررق اندر و حول زان حول اعنی فراوان چیزها هست یعنی طعم و برکت مثل هم زان درختان چون شود بدائش اینست ناکیدی مؤکد هم شو مگذرید از حد خود هم در عطا شعرو بشمش گردد اعنی در رسد و آنچه کوچک باشد آرا فرش جوان آچه را حق کرده روزی بر شما نابع خطوات شیطان شد تمام هشت زوج از اشتر و نر گاو و میش ضأن اثین است میش پشم دار یا که نفعه و معزکان دو ماده اند نک بدائنی خبر بدهید راست زین دو کو کرده است حق بر احرام حاصل این کز چار جنس بانر هیچ حاضر بوده آید آیا شما بر نبی چون شما می نگروید	و آنچه افاده روی خاکها درع یعنی کش نمر باشد حبوب میوان پخت از ره نمیزها یا نه تا هم مشتته در کف و کم هم خورید از آن نرها می ضرر که مکن مرصقه ناخیز اردرو که بدارد دوست مسرورا خدا بهر فرش آن مسیح چون گوسفند هست این تحقیق هم دور از انان چون کید آرا حرام از نازوا آنکه کرد از خود حلالی را حرام آفرید از ماده و بر در حوش معر اثین آن بریه را ن چهار یا دو حسی کز رحم نهاده اند راست گوید که تحریم از حد است بر شما یا ماده را در هر مقام ماده و بر و در حایشان سر بر چونکه بر تحریم شد امر از خدا پس تواند از کها حکمی شنید
--	---	---	--

ور که اینها باشد از کشف و شهود آمد از روی تعرس بر رسول گفت او تحریم آنها باطل است کیست طالبتر از اسکس کافتر راه نماید خدا بر طالبان گوئیایم قرآن و آنچه وحی یا که لحم خوک کان باشد یلید وقت ذبحش غیر حق آوار ها یعنی اردر اکل میده مصطراست اکل آن باشد رفرو عسری هم بر آنها که یهود از امام هم زگاوو کوسفند از هر کدام آنچه آن بریشت و بهلوملصق است او بود بر معنی و آواز کلام هست این تحریم در هر دورشان همچنین گویند از باب بیان حقتعالی کرد دان استم حرام بلکه فصل محس باشد بر عباد بر فقیران چو سکه نگرفتند تک حق بدفع آشی اندوخته این بود آثار لطفش بر فقیر از بی اطفال آن بار از شما مادر اخباریم گفت از صادقان پس بایشان گو بود رب شما باس او هرگز نخواهد گشت رد گر خدا منخواست ما و آباء ما این سخن جبر است و شرحش سرسر یا که تکلفی کند در صورتی همچنانکه سعی در تکذیب تو آنکه اسکس بوده رایشان بیشتر گو بر ایشان هیچ در رد شما پس شما ظاهر کنید آرا کنون نیستند الا که گویند افتری نیستیم مایل که در تفسیر من می نیدارم که دارد حاصلی

می گویند آن مکشف خود که بود عوف بن مالک نه بوجه قول از خدا و از شهود کاملست سدد اندر حل و حرمت بر خدا که بر او سدد کدی آچنان شد بین چیزی حرام از امر و بهی یا بفسقی باشد از چیزی پدید باز بر دارند آن خود ساز ها قدر حاجت را جور چون در خور است ی که از روی ستم یا لدنی ذی ظفر کردید امر ما حرام شمشان کردیم بر ایشان حرام یا بر اما خارج از بهی حق است چربی امعاست هم یمی حرام همچنین پاداش ظلم و جورشان پادشاهای در اسرائیلیان بهر ایشان آنچه شد ذکرش تمام هر زمانی هم موفق عمل و داد وان سب بر فقر حق شد بیدرگ که شود زاو صد حجیم امروحه تا باشی بر فقیران سحت گیر مع لدتها کسم اندر حرا در حلال و در حرام ازهرشان رحمتش واسع بکل ماسوی از گروه محرمان در فعل بد شرك ناوردیم هرگز بر خدا گشت مذکور ار که داری در نظر که بداند بست او را قدری میکند این قوم را مکر از عو کرده کذب از رسل رن بیشتر هست آیا امر معلومی بها نزد حجت آورد آرا برون هم دروغی پس هویدا بر خدا اعراضی کس نماید در سخن ای که آید در تحاصم باقلی اینقدر دان هیچ اگر با مدرکی

کرده کی یفتمری آرا حرام گفت کردی تو حلال اندر مقام آنچه کردند آن پد رهاتان حرام مردمان را تا نماید گمره او مشرکان گفتند اعلم از حرام بر خوریده که خورد زان طعمه هم یعنی ارحوان یا کی را عیان پس اگر بیچاره را شد ضرور تا شود سد رمق ران فی رواد پس بود پروردگار آمررگار یعنی از هر خاور کالدر ظهور شمشان یه دروست از نشان عطف باشد یا حوایا می شحوم آنچه یا با استخوان آمیخته همچو قبل ایبا و اکل را از فقیران منع کردند از غرور این باشد حکم عقل اینجا بایست ور که هم باشد حزای آن عمل چو سکه درویش از غنی سوزد دلش بهر ایشان کرد آن اشیا حرام گفت حق کردید چون منع از حلال با بهم باشد یکسان در فروش پس نمایند از که تکذیب یهود گر دهد مهلت شما را در عذاب زود باشد کمر طریق اعذار هم نمکردیم چیزی را حرام کی عی مقدر بر عاخری یا شود او را در افعال معین که سکرده منع ما را از دم تاجشید آن عداسکه سزا که بدان آرید بر های صریح پیروی اندر مقال خویشتن کر که گویم شرح ظن بر اهل هوش زین گذشتم کو باید در حدال جای خود در برد ارباب عقول بست از طنت ثمر در مسلکی

یا مردن کی شد از عقلی تمام آنچه کردند آن پد رهاتان حرام می نگردد آن محرم بر امام بی زعلم و دانی در جستجو نیست بر کس پس حرام آمد کدام حرکه باشد مته یا مسفوح دم کشته باشدش بفسقی جاهلان بهر حفظ جان خور دانست دور وان بود بر غیر باغ و غیر عاد هم رحیم و مهربان بر مته خوار با خسش از سماع و از طبور حرکه جسیده بود بر پشتشان شد حرام اعی برایشان در رسوم بر حرام است ایسبه اسکینه خوردن اموال مردم بر حفا اکل لحم وشحم آن حله طبور نهی شرعی از بی پاداش نیست هست آن هم فصل دیگر در محل آتش انداد نکشت و حاصلش تا که گردد سهل تر کار عوام آن فقیران را شد آتش احصال هم دهد بر عدلشان حق پرورش را چه کردم بر تو وحی اندر حدود بست در امهالش اهل از عفت مشرکان گویند بعد از اضطرار شرك و تحریم است یعنی زاونام میکند جبر از بداش فایزی پس ناو گویند چرا کردی چنین هیچ از تحریم و شرك آن ذوالکرم بود در سکدب ایشانرا دما مرکلام خویش وان باشد صحیح مرشمارا بست غیر از و هم وطن مر اصولی سحت آید در فروش آنکه دوراست از بساط اهل حال لازم و واجب بود علم اصول

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدِیْكُمْ أَجْمَعِیْنَ ۝۱۰۱ قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءَ كُمُ الَّذِیْنَ یَشْهَدُونَ اَنَّ اللّٰهَ

بگو پس مر خدا را است حجت بالغ معنی دلیل نام پس اگر خواسته بود خدا هر آینه هدایت کرده بود شما را همه بگو یا و رد گواها ما را آنکه گواهی میدهند که خدا

حَرَّمَ هَٰذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِیْنَ كَذَبُوا بِآیَاتِنَا وَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُونَ

حرام کرده این را پس اگر شهادت دادند پس گواهی مده بایشان و پیروی مکن خواهشهای آنها را که تکذیب کردند آیتهای ما را و آنها که نمیگردند

بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ ۝۱۰۲ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّكُمْ عَلَیْكُمْ إِلَّا تَشْرِیْ كُوا

باخرت و ایشان برورد گارشان برابر میکنند تا ترا بگو بیایید بغوام آنچه حرام کرد پروردگارتان بر شما که شریک مسازید

## سورة الانعام

بِهَ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أَمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا

ناو چیزی را ووالدین خوبی کردن وکشید فرزندانش را از رس ماروزی میدهیم شمارا وایشانرا وپیرامون مکرید

الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ

کارهای بدرا آنچه ظاهر باشد آآن و آنچه باطن باشد وکشید نفسی را که حرام گردانید خدا مکر بحق آن وصیت کرد شمارا

بِهَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ١٥٣ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالْيَدِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا-

بآن باشد که شمارا بد عقل وپیرامون مکرید مال یتیم را مکر آنچه آن بهتر است تا برسد بقوتش وتمام دهد

الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ

بیمانه وراز ورا عدالت تکلیف نمیکیم نفسی را مکر قدر طاقتش و چون نگویید پس عدالت کنید و اگر چه باشد صاحب قرات و

بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ١٥٤ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ

بعهد خدا وفا کنید این است که وصیت کرد شمارا باشد که شما بد گیرید و آنکه این راه است راست پس پیروی کنید

وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٥٥ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَىٰ

آرا و پیروی مکنید راهها را پس خدا گردانید شمارا از راهش اینست که وصیت کرد شمارا تا آن باشد که شما بد گیرید پس دادیم موسی را

الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّكُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ

کتاب برای تمامی ر کسکه خوبی کرد و برای تفصیل هر چه حیرا و برای هدایت و رحمت باشد که ایشان بقاء و بروردگارشان

يَوْمُنَ ١٥٦ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ١٥٧ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ

ایمان آورد و این قرآن کتاب است که فرو فرستادیم مبارک پس پیروی کنید آرا و بد هر چه باشد که شمارا م کرده شوید که مبادا گوئید فرو فرستاده شد

الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ أَنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ١٥٨ أَوْ تَقُولُوا إِنَّا أَنْزَلْنَا

کتاب مکرر دو طایفه بیش از ما و بد رست که همسم از خواندنشان هر آینه بجزان آگوئید اگر آنکه فرو فرستاده شده بود بر ما

الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ

کتاب هر آینه بودیم هدایت یافته تر از ایشان

گو خدا بالغ بود پس حجتش کس بیش نور حورشید اندکی پس شمارا خواست که بر راه راست گو یارید آن گواهانرا شما پس باشد از گواهی مشرکین که شوی تسلیم در گفتارشان کن نه بر اهواء ایشان پیروی حکم این عام است بر کل امام پس بود کدام هوای نفس خویش گو بایید ای گره تا من نام وان دوتالی باشد این را بالقین اینکه باحق هیچ شئی را شریک نه کشید اولاد خود را داحماج	عقل عاجز ماند اندر صحتش شمع نآرد تا چه حای اگر مکی جمله را نمود راه از هر چه خواست که گواهد اندر این تجربهها بر صدق مدعای خود جبین گشته اندر گواهی یارشان که بکند رسد آیات قوی یعنی ای خلق حمان از خاص و عام مذهب خود سازد و هم بدین و کش حوام آنچه باحق شمارا شد حرام وان شد منسوخ اندر هیچ دین نآورید این مر شما را دست بیک تا کنید از فقر و درویشی علاج	پس آن حجت دلایل باطل است حق بی اثبات قول مسطاب بد منافی لیک تا تکلیف خبر که خدا کرده حرام این بر امام در گواهی پس تو ما ایشان مداش فاش کن امریکه عیب آلوده است بیستان ایتان بران دیگر سرای بر کسی نآرید هرگز اعتقاد کرده او عادت بجزی را احتیاط در کتاب این آیت ارحق در ثبات هست ده حکم اندر از امور دینی هم کشید احسان و بربر والدین آنچه بکند بر شمار وزی دهم	تا چه حای طری که س ناقابل است حجتش روشن تراست از آفتاب در سافس همچان کاشاب و صبر آنچه را عام است و حرث از بیش و کم کن منی هر چه دارد اعداش وان سخن هاشان که پس پیوده است آن نشان سازد همسر ناخدای کر هوای خود بود هجش ناد برک آن باشد پس اورا ناگوار تا دواته دیگر است از محکامات ثبات ارحق در شریعتها نوحی تا رحق یابد احسانها بعین هم برایشان رفق و فیروزی دهم
--	--	---	--



پس چرا بر فعل لاحق مرتکب نزد بعضی آن کثائر از خطاست آن بزرگان عرب اندر خفا نایسد این هر دو منتهی و در حد است بالحق آمد قبل مرید ما قصاص حاصل این کر محمد بنی گریشد شد وصیت بر نگهداری آن حفظ آن نایست از روی تمیز کتل را واهی بنمایند و سام ورکه گردد دش و کم در کتلهای نیست تکلف اعمی ار باشد سهو کس نگاری یعنی از قادر بود چون سخن گوید پس گوید راست قول تو باید بود صدق و صحیح گر شود ملحوظ کاین یک دشمنست پس شهادت بر خلاف حق دهمی بر شهادت ما که حای آنکه ل این شما را شد و صهای او حکم عاشر بر شما حوام عیان پس کید آرا بطاعت پیروی کان شما را افکنند در عرقه هست این احکام عقلی سر سر دین باشد حر مراعات تمام هر بدی که عقل بر وی حاکم است همچنین بر عقل یکی است عقل بر بوجد حق باشد دلیل نه ماشا را چشمی در حور است لایحرم حکمی که آن زایل شد هر زمان پس آمد از حق بافتی نیست یعنی اندر ادوار زمان آهم از بی بدقت بی رفصل بعضی اردان گشت فاسد همچو قلب و رسد رنجی بآلات نفس عضو ها هم هست اندر آدمی همچو کوری یا که گنگی یا کری ما نمایند آن مرضها را علاج عقل گر کامل بود خود رهبر است عقل و رافص بود اثبات را راه یابد بر صراط مستقیم سابقاً از هر روش بر اساس هم گرامتها و نعمت ها تمام بر بیان هر چه در دین آن بکار شاید ایشان رب خود را بر لقا پیروی پس زاو کنید از پیش و کم ان تقولوا بهر انزلنا یقین غیر این نبود که باز شد کتاب

میشود از رس فقر منسب گفته هم بعضی فواحش خود زناست میمودند از بحری ها رسا ما طهر نا خر و مانضی آراست یا که رحم دانی اندر اختصاص نا اند شاید در ریح شدید تا شما را رشد و عقل آید عاں خرج او هم نا اند از انداره یز همچنین میران عدل و اهما لى ر روی عمد نا از ملها حق تعالی معکد از سده عفو حق کجا تکلیف بر وی میمود زانکه در راستی گمن خطاست از عرس گمن مر مرد آمد قبح و اندگر یک خویش و فرزند نیست پیروی را کله نا احمق نهی کس گشاید بر دروغی بی سبب نا گیرید شاید مو مو وان بود این گناچه آمد در سان تا رسد از آن صدق معوی از ره حق وز ولای مطبقه و قولش نیست عقی را گذر ر آدمیت اندر اوقات و مقام نهی او اندر هران دین لازم است بر در حد روز و روش شب است همچنین عقلست افعال جمیل نه کسی میبویشد چون اسراست عقل بر تعبیر آن مایل شد تا کسد رفع از که دارد فاقدی بهر آن احکام سعیری عیان هست فرعی که بود ملصق باصل شد حبه از آدمی ناچار سلب مر سلامت را مکن دیگر هوس که رفقتش آدم آید در کمی باشد از لدات هستی او بری هم رسد اعضا بصحت هم مزاج رهبران درد و دوائی ابصر است متواند یافت کلیات را جزء و کل را بیند از عین سلیم پس بود ذانحله اعظم اینکه ما بر نکوئی تا کند مردی قیام جمله بر تفصیل آید در شمار آورد ایمان لقا یعنی جزا و تغلف می برهزید هم علت آمد دال امر معنی است این بر دو قوم از قبل ما در اساس

هم نایب از فواحش احسان آنچه باشد در ظهور و در بطون آشکار او باش و بی ناگان ران نه کشند آن من کز حق شد حرام هست هم ایسان مقامات دگر این یک امر و حار بهی آمد نقل همچنین لا تقربوا مال الیم نا رسد مرغایت رشد و بلوغ کم بروشید و سناید ش حق سکرده بر کسی تکلیف هیچ گر که داری داش و رای دگر پس بوان آنکه بروشی بکم خاصه در حکم و گواهی کایست ره راست گو گر عاقل و فرانه مع خوشاوند و اصرار عدو رانکه حق حر راست مگوید مگو هم بهمد حق کسد انجان و ما ایست یک بهی و سه امر اندر سق معی از بوجد و اخلاق سلم می نگردید از ره حق محرف این وصیت شد در حقشان در خصال لایحرم در هیچ دین مسوخ نیست اصل آن تکمیل اسایست است هم نگردد سج هرگز نا اند ظلم را هرگز کسی شمرده یک سررد از مشرک از فعلی سکو اصل هر دین پس بحر توحید نیست باشد احکامی که از توحید خواست داشت احری حکم کلیات را و آنچه اندر نظم دین آن فرع بود یک مثالی گویم از مهمت بحاست همچنین باشد دماغ اندر ثبات چند روز از زنده ماند در تست زنده ماند آدم اما ناقص است حق تعالی کرد ارسال رسل با خرد همدست گردید از هنر مشناسد هم دوا هم درد را لیک در تمیین حرئی قاصراست باز کردم سوی نفسیر کلام از عطا دادیم موسی را کتاب یا کند تبلیغ بر مردم سکو هم نماید ره بر اسرائیلیان این کتابی هم که بفرستاده ایم رحم کرده تا که شاید زان شوید ما فرستادیم قرآن زان سبب یعنی آمد بر نصاری و یهود

خود ز نزدیکش گریزد از شتاب نیست بگو نزد عقل ذو فون مرتکب بود در شهر و دکان کشش الا بحق در هر مقام ذکر آنها دست لارم سر سر مر وصت نا باید آن نقل حر بوجه احسن و طمع سلم کار او باید بدانائی فروغ حصم را بسند در مران چو حوش جز بقدر وسعت او در بسج لا تکلف راست معای دگر کیل خود دان گفت کن پاک از دستم گر چه ذالقری بود مشهود له در حق هر خویش و هر بیگانه دندن از غیرت بود بی گفتگو مرد بحد راست گوید هم سکو هم بدریکه عودید از ولا که وصیت بر خلایق کرده حق هست راه من که باشد مسقیم حاسب آن راه های مختلف نا برهرید شاید از ضلال دین شد چون بسج این منسوخ نیست حسن خلقت را خود آن آیت است تا که بوده است ایجهان ندوده یا نمودن خلق را نا حق شریک دان گلی کز منحلای رسه او وان بود عقلی در این بر دید نیست عقل در احرای آن تأیید خواست کز غیر دو ربود اثبات را در زمان ها محلف در شرع بود طاهر و باطن در آدم عصوهاست رنج او خامش کند شمع حبه تیره زرود حیوتش از شب است زانکه آن اعضا در اشخاص است بهر تکمیل نفوس از حزه و کل کان رسول باطنی است اندر بشر رهنا باشد بنیکی مرد را شد چو توام با پیمبر قاهر است ما وصیت کرده بودیم این تمام راه بنمودیم او را بر صواب یا نکو داشته بود احکام او هم رسد رحمت برایشان جاودان نفع افزون اندر او بنهاده ایم فیض یاب از دولت قرآن شوید که شما گوید ای قوم عرب غافلیم اندر نشان ما تا چه بود

## سورة الانعام

پیش ما الفاطشان باشد عجب	فهم نآریم آنچه چنانند ل	است ما را فهم آن گفتارها
یا که تا گوئید بر ما ز احباب	گر که بفرستاده بودندی کتاب	ما ندیم اهدی را ایشان بی سخن
ران تعمق نمکنیم اندر طلب	در فون علم و اشعار خطب	با وجود آنکه ما امیسم
هست حصص نصاری و یهود	محس شهرت کاندرا آن دوفرقه بود	حاصل این قرآن فرستادیم زان
حون کتاب آمد ترسا و یهود	فهم ما را ایشان بسی افروده بود	گر نامی بود یعنی در سق
ما بسی بودیم اولی ز آنکه ما	برتریم از خلق در ذم و ذکا	راه میرسیم هم بهر یقین

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا

پس بدرسنیکه آمد شمارا حسی ان پروردگارمان و هدایت و رحمتی پس کیست ستمکار بر آیه که تکذیب آید آیه های حدار او اعراض کرد از آنها

سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدُقُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدُقُونَ ١٥٩ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ

نرودی حرامیدیم آن را که اعراض میکند از آیه های ما بد عدال سب بودندشان که اعراض میکردند آیه انظار میرسد مکر آنکه

لَأَتِيَهُمُ الْمَلَكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

آید ایشان را ملائکه یا بیاید پروردگار و یا بیاید بعضی از آیه های پروردگار تو و بیکه نباید بعضی از آیه های پروردگار تو مع عیدهد

نَفْسًا إِبْرَاهِيمًا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِبْرَاهِيمًا خَيْرًا قُلْ انظُرُوا إِنَّا مُنْظَرُونَ ١٦٠

نفس را ابراهیم آوردش که سوده ایمان آورده باشد از پیش یا کس کرده باشد در ایمانش خیری نگو منظر باشد بدرسنیکه ما منظر ایم

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْمًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمُ

بدرسنیکه آنکه مفرق ساختند دینشان را و بودند گروه گروه سنی و از ایشان در جری حرام نیست که کارشان ناخداست پس خبر دهد ایشان را

بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ١٦١ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى

ب آنچه بودند که میکردند کسی که آورد نیک را پس مرا و راست ده چندان آن و کسی که آورد بدی را پس حرام داده شود

إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْمَرُونَ ١٦٢

مگر مانندش و ایشان ستم کرده نشود

بر شما آمد پس از پروردگار	حقی روشن بوجه انحصار	که شما را باشد آن لغو و لغت
رهنمایی آمد و هم رحمتی	تا عباد راه عذر و علتی	نا که قرآست بشک یا رسول
کیست پس طالع تراز آن در فرق	کرد کاو سکدیب آیت های حق	مرد ما را را چه خود را گذاشت
رود ما بندهیم آنان را جزا	روی گردانند کسر آیات ما	از کلام حق هم اراغماضشان
انظار آیا برند از وهم و شک	تا نفس روحشان آید ملک	بعد از این آیات و لطف پروردگار
جز که آید سوی ایشان از سماک	آن فرشته موت از بهر هلاک	یعنی آن پروردگار تو در مثال
یا که امر حق بقتل آن گروه	یا عدای کال سیه سارد و حوه	آید ایشان را ردت و احجاب
باشد آثار قیامت این یقین	روزی آنکه شود ظاهر خود این	بهر نفسی کشد قتل ایمان شود
یا نکرده کسب در ایمان خویش	هیچ فعلی یک اندک یا که بش	دارد آن ایمان و دین بشک حبل
گر کسی را باشد ایمان بر خدا	هر عمل را گفته او باشد جزا	گو برید آیات ما را انظار
که بران باشم هم ما منظر	در ظهورش تا که باشد مفرج	با امامی هم شیع آمدد
فرقه فرقه آمدند ایشان تمام	گشت همزه هر یکی دایک امام	هر کسی بر فعل خود شد گروه
یا که در چیزی نوز ایشان نیستی	در امور از جمله مستغنی استی	کار ایشان در عقاب و در حرا
هست پس در الذین فرّقوا	همچنین در لست منهم گفتگو	یا گروه مشرکین و سب
هست هم گویند ترسا و یهود	میتواند نسبتش بر جمله بود	گشت راهش منحرف بر زنده

هر که دین را کرد بر دنیا بدل  
را سکه دین حق بحر و حید بیست  
امت مرحومه در آئین و کش  
هر که او آید نیکی در عمل  
کرده بعین عدد بر اهل حس

بر هوای نفس خود در هر عمل  
و اندر آن تفریق یا در دید بیست  
فرقه ها کشند از هفتاد و آفتابش  
ده برابر گیرد از یکی بدل  
کوشت بر پاداش خیری ملتس

یا مبدل کرد حق را بر هوا  
بس قیامت بدهد ایشان را خبر  
اونه زایش است و نه ایشان از او  
بیست از ده قصد تعیین عدد  
واسکه باشد طاعت او را ازوداد

کرده او تفریق در دین خدا  
بر هر آنچه میکنید از خیر و شر  
بد رسد بر بد نکوئی بر سکو  
داد واجب را باشد حصرو حد  
کی بود پاداش فعلش هیچ یاد

### جذبه

مرحبا آن عشق جمع با کباز  
او همی خواهد که میرد پیش دوست  
شرح این باید نوشت از خون دل  
عشق خواهد کاین بیان افشا شود  
همچو آن کو سرفرو در چاه کرد  
عشق بر افشای رادم چاره کرد  
عشق مستی کرد و رسوائی گرفت  
چشم چون افکند از بردیک و دور  
دید باقی در سرا حر یار بیست  
حلوش هم سود الا دات او  
چون باشد غیر من دمسار من  
تا رسد بر دور آخر بی بی  
که سخن نادار و گه ما چه کم  
عشق را منزل سود اردل سود  
میوزد گوئی سیم صبح ناز  
کو بخود باید ز روی اختیار  
مغر او ریزد بیرون از دماغ  
ما زبوی ناده ناز آید بهوش  
شام چو شد دور بهوشی سراسر  
میرود بی جام و می از خود مدام  
خاصه بیشش باب اگر کیسو دهد  
حای مسی بیست گرایجا کجاست  
هی مستان کرد و گفت از هر کنار  
سر بهد آجا که میجورد از کدو  
گرچه اینهم چاره بچار گشت  
خود صفی خان میبازد بر لش  
خون من گر از خواهد ریخته  
لیک من گرمست بودم گر خراب  
تا که حفظ حکم او محکم کنم  
مدهد بر من قدح گوید بگیر  
لیک در هر حفظ اسرار و مقام  
گرچه داد او شاید در شمار  
در بسوه فعلی آید از خدا

نه عوس خواهد به درد رسد او ست  
بیست حایش در کباب و در سحل  
تا که عاشق تند و بی پروا شود  
حاک را از سر حوش آگاه کرد  
پرده خلوت شین را باره کرد  
راه فرق از جمع یکتائی گرفت  
دید معشوقست یکجا در ظهور  
خلوه گر از غیر او دیار بست  
گر بری بی سوی او آیات او  
چاه چبود تا که پوشد راز من  
مست دیگر به قدح بید به می  
عقل را در افساسها گمراه کنم  
حمله دریا بود اگر ساحل بود  
بر سر آید بوی عقل و امتیاز  
از میان ره کشدش بر کنار  
تا رمی دیگر بگیرد کس سر راغ  
یا زمانک چک وی وقت خروش  
وقت مخموری و دور دیگر است  
تا چه باشد چون کشد پیوسته حام  
ره دل دیوانه اش بر مو دهد  
تا اند باید بهوش از او حساست  
مسی از باید نکشیدش بدار  
ور کند عوغا بگیردش گلو  
تا اند مستی جین را چاره بست  
وان: حدیث دلشین و مرلش  
خود شوم بر بیغ سز آویخته  
زار او پوشیدم اندر صد حجاب  
هم به هیچ از نظم شهرش کم کنم  
بش لعلم چون ز خود رفتی میر  
ناز کردم سوی مسیر کلام  
هر دم احساس رسدش از هزار  
بیست او را حز مثل آن خزا

کی نداد او خزا و خدمت است  
من سسی این راه را پیموده ام  
گر نیابی مستمع در حسنجو  
گفت من بودم بهان در ذات خود  
از هویت آمدم ساری شدم  
خلوه گر شد عشق و عالم خلق شد  
حسنت تبری از کمان غیرتش  
هست تنها در همان خلوت که بود  
راز دان هوش ما بهوشی است  
زور مستی ناده چون افزون کند  
هست اینهم مستی از طور ما  
چه مگر دل گردد و محرم شود  
موج عشق از حذر و مد عاجلم  
یا هنودم مست و مایه نگوش  
صبح روش گشت و مردم در عبور  
رو پوشاید از بیگانه اش  
صبح مسان را بهوش آرد تمام  
صبح دیگر مست شب باشد هنوز  
خاصه کال مهر و دهد پیمانه اش  
فته سارد در گس مسانه را  
چاره را گویند در گوشش کدون  
نا در مستی برون از مکهده  
بی ادب را گوی سر باشد به تن  
گر بدارش هم رنند از عشق یار  
بر کلام او دهد جان بیدرنگ  
هم روم رقصان بدار از خواست خود  
مرد عشق از دار گردد سرفراز  
ور که هم مستی کم از جام اوست  
بعد مردن زنده باقی شوی  
تا یک طاعت بگیرم ده جزا  
هیچ نارد حرم کس را در نظر  
مخطی و مأحور را از پیش و کم

که يك ارده می نداده هیچ باز  
یا که این رحمت و این يك راحت است  
تا چه دانی در چه حالی بوده ام  
سر فرو در چاه کن ما خویش کو  
داشتم عشقی چنان بر ذات خود  
شاه بودم رند ما زاری شدم  
حامه شه بود دنیا دلق شد  
شد شان غیر آنچه بد در حلوش  
جمع و فرقی بیست یاغب و شهود  
ناچه این گویم که ره خاموشی است  
دور اول مست را محسوس کند  
اول و آخر ندارد دور ما  
با بان گوش و زبان همد شد  
خواهد از بحر افکند بر ساحلم  
اندر آن مسی صدای میفروش  
بالگد کوندش از بردیک و دور  
مست اندانید در میخانه اش  
وین هود افتاده باشد ما بشام  
و اندر این مسی به شب داد به روز  
خاصه گر گوید نگوش افسانه اش  
مست گیرد ما قدح دیوانه را  
آسکه دانی آمد از خلوت برون  
باید اندر شهر و نارد عریده  
سک ناراش کنب از مرد و زن  
به خبر از سک دارد بی ر دار  
گر کشند از تیغ او را گر زسک  
پیش او مردن به از عمر اند  
لیک من گفتم بچه پوشده رار  
مستی و بهوشیم بر کام اوست  
بر همه میجواریه کان ساقی شوی  
زاوکه داش واحد است اندر عطا  
رحمت نارد بعضی چون مطر  
بیست وارد هیچ از وجهی ستم

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٦٣

گویند بر سببیکه من هدایت کردم، این پروردگارم راه راست دینی درست گیش ابراهیم حق کرای و نبود از شرک آورندگان

قُلْ إِن صَّلَاتِي وَنُفْسِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ

گویند بر سببیکه نماز من و عبادانم و مردنم و مرخدا بر است که پروردگار حایانست نیست شریکی مرا و او بآن فرمود شده ام و

## سورة الاعراف

اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ <sup>۱۶۴</sup> قُلْ اَغْيَرَ اللَّهُ اَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

من اول مسلمانم بگو آياجز خدا را بجويم پروردگار او است پروردگار همه چيز و كسب نميكند هر نفس

اِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى ثُمَّ اِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ <sup>۱۶۵</sup>

مگر براو و بر عمارت در دارنده بار گناه ديگرى را پس سوى پروردگار شماست بازگشت شما پس حردهد شمارا بآنچه بوديد كه در آن اختلاف ميكرديد

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

و اوست كه گردايد شمارا خلفها در زمين و برترى داد بعضى شمارا بالاى بعضى برابر تا بيازمايد شمارا در آنچه دادتان

إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستي كه پروردگار تو زود عقوبت است و بدرستي كه او هر آينه آمرزنده مهرباست

<p>دين ابراهيم رحق زنده است ه يهود و ه نصارى باليقين گفت زان باشد مرا دين خليل س تفاوت داشت الا در اصول هر حج و عمره روحايم هست حق را بويت اسيردم امر خود را بر اراده ذوالجلال هم بوارث باز نكذارى ممت جز خدا جويم دگر پروردگار چيزها يكجا بود مبروب وى بار ديگر را بفهم از زنده هست بر پروردگار خود رجوع اختلافاتى كه بود اندر ميان بعضيان را فوق بعضى ياها همچنين در فقر و نادارى صبور بر تمام صابران و شاكران صحت و امنيت و ادراك و عقل از كمال و فضل و بخشايش مرا تا كسم نظم اين كتاب مستطاب تا شود نعمت زياد اندر سخن تا باخر چون نمايد راه را واز ره توحيد بر تا مقصدم نظم سازم سورة اعراف را</p>	<p>آچنان راهى كه س يابنده است مى ببرد او از گروه مشركين مى شمردش سى پاك و جليل ورنه ما آن ملت آئين رسول گو نماز و طاعت و قربايم يا كه نفس زندگى و مردنم يا كه تعويس است اين در كل حال هم سازى صرف شهوتها حيوه گو باهل شرك آيا ز اختيار او بود پروردگار كل شىء بر ندارد هج بردارنده پس شمارا در اصول و در فروع يعنى اندر آخرت گردد عيان همچنين برداشت در پيراها در غنا تا كيست شاكر بى قصور هم وى آمرزنده است و مهربان داد نعمت پيش از ان كايه بنقل داده اندر عين آسايش مرا برگشودم بطق و لب بى اضطراب شكر اين نعمت كم بيوسته من پس ببطم آرم كلام الله را عنو كن يارب گناه بچدم تا قلم گيرم مر آن الطاف را</p>	<p>ره نمائى كرده سوى راه راست برگزيد او را خليل با مقام آل ابراهيم بودند از سب واز قلوب آن كفرو كين دايمل شود اصل را پس خواهد دين بخلاف واچه خواهم مرد بروى ناگهان ه شريك او را نه جفت و همدست هر چه ميخواهد كند نابنده اش اولم من خود بكل مسلمان هيچ معبود گر اين يست يك جر كه هم بروى و بالش گشت رد گر جوى دارى بر ادراك و هوش زاچه بوديد اندر آن بى اختلاف مر خليفه ساخت بعد از سابقين در هر آنچه داده است از جاه و مال در عقوبت ناسپاسان را بزود كاو تنفس بى چنين توفيق يافت بى زرنج و منت و شرمندگى برمن از خلق جهان از عام و خاص سورة اعلاي كردد از كلام هم شود افزون ز فضل حصرتم هم در خوان معرفت روزى دهد صدر شرح و داش و تحقيق ده</p>	<p>كو بن پروردگارم كا و خداست مر حنف اعنى كه از دينها تمام اين بران ميكفت كه كل عرب تا كه دلهاشان بر آن مايمل شود در فروغش بود افزون اختلاف وانچه دارم زنده گان من بران آسكه او پروردگار عالم است تا كه او در هستى پاييده اش گو كه مأمورم بر اين از رب دين در عادت تا كنم باوى شريك كسب نكند هيچ نفسى هيچ بد هر كسى بگشدد گناه خود بدوش پس خبر بدهد شما را بى اختلاف اوست آن كس كه شمارا در زمين آزماید تا شما را بالمال آورد پروردگارت از حدود شكر نعمت بر صفى تحقيق يافت واچه لازم باشدم در زندگى نعمت ديگر كه دارد اختصاص اين گمان هرگز نبودم كه تمام شكر چون افزوده گردد نعمتم بر زبان و عقل فيروزي دهد فضل كن اكرام كن توفيق ده</p>
---	---	--	--



سورة الأعراف مَاتَانِ وَ سِتَّ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنده مهربان

الْمَصِّ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنَذِرَ بِهِ وَ ذِكْرٍ لِلْمُؤْمِنِينَ <sup>۲</sup>

كتابيست فرو فرستاده شد بتو پس نبايد كه باشد در سينه تو نكته از آن تا بترسانى بآن و بديداد بيست مرگروندگان را

## الجزو الثامن

اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ ٢ وَكَمْ مِنْ

پیروی کنید آنچه فرو فرستاده شد شما از پروردگارتان و پیروی مکیدان جز او دوسارا اندکی پند میگیرید و بسا از

قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ فَنَائِلُونَ ٤ فَمَا كَانَ دَعْوُهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ

قریه که هلاک گردانیدیم آرا پس آمد آزار عذاب ما شب هنگام با بود آهافه کان ویر و پس بود در خواستان و فیکه آمد ایشار عذاب ما مگر آنکه

قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٥ فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ٦ فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ لَعْلَمَ

گفتند بدرستی که ما بودیم ستمکاران پس هر آینه خواهیم پرسید الله از آنان که فرستاده شد بایشان و هر آینه پرسیم الله از مرسلان پس هر آینه خواهیم خواند بر ایشان لعلم

وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ٧ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٨ وَ مَنْ

و نیستیم ما غایبان و سنجیدن اعمال در آن روز حق است پس هر که گران آمد سنجدهایش پس آنها ایشا در سنجکاران و هر که

خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ ٩ وَلَقَدْ مَكَّاهُمْ فِي

سبک آمد سنجدهایش پس آنها آآمد که در بیان کردند نفسهای خود سب بود نشان که آیههای ما ستم میکردند و بتحقق که صاحب تصرف کردیم شمارا در

الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ١٠ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا

زمین و گردانیدیم از برای شما در آن مایهای تعیش اندکی شکر میکنید و حقیقت آفریدیم شمارا پس شکل دادیم شمارا پس گفتیم

لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ١١ قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدَ

مر مرشنگارا که سجده کنند مرا آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که بود از سجده کنندگان گفت چه چیز منع کرد ترا که سجده کنی

إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ١٢ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ

آدم را چون امر کردم ترا گفت من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس فرو شو از آن پس باشد

لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ١٣

مرورا که تکبر کنی در آن پس بیرون رود درستی که تو اردلای

و ان الف هم گشت لام و مهم و صاد	بهر گوه را که چار است از هاد	غوطه و ر کرده بدریای حروف	بعد سم الله چون مردان و قوف
كاو ل اشيا بوحه اكملت	مر اشارت آن الف را اول است	که باشد ران و ران چیزی همی	شد اشارت هر یکی بر عالمی
زان بجلی شد هویدا هر چه بود	حق بجلی اول اندر وی نمود	نامش الله جامع کل صفات	موح اول باشد اردریای ذات
بر حیوة و هستی اشیا کفیل	بر بیانی گشت نامش حبرئیل	در مان حق و خلق او واسطه	لام باشد لصف حق در رابطه
خوانی ار ملکوت هم بود کزاف	میم باشد عالم غیب مصاف	فمن بحث ممکنات از خار و گل	بر بیان دیگر آمد عقل کل
درج در این چار عالمها هار	بست بیرون عالمی از این چهار	عرش و فرش و ممکنات و ما خلق	صاد گشت از ملک صورت ماصدق
چار رتبه ظاهر است از بشمری	همچنین در نفس خویش از بشگری	ماسوای ذات از مال و پست	جزء این چار است هر چیزی که هست
هر يك آثار و ودیعه ایزداست	لیك در هر يك مراتب یجداست	حسنت آن گنج معایرا طلسم	هستی اول را عقل و روح و جسم
هم عقول و هم معانی هم صور	مالکم بر ذات اشیا سر بسر	من خدایم خالق غیب و شهود	حاصل آنکه گوید ادوات وجود
تا بوحه ایتیم نتوان شناخت	عقلرا فضلم بدانائی نواخت	سوی من باشد رجوع ممکنات	اول و آخر منم ثابت ادات
پس نمودم صورت اشیا تنهات	روح را دادم ز امر خود مقام	کش بود پروردگاری از حمد	زان کد ترک از عقل هوشمند
برو نازل گشت از ما این کتاب	از بی اظهار لطف ای ذلولاب	مقدر بر ملک و صادق دروداد	خود لطیفم در خدائی بر عباد
یابی از تبلیغ امرم انبساط	هست دنیا بر تو گر سم الحیاط	تا عاند هیچ در صدرت حرج	از ره حبرئیل و عقل ذو فرج
مؤمنان را پند ده اشعار کن	حلقرا بر این کتاب انداز کن	یابی افزون شرح صدر انجور خلق	تسکدل یعنی مباش از ما نور خلق
دوست هم با آنچه بگرفتید دوست	پیروی نآرید ز آنچه غیراوست	بر هرا نچه آمد از پروردگار	پیروی باید کند از احتیبار
حکم بر اهلاکشان کردیم ما	پس ز اهل قریه ها و شهرها	پند گیرد اندکی دین رهگذر	باشد اصنام ارکه یا چیز دگر
در شب آمد بآس ما شان پیشروط	بودشان بیتوته همچون قوم لوط	تا شد از زندگانی نا امید	پس عذاب ما بایشان در رسد

## سورة الاعراف

یا که در قبلوله در نصف النهار  
یعنی اندر وقت امنیت بجا  
وقت امدت بلائی بی رحد  
جز که گفتند از تحسر وازندم  
پس در امها بیرسیم از قبول  
هم بیرسم انبیا را ار امم  
پس حکایت ما کدم انحر وکل  
هر یکی سنجیدن اعمالشان  
حکم حق یعنی دراروزاست حق  
رسگارا شد بیشک آن گروه  
مطرت خود کرده صایع در عمل  
ما شما را در رمین دادیم حا  
ما شما را خلق کردیم ار کرم  
خلق آن از خاک بی تصویر بود  
غیر ادوا کردند باقی سجده دود  
یا که اندر ترك آن مضطر شدی  
این قیاسی بود کآورد او بیش  
وانکه چون بر عجز خود ناشد گواه  
وان گهرها کاندراو بد مخفی  
عصری را دید از خود پست تر  
گفت حق حو را طاعت شد درست  
پس مروشی بر ملائک سروری  
هم بوئی انخوار و مرید کشندگان

خواب بودند از عذاب کردگار  
بأس حق بگرفتشان همچون فعا  
در مذاق هر کس آمد بس اشد  
ما بنفس خویش کردیم این سم  
که برایشان شد فرستاده رسول  
آچه دیدند ار تجری و ر ستم  
آچه شد ما بین امت با رسل  
در قیامت برحق است ارحالشان  
بی زانند یا فرون بر ما خلق  
کم بیش سک ایشان ورن کوه  
خوش بچیزی کرده حاضر س اقل  
هم معاش و مکت و سار و بوا  
این صور ها نقش سودیم هم  
بعد ازان داو نقش صورتها نمود  
دانکه اورا چشم حق بین بسته بود  
چون نمود امرت آوردی بدی  
علم حق را هشت و گفت از طین خوش  
وانکه چون دارد امانت را نگاه  
کالکن است از شرح وصف و آن صفی  
از ره طاهر به ار عقل و نظر  
پس فرود ارواح رفت سوی پست  
کاهل طاعتند وز آرایش بری  
باش خارج از شمار قدسیان

اختصاص این دو وقت اندر بیان  
می نمودند اندر آن دم منتظر  
خواندن آن مردمان پس می بود  
سودی ایشانرا بد ران اعتراف  
تا چه گفتند آن رسلا در حوای  
تا شود طاهر که حلالی الاسام  
بوده ایم آگاه تا داند ما  
وزرا اعمال است یعنی عدل و راست  
پس هرا باشد موازی بش نقل  
ور موازینی خفیفست و قبل  
زانکه بر آیات ما اربش و کم  
اندکی گویند شکران نعم  
اصلتان یعنی که بود آن بوالشر  
سجده گفتیم تا ملائک را واکند  
گفت او را حق تعالی در ندا  
گفت من از وی بعلقت بهترم  
او بدید از حاک و عشق و سادگی  
وانکه چون شد خلق عالم را مقر  
وانکه کج دات حقرا شد تسلیم  
لاحرم گفتا من ار وی بهترم  
پس روا بود ترا در آسمان  
پس برون رو رآسمان یا از بهشت  
صورتی پس یافت مکروه آن بلید

زان بود کآراست راحت تو امان  
بر غذای کان بد از ما منحصر  
چون عذاب ما برایشان رحم نمود  
تا که از اهلاکشان دارد معاف  
از پس تبلیغ احکام و کتاب  
کرده حجت را بحق خود تمام  
نی کنز ایشان غایب اندر اقتضا  
ورن گویند آن بمعنی قصاست  
طاعش یعنی فرون جرمش قبل  
آن گروه اهل خسران در سبیل  
بودشان پوسته نکدی و ستم  
از شما گویند یعنی شکر کم  
خلق فرمودیم از بهر اثر  
کرده هر یک حزلبس خود بسند  
چه بترك سجده مانع شد را  
او دحاک و من ر بار آورده  
وان نیاز و نیستی و اماندگی  
وانکه چون در خود کند حفظ صور  
حامع کل صفات آمد با سم  
او عرس نیست او من حوهره  
باشی ار گردن کشان و عاصیان  
حون نمودی طاهر آن اخلاق رشت  
گشت هم ار رحمت حق نا امید

قَالَ أَظُنُّنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ۱۲ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۱۳ قَالَ فِيمَا آغْوَيْنِي لَا أَفْعَدَنَّ لَهُمْ

گفت مهلت ده مرا تا روزیکه مرا بکجه مشو بدگفت بدرستیکه تو از مهلت دادکانی گفت پس سبب اصلاص کردن تو مرا هر آینه منبشیم الله ار برای ایشان

صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۱۴ ثُمَّ لَا يَمَسُّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرُهُمْ

راهنو کراسه است پس هر آینه میایم ایشانرا از مان دستهایشان و از پشت سرشان و ار راستشان و ار چپهایشان و جوامی یافت بیشتر بن ایشانرا

شَاكِرِينَ ۱۵ قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۶

شکر کنندگان گفت بیرون رواز آن نکوهیده رانده شده هر آینه آنکه برودند و از ایشان هر آینه بر سازم الله دوزخ را از شما همه

وَايَا آدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا

وای آدم ساکن شو تو و حقت در بهشت پس بجورید از هر حاکه خواسته باشد و نزدیک مشوید این درخت را پس خواهید شد

مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۷ فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لُبَدَيَّ لَهُمَا مَآوَرٍ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ مَا

از ستکاران پس وسوسه کرد مرا ایشانرا شیطان ناطق هر کرد مرا ایشانرا آنچه بر شده بود ارایشان ار عورتهایشان و گفت

لَهُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ۲۰ وَقَاسَمَهُمَا

نهی نکرد شما را برورد کارنان از این درخت مگر آنکه شوید دو فرشته یا شوید ار حاودایان و سوگند حورود

إِنِّي لَكُمْ مِنَ النَّاصِحِينَ ۲۱ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا

از برای ایشان که من مر شما را از نیک خواهم پس فرود آورد ایشانرا غریب پس چون چشیدند از آن درخت ظاهر گشت مرا ایشانرا عورتهایشان و در ایستادند

## الجزو الثامن

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُمَا

کمی چسباید ندراندو از رُک بهشت و ندا کرد ایشان را پروردگارشان که آیاهی نکردم شما را از این درخت و نگفتم مر شما را

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٢ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ

بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است آشکار گفتند پروردگار ما مستکریم بر نفسهایمان و اگر نیامری تو مارا و بخشی مارا هر آینه باشیم البته

مِنَ الْخَاسِرِينَ ٢٣ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ٢٤

از زیاسکاران گفت فرو شوید بعضی تان مر بعضی را دشمن و مر شما را مست در زمین جای فراری و مایه تباهی تا وقتی

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ٢٥ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي

گفت در آن زندگان می کند و در آن می میرید و از آن بیرون آورده میشوید ای فرزندان آدم بحقیقت فرو فرستادیم بر شما پوششی که بیوشد

سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ يَذَكَّرُونَ ٢٦ يَا بَنِي

عورتهای شما را و اساس تجلی و اساس برهیزکاری آن بهتر است آن از آتشی خداست باشد که ایشان بدگیرند ای فرزندان

آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا

آدم نباید که بفریید شما را شیطان همچنانکه بیرون کرد والدین شما را از بهشت ر می کشد از آنها رختشان را تا بنماید ایشان را عورتهاشان را

إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

بدرستی که او می بیند شما را او و لشکرش از جایی که نمی بینید ایشان را

کرد از باب کرم متواریم تا که فرزندان آدم زنده اند فوق خود مرفس و نوراسیر نیست جس خود را دان که شیطان مجاذبت گوش کن داری گرا در اکی عمیق بست او را زندگان بر قرار خوانده شیطان کامل اندر نطق شرع نیستشان راحت ز نفس پر ستیز هم بترک سجده دور از درگرم همچو دزدان که درآیند از کین سهل بشایم برایشان هر چه هست عقلت از باور نمانی خیره است دیو دان کزیش راحت زد همی خواه باشد از ستم خواه از یتیم لذت عصبان بدل شیرین کنند نیستند اکثر تورا از شا کرین کرد حاصل جمله از اکل شجر همچنانکه بر دم از ره آن هام از شما پر دوزخ از واقع شود آن نرها که بران باشد نیاز نیک و بد شد زان درخت نیک و بد سوشان بر کشف سوء مستر کشف عورت را که یابند انفعال

آنکه باعث گشت بر این خواریم گفت مهلت دادمت ایام چند زانکه اندر قلب جای غیر نیست تا که در نفسی طبیعت غالبست اندرین معنی بود رمزی دقیق گر طبیعت ماد اندر وی زکار زان هوای فسر را از اصل و فرع کادر آن گردد هویدا رستخیز گفت شیطان پس چو کردی گرمهم راهشان یعنی زخم از راه دین آخرت یعنی که پیش آمده است گوید ارکس رو در روشن تیره است غیر ازین عالم بود یا عالمی حب جاه و مال سواخذ زر و رسم وانکه میآید زجب تاره زند گفت ابلیس از بنی آدم یقین زانکه چون مقصود خویش از بوالبشر میتوان از راهشان بردن تمام بالله از زایشان کسی تابع شود هم خورید از هر کجا خواهید از میتوان دادن تیز از آن بخود و سوسه پس کرد دیو بد سپر زان دوتن میخواست دیو بد خصال

کینه تا بکشم ز خصم از صدف سون کینه بکشم تا ابد ز اولاد او هر کجا باشد رخت جز در قلوب بلکه خود نفس است شیطان خیس کز چه مهلت دادش او تا رستخیز باشد اندر زندگان لا علاج دیو سرکش با هوا هم توام است تا مقام کشف قلب و سیر روح اعتراضت منماید در کلام بهر ایشان بر هراچه نارواست گاه پیدا گاه پنهان در طلب هست روشن تر ز شمس بی غمام چون تواند بود باقی نفس من باشد آن دبا و شیشیات آن در عملهای نکو عجب و ریاست تا دهد کشت عملها را بیدار وین نکفت الا که از فرض و قیاس اضعفند البته فرزندان او عیب ناک و رانده و خوار و زبون که تو با جفت بمان اندر جنان کوست گندم می نجوید از نمر هم برون از این سرا و خانه اید خود نمیدیدند آنرا بی زکفت

گفت مهلت ده مرا تا بیعتون رفت یکجا خرمنم بر باد او تا تو باشی امتحان زشت و خوب نفس هم رفته است بیشک بابلیس ور کج اندیشی درآید در ستیز آدم از نفس و طبیعت و ز مزاج تا قامت پس هوا با آدم است عارفان را در سلوک و در فتوح نکته را گر نگو فهمی تمام میشنیم بر صراط کوست راست آیم ایشانرا زیش و از عقب وان باشد مخفی بر خاص و عام در گمان افنی که بعد از فوت تن وانکه آید از قفا یعنی نهان وانکه میآید برون از راه راست حاصل از هر ره درآید بر عباد نیستشان بر نعمت منعم سیاس شد گمان او کز او یک گفتگو گفت حق او را از جنت رو برون بعد از آن گفتیم با آدم عیان لیک نزدیکی بسوی این شجر و رخورید از آن بظلم افسانه اید آنچه بد پوشیده یعنی زان دوجفت



## سورة الاعراف

گشته وارد درخبر کاهل چنان  
بود دیو آگاه کنز کل شجر  
دو ملک باشید سبیکو سرشت  
با وجود آن وسوس بوالشر  
مشفق من در صحت در کلام  
پس فرود آوردشان از آندرحت  
مار و طاوس اندر آن وسوس و کار  
چون چشیدند آن ثمر را در دمان  
برگها میدوختند از هرچه بود  
کرد اشار را ندا پروردگار  
هم میگفتم کان بلس ناکار  
گفت بل کان باشد از شرمندگی  
پس نگفندی هم از شرم گناه  
هم نبخشائی گناه ای رب دین  
مار و شیطان آدم و طاوس ازان  
شد شمارا در زمین تا وقت مرگ  
ای بی آدم فرساییم ما  
مرعرب عریان شدیدی در طواف  
آمد این آیت که زد اهل هوش  
مر لباس از تنه باشد در سر  
این شمارا به بود ران حامه ها  
جامه تقوی شما را بهر است  
حامه فتوی است بهر حفظ شرع  
جامه فتوی بدن را سار است  
بهر دل صدق باشد در طلب  
بهره سر رؤیت نور شهود  
مسند ماند هویت ها همه  
اول و آخر تمام غیر او  
حرکه بود اوقبل شیء و بعد شیء  
این بود آیات حق یعنی لباس  
تا بیندازد شما را در متن  
تا کند عورتان را آشکار  
از هر ارجا که بیدش شما

عورت ایشان ندیدندی عیان  
جامه ها ریزد از ایشان سر سر  
جاودان از اکل گندم در بهشت  
س تأمل داشت در اکل شجر  
رنده مایه ارخورید از وی مدام  
در ریب و کدب و آن سوگند سخت  
تا بلیس فیه خو بودند یار  
شد برایشان عورت غفی عیان  
عورت خود تا آن پوشد رود  
بهتان آیا بکردم اسوار  
دشمنی باشد شما را آشکار  
راجه بر من رفت اندر بندگی  
رسا انا ظلمنا یا اله  
س یقین باشیم ما از خاسرین  
دشمن نکدیگرند از آن رمان  
حاجگاه و عیش و نوش و ساز و برگ  
مر لباس و حامه از بهر شما  
که زما در حامه ها سرزد خلاف  
حامه باشد از قبایح روی پوش  
ریش از ابریشم و پشم و وبر  
که پوشند اهل کبر از حامه ها  
و ان با کرام و بواضع در خور است  
وامرا حکام آنچه هست از اصل و فرع  
ز آنچه در شرع ارندها ظاهر است  
زان شود پوشده شهوت هم عصب  
شد کنزان اشیا تمام در نمود  
بی داشا اوس در اشیا همه  
در شهود لا اله غیره  
هم مع او را اوست یعنی ذات وی  
با مکر گردید ایشان حق شناس  
آچنان کافکند آدمرا من  
مرشود از هم بداسان شرمسار  
زین چنین خصمی بود بس اشتلا

آدم و حوا ندیدی هم صریح  
گفتشان که بهیشان پروردگار  
رنده یا مایه نا صد اعتلا  
هر ایشان خورد سوگند ایچین  
و ان دو هم سوگند خوردند از بسند  
یا که کرد انا طشان را علی مقام  
شرح آن در سورة ثانی گذشت  
ریخت یعنی از تن ایشان لباس  
در گریز از شرم هر یک سوسو  
که حذر گیرید از اکل اندرخت  
کرد بر آدم خطاب آنکه که بو  
میگیرید از گناه روحین  
ما نفس حوش کردیم این سم  
گفت پس هابط شوید اندر زمین  
یا که مقصود از شای آدمند  
میژید اندر زمین میزید هم  
تا که عورت شما پوشد لباس  
پس روا بود که تا آن حامه ها  
حامه ها باشد لباس و ریششان  
و ان لباسی که پوشد آن سن  
هست قوی حامه اهل نیاز  
بر دو گونه است از سکودانی لباس  
حامه تقوی است از روی صفت  
و در لباس قوی آمد بهره مند  
هست از قوی تحت خطر روح  
و در لباس تقوی آن بهره خفا  
آن هویت کوست ساری در وجود  
گفت حذر پیشوای مقب  
یعنی آن شیء صوری آیات بود  
ای بی آدم و شیطان عنود  
راند اوین شما را از حان  
بید آن المس و لشکرهای او  
پس تو بر حق بر راند او پناه

عورت هم را که بس باشد قبیح  
داین نکرد الا بس اعتبار  
ره باید مرگ هرگز در شما  
که شمارا ملک منم از صاحبین  
که کند از وی قبول نصیح و پند  
سوی اسفل زان قلب در کلام  
گر که خواهی سوی آن کن مارگشت  
حکمت این شد مقصی از رب ناس  
با کس ایشان را بید و وبر  
تا به بر بیرون کشند از روضه رحمت  
میگریزی از من آیا سوسو  
ی که از پروردگار مؤمن  
و بر امیری تو مارا از کرم  
نفس را بعضی است دشمن بالیقین  
که بهر حالی معاند با محمد  
ران بیرون آید هم در صورت  
آچه شیطان حواست شمش در قبایس  
در طواف آتم اندر آنکه ما  
سار از مسفح و شویشان  
از بواضع و ان بود در بر و حش  
که باشند اهل کبر و اهل نار  
آن یکی مرا اهل طاهر را اساس  
خاص اهل فقر و حال و معرفت  
قلب و روح و سر خفی اندر بسند  
عیر مولی ستر ران شد در فوج  
در هویت بین بقای او بها  
ماند و نا قی رفت از چشم شهود  
هیچ شبی را ندیدم من یقین  
چون من رفت نا قی ذات بود  
در حذر باشید در دار وجود  
کندشان از من لباس عرو شأن  
مر شمارا هر طرف آرید رو  
کر عود دارد بهر حالت نگاه

اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ وَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ جَدْنَا عَلَيْهِمْ اٰبَاءَنَا ۚ

بدرستی که ما گردانیدیم شیاطین را یاوران از برای آنها که نمیکروند و چون کنند کار بد را گویند یا فیهما بر آن پدران خود را

وَاللّٰهُ اَمَرْنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُولُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْمَلُوْنَ ۚ قُلْ اَمَرَ رَبِّيْ

و خدا امر کرده ما را آن بگو بدرستی که خدا امر نمی کند بیکدیگر و ایام بگویند بر خدا آنچه نمیدانید بگو امر کرد پروردگار من

بِالْقِسْطِ وَ اَقِيْمُوا وُجُوْهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوْهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ كَمَا بَدَاكُمْ نَعُوْذُوْنَ

بعدل و راست دارید و روها را و زهر مسجدی و بجا آید او را خالص کنندگان از برای دین را همچنانکه هست آفرید شمارا عود خواهد کرد

فَرِيْقًا هٰدِيٍّ وَ فَرِيْقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ اِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِيْنَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ يَحْسَبُوْنَ

که رهبر اهدایت کرد و رهبر اجهان کرده که ثابت کرد بر ایشان که رهبر ایدرستی که ایشان گرفتند دیوان رحیم را دوسان از غیر خدا و می بدارند



أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ٢٩ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ

که ایشان هدایت نامگان ای پسران آدم بردارید زینتتان را نزد هر مسجدی و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید بدرستی که

لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ٣٠ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ

اودوست ندارد مسرفان را بگو که حرام گردانیده ریت حد را که رون آورد برای سد کاش و پاکیزه ها از دوری بگو آن

لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣١ قُلْ

ارای آنهاست که گرویدند در زندگی دنیا خالص دور قیامت همچن تفصیل میدهیم آیات را ارای گروهی که میداند بگو

إِنَّمَا حَرَّمَ رِبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا

جز این نیست که حرام کرد پروردگارم زشتیها را آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه باطن باشد و بدی را و ستم ناحق را و آنکه شرک آورید

بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٣٢ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ

بجدا مادام که فرو نرستاده باشد از آن حتی را و آنکه نگویند بر خدا آنچه را عبادت و ارای هر امتی وقتی است پس چون باید

أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٣٣ يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا يَا بَنِي آدَمَ

وقتشان باز پس عیبهاست ساعتی و نمیتواند پیشی گزیرد ای پسران آدم چون باید شمارا رسولان از شما خواهد خواست

عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٣٤ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

بر شما آیهای مرا پس آنکه بر هیز کاری کرد و شایسته شد پس نداشتیم برای شان و ایشان اندوهناک شوند و آنکه تکذیب کردند آیهای مرا

وَأَسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٣٥ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

و سرکشی کردند از آنها آن گروه اهل آتشند ایشان در آن جاودا باشند پس کست ستمکار تر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغ را

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا

یا تکذیب کردند آیهای او را آن گروه میرسد ایشان را بهر ایشان را آنچه پوشیده شد برای ایشان تا وقتی که آید ایشان را و سفاکان ما حاضر ستاندا یاشارا گویند

أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ٣٦

کجا بودید بخوانید شما از غیر خدا گویند کم شدید ارما و گواهی میدهید بر خود هاشان که ایشان بودند کافران

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا

گویند خدا داخل شوید در امتی که بحقیقت گذشتند پیش از شما از یریان و آدمیان در آتش هرگاه داخل شود امتی لعنت میکند هم کیش خود را

ما شایطین را بمودیم اولیا سرزند چون فعل زشت از کافران امر فرمودستمن بر آن خدا بر خدا گویند آیا افتری راست گرداند روی خویش را در پرستش ناویرد او را شریک چون ناو خواهد گشتن جنبه باز همچنانکه آفرید از ابتدا فرقه را رهنما شد بر کمال فرقه بردند یاره بر بهشت	با کسی کش بست ایمان برخدا همچو فعل فحش و کشت کافران کآوریم این فعل باطل را بها آنچه را که مینداند از غمی وقت هر سجده بقله زاسر ما خلق ما خالق ستودن نیست نیک بی کس و بی آشنایی برب و ساز حق شما را پاک از عیب و خطا هم گروهی حق ایشان بد ضلال فرقه ما مدد در اخلاق رشت	از ره جست و ست که هست از ره تقلید گویند این عمل کو خدا نکند بفتحنا هیچ امر امر بر من کرده کو پروردگار می بخواید آن خدا را بالخصوص غلمن آن باشد که سازد جمله پاک نیست چیزی باشا حزعجز و درد هم باو خواهید برگشتن تمام زانکه بر نفس و هوا تابع شدد دانکه شیطان را گرفتندی بدوست	بین ایشان از ره اخلاق بست یافتستیم از پدر ها ی خلل اینست برحق افتری از زید و عمرو بر طریق راستی در نظم کار در عبادت یعنی از محض خلوص طاعت خویش از کدورت و اشتراک پس مرید آئنه بر شه بی زگرد خاک گردد خلق خاکی را مقام بر سفال از ملکتی قانع شدند این گروه که هان چون لحم و پوست
--	--	---	---

## سورة الاعراف

هم بردند از غلط فرمانشان  
ای بی آدم بگیرد از بار  
در نیازت جامه سر عورتست  
همچنین گرفت باشد بی حضور  
هم خورد و هم باشامد لیک  
کنهارا گر کسی رودی تو صرف  
مرعرب در وقت احرام از مقام  
گو که کرده ریت حقرا حرام  
یا که بموده حرام این طبیات  
مشک از بامؤمنان باشد شریک  
همچنان که آمد تفصیل این سان  
همان احکام دیگر بر عباد  
این عباس از امیر مؤمنان ع  
بود او بر مکنی بهتر سوار  
آمدی هم سوی ما از هر بند  
هر نکورا دوست دارد ذوالحلال  
مشکرانرا ای محمد صم گو نام  
واچه پنهانست و آن ظاهرنگشت  
حاملان در جاهلیت بالنام  
آمد این آیت که پیدا و نهان  
اُم هم گویند باشد شرب حر  
اُم و بغی است آن نفع حق یقی  
هم حرامست اینکه شرک آرید باز  
هم حرامست اینکه بنید افتری  
پس چو بر سر آید ایشار ارمان  
بر شما خوانند آیات مرا  
کار خویش آرد باصلاح او قریب  
یعنی از ایمان و وحدانیت  
گشت پس طالتراز آن بی فروغ  
یا شما رد بر دروغ آیات او  
بر جزای آنچه از احوالشان  
حاملان موت یعنی از وضوح  
پس بگویند آن ملایک در خطاب  
کافران گویند ضلوا عهما  
گویند او داخل شوید اندرام

وین سبب گردید برخدلاشان  
زرد هر مسجد لباس امتیاز  
زرد اهل دل حضورت زیت است  
هست عریان از لباس قدس و نور  
مرشدارا نیست هیچ اسراف بیک  
لیک بر موقع باشد با توحرف  
لحم و حریر را بجود کردی حرام  
ریشی که آورده بیرون بر امام  
که شما را ردق باشد در حیوة  
در حیوة دیوی مار زق بیک  
هم بمصیل آید آیات از شان  
وان مبین گشت خواهد مارشاد  
یافت رحمت ما ناهل هروان  
حامه هایش ما عود و شاهوار  
چون لباس حار است شد پسند  
لیک باید باشد از مال حلال  
غیر از این سود که فرموده حرام  
شرح آن در سورة ماصی گذشت  
مرزا را رور داسی حرام  
خود حرامست این عمل بر مردمان  
خواه باشد از غن آن یارمر  
غیر حق باشد تأکید متین  
در عادت بر خدای بی باز  
بر خدا ز آنچه نداید از عمی  
بست تأخیری و تقدیمی در آن  
اندر احکام شریعت جا نجا  
حزن و خوفیست ایشار اصب  
هم در ایمان بر رسول و آیت  
کافری بند خدا را بر دروغ  
آن گره را میرسد ز اوقات او  
ثبت شد در دفتر اعمالشان  
سویان تازد بهر قبض روح  
مر اذا را باشد این قالو اجواب  
بست دان کگشتگان عوی بنا  
کز شما بودند سابق در ستم

برگانشان اینکه در ره بوده اند  
حامه کسان دیت آمد در عود  
کشف عورت در طواف و در غاز  
دیت خود را بتن سازید راست  
حق ندارد مسرفان را هیچ دوست  
ور که دعا صرف ساری در همی  
همچو آن که رهنه در طواف  
چون کتان و پشه یابشم و حریر  
گو که هست این ریت و این طبات  
خالص آمد بهر خاصان رزق حق  
میکم اغنی بان آیات خویش  
بهر آتومیکه دانش یشه اند  
رو کند بهر صیحت کز خلاف  
این خوارح مرو را گفتند و  
خواند قل من حرم اوراد و حواب  
پس برایشان کرد طاهر بالنام  
آنکه باشد بر من او پروردگار  
شد فواحش بر فروج آن نسش  
لیک میگفتند شب باشد حلال  
هم حرامست آنچه بروی بست حد  
بغی را هم ساخت در مردم حرام  
پس بدیدی و ره در هر مشرست  
آچه فرستاده بر آن حتی  
هر گروهی راست وقت و نوبتی  
ای بی آدم چو آید رهبری  
پس هرا بر هزد ارتکدیب آن  
واکه بر آیات ما تکدیپ کرد  
آن گروه اهل آتش جاودان  
زاسکه گویند دارد او فرزند و حفت  
بهره از لولح آچه شدت از عذاب  
لیک موقوفست این حکم او زکل  
هست حتی سلطان را منهی  
لیک کجایند آنکه میخواند ایشان  
هم بنفس خود شود ایشان گواه  
از پری و آدمی بودند یار

ره بحکم مهندون بموده اند  
می پوشید اندر اوقات سجود  
بست لایق نزد عقل و امتیاز  
چون شمارا وقت طاعت با حداثت  
دوست دارد آنچه در حلقه نکوست  
کرده اسراف مال حق همی  
میشدد این آیت آمد بخلاف  
انسانات و زحیوان ناگزیر  
خاصه بهر مؤمنین و مؤمنات  
در قیامت بشریک اندر طلق  
ما بنقصیلی که هم کردیم بیش  
بهرمد از فهم و بک اندیشه اند  
نارشان دارد روح اختلاف  
بهترین مردمان در علو  
شد مخالف از حواب او محاب  
آچه بود ارحل و حرمت در مقام  
از فواحش هر چه باشد آشکار  
یا هرا حرمی زرك از شدتش  
راکه مستور است اندر ش فعال  
چون صفائر نزد ارباب خرد  
وان ستمکار است یا کبر از امام  
اینکه با حق ظلم و مغوص رست  
در پرستش یا که اندر اندر طاعتی  
در حیوة و زندگی تا مدتی  
بر شما و قومتان پیغمبری  
وز فواحش در عیان و در نهان  
سرکشی را پشه زان ترتیب کرد  
راچه بودند از قولش سرگران  
یا بحق نند کلامی کو نکست  
و این صیب آمد برایشان از کباب  
تا که آید سویان از ما رسل  
یا تواند بود حرف ابتدا  
غیر حق کز قهرتان بدهند امان  
که بحق بودند کافر بی براه  
باشا در دین روید اکنون بار

### در اقسام ظلم

شرکرا اقسام باشد بشکی  
میکنند اظهار توحید از دیا  
یا ربجانی دل صاحب دلی  
همچنین شرکست هر خوی بدت  
چونکه در دوزخ در آیند امتی  
اینست پیدا گرزند مردی رعت  
حق تو را بنوده ره بی ابتلا  
یا بتمام خانه از دار السرور  
مبیرم گفتت بگلزار از طریق  
مارها گویند دیدی کآحر

چشم بهر خلق پوشی از خدا  
یا کنی تصدیق به حرف باطلی  
زان شوی پیوسته دور از مقصدت  
مینماید اخت خود را لعنتی  
تا که اندازد بکاری در جهت  
تا رسی از وی باوج اعتلا  
میکنی نفرین مرا در حضور  
شد درآمد مادی آنجا بر رفیق  
شد خوراک ما تن مستکرت

یا کنی انکار آیات و کلام  
یا بری مال فقیران را برور  
هر که باشد خوی دشمن بیشتر  
کافند در دین بایشان کرده اند  
گر بعد است از بسپوآن بالیقین  
پس کسی کرد نواجبت بر حضیض  
کرد دیو آواره ات از قصر و کاخ  
سنگلاخی بر گزند و بر سباع  
چون بینی آچنان هول و هلاک

بت پرستی باشد از آنها یکی  
یا خوری مال یتیم از بحساب  
یا کنی در حق مظلومان قصور  
وارد اندر نار گردد بیشتر  
روی بر باطل زحق آورده اند  
لعنتش دایم کنی کز روی شداین  
یا بکاهی تنک اندازد عریص  
یا برهه راندت اندر سنگلاخ  
و از تو اندر سو برد دزدی متاع  
مالها از دل براری دردناک

## الجزو الثامن

کی دعا شدہ رہ کر سو  
حق و راگو۔ گرفت و رہ کر  
رو و ۔ کہ حد۔ ایک  
نکد۔ ذی احبقت  
در ۔ ر ۔ ر ۔ ر  
حکم و حویں ۔ کہ شد  
کہ مران رہ ۔ ع  
روز ۔ ی ۔ ر ۔ ا  
غنی کہ ۔ احمد ۔ و ۔ ش  
م ۔ ی ۔ ر ۔ حق ۔

بزی آنگوراه دل شد ،  
 دل و عشق و حقی و زدر  
 قلع و حصع محب و بچری  
 بر دحیره همد اند ، حوی  
 این حدیث با سر عصر است  
 ور که بزی این حدیث است  
 هست روح امر در دوا  
 که حمیر کب آب سر مکن است  
 اس شد ره رات از غریب  
 ره شب ار د ، بزی جراح  
 ، سدن رشم و غش و غش  
 درو آن حدی که ماری حوشست  
 حد آتش حیات رده است  
 در نه کز خود آرا دیده  
 برق غیر از آفتاب است  
 آن عیوف حمد ار خود مرید است  
 سر صومی چهره ی روف بود  
 گوهری در صد سه بهبه است  
 کز شمس از عادت حد است  
 سه وسه ، فرسند کر سه  
 ل ر د ، حمد بر اصدع  
 بر آن مکرری که خون گونی حوا  
 هم روی هم میرسد ، مگر  
 م شمس هج او را سر  
 من سی این راه را می دیده  
 ناشی اصل این توفیق تو  
 من بکوه دوست اس اصفی  
 آیه که غش ، پوشکاف و حد است  
 زف راه در راه ز کوه  
 روز در سال فر سوار در حد  
 حد در راه سر در حدی و در  
 حد در حدی و در حدی و در  
 از دل من سخن گوشت است  
 در حدی و در حدی و در  
 مکررات را که حش و حد است  
 خون در حدی و در حدی و در

خود تو ایست گفتم و نهی مژگو  
به ایست بود در دای مدار  
ایست را خون مدح ریخته  
نهی در دای است جاری در دای  
شش عشق غل رسد در دای - رو  
نه ایست در دای در دای  
هست و نه در دای - ایست گفتم  
همه عشق در دای - ایست گفتم

## در صفت پیر مرشد

[illegible]

## در اختصاص این تفسیر

۱- در سوره کهکلی میانی -  
 ۲- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۳- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۴- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۵- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۶- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۷- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۸- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۹- در سوره حرف کهکلی دو  
 ۱۰- در سوره حرف کهکلی دو

کرده و دی زینچه آنگهن  
زده بوده آگهت از اش من  
روز ایرون بر حرمه نی  
ن رون از حرمه دیو را حرمه  
تا جی از ای سیر او  
حق رشقت زده از رس  
شده حرمه و بیهم در حرمه  
غنی سکوره وجه دار زده است

[illegible]

دیو سرش بر داشت از اهرن  
که سدی هر چه گدازد  
ساعت را زدش ره  
دارس از دردت می مده  
دست و پا رفت در حجر او  
حق را واقف تود از حق و ک  
دور از کعبه بیرون روه  
و حیدر دور ام مضطرب  
هر دوری شب و سرش

[illegible]

## سورة الاعراف

حَتَّىٰ إِذَا رَكَبُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِجُهُمْ ذُلًّا مِّنْهُمْ رَّبَّنَا هَؤُلَاءِ أَفْعَلُوا فَأَنزَلْنَا عَنْهُمْ آذَانًا مَّخْفُوفًا

و فیکہ محقق شود سبکبار در آن مہم کہو۔ آجی شری ری و نشن روز نگارہ ایچہ گمر اویگندہ مراسد ہایت را اعزامی معہ عب

مَنْ الْمَارِ قَالَ إِيَّكَ ضَعُفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ۚ وَقَالَتْ أُولَئِكَ لِأَخْرَجَهُمْ مِمَّا كَانُوا لَكُمْ عَلَيْهَا

از آتش گویند برای رسیدن روحه است و بیک تنه و گویند او را من مباحثه را است شهر را

مَنْ قَضَىٰ فُؤُوهَا ٱلْعَذَابَ لِمَا كُفِّرْتُمْ نَكْسُوتٌ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بآيَاتِنَا وَٱسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا

مجمع هبی - چند سار سراجودید که اسمکاید بر سکتا که کبیر به یه یه مراد و شی دند و آن

لَا تُفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجَأَ الْجِمَدُ فِي سَهِّ الْغِيَاظِ وَكَذَلِكَ نَعْزِي

شودم شودار ای ایش ندره ی آسمی و داحس تبسمه بهشت را و دکنه ی شری سر سورج سورس و محمد حس سر انهم

الْمُجْرِمِينَ ۚ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاسٌ وَكَذَلِكَ يَجْزِي الظَّالِمِينَ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا

گاہکدارا مرثیہ است الذویج سیری وارلاشن خوشب و محمد حسن - ر - ہ - م - ا - را وآ کہ گروید

وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَأَسْكُنُوا أَهْلَ الْجَنَّةِ ۚ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝

و گوید کارهای شبیهه کدب تنفییه ایلمی مسی را که از هفتاد و سه اهر و سه در آن حدیث آمده و

نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا

مه ویرود از ریزاشان بهرها و گوید سایش خدا را که هدایت رفعا و این

وَمَا كُنَّا لِيَهْدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنِ اتَّبِعُوا.

بوده که هدایت آنها اگر آن دو که هدایت کرده و معارضه معتزقی می‌داند و سودگاران و بوردکار محلی و دلا زده شده که ایست آن

لَجَّةٌ أُرْتَمَوْهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٢ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنِ قَدْ وَجَدْنَا

هزینه تیراندازدهد تراست آنچه وند که مگرد و ما زدند این مشت این دوزخ را که جفت یافته آنچه

مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا قَهَلٍ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَإِذْ مَوْذَنٌ يَبْسُمُ أَنْ أَمَرَ اللَّهُ

عدهٔ کرامت را روزگار ماحق پس آید، پس آنجا که عدهٔ بد و روزگار حق گمراهی رسانده اند، همان که اوست خدا

عَلَى الظَّالِمِينَ ۚ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَتَعُونَهَا عَوْجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ۝

آیا که مردم دارند از راه جدا و جدا جدا از راهی که ما می‌رویم

وَيَبْتِهَا حُجًا وَعَلَى الْاَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَ كَلَامَ سَمَاهِمَ وَنَادُوْا اصْحَابَ الْحَبَةِ اِنَّ

میں نے ان دو تاجداروں اور اعرافِ مہربانہ کہیتیں سمجھ کر ملاشتہ و ماہرینہ اہل ہمت کے

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَضْمَعُونَ ۝

سلام بر شما را حق شکر و حمد آید و ایستادگی و اعتماد

موج و خور ملکیگر رسد همه گوید آنکه بیو - شواهد را ر روی انصرار  
 ره انکسند مرا بر عهد سایش ده عهد از عهد بی دوستان این جمع را دعای  
 مقتول گوید ایشان را حوال که دوستان همه را شد دعای دشوار را ر اصلاح و اصلاح  
 کانی همان ممدن مد شعر کانی موج که دیده است یزویا هر شید و جمال

تابع و متبوع تا داند لیک حاصل ایشانرا شد حز مکنی تف یابد راه سوی مهر و ماه فخر میکردید کادر روز چند تا شوید آزاد از زنجیر ما تا بتغییب عداای مستحق آنکه آیتهای مارا بر دروغ مینگردد ران تکر در حرا روح مؤمن تا بهفتم آسمان بر خلاف روح عاصی کش کند راه بدهدش خلاق بیگمان داخل حنت نگردد از محل هم دهم اینسان خزای بدهاد هم زما ماند این قوم اریقین مشرکت آنکو یرسد غیر حق طالم آن کز میل نفس یرستیز واسکمان کایان بحق آورده اند ما نکردیم ایچ تکلفی بخلق هم بریم از سینهاشان مابرون در حدیث آمد که در باب جنان بعد از آن گردید داخل در بهشت میرود از زیر آنها جوی ها مر خدا را حمد کز فصل فرون زاسکه بی عون خدا والطف او مهندی گشتم ما دارشادشان بودتان میراث دامالی که خود معنی اورثتموا اعطسواست یاقیم آرا که در دارالقرار وعده یعنی آنچه را پروردگار پس مؤذن بدهد آوار از میان ميسودد این طلب را از لحاح گشته وارد اندر اخبار الدرامام که قرآن مرعلی را اسمهاست بر توداده است اوفیکامش خبر کو براسرار ولایت واقف است این نگفتم من یکی گوینده تا من ار سودای عشق اندرتم کس نداست آنکجا بودوجه گفت آن لب دریا بداین لب دیگر است چشم بندی باشد این کادرخی می یافت هرگز این دریا دحوش چون بغم پیچد گهی آواز او رود یکه شد بر آمد آفتاب گاه تفسیر از بیان مطلب است هست بر اعراف آن مردان چند هست بر بالای آن جای رجال

از عذاب آرفیق و این شریک تا اید مانند اندر لعنتی اوفتد بر ریش او بی اشتباه آل حق بودند ما را زیر بند ور کند قهر کافر گیر ما خود شما باشید در فعلی زحق حل کردند آن گروهی بی فروغ مر گشاده سوشان باب سما بعد مردن میرود شادی کسان راحع ارگردون سحین پرگرد می براندش ز باب آسمان بگذرد ار چشم سوزن ما حل از جهنم باشد ایشان را مهاد داده خواهد شد خزای طالبین کرده رو بر شخلق ازخیر حق کرده خوار او روح وعقل سر بر طاعت شایسته ار حق کرده اند حزو سمش همچو لقمه قدر خلق آنچه دروی غل و غش دارد کون شد درختی خوئی آرد ریش روان فارغ از آرایش و آثار رشت از بی آرایش و فر و بها شد بر این توفیق مارا رهمون کس باید این مقام ارحتجو بر هدایت بود چون بیادشان ار شما صادر شد ارروی رشد سده شایسته در اعطای اوست وعده بر ما کرده بد پروردگار بر شما فرموده بود اندر قرار لعنت حق باد بهر طالبان وز ره ناراستی و اعوجاج کاین مؤذن هست بیشک مرصی زان یکی باشد مؤذن وان بجاست

جمع آوردد جمعی بی اصول مافکند کافر کیش او اهل حق گویند با اهل سمیر نک چرا بر یکدگر لعنت کنند قالت اولهم لاخیرهم هلا پس جشد اقد رسهم خود عداب سرکشی کردند دان پس فتحاب همچاکه مؤمنانرا حان و روح میکشایدش بهر گردون دری حضرموت است آن نگفتار حدیث کاین به از ارواح علیسی است شد محال اعنی که با اخلاق رشت یعنی از آتش فراشی برشان پس سه قسمد آنچه آمد درسان محرم آن کو کرده تکدیباو زکل دوزخ تابنده نفس سرکش است آنچه تکلف است ار ما بر عدا کس بتکلیف ار عمل کرد آنچهان غل و غش یعنی حسادت یا عدا نام آن آست گر دانی ظهور بعد از آن در وصف منزلهاشان چون سسد اهل حنت حای خود ما بودیم اینکه خود یابیم راه آمدند از حاب پروردگار پس بد کرده شود ایشان رود همچان کاولاد ار مال پدر هم کنند ارروی توبیح آرمان ار ثواب آخرت برحق و راست می بگویند آری آنها یک یک خار کادر راه حق میکشند بر سرای آخرت کافر بدند همچنین از ابن عباس است نقل مردمان زان نامها آگه بند

### در بیان الهام غیبی

داد آواز از من ار حوینده بگذر ار حرفی تراود ار لبم رفت مستی و این شفر مر حاجت گرچه در وی قلم بهماوراست شد محطی مندرج یا قلمی جز که لب بر من گزند اعنی خوش تا کند مستانه کشف راد او لب بیند از آنچه میگفتی بخواب چون شب آمد وقت هذیان و تب است در لغت اعراف شد جای بلند کز خلاق اعرفند اندر جلال

شد ز آوازش دروم ممثلی اشتری کف کردو رست از تفرقه آنکه در مسمی بدر اند صفی هست این خم را بر آندریا رمی خم چوشد هنگام طوفان کم شود در زمان آن موج ویم سنی کم است آنکه لعلش را زدار هر کس است خواب بودی میزدی در خواب حرف کو میان اهل جنت و اهل نار حاجزی یا چون بناره و باره ها مرتفع از هر کجا وزهر چه هست

عامه را بر قتل فرزند رسول تف چولعنت بند شد بر ریش او این تومی یامادر این زندان اسیر باد هم اجاع با امت کسید مر شما را بست افزونی بها ز آنچه میکردید در کفر اکتساب دیستان ار آسمان اندر صواب سوی غلیب بر اندر فتوح باشدش هر ده فوج دیگری رد محقق ارس اخلاق خبت بل مافق سیرت و سحینی است راه یاسد اهل کفر اندر بهشت پوششی هم آتش ار فوشان مشرکان و محرمان و طالبان در مقام کز آیات و رسل پیرو آن تا اند در آتش است وان بود بر قدر طاقت بی بیاد آن گروهند اهل حنت حاودان تا باشد در مناشان حر و داد شرب آن شوید ندل ریک شرور حق تعالی گوید ار بهر شان می بگویند ار دل دانای خود گر به ما را رهمیا کشتی اله سوی ما بر حق رسولان کار کایست آن حنت که حقتان گفته بود میرد میراث ار حکم و خبر اهل دورح را بد اهل جنان یافید آیا شما آنچه سراسر گشت وارد بهر ما نریب و شک باد مردم را رره مداشتد راه مرد مرا رطاعت میردد این روایت هم بود ثابت عقل غافل ار اوصاف و اسماء وید مابقی را از صفی حو سر سر بر مسمی و بر اسماء عازفت راز خود گفت انهم آوازی ولی وز دهان افکند بیرون شفته خفته مسکین بی لبستش بی کفی نک چپس کزوی بود پدا تهی ار ته اندر حبش آن قلم شود حشک لب افتاده برجا این خم است ناسخن بر لب رسد گوید س است آنچه بر فهمش ندارد عامه طرف یرده باشد که نتوان زان گذار فرد شهری بهر حفظ و چاره ها انیا را باشد اندر وی نشست

## سورة الاعراف

در شناسائی بسیماء و وحود	هر که باشد اهل دوزخ یا بهشت	بر علامتها که دارد آن گروه	میشناسند آن جماعت در سرشت
باز دارند اندر آن از حکمتش	شته ها ما بین دوزخ هم جنان	هر سی را با خلیفه و امتش	گفته صادق هست اعراف از نشان
گوید از روی نکوهش آزمان	حای اندر روضه و میو کند	پس خلیفه آن نی ما عاصیان	چون نکوکاران بجست روکنند
مر شما ماندید محروم و غبن	با شما بودند یار و همسرش	بر مقام خود رسبید این چنین	که بینید آنکسان را در بهشت
لیک دارند این طمع از شافغان	که تعیت ناد از حق بر شما	در حان داخل نکردند آنکسان	پس که کاران کنند آنکه ندا

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ <sup>٤٦</sup> وَ نَادَى

و چون گردانیده شود چشمهاشان تعاب اهل آتش گوید پروردگار ما مگردان ما را با گروه ستمکاران و ندا کردند

أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رُجَالًا يَعْرِفُونَ نَهُمُ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ <sup>٤٧</sup>

اصحاب اعراف مردان را که مشاهدت ایشار ابعلا متشان گوید کفایت نکرد دار شما جمع کردن مال و روحا نان و نه آنچه بودید که سرکشی میکردید

أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَبَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ <sup>٤٨</sup>

آیا ایها کسایند که سوگند میخوردید که نرسادشان حد از رحمتی داخل شوید بهشت را بستان ترسی بر شما و نه شما اند و نه آنکه شوید

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا

و ندا خواهند کرد اهل آتش اهل بهشت را که بریدید مرما از آب یا از آنچه روزی کرد شما را خدا گوید

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ <sup>٤٩</sup> الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتهمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا

بدرستی که خدا حرام گردانید او را بر ما گرویدگان آنایکه گرفتند دینش را بهزل و بازیچه و فریفتنشان زندگای دنیا

قَالِيَوْمَ نَنْسِفُهُمْ كَمَا نُسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآبَاتِنَا يَجْحَدُونَ <sup>٥٠</sup> وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ

پس امروز فراموش میساریمشان چنانکه فراموش کردند ملاقات و روشن ابر و روز را و بودندشان که بآیهای ما انکار میوریدند و تحقیق دادیم ایشارا

بكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ <sup>٥١</sup> هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ

کتابی که تفصیل دادیم آنرا بر علم هدایت و رحمت از برای گروهی که میکردند آیا انتظار میدید مگر تأویلش را روزی که

يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نُسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ

باید تأویلش خواهند گفت آنانکه فراموش کردند آنرا انبیش تحقیق آمدند رسولان پروردگار ما بحق پس آیا باشد مرما را از شفعا ن

فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

پس شفاعت کنند از برای ما یا برگردانیده شویم بدیایس کیم جز آنچه بودیم میکردیم بحقیقت زیان کردند بفسها شان و گشت از ایشان آنچه بودند

يَقْتَرُونَ <sup>٥٢</sup> إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

که افترا میکردند بدرستی که پروردگار شما خدا ایست که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس مستولی شد بر عرش

يُنشِئُ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ

میوشاند پرده شب روز را که میجوید آنرا شتاب کسان و آفتاب را و ماه را و ستارگان را تسخیر شده با امر او آگاه باشید مرما را راست آفریش و فرمان

تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ <sup>٥٣</sup> ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ <sup>٥٤</sup> وَلَا تُفْسِدُوا

بزرگست خدا پروردگار جهانیان بخواند پروردگار تارا از راه خشوع و پنهانی بدرستی که او دوست ندارد حد گذرندگان را افساد میکند

فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝

در زمین بعد اصلاحش و خوانید او را از ره بیم و امید بدستگاه رحمت خدا نزدیکست به یکهوکاران

روی ایشان را بگرداند چون بر تو یارب مبدیم اینک پناه می نگویند از شما ننموده دفع زین عذاب آن عجب و استکبارتان حاکم عمار و سلمان و صهیب که بر ایشان رحمت حق کی رسد یک در آئید ای عزیزان در بهشت اهل آتش پس بر اصحاب حنان یا از آنچه بر شما رب الانام آنکس که برگردد از پسند پس فراموش آوریم امروزان مانده از دیدار معنی حمله دور همچنان کایشان نایبهای ما یعنی از دانائی خود در امور رهنما و رحمت آمد نالین یعنی الا آنکه دان پایان کار یا چه دندی طاهرش محکم چنین گر که همی بر چه داری انتظار ناطلس بحرست بی پایان و ژرف یوم یائی آید اعی رود آن آمد از پروردگار ما رسل پس بود آیا شفیع بهر ما ما بوحداش قائل شویم بر نفوس خود تحقیق آنکسان ما مگر باشند آنها شفیع گوید آن پروردگار دوالحلل رنبا یعنی شش آمد سر سر چونکه شد ایجاد عالم بر نظام قلب احد یا که عرش اعظم است این مثل گفت از بی فهم فرق همچو استیلای حور بر صو و تاب و بر اعرس او شد حد از تنگاه مستوی شد پس عرش ارمیش می بگوید رود راش ما شتاب می نداید اینکه اندر انزاع خلق کرد او هر چه زامر مسفر بس بزرگست او بوحداش در پرستش سوی او آرید رو رو زغرت بر دیار خود کید خواندن از دل خواست آسپان جان کر مراقب سوی او باشی بدل آن صحابه شد بلند آوازشان

سوی دوزخ ما ببیند آن شئون تا که با ایشان باشیم از گناه این عذاب انصار و ناری و جمع و غم هیچ بر هاند آتش آمد یاران میکنند اعراف اشارت زامریب نستشان از حق بحشایش مدد کان شمارا از ازل بدسروش میکند آوار از احراق حال کرده روری ارشاد و ارطعام دین خود را لهو و لعب و ریشخند شد جو سپان دولت فیروزشان و در لقاء رنکم هداست کور بودشان انکار از چهل و عمار درج دروی بحرهای تلم و نور بر گروهی کامل ایانسدو دین طاهر آید سرسر رود شمار کن یقین کوراست تاوبلی متین ورنه کن بطاهر افسار دست کسرا قدر فهمش حد و طرف که شود بر حله تاوبلی عیان بر درستی رهنمایان بر سل ما کسد درخواست بر ما از خدا هم نامر و بهی او عامل شویم کرده اند ار کرده های خودریان آرمان کردند ما یوس از جمع کاوست ذاش جامع کل کمال کاو شد اره ریک بوحی حلوه گر مستوی بر عرش شد فوق العام وان سر بر پادشاه اقدم است وره ایسان دست استلای حق یا جو استیلای دریا بر حباب عرش و ما فها شود در دم تاه عرش یعنی طل رحاستش اندر آید از بی او را بحجاب هست او را آفریدن و اخراج هشت در وی از توانائی اثر در الوهیت هم اندر قدرتش خود جو آدورنکم فرموده او طاعت از پروردگار خود کید گفت خواهیم اذان رو در بهان خوانده حق را بطلق معمدل از بی تحکیر او آغازشان

این چنین گویند کای پروردگار هم کنند اصحاب اعراف این بدا بودیان کر از فقیان و رنقات بودیان سک از صهب و اذبلال کاین رحال آیا باشد آنکسان این بود ارشاد تا کس ما گزر بر شما خوف باشد از هلاک می برید آنقدر بر ما ز آب می بگویند ان شراب و این طعام رنگانی جهان بی ثبات چون گذشت از حق گذاردش خود دیدن این رود را یکدم ساد این کتاب از علم آوردیم ما آنچه حلقه را نام آید بکار هیچ میباشد آیا مسطر آنچه دروی باشد اروعدو وعید ره تاوبلیش ندارد هر تنی طاهرش اره رومه روشراست حز ریمر یا ولی کاعملی می بگویند آنکسان کز ناصواب آرمان سکدیشان کردیم رود یا که برگردانده کردیم از محل غیر از آنچه ما بر آن عامل بدیم کم شد از ایشان بر آنچه مفری بعد از آن حق ارکال اقتدار آنکه شش رور آن سموات و زمین شرح آن حوکر که داری حوصله عرش قلب عالم آمد در نمود آچنانکه شه شیند بر سر بر بلکه باشد عین استیلای او از سر برش گر شود شاهی خدا پس مثال از بهر فهم عامه است روشنی روز را او بر سبب آفتاب و ماه و کواکبها تمام چیزها یعنی شود از وی یدید یا مراد از ملک و ملکوت آن آفرینش را بود پروردگار ای غریب اندادگان در بدر از ره پوشیده گی با عجز و درد خفه خواندن اقرآمد بر حضور مصطفی اندر غرائی رفته بود گفت پیغمبر بسوی نفس خود

با ستکاران مکن ما را تو یار بر رحالی که شناسد از صفا در حبه بی قرار و بی ثبات سرکشی را ایست پایان و مال که شما خوردند سوگند از لسان بگرد از روی خواری بر فقیر هم بگردید از رهی ادوهناک که شود ساکن زما این التهاب حق تعالی کرده بر کافر حرام داد ایشانرا فرب از ترهات گو مان در سهو و سبان تاابد بگردانید از غافل و احماد هم تفصیلی بیان کردیم ما در امور دین و دنیا استوار حر که بر تاویل آن ازو حه سر عاقبت گردد هویدا بر عبید منظر بر وی شود حر کودی بر حلاق ما قامت رهبر است بر مقام بی مع الله و اصلی برک کردند این کتاب مسطاب یاد از روزی چس ما را بود سوی دنیا بهر اصلاح عمل زان عملها بر جزا قابل شدیم بر بان بودند اندر یابوری ذکر خلقت کرده بهر اعتبار بی رآلت آفریده است این چنین گفته آمد در سان سمله گشت مستولی بر آن شاه و خود بهر اسبلا ملک مسحیر هستی هر ممکنی برحای او تحت باشد همچنان باقی بجا یافت معنی مردی از علامه است می بیوشاند باریکی شب امر او را شد مسخر در نظام نافداست امرش بچیزی کافرید جسم را آورد در جنبش زجان عالم و آدم باو دارد قرار شاهان بر شهر دل دارد مقر رو نان سلطان دل بایست کرد وز ربا و رب میباشد بدور شب بصحرائی مهول آمد فرود باز گردید از صدا نبود مدد



## سورة الاعراف

او بود حاضر نه غایب از شما  
اینقدر کافیست اینجا در اساس  
حد ذکر اینست و نزد حق بکوست  
ای سا بندها هوش خفته تن  
در دعا باشد مراد و حاشش  
اینست نوعی از فساد اندر دمن  
هر عمل کان شد مخالف با آداب  
هشت ناموس از بی اصلاح ارض  
نست هیچ از رحمتش کسی صیب  
خواندن بحوف و طمع آید بگراست  
آنکه حاش بند نعمت یا بواست  
حال عاشق را میرس از حد و چون  
من چگونم ما تو شرح این مقام  
گفت خوابدم هم از خوف گناه

نشود هر کس کند هراسان دنا  
جمع از ذکر خفی گردد حواس  
او ندارد معدن را هیچ دوست  
ماک ذکرش دمد با ذوالمن  
آچه دوراست اندر ادهو مشتش  
بر زمین نکند افساد این جی  
در زمین باشد فساد و باصواب  
نهی مفسد پس دارم افساد و من  
لیک آن بر محسین باشد قریب  
ذکر آن دور اند عقول افسارست  
باشد از بر سر و طمع او را جاست  
در رهش نکان بود عقل و حوس  
داد آنکو رفته این ره و السلام  
هم رضع حنت و آن قدر و حاه

در مقام خود کند ظاهر صفی  
گر حواست جمع بود در طلب  
ای سا حواسده گان خفته دل  
معدن حواسده گان غافلند  
ما کند برین نکس یا ارریا  
بعد آن کاصلاح آن فرمود حق  
حق فرسود اسارا بر عباد  
می جوابد از شان آیش  
هر ماو دارد بوحی احیاح  
ما کسی بود در اوسودای عشق  
لیک عاشق اردو اوان آراده است  
از بهشت و دور حست او را حیر  
ما گهاست آن رحالی که رسد  
ما شما را باشد از رحمت عباد

وجه ذکر قلب زاسرار خفی  
بست ذکر آن جبهه اریب و دلب  
کز خدا باشند برخورد مشتغل  
گشته از معنی بصورت مایلند  
رو نباید در نماز و در دعا  
داد عالم را ز شرع خود سق  
تا بر آید از زمین بیخ فساد  
هم زخوف قهر و طمع رحمتش  
باشد از خوف و طمع داولا علاج  
کی بود آگه زاسفای عشق  
امر حایان را بجان آماده است  
بروای و بر عقاب و حیر و شر  
رسد نک گویم از سم و امید  
وان بود بهر نکو کاران قریب

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا نَفَّلَا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيْمَنٍ

واوست که میفرستد بادهارا بشارت دهندگان میان دودست رحمتش تا چون اقلند بر دارد از گران بار را را هم آرا برای بلد می

فَأَنْزَلْنَاهُ بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٥٦

پس فرو فرستیم بآن آسمان را پس برون آوریم بآن از همه نرها همچنین بیرون آوریم مردگان را تا که شما پند گیرید و

الْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ

بلد یا کیزه بیرون میاید رستههاش باذن پروردگارش و آنچه پلید شد بیرون نماید مگر اندک بیفایده همچنین میگردانیم

الْآبَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ٥٧

آبهارا از برای گروهی که شکر میکنند

اوست آنکس که فرستد نادها  
نادهها تا حوس بخود گیرند بر  
ابر را را بیم اندر اهتزاز  
پس بآن آوریم بیرون از زمین  
یعنی آسان که زمین یابد حوة  
نست فرقی دارد از همی عروج  
هر زمین پاک و شایسته که آن  
وانکه باشد شوره و پایاک و بد  
آن یک از آیات حق یابد رشاد  
بر گروهی کز یقین دارند سهم  
زان گدشم لیکن تا معسر من  
گر معویه چنانست از چنین  
یا شکستی در این معنی دقیق  
فی سخن گویم بتقلید و عباد  
لیک باید حار را از گل شناخت  
جمع ضدین ارکه داری نیک و نام

مژده بر رحمت دهد رامدادها  
ابر هائیکه گراشد از مطر  
بهر احبای زمین مرده بار  
میوهها از هر قبیلی دلشیش  
رآب و روید زان بهر فصلی سات  
در میان آن حروج و این خروج  
قابل درعت و صالح را بگان  
زان برون یابد گناه الا نکند  
وین یکی زاید در او محل و عباد  
شکر نعمتها کنند از عقل و فهم  
رد هر قومی بود پس مؤمن  
عامه اش داند خال المؤمنین  
یا بداری عقل و ادراکی عمیق  
نی را اصلاح آورم رو بر فساد  
لبلا را دل بکل نایست باحت  
بست ممکن لب فروید از کلام

بیش از آنکه در زمین برسد مطر  
هر چه باشد ابر از باران ثقیل  
پس سوی آن زمین یا آن سحاب  
هم بدیسان مرده گارا از قنور  
مرده گارا هم ر خاک تیره گون  
شاید از صورت بمعنی بی برید  
رستهها روید از وی صد هزار  
همچو قلب مؤمن و کافر بر سر  
ما بگردانیم آتیهای خود  
یک حکایت از معویه مراست  
کس نکو بد کاین سخن مسهجن است  
من نه از تقلد ما کس منقسم  
من تو خود دانی که صوفی مشرم  
بست صوفی را خصوصت با کسی  
هیچ از نبود تمیز یک و بد  
گر رسول حقیقی بوده روح

بادها دهد از باران حار  
حمل آن بر نادهها باشد ثقیل  
باران از بحر عطا ساریم آب  
ما برون آوریم در یوم الشور  
آوریم آگه که وقت آید برون  
وان بفهم آید گر داشوری  
حوکه فرمان باشد از پروردگار  
زد مثل آن هر دو را حق بر دوارس  
این چنین شرح از مثال سکوند  
گر کسم ذکرش در این موقع محاسن  
یا که آن نمائنده یا موهن است  
لیک در این یک عقیدت معرصم  
صلح کل ما هر گروه و مدمم  
خواه گیل باشد در این ره یا حسی  
چون صم را میثاسی از صمد  
هر بدو روح بست که ما را بدوح

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

بحقیقت فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من پرستید خدا را نیست مر شما را هیچ خدائی جز او ندر سبکه من میرسم بر شما



## الجزو الثامن

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٥٨ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥٩ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي

از عذاب روزی بزرگ گفند جمعی از قومش بدرستی که ما می بینیم ترا در گمراهی آشکار گفت ای قوم بیست و نهم

ضَلَالَةٌ وَلِكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٠ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ

گمراهی و لیکن من رسول ام از پروردگار جهانیان می رسانم شما را رسالت های پروردگارتان و بنده یادم شمارا و میدانم از

اللَّهُ مَا لَا نَعْلَمُونَ ٦١ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ

خدا آنچه را ندانید اما عجب داشتید که آمد شمارا ذکر از پروردگارتان بر مردی از شما نامش کند شمارا و

لِيُنقُوا وَلَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ ٦٢ فَكَذَّبُوهُ فَانْتَبِهْ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَانْغَرَقُوا الَّذِينَ كَذَّبُوا

تا بر هر یک و باشد که شمارا رحمت کرده شود پس نکذیب کرد و او را پس رها نمودیم و او را هر که با او بود در کشتی و غرق گردید آنان را که نکذیب کردند

بِأَبَائِهِمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ٦٣

آبهای ما را پدر سسکه بودند گروهی کوران

## در بیان احوال حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام

نوح را دادیم ما پیغمبری	سوی قومی است پرست از برتری	گفت یا قوم اعدوا الله مالکم	هیج معودی حراونی اشتهل
بر شما برسم گریبان ناویرد	بر عداوت من بزرگوس شدید	قوم گفتند از اکابر رالمهی	ما بو را بسیم اندر گمرهی
که کسی ما را دلالت داشته باشد	در اله واحد از حدین اله	گفت گمره بسیم من در یقین	بل رسولستم رب العالمین
میرسانم بر شما پیغام حق	رب من پروردگار ما حقیق	ما صم میدام از وحی خدا	آچه آرا بیسند آگاه شما
قوم را آمد شکست از وحی رب	نوح گفت آیا کند از این عجب	کاید از بهر سه در فرار	بر شما پیغامی از پروردگار
در زمان مردی از جنس شما	تا برساند شما را دلالت	تا بر هر یک و بخشیده شوید	شاید آخر خوب و بگریده شوید
پس ورا نکذیب کرد آن گروه	نوح شد رآزار ایشان برسوه	کرد تعزین شد دعایش مستجاب	امر از حق شد باهلاک و عذاب
وحی کرد او را که سادد کشتی	کش بود هنگام طوفان شنی	رفت در کشتی خود او از درتن	شد بطوفان غرق باقی مردودن
نوح را دانید از طوفان نجات	و آنکه با او بود درون از نجات	غرق گردید آنکه در آیات ما	بودشان نکذیب از جهل و عما
دانکه بودند آن گمره قومی عمین	کور یعنی از شادهای دین	شرح حال نوح و طوفان تمام	گویم اندر سوره هود از کلام

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٦٤ قَالَ الْمَلَأُ

و برسد ادیم قوم عاد برادرشان هود را گفت ای قوم من برسید خدا را نیست شما را هیچ خدائی حرا و آریس پیغمبر بنزد گفتند آن

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَادِبِينَ ٦٥ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ

جماعت که کافر بودند از قومش بدرستی که ما هر آینه می بینیم ترا در گمراهی و بدرستی که ما هر آینه گمان می بریم ترا از دروغگوین گفت ای قوم بیست و نهم

بِي سَفَاهَةٍ وَلِكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٦ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ

ام خردی و لیکن من رسول ام از پروردگار جهانیان می رسانم شما را رسالت های پروردگارتان و من شمارا خبرخواه

أَمِينٌ ٦٧ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ

امم اما عجب داشتید که آمد شمارا ذکر از پروردگارتان بر مردی از شما تا برساند شمارا و یاد کنید وقتیکه

## سورة الاعراف

جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ

گردانید شما را جانشینان از پس قوم نوح و افزود شما را در خلق زیادتی پس یاد کنید نعمهای خدا را باشد که شما

تَقْلِحُونَ ٦٨ قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ بَعْدَ آبَائِنَا فَإِنَّا لَنَعِدْنَا إِن كُنْتَ

رستکار شوید گفتند آیا آمدی ما را از برای آنکه در رسم خدا را تنها و او آنگاه بود که رستند پدران ما پس ما و شما آنچه وعده میدادی ما را اگر هستی

مِنَ الصَّادِقِينَ ٦٩ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا

از راست گویان گفتند تحقیق واقع شد بر شما از پروردگار شما عداوتی و خشمی آیا مجادله میکنی در اسمها ای که نام نهادید آنها را

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا تَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْظِرِينَ ٧٠ فَانْجِبْنَاهُ

شما و پدران او فرو نبردند خدا را هیچ حجتی پس مظهر نداشتند بر سبکی ما شما از مظهر امان پس رها نمودم او را

وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ٧١

و آنانی که با او بودند بر رحمتی از دردمان و رسیدیم دنباله آنانی که تکذیب کردند آیاتهای ما را و سودند گردندگان

## در بیان قوم عاد و دعوت هود علیه السلام

<p>مرکبها را یا برادر یا اخا اعظم و اگر بود از مردمان سوی ایشان بهر دعوت هود را خود رسولی بر شما راسخ بدین میکند آیا بجز هیچ ارادن و از دوان نعمت و سوء مآب کرد مستغنی هم ارمان حیوان رستگار آید تا راعضای حق رانچه بود آنا ما را متصل گردونی از راست گویان یا سعید بر شما واجب شد آنعوف و وحش میگوید آیا شما ما من حدل وان پدر هانان رضایان و خطا پس شوند اندر عداوت منظر وانکه ما او بود از حل نقاب پایه و ساد آن قوم از و از عاقلین را بر داند و متوجه دانکه حشش بر کندی بدست یار از آرزیش خود پیش دومو سبب را در کشید آری ورم کاذب و عالم اسیرش حاجاست مگر بر د سوی شه از لشکرش</p>	<p>هود کایشان را برادر بود و خویش همچنانکه باز گوئی در بدا در رمین از آقبله آرمان حق فرستد از کمال خود را نیست معبودی شما را غیر حق پس میگفتند از بررگان روبرو هم گمان ما را است کاین ناخند دروغ ایک من باشم و رب العالمین من شما را ناصحی باشم امن تا بدرساند شما را از عداوت دادتان در ارس احقاف او ممکن پس باد آید نعمتهای حق کاو بود شما و بر داریم دل پس ماور آنچه گوئی از وعده گفت هود اکنون علکم قدوقع همچین خشم خدا غرو حل هشه اید این نامها را خود شما وانگهی بر حلقان ستم مصر هود را دادیم پس ما خود نجات هم بریدیم و بر کشیدیم بار باد را دادیم فرمان ما تمام یا تواند برگشتی افکند از درخت یا تکبیر این کج سرکشرا کدو دم بادی چونکه پیچد در شکم از حیود او یک اردان هواست آنکه باشد عقل و نجی باورش</p>	<p>هم فرستادیم ما بر عاد پیش واحدی زایشان سقریت تمام هم ماور هم بقامت پس بدست پرستی بودشان پیوسه کار من اله غیره اولی لکم می بپرهیزید آیا از عداوت که بسازی دین سابق را سکه بدست ملصق ما من از و حقی ستم بهره ما یابید از اکرام او سوی مردی از شما در اوجار جایش کرد او شما را بالوصوح قامت و قدرت بفرمود و ما با بگوئی که پرستم آن خدا ترک آن بر عقل ما باید درست راستی گرداری از حق و محبت رجس می آن عداوت بر شرار که بهر یک هشه اید اسمی حنان حق بدرساده برهان بر آن بر هراچه وعده دادم کردگار حائنین را همچین باشد رجا از پی تکذیب آیههای ما میتواند برگشت کلامی را کرد که بکن ای ناد از سج از بلاد بیبی اندر صد کشندی هر نفس از زمین تا آسمان بر هر طرف زان مگر بگریزی از نادان محال</p>	<p>از احا هم قصد باشد در کلام عادیان بودند قومی رورمند حلگی ما احتشام و مالدار قال یا قوم اعدوا الله مالکم بدست پرستی نیست فعلی برصواب ما بورا بنیم راسخ در سغه گفت سر مرد دیوتان ای قوم ره میرسام بر شما بیغام او کاید اینسان پندی از پروردگار یاد آید ای که بعد از قوم نوح کرد زاید بسط خلقت در شما قوم گفتند آمدی آیا ما میرستیدند آنرا از بدست یعنی او را آنچه گفتی از عداوت میرسد البته از پروردگار اندر اسماء یعنی اندر آن تان محض اسم است آن از و حقی عیان با شما من نیز دارم انتظار بودشان بچشایش این از نزد ما دانکه مبودد دور از زاری ما تا پیداری که نادی گرد و زد جز که امر آید از خلاق العباد نادها را گرشناسی پیش و پس روکی هروسواسهش بسته صف وان بکت کافست وقت گوشمال</p>
---	---	---	--

## الجزو الثامن

وانكه بختش وازگون باشد دشاه  
مكشد تا پاى دارش موكتان  
اوخواهد چاره هيج از چاره ساز  
ميگرزد بر دوا هر درد مند  
چون تى رجور خواهد دادگر  
شد خلاص از دست قهارى دابر  
هرچه بى درجهان اسياه اوست  
جان و تن هم بنده فرمان اوست  
رو نمائى بر قفا بچند ركت  
ناد حوثى را فرستد از قفاش

ميگرزد همچو دزدان در سياه  
ميدهد هر جا بعصيانش شان  
حويد از خصم دگر امداد ناز  
آن دواهم باشد ايحان چشم بند  
آن دوا بخشد صد خود اثر  
گويد او بر ديگرى كورانگير  
با تو سرکش بنده درگاه اوست  
هرهند از ناتو از احسان اوست  
استخوان ارشكند گيرد سكت  
ناگيرد ريش و نشاند نحاش  
بعد ذكر قصه اصحاب هود

پس بگيرد يك فلاو نى دمش  
كاین فلان دزد است كرسطان گريخت  
ميگرزد از هوام اندر سباع  
هست آن معى يكي از لشكرش  
ور كهى از چشم بنديهاى او  
متلا گردد رنجى در مزاج  
جبهه اعصايت سياه ذوالمند  
ما تو هم آئى بهش نا اوشوى  
يا كه امر آمد سرهنگان ناد  
بر كند از بيج نا بناد او  
ميكند حق ذكر آن قوم نمود

بند از كا كل بدامى تا سمش  
خون او را گفته شه بايست ريخت  
هم سوي سرعو سرسام از صداغ  
كرده پنهان در لباس ديگرش  
حاصت بخشد شود رنجى نكو  
كز طبش بيست تبيزو علاج  
نا نيندارى تو را حزه تند  
حاك آره ماه آن مينوشوى  
كاین خسيس است از تيمه قوم عاد  
هم بر افشاند زسبليت ناد او

وَ اِلَى ثَمُودَ اٰخَاهُمْ صٰلِحًا قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مَالِكُمْ مِّنْ اِلٰهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّنْ

و فرستاديم شود برادرشان صالح را گفت اي قوم من بپرستيد خدا را بستم بر شما راه الهى جز او بحققت آمد شمارا حجتى از

رَبِّكُمْ هَذِهِ نٰفَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةٌ قَدْ زُورُوا تَاْكُلُ فِيْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَاْخُذْكُمْ

پروردگار تان اين نفاقه خداست بر شما آيتى پس واگدا ريدش كه جور در زمين خدا و مس مكنيدش بدى پس بگيرد شمارا

عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۗ وَاذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنْۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِيْ الْاَرْضِ تَتَخَذُوْنَ مِنْ

عذاب پردرد و ياد كنيد همگاميكه گردايد شمارا خليفها از بعد عاد و جاى دادان در زمين كه فرامى گيرد از

سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَتَخْتَوْنَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللّٰهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ ۚ

جاىهاى رمش قصرها و ميتراشد از كوهها خاها پس ياد كنيد معهاى خدا را و تهاكاري مشتاييد در زمين فساد كنندگان

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِيْنَ اسْتَضَعُّوْا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُوْنَ اَنَّ صٰلِحًا

گفتند جمعى كه سر كشي ميكرديد از قومش بر آنا را كه ناتوان شده بود بر آرا كه گرويدند از ايشان آيا ميديد كه صالح

مُرْسَلٌ مِّنْ رَّبِّهِ قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُوْنَ ۚ قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا بِالَّذِي

فرستاده شده است از پروردگارش كه فرستاده شد بمان گرويد گاييم گفتند آنا كه سر كشي كردند بد رسته كه ما آنچه

اٰمَنَّا بِهِ كٰفِرُوْنَ ۚ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَاعْتَوْا عَنْۢ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يٰصٰلِحُ اِنِّنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ

گرويديد بمان كافر اسيم پس بى كردند آن ناقة را و سر از دند از امر پروردگارشان و گفتند اي صالح باور ما آنچه وعده ميدهى ما را

كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ۚ فَاخَذَتْهُمْ اِلَـٰهٌ جَفَّةٌ فَاَصْبَحُوا فِيْ دَارِهِمْ جٰثِمِيْنَ ۚ فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قَالَ

اگر هسي از فرستادگان پس گرفتشان آوازي مهيب پس كشتند در خاهاشان فرو مردگان پس روى گردانيد از ايشان و گفت

يٰ قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّيْ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُجِبُوْنَ النَّاصِحِيْنَ ۚ

اي قوم من حقيقت رسايدم شما رسالت پروردگار و پندادم شمارا وليكن دوست عيذار و پند دهندگان را

در بيان احوال قوم ثمود و عوت حضرت صالح عليه السلام

بعد ذكر قصه اصحاب هود || ميكند حق ذكر آن قوم نمود || بوده اند ايشان گروهى ناپسند || و از منال و مال دنيا بهره مند

## سورة الاعراف

در توانائی و قدرت یشناز  
نمد گوید آب اندك را عرب  
سوی قومش که بدندی بت پرست  
قوم ر تکذیب او کردید حد  
گفت خواهید آنچه مقصود شماست  
از بتان خواهیم ما حاجات خود  
صبح چون شد ر قرار خویشتن  
منفل گشتند اندر آزمون  
از خدا پس خواست صالح بیدرنك  
جندع ابن عمر و از قوم نمود  
خوردی آب چشمه برغب اگریر  
شد شما را ناقة الله این شتر  
رجو قصاص بکس باید زوی  
نعت حق را بیاد آرید هین  
جای داد اندر زمین حجرتان  
خاها بهر دستان هم زسنگ  
پس بیاد آرید نعت های او  
قوم او ز اشراشان گفتند باز  
خود شما دارید آیا آگهی  
مؤمنان گفتند برهرچه از یقین  
هست امرش اطهر از مهر فلک  
بر هراچه آورده اید ایمان شما  
ناقه را پس کشته باشند آن همه  
هم نگفتند آور ای صالح بتا  
پس گرفت آن بهشار را زلزله  
صالح از آن قوم روگردانه بود  
هم شدم ناصح شمارا شاهد اوست  
قصه صالح بتفصیل است ضبط  
از روایات و سیر هم محلی  
شازده از عمر صالح رفته بود  
وجه عتر ناقة گرداری معاف  
که بد در قتل او مارا گناه  
گر بدست آرید او را ناشتاب  
بچه شد برکوه زاستصال خویش  
یکری بود از فواش بدست  
ناقه را او کشت و در آخر زمان  
مرتضی کو بود اول مرد دین  
ناقه الله عقل دوراندیش تست  
بچه ناقة است اعمال نکو

بودشان جا بین شامات و حجاز  
آزمین کم بود آبش در طلب  
ود می ظلم و ستم مخمور و مست  
چون برای خود بددی مستبد  
موجب ایمان بنمود. شماست  
هم تو میخواه از خداوند احد  
خلق بر صحرا شدند از مردون  
پس نگفتند از سناک آری برون  
آمد اندر اهتر از آن لحظه سنگ  
گشت مؤمن گفت بر صالح درود  
قدر آهیم در عوس میداد شیر  
نعت از حق بر شما آورده پر  
لا تسو ها سوء از کشتی  
در زمین فرمودن چون حاشین  
هم نمکن بی زرنج و زحرتان  
آورید اندر حاشالش بدرنگ  
که شما را داده این پیرو ورو  
از طریق عجب و استکار و ناز  
آن صالح مرسل من ره  
شد فرستاده وی از توحید و دین  
عاقلی حاشا کز او افتد بشك  
هم بران از کافران ما شیم ما  
رانکه میبود یار مظلومه  
آچه کردی وعده از رج و لا  
بعد صیحه از زمین در هایل  
ران زمان که ناهه را کشتند نود  
لیک ناصح را مگرفید دوست

بود زایشان صالح از پشت و رحم  
نود صالح پشت پنجم از نمود  
قوم خود را گفت یا قوم اعدوا  
آیتی گفتند بنا تا که ما  
قوم گفتند از شان آرمون  
هر که از ما شد دعایش مستجاب  
هر چه استدعا نمود آزمان  
اشتری آبتنی بسیار موی  
نافه آمد برون در دم بزاد  
ماقی کردد انکارش مرید  
گفت صالح قوم را کامد بکار  
پس گذاریدش که ما از اسحق  
ور به باشد بر شما هم هلاک  
نعتی باشد گر آرید آن بیاد  
فصل ناستان بر افراید قصر  
تجدون یعی که بهر کاحها  
هم ناهی ناورید اندر زمین  
للدین التضعفوا یعنی بران  
یعنی او پیغمبر است از رب خود  
ما بران داریم ایمان بالهام  
باز زاستکار گفتند آسکان  
ابن سالف ناقة را پس کرد بی  
سرکشی کردید زامر ذوالمن  
گر توئی از مرسلین اندر سل  
پس سراها صبح بد ویراها  
از تحیر گفت ای قوم این عجب  
تا بایجا بود مسیر کلام

### حکایت حضرت صالح از روایات و سیر

که شد او مبعوث بر قوم نمود  
گفته اند اهل سیر بر احلاف  
گشت او را بی برادی بی پناه  
از شما شاید شود رفع عذاب  
قوم را چون دید بردسال خویش  
بد قطامه نام حبش در عرب  
گشت صالح را کسی از ناکسان  
کس نمود از هیچ ره با او قرین  
وان قطامه نفس کافرکش تست  
ناقه بی شد بچه گرداند از نورو  
قتل پیغمبر چو یشست سهل ماند

دعوتش بر قوم بود صدسال و بیست  
حاصل آنکه ناقة چون گردیدی  
گفت صالح بچه اش را هر طرف  
قوم بر دسال او رفتند دود  
گفت صالح بگمان آمد عذاب  
ابن سالف را محرك گشت و وی  
هم قطامه شد بکفر او سب  
صالح المؤمن از این رو در کتاب  
قوة شهنایت باشد قدار  
می نماند هیچ او بی مادرش  
مصطفی رفت از سرا بوحمل ماند

زان اخام گفت ارسلا بهم  
گشت او مبعوث از رب ودود  
زانکه می نمود الهی غیر او  
قول تو گیریم بر صدق از خدا  
صبح باما سوی صحرا شوبرون  
حق بود گیریم قولش بر صواب  
بر نیامد حاجت قوم از بتان  
آوریم ایمان تو را بی گفتگوی  
آچنانکه قوم را بد بر مراد  
وان شتر اندر مراعی میچرید  
مر شما را معجز از پروردگار  
هر چه میخواهد خورد و طمن و دق  
آید از حقتان عدائی در دناک  
حاشید ای که بعد از قوم عاد  
ار رمین نرمسار آن بحصر  
میکید از کوهها سوراها  
می باشد زار گروه مفسدین  
عاجزی کاو بود از ایمان  
وانکه نروی سگرو دخواست و ورد  
نده و محکوم آن تاح الکرام  
بیست ما را هیچ ایمانی بران  
ماقی راضی ندند از فعل وی  
خالق و پروردگار خویشتن  
صدق باشد پس یقین وعده رسول  
مرده بودند آن همه در خانه ها  
من رساندم بر شما پیغام رب  
حو زاریخ آن شرو حش را تمام  
در تواریخ از رات هست ربط  
ران نظم آرم شو گرمانی  
مدار آن در مکه شد چندی بزیست  
شد بصالح قوم بهر عذر وی  
رفته باشد آورید ا کون تک  
کا آورد اورا بدست از مهر وجود  
بیست بهر چاره ره بستند و باب  
ناقه الله را نمود از کبه بی  
بغ نازد بر ولی حق سب  
خوانده او را حقتالی زانتساب  
کآن قطامه داردش را بکار  
هر چه جوئی بیش یا کم ترش

وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۝۹۸ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

و یادکن لوط را هنگامیکه گفت قومشرا آیا میکنید کار رشت را پیشی دگرفته شمارا بآن هیچک از جهانان

در سیکه شهر آینه میبایند

الرِّجَالِ شَهْوَةً مِنْ دُونِ السَّاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ٨٠ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا

مردار از روی شهوت از غیر زبان بلکه شما بدگروه اسراف کاران و سود حواب قومش مکر آنکه گفتند

أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٨١ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ٨٢

بیرون کنید ایشان را از قریه خود نان که آنها را دعا مید که پاک میشمارند خود را پس عادت دادیم او را و کساش را از سر را که بودند از باقی ماندگان بپلاکت

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ٨٣

و ما را بیدیم بر ایشان باران پس مگر حکوه بود احاطه کار گناهکاران

### در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام

<p>آمدیم اندر بیان قوم لوط این چنین فحشا کنید آیا شما خود شما آئید آیا از هوا ترک آنها کردن از هر وصل می بود اهل سدو مارا حواب لوط را بیرون کنید اندیشه خویش را که آتردم از این فعل نبرد او شد با لوط بیرون از دیار پس مگر بایان کار مجرمین بهر ایشان کرد او حاضر ضام حیرتیش گفت ما را مردمم بود واحد تا و دان یان خبر میرو را گفتند ما اهل بیرون</p>	<p>با شاهی بر شان قوم لوط و اندر آئید از ره فحش از ملا یعنی از شهوت ترداد فی ساء جمع گشتن با رجال آمد صلال سوی لوط اندر از درین خطاب صمه چون بر ما رسید در دین و کیش کار همد و دعوی پاکی کنند ماند در جا چون که بد با قوم یار و ان حرا کمر حق رسد در یوم دین که مگر آمد مسافر در مقام مکه فوق از آسمان و انجم را که از حق بشوائی بر سر رو کس کاین قریه گردد در رنگون صبح خوشد همه در رو در</p>	<p>قوم خود را چون که گفت او از حرد خود بران سگرفته بیش هیچکس این توسع است اسع حون زبان بل شما هستند قومی مسرفین حرکه گفتندی بهم حسان دقهر با سات و بیروان او کسبون لوط را دادیم با اهش نجات پس ما را بیدیم ایشان را سر با سروشی حد آمد حرثیل چون خوردند او شد اندر اضطراب بهر می قوم لوط اندر رمی س روان گشتند را عابش لوط هفت قریه بود کنند آنها تمام رنده در وی بود از حاور</p>
---	--	---

وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَتْ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

و فرستادیم مدین برادر ایشان را شعیب گفت ای قوم من بر سید خدا را بپست شما را هیچ حدائی حرا و تحقیق آمد شما را ٨٤

رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا

درورد گارتان س تمام کنید پیمانه و برادر او را و کم مکیدار میده حیرهای ایشان را و قد مدکید در رمی مدار اصلاحش

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٥ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

آن بهتر است شما را اگر هستید گروه گان و مشید هر راهی که بیدیدید و بار دارید از راه خدا

مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبِعُونَهَا عَوجًا وَ أَذْكَرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكْتَرْتُمْ وَ أَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

کسی که ایمان آورد و او را کسر و بدگیدد حکم را که و داند اندک پس شما را و بکرید حکوه بود احاطه

الْمُفْسِدِينَ ٨٦ وَ إِنْ كَانَ ظَاقِفَةٌ مِنْكُمْ آمِنًا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمُوا فَاصْدُرُوا

مفسدین ٨٦ و اگر باشد صدها از شما گروهی که و داند فرستاده شد آن وصیه که و بدیدد س صدها بید

## سورة الاعراف

سورة الاعراف

حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ <sup>۸۶</sup> قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

تا حکم کند خدا میان ما و اوست بهترین حکم کننده گان گفتند آن جمعی که سرکشی کردند از قومش

لنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي بِلَدٍ فَأَلَّوْا كُفْسًا

ما را بیرون نسازد البته ای شعیب و آنکه گرویدند با تو از قریه ما یا آنکه ما را بگریزد بکش ما گفت آری اگر چه باشیم

كَارِهِينَ <sup>۸۷</sup> قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ

کراهت دارندگان تحقیق بسته شیم خدا دروغ را اگر کردیم در کیش شما پس از آنکه رهیدیم از خدا از آن و سر دمارا

لَنَا إِنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا

که باز گردیم در آن مگر آنکه خواهد خدا درودگار ما حاضر کرده برودگار ما همه چیز را از روی عدم خدا و کل کردیم ما را و درودگار ما

افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ <sup>۸۸</sup> وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

حکم کن میان ما و میان قوم ما بحق و توئی بهترین حکم کننده گان و گفتند آن جمعی که کافر بودند از قومش

لَئِنْ أَتَيْتُمْ شُعَيْبًا أَنْتُمْ إِذَا لَخَّاسِرُونَ <sup>۸۹</sup> فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ <sup>۹۰</sup>

اگر بروی کردید شعیب را در سستی که شما آگاه را بیرون آراند پس گرفتشان او آزادی مهیب پس گشتند در سر ایشان فرو مردگان

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَمُوتُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ <sup>۹۱</sup> فَوَلَّى

آنانکه تکذیب کردند شعیب را گویا بودند در آن آنکه تکذیب کردند شعیب را بود ایشان ریاسکاران پس رو گردانید

عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ <sup>۹۲</sup>

از ایشان و گفت ای قوم من تحقیقت رسایه شما را اعمه های درودگار من دادند شما را پس چگونه اندوه خوردم از گروه کافران

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ <sup>۹۳</sup> ثُمَّ نَدَلْنَا

و فرستادیم در قریه هیچ نبی مگر که کفریم اهل آری سحر و رجوری شد که ایشان سرع کنند پس سبیل گردید

مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَةِ حَتَّىٰ غَفَّوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءُنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْمَةً

نحای بدی خور را سوار شد و گفتند بحقیقت مس کردند سران را از رجوری و راحت سر گرفتیم ایشان را آگاه

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ <sup>۹۴</sup> وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ

و ایشان عید استند و اگر که اهل قریه گرویده و دود و درود را کرده بودند باز گشوده بود ایشان را از آسمان

وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسُونَ <sup>۹۵</sup> أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ

و زمین و لیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را چه بودند که می کردند آری این شد اهل آن قریه که آمد ایشان را

بَأْسًا نَيَّابًا وَهُمْ يُنَافِقُونَ <sup>۹۶</sup> أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسًا ظَهْرًا وَهُمْ يُلْمَعُونَ <sup>۹۷</sup> أَفَأَمِنُوا

عذاب ما پس همگام و آید باشد و گمان آری این شد اهل آن قریه که آمد ایشان را عذاب محقق و ایشان از آن می گشتند آری این شد

مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ <sup>۹۸</sup> أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ

از مکر خدا پس این نشود از مکر خدا مگر گروه زیستکاران آری ارام بود ما آنها را هدایت کردیم پس از

## الجزو التاسع

بَعْدَ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَمَنْ لَا يَسْمَعُونَ ۚ تِلْكَ

اهلش که اگر میخواستیم بگریختنشان بکناهاشان و مهر میزدیم بر دلهاشان پس ایشان نمی شنیدند این

الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا

قریها میخوانیم بر تو از خبرهاشان بتهقیق آمدایشانرا رسولانیشان بمعجزات پس نبودند که بگروند بآنچه تکذیب کرده بودند

مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۚ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ

از پیش همچنین مهر میزند خدا بر دلهای کافران و نیافتیم برای بیشترین ایشان هیچ عهدی

وَأَنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۚ

و اگرچه یافتیم بیشتر ایشانرا هر آینه نافرمانان

### در بیان ذکر قوم شعیب علیه السلام

حق تعالی گفت اخاهم زین سبب آمد اندر امر از پروردگار که بنوسی داد و میشد ازدها بعد اصلاحش که حق کرد ازوداد تا بکنید اکرام مردمرا بگام نه شوید از بددلی غمازشان باز دارند از شعیب حق منش چون شما بودید نادار و قلیل تا چنان بودستان پایان کار داشتند انکارش از حکم و بیان هم بران از حق فرستاده شدم تا که گردد حق میان ما حکم ما برون از قریه ات سازیم زود که بران بودید در عین امید خاصه کاندردین حق نیک اختریم سوی آن ملت مگر خواهد خدا نیست بر وفق مشیت درعبان هیچمان نبود تنهایی بکس در حکومت کاشفی و عالمی پس شما باشید درخشان و عیب مرده بودند از خواص و از عوام مر جسد ها اوفتاده بی زجان روی گردانید و شد حزنش مزید زان نشد حاصل شمارا جز عباد در ده و شهری بوجه بهتری آن نبی را بگروند ایشان همه آن بلا و محنت و رنج و تعب وان هم ایشانرا سبب شد برضلال

بود اوهم ز آل مدین در نسب هم شما را معجزی پس آشکار لیک شاید معجزش بود آن عصا در زمین باشید عاری از فساد هم بنشینید چون دزدان برای هم ندارید از ره حق باز نشان یا که مردم را بیع و سرز نش منش آرید یاد از هر قبیله بگریزد از مفسدین در اعتبار فرقه هم بوده اند از کافران برهرا نچه از موهبت زاده شدم مؤمنان را صبر پس بایست هم قوم گفتند از بزرگان آنکه بود عود اندر ملت خود یا کنید عود چون برشی مکروه آوریم ره نباشد تا که بر گردیم ما حق نخواهد یعنی امری را که آن ما توکل بر خدا کردیم و پس چون توبهتر فاتحی و حاکی بیروی گر خود نتائید از شعیب صبح اندر خانهای خود تمام گویا هرگز نبودند اندر آن چون شعیب احوال قوم آنگونه بدید پس نصیحت کردم از شفق و وداد بی فرستادیم ما پیشگیری در تضرع شاید آیند آزره چون نشد تنبیه ایشانرا سبب تا فرون گشتند اندر مال و حال

آن برادرشان شعیب دلنواز نیست معبودی شمارا خود جز او ذکر معجز حق نفرموده بنام کم نیارید از حقوق خلق و کاست بر خدا و روز دیگر موقید مالشان ره نیست گیرید از برزور تا که حق راه گیرید از فریق تا نمانده نفس معلول از علاج هم فرونی داد در مال و ولد داشتند ایمان بی انکار و عیب بگرویدند از ره نور و هدی که نیاوردند ایمان از فساد مؤمنان و کافران را در میان وین نشان سرکشی بود و غرور کارهم از ملت خام شما گر بدین افتری گردیم باز باشد آن موکول بر امر محال بر طریق علم خود پروردگار حکم کن یعنی بعدل و استوی که بحق بودند کافر بالعیان جلگی مردند در آن هابله بودشان سرها فرو بیچان بچیب دادشان ره برزبان سرمدی من رساندم بر شما از حق پیام وانچنان سنگین دلان بی یقین ما بیاساء و بضراء از مقام روکنند از ظلم و عدوان برخدا صحت و نعمت نگوئی بر ملا

هم سوی مدین فرستادیم باز گفت یا قوم اعبدا الله فاتقوا گرچه از بهر شعیب اندر کلام کبل و میزارا نکوسازی دور است این شمارا بهتر است ارمومند راه مردمرا بنهید از عبور میشستند آن جماعت در طریق در طریق حق مجوئید اعوجاج پس شمارا کرد افزون در عدد فرقه از اهل مدین بر شعیب گفت زانرو گر گروهی از شما هم گروهی ز اهل انکار و عناد اوست بیشک بهترین حاکمان سر تور با مؤمنان سازیم دور از ره انکار گفت آیا که ما کرده باشیم افترا بر حق زآز ان پشاه ربتا اندر مقال برهرا چیزی رسیده است از قرار ربتا افتخ بین ما و قوم ما گفت ز اشراف قبیله زانکسان پس گرفت آن بیهشافرا زلزله آنکه میکردند تکذیب شعیب گشت آن تکذیبشان خزی و بدی از تأسف گفت کای قوم ظلام پس چرا انده خورم بر کافرین جز که بگریختیم اهلش را تمام تا از ایشان دفع گردد آن بلا پس بدل کردیم بر جای بلا

## سورة الاعراف

<p>حاصل آنکه بر بد و بیک جهان هم رسبد آباء ما را در جهان باعثش نه کفر و نه ایمان بود که که اهل مکه با اهل قری ما بر ایشان میگذاردیم این یقی لک چون کرد تکذیب رسل پس شدند آیا که این مکان و انگهی باشد با ایشان بجواب حاصل آنکه بعد تکذیب رسل این از مکر خدا باشد راه می نمود آیا از یقی کرده صبط خانه و اوقاشان منکشف یعنی نکمار قریش آنکه بر ایشان رسام ارزمان آن قری را خوانده ایم اندر خبر پس بودند آنکه ایمان آوردند حقعالی مهر دهد همچنان یعنی آن عهده که در وقت بلا</p>	<p>امتعان کردیم ایشانرا عیان سخی و شادی ز ادوار زمان رج و راحت هست تادوران بود بگرویدیدی بحلاق الوری نات برکات از سموات و زمین سددش ان ابواب و ماندند اسبل از عذاب ما که آمد با گمان آید ایشانرا شیخون عذاب جازه بود از عذاب حره و قل که تکذیب بین آمدند بر کسی که گشت میرانش رمین میجوزند اموال و مبروکاشان حق کرد آیا بهر اندوه و غیش خود رساندیم آنچه بر پیشانیان بر تو ما احوال اهلش سرس بر سن بعد آن آفات و بد بر قلوب این قریشی کافران مینمودند از محافت با خدا</p>	<p>می نگفند این بدو نك اقرار که مراخی گاه قعطی بوده است پس گرفتیم آنکره را با گمان هم شدیدی عاند و پرهیزکار میبودیم ارس را یعنی فراخ پس گرفتیم آنکسار را عذاب در باب اعی که شد مردن برود یا شدند این که آید چاشگاه یا که گردد رور بارل یا که شد پس باشند این از مکر خدا یعنی آنکه در آن ساکن شدند میرسانیم ارکه خواهیم از عین که بخای آن امم بشه اند مهر هدایتشان بر قلب و شد آمد ایشانرا رحق بفرمان آنچه را تکذیب میکردند دش الکفری را قوم را با یافتیم یافتیم اندر حما و در عین</p>
---	---	---

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَىٰ بَايَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

پس برانگیزیم از پس ایشان موسی را بآیهای ما سوی فرعون و جماعش پس ستم کردند با او پس ستمگر چگون بود انجام

الْمُفْسِدِينَ ۚ ۱۰۲ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۰۳ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ

کار مساد کنندگان و گفت موسی ای فرعون بدردستی که من رسولی ام از پروردگار جهانیان سزاوار بر آنکه بگویم

عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ حَسِبْتَ

بر خدا مگر حق تحقیق آمده ام شما را بینه از پروردگارتان پس بفرست با من بنی اسرائیل را گفت اگر هستی بگو آمده

بِآيَةٍ فَأَتَ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۰۴ فَأَلْقَيْ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۱۰۵ وَنَزَعَ يَدَهُ

نایبی پس سوار آرا اگر هستی از راستگوان پس انداخت عصای خود را پس آگاه از دهائی شده بودا و بیرون کرد دستش را

فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۱۰۶ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۱۰۷ يُرِيدُ أَنْ

پس آگاه آن برون بود مگر بندگان را گفتند جمعی از قوم فرعون بدردستی که این هر آینه حاد و گریست دانا میخواهد که

يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَاتُكُمْ قَالُوا أَرْجَاهُ وَآخَاهُ وَارْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۱۰۸

بیرون کنند شما را از زمینان آنچه مفرماید گفتند باردار او و برادرش را و فرست در شهرها جمع آورد بندگان را

يَا تُوَكَّلُ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۱۰۹ وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنَّا كُنَّا نَحْنُ-

کیارند تو را هر حاد و گریست دانا می و آمدند ساحران فرعون را گفتند بدردستی که هر آینه باشد از برای ما خردی

الْمَلَائِكَةِ ۱۱۰ قَالَتْ نَعَمْ وَانْتُمْ الْمَقْرِبِينَ ۱۱۱ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ أَمَا أَنْ نَكُونَ

اگر باشیم ما غالبان گفت آری و بدردستی که شما را بینه از مفرماید گفتند ای موسی یا اینست که میاندازی با آنکه باشیم ما



نَحْنُ الْمُلْكَيْنِ ۱۱۳ قَالَ اَلْقُوا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاوُ بِسِحْرِ عَزِيمٍ ۱۱۴

اندازندگان گفت بیدازید پس چون انداختند حادوئی کردند چشمهای مردمان را و ترسانیدند ایشان را و آوردند بحری زرک

وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰى اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُوْنَ ۱۱۵ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ

ووحی کردیم ما موسی که بیدار عصایت را پس هادم آن فرومرد آنچه میبود بدروغ پس ثابت شد حق و باطل

مَا كَانُوا يَعْمَلُوْنَ ۱۱۶

آنچه بودند میکردند

## در بیان ذکر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

حاجب فرعون و قومش بر ملا بعد قتل قسطنی کش خون بریخت بهر دعوت سوی مصر ابرتری حاجب فرعون و در دعوت سریم نا کدام آیت بدین دعویستی گر بعد گوئی نباشد بر صلاح گر مرا توفیق حق باشد رفیق بدلیل اقوال باشد ترهات هم دمی برسدگی با من لسان چون کند با موحد خود همسری گشته اندر دست حاران ذلیل بر نمود معحر از حق لایقی ازدها شد رو نمود از هر طرف کوفتاد از این رنج و اضطراب گفت تا دیگر چه داری رین شان حیره گشدد از فروغش ناظرین گفت نادت مهلت اندی تا تموز کت بلك ایگونه کردند افضاح در سرائی که بدید ایشان بخواب خوف و خجلت نازشان در دل فرود از دیار و شهرتان سازد برون بست از ناخبر بهتر هیچ لك رفته رفته کهنه و مندک شود حاذق و دانا و از این جاره بیست

ما فرسادی موسی صلیم موسی عمران بآیانی رما حاجب مدین زمصر او چون گریخت بعد از آن رکشت با بیغمبری ار حداد گوید ما بیغمبریم چون در آمد گفت او را کیستی گفت گوئی این نجد یا بر مراح اندر این دعوی نگوییم حزحق گفت از حق آدمم ما بیبات تا فرسی نا من اسرائیلان عاخری از هر توانائی بری زانکه ایشانند از آل خلیل گفت فرعون از بدعوی صادقی پس عصا را او بیفکدی رکف این چین دیدم بتاریج و کباب پس گرفت او را عصا شد در زمان یک سفیدی خارج از عادت یقی گفت مهلت ده مرا یکچند روز که بدس این دوتن باشد صلاح پس فرسادی جمعی با شتاب ناویر و شاه گفتند آنچه بود او شهارا خواهد از سحر و فون می بگفتند اندر این تدبیر يك چون کنی تاخیر از صد يك شوند بر توانا آورد هر جا ساحری است

گفت در قرآن خداوند کریم آن رسل یعنی که آمد در شان پس نگر پایان کار مفسدین حاش باشد صاحب اسرار غیب که دو بن باشند در درگاه هم گفت تا آورد ایشان را درون من رسولتم زرب العالین تا سگوید بر خدا الا که حق تا باشد قوت از چهل و صلال صدق خود را معجزاتی آشکار بیست کس شایسته هم بود سرا سبطیارا هم رحمت کن معاف تا ریم بر موطن آنا ایشان یعنی ارهسی بقول از صادقین در کشد از يك بهب اسر بکام لك برون بر ازدها را رین محل گشت ضالع بوری اروی بخلل رین عمل کردید هاما مانعش گفت ما فرعون پس هاما دنون لس بیارد روی رایشان رناس در فرایشان شدند و روی درد ساحری داناست این اندر عیان پس چه فرمائید در تدبیر این نا شود کم در نظر مقدارشان کرد آور ساحرارا در زمان

پس بر اسگزاردم از من بعدشان ظلم پس کردند بر آیات دین ماند بر ده سال بر دیک شعب چو که این بشدد فرعون ار حدم زین خبر عقلش در سرفت او برون گفت با فرعون موسی از یقی گفت این زید بعد مسترق گفت داری حتی در این مقال بر شما آوردم از پروردگار بر خدائی غیر آن یکنه خدا پس حق درسدگی کن اعراف نا من ایشان را فرست از ایشان پس نار آرا اگر باشد چنین خواست تا فرعون وقصر شر اتمام گفت خواهم کرد بر مبلت عمل دست خود موسی در آورد انفل خواست تا فرعون گردد ناعش موسی و هرون برون رفتند چون خلق نا یاسد از قدرت هراس آن عصا شد ازدها و جمله کرد این چین گشتند سرفروسان چون شنید این گفت فرعون لعین کن تسامح سحت اندر کارشان هم فرست اندر مداین در بهان

## فرستادن فرعون از پی ساحران

وعدها داد از وصول مال و جاه خواستند امداد از گور پدر نا چه باشد اصل آن بی اشتباه

در زمین مصر و اطراف جهان آمد ایشان را رسول پادشاه اینکه گویند اهل تاریخ و خبر آمد او در خوانشان بمود راه

پس فرستاد او بجمع ساحران در هیون سحر در گیتی فرید خواستند امداد کار از عقل و روح خواستند از وی گشایشها و سود

دو برادر بوده اند اندر صمد عاقلان بودند ایشان در قروح بر سر گور پدر رفتند زود

## سورة الاعراف

نیست دورانهم زادراك و مظهر  
مر یسر از خدا یا ساحرند  
آن عصارا وقت خواب آن دوتن  
ور که نتواند دید آن عصا  
پس روان گشتند ایشان را رسول  
چون بشهر اندر شدند از راه مصر  
ساحری در شهرها افکنده رخت  
جز عصائی نیستشان در وقت خواست  
پس بگفتند آن دوساحر ما بسهل  
نا در آجائیکه او در خواب بود  
شد هراسان گفت دارم از یقین  
توبه کردند از یقین بردست او  
يك روید اندر مقام خویشان  
اخر ما گفتند پس باشد فروز  
پس بروزی خاص در صحرانشین  
وان همه بودند بیش از ده هزار  
موسی و هرون دوتن پشینه پوش  
از ادب گفتند حادوان چیست  
گفت موسی از طریق شفق وجود  
ساخته بودند ما چوب و رسن  
چون که شد سیلاب گرم از آفتاب  
چون فکند آتشنهار از دوش  
هر یکی دانهها سان یکدرخت  
پس موسی وحی کردیم آزمان  
سنگ را در زیر پا میکرد نرم  
موها اندر تنش همچون سنان  
خلق بنهادند رو اندر گریز

عقل در هر بخردی باشد بدر  
که سحر انسان محیط و قاهرند  
گر بدست آرید باشد سحر و فن  
معجز است و از تصاریف خدا  
سوی مصر از امر فرعون جهول  
یافتند اکرامها از شاه مصر  
که بخواهد ارمین الا تاج و تخت  
هر چه دارند از فنون اندر عصاست  
چاره ایشان کسب ارمصر و اهل  
رفت تا دزد عصارا او زود  
بر خدا ایمان و بر موسی و دین  
پس شدند از مهر دل پابست او  
دین خود پنهان کید از مردو زن  
غالب آرائیم اندر آرمون  
مجمع با خلق در یکجا شدند  
هم حلاق زاید از حدو شمار  
هم ستاده یکطرف بر عقل و هوش  
تو عصا اندازی ای موسی نجست  
افکنید اول شما بهر نمود  
شکلها مانند مار از مکرو فن  
آمدند آن مارها در پیچ و تاب  
آمد آن سیلابها در دم بجوش  
زان خلاق را بترساندند سخت  
که بفکن مرعسا را بر نشان  
خورد سحر ساحرا را گرم گرم  
چشمهایش تا بگردن خون فشان  
ریر یا مردد جمعی بی تمیز

ما حرد گفتند آیا این دو بن  
عقلشان گفت ار که ساحر شدند خواب  
پس علاج سحر ایشان ممکن است  
می نشاید ما جدا شد در سرد  
با گروهی بیشمار از ساحران  
گفت بدهم مر شما سن مال و کج  
کرده بر ما روز روشن را جوش  
چاره ایشان نمائند ار که يك  
پس شدند ایشان تنقش و سراع  
در زمان آمد عصا در اهترار  
پس عصا بر حای خود گردید باز  
گفت موسی دین خود پنهان کید  
حق بقرآن کرده شرح این سان  
گفت آری مر شما زین اختصاص  
ساحران از بهر اظهار فنون  
یکطرف فرعون و قومش اللهم  
بوده آروز اول نور و ماه  
یا که ما سحریکه داریم افکنیم  
پس بفکند حادویان بکار  
کرده بودی جوفش از سیلاب  
یا بعجلت آتزمین را پیش ازان  
مارها گشتند از هرسو روان  
گشته بودیدی تو کو رخت طلب  
چون بفکند از دهانی شد سیاه  
داشتر بختی فروز در شکل و تن  
لقب مایا کون یعنی که او  
در مزیت رفت فرعون از سریر

که علك شه فکند این فس  
سحر او فاسد شود کارش حراب  
زانکه هر سحری علاجش بی است  
بدگی آرید پیش آن دو مرد  
ار پی اسیره با پیغمبران  
گر مرا فارغ کنید از درد و رنج  
خلق را افکنده در اندوه و تب  
مر شما باشید در ملک شريك  
ار مقام خواب موسی در فراغ  
ازدها شد حمله ور گردید بار  
وان دو تن برد بر موسی عار  
هر چه را فرعون گوید آن کنید  
که فرعون آمدند آن ساحران  
خود نزدیکان شوم و زحواص  
یکطرف بستند صف زاعلا و دون  
کرده از بهر تماشا از دحام  
روز شبه سال نو ی اشتباه  
هر چه فرمائی ران طاعت کنیم  
آدرسن ها را که بد بر شکل مار  
وان فروتر ند دبار سی شتر  
گرم دآتش کرده بودند آنچنان  
حادوثی آمد بچشم مردمان  
زانکه آوردند سحری بس عجب  
تب گرفتگی هر کش کردی نگاه  
ده گز افروز پوش ارا از دهن  
رد بکسر حادوثها را فرو  
گشت بیفش هم گرفت اورا رحیر

فَقَلْبُوا هُنَالِكَ ۚ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ۚ ۱۱۷ وَ اُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۱۱۸ فَالُوا اَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۱۹

پس مغلوب شدند آنجا و برگشتند خوار شدگان و افکنده شدند ساحران سجده کنندگان گفتند گرویدیم سرور دگر جهانان

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ ۱۲۰ قَالَ فِرْعَوْنُ اَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ اَدَنَّ لَكُمْ اِنْ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرٌ

پروردگار موسی و هرون گفت فرعون آیا ایمان آوردید باو پیش از آنکه دستور دهم شمارا بدرستی که این حبله بود که حبله کردید

تَمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۱۲۱ لَا قُطْعَنَ اَيْدِيكُمْ وَ اَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافِ

آنها در شهر تا بیرون که بدار آن اهلش را پس زود باشد که بدانید هر آینه خواهیم برید دستها و پاها تا آنها را از خلاف یکدیگر

ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ اَجْمَعِينَ ۱۲۲ فَالُوا اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۱۲۳ وَ مَا تَقِيْمُنَا اِلَّا اَنْ اَمَّا بَايَاتِ

پس هر آینه بر دار خواهیم کرد شما را همه گفتند ما پروردگارمان باز گشت کنندگانیم و بدیداری از ما مگر آنکه گرویدیم بآیتهای

رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ ۱۲۴ وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ

پروردگار ما چون آمد ما را پروردگار ما را ریز بر ما شکستنی و پیران ما را مسلمانان و گفتند آجمع از قوم فرعون

اَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقْبِلُ اَنْسَاءَهُمْ وَ نَسْحِي

آیا او را میگذاری موسی و قومش را تا فساد کنند در زمین و واگذاشتی آنها را و آلها را گفت زودی منکشم سران ایشان را و باقی میگذاریم

## الجزو التاسع

نَسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ فَاهِرُونَ ١٢٥ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ

زنانش را و در ستنیکه ما فوق ایشان غالبان کف- موسی مرقومش را یاری خوید بعدا و صبر کنید بد رستیکه زمین مر خدا راست

يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٦ قَالُوا أَوَدُّبْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ

عیراث میدهد آراهر که میخواهد ار سدگان خود و احام کار از برای پرهیز کار راست گفتند بر عاید شده شدم پیش از آنکه بایمان ما را و از بعد آنکه

مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

آمدی ما را گفت شاید پروردگار شما که هلاک کند دشمن شما را و حاشین کند شما را در زمین پس خواهد دید که چگونه می کنید

و لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ ١٢٧ قَاذَا جَاءَتْهُمْ

و تحقیق گرفتیم ما آل فرعون را فقط سالها و کمی و کمی ارمیده ها باشد که ایشان بد گذرد پس چون آمد ایشان را

الْحَسَنَةَ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ أَنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ

خوبی گفتند ما را ساین و اگر می رسد ایشان را بدی شوم می گردند موسی و کسب که بودند او آگاه داشتند جز این نیست که مشا، شرشان

عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٢٩ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا

در خداست ولیکن بیشترشان نمیدانند و گفتند هرگاه، آوری ما را آن از آیی تاسحر کسی ما را آن پس

نَحْنُ لَكَ لِمُؤْمِنِينَ ١٣٠ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ

نخواهیم بود در مورد و اگر و سدگان پس فرستادیم بر ایشان طوفان و ملج و که و وزغها و خون آیدهای مفصلا

فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ١٣١ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ

پس سرکشی کردند و بودند گروهی کاهکاران و چون واقع شد بر ایشان آن عذاب گفتند ای موسی بحوان برای ما پروردگارت

بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا

را با آنچه عهد کرده بودتو اگر دفع کنی از ما عذاب را هر آینه بگرویم مر و او هر آینه فرسبیم با تو بنی اسرائیل را پس چون

كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُودِ إِذَا هُمْ يَنْكُشُونَ ١٣٢ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ

دفع کردیم از ایشان عذاب را تا مدتی که ایشان ر سنده آمد آگاه آنها بدمان می شکند پس انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیمشان در دریا

بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ١٣٣ وَ أَوْ رَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ

با آنکه ایشان تکذیب کردند آیهای ما و بودند از آنها بیخبران و میراث دادیم گروه را آداسکه بودند که ضعیف شمرده شده

مُشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ

بودند در مشرقهای زمین و معربهای که برکت ید بد آوریدیم در آن و تمام شد کلمه پروردگارت که خوبست بر بنی اسرائیل

بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانِ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ١٣٤ وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي

با چه صبر کردند ایشان و خراب کردیم آنچه بودند که می ساختند فرعون و قومش و آنچه را که بودند بر می افراشتند و در گذرانیدیم بنی

إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا

اسرائیل را از دریا پس گذشتند بر جمعی که پاس بر سنش میداشتند بر بتهایی که مرا ایشان را بودند گفتند ای موسی بگردان اد برای ما

## سورة الاعراف

إِلَهًا كَمَا لَهُمُ إِلَهَةٌ قَالِ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ١٢٥ إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا

الهی همچنانکه مرا یشار است الهان گفت بدرستیکه شما گروهی نادانانید بدرستیکه آنها تباہ گردانیده شده آنچه آنها را آندو باطل است آنچه مستند

يَعْمَلُونَ ١٢٦ قَالِ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِيَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ١٢٧ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ

که میکنند گفت آغا غیر خدا بجویم برای شما الهی و او ابروی داد شمار را بر جهانیان و هنگامیکه رها کردیم شمارا از

آل فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ

آل فرعون که عذاب بر دین شمار اندرین عذاب میکشد بران شمارا و رده میکند داشتند بران شمارا و در آن لایقی بود

مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ١٢٨ وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّ

از پروردگار تان بزرگ و وعده دادیم موسی را سی شب و تمام گردانیدیم آنرا سه تن تمام شد و قمر پروردگارش چهل

لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ١٢٩

شب و گفت موسی مر برادر خود را که حاشا من مشورت در قوم و اصلاح کن و پیروی مکن راه فساد کنندگان را

هم فرعون عود آمد شکست که بود از سحر این صورت برون تا شود از بطن دل توحید گوی بر وی آوردید ایمان بر ملا در مدینه چون بر آن زبیده اید بر شما خالص شود شهرار عون بر درخت آویزم اندر اعتساف حر که آوردیم ایمان در مقام کان بود ما در ایمان سار و برگت هم پیران بارمان از مسلمین هم رفو مش آسگروه فته سار ار بی اسکا شان در لوم خود حمله مقهورند و ارما در ستوه اسمعات از خدا خواهد و صر عاقبت بیکوست بهر مقین بود حان اندر عذاب و در ستوه آمدی تو هستن آن ناقلات سارد از رحمت خلمه و حاشی آل فرعون آنچه بودی بالسیس ناغها گردید حشک و کار سحر بلکه میافروشان کمر و غص باشد از عادات جاری و رحن بر دحق است آن ارموسی و غیر چون سردند از بهار حان مری هم بود اطهار آنها حایرت ما بر ایشان بهر آثار و نشان یا که طاعون یا که دیگر هایلہ یا که یا مورچه درد فتراست داشت طعم و رنگ خون در اقلات

پس شدید آن حادوان مغلوب و بست ساحران دیدند و دانستند خون گوئی ایشانرا کس امکندی بروی گفت مر فرعون آیا خود شما ایست بدیری بهان کافکنده اید تا کنید از مصرا هلش را برون می بیرم دست و پانان از خلاف و لگوئی عب ما در اسقام پس بر سیم ارو عید قتل و مرگ تا حرج داریم اندر کار دین داری آیا دست از موسی تو دار گفت او پس در حواب قوم خود ما بر ایشانم غالب و اسگروه قوم خود را گفت اورین طلم و حبر بر عباد خود بخشد او رمین پش ازان کائی تومارا زین گروه همچین ران پس که بالین نبات مر شما را بعد ایشان در رمین ران حجت فرمود بگرفیم هی میوه هاشان یافت نقصان در درخت این شد بر پیدشان لکن سب ک بر این بودیم ما خود مسحق آن نظیر که ردند از شر و خیر لیک این را می نداند اکثری که بزعم تو است آنها معجرت پس فرسادی طوفان عیان یا که بد موت مواسی و آله قتل اشپش یا حراد بی پر است هم دم اغنی آنچه خوردیدی رآب

باطل آنها هم که کردید از دغل مهرم گشند و خواران حمله بار پس در افنادد در رو ساحدین خالق موسی و هرون از یقین بر شما در رفع هر معذورنی با وی اندر مصر پنهان ی علن بار داید از بود یک ار که بد حاب پروردگار بسیار چونکه بر ما آمد از بیدای او ریر بر ما از شکیب اندر قرار مرو را گفتند از احما فشان هم ترا موسی کد دارد در عا زده ره هاشان کداریم از مقام حاب موسی شد از غم روان هر که را خواهد دهد بیکفکو قطبان ما را کند آزار س متفق بودند در آزار ما تحم دشمن را بر اندارد رحا ک نا بسید چون کشید از حیرو شر مدلا گشند بر سنگی و فقط کاین بود از کرده های بایستد سستش دادند بر اقبال خویش این بود گفتند از موسی تا ار خدا بر خلق بی دردی رسد هر چه آری آیت از فقط و عا بر بوهرگز نگریم از سحر خام چون مطریاسیل در هنگام خوف همچین قتل که بدشان سجن و فح در طعام و جامهای خوابشان

گشت غالب امر حق اندر محل غالب آحا که شدی موسی ساز بلکه باشد معجری از ترب دین قالوا أما رب العالمین پیش از آنکه من دهم دستوری دست برهم داده اید از سحر و صر زود باشد ما جرای فعل خود ساحران گفتند ما گردیم باز بر خدا و بر نشایهای او باز گفتند آنکه ای پروردگار دال فرعون آنکھی اشرافشان تا کند اساد اندر شهر ما زود بکشیم آن پسر هاشان تمام این خو بشنید اسرائیلیان مرزمین باشد زحق میراث و او باز گفتند از طریق عجز پس می بکشندی زکین اجبار ما گفت موسی شاید آن خلاق پاک و اگذارد بر شما این بوم و در ز آل فرعون اغنی از حدام و رهط تا مگر گیرند ران آسب بد نیکئی چون آمد ایشانرا پیش ور بر ایشان میرسیدی ابتلا رنج و راحت شروخیرو یک و بد قطبان گفتند ای موسی بما تا بعد از آوری ما را مدام هست طوفان هر چه کان آید بطوف هم فرسادی بر ایشان ملخ هم ضغادع کامد از هر بابشان

این همه منبذ آیت ها زما  
چون برایشان سحت میشد کارما  
چونکه میشد دفع آن اسدوه و غم  
گفتی ای موسی بجوان از بهر ما  
گر زما ذایل نمائی این بلا  
کشف پس کردم چون زایشان عذاب  
نی بوقت پس شکستندی عهد  
را در ما که سحر را را کرد پست  
را بجماعت پس کشیدیم اسقام  
زانکه بودند از مالش فی خیر  
بر صعیقان همچین دادیم ما  
حونکه شد فرعون و اتلاش ماه  
یا ذشرق و غرب باشد قصد این  
وازمین شام و بیت المقدس است  
از ره صدیکه کردند آن گروه  
وان حصار و کوشکهای ساخته  
واچه بود از باغهای کاشه  
دانکه ایشانرا هم این ورهک بود  
چون قومی برگشتند از عرب  
گفته اند آن به تمایل مقر  
بر رستش تا که داریم آن نگاه  
میکند اعنی توهم در بهان  
بر هراچه در ویند از آرمون  
ناطل است و ذایل آنچه میکند  
تا بدین خود نگردید اختلاف  
مر شما را حشک ملک از بحریا  
همچنانکه بت یرسان در طر  
وانگهی کاو داد مفصل از یقی  
که شما را میچشدند از عذاب  
و ارا را رنده می نگذاشتند  
هم نجات از قومانی بد معای  
گشت چون فرعون مسعوق در آب  
پس بطور آنا تو تا گویم سخن  
از بونوی روده آن مسواک برد  
بود آند بقعه از روی سلام  
گشت بوراه اندر آن ده روز بعد  
ما در آن میقات از پروردگار

که مفصل شد بر ایشان هر کجا  
سوی موسی میدویدند از نیار  
میفرودندی طفلان و ستم  
رب خود را ما شود رفع بلا  
بر بو ایتان آوریم از صدق ما  
بر دعای موسی صاحب کتاب  
ما دگر ره امتعانی رخ نمود  
داد فرعون و قومشرا شکست  
غرقشان کردیم در یم بالمام  
وز عدای کتاید ایشانرا در  
ارس را میراث از حکم قصا  
وارث ایشان بر دمن گشتند و شاه  
که شدند آتوم غالب در رمین  
نعت و اذرائی اندروی س است  
در مکاره همچو بحرو همچو کوه  
که بد از فرعونان افراجه  
تا صفا از چوب و فی افراشه  
کیتی از دعوت بر آنها شک بود  
که به بود شاعل روز و شب  
که برستیدند قومی ببحر  
آچنانکه هست ایشانرا اله  
که عادت کرد حر حق را توان  
حق تعالی زودشان سادد بگون  
از عبادها بر اصنام ژود  
گفت ادو کردیم فی دراو خلاص  
باشده گفند ما موسی که ما  
بهر خود سارند اله انجوب و ور  
مر شما را بر تمام عالین  
رج و سعی وین بود و العذاب  
که ارایش چشم خدمت داشد  
از پس رج فراوان راحی  
خواست موسی تا فرسد حق کتاب  
بوی ناخوش آیدش دید از دهن  
آچه بود از مشك بهتر پاک مرد  
بر ده دیگر بدی حج شد تمام  
هم بموسی نازل از میثاق و وعد  
بر من آمد آن کتاب نامدار  
پیروی ناور راه معسدا

سرکشی کردند از حکم و حدود  
ما کند او رفع زایشان آنگزید  
ما واقع چون برایشان شد عذاب  
با تو از عهدی که کرد اندر ایاب  
ما تو فرستیم اسرائیلیان  
تا رما بیکه رسد ایشان بران  
هست مروی آنکه موسی بیست سال  
یکفر ناور ایتان زانگروه  
زانکه آسهای ما را بر دروغ  
شرح غرقه گشتن ایشان بنم  
یعنی اسرائیلیان که بر دست  
شرها و غربها از ارس شام  
آزمونی کاندز آن برکات ما  
وعده پروردگارت شد تمام  
هم نمودیم آن منازل را خراب  
آعمارهای عالی و ارجمند  
ذکر اینها میکند حق پر رسول  
نگذرانیم آل اسرائیل را  
یعنمون یعنی اقامت میکند  
مر موسی قوم گفتند آزمان  
گفت موسی خود شما ورید چهل  
این گروه بت پرستان ز اشراک  
دین ایشان زود کرد خوار و پست  
گفت روزی مر علی م رایک جهود  
بود در تفسیر قولش گفتگو  
از تو خواهیم اینکه رسم دین کنی  
گفت موسی من کم آیا طلب  
یاد آرید آنکه برهاندیم ما  
بهر قل نفس و افناء وجود  
وین لانی بر شما بود آشکار  
وعده موسی قوم خود را داده بود  
و حی روی شد پس ادرب الامام  
کرد مسواک از پی سی روز و روف  
گفت ران دادیم وعده بر کتاب  
پس شد آن مبقات او در اربعین  
گفت موسی مر برادر را که من  
و زمین در قوم من شو جاشین  
کان بودا بر عقل و دین دارد زیان

زانکه میبودند قومی بس عنود  
شرط میکردند کایمان آورند  
سوی موسی مینمودندی ایاب  
که نماید دعوت را مستجاب  
تا بری هر جا که خواهیشان عیان  
موت یا هنگام دیگر رامحان  
بود ما فرعونیان اندر حدال  
بودشان کوئی که دل اندسک کوه  
حمل کردند آن گروه فی فروغ  
گفته ایم و بعد از این گوئیم هم  
مر گروه قططان بودند و پست  
در تصرف آمد ایشانرا تمام  
نازلت از اهتمام اسباب  
آل اسرائیل را سکوو تام  
که بد آنها را فرعون استسار  
قصرها و کاخهای بس بلند  
تا زحال مشرکان باید ملول  
از یم و شکایتیم آن بیل را  
بر بنان بهر پرستش از پسند  
بهر ما میساز تمثالی چنان  
کاین پرستش را همی گیرید سهل  
گشته اندر جهلو نادانی هلاک  
وین بتان بردست ما خواهد شکست  
دفن بیغبر نکردید از عهد  
فی که در پیغمبری واحکام او  
مر حدایان بهر ما بعین کنی  
بهرمان معبودی الا ذات رب  
مر شما را رآل فرعون دغا  
آن پسر هاتان نکشد از ججود  
بس عظم از حاب پروردگار  
کاورد از حق کتاب با نمود  
تا که گیرد روره سی روز تمام  
گفت صائم باش هم ده روز و روف  
از پس سی شب موسی در خطاب  
تام از پروردگار عقل و دین  
میروم بر طور زامر ذوالمن  
امر ایشان بر صلاح آرای امین

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ

و چون آمد موسی بوقت مقرر ما و سخن کرد با او پروردگار و گفت ای پروردگار من بهما را که بنگریم سوی تو گفت هرگز نخواهی دید ما و لیکن بنگر

إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَبَجَّلِي رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى

بکوه پس اگر قرار کرد در حاشی پس زود باشد که بینی مرا پس چون تبجلی کرد پروردگار من که او را دیدند آنرا زره زره و در افتاد موسی

## سورة الاعراف

صَعِقًا ١٤٠ فَلَمَّا آفَقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ١٤١ قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي

بیهوش پس چون بیهوش آمدگفت دانم بک بودنش را بارگشتم سوی تو ومن اول گردیدگام کف ای موسی بدرستی که من

اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ١٤٢ وَ كَتَبْنَا

برگزیدم تورا بر مردمان بر رسالهام و کلامم پس بگیر آنچه دادم تورا و باش از شکر گزاران و وشتیم

لَهُ فِي الْأَلْوَا ح مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِحَسَنِهَا

رای او در لوحهای تورات از هر چیزی پند و بیانی از برای همه چیز پس بگیر آراحد و جهد و امر را که او ترا احذ کند و بگویش

سَارِبَكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ١٤٣ سَاَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ

رو دباشد بهایم شمار اسرای فاسقان بزودی میگردانم آرایهای خود آسرا که کبر موزرند در زمین باحق و اگر

يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ١٤٤ وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ

بینند هر آیتی را ننگرند بآن و اگر بینند راه حق را نگیرند آرا راه و اگر سبیل طریق

الْقَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ١٤٥ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

باطل را مگردندش راه آن ماینست که ایشان تکذیب کردند آتیهای ما را و بودند از آنها بجزان و آناسکه تکذیب کردند آتیهای ما را

وَ لِقَاءَ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤٦

و رسیدن حرای آخرت را نابود شد کردارشان آبا جز داده میشوند بحر آنچه بودند که میکردند

تا چهل روز او سلام پس مفید را را ها گردد عیان بر مرد دین در مقام کشف اسماء و صفات کرده ام بحق این معنی تمام کشف سارد حق بر او اسرار او چون درستی دیده بود اندر شکست را که بس در حد خود دیدش غبور رفت کثرت حال بحق بر دیک شد چون شد از افعال مطلق سوی عین بیست کابرا در آن احوال دست از کفش سر رشته آداب شد حرص عاشق بر لقای باقی است گفت از طمس صفائی بر ترا بحق سوی در وجود ذوالمم تا مها بر وصول آید زرب که نمود این خواهش او بر میل قوم لن ترانی گفت حقش در حواب پس تحلی کرد بر کوهی که بود هم عر دند آسکه ما او بد رقوم و من بود بعلیق بر امری محال پس حونا آمد بیهوش اندر شهود گفت زان اشی تو پاک ای ذوالمنن بر بررگی و حلال حق مقر

این چنین گوید کز حق میشد وین عجب بود که اندر اربعین آن تکلم باشد او را واردات در شان علم الاسماء نام از پدر آموخت حون رفتار او ربا انا طلبا گفت و رست حق تکلم کرد ما موسی بطور هفت فرسخ دور او تارک شد دور از وی گفت گردد کاسی در فنا مرد ره از افعال رست زان تحلی حان او بیناب شد رب اری گفتن از مشتاقی است گفت بشما روی تا بیم تورا واقفی زان که توئی تومن منم بود جایر بلکه واحب آن طلب فرقه گویند بهر رفع لوم چون نمود او این سؤال از عشق تاب پس مرا باشد که هم بسی بوزود اوقاتده بود بهش ما دو یوم هم بود ممکن که بنی آن جال گشت یکجا فای از حیث وجود پس ز نطق وحدت آمد در سخن اول مؤمن منم در جهر و سر

موسی آمدگفت حق ناوی سخن بکته نشیند در نظم و حساب سر وحدت سادش حق محلی تا چه باشد سیر او واداره اش ناشدش از علم الاسماء شان پای تا سر انکسار و درد بود آدم و آدم شان را سر فراز طور را بگرفت طلعت سالهم رستکی جان ز قید ماسوی است هر چه هست از فعل یک و فعل بد کس نماد او را بچشم اندر عیان گشت پس بر کشف ذاتی ملتمس بل بد از افزونی عشق و طلب خلق و حق بینی در اثبنتی چون نکشف ذات او فایز بود عیب بود کاو باستحقاق خواست که زحق خواهد چیزی بر خطا کر که ماند در مکاش برقرار وان کلیم افتاد بیهوش و نیز گفت بین گر ماند آن بر حاجوی رفت ان خود هستی موسی نماد آن قائی کش ز پی نبود فنا من بسویت باز گشتم این نفس

واکه در مقام ما معتاد تن تا بود الف از حق او اندر خطاب خاصه گر باشد پسر یا ولی مردم آید وارداتی تازه اش هر بی آدم که دارد عقل و جان آدم اندر عشق و توت فرد بود زان تصرع کرد آن دانای راز چو که ما و خواست آید در کلام ظلمت اردانی اشارت بر فاست مینویسند آن دو کاتب درسد غیر آن روحایان و عرشایان و صفش اندر وصف حق شد منطس نز جسارت بود و نز ترك ادب نا بو از خود با خبر درستی تا بگوئی کاین طلب جایز نبود کر که مسوومی زحق تریاق خواست و ره جایر نیست بهر انبیا لیک بنگر سوی کوه استوار در زمان گردید آسکه ریز ریز بود آنکوه وجود موسوی کوه اندر جای خود اصلا نماد گشت باقی بر بقای کبریا که توان دیدن تورا غیر از تو کس

اهل صف اول اعني از رجال  
بعد از آنكه آن فاشان رخنود  
ما كه موت طبيعى روز و شب  
هر مريضى يافت صحت را نظهور  
پس چرا آن طالبان رؤيتش  
بر بنام و بر كلام خود تمام  
پس توباش از شاكران نعمت  
هم بوشتم اندر الواح ارمود  
هفت لوح آن بود يافته در زول  
ارخياى و روح و قلب و عقل و فكر  
كن مرا تسليح و تقدس ارحمات  
شرك ناور شكر من كن مستدام  
بازگشت جمله چون باشد بمن  
گر كه گردى مريك بر قل كس  
نى گواهى ده بچيرى حركه آن  
هم ميرم مردم انجيزى حمد  
از دنا شو دور تا زان احراز  
هم مكش ذبحى بحر بر نام من  
خواه بر خلق آنچه خواهى بهر خود  
گر بران ده حكم كس عامل شود  
تا فرا گيرند بر سكو تران  
يعنى آرا كن بسكوئى عمل  
زود باشد كه نايام بر شما  
زود باشد كه بگردام عيان  
كبرشان يعنى مستحق است  
تا بوحدايت خود بر ملا  
مى نگيرد آره ارسند ليك  
از غرض بودند از آن ببحر  
كرد تكذيب آنكه آيات ما

كاهل بوجيدند و ثبات در كمال  
مر نقائى از پى ايشارا نبود  
مات و مستغرق بدند از نور رب  
گشت شيرين آبهائى بلخ و شور  
مرده باشد از فروغ طلعتش  
پس بگير آرا عمل كن در مقام  
شكرگو ما شاكران در حضرت  
آنچه آن واحد زامرو نهى بود  
خود بقدرقامتش در عرص و طول  
نكها كن حق رسيدش غز و نكر

مردن هفتاد تن كشف از فاست  
بر نگشتند از مقام جمع راز  
كان تحلى بود اسباب كمال  
هر زمين شوره زارى شد چمن  
پس موسى گفت خلاق جهان  
آنچه دادم برون از تنزيل و وحى  
آنكسا كه مر گزيدم در مقام  
از هراچيز ارحلال واز حرام  
اندر آنها بود ثبات از معنى  
چند حرف ادوى نگارم محلى

### در بيان ده حكم از توراى

چون كسى اين عيش تو گردد حسن  
تنگ گردد بر تو عالم هر نفس  
شنوى از گوش و سنى بر عيان  
كه مستحقان از من رسد  
روى و رحمت بگيرم از توبه  
كان تورا گردد زبان بر خان و تن  
وين تورا بر حسن ذات آمدند  
نفس را و برون رود كامل شود  
همچو صبر و عفو زرد امتحان  
نى اضافه و سببى در هر محل  
آن سراى فاسق را هر كجا  
هم در آيتهاى قدرت بر نشان  
كبر حق كرمسكين برغنى است  
كشف سازم هم بصدق ايسا  
راه گمراهى بران بوييد يك  
تا كند از عترتى دروى نظر  
هم بدار آخرت يعنى لقا  
مر حرا داده شود آيا حزان

خون كس احق ميرزا ز هيج راه  
هم محور از كذب بر نام قسم  
را كه فردا مدهند اعصاى تو  
كارمان ناشى عدوى نعمت  
هم سدم بر تو مات آسمان  
غدر كردن ما زن همسايه بيز  
هست در توراى عدل ارحمند  
پس بگير الواح را باحد و عهد  
يا هراچيز كه در دانش نكوست  
هست نيكو امرو بهى كز خداست  
قصر آن فرعون و قومش سر سر  
آنكسا را كه تكبر ميكند  
ور ببيند اين گروه سر كشان  
سكروند ايشان بر آنها از عاد  
اين بران باشد كه سكدي از خطا  
بود آن علت ز حقد شومشان  
شد بپاه اعمالشان اجز و كل  
كه عمل كردند از سود و ديان

موتوا ان قبل نموتوا گفت راست  
سوى ملك فرق و كون امتياز  
كى شود باعث عوت و ضعف حال  
رست هر محبوسى از بند محن  
بر گزيدم من تورا بر مردمان  
ميرسان آرا بخلق از امرو بهى  
هريك ايشارا از احبار و گرام  
بود آن پندى مفصل در كلام  
مر تفصيل وجود موسى  
مر بران بايد تذكر عاقل  
كه خدائى غير من نبود بدات  
شكر هم بر والديت كن بنام  
كان تورا باشد حرام و هم گناه  
كه كسم دورت زهر توفيق هم  
مر گواهى بر دروغت روبرو  
دور ماند هر حسود از رحم  
تيره گردد از دنا مرآت جان  
بس برك آمد گناهش در تميز  
حمله اين ده حكم بهر وعظ و بيد  
هم عقوت امر كن بر حسن عهد  
يا بسكى مطلق اندر جستجو است  
حمله را حاشى عمل كردن بجاست  
كز كسان حالى شد و ديرو زير  
در زمين بر غير حق واز ناپسند  
كل آيتهاى ما را بر عيان  
ور ببيند آن گروه راه رشاد  
ايكسان كردند بر آيات ما  
نى كه بود امر حق معلومشان  
بستشان نفى رطاعت در سبل

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمَ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا

وگرفتند قوم موسى از بعدش از زبور حاشان كوساله نى را كه بود مراور آوازي مانند گاو آيدند كه او به سخن ميكند ايشارا و به

يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ١٤٧ اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ١٤٨ وَلَمَّا سَقَطَ فِي آيِدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا

مينمايد ايشارا راهى گرفتند آرا و بودند ستمكاران و چون افكنده شدند در دستهاشان وديدند كه ايشان بحقيقت گمراه شدند

قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ١٤٩ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ

گفتند هر آينه اگر رحمت نكند ما را بروردگار ما و بيايم زرد ما را هر آينه ما شيم البته از زيانكاران و چون بازگشت موسى بسوى قومش

غَضَبَانِ أَسِيفًا قَالَ بِسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَحَ وَاتَّخَذَ بِرَأْسِ

خشمگين اندوهناك گفت خدا از خانشينى كه گرديد مرا از بعد من آيايشى گرفتيد امر را زيانكاران را و افكنده الواح را و گرفت سر

آخِيهِ يَجْرُهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ

برادرش را كه ميكشيدش بخود گفت هرون اى سر مادرم بمرستى كه قوم ضعيف شدند مرا و زدند كه بكشند مرا پس شادم گردان بمن دشمنان را



## سورة الاعراف

وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٠ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ

و مکر دان مرا با گروه ستکاران گفت پروردگار من بامر مرا و برادر مرا و داخل گردان مرا در رحمت خود و توئی رحمت کننده

الرَّاحِمِينَ ١٠١ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ

رحمت کنندگان بدستیکه آنانکه گرفتند کوساله را باشد که رسد ایشانرا خشمی از پروردگارشان و خواری در زندگانی دنیا و همچنین

نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ١٠٢ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا

جزا دهیم افترا کنندگان را و آنانکه کردند کارهای بد را پس توبه کردند از بعدش و گرویدند بدستیکه پروردگار تو از بعدش هر آینه

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٠٣ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ

آمرزنده مهر باست و چون ساکن شد از موسی خشم گرفت لوحها را و در نوشته آنها بود هدایت و رحمت

لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ١٠٤

از برای آنکه ایشان را پروردگارشان امرت رسیده

### در بیان فتنه سامری

عجل یعنی جسم بیروح و روان امر کن بر قوم در جمع حل جمع سازند آن بیش سامری هیکلی بر شکل گاوی ساخت او چون صدای گاوی داد گوید از خواهد مران رب الامام یا زانی در دهان دندم حزه که آن مائی دمد دم درئی فی شوم من کریم خواهی همی بر احابت پس رسان این التماس بازم از احسان بخشی دوریست بر کلام و نظم و گفتار صنی بر پرستش گاورا سار سبب راه نباید کسی را در سن پیششان بنمود فعلی ناپسند هم زانده و اسف ماند آزمان یا در افتادن ردی بس بهم رحمت از دارد تا پروردگار برد بر کوساله آن ساعت سجود سجده کردند اینست بهتر از وجوه جله کردند آنچه در خوردن لوم خشم واد و هوش در آن احد گذشت مؤمنان بودند تا او در خطاب وز رجوع من باوردید یاد بر شما آرم شان ذوالمن از جیتهای که میبودش بدین مکشیدش سوی خویش از فخر و تب

ار حلهائی که بود از قبطان سامری گفتا بهرون از حل گفت هرون قوم را از داوری حمله را اندر زمان بگذاخت او چونکه در آن تقها پیچید داد شرح این در سوره طه تمام بی اراده او کجا گردد قلم کیستم من تا توانی لاشتی پس نواد مائی اندروی دمی تا نطس آن شود مشکین حواس شکر احسان مرا مقدور نیست او بود مکر بر اسرار صنی بر مسبب نکرد از فی ادب که باید گاو زرن در سخن چون پرستند پس نادم شدند از تحیر دستشان اندر دهان یعنی از حسرت گزیدند آن نعم می بگفتند از دامت و انکسار گفته بصری غیر هرون هر که بود بعض هم گویند بعضی زانگروه و ادعا بود دلیل آنکه قوم پس چو موسی سوی قومش بازگشت بود تا هرون مر او را این عتاب دین خود تغییر دادید از فساد صبر باوردید کایم باز من

قوم بگرفتند از چهل و فتور هیکلی کش بود صوت و ناله وان شری و بیعتان باشد حرام او بکار زرگری استاد بود که بیش ناد میداد آن صدا چون درآمد سجده کرد از امکان هم نان و هم روان وهم نفس یارب این بوفی بر من ده نام تا که لا شیتی بشکل فی شود چون تو خواهی خون توان گردید مشک که شود مانع تحقیق و سخن سامری کی داد آقدر و مقام غافلست از داد حق بی چشم و گوش می ندیدند و ندانستند هیچ طالبان بودند فی دانا و اهل که بر ایشان کرد حق در سالها که زکار آن دسهاشان افتاد محرم و مطرود در که گشته اند آزمان ناشیم ما از حاسرین بابرادر شاید از بخشی مرا سجده کوساله کردی فی همه شد قصوری کن بجا عفو آن خطا بدسی گردید زان رفت این فتن اندر این بر امر و فرمان خدا و ذ غنایهای حق غافل شدید

بمدار آنکه رفت موسی سوی طور ساختند از آن حل کوساله کرده اند ایشان تصرف نالتهم پیش او بردید قوم آنها بزود در گلویش کرده بد سوراخها آن صدا بر گوش اسرائیلان عمرو و توفیق از خدا بود است و بس خاصه اندر بطم تفسیر کلام فی اراده مائی آهم کی شود ورنه هرگز کی شودی چوب خشک می بامر از آنگاه برا زمن موسی جان را تو آموزی کلام گوید آورد از کجا ان نظم و هوش گفت زار و حق که آیا درسیج بر خدائی برگرفتند آن زجهل یادشان آمد از آن افصاها باشد از لما سقط این مستفاد می دیدند آنکه گمره گشته اند یا گناه ما بامرزد یقین زانکه موسی گفته خویش اندر دعا بعضی از آن قوم اندر مظلمه در دعا گفت او که یارب کررما گفت از من جاشینی بعد من پیشی آیا خود گرفتید از خطا بر سجود عجل مستعجل شدید پس فکند الواح را او بر زمین راس هرون را گرفت اندر غضب

در بیان خشم گرفتن موسی ۴ بر هرون



## الجزو التاسع

بسکه آن فعلش معظم افزون نمود  
هم بدانند ارتداد خود بدین  
مر مرا عاجز گرفتند و زبون  
هم مکن اسناد تقصیری بن  
گفتم این زامر بومیباشد خلاف  
رب اغفر گفت یعنی مرا  
بهتری چون تو ار بخشندگان  
کاکسانکه نار بگرفتند بز  
بر قبول توبه وان بد بدریغ  
بد جزای عابدان عجل این  
بگرویدند از طریق اعتدال  
عابدان عجل زان فعل شیع  
تا پیامرزد خداوند آن گناه  
این چنین کردند و آمد طلعتی  
چونکه روشن شد هوافتاد الف  
کشته هرکس گشت اندرحت است  
وادر آنها بود کشت از هر مقام  
از سدی نقل است کز حق شد خطا

اخذ رأس و لعیه هرون نمود  
مصحح باشند در آینده زین  
بود نزدیکم که تا ریزد خون  
که بسی زین فتنه بودم درخزن  
چون توام داری خلافت بگراف  
با برادر عفو کن رین ماجرا  
بس بخش از فضل خود برندگان  
بر خدائی عجل را ازی تیز  
که قتل یکدگر بکشد تنغ  
هم دهم اینسان جزای مقترین  
بر خدا و بر رسول کردگار  
بدم و حائب جوگشند آن جمیع  
پس خطاب آمد عوسی از اله  
ادریشان بهر مع شفتی  
کشته بودند ازهم اندر عهد و خلف  
واسکه باقی ماند بروی رحمت است  
رهبرانشا و رحمت ها تمام  
سوی موسی که زمردان صواب  
تا کسد اطاعت عجل اعتدال

کرد این تا عابدان عجل را  
گفت هرون کای برادر و این ام  
پس مگردان دشمنانم را تو شاد  
چون شدند این قوم گوساله طلب  
چون زهرون دید موسی آخلق  
داخل اندر رحمت خود سارمان  
شد چو فارغ از دعا و اسهال  
زود باشد که رسد در روزگار  
ذلت ایشان را رسد در ندگی  
وانکسایکه عمل بر سیئات  
هست مر پروردگارت بعد از ان  
با مصرع سوی موسی آمدند  
شرط توبه اس بود که بر نهند  
تا سگردد مانع اعنی رحشان  
دل برایشان سوخت موسی را و خواست  
چونکه موسی ناد آمد از غص  
بهر آقومی که از پروردگار  
زال اسرائیل بر هفتاد تن  
گشت منقاد او باسر کردگار

انفعالی باشد از فعل خطا  
ان قوم استضعفونی کلهم  
با ستیکاران مکبرم در عداد  
خواستم کایم و را اندر عقب  
بر ترحم زود کردند او ورق  
بر مزید لطف خود بنوامان  
عابدان عجل را گفت از ملال  
سوی ایشان خشمی از پروردگار  
هم ز بعد پادشاهی بدگی  
کرده اند و توبه دان پس باثبات  
بر کسان آمرزگار و مهربان  
زاو باستغفار مستدعی شدند  
تنغ درهم تا از این خسران رهند  
ان قتال یکدگر اندر عیان  
عفو و حق بخشید کاین مقبول ماست  
بر گرفت الواح را اندر طلب  
ترسناکند در لیل و بهار  
سوی طور از بهر عدل آن متن

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّنْ

و برگزید موسی ارفومش هفتاد مرد برای میقات ما پس چون گرفتشان صاعقه گفت ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را از

قَبْلُ وَ آيَاتِي أَهْلَكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَن

پیش و مراهم آیهلاک میکنی ما را آنچه کردید کم خردان ارامیست آن بحرلای تو اضلال میکنی آن کسیرا که میخواهی و راه نمائی

تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَافْغِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ١٥٥ وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا

کسی که میخواهی توئی صاحب اختیار مایس با مر دمار و رحمت کن ما را و تو بهترین آمرزندگان و بویس برای ما در این دنیا

حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَن أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ

حوی و در آخرت بدرستی که ما باز گردیدیم بدو گفت عذابم میرسانم آنرا بهر که میخواهم و رحمتم فراگرفته همه

شَيْءٍ فَمَا كُتِبَ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ١٥٦ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

چیز را پس زودی بمبوسم آنرا را برای آناسکه میرهنزند و میدهد زکات را و آناسکه ایشان بآیهای ما میگردند آناسکه پیروی میکنند

الرُّسُولَ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ

آنرسولی را که نبی ایست که میابد نوشته شده ز دایشان در توریت و انجیل مبر ما بدیشان بکارهای پسندیده

وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُعَلِّمُهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُهُمُ الْفَجَائِثِ وَ يَقْضِي عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ

و باز میداردشان از ناپسندیده و حلال میکند برای ایشان پاکیزه هارا و حرام میکند از ایشان بدید هارا و فرو میبندد ارایشان را بر گرانشارا

وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ

و آن تکالیف شافه که بود برایشان پس آناسکه گرویدند با و تعظم کردند او را و یاری کردند او را و پیروی کردند آن نوری که فرو فرستاده شد

# سورة الاعراف

مَعَهُ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٥٧

با او آن گروه ایشانند رستگاران

## در بیان رفتن هفتاد نفر با موسی علیه السلام بطور

کرده با موسی مران رب الامام  
اری آمد رفت موسی در عام  
گفت شبید قول حق کون  
حرکه سیم آن خدایا در نمود  
در هلاکت نامد ایشان را سب  
گردد از هم مقطع در جایشان  
روت موسی بونی بهر حضور  
آمد اندر قوم پس تنها فرد  
بل بکشتی خود تو او را از حسد  
خود کند بر مردن خود اعراف  
زاوشند آنچه بود آن چند مرد  
این چنین گوید و این باشد درست  
تا گوه باشند او را در امور  
جمله مرید از وقوع بارقه  
این همان میقات باشد که پیش  
صاعقه بگرفتشان یا زلزله  
کس ندارد ناور از وی هیچ آن  
وقت غرق قطبان در رود بل  
در سؤال رؤیت از روی عما  
ر امتحان از وجه تهدی من شا  
یا الهی است خیر الغافرن  
هم راطمیان بر اعدا صبری  
گرچه از برگشت مائی بیباز  
وارسند بر دوکون از قدرتم  
رحمت حق بر دو قسم اندر مقال  
مطلق از هر شرط و قید ار مدرك  
بسؤال سالی بر ما خلق  
هر يك اندر رتبه دارد نمود  
گشته فایض در حقیقت در محار  
کرد استحقاق هستی مرحمت  
گاه قول و فعل نزد هوشمند  
بر خواص مؤمنین و اهل قلوب  
دوست دارد مال چون هر ذبحوة  
خواند ما نوشته حق بیغیرش  
ثبت در تورا و انجیل از مقام  
هی از منکر خود آ صاحب علم  
شد بظاهر عقل کل بیغیرت  
وان تکالیفی که شاق آمد بهوش  
نگریدند این سی را بیگمان

قوم یا بود در شك که کلام  
حون رسیدی میقات اسکرام  
چونکه موسی ارعام آمد برون  
همچنان باقی بود رینی که بود  
برد بعضی رحنه در حین طلب  
گشت ردیک آنکه معصلا یشان  
هست مروی هم که باهرون بطور  
موسی او را عسل داد و دفن کرد  
قوم گفتند این باشد بر سند  
رنده سارم مرو را تا اعلاف  
بر دعای موسی حق رنده کرد  
بعضی از ارباب تفسیر از بحث  
برد آن هفتاد کس با خود بطور  
در زمان آمد بر ایشان صاعقه  
شرح آن گفتیم در آیات پیش  
پس بهر تقدیر در آن هایل  
متمم گردد در اسرائیلیان  
میسودی هم هلاکم در سبیل  
بیست این حر امتحان بهر ما  
هر کرا خواهی شوی هم رهنا  
بهر از آمرزگاری یقی  
عیش خوش با صحت و امیتی  
زانکه ما سوی تو برگشتیم باز  
هم بهر شینی است واسع رحمت

بهر میقات آن کلم الله کرد  
از حد کفار و بروی بگروید  
حق موسی آمد اندر گفتگو  
کاین کلام حق بود بی افتری  
می بردند آنکس از هایل  
که شدند از دنگانی نا آمد  
خواست تا دلها یشان آمد بها  
حفت و در خمتن ز عالم در گذشت  
گفت او بگذشت اندر حال نوم  
تا رحالت مرتبم آ که شوید  
اندر آن مدین نمودند انحن  
آمد ایشان را بحال دان مسئله  
رفت تا گیرد ز حق توری او  
هم موسی طالب رؤیت شدند  
بر بقا بعد از فنا زبده کرد  
هست از اقوال این قولی صحیح  
که دوحشت گرشود ایشان هلاک  
کردی ایشانرا هلاک اندر یقی  
کرد گر با بگردی فعلی زون  
بسی از آن ابتلاء و امتحان  
رحم کن در عین آمرزش ما  
بیکونی از راحت و عیش و بوا  
بیکونی ده در مقام و مغفرت  
هر کرا خواهم رسام در عفات

اختیار از قوم خود هفتاد مرد  
بر دشان در طور تا خود بشنوند  
که بمیدند او را قوم او  
قوم گفتند این بد استیم ما  
کوه آمد ران سخن در زلزله  
بل بر ایشان از نغاشی در رسید  
چونکه موسی دید آجال از خدا  
ما گهان غالب بهرون جواب گشت  
چونکه از هرون پیر رسید قوم  
گفت ما من چند تن همراه شوید  
پس با او همراه شد هفتاد تن  
مفعل گشتند و از حق زلزله  
کادر آن جایی که بر میقات او  
چونکه در میقات حاضر آمدند  
بعد از ایشان حق تعالی رنده کرد  
بهر تأکید است تکرار صریح  
گشت موسی از ان جماعت ترساک  
گفت یارب حواستی گریش ازین  
میکنی ما را هلاک آیا کنون  
هر کرا خواهی کنی گمره نا آن  
دوست چون مارا توئی فافغر لنا  
بر نو پس از بهر ما در ایسرا  
همچنین اندر سرای آخرت  
حق تعالی گفت اشکجه و عذاب  
هست در نزد محقق بی سؤال  
امتنابه است و ذاتیه یکی  
اندر آن دریاست مستغرق دوکون  
هم بدون آنکه محتاجی کند  
رحمت دیگر وجوبه است نیز  
هست استحقاق بنده هم ران  
رحمتی کامد وجوبه بنام  
پس نویسم زود بهر متقین  
مدهند ایشان زکوة مالها  
پیروندان مؤمنان خود بر رسول  
هیچ نه بنوشته و نه خوانده بود  
وصف و نامش در صنف مرقوم بود  
آن محاسن جمله را معروف دان  
سازد ایشانرا حلال او طیبات  
همچنین بردارد آن اغلال و پند

## در تحقیق رحمت امتنایه و وجوبه

منتح از وی شد عطای ماسبق  
هست از آن رحمت اشبارا وجود  
آنهم از آن رحمت ذاتیه باز  
همچنانکه پیش از رسم و سمت  
کان بود مشروط خود بر شرط چند  
رحمت خود را که آن دارد و حوب  
از فرایض سعت تر باشد زکوة  
امی اعنی زاده شد چو از مادرش  
آن بی که یافتند او را بنام  
مباید امر بر معروف هم  
عقل باشد بر محاسن رهبریت  
بار ایشانرا فرو بهد فدوش  
پس مر آنانکه داسرائیلیان

مر فرا بگرفته اشبارا بنون  
عرص حاجت فیض هستی تا برد  
کان مقید باشد از داری تمیز  
از نتیجه امتنایه عیان  
ران مقید خوانده اند آرا گرام  
آنکس کز شرک پرهیزدهی  
هستشان ایمان بآیت های ما  
وان ننی امی کامل وصول  
پیش پروازش ملایک مانده بود  
فرد ایشان رفتش معلوم بود  
هر قبیعی منکر است آرا عان  
هم خنات را حرام اندر جهات  
که برایشان بود سابق در پسند

## الجزوالتاسع

غير ایشان يا که از قوم دگر  
آنچنان بوری که روی داده شد  
تسمیه قرآن از آن آمد بپور  
بر ولایت کر کنی تعبیر نور  
باید اول هر بیء در صعود  
با علی دان گفت احمد کای علی  
گر خدا خواهد سانی رین طهور  
لیک گویم چون رسبد اینجا کلام  
زان بحلی از طهور سرمدی  
مرورا باشد دوو حه ای پاک دلق  
وحدت بی کثرت اندر افواج  
وحدانی کان بخلق اررانی است  
در مقام نور داریم اتحاد  
همچنین کز وحدتش ذات وجود

بهر تعظمش فرو بردند سر  
ناوی الحق بود و بفرستاده شد  
کان حقایق است کاشف در طهور  
رد اهل حق بود روشن بدور  
گردد از نور ولایت ما شهود  
در بهان بودی تو با هر مرسل  
گویم اندر آیت الله نور  
محملی اندر بیان این مقام  
ظاهر آمد آفتاب احمدی  
آن یکی بحق و دیگر سوی خلق  
باشد آن گر هیچ دانی اصطلاح  
در رسالت حبه حسامی است  
بست اثبیت آنجا یا تضاد  
در تجلی داد کثرت را عود  
ایقدر کافی ند از مهمی تمام

یارش کردند از ردیک و دور  
قصد زان نور است قرآن مجید  
اینکروه ناصران و ناعمان  
بود آن نور ولایت با رسول  
در بیوت پس شود صاحب علم  
لیک ما من در نهان و آشکار  
هست امیدم کو دهد علم و حوّه  
چون تجلی کرد ذات دو صمات  
از سوت آن تجلی نام یادت  
وحه عالیرا ولایت دان بحق  
خوانده اند این رتبه را وحه الاحد  
ما علی ران گفت نور واحدیم  
در مقام جسم هم او بامن است  
هم در این کثرت خرا و موجودیست  
دار کردم سوی تعبیر کلام

هم شدش پیرو از ادراک نور  
تا ابد باقی است با او هم پدید  
رستگارانند و مرحوم از شان  
کایت از حق یافت در حین نزول  
با پیمبر پس علی بود از قدم  
هم توبودی هم تویی در روزگار  
مادر آنجا باز گویم نور ذات  
اندر اسماء و صفات اریغی ذات  
رتبه بنغمی اتمام یادت  
کآن بود مطلق زقید ماحلق  
مطلقست از اسم و رسم و وصف و حد  
بر دو صورت بر خلاق آمدیم  
مرئی را روح باقی بامن است  
که تودای غیر از این محمودیست

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ١٥٨ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ

نکو ای مردمان بدرستی که من رسول خدایم سوی شما همه آیدانی که مرا و راست پادشاهی آسمانها وزمین بیست

إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ

حدائی مکر او زنده میکند و میبرد بعدا پس بگروید بعدا و رسولش آن سی منسوب نام القری که میگردد بعدا و کلماتش و پیروی کنید

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٥٩ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ١٦٠ وَ قَطَطْنَاهُمْ أَتْنَتِي

اورا باشد که شمارا راه یابند و از قوم موسی امتی باشد که هدایت میکند بحق و بآن عدالت میکند و جدا جدا کردیم ایشان را داورده

عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَمَهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ

سبط امان و وحی کردیم موسی چون آب خواستند از قومش کمرن بصایت آن سنگ را پس روان شد

مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ

از آن دوازده چشمه بحقیقت دانستند مردم آبجورشان را و سایبان کردیم برایشان اررا و فرو فرستادیم برایشان من

وَ السَّلْوِي كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١٦١ وَ إِذْ

و سلوی را بجوریدار یا کیزه های آنچه رودی کردیم شمارا و ستم نکردیم بر ما ولیکن بودند که بخودهاشان ستم میکردند و همگامیکه

قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا

گفته شد مرا ایشان را ساکن شوید این قریه را و بخورید از آن هر جا که بخواهید و بگوئید فرو نه انما بار گناه را راود اخل شوید در را سجده کنان

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ١٦٢ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ

میا مرزیم برای شما گناهان شمارا زود باشد که اغرائم اجر نیکو کاران را پس بدل کردند آنانکه ستم کردند از ایشان گفتاری غیر آنچه گفته مرا ایشان را

فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ١٦٣ وَ اسْتَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ

پس فرو فرستادیم برایشان عذابی از آسمان سب بودندشان که ستم کردند و پیرس ایشان را از قریه که بود

## سورة الاعراف

حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْتَوْنَ

نزدیک دریا هنگامیکه تعدی میکردند در شنبه چون میآمدند ماهباشان روز شنبه ایشان ظاهر بر روی آب و روزیکه شبیه عید داشتند

لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبَلُوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۱۶۵ وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا

نمیآمدند ایشانرا همچین میارمود ایشانرا آنچه بودند که نافرمانی میکردند و هنگامیکه گفتند حمی از ایشان که چرا ایند عید میدگر و هیرا که

اِنَّ اللّٰهَ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعَذَرَةٌ اِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۱۶۶ فَلَمَّا نَسُوا

خدا هلاک کننده ایشانست یا عذاب کننده ایشانست عذاب سخت گفتند عذر خواستی سوی پروردگار شما و باشد که ایشان دیر هیز بد پس چون فرافوش

مَا دُكِّرُوا بِهِ اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوٓءِ وَ اَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا

کردند آنچه پند داده شد بدانرا هانیدیم آنراا که بی میکردند از بدی و گرفتیم آنراا که میکردند عذاب سخت پس

كَانُوا يَفْسُقُونَ ۱۶۷ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَ اِذْ تَادَنَ

بودشان که فسق میکردند پس چون سر برار داد آنچه بی شد از آن گفتیم ما آنراا که نشوید و درنگان را درنگان و چون اعلام کرد

رَبُّكَ لِيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ

پروردگار که هر آینه از آنچه میشد در ایشان تار و زهره امت کسی که عذاب کند ایشانرا بد عذابی در سیکه پروردگار تو هر آینه رود و عقوبت و

اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۶۸ وَ قَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ اُمَمًا مِنْهُمْ الصّٰلِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ وَ بَلَّوْنَا

در سیکه او هر آینه آمرزنده مهربانست و جدا جدا کردیم ایشانرا در زمین امان بعضیشان باشد شایسته گان و بعضی ایشان غیر آن و آرمودیم ایشانرا

بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۶۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ

براحتها و در رجها باشد که ایشانرا برگردند پس مانند از بعد ایشان خلفهائی که تیرا گرفتند کتاب را بگیرند متاع

هٰذَا الْاَدْنٰى وَ يَقُولُوْنَ سَيُعَذِّبُنَا وَ اِنْ يَأْتِيَهُمْ مَّرَضٌ مُّمْلَهُ يَأْخُذُوهُ اَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِثَاقُ-

این ادنی را و میگویند بروی میارم و در دنیا را و اگر آید ایشانرا مبعای مانند آن بگیرند آنرا آید گرفته شد برایشان پیمان

الْكِتَابِ اَنْ لَا يَقُولُوْا عَلٰى اللّٰهِ الْاَحَقُّ وَ دَرَسُوا مَا فِيْهِ وَ الدّٰرُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ

کتاب که گوید بر خدا مگر حق و خوانده اند آنچه در آست و سر ای آخرت بهتر است از سر ای آنرا که هر هیز بد

اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۱۷۰ وَالَّذِيْنَ يُمَسِّكُوْنَ بِالْكِتَابِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِيْنَ ۱۷۱

آیا پس در نمیدانند و آنرا که مسک میجویند کتاب و بر پا داشتند نماز را در سیکه ماصایح سازیم مردم مصلحان را

وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا اَنَّهُ وَاَقَعَ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اِذْ كُرُوا

و هنگامیکه بلند کردیم کوه را بر سر ایشان که گویا آن سایه ای بود و گمان بردند که آن فرود آمده ناها بگیرند آنچه دادیم شما را قوت و داد گنبد

مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۷۱

آنچه در آست باشد که شما رهیز کنید

گویند ای مردمان هستم رسول	بر شما یکجا زحق اندر برول	آنکه هست او را بحقیق مبین	پادشاهی سواب و زمین
نست ممودی جز او بگفتگو	زنده گرداند عیباد هم او	کورسولم ذاکه دارد این صفات	واحد است او در کمال خود بدات
پس باو آرید این در اصول	هم بداسان بر رسولش در قبول	ای منی امی آنکو برخدا	دارد ایشان هم آیات هدا

بر سخن ها اینکه بفرساده حق  
هست هم از قوم موسی امتی  
هم بوی یعنی بحق اندر عباد  
راسخ اندر دین وهم قائم بحق  
اشهر این باشد که چون موسی گذشت  
خواستند از حق گروهی از خواص  
عدل در ایمن خود کردند چون  
بعد شرح حال ایشان حق عود  
گشت هر سطی قبله و امتی  
هم موسی وحی شد از ما حوآب  
یعنی آسکی که گفت در گذار  
در زمان شکافت سبک اندر شتاب  
ابر را کردیم هم ما سایبان  
گفتم ایشانرا حورید از طبلات  
زان ذخیره یا رعیان دگر  
یادکن آرا که چون گفتیم ما  
زان خورید از هر چه میخواهید  
از تواضع خاضع و ساجد شوید  
شرح آن در سوره نای وقوع  
بکته غیر الدی قل لهم  
پس فرستادیم رحزی ز آسمان  
واهل آن بر شرع موسی ودهاند  
یوم ست ایشان رسید ماهیان  
واندر ایامکه غیر از شنه بود  
مینجاییم اینچنین شان امتحان  
روز دیگرشان در آوردند رآب  
حوسکه گفتند امی زایشان حرا  
اینچنین قومکه حقشان مهلك است  
اهل آن قریه ندی ترسه قسم  
بهی از مکرچو بر ما و احب است  
ما بود کایشان سرسند از خدا  
ما رها بدیم آنکسارا که تمام  
زاسب کان قوم بودند از تر  
پس نگفتم آن حماقت را عیان  
ای محمد صم یادکن چو اعلام کرد  
مر کسی را با برود رستخیز  
بعد داود و سلیمان بی شکب  
هم بود آمریدگار و مهرسان  
هم جماعتها که بعضی را ن فرق  
بر مسیح و بر محمد صم بکمان  
آدمودیم آنکسارا سرسرسر  
بار ما کردند شاید از فساد  
که بدد از ماسلف قائم مقام  
می بگیرد آنچه باشد پست تر  
می بگوید اینکه غفران از اله  
هم گراید مثل آن آراسته

بر وی و در انبیای ما سبق  
حمله بر یهودون بالحق آیتی  
حکم حق جاری کنند از عدل و داد  
بودشان اصاف در نظم و سبق  
فیه اندر قوم او بسار گشت  
کمر میان قومشان ساند خلاص  
وصفشان زان کرده حق بر عدلون  
اندر آیت ذکر اجبار یهود  
رآل یعقوب آنچه بود از حکمی  
زاو طلب کردند قوم از الهاب  
مر مرا بردار آت باشم نیکار  
را و ده و دو حشمه جاری شد رآب  
بهرشان در سه ارگرمای آن  
را بچه کردم در زمان اندر حیوة  
طلم بر ما میکردند آن حشر  
مر شما گیرید در ایقریه حا  
حطه هم گوئند کان باشد ببار  
در وصول آن نعم حامد شوید  
یافت گر خواهی بر آن میکن رجوع  
کر که فهمی لب بدد از اشلیم  
بهر ایشان چون بدد از طالهال  
پس بعدی زامر حق سموده اند  
در شریعت بوده اند از مهبیان  
نآمدند آن ماهیان بر دیک رود  
آچه میبودند در آن فاسقان  
گشت و این حیلت در ایشان حمله اب  
بدد ندهد اینکسارا رین خطا  
یا معدب ناهنی گر مدرک است  
صاید و واعط دگر ساکت باسم  
پیدشان بدیم واین بر غالب است  
واد عذاب آخرت و از ایلا  
ماهیان بودند زان فعل حرام  
خود در مان یا نهادند بر  
که شما باشید خود برور کان  
مر تورا بروردگارت دوست ورد  
که چشاندشان عذاب در دحر  
حواری ایشانراست بدد بر نصیب  
بعد توبه بر گروه عاصیان  
صالحند و پیرو فرمان حق  
بودشان ایمن و باشد هر زمان  
برند و بیک جهان از نفع و ضرر  
سوی حق هم بر صلاح و بر سداد  
وارث توریه گشتندی بنام  
از متاع دنیوی اندر ثمر  
رود ما را میرسد در هر گناه  
آنکسارا از متاع و خواسته

هم برید ای مردمان فرمان او  
راه بنمایند بالحق متفق  
فرقه بودند با عدل و حساب  
قصد یا زان امت اندر اسباب  
سوی قبل انبیا بردند دست  
حق رهی بمود و رفتند آنکرام  
گفت نمبر که من آن قوم را  
گفت کردیم ارهم ایشانرا احدا  
تا که از تفریقشان یابد نمیز  
در عصا بر سبک و آب آور برون  
در زمان آورد بیرون سنگرا  
مردمان دیدند و دانستند رود  
هم در ایشان ما فرستادیم نار  
پس ذخیره میهادند از بهال  
لنک میبودند در حالیکه هم  
کان اریحا و ایلام سرسرسر  
یعنی از ما وضع کن یارب گناه  
تا با ما بریم شما را هر خطا  
پس بدل کردند و طلم ایشان بخوش  
حطه را گفند حطه در ورود  
می بدد از اهل آن ده از یهود  
کن سؤال ارشده از اهل کتاب  
روی آب آنها شدیدی آشکار  
تا برود شنه دیگر سمک  
چاره پس کردند ایشان بر رسید  
پس رحال آن حماقت کن سؤال  
بعض یعنی بعض دیگر را رلوم  
باشد از حششان بدون معدرب  
واعطشان گفتند ما را اعتبار  
رد حق باشیم ما معدور ما  
س جو از سبان نامد سودمند  
هم گرفتیم آنکه اسم کاره بود  
سرکشی کردند پس چون آنکروه  
در حان حالیکه محروم بدو دور  
می بر انگبرد بر ایشان او رود  
همچو قتل و صرب و حریه و احتلال  
هست مر پروردگارت زود گیر  
هم پرا گنده نمودیم از یقی  
آنکسکان تقیری اندر هیچ حال  
هم از ایشان دون این بودند بیز  
از غنا و صحت و عیش و نعم  
آمدند از بعد ایشان همچنین  
خود گرفتند آن بمیراث این خلف  
رشوه گیرند اثنی از راه صواب  
خویش آرزیده دانستی در ب  
یعنی از کالای دنیا مثل آن

ره مگر یابد بر عرفان او  
واندر آن باشند با ایشان محق  
در زمان موسی از حکم کتاب  
مؤمنان باشند از اهل کتاب  
مؤمنان گشتند یکجا حواریست  
بر دیار حیی بامیت تمام  
در شب معراج دیدم حا بها  
بر دو و ده سبط اندر احتبا  
فاصلار معصول و هم خوار از عزیز  
آنکه اندر تو بره داری کنون  
وان عصا را رد بوی آهنگ را  
مشر حود را هران سبطی که بود  
آمن و سلوی بی ررج و اهتزاز  
آچه مآمد بر ایشان ز آسمان  
بودشان بر نصهای خود ستم  
و قرای ست مقدس در خبر  
حون در آید از در قریه راه  
بریکو کاران فرایم در حزا  
قول مأمور نه از عصیان بش  
غیر از آنچه حق برایشان گفته بود  
قریه کان بر کنار بحر بود  
کامدندی ماهیان بر روی آب  
روزست این حو بودند از شکار  
بر یاوردی سر از آب ایچ یک  
شبه امکدند ماهی را بقید  
از یهودان ناچه گوید از مقال  
داشتندی باز اندر نهی قوم  
مر عذاب سحت اندر آخرت  
باشد از این وعط بر پروردگار  
هم بر ایسم از ره مقدور ما  
آچه را که بدد داده مشدد  
بر عذاب سحت و ایشان چاره بود  
ز آنچه میبودند مهی زان وجوه  
از عطا و رحمت رب الغفور  
میکنند یعنی مسلط بر یهود  
که بر ایشان میرسد از سوء حال  
در عقوبت کافرا را ناگزیر  
آل اسرائیل را اندر زمین  
راه می نمودشان اندر کمال  
فاسق و استیره روی و نمیز  
و ز بلا و فقر و ساری و غم  
خلف یعنی قوم دیگر حاشین  
علم آن ناموخته از ما سلف  
خاصه در احکام و تحریف کتاب  
شب زحرم روز و روز از جرم شب  
گر باید هم برایشان رایگان

## سورة الاعراف

باز خواهند آنکه گیرند از انام  
باز گرفته است آیا در حساب  
خوانده اند آنرا که میباشد در آن  
نستشان آیا عقل اندکی  
بیستشان ز احکام توراتی اعراف  
زد ما ضایع نکرد یک نسو  
زانکه بر احکام توریة از دغل  
بیم رح بر سجدہ بینی بر جبل  
آرمان گفیم یعنی در خطاب

آچه را حق کرده برایشان حرام  
حق برایشان هیچ میثاق کسب  
وین ندیدند اندر او فاش و عیان  
بر صلاح و بر فساد خود یکی  
یا قرآن کرده باشد اعراف  
مردشان کارند بر اصلاح رو  
بودشان افعال در حین عمل  
تا برایشان کی فسد کوه از محل  
که بگیرند آنچه حکم است از کتاب  
تا شما باشد بر پرهیزکار

با چنین اصرار بر اخذ حرام  
که نگویند آن جماعت بر خدا  
مر سرای آخرت سکور است  
و انکسار را که سبک بر کسب  
هم بنا دارند بر سبکی نماز  
را برمان کی یاد از بهر شان  
طشان بود ایکه کوه آید فرود  
می بگیرند از کمال حد و جهد  
یاد آرید آنچه میباشد در او  
اهل دین را در عداد و در شمار

چشم دارند از خدا غفران تاه  
غیر حق حرفی بزد مدعا  
آنکسایرا که نفوی در حور است  
هست و از تحریف دارند احتساب  
کان بود بباد طاعات و بیاد  
کوه را بر داشتیم از موقشان  
بر سر ایشان سراسر در سجود  
بر شما دادیم آنچه از روی عهد  
از عهد و امر و بھی و فعل و حو

وَ اِذْ اخَذَارْبُكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

و هنگامیکه گرفت پرورگار تو از بنی آدم از پشتهای ایشان فرزندان و گواهی کردت ایشان را بر خود هاشان آیا بستم من پروردگار شما

قَالُوا بَلٰی شَهِدْنَا اَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ ۱۷۲ اَوْ نَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكَ

گفتند آری گواه شدیم نهادن بگویند روز قیامت بدرستی که بودیم ما از این بجزمان یا گویند حراین نیست شرک آوردند

اَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ اَفَنُهِّلُكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُظْلُومُونَ ۱۷۳ وَ كَذٰلِكَ نُقْصِلُ

پدران ما از پیش و بودیم فرزندان از بعد ایشان آیا پس بلاك میساری ما را آنچه کردند بپاه کاران و همچنین مقصیل میدهم

الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۷۴ وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ

آیههارا و باشد که ایشان باز گشت کنند و خوان برایشان خبر آنکه دادیم او را آیتها مان پس بیرون آمد از آیه های اری دفت او را شیطان

فَكَانَ مِنَ الْغٰوِبِينَ ۱۷۵ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ اخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَ اَتَّبَعَ هَوٰیهُ فَصَلَ

پس شد از گمراهان و اگر میخواستیم هر آینه برتری میدادیم او را تا ها و او را کین او اقامت کرد بر زمین و پیروی کرد خواهش خود را پس مثل او

كَمَلَ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَتْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَتْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

مثل سگست اگر حمله میکنی بر او روان اردهن بیرون میاورد و یا او را بکند ارایش روان اردهن بیرون آورد آن مثل گروهی است که آمان نکذیب کردند آیه های ما را

فَاَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۱۷۶ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اَنْفُسُهُمْ كَانُوا

پس بحوال قصه ها را باشد که ایشان اندیشه کنند بد در مثل آن گروهی که تکذیب میکردند بآیه های ما و بر خود هاشان بودند که

يَظْلُمُونَ ۱۷۷ مَنْ يَهْدِي اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدٰى وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَوْلِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ۱۷۸ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا

سم بیکردند کسی را که راه نماید خدا پس او ست راه یافته و کسی را که اصلاح کند پس آن گروه ایشانند یا سکاران و حقیقت آفریدیم از برای

اِجْهَتُمْ كَثِيْرًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوْبٌ لَا يَفْقَهُوْنَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُوْنَ بِهَا وَ لَهُمْ

دوزخ بسیاری را از جن و آدمیان که مرایشان است دل های که نمی باید بان باها و مرایشان است چشمهایی که نمی بیند باها و مرایشان است

اٰذَانٌ لَا يَسْمَعُوْنَ بِهَا اُولٰٓئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ ۱۷۹ وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ

کوشهایی که نمی شنوند باها آنها چون چهار یایان اند بلکه ایشان گمراه ترند آن گروه ایشانند بجزمان و مر خدا را است نامهای

الْحُسْنٰى فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِيْ اَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۸۰

نیگو پس بخوانیدش باها و او گذارید آنها را که مل باطل می نمایند در نامهای او بزودی جزا داده میشود آنچه را بودند که میکردند

## الجزو التاسع

یاد کن بگرفت چون پروردگار  
نسلشان از بعد سلی دزفرون  
یعنی اندر عقلمشان بر بهاد  
بر شما آیا بیم پروردگار  
بیست لازم ذکر آنها بالتمام  
کو بود پروردگار این عباد  
هشش داعیست او را بالعمود  
گفت زان حق مملایک شاهدید  
بس گواهی کرد او باشد رواست  
مر طبیعت گشت ایشان را احباب  
می نگویید اهل غفلت نا هوا  
بیشتر یعنی که از ماحد و ناب  
بس کمی ما را هلاک آبا کون  
ما هم از پشت بدر ها آمدیم  
یعنی از تقلید باطل زامسار  
که بر او دادیم آگاهی یکی  
دیده بود او که رسولی از زمان  
حون نبی معوث گشت او از حسد  
بس باو لاحق شد ابلیس از درون  
بر هوای نفس خود کرد آن دعا  
یا که عام این حکم باشد بحلاف  
ور که ما میخواستیم اندر پسند  
از ره رغبت بر آیات و کتاب  
از دانات میل بر بسی نمود  
گر بحمله رای او را از دهان  
لعم ناعور هم بود این چنین  
این ممکن یعنی بر اسرائیلان  
این شان نکت و بدبختی است  
حیف کادراکت لغفلت خسته است  
همچنین از اختلاج عصبو ها  
این مثل دارد بر آن قومی و روع  
همچون آن لعم که حالش گشت در  
بعد از آن کا گاه گشتند از حجاج  
حق نمایند هر کرا بر خویش راه  
ما سی کردیم خلق از حن و انس  
همچنین حشمی است ایشان را و  
همچو اعمامند ایشان بل اصل  
تزیینت یابند ما بر وضع خاص  
گو چون بیرون رود اصطلح خویش  
مر خدا را اسمها باشد نگو  
هر صفاتی راست نامی ناگزیر  
همچنین هر وصف را نامی است بیک  
خواندن او متصف گشتن بدوست  
هر مافق داند آن اوصاف و نام  
وصف خود بر وصف حق سازی بدل  
واگذارید آنکساز را که کنند

از بنی آدم بدور روزگار  
همچنین آورد بی در پی برون  
آنچه داعی بود بر رب العباد  
جمله گفتند آری اینست آشکار  
آنچه آن و افست در نظم کلام  
سر بیچند از اطاعت و انقیاد  
کش بود پروردگاری در وجود  
کاین خلائق اندر این عهد آمدند  
ور خداوند و ملایک هم بحاست  
رفتشان از یاد آن عهد و اناب  
بغیر بودیم زین اقرار ما  
همچو ما بودید اندر احجاب  
بر فعال گمراهان و مطبوع  
غافل از عهد ربوبیت شدید  
رو بحقیق و یقین آرند بار  
ما را آیتهای خود در مدرکی  
میشود معوث بر خلق جهان  
شد بر او کافر گشت از علم خود  
بس شد او را گمراهان در آرمون  
لاخره شد رانده از باب رحا  
بر هراں گمراه دین حست انحراف  
میبودیم آچنان کس را بلند  
که باسم اعطش بود استسار  
می بخورده هیچ بر مستی فرود  
افکند بیرون محرومی زیان  
می بود الا که ناحست قرن  
و دعای بد که بس دارد زبان  
هم دلیل خیرگی و سجنی است  
حشم و گوشت را آردوها بسته است  
مسه گردی رکب نا حرو ها  
کاشمرد آیات ما را بر دروع  
شاید اندر خود کند ایقوم فکر  
بس کند انکار آیات و بهج  
یافته است او راه بس نا اشتباه  
بهر دورخ حون بران بود دحس  
که بیست پنج از ان آیات او  
چار پایانی مماثل با مثل  
مستقل کردند هم بر اختصاص  
میروند خود بر شار و حل خویش  
بس و را خوانید بر اسماء او  
وصف قدرت نام او باشد قدیر  
خوان تو بر آن نامهایش بشربک  
بر صفاتی کان چوانا لو بکواست  
هم بران نامش نوان خواند از کلام  
لا برال آئی بوصف لم یزل  
میل بر اسماء حق بر ناپسند

از طهور اعنی که از اذ اصلاشان  
همچنین بگرفت ایشانرا گواه  
اندر اقرار ربوبیت بجد  
اندر این آیت سخن باشد فزون  
این بود بروحه تحقیق متین  
هم بپرستش چیز را جز او  
عقل و فهمش هم بر این باشد گواه  
عقل و روح اعنی نشر را براله  
بس چو بود اس برای لاعلاج  
در قیامت چونکه گردد پرده دار  
یا حر ایگویند بود که بدید  
ما بدیم از بعدشان ذریبی  
یعنی این علت بود در آدمی  
ما کسبم آیات خود تفصل بید  
ای محمد خوان بر اسرائیلیان  
شاعری بود از عرب او در سود  
داعه بودش که باشد آرسول  
بس و رون آمد چنان کر بوبت مار  
لعم ناعور یا بوده است او  
حال او شت است در تاریجهای  
شد رعلم و عمد دور اردین و کش  
می رسید اعنی که ارواح از حصص  
کرد لیکن مل او سوی رمین  
او مثالش در صفت بس چون سگست  
ور که نگهداری برای هم و را  
هم بحوال او دید و هم ناوی حار  
و بس شکست او را بس برانده  
همچنین آید بر هر دم راه  
گر بهش ناشی بجد گر که ناد  
واکه باشد غافل از علم و عمل  
بس بحوان این قصه هارا از قصص  
بد سی باشد مثل آن قوم را  
بر نفوس خویش آوردند ظلم  
واسکه را بر خود نمایند و انگدار  
هست ایشانرا قنونی بی دیر  
همچنین گویی است کروی بشودند  
راکه کردند آن بهائم مدرجر  
هر بهمه فهمد اندر مگسش  
وین جماعت از بهائم کمرید  
اسمها باشند بعضی اسم ذات  
یا بوصف رحمتش خوانی رحیم  
خاص ذات اوست یعنی آصفات  
نی که خوانی نامهایش بر زبان  
بس مراد از خواندن اسماء او  
بیرو آنها نگرددند از ضلال  
نی ز اذن شریع بر حق اسمها

بشت در پشت انزه و آدایشان  
بر نفوس خویشتن بی اشتباه  
که بران هر نفس باشد مستعد  
در میان اهل تفسیر و فنون  
کز بشر بگرفت عهد آن رب دین  
شرک بروی ناورد از هیچ رو  
وین گواهی را ملک دارد نگاه  
شد بر اقرار عبودیت گواه  
در طهور خویش از طبع و مزاج  
مر پدید آید حقیقت از محاز  
مر بدر همام شرک از پیش چند  
گر حو ایشانیم دین در غفلتی  
کر فروی ران بهد رو بر کمی  
با که ناز آیند شاید بر نیز  
با بقوت دانکس اخبار بهان  
که کتاب آسمانی خوانده بود  
خودوی وهم اوست مقبول عقول  
ران همه آیات و علم اسوار  
که بر اسرائیلیان شد کینه حو  
واچه بر وی باشد از توبیجهای  
کرد ترک علمو هم معلوم خویش  
هم رگوری ملک بر ملک عریض  
بیرو نفس و هوا شد از یقین  
خستش هم دور باخون در رگست  
افکند بیرون زبان در ماحرا  
در سخن آمد بره کاین بست کار  
لحظه از کف نداد آرم و راه  
آینی از حق که یابی انشاء  
یاد آری از هلاک قوم عاد  
همچون آن کلب است که آمد در مثل  
بهر ایشان آمد از آت بس  
که سکدیند بر آفات ما  
نی که بر نفس دگر گردد ظلم  
آن گروه از اهل خسرا بند و حزار  
در نمی یابند نا آن هیچ چیز  
هیچ وعطی تا که روی بگردد  
گر کسی بر زحرشان کرده مصر  
که بدان کار آنچه راند صاحبش  
راکه غرق غفلت از یا تاسرند  
بعض دیگر اسم اعمال و صفات  
یا توصف علم او آمد علیم  
غیر او را بیست خود وصفی بذات  
لبک ناشی بیخبر ز اسرار آن  
اینست کاری سوی او از غرور  
کاسم بنهد از کجی بر ذوال الحلال  
میگذارند از ره جهل و غمی

## سورة الاعراف

همچنین که کرده بودند آن عرب بوالکرم و ابی الجهمش اب یاضاری خوانده او را بوالصبح و بن اسمی بر خدا باشد قبیح زود باشد که خزا داده شوند

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ <sup>۱۸۱</sup> وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ

و از آنکه آفریدیم رجاعتی باشد که هدایت یابند بحق و بان عدالت میکنند و آنکه تکذیب کردند آیتهای ما را و دی در نور دیم مرتبه مرتبه ایشان را از

حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ <sup>۱۸۲</sup> وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَنِينٌ <sup>۱۸۳</sup> أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ إِنْ هُوَ

آنجا که ندانند و مهلت میدهم مرا ایشار ایدر سبکه گرفتن من سخت است آیا بدیشه نمیکند که نیست صاحبشان را حق نیست او

إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ <sup>۱۸۴</sup> أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

مکرم کننده آشکار آیا میکرد در عجایب آسمانها و زمین و آنچه را آفریده است خدا از چیزی

وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ <sup>۱۸۵</sup> مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَمَا

و در آنکه شاید که باشد بحقیقت نزدیک شده باشد اجلشان پس کدام سخن پس از آن ایمان خواهند آورد کسی را که اصل او را خدا پس

هَادِي لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي طَعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ <sup>۱۸۶</sup> تَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ

نیست هدایت کننده مرا و او را امکدار ایشار ادر زیادی رویشان که حیران میباشد مبر سدتور ارقیاء که کی خواهد بود وقوعش نگو جز این نیست داشت آن فرد

رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً <sup>۱۸۷</sup> تَسْأَلُونَكَ

پروردگارم طاهر نمیکند آنرا در وقتش مگر او گران آمد در آسمانها و زمین نباید شمارا مگر ناگاه میرسد از تو که

كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ <sup>۱۸۸</sup> قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي

گو با تو دانی اندر اسرار برستیدن از آن بگو نیست علم آن مگر نزد خدا و لکن بیشتر مردمان نمیدانند تو مالک نیستم از برای خود

نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ -

سودی و نه زیانی را مگر آنچه را خواسته باشد خدا و اگر بودم که میدانستم غیب را هر آینه بسیار کرده بودم از خیر و من نکرده بود مرا

السَّوَاءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ <sup>۱۸۹</sup> هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ

بدی نیستم من مگر بستم کننده و مرده دهنده برای قومیکه میگردند اوست که آفرید شمارا از نفس واحد و گردانید

مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ

از آن جفتش را تا آرام گیرد با و پس چون در بر گرفت آنرا داشت باری سنگ پس مستمر بود آن پس چون گراما شد خواند خدا

رَبَّهُمَا لَنْ أَتِيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ <sup>۱۹۰</sup> فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَ لَهُ شُرَكَاءَ

پروردگار شمارا که گروهی ما را شایسته هر آینه خواهیم بود از شکر گذاران پس چون داد ایشارا شایسته گردانید مرا و اربابان

فِيْمَا آتَتْهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ <sup>۱۹۱</sup> أَيْشِرُ كُونَ مَا لَا يُخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا

در آنچه داد ایشارا پس مرتراست خدا از آنچه شریک میدانند اما شریک میکردانند آنچه را که نمیتوانند آفرید چیزی را و ایشان آفریده میشود و

يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ <sup>۱۹۲</sup> وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُواكُمْ سَوَاءَ

نمیتوانند مرا ایشار یاری کردی و نه خودها شان را یاری میتواند کرد و اگر بخوانی شما ایشار بسوی هدایت پیروی نمیکند شمارا یکسانست



عَلَيْكُمْ ادْعُوْهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُوْنَ ۱۹۳ اِنَّ الدِّينَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادُ اَمْثَلُكُمْ

بر شما خواه بجوید ایشانرا یا شما خاموشان باشد درست که آنکه میخواهد از غیر خدا ندکاید مانند شما

فَادْعُوْهُمْ فَلْيَسْتَجِیْبُوْا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ ۱۹۴

پس بجوید ایشانرا پس باید احاطه کنند شمارا اگر هستید راستگویان

هم از آنها آفریدیم امتی حق خبر داد از رحال مخفی روی دارد از بکوئی برندی ما خبر از علم و اسرار کتاب حق مرا ایشانراست بر خود رهنما فارغند از گفتگوی بیش و کم اندک اندک زودشان گیریم ما برگماشان کان نعم لطف است و بر رود ایشانراست از ما مهربانی می کند تعجیل آرد در کارها تسبیح آن شد بکبد از بهر آن موسم حج مصطفای پاک دید گفت مردی از صا دید قریش فکر هیچ ایشان نکردند از غلو گوید این اصنامتان سنگند و جوب این بود دیوانه یا آنکس که بیز مینکردید از دلیل آبا نظر یا ندیدید آنچه را شما آفرید هم ببید اینکه شاید بطل و رقرآن نگرود این مشرکان هر کرا حق واگدard در ضلال از یهودان فرقه یا از قریش آمد آیت کز پورسد این و آن گو حزاین بود که باشد علم آن کس سادد امر آرا آشکار یعنی اندر هول و هیت بس ثقل از نو پرسند از حدوث آچنان گو حزاین بود که تلمش برد حق مکیان گفند ای احمد چرا تاگران بفروشی و اران حری بستم آگه هیچ از غیب من فی رسیدی هم مرا هیچ از ندی اوست آنکس که شمارا آفرید آمد آن حوا ز ضلع او برون پس چو پوشیدش بحقن آن عقیف می بخوادند آحادرا ز اضطرار پس خدا چون داد ایشانرا ولد اندر این شرکت فرون باشد کلام آنچه باشد حق تحقیق سخن

که بحق باشد رهبر را آیی میشناسد آن جماعت را صفی حکم برحق میکند از بحدی را بچه برحق بست دارد اجنبات کرده هم بر حلقشان صاحب لوا و در خیال مع و صر و مدح و دم از رهی کارا نداند از رعا غافلند از قهر های مستر بادشان گیریم پس در عفتی که رفتش برسد اوسیارها که مران شاعر بند این مردمان خلق را میکرد اندازی شدید کاندرا بودی غرور ارحاه وحش که حیوی هیچ کون بود دراو سنگ را کردن پرسش دست خوب سجده اصنام کرد از بی تمر یعنی از ادراك و عقل با اثر کان بعد و حصر باید بردید هست نزدیک آنجماعت را احل کو بهر چیز بستم رهبر در جهان بستم او را رهبری در هیچ حال با بی گفتند از تعجب و طیش تا چه وقت آید قیامت بر عیان برد آن پروردگارم در بهان غیر او در وقت آن از استتار باشد آن بر بندگان از هر قبل که نوگویا عالمی بر وقت آن هست مانند سطور اندر وری حق تو را بدهد خبر از برحها نفعا ران اطلاع از وی بری حرکه حق خواهد که دام آرمن کان بود ثابت بعلوم ایزدی از تن واحد برد عقل و دید تا که یابد قلب آدم را وسکون یامت حوا حمل از او حملی مخفف آنکه بود آن هر دورا پروردگار صالح اغنی مسوی اندر جسد فرد معنی در میان حاس و عام با نوگویم دل گرت باشد عن

در قبول امر و بهی حق حول از صفات و حالشان اندر تمیز قانع و حاصص شفیق و ما وقار روزیو از حقشان ررق بویت تا ندای دل بچری بسنه اند آمدند از کفر و انکار و انا نعمت ایشانرا شود شاید زیاد بیخبر از آخر و پایان خویش می نگرود فوت از ما وقت آن کید امر محیی است از آن و این که خونی بستم اندر ایشان منمشان را صمام کردی سو سو کان چپین ساعی را این افسانه است ی کسی کوراست قلب مطمئن بر پرستش لایق آن حلاق ماست سوی معنودی بحق خوانده تا که باشد مالك ملك مبین در هران رست که دارد اداله داعی اندر حال و کار آخرت یا حدیقی را نشکی شوند واله و سرگشته و حیرانسان کی شود گو تا قامت بر علن تا کی است اثبات و ایقاعش یقین آگهی از وقت آن بر حزن و کل بر خلائق در زمین و آسمان کا عظم احوال باشد هم گران بهر کان باشد از اسرار غیب که بحزق بس آگه دیگری اطعمه هم امعه در هر زمان حلب نفع و دفع ضری راریش جستمی در هر ره افزونی زخیر بر کسی کاورده ایمان اندمیر و آفرید از جسم آدم حفت او رانکه الجنس مع الجنس یمل رفته رفته تا که سنگین گشت نار از سپاس آرنده گان باشم هم در هر آنچه بیکه حقشان داد نیک بعض دور از عقل و بعضی مشکل است حب او آمد شریک آن هر دورا

## سورة الاعراف

وین قرار حق بود هم حکم اوست  
وین بر آدم نیست جرم ار داشت دوست  
یعنی اول بود واحد همشان  
گفت دازو فتنه اند اولادومال  
ایست وافی رد عقل ذو شئون  
آنچه حقشان کرده بود از خود عطا  
پس بی توبیح مشرک گوید او  
خوش مخلوقند و مخلوقی کجا  
نه بواند آنکه یار خود شود  
هست یکسان گراشما خواندشان  
یعنی از خوانی سارا یا که بی  
پس حوم بجوایدشان باید کند  
ایشان آیا بر نفس هیچ هست  
ور که میگویند اینها بیسشان  
دن سخنها مشرکان ملرم شدند

که ولد را اُم و آس دارند دوست  
مر و لد را کایهم از فرمان اوست  
پس دوا شد وین باشد ذمشان  
آدمی را ناز دارد از کمال  
فتحالی الله عما یشرکون  
شد شریک اولادشان در خیرها  
شرک آیا بر حق آرند ار عو  
میتواند شد چیری رهنما  
در بحاسبا جو آنها را کشد  
یا جوش آید و لب بدید از ان  
بر بو از سنگی رسد آوارگی  
پس احابت صادقید از در پسند  
یا که انهر گرفتن هیچ دست  
پس شما باشید افضل از انان  
پس بدجوب پسر آمدند

میرسد کی وره طفلی بر نمر  
ایست شرک آنکه با ذات الاحد  
این محبت لارم کوست است  
هست بوجد موجد رسگی  
وجه دیگر آنکه آن فرزند نک  
کی سی ما حق امار آورد  
در عبادت ما وی اباز آورد  
هیچ سواد تا باشند سار  
ت بر ستارا بجواید از بدین  
یا که اصامند از آیت مراد  
حزق آثارا که جواید از امید  
گر که معبود و میگویند راست  
چشم یا دارند ما بدید سار  
دست معقول این برد عقل و کیش  
کاین الهارا نکوهش گر کی

بی زهر مادر و حب پدر  
مر شریک آورده آدم از ولد  
آنکه با حق در عادت شرک است  
از هراچه اوراست بادل سسگی  
گشت ایشانرا ندار حق شریک  
هر نفس چون رو باو ناز آورد  
آچه را کو جز دگر افزید  
راکه ایشانرا برسد ز اختیار  
پیروی نارد از طفیان و کین  
بست بسودی برد خواندن در حید  
چون شما باشند ملوک و عند  
ناید از ایشان احابت زودخواست  
کوش یا ما بشود آوار و راد  
نایرسند هیچکس معقول حوش  
می مدار از قهر ایشان ابعی

اَللّٰهُمَّ اَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَهمْ اَيِّدْ يَبْطِشُونَ بِهَا اَمْ لَهمْ اَعِيْنْ يُبْصِرُونَ بِهَا اَمْ لَهمْ اَذَانُ

آیا ایشانرا بپایست راه میروند آن یا ایشانرا است دستهایی که بگیرند یا آنها یا ایشانرا چشمهاییست که ببینند یا آنها یا ایشانرا گوشهایی که

يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ اَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوْنَ فَلَا تُنْظِرُوْنَ ۱۹۰ اِنَّ وَلِيَ اللّٰهُ الَّذِيْ نَزَلَ

شود آنها بگو بجواند امارانرا پس مکر کند ما من پس مهلت ندهید مرا بدرستی که یاور من خدا است که فرو فرساید

اَلْكِتَابَ وَهُوَ يَنْوِي الصّٰلِحِيْنَ ۱۹۱ وَالَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ لَا يَسْتَطِيعُوْنَ نَصْرُكُمْ وَلَا اَنْفُسُهُمْ

کتاب را و اوست که یاری میکند شایستگارا و آنکه که بجواند از غراو نمیتواند یاری کردن شما را و نه خودشان یاری

يَنْصُرُوْنَ ۱۹۲ وَ اِنْ تَدْعُوْهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَسْمَعُوْا وَ تَرٰهُمْ يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُوْنَ

تواند کرد و اگر بگویند آنها را سوی هدایت نمیشوند و می بین ایشانرا که میگردند بوی و ایشان نمی بیند

۱۹۸ خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ ۱۹۹ وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰنِ نَزْغٌ

بگیر عفو را و امر کن شایسته و روی بگردان از نادانی و اگر ارجای در آرد تو را از شیطان و سوسه

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ ۲۰۰ اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوْا

پس پناه گیر بخدا بدرستی که او شنوای داناست بدرستی که آنکه برهیز کار شد بد چون مس کند آنها را و سوسه از دیور حیم پند بگیرد

فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُوْنَ ۲۰۱ وَ اِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِى الْعَقِيْ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ ۲۰۲ وَ اِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ

پس آنگاه ایشان بینا یابد و برادرانشان میکشاند ایشانرا در گمراهی پس کوتاهی نمیکند و چون یاری بایشان نایی

قَالُوْا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ اِنَّمَا اَتَّبِعُ مَا يُوْحٰى اِلَيَّ مِنْ رَّبِّىْ هٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ هُدٰى

گویند چرا اختیار کردی آنرا بگو پیروی میکنم مگر آنچه وحی میشود من از پروردگارم این دلیلهای بیش بخش است از پروردگار شما و هدایت

وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ۲۰۳ وَ اِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَاَنْصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ۲۰۴

و رحمت از برای گروهی که میگردند و چون خوانده شود قرآن پس گوش باز دارید آنرا و خاموش باشید شاید که شما را رحمت کنند

وَأَذْكُرُ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا

و یاد کن پروردگارت را در نیت از روی زاری و نهایی و غیر بلندی از گفتار بیامداد و شبانگاه و مباش

تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ۲۰۰ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

از بیخبران بدرسیکه آنسکه نزد پروردگار او اندر نمکشند از پرشش او و تسبیح میکنند او را و مراور اسجده میکنند

گو شما خوابید استازان خود نیست باکی حق بود تا یارمن بی تواند آنکه یار خود شود یا که خوانند از بتارا کافران بر تو بیند از ره تن بی رجان یا بگیر آسانی اندر کارها از خذل العفو آن رسول بقرن عفو کن بر آنکه زاوینی سم امر کن بر قول و فعلی کان نکوست رور حاهل گر نکر دای بره بست جاهلتر ز منس فسه خو هست مروی چونکه این آیت زول آمد اما یترغک در زمان فاستعد بالله یعنی بر پناه آنکسان کز شرک و عصبانیدور طائف از طیفست مشتق در مقال سر خدا را آزمان آرد یاد دیو ایشارا کشد در گهری می نگویندت بانی از چه رو گو حر این سود که مساشم ری هست حجتای باهر این کتاب هم شود چون خوانده قرآن در نماز یاد کن پروردگارت را بدل مل میان جهروسرکان محفی است نام حق را نقش دل کی صبح و شام آنکسانکه نزد آن پروردگار از پرستش نیست استکبارشان سجده را گفتیم چپود پیش ازین بایدم در سجده شکر اهتمام نک بنظم سورة اعمال هم حق کند بیکو دراینه فال ما دارم امید آنکه بفراید حقم یارب از من فیض معی و امگیر خاصه ماهی کان شاهش سست است اول مه صدقه بگیر آن هر طرف سالها گوید فقیرش در مقام بد یقین کآهم بخشی ناگزیر من چگویم چون تو دای بیقال نیستیم از شرمساری روی آن

مجمع گردید با ایشان بود هم کفیل است و ولی در کارمن پس چه غم خوب ارکس باید شود نشوند و بیستشان سمعو روان نیستان چون چشم حق بین در نهان شاق تا باید بکس کردارها حسرت وقت پرشش از روح الامین هم عطا بر آنکه ماندت ار نعم نزد عقل و شرع سمدوح اوست میشود با وی مقابل در سفه پس بود نیک ارکنی اعراض از او یافت از حق در نادآمد رسول که ز شیطان گرسد زغی عیان پس توار انگشت نزعش براله وز خدا برسند در کل امور وان فرود آوردنست اندر خیال پس ببیند آنچه خیر است و وسداد بیستشان ز اضلال آنها کوتاهی آیه از نزد خود در گفتگو در بیان خود رما یوحی الی که آن مرئی شود راه صواب بشوید آرا بسع و امیدار از ره راری و خشیت متصل نزد اهل معرفت ذکر خفی است اینست ذکر و فکر عارف بر مدام از مکات ز مکان دارد بار حمله تنزه و یست اذکارشان گر بیادت باشد آن شرح متین گر دهد توفیق بر گیرم قلم شرح صدر افزون کند ز اغفال ما دمدم بر شرح صدر و منقطع صدقه از شاهست واجب بر فقیر مولدش در وی بنظم دولت است بر در دولتشرایش بسته صف هرچه داری در نظر دارم سام چون کند شاه ار سخشد بر فقیر حال ما را آنچه باشد از انفعال که کنم رو بر جناب آسمان

بهم اندر قصد من حلت صید و آنکه محوایدشان لیل و نهار مؤمنان خواهد ور کمار را بیی ایشارا که سوت بگردد تو فرا از عفو شان گیر از ادب یا زکوة از اغیا بر رفق گیر رفت و پرسید آدم از علام غیب از عطا یعنی عودت با امید روز دادان بگردان گر رسد اندر اخلاق است این آیت تمام اوتورا سابعست برقص و شرور گفت یارب شاید این کز یکسب منع رأیت تا نماید از تو او نشود حق استعاده سدگان پس چو شیطانان کند مس در طواف یا که از طوفست آرا اشتقاق و آنکه احوال شاطینند هم هم چو از قرآن یاری آبی چون فراهم باوری از اندری بروی یعنی کم آرا که وحی بر شما آمد فرود از ربان همچنین باشد در سمعش حوش یست بر آوار جهر و آشکار از ربان قلب باید خواندش می مباش از غافلان در زندگی یعنی آنها کاهل قرب و غرند سجده او را بتعطیم و نیت اصل آن ارقد هستی رسن است از هزارو سیصد و هفت ایعجب چون شود تا چون عطا افرون دهد نظم این تفسیر تا گردد تمام خاصه کاهروز اول ماه نواست یا بوجه دیگر آن مه را بشاه خاصه کان شه مشتهر باشد بجود یستم بر داده هایت ناسیاس جز که از شاه آن فقیرار بنده است بر خذل العفو است امید صفی یادم آید چونکه از اعطای شاه

هرچه بتوانید بی مهلت کنید می شنوایدتان گردید یارب بر هدایت نشوند انکار را ای محمد صم بی که بینا و اصرید گر کلامی بر تو گویند از غضب هم ده از مهر و شفقت بر فقیر گفت پس ناآن رسول پاک جیب هم بر آن بیود کو از تورید برود ایشان رنجی از جهل و حسد گر که باشی آگه از سر کلام بر خلاف خلق نکو در امور آنکه مستولی شود بر من غضب بر کسی کز وی رسد رنجی بو هم بداد چاره دیو از بهان دورشان گیرد چو خصم اندر مصاف میکند یعنی احاطه در سباق بیست زان و سواشان برهیز و غم کافرا را در مقام حجتی دان سحبا که بهم بافی فرا میشود از رب من نراسروبی مؤمنان را رهبر است و رحمت آن رحم کرده مرشود ار راه گوش هم به اندر سر که ناید استوار هم نمودن نقش بر لوح از فنش بست شرط بنده غیر از بندگی ساکنان بارگاه حضرتند میکنند آن واصلان جمع ذات دل با دای بیحق بر بستن است سورة اعراف گشت اکنون تمام هست امروز اول ماه رجب هرچه نوشد باده بر بختون دهد زان فروبها که بدهد در کلام هر کدائی چشم او بر خسرو است نستی باشد که رانند اهل راه تاجه بخشد بر فقران در نمود و رنگناهی شد نبود از ناشناس تاقیامت زان گنه شرمنده است خود تو کردی امر بر عفوای و فی و آنچه کردم من بجای آن گناه

## سورة الانفال

من نبودم غیر با چیزی فقیر با تو میگویم یکی از داد او تا که عالم پر شد از عرفان من ور که از بحر الحقایق یک ورق یک فرو رو اندر این بحر عمیق خود همی انصاف کایسان بطق و لب عقل بر تصور آن نارد رجوع چست موری تا کلام او بود	تو همی گفتمی عطا آمد بکبر تا ز عشق افروغ غائی یاد او گشت هر داناتی ابجدخوان من بر کف آری رهبری برگش حق یسی این فسیرا گر باشی دقیق حاص او باشد ربخشهای رب تا چه حای آنکه آید در وقوع در مقامی وصف و نام او بود	گر شهارم بست آرا عدوحد امیی بوم من اوار زردخود گر دهی بر ریدة الاسرار گوش ور که عروغ الحقد آمد بدست تا بای داد حق را سالیم جمع کر کردد خلق از روی عزم کفتم این بر شکر داد دوالمن یک گفتار آمدم خاموش باش	قدر آرا داند آسکوداده خود شرح صدری داد بر من بی زحد تا بوقت مرگ بشمی رجوش تا ابد بی ناده غمخوری و مست بر صفی از این بیان و این کلام صمغه تا آورد از آن نظم ورنه ناحزی چگوید در سخن نظم اعال است بشو گوش باش
---	--	---	--



### سورة الانفال ست و سبعون آية و هي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَاصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ

میرسد بخوا از غنائم دار الحرب بگو انفال مر خدا راست و رسول را پس بر هیزید حداد را و اصلحوا میاتارا و اطاعت کنید خدا

وَرَسُولُهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ

ورسولش را اگر هستید کرونندگان حزاین بست کرونندگان آماند که چون یاد کرده شود خدا برسد دلهای ایشان و چون خوانده شود

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ رَأَتْهُمْ إِيْمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۚ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

برایشان آیهای او بفراید ایشان را ایمان و بر پروردگارشان توکل میکنند آنکه بر پامیدارد نماز را و از آنچه روزی دادیم ایشان را

يُنْفِقُونَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ كَمَا أَخْرَجَكَ

انفاق میکنند آن گروه ایشانند کرونندگان بر راستی مرا ایشانست مرتبه ها در پروردگارشان و آمرزش و روزی خوب همچنانکه بیرون آوردتورا

رَبُّكَ مِنْ بَيْنِكَ بِالْحَقِّ وَإِنْ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ۖ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا

پروردگارت از خواهات بر راستی و بد رستیکه باره از کرونندگان هر آینه کراهت دارند گانند معادله میکند تورا در حق پس از آنکه

تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۖ وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا

ظاهر شده بود که یار آمده میشوند بسوی مرگ و ایشان می بینند و هنگامیکه وعده میداد شما را خدا یکی از دو طایفه که آنها

لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

مر شما راست و دوست میداشتید که غیر صاحب شوکت بوده باشد مر شما را و میخواست خدا که ثابت کرد اند حق را بسخنش

وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ۚ لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۙ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ

و برود دنباله کافران را تا ثابت گرداند حق را و باطل را بباطل را و اگر چه کاره بودند گناه کاران هنگامیکه استغاثه مینمودند

رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْأَلْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ۚ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ

پروردگار تا از ابراست که مر شما را بدرستیکه من مددکننده ام شما را به هزاران ملائکه از پی درآیندگان و نگردانید آنرا خدا مکر مژده

وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝

و برای آنکه بیار آمد بآن دلای شما و نیست یاری مگر از نزد خدا بدرستیکه خدا غالب در دست گردان است

ابتدا سارم نام آن خدا هم مؤاخذه است کس در اخذ آن از غنیمهای که از ای رسول گو غنیمتها بود بهر خدا پس ترسید از خدا هم بزاع هست ذات بکم اصلاح حال روز بدر اندر غنیمت مردمان پس شده اسلامیان دردم جوش رد ایشان از خدا دلپاشان چون برایشان حواشه کرد آبی بیم و امید از خدا دارد و پس مؤمنانند آن گروه از صدق و حق هستند آمرزش و رزق کریم چون خروج و خود از دست و سراسر است بود نو سفیان رئیس قافه شد روان با مؤمنان اندر مردمان که بود اموال در عرصه تلف چونکه بعضی شید این ماجرا میلتان حاجت از غیر و غیر به که برداریم ما بر کاروان پس فاضل و مهاجر از کنار زن خرمیده حق از اگراهشان ما تو در حق نمکنند ایشان حدال یا برایشان گشت روشن از حیرت نکرد اعی علامهای مرگ تا شما را باشد آن ماجرا ملک هم سرد سج صفا عود حق شهادت احواس یعنی سرور از اسیر آمده که معری از قال بر هر از افرشته کاید از عقب قللهاتان با آن یاس قرار

کوست بخشاینده و صاحب عطا در قیامت از گروه مؤمنان از او میسرند ارباب قبول هم بود بهر رسولش هر کجا روی دارید از پی مال و متاع رد میبرو لغت ی قبل و قال پس حدل کردند از پیرو حواض حکم حصر را بجان کردند گوش مضطرب گردد در بر اندر مردمان زائد ایاتشان شود هر بویی اعتمادی دستشان بر هیچکس بر عطا و عمو باری مستحق که نگردد مقطع هیچ آن بعم را بر آن پروردگار از حق و راست با سه تن از مشرکان بیعاصنه تا که گیرد ره برایشان ناگهان رو نامداد آورد از هر طرف گفت این دو یک بود شک مرا اخذ آن یا حدل این را اگر در بار ماسم از قال کاروان حرب را کردند بر ترک اخبار که بود آن کار بردلخواهشان حق بود امر جهاد از ذوالجلال که بر اعدا باشد اشارا طفر دان گیرارد از مأوای مرگ غیر ذات الشوک را دارید یک معنی احد آن متاع از قافه دین خود ظاهر کند بدهر عود و اهل بطلانرا هلاک وحده دار بر شهادت می سود از هیچ حال مؤمنان را پی به پی داک المعجست نصرت حز در در کردگار

هم غنیمتها رساند بر عباد این بود معنای رحمن الرحیم نقل حواشه است آنجا که از آن تا کند قسمت بهر کس خواهد او بر صلاح آرید نفس یکدگر از خدا و از رسول از مؤمنان آمد این آیت که از حق است و سست حرای کاهل ایثار و سداد حون ان اتقوا الله شود هم کسد آقوم بر پروردگار آنکسان دارند هم بر با عار رتبه دارند عالی و بلند بعد از آن سار دین از حدل در کاروان از قرش اندر مقام گشت بعضی حیر از حالشان چونکه بعضی شید این را اضطراب پس سلامی از بیاده زار سوار این چس داده حیر پروردگار فرقه گفتند حون ما را صلاح دید حون از حدل کاره رسول و امتحان بود این بر مؤمنان فرقه از رفت بر سوی بدر مداران کامدعان و بی غالب است کارمند آسان که گوئی سوی موت یاد آرید آنکه داد اندر طریق معنی آن که حجت شدت ناعد هم خدا خواهد که با آن کسد هم نباید امر باطل را راه یاد آرید آنکه حون فراد رس ساحت کرد حقتا در مردمان حق نگرداند این مدد را واسدا آجندانی پوست غالب بر امور

بی حرمت در قتال و در جهاد اول انفال کر ناشی علیم کان زحق فضلی بود بر مؤمنان بیجدال و ی نزاع و گفتگو در مواساة از ره عقل و نظر هر دمان فرمان برد از هر فید وار رسولش هر غنیمت از کس آنکسان باشد کاری حون یاد برک هر عصان کسد از خود رو به مر بوکل در امور از اختصار رزق خود را میکند اتفاق بار برد آن پروردگار از چند تا فراید مر سی را شرح صدر سوی مکه بار می آمد ز شام گفت باید رفت و برد اموالشان سوی مکه کس فرسداد از شتاب آمدند از مکه بیرون با هزاران و آن بود عیرو بغیر اندر هزار بیست اندر حکمان بود صلاح گشت از تشویش عساکان ملول در مقام اخذ مال و ترک خان کارهند از مؤمنان ملک صدر که جهاد از حق برایشان واحسات میشتانند از علامت گاه فوت وعده حقان بر یکی بر دو طریق هست اندک دوست دارند آن احد حق زهر و جوی آبهای خود کرچه دان س کارهند اهل گاه حواسید از رب خود در هر نفس که کم امدادان من در بهان غیر مرده نصرت از بهر شما از طریق راستکاری فی قصور

اِذْ يُغَشِّيكُمُ النَّفَاسُ اَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفْمَ بِهِ وَيُذْهَبَ عَنْكُمُ

هنگامیکه عارض کرد او شمار این یکی برای اعیان او و فرومفرستند بر شما از آسمان آبی ناپاک سازد شما را بان و سرد ار شما

رَجَزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلٰی قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ ۝۱۲ اِذْ يُوحِي رَبُّكَ اِلَى الْمَلَائِكَةِ

و سوسه شیطان را و تا سدد در دلهای شما و ثابت کرد اندامان قدمها را هنگامیکه وحی میکرد پروردگار تو سوی ملائکه

اٰتٰی مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَالِّقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الرَّعْبَ قَاضِرُوْا فَوْقَ الْاَعْنَاقِ

که من باشم پس استواری دهید آناسکه گروید و رود باشد که جدا ازیم در دلهای آناسکه کافر شدند ترس را پس نزدیک وزیر کردنها

وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ۝۱۳ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُوْا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ فَانَّ

و برنید از ایشان همه انگشتان را این بسبب آنستکه ایشان مخالفت کردند خدا و رسولش را و بر که مخالفت کند خدا و رسولش را پس بدستیکه

اللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۱۴ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَاِنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ۱۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

خدا - سخت عقوبت است پس بچشد آرا و درستی که کافران است عذاب آتش ای آن کسانی که گرویدید

اِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا رَحِمًا فَلَاحُوا تَوْكُلُوهُمْ ۱۶ وَ مَنْ يُؤْمِدْ ذُبْرَهُ ۱۷ اِلَّا مُتَحَرِّفًا

منگامه که ملاقات کند آسان که کافر شده باینکه پس بگرداند با ایشان پشتها را و هر که بگرداند ایشان در آرزو پشت خود را مگر جولان نموده باشد

لِقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيِّرًا اِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبِ اللَّهِ وَ مَا وَهُ جَهَنَّمَ وَ بَشَسِ الْمَصِيرُ ۱۷ فَلَمْ

از برای کارزار یا رونده سوی گروهی پس درستی که بازگشتد بجای از خدا و ایگام او دور است و در مرجعیت پس

تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ

کشتید ایشان را ولیکن خدا کشت ایشان را و سداختی و هکامه که انداختی مشت خاک را ولیکن خدا انداخت و تاعمت دهد مؤمنان از خود

بَلَاءٍ حَسَنًا اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۸ ذَلِكُمْ وَاَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ۱۹ اِنْ تَسْتَفْتِحُوا

معنی خوب درستی که خدا شنوانی داناست است و درستی که خداست ست کسده مکر کافران اگر فتح میخواهید

فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَاِنْ تَنْهَوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَاِنْ نَعُوذُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ

پس درستی که آمد شمارا فتح و اگر ابرازید پس آن بهتر است مر شمارا و اگر بازگشت میکنید بازگشت میکنیم و هر گز کفایت نمیکند

فَتْحُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَاَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۲۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

از شما جماعت شما چیزی را و اگر بسیار شود و درستی که خدا را گروند گاست ای آن کسانی که گرویدید فرمان برید خدا و رسولش را

وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَاَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ۲۱ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۲۲

و بگردید از او و شما میشنوید و نمائید مانند آنهایی که گفتند شنیدیم و ایشان شنیدند

<p>هم جو پوشد آجد او د غی هست مروی کامدند ایشان و رود مشرکان بر دیک آب از پیشتر حق ایشان کرد غالب خوا را صبح چو شد باد افتاد اضطراب بر شما پس حق فرساده از شما را که میگفت او حیات یا طفر هم بدد ما شما را بر قلوب یادنی آرا که چون پروردگار پس کید آن مؤمنان را دمدم پس زید از فوق گردید ایشان از عنق یا بوده قصد اشرافشان لیک گویند اهل تحقیق و شهود این بود تاویل و تاویل انبساط از ملائک الف یعنی شد مزار و آنکه ایشان برگردد از صواب ای گروه مؤمنان بر کافران</p>	<p>ما که یابد اسراحت از تعب که در آن مشد ورو ما سابق با چون مسلمانان رحال آگه شدند تا بوقت صبح هر کس خواب بود تا کسم اندر طهارت اهتمام تا آن گردید پاک از هر دس پس سرد آن آب کامد از شما هم کید ثبات آن اقداماتان آنکه ماسم ما شما همراه من زود ما در قلب کفار افکیم قصد از کل بنان انگشتهاست بست گوید اندر این معنی درنگ مؤمنان گشتند پردل در ستر بهر فهم اهل حس معقول را این بران باشد که گشتند از فضول پس چشید آرا که بهر کافران آنچنان غایت پیوستگی</p>	<p>در شما حوائی سبک درایتی در میان ریک داری در ورود کرده بودند اندر آن منزل مقر تا برد اندیشه اصحاب را اندر ایشان کس کجا آری آب از بی بطهران ریزده ماه جمع ما هم کی شود اندر اثر مر آمد از لطف علام القیوب بر ملائک وحی کرد از هر کسار در قتال مشرکان ثابت قدم هم برید آحمه دست و پایشان وار سان بیا یگان و سفته گان قوة ملکوتی ایشان را رود زد آن کجا که رسر مطلب است قوة روحانی ایشان را نکار پس خدا باشد شدید اندر عقاب چون رسید آنگاه کانبوده ها</p>
--	---	--

## الجزو التاسع

پس برایشان پشت آرید از گریز یعنی از سوئی رود سوی دیگر رو بقوم حق کنید هر بوسی باز گردد پس بحشی احدی از صنادید قریش اندر سرد پس بکشید آن جماعت را شما هم بفکندی تو خاک ای مصطفی تا شود ایشان جود مشغول و پس رفت آن یکجا بچشم و حلقشان تو بفکندی چو افکندی رکب یا مراد از رمی طعن است از بی شکست مردی را ورعی اوفاد گوید آن کو صاحب تاویل بود چون پیمبر باقی بالله بود فعل را یعنی بوی منسوب کرد هر چه بآنها کسی حق کرده است آن بلا آمد حسن که بی فوس حق سبب است اودعا را بشود ست سازنده است خلاق البشر نصرت آراده که میباشد احب پس بامد فتح آن دین بر شما پس شما را آن زهره بهتر است دفع نکند اجتماع و اتفاق نصرت ایشان بود چند از عدو زانکه میگفتند با خیر البشر تا زمین بندگی و پیروی و زکسی حرق ترسید آن سمد پس فرستاد آیت ایشان را خدا یا فترک امر و فرمان رسول عود بر آن ورکنید از احتیار هم بر این معنی مؤید باشد این وانگهی کز من شما می شنوید

گرچه بس باشید اندک درستی از حصات یا ظهور گرفتار هم سردار سپاه از حاجی شد جهنم نار گشت او را وحا کشته شد در بدر پس هفتاد مرد لیک حقشان گشت در وقت غزا سوی اعدا بلکه افکند آن خدا زانکه بکشید مر هفتاد کس پس جود مشغول کرد از خلقشان حاکرا کافکند حق بر هر طرف که فکند اندر احد خود بران در یهودان و ان بد از رب العباد بر فنا حق بر صحابه ره نمود سلب فعل از وی بفعل او نمود اندر آن جبی کر او ملوث کرد و ان ز چشم مردمان در پرده است فای ایشانرا نماید از فوس هم علیم از بیت هربک و بد مکرو حیل کافر انرا سر سر زد تو در دین و وحید و طلب کو بود فاضلتر اندر نزد ما همچنین برخیز دارین اطهر است از شما هیچ از عقوبتهای شاق در عدد باشند افزون رو برو کن طلب از بهر ما فتح و طفر و ز شکیبائی شدند آسان قوی کوفند از کوفندی فی رمید فتح گر میخواستید از حق شما بهتر است آن مر شما را در قبول بر شما هم باز کردیم از قرار کای گروه مؤمنان و اهل یقین آنچه فرمایم بقرآن مجید و انکه ایشان شنود از فهم و هوش

و انکه پشت آورد بکافر روز روم یا بسوی قوم خود جوید پناه جزیدین وجه ارکند بر خصم پشت از نات مؤمنان پاک صدر هر کسی میگفت بهر امحار زانکه نصرت بر شهادت ارسروش ممت حاکیرا بود آوردن و شان ممت خاکیرا گرفت احمد دست ممت خاکیرا نباشد این اثر یا بفکندی تورع اندر قبول یا که آن ر میه است کافکند او رود اهل حقیق اندر این معنی فرون گفت گشت آنفرقه راحق بی شما کرد سلب از ماریت آرا نوری چون تو افکندی خدا افکند آن با عطا مر مؤمنانرا بدهد او یا که آن باشد که بسند متلا کار این باشد که دیدید ارفون در دعا و جمل میگفت ای خدا آمد آیت پس که ان تستفتحوا ایستید از بار نافی مایه کان گر شما گردید بار از حریشان گرچه باشد آنجاعت بيشمار یا که ان تستفتحوا در انتساب گفت میبودد قومی پیش ازین تا که تنها یکسواری مرثوت همچو ایشان گرشوید اندر صفت پس رسید آن فتح و رباز ایستید از حلف یعنی از باز ایستید پس شما را سود دهد اجتماع ان خدا فرمان برید و از رسول مثل آنان هم مباشد از خطا بی هم لایسمون دارد و گوش

جز که گردد منحرف بر سار و حزم خویش را بها چو بند در سیاه یست او را غیر محرومی بمشت منهنم گشتند اعدا روز بدر من فلارا کشتن اندر کارزار کردیم شجیعان بر قلب و هوش که رود بر چشم جله دشمنان سوی دشمن ریخت از بهر شکست و مشو پس غافل از عجز شر بلکه آن افکند کشف الکروب روز خیر حاب حصن یهود هشتان گفتارها از هر نمون تا برد از حال خود ره بر فنا بود پس دراز رمیت اسرار حق فهل تو قتل و یست اندر نشان هم زرد خود عطائی بس بکو مبتلی را بار در عین بلا کاهل حق غالب بیاطل گشت چون رین دو فرقه دوست داری هر کرا کر طلب گردید نصرت را از او از معادات رسول پاک جان ما بنصرت باز کردیم آزمون زانکه حق بامؤمنین دستت و بار خود بسوی مؤمنان باشد خطاب کز عدو دیدند خوارها بدین میشد از صفا سوی حضرموت آتیان گردید هم در عاقبت از کسالتها که میگردد پدید بهتر است آن مر شما را بر مزید هر چه گیرید آن شود رنج و صداع رو بگردانید راحش در قبول که بگفتند این شبیدم از خدا

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ<sup>٢٣</sup> وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ

بدتر است که بدترین چندگان نزد خدا کران گنگاند آنانکه نمی بایند بقل و اگر دانسته بود خدا در ایشان خیری هر آینه شنوایند بود ایشانرا

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ<sup>٢٤</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ

و اگر شنوایند بود ایشانرا هر آینه روی گردایند و او آنها روی گردانندگان بودند ای آنکسانیکه گرویدید اجابت کنید مر خدا و مر رسول را چون بخواند شما را

لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ<sup>٢٥</sup> وَاتَّقُوا فِتْنَةً

برای آنچه زنده کند شما را و بدانید که خدا حائل میشود میان مرد و دل او و بدتر است که او ست که بسوی او محشور میشوید و ترسید فتنه را

لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ<sup>٢٦</sup>

که نرسد آنانرا که ستم کردند از شما تنها و بدانید که خدا سخت عقوبتست



## سورة الانفال

بدترین جبهندگان اندر زمین  
حق در ایشان خیری اردانست هیچ  
بشنوادی ورکه هم از لطفشان  
چون شمارا خواهد اود هر مقام  
چون عارش شد تمام آسوشناقت  
گفت بودی غافل آیا در قبول  
پس کبید اورا اجابت در زمان  
با مخالف یا که آن باشد جهاد  
اینست تمثیل از کمال قرب حق  
صاحبش غافل بود ران رازها  
یا تصرف میکند اندر قلوب  
گفت حق مانع شوم هربویش  
لیک گوید اهل تحقیق و نظر  
یا که دل هادیست اول بر صواب  
نیست اقرب مرد را چیزی زدل  
آدمی را پس نتحقیق شهود  
آنکه باشد نقش سد قلب و تن  
جز وجود آب کال اصل وی است  
و آب اندر رتبه خود طل اوست  
این بود حیلولة گر فہمی تمام  
بین ایشان گریبکی حایل است  
نیست دیگر قلب و روحی در میان  
نیست دیگر روی بر بہودیش  
هر کسی باید جزای خود سیر  
فی رسد تنها بر آنها که ستم  
مرستمکار از ستم سوزد دران  
مرتضی در بصرہ خواند آن بر ریر  
در خلاف آورد ما را آن فن  
گفت ما عمار آن فخر دمن  
برتو میباشد کہ با اصلع شوی  
تو او پیوند و باقی را بھل

زد حق آن صم بکمد از یقین  
بشنوادی قول حقشان در سیج  
باز میگشتند با اعراس ازان  
فرض باشد طاعتش بر خاص و عام  
سوی آن سلطان بیکو رو شافت  
از سلام استجیبا للرسول  
بر هراچه ندند میگردد ازان  
نرکش اسباب هلاکت و فساد  
بندہ را چون قرب سطر اندر ورق  
کہ بود در قلب او درصد حفا  
بر ارادة حویش علام القوب  
بین قلب کافر و امیش  
کہ بود از سر معنی با خبر  
در بہایت پس بود حقرا حجاب  
خبرد از دل فکرو هوش معتدل  
بست چیزی اقرب از دل حروجود  
اقرب از قلب است در ملک بدن  
وان رطوبت آردا اندر پی است  
وان تری آثار آب اندر سبوست  
ور نفہمی عذر خواهم والسلام  
ان مراتب رستہ رھرو اصل است  
واحد مطلق ماند در عیان  
گشت صادر حکم نا مسعودیش  
گر بود شریافت شرور خیر  
خاصہ کردند از شما بریش و کم  
هم ز ترک امر و ہی از دیگران  
شد فرو در فکر مردند سیر  
پس رسید آنچه رسید از من عن  
فتھا حادث شود از بعد من  
با علی در هر مقامی مع شوی  
چون تسد آنها و حیدر شاه دل  
پس نداید اوست سجت اندر

آنکہ باشند یعنی گنگ و کر  
یعنی از قرآن شدی گر منتفع  
هم کبید ای اهل ایمان و عقول  
بود از اعراب مردی در نماز  
گفت چون دیر آمدی اندر حضور  
گفت داستم کون زین بعدا کر  
شاید آن باشد ولای معتدل  
هم نداید اینکہ حق در حوض  
مطلع باشد تحکوات قلب  
یا کہ اندارد حدائی عاقلش  
مؤمنان در وقت حرب اندیشه ناک  
تا همی باشند برسان و کسل  
اهل داش قلب را یابند چند  
هم صفی را هست تحقیقی دقیق  
مسیح علم است و ادراک وجوب  
هستی مطلق کہ جان عالم است  
شو فروتر در سخن تا پی بری  
ذات مطلق هستی بیچون و چند  
گرچه با آب آرطوبت ملصق است  
پس شود حایل بیکدی یا بدی  
از مقام نفس و قلب و سر و روح  
بر بدی ور در میان حایل شود  
پس باو محشور گردید این چنین  
می پرهیزید ازان حرم و حیل  
بلکہ چون پیدا شود اندر امام  
گفہ مصری آمد این اندر علی ع  
گفت این آیت بحوالہم سالھا  
از خلاف بیعم ما شیر حق  
از پیام آید برون شمشیرھا  
زانکہ در راهی روند ارماخلق  
در سلوک ارتن باشد حاصلی  
ستمکاران کہ دورند از صواب

در نمی یابند حقرا در فکر  
منمود از لطفشان حق مستمع  
مر اجابت از خدا و از رسول  
خواند او را احمد کامل باز  
گفت بودم در نماز ارشد قصور  
حوابم در هر محل آیم زسر  
کوست منی بر حوة دین و دل  
حایل آید بن مرد و قلب او  
را چہ ہم از صاحبش گاہیست سلب  
بین او با میل و مقصود دلش  
بودہ اند از کثرت خصم انھلاک  
کرد افزون ہر دماشان خوف دل  
عارفان دلرا بدلر کم کنند  
اندر این حیلولة گراشی عمیق  
واچہ مع باہستی است از واردات  
اقرب اردل در وجود آدم است  
ذبت اقرب آرا هیچ از نری  
اصل هستیاست برد ہوشمند  
ارتزی با آب لیک اقرب حق است  
بین مرہ و قلب حبث سردی  
گشتہ فارغ وز خفا دارد فتوح  
بور استعداد از او زایل شود  
لیک مردی کوست در رہ پیش بین  
کہ رسد شرش بہر اھل و اھل  
شرآن فتنہ رسد بر خاص و عام  
هم ریر و طلعه تھمار ولی  
غافل از آن کوست شرح حال ما  
در رسید آن فتنہ زامر ماسق  
روہان بدد رہ بر شیرھا  
ور رہ دیگر بسھا شیر حق  
مکمل انھان هیچ اگر صاحب دل

وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَحَاوُونَ اَنْ يَّهْلِكَ النَّاسُ قَالُوا لَكُمْ وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ

و یاد کنید هنگامیکه شما بودید کم نابوان شردگان در زمین میرسندید که بایند شمارا مردمان پس حای دادا و شمارا و تقوت کرد شمارا

بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۲۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ

ببصرش و روزی داد شمارا از یا لزمها باشد که شما شکر کنید ای آنکسان که گرویدید خیانت مکنید با خدا و رسول

وَ تَتَّخِذُوا اِمَانًا نَفْسَكُمْ وَ اَنْتُمْ نَعْلَمُونَ ۲۸ وَاعْلَمُوا اَنَّ اَمْوَالَكُمْ وَ اَوْلَادَكُمْ فَتْنَةٌ وَ اَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ

و خیانت مکنید امانتھان را و شما نداید و نداید جز این نیست مالھان و اولادان بلاست و بدستیکه خدا بر دش

اَجْرٌ عَظِيمٌ ۲۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

اجری بزرگست ای آنکسان که گرویدید اگر بپرهیزد از خدا میکرد اندر برای شما تمیزی و در میگردد اندر شما گناھان شمارا



## الجزوالتاسع

وَيَعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٢٠ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ

و مایزد شما را و خدا صاحب فضلی است بزرگ و هنگامیکه مکر میکردند تو و آنکه کافر شدند که حس کنند تو را بایکشدند

أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ٢١ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا

بایرون کنند و مکر میکند و مکر میکند خدا و خدا بهترین مکر کند گاست و چون خوانده شود برایشان آیهای ماکوند

قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٢٢ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ

حقیقت شنیدیم اگر میخواستیم هر آیه می گفتیم مایند اسراست این مکر افسانه های دشمنان و هنگامیکه گفتند یا خدا یا اگر باشد

هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٢٣ وَمَا كَانَ لِلَّهِ

این که آن حق است از زرد تو پس باران بر ما سبکها از آسمان یا بیاور بیا عذاب دردناک و باشد خدا

لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ٢٤ وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ

که عذاب کند ایشان را و تو در ایشان و خدا عذاب کند ایشان را و ایشان استغفار میکند و چیست ایشان را که عذاب کند ایشان را و ایشان

يُصَدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ

بار میدارد از مسجد الحرام و باشند دوستاس بستند و ستاش مکرر بیز کاران و لکن بیشترشان

لَا يَعْلَمُونَ ٢٥ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ

نمیدانند و باشد نمازشان رد آناه مکر صغری و دستزدن پس بچشد عذاب را بسبب آنچه بودید

تَكْفُرُونَ ٢٦ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُفْقَهُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ

که کافر میشدید بدرستیکه آنکه کافر شدند اتفاق میکند مالهای خود را مانا ندارند از راه خدا پس بروی صرف میکند آنها را پس خواهد بود

عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ ثُمَّ يُغْلَبُونَ ٢٧ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ٢٨ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ

برایشان حسرتی پس غالب میشود و آنکه کافر شدند بدورج محشور میشود با جدا سازد خدا ناپاک را از

الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٢٩

پاک و بگرداند ناپاک را بعضی بر بعضی پس بر سر هم جمع کند آنها را همه پس بگرداند آن را در دوزخ آید و ایشانند ز ناپاکان

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَقَدٌ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ٤٠

بگو مرا آنرا که کافر شدند اگر باری استند بامررد مرا ایشان را آنچه بحقیق گذشت و اگر برگردد پس حقیقت گذشت طریقه دشمنان

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينَ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ

و کاردار کنیدشان تا نباشد فتنه باشد دین همه آن از برای خدا پس اگر باز ایستند پس بدرستیکه خدا نا آنچه میکنند

بَصِيرٌ ٤١ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعَمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعَمَ النَّصِيرِ ٤٢

بیناست و اگر اعراض کنید پس بدانید که بدرستیکه خدا مولای شماست خوب مولانی است و خوب ناصر است

یاد آرید اینکه مبودید کم	در زمین مکه بس بیچاره هم	بودتان خوف از فریش آنجا بگاه	تا که برابندتان چون بر کاه
یا که گریزون روید از ناشاحت	بر شما خود مشرکان آرد تاخت	پس شما را در مدینه حای داد	کرد هم تعیید بر نهرو گشتاد
روزی پاکیزه داد او بملال	از غنایم کان شد سابق حلال	تا شما آمدن شاید بر سیاس	هم شوید ازداده اوحق شناس

در صحابه بود بعضی بوالفضول آمد آیت کای گروه مؤمنان همچنین اندر امانتها که هست خاصه دایید اینکه خائن خائب است هم بدانند اینکه در تحصیل آن بر شما نصرت دهد بیماقی هم ببوشد از شما احرامتان ای محمد ص یاد کن کفار دون یعنی از شمشیر های بی نشان مجتمع گشتند در کار رسول میکنند ایشان بدی پس از خدا مکر او نیست بمکاران حراست مکر بدیدش نکس درخوب و درشت و در آیات الله اندر نوبتی بیست این جز قصه پیشینیان یعنی این قرآن گرانیش توانست یا بما آور غذای دردناک قصه اسفندیار و رسم او کشته شد درحس زایشان چندتن هم معد بیست ایشانرا عیان یعنی احمد رفت و استغفار ماد گرکه اوحق است ای پروردگار گشت این باعث بتأخیر عذاب چیست ایشانرا که حق نکند عذاب هم بیند ایشان امین نولیت بیست زان گفت ای ولایت راسرا هم نباشدشان نماز اندر حرم میزدند از کام چون مرغان صفر گفت زارو نیستشان اندر نیت میکنند اتفاق کفار از سفه پس برایشانست اندوه و بدم آمد این آیت که رود اموال خویش این نماید بهر تمیزی خدا اندر آحالی که دارند اجتماع گو مر ایشانرا که گربازایستند بر عداوت ورکه برگردند و کین کرد با کفار باید کاردار تا که باشد دین خدا را بالذم دین حق غالب شود باید رواج یعنی آندوری که او باید ظهور دین اگر باشد هزارار صد هزار لیک گویند اهل معنی دین حق پس اگر از کفر خود بازایستند و رکنند اعراض هیچ از دین نکاست

چون کلامی میشنیدند از رسول بر خدا و بر رسولش در بهان مر شما را بین یکدیگر دست بر شما ضبط امانت واجب است هست احری از خدا بر مردمان کوست بین حق و باطل فارغی می بامررد دهد آرامان ما تو چون کردند مکر از هر نمون یا کید احراحت ار ملک و مکان تا چه رانی جمله را افتد قبول هم رسد بر مکر ایشانرا جزا با تو آسان که بونی شک خداست خوب و بد را مینماید در سرشت خوانده گردد هم برایشان آیتی مثلش ار خواهیم گوئیم از بیان وین محمد ص صاحب کیش توانست گشت پس درحس مقدار او هلاک خود معرب کرده بد در گفتگو زان یکی بد صرحا رث لیسن تا در ایشاند از مستغفران وان بی آمرزش ابرار ماند سک بر ما ز آسمان ایدم بیار نشو این از توه هرگز رومتاب چیستان یعنی که مانع رعقاب بر حرم ما کفر و شرک و معصیت غیر آن پرهیز کاران از خطا جر صدا و دست کوبدن بهم دست مرهم کوفند از ناگیر نزد بت الا مکاء و تصدیت ما بگردانند مردم را ز ره رفته مال و گشته مفلونند هم جمله را بدهد و مفلونند بیش تا خبث آن گردد از طیب خدا زان ترا کم نیستشان هیچ انفاع از عداوت ما رسول ایست پید عادت ایشانرا گذشته زاولن تا نماند فتنه اندر دیار اندر این آیت بسی باشد کلام در میان اهل عالم لا علاج دایل از گیتی شود نفس و نور اصل آن واحد بود و از کردگار در فناء سالکست از ما خلق پس خدا بیاست بر هر چه کند پس جو دایید او مدد کار شماست از کتاب الله بتوفیق خدا

فاش میکردند و ارباب نفاق از خیانت بود باید بر حذر خواه آن مالی بود یا مطلبی هم بدادد اینکه نزد انبلا ای گروه مؤمنان هم گر شما هم نگردانید بحق را او خدا حق چه باشد صاحب فصل و نعم که بو را در حاة سازند بد هست اشارت این باجماع قریش سه شب رفت از مدینه سوی عار بهتر از ایشان نماند مکر حق آیه آرا که آید رو برو مکر پس درتست بی در کردگار می بگویند این شدیم ادا نام یادکن آرا که گفتند ای خدا سک پس بر ما ناران ز آسمان یعنی آنکو قائل این قول بود کاینست شیرین تر از این امساها حق معد نیست ایشانرا نزد مرتضی فرمود اندر مردمان مشرکان گفتند کایدر ما چرا شب چو شد گفتند بادم دان طلب شد چو استغفار بر مشرک امان وانکه ایشان مؤمنانرا بالهم رد قولست اینکه میگفتند ما بولیت سود روا بر کافری قولی آن باشد که عربان در طواف یا که چون میشد بیم در عار پس چشید از قتل و اسیریکران زود باشد کاین خسسان بالتقام بهر حک بدر بودی ده نفر وانکه در کفرند ثبات هم مقیم جمع گردانید پلید آرا و پس پس بگردانید بدوزخ شان مقام حرمان حشیده گردد لیاسف یعنی آنچه رفته بر پیشینیان قصد از فتنه بغیر ان شرک نیست فرقه گویند یعنی اینکه ادین یا که جزیک دین نماند زائلاف یا که دین یکجا بود بهر خدا اختلافات از ره نفس و هواست کل دین آنگاه گردد از خدا یعنی ایشانرا حدای بشریک دوستانش را بود بر ناگزیر جزء عاشر را نمانم ابتدا

میرسانند آن بر اعدا از اشفاق در هران امریکه باشد مستر حفظ آن فرص است در هر مشری محمد اموال و اولاد شما می برهیزید و ترسد از خدا خود رمبطل یا عدو را زاولیا فضلی اعظم بر خلائق دمدم یا که بکشدت بوحی بایسد سوی دارالندوه بر بد پروطیش حفت بر حایش ولی کردگار دوست خیر الما کرین اندر سق میساید از مح و از عدو چون که کشتی نعم مکر آمد بار یعنی از امانت این حرف و کلام گرکه این حقت و ارتوسوی ما همچو راصحاب قبل اندر درمان بر حارث نام آن بد در عود که محمد ص خواهد و آرد عما تا تو باشی اندر این قوم عنود دوامان بدزان یکی رفت از جهان شد محمد ص بر گزیده از خدا پس باستغفار بگشود لب چون بگردد بر موحد نور جان باد میدارند از بت الحرام خود ولایه کعه ایم از اجبا لیک این را مینداند اکثری مرد وزن بودند ما هم بجلاف مشرکان را بود این آهک و ساز ریح زان کفری که هستیادانرا مال خود اتفاق سازد از حرام حرج لشکرا کفیل از مال و در رانندگان باشند ایشان بر حجیم بعضی را بر بعضی اندازد چو خس مر زیانکاران مشرک را تمام از ره بغیر لهم ما قد سلف ما که مسأصل شدند از مؤمنان مشرکی هر حاست یعنی کشتی است خالص از ادیان شود اندر زمین وین شود در دور قائم بجلاف هر چه آن دین است یعنی «خطا وان خدا از دین و از امر خداست که نماند در بو هیچ از ماسوا بدهد از فعل و کوا یاداش بیک بهترین مولی و هم نعم النصیر

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ

و بدانند که آنچه غنیمت گرفتید از چیزی پس بدرستی که از برای خداست پنج یکش و از برای رسول و از برای صاحب فرات و یتیمان و درمندگان

وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِيهِ الْجَمْعَانِ

و راه گدیان محتاج اگر هستید ایمان آورده اید بعد از آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود روز تمیز روزیکه بهر سید آمد و جماعت

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٣ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ

و خدا بر هر چیز تواناست هنگامیکه شما بودید در کسارت نزدیکتر و ایشان بکسارت دورتر و سواران قافه پایین تر بودند

مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا اخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ٤٤ لِيَهْلِكَ

از شما و اگر وعده کرده بودید هر آینه خلاف بگردید شما در وعده و لیکن تا فعل آورد کاری را خدا که مایست کرده شود تا آنکه هلاک شود

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ٤٥ إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ

کسی هلاک شد از روی دلیل و حجت و زنده شود کسی که زنده شد از روی دلیل و بدرستی که خدا هر آینه شنوای داناست هنگامیکه نمود بواسطه نشان از خدا

فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ

در خوابات اندک و اگر نموده بودت و ایشان را بسیار هر آینه سستی کرده و دید و نزاع کرده بودید در آن امر و لیکن خدا سلامت داشت بدرستی که

بِذَاتِ الصُّدُورِ ٤٦ وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَقُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ

اودانست بذات سبها و هنگامیکه نمود شما ایشان را چون بهر سدید در چشمهای شما اندک و گردانید اندک شما را در چشمهای ایشان تا فعل

اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٤٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا

آورد خدا کاری را که و ذکر کرده شده و جدا بر گردانیده میشود کارها ای آنکسایکه گردیدید چون ملاقات کنید گروه را

وَ إِذْ كُرُوا لِلَّهِ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٤٨ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ

پس بای و دانند و یاد کنید خدا را بسیار باشد که شما رستگار شوید و فرمان برید خدا و رسولش را و نه نزاع کنید پس سستی خواهید کرد و خواهید رفت

رِيحُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ٤٩ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا

دولت شما ناباد و هنگام فتح و صبر کنید بدرستی که خدا با صبر کند گاست و مبادید ماسد آنکه سرون آمدند از دیارشان بشادی

و رُتَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُجِيبٌ ٥٠ وَإِذْ زَيْنَ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ

تمام و او نمود مردمان و منع میکرد از راه خدا و خدا آنچه میکند فرارسیده است و هنگامیکه بیاراست مرا ایشان را در رحیم

أَعْمَالِهِمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ

کردارشان را و گفت است غلبه کند امروز از مردمان و بدرستی که من بنده دهنده ام شما پس چون نمودار شدند آندو فوج رگشت

عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥١

بر دوشانه اش و گفت بدرستی که من بیارم از شما بدرستی که می بینم آنچه را نمی بینید بدرستی که من می ترسم از خدا و خدا سخت عقوبت است

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوْلًا دِينَهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

هنگامیکه میگفتند دورویان و آنکه در دلهای ایشان و دسماری که نفریفته اینها را دین ایشان و هر که توکل میکند بر خدا

# سورة الانفال

قَالَ اللَّهُ غَزِيْرٌ حَكِيْمٌ ۝۲

بس بدرستكه خدا غالب درست كردار است

## در بيان حكم خمس

هم نداید از غنائم هر چه هست  
هم ز خویشان رسول منتخب  
از فواید هر چه مآید بکف  
که تمالك قدر آن معلوم نیست  
هم ددار الحرب آنچه آید بدست  
آنچه شد سهم خداوند و رسول  
مابقی باشد بقسیمی که بود  
آنچه رآیها فرستادیم ما  
اندر آن روزیکه باهم دو گروه  
آوردید از عدوة الدیبا بیاد  
دشمنان بر عدوة القسوی بدست  
و ان سواران مسلح در نظر  
بر خلاف عدوة قصوی شما  
خلف مگردید در میعاد هم  
آنچه یعنی کرده بد حق حکم آن  
ما مگر گردد هلاک از حجتی  
حق نگمار شما باشد سمع  
پس بد او دانا که ایشانرا عود  
هم تنازع بودند در کاردار  
یاد آرید آنکه در وقت لقا  
هم شما را نم نمود اودرسید  
گفتی اندر بدر و جمل از سلاح  
اول ایشانرا چنان دیدید کم  
تا نماید حکم امری را خدا  
چونکه آید ای گروه مؤمنان  
از خدا آرید هم بسیار یاد  
دور باشد از نزاع و از خلاف  
باد نصرت میروند آمد دور  
نفخه آمد شما را داد روح  
رحمتی کان بود سابق بر غضب  
هر کرا بسند مراق دل دهد  
پس جو آمد نفخه رحمت نجست  
رو کنی هر سو حوة دل بود  
حق بود با صابران پس صبر کن  
آنچه بر ایشان رسید اندر احد  
از بطر یعنی زروی سرکشی  
چند روزی کرد اندر بدر عیش  
مردمانرا اینکسان دارند باز  
یاد آرید آنکه چون بر کافران

چونکه آوردید از کافر بدست  
رآل هاشم و آل عبدالطلب  
از تجارت و از زراعت و از حرف  
حکمش از معلوم شد مکروه نیست  
از غنیمت وان بود بملار که هست  
بعد احد هست از اولاد رسول  
اندر آیت ز امر خلاق و دود  
هم سنده خویشش دادیم ما  
اللقا باید در عین شکوه  
بر کنار وادئی بی آب و زاد  
بر فرود اندر زمینی آمدند  
با سه فرسک از شما بر در بر  
با رانو بودند در ریاک با  
دانکه میدیدند خود را است و کم  
در مقام علم از سود و ریان  
آنکه باشد بر هلاکت قسمتی  
هر چه اندیشید هم داد جمع  
در ممانت پس قیل و سوجود  
که بحرب آریم رو یا فرار  
بر شما بمودشان اندک خدا  
بیش ایشان با دایر آمد و مرد  
حک کردن بر ما هست اقتضای  
پس بلائی چون نمودی بهم  
کان بملش بود و همت از اقصا  
بر شما اندر قول مشرکان  
تا مگر یابد بر نصرت مراد  
از ره آراء خود در اختلاف  
چون دور آید غلبه فروزور  
رندگی بخشید و اقبال و فتوح  
دل نوازد جان فزاید در طلب  
و آنکه غافل مهرش اندر دل بهد  
شومراق دانکه وقت کارست  
فتح و نصرت نشر مستقبل بود  
حکم پس بر آفتاب و ارکن  
کی رسیدی هم تمیشت آنچه شد  
واز رثاء الناس و فجرو بهشی  
خلق تا داسدمان ذیجود و حیث  
از ره حق زانرا و عجب و ناز  
داد زیب اعمالشان دیو از گمان

پنج يك دان از حداد و از رسول  
هم یسپهان و مساکین زان سابل  
ور کبوز و غوص و معدن بیکلام  
هم زمینی آنکه ذمی مطعم  
حس بر این حمله واجب داریقین  
هر که باشد بعد ببعمر امام  
حکم خمس ایست آرید آنجا  
نوم فرقان یعنی اندر رورندر  
حق توانا باشد او بر کلتی  
بود ریگسنان آجا بش رو  
بر صبار حشمة آب روان  
در میان کاروان یعنی که بود  
وعده میدادید و بر نکدگر  
جمع پس در بدریان فرمود حق  
اولیا را نصرت فتح و طفر  
هم زید آنکس که میبایست ریت  
یاد کن چون کافرانرا در مقام  
ور که ایشانرا نمودی بیشتر  
ایک سالم داشت حقان دانفور  
حشمنان ما سند ایشانرا قلیل  
یعنی اندر حرمان ندید عزم  
یست یعنی همچنان حاجب جنگ  
بر خدا بمودشان اندر نظر  
نار گردانیده گردد سوی او  
شاید از ناشیادت همچو گوه  
از خدا فرمان برسد اندر قبول  
پس شما مستأصل وند دل شوید  
گرورد بادی با قبال آن صناست  
ناد رحمت بود کامد شاد و روت  
رفت و نار آید بهنگام دگر  
پس وزدگر در چمن بار دگر  
چونکه گردد بازو بسید روشنت  
اندکی کن صبر ناکی آن تست  
گر نمیشد آن تنازع و اختلاف  
همچو آنان می نباشید از ریا  
مکان گفتند قبل از حنك بدر  
گفت زان مانند ایشان از سرا  
حق بگردار شما باشد محیط  
گفت غالب بر شما امروز کس

باشد از عین خلاق عقول  
هم بود سهمی راباء السبیل  
و از حلالی کوست مخلوط حرام  
از مسلمان عوده است او مبع  
هست اجماع امامه بر این  
هم ذوالقرنی است هم صاحب مقام  
گر بحق آورده آید ایمان شما  
که حداد حق و باطل لیل و ندر  
یست شبی است کان مقهوروی  
در رمی بر بایسان میشد فرو  
از مدینه دور و محفوظ اردیان  
آن ابوسپان و اصحاب عود  
با بحر دشمنان خوید فر  
با غاند حکم ز امر ما سبق  
مشرکان را دل و صمغ و خطر  
از هویدا حجتی و این ایمنی است  
حق نمودت اندک و بقدر و خام  
میشدید الله بددل زان حشر  
راکه او داناست بر سر صدور  
قلتان گردد قوی چون شیرویل  
رو بگردانید از میدان رزم  
رسد آرید این حاجب رابجک  
دو برابر مؤمنان را با طفر  
کار و حال حمله از یار وعدو  
رو نماید از قبال آن گروه  
و اد فرستاده خدا یعنی رسول  
مخلف ر آراء بجاصل شوید  
ور که آید از قفا و یلو و ناست  
طالبان را جان و ایمان دادوروت  
تا دهد بر قلب آرام دگر  
شاخ حشک اروی شود خشکیده تر  
بی چه راید مریم آبتست  
حاک خان حصم در میدان تست  
در میان مؤمنان اندر مصاف  
که بیرون آمدند از حاه ها  
باید اشراکت بر صیت قدر  
در بایید از ره عجب و ریا  
کوست عالم بر مرک بر بسط  
نیست هیچ از مردمان در یک نفس

من شما را میدهیم زنهار بس  
چون قریش از مکه بیرون آمدند  
گفت من زان قوممان باشم پناه  
حک بابایشان نشان احتبی است  
بر عقب گردید ناز ابلیس دوز  
بنم آنچه می ببید آن یقی  
من زحق ترسم نه کزوی ایم  
یاد کن گفتند چون اهل شقاق  
راکه با فقدان اسباب و عدد  
گویند هر کس توکل بر خدای

باشم از قوم گناه داد رس  
ار گناهه خائف و بددل بدند  
بر مگردید از چنین خوفی ز راه  
هم دلیل طاعت و قرب خداست  
گشت ماطل یعنی آن کدو فسون  
یعنی افواج ملک را بر زمین  
ما کسی کا و راست دشمن دشمن  
و اینکه در دل بودشان روح و نفاق  
نی سلاح و نی سیاه و نی مدد  
واگدارد کار خود را بپیرای  
بر توکل کرده گان از حکمتش

ز آنکه بودند اهل مکه بیماک  
خاستند از راه نا کردند باد  
وز مسلمانان شما افزون ترید  
پس جو آن هنگام دیدد اثر  
گفت من بیزار و دورم از شما  
بهر امداد رسول و مؤمنان  
سخت باشد چون عقوبتهای حق  
کرجوئید این حماقت بی صیبت  
کرده اند اینگونه عزم کارزار  
پس خدای غالب او را ناصر است  
میوزد پوسته باد بصرش

زان جماعت گفت زایشان نیست باک  
دادشان دل دیو خوئی از مجاز  
در شکوه و قوت و شوکت سرید  
آن دو لشکر یکدیگر را در خطر  
هم ز زنهاریکه دادم بر خطا  
بی به بی آید ملک از آسمان  
نیست کس را ناب آن از ماخلق  
دیشان داده است ایشانرا فریب  
ما سیاهی همچو آتش شعله بار  
کو بهر کاریکه خواهد قادر است

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ٥٣

و اگر میدیدی هنگامی را که می پراشد آوارا که کافر شدند ملائکه میردد بر رویهاشان و پشتهاشان و بجشد عذاب سوزان

ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَمِيدِ ٥٤ كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

آن سدا آنچه زیست که پیش فرستاد دستهای شما و بدتر است که نیست خدا بداد کسند مردگارا چون شیوه و آنرا که بودند پیش از ایشان

كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥٥ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ

کافر شدند بآیهای خدا پس گرفت ایشانرا احدا بگناههاشان بدترست که خدا بیرومند سخت عقوبست آن نایست که خدا باشد

يَكُ مُعِيرًا نِعْمَةً أُنْعَمَها عَلَي قَوْمٍ حَتَّى يُعِيرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥٦ كَذَابِ آلِ

تغییردهنده معنی را که احسان کرد از ارحمی نا آنکه تغیردهند آنچه را باشد در نفسهاشان و بدترست که خدا شنوای دانست چون شیوه

فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَا هُم بِذُنُوبِهِمْ وَ آغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

فرعون و آنرا که بودند پیش از ایشان تکذیب کردند آیهای پروردگارشان را پس هلاک کرد ایشان بگناههاشان و غرق کردیم فرعون را

وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ ٥٧ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٥٨ الَّذِينَ عَاهَدَتْ

و همه بودند ستمکاران بدترست که بدترین حشرات خداوند که کافر شدند پس ایشان ایمان نمی آوردند آنرا که پیمان گرفتی

مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ ٥٩ فَاَمَّا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرٌّ بِهِمْ

از ایشان پس می شکند پیمان خود را در هر بار و ایشان نمی ترسند پس اگر دریایی ایشانرا در حرب پس پراکنده ساز ایشان

مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكَرُونَ ٦٠ وَ اِمَّا تَتَأَقَّنْ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَي سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ

کسی را که باشد از پس آنها باشد که ایشان بدیگیرند و اگر ترسی البته از جمعی خیانتی پس بیند از سوی ایشان بریگستانی بدترست که خدا

لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ٦١ وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ٦٢ وَ أَعْدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ

دوست عدا در حیات کارا را و نباید بد البته آنرا که کافر شدند که بیشی گرفتند بدترست که ایشان عاجز میکنند و آماده سازند برای ایشان آنچه بتواند

مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ

از اسباب توانائی از بستن آسان که بترساید بآن دشمن خدا و دشمنانرا و دیگران از غیر ایشان نمیدانید ایشانرا خدا

## سورة الانفال

يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَالْأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ٦٣ وَ إِنْ جَنَحُوا

میداد ایشانرا آنچه اتفاق میکنند از چیزی در راه خدا تمام داده میشود شما و شماستم کرده شوید و اگر میل کردند

لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦٤ وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ

مر صلح را پس میل کن مرا آنها را و توکل کن بر خدا بدرسد بیکه اوست شوای دانا و اگر خواهند که مکر کنند با تو پس بدرسد بیکه

حَسْبُكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ

کاست ترا خدا اوست که تقویت کرد ترا بصرتش و بگروندگان و الفت داد میان دلهایشان اگر صرف مکردی آنچه در زمین است

جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٥ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

همه الفت بما میکنند میان دلهایشان ولیکن خدا الفت افکند میان شما بدرسد بیکه اوست غالب درست کردار ای پیغمبر

حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ أَتْبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٦٦

بس است ترا خدا و آنکه پیروی کند ترا از مؤمنین

میزدند از قهر و تهدیدی درشت  
دستجاتان همچین ز اعمال خویش  
هر جزا بر قدر فعل او رسد  
کافر اندر آیت الله روز چند  
محرم را حاره بود از عذاب  
ناچه باشدشان قرین با نفسها  
بر فسادت پرستی می اصول  
داند آن اندیشه و اعمالشان  
کامد از پروردگار از جزء و کل  
که سم کردند از خویش آرمه  
رد حق باشند آثار از یقین  
تس پس کردند و بشکستند عهد  
یابی ایشانرا یکی در شرق و غرب  
با باید کس دگر در گرو دار  
با بخت کافری باید دگر  
بر حیات تا مگر ناشی قرین  
بسم بر عهد خود من برقرار  
آورد از غدر و حیلت بر تو یاد  
هم بوقعت عهد خود کن بی زلوم  
کافران پیشی گرفتند از عذاب  
یا شود عاجز ز گاهی از واد  
و از مرا که کاندرا این باشد صلاح  
غیر اهل مکه در هر بوم و بر  
خود شما اتفاق اندک یا مرید  
صلح کن با اجتماعت بی سرد  
تکبه کن بر حق را بود زبان  
پس بورا کافی بود رب العجب  
اوس و حر را پس از رخ و کروب  
وین مبسر بست الا فرص را

ما نمود آتشین بی روی و پشت  
وین بران باشد که فرستاده پیش  
اوست عادل بر خرای بیک و بد  
و اسکاس که پیش از ایشان بوده اند  
چون قویست و شدید اندر عقاب  
حرکه خود تغییر بدهند از خطا  
صم نمودند آن معادات رسول  
حقتعالی بشود اقوالشان  
بودشان تکذیب آیات و رسل  
آل فرعون آنچه بوددی همه  
بدین حسدگان اندر ره می  
آنکه ساس که ما تو برسند عهد  
می بر میرد ازان پس کربح  
یعنی ایشانرا چنان کن مار و مار  
کن حنان یابی جور ایشان طفر  
ور که ترسی از گروه ناقصین  
ده خبر یعنی که پیش از کارزار  
تا تو ناشی بر سویه و اقتصاد  
نقص عهد خویش چون کردند قوم  
می نینداز ای رسول مستطاب  
یا که پیشی گیرد از وی در مراد  
یعنی از مردان با تیغ و سلاح  
هم بترساید کفار دگر  
و آنچه اندر راه حق حیرت کنند  
ور با تسلیم قومی میل کرد  
یعنی از حیلت بود تا صلحشان  
ور که خواهند آنکه بدهند تفریب  
الفت او افکند ما بین قلوب  
گر نمودی خرج مافی الارض را

فقس میکردند چون روحانیان  
وین بود بهر شما اول هلاک  
با عذاب کس نماید بی فساد  
همچو داب آل فرعون نمود  
ز آنچه کردند از گناهان ردوام  
حق قومی بدهد اندر پیش و کم  
که فروددی رکفران بر فساد  
زان سب ما بود و مسأصل شدید  
قل از آنها هم ز اتباع صلال  
غرفشان کردیم در سل از گناه  
همچو حال قطبان در طر و رطوبت  
باورد ایمان را انکار و جهود  
بودند آنها قریطه از بهود  
آچه آید از قعاشان بی سؤال  
تا پس از ایشان رمدت از قتال  
که زب آید هم با حرای  
قوم را بهر قتال اعلام کن  
همچین من بسم بر عهد پیش  
پاس عهد و قول نزد او نکوست  
بدهی از امریکه داری در نظر  
آنکه را قدرت بهر حایز کند  
آچه بتواند از قوم و خول  
دشمن حق را و خود را در میان  
داند اما حقتعالی حاجا  
هم باید بر شما هیچ از ستم  
کو نگهدار است از حیلت تو را  
هم ببینایشان دانا جمیع  
میکند تأیید بر یاری یقین  
برد و حای خار هشت اولاله را

و رتو میدیدی که روح کافران  
که چشیدایدون عذاب سوزناک  
و اینکه حق نمود ستمگر بر عباد  
مشرک را با توشه داب ایودود  
پس خدا بگرفت ایشانرا نهم  
این بر آن باشد که تغییر نعم  
هست تهدید قریش از این مراد  
بهر تکذیب بی یکدل شدید  
دابشان چون داب فرعونست و آل  
پس نمودیم آن جماعت را تباه  
هست حال این قبیلان قریش  
چه از قریشند آن جماعت چه از یهود  
در هران باری شکستند آن عهد  
پس ایشان کن رنده در قتال  
کافران را ده بر ایشان گوشمال  
تا مگر گیرند ایشان عسرتی  
پس بکنن سویشان عهد کهن  
چون شما کردید نقص عهد خویش  
حق ندارد خائنین را هیچ دوست  
بی زلوم است کایشانرا خبر  
کی تواند عاجزی عاجز کند  
مر شما آماده سازید از قبول  
می بترساند اعدا را بران  
که نمیدانید ایشان را شما  
مر جزا یابید آنرا نام و تم  
زان مترس و کن توکل بر خدا  
حق بقول مشرکان باشد سمیع  
اوست آنکو بر تو و بر مؤمنین  
آن خصوصتهای چندین ساله را

## الجزو العاشر

اندر این الفت مان آن قلوب || تو نمودی قادر ارشاهی و حوب || لك الفت داد حق مابینشان || چون عن براست و حکیم آن پیشان  
غالب است اعی که بر هرنتی || هم مقلب بر قلوب از حکمی || حسبك الله ای رسول بقرین || و آنکه باشد تابع از مؤمنین

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَعْلَبُوا مَاتَيْنِ

ای ای پیغمبر ترغیب کن مؤمنان را بر کارزار اگر بوده باشد از شما بیست صبرکنندگان غالب شود بر دویست

وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَعْلَبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآلِهِمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ٦٧ أَلَا نَخَفُّ

و اگر باشد از شما صد غالب شود هزار از آنانکه کافر شدند پس آنکه گروهی اند که نمی فهمند اکنون تخفیف داد

اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَعْلَبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ

خدا از شما و دانست که در شما نابرابریست اگر باشد از شما صد صبرکننده غالب میشوند بر دویست و اگر بوده باشد

مِنْكُمْ أَلْفٌ يَعْلَبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ٦٨ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى

از شما هزار غالب میشود بر دویست و هزار استوری خدا و خدا با صبرکنندگان است پس در پیغمبر را که باشد مر او را اسیران

حَتَّى يُنْتَحَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ غَزِيرٌ حَكِيمٌ ٦٩ لَوْلَا

تا آنکه شش بسیار کند در زمین میخواهد ماع دیار دنیا و خدا میخواهد آخرت را و خدا غالب در است کردار است اگر بود

كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٧٠ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا

نوشته از خدا که پیش گرفته بود هر آینه مس کرده بود شمار از آنچه گرفتند عذاب بزرگ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید حلال با کبزه

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧١ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمَ

و بترسید از خدا و بترسید از خدا آفریده مهر راست ای پیغمبر بگو مرا آنکه اسیران که در دستهای شما پیدا اسیران اگر داد

اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧٢

خدا در دلهای شما خیر را میدهد شما را خیر از آنچه گرفته شد از شما و آمرزد شمارا و خدا آمرزنده مهر راست

وَ إِنْ بُرِدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧٣ إِنْ الَّذِينَ

و اگر ابراهام کنند خیانت تو پس بحقیق خیانت کردند خدا را از پیش پس و انانی داد بر ایشان و خدا دانای درست کردار است بدرستی که آنانکه

آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ

گرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند بمالهایشان و جانهایشان در راه خدا و آنانکه حای دادند و یاری کردند آنها

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَهُمْ مِنْ وَلَا يَهْتَمُّ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا

بعضیشان دوستان بعضی و آنانکه گرویدند و هجرت نکردند نیست شمار از دوستی ایشان هیچ چیز تا هجرت کنند

وَ إِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَقَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

و اگر یاری طلبند شمارا در دین پس بر شماست یاری کردن مگر بر جمعی که میان شما و میان ایشان بیعت و خدا آنچه میکند

بَصِيرٌ ٧٤ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِي الْأَرْضِ وَ فُسَادٌ كَبِيرٌ ٧٥

بیناست و آنانکه کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی اند اگر نکنید آنرا خواهد شد فتنه در زمین و فساد بزرگ

## سورة الانفال

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

وآنکه گرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا و آنکه حای داد و دیاری کردند آنکه گروه ایشانند گروندگان

حَقَّ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝۶ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ

براستی مرا ایشانراست آمرزش و روزی خوب و آنکه گرویدند از بعد و هجرت کردند و جهاد کردند باشما پس آنها از شمايند

وَأُولَ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ مِّمَّنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و صاحبان رحمها بعضی از ایشان اولی باشند بعضی در کتاب خدا بدرستی که خدا به همه چیزی داناست

ای پسر مؤمنان را بر قال و رکه باشد از شما صد مرد کار زانکه باشند آن گره لایق هون گشت پس مسوح حکم ما سبق از شما پس باشد ارسد بن صور این باذن حق بود و اروع او چون در اول مؤمنان بودند کم هم مدد میکرد حقشان در عود پرده گشت اسباب بر چشم یقین هر چه امد از حلائق کمتر است دیده ناشی در مقام اضطراب شرح این در حای خود گویم تمام زانکسان بودید عباس و عقیل هست در اسلام قبل و فدیةشان یا که بکشند این اسیران را پس رضا بر فدیة دادند اهل دین گفت صدیق ای رسول محمدا گفت فاروق این بود از حزم دور گفتگو سبار شد از هر کار آمد آیت ستر بی بود سرا خواسته دبا شمارا خواهش است حق بود غالب دهد بر دشمنان گرنمی بود این چنین فرمان حق میرسد البته از حق بر شما بود انکار ندا از این سد چون رسد این آیت ارباب غزا فدیة باشد از غایم دسوال گو برایشان ای بی ذوالوفا نیکی بهتر دهد هم بر شما هم بیامزد دهد سودی عظیم پیش از این یعنی بنقض عهد و غدر آگهست او بر مال بندگان همچنین ز اموال و نفس خود جهاد آن گروهند اولیاء یکدیگر نیست چیزی از ولاشان بر شما

کن همی تعریض اندر انتقال پس یقین گردد غالب بر هزار عتشان اندک بود غلت فرون خف الله عکم الان گفت حق اردو صد غالب شود از فرو دور حق بود ما صابران یکدیگر بودشان افرون مدد از ذوالاکرم نا یکی رایشان بده تن معروف کم شد آن قوت که بد در مؤمنین روی دل بر حق فرون از مصطراست چون بر آید حاجت ابرو و در کار نک شتو حال اسیران از کلام مشورت در کارشان کرد آن حلیل احیار از بهر ما بر هر شان یا که رایشان فدیة گیرند از نظام فدیة بود اسهل رقتل مشرکی مرورا همد این قوم افرسا کشتشان باید بقم اندر حضور تا بعدیه یافت فکرها قرار کر اسیران گیرد از باید فدا خواستند آنکه جز آرایش است دوستان را صرت اندر امتحان که بود در لوح ثبت از ماسبق در هر آنچه بر گرفتید از فدا که اندند اسلامیان کم در عدد شد هراسان هر کس از اخذ فدا وان بود بهر شما پاک و حلال که اسیراسد در دست شما را چه بگرفتند ایشان از فدا مر شما را کو غفور است و رحیم کامدیدی با بد اندیشان بیدر حکم از دانش کند در هر زمان در ره حق کرده اند از اعتقاد بعضی بر بعضی معین در مال و زر جز که تاهجرت کنند ایشان زجا

از شما باشد صار کر که بست زانکسانکه بر خدا کافر شدند مؤمنان را دل شد از این حکم بد ضعف و سستی در شما امروید و رکه باشد از شما مردان هرار علت این هر دو حکم مختلف از حوة خود نکای نا امد پس جوامرون گشتان حال و رحال حکم تا شد که یکن از شما مسحاب آنکه دعا گردد ز رب وقت دیگر کاصطراوت گمراست رور بدر از مکبان هفتاد تن کاین اسیرانرا کشیم اینک بقیع حکم ایشان بست بیرون زین سه قسم و اندر این فدیة دهید ایشان قرار و اندر این اصحاب را بود اخلاف سد از این شاید که اسلام آورد تا مگر اهل فساد اندک شود و بن برون بود از صلاح مسلمین نا کشد سبار از ایشان در زمین ران اسیران خواستند اعی فدا داد آنچه هست لایق بر عباد که بدون بهی معلوم صریح آن عذای که بسی باشد بر رک چون قصه منعکس گردید چند ترک آن کردند پس آیت رسید هم ترسید از خدا در هر زمان حق ببید کر که در دلها یثان داده اید از در فدا سم و نری هم خیانت با تو خواهد ارا کنند پس برایشان حق توانا ئیت داد آنکسان کایمان حق آورده اند و آنکه جا دادند و هم گشتند یار و آنکسانکه هجرت از ملک و مکان از شما خواهند ور یاری بدین

است تن کردند غالب بر دوستی تنقه از امر حق سر وازدند که یکی نا ده مقابل چون شود آنچه میداست یعنی شد پدید هم بالیند غالب در عبار نا تو گویم تا که باشی معترف استعانت خو زحلاق محید بر قرار خود نماید آن انکال با دو تن باشد مقابل هر کس که شود امد مقطوع از سب و دعا بر استعانت درخور است شد اسیر مؤمنان اندر زمین یا فدا گیریم زایشان بدریغ یا که اسلام آورد از رسم و اسم در احد آئیم تا در کاردار یعنی اندر قتل و فدیة بخلاف فدیة نگرفن بود نه در پسند از حباب آواره و مدک شود و از رضا و ملل خبر المرسلین عمر اسلام اندر این باشد یقین و آخرت بهر شما خواهد خدا از عطا و منع در دفع فساد بر کسی دارد عقوبت در قبیح کله هرگز فدیة کی گیرد زگرگ پس باخذ فدیة مأذون آمدد کز غنمت هر چه میباشد خورید کاه بود آمرزگار و مهربان سکونی زایمان و اخلاص از بهان میدهد حق بر شما ران بهتری این خنات نا خدا کردید چند یمکن از گردد بورا مکت زیاد هجرت از مهر پیمبر کرده اند اهل هجرت را انصار کبار می بگردید از گروه مؤمنان در قال مبغضین و مشرکین



بر شما فرض است یاریشان بجهد یعنی از با فرقه آن مؤمنان بر شما بود روا امدادشان همچنین از کافرانده اولیا یعنی از سوبه نا هم پشت و یار واسکسان کاند حقیقت مؤمنند واسکسانکه حای دارند استوار در جهان آسایش و رزق کریم همچنین هجرت نمودند از و زاد بعض از بعض دگر اولی ترند	حز قومی کامل میثاقند و عهد که نکرده هجرت از شهر و مکان گرچه باید ره بنیکی دادشان بعض بر بعض دگر در هر کجا امر ایشان س شود با استوار بر خدا و بر رسولش موقتند اهل هجرت را وهم گشتند یار در حنان آمزش و نور و عیم با شما کردند در میدان حماد در موارث ارچه دور از محضرند کث آخر سورة انفال ما	هست مابین شما و ایشان عهد در قتال آیند و آن فرقه بجهد حق بود بینا بر آنچه میکنند گرکه نکنند آنچه گفتیم دروداد کافران یابند در هر حا ظهور کرده هجرت از دیار وار وطن آن گروه از اهل ایمانده و حق وانکه آوردند ایمان آنکسان آن گروهند از شما در هر کجا در کتاب الله و قرآن مبین خواهم اندر توبه توفیق ار خدا	نقض پیمان تا نیاید در شهود با شما باشد در پیمان و عهد از وفا و نقض بر عهد سدید درزهین حادث شود فتنه و فساد فنه دین اکبر باشد در امور جاهدند اندر ره حق در علن هستشان غفران و رزق اندر ورق از پس صلح حدیسه عیان هم اولوا الارحام یعنی اقربا حق بهر چیزی بود داما یقین
---	---	---	---

سُورَةُ النَّبَةِ مَائَةٍ وَ ثَلَاثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

٢٨٢

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ شَرِّ الْكُفَّارِ وَ مِنْ غَضَبِ الْجَبَّارِ الْعِزَّةِ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بِرَأَاةٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٢ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ			
بزارست از خدا و رسولش سوی	آنانکه پیمان سیدار	مشرکان	پس سیر کنید در زمین چهار ماه
وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ٣ وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ			
و بدانید که شما غیر	عاجز کننده خدا نیستید	و بدستیکه خدا رسوا کننده کافراست	و اعلامیست از خدا و رسولش
يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ			
دود حج بزرگتر	بدستیکه خدا و رسولش برادر است از	مشرکان	پس اگر توبه کردید پس آن بهتر است مرا شمارا و اگر
تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ آلِيمٍ ٤ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ			
اعراض کردید پس بدانید که شما غیر	عاجز کننده خدا نیستید	و بشارت ده آید که کافر شدند	بعدای دردناک مگر آنانکه پیمان بستند
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصْكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى			
از مشرکان پس نقصان برسانید	شمارا چیزی و نه کمشت شد	و شما احدیرا	پس تمام گردانید با ایشان پیمان شانرا
مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٥ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَ جَدْتُمُوهُمْ			
تا مدتشان بدستیکه خدا دوست دارد هر کارانرا	پس چون منقضی شود شهرهای حرام	پس بکشید	مشرکانرا هر جای بایید
وَ خُذُوهُمْ وَ أَحْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ			
و بگیریدشان و حبس کنیدشان و بنشینید	برای ایشان بهر راه گذری	پس اگر توبه کردند	و برای داشتند نمازرا و دادند زکوة را

فَقَتُلُوا سَيِّئُهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

پس خالی سازید راه ایشان را بدستیکه خدا آمرزنده مهربان است

توبه و انفال آمد در خبر	که بود يك سورة در اصل نظر	زان در این سورة بنامد بسمله	تا ننشد در میانشان فاصله
در مدینه یافت این هر دو نزول	جزد و آیت کوست مکی بر رسول	حق بود بزار و هم یغیرش	از عهد مشرکان تا محشرش
یعنی آن عهدی که مابین شماست	بر خلاف امر و فرمان خداست	مشرکان کردند چون نقض عهد	بر شما هم نقض آن واجب نمود

## سورة التوبة

آگهی از بند پیمان داد چند بعد از آن ایام مهلت منقضی است مر شما عاجز کننده حق شید سوی مردم روز حج اندر وصول هم رسول از مشرکان مغتری بستید آن عاجز آورده خدا با شما در عهد و درمناق هم با دمایکه مقرر گشته بود هست ارفوی یکی هم پاس عهد گرچه در حلد ایشان یا حرم بر شید و سدید آن مر از بی اصلاح حال و حال خود تا بدان را ایسی بحشد ربیم یا بحر خود را غل بشمار کشد ناشی هم اگر گیری فدا در قبه خویش چون من مهرم هم رسول تو روی بیکه تگو کرد پس منع طعام از مکنان مر بخرآید رین ره مشرکان داور ایشانرا دفعطی بر سوه سج آیاتی که اندر صلح بود	برد حیدر خواند وقت حج بلند چارمه مهلت شمارا بیش نیست می نداید اینکه گر محکم بشد این بود اعلامی ارحق و ادرسول بود اعلام انکه حق باشد بری ورکه بر گردید ارحق پس شما حر کسانیکه نکردید ایچ کم پس کید اتمام ایشانرا عهود دوست دارد مقین را حق عهد هر کجا یابیدشان بکشید هم هر قل و اسرشان در هر گدر هم دهد آنها رکه مال خود حق تعالی حو غفور است و رحیم گفت پیغمبر او کلام آ گفت کر بکشی برک قوم را لیک دوراست اینکه اسلام آورم آنکه بود هیچ معبودی حراو پس بسوی قوم خود گشت اوروان حه از تمامه بد ضعام مکنان که مکن مع طعام از آن گروه تا نگوید کس که این آیت عود بود وین مرسوم حیدر المرسلین	جانب مکه فرستاد از مقام چارمه دارید مهلت بی مزید چارمه چون یافت اتمام از درمان حق بود رسوا کننده کافران بود در آن روز بر احکام حق آن شمارا بهتر است از روی قدر بر عذاب درد ناک اعی که بیم بر کسی در خنکان ارمال و عد عهد خود را کرده حفظ از نقص و کین مشرکان را کشت باید لا کلام حسنشان سازید و هم منع از طواف مر با دارند از ایمان نماز دست یعنی باید از ایشان کشید مر اسیر او کش امامه بود نام تا کدام از حنه زامسات کسم مهرتری را حوکه صاحب دیده گفت این خلق است را و صاف خدای بی دعت بست جبری درسیل سوی مکه هیچ نرسند طعام سوی او نبشت سلطان شر قتل و فدیة هر دورا بود اقتضا هر دو محکم باشد و ثابت بدین	صفحه زین سوره سلطان انام هر کجا خواهد آند و روید جز ایمان بر شما نبود امان هم بدانید اینکه نزد امتحان حج اگر گشت زان کاعلام حق پس اگر گردید باز از کفر و غدر پس بشارت ده بکفار انیم می بکشید آنکسان پشت و ممد و ان کسانه و ضمه اند از مشرکی بگذرد چون چارمه کامد حرام بر اسیریشان بگیری از مضاف پس اگر از شرک و کین گردید باز راهشان را پس بود خالی کید از عامه کشت مردی از گرام ورنه بکشم یا خود آرادت کسم ور کسی آزاد هم بحشده گفت آرادت نمود رو بجای حسن خلقت بر سوت شد دلیل قوم خود را گفت تا کس زان مقام چون پیغمبر رسانید این خبر حاصل آنکه با وفات مصطفی
--	---	---	---

وَ اِنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَا مَنَّهُ ذَلِكَ بَانَهُمْ

واگر یکی از مشرکان پناه آورد تو پس پناهمه اورا تا بشود کلام خدا را پس رسان اورا بآنچه این است که ایشان

قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۖ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ

گروهی اند که نمیدانند چگونه باشد مر مشرکارا عهدهی نزد خدا و نزد رسواش مگر آنکه عهده مید

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۚ كَيْفَ وَ اِنْ

نزد مسجد الحرام پس مادام که استقامت ورزد از برای شما استقامت و ردید بر ای ایشان بدرستی که خدا دوست دارد بر هر کار ارا حکوه و اگر

يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ اِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبِي قُلُوبُهُمْ وَ اَكْثَرُهُمْ

غالب شوند بر شما نگاه میدارند دشما سوگندی و عهدهی را خوشنود می سازند شمارا بدهنشان و آبادارد دلهاشان و بیشترین ایشانند

غَاسِقُونَ ۙ اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝۱۰ لَا

ماسقان عوس گرفتند بآیتهای خدا نهای اندک را پس باز داشتند از راه او بدرستی که ایشان بد است آنچه را هستند میکند که

يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ اِلَّا وَلَا ذِمَّةً ۚ وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ۝۱۱ فَاِنْ تَابُوا وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ

نمیدارند در مؤمنی سوگندی و پیمانی و آن گروه ایشانند از حد در گذرندگان پس اگر توبه کردند و بر پا داشتند نماز را و دادند زکوة را

فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝۱۲ وَ اِنْ نَكَثُوا اَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

پس برادران شما نیستند در دین و تفصیل میدهیم آیتها را از برای گروهی که میدانند و اگر شکستند سوگندها شمارا از بعد پیمانشان

وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ <sup>١٢</sup> أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا

و طعن دند در دینان پس کارزار کنید بایشان کفر بد رستبکه ایشان نیست سوگند ما شمار باشد که آنها باز ایستند آیا کارزار نمیکند با جمعی

نَكْتُوا أَيْمَانَهُمْ وَهُمْ أَوْ بِأِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَوُكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَلَا يَحِقُّ لَهُمْ أَنْ تَخْشَوْهُمْ

که شکستد ایمانها را و قصد کردد به بیرون کردن رسول و آنها پیشی گرفتند شمار اول بار یا مبرتر شد از ایشان پس خدا سزاوارتر است که بترسد

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ <sup>١٤</sup> قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ

از او اگر هستید گروهندگان کارزار کنند با ایشان که عذاب میکند ایشان را خدا دستهای شما و میخیزد ایشان را و یاری میدهد شمار ایشان و شفا میدهد

صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ <sup>١٥</sup> وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

سینههای جمعی گروهندگان و مورد خشم دلهاشان را و توبه میدهد خدا از آنکه میخواهد و خدا دانا و درست کردار است

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ

آیا پنداشتید که واگذاشته شوید و هنوز ندانسته خدا آوارا که جهاد کردد از شما و نگرفتد از غیر خدا

وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ <sup>١٧</sup>

و رسولش و غیر مؤمنان دوست هم را ازی و خدا آگاه است آنچه میکندد

بشوند با قول حق بر احسنش کن بوی تادور باشد راحتیل زد حق یا رد پیغمبر زحید زن جماعت زد حلاق شر خود بایشان داده اید از عهد دست که ببیناند ثبات ز آزمون بست از لا یرقبوا فکرم گذر بر زبان گویند قوی فحضور کی بیاس عهد و پیمان لایقند معرص از راه خدا و طاعتش حق سوگند و قرابت را نگاه پس مخاطب هر دو اند از کردگار مر برادر در عنایات خدا ناگهان سوگند خود بعد از عهد که با ضلالت و اغوی چون بلیس طعن در دین نقض عهد است آشکار اندر اعصار از زدن کنند از زروم بر شکستند از فساد رأی خویش کرد دعوت هم بنرمی در خطاب از قتال مشرکان و اهل هلاک تا کند بر دستتان حشاش عذاب که بسی دیدند از ایشان جفا توبه چون آرند از اعمال بد هست ادبار از تونی زان دلواز هم کنند حکم آنچه را فرمود نیست راحت و ایمن شمارا این چنین

ده او رهبار و هم سار ایش پس رساش در وطن وانگه قتال چون تواند مشرک را بود عهد پس باشد عهد و پیمان دگر در حدیبه که نزد مکه است متقی را دوست دارد حق فزون بر شما نابد وانگاه از طفر از قسم واد عهدتان باشد دور دانکه اکثر زان جماعت فاسقند پس شدند از میل نفس و شهوتش بست تا در مؤمنی دارند نگاه نفس عهد از هر دو چو شد آشکار پس در اسلامند ایشان ما شما مشرکان و بر بشکند اندر شهود از ائمه کفر قصد آمد رئیس نیستان در عهد و سوگند اعتبار حکم این آیت مکر دارد عموم آن گروه اعی که پیمانهای خویش زانکه پیغمبر در اول بر کتاب خود شما باشد آیا ترسناک خود کشید آن مشرک را با شتاب هم صدور مؤمنان باید شفا باز گردد حق بفضل وجود خود نارگشی چون بوی او گشت باز اوست دانا بر هر آنچه بود نیست باز بگذارند بر وجه یقین

بر بو بعد از انقضای چار ماه بعد از آن که سرزایمان وازند کر حقیقت نیست ایشانرا خیر غدر کردند از فساد جان خود با شما هم عهد خود شکسته اند سوبشان باشد بر عهدیکه بود چون عهد آیند یعنی مشرکان حق سوگند و قرات را بجا قلشان سر بیچد از مقصودتان بر بهای اندک از آرو امل با پیمبر نفس پیمان میکند مشرکانند این جماعت یا یهود بر ناز آرند روی و بر زکوة بهر قومی که فهمد از شان پس ائمه کفر را کشتن سزد پس رئیسند بر کشتن احق ایستند از طعنه شاید و زخلاف نا گروه با کشتن از اختیار ابتدا هم اول انقص و نکول ابتدا کردند از کفر و ضلال که شما ترسید از او گروه مؤمنند بر شما نصرت دهد فاش و عیان که بد از کفار در رنج و کروب که سوی حق کنند از شرک رو توبه زان گوئیم توفیق خداست این گمان کردید آیا از غلو

ور یکی از مشرکین آرد پناه ما تفکر در کلام الله کند این امان از بهر آن باشد مگر یعنی ایشان چو سکه در پیمان خود غیر دو قومی که پیمان بسته اند تا که ورزند استقامت در عهد و کف محذوفست اینجا فعل آن کی کنند اعی مراعات شما ما نمایند از دین خوشودتان سر نمودند آیت الله را بدل اینست کاری بد که ایشان میکند وین گمان نگذاشتگانند از حدود و رعیت گردید باز از سنات منکبیم آیات خود را مایبان طعنه در دینان زند از بجرود راه مرد مرا زند از هر نسق پس کشید آن طاعت را در مصاف خود شما نکند آیا کارزار قصد هم کردند اخراج رسول و ان جماعت بر معادات و قتال پس خدا باشد احق در نزد دید هم بر سوائی کند مقهورشان تا برد اندوه و غیظ او را بقلب این بود اخبار از توبه عدو باز گرداند بخویش آرا که خواست ام حستم یا رجال ان تترکوا

## سورة التوبة

وانگهی که حق ندانسه هنوز تا که آید لی توقف در جهاد هر دو اندر علم حق معلوم بود کرده نفی علم غلام الثیوب دوستی هم مبتکرید از نهان امتحان این در جهاد اصرار است منع نفس است آن زلذات وهوا دست خشم و شهوت اربستی چنان عارفی بنشست وقتی در چله پس شنید آواز جاوشان بزم نفس گفتش خیزو رو باغاریان کی شود مردی بعالم سرفراز گفت نمائی بو ره بر بکنی کشت ملهم کاین عدوا از اخص ناچه حای آنکه در این چاه آنک بر سر اورا ران بود شوق سرد هم بنام سکم با اند کمترین آنکه شوم آراد من در ریاضت نفس را نگذاخن بازگردم سوی بغیر این س است

از شما تا کیست شیرو کیست یوز از شما از روی میل و انقیاد لیک معلوم اوست کآید در شهود نفی معلومت زان قصد از وجوب حر خدا و حزر رسول و مؤمنان ناچه باشد در جهادی کا کمر است کر تو مرد این چنین رزمی یا که سگردد باز وقت امتحان

علم ایجا هست بر معنای دید بیشتر از حرب کی آید احس یعنی آنچه بود در غلش نهان حاصل آنکه دست معلوم از عیان باید اغنی تا که گردد در جهاد اندر آنجا ترك هستی گفته اند آن جهاد ارچند سخت و مشکل است حصم کشته دان که در میدان تست

### حکایت آن مجاهدیکه در چله نشسته بود

چون در این بفروله مان خسته حان تا سگردد در سردی یکه تار درد نارد شمع در تاریکی خوشتر این کشکش خواهد خلاص هر دمش کوبیده گردد سرسنگ نا که خود را واناید شیرو مرد چون حرارت کوست باقی در کد یک دورور از زحم این جلاد من صغتر باشد زمدان تاجن مرد رزم آن یست کاند ر محس است

گوش کن آوار این مردان مرد ام حسسم از کباب آور باد یارب این ره را بن هوار ان در ریاضت بودن اردر گلشی است نه کسی را باشد از حالش خبر کشته گوید گر شده در رزمگاه ور تمام رنده ششم معجز گفت گمی راست ایکن این مهاد هر دو انجان وارهوا نگدشن است حق نکر دار شما باشد خیر

از شما یعنی ندیده حق بدید مر شحاتها نجین و در زمس باید آن معلوم آید در عیان تا که آید در جهاد امر دمان مر بدید ایمان هر کس ز اعتقاد رخس و رستم هر دو رجا خفته اند لیک آن کارتن اینکار دل است دیو و آدم بنده فرمان تست تا سندن راه نفس از مشغله که بفرزه میشدد ارباب رزم زن از مردیکه کم حوید ببرد امجان مؤمن است از حق جهاد آکم از فکر این غدار کن هر نفس حان کندی و مردی است تا که آرد رنج و مرکش در طر واره هم از صرت این کیه خواه در بلاد بر شحات مشتهر بر بیاب هر گرت در افتقاد هر گدشت اورستم و روئین تست هم بر آنچه هست محفی در ضمیر

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ

نناشد مر مشرکینا که عمارت کدد مسجد های خدارا گواهی دهندگان بر خود هاشان نکمر آنها ناجیز شد

أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ۱۸ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ

کردارشان و در آتش ایشان خاودانان حراین یست که عمارت میکند مسجد های خدارا کی که گروید جدا و درور بازین و

أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

ر نداشت نماز را و داد زکوة و ترسید مگر از خدا پس شاید آنها که باشد از راه یافته گان

۱۹ أَعْمَلْتُمْ سَفَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ

آیا کرداید آبادان و عمارت مسجد الحرام را چون کی که گروید جدا و درور بازین و جهاد کرد

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۲۰ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا

در راه خدا یکسان باشند رد خدا و خداهدایت نمیکند گروه ستمکارانرا آنکه گرویدند و هجرت کردند

و جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۲۱

و جهاد کردند در راه خدا بمالهاشان و جانهاشان بزر کردند درجه رد خدا و آن گروه ایشانند کما با مان

يُسِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ۲۲ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنْ

مژده میدهد ایشان را بر رحمتی از او و خوشودی و بهشتی از برای آنها که در آنهاست نعمتی خاودانان در آن همیشه در سبکه

اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۲۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ

خدا نزد اوست مزدی بزرگ ای آنکسانیکه گرویدید بگبید پدرانرا و برادرانرا دوسان اگر

اسْتَحْبُوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٢٤ قُلْ إِنْ كَانَ

گزیدید کفر را بر ایمان و کسیکه دوست گردشان ارشما پس آنها باشند ستمکاران بگو اگر باشند

آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ

پدران و پسران و برادران و حقیقتان و خوشایان و مالهایکه اندوخته اید آنها را و بازگانی که میترسید

كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى

ارکاسدش و مسکنهایکه خشودید از آنها دوست تر است شما از خدا و رسولش و جهاد کردن در راهش پس انتظار دارید تا

يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٢٥ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ

ساورد خدا فرماش را و خدا هدایت نمیکند گروه ابرمان را را بدست یاری کرد شما را خدا در جاهای بسیار و روز

حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ

حنین هنگامیکه شگفت آورد شما را بسیاری نکرد شما چیزی و تنگ شد بر شما زمین بپراختش

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ٢٦ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُبُودًا لَمْ

پس برگشتید پشت گردانندگان پس فرو فرساید خدا آرامش را بر رسولش و بر گردانندگان و فرو فرساید لشکرها را که

تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ٢٧

دیدیدشان و عذاب کرد آنها را که کافر شدند و آنست ندادش کافران

<p>ب رسد را باشد هر کجا شد اسیر آنکه که عباس از مش گفت گوشت از بد ما پس دیاد که را داریم بعضیم از صواب این گروه اعمالشان باشد اء و آنکه او بریوم آخر مؤمن است هیچ تا نرسیده باشد او یقین شاید ایشان پس بود انهم بدین یا عمارت کردن بیت الحرام بستند ایشان را بر رد حق صلحه و عباس کردند او جار او بخاهد باشد اندر راه دین حای احمد خمت و حان سلیم کرد ظلم باشد گر مساوی دایش هم جهاد اندر رضای ذوالجلال مژده بدهد رشان بر رحمتش حق بنزد او بود احری بزرگ کفر گر دارند ذایمان دوسر دوستی را دانکه در غیر محل لیک اندر امر دنیا جابر است مالها کر کسب کردید آن دیاد وز جهاد اندر سبیل استوار</p>	<p>تا دهند ایشان گواهی مر تو بود بر قطع رحم و دشمنی حسرت گمید آینه حسن گمید آمد این آیت که بعد حرم است بعد مساجد در با داشته باشد با دائم صوة این عمارت را باشد ما حصل می نگرداند آیا از عوج بر خدا و روز آخر مؤمن است طالما را راه سماید خدای بر سقایه حاج و بعد حرم هیچ نرسیده است از سودگی خان و سر در راه عمر مش خاک بود آنکسان کایمان حق آورده اند اعظمند از روی حاه و مرتبت اندر آن رضوان و خنات و نعم اهل ایمان میگیرید از ولا از شما دارندشان و ره هیچ دوست یعنی اندر منع هجرت و امر دین گو اگر آباء و ابنا شما خانه هائیکه پسندید از قبول تا ببارد حقتعالی امر خود</p>	<p>هیچ معبر مساجد بر سرا مؤمنان کردند او را بر دش و بر محاسن هجران دارند بید ایشان صغیر را بدهم آب هشتاد در بزر دورج خاکگاه بر صلوه و در کوة اوموق است حرکت ارحق در مقام شرع و دین که عمارت میکند آثار دین همچو آن کایمان بحق دارد تمام باشد آنکو گوید این ماضی وری کر علی ما انعم اندر بار بوده دائم در قتال مر کین هسی خود بر خدا تقدیم کرد خود تو با هر عالی و هر دایش در ره او کرده اند ارحان و مال هم بر صوان و نعم و حشش رانچه کردند از عملهای سدرک برگزیدند آن خدو را بر کهر وضع کردند از دی اضل خلطه با ایشان به روحیه که هست و در تجارت دین برسند از کساد پس شما را برد باید انتظار</p>
--	---	--

حق بفاسق راه ننماید عیان  
وان موطن آنچه در تعداد بود  
همچنین اندر حنین از حکما  
دو قبله از هوا زن واز تقف  
سوی ایشان شد سی درکارزار  
زانکه خود را بیشتر دیدند و هم  
هرکسی مشغول شد بر اخذ مال  
میکریزد از چه راه اینگونه سهل  
چند نین ماندند باقی در سبز  
نار گشتند اهل ایمان کینه خو  
ند شکست اول از عجب و غرور  
رفع چیزی از شما کثرت نکرد  
بشت پس گردید یکجا دان مهم  
هست مری دان شه کامل سرشت  
دائما نا هر سی و هرولی است  
زانکه نا او باشد افواج سر و ش  
کافر ارا اس حین کرد او عذاب  
هم ز گاوو اشرا و و کوسفند  
دان غنیمتها که آوردند پیش  
حک ما کردیم و گردیدند حید  
چوشید این مصطفی اندر زمان  
بدستاره دوزخ اندون حایان  
جمله گمید آنچه گمیی بود راست  
که بورا راندند از شهر و بلد  
داشتند قوم برکند و دروغ  
جمله بوسیدند اورا دست و پای  
بل گمان کردند که بقدری است

از حدود اعنی که بیرون رفتگان  
حق شمارا از کبر و از صغیر  
قصه کردد از وضع وار شریف  
نا سامی پیش از ده هزار  
دشمن را در مصاف حوش کم  
فارغ از اندیشه حصم و مال  
و اندشمن منهد اولاد و اهل  
ماقی گشتند یک دل در گریز  
نا گروه مشرکان اربشت و رو  
آن نماید سده را دور از حضور  
حرکه افزون در شما وحشت نکرد  
هم شدند از حنک اعدا مهرم  
که سکیه هست مادی از بهشت  
وان شان رحمت ارب العی است  
حشما پیشش خطوط و نقوش  
کشیدند رایشان گروهی سجده  
نش از بجه هرار آمدند  
شد مهاجر قسمش را اعمار نش  
ت برسان اریعت بهره مند  
جمع کرد اعمار را در یک مکان  
من سر هاده ارا و ماوانان  
در دو عالم مست بر جان ماست  
ما تو را دادیم حا در ملک خود  
ما تو را صدیق دیدیم از فروع  
لای بورا حاجهای ما یکجا فدای  
کآ آمده کبر عیاشان دست  
دان دوقوم از بعد حکامه حنی

## در بیان غزوه حنین

بعد فتح مکه تا با مسلمین  
حارالف اما بدید اهل خلاف  
ابدا دادند اعدا را شکست  
از تعب مشرکان نا یکدگر  
جمله ور بر مسلمین گشتند بار  
کرد پس عباس ایشان را صدا  
جمله را کردند مقهور و اسیر  
حق را ایشان حورده رین عدت گروت  
ارس وادی در شما گردید ننگ  
پس فرستاد آن خدای عالمی  
بوی او حوش را بوی حمت است  
حون شب اهل دل گیرد مقام  
هست آن پنهان رحشم عافیه  
شش هزار اسلامیارا شد اسیر  
این حین باشد حرای کافران  
پس شدند اعمار را قسمت منول  
یافت امر او ربیع ما رواج  
گفت ای اعمار آیا بر شما  
حمکی بودند پیغدر و قتل  
گفت گر خواهد بواید گفت  
همچنین بودی منول و رساک  
حون کلاه اسرا رسید اعمار را  
لی ادب گر گفته حریفی سرما  
پس مریح از ما آوای بخرام  
خود ناسلام آمدند از ورس حنی

کرد یاری در مقامات کثیر  
در حروب مصطفی هشا بود  
داد نصرت بر شما ز آهنکها  
در برد آیند ایشان از کین  
مؤمنان بودند این در مصاف  
پس جو آمدشان غنیمتها دست  
متفق گشتند و گفتند ای حشر  
مهرم کردند اشان را سلا  
کرحه ای یاران گریزد از غرا  
هر کسی گردید نوعی دستگیر  
کامدندار کثرت خود در شکفت  
نا فراخی حون در آن گردید جنگ  
مر سکه بر رسول و مؤمنین  
همچوروی آمد اورا صورتت  
رو حدود نفس یابد انهم  
ران بدیدد آن حنود سارله  
را سگروه ار مردو رن برناویر  
که شدند استرره نا بعمران  
کافرا را داد اش ارمارسول  
ایرماش بست بر ما احتیاج  
از صلاک من نگشتم رهبا  
هم رمن گشید افرون هم حیل  
در حواء آنچه ناصدقت حفت  
ایست کردیم ما از بیم و باک  
ارسان گراستند از هر کار  
بوده بر حرس وضع برمالها  
عمو ای گر روت حریمی در قلم

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا

پس توبه میپذیرد خدا پس از آن هر که میخواهد و خدا آمرزنده مهربانست ای آنکسانیکه گرویدید خزان دست

الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ

مشرکان یلبدند پس نباید که نزدیک شود به مسجد الحرام پس از سالشان ایسال و اگر ترسید از درویشی پس زود باشد بنار کند

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٢٩ فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

شمارا خدا از فضلش اگر خواهد بدست که خدا دانای حکیم است کارزار کنید با آنکه نمیکروند بعدا و نه روزیاری

وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا

و حرام نمیکند آنچه را حرام گرداید خدا و رسولش و قبول نمیکند دین حق را از آنای که داده شد کتاب را تا آنکه بدهد

الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ٣٠ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ

جزیه را از دستی و ایشان باشند خواران و گفتند یهود که عزیر پسر خداست و گفتند ترسایان مسیح

## الجزو العاشر

ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ أَلِيَّ يُوفُّوْنَ ٣١

پسر خداست این گفتار شاست بدنهاشان مانند میشوند گفتار آنرا که کافر شدند از پیش گفت ایشارا خدا چگونه برگردانده میشود

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ بْنِ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا

گرفتند داناهاشارا وزاهدانشارا صاحبها از حر خدا و مسیح پسر مریم و فرموده نشدند مگر آنکه پرستش

إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٣٢ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ

کنند الهی یگانه را بست خدائی مگرا و مزه است از آنچه شرک میآورند میخواهند که فرونشاند نور حدارا بدنهاشان

وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ٣٣ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ

و انانارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را و اگر چه کراهت دارد کافران اوست که فرستاد رسولش را به ایت و دین

الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ٣٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنْ

حق تا غالب گرداند آرا را دین همه اش و اگر چه کراهت دارد شرک آورندگان ای آنکه ای که گرویدید بدرستی که بسیاری از

الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ تَكْفِرُونَ -

داناها و راهبان هر آینه میخورند مالهای مردمارا باطل و انانیدارند از راه خدا و آنکه بفرمان میدهد

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَفْقَهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَبَسَرَهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ ٣٥ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ

طلا و قرمرا و باق نمیکند آنها را در راه خدا پس شارت ده ایشارا عذاب دردناک روزیکه افزوده شود بر آنها در آتش

جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

دورخ پس داغ کرده شود دناهاشایشایشان و پهلوهاشان و پشتهاشان این است آنچه پدید بفرمای خودهاشان پس بشنید آنچه را بودید نفهفته

تَكْفِرُونَ ٣٦ إِنَّ عَذَابَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ

مینهادید بدستی که شمار ماهها برد خدا دوازده است در کتاب خدا روزیکه آفرید آسمانها

وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ

و زمین را از آنها چهار حرام ایست دین درست پس سم میکند در آنها بر خودهاشان و کار را رکنید نامشرکان

كَأَفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَأَفَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ٣٧ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ

همگی همچا که کارزار میکند با شما همگی و بداید که خدا بایر هیز کار است حرا این بست غیر دادن ماههای حرام زیاده بست در کفر

يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا

اصلال کرده میشود دنا آنکه کافر شد حلال میکرد و حرام میکرد و آنرا سالی با موافقت نماید با شمار آنچه حرام گرداید خدا پس حلال میکردانند

حَرَّمَ اللَّهُ رُبَّينَ لَهُمْ سَوْءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٣٨

آنچه را حرام کرد خدا آراسته شد مرا ایشارا ای کردارشان و خدا راه نماید گروه اگر وندگارا

آمد این آیت که بدیدد یقین	حق زهر کس خواست توبه بعد ازین	یعنی آن ایمان بخواهد شد قبول	که ز صدق دل نباشد بر رسول
همچا که فرقه دان مردمان	از کشتند از حق اندر مروان	حق بود ران تا بان توبه بدید	که عابد همچان شک در ضمیر
پس بر ایشان حقتعالی سکین	هست آمرزدگار و مهربان	ای گروه مؤمنان داید پس	مشرکان باشند در معنی نجس

## سورة التوبة

پس نکردد ایچ زديك آنكسان  
ور رمنع مشركان ترسيد زان  
زود باشد كه رفض خود خدا  
چون دری سدد بروی سنده  
مؤمنان نكشيد آنها را كه هيج  
هم نمیدارد چیری را حرام

سوی مسجد یا حرم فاش و بهان  
كه كشيد ازرنج درویشی دیان  
خواهد ارسازد توانگر حمله را  
كس جز او هم نیست نكشاید  
برخداشان نیست ایمان در سیج  
كه خدا کرده حرام آن بر انام

بعد از این سالی كه خواند این سوره را  
بسته كر در راه كسب و اتعار  
حققتای خود غلیم است و حكیم  
ناب دیگر بر گشاید سوی او  
هم به ایمانشان روز آخر است  
دین حقرا می پذیرد از عذاب

بهر ایشان مرتعی اندر ملا  
پس شما افتید اندر اضطرار  
بر مال و حال حلقش از قدیم  
كان صلاح اوست هم بیکوی او  
قل كافر واجب است این طاهراست  
زانكسان كه داده گشتند از كتاب

### در بیان حکم جزیه

ایست بست برضاری و یهود  
نی بعنوان و حنیبل و نانی  
ار یهودان آنكه عقیقش كوته است  
این سخن بود بحر از غفلی  
در تشنه قولشان باشد حنان  
نكشد ایشانرا خدا بر ما كذب  
بر گرفتند آن دومرقه نی سند  
همچین خواندند از حمل و عما  
وانكه ایشانرا بود امری بر این  
یاك باشد ذاش از اساز و یار  
با دهانهاشان كه سكید گرام  
بور یا باشد پیمبر یا كشتاب  
کارهند از چند كفار از عتاب  
هم بدین حق كه طاهر سارد او  
ای گروهی كامل ایما بدو داد  
ناد دارند از ره حق خلق را  
هم سارس از مال پنج پنج  
نوم جمعی یعنی آبروریکه نار  
داع کرده پس شود ارسیم و در  
پس حشد انك و مال گنجها  
هست مالی كان فراید بر شرف  
یعنی اندر اوح محفوظ میی  
هم كنیدای اهل ایمان کارزار  
هم بداد ای گروه مؤمنین  
مر مکنین حرمت ماه حرام  
سال دیگر میکشد آفته حرام

كه مدبرا كدشید از حدود  
بل دهند از دست خود بر حاحی  
گفته اند ایكه عرب را بن الله است  
عافان هسند در هر امنی  
كه رقتل از این كلام كافران  
كه بحق اردد آن را منسب  
راهبان و احبار را ارباب خود  
مر مسیح این مریم را خدا  
نا پرسند ایچ حر حقرا بدین  
واچه مكیرد نا وی از عثار  
میکند از جاهلی در هر مقام  
یا بهر دوری ولی مستطاب  
همچو حفاش از شعاع آفتاب  
بر همه ادیاش اندر حسیح  
باشد از اجبار و رهنمان داد  
تا شناسی دیو الذرق دلق را  
در ره حق دان گوناغای هج  
گنجها را بر فرورد شعله نار  
بر حیین و پشت و پهلوسر  
كه دحیره کرده اید از رنجها  
هم بود کاو آورد رنج و لب  
رود خلق این سموات و زمین  
مشركارا كافه در هر دیار  
حق بود نا اهل تقوی نالقیین  
برمه دیگر كه هست آن حرم عام  
نا موافق شده را سارد و تام  
راه سهای خدا بر كافران

پس ایشان ارد مایید قاتل  
حریه بود بر نساء و بر صغیر  
همچین گفتند اشاع مسیح  
قولشان ایست در افواه خود  
منسب گردید یعنی بر وجود  
حق باطل می نكند داند خون  
دوون حق فرماشان داد رود  
یعنی این الله خواندش نام  
آن خدا كه حرا و موحود نیست  
این اراده هسشان از حش هوش  
یعنی آن آثار و اسما و صفات  
حق بخواهد لك آن ارمحرو  
اوست آنكس كه فرساد اروداد  
گرچه ران باشد كاره مشركان  
كه حورید اموال مردم را برور  
وانكه از اهل كسب و غیر آن  
پس شارت ده برایشان ای حسب  
این اشاره است اعنی اندر مكشش  
كاین بود آن گنجها كبر بر خود  
با نگوئی هست هر مالی حیین  
مر شمار ماههای مستطاب  
دان ده و دو خار مه باشد حرام  
همچنانكه میکند ایشان قاتل  
غیر از این بود كه افزاید سیه  
این فراید كافر را بر صلال  
سوء اعمالی كه شیطان حواسه  
گرچه باشد رهبر هر غفل و حان

حریه نا دهند در همراه و سال  
بر محابین هم تمكین و فقیر  
کویر باشد خدا را س صریح  
بجود گویند بر دلخواه خود  
آچه را مرشان اولایق بود  
حیست نا بدادش ای یوفكون  
یعنی اندر آچه حکم حق بود  
از ره ذلك ثلثه آن عوام  
واحد است و غیر او معدود نیست  
بورحقرا نا كشد ایشان حوش  
كه از ان گردد شناسا و حه ذات  
یا ای الا آن اتم بوره  
با چینی قرآن رسولی بر عباد  
كره ایشان ناورد در دین زبان  
یا بر شوت وین بود را حصاد دور  
كسح سیم و رر بهند اندر بهان  
بر عدای دردناك و بر بهت  
گنجها آتش شود بر صاحبش  
روی هم نهاده بودید از خرد  
فرقها باشد میان اعل و طین  
برد حق باشد ده و دو در كیاب  
ایست دین قیم ارزوی كلام  
نا شما از كاهه در ماه و سال  
بر عو و كسر نا آید سیه  
كه حرامی را كند از خود حلال  
كشده اندر و هشان آراسته

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَرُّوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْنَاهُمْ

ای آنكسانكه كرویدید حیست مر شمارا چون گفته شود مر شمارا كه بیرون روید در راه خدا سگن میشود بر من آیاز اسی شده

بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ۚ ۝۲۹ إِلَّا تَتَفَرُّوا بِعَذَابِكُمْ

برندگان دنیا از آخرت پس نیست مایه تعیش زندگانی دنیا در آخرت مگر اندکی اگر بیرون نروید عذاب میکند



## الجزو العاشر

عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٠ إِلَّا تَنْصُرُوهُ

شمار اعدای دردناک و بدل شما میگرد و می غیر شما پیدا و راجزی و خدا بر همه چیز تواناست اگر یاری نکند او را

فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ

پس حقیقت یاری کردش خدا و وقتی که بیرون بردش آنانکه کافر شدند و بود دوم و وقتیکه آن دو در غار بودند همگامیکه میگفت سر همراهش را

لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِ وَآيَهُدُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ

که اندوه مخور در سینه که خدا با ما است پس فرو فرستاد خدا آرامش را و تقویت کردش لشکرها که عید آنها را و گرداند کلمه آثارا که

كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤١ انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا

کافر شدند پائین و کلمه خدا آست بالا و خدا غالب در است کردار است بیرون روید سبک و گران و جهاد کنید

بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٤٢ لَوْ كَانَ عَرَضًا

بمالها ان و جانها انان در راه خدا آن بهتر است شمارا اگر شاید بداند اگر بودی ماعی

قَرِيبًا سَفَرًا فَاَصْدَأْ لَا تَتَّبِعُوا وَلَكِنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا

قریب الوصول و سفری آسان آیه پیروی کرده بودند بر او ایکن دور شد رایشان مسافت و برودی سوگند و خواهد خود در خدا که اگر توانسته بودیم هر آینه

مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ٤٣ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ حَتَّى

بیرون آمده بودیم شما هلاک میکرد دادید نفسهای خود را و خدا میداند که ایشان ستمگر آید در و غکویان عفو کرد خدا از تو چرا دستوری دادی ایشانرا تا آنکه

يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمُ الْكَاذِبِينَ ٤٤ لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ

ظاهر میشود مرا آنانکه راست گفتند و میدانستی در و غکویانرا دستوری عجز خواهد بود و آنانکه میکردند خدا و روز باز پسین

أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ٤٥ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

که جهاد کنند بمالهاشان و جانهاشان و خدا داناست بر هر کاران چرا نیست دستوری عجز خواهد بود تو مگر آنانکه میکردند

بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَمَنْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ٤٦

بخدا و روز باز پسین و شک کرد دلهاشان بر ایشان در شکشان مرده میباشد

### در بیان غزوه تبوك

از گران بر زمین مایل شوید  
غیر اندک نزد دار احروی  
حق شمارا سازد از وجهی هلاک  
خود رسایدش در متبل زمان  
داد حق نصرت هم اوشد یاورش  
قصد قتلش هم نمودند از کمون  
ثانی اثنین اذهما فی الغار بود  
تا بغار نور از راه و نشان

کز مکان در راه حق بیرون روید  
پس نشاند ابن حوة دنیوی  
بر شما باشد عذاب دردناک  
هم بتوانید چیزی تازیان  
صرت از ندهند بر پیغمبرش

چست چون گویند چاوشان دین  
بر حیوة-دیوی از ناروا  
سوی حری که بود امرار رسول  
حز شما بر قومی از نزدیک و دور  
که هم ادوی دارد او بود و نمود

مر شما را ای گروه مؤمنین  
ز آخرت راضی شدید آیا شما  
گر که فی بیرون روید اندر قول  
هم بدل سازد شمارا در ظهور  
خود بهر چیز است قادر و وجود  
چونکه بنمودند کفارش بیرون  
رفت و نوکرش بصحبت یار بود  
خفت آشب مرتضی در بسترش

#### رفتن پیغمبر ص بغار ثور

رفت با یار او بغار از کشورش || صبح رفتند از پی او مشرکان

## سورة التوبة

کم شد آنجا بی بردد ایچراه صاحبش را گفت او محزون مناش کرد بآیدش بشکر های غیب باز گرداند اعدا را تمام داد رفعت دعوت اسلام را ذکر قصه غار خلاق الانام بست منصور خدا محتاج کس گر غنی باشد یعنی یا فقیر هم کند ارمال و نفس خود جهاد امر بر رفتن چوشد سوی تبوک فرقه بودند کاره زان سفر آمد این آیت که گر بود این سفر لیک چون طی مسافت شد معید نا شما می آیدیم اندر جهاد داد آن داند غیب و شهود حواسند اذن بوقف از رسول آمد آیت کز چه داری ارشاد بر بمر فی که این مقصیر بود نا که گوید راست در آن اعذار پس بدی اولی که اندر اندا از نو دسوری بحوید اروداد بست یعنی بر احارت احباح کرد چون عزم سوک آن یکقام زانکه افد صلح و بر جزد حلاف رانکه باشد آن دورویان در کین چند روزی چون بر این آهک گشت چون پیبردید گفتش کز چه رو که علی را با دنان و کودکان گفت بعد از من بعیر از بوتراک مار گرد ای شیر حق بر حای خود حاصل آنکه صبر ارد مردکار بر حلاف این منافق سیران

که غاهی رفته زانجا یا بجا رانکه حق با ما بود بپهان و فاش تا بود محفوظ در ماوای غیب مطمئن مانند تا در آن مقام بر رسول اتمام کرد اکرام را بهر این فرمود اندر این مقام نصرت حق چون رسد از پیش و پس یا سواره یا پیاده نا گیر در ره حق و ایست به از علم و داد فرقه کشند ساعی در سلوک لیک زامن حق پیچند سر سهل و ردیک این کسارا در نظر بهر ایشان صعب و شاق آمد بدید باشد این کسارشان کد و فساد کادند ایشان سوکند و عهود رانکه میبود از رهن ملول عفو فرماید حدایت بیکام ترک اولی بلکه در بدید بود کادانرا هم بداستی شعار رخصت ایشانرا بدادی بر ملا مؤمنان متقی بهر جهاد شیر باشد میل رزم اورا مزاج مرتضی را گفت ماند در مقام بست تشویش از برد و انصاف فقه را پس صلاح آمد حین بیه بر شیر از توقف سک گشت آمدی هشی سرار را بر عدو هشت اندر خانه آن فجر زمان بست در دنیا و دین ذیاب مناب منظر منباش بر هیجای خود تا دهندش اذن بهر کاردار کز بوخواهند اذن ماندن در مکان در شک امده است ایشانرا قلوب

مصطرب گردید یار نیکخو حق فرستاد آن سکیه رحمتش شد خود لم تروها سوی غار می نگرداند آحدیث کافران غالب و دانست حق در کارها که بعد اندر آوقتی که بود پس برون باید روید اندر تبوک روت ماند سوی حرب از حره و کل کر که داید این شمارا بهتراست وان راهار و مهاجر از کار فرقه هم از منافق سیرتان بهر طمع و زر و مال دسوی رود باشد که حورید ایشان قسم از عین کد فی شویش و ناک رانکه دارد استطاعت بر خروج مقتسم داست سلطان حرد کز بوقف قصدشان باشد فساد بود اولی کر که میکردی در شک چون بودی واقف از احوالشان تا که روشن میشدت از کردگار که بود ایشانرا بمعذرت چون فراهم گردد اسباب درد گفته بودش زانکه خبریل این سفر شیر حق را گوئان اندر مکان لاحرم فرمود او ذیاب مناب بر میان بر بست در دم تبع تبر گشت باشد در بنام شهر و شاه دیگرار ارد نا خود دلائل تو مشو عیگی رطعن دشمنان وقت درمت نارسد نا مشرایی کی تواند کرد هرگر صبر مرد نیست ایمان آنکسارا بالیقین و اندر آن رسید حیران نا ذنوب

سخت چون بودند اندر جستجو مطمئن تا گشت دل در ساعش از بی حفظ رسول الله و یار بست و بمقدار اندر امعان بر زوال حصم و عون یارها یار او یکتا حش یاری عود از تقلید از سک بهر سلوک نا رسول آشاه و سرجیل رسل درج اندر قطره بحر گوهر است بوده اند ایشان رغبت و اخبار حواسند اذن بوقف در مکان میسودند بر رفتن پیروی کاستناعت کر که ما را بود هم نفس خود را افکند اندر هلاک لیک مایل بست حاشان بر عروج تا نماید آن دو رویان در بلد بی که بها ضاهلی اندر جهاد تا بوراروش شدی شهد و شریک تا چه باشد علت احوالشان صدق و کذب و افین در اعتذار بر خدا و هم بروز آخرت کی تواند بود ساکن شیر مرد بست لازم حیدر فرخنده فر بهر حفظ شهر و اموال و دنان آنکه را را ورهه دریا مد آب بر سوک او شد روان بهر سبز لیک طعن دشمن آورد به راه بوده است از وی مکدر حلاف کی راناک سک رره شد کاروان حق بود آگه رحال متقی تا دهد او را احاطت بر درد بر خدا و بر کتاب و یوم دین

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ

واگر اراده کرده بودند بیرون رفتن را هر آینه آماده نموده بودند مگر آنرا ساز و برگ و لیکن ناخوش داشت خدا را از انبعاث ایشان و بازداشت ایشانرا و گفته شد

الْقَاعِدِينَ ۴۷ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُضْعَمُوا إِلَّا بِمَا لَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ

بنشینید بانشینندگان اگر بیرون آمده بودند در شما نمی افزودند شمارا مگر فساد و هر آینه شتافته بودند میانان که بخواهند برای شما

وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۴۸ لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلْبُوا لَكَ

و باشند در شما سخن چنان مرا ایشانرا و خدا داناست ستمکاران بحقیقت جستند فتنه را از پیش و برگردانید برای تو

## الجزو العاشر

الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ٤٩ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِّي وَلَا

امرهارا تأمّد حق و ظاهر شد فرمان خدا و ایشان بودند ناحوش داران و از ایشان کیست که میگوید دستوری دهم را

تَفْتِنِي إِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ٥٠ إِنْ تُصَبِّكَ حَسَنَةً تَّسُوهُمْ وَ

و فتنه میداد از مگر آگاه باش که در فتنه افتادند و درستی که دوزخ هر آیه احاطه نکرده بکافرانست اگر برسد ترا حوی بد مآید ایشان را

إِنْ تُصَبِّكَ مُصِيبَةً يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ بَتَّوْا وَ هُمْ قَرِحُونَ ٥١ قُلْ أَنْ

و اگر برسد ترا مصیبتی میگویند تحقیق گرفتیم کار ما را از پیش و بر کردند و ایشان باشد شادمانان بگوهرگر غیر رسد ما را

يُصِيبُنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٥٢ قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ

مگر آنچه را نوشت خدا بر ما و اوست صاحب احسان ما و بر خدا پس باید توکل کنید و بدکان بگو آنا انتظار میبرید

بِنَا إِلَّا أَحَدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْدُنَا

بما مگر یکی اردو حور را که صبرت و شهادت و ما انتظار میبریم شما که رسد شما خدا عذابی از بردش یا بدسهای ما

فَتَرَبُّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ٥٣ قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ

پس انتظار کنید در سبکه ما شما انتظار کنید گایم بگو اما قی کنید خواه ناخواه که پذیرفته خواهد شد از شما در سبکه شما هستند

قَوْمًا فَاسِقِينَ ٥٤ وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ تُفَقَّاهُ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَلَا

گرومی نافرمانان و منع کرد ایشان را که قبول کرده شود از ایشان بقیهای ایشان مگر آنکه ایشان کافر شدند خدا و رسولش و نباید

يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ٥٥ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا

بهار مگر و ایشان کاهلان و معقه نمکند مگر و ایشان ناحوش داران پس شگفت آورد در اعمالهای ایشان و نه

أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ ٥٦ وَيَجْلِفُونَ

فرزندانشان تا خواهد خدا مگر اینکه عذاب کند ایشان را با هادرد گای دبا و هلاک شود معشایشان و آنها باشند کافران و سوگند میخورند

بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ٥٧ لَوْ تَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ

خدا که ایشان هر آیه از شما پیدا و پیداست آنها را شما و لیکن ایشان گرومی اند که میبرسد اگر می باشد یا غارهایی یا

مُدْخَلًا لَوْ لَوُْوا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَعُونَ ٥٨ وَ مِنْهُمْ مَّنْ بَلَمَّزَكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا

سوراج در خریدن هر آیه عدول کرده و بد با و ایشان شب میبرند و از ایشان کیست که عیب میکند برادر صدقها پس اگر داده شد بد از آنها

رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ ٥٩ وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ

خشنود کشند و اگر داده شد از آنها آنکه ایشان خشم میکند و اگر آنکه ایشان راضی شده بود بد آنچه دادشان خدا و رسولش و

قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ٦٠ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ

گفتندی پس است ما را خدا رود باشد که بدهد ما را خدا از فضلش و رسول او بدر سبکه ما بوی خدا رغبت دارند گایم خزان پس: صدقها

لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلُفَةُ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَالنَّارِ مِينَ وَ فِي

از برای درویشانست و در ماندگان و کارکنان بر جمع صدقات و آنا که بدست آورده شده دلهاشان و در آرد کردن گردنها و فرض دادن مفسدان و در

## سورة التوبة

سَبِيلَ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٦١

راه خدا و راه گدیان محتاج قرض کردن از خدا و حدادانای درست کردار است

ور اراده مسودد از رضا حق کراهت داشت لیکن شتر بازشان پس داشت از ترس از عزا در مباحثان آمدندی گزینان فتنه میجستند بین مردمان حق بود آنگه حال طالبین بصرت و تأیید شاهی تا رسند هم کسی گوید از ایشان که مرا یا دلافتی این باشد مراد دانسته ایشان در رسد او داده اند بر تو سگی رسد راه گدیان میگوید این حدیث از آی حویش ای محمد صگو و بر ما کی رسد کار ساز ماست او در تل حال گر که نکشته آن فوج و بصرت یا که اندر دست ماهنگام حرب بر شما داریم هم ما اضطرار حدب بن قس ما فجر رمن آمد آت کاینست اعناق فصول منع ایشانرا نکرد اندر حصول بیستشان دل بر عا از غاهی پس سازد در شکست راعناق غبر از این سود که حق خواهند دانند اندر آجالی که در مغرب سجت از شما و آنکه باشد آنکسان یا سوراخی که اندر وی حریب عیب حوسد از نو ارباب اعناق پس بدلخواه خود از آن صدقها ورشوند ایشان رصا گاه قبول در غنیمت و آنکه نرساده است حاصل ابکه گر رضا ناشدو شاد بعد از ان در صحت فعل رسول هم بود دیگر رهبر علمین هم دگر انهر تأیید قلوب هم دگر تا کردن در رندگی غارمین دیگر معنی وام دار هم دگر در راه حق یعنی جهاد حاصل آنکه این جماعت از جهات

تا برون آید ایشان بر غرا زائعات این جماعت بر سفر گفته شد شاید اندر خانها بی شمارا حرتباهی شد فرون برس میدانندان از رومیان فتنه میجستند آنچه دشمنان حق کردند از بهان پدید آمدن ده ما دار ما در سرا فکس اسر رک امره بر فساد دل نکمر و بد دلی سپاده اند از غمت و در طفر در حکما میگردیم احاط خود ریش سیر از آنچه شد و شسته در سد مؤمنان را هست بر وی اتکال تشنه و برگردید روضه و رحمتست بر شما بیوسه آند قتل و ضرب از هلاک و سوء حال و اغمار گفت رحمت ده که ما در وطن بیست اعناقی چنین حقرا قبول ما از ایشان بقاء گردد قبول حر زروی اضطرار و کاهلی مال و هم اولاد ارباب اعناق سازد ایشانرا عذاب اندر جهان کافر از دبا برون نکشد رخت لیک برسند از شما اندر بهان روی از برس شما آجا کند چون کسی تقسیم صدقات ارسال گر عطا یابد یا ایشان رصا بر هر آنچه حق دهندشان هم رسول بیش از این بدهد که اینک داده است بر عطا گویند و ایسان راعناق مصرف صدقات را گفت از قبول جامع صدقات یعنی راهل دین ناپدین کردند مایل بی کروب و ارهد از قید و بند بندگی کز ادای دین دارند اضطرار صرف آن فرصت است اندر اعیان خاص مناشند از هر زکوة

ممدودی مهیا ترک و سار آمدندی کر که ایشان بر جهاد در سرای خود شدید این چنین وضع میگردید ما بین شما در شما دارند حاسوسان مگر هم نگردانند بهرت بارها و آنکسان کاره بدهد از کار تو نو میفکن من مرا اندر قس چون باشد ممکن از بهرم سفر من جهنم کافرانرا دهمم از حسد کردند پس اندوهك چون زحلهای خود کردند باز یعنی اندر لوح کاجا و اوصوح چشم مدارید هیچ آیا شما چشم هم داریم ما کرحق عذاب پس شما شاید بر ما مسطر گویند از طوع و لره اعناق چون لیک دهمم از مثال و مال خود چون شما هستید قومی فاسقین حرکه ایشان بر خدا کافر شدند بی کنند اعناق هم از مال خویش دانکه بود اکثر اولاد و مال میبرد حاشان بسجی از بدن میجوید ایشان بحق سوگدهی ملجائی یابند گر در حاره ها یعنی از بدشان بهای در حفا کاین بود دور از طریق عدل و داد ورکه بی از آن عطا داده شوند فصل حق گویند پس باشد تا ما بسوی حق بحقیق و یقین بهر ایشان بهر اندر اقتضاست غیر از این بود که باشد صدقها وان بود موقوف بر رأی امام همچاکه بر حدوث الهی برد ما آن بندگان مؤمنند قرض ایشانرا زییت المال هم هم دگر آن رهگذر و ابن السبل این فریضه ثابت است از کردگار

کان بکار آید سفر را در حواز زان حوی حاصل بود الا فساد حائف و ترسده دل با قاعدین از سخن حبیبی فساد و فتنه را که بر ایشان میرد از ره خبر از مکاید و انحلال در کارها و از ظهور بصرت و آثار تو تا شود صایع مال و مال من گر کسی تکلیف اعم در حطر خود محیط است و مرا گیرنده هم و رخصت روئید و اشکت و ناک شادمان باشد از آن خبر و از داده ما را اختصاص اندر فوج از دو یکی حریکی کاید تا بر شما آید رخسف و انقلاب آنچه کان بیکست اندر جهر و سر است مقبول از شما افعال دون لشکرت را در تبه ره مدد رفته بیرون از حدود و حکم دین هم برون از امر پیغمبر شدند حز زروی کره اندک یا که بش غیر اسدراج و حرمان و ونال از غلایق بر حوة بر محن کبر شما باشد در اسلام و دین در حمال و قلعه و مغاره ها ناد گشندی ناشتاب از شما بر یکی کم داد و بردیگر زیاد آرمان گیرند حشم از ناپسند دودمان بدهد زفضل خود عطا راع و امیدواریم این چنین هر که راضی شد قسمت احداثست بهر مسکن و فقیر و بنوا هر چه باشد اجر او بدهد تمام داد حاصرا رصده قسمی که سجت شدنی بر بسند کرد مبادی ادا از بش و کم که رمال خود بود دور آن حلیل کوست دانا مرحوق و راستکار

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَيَوْمَنَ لِلْمُؤْمِنِينَ ٦٢

و از ایشان کسانی که میرنجانند پیغمبر را و میگویند او شوای سخن هر کس است بگو گوش خیر است از شما امیکر در حداد تصدیق میکند و بدکارا

## الجزو العاشر

وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ

و رحمتی است از برای آناسکه گرویدند از شما و آناسکه مر رعایت رسول خدا را در برای ایشانست عذابى دردناك سوگند مىجورند بعدا

لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٤ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ

راى شما ناخشد و كند شما را و خدا و رسولش سزاوارترند كه خوش و دگندش را كه هستند كروند كمال آيا ندانسته اند كه هر كه

يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ٦٥ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ

مخالفت مىكند با خدا و رسولش پس بدرستى كه از برای اوست آتش دوزخ و داوید در آن ایست رسوائى ترك مىدرسد منافقان كه فرو

تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ٦٦ وَلَئِنْ

فر ستاده شود بر ایشان سوره كه آگاه گرداند ایشان را با آنچه در دلهاى ایشانست بگو اسهز آنكه بدرستى كه خدا ظاهر كند است آنچه امر رسد و هر آینه

سَأَلْتَهُمْ لِيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ٦٧ لَا

ا كرىسى از ایشان هر آینه كوى بدخراين بست بوديم كه صحت مىداشتيم و بارى مىكرديم بگو آيا چه او آيه هايش و رسولش بوديد كه اسهز امر كنديد

تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأَنَّهُمْ كَانُوا

عذر مىجوید بحق كه كفر شد پس از ایمان اگر عفو كنم از ناره از شما عذاب خواهم كرد باره را بسبب آنكه ایشان باشد

مُجْرِمِينَ ٦٨ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُكْرِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

كسانكاران مردان بافاق و زنان بافاق بعضى ایشانند از بعضى امر مىكند بناشايسته و بعضى مىكند از شايسته

وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٦٩ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ

و بهم مىبازد دستهاى افراموش كردند خدا را پس فراموش كردشان بدرستى كه منافقان ایشانند فاسقان وعده كرده خدا مردان بافاق و

الْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٧٠

زنان بافاق و كفار را آتش دوزخ حاودانان در آن كاهست ایشانرا و لعنت كرد ایشانرا جدا و از برای ایشانست عذابى پاینده

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَائِقِهِمْ

مانند آناسكه از پیش شما بودند سحر از شما بقوت و بیشتر اموالها و فرزندان پس كام حسد به نصیشان

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَائِقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَائِقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ

پس كام حسد به نصیشان همچنانكه كام حسد د آناسكه بودند پیش از شما نصیشان و درآمد كردید همچنانكه درآمد كردند آنكروه

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٧١ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبُوءُ الَّذِينَ مِنْ

ناچیز شد كردارشان در دنا و آخرت و آنكروه ایشانند زیانكاران آيا بامد ایشانرا خبر آناسكه بودند

قَبْلِهِمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُمْ

پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهيم و اصحاب مدین و آن زیر و بر شدها آمد ایشانرا از رسولان شان

بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُظْلَمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٧٢ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ

با معجزات پس بود خدا كه ستم كند ایشانرا و لیكن بودند كه بخودهاشان ستم مىكردند و مردان كرونده و زنان كرونده

## سورة التوبة

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

برخی از ایشانند و ستان برخی امر میکنند بکارهای شایسته و نهی میکنند ناشایسته و برپا میدارند نماز را و میدهند

الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۷۳ وَعَدَ اللَّهُ

زکوة را و فرمان میرسد خدا و رسولش را آنکروه و خداوند رحمت کند ایشانرا خداوند رسدیکه خدا غالب حکیم است و عهده داد خدا

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَاتٍ

مردان گرویده و زنان گرویده را بهشتهایی که مرود در بریشان بهرها حاودایان در آن و مسکنهای پاکیزه در بهشتهایی

عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۷۴

اقامت دائمی و خوشودی از خدا بزرگتر است آن ایامانی بزرگ

میکند تا روز بروی از اسم  
شود یعنی که گناه بکو  
ورشما ناشی تقدح است و دروغ  
میکند اظهار ایشان بر ملا  
بلکه ستار او بخلق از رحمت است  
درد و گون ابرو عذاب دردناک  
هم رسوائ مؤمنانرا بحط  
کرد هر کس با خدا و بار رسول  
است حرر سوائی و خری عظیم  
هر سجن نشاند از درحای خویش  
مر حدر دارد کاید ز آسمان  
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ  
در سرا و کماخشان منزل کند  
رو بگو این بودتان گفناها  
تا چه میگفتند ایشان از حجاز  
هستشان سحریت اندر گفنگو  
تا که ماند از شما ز آثار صبر  
وین کسان مامد در حرم و شقاق  
امر بر مکر نمایند از شقاق  
ور اطاعت بر رسول حق پناه  
هم فراموش کردشان حق در حرا  
و عده حقشان دودج آمد بسجن  
دائم ایشانراست از و بقتش  
کز شما بودند سابق در سیاق  
آچه بد در ردگی تقدیرشان  
بر حظوظ و استماع فایده  
هم ناستهرا بر آیات ارحس  
که بدید از این جماعت پیش  
بیش پشه کرد ایشان را هلاک  
مر بگوشت شهرهاشان سر سر  
لک کردید آنکسان بر خود ستم  
دوست بعضی بعض را در مأمند

گوست گوش از شود یعنی کلام  
گو که باشد آدن چیر آن بگو  
نی سجنهاییکه دوراست از دروغ  
رحمت او آنکسار کز شما  
برده پوشی گر کند در غفلت است  
بهر ایشان از خدا باشد هلاک  
مر احق باشد بحوشودی خدا  
مر حلاف آیا نداند این عقول  
این ورود و این خلود اندر حجب  
که مررد باشد او در رأی خویش  
آمد آیت کین منافق سیرتان  
گو که استهزا کنند از حدفرون  
آن شهانرا خوار و مستأصل کند  
گفت با عمار با سر مصطمی  
آمد این آیت که گر برسی بوبار  
گو که آیا بر خدا و قول او  
مد ایمان کرده اید اظهار کفر  
زانکه آنان توبه کردند از نفاق  
با همد اعی مشاه در نفاق  
بار میدارد مرد مرا از راه  
کرده اند ایشان فراموش از خدا  
گان دورویان مشرکند از مردورن  
دورشان کرده خدای از رحمتش  
همچو ایشان اهل نفاق  
بهره بردند از نصب این جهان  
خوس گردید از عقول دایه  
وان سب گردید بر اخلاق بد  
آمد آیا زان طوائفشان خبر  
قوم ابراهیم کآخر در مفاک  
قوم لوط آنها که در شب بجزر  
پس نباشد حق ستمگر بر امم  
گر که مردند اهل ایمان و ورزد

میکند از گفهای بی اصول  
منجوریم از هر بی آن قسم  
مسی باشد سبکی در بیان  
همچین تصدیق قول مؤمنان  
مشبه یا روی اقوال شامت  
از ره اقوال و افعال برسد  
با شما را راضی از عدری کسد  
حق ز خلق اندر رسایت شد احق  
حاودان ماند در او بی اشباه  
کردی استهرا مان خود چنان  
به که آرد آیت او در صبح و بید  
بهد اندر بد دلی و گدھی  
خواهد این گیرد باهای ملوک  
جز که گردد کارها مشکورا  
کاین بود الا در هر رهسار  
خوس مکرریم و لعب اندر سجن  
عذر غداران کجا دارد دروغ  
بعض دیگر را عذاب آمد زما  
بعض از بعضی دورتر بسجن  
تا شناسی قوم انرق دلق را  
ور اعانت بر صعیقان و ز عطا  
بارشان نگذاشت رب ما خلق  
در عقوت بارو دوزخشان بسست  
ارفاق و ارحس چون ولهب  
از شما در قوه و مال و ولد  
بهره ور گشتید کتان بشیبان  
در حظوظ و عیش و نوش اینجهان  
دردو دنیا هم بحسران حالشان  
که بفرق و صیحه مررد آنچه بود  
که بیوم الظله مستأصل شد  
از خدا با معجزات و بینات  
کرده وصف مؤمنین و مؤمنات

هم از ایشان کآزار رسول  
حرفی از ما بشود گر رستم  
از شما می شود حرفی که آن  
میکند تصدیق حقرا در بیان  
نی که او غافل ز احوال شامت  
آنکسان کازار پیغمبر کنند  
بر خدا سوگند ایشان میجوید  
یعنی از باشند مؤمن بر سق  
پس مر اورا شد جهنم حایگاه  
مر پسر را منافق سیرتان  
گر بما صد تازیانه بر رسد  
سوره کز قلب ایشان آکھی  
گفته بودند از دوربان درسوک  
گردد این مقصود کی حاصل و را  
آمدند آن بد دلان در اعتدار  
می بگویند إِمَّا نَكُونُ  
عذر هم نارید کان باشد دروغ  
گر که بعضی را بحشم از شما  
آن منافق سیرتان از مردو زن  
هم زعفر و قند اهی خلق را  
دست خود را بندد از خیرات ها  
در گذشتند اعی از فرمان حق  
هر منافق را جهنم محبس است  
هستشان پیوسته یعنی آن تب  
بوده اند آنها فرو بر هم اشد  
خود شما هم بر نصب خود چنان  
همچنانکه خوس کردند آنکسان  
آن گره نابود گشت اعمالشان  
قوم نوح و همچنین قوم نود  
هم دگر اصحاب مدین در گزند  
آمد ایشانرا رسل بهر نجات  
بعد ذکر فاسقان سلطان ذات

## الجزو العاشر

هم بر نیکی نمایند از نیاز	هم رمیگر خلق را دارند باز	هم پیا دارند ارکان صلوة	هم دهند از روی دانائی زکوة
از خدا فرمان برند و از رسول	آنگاه رهند اهل ایمان و قبول	رحمت ایشان را رسد زود از خدا	کو عزیز است و حکم از اقتضا
وعده داد او مردود بر او هرها	حسی جاری در زیرش هرها	تا در آن مانند ایشان حاودان	مسکن یا کبیره بس در آن حان
حت عدست در بطن بهشت	دائم و باقی بهر یکو سرشت	حوی سسم اندر آن جاری مدام	علم توحید است آن نزد گرام
اکثر از این همه خوشودی حق	کال زعمتهاست افزون بر طبق	باشد این رسوا و این ورو نعم	مؤمنان را در یقین موری عظیم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُشِّنِ الْمَصِيرُ ٧٥

ای ای پیغمبر جهاد کن با کفار و منافقان و سخت گیر بر ایشان و جایگاه ایشان دور حست و بدحای بازگشتی است

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولَاءِ

سوگند میجویند خدا که گفتند و حقیقت گفتند کفر را و کافر شدند بعد از اسلامشان و خواهش کردند تا آنچه رسیدند

وَمَا تَقْضُوا إِلَّا أَنْ أَغْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا

و کینه ورزیدند مگر آنکه بسیار در ایشان را خدا و رسول او از فضلش پس اگر توبه کنند بهتر برای ایشان است و اگر روگرداند

يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٧٦

عذاب کند ایشان را عذابی دردناک در دنیا و آخرت و باشد برای ایشان در زمین هیچ دوسی و یاری کننده و

مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتِيَنَّا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ٧٧ فَلَمَّا آتَاهُمْ

از ایشان کسی است که پیمان کرد خدا که آید از فضلش هر آینه صدقه دهیم و هر آینه خواهیم شد الهه را شایستگان پس چون دادشان

مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٧٨ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ بَلَقَوْنَهُ

از فضلش بخیلی کردند آن را و روگردانیدند و ایشان بودند اعراض کننده گان پس از بی آورد ایشان را عاقبت دلدلهاشان تا روزیکه بمانند آنرا

بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ٧٩ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ

سبب آنچه خلاف کردند خدا آنچه وعده کردند او را سبب آنچه بودند که دروغ گفتند آیا ندانستند که خدا مداند پنهان ایشان را و

نَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ٨٠ الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ

را را ایشان را بدستیکه خدا دانای پنهانهاست آنانکه عیب میکند از او و نهی گاران از کرمندگان در صدقها

وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٨١

و کسانی که نمی یابند مگر طافشان پس اسخر می کند از ایشان استخر کرد خدا از ایشان و از برای آنهاست عذابی دردناک

ای پیغمبر حنک کن با کافران	در رواج دین بشمشیر و سان	با منافق سیرمان هم	کن جهاد از تن الزام و حجاج
هم را ایشان باش سحر و ورتش	گرچه زین باید از مستی بهش	بارگشت این جمله را در دوزخست	میغرا شش المصیر ایسان فح است
مجنون ایشان قسم بر کردگار	که نگفتند حرفی اگر	و آن کلمه کفر را از قهر و کین	گفته اند ایشان بتحقیق و یقین
و آن بود دشنام بر فجر شر	زان اما کردند چو شد مشتبه	مختلف گویند در وجه نزول	حاصلش بوده است تقدیح رسول
چون پیغمبر کرد زایشان را خواست	بس قسم خوردند کاین بهمت باست	آمد آیت کاین باشد اتهام	گفته اند ایشان بتحقیق این کلام
جمعه بر بقیع پیغمبر شدند	از بس اسلامشان کافر شدند	قصد کردند آنچه را می یافتند	هر چه در تحصیل آن بشاقتند
و آن زین بود از حجاج سی	تا که گردد پادشاه این ابی	اهل عقبه یا بود را ایشان مراد	که بقتل وی بد ایشان سپاد
و افسدی باشد بر این بی اعوجاج	هم بدینسان کلی و دیگر رجاج	کینه ایشان را پیغمبر نبود	حز که حقشان کرد مستغنی ز خود
حای شکر نعمت حق بر غنا	کینه ور گشتند تا بحر عطا	جمله بودند اهل یثرب بس فقیر	از قدوم او غنی گشتند و سیر
گفت از شر کسی میداریم	که باو کردستی احسان انقدیم	پس کنند از توبه از رزق و نفاق	بهر ایشان بهتر آمد در سباق
ور که برگردد منباید عذاب	بهر ایشان از خدا اندر حساب	در دودنایان عذاب از فعل و خوست	نیستشان هم در زمین یاری و دوست



حكايت ثعلبه



ثعلبه نامی که بود از راهدان گفت پیغمبر که این بود صلاح حاصل آنکه شد توانگر آن فقیر مردمان گفتند از حالش همه پس بی اخذ زکوة اندر عیان گفت این حزیه است که خواهد زما آمد این آیت بحق ثعلبه دهد از فصلش حدای مالی فروز پس چون حقشان داد مال از فصل خویش پس ربی آورده ایشانرا باق را چه با حق کرده اند ایشان خلاف آگهی آیا ندارد آنکه حق یا نداند اوست علام العیوب تا که حرم صدقها صادر رسول کاین بران آورد کارد در عیان وره میدادست او خود لاعلاج راهرل ایمان در اداء صدقها پس کند سحره ایشان را خدا

تا توانگر سازدش پروردگار باز آمد گفت بهر من غنا رفت سالی کو بامد در شمار بیستش فرصت که آید در عار چونکه او آمد بسوی ثعلبه پس نگاهل کرد و هیچ آخر داد باشد از ایشان کسی کو با حدای صدقه بدهم از مال و ار حشم روی گردانید و ران معر س شد تا برور حشر و هنگام جزا هم از آنکه بوده اند از عروغ را چه میگوید پنهانی هم صاعی از خرما سرد مصطفی کرد اشارت بر طریق لبرو غمر با دهد او را بهر وقتی زکوة آمد آیت که کند از سحر قبح جز که در مقدار و سم و طاهش مستحقند این جماعت بر هلاک

خواست از پیغمبر آخر زمان فقر را آخر بحیر است و فلاح از دعای احمد روشن صیر گوشده پس صاحب مال و روم بر قبایل ساحت مرید را روان از مسلمان حزیه او گیرد چرا کو انا کرد از زکوة واجب ما کسیم از آن رکوش را برون از رکوش محل آوردند پیش در قلوب آن محل و قبض اندر سیاق و آنچه وعده داده بودند از کزاف آگهیست از سر قلب این فرق داد آنچه هست پنهان در قلوب عیب او کردند جمعی بوالفصول خوش را او یاد مردمان که ندارد کس از این صاع احتیاج و انکسار را که مانند از بوا میدهد یعنی سحریت حرا

ثعلبه نامی که بود از راهدان گفت پیغمبر که این بود صلاح حاصل آنکه شد توانگر آن فقیر مردمان گفتند از حالش همه پس بی اخذ زکوة اندر عیان گفت این حزیه است که خواهد زما آمد این آیت بحق ثعلبه دهد از فصلش حدای مالی فروز پس چون حقشان داد مال از فصل خویش پس ربی آورده ایشانرا باق را چه با حق کرده اند ایشان خلاف آگهی آیا ندارد آنکه حق یا نداند اوست علام العیوب تا که حرم صدقها صادر رسول کاین بران آورد کارد در عیان وره میدادست او خود لاعلاج راهرل ایمان در اداء صدقها پس کند سحره ایشان را خدا

اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا

خواهی آمرزش خواهی یا خواهی آمرزش نخواه از برای ایشان اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار پس هرگز با سر در خدا ایشان را آنباست که ایشان

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۸۲ قَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ

کافر شدند خدا و رسولش و خدا را هدایت گروه فاسقاران شاد شدند با رکداشتگان بششمنشان از بعد فرساده خدا و

كَرَّهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ

باحوش داشتند که جهاد کنند با مالهاشان و جانهاشان در راه خدا و کفند مروید در گرما نگو آتش

جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ۸۳ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكِوْا كَثِيرًا ۖ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

دور خسعت بر آید در گرمی اگر باشند که باید پس باید که بچندند اسك و باید که بگریند بسیاری پاداشی آنچه بود که کسب میکردند

۸۴ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ

پس اگر باز گرداند ترا احدی سوی پاره از ایشان پس دستوری طلبند از تو برای بیرون رفتن پس بگو هرگز بیرون نخواهد آمد با من هیچگاه و هرگز

تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ۸۵ وَلَا تَصِلْ عَلَيَّ

کاردار نخواهد کرد با من دشمنی را بدرستی که شما رضی شدید بنشستن اول بار پس بنشینید با بارما سگان و بیمار مگذار بر

أَحَدٍ مِنْهُمْ مَا تَأْتِي أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ۸۶

یکی از ایشان که مرده هرگز و نباست بر فراز کورش بدرستی که آنها کافر شدند خدا و رسولش و مریدند و ایشان بودند فاسقان



## الجزو العاشر

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ

و شکفت تاورد در اموالهای ایشان و نه فرزندانشان جز این نیست محو آمد خدا که عذاب کندشان در دنیا و هلاک شود نفسهایشان و ایشان

كَافِرُونَ ۸۷ وَ إِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللهِ وَ جَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّوْلِ

باشد کافران و چون فرستاده شود سوره که ایمان آورند بجدا و جهاد کنند با رسولش دسوری خواهند داشت تو صاحبان بروت

مَنْهُمْ وَ قَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ۸۸ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

از ایشان و گویند و اگر دمار ما را که باشیم با شستگان راضی شدند بآنکه باشد با از ماندگان و مهر دده شد بر دلهاشان

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۸۹ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمْ

بر ایشان نمی فهمند لیکن رسول و آناسکه گرویدند با او جهاد کردند بهالهاشان و جانهایشان و آنکرو مهر ایشانراست

الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۹۰ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

حیرات و آنکرو هایشان در سنگاران مهیا کرده حدارای ایشان بهشتائی که مبرود از درشان بهرها حاودایان

فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۹۱

در آن است کامیابی بزرگ

خواه آمرزش بر این با جردان  
خواهی آمرزش اگر هفتاد بار  
حاصل آنکه تا که دارند این صفت  
گر بخواهد کردی نگو شود  
دم نباید رد در این معنی تمام  
دانی که ایشان رخدا و رسول  
شاد گردیدند واپس ماندگان  
ند کراهتشان رسوا اعتقاد  
دار دوزخ کو اشد است و آخر  
را که دیبا حای عیش و خنده نیست  
شادیش بل گر کوی بی غم است  
گریه کن با ره را شکر عجب  
عیش دبا حله ره را قابل است  
حای عشرت و در این ویرانه است  
گریه کن کاید پس ارشادی نمی  
پس اگر مار آردت حق از تنوک  
پس نگو بیرون بیاید از بند  
ناز بشیید با پس ماندگان  
عرصه میدان شد اندام صاف  
رفت چون از دار دنیا بیانی  
بر دعا هم بر سر گورش مایست  
مرده اند اندر نفاق و فاسق  
مالشان افرو و فرزندان ریاد  
تا که در دنیا بجمع و حفظ مال  
چون بهایم در الم تا زنده اند  
چون برایشان سوره نازل شود

هست امر اینجا تمنای حس  
پس بیاورد مذاق را خدا  
ترك خصلتهای بد غفران اوست  
و چه آن هم کس نداند کرجاست  
خود مذاق گفت غفران حوی پس  
فاصلان را راه بنماید خدای  
در سرای خود بشتند از خلاف  
حاج این عروه گفند انفسون  
ناید ایشان پس بچند اندکی  
شادی او را غم اندر بی بود  
صبح شادی تا رسد کی شام غم  
غیر بنداری بود آن شادیت  
عافان گریید بر خود روروش  
را که باشد خنده را باعث شاط  
حق دهد پادش در یوم الحساب  
پس بخواهد از نور خست در سر  
بر شمن خون شما راضی شدید  
زانکه باشد کار مردان کاردار  
مرد کز رزم او گردد سرفراز  
آمد آیت که مکن هرگز غار  
زانکه ایشان بر خدا کافر شدند  
تا ببندازد شما را اندر عجب  
غیر از این بود که خواهد کردگار  
روحهاشان پس رود بیرون رتن  
مرک ایشان هم چو مرک کلب و خر  
بر خدا آید ایمان از و داد

یا بخواه آمرزش از بهر ندان  
بهرایشان بیست سودی در شمار  
بیست از حقشان رهی بر مغفرت  
و رخواهد دوست دشمن خوشود  
مهر خواهوشی است راب و السلام  
کافرید و خارج از راه قول  
بر قعود خود و غزوه بر گمان  
تا کنند از مال و تن با او جهاد  
گر که مبود دانا بر مقر  
بر فرح این بنگای از رنده نیست  
عیش آن نادیده وقت ماتم است  
آن شکر نندار و آن رهت یقین  
هر که بر شپش رد لب عافیت  
در وی آید که خود دیوانه است  
محبت دایم بود عیش دمی  
سوی قومی نین دورویان در سلوک  
با من اندر حک دشمن با اید  
هم دگر کان میسر در ماندگان  
با باید غیر مهر اندر مصاف  
خواست بگدارد غار او سی  
در حق او خون دعا مقبول نیست  
بر غار اهل حق بالا یقند  
حکمی با قدر و قوت در بهاد  
سر بسر باشد در رنج و وبال  
خان معرومی و سجتی کننده اند  
مر بایمان قلبشان مایل شود

هست یکسان هر دو یعنی در اثر  
دست استعمار اشارا سزا  
آبهم اندر عقد فرما اوست  
از چه این بهره دل آن روش ناست  
این به از من بدل و از تو گو می است  
گرچه خود باشد جلق رهبرهای  
با رسول حق نکره و انحراف  
اندر این گرما باید شد برون  
هم فرون گریید چون باران یکی  
عافل اندر وی شادی کی بود  
از شکر شیرین شادی غافل رسم  
دام دنا رد ره آزادیت  
وانکه دیوانه است حسد بی سبب  
از چه خندی پس در این ویران رباط  
آچه گردید از بدو یک اکتساب  
تا برون آید در عروه دگر  
بار اول که قتالی در رسید  
و عروسان حمله کردند اختیار  
حیف باشد بر جنازه او غار  
بر یکی زایشان حقیقت یا مجاز  
هم برون از امر پیغمبر شدند  
مال و اولادیکه دارند از عقب  
بهر ایشان مر عذاب پیشمار  
وانگهی کافر بجای ذوالمن  
در ضلال کفر و خواری بر تن  
با رسولش رو کنند اندر جهاد

## سورة التوبة

مرا و لوال الطول از تو خواهند آذن آن آذن ده ما آنکه شبیم ما خوشدلند از آنکه تا آرد زیست بیستان پس فهم آن کادر جهاد میکنند ارمس و مال خود جهاد رستگارند آنکسان و آماده است	که گذاریشان معا با قاعدان با اوالوالاغدار اندر خاها ما خوالف کادر آنها خیر بست حیت حاصل از سکوئی هم مراد آنکره را هست یکی در جهاد حسی که وعده حقشان داده است اندر آن حاوید و این فیروزی است	مر او الطولد نرد اتفاق در سرا باشیم اینم از زبان مهر نهاده شده دلهایشان مر پسر لیک و اسکو ناویست صرت و فتح و عیت در جهان نوسانها بیکه باشد روان هم ندادش ار خداشان روزیست	صاحبان مال از اهل شاق ما مریضان و زبان و کودکان تا ملایکشان شناسد از شان ز اهل ایمان اندر آن محکم پی است و آنچه باشد خیر باقی در جهان حویهای علم و عقل از ریر آن
--	---	---	---

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ

وآمدند عذر گویدگان از دایه شان که دسوری داده بودند ابشار او شدند آنانکه دروغ بسند بر خدا و رسولش رو داشتند که رسد آنرا که

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ الْإِيمِ ١٢ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ

کافر شدند از ایشان عذابی دردناک نیست بر ناتوان و نه بر بیمار و نه بر آنانکه نمی یابند

مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

آنچه را صرف میکنند گناهی چون حالش شد بر خدا و رسولش باشد بر سکو کاران هیچ راهی و خدا آمرزنده مهرناست

١٣ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَنْوَكَ لِحِمْلِهِمْ قُلْتُ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ

و نه بر آنانکه چون آمدند ترا که سوار کسی ابشار گفتی می یابم آنچه سوار کنم شمارا بر آن برگشتند و چشمهاشان

تَقِصُّ مِنَ الدَّمَعِ حَزَنًا إِلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ١٤ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ

مریختند از اشک اگر چه نمی یابند آنچه را صرف دادند حرا این است که راه گرفت بر کسایت که دسوری میطلبند بر تو آنها

أَغْنِيَاءَ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٥

توانگرانشند راضی شوند آنانکه باشند با بازماندگان و مهرهاد خدا بر دلهایشان پس ایشان نمیدانند

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ

عذر خواهی خواهند آمد بسوی شما چون باز گردید بسوی ایشان بگو عذر نخواهید که هرگز ماوریداریم شمارا بحقیقت خبر داد ما را خدا از

أَخْبَارِكُمْ وَسَيَّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ

خبرهای شما بروی خواهد دید خدا کار تارا و رسولش پس باز گردانیده خواهد شد بسوی دایهای جهان و آشکار پس آگاهی دهد

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٦ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا

شمارا تا آنچه بودید که میکردید بروی سوگند خواهند خورد بجدای شما چون باز گردید بسوی ایشان تارو گردانند از ایشان پس روی بگردانید

عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَ مَا لَهُمْ بِهِمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٧ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا

از ایشان بدرستی که ایشان پلیدند و حایکهاشان دوزخست پاداشی سبب آنچه بودند کسب میکردند سوگند میخورند بجدای شما تا بخشنود شوید

عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ١٨ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا

از ایشان پس بدرستی که اگر بخشنود شما از ایشان پس بدرستی که خدا بخشنود و نخواهد شد از گروه فاسقان دایه شان سخت ریدار راه کفر

الْحَجَرُ وَالْحَائِي وَ عَسَى

## الجزوالحادی عشر

وَنِفَاقًا وَاجْدَرُ إِلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَ مِنْ-

وفاق و سزاورترند که دانند حدهای آنچه را فرستاد خدا بر رسولش و خدای دانای درست کار است و از

الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ

بادیه‌نشینان کست که بگیرد آنچه را صرف میکند جای ناوان و چشم‌میدارد بشما گردشهای روزگار برایشانست گردش بد و خدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۰۰  
شوای داناست

آمدندی هم ز عذر آرندگان  
بار نشستند قومی بفروغ  
عذر آنان شاید از مسموع بود  
گفته بن عباس بعضی را صبح  
درجهان برقل و عارت در حورید  
بست بر بیچارگان و عاجران  
زانکه قدرت شرط باشد بر فعال  
بر نکوکاران باشد راحساب  
هم حرج بود بر ایشان یا عتاب  
گفتی آثارا بایم راحله  
رح صد اندوه و غم بر تافتند  
بوشه و مرکب برایشان پسر سه‌کس  
بست جز اینکه ملامت یا عتاب  
راضی از آنکه باشد آنکسان  
بعد از آن از حال مستقل خبر  
ای محمد صگو نخواهید اعتذار  
زانچه دارید ارباق ادر خفای  
بس شما خواهد گشتن حمله نادر  
رود بر سوگند آید از بار  
بس شما فایشان کسدا عراض سحت  
میجورید از بهر تان سوگند ها  
حق باشد گر رضا ارسیده بس  
سحت دل وار علم و دانش بجز  
بس سراوارید و الق بر عما  
حق برایشانست دانا و حکیم  
بد صلاح هر که علم آموختش  
دیگران مامدند در جهل و تب  
غبن و ناوان میکند آدرا حساب  
مر که یابد دور گشتی انقلاب

بعضی از اعراب گاه امتحان  
که بایان ما خدا گفتی دروغ  
وین کسان را عذر نام شروع بود  
بود عذر اندر تقاعد لی قبیح  
هم بحسرت در سرای دیگرند  
هم عرصی حکم رفتن از مکان  
خاصه شد شرط و حوب ادر قبال  
سوی ایشان هیچ راهی بر عتاب  
کامدند ایشان تسویت ماشاب  
تا برم همراهتان ما مافله  
زانکه هیچ ارمال می نایافتند  
داهل دین دارند بهر ملتس  
آنکس را در حور آمد در حساب  
ما حوائف قاعدین ادر مکان  
دهد از مسخلفان لی هر  
کر شما هر گز نداریم استوار  
رود بید کار ما را آن حدای  
سوی آن دانای هر پیدا و راز  
مر شما را جوار سفر گردید باد  
چون پلید و خسس و شور بخت  
ما شما گردید از ایشان رضا  
بست سودی گر رضا گردید کس  
همشین ناگشته ما اهل هر  
تا باشد آگه از اندازه ها  
کز چه در کفر و نادانی مقم  
شمع دانائی بحان افروخش  
مقتضی وین بود اندر بولهب  
چون ندارد بروی امید ثواب  
پایه اسلام و دین گردد حراب  
نشود حق هر چه گویند از زبان

تا که رخصت داده‌گردند آن عباد  
عذر ها گفتند کان بد ما قبول  
یا بعدر آنها تصع کرده اند  
رود ایشانرا رسد از کردگار  
بعد از آن تعیین اعدار صحیح  
هم بر آنان که بایبند هیچ راد  
در بوقت بست ایشانرا گناه  
چون حق آمرزیده است و مهربان  
تا نمائی آن جماعت را سوار  
بار از پش بگویند آن مهان  
تا کند ایشان مدارک بر سفر  
حاصل آنکه دران هیستستان دراه  
کر بومیخواهد رخصت بدرنگ  
مهرشان سپاده بر دلها خدا  
از شما باشد ایشان عذرخواه  
زانکه داده خود خبر ما را خدا  
هم رسولش تا که بار آید بر راه  
بس خبر بدهد شما را در سیاق  
ما کند اعراس از تقیجشان  
حانگه دورخ بودشان در مآب  
بس شما خوشود گر زایشان شود  
هست اشد کفر و نفاق اعراب را  
در دابها بود ما و ایشان  
دان حدودیکه فرستاده است حق  
آگهست از حال خلق از هر جهت  
همچو اصحاب رسول و پیروان  
هم کسی را عراب باشد بیولا  
هشش افاق از بقیه در شمار  
گردش کبی بر ایشان باد بد  
داد آنچه هشتان در دل بهان

از رسول اندر تغلف در جهاد  
و از جهاد آن بد تغلف ما رسول  
وین کسان عذری بکذب آورده اند  
مر عداای سحت اندر اعدار  
میکند حق اندر این آیت صریح  
ما کند اسباب راهی بر جهاد  
چون ردل فرمان برند و بکجوا  
آنکه را عذر ادر جهاد است آچنان  
هم بری ناخود سوی کارزار  
اشکشان اندیده ها بودی روان  
بودشان هر لحظه ایده بیشتر  
در جهاد از ماند کس بود گناه  
ور غنا دارند اسعداد حکت  
بس نداند از مال کار ها  
حوبکه برگردید اندر جایگاه  
جمله از اخبار و احوال شما  
یا که ماند در نفاق و در گناه  
زانچه گردید از نفاق و اروفاق  
سرزش نارید بر تصریحشان  
بر خزای آنچه کردند اکساب  
حق بگردد راضی ارقوم پلید  
حون بشناسد هیچ آداب را  
جهل و نادانست سر تا پایشان  
بر رسولش از فرایس و زندق  
چیت تا در علم و جهلش مصلحت  
که شد از نور حق روشنی روان  
که غرامت بشمارد صدقه ها  
بر شما دارد بکتبت اسطبار  
دور اسلام است باقی ما ابد

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ

و از بادیه‌نشینان کسی است که میگوید جدا و روز باز پسین و بگیرد آنچه را صرف میکند نزد یکبار نزد خدا و دعاها

الرُّسُولِ إِلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۰۱ وَالسَّابِقُونَ

رسول آگاه‌ناشد که آنها نزد یکست برای آنها زود باشد که در آورد ایشانرا خدا در رحمتش بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست و سبقت‌داران

## سورة التوبة

الْأُولَؤْنَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

نحستان از مهاجران و انصار و آنهایی که پیروی کردند ایشان را به نیکی خوشود شد خدا را ایشان و خوشود شد از او

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠٢ وَ مِمَّنْ

وهم آکرده برای ایشان بهشتها بیکه میروند از دریشان بهرها خاودایان در آن همیشه آست کامیابی بزرگ و از آنکه

حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمَنْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

پیرامون شما بید از مادیه شیطان منافقان و اهل مدینه ایستادند بر نفاق عیدان ایشان را امیدانیم ایشان را

سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ١٠٣ وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا

زود باشد عذاب کنیم ایشان را دو بار پس برگردانیده میشود بسوی عذاب بزرگ و دیگران اقرار کردند نکاهایشان آمیختند کرداری

صَالِحًا وَ آخَرٌ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّا اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ١٠٤

یکو و دیگری بد شاید خدا که بونه بدید از ایشان بدرسد که خدا آمرزنده مهربان است

اگر اتفاق از صدق یا جهاد تا رسد شان حیر دارین از خدا آنکه را شد بر عنایت مستحق بر همه مستغفران و منافقان بر قبول امر حق سعی بدند جتنی جاری ز زیرش نهرها تا که بوده است اول آن یحلاف ادر اسلام از حقیقت سابق است یعنی ادر دور شهر از هر کجا میبود کادر دو روئی کرده خو کس نداند غیر علام الغیوب بر دو بخت ادر احرای حدود هر دو ایشانرا عذابست و تعب هر دم او را دودذاب از حق رسد که تحلف کرده بودند از سفر بر رسول حق دمارفت این ستم از شاق و کافری و بد دلی تا که ناید امر از پروردگار دید ایشانرا در آن سوداوسوک بر قبول توبه ایشان رسید کرد های یک با ذب دگر توبه ایشان پذیرد بار هم هم زسد ارسور و غم خورسدشان لاجرم ماراست ربن ماع نفور

می بگیرد آنچه میدهد اوداد که کرد بر معصای دایم دشا موجب قرست بر درگاه حق چون حق آمرزیده است و مهربان و اسکان کز سابقین نافع شدد بهر شان آماده باشد از خدا هست ادر سابقین بس اختلاف آنکه بر ادراک معنی لایق است و آنکه را عراشد در حول شما هم رامل شهرتان قومی دوهرو کفرشان پنهان بود ادر قلوب ما کسبم آقوم را تعدیب رود را که بود کز خود از عشق و ادب بل مافق را که باشد در حد چند بن بودید رامل دین دگر منفعل گشتد و گفتند از دم آن تحلف بودشان از کاهلی هیچ نگشایند خود را ز احتیاط چون پیمر باز گردید از بوک دردم این آیت از خلاق مجید محصلت کردید از ضعف بشر شاید از فرط عنایت ذوالکرم پس پیمر باز کرد از بدشان کز بومار حب مال افکنده دور نیستن مأمور و هم نبود روا

بر خدا و هم برود و ایسی بر دعا های پیمر هم سبب یا که صلوات دعا های رسول کان محل رحمت آمد در سرشت کان بود انصار و هجرت کردگان نامشان باشد سبکی بر ورق این بود فیروزی و فوزی عظیم خود توباش از سابقین در عقل و حان این زمان یا از زمان سابق راوست بر شهادت یا بهلیل و غار می بدایم آنکه اسرار در خفا دان شما آ که باید ادر وثاق هم دگر تکلیف رجک و جهاد سر عذاب جسم و حان در شایین بر تدانی بس بر رک و وس دراد خوفشان بود از فساد دین و کیش هر دم ایشانرا فزون بودی ملال بر ستون مسجد ادر بد ها تا مگر بخشد گنه غفارشان نکنم آید تا که فرمان از خدا میکنند ایشان بدرگاه اله این سفر گشتند ساکن در دیار رحمتش باشد پناه عاصیان تا براه حق دهد فخر کبار گفت من بر احد اموال شما

هم را عراشد باز از مؤمنین جمله را اسباب نزدیکی رب می بداید اینکه اتفاق از قبول رودشان داخل کند حق در بهشت سابقون الاولون ادر نشان حق از ایشان راضی و ایشان ر حق ادر آن باشند خاودیدان مقیم بیست چندان حاصلی در ذکر آن متصل هر قطره با دریا و جوست آن دو رویاند و آید از بحر توبه از حالشان آگاه و ما میکشد اطهار ایمان از نفاق کان بود اخذ رکوة از روی داد یا بود معنای لفظ مرتبتی در قنات بعد از آن گردد بار نادم و خائف شد از فعل خویش او نو در رنج و ما آسوده حال خویش را بستند با سوگند ها توبه می بود و بضرع کارشان گفت الله من هم ایشانرا رها قوم دیگر کاعتراف ادر گناه یعنی ادر جگها بودند یار کاو بود آمرزگار و مهربان مال خود کردند پس بروی تار

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ

بگیر از مالهاشان صدقه که پاک سازی ایشان را و پاکیزدانی بصدقه و دعا کن ایشان بدرسد بیکه دعای تو مایه آرام است مرا ایشان را و خدا

## الجزو الحادی عشر

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۰۰ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ اَنَّ اللّٰهَ

شنوای داناست آیاداسته اند که خدا اوست که میپذیرد توبه را از بندگان و میگیرد صدقات و بدست میدهد

هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ ۱۰۱ وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلٰى

اوست توبه پذیر مهربان و بگو و بگو پس بزدی میبندد خدا عمل شما را و رسولش و کرمندگان و زود باشد که بازگردانیده شوید

عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۰۲ وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِمِ رِأْسِ اللّٰهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ

سوی دانهای جهان و آشکار پس با گناهان شما را آنچه و دید که میگردید و دیگران موقوفند مرفرمان خدا را یا عذاب میکند

وَ اِمَّا يُنُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱۰۳ وَ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ

ایشان را و توبه بیدردان ایشان و خدا دانی درست است و آنکه گرفتند مسجدی را برای سر در سایدن و کفر و جدائی افکندن میان

الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِرْضَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُخْلِفَنَ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰى

کرمندگان و ارضاء مکر که حرب کرد خدا و رسولش را از پیش و هر آینه سوگند خواهد نمود که میخواهیم مگر خیر را

وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۱۰۴ لَا تَقُمْ فِيْهِ اَبَدًا لَّمَسْجِدٌ اُسَسَّ عَلٰى الْثَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ

و خدا گواهی میدهد که ایشان در آنجا دروغگو و آن نیست در آن مرکز هر آینه مسجدی که ساخته شد بر پرهیزکاری از اول روز سزاوارتر است

اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ فِيْهِ رِجَالٌ يُحِبُّوْنَ اَنْ يَّبْتَطِهُرُوْا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَهِّرِيْنَ ۱۰۵

که بایستی در آن در آن باشند مردانی که دوست دارند پاک شوند و خدا دوست میدارد پاک شوندگان را

این جماعت از گناه و از هلاک  
قبشان ساکن شود در ثبات  
و آنچه باشد در صمیر از ایشان  
که بود راین صدقه مقصود از زکوة  
گشته ایسان جاری او را در قلم  
عایت لطف است و رحمت بر عباد  
هم رسول و مؤمنان پارسا  
بر هر آنچه کرده اید از بیک و بد  
حکم ایشان یافت تأخیر از اله  
گفت زان اِمّا يُعَذِّبُ اَوْ يَتُوبُ  
بر عذاب و مغفرت تا چیست کار  
هم حکیم اندر عذاب و مغفرت

نزد آن مسجد که بد نامش قبا  
اندر آن مسجد کعبه او را امام  
کو کند اول در آن مسجد نماز  
مسجدی اهل اتفاق اندر ضرار  
با رسول و مؤمنین از زنده  
حاضر اندر جنگ با کفار بد  
قصد ما جز خصلت نیک از نمود  
کاذبند این قوم بر مکر و ستم  
در فکند آتش نمود آنرا خراب

هر آن یعنی که تا کردند پاک  
هم دعا کن هر ایشان کز دعوات  
هم علم او بر بدامتهایشان  
اغلبی باشند بر این از ثقات  
هم نگیرد صدقه اشان از کرم  
این زحق گرفته را باشد یاد  
پس برودی فملتان بیند خدا  
پس شمارا آگهی از وی رسد  
هر سه گشتند از بیبر عذر خواه  
یافت تاحیرا ایشان از زشت و خوب  
شاید ایشانرا بخش کردگار

### در بیان مسجد ضرار

جون ابو عامر کند رحمت ز شام  
خواستند از احمد کامل بیاز  
آمد آیت که گرفتند از بقار  
در میان آرند یعنی تفرقه  
این عامر آنکه در بدرو احد  
میخورد ایشان قسم کز وی نبود  
حق گواهی میدهد کاندر قسم  
پس بران مسجد رسول مستطاب

صدقه بر بطحیر خان و حالشان  
جون دهند آن صدقه را حلاص و داد  
بر گناه خویش و عصیان و خلاف  
المنع از این آیه بود در امید  
توبه بپذیرد ز فضل ما سق  
اشد او توبه پذیر و مهربان  
اسقامت در عملها آچنان  
سوی آن دانی غیب و آشکار  
که سه تن بودند ایشان از بیان  
بر چه آمد حکم و فرمان از خدا  
هم دیگر رو ساند از مصاف

اندر آن مسجد گذارند از مجاز  
نزد ایشان جون بد او علامه  
ی که باشد از مصلین در ساق  
نیست غیر از کفر و فریق اندران  
که نمود اربیش حرب او با رسول  
از حه رو کردید نزدیک قبا  
توسعه هم بر صغقان در نیاز  
که از آن جز کفر و کین مقصود نیست

آمد آیت که بگیر از مالشان  
هم شود بیکوی آنها را زیاد  
حق سمیع است آنچه دارد اعتراف  
گفته اند از حق قرآن مجید  
از عباد آیا نداند آنکه حق  
یا نمیدانند کان سلطان خان  
گو نمائید ای گروه تائنان  
زود برگزیده گردید از قرار  
ناز دیگر از تحلف کردگان  
تا که مرحوم لامر الله را  
دائم از باشد نادم زان خلاف  
حق بود دانا بحال عاقبت  
مسجدی کردند با اهلان سا  
تا که بر ضد مسلمانان نماز  
هم بدین مصون نوشت او نامه  
قصدها زان بود اضرار و نفاق  
تا رسانند اهل ایمان را زیان  
انتظار آن برند از ما قبول  
جون کسی گوید که این مسجد با  
خصلت نیکو که آن باشد نماز  
پس توهر گز اندران مسجد مایست

## سورة التوبة

ابن عامر زود هم در شام مرد اندر احوالی که او باشد غریب مسجدی کو گشته بر تقوی بنا آنکه پاکی را بدل دارد دوست چست باعث گفت مردی در جواب نزد آنکش عقل و روح افلاک است قلب باشد مسجد روشن دلان عقل ویران خواهد این سجاه را قصداشان دانکه جز تفریق نیست	نکس و مطرود و جز حسرت برد بکس و مطرود و اردین نصیب از حسنین یوم ان باشد فنا دوست حق یا کیز گاراهم بکوست خویش را بعد از حشر شوئم ز آب فس باشد سجده گاه عالان وز منافق شود افسانه را هیچشان بر یکدلی توفیق نیست	ز آنکه چون کرد او حدل با مصطفی اندعا را احمد آمین گفت زود هست البقی تا در آن ساری قیام مصطفی پرسید از اهل قبا نزد مصی شستن قلب از خطاست ظاهرند اهل دل از هر رحس و ریب را ن ییمر گفت آرا بر کسد هشته اند آن هر صر مؤمین	گفت کاذب را غیر ادا خدا ابن عامر گو تو آن دم مرده بود کاندرا آن دارند مردانی مقام حق شما را کرده بر پاکی شنا و در خصلی کان خود از نفس و هواست حب غیر حق بدل نایا کی است واهل نفس آلوده بر هر شرک و عیب مسجد بوشه را ویران کنند قله اش بود بحر آشوب و کین
--	--	---	--

اَقْمِنَ اَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلٰی تَقْوٰی مِّنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ اَمَّ مِّنْ اَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلٰی شَفَا جُرْفٍ

آیاس آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر یریز کاری از خدا و خشودی بهتر است یا آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر شمار گذرگاه

هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ ۱۱۱ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً

سبیل خالی شده شکست خورده پس فرو آمد آن در آتش دوزخ و جدا هدایت عیبد کرد و سه کار را را همیشه باشد باشان که ساختند شکی

فِي قُلُوبِهِمْ اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ۱۱۲ اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ

در دلهاشان مگر آنکه پاره شود دلهاشان و خدا دانی درست کار است بدستی که از خرید از گروه گان حایهاشان

وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُوْنَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلُوْنَ وَ يُقْتَلُوْنَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي

و مالهاش را یا آنکه مرا ایشا را باشد هشت کار را می کند در راه خدا پس می کشند و کشته میشود و عده دادی بر آن حق در

التَّوْبَةِ وَالْاِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ اَوْفٰی بَعْثِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ

توریت و انجیل و قرآن و کست و ما کسیده تر بعهدهش از خدا پس شاد شوید بسبب فروختنشان که مایعت کردید

بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۱۱۳

بآن و آست آن کلمای بزرگ

هر کس آیا کو بنای دین خود بر کنار رودی اعنی برهی بر زمین اینچنین هشتن بنا راه سماید خدا بر طالبان داید از چیزیکه در دلپایشان ازفاق و حقد و حسرت خسته اند پاره پاره جز که گرددشان قلوب حق بود دانا بنیت ها ننم این بتحریر است از بهر جهاد مالک مطلق مر او را بود داد گر که آنی قطع فیض از وی شود میده جنت مر ایشا را عوص از جهاد دشمنان ذی فر شوند نفس باشد مایه صد شو شور چون خرد او آنچه کان ملک و بست وعده حق داده است ایشا را بران	هشت بر تقوی زحق نزد خرد که دسلی گشته زیر آن تهی سست تر پس باشد از بنیاد ها زاید از مقصودشان اندر جهان باشد از شک و ز فساد رایشان واندر آن اندوه و غم پیوسته اند ن ز ادراک از خصال زشت و خوب هم بحکمت حاکم اندر انتقام ورنه مال و جان هم او ر بده داد ن بسود خود که محض خود داد بست موحود او دگر لاشی شود دادن حنت برایشان بد غرض بر خلاق در دو عالم سر شود مال هم اسباب طغیان و غرور هر که فروشد نه در سلک و بست وعده حق است ثابت ییکمان	هم مرصوان بهتر آن یا ز اعتقاد طاهرش بر پاستاده نا شکاف سست گردد اوقند گردایش لا یرالت آن بنایشان تا ابد حقدهشان افزود یعنی زان مهم یا همیشه باشد آن تجزیشال یا توبه و رندم بر مثل آن حق خرید از مؤمنان خوش سرشت عبد مملوکی که خود معدوم بود چست او را تا که فروشد بحق لطف دیگر بود گفت از ذوالحلال خواست ما کردند راغب بر جهاد از رمین بیرون قند تخم فساد گفت میکن این دو فاسد را فدا در ره حق میکنند از جان قتال هست در تورایه و انجیل این خطاب	بر شما حرف از بنایی کس نهاد لک مشرف بر فغان بحلاف در جهنم آن بنا نا باش که بهادد از عباد و از حد چون نمودند آن بنایشان مهدم هم بدوخ متصل تمیدیشان نزد آن دامای پیدا و بهان حان و هم اموالشارا بر پشت از وجود و بود خود محروم بود هر دمی باشد بعضی مستحق میجرم از بدگام حان و مال زاهم ایشا را بود حیر و مراد پس رسد اردین و دنیا مر مراد در رهم سنان بهشت اندر جزا میکشد و کشته گردید آن رحال هم بقرآن وعده یعنی بر نواب
--	---	---	---

## الجزوالحادی عشر

کیست وافی تر عهد از شاه جود      شاد پس باشید بر آن بیع و سود      شاد یعنی بر شری و بیع خویش      که باو کردید این سودا زبیش  
هست این بیع نکو بهر شما      رستگاری بزرگ از ذوالعطا

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ

آن توبه کنندگان پرستندگان ستایش کنندگان آن روزه داران آن رکوع کنندگان آن سجده کنندگان آن امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان

عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ <sup>۱۱۴</sup> مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ

از منکر و آن نیکه دارندگان مرحدهای خدا را و مژده ده گردندگان را      باشد مرغبغیران را و آنانیکه گرویدند که

يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

آمرزش خواهند برای مشرکان و اگر چه باشند صاحب قرابت      از بعد از طاهر شدن مرایشان را که ایشانند اهل آتش

<sup>۱۱۵</sup> وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ

و نبود      آمرزش خواستن ابراهیم      از برای پدرش مگر از وعده شده که وعده داده بود آنرا      باو پس چون ظاهر شد مر او را که او

عَدُوًّا لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ <sup>۱۱۶</sup>

دشمن است مر خدا را نیز از شد از او پدرست که ابراهیم بوده ر آینه سیار دعا کننده و بردبار

که ندارد هیچ در جائی مقام  
گویدش حق هر کجا خواهی مان  
کرده راه نفس طی بر منزلت  
تا زاسرار دو کون آگه شود  
یکهزار و سصد و هفت از قرار  
نقش عصیان شو نخستین الورق  
شرط خدمت را بجا آر از انجام  
وقت افتادن بگه دار تو بخت  
وقت حاجت زار و تنها مانده  
حد او کن تا شوی از حامدون  
تا گذاری شکر نعمتهای او  
دل بهی از یاد غیر او شود  
بل زمالوفات کوفی رستن است  
تا شناسی از نشان آقوم را  
روکنی از فرق بر جمع صفات  
چون ولی حق در آری در رکوع  
می نماید اندر مان ما و نوبی  
رمز دیگر از صفی بشو کنون  
سوی فرق آیدگان از وحدتند  
مر موحد را بقا بعد از فناست  
که نشاند متصف بر این صفات  
کز نمی وز مؤمین نبود صحیح  
بعد از آنکه گشت روشن از نشان  
این که ازل در حق بوطالب است  
بر شهادت مر مرا یاری کنی  
این خبر نبود بصحت رهنمون

صائین را گفت سائح در کلام  
غیر صائم کاوست آزاد امکان  
سائحان یا سالکان عاجلند  
نفس از وی سالک اندر ره شود  
رفته از محرت بسال اندر شمار  
تا نور را دان مقدم گفت حق  
بعد توبه بر عبادت کن قدام  
در دوعالم کس حراویار توست  
یاد آن کن کسر کدان و واماده  
چون شد احلاصت بطاعت رهنمون  
همچین دادت رمان حمد گو  
روی حات چون تمام آسوشود  
صوم تنها قلب از زبان بستن است  
سائحون زان گفت اهل صومرا  
چون شدی فارغ ز سیر ممکنات  
حلقه هسی زانگشت خصوص  
مر موحد رست یکجا از دومی  
اینست سر را کعون الساجدون  
این جماعت عارفان حضرتند  
این مقام انبیا و اولیاست  
مؤمن کامل نخواندش ثقات  
آمد این آیت ز حق در دم صریح  
گر چه میباشد خویشاوندشان  
عامه گویند آیت این بر غالب است  
خواهم ایندم پرده ایمان زنی  
پس بکفر او رفته از دنیا برون

روزه داران بهر قهر نفس دون  
هر کسی را هست حائی در بهشت  
هر کجا بیک آیدت میکن قرار  
هم بود بهتر دوا این درد را  
کار ارباب ریاضت شد بکام  
در طریقت شرط اول توبه است  
توبه اهل دل از غیر خداست  
دل باری ده که مشتاق تو است  
ما بود کس حز آن دای را در  
یک باو جان در پرسش کن مدا  
خاصه بر آن که نمودت حق شناس  
کن تو بر اندازد دانش سیاس  
رودهات در بستن است از بایستند  
میشوی سیار در آفات حق  
گر نفهمی رمز آیات و کلام  
وصف خلقی رفت و ربانی شوی  
پیش شوی فانی بذات اندر سجود  
غیر باقی کیست در کاشانه کس  
در جهان بر بهی مکر نیستند  
خلقا از فرق و جم آگه کنند  
که مان و صفند موصوف از خدا  
تا که آباشان بسامزد خدا  
بهر شرک آردگان بی ادب  
این دعا را بست ره بر کردگار  
حق افزونست بر من را ابتدا  
دین ابراهیم و عبدالمطلب

تائبون و عابدون و حامدون  
در خیر آمد که در حسن سرشت  
سیر میکن در بهشت از اختیار  
صوم شد بهتر ریاضت مرد را  
هست فردا اول ماه صیام  
خواهی از روبرو آری نوشت  
توبه طاهر ز فضل بار و است  
کن پرستش را که خلاق تو است  
چونکه مای اردگان و خانه دار  
بینی آدم نیست باری حز خدا  
کن به رعیت که اودادت سبب است  
آن بگنجد گرچه دروهم و قیاس  
شد برون غیر از سرا در را سند  
چونکه هستی در روی ما خلق  
سیر افعالت در اینجا شد تمام  
در صفات لم بزل فانی شوی  
واگذاری مرگدا ملک شهود  
آنکه باقی بود باقی ماند و بس  
آمرن بر نیکی کنی تا کیستند  
تا بحق حفظ حدود الله کنند  
ده شارت مؤمنان را از ولا  
از پیمبر خواستند اهل هدا  
که نمایند از حق آمرزش طلب  
کان جماعت مشرکند و اهل نار  
وقت مردن گفت او را مصطفی  
گفت من باشم بدین منتجب

## سورة التوبة

زانکه آخر سوره بود این رسول  
ور که هم باشد خبر صدق و صبیح  
بوده بوطالب اگر بر دینشان  
رو کنم بر اصل آیت ای سلیم  
عش اعنی که بد اورا چون پدر  
یعنی آئی کر بدن منتحن  
هم خلیل اورا بشقت گفته بود  
هم نخواهد گشت مؤمن هرگز او

یافت سال تاسع از هجرت زول  
هست بر ایمان بوطالب صریح  
پس مسلمانست او در هر نشان  
گفت ایشانند اصحاب ججیم  
تربت را حله از هر رهگذر  
بر تو خواهم کرد استغفار من  
مبکنم بهرت من استغفار زود  
جست یزازی روی چون بدعو

هم اوطالب ز هجرت پیشتر  
زانکه عبدالمطلب بالاتفاق  
هر چه او بوده است گویش ازهاد  
خود براهم آنکه بد بردین راست  
حر زهر وعده اورا اراد  
وعده داده بود آذر در حلیل  
پس جو روشن شد برابرهم راد  
بود آو او آن خلیل و مردار

یافت فرمان وین یقین است از خبر  
بوده مسلم هم براهم از سیاق  
تو مسلمان باش و سکو اعتقاد  
مفترت بهر پدر هرگز نخواست  
گفت خواهم بهرت آمرزش زورب  
که شوم مؤمن در آیم در سیل  
کوست دشمن مرخدا را در نهاد  
صبر او اخرون خضوعش بیشمار

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و نباشد خدا که اضلال کند جمعی را پس از آنکه هدایت کردشان تا آنکه بیان کند برای ایشان آنچه پرهیز کنند در سبکی خدا به چیز دانا است

۱۱۷ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

بدرستی که خدا امر او راست پادشاهی آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و بیست مرسل را از غیر خدا هیچ دوستی و

نَصِيرٍ ۱۱۸ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ

یاری کننده محقق توبه پذیرفت خدا بر پیغم و مهاجران و انصار و آنانکه پیروی کردند او در زمان دشواری

مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَرِيغُ قُلُوبُ قَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ۱۱۹ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ

از بعد آنکه نزدیک بود برگردد دلای پاره از ایشان پس پذیرفت توبه از ایشان بدرستی که او ایشان مهربان رحیم است و بر آن سه که گذاشته

الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ

شدند تا چون تنگ شد برایشان زمین بآن فراخی و تنگ آمد برایشان نفسهاشان و یقین کردند که

لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۱۲۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

بیست پناهی از خدا مگر سوی او پس توبه پذیرفت از ایشان تا ثبات بر توبه همانند در سبکی خدا است و توبه پذیر مهربان ای آنکسانیکه

آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۱۲۱

گرویدند و پرهیزید از خدا و باشید از راست گویان

حق ندارد هیچ قومی را تاه  
آنکسان کز مصطفی غایب شدند  
باز پرسیدند ز اعمالیکه پیش  
یا که پیش از حکم بر تحریم خر  
از نبی گشتند مستفسر که چیست  
حق بهر چیز است دانا از امور  
می نباشد مر شمارا جز خدای  
چونکه داد اذن تغلف از قتال  
بل زحج مال و ازانس وطن  
توبه او باب توبه امت است  
یا که باشد توبه از نقض بشر  
از رضام مرویست کز بهر رسول  
هر هوش بودند یعنی در توبه  
بودشان عسرت ز زاد و راحله

بعد از آنکه گشتان هادی راه  
بنخبر از نسخ آیتها بدد  
کرده بودند آنکسان در دین و کیش  
یافت فرمان آنکه او غافل ز امر  
حال ایشان گفت احمد بک بیست  
هم ز قبل و بعد اشیا در حضور  
کار سازی یا مدد کاری بجای  
او با عمار مهاجر در سؤال  
هم بی آسایش و آرام تن  
هم رامت بهر حذب رحمت است  
چاره نمود ز این امانت در سپر  
توبه آن قاعدین آمد قبول  
هم بمسرت بود ایشانرا سلوک  
هم بی آبی و بعد مرحله

تا کند روشن برایشان آنچه هست  
باز چون گشتند و دیدند از نمود  
آمد این آیت نشان آنکسان  
یا که از تحویل قبله بی خبر  
آمد این آیت که هیچ اعمال کس  
هم مراوراشاهی ارض و سماست  
حق بویه بر بسبر گشت بار  
زانکه بعضی زاجامات از جهاد  
این بود ثابت بنزد اهل راه  
یا که باشد توبه او بر خدا  
سوی حق برگشت هر کس قدر اوست  
و آنکسانکه پیروی از حضرتش  
فوق طاعت بودند از جوع و عطش  
در چنان تنگی ز سلطان رسل

واجب از پرهیز نزد حق پرست  
حکما بر قسم دیگر گشته بود  
که بودند آنکه از تغییر آن  
از جهان رفتند قومی پیشتر  
حق سازد ضایع اندر پیش و پس  
زنده گرداند بمیراند راست  
بر قبول توبه یعنی ر اعتزاز  
داشتند اکرام اما تر عباد  
که باشد بر بی حایز گناه  
بهر استکمال رفعت و اعتلا  
جزرو مد حرج ز جام و سبواست  
کرده اند ادر رمان عسرتش  
حان زگرماشان در آزار و طیش  
پیروی کردند ایشان در سبل



بعد از آنکه بود بربك از كروب  
پس برایشان گشت حق بر توبه مان  
چون برایشان حق رؤفست و رحیم  
گفت پیغمبر صاحب کرام  
تا برایشان شك شد ران امتناع  
پس بداستند خود بی اشتباه  
داشت ایشانرا توبه مستقیم  
توبه رووری گردید صد بار کس  
اتقوا الله ای گروه مؤمنان  
از صفی بشو علامتهای صدق  
دیگران کبر مال دنیا درو گنج  
لب محباء بحر می در خطاب  
گفته اند این آیه در شأن علی است

آنکه قومی را رجا گردد قلوب  
را که بود ایمانشان دور از بحار  
دادشان ره بر صراط مستقیم  
که برایشان لب شدند از کلام  
ارص امکان با وجود اتساع  
دست از حق حرسوی او پناه  
گوست در هر حال ثواب الرحم  
حمله را بپذیرد او از بنده پس  
دور باشد از خلائی آچنان  
بست ما در هر زمان دارای صدق  
بر ذخیره نهد از یادش رج  
حز که گوید مسؤولی را حواب  
گرچس باشد خلاف صدق بست

یمی از بیچارگی مرته شوند  
دادشان بوفیق کز وسواسها  
هم دگر پذیرفت توبه زان سه کس  
هیچ با ایشان نگوید کس سخن  
همچنین شد سك دلهاشان زغم  
حق برایشان پس توبه گشت بار  
گر سوابست علمت رهنمون  
و این بود از رحب بیسها  
هم شما باشید اندر قول و دین  
اول آنکه با فقیران در سلوک  
هم بکردد عهد او هرگز خلاف  
گر غائی حویشرا آسان بحلق  
را که او در راسی معروف بود

باز کردند از جهاد و بد شوند  
توبه ها آرند و بپذیرد خدا  
کز غزا ماندند ایشان باز پس  
همچنین باشد جدا هر کس ز زن  
مبغزود اندوه و غمشان دمدم  
دادشان بوفیق توبه زاعتزاز  
توبه بپذیرنده یعنی در فرون  
کادر او غرقند یکجا مایوی  
از گروه راستگویان بالقین  
آچنان باشد که با شاه و ملوک  
هم نتابد رود دشمن در مصاف  
کاجانی صادقی و باک دلق  
بر صفات صادقان موصوف بود

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا

سود مر اهل مدینه را و آنکه بپرمون آنها باشند از پی ایشان که از ماند از رسول خدا و نه آنکه بنگردند

بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ

سببهاشان از نفس او اینست آنکه ایشان بر سدا ایشانرا تشنگی و نه کسکی در راه خدا و در نوردند

مَوْطِنًا يَعْذِرُ الْكَفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا

کمی که عثم آورد کفار را و بیاند از دشمنی یافتی مگر آنکه بوشه شود برای ایشان کار خوبی بدست که

يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۱۲۲ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادًى إِلَّا كُتِبَ

ضایع ساردمزد بیکو کارانرا و اعاق نکند فته و حنک می و نه بزرگ سیار و قطع نکند وادیهرا مگر آنکه بوشه شد

لَهُمْ لِيَجْزِيَهمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۲۳ وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآثَةً فَلَوْلَا نَفَرَ

از برایشان تا جزا دهدشان خدا بخوشتر آنچه بودند که نکردند و باشد گروه گران که بروید همی پس حرا رفتند

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

از هر گروهی از ایشان یارده ناداش امور بدرد دین و بایم کند قومشانرا چون باز گردد سوی ایشان باشد که آنها برسند

۱۲۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا

ای آنکسانکه گروهید کارزار کند آنکه ردیکد شما از کفران و تابایند در شما سختی و بداید

أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۱۲۵ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا

که خدا با پرهیزکارانست و چون فرو فرستاده شود سوره پس از ایشان کسی است که بگوید کدام از شما افزود و این سوره ایمانی

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَدَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۱۲۶ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ

پس اما آنکه گروهید پس افزودایشانرا ایمانی و ایشان شاد میشوند بسیار و اما آنکه در دلهاشان مرضی است پس افزود

## سورة التوبة

رَجَسًا إِلَىٰ رَجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ ۱۲۷ أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً

شان بدی بدی ایشان و مردند و ایشان بودند کافران آیامی میدک ایشان ارموده میشد در هر سال نیکار یادو

أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ ۱۲۸ وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ

بار پس توبه میکنند و ایشان بد میگرد و چون فرورسد سورة میگردد بعضی را ایشان بعضی

هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۱۲۹ لَقَدْ جَاءَكُمْ

آیا می بیند شما را هیچ احدی پس برگشتند گردانید خدا دلهاشان را آنکه ایشانند گروهی که نمی فهمند حقیقت آمد شما را

رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ۱۳۰ فَإِنْ

رسولی از خودها نان که سخت است در او رنج کشیدن نان حریص است بر شما نگر و نیکو نان رحیم است سزاگر

تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اگر اصرار کنند پس بگو سست مر خدا است حدائی نگر او را تو توکل کردی و او است پروردگار عرش بزرگ

همچنین از امر واهی او عدول  
ا می باشند در سیر و سکون  
ستشان در راه حق اندر نظر  
در سر و قتل و سب و رو و نام  
زد حق مستقیم احرو ثواب  
از بی اقرار دین اندر نشون  
کان رزاد جاهدان باشد ببار  
تا که بدهد حقتعالی شان حرا  
کان به است از فعل عبد از هر قرار  
که نماید اس بها آید جز رزم  
حاه ها خالی بد از مردان هم  
یابد امر دین و دنیا افشاش  
در بوقت برد خیر المرسلین  
راجه داده ایشان رب البشر  
باشد از صفار اندر هر احبا  
عطی نماید از اندازه دش  
کاری اقرب بورا از مسیست  
خالی از اعدا کسب در فور خویش  
ره شود مفتوح بر فتح جهان  
خود با ستها و انکار از شقاق  
رین بیان در فهم و در ایمان و دین  
مگر در آن سوره زادراک بلند  
زاو ل ایشان را سود ایمان و کیش  
توبه پس نارید هیچ اردین و غین  
بعضی اندر جم بر بعضی دگر  
چون یکی بیرون روید از دگر گمان  
خشمناک و حائف ورشت و ملول  
تا زادراک معانی مانده است  
در عیباند حقرا خود بسهل

که کنند ایشان تحلف از رسول  
هست این ترک حلف را که چون  
از ماعت آنچه هست اندر سفر  
هم باشد از عدو دریافتن  
باشد آن کردار های مستطاب  
نی کنند اماع اندک یا مرون  
یا را شترها قطار اندر قطار  
حر که گردد ثب در اوج رضا  
هست احسن وصف احرا کردگار  
مؤمنانرا حله این گردید عزم  
جمه میروند بیرون آرمه  
را که محل گردد اوصاع معاش  
تا سامورید هم احکام دین  
ما که باشد تا کنند ایشان حذر  
با کسایکه سردیک شما  
ناید ایشان در شما دست بخویش  
گفته حق کاعدا ی اقرب کشائی است  
مصطفی را ن گفت اول دور خویش  
دشمن نزدیک خون رفت از میان  
بس کسی گوید راز رازات اتفاق  
کست یعنی که بغرودش یقین  
شادمان گردید ایشان چون کنند  
هم بگردند آنکسان در کفر خویش  
مریة فی کل عام آو مرتین  
از کراحت میکند ایشان نظر  
یعنی آیا مسلمین بیندندان  
مار پس گردید از بزم رسول  
قلها شانرا خدا گردانده است  
زانکه ایشانند قومی که زجهل

و آنچه را عرابید کردا گردشان  
بر هوس خویش رغبت اریسند  
بعض هم یعنی که رنج و مقصه  
که چشم از کافران آرد نی  
کار های نیک از بهر شان  
نزد خود احرا گنه کاران تبه  
کر کمی ناید بچشم مردمان  
از رمین کافران با شائنی  
کرده اند ایشان عملها آن یقین  
آمد آیاتی چنان از بعد آن  
در سر لشکری را که حواه  
ناورید آن جمه از شهر و مکان  
اکثری مانند هم ماقی بها  
چونکه برگردند سوی قوم خود  
امر باشد مر شما را کارزار  
ضرب و قتل و جزیه را مستوحشد  
نزد حفظ و نصرت او نامقین  
ره نگردد صاف و صافی مشرت  
وین بر شما ناچار هست  
با که بعضی از کتاب ارجند  
این بیان از راه ایمان در غود  
پس بران ایمانان گردد زیاد  
راید ایشانرا شود رحس و غرس  
میرسدشان قتلها در آرمون  
سورة گردد چون نازل سودمند  
یکدگر را هل یریکم من احد  
ورنه بر خیزد و خود بیرون روید  
که قرآنت و حبش مختلف  
قلشان یعنی گردانید خدا

بست بر اهل مدینه رایگان  
نی رسد هم تا رنقس وی کنند  
نی رسدشان شکمی و مخصه  
سپرد از امر که سپردنی  
حر که شد بوشه ایشانرا بدان  
می نگرداند خدا فی اشباه  
همچو مع مل است و بیم نان  
هیچ هم نکشد طی وادنی  
بهترین آنچه اندر راه دین  
خون بهدید تحلف کردگان  
گرچه بغیر رود خود با سیاه  
آمد آیت که نشاید مؤمنان  
ارچه فی بیرون روند از غره ها  
باید ایشان هم بدهند از رشد  
ای گروه مؤمنان از کردگار  
یعنی آنها که نارس یشند  
هم بدانند اینکه حق باشد یقین  
تا نگردد کشته خصم اقرب  
فتح نا گردد نلاد و دور دست  
سورة نازل شود چون درسد  
از شما کبود که او را بر فرود  
باشد اما آنکسانرا کاعقباد  
و آنکسانکه هستشان در دل مرص  
می نبیند اینکسان آیا که چون  
هم نمگیرند ایشان هیچ پند  
بس بگویند از نفاق و از حسد  
بس اگر نند کسی ساکن شوید  
یا شوند از آن فواید منصرف  
شاید این باشد بعنوان دعا



تا بجنسیت باو گردید باز بر نکوئی تا بود نام شما روی تابند از هوا داری نو هیچ معبودی جز اوین ایمنی است جسم اعظم عرش را گوید حکم	یعنی از جنس شما کامل تیار بس حریص است اندر اسلام شما پس شوند از معرض از یاری تو لا اله غیره یعنی که نیست کو خداوند است بر عرش عظیم هم نگهدار است مارا در پناه	بر شما آمد رسولی از شما آنچه زان افتید از رنج و تعب رافتش بسیار و رحمت بیکران حق تو را کافی ز عون هر کس است کار خود نگذاشت بر روی نهاد حاصل آنکو عرش را دارد نگاه	بس بی تنبیه فرماید بجا بس باودشوار باشد زان سبب مؤمنانرا بس رؤف و مهربان بس تو میگو حسی الله وین سست من باو کردم توکل ز اهتمام
--	--	--	--



سُورَةُ يُنُسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةٌ وَتِسْعَ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

اَلْاٰیٰتُ الْكِتٰبِ الْحَكِيْمِ ۚ اَكٰنَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحٰنَا اِلٰی رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ

این آیههای کتاب با حکمت است آیا باشد که مریدان را عجبی که وحی فرستادیم بر مردی از ایشان که

اَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عَنْْدَ رَبِّهِمْ فَاَلِ الْكَافِرُوْنَ اِنْ هٰذَا

ترسان مردمان را و بشارت ده ای کسانی که ایمان آورده اند که برای آنها قدمی راست است نزد پروردگارشان گفتند کافران بدستیکه این

لَسٰحِرٌ مُّبِيْنٌ ۚ اِنَّ رَبَّكُمْ اللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِیْ سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی

هر آینه سحر است آشکار ایست که پروردگار شما خداست که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس مستولی شد

عَلٰی الْعَرْشِ یَدْبُرُ الْاَمْرَ مَا مِنْ شَفِیْعٍ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اِذْنِهٖ ذٰلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاَعْبُدُوْهُ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ

بر عرش تدبیر میکند کارها تا آنرا نیست هیچ شفیع مگر پس از دستوری او است خدا پروردگار شما پس پرستید او را آیا پس بند نمیگیرید

از بعضی هست اسامی سور لطف و رحمت ظاهر از وی یافتور هم اللهم هم لطیفم هم رحیم من احد در وصف ذات او احد است هم بلطف و رحمت بر جان تو نزد حق بین از حق است و رحمت ثابت اندر لوح محفوظ ارشئون مکیانرا بد تعجب زین سخن آنکه را بد نزد بوطالب یتیم بودشان از وی تعجب دیدیم بل بود مسکین و یقندر و فقیر مژده ده بر مؤمنان نشان بخوان نا شناسی از ثبات اشخاص را کان محب را بر سعادت رهنماست	سورة یونس غائب اندا این حروف اربعه داری در طر اول الاشارات یعنی در ظهور حاصل آنکه گوید آدات قدیم آیت اعظم رسول احد است میخورم سوگند بر احسان تو بر تو نازل از حکیم مطلق است جمله احکامش بحکمت رهمون گفت پیغمبر چو وحی آید می از چه سارد اختیار او در عظم لاجرم او را شمر ددی بکم کو باشد از صنادید کبیر بیم کن از فخر حق بر مردمان سابق است آن در سعادت خاص را نزد اهل معرفت حب خداست	بعد اسم الله توفیق خدا تا شناسی راه و منزلت ادرست رد آن کز رمز اسماء آگهست کرد از رحمت با بنیاد خلق بس عودم حلوه در آیات خویش لطف و رحمت را ظهور اگلی جمله آیات کتاب ما نظام یعنی اندر علم حق شکفاست که بر روی وحی کردیم از عرب خود رسولی تا فرستد بک فر واسکه بد مسکین ضعف اقبال بود کز شما گردد رسولی کس زرب سوی مردی کوست در اصل از شما نزد آن پروردگار بیشربک مرد را در کارها از یک و بد	از الف و رلام و را بشنو هست یا اشارت سوی اسماء اللهست لطف او شد اعث ایجاد خلق لا شرط مطلق در ذات خویش ای بسمر کاوول هر اولی که بود این سوره یا قرآن تمام ثبت لوح است آنچه از حکمت در اوست مردمانرا هست آیا زین عجب که خدا گر خواهد از جنس شر نزد ایشان بربری در مال بود گفت زان حق میکید آیات عجب حاصل آنکه وحی فرودیدیم ما پیشرفتی آنکه اشارت است بک یا که باشد رهنمایی خرد
--	---	--	---

حذبه

بکسلد عشاق را زنجیر ها قلب گردد ز او بطاعت مستقل کرده جان در کار یار از پیشتر بک بجاهل وصف ایجاد و عدم	این قدم را صدق گویند اهل دل میدود از بهر فرمایش بسر فی نشان از صدق مایم نزقم	چون پیای داد از درگاه اوست جان تکف در بندگی دارد تمام دقت و طومار ما را باد برد	عشق چون آید رود تدبیر ها یکقدم نهد جزیر حکم دوست پیش از آن کاید ز محوش پیام عشق آمد عقل را از یاد برد
---	--	---	--

## سورة یونس ع

اوفتادم رفتم از منی زدست  
مبشیدم ز او خود این افسانه من  
باید آوردش تدبیری بهوش  
ساحران گفتند بر فجر کار  
حق شمارا باشد او پروردگار  
گشت پس برعرش مسولی خود او  
نیست بر تکرار حاجت کن رجوع  
بست کسرا شافی از هیچ رو  
آندائی کاین صفاسنش بکار

ناکجا شد بفروش و می پرست  
چند پیمودم بر او بیبانه من  
تا نماد لب ز گفارش خوش  
ساحری این مرد باشد آشکار  
آنکه از قدرت بدون عون و یار  
شرح این از سورة اعراف خو  
بهر فهمش کز چه کرد ایسان شروع  
در قیامت حز ز بعد اذن او  
مر شما را باشد او پروردگار  
رایکه او حز بر تمام ماخلق

دور آخر گشت و حز ساقی بهوش  
ناید اندک بعد از اینش داد حام  
گر بهوشم من و گرمست و خراب  
این دلیل است آنکه قوم ناقبول  
آفرید او این سموات و زمین  
همچین اندر بیان سسله  
مکند تدبیر بهمدست و عون  
تا ندای نور بدهد آفتاب  
پس بر رسید آندارا در بسند  
بر برشش بست غیری مستحق

یست کس از می کشان خرقه بهوش  
زانکه مأمور است بر نظم کلام  
باز کردم جاب نظم کتاب  
غیر عادت دیده بودید از رسول  
حمله را شش روز ایام مین  
سر شش روز آمد اندر مسئله  
مقضی گشت آنچه در ایجاد کون  
حر ناذن آنکه دادش نور و تاب  
یا بگیرید آیا هیچ بد

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوا الْفَلَقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

سوی اوست بازگشت شما همه وعده دادی از حد حق بدرستی که او بخت آفرید خالق اس نام بگرداند او را تا حرا دهد آنرا که گرویدید و کردید

الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ هُوَ

کارهای شایسته عدالت و آنکه کافر شدند مرا بشار است شری از آب حوشان و عذابی دردناک سبب بودشان که افرام شدند اوست

الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرُ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ

که گردانید آفتاب را روشنائی و ماه را روشنی و مقرر داشتش منزلها تا ندانید شما سالها و حساب را به آفرید خدا

ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٦ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ

آنرا مگر بحق تفصیل میدهد آیاتها برای جمعی که بداند بدرستی که در اختلاف شب و روز و آنچه آفرید خدا

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ٧ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا

در آسمانها و زمین و هر آینه آیتهاست از برای جمعی که میریزند در سبک آنا که امید میدارند ملاقات ما را و راضی شدند بزندگی دنیا

وَإِطْمَأْنَوْا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ٨ أُولَٰئِكَ مَأْوَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٩ إِنَّ

و آرامیدند بآن و آنکه ایشان از آیتهای ما بگریزند آنها حاکمانشان آتش است سبب آنچه بودند که کسب میکردند بدرستی که

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِآيَاتِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

آنکه گرویدید و کردند کارهای شایسته راه نماید ایشان پروردگارشان سبب ایمانشان میرود از زیرشان نهرا در بهشتهای با نعمت

١٠ دَعْوُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيتِهِمْ فِيهَا سَلَامٌ ١١ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

خواندشان در آن سجا که اللهم است و درودشان در آن سلام است و آخر خواندشان اینکه الحمد لله رب العالمین

١٢ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُصِّي إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ

و اگر تعجیل میکرد خدا از برای مردمان شر را تعجیل ایشان بجزیر هر آینه برانده شده بود بسوی ایشان اجلشان پس و امید داریم آنرا که امید

لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٣ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا

ندارند ملاقات ما در زیاده رویشان که حیران نبوده باشد و چون مس کنند ایشان را ضرری میخوانند ما را خواهیده بهلویش یا شسته یا استاده پس چون

كَشَفْنَا عَنْهُ غُصْرَهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضَرْبٍ مِّسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤

دفع کردیم از او ضرر شد را میگذرد گویا که خوانده است برای ضرری که مس کرده بود او را همچنین آراسته شد از برای مسرفان آنچه بودند که میکردند

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

و بحقیقت هلاک کردیم اهل زمانه را از پیش شما چون ستم کردند و آمدن ایشان را رسولان نامعجزات و نمودند که ایمان آورند

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۱۰ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۱۱

همچنین جزا دهیم گروه گناهکاران را پس گردانستیم حاشیان در زمین از بعد ایشان تا به بینیم چگونه عمل میکنند

<p>زنده سارد بعد مردن کار ساز عدل یا بر عد باشد متب می بنوشد از حیم پرگزند شمس را دارای ضوء و روشنی مر منازل در فلک هر مسیر این منازل بهر مه گاه عبور هم حساب وقت ها در حالها حر بحق یعنی بوفق حکمتش بهر قومیکه بداند از عیان یا خلاف از تیرگی و روشنی است بر کمال علم و صنع و حکمتش بر ثواب و بر عقاب ما امید که بوگونی بیستشان زاجا گذار اکسسان را که آن بس ناخوش است خود زایمان بر بهشت و مغفرت این چنین خواهد حق را در مقام فی عنوان عمل یا طاعت است کو بود پروردگار ما سوی بست به ارجمند حق در نوتی بر احابت در دعای بد چنان بدشود بش ادرمان احوالشان بست حکمت کر نماید مستجاب بر کلام بد بگیریم این گدا دورو گبراه ار ره و منهاحشان خوانده اندر حجب خود مارا دگر آزمان خواند حداد را واضطرار بار گردد بر همان غفلت که بود میکنند آنچه از ملامی بالعبان آچه کردند استم از پیش از شما رو بحق زانکار و کفران آورند حاشین از بعد ایشان در زمین بر چگونه است آن عملها سر بر</p>	<p>خلق را اول نمود احاد و بار از عدالت کوکد بر ما یح وانکادانکه بر خدا کار شدند اوست معبودی که کرد از اغنی بهر هریک کرد تقدیر آن مدیر کرده تقدیر اعنی او اندر طهور با نداید از شمار سالها بافرید این همه را از قدرتش مکیم آیت خود را ما بیان مرکم و دش احتلاش مدعی است هست برهان بر ماف قدرتش آنکسانیکه بیستشان از ضعف دید آچنان کردند ادروی قرار آنکسان ما و ایشان در آتش است حق ثلث راهشان در آخرت اندر آن حیات پر نعمت مدام ذکر ایشان بر قایلدت است هستشان آخر دعا حمد خدا عارفان را لدی و معنی کر کند تحمل حق بر مردمان رود میسی میرسد آحالشان حفعالی این دعا را بر شاد رانکه کرد از انقباس او این دعا مکدایم اندر اسدرا حشان خوایکه اسار اکند مسرج و صر یا شسته یا ستاده در معار بس حورداریم او را و آرج و رود مثل این آراسته بر مسرفان ما تبه کردیم ز اهل قرها می بودند آنکه ایمان آورند پس شما را ما بگردانیم هین تا ببینیم از شما در خیر و شر</p>	<p>و عده حق بر شما حقست و راست بدهد از اردار بیکو در عمل کرده باشد اندر ایمان و امور بر حرای کفر از باب هلاک کسب بور آگاه از حور شد کرد بر قدر راحه به بر شمس میر حر دوش که ماه باشد در محاق ذکر مه را حق نکرد اندر مقابل یا ناری یا باطل یا هوس یکدگر را تا در آید از عقب از خلاق در سموات و زمین ور خوابیم امور و سوء حال مطمن بر سبل مستعمل شدند غافلند و بیستشان هیچ التفات کارهای یک امرون کرده اند زیر مسکهایشان حارست خو حمد ذات را چالا کی کنیم یکدگر را اندر آن اعلی مقام حمد لله کوست رب العالمین در ساس و حمد ذات حضرتند را ندیده گرد سوشان دردم قضا یا ناولاد و عیال از فعل بد این سجن برسد بوسید هین کسر لثای ما بد اندوار مانده اند ایشان ردین گشتگی یاد ما آنکه کند از اغتشاش کارنامه خواهد از هر و صوب نام اندر آن رجی که دروی بد فرو آچه او ز اعمال بد میخواست ناشان و حجت از حق در سبل که جزا دادیم اندر ما مصی مسکن و ما و ایشان در روزگار</p>	<p>مارگشت حله بروی از شهابست مؤسار را تا جزا اندر محل یعنی از عدلی که ایشان بقصور هستشان از حق عدای دردناک ماهر را نورانی اندر دید کرد اکثری گویند میباشد ضمیر قدر شهای شهرور اندر سیاق مشتمل بر ماهها چون بود سال می بود ایجادش از سهوده س باشد اندر اختلاف رور و شب آچه کرد احاد رب العالمین مرگرومی را که ترسد از مال بر حرة دیوی خوشدل شدند وانکه از آیات ما بری ثبات و انکسان کایمان حق آورده اند مؤمنانی که ز اعمال نکو کای خدا یاد بو بریا کی کنیم هم نجهایشان باشد سلام اینچنین گویند ز اخلاص و یقی دمند در حجت پر نعمتند که کسب اشباب در خیر اردعا وقت دلگی کی مرین وجود گوید از راه کرم ما کای بس گداییم آنکس را خوار و رار یعنون یعنی که در سرگشتگی گردد از پهلوی پهلوی در فراش قصه ایست از قعود و از قیام گوینا ما را بخوانده هرگز او دیوشان یعنی چشم آراسته حاکمونی که آمد ایشان را رسل مشکران را هم ایمان حرا بر شما کردیم یکجا و اگدار</p>
--	---	---	---

وَ إِذَا تُلِيْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ إِفْرَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ

و چون خوانده میشود در ایشان آیههای ما روشنها میگوید آنانکه امید ندارند ملاقات مارا باور قرآنی غیر از این باتدیل

قُلْ مَا يَكُونُ لِيْ أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي أَخَافُ إِنْ

کنش بگو نزد مرا که تبدیل کنم آنرا از پیش خودم بپرومیکنم من مگر آنچه وحی کرده میشود یعنی بدستیکه من مینرسم

عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٧ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ

اگر نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روزی بزرگ بگو اگر خواسته بود خدا احوانه بودم آنرا بر شما و نه اعلام کرده بودم شمارا بآن پس بحقیقت در تک

فِيكُمْ عُمْرًا مِّنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٨ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

کردم در شما عمری پیش از آن ای پس عی باید عقل پس کست ستمکار را از آنکه برست بر خدا دروغی را و تکذیب کرد آیتهای او را

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ١٩ وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هُوَ لَا

بدرسبکه رسکار نشود که ناهکاران و میپرستند از غیر خدا آنچه ضرر رساند ایشان را و نفع ندهدشان و میگویند ایها

شُعَاعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ

شعاعان ما بعد رد خدا بگو ای احبر میدید خدا را آنچه عباد در آسمانها و نه در زمین میداند او

وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢٠

برتر است از آنچه شریک میدادند

که ندارد از لقای ما امید که نکرد عیب ما زان آشکار آیی دیگر بجایش وضع کن واکندارشان در آن آئین وکش حرکه کرد وحی کرده آن بمن من نخواندم منزلتش بر ملا این بیان زمیل من یارای کس که عن شد وحی در هر فصل و باب بودتان دانائی اروی ز اقتضا شخصی از عمری بود در امتی و اینچنین آرد کدام پس نفیس تا کند ایان یک آیت بران آرمان گوینده آورده بود در عی یابد پس آیا چرا کر که گویند این کلام ار شده است یا پرستند غیر او را از بتان محرمست و بیست محرم رستگار که شعاعاند ما را رد حق بهر خویش اندر سموات و زمین آنچه را گیرند بهر او شریک گرچه تکرارش دهد تسکین حان هیچ اندر حلوه ام تکرار نیست در تحلی حلوه دیگر حکم یاد رحیر آمدم محزون شدم هم نهدم از لای من الای من که بظم آرا نماید ترجمه رانچه میگفت او انگوش اندر تبیم ما کند تفسیر قول دلنواز

بارة گوید زین قوم عند غیر از این بر ما توقرای بار یا مدل ساز آرا فی سخن قصدشان این بود که بر حال خویش پیروی نکنم ز حرفی در شان کو اگر میخواستی حق بر شما حاصل این کرمشت الله است و پس بیش عی از برول این کتاب

آینی کآن واضح المعی بود در رسیدن بر عتاق یا ثواب زامرو بهش بهر ما باشد دیان ذم معبودان ما نمود در آن من بدل سازم بیش مع خود از عذاب روز اعظم وان تب پس بود اعلامش از انفصال و خود کردم اندر عمر قبل از این مقال

## در اثبات معجزه قرآن

فی شده ما عالمی هرگز حلس عاخر از وی اهل آن لفظ و لسان بود اگر ممکن را عراب عود گر که باشد مهم و عقلی در شما افری بل بر شما رسیده است در خدا بدد دروغی بالغان یا کند تکذیب قول کردگار مرتبتر می بگویند این فرق می داند او شریکی بالقیین نزد دانا ناپسند آید نه یک بست لازم تا کنم تکرار آن ما که گوید غیر من دلدار بست نیست باقی دوره کاخر حکم شد دگرگون حال دل ناچون شدم من ز خود رفتم شد او بر حای من که سخن گوید بتازی او همه بیم گفتار است باقی در لم نک صفی برجای خود برگشته باز

کرده فی تحصیل علمی در رسوم در فصاحت در بلاغت فی بدیل مائه از باشد ز فہمت هیچ بهر هم بدید از اهل علم و اصلاص نکنم از بدیل قرآن افتری کافتری گوید بخلق شر وین توبیخت و قریع اردیان آنچه کاندروی باشد نفع و ضرر در هر آنچه کو داند در سیر رانچه بر شبه و شریکی در حو ر است کآن بوحدت ثابت اندر شهود نک گشود از طره باز آیم کره ناده خوار از بوی می سرمست شد هر دلی در تاب کیسوی من است انکه بیبی تا پنداری منم بلکه آن گوینده در وی مخفی است بیم او رفته است و من گویم سخن بر من آموزد سخن گوید بگوی

خوانده چون بر مشرکان ار ما شود بسشان امید یعنی در حساب عی آنچه ما بعشم آئیم از ان آینی کتاب بهر ما باشد امان گو سزا بود که قول معبد می برسم گر شوم عاصی رب هم نه بر قرآتان دانا عود من در سگ اندر میاتان چند سال من نه قرآن خواندمی هم فی شما ان بود در نزد دانا حتی فی کتانی خوانده باشد از علوم درج در وی حکما از هر قسل مثلش ارکونی بود ممکن ندر ذانکه هم بودند با او در نزاع حاصل آنکه گفت او من بر خدا کبست پس ز انکس خود اسنکاره بر گو بد امر حق بود ما را بدان غیر حقرا میپرستند آن حشر کو خدا را میبکبد آیا خبر ذات پاک او بلند و برتر است کرده ایم از پیش تحقیق وجود نا بتکرارم کشد در دایره یک تحلی کردم اشیا هست شد جله عالم جلوه روی من است رفتم از خود گر شناسی رفتم این سخن کو تا پنداری صفی است باز چون کردم بفرق از جمع من باز چون سازد نهان در پرده روی

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُصِّي بَيْنَهُمْ فِيمَا

و بودید مردمان مکر امت واحدہ پس اختلاف کردند و اگر نبودند کلمہ کہ پیشی یافته از پروردگار تہ حکم کردہ شدہ بود میانشان

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۲۱ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا

در آنچه در آن اختلاف میکردند و میگویند چرا او را وحی نازل نشد مراو آیی از پروردگارش پس بگو بایست غیب مگر خدا را پس منتظر باشید

إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۲۲ وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ خَسْرَاءَ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ

بدرستی کہ من باشم از منتظرانم و چون بچشایم مردم را رحمتی از پس از سختی رحمتی کہ من کردایشان را گاہ مرا یاشارا

فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ۲۳ هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي

مکریست در آیاتہای ما بگو خدا رود تراست در مکر درستی کہ فرستادگان ما مینوسند آنچه مکر میکنند اوست کہ میگرداند شمارا در

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ

بر بحر و بحر تا چون باشد در کشتیها و جاری شود ایشان سادی یا از به و شاد شوند آن باید آنها را نادی

عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

سخت و باید یاشارا موج از هر جا و دانست کہ ایشان احاطہ کردہ شدہ باها و خدا را خالص گردانندگان را ای او دین را

لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۲۴

کہا اگر جرات داد ما را از این ہر آیہ باشیم از شکر کرداران

پس در ایشان گشت واقع اختلاف  
پس از این تحقیق این معنی تمام  
هر رماں در بشر بود اختلاف  
گفت اهل مکہ را فجر بشر  
بود آنجا فی بنی نیت پرست  
رین بصحت اختلاف افزوده گشت  
پیشانی مبروت حکمی بگراف  
یعنی اعجازی کہ ما خواهیم از او  
این عبادت شمارا بر صلاح  
بر شما زانکار آیات و حدود  
مردمان را چون چشایم از کرم  
یا کہ در بارہٴ پیمبر مکر و کید  
مینویسند آرسولان از نشان  
آندانی کوست رانندہ شما  
با کسان کانداز آن دارند حا  
ما گہان بادی وزد سخت و غور  
میکند ایشان یقین زان اتلا  
آزمان خوانند حقرا با خلوص  
کردهی ما را نجات از این بلا

می نمودند آنچه هست از مردمان  
هست ہم واقع در این معنی خلاف  
کرده ایم از باشد یاد آن کلام  
از هوای نفس پر آشوب و لاف  
ما بفطرت بوده ایم از یک گهر  
غیر معبودی کہ او بوده است و هست  
تا نزاع و اختلاف از حد گذشت  
آچه در وی مینماید اختلاف  
کرده ایم از وی سکر آرزو  
غیر معقولست پس این اقتراح  
تا چه خواهد کرد در حکم وجود  
وسعت و صحت پس ارفع طوالم  
پاس صحت را کنند از عمر و رید  
حافظان کتب یعنی مکرتان  
سوی بر و بحر اندر اقتضا  
باد نرم و خوش بردشان هر کجا  
تا کہ دریا را در اندازد بشور  
کہ احاطہ کردہ ایشانرا بلا  
دین خود سازند خالص بر خصوص  
تا ابد از شاگردان باشیم ما

غیر یک امت بتحقیق و نشان  
شرح آنها حمله کفن سود نیست  
زد ما توحید اصل مدعاست  
اصل ایشان بوده واحد در حقست  
ما شما ہم ریشہ و ہم دودہ ایم  
روابط کردن از حق بهر اچست  
کر نبودی قوی از پروردگار  
مشرکان مکہ گویند از چه رو  
پس بگو حقراست غیب اعنی کہ او  
منتظر باشید ہم من با شما  
یا کہ باشم منتظر بر نصرتش  
کہ رسیده باشم ایشانرا رید  
ای محمد ص گو بود حق زودتر  
بر ملائک چون بود چیزی پدید  
چون شما باشید در کشتی چنان  
مبوزد آن ناد بر وفق مراد  
آید از هر سو برایشان مو حها  
پس شود سد مسالك در نجات  
فطرت اصلہ آید در ظهور  
پس چون بر هاندشان زان هول و غم

بهر بدکار ارچه نامحود نیست  
و اختلاف از نفس پر حرص و هواست  
هست هرا شکسته شاهد بر درست  
واحد اندر اصل فطرت بوده ایم  
این نرسم آدمیت و آدمی است  
کہ گرفته سبقت آن در روزگار  
آیتی نامد بر او از رب او  
مطلع بر مصلحت باشد نگو  
باشم اندر انتظار ماجری  
کہ بمن حق وعده داد از قوتش  
میکند آیات ما را طعن و ورد  
از شما اندر جزای مکر و ضرر  
چون نباشد بر خدای بنیدید  
فلک ها کردند در دریا روان  
واهل کشتی زان بسی باشند شاد  
کشتی افتد در حوض و اوجها  
بهر ایشان تارسد یاس از حجوہ  
عارضات نفس افتد در فتور  
در زمین گردد ساعی برستم



## سورة یونس ع

فَلَمَّا أَنْجَبَهُمْ إِذْ هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِعِيرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ

پس چون نجات دادشان آنگاه ایشان ستم میکند در زمین باحق ای مردمان بیست ستم شما مکرر خودهاتان در مایه تبخیر

الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٥

ردگای دنیا پس سوی ماست باز گشت شما پس آگاه گردانیدیم شمارا بآنچه بودید که میکردید

باز مکرر جوید آن زیاد	در همان کاری که بودید ازفساد بهره یابید از حیوة دیوی	عیر از این سود که هست ای مردمان آن ستم بر فسهاتان بیکمان
تا زاستکارگی و کعروی	در هراچه میکید اعی عمل	پس سوی ماست باز گشت شما پس بکیم اخبارتان از کارها

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَأْتِ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ

حزاین بس مثل رد گای دنیا چون آبست که فرو فرستادیش از آسمان پس آمیخت با آن رستی زمین اراچه میجوید مردمان

وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَارِيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا

و چهار بایان ناچون گرفت زمین بیراهش وزینت یافت و گمان بردند اهلیش که ایشان قدرت دارند که بکشد بران آمد آرا

أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

امر ما شی یاروری پس گردانیدم آرا در دیده گویا که در سه بود در زمان دش همچین فصل میدهم آیههارا برای قوم که اندیشه میکند

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢٧ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى

و خدا میخواند سوی سرای سلامت و راه میدهد کسیرا که میخواهد بسوی راه راست از برای آنها که بیک کرد بد بیک است

وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَنَرٌ وَلَا ذُلٌّ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٨ وَالَّذِينَ

وزیادت و پوشد رویهاش را گروهی به خواری آنها اهل بهشتند ایشان در آن جاودا بایند و آنکه

كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ خَزَاءَ سَيِّئَةٍ يَمْلِكُهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَالَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ

کس کرد بد بپارا خزای بدی مثل آنست و فرو میگردد ایشانرا خواری باشد ایشانرا جدا هیچ که دارد گویا پوشانیده شد

وُجُوهَهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٩ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا

رویهاشان پاره از شب تیره آنها اهل آشد در آن جاودانان و روزیکه محشور میسازیمشان همه

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا

پس مگوئیم از برای آنها که شرک آوردند اشید بر خاتان شما و ابجارتان پس حدائی میا د ازیم ما شان و خواهند گفت انباز ایشان

كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ٣٠ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ٣١

نمودید که ما را میپرستید پس کافست خدا گواه میان ما و میان شما که بودیم از پرستیدن شما هر آینه بیخبران

هَذَا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

آجایید هر نفسی آنچه پیش فرستاده و باز گردانده شود بسوی خدا که صاحب اختیار ایشانست بحق و کم شد از ایشان آنچه بودند امر میگردند

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ

بگو کست روزی میدهد شمارا از آسمان و زمین یا که مالک میباشد گوش و دیدما را و که برون میاورد زنده را از



مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٢٣

مرده و بیرون ماورد مرده را از رده و که تدبیر میکند کار کایان را پس بزودی میگویند خداست پس بگو ای ایس نمیر هزید

فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنِّي تُصَرِّفُونَ ٢٤ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ

پس آنجا پروردگار شماست حق پس چیست بعد از حق مگر گمراهی پس کجا برگردانده میشود همچنین لازم شد کلمه

رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَلَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٢٥ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَاءِكُمْ مَنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ

پروردگار ت بر آنکه فسق ورزیدند درستی که ایشان میگویند بگو آیا از شریکان شما کسیست که میآورد خلق را پس

يُعِيدُهُ قُلْ اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَإِنِّي تُوفِّكُونَ ٢٦ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَاءِكُمْ مَنْ

باز میآورد او را که بخدا میآفرید حق را پس باز میآورد او را پس کجا برگردانده میشود بگو آیا از انانان شما کسیست

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي

که هدایت میکند سوی حق بگو خدا را هدایت میکند سوی حق آیا کسی که راه میدهد سوی حق سزاوارتر است که پیروی کرده شود یا کسی که هدایت

إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٢٧

می یابد مگر آنکه هدایت کرده شود پس چیست شمارا چگونه حکم میکنید

خود نبات الارض که رست از زمین از حبوب و از بقول و از ثمار بار گرفت آنچه داد از راه ایشان که بر آن قدرت مگر میداشتند همچو ارض در روده سر بسر گوشتا هرگز به ده است او بامس گوشت تا در خره داری که بعد روئیدن شود خشک و تنه ای دنیا بلکه بردار السلام هر کرا خواهد برد بر راه راست بل جزا هست از عمل صدره زیاد کان فروست از فضای آو گل این گروهند اهل حمت خالدين دارد از حق روشنی و نصرتی کرد ذل و انصاح از چار سوی رویشان در یار های لبل تار میشوند از نیک و بد دروی همه نا شریکان ایستید اندر مکان می پرستید ایشانرا بکوی می بگویند آن شریکان در زمین تا که شرک آرید در طاعت بحق از وجود و از عبادات شما چون بحق مولا ست او بر ما خلق

پس بآن آمیخته گشت و عین را چه مردم میجوید آن را اختیار تا بوقتی که زمین پیرایه اش اهل ارض آرا رجود پیدا شدند پس نمودیم آزمرد را در نظر چیست لم نن که موجود اوز طمس چند قولست اندرین وجهه شده یا که آن دارد شامت برگاه بدو کارا حواءه خلاق الانام حاب دار السلام او رهنما ست حق بگوئی را بگو باداش داد یا زیاده حب او باشد بدل هم نه آقاری ز ذلت بر حین نیست او را تیرگی و ذلتی پوشد ایشانرا و بشیند بروی گوشتا پوشیده گشته ز اضطرار یاد کن روزیکه محشور این رمة پس بگوئیم آزمردان نا مشرکان بت پرستانرا بگوئیم از چه روی حق در آرد آن ثناترا در سخن بودتان داعی هوا از ما سبق داند او که بخبر بودیم ما فسا کردند رد هم سوی حق

در مثل آبست کآید رآسمان مختلط گردد بعضی زان سب خشک و بر بعضی غلوه سز و گاه بد زمین در بگوئی چو عروس بهر و برای ارض دل فرور ی در او فری نه آثار گیاه بهر قومی که کسد اندیشه بش قطع گردد بعد یکدم در نظر لدت آرا زوال اندر ی است دار سالم روصه ی آمت است هست هم پاداش بگو و ارجد وان زیادت آنکه حق خوشد و ازوست روی ایشانرا نیوشاند غبار اشک چشمی ریزد اندروی فرو مثل آن باشد حراشان در ثبات از عذاب حقه مالی يوم دین کرده کسب سیئات اندر جهان یا بدادید اینکه می آید یقین بی اهل کفر و معبودانشان داعیان بودند در طاعت زایش خود نمی بودید الا از هوا کاوخی از اصل و فرع ماسواست آنچه بفرستاده یش از هر عمل

غیر از این سود که عشب ایجهان پاک بعضی دان نبات از و المحب چار پایان هم حورید از آن گیاه از نمود و فرهی کاندر نفوس تا که آمد امر ما شب پاکرود باطل و مرکبند و خشک و سیاه همچنین روشن کنیم آيا ز خویش اول آنکه عشب دنیا چون مطر پاک این اوصاف یکجا باوی است رانکه دبا حای رج و محنت است آنکسارا که بگوئی کرده اند پاک حسنی مغفرت بگفتگوست اهل آن دار السلام از استنار گفته اند از خوف حق روئی که او واکه کردند اکتساب سیئات نیست ایشانرا نگهداری یقین این گروهند اهل آتش جاودان جله یا ترسید از دوزی چنین پس جدائی افکیم اندر نشان می بگویند این بتان مارا بگویش که پرستنده زما هر گز شما در شهادت بین ما کافی خداست آزماید هر کسی در آن محل

## سورة يونس عم

که اران بودند بر حق مقبری  
ور رمیں روید به قسمی گناه  
زانکه بس باشد اقرب بر زبان  
باشد آن ظاهر رجوان و بات  
کناورسده تمام مسواست  
که شریک آرند ما او دامرا  
پروورسده جسم و جان ماخلق  
به حراورا که زوالش در فعات  
وصف ایشان انهم لایؤمنون  
بعد موتش رسده سارد فی غنو  
هم نباید رسده بعد از موت تن  
هج آا رهبا در هر نفس  
در کس از فهم دلایل ریسزاست  
حر که غیرش رهبا گردند ریه  
پس آنکس که باو نکس شما

از سماء و ارس باشد گر خرد  
آفریند در شما سمع و بصر  
حی ز میت مت ارحی پی بهی  
اهل عالم را بهان و آشکار  
کنز قبولش بیست آدمرا علاج  
باشد او پروردگار ممکنات  
پس آن گردنده گردید از نکال  
در هر آن کر حکم گردا بدو  
هست ~~ص~~ حقی نماید ابتدا  
رید او را کر پرستندش بذات  
ار گردانده شود از راه راست  
نصب حجها کند از هر قبل  
با دلایل در اصاعت البق است  
در سوره حکم زد علی و دید

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ٢٨

و بیروی نمیکند    بیشترشان    مگر گاه    ۱    در سبزه گاه    بیت می کند از حق    حریری را    بدستیکه خدا داد است    آنچه نمیکند

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ

و نباشد این قرآن که بدو وعده شود از غیر خدا و لکن تصدیق آنچه بریست که باشد میانه و دوستش و تفصیل دادن

الْكِتَابَ لِأَرْبَبٍ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٢٩ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا

کتاب ویستشکی در آن ارپوردگار جهانبان آیامبکویند مر است ندروع آرابکوپس یاوردسوره ماسندش وبعوايد

مَنْ اسْتَعْتَمَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُفْرَهُمْ صَادِقِينَ ٤٠ بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِهِمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

هر کد را تو باید از غیر خدا اگر رسید راه گویان

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ<sup>٤١</sup> وَمِنْهُمْ مَّن يَوْمِنَ بِهِ وَ

همچنین تکذیب کردد آما که بو دید پیش از ایشان پس سگر چگو بود احام ستمکاران و اراشان کسی است که میگردد آن و

مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ٤٢ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ

از ایشان کسی است که میگردان و آن و پروردگار نودا نتر است بپناه داران و اگر نکذب کردد تر ایں بگو مر مراست کردارم و مر شمار است کردار تان

أَنْتُمْ بَرِّيْثُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِّئٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ<sup>٤٢</sup> وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ

شما نیز از این دیدن از آنچه من می‌کنم و من نیز از این دیدن آنچه شما می‌کنید و از ایشان کسی است که گوش می‌کند و بتو آید و تو مشغول

الْصَّمَّ وَلَوْ كَانُوا إِلَّا يَعْقلُونَ ۚ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعَمَىٰ وَلَوْ كَانُوا إِلَّا يَبْصُرُونَ

و اگر چه باشند که نیابند عقل و اربابان کسی است که نگاه میکند بدو آری پس تو راه می‌فانی کور از او اگر چه باشند که نه بیند

٤٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ٤٦

بدرستی که خدا اطمینان میدهد مردمان را چیزی و لکن مردمان وجودشان اطمینان نمیکند

می باشد اکثری را یروی  
یعنی اندر برد عقل مستین  
عقل رهان آورد اندیشه جنک  
کردم ارتفیل این مطلب خوش  
یا تواند گفت جرح حق این چنین  
هر کس که آمد نارسا  
هم مصون از اندراس و اقراس  
چون بود منزل در رب العالمین  
گو یوان گرفت آرا هم شما  
هم بجواید از پ امداد خویش  
حاصل آنکه هم کند اتیان چنین  
نارسا بد داش ایشان بران  
یعنی از تأویل آن بی اختلاف  
چون هستند از عقل رار او  
تا که میکردند تکذیب رسل  
هست زایشان که قرآن مؤمنست  
هم یقی پروردگارت اعلم است  
پس بگو باشد مرا اعمال من  
را کسکسان هستند که بدهد گوش  
نشوای خود تو آما بر گران  
هم بود رایشان که سماید نظر  
راه بر کوران یوان آیا نمود  
مبتواند کرد کور ادراک شیء

جر بوم خود به عقل مستوی  
طن و تحین نیست بر جای یقین  
او بود واسع مجال این سینه سک  
تا نباید آنکه دای درخروش  
تا که باشد معتدی آن و این  
مر مصدق حله را ارزاء و کل  
تا قنات وین بود بی اعتراض  
ثابتست این جمله بر عقل من  
سوره ناهد مثلش بر ملا  
هر کرا خواهید از هر جا به پیش  
گر نگفارد هیچ از صادقین  
ناچه باشد اصل و فرعی دربان  
هیچشان نکشود مای را انکشاف  
بجبر مایند از اعجاز او  
هر نبی بود امجان حار و گل  
هم بود زایشان که اولافون است  
رتبه کاران چو عدلش اقدم است  
ور شما اعمالان بد یا حسن  
چونکه قرآن خوانی اراقال و هوش  
خاصه گر ایشان یاسد هیچ آن  
سوی تو ارضمن و تعنت بشر  
بی بصیرت خاصه گر خواهد بود  
کور دل بین تا چه باشد در کوی  
لک برخورد میکند ایشان ستم

طن نکرداند کسی را بیناز  
چون گمان از نفس ناسنا بود  
حق بود دانا بر آنچه میکنند  
نیست این قرآن که نافندش بهم  
لک مباشد مصدق آنچه هست  
هم هر آنچه شد نوشته بر شما  
بر بقایش هیچ نبود شك و رب  
مشركال گوید آما نافه است  
زانکه اغلب ارشاد در نظم و نثر  
خز خدا که مرل است اروی کتاب  
لک بر تکذیب آن ساعی شدند  
هم بدان نامد از تأویل او  
هست قرآن معجز اعی دسجن  
همچو کفار که هستند اندرمان  
پس بطرکی تا چه باشد عاقت  
آن نبوشد آنچه دانست ارعداد  
گر که تکذیب نماید این ره  
هم شما درار را اعمال مبد  
هم کمی تعلیم کس احکام دین  
سمع و عقل او هر دوش نامعتدل  
بند آثار صوت را بدید  
به بصیرت چونکه باشد نه صر  
کی نماید ظلم حق بر مردمان  
صرف بر باحق هم ادراک و سم

چیزی از حق در مقام امتیاز  
هم یقین از عقل کار افزا بود  
ار یقین یا از گمان اندر پسند  
با چنین اعجاز و رهان و حکم  
پیش وی از قل و بعد فوق و پست  
از او امر و زواهی جا بجا  
یا بحقانش ز اسرار غیب  
احمد ارفا کی که از حق یافته است  
پس بلیغند و فصیح از وجه حصر  
مابقی برسد در این آفتاب  
که ز کهنش بیخبر یکجا بدند  
چون نکردند هیچ دروی جستجو  
ار ره معنی و لفظ از ذوالنن  
پس انزاین هم بوده اند از کافران  
طالعار وین پس اندر تسلیم  
وین دگر شد رده جهلش ز احتیاد  
با که رایشان با امید آتی همه  
هم منم نزار از آنچه میکنند  
تا که استهزا کند از حق و کین  
حال معلوم است باقی را بهل  
پس نماید از آسان کو بدید  
حال معلوم است با وجود دگر  
چیزی از افساد حس و عقل و جان

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا

و روزیکه حشر کند ایشان را گویا که در يك ساعتی از روز ساخت یکدیگر دارند مباد خود بحقیقت زبان کردند آما که تکذیب کردند

يَلْقَاءُ اللَّهَ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ٤٧ وَ أَمَّا نُورُكَ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُهُمْ أَوْ تَوَقُّيْتَكَ فَالَيْنَا مَرْجِعُهُمْ

ملاقات جزای خدار او بود هدایت یافتگان و یا می بینیم ترا برخی از آنچه وعده میدهم ایشان را می بینم ترا پس سوی ماست بازگشت

ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ٤٨ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رُسُولُهُمْ فُضِّيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

ایشان پس خدا گواه است آنچه میکنند و از برای هر امتی رسول است پس چون آمد رسول ایشان حکم کرده شود میان ایشان بدالت

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٤٩ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا

و انهاست مکرده نشوند و میگویند کی خواهد بود این وعده اگر هست بد راست گویان بگو مالک نیستم از برای خود ضرری

وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٥١

و نه فمی را مگر آنچه خواست خدا از برای هر امتی اجل است چون آمد اجل ایشان پس نه و پس مانند ساعتی و نه پیشی تواند گرفت

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ٥٢ أَتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ

بگو خبر دهید اگر آید شما را عذابش شب هنگامی یا روزی چه چیز را اشتاب خواهند خواست از آن گناهکاران ای پس چون بوقع آمد

## سورة یونس عم

آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ۝۳ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْغُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۝۴

میکروید بآن اکنون و درستی که بودید را اشتباه میخواستید پس گفته شود مرا بار که ستم کردید بجشید عذاب حاوید را آیا

تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۝۴ وَ يَسْتَنْبِئُكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ أَيْ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَمَا أَنْتُمْ

خزاده میشوید بکری آنچه و دید که کسب میکردید و خبر میپرسد از تو که ای حق است این و کواری بحق پروردگارم که ان حق است و نستید شما

بِمُعْجِزِينَ ۝۵ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَا أَفْدَتْ بِهِ وَ أَسْرَوْا النَّدَامَةَ لَمَّا

عاجز کنندگان و اگر آنکه مودار برای هر نفسی که ستارده چه رادر زمین است هر ایبه فدای آن و پوشیده داشتید پشیمانی چون

رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝۶ إِلَّا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ

دیدند عذاب را و حکم کرده شد میانشان عدل و ایشان ستم زده نشوند آگاه باشید در سبب که خدا راست آنچه در اسماءها و زمین است

إِلَّا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝۷ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝۸

آگاه باشید درستی که وعده خدا حق است و لیکن اکثر ایشان نمیدانند او زنده کند و میراند و بسوی او باز میگردد

<p>یاد کن روزیکه اندر وصف او مسعت آدم که گردید آن حشر خود بحسارند سکدب آوران برخی از آن گر مائیت عیان حاضر فرجیده اند ناند شما پس خدا بر فعلشان باشد گواه پس جو آمد سوی ایشان آرسول رانجه واصل شد بقوم از واردات روز محشر هر سی نا امش کافران گوید تا کی آعداد مشرکان مکه مکنند این گو که من در حق خود مالک نیم هر چه باشد مقصی نا حکمش پس باشد هیچ چون آید زمان برچه موالست خون گردد بدید بعد از آن آیا که گردد آن عیان پس بدیشان گفته خواهد گشت هم خود جزا داده شوید آا شما باشند این دعوی نور ارحق و راست آنچه مگویم بود بر صدق و حق ورکه باشد بهر نفسی که او کی شود زایشان ببول ذوالکرم اوفتد از حسرت اندریچ و اب نیست هم کایشان ستم دیده شوند پس نداشتند آنکسان دارای شیء</p>	<p>گویی آنها را سودسی در سنگ لک از هول قنات ساکهای می بود آعداد ره یافته از عذاب و انتقام و سوء حال قل از آن رؤیت و گر یانی وفات بهر هر قومی رسولی از خدا بی ایشان پس هم از رب العباد بر فعال خوش سجیده شوند پس ناند حکم فی ظلم و ستم صادق از باشد در گفتار خود رانجه میدادند ایشان «میان» حرکه حزبی بهرمن حواء حدادی هر گروهر است وقتی در عذاب گو شما دیدید آیا گر عذاب رانجه چراروی کید ا کور شتاب هم تحقیق آنکه راسته ز شتاب نک چشید از آن عذاب مسددام از نو میجوید از قرآن خبر گو که آری بر حد اویده قسم هم شما عاجز کننده حق نه آید انچه در ارس است ار مال و منال سرش تا سکند از ایشان کسی حکم کرده میشود بر عدل و راست می نداید اینکه هست از حق یقین می نداید اینکه وعده اوست حق هم بسوی اوست برکت و مفر</p>	<p>گفت عشر هم کسان لم الشوا آشا باشد هم نا یکدیگر بر لقا الله دران روز گران وعده سودیم کل بر کافران فعل را دانی که است از پی حرا نا از او حدود خرای هر گناه ره ننگدیش زدند از نابول و ارسول از حق بودش حر جات آید اندر داوری در حضرتش که نماند وعده آیا نا شتاب در حواب مؤمنان و ارباب دین صرو سعی را که مملوک ویم هم کسد طاهر رعب مشتش اندکی تأخیر و تقدیم اندر آن پس راستحال آن نادم شوید خود شما آید هیچ ایمان بدان که بخود کردید از عصیان ستم جز رانجه کس کردید از حفا وین کلامی کاوری گفت خداست نیست هیچ حرفی از خود در ورق کرده بر خود ظلم از رشی خو می بیوشد از هوا داران دم چونکه بنشد آنکسان روی عذاب در عملها چونکه ساجیده شوند تا که خود را و احرد از غم بوی او نماید زنده میراند دگر</p>
--	--	--

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝۹

ای مردمان حقیقت آمدتان پندی از پروردگارتان و شفائی برای آنچه در سینههاست و هدایت و رحمتی از برای گروهی که ایمان آورده اند

## الجزو الحادی عشر

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ <sup>١٠</sup> قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

نکو بکرم خدا و برحمتش پس آن بس باید شاد شوند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند نگو خبر دهید که آنچه را فرو فرستاد خدا

لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَقْتَرُونَ <sup>١١</sup> وَ مَا ظَنُّ

رای شما از رزقی پس گردانیدید از آن حرامی و حلالی نگو آیا خدا رخصت داد شما را یا بر خدا دروغ می‌بندید و چیست گمان

الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

آنرا که می‌بندد بر خدا دروغ را روز قیامت بدرسکه خدا هر آینه صاحب کرم است بر مردمان ولیکن بیشترین ایشان

لَا يَشْكُرُونَ <sup>١٢</sup> وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا

شکر نمکنند و به باشی تو در آن امری و بچوان از آن هیچ خواندی و نکند هیچ کاری مگر آنکه

عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ يُقِضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

باشیم بر شما گواهان هنگامیکه شروع میکند در آن و بهمان می‌بندد از پروردگارت هم وزن ذره در زمین و به در آسمان

وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ <sup>١٣</sup> أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر در کتابیست روشن آگاه باشید که دوستان خدا نداشتند ترسی برایشان

وَلَهُمْ يَحْزَنُونَ <sup>١٤</sup> الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ <sup>١٥</sup> لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

و ایشان اندوهناک میشوند آنرا که گرویدند و بودند که پرهیزکاری میکردند برایشان از است شاد در زندگی دنیا و در آخرت

لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ <sup>١٦</sup>

بست تبدیلی بر سخنان خدا را است آن کامیابی بزرگ

<p>درج دروی گنجهای حکمت است بهر سالک رهها ما مقصدش رههای خلق عالم بشکلی همچنین بر رحمت او یا عباد مؤمنان باشند شاد از حضرتش آن تورا کامل کند وین بی‌هر زان گذشته نظم قرآن خوشتر است که مقدر گشته اندر آسمان یا بمغنی سود و بمغنی را زیان که بما کرده است امر او آشکار لیک ز ایشانند اکثر باسیاس هیچ کاری جز که او بیند خدا می نماید در زمین و در سما اندر ایشان ره ندارد خوف و غم بنده گانی چند کامل درود داد غبطه ایشان خوردند از پیش و کم کارشان از حب دل بارونق است رویشان چون مهر روشن در ظهور</p>	<p>ایها الناس آمد از پروردگار هست رامراس جهالت درخفا خاصگرا راه آرادی رسد میشناسد زاو شود صاحب مقام ره نباید هر که زاومت هواست شاد آن کو حق را و این هر دو خواست جمع کردید از حطام دنیوی این کنی باور شناسی گر کلام کأنچه نفرستاده خلاق بشر خود بر آنها کاین حلاست آن حرام اندر این تحریم و تحلیل خطا کافتری بندید بر حق لی تمیز هم زقرآن می نخوانی بر ملا خوض چون دروی کنید از اشتباه نیست جز محفوظ در لوح از کون نیستشان در دل هوایی جز خدا لبک در محشر زهر قومی سرمد گفت آنها کز خودی طالبستند که بود دلها زخوف و غم دو نیم</p>	<p>هم شفائی ز آنچه اندر سینها هست قرآن بهر عامه و عطاویند عارف از وی سر اشارات تمام هر کسی را در مقامی رهنماست فضل قرآنست و رحمت راه راست بهتر است این را چه دور از پیروی فضل و رحمت بر صفی کرد او تمام کو دهد ایمشکان بر من خبر پس بگردانید و بنهادید نام گو شما را داد دستوری خدا چیست آنها را گمان در دستخیز نو نکاری بستی از کارها بر شما باشم الا ما گواه قدر ذره کمتر از آن یا فروز زاسکه ایشان فارغند از ماسوی نی شهید آنها و نی پیغمبرند همدی برسید کاهها کعبسته نیست ایشانرا در آدم حزن و بیم</p>
--	--	--

## سورة یونس ع

باز گفتندش ولی الله کیست	داد حیدر را نشان یعنی علی است	مهر حق چون مه زرویش لامعتست	و اندر اوصاف ولایت جامع است
هست در هر دوره حیدر پئی	گویم اوصافش تو را گر باوئی	هستش از دنیا قناعت بر قبل	نفس خود را کرده از هر ره دلیل
خورد و خوابش نیست الا در ک	صد کلام اربشوند گوید یکی	با خلاق و مقصودی خلق	در امور حل و حرمت بس دقیق
یا که باشد دلش از لوث ریا	بیست غفلت هیچش ارباد جدا	نه مدحی دوست گردد با عوام	نه مذمی آید اندر انتقام
وصفتان بیرون در شرح و نامه است	اینقدر هم بهر فهم عامه است	جمله قرآن شرح وصف اولیاست	من چگویم ز اسکه و صافش خداست
گوید اندر وصف ایشان رب دین	نگریده بر حقند اندر یقین	هستشان بر هر کاری ز اهتمام	زانچه حق کرده است برایشان حرام
هم ز حقشان را اختصاص معنوی	مزدگان در حبه دیوی	وان بود رؤیای صادق بینگهان	یا معاش یک و مهر مردمان
یسی آرا مردمان دارد دوست	و این بشارت در حبه و احق بدوست	ار ملاکشان هم اندر آخرت	مژده آید با سلام و تهنیت
بیست تبدیل ایچ در که مار حق	از وعید و وعد نامر سابق	آن بشارت بهر ارباب بعیم	اشد از حق رستگاری عظیم

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْفِزَةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦٧ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ

و شاید اندو هکین کسند تر اکفرا ایشان بدر سکه عرت مر حدار است همگی اوست شنوای دانا آگاه باشد بدر سیکه مر حدار است هر که در آسمانها

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَنْبِغُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَسْمَعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ

و هر که در زمین است و پیروی نمیکند آنرا سکه معجواد از غیر خدا شریک را پیروی نمیکند مگر کار را و

إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ٦٨ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي

بستند ایشان مگر آنکه دروغ بگویند اوست که گرداند برای شما شب را تا آرام گیرید در آن و روز را پیش دهد در سیکه در

ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٩ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ

آن هر آینه آیه است از برای جمعی که میشنود گفتند گرفت خدا فرزندی پاکیش را اوست بی نیاز مر او را است در آسمانها و

مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٧٠ قُلْ إِنْ

آنچه در زمین است بست نزد شما هیچ حقی باین آیام بگوید در خدا آنچه نمیدانید بگو بدر سیکه

الَّذِينَ يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ٧١ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ

آنرا که می بندد بر خدا دروغ را رسنگار نمیشود مایه تعشی است در دنیا پس سوی ما است بازگشت ایشان پس میچشانیم ایشانرا عذاب

الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ٧٢ وَأَنْزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ

سخت بودنشان که کار نمیشد و نوح بر ایشان خبر نوح چون گفت مر قومش را ای قوم من اگر باشد که عظیم آمده

عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِّرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ ثُمَّ

باشد بر شما اقامتم و بندگانم بآیهای خدا پس برخداتو کل کردم پس گرد آورید کارتان را و اباز ایشانرا پس

لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ ٧٣ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ

نباید که باشد کارتان بر شما پوشیده یا اندوه پس کدارش دهید بسوی من و مهلت بدهید مرا پس اگر اعراض کردید پس بخواستم از شما هیچ

أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٧٤ فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ

مزدی نیست مزد من مگر بر خدا و فرسوده شدم که باشم از مسلمانان پس تکذیب کردندش پس دها بدیدم او را و هر که

مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

بود با او در کشتی و کردیم ایشانرا جانشینان و غرق کردیم آنها را که تکذیب کردند آیهای ما را پس نگر چگونه بود انجام کار

## الجزوالحادی عشر

الْمُنْذِرِينَ ۖ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

بم داده شدگان پس برانگهتیم از بعد او رسولان بسوی قومشان پس آمدند ایشانرا بآینها پس بودند که بگروید

بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَقْطِعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ۖ

تا چه تکذیب کردند آنرا از پیش همچین مهر میبیم بر دلهای تعدی کنندگان

<p>ناگردی ای رسول اندوهگین مر تو را در عرو دین یاری کند می نداید اینکه هست از حق یقین پیروی ایشان نباید ارچه جر پیروی نکند حزیندار خویش تا در او یابد آرام و قرار باشد ادبای حق این رود و شو ذات حق با کس اره در دو حفت هست یکجا را ن غی یقری هج مگویند آیا بر خدا ایست به نه کم ردنا بی سند زانکه بر بوجد و در حشرو کتاب کای گروه ار بر شما باشد گران پس نمودم من توکل بر خدا تا شریکانی که دارید از شان بی که مگر اندر هلاک من کنید هم نباید تا ما مهلت دهید این چنین میگفت ما قوم عید در رسالت بر ادای حق خویش گشاه ام مأمور از حق در یقین بوح را پس ما رها دیم از عذاب پس بگردانیم ایشان را یقی بد چو بر آیات ما تکذیبشان پس بر آوردیم بعد ادوی رسل پس بودند آن امم در هر دمان بودشان تکذیب یعنی رسم و راه</p>	<p>ار کلام اهل شرک و اهل کین در هراحوال مدد کاری کند هر که هست اندر سموات و رمین که حر او را داعیه اری بنز کاذبند الا که در گمار خویش کرد روشن رور را از هر کار هر قومی کاشوید احوال رب این سخن جز احمق هرگز نگفت آچه هست اندر سموات و رمین آچه را دانا نه اید از افتری یعنی اسست که هست او را و اند میشدیدی کار اره فصل و باب بودن من بر شما را در مان جمع اس گردید امر جوش را ناوری خواهد در هر کار از ان بلکه آنرا ظاهر و روشن کنید راچه با هم وعده در خلوت دهید این بود الا رحس اعمید از شما اندک بخواهم بر دوش تا که باشم از گروه مسلمین وانکه با او بود در ننگ ارباب نار پس و آمده گان اندر زمین یامت طوفان دست بر بعدیشان سوی هر قومی و خلقی در سبل کاورد ایمان بدان پافمران فی که یابد از کلامی اسام</p>	<p>زانکه عرت جله باشد از خدا نشود گوید هر چه اندر و احد در سموات از ملائک بر شان یعنی آنها را که از جهل و ضلال اوست نو گرداند یعنی آفرید تا در انجام مهمات از شما این چنین گفتند قومی بر شد او بود در دات ناکش بنیاد بست بر دیک شما ان شرکان گو هر انکس بر خدا مدد دروغ پس سوی ماست بر گشت و اناب می بخواه از نوح بر انشان حد گفتم یا بر شما را وعده و وعده امینا اعمی کنید و انجن پس باشد بر شما امر شما هم اقتضا آورید اعمی شما در توکل نوح بدانات قدم پس بگردانید از من گر که روی بست مرد الا رحق در دعوم داشتیدی قوم او را در دروغ اهل کثی گفته اند از مرد دورن عرق کردیم آن دگر هارا تمام پس بگر کا جام کار مدرین پس شدید آنها بامتها کسبل دان سب کایشان بکذیب رسل همچین ما بر قلوب معدین</p>
--	--	--

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا

پس برانگهتیم از بعد ایشان موسی و هارون را بسوی فرعون و حما غتش بآیهای ما پس سر کشی کرد و بودند گروهی

تَجْرِمِينَ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ۚ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ

کاهکاران پس چون آمد ایشانرا حق از دردمان گفتند در سبکه این هر آینه سحر است آشکار گفت موسی آیا میگویند

لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ ۚ قَالُوا أَاجْتَنَّا لِنُلْقِيَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

مرحق را چون آمد شمار آایا سحر است این ورستگار عیش و حد و گران گفتند آیا آمدی ما را با بگردانی ما را از آنچه یافتیم بر آن

## سورة یونس عم

آبَاتْنَا وَ تَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَا. فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۸۰ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي

بدران خود را و باشد مر شما دورا بر رکی در زمیں و بیسم نامر شما دورا اگر و ندگان گفت فرعون باورید مردمن

بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ ۸۱ فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى

هر ساحر دانا مرا پس چون آمدند ساحران گفت مرا بشمار موسی و اندازید آنچه شما پیدا کردید گان پس چون اندا حسد گفت موسی

مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ اِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ اِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ۸۲ وَ يَحْقُ اللَّهُ الْحَقَّ

آچه آوردید آسحر است و در س که خدا رود باشد که ناطل کند آسحر و در س که خدا سمان آورد و در س که خدا سمان آورد و در س که خدا سمان آورد و در س که خدا سمان آورد

بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۸۳ فَمَا آمَنَ لِمُوسَى اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ

نکلماتش و اگر چه او دش داشته باشد که سحر کاران پس ایمان آورد موسی مگر در دانی از قومش پس ای فرعون از فرعون

وَ مَلَائِهِمْ اَنْ يَقْنَنَهُمْ وَ اِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ۸۴ وَ قَالَ مُوسَى يَا

و جماعت خودشان که سعادست اندا بشمار او بدر س که فرعون هر آینه غلب و در در میں و بدر س که او بود هر آینه از اسراف کاران و گفت موسی ای

قَوْمِ اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ۸۵ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا

قوم من اگر چه سید ایمان آورد و اندا پس بر او توکل کنید اگر چه سید مقداران پس گفتند بر خدا توکل کردیم بروردگار

لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۸۶ وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۸۷ وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى

ما مگردان ما را فتنه از برای گروه ستمکاران و جات ده ما را رحمت خود از گروه کافران و وحی زدیم ما سوی موسی

وَ اَخِيهِ اَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوَاتٍ وَ اجْعَلُوا بَيْوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و برادرش که حای بارگشت گیرید از برای قومشان مصر خانهها و نگردانید جاهای خود را قبله و برادرانید بهار را و مزده ده گروه کارا

۸۸ وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا اِنَّكَ اَتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائَتُهُ زُتَةً وَ اَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا

و گفت موسی بروردگار ما بدر س که بوداده فرعون و جماعتش را مایه آسگی و مالهانی در زندگان دنا بروردگار ما ماکراه

عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ اَمْوَالَهُمْ وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا بُؤْسُ لِي مِنْهُمْ حَتَّى يَرَوا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ

گردانده اند راه و بروردگار ما احرای مجنون بر مالهانشان و سخت گیر بر دلهاشان پس ایمان یارند ما به سبب آن عذاب دردناک را

۸۹ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۹

گفت بهحقق احاطت زده شد دعای شما پس ثابت باشید و از می مروید راه آمارا که نمیدانند

بعد از ایشان هم فرستادیم رود	موسی و هرون فرعون عود	یعنی ار بعد رسولان بالوصوح	که آمدند آنها بیای مد اوح
بعد آنها سوی فرعون آمدند	موسی و هرون رحق بر وعظ و بید	ما علامانی بر رک از ارد ما	چون بد نصا و توریه و عصا
و ان گره کردن کشیدند از قبول	حرمتشان چون بود صاحب بر عقول	پس جو آن هنگام آمد قول حق	سوشان از برد ما بر یک سق
پس بگفتند ایست سحری آشکار	گفت موسی از تعجب و اعتبار	امحق را آمد از حق بر شما	سحر مگویند آیا داحری
این نه حاد و بلکه آیات حق است	جادوئها ز آیتم بیروق است	ما تم آیا من بر آن جادوگران	شایتم روشد راست اراختران
من به جادوگر رسول حضرتم	خوار گردد جادوئها ز آیم	جادوئی باشد سرآب از میردمی	جست آن ما کوئی و قدمی
من بجادویمان کجا باشم شبه	این بگوید غیر نادان سفیه	ساحران فیرو و غالب کی شود	پش سحر اس قطعهها لاشی شود
می بگفتند آمدی آیا تما	بارمان تا داری از راه و رجا	بار گردانی از آنچه بیگمان	ما سم آنا خود را ما بران
تا که باشد کبریا می همچین	مر شما را بعد ما اندر زمین	ما شما را بیسم از بیروان	هم بیاید آچه خواهد از جهان
گفت فرعون آورید از هر کجا	ساحری دانا مرا بر مدعا	ساحران را حم کردند آچنان	که سان گردید در اعراف آن



پس مقابل چون شدند آساحران  
پس چو افکندند جادویان ز کف  
گفت موسی آنچه را کاورده اید  
زانکه حق بارد باصلاح و نبات  
ران سحبا که بمن فرموده او  
پس باوردد ایمان خود بوی  
کرد دعوت او را اسرائیلیان  
بود هر فرعون طاعی در زمین  
کای گروه من شمارا که بحق  
بگذرید اعی که از خوف و رجا  
قوم پس گفتند کردیم ارولا  
هم خلاصی ده بخششهای خویش  
وحی را فرمود کردیم اریقی  
خاها در شهر مصر اندر حما  
هم با دارید در آنها صلوة  
در حبة دیوی مال و متاع  
رسانا اطلس علی اموالهم  
گفت حق کردم رسر ما معی  
پیروی نکند هم اندر پسند

گفتشان موسی در اندازید هان  
رسمایها و عصاها هر طرف  
هس سحری کاینچنین خود کرده اید  
کارهای مفسدان را از حیات  
راه بصرت ها بمن ننموده او  
حرکه فرزدان قومش بی نه بی  
خز حوانان زو بدرقتند آن  
هم رحد نگذشتگان و رمرسرس  
باشد ایمان چیست بیم ارمالحق  
وا گذارید امر خود را بر خدا  
ما بحان و دل توکل بر خدا  
نارمان از کافران رشت کش  
ما موسی و برادرش اینچنین  
مسجد اعی بهر طاعت از خدا  
ده بشارت مؤمنان را بر نجات  
زینت و اموال و املاک و صناع  
سحت بر دلهایشان گیر ارمهم  
از تو و هرون احبات ایدعا  
راه آنان را که در نادانید  
حاصل آنکه صریباید در امور

آچه را کافکنده گانید از فون  
گرم شد ریبیک شکل مارها  
رود باشد که خدا سارد تمام  
لیک من خود عرم آسان کرده ام  
گرچه دان باشند کاره بحرمان  
واجبان بودی که چون با سه  
دانکه از فرعونشان مبود هم  
گفت موسی مؤمنان را حوا که دید  
پس بحق باید تائید انکال  
آن توکل باشد از داری ضل  
می ممکن ارا توای پروردگار  
گفت موسی با کسد آنها با  
که فرا گیرید حای نازکشت  
هم شما و قومتان در هر شتون  
گفت موسی دادی ای پروردگار  
دادی ایسا کافکنند اندر ضلال  
تا که بر ایمان باید اشراج  
پس شما باشید بی تشویش و هم  
علم یعنی بیستشان ناری بوقت  
کاینچه تقدیر است آید در ظهور

تا شود پیدا حق انباطل کنون  
آمد اندر حبجو راطوارها  
آچه ظاهر کرده اید از اشتباه  
با کسد ثات هر آنچه آورده ام  
اوست وامی عهد خود را بنگان  
سوی مصر آمدین آمد یکنه  
وز ملا کافند در فنة عظیم  
اندرایشان خوفی از وی بر مزید  
گر که مقادید او را در فعال  
که بینی هر مسب از سب  
آزمایش بر گروهی طم کار  
بهر طاعت مسجد اندر خاها  
بهر قوم خود برای نازکشت  
خاها را قبله سازید از درون  
تو یهوعون و گروهش بشمار  
ندگات را زراعت لا محال  
هم بسند آن عذاب و افصاح  
در طریق دعوت خود مستقیم  
که بود موقوف هر کاری بوقت

وَ جَاوَرْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَنِيًّا إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ

و گذاریدیم بنی اسرائیل را اردیا پس اری رسید ایشان را فرعون و لشکرهایش از روی ستم و نعدی تا چون دریافش غرق

قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَآئِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٩١ الْآنَ وَقَدْ

گفت ایمان آوردم که بیست الهی مگر آنکه گرویدند باو فرزدان یعقوب و من از مقادام النور و تحقیق

عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٩٢ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدِينِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ

تا فرمانی کردی پیش و بودی از فساد کنندگان پس امروز ما را بر موصع بلندی بر ایستد باشی برای کسان عباد خود آیی و بدرستی که

كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ٩٣ وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ مَبُوءَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ

بسیاری از مردمان از آیههای ما هر آینه بجزا و حقة فت فرود آوردیم بنی اسرائیل را در منزلی خوب و روزی دادیم ایشان را

مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ

از یا کیرها پس اختلاف نکردند تا آمد ایشان را علم بدرستی که پروردگار تو حکم میکند میانشان روز قامت در آنچه بودند در آن

يَخْتَلِفُونَ ٩٤ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ

اختلاف میکردند پس اگر باشی در شکی از آنچه فرود فرستادیم سو پس پرس از آنها که میخوانند کتاب را بش از تو

لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ٩٥ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ

بحق آمدنرا حق از پروردگار تو پس مباش از شک؟ندگان و ماش البته از آنها که تکذیب کردند آیههای خدا

## سورة یونس ع

فَتَكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۹۶ إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۹۷ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ

پس حواهی بود از ریاسکاران و مدرسکه آنکه لازم شد برایشان کلمه پروردگار تو ایمان بخواهند آورد و اگر آمده باشد ایشان را

آيَةُ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۹۸

آیتی تا آنکه ببیند عذاب پروردرا

<p>از بی آنها زبانی وعدو رود غرق خواهد گشت و سود چاره هیچ بروی ایمان هم بوی رو کرده اند آوری یعنی که ایمان این زمان گشت ناریده که دور از چاره بود وارند کاین بی بوق مده است و در همی انکدر از آن دوریست گاه دیوان مطالم بر عنان داده باشد برتری بر دیگران کر کنندش غرق در بحر فنا آمد آرویت که خود گمی پیش چو که عاری گردد از روح و حوة سحر باشد از چهل و عمی راست بود آن وعده حق برانام تا که علم آمد برایشان بی خلاف مختلف گشتند از عالی و دون بوده اند آگه یهود از نعت او مسمودند اندر آن چیز اختلاف رایچه نازل بر تو گردید آن رما نعت و وصف احمد کامل نصاب کر کند انکار چهل و خیره گیت داشت از اجل و بدش همی وز غرس در گل بپوشد آفات شک کد آنکه و دارد بورحان پس کد بفرین بر مردان او فولی آنکو ثبت لوحست از قرار تا که رسد آعداد در دساک</p>	<p>آمدند آنگاه فرعون و حدود یاف فرعون آرمای اندر سبج آنکه اسرائیلیان آورده اند حرثش مشت گل رد ردهان دزد نفت سالها آواره بود نامادا آنکه دور از مطلب است زان کدشیم ار که همی دوریست رد فرعون آمد او چون بر مردمان حواحه او مرو را از هر شان پس نوشت این سده بس باشد چا گفت این موی تودادی بهر خویش میدهیت بر بدن یعنی نجات اکثری از مردمان ز آیات ما بیت مقدس یا تمام مصر و شام پس بدین خود نکردند اختلاف یعی اندر شرح و تاویلش فزون یا که احمد بوده آن بیگفتگو اندر آن چیریکه بودند از خلاف پس اگر هستی تودرشک یا غشا حواحه اند ایشان همانا از کتاب اهل دانش را در آن انکارست یا بر همانان بحیرا کا گهی پس بر سر در آنکه خوانده است او کتاب پس مباح ایدون رشک آرندگان میجورد بان شه اندر خوان او شد برایشان واحار پروردگار کرچه آیدشان هر آیت از سهاک</p>	<p>انکدر اندیم آل اسرائیل را آب دریا هشت در ده سر بهم آنکه حر او یست معبودی بها بر سه ویت کرد اقرار ایچنین بودی از اهل فساد اندر شر لک در تفسیر بود حای آن هست بوحند اندر اشا مستر که بروری حرثیل ار حجد که شود کر سده معرو و مست ترک او گوید شود یکجا ری داد آن موی شاش حرثیل تا که اشد عاری از روح بدن باشد این خود آیی از بهروی حایگاه صدق و پر رزق و نعم ررفشان دادیم ما از خشک و تر مختلف دروی شدند ایشان تمام کاندرا او شد مختلف رای یهود بین ایشان حکم اندر رستخیز یا تصدیق رسول مسطاب از بو راز باب کتابند و حر نام احمد در کتاب اغنی که بود کرد او تصدیق چون ابن سلام کر بشک باشد ریغبر سی دانکه او پروردگار ماسواست میبکد تکدیب آیهای حق کر کسی سکدیب آیات مین دل برایشان بوهم هر کر میند</p>	<p>وقت خود کردیم مشق سل را حنه حون وارد شد ایشان هم گفت آوردیم من ایمان بر خدا من رمنقادیم او را هم یقین هیچ فرمان مینردی بشقر هست تحقیقی در این باب ارسان اینقدر گویم مهمی کر مصر در تفاسیر این چینی آورده اند کاعدی دانش زاسفنا بدست پس کنند ناحواحه خود همی ری اندر آدم کاو شد اندر بحر ییل پس رهایمت در این دور ارفن تا مگر کاید تورا هر کس زبی ما بر اسرائیلان دادیم هم همچنی از هر چه بد یا کیزه تر یعنی آن بوری ما بورو نظام یا بقولی علم حز قرآن بود مینکد پروردگار ای عزیز یا که از احکام توری و کتاب پس بپرس از آنکس که پیشتر اینست الزام از نصاری و یهود از یهودان آنکه بود آگه تمام عام باشد این خطاب اغنی کسی خود کلامی بر تو آمد صدق و راست هم مناش از آنکه در علای حق پس بواشی از ریاسکاران یقین که بحق از سحتی دل نگروید</p>
---	---	---	--

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَبِغْغَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ

پس چرا بود قریه که ایمان آورده باشد پس همی کرده باشد آنرا ایمانش مکر قوم یونس چون گرویدند دفع کردیم از ایشان عذاب رسوائی را

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ۹۹

در زندگی دنیا و برخوردار کردیم ایشان را تا وقتی

<p>تا شود رفع آن عذاب از حالشان در جهانشان تا اجل نکد اشتیم حر که قوم یونس آنوقت عذاب قصه یونس بان سارم تمام</p>	<p>پس رساند سود آن ایمانشان ما ملا را زانکره برداشتیم منتفع کردند رایتان و آیات گشت لازم چونکه پیش آمد کلام</p>	<p>کاورد ایمان زبیش از اتلا برحق آوردند و شد برحق عذاب که بهنگام نزول هر بلا و در خلوص دل به حیر و اضطراب</p>	<p>پس بودند اهل آفریه چرا قوم یونس لک ایمان ز اضطراب می بودند اغنی اهل قریه ها بود آن ایمانشان از اختیار</p>
--	---	---	--

قصه حضرت یونس علیه السلام

داد دعوت حق بر اهل موصلش  
خواند مرد مرا بحق در سالها  
یافت آزار اور قوم از هر طریق  
حق تعالی گفت کن اخبارشان  
این سه روز از حق شماره هفت است  
رو رسید کامد آن مهلت سر  
ناگهان دید اهل موصلان  
میچند رو دمدم برق سباه  
دود بارش از سیاهی در شب  
را که داستا و گفته است راست  
خاره حسند از سرخ خویش چند  
بست گر یوس حدای ما و او  
مهرین بر او بخلق ارماد راست  
بر شدند از جگر آوارها  
بیست یوس کلوریم ایان بوی  
گفته تو سده را شادش آمد  
گفته کافاده را کبرید دست  
ما سیم بر خویش افروند زده ایم  
ما کنون اندر حیات سائیم  
گفته دارید مهران را عزیز  
پس درآمد ران فغان و آجروش  
خارها گردید گیل در بوسان  
یوس آمد پس برون آدم زکوه  
گفت داده وعده ایشانرا بقر  
ترك اولی بود آن دلخواهش  
گشت چون در اربعی متحن  
گر چنین باشدم ایجان دور دست  
رست راسر حق در حنی ارکدو  
تا که قوب یافوت گمش پس حدای  
حق مرا و را گفت تو نمکین شدی  
که دعا زدی بر ایشان در هلاک  
پس روانگشت او سوی شهر خویش  
گشت خوشحال آن شان گفتم تمام

پس شکایت کرد بر حق را هر یک  
بر عداای سحت در اندازشان  
ران سپس بارل عذاب و وقت است  
شد ثالث امر کرد دوزخ شرر  
یزه ایش بر شرار و در دخان  
آتش از وی چون مضر ریزد راه  
و در را زرد خون بر آغراب  
وعده اش شد صدق و معوث از خداست  
را که مری بود او سب هوشمند  
هست حاضر فی رحمت و حسو  
ان مثلید رأوت حق دگر است  
بود با حق هر دلی را زارها  
مشوی غایب بوهج ارسدگی  
هم خرید از مال و آرادش گند  
ما کنون افتاده ایم ایگونه است  
نک بدرگاه توری آورده ایم  
خود بداری و فقدان قانیم  
ما تمهان آمدیم از فی تیر  
بحر رحمت بر که کاران بخوش  
کار ما هم بر مراد دوستان  
تا خبر گیرد رحال آن گروه  
کادیم خواند اگر رفتن شهر  
حق فکند اندر دهان ماهش  
ماهش افکند بیرون از دهن  
حر بدین ویران ما معمور دست  
ما که باشد ساینای بهر او  
نارود در قوم و باشد رهبری  
دین اندو که هغه با او بدی  
و اندر آن هیچ بود اندوه واک  
دید اندر ره شای را پیش  
قوم مشاق بو اند ای سکام  
خلق بیرون شد استقبال او

که نداستند قول من راست  
گو بر ایشان کاید ارمده سروز  
یوس ایشان را حرداد آزمان  
کن روان قدر شعری سوبشان  
آمد و گرفت یکجا شهر و کوی  
دارد اندر دل و کوئی که ها  
ره ره هاشدرا صطراب و وحش آب  
هر جا گشتند اندر شهر و کوی  
گفت یوس که چه اویسم راست  
حمله ایان آورید از جان و دل  
پس شدند ایشان بصحرا انجس  
کای خدا باحرمان بودیم و است  
گر انجشی ورکه فی ما سده ایم  
نک تو خود این بدکارا شدی  
گفته خود هر که کرده است اوسم  
گفته خود سائل و دره انده را  
بر یقیان گفته دارید چشم  
گفته بدهید محرم را پناه  
بخه رحمت ورید از یادها  
صادر اردیوان رحمت شد رات  
مطلع گردید چون ارکل حال  
پس بدون ادن حق رفت ارنلد  
شرح این را بعد این گویند چه بود  
بوده میگویند این معراج او  
حو اردن ماهی فکندش بر کنار  
مشی از کوه آمدی هشت بریر  
حشا گردید آن اندو ناگهان  
حون بکشی تکدل در امتحان  
شو روان نک سوی قومی از رحمت  
آن شان رسید او را کای فی  
مژده پس برد ایشان بر اهل شهر  
حق بظاهر بر درود احوال او

کس شد بر دعوت حق موصلش  
جر دو بن کردند باقی را و انا  
گرفرسی نقت ایشانرا سزاست  
بر شما از حق بلانی خانه سور  
خود شد اندر رخه کوهی بهان  
تا سورد حمله شهر و کوبشان  
خانه سور و خشمناک و شعله خوی  
شد عسها بند اندر سنبها  
ار پی یوس دویند از شتاب  
کس برد از وی پی اندر حوی  
رأفتش فی چون خدای اکیاست  
پس بخوایدش براری مصل  
با رهه حاک بر سر مردورن  
نک یوس مؤسم ار هر چه هست  
از وجود و بود خود شرمده ایم  
بیس اسیر و دارمان آزاد کن  
بر شما را و بگذرد از نش و کم  
رد سارند از در خود و عطا  
این یسنان بر عطا دارد چشم  
ما و را نک در پناهم ای اله  
بر بر اکتد از را را دادها  
آنگره را بر فلاح و بر نجات  
گشت غالب بر وی اندوه و ملال  
روی بر صحرا نهاد آن معتقد  
چون سورۃ انبیا یام ورود  
کر ما هشتند بر سر ناح او  
س صعب و خسته و رار و رار  
مرو را از امر حق مداد شیر  
یوس از آن گشت عمکین آزمان  
بر یوس صد هزار از مردمان  
که بصدق ایان تمام آورده اند  
کیستی گفتم منم ابن می  
کامد آن بر اطف گرماد بقر

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مَوْنِينَ

و اگر خواسته بودی و در کار و هر آینه گرویده بود هر که در زمین است همه آنها را ایمن می نمودم آیا پس تو خواهی که مردم را نا باشند گروندگان

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝ قُلْ

و سرود من نفسی را که نگوید مگر بدستوری خدا و میگرداند نایا کیری را بر آنها که نمی یاسد بگو

انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعِنِ الْآيَاتُ وَالنَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ قَهْلٌ

نگرید که چیست در آسمانها و زمین و کلمات آیتها و بیم کننده گان از گروهی که نمیگروند پس آیا

يَنْظُرُونَ إِلَّا مِنْ آيَاتِ اللَّهِ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ ۝

استظار میبرند مگر مانند روزهای آنما که گذشت پیش از ایشان بگو پس منتظر باشید بدرستی که من باشم از منتظرانم

## سورة یونس عم

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ١٠٤ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن

پس میرهائیم رسولارا وآها که گرویدند همچنین است ثابت بودی بر ما که نجات دهیم کرویندگان را بگو ای مردمان اگر

كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ

باشد در شک از دین من پس عبادت شما آنکه میرستید از غیر خدا و لیکن میپرستم خدائرا که میپرسد شما را

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٥ وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و مرودده شدم که باشم از کرویندگان و اینکه اسب گردان و جهت را از دین حق برای و نباش الهه از شرک آورندگان

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ١٠٦

و مخوان از غیر خدا آنچه مع نفعش در او ضرر نپرسد در این اگر کردی پس بدست که تو در این هنگام خواهی بود از ستمکاران و اگر

يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ أَنْ يُرَدَّكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ

من کند از خدا ضرری پس دست دفع کننده مرا آنکه او خواهد سو خیری پس باشد مع که دهد من فضل او را میسراند از هر که

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ١٠٨ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى

مبخواهد از سدگارش و اوست آمرنده مهربان بگو ای مردمان نجات آمد شما را حق از مردگاران پس کسیکه هدایت

فَاتَّبَعَ يَهْتَدِ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ١٠٩ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ

یافت پس حرا پس است که هدایت یافت برای خودش و هر که گمراه شد پس حرا پس است که گمراه میشود در خود و پیستم من بر شما کاردار و پیروی کن آنچه وحی میشود

إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

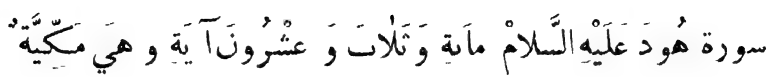
سوی تو و صبر کن تا آنکه حکم کند خدا و اوست بهترین حکم کنندهان

ای محمد ص حواهد از پروردگار پس بآیا مکی از راه اس ثابت اعنی باشد اندر علم حق گو چشم عقل سید و یقی بهره دهد برچه چرآیات و به دیدن آیات و امدار رسل واقعی که گذشت از هر مهم مرسلین را پس رها ندیم از لا اسباه و مؤمنان را آچنان احمد و اصحاب او یعنی نجات پس پیروستم من آسان کز غمی این بود تهدیدی از حق در خطای پس کسب آرا عقل خویش عرص دیگر آنکه راست گردار روی خویش یا که ثابت باش در دین حقیق هیچ نمود اندر آن نفع و ضرر ور که خواهد بر تو چیزی هیچ پس گو که آمد بر شما ای مردمان پس هر انکس ره یابان یافت او	کاربرد ایمان حقایق ز اسطرار تا که ایشان نگروند از ناشناس گشت ایمان پیشه یا ناضل ورق چیز ها را در سموات و زمین را نکره که نگروند ایچ از قدیم سود دهد همچنان از حر و کل آب نامها خلوا من قلوبهم چون بر امتها عذاب آمد رصا که رها ندیم از عذاب و امتحان هم زما یابد اندر سائبات می رستند آن شما غیر از خدا را نکه کافروقت موتش عذاب ناچه گوید در حواص ارحم و فرص از برای دین حق و اثبات کیش کان بود اسلام و غیر از آن سحی گر کنی این پس بونی ظالم سیر فصل او را بست گردانده کس از خدا پیغمبری برحق چنان پس جز این بود که اندر جستجو	پس یابان آمدیدی ناگزیر می باشد هیچ غمی را که او حق مسلط سارد ایشان عذاب یعنی آنکو که بخواهد آیتی یعنی اندر علم حق مکوم بست پس نیدارد چشم این مشرکان مسطر باشد گو پس بر غنا همچین دادیم آنها را نجات و عده ما باشد آن برحق و راست گو شما ای مردم اردارید شک می پرستم آن خدا را لبک من حاصل این باشد خلاصه دین من گشته ام مأمور از دین دین یا که گردان راست از هر کجاست هم مناش از اهل شرک و هم بخوان حق رسد از بر تو کره از هیچ سو میرساند بر عباد انهر که خواست تا نباشد عذری از هر شما راه میابد زهر نفس خود
---	--	---

## الجزء الثاني عشر

گروه او مریض خودگشت ارستهم  
میشود سوی تو اندر امر و نهی  
دامر ما بر مشرکان حیره سر  
شد تمام اکسون کیم میسرهود  
گرکس از آیات او پرسد عدد

کشفه خود درود هر کس بجا  
صبر کن بر هر چه بینی رنج و غم  
کاو بود بر خلق خیر العاکمین  
مکی است این سوره وین باشد صواب



بسمِ خدای بخشنده مهربان

کتابت نیست که محکم گردانیده آیه‌های پس اتعجب! داده شد از برد درست! دیار آگاه که این سه دند مگر حدار ایدر مسیکه مهر شمارا

ار آن بیم که مدتی مزدهنده ام و آناسکه آمرش خواهی دانی و در گذار من پس از منتهی سیدی سوسی او که در حوردار اندیشه از حور داری بگو نامدی نام

برده شده و میبدهد صاحب فصلی را فصلش واگر روگردانیده پس در سبیکه من میترسم بر شما ارعذاب رور برک بسوی خداست

مارگشت شما و او بر همه جبری تو است آگاه باشد که آنها سخن میدهد و بسیار اشرار تابی شوند و در دار بدار او آگاه باشند و گماند که در سر و پیکانند

حامیهای خود را مانند آنچه آشکار می‌کنند و آنچه بیان می‌دارند  
 اندر سایه او دانستند و استیلا

مگر یہ حسرت روزِ بزمِ وصال قرار گزشتہ را و اماات گشتہ را ہمہ شدند سناہِ روشن و اوس کی آفرید آسمانِ ہا

در میان در شش روز و بود سرس او در آب از ما یدشمار که کدامان یک و بر بدر کردار

حققتی از الف و لام و را  
لام و را آن لطف و رحمت بر عباد  
مسحق کردند تا بر رحمتش  
ناز ما داد. ماطل را رحق  
حق و ماطل را کند او هم جدا  
تا که پرسید چیری حر جدا  
یس او گردید باز از اختیار  
تا زواج که رسد بر سر زمان  
یا که خلق نیک و حسنت است  
ترسم از روزی نرک اندر بلا  
که توانا باشد او بر کل شیء

مبدء اسماست گرداری وقوف  
لاء اشارت برلر و طاعت است  
حله آياش بصحت بر قرار  
آپچه محتاحد خلق از هر مقام  
كو تعلق خود حكيم است وخير  
مبدهم سم و شارت پی به پی  
بهره نيك از نعم وزعمر و مال  
كه روا حاجات خلق از وی شود  
م، خزای فضل او بدهد خدای  
هر دلی اندروی از وحشت دو نیم  
می بوردند آسكان از كنها

## سورة هود عم

<p>دردل اعی می بگیرد آنکروه او خداونهای خویش از ناقول می کشیدند عاها را سر می بدانید اینکه چون سر ثبات هست یکسان پیش آن دانای سر در زمین حسنه بود مگر گفته بعضی آنکه باشد مستقر یعنی اندر بیعه و صل و رحم عالم جسمانی اعی شش جهت عرش باشد عقل اول ای سنی باو گفتم شرح خلقت پیش ازین</p>	<p>کیه از پیغمبر صاحب شکوه می پوشید از خدا و از رسول تا سیند آن جمال یک مر می کشد از بد دل و اراصواب گر عان سازد آن یا مستر بر خداوند است ررقش در مقر از زمین ماوای کل حاور جه در لوحست محفوظ این مهم بهر او فرص است برد معرفت آن بود بر عزم اول متنی که سرت بست در دهر سین</p>	<p>تا از او دارد پنهان سرخویش فرقه بودند از اهل ساق هم بسید مصطفی شان در عبور داد آن دانای پیدا و پنهان گو بود آگاه از سر صدور حمله حیوانات را اندر حوة لیک مسودع بود حا بالیقین اوست آنکس که شش روز آفرید بود پیش از خلقت ارس و سما بد مقدم عیب مطلق بر شهود آرماید تا شما را در مقام</p>
---	---	--

وَلَّيْنِ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

واگر بگویند در سبکه شما باشید را آنچه شدگان اریس مرگ و هر آیه گوید آنکه ستاور شده است این مگر حادوی آشکار

۱۱ وَلَّيْنِ أَخْرَأْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَجْحِسُ الْيَوْمَ بِأَنبِهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ

وهر آیه اگر بارس اندازیم از ایشان عدا اعدای شمرده شده هر آیه میگوید چه بار داشت آگاه باشید و رویکه باید ایشان را خواهد شد که داده از ایشان

وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۱۲ وَلَّيْنِ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ

و فرود آمد بایشان آنچه بودند که آن استهزا میکردند و هر آیه اگر بجشایم اسباب را از خود رحمتی پس برداریم آرا را او بدست که او

لَيُؤْسَ كَفُورٌ ۱۳ وَلَّيْنِ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ

هر آیه نو میدو و اساس است و هر آیه اگر بجشایم او را اعیس از سحر برنجی که مس در او را هر آیه میگوید و الله که رفت بدینها از من بدست که او و هر آیه

فَخُورٌ ۱۴ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۱۵ فَلَمَّا تَرَأَتِ

شادمان بارنده است مگر آنکه صبر کردند و کردند کارهای شایسته آنها را ایشانراست آمرزش و مریدی نزرک پس شاید نورک کسده اشی

بَعْضَ مَا يُوحِي إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتْرٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

از حی از آنچه وحی و ستاده شود و سوخت بشود نان سیهات که میگویند چرا فرساده شد او و کجی یا آمد او و رشته

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۱۶ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِمِثْرِ سُورٍ مِثْلِهِ

حزاین است که نو بیم کننده و خدا را همه جری و کل است یا میگویند بدروع بسته آرا نکوبس یا و ریده سوره ماند

مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۷ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ

آن برافته شده و جوابید هر که را توانید از هر خدا اگر هفتید را سگویان پس اگر اجابت نکردند شما را

فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۱۸ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ

پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شد علم خداست و آنکه است خدائی مگر او پس آیشما مقاداند کسیکه باشد که خواهد زندگی

الدُّنْيَا وَزَيَّنَّا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۱۹ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي

دبا و زینت آرا نهم مبدیم ایشان کردارها را در آن و ایشان در آن کم کرده شوند آنها آاند که است مرا ایشانرا در

الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠

آخرت مگر آتش و ناپدید آنچه کردند در آن و اجزاست آنچه بودند که میکردند

و رتوگوئی ای محمد ص بعد موت  
یعنی آسان که دهد جادو فریب  
دار میگویند راسخها چه چیز  
یعنی اندر بعضی الاحرام وقف  
یعنی اسبها کسب آفرقه چند  
گفته بعضی این عذاب اندرشان  
مرد را چون بست عقل سدگی  
حاق فعل ماضی اندر حاصل است  
گویند بگرفته است اعی فرا  
پس بگیریم آن روی س نامند  
هست یعنی آدمی از شش  
گویند از من شد مصداقها دور  
حاصل آن کسان در بقع باشد کهور  
کرده اند اعمال بیکو در جهان  
وین مقام قرب شده با خداست  
حق تو را گفته چون گنجی بداد  
پس تو شاید تارک آنی دین فرق  
تا مگر رایش ثانی دفع شر  
کز چه نامد بر تو گنجی ز آسمان  
حاصل آنکه تو همان بازای رسول  
حق بود بر کل اشاکار سار  
گو شما آرید ده سوره جهان  
هم بجوایند آنکه نتواند هم  
پس نداید آنچه نازل برنی است  
هم نباشد هیچ معبودی حرا و  
هر که باشد از دوت همتش  
یعنی آنکه کند اعمال بیک  
احر شای راهم دهد حق بر جهان  
شد ناه اعمال ایشان سر سر  
در قیامت گر نباشد طاعتی  
یا ثنای مرده او را در عمل  
وان عطا میداد بر مردم دیاد  
بود آن یک س خلق و بردار

منه حواهد شد بر حرف و صوت  
هم فریبده است این قول و عجب  
داشت بار آرا زما نارستجیر  
گر که ناشی واقف از اجزاء وقت  
گشته تا در دست مهدی شوند  
قتل حریت از مستهزبان  
در دو دنیا غریب از رنگی  
وصع کرد موضع مستقل است  
مرحبات کافران را دلتا  
گردد او از فصل باری نرود  
تا مردن با امید و ناسپاس  
شادمان گردد کند فخر ارغور  
همچنین در شادی و نعمت محور  
هستشان آمرزش از حق آنکسان  
حاصل آن از خلق سلیم و رضاست  
یا ملک نامد تصدیق ارسلاد  
وحی کرده آنچه شد سویت رحق  
یا که ترسی تا نورا باشد خطر  
تا کنی اتفاق آن بر مردمان  
از رسالت دین مقامات فصول  
یا گواه حمله آن دامی راد  
ناقه برهم رجوش اندر سان  
دو حق گر صادق اندر هم  
حجت بر علم الهی مدعی است  
مسئله آیا شما پس ی علو  
خواهد او بهره جهان وزیش  
بهر دبا ی که بهر حال بیک  
کاسته خود می کردند هیچ ازان  
دانکه جز دبا بدشان در نظر  
معنی آن بر خلوص سنی  
کابست مردی عابد و شیعی احل  
تا که گویندش بخیط است و راد  
تا نماید خویش را کامل عار  
اصل اخلاص است پس در هر عمل

کافران گویند از عقل زبون  
ور که اندازیم تأخیر آهذاب  
امت معدوده گر دانی کلام  
امت معدوده را بعضی دیگر  
یوم یا تهم نداید ای که  
شاید این باشد مراد ای معتمد  
مر محبط آمد بدشان بگمان  
بهر ناصید وقوع آمد تمام  
گر دهیم از خود نامد معنی  
ناسپاس از نعمت نگدشته اس  
در حشایش پس از رج و الم  
حای شکر نعمت آرد بحر و بار  
حر شایکه صابرند اندر بلا  
همچنین مردی برک اندر عمل  
گفته وارد کافرا ح مکدان  
نگدل میشد رسول از کشتنشان  
یعنی از سب الهان در کتاب  
یا که شاید سک گردد سیهات  
تا چرا نامد فرشته تا گواه  
از بو حر انداز سود بر عباد  
کافران گویند احمد ناهه است  
ده یکش را آورد ای شما  
س سرکرد از احاطت ای کروه  
وان بود علی که حلقان را نکار  
یا که داخل مشود آیا شما  
هم یقین ندیم ایشان تمام  
بستشان مقصود هیچ از آخرت  
اینگروند آنکسان کاندرا قرار  
گشت باطل آنچه کردند ار دیا  
بست احری یا ثوابی بهر او  
آمد آن یک در غرای امتناع  
وان یکی بد دائم الدرومین  
باطش چون از دما بر رهرو سوز  
بست گر خالص بود مکر و غل

نیست این حرسر بین در فسون  
تا که معدود زایشان در حساب  
جمعی از اوقات باشد ای همام  
قوم مهدی میشارند از خبر  
منصرف زایشان عذاب این بود است  
که کند جبرایشان در رار خرد  
آچه میگردند استنزا بدان  
وین بود بسیار واقع در کلام  
تا که یابد در نعم لدنی  
بسی او را حرکتگران دسترس  
معنی یا شادانی از بعد غم  
عمر خود صایع کند در حرس و آد  
شا کر اندر نعمت و عیش و هوا  
که بهشت آن مزید را باشد اقل  
بود امرونی بر پیمبر در بیان  
یاوت این آیت نزول از بهر آن  
آچه باشد داری آرا در حجاب  
دایچه گویند اهل کروکبه اب  
بر تو باشد در موت از اله  
سکدل پس ارجه گردی در نهاد  
این سخن هارا نه کز حق یافته است  
کافصحب از من بود گر اقرا  
آچه را گفتید راتیان ارواحم  
باشد آن اندر معاش و در قران  
اندر اسلام از چنین امری جا  
ما جزاء کردها در هر مقام  
تیا که خواهید از خطائی معذرت  
بستشان در آخرت الا که ناز  
چون بر اخلاص است طاعت راسته  
بوده اجرش در جهان عیش و کوا  
ناکه گویندش بود مردی شجاع  
تا که دین دارش شناسد و امین  
طاهرش چون گلستان دلروز

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً

آیا کسیکه باشد بر بینه از پروردگارش و بجوایند آنرا شاهدی از آن و از پیشش کتاب موسی اماما و رحمتی

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَلَنَارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ

آنکروه میگویند بآن و هر که کافر بشود بآن از گروههای دشمن پس آتش وعده گاه است پس میشد شکی از آن بدرستی که آن حق است

## سورة هود عم

مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ <sup>٢١</sup> وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ

از پروردگار تو ولیکن اکثر مردمان نیکروند و نیست ستم کار بر آتسکه برافت بر خدا دروغ را آنها

يُعَرِّضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

عرض کرده میشوند بر پروردگارشان و گوید گواهان اینکروه آنها که دروغ سسدر پروردگارشان آگاه باشد لعنت خداست بر ستمکاران

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا

آنانکه را مبدارند از راه خدا و میخواهند آنرا کج و ایشانند آخرت ایشان کافران آنها باشند

مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَتْ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعِفُ لَهُمْ الْعَذَابُ مَا كَانُوا

عاجز کنندگان در زمین و باشند مرا اشارا از هر خدا هیچ دوستان مضاعف کرده میشود در ایشان عذاب بستند که بنواهند

يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ <sup>٢٢</sup> أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَفُضِّلَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

شنیدن و سسند که نمیدند آنکروه آنها که ریان آردند نفسهای خود و گشتند از ایشان آنچه بودند که

يَفْتَرُونَ <sup>٢٤</sup> لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ <sup>٢٥</sup> إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

دروغ می بسند احار است در سبکه ایشان در آخرت ایشانند را کار بران بدست که آنها که گرویدند و کردند کارهای شایسته

وَاجْتَبَوْا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ <sup>٢٦</sup> مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ

و آرمیدند سوی پروردگارشان آنکروه اهل بهشتند ایشان در آن حاویدند مثل آن دو گروه چون کور و کر

وَالْبَصِيرَ وَالسَّمِيعَ هَلْ يَسَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ <sup>٢٧</sup>

و سنا و شنواست آیا نكسان میباشد مثل آتایس بدستگیرند

هر که او را باشد آنا برقرار	مرو را برهای از پروردگار	ورې او را شاهی باشد رحق	کاین بود صادق نگمار و نسق
جبه قرآست برهان حمل	شاهدش یا معضی یا حرجل	بیه یا آسکه خود بغیر است	شاهد او در ولایت حیدر است
بیه یا خود بود برهان عقل	شاهد این قرآن بود برهان عقل	شاهد قرآن بود بوراة نیز	پیش از آن در درد ارباب سیز
آن کتاب موسی ابرهمن حق	هست برقرآن مصدق هرورق	بود بوراة اهل دیں را بشوا	واسطه بجایش و بس خدا
آنکروه آرد ایمان بر کتاب	اهل برهان یعنی ارعقل و صواب	واسکه کافر شد بقرآن یا رسول	موعدایش را راست دورح دردخول
پس ازین موعد مناش اندر گمان	کوت برحق را آفریده جهان	ایک روی مرده اکثر نیکروند	برهوی نفس خود چون پیروند
کبت استمکاره ترران کافری	ندد از راه دروغی بر خدا	آنکره کردند بر پروردگار	عرس کرده برد موفت در فرار
شاهدان گوید با قولی متین	شاهدان یعنی کرام الکاتبین	یا که اشهادند آن اعصایان	میدهند آنها گواهی بر شان
کاینکروهند آنکسان کز سفروغ	گمه بر پروردگار خود دروغ	سی نداند این تحقیق و یقین	کز خدا لعنت بود بر طالین
آنکسانکه باز دارد از لحاح	خلق را اراده حق بر اعوجاج	وانکه ایشانند بر دیگر سرای	کافر اعی ی زایمان و ولای
مر خدا را نیستند ایشان یقین	از رهی عاجز کسده در زمین	هم مرایشان را باشد خر خدا	از بی رفع عقوت اولیا
میشود افروده ایشانرا عذاب	بهر اصلال و ضلالت در حساب	می سودندی توانا در جهان	مر شدن را و دیدرا عیان
اینکروهند آنکه برتهای خود	کرده اند ایشان زبانی در حد	کم شد از ایشان خود آنچه افتری	مینمودند از نشان اندر جرا
شبه نبود کانکسان در آخرت	در زبان باشد و دوران مغفرت	وانکسان کاورده ایمان از خلوص	کرده اند اعمال نیکو بر خصوص
هم گرفتارند آرام و قرار	خود بذکر و نام آن پروردگار	آنکسانند اهل جنت و اندر آن	هششان حای آرجماعت حاودان
این دوفره در مثل از کفر و دین	کورو کر بینا و شنوا همچنین	می بوند آیا برابر در مثل	چون نیکگیرند پند از ماحصل
	باز بر تذکار و تنبیه از عطا	میکند حق ذکر حال انبیا	



## الجزو الثاني عشر

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ٢٨ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

و بحقیقت فرستادیم نوح را سوی قومش بدرستی که من مر شما را بیم کننده و هشتم اینکه پرستند مگر خدا را درستی که من بترسم بر شما

عَذَابَ يَوْمٍ آلِيمٍ ٢٩ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرْكُ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرْكُ أَتَّبَعَكَ

از عذاب روزی دردناک پس گفتند آنجمعی که کافر شدند از قومش نمی پرستیم را مگر اسبابی مانند ما و نمی بینم ترا که پیروی کرده

إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّاي وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ٣٠ قَالَ يَا

باشد ترا مگر آنرا که ایشان در و می بایگان ما در میندازد و بدیده و نمی بینم مر شما را بر خود هیچ زبانی بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان گفت ای

قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَمِينَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا

قوم من خردیدها اگر باشم بر حقنی از پروردگارم و داده باشد مرا رحمتی از پروردش پس پوشیده باشد بر شما آیا حذر کنم شما را

وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ٣١ وَبَا قَوْمٍ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَا أَنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ-

با و شما باشید مرا آزارنا خوش دارید کن و ای قوم من من تقاضای از شما بر آن مالی نیست مردمن مگر در خدا و دستم من راننده

الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَافُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرِيتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ٣٢ وَبَا قَوْمٍ مَنْ يَصُورُنِي مِنَ اللَّهِ

آن که رویدید بدرستی که ایشان ملاقات کنندگان خداشان و لیکن می بینم از شما مردمانی که یاری کنند مرا از خدا

إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٣٣ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ

اگر برانم ایشانرا آیا پس بدینگریزید و نمیگویم مر شما را که در دست خرابهای خدا و ندانم غبرا و نمیگویم

إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ

بدرستی که من فرشته ام و نمیگویم مر آنرا که بخواهی در ایشان میگرد و وحشهای شما که هرگز ندهد ایشانرا احدی خبری خدا را تا راست بآچه در دلهای ایشانست

إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ٣٤

بدرستی که من آنگاه درستی که کاران را بخود داشته

نوح را گوید فرستادیم هم	سوی قومش گفت ای قوم از کرم	من ر حق باشم شما را بیم ده	بر هویدا را ن شوید از منته
میکنم دعوت که پرستند ما را	خدا را گر که دارید امتبار	در شما من برسم از یوم الیم	گر عداش دهره ها گردد دوبیم
پس بگفتند آنکه بودید از عظام	کافر اند روی رفومش در مقام	ما نسبت بهیر از آدمی	مثل خود در عجز و فقدان اوکی
هم بسیم آنکه تابع گشته کس	مرتورا غیر از ارادل رهوس	نی ناملی معکری نظر	پیروی کردند از تو در سیر
چون مریت بود برد آگروه	معصر بر مال دنیا از وجوه	و اینکه ارمالش بد جبری دست	میسود اندر طرها خوار و پست
زان سبب گفتند افرونی بما	هیچ از وجهی باشد در شما	می بسیم از شما فصلی یقین	حز که پنداریمان از کاذبین
نوح گفت آیا گر آرم آسی	کآن بود بر صدق قولم حقنی	داده باشد بر من آن پروردگار	بخشی از نزد خود کامل عیار
پس عابد مر شما پوشده آن	راکه باشد از ساحل بدگمان	لست معنی اینکه گر من کاذم	پس چگونید از بخت غالم
داده باشد حتی بر من خدا	محفی از ترک تذکر بر شما	آمان آیا حکیم الزامتان	بر قول دعوت اسلامتان
و انگی که آگاهید از وی شما	نی کنیم اگر اهلان بر اهدی	من ببلغ رسالت از وجوه	از شما چیزی نخواهم ای گروه
مرد کاری را نباشم ملتس	ملع و مالی که شاق آید نکس	می باشد احرم حذر خدای	کو نمودم بر خلاق رهنمای
قوم گفتند این ارادل را ز خویش	دور کن تا با تو ششیم بیش	گفت من هرگز سازم طردشان	زانکه بس بینم در ایمان فردشان
بستم راننده ایشانرا رخویش	مانند از آنکه در ایمان و کش	چون توان را ند آنکه راحق خوانده است	اهل حق را هر که راند او رانده است
چون کنند ایشان ملاقات خدا	خشم پس کردند ما رانده ها	لیک من بینم شما را فرقه	در بچار چهل یکجا فرقه
یار من تا کبست ایوم از امام	طرد ایشانرا زحق در انقام	در نمایید آیا پس شما	آنکه باشد طرد ایشان بر خطا
قوم گفتند ای جماعت بر یقین	که ثانی مدح ایشان اینچنین	مر موافق ما نو اندر ظاهرید	لیک در باطن همارا منکرید
نوح گفتا من نگویم نزد من	هست مخزنهای علم ذوالنسن	می نگویم اینکه دانم علم غیب	از بواطن تا خبر بدهم بهیب

## سورة هود ع

هم بوحدانیت حق قائل است یا بگویم اکهم بر غیبا هم بگویم که من باشم ملک حق نخواهد دادشان حیریکه هست	مؤمن اندر طاهر اوی غافل است تا بدان گیرید بر من عسها تا کس از قولم فند درطن وشک خود برایشان حق زما دانا راست	یا مراد نوح بود از این سخن از تمجید یا کید انکار من هم بگویم آنکسان کز ما گزیر این تایید کر من استکاره ام	که خریه رزق سود ارد من حادث فصل شود این احسن چشمهاتان بند ایشانرا حقیر چون شما از ملک عقل آواره ام
--	---	--	---

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُنتَ جِدَالِنَا فَأْتِنَا بِنُصْرَتِنَا إِنَّا كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ ٢٥ قَالَ إِنَّمَا

گفتند ای نوح بدستیکه ناماجاد کردی پس سار کرد ای بدی حدال را ما پس باور ما چه وعده دادی ما را اگر هستی ار را اسگوین گفت جز این دست

يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ٢٦ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ

که آورد شما آرا خدا اگر خواهد و سبب عاجز کردگان و سود عده دشمارا بدادم اگر خواهم که بدهم شمارا

إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغَوِّبَكُمْ هُوَ رَثْكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٧ أَمْ يَقُولُونَ أَفِرَبُّهُ قُلْ إِنْ أَفَرَبْتُهُ

اگر خواسته باشد خدا که غایب گرداند شمارا اوست پروردگار شما و سوی او ابر میگردد بلکه بگویند ربه آرا نگو اگر ربه داشم

فَعَلِّي إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِّي مِمَّا تُجْرِمُونَ ٢٨ وَ أُوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا

آرایس بر منست و انا که امان و من نزارم از آنچه گناه میکند و وحی رده شد سوی نوح که ایمان خواهند آورد از قومت هرگز

مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٩ وَ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخَاطَبِي فِي-

مکر بلکه بدستیکه ایمان آورده پس اندوه گین مباش آنچه هستند که میکنند و سار کشتی را نگاه داشت و وحی ما و در خواست مکن مرا در

الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ ٣٠ وَ يَصْنَعْ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا عَزَّ عَلَيْهِ مَلَأَهُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ

بارها که ستم کردند بدستیکه ایشان غرق شد گاند و میاحت کشتی را و هرگاه که نگذاشتندی را و جماعتی از قومش استهزا کردند بر او گفت

إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٣١ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ

اگر استهزا کنید ما را پس بدستیکه ما بر استهزا میکنیم شما همچو آنکه اسهرامیکید سز و نداشت که بداند آنکس را که اندا و ر اعدایک رسوا گرداند او را

يَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٣٢ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ

و فرود آید بر او عذابی دایم تا و نیکه آمد فرمان ما و بر حو شیدان تنور گفتم بردار در کشتی از هر روماده

اثنین وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٣ وَ قَالَ ارْكَبُوا

دوتا و کسات را مگر آنکه پیشی گرفته بر او گفت ما و سز بردار هر که گرویده و نگر ویده بودند ما و مکر اندکی و گفت واد شوید

فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبُهَا وَ مَرْسُهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ٣٤ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ

در آن نام خدا در وقت راندش و و تار داشتش بدستیکه پروردگار م آمرزنده مهر باست و آن میرد ایشانرا در میان موجها که بود چون

نَادِي نُوحٍ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ٣٥ قَالَ سَأُوتِي

گویم او را و داد نوح پسرش را و بود در کنار از کشتی که ای پسرک من سوار شو ما و مباش ما کافران گفت و ر داشم

إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا-

که بیامرم بگو می که نگاه دارد مرا از آب گفت نیست نگاه دارد امروز از فرمان خدا مگر آرا که بچشد و حایل شد ایشان

الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ٣٦

موج پس شد از غرق شدگان

## الجزو الثاني عشر

قوم گفتندش که س ما احدا را  
گفت بود غیر از این کار خدا  
که غوی خواهد شمارا کردگار  
ما که با دین بانشان آتیه  
ناقم کو وحی را گرم بهم  
گفته بعضی بر بصر این ضمیر  
گفت او روحی حق گرم بهم  
وحی پس کردیم روح از بهان  
مر بنا کن فلک را ناطق ما  
هم بخواه از من بهنگام حطاب  
وقت کشتی ساختن گریش او  
طعمه مزید هر کسی بقاعده  
گفت از من نکند این سحریت  
آنکه را گاید روح بر روی عذاب  
نوح پس چون کرد کشتی را بهانه  
مختلف باشد سحبا در سور  
نوح را گفتم بر دار اندر آن  
جز کسی که یافت پیشی قول ما  
کس نوبی مؤمن بود الا قلیل  
باز خواهید آندای خود نام  
گو خدای من غفور است و رحیم  
پس صداد نوح آدم بر سر  
کامدین روید ایشان جمله غرق  
گفت نوح امروز گرداسده  
نکدرد آب از حال مرتفع  
کوهها اندیشه‌های خام ست  
اوت طوفان اندر این بی اشتداد  
کس نماند اندر زمین دارای روح

کردی ای نوح از جواب و از سوال  
که که خواهد هر زمان آن بر شما  
پس چه سود از پند و نصیحت  
در مقام اَمَّ يَقُولُونَ افتریه  
پس وبال آن بود بر گردم  
هست راحم بر کلامی گریه  
نام از نوح آنچه آرام در قلم  
قوم و نازد اعلان بکمال  
هم روحی کت کدیم اندر ما  
کر ستمکاران شود رفع عذاب  
مکدشتند آنکروه منو حو  
بست اندر ذکر حله فایده  
سحریت گویم شما را عاقبت  
در جهان غرق است در طوفان آب  
امر ما آمد پس آدم در مقام  
کآن که بوده است از در یک دور  
یعنی اندر فلک روحی از نشان  
بر هلاکش بوده و این حکم ارفضا  
مرد و زن هشا بود از هر قبیل  
تا شود در آسان کشتی برام  
مر شما را معی از طوفان و سم  
کایسانه بد ز کشتی دور تر  
خواهد از مؤمن مابق یافت فرق  
بست ز امر حق نگهدارنده  
جز بحق باشد پناهی متمم  
اندر این کشتی در کارام است  
موج خایل شد میانشان رامداد  
حر کسی کو بود در کشتی نوح

پس بیار آنوعده کاسر عذاب  
مر شما عاجز کسده حق به اید  
او بود پروردگار ی باز  
نوح نافذ وحی را بر هم همه  
من ز احرام شما باشم بری  
مشرکان گفتند نافذ بروضوح  
جرم من بر من بود ی بر شما  
حرکی کآورده ایمان پیش ازین  
یعنی اردر داشت باشد خلل  
راکه ایشان در طوفان عرق  
خاصه از اشراف قوم اندر مثل  
دشمن جاهل سی باشد عیان  
همچنان کما روز استمرا کید  
هم بر او در آخرت اید فرود  
آب از توت حوشیدن گرفت  
از دانش بست حدان حاصلی  
ماده و بر اهراب حیوان دوزن  
همچین بر دار در فلک ای نحی  
پس نوح آمد خطاب از کردگار  
چون که سم الله گفدی روان  
فلکشان میرد اندر موحها  
کای بر با ما بکشتی شوسوار  
گفت کسان زود میجویم پناه  
هیچکس ممنوع بود از عذاب  
دین قامت گرفتن داری و روح  
شد کلام نوح ما کسان دراد  
گشت او ما کافران در حال غرق  
تا بشش مه حله عالم آب بود

داده گر هست قولت بر صواب  
سود دهد نصیحتان کافر پیشد  
سوی او خواهد کشتن حله باز  
بست قولش از کلامی ترجمه  
نیستم بر حق زوحی مفتی  
مر محمدص بر هم این اخبار نوح  
عاریم از آنچه گفتید افتری  
پس مباح از فعلشان ادویه کی  
ما خود اموریت از وحی العمل  
چاره بود از هلاک این فریق  
میدودندش مسخر دان عمل  
که چه باشد طعن و طعش بر همان  
دود پس گردید دانا بروید  
مر عذابی دائم از حکم خلود  
ایچنان کزوی خبر در اندکشت  
عذرت از اصلش بر کبر از عاقلی  
واهل خود را حله از فرزندوزن  
اسکه را کومؤمن است و ملحق  
که بو نافوت بکشتی شوسوار  
میشد اسکشی و ساکن همچنان  
کآن بدی چون کوهها بر او حها  
هم مشو ما کافران همراه و یار  
سوی کوهی دارد اوزام نگاه  
جز کسی کش حق بخشد در مات  
مر پناهی بست جز کشتی نوح  
زانکه او را بدر کشتی احتیاز  
شد خراب ارباب یکجا غرب و شرق  
نوح در وی ریده نااصحاب بود

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيَضَ الْمَاءَ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ

و گفته شد ای زمین فرو بر آب خود را و ای آسمان را گرا آت را و کم کرده شد آب و گذارده شد کار و قرار گرفت بر کوه جودی

وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٧ وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ

و گفته شد دوری از رحمت باد مرا که ستمکاران را و نوح ای پروردگار من درستی که پس از کسان منست و بدستی که وعده تو

الْحَقِّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ٤٨ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ

حق است و تو حکم کننده ترین حکم کننده گانی گفت ای نوح بدستی که او است از کسان من بدستی که صاحب کرداری بود نا شایسته پس خواه

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ٤٩ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ

از من آنچه نیست مرا بآن داش بدستی که من بدمدم ترا که ناشی از نادانان گفت ای پروردگار من بدستی که من بدمدم تو که شوال کنم از تو

مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٥٠ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ

آنچه نیست مرا بآن داشی و اگر نیامیزی مرا و رحم نکنی مرا باشم از زیانکاران گفته شد ای نوح فرود آی سلامی

# سورة هودم

مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ٥١ تِلْكَ

این از جمله های و برکتها بر تو و بر گروهی چند از آنها که با تو است و امتی چندند که بر حور دار کنی پیش از آنکه برسد ایشان را از عذابهای دردناک

مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ

از چیزهای باهست وحی میکنیم آراسوی تو بودی که و بدانی آرا بودی خود و قوم تو پیش از این صبر کن بدرستی که انجام بیک

## لِلْمُتَّقِينَ ٥٢

مهره بر کار است

که فرو بر آب خود را از قرار  
ار تو آمد بر زمین اول فرود  
هسته شد فرمان رب العالمین  
او فکند از شر مولا را و شد بخوش  
سر به بر بندگی آزاده باش  
بر ستکاران بود در دوسرا  
بود گمان اهل و هم فرید من  
بل ند از کردار ناشایسته او  
آچه علت است بروی اندکی  
بر تو بگرد زانکه برسم داشنام  
در این دارم یقین در شکم  
همچین بر کاف و افری و داد  
بهره بدهم آسکارا از وجود  
مرا و را میباشد از اخلاص  
هم به قوت راهل و مرود اهل دین  
بهر بره زندگان بگفتگو

هم بد ایسان ما را جد هوا  
کان توصل ناشماست استوار  
شود در این معنی فرو بگو بگر  
زانکه خودی عجز خود را ندیده بود  
رب خود را ناربان عجز خویش  
بدهم اهلت را من از طوفان نجات  
به کسی کو دشمن آئن تست  
آنکه ناشی از گروه عاملان  
گر بیا مری نحشی در رم  
اندر اندک نا سلامت بر سر بر  
کادر ایمان با قامت نا تواند  
بعد عیش از ما عذاب دردناک  
تو بودی آ که از وی در فتوح  
در رسالت همچو روح حق شناس

بر زمین شد امر از پروردگار  
هم بگیر ای آسمان آب که رود  
زین اشارت نشمار است آرا  
پس بخودی یفت آنکشتی قرار  
لاجرم بگشت طوفان در سر  
پس بخودی ملک روح آمد فرود  
خواند روح از بعد طوفان یا که پیش  
وعده کردی گفتی اندر واردات  
اهل تو آست و همدین است  
میدهم من بر تو پند از رایگان  
آنچه را کز وی سم آگاه من  
گفته شد کای روح از کشتی زیر  
هم سلام ما بر امه های چند  
پس برایشان میرسد هول و هلاک  
وحی ما آید به سوی حال روح  
پس شکبناش بر ایداء ناس

وَالِیٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْرُونَ ٥٣

و فرستادیم قوم عاد را برادرشان هود را گفت ای قوم من در سید خدا را نیست مرشدا را هیچ خدائی حرا و سید شما مگر افراسیادگان

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٥٤ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا

ای قوم من من غلطی ار شما بر آن مری نیست مردم من مگر بر آنکه ما فریدم را یا پس در نمی باشد عقل و ای قوم من آمرزش خواهید

رَبِّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ٥٥ وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا

از پروردگار مان س بویه کید سوی او با و رستدار آسمان بر شما ناران بی دردی و سر اید شما را قوی با قوت شما و اعراض مکنید رحا لکه

مُجْرِمِينَ ٥٦ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِنَارِكِي آلِهِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ

اصرار کنند بر گماهان گفتند ای هود ماوردی ما حجتی ر دشمن و بستیم ما و اگر داند گمان خدایان خود را از که از تو و بستیم ما امر ترا

بِمُؤْمِنِينَ ٥٧ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهِنَا بِسُوِّ قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا إِنِّي بَرِّي

گروندگان بگوئیم مگر آنکه رسایده اند از برخی خدایان ما بدی گفت بدرستی که من گواه میکنم خدا را و گواه باشید که من بر ابر

مِمَّا تُشْرِكُونَ ٥٨ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونَ ٥٩ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي

از آنچه شرک می اورید از حراو پس مگر کید من همه پس مهلت مدهم مرا بدرستی که من توکل کردم بر خدا که پروردگار

وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٦٠ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ

من و شماست نیست هیچ جنبه مگر که او گرفته است موی پیشانی او را بدرستی که پروردگار من بر راه راست است پس اگر اعراض کنید پس

أَبْلَقْتُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ

حقیقت رسایدم شمار آنچه فرستاده شدم بآن سوی شما و حاشین گرداند پروردگار من گروهی را غیر شما و ضرر نمی رساند او را چیزی ندرستی که پروردگار من بر

كُلِّ شَيْءٍ حَافِظٌ ٦١ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُم مِّنْ

همه چیزی نگه داشت و چون آمد فرمان ما رها شدیم هود را و آنکه گروهیده بودند با او رحمتی از ما و رها شدیم ایشان را از

عَذَابٍ غَلِيظٍ ٦٢ وَ تِلْكَ عَادُ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

عذاب درشت و این قوم هود انکار کردند آیاتهای پروردگارشان را و اطاعت نکردند رسلان را و پیروی کردند فرمان هر سرکش پایداری را

٦٣ وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ٦٤

و پی آوردند در این دنیا لعنت را و روز قیامت آگاه باشید درستی که عاد کافر شدند پروردگارشان را آگاه باشید هلاک باد مردم عاد را که قوم هودند



## در بیان ذکر هود ع



هود را که بود نامی از فساد  
راعداد آن شریکان را مومن  
مهر را دارید هیچ ارغفل و دبد  
رین دو بحث شد جهان زندانشان  
کو بود بر سدگاش کار ساز  
دفع دشمن تا نمایند از بلاد  
حجی بر صحت دعوی خوش  
ز آنچه گوئی از صحبها و دین  
مرور را ایشان رسیده این خون  
و آنچه رسید حرق نارمان  
مفق کردند در ادلاک من  
گشت رب ما و هم رب شما  
را اندارش بر بنام آن مکان  
معل او رحق و عدالت ارفندیم  
پس رسادم من رسالهها تمام  
قوم دیگر آورد در روزگار  
بر من آمد از باشد در قدر  
بر عدت آسان که بود اندر قضا  
از مان قوم از عالی و دون  
بر حیات آن عذاب س درشت  
که در احقافت پیدا را اعتبار  
شنوید از خا شان افغان و آم  
هست انکار یکی انکار کل  
لک را امر حق نمودند امتناع  
دوری آهارا ز لطف و رحمت است  
عادیان دورید از رحمت تمام

ما فرستایم یعنی سوی عاد  
خود شما بنوید غیر از مقرون  
بست مزدم جز را انکو آفرید  
هم عقیق و عافران سواشان  
پس سوی او شما گردید بار  
گردد اولاد شما یعنی رساد  
قوم گفتند ایچ تاوردی نوش  
هم تو را ما بستیم از مؤمنین  
کرده دم الهان س مرون  
آنکه بزارم را با نادانان  
ما هم از شورا نماند انجس  
را انکه من اردم توکل مر خدا  
احد موی اصیب آتشیل دان  
هست رزم بر صراط مستقیم  
س رسید اعراس هیچ از دین کلام  
گر رسید اعراس پس پروردگار  
هم رسارد تا جبری ضرر  
و ادر آن هنگام کاهد امر ما  
امر حق شد بازوید ایشان برون  
بودشان بخشایشی از ما عشت  
این فور عادیست و دیار  
گر رسید از دیده عتبت نگاه  
همچین کشید عاصی بر رسل  
امر حارمان را ایشان شد مطاع  
همچین شان در قیامت لعنت است  
می بداید آنکه در یوم القیام

و ای عاد احاطم هود گفت  
که شمارا بست ممودی جز او  
مرد سلیخ رسالت بی سخن  
کادر افتاد در قحط و نال  
باز خواهد از بی دفع عنا  
قوة اندر قوة افزاید عیان  
از کنه کاری خود و اغماصها  
از کلام تو که گوئی مشرکم  
از الهات رسیده رنج و ناک  
هم شمارا خود گوه بی اشتباه  
ما شما خود با خدایان مالم  
کبر شما در دل ندارم هیچ ناک  
موی پیشابش گیرد بر سق  
دو انصراف بر تمام جهرو س  
هر و خودی را بقدر آن سم  
مر شما را آن رسادم ناشان  
ور شما بکشت ماند در رمی  
مر نگه داشت خود بر کل اشی  
و آنکه ما او داشت در ایمان ثبات  
گریقی بر هود مؤمن بوده اند  
از رهد از عذاب اخروی  
راشی کز قهر بود افروخته  
سرکش از پروردگار خود شده  
آن گروه از کل حصار عنید  
اندرین دنیا فزون بر حسرتی  
عادیان کشند مکر را احسار

فصه دیگر بر این مقصود گفت  
گفت یا قوم اعدوا الله واتقوا  
من بحواهم از شما ای قوم من  
عادیا را قطع نارمان شد سه سال  
هود گفت آمرزش ای قوم ار خدا  
بر شما باران فرستد را آسمان  
رو نماند از من از اعراضها  
ما به معبودان خود را تارکم  
هم سکوئیت نشان الا اعتراک  
گفت من گیرم خدا را بر گواه  
کعبه پس نامن کعبه از ارمیه  
پس مرا مهلت بدهید از هلاک  
بست مر حسد الا که حق  
بر خلاق مالک است و مقدر  
میکشاند سوی خود بر رست  
آنچه فرستاده گشتم من بران  
تا که باشد آن شمارا حاشین  
زانکه آن پروردگار مرد حی  
هود را دادیم در ساعت نجات  
چارالف ایشان معین بوده اند  
چونکه رسید از عذاب دوی  
استخوانهاشان سراسر سوخته  
چونکه از آیات حق سرور ارد  
پیروی کردند بی ادراک و دید  
از بی آمد بهر ایشان لعنتی  
می بداید آنکه بر پروردگار

وَ إِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَٰهِ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنْ

و بسوی تمود برادرشان صالح را گفت ای قوم بپسندید خدا را بپست شمارا هیچ خدائی جز او آفرید شمارا از

## سورة هود عم

الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ٦٥ قَالُوا يَا صَالِحُ

زمین و عمر داد شمارا در آن پس امرش خواهد ار او پس باز گشت کبیدسوی او بدرستکه بروردگار من بر دیکست و احابت کیده است گفتدای صالح

قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا

بدرستکه بودی در ما امید داشته شده پیش از این ابایهی میکی مارا از آنکه بپرستیم اچرا میرسنید بدیدر ان ماو بدرستکه ما هراینه در شکیم از آنچه میخوانی ما

إِلَيْهِ مُرِيبٌ ٦٦ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَيَّ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي

را آن که ان شکی بگمان بدادارنده است گفت ای قوم حردهدمرا اگر باشم بر حجتی ار بر دگارم و داده باشدمرا ار خودش رحمتی پس کست که یاری کسد

مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِدُونَنِي غَيْرَ تَخْصِيرٍ ٦٧ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَافَةٌ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا

مرا ار خدا اگر نافرمانی کنم اورا پس خواهد اید از و در اخرست زیانکاری وای قوم این نافه حدام شمارا اینی است پس بگداریدش

تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ٦٨ فَفَقَرُوهَا فَقَالَ نَمَتُّمْوَا فِي

بخورد در زمین خدا و مس نکندش بدی پس خواهد گرفت شمارا عذاب نزدیک پس بی کردید اورا پس گفت زیسن کسید در

دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ٦٩ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

خاهاشان سه روز ان وعده است شیر دروغ پس چون ایدفرما ما نجات دادم صالح را و انانکه گرویدند با او

بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مَنْ خَزِيَ يَوْمَئِذٍ أَنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْغَزِيرُ ٧٠ وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ

برحمتی ار ما و ار رسوائی ار و در درستکه بروردگار تو اوست بیرومند غالب و گرفت انانرا که ستم کردند فریاده هلك

فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ ٧١ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ

پس گشتند در خاهاشان رجای ماندگان گویا اقامت نداشتند در ان اگاه باشید بدرستکه نمود کار شد بد بروردگار خود و ناسد هلاك نادر نمود را

### در بیان ذکر قوم صالح عم

لو برادر بود با قوم ار سق  
مر شما را ار زمین ایسان پدید  
سوی او گردید بار ار ماسوی  
بر تو ما را بود افزون هم فلاح  
در میان ما نیز و اعتبار  
زانکه بسبب مرون ار عقل و دید  
گوئی از آن ما غایم احرار  
با بران گیری تو ار ما هیچ عیب  
راه تا باید قومی سحر  
زد تبلیغ رسالت بر گروه  
قوم را درید کاین نافه حداثت  
نوشد آب ار چشمه در ارس اله  
بر شما آید نزدیک ار شتاب  
رفت و رد سه ناک ار روی سوه  
تاسه روز و مد اران بود نجات  
بخشده سرح و در جمعه سیاه  
خود بره کشند و محوط ازیدی

زان احاطم صالحا فرمود رب  
غیر ار او بود خدائی کافرید  
پس روی خواهد آفریش شما  
قوم کفمدش که امید صلاح  
بودمان قصد اینکه ناشی مستشار  
ار تو ما کشم ایک نامید  
ز آنچه یعنی میرسبندند بار  
ما بدین خود داریم ایچ رب  
داده باشد رحمتی ار بر د خود  
برک امرش گر غایم ار و حوه  
همچین در باب نافه گفت راست  
پس گداریدش خورد تا ارگاه  
پس کبید ار قصد آراش عذاب  
بعد عقر نافه بچه او بکوه  
گفت میباشد باقی در حیره  
جار شبه زرد شد رخا چو کاه  
رحمتی بود این زما که مهتدی

بار صالح بر د دعوت بر نمود  
من اله غیره و اولی انکم  
در زمین هم فوت و قدر و محال  
یده هر امید واری را و عیب  
در میان ما کسی یا برتری  
داشت در قوم هر نوع امتیاز  
پش آباء ما اندر نمود  
را که حوال سوی او ما را بویک  
حجتی را در کمال اعصار  
ار عذاب حق دگهداری کنند  
بر من از اندیشه ایچ بیچ  
تا مگر گیرید ار وی عذقی  
زانکه این نافه حق است و بیک پی  
شرح آن گوئیم در سورة قمر  
چونکه آمد گشت آگه زامل  
غیر مکدوست یعنی بحلاف  
درست صالح با مطیعین اعداد

عادیان بودند ایشان قوم هود  
گفت یا قوم اعبدا الله مالکم  
عمر افزون دادان با ملک و مال  
مرخدای من قریب است و محجب  
پیش از این که دعوی پیغمبری  
را بر او بهیت رو بگرداسم بار  
بهیمان آیا غایم ز آنچه بود  
هم محقق آنکه ما داریم شک  
گفت گر باشم من از پروردگار  
پس که باشد کومرا یاری کند  
پس بفزاید هر تحسیر هیچ  
کرده آرا بر شما حق آبتی  
به رساید ایچ آزاری بوی  
نافه را کردید پس بی از تبر  
آزمان صالح بود اندر محل  
هیچ در این وعده بود اختلاف  
پس چو امر ما درآمد با شتاب

## الجزو الثاني عشر

و از عذاب آجنان روز که بود	جمله رسوائی و خواری بر نمود	پس نواها باشد آن پروردگار	بر بجات مؤمنان از هر قرار
باز غالب بر هلاک دشمنان	زد حکمت چون رسد هنگام آن	صبغة اهل ستم را بر گرفت	که نمود از وی فروتر در شکفت
در سراها جمله مرید آجنان	که شد هرگز تو گوئی کس در آن	می دادند اسکه بودندی نمود	بر خدای خویش کافر در عهد
هم دادند ای که از بهر نمود	هست دوری یعنی از نور وجود	بعد ذکر قوم صالح و ان سقوط	می نماید حق بیان از قوم لوط

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ يِعْقُلُ حَنِيدٌ ٧٣

و سحقی آمدند فرستادگان ما ابراهیم را بزرده فرستاد گفتند سلاما گفت سلام پس در يك نکرد که آورد کوساله را بریان در زیر ستم بخته شده

فَلَمَّا رَأَى أَبْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَتَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى

پس چون دیدند سهاشان مبرسدان ناخوش گرفت ایشان را و در دل گرفت از ایشان برسی گفتند مریس بدرستی که ما را فرستاده اند سوی

قَوْمِ لُوطٍ ٧٤ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءَ إِسْحَقَ يَعْقُوبُ ٧٥ قَالَتْ

قوم لوط و زن او ایستاده و دس خندید پس بزرده دادیم او را اسحق و از پس اسحق یعقوب گفت

يَا وَيْلَتِي ۚ أَلِدُوا نَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ٧٦ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ

ای وای من ایامر زده اورم و من بزره و این شوهر منست که بزر مردست بدرستی که این را به چیز است عجب گفتند ایاتعجب میکنی از امر

اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ٧٧ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ

خدا رحمت خدا و برکتهای او بر شما اهل خانه بدرستی که او ستوده و برگوار است پس چون رفت از ابراهیم

الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ٧٨ يَا إِبْرَاهِيمُ

ترس و امداد و ارم بزرده فرستاد سخن میکرد با ما در باره شفاعت قوم لوط بدرستی که ابراهیم بود در باره ناله کننده بازگشت کننده ای ابراهیم

أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَانْتُمْ آيِسْتُمْ عَذَابَ غَيْرِ مَرْدُودٍ ٧٩ وَلَمَّا جَاءَتْ

روی گردان از این شفاعت بدرستی که امداد فرمان پروردگار تو بدرستی که ایسته عذابی کرد خواهد شد و چون امداد

رُسُلُنَا لُوطًا سَتَىٰ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ٨٠ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ

رسولان ما لوف را محروم شد ایشان و تنگ شد ایشان در ضاق و گمت این روز است سخت و امداد او را قومش که بشتاب رانده میشدند

إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا

سوی او و از ایشان بودند که میکردند بهارا گفت ای قوم این گروه دختران من ایشان پاکیزه ترند برای شما پس سرسنداز

اللَّهِ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ٨١ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ

خدا و رسوا میکنید مرا در مهمانانم ایستاد شما مردی هدایت یافته گفتند بدرستی که دانسته که هست ما را در دختران تو هیچ

حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ٨٢ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ٨٣

حق و بدرستی که تو هر آینه میدان آنچه را ما میخواهیم گفت کاش بودی مرا ایستاد قوتی یا منزل میکردیم بجایی سخت

### در بیان ذکر قوم لوط عم

مَدَد افرشتگان خوش نهاد بر شارت سوی ابراهیم داد آن شارت بود او را بر ولد زانکه ساره بد عقبه و ذی عقد  
یا شارت زانکه آید در وجود احمد از نسل خلیل حق بود یا شارت بر بجات لوط و هم بر هلاک قوم او از پیش و کم

## سورة هود عم

پس بخوشروئی نمودش سلام  
بهرشان گوساله بریان نمود  
تا مگر باشد ایشان خصم او  
حفت او استاده بدی امتناع  
پس شارت یافت بر اسحق راد  
شوهرم پیراست و هم دورازولد  
بخشش و خیرات حق باشد ریاد  
رفت ابراهیم خون بر سر اردلش  
داسکه بود او بس حلیم و بردار  
حاصل آنکش رحم و رقت بودش  
پس گفتندش ملائک در سؤال  
هست آینده بر ایشان یک رسد  
گشت او دلتک از دیدارشان  
زاسکه این قومند درافعال زشت  
که دهد لوط از گواهی چار بار  
پس شدید آگه زهمانان لوط  
پیش ازان بودید بر اعمال زشت  
پس بفرسید از حداد بدهد تن  
قوم گفتندش و دانی کاحیاج  
لوط گفت ای کاش بوده قونی  
رو نه دان گفتارها میسافند

شد جواش هم بخت در مقام  
پس مهمان بی درنگ آورد رود  
پس بگفتندش مترس ای نکجو  
آن سخن ها کرد زایشان استماع  
او زما دیگر بیفتوب از مراد  
عمر او چون بود امرو از بود  
بر شما ای اهل بیت یک زاد  
هم اشارت بر ولد شد حاصلش  
صابر اندر حور خلق از احبیار  
با ملائک زان حدل آورد پیش  
رو نگردان ای خلل از این حدال  
آن عدای که بخواهد گشت رد  
چونکه دید آن خلعت و رخسارشان  
مسحق لعن و قهر اندر سرشت  
بر خلاف قوم خود بی اختیار  
قوم و رو هشد بر سامان لوط  
بیجائی بودشان اندر سرشت  
پیش مهمان برسوانی من  
بیت ما را بر بیات راعوواح  
دفعان تا مینمودم ساعی  
تا حدار خانه را شکافتند  
چون بدیدند اضطراش را چنان

او بدادست آنکسان افرشه اند  
دستان را نارسا دید او بجوان  
ما رسولان حقیق اندر هبوط  
پس بحدید از تعجب یا سرور  
گفت او یاویلتی از شرم و سوز  
این عجب باشد بگفتند از ادب  
حق ستوده است او باعطای هم  
مینمود او با ملائک بس حدل  
آه میبرد از گناه بدگان  
مر عذاب قوم تاخیر اوفند  
امر جو از پروردگارت آمده  
آمدند آنگاه ایشان سوی لوط  
بود فعل زشت قومش در نظر  
چار بخت کرد تکرار ان سخن  
مسحق گردد بر قهر و عذاب  
سوی او گشتند از هرسو روان  
لوط گفت ای قوم اندر طاعت  
دست آیا بر شما مردی رشد  
هم بودای آنچه مارا خواهش است  
یا که گیرم حاس رستی بهاء  
مضطرب شد لوط از این گناه سخت  
پس او گفتند آن روحانیان

بر ساطش یا ز رحمت هشته اند  
رسی اندر دل فتادش زان کسان  
میروم از بهر نفی قوم لوط  
زانکه فرید از گمانش بود دور  
من زایم واسگیی باشم عجز  
ممکنی آیا ز امر حق عجب  
هم مجید از روی اظهار کرم  
در خصوص قوم لوط از ماحصل  
هم رجوع آورده برحق هر زمان  
نوبه گفت آردن شاید قوم بد  
بهرشان حکمی که مناید شده  
بود خود مهمان نواری خوی لوط  
گفت این روری بود بر من بتر  
هم بدیشان بود امر از ذوالن  
شهرهاشان را کسد آنگه خراب  
نفس دوشان میدواید آچنان  
بهرد از بهر ترویج این نیت  
بد بدهد تا شما را بر مرید  
واندران خواهش بحان آسایش است  
با غایم معمان زین رسم و راه  
کارخاصان دائم است انعامه سخت

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ أَنتَ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ٨٤ فَلَمَّا

گفتند ای لوط درستی که ما رسولان پروردگارتوئیم خواهیم رسید هر که روی کن با کسان در یاره ادش و نباید که ملتفت شود از شما

أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ أَنتَ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ٨٤ فَلَمَّا

احدی جز ذات درستی که رسیده است آنچه رسد نیست ایشان در و بکه وعده گاه ایشان صبح است آیات صبح نزدیک پس چون

جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَاهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَجَلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةٍ عِنْدَ رَبِّكَ وَ

آمد فرمان ما گردانیدیم بر ازا ویران و بارانیدیم بران سنگهایی از سنگ کل برهم نهاده شده نشان کرده نزد پروردگارتو

مَاهِي مِنَ الظَّالِمِينَ يَبْعِدُ ٨٥

بیت آن از ستکاران دور

بارشان بر ما باطمینان گذار  
رو تو صف ایل زین قوم حرون  
تا که واپس ننگرد زان مردمان  
حفت او کز دین سودش هیچ هر  
یار نا ان قوم ما مسعود گشت  
انچه ایشانرا رسد و اندر پاست  
بلکه نزدیکست گر داری شکیب  
سرگون پس آرد را حاسوی زیر  
سنگ از سجل یعنی یعه طین

تو از ایشان باش بکرم بر کنار  
گفت پس جبریل ما اهلت برون  
بوده است این مؤمنان را امتحان  
لوط ما اهلت چو پیرو شد دشهر  
حورد سگی بر سرش نابود گشت  
گفت زاحق که رسنده برویت  
بست ایا صبح نزدیک ای حبیب  
برن بالا تا بگردون یا اثیر  
پس بیارندیم بران سر زمین

کی رسد ایشان باضرارت زکین  
کور گردیدند در دهلیز و در  
خز دق ککو بود حفت در سرا  
بر عذاب قوم لوط اودر حوراست  
روی خود واپس نمود از نهم شب  
که بردش لوطو ماند اودر خطر  
گفت صبح است ان فرمان خلل  
شهرهاشانرا ز شهر حمله کسد  
عالتاش را بیکدم سافلات

ما فرستاده خدائیم ای امین  
پس روح مالیدشان جبریل بر  
کس بوا پس ننگرد هیچ از شما  
آنکه آرد او برقا رو کافر است  
چون صدائی سخت بشنید از عقب  
لیک این باشد صحیح اندر خبر  
وقت آن پرسید لوط از جبرئیل  
پس چو آمد امر ما جبریل چند  
باز گردانیدیم اندر برد و مات



## الجزو الثاني عشر

بی به بی بود آن حجاره و نشان  
گفته اند آن سنگ ها بد نامرد  
گفت برسد رسول از جبرئیل  
بس بیدیش از تو استمکاره  
مقطعا از رنگ ها پیدا دران  
بر کسی کو بود دور از شهر خود  
گفتند این طالمان گفت احبیل  
بهر رود تنک خود کین چاره  
عبد رَبَّکَ یعنی اندر علم حق  
این باشد از ستمکاران بدور  
طالم این امتد ای پاک خان  
وقت مرگت بسی آسنگ از سفر  
بود ثبات بر عذاب از ما سبق  
سنگ باردگر برایشان تا نشور  
که بران سنگد تا محشر شان  
آمده استاده بر بالای سر

بیت  
نیم

وَ إِلَى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ

و بسوی مدین برادرشان شعب را گفت ای قوم من برسد حداد را  
و کم مکید و کم مکید و کم مکید  
و المیزان اِنِّیْ اَرِسُّکُمْ بِخَيْرٍ وَ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ مُحِیطٌ ۸۶  
و ترادورا درستیکه من می بسم شما را مال و حیرت ساز و بدرستیکه من می رسم بر شما را عذاب و دریکه احاطه کننده است و ای قوم تمام دهد پیمانه

و المیزان بِالْقِسْطِ وَلَا تَخْشُوا النَّاسَ اَشْيَاءُ نَفْسِهِمْ وَلَا تَفْشَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۸۷ بَقِیْتُ اللَّهُ خَیْرٌ  
و ترادورا عدالت و کم مکید  
از مردمان چیزهای ایشان را واهی مکید در زمین افساد کنندگان نافی گذاشته خدا بهتر است

لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۸۸ وَ مَا اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیْظٍ ۸۹ قَالُوا يَا شُعَيْبُ اصْلُوْكَ تَأْمُرُکَ اَنْ تَتْرُکَ  
از برای شما اگر باشید مومنان و ما من بر شما نگهان  
که بعد ای شعب آداب را و می دعای تو فرموده که ترک کنی

مَا یَعْبُدُ اَبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِیْ اَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ اِنَّکَ لَآتِی الْحَلِیْمُ الرَّشِیْدُ ۹۰ قَالَ يَا قَوْمِ اَرَاَیْتُمْ  
آچه را می رسد پدران ما یا آنکه  
کنیم در مالهایان آچه میجوایم درستیکه تو هر آینه توئی در دانه دایت یافته گفت ای قوم خبر دهید

اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّیْ وَ دَرَقَیْتُ مِنْهُ دَرَقًا حَسَنًا وَ مَا اُرِیدُ اَنْ اُخَالِفَکُمْ اِلٰی مَا اَنْتَهِکُمْ  
که اگر بوده باشم بر حقیق  
از پروردگارم و وروری کرده باشد مرا از آن وروری خوب و میجوایم که خلاف کنم شما را در آچه بهی میکنم شما را

عَنْهُ اِنْ اُرِیدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ ۹۱  
از آن میجوایم مگر شایسته گردانیدن  
قدر آچه توانم و بست و توفیق من مگر خدا بر او توکل کردم و با او باز گشت می کنم

وَ يَا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِیْ اَنْ یُّصِیْبَکُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ  
و ای قوم من انداد شما را  
مخالفت نامن که برسد شما را مثل آچه رسید قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح را

وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیْدٍ ۹۲ وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تَوَبُّوْا اِلَیْهِ اِنَّ رَبِّیْ رَحِیْمٌ وَ دُوْدُ ۹۳  
و نباشد قوم لوط از شما  
دور و آمرزش خواهد از پروردگار تا پس از گشت گسندسوی او سرستیکه پروردگار من مهربان و دوست دار است

هم شعیب ارما مدین شد رسول هم نیمائید کسم پیمانه را من شما را بسم اندر حسن حال نی که چیزی از حقوق دیگران بس بیمائند اندر انتظام بر میگزید در عالم فساد خود گهمان بستم من بر شما ترک تا گوئیم آچه اما ما رد باری چون تو و ره یامه گفت بدهید ای گروه من حذر از رسم دین و دنیا شمار من جوایم ما شما کیم خلاف	که برادر بودشان اندر اصول مر حقوق خویش و هم بیگانه را مر توانگر بیسی ارمال و مال کم کبید این دست حر و خود رن وزها را ای گروه من تمام که باشد در سه کاری مراد مارقان ما دارم از هر ماروا می پرستید بی آراء ما جست این احوال من هم ناده حجی کر ناشدم از دادگر داده باشد بر من این پروردگار زایچه بی آراء غایب سگراف	گفت او مر قوم خود را اعدوا عدل باشد اصل توحید و کمال حق گذاری این بود که مال خوش من رسم بر شما از آن عذاب مسط را بیکو نگهدارید هم آچه حق نافی کد دارد بهتر است قوم گفتند ای شعب آیا نماز یا که نگذاریم آن اعمال خوش چون کسی که رنسی گوید گفت داده باشد از نوب رزق بیک بس خیانت من کنم در وحی او بهینان آیا غایب من رخیر	زای کسی کو بست معنوی جزاو اعتدال از بست شرکت و ضلال مردم را بهره ور سارید بیش که فرو گیرد شمارا بی حجاب می بسازید از حقوق خلق کم مر شما را از من این گراور است کرده امرت بر مقالات درار زایچه میجوایم در اموال خویش عاقلی تو مزی چون حرف مفت بر من آن پروردگار بشریک نزد بگرد این بود بد یا نکو ناکه آن مخصوص من باشد به غیر
---	--	--	---

## سورة هود ع

من خواهم بر شما الا صلاح تکه بران منکم کو قادر است ان رسد تا مر شمارا که رسید با شما یعنی فریست از مکان	و آنچه باشد موجب خیر و ملاح نار کردم سوی آنکه و حاضر است نوحی را آن ز طوفان شد همچنین از حد اوقات و زمان باشد آن پروردگار مهربان	آنچه توام نکوشم در ولای کس نکند بر ندارد انکروه یا بقوه هود و صالح در ظهور معرفت خواهد از پروردگار دوست بر مسمران و ماثبان
--	--	--

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا

گفتند ای شعیب نمی یابیم بسیاری از آنچه میگوئی و بدتر استیکه ما هر آینه می بینیم ترا در میان خود ناتوان و اگر بود رعایت جماعت تو هر آینه سنگسار میکردیم ترا

أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ ٩٤ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَا

و بستی تو بر ما غالب گفت ای قوم آیا جماعت من عزیز تر بر شما از خدا و گرفتار آید از من پشت را

إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٩٥ وَ يَأْتِيهِمْ أَهْلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَأْتِيهِمْ أَهْلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَأْتِيهِمْ أَهْلُ الْأَنْبِيَاءِ

بدستیکه پروردگار من آنچه می کنید فرا رسیده است و ای قوم نکند بر توانائیان بدستیکه من گنده ام و نداشته که بداید که

يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَن هُوَ كَاذِبٌ وَ أَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ٩٦ وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا

آید که می آید اورا عذابی که رسوا کند او را و است که او دروغ گو است و چشم در راه باشد که من باشم چشم در راهم و چون آمد امر ما رها شدیم

شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

شعیب را و آنکه گروید با او و رحمتی ار ما و گرفت آنرا که ستم کردند بر یادمه که پس گروید در خانه ایشان بر جای ماندگان

٩٨ كَانُوا لَمْ يَنْتَوُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ

که گویا قامت نداشتند در آنها آگاه باشد هلاک مردمین را همچنانکه هلاک شد ثمود

قوم گفتند ای شعیب البته بستی کر نمبودد قومت از کبار یعنی اقوام تو باشد از گرام گفت آیا قوم من نزد شما هست رب من بر آنچه میکند میکنم من هم بر آنچه موقم با عذاب خزی آید بر کدام چونکه آمد امر ما ظاهر ز غیب پس گرفت آن کافرا را در سبیل هر که بود اندر سرا هارده بود میدانند اینکه تا خان تا تن است	فهم بسیاری رگفارت که چیست ما تو را کردیم اندم سنگسار ما گزیریم آنکسان را ز احترام عزت ایشانراست افزون از خدا مر محط اعنی بران باشد بدید باشد آن اندر مکانت ممکنم هم که میگوید دروغ اندر کلام بد نجات از ما مگر قسم شعیب صیحه کآن بود بانک خبر نیل همچو سگ افتاده و افسرده بود دوری از رحمت بر اهل مدین است	ما تو را ببینم اندر خود ضعیف نه که خوفی بودشان زان چند تن تو نه بر مائی عزیز و ارجمند خود گرفتند چون آباء پیش ای گروه من کید آرا عمل زود باشد که ندانید این دو کار منتظر باشید هم من انتظار وانکه با او بوده اند از مؤمنان گفت او موتوا جمعا در زمان آنچنانکه گفتی آنجا از امام آنچنانکه دور گشتند آن ثمود
--	--	--

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ

و بدستیکه فرستادیم موسی را بآیتهای ما و وحی روشن سوی فرعون و جماعتش پس پیروی کردند امر فرعون را و سود

فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ١٠٠ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ يَتَسَّسُ الْوُرُودُ الْمَورُودُ ١٠١ وَ اتَّبَعُوا

فرعون درست پیش رو می شود و قومش را در روز قیامت پس در آورد ایشانرا در آتش و بدست استیغای ورود که و رود یافه شده و آری آمده

## الجزو الثاني عشر

فِي هَذِهِ لَعْنَةٍ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِنَسْرِ الرَّفْدِ الْمَرْفُودِ ١٠٢ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقْصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا

شدد در این وقت لعنت را و در قیامت بداست آن عطیه که عطا کرده شده این از اخبار قریه است که منحوایم آرا بر تو از آنها

فَأْتِمُ وَ حَصِيدٌ ١٠٣ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ

براست و از آنها در دیده شده و ظلم نکردیم ایشان را ولیکن ظلم کردند خود هاشان بس کفایت نکرد از ایشان خدا یا نشان که میخواهند

مَنْ دُونَ اللَّهِ مَنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتَابِعِ ١٠٤ وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ

از غیر خدا هیچ جبر چون آمد فرمان پروردگارت و نغز و دایاشار از هلاکت و همچنین است گرفتن پروردگارت

إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ١٠٥ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ

حون گرفت قریه را و آنها ظالم بودند بدستیکه گرفتن او دردناک سخت است بدستیکه در آن هر آیه شایسته برای آنکه ترسید از عذاب

الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ١٠٦ وَ مَا نُوحِرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ١٠٧

آخرت این روزیست که جمع کرده شود برای مردمان و این روزیست حاضر کرده شده و بتأخیری اندازیم آرا مگر اندر ای وقتی معین

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ ١٠٨ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفِقُونَ نَارَ لَهْمٍ

روزی که بیاید سخن نمیکند نفسی مگر بدستوری او پس از ایشان باشد بدست و بیک بدست پس اما آنکه بدست شد بدست باشد در آتش مر

فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ ١٠٩ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ

ایشان است در آن فریادی سخت و ناله را و دایا در آن تا باقی است آسمان و زمین مگر آنچه خواست پروردگارت و بدستیکه پروردگارت و کسده است

لَمَّا يُرِيدُ ١١٠ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَيُخَالِدُونَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا

آنچه خواهد و اما آنکه بدست شد بدست باشد در بهشت حاودایان در آن مادام که باقی است آسمانها و زمین مگر آنچه

شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ ١١١

خواست پروردگارت بخشی غیر مقطوع

سوی فرعون و گروهش ز اقتدار در قیامت قوم خود را پیشواست در دوعالم لعنت است او را چنین نزد اهل معرفت نعم العطااست بهر عاشق کوثر و مسو بود یسی آن دها که گشتندی هلاک همچو زرع بدرویده از عذاب آن خدایانی که میخواهند هیچ جزریان نغز و دشان هیچ از مزید ظلمشان گردد سب بر سو حال عرت ترسند گانست از نعم محتمم گردید یکجا مردمان جز زهر مدت بشمرده ما حادث و مشهود از حکم قضا چو اهل محشر ایستند اندر حضور مر مرا حق پرستش آنچه هست

حجتی دادیم بر وی آشکار کار فرعون آن بد روجه راست فاتموا فی هذه لعنت بین این صفی گوید که هر چرا از خداست آتش از ران یار آتش خو بود ایست زاناء القری درم و ناک بعض دیگر گشته مفقود و خراب شمع ایشان داد اندر بسج امر چو از پروردگارت در رسید وانگهی باشد ظالم در فعال اینکه ما کردیم یاد از آن امم این قیامت هب روزی کادران پس عیداریم باز آروز را چونکه آروز آید و گردد جزا در حدیث آمد که در یوم النشور پس ندا آید که بر ستیده است

با کتاب و معجزاتی مستقر در ضلال از امر فرعون غوی موردی بد داشت این اندر شمار بهر ایشان از خداوند عزیز این ندی یاداش من مرتد است هم سزاوار است بر آتش یقین بعضی از آن باقی است و هم تا بل بجود کردند ایشان ظلم هم جز خدای کار سازی نیاز چون بگیریم آن قری را در نغز شد چو بوت دردناک است و شدید عرت آرد خواهد از حق مغفرت خلق عالم از بدو نیک آنچه هست چون شود آخر قیامت بوبت است جز بدسوری نکوید کس سخن همچنین از شتگان نکشده صف

هم فرستادیم موسی را دگر پس نمود آن جماعت پیروی پس نماید وارد ایشان را بد عطائی باشد اندر رستخیز تا ننداری عطای حق بداست آنکه بند آتش ادباری چنین قصه آن بر تو میخوانیم ما ما نکردیم ایچ برایشان ستم مبرستید آنها را راز ایچین باشد گرفتن های رب مر گرفتهای حق در عقل و دید آنکه ترسد از عذاب آخرت این بود روویکه حاضر گشته است مدی کان مقنصی بالحکمت است اندر آروز مهول بر محس انبیا و راسان از هر طرف

زهره سرا بست تا گوید جواب  
ما آید این ندا از ذوالجلال  
در قفان آید کای خلاق جان  
آنکه دست است اندر آتش است  
خاودان باشد در آتش نای  
جر که خواهد مرحد و بد نجات  
کس اراده او نداند غیر او  
ما بود بر با سموات و رمین  
مرشقی و یک نعت اندر حجر  
پس مظاهر آمد آن اصلی که بود  
این بحر است از حوی داری و هوش

هر سری اهد پیش از شرح و شاف  
پس ملائک ما هزاران اسفال  
کی نورا طاعت تو اکر د آچنان  
بد آید ه ربانی او حکام  
آن ملائک که عمر خود تمام  
اهل محشر از شقی و از سعد

در بیان السعید سعید فی بطن امه

په اشان آنچه باشد خلق و ذات  
ناچه باشد در حلالی حیر او  
حر که خواهد حق تبدل اندرین  
هم نشان در بطن ام خود مقرر  
طهره باشد محال اندر وجود  
حیر از عجز است کشا حشم و گوش  
در مقام خویش شرحش را تمام  
دانشان که عالت آن پرورگار  
واسکه باشد که حوش سرشت  
هم عطا شان دهد او نامنقطع  
هست یعنی است اندر علم حق  
بود دانا بر حقیقت ها اله  
داد او حریکه آید در ظهور  
گویم انک رو تقصیر کلام

ست قادر دی شعوری بر کلام  
بوده بر یک سجده یا بر یک قیام  
از وعید و وعده در سم و امد  
در رفیع و ناله های ماحوش است  
ما سموات و رمین باشد بحای  
آچه خود خواهد کند با اقدار  
پس بود خاوند او هم در بهشت  
هر دم از حقد نوعی مسفع  
حالش از حیر و شر بر یک سق  
اش از اشاکان سعادست آن سیاه  
نی که محوری رعیم ادر امور

فَلَا تُكَ فِي مَرِيَّةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوفُونَ

پس مایش در شک از آنچه می پرستند آنها نمی پرستند مگر چنانکه می پرستیدند پدرانشان از پیش و ما هر آینه جامده اند ایشان را  
نَصِيحِهِمْ غَيْرَ مَقْصُودٍ ۱۱۲ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَقَتْ مِنْ رَبِّكَ  
ایشان را بدون احوالات و حقیقت داریم موسی را و کتاب را اختلاف کردند در آن و اگر نبود کلمه که شدی باده از پروردگارت

لَقَضِي بَيْنَهُمْ وَ أَلَّهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ ۱۱۳ وَ إِنَّا كَلَّا لَمَّا لِيُوقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا

هر آینه حکم کرده شده و در میان و پدر سیکه آید در شکی باشد از آن که گمان بداندار ده است و پدر سیکه هم را ده یعار آیه تمام خواهد داد ایشان را پروردگارت جزای

يَعْمَلُونَ خَيْرٌ ۱۱۴ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۱۱۵ وَلَا

اعمال ایشان را که او آنچه میکند آگاه است پس تاب ناش چنانکه ما مور شده و سیکه بویه زدن او از حد در میگذرد سیکه او آنچه میکند بداند و او

تَرَكْنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ۱۱۶

مکند سوی آنانکه ظلم کردند پس مس کند شمار آتش و باشد شمار از جز خدا هیچ دوسان پس یاری ندرده شوید

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ رُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلَّذِينَ كَرِهَ

و بر پای دار شمار را دو طرف روز و ساعت های نزدیک از شب بدست که حوسها میرسد و چهار آن پنداست مرید که در گذار

وَ أَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجَرَ الْمُحْسِنِينَ ۱۱۷ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ

و صبر کن پس بدست که خدا صانع نمی کند مردیکو کار را را پس چرا بودید از قریها پیش از شما صاحبان فعل

يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ

که می کنند از فساد در زمین مگر اندکی از آنانکه رها داریم از ایشان و پیروی ندرده آنانکه ستم کردند آنچه را ستم کرده شدند در آن

كَانُوا مُجْرِمِينَ ۱۱۸ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرْيَ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ۱۲۰ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ

و بودند گناه کاران و باشد پروردگار تو که هلاک کند قریها را ستم و اهل آنها باشند مصلحان و اگر خواستی پروردگار تو هر آینه

النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَإِذَا لَوْنٌ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مِنْ رَحْمِ رَبِّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ

گردانیدی مردم را امت واحد و همیشه باشند اختلاف کنندگان مگر آنرا که رحم کرد پروردگار و و از برای آن آفرید ایشان را و تمام شد سخن پروردگارت

## الجزو الثاني عشر

لَا مَلَأَ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ١٢١ وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ

که رایحه برکم السعد و روح را از حیان و مردمان همه و همرا میخوانیم بر تو از اخبار رسولان آنچه ثابت میگردد ایم آن

فُوَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ١٢٢ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا

دل ترا و آمدتورا در این حق و پندی و نصیحت را برای کزندگان و نکوار برای آناسکه میگردند کار کند

عَلَى مَكَاتِبِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ١٢٣ وَاللَّهُ غَیْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَهِ

بر تو ایسان در ستنکه ما کسند کدم و منتظر باشد بر ستنکه ما منتظر ایم و مرحدار است های آسمانها و زمین و سوی او

يَرْجِعُ الْأَمْرَ كُلَّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

دار میگردد امر همه آن پس سرست او را و توکل کن بر او و ست بروردگار تو در چرا آنچه میکند

<p>عاقبتشان از هلاکت چاره نیست حر که بر عقید آباء از نشان آچه نشان بهره از سوء الختام مستحق گشتند بر خذلان همه پس درواشد اختلاف از اصوات کان گرفته بشی اندر خلق و کار و آنکه مطلق حوار و مستأصل شدی عقل را شوریده و فاسد کند داد هم خواهد یقین رب الانام آنچنان کاسرت بدان فرموده ایم از امانت حمل مرحداته بود روح بین بن نگه دارد حسان از حقا و ضعه و رج و گزند قدرش اندر پیروی از حد گذشت مهم حاصان همچو مهم عامه نیست حق اعمال است خدا دمدم سر حوش از ماسوی پوشی تمام یا دعا گوئید او را از امید هم شمارا بیت حرق دوستدار هیج یاری کرده هرگز کی شوید بر غار ظهر و عصر و صبح و شام ذکر و فکرت روا و آوردنست کت بود دل جله نادانی راز بگوئها مریدی ها را برد نی صید نمود احمر محشین که بدید اولوا بقیه در زمین از عقوبت نار بر هاندیشان وان سب شد بر عتو و سرکشی قریه را سارد از صد بیم و پاک مردم را امنی واحد تمام تا قیامت اندر آئین و اساس رحم حق باشد قناعت بیخلاف</p>	<p>شک ممکن یعنی که اینها گمراهی است ضاعت اشان می نکردند از نشان ما هم ایشانرا رسانیدیم از تمام اساسی پس نمودند آرمه ما جد دادیم موسی را کتاب کر بودی فولی از پروردگار تا بحق ممان از مطلق شدی اصطراط و وهم را زاید کنند مرحای آن عملهاشان تمام پس توای احمد بدان شومسقیم در نظر آور که پیمات چه بود عهد کردی تو که ناشی جان جان حمل هر مای که آنها کرده اند و آنکه هم ماتست اندر بارگشت هر کسی را در معانی رفته است پس دحد در مگردید از دشو کم گفت آن باشد که در سر مقام ام طالع را بمعین از دید پس شمارا مس کید البته تبار پس شما گر طالبها را پیروید اهل طاهر کرده تعبیر این تمام بیماری غفلت از حق کردست پس بیادار از توانی آن غار گفت ران داندۀ هر يك و ند صد کن پس حق تعالی بالیقین آنجا دوسان عقل و رأی و دین را نکسانکه از کرم خوانندیشان ردگی کردند بر عیش و خوشی بودی پروردگار که هلاک وز خدایت خواستی کردی مدام ران همیشه مختلف باشد ناس یا که در فقر و غنا شد اختلاف</p>	<p>میرستند آنچه را این مشرکان پیش از اینها از پرستش برصد هم بر رسیدند ایشان بی تمیز از نعیم اس جهان چرکه بود هم حرا بی نقص بدو آراسه تا ازان عمکین باشد خان بو از ثواب و از عقابی ایشان ریتی کو رهن عقل است و جان قوم تو یا قوم موسی سرسر را و برگردد فوت چیزی بشعیر در نبوت ما حق آور در عمل هم چنان سارد حفظ اردردود حمل پس باید کسی آزار کل را سکه آنها مغرورند و تو هوش خود در حاصان پایه پایه نا عوام هر تجاوز کرد دور است از خرد زاستقامت گشت برسان یگرفق هیج منماید پیدا و همان ما که اظهار مودت و انساظ نار اسمکارگارا از روان درد و حد رور و در ساعات شب یاد حق کن یعنی اندر جهر و سر لک هیجت نیست رو بر تصور دش او مردود و بفریق بود صبر بر بدع کن از ره ممان کر شما بودند سابق در شئون اندکی بودند الک ارباب داد رآرد و هائی که بودند اندران گفت زان نبودن ایشان مجرمین و اندر اشان باشد امید فلاح را سکه باشد شرط تکلف از عقل باشد بر صراطش ره های</p>	<p>پس توای احمد ماش اندر گمان همچنان کآمد هلاکت بر امام آچه آباشان بر رسیدند در بهره یا داد ایشان وافی رحود بهره هاشان حوکه بدناکاسه چو اختلاف قوم بر قرآن بو حکم کرده پس شدی در این جهان هم رفرآند ایشان در گمان در اختلاف آرندگان بی هر حق بهره میکند باشد خبر یعنی آن عهده که کردی در ازل پس امانت را حسان سارد رد عهد ختمت نمودی بر رسل جمله را باید کشی تنها بدوش هم رامت از صحابه و رگرام پس بود لازم بهرحا حفظ حد تو علی دفاق را اندر طریق میل اندک هم بر اسمکارگان ما که با ایشان عاید اختلاف کز شما دارید نار آن دوستان دار بریا هم تار ای مسجد لیک گویند اهل عرفان مستر پس بود کاندن ناری بقصور قلب ذاکر هر چه غیر از حق بود اینست پندی بهر یاد آرندگان پس نمودندی حرا داهل فروز داشتندی خلق را باز از مصاد پیروی کردند هم آن کافران گشت نعمت موجب لغزان و کین و آنکسی باشد اهلیش بر صلاح لک این خود بوفق نظم و کار حر کسی که کرده رحم آرا خدای</p>
--	---	--	---

## سورة يوسف ع

بهر اینهم خلق بیحد و حساب  
از بری و آدمی بر هر شان  
بر تو آمد آنچه بر حق است و راست  
گو مرا آنرا که ایمان ناورد  
آنچه خواهد آن کند اندر سیر  
منتظر باشید بر حالی شما  
هست حق را آگهی اندر یقین  
بس پرسش کن مرا و را که سراسر

آفریده است او که تابد و ثواب  
یعنی از آن عاصیان و سرکشان  
اندر این سوره که بر ناکید ماست  
اندر آیات از نامل نگرند  
هست ما را هم عملهای دگر  
هست ما را انتظاری هم بجا  
بر بهان این سوات و زمیں  
هم توکل کن بوی اصدق و راست

قول رب یا عهد رت شد تمام  
بر تو خواندیم ارخبرهای رسل  
بند و ذاری باشد آن مؤمنین  
خود کسید آرا عمل کاندریان  
میکنم آرا عمل کان حال ماست  
ا چه باشد اغلاب روزگار  
هم بسویش باز گردد دالیهام  
است مرا پروردگارت و جبر

تا جهنم را کنم بر لاکلام  
تا بیار آمد دلت ای شخص کل  
خون باد آرد آیهای دین  
مر شمارا در مکات باشد آن  
هم جزا مستلزم اعمال ماست  
بر شما و ما در این دوا انتظار  
کارها از حرو و کل در هر مقام  
را چه مردم میکند از خیر و شر



سورة يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَائَةِ وَاحِدِي وَ عَشْرَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای رحمت مهربان

الرَّآ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۳ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ

ان آیههای کتابت روشن بدستیکه ما هر روز ستادیم آرا قرآنی یافت نازی باشد که شمار در یابید

اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ اِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ ۴

نکو ترین حکایتها را آنچه وحی کردیم بقو این قرآرا و بدستیکه بودی تو پیش ازین از ببحران



در بیان حال عشق



آدمیم اندر بیان حال عشق  
بافت عکسی ران جال فی دید  
هر یکی زان رتبه گشت از وجود  
قدر هستی اندر آیات و صور  
زان ابا کردند این افلاک و اوص  
عشق هم مدح و است محون بیشه  
در رهش گر بحر های آتش است

بر آن کورا بود اقبال عشق  
مکانات از عکس حشش شد دید  
تا بر لب آمد اشیا در نمود  
خلوه گر شد اصل اول زان نظر  
پس بر آدم گشت این اندیشه فرس  
ما خود از راه نظر هم ریشه  
میکند هموارو با آتش خوش است  
شرح این اجمال اگر خواهی نص

بدجسین عشق حق بذات خویش  
آمد اندر حشش آندریای نور  
اصل و علت چون در اشعش بود  
مطهری میخواست کامل در مقام  
زاسکه آدم محرم این حال بود  
شانه بدهد محبت اسوه را  
از ملائی هیچ ناید در فعل  
حق بر آن گفته در بهر قصص

روی خود پس دید در مرآت خویش  
ریخت ران بیرون گهرهای تصور  
مرتبط گشتند ما هم در نمود  
تا بر لب آمد اشیا در نمود  
دید بود آرج بر او دیوانه بود  
مرکند ما موی مزگان کوه را  
حر ملای بحر کاید ران بحان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرد اشارت از الف و رلام و را  
از الوهت الف دارد دمام  
لطف معشوق از لب دلکش است  
رنج و سنجها که ردی در سفر  
چون ز دیدارش شوی مدوش و مست  
چون بسی آهه لطف خوشش  
باده وصلت ببیند بجام  
آیتی بر روشن است این در خطاب  
تا نفهمد از که با غلبه و جان  
بر تو ما خوانیم هر قصه  
سوی تو این سوره ما و وحی ماست

در ارم بدگی هم حرف لام  
در رهش چند از که کوه آتش است  
با حضور یار ناید در نظر  
بر رخ افشاد گلابت خود در دست  
وان دست خویش زلف دلکشش  
پرده از رخساره برگردد تمام  
بشنو از وی تلت آیات الکتاب  
از ربان خود که داید این زبان  
تا برید از لفظ و معنی حصه  
زان تو بودی پیش از این غافل و راست

حسن او یعنی چو دیدی سده شو  
را براحتی بعد آمد مشیر  
چون تورا خواند نرم خوشبار  
بنهدت سر بر سر زانوی خویش  
واسکت اندر نرم صدق مشتیر  
ای از بعد از گدائی گدجا  
ما فرستادیم قرآن را چنین  
سوره یوسف از ان مقصود بود  
لفظش اعجاز است و عاری از شکوک  
یعنی آن شنیده بودی از کسی

در ابتدای ما خلق با انتها  
در سلوک عشق او پیونده شو  
راحت دیدار یار فی بطیر  
از سر و رویت رافشاد عذر  
آردت دگر رهوش از بوی خوش  
مر شاید آن مدک مقدر  
پس کجا ماند ماند آن رجها  
بر زبان تازی از و به مین  
تسمیه حر او اسم کل نمود  
حمد ما واقع مطابق در سلوک  
عالی تاریخ دای موسی

## الجزو الثاني عشر

طرر که بنابر ارکه هوشی در کس است  
گفت زان احسن بودی امتناع  
در یکی روز احمد آن سبطی را  
حیرت آن در رمان دادش سلام  
گفت امت هر دورا خواهند گشت  
ماند اندر بنوا تنها و حواری  
چون شود او کشته از شمشیر ویر  
گفته ام در رنده الاسرار من  
وقت یاران در بند کج گشتش  
گشت خون این بهاران گریه وور  
بد تمام او مطهر حسن اله  
ساحت بهر خوش او دست العز  
گریه بس کرد او دو چشمش گشت کور  
نالها کردند کی حلاق حان  
شد خدا رو آنکه بودی حان او  
بر مشیقا نارید انقباس

بهر آن کاین وحی حق باشد پس است  
یانی اندر ضمن تفسیر اطلاع  
دو سرور قلب نور عین را  
گفت داری دوستترین دو کدام  
از شرار رهرو حجرها عشت  
دشمنش در مقابل صد هزار  
میبایند اهدیش را اسیر  
شرح آرا با دقایق در سخن  
قصه یوسف شو خاموش باش  
در سلی گفت حریفش دگر  
س برادرها و کندیش بچاه  
که مثل گشت آن درآمده و مح  
که رخشمش بود و در دمه دور  
و حران یک دمه بنوا درجهان  
مظهر حسن بو و حانان او  
آچنان کاول تودید اغراس  
مرشما را بود امسوس و اسف

رد ناول این حکایت پس شبیه  
و چه دیگر گفته اند ارباب سخن  
بر سر راو شاند ارحویشان  
گفت هر دو قره العین مند  
آن یکی را رهبر کامش کند  
سرریش شهاب از مطنیه  
حایشان بدهد در ویرانها  
رنده الاسرار را گر حوادة  
مصطفی از گفهای حیرانی  
یاد کن گم شده را ای رسول  
پس در بر درم مرو و حد  
ناچل سال از هراقت خون گریست  
غریبان را از غمش انده فرود  
ارچه افکندی ندیشان در غمش  
حق تعالی گفت کی روحان  
حواسم چون حفت آدم کیم  
کاین باشد حرکت مرعک و لطف

هست با انسان بوجهی بر روحه  
کز چه گفت این قصه را بهر قصص  
بوسه میداد او فرقی و رویشان  
هر دو محسوس و پاره از بند  
وین سراندر بزم رشامش کنند  
آنکرم نزدیک بهر علقه  
صدقه ایشانرا برد از خاها  
بست عشقت رنده هیچ ارماده  
خواسی از هر دو چشمش رودیل  
که ملایک بودی از حالش ملول  
در غمش حان پدر را سوختند  
حکمی بود آنکه ناآرامیست  
ناکه مانند دار کوع و ارسجود  
بر حران دادی بهار خرمش  
مصلحتها اندر این باشد نهان  
خاک را بر سر خود محرم کنیم

اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

هنگامی که یوسف در خواب دید که در خواب آمده ستاره و آواب را و ماه را دیدمشان که بودند مرا سجده میکنند

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ

گفت ای پسر من جوان خواب خود را بر برادران پس مگر کند برای تو مکریدی پدر سبکه دیورحم مرا آورده مرا دشمنی است

مُيَسَّرًا وَكَذَلِكَ يَجْنِبُكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ

هویدا و همچنین برگزیدتورا بروردگار و تمام و در دور از ناول حواها و تمام کند نعم خود را بر تو و بر آل

يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۚ لَقَدْ كَانَ

یعقوب همچنانکه تمام کردش بر دو پدرت ابراهیم و اسحق پدر سبکه بروردگار تو دانی درست کار است البته که هست

فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَّقِينَ ۝

در قصه یوسف و برادرش شاهای قدرت برسد کار را

ای محمد ص ناد آور چون که گفت  
گفت یاقوت دیده من بجواب  
گفت یعقوب ای پسر این خواب را  
زانکه شیطان آدم بر دشمن است  
این حسد نا فساد آدم توام است  
همچنانکه برگزیدت دواللال  
حسن آری فلنگاه عالم است  
سر عید من عیده شد بنید  
حسن چون بد دل زنده اوریل در  
جست شاهی و نبوت پیش او  
کر نورا دل برگزیدی بسته است

یوسف آن پدر پدر را در بهفت  
یازده کوکب دیگر مه و آفتاب  
بر برادرها مگو آداب را  
هردمی او را بوجهی رهبرست  
بنکه بیادش رفس آدم است  
برجی خوانکه دیدی در میل  
وقت هر طری شش خم است

### حذبه

مقصود چون بود بر حر و اسف  
بر سر کوهی بلند آنها تمام  
ناکه ایشان جلت آرد و حسد  
پس مباح از کید اخوان مطنش  
هر که را بسد ز خویش افرون بجد  
برگزید در عان پروردگار  
حسن هر جا حیمه زد ناوست عشق

گشت موصوف آن یوسف در سلف  
سجده نمودند بر من از مقام  
بر تو از اغوای دیو بیرشد  
هم تسویلات شیطان مطمئن  
میرد بروی ز نادان حسد  
مر نبوت بر شهی در روزگار  
کار ساز حسن هر مهر و ست عشق  
گر بعبادت دل از خود برآمد  
پس هلد در حاحه عشق یک تاز  
چون کند طوفان امان در فلک اوست  
حرف نا خود میزنم دیوانه ام

## سورة يوسف م

من سخن ناخوش گویم سال و ماه  
این سخن ها با خود و با دل کنم  
بست مردیوانه را هیچ آگهی  
حوال شاه حسن را تغییر کنی  
یوسف تو زودت ز دانه ها  
عشق گوید روز ما و کار ماست  
دیده گر هیچ آن دو حتمیم حوالت  
گرچه آن کو ما نیکینی رنده  
هر که بند روی حوالت شده است  
حق کند انجام نعمت درد و کون  
یعنی ابراهیم و اسحق و دود  
آگهیست اعی ز اسحق و اسحاق

از بی دل میروم بنگاه و گاه  
نی که تا هر کودی غافل کنم  
تا سوت چیست یا شامشی  
عکس رخسارش بدل صورت کن  
حق مکر شیر حمله حوالت ها  
خواب کی در نیش و باران ماست  
شمش ارض و فان دل باشد خراب  
چون صفی بر درد و غم ریخته  
نعمت شاهی تو را زبیده است  
هم بورا باشد هر غم یار و غم  
که غایتشان رحق نبوده بود  
تا کسرا باشد سراوار احتیاج

میروید دل من زنی میخواستش  
ور تو با من ممدلی مسانه داشت  
وقت آمد هیچ اگر دیوانه  
تا که آید مهر و ماهت در سجود  
آخرا این سوره شرح حوالت من  
حوالت عاشق چون شد آمدن از نیست  
خاصه گر یعقوب غم پرورده است  
یوسف تو شاه حسنی لا یتلام  
بر تو و بر آل یعقوب ای همیم  
همچو آنکه کرد انجام نعم  
حق بود دانا و هم استوده کار  
باشد اندر یوسف و اخوان او

باز مر بر جای خود گردانمش  
شد چو ذکر زلف او دیوانه باش  
از وجود و بود خود بیگانه  
حم شود پشت سهرت در شهود  
تا تو گویم نک ز یوسف کوسن  
بجز از حوالت و از بداریست  
همچو یوسف دلبری کم کرده است  
بر تو معنهای حق باشد تمام  
ای کریم من کریم من کریم  
بر پدر هایت دو من داهل کرم  
هر شجر را تا نمر چو در بار  
من شاهان سائین را مو تو

اِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ اَخُوهُ اَحَبُّ اِلَىٰ اٰیٰتِنَا مِمَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اٰبٰنَا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ٩ اَقْتُلُوْا

هنگامی که میفرمودند یوسف و برادرش دوسرند سوسو پدر ما را و حال آنکه ما تیم جوانان کارزار پدر سبکه پدر ما را آینه در حبال غلطی هویدا است نکشد

يُوسُفُ اَوْ اَطْرَحُوْهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ اَبْكُمْ وَ تَكُوْنُوْنَ مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صٰلِحِيْنَ ١٠ قَالْ قَاتِلْ

یوسف را یا سبکدار بداورا در میزدی یا حالی مادر ای شماروی پدران و شوند پس از آن که وهی شایگان گفت گوینده

مِهِمْ لَا تَقْتُلُوْا يُوسُفَ وَ اَلْقُوْهُ فِيْ غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْقٰهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِيْنَ ١١ قَالُوْا

ارایشان که نکشد یوسف را و سبکدار بداورا در قعر ده مارگر بداورا بر جی ار کار و ایان اگر هسند که سبکدار گفت

بَاٰبٰنَا مَا لَكَ لَا نَأْمٰنَا عَلٰی يُوسُفَ وَ اِنَّا لَهُ لَنٰصِحُوْنَ ١٢ اَرْسَلْنٰهُ مَعًا غَدًا تَرَعُ وَ يَلْعَبُ وَ اِنَّا

ای پدر ما چیست که ای که امین عبدانی ما را بر یوسف و پدر سبکه ما را از حیر خواهانیم بفرست او را با ما فردا با هر چند و ناری شد و پدر سبکه

لَهُ لَحٰفِظُوْنَ ١٣ قَالِ اِنِّيْ لَيَحْزُنُنِيْ اَنْ تَذٰهَبُوْا بِهٖ وَ اَخَافُ اَنْ يَّأْكُلَهُ الدِّيْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُوْنَ

ما را و او را آینه نگه نامم گفت پدر سبکه من عیناک میکند ما که سبکدار و و بر رسم که خورد او را اگر ک و شما ناخدا را او و حذران

١٤ قَالُوْا لَئِنْ اٰكَلَهُ الدِّيْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّا اِذَا لَخٰسِرُوْنَ ١٥

گفتند هر آینه اگر خورد او را اگر ک و حال آنکه ما حوالت کار را بریم پدر سبکه آنکه ما را کار ایتم

گفت یعقوب ای کسی تا و بریش  
پس شبید آن خبر اخوان او  
خواهی از پوشیده ماند راز ها  
او و من یامین برادرش از طلب  
یا که یوسف را برید از بیع سر  
ما که حالی ماند از بهر شما  
کاربان یا نزد یعقوب انظام  
کشش دوراست از راه صواب  
یعنی از مقصودتان دوری اوست  
سوی یعقوب آمدند از مکرو من  
گفت من پیروی یوسف چون زیم  
چو او پدر گشتند ما یوس آمدند  
نزد یعقوب آمد آن ماه منیر

حوالت خود را مارا درهای حوالت  
رشک بردید از غلطی بر حان او  
بر لب از دل بر مار آوازا  
نزد یعقوب از ما س اح  
افکندش یا ارضی دور تر  
روی یعقوب از ره مهر و ولا  
یابد آنکه کو باشد در مقام  
افکندش بل بچاهی از رشک  
این کسب داولی جوهر دوری اوست  
که بود سرسبز صحرا و چمن  
گر باشد او همارا من سم  
نزد یوسف مبعق ناوی شد  
اذن ما گیرد تفرح را زیر

را که باشد آنکه از بهر ها  
هر خبر شایع شود اندر سب  
یادش گفتند حو اخوان سرس  
واکشی ما راست افزون فرورور  
گفت شعرون ما یهودا این سخن  
بعد از آن شاید قومی رستگار  
گفت را نشان قاتلی کاین دست راه  
رهسپاران ما در آردش دگر  
پس بر این گشتند یکجا متفق  
یوسف بنواوه را با ما روان  
می ندارید این روا بر من شما  
گشت راضی او که با اخوان خود  
باراز این فرمود یعقوب احرار

میکند از لبت ات تدبیر ها  
چون گذشت آن اردو تن یا اندول  
دوستدار دارد رما او را پدر  
از ره داش پدر سبکشته دور  
دیوشان گردید ایسان راهرن  
بر صلاح از توبه آید شوم کار  
سجت باشد حرم قتل بیگناه  
پس بریدش سوی شهری دورتر  
کافکند او را بچاه ارشودو  
کن بجزا هر مریخ روان  
که شوم در رنج هجران مبتلا  
حالت صحرا حرامد از بلد  
ما سبکها در میانشان شد دراز



ما پدر گفتند احوان چند تن  
همراه ما کن روایت در غذا  
ما بگشاییم اندر هر مقام  
هست بر من سخت هجرش ناگوار  
دیده بد در خواب که گرگان چند  
خاصه ما در قدر و قوت برتریم  
داد تن خواهی بخواهی برقصا  
ما زلبایش بدر آید زبیش  
رفت خود افغان و خبران همروش  
گر مرا بی شمع رویت شب رسد  
غم کنون در خیمه بر صحرای من  
ما بهر حالت بود در تن روم  
ور که درمانی بوقتی در ملا  
اصل حمله بود این کرره روی

صورت فکریه ایست ای فقیر  
چون رصورت رسته او شاه داشت  
رفته رفته از صور بیرون شوی  
صورت یعقوب و اسحق و خلیل  
تا کنم من یا دهم اندیشهات  
آن بود برهان رب دارش نگاه  
آن بود برهان رب در ره رعت  
حور احواس اول در ره رعت  
چون شدی در چاه نفس خود فرو  
رور بگه میشود یاق صداع  
او گشاید عقد های مشکلات  
حواس بود آدم که رفتند اسرا  
کرد سر را با و از پی بر دوید  
گر نگوییم ناچکرد او در وداع  
گشت نفس مطمئن ما روح دار  
میروم درم دل از کف ره کنید  
میروم یا میبردم شیر ها  
کرد اشارت دلرم تدبیر چست  
این منم یا من رخود بیرون شدم  
وین که میگوید سجن در خانه گشت  
وانگهی بر قلب حاکی رید  
یا که این تن برده آن طلعت است  
مر زمن سرزد کلامی بی ادب  
بند کن این سبیل گیتی کو بر  
بودم آگه که کسی گاهی بوغش  
این همه هست و ناهون یار من  
هست بر ما بست باک و پلید  
ای بری زانندیشه و آداب ما  
چون توانی عجز و ناداری ما  
بر دل یعقوب و یارهای او

چون مرا و ناداری مؤمن  
ما ساریمش دمی از خود جدا  
از مکاره و از سماع و از هوام  
خاصه ترسم کش حور در گداز  
میرسانند یوسف را گزند  
گر خورد گر کش بصران در حوریم  
گشت بر تقدیر رانی رصا  
حفظ حق دارد بکه رآلودگش  
ما نماید از حقایق آگش

### نصیحت نمودن یعقوب و یوسف علیه السلام

می شاید ما کسی غفلت رحق  
هم محو یاری حر از فعل خدا  
سکته را بر و بگو شوی  
حد او کن باران دگرش بدل  
اس نگو بساز چون حدت حلیل  
مر فراموشم مکن هیچ ای سر

### در بیان سکینه قلبیه

فارغ از آرایش آب و گل است  
محو آن حورشید رور افرو شوی  
همچس ما آدم از وحه حمل  
چون نصراحد بری در شیشهات  
کو بگشاید تو را اندر پناه  
هست تعوید آن برندان وحیت  
یعنی اضواء طسعت ناگشت  
ما بو یعقوب است آجا رو برو  
لك سدرم بر خدات در آوداع  
موعو در هر قدم تا مبرات  
یوسف و یعقوب احوان حاجا  
ما ناشان در وداع او رسید  
من تمام از سجن نور استماع

### جذبه

ما کند عشق و نا رنجیر ها  
چونکه او گوید ما رنجیر حست  
حد و حور هشتم در آن بچو شدم  
کرده راقم ما همگانه گشت  
این طسعت ناگشاید  
در حجاب آن صورت بصورتست  
کو گردد بر من رشت برده لب  
داد پنهان سر آن محبوب را  
گوئی آگه حرما دوا و وش  
خود گشاید برده ارگزار من  
بی بر آنکو بیک و ندرا آفرید  
باک کن ز آلودگی ها آب ما  
می بگشاید بر گنه کاری ما  
وان غم و بیداری شهای او

بر تو ناداریم خوشحالش ز راه  
هم کسب باری باشد رویش  
بر من او را گر برید ازیش من  
یا بکاری ما مستعمل شوید  
گرگ او را یا که حامه اودرد  
همچس اصرار فرزندان خویش  
دار پیراهان ابراهیم را  
تا بگردد دل رها ازداد او  
تو غایبی ای بیخه هر ادب  
ما رسیده صبح خان براب رسد  
ای سر نشو و صیهای من  
دار دل را حمله با حق مشتغل  
حسبی اللهم صمی نعم الوکیل  
ما فراموشت سازم از نظر

نقش دل کی صورت رینای بر  
نقشت او بندد بچشم حق مثال  
بی که هر رخ صورت یعقوب است  
رین گدشتم یوسفا کی یاد من  
صورت فکر آور آجا در نظر  
حور احوان چاه و رندان اندکست  
نگدیری ران تا عمل ما نگاه  
هست یعقوب بره برهان دل  
کان نورادر شکل پیراست و پدر  
مانقی را با تو بگوید صمی  
لك شو کر اوست بر پا محشری  
خان احد از تاب هجرت به است  
کو رود گشت اس بود حکم قصا  
یوسف از یعقوب و دنیا دور شد  
رعت دل در سیر عشق دلبوار  
یاد مسکین طره را آگه کنید  
بست حاجت ما که بنددم بند  
شد دگرگون حالت دوا و از  
در تکلم داشت بر مار و کجاست  
بر کشد از بهر قلم کارد ها  
یاچه بست نور مطلق را بچشم  
در سرای دل بحدود همد شود  
با خیر باش اندک از کفار ها  
یا که مستی یا سجن گوئی خواب  
تب سکردی چاره لك لازم شده است  
بهر ما باشد جزا تقصیر ها  
ره بتریش ندارد چند و چون  
از بوهر دم بر امیدی دیگریم  
خاصه گر عاخر تو و مسکین تراست  
حرما از راه غفاری بخش

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ

پس چون بردند او را و اتفاق کردند که اندازندش در قعر چاه

گشت چون یعقوب باز اندر وفاق میشنید از چوب و سگ آواز هجر ناز بشو حال آن گگشته را مدو اندنش سبیلها براه که مدد زان مهر و مه خو ایلام رحم بر یعقوب بعمیر کعبه آن پدر را کو پیغمبر بود و پیر آن تطلهها تمام افسانه بود همچنین بر قصد خود بایست بود	دید در هر گوشه نقش العراق گشت در بیت الحزن دمساز هجر جواز بدر شد او با کلامی حداد بیلگون کردند آرومی چوماه که تورا کردند سجده در مقام ور خدا اندیشه وز عجز کیند تیره گردید ابد اندیشی صمیر تا برادر حقدشان بر میزدود افکندش در میان چاه رود	شهر و کو یکجا بر از اندوه و غم در خیال یوسف بو باوه شد اوفتاد اندر آفت خو جوار چند سوی هر يك میدوید اوجاره خو گفت گر دارید بامن این حسد تا شما چون آید اندر انتقام باطنی کرمهرومه روشن تراست حواسند او را کشد از قهر و این بیکتر دیدند این وجه اروحوه	بر زمین از آسمان بارد الم کو ز چشم پاک بینش یاوه شد بر فکندش زدوش اربابند مر طیاچه میزدش بر فرق و رو بر پدر بود روا حور از ولد کریچه حسد آن دل آئینه فام هر غبار آلوده کرد او کافراست گفت شمعون قصد ماند غیر این ایست شرح و اجمعوا ان يجعلوه
--	---	---	--

افکندن برادران یوسف علیه السلام را بچاه

گفت یوسف حسنی الله ای خدا گر تمام ستر عورت شایدم پس در آوردند ما قهر از تنش پس بریدند آرسی در بیه راه که بگیر این بنده آرا ده را رفته بود اندوش آن ماه بهام از بهشت آرد زهر او طعام کو تورا ما بهر تاج و بهر گاه حزینش سر را بر برگرفت کرد نیاد شکایت ما پدر اله میکرد از عجز روح الامین گفت ای یعقوب ای عمید من حق سلامت میرساند ای همام	من سیردم بر تو خود را در ملا ور عیلم هم کفن میبندم تا بگر آیت بود پیراهنش اوفتاد او از وسط در قمر چاه دل بطوفان ملا بهلاده را روی سگی دادش آهسته مقام هم حرا حانش تا بد الیام آفریدیم بی از بهر حاه چون بهوش آمد بسی کرد او شکفت آچه راخوان مرورا آمد سر بر صدا و شکل یعقوب حنین بلکه جبریل امین ذوالن گویدت عمکین ماش از حور عام	کافکند آن ماه معنی را بچاه پس بگفتندش برون کی پیرهن مار گفتندش که مهر و مه دور پس رسن بستند بر مازوی او حله گشت از زندگانی ناامید در زمان ارسدره پردد حزین امر شد کر حامیای حشش گفت چون آید بهوش آن دلوار شو تو بر شکل پدر بروی عیان در گماش آنکه مهر اندیش او پشت و پهلو که حراحت گشته بود اندکی چون یافت تسکین حال او آدمم کس خوف و غم بر هامت یافت حواهی در جهان اردادرگر	گفت یوسف مرده هم خواهد کفن بر تو پوشاند پیرهن زبور در میان چاه بردندش فرو شد بحریل امر از رب محمد بر گرفتش در هوا زامر جلیل پوشد اندر تن امین حصرتش مرور را بواز و یاری کن توانز تا تسلی یابدش يك لحظه حان آمده است از بهر یاری پیش او بر امین حق تعالی می نمود پس بشکلی خوش بر او بنمود رو ور خطر ها مطمئن گردامت علم و شاهی و سوت سر سر
---	---	---	---

وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَنُنَبِّئَهُنَّ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۚ وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۚ

و وحی کردیم بسوی یوسف که هر آینه آگاه کنی ایشان را بکارشان این و ایشان ندانند که تو یوسفی و آمدند ز دیدر خود شبانگاه گریه میکردند

گفت زان کردیم وحی آدم بوی واسگهی باشد ایشان بشعور خواست چون رسد مرید جبریل تا ز دیدارت دلش خرم شود رفت شمعون بیه شب نزدیک چاه کینی گفت ای که برسی حال من به بود روی رمین از زندگان گشت شمعون ز اسحنها بقرار صبح چو شد بار آن پیراهنش بشنو از یعقوب غم پرورده باز گشت بادیا برون از شهر سحت	از زبان جبریل يك بی هیچ شناسدت اعنی در حضور باز فرمان آمد از رب حلیل فارغ از اندوه و درد و غم شود تا برسد حال او بی اشباه گفت شمعون ای غریب ممنحن به زیر از رفتگان بی خا کدان گریه ور شد همچو ابر بوبهار می بیالودند بر خون ازفش تا چه آمد نقش او بر پرده بار زارو نالان تا بای آندرخت	که تو خواهی کرد احوارا حبر سوی او رسید چوار قطع عجب که همان روزی دوما یوسف بچاه میرفتند آتش استکارگان گفت ای کز زخم هجر آزرده گفت چون باشد نو کوحال کسی بیکس و تنها غریب و حسه حال ناکش اخواں جوشیدند ارقصور سوی کسمان بر روان انره شدند شام جوشد دید فرزندان او که مسمی گشته بود او بروداع	راچه آوردند از حواری بسر شرح آرا تا تو گویم عنقریب همدم او باش در بیگاه و گاه سوی کسمان بهر تعطل زمان جست حالت رنده یا مرده دوفتاد است او بدسان محسی همچو مرغی اش شکسته برو مال آمدند از به سردندش بدور ناجر از یوسف و از به شدند بار تا گشتند شد در حسد خو آتش آنجا ماند با سورو صداع
--	--	---	--

## الجزء الثاني عشر

نه شنبه آواز نسیمی بوی دوست  
که کند چون شب سحر یار و ز شام  
بدهد انبوه عیش در سبزه راه  
بن رحلتش بار ماند سر زهوش  
و یها مرتی شود شمشیر و بیر  
گر و آن نا دیده ذاک العجب  
رخم دل باشد به چون ماسورین  
گشته گر هیچ در دریا غریق  
آید از دلدار او پیک و بوند  
این بیان هل کر نای بیرون بود  
نا کهان از دور شد گردی بدید  
یست یوسف فی رشاهد این ساه  
با پدر هم برد بر صبح ساختند  
رفته روحش دست هیچ اوراعش  
یوسف من جو شدش کرمی حداست  
گفت احوارا چه شد و درید من

دیده ناشی گرشبی را در فراق  
چون شنند رفته از دناو دگر  
خواهد ارکید دل آیدسوی چشم  
نا مکر آمد دره آن دلواز  
وقت و اقام ارچه باشد درگدار  
بوده حام در فراقی سالها  
بود یعقوب ایچنیز تا صبحگاه  
گرچه آن از حال هجران اندکست  
صبح چون گردد رسد بروی خیر  
آیچان صبحی مباد از بهر کس  
گفت نازدیا همما حان من  
آمدند ایشان نرد یک پدر  
از معان وا احا وا یوسف  
یس نرددش سوی خاه رود  
از روت ارهوش ناردیک شام  
روح من ریحان من دلبد من

تا سحر نا افسار و اشتیاق  
چونکه برخیزد فتد بر رو دگر  
راه اشکش بندد اندر حوی چشم  
یا که خود بیک ریید اریار ناز  
نگذرد راو ماندش بر یک قرار  
مو بمو میدام آن احوالها  
آبچنان صبحی که رورش بدسیاه  
واره را راز درد و اندوهش یکست  
که بحورد آجان حارا مجاور  
قوه یغمیری بایست و بس  
در بن آمد یک بین در احمن  
حامه برس کرده چاک انزهر گذر  
روت یعقوب انخود افاد وزیا  
نا بروز دیگر او بهوش بود  
چون بهوش آمد ریوسف مردام

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَقِ وَ بَرَكْمَا يُوسُفَ عِنْدَ مَاعِمَا فَآكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا

گفتند ای پدر ما پدر سکه فروشم ما که اسب و نه زخمه در اندازم و ما که داشتیم یوسف را در اسباب خود پس خود دیش گریک و بستی و او در اندامه مرما را

وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ<sup>١٨</sup> وَجَاءُوا عَلَيَّ قَمِيصِهِ لَدَّمَ كَذِبَ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْ أَوْفَصِرُ

و اگر چه ماش را استخوان و آوردند در دیر بـ بـیراهن او خون دروغی گشت بلکه برست دادند در نظرهای شما مستهای شما گسار در سگی بر سر

جَمِئًا وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا نَصِفُونَ ۝١٩ وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا

من صابر بزرگبست و خدا است. اری حواسنه شده در آنچه می سنایید و آمدند بازوایان پس فرساده آب آورش را پس فرو نهاد دلش را چاه گفت ای

بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّهُ نَضَاعَةَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۚ وَاسْرُودُ بَيْنَ بَحْسِ ذُرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ

مزدہ ایسے است و یہاں داسمیں شحہ سے زیادہ جو دو حد ادا نہایت آچہ ہے کہ د

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ ۚ<sup>٢١</sup> وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَوَادِّ عَاسِي ۚ إِنَّ

و بودند در آن از بی رعایتی و گفت آنکه خریدار و را از مصر باز خود در و کودار حاکم و اورا شاید که

يَنْفَعُنَا أَوْ تَخْذُهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ

فایده ندهد ما را، بگیریم، از جای و زنده بچینیم و بکشت و قوت دادیم، مریوسف را در رمی و با ما موزیم از تهنیر خواها و تعبیر؟ بس و خدا

غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرُهُ وَلَكِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآكْفُرًا ۚ ۲۲

عالمی است مرکز خود را بکن بر سر مردمان ببداند

یا انا ایا ذمما تسبق  
غافل از آنکه بود آنجا سباع  
لک میداری تو ما را بر دروغ  
که بجوی بر دروغ آلوده بود  
عالم نافی است یا دار فاست  
ماقی همسد آن ابناء حی

ما پیشی گام چون مر داشیم  
ماید نها کرک او را مر درید  
هست ما را حجبی روشن بدست  
چون بدیدان باردیگر شد رهوش  
رفته بودم من باقلیمی فراح  
گفت چون دل نست یداد و حود

یوسف ادر حایکه نگداشتیم  
وین زما ناور نداری تو بدید  
ایست بیراه که گرکش خورده است  
خون بش از پهرن آمده جوش  
بارگشدم چون در این تنگین ملاح  
ار شنوات طبیعت بست سود

## سورة يوسف عم

<p>جز که بر یوسف جالی رو بکن دید در وی نیست آثار فساد اینچنین وز عقل و دانش کاسته است بر خدای مستعان رو گردنست پیر کنعان داد بر اندوه دل خیبه بر زدیک آن چه بر زدند دلورا او پس فرو در چه گذاشت در تعجب شد بچه کرد او بنگاه یا بشارت ده مرا بر این غلام داشتند او را هان از اهل راه هم ز سرو مایه و مقدارشان حسبو کردند او را بیکدله دی زما بگریخت ارفعی خطا چشم از سود دو دنیا دوختند سوی کنعان سحت داردش بنگاه از وجوهی بروی اندر مرحله کاروان هم از مکان کردند دار از دل افغان بر کشید آن دردمند کرد رویش را سیلی بلیگون آمد آن حورشه بازاری بمصر هست اندر کاروان ماهی چنان حامه ها پوشاند بروی زرنگار بر خریدارش حان تقدیم کرد آمدند از خانه بیرون مرد و زن مشرق خود بود برج ماه کرد مر بهشتی را بحورالعین سپرد حائی از دل بهر او بهر یافت بهر مهجان عزیز این منزلت آمدت مهجان مشو دور از مقر تو زحانه میروی بیرون کجای سریایش هسه حاسازی خوش است آچه شایسته است با محبوب کن کیسواش از ریشه دل شاه کن ما ورا گیریم بر جای ولد بد عقم او یا که عین درسیج یا که دادیمش نجات از بند و جامه معنی و تمیز جله خواها بست کس را حد نطق و دم بردن هم رتقیق و بان مستغنی است که چه باشد حکمت از وضع جهان</p>	<p>رو بی دل با طبیعت خو مکن چونکه دید آن پیرهن یعقوب را بل شما را فستان آراسته است کار من پس صبر بیکو کردن است چون شنیدند این شدند اخوان خجل سوی مصر ایشان رمیدن میشدند شغل او این بود و مالک نام داشت یافت وارد داورا سنگین بچاه گفت یا بشری مدد کن در مقام پس در آوردند یوسف را رچاه حق تعالی آگه است از کارشان آمدند اندر میان قافله کاین غلام ماه رو باشد زما پس بهمه در همش فروخشد تا منادا آید که بگریزد ز راه یا که بفریفت بدهند آن قافله پس شدند اخوان نکهان رهسپار از شر خود را زیر اندر فکند چون موکل دیدش آمد بسکون پس بدش صد خواری بمصر یافت آگاهی که آمد کاروان شست مالک روی و مویش از غار هر کس او را دید دل تسلیم کرد بر تماشا خلق گشتند احسن بیت خود را حنت از دل خواه کرد رد او را بروی از آئین سپرد پس بگریخت زلیحا بر شرافت حای یوسف طلعان آری داست تو چرا ای دل شدی زیر و زبر آمد آن مهجان غیبی در سرای یار آمد خانه پردازی خوش است راهش از مزگان و موحاروب کن کار آمد خدمت در دانه کن گفت مر زرا عمر بر خرد را که ایشانرا بد فرزد هیچ حای دادیمش در آن ایوان و گاه هم بوی آموخیم آداب ها حق بود غالب امر خویش این بدیهی نزد اهل معنی است اکثری لیکن نبند آ که ران</p>	<p>تو بخوانش آدمی دیو و دد است هر چه جز یوسف بود بر نادگیر گفت کذب است این سخن زین چاره نیست می نهید این تهمت از چهل بگرگ از هلاک یوسف عالی جهت نزد آن چه که بدی یوسف در آن بهر آب آوردن ایشان سوی چاه پس در آن شست ماه ملک از کرده روشن چرخ را و چاه را یا بجز گردان حطاب او خواهوش مر متاعی پس مناسب بر فروش آن می کز مهر گردون بدفرون سوی او از هر جهت شتافتند مجرم بر درمی چند از ثمن بند بر پا بهر تدبیرش کشد یا بر آن وجه قبل اندر عیان وان شود اسباب تعطیل و ستر دید یوسف قبر مادر در درمان و آنچه دوران بروی از بداد کرد که خنات پیشه و اسبزه راست هم وزیر شاه و هم صاحب تعمیر سوی بازار آورد در روز ماه شد قیامت شهر مصر از بام و در وز تعجب دست بردن ان گرفت داد بر مقدار وزش سیم و زر راحت جان روق کاشانه اش بهر او کن حامه از دینای بیک کار دل را اول نظر گردید سحت حای بهر داد گو لریز خون وقت آشوت رمان دیگر است بوت دل داری و عجزواری است زان برون کن محرم و بیگانه را قطره بر دریا دهی دریا شوی داد بدو حای مهجان عزیز یا بود فرزند ما در شهر ما ما عزیز مصر را بر رایگان مهرش اندر قلعه انداختیم مسعد او را شود با رهنما هیچ حز بر مشیش سموده رو هست روشن یا که دارد وضو و آب</p>	<p>آدمی را حکو نباشد دل بدست این زیقوب ای اخی بر یاد گیر هیچ جائی یعنی انوی یاره نیست کرده آسان بر شما کاری بزرگ ز آنچه او را مکنید ایدون صفت روز چارم آمدندی کاروان پس فرستادند وارد را ز راه وحی شد روی نشین درد لواز دید اندر دلو خویش آناه را بوده شری یا که نام خواهوش باشد ان گفتند از نقصان هوش پس شدند اخوان خمر کاندرون پس پیش مالک او را افتادند گفت فروشد اگر او را بمن شرط کردند آنکه ز جبرش کنند اندر او بودند از بی رغبتان زان یکی که متهم شد بر گریز چون قفسان رسید آن کاروان پس شفتهای ما در یاد کرد گفت بود آنها که گفتند از تور است خواج مصر آرمات بودی عزیز پس فرستاد او تالک تا بنگاه سوی شهرش برد در روز دگر هر کس از دیدار او شد در شگفت هم عزیزش شد خریدار از نظر بد دلجا حفت او در حانه اش گفت او را برشان بر حای نیک بردش اندر دل باشد او را بعت حفت باشد کرده می حای برون ایرمان مهجان بوازی بهر است یار آمد وقت مهجان داری است می یارا بهر او کاشانه را کمترین آنکه تو پیشش لاشوی اکرمی مشواه را مکن تمیز شاید از وی نفع باشد بهر ما همچنین کردیم بروی بهر بان واقف اندر ارض مصرش صاحبیم حاصل اینها بهر آن کردیم ما بود یا بر امر یوسف غالب او پس بدیهی نباشد اینکه آفتاب</p>
--	--	--	--

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٣٣ وَرَاوَدَتْهُ الْيَاسِيَةُ هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ

و چون رسید نهایت حوائی خود دادیم او را علم شریعت و دانش و همچنین سزا دهیم بیکو کارانرا و آمد و رفت میکردند و از ویکه یوسف در سرای او بود

نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

از نفس یوسف محکم بست درها را و گفت بشتاب بسوی چیزی که آماده است تو را گفت پناه ببریم بخدا بدو سنگه او است بر، ردگار من بیکو کرد جایگاه مرا بدو سبکتر سنگار

## الجزوالثانی عشر

الظَّالِمُونَ ۲۴ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ

نیشودستمکاران و هر آینه خواهش آنکار زشت کردی آن اگر بودی که دیدی حجت پروردگار خود را همچنین کردیم تا نگردانیم از او گناه و کار

وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ۲۵ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهٗ مِنْ دُبُرٍ وَّ اَلْفِیَا سَيِّدَہَا لَدٰی

رشت ندر سبکه او از سدگان مابو ده که پاک کرده بود از شقاوت و بیشی گرفتند آن و یوسف در حانه را و باره کرد پیراهن او را از سر و پا فندش و هر رلجارا

الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوْءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَّنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۲۶

در در حانه گفت آن است سرای آنکه خواهد که کند ارباب و کار بدی مگر آنکه مجبوس شود یا عذاب الی

<p>قوه و حس در بدن یابد فروغ وان بوی میکرد راجع از تمیز که یوسف بود عشقی کاملش آن اراده لاجرم بهوده بود وان هواها همچو برف اندر نمود دور باشد دل در عشق حانه را همی خود را در حس آراسی نقش خود نگاشت در آغوش یار میشود حاصل بدن فن مطلبش شد چو داخل بست درهارا براو گذاشت روم دارد از ظلمت نگاه چون سحرین رو کنیم زان حایگاه بسام هرگز بوحی حق شاس قصه کرد او هم که نگریند بحق تا که نشنید ما هم رو رو هست لولا آن رأی برهان رب آن باشد پس عجب راوصاف بن عالم آنکوشد شهوت شخص را تا تو گفتم اشد گر نشین گشت آنسن روح الله چو دید حوسکه خند آن طبع در شر تا که یعقوب بی دریش رو نک شو تاویل و تحقیقات نثر بر ظهور آن لوامه تمام اندر استیلاي خود بروی پس راههای قلب را بر سوی روح سوی نفس و بر تنزل قابل است آن تلون را شود را و منحر عقل باشد هر بدر نزدیک ذوق ترك تلوننها کند آید بهوش خارج از ظلمت ناسانی شود همچنین از وحی دل فحشاء و سو کاسد آن حجره بتی بود از حجر تا که ماند فعل ما زود در هفت زآفریننده تمام ما خلق شرم از آن اولی که مارا آفرید</p>	<p>وان بود ناسی ره گام بلوغ خلق بردیدی تراجم بر عرب از زایجا شو و حال دلش تا طمعت عشق او آلوده بود عشق باشد آفای حاره - سور در تو باقی است جری ارها بر هوای خود در او مجواسی خانه را ساخت بر نقش و نگار دست او بر گردن و لب برلش هفت حجره بود درهم و سو گفت یوسف رین بحق گیرم پناه رتبه من در راست از مهر و ماه گرشوم بر حق نعمت ناسپاس پس رلجا قصد او برد از شوق گفته بعضی کرد او هم قصد او حشش در این بیان فی ادب ور که او هم زده باشد قصد زن گر باشد در وجودی ناقص است حیست برهان صوری که بیش ارباب صورتی گمان همه در مرتبه دمید پس یوسف گشت برهان حلوه گر یا که شد روح الامیں طاهر او حون در سیرت معطر گشت مفر هست تلون قلب را اندر مقام قلب را حاذق شود او سوی خوش سد نماید در ظهورش بالوصوح تا ندارد قلب تمکین مایل است بنگرد ما نور عقل و چشم سر یا که شنید آن صدایش را از فوق شود چون سالک از عقل اجروش دل ز نور عقل بورانی شود گفت زارو تا نگر داسم ازو هست از سجاده مروی این خبر گفت یوسف این چرا کردی بگفت گفت پس من بر حیا باشم احق تو کنی شرم از بتی کش نیست دید</p>	<p>و اندر آن هنگام که یوسف رسید علم و حکمت را او دادیم ما همچنین بدهم ما پاداش خیر دمدم میگشت عشق او ریاد عشق بود تا بود بافی هوس کی گذارد غیرت سلطان عشق پس اراده بروی از نعش نمود چین زلف عبر افشان میگفت تا که او بر مبل او موج شد پس فرسنداش بدان خلوت سرا غلقت ابواب و قات هیت لك کرده بیکو حای من پروردگار وان عزیزم کرده بیکوئی بحاش ایست هم شانی که خود رسنگار دفع او را کرد قصد اندر گیر همچنانکه مرد شنید زن وین بود دور ارباب ما سق حشم و شهوت بر فروی یا کمی غالب او گردد که برهان ناویست صورتی گمان روح بخش عالم است صورتی گمان حلوه گر شد بر رسول زد لنگد ما ملک بر پشت او حاصل اینکه یوسف اهرم کرده میل مر زلجا نفس لوامه است کو همچو تلون در مقام روح باز بهر ترین صغات و لذتش راههای فکر و معده های نور رؤیت برهان رب ادراک اوست همچنانکه گفته شد در قصه بار وانکه زد بر سینه یا پشتش لنگد آن ماند که ز شهوت بود سد رؤیت برهان بود پس قلب را زانکه هست او از عباد مخلصین اندر آن ساعت زلیخا روی او تا مباد آنکه از معبود خویش خالقی کو عالم است و حاضر است</p>
---	---	---

## سورة يوسف ع

بود این برهان او از ذوالجلال  
اصل آن دان صورت زیبای پیر  
ناخت بر در یوسف از آن حجره زود  
جواب خود نداشت اندر پس کشید  
دیدشان او چونکه اندر اضطراب  
گفت تا چون در جای آنکه خواست

که بر این دادش ز شفقت انتقال  
ساکن از غلبه اربل گشت ای فقیر  
بی کلبه آن قفله را می کشود  
پیرهن بر طول از پیشش درید  
یافت کامری گشته واقع در غیاب  
مرباهت آنچه زشت و بارواست  
پس چه مباد شد جزای فیه کر

گفته اند از پیر برهان و جها  
در سلوک چونکه او همزه شود  
هم دوان را بی رلیحا باشد  
یافتد آن هر دو مرد را گر بریز  
بیشتر زان کوه نماید حسحو  
تا نماید که ریوسف بد گناه  
حرکه رندان یا عدای سحت تر

بست لارم حله در تفسیر ما  
از تو دست اهرمن کوتاه شود  
بر گرفت او زن در پنداهش  
سید خود را که آن بودی عزیز  
بیش دسی کرد زن در گفتگو  
من مری از فیهام بی اشتباه

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ

گفت یوسف این زن حله کرد من جهت تحصیل کام خود از من و گواهی داد گواهی از حویشان زلیحا که اگر باشد پیراهن و سب باره شده است از این پس

هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۲۷ وَ إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۲۸ فَلَمَّا رَأَى

راست گفته زلیحا و یوسف اردرو غکو راست و اگر باشد پیراهن او که باره شده از بی سر ۲۷ پس دروغ گفته زلیحا و یوسف از راست گو راست پس چون دید

قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ۲۹ يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ

عزیر پیراهن او باره شده از بی سر گفت این کار از مکر شماست بدرستی که مکر شما بزرگ است ای یوسف و نگردان از این کار درشت و

اسْتَغْفِرِي لِدُنْكَ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ۳۰

آمرزش خواه ای زلیحا برای گناه خود در ستم که تو ای زن هستی از خطا کاران

گفت یوسف که زلیحا مرا  
بر باین را هم خدا روشن کند  
گفته اند او بوده است از عیش  
یوسف از کاذب و بر پیرهن  
وردیده است از قعاش بی ستر  
پس چو دید آنرا عزیز متعجب  
صدق یوسف شد چو ظاهر بر عزیز  
هم نو آمرزش طلب بر ذنب خویش  
راکه از روی تو او را بگناه

خواست بر خود من عودم را و انا  
کذب او معلوم و صدق من کند  
داد از حکمت گواهی دردمش  
از قفا بدریده دان تقصیر زن  
از زلیحا بوده یوسف در گیر  
بود از پیراهن دریده از غف  
گفت یوسف را که نگذرین تو نیز  
ای زلیحا چون بودی ظلم پیش  
و بر تو مبود این که بی اشتباه

گفت دایم از کجا این قول راست  
پس شهادت شاهی داد آنرا من  
گر دریده پیرهن از پیش روی  
زانکه پیراهن دریده است از ریش  
پس زلیحا نیست در قولش دروغ  
گفت در این خود از مکر شماست  
زین سخن نگذران دار از شان  
گفت بعضی معنی این باشد که خود  
گرچه داد این قصه را تسکین عزیر

چون گواهی بست گفتا حق گواست  
خود را حویشان زلیحا نالسان  
هست در دعوی زلیحا راست گو  
مرا زلیحا را ندیده یوسف را از خویش  
یوسف از او را سگوزن در دروغ  
مکر زن باشد برک است راست  
فاش شد رازان چو آمد بر لسان  
عذر از یوسف بخواه از کار بد  
لیک کی ماند بهان خود عشق بز

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي

و گفتند جمعی زنان در مصر کردن عزیز آمد و رفت مکر با غلام برای تحصیل کام خود از نفس او بحقیقت شغف کرده این غلام او را از راه عشق

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۳۱ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَيِّمًا وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

بدرستی که ما می بینیم او را در گمراهی آشکارا پس چون شنید زلیحا مکر ایشان را فرستاد بدعوت ایشان و مهیا کرد برای ایشان تکیه گاه می و داد دست هر یک از

مِنْهُنَّ سَكِينًا وَ قَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَهُنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَعْنَ آيِدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ

ایشان کاردی و ترنجی و گفت بیرون آی برایشان پس چون دیدند او را بزرگ داشتندش و بریدند دستهای خود را و گفتند یا کست خدا

مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۳۲ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ

نست این آدمی بست این مکر فرشته بزرگوار گفت زلیحا پس این غلام است که الامت میکردید مرا در عشق او هر آینه بدرستی که مکر

نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمَرُهُ لَيُصْجَنَّ وَلَ يَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ ۳۳ قَالَ رَبِّ السِّجْنِ

کردم با و بجله کام از تن او پس خود را نگاه داشت و هر آینه آنرا نکند آنچه فرمایم او را هر آینه مجبوس شود البته و هر آینه خواهد شد از خوار شدگان گفت ای پیر و ردگار

## الجزو الثانی عشر

أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ٣٤

من زندان دو ستر است بسوی من از آنچه میخوانند مرا بسوی آن و اگر نگردانی از من مگر ایشان را میل میکنم بسوی ایشان و باشم از نادانان

<p>شهر پرشد از حدیث و نام او که دهد دل بر غلامی بیحجاب کاینچنین گوید پنهان زان ورود مجلسی از بهر شان آراست او که بسکین بود حاجت وقت خورد پس بوسف گفت کآید در سلام نحو او گشتند و بغافل زاشتغال در زمان از شوق دل حایس شدند کآفریند اینچنین حسن و جمال هر ملامت را تو کرد او در خطاست که عن دروی ملامت بودند آن ور که نکند آنچه گویم زانتباه هر دی پس در قعای او شتافت وز خیال شوم ناهنجارشان مین برایشان کنمن ز آشوب تن</p>	<p>خواست یعنی تا که بدهد کام او دور ما ببیش ار راه صواب چون دلخا مکر ایشان را شوند آزان را پس بدعوت خواست او یا طعامی بهر شان آماده کرد تا برسد از آن ترج و هم طعام پس بزرگ آمد برایشان در جمال یا چو مریدار او فایس شدند باک از عجز است یعنی ذوالجلال گر که دلدارای عمر او رواست پس دلخا گفتشان هست این همان داشت یعنی خویش را از من نگاه یوسف این بشید و زایشان رو سادت سک آمد یوسف از گمارشان مکر ایشان گر نگردانی زمین را در کاک آنچه ناسوده است</p>	<p>که دلخا بر غلامش داده دل عشق پرده قلب او بشکافته همسری ذی حشمت و صاحب تمیز کآن سخن میداشتند از وی هان نا بیاسایند از تشویش راه دست هر یک داد سکین زاینی چون و را دیدند از نزدیک و دور دستها را هر کسی دریده بود کاین ملک باشد نه آدم در زمان که تو داری حق عشق اویقین شاید گر دل بعشق آغشته است پس بمیل من نکرد او همی افتد از رفعت شود خوار و حقیر پس بعود خواندند او را بر رسوم را چه خوانند این زمان مادم را او پس رادادان شوم ناخوار و پست</p>	<p>پس گفتند آزان ساده دل حب یوسف در دلش ره یافته با وجود آنکه دارد چون عزیز کرده نفس سخن بر مکر زان بهر شان آماده کردی تکیه گاه سفره چون گسره گشت از خوردنی تا ببندد آزاناش در حضور تا که ایشانرا بوسف دیده بود حاش لله پس نگفند آرمین یا مراد از حاش لله باشد این این نه آدم زاده بل کافرشته است و لقد راودنه عن نفسه پس بزندان رفت خواهد نا گیر بر بهانه اینکه ساریش معلوم گفت یارب سخن را دارم نکو</p>
---	--	---	---

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٣٥ ثُمَّ بَدَأْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا

پس بدیرفت دعای او را و ردگارش پس نگردانید از او مکر ایشان را و شنید که او شنوای دانا پس ظاهر شد مرا ایشانرا پس از آنکه دیدند علامات

الآيَاتِ لِيَسْجُنَهُ خَنِي حِينَ ٣٦

عصمت یوسف را که البته در زندان کدش تا زمان مریک

<p>هم بداد در تصرع را ز خلق حبس در زندان کسی ای دلفرو ز من شدم بد نام اندر خاص و عام گفت بر زندان بر دیش بی تمیز که بزندان فرستند از حصار بر شانند آنکه بود آزاد و حر بر سر ره نا کند چون گفتگو</p>	<p>را که اومی بشود آوار خلق که صلاح است کورا چند روز پس نگفت او نا عریاران غلام این سخن گردید مقبول عزیز ایشان بگرفت خود براس قرار گفت نا دهر پس نا بر شتر رفت خود نا حایه تبدیل او</p>	<p>ار گرداند رو کید ران مر دلخا را نگفند از بوی رام گردد نا تو آید در کمد من شوم فارغ از ان شوی و سوز که دیدند آن علامتها عیان سحت رحیری که بدیدش ران خائرا در حریم پادشا</p>	<p>پس اجات حق نمودش در زمان چون ران گشتند از وی نا امید تا ببندد سجی زندان و بد گر بزنداناش فرسی چند روز پس هویدا شد ایشان بعداران نارمائی خواست پس رآهگران دور گرداند کاین باشد سزا</p>
<h3>جذبه</h3>			
<p>ناز رفتش دست و پا در سلسله حونداد هیچ جز ناموی دوست میکشندش تا زهر سو مو کشان حلقم اندر حلقه کیسوی تست گو شود هر مو کند اندر کند با کشاکش همچنان پیوسته ایم رانده و ارشور و درگاهش کنند که بزندانم برند این کوه زود جز که جویم استعانت بر تو باز رارها گفت ارحق اندر گوش او</p>	<p>تا بهجم رفته در کیسوی دوست گشه تسلیم او بموی مهوشان سد بندم جمله بند موی تست من تمام رو از ان زنجیر و بند دل بزنجیر و کمدت بسته ایم گر بزندان ور که درگاهش کنند جور اخوان رخ غرت پس نبود مبنانم چاره ای چاره ساز در رسید از امر برحق هوش او</p>	<p>کرده خود زنجیر مانا اختیار بوده مانا از ازل زنجیر ساز هی بکش زنجیر ما تا میکشی تا شود خوبین تر ایندل یا که آب سوی گردوت کنند انداختیم بودش هیچ از کشاکش خستکی آگهی در سروجهر از حال من يك شدم زندانی از خود نا امید دلناز حق پرستان جبرئیل</p>	<p>پس بدیسان شد سوار راحله چون دل من که شد اندر زلف یار می ندارد جز نا آن گیسو نار بست یارا حز بموبت دلخوشی تا توانی زلف مشکین را تاب اخود انجان بر کمدت تا ختم هر بموی باشدش پیوستگی گفت بوسف کای خدای ذوالنن خواجه بودم عبد گشتم زر خرید در زمان آن يك خلق جلیل</p>

یوسفا غمگین مشو در مرحله آمد ای یوسف زلیخا در رخت رومکن زنهاری یوسف ترش باش خندان گر زیدات برد هست حکمتها مرا در کار تو شد بلند از درد او آهنگها بی زقتپیش بزندان میبرد دیگری گفت ای خداوند محبت ناله و افغان مرد و زن بیای یعنی این باشد سزای محرمات بهتر است این خواری از آن فعل خوا گفت یوسف این رلیخا چون شدند

چون تورا خواهم من اندر سلسله تا که بید در حزع بر ناگفت چین بر ابرو در میفکن داهرش سوی-حن از باغ و ابوانت برد این بود معراج تو فی عارتور مزدی بر ایسته هر کس سنگها ناغل و زنجیرش اینسان میبرد رحم کن بر این دل افکار غریب بود اندر شهر و بازار و سرای در حریم خسروان و معلمان که بود پاداش او نیران و نار پس بخود بیچیدو شد ز او ناامید تنک بروی گیر از هر رهگذر

شیر از زنجیر هیچش تنک بست تا کرا از بهر استخلاص خود رو مگردان برتین و بر یسار بر تو رسد ارا کم حرم بهشت پس سردندش بیارار از سرای هر کسی گفتی که مظلوم است او دیگری گفت اروطن آواره است دیگری گفت این بحرسداد بست چون نزدیک زلیخا آمدند گفت سحر بل یوسف چنین من نگوش او رسام راز بو پس فرستاد او زندان نان پیام تا تنک آید کند ایسو نظر

چاه و زندان بهر رهرو تنک بست سوی اوسازی شفع از تنک و به هیچ سر ازیش رویت برمدار تا سگردی تنگدل زانجای زشت مردودن گشند جمع از هر کجای ورگه ناله که معصوم است او و بیچین در شهر ما بیچاره است آنکه کرد این هیچش از حق یاد بست آن مادی گفت حرف ناپسند که بگویند ز قهر رب دین شود کس غیر او آواز تو که بده رحای تار بکش مقام

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُورِثُ الثَّمَارَ

و در رفتند او و در زندان دو جوان گفت یکی ارایشان بدرستی که من دیدم در خواب که میفشدمش ارا و گفت آید یکی بدرستی که من دیدم خود را

أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرُكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۲۷

که برداشته بودم بر سر خودانی که میخورد مرغی از آن آگاهش ما را بتعبیرش بدرستی که می بینم تورا از بیکو کاران

## بردن یوسف علیه السلام را بزندان

چون زندانش بردید آزمان بکدگرا کرده بودند آن دوتن گفت طباخ او بجمرت کرده زهر گفت هم طباخ را حور زین طعام یوسف از زندانسان دافالشان میبودی مر مر بصرایا علاج گفت من یوسف پسر زاده خلل لبک تقصیری کیون در خدمت زان دوزدانی یکی گفت از خطاب بود جام پادشه در دست من حل کردم فوق رأس خویش ان

گشت داخل نیز ناوی دو جوان منهم در برد ریان از تن کت برد اردنگانی حظ و بهر او بخورد از طباخ و ثابت شد کلام پس تفقد می نمود از حالشان میفرودی گاهشان بر انصاح ابن یعقوب ابن اسحق نسل می بخوایم کرد بهر رفعت بوستانی دیده ام من خوش بحواب میفشدم در وی انکور آرمین که سه سفره پر نان میبود آن ده خبر ما را تو از تعبیر این

وان دویک ساقی و یک طباخ شاه گفته بد ساقی ریان در مقام گشت با ساقی ملک کاین حام می هر دورا پس حکم بر زندان نمود حامی بدریده شان مبدوحتی عامل زندان پیرسیدش که تو گفت عامل گر تو استم تو را می شستی رورها دریش وی بودم اندر زیر تاکی با طرب گفت آن دیگر که دیدم من بحواب می بخوردیدی از آنها مرغها چون تورا بیسم ما از محسنین

که برایشان سسی بود از گناه که بخور چون ره را کست این طعام تو بخور خود در هادم خوردوی مهم را چاره از زندان بود علم و دین بر حمله می آموختی کسی ای ماه روی یک خو ای پسر راده میگردم رها گشته بود اندر ارادت خویش وی که سه خوشه بود بروی از عجب بودم اندر مطبخ شه کامیاب که بدید از فوق رأس در هوا

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَأْتِكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذُلُّكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

گفت نباید شما اطعامی که روزی داده شد به آرمگر آگاه گردانم شما را بتعبیر این خواب بش از آنکه بیاید آن طعام شما را این از جمله علمهاست که آموخته مرا

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۲۸ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ

بروردگارم بدرستی که من واکذا شتم کیش گروهی که نمیگروند جدا و ایشان با آخرت ایشانند کافران و پیروی کردم کیش پدر امرا ابراهیم

وَ اسْحَقْ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ

واسحق و یعقوب ما را که انانز فراداریم جدا هیچ چیز را این از فضل خداست بر ما و بر مردمان



## الجزو الثاني عشر

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ٣٩ يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ

ولیکن بیشتر مردمان شکر نمیکند ای دور رفیق زندان آیا خدایان متعدد بهترند یا خدای یگانه

الْقَهَّارُ ٤٠ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

غالب بر همه عملگر نیستید از جز او مگر صاحبان نامها بی را که نامیده آنها را شما و پدرانان فرو فرستاده خدا بان هیچ حجتی

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

نست حکم مگر خدا بر او فرموده است که پرستید مگر او را ایست دین راست و درست ولیکن بیشتر مردمان میدانند

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَآمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ

ای دور رفیق در زندان اما یکی از شما پس با شاماند خواه خود را شراب و اما آذ دیگری پس بردار کرده شود پس می خورد مرغ از

رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ٤٢ \*

سراو حکم زده شد کار خوابی که در باب آن معبر میخواستید

### تعبیر نمودن خواب زندانیان را یوسف عم

بیش از آن کآید شما را در بطر  
نر کپانت باشد این یا ارمهای  
رابطدا بر گمری تا آخرید  
هم دگر اسحق و اسرائیل راد  
وین خود ارفصل خدا برماست يك  
خلق از این همت ندارد امتنان  
غالب و یکتاست ادر جستجو  
حق بفرستاده بر وی حجی  
آنکه نرسید جز او را عیان  
میشود سه روز دیگر او رها  
مزند از حکم شاهش بر صلب  
ممتع باشد خلافتش ی سجن

حز که من بدمم باویش خبر  
اینکه گفتم کرده تعلیم خدای  
هم ندار آخر ایشان کافرید  
کوست ابراهیم کامل اعتقاد  
ی او ساریم حزی ماشریک  
بمسم اعنی که ما بر مردمان  
یا خدای واحد النهار کو  
مر شما و آسانتان کز رخصی  
امر کرد از گفته پغمبران  
ای دویار سجن من یک از شما  
وان دگر را کوست طراح از صعب  
آچه را جستید باویش زمن  
مهربان ارسجن و ببداشد رموز

که حورید از آن بوقت اقتضا  
ما که بر توحید باشد کیشان  
ملت قومیکه بر حق بگروند  
بر رسوم و ملت آباء خود  
نا خدا گیریم یداد و بهفت  
اکثر از حلقه لیکن با یاس  
آجدایان پرا کیده که هست  
غیر اسمائیکه خود هشید نام  
جز خدا را از تمام ماسوی  
اکثری از مردمان بد یا که یک  
خبر اندر برم بر مولای حوش  
شد قضا ایگونه جاری در امور  
پس بردند آدور ابد از سه روز

گفت باید مرا طعامی بر شما  
گویم اعنی ناچه آید بشتان  
ترك کردم زانکه من از ناپسند  
پیروی نموده ام هم از رشد  
بست بهر ما روا کاباز و حفت  
داده مارا بربری بر کل سلس  
ای دویار سجن آبا بهر است  
ی پرستید از و رای او تمام  
بر عبادت نیست فرمان از خدا  
ایست دین راست نادانست لك  
پس بیاشامد او ماسد پیش  
پس خورد از مغز او شک طبور

و قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ

و گفت یوسف مرا آرا که میدانست که او رستگار میشود ار آن دهر که یاد آوری کن مرا از دخواحه خود پس از یاد برد او را دیو رحیم یاد کردن

رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ٤٣

او را از دخواحه خود پس در يك کرد در زندان هفت سال

نزد شه یاد از من آرا اعی بها  
رد یوسف را ز زندان در کنار  
هست کرمی برک سبزش بر دهان  
که کنی بر خلق از خلاق رو

اذکرونی عند ربك یافتی  
پس درآمد خبر ییل از کردگار  
سنگ هم بشکافت پس دید ادران  
کی بود غافل ذ احوال تو او

بر نجات از امر خلاق جهان  
میرسان رستی توجو از سجن يك  
دید سگی پس بار من هفتین  
هست اینسان بش غلش در حصور

گفت یوسف آنکه را دوش گم  
عرص ی تقصیریم را بر ملک  
برزد او بشکافت تا هفتم زمین  
پس یوسف گفت آن کو مار و مور

خلق گر باشند زانرو در حجاب  
قدرتش دیدی توجون بیعاجزی  
چون شنید این یوسف از وی شد خجل  
ذکر رب چون برد دیو از یاد او  
هجر و محرومی و دوری از دیار  
بود کارش گریه در شام و سحر  
بر شادش بران در کتبه  
داشت روزی چشم بر راه عبور  
آن شتر بکشد از دستش رمام

تو چرا رو تافتی زان آفتاب  
رو عودی از چه رو بر عاجزی  
زاشک چشمش حاکم زردان گشت گل  
ماد چندین سال در زردان فرو  
و آنکه کرد او غفلت از پروردگار  
بر زلیخا رفت از حالش خبر  
تا بپرون نکرد از روزنه

چون بمعلوق از خدا جستی پناه  
چون شدی غافل چنین از ذوالجلال  
گفت کز حق نگردد رین غنغم  
گریه میکرد او زردان روز و شب  
گریه و افغان او شد متصل  
گفت ما سارید از زردان دری  
مر شود مشغول از دیدارها

هفت سالت باشد ایجا حایگاه  
بایدت بودم زردان هفت سال  
سهل باشد هفت سال این محتم  
بود خود آگریه را افرو سب  
اهل زندار را براوی سوخت دل  
بهر نسکیش سوی معری  
شنود از عابرن گفارها  
دید خود اشتر سوار را زدوز  
سوی ریدان شد باشاق تمام

### گفتگوی یوسف علیه السلام با مرد اعرابی

خفت در بیرون آن روزن بجای  
سوی یعقوب ارکه پیغامی تورا ست  
کرد یوسف بانک سوی آن عرب  
گفت برگزین شرکوار که هست  
گفت چون بد حال یعقوب از عیان  
رو و شب میکرد آجا زار زار  
گشسته چشمش کور از آدوده اشک  
کو پیامی دارم از ریدانی  
ما نکردیم فراموش از نظر  
ایک درمن کن گه و ز شکل و روی  
گر رسای این سلام من نوی  
چون رسی آجا بمان تا شامگاه  
بستد آن گوهر روان شد سوی دشت  
چون رسید از ره بکنان آعر  
جانب بیت العزن برداشت کام

چون کسی آید سوی آشنای  
گو که با بروی رسام من راست  
کز کجائی ای اخی گفت اراد  
که ز حالش ظاهر آثار و فاست  
گفت زین نگردد که باید دربان  
از فراق یوسف سرین عذار  
ارها روی برد از گریه رشک  
بر غم و درد و فراق اردائی  
تو ممکن مارا فراموش هم دکر  
هر چه بنی با نشان با او نگوی  
از دعایش سودها یای ربی  
کز تردد از ماسد اهل راه  
و آب چشم یوسف از سر گذشت

بد زبان حالش ای که میروم  
خواست اعرابی که خیر اند زحای  
کاهل که تمام مصرم شد یار  
گفت در مرعای آن یعقوبان  
خانه کرد است مر یا از محن  
ناله او هر کرا آید بکوش  
گفت از من گر این گوهر تمام  
آزمان است غم بود بر منبها  
گفت نامت را نکو تا گویش  
ور رخال گونه پرسید از سیاق  
هر دعائی خواهی از وحه صواب  
آزمان پیغام مہجوران رسان  
گفت راجلیم نیزاد ایچ کاش

سوی کسما ای اسیرند غم  
آن شتر را سحت ماصرب شعای  
بهر کاری میروم آسوی باز  
بس چریده و وده است اورا مکان  
نام آرا هشه او بیت العزن  
گردد از خود بهر ماند رهوش  
سوی کسما بر بران محزون پام  
کن مہجوران زردانی دعا  
گفت از نامم فراید بر عیش  
شسته شد کوز آب چشم اند فراق  
کن منا زانو که گردد مستجاب  
کو بود فارغ ز غوغای کسان  
تا که بنم این چنین عهای فاش  
صر کرد او تا که شد بنی زشب  
داد بر یعقوب در درگاه سلام

### پیغام آوردن اعرابی از یوسف بیعقوب علیه السلام

چون صدا یعقوب پیغمبر شنید  
گفت باشم قصد ریدان  
بر تو داد اینگونه از ریدان پیام  
مژده گانی کو چه میجوای زمین  
گفت یارب بروی اندر وقت فوت  
وان جوارا ده نجات از بستگی  
بار الها حق یعقوب وفی  
روحشان تا باشد از من جله شاد  
از نو دانی خیر خود را فی زغر  
غفلتی گرفت وقتی در حضور  
این زبان عجز و فقر و ندکیست  
گریختی و رکنی فرمان تورا ست  
این دعا مارا هم از فرمان تست  
آن قضا بد کز وطن آواره شد

با گهش راحتی بر دل رید  
میرسم از مصر و گفت آنداسان  
بر نجاتش کن دعا حوشد مقام  
گفت هیچ الادعا ای ممکن  
نار دار آشدتی کآید عوت

بردوید او سوی درگاه از سرا  
قاصدم از برد مہجوری غریب  
گفت یعقوب از ریامت بمقال  
آچه باید مژده گانی را ورسد  
ون شررا و اهران از فاقه ها

### مناجات

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ

و گفت پادشاه بدرستی که من می بینم هفت گاو فربه که می خورند آنها را هفت گاو لاغر و هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه

یَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَفْقُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ۚ ۱۴ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا

دیگر همه خشک ای گروه معبران فتوی دهید مرا در خواب من اگر هستی که خوابها را تعبیر میکنید گفتند این خوابهای آشفته است و سستی

نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ۵۰ وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنْتِكُمْ بِتَأْوِيلِهِ

ما تعبیر خوابهای آشفته دانایان و گفت آنکه رهایی یافته بود آن دو بار و باطارش آمد سخن یوسف پس از مدتی من آگاه کنم شمارا

فَارْسِلُون ۵۱ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ

بنا و بیلش پس هر سیدم از یوسف ای یوسف ای بسیار راستگوی اعلام نمایان تعبیر را در اینکه هفت گاو فریه که بجورندشان هفت گاو لاغر و هفت

سُنْبُلَاتٍ خُضِرٍ وَ أُخَرَ يُابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ۵۲

خوشه گندم سبز و هفت دیگر خشک باشد که من برگردم سوی مردمان باشد که ایشان ندانند

## خواب دیدن ملك مصر

<p>دید ریان ملك ایگوه خواب فریهارا چونکه خوردند امراد خشکها پیچیده بر آن سبزها کر شما از علم رؤیا آگهید خوات اعنی فاسد و بهبوده است رؤیت شوریده را تعبیر بسب واسکه یوسف گفت در زندان ناو گفت من بدم خرزین خوابان هست در زندان کسی کو آگهست گفت ای یوسف که صدیقی بقول هفت خوشه سبز بود اندر عیان تا چو کردم باز سوی پادشاه</p>	<p>که آمدند از حوی خشکی ز آب بر شکمهاشان نشد چیزی زیاد زیر خود کردند پنهان جله را بر طریق علم و حکمت گمراه از خیالات طبیعت موده است گر ندانیم این رما تقصیر است یاد من کن ز دشواری در گفگو پس فرستیدم مردان اینرمان گوئی او را برحقها رهست ده خبر مارا ز خوابی پر زهول هفت خوشه خشک پیچید اندران گویم آنچه بشنوم بی اشتباه</p>	<p>هفت گاو فریه و خوردند زود هفت خوشه سبز ما انهار بو پس ملك گفت ایگروه کاهنان پس بگمده آجماعت نا خدبو ما به دانایم بر این خوابها شد مرو ریان بفکر خواب خویش آمدش از آمد زایامی ریان تا بیرسم رانکه بر تعبیر خواب گفت ریان زود رو آور خبر هفت گاو فریه آمد ره سپرد سبزها را خشک کردید از شتاب شاید از فضل تو یابند اطلاع</p>	<p>هفت گاو لاغر آنها را که بود هفت دیگر خشک و نزدیک درو آگه سارید بر خوابی چنان کاین مگر باشد ز تسویلات دیو بلکه دانیم از بود رآد آنها یادش آمد ساقی از احوال پاش ران غریب مانده در زندان باد دارم آگاهی بگو آرم جواب سوی زندان گشت ساقی ره سپر هف گاو لاغر آنها را بجورد جمله نادانند زین کو تا جواب هم ز سر خواب خود بی امتناع</p>
---	--	--	--

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ۵۳ ثُمَّ يَأْتِي

گفت مینکارید هفت سال مرعات مستمر پس آنچه را درویدید پس را گذارید آرد در خوشه آن مگر اندکی از آنچه بجورید پس باید

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ۵۴ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ

از پس آن هفت سال سخت که بجورد آنچه را پیش اندوخته از برای آنها مگر اندکی از آنچه نگاه میدارید پس بیاید از پس

ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُعَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ ۵۵ وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ

آن سال که در آن فریاد رسیده شود مردمان و در آن نجات میابند و گفت پادشاه بیارید او را از دمن پس چون آمد او را فرستاده گفت

ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۵۶ قَالَ مَا

باز گرد سوی حواجه خود پس او را که چه بود حال آن زنانی که بریدند دستهای خود را بدرستی که پروردگار من بکر آنها داناست گفت چه

خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتَنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ

بود حال آنان هنگامیکه کامجوی شد بد فریب یوسف را از نقشش گفتند حاش لله ندانستیم راو هیچ بدی گفت زن

الْغَزِيرِ الْآنَ حَصَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدُكَ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۵۷ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي

عزیز اکنون ثابت شد حق من کامجو شدم فریب او را از نفسش و بدرستی که هر آینه او از راستگوینست این برای آنکه بداند که من

لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَانَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْغَائِثِينَ ۝۳

خیانت نکردم او را به پنهانی و بدست که خدا هدایت نمیکند حیله خباثت کنندگاران

## تعبیر خواب نمودن یوسف علیه السلام

<p>گفت یوسف که شما در هفت سال تا بنامد بعلل در خوشها پس باید بعد از آن سبع شداد حز قلیلی که بهید از بهر زرع حق خلاق را شود فریاد رس یعنی از انگورو دیون با که شیر کرد چون تعبیر یوسف خواب را شاه گفت آرید او را در حضور گفت یوسف باز رو در پیش شاه آگهست از مکرشان پروردگار ما بیدش حق از ی تمیز چونکه نار آمد رسول و گفت حال حمله گفتند آنزان یعوف و باک ما نداسیم بر وی از بدی راست گردید ای زمان وهم درست خود با کادر حضورت ای همایون بلکه این درخواست کردم از میر</p>	<p>کشت بر عادت نمائند از مجال وان ذخیره گردد از بهر شما هفت سال سحت یعنی فرهاد مابقی را پس حورید از اصل و فرع یا رسد ناراشان از ملتس بر فراخی این داد ما مشیر رفت ساقی سوی شه آداب را تا که خود سارد بنانش فی قصور گو پرسد زان زبان از یگانه هم بداند کندش را شهر بار کایست آنکو وود خائن بر عزیز شه نار را کرد حاضر در سوال حاش لله حق بود از عزز باک هیچ ما از خامی و ناچردی من طلب کردم خود او را در خدمت بکشم از این خود پیرسان انتقام ما بیدارد مرا خائن عزیز راه نماید خدا بر حائثین</p>	<p>در وید آنچه پس ارغلات خویش حز قلیلی که شما از آن حورید پس حورید این سالهای قهر کیش پس آید از پس آن سالها اندر آن سال دگر که قطع است داد یوسف رین خبر را سالها با ملک گفت آنچه راوشده بود پس رسول آمد دگر در یک او آزانی که بریدند از وله خواست یوسف در حستین باشد هست لازم بهر کس ز اهل کیش گفت چون بدمشمارا کار و حال کافرید این چنین خوی عقیف هم زلیجا کرد بر این اعتراف شه یوسف داد پس یغام رود گفت یوسف نداده قصد رین بیان من ورا حائن بودم در غاب این بود بر اهل دانش مستین</p>
---	--	---

وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَآرَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۴ وَقَالَ الْمَلِكُ

و بری نمیکندم نفس مرا بدرسیکه نفس امر کننده است بدی مگر آسایم که حق کرد پروردگارم بدرسیکه پروردگارم آمرزنده مهر راست و گفت پادشاه

اَتُؤْنِنِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ ۝۵

نارید او را از دمن یا خاص گردام او را برای خودم پس چون سخن کرد با او گفت بدرسیکه تو امر و روز ما منزلت و امانتی

<p>این بد از حفظ خدائی فی که من نفس دورا بر خطا باشد مدار بر ملک گفتند چون گمار او پس فرستاد اسب زرینه لجام پس در آوردندش از زندان گروه باب شادی شاه بروی ناز کرد زانکه ریان آگه از آن جله بود گفت اصلش را کزان در برده خواب دیدی رود بل از هم شکافت آب بل آنکه فروشد در زمین فی زشیر و بیستان پس درشت بر شکستند استخوان و مغزشان هفت خوشه باز هم خشک و سیاه آتشی زان خشکها پس بر فروخت</p>	<p>مبکم تنزیه نفس خوشستن حز که بوفیق آید از پروردگار شوق او افزود بر دیدار او ما بایوان آید او با احتشام سوی شه بر دند نازش با شکوه بر شادش بر سر بر اعزاز کرد باوی اندر منطقی زان لب کشود گویم کآرا فرامش کرده هفت گاو آسانکه مثلش کس نیافت وز میان گل درآمد همچنین جله را چسبیده اشکها پشت مبکم کنند اسحوان مغزشان رست و میکردی توا عزت نگاه خوشه های سبز و خرم را سوس</p>	<p>نفس غدار است و امر بر بدی حق بود آمرزگار و مهربان گفت آریش بسویم در مصالح هم فرستاد او امیران فی بهی چون نزد یک ملک شد در ورود پس ملک باوی درآمد در خطاب گفت ایک لب گشا تقریر کن بعد از آن تعبیر آن گویم تمام فربه و اسید و پستان پر زشیر هفت گاو دیگر آن لاغر میان پنجه و دندانشان چون سک ببر هفت خوشه گندم از نور دست باز پس برآمد باد تندی پس دژم پس تو بر حستی ز خواب از اضطراب</p>
---	--	--

## الجزو الثالث عشر

بس تعجب کرد ریان رین کلام  
حواب او را چونکه خود تقریر کرد  
گفت گویا هر چه گندم یا حواست  
شد چو وقت بدرویدن بارها  
چار بایان هم خورد آن ساقه ها  
ماقی را کن ذخیره بهر بعد  
آزمان تو فارغی از رنجها  
مر مراد خود فروشی گندمت  
گفت ای یوسف نوامروزی یقین

گفت اینست آنچه دیدم در منام  
بس چنانکه گفته شد تعبیر کرد  
جمع سازید ار که کهنه یا نواست  
گو بپند از خوشه در ابارها  
تا بپند آرمان از فاقه ها  
چونکه آید بحسب از بعد سعد  
بر نمی از زرو کوهر گنجها  
خمر دولتها کنند دوش از سخت  
زد ما با آبروی وس امین

اکثری زان رفته بود اربادم  
گفت شه تدبیر آرا بیغل  
واچیه در امار خود داری تمام  
تا که ایمن باشد ارکرم و گزند  
آچیه حاصل گردد اندر هفت سال  
چونکه گردد مقصی این هفت سال  
سویت از هر شهر و ملک آید رو  
آچنانکه هیچ شاهی مثل آن  
آچیه داری آرزو ارمال و حاه

یادم آمد چونکه گفتمی در زمن  
چیت رأیت تا کنم بروی عمل  
کن زراعت تا فرون گردد طعام  
دانه ها در وقت گیرند و یزند  
خس آنرا قوت کن بی احتمال  
هفت سال فقط آید بی سؤال  
جای گندم کوهر است از چارسو  
به شیده به بدیده بر عیان  
گو بن کارم بها بی اشتباه

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ ٥٦

گفت نگردان مرا رخرانهای زمین که من نگاهدارم آنها را

گفت گردان بر خزان والیم  
آکهم ضایع نگردانم می  
در تفاسیر است مذکور اینکه شاه  
وان عزیز کار شه معزول گشت  
مر ملک مردم بقدرش میفرود  
چون زدنی شد عزیز مهر زاد  
گفت عین بود و بپردی عزیز  
گفت یوسف بهتر است این با خود آن  
من جوان بودم بنیکوئی قرین  
متلا گشتم بپردی کابچیان

کر شاسی در امات عالم  
ز آنچه بر من واگذاری درمی  
از مرصع کرد او را تاج و گاه  
اندکی بگشت کو خود در گشت  
با که راو اقر کسی مر شه سود  
شه زاجا را ب یوسف خواند داد  
دان عاندم بکرویس یا کز نه نیز  
که تو میخواندی برام از ریان  
هم ندیدم چون تو یاری دلشین  
می نکردد مبتلا کس در جهان

تا که آن صرف زراعتها کنم  
یا که دانه حکما را در مقام  
بر سید او را کلید نخرش  
یوسف اندر مصر ارفصل و هنر  
عقل و فصل افزون چو دید ارجهر او  
چونکه خلوص کرد او را برگرفت  
شد رلیجا را زیوسف دو پسر  
گفت ای یوسف ملامت خود تو بار  
عشق تو برگرفت حار جان من  
حاصل آنکه گشت یوسف کامکار

من حفظم صرف آن برجا کنم  
یا شناسم هر زبان و هر کلام  
ساخت مختار او بملک و مسکش  
گشت بعد از چند ماهی تاحور  
میفرودش هر زمان مهر او  
بگردیدش را و پیر رسید از شکفت  
وان بد افراشیم و بوشا از خبر  
می مکن بر من که دانائی رراز  
زد بهم اندیشه و ارکان من  
بر زمین مصر هم فرمان گذار

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ

و همچنین تمکن دادیم مر یوسف را در زمین که منزل گیرند از آن هر جا که خواهد میرسانیم بر رحمت خود هر که را خواهیم و ضایع نسازیم

أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥٧ وَلَا جُرْأَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٨

مزد بیکو کاران را و هر آینه مرد آخرت بهتر است از برای آنان که گرویدند و بودند که بر هر کاری میکردند

گفت زانو و همچنان دادیم جای  
هم رسانیم آنکه را خواهیم ما  
اجر عقی نزد ما نیکوتر است  
یوسف از احسان و از تقوی زچاه  
چونکه سال فقط ارب در رسید  
سال اول مصریان از نقد خویش  
سال سیم از غلام و از کنیز  
سال هفتم جله خط بندگی  
هر چه را بگرفته بود از جزو و کل  
مر ستایش کرد کار را سزا است  
مظهر حسن خدا این آدم است  
کر نداری معنی بی آدمی  
تا چه جای آنکه زاو افراسیاب  
کر نمائی اندکی در خود نظر

ما بارص او را و شد فرمانروای  
رحمت خود از نصیب من یثا  
آنکه را مؤمن ندارد دیگر است  
یافت رفت شد بمصر او پادشاه  
کرد آن کز غیر او کس منبید  
غله بخریدند زاو کم یا که بیش  
سال چارم از مواشی و ز جهیز  
مر بوی دادند اندر زندگی  
رد بایشان کرد محبوب رسل  
کاینچنین آدم ز خاکی کرد راست  
صورت و سیرت ز حشش با هم است  
نقش حامی به شکل رستمی  
زهره اش گردد بگاه حله آب  
واشناسی نک و بد را سر بر  
از متافق یک نشان گویم ز صد

ساختی جا هر جا میخواست او  
ضایع و باطل نگردانم هیچ  
می بودند ایشان ازان پرهیز کار  
ذکر تقوایش شنیدی چون تمام  
گشت قطعی در تمام مصر و شام  
سال دوم از طلا و آلاتشان  
سال پنجم از ضایع و از عمار  
پیش ریان جله را تعداد کرد  
چون ملک دید اینچنین احسان ازو  
وصف بیکو اینچنین است ای فقیر  
بر نیاید کار از دعوی دوجو  
رستم گرمابه گر زوسبت است  
وصف مردان گزنداری ای فقیر  
تو زرقی هیچ اندر خود فرو  
عیب غیری بیند او به عیب خود

فلها و خانها آراست او  
اجر نیکو کارگان را در بسیج  
از فواش و ز قیاح برکنار  
ذکر احساسش شنو بر خاص و عام  
شد خلاق جله محتاج طعام  
وز نفایس آنچه بد ز اوقاتشان  
در شش از فرزندشان بی اختیار  
در زمان آن جله را آزاد کرد  
گفت در دم لا اله غیره  
بت پرست از وی شود ایمان پذیر  
مرد بر معنی بود جانش کرو  
کی زگرو سببش جوی شکست  
دم مزین از فقر روکنجی غیر  
تا بداند حق ضمیری یا دورو

## سورة يوسف ع

وَجَاءَ إِخْوَتَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ٩ وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اتُّوْنِي

وآمدند برادران یوسف پس داخل شدند بر او پس شناخت ایشان را و آنها بودند مرا و او را شناسدگان و چون سامان کرد ایشان را بساز سفرشان گفت بارید

بَايَحْ لَكُمْ مِنْ آيِكُمْ أَلَّا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفُ الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ١٠ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ

مرا بر اداری که مر شمار است از پدر نان آید می باشد که من تمام مدهم به شما را و من بهترین فرو د آورندگانم پس اگر بیارید نزد من ۱۰ او را

فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ١١ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ١٢ وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ

پس نباشد شمار ای شما نزد من و نزدیک مشوید مرا گفتند نزد وی چاره جوئی میکنیم از او پدرش را و پدرش را و درستی که ما هر آینه شناسد گایم و گفت مرا غلامانش

اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٣

بگذارید مایه تجارتشان را در رحلهایشان باشد که ایشان بشناسد و او را چون باز گردند بسوی کسانشان باشد که ایشان باز گشت کنند

<p>سعت بر یعقوبان شد کار قطع پادشاهی بس کریم و حق پرست کام بر گدیم از هر طعام بار او ازیشم و کشک اندر خورش پس بر او داخل شدند از روی مصر لک کس شناخت رایشان آن فرید خاصه دیدندش بدان اجلها میروند از دیده نور معرفت گستید و از کجا آید هان بار گردیم از طعامی بهره ور گامدیم ایجا بتغیش از فساد سل ابراهیم این آذر است خورد او را گرگ اندر کودکی که شناسد مر شما را بشکی تا شناسم راست گویان در سخن از شما کارید او را گر بود بشدند و داد گندم حایشان بهر آن یک کو بود نزد پدر بار مر پیماه در حق انام باز گدارم فرو زانصاف و داد هم نیارید این بضاعت بهر من ما کدیم آرا که گوشت زهد در میان بار هایشان بر نهد وان بضاعت بود گشتی یا ادیم آورند آنکه بر او بودش باز</p>	<p>شد چو در کشتان بدید آثار قحط یا پدر گمید کادر مصر هست گر که فرمائی بسویش ز اهتمام رفت باقی هر یکی ما اشرفش آمدند اخوان یوسف سوی مصر بازشان شناخت یوسف چون بدید آزمان بگشته بد زان سالها فلسوفان گفته اند از معصبت گفت یوسف خود شما ایمرده ان آمدیم اینجا که از حودت مگر گفت جاسوسان باشید از اولاد نام او یعقوب و خود یغمر است بودمان هم از برادر خود یکی گفت اینجا خود بود آیا یکی گفت آرید آن برادرش من گفت ماد یکفر در این بلد گفت یوسف ما بضاعتهاشان خواستند افزوده یکبار دگر یا نبینید آنکه پیماه تمام هیچ از اکرام و احسان بر عباد بعد از این نایب اندر شهر من حله اندیشیم و آرایش بجهد که ضاعتهاشان را پس دهد بودش اندر دل همان مهر قدیم مر بسوی مصر برگردند باز</p>	<p>میرسد از قحط بر ایوان او حله کردند از پی مولای مصر هم باماء السبل او کار ساز جز به بسامین که بودش همشین اشتری بردند با آن حسن و بار اندر آوردند از بهر عطای کرده بودند یکنعان بسوا تاح زربش بر از کوه بر سر زان سبب شناختندش هیچ باز ور شبان خسته از قحط و ملا شاید از جودت رسد مارا طعام جلگی باشیم نسل یک پدر یارده گفتند ایک در حیوة بهر خدمت داشت با خود در مفر واقف از احوال ما باشد بگو تا غائی تو بصدق ما یقین قرعه چون بر نام او آمد برون هر یکی را داد یکبار و نوخت کز پدر دارید بی تدبیر و نفع چون رسد مهمانم اندر بزم و خوان نیست نزد مر شما کیل از طعام وز پدر کریم بازش در ورود که امین غله بودند آرمه مر نکردند آن جماعت شرمسار باز چون کردند بر اهل و کسان</p>	<p>سوی یوسف نازران کاخوان او عزم کردند آنکه ره پیماهی مصر هم بایام و مساکین دلنواز پس احازت داد یعقوب حزن هم بنام ابن یامین در قطار پس بگیری رسم خدمت را بجای را آنکه اندر کودکی او را رها بر سریر پادشاهی مستقر یا زبشت یرده یوسف گفت راز پس نگفتند اهل کنعاسم ما قحط اندر شهر ما گردیده عام ناز گفتند ای ملک ما ده فر گفت دارد چند فرزند ای ثقات وان یکی کز مادر او بدیدر کس نگفتند اندر اینجا نیست کو پس بگفتند آور عیش بعد از این ماد شمعون پس در آن بیت السکون و از زمان که کارشان یوسف ساخت گفت آرید آن برادر سوی من بهترینم از فرود آرندگان گر نیارید آن برادر را بنام پس بگفتند آوریم او را بزود گفت یوسف مرا غلامان را همه بر طریق خفیه بی بر آشکار شاید ایشان باز شناسد آن</p>
---	--	--	--

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى آيِهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ

پس چون باز گشتند بسوی پدرشان گفتند ای پدر ما باز داشته شد از ما پیماه پس بفرست با ما را در مارا تا پیماه بگیریم و پدرش که ما را او را

لِحَافِظُونَ ١٤ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ

نگه دارند گایم گفت آیا امین گردانم شما را بر او مگر همچنانکه امین گردانیدم شما را بر برادرش از پیش پس خدا بهتر است از راه نگه دار دهن بودن و اوست

## الجزو الثالث عشر

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٦٥ وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي

رحم کننده ترین رحم کنندگان و چون گشادند متاعش را یافتند مایه تجارتش را که رد کرده شده بود بایشان گفتند ای پدر ما چه میخواستیم

هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَهَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ ٦٦

ایست مایه تجارت همان که باز پس داده شد بمایه ما آری میگردانیم برای اهلیان و نگهداری میکنیم برادر ما را و زیاد میبخشیم بجهان شتر را این بیماه ایست اندک

قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ خَتِي تُوْتُونِ مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ

گفت مراکز جوامع و رساند او را ماشا با آنکه بدهد مرا بیماهی از خدا که مرا آید باریش اله در من مگر آنکه احاطه کرده شود بشما پس چون دادند

مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَ كَيْلٌ ٦٧ وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ

بیماهش را گفت خدا بر آنچه میگوئیم وکیل است و گفت ای پسران من داخل نشوید از یک دروازه و داخل شوید از

أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ

درهای جداگانه و کفایت نمیکند ارشما و از خدا هیچ چیز دست حکم مگر مرخدا را برا و توکل کردم و

عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ٦٨

برا و پس توکل میکند توکل کنندگان

بیکونی گفتم راسو شرمسار  
بر گرو گفتند مانند اوبی سجن  
تا برعش این یامی را بیش  
آوردیش تا که باز اندر وطن  
کس بحاسوسی نمودی متهم  
بک فرسش سوی آهصد رحلیل  
آگوست بحشایده تر درهر خطر  
بر غم و مهجوری و دلگیریم  
پس نگفتد ای پدر هنده السند  
که بر او بردیم از بهر بها  
اخذ کل افزون ناسای کنیم  
تا که سوگند آوریم از خدا  
اتلائی که هلاک آید ازان  
کرد یعقوب آزمون هرامشان  
کز شما گردد نظرها منصرف  
من براو کردم توکل ب سجن

کآمد ما ما عود آن شهریار  
گفت شمعون چون شد ای اسامه من  
داشت شمعون را که در برد خویش  
ما بگهائیم او را بی سجن  
پش او گفتند ما را از مهم  
تا صدق قول ما باشد دلیل  
پس خدا باشد بحفظ او و خبر  
هم بحشاید صمص و پدریم  
گشته بود آنها بر ایشان حله رد  
کرده رد بر ما بضاعهای ما  
خود ربامی نگهبانی کنند  
گفت فرسم من او را ما شما  
خز فروگرد شما را ما گهان  
اس یامی را پس از دلخواهشان  
بل در آید از حبات مختلف  
خز که خواهد هر چه او خواهد شدن  
هم بر او باید نمودن انکال

حال خود گفتند ما اوسر سر  
بیش از این ما نمیکرد اوسی  
بد مگر بر اس یامیش سلار  
بهر آن گیریم ما کیل آجنان  
که برادر هشتان دیگر جیی  
خواست از ما این برادر برگواه  
روی آسای که سوسف پیش ازین  
ما نگردم بر فرائش ممجن  
یامند آن هدیه ها بقیش را  
بیش از این کو کرده ما را راقندار  
آوریم از بهر اهل خود طعام  
پر رگندم ذلک کیل یسیر  
کآوردید او را سوسیم سارهم  
گفت حق برگفت ما باشد وکیل  
داخل از یکدر بگردید از عود  
هیج چیز از مشیت و حکم خدا  
ما شما را او کند حفظ از وبال

پس حو برگشتند بر سوی پدر  
بد زفر بردان یعقوب از کسی  
زاسکه ارما کل را اوداشت ار  
پس برادر را بونا ما کن روان  
گفت یعقوب از کجا دانست هین  
حال خود گفتم خون بر پادشاه  
گفت گیرم اران آیا امین  
شاید او را حق بشد هم تن  
چونکه نگشودند بار خویش را  
چه کسیم افرو طلب ران شهر بار  
مرا که برگردیم سوش راه تمام  
آوریم این یک شرم ما گیر  
ما خوردید اعی نام حق دم  
پس ما دادید عهدی زان دل  
گفت ای اسامه من گاه ورود  
دفع سکیم من بدین صبح ارشما

وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ

و چون داخل شدند از حائتی که فرمود ایشان را پدرشان شد که کفایت کند از ایشان از خدا هیچ چیز جز حاجتی در نفس

يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٦٩ وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ

یعقوب که بجا آورد آنرا و بدرسیکه او هر آینه صاحب علم است مرا آنچه را تعلیم دادیم او را و لکن بیشتر مردمان نمیدانند و چون داخل شدند بر

يُوسُفَ آوِي إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئَسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٧٠ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ

یوسف کشید در بر خود برادرش را گفت بدرستی که منم برادرت پس غمگین مباش با آنچه بودند که میکردند پس چون سامان کرد آنرا



## سورة يوسف ع

بَجَاهِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ٧١

بسا سفرشان گذاشت آب خوار مرا در رحل برادرش پس بدا کردند آینه کننده ای قافله بدرستیکه شهر آینه دزدانید

<p>چیزی از حکم خدا در وقت صبح حادثی بود از شفقها پدید هم وصیت کرد بروی زان امور بیخبر از عالم معذمتند هم یوسف آزمون داخل شدند آمدیم از هر شکر و امتنان ما نکردیم ایچ در فرمان قصور بر مصیبت دیده گفت این شد تمام گفت تا آردشش خوان زاعزاز این یامین ماند تنها در مقام که بخوردش گریک و من نهاشدم مار شد در گریه هنگام طعام از شافی دل شدم یا است او پس بخور غم ز آنچه اخوان کرده اند روت از خود است اب ار گفتگوی با برادر آنچه بروی رفت گفت گفت این میسور بود این زمن ما که دارم بحرمت زان مهم تارسد هنگام آن ای هوشمند می بردارد از هر رهگذار پس غلامارا عود از پی روان</p>	<p>می بد رایشان نماید تا که دفع لیک اندر نفس یعقوب ارامید پس عود آرا هویدا در ظهور لیک مردم اکثر آ که بستند پس ز درها چون که در مصر آمدند می بگفتند آنکه ما که یامین آنکه گفتی آوریمش در حضور گفت نامش گفت باشد این چه نام داشتند اذن آنکه باشند نام هر دو تن خوردند از یک خوار طعام که یاد از آن برادر آمدیم سوی خود داد او برادر را مقام باشد این دست ملک چون دست او گفت من خود یوسفم ای ار حمد این یامین چون بدید آروزی و موی حمت از وی حال اخوان در هفت که دور از تو کردم هیچ من جر که بر عیبت نمایم مهم گفت رو در نزد اخوان لبسد گفت پس کنعان را کاروبار چو شد از مصر بیرون کاروان که شما دزدید اندر مرحله</p>	<p>از هاجا که پدرشان گفته بود باز دارد حکم حق را در میان ناروا از چشم بد یا از حسد آنچه را که آموختم او را زغب هیچ نیکد عقل گردد کورو کر بارشان پرسد ز احلاق نیکو هم فرستاد آن برادر مر توراً چیست نامت ما عابد در بهمت نام ز نام هشت یعقوب نمی بر سیرک خوان شنید و خوردید گفت یوسف چیست گریه وقت دور من برادر داشتت رح کم حراش گفت دست یوسفم آمد بیاد در فکند از روی روز افرون قاف حق چو شد مار غریبان بیست باک دست کرد ارشادی اندر گردش کو بماند در گلو آواز ها مر پدر از درد غم گرد تناه من تنایم از تو در حال رو گشت هم بالین مرا و در درسام مشرقه زرین بجهیه از و داد آن بدا در داد اندر قافله</p>
--	---	---

قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ٧٢ قَالُوا تَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا

گفتند و روی کردند برایشان که چه کم کرده اید گفتند میجوئیم آن خواره ملک را و برای کسیکه آورد آزارا شتر است و منم

بِهِ زَعِيمٌ ٧٣ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ٧٤ قَالُوا فَمَا جَزَاءُوهُ

بآن کفیل گفتند بخدا که حقیقت دانستید که نیامده ایم تا فساد کنیم در زمین و نیسیسم ما دزدان گفتند پس چیست پاداش

إِنْ كُنْتُمْ كَادِبِينَ ٧٥ قَالُوا جَزَاءُوهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُوهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٧٦

آن اگر ناشید دروغگو آن گفتند پاداش آن کسیکه یافت شد در مناعش پس آنکس جزای آست همچنین جزا میدهم ستمکاران را

قَبَدَا بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَا

پس ابتدا کرد بظرفهای ایشان پیش از ظرف برادرش پس بیرون آورد آرا از طرف برادرش همچنین حبله کردیم برای یوسف نمود

لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ٧٧

که بگیرد برادرش را در دین پادشاه جز آنکه خواهد خدا بلند گردانیدیم مراتب آرا که خواهیم و بالای هر صاحب دانی دانست

<p>چون شنیدند آل یعقوب این بدا آنکسان گفتند میجوئیم ما یعنی آنکو آرد آرا لاکلام</p>	<p>سوی ایشان رو نمودند از قفا مشرقه زرین که بود از پادشاه بهر او یک اشتر آمد از طعام</p>	<p>می بگفتند از شما کم شد چه چیز و لین جاء به حمل بعیر می بگفتند آن بیبر زادگان که بدا اینسان که اری تمیز ضامنم خود من بر این مرا گزیر تالله اعنی بر حدای اس و جان</p>
---	--	--



## الجزو الثالث عشر

خود شما داید ما هستیم امین  
ما زکمان نامیدیم اینجا یقین  
مصریان گفتند پس چو بود جزا  
آنکه صاحب مال گیرد دزد را  
پس غلامان کاروان را ز راه  
پس سار این یامین یافتند  
با حرای کبد اخوان را چنین  
آن غم و اندوه و خجالت های بیش  
دل شکستند آن پدر را بسبب  
تا که وصف عدل هم باید ظهور  
گفت نگذشتم من از اعمالشان  
پس فرزدان یعقوب افعال  
این بد درکش مصر و دین شاه  
پس با سترقاق سکرفت او مگر  
که جزای درد بر صاحب مانع  
تا که گردد منتهی بذات حق  
شرح آن درحای خود سارم مان  
از شما صادر چرا گشت این عمل

بخت بفساد اندر زمین  
تا کنیم افساد در این سرزمین  
گر که باشند اندر این کاذب شما  
بهر خدمت تا سالی مرد را  
ناز گردانید بر درگاه شاه  
چونکه آخر بار او شکامند  
بدهد از تعلیم ما اندر زمین  
بودشان پاداش آن افعال بیش  
سالها بگرفت اندر روز و شب  
گرچه اندک خرا و افروغ قصور  
هم تو بگذر رحمتی بر حالشان  
گشت وارد و در میان کشید حال  
او برادر را وجود دارد نگاه  
با اراده حق برادر را دگر  
هست سالی مدتی بی امتناع  
گوست دانا بر رموز ما خلق  
گفت یوسف که چه نا کمالان  
در دیات بودند پنهان دغل  
کاین راحیل این چه فعلی بد شمع

اشتران را بسته ایم ایسان دمان  
ما به دزدیم و نه دزدی کارماست  
مر حزا گفتند گر دربار کسی  
همچنین پاداش اسم کارگان  
اسدا کردند پس در حسد و  
ما یوسف اینجا آموختیم  
بست عملی بچرا چه ارخدای  
آنکه افکند یوسف را بجه  
گرچه حق بخشیدشان لیکن چرا  
بود آهم از دعا های پدر  
پس بد این تدبیر از الهام حق  
حمه کردند از نشان بد مش  
دل عرامت بود سارق را رمال  
کبد حق بود اینکه آن کمالیان  
رتمه ها حوایم چون افروغیم  
علم حق داشت تمام است از صفات  
خود شما گفتید ما آرا ده ایم  
پس برادر ها به بنامی خطاب  
کز بوسرزد خواری آمد بر جمع

تا بلب نارید از زرع کسان  
هر چه دور از عقل باشد عارماست  
یافت گردد مال دزدی یکدمس  
مندهم اعنی که دزد را عیان  
پیش از بار برادر رو برو  
شمع تدبیرش بوحی افروخیم  
محرم را بخشد ارفضل و عطای  
پس سپردندش بمالك بکمال  
شرط باشد هر عمل را بی خطا  
که نرسد اعمال ایشان از نظر  
تا که یوسف باشد طعن و دق  
برد یوسف بر برادر سر زش  
هم ردن ما تازیانه لا محال  
ایچینشان گشت جاری بر رمان  
کان فوق کل ذی علم علمیم  
بست حق را وصف اورا یدندات  
پس امینیم و بمر زاده ایم  
این چنین کردند ارفه و عتاب

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ

گفتند اگر دزدی کند پس تحقیق که دزدی کرد در اداری مرا و از پیش پس پنهان داشت آری یوسف در نفس خود و ظاهر نکرد آنرا ای ایشان گفت شما بدترید

شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ۷۸ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْعًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدُنَا

از راه مروت و خدا دانا تر است آنچه وصف میکند گفتند ای عزیز بدتر آنکه مرا و راست پدر پیری بزرگ پس یکی از ما را

مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۷۹ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَنَّاعًا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا ظَاهَمِينَ ۸۰

جای او بدتر است که ما می بینیم برادران گفت معاذ الله که کرم مگر که آه ناهه ایم مدعا را از دش بدتر است که آهنگار باشد هر آینه مکاران

پس گفتند ای ملک دود عجب  
ما کمانی بوده گوید از حمر  
عمه اش یا آن کمر مدیکه بست  
چو شبید این یوسف را اخوان بدل  
که سرقت آن پسر را اند پدر  
پیرهن کردید رنگیش بچون  
حق بود دانا تر اندر معرفت  
دست بروی رد صدائی شد بلند  
درچه افکندید و ظلم افروخید  
گفت میگوید که باشد زنده او  
گفت کشته خشکی دیگر سخن  
خشکی کردید روئیل از عزیز  
خشکیش دید یوسف گفت مشت  
گفت با اخوان مرا کردید مس  
زاسکه هست او را پدر شیعی کبر  
هریک از ما را که خواهی جای او

از وی این کار که سرزد اند  
در سرا یعقوب را دوری مگر  
بر کمر او را و گفت او رده است  
داشت پنهان گرچه باشد مشعل  
دور افکندید از وجهی شر  
که بخورده کرک او را بر فسون  
راچه او را نمکند اکنون صفت  
گفت داید این چه گوید سودمند  
بر بهای اندکش فروخید  
هم شما بیدش اندر حسد و  
می بگوید با کس اندر انجمن  
گفت بر ما ده برادری سبز  
مر پسر را نازد او را بشت  
یا که از یعقوبیان حرام است کس  
خسته و محزون بکج غم اسیر  
ناز گیر او را بهل بیگفتگو

ارد دزدی هم اخ اعادش  
سایمی آمد بدروان ماکان  
نا سکه دارد مرا و را پیش خود  
می بکرد آرا برایشان آشکار  
درچه افکندید و پس بفروختید  
عاق پیغمبر شدید از بد نشان  
در حیر آمد که حامی داشت او  
دو ده گوید برادر بوده اید  
گفت بنامین گرا و از نده است  
گفت هم دیگر پیرس از وی که هشت  
پس با ستخلاص بیامین بیند  
ورنه فریادی زم نک کز صدا  
در زمان ساکن شد آن مهر و غضب  
با تضرع پس بگفتند ای عزیز  
بد یوسف که شد او را از نظر  
جواز نکو کاران تو را بینم ما

پس از اس و ان بود اندادش  
داد بروی یوسف از هر کس نهان  
راسکه با او داشت مهری بی زحد  
گفت بدتر مردمید از روزگار  
جان یعقوب از فراقش سوخید  
این پنهان میگفت بی فاش و عیان  
کان کلمات را بد اسبابی نکو  
از پدر دور آن یکی سودماید  
زین پیرس او مرده یا خورنده است  
صاع را دراز من بر نام زشت  
هر چه گفتند آن نامد سودمند  
بار نهند آفران در خانه ها  
کرد روئیل از حال خود عجب  
کن رها او را با حسنهات بزر  
الفتش نبود بجز با این پسر  
مر غریبارا باحسان بر فرا

## سورة يوسف ع

بر خدا گفتا که میگیرم پناه || زآنکه گیرم دیگر را بر گناه || غیر از آنکه یافتم از جستجو || ما متاع حویش را در دار او پس ستمکاریم گر غیری نباشد || از گیرم این بود طلعی نباشد

فَلَمَّا اسْتِیَاسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّ اَبَاكُمْ قَدْ اَخَذَ عَلَیْكُمْ مَوْتًا مِّنْ اللّٰهِ

پس چون نومید شدند و از او تنه شدند راز گویان گفت بر رکشان آید عیداید بدرسکه پدرتان سحقی گرفت بر شما پیمانی از خدا

وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِیْ یُوْسُفَ فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ حَتّٰی یَاْدُنْ لِیْ اَبِیْ اَوْ یَحْكُمَ اللّٰهُ لِیْ وَهُوَ

واریش آنچه تقصیر کردید در یوسف پس هرگز روم از این زمین دستوری دهم را پدرم یا حکم آید خدا برای من و اوست

خَيْرُ الْحَاكِمِیْنَ ۝۸۱ اِرْجِعُوْا اِلٰی اَبِیْكُمْ فَقُوْلُوْا يَا اَبَانَا اِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا

بهترین حکم کنندگان باز گردید سوی پدرتان پس بگوئید ای پدر ما بدستیکه بر تو دزدی کرد و گواهی نداده مگر آنچه دانستیم

وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِیْنَ ۝۸۲ وَاسْأَلِ الْقَرْیَةَ الَّتِیْ كُنَّا فِیْهَا وَالْعِیْرَ الَّتِیْ اَقْبَلْنَا فِیْهَا وَ اَنَا لَصَادِقُوْنَ ۝۸۳

و ما شیم بر بهادران نگاهدارندگان و پرس از آن قریه که بودیم در آن و قافله که آمدیم در آن و بدرسکه ما را آید را بگوئیم

پس زوی گشتند چون مایوس از خود عیداید آیا از ولا اینچنین گردید واقع از قصا پس بگردم من جدا زین سرزمین تا که آید راست بر من حکم حق حکم خواهد کرد حق در کار ما کاین یامین کرد دزدی بردشاه ما نه بر غیبیم حافظ کاتهام سوی کنعان چو شدیم از مصر باز	یکطرف رفتند رشورا و راز که پدر پیمان گرفته است از شما پس ازین گردید هم تقصیر ما تا دهد اذن پدر اندر یقی کشته کردم بی رتشویش و غلق بهتر است او حکمران از ما سوی ما بر این باشیم دانا و گواه بوده این یا آنکه واقع لا کلام آمدند از بی غلامان برکتار حال را گفتند یکجا ما پدر	گفت روئیل آنکه اگر بد سن مر خدا را کار را آتش کند یعنی اندر کار یوسف شد قصور یا بر حمت سوی کنعان بدرک یا برادر را ستانم رین گروه پس شما سوی پدر گردید باز ما بندهیم این گواهی بی نمون هم پرس از اهل این قریه شان تا بدانی راست گوئیم ایکلام او نکرد این باور از روی خبر	بی زبعمون ما خود مطمئن از نیکاره حفظ پیامی کند گزیدر او را خود افکندید دور یا کنم ما مصریان ناچار حاکم یا بدست آمد تم ماند کوه می بگوئید از شب و ارفرار حزه صاع آمد زبار او برون کاندرا این بودیم وهم ارکاروان ماند پس روئیل و رفتند آن تمام
--	---	---	--

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبِرْ جَمِیْلٌ عَسٰی اللّٰهُ اَنْ یَّاتِنِیْ بِهِمْ جَمِیْعًا اِنَّهُ هُوَ الْعَلِیْمُ

گفت بلکه خواب و اعدو درای شما بپسندان امر را پس صبریت بگو شاید خدا که ما و دردمن ایشارا ۵۵ بدرسکه او دای درست

الْحَكِیْمُ ۝۸۴ وَ تَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا اَسْفٰی عَلٰی یُوْسُفَ وَاَبِیْضَتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظْمٌ ۝۸۵

کردار و روی گرداید از ایشان و گفت ای اندوه بر یوسف و سفید شد دوجشمش از اندوه پس او بود خشم حورنده

قَالُوا تَاللّٰهِ تَقْتُلُوْهُ تَذْكُرُ یُوْسُفَ حَتّٰی تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِکِیْنَ ۝۸۶ قَالَ اِنَّمَا

گفتند جدا که همیشه ناشی که یاد کنی یوسف را تا شوی بیمار یا شوی از هلاک شدگان گفت حزاین بیست

اَشْكُوْا بَنِّیْ وَ حُزْنِیْ اِلٰی اللّٰهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝۸۷

که شکایت میکنم پریشانی حالم را و اندوه مرا و خدا میداند از خدا آنچه عیداید

گفت بل آراسه نفس شما شاید ایشارا بمن بروردگار پس فرزندان بگرداید روی هر دو چشمش شد زحزن و غم سفید عاقبت کردی سرایض و ناتوان و اگذاریدم بر این اندوه و درد	کاری آنکه خواستید از ما را باز آرد جم بعد از انظار جاب بیت العزن شد ما ز اوی خشم فرزندان مرا و را بد مزید یا کشد اندوه از دزدی چنان شکوه نارم جز بران خلاق فرد	پس شکایتی نمایم بشه من راست که او دامت بر اسرار من زد ما اسفی علی یوسف نفس می گفتش بوی پس دردناک گف نبود غیر از این کرد و دغم در حدیث آمد که چون او در مقام	نکدرام شکوه در اندیشه من راستکار و حکمران در شمار من ای غم یوسف بونام ناشووس از غم یوسف شوی آخر هلاک من شکایت با خدای خود کنم گف اشکو و وحی شد از ذوال الحلال
---	--	---	---

## الجزو الثالث عشر

کای پیمبر یوسف ارهم مرده بود	زنده اورا می رساندم بر تو زود	گفت از این مژده دانم از خدا	آچه را من مینداند آن شما
کرد راو همایه روزی سؤال	کز چه گشتی اینچنین بشکسته بال	گفت از ادوه یوسف ای احمد	چشم من شد کورو قد من خید
وحی بروی گشت زانادای راز	که بخلق از من نمائی شکوه ناز	عهد پس کرد او که نارد بر زبان	نام یوسف پیش کس ماند نهان

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَلَا تَبْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ اِنَّهُ لَا يَئَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ

ای پسران من بروید پس تفحص کنید از یوسف و برادرش و بومید مشوید از رحمت خدا بد رستگه نومید نباشود از رحمت خدا

إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ ۸۸ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ

مکر کرده کافران پس چون داخل شدند بر او گفتند ای عزیز من کرد ما را و کسان ما را آزار و آورده ایم مایه تجارت

مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۸۹ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا

ادکی پس تمام بمای ما را بجهان و تصدق کن بر ما بد رستگه خدا جزا میدهد صدقه دهد گارا گفت آیا دانستید آنچه را

فَعَلِمْتُمْ يُّوسُفَ وَ اَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ ۹۰

کردید یوسف و برادرش هنگامی که شما بودید نادانان

پس گفت او یا یوسفی اذهبا	می کنند از یوسف من حسرت	نی شوید از رحمت حق نا امید	راحت از روحش تا خواهد رسید
می نگردد نا امید از رحمتش	جز که او کار بود از حرصش	بس یوسف نامه نوشت او	کاینست از یعقوب پیغمبر تو
که ملک مصر و صاحب رفعی	بر تو حق داده اس ملک و نعمتی	اهلیت درد و اندوهم ما	حق موکل کرده مهر ما بلا
حمله اجداد ما تا ابوالشر	در بلا و دبد غرقه سر سر	بود فرزیدی که در سامان من	دوستر بود او ز فرزندان من
بس بر دیش برادر های او	سوی صحرا ماند خالی حای او	بس بگفتند آنکه او را حورده کرک	گشت بر من درد و اندوهش بزرگ
چشم من از فرقدش گردیده کور	گره بس کردم بهر شام و سحر	یک برادر داشت از مادر که من	راو تسلی داشتم اندر محن
تو بزدی کرده او را ستد	ار باین تهمت تا بود پسند	ما به ایم از خادانی که تا	باشد این نسبت سزاوار و روا
گر که هرستی عن عموار من	بس بقرس از آه آشبار من	مبکم بر تو دعائی در سحر	که پشت هفتمت بخش اثر
ریشه ات از بس بر اندازم تمام	ار من است این بر تو حجت و السلام	بس بر فرزندان سیرد آن نامه را	تا برید آتماه زرین حمله را
هم برید از کشک ویشم و روغش	هدیه از کعبان بوجهی احش	بس چو در مصر آمدند ایشان فرود	متفق گشتند با روئل زود
بس بدرگاه ملک داخل شدند	نامه یعقوب را حامل شده	بس بگفتند ای عزیز بیکجست	گشته بر ما و اهل ماس کار سخت
از دعاء ادکی آورده ایم	وان بر احداث بهاء کرده ایم	مختلف باشند از باب خبر	که چه بوده است آن ساعت در بطر
بوده چیزی که ببرد در همی	بس بر دند آن بدرگاهش همی	کبل را پس کن زهر ما تمام	کن تصدق بی بهائی ده طعام
حق دهد بخشد گارا مر حزا	پس از آبی که دهد ایشان عطا	نامه یعقوب را هم پیش تخت	بر بهاددی بفریزی بخت
چون جواندا و نامه را بگریست درار	رفت از دستش عان احتیار	رو با حوان کرد و گفت آیا شما	هیچ دیدید آنچه کردید از جفا
در جهان با یوسف و هم ناخه	که بود از فعلها آنرا شبه	چون شما نادان و هم جاهل بدید	سخت از قطع رحم غافل بدید
این نگفت او بر طریق سرش	در کریمان بست اینوص و روش	خواست تا یابند در نفس انتباه	هم رسد غفران شان زود ازاله
پس برایشان رفکند از رخ نقاب	بی حجابش تا ببیند آفتاب	مرو را از روی و موشناختند	خویش را بر پای او انداختند

قَالُوا ءَاِنَّكَ لَآنْتَ يُوسُفَ قَالَ اَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا اَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ

گفتند آیا بد رستگه تو هر آینه یوسفی یوسف گفت منم یوسف و اینست برادرم بد رستگه بخش کرد خدا بر ما بد رستگه کسب که بر هیز کاری میکند

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۹۱ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ۹۲

و صد میساید بد رستگه خدا ضایع نمیکند مزد بیکو کار ارا گفتند جدا که بنحقیق برگزید را خدا بر ما و بد رستگه ما هستیم هر آینه خطا کاران

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۹۳

گفت نیست سرزنشی بر شما امروز میا مرزد خدا شمارا و او رحم کننده ترین رحم کنندگان است

## سورة يوسف ع

یوسفی آیا تو ای کامل خصال  
چون بدیدندش بآن فروشکوه  
واینست بنیامین برادر مرئوس  
زانکه هر کس کوشد انخدای  
گفت تالله برگزیدت حق ما  
ز آنچه کردیم از عملها برخلاف  
حق سامرزد شما را بیگمان  
مرگمانان چیست مرمن کز حدود  
آچه با من کرده اید از هر قبل  
ظمان گفتند نبود جز بجزیر  
گفت خواهم باشم کرد آنچه بیش  
ملکه گوئی بود از ایشان او خجل  
ای کریمی کز کرتان دتی  
مرصفی هم از گنهکاران یکبست  
طن ما بر تو نه تنها آن بود  
در میان بنده گات بوده اند  
حای سکان هر کسی بیکو کند  
خلق اشبا یکشان ارحود اوست  
چند روزی در جهان بر خود زیست  
هر نفس بر هر یک از مخلوق خوش  
ناکه نعمت ز امتان افزون کند  
آنکه محاحی بوی در هر دمی  
هر چه خواهی رویا و کن زو نواه  
می نگردد داده خویش از تو باز  
داشت یوسف در نظر اکرام حق

جز تو را نبود چنین حسن و جمال  
س عجب آمد بچشم آن گروه  
که برادستیم از یک مادرا  
هم نماید صبر در رج و بلای  
از کمال سیرت و حسن و سجا  
بر خطای خویش داریم اعراف  
کاست بچشده تر از جسدگان  
ر شما جاری تایم سعت و دود  
خود شما داید «حرف و دلیل  
در تو چون در خود ممتاری رغیر  
کرد یوسف با برادرهای خویش

این بگفتند از تعجب زانکه بود  
گفت آری یوسف من بسجن  
حق ما از فضل خود منت نهاد  
پس خدا ضایع سازد بالیقین  
مر تو را بود این سکونی در سرشت  
گفت یوسف بر شما امروز پس  
روز صبح مکه گفنا مصطفی  
مکیان از خوف او سوی حرم  
طسان بر من چه باشد خود شما  
تو کریمی هم پذیر بودت کریم  
پس و از ش کرد اخوان را چنان

### مناجات

هم امیدش حرا با کرام بویست  
که باغشی حرمهای بی زحد  
که بد آرا بر عطا فرموده اند  
بیکوئی در حای عصان او کند  
بودها فانی و باقی بود اوست  
خود او هم حز که بر معدود نیست  
خود او اکر امی کسند از اندیشه  
رحمی افزوده بر ممنون کند  
میزداید جودش از حالت عمی  
لب بند ارشکوه یا دار از گناه  
با کریمی ایچین بهر ناز  
هشت اخوارا همان نان در طبق

حرم او را هم بخش از وی بگیر  
آنکه داریم از تو امید ای اله  
ما چه حای آبدای بشریک  
خود مخلوق از عرص باشد هم  
هر کریمی در جهان آمد مرد  
پس کرم بر ذات بستی سزد  
«چنان جودیکه در وی منقبتی است  
گر کریمی بر تو وقتی کرده خود  
کم نکرد او هرگزت هیچ از عطا  
کو بخشد حرم و غفاری کند  
یکی حق را بیاد آرای فقیر  
چونکه ایشانرا بشکونی نواخت

در نظرشان زابتدا بس بی نمود  
برسراین باشد نشان زاحدا من  
از سلامت و از کرامت و زرشاد  
در دو عالم هیچ اجر محسنین  
بود مارا هم سرشت افعال زشت  
هیچ نبود سرزنش از هیچ کس  
مکارا چو بکم من با شما  
حسه بودندی پناه ازیش و کم  
مر تلافی را هم از آن کردها  
خون بختائی بر این مشت لبیم  
که بد گوئی بیاد افعالشان  
ما باشد از عملها منفعل  
بر گنهکاران برحت یآوری  
و بدات خود غیبی ما فقیر  
که دهی یکی بیادش گناه  
اوست اولی ما دهد بیادش یک  
خود ذاتی هست خاص ذوالکرم  
کر چه گوی یکی از گیتی برد  
کر ازل حاریست خودش تا بد  
گفت گزمت برید از رحمتی است  
شکر او گوئی فروز از آنچه بود  
هر چه کم کردی تو باز مهر و وفا  
برده پوشد بازو ستاری کند  
کن هر کس سکی از بر او پیر  
پس شد اندر کار یعقوب از شناخت

اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا قَالُوا عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بِصَبْرًا وَآتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ٩٤ وَلَمَّا

برید بپیراهن مرا این پس بسند ازیدش بر روی پدرم که میاید بیا و بیاورید زردمن کسانقارا همه و چون

فَصَلَّتِ الْعِيسَىٰ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُقِيدُونِ ٩٥ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي

حدا شد قافله گفت پدرشان پدر سکه من هر آیه میابم بوی یوسف را اگر بقصان عقل منسوب سازیدم گفتند بعدا پدر سکه تو هر آینه ناشی

ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ٩٦ فَلَمَّا أَنَّ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَمُ عَلَيَّ وَجْهِهِ قَارَتْ بِصِيرًا ٩٧ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ

در حیرت کسابق بود پس چون آمد او را مرده دهند و اداحت آرا بر رویش پس گشت بیا گفت آیا بگفتم مرشارا

إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٩٨

که من میدام از خدا آنچه نمیدانید

گفت ای اخوان برید از مسکم  
هم بیارید اهلیت خود تمام  
نک بر من این پیرهن من سوی او  
پس مهیا کرد یوسف در زمان  
خواست دستوری زحق باد صبا  
بوی یوسف میرسد از هر کنار

سوی کنعان بر پدر پیراهنم  
با فراغت تا کنید اینجا مقام  
خوش کنم تا خاطر بیکوی او  
سبده اشترقد و جنس از بهر شان  
تا یعقوب او برد بوی ولا  
گر نقص عقل نهدیم قرار

افکنید آرا بفرق و روی او  
پس یهودا گفت خون آلوده من  
پیرهن را برگرفت و مشتافت  
چون جدا شد کاروان از شهر مصر  
چون رسیدش بوی یوسف بر مشام  
پس بگفتند آنکه تالله الکریم

چشم ما روشن کند از بوی او  
چون پدرم بر پدر آن پیرهن  
بوی آرا پش از آن یعقوب یافت  
سوی صحرا هر دم مد از هر مصر  
گفت آید بوی آن ماه تمام  
تو هنوزستی بگمراهی قدیم

## الجزو الثالث عشر

پس در آمد آن شیر دلنواز  
هم صبا آمد مرا از کوی دوست  
شاید اگر کوبد عقل از سر شده است  
گفت آیا من نگفتم با شما

بیرهن بر روی او افکند باز  
بر مشام خورد بوی موی دوست  
طرقه دیوانه ندانم ره زده است  
می بدام من نه از خود کز خدا  
پس رکعتان جمله بر بستند بار

گشت بینا رست ازان اشکستگی  
میشود پیوسته خرم خاطر  
حال عاشق طاهر است از وصل یار  
آنچه را کزوی شما خود غافلید  
سوی مصر و شهر و عشق و کوی یار

وز فراق و انتظار و خستگی  
میرسد مانا که از پی دلبرم  
رو که یعقوب است اندر انتظار  
آست اصل یم شما بر ساحلید

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ۝ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

گمشد ای پدر ما آمرزش خواهی ما گناهان ما را که ما هستیم خطا کاران گفت و ندا شد که آمرزش طلبم برای شما از پروردگارم

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۱۰۰

پدر سبیکه اوست آمرزنده مهربان

خواستند اساء یعقوب از پدر  
از خدا ای پیر روحانی بجواه  
بگذر از ما و بحق آمرزش جو  
شو بدرگاه خدا ما را شفیع  
ما اگر باشیم چند از خاطئین  
از من آید حرم و عصبان و خطا  
کو بود آمرزگار و مهربان  
پس یوسف از طریق آمد خبر  
هم تو خالی کن سرارا ای فقیر  
رو با استقبال آن مهمان راد

عذر ها از حرم رفته سرسرسر  
تا که ارما در گذارد این گناه  
چون تو اندام نگذری بگذشته او  
ما بجشد از کرم ما را جمیع  
جرم ما را عفو حق و شد یقین  
وار تو رسد عفو و اکرام و عطا  
زود میبخشد خطای بندگان  
کامد امروزت رسد ارده پدر

تا رایشان خواهد آمرزش بحق  
گر گناهکاریم هم ما از تو ایم  
گر گناه نمود کجا کرد عطا  
در شعاعت حق تو را بگریده است  
هم صفی دارد خدایا اعتراف  
گفت یعقوب آسکه خواهم از خدا  
علت تأخیرش این بد در دعا  
خانه را از غیر پردای پناه

### اسرار

نور او اول بدل نباید و رفت  
گر تو گشتی غایب او غایب نکشت  
رفتش هم چشم بندی بود و رار  
هر کجا در پرده میشد مخفی  
تا شد اندر پرده غیب القیوب  
لیک مردمی که در آن پرده است  
هرگز اندین پرده هم نامدرون  
بودم آ که من که این اساءه است  
خواهد آمد راو برون الته یار  
پی مکن کم کوفری بنده است سحت  
بر سراغت سوی مصر از امتحان  
آن بود در کار دل عوان پیر  
آن نه صووت بل مثال حصرتست  
و ان شئون نفس پر حورو و حفا  
جمله بر تمکین تو از دابند  
چاه و دندان پیش این ملک کبیر  
رو برون از شهر با سلطان مصر  
نوبت اکرام و استقبال تست  
خواهم اندر حق احسانت بحا  
داد فرمان خلق تا بیرون رود  
خان فدای نام پیر و یاد پیر  
گشت نازل در زماش حرییل  
در غمت بودند عمکین سالها

مر تو را آرام جان بخشید و رفت  
هم بدل راحع باموجب نکشت  
ورنه کی از دل جدا شد دلنواز  
جمله میدیدش بچشم دل صفی  
پرده بگرفتم شستم بر و حوب  
کم شد پی اوی ارکم کرده است  
و اندر اینجا میبکشد چند و چون  
یار در این پرده و این خانه است  
مر مراقب را که شنید بکار  
هر دم اندازد سوئی مرش و رحت  
میکند اساء خود را که روان  
هست باوی جذب آن روشن صمیر  
در قفایش صورت بصورتست  
زان سپس گردید اخوان صفا  
همره روحند و یار حایند  
اندکی بد تمکین کن بک بر سریر  
کامد اندر حسم مصر آخان مصر  
رحمتی رو کرده و ان ز اقبال تست  
او تو را از بطق دل گوید دعا  
از سراو کوی بر هامون روند  
شاد و درویشی که گشت آزادی پیر  
گفت کای بو باو باغ خلیل  
بک زند اندر سرورت بالها  
جمله افواج ملک داجلال تو

رخت خود بههاد و رفت از موحی  
گشت غایب تا که سازی حاضرش  
بلکه شد در بردهای دل نهان  
چشم ندی گرچه کرد او ز اخفا  
اندر آجا آسکه دیگر ره بود  
میشدیم از درون پرده رار  
بود آنهم رمر پی کم کردش  
هم ندارد این سرا دیگر دری  
پس مراقب شو شدن در کوی او  
چشم از بیکراه و یک خط برمبار  
چیت اسنا حطره ها کاید پیش  
فکر را محکم نگهدار از دنا  
چون شست آن صورت اندر صمیر  
آمد ای یوسف کون یعقوب بو  
در ریاضت خانه گر بودی مهی  
هم با استقبال رو تعجل کن  
گفت باریان که از کتمان رسد  
گر باستقبالش آئی در خور است  
گر دعائی او بد لغواست کند  
هم شد او خود هممان با پادشاه  
آمد آب یعقوب بر تلی بلند  
سوی بالا کن نظر بنگر عیان  
پیش آنها خلق عالم اندکند  
آمدند اینک با استقبال تو

مر نماد نقش عصبان و رورق  
دانه این خرمیم از چه حویم  
عفو حق یا رحمت پیغمبران  
چون تو بخشی اویقین بخشیده است  
بر گناه و بر خطا و بر خلاف  
رود آمرزش من از بهر شما  
که کمد هم یوسف از اخوان رضا  
که رسید آن پیر روحانی ز راه  
از وجود غیر کامد نور پیر  
کامد از عیب از توئی مهمان نواز  
با بداند حاصری یا غایبی  
بینی اندر عین غبت طاهرش  
پرده ها را تا گشائی از میان  
رفتم از پی دیدمش در هر خفا  
ادرس آن غیر او آ که بود  
که برون زین پرده آید دلنواز  
تا بگیرد دست کون دامنش  
هم حراو دارد برون از وی سری  
دار تان پرده سی روی او  
کو کسد ناچار ازان راحت گذار  
غیر بنیامین ران باقی ز خویش  
کز حال او شود یک پرده بار  
مطشیه گردد آن نفس شیر  
با هراس که بود مسوب تو  
تا ابد رین پس بمصر خان شهی  
شاه غیب آمد بدل تجلیل کن  
پیر کنعانی کز او بودم امید  
کا و بحق بر اس و حان پیغمبر است  
در دو عالم تا توئی شاهد کمد  
بهر استقبال پیر از بار گاه  
بود حیران ران شکوه دلپسند  
در نشاط خود سیاه آسمان  
پیش دریا قطره ها مستهلکند

## سورة يوسف ع

قَلَمًا دَخَلُوا عَلَيَّ يُونُسَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِّ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ١٠١ وَرَفَعَ أَبَوِيهِ

بس چون داخل شد بر یوسف کشید در بر خود الدینش را و گفت داخل شوید در مصر اگر خواست باشد خدا بماند و بالا برد والدینش را

عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا

بر تخت و بر او افتاد برادران مرا و اسجده کنار و گفت ای پدر من اینست تعبیر خوابم از پیش حققت گردانید آرا پروردگار من حق

وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ

و بهتقق خوبی کرد من هنگامیکه بیرون آوردم از زندان و آورد شما را از بادیه پس از آنکه افتاد کرد شیطان

بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ١٠٢ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ

میان من و میان برادرانم در سببیکه پروردگار من لطیف کسده است مرا آرا که خواهد بدستیکه اوست دانای درست کردار پروردگار من در سببیکه دادی مرا

الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِمَّنْ تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

اربابشاهی و آموختی مرا از تاویل حدیثها پدید آورنده آسمانها و زمین تویی یاور من در دنیا و آخرت

تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِنِّي بِالصَّالِحِينَ ١٠٣

بمیران مرا مسلمان و ملحق کن مرا با صالحان

در ره یاری چو خاک افتاده  
دل بهر گلهزاری هشته  
رفته در دام ترک چابکی  
نفته جانت صبح و شام از اشتیاق  
در ره دل مهره یعقوب رفت  
من نکنان تو بکنج خاقان  
توهنوزی در غم دلدار خویش  
تا بهوش آرد کجا دلبر مرا  
هم تور مقصود خود یابی محال  
بعد فقر از وصل افکاروشوی  
غرق گشتی چاره در گرداب بود  
هل مرا نا ایندل و آن دلنوار  
می بجویم طوری الا طور او  
در سراها باسر افزاری مقام  
هم خریداری بازاری دل  
مر که گیرد دامت را در عبور  
آه او سوریده تر از آتش است  
از چه گشتی اینچنین اشکسته حال  
وان همه رعنائی و دارو مش  
تا که گویم نا تو شرح حال او  
کرده عشق ایسان سی بود شکست  
سالها یعقوب را هم ناله بود  
ور خدا خواهد رفعت این شوی  
بهر عطیش سنان از مکان  
راست گردانید آرا کردگار  
مر شما را سوی من در حسنحو

ااقی از خود پس اگر دلداد  
دست عشقت بسته بر پا رشته  
خورده هیچ از نگاهی ناوکی  
رفته عمرت سال و ماه اندر فراق  
انزش اعنی زاحمال خوب رفت  
بوده با من بهجران سال و ماه  
من رسیدم بک بوصل یار خویش  
همدمی کن یکدم دیگر مرا  
تا چنانکه من رسیدم بروصال  
تا زغرقات فنا بیرون شوی  
خون شد آبدل کاه و غم بیتاب بود  
تو شین با یوسف بر تخت دار  
من خوشم با مهر او و حور او  
داد منسوبان و احوار را تمام  
یوسفا باشد گرفتاری دل  
بر سر راحت نشسته پیرو کور  
آه وزاری گرچه از عاشق خوشست  
ای رلیجا چون شد آتال و حمال  
وانکه بودت بر زمین نحر از روش  
یوسفا شنو زمن احوال او  
داد عزت ذلت و خواری گرفت  
چون پدر بامادرش کاه خاله بود  
گفت وارد اندر این مسکن شوی  
همچنین اخوان و باقی مردمان  
بعد سال و ماه افزون از قرار  
همچنین از بادیه آورد او

تا چه آمد تا چه رفت از آن و داد  
پیش چشمی رفته از خود می  
کرده روز از غم ماهی شنی  
بسته حات بر کند سر کشتی  
شد صفی محو از خود و آثار خود  
چون تو بودی در ره عشقم رفیق  
تو ز عشق آنکه با کس رام نیست  
تو مهل تنها مرا یک لحظه هم  
هوش راهل باش نا بهوشیم  
کت بر آرد حق مراد و مدعا  
من گذشتم از فراق و اروصال  
ه دگر در بند در مانم نه درد  
یار با من جور خویش از سر گرفت  
بر دل و بر دیده اش گستر دجای  
بس عطاها بهر شان آماده ساخت  
دیده روی دلکشت در خواب عشق  
بین که تا آتش بگیرد دامت  
بر مهر کن زوی یاری پیرس  
وان قد چون سرو و حسن دلریب  
وان بی صید آندوز لطف چون کند  
گشت هر چیزی از ان چیز دگر  
یافت از تو جلوه و رنگی که داشت  
بهره و در هم از لقای او شدند  
هر دو افتادند در سجده برو  
لایب مرا باشد مگر تعبیر خواب  
چون در آوردم ز زندان از عطای

چون بیوسف چشم یعقوب افتاد  
دیده در فرقت یاری عمی  
بوده ئی در عشق روئی در تنی  
بر دلت افتاده از عشق آتشی  
من چگویم کن قیاس از کار خود  
را سکه نامن گفت آن بیرطریق  
من ز عشق یوسفم آرام نیست  
من ز خود رفتم کنون ای همدم  
یعنی اندر بوبت خاموشم  
چون بهوش آم تو را گویم دعا  
تو عان با یوسف ابوحش حاصل  
کار خود را کرد با من آنکه کرد  
سر تو را بر سیه یوسف برگرفت  
مرید را برد یوسف در سرای  
هر یکرا باز بر حاش نواخت  
خامانش رفته بر سیلاب عشق  
بود او هم خوشه چین خرمنت  
هم زلیجا را بدلداری پیرس  
چو شد آن نیکوئی رخسار و رب  
وان لب چون شکر و گفت چو فند  
عشق کرد ارکان اوزیر و زبر  
برد او را هم باورنگی که داشت  
چونکه داخل در سرای او شدند  
بر دشان چون بر فراز تخت او  
گفت یوسف مرید را در خطاب  
کرد بگوئی بجای من خدای

## الجزو الثالث عشر

بعد از آن کافکده شیطان از عناد  
لطف او سر هر کرا رهبر شود  
کرد صد تدبیر اندر کار من  
بعد هفده سال گویند از خبر  
بست و سه سال چوار فوتش گذشت  
من در محسبه بر مصر آمدم  
شاهی یعقوب تا بنی تو هم  
ملک و شاهی دادیم در روزگار  
ای پدید آمده ارس و سما  
مصریان هشتاد بعش در رحام

سوی من و اخوان من از بد فساد  
گر که خاک ره بود سرور شود  
تا که شد ویران من گلزار من  
یافت اندر مصر فرمان مر پدر  
بوت نگدشتن فرزند گشت  
تا دیدار تو روشن دل شدم  
اندر این مصر حقیقت بی الم  
هم بتعیرم شدی آموزگار  
تو ولی مرا در دو سرای  
بس بقدر بیل دادندش مدام

چون لطیف او جلله بر تدبیر هاست  
خواست از لطعم مکر پروردگار  
هست بس دانا بتدبیر امور  
برد یوسف سوی بیت المقدش  
دید مر یعقوب را یوسف جواب  
شاهی تو دیدم اندر مصر تن  
چو سکه شد بیدار گشت از اینی  
تا بخت از خوابها آگه شوم  
مر مسلمانم بمران از حنان  
تا نماید آب بیل از روی عبور

میکند تدبیر بر کاریکه خواست  
تا شوم بعد شبانی شهریار  
بخشد از حکمت سلمای بمور  
کرد دفن آجسم پاک اقدسش  
کانتظار ترا کشم ایسوشتاب  
نک تو از ویرانه روکن سوی من  
با نضرع رب قد آیتنی  
دام آن بعضی و صاحب ره شوم  
ملحقم کن همچنین با صالحان  
منقسم گردد بشهر اندر مرور

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَ

آن از چیزهای نهیست که وحی میکنم آراتو و بودی نزد ایشان هنگامیکه اتفاق میکردند در کارشان و آنها مکر میکردند و

مَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ۱۰۴ وَمَا نَسَلْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ آجَرٍ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ

باشد اکثر مردمان و اگر چه حرص باشی و بگردنگان و بجوای ارایشان برای هیچ مردی نیست آن مکر پندی ار برای

لِّلْعَالَمِينَ ۱۰۵ وَكَآيِنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ۱۰۶ وَمَا

جهانان و بسا از نشانه در آسمانها و زمین که میکنند بر آنها و ایشان از آنها اعراض کنند و ایمان

يَوْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا وَهُمْ مُّشْرِكُونَ ۱۰۷ اَقَامُوا اَنْ يَّاتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ اَوْ تَأْتِيَهُمْ

نمیآورد اکثرشان بعدا مکر و ایشان مشرکانند آری این شده که آید ایشانرا فروگرفته از عذاب خدا بآید ایشانرا

السَّاعَةَ بَعَثَ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۰۸ قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِي

قیامت ناگه و ایشان ندانند بگویند است راه من بجوامع بسوی خدا بر بنائی من و آنکه پیروی کرد مرا

وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۱۰۹ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُّوحِي اِلَيْهِمْ مِنْ

و میزه است خدا و مستمن از مشرکان و فرستادیم پیش از تو مکر مردانی که وحی میکردیم ایشان از

اَهْلِ الْقُرٰى اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ

اهل قریها آری بسیر میکنند در زمین پس بگرد چگونگی بود انجام آنکه بودند پیش از ایشان و هر آینه سرای آخرت

خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ اَتَّقَوْا اَقْلًا تَعْقِلُوْنَ ۱۱۰ حَتّٰى اِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوْا اَنْهُمْ قَدْ كَذَبُوْا جَاءَهُمْ

بهر است از برای آنکه میزدند آری پس در نمایند عقل تا چونکه نومید شدند رسولان و دانستند که ایشان تکذیب کرده شدند آمدشان

نَصْرُنَا فَنُجِّيْ مَنْ نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِيْنَ ۱۱۱ لَقَدْ كَانَ فِيْ قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّاُولٰٓئِ

نصرت ما پس رها ندهد آنکه خواستیم و باز گردانیده شود عذاب ما از گروه گناهکاران هر آینه باشد در قصهای ایشان پندی مر صاحبان

اَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيْثًا يُفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِيْقَ الَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ۱۱۲

خردهارا نباشد حدیثی که دروغ بسته شود لیکن تصدیق آن چیز است که باشد میان دودستش و بیان همه چیز و هدایت و رحمت از برای گروهی که میکنند



## سورة الرعد

ای محمد ص این ند از اخبار غیب درجه اندازند یوسف را مگر اکثری از مردمان چند ارمصر می خواهی مزدار ایشان گرچه هیچ بس شباهست از پروردگار یعنی اندر وی بچشم افتکار اینم آیا پس شدد از غاشبه یا که آیدشان قیامت ناگهان می بخواهم بندگانرا سر بسر حق بود يك از شريك اندر یقین که زما سر وحی میشد سويشان یعنی اندر آن زمینها که زما عفتشان تا چسان بسوده اند هست بس بهتر سرای آخرت تا بهنگامیکه با وعد و وعید یا گمان کردند قوم از اتري آمد آن پغیرانرا نصر ما هست اندر قصه قوم و رسل لك میباشد مصدق زانتساب شرح رؤیا تا تونك گویم تمام هرچه بند آن شود تغییر بیست روح اندر خواب چون یابد صعود هرچه بیند جله عین واقع است هست با واقع مطابق گاه گاه پس بتعبیر است محتاج از تمام لك خواب این خلاق نادر است هم بود ممکن که از عالم کسی پس جوشد بدار او خواهد شهنش هست آرا چند وجه اندر سبیل روح او در بحر وحدت است غرق یا که باشد عاقلی كآگش تا نگوید بودم از این بیجبر پس چو یوسف دید اندر خواب در واسکه دید او سجده کرد بدش تمام سالها نگذشت تا آن خواب او دیدی اندر خواب هستی زاندا خواب خود را هیچ با ایشان مگو

که نمودم بر تو وحی از کار غیب مگر می کردند اخوان ما پدر تو بر ایشان شوی از جهروسر نزد تبلیغ رسالت در بسیج در سموات و زمین بر آشکار می بیند و بگیرد اعتبار كآید ایشانرا بمن و حاشیه و ایجماعت بیجبر باشد از ان من بران زیرا که ناشم دیده دور هم ناشم من زقوم مشرکین زاهل شهروده ز حسن خویشان گشته نازل هر زمان در وی بلا آنکسان که پیش از ایشان بوده اند آنکه را پرهیزد او بیعتدرت آن رسل گشتند زامت تا امید که رسولاراست کذب و افتری چو سکه وقت آمد فحی من شأ عاقلانرا عبرتی از حزه و کل آنچه سابق گشته نازل از کتاب زان یکی رؤیای صادق شد بام هیچ وان محتاج بر تعمر نیست سوی غیب از عالم جسم و شهود در سلوک وسیر خود بیما هست نادر است این فی مدام از انتباه دور یا نزدیک تا چو بد مقام کآن بتعبیر آید این بس طاهر است بیند او سرعین واقع را سی بر نوازد حامه بدهد ناگش با تو گویم آن وجوه س جل بیست او را هیچ روی دل فرق حق عطلومی کند بر ناگش بیست حد بر مست در حکم بطر مر پدر را کز جهان میکن سفر با کواکب مهر و ماه اندر مام یافت تعبیری چنان زآداب او سحده کردند تمام ماسوی کز حسد سارید در چاهت فرو رفته چون از یادت آن رؤیا بام

و سودی نزد ایشان ای رسول چون توانی شبده از مردمان بر طهور معجزات از هر قبل ملکه قرآن بیست ازوجه مین نگردد اروی سی این مردمان اکثری میگردند از ضعف رای از حق ایشانرا فرو گردد عذاب ای محمد ص گو که در کار معاد واسکه ارمن کرده است او بسوی سابق از تو فی فرستادم ما سیر میکند اینج آیا در زمین همچو قریه عاد و هم ارض نمود بر جهان مشعوف بودند از غلط می بیندشید آیا کآن سراسر هم ندانستند کادر برد قوم نازطوا لهم قد كندوا هم نکردند باز گردانید نیز بیست قرآن گفت بر هم بافته بخشش است و رحمت است و رهنمای وان بود ناوحی از يك سر زمین زانکه باشد قوه های طمع و حس قوه های طبع و نفس تا بعد لك خواب مؤمنان کادر رهد لك از اضافات احلامست دور فرق آن ناخواب دیگر مردمان زانکه باشد قوه های حس قوی همچو محبوسی که بیند در مام همچین بیند اندر هر مقام یا که علت باشد آرا اضطرار گردد آثار طبیعت بس ضعیف یا که باشد طالی کش در مام محلی بود این تعقل كن نفهم عین واقع بود و وحی پرده سوز چون هنوز او در ره از تأثیر بود خود نواشی یوسف وقت ای عزیز عرضه کردی آن روح نيك رای هم مر و همراهان در سیر و گشت زین قصص با آردت حق والسلام

رای خود کردند چون جمع انفضول پس یقین ز اخبار غیب است این بیان نگروندت هرگز ایشان ای خلیل غیر پندی از خدای عالین روی گردانند و غافل زان نشان جز که ایشانند مشرک بر خدای چون زمان آن در آید برشتاب راه من باشد همانا بر رشاد بر بصیرت باشد از عقل قوی بر رسالت حر رحالی زافتضا پس بیند از تعقل وز یقین کاهل پیش را اران عیرت نرود عاقت آن بودشان بهج و عطف مر شما را در تعقل بهتر است بیستشان عوای الا کذب ولوم تاقتند از یکدیگر ناچار رو قهر ما از کافران پرستیز یا رسولش از خیالی یافته برهر انکورا است ایمان بر خدای خاص شد بر اولیای مرسلین مر مطیع روح و از وی مقتبس از پی ضبط صور بیما بعد فی تمام از ملك و ملکوت آگهند زانکه نمود روح غالب را قنور این بود که نیست اضافات اندران بیستشان ره بر ساطحنوی شد خلاص از بند و بردان یافت کام خواب با واقع مطابق این عوام را سکه مصطر بیستش باغس کار پس بواقع بر خورد روح لطیف حق كند امام حجت لا الام مانقی را گر زفهمت هست سهم از جهان شد بر حنان بعد از سه روز خواب او محتاج بر تعبیر بود نیست با دت خواب خویش از هیچ چیز گفت پنهان دار ز اخوان هوای که در روح حواهی دور گشت



سورة الرعد ثلاث و اربعون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان



## الجزو الثالث عشر

الْمَرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

این آیه‌های کتاب است و آنچه فرستاده شد بنو از پروردگارت حق است ولیکن اکثر مردمان نمی‌گردند

۲ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

خداست که برافراشت آسمانها بی ستون که می‌بینید آنها را پس مسوولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدِيرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوفَّقُونَ ۲ وَهُوَ الَّذِي

هر یک می‌روند تا مدتی نام برده شده تدبیر میکند کار گایان را باینکه آیتها را باشد که شمار سدن خدای پروردگارتان یقین کنید و اوست که بگذرد

مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي-

زمین را و گردانید در آن کوهها و نهرها و از همه درختها گردانید در آن دو صفت دو نام می‌باشد برده

اللَّيْلِ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۳ وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ

ارشب روز را بدست که در آن هر آیه آیه است از برای قومی که تفکر میکنند و در زمین حصه است نزدیک هم و بوستانها از

أَعْنَابٍ وَزُرْعٍ وَنَجِيلٍ صِنَوَاتٍ وَغَيْرِ صِنَوَاتٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِصِلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي

انگورها و زراعت و غرمای بستان دو نام دارد که اصل رسته و حر آن که آب داده میشود یک آب و ریاضی مدهم برخی از آنها را برخی در

الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۴ وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كُنَّا تُرَابًا آثْنَا لَفِي

ثمر بدست که در آن هر آیه آیه است از برای گروهی که در اندیشه عقل و اگر عجب میداری پس عجب است که گفتارشان که آید چون ما شیم خاک آید بدست که

خَلَقَ جَدِيدٌ ۵ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

ماهر آیه در آفرینش تا زمانی که آسوده آید که کافر شدند پروردگارتان و آسوده باشند غلها در گردنهایشان و آنها اهل آتشند ایشان

فِيهَا خَالِدُونَ ۶ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ

در آن جاودا بماند و شبها بخواهند از تو بدینا یشار حوی و بدست که گذشت دشمنان ایشان عقوبتها و بدست که پروردگارتو

لَذُو مَعْفَرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۸

هر آیه حد او بدآمزش است مردمان را بدستشان و بدست که پروردگارتو هر آیه سحت عقوبت است

سورة الرعد است آیات کتاب میم هم بر ملک فی پایان او یا که این اوصاف ذات مطلق است لیک بسیاری از مردم سگروند یا ستوش نفس پاک آدم است عرش را پس کرد مستولی بران هریک از آن می‌رود بر نظم و طور خلق تا گردند ز آنها منتفع همچنین تفصیل آیات از کتاب تا شما گردید شاید بیگمان کوهها را آفرید از بهر این از دو صفت اعنی که شیرین یا نریش پس نشانی اندر این آثارهاست	اربعون و هم ثلاث اندر حساب را برزق رأفت و رضوان او یا کتاب از جمع وحدت مشتق است زاینکه از سمع تعقل شنود مطهر جامع که سر عالم است قلب انسانست عرش اندر بهان تا زمانیکه معین شد بدور تا که گردد سیر آنها منقطع میدهد در امر و بهی از فصل و باب در قیامت بر لقاء ربان تا که گردد استوار از وی زمین هر یکی بر جای خود مطوع و خوش مر تفکر آنکه را در کارهاست	کرد اشارت برالف و آلاء خویش تلك آیات الکتاب اعنی که این واچه شد نازل بسویت انخدا آعدائی کافرید این آسمان و آن بود پوشیده از ابصار خلق آفتاب و ماه را فرمود رام هستشان هر روز از شرقی طلوع میکند تدبیر فرمانرا بکار یا تفصیل از کتاب ما خلق هم زمین را بر کشید از روی آب جویها جاری نمود از نهر و شط می بپوشد مگر شب را بروز در زمین هم بارها بر یکدیگر	لام بر لطفش بخلق از بعد و بیش است ز آیه‌های قرآن مبین حق بود تا متهی از ابتدا بی زاستون که شما بینید آن بند آسکو و اوقف است از کار خلق بر صلاح حال خلق از خاص و عام همچنین بر مفرر دیگر رجوع بر نظام ملک و ملکوت از قرار بهر عبرت میکند اطهار حق کرد ساکن ما حبابش ز انقلاب میوه ها پس کرد خلق از نهر و شط روز را هم بر شب آن گیتی فروز منصل باشند گر داری نظر
--	---	--	--

## سورة الرعد

بعضی از آن شوره و خشک و ساه  
باغها زانگور و خرما پس فراخ  
بعض را بر بعض افزونی دهم  
کادر اشجار و ثمرها بخلاف  
ورنه میباشد که از یک آب و خاک  
زانکه از یک نطفه آوند نطفه ها  
دو نفر وانگه چو بینی در بسنج  
گر تعجب میکنی ای مسحوب  
میشویم آیا که زان پس زنده بار  
کافر این قوم بر پروردگار  
دوزخی سوزیده تر از جهل بست  
روح اسبصال چون ناخبر است  
پیش از آنها و انکه می نگذشته است

که بروید هیچ ازان وقتی گیاه  
رسد از یک اصل چندین پرک و شاخ  
بهر خوردن طعم و موزونی دهم  
ایچنین باشد نمایان اخلاف  
یک ثمر روید چوانگوری زتاک  
گشته اند از چار عصر ابتدا  
نیست بر یکصورت و یکصورت هیچ  
شاید از افوالشان کردن عجب  
چشم فکرت اینک ره را نیست از  
بودشان خواهد بگردن غل زبار  
وان سرد اهل دانش سهل نیست  
اندر این امت که سابق می شافت  
داساها هست و امثالش بدست  
هم بود پروردگارت سحت کبر

بعض دیگر نرم و صالح بهر ذرع  
میجورند این کشت و بستان فرون  
مرد لالتهاست شش ارحص و حد  
نیست این بی اختیار صامی  
همچنین ماید که بر یک شکل و خو  
هیچ بود اختلافی اندر او  
همچنین بر یک صفات و یک خصال  
که شویم آیا شدیم آنکه که خاک  
کاسکه اول کرد ایجاد بشر  
حاودان ایقوم اندر دوزخند  
بر عقوت میکند ایشان شتاب  
بود تأخیرش بکوئی بر اسام  
صاحب آمرزش بود پروردگار  
بر عقوت کافران را ماکزیر

روید از وی هرگاه از اصل و فرع  
در تنهام ارض یک آب از عبون  
اندر این از بهر ارباب خرد  
که قدرت نیست او را مامی  
جمله باشند این خلایق سوسو  
ار طریق اصل دهم از رنگ و بو  
و یست جز ارفدندت به چون محال  
ماز ما در خلقت تو زایست باک  
هست قادر باز بر عود دگر  
گمراهان داه و ایشان در فحند  
مر بورا قل از بکوئی و ثواب  
میکند آرا طب ما اهتمام  
مردمان را بر سبها آشکار

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

و میگویند آنکه کافر شدند چرا فرو فرستاده شد بر او آیتی از پروردگارش چرا این نیست که تو دم کنده و ادرا برای هر قومی راه مانیست

بر بعض کافران گویند نیست  
بیم ده تو خلق را ر آردانی  
هر زمان که آمد سبی پاک دل  
فوق آرا داد بروی کردگار  
سحر هم در عهد موسی بود بش  
ایرمان علم فصاحت شایع است  
تا قیامت هیچ بر لعل عرب  
سورة گر مثلش آید از شماع  
گر نگویم در سخن باشد قصور  
گر کس آرد بعد قرآن دعوتی  
احمد آورد این نشان در دعوتش  
قطره با بحر از نماید همسری  
شد چو قرآن معجز از سابق بخلق  
پارسی یا تازی آنچه گفتنی است  
تا چو تفسیر صفی دانی مگر  
نی که باشد معجزی و حجتی  
سورة را نظم کن در امتحان  
سکیم از اظهار داد حضرتش  
ای خدا دانی تو خود سر نهفت  
میخواهم نا کسی را من بکیش  
سال عمرم هست مرز بیک شصت  
شصت سالم داده نان بی منتی  
آنچه قسمت در نخست داده بود  
صحت و آسایش و امنیت  
آنچه بر من داده سلطان ملک  
گفت من در وقت دهم بیرنج خلق  
واچه بروی نیست هجرت احتیاج

از چه مارل آیت از رب گری است  
هم بهر قومی است ارحق هادنی  
بل مناسب معجزش با وضع خلق  
تا بود حجت بخلق روزگار  
وان عصا آورد در تبلیغ خویش  
و این کلام اندر فصاحت حاصم است  
این چنین ماید کلامی بوالعجب  
نیست حاجت هیچ بر حک و زراع  
هم بود را صاف و دانائی دور  
هم نباشد جز بیانش حجی  
حر بیان الا که باشد حجتش  
خنده آید بحر را زان داوری  
حکم سابق سابقست ای پاک دل  
بعد قرآن بالیقین اعجاز نیست  
تا قیامت در جهان باید دگر  
لیک چون دارد بقرآن سببی  
همچو آب و آینه صاف و روان  
باسیاسی کرده ام بر نعمتش  
که صفی از خود ستائی این گفت  
زین سخن مایل غایم سوی خویش  
از هوسها تا چه دیگرانی است  
هم بر آورد ار که بودم حاجتی  
بی تکلف بهر من آماده بود  
داد و بر افزون صفای بتم  
بالله ارباشد کسی با من شریک  
هم نخواه از من تو ملک و گنج و خلق  
در جهان و از وی باشی لا علاج

آیی یعنی که ما خواهیم ادوا  
بر تو یعنی بست چیری حرملاغ  
آنچه شایع بود در ایام او  
مرده دنده کرده عیسی بر شان  
همچنین هر عصر هر پیغمبری  
یافت هم بروی فصاحت احتام  
معجزانست از شما دارید هوش  
چون رسید اینجا کلام دلپذیر  
تا بینداری که باشد قصد من  
نیست مکملی دعوت او را بیان  
گر بتادی آمد آرد پس یقین  
شبهه را سارم قوی گر چند قوم  
بعد از آن شود دگر معجز بیان  
گر شناسی یار سیرا ای رفیق  
گوید اگر کس ممکن است ایسان سخن  
مثلش آوردن بسی باشد شکفت  
نفس را ستایم الا آنکه هست  
اندر این اگر اگرام خاص از ماخلق  
بلکه شکر نعمت ذوالطول کرد  
یا که خواهیم مزدی از خلق گدا  
ور که هم باقی است چیزی از امید  
هرگز از دبا نبودم درمی  
از که خواهم در جهان چیزی دگر  
بیستم همسر بکس در هیچ کار  
با که باشم پس با صری در زراع  
آچه محاسنی تو بروی بی طلب  
واگذار آرا بر این خلق محاز

نی که خود آورده است آن باحو  
ار مراد مریدت باشد فراغ  
از کمال و علم اندر حستجو  
بد چو شایع علم طب در آزمان  
فوق خلقتش بود فرهنگ و فری  
یابد این باشد کس ارتازی کلام  
هست ایان کافی از حک و خروش  
با تو گویم بکفته غز ای فقیر  
بی قومی لک پیش آمد سخن  
سکان بد از پیغمبر آخر زمان  
پیش قرآن چیست کش خوانی متین  
مثل قرآن باشد آن اریش و کم  
جز که باشد چیز دیگر در شان  
اندکی شو اندر این دور دقیق  
بشو از وی لبک تو ماور مکن  
گر توانی کی گشت ره بر گروت  
شکر منعم حتم بهر حق پرست  
مرگزیده مر صفی را عون حق  
وان ز قلب و هوش نه محض قول کرد  
یا که حویم بشت و عوی حرحدا  
کافی از خلق است خلاق محذ  
هم مجوردم بهر تحصیلش عمی  
تا وجود آنچه دادم داد گر  
تا کنم نا کس بکاری کارزار  
منت ایرد را بداد بی صداع  
بدمت خود با سب یا بی سبب  
خود ردنا و آخرت کن بیناز

## الجزو الثالث عشر

تا بلك معرفت میرت كنم  
این تورابه یا که هردوگون  
هر زمانی باشد اندر دعوتی  
کندر این آیت مخاطب مرتضی است  
که شد این آیت چو نازل بر رسول  
شاد آنکوهادیش در ره علی است  
در سلوک آجان و سر بسیر دست  
اهل ظاهر را علی باشد امام

صاحب این نطق و تقریرت کنم  
چشم و لعل یار به یافش و لون  
رهنما پیغمبری بر امنی  
بر همه خلق جهان اورهنماست  
دست بر سینه نهاد اندر قبول  
هر زمانی در ولایت باولی است  
در حقیقت پیش جانان مردست  
راه و منزل اهل ناطرا نمام  
اکنونم زین گذرد چندان زمان

نظم تفسیر از نثانی جایز است  
گو کتاب امروز برهاست و بس  
جمله در تفسیر کل قوم هاد  
فخر رازی گفته در مسیر خویش  
که نبی مندرم من بر عباد  
در سلوک فقر و سیر مرحله  
در طریقت ره بری برکوی یار  
حق پر سناش بحق دادند و بس  
دامش بگذارد از کف عشق جان

تا شود ظاهر که قرآن معجز است  
نیست برهان بر مراد و میل کس  
با هم آن دو فرقه دارند اتحاد  
بعض دیگر هم ز اهل دین و کش  
هم تو اشی ای علی مولا و هاد  
متصل سازد بجبر سلسله  
در حقیقت دین و دل سازی نثار  
حق بود بر قول درویشان نفس

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ۝ عَالِمٌ

خدا میداند آنچه میبرد هر ماده و آنچه را میگذارد و همه چیز زرداو باندازد است دانای

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۝ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ

بها آشکار است بررکت بر تراست یکاست ارشما کسیکه پوشید گفتار را و کسیکه آشکار کرد آرا و کسیکه او پنهانست

بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ۝ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

بش و آشکار است بروز مرا و راست از پی هم در آید ما در پیش روی او و از پس پشت او که نگهبان می کندش از امر خدا بدوستی که خدا

لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۚ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءً فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَالَهُمْ

غیر میدهد آنچه را جمع است تا وقتیکه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست و چون خواهد خدا بجمعی بدی پس که گردانیدن باشد مرآزا و نباشد

مِنْ دُونِهِ مَنْ ۚ وَال ۝

مرا بشا را غیر خدا هیچ مددکاری

گو خدا داد که هر زن حمل او  
ثم بود راعصاش اعی در رحم  
برد او هر جبر باشد بز هم  
هست یکسان اگر کسی قوی بها  
و آنکه او در شب طلبکار حفاظت  
شد مساوی پیش آن دانای راز  
تا نگهداری کندش ز امر حق  
ده ملک باشد موکل فی سکول  
جیانشان میبودند از زمین  
روزی آمد عامر این طفیل  
در خلافت گفت داریم استوار  
گفت پس بدهی چه منصب ناگزیر  
تا تو خواهیم کرد تنها گفتگو  
از قفا ناگه پیغمبر زید  
تافت برقی زود و خادم را فشرد  
در ره ارمربک بحرومی فناد  
در خبر باشد که چون تحیم حر  
شیشه بود از شرانش در بغل

در رحم چو بود بدست آن یا سکو  
یا که ابرون هست مسرور این مهم  
سر باندازه بدون بیش و کم  
سازد از وی یا کند ناگس عیان  
فعل خود پوشیده اندر پدهاست  
کاو بداد سرو چهر چنه از  
مر ملائک از حوادث بر نسق  
بده را وین هست اشارت بر عقول  
رمر معقولست این بیکو بین  
سوی او با جمله اصحاب و خیل  
بعد خوت گفت این بود با کردگار  
گفت بر اصطبل و اسبانی امیر  
تا دام حق و باطل را سکو  
بجبر کآن تیغ بر خود بر زد  
گو توان شمشیر بروی خورد و مرد  
دست و پایش خورد گشت و جان بداد  
شد ما که ز امر حق بر زید و عمر  
چون قتادش چشم بر شاه اجل

ر بود یا ماده کوتاه یا دراز  
قصد یا مدت بود ران بیقال  
اوست دانا بر بهان و آشکار  
یعنی اندر نفس سازد مخفی  
و آنکه او ظاهر کننده فعل خود  
خود بوند آیندگان اورار پی  
یا بوبسد آن کرام الکائن  
در حدیث آمد بگشت از ملک  
گفته اند این آیه از وحه نزول  
گفت اسلام آورم گرم بر راست  
گفت بر قومی کنی فرمان روا  
گفت حاجت نیست بر این منصب  
گشت راضی مصطفی با او شست  
احمد آرا دید و گفت ای ذوالنن  
رفت عامر گفت از لشکر بزود  
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ  
بود روزی مصطفی اندر عبور  
گفت یارب پرده بیکبار دگر

کاهد انوی یا شود افزوده باز  
اندکش شش ماه فزون نزدیک سال  
بس بزرگ و بس بلند از اقتدار  
یا که گوید فاش با یار و فی  
هست اندر روز نزدیک و بد  
هم زایش روی و هم از پشت روی  
قول و فعل بنده را اندر زمن  
مر موکل شدگانرا یک یک  
هست راجع مر ضمرش بر رسول  
جست اهرم گفت آنچه عامر راست  
گفت فی بر عدل این باشد بنا  
زانکه من اسبان خود را صاحبم  
گفت خادم حربی گیرد بدست  
کن کفایت شر ایشانرا زمن  
برکنم این شهر را من از وجود  
جز که خود بدهد تغییر آن زلوم  
یک جوان دید زانصار او زدور  
برکشی بر روی کار من اگر

## سورة الرعد

ترك ابن عصيان كنم تائب شوم  
گفت آور یش تا یم که چست  
گفت بود این خر ای سلطان جان  
حق نخواهد بهر کس جز نیکوئی  
حکمت حق چو که باید اقتضا  
ما لهم من دونه من وال را

مترکن ای یرده یوشذوالکرم  
چون چشید اودید غیر از سر که نیست  
چون تورا دیدم عودم توبه زان  
گر بدآید یش خود باعث توئی  
تا که قوم را رسد سوء القضا  
ناش موقن تا شاسی حال را

گفت یغیر سر اورا چست این  
هم چشیدند ازوی آن اصحاب و یار  
گفت یغیر که آری خر بود  
یکوئی از بیکوئیها زایدت  
ست پس رد کردن آرای جلا  
غیر حقشان والی یعنی که نیست

گفت باشد سر که ای سلطان دین  
بود سر که آن جوان بگریست زار  
توبه کردی یافت تغییر آن بزود  
بد کنی آن بد یقین یش آبدت  
باز نتوان داشت یعنی برگزاف  
تا که دارد باز از ایشان گریست

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ١٤ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ

اوست که مینماید شما را برق برای م دادن و امیدوار گردادن و بدیدم آوردن بارهای گران را و سبیح میکند رعد بستایش او و فرشتگان

مَنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

ار ترس او و میفرستد صاعقها پس مرساند آرا هر که میخواهد و ایشان مجادله میکنند در خدا و او سخت عقوبتست

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ

مرا و است دعوت حق و آنکه میخواهد از غیر او احاط نمکند مرایشان را چیزی مگر چون کشاید و کفش سوی آب

لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ١٥ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ

تا رسد دهانش و است آن رسیده مان و است خواندن کافران جز در گمراهی و مراحدا رسیده میکند در آسمانها و

الْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ ١٦ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ

و زمین است حواء و ناخواه و سایههاشان در باد و شبانگاهها بگو بکست پروردگار آسمانها و زمین بگو خداست

قُلْ أَفَاتَخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ

بگو آیا پس گرفتید از غیر او دوستان که مالک عیاشند از برای خودهاشان سودی و به دانی بگو آیا مساوی میباشد نابینا و بینا

أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلْ

یا آیا مساوی میباشد تاریکیها و روشنی یا گردانند درای خدا را از اینکه آفریدند چون آفریدند اوس مشتبه شد آفریدایشان بگو

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ١٧ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ

خدا آفریننده همه چیز است و اوست یکدای و هر کسده فرو مرساند آسمان آریس روا شد رودخانهها از آن آب بابت از خود پس برداشت

السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ

این آب روان کف بلند را و از آنچه می افروزد بر آن در آتش از برای طلب برایه یا مایه تعیش کف است مثل آن همچین مینزد

اللَّهُ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ قَامًا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ١٨ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ

خدا مثل حق و باطل را پس اما کف پس میرود انداخته شده و اما آنچه نفع میدهد مردم را پس دیر میباشد در زمین همچین

يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي

مینزد خدا آن مثلها را از برای آنکه اجابت نمودند پروردگارشان را خوب است و آنکه اجابت نکردند مرا و را اگر آنکه نود مرایشان را در

الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَا افْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيُسَّرُّ الْمِهَادُ ١٩

زمین است همه و مثلش با آن هر آینه ندادند به بندگان آنها از برای ایشان بدی حساب و منزل ایشان دوزخ است و بد است آن ستر

## الجزء الثالث عشر

اوست آنکس کوتاید بر شما در هوا گردد پدید از وی سحاب یا که چون آواز دهد آید لگوش کم بود کز مهر دل یادش کنی هست ایهم نوعی از الطاف او نرسی از موشی که جسد در حصر ور کنی یادش دمی از روی مهر قل از باقر ع نماید این خبر میکند ایشان جدال اندر خدای حق بود بس سعت قوت در محال فی اجابت کرده بر چیزی شود تشنه کسو بر سر چاهی رسد زانکه نه داناست در خوانده آب خواندن ایشان باشد جز ضلال یاز طوعی چون ملائک و ان عباد سایه اهل سوات و زمین ای محمد ص کبست گوپروردگار کو فرا گیرید آیا پس شما کور و بیابا گو که آیا در صبر ساختندی با خدا آیا شریک یعنی آسان کو جهان آفرید گو خدا کاو واهب تیزهاست آب را نازل نمود اور آسمان پس کفی را حل کرد آن سیل بر هست چون آن که باشد روی آب در منابع می رود بعضی از او پس رود تک سافط و مطروح و بست حق مثلها را رند اینسان تمام وانکه ننودند اجابت را و یقین

برق را از خوف و طمی در هوا ابرهایی که گرا ببارند ز آب میکنند تسبیح سامع زانحوش جز که بیم از قهر جلالش کنی کوتاید سوی خویش از خوف و زانو ترسی این دلیل است ای فقیر از تو اندیشد بر رفتارش سپهر نا رواتی بس صدیق و معتبر کز چه جز است او بقل مقتدای هم مگر ابله کند در لای جدال فی مقصودی رنه زری شود بیرسن فی دلو از راهی رسد هم نه قادر تا بر او گیرد شتاب هیچ مر اصنامرا با انتہال که کندش طاعت از عشق و وداد صبح و شامش سجده آرند از یقین بر سوات و زمین بر استوار غیر او معبود و گیرید اولیا مر مساوی باشد از روی نظر آنچه را نبود بر خلقی ملک هم کسند ایشان ذبح خلقی پدید آفریننده تمام چیزهاست رودها ران پس هر شود روان یعنی آورد از توح بر زر همچنانکه ذکر شد در انسان در عروق ارض هم بعضی فرو وان فز ماند بقعر اندر نشست ناکه عبرت باشد آن بر خاص و عام کر که زایشان باشد آنچه در زمین آنکره باشند در سوء الحساب

مر مسافر را بود از برق بیم میکند بر حد او تسبیح رعد زانکه موجب مانک او بر خشت است زان بترساند ترا از کل شیء گر زمهری روی دل با او کنی گر جوی رسی بطونها زحق مر صواقر فرستد از سماک صاعقه بر مؤمن و کافر رسد یا جدل سازند با بیغفرش هست او را خواندن حق وانکسان جز مثل آنکه بکشاید کفش آرا خواند کش آید بر دهن خواندن کفار هم باشد چنین میکند سجده خدا را بالیقین یا زگرهی همچو کفار دیار سر ایجاد این نه بریرایه است است ایشانرا حوائی کو خداست که نفس خویش مالک نیست یا برابر باشد آطلحات و نور همچنانکه آفریده است آخندای حاصل آنکه خالقی نگرفته اند در الوهیت بود یکتا بدات در هران وادی بقدر وسع و تاب و از هر آنچه بر روزید آن سار حق رند مر حق و باطل را مثل هست بالای فکر یا روی آب و آنچه باشد نفع مردم را در ان یعنی آنها که احاطت آورند یا که باشد مثل آن با او همه مر جهنم باشد ایشانرا ایاب

لیک طامع ز اوست باران را مقیم چو بیکه یابد حکم غریبن بوعد یاد حق کردن در آن دم نویست تا کنی از ترس و خوفی یادوی بدهدت از خلق عالم ایمنی می ترسند از نشان ما خلق تا کسد ز او هر کرا خواهد ملاک جز مر آنکوز کر حق باوی بود کاو صفت از حق کند در محضرش که بشیر او بخواند از بتان سوی آب از دور بهر مصرفش فی رسته باشدش آب ای حسن مر بتارا بست سودی اندر این آنچه باشد در سوات و زمین که بخواستش نگاه اضطرار هر چه حادث باشد اورا سایه است زن کنی الرامشان بد صدق و راست هم نه بر سود و ریان مبنی استند نور ایمان طلعت شرک و غرور تا نشابه نمود اندر خلق و رای که تواند آفرید از خلق چند غالب او هر چه هست از کمکات فی فزون دانند از تاسا ز دخراب بهر ریور یا متاعی اهل کار مر چنان آتی که آید در محل قول باطل چون کفی در انقلاب پس عائد در زمین صامی روان رب خود را هم نیکی درخورند فدیہ دهند آن بحق بیوا همه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَقْمِنَ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ٢٠

آیا پس آنکه بداند که آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگارت حق است چون کسی است که او کو راست پند نمیگیرند صاحبان خردها

وَالَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ٢١ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

آنان که وفا نمیکند به پیمان خدا و می شکنند پیمان را و آنانکه می یونند آنچه امر کرده خدا بان که پیوند کرده شود

وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ٢٢ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

و میترسند از پروردگارشان و بیم دارند از بدی حساب و آنانکه صبر کردند برای طلب وجه پروردگارشان و برای داشتن نازرا

وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ٢٣ جَنَّاتُ

و اخفاق نمودند از آنچه روزی دادیمشان نهان و آشکار و دفع میکنند بخوبی بدی را آنها مر ایشانراست عاقبت آنسرای بهشتیای

عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ

اقامت دائمی که داخل میشوند آنها را و کسیکه شایسته شد از پروردگارشان و جفتهایشان و فرزندانیشان و ملائکه داخل میشوند برایشان از

## سورة الرعد

كُلِّ بَابٍ ٢٤ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ٢٥ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ

هر دری سلام بر شما بسبب آنچه صبر کردید پس خوبست انجام آسرای و آنانکه می شکنند پیمان خدا را پس از استوار

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا آمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ

کردنش و مسندند آنچه را امر کرده خدا بآن که وصل کرده شود و فساد میکنند در زمین آنها را ایشانرا لعنت و لعنت و مرا ایشانرا لعنت

سُوءَ الدَّارِ ٢٦ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَوَةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا

بدی آسرای خدا وسیع میکند روزی را برای آنانکه میخواهند و نیکو گرداند و ضایع گرداند و زیاده و کمبودی در دنیا نیست و دنیا

فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ٢٧ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ

در آخرت مگر متاعی و میگوید آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بر او آیتی از پروردگارش بگوید درستی که خدا گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ٢٨ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ

میکند از آنرا که میخواهد و هدایت میکند بسوی خود آنرا که بازگشت کرد آنانکه گرویدند و میآید دلهاشان بذكر خدا آگاه باشد بذكر خدا

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَتَىٰ كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ

می آرامد دلها آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته خوش آمد ایشانرا و بیکوئی بازگشت همچنین فرستادیم

فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُو عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ

در امتی که گذشتند از پیش آنها امتها ناپجوانی را ایشان چیز را که وحی فرستادیم بگو و ایشان کافر میشوند بحدای بخشنده بگو

هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ٢٩ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ

اوست پروردگار من نیست الهی مگر او بر او توکل کردم و باوست بازگشت من و اگر آنکه میبود قرآنی که رفتار در آورده شدی بآن کوهها یا

قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٍ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ

پاره پاره شدی بآن زمین یا بسجن در آورده شدی بآن مردگان بلکه مر خدا راست است امر همگی آری پس نداشتند آنانکه گرویدند که اگر میخواست

يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا ٣١

خدا هر آینه هدایت کرده بود مردم را از همه کی

داند آیا کسی فرستادند باز غیر ازین نبود گریان گیرند پند وانکه پیوندند با آن کارشان هم بودشان خشت از حق در عقاب از پی خوشنودی پروردگار آنچه از ما بودشان رزق و معاش نیکی آوردند بر پاداش بد اندر آن کردند داخل از فلاح داخل آن افروختگان از کل باب گفت پیغمبر رسیدی بر خدا نیست چیزی به زعفران در خصال وانکسانکه نقض عهد حق کنند میکند اندر زمین ظلم و فساد	راست باشد بی تشکیک و گمان آنکسان کایشان بمعحق وفا باشد آن پیوندشان بالاتصال وانکسانکه از مکاره یا جهاد داشتند از فرض هم بر یا نماز دفع کردند از نکوئیهای چد باشد ایشانرا یقین انجام بیک از پدرها و از زنان و اولادشان بر شما باد از شکیبائی درود زانکه اهل فقر آجا سرورند بس بود بیکو سر انجام فقیر قطع سازند امر حقرا زان باصل بد بودشان بس سرای آخرت	سویت آنچه از کردگار بی نیاز صاحبان عقلهای ارجمند کرده حق بروی بتعقیق و نشان هم هراساند از سوء الحساب ز ریا و سمعه یا ز اشتها نفقه پس دادند از ان پنهان و فاش عفو کردند و عطا از قلب و ید وانکه با ایشان بود مع در صلاح در سلام آیندشان بی اجتناب از فقری بهتر آمد کز غنا داد بیکو فقر خود را ای بلال بعد محکم کردن آنرا بشکند دورست از رحمت ایشانرا زیاد
--	--	--

## الجزو الثالث عشر

رزق هر کس را که میخواهد خدا  
گفته اند این اهل دنیا جله شاد  
کافران گویند نازل از چه رو  
ره نماید هم بر آنکو بازگشت  
می بداد اینک بر ذکر خدا  
باشد ایشانرا خوشبها فی حساب  
امی که برگشت است ایشان  
گرچه هیچ ایشان رحمن نگردد  
بسمه چون بر نوشتند اندک  
آنکه معبودی جز او نبود بدات  
مشرکان گفتند با خیر الوری  
پس باین قرآن حمال مکه را  
حد خود یعنی فسی این کلاب  
چون زعبی بهترم گوئی صریح  
یا زمین شکافه کشی بدان  
حق بر آیتیکه کردند اقتراح  
می نگشتند ایچ آبا ما امید

از ره حکمت گشاید هر کجا  
بر حیوة دینی بی اعتماد  
میگردد آیت از ربش را او  
کرد بر وی و از مبتها گذشت  
مطئن گردد قلوب با صفا  
در حرا طوبی لهم حسن مآب  
یش از ایشان بوده آنچه اذامتان  
نام او از سمع ایمان شنود  
مشرکان کردند از رحمن ایا  
من بر او کردم توکل ارحمات  
که تو گوئی من رسولم ار خدا  
دور کن تا ارض ما یابد فضا  
رنده کن او را بقول مسح  
مرده را نمکرد زنده پس مسیح  
مرده یا زنده شود را در زمان  
قادر است اما بر آن سود صلاح  
مؤمنان زایمان این قوم عسد

هم نماید تنک بر هر کس که خواست  
زندگی این جهان بر صداع  
کو کند گمراه خدا آرا که خواست  
مؤمنان آرام یابد قلبشان  
آنکس که بگرویده بر حقند  
ای محمد صم همچنین از رحمتی  
تا که برخوانی بر ایشان آنچه وحی  
چونکه در صلح حدیبیه نوشت  
ما بر حن نسیم آگه راست  
هم بسوی اوست مارا بازگشت  
هست وین قرآن رحق نازل عن  
ارس را بشکاف تا گردد روان  
تا که در حقیقت گردد گویا  
آمد این آیت که قرآن کر که بود  
هم باوردیدی ایمان این گروه  
حاصلی گر داشت بر ایمانشان  
یا ندانسد آبا که خدا

و سمت و تنگی ارزاق از خداست  
بیست اندر آخرت غیر از متاع  
یعنی آنکو بازگشت از راه راست  
مر بذکر حق که سازد جلبشان  
کرده اند اعمال نیکو و البقند  
ما فرستادیم اندر امتی  
شد زما سوی تواند امر و بهی  
عهد نامه آن رسول خوش سرشت  
گو که او پروردگار ما سوی است  
هم تمام ماسوی را بازگشت  
خواهی از تابع شویت سخن  
حواها بهر زراعت در زمان  
گوید این باشد پیغمبر از اله  
ایکه راند کوهها را از حدود  
ورنه زین قرآن شود بر کده کوه  
بود کافی زان همه قرآشان  
ره نماید کر که خواهد جمله را

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا فَارَعةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ

و همیشه آنکه کافر شدند میرسد ایشانرا بسبب آنچه کرده مصیبتی سخت یا فرود می آید نزدیک جاهه ایشان تا ناید وعده خدا

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۚ وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَامَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

بدرستی که خدا خلاف نمیکند وعده را و بتحقیق استهزا کرده شد رسولان پیش از تو پس مهلت دادم مرا آنرا که کافر شدند پس گرفتمشان

فَكَفَيْكَ كَانَ عِقَابِ ۚ ۲۳ أَفَمَن هُوَ قَاتِلٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ

پس چگونه باشد عقوبت من آیس کسیکه او گناه است بر هر نفسی آنچه کسب کرد و گردانیدند از برای خدا شریکان بگو

سَمَوْهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ

نام برید آنها را بلکه خبر میدهند او را آنچه نمیداند در زمین بلکه بظاهر است از گفتار بلکه آراسته شد از برای آنها که کافر شدند حیل ایشان

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۚ ۲۴ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ

و باز داشته شدند از راه و کسی که اضلال کرد خدا پس نداشتند راه را و راهمائی مرا آنها را عذاب است در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب

الْآخِرَةُ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مِن وَّاقٍ ۚ ۲۵ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا

آخرت سخت تر است و نباشد مرا ایشانرا از خدا هیچ نگاهدارنده مثل بهشتی که وعده داده شد بر هرز کاران می رود از زیرش

الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ۚ ۲۶ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

بهرها میوه اش دائمی است و سایه اش اینست انجام آنکه بر هرز کار شد و انجام کافران آتش است و آنکه دادیم ایشانرا

الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنِ أَعْبُدَ اللَّهَ

کتاب شاد میشوند بآنچه فرو فرستاده شد بنو و از طایفهای دشمن کسی است که انکار میکند برخی از انرا بگو چرا این نیست فرموده شدم که بپرستم خدا را

وَلَا أُشْرِكُ بِهِ إِلَهِهٖ أَدْعُوا وَ إِلَهِهٖ مَا بَ ۚ ۲۷ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَقِنِ أَتَّبَعْتُمْ أَهْوَاءَهُمْ

و شرک باورم باو بسوی او میخوانم و بسوی اوست بازگشت و همچنین فرو فرستادیم ارا حکمی عربی و اگر از پی روی خواهشهای ایشانرا



## سورة الرعد

بَعْدَ مَا جَاءَتْكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ٢٨

پس از آنکه آمد ترا از دانش نباشد متر از خدا هیچ داری و نه نگاهدارنده

دایم آنانرا که خود کافر شدند یا تو بر نزدیکشان آتی فرود تا که آید وعده حق بنصوت سحریت پیش از تو هم شد بر سرل باشد آیا آنکه بهر نفس او اینست یعنی قادر ذوالاقتدار می بگرداند از بهر خدا پس بسند آن صفها در امور یا خبر بدهد او را از تن بلکه زیت داده گشته زاشتهاب داشته مر بار هم گردیده اند کافرا را هست اندر این جهان هم نگهدارنده بود بها جاری انهارش در بر قصرهاست این بود عقای هر بر هر کار ز آنچه بفرساده ایم آن بر تو ما و از نصاری همچین هشتاد تن مگر بعضند ز آیات مبین تا یکتائی پرستم من خدا همچنانکه من فرسادم عیان که مرجع اوست بر لفظ عرب می باشد از عذاب حق تورا بر بيمر سرزش کردند پس

میرسدشان را آنچه کردند و کنند از دیار اعلى حدیه زود فتح مکه یا قیامت یا که موت پس بدادم مهلت آنانرا رکل مر بگهبان یا خزانه بی غلو ما ضعیف عاجزی یکسان بکار کافران از چیزها اسارها هیچ از ایشان خواهد آمد در طهور بر هر آنچه کو نداند در زمین کافرا را مکرشان بی انتباه ارده حق وار طریق ارحمد مر عذاب و ابتلا از هر شان ما بگهشان دارد از قهر خدا مبدء هایش دایم اندر صبرهاست عاقبت هم کافرا را هست نار وان یهوداند دارباب ولا که اسلام آمدندی ممتحن که موافق بیستشان باشی و دین هم یارم شرک بروی چون شما ایسا را بر زبان قومشان تا کنند ارحسن آن قومت عجب هیچ یاری یا نگهداری بها که شد افروں مر کج او را هوس

قارعه که بر کند از سحشان این وقایع هر شان باید وقوع وعده حق بیست اندروی خلاف پس گرفیم آسکارا بر عذاب بر هر آنچه آن نفس کرده اکتساب حذف گر باشد خبر در این کلام کوهید از بهر ایشان وصف و نام گر شود ظاهر بوجهی فایقند یا بتارای نام بر طاهر نهید در نظر یعنی ابطالی قبیح واگدارد هرگز حق در صلال در سرای آخرت باشد دگر وصف آن جنت که در عظم و سق سایه آن قصرها در ایمنی وانکه دادیم آن جماعت را کتاب یعنی آنها که باسلام آمدند هم زحیش کفر ز ارباب کتاب ای محمد ص گوی این بود که من خلق را خواهم بسویش در خطاب هم فرستادم تورا محکم کتاب گر شوی تابع و بر احوالشان گفت این داند تا قوم اقرارار هم او صرفست یکجا با زبان

را سر و قبل و قطع و غارت ما گهان بر قوارع باشد ایشان را رجوع و اندر آیات اقتراح و اخلاف پس چگونه کافرا را بد عذاب از بکوئی و از بدیها بی حساب هست از وجه قرینه در مقام همچو حی و قادر و خالق ایتام بر پرسش پس همارا لایقند بر حقیقت محض قوی بل بعد حلوه گر گشته است رشکی صحیح هادئی سود مر او را بسؤال مستحقان را عذای صفت تر کرده بر هر رنده گارا وعده حق همچو سایه این جهان منسوخ می شاد میگردند ایشان بی حساب تابع بعمد و قرآن شدند کال یهود و نصاری دانست گشته ام مأمور از حق بیسحن هم بسوی او بود مارا ایاب بر زبان قوم تو بافضل و باب بعد از آن کآمد تورا علم و عیان کاسروسی اوست ز امر گردگار بوده کی پیغمبری را این نشان

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ

و بتعقیق فرستادیم رسولان چند از پیش از تو و گردادیم از برای ایشان زنان و فرزندان و باشد هر رسولی را که آورد آیتی ۱

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ٢٩ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثِبُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ٤٠ وَ مَا

مگر بدسوری خدا از برای هر اجل بوشه است محو میگرداند خدا آنچه خواهد و ناث میدارد و زداوست اصل کتاب و اگر

نُرِيَنَّكَ بَعْضُ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ ٤١ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا

انباریم ترا بعضی از آنچه وعده میدهم ایشانرا یا بهر انیم ترا پس جز این بیست ترست رساندن و بر ماست حساب آیات دیدند که ما می آیم

نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَمْ يُعْجَبْ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ٤٢ وَ قَدْ

زمین را کم می کنیم آنرا از اطرافش و خدا حکم میکند نیست در دکننده مر حکم او را و اوست زود حساب و بدر سبکه

مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكَافَرُ لِمَنْ عُنِيَ الدَّارُ

مکر کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس مر خدا راست مکر همه مداند آنچه کسب میکند هر نفسی و زود باشد که بداند کافران که مکر است انجام آسرای

٤٣ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

و میگویند آنانکه کافر شدند نیستی تو فرستاده شده بگو کافیست خدا گواه میان من و میان شما و کیبکه نزد اوست دانش کتاب



آمد آیت که فرسادم ما  
هم رسولی را شاید کآیی

مقصی با حال خلق آزمان

مختلف چون باشد اوقات ارفدر  
محو سارد هرچه را خواهد خدا  
هم بود در نزد او ام الکتاب  
بصد و شصت و سه الی اندر مدار  
هست اندر محو و اثبات از دلیل  
حاصل آن جمله را سارد صفی  
لوح محفوظ آن بود کزوجه نام  
واجبه از غیب آید آن اندر شهود  
اختلافش تا ثمر از تخم و نت  
تخم تا گردد شجر دهد ثمر  
اصل آن ثابت بود در خاک و آب  
تا مقامی کان بحکم واحد است  
هزم آن یک میکشد از اهتمام  
گفت با عیسی حواری کر چه رو  
بودش اندر دست های مهر خورد  
در دهانش بود سگی کاو قتاد  
ناز بر تفسیر کردم دین جهت  
یا میرانیم پیش از آن تورا  
ممکن آیا می بیند این  
حق نماید حکم و آنرا در طلب  
کافران کیش از ایشان بوده اند  
زود داشت این گروه کافران  
که بود کاهی گواهی را خدا  
آچه ز اخبار دوفره منجلی است  
تا قیامت یعنی اندر هر زمان

بیشتر از تو رسولان راقضا  
آورد حزکش دهد حق رخصنی

### در معنی محو و اثبات

حکم وقتی بیست چون وقت دگر  
یعنی آن بر نسخ دارد اقتضا  
لوح محفوظ اعنی از وجه صواب  
نگردد چون ارشمار روزگار  
اختلافاتی فرو از هر قبل  
بر تو ظاهر تا نماید محتفی  
داد اسرار حقایق را تمام  
مختلف گردد در اطوار وجود  
جمله اندر لوح محفوظست ثبت  
پس شود رزق و حیوة هر بشر  
لیک یابد در مقامات اسباب  
قصد ها راجع بعلم قاصد است  
گفت عسی گشته عمر این تمام  
این نگفتی نیست رنجی اندر او  
را وفقیری خواست داد آرا مرید  
گفت این سنگست آن نای که داد  
گفت بنمایمت از بر مصلحت  
بیست کارت هیچ بر آن ماجرا  
آنکه می آیم ما اندر زمین  
بیست موجودی که اندازد عقب  
با رسل کردند مکر و غدر چند  
کآخر بیکو که دارد در جهان  
در میان من دگر یی شما  
قصد از ام الکتاب اید و علی است  
شاهدان هستند ز ارباب عیان

پیش از آنچه بر تو دادیم این زمن  
که نوشته بر عباد از ابتدا

از شرایع و از رسوم این جهان

هست حکم اعنی نوشته در نظام  
باشدش با حکمت اندر افتتاح  
فلسفی قابل بود بردور و کور  
دور دیگر نت گردد در نظام  
ذکر جمله نیست لایم در کلام  
نی تغییر از وجود ممکنات  
هم در آن اسرار اشیا مجتمع  
شد چو حکمش محلل در روزگار  
اختلاف اوراست در نشو و نما  
حکم دیگر باشد از حالش ربی  
هر مقامی راست حکمی ناقصا  
محو سارد هست اگر در ره خطر  
سالمش دیدید در رود دگر  
گفت صدقه داد و رست اود رسبل  
بود ماری در میان هنرمش  
حسن صدقه تا کند ظاهر مسیح  
کافران را ز اسرو قتل و قحطوبم  
هست هم بر ما شمار فعل عام  
حکم ویرانی زما ز اطراف آن  
کافرانرا بعد نقض و انقلاب  
داند آنچه کسب کردند این نام  
گو تو ای احمد بقوم ما قبول  
یعنی آن روح الامیں نابو تراب  
عام باشد این بر ارباب وصول  
کاین کتاب از حق و من ینفیرم

## سُورَةُ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِثْنَتَانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

الرَّكِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْمُنِيرِ

کتابست که فرو فرستادیم آرا بتو تا بیرون آوری مردمان را از تاریکیها بروشنایی باذن پروردگارشان بسوی راه غالب

الْحَمِيدُ ۲ اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ يُؤْتِي لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ۳

ستوده خدا بیکه مراوراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و وی میبخشد از عذاب سخت

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يُصْذَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ

آنانکه بر میگزینند زندگانی دبارا بر آخرت و باز مبدارند از راه خدا و میخواستند آنرا کج آنها

## سورة ابراهيم ع

فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۚ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي

در گمراهی دورند و فرستادیم هیچ رسولی را مگر بزبان قومش تا بیان کند برای ایشان پس گمراه میکند خدا آنرا که میخواهد و هدایت میکند

مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

آنرا که میخواهد و اوست غالب درست کردار و بدرستی که فرستادیم موسی را با آیات ایمان که بیرون آورد قوم ترا از تاریکیها

إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۚ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ

کفر نور ایمان و پندده ابشارا بدرسئیکه در آیه آیه است از برای هر صبر کننده شکرگزاری و چون گفت موسی

لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذَا انْجُمْتُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبْحُونَ

مرقومش را که یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون نجات دادتان از فرعونان که عذاب میکردند شما را بدترین عذابی و میکشند

أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۝ وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ

بسرانقارا و باقی میکند دنان شما را و در آن لائی بود از پروردگار شما بزرگ و هنگامیکه اعلام کرد پروردگار شما که اگر

شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ

شکر کنید هر آینه زیاده میدهم شمارا و اگر کافر شوید بدرستی که عذاب من هر آینه سخت است و گفت موسی اگر افرشید شما و هر که

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ۝ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودَ ۝

در زمین است همه پس بدرستی که خدا هر آینه ینبار ستوده است آیا بامد شما اخذ آنانکه بودند پیش از شما قوم نوح و عاد و ثمود

کاو بخلقان رهای مطلق است  
آوری بیرون سوی علم و نور  
هم بتوفیقش که باید اهتدی  
جز حدای غالب استوده کار  
کافران را از عذاب سحت تر  
مردمان را کاین کجست و باروا  
جز بطق قوم او در کشوری  
یعنی آنکو خود گذشت از ارام است  
نا عسا و معجزای بگران  
روز های حق باستعدادشان  
زیر دست قوم فرعون شریر  
بهر هر صبار شاکر بر سق  
نعمه الله اذکروا یا قوما  
رج و سحتی یشمارو بحساب  
کردد از یقویان طفلی بدید  
گر پسند می بکشند اعداد  
حق بی اقروی اسامتان  
مر عدام ناسپاس است سحت  
مر شما گردید خود ماکل اس  
باطقد اشیا بشکرش بر مزید  
را نکسانکه از شما بودند پیش

اول هر اولی یعنی حق است  
تا خلاق را زطلعات شرور  
وین شود با اذن و فرمان خدا  
نیست درره سالکارا عون و بار  
رج و محنت باشد از هر رهنگر  
بار میدارند از راه خدا  
نی فرستادیم ما پیغمبری  
پس خدا گره کند آنرا که خواست  
ما فرستادیم موسی را چنان  
پندشان ده آور اندر یادشان  
یا زایامیکه بوددی اسیر  
اندر آن باشد پس آریات حق  
یاد کن چون گفت موسی قومرا  
میچشابدندتان از هر عذاب  
کاهاشان گفته بودند از وعید  
پس زاسرائیلیان هر زن که زاد  
یاد آرید آنکه کرد اعلامتان  
ناسپاسی و رکند از سوء بحت  
گفت موسی ای گروه ارناسپاس  
ازهران شکری غنی است و حمید  
بر شما نامد خبر آیا که بش

کرد اشارت ازالف و زلام و را  
ما فرستادیم از لطف این کتاب  
رهنگا گردی بنور عقل و فهم  
منتهی گردد بمنزل بی گزند  
هر چه هست او را است بروحه یقین  
دوستتر دارد از دیگر سرائی  
گهری دور و ابعد ز آگاهی  
هم زبانش را بفهمند آن گروه  
کاو است غالب راست زاوهم کارها  
آوری بیرون نمانی در قصور  
رفته بر یاداش کفر از رج و غم  
روز های وصل عشق آموزها  
ور که نعمت رو کند باشد شکور  
چون رهاند از آل فرعون دغا  
وان زمانتان را بخدمت داشتند  
دولت فرعون از او آید بسر  
مر شما را بس بزرگ و ناگوار  
نعمت افزایم شما را بی سخن  
تا رساند بده را مرقرب وی  
بی نیاز است اوزشکر مردمان  
نی بر آنکو خالق ارض و سماست

بعد بسم الله لطیف رهما  
بر تو ای پیغمبر کامل نصاب  
یا که از تاریکی پندارو وهم  
تا که آن راه عزیز ارجمند  
آن خدا کاندلر سموات و زمین  
آنکسانکه زندگی این بای  
این گره باشند اندر گهری  
تا بیان سازد معانی از وجوه  
هم شود آنرا که خواهد رهما  
قوم خود را تا ظلمت سوی نور  
یعنی از آن روزها که برام  
عارمان گویند هست آن روزها  
گر بلا آید بود مؤمن صبور  
نعمتی کانام کرد او بر شما  
تیغ بر ابناءشان بگذاشتند  
که کنند این ملک را زیر و زبر  
وین بلای بود از پروردگار  
که کنید ارشکر نعمتهای من  
شکر افزاید نعمت بی به بی  
هر که هست اندر زمین ارا نس و جان  
پس زیان ناسپاسی بر شماست

## الجزو الثالث عشر

وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمُ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا

وآیا که بودند بعد از ایشان نماندند ایشانرا مگر خدا آمد ایشانرا رسولان با معجزات پس برگردانید دستهاشان را در دهنهاشان و گفتند

إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ۝۱۱ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ

ندرسیم که ما کافر شدیم با آنچه فرستاده شدید بدان و بدرسیتکه مادر شکم را آنچه میخوانید ما را بآن که گمان بداد زنده است گفتند رسولان ایها در خدا

شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى آجَلٍ مُّسَمًّى

باشد شک که پدر آسمانها و زمین است میخواند شما را تا ایام رز دشمار از گناهاتان و باخراشد از دشمارا تا وقتیکه نام برده شده

۱۲ قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ

گفتند بپسند شما مگر اسای ماسما میخواند شما که از دایدمارا را آنچه بودید که میرستند پدران ما پس بیاورید با حجتی

مُبين ۱۳ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

روشن گفتند مرا ایشان رسولان بپسند ما مگر اسای ماسما ولیکن خدامنت مینهد را که میخواند از بندگاش

وَمَا كُنَّا لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ ۱۴ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۱۵ وَمَا

و باشد مر ما را که بیاوریم شما حجتی مگر اذن خدا و بر خدا پس باید توکل کنندگان گروهندگان و جست

لَنَا إِلَّا تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَيْنَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

ما را که توکل کنیم بر خدا و ندرسیم که هدایت کرد ما را راههای ما و هر اینه صبر خواهیم کرد البته بر آنکه عباد ما را بر خدا پس باید توکل کنند

الْمُتَوَكِّلُونَ ۱۶ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحِيَ

توکل کنندگان و گفتند ایها که کافر شدند مرا رسولان را بپسند برون کسم شمار از زمین خود یا هر اینه بر میگردید در کش ما پس وحی

إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ۱۷

فرستاد ایشان پروردگارشان که هر اینه هلاک میکنم دایم ظالم را

کس بداد آن جماعت را عدد می بیاوردند بر پیشبان بگرویدستیم گفتند آنچه را ما در آن باشیم بر شک و گمان هست آیا در وجود او شکي مر ما را خواند او بر دین و راه قوم گفتند آن رسولانرا دگر حجتی آرید بر ما پس مبین لك حق ملت گذارد از و داد حر که آن باشد فرمان خدا بکبه ما را نیست حذر مرا حرق جست ما را که توکل باوریم صبر ما بالله کنیم از اعتماد بر رسل گفتند کفار از عیان پس قسم خوردند تا در این دو کار	و انکس کز بعدشان آمد بود از مروی حر خداوند احد بیانی اسای از هر شان که فرستاده شدید آرا عما که شما خواهید خود ما را بدان کی کند شک در خدا ذی مدركی تا با صرزد شما را از گناه بستید الا شما چون ما بشر ایست فأتونا سلطان مبین بر هران عبدی که خواهد از عباد بی زامرش نست راهی برهدا هر چه او بوشه خواهیم از ورق بر خدای خود کز او روشن فریم بر اذیت ها که بیدیم از عباد کز زمین خود کشف اخراجتان خود یکی واقع شود اندر قرار کرد خواهم یعنی ایشانرا هلاک	از قبل روح و عاد و هم نمود قربها بودند و اهل آن مروی پس بگرداشد را بکار و حسد یعنی اندر دم خود شک احیرید پس بگفتند آن رسولان بهوس آفرسده سوات و زمین باز پس دارد شمارا در سداب بارمان خواهید دارید از جفا باز گفتند آن رسولان قوما را بست ما را حجتی کز اقتراح هر بی را معجزی گردید خاص پس توکل مؤمنانرا بر خداست یعنی او نموده بر ما راه راست بر خدا باید توکل پس کنند عود یا بر ما کنند از روی کیش پس بر ایشان وحی آمد با قسم جستمشان و بران کم جار هلاک
---	--	--

## سورة ابراهيم ع

وَلَنُكَلِّبَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ١٨ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ

وساکن میگردانیم شمارا در زمین از پس ایشان آن از برای کیست که ترسیدار مقام من و ترسیدار وعده عذابم و طلب فتح کردند و نومید شدند سرکش

جَبَّارٍ عَنِيدٍ ١٩ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ٢٠ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ

حق ناپذیری از پیش رویش دوزخ است و آب داده میشود از آبی که خون حراحتست حراجه بر عصبانیت او نزدیک نباشد که فرو بردش با سانی و میآید مرگ او را

مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ٢١ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ

از همه جا نیست او مرده و از پیش رویش عذاب است سخت مثل آنکه کارش بدید و در کارشان کردارشان

كَرُمًا دِنِ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

چون خاکستریست که سخت بوزد آن باد در روزیکه باد سخت میآمده باشد قادر باشد از آنچه کس کرده باشد چیزی آید آن گمراهی دور

٢٢ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَاشُأُ يُذْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ٢٣

آبادانی که خدا آفرید آسمانها و زمین را راستی اگر خواهد سر دشمارا و بیاورد خلقی تازه

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ٢٤ وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ

و بستان آن بر خدا دشوار و ظاهر شد در خدا همگی پس گفتند ضعیفان مرا آنرا که طلب بزرگی کردند بدرستی که بودیم ما سر دشمارا

تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ٢٥ قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَاكُمْ سَوَاءَ

پیروان پس آیا شما هستید که مایست کنندگان از ما از عذاب خدا هیچ چیز گفتند اگر هدایت کرده بود ما را خدا هدایت کرده بودیم شمارا

عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ٢٦ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ

یکسانست بر ما خواه جزع نموده باشیم یا صبر کرده باشیم که نیست ما را هیچ گریز گدای و گوید شیطان چون گزارده شد امر بدرستی که شمارا وعده داد خدا

وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ٢٧

و وعده راست و درست و وعده دادم شمارا پس خلاف کردم شمارا و نمود مرا مرشا هیچ تسلطی

گفت پیغمبر هران همسایه را این بود امری مقرر بی سخن یا که ترسد از وعده بر عذاب پس طلب کردند نصرت از خدا بعد از این هم دوزخ آمدن ایشان گر قناتهای نفس بد سیر با وجود این چنین محنت دبی همچو آن خاکستری که نند باد فعل بیک کافران باشد چنین هر عمل کان نیست از حزم و حضور کافریده است آن خدا از روی حق سر شما را مبرد گر خواهد آن سر برون آیند ز امر حق تمام عاجزان گویند پس با سرکشان بیک شما هستید آیا کز شتاب	سر شما را بر زمینشان جادهم می برنجاند بوفق آیه را ترسد از کس از مقام حکم من کان بود موجود در یوم الحساب یا که حکم اندر ترافع انبیا میدهند از آب آتش زایشان بشنوی این پیش آن باشد شکر سخت تر باشد عذابی هر وی بگذرد بر وی بوقت اشتداد نعم حنظل کی دهد مار انگین هست گمراهی و از مقصود دور این سموات و زمین را رنق آورد خلق جدیدی در جهان مردگان از قدر در یوم القیام پیروان کفر یعنی آنچنان چیزی از ما دفع سازید از عذاب	بعد ایشان اندر آن سکا دم حق کنند زان شهر و بت آواره اش یعنی از آن موقعی کز انتقام گرچه نزد آنکه عقلش ره راست باز رستند انبیا شد نا امید حراجه بر میخورند ایشان از او آید او را رنج موت از هر مکان اینست وصف آنکسان کز حالشان میکنند آرا پراکنده چنان بستنشان قدرت بجزی در جزا هیچ ای بنده آبا نگری یعنی از حکمت نه بر لغو و مجاز بست این اعدام و ایجاد از امور ظاهر از گرفت او شدند اندر شهود که شما را ما بجان تابع بدیم گفت گر بر ما ناید ره خدا	خانه را غیری برد بر چاره اش باز دارند اهل عالم را تمام هر دمی حشرو حساب دیگر است هر کسی کز بود جبار عنید نیست نزدیک آن ز تلخی بر گلو لبک بود مرده دارد بلکه جان بر خدا باشد بکفر اعمالشان که نماند ز او اثر اندر مکان زانچه کردند اکتساب از خبرها یا ندانی از طریق بر تری کاوست از بهوده کاری بنیابر بر خدای مقتدر دشوار دور از تحقق بر وقوع امر بود منکر پیغمبران آسان شدیم هم شما را ره نمانیم از ولا
---	---	--	---

## الجزو الثالث عشر

پس نگویند از ره عجز و فرع وعده حق مرشهارا بود راست پس شمارا وعده من شد خلاف	صبر ما باشد مساوی بر جزع وعده من گشت ظاهر که خطاست آنچه گفتیم بود بر کذب و کزاف	بست مارا خود بپاهی برقرار اینکه گفتیم بست حشری در عیان بر شما از وعدهای بی نمود
---	---	---

إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ

مگر آنکه خواهم شمارا پس اجابت از دیدم مرا پس ملامت مکسدم را و ملامت کید نفسهای خود را بستم من فریاد رس شما و ستیاد شمارا یاد رس من

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>۲۸</sup> وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

درستی که من کافر شدم باینکه شریک گردانیدم مرا از پیش بدرستی که ظالمان مرایش را راست عداست پرورد در آورده میشود آناسکه گریه و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَجْنِبُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ<sup>۲۹</sup>

کردند کارهای شایسته در بهشتهای نیکه میرود از زیرشان نهرها حاودادان در آن بادن پروردگارشان درودشان در آهاسلام است

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ<sup>۳۰</sup> تُؤْتِي أُكْلَهَا

آیامی بی که چگونه زد خدا مایه را کلمه پاکیزه چون درخت پاکیزه ایست که اصلش ثابت است و فرعش در آسمان داده میشود میوه اش

كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ<sup>۳۱</sup> وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ

هر حین باذن پروردگار و میزند خدا امثالها را برای مردمان باشد که ایشان بنگرند و مثل کلمه بدید خون درخت

خَبِيثَةٍ رَجَّتْ مِنْ قَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ<sup>۳۲</sup> يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي

بلندیست که ریخته کن شده باشد از بالای زمین که باشد مرآه آرایج قرار ی ثابت میکند خدا آناسکه ثابت است در

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ<sup>۳۳</sup> أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ

زندگی دنیا و در آخرت و ضلالت میکند خدا ستمکاران را و میکند خدا آنچه میخواهد آیا گریستی آناسکه

بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ<sup>۳۴</sup> جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَ يَنْسَوْنَ الْقُرْآنَ<sup>۳۵</sup>

تبدیل کردند نعمت خدا را کفر و فرو آوردند قومهم را سرای هلاک که دوزخ است در آید آراودند آن حای قرار

جز که من خواهم شمارا بر ضلال مر شما را من بیم فریاد رس یاکه من کافر جق بودم ز پیش زاسکه امروز است طالع اعقاب عقل در معنی بود پیغمبرت چون شدی همراه میل نفس دون گوئی از چه من چنین بیدل شدم این همان روز است و این حال حسس نفس هردم افکند در صد فخت بعد ذکر حال کفار و وعید در بهشتی دل پذیر و دلشین جاودان دارند اندر وی مقام مر کلام پاک گفت اندر سرشت چون شجر که اصل آن باشد بفاک مزیند حق این مثلها ز اختصاص شاخها باشد عملهای نیکو	پس شما کردید اجابت بی سوال هم شما ببوید بر من داد رس خود برك سجده از طغیان بیش چاره نبود مشرکارا ارعذاب بر تو سازد کشف حال محشرت حزن و اندوهی ترا گیرد فزون خائف و عمکین و مستاصل شدم که بخود یابی بود قول بلیس دوزخی خود نیست ننگ از دوزخت وعده ایمانیان از حق رسید جاری از وی جوی شیر و انگین ز امر حق افروشتگان در سلام چون درخت پاک باشد در بهشت شاخ ایمان رفته از وی بر سبک تا که در باند آرا عام و خاص کز زمین بر چرخ هفتم رفته او	پس شما بر من ملامت ناورید من شدم کافر بران کز پیش ازین پس نه من امروزتان بر یاریم این سخن بشنوم امروز اعدو نفس را بیتی که مبلش بر هواست در تو گردد وهم غالب دل ضعیف شهر را والی و در حشم امیر کر بدین یابی تنه ذی هشی دوزخی سوزنده تر هیچ از توست گفت اُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا زرد اهل معرفت شیر و عمل هیچ آبا تنگری ای دیده در آن سخن تهلیل و توحید خداست هر زمان از رخست پروردگار یاکه باشد حب و ایمان آن درخت هر زمان از مشیت حق بارور
---	---	--

## سوره ابراهيم عم

وان كلام كفر باشد در مثل بست اورا هیچ پایان و قرار در حبه دنیوی بی معنیت هم کنند ثابت بمؤمن در جزا واگدارد یعنی اندر گهرمی ای رسول آیا بدیدی که چسان و اَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دارالبوار	چون درختی کان خبیث است از ازل هم نه اندر اصل و فرعش اعتبار همچین اندر سرای آخرت و عده خود را در اکرام و عطا تاگویند آن کلام از آگهی سمتم کردند تبدیل آنکسان جایشان دادند در بش قرار	همچو حظل تلخ و ناخوش بوی و بد مبکند بر مؤمنان ثابت خدای یا دنیا بدهد ایشان را ثابت طالبارا هم نماید گره او مبکند آرا که میخواهد خدای نعمت حقرا بکفر اعی بدل همچو اولاد امیه که یزید	رسته از روی زمین بی بیخ و حد مر بقولی ثابت اندر عقل و رای تا بآخر در کلامی بر نعت تا نیابد ره بتوحیدش عدو مصلحت را بر عباد ذار اقصای مشرکان کردد اندر هر محل ما خود آنها را بدوزخ درکشید
---	---	---	--

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ۲۶ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ

وگردایند از برای خداماندها تا گرام گردانند از راهش بگو که امرای کبدیس بدر سبکه مار گشت شما آتش است بگو مریدگان مرا آما سبکه

آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا

گرویدند که برپا دارند نماز را و اغنا کنند از آنچه روزی دادیم ایشان را پنهان و آشکار پیش از آنکه باید روزی که باشد بی در آن و...

خِلَالِ ۲۷ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا

دوستی خداست که افروید اسماءها وزمین را و فرو فرستاد از آسمان آب پس سرون آورد بآن از میوه دوری

لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْإِنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ

از برای شما ورام گرد برای شما کشی را تا روان شود در دریا نامرشد ورام گرد برای شما نهرها را و مسخر گرد برای شما افتاب

الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ

و ماه را دو گوشه دایمی ورام گرد برای شما شب و روز را و دادتان از هر آنچه خواستید آنرا و اگر بشمارید نعمت خدا را

لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ۲۸ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي

احصا نتوانید کرد از برای سبکه آسان هر آیه سحت سمکار با سست و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این شهر مکر امن و دور دار مرا

وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ۲۹ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ

و پسران مرا آنکه پرستیم بتان را ای پروردگار من بدرستی که آنها گمراه کرد بسیاری را از مردمان پس هر که پیروی کرد مرا پس بدرستی که او از

عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۳۰

من است و هر که با مرا می کرد مرا پس بدرستی که تو امر زنده مهربان

می بگردانند همتایان زیاد گو بایشان ای رسول جانفروز گو تو بر آن بندگان ز امتیاز پیش از آنکه روز دین گردیدید آن خدائی که آفرید ارض و سما فلک را فرمودتان رام از امور هم بد آب خود مسخره هر ماه هر چه باشد در زمین از مهر و ماه روز ره یابید بر کسب معاش یعنی آنچه از نطق و استعداد خویش	مر خدا را در عبادت از جاد بر حورید از آرزوها یکدوروز که بیا دارید با ایمان نماز کاندرا آن نمود فروشی یا خرید کرد نازل ز آسمان مراض ما تا رود با امر باری در محور شد شما را ز امر حق اشتباه بر صلاح آیند در بیگاه و گاه شب کنبه آسایش از آن پنج فاش خواستند آرا نه از اندازه پیش	مردمان را تا که بر دلخواهشان چند که باشید در کفر استوار هم کنند اغنا اندر چه و سر هم بتوان دوست نگرفتن در آن پس برون را نآورد او ز خاک هم مسخر بر شما انهار را بار و گردند تا اشعار از آن روز و شب را بر شما هم کرده رام بر شما داد از هر آنچه خواستند آنچه بود آن مقتضی با حکمت	خود کنند از راه حق گمراهشان جایکه باشد شما را پس بنار زانچه حقشان داده روزها زبر تا شفعی باشد اورا بر امان میوه ها تا شد شمارا رزق پاک کرد تا گیرید ازان انمار را بخته و شیرین شود انمار از آن منتفع گردید تا هر صبح و شام جسم و جان خود بدان آراستید بر شما دادم ز ملک و نعمت
--	--	---	---

## الجزو الثالث عشر

کرکه خواهید از نهم کردگار  
هست اسان بس ظلوم و ناسپاس  
رَبِّ اجْعَلْ آمِنًا هَذَا بَلَدُ  
گر کسی گوید که چونشدگان دعا  
حاص میگوئیم بد آن عام نی  
کرچه داندکاین دعای مستطاب  
که کند تنبیه فرزندان خویش  
گر شما در بت پرستی بایستید  
از وجوهی کاهل تفسیر و کلام  
پس هراکس پیروی کرداوزمن  
حق من بود اینکه براخلاف خویش

بر شردن هیچ ناید در شمار  
کم بود کز نعمت است اوحق شناس  
از مکاره و از مخاوف تا بد  
بر اجابت نامد از رب الوری  
خاص گردد عابد اصنام مکی  
مبجوهد شد بدرگه مستجاب  
مت شیرستند اندر دین و کش  
ز آل ابراهیم پس خود نیستند  
گفته اند این بهتر آید در مقام  
اندر آئین ارمن است اویسجن  
زین صرع رهنا کردم بکیش

نیست قدرت در شمار احصای آن  
یاد کن چون گفت ابراهیم راد  
سر مرا کن دورو فرزندان من  
زاسکه بودند آن قریش از آل او  
وجه دیگر آنکه شرط بندگی  
لک آید آنچه در فکر صنی  
اینست یعنی زشت ای اولاد من  
هم بد ارشاد این دعایش هم نیاز  
گفت ای پروردگار من تان  
وانکه عصبان آورد در امتحان  
لک تا خود خالق هر بنده

شکر یا بر قدر آن برجای آن  
در دعای خویش با رب العباد  
از پرستش بر بتان درهزمن  
مبیرستیدند بت در شهر و کو  
بود او را این دعا در زندگی  
بوده این قصد ابراهیم وفی  
حق خود کردم ادا من بیسجن  
هم ادای حق فرزندان برار  
گشت سگراه از ایشان مردمان  
پس تویی آمرزگار و مهربان  
بر عباد خویش آمرزیده

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي دَرَجٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ

ای پروردگار من بدرستیکه من سائن کردانیدم بر حی از فرزندانم دامن کوهی غر خداوند زراعت ز دخانه تو که حرام گردایده شده پروردگار ما تا بر بایدارند نماز را

أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ<sup>۴۱</sup> رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا

پس بگردان دلهای رخساز از مردمان را که شتاند سوسی ایشان در روزی ده ایشار از ثمرها باشد که ایشان شکرگزاری کنند ای پروردگار ما بدرستیکه تو میدانی

نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا يَخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

انچه را پنهان مبداریم و آنچه آشکار می کنیم و پوشیده میباشد بر خدا هیچ چیزی بدر زمین و نه در آسمان ستایش مر خدا را که

وَهَبْ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ<sup>۴۲</sup> رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ

بخشید من در بزرگی اسمعیل و اسحق را بدرستیکه پروردگار من شنوید دعای ای پروردگار من بگردان مرا بر بایدارنده نماز

وَ مَنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ<sup>۴۳</sup> وَلَا

و از فرزندانم ای پروردگار ما و قبول کن دعای مرا ای پروردگار ما یا مر مرا و والدینم را و مر مؤمنان را روزی که قائم شود حساب و

تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ<sup>۴۴</sup> مُهْطِعِينَ

میدار الله خدا را سخیب از آنچه میکنند ستمکاران چرا این نیست تا زیش ما بداریم ایشار از ای روزی که کشاده میماند دران چشمها شتاب زدگان

مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ<sup>۴۵</sup>

مالا درندگان سرهاشان را بر نمیگردد سوسی ایشان چشمهاشان و دلهاشان باشد خالی و بیمن مردمارا از روزیکه ایدایشانرا عذاب

فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ<sup>۴۶</sup>

پس گویند آنانکه ستم کردند ای پروردگار ما باز پس بر ما را نامدنی نزدیک

رَبَّنَا أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي  
چونکه اسمعیل از هاجر نام  
در زمینی که آبادی در آن  
را مر حق پس برد ابراهیم هم  
گفت یارب دادم ایشارا سکون  
دادم ایشارا سکون ای ینفاز

أَنْتَ ربي عَالَمُ الْغُيُوبِ  
مر تولد یات اندر ارض شام  
می باشد شد بکفر او در زمان  
هاجر و فرزند در ارض حزم  
در زمینی خشک و بی آب و عیون  
تا یا دارند در طاعت نماز

می نمودم ساکن از امر تو خود  
رشد آمد ساره را باشوهرش  
آمد او را بیک خلاق جلجل  
در زمین مکه ی یار و معین  
ز د خانه تو که کردستی حرام  
پس بگردان قلب بعضی را ز ناس

بر زمینی غیر ذی زرع این ولد  
گفت کن دور این پسر ما درش  
کچه گوید ساوه پذیر اخیل  
بازشان هشت آنخلیل یا کدین  
اندر آن هتک و تهاون را تمام  
سوی ایشان زایگان از هریاس



## سورة ابراهيم

ده بر اهل این بلد رزق آچنان  
رحم تو بر ما زما باشد فرون  
بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز  
آن خدا را حمد گویم بمعد  
مر مرا گردان تو ای پروردگار  
کن تو ای پروردگار ما قبول  
اهل اینان را هم افزون کن ثواب  
غیر از این بود که انداند پس  
مهلطین یعنی که اشنا سده گان  
ار بحیر و اضطراب و اندلا  
یعنی ار حیرت نبود کردن نگاه  
قلها از خوف یا بر حلقها  
پس بگویند آنکس که سم

از شرها مر شود از شا کران  
کا کبی از حال بیرون و درون  
در زمین و در سما روح بیز  
که بمن بعثید در پیری ولد  
در نثار و در حضورم پایدار  
این دعا را ای تو خلاق غفول  
اندر آن روزیکه قائم شد حساب  
رحشان را بهر روزی سحت بس  
سوی اسرافیل خواسته عیان  
باز ماند سوی بالا راسها  
بست ممکن بهر شان در هیچگاه  
از ماد همچو شئی در هوا  
کرده اند از شرک و از تکذیبهم

خود تو دان ای خداوند علیم  
عرض حاجت محس عجز و بنده گیت  
آچه یعنی گوئی آرا بازنان  
داد اسمعیل و اسحق آن بدیع  
همچنین بر بعضی از ذرتم  
والدینم را هم ای پروردگار  
می میدار ای رسول پاک جان  
کادر آن مرخیره گردد دیده ها  
که خلائق را نوحش خواند او  
باز نابد چشمها ی اشلم  
همچنین باشد زسوه رایشان  
آدیر الناس ای رسول مسطاب  
ده تو ما را مهلت ای پروردگار

آچه پنهان و آشکارا میکنیم  
ورنه حاجت عرض در حاجات نیست  
یا سر دل بداند پیشان  
مردعا را رب من باشد سمیع  
ده تو این توفیق خیر از خصلتم  
مفرت کن چون نوئی آمرزگار  
حق بود غافل ز فعل ظالمان  
ما نهول آید بروشان از قفا  
مات و حیران آچنان گردانداو  
ایست لا یرد الهم طرفهم  
خالی از فهم و خرد دلایشان  
بیم ده از یوم یانهم عذاب  
ازمان بس قریب از روزگار

نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ اُولَئِكَ يَكُونُوا اَقْسَمَتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ٤٧ وَ سَكَنَتْكُمْ فِي

تا احداث بهائیم دعوت تو را و پیروی کنیم رسولا را آیا بودید که سوگند محو درید از پیش که نیست مر شما را هیچ زوالی و ساکن شدید در

مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْاَمْثَالَ وَ قَدْ مَكْرُوا

مسکهای آنانکه ستم کردند مسها شارب او ظاهر شد مر شمار که چگونه کردیم با ایشان و زدیم ما برای شما داستانها را و بدرستی که حله کرد

مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ اِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ٤٨ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ

مکرشان را و در خداست حرای مکرشان و اگر چه بود مکرشان که زایل شود ار آن کوهها پس میدار البته خدا را خلاف کننده

وَ عِدِهِ رُسُلُهُ اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ٤٩ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ

و عده اش رسولهاش بدرستی که خدا عال صاحب انتقام است روزیکه تبدیل کرده میشود زمین غیر این زمین و آسماها و طاهر شدند بر برای خدا

الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ٥٠ وَ تَرِ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ٥١ سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قِطْرَانٍ وَ تَنْفُسُهُ

یکمای غل و هبسی گناهکارا را آور در قرین کرده شدگان در غلها پراهنهاشان از قطران و بیوشید

وَ جُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ اِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ٥٢ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ

روبههاشان را آتش تا حرا دهد خدا هر نفسی آنچه کسب کرده بدرستی که خدا زود حساب است این کفایت است مر مردما را

وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا اَنَّما هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ

و تا نذرا شده شود بآن و تا بدانند که جز این نیست که او است خدای یکتا و باید گیرد صاحبان خردها

### جواب ملائکه که آنانرا که گویند ما را بدنیا برگردانید

خواندنت را نا احابت ما کنیم  
یش از اینتان بود سوگند محال  
آن غرور و کبر و اخلاق دغل  
و آنکه غزنها نهادی از گهر  
کار مردم تا شود دشوار تر  
میشدی هر چند پیرو ناتوان

پیروی خود از رسل یکجا کنیم  
که بدیا هچنان بود زوال  
شومی اعمال و آن طول امل  
همچنین صندوقها را سیم و زر  
خلق کردند از خورش نادار تر  
حرص و آزت بیش میشد در حان

پس بگویند آن ملائکه باشکوه  
یا که اعمال شما بودی دلیل  
وان عمارتها و ستان ها همه  
مینمودی ضبط در اسارها  
مر که بفروشی برج و گنبدت  
دیگران را هر چه میدیدی زطمع

که شما آیا نبودید ای گروه  
برقای جان و مال از هر قبیل  
که فکندی از شرورو مطلقه  
بشتر از رزق خود خروارها  
بیشتر وار ده شود صد گزدمت  
روت از کف آنچه را کردند جمع



هیچشان برحا نماید از ملک و مال میفرودی بر قنایج دمیدم یعنی اندر مسکن عاد و نمود هیچشان لیکن ساعد در نظر تا بایشان ما چه کردیم از شتاب ما زدیم ایسان مثل از حالشان مکر ایشان بود در شدت حنان خواستند از مکرشان زایل کنند گفته اند این قصه عرود بود یعنی از آسکش حوی نمود خرد شرح این در سوره عل از مقام اوست غالب و انتقام اولیا

رفت اندر خانه غیری عبال خورده در زیستن گفتی قسم ران تنه هیچشان وقتی نبود کاین مساکن ارجه شدز روز بر خاهاشان شد چو گورستان خراب تا شما یابید ره زامشالشان که برد مرکوها را از مکان امر حقرا فاسد و باطل کنند که بیالا کرد با کر کس صعود سوی گردون ایچنین خواهد پرد باشد از بوفیق حق گویم تمام میکشد داعدایشان اندر حرا

هیچ نگرستی از ان یکنره بند وانگهی بودید ساکن خود شما گشت طاهر مر شمارا در عیان چو شدند آنها که ما بر حایشان مره این ویرانها زان بومهاست کوشش آوردند اندر مکرها یعنی احکام و شرایع که چوکوه وان نمود الا خیالات محال خواست برگردون رود با کر کسی بعد از آن رین بسی باشد شکست پس میندار آن خدا را درسیل اندر آن روزیکه میگردد بدل

بسته دود چشم خود بین از پسند در مکان طالبان بر نفسها کاین منازل بوده ایشانرا مکان ساکنیم و غافل از ما و ایشان وین حرما مسکن محرومهاست نزد حق تا مکر را چو دحزا بود آنها در ثبات و در شکوه کی رود از باد یر بق جبال وین باشد بس عجب از انا کسی کادم این اندیشه چون در سرگرفت وعده اش باید تحلف با رسل این زمین ارض دگر اندر محل

در تحقیق یَوْمَ تَبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

همچنین این آسمان اندر مظهر شرح عالمها تو را گفتم زیش مرده را بنی اندر خواب در هم صدایش کر نمائی التفات چو سکه آرا بگری دهی تمیز مردمان پس سرد آرند از تراب مجرمال را بینی آن رور ژند باشد ایشانرا زقطران پیرهن می بیوشد آتش آن روهایشان این رساندن بود در مردمان

میشود مانا سموات دگر زان یکی باشد مثال ایحوب کش با همان صورت که بودت در نظر همچنان باشد که بود اندر حیوة با سماء و ارض و دنیا هیچ نیز اندر این صورت بعنوان حساب دست و گردن بسته بر غلها و بند وان بود دهی سیه گون یسجن کسب کردند آنچه از حوهایشان بهم تا یابد هران نفسی بدان پند با گیرند ارباب خرد

اندر آن کون مثالی بسؤال حمله اشباه شهودی را در آن گرچه او را صورتی بود کنون همچنین داب این سموات وزمین اصل تحقیق این بود ای تیزهوش بر حساب آن خدای بشریک آن قیود و آن منتهای زشت وان بود فخریه ها و عجب و ناز بر حزای آنچه کردند اکتساب با نداسد او خدای واحد است هستشان چون خود تمیز یک بود

آسمان و ارس هم دارد مثال هستی باشد مثالی بالعنان لک باشد بر همان شکل و شئون در مثال آسان که لک باشد چپین لب بند از مابقی هم قلب و گوش واحد النهار سلطان ملک ندوغل بردست ویا گردید و هشت که بقطران زد مثل دانای راز زود آید از خدا وقت حساب بر فعال و حال خلقا شاهد است



سورة الحجر تسع و تسعون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای رحمنه مهربان

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ ۲ رُبَّمَا يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ۳ ذَرْهُمْ

این آتھای کتاب و قرآن است روشن بسا که آرد و کشتند آنا که کافر شدند که کاش بودند مسلمانان و اگدا را ایشانرا

يَا كُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۴ وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ

تا بخورند و کما را ای کنند و مشغول کنند ایشانرا آرد و پس زود باشد که نداید و ملامت نکردیم هیچ قره را مگر و بود مر او را نوشته معلوم

۵ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَالَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ ۶ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ

بیش بقتد هیچ امنی از اجلش و با پس نمانند و گفتند ای آنکه فرو فرستاده شده بر او ذکر بدستیکه تو هر آینه

لَمَجْنُونٌ ۷ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ ۸ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۹ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا

دوانه چرا می آری ما فرشتگانرا اگر هستی از راستگوینان فرو فرستیم ملائکه را مگر بحق و نباشند

الجزو الرابع عشر

## سورة الحجر

كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ٩ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ١٠ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

آنگاه از مهلت دادگان بدستیکه مافروستادیم ذکر را و بدستیکه مامراوراکها داشتیم و بدستیکه فرستادیم پیش او

فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ١١ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ١٢ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ

در گروههای پیشینان و نمی آمد ایشانرا هیچ رسولی مگر که بودند آن استهزا میکردند همچنین در ما را بر آرد دلهای

الْمُجْرِمِينَ ١٣ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ١٤ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا

گناهکاران ایمان نمی آوردند بآن و بدستیکه گذشته است آئین پیشینان و اگر میگشادیم برایشان دری از آسمان پس مسود

فِيهِ يَعْزُجُونَ ١٥ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ١٦

در آن که هم روز ما را میبردند و آیه می گفتند جز این دست بسته شده چشمهای ما بلکه ما را میگردانند سحر کرده شده گان

<p>کرد هم در سورة الحجر ابتدا ران تحلی عقل اول شد بیا بر نبی با حبرئیل اندر خطاب ای بسا که کافران دارند دوست مؤمنان کردند شاد و شیر گیر بهره مند آیند از هر نیک و بد ما بکردیم اهل دیهی را راه هیچ نگرفتند پیشی ساعتی و در چون خویش از روی کلام گر توئی از راستگوان بی زشک جز بحق یعنی که اندر ساعتی هم فرستادیم پیش از تو یقین همچنین که سابقین را در قلوب همچنین اندر قلوب مجرمان لیک ایمان نا آورد از ذکر و بد باز خواهد از رسولان ر صلاح می بگویند آنکسان سود جزاین</p>	<p>حق تعالی از الف و لام و را ناطش حبریل و طاهر مصطفی آمد از حق تنک آیات الکتاب کاش ما بودیم مسلم کآن نکوست دشمنان مغلوب و مغلوب و اسیر و آرزو هاشان کنند مشغول خود جز دمای که مقدر بد نگاه وقت را هم پس عائد امتی خود بسبب بادمان خوائ مدام بر گواهی نزد ما آور ملک که باشد بر ایشان مهلتی مر رسولان در گروه اولین عظمت ذکر اندر افکندیم خوب ذکر را طاهر تا اتم ابرمان عادت بشدای گذشته چند معجزه دیگر بوحه افراح سُکَّرَتْ أَبْصَارُ الْجَرِمِينَ</p>	<p>هست الف اشاء از ذات الاحد لام و را یعنی که حبریل و رسول هست قرآن مبین در هر ورق و اینست وقتی که مسلحان قوی و اگذار ای احمد کامل بیان رود باشد که بدانند آئمه یعنی آن مکروب اندر لوح بود کافران گفتند ای آنکوزول تو چرا ناری نما افروشتگان حق تعالی گوید ایشانرا حواب ما فرستادیم قرآن را و چند هم بدیشان آمد از پیغمبران از پی اسام حجت در سبل اَعْلَمِمْ اَعْمٰی بَقْل اِیْکَرُوْهُ عادت حق بر هلاک طاعیل را ستماشان در کشائیم ار که چند بلکه ما هستیم مسحورون همه</p>	<p>که تحلی کرده از خود او جود خیم ارایشان دور امکان در نزول مر جدا سارنده باطل بحق گشته باشد از فتوح معنوی تا خوردند از هر چه خواهد اینجنان شومی کردار و سوء خانه آمد از غیب قدر پس در شهود یافت بروی ذکر مجنونی و گول بر گواهی در رسالت ز آسمان بی فرشته ما فرستیم از شباب حافظم آرا خود از هر ناپسند حر که میکردند استهزا بدان پس بیاوردند ایمان بر رسل عظم قرآنرا که خاص است از حوه گشته حاری یعنی اندر هر زمان با که هر روزی بران بالا روند چشم ما را بسته اند از راه</p>
---	---	--	---

وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَرَيْنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ ١٧ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ١٨ إِلَّا

و بدستیکه گردانیدیم در آسمان برجهای و آراستیم آنرا برای نگریندگان و نگاه داشتیم آرا را هر شیطان را رانده شده مگر

مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ١٩ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أُنْبَتْنَا فِيهَا

آنکه بدزدیده گوش فرا داشت پس از بر رفت او را شهاب دروش و زمین وسعت دادیم آرا را و افکندیم در آن کوههای استوار و رو بایندیم مادر آن

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ٢٠ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ٢١ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ

از هر چیز سنجیده و ساختیم برای شما در آن مایه های تعیش و کسی را که مستیدم را و از وری دهندگان و بیس مع جز

إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ٢٢ وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَافِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ

مگر نزد ما خزینة هایش و نمی فرستیم آرا مگر با اندازه داشته شده و فرستادیم بادهای از گرفته هایس و فرو فرستادیم از آسمان

## الجزوالرابع عشر

مَاءً فَاسْقِنَا كُومَهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ۲۳ وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ ۲۴

آبرو پس بوشانیدیم شمار از آن و بسند شمار را بر خزانہ داران و درست که ما هر اینہ ما ئیم کہ رندہ کنیم و میرانیم و ما ئیم وارثان

وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ۲۵ وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۲۶

و بتحقیق داشتیم پیش رفته کا از ا از شما و بتحقیق دانستیم و ا بس ماندگان را و درست که بر ور دگار روا و محشور میکنند ایشا را کہ او درست کار داناست

<p>از کواکب آنچه دروی خواستیم چون رود بر استراق ارجا بن کوهها در وی فکندیم استوار مر شما را این زمین پیدا و فاش که شما دادندشان مرزوق خوش هم ناندازه که ان معلوم ماست حاملان مر ا رها را دادها به بها ماند درختی به ثمر تا نگه دارید در عمق زمین هم میرانیم جسم نام را وین یکست اندر بقا زیات ما آنچه مرده و آنچه میرد بعد تر تا بسند ان پری را در طرف زانکہ رفت او مرحلوا بر قفا مطلع هم بر بهان و آشکار</p>	<p>در عیون ناظرین آراستیم جز کسی کو ز آسمان دزد دسجن هم رمیرا بر کشدیم از قرار هم نگردانیم اسباب معاش چون مواشی یا خدم کم یا که بیش می نفرستیم جز آنچه بحاست بر فرستادیم استعدادها بادگر را اندازه اید بیشتر استبد ارا شما از خادین زنده ما سازیم مر احسام را مرک باشد جله را جز ذات ما یا ز مردم از زمان بوالبشر بیشتر رفقت بعضی ز اهل صف امد این اید که میداند خدا باشد او محکم فعال و راسنکار</p>	<p>خلق یعنی رحما اندر شما تا نباشد از صمود انجای راه تا سوزد ناگهش روشن شهاب خود ز کل شئی مؤذن و مین آنکہ را ننوید روزی ده بران جز که زرد ماست اصل و مخزنش وان بود بروفق و نظم روزگار مر درختانرا با ثمار آچنان پس خوراندیم آن شمارا بر حساب در مقام خود بکار آورده ایم باقی اندر بعد ز افشانان زن کست و ا بس مانده هم ز اسلام و کیش یگری در حسن و بیکوئی تمام در تماشا تا کسد او را طلب هر دو را اندر مقامی مسع</p>	<p>هم بتحقیق آنکہ گردانیم ما داشتیم از دیو مردودش نگاه پس ورا آید زنی اندر شتاب هم برویادیم ما اندر زمین همچنین بر ساختیم از بهر تان نیست ز اشیا چیزی اندر مسکش یعنی آنچه خلق را آند بکار بادها یا میکند آستن آن ز آسمان پس بر فرستادیم آب بلکه ما انرا نگه دارنده ایم وارث خلقیم ما خود بی سخن می بداییم از شما تا کست پیش با مصلین بود در صف صبح و شام بعض دیگر آمدند اندر عقب میکند پروردگارت مجتمع</p>
---	--	--	--

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۲۷ وَ الْجَبَّارِ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

و بتحقیق که افریدیم انسانرا از گل خشک شده از لای ریخته شده و پدیرریان افریدیمش از یش از آتش سوزان

وَ إِذْ قَالَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۲۸ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ

و هنگامیکه گفت پروردگار تو مرا ملائکہ را اندر سبکہ من افریننده ام ا سابر از گل خشک از لای بدوی پس چون راست کردم را او دماید

فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۲۹ فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۳۱ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ

دراو از روحم پس بفتند مرا و اسجده کنندگان پس سجدہ کردند مرا و ا فرشتگان همه ایشان تمامی بحر شیطان کہ ابا کرد کہ باشد

يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۳۲ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ إِلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۳۳ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِسَجْدَ

باسجده کنندگان گفت ای شیطان چیست مر تو را کہ تمیاشی با سجدہ کنندگان گفت کہ بیستم کہ سجدہ کم

لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۳۴ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۳۵ وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ

مر ا سابر کہ افریدی او را از گل خشک شده از لای ریخته شده گفت پس برو از ان پس بدرستی کہ تو را بدہ شده و بدرستی کہ بر تست لعنت

إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۳۶ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۳۷ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۳۸ إِلَى يَوْمِ

تا روز جزا گفت ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند گت پس بدرستی کہ تو از مهلت دادگان تا روز

الْأَوْفَتِ الْمَعْلُومِ ۳۹ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۴۰ إِلَّا

وقت دانسته شده گفت پروردگار من با آنکہ اغوا کردی مرا هر ایه را راسته بکنم از برای ایشان در زمین و هر ایه باز دارم ایشا را همگی مگر

## سورة الحجر

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ <sup>٤١</sup> قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ <sup>٤٢</sup> إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ

مگر بندگان تو از ایشان که مخلصان اند گفت این راه است بر من راست بدرستی که بندگان من نیست مرتورا برایشان

سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ <sup>٤٣</sup> وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ <sup>٤٤</sup> لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ

تسلطی مگر آنکه پیروی کردتورا از گمراهان و بدرستی که دوزخ هر آینه وعده گاه ایشان است همه مرآز است هفت در مرمر

بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ <sup>٤٥</sup> إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ <sup>٤٦</sup> ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ <sup>٤٧</sup>

در بر راست از ایشان پاره قسمت کرده شده بدرستی که پرهیزکاران باشند در بهشتها و چشمه ها داخل شوند آهارا بسلامتی ایمان

همچو لای قمر حوض و قمر جوی  
وین بود از قدرت رب الانام  
کاوست بدبو یا مصور در اثر  
بس بروی افید اورا ساجدین  
که نشد با ساجدین مع آن خسیس  
آدمی را کافریدی از گلش  
اوقتاد از اوج عز و ارتفاع  
بعد لعنت هم عذاب و اسین  
تا بوقت خاص رو بر تافته  
می یارایم زهر هر تی  
جز عباد خالصت را در نهاد  
میشود بر بنده گانم مستقیم  
باشد او از گمراهان و هم غوی

وان گلی بد نیره و بگرفته بوی  
کز لطافت میروود اندر مسام  
کافرینم از گل خشکی بشر  
چون نایم زنده اورا الیقین  
جلگی کردند سجده جز بلیس  
گفت ساجد من نکردم حاصلش  
چون رسیده کرد ابا و امتناع  
بر تو باشد رانده گی نایوم دین  
گفت بس باشی تو مهلت یامه  
گفت اُو رَبِّ مَا اغْوَيْتَنِي  
جمله را گمراه سادم از فساد  
یا صراط من باخلاص قویم  
جز کسی کز تو نماند پیروی

از گل خشک اعنی اندر ابتدا  
آفریدیش زباری بی زدود  
مر ملائک را سابق در نهفت  
میدم در وی زروح خود جسد  
سجده کردندش ملائک بالوضوح  
سجده ناری مَالِكِ الْاِتِّكُونِ  
هم اخس عنصر اعنی آب و خاک  
ز آسمان یا از ملائک یا بهشت  
تا بروز بعثم اندر روزگار  
نیت اندر دفر مکتوم ماست  
از مامای و از مناهی و از شرور  
سوی من و از طاعت اصل مدعاست  
اندر اصلال و فتن از هر جهت

آفریدیم آدم از صلصال ما  
جان که پریانرا بدر از پیش بود  
یادکن پروردگارت چون که گفت  
بس چو سازم راست یعنی مستعد  
بس درآمد چون نمود او فخر روح  
حق تعالی گفت ای ابلیس چون  
بد گلی خشک و سیاه و بوی ناک  
گفت حق بس و بروی ای بد سرشت  
گفت مهلت ده بس ای پروردگار  
روز موعودی که آن معلوم ماست  
در زمین کانه بود دارا فرور  
گفت حق ز اخلاص باشد راه راست  
مر تو را نبود برایشان سلطنت

### معنی خاص در غفران الهی

شاید آن باشد زالهام سروش  
گر بود کوهی پراکنده اش کند  
بیش عفو من شود بیهوده تر  
هل مرا با مجرمین و مذبین  
جور و اغوای تو برایشان رسبد  
هر دری مقسوم بر اهل سفر  
بیکدر دوزخ بحدود بر بسته  
از جهنم بسته بر خود دری  
چون شدی واقف ز فلو و بیش  
از ره و منزل زدوزخ و ز بهشت  
ره نماید بر همه خوب و بدت  
زاسکه مادی از رفیق و قافله  
ادخلوها بسلام آمین

که به بروی عفو من دردم رسد  
هر چه اغوا را کلی افزوده تر  
سحت مغروری بطاعت یقین  
لیک آن کز عفو من شد ناامید  
هست دور چرا همانا هفت در  
وقت خشم از حلم کردی رسته  
همچین هر خلق بد را سر بری  
کن بوی لعنت مرو بر دعوتش  
تا تو گفتند آنچه بود از خوب و ورشت  
عقل خواند بر کتاب ایزد  
بس منال از دوزخ از خود کن گله  
در عون و جنتد آن متقین  
سالمید اعنی زهر فقر و فساد

بنده گام را تو اندر آن گناه  
می بجستم در دمی بی اشتباه  
گر تو این تحقیق بی ماور کبی  
خود عفو حق شویم امیدوار  
پیروانت را که خود بردی ز راه  
بخل و کبر و خشم و حق و هم ربا  
باب دیگر بسته بر روی خویش  
داعیت ابلیس برویل و وبال  
تا کنند آگاهت از تسویل روی  
حاضراست او گر تو زایشان غایبی  
بس روی همراه دزدان در طریق  
وازهوای نفس دون پرهیز کن  
این بود قول ملائک ما عباد

مر صفی را مکنه آمد بهوش  
گفت حق نتوانی افکندن بگاه  
آنچه تو عمری زنی ره برگناه  
اینست هم وحی که گفتیم ز اینی  
تا مگر نا عاصیان شرمسار  
بس جهنم هست بیشک وعده گاه  
باب های آن بود حرص و هوا  
و رخصوع آری بجای کبر پیش  
دوزخ نفس است و ابواب ابتیغال  
حق فرستاد انبیا را بی به پی  
عقل باشد در تو زایشان مایبی  
می نگشتی متفق با آن فریق  
بیشوایت عقل با تمیز کن

و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ <sup>٤٨</sup> لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا

و بیرون کشیدیم آنچه بود در سینه های ایشان از کینه را دران بر سریرهای رویهم دارندگان نمیرسد ایشانرا اندر آنهارنجی و باشد ایشان را از آنها

بِمُخْرَجِينَ <sup>٤٩</sup> نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ <sup>٥٠</sup> وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ <sup>٥١</sup> وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ

بیرون شدگان خبر ده بندگان مرا که بدرستی که منم آمرزنده مهربان و بدرستی که عذاب من آنست عذاب دردناک و خبر ده ایشانرا از

## الجزو الرابع عشر

صَيِّفَ إِبْرَاهِيمَ ٥٢ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ٥٣ قَالُوا لَا تَوَجَّلْ إِنَّا

مهمانان ابراهیم هنگامکه داخل شدند بر او پس گفتند سلام گفت بدرستی که ما از شما سرسندگانیم گفتند مقرر بدرستی که

نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ٥٤ قَالَ أَبَشِّرْهُمُونِي عَلَيَّ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ ٥٥ قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ

ما مژده بدهیم به پسر دانا گفت آیا بشارت دادید مرا آنکه من کردم پیری پس بجه بشارت میدهم مرا آگفتند بشارت مدهیم تو را بر راستی

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاقِطِينَ ٥٦ قَالَ وَمَنْ يَقْطُطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ٥٧

پس مناش از نومیدان گفت و کست که نومید شود از رحمت پروردگارش مگر گمراهان

<p>گفت ما بیرون کنیم از سنها نی رسد رجعی برایشان در بهشت ای پسر ده خبر در مدگان ده خبر از صف ابراهیمشان گفت ابراهیم ترسایم ما گفت از ما می مکن هم ای همای گفت آیا مژده بدهد این نفس مژده کندش که دادیت براست</p>	<p>اهل حمت را حسد یا صیها درود ازان برون از خلق زشت من غفورم بر شما پس مهربان کامدیش سه فرشه مهربان ار شما وین بود علت ترس را که بشارت مدهیمت بر غلام که مراییری چنین کرده است من پس مناش از ناامیدان حق جو خواست نا امید از رحمتش گردد کجا</p>	<p>همچو اخواند در صدق صمیر خلفشان یعنی بگردد در بدی مر عدام کان البست و شد بد چون در او کشند داخل در مقام که بدون اذن او داخل شد مژده بدهمت بر فردی ادیب مژده بدهد آنچه دور از عادت است گفت ابراهیم کبود آنکه او عبر گراهی که دور است از هدی</p>
--	---	--

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٥٨ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٥٩ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا

گفت پس چیست کارتان ای فرستادگان گفتند بدرستی که ما را فرستاد سوی گروهی گناهکاران مگر خاندان لوط بدرستی که

لَمُنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ ٦٠ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ٦١ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ٦٢

ما را نجات دهنده ایشانیم همه مگر ریش که تقدیر کردیم که او را آینه باشد از بار ماندن پس چون آمد آل لوط را فرستادگان

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ٦٣ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ٦٤ وَآيِنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا

گفت بدرستی که شما بید گروه ناشناخته گفتند بلکه آمدیم در باب آنچه بودید در آن شك میکردید و آورده ایم تو را حق و بدرستی که

لَصَادِقُونَ ٦٥ فَاسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ

ما را آینه راستگوایم پس بیرون بر اهلت را در پاره از شب و تابع شو قفای ای اشارت او باید الغات کنند از شما احدی و بروید حایتیکه

تُؤْمَرُونَ ٦٦ وَقَصِينَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْحِحِينَ ٦٧ وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

ما مقرر شده اید و گذارش دادیم بسوی او این امر را بدرستی که دنبال اینهاست بریده شده صبح کنندگان و آمدند اهل شهر شادمانی میکردند

٦٨ قَالَ إِنَّ هَوْلَاءِ ضَيْفَى فَلَا تَفْضَحُونِ ٦٩ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ ٧٠ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ

گفت بدرستی که اینها مهمانان مبدیس رسوا میکنند مرا و بنرسیدار خدا و خوار مسازید مرا گفتند آیا منع نکردیم تو را از

الْعَالَمِينَ ٧١ قَالَ هَوْلَاءُ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ٧٢ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ٧٣ فَاتَّخَذْتَهُمْ

جهان گفت اینست دختران من اگر هستی کنندگان بجان تو که ایشان هر آینه در مستیشان حیران میزیستند پس گرفتشان

الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ ٧٤ فَجَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا وَآمَطْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ٧٥ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

فریاد مهلك داخل در روز شدگان پس گرداسیم زرش را زیرش و بارانیدیم برایشان سنگها از سنگ گز بدرستی که در این هر آینه آیههاست

## سورة الحجر

لِلْمُتَّوَسِّمِينَ <sup>۷۶</sup> وَ إِنَّهَا لَیْسَ بِإِلِّیْ مُقِیمٌ <sup>۷۷</sup> إِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ <sup>۷۸</sup> وَ إِنْ كُنَّا أَصْحَابُ الْآیَةِ

مراهل فرست را و بدرستی که آن هر آینه راه ذات است در سه کبر آن هر آینه است سرگردان و اگر چه بودد یاران ای که

لِفَالِغِیْنِ <sup>۷۹</sup> فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لَبِإِثْمٍ مُّبِینٍ <sup>۸۰</sup>

هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم از ایشان و بدرستی که آن دو هر آینه در راهی روشند

<p>گفت ابراهیم چو در کارتان گفت بفرستاده اند اندر زمین اهل او باشد از ما در امن لوط گفت از شما بندگان بر هر چیزی که قومت بوده اند راستگو یابیم ما وز عیب یاک اهل خود را پیش افکن باشان یا بصفر یا بسوی مصر و شام تا صبح اعنی که بر جان بویید مژده دادندی زمینهایان بهم می رسید از حق ای قوم ضلال با کردی حامی هر رهگذر مر شما را بند من باشد صلاح مستی شهوت اند ایشانرا فروز شهرهاشان کرد یکجا سرنگون باشد اندر این بشاها پشمار اندر این که یاد کردیم از یقین شرح یوم الطله را اندر عذاب</p>	<p>غیر از این اندر زمین و اسرار آن حمله ما را سوی قوم محرمین حرش او باشد ارباب مایندگان ترسم از شری خود رین مردمان بر عذاب و فسق و شک آلوده اند میکنیم این لحظه قومت را هلاک ور قفاشان رو بخود کامد عذاب کان زمین را بست دمی ز انتقام در سحر نابود و مسأصل شوید گفت لوط آن قوم را نایم و غم تا بایم خواری از مهمان بعال چون گذشتی از شروط مسقر بهرید این دختران بهر نکاح بش و حیران چو ارباب خون روشی روز چون آمد برون بهر ارباب فراست و اعتبار آیتی باشد زهر مؤمنین حای خود مدکور سازم در کتاب</p>	<p>در بشارت بود کافی یک ملک سوی قوم لوط یعنی بر هلاک پس در آن هنگام کایشان آمدند گفت فی بیگانه ام از ماصرر راستی آورده ایت بر وعد اهل خود را پس بدریرون شب از شما می نکرد بکتن پس حکم ما کردیم سوبش کایست کار آمدندی سوی خانه لوط شاد مر مرا باشد مهمان این کسان می نگردد از غریبان بی ما گفت باشد این بایم ای گروه ای محمد ص بر حیوة تو قسم صیحه پس نگرفشان اندر زمین پس نمودیم آن همه دیروز بر آن ملا اندر سر راه شهادت بوده اند اصحاب ای که طالبان ایکه و بدین براه روشن است</p>
--	---	---

وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْجِبْرِ الْمُرْسَلِینَ <sup>۸۱</sup> وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِینَ <sup>۸۲</sup> وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ

و بحقیقت آنکس که درند اصحاب حجر رسول را و دادیم ایشان آیاتهای خود پس بودند از آنها اعراض کنندگان و بودند متراشند

مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِینَ <sup>۸۳</sup> فَآخَذْنَاهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِینَ <sup>۸۴</sup> فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ <sup>۸۵</sup>

از کوهها خانه های امن پس گرفت ایشان را فریادی مهلك آمد از کندگان پس کفایت کرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ

و ما فریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست مگر حق و بدرستی که قیامت هر آینه آینده است پس در گذر در گذشتی خوب

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ <sup>۸۶</sup> وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ <sup>۸۸</sup> لَا تَمُدَّنَّ

بدرستی که پروردگار تو اوست آفریدگار دانا و بحقیق دادیم تو را هفت آیت از سورة که دو بار از او شده و قرآن عظیم مکتبی بجوایش اله

عَيْنُكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِینَ <sup>۸۹</sup> وَ قُلْ إِنِّي

دو چشم را بآنچه کامرانی دادیم بآن اصناف را ایشان و اندوه مخور را ایشان و فرود آور دالت را از برای گروهندگان و بگو در سه که

أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِینُ <sup>۹۰</sup> كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِینَ <sup>۹۱</sup> الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ <sup>۹۲</sup> قَوْمَكَ

من منم بیم کننده آشکارا همچنانکه فرود ستادیم بر آناس که قرآن را پاره پاره و جزه جزه کردند و آناس که گردانیدند قرآن را پاره های سحر ها و کد بهاس پروردگار و

## الجزو الرابع عشر

لَسْتَلْنَهُمْ أَجْمَعِينَ ٩٣ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٩٤ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ٩٥ إِنَّا

قسم که هر آینه خواهم پرسید ایشان را همه از آنچه بودند که میکردند پس آشکار کن آنچه مامور شده و رو بگردان از مشرکان بدرستی که

كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ٩٦ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٩٧ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ

ما کفایت میکنیم از تو استهزا کنندگان را آناسکه میکردند خدا خدائی دیگر پس زود باشد که بدانند و تحقیق میدانیم که تو

يَصِفُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ٩٨ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ٩٩ وَاعْبُدْ رَبَّكَ

تنگ مینمود سببها را آنچه میگویند پس تسبیح گوی سبایش پروردگارت و باش اسجده کسندگان و پرست پروردگارت را

حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

تا بیاید تو را یقین

اکثری دادیم ز آیت ها وجود رو بگرداندند از آیات دین در زمان مردید با صد افتضاح و آنچه باشد در میان آن و این بر هلاک سرکشان بی اشتباه صفح غفو بی عتابست ای خلیل زافشه وز زرا و گوهر بار آن مشرک را باشد این زرو حریر باز قرآن عظیم از فصل و باب رتبه های هفنگاه است از وجود پس فنای عارفست اندر وجود شرح کردیم ارکه داری در نظر بر تمام آفرینش مالکی بر و افزون کرده ایم الطاف را یا که از فقر صحنه این چنین در حضور اهل ایمان و صلاح چون عذاب که فرساید ما وین بود الا زطغان و عتو میکنم از آنچه کردند از ضلال کن هر آنچه کرده امرت کردگار شر آن مستهزئین را بالتمام چون حزا یابد از کردار خود ذکرش از دل حدش از تصریح کن تا بوقت مرگ آن باشد یقین هر چه غیر از حق بود منکد شود جز شهود ذات مطلق والسلام

یا بهالغ که بی بد بر نمود پس اران بودند ایشان معرضین صبحه پس بگرفتشان وقت صلاح نافریدیم این سموات و زمیں مقتضی زان گشت حکمت از اله در گذر تو تصفح الصفح الجبل دید احمد هفت رشته کاروان بس گرسنه بس برهنه بس فقیر هفت آیه فاتحه است آن از کتاب قصد از سمع الثانی در شهود کشف گردد این مراتب در صعود این فنا و این بقا را بیشتر گر که بر اسرار قرآن مدرکی بهره ما دادیم زان انصاف را هم مباش از سرکشان اندوهگین یا که خوشروئی بود خفص جناح هست گر نارید ایمان بر شما که فلان سوره زمن باقی زانو پس بحق کردگارت که سؤال جبرئیل آورد آیت آشکار ما کفایت از تو کردیم ای هم زود پس آگه شوند از کار خود ملتجی شو پس بحق تسبیح کن کن پرستش رب خود را همچنین عابد و معبود آنجا یک شود نه مراتب ماند آنجا نه مقام

اهل حجر اعنی نمود از شرک و کین شاید از آیت بود معجز مراد خاها کاین شوند از اختلال دفع چیزی را ازان رجوع و عذاب وان ملایم نیست دایم با فساد زاهل تکذیب کشت حق انتقام حکم از حکمت کنند در طم و کار کاهل اسلامند مضطر در آور هفت آیه از مثالی بر ملا کاهمه گنجست و این رنجی بجان هم دگر اعیان و اسما بر کمال گر که خوانی پس بود جانا بجای ای محمد ص به زجله ما خلق ز آنچه بر خلق محاز آمد پسند پس این ملک عظیم بی دلیل وان دوبال خویشتن را بر فرو بختان معنی دهم از کردگار بخش میگردد از قرآن سور منمودی منقسم آیات را خلق را میگرد پنهان دعوتی گو مانند از گمان خود بکین با خدا سازند مع از ابقری سینه ات ز اقوال ایشان پیدرنک رو نما از فرق بر جمع وجود عارفش خواند فنای فی الوجود بی تعین ذات پاک مطلق است

هم بتکذیب آمدند از مرسلین چو که ار صالح کتابی بست یاد مبتراشدند ایشان از حبال می نکرد از آنچه کردند اکتساب جز بحق یعنی بوفق عدل و داد باشد آینده قامت ای هم حلق دانست آن پروردگار کرد اندر خاطر پاکش حطور آمد آیت که تورا دادیم ما آن تورا بهتر ز مال این خسان ملک و هم ملکوت و حرور و مثال وان مثالی را بقا بعد از فنا بهر آن سبع المثانی گفت حق می مکش دو چشم خود یعنی پسند مال دنیا پس بود خوار و قبل کن تواضع مؤمنان را پس نکو گو نذریم من عیان و آشکار بر کسانیکه ز استهزا و شر یا که بر سحر و کفایت و اقتری بعد بشت مصطفی تا مدتی هم بگردان روی خویش از مشرکین آنکسایکه خدای دیگری ما ندانیم اینکه میگردد ننگ باشد این موت ارادی در شهود شد دو لیت از میان دانی حق است



سُورَةُ النَّحْلِ مَاتَهُ وَ ثَمَانٍ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان



## سورة النحل

آتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ

آمد فرمان خدا پس طلب تعجیل مکنید آید ادا مپاک بودش را و برتر آمد از آنچه شرک میآورد فرو میفرستد ملائکه را با روح از امرش

عَلَيْ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ٣ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

بر آنکه میخواهد از بندگانش که بخواهد بدست که هست الهی مگر من بستی سیدار من آفرید آسمانها و زمین را

بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٥ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ

براسی برتر آمده از آنچه شرک میآورد آسار را از نطفه پس ای کون اوست حدال کسده آشکار و شر و گاو و گوسفند آفرید آنها را

فِيهَا دِفٌّ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ٦ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْبِحُونَ وَحِينَ تُسْرَحُونَ ٧ وَ

درای شادان آهست گرم و منفعتها و از آنها میخورید و برای شماست در آنها تعجلی در وقتیکه بیآید از چراگاه و هنگامیکه سر میدهید

تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَنِيِّ إِلَّا بُشِقَ لَأَنْفُسِ أَنْ رَبُّكُمْ لَرْوُفٌ رَحِيمٌ ٨ وَالْخَيْلَ

و بر میدارند بارهای گران شمار او میبرد شهری که نباشد در سده آن مگر سبب مسها بدستیکه در ورد که از شاهزاده آید بهر مان رحیم است و اسبها

وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٩ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ

و اسبها را و خرها را و اسوار شوند آنها را باشد آراشی و سافرید آنچه را که نمیداند و بر خداست راستی راه و بعضی از آن منحرف

وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ١٠ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

است و اگر خواستی هر آینه هدایت کردی شما را همه اوست که فرو فرستاد از آسمان آردا برای شما از آست پوشیدی و از آست درختی در آن

تُسِيمُونَ ١١ يُنَبِّئُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

میچراید میرویان برای شما آن کشت را و زیون و درختان خرما و انگورها و ازهمه ثمرها بدستیکه در آن

لَايَةٌ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٢ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ

هر آینه آست از برای قومیکه اندیشه میکنند و مسخر کرد برای شما شب را و روز را و آفتاب و ماه را و ستاره ها مسخر شد گدند بفرمان او

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٣

بدستیکه در آن هر آینه آست از برای قومیکه اندیشه میکنند

سورة النحلست از روی عدد در تفاسیر این چنین آورده اند می بگفتند اهل عدوان لا کلام یعنی از ما رد کنند رجوع و بلا وان بود با خود قیامت یا عذاب پاک و برتر باشد آتیه ملک داشت آن خود بر حبه دل شود نا کنند انداز خلق بر علن آفرید او خود سموات و زمین برتر است از آنکه گیرد کسی شریک بد نه هیچ از فهم و ادراکش سهم فصد از این باشد ای این خلف	بست و هشت آیت آن از عدد صد مشرکان تعجیل پس مکرده اند این نباشد حر فرب و اتهام بر الهان چونکه رو آرم ما پس شما دارید بروقتش شتاب را چه مگیرید هم باوی شریک تا که موت چهل اران نایل شود زانکه می بود خدائی غیر من بالحق اعی از ره حکمت چنین با وی اندر هیچیک زافمال یک پس رساند او را نوح عقل و فهم کاستخوان مرده بگرفت او تکف	بعضی از آن مکی است و بعض هم بر هر آنچه وعده شان دادی رسول و بر فرض آنرا که گوئی رو کند آمد آیت که رسید امر خدا میرسد یعنی در آن تعطل نیست میفرستد مرا ملائکه را روح زامر خود بر هر که خواهد از عباد پس بترسد از من اندر امر و نهی بر صفات و شکل و وضع مختلف آفریده است آدمی ز آب منی پس نماید احتجاج او یا حدل با میسر گفت من یحیی العظام	در مدیه نازل است از ذوالکرم از قیامت یا عذاب پس مهول آن زما لطف بنان یکسو کند مرا و قوعش هست نزدیک و بجا هیچ حاجت بر چنین تعجیل نیست کوست قرآن یا که علم اندر موح مبدع علم و صوت بر مراد زانچه گفتند ایها ار راه وحی تا بیکسانی شوید معرف کان حمادی بود بیما و منی در مقام می بحث اندر محل وان بود پوشیده چون باند نظام
---	--	---	---



## الجزو الرابع عشر

آمد آیت که بد این اول جاد  
هشت صفت از چار بایان آفرید  
مبجورید ارا حشاش و ارکشک و شر  
نارگردید از حرا چون وقت شام  
سوی شهری که بدان سوید هج  
حمل بیم آن بنگار او کشید  
آفرید او اسر و اسب و حمار  
گفته اند از شرح مالا معلوم  
از وجود و بود شئی و از اثر  
هست اندر هر یکی آثارها  
وانکه هم بیی و دان فصل آن  
از مکس رسید شخصی ارامام  
گفت باشد ماده و بر از سات  
بس چو بر مایه فرود آمد مکس  
باشد از باقی خدا آگاه و س  
شد هویدا رمز مالا معلوم  
هست برحق ناکند واضح طریق  
را از طرق معصی است گمراهی و کج  
راه تا یابید بر قصد السبل  
هم ازان باشد درخت اندر نشان  
زرع روید ز آب ازهر قبل  
رام کرد او بر شما لیل و بهار  
این فواید را و بنی هر نفس

یافت ازما حس و بطق اندر بهاد  
تا زپشم و مویشان پوشش کند  
همچنین از روغن و به و پیر  
هم برع صبح چون گیرد گام  
خود رسیده ما گرا بار از سیج  
عمر و صفات نصف شد هم جان و د  
بهر دست تا شوید آنها سوار  
هست اولیتر سکوت از چو د چون  
بر تمامی کی توان گشتن خیر  
و آید از هر يك جلالت کارها

بر اعاده ناورید ایسان دلیل  
مر شما را باشد اندر اسباب  
مر شما را باشد و آسایشی  
بارها بان حمل در هر راه چند  
حمل آن باشد بر اندان در سیاق  
بر شما باشد رؤف و مهربان  
که نداید آن شما راصل و اثر  
ممکن از ایجاد خلق آگاه است  
هم بحرف ارس بجد و انها  
ما چه حای آنکه داند غلش  
حمله ای دانی از یا اصل آن  
کز وجودش حسست حاصل در نظام  
دست و پا آورده ساد بر لغات  
این یکی بود از خواص و فغوی  
از حماد و هم ز حیوان و نبات  
راه موصول برحق اعنی اردابل  
حمله را ظاهر نماید بر بشر  
مر شما را جله گشتی رهنما  
بر رمین ماء الکم منه شراب  
قصد باشد از شجر یا هر گاه  
آنکه را باشد تفکر ساعتی  
زان توان کردن حساب سال و ماه  
بر شناسائی راه از هر مقام

### در سر خلقت مکس

هر چه روید از رمین در الفات  
از ورگردد تورا این نعم اس  
بست آگاه از بهامش هیچکس  
داند آرا هسی بچند و چون  
تا نماید کس بگمراهی غریق  
محرف از مقصد و دور از بهج  
و این نه بر حرکت بود فی قال و قبل  
چار بایانرا حراست اندران  
بر شما زاعاب و زیتون و حیل  
همچنین شمس و قمر را در مدار  
ما بقی را اهل هاش داند و س  
هم در این باشد علامتها فزون

بر گاه بر شد خون داب  
نعمها در اوست از خلاق شی  
کل اشارا چنین دان را لغات  
هم بود بر خدا قصد السبل  
حل و حرمت نفع و ضرر و خیر و شر  
خواستی بر وجه الحاء از خدا  
او مرستاد از شما یا از سحاب  
مبجورید از نرك آن یعنی نگاه  
ور هران میوه بود وین آیتی  
بهر اصباح فوا که هم بگاه  
و این کواکب زامر حق باشند درام  
خوان لایات انور یعقلون

وَمَا دَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٤ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ

و آنچه را آفرید برای شما در زمین که مختلف است اقسامش در سست که در آن هر آینه آیه است مرکوبه که در میا بد عقل و اوست که تسخیر کرد

الْبَحْرَ لِنَّا كُلُّوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيْهِ وَ

دریا را تا بجورید از آن گوشتی تازه و برون آید از آن پیرایه که می پوشید آرا و می بینی کشتیها را شکافندگان آب سینه در آن

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٥ وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ

تا بجویند از فضلش و باشد که شما شکر کنید و افکند در زمین کوههای استوار مباد که دند باشند و بهرها و

سَبِيلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٦ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالْجَبِّ هُمْ يَهْتَدُونَ ١٧ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا

راها باشد که شمارا یابند و علامتها و ستاره ایشان را می یابند آری ای آنکه می آفریند چون کیست که نمی آفریند آری ایس

تَذَكَّرُونَ ١٨ وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ

بد نیکی کنید و اگر شمارید نعمت خدا را بشمار در توانید آوردش در سست که خدا هر آینه آمرزنده مهرباست و خدا میداند آنچه را پنهان مبدارید

وَمَا تُعْلِنُونَ ٢٠ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ٢١ أَمْوَاتٌ غَيْرُ

و آنچه را آشکار می کنید و آنان را که میخواندند از جز خدا نمیتواند آفرید چیزی را و ایشان آفریده میشوند مردگانند نه

## سورة النحل

أَحْيَاءَ وَمَا يَشْعُرُونَ ٢٢ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ٢٣ إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ قَالِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ

زندگان و بمیدانند که کی برانگخته میشود خدای شما خداست یگانه پس آنکه منکر بود ناحوت دلهای ایشان

مُنْكَرَةً وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ٢٤ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ٢٥ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

ناشاساست و ایشان سرکشند ناحر بدرسیکه خدا میداند آنچه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکند بدرسیکه او دوست ندارد

الْمُسْتَكْبِرِينَ ٢٦ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنْزِلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَصَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٢٧ لِيَحْمِلُوا أَوْارَاهِمَ

سرکشارا و چون گفته شود مرایشان چه چیز و فرستادین و ردگارشما گوید ما همانهای پیشین را دانار بردار مدارهای گداهانشارا

كُمُلَّةٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمِنْ أَوَارَارِ الَّذِينَ بُضِلُوا عَنْهُمْ بِمِيزٍ عِلْمٍ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ٢٨ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ

عام روز قیامت و اوارهای گداه آنان که گمراه میکنند ایشانرا بدون علمی آگاه باشند بدست آنچه برین ارباب حقیق مکارند آنکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَسْمُ الْعَذَابِ مِنْ

و دندیش از ایشان پس آمد فرمان خدا ناهانشارا از سج پس فرود آمد بر ایشان نام از بالاخان و آمد ایشانرا عذاب از

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٩ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ آيَنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ

حائیکه نمیدانستند پس روز قیامت خوار میکند ایشانرا و میگوید که باید اسرار من که بودید مخالفت موریدید در آنها

قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ٣٠

گفتند آنکه داده شدند دانشرا بدستیکه رسوائی امروز و بدی بر کافراست

<p>رام کرد او بر شما هم در زمین درهران يك صبح حق باشد دیدید ماهی آرند اعنی از دریا بدم هم بغوص آرید اردریا برون فلك را راننده بینی در بحار بر شما کرده معیشت را سب هست و انها حرص و غفلت شغل و غم کشتی دریای غم باشد رضا و رشوی بر کشتی ذکر اسوار باز ذکر نعمت دیگر کند بر شما یعنی نکردد مضطرب حویها هم آفرید از هر قبیل کرد پیدا هم علامتها راه راه یابند از ستاره عام و خاص پس شما آیا ندارید این بیاد نعمتش را کی توانید اندکی مهربان یعنی از این نصیر هم و انکسایرا که جز حق از بنان مرده اند ایشان و عاری از حیوة مرخداتان آن خدای واحد است زانکه از صنایع دهد هر شی خبر حاصل آنکه از دو فاعل در امور</p>	<p>چیز های مختلف پس دلشین مر کسایرا که هستند اهل دید زان باشد بر شما چیزی حرام حله تا پوشید از بهر نمون چون شکاف آب را اندر گذار تا مگر شا کر شوید از فصل رب فلكها هم کرده ایجاد از حکم ساحل آن شادی آمد ز اقتضا آئی از دریای غفلت بر کنار کوهها را بر زمین لگر کند هم بگرداند شما را منقلب در زمین همچون فرات و رود نیل بر روده تا نکردد اشتباه بر فریش این داشت گرچه احتیصاص عقل و دانش در شما چون او نهاد بر شمردن و ز هزاران صد یکی نعمت خود را ننازد هیچ کم می بخوانند اهل شرك اندر عیان کی نبود دارد جادی التفات خود بیکتائی ذاش شاهد است پس دو صانع نیست ممکن در نظر فعل واحد ممتنع دان در ظهور</p>	<p>مختلف ارحیت شکل و طبع و لون بحر را هم رام کرد او را اقتضا حر که در نزد امامیه بود بهر ریت آورید اعنی تکب بحر را هم رام کرد او در عود همچنین در نفس آدم بحر ها تا کنند ارباب داش زان عبور شد قناعت فلكت اندر بحر آر بندی از بر کشتی توحید طمع زان دراه بکد آن روای در زمین مر زمین از کوهها گشت اسوار راهها هم کرد اندر وی عیان کرد هم اساره گان را مسقر پس کسی را آفریند چون کسی است گر که خواهید آورید اندر شمار اوست آمرزنده تقصیر ارکید آگهست اوز آنچه پنهان یابید چون توانند آفریدن هیچ چیز یا کجا داند چون اشیاء حی و حدش باشد پدید از کل شیء در بیان شرح این آیت دیش پس هراں شبئی بیکتائی گواه</p>
---	--	---

## الجزو الرابع عشر

پس کسانیکه روز آخرت صدق وحق است این حداد تمام چون برایشان گفنه گردد که خدا فائلاں این سجن یوم القیام سستی بهاده هرکس بر خلاف پیش از ایشان مکر میکرد هم مهدم گشت از قواعد هرچه بود اندر آمد پس مرایشانرا عذاب گوید ایشان را که اماران من می بگوید آنکسان که داده شد	نیستشان ایمان بدون معذرت سر بنهان و آشکارا از امام بر شما بارل چه فرمود از شما حل و زور خود نمایند از تمام حل و زورش او کدی اختلاف با بین هر گره زائل ستم پس بر ایشان سقمها اعداد دود بجور بودند و فارغ با جواب جوشدند و در کجایند این رهن داشت ایشانرا و قلب آراده شد	قلبهایشان ناشناسنده است و پست سرکشارا حق ندارد هیچ دوست از ره سحر به میگویند آن هم رورر آنکسان کز راهشان بد بود داریکه ایشان میکشند آمد از حق حکم بر ایشان اوفاد آن سقمها از موقشان پس شود قائم جوآرور شمار آن شریکانی که بودید از گراف هست رسوائی در این روز و بدی	وان جماعت سرکشند و خود پرست دورار منکر دلاں سرکش اوست بود مانا قصه پیشینان رده اند از غیر علمی گاهشان تا اند با بار خود در آتشند تا نماید ایچ از باهاشان نشان لست از گردشکی شد طوفشان حق نماید بازشان رسوا و خوار اندر ایشان با نین در خلاف کارانرا از انتقام ایردی
---	---	--	--

الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ خَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ

آنکه فیس روح میکشدشان و مرشدگان طام کندگان بر خود هایشان پس در انداخته صاحب را که بودیم که نکم هیچ بدی آری بدر سبیکه خدا

عَلَيْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مِنْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۚ

دانست آنچه بودید میکردید پس در آمد درهای دور در را حاودادان در آن پس هر آینه دست آرامگاه گردشان

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ

و گفته شد مرا که بر هر کار شد بد چه چهره و فرمود ساد بر ورد کارتان گفتند بگوئی یعنی قرآن را برای آنکه کوئی کردید در این دنیا بیکوست

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۚ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

و هر آینه سرای آخرت بهتر است و هر آینه خواست سرای بر هر کار داریان بهشهای اقامت دائمی داخل میشود آنرا میرود از در آنجا بهرها

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ بَجَزَى اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ۚ الَّذِينَ نَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ

مرایشانراست در آنها آنچه را خواهند همچنان حرام میدهد خدا بر هر کار از آنجا که میبیراندشان مرشدگان با نزهها میگویند

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ

سلام بر شما در آمد بهشت را آنچه نبود که میکردند آیا انتظار میرود مگر آنکه آید ایشانرا ملائکه

أَوْ يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

یاباید فرمان پروردگار و همچین کردند آنکه بود پیش از ایشان و ستم نکرد ایشانرا و لیکن بودند که خود هایشان

يَظْلِمُونَ ۚ فَاصْلَابُهُمْ سَيَّاتٌ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ وَقَالَ الَّذِينَ

ستم میکردند پس بر سبیشان بدیهای آنچه کردند و احاطه کردند با ایشان آنچه بودند که آن اسهزای میکردند و گفتند آنرا که

أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ

شرک آوردند اگر خواست خدا غیر ستمیم مالا از غیر او هیچ چیزی ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم غیر حکم او هیچ

شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۚ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ

چیز را همچین کرد آنکه بود پیش از ایشان پس آیا باشد بر رسولان مکرر ساییدن آشکار و بقیقت را بگفتیم در هر

أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

امنی رسولی را که بر ستمید خدا را و دور شویدا از طاغوت پس از ایشان کیست که هدایت کرد خدا و از ایشان کسی است که نابت شد بر او گراهی

## سورة النحل

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٢٩

پس سیر کنید در زمین پس بگردید که چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان

آنکسان را که میرانندشان  
مرگ را ببینند و صلح آرند پیش  
خود گنه کارید و شرک پیشه بل  
این چنین اهل تکبر را سزا است  
چه فرستاده شما را کردگار  
نیگویی کردند و نیگویی خدا  
جنت عدنی که آیند اندر آن  
وقت قبض روحشان افرشگان  
زانچه میکردید بر نیکی عمل  
یا که فرمان آید از پروردگار  
حق فرمود ایچ برایشان ستم  
هم فرود آمد بدیشان ز آزمون  
ما و نی آباء ما بر هیچ شیء  
این زاستهزا بگفتند از عناد  
پس چه باشد جز رساندن بر رسول  
او فرستاد این رسل بایات  
ما بر انگیزانده ایم اندر امم  
پس بد ادیشان کسی کور اخدای  
پس شما آید سیر اندر زمین

مر ملایک چونکه آید وقت آن  
ما سودیم ایچ بدکردار و کش  
حق بود دانا شما را بر عمل  
حایگاه بد مر ایشانرا بحاست  
نیگویی گویند مجد و شمار  
دادشان اندر عوض بر مدعا  
بهر ها از زیر آن باشد روان  
که بسی یا کیزه باشند ادیشان  
این بود پاداش یک از لم یزل  
تا با نیصا لشان سازد دوجار  
بل بخود کردید ظلم آنقوم هم  
شر ما کائوا به یستزؤون  
سجده کی کردیم گرمیخواست وی  
نی که از اخلاص و توحید و وداد  
گر قبول آید بکس یا ناقول  
تا بدانند امر و نهی کائنات  
از رسولان بهر تکمیل نعم  
شد ز توفیقش بطاعت رهنمای  
بگردید اندر مآل مشرکین

اندر آنحالی که استمکاره اند  
میکند اقرار بر توحید و دین  
پس در آید اندر انواب ججم  
هم شود مر گفته آمارا دگر  
قالَ خَيْرًا لِلَّذِينَ احْسَنُوا  
لک دار آخرت نیگو تر است  
هر چه خواهند اندر آن باشد یقین  
بر شما گویند باد الحق سلام  
منتظر باشد آیا کافران  
همچنین کردند آنکه زیش  
پس رسند اندر حزای سبأت  
مشرکان گفتند گرمیخواست ما  
هم نمیکردیم چیزی را حرام  
همچو ایشان پیش از این کردند بز  
ایضا گفتند اعمال نژد  
پس نماید امر بعثت را بیان  
آنکه پیرستند حق را بر صواب  
هم بد از ایشان کسی که حکم حق  
تا چسان بوده است اندر جزه و کل

بر نفوس خویش و بس بیچاره اند  
قاضین روح گویندش چنین  
خاودان باشد اندر وی مقیم  
که بدید اندر جهان پرهیزگر  
اندر این دبا نبود الا نکو  
هر پرهیزده گان و اندر خوراست  
حق چنین بدهد حزای مقین  
در بهشت آید و مر اعلا مقام  
ایکه آیدشان ملک در درج جان  
بوده اند از ایگروه ظلم کش  
آچه کردند از بدیها در حوة  
کی پرستیدیم چیزی از خدا  
بی زحکش ما بخود بر هیچ نام  
که عمری بودند از عقل و تیز  
از شما بود بترد حق پسند  
سنتش جاری چنین شد هر زمان  
هم کنند از دیو و طاغوت اجتناب  
شد بخلان و ضلالت مستحق  
حال آن مردم بتکذیب رسل

إِنْ تَحَرَّصَ عَلَيَّ هُدًى فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٣٠ وَأَقْسُمُوا بِاللَّهِ

اگر حرص ورزی بر هدایت ایشان پس بدستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که اضلال میکند و نیست مرایشان را هیچ یاری کنندگان و سوگند خوردند بخدا

جَهْدَ آيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

مفطه ترین سوگند ایشان را که بر نمی انگیزد خدا کسی را که میبرد آری وعده و او نیست در احوق و لکن بیشتر مردمان نمیدانند

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ٣١ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ

تا بیان کند از برای ایشان آنچه اختلاف میکردند در آن و تا حدانجام آید آمارا که کامر شدند که ایشان بودند دروغگو یان حزا این نیست گفتار با هر چیز را

إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٣٢ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنبُوءَنَّهُمْ فِي

چون بخواهیم آرا آنکه بگوئیم مر او را که شویش میشود و آنایکه هجرت کردند در راه خدا از بعد آنکه ستم کرده شدند مر آینه جای میدهم

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٣٣ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ایشان ادر دنیا جای خوب و مر آینه اجر آخرت بزرگتر است اگر باشد که بدانند آنایکه شکستائی نمودند و بر پروردگارشان توکل میکند

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٣٤

و فرستادیم پیش از تو مکر مردای که وحی میکردیم بسوی ایشان پس پرسند از اهل ذکر اگر باشد که بداند

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٣٥ أَفَأَمَّنَ

بجتهها و کتابها و فرود فرستادیم تو ذکر را تا بیان کنی از برای مردم آنچه فرود فرستاده شد بایشان و باشد که ایشان اندیشه کنند آیا پس ایمن

## الجزو الرابع عشر

الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

شدند آنانکه مکر کردند بدیهارا که زیر و زبر کند خدا با ایشان زمین را یا بیاید ایشانرا عذاب از جایکه ندانند

٤٨ أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي ثَقَلِهِمْ قَمَاهُمْ بِمُفْجِرِينَ ٤٩ أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ٥٠

یا بگردد ایشانرا در گردیدن پس نیستند ایشان عاجز کنندگان یا بگردد ایشانرا بر ترسی پس بدستیکه بروردگار شما هر آینه مهر بان رحیم است

گر حریصی بر هدایتشان زدل بر خدا خوردند سوگند انبوت خلق بر خیزند آری بی خلاف تا بیان سازد برایشان بگزار غیر از این نمود که قول مایید و آنکسانکه هجرت اندر راه بدین جای ایشانرا شهر سک تر صبر اندر غرت و آزارها که برایشان وحی کردیم اربقی پس ز اهل ذکر پرسید این رسوم هم کمال آدمی را راهل ذکر چون شبی در حضورش باسق یا وصی است این سی را یا ولی هستشان هم بیات و هم در بر تو قرآن را فرستادیم ما ایمن آیا پس شدند از ببرد آن عذاب که بدانند از کجاست یا بگیرد باز اندر خوفشان گاه باشد آنکه شخصی مالدار گر که باشد رنده صد سال و دویست پس نماید سیم و رر را در رخاک پس خدا باشد رؤف و مهربان	پس سر لا یهدی من بضل قولشان لا یبث الله من یعوت بست اندر وعده حق اختلاف آچه را در وی نمایند اختلاف بر هر چیزیکه خواهیم آفرید کرده اند ایشان زایمان و یقین اندر این دنیا دهم ارآن سیر کرده اند و هم توکل بر خدا گشته جاری عادت مادی بر این یعنی از ارباب تاریخ و علوم مارحوبد از نه اید آگه بفکر بنی از آینه او وجه حق که دل از ذکر او نموده صبقی بر بود صندوقشان از لعل و در تا کبی روشن ب مردم هر کجا آنکسانکه مکرها کردند بد از چه گردد چاره و هم ار چه خاست پر شود از خوف و خشیت خوفشان برسد از نقصان مالش بشمار مر دوالی هر مالش هیچ نیست ماند آن در خاک و این گردد هلاک می بگیرد بر عقوبتها بجان	پس خدا دارد راه آرا که خواست سخت تر سوگند در انکار خود ایک مردم این بدانند اکثری کافران داند هم کزنی فروغ این بود گوئیم او را که باشد بعد از آیکه ستم کرده شدند هستشان اگر هم آخرت پیش از تو بی فرسادم هم بر رسالت تا فرسدم آدمی گر نه اید آگه شما رین امریک یعنی از آنکو بدل همد شده لحظه دیدار او در کل حال اگر ذکراست آنکه او صاحب دلست بر خلاف آنکه صندوقی تهی است آچه باشد سویشان نازل در آن را که حقشان در زمین سارد فرو یا که بگیردشان در آن آمد شدن می نداند آن تحوف را سبب که مادا مال من گردد بهام ایک حوفی در دل اندارد خداهش این یکی بود از هزاران قسم خوف مندهد یعنی که مهلت در عقاب
---	--	--

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُونَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ

آبادیدند بسوی آنچه آفرید خدا از چیزی که میگردد سایه هایش از راست و چپها سجده کنندگان و ایشان

دَاخِرُونَ ٥١ وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

ذلیلانند و مرحدار اسجده میکند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از چنده و ملائکه و ایشان سرکشی نمکنند

٥٢ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٥٣ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ

مترسد از پروردگارشان از بالا ایشان و میکنند آنچه مامور میشوند و گفت خدا که نگیرید دو اله را که دو تاست جز این نیست

إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا يَأْتِي فَارْهَبُونِ ٥٤ وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَقْبَرُ اللَّهُ تَتَّقُونَ

که او اله یکتاست پس از من ترسد و مرا راست آنچه در آسمانها و زمین است و مرا و راست دین که دائمی است آری پس جز خدا میریزید

٥٥ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ٥٦ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ

و آنچه باشماست از نعمتی پس از خداست پس اگر برسد شما را ضرری پس او میناید پس چون دفع کرد ضررا

## سورة النحل

عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٥٧ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٥٨

از شما همگانه یاره از شما بیوردگارشان شرک میآورد تا کفران ورزید بآنچه دادیمشان پس در خود پدید پس زود باشد که بداید

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ٥٩

و میگردانند برای آنچه نمیدانند بهره از آنچه روزی دادیمشان بعدا سرگردید هر آنچه بر سیده میشد از آنچه بودند افتر میگردید

<p>هیچ آیا میدیدید آن فرق خاضع و ساجد بود هر ذی و خود موجدش را در خضوعست و سجود همچین دان ماسوی را سر سر هم نماید سجده حق را از حقین رب خود را خائفند از فوقشان میبکند آنرا که مأمور از وید غیر از این نبود شمارا آن اله هست او را مرسمات و زمین ور رسد چیزی شمارا از هم پس رسد گر بر شما ناکه ضرر از شما قومی بحق مشرک شوند بر خورید از زندگی پس چندگاه بهره را بچه ما بایشان داده ایم</p>	<p>سوی آنچه گشته خلق از ماخلق در تفاسل مراتب تا شهود داد آتش داده ذیجودی و خود خاضع او را از معانی تا صور آنچه باشد در سموات و زمین امر حق در ندگی شد طوفشان بی زامدادش هستی لاشید واحد است و بیست در این اشتباه هم ز روی فرض و واجب ز اوست دین هم بود از حاب او بشو کم با تصرع هم بحوابدش دگر وز خدا بر غفلتی نازک شود زود پس داید و یابید اسباب حمله از اسام و فلك و در و سیم</p>	<p>میگردد بر زمین و بر شمال سایه هر شاخ و برگی در زمین بیش او باشد ذلیل و خاکسار آدمی کاو زمین تدلل غافل است از همه خستدگان و افروشتگان فوق یعنی در فرمان حقد گفت خود هم حقتعالی دو خدا پس ترسید ای عباد من زمین پس شما ترسید آیا حر زوی یعنی از رسید بر چیزی رکس از شما برداشت سجنها چه او کفر تا ورزید بی امد و بیم می بگرداند بهره این بتان تالله از آن حمله پرسیده شود</p>	<p>سایه هاشان در سجود ذوالجلال بین بحبش بر یسار و بر زمین بالاطمینه با دروی اختیار بیست آدمی کمتر از سک و گل است سرکشی دارد از حق بیم آن بی هستی خود سرد و مطلقند می بگریزد از پرستش مرشما که شریک آرید اندر ذوالعزیز با وجودش بیست موحودی بشی می ترسید او بود آراو پس فرقه آرید پس بر شرک رو بر هر آنچه ما بایشان داده ایم که ز علم و عقل دورید از ایشان و آنچه بندد افتری از ناپسند</p>
---	---	--	---

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ٦٠ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا

و میگردانند برای خدا دختران دائم پاک بودندش را و مرا یشار است آنچه میخواهند و چون مژده داده شود یکی از ایشان بهوشت میگردد و ریش سیاه کرده شده

وَهُوَ كَظِيمٌ ٦١ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ

و او باشد بر از خشم پنهان شود از قوم از وی آنچه مژده داده شد بآن که آساکه داردش بر خواری یا پنهان کندش در خاک

أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ٦٢ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ الْغَزِيرُ

آگاه باشد بد است آنچه حکم میکنند از برای آنانکه نمیکروند تا آخرت مثل بد است و از برای خداست مثل رزق و اوست غالب

الْحَكِيمُ ٦٣ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ أَجَلٍ مُّسَمًّى

درست کردار و اگر مؤاخذ میگردد خدا مر دمارا بستمشان نگذاشته بود بر روی زمین هیچ حبسند و لیکن از پس میدارد باشار تا وقتی نام برده شده

فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٦٤ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ

پس وقتیکه آمد اجلشان باز پس نمیانند ساعتی و بیش می افتد و میگرداند از برای خدا آنچه ناخوش میدارد و وصف میکند

أَلَيْسَتْهُمْ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ٦٥ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا

زباهاشان دروغ را که مرا یشار است خوبی ناچار بدستیکه مرا یشار است آتش و بدرستیکه ایشانند پیش فرستادگان بعدا سوگند حقیقت فرستادیم

إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٦

بسوی امتانی پیش از تو پس آراسته کرد برای ایشان دیور حیم کردار شار ایش اوست دوست ایشان امروز و مرا یشار است عذاب دردناک

## الجزء الرابع عشر

هم بگردانند بهر حق بنات  
بریکی چون مژده آید زانکسان  
از بدی آن خبرکش داده اند  
داردش آیا که بر خواری نگاه  
آهنگار را بر سرای آخرت  
گر بگیرد خلق را بر طلم و کبن  
بس جواش را در آید وقت خویش  
با وجود این زبانان مرد و مرغ  
الحق ایشانرا سزاوار آتش است  
بس برایشان کرد دیو آراسته

یا که از این نسبت بود آتش ذات  
دختری را بر ولادت آفرمان  
داغ شرم و غم بر او بنهادند  
پوشدش یا آنکه بر خاک سناه  
یست ایمان هیچ از آن سوء صفت  
نهد او جنبند را بر زمین  
لحظه زان فی شود پس یا که پیش  
وصف برایشان کند خیر و فروغ  
یشی ایشانرا بآتش بس خوشست  
کارهاشانرا که بس بد کاسته

هم مرایشانراست خود میگفتگو  
روی او گردد سیاه از تنک و لوم  
اندر این اندیشه خواهد شد فرو  
بس بداست اینکار کایشان میکنند  
وصف اعلی هست بهر کردگار  
لیک تأخیر او کند در انتقام  
آچه را دارد مکروه آفرق  
از خدا باشند طامع بر بهشت  
تالله از صدق انبیا را رام  
بس مرایشانراست دیو امر و زدوست

بت پرستان آنچه دارند آرزو  
یرشود از خشم و متواری ز قوم  
تا چه تدبیری کند در کار او  
هر بدآری زشت کیشان میکنند  
در امور او غالبست و راست کار  
تا بوقتی که شد آنرا برده نام  
می بگردانند آن نسبت بحق  
وان ثنوت با چنین اخلاق زشت  
بیشتر از تو فرستادیم هم  
هم مرایشانرا اغدا بی سخت ز اوست

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٦٧

و فرستادیم ما بر تو کتاب را مگر از برای آنکه بیان کنی برای ایشان آنچه اختلاف کردند در آن و هدایت و رحمت از برای قومی که میگویند

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٨ وَ

و خدا فرو فرستاد از آسمان آبرو پس زنده کرد آن زمین را پس از مردنش بدستیکه در آن هرایه ایست مرقومیرا که می شنوند و

إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

بدستیکه مر شمار است در شتر و گاو و گوسفند عبرتی میباشامیم شمارا را آنچه در شکمهای آنها از میاه سرکین و خون شیری یغش گوارا امر اشامدگانرا

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا أَوْ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ

و از ثمرها و از ثمرها درختان خرما و انگورها میگیرید ازان شکر یا روزی خوب را بدستیکه در آن هرایه ایست مرقومیرا

يَعْمَلُونَ ٧٠ وَ أَوْحِيَ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

که در می یابند بقل و وحی فرستاد پروردگار تو بسوی زنبور که بگیر از کوهها و از درخت و از آنچه بسازند از چوب

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ

پس بجور از همه ثمرها پس برو راهای پروردگار تو را را می شدگان بیرون میاید از شکمهای آنها اشامیدی که مختلف است رنگهایش

فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٧٢ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ

در آن شفایت برای مردمان بدستیکه در آن هرایه نشانیست مرقومی را که فکر میکنند و خدا آفرید شمارا پس میبرد شمارا و از شما کیست

مَنْ يُرْثُوا إِلَى آرَدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٧٣

که در کرده میشود سویی فرومایه تر عمر نانداند پس انداختن چیزی بدستیکه خدا دانای تواناست

آچه اسد روی نمودند اختلاف  
حق فرستاد از سما آبی و ساخت  
اندر این باشد علاماتی پدید  
بر شما دارد آنچه اسد بطون  
و زبیرها جلّه زاعاب و نخیل  
نیست این تعبیر خمر اندر ورق  
بس علامهاست در این بینول  
خانه ها و اسد شکاف کوهها

بی فرستادیم قرآن بر تو ما  
ز امر توحید و معاد یخلاف  
مرز مینرا زنده چو از موتش گداخت  
بر کسی کز سمع جان آنرا شنید  
شیر خالص از میان قرث و خون  
زان فرا گیرند بر وجه جیل  
ذکر نعمتهای خود بل کرده حق  
زد اهل علم و از باب عقول  
افکنید و در درختان هر کجا

جز که ایشانرا کنی روشن بجا  
رهنا و رحمت است آن بالیقین  
یا که قرآن بود آن آیکه وی  
هم بود از جاریان بر شما  
سائغاً للشاربین یعنی میکند  
سکر آورنده کز و گردید مست  
بلکه آنرا خوانده ضد اندر سخن  
وحی فرمود آنخدای لم یزل  
آن درختان که بیا مردم کنند

ر گروهی کاهل ایمانند و دین  
قلبهای مرده را زو کرد حی  
عبرتی زایشان نیوشانیم ما  
شربت آشامندگان زان سودمند  
رزق نیک آید هم از آن بدست  
گر سخن فهمی تو یا رزق حسن  
هم بینهای بزنبور عمل  
پایهایش بر بلندی ها زنند



## سورة النحل

پس خوردید از هر نمر و زهر گیاه  
شرابی از بطشان آید برون  
حتمالی مر شما را آفرید  
سن بیری یعنی آن کرروی نقل

پس روید اندر ره از امر اله  
مختلف در رنگ و دیدستی فزون  
پس تیراند شما را آن فرید  
هست آن هشتاد در نقصان غفل  
حق بود دانا عمر شمع و شاد

یعنی اندر خانه تان بر نسق  
مردمان را باشد اندروی شفا  
وز شما باشد کسی که رد شود  
بعد داشتن فراموش او کند  
هم توانا بر مرونی و انقلاب

آنچنانکه بر شما شد وحی حق  
آبست این اطرازا در خفا  
سوی عمری ازل اعنی خوارود  
چیز ها را هم بماند بی خرد

وَاللّٰهُ فَصَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِيْنَ فَضَّلُوا بِرَأْيِي رَزَقَهُمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

و خدا افزونی داد برخی را شمار این برخی در روزی پس باشد آنکه افزونی داده شد بر کردار و دین و ایشان را آنچه مالک شد دستهایشان

فَهُمْ فِيْهِ سَوَاءٌ اَقْنَعِمَهُ اللّٰهُ يَجْعَلْ لَّكُم مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَّجَعَلَ لَكُم مِّنْ

پس ایشان در آن یکسانند آری پس باشد سمعت خدا آشکاره کند و خدا کردار و برای شما از خود هاتان حفتها و گرداید برای شما از

اَزْوَاجِكُمْ بَيِّنَ وَحَقَّةً وَّرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ اَقْبَالُاطِلْ يُؤْمِنُوْنَ وَّيُغْنِمَهُ اللّٰهُ هُمْ يَكْفُرُوْنَ ٧٥

جفتها را بران و نوازدن و روزی داد شمار این یا بردها آری بساطل مکرود و سمعت خدا ایشان لغز میورزد

وَيَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ شَيْئًا وَّلَا يَسْتَطِيعُوْنَ ٧٦

و میپرستند از غیر خدا آنچه مالک باشد برای ایشان روزی از آسمان و زمین چیزی را و توانایی ندارند

فَلَا تَقْرَبُوْا اللّٰهَ الْاَمْثَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ٧٧ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوْكَ لَا يَقْدِرُ

پس مراند برای خدا مثلها را بدرستی که خدا میداند و شما نمیدانید زد خدا مثلی بنده درم خرید که قادر نیست

عَلٰى شَيْءٍ وَّمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَّجَهْرًا هَلْ يَسْتَوِيْنَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

بر چیزی و کسی که روزی دادیم او را از خود روزی خوبی پس و اتفاق بکند آن پنهان و آشکارا آری یکسان میباشد ستایش مر خدا را

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ٧٨

بلکه بیشتر ایشان نمیدانند

معصرا حق کرده بر بعضی فزون  
بدگن را خواجگان بعضی شریک  
پس صد آری سمعتهای حق  
حق پدید آورد از حسن شما  
داد روزی هم دگر از طیبات  
میپرستند آن نفیر حق که نیست  
یعنی از آنکه آید ر آسمان  
زانکه حق داند فساد قولتان  
هم مر آزادی که از نزدیک خویش  
پس چه عند عاجزی با مالکش  
پس چسان اصنام بروج و اثر  
ناچه جای آنکه باشد مستحق

ار شما در رزق و مال اندر فزون  
در مال خود کنند از خلق نیک  
مردمان انکار بر ما مستحق  
هر تان اندر ساس حفتها  
مر شما را بر عیش در جوة  
مالک ایشان را برقی بهر نیست  
وز گیاهی کنز دمن روید عیان  
سید آگه شما واد قمع آن  
رزق سکو داده اش بیش بیش  
نیست یکسان گر که دانی اندکش  
باشد از وجهی شریک دادگر  
بر پرستش غیر او از ماخلق

پس بند آنکه در مال افضلند  
پس شود ایشان مساوی در نظر  
مکر نعمت بحق آن گشت ایک  
هم نگرداند از زبان پیدا بین  
پس بناطل هیچ آری نگروند  
از سموات و زمین بر هیچ چیز  
پس مسازند از برای حق مثال  
حق مثل رد عند مملو که هیچ  
پس کند اتفاق زان فاس و نهان  
هر دو باشد ارچه مرزوق یکی  
حق سزوار است بر حمد و ثنا  
او ز توحشش بنا نموده راه

مال خود مر زیرستان تا هلد  
در مایشان بست بیزی دگر  
که کند در طاعش غیری شریک  
مر شما و اولاد اولاد این چنین  
هم نعمتهای حق کافر شود  
و استطاعت بستنشان بر خویش نیز  
یا شبی در پرستش از خیال  
قدرتش بود چیزی در سج  
این دو یکساند آری در شان  
همچنین مملوک یک کس بشکی  
بی حر او از خلق نادر گدا  
و این ندانند اگر از رای تاه

وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ اٰحَدُهُمَا اَبْكُمْ لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلَاهُ اَبَمًا يُّوجِّهُهُ

وزد خدا مثلی دومرد یکی از آن دو گنک است که قادر نیست بر چیزی و اوست گران بر صاحبش هر که متوجه بگرداندش



## الجزء الرابع عشر

لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٩ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ

مبارد خبری آید که است او و کسیکه میفرماید عدالت و اوستر راه راست و مر خدا راست نهانی آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٨٠

و زمین و نیست فرمان قیامت مگر چون بطر انداختن چشم بآن نزدیکتر است در ستنکه خدا بر هر چیزی تواناست

وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ سَيِّئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ

و خدا سرور آورد شما را از شکمهای مادران که نمیدانستید چیزی را و گردانید برای شما گوش و دیده ها و دلها را باشد که شما

تَشْكُرُونَ ٨١ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ

شکر کنید آید دیدن سوی پرده رام شدگان در میان آسمان دکه نمیدارندشان مگر خدا مدرسیکه در آن

لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٨٢ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ

هر آینه آید است مرحمی که ایمان میآورد و خدا گردانید برای شما از خانه ها و گردانید برای شما از پوستهای شتر و گاو و گوسفند

بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَبْوَابُهَا وَأَشْعَارُهَا أَثَانًا وَمِنَاعًا إِلَى حِينٍ ٨٣

خانه ها که سبک نمیدارید آنها را روز کوچتان و روز ماندن و در کشهای آنها و کرکهایشان و موهایشان و فرش و مایه خات نامگمی

حق مثل زد بر دوردی کاکم است هست بر مولای خود ثقل و وبال زانکه عاجز باشد از گفت و شنود یعنی او باشد سخن گو در مقام باشد او در نفس خود بر راه راست نیست خود کار قیامت سر سر بستن و نگشودست آندیده را حق بهر چیز است قادر بیشکی منداستید چیزی را شما شاید او را شکر گوئید و سپاس جز حق ایشانرا نمیدارد نگاه همچنین بر ساخت از بهر شما در سفرها تا بروز حمل و نقل هم دیشم میش و ارباب شتر	زان دویک قادره در یکشی هست حملگی در مانده مولایش بحال نه فهمد نه بفهمد نرود با کفایت ناز و بار شدی تمام قصده از هر کار حاصلی حطاست رد حق الا کلمج بالصر وایست بستن یا گشودن بر ملا بعث و حشر از قدرتش باشد یکی از مافع یا مکاره زابتدا گر که باشید از معها حق شناس مؤمنان را ایست آیات از اله از جلود چارایان خاسها بر شما باشد سک از روی عقل هم زموی بز پدید آورد بر	هست از فهم سجها بی تمیز هر کجا او را فرستد بهر کار او بود آیا مساوی با کسی وصف او بر عدل را نکرد از کمال مر خدا را باشد از وحه یقین بلکه از آن هم قیامت افرست این به در رفتار ماه و هفته است مر شما را حقتعالی در حیوة مر شما را داد اندر حلها سگرند آیا خلاق سونی طیر خاها بر ساخت حقتان استواز پرده ها یعنی که در صحرا زبید یا که در وقت اقامت در مقام بر شما پوشند بها زد حس	ور صایع میداند هیچ چیز نار آید بر سکوئی سوی یار کوست من یا بر عدل ابدون سی رانکه باشد عدل جامع در خصال علم بر غیب سموات و زمین زانکه آن دو فعل و این یک مطلب است تا زنی چشمی قیامت رفته است اندر آورد از بطون امهات گوشها و چشمها و قلبها رام در حو سما از بهر سیر تا در آن یابد آرام و قرار وان زبشم میش و اشتر برکنید یعنی اندر راه و منزل بالتمام نرم و بکو تا که گردد مدرس
--	--	--	---

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُم سَرَائِيلَ تَقِيَكُمُ

و خدا گردانید برای شما از آنچه آفرید ساینها و گردانید برای شما از کوهها خانه های پنهان بودن و گردانید برای شما پیراهنها که نگاه دارندتان

الْحَرِّ وَ سَرَائِيلَ تَقِيَكُمُ بِأَسْكَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ٨٤ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

از گرما و پیراههای حنک که نگاه دارندتان از آسب شما همچنین تمام میکند نعمت خود بر شما باشد که شما متقاعد شوید پس اگر رو گردانید پس نیست

عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٨٥ يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ٨٦ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ

بر تو مکرر سابدن آشکار میشناسند نعمت خدا را پس انکار میکنند آنرا و بیشترشان کافر اند و روزیکه برانگیزایم

## سورة النحل

مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ <sup>۸۷</sup> وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

از هر امتی شاهدی را پس داده شود از برای آنانکه کافر شدند و ایشان طلب رضاحوئی کرده شود و چون بینند آنان که ستم کردند

الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ <sup>۸۸</sup> وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَائِهِمْ قَالُوا

عذاب را پس سبک شود از ایشان و ایشان مهلت داده شود و چون بنگردند آنانکه شرک آوردند اما انصار را گویند

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ <sup>۸۹</sup> وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ

پروردگارا ما آنها شریکان ما هستند و آنانکه بودیم میخواندیم از غیر تو پس سبک دارند ایشان کفار را بدرستی که شما هر آینه دروغگو یاندد و سدا زنند با خدا

يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ <sup>۹۰</sup> الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ

آروز صلح را و کشتن از ایشان آنچه بود ادا فرما نکردند آنانکه کافر شدند و باز داشتند از راه خدا افزودیم

عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ <sup>۹۱</sup>

ایشان را عذاب در بالای عذاب تا آنچه بودند افساد میکردند

نعمت است این نیر از حق بر شما  
پیرهن ما باشد از گرما امان  
شاید اسلام آورد ارقب و دین  
پس کند انکار ایشان از و حو  
از هران امت گواهی بر ملا  
ما که حویند آرزای ذوالجلال  
چون ببینند آشریکان مشرکان  
که شما باشید کاذب بالتمام  
آچه منگویند کذب و دروغ  
می بیستندی دروغ و افتری  
ما عذاب سعت نالای عذاب

از درخت و کوه و اضلال و ما  
هم بگردانید از صوف و کمان  
نعمت خود کرد اسماء این چنین  
نعمت حق را شناسند این گروه  
روزی آید که بر انگریز ما  
نه طلب کرده شود ایشان تعال  
هم نه مهلت داده کردند آزمان  
سوی ایشان پس فکندندی کلام  
که شما در قولتان بود دروغ  
کم شود رایشان اراچه بر خدا  
زاید ایشان را نمودیم از حساب  
رنجشان شد فرص تا باشد زیاد

سایبان ها تا تواید آرمید  
مر شما را حاشا و غار ها  
ساعت تا درجک پوشید آن تن  
بر بو بود بر هویدا حز بلاغ  
پیر و اهواء نفس ابقرد  
تا که عذر آرد ز افعال محار  
پس سبک زایشان بگردان عقاب  
آشریکانی که میخواندیم چند  
تا که گوید ست پرستار احواب  
بر قبول امر حق سارند صلح  
هم صدوعن سبیل الله رهین  
آچه را بودند ایشان بر فساد

هم شما را ساخت ز آنچه آفرید  
هم عود از کوهها بسیار ما  
هم ز آهن اذتکان او پیرمی  
ورکه برگردند پس اندر فراغ  
اکثری زایشان عود و کافرد  
اذن پس بر کافران بدهد بار  
چون ببند آن ستمکاران عذاب  
می بگویند ای خدا ایان بود  
حق بتان را یعنی آرد در خطاب  
سوی حق آروز اندازند صلح  
کافر آناکه شدند اندر یقین

و يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا

و روزی که برمی انگیزیم در هر امتی شاهدی بر آنها از خودهاشان و آوردیم تو را شاهد بر آنها و فرو فرستادیم

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ <sup>۹۲</sup> إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

بر تو این کتاب را بانی کامل همه چیز را و هدایت و رحمت و بشارت بر مسلمانان را بدرستی که خدا میفرماید عدالت

وَالْإِحْسَانِ وَآيَاتُ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و نیکوکاری و معطاکردن صاحب قرابت و نهی میکند از فحاشی و ناپسند و طلم بد میدهد شمارا شاید شما بدگیرید

<sup>۹۳</sup> وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَفْضَحُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْنَاهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ

و وفا کنید بعهده خدا چون عهد کردید و مشکبید و سرگندها را بعد از اسوار کردش و بحقیقت گردانید شمارا احدا بر خودان

كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ <sup>۹۴</sup> وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَضَّضُوا عَنْهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ

کواه بدرستی که خدا میداند آنچه میکنید و مذهبید چون زنی که گردانید رسته اش را از عدم محکم ازهای تاب باز داده میگیرید

## الجزو الرابع عشر

آيْمَانَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ اَنْ تَكُونَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبِي مِنْ اُمَّةٍ اِنَّمَا يَبْدُوَكُمْ اللّٰهُ يَه وَلَيْسَنَّ

سوگند هاتان را مفسده ميانان که باشد گروهی افزوتر از گروهی جز این نیست که می آید شمار خدا بآن و هر آینه بان خواهد کرد

لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ١٠ وَاَوْشَاءَ اللّٰهُ لَجَمَلِكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَلَكِنْ يُفِضُ

برای شمار روز قیامت آنچه بودید در آن اختلاف میکردید و اگر خواسته بود خدا هر آینه گردایده بود شمار امت واحد ولیکن گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِتَسْتَلْنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١١ وَلَا تَتَّخِذُوا اِيْمَانَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ

میکند از آنرا که خواهد و هدایت میکند آنرا که خواهد و هر آینه بر سیده میشود البته از آنچه بودید و میکردید و فرامو گزید سوگند هاتان را مفسده ميانان

قَتَرَلْ قَدَمٌ بَعْدَ بُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوْءَ اِمَّا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٢

پس تلفزد قدمی بعد از ثباتش و چشید اندوه را آنچه از داشتید از راه خدا و از برای شامت عذابی بزرگ

اندر آن روز که در هر امی بر تو قرآن را فرستادیم ما میکند بر عدل و احسان امر حق میده پند او شما را بگزید مشکب ایمان خود را در قرار بر هر آنچه میکند او آگه است چون زنی یعنی مباشد آنکه نافت یعنی آسانکه بگزید آن عین زائیکه مباشد قومی بیشتر تا نماید بر شما در رستخیز لبک خواهد هر کرا گمراه او هم مگزید آن قسمها که بود هم چشید اندوه و رج از آن سبب	سویشان از فشان بی اشتباه هر هر چیزیکه باشد بالیقین مکند از مکر و فحشاء و نفی هم کدید از حان و وفا بر عهد او می گردانید حق را یا انام لا تکنونوا کالتی نقضت تو را بعد از است حکام کان میداشت ناب عهد و سوگندیکه باشد بینتان غیر از ان بود که حق در امتحان ور که خواهد حق تعالی بیستوه وانکه را خواهد شود هم رهنا پس تلفزد گامتان زین شوم کار وان عذابی بر شما باشد عظیم	شاهد انگیزیم ما بر حجتی که مانی روشن است و رهنا هم عطا دادن جویشان اتفاق تا از او شاید شما گزید پند چو که کردید آن تسما استوار از بین عهد و نذر اره رسالت ریسمانها پس گشود می شکانت بر خیانت یا دغل ما آن و ان از عدد وز مال از قوم دگر آنچه در وی مختلف بودید نیز میکند هم گمراهی فرو بستان از مکر و غدر از پیرشد که مانند از ره حق در طاعت
---	--	--

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٣ مَا عِنْدَكُمْ

و عوض مگزید به پیمان خدا های اندک را بدستیکه آنچه ز خداست آن هر است مر شمارا اگر باشد که داید آنچه نزد شامت

يَنْفَعُ وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤

سیری میشود آنچه ز خداست پاینده است و هر آینه جز امید هم آثارا که صبر کردند مزد شمارا بهتر از آنچه بودند که میکردند هر که

عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ

کد کردار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد پس زندگای دهیم او را زندگانی پاکیزه و جزا دهیم ایشانرا مزد شمارا

بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٥ فَاذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ١٦ اِنَّهٗ

بهتر از آنچه بودند که میکرد پس چون بخوانی قرآن را پس پناهجوی خدا از شیطان رانده شده بدستیکه

لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلٰی الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَلٰی رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ١٧ اِنَّمَا سُلْطٰنُهُ عَلٰی الَّذِينَ

بیست مر او را تسلطی بر آنانکه گزیدند و بر پروردگارشان توکل میکنند بیست تسلطش مکر بر آنانکه

يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِيْنَهُمْ يَهٗ مُشْرِكُونَ ١٨ وَاِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا

دوست میدارندش و آنانکه ایشان باو شرک آورد گانند و چون تبدیل کنیم آیتی را بجای آیتی و خدا دانانراست بآنچه فرو فرستد گویند

## سورة النحل

إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۱۰۲ قُلْ تَزَلَّهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لَبِئْسَتْ

جزاین نیست که تو افترا کننده بلکه بیشترشان مجانبند بگویم و آوردن روح یابی در پروردگارت بحق ثابت گرداند

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرٍ لِلْمُسْلِمِينَ ۱۰۳

آنانرا که گرویدند و از برای هدایت و شارت از برای مسلمانان

نی بعهده الله خرید از وی تعیز فای آن گردد که در نزد شماست هر که کرد او کار بیک از مردوزن نوانچه کردند از عملها بر ملا بست او را سلطنت بر مؤمنان یا بر آنها که هم او گردد سبب هر چه حق وقتی فرستد در خور است آتی وقتی کند نازل خدا غیر از این گوید سود کافراست کز چه رفت آن حکم سابق از میان مؤمنان را تا بدان نغش ثابت	مریهای اندکی او بست جز هست مای آنچه در نزد خداست هم بود مؤمن همیشه بیسجن هترین مردیت ایشانرا رما که حقشان انکالست آن چنان سر نشان را رخداد روز و شب آبی نسخ ار شد او دانراست که در آن وقتست آرا اقتضا آنچه گوئی یعنی آن ی ار خداست حکم دیگر آمد اندر حای آن هم دهدشان مرده در راه نجات	آنچه در نزد خدای اکبر است صابران را ما جزا بدهم بل رنگی یک بیکو در محل پس چو قرآن را حوائی بر پناه غیر از این سود که سلطانی اوست آتی را چون بدل سازیم ما حکمها باشد حکمت مستند وقتها را داد او در مصلحت بل میداند زایشان بشتر گو فرود آورد با این اسطفس مسلمین را رهنائی رخدادست	کر که دادید آن شما را بهتر است مزد ایشانست بهتر در عمل هم جزای یک در اجر عمل تو ردیو رانده گشته بر اله بر کسی که گیرد او را یار و دوست آوریش آیت دیگر بها نیست حکمی در زمانی نرسد حکمها را هم بها داد جهت علت اثبات و نسخ اندر شر این کتاب از رب آرواح القدس هم نشارت بر علو و اعتلاست
--	--	--	--

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّلسَّانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ

وهر آینه میدانم بدرستی که ایشان میگویند جز این نیست که میآموزد او را اسانی زبان سبکه میگردد گفتار را سوی او عجیبست و این زبان عربست

مُيِّنٌ ۱۰۶ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۰۷ إِنَّمَا يَقْتَرِي-

روشن بدرستی که آنرا که نمیگردد بآیتهای خدا راه نمایند ایشانرا خدا و از برای ایشان عذابست دردناک جز این نیست که می بیند

الْكُذِّبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۱۰۸ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ

دروغرا آنرا که نمگردد بآیتهای خدا و آنکروه ایشانند دروغگوینان کسیکه کافر شد بعد از ایمان

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ

آوردش جز آنکه حبر کرده شد و دلش آرامیده بود بایمان ولیکن کسیکه باز شد بکفر از سببه پس برایشانست خشمی از خدا

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۰۹ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

و از برای ایشانست عذاب بزرگ آن بایست که ایشان اختیار کردند زندگی دنیارا بر آخرت و بدرستی که خدا هدایت نمیکند گروه

الْكَافِرِينَ ۱۱۰ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

کافرانرا آنکروه آنانند که مهر باد خدا بر دلهایشان و گوششان و چشمهایشان و آنکروه ایشانند بچهران

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۱۱۱ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ

ناچار بدرستی که ایشان در آخرت ایشانند باز کاران پس بدرستی که پروردگارتواست از برای آنانکه محرت گردیدار بعد از آنکه عذاب کرده شد بدین

جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۱۲ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

جهد نمودند و صبر کردند بدرستی که پروردگارتوا بعد از آن هر آینه آمرزنده مهربان است روزیکه آید هر نفسی که مجادله کند از خودش

## الجزو الرابع عشر

وَتُوفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۱۱۳

وتمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کرده و ایشان ستمگره میشود

<p>ما بدایم آنچه مگویند قوم بوفکبه یعنی ایها را باو سوی او گفتار او را اعجیبی است قول پست اعجیبی را بر عرب یعنی از بطلان حرف حویشتن باشد ایشارا عداوی دردناک آنکسایکه سرگز سگروند قلب او باشد بایمان مطمئن کرده حفظ جان بقولی باصواب آب خواریا روان درهراوست زنده بودن را مدار آخرت این گروهند آنکسان که حق بهاد پس کسایرا مرآن پروردگار صر بنمود در آن هر دویم میشود داده بهر نفسی تمام</p>	<p>در تو و گفتار تو ارطمن ولوم میکند تعلیم اندر گفتگو مر فصاحت اندر آن گفتاریست چیست سمت خاصه ایگفتارولب آگهد از حقد گوید این سخن چهل شش از هر عداست و هلاک بر شاهای خدا و کذبند هم بران حان آفرین جان مطمئن زین به است ارمه نماید احتساب هم عداوت بس زرك از بهراوست مبدع ترجیح و هم بر مغفرت مهرشان مرگوش و چشم و هم فواد که عودستند محرت از دیار رین سپس ربت غفور است و رحیم بر جزای هر چه کرده است او با م</p>	<p>غیر از این بود که آموزادش قولشان را پس خدا فرمود رد وین کلام تازی است و طاهر است که عرب را بیان مثلش عاجز است آنکسایکه آفات خدا غیر از این نبود که یعلم و فروغ بعد ایمان آنکه شد کار بحق لیک آرد حرف کفر اندر زبان لیک بگشاید تکفر از سینه کس ایست بهر آنکه میدارد دوست راه نماید خدا مر کافران غافلند آنکروه الحق چنان بد زحمتها و هم ربح زیاد اندر آن روریکه هر نفسی حدل خود ستمیده نکردند و زبون</p>	<p>این زبان را آدمی چون خواشد که لسان آنکه گرداید خود در فصاحت بر زبانها قاهر است این سخن داند خود فی جایز است سگروید و بستشان هم رهنما بر خدا بدید بهمان و دروغ حزه بر اکراه دارندش فرق می نماند بهر ایمانش زبان بهر او خشم است از حق هر نفس این حیوة دبوی ارمغرو یوست که بجود بستند راه فهم جان که بقبی بستشان غیر از زبان آمدند ارمال و حان پس مر جهاد میکند با خود نقصان عمل روز و امسا و هم لایظلمون</p>
--	---	--	---

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ

وزد خدا مثل قریه را که بود این آرامیده میآمد آرا روزیش فراوان از همه جا پس کفران ورزیدند

اللَّهُ فَإِذَا قَهَّاهُ اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ۱۱۴ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ

نعمت خدا پس چشایدش خدا پوشش گرسنگی و ترس آنچه بودند که میکردند و بحقیقت آمد ایشانرا رسولی از ایشان

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ۱۱۵ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ

پس تکذب کردند او را پس گرفتشان عذاب و ایشان بودند ستمکاران پس بخورید از آنچه روزی دادان خدا حلال پاکیزه و شکر کنید نعمت

اللَّهُ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۱۱۶ إِنْما حَرَّمَ عَلَى كُمْ الْفَحْشَاءَ وَالْمُنْفَرَاتِ وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

خدا را اگر هستید او را میپرستید جز این نیست حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نامک رده شد برای غیر

اللَّهُ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۱۷ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ

خدا بآن پس آنکه مضطر شد که نه باغی باشد و نه عادی پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست و مگوئید برای وصف کردن زبانان

الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ

دروغ را این حلال است و این حرام تابیدید بر خدا دروغ را بدرستی که آنا که می نمانند بر خدا

الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ۱۱۸ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۱۹ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا مَا قَصَصْنَا

دروغ را رستگار نمیشوند مایه تیش کمی است و البرای ایشانست عذاب پر درد و آنا که یهود شدند حرام کردیم آنچه خواندیم

عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۱۲۰ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ

بر تو از پیش و ستم نکردیم ایشانرا و لیکن بودند که بخود هاشان ستم میکردند پس بدرستی که پروردگار تو است مرا آنکه کردند

## سورة النحل

بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۲۱

مدیر آبادانی پس توبه کردند پس از آن بدستگیر کردند و پس از آن آمرزیده مهر ناست

سامان آمدند

بدرستی که بروردگار تو پس از آن آمرزیده مهر ناست

زد خداوندت مثل وانست این پس بنعمتهای حق کافر شدی ز آنچه کردند از ره نابخردی پس فرا بگرفت ایشانرا عذاب پس حلال و طیب و پاک و سکو غیر از این بود که میباشد حرام فتن اضطر غیر باغ لا وعاد در دوم سوره بیان شد در قام کذب تا بندید بر پروردگار بر کسایکه شدند ایشان یهود ما نکردیم ابج بر ایشان ستم	سردهی که بوده معصوم و مذین زاینی بر فسق و کفران آمدند فسق و عصیان ناسیاسی و بدی چون ستم کردند بر خود بی حساب شکر باید پس بنعمتهای او خون و هم مردار و حذر بر آن تمام یعنی الا مضطر از حد نی راد شرح و تفصیل اندر این باب اتمام و آنکه بدست هرگز رستگار شد حرام از ما همانا در حدود لیک ظلم ایشان نمود کردند هم ثُمَّ تَابُوا بَعْدَ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا	این و آورده از کل دیان پس چشاید از لباس خوف و حور آمد ایشانرا هم از ایشان رسول پس خورید ایمان از آنچه حق شکر معصم واجب آمد در عطا ما آحل هُم لَغَفِرَ اللَّهُ بِهِ پس حق آمرزیده است و مهربان می گویند آنچه وصف اندر کلام آن متاعی اندک آمد از جهان آنچه قصه بر تو زدیم آن زبیش پس خداوندت کسایکه گناه باشد اندر حال آمرزیده او	رفشان آمد فراخ از هر مکان حق مرا ایشانرا بهنگام وقوع پس بتکذیبش شدند از ناقبول داده رودی بر شما از هر فسق می رسید ار که او را خود شما بر شما خود تا عباد مشبه حرم اکل مبه را بعشد از آن میکید این کاین حالات این حرام هستند لیکن عداوت پس گران رفت در اعام شرح آن نکش کرده اند ایشان بجهل و اشتباه
---	---	---	--

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۲۲ شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ

بدرستی که ابراهیم بود امتی مطیع از برای خدای حق گرای و بود از مشرکان شکر کننده مرعمتهای او را برگزیدش و

هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۲۳ وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۱۲۴ ثُمَّ

هدایت کردش براه راست و دادش در دنیا خوبی و بدرستی که او ست در آخرت هر آینه از شایستگان پس

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۲۵ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ

وحی فرستادیم سوی تو که بروی کن کیش ابراهیم را حق گرای و بود از مشرکان جز این است که گردانیده شد شنبه را

عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۱۲۶

در آنانکه اختلاف کردند در آن و بدرستی که بروردگار تو هر آینه حکم میکند ما شان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند

أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

بخوان براه راست بروردگار تو بحکمت و بند خوب و مناظره کن ایشان با آنچه خوبتر است بدرستی که بروردگار تو اوست

أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۱۲۷ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ

دانانر بآنکه کشد از راهش و او دانانرا ست بهدایت یافتگان و اگر عاقبت کنید پس بمانند آنچه عاقبت شدید بآن

وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ۱۲۸ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ

و اگر صبر کنی و اگر صبر کنی و صبر کن و نیست صبر تو جز بتوفیق خدا و اندوه محور بر ایشان ممان

فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ۱۲۹ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

در تنگی از آنچه مکر میکنند بدرستی که خدا با آنانست که بر هر کار شدند و آنانکه ایشان نیکو کار اند

ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنيفا مله جم در یکن نشد آن فضل و داد میتوان خواندش بتنها امتی	قانتا لله حنيفا مله جز که در اشخاص بسیار از عباد هم بوجد و با ایمان ملتی	امت اعنی بوده ابراهیم او یش از آن یا کافکند او را نار یا چو ترسا و یهود و ت پرست	جامع هر فصل و اوصافی سکو مؤمنی جز وی شد در روزگار معترف بودیش از عالی و پست
--	--	--	---

## الجزو الخامس عشر

حق تعالی خوانده زانو امتش  
شا کر نعمت بد آنچه ذوالجلال  
یکش دادیم در دنا بدین  
که بد او مایل زادیان سبغ  
بر کسایکه نمودند اختلاف  
خوان بسوی راه آن پروردگار  
پند ده با بیکوئی در هر عمل  
مشرکان کردند مثله حمزه را  
آمد آیت که عقوت گر کنید  
صابران رالک صبر اولیتر است  
هم مباش از مکر ایشان تکدل

اندر ادیان کرده شایع ملتش  
کرده بود انعام بروی از کمال  
هم بود در آخرت از صالحین  
هم نبد مشرک بدش دین حنیف  
دروی اندر حبله یا صید گراف  
مردمان را با دلیلی استوار  
کن بوجهی یک ما ایشان حدل  
بعد کشن در احد ار کینها  
مثل ماعرفتم آرید آن پدید  
صبر کن بوفیق صبر در خور است  
حق بود نا متقین بر متصل  
مؤمنین و متقین و محسن

می نبود او بر خدا از مشرکین  
برگزید و ره نمودش بی ذبیم  
پس بسویت وحی فرمودیم ما  
غیر از این بود که گردانیده شد  
بنشان ربت کند در دستخیز  
حجتی کان شبهه را زایل کند  
رب تو بر گمراهان دانا تراست  
چون شد این گفت پیغمبر که من  
یکفر کردند یعنی مثله چون  
وان باشد حز بوفیق خدا  
وان سکو کاران را رباب خلوص  
رَبَّائِ سَلَمَ عَلَيْهِمُ اَجْمَعِیْن

بل موحد بود و کامل در یقین  
بر صراط حق و راه مستقیم  
پروی کن کیش ابراهیم را  
احترام شنبه وان مفروس بد  
حکم در آن اختلاف و آن ستیز  
امر حق را ثابت اندر دل کند  
همچنین بر مهندون او ابصر است  
مثله هم زایشان کنم هفتاد تن  
کرد باید مثله یکتن فی فزون  
می مشو غمگین برایشان ران بلا  
که بتوحید و ایمان برنصوص



### سُورَةُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مَاتَهُ وَاحِدِي عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ

دام پاک بودن آنکه برد شب ندهاش شبی از مسجد الحرام مسجد اقصی که حرکت دادیم پیرامونش را تا بنمایم

مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۚ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَآئِيلَ

اورا آیتهای خود در سبیکه اوست شنوای بیا و دادیم موسی را تورات و گردانیدیش هدایت از برای فرزندان یعقوب

أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ۚ ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۙ وَقَضَيْنَا

که مگیرید از غیر من کارگذاری فرزندان آنکه حمل کردیم نوح و هر آنکه او بودنده شکر گزار و اعلام نمودیم

إِلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۚ فَإِذَا جَاءَ

به بنی اسرائیل در کتاب که فساد خواهد کرد در زمین دو بار و هر آینه سرکشی خواهد کرد البته سرکشی نزرک پس چون بیاید

وَعَدُ أُولَئِهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا

و وعده هستی آن و میفرستیم بر شما سدگانی مرمارا صاحبان قوت سخت پس روند جستجو ما به آنها و باشد وعده کرده شده

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۗ

پس برگردانیدیم برای شما هزرت را برایشان و مدد کنیم شما را مالها و پسران و گردانیم شمارا بسیارتر از راه مردومدد

پاکی آن ذات مقدس را سزااست  
هست بیرون از اشارت هم زاسم  
ره باید کس بوی هیچ از ره  
مر محمد سازد او را عون حق  
قلب را فرموده زان بیت الحرام  
زانکه می بود عروج و ارتقا  
رتو شب شد قصد کان معشوق جان

که برون از حد و وصف ماسواست  
اسمه اش گنج ذاتش را طلسم  
جز که از راه فنا گر آگهی  
در عبودیت ز وصف ما خلق  
کش محرم شد قوای نفس خام  
ممکن الا نا همین طبع و قوا  
عبد خود را داد رفعت در نهان

نست محدود او بحدی در وجود  
هم مقدس از حدود و از جهات  
وان بکنجد دریان از چند و چون  
از مقام قلب او را در قنوج  
بلبل یعنی اندر این ظلمات تن  
یعنی الا آنکه در سپرو طلب  
برد از بیت العرامش بی خلاف

وانچه در حد آید از غیب و شهود  
هم معرا از عقول ممکنات  
جز که خود گردد بعبدی رهنمون  
میرد تا مسجد الاقصای روح  
وین غواشی طبیعت وین بدن  
جسم باشد مر ترقی را سبب  
جانب اقصای روح از انکشاف



## سورة بنی اسرائیل

كان زملك جسم باشد دور تر  
بشود یعنی مناجات و ندا  
رفته رفته تا که از غیب و شهود  
ما زخود دادیم موسی را کتاب  
خود زفرزدان او کاندرا بلا  
كان نوح ایه عبد شکور  
کز شما گردد تباهی آشکار  
عالی اندر سرکشی گردید هم  
می بر انگیزیم برپاداش ها  
قتل و غارتها کنند از شیخ و شاب  
سوی بیت المقدس ان عامل روان  
پس بگردانیمان غالب دگر

ست خیرات و فضایل زان بدر  
در مقام سر بادراك فنا  
وارهد باید فهای فی الوجود  
رهنما کردیم او را بر صواب  
حل با نوحش نمودیم از ولا  
در عبودیت بحق کامل حضور  
در زمین از حهل و نادانی دوبار  
پس بزرگ اندر غرور و درستم  
ندگان خویش با پر حاش ها  
مسجد و شهر شما گردد حراب  
گشت و کرد آرا که گردید ازعان  
بعد مغلول دهیم از نو طفر

تا که ننائیش از آیات خویش  
هم بصیر اعنی استعداد او  
رهنما را طی کند زادی مقام  
سوی اسرائیلیان تا غیر من  
قصدا ز این سام است کاندرا فلک بود  
شد بر اسرائیلیان اعلام این  
کشتن شعباست اول زان مراد  
پس بهنگام اندر آید زان خطا  
صاحبان قتل و قهر و کارزار  
بوده تحت العسر و رفول صحیح  
وعدۀ مفعول هست این در حرا  
هم مدد بدهیم از مال و ولد

کوسمیع است و بصیر از ذات خویش  
قدر ادراکش کند امداد او  
تا مقام جمع ذات و اصل تام  
میگیرند از وکیلی در سنن  
حد ابراهیم صاحب ملک بود  
خود زما اندر کتاب مستبین  
قتل یعنی دومین است از فساد  
وعدۀ حق اولین ره بر شما  
بر شما گردید داخل در دیار  
عامل لهراس او بوده صریح  
میشود واقع همایا بر شما  
بیشتر گردید از روی عدد

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ

اگر خوب کردید خوب کردید برای خودها تا اگر بد کردید پس مر خودها را راست پس چون آمد وعده دیگر تا نسا سازند رویها را

وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ٨ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ

و تا داخل شوند در مسجد همچنانکه داخل شدند آرا اول بار و تا تاه گردانند آنچه را که غالب شدند تاه گردانیدنی شاید بروردگار شما که رحم کند شما را

وَإِنْ عُدْتُمْ عَدُنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ٩ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ

و اگر عود کنید خواهیم کرد و گردانیدیم دوزخ را از برای کافران حای حس بدرستیکه این قرآن هدایت میکند تا چه درست تر است و

يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ١٠ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ١١ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بشارت میدهد آن مؤمنانرا که می کنند کارهای شایسته اینکه مرایشان راست مریدی بزرگ و اینکه بدرستیکه آناسکه ایمان عیاورند

بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ١٢ وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

بآخرت مهیا کرده ایم برایشان عذابی دردناک و در خواست میکند انسان شر را مثل در خواست کردش خیر را بود اسان شاب کننده

١٣ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحْوُونا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ

و گردانیدیم شب و روز را دو آیت پس محو کردیم آیت شر را و گردانیدیم آیت روز را نور دهنده چشم تا جوئید فضل را از

رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ١٤ وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ

بروردگار تان و تا بدانید شمار سالها و حساب را و هر چیزی را تفصل دادیم آرا تفصل دادنی و هر انسانی ملازم گردانیدیم او را علش

فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ١٥ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ١٦

در کردش و بیرون آوردیم برای او روز قیامت نامه که خواهد دید آنرا کشوده بخوان نامه ات را پس است نفس تو امروز بر تو حساب کننده

نیکوئی گر میکنید آن نیکوئی	بر نفوس خود کنید از پیروی	ور کنید از بدوبالش بر شاست	فعل ها راحع فاعل در جز است
مرغضی فرمود هرگز من بکس	نه بدی کردم نه یکی یک نفس	پس بخواند این آیه در اثبات مرد	ناخود اعنی میکند خلق آنچه کرد
پس چو آید وعده دیگر پیش	مر شما را در عقوبتهای بیش	فرقه دیگر ز روم اندر رسد	روپه امان تا نماید زشت و بد
سوی بیت المقدس آید آنچنان	کامدند از پیش آن ایرانیان	نا هلاک و نیست سازد آنچه را	که بر او کردند غالب هر کجا



## الجزء الخامس عشر

شاید آنکه بر شما پروردگار  
یعنی آید بر شما رنج دگر  
هادی این قرآن بود پیراه راست  
هستش احرى ترك از کردگار  
کرده ایم آماده ما از قهرشان  
حق اجابت نکند آرا اولا  
روزو شب را خود بگردانیم ما  
آیت دیگر عودیم آشکار  
تا بداند از شمار سالها  
لازم اندر کردن هر آدمی  
آوریم او را رون در دستجر

رحم فرماید ز فضل بیشتر  
ذک و خواری ز سابق بیشتر  
یعنی اسلام اقوم آن انراهاست  
در قیامت بر جزای فعل و کار  
خود عذاب دردناک از بهرشان  
وره مسأصل شود او زان دعا  
دو علامت بهر اطهار و عا  
روز را یعنی عیان دروردگار  
هم حساب کارها واحالها  
فعل او کردیم ما در محکمی  
صفحه یلقیه مشور از تمیز  
بر تو امروز است نفس تو حسیب

نوبت دیگر هم از کردید باز  
هم نکردیم دوزخ را حصیر  
مژده بدهد مؤمنانرا این بوی  
وانکسان کایمان بروز آخرت  
آدمی خواست خدا را در غضب  
هست اسان بس عجل اندر امور  
آیتی را بخو پس کردیم زود  
تا شما حوید اندر روشنیش  
از هرا چیزیکه دارد احتیاج  
رزق او بالازم است از ذوالمش  
نامه خود را بخوان اریک و بد  
هم تورا ز افعال خود باشد صب

باز هم کردیم ماتان ز اهتر  
ما ز بهر کاران اسر صبر  
بر هراچه میکشد از نیکوی  
نستشان هم بر عقاب و مغفرت  
پر شرور آسان که در خیر از طلب  
میشتابد در طلب هر سو چومور  
طلعت شب یعنی از خور در شهود  
در معیشت فصلها از رب خویش  
ما بیان کردیم آن بی اعوجاج  
عهده آن فعل یا در گردش  
خود نومی بر کرده های خودسند

مِنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا

آنکه هدایت یافت پس حراین دست که هدایت برای خودش و آنکه گمراه شد پس حراین دست گمراه میشود در خودش و بر ندارد هیچ بر داری ده بار گناه دیگر را

كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ۚ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

و نباشیم عذاب کنندگان تا آنکه هر ستم رسوای را و چون خواهیم که هلاک کنیم قریه را میفرمائیم بطاعت بناد و نعمت سرشدگاش را پس با فرمان میکند

فَفَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ۚ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَافَتْهُمْ رِجْدَانٌ

در آن پس فاش میشود بر آن حکم پس هلاک میگردانیم آرا هلاک کردی و بسیار هلاک کردایندیم ارقربها از بعد نوح و کافست پروردگارت

يَذْنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا ۚ مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْمَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ

بکنه ندگاش آگاه منا کسیکه خواهد آن شتابم را تعجل میکنم برای او در آن آنچه میخواهیم از برای آنکه میخواهیم پس

جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلُهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا ۚ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ

میگردانیم برای او جحیم را که در شود در آن سکو هوش کرده شده رانده شده و کسیکه خواست آخرت را و کوشش کرد برای آن کوشش خود را و او مؤمن است

فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ۚ كَلَّا نُمَدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ

پس آنها را با شایسته سعتشان مقول هر يك را بمدد میکنیم آنها را و اینها را از بخشش پروردگار تو و باشد بخشش پروردگار تو

مَحْظُورًا ۚ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا ۚ

باز دهمشته شما را بگر چکوه افزوی دادیم برخی از ایشان را بر برخی و هر آینه آخرت بزرگتر است بر ارب و بزرگتر است از حقه قروی دادن

و آنکه گمراه شد جریان بود پیش  
همه را بعد از مال باقیم و انهم انکسی  
امر فرمائیم ما بر نعمان  
پس شود واجب بر ما از اهل  
بر ذنوب بندگان خود پس است  
مستجابیم و اولیای ما در دنیا  
و آنکه خواهد آخرت را و با شتاب  
و آن که خواهد دنیا را و با شتاب  
کن نظر شما چون که وفادارده ایم

هر که یابد ره باشد غیر از این  
کو شود گمراه بضر نفس خویش  
تا بر انگیزیم پیغمبر بسی  
مر عبادت را و طاعت راعیان  
بر کنیم از رخ پس آشهر و باب  
رب تو داد و بینا ز آنچه هست  
هر هر کسی تاجه خواهیم از جهان  
او بود آنگاه مؤمن بر حساب  
دوستو دنیا کنار و جبهه ور  
بلعن را بر بعض و ره بگشاده ایم

که ز بهر خویش یابد ره یقین  
بر ندارد هیچ بر دارنده  
چون که خواهیم اهل شهر را هلاک  
وز رسولان بندگی و پیروی  
ما هلاک از اهل هر شهر و قرون  
هر که باشد از دو طبع خوش  
پس جهنم را همانا شاید از  
سعیشان مشکور باشد آن گروه  
منع کرده نست اعطای خدای  
آخرت از حبث رتبه اگر است

جرم و وزر نفس دیگر بده  
ما نمائیم از ره طغیان و باک  
پس بفسق آیند ان قوم غوی  
کرده ایم از بعد نوح اندر قرون  
مر شتابنده بجمع مال بیش  
تا دران مذموم و مدحور آید او  
میکنیم امداد هر يك از حوچه  
بر کسی در این سرا و ان سرای  
هم با فروغ رتبت در خور است

## سورة بنی اسرائیل

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ۚ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ

مکرم دان یا خدا خدای دیگر پس بشبئی نگوئش کرده شده تنه او گذاشته شده و حکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر او را و

بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُبَلِّغُنَّ عَنْكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا

بوالدین بگوئی کردن اگر پرسد زود تو به پیری یکیشان یا هر دو شان پس بگوی مران دورا اب و زجر مکن اندورا

وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۚ وَانْخِفْ لَهُمَا جَنَاحَ الذِّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي

و بگوی مرا دورا کفنی خوب و فرو د آور برای آن دو ابال تواضع را از مهر بانی و بگو پروردگار من رحمت کن آن دو تا را همچو آنکه تربیت کردند

صَغِيرًا ۚ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ۚ إِنَّ تَكُونُوا صَادِقِينَ ۚ ۲۷ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ۚ ۲۸

مرا که بودم خورد و پروردگار شما را راست ما چه در نفسهای شماست اگر باشد بگو کاران پس بدر سکه او باشد مرا گشت کسیده کار آمرز ده

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۚ ۲۹ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ

ونده صاحب قرات را حقش و بیچاره را و ره کدر بار را و مداش باشیدی با سراف بدرستیکه ناشدگان با سراف باشند برادران

الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۚ ۳۰

شیاطین و باشد شیطان مر پروردگار شد اما بیاس

کت حرا دوزخ بودی اشتباه که نپرستید جز او را شما پس مگو آف یا عاذر یابدر رحمت او را که قهر از قهرشان هم بر مهربی حق بردیک تر آنچه اندر مفسدان مصر است بارت ارما عفوکی کرد شد قصور یعنی از حویشان نزدیکت بنام شامی را حواده قران یقی خواند این ایت بر او پس سر سر کرد استفسار مأمون ی رشک

ایست لا تجعل مع الله الهه حکم از پروردگارت شد بحا یا رسد ان هر دو بر سن کر هل فرو مال تواضع بهر شان گفت بغیر که چیزی نیک جمعالی بر شما دانا تر است پس با و این مر او باشد غفور ده بدالقری حقوق او تمام در اسیری گفت زین العادین ان مگر مائیم کر داری بطر ار عبد الله موسی ار فدک

مر اله دیگر از شرک ضعیف رانده و محمول اندر عاقبت ران یکی و رسال خورد اید معین برم و بگو گومرا بشمارا سخن تم پروردند چون بودم صغیر نه زهر خیریت این در نشانین در مقام والدین از امجان بیک کی هر خصلتی کر ما بد است دارد این سنت حویشان رسول گنده معلوم ایج ار قول خدا داد بر زهرا فدک را مصطفی

با خدا اندر الوهیت مکبر پس تو نشستی بدوزخ زان حمت هم کشید احسان شما بر والدین نافک بر ایشان ردلتنگی مران گو خدایا رحم کن بر این دویبر نیست از احسان و برتر والدین گر شما باشید از شایستگان جرما نه یک نه صدیش ار خداست گفته اند ارباب اخبار و اصول گفت اری گفت ذالقربی تو را چوکه این ایت رسد از کرا

### اشارت از فذک است

پس فدک را کرد رد او برشتان از خردمند احتمال ظلم و کین که عمین بوده است از نوع فدک میگدشتند از تمام مال و جان که بمن بخشیده این خیر الانام آنچه بوده است اصلان داد اله و اینکه نا اجتماع مسلمین حق مسکین هم بده واس السبل هم حواس و مشرو ضم و قوی

یست بر صدیق و فاروق امین فاطمه ایک این یقین شد بدست شک در ره خیر الشر اسلامیان خاصه کولشد مدعی با اهتمام شبعه گوید خواستند از وی گواه این کند ار عقل دور آمد یقین دور از تفسیر گشتیم ایجلیل فکر و اعضا را مکن صرف هوا هست شیطان مر خدا را ناسیاس

تا چرا شد منتزع از فاضله بر امور خلق و حکم حق بصیر رضیه او بود اولی بر فرق بودندشان اجمال این نبود قبول چون بشان او ز تطهیر آیت است عادل یا همچو فاروق دقیق میدهد یاداش هر کس هر چه خواست زانکه مسرف شد برادر بابلیس ناسیاسی باشد این بر رب ناس

این خبر را او بوشت اندر جواب صدق مطلب را خدا داد همه بعد احمد بوده اند ایشان امیر مسلمین را هم دران گزیده حق از زمینی چون زفر زد رسول قول او هم بی تأمل حجت است راست کرداری چو صدیق شفیق عالم و حاکم بهر کاری خداست صرف بر احق مکن مال نفیس

وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ۚ ۳۱ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ

و اگر اعراض کنی از ایشان برای طلب رحمتی از پروردگارت که امیدمداری او را پس بگوی مرا یاشار اگر گفتاری نرم و نکر دان دستت را

## الجزو الخامس عشر

مَعْلُوءَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ٢٢ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن

رسته بگرددت و مکشایش همگی کشادن پس نشینی ملامت کرده شده مغموم بدرستی که پروردگارت کشاده مگرداند روزی را برای

يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ٢٣ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمَّا لَقِيَنَّكُمْ نَزْدُفَهُم

آنکه میخواهد و تنگ مگرداند بدرستی که او باشد بخبرگانش آگاه سا و مکشید فرزندان را از بیم تنگدستی ماروزی میدهم ایشانرا

وَ إِيَّاكُمْ إِنَّا قَتَلَهُمْ كَانَ خَطَاً كَبِيرًا ٢٤ وَلَا تَقْرَبُوا الرِّئْيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ٢٥ وَلَا

و شما را بدرستی که کشتن ایشان باشد کاهی زرك و بر او من گردید ربارا بدرستی که آن باشد کاری زشت و بدست از جهت راه و

تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا

مکشید مسورا که حرام کرد خدا مگر حق و کسی که کشته شد مظلوم پس بحقت گردانید از برای وارثش تسلطی پس باید

يُسْرِفَ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا ٢٦ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالْيُسْرِ هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ

که اسراف کند در قتل بدرستی که او باشد باری کرده شده و بر او من گردید مال یتیم را مگر آنکه آن بهر است تا رسد بکمال

أَشَدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّا الَّهِدَ كَانَ مَسْئُولًا ٢٧ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُم وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ

فوتش و وفا کنید به پیمان بدرستی که پیمان باشد بر سیده شده و تمام کنید پیمانه را چون بهر باشد و وزن کنید پیر از و و یاقان درست

ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٢٨ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ

آن بهر است و خویتر بحسب عاقت و بر و موشو آنچه باشد مرترا تا نداشت بدرستی که گوش و چشم و دل آنها

أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ٢٩ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ

باشد از آن بر سیده شونده و راه مرو در زمین اردوی کرو تا ز بدرستی که تو رخه نتوانی کرد زمین را هر گزو بجوای رسد هرگز

طَوْلًا ٤٠ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ٤١ ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ

بگو مهاد بر بندگی همه آن باشد بدیش رد پروردگارت ناخوش داشته شده آن را آنچه هست که وحی فرساده تو پروردگارت از حکمت

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ٤٢

و نه کردان با خدا الهی دیگر پس اداخته شوی در دوزخ ملامت کرده آمده شده

<p>از خداوندی کزاو داری آید هم ممکن بدل آنچه داری از اساس آمت این آیت که مکشادت خویش میگشاید رزق را پروردگار وازشما از خوف فقر اندر مخط تا مگر نبوند قادر بر جهاز رزق آنها و شما از جزء و کل میگردید ایچ نزدیک زبا کشته شد و رکس بظلم و ناروا وارث دم باشد او منصور لیک جز بوجهی خویتر تا او رسد تا رسد بر غایت رشد و بلوغ هم بیجهت کیل آنرا که جست</p>	<p>انتظار رزق را از بهر او بجل میناور بمسکین و فق چون برهنه بد نیامد بر نماز لک بس صعب است در پیش کریم او بود دانا و بینا بر عباد زده میکردند در گور اسران قتل ایشان گفت کفر است و حرام هر کشد فرزند خود را کافر است جز بحکم راست یعنی انتقام پس قتل اسراف نارد ز اختصاص می نگردید از امید و سلیم ضبط اموالش کنید از امتیاز عهد مسئولست بر عهد ولا</p>	<p>از فقیران و برگردانی تو رو هم مگردان سته دست مرعق بهرن بر سایل او داد از نیاز این بود در حکم عقل مستقیم ور که خواهد تنگ سازد هم فساد در زمان حاجت دختران گفته ایم از پیش شرح این تمام قتل فرزندان خطائی اکبر است بر شما هم قتل نفس آمد حرام امر و استیلا و قدرت در قصاص همچنین نزدیک بر مال یتیم غبطه اش یعنی نگهدارید بار هم به عهد خود کنید از حق وفا</p>
---	--	--

## سورة بنی اسرائیل

بهرتر است از روی تأویل این یقین  
زانکه گوش و چشم و دل بیواهمه  
یعنی آنکه گفت حق از بی سرو  
این بود از خود بسدی هم فرح  
کل اینها سیئه است و نایسند  
یازده امر است و بهیش چارده  
می بگردان با خدا دیگر خدای

یعنی اندر عاقبت از روی دین  
جمله مؤلند هر يك زان همه  
آنچه را کز روی نداری علم تو  
گفت زان لا تمس فی الارض مرج  
نزد رب هست مکره و زود  
بوده ایها ثبت اندر لوح شه  
که در امی در جهنم زاقضای

از بی آن می مرو در هر مقام  
زین نصیحت مرصفی را در نظر  
هم مرو راه ارتکب تو بارض  
در بلدی کی رسی هرگز بکوه  
یست و پنج از امر و نهیست ای بنده  
اینست آنچه بیکه وحی ار کردگار  
مر ملامت دیده و رانده شده

کت نباشد دانشی بروی تمام  
هیچ باید بند و وعظی نیکتر  
که بشکافی زمین را تو بفرض  
بس تذلل کن نه کبر و شکوه  
تا باینجا از مع الله اله  
بر تو شد از حکمت کامل عیار  
شرک تو خود دوزخست و غمکده

أَفَاصْفُكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَأَتَّخِذَ مِنَ الْمَلَكِ إِبْرَاهِيمَ ۚ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا

آیا بس مخصوص کرد شمار این و در کارش ما به سران و گرفت در مرشتگان دختران بدر، بیکه شاه را آیه مگویند سخنی بزرگ و به حقیقت بیان کردیم مکرر

فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذْكُرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ۚ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا

در این قرآن تا یاد گری و نیز و دایشانرا مکرر بفرست تا اگر بود تا او الهان همچنانکه مگویند آنگاه هر آینه

لَا ابْتَغُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ۚ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ

حسته بود و دسوی صاحب عرش راهی مرده است او و بر تر است از آنچه مگویند برتری بزرگی تسبیح مکنند مرا و آسمانهای

السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ

هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست و است هیچ چیز مگر که تسبیح میکند بپاشش و لیکن نمیفهمید تسبیح ایشانرا بدرستی که

كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ۚ وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا

او باشد در بار آمرزیده و چون بخوانی قرآنرا مگر دایم ما میان تو و میان آنها که نمیگردند تا آخرت برده

مَسْتُورًا ۚ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ

پوشیده و گردانیدیم بر دلهایشان پوششها مباد که بفهمد آنرا و در گوشهایشان کراش و چون ذکر کنی پروردگارت را

فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ نُفُورًا ۚ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْمَعُونَ ۚ وَإِذَا يَسْمَعُونَ إِلَيْكَ

در قرآن تنها برگردد بر پشتهایشان رمدگان ما دانایتریم با آنچه گوش میازند آن هنگام که گوش میدارند دسوی تو

وَإِذْهُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۚ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ

و آنگاه که ایشانند در از کوئی آنگاه که مگویند ظالمان پیروی نمیکنند مگر مردی را سحر کرده شده بگر چگونه زدند برای تو

الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا أَفَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۚ

مثلهارا پس گمراه شدند پس نمیتوانند یافت راهی

بر گزید آیا خدای عالمین  
از شما باشد بزرگ این قول بس  
اندر این قرآن برگردانید ما  
با خدا بود از خدایان دیگر  
نفیسان چون کرده حق یعنی فرون  
یاک و بر تراوست اگر گفتارشان  
نیست چیزی هیچ اندر جستجو  
او تعالی بر دبار است و غفور  
هستش یعنی دلیل موجد است

مر شما را نزد قسمت بالسنین  
آیند آنکه باید اندر عقل کس  
از ولد خود را بری در چند جا  
آیند آنکه مشرکان گویند بر  
عاجز ایشان گر بودند از شتون  
بلکه عالی و اکبر از وصف و بیان  
جز که در تسبیح و در تعبد او  
زین تغافل زین تساهل زین قصور  
گویندات خویش فرد و واحد است

وز ملایک دختران را بر گرفت  
تهمت اولاد بر حق می بید  
بند تا گیرد اما حز غفور  
بر خدای عرش میچسند راه  
نا خدا باید کسد ایشان جدال  
مر بتسبیح سموات و زمین  
لبک خود تسبیح ایشان را شما  
نیست شبی کز زبان خلقتش  
کر که بدهی گوش جان از انتقام

بهر خود پس باشد این قسمت شکفت  
پس در آن تفصیل خود را مبدید  
هیچشان نغزاید السهل و غرور  
تا شود از وی هما کینه خواه  
یا که از خود فی عجز و اختلال  
واچه در آهست زاشیا بالیقین  
در عیاید از سهل و غمی  
ناطقی او بود بعد حصرش  
بشنوی تسبیح او از ممکنات

## الجزو الخامس عشر

چونکه قرآن را بخوانی در حرم تا نهمند آنچه خوانی از کلام همچنین بر گوششان سنگینی بشت زانو مینمایند از عناد را در میگویند چون با یکدیگر بر توین ما چون ردند ایشان مثل	ما بگردانیم ای فخر ام بسته گردد گوش و هوش اینشوام فهم تا نکند از خود بیثنی کز خدایانشان یکی ناری باد آن ستمکاران بی عقل و هنر پس شدند ایشان بگرامی اصل	بین تو و آنانکه بر روز حساب می بگردایم بر دلهایشان چون بر آن یاد یکنائی او ما بآنچه بشنوند آگه تریم که نمایشید تابع از غلو پس بتواند زین گفتار خام	ناورند ایمان مستوری حجاب بوششی کان مانع است از فهم آن میکنی ایشان بگردانند رو گوش چون دارند سویت و ابصریم غیر مردی را که مسعود است او یاقتن راهی باضلال کرام
--	---	---	---

۴۰

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ۳۲ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

و گفتند آيا چون باشيم استخوانها و ريزه ريزه آيا ما را بفرستيد كه بيايد و خلق كنيد ما را بخلق جديد ۳۲ بگويد كه بيايد و خلق كنيد ما را بخلق جديد ۳۲

أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِدُّنَا لِلَّذِي فَطَرْنَا أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ

باخلفي ار آنچه عظيم آيد در سينه اتان پس بروي خواهد گفت كيست كه بار ما را و در ما را آنگاه بديداورد و در بار اول ما را پديد ميدهد

إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَنْ هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ۳۴ يَدْعُوَكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ

سوي تو سرها را و ميگويند خواهد بود آن كس كو شايد كه نوده باشد نزديك روزي كه ميخواندند ان پس احاطت ميكنند

بِعَمَدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لِّسْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۳۵ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ

بنوايش از دگمان ميريد كه در يك نكرده ايد مگر اندكي و بگوئيد مراد من اينست كه بگويد آنچه آن خويش تراست بدرستي كه ديور جيم فساد ميكد

بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ۳۶ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنَّ

ميايشان بدرستي كه شيطان باشد مراسرا دشمن آشكار پروردگار شما را تراست شما اگر خواهد رحم كند شما را يا اگر

يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ۳۷ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ

خواهد عذاب كند شما را و فرستاديم ترا بر ايشان كار گزار و پروردگار تو دانماراست كسي كه در آسمانها و زمين است و بتحقق

فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۳۸ قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

كه افزوي داديم بعضي از پيغمبران را بر برخي و داديم داود را زبور ۳۸ بگو حوايد آيا را كه دعوي كرده اند غير او پس

يَمْلِكُونَ كَشَفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْزِنُوا ۳۹ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

مالك باشد رفع ضرر را از شما و نه تغيير را آنها را كه ميخوانند ميگويند - سوي پروردگارشان وسيله

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ۴۰

هر كدامشان كه نزديك ترند و اميد ميدارند رحمتش را و ميترسند از عذابش بدرستي كه عذاب پروردگار تراست حذر كرده شده

عظمها پوسيده و نكسخته يا بزرگ انهرچه آمد در گمان زود پس گویند از انكار و صوت زود باشد كز نعت رين خير يوم يدعوكم احاطت پس كند كو عنام را كه گویند اين سخن ديو آدم راست خصمي آشكار خواهد از بشتد شما را بيجساب رب تو دانماراست الحق و فرض	هم بگمند آفرمان آيا كه ما می شویم آيا زبون انكجته مر شما را همچو كوه و آسمان كيست ما را زنده سارد بدموت می بچسباند بر سوي تو سر مرو را با حدس از خوف و عید كا حسن است آن دفع شيطان را در خصومت هيچ شنيد زكار ور كه خواهد هم بگويد بر عذاب بر هراچه اندر سموات و ارض	استخوان گردید و خاك بينوا كو شما باشيد گر سخت و شديد پس بمراند شما را حق يقين كو كسي كاول شما را آفريد می بگویند اين شود كي اي حسب مكيد ايشان گان آروز ترك زانكه ديو اندازد ار راه عاد اعلم آمد بر شما پروردگار ما تورا خود اي رسول بيمديل بعضي از پيغمبران را ما مگر	همچو سنك و كوه يا همچون حدید زنده سازد همچنين در يوم دين آدمي را كرد از خاك او پديد كو كه شايد اين سوي باشد قرب كه نكرديد ايچ خزانك دريك بين مردم در سخن گفتن فساد بر عذاب و عفو دارد اختيار ني فرساديم بر ايشان وكيل دريزي داديم بر بعضي دگر
---	--	--	---

## سورة بنی اسرائیل

همچنین دادیم داود را زبور	تا فروی باشد او را در امور	گو بخواید آن کسار خود شما
غیر او پس مالک ایشان نیستند	کشف ضری از شما تاجیستند	بر نمدارند و بر تغییر ها
مر ملک را یک قبیله از عرب	میرستیدند از روی طلب	مروسیله سوی حق جویند هان
هر کدام اقرب بسوی حضرتند	بیشتر زاو بر امید رحمتند	کرد باید از عذاب حق حذر

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي

وینست هیچ قریه مگر که ما نیکم هلاک کننده اش پیش از روز قیامت یا عذاب کننده اش عذابى سخت باشد آن در

الْكِتَابِ مَسْطُورًا ١١ وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ

کتاب نوشته شده و ما داشت مارا که بفرستیم آیهارا مگر آنکه تکذیب کردند آرایشیشان و دادیم ثمود را

الدَّائِمَةَ مُبْصِرَةً فَظْلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ١٢ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ

ناقه بنا کننده پس ستم کردند بآن و می فرستیم آیهارا مگر برای بیم دادن و هنگامیکه گفتم مرترا در سبیکه پروردگار تو احاطه

بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ

کرده بر دمان و نگردا دیدیم آن خواب را که عودیم ترا مگر اسلانی برای مردمان و آن در حلتعت کرده شده در قرآن و بیم میدهم ایشانرا

فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ١٣ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ

پس می افزایدشان مگر زیاده روی عطیمی و چون گفتم مفرش گار اسجده کیدم آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس گفت آیا

أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ١٤ قَالَ أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ

سجده کنم از برای آنکه از پیدی از کل گفتم خرده مرا که این سبیکه تعصیل دادی بر من هر اینه اگر بار پس داری مرا تا روز

الْقِيَمَةِ لَأَحْنِكَ دُرِّيَنَهُ إِلَّا قَلِيلًا ١٥

رستخز هر اینه بنیاد بر اندام البته فرود داشت را مگر اندکی

<p>بست هیچ آن قریه الا که ما این بود در لوح محفوظ از یقین یعنی آن معجز که خواهند از رسول نافع را دادیم بر قوم ثمود ما بفرستیم هیچ آبات خود یاد کن گفتم چون رب الانام ما نگردانیم رؤیای تو را در حدیسه چنین دید او بحواب آن دو رویان طعنها گفتند پس مردمان در فتنه افتادند پس نیست جای حمله در تفسیر ما زین عین گردید سلطان شر میکند اتباع و فرزندان تو زان سپس او را کسی خندان ندید گفتم او را صبح چو کردی در این مابقی را گر نویسم متصل ما نگردانیم خوابت را مگر بر ابوجهل است تعبیر شجر</p>	<p>میکنیم آرا هلاک اعی فتنه ثالث و مسطور از جان آفرین زافراحات نفوس بوالفصول آیتی بود آن مبرهن در عود حز بترسایدن هر پیرشد مردمان را خود فرو گیرد سام حز که فتنه مردمان در ماحرا که بد اندر حج و عمره باشتاب گزچه حواب او نشد معلوم پس طعنه میزد زار هوش هر خار و خس حواب او کشفست در تعبیر ما جبرئیلش داد زین معنی خبر باید از ایشان خلل بنیان تو که در حیرل آن احکایتها شنید کافرستان آن مه روح یقین کردم از دیده جاری خون دل فتنه می و آزمونی بر بشر یا که بر آل امیه سر بسر</p>	<p>بش از روز قیامت یا عذاب میدارد ما را یا ثقات حز که خود کردند از پیشیشان پس بدان کافر شدند ایشان همه پس مگر مانند ران پس ناقول چون بطمان ثالث و یکدل شود اندر این خوابست بسا اختلاف گفت وین واقع بگشت آسال هان هست هم قوی که آن معراج بود خوابهای دیگر او هم دیده بود ران یکی بود اینکه دید اندر برش که بود آل امیه آن گروه واقعی را که بد آن در هفت گفت منهای عمر روزی بشام گفت بر آسان که اسرائیلان شسته گردد دفتر تحریر من هم درختی را که ملموست آن ما ترسایمشان اندر مسح</p>
<p>میکنیم از بسند اهل صواب اینکه بفرستیم آسان معجزات بر رسل تکذیب زاسها بالعیان وان سبب شد بر هلاک آرمه هست استیصالشان حتم از اصول حمله بردست تو مستاصل شود در میان اهل تفسیر و عفاف سال دیگر گشت تعبیرش عیان دید خواب آرا که در بقصه عود و اندرا حار است مشروح آن شهود میبرد وورینگان بر مدرش اهل حق آید در ایشان بر سوه حمله را با سند لولا که گفت من زین العابدین کردم سلام در میان آل فرعون آرمان زین گدشتم گوش کی تفسیر من شد قرآن ذکر بهر امتحان پس بحر ضعیان بیفزایند هیچ</p>		

## الحزب الخامس عشر

چونکه گفتیم آن ملایک را کنبد کافریدستی نواش از خاک و گل بر من اعنی ده خبرتا از چه بود بر همناسکه بستند از علن	سجده آدم ز روی عقل و دید بر منش تا چیست فضل معتدل فضل او بر من که بتوان نمود جاریایان را خلائق بر رسن	سجده پس کردند آنها جریلس گفت آیا هیچ دیدی خود تواین باز پس گرداریم تا رستخیز من بفرزنداش در هر مملکی
--	--	---

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ٦٦ وَاسْتَغْفِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ

گفت برو پس کیکه برو شود ترا از ایشان پس بدست که دوزخ جزای شماست جزای تمام و لغزش ده کسرا که توانی

مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَ

از ایشان با آوازت و فریاد زن برایشان با سوارات و پیادکات و ناباز شود ایشانرا در مالها و اولاد و وعده ده ایشانرا و

مَا يَعِدُهُم الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ٦٧ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا

و وعده نمیده ایشانرا شیطان مگر فریب بدستیکه بندگان من دست مرا ترا برایشان تسلطی موس باشد پروردگارت وکیل

رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ٦٨ وَإِذَا

پروردگار شماست که مراد برای شما کشتی را در دریا با جوئبد از فضلش بدستیکه او باشد بشما مهربان و چون

مَسَّكُمْ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ

مس کند شما را ضرر در دریایکم مشود ارا که معواند از غیر او پس چون نجات دادتان سوی باریان روی گردان شدید و باشد انسان

كُفُورًا ٦٩ أَفَأَمْسَتْمْ أَنْ يَنْصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ

ناسپاس ای ایس این شدید که فرو برد شما طرف مرا یا فرستد بر شما تند باد سگریزه باشی رایس باید برای خود

وَكَيْلًا ٧٠ أَمْ أَمِنتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم

حافظی را یا این شدید که از گرداند شما را دران بار دیگر پس فرستد بر شما درهم شکننده از باد پس غرق کند شما را

لِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ٧٢

بسبب آنکه کار شدید پس باید برای خود مرا بآن از بی اینده

گفت روه رکس تورا گردد مطیع یعنی از نادت بخدمت هر کسی می مرا نگیزان برایشان لشکرت خشم و شهوت و جوت و عجب و وریا ور شناسی هم بیندارم بکار این بود بر مرد و نامرد آزمون شرکت اندر مال و فرزندان بر عبادم بست استیلا تو را تا نگهشان دارد از سوسا تو تا کنبد از فضل او روزی طلب چون رسد سختی شما را در جور پس جواو بر هاندان برسوی بر پس شدید آیا که ایمن از هلاک پس نباید ایچ اندر شهر خویش پس فرستد باد همچون بر فتن	پس بدوزخ جایان باشد جمع جز که باشد در ره طاعت خسی از سوار و از پیاده در برت هر يك اندازند اندر صد بلا هیچ از ایشان جانبری در گردار تا بدانی حد خود را در شتون هم ما در وعده احسانشان می نبیند از روی اصلا تورا واز هوای نفس و از ارجاس تو رحمتش بهر شما سازد سبب غیر او نارید چیزی در خطور رو بگرداید ز اوبار دگر او فروتان میتوان بردن بغاک مر نگهدارنده از بهره خویش بشکننده تا نماید غرقشان	این جزا موفور باشد بر شما هر کرا پس میتوان تا بموت از سواراش تو را بدهم خبر همچو باد صرصر آیند نتاخت تا زنی چشم و بگردانی کلاه گفت زانرو از پیاده و از سوار و عدشطان نست جز کذب و فریب بس بود پروردگارت در سیل بر شما باشد کسی پروردگار بر شما باشد خدا بس مهربان کم شود از یادتان در جستجو هست انسان بس بنعمت ناسپاس یا فرستد بر شما بادیکه سنگ ایمن آیا هم شدید از آنکه باز از بی کفرا تان پس سوی ما
--	--	--

پس بجنابشان توانی گر زجا  
می بجناب مر مراد خود ز صوت  
ناشناسی چونکه گردد حله ور  
هر زمانی تا لباسی ناشناخت  
روزگارت گشته در یکدم سیاه  
بر خلائق حله کن از هر کنار  
کس نبرد از غیر خواری زان نصیب  
بندگان خویشرا یارو وکیل  
که براند فلکها را در بحر  
حل مشکل ما کند در هر زمان  
میرستید آنچه را الا که او  
میشود طاعی چو گشت او بهراس  
بر شما بارد چو باران بی درنگ  
عودتان بدهد بدریا ز اهتر از  
ره نیاید اندر آن غرق و فنا



## سورة بنی اسرائیل

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى

و بتحقق کرامی گردانیدیم فرزندان ادم را و مرداشیم ایشان را در بایان و دریا و روری دادیشان اربا کرما و افرونی دادیشان بر

كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ٧٣ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينَةٍ فَاولئك

بسیاری از اسکه افریدیم افرونی دادی روزیکه مخواستیم همه مردمان را بامامشان پس از اسکه داده شد کماش بدست راستش پس انها

يَقْرُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٧٤ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَ اَضَلُّ

مجاوندان نام خود را و ستم کرده نشود و نه مقدار فلی و سکه باشد در این دسا کور پس اوست در آخرت کور و گمراه

سَبِيلًا ٧٥ وَ اِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوْكَ عَنِ الَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ لِتَقَرِّيْ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَاِذَا لَا اتَّخَذُوكَ

تراست و در ستم که نزدیک بودند که بقتله اندازند از آنچه وحی کردیم بسوی تو تا افترا بندی بر ما جز آنچه وحی کردیم آرا و آگاه مگردند ترا

خَلِيْلًا ٧٦ وَلَوْلَا اَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرَكُنْ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيْلًا ٧٧ اِذَا لَا اَذْفُكَ ذَمَّفَ الْحَيٰوةِ

دوست و اگر نه اینکه نبات دادیم بر آینه نزدیک بود که میل کنی سوی ایشان چیزی را اندک آگاه هر آینه میچشایم بر ادو چندان عذاب زندگی

وَضَعْفُ الْمَمَآةِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيْرًا ٧٨

و دو چندان عذاب مردن پس نمی یابی برای آن دور رفع عذاب اری کنده

<p>ما مکرم کرده ایم اندر جهان رزقشان دادیم هم از طیبات فضل عامش در مقام خلقت است پیشوایا هست عقل و اعتقاد هر گروهی را دهند از هر کجاست هر که در دیاست ازینش بدور بل ز کوراست و هم گمراه تر آوریم اسلام زان پس پیدرنگ وان ارارل را نخود میکن بدور آمد آیت که شدند ایشان قریب آزمانت تا مگر گیرند دوست نو بدی نزدیک تا مایل شوی بر دو چندان از عذاب دیگران</p>	<p>حمله فرودان آدم را چنان هم فرونی بر کثیر از کائنات فضل خاص از وجه عشق و وحدتست گوست هادی بر صلاح و بر فساد نامه اعمالشان بر دست راست هم بود در آخرت ناچار کور باشد او کی بر حقایق دیده دور وان تار را بشکست آدم ز سنک تا که بنوشیم قوت در حضور کافکنندت در لائی ای حبیب کی شود یار آنکه در معنی عدوست سوی ایشان و اندکی همدل شوی بر تو یعنی آمدی بر ناگهان</p>	<p>تا کجا بر داشتیم اندر سیر فصل آدم بر دو قسم است از خدا یاد کن روزیکه میخواستیم ما با عملهای سکو و افعال بد پس خوانند آن کتاب از هر قبیل دیده نگشود اعنی از ربیک و بد مشرکان گفتند ما را ده امان یا بگفتندش گروهی بت پرست بهر استرضای ایشان خواست او ز آنچه کان سوی بود آن وحی ما گر نه آن باشد که دادیم نبات میچشایم آزمات از عذاب بهر خود پس ناصری ایافتی</p>	<p>ما خود ایشان را بحمله بحرور فصل عام و فصل خاص از احتنا ما امانش هر گروهی را بجا یا پیمر یا بلیس پیرشد بست استمیده کس قدر قلیل هم رسد او را که بر کوران سزد ما بسالی بت پرستم از عیان که تو از نفی تان برداردست تا شود راضی مگر پشند رو ما کنی بر ما حز آرا افتری تا بهصمت بافتی خود التفات در حجویه و موت بر ضعف از شتاب تا دفع محنت بشتافتی</p>
--	---	---	---

وَ اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوْكَ مِنَ الْاَرْضِ لِيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا وَاِذَا لَا يَلْبَثُوْنَ خَلَاْفَكَ اِلَّا قَلِيْلًا ٧٩ سَنَّةٌ

و بدرستی که نزدیک بود که بفرزادند ترا از زمین تا بیرون کنند ترا از آن و آنکه در یک عیب کردند پس از تو مگر اندکی بدستور

مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا ٨٠ اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ اِلَى غَسَقِ

آنکه به حقیقت فرستادیم پیش از تو از رسولان ما و نیائی مردستور ما را تغییر بری بریادارید بملازرا فرد زوال آفتاب تا تاریکی

اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ٨١ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسٰى

شب و خواندن صبح را بدرستی که خواندن صبح باشد حاضر شده ملائکه شب و روز و از شب پس بیدار شو آن ربیادتی صبر را شاید

اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا ٨٢

که جاهدند ترا پروردگارت بجایگاه ستوده



## الجزو الخامس عشر

بود بزرگ از زمینت زان فسون  
مشرکان از مکه و یشرب یهود  
مسکن ارگیری تودر شام از بلاد  
یکدم منزل از مدینه هم برون  
کرچنین باشد پس از اندک زمان  
جمله محفوظند ایشان از عذاب  
سنت ما آنچه بوده است از نشان  
از زوال شمس یعنی تاغروب  
میکند فرشتگان شب صعود  
از نماز شمع گفتیم پیش  
چون کسی کاندر کسی دارد لقا  
همچو ذرات هوا در آسمان  
هم نازی را مباح است نام  
هم ناری کان نام است اقاد  
عبد از هسی خود فانی شود  
بعضی از شب مر هجده کن قیام  
وان بود حتم ولایت بالعلم

تا بفرانند و سازندت برون  
خواستند او را برون سازند زود  
ما بنصیقت گزائیم از و داد  
رفت سوی شام تا گیرد سکون  
خود شود آواره ایشان ار مکان  
پس باخراحت کند از چه شتاب  
می نیای هیچ تبدیلی در آن  
غشق المست آن عشامین ارواح  
هم برول فرشتگان روز زود  
نک شو تفصیل آن اجمال خویش  
وان بگردد واقع الا در خفا  
دست چیزی ماکه آید در حساب  
در مقام سر تحقیق گرام  
بر مقام نفس دارد اعتقاد  
نافی اندر هست روانی شود  
زاید ارواح کران یابی مقام  
بر ظهور مهدی کامل مقام  
شرح آنرا گفته ایم از پیشتر

بعد برون رفتنت پس خود درنگ  
هود گفتندش رسولانرا مقام  
او چنین پنداشت کایشان خیر خواه  
آمد این آیت که خواهد از سرور  
عادت حق گشته جاری از قدم  
سنت این کردیم خود بر اسباب  
داد بر یا مر نمار اندر زوال  
هم غار صبح را برای دار  
چون ببیند آن غار صبحگاه  
پس قسم آمد نمار اندر یقین  
یعنی اندر عالم احفی که هست  
هم غار دیگر از وجه شهود  
هم ناری کان حضور آمد سام  
لذلوک الشمس یعنی راستنوا  
اندر این حالت وحودی نه او  
دان بر انکیرادت پروردگار  
چون رسد دور ولایت بر کمال  
ار هم گوئیم در حای دیگر

ناورند الا قلیل از عار و ننگ  
بوده تابود هاست از حق ارض شام  
باویند از این نصیحت یکنه  
کز زمین یشرت سازند دور  
که نبی تا بود در قوم هم  
آچه پیش از توفستادیم ما  
تا باریکی شب اندر مجال  
کوست مشهود ملائک در گذار  
بر مصلین میشود از حق گواه  
اولین باشد نماز واصلین  
جمله هستها دران معدوم ویت  
در مقام روح آید در نمود  
حای آن قلبست گر دانی مقام  
شمس وحدت رو نماید بر فئات  
نست ما باشد مصلی مو مو  
بر مقامی پس پسندیده بکار  
خاتمت را در آن باشد محال

وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

وگو پروردگار من داخل کردن مرا داخل کردیدن راستی و بیرون آورد مرا سرور آوردن راستی و بگردان از برای من از بدست تسلطی یاور

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰطِلُ اِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوْقًا ۝۸۴

و بگو آمد حق و باچیر شد باطل بدرستیکه باطل باشد ناچیز و فرو فرستیم از قرآن آنچه آن شفا

وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظّٰلِمِيْنَ اِلَّا خَسٰرًا ۝۸۵

و رحمتی است از برای گروهندگان و نمی افزاید ستمکارانرا از زیان و چون انعام میکنیم بر انسان روی بگرداند و دور شود بکطرف

وَ اِذَا مَسَّ الشَّرُّ كَانَ يُوْسٰٓءًا ۝۸۶ قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلٰٓی شَاكِلَتِهٖ قَرْبُكُمْ اَعْلَمُ يَمْنٰ هُوَ اَهْدٰی سَبِيْلًا

و چون مس کند او را شر و سختی باشد نا امید بگوهر کس میکند نمائندش پس پروردگار شما را تا راست بآسکه او درست راست از جهت راه

۝۸۷ وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ وَمَا اُوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا ۝۸۸ وَلَئِنْ

و می پرسند ترا از روح بگو روح از امر پروردگار من است و داده شد بد از دانش مگر اندک و اگر

شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلٰٓیْنَا وَكِیْلًا ۝۸۹ اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّ

بخواهیم هر آینه سیریم آنچه وحی کردیم بو پس نیایی برای خود بان بر ما کار کرداری مگر رحمتی از پروردگارت

فَضْلُهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيْرًا ۝۹۰ قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰٓی اَنْ يَّآتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ

بدرستیکه فضل او باشد بر تو بزرگ بگو هر آینه اگر جمع شود آدمیان و پریان بر آنکه بیاورد بمانند این قرآنرا

لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا ۝۹۱

نیاورند مانندش را و اگر چه باشند بعضی شان مر بعضی را هم پشت



محل استجابت دعا



با کرامت آورم بیرون زکُور  
تو مرا هم آر بیرون باظفر  
وحدت بکثرت اغنی بسجن  
خارج اعنی راحم کن درحوال  
نی دران بعد ازهدی باشدضلال  
حجتی یاری کسیده در رشد  
ثابت اندر حال تمکین و قضا  
که به تبدیل است و تعمیری دران  
هستی و همی است فانی لا محال  
لک به معیر بهر مهم عام  
هیچ قرآن غیر حسران وزیان  
دور سارد نفس خودرا ازپاس  
آن بود برصفت و شکلی که هشت  
یافته است او بر صوابی از اله  
تا که تعریفش بحس ممکن بود  
که سویت وحی کردیم از کرم  
تا که آرا گیرد از رب جلجل  
ماد اندر امت ببحرف و دق  
تا که مثلش آورد اندر جهان

یعنی اندر وقت بعثم درحضور  
یا که داخل کی بشرت بیک فر  
که مرا داخل بین الجمع کن  
هم بسوی کثرت و تفصل ناز  
سوی نفس و آن صفات و احصال  
هم بگردان بهر من از برد خود  
اندر اشیا باشم از بهر ما  
هستی موهوب حقانی نشان  
آن بود لایق بتغییر و زوال  
آچه گفتم بود ناول سلام  
لک بهر اید در اسمکارگان  
رو بگرداند رحت از ناشاس  
گو کسید هر کس هراج از خوب و ورشت  
هست دانا بر دران یعنی که راه  
بست او از عالم خلق و رحد  
میریم آرا اگر خواهیم هم  
هم بیانی بو بدان بر ما وکیل  
برو میباشد نرک افضال حق  
گو شود از جمع یکجا اس و حال  
خلق هم پشت از شود از قوی

راست اندر قبر و بر صدقم در آر  
هم سلامت آور از غارم برون  
اسماعش را بوجه کمالی  
دیده را ننود بسوی غیر ذات  
نی دران ز اشوب و تلویین علت است  
ست یکمواجراف از هنج حال  
از بی اثبات و تمکین یار می  
یعنی آمد هستی بیچند و خون  
یعنی آن هستی امکان سرشت  
باقی الداسس باقی لم یزل  
مؤمنان را یکه رحت وین بجاست  
صحت و امدیت و ملک و غنا  
از خدا گردد برودی تا امید  
آعلم بمن هو اهدی سبیل  
گو که آن باشد زامر رب من  
هم زدنائی غیر از اندکی  
محو ساریم از صغایف و دصودور  
بر تو آرا خود تاید و اگدار  
تا قیامت در خلایق نافی است  
مثل آن نارد هر کر آیتی

گو مرا داخل کن ای پروردگار  
یا غارم چون توگشتی رهنمون  
لک تحقیق این بود گر مایلی  
مدخل مرضی و بیکو کالتمات  
مخرج صادق که دور از آفت است  
و از صراط استقامت و اعدال  
ناصری کآن باشد اندر کار من  
گو که آمد حق و باطل شد برون  
گشت ناچیز آنچه باطل بود ورشت  
بوده فانی الذات از ادل  
ما فرستیم آنچه از قرآن شامت  
چون که برانسان کشیم انعام ما  
ور که بروی ریح و فقری در رسید  
پس بود رب شما سقا و قل  
از تو میرسد از روح این رمن  
نی شما داده شدید از مدرکی  
یعنی این قرآن که باشد بحرور  
رحمتی الا که از پروردگار  
کس نباید بهر محوش هیچ دست

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ٩٢ وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ

و بحقیق مکرر گردانیدیم برای مردمان در این قرآن از هر داستانی پس سر باز زدند و اکثر مردمان مکرر ناپاسی را و گفتند ایمان نداریم

لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ٩٣ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَ عَسَى فَتُنْجِرَ الْأَنْهَارَ

مر ترا تا آنکه روان کنی برای ما از زمین چشمه یا باشد مر ترا و ستانی از خرماستان و انگر پس روان ساری هرهارا

خِلَالِهَا تَفْجِيرًا ٩٤ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلًا وَ الْمَلَكَةِ قَيْلًا

در ماباش روان ساختی یا بکنی آسمان را همچنانکه دعوی کردی یا باره باره یا باوری خدا و فرشتگان را کفیل یا شاهد

٩٥ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْفِي فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفْيَاكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا

یا باشد مر ترا خانه از طلا یا نالاری در آسمان و باور نداریم هرگز مگر ما را از رفتن ترا تا آنکه فرو دآوری بر ما

كِتَابًا نَقَرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ٩٦ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ

کتابیکه بخوانیم آرا بگو منزه است پروردگارم آیا هستم مگر انسانی رسول و منع نکرد مردم را که ایمان آرند چون

جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ٩٧ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ

آمد ایشانرا هدایت مگر آنکه گفتند آیا برانگیزت خدا ایشانرا رسول بگو اگر بودی در زمین ملائکه

يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ٩٨

که راه میروند آرامیدگان هر آینه فرو فرستاده بودیم بر ایشان از آسمان ملکی را رسول

هر کجا گردانده ایم از بهرناس رتو گفتند آنکه ایمان نآوریم اَوْ تَكُونَ حَاقَّةً لَكَ مِنْ خَيْلٍ یا ملایک را پیاری با خدا مرکز ایمان بر تو داریم از عیان گو بود پروردگارم پاک ازان منع مردم را خود از ایمان نکرد گو اگر بودی ملایک در زمینی	مادر این قرآن زهر و عی اساس حز که از تو خارق را بگرم تَنْفِجَ الْاِلهَارَ فِيهَا كَالسَّيْلِ بر گواهی نوت نرد ما ما عا داری کتای ز آسمان که بران حکمی توان کرد از گمان چون هدایت آمد از خلاق فرد حای ای مردم که هستند اینچنین مبفرستادیم بر ایشان ملک	پس نمودند اکثری از آن اما چشمه آب از زمین سازی روان آسمان را یا که بر ما بفکنی خانه از زر بود یا سر تو را تا بخوایم اندر آن تصدیق تو هستم آیا من همارا جز شر جز که گفتند آدمی آیا خدا مشی میکردی اندوه و بیم بر رسالت ز آسمان و از ملک	خواستند الا که کفران و دغا یا نمانی بوسانی در عیان پاره پاره گر بر عمت موقنی یا بود بر اسماء ارتقا که نوشته ار پی توفیق تو که فرستاده بغلقم داد گر بر رسالت می بر انگیزد بنا اندر ان حالی که بودندی مقیم
---	---	--	---

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ٩٩ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ

نکوست است خدا گواه میان من و میان شما بدرستی که او باشد بدگشاش آگاه و کسیرا که هدایت کند خدا پس اوست

الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلِيٍّ وَ جُوهَهُمْ عُمِيًّا

راه یافته و کسیرا که گمراه کند ادر پس هر گز نخواهی یافت برای ایشان را یاوران از غیرش و حشر کنیم ایشان را روز قیامت بر روهانشان کوران

وَبُكْمًا وَ صُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ١٠٠ ذَلِكَ جَزَاءُ هُمْ بِانْتِهِمْ كَفَرُوا يَا يَاتِنَا

و کتکان و کران جایگاهشان دوزخست هر گاه فرو نشینند زبانه زیاد کنیم ایشان را از جهت افر و خن آتش آن حزای آهست بس آنکه ایشان کافر شدند بآیتهای ما

وَ قَالُوا ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ١٠١ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللَّهَ الَّذِي

و گفتند آیا چون باشیم استخوانها و پیرزها آما مییم هر آینه بر آنکی چه شد که ان خلقی تازه آیا نمی بیند بدرستی که خدائی که

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضَ قَادِرٌ عَلٰى اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ اَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَآبَى الْفَالِغُونَ

آفرید آسمانها و زمین را تواناست بر آنکه بیافریند مانند ایشان را و گرداند برای ایشان اجل که بیست شکنی در آن پس سر باز زدند ستمکاران

اِلَّا كُفُورًا ١٠٢ قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّيْ اِذَا لَا مَسْكَتُمْ خَشْيَةَ الْاِنْفَاقِ وَ كَانَ

مگر ناسیاسی نکوا اگر شما مالک مبودید خزینهای رحمت پروردگار را هر آینه امساك میکردید شما از ترس آخر کردن و باشد

الْاِنْسَانُ قَتُورًا ١٠٣ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْتَلَبَنِيْ اِسْرَآئِيلَ اِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ

انسان اخیل و حقیقت دادیم موسی را نه نشانه روشن پس پیرس از بنی اسرائیل و تکیه آمد ایشان را پس گفت

لَهُ فِرْعَوْنُ اِنِّيْ لَا ظَنُّكَ يَا مُوسٰى مَسْحُورًا ١٠٤ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا اَنْزَلَ هٰؤُلَاءِ اِلَّا رَّبُّ السَّمَوَاتِ

مرا و فرعون بدرستی که من هر آینه گمان مبرم ترا ای موسی جادو کرده شده گفت تحقیق دانسته که فرو میفرستد اینهارا مگر پروردگار آسمانها

وَ الْاَرْضِ بِضَائِرٍ وَ اِنِّيْ لَا ظَنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ١٠٥ فَارَادَ اَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْاَرْضِ فَاعْرَقْنَاهُ

و زمین دلبهای روشن و بدرستی که من هر آینه گمان مبرم ترا ای فرعون هلاک کرده شده پس خواست که برکنده کند ایشان را از زمین پس غرق کردیمش

وَ مِنْ مَعَهُ جَمِيعًا ١٠٦

و هر که با او بود

## سورة بنی اسرائیل

گو بود کافی شهادت را خدا  
بر هدایت کرد حکم او هر کرا  
حشرشان سازیم اندر رستخیز  
اینست ایشانرا جزا کافر شدند  
می نینند ایچ ایا کاین چنین  
هم بگردانده است ابدانای غیب  
گو بر ایشان گر شما مایل شوید  
هست ضدت ز احتیاج ادمی  
معجزاتی کز تواریخ و کتب  
گفته بوده است اینکه بر پروردگار  
هم ز سحر و از سماعت وزرنا  
زال اسرائیل پس مکن سؤال  
گفت فرعونش که در پندار من  
گفت موسی که بدل زین اگهی  
هست این ایات روشن بر صر  
یا که عقلت رفته پندارم ز سر  
خواست فرعون ال موسی را ز کین

در میان من دگر بین شما  
اوست پس ره یافته بر مدعا  
گنگ و کورو کر بروی پرستز  
جمله ر ایات ما کافر شدند  
افزیده است او سموات و زمین  
بهرشان وقتی که دروی نیست رب  
بر خزانه رزق خلاق مجید  
ثابت اندر وی بافزون یا کهی  
هست واضح نزد اهل قشرب  
شرك نازید از بهان و اشکار  
هم ز قدف محصنات از ناروا  
آمد ایشان را چو موسی در مقال  
عقل تو گشته محبط ی سخن  
گرچه رلب ناوری از گهر می  
حز که اب سنده باشد کورو کر  
یست هجعت الفات از بغ و ضر  
دورشان سازد بحواری از زمین

زانکه باشد ان خدای بینظیر  
واسکه را گره نماید از فرق  
جایشان دوزخ دهیم اندر سکون  
که شویم اسکه که خاک واستخوان  
هم تواند مثلشان را افزید  
پس ابا کردید استکارگان  
میکنید امساک و بجل اریدیش  
ما مگر دادیم موسی را عیان  
لیک پرسید از سدریک یهود  
هم ز خون ریزی عاثید احتتاب  
وز جهاد ابدون بگریزید هم  
راچه شد ما بین او با قبطیان  
راچه ای موسی تو گوئی بیهده  
که بفرستاده این ایات هان  
بر گمان من توای فرعون بز  
بود ان پندار فرعون از کراف  
غرق پس کردیم او را ما نیل

بر عباد خویش اگاه و بصیر  
پس نیابی دوست او را غیر حق  
اتش سوزانشان هر دم فزون  
میشویم اسکیخته از نو عیان  
صعب نبود بهر او خلق جدید  
وین نبود الا ز کفرانی عیان  
خود ز ترس فرود روی خویش  
نه ز ایات مبین بر نشان  
کآن نه ایت چیست خود برگوتوزود  
وزرنا و سرفت ادروی کتاب  
بوده این نه حکم جاری در امم  
یا که این ایات ادایشان چون عیان  
خود تو ناشی حادثی کرده شده  
غیر خلاق زمین و اسمان  
بر هلاکت مشرفی اندر ستنز  
لیک بد پندار موسی بحلاف  
وانکه نا او بود یکجا در سیل

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَآئِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۖ وَبِالْحَقِّ

وگفتم ما پس از او مرا بنی اسرائیل را که ساکن شوید آن زمین را پس چون آید وعده آخرت آوریم شمارا آمیخته نامم و بحق فرو

أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۚ ۱۰۷ وَفَرَأْنَا أَنْ فَرَّقْنَاهُ لِيَتَقَرَّهُ عَلَى النَّاسِ

فرستادیم قرآرا و بحق فرود آورد و فرستادیم ترا مگر مزده دهنده و بیم کننده و قرآنی که جدا کردیم آرا را ناخواهی آرا را مردمان

عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ۚ ۱۰۸ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

بارام و فرو فرستادیم آرا را و فرستادنی نگو بگروید بآن یا بگروید بدرستی که آمانکه داده شدند علم را بیش از آن

إِذَا يُنْزِلُ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

چون خوانده میشود بر ایشان رومی افتد بدقیها سجده کنان و میگویند منزهاست پروردگار ما بدرستی که باشد وعده پروردگار ما آینه کرده شده

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۚ ۱۰۹ قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا

و رومی افتند ز تنها میگردند و می افزاید ایشانرا تصرع نگو بخواید خدا را باسم الله یا بخواید بنام رحمن هر کدام که

تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۚ ۱۱۱ وَقُلْ

بخوانید پس مرا و راست نامهای نیک و بلند مکن عازت را و آهسته مکن آرا و بجوی مابه آن طریقی و نگوی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا

ستایش مرا خدا را که نگرفت فرزندی و نبودی مرا و را انبازی در یادشاهی و نبوده مرا و را یاوری از خواری و تعظیم کن مرا و را تعظیم کردی

پس اسرائیلیان گفتیم این در قیامت میشود اسکیخته بود یعنی حق و ثبات در اصول خضر تلقین کرد این ایت ترا تا بما کردند خلق امیدوار تا که خوانی از ره شایستگی	که شما گردید ساکن در زمین خود بهم پیچیده و آمیخته هم بحق کردیم دارل پر رسول بروح برخواست و دردم شد بگو هم بترسند از گه در اعتذار بر خلاق جمله با اهستگی	پس چواید وعده اریم از ردیف ما فرستادیم قرآنرا براست هست مذکور این خبر ز این سبک نی فرستادیم ای روشن صبر هم پراکنده فرستادیم هین هم فرستادیم آرا بیست سال	مر شما را ارکم حنا لقیف هم فرود آمد بحق کرم ما سراسر که شد او بیمار و مشرف بر هلاک ما تو را الا مبشر هم نذیر تخلیف یعنی که قرآنرا چنین هر زمان بر اقصای وقت و حال
---	--	---	--

ای محمد صم گو که ایمان آوردید  
انکسانکه علم را داده شدند  
خواهید گرد چون برایشان سوی او  
از خلاف وعده بر چیزیکه داد  
گو که الله را بخواید از بسیج  
صوت خود را برمدار اندر نماز

جمع کن یعنی میان عالین  
جمع صورت با حقایق بالتمام  
جمله احکام شریعت هم شهود  
در تصوف چون گشاید نطق و لب  
چون کسی کاند سرای خود تمام  
یا که از راه و منازل کاروان  
گو پیاس و حمد حق را ییعد  
یعنی آن کز عجز باشد واحتاح  
کس نداند وصف او جز ذات او  
عقلها در وصف او مبهوت و مات

خود بقران پاکه نلرید از دیدید  
از ازل در راه ایمان آمدند  
بر زنجها میفتند اعنی برو  
شد وفا هر وعده او بر عهد  
یا که رحمن را نباشد فرق هیچ  
هم ممکن هسته بیش از حد تو باد

### تحقیق

ناید الا از تو ای فخر انام  
با حقیقت کرده جمع از تار و پود  
نیست پنهان موئی از وی نیست  
هست واقف کاین کدامست آن کدام  
سرّ جله یبند از عین عیان  
کآن بگرفت از برای خود ولد  
باشد اسر دوستی زو لاعلاج  
وصف دریا باید از رشحات او  
کن بوسع خود تو پس تکد بر ذات  
هم دگر خواهم ز لطف حق مدد

هیچ از وی کم نکردد یاز یاد  
یا که پیش از این بیان و این خطاب  
یعنی افتند از تشکر در سجود  
میفتند اسر زنجها زانوقوع  
هست بگو خواستن این هر دو نام  
کن طلب راهی میان جهروسر

یا ولی کو خلیفه مصطفی است  
سر هر شئی بداند مو بمو  
وا نماید نکتها را مو بمو  
همچین از شرع و صورت باخبر  
حاصل آنکه در میان جهروسر  
هم نه در شاهی تورا باشد شریک  
هم تا تعطیم و تکبیرش چنان  
وصف خود ممکن نداند سر بر سر  
منت ایزد را که اندر این مقام  
بیم دیگر تا ناتمام آن رسد

مؤمنان دارند بر وی اتقیاد  
خوانده اند آیات حق را از کتاب  
رب ما گویند خود پاکست و پود  
میفرایندشان زقران بر خشوع  
نامه های نیک پس او راست نام  
ناش در خیر الامور اعنی معیر

کوست فرق و جمع پس دروین بین  
اگر از سر بقا بعد از فناست  
میگردد نکته مفقود ازو  
تا مقام وحدت بی کثرت او  
اینچنانکه صیرفی برسم و زرد  
جو رهی اندر نماز مستر  
هم نه یار و دوست کانه نیست نیک  
که ندانی بر تر از وصف آن  
تا چه جای وصف خلاق البشر  
شد رتفسیر صفی نیمی تمام

خروج از طبع جلد اول اردی بهشت ۱۳۱۸





بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى

جلد دوم

## تفسیر صفی

للعارف الكامل جناب مستطاب  
سراج الوهاج افتخار الحاج حاجی میرزا حسن  
الملقب بـصنی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمايه شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خيام بچاپ رسید

چاپخانه علمی

اردیبهشت ۱۳۱۸





سورة الكهف مائة و عشرون آية و هي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۚ قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ

ستایش مر خدا را که فرو فرساید بده اش کتاب را و نگرداید مرا و را از بی راست درست تا نرسد عذابی سخت از

لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَا كُنِينَ فِيهِ أَبَدًا ۚ وَ

نزد او و بزرده دهد کروند گایرا که میکنند کارهای شایسته که مرا یشار است مردی بگو مکت ک بدگان در آن همیشه و

يُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ۚ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ

بیم ده آنان را که گفتند گرفت خدا فرزند باشد مرا یشار آبان هیچ علمی و نه مرید را یشار عظیم آمد آن کلمه که بیرون میاید از

أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ۚ فَلَمَّا كَفَتْ لَكِ النَّفْسُ لَمَمًا تَفْسَاكُ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ

دهنهای ایشان بگوید مگر دروغی را پس شاید نوهلاک کننده خودت را بر اثرهای ایشان اگر ایمان نیاورند باین کلام از راه

أَسْفًا ۚ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا

اندوه بسیار بدرست که ما هر آینه گردا بدیم آنچه بر زمین است درسی مرا آثار انا آزمائیم ایشان را که کدامشان خوشتر بد از راه کردار و بدرستی که ما هر آینه گردا بد گانیم

عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ۚ

آچه را بر آست زمین ساده

## سورة الكهف

بعد اسم الله که در کار ابتداست  
اعظم نمای حق را بدگان  
حد خود را کرده خلاق و دود  
شرح آن گفتیم از بیش ابرق  
جامع آن احمد کامل دم است  
یا نبید غیر او را در نهج  
مستقیم و معتدل از حراف  
الدین يعملون الصالحات  
بیم و آسار اهد که گفته اند  
یعنی اباشان هم این ازنا ناهل  
این نمیگویند الا در دروغ  
حسرت و انده خوری از حالشان  
ما بگردانیم بر ارس آنچه هست  
تا نمائیم آزمایش در محل  
تا که با حق در عمل یکرو راست  
یعنی اینها حمله گر در خاک و پست

هر ثبا و حمدی از نهر خداست  
هست قرآن نزد دانا دکان  
از زبان فرق و تفصل و شهود  
گر سادت باشد آشرح دقیق  
رافریش اقدم است و ازم است  
تا که آید ز سقامت بر عوج  
دور را اراط و زلفیط خلاف  
مردشان نکوست نالغی از جهات  
حق گرفته هیچ فرزند از بسند  
از ره بداشی گفند و چهل  
بست بر گمار کجگوینان و روغ  
سحت گیری رخود از اقوالشان  
زینتی اهل زمیں را در شست  
که ارایشان کست بهتر در عمل  
در عیان و در بهان بیکو فر است  
دل بر آنها حرکه نادانی دست  
صورت خوان و زلف مپوشان

آنکه بفرستاد بر عهدش کتاب  
کانچه از بطم معاش است و معاد  
حق کند که حد خویش از نطق ذات  
اندر اینجا کرده حد ذات خویش  
تا نماید حمد او را اعو حاح  
قیماً لبدر باسماً شدید  
بیم ده بر کافران از نزد خود  
مرمقیند اندران احر از سند  
هیچشان علمی بدن گفتار نیست  
س بزرگ است این کلامی سکون  
بس هانا خود تو در فعل و مهم  
ناورد ایمان اگر بر این حدیث  
از حاد و هم ز حیوان و سات  
آزمائیم اعنی اهل ارض را  
تا گردانده ایم این قصروگاه  
شهر ها یکجا شود زیر و زبر  
خاک گردد میعاد زان شان

مینگرداند از کجی در وی خطاب  
اندران در جست بیفتدو فساد  
بی شانی از وجود ممکنات  
از رم تفصیل در آیات حویث  
بست یعنی سوی غیرش احتیاج  
من لدنه و پیشر بالعید  
هم پیشر مؤمنان را تا ابد  
در ثبوت ما کتبیه فیه ابد  
کس به دانا شان بدین گفتار نیست  
گر ده اشان بر غلط آید برون  
ناخع نفسک عی انار هم  
بس محور عم حد در دوی خبث  
یا که ز اهل علم و اوتاد وثقات  
بر وجود اولیا و اصفا  
که تو بنی هم رمبیه بی گیاه  
وین ناهای حمله خاک رهگذر

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ٩ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ

ملکه پنداشتی که در سیکه اصحاب کف و رقیم بودند از آیت های ما عجب هنگامیکه جای گزیدند آجوانان سوی غار

فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ١٠ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ

پس گفتند ای پروردگار ما را اندر دت رحمتی و آماده گردان برای ما از کار ما راه یافتن بحق پس زدیم بر گوشه اشان در آن غار

سِنِينَ عَدَدًا ١١ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَالِهِمَا أَمَدًا ١٢ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ

سالها شماره پس برانگیختیم ایشان را تا بدانیم که کدام از آن دو گروه شماره نگاهدارده تر است هر آنچه در یک گردید از راه مدت ما میخوانیم بر تو خبر ایشان را

بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ١٣ وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا

بحق درستیکه ایشان بودند جوانانیکه گرویده به پروردگار خود و افزودیمشان هدایت و سنیم بر دلهاشان هنگامیکه درخواست پس گفتند پروردگار ما

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ١٤ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا

پروردگار آسمانها و زمین است هرگز بخوایم از غیر او خدائی هر آینه گفته باشیم آنکه دور از صوا را اینها قوم ما کردند

مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ١٥

از غیر او الهان چرا نمی آرند برایشان حجتی روشن پس کست ظالم تر از آنکه افرا کرد بر خدا دروغی را

### در بیان قصه اصحاب کوف

برگان آیا تو داری کز قدیم	قصه اصحاب کف و هم رقیم	باشد از آیات ماما با عجب	بل محبت بود ز قدرتهای رب
سبعده و سه سال گرفتند خواب	بازشان مدار کردیم از شب	کف باشد نام غاری ز آجدود	که - وانی شهر دقناوس بود
نام آن وادست یا آن که رقیم	که در آن کشتند آمدن مقیم	یا که باشد نام آن ده درسون	کامد اصحاب کف از وی برون
یا که بوده نام لوحی از رصاص	که در آن بدشت نام آن خواص	آن جوانان از عتاب شهریار	حای بگرفتند چون در خوف غار

<p>بخشی پروردگارا بر رشد تا نباشند آگه از آن حالا ار بی احصی لما لبثوا امد از زمان لبشان آگه ترد آمنوا بالله و زدنا هم هدی هم حدائی ز اهل اوطان و ولد پس گفتند آنخوانان برعدو هیچ معبود والهی رو برو مرخدایان دگر غیر از خدا کز صلاکت بر خدا بددروغ</p>	<p>کن مهیا بهر ما از نزد خود خوابشان کردیم یعنی سالها خود کدامین آگه اندر عدد وین دوفرکه بداش برخورد بوده اند ایشان تی چند ازفتی در مقام صر و هجرت ار بلد کرد چون بر بت پرستی دعوت او ما به بیرستیم هر کر غیر او بر گرفتند این گروه از قوم ما کیست پس طالعرا از آن بیفروغ</p>	<p>رحمة هی لنا من امرنا سالهای چندشان بر گوش ما تا بدایم از دو قوم اخبارشان یا که اهل قل و بعد و کفرو دین میگیم اکنون تورا وین بسجاست ساختیم اسان که باید استوار رد طغیابوس یا دیو غوی طاعتش بر ماسوی حتم است و فرس قول ناحق گمه باشم از شطط بهر ایشان اندرین تکلیف دون</p>
---	---	---

وَ إِذَا عَتَزْتُمْهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ

و چون کساره گیرید از ایشان و آنچه میپرستند از هر خدا پس حای گیرید تا آن عار تا کسرتان در راه پروردگارتان ار رحمتش و

يَهْدِي لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ١٦ وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ

آماده کند برای شما از کارتان مایه انتفاع را و می بینی آمارا چون مرآید محرف شود از عارشان بجات راست و

إِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ

چون فرو شود قطع کند ایشان را جاب چپ و ایشان بودند در فراحنائی از آن از آبهای خداست کسیرا که هدایت کند حدایس

الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ١٧ وَ نَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقْلِبُهُمْ ذَاتَ

اوست راه یاه و کسیرا که اصلال کنند پس هرگز بیای مر او را یوری ارشاد دهنده و می پنداری ایشان را بداران و ایشان خفتگان و دند و میگردد ایشان بجات

الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا

راست و جاب چپ و سگشان کسرتان دند و ساعدش را تا ستانه آن در غارا گردیده و در میشدی بر ایشان پشت میکرد داندی از آنها بگریختن

وَ لَمَلْتُ مِنْهُمْ رُعْبًا ١٨

و هر آینه مر کرده میشدی از ایشان اندرس

<p>مر پرستش بر خدا آرند و بس کسرتان بر شما خود تاخدای آچه را گیرید نفی بیش از آن طالع از مشرق شود پر ضو و تاب هم بتابد شمس دروی يك تسو در وسط یعنی که از غارا اندرند ره نماید بر هدایت یافت رو خفته اند ایشان ولی در غارشان که از ایشانست این عالم بیا خفته يك از عالم و از آمدند هسته و بنشسه اندر آستان رو بگردای نمائی انقطاع</p>	<p>تا که نیرستند غیری یکفس پس بسوی غار برگیرید جای هم بسارد بر شما از کارتان بسی ای بیننده تو چون آفتاب هست تا قطب شمال آن رو برو و اجباعت در فراخی یکسرند این بود ز آیات حق آنرا که او خود تو پنداری مگر بیدارشان اینست حال هفت مرد از اولیا خود تو پنداری که با تو همدند بر دوست خویش هم سر کلبشان گر بانی تو بر ایشان اطلاع رو نمائی دل نماند بر قرار</p>	<p>از گروه کافران یکسو شدند چونکه از کفار جستید اعزال هم شود بر خیر باقی رهنمون هر یکی بنهاد سر در سگ و خفت رو چو بر قطب شمال آجا بجا ست برد از ایشان بگردد بر شمال نیشان از کرب غار آسب و بیم می یابی بهر او هیچ از ولا عاقبت را بری می و بر شمال شرح ساند حال آمدن راز لك فانی در حق ار خود بر کار در ره ایشانرا و رفت و تا غار پر شوی از خوف و رعب و برقرار</p>
--	--	--

## سورة الكهف

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

و همچنین بر آنکس که میامشان تابرسش کنند میباشان گفت گوینده از ایشان که چند درك كريد گفتند درك كريد يك روز يا بعضی از روز

قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى

گفتند پروردگار شما را تراست یا چه درك كريد پس بفرستيد یکی را را بادرمتان این سوی شهر پس ببیند که کدام از اهل شهر پاکتره تراست

طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ١٩

طعامش پس بیاورد تا آن روزی و باید که نرمی و تعلطف کند و نباید که آگاهی دهد شما احدی را

رفت طبیبان پس دنبالشان	تا مگر حویدشان از حالشان	یا مت حون باشد در آن غارتنگ	ما را آنرا کرد سدا رحشت و سنگ
حالت را بر نوشتی مرصاص	بر در عار اهل امسوس از خواص	مرد طبیبان در اندك زمان	ماید دور از مکت و مال جهان
چند کس گشتند ران پس شهریار	سیصد و نه سال نگذشت از مدار	ندروس آنکه شد آنجا پادشاه	بود شاهی حق پرست و بیگواه
شبه افتاد اندران دور از سند	در میان خلق در حشر حسد	حق تعالی حواست تا ما حجتی	مستکاران را ماید آیتی
يك شبای را بدایا شد گدار	کرد بهر گوسمدان صبح عار	چنه ارد آن سگ در آمد درستیز	آن شبان بگریخت را حاصل ریر
حق تعالی کرد پس سدا رشان	خواب کرد آنسانکه اندر عارشان	گفت راشان منعث کردیم ما	بر شهود از غیب آوردیم ما
منعث کردیم ایشانرا بحال	تا کند از بکدر ما سئوال	گفت مرگوینده را ایشان درك	چند که گردید در این غارتنگ
می بگفتند این درك ما بنوم	یا که یومی بود یا بعضی ربوم	ليك از آثار ناخنها و موی	حنکی گشتند در حیرت فروی
زانکه افزون گشته بود از حد دراز	باعث آنرا نداسد بار	ربقان گفتند پس دانا تر است	در درك را آنچه گردید ابراست
و نه آنرا چون نداستیم ناز	بر مهم خود به از گیریم ساد	یکن از خود بادر مهائی که هست	سوی شهرایك فرستید ابراست
تا که آرد بهر نان رزق و ضام	بگردد پس تا بود طبیب کداه	باید او نرمی کند تا بر شما	کس نکردد مطمع از شهر ما

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلَحُوا إِذَا أَبَدًا ٢٠ وَكَذَلِكَ

بدرسنکه ایشان را کردست یا بدر شما سنگسار کند شما را یا باز گرداند شما را در کیش خود و هرگز رستگار شوید آنگاه هرگز و همچنین

أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ

و افگ گردانیدیم بر ایشان تا بداند بر سبکه وعده خدا حق است و بدرسنکه قیامت بستی شکي در آن هنگام که نزاع میکردند میان خود در کار ایشان

فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا

پس گفتند بنا کنید بر ایشان بنائی پروردگار ایشان دانا تر است تا ایشان که مد آنکه غالب شدند بر امر ایشان هر آینه بمسازیم بر ایشان مسجدی

٢١ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ

برودی میگویند سه تا بود چهارشان بود سگش و میگویند پنج تن بودند ششم ایشان بود سگشان و اداختی نباید و میگویند هفت تن بودند

وَنَامِنَهُمْ كُلُّهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ٢٢

و هشتم ایشان بود سگشان بگو پروردگار ما دانا تر است بشما را ایشان میدانند ایشانرا مگر اندکی

مطلع کردند گر ایشان را کار	میکند ایدون شما را سنگسار	با شمارا همچنانکه خوانده بیش	ما را گرداند بر آئین خویش
می نکردید ایچ هرگز رستگار	آزمان کاکه شوند از حال و کار	از قبول دیشان یا رستگی	بست دیگر بر شما در سنگی
حاصل آنکه رفت تملخان نام	سوی شهر از بهر تحصیل ضام	چو رسید او سوی شهر ار رهگذر	شهر و اهدش دید بر وضع دگر
گشت حیران پس در آوردند رم	تا خرد نان گفت آن خسار هم	کز کجا این گنج آوردی بدست	باری ما بی گراین خواهی تورست
رفته رفته تا که بر حاکم رسید	پس بوی کردند تهدید شدید	گشت ملجا قصه خود بار گفت	شدروان آسوجو از وی این شعت
با کثیری ز اهل شهر از بی شکب	از بی نفیض آن امر عجب	چنه دیدند آنحوال را بغار	تا افس بویه مرجك و غار
لوحرا خواندند کاجا هشه بود	و اندران احوالشان بوشه بود	گفت اعترنا کدك از نشان	مطمع گردید تا بر حالشان

## الجزو الخامس عشر

می بداند ان وعدالله حق  
پاره گفتند گر در مبعث  
بودشان ایسان مان خود حدال  
فرقه گفتند دیواری بلند  
این چنین باید بنائی ساخه  
آچه یعنی آزمان و ان رمان  
دود پس باشد که گوید آنکسان  
این بود سگی بغیر انداختن  
بوده یا گویند ایشان همت تن  
بود در عهد رسول افروز سخن  
بر سه مبنوده اسب اقوال یهود  
مسلمین گفتند بودند اهل غار  
رجم بالغیب اعنی از روی هوا  
هم بنده آگاه از آن حراشدکی  
روح و قلب و عقل اندر اصطفی  
کلی ایشان نفس حیوانیه است  
آچه بر وی نقش اعصاب و حواس  
عالم حساسیت اندر نشان  
هر شیئی اندر ادوار و قرون  
سعه باشد ارکه داری مدرکی  
گفت بل هر هفت تنها خود منم  
بست اینجا حای شرح این کلام  
احمد و جبر حسین و هم حسن  
تا زمانی که بطون یابد ظهور  
من بگویم هم تو بگذر زین بیان  
نی که گویم بست هجت عقل و هوش  
هر سه عقلت بشیر حاضر شود  
بهر مرغان گفتم اینی بهر تو  
آنکه با ما هم زبان و همدست  
مرغی از خواهد بفهمد بگراف

در قیامت نیست ریب و حرف و دق  
روح نهائی که با جسم رنث  
کرد اینسان پس هویدا و الجلال  
هشت باید تا بر آن باید گزند  
که شود از ان ما بشاخه  
ز اهل کهف آورده مردم برزان  
سه مر بودند و راح کلشانشان  
نی ز دانائی بیانی ساختن  
کلشانشان بوده است هشمی سخن

### در بیان عدد اصحاب کهف

خود تعیین پسر هفت یار  
قول سیم بد نص مصطفی  
که خود از آن سعه میباشد یکی  
قوة قدسه و سر و خفی  
حارس اشراف روحانه است  
گشت و شد بر لوح و تفسیر از شاس  
وادی که کوه کهف آمد در آن  
باشد از آن همت تن اندر شتون  
جمع هم هر هفت اندر هر یکی  
درج باشد هفت عالم در تم  
بک بیان سعه را بشنو تمام  
باز سلمان و اویس ممتحن  
این تو کی فهمی بود بطق طبور  
ور که گویم هم فهمی بی گمان  
بلکه زین صوت بود بگانه گوش  
بشتر از فهم آن قاصر شود  
فهمد از مرغی بود در شهر تو  
میوردد بحر و اندر ساحل است  
ایرانیان گو کن سفر در کوه قاف

چونکه میبودند ایشان در نزاع  
پاره گفتند با هم روح و تن  
بودشان یا گفتگو بهر بنا  
هم دهی بایست بیکو از وجوه  
هست دانا تر برایشان کردگار  
واسکه میبودند شان غالب بدین  
همچنین گوید بود استند پنج  
بستشان یعنی که آگاهی رحال  
کو بود دانایتر آن پرورگار

آن دو میگفتند از بیدار و هم  
قوم سیم مبتنی بر صحبت  
رویه از طاهر فرو در بطن جسم  
عقل را میدان دو عقل اندر محل  
کهف باشد باطن جسم عظیم  
تست در وی دامهاشان سالتام  
عالم علویست آن قریه کر او  
آدم و اندرس و ابراهیم و نوح  
گشت حونا سائلی ان با برید  
با بدای کاین بن از یک آدم است  
در زمان احمد کامل صفات  
دیگران مهدی که دای قانش  
کی صفی این نکته را افشا کند  
هر کسیرا هست ذوق و مشربی  
از صدای مرغ یا صوت حرس  
در که کوئی بس چرا گفتمی توانی  
حای دریابست اندر هر تو  
تا گشاید لب صفی اندر سرش  
با که سیرغت نامورد زمان

نزد امر دین خود بالا اجتماع  
منبعث گردند در یوم الحن  
که کنند آنجا بنائی خوش بیا  
کرد مر بنیاد در این پای کوه  
ز آنچه زایشان گفته خلق روزگار  
مسجدی گفتند گیریم اندر این  
کلشان بوده است سادسی زرنج  
قولی اندادند از وهم و خیال  
از موس آجماعت ور شمار  
تا مگر بودند ایشان چند تن  
وان هزاری قولشان بریاج بود  
نی که از روی کتاب و عقل و فهم  
اندرین قل ربی اعلم حجت است  
هفت گنج غیب را تن چون طلسم  
ران یکی باشد بطر دیگر عمل  
خوانده عارف طاهر آنرا رقیم  
همچنین احوال و اطوار و مقام  
آمدند ایشان برون در جستجو  
موسی و عیسی محمد در فوج  
که توئی ران همت ایبرد و حید  
بل در آن هجده هزار عالم است  
سعه بودند ارکه داری الفات  
هم در ادوار ولایت دانش  
برده از چهار معانی واکند  
ز ان چه همی چون که دور از مطلبی  
او چه همد چون رسد برگوش کس  
چونکه میدانی فهمد کس یقین  
هست قد عارفان و زهر تو  
فهمد اسرار سخن با آخرش  
س کنیم الله اعلم بالیان

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْنَفِتْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٢٣ وَلَا تَقُولَنَّ لِيْشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ

پس حدال مکن در ایشان مگر حدالی ظاهر و فتوی مجوی در ایشان از آنها احدی را و مگوی البته مرا چیزی را که من کننده ام

ذَلِكَ عَدَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ

آرا فردا مگر آنکه خواهد خدا و یاد کن پروردگارت را چون فراموش کردی و بگو شاید که هدایت کند مرا پروردگارم تا نزدیک شوم

مِنْ هَذَا رَشَدًا ٢٤ وَلَكَيْتُمْ فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تَسْعًا ٢٥ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْتُمْ

باین از راه هدایت یافتن و در یک کردند در غارشان سیصد سال و افزودند سه و خدا دانایتر است بآنچه در یک کردند

لَهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِ وَاسْمِعَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ٢٦

مرا و راست نهائی آسمانها و زمین چه بیناست او و شنواست نیست ایشان را از غیر او هیچ یاری و شریک نمیکند در حکمش احدی را

## سورة الكهف

<p>پس در ایشان می‌مکن با کس جدال می‌مکن یعنی تعمق در حدل که سخن گویند از پندارها می‌مکو در هیچ کاری از یقین من کیم یعنی که تا کاری کم زانچه پرسیدید از حکم و دلیل پس چو آمد آیت آورد این چنین آنکه او از رای خود فانی بود این تو بشو که بغیر از ما و من محض تقلید این بگوئی در امور یک شان دیگرش ترك حسد یاد کن پروردگارت را بگو گو من شاید ناپیدره خدای نیست چندان قصه ایشان عجب نیست هیچ اراداری از داندش صعب گرتو شناسی که قرآن معجز است حق تواند آید که من را زربید گفتم اینهم زامر و الهام سروش مرد خود بین پیش ما کم از خس است بگذر از این قصه اصحاب گو یا که سصد سال شمس بوده است بر علاوه بونده روز و دو ماه نستیم آگه ز به کان از کجاست سرورا غب سوانست و ارض امر او یعنی بود خارج یقین</p>	<p>حز حدالی آشکار اندر مقال خوان ز قرآن آنچه باشد بی‌خلل هم زرجم غیب از علم و صفا که ککنم فردا جهان من یاجین حز که خواهد ذوالجلال ذوالنعم بر امد ای که آید جبرئیل یعنی الا ان شاء از رب دین کی جدا آتی را استنا شود بست هیئت که گاهی در سخن ی که از روی تعقل یا شعور یا که ترك حرص از هر یک بود چون فرامش کرده باشی از حضر آنچه اقرار است در رشدهای در حقیقت پیش قدرتهای رب همچو قرآن در جهان جبری عجب اندرین تفسیر غورت حایز است خاک را افلاک عالیتر کند منت ایزد را که نوم خود فروش آنچه پس من گویم اردیگر کس است چند بود آنکسان در خواب کو نه در آن اهل دیار افزوده است سصد شمس شود بی اشتاه آت آمد که نگو دانا خداست هم «زاووشیده هیچ ارض و عرص خود در دك سامعین و مصرعین هم» در حکمش کند کسرا شريك</p>	<p>هم محو قنوی نگفتار و خطاب چونکه تو زان آگه ارواحی دلی لا بقول لشی یا فتی جر که الا ان شاء الله ربش بایهودان گفت یغیر جواب پس یامد او دو هفته در رسول هر ارشاد است این مخلق را بلکه استناسات از پا ما سرش بلکه حز خود را سبی در صفت گر ر دن گوئی در آن باشدشان اندکی غور ارکنی در این سخن یعنی استنا فراموش ار شده است بدهم یعنی علامت که آن بلکه قصه مصطفی س اعجاز است بعد از آن باشد عجب تفسیر من معر قرآن در این تفسیر من بر صفی بدهد چنین بطق ولی معر و شد آنکه خود در ویش بست شعر بود این شناسی گر سخن سبده و به سال در آن غارتنگ سبده و تا که از سال قمر ما بی گفتند سبده از حساب اعلم است او بر در یک آن گروه ابصر او بر کل شی و اسمع به هست یکسان پیش عرش ایولی کیت کس در حکم آگاه ملک</p>
--	---	--

وَأَنْتُمْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۚ ۲۷ وَأَصْبِرْ

و بچون آنچه وحی فرستاده شد تواز کتاب پروردگارت بست بدل کننده هر کلامهای او را و هرگز بیایی از غیر او پناهی و شکستنا گردان

نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

نفس را با آنکه میخواند پروردگارش را بامداد و شبانهگاه میخواند رضای او را و نباید در گذرد و چشم از ایشان

تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعَ مَنْ أَغْلَلْنَا قُلُوبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ

که میخواست باشی آرایش زندگانی دبارا و اطاعت مکن کسیرا که غافل کردیم دل او را از یاد خود و پیروی کرد از زویش را و باشد کارش

فُرُطًا ۚ ۲۸ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ

تابه و بگو حق از پروردگار شماست پس هر که خواهد پس بگردد و هر که خواهد پس کافر شود در سبکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران

نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ

آتش را که احاطه کرده با هم را برده آن و اگر فریادری جویند فریاد رسیده شود با می چون فکر گداخته که بریان میکند رویها را بدست آن آشامیدن و

سَاءَتْ مُرْتَقًّ ۚ ۲۹ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

بدست از جهه تن که گاه بدرستی که آنکه گرویدند و کردند کارهای شایسته بدرستی که ما ضایع سازیم اجر کسی را که خوب شد از راه کردار

## الجزو الخامس عشر

۲۰ أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ

آبهای شیراست بهشتهای جای اقامت دائمی میروند از زیرشان بهرها پیرایه کرده شوند در آنها از دستوانها از زر و میبوسند

ثِيَابًا مُحْضَرًّا مِنْ سُنْدُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُتَكِينٍ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مَرْثَقًا ۲۱

جامهای سبز از دیبای نازک و دیبای ساطع نیکه زندگان در آنها بر تنها خوست از ثواب و بیکواست جهت تکیه گاه

<p>واقلما او حی الیک من کتاب با منی گفتند اشرف و عرب چون تو بادوان باشی همشین بهر استرعی آن مستکرین صبر کن با آنکه خوانند از خوشی وجه او حوید یعنی در نهان خواهی از گفتار آن قوم غوی ورنه بس بیادست این کوراسود کرده ایم از یاد خود غافل دلش بر گذشته یعنی از راه صواب اینکه فرآست قول حق و راست بس هر آنکس خواست روی بگرد کرده ایم آماده ما بر طالعان گر شوند از تشکی فریاد خواه یا چو درد زیت یا چون ریهها وان نکوکاران ایمان پیشه لبک هیچ توان بود فعلی بی جزا باشد آن پیرایه ها اندر طلب بر ارائک مکی اندر بهشت قصد باشد از طلا توجید ذات سندس است آن موتهای بهان وان ارائک اسمهای حصرت است</p>	<p>آمد از پروردگارت در خطاب ران رخویش این مفسان بی سب ما تو ششیم در صحت یقین مر قوی دایشان شود اسلام و دین رب خود را بالقداء و العشی جر رصای حق بخواهند از حهان ذینت و زیب حنوة دبیوی هیچ رغبت بر حهان بی بود بر هوای نفس سرکش مایلش بست هچش از طریقی فتح باب از خداوند شامی کم و کاست ور بخواهد گو بر آن کافر شود مر فروگیرنده ناری پر دهان بس رسیده میشود از دادخواه هست زان پوشد گارا بیهما ست ضایع احراش ز اعمال نیک یا که صایع احرا کاری نزدما وجه فیها من اساور من ذهب وین بود پاداش کردار و سرشت کوشت عاری از شئون ممکنات کالطف است از هر چه بنداری توان کان منادی بر صفات و طاعت است</p>	<p>فی مبدل سرو را کس مرکلام که بود مارا از ایشان شک و عار بر خیالش کرد این معنی خطور آمد این آیت که نفس خود نگاه میرستند آحاد را روز و شب مکدر از این مفسان خرقه پوش می ممکن یعنی مشاهه فعل خویش می مبر فرمان آنکه غافل است پیروی کرده است از هر آرزو گو برایشان که هوا را تابعد من کنم بر مقصای این عمل ایست تهدیدی ز حق بری اصول مر سرادقهایش اغنی بر دهها خود نای چون مس نگداخته باشد آن شس الشرائی بر فرق آنگره حیات عدن از بهر هاست سته ابشارا شود و افراخته حامه ها پوشد سبز اندر بطر نیک ناداشی است ایشان راز حق وان لباس سبز باشد در ظهور کسب اخلاق از ریاضتها صبر آن تحلهای اسمائی تو را</p>	<p>فی پناهی غیر از او بایمی تمام چونکه میباشیم در قوم از کبار تا شود ز ایشان مگر چندی بدور دار ما این مفسان حق پناه دستشان چیزی بیاد از غیر رب لا تعد عینک عنهم دار گوش با کسی کوراست دبا دین و کیش قلب او از یاد ما فی شافل است هست پیش افتاده از حق کاراو وار فقیرات صعبت مانعد نی که بر میل شما در هر محل نی که رحمت داده بر ترک قبول که محبط است اهل خود را هر کجا حق بی یشوی الوحوه آن ساخته شرهم شس وسالت مرتفق بهرشان کز زیر آنها نهر هاست از طلا دسینه های ساخته سندس و استبرقت آنها بر حنو آن تحنگاه مرتفق وصف بیکو که فراید بر سرور باشد آن استبرق حامه سطر نیکه گشتد بر ارائک ز اقتضا</p>
---	--	---	--

وَأَصْرِبُ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِاحِدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا

وین برای ایشان مثلی را دومرد که گردانیدیم برای یکو از ایشان دوستان از اسکورها و فرو گرفتیم آندورا بدرخت خرما و گردانیدیم

بَيْنَهُمَا زَرْعًا كُلْنَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا ۲۲ وَ قَجَرْنَا جَلَالَهُمَا نَهْرًا وَ

میان آن دورا اش در هر دو سان آورد و کم نکردد از آن جزیرا و روان کردیم میان آن دوتا نهری و

كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَغْزَى نَفَرًا ۲۳ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ

بود مرا و را ثمری پس گفت مر صاحبش را و او گفتگو میکرد با او که من بیشترم از بودر مال و اغز و ثمرم از تو در مرد و مدد و داخل شد در بوستانش

وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ۲۴ وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَكِنْ

او ظلم کننده بود بر نفسش گفت گمان منم که خالی شود از این هرگز و گمان نمیرم قیامت را قائم و او را گردانیده شوم

رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ۲۵ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

بسوی پروردگارم هر آینه میابم بهتر از اینها جای بازگشت گفت مرا و را رفیقش و او گفتگو میکرد با او آیا کافر شدی تا آنکه



## سورة الكهف

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيْنَاكَ رَجُلًا ٢٦ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

آفریدت از خاک پس از نطفه پس درست ساخت ترا صورت مردی لیکن من بگویم او خداست پروردگارم و شریک نمیکردم پروردگارم احدی را

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنِّيًا أَقَلَّ مِنْكَ مَلَأًا ٢٧

و چرا هنگامیکه داخل شدی در بوستان گفتی آنچه خواست خدا است و من میگویم بخدا اگر کسی مرا که من کمتر از تو در مال و

وَلَدًا ٢٨ فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُوَفِّيَنَّ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا

فرزند پس شاید پروردگارم که بدهد مرا بهتر از بوستان و وهرسد برآنها صاعقتها از آسمان پس گردد زمینی

زَلَقًا ٢٩ أَوْ يُصْبِحَ مَاءً وَهًا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ٣٠ وَ أُحِيطَ بِشَمْرِهِ فَاصْبَحَ يَقْلَبُ كَفْفِيَهٗ

ساده یا گردد آتش زمین فرو رفته پس توانی هرگز مرا و احاطه کرده شده شمرش پس گردید که بر میگردد و کفش را

عَلَىٰ مَا أَتَّفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِبَةٌ عَلَيَّ عُرُوشُهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ٣١ وَلَمْ

بر آنچه صرف کرده بود در آن و آن افتاده و در سقفهایش و میگفت ای کاش من شریک کرده بودم پروردگارم احدی را و نبود

تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْصَرًا ٣٢ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ

مرا و اگر و می که یاری کنندش از غیر خدا و نبود و مع کینه آید سلطنت مر خدا راست که حق است او است

خَيْرٌ تَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا ٣٣ وَ اضْرَبْ لَهُمْ مَثَلٌ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ

بهرار راه جزا و خیر و بهتر از راه عاقبت و زن برای ایشان مثل رنگای دسار که چون آبست که فرستادیمش از آسمان پس آمیخت بآن

بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ٣٤

رستی زمین پس گردید درهم شکسته که پراکنده کند او را و بادها باشد خدا بر همه چیزی بوالا

بهر ایشان زن مثال آن دو مرد بود آن داعای معنوف از جیل میده میدادند هر فصلی تمام موه ها بودش ذکر بر اتصال پس سنمکار او بنفس خویشتن ساز گردانیده کردم کر بر کافر آیا بر کسی گشتی که او گویم او باشد حدای من و لبك چون گفتی آنچه حق خواهد شود شاید آن پروردگارم پس دهد یا رود آتش فرو اندر زمین صبح چو شد میگرداند آندودست ارس و اثمارش تیه از انقلاب می نبود او را گروهی که دهند یافت چون معیت زوال از پیش و پس زین مثال رنگانی جهان دسته شد آنچه از زمین پس بامداد حاصل آنکه زندگانی را مثل	که دو سان دادشان خلاق فرد پس آن دو کشت راری بی دلیل صاحب خود را بقریب و طعام گفت پس مر صاحبشرا از جدال گفت این هرگز مرا باید نظر باغی از این به نیام بدر طلب کرد خلق از خاک اندر جستجو ساورم کس بر خدای خود شریک قوتی بود جز او را تا بود بهتر از باغ تو بر من درمدم پس تو توانی طلب کرد آن یقین برهم از افسوس کان شد خشک و پست وان عمارتها همه خاک و خراب یاری از غیر خدایش در گزند اندر آندم یاری از حق است و پس بهر شان مانند آبیکه خود آن خشک و رکنده همانا شد زبند بر گاهی میزند رب اجل تا شوی از زندگانی شاد کام	هر دو احوان هم راسرائلیان موه خود هر دو میدادند هم هم روان کردیم بهری با فراغ هم فروم از تو در مال و نفر که شود فای مرا این بوستان گفت او را صاحبش اندر حواب پس ز نطفه پس بودی مستوی از چه ماوردی بگفت از بی رشد ایکه مبینی مرا که کمتر هم فرستد برقی از گردون نگاه راست پس فرمود حق گفتار او زاچه دروی کرده بدخرج از درم می بگفت ایکاش بر پروردگار هم بد یاری دهنده خویشتن راست گفتاریکه او از عاقلست ما فرستادیم آنرا از سما سبز و تر نمود بگیتی مستبر کر زمین میروید از آب سما رخت باید زود برست از مقام	از پدرشان ارث آن دو بوستان از ثمر چیزی نکردندی ستم بهر شرب اندر میان آن دو باغ شد باغ خویش آن استیزه کر هم نپندارم قیامت کایدان و آن جدل میکرد با او در خطاب راست یعنی تا شدی مردی قوی چونکه کشتی داخل اندر باغ خود از تو در مال ولد هم دیگرم بوستان پس شود خشک از گناه قهر حق بگرفت باغش را فرو سقفهایش افتاده بد بر روی هم من نکردم کس شریک از نا کار یا کشنده انتقام از ذو المن بهتر است اندر صواب و عاقبت پس بآن شد محتلط است و گناه حق بهر چیز است ما ما مقتدر پس شود بی نفع و خشک از بادها
--	--	---	--



## الجزو الخامس عشر

أَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ٤٥

مال و پسران آرایش زندگی دنیاست و باقیهای بهتر است بر پدر و درگزاران تو است و بهتر است از امید و نواب

وَيَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالُ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٤٦ وَعُرْضُوا عَلَيَّ

و روزیکه روان میگردانیم کوهها را و بینی زمین را طاهر و حشر کنیم ایشان را پس و انگداریم از ایشان احدی را و عرض کرده شوی بر

رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ رَعَيْنَاهُمْ أَن لَّنْ نَجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ٤٧

پروردگارت صفت کشیده بمقتضای آمدن ما را همچنانکه آوردیم شما را اول بار بلکه ادعا کردید که هرگز نمگردانیم برای شما وقت وعده و

وَضَعْنَا لِكُنُوزِكُمْ الْكَتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا كِتَابٍ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً

گذاشته شد کتاب پس بینی گناهکاران را که ترسیدگانند از آنچه در آنست و میگویند ای وای بر ما چیست که این نامه را که و انگداشته گناه خوردن را

وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ٤٨ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكَةِ

و نه زکریا مگر آنکه در شمار آورده آید او را و انداخته کرده بودند حاضر و ستم نمیکند بر درگزاران محکوم را و هنگامیکه که منم مرد و شکار را

اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ

سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که بود از جن پس سرون رفت از فرمان پروردگارش آری پس میگردد او را و فرزندانش

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ٤٩ مَا أَشْهَدُكُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

دوستان از غیر من و ایشان مر شمار دشمنانند است مر ستمکاران را بدل آنچه بجای خدا گردید حاضر نکردیمشان در آفرینش آسمانها و زمین

وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ٥٠

و منم آفریدن خودهاشان و منم گیرنده گمراه کنندگان را مددگار

بر حق هم نه امید و نواب  
و آن ولدان کاملان در سترو سیر  
را نه و نرگنده از حاد هوا  
نی که یکن گدازد از ما و انگدار  
آمدید آسانکه بودید اتدا  
ما شما را یکس و عربان دست  
که عملها شد در وی داشته  
که فرو نگذاشته هیچ از حساب  
زد خود حاضر نه زن در پرده اند  
سجده بر آدم نائید از مکان  
ست بر تکرار حاجت نیز هم  
غیر من گیرید یار از خصم جد  
وقت خلق این سموات و زمین  
که سودم نفسهاشان خلق من  
مر مدد کاری و پستی بیم آن  
دختران حق ز عقل نا تمام  
شاهد بعضی دگر از عقل و دید

با قیات الصالحات اندر ایات  
شاید آن مالت شود اسباب حیر  
یاد کن روید که گردد کوهها  
جمعشان سازیم یکجا بر قرار  
گوید ایشان را خدا آخر ما  
همچنانکه آوردیم از رحمت  
میشود آن نامه ها بگذاشته  
بهر ما ما نچه بوده است این کتاب  
می بایند آنچه را که کرده اند  
چونکه ما گفتیم بر افرشتگان  
شرح آرا گفته ایم از کیف و کم  
او و ابائش شما را دشمنند  
ما نکرد ایمان حاضر یقین  
هم بودستند حاضر آزمون  
بسنم گیرنده من از گمراهان  
که بخواستند آن ملائکه بنام  
نا بخلقت از شما بعضی شوید

زندگی راهم سبب آسایشی  
بهر است اندر ثواب و هم امل  
زد پادشاه از غایت های رب  
مردگان از زیر بر روی آمده  
صف کشیده بر خداوند همه  
بی روق و بی معین و یکسه  
بست آن موعده که وعده شد بدید  
وای بر ما می نگویید از هلاک  
مر که شمرده است آرا بر نشان  
رسته بیند آنچه بل گشتند هم  
کان بدانجن رفت از فرمان برون  
دیو و فرزندان او را که عدوست  
دیو و ذریاتش اغنی بیجدل  
یا بکاری حویم از ایشان مدد  
این گوید جز سفیجی بحضور  
مر ضمیرش سوی کفار و عرب  
خلق کردم عرش و فرش و مردوزن

مال و فرزندان بود آسایشی  
زد رب آن خدای لم یزل  
هر دو سبکی شود پس سبب  
وین زمسرا بگری طاهر شده  
عرصه کرده حله کردند آرمه  
سکس و بجاه و مال و برهنه  
نه چنان بود آنکه میبیداشید  
پس بینی مجرم را ترساک  
از صغیره و از کبیره اندران  
نه نماید بر کسی ربت سم  
سجده پس کردند جز ابلیس دون  
پس شما آیا که میگیرید دوست  
ند بود بر طالبان حق را بدل  
شور ز ایشان تا کتم در یک و بد  
تا که باشد آگه از غیب امور  
راجع است اشهدت هم یا در طلب  
کی شما حاضر بدید اغنی که من

## سورة الكهف

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا

و روزیکه گوید ندا کنید اماران مرا که دعوی کردید پس ندا کردند ایشان را پس حواب ندادند و ایشان را بیدیدیم میان ایشان حای ملا کشید

۱ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرَفًا ۲ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي

و دیدند گناهکاران آتش را پس دانستند که ایشان افتد باشد در آن و ساقط در آن حای برگشتی و بنحقی مکر آوردیم در

هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَمَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْئًا جَدَلًا ۳ وَ مِمَّا مَعَ النَّاسِ أَنَّ

این قرآن از برای مردم از هر دستان و ممل باشد و انسان بیش از هر چیز جدل و مکر کرد مردم را که

يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَبَسَّغُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ

نگرید و قبیله آمدن ایشان را هدایت و آمرزش خواهند از پروردگارشان مگر آنکه ایشان را عادت و شیطان ناید ایشان را عذاب روی

قُلَّا ۴ وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُنْذِرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْ

باروی و مرسد فرستادگان ما مگر اشارت دهندگان و مکر کنندگان و مجادل کنندگان که نام شده باطل را باری

حُضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخِذُوا آيَاتِي وَ مَا أُنْذِرُوا هُزُوعًا ۵ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ

گرداند تا آن حورا و گرفتند آیات مرا و آنچه بیم کرده شده است هشدار و کست مکرار از آنکه پند داده شد تا آتیه ی پروردگارش

فَاعْرَضَ عَنْهَا وَ لَبَّى مَا قَدِمَتْ بِدَاهِ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ

پس روگردانید از آن آه و فراموش کرد آنچه را پیش فرستاد و دشمنی بدوستیکه ما گردانیدیم بر دلهایشان پوششها نهاد که نفهمند آنرا و در گوشهای ایشان

وَقَرَأَ ۶ وَ أَنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۷ وَ رَبُّكَ الْقَوُّورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ

گرای و اگر خوانی ایشان را سوی هدایت پس هدایت می یابد آنکه هرگز و پروردگار تو است آمرزگار صاحب رحمت اگر

يُؤْخِذْهُمْ لِمَا كَسَبُوا لَعَجَلٌ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِلًا ۸ وَ

مؤاخذه میگردانید ایشان را آنچه کس کرد در آیه محجل و خود برای ایشان عذاب آنکه مرا ایشان است وقت وعده که نیاید از عرا و نامی و

تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۹

این قریها هلاک کردیم ایشان را چون ستم کردند و کردیم برای هلاکشان وقت وعده

یاد کن روزیکه حق گوید عیان پس مرا ایشان را احاطت می کند ناز را چون نگرید آن مشرکان ما در این قرآن بیان کردیم بل و اندر انکار و حصومت بمجل هم به استغفارشان مانع چینی فی فرستادیم ما پیغمبران حق بدان یهوده را بایل کنند ادا هم از وی کست کوچون در طلب دستپایش یعنی اندر هر محل بازیشان سبکی اندر گوشها رب است ارزنده و بخشنده است	مشریکان مرا خواهید هان عاجزان از کس احاطت می کند شد یقینشان که در اندر اندران پس رالناس من کل مثل کان اسان اکثر شئی حدل انظار الا برسم اولین جز مشر بزم مدر در جهان و اهل حق را دست از باطل کنند یاد کرده شد آیاتهای رب پیش فرستاده از سوء عمل هشه ایم اندر پی رو پوشها دیر گیر و رودش ارسده است	که بدند از رحمان هراز من و جعلنا بیهم موبق نجات هم را ش می یابد ایچ دز که بدان دارند در نظم احیاح منع از تصدیق مرد مرا نکرد منتظر بر سات پیش از غلو و انکساکه نگر ویدند از ضلال هزو بگرفتند آیاتهای ما پس کد اعراض از آن و زیاد حویش ما بهادستیم بر دلهایشان خوانی از سوی هدایشان بوار کر بگردد کافران بر عذاب	پس بخواید اربوند اباز من حای اهلک آنکس از احاطت بارگشتن را مکان در گیر ور دلایل و زقص بی اعواح رهنا چون آمد از خلاق فرد یا که آیدشان عدایی رو برو مکند ایشان بیهوده حدال و آنچه بد بر خلق انداز خدا میرد آنچه فرستاده است پیش پوششی تا در ساند این سان مهدی هرگز نگردد از نیاز رود بر جزی که گرددا کتساب
---	--	--	--

## الجزو الخامس عشر

مهلت ایشانرا بند هد هم دم	مشتاباند بباداش ستم	لیک نکند هیچ تعجل اندران	تا که ایشانرا رسد وقت وزمان
که سلسله آزمان جز حق پناه	تا سوی او گریزند ار گناه	آن قرائی کاهل آنها را نگاه	ما بودیم از ستمهاشان تباه
هم بلوح اهلکشان مرقوم بود	هم بلوح اهلکشان مرقوم بود	فشارا وعده معلوم بود	

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتْلِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ٦٠ فَلَمَّا بَلَغَا

و هنگامیکه گفت موسی مرحوا مردش را بیوسه خواهیم رفت تا برسیم محل جمع شدن دودریایا و مرور گاری دریا

مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيحًا وَنَهْمًا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ٦١ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَتْلِهِ أَتَيْنَا

بجمع میانه اندو و فراموش کردیم ماهی را پس راهش را در دریا نفی

لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ٦٢ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

درستی که دیدیم از سفرمان این بقی

وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ٦٣ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا

آن ماهی را و از یاد من برد آنرا مگر شیطان که مدکور سازم او را و گرفت راهش را در دریا عجبی

نَبْعَ قَارِئًا عَلَيَّ آثَارَهُمَا قَصَصًا ٦٤

که می جستیم پس برگشتند بر اثرهاشان بی جویان

### حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام

قصه موسی و خضر آمد پیش	حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش	گفت موسی با حوا مردش که بود	یوشم این یون در آن هنگام رود
بیستم راتل کسم بسته سیر	سوی بحر و در کسب علم و خبر	دارسم بر مجمع البحرين بار	میروم یا من رمای سن درار
پس رسیدند از پس رنج و دم	مجمعه را که بدان بین دویم	در کنار بحر کردند آبرمان	ماهی خود و فراموش از مکان
ماهی بخته که گمشتش کرد کار	ره غایب او را بر سوی یار	راه خود نگرفت در دریا چنان	که سیر داده شود مردی روان
پس تجاوز چون بود در حدود	یعنی از محکم که حقشان گفته بود	رور دیگر چونکه آمد چاشگاه	گفت موسی مر می را برد راه
آن طعام ما برون آر از به	که بسی گشتیم حسه و کرسه	رین سفر دیدیم افروان رجها	تا چه باشد قسم ما از گنجها
گفت داری تو حیر کردیم حا	چون کنار چشمه بر آن صخره ما	بدم از ماهی و رامش در نهاد	وان سیرد الا که شطاطم زیاد
گاهی بدهم و راز آن در طلب	راه خود نگرفت در بحر اوج و عجب	هر کجا میرفت می شد راه بار	هم رمین بحر خشک از امبار
گفت موسی اینست آنچه بیکه ما	در پیش بودیم در صبح و مسا	بار پس گشتند بر آثار خوش	از بی آن رهبری که روت پیش
تا بدانجائی رسیدند از قدم	که بدانجا رفته بد ماهی هم	پس رهی دیدند خشک و سگ کشد	اندر آن گشتند وارد را عمام

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ٦٥ قَالَ لَهُ مُوسَى

پس یافتند بنده از بندگامارا که داده بودیم او را رحمتی از ردما و آموخته بودیم او را از زدما علی

هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧ وَ

آیا بروی کنم ترا بر آنکه بیاموزی از آنچه آموخته شده برای رسیدن بحق گفت در سبکه تو هرگز نمیتوانی بامن صبر کردن و

كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنِشَاءَ اللَّهِ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ٦٩

چگونه صبر میکنی بر آنچه احاطه نکرده بآن از راه داش گفت زودی بیابی مرا اگر خواسته باشد خدا صبر کننده و نافرمانی نکنم مگر ترادری کاری

## سورة الكهف

قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ٧٠

گفت پس اگر پیرو شوی مرا پس مپرس مرا از چیزی تا آنکه ابدا کنم برای تو آرد آن

در اوقات نذرین حضرت درستی هم بنیضر علیه السلام را

بنده پس از عدم یابند	با ارادت سوی او بشایند	بده کن ما دیش بخشایشی	داشت اسیر صل فصل آسایشی
داشتی آموختم از خود سو	علم باطن بود آن نگاهتکو	گفت موسی مبرور اندر رمن	پیروی آیا نمایم از تو من
خود بشرط آنکه از غلت مرا	می دآموز آن از رشد وهدا	راچه آرا بر تو آموزانده اند	سوی تو برگس آم خوانده اند
گفت هرگز استیلاست نبودت	صل با من آچنانکه رسدت	گفت حوس صابر باشد گفت ران	که بویی پیغمبر از حکم و بیان
حمله احکامات رروی ظاهر است	ور حقایق بنده غنث و صراست	شاید از من امی آید در ظهور	که دادند حکمش با بی نفور
جوشوی صابر بر آچیز از نظر	که بر آن بود احاطه در خبر	گفت باشد رود که امی مرا	صابر اندر کارگر خواهد خدا
باورم عصیان برادر هیچ کار	گرچه باشد آنچه بیم ناگوار	گفت پس گر پیروی آری رمن	پس پرس از من رحنی برعلن
تا کنم من بر تو احداث از بان	ابدا یعنی مکن تو خود بان	باید احداث سخن باشد رمن	حکمش تا کشف سارم بی سخن

فَإِنْ طَلَفًا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْنَاهَا لِنُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ٧١

پس رفتند تاجون سوار شدند در کشتی سوراخ زدند آنرا گفتند سوراخ کردی آنرا ما غرق کنی اهلش را اندر سبکه آوردی چیزی ناشایسته

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ

گفت آیا نگفتم بدرستی که تو هرگز نتوانی با من صبر کردن گفت مؤاخذه مکن مرا تا چه فراموش کردم و مرسان مرا از

أَمْرِي عُسْرًا ٧٣ فَإِنْ طَلَفًا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْنَلْتَ نَفْسًا رَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ

کارم دشوار را پس رسید تاجون دیدند پس را پس کشت او را گفت آیا کشی نفسی ناگه را بغیر نفسی پس حقیقت آوردی

شَيْئًا نُكْرًا ٧٤ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٥ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ

چیز فنجی را گفت آیا نگفتم مراد اندر سبکه تو هرگز نتوانی با من صبر کردن گفت اگر پرسم ترا از چیزی

بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ٧٦ فَإِنْ طَلَفًا حَتَّى إِذَا آتَىٰ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمُوا

پس از آن رفاقت مکن با من حقیقت رسیدی از نزد من بعد پس رفتند تاجون رسیدند اهل قریه خواستند طعام

أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَمْقُصَ فَاذْهَبَ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ٧٧

از اهلش پس ابا کردند که مهمانی کنند آن دو را پس یافتند در آن دیواری که میخواست که فرود آید پس راست کردند آنرا گفت اگر خواسته بودی هر آینه گرفته بودی بر آن مردی

### مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام

کرد موسی آن تمام از وی فبول	پس روان گشتند هر سه بسکول	تا که اندر ساحل دریا سوار	بر سفینه هر سه گشتند آن سه بار
خضر بنهان را اهل کشتی نابر	کرد سوراخ آن سفینه بیخدر	لوحی از الواح آن ترکند رود	چند حا سوراخ کشی را نمود
گفت موسی فلک را کردی تو غرق	اهل آرا تا کنی آیا نو غرق	امری آوردی که بس باشد شمع	زان عجب آریست حوری بر مطیع
خضر گفت آیا نگفتم در عهد	صبر بامن خود تو توانی بود	دید موسی داخل از آن قبه آب	در سفینه ناند اندر انقلاب
یافت پس کان معجز است و حکمت است	گرچه آن دور رسوم صورتست	گفت موسی لا تؤاخذنی که من	رفته بود از یادم آهید کهن
از تو خواهم عذر اندر اعتراض	سخت پس بر من مگیر از انقباض	پس برون رفتند از کشتی بگاه	در دهی وارد شدند از گرد راه

یا غلامان يك غلامی دید او  
گفت موسی کشتی این نفس زکی  
ظاهر او از قبل ناحق بود يك  
گفت آیا من کفیم دست  
پس مشو ما من مصاحب در سخن  
پس رفتند آن سه یار از آن مقام  
خواستند از اهل ده نان و نم  
داد اسحکام با سنگ و گکش  
راست کردی از حدیس دیوارشان

ساز خط و مشکوی و ماهرو  
خود تو آیا بیکه در کودکی  
بگناه او را حرا کردی هلاک  
صبر ما من نیست هرگز نمکت  
را آنکه بر عذری رسیدستی زمن  
مر دهی گشت وارد وقت شام  
از صباوشان اما سرزد هم  
برفادید چونکه دید او مایش  
بی رمزی آمدی بر کارشان

بر کارش خواند و کشتش بدرنگ  
غیر از آنکه کشته نفسی را بحاس  
جزی آوردی بظاهر ناپسند  
گفت زین پس گر کنم جزئی سؤال  
ماشی از همراهیم معدور نو  
خواستند ایشان که داخل شود  
یافتند آجای دیواری بلند  
گفت موسی اهل این قریه ما  
خواستی کر میگری در مقام

یا نبی توفش یا سر بسنگ  
گشته باشد تا بر او واجب قصاص  
در شریعت بست جز زشت و نژند  
از نو شاید گیری از من کر مالل  
شاهد از خود کردی از من دور تو  
سته بد درواری نگشودند بند  
خواست کاهد قائمش کرد ارجند  
به طعامی مار دادند و به حا  
اخرتی کز آن خریم آیا طعام

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِأَوَّلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٧٨ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ

گفت اینست حدائی مان من و میان تو بروی حردم ترا به سیر مال آنچه سواسی بر آن صدر زدند اما کشتی پس بود

لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا

از مسکینانی که کار میکردند در دریا پس خواستم که معیوب کنم آنرا و در پس راه ایشان پادشاهی که میگرفت هر کشتی را غصب

٧٩ وَ أَمَّا الْفُلُومُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا ٨٠ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا

و اما الفلام پس بود والدینش دو مؤمن پس ترسیدیم که تکلیف کند آن دو را بد روی در عصیان و کفر پس خواستیم که بدل دهد و آن دو را

رَبَّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا ٨١ وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ

پروردگارشان بهتر از او در پاک و نزدیک در عطوفت و اما دیوار پس بود از دو پسر که دو یتیم اند در شهر و نا شد

تَحَنُّهُ كَثْرَ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً

در پرورش کنجی از آمو و بود والدین این دو بیکو کار پس خواست پروردگار تو که رسیدن قوتشان و بیرون آوردند گنجشان را بر حمتی

مَنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْنَاهُ عَنْ أَمْرِ ذَلِكِ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٨٢

از پروردگار تو و کردم آنرا از رام خود اینست تفسیر مال آنچه سواسی بر آن صدر کردند

### دشارقت نمردن حضرت از موسی علیه السلام

گفت خسر آمد زمان افتراق  
زودت آگه سازم از بهریشان  
آن سفینه بود اما در پسند  
پس اراده کردم از امر خدا  
میباشد غضب هر جا کشتی است  
صاحبان آن بکلی نا امید  
پس بترسیدیم کایشان را رسد  
بتر از روی رکاو رحم رفق  
حکم شرح این بست کاری اشتباه  
اصلش آن باشد که نقاش آرزود  
بد پدرشان مرد نکی از خواص  
خلق میردند مال کودکان

در میان ما و تو هذا فراق  
کز شکیش پس تو باشی ناتوان  
اندر آن در یا ز محتاحان چند  
تا کنم معیوب خود آن فلک را  
کان بود بویا که هجش عیب بست  
هم نکردند از معاش واز بوید  
کفر و طغیان از وجود آن ولد  
کون او با نظم کون آید بوفق  
کز چه کشت او آن بسر را بیکاه  
نقش خود را عیب نبود در وجود  
کامع دارد بر یتیمان اختصاص  
خواست پس پروردگار آنرا بهان

گفته بودی اعتراض ارشد سهار  
طاهرش دیدی و بودی بی خبر  
ده برادر پنج پمارند و پیر  
زانکه باشد پادشاهی در عقب  
کردم آن معیوب تا یابد امان  
وان غلام کشته گشته پس بداد  
خواستیم آن پس که حق بدهد عوض  
اینقدر باشد بفهم عامه خوب  
گفته بود او خود که مناید مراست  
وان جدار اما بود از دو بیم  
کر که می افاد مانا این جدار  
تارند آن مرد دوبر رشد و تمیز

ترك كن بامن دگر صحبت مدار  
زانچه در باطن بد از تو مستتر  
پنج در بحرند عامل بس فقر  
غاصب و جبار و بیرحم و ادب  
از شرور غاصبان و ظالمان  
خود شقی و والدینش بس نكو  
بیکتر از او آن دورا دور از مرض  
آگه از باقیست علام النبوت  
امریمن با شرع و طاهر این بیجاست  
زیر آن گنجیست پنهان ای کلیم  
میشد از زیرش مگر گنج آشکار  
کنج را یابند یعرف و ستیز

## سورة الكهف

زان سبب کردم من این دیوار راست  
نفس باشد غاصب فلک بدن  
شرح آن هرجا مکرر گفته ایم  
او چه کرد کشته این طاهر شود  
رسته چون ارقوه های طمع پاک  
بس نماید دست خضر آزار قوی

تا مداف رمز امری کثر خداست  
از ریاضت تن رهد راو بی سخن  
در معنی بس مفصل سفته ایم  
مستقیم از خضر صاحب سر شود  
هست ردیک آنکه تا کرد هلاک  
بر کلمات و صفات معوی  
این بود تعبیر آنها از جمیع

آن سفیه تن بود کاورا شکست  
کشتن نفس است قتل آغلام  
هست نفس مطمئه آن حدار  
رانکه گردد از ریاضات زیاد  
حال او را کرده تغییر از سد  
این اشارت بس بود در این مقام  
که تو در صبرش نبودی مستطیع

در ریاضت تا رشر نفس رست  
کار غلغله از غلغله او گردد نکام  
کان پس از اعازه گردد ناتویار  
بی حرکت بی رقت خون جاد  
مرحله ای کلاو بفتادن رسد  
هست در تغییر شرحش بالتمام

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ۚ <sup>۸۲</sup> إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ

و میرسد ترا از ذی القرنین نگورودی حواهم جو اندر شما را و بیاکان بدرستی که ما مکن دادیم در زمین و دادیمش

مَنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا ۚ <sup>۸۳</sup> حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

از هر چیزی سببی پس از پی رفت سببی را تا چون رسید بجای غروب کردن آفتاب یافت ابراکه غروب میکند در چشمه لای دار

وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا ۚ <sup>۸۴</sup> قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَخَذُ فِيهِمْ حُسَمَاءً ۚ <sup>۸۵</sup> قُلْ

و یافت نزد آن گروه را گفتیم ای ذوالقرنین یا عذاب میکنی یا اشار او یا آنکه منکریم از اشرار بگوئی را کف

إِنَّمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ۚ <sup>۸۶</sup> وَإِنَّمَا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ

اما آن که ظلم کرد پس زود باشد که عذاب کنیم او را پس برگردانیده شود سوی پروردگارش پس عذاب کنند او را عذابی سخت و اما آن که ایمان آورد و کرد کار

صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ۚ <sup>۸۸</sup>

حوب پس مراوار است پاداش بکی و بزودی حواهم گفت مراوار از فرمان خود آسانی

يك شنو تفصیل ذوالقرنین نار  
مر و را خوانند ذوالقرنین از آن  
یا که شاه طاهر و باطن بدو  
بیست قصه از شخص او تا بوده چون  
ما باو دادیم مکن از طلب  
تا رسد آنجا که میشد آفتاب  
یا بکش این قوم را از چارسو  
زود باشد ما کنیم او را عذاب  
وانکه مؤمن گردد و شایسته کار

کر تو پرسندای رسول دلداد  
که دو لرت گشت بر گرد جهان  
یا که بود است او اصل از هردو سو  
قصه اش فرموده حق بهر سون  
در زمین هم از هر آجیزی-بب  
مرفرو در چشمه از گرم آب  
یا که هل ما بیشان شرع نکو  
مبکشیم آن هر چه باشد از شتاب  
بس حزای يك باید بیشتر

بوده آن اسکندر از روی کلام  
یا که بودش در تصرف و شرق  
یا دو قرن از مردمان در دور او  
رود باشد گو که تا خوانیم ما  
کان وسیله بودش اندر کارها  
یافت نزد آن گروهی بت پرست  
قال اما من ظلم یعنی ستم  
هم چو بر پروردگارش گشت درد  
زود باشد که و را گوئیم ما

پادشاه مشرق و مغرب تمام  
نمود امرش هر دو سورا همچو برق  
برگشتند از جهان يك و بو  
قصه و اخبار او را بر ما  
میشد از پی مر سبب راهر کجا  
ما باو گفتیم از حکم الت  
کرد هر کس یافت ران پادشاه هم  
پس کنند او را عذابی سخت و بد  
کاری آسان را مر خود کامل حزا

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۚ <sup>۸۹</sup> حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰی قَوْمٍ لَّمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ

پس از پی رفت سببی را تا چون رسید بجای بر آمدن آفتاب که رمی آید بر گروهی که نگردانیده بودیم برای اشار از

دُونِهَا سِتْرًا ۚ <sup>۹۰</sup> كَذٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ۚ <sup>۹۱</sup> ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۚ <sup>۹۲</sup> حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ

پیش از آن پوششی همچنین و بدرستی که احاطه داشتیم آنچه بود نزد او و فراهم آگاهی پس از پی رفت سببی را تا چون رسید مابین دو سد

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ۚ <sup>۹۳</sup> قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ

یافت از پیش آمدن آن گروه را که ردیک نبودند که نفهمد سخن را گفتند ای ذوالقرنین بدرستی که یاجوج و ماجوج

## الجزو السادس عشر

مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَيَّ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ٩٤ قَالَ مَا

فساد کنندگان در زمین پس آیا نکردم برای تو خرجی بر آنکه سازی مابین ما و میان ایشان سدی گفت آنچه

مَكِّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ٩٥ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ

تو کن داد مرا در آن پروردگار من بهتر است پس مددکن مرا بقتوی که بسازم میان شما و میان ایشان سدی باریزد من باریچه های آهن

حَتَّىٰ إِذَا سَاوِي بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلُهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا

تا وقتکه برابر شود میان آن دو کوه گفت بدمد تا وقتی که گرداید آتش را گفت باریزد زدن تا بریزم بر آن س که آخته

٩٦ فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ٩٧ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي ٩٨ فَإِذَا جَاءَ

پس نتوانستند که بالا روند آرا و نتوانستند مراد را در او راج کردن گفت این رحمتی است از پروردگار من پس چون آید

وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ٩٩

و وعده پروردگار من میگرداندش ریزه ریزه و باشد وعده پروردگار من حق

پس ربی شد مرصع را در رجوع همچنان بود امرا و که علم ما گشت تابع پس سب را از و حوه پس بدو اقرین گفتند آن گروه از پس اینکوه چون آمد در مانو را آرم خرج از ما و خود گفت تو کن داد مرا من کار ساز همچو سلك و جوب و آهن بشمار تا مساوی شد میان هر دو کوه یکصد و بیجاه گز سدی مكد نتوانستند كَر آلات خویش پس چو آید وعده پروردگار چونکه ذوالقرنین آمد بر نهاد	تا رسد آجا که خود باید ضوع کرد احاطه از خمر ما او را ما رسد او در میان هر دو کوه با اشارت ما مترجم پیش کوه میرسد و میجوید از خشک و تر تا کشتی آیا میان ما تو سد ابر آن یعنی رمال بی نیاز تا کشت سدی میان استوار سحت و محکم ساخت سدی باشکوه تا مساوی گشت با کوه بلند ثقبه در وی کسد احداث پیش سازد آرا خرد و مریدار هر کنار عزم ران پس کرد بر فتح بلاد	یا ت ضالع شمس را در حوشی یا حدود و مکدش بود آچنان یا تو قومی شش آن کوه از سب در زمین یا حوج و ما حوج آشکار هر ما بر حوردی ماسد خبر آنچه خواهی آوردمت ما جمیع پس مرا یاری کسید از چیز ها پس زمین را کسد تا بزدیک آب گفت آهنها آتش بر دمد بانوان گشتند مر یا حوجیان گشت انکه یافید آسایش وین را آثار قیامت بی خطاست خلق را بخواند بر توحید و دین	بر گروهی که نبیشان پوششی که محط الا که حق بودی بر آن که زبانی میبهمند هیچ مكد افساد از هر رهگذار بی رحیوان و مواشی یا جهیز تا کشتی ما بین ماسدی رفیع یعنی از اسباب و آلانی شما قطعهها افکند از آهن بی حساب تا که بر بالای آن ریزم حدید تا بر آید ایچ بر بالای آن از خدای من بود بحشایش وعده حق باشد آن بر صدق و راست یکجهت بر قلع و قمع مشرکین
--	---	--	--

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ١٠٠ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ

و واکنداریم بعضی ایشان را آرزو که با اضطراب داخل میشوند در بعضی و دمیده شد در صور پس جمع کردیم ایشان را جمع کردنی و نمودار کردیم دوزخ را

يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ١٠١ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ

آرزو برای کافران نمودار کردنی آنانکه بود چشمهشان در پرده از یاد من و بودند که نمیتوانستند

سَمَاءً ١٠٢ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

شیدن آری پس بداشتند آنانکه کافر شدند که بگیرند بندگان مرا از غیر من صاحبان بدرستی که ما آماده کردیم دوزخ را

لِلْكَافِرِينَ نَزْلًا ١٠٣ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ١٠٤ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

از برای کافران ماحضری بگو آیا خبر شما را بزیان کار تر آن در کردارها آنانکه ضایع شد سعیشان در زندگی دنیا

وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ١٠٥

و ایشان می پندارند که ایشان خوب میکنند کار را

## سورة مريم ع

جن وانسانى زروى اضطراب  
عرض گردانيم دوزخ راعيان  
هم بتوانند بشنيدن نكوش  
غيرمن گيرند يعنى اوليا  
يا كنيم آماده پس بى حالى  
آنكه ضايع گشت وكم از كجروى  
اصل طاعت را آنكه تصديق دلست

واگذاريم اندران روز و خروج  
در هم آميزد همچون موج آب  
اندران روز از براى كافران  
قول حق و آيات را از فقهوش  
از تان يا از ملايك و اسبا  
مر جهنم كافران را منزلى  
سعى ايشان در حيوه ديوى  
طاعت اوزايمان نباشد باطل است

بعضا نرا باز فى بعض يوج  
پس دميده ميشود در صور دم  
آنكسانكه چشمهاشان در غطا  
ميكند اين كافران آيا گمان  
يعنى آيا جز من ارگيرد دوست  
كو دهم آيا خبر من نالعبان  
هستشان طاعات از روى ربا  
ميكند اينسان گمان در كارها

جمع پس سازيم ايشارا بهم  
باشد از ذكر اعنى از آيات ما  
آنكه گيرند از عبادم دوستان  
هيچ نفعى بهرشان در جستجوست  
در عمل از بدترين خلقتان  
لى كه از احلاص وايمان وولا  
كه نكو كارند از پندارها

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا ١٠٦

آنها آنست كه كفر شده اند آيه هاى پروردگارشان و ملاقاتش پس باچيز شد كردارهاشان پس قرار عيدهم براى ايشان درور قيامت ورنى

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوءًا ١٠٧ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

اينست پاداش ايشان دوزخست سبب آنكه گناه شده و گرفتند آيه هاى مرا و رسولان مرا باستهزاء بدرستكه آنكه گرويدند و كردند

الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ١٠٨ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا ١٠٩ قُلْ لَّوْ

كارهاى شايسته باشد براى ايشان بهشته هاى فردوس منزلى حاويدان در آنها كه بگويد ار آنها انتقال بگوياگر

كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

بودى دريا مداد در براى سخنان پروردگارم هر آينه آخرش در پايش از آنكه آخر شود كلمات پروردگارم و اگر چه آورده بوديم مثل آنرا آمد

١١٠ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ

نكو خزان است كه من آدمى ام مانند شما كه وحى فرستاده ميشود كه نيست خداى شما مگر خداى يگنا پس كسيكه باشد كه اميد دارد ملاقات پروردگارش

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

پس بايد نكند كار شايسته و شريك سازد پرستش پروردگارش احديرا

اين گروهند آنكه رآيات رب  
پس تبه گرديد مر اعمالشان  
آن حراشان دوزخ آمد در پسند  
واكسانكه بگرويدند و عمل  
حاودانند اندر ان دار الفقر  
بهر گردد فانى از آن بيشتر  
حكمايش را بست حدوانها  
جز كه وحى آيد سوى من زحق  
پس هر آنكه و هست از پروردگار

كشته كافر بيستان ره در طلب  
تا چه باشد در قيامت حالشان  
بهر آنچه از خود سري كافر شدند  
بر نكوئى كرده اند از هر محل  
زان نحويند ايچ مرجاى دگر  
كه كلام رب من آيد بسر  
آقدر گويد كه دارد اقتضا  
او بود نكنا بدات از ما خلق  
در جزاى فعل خویش اميدوار

وز لقائى حق تعالى بصبب  
پس سيرانى سنجيم ايچ ما  
وانكه بگرفتند آيات مرا  
باشد ايشانرا ز تعظيم رسل  
كو شود بحر از نوشتن و امداد  
مثل آن بحر آوريم از هم مداد  
كو جز اين نبود كه من باشم بشر  
غير از اين بود كه معبود شما  
بايد او پس تا كند اعمال نيك

همچو بيمارى كه وا ماند از طب  
آچه كردند از عمل روز جزا  
هم رسولام بهزو واحترى  
بر حرا حسات فردوس زل  
در كلام رب من از هر مراد  
يعنى از مثلش كنيم آرا زياد  
چون شاد و وضع و طبع و جواب و خور  
واحد است و بى طير از ماسوى  
كس بطاعت آورد باوى شريك



سورة مريم عليه السلام ثمان و تسعون آيات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداى بخشنده مهربان



كَهَيْصَ ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيَّا ٢ اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ٣ قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ

بیان مرحمت کردن پروردگار تو است بنده اش زکریا را که با هنگامیکه خواست پروردگارش را خواندنی بنامان گفت پروردگار ابدیست که استخوان

مِنْنِي وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا ٤ وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ٥ وَاِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي

از من و مشغول شد سر ابرام پیری و نشده ام بخواندن تو ای پروردگارم بحروم و درستی که من می ترسم از بنی اعلاء از عدم

وَكَانَتْ اِمْرَاتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ٦ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ

و باشد ز من باز ایمنه پس بخش مرا از زدت ولی که میراث بردارم و میراث بردار از آل یعقوب و بگردان او پروردگارم

رَضِيًّا ٧ يَا زَكَّرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اِسْمُهُ يَحْيٰى ٨ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ٩ قَالَ رَبِّ اِنِّي

پسندیده ای زکریا بدرستی که ما مژده میدهم ترا به پسر که نام او یحیی است که نگردانیدیم مرا و او را ریش همنامی گفت ای پروردگار من

يَكُونُ لِي غُلَامًا وَكَانَتْ اِمْرَاتِي عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عَتِيًّا ١٠

از کجاست شود مرا پسر و باشد ز من باز ایمنه و بدرستی که رسیده ام از پیری بنهایب تا توانی

بعد بسم الله الرحمن الرحيم کاف هست از سرکان الله کان بود و غیر از بود او بودی بود امتیاز اعنی که از برهان ذات اکبر اعنی زانکه آید در بعوت بس کبیر از خلق و کفای بر عباد کرد ایجاد خلایق از کرم هست همتیها تمام از هست او نبت با بست و خودی بل بعون سرو چهره اعنی که از وجه وجود ها اشارت بس بهادی زین رهست عین یعنی در مقام علم ذات یعنی آنچه شد بدید از زشت و خوب صاد یعنی صادقست او در کلام اینست تحقیقی صحیح و معتبر کاف وها یا عین وصاد است المراد خواند چون پروردگارش را نهان گشت پیری از سرم افروخته من برسم از موالی بعد خود یا که فرزندی که باشد یار من هم ورا گردان تو ای پروردگار نافریدستیم او را پیش از این	کوست باب علم الله العليم کان قل ان یكون الخلق آن هم بخواهد بود بودی در وجود خود بود برهان خود سلطان ذات کی شناسد مرده وصف لایبوت در کمال و در کرم کامل و شاد آن کرم که برتر است از کیف و کم وزمی توحید او سر مست او گشت ساری تارسد هستی بکون رهنا شد در زول و در صعود داد این کز راه ورهیر آگهست گشت ثابت عین حمله ممکنات خلق کرد از عدل غلام القیوب یا بوعده آنچه داد از هر مقام کو بود در کاف وها رمز دیگر دحت رب تو بر عدش بیاد خواندنی با طلق و دلی با زبان نارش اعنی عظم ولحم سوخته کز شر از آل یعقوب بند و بد بعد من اولی بود در کار من بر رضای خویشتن شایسته کار ما سیتی کش بود دمی چنین زانکه نازاینده میباشد ز من	کن الها شرح صدره را ریداد یش از آن یعنی که باشد هیچ شیء همچنانکه بوده خواهد بود از در ظهور اسم شاید گر فقیر وصفا در قدر عقل مردم است کامل اندر وصف و خلق و عز و نام هاست حاکی از هویت در ثبات با وجود آنکه عین هر شیء است چون بفرق از جمع آزادی شود در زول این خلق را ایجاد کرد یا بود در علم و افعال جبل یافت بر عدل احقاق اقتضا هستش یعنی چنان بد مقصی یا که صفتش جنبه بر صدقت و حق لبک بر سر صفی بس لامع است ذکر رحمت باشد از پروردگار گفت ای پروردگارم گشتست من بودم هرگز اندر خواندنت زوجه امان است و از سن ممثلی باشد او از مال من میراث بر ای زکریا ما تو را بر آن غلام گفت ای پروردگار من چنان کرده پیری خشک اعصاب و تنم	تو بحق بود اندر بود خود موجود وی نست ما بودش وجودی ز امتیاز خواندش کافی احلق و هم کبیر ورنه کی از کنه بحر آگه نم است در کمال ذات خود فوق التمام کاوست ساری در تمام ممکنات مطلق از اشادات خودوی است خلق را در حهر و سرهای دشود در صعود از راه ایمان شاد کرد بر ید الله فوق ایدیم دلیل اینست تبیین از عی العرش استوی کافرید او را خود آندانت العلی ذات صدای حق ما خلق که مطابق این بان با واقع است بنده خود مر زکریا را بکار استخوان من که بد سعت و درست با امیدای رب من در سامنت بس بیخش از نزد خود بر من ولی همچنین از آل یعقوب آن پسر مژده می بدیم کش یحیی است نام بهر من باشد غلامی بر عیان
--	--	--	--

فَاَلْ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلٰى هٰٓئِن وَّ قَدْ خَلَقْتٰكَ مِنْ قَبْلُ وَاَنْتَ شَيْئًا ١١ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي

گفت همچنین گفت پرورد کارت که آن بر من آسانست و بدرستی که آفریدیم ترا از پیش و نه بودی چیزی گفت پروردگارم بگردان برای من

آيَةً قَالَ اَيَّتِكَ اِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ١٢ فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰى

علامتی گفت علامت تو آنست که سخن نکنی با مردمان سه شب که صبح باشی پس بیرون رفتی بر قومش از محراب پس اشاره کرد

## سورة مريم ع

إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً- وَعَشِيًّا ١٣ يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ١٤ وَ

بایشان که نماز کنند نامداد و شامگاه ای یحیی بگیر آن کتاب را به بروی یزدانی و دادیش حکم در کودکی و

حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ١٥ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ

رحمتی از نزد خود و پاکیزگی و بود پرهیزکار و بنیکی کننده بوالدیش و نه بود سرکش نافرمان و سلام بر او

يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ١٦

روزی که داده شد و روزی که بمیرد و روزی که برانگیخته میشود درنده

<p>گفت جبرئیل که در پیری تورا بر من آساست این کز قبلوی گفت باشد این علامت که کلام کرد اشارت سوی قوم سته لب چون تولد یافت یحیی پاک هوش خود توای یحیی بگیر اکنون کتاب و حنانا من لدنا و زکوة</p>	<p>همچنین بدهیم این فرزند ما کردمت خلق و بودی هیچ شی می نگوئی سه شایروز تمام تا که تسبیحش کنید از صبح و شب گشت اندر کودکی بشمیه پوش ران نو حکمتها که دادیت باب بود پرهیز از گناهش در ثبات با درجت بروی آروزی که زاد</p>	<p>گفت جبرئیل این رگفت کردگار گفت یارب می بگردان بهر من بس برون رفتن و بسوی قوم خویش قوم داشتند کان و عده است راست داشت بر طاعات روز و شب قیام هم باو در کودکی دادیم ما بود نیکوکار پس با ما و اب رور موت و رور بعثش در معاد</p>
--	---	--

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ١٧ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

و یاد کن در کتاب مریم هنگامی که کنار گذاشت از اهلیش در جایی شرقی پس گرفت از پیش ایشان ستری

فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَمَثَلَتْ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ١٨ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ

بس فرستادیم بسویش روح خود جبرئیل را پس مایه شد مراسانی را درست اندام گفت بدرستی که من پناه ببرم بجدای بخشنده از تو اگر هستی

تَقِيًّا ١٩ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ٢٠ قَالَتْ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ

پرهیزکار گفت ایسم من مگر فرستاده پروردگارتو تا به چشم مرتزایی پاكیزه گفت ارکها باشد مرا فرزندی

وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكْ بَغِيًّا ٢١ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ

و من نکردم مرا انسانی و نبوده ام بدکار گفت همچنین گفت پروردگارتو که آن بر من آساست و تا کرد ایم آن آیتی از برای مردمان

وَ رَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ٢٢

و رحمتی از ما و باشد امری فرار داده شده

<p>کن بقرآن یاد مریم را چو او بود هنگام طلوع آفتاب هست دوری از مقام طمع و نفس بس فرستادیم روح القدس را صورتی روشن تر از مهر منیر ناگهان پیدا شد او را در عیان عفت مریم نگر کاو بر اله تا نگردد بر من از کار توتک یا مگر نمود را ترس از اله بس من از بد بین بحق گیرم پناه او فرستاده مرا بی اشتباه</p>	<p>گوشه بگرفت از یار و عدو از مکان شرق وین باشد صواب وز قوا های طبیعت گاه رفس سوی او چون گشت پاک از ناروا دلفریب و دلشین و دلپذیر روح قدس از لامکان اندر مکان از چنان صورت بجان جوید پناه بس نزد من و روشن و بدرنگ که چنین خیره کنی بر من نگاه تا مرا در حصن خود دارد نگاه که تو از من سوی او گیری پناه</p>	<p>از بی تطهیر در جایی که بود نزد تاویل اصالت ان بروج برده بگرفت زایشان پیش رو بس مصور شد مریم در نظر صورتی بس مستوی و معتدل آب و گل را حق چو داد این اسطس گفت من گیرم پده اندر نهفت هیچ اگر از حق تو پرهیزنده قصد خلوت باشدت با من چنین گفت من نبود جز این کز ذوالمن من پناه هر پناه آورنده ام</p>
---	---	---

## الجزء السادس عشر

مر پناه ممکناتم کرده حق	تا پناه آرند بر من ما خلق	آنکه از من میگیزی سوی او	من خود آنم می میوش از من تورو
ور که هم پوشی تورو ابرو منم	رو بهر سوئی کنی آنسو منم	از من اینجا میگیزی بر کجا	رو کنی بر نا امیدی از رجا
جبرئیل من رسول ذوالجلال	نیست بیرون هیچم از حکم و مجال	کرده حقم نقش بنده ماسوی	تا نگارم نقش هر شئی بجای
نک نگارم نقش فرزندی زکی	مر تو را اندر رحم با زیرکی	وان بود پیغمبری کامل صفات	گر دم او مرده را باشد حیوة
از تعجب گفت مریم چون پسر	باشدم دیرا سودستم بشر	از نکاحم بوده دست مرد دور	هم بودم ز اهل غی یعنی فجور
گفت جبرئیلش که آری زکاح	کس تورا بنموده مس هم زساح	گفت مر بروردگارت لک این	بر من آسانست کرداری یقین
لی ز مردی یعنی اعطاء ولد	میتوانم کرد هر وقت از سزد	تا کبیم آن آبتی بر مردمان	هم تورا باشد قدرتها نشان
	وین مکر امریست منقصی از امور	رفه بروی حکم وهم یابد صدور	

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ٢٢ فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْنِي مَتَّ

پس بارگرفت باو پس کماره گزیدناو درجائی قرار داده شده پس آوردش درد زادن بسوی ته درخت خرما گفت ای کاش من مرده بوده قبل هذا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا ٢٣ فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

پیش از این و بودم فراموش شده از یادرفته پس ندا کرد او را عیسی یا جبرئیل از زیرش که اندوه مدار که بدرستی که گرداید پروردگار تو در زیرت نهی

٢٥ وَهُزِّي لِيكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ٢٦ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا ٢٧ فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ٢٨ قَالَتْ

و بکش بسوی خود نه درخت خرما را که فرو میراند بر تو رطاب تازه چیده پس بخور و بیاشام و بیارام ار را چشم پس اگر

تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا ٢٧ فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ٢٨ قَالَتْ

به بینی از انسان احدی را پس بگوی من نذر کرده ام برخدای بخشنده روزه پس سخن نمکم امروز آدم را پس آورد

بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا قَرِيًّا ٢٩ يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ

اورا نزد قومش که برداشته بود او را گفتند ای مریم بحقیقت آوردی چیزی عجب ای خواهر هرون بود یا اخت هارون ما کان ابوک امرأ سوء

وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ٣٠ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ٣١ قَالَ إِنِّي

و بود و مادرش بدکار و مادرش بدکار پس اشاره کرد او گفتند چگونه سخن گویم با کسی که باشد در گهواره کودک گفت بدرستی که منم

عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ٣٢ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا مَنَاسِكًا وَأَوَّصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ

بنده خدا داده مرا کتاب و گردانید مرا پیغمبر و گردانید مرا بابرکت هر جا باشم و وصیت کرد مرا نماز و

الزَّكَاةَ مَا دُمْتُ حَيًّا ٣٣ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ٣٤ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ

زکوة مادامیکه باشم زنده و نیکی بپادرم و نگردانید مرا سرکش بدبخت و سلام بر من روزیکه زاده شوم

وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ٣٥

و روزیکه بمیرم و روزیکه برانگیخته شوم زنده

گشت مریم پس رضا بی فاصله	شد ز فسخ جبرئیلی حامله	کوشه بگرفت پس دور از بلد	ر افعال هل از خویشا ن خود
پس ورا آورد مر درد غناش	سوی جذع النخلة با صد اقتباس	گفت بودم مرده کاش از ابتدا	قل هذا كنت نسبا منسبا
پس ندا در داد از زیر قدم	جبرئیلش که میباش ایشان بهم	بل بتکریم خدا خرسند باش	که تورا داد اختصاص از ماسواش
گر که دانی بوده این ز الطاف او	از چه محزون و درخجلت فرو	یار چون باتست ز اغبارت چه باک	تا حق از گویند حرفی عیب باک
از حدیث جاهلان بی ادب	باش بی پروا نه در حزن و تعب	بین بریر پای خود حوئی عیان	کت نمود او بهر آسایش روان
تا بیاشامی و شوئی تن دراو	یا بود جو عیسی یا کز به خو	غم غمخور یعنی کت از زیر قدم	روح بخش عالمی بر زد علم
نخل خشکی که تورا باشد پیش	از پی خرما جبین سوی خویش	تا که خبر تلزه ریزد مر تولد	وین جود ز آثار نبوت یکتا نشان

## سورة مريم

پس یاشام و بخور با خرمی  
روژه صمت است این در زدمن  
قوم گفتندش تو بودی ذی نسب  
بوده او از آل هرون یغلو  
نه پدر نه مادرت بودند بد  
زانکه من با روزه ام امروز جفت  
گفت آن کودک بنا که در خطاب  
پس منارک ساخت حقم بر عباد  
ساخت نکو کار هم با مادرم  
رحمت حق و سلامش بر منست

دیده روشن کن پسر زنت همی  
با بشر امروز نام در سخن  
آمدی اکنون بشی بس عجب  
بوده یا هرون عابد عم او  
بر تو نا این زشتی از دست رسد  
اید او از گوهر ذاتش بگفت  
بنده حقم بمن داد او کتاب  
نعم و خیرم هر کجا باشد زیاد  
تا بود او راضی از فعل اندرم  
روز میبوی که دادم و این است  
باشدم بر حال سلامی دمدم

پس اگر بینی کسی را تو ز قوم  
پس بیاورد او بقوم اندر محل  
که نمود ای اخت هرون مثل آن  
بر صلاح و دهد تو ی بوده فرد  
پس اشارت کرد مریم بر مسح  
قوم گفتند او چنان گوید سخن  
هم بیم نه ر هر پیغمبری  
هم وصت بر صلوة و بر رکوة  
هم فرمود او مرا یعنی ساخت  
روز موت و روز بتم در شور  
در حیوة و موت و ست از ذوالکرم

با اشارت بدر کو دارم صوم  
عسی روشن روان را در نفل  
اندر اقوامت ز مردان یازنان  
در میان قوم خود آن ناک مرد  
که از او پرسد این معنی صریح  
کودکی در مهد کو حوید لبن  
هر سرایم گردد از لب کوثری  
کرده حقم نا که هستم در جوة  
سرکش و بد بخت وز لطفم نواخت  
که در آیم زنده در ارم حضور

ذَٰلِكَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ ۖ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۚ<sup>۲۶</sup> مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ

آست عسی بن مریم گفتن درست که در آن شک میکند  
اذا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>۲۷</sup> وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ

چون قرار آفرین میده امر بر ایس جز این ست که میگوید مرا و را بشویش میشود و درستیکه  
خدا پروردگار من و پروردگار شماست پس بپرستید او را اینست راه

مُسْتَقِيمٌ<sup>۲۸</sup> فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ عَظِيمٍ<sup>۲۹</sup> أَسْمِعْ بِهِمْ

راست  
پس اختلاف کردند طایفه از میانشان پس وای مرا آنرا که کافر شدند از حضور روزی بزرگ چه شنواید به ایشان

وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ<sup>۳۰</sup> وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ

و چه بینا روزی که آیند ما را لکن ستمکاران باشند آنروز در گمراهی آشکار  
و بیم ده ایشانرا از روز حسرت چون گذارش داده شود

الْأَمْرِ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۳۱</sup> إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ الْبَالُ يُرْجَعُونَ<sup>۳۲</sup>

کار و ایشانند در غفلتی و ایشان نمیکروند  
درستیکه ما میراث میدیم زمین را و کسیکه بر آست و سوری ما باز نمیکردند

ذَٰلِكَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ حَقِّ  
او منزله باشد از فرزند و زن  
آن خدا رب من و رب شماست  
وای آنکو گشت کافر بن زیم  
کافران چه بنگرند و بشنوند  
طالبان امروز یک ارب غم  
کن زیوم حشر فی اندازشان  
ما زمین و اهل آن را وارثیم

که بشک باشند اند روی فرق  
یا که از هر نسبتی زاوصاف تن  
پس پرستیدش که این شد راه راست  
وقت حاضر گشتن روزی عظیم  
در قیامت چون ما حاضر شوند  
در ضلال روشند و محکمند  
ساخته چو ارام حق شد کارشان  
خود چو میرانده هر حادثیم

مر سزا بود که تا گیرد ولد  
چون کند حکمی باشد پس جزاین  
هر گروهی پس ننوید اختلاف  
نا روانی گفت یا حرفی قبیح  
سود نکند بهر شان سمع و بصر  
یا که باشد امر یعنی باز شان  
و اینکه در غفلتند و نگرود  
سوی ما این حادثان راجع شوند

حق تعالی یا که جفی بهر خود  
گوید او را ناش پس باشد یقین  
بین خود از نا صواب و از گراف  
در حق عسی و مریم از صریح  
چونکه بنند آن و عبد حان شکر  
ای نبی شنوا و بنا ساز شان  
صبح و پند ناصحان را نشود  
چون نهی دست اندهان بپرورند

وَ أَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ ۖ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا<sup>۳۳</sup> إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

و یاد کن در کتب  
ابراهیم را بدستیکه او بود راستگوی پیغمبر چون گفت مرید بر خود را ای پدر من چرا میپرستی آنچه نشنود

وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا<sup>۳۴</sup> يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ

و می بیند و کفایت نمیکند از تو چیزی را  
ای پدر من بدستیکه آمد مرا از دانش  
آچه نامد تو را پس پیروی کن مرا هدایت کنم ترا

## الجزو السادس عشر

صِرَاطًا سَوِيًّا ٤٥ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ٤٦ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ

براه راست ایدر من میرست دیورجیم را بدستیکه شیطان باشد مرخدا ی بخشاینده را نافرمان ایدر من بدستیکه من میرسم

أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٧ قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ

کمس کنند ترا عذابی از خدای بخشنده پس مای شیطان را قرین گفت آیا در کدرنده تو از خدایان من ای ابراهیم

لَنْ لَمْ تَنْتَهُ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ٤٨ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ

هر آینه اگر باز نه ایستی هر آینه سنگسار کنم ترا و دوری کن از من مدتی مدید گفت سلام بود اع بر تو بزودی آمرزش میجویم برای تو از پروردگارم بدستیکه او باشد

بِي حَفِيًّا ٤٩ وَاعْتَرِ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَكُونَ بِدُعَاءِ

من مهربان و کناره بکنم از شما و آنچه میخوانید از جز خدا و میجویم پروردگارم را شاید نبرده باشم بخواندن

رَبِّي شَقِيًّا ٥٠ فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا

پروردگارم بدخت پس چون کناره گردید از ایشان و آنچه میرستیدند از جز خدا بخشیدیم مرا اسحق و یعقوب و همرا گردانیدیم

نَبِيًّا ٥١ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ٥٢

پیغمبر و بخشیدیم برای ایشان را از رحمت خود و گردانیدیم برای ایشان زبان راستی که بلند است

آنچه از سمع است و بینائی جدا که نیامد مر تو را هیچ آچنان بر خدا عاصی بود بر ما عدو میشود یعنی که بر او واگذار سنگسارت من نمایم بی گان چونکه از ایمان عیش نا امید بر تو از پروردگار مهربان که باشم من شقی اورا بجان نیست غیر از نا امیدی در دعا که بد اسحق او زساره برخیل رحمتی بیش از حساب و از عدد از پی تصدیقشان کردیم چند

مر پدر را گفت پیرستی چرا ای پدر آمد مرا از علم آن ای پدر میرست شیطان را که او پس تو باشی دیو دورا دوستدار ایستی باز ارنه از ذم بتان گشت ابراهیم زان قهر شدید زود باشد خواهم آمرزش عیان رب خود را من پرستم شاید آن از بنان یعنی که از بهر شما ما بخشیدیم فرزندی نبیل هم بخشیدیم ایشان را ز خود یا زبان مردمان را ما بلند بر زبان آرند نا صد احترام

او بی بود صادق در خطاب وز تو نکند دفع مکروه و مضاد بر تو بنمایم که آن دورا خطاست کت رسد از حق تعالی در عقاب ای ابراهیم از الهام توری ما رسیده از منت رنج و گداز گفت با دار بر تو ای آذر سلام و آنچه میخواهد از غیر خدا و من بر آذر بود تهدید و عید و آنچه میخواهند غیر از ذوالجلال وصف حله بر نوت مبتنی است ما لسانی راست وز آن بس بلند و صفشان تا اهل ملتها تمام

کن ز ابراهیم یاد اندر کتاب بست اورا قدرت اندر هیچ کار پیروی کن پس مرا تاراه راست ای پدر من بر تو رسم از عذاب گفت گردادی تو آیا چون عدوی دور شو از من رمای بس دراز در حواب آن خشونت و ان ملام من هاما گوشه گیرم از شما یعنی از رم ساشم نا امید پس چو حست ارت پرستان اعتزال پس بدیده او که یعقوب سی است همچنین داد ایشان اندر پسند

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٣ وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ-

و یاد کن در کتاب موسی را بدستیکه بود خالص گردانده شده و بود رسول پیغمبر و ندا کردیم اورا از جانب

الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ٥٤ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ٥٥ وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ

طور ایمن و زدیک کردیم اورا از کوبنده و بخشیدیم مر اورا از رحمت خود برادرش هرون را پیغمبری و یاد کن در کتاب

إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٦ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ

و اسمعیل را بدستیکه او بود راست وعده و بود رسول نبی و بود که امر میکرد کاشرا بنجاز و زکوة

وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ٥٧ وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٥٨ وَرَفَعْنَاهُ

و بود نزد پروردگارش پسندیده و یاد کن در کتاب ادريس را بدستیکه او بود راستگوی بی و بالا بردیم اورا

## سورة مريم عم

مَكَانًا عَلِيًّا ٩٩ أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَِمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

بجائی بلند آنها آمانند که انعام کرد خدا بر ایشان از پیغمبران از فرزندان آدم و از آناسکه برداشتم با نوح

وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَِمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا

و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از آناسکه هدایت کردیم و برگزیدیم چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای بخشنده و رود را افتند

سُجَّدًا وَبُكِيًّا ١٠٠

سجده کنان و گریه کنندگان

<p>کن بفرآن یاد از موسی که او یمی انطور آنکه بود آن دست راست همچو هرون کش برادر بود و یار هم فرستاده حق و پیغمبرش این خود اسمعیل بن خرقیل بود بد پسندیده حق اندر حال و کار رفتیش دادیم بر عالی مکان نی که نعمت بهر ایشان خاص بود یعنی آن نعمت که خاص اولیاست خود ز فرزندان آدم در قنوح و اسکسایرا که شنودیم راه</p>	<p>هم موحد بود و هم پاک و دیکو در مقام سر که آن اقرب بپاست هم بی از جاب پروردگار کرده بد حق برگرومی رهبرش نیست دور ارباشد ایشان در شهود شاد مردی کش پسندد کرد کار یعنی اندر اوج علم و عرش جان بل بنعمت ذکر خاصان را نمود نی که عام از بهر خلق بینواست وز تاج آنکه بد در فلک نوح برگزیدیم از جهان بی اشتباه</p>	<p>بد فرستاده و بی کردیم ما ساختم از قرب او دارا ز کو کن بفرآن یاد اسمعیل کو فرقه گوید فرزند خلل حاصل آنکه بود آمر بر صلوة یاد کن هم در کتاب ادبیرا این گروهند از بین آنکسان یعنی ایشان بوده اند از آن فرق این گروهند از نبیین در سل هم ز فرزندان ابراهیم راد شد برایشان خوانده چو آیات خدای</p>	<p>مرو را از وادی این ندا هم بیخشیدیم از رحمت ما بود اندر وعده خود راستگو مرد او پیش از پدر بیقال و قیل اهل خود را هم ایثار زکوة بود صدیق و نبی او از خدا که بر ایشان داده نعمت بیگران که برایشان بدل نعمت کرده حق انعم الله علیهم من رسل هم ز اسرائیل کامل اعتقاد میفتادندی به سجده با بکای</p>
---	--	--	--

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ١٠١ إِلَّا مَنْ تَابَ

پس باز ماندند از بعد ایشان خلفهاییکه ضایع کردند نماز را و پیروی کردند خواهشها را پس زود باشد که بهیستند شر را مگر آنیکه توبه کرد

وَأَمِنْ وَعَمِلْ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ١٠٢ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ

و برگزید و کرد کاری شایسته پس آنها داخل میشوند بهشت را و استمکرده نمیشود چیزی بهشتی با اقامت دائمی که وعده کرد

الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ١٠٣ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ

خدای بخشنده بنده گانش را بناید ا بدرستی که باشد وعده او بجای آورده شده شوند در آنها لغوی مگر سلام و مرایشان راست روزیشان

فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا ١٠٤ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ١٠٥

در آن بامداد و شبانگاه آنست آن بهشتیکه میراث میدهم از بندگان خود آنرا که باشد پرهیزکار

<p>آمدند از بعد قوم ذی شرف زود باشد که رسند از بد شرشت در بهشت آیندو راحت بنهند هست غایب آن بهشت از آنکسان نشنوند از پییده دروی کلام قصه از این روز و شب بیوستگی است</p>	<p>باز فرزندان سوء ناخلف آنجماعت بر جزای فعل زشت هم نه بر چیزی ستم کرده شود یا که ایشانند غایب زان چنان اهل جنت جز که تبریک و سلام ورنه آنجا هیچ صبح و شام نیست</p>	<p>که ساز ایشان فرو هشتند و پس جز که تائب گشته باشد از فساد جنت عدنی که از بخشایش او هستشان ایمان بوعده ذوالجلال رزق ایشانست از رب الانام هست میراث این بهشت اندر قرار</p>	<p>پیرو شهوات گشتند و هوس مؤمن و صالح شوند از اعتقاد وعده کرده بر عبادش بی غلو خواهد آمد وعده او لا محال در جنان پیوسته اندر صبح و شام بر عبادم زانکه شد پرهیزکار</p>
--	---	--	---

وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفُنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

و فروغی آیم مگر بامر پروردگارتو مرا و راست آنچه میان دستهای ماست و آنچه در پس ماست و آنچه میان آنست و نباشد پروردگارتو فراموش کار

## الجز والسادس عشر

٦٦ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ٦٧ وَ

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس پرست او را و پایداری در امر پرستش او را آید ای پادشاه مرا و را مانند و

يَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِثْلُ لَسَوْفَ أَخْرِجُ حَيًّا ٦٨ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ

میگوید آدمی آنگاه چون بپریم هر آینه زود باشد بیرون آورده شویم زنده آید فکر میکند انسان که ما آفریدیم او را از پیش و نبود

يَكُ شَيْئًا ٦٩ فَوَرِّبْكَ لِنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا ٧٠ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ

چیزی پس بحق پروردگار تو که حشر کنیم ایشان را با شیاطین پس هر آینه حاضر خواهیم کردشان که در دوزخ برانور آورده پس هر آینه بیرون میکنیم

مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ آيَهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِيًّا ٧١ ثُمَّ لَنَنْحُنَّ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلًا

از هر گروهی هر کدامشان سخت تر است بر خدا و افرامای پس هر آینه مائیم دانا تر بآن که ایشان سزاوارترند او را بانداختن

٧٢ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ٧٣ ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ

و بیست از شما مگر که وارد شوند است باشد بر پروردگار تو واجب حکم کرده شده پس میرهانیم آنرا که بر هر کاری کردند و میگذاریم

الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا ٧٤ وَإِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا

ظالمان را در آن زانو آورده آورده و چون خوانده شود بر ایشان آیهای ماکه روشن است گفتند آنانکه کافر شدند مرا آنرا که گرویدند

أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا ٧٥

که کدام یک از آن دو گروه بهتر باشد از راه ماوی و خویشدار راه مجلس

گفت با حریل اندر وعده ها	گفت این چند گاهم از چرا	زانکه آن پرسندگان را در خطاب	گفت فردا تا شاه گویم جواب
گشت ماهی کش نامد حبریل	پس چو آمد ز او بپرسید آن خیل	گفت هر گز ما بیائیت فرود	تا نیاید امر ربت در ورود
آچه پیش از ما و بعد از ماست آن	و آچه باشد این و آنرا درمان	حاصل آنکه ره امر حصر تیم	بی ر امرش خارج از هر سبیم
هم فراموشی ندارد هر گز او	میرستند وقت خود ما را تو	او پدید آورده ارض و سماست	و آچه در ما پیشان از چیز هاست
پس پرستش کن تو در هر حالتش	هم شکبیا باش اندر طاعتش	یعنی از دانسی آتلاق فرد	مر فراموش ایچ شیتی را نکرد
در عادت باش پس ثبات قدم	هم مماش از طعن بد گوینان هم	دانش آیا سببی در مقام	کاو بود الله یا رحمن ننام
حق تعالی این دو نام مستطاب	داشت آنرا بگردان اندر حجاب	تا کسی ننهد مر آنرا بر تان	یا بچیزی غیر ذات می نشان
یا کسی را دای اندر ما خلق	که بود بر نام و وصی مسحق	چاره پس بود ز تسلیم و رضا	اندر احکامی کز او باشد قضا
یا ولید بن مغیره یا ابی	گفت دانکار و تعجب نانی	کاستخوان ماشود زان پس که خاک	زنده گردد باز زین ماراست باک
آمد این آیت که گوید آدمی	بعد مردن زنده کردیم این همی	پس برون آورده کردیم از قبور	این بود از عقل نزد ما بدور
یاد آید آنکه اسان که در طین	آفریدیم آدم را پس از این	اندر آندم هم خود او هیچ شنی	خواستیش چونکه زنده گشته و حی
پس بآن پروردگار تو قسم	حشر با دیوانشان سازیم هم	حول دوزخ پس کندم احضارشان	کامده باشند بر زانو چنان
پس برون از هر گروه آریم ما	آنکه را سرکش تراست او بر خدا	پس یقین مائیم دانا تر بر آن	که دوزخ اولیند آن مردمان
از شما سود جز آنکه او بار	گفته وارد و ایست حتم از کردگار	پس دهیم ارباب تقوی راحات	ظالمان را و اهلیم اندر فوات
یعنی اندر دوزخ و آن عکده	همچو مردانی بزبان آمده	چونکه خوانده میشود بر مشرکان	آیتی کان روشنت اندر بآن
گوید آن کو بگرویدند از طلام	مؤمنان را زین دو فرقه نه کدام	یعنی از ما و شما بهتر کدام	از غنا و مجلس و ملک و مقام

و كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا ٧٦ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ

و چه بسیار هلاک گردانیدیم پیش از ایشان انجمی که آنها نکوتر بود و دانات و هبات بگو کی که باشد در گمراهی پس باید مهلت دهد

الرَّحْمَنُ مَدًّا ٧٧ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ

اورا خدای بخشنده مهلت دادی تا چون که ببینند آنچه وعده داده میشود یا عذاب و یا قامت پس زود باشد بدانند که کیست که او بدتر است



## سورة مريم ع

مَكَانًا وَاضْعَفْ جُنْدًا ٧٨ وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى ٧٩ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

از راه جای و ضعف تر از راه لشکر و افزون میکند خدا آثار که هدایت یافته هدایتی و کردارهای پاینده شایسته بهتر است نزد

رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا ٨٠ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَا أُوتِيَنَّ مَالًا وَ وَلَدًا ٨١ أَطَّلَعَ-

برورد گارتوان از ثواب و بهتر از راه بازگشت آید پس دیدی آری که کافر شد بآیتهای ما و گفت هر آینه داده شوم البته مال را و فرزند را آیا اطلاع یافته

الْعَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ٨٢ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ٨٣

بر غیب یا فرا گرفت از نزد خدای بخشاینده پیمانی و چنانست برودی می نویسیم آنچه میگوید و طول میدهیم برای او از عذاب طول دادی

وَ تَرَاهُ مَا يَقُولُ وَ يَأْتِينَا قَرَدًا ٨٤ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ٨٥ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ

و ارث میشود او را آنچه میگوید و می آید سوی ما تنها و گرفتند از غیر خدا الهان تا باشد از برای ایشان از حمدی به چنانست بزودی اسکار کنندش

بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ٨٦ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزَهُمْ أَزًّا

پرستش ایشانرا و باشند برایشان ضدی آید پدید که ما فرستادیم شیاطین را بر کافران که در حین اندایشان اذیت را باندی

٨٧ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذًّا ٨٨

پس شتاب مبر بر ایشان جز این است بمشماریم برای ایشان شمردنی

وز ائات و هیات و حسن و مقال  
وعده کرده میشود آنچه بدان  
آنچه اندیشیده اند اندر گمان  
یافتند از وی بیکی ز انتباه  
زین جهان چون بانگونی در گذشت  
پس وی بگرفت سحت آن بکخوا  
بستم يك با تو هم آئین و کیش  
مال و زر بسار باشد بگمان  
مال و نعمت و اگدارم و ام خویش  
در هشت عدن از مال و ولد  
یا گرفته هیچ پیمان از خدا  
آن عدایی که بسی باشد دراز  
سوی ما آید بشها بی مراد  
از خیال نفس خود بر بی تمیز  
چون بدل و خواری از ایشان روند  
بارشان دارد هم بر معصیت  
رور هاشان تا رسد بر منتها

که بدد آنها فزون از جاه و مال  
تا هنگامیکه ببند آنکسان  
عکس بشند اعنی از روی مکان  
میفزاید حق مر آثار را که راه  
هم بود بهتر ز روی دار گشت  
در ادا میکرد افعال آندو  
گفت من هم کیش بودم با تو پیش  
گفت مر زعم شما اندر حنلن  
از تو من دارم در آنجا را که پیش  
گفت بالله میدهم بی عدد  
گشته آیا مطلع بر غشها  
بر کشم او را عدایی هم ساز  
ز آنچه گوید که بمن خواهد داد  
از بقتان کردد یعنی تا عزیز  
بلکه ما ایشان بجان دشمن شود  
تا بجنبایدشان از هر جهت  
غیر از این بود که بشماریم ما

کرده ایم از اهل هر قری بگام  
مهلش را پس خدا ممتد کند  
زود پس داند بدتر تا که کیست  
یعنی احباب مطمع يك خواه  
نزد رب دنیا جهان بی ثبات  
داشت اندر مرد کار خود طلب  
يك بسختی از چه خواهی مرد کار  
تا ماند مرد کافر مال من  
در بهشت هر چه راداری طلب  
که شد او کافر بآیتها چنان  
داده خواهیم شد فزون اولاد و مال  
آنچه میگوید ز اسکاران عنود  
آنچه دادیش ستابیم آرمان  
تا بودشان عزتی در آسرای  
آن عادتها کز ایشان مینمود  
دیو را بر کافران اندر خفا  
از بی آن کاید ایشانرا عذاب

ای سا که پیش از ایشان ماتیه  
کو بود هر گره از راه رشد  
وان عذاب دیوی یا اخرویست  
کیست و اضعف ناز از روی سپاه  
هست بهتر با قیات الصالحات  
مسلمی از مشرکی پس بی ادب  
گفت مشرک پس بدی تور دربار  
زان رهم در اخذ حق خویشتن  
پس مرا اهل تا که بدم بی تعب  
آمد این آیت که آیا دیدی آن  
خورد سوگند او راسته ز اوقال  
نه چنان باشد که بنویسیم زود  
هم زوی میراث بگیریم از عیان  
بر گرفتندی خدایان حز خدای  
نه چنان باشد کنند اسکار زود  
مر ندیدی که فرستادیم ما  
پس مکن تو هیچ بر ایشان شتاب

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ٨٩ وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا ٩٠ لَا يَمْلِكُونَ

روزی که حشر میکنیم پرهیزکاران را سوی خدا بخشنده سواران و ارد شده و مرانیم گناهکاران را سوی دوزخ نشکان مالک میباشد

الْشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ٩١ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا

شفاعت را مگر کسیکه گرفت از نزد خدای بخشاینده پیمانی و گفتند گرفت خدای بخشنده فرزندی بدستیکه آوردید چیزی سخت



۱۲ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا ۱۲ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا

زديك شد آسمانها چاك چاك شود از آن و شكافد زمين و در افتند كوهها فرو ريختن بجهت خواندن ايشان براي خداي بخشنده فرزندان

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۱۳ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ

و سزاواردست مريد خداي بخشاينده را كه بگردد فرزندى دست هر آنكه در آسمانها و زمين است جز آنكه آمده خداي بخشاينده

عَبْدًا ۱۴ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا ۱۵ إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا

اسبده در ست كه بضاطر آورده ايشان او شمرده ايشان اشرافى و همه ايشان آينده او يند و روز ستاخير نها در ست كه آن كه گرويدند و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ۱۶ فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ

كردند كارهاي شايسته بزودي مگرداند براي ايشان حمادوستي را پس چرا اين يست كه آسان گردايد بيش زبان او نام زده دهى بآن بر هيزكاران را و بيم دهى

بِهِ قَوْمًا لُدًّا ۱۷ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُجِئُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

بآن گروهى سخت خصومت را و سار هلاك كرديم بيش از ايشان از قري آيا مى يابى از ايشان هيچ كس يا ميشوى مرا ايشان را آوازي

اندران روزى كه جم آريم زود سوى دوزخ محرم را با شات يعنى او را داده از بخش خدا مر ملايك يا كه عيسى و عري گشت دان زديك كاشكافد سما بست هر كس در سوانست و ارض هم شمرده باز شان شمردنى آنكه باشد مؤمن و شايسته كار غير از اين بوده قرآرا حان اى بسا كه بش از ايشان ماته يعنى آمد چونكه ايشان اعدا	مقتى را سوى رحمن در ورود شه هم را بيم حون حيوان در آب بر شفاعت اذن در يوم الجزا بهر او باشد فرزندان خير هم زمين و افتد شكسته كوها جز كه آيد سده او را در عرض ست بيرون از شار اوتى حق را ايشان رود سازد دوستدار كرده ايم آسان بورا س نلسان كرده ايم از قريها در وقت و گاه حمله مستاصل شدي از اشتاب بى سبى در شامى باز شان	حت اعنى كه مقام رحمت است بر شفاعت بست مالك هجكس مى نگهد از عما و از رمد حيزى آمد كا فرار را در مقال آنكه حواسد از براى حق ولد حق بوده حصر ايشان تمام بالقيمة كنهم آتبه فرد دوست يعنى بر شان گردانداو مژده دهى تا بآن بر متقين هيچ يابى يا كه بسى را نكسان آنچنان گشتند معدوم الوحد بى بهمان شوى آواز شان	بخشش حق اندران هر نوبت است جز كسى كز حق گرفته عهد و نس حق بخشاينده نگرفته ولد كه بود بس زشت اندر اقبال وان سرا بود خدا را در خرد از ره اشخاص و هم افعال و نام از عمل تا در جهان هر كس چكرد قلها را چونكه بنندش برو هم براسزيده گان بيم از يقين يكسر ما شوى صوتى بهان كه بىدارى از ايشان هيچ بود
---	---	---	---



## سورة طه مائه و خمس و ثلثون آيات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداي بخشنده مهربان

طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۲ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى ۳ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ

اى بيمبر بر گزيده فرو فرستاديم بر تو قرآنرا كه مبكشى لكن بديداد است مركبكه ميترسد فرو فرستادنى از آنكه آفريد زمين را

وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ۴ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۵ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

و آسمانهاى بلند را خداي بخشاينده بر عرش مستولى شد مرا و راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و آنچه ميان آن دو ناست

وَمَا تَحْتِ الشَّرَى ۶ وَإِنْ نَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ۷ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۸

و آنچه زير طغه آخر بن زمين است و اگر آشكار كننى كفنار را پس بدرستيكه او ميداند پنهان و پنهان تر اخدا هست نسبت خدائى مگر او مرا و راست امهاى سكو

## سورة طه

آعداودیکه بحسابده است کرد اشارت برچنان فصل عدم طاندوالطولست اشارت در سبق ها هویت راهشیر آمد سادات هر مدافعی باشد آن ناقص ذات اندراین ره ناتو گویم یک مثل طیب را برکل هدایت کرد او این هدایب راست ارحق واسطه ای بی ظاهر از رحس هوا سجت گیری بر خودای شمع عقول بل فرستادیم این در بند آفرید ارس و سموات بلند گشت مسؤل عرش حوش حق بی خو خود برزده اسنبلای وی مرشد و فاش گرگوئی کلام	رحش برندگان پایده است حق ز بسم الله الرحمن الرحیم ها مشیر از همیشه بر ما حق یافت هستی ز او تمام ممکنات پاک و ممتاز است داش وان صفات نا بیانی نکدها را بی حلال هم بکه را بر مصر بی گمگو عقل اول پدر معام رابطه بر و قرآن بی فرستادیم ما دعوت را ا کتد ایشان قبول ما را آن برسدگان بگردند خالق بحشده رب ارحمد کاوست مستولی بحمله ماحلق بل باسلات گوئی عین شی سر و اختری را بس اوداند تمام	وان داد در دو دنیا انقطاع گر که بهمی بکه از گفار ها طاست یا بر طول اضلالش دلیل یا که تا معاح اسم طاهر است ها اشارت بر هداینهای او ست بروریدن نادرا او رهنداست این بی مفهوم گفتم مافیش مظهر عقل احمد صاحب دماست تا که خود را در بون و در طلب یا که در ضاعت شوی سجور دو خواب شد و سده از آنکو آفرید معنی رحمن عی العرش اسوی هر چه دارد به سی مو هو هست او را آنچه در ارس و سموات آن خدا که است معنوی حراو	دارد از ذات فباس امتناع هست اندر طاو ها اسرار ها هست یعنی طل رحانی طویل پاک از هر قس و این بس طاهر است ران هدایت هر چه بر حایش نکوست تا وزد هر جا بوقی که بجاست مهم کن ار داش و ادراك خویش کر هدایت بیس بخش عالست افکنی در محبت و ریح و عب با مبول از گفهای با صواب این رمین و آسمان کاند پدید گفته ایم ار بش در تفسیر ما باشد اندر تحت استبلای او واجه در مابین و در تحت الثری است باشد او را حله اسماء نکو
--	---	---	--

وَهَلْ أُنَمِّكَ حَدِيثُ مُوسَى ٩ إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا ١٠ لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ١١ فَلَمَّا أَنبَأَ نُودِي يَا مُوسَى ١٢ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ١٣ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٤ وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْمَعْ لِمَا يُوحَى ١٥ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا ١٦ لِيُنْجِزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ١٧ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنَ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدِي ١٨

و بدرستی که آمدن احکایت موسی چون دید آتشی پس گفتم مرا که بشنیدند در سبکه من دیدم آتشی را باشد که بیارم شمارا

مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ١١ فَلَمَّا أَنبَأَ نُودِي يَا مُوسَى ١٢ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ١٣

از آن گر پایده شعله یا بام بر آن آتش هدایتی پس چون آمد آرا بر اندا کرده شد که ای موسی بدرستی که هم بروردگار بوس بیرون کن بملن خود را

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٤ وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْمَعْ لِمَا يُوحَى ١٥ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا ١٦ لِيُنْجِزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ١٧

بدرستی که بونوادی نا کیزه طوائی و من برگزیدم برا پس گوش بدار مرا آنچه وحی کرده شود بدرستی که هم خدائی که هست خدائی مکر من پس سرست

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ١٥ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا ١٦ لِيُنْجِزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ١٧

برای دار نماز را برای ذکر من بدرستی که قیامت آمده است میجوام پنهان دارمش با حرا داده شود هر تنی آنچه میکوشد

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنَ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدِي ١٨

پس بار ندارد دور از آن کی که ایمان نیاوردن و پیروی کرد خواهش را پس هلاک شوی

### در بیان سزاکایت حضرت موسی علی نبینار علیه السلام

آمد آیا بر تو از موسی خبر برف مدارید و شب بس بود نار شد صفورا وضع مجلس سقرب گفت دیدم آتشی را شعله سار رهنمائی یا از آن آرم بدست شعله بار از پای تاسرزان درخت دیوش او رد این بوهم اندر مقام زانکه از هر جانب آید این خروش زانکه دید از سزی نجل آن وفی یا که چون نزدیک میشد او بار	آتشی خو از دور دیدم در نظر سنک و آهن هر چه رد و در دار درد از او برود آرام و شکب اندر این موقع شما ماید ناز مرتوان از خوف این شب باز دست فی کس آجا در تعجب ماند سجت که مگر زابیس باشد این کلام هم هر آن عضوم بر این صوتست گوش می نکرد هیچ آتش منطفی سوی دیگر وفی آتش ز اختیار	گفت با اهلس کبیدا بجا درك رفته بود از برفشان از دست راه در فکند او سنک و آهن رازخشم تا روم من شاید اندر جاره چونکه آمد نزد آتش ناز دید مرندا کرده شد آنگاه از هدی گفت موسی پس ز عقل مقتدا هست مروی چونکه دید آن جل و وار هم نه آتش سوخت درك اندرخت خواست بگریزد شد آتش روبرو	کاشی دیدم دور اسپید رنگ در بابان بی جداری بی پناه دید از دور آتشی را پس بچشم آرم از آتش همانا پاره ار درختی سبر ناری بس سفد که من ایوسی تورا باشم خدا بسم شك کلین بود قول خدا گشت ترسان کرد رو اندر فرار از شهود این عجب ترسید سخت بانك ان الله زد باو
--	---	--	--

## الجزو السادس عشر

موسیا من باشمت پروردگار  
اینست وادی مقدس که طوای است  
بر گزیدم من تورایس گوشدار  
دار وریا نهر یاد من نمار  
تا هر آن همی حرا داده شود

نك زبا طین کونین اندر  
باید افکند ار که نملینی بیاست  
وحی کرده آنچه گشت از کردگار  
یاد معبود است واجب در نیاز  
بر هر آج اشد اواز نك و بد  
گشته تابع رهوای نفس دون

شو مجرد جله از نفس و بدن  
عالم روح اعنی آنکو برتر است  
من خدای برحقم نبود خدای  
باشد آید قیامت بگمان  
باز پس باید ندارد زان نورا  
پس هلاک از وی شوی در آرمون

وصف خود را کن فناد و صف من  
از علایق که بصورت درخور است  
غیر من پس بندگی کن سرمرای  
هست ردیک آنکه مخفی سازم آن  
آنکه مؤمن نیست در یوم الجرا

وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى ١٩ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْتَشُّ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي وَلَي

و چیست ای که در دست راست تو است ای موسی گفت آن عصای مراست نکیه می کنم بر آن و فرو میریزم برک در خنار ابر کوفتم و مراست

فِيهَا مَا رَبُّ الْأُخْرَى ٢٠ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى ٢١ فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ٢٢ قَالَ خُذْهَا وَلَا

در آن مطالب دیگر گفت بیدارش ای موسی پس انداخت آن را پس آنگاه ماری بود که مبهشناوت گفت بگیرش و مترس

تَخَفَ سَنُعِيْدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ٢٣ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً

زود باشد که بار دهیم او را خلقش را که اول بود و نه بندد دست را بآلت یا گریبات که برون مآید سفید و روان از غیر بدی که آیت

أُخْرَى ٢٤ لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ٢٥ اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ٢٦ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ

دیگر است تا ندیم ترا از آیت های ما که بزرگ است برو سوی فرعون بدرستی که او زاده روی در عصیان گفت پروردگارا

لِي صَدْرِي ٢٧ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي ٢٨ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ٢٩ يَفْقَهُوا قَوْلِي ٣٠ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا

گشاده کن مرا این سینه ام را و آسان کن مرای من کار مرا و بگشای کره از زبان من که فهمند گفتار مرا و گردان را بمن و زیری

مَنْ أَهْلِي ٣١ هَارُونَ أَخِي ٣٢ اشْدُدْ بِهِ أَرْوَ ٣٣ وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ٣٤ كُنِيَ نَسِيْحَكَ كَثِيرًا

از اهل من هارون برادر مرا قوی ساز ما و بستم را و ساز کن او را در کار من تا نسبح گوئیم ترا بسیار

وَ نَذْكُرْكَ كَثِيرًا ٣٥ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ٣٦

و یاد کنیم ترا بسیار و یاد کنیم تو همی بحال ما بیا

چيست ای موسی تو را بردست راست  
هست حاجتهای دیگر هم بدان  
مبشناید از هر آسو چون شتر  
چونکه موسی دید آن خنبنده نیز  
مطمن شد زان خطاب و رفت پیش  
که گریزی از عصای خود چرا  
بر فرو بر پهلوی خود دست خویش  
تا که بمائمت از آیات خویش  
با خود اندیشید موسی کز عناد  
گفت یارب شرح صدم ده که تا  
زد سختهها نکردم تکدل  
از زمام عقده بگشا تا کشد  
روزی اندر کودکی بر کند او  
گفت ایست آنکه گویند از نعوم  
کاین بود کودک چه داند مهر و کین  
آتش از باشد کد دست اندران

گفت موسی نکیه من عصا است  
بهر من در این عصا از هر نشان  
هر کسی از دیدش بد رهبر  
رو نهاد از دیدن او برگزید  
بر گرفتش شد همان بر شکل خویش  
این همان باشد که بود متکا  
پس برون آید سفید آن فوجویش  
معجزاتی کان بزرگ آید پیش  
من چسان ما وی توام ایستاد  
کنجد اندر سینه ام اسرار ها  
و در مهم خود تمام مفعول

مر فرو ریزم بدان نك از شحر  
گفت ای موسی بینداز این عصا  
زیر پایش نرم گشتی سنگ سخت  
قال خذها لا تخف باشد که رود  
هست مروی کرد چون موسی فرار  
تا بدای حرق در هر مط  
هم بغیر سوء یعنی از برص  
رو باین دو معجزه بهر رشد  
با چنین اگنت که دارم بر زبان  
طاقت و صبرم شود یعنی فرون  
هم تو آسان ساز بر من کار من

در بیان کندن موسی علیه السلام ریش فرعون را در کودکی

خشم من گردد بملک آرد هجوم  
بر جواهر دید ریش را چنین  
چونکه بند اشتعال و تاب آن

بینم او را این نشان در ناصیه  
دست افکند این نشان کودکیست  
آتش آوردند و لؤلؤ در برش

از برای کوفند ان گاه خور  
چون فکند او گشت دردم ازدها  
تا بریشه بلم کردی هر درخت  
بدهش بر هیأت اول نمود  
ز ازدها گفتش پس آن دم کردگار  
نکیه کردن بست جز نقص و غلط  
باشد آنت آیت دیگر بمن  
جانب فرعون بگذاشته ز حد  
او توانا من فقیر و ناتوان  
مر توانم کرد کافر رازبون  
هم رسان بر فهمشان گفتار من  
فهم گفتارم بوجهی دلپسند  
در کنارش ریش فرعون عدو  
عذر پس ز او خواست دردم آسبه  
ورنه خصمی با تو اس در یاد نیست  
برد گف جبریل سوی آذرش

## سورة طه

دردمان برد و زبانش سوخت ران	عقده مانش بدانسان در ران	در نکلم بود زان آزار سست
گفت زان یارب تو نگشایم گره	بهر گفتار از زبام یکسره	هم مرا گردان و زیری ز اهل من
هست هرونم برادر زان مرا	بشت محکم ساز در این ماحرا	تا که اندر کار من باشد شریک
	کی سحک و تذکر کثیر	الک صکت بنا ری صیر

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى<sup>٣٧</sup> وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى<sup>٣٨</sup> إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا

گفت بدرستی که داده شد خواسته ات را ای موسی و بدرستی که منت نهادیم بر تو بار دیگر و هنگامیکه وحی فرستادیم بمادرت آنچه وحی

يُوحِي<sup>٣٩</sup> أَنْ أَقْدِفَ فِيهِ فِي الثَّابُوتِ فَأَقْدِفَ فِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ

فرستاده میشود که در آورش در ثابوت پس بپندارش در دریایس باید که بیند از داورادریان کنار تا که بر دشمنی که مراست و دشمنی

لَهُ وَالْقَيْتُ مَحَبَّةً مِنِّي<sup>٤٠</sup> وَلِيُضَمَّعَ عَلَيَّ عَيْنِي<sup>٤١</sup> إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ

که او راست و انداختم بر تو مهری را از خود تا بر مات کرده شوی بر که داری من هنگامیکه میرفت خواهرت پس میگفت آیا دلالت کنم شمارا بر

مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ

کسکه کفایت کند او را پس باز گردانیدیم ترا مادرت تا باساید چشمش و اندوهناک باشد و کشتی تو را پس رهایدیم ترا از غم و

فَتَنَّاكَ فُتُونًا<sup>٤٢</sup> فَلَيْسَتْ سِمِينٌ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ حِثَّتْ عَلَيَّ قَدِيرٌ يَا مُوسَى<sup>٤٣</sup> وَأَصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي<sup>٤٤</sup>

آزمودیم ترا آزمودی پس مادی سالها در اهل مدین پس آمدی در اندازه ای موسی و گزین کردیم ترا برای خودم

<p>آنچه گفتی شد بر آورده تمام          حوکه میگشتند آن فرعونسان          آتشی آمد سراو قصر او          که هلاک تو بود بر دست او          چون تولد یافتی تو مادرت          ما فرستادیم بر شکل بشر          باید اندازه ایم اندر صاحبش          بود نهی جاری از دریای نیل          برگرفتند و درش کردند باز          تخم مهرت را بدلها کاشتیم          تا تو یابی پرورش بر دیدنم          و آن چنان بودی که چون صندوق را          دید رفت اندر سرای شاه او          دایه بهرش خواستند از هر مقام          آسبه گفت ار کنی این باتوهم          گفت زان حق برو سیله خواهرت          بیست اندر وعده ما پس خلاف          نه بهجرات شود اندوهناک          شرح قتل قبلی و خوفش بنص          و فتناک فتون یعنی شدی          تا رسیدی تو باندازه کمال          برگزیدیمت ز بهر حب خویش          وحی میبود ابدا را در نهان</p>	<p>قال قد اوتيت سؤلك يا كلم          بر تو ران منت نهادیم ای همام          تا که حوید ار تو در حائی شان          سوخت یکجا شد در آن آتش فرو          قبضیان کردند صید شست او          مضطرب گشت از حقای کافرت          ار ملایک سوی امت یککنر          تا فرا گیرد عدوی قاتلش          بر سر او بلغ فرعون محبل          کودکی دیدند در وی دلیراز          هر کس را بر محبت داشتیم          تربت یابی بفضل و روشم          مادرش افکند در بیل از قضا          رفت در پی هم بدان درگاه او          شیر کس را هیچ نگرفت او نکام          من سی از مال و زراحسان کم          نیز گردانم سوی مادرت          یکنم در وعده من ما کس خلاف          هم نتوشی تو بخیر ار شیر پاک          گویم از تفصیل در سوره قصص          خالص از محبت که از پی آمدی          اندر این وادی شدی فرخنده حال          بود این فضلی دگر اندازه بیش          با تو من کردم نکلم بالعمان</p>	<p>مت ما بر تو زین باشد عظیم          وحی چون کردیم سوی مادرت          دیده بد در خواب فرعون عود          کاهان گفتند در تعبیر آن          زان سبب هر طفل کامد در وجود          چونکه آن فرعونیان در جستجو          گفت موسی را صندوقی گدار          آنکه باشد دشمن من خصم او          برد آن صندوق را آب اندر آن          مهری از اوشان بقلب اندر افتاد          زوجة فرعون اندر پیش خود          یاد کن وقتی که آمد خواهرت          خواهرش رفت از عقب تاسد آن          گفت فرعون این مرا باشد پسر          خواهرش گفتا شمارا من دلیل          رفت و آگه کرد مادر را ز حال          کرده بودم زانکه ما او وعده من          پس رساندم رود من بر مادرت          قبضتی کشتی رها دیت ز غم          پس بدین سالها کردی درک          ز امتحانها آمدی بیکو برون          بشوی از ما خطاب از برتری          بهر خود یعنی ز بهر طاعت          وین تو را باشد نشان اختصاص</p>
---	--	--

إِذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي دِكْرِي ٤٥ إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ٤٦ فَقُولَا لَهُ

روتو وراثت یا نهایی من وستی مکد در ذکر من بروید سوی فرعون بدرستی که او زیاده روی کرد پس بگوئید مرا ورا

قُولَا لِنَا لَعْلَهُ يَنْذَرُكَ أَوْ يَخْشِي ٤٧ قَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَتَخَفُ أَنْ يَفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى ٤٨

گفتی درم شاید که او بد کرد یا ترسد گفتند پروردگار ما بدرستی که ما می ترسیم که پیش گیری کند بر ما یا آنکه زیاده روی کند در عصیان

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ٤٩ فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

گفت مترسد بدرستی که من با شمام بشوم و می شنوم و می بینم پس آمدند او را پس گفتند بدرستی که ما دو فرستاده ایم و ای تو ایست نامانی اسرائیل را

وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ٥٠ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا

و عذاب مکن ایشان را حقیقت آمدیم ترا با آیتی از پروردگارت و سلام بر آنکه سر و شده است را بدرستی که ما وحی فرستاده شد ما

أَنَّ الذِّبَّ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ٥١ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى ٥٢ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ

که عذاب بر کسی است که تکذیب کرد و دوروی گرداید گفت پس ایست پروردگار شما موسی گفت پروردگار ما آن کسی است که داد هر

شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى ٥٣ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى ٥٤ قَالَ عَلَّمَهَا عَمَدُ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَبْصُلُ

چیزی خلقش را پس هدایت کرد گفت چیست حال قریهای بختی گفت غلم آن بر دین و ردگار آ - تذکره آنکه خطای نماید

رَبِّي وَلَا يَمْسُ ٥٥ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

پروردگار من و فراموش نکند آنکه زمین را سبزی و دید آور - بر شما در آن راهها و و فرساده از آسمان

مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ٥٦ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي

آرا بیرون آوردیم بآن اصنافی از رستی جدا گانه خوردید و بخوراید شر و گاو و گوسفند را بدرستی که در آن هر آینه آیتهاست برای

النُّهَى ٥٧ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُبْعِدُكُمْ وَ فِيهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ٥٨ وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا

صاحبان حردما آرا آوردیم شما را در آن از میز به شما و آرا بیرون ما و پریم شما را بار دیگر و حقیقت نمودیم فرعون را آیهای

كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى ٥٩

ما همه اش پس تکذیب کرد و اماند

هم نه در پیغام ما باشند سست مر بترسد پند گیرد یا ز شرم وحی ایشانرا شد آنجا ناز هم که کند ما را عقوبت آن دغا یا بطمین آید افرون از غصبه از که ترسد آنکه داد ماویم هره ما در مکان قبل ما مسکن مألوف آباء کرام بر تو خط بندگی کی داده اند که نباید پیروی بر راه راست یا که اعراض از نبین در عبان پس رسانند آن پیامی را که بود صورتها که بود لایق بوی	رو مصر آور نو با عزم درست پس باو گویند که ماری سرم گفت ما او حال را از دشو کم می بگفتند ای خدا ترسم ما یا کلامی بر نو گوید بی ادب لحظه من از شما غافل بیم پس تو نفرست آل اسرائیل را کوست بیت المقدس اندر ارض شام این جماعت مر بیم زاده اند مر سلامت بر کسی بر اعتد است که کند تکذیب بر پیغمبران تا میسر شد لقای آن عنود آنکه فرموده عطا بر کل شی	با همه آیات ما بی خوف و بیم که زحد خویش روست او برون دید هرون را مگردد کوی مصر کان شده طافی سی بر کردگار یا نرمی در سخن راهی ز بیم بشوم سم ترسد از دغا سوی او ما بیم از ربت رسول در مقام خود بر بهر رندگی که بر ایشان آن بود مالا یطاق آمدیم از وی نور را آبی که بود آرا عذاب بشمار مدتی ماندند بر در اضطراب گفت رب ماست آن خلاق جان	از هب انت و اخوک یا کلیم رو تو ما او سوی فرعون حرون رفت موسی از همجا سوی مصر که روید اکنون فرعون از قرار بیش از آن کاهن آیینی کنیم حق تعالی گفت هم با شما پس بگویندش جو رفتند ارقبول کن رها این قوم را از بندگی هم مکن تکلیفشان در ارض شاق ما رسولان حقیق از حتی وحی کرده شد با از کردگار پس فرعون آمدند از هر دیوار گفت ای بوسی که باشد ربتان
---	--	--	--

آفریده هرچه را بر جای خویش چشم را هم هشته بر جایش مرو راه پس بنمودشان بر خیر و شر گر که بید داشت چیزی زبان گفت فرعونش فبا مال القرون گفت موسی داد آن پروردگار نه کند پروردگار من خطا کرد نازل را آسمان مرا آرا هم خورید از آن که هست انعامتان ما شما را آفریدیم از زمین گفت این تا آنکه فرعون عود او شد تنبیه و زاویات خواست پس بدان آیات هیچ او نگریود

از خلاق سر بر راعطای خویش تا بعثت نکرد آفات او دان نداند نفع خود هر حاور میگردد زاو جودزد از بی دران حال آن پیشینان بوده است چون که بود عنمش محیط از هر قرار به فراموشش شود جدی بجا رسبها پس بیرون آرم ما هم جراید اندر آن اعدان در زمین هم باز آرم از یقین بد آمد کاصل اواز خکود پس بهکداو عصا از دست راست دان خرداد انجمن رب محمد کرد مر نکدب موسی از عناد

گوشرا نهاد بر حای سماع بر کشید این شکلها را سر بر سر میرود راسر که بید خیر خود پس بهر شئی قدر آن شبیش که خدا را هیچ بدرسقیده اند کس نداند علم غیب الا خدا فرش کرد آنکوز مبرابرتان رسی راصاف گوناگون بدست اندر این باشد نشاها بی زحد باز هم آریتان بیرون ذکر واگداردان غرور و کبر خویش هم بد و بعا نمود اورا چنان که بودیش تمام آیات خویش بر ابا افروود انکار و فساد

تا کلام حق نماید استماع همچو نقاشی که انگارد صور هم نماید احتیاز از شیء بد ره نمائی کرده اسر خفتش حد موت اعنی احسان ردیده اند ثبت لوح است آنچه هست انداموا راهها نمود از هر سودر آن آوریم از غمف چیریکه هست بر خدا و بدان اندازک و خرد مسحت گردیده یعنی سر بر سر از ره سکین و عجز آندیش که بساق گشت شرح آن بیان یکدم نمود زحد کفر پس

قَالَ أَجِئْتُمَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَأَجْمَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ

گفت آیا آمده مارا تا بیرون کنی مارا از زمین ما بسحر خود ای موسی پس هر آینه آوردیم ترا سحری ماسد آن پس نکردان میان ما میان تو

مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سَوِيًّا ۖ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ۖ

وعده گامی که خلاف نکشیم آرا ما و نه تو بجای همواری گفت وعده گاه شما روز آرایش است و آنکه جمع کرده شوند مردمان چاشنگاه

فَقَوْلِي فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ۖ قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ وَإِلَّكُمْ لَا تُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۖ فَيُسْجَنَكُمْ

پس باز گشت فرعون پس فراهم آورد مکرش را پس آمد گفت مرا بشارا موسی وای شما مدبید در خدا دروغ را پس بر اندازد شمارا

بِعَذَابٍ وَفَتْحَ خَابٍ مِّنْ أَفْرَی ۖ فَتَنَّا رُءُوسَهُمْ بِأَمْهَمُ بَيْنَهُمْ وَاسْرُوا النَّجْوَى ۖ قَالُوا إِنَّ هَٰذَا

معدای و بدستیکه و میدشد آنکه افر است پس کشاید بدسراع کارشان را ما خود بدنهان داشتند از را گفتند بدستیکه این هر دو

لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ ۖ فَأَجْمَعُوا

هر آینه ساحرند میخواهند که بیرون کنند شمارا از زمین سحرشان و در اندازند بر اهما که خوبتر است پس جمع کشید

كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَفَتْحَ الْيَوْمَ مِّنْ اسْتَعْلَىٰ ۖ

مکران را پس یابید صف کشیده و بدستیکه کامیاب شد امروز آنکه فایق آمد

گفت آیا آمدی مارا کنون کر من و تو می نکرد آخلاف یعنی اندر روز عبد مصریان آمد او با ساحران که جمع کرد مضطر او سازد شمارا بر عذاب ساحران کردند پس گفت و شنود گفت او حز گفته حادو گراست با خود این دادند حادویان قرار دید فرعون چون نجوایشان ساحرایکه زسحر و مکر و زور جمع پس سازید آلات حیل

از زمین سازی بجادوئی برون در مکانی کان بود هموار و صاف چاشکه که جمع کرد مردمان وان همه بودند هفادو دومرد مفتری کی گردد از حق بهره یاب در مهم خویش بر چیریکه بود وضع و حالش بر نشان دیگر گراست که اگر گردیم ما غالب نگار گفت چود ساحران شورایشان از مکان خواهد ما سار بدور صف زده آید پس بهر عمل

پس یابد از رایت مثل آن گفت موسی از من ایبتان مهلت است گشت پس فرعون در حال ابی گفت موسی و لیکم لا تقفرو گشت بی بهره هر انکو افترا پیشان یعنی سحها شد دراز راز خود را داشتند اندر نهان پس باشد شک که او حادو گراست ساحران گفتند ما در این فزیم هم برند آفتان را از میان هر که غالب شد علو اورا سازد

کن معین موعدی را در میان مرشما را وعده رور زیت است فجمع کشیده شم اتی بر خدا بندید کدب از رشت خو ست بر حق از حاضرات و احترا کلین بجادویان باید هیچ باز در حق موسی از آن فرعو بیان ورکه غالب شد شما پیعیر است تا چنان ناین دوسا حیره دریم که نه از هر مدهبی میباشد آن افلح الیوم من استعلی و قد

## الجزو السادس عشر

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَامَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ٦٩ قَالَ بَلْ أَتَقُوا فَإِذَا جِئَالَهُمْ وَ

گفتند ای موسی یا ایست که می اندازی و یا آنکه باشم اول کسیکه انداخت گفت بلکه بیدارید پس آنکه رسنهاشان و

عَصِيْمٌ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ٧٠ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةُ مُوسَى ٧١ قُلْنَا لَا تَخَفْ

عصاهایشان و او توده میشد موسی از سحر ایشان که آنها میشناختند پس یافت در خودش بیمی موسی گفتیم مترس

إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ٧٢ وَ أَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاجِرٌ وَلَا يُفْلِحُ

مدرس تیکه و توانی برتر و بداند آنچه در دست راست و است تافر و برد آنچه را ساخته اند در کف آید ساخته اند حله سحر است و کامیاب نمیشود

السَّاجِرُ حَيْثُ أَتَى ٧٣ قَالَ قِي السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ٧٤

ساجر هر جا آید پس در افکند شده سحران سجده گمان گفتند گرویدیم بروردگار هارون و موسی

سحران گفتند ای موسی نصف	افکنی آیا عصا را تو ز کف	یا که ما خود افکیم اول رس	که بهم آورده ایم از سحر و فن
گفت بلکه بفکند اول شما	پس بیفکند ایشان حلقها	پس موسی شد موده کان جبال	میشابند از هر آن سودر خبال
گشت در اثرش کرجه رو	آمد آن چوب و رسن در جستجو	یافت موسی پس بدل ترسی از آن	با ماد افتند خلق اندر گمان
فرق یا دهند اندر اکوئی	در میان معجره یا حادثی	یا که بیش از آنکه اندازد عصا	کس نماده باشد از مردم بجا
یابد از صف شرحوف واسف	پس باو گفتیم ما بالا نصف	ما تو ناشی برتر از روی یقی	پس بید از آنچه داری در بین
با عصای تو برد دردم فرو	کرده های سحرار را رو برو	فعل ایشان نیست خز مکر و فریب	کی توان آرند ما معجز شکیب
کی شود مر سحاری فیرودمند	هر کجا آید بود خوار و زرد	پس بیفکند آنرمان موسی عصا	ازدها گشت و بخورد آنسحر ها
جادوان در سجده افتادند زود	قالو آمنا به حین السجود	رب هرون رب موسی کز یقی	بنده خود را کد غالب چنین

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قِطْعَنَ أَيْدِيكُمْ

گفت آیا ایمان آوردید به او را پیش از آنکه دستوری دهم شمارا بر سنجیکه آن هر آینه بزرگ شما که آموخت شمارا سحر پس هر آینه خواهیم برید البته دستهای

وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا ضَلَبَ لَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى ٧٥ قَالُوا

شما و پایهای شمارا از خلاف یکدیگر و هر آینه بردار کشت شمارا در تنه های درخت خرما و هر آینه خواهد دانست که کدام از ما سخت تر است از راه عذاب و پاینده تر

لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ

گفتند هرگز از اعتبار نخواهیم کرد را بر آنچه آمد ما را از حجت های روشن قسم ما آنکه آفرید ما را پس حکم کن آنچه تو حکم کنده جز این نیست حکم مبرای در این زندگانی

الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ٧٦

دنيا مدرس تیکه ما گرویدیم بروردگار ما تا یامر زدرایما گناهان را و آنچه را که بجز بازداشتی ما را از آن سحر و خدا بهتر است و پاینده تر

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ٧٧ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ

مدرس تیکه آنکه آمد بروردگارش را گناهکار پس او راست دوزخ هم میرسد در آن و نه زندگانی میکند و آنکه آید او را با ایمان که تحقیق کرده باشد

الصَّالِحَاتِ قَالُوا لَكَ لَّهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ٧٨ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

کارهای شایسته پس آنها را ای ایشاست مرتبه ها بلندتر بهشتهای جای اقامت دائمی که میرود از زیر آنها نهرها جاودانان در آن

وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ

و آن یاداش کسی است که پاك باشد

## سوره طه

گفت فرعون از ره قهر و سخط هستنان او خود بزرگ و اوستاد تا بداند اینکه از روی عذاب آنچه بر ما آمده است از بنات هست اندر این حبه دبیوی تا به بحشد حرمها را که همان هر که آید رب خود را در گناه وانکه آید مؤمن و شایسته کار جاریست از زیر آنها بهرها	بروی آیا بگرویدید از غنط بر شما آموخت سحر اندر بلاد کیست از ما سحتر و اندر عقاب ز آفریننده تمام ممکنات کی بود در ملک دین جاری حوی واجبه بنمودی بران اگر ایمان یعنی از شرکی و طلسمی بر اله آن گره را پس در آن دارالقرار حاو داند اندر آن از بهرها	پیش از آنکه بر شما رخصت دهم بس بر من دست و پانان از خلاف ساحران گفتند بکنیم اختیار حکم کن پس گر کنی حکمی بها ما خود آوردیم ایمان بر خدا کردی اگر اه اعی اندر خادوئی بس حهم باشد او را در ثبات باشد از حق رتبهای بس بلند این جزای آنکه از شرک و دس	مست از اگر امتان بر جان هم و اندر آویزه بجل از اعتساف مر تو را بر آیت پروردگار غیر از این نبود که حکمت در قضا کو بود پروردگار ما سوای حق بود پاینده تر در بیکوئی نه ببرد به در آن دارد حبه حسب عدل و مقام ارجند پاک باشد و رهوا و از هوس
--	--	---	--

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا ۚ لَا تَخَافُ دَرَكًا

وهر آینه وحی کردیم موسی که شش در سدها را پس بر برای ایشان راهی در دریا خشک بهم بخواهی داشت دریافنی

وَلَا تَخْشَى ۚ فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنُ بَجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ۚ وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ ۚ وَ مَا هَدَىٰ

و بخواهی ترسید پس از پی رفتنشان فرعون لشکرهایش پس دریافت ایشان را از دریا آنچه دریافت ایشان را و گمراه کرد فرعون قومش را و هدایت نکرد

يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ ۖ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ

ای پسران یعقوب بدرستی که رها بیدیم شما را از دشمنان آنان و وعده دادیم شما را احاب طور ایمن و فرو فرستادیم بر شما

الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ۚ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ۚ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي ۚ وَمَنْ

من و سلوی را بخورید از پاکیزه های آنچه روزی دادیم شما را و نغمدی مکند در آن پس فرو آید بر شما سخط من و هر که

يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ۚ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ ۚ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ۚ

فرو آید بر او سخط من پس بدرستی که هلاک شد و بدرستی که من آمرزنده ام مرا آنرا که توبه کرد و گروید کرد کاری شایسته پس هدایت یافت

وحی بر موسی نمودیم از درون پس ممکن اندیشه از فرعونیان پس در آمد از پی ایشان بزود قوم خود را کرد فرعون عید وعده پس داد ایمان بر کوه طور من و سلوی ما فرستادیم هم فیه لا تظفوا از حد خویش هم هستم آمرزنده کرد از توبه کس	که سر شش بندگان را برون که شما را در باید از مکان از پی تطیم فرعون و حدود گمراه و نبودشان ره بر امید از ره این که لامع گشت نور بر شما بودید چون در تبه غم نگذرد از ما سیاسی در هم گشت مؤمن کار نیکو کرد پس	ز ره در سحر خشک از بهر شان هم مترس از آنکه تا کردی غریق پس فرو بگرفت دریا شان خویش ای منی یعقوب از اعدائشان از پی ازال توریة قویم همچین گفتیم بوجه ثبات بر شما پس خشم من آید فرود پس ز اعمال نکو حق گرخواست	آید از پی گرچه خصم از شهر شان سالم از در یاد آید آن فریق آنچه بد بگرفتنی از کم و بیش ما نجات آروز دادیم آچنان یا که از بهر مناجات کلام ما رزقناکم کملوا من طیبات چونکه خشم آمد هلاکت رخ نمود یافت بیشک در سلوک او راه راست
---	---	--	---

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ۚ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي ۚ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ۚ

و چه چیز شتاب آورد ترا از قوم تو ای موسی گفت ایشان را اینان بر اثر من و شتابتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود شوی

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ ۚ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ۚ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا

گفت پس بدرستی که ما مبتلا کردیم قوم ترا از بعد تو و گمراه کرد ایشان را سامری پس باز گشت موسی بسوی قومش خشمناک بسیار غصه آلوده

قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ

گفت ای قوم آیه وعده داد شمارا پروردگار و وعده دادنی نیکو آیا پس دراز شد بر شما آزمان یا خواستد که فرو آید بر شما



غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَقْتُمْ مَوْعِدِي ١٠ قَالُوا مَا أَخْلَقْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا آوْزَارًا مِنْ

سخطی از پروردگارتان پس خلاف کردید وعده مرا گفتند خلاف نکردیم وعده ترا باختارمان ولیکن ما بار کرده شدیم احمال را از

زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا

پیرایه قوم پس اساختیم آنها را پس همچین انداخت سامری پس بیرون آورد برای ایشان گوساله کالبدی که بود مراور او را بد گوساله پس گفتند

إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ ١١ أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ١٢

ایست خدای شما و خدای موسی پس فراموش کرد آیایس نمی سد که بر نمگرداند بسوی ایشان سحی را و مالک نمیشد برای ایشان دیا و به سودی را

### رفتن موسی علیه السلام با هفتاد تن بکوه طور

<p>شد خطاب از بارگاه ذوالجلال هشت هارورا بجایش درمکان که رفوم اشتبا کردی در ورود زود بر خوشنودیت کر در سب بعد بیرون رفتنت قوم تو را حر قلبی را ازان مردان مرد خشمناک اندوهگین ما احتراز بر خطا رفتید آیا از صواب راست بود و هم وفا بر ان بود که شما را وعده دادم من براین اندر افکندید در قوم اختلاف وقت بیرون آمدن یاری گران سامری پس هم فکند انرا عیان هم خدای موسی صاحب عصاست از خدای خویش بر دیگر خدا سویشان راحم نکردد ز احواب</p>	<p>کرد موسی در مباحث این سؤال رفت با هفتاد ز اسرائیلان شد خطاب او را که ای موسی چه بود مر که این تعجیل در راه طلب گفت پس در فتنه افکندیم ما سامری آنچه را گمراه کرد گشت پس موسی سوی قوم بار قوم را گفت از ملامت و رعتاب وعده حق و در بیدید از شهود گشت یعنی بشر از اربعین پس شما گردید بروعه خلاف لیک چون برداشتیم از قطبان پس در افکندیم اندر آتش آن پس نگفتند این خداوند شهادت گشت یعنی گمراه و رفت از خطا پس ایمنید آیا در خطاب میرستند از چه پس گوساله را</p>	<p>خواستند آداب شرعی مستقیم تا دهیت ما کتبی در حضور رفت سوی طور بهر گفتگو من شدم بهر رضایت بیشتر موجب خوشنودی و تعظیم اوست طاعت گوساله را بر ناگهان گفته ایم از پیش کرداری یاد ناز ما کردند قوم از ار تداد میداد از بیکوئها بشمار راچه دادم وعده از صدق و صفا خشم حق زین فعل رشت بدبود خف وعده بدنه از ما داختر از حلال ز ایشان احد اندر بیت کالد کا و راست صوبی در گلو رفت سوی طور او را در طلب حجتی آورده لازم در مقال بست مالک ضرو نفعی را بها</p>	<p>بعد فرعون آن جماعت از کتبم که یا با جمعی از قومت بطور چونکه شد بدیدک پیش از قوم او گفت قوم آیند ایک بر اثر سرعت اندر امتثال امر دوست یعنی اشارا نمودیم امجان شرح کا و سامری را در فساد بشتر اندوه او زین که مناد وعده آیا بر شما پروردگار شد دراز آیا زمام بر شما بر شما یا خواستند آید ورود عابدان عجل گفتند از قرار زاچه بگرفتیم ما بر عاریت بهر ایشان پس بیرون آورد او کرد موسی پس فراموش او زرب عابدان عجل را پس ذوالجلال</p>
---	---	---	--

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَآطِعُوا

و بتحقیق گفت مرا اشارا هارون از پیش ای قوم جز این نیست متلاشید بآن و بدرستی که پروردگار شما خداست پس بیروی کنید مرا و اطاعت نما اید

أَمْرِي ١٣ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى ١٤ قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ

امر مرا گفتند همیشه خواهیم بود بر آن مقیمان تا باز گردد بسوی ما موسی گفت ای هارون چه باز داشت ترا

رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا إِلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ١٥ قَالَ يَبْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ

و فتنه دیدی ایشان را که گمراه شدند که بیروی نکردی مرا آیایس عصیان و رزیدی امر مرا گفت ای پسر مادر من مگر محاسنم را و نه سرم را م درستی که من ترسیدم

أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ١٦ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ

که گفتمی حدائی افکندی میان بنی اسرائیل و رعایت نکردی سخن مرا گفت پس چه بود کار تو ای سامری گفت دیده و در شدم

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ يَبْصُرُوْا بِهٖ قَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ اٰثَرِ الرَّسُوْلِ فَبَيِّدْتُهَا وَكَذٰلِكَ سَوَّلْتُ لِيْ نَفْسِيْ ۙ۷۱ قَالَ

بآنچه دیده ورنشده آن پس گرفتم مشتى از اثر آن فرستاده پس انداختم آرا و همچنین خوب و اعدو برای من مسم کفت

فَاذْهَبْ فَاِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُوْلَ لَا مَسَاسَ وَ اِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ اِلَى الْاِهْكَ

پس برو پس بدستی که مراست در زندگی که نگوئی روا نیست من کردن من و بدستی که مراست وعده که خلاف کرده شوی آنرا و بنگر به الهت

الَّذِيْ ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ۙ۷۲

که کشی تمام رود بر آن مقیم پرستش هر آینه بسوزانیم آرا پس هر آینه می افشاندش در دریا افشاندی

<p>گفت هرون پیش از آن که بگوید هست بچشیده آن پروردگار قوم گفتندش که زایل شویم تا که موسی بار گردد سوی ما گفت موسی پس بهارون که چه چیز سر کشیدی را من ایا تو نیز بر من ای موسی مکن زین ره غضب بین قوم تو فکندی تفرقه کی نصیحتهای من کس میشود یعنی این کارار چه سنی در خیال دیدم آنچه کس بدید از قوم کول دیدم آمد بر زمر، روحاشی پس ز خاک کام اسبش قصتی</p>	<p>قوم را کاین فتنه باشد عظیم به حرا و طاعت حرا و راهست عار دین پرستش حمله از جان پیرویم تا چه باشد امر او مرغوی ما کرد ممت چونکه دیدی این سبز که بایشان نامدی اندر سبز زان تورا من نامدم اندر عقب حفظ قول مرا نکردی ای فقه حرف من در گوش ایشان باد بود که فکندی قوم ما را در ضلال بر گرفتم خاکی از کام رسول کش سود اندر نگوئی ثانی بر گرفتم بهر رفع حاجتی</p>	<p>غیر از این بود که بروی مبتلا پیروی من کنید اندر امور پیش او باشیم از زیبندگی او شود گوساله را چون مامطیع دیدی اعیان کان ره گره شده گفت هرونش که ای بن مادرم هم نکردم سحت با ایشان قتال که بگفتی بعد من در قوم من دید هرون را چو از حرم بری چست این کاری که کردی ایدو بود این آثار فعل حزیل یا تم کاو باشد از افلاکیان پس فکدم در دل گوساله زان</p>
---	--	---

### در بیان گذشتن من منی علیه السلام از قتل سامری

<p>و حی امد بس زحق کا ورامکش روح او را زان خواهم منتزع نگذرید او را چو گیرد دست اله ای گفت از قوم باید دور گشت که هر اکس دید او را کرد تب روز و شب نهامیان کوه و دشت موعدی و اندر قیامت در عقاب الذی طلت علیه عاکفا</p>	<p>قصد قتلش کرد موسی روترش خلق کردند از جوش متفع گفت بیغمی سخی را از گناه پس ز قتل سامری موسی گذشت از حق این پادش بودش از غضب همچو حیوانات وحشی می بکشت بی تحلف هم تو را باشد عذاب پس سوی ان الهت آسفا پس پراکنده شد او را دم</p>	<p>در نظر این فاعلم امد بس حسن قلب و حاش بس احسان را غناست کی گدارد کز سخی مرد خلق دستگیر اوست ان حلاق حی فی الحیوة ان تقول لامساس بدگریزان هر که میدیش زدور که بدند اولاد او هم این چنین نه تو را دارد از دوزخ معاف می بسورایش از نار الم</p>
---	---	--

اِنَّمَا اِلٰهُكُمُ اللّٰهُ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۙ۷۳ كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبِآءِ

نیست اله شایسته خدائی که نیست الهی مگر او احاطه کرده همه چیز را آنرا داشت همچنین میجویم بر تو از حبرهای

مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ۙ۷۴ مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا

آنچه یقینت گذشته و بدستی که دادی از نزد خود قرآن با نام نک کسی که روی گرداند از آن بدستی که او بر مدارد در قیامت بارگرای

## الجزو السادس عشر

۱۰۱ خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا ۱۰۲ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ

جاودایان در آن و بد است آن را یسار از روز قیامت ناری روزیکه دمیده شود در صور و حشر عاظم گناهکاران از روزی چنین

زُرْقًا ۱۰۳ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ۱۰۴ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ

کودچشان پنهان گویند میان خود که در یک کردید مگر ده روز ما دانایانیم آنچه میگویند هنگامیکه خواهند گفت خوشترشان

طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا نَوْمًا ۱۰۵ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۱۰۶ فَيَذَرُهَا قَاعًا

در مسلك که در یک کردید مگر روزی و مسرست ترا از کوهها پس بگو بر افشاند آنها را پروردگارم بر افشاندی پس و آگاهدار آنرا ساده

صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ۱۰۷ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ

هموار که منی در آن کسری و نه آمدگی روزی چنین پس و مشوید خواسته را باشد اجرای برایش و بست میشود آوارها

لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ۱۰۸ يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ

برای خدای بخشنده پس بشوی مگر آوار هسته امروز سود یکد شفاعت مگر آنکس که دستوری داده باشد مرا و اورا خدای بخشنده و رضاداده باشد

قَوْلًا ۱۰۹ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ۱۱۰ وَنَعَتِ الْوُجُودُ لِلْحَيِّ

مراور آنگار میدانند آنچه باشد میان دستهایشان و آنچه باشد پس بشان و احاطه نمیکند باور را داشت و حوار شد روها برای خدای زنده

الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ۱۱۱ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ۱۱۲

باینده و بدر سبیکه و میدشاید که برداشت طبعی را و کییکه میکند از خوبیها و اوست مؤمن پس نخواهد ترسید از ستمی و شکستی

غیر از این سود شمارا او خداست	که بحر او نیست معبودی بر است	خود بهر شئی رسیده علم او	همچنین قصه نائیم ان تو
واقعاتی را که بد در ماسق	بر او آگاهی دهم از صدق و حق	بر تو ما دادیم قرار را خود	وانکه کرد اعراض از وی از حسد
در قیامت کرده از حمل و ور	دست این اعراض حر اثار و زر	خاودان باشد در انبار بد	در قیامت در و زر و بار بد
هست روز یسج می الصور آن	ما فراهم آوریم ان محرمات	چشمان از ورر میباشد کبود	حاملان از ورر اندر سود
در عرب میباشد شایع این صفت	برشان دشمنی از معرفت	کش حگر باشد سباه اندر سود	شارش ردد است و حشم او کبود
پس بهم گویند هسته بحشر	ان جماعت ما لیسلم غیر عشر	ما نان دانا تربیم اندر سند	حون گویند ای که پیش اسش خرد
بل شما بودید در ان دار تک	روزی از روی توقف اندر تک	ار تو میرسد از وضع حال	که چه خواهد بودشان در حشر حال
پس پراکنده بگو خواهد بود	جمه را پروردگارم در شهود	پس گذارد ازس را بر حال خود	همچنان هموار بی تل و عقد
نه بلندى باشدش نه اعو حلاج	خیزد اعنی از مان طبع و مزاج	پیرود از ورر مردم بر ملا	داعی خود یعنی اسرا بیل را
لاعوج له یعنی ار ان خواندش	کس نتاند منحرف شد از فاش	چون خواهد هر که که خواهد بی است	از اجات نمکنی را چاره نیست
ستت للرحمن شود آوازها	شوی پس حز که برم ارارها	نود از ورر از شفاعت هیچ سود	حز که نهد اذن رحمن و دود
هم رصای او بود در قولها	دم زندگی کس را که او بود رضا	داد اندر یک ایشار است پیش	و آنچه هست از بهدشان از علم حویش
کس بوی اما محبط از روی ذات	می نکرد بل بحرئی از صفات	زانکه حز او هر چه باشد فعل اوست	کی بفاعل او محبط از هیچ دوست
کرد ذکر این بهر تدکار عوام	ورنه این باشد بدیهی بر کر ام	یعنی آنچه شد توان بروی محیط	هست مخلوق از مرکب باسط
کس ندارد آگاهی از ذات او	بل رجزی کم ز معلومات او	شرح این در ایه الکرسى تمام	کفته ام گر باشدت فهم کلام
خوار باشد روهای ممکنات	بر خدای حی قیوم از جهات	س بود بی بهره از هر خیر هم	انکه او برداشت باری از ستم
وانکه کرد او فعل یک او مؤمن است	وانکه کرد او فعل یک او مؤمن است	پس نرسد از ستم هم رشکت	پس نرسد از ستم هم رشکت

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

و همچنین و فرستادیم از قرآن عربی و مکرر آوردیم در آن از وعید باشد که ایشان بپرهیزند بایده آرد در ای ایشان پس در گفنی

۱۱۳ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ

پس برتر آمد خدا پادشاه حق و شتاب مکن بقرآن پیش از آنکه گذارش داده شود بنو وحیش و بگوای پروردگار من

## سوره طه

زِدْنِي عِلْمًا <sup>۱۱۴</sup> وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَبَيَّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا <sup>۱۱۵</sup> وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكَةِ

زیاد کن مرادش و بدرستی که عهد کردیم ما بآدم از پیش پس و اگداشت و بیافیم مرا و را عزمی و هنگامی که گفتیم مر ملائکه را

اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ إِنْ هُوَ فَلا يُخْرِجُكَ

که سجده کنید مرا آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد پس گفتیم ای آدم بدرستی که این دشمن است مرا و مرا و حفت را پس باید که بیرون کنی شمارا

مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى <sup>۱۱۶</sup> إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى <sup>۱۱۷</sup> وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى

از بهشت پس تشنگی بدرستی که مرا تراست که نه گرسنه شوی در آن و نه برهنه شوی و بدرستی که نه تونشه شوی در آن و باشی در آفتاب

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلَكَ لَا يَبْلَى <sup>۱۱۸</sup> فَكَانَا

پس وسوسه کرد مرا و را شیطان گفت ای آدم آیا دلالت کنم ترا بر درخت حاودانی و بادشاهی که نهمه نشود پس خوردند

مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى <sup>۱۱۹</sup>

آن دو و از آن پس ظاهر شد مر آهارا و عور بهایشان و شروع نمودند به پنهان کردن آن دو از ربك و نافرمانی کرد آدم رب خود را پس دهره شد

ما فرسادییم قرآرا حین	در زبان هاری از جمع مین	هم مکرر ما نمودیم از شان	از وعید آیات سیار اندران
شاید ایشان می برهیرد چند	یا کند قرآشان احداث بند	پس بلند است آنجا در ذات خویش	هم بلند و وصف مخلوق خوش
بادشاهی کاو بود ثبات	راست کردار است و کامل در صفات	خود قرآن می ممکن تعجل تو	قبل ان یقضى الیه وجهه
حکم یعنی می ممکن بر هیچ حیر	پیش از وحی قرآن در تبر	هم نگو پروردگارا بن زیاد	داشم را بر کتاب از اقاد
یا مرا حکام شریعت کن فرون	عنم ای دانای ماکان و یکون	عهد ما لردیم با آدم ر پیش	پس فرامش کرد و نامد عهدش
یافتیم او را نه در عزمش ثبات	گفته بودیش محور از این ببات	تو ممکن یعنی فراموش امر ما	همچنان کاو کرد اندر اقضا
حونکه ما گفتیم نا افرشتگان	سجده آدم نماید از مکان	سجده پس کردند از وی هر کجا	جز نلیس او کرد رین معنی انا
پس نگفتیش که هست او دشمن	همچین دشمن بود او یارت	پس شمارا باید از تحت برون	نکند او کافیه در رجی فرون
ان لك الا تجوع کرسه	نه شوی یعنی در آن نه برهه	نه شوی شنه نه مجاحی ناب	در چنان هم بیوی اندر آفتاب
پس نامد وسوسه کردان بدس	گفت ای آدم بجیری پس نفیس	رهنا لردم بورا ایا که من	و اندرخت حلد باشد بسجن
می میرد هر که خورد از آن درخت	کهگی از شاهیش برست رخت	هر دو پس خوردند از آن پس شد پدید	عورت آن هر دو وسوسه دید
ایستادند و بچسباندند رود	برك حست را بعور نشان که بود	شرح آن گهم در اول تمام	بیست بر تکرار حاجت این کلام
کرد آدم چون خلاف رب خود	پس نماد از آنچه او را قصد بد	گشت بی بهره ر عمر حاودان	یا از آنچه بودش اصلح در نهان

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى <sup>۱۲۱</sup> قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَامَّا يَاتِيَنَّكُمْ

پس برگزید او را پروردگارش پس تو پذیرفد او را و هدایت کرد گفت فرو شوید از آن همه بعضی از شما را بعضی را دشمن پس اگر آید شما را

مِنْ يَدَيَّ هُدًى <sup>۱۲۲</sup> فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى <sup>۱۲۳</sup> وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ

از من هدایتی پس آنکه پس و شده هدایت مرا پس گمراه میشود و توبت نمیکشد و آنکه روگردانید از ذکر من پس بدرستی که مرا و راست

مَعِيشَةً ضَنْكًا <sup>۱۲۴</sup> وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى <sup>۱۲۵</sup> قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا

زیبستی تنک و حشر میکنیم او را روز قامت بایا گفت پروردگار من چرا حشر کردی مرا باینا و بدرستی که بودم بنا

۱۲۶ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى <sup>۱۲۷</sup> وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ

گفت همچنین آمد ترا آیتهای ما پس و اگداشتی آنرا و همچنین امروز و اگداشته شوی و همچنین حرامدمم که اسراف کرد و کردید

يُؤْمِنُ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى <sup>۱۲۸</sup> أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ

بآینهای پروردگارش و هر آینه عذاب آخره سخت تر و پاینده تر است آیات هدایت نکردشان که بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از

## الجزو السادس عشر

الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى <sup>۱۲۹</sup> وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

فرنها ۱۲۹. میروند در مسکنهای ایشان بدرستی که در آن هر آینه آیه است مرصعان خردمرا و اگر نبود کلمه که پیش رفته از پروردگارت

لَكَانَ لِرِأَمًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى <sup>۱۳۰</sup>

هر آینه بود لازم و مدتی نام برده شده

برگزید او را در پروردگار ابطال میا حتما گفت حق آن هدی را پس کند هر بروی در قیامت میشود محشور هم حق تعالی گوید او را در حواب هم دهم ایشان خزای مسرفان آن یکی ضحك معیشت در جهان راه می نمود آنا گردگار چون مسکنهای ایشان میروند گر نبود آسجن کر ذوالنسی	م قبول توه اندر آشکار دشمن بعضی است بعضی زانفرق نه شود گمراه نرنجش حوی اعمی اعنی بی بصیرت چون غم همچنین بد فعل تو بر ناصواب که زحمت نگذاشته از شرک عیان وان دگر در آخرت رنج گران مشرکان را بر طریق اعتبار مکبان اندر تجارت بیست بند حسته بیشی آن بر اهل این زم بودشان لازم عذاب وارده	تو هاش پدرفت و او را ره سود بر زمین پس گر که ارمن بر شما وانکه گرداید رو از پند من گویدای پروردگار از چه ضریر تو فرامش کردی از آیات ما هم بآیهای ربش نگروید هست رنج آخرت سحت و اشد بش را ایشان اینکه پس کردیم ما آن علامتها که بیند آن وصول که مؤخر دارد ایشانرا عذاب باش يك تا وقت نامیده شده	این هم از توفیق حق بر بنده بود آید از بهر هدایت رهنما تنگ گشتش زندگی و زیستن حشر من کردی چو بودم من بصیر ترك کرده زان شدی امروز را دو عقوبت زان بر او گردد پدید هم چنین باینده تر چون در رسد خود هلاك انسان زاهل قریها هست کافی بهر ارباب عقول تا بروز بدر یا یوم الحساب
--	---	--	---

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ

پس صبر کن بر آنچه میگویند و تسبیح کن بسایش پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فروشدش و ارساعتهای شب

فَسَبِّحْ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى <sup>۱۳۱</sup> وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ

پس تسبیح کن و اطراف روز باشد که تو خوشنودشوی و نگاهشای و خواش البته دو چشم را سوی آنچه کامیاب کردیم بآن اصناف را

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى <sup>۱۳۲</sup> وَ أَمُرُ آهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا

خوشی زندگی دنیا تا مضمون سازیمشان از آن و روزی پروردگار تو بهتر و اینده تر است و امر کن کسالت را بسماز و صبر کن بر آن

لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى <sup>۱۳۳</sup> وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ

نمخواهیم از تو روزی ما روزی میدهم ترا و انجام يك مر بر هر کار را راست و گفتند چرا نمی آورد ما را آیتی از پروردگارشان یا نیامد ایشانرا

بَيِّنَةً مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى <sup>۱۳۴</sup> وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ

حجت آچه بود در کتابهای نخستین و اگر آنکه ما هلاك میکردیم ایشانرا عذاب از پیش آن هر آینه میگفتند: و ردگار ما چرا نفرستادی

إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى <sup>۱۳۵</sup> قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ

بما رسولی پس بروی میکردیم آیههای ترا از پیش آنکه خوار شویم و رسوا گردیم که هر متظریم پس انتظار کشید پس زودی خواهید دانست

مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مِنَ اهْتَدَى

که کیست اصحاب راه راست و کیست که هدایت یافت

پس تو کن بر هر چه میگوید صبر سبح اعنی از صفات غیر او صورت آن در شریعت دان نمار هم ساعات شب اندر افتقار	تا در آید شمس صبرتها زابر کن منزله ذات خود را موبو کان بود مقرون بعد بیناز پس تو کن تسبیح و اطراف النهار	يك نشو از سراو فی حبك در فقای ذات حق حد حق صبحه قبل از طلوع آفتاب ان تو مرخشود گردد ذوالجلال	معنی سبح بعد ربك ظاهر آید بنشان از ماخلق شام پیش از آنکه یابد احتجاب هم کنند راضی تورا در كل حال
---	---	---	---

# سورة الانبياء ع

او بود ارنده راضی تصور

خواست اروی قوس چیری ارطعام  
پس گرفت از بهر مهمان آرد زود  
کرده ایم از زندگی در امتحان  
بهره فایستشان اندر جهان  
صبر کن روی شد از رنجت دراز  
بهر پره زندگان احسان  
گرفت در دعوت خود راستگو  
زاسیا و قومشان در امتحان  
از حق ایشانرا که خواستند از کتاب  
می نگفتند این گروه نفیول  
پیش از آنکه بخوار گردیم اینچنین  
قوت و اقبال خود را دهمده  
آنچه را مسلم هر دو منتظر

آمدن مهمان بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله

بر یهودی او فرستاد از مقام  
در ع خود نگذاشت پیش آن یهود  
سوی آن چیزیکه بر حوردارشان  
آرمائیم آنچه ایشانرا در آن  
اهل خود را امر فرما در بار  
هست ما نارای خدای بشاریک  
یعنی آن معرکه ما حوالم ازو  
در صحن بود آنچه از ایشان  
که زبده معجزات آمد عذاب  
بشتر یعنی قرآن یا رسول  
پس روی کردم تا آیات دین  
نکته ما را شما خواهد وهم  
مستطع باشد پس در حور و سر  
اهل راه راست وانکه مهتدیست

خوردی در خواهش چیزی نبود  
جز که بگذاری متاعی بر گرو  
که مکش عین خویش ای یکجو  
زینت دیباستان گر بحساب  
هست بهر بهره و پابنده تر  
رزق تو بر ماست در رنج و ملال  
معجز از پروردگارش خون ما  
که بود روشن دلیلی در خطاب  
هست در قرآن تفصیل از سون  
بشتر زاو بر عذاب دردناک  
سوی ما پیغمبری کامل عار  
منظر باشم اندر کارها  
تا چه خواهد رین و خواهش کردگار  
زود پس باشد که تاداید کبت

بنده گراضی شد از حق در امور  
کرد مهمانی پیغمبر ورود  
گفت اوند هم ز گندم بیم جو  
در تسلی آمد این آیت براو  
صنفا از کافران و اهل کتاب  
روزی پروردگارت در اثر  
از نوماکنیم در رقت سؤال  
مشرکان گفتند نارد مصطفی  
نامد آیا بهر ایشان این کتاب  
یعنی آیا شرح حال آن قرون  
گر که میکردیم ایشانرا هلاک  
ارچه نفرستادی ای پروردگار  
گو بایشان هر یک از ما و شما  
ما بصرت نیز داریم انتظار



## سورة الانبياء عَلَيْهِ السَّلام مَاتِهِ وَ اٰتْنِي عَشْرَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای رحمنه مهربان

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ۲ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ اِلَّا

نزدیک شد مرمر دمار احسان ایشان و ایشان باشند در بصری اعراض کنندگان نمی آید ایشانرا هیچ بندی از پروردگارشان تازه آورده شده مگر که

اَسْتَمِعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ۳ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ اَسْرَوْا النَّجْوَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا اِلَّا بَشْرُ مِثْلِكُمْ

شنیدند آنرا و ایشان بازی میکردند غفلت ورزیده دلهایشان و پنهان داشتند راز را آنرا که حتم کردند آیا این باشد مگر اسای ماسد شما

اَفْتَاتُونَ السِّحْرَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ۴ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ

آبایس می آید سحر را و شما می بینید گفت پروردگار من میداند گفتار را در آسمان و زمین و او است شنوای

الْعَلِيمُ ۵ بَلْ قَالُوا اضْغَاثُ اَحْلَامٍ بَلْ اَفْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ

دانا بلکه گفتند فراهم آورده خواهی است بلکه بدو غیبت آرای بلکه او شاعر است پس باید که باور دمار آیتی همچنانکه فرستاده شد بدیشان

۶ مَا آمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اَفْهُمْ يُؤْمِنُونَ ۷ وَ مَا اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رُجُلًا نُوْحِي

نگر و بدید پیش از ایشان هیچ قریه که هلاک کردیم آنرا آبایس ایشان میکنند و فرستادیم پیش از تو مکر مردان که وحی کردیم

اِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۸ وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ

بایشان پس پرسید از اهل ذکر اگر هستید که ندانند و نکردیم ایشانرا جسدی که نخوردند طعام را

وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ ۹ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَانْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ اَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۱۰

و نبودند جاودانیان پس راست کردیم ایشانرا وعده پس رها بدیدم ایشانرا و کسی را که میخواستیم و هلاک کردیم مسرفان را

## الجزو السابع عشر

بعد بسم الله که اصل و امداد است  
گشت مر نزدیک مرده را حساب  
چشم تا بر هم زنی حشری گذشت  
جز که آرا از پیرم نشوند  
داشتندی مستر نحوای خویش  
احمداعنی چون شما حرام است  
چونکه سد آدم است او می ملک  
گفت ایشارا نکو اندر حواب  
ملکه فرآرا نگفتند از شکست  
گرچین بود بیارد پس نما  
هست این آیت حواب این کلام  
که بودیم آجماعت را تاه  
بی فرستادیم پیش از تو عیان  
پس بپرسد این سان ز اهل کتاب  
هم بودند اسبا اندر جهان  
پس دغم دادیم ایشان را نجات

نوت تفسیر سورة انسان است  
معرضند ایشان و در غفلت بخواب  
پس دریغ اران یکی معقود گشت  
وانکه از غفلت بوی باری کشند  
آنکسان کاسنم بخود گردند پیش  
اینکه داعی بر بوبت هرد است  
میروید افتد آبا تا شک  
داد آن پروردگارم بجحاح  
می بود اصفا حلام آنچه هست  
معجزی گزینش کردند ادبا  
در مقام حجت از رب الانام  
نگروند آبا پس ایشان راسته  
حز رحالی وحی میشد سوشان  
خود مداند ارکه بروحه صواب  
اینکه باشد این جماعت حاودان  
خواسیم آرا که هم باز اوقات  
مسرور را هم ته کردیم بار

مکی است آن جله کردانی نکو  
حشر صغری این بود که هر زمان  
نامد ایشارا روی اعتبار  
نشوند و هست رچیز دگر  
داشتند اعنی بهان این قولرا  
میروید آبا بحادوثی راو  
رین مساره حقایق بر رسول  
قول هر کس در سموات و زمین  
بل محمد ناله است آرا بهم  
بل مان معجز فرستاده شده  
نگرویدند از ظهور معجزات  
یعنی ارا آن معجزات آری بویز  
یعنی افرشه بودند آن کسان  
هم بدادیم آن بدشان در لهر  
راست گردانیدیم پس آنوعده را  
بود رحمت نقایش در اصول  
که براداشان بود اقبال وساز

بعدصد باشد دو و ده آیت او  
نگذرد بر خلق و در خوابند زان  
هیچ پندی تازه از پروردگار  
قلشان مشغول و از خود پیچید  
کاین بود آیا جز آدم چون شما  
آدم آنکه نگریدش رو برو  
کرد اخبار از گروه ناقبول  
او بود شنوای دانا بالیقین  
بل بود او شاعری کامل رقم  
یکته زان بردو صد لشکر ردد  
اهل شهری پیش از ایشان از جهات  
نگروند این قوم پرلج و ستیز  
چون تو بودند آدمی صاحب لسان  
که باشد حاجت ایشانرا بخور  
که بایشان کرده بودیم ازولا  
مرکشد اولاد او ایمان قبول

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١١ وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً

بحقیقت فرستادیم بر شما کتابی که در آنست تذکراست پند شما آیا پس در عی باید عقل و بسیار در هم شکستیم از قریه که بود ستمکار

وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ١٢ فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا إِذْهُمْ مِنْهَا يَرُ كُضُونَ ١٣ لَا تَرْكُضُوا

و دیدید آوردیم پس از آن گروهی دیگر را پس چون احساس کردند عذاب ما را از نگاه ایشان از آن میگریختند مگر بزد

وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنتُكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ١٤ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

و باز گردید سوی آنچه مستغرق شدید در آن و مسکینان باشد که شمار رسیده شوید گفتند ای وای ما بدستی که ما بودیم ستمکاران

١٥ قَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ١٦ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ

پس بود پیوسته این بدشان تا گردیدشان در ویده برك افسردگان یافرو مردگار و بنا فریدیم آسمان و زمین را و

وَمَا بَيْنَهُمَا لَا عِینَ ١٧ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا لَا آتَّخِذْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ١٨ بَلْ نَقْذِفُ

آنچه باشند میان آند و بازی کنندگان اگر میخواهیم که فر اگریم لهورا هر اینه فرامیگرفتیم از آن نزد خود اگر نبودیم کنندگان بلکه می اندازیم

بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ قَيْدَمُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٩ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ

حق را باطل پس می شکند از این نگاه آن باشد ما چیز و در شاست وای از آنچه وصف میکنید و مرا و راست هر که در آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ٢٠ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا

و زمین است و آنکه بر دواست سر کشی میکنند از پریشا و مانده میشوند تسبیح میکنند شب و روز

يَقْتُرُونَ ٢١ أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ٢٢ لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا

سست میشوند بلکه فر اگر کنند الهایرا از زمین که ایشان شر میکنند اگر بودی در آن دوتا الهان که غیر خدا اند هر اینه تباه

فُسَبِّحَانَ اللَّهَ رَبَّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢

شده بودند آن دو و پس منزه است خدا پروردگار عرش از آنچه وصف میکنند



## سورة الانبياء

بر شما کردیم نازل این کتاب  
 کان شمارا بر شرف گردد سب  
 بعد ایشان قوم دیگر را پدید  
 باس ما چون اهل آن ده یافتند  
 آنچه در وی بر نعم بوده‌اید  
 از شما پرسند از خرد و درشت  
 می‌نگفند از اسف یا ویدا  
 نافریدم این زمین و آسمان  
 یعنی از حسن مجرد کافرند  
 فاعل از بودیم لهویرا اسرار  
 شکند پس آنچه را بر اطل است  
 بود اطل را جوسگی بر راجح  
 هست اورا آنچه در ارس و سماعت  
 روز و شب تزیه گویند از حجت  
 گر که بودی در زمین و آسمان  
 ر آنچه وصفش میکند از بی‌جود  
 ذکر آن از بهر فهم عامه است  
 پیش عاشق بر سوت دلیرس  
 شاید اراو گوید این افسانه است  
 پیش آن کوناوت اسرار صمی  
 مر که گشتی این حسن زار ای حکم  
 که باشد عسر این یک آفتاب

کاندرا آن باشد شرافت بی‌حساب  
 مفتخر گردید بر عالم عرب  
 حایشان کردیم و این باشد وعید  
 برگزیر از قریه می‌شافند  
 سالها سکا در آن سموده‌اید  
 این که این به عمر اسارا که گشت  
 راست که می‌باشم اسمکاره ما  
 ما نداری و آنچه باشد نشان  
 آن باوا دوحه ست است اسد  
 مگر قیم آنچه بهر بود بار  
 باطل آن هنگام بخو و رایل است  
 شکند آرا بجای لا علاج  
 و آنچه بدش از ملک را خلاص  
 هم نکردند از عذاب هیچ دست  
 مر حسان حر خدای نشان  
 ر اتحاد افو و انداز و ولد  
 بی که بهر مرد صوفی حامه است  
 گردلیل آری شکست ادر برش  
 یا که این افسانه گو دیواه است  
 چیست با برهان و گفت و فنی  
 میده بود در این کور و کلیم  
 آفتاب دیگری بر صو و تاب

از حمد آید از وی بر ملا  
 ای سا از قریه کاشکتیم پیش  
 گفت بر تهدید کفار عرب  
 می‌نگزید و برگزید بار  
 بر مسا کن بار گردیده شوید  
 خادمان پرستان یا در سوال  
 پس همیشه بودشان مرخواند این  
 حواسیر از لهو را گزیم ما  
 یا روا بودار ما فرید ورن  
 بل سدا زیم حق را که حداثت  
 حجت ما غالست اعنی حان  
 بر شما و ایل است و حرن از هر جهت  
 پس دارد سر اشی از طاعش  
 می‌گیرند از حدایان از زمین  
 هر دو پس گشتی تا ما این عرش و فرش  
 اینست برهان جامع بکمان  
 آنکه حاش بحر عرو و حدتست  
 کوئی اورا که درهانی درست  
 من از این افسانه‌ها گردد سرم  
 غیر حق گوچیت حر صرف عدم  
 این بر آن ماند که آرد کس دلیل  
 پس ندیدی باشد از سینه‌ایست

در می یابد آیا پس شما  
 اهل آرا که ستمشان بود کیش  
 هم شمارا هست این یعنی سب  
 بر تمعها و آمال دراز  
 مر شما شاید که پرسیده شوید  
 چیست فرمان ۲ مائیم امتثال  
 احملناهم و حصیدا خامدین  
 می‌گرفیم آن ررد خود بها  
 می‌گرفیم آن رحمن خویشین  
 سعت بر اطل بوحی که سزاست  
 که اگر می‌گشت محسوس و عیان  
 را که بروی می‌کشد اورا صفت  
 هم به مانده میشوند از خدمتش  
 مرده‌گان تارنده سارند از یقین  
 پس بود پاک آن خدا خلاق عرش  
 محملی که هم از پیش این بیان  
 گوش او کی ردلیل و حجت است  
 آن فلای دایر و معشوق ست  
 پای ما سرند رلف دلیرم  
 دلیل آری بفش از حکم  
 بر شوت آفتاب بعدیل  
 که بحرک هستی اندر هست ست

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ۲۴ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ

پرسیده میشود از آنچه کند و ایشان پرسیده میشوند بلکه گرفتند از غیر او حدایان نگویارند دلیل خود را اینست ذکر

مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۲۵ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

کما یکبار آمد و ذکر کما یکبار که پس از من بودند بلکه گرفتند اکثر ایشان عداوت حق را پس ایشان روی گردانند و فرستادیم پیش از تو

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ۲۶ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ

هیچ رسول را مگر که وحی مفرستادیم تا او که است خدائی مکرمن پس سرسید مرا و گفتند او که خدای بخشنده و رندی دایم پاک بودش را

بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ۲۷ لَا يَسْئَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ۲۸ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ

بلکه بندگای بگرمی داشگال پیشی نمیکردند او را انکار و ایشان با امر او کار میکردند مبداء آنچه بوده بان دسهاشان و آنچه باشد پس ایشان

وَلَا يَشْفَعُونَ ۲۹ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ۳۰ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ

و شفاعت نمیکندند مگر برای کسی که راضی باشد و ایشان از ترس او باشد خائفان و آنکه بگویند از ایشان که سم الهی از جز او

فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۳۱ أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

پس آن سز امید همش دوزخ همچنین سر امید هم ستمکارا را آید دیدند آنرا که کافر شدند که آسمانها و زمین

كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ۳۲ وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ

بودند بسته پس کشاده کردیم آنها را و گردایدیم از آب هر چیز زنده را آید پس نمیکروند و گردایدیم در زمین



## الجزء السابع عشر

رَوَّاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٢٣ وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا

کوههای استوار مبادا که میل کنند ایشان و گردانندیم در آن کربوهای وسیع که راه است باشد که ایشان هدایت یابند و گردانیدیم آسمان را نامی محفوظ

وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ٢٤

وایشان باشند از آیتهای آن روی گردانندگان

<p>نیست حق در فعل خود مسئول کسی کو دلیل خود بیارید اندرین زانکه تقلید است از پندار وطن یعنی این قرآن که هست ام الکتاب بلکه حق را مینداند اکثری فی فرستادیم ما هیچ از رسل غیر من نبود خدا یعنی بذات اوست یاک و هم ملایک در شئون داند اسرار ملایک هر نفس هم بود از خشیت حق ترسناک پس جزا دوزخ دهی و بنی حاسد اینکه بودند این سموات و زمین نگروند آیا که با این بیانات هم نگردانیم در آن کوهها</p>	<p>لیک مسئولند او را خلق پس گر شمارا هست برهانی چنین بی زعم و عقل نزد اهل فن هم دیگر توریة و ارجل از خطای چیست تا فرقی زبشتی دیگری سابق از تو رهبا اندر سبل پس پرستیده روی التماس می بود ایشان نیاید مکرمون آنچه زایشان پیش باشد یا که پس نا شود از نفس طاعتها هلاک همچنین هر طالبرا این جراست بسته و برهم نهاده پیش ازین مشرکان که بیستشان ره برجات راهها تا راه یابند از ولا ربکه دارنده است این رهنمون</p>	<p>خدا آیا خدایان دیگر اندر ایشان نیست یکم قدرنی ایست ذکری آنکه را او نامن است پس ببیند اندر آنها هست حق و اصل را نمیداند چون جز که می شود و حی سوش اردرون می گفتند اینکه گرفت او ولد رخدا پیشی بگیرد از سلام به کسد ارکس شفاعت بر خدا وانکه گوید از ملایک یا بشر می دانستند آیا خود ربند پس گشادیم از هم آنها همه ما کوهها گردیدیم در ارس استوار هم بگردانیم ما این آسمان لیک زایانند ایشان معروضون</p>	<p>برگرفتند این گروه کور و کر و این بود رننی تقلید آیتی وانکه پیش از من بوحی ذوالن است غیر توحید خدا بی بند و پیج پس زحق باشد را بن رهم معروضون لا اله الا آنا ها فاعبدون از ملایک بی دایج و بی سند کار بر امرش باید آن تمام غیر آنکه حق بر آن باشد رضا من خدایم حر خدای دادگر آنکه ساکنه رخدا کافر شدند رنده گردانیدیم هر چیزی رما مردمارا با بجناند بکار سق محفوظ از فتنان در عیان</p>
---	---	--	--

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ٢٥ وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ

واوست که آفرید شب و روز را و آفتاب و ماه را هر یک در گردونی که میروند و گردانیدیم مرانسان

مَنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَ أَنْ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ٢٦ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ

پیش از تو بودن حاوید را آبا پس اگر مبری تو پس ایشان جاودا ماید هر نفسی چشیده مرگست و مبادا ایم شمارا شر و

الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ٢٧ وَ إِذَا أَرَاكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا إِهْذَا الَّذِي

خیر از مودتی و سویی مانا ز گردانیده میشود و چون ببیند را آنکه کافر شدند نمگیرند مگر اسهرا آبا نیست

يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ٢٨ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي

کذا می کند آلهان شمارا و ایشان بذكر خدای بخشیده ایشان کافران آفریده شد اسان افشتاب رود اشد بهائیم آیتهای خود

فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ٢٩ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣٠ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ

پس شتاب مکید با من و میگویند کی خواهد بود این وعده اگر هستند راست گوین و اگر ندانند آنکه کافر شدند وقتی را

لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ٣١ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ

که باز نمیتواند داشت از روهشان آشرا و نه از پشتهاشان و نه ایشان یاری کرده شود بلکه میاید اشارا ناگهان پس متعجب میگردانندشان

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ٣٢ وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلِ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

پس نتوانستند برگرداندن آرا و نه ایشان مهلت داده شود و بحقیق استهزا کرده شد بر سولای از پیش تو پس احاطه کرد با آنکه استهزا کردند

# سورة الانبياء ع

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٤٣

از ایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند

درفلك باشد اشتاور همی  
پس تو آیا گریبیری در جهان  
گفت زانرو کس همیشه زنده بپست  
مرگ را باشد چشیده هرسی  
هم سوی ما شما گردید بار  
گفت زاسهرا که اینست از گراف  
مینگرندت بجز بر هزو هم  
آدمی گردیده مخلوق از شتاب  
می گویند این مواعید از خطاست  
آتش از روها و پشت حویشن  
پس بتواند از خود داشت باز  
پس ایشان کرد احاطه آن حرا  
آمد از ذوالون مصری در خبر  
بود از مهتاب آن روشن شی  
الیش رفتن نحوئی پس رسید  
حیرتم افزود و گفتم حکمتی است  
کرده قصد خفته یک ماری شهر  
دفع آهم بود ممکن بی سبب  
گر که بیی آحوا دث را بحواب  
تو بحای شکر احسان این چیس  
حفظ خود گریار گیرد بیم دم

اوست آنکس کافرید این روز و شوش  
همچو ماهی که شناید در بیی  
حاودان خواهد ماندن در جهان  
این جهان ره چکس باندست  
کس ندارد رستن را صامی  
بر هر آنچه کرده اید از فعل و ساز  
مر بیمار برسی عدد صاف  
کایست آنکس که حیدایان کرده دم  
عاجل است از چندناشد آن عذاب  
پس کی است این وعده که گویند راست  
بپشتان هم ناصری اندر محن  
هم به مهلت باشد ایشانرا بسار  
که اندادر سحریت بر اسبا

آفتاب و ماه را هم بر سبب  
آدمیرا ما نگردانیم هان  
مشرکان گفتند کی باشد که زود  
گرومیری رنده مراودان  
ما بیکی و بدیان در جهان  
برقریش احمد روزی برگشت  
آمد آیت که بورا سند خون  
از حیدایان کرده دم دلجوید  
رود سمانیقان آفات خویش  
گردانید آن کسان در اهترار  
بلکه آیدشان قیامت ناگهان  
همچس سحریه کرد آن امام  
کیت کو آنکو شمارا روروشب

پیش از نوجاودان اندر جهان  
مصطفی میرد رهیم از نارودود  
آن بپرد که ندارد بوروحان  
آدمائیم آزمون بی بر نشان  
ران میان بوجهل روی خیره گشت  
آدمکسان که کافرید و بددرون  
لیک خود بر ذکر رحمن کافرند  
پس بشناسد از انداره بش  
آرمایک به ندارد ایچ باز  
پس کد مبهوشان اندر زمان  
پیش از و بر رسولان ازستم  
شد نگهدار عذاب و از تعب  
که شی رفتن برون از شهرودر  
میرود دیدم سرعت عقری  
بگدرا د اورا نداسو زآب حو  
دیدم امانده است مستی برکنار  
خفته شد بیدار و گفتم سرگذشت  
لرب وغم ران بش کاید در شمار  
تا توانی بود ناکی در حیات  
عافل از آنکو نگهدار تو اوست  
هسی موهوم تو معدوم ولاست

## در بیان حکایت ذوالنون مصری

ناک ورغ ران حوسا که سرشاید  
اندرن فهمید باید نا که چیست  
عقرش ردهش و کشت اورا برهر  
کرد این تا طاهر آید حفظ رب  
عظم و لحت گرد آد از اضطراب  
روز و شب نا حافظی در جنگ و کین  
بوشوی بر اصل خود یعنی عدم

برشت آن عقرت اندر پشت او  
از پیش کشم بندی رهسپار  
ارهاجا عقرت آدم باز گشت  
آدمیرا هست در لیل و بهار  
حق نماید از و دفع آحادناث  
بلکه گیری غیر اورا یارودوست  
جمله ذرات و حودت بر هواست

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ ٤٤ أَمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ

نکو که بگامه دارد شهرارا شب و روز از جدای جاشده بلکه ایشان را در پروردگارشان روی گردانندگان بلکه مرا ایشانراست

أَلَيْهَ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّْا يُصْحَبُونَ ٤٥ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ

الهان که کفایت میکند ایشانرا غیر ما توانستاری کردن خودها شمارا و ایشانرا ماهرهای کرده میشود بلکه کما مات کردیم آنها را و

أَبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمْ-

پدرانشان را نادرارشد برایشان مدت رسیدگان آسای عیدم که ما می آئیم زمین را که کم میکنم آنرا از اطرافش آسای ایشانند

الْغَالِبُونَ ٤٦ قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ٤٧ وَلَكِنَّ

غالبان نگو جز این نیست که دم میکنم شمارا و وحی و نمی شنود کران حواند را چون بیم کرده میشود و اگر مس کنند

مَسْتَهْمٌ ٤٨ نَفَحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لِيَقُولَنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٤٨ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ

ایشانرا و نیدن بونی از عذاب پروردگار هر آینه گویند الهه ای وای را مبادرستی که ما بودیم ستمکاران و میگذاریم ترا و هادرست برای

لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا

روز قیامت پس ستم کرده نشود کسی چیز را و اگر چه باشد مقدار دانه از خردل بیاریم آنرا و نسیم ما

## الجزو السابع عشر

حَاسِبِينَ ٤٩ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ظِلْيَاءَ وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ٥٠ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ

حساب کنندگان و درستی که دادیم موسی و هارون را جدا کننده حق از باطل و نور و پندی مریدان را که مترسند از

رَبِّهِمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ٥١ وَ هَذَا ذِكْرُ مُبَارَكِ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ٥٢

پروردگارشان در غایب و ایشان باشد ارقامت ترسدگان و این ذکر است مبرکت که فرو فرستادیم آنرا آیه شامس آنرا انکار کنندگانید

کست تا دارد شمارا کو نگاه هستان آیا خدایانی که نار یست هم محسوسان یاری ما عمرشان تا گشت در مدت دراز آوریم اعی بحوره مسلمین کو بترسانم شمارا من دش گر رسد بر کافران چیری قبل میگذاریم آن رازوهای عدل آوریم آنرا و در میران بهم ما بسی ناشیم کافی در حساب هم صبا و پند بر پرهیزکار وین بود ذکری مبارک از خدا	ارعداب روروش بیگاه وگاه دارد از ایشان عذاب ما سار تا ناسد از نگهداری ما پس بسید آیا هیچ نار قریه ها و قمعها را حین خود و حی حق به از گمناحوش از عذاب کردگار از هر قبل بر حرای رور حشر رای عدل هم بخارانی بقدر آن دهیم هم بحفظ حمله دانا بر صواب کاسکان برسد از پروردگار که فرستادیم آنرا بر شما	بلکه از ذکر خدای خویش بلکه نتواند معبودانشان کافران و آبشان را بهره ور ایکه ارض کافران را میگیرم کردد از هر جا بناها سرگون خواندنی را بشوند اما گران میگویند از عا یا وینا پس ستم دیده نکرد آن نفس یعنی انتقال را که حر دل است ما موسی و هارون در خطاب خوف خود دارند از مردم بهان یعنی این قرآن که خبرش عیان	میکند اعراض و غافل زان محن بفس خود را کرد یاری بکمان بلکه ما کردیم از هر رهگذر ناقص از اطراف تا یابند دم پس بود آیا که ایشان غالبون سم کرده خون شوند از سروران س خود بودیم استکاره ما خردلی از قدر حقش هیچکس می سنجیم ارحه باشد خوار و بست از عطا دادیم فرقان و کتاب وارقامت بر سناکد آنکسان پس کبید آیا شما انکار آن
---	--	---	--

وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ٥٣ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ

٥٤

و تحقیق دادیم ابراهیم را رشدش از پیش و بودیم ناودانایان چون گفت مریدش را و قومش را چیست این

الْتَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ٥٤ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ٥٥ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ

تمایلی که شما بید مرا آهرا مقیمان پرستش که میدادیم پدران را مرا آهرا پرستندگان گفت تحقیق باشید شما

وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥٦ قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ ٥٧ قَالَ رَبِّكُمْ رَبُّ

و پدرانان در گمراهی آشکار گفتند آیا آمدی ما را راستی یا هفتی تواری کسندگان گفت بلکه پروردگار شما

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٥٨ وَ تَاللَّهِ لَا كَيْدَ لَاصْنَامِكُمْ

پروردگار آسمان و زمین است که آفرید آنها را و من بر آن از شاهدان و بجا قسم که هر آینه حاره خواهم کرد البته بان

بَعْدَ أَنْ تُولَّوْا مُدْبِرِينَ ٥٩ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذَا إِلَّا كَثِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ٦٠

شمار بعد از آنکه برگردید پشت کنندگان پس کردشان باز به مکررت سرگی که بود مرا آهرا باشد که ایشان باور حوع کنند

### در بیان قصه ابراهیم و شکستن اصنام را

هم ابراهیم دادیم از علن این صور وجود که پیوسته شما میدرسید این تمایلیها گفت آوردی ما حرفی تو صعب آفرید این حمله را مانا اله بعدادر آنکه میگردانید پشت	رشد یعنی ره بیکی یافتن عا کسان باشد آنرا بر ملا گفت او بودید عاری از هدی این ما کوئی تو از جد یار لب من برایم از گواهان يك گواه خردشان پس کرد از خرد و درشت	هم او بودیم ما دانا ریش گفت ما آباء خود را یافتیم سخت اندر کوهنی آشکار گفت بل رب شما اندر یقین تالله اندر این نقان کیدی کنیم روز عدی کامل شهر از مردوزن	چونکه گفت او باید و افوام خویش بر همین که ما بدان بشتانیم هم شما و هم پدر هاتان زعار هست رب این سموات و زمین در نهان یعنی زحاشان در کنیم سوی صحرا میشدند او در زمین
--	--	--	--

## سورة الانبياء ع

يك تبر بگرفت و در تنگناه شد      تازه یاره کرد ز اصنام آنچه بد      جزت اعظم که آرا و اگداشت      پس تبر بردوش او را گذاشت  
تا باو کردند باز اندر ستوال      کاین نامرا ارچه کردی خسته حال      تا که بر عمرو دیان بر لجاج      او نماید اندر این باب احتجاج  
چونکه در تنگناه در شاه آمدند      در تنبیر دین چنین غوغا شدند

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ١١ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ١٢

گفتند که کرد این را      الهان ما      بد رستیکه او هر اینه باشد از سمکاران که صد شدند بر جوانی که مدی یاد میکرد آهارا که گفته میشود مرا و ابراهیم

قَالُوا قَاتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ١٣ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ

گفتند پس باورید او را برابر      چشمهای مردمان باشد که ایشان      شهادت دهد      گفتند آیانو      کردی آرا      الهان ما ای ابراهیم

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ١٤ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ

گفت بلکه      کرد آرا بر رگشان      این پس بر سید از ایشان که هر صد سخن میگویند      پس رجوع کردند      نعودها شان      پس گفتند بد رستیکه

أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ ١٥ ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ١٦ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ

شما ند      شما ظالمان      پس نگویند کرده شدند بر سر هاشان بد رستیکه میدانی که باشند اینها      که سخن کنند      گفت آری پس میرسد      از

دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٧

غیر خدا      آنچه سود نکند شمارا چیزی      و زیان نکند شمارا      اف مر شمارا      و مرا آنچه میرسد      از      خدا      آری پس در نمی یابد عقل

با خدایان می گفتند این که کرد آنکه ز ابراهیم او شنیده بود فرقه گفتند هم از يك حوال پس چنین گفتند آن عمرو دیان پس گفتندش که آیا این چنین کرده خشم از آنکه بر سر سجد حوال پس بر سید این که کرد از ادب پس سوی نفس هاشان ران سخن دین ستوالی که شما کردید ادو پس نگویند کردند سرهارا بسش چونکه میدادستی این خود که سخن هم و صری اندران رسیدگی	هست ز استکارگان در این مرد لا کبدن شهادت داد زود ما شنیدیم پس ذم سان کاربرد او را بچشم مردمان خدایان خود تو کردی در کفن ناوجود او مرا ایشارا کتون گر که دارند این خدایان بطق و لب نار کشید آن گروه در انجمن ساخت ملرم رودتان در گفتگو خوش شد آگاه از الزام خویش می گویند این بیان این بود فن کس برسد غیر حق در زندگی پس شما آیا چو آن آسا پیش	فرقه را داشت عمرو دیان کاین چنین او گفت و این کار و بست نامش ابراهیم میگوید هست تا گوید باشد بروی رآچه گفت گفت ابراهیم بل کرد این عمل خشم او هم مردان باشد معا هشاش یا عقل و ادراکی مبین می گفتند از ره حیرت بهم میرسد اعنی آچری بهم پس نگفتند ارچه که می در مقال گفت آیا پس شما از فی تنبیر ناد رشتی در عادت بر شما در می یابد قبح فعل خویش	تا کند او را سرعت جستجو غیر او خشم الهان کس کی است این بتا را شاید او درهم شکست کس روی ذم الهان گرفت خود بر يك این خدایان در محل تا یکی کس میرسد صد خدا مشا سید آنکه کرده است این چنین که شما کردید خود بر خود سام که ندارد چشم و گوش و بطق و همه کیزان ناند کید این را ستوال میرسد آنچه سود هیچ جز میرسد آنچه را غیر از خدا
---	---	--	---

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ ١٨

گفتند بسوزانید او را و یاری کنید الهان خود را اگر سید کنندگان

پس بگفتند آن گروه با یکدیگر کرد پس عمرو دیان يك حصار گفت تا جمع اندر آن همزم کنند تا همزم گشت چون کوهی بلند بست ابراهیم را بر محن باشد این يك بده بر روی زمین	می بسوزانید او را بر در حکم کردن عمرو دیان حضرت ابراهیم علیه السلام وین عمل را حمله مردم کنند پس در آن از عقل خام آش مکند می نبود او را معنی زان فریق که تورا خواند بیکجائی چنین	رین عمودان یاری کنند تا ناهمی همزم آچار مرد وزن میجنقی ساخت ز اغوای بلس خواست آدم ناله ز افلاکیان کی مرد کس نامی از پروردگار	گر کشید این داد دیداری کند تا در آن سود حیل حق سار پردی از قهر حیل سخن دیو حوئی که مرا و را بد حلیس کی خدای فی شریک فی شان گر سوزند این موحد را بنار
--	---	--	---

## الجزو السابع عشر

شد خطاب از حق برایشان ادرشد گفت مرا افرشته باد آزمون گفت افرشته زمينش كه نكو گفت من در پيش امر ذوالعس بندهام من بنده كود تا كه او چون در آتش شد نگويم اره حديق كنار حر ناقصى الحاجات بست حيف تا اين حد در غم و سوزش گشت گرتورا عشقى است داي كچه گفت كه مكش آه از كمر خاموش باش	كه اگر خواهد كيد او را مدد افكيم اين نار بر نمروديان تا برم اين جله را دروى فرو كردهام فائى اراده خويشتن باشدش در حكم مولا گفتگو حر تابش در رسيد اندر طريق آنكه او محتاج كس در ذات بست وين شرار از بهرحام يكدم است اين گل از بستان عاشق رشكفت رار عشق افشامكن رو بوش باش نورين دم كنار هل تا من كم	آمدند افلاكيان ز امر جليل تا بسوزند از صغير و از كبير هريك از اهل سموات اين چنين در بلابم گرچه دل خرسد اوست من چه غم دارم كه عالم آتش است گفت همچ از راحتى دارى نكو حاجتى رين به مرا بود كيون كاش جان بسيار بود آتش مدام خواست تا ازل كشد آهى ز عشق كه رآهت آتش افتد در جهان رتو آتش حلت و گلشن كنم
---	--	---

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ ٧٠ وَ ارَادُوا بِه كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْاَخْسَرِينَ ٧١

گفتيم اى آتش باش سرد و سلامت بر ابراهيم و خواستند او مكرى پس كرديم ايشان را زيانكارتران

پس بر آتش حكم اذداد و رسيد در زمان آتش فداد از اشتعال آب يا نار كوى در رسيد شعلها شد حمله حیات وصال خواستند از بهر او كيدى چين پس شدند آنها ريان كار و غيبي	هم سلامت نفسد تا او زبرد شاد و خرم آمد او مدار سه روز پس بر آتش حكم اذداد و رسيد در زمان آتش فداد از اشتعال آب يا نار كوى در رسيد شعلها شد حمله حیات وصال خواستند از بهر او كيدى چين پس شدند آنها ريان كار و غيبي
--	--

### مامور شدن پشه بر هلاكت نمروديان

پشه را بس داد فرمان در فراغ تا كه حيوانى چنان ناپود و خرد آنكه آيد نا حدا اندر برد نو در كركس ميشدى بر آسمان آنكه زور پشه مچرند راو اين زمين بهر گنجشايش كم است راه آن ارما و من نگذشتن است چون توتى در بل خود بينى سوار رو تو ابراهيم سوى ارض شاه گفت زان داديم الوطش حیات	راو بر آرد پشه بايست كرد بر شادت پشه بر نال آچنان حاجتش بود نكر كس يكتو تلك مرحوم مدمع عالم است از وجود خويش فنى گشتن است رديدان كت پشه سافد مهار لايت نالى باشد بر مقام سوى شاه از ارض نابل ثبات	پشه را بس داد فرمان در فراغ تا كه حيوانى چنان ناپود و خرد آنكه آيد نا حدا اندر برد نو در كركس ميشدى بر آسمان آنكه زور پشه مچرند راو اين زمين بهر گنجشايش كم است راه آن ارما و من نگذشتن است چون توتى در بل خود بينى سوار رو تو ابراهيم سوى ارض شاه گفت زان داديم الوطش حیات
--	--	--

وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ٧٢ وَ هَبْنَا لَهُ اسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً

و رهايديم او را و لوط را سوى زمينى كه ركت داديم مادر آن از راي جهانسان و بخشيديم مراورا اسحق و يعقوب كه نوايه بود

وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ٧٣ وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ

و همرا كردايديم شايستگان و كر دايديشان امامان كه هدايت ميكرده باشند با مرما و وحى كرديم بايشان كردن كارهاى خوب را و

اِقَامَ الصَّلَاةَ وَ اَتَى الزَّكَاةَ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ٧٤ وَ لُوطًا اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ

براي داشتن نماز را و دادند زكوة را و بودند مرمارا عبادت كنندگان و لوط را داديش حكم و علم و نجات داديم او را

مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَبَايِثَ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسْتِينَ ٧٥ وَ اَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا

از قريه كه بودند ميكرند بدبهارا بدرستي كه ايشان بودند گروه بدان فاسقان و داخل كرديم او را در رحمت خود

## سورة الانبياء ع

إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ٧٦ وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ-

بدرستیکه او بود از شایستگان و نوح را هنگامیکه ندا کرد از پیش پس اجابت کردیم مرا و ابرایش را و او را و اهلش را از اندوه

الْعَظِيمِ ٧٧ وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوَاءٌ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ٧٨

زرک و یاری دادیم او را از آن قوم که تکذیب کردند آیتهای ما را بدرستیکه ایشان بودند کفر و همدی پس غرق کردیم ایشان را همه

هم بیخشیدیم ما اسحق را جمله را کردیم ما شایسته کار هم بایانه زکوة اندر عیان هم رها دیمش از آن قریه که بود هم در آوردیم اندر رحمتش پس نمودیمش اجابت در دعا صبرتش دادیم بر قومی که بود	بارهم یعقوب او را از عطا پیشوا و رهنما و حقگذار چون زما بودند ابرستندگان اهل آنرا کارهای بد نمود ند چوار شایسته کاران حصرش پس رها دیمش ز اندوه و بلا کارشان تکذیب آیات از حدود	نامله باشد عطیه در لغت سوی ایشان وحی هم کردیم باز علم و حکمت لوط را دادیم هم و انگره بودند قومی زشتکار روح را کنیاد چون خواند از و داد اهل و فرزندان از کرب عظیم آنکره بودند قومی بد سرشت	یا ولد اندر ولد از موهبت بر کنونی و اقامت در ساز کزیبین بود جاری در امم رفته بیرون زامرو شرع کردگار مرخدارا پیش از ابراهیم داد باز رها دیم و آسب و بم جمله را کردیم غرق از فضل زشت
--	--	---	--

وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ٧٩

و داود را و سلیمان را هنگامیکه حکم میکرد در کشت و فتنه چرید بش در آن گوسفند قوم و بودیم مرجع ایشا را شاهدان

کن رد او و سلیمان باز یاد مابدان حکمی که شد ماستان	حکم خون کردند در کشت از رشاد خود گوه بودیم یا دانا بدان	مشرگشتند چون در لیل تار شاهدیم از آنچه رفت اربش و کم	گوسفند قوم در آن کشت رار بین صاحب ذرع با صاحب غم
---	--	---	---

آمدن ایلیا و یوحنا در محضر حضرت داود<sup>۴</sup> بمرافعه و حکم نمودن  
سلیمان<sup>۵</sup> مابین ایشان

آمد این قصه چندی اندر حیر بود دهقان ایلیا اندر سب ایلیا گفتا که گنه او را راه گفت یوحنا که من بودم بحواب ارزش آن گوسفندان ور که هم چون رد از الشرع رفتند آن دوتن شد بد از الشرع و مرا داود را هم بیو حنا سیاران باغ رود تا که بی بهره مانند ایچ یک زین قصه بر رسولش ذوالجلال	روزی از بهر ترافع دو نفر داشت در رعی یا که باغی ارغنب رفته در شکرده رعم را تباه گشته واقع بی بعد این باصواب هست قدر آن ریای بی بیش و کم با سلیمان بار گفند آن سخن گفت بهتر زین توان کرد این قصا تا رساند بر همان حالی که بود گفت داودش که الله معک داد از بهر حکومت انتقال	سوی دارالشرع داود آمدند بود یوحنا همانا گنه دار یا که در شکر باغ انکور مرا گفت داود از بهای گوسفند گوسفند را با صاحب ذرع پس یادده نگدشته بود او را ز سال ایلیا را نازل ایل این گوسفند پس کند تسلیم آن بر ایلیا حکم این باشد که گفتی پس نمود گفت فهمادیم از علم منین	ایلیا در نام و یوحنا بدند وز غم بودش بصحرا بشمار کرده فاسد گوسفندان در چرا داد باید آن ریای بی چون و چند داد باید حکم شرعت این و بس نامد این حکمش موافق در فعال تا شود اربش و شیرش بهره مند راو ستاند باغ خود را بر ملا حکم برایشان چنان کو گفته بود ما حکومت بر سلیمان این چنین
---	---	--	---

فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ

پس فهمادیم آنرا سلیمان

یا ز علم و حکمت بی اختلاف بر جواز اجتهاد اندر رسل حق تحقیق این بود که حکم حق وانکه از نطق سلیمان نسخ کرد شاهی و حکمت مرا و را داده حق خواست تا ظاهر کند پروردگار	آید اشکال اندر این معنی زبون که باشد اندر آن طن و گراف پس مظنه آمد اندر حکم کل بود آنچه کرد داود از نسق حکم سابق را خود اندای مرد بست کس بر حکم جزوی مستحق که سلیمان یافت بر امر انحصار	که دو حکم صد بود از وحی چون حرکه زان باشد یکی راجع گر نبودی آن روا بر ایلیا و از زمان مسوخ گشت آن حکم پیش بود بهر اینکه بود اشتباه زانکه داود را پسر بسیار بود اتفاقی باشد این اندر رشاد	فرقه دین آیه کردند اعتماد از چه شد حکم سلامی روا حکم دیگر شد مراهل دین و کیش که سلیمان بعد داود است شاه هر یکی را دعوی این کار بود کایلیا باشند باقی راجع
---	---	--	--

## الجزو السابع عشر

گفت ملجی چون بود رای رسل بس جواب ایست از بهر رسل بش نور شمس بهر روشنی بر نی گریه بود حایر احیاء همچنانکه مجتهد را من بعد را سکه بیغیر بضاعت در حور است	افضل از رای هر آنکس در سبل وحی چون ممکن بود در حزه وکل روز کس آرد چراغ از ایمنی بود حایز هم حلاش بر عباد هست حایز فی دیگر مجتهد خلاف امر بهر کافر است	بر طریق اول او را پس زداد پس باشد حایز او را احتیاد یا بعائیکه بود ممکن یقین با عابد احتیادان زید و عمر بر خلاف او کند یعنی عمل ایقدر کاویست اندر ایستاده	هست جابر در مقامات اجتهد که بود منتج طن در هر مراد اکثفا برطن کنند در شرع و دین پس کنند نفی سی در قول و امر لیک این بود روا در این محل باران بر شرح تفسیر و کلام
---	--	--	---

وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ ۝۸۰ وَ عِلْمُنَا ۝

و هر يك را دادیم حکم و علم و مسخر کردیم با داود کوهها را که تسبیح میکردند و پرده را و او را بشم کمدگان و آموختم او را

صَنَعَةَ لُؤْلُؤٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ۝۸۱ وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً

ساختن لؤلؤ برای شما تا نگاه دارد شمار از آفات شما پس آشما و مریدان را باد که تند بود

تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ۝۸۲ وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ

میرفت بفرمانش تا آن زمین که برکت دادیم مادر آن و هر سام با همه حر دادا و از دیوان کسانی که در را

يَعُوضُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ۝۸۳

مرومشند و برای او میکنند کاری غیر آن و بودیم مرا اشرار نگاه دارندگان

### تتمه بیان حال داود و سلیمان علیهما السلام

هر دو را دادیم حکم و علم ما هم او تعلیم فرمودیم ما پس شما آیا کنید ارحق سپاس در زمین شام کاندروی رما ما بهر چیزیم دانا خلاف هم چنین ادب دیگر کارها	رام شد داود را مر کوهها تا زره سازد ر بهر حکها گر که باشد اندکی نعمت شماس هست برکات و نعم لذاتها این حکمت بود برای برگزاف ور بی آسانی دشوارها	بود در تسبیح ما او کوه و طیر آن اناس آمد شمارا زور حر بر سلیمان ناد را کردیم راه هرگاه معجاست از شهر و بلاد وز شایطین رام فرمودیم هم حافظ اشرار بدیم از ناپسند	فاعلم این جمله را ما خود بهر تا گهان دارد از هر رحم و صبر بود جاری شد ز امر او مدام مرو را میرد در یک لحظه باد مرو را از بهر غواصی بیم با بیچندش سراز فرمان و بد
---	--	---	---

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝۸۴ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ

و ایوب را هنگامیکه ندا کرد و پروردگارش را که من مسخر شد از آزار و تو رحم کننده تر رحم کنده گانی پس اجابت نمودیم او را پس رفع نمودیم آنچه

مِنْ ضُرِّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِلَّتَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرُنَا لِلْعَابِدِينَ ۝۸۵

ما او و دار او را دادیم او را اهلش و مثلشان ما ایشان رحمتی از نزد ما ویدی مریدان را

### در بیان حال حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلام

یادکن ایوب را چون خواست یادم آمد حال ایوب صورت بود صبرش از محنت بر اله در محنت امتحان دوست را کشید آهی در تلا باشد صورت	رب خود را چون رسید او را گرد کشم از صبر و سکون یکباره دور آن امین راه حق روحی فداه کند از تن بارضایت پوست را در محبت نا جوی باید قصور	که مرا مس کرد ضری این چنین منقلب شد حال از احوال او گریه گر بگذارم گریه تمام آنکه با حق کار عشق اینسان کند جان بنامش گریه برد کران	تو بحالم ارحمی از راحین آدم چون در نظر تمثال او حال آن بگریده رب الانام ترك ملك و مال و جسم و جان کند صد سلام او را بجان از عاشقان
---	---	--	--

سور الانبياء

هم غلام و اسب و استر بعداد  
داد بیغام انحق اورا رورو  
صعنت بررنج وهم شادی بغم  
گر رضای دوست باشد ایچنین  
سوی مزاج ما هم رهسار  
تا که فرمان کی بچهراید رسر  
رفت بر سیل حوادث آن همه  
سفت سر بر فرق فرزندان تاه  
بس سجده افتاد و شکر زد  
یارت آید تا که بریاری دل  
یا که هجرت از وجود خود خیر  
مت اروز دار و با محنت ساز  
مدت رنج و مریس بسیار شد  
در داسه میروا دادند حای  
کس بر سبیدی رهت حال او  
داد محنت سعت دارم افعال  
اورناست ارشود عاشق حموش  
عایوب خوئی بو یا دیدار من  
کنار باشد بر قبول ذوالمن  
رب انی منی آغاز کرد  
بار دادمش ر علتها شفا

بود مشغول عبادت صبح و شام  
گفت بودی عمری اندر عیش و ساز  
فقر و ناداری رسد بعد از غنا  
کی تو ارم اندر ضای او گذشت  
روح سان نشست در فلک رضا  
بود روزی در عبادتگاه او  
گشتها و باغها را زد سموم  
بود مشغول او بدر ذوالجلال  
بانگ بررد غیرت عشق غیور  
دانه حق بود اینها فی سجن  
او تو را جان داد و عقل و علم و دید  
در ره اینها امتحان عاشق است  
هیچ عصوی سالم از وی بر ماند  
رحمه بد مشغول خدمتکارش  
گفت رحمه چون خواهی از خدا  
که ررحم کم روی خواهم شفا  
هر صاحبی از غم و بیماریش  
گمبی آبراهم تودایی ای خدا  
بود صبحی منتظر در سر و هوش  
پس تودیم آبدعایش مستجاب  
هم دوچندان راحه بودش بشیر

## تحقیق

بر گهرهای معانی گوشدار  
گرفته می تو گناه از ما بود  
که بره گردید مردانه سلوک  
روت بیرون از جهات مغز و پوست  
اشتر حق را داد خون عقال  
وین بود در راه عشق اول سنن  
دیدر حاست هنج از برگ و ساز  
یابمه اوصاع گیتی انقلاب  
در غم فقدان دیناری کی است  
این بود بعد از فنا سر بقا  
ما که بندی باشد این بر عابدین

یاست تفسیر هر که گوید این گدای  
کرد حق احصار چو ایوب را  
خان دل پرداخت از کثرت تمام  
ریخت از خود هر چه او را بدود  
وقت مستی کرد آرا ساز و مار  
بن چو از تعمیر آن کردی بدور  
رفته بر باد آن همه آثارها  
آنچه قابل مرما بوده است آن  
آمد او ناگه بح وحدت ذآسمان  
گشت مروی بار انوار عطا  
صبر در محنت کند اهل یقی

دل بودش حز بهر حق مدام  
آن سرآمد وقت اندوهست باز  
میشوی بر صنف و خواری مبتلا  
باغ ما چو از نادمهرش تازه گشت  
داد دل یکجا بطوفان قضا  
کامد ارره بیک عشق از چارسو  
کرد ویران هر چه بود از مرز و بوم  
می ماند از آن خیرها زاشتغال  
کاین زمان دل را نگهداری صبور  
از خون خواهد در جان تسلیم کن  
هم رعمها که پی در پی رسید  
نا که مرزخم ارادت لایق است  
حزربان و دل که حق آن می بخواند  
میدود اندر مریض غمخوارش  
تا تورا بدهد ر علها شفا  
یاد دارم آن همه عیش و هوا  
از بر رسید از پی دلدارش  
گر چیم یا چنان در مدعا  
آن خطاب حق ورا نامد بگوش  
هم مدد بر شفا رنج و عذاب  
زاهد و اولاد و مال و گنج و زر  
لك بتحقيق آمديم اندر مقام  
آشنائی گر با سرار حقی

کرده این تفسیر را صوفی برای در مقام قرب و اوج اعتلا و زحیال جسم و جان و تنگ و دم زانکه خود در دام عشق او صید بود پس معراج فنا شد رهسپار میشود رجور و فاسد دان قصور می ماند خشتی از دیوار ها گشته فانی است هیچ اروی شان هر چه خواهد هست باوی در زمان از شان رحمه من عبادنا

وَأَسْمِعِلْ وَادْرِيسَ وَذَاكَفَلٍ كُلِّ مِنَ الصَّابِرِينَ <sup>٤٦</sup> وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ <sup>٤٧</sup>

وذا الكفل همم بودید

و در آورديم ايشان را در رحمت خود بدرستي كه ايشان بودند از شايسگان

هم دگر ذی‌الکفل را آور یاد  
حمله را در رحمت از حد فزود

هر يك از اين سه عدد از صابرين  
بوده اند آن حمله مي نمايسته كار

ثبات اندر راه ایمان و یقین  
ورگروه صالحین اندر شمار

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

و صاحب ماهی را چون رفت خشمناك پس گمان كرد دهر گرتك نخواهیم گرفت بر او یس ندا كرد در تاریکها که است خدائی مگر تو



سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ٨٨ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ٨٩

مزهی نو اسر سبکه من هستم از سسکاران پس احات اردیم مرا و اسر اورد هابیدیم اورا از انده و همچنین میر هابیم کرونه گان را

### در بیان حال حضرت یرنس علی نبینا علیه السلام

<p>یاذکن از صاحب ماهی که رفت را بکه وعده کرده بود او از سب شرح آن گفتیم در آیت پیش پس گان کرد او که حق نگرفته هیچ حق نگیرد تک بروی ران عمل عزم دریا ارد و بر کشتی نشست اندر این کشتی بگفتند از تیر خاست یوس گفت آن بنده منم رن بقعه پس نمودند اعما ماهی نکشود بهر او دهان جاب دیگر ندرندش ریم ماهی اندر دم ورو بردش نگاه ند دو عالم حمله ریر آن قدم کو زیوس کو بطن ماهی است کاین طعمه تست دار او را نگاه هفت یاسه یا چهل رور تمام راست گوید لیک این از طمع بست سیر میکرد او بدریای شهود پس در آن تاریکی و تشویش را ما رخود بیگاه کشیدم ای خدا من ر اسمکارگان بر نفس خویش گفت اردیم آن دعا بش مسحاب</p>	<p>او غصه بک از میان قوم رفت قوم خود را بر هلاک و بعداد پس غصه ورمود او بر نفس خویش تک بروی راه ررق اندر مسج یا سارد تک بهر او محل شد بهگی راهشان بر بحر ست سده باشد ر مولارو گردر که ر خواجه خود گریزیده منم قعه مران وی اندر دم فناد آمد این بر اهل کشتی سگران نار آمد ماهی و بکشود من بطن ماهی گشت معراش تمام وان منای حادثت اندر قدم بطن حوتش ارگاه شاهی است بل بونی گردون این رخسده ماه بطن حوتش بود معراج و مقام معراست و آیت بمعبری است درسه تاریکی و بورش مفرو خواند ادل مرخدای خویش را تا توانشی از دو عالم یار ما بودم از نقصان از انداره شش هم ر هابیدیم از عم اورا ر شتاب</p>	<p>بر خود او گرفت ران رفس غصه حوکه آمد حاشا را از حس از حه از حق حواست بر قوس عدا یا گان کرد او که خون نادن حق پس جو بیرون شد ز سوی از غصه موحها برخاست یا ماسد کوه شورش بحر است از طعیان او ایدم در بحر مرودی فکند رود کا ندارد دریا حویش را کا فکند اندر دهان ماهیش پس بوکل سرد بر منم الصبر نکند در داشت از خود سوی دوست تک داند آن قدم را اهل دل گفته اند ارباب تفسیر این چس گر منم ماهیش انداختیم فلسی گوید ر برهال متین داد این کرهست خود فانی شده میشند آواز اشیا بر بوت کای خدائیکه خدائی حر تو بست من کسم تقدیس و تسبیح توران رد چون رطلم من او اعراف مؤمن ابراهم ر هابیم این چس</p>	<p>که حرا رفت او بیرون باذن رب جنگی بودند بر حال رحمت یا حرا نادن حق رفت از شتاب رفته بود از قوم بیرون از غلق رود تا بربک بحر خشک لب اهل کشتی آمده اندر ستوه مر خدا و دش نگاه حستجو ت شما سالم نماند از گرد نار ماند شورش و تشویش را بحر از حکمت اللهش خویش را افکند ار کشی زیر بست حر آن یکدم تا کوی دوست دل ندارد هر شکم خوار این بهل که ماهی شد خطا بر رب دین ماهی را عرش وحدت ساختیم خارج از حکم طبیعت باشد این از طبیعت رسه رانی شده حمله در تسبیح حی لایوت آشنا را آشنائی حر تو بست ه کنی پاک از عیوم جسم و خان حق نداشت داد ارغم از خلاف کالتعا آرد بر ما از یقین</p>
--	---	---	--

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ٩٠ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ

وزکریا چون ندا کرد پروردگارش ای پروردگار من و امکدار من آنها و تویی بهرین و اران پس اجابت اردیم مرا و او بخشیدیم مرا و او

يَحْيَىٰ وَاصْلَحُوا لَهُ رَوْحَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا

یحی و شایسته کردیم برای او حمت او را و در سبکه ایشان بودیم مشتاقند در حیرات و میخواندند ما را ار راه امید ویم و بودند مر ما را

لَنَا خَاشِعِينَ ٩١ وَاللَّيْلِ أَحْصَنْتَ فَرَجَهَا فَفَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَمَلْنَاهَا وَأَبْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

خضوع اسدگان و آرا که نگاه داشت فرحش را پس میدیدیم در او از روح خود و گردانیدیم او و بر سرش را آیتی برای عالمان

٩٢ إِنَّ هَذِهِ أُمُّكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ٩٣ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا

در سبکه این ملت شما کدین و احداث و منم پروردگار شما پس بر سبکه مرا و باره باره کردند امر شما را ما نشان همه باشند بسوی ما

رَاجِعُونَ ٩٤ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ٩٥ وَ

نارگشت کسندگان پس آنکه کرد از کارهای شایسته و اوست مؤمن پس بست اسکاری مر سمش را و بدر سبکه ما میم مرا و او را نویسندگان و

## سورة الانبياء ع

حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ <sup>٩٦</sup> حَتَّىٰ إِذَا فُجِّعَتْ يَأْجُوجُ وَمَاجُوجُ وَهُمْ مِنْ

حرام است بر قریه که هلاک گردانیدیم آنرا آنکه ایشان رجوع نکند تا چون گشاده شود یا جوج و ماجوج و ایشان از

كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ <sup>٩٧</sup> وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا

هر بلندی می شایند و نزدیک شود وعده درست پس آنگاه آن بار آمده باشد دیدهای آنا که کار شد ادای وای بر ما

قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ <sup>٩٨</sup> أَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ

بدرستی که بودیم در غفلتی از این بلکه بودیم ستمکاران بدرستی که شما و آنچه می پرستید از غیر خدا می پرستید و ختن دوزخند

أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ <sup>٩٩</sup> لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ <sup>١٠٠</sup> لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ

شما ایند مر اورا وارد شوند گمان اگر میبودند آنها الهان وارد میشدند آنرا و همه باشند در آن جا و بدان مرا ایشان راست در آن ناله دار

وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ <sup>١٠١</sup>

وایشان در آن نمیشنود

### در بیان احوال حضرت زکریا علی نبینا وعلیه السلام

<p>وار زکریا یاد میکنی در ولا شد دعایش مستجاب آن نیکو جلگی بودند این پیغمبران یاد آن زن که فرح خویش را می گردانیدم اورا نام مسیح دین بوحد است آن دوران خطا پاره پاره امر دین خوش را این گروه مخالف در هر زمان اسیاسی بست اس رسمی او بیکوئی صایع گردد زور دین اینکه برگردد بر فطرت که بود کان قوای نفس باشد هم بدن که مرایشانرا محل بود و مقر خبره گردد چشمهای کافران یعنی از این روز یرتشویش و غم جلگی خود هیزم اندر دوزخید این نان یعنی بدد از ایتی</p>	<p>حوادث چون پروردگار خویش را ما بخشیدیم یعنی را باو س شتاده بحرات عان کرد حفظ از ناپسند و ناروا آیتی بر اهل عالم اس صریح بوده بر آن افلاق اسباب بن خود کرد مردم بر خطا سوی ما باشد بر کردندگان احرش اعنی بست صایع ملک سو لا یصیب الله اجر المحسنین اصل آن بوجد در حکم وجود حونکه محل گشت این مرکب من بر ذهاب و بر رول از رهگذر از بهب رسبجز و هول آن بلکه ما بودیم اسهکاره هم همچو صدی بگذریده زان فعد کی مداد دورخ مرایشان آفتی و اندران گفتار بیکی شنوند</p>	<p>لا بدی فردا ای نعم المعبرین بر صلاح آمد زش بعدار عقم هم بحدادن جمله بودد اریقی پس ده بدیم اندر او از روح خود باشد این ملت شما را الیق بر شما شک منم پروردگار فرقه فرقه آمددی از گزاف وانکسی کو کردگاری از فعال میویسم آنچه راو صادر شود منع رقریه شد ککارل تا شود نگشوده اندر آشکار میشاند ازهر آن بست و بدد گشتمرزدیک وعده کوست راست می بگوید از اسف یا ویلنا خود شما ای مشرکان اندر حزا گر خدا بودد ایشان در وجود و اندران باشد ایشان جاودان یا کلامی که بدان خرم شوند</p>
--	---	---

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ <sup>١٠٢</sup> لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا

بدرستی که آنا که سبقت یافته مرایشانرا از ما خوبی آنها باشد از آن دور کرده شدگان نه میشود صدای خوش آنرا و ایشان باشند در آنچه

اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ <sup>١٠٣</sup> لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي

خواست نفسهاشان جاودان غمگین سازد ایشانرا فزع اکبر و ملاقات کنند ایشانرا ملائکه این روز شماست که بودد

## الجزو السابع عشر

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ <sup>۱۰۴</sup> يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكَثْبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا

که وعده کرده باشید روزیکه در میبوردیم آسمان را چون در وریدین طومار برای نامها همچنانکه آفریدیم اول خلق را اعاده میکنم آری

عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ <sup>۱۰۵</sup> وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ-

و وعده کردی بر ما بدرستی که ما باشم که مددگار و تحقق و شبیه در زبور از بعد ذکر آنکه زمین ارث من باشد مددگار

الصَّالِحُونَ <sup>۱۰۶</sup> إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ <sup>۱۰۷</sup>

من که شایسته اند بدست گذار این هر آیه که ابلاغ است من گروه پرستندگان را

مشرکان بهاده بودندی مقیم کرد با آن قوم آغار سخن آیت حسب جهنم خواند پس روز دیگر باوی آمد از لجاج پس چگونگی در ملائک یا مسح که خود ایشان را ان مبادشتار آن گره باشند از دورج دور حاودان باشد در آنچه آرزو چون در آید از قور اندر دمان باشد آنوریکه پیجم از حکم همچنان کاعار کردیم از رحمت آوریم آن وعده را شک بجا نیت فرموده ما اندر زبور	سعد و شصت از دمان اندر حظیم در عادت حرر دات دوالمن قهرشان افروده گشتی هر نفس در حضور مشرکین در احتجاج که برستیدشان قومی صریح فی ملائک یا مسیح یا کینار بود را برستیدگانسان پس زبور بهشتاشار است گاه حسجو پیشوار آیندشان افروشکن آسمانها را حوضوماری بهم آفرید را تربیتی درست فاعلیم آرا که دارد اقتضا اریس توریة موسی در سطور اندراین از بهر ابرسندگان	روت و بیشت آن رسول خوش کلام ساخت مردم بت برسانرا تمام مشرکی گفتا که فردا در حرم گفت گوئی تو که معبودان نام گمت ایشانرا مگر معبودشان آمد این آیت کنار که هست بشود آواز آتش را بگوش است کر ترسی شوند اندوهناک می بگویند این بود روز شما ماند آثاری کجا از فشر و اب بار کردیم آرا همچنان یعنی آن بروحه علم و حکمت است کار صحت هست میران از قرار خود کفایت باشد از روی عیان	بر دشان یکرور در بیت الحرام در مقام احتجاج اندر کلام من محمد را حکم الزام هم حر خدا دارند در دوزخ مقام بود دیو از شیوة مردودشان سابقه بدکی رماشان از است هست در بهما اشتهاشان خان وهوش ترسی اعظم از هر آن ترسی و پاک که بدان بودید موعود از خدا گاه کطی السجل للکب وعده چون کردیم بر عود آزمان فی گزافی بل ر روی قدرست بر عادم آنکه شد شایسته کار
---	--	---	---

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ <sup>۱۰۸</sup> قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ

و نفرستادیم را مگر رحمتی بر عالمیایا بگو جز این نیست که وحی کرده میشود من که نسبت اله شما مگر اله واحد پس آیا هستید

مُسْلِمُونَ <sup>۱۰۹</sup> فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ

مسلمانان پس اگر روی گردانید پس بگو آگاه کردیم شما را بر یکسانی و عیدام که آیا نزدیک و یا دور است آنچه وعده داده میشود

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْنُمُونَ <sup>۱۱۰</sup> وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَنَاعٌ إِلَىٰ

بدرستی که او میداند آشکار از کماز را و میداند آنچه بهمان میدارید و عیدام شاید که آن فتنه باشد مرشمار و کام یافتن تا

حِينَ <sup>۱۱۲</sup> قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

وقتی گفت پروردگار من حکم کن بحق و پروردگار ما بحشانه است که یاری خواسته شده بر آنچه وصف میکنید

فی رساندیم بر خلق زمین که شما را اوست معبود تا پس بگو که گاهان مردم عیان من بدام که قریب است آن وعده بر شما گردید غالب مسلمین هم بدام من نشد چون وحی رب یا که برخود دارنی شاید بود زان همی میگفت در میدان این	ما بورا جز رحمة للعالمین واحد و یکتاست بچون و چرا بر سویه آنکه مامورم بدان که شمارا داده است او یا بعید داد او تا کی شود واقع خود این چیست تاخیر عقوت را سبب ناوقت مرگتان چون در رسد حکم کن مابین ما و مشرکین	گو ب مردم اما یوحی الی پس شما هستید آیا مسلمون یعنی آئین عدالت بر امور یعنی آنچه وعده داده میشود حق بداند آنچه گوئید آشکار شاید آن باشد شما را امتحان ای پسر امر خود بحق گذار ربنا الرحمن خدای مسلمان	بیست جز این کان خدای فردخی گر که برگردد پس از برای دون کان بود از میل و خود رانی بدور خود زقتل و اسرواندار شدید و آنچه را دارید هم در استنار چو آرماید نیک و بد را در جهان کوتورت احکم بحق لیل و نهار بر هر آنچه میکند اوصاف آن
---	---	---	---

## سورة الحج

مازحق خواهیم یاری دمدم | برهر آنچه نیت لوحست از قدم | یعنی آنچه کسان بوقت مشیت است | حکم آن صادر زکذک قدرتست  
برخلاف حق بود آنچه شما | مبتنان باشد بمقتوی ما | بلکه ما غالب شویم و کامکار | هم شما مغلوب ما در کار رار



### سورة الْحَجِّ ثَمَانِيَّةٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ٢ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ

ای مردمان ترسید | از پروردگاران | بدرستی که راه قیامت حریت عظیم | در روزیکه خواهید دید آراغافل شود هر شیر دهنده

عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَفْصَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلًا حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ

از آنچه شیرداد و مکدard | هر صاحب حمی | حش را و می بینی مردمان را مستان | و نباشد ایشان مستان | ولكن

عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ٣ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِعِيرٍ عِلْمٍ وَ يَسَّعُ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٌ ٤

عذاب خدا سخت است و از مردمان کسی است که مجادله میکند در خدا بدون دانش | و هر شیطان سرکش را | و هر شیطان سرکش را

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ ٥

نوشته شد بر او که کسکه تابع شد او را | پس او گمراه میکندش و راه میبایدش سوی عذاب آتش - دوران

مرزمین را باشد آن شبی عظیم  
کز نیش دل بود لبریز خون  
راں برری دمدم بر خود چوبید  
در تو تا هر دم چه باشد کفرش  
سهل بر خود کار بس دشوار کن  
که شوی راضی بمرگ خویش از آن  
لرزد و دوزخ شود پیراهت  
تا از این اندک بری ده بفرون  
که زمان خنبد بکام اسر دعا  
عمر و ناداری و فقدان و هلاک  
هم ز دوزخا کنی نور و سم  
مرضه از طفلش از خوف و فتور  
آن زمان هر زن که باشد حامله  
بلکه داد از حولشان آنحال دست  
مبناید او جدال از باروا  
بود دایم بی زداش در جدال  
یا باشد عود بهر مردگان  
اینکه باشد هر که او را بدوست

زانکه حسابیدن محشر ز بیم  
وضع آنرا ارضی بشنو کون  
غفلت لکن بود ماع ردید  
با تو گویم یکشان از محشرش  
زود از این اندیشه اسفوار کن  
خواری و خعلت رسبت ناگهان  
بر تو آید یک خبر کروی نیت  
اینقدر هم گفتم از بهر عون  
ایجاد سچاره تر راسم ما  
خود تودای چیست یارب شان حاک  
گر تو خواهی روضه راساری حیم  
نگرید آرو که مانده است دور  
افکند بار از بهر و ولوله  
وانگهی کایشان نباشند مست  
هست از مردم کسی که اندر خدا  
نصر حارث ما رسول ذوالحال  
یا ببات الله بود افرشکان  
دیو سرکش را نوشته بهر اوست  
ره نماید از ضلالتش بر سعیر

می رسید از خدای خویش  
افتد اندر اضطراب و لرله  
عظم ولعت گردد از اندیشه آب  
از بی است این لحظه حشر دیگری  
یا چشم اندکش دیدی بها  
حبش از دست رهول دیگریست  
بار دیگر یاند از بی اشتغال  
قهر حق را بست انداده و شمار  
بارگرد اندر قبری از سیز  
بست تا خواهیم از قهرت امان  
بی ر راحها که باشد مصل  
صد قامت حاضر است آجا هه  
رایکه بر اعضا ساند ترک و سار  
که مکر مستند از سکری بهان  
میشود آثار مستی زان پدید  
تابع است از کل شیطان مرید  
بست جز افساهای سابقین  
بست هیچ از دانشی اندر مقال  
پس نماید گمراه او را ناگریر

ای گروه مردمان از مرد و زن  
ارص تن در حشر صغری بکده  
گرتو بینی بکرمان آن اضطراب  
چشم تا بهرم ری شد محشری  
کبر کردی بر فقیر و سوا  
ورنه حاضر باش کربی محشریست  
از هم گرمی بیابی انتقال  
وان نه ده باشد نه صده صدهار  
پس ز خود در هر نفس بر حق گیر  
روی عذر و توبه از تقصیرمان  
ایمنی از تو است اندر جان و دل  
در زمینی چون فرستی زلزله  
مانده اعی قوه غاذیه سار  
بینی ای بیننده مرد مرا چنان  
لیک چون باشد عذاب حق شدید  
بی زداش وزره جهل مزید  
کاین کتاب اعنی که قرآن متین  
آمد این آیت که این بحث و جدال

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ

ای مردمان | اگر هستید در شک | از بعث | پس بدرستی که ما آفریدیم شما را از خاک | پس از منی پس

## الجزو السابع عشر

مَنْ عَلَّقَهُ ثُمَّ مِنْ نُصْفَةِ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنَبِيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى آجَلٍ

از بارچه خون سه پس از بارچه کوشی تمام خلقت و غیر تمام خلقت تا بیان کنیم برای شما و قرار میدهم در رحمها آنچه میخواهیم نامدنی

مُسْمًى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَاؤُا أَشَدَّ كُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُؤَقِّي وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى آرَدَلٍ

نام برده شده پس بیرون میآوریم شمارا کودکی پس تا رسیدن کمال بار و از شما کس است که موفقی میشود و از شما کس است که رد کرده میشود و بفرماید تیرین

الْعُمُرِ إِكْتِلَا يَعْلَمَ مَنْ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ

زندگانی تا آنکه نداند از بعد دانستن چیزی را و سی زمین را خشک افسرده پس چون مرفورستم بر آن آب را حرکت کند

وَرَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٌ ٦ ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتِي وَ أَنَّهُ

و افزونی پدید آورید از هر صنفی که خوش داشت آن سبب است که خدا اوست حق و آنکه او زنده میگرداند مردگارا و آنکه او

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٧ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ٨ وَ

بر همه چیز تواناست و آنکه قیامت آید است بیست شکنی در آن و آنکه خدا را میگذرد آثارا که باشند در قبرها و

مَنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ ٩

از مردمان کس هست که محادله میکند در خدا بدون علم و داندی و نه هدایایی و نه کتابی نوردهنده

ایها الناس ادرمیت اندر شکند	بی عقل راصل خود در مدر کبید	ما شما را آفریدیم از نراب	پس زبطه یعنی از یک قطره آب
راں پس از مقدار خون بسته	پس زیارة گوشت ریپوسته	که بود در خلقت اروحی نام	تا تمام از نقص اعضا در مقام
این چنین دادیمتان ما انتقال	لحظه لحظه مردم از حال بحال	تا بیان سازم شما را رین روش	با چسان یابید از ما پرورش
هم کبید از این تبدل در سبیل	بر معاد از مداء هستی دلیل	می دهد اندر رجها برقرار	آنچه را خواهیم ماند اسوار
می نکردد از رحم سقط آن حدین	با رمای نام برده گشته هین	پس بروندان اندر این دار حوة	کودک آریم از تون امهات
پس رسید اندر کمال رشد و عقل	هم سحتهای خود زیر حمل و نقل	از شما باشد کسی در جستجو	که بطفلی یا حوائی میرد او
پیش از آن کاید سرحد بلوغ	گیرد از ادراک و دانائی فروع	و ر شما باشد کسی که میرسد	رخسب پس زندگانی کوست ند
یعنی اندر سن پیری که خرف	گردد او و ز عقل و دانش محرف	با داند بعد داش هیچ چیز	گردد اروی عقل و ادراک و تمیز
ارض را سی چنین خشک و خراب	پس براو نازل کنیم از ابر آت	پس کنند خنش در آید در عو	چون خیر مایه حوشان از عتو
می رویاد و هر صفت از نبات	ناره و سکو و سرب و بیح حوة	ز اسب که حق بود نبات نبات	زنده سازد مردگارا در نبات
هم بهر چری و انا باشد او	مقدر بر کل اشیا باشد او	مقامت بیست شکنی اندر آن	که باید چون رسد وقت و زمان
هم برانگیراند او از قبرها	مردگارا چون مطر از ابرها	هست از مردم کسی کوهم حدال	در کلام حق کند بابتقال
	بی ز علم و بی دلیلی رهها	بی کتاب روشی بر مدعا	

لَا نَبِيَّ عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ

محرور سارنک حاشش تا گمراه گرداند از راه خدا مرا و راست در دنیا رسوائی و میچشام او را در روز قیامت از عذاب آتش سوزان

١٠ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَمِيدِ ١١ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى

این سبب آنچه بیست که پیش فرستاد و دوست تو و در سبب که خدا است ستکار و از مردمان کیست که میرسد خدا را

حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ

کداری پس اگر رسید او را خیر آرمید بان و اگر رسید او را بلائی برگشت بر روش زیان کرد در دنیا و آخرت

ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ١٢ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُ وَ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

آنست آن ریان آشکارا میخواهد از غیر خدا آنچه ضرر نمیرساندش و آنچه سود نمیدهدش آنست آن گرامی دور

## سورة الحج

۱۲ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْتَسَ الْمَوْلَى وَ لَيْتَسَ الْعَشِيرُ ۱۴

مجاور اندم آنکسی را که ضررش نزدیکتر است از نفعش هر آینه خداوند که اریست و هر آینه بد معاشریت

اندر آنحالیکه بچیده بود	کردن از کبرش و بوجه خرد	تا نباید گریه از راه خدای	مردمان را هم ز عقل و دین خدای
خواری دنیا است او را حساب	هم چشایش معشر از عذاب	میگویم این عذاب برزدود	دستهایش بر سر ستاده بود
گشیه بروی یعنی اعمالت سبب	از تو باشد گرسد بشت نعم	ست اسمکاره حق پرندگان	بدرود هر گشته خود را عیان
باشد از مردم کسی که صبق طرف	میرسد او خدا را محسوف	خواند او را نازبان ز قس و حان	تا چه باشد خواندن از محس لسان
بر نباشد تا که بروی مشتبه	این اصابه خیر اطمینان به	یعنی از حیثی رسد بروی پدید	بس ساو آرام گیرد نزد دید
فته و ریاید ارق و مرص	رو نگردد ر کل ما و ص	در دو دیاشد ریانکار و یقین	این مرا ورا هست خسروانی مبین
میرسد جز حق او چیزیکه هیچ	ص و معنی استش رود بر صبح	این پرستیدن صلاتی بس بعد	باشد او را تا بداند این بعد
خواند آرا که ریاش بهر وی	باشد افرات را اندیش بی سی	هست دیاری مرا ورا در جهان	هم معاشر یا قریبی بد نشان

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ

بدرستی که خدا در مآورد آید که گرویدند و کردند از راههای شایسته در بهشتها که میروند از دریاها بهر هاد رس که خدا

يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۱۵ مَنْ كَانَ يَظُنْ أَنَّ لَنْ يَمُوتَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى

میکند آنچه میخواهد کسیکه باشد که گمان زد که هرگز میری نخواهد زد و او را حداد در دنیا و آخرت پس بگو که دراز کشد بر سبب

السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهَبَ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ۱۶ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ

آسمان پس قطع کند پس نظر کند که آیا میرد حبه اش آنچه را چشم میآورد و همچنین فرودستادیم آ آیههای روشن و بدرستی که

اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ۱۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّائِينَ وَ النَّصَارَى وَالْمَجُوسَ

خدا هدایت میکند آن که میخواهد بدرستی که آسان که ایمان آوردند و آنکه یهود شدند و صائیان و نرسانیان و کبران

وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۱۸ أَلَمْ تَرَ

و آنکه شرک آوردند بدرستی که خدا حکم میکند میانشان روز قیامت بدرستی که خدا بر همه چیز گواه است آیا ندیدی

أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْجُومُ وَالْجِبَالُ وَ-

که خدا سجده میکند مرا ورا هر که در آسمانها و هر که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و

الشَّجَرُ وَالْدُّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ۱۹ وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

درخت و چندگان و بسیاری از مردمان و بسیاری ثابت شد بر او عذاب و کسی را که خوار کند خدا پس بست مرا ورا

مُكْرِمٌ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۲۰

هیچ چیز را درنده بدرستی که خدا میکند آنچه میخواهد

حق در آرد مؤمنان را در جهان	و آنکه کرده کار بگو در جهان	بوستاها که مرا آنها را ز زیر	میرود جوهلی آب اندر مسیر
میکند آرا که میخواهد خدا	یغفل الله ما یرید و مایشاء	هر کرا هست این گمان اندر خفا	که نباشد یار یعمر خدا
هم نبهد یاری او را در دو کون	آنچنانکه وعده داد او را بعون	یا که این باشد گمان که رازش	نیست رزاق العباد از ساقش
باید آویزد سقف خانه او	رسمانی پس بپندد برگو	بکشد آرا قطع تا گردد نفس	وارده داشت از این تنگین نفس
بازه گویند یعنی زان رسن	رفدك بالا رود اندر زمن	تا نباید دفع همت از رسول	یا کند در روی خود عهد آن فصول
پس ببیند بکشد او آیا برد	آنچه حقش در مشیت پرورد	این مثل باشد چنان کرما یکی	چاره تواند چو در کار ادبی

## الجزو السابع عشر

پس بگویندش کراحت گرنوراست  
این نهایت باشد از چریکه او  
تا شود منصور خیرالرسلین  
یا رود در آسمان بر چاره اش  
هر کرا خواهد نماید ره خدای  
یعنی استاره پیرسان در شان  
حق بهر چریست ذات او گواه  
مهر و ماه و انجم و کوه و شجر  
حق و لازم شد مرایش اعداد

زین عمل خود را بخلق آویز داشت  
میرسد فکرش بدان در جستجو  
یا باشد راضی از رزق این چنین  
مرشود ساکی دل عجواره اش  
بست حر او بده را رهنمای  
ورسازی و محوس و مشرکان  
هم نه کس را غیر ذات او پناه  
چارها هست آنچه اندر بحر و بر  
که رسیده سر کشید از غناب  
میکند کاریکه خواهد دوالکرم

یا که رو از غبط خود بر آسان  
حاصل این کر حکم حق گرما کسی  
گو که خود را اندر آویزد بخلق  
نارل از خود ماعودیم این چنین  
آنکسانکه نگرویدند از یقین  
پس ایشان پس خدا سازیم ما  
مر خدا سخته کند او را یقین  
هم کثیر از مردمان ساجد حق  
خوار سازد هر کرا خواهد خدا  
از اعانت وار اعانت لیستم

تا توانی مرعائی دفع آب  
نیست راضی خشم از آن دارد سی  
تا ببرد وارهد از حقد خلق  
مر نشاهای هویدا در زمین  
وازیهودان وار گروه صائین  
در قیامت چونکه آن گردد بنا  
هر که هست اندر سوات و زمین  
هم کثیری بر عذابش مستحق  
مکرمی پس در جهان نبود و را

هَٰذَا خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَيْبِهِمُ فَأَلْزَيْنَا كُفْرًا فَطَعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ قَوْقُ

این دو خصم خصوصیت کردند بر و در کارشان پس آنرا که کافر شدند بریده شود برای ایشان جامها از آتش ریخته میشود از بالای سر

رُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ۲۱ يُصْهَرُ بِهِ مِائِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ ۲۲ كُلَّمَا أَرَادُوا

هاشان آن آب گرم که کداحه شود آن آنچه در شکلهای ایشانست و پوستهایشان و مرایش را است کرزها از آهن هرگاه اراده کنند

أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۲۳ إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا

که بیرون رود از آن از زدگی را گردانده شود در آن و بچشد عذاب آتش سوران در سبیکه خدا در میاورد آن را که گرویدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ

و کردند کارهای شایسته در هشتهای آنکه می رود از زیر آنها بهرها زیور بر کنند در آن اردست بر ارجها از زر و مروارید و پوشش ایشان

فِيهَا خَيْرٌ ۲۴ وَهَدُّوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهَدُّوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ۲۵

در آن بریاست و هدایت کرده شدند پاکیزه از کلمات و هدایت کرده شدند بر راه خدای سزاوار شایش

این دو فرقه یکدیگر را دشمن  
پس کسانیکه حق کافر شدند  
آب گرمی که کدازد در عون  
گرزها باشد برایشان از حدید  
وین بود از کثرت اندوه و غم  
خصم دیگر کامل ایستاد و دین  
معلی در وی برپورده شود  
جامه ایشان است در تحت حریر  
همچنین سوی صراط پس حمد  
قول طیب هست حمد کردگار  
عشق گوید کار عاشق شد تمام  
من لجا دردش درمانها دهم  
برستم و رسر نهد هر دم هزار  
غیر عشق او قسم بر جان او  
دلرا چند ارکه زدیک آمدی  
دل نمادی تا در آن حایت دهم  
عذر خواهی تو در کشته خویشتن  
راه یابد عاشق فرسوده اش

که حدل در کردگار خود کند  
به رشان بریده گردد از چد  
آچه ایشان است ز احشا در بطون  
که بر آنهاشان بگویند اندشید  
گر گریزاند ر آتش دمدم  
کرده اند اعمال بیگو از یقین  
صاحب دسبیه از ررها شود  
تا که باشد از لطایف بی طیر

در ره دین را اختیار واضطرار  
جامه از آتش انگیزه  
یوستهایشان هم شود بگداخته  
ر آتش از خواهند تا بیرون رود  
ایچین گویندشان در سور و ناب  
حق در آردشان تحت در جزا  
شرح آنها گفته ایم از بیشتر  
ره نموده هم شوند ایشان تمام

### جذبه

وقت معشوقست و لطفش در مقام  
خان چه باشد تا ببیناها دهم  
جنبه را دیگر کنم روی نثار  
خواهم از سر و سامان او  
بر سر این کشتهات نیک آمدی  
سر بهشی تا که برایت بهم  
عذر خواهم من دعوت دهم  
بر صراط نانت ستوده اش  
من چگویم مرهیدیان و تم

از صفی شو که نیک میدان اوست  
نی ز زخمش آکهم زمرهمش  
سرفکنند در رهش آئین ماست  
درد او بر جان من مأوی گرفت  
گر پردازم بتعطیت بخشش  
حله فرمائی که بوشندم بتن  
آری آنکو جان بفرمان ویست  
پیش او چون کشته و افکنده شد  
رفته است از کف عنان مطلبم

میکند ایشان بسخی کار زار  
هم شود از فرق سرشان ریخته  
ظاهر و باطن ز دناش ساخته  
مار گردانده اندر وی شوند  
کای اسیران هوا ذوق عذاب  
حتی کراوست جاری بهرها  
چیت تا معنی ز مروارید وزر  
سوی طیب نزد گفتار و کلام  
ره نموده میشود اندر امید  
راه طیب بر موجد وصل یار  
عشق آمد نوبت جولان اوست  
کوسری کزنو نهم بر مقدمش  
هر چه باشد کار عشق او دین ماست  
دل در اول ترک درمانها گرفت  
نیست ورجان نهر تقدیمت بخشش  
برتنی کو مانده معذور از کفن  
گر کشد هم جان دهد کان ویست  
هم بذات بجزوالش زنده شد

## سورة الحج

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً ۚ أَلَا كَيْفَ

بدرستیکه آنها که کافر شدند و باز میدارند از راه خدا و مسجد الحرام که گرد آیدیم آنرا برای مردمان که یکسان باشند مقیم

فِيهِ وَالْبَادِ ۚ وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ ۚ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ

در آن و در آید از خارج و کسی که اراده کند در آن سبب عدول از حق و فیر حق در چشم آید او را از عذاب بر دارد و هنگامیکه تعیین کردیم برای ابراهیم جای

الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۚ وَآذِنَ فِي

آن خانه که شریک مگردان ب من چیزی را و پاک گردان خانه مرا برای طواف کنندگان و ایستادگان و را کمان ساجدان و نداد رده در

النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ۚ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

مردمان جمع تا بایستد ترا بیادگان و هر شتری لاغر که آید از هر راه دوری تا حاضر شوند منافی که برای ایشانست

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي آيَاتٍ مَعْلُومَاتٍ ۚ عَلَيَّ مَا رَزَقْتَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ

و یاد کنند نام خدا را در روزهای معلوم بر آنچه روزی کرد ایشان را از زبان بسته شتر و گاو و گوسفند پس بخورید از آنها و

أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۚ

بخور آید سحتی کشیده درویش را

از طواف مسجد و بیت الحرام  
جمله دارند از طواف کعبه هر  
که شود کس مانع حاج از مقام  
بابهای خانه را بر هیچ  
در زمین مکه زالحاد و ستم  
مهرمکان بیت ابراهیم را  
هم در هر قائمین این زمین  
که پیاده یا سواره بی حرج  
که سوی مکه آید از دیار  
تائب و مسعود و مستغفر شود  
طاعت اندوی بحقیق افضل است  
چار بایان ربان بسته بجای  
که مرایشان را بر آن بد مشغله

بار میدارندشان هم در کلام  
یعنی از صحرا شبان و اهل شهر  
بلکه باشد نزد عامه آن حرام  
که بنده اهل مکه وقت حج  
و آنکه خواهد کرد او از راه هم  
یاد کن کردیم تعیین چونکه ما  
پاک کن بتم در هر طائفین  
کن بنا مردمان را هر حج  
مر سواره بر شترهای رار  
بر مانع تا مگر حاضر شود  
کان خود از ذبحه عشا اول است  
که مرایشان است و روی از حدای  
حق بهم زد آن رسوم ناطله  
در هر آن محاح کش محنت رسید

از ره حق مردمان را ره ردد  
هست یکسان اندران ناد و مقیم  
هست خود مکروه اهل مکه را  
آن خلیفه ثانی ادر ملک دین  
نی زکره این بل رعبل دین کند  
تا در آن ماند بحیران و هلاک  
شرک بر ما می مایور هیچ چیز  
در عبودیت شان واحد  
طاعت حق را در این دار الحضور  
میرسد از وجه من فج عمیق  
روزهای خاص معلوم آن عاد  
ذبح آن بسته ربان چون کند  
میدودند و میجوردند از آن  
گفت زانها هم خوردید و هم دهم

آنکسان که در خدا کافر شدند  
مسجدی که بر مردم ساختیم  
ره بدان حاج را در خانه ها  
حکم فاروق معظم شد چنین  
تا در آنجا حاجیان منزل کنند  
ما چشایش غذای دردناک  
پس باو گفتم گای کامل نمیر  
و آنکسان که را کعبه و ساحه  
سوی تو آید از نزدیک و دور  
از ره دور و فراخ از هر طریق  
نام حق و انبهر آن کآورد یاد  
ذکر حق در وقت حرافرون کند  
کافران قربانی از نام ندان

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۚ ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ

پس باید از اله نمایند کشف اشعار او باید و فاکند سدر شاهان که طواف کنند خانه دیرینه را آست و کسی که تعظم کند حرمت های خدا را

فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ

پس آن بهتر است مر او را در دیر و در گارش و حلال شده است برای شما چهار بایان مگر آنچه خوانده میشود بر شما پس اجتناب کنید پلید بهارا از نان

وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ۚ حُنْفَاءَ اللَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

و اجتناب کنید قول دروغ را محضان مر خدا بر اغیر شرک آورندگان باو و کسی که شرک آورد بعدا پس گوید افتاده از آسمان



## الجزو السابع عشر

فَتَحْطِفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ٢٣ ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ

یس ربایدش پرندہ یا هرود آردش او باد درحائی دور آست کیسه تعظم علامتهای خدا را پس بدستیکه از

تَقْوَى الْقُلُوبِ ٢٤ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ٢٥

در هیرکاری دلهاست مرشمار است در آنها مفعلهات نامده شده پس محل آن بسوی بیت عتیق است

<p>هم طواف خانه در هر حد کسد تا شود مالک بهشتی کس بدان هم خزایش در کوئی اکبر است یعنی آنچه مینه است و ناروا ت پرستی اصل کدست و فجور ش یا کم در عموم و در خصوص میکنند اعضای او را تار و مار و آنکه عظیم شعار الله کند یا مری از صلال و ارتداد خوب و فربه ار هر آن وادی و شهر در قیامت حاصل از حکم کتاب حای بحر عمره مکه بی خطاست</p>	<p>هم وفا بر بردهای خود میکند یعنی از طریق بین مردمان مرور را رد حدایش بهراست غیر از آنچه خوانده گردد بر شما هم غائب احتساب از قول رور طاعش یعنی غائب از حلوص پس ربایدش طیور حبه خوار حق امر این بود در درد خرد یا مرکی از فساد اعتقاد اشتران کارند یعنی بحر یا مراد از مع آن باشد نواب مرحل بحر حج اندر منی است</p>	<p>پیش از این گفتیم شرح در مقام یا اسانرا از تملک رد فوق کرد هر عظیم حرمهای حق نوت احرام یا در کل حال وان بود اصنام اندر انسان بر خدا از غیر شرکی روکید کا وقتاد او بر زمین از آسمان از مکانی مرتفع با صد قصور که بود یا کبزه از قص و عبود حاس یا داشت بدن اندر کلام تا بوقت نام رده کان هدی است سوی آن است العتیق آمد ز هر</p>	<p>پس گذارد آن مناسک را تمام خانه آراد از طوفان و غرق اینست امر حج که شد ذکر از سبق چار بایان بر شما باشد حلال از پلیدی پس غائب اجتناب دین حق گیرید و میل آسوکید و آنکه شرک آرد بحق باشد چنان بادش اندازد بجائی یا که دور پس خود آن باشد بقوای قلوب آن شعائر شد مناسک مالتهم مرشما را اندر آنها سوده است پس محل آن مناسک یا که بحر</p>
---	--	---	--

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّیَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ

و از برای هر امتی گردانیدیم قرآنرا تا یاد کنند نام خدا را بر آنچه روزی داد ایشان از رزق و گوشت و کوفتن پس اله شما اله واحد است

فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ٢٦ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِاللَّهِ وَجِلَتْ قُلُوبُهُم وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ

پس مراور امقادش و بشارت ده و سارا آنانکه چون ذکر کرده شود حداسرد دلهاشان و شکیبایان بر آنچه رسیده ایشانرا

وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٢٧ وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا

و بر پای دارنده کان عار و از آنچه روزی داد ایشان اتفاق میکنند و شتران تو میدگردانیدیم آهار را برای شما از علامتهای خدا مرشمار است در آنها

خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ

منافع دیوی و اخروی پس یاد کنید نام خدا را بر آنها صاف زده های چون فرو آید پهلویشان پس بخورید از آنها و بخوراید قانع و معتتر

كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٢٨ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ

همچنین مسخر کردیم آنها را برای شما باشد که شاکر کنید هرگز نرسد خدا را گوشتهای آنها و دمه خونهای آنها و لکن میرسد او را

التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ٢٩ إِنَّ اللَّهَ

بر هیزکاری از شما همچنین مسخر کرد آنها را برای شما تا بزرگ دارید خدا را بر آنچه هدایت کرد شما را و زده سکوکاران را بدستیکه خدا

يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ٣٠

کفایت میکند از آنانکه ایمان آوردند بدستیکه خدا دوست نمیدارد هر خیانت کاری هر ناسپاسی را

## الجزو السابع عشر

بهر هر امت بگردانید ما یاد نام حق کنند از آنچه بود بس خداتان ای خلاق بکشد است آنکسانکه چون شود ذکر خدای و آنکسان دارند که بر یا نماز و زشرها ما بگردانید هم هست سبکها شما را اندران بس جو بهلوهایش اندر زمین قانع آن محبوب ناخواسته است لحم و خوشان فرسد هر که بحق همچنین کردیم رام اعام را برهراچه ره نمود او بر شما	مر محل طاعتی اندر رجا رزق ایشان از بهیبه در نمود مرور کردن بهیبه اصدق و راست قلهشان ترسد و لغزد رهای رقق خود اتفاق سازند از بار از علامتهای دین محترم فاذکروا اسم الله علیها بالسان زان خورید و هم خورانداریقین معبران کسور سؤال آورده دست بر قولش میرسد لبك از فرق بر شما آسایش و اکرام را ده شارت بر نکوکاران زما خائنان ارعوس حق باشد دور	تا نمایند اندر آنجا یاد حق گوسفند و گاو و اشیر کریقین مژده بر اهل تواضع ده که هم مژده ده هم صابران را در ملا زاجه ما داد ایشان از رزقها بدن باشد اشیران سحت تن ووت نعر اعنی چور شدند صف بر تمام قانع و معتر ضعام همچنانکه وصف شد کردیم رام گریقوی باشد آن و رصدق دل ناخدا را آورید اندر باد حق نماید دفع ضرر کافران لا یح کل حوان کفور
--	--	--

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتَهُمْ ظُلُمُوا وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَي تَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ٤١ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

دستوری داده شد مرا آنکه اگر از کرده شد پس آنکه آهسته کرده شد و بدست که خدا بر صرت ایشان هر آیه و او است آنکه بیرون کرده شد از

دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْجَمَتْ

سزاهایشان شیر حق حرا آنکه می کفند بروردگار ما خداست و اگر نمی بود دفع خدا مرد را مصی از ایشان را مصی هر آیه ویران

صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

کرده شده بود صومعهها و معبدها و نمازها و مسجدها که ذکر کرده میشود در آن نام خدا بسیار و هر آیه یاری خواهد کرد خدا البته کسر اک باری میکند

إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٢ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَ

اورا اندر سبیکه خدا هر آیه و انا عالست آنکه اگر متمکن کرد ایشان در زمین برای دارد عار را و دهد زکوة را و

أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ٤٣ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ

امر آنکه معروف و نهی کنند از مکر و مر خدا است احاء کارها و اگر تکذیب میکند ترا پس حقه تکذیب کردند

قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى

پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و قوم لوط و اهل مدین و تکذیب کرده شد موسی

فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ ٤٤ فَكَانَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ

پس مهلت دادم مکروران را پس گرفتم ایشان را پس چگونه بود اسکارم پس سا از قریه که هلاک کردادیم آنرا و آن بود ظالم

فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبُثْرِ مُعْظَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ ٤٥

پس آن فرود آمده است بر سقفهایش و چاه معطل مانده و کوشک رفیع

داد رحمت آنکس را کردگار آنکسای کردیار و دار خویش حز که میگفتند رب ما خداست دفع کردن ورنه از دادگر هم کلیسای جهودان بد خراب	که بدل دارد میل کار زار مربون کرده شد از ظلمتیش بودشان تقصیر یعنی قول راست مردمان را بعضی از بعض دیگر که بصلوات است مذکور از کتاب	دانکه استم دیده گشتند آنکس غیر حق یعنی بعدوان وستم معترف بودند بر توحید حق یافنی بیع و صواع اهدام هم مساعد کاند از آنها از شئون	پس خدا قادر بود بر نصرشان خارج از بیت و بلد گشتند هم مشرکارا بود از این انکار و دق دیر رهبانان و ترسایان بنام یاد کرده نام حق شد بر فزون
--	---	---	--

## سورة الحج

پس کند یاری خدا بهر که او آنکسانی کز نبات دیشان آراستد بکوبها آمدند گرتورا تکدیب ایشان میکشد و اهل مدین بارهم موسی بلوم بار بگرفتشان چوست پس وانگهی بودند طالم بی سخن چاهها در هر محل باشد فروز

میکند یاری خدا را او بکو در زمین دادیم ما تمکیشان ناهی از هر رشتنی در دین شده پیش از ایشان هم بتکدیب آمدند همچنین تکدیب کرده شد ز قوم ناپسندی ما را ایشان هر نفس پس فتادیدی عرش خویشان بیست کس تا آب آرا بکشد برون

حق بنصرتها قوی است و عزیز داشتند از بدگی بر یا صلوة هست مرقق را سرانجام امور قوم بوح وعاد وهم قوم نمود مهل پس دادیم ما بر کافران پس سا اراهل شهر و ده که ما بدی اندر ستمهای خود همه کوشکها بس عالی و افراخته

قادر و غالب بر اعدا جله نیز هم بدادند از عبودیت زکوة تا چه از مشیت نماید در ظهور قوم ابراهیم و لوط با خود تا زمانیکه رسد اجلشان کرده ایم آنرا هلاک از هر کجا بود این پاداش صفر و مظلمه جنگی از ساکنان پرداخته

أَقْلَمُ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا

آبایس نرفتند در زمین پس بوده باشد مرایشان را دلهایی که دریاسد بآنها با کوشهائی که نشود بآنها پس بدرستی که

لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ٤٦ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ

نباشند کوران دیده ها و لیکن کور باشد آن دلهائی که در آن سیهاست و شتاب میخواهند از نوع داب و او هرگز خلاف نکند

اللَّهُ وَعَدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ٤٧ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَتْ لَهَا

خدا وعده خود را و بد رستی که روزی نزد پروردگار تو چون هزار سالست از آنچه می شمارید و سا از قریه که مهلت دادم مر آن را

وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ٤٨ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا آتَاكُمْ لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٤٩

و او بود ظالم پس گرفتیم او را بسوی منست بازگشت بگو ای مردمان خراین بیست که مهم مر شمارا بیم دهنده آشکار

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٥٠ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا

پس آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته مرایشان راست آمد رش و روزی خوب و آنانکه شتافتند در کمان یا انطال یا اسکار آیتهای

مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٥١

ماطالان عاجز گردا بدین آنها اهل دور خد

سیر آیا پس بکردند از وجوب یا که گوشه که بآنها نشود قلبهای تیره اندر سیهها حق بکند وعده خود را خلاف یا که بکروز عذاب او بطول ای سا از اهل دهها آنکه ما بار بگرفتیشان پس بر عذاب پس هر آنکو بگرویدند از ولا وانکسانیکه سعی در آیات ما برنی غالب شود از مکر و فن

در رمب پس بوده باشدشان قلوب قصه پس ایست نزد هوشمند پر ز غفلت وار هوا و کسها میرسد شان آزمان بی اخلاف چون هر ارار سال باشد در حصول مهلتی نادیشان بر اقتضا هم بسوی ماست برکشت و ایاب هم بکویی کرده اند از کارها کرده اند انطال آنرا از آنجا مرو را عاجز کنند اندر سخن

که آن یابند مانا چیزها که باشد چشمهاشان هیچ کور ارتو میخواهند ایشان با شتاب هست بکروز شما اندر سق پس چرا محجل دارید این چنین وانگهی بودند استمکاره حند گو بگردم غیر از این بود که من باشد ایشان را بدون خوف و بیم زعتمان ایست کاندر معجزات این گروهند اهل دوزخ آشکار

یا که بدهند از حرد تمیزها قلبشان لیکن رینا است دور تا بتعجیل از خدا خواهی عذاب باهر اران سال یکسان نزد حق بر عذاب لارمان بی قرین بود مهلت از بی تنبیه و پند بر شما ناشم بدبر اندر علن از خدا آمرزش و رزق کریم بگذرند ارما بکشد و ترهات جایشان بود مکر در قعر نار

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ

و فرستادیم پیش از تو هیچ رسولی و نه بنمیری مگر آنکه چون تلاوت کرد یا آرزو نمود انداخت شیطا در تلاوتش یا آرزویش پس زایل میکند خدا آنچه را میابد از د شیطا

ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٢ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

پس محکم میسازد خدا آیتهایش را و خداست دانای درست کار تا بگرداند آنچه را می انداخت شیطا بلا از برای آنانکه در دلهاشان

## سورة الحج

مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝۳ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّ اللَّهَ الْحَقُّ

مرض است و سخت است دلهاشان و بدستیکه ستکاران هر آینه باشند در خلائی دور و تابند آنکه داده شد علم را که آن حق است

مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝۴

از پروردگار تو پس ایمان آوردند بان پس نرم شود برای آن دلهاشان و بدستیکه خدا هر آینه راه مایند است آنرا که ایمان آوردند سوی راه راست

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ ۝۵

و همیشه باشند آنکه کافر شدند در شکی از آن تا بیاید ایشانرا قیامت ناگاه یا بیاید ایشانرا عذاب روزی ناپاینده

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝۶ وَالَّذِينَ

پادشاهی در چنین روز مر خدا است حکم میکند میان ایشان پس آنکه گرویدند و کردند کارهای شایسته باشند در بهشتها با ناز و نعمت و آنکه

كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝۷ وَالَّذِينَ هُاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا

کافر شدند و تکذیب کردند آیتهای ما را آنها مرا ایشانراست عداپی خوار کننده و آنکه هجرت کردند در راه خدا پس کشته شدند

أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝۸

یا مردند هر آینه روزی دهد اله ایشانرا خدادار روزی نیکو و بدستیکه خدا هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان

دیو خود را در کلامش ناپسند  
کو عظیم است و حکیم از ذات خود  
باشد از تردید و انکار و غرض  
هست طالم بر شقاقی دوربار  
زان بود القای شیطان بر کنار  
برم گردد فلپهاشان از ابد  
دائما باشد در شک و اهترار  
مقطع گردد عاید کس بحا  
میکنند ماینشان حکم او نه پس  
یستشان در دل روحی حز و بیم  
روز و امسا عداپی بس مهین  
یا نمردند اندر آن هنگام و حال  
کاو است خیر الرافقین اندر حزا  
روزی به از لقای میزبان  
بی چه خواهد دیگر از دلدار خویش  
خاصه عاشق گریه اش دیده رنج  
رنج و سحیها کشیدی هر زمن  
حرکه خواهد پیش او میرد دگر  
راضطلاح ما فقای می العناست  
کو-ری ناگیرد انوی بر کنار  
هر چه خواهی گویند فرمان تست  
رفتی بیرون ریداری و حوا  
رار گویم نا کسی بی طوق و لب  
لب بسنم موج آن دریا شدم  
لب چه باشد با لب الای من  
در حضورش خسته و خاموش او

حرکه چون کرد او تلاوت در فکند  
پس کند محکم خدا آیات خود  
آنکس را که در دلشان مرص  
دستشان زان برستم باشد دراز  
اینکه قرآن باشد از پروردگار  
پس قرآن نگروند ارقتل و دید  
آنکس را که نگرویدستند بار  
روز بدر اعنی گرایشانشا  
شاهی آرو راست محض حق و س  
حایشان باشد بجات نعیم  
آنکه باشد پس ایشان را یقین  
کشته پس گشتند آنها در قال

خود رسولی یا سی در بسج  
کافکند دیو از وساوس در میان  
که کند القار کبد ابلیس دون  
سحت دل شد هر شقی تیره بخت  
که رایشان داده شد علم و عیان  
تا چه ماند پیش نور آفتاب  
نگرویدند آنکه سوی راه راست  
یا عذاب روز «رایده زان  
روز دیگر نیست هیچ او را ری  
کرده اند اعمال نیکو مصل  
کرده هم تکذیب آیتهای ما  
کرده اند از روی یقین

### جذبه

چشمش افتد بر جمال یار خویش  
خاصه گرشاهی بود با ملک و گنج  
عذر از او خواهد که اندر راه من  
کی بحوان و معنی دارد نظر  
این فنی عاشق از بعد نقاست  
گردد از خاکش نگار گلمندار  
گوید این شاهی و این ملک آن تست  
رقتم از خود هل بهم نظم و کتاب  
محصری بنم به رو راست این به شب  
این نه من گویم من از خود لا شدم  
یعنی او خود گوید از لبهای من  
گشته لا یا رفته است از هوش او

حوکه او وارد شود در محضرش  
بهر مهمانش فراوان نعمت است  
قدردان و حق شناس و ذوهم  
بی چه از عاشق دگر باقی بجاست  
بعد آشاهی شود درویش بار  
مست و محو او طلعت ساقی شود  
لدت و نعمت فروس سازدش  
پیش املش مرده و خاموش  
این منم یا من رخود بنگاه ام  
نامم هراز او یا او من است  
که بر آرد گوید اسرارم نگو  
بحر میگوید سخن این بی صفی است

نی فرستادیم ما پیش از تو هیچ  
حق تعالی پس نماید باطل آن  
تا بگرداند مر آرا آرمون  
و آنکس را که قلب ایشانست سحت  
دیگر آنکه می بداند آنکس  
قول دیو آمد چو کرک در حساب  
حق تعالی آنکس را رهنماست  
تا که آیدشان قیامت نا گها  
یا مراد از عقم آن باشد که وی  
پس هر آن کاورده اند ایمان ردل  
و آنکس را که نگرویدند از عمی  
و آنکس را که هجرت اندر راه دین  
رزق ایشان را دهد نیکو خدا  
نست در مهماسرای عاشقان  
وعده گیرد گر ز عاشق دلبرش  
خاصه گردلدار او ذی مکننت است  
خاصه هست ار مشفق و صاحب کرم  
نک ییاداش آنچه خواهی مر تراست  
او فتد انیا رود از خویش باز  
بی خبر از فانی و نا فانی شود  
هر چه مردم بشتر بنوازدش  
دان تطف او شود مدهو شتر  
در کف آمد طره جانابه ام  
نه زبان در کام و نه جان در دست  
می کشد گاهی بخود بحر من فرو  
من نماندم در من این گوینده کیست

## الجزو السابع عشر

من عادم تو. تان ای ماه من  
آریم باز از بهوش از بهشی  
بربهای خون خویش و حان خویش  
شاید این آنرا که بروی لایق است  
عاشق از توراصی است از بشت  
گر بیارد بر سر اورا بیغ تیز

شاهد من شهره من شاه من  
زان بوازشها دگر بارم کشی  
کشتنی خواهم هم از جان خویش  
نی کسیرا که رویت عاشق است  
گر که مردوخ بری یا حنقش  
بست هیچ ارقهر یارش روگریز  
لیک از محض عنایت دلبرش

تو نوازی کشته خود را بعون  
من خوشم با کشتنت در هر نظر  
گوئی از سر خود آگاهت کنم  
عاشق از آگاهی و شاهی گذشت  
بل نداند کاین کجا و آن کجاست  
سر نبهد جز بفاک کوی دوست  
سارد اندر مقدمه صدق اندرش

کشته تو چون کند ملک دو کون  
خونبهایم را بککش بار دگر  
بر تمام ماسوی شامت کنم  
کی کند جز بر مائی بازگشت  
هم بداند کز چه از یارش رضاست  
بر کشند از تن گرش هر لحظه پوست

لَدْخَلْنَهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ٩٩ ذَلِكِ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ يَغِي

هر آیه در مبار و دای شان از آوردی که پسند آید او بدرستی که خدا هر آینه دانی بردار است اینست و کسب که عقوبت رساند مانند آنچه عقوبت رسانده شد آن پس ستم

عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ غَفُورٌ ١٠٠ ذَلِكِ بَأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ

کرده شد در او هر آینه یاری میکند او را خدا بدرستی که خدا هر آینه در گذر ده آمرزیده است آن بایست که خدا داخل میگردد و در روز را در روز داخل میگردد و در روز را

فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ١٠١ ذَلِكِ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ

درش و آنکه خدا شوای است آن این است که خدا اوست حق و آنکه آنچه را میخوانند از غیر او آنست باطل

وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ١٠٢ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً

و آنکه خدا اوست رفیع برک آیا دیدی که خدا و در ساد از آسمان آردا پس میگردد زمین سبز

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ١٠٣ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ ١٠٤ أَلَمْ تَرَ

بدرستی که خدا ماریک بین آگاه است مرا و راست آنچه در آسمان و آنچه در زمین است و بدرستی که خدا هر آینه اوست بی نیاز سوده آید دیدی

أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَلْفَلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى

بدرستی که خدا را م کرد برای شما آنچه در زمین است و کشتی میرود در دریا بر همان او و نگاه میدارد آسمان را از آنکه افندد

الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ ١٠٥

مگر بدستوری او بدرستی که خدا هر مردمان هر آینه مهربان رحیم است

دان در آرد گفت در آوردی  
اینست امر حق عقوبت هر کند  
پس دهد صیرت حدایش لا محال  
عفو و آمرزش در این موقع ر حق  
بصر حق مظلوم را اندر ظلم  
نا شود تعدیل مابین دوح  
باشد از آنجمله اینکه لیل را  
کاهد از هر یک بوجه اعتدال  
در دعا مظلوم را باشد پناه  
گرساند جمشان از هر ضرر  
دان سبب که او علی است و کبیر  
زانکه باطل آن بود که خود بدات  
نیست استقلال ایشان را بدات  
پس حقیقت غیر حق موجود نیست  
که فرستاد آبی او از آسمان

راضی و خوش در بهشت و مسکنی  
مثل آن روی عقوبت پس رسد  
چون عفو است و غفور آن ذوالجلال  
بهر آن باشد که در حکم و سق  
این بود هیچ از حردمدی سب  
که معاد باهمد آن هر دو نیز  
اندر آرد در نهان از اقتضا  
بر دگر افراید اندر حسن حال  
هم ر طالم در تظلم داد خواه  
در رمان کردید معدوم الاثر  
باک و مطلق از شریک و از نظیر  
بست او را هستی اندر جهات  
غیر ذات واحد کامل صفات  
دانکه بود غیر او خود بود نیست  
شد زمین سر سبز و خرم در جهان

حق بود دانا بحال و بردبار  
پس ستم کرده شود آن کانتقام  
این بود اندر مطالب حکم عام  
مستقم باشد مصاب از کردگار  
که بود او قادر ذوالالادار  
از حرارت گر نکردد صادات  
اندر آرد روز را هم در شب او  
حق سمع است و بصیر از روی ذات  
زان سبب که حق بود ذات بذات  
زان سبب باشد که خواست آنچه را  
نیست شبی چون بدانش مستقل  
پس بمعنی کل اشیاء باطلند  
و درهی حقد اشیاء سر بسر  
خود تو این آیا ندیدی دیده  
سبزی ارض است دائم زان سبب

مرحبا آن لطف و آن احسان و کار  
بکشد او را عاقبت خود در مقام  
خاص بود بهر کس در انتقام  
زانکه کرده است او عمل بر نظم کار  
غالب آرد کار را بعضی نگار  
عالم انداز و نیش گردد خراب  
از پی تعدیل نظم مطلب او  
بشنود بیند فعال ممکنات  
جمع سازنده وجود ممکنات  
مشرکان باطل بود غیر از خدا  
غیر او پس باطل است و مضحل  
زانکه در هستی ز غیری حاصلد  
که بود از ذات واحد جلوه گر  
نیست شک دانسته و فهمیده  
وان یکی باشد ز آیت های رب

## سورة الحج

او بخلق خود لطیفست و خیر برستایش او سزاوارست و بس فلک را فرموده رام آن ذومعم جز که بر فرمان او نبود یقین	رزق بخشد برکبیر و برصغیر غیر او نبود سزا برحد کس تا باهر او روان باشد بیم بود این آسمان بریا چنین	هست او را آنچه در ارم و سہاست خودتو این آیا ندیدی آنکہ رام آسمان را دارد از قدرت نگاه زانکہ حق باشد رؤف و مہربان	بیناز و ہم ستودہ بر سزاست کردہ آنچ اندر زمین آنراست نام زانکہ افتد بر زمین یاشتاہ بر تمام مردمان از ہر شان
---	--	---	---

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ٦٦ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا

واوست کہ زنده کرد شمارا پس میمیراند شمارا پس زنده میکند شمارا بدرستی کہ انسان ہر آینہ ناسیاس است از برای ہر امتی گردا بدیم طریقہ کہ

هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٌ ٦٧ وَإِنْ جَادَلُوكَ

ایشان مسلوک دارند اند آرا پس نباید کہ نزاع کنند با تو در آن امر و بگوینا بسوی پروردگارت بدرستی کہ تو ہر آینہ بر راہ راستی و اگر محادلہ کنند با تو

قَالَ اللَّهُ أَعَلَمْ بِمَا تَعْمَلُونَ ٦٨ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٦٩ أَلَمْ

پس بگو خدا دانانراست تا چہ می کنید خدا حکم میکند مناسان روز قیامت در آنچه بودید در آن اختلاف میکردید آیا

تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ٧٠ وَيَعْبُدُونَ

نداستی کہ خدا میداند آنچه در آسمانها و زمین است بدرستی کہ آن در لوح محفوظ است بدرستی کہ آن بر خدا آسانست و میپرستند

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَالِيسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ٧١ وَإِذَا

از جز خدا آنچه فرو فرساده شد آن حجتی و آنچه نیست مریاشاران آن دانستی و نیست مرسنمکاران را هیچ یآوری و چون

تُنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

خواندہ شود برایشان آیہای ماکہ روشن اند مشناسی در کار شدند انکار را از نزدیک باشند کہ حملہ کنندہ آنا کہ معوانند

عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بُشِّرُ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ ٧٢

برایشان آتہای ما را انگو آیاس خرد ہم شمار اند ترا آسان آتش وعدہ دادہ است آنرا خدا با آنا کہ کار شدند و ندانست آن حای از گشت

اوست آنکس کہ شمار ازندہ کرد باوجود آہمہ لطف و خوشی یعنی آئینی و شرعی کہ عمل یا کہ منسک موضع قربانی است مردم را را خوان برت کو خداست در قیامت بنشان حکم او کند کان خدای رازدان داد یقین علم بر اشیا تمام ازیش و کم آنچہ بر وی نیستشان دانایی خواندہ چون گردد برایشان در ملا ہست نزدیک آنکہ بجہند از غضب گو کہم آیا شما را من خبر ہست از خشم شما آن صمبر	ہم نمیراند و بر این رسیدہ کرد میکند انکار بخت اندر کشتی بروی از داس کنند از ہر ملل درمی یا غیر آن ہر حا کہ ہست چون کہ میباشی تو خود بر راہ راست زانچہ کردید اختلاف از ہر سند آنچہ باشد در سموات و زمین پس بود آسان خدا را در قلم بلکہ بود جز کہ از خود را بی آیتی بین خود از آیات ما تا بگیرد آنکس را ران سبب برہر آنچہ بدتر آمد در نظر خون شود دلہای شیران زان شرر	ردہ پس سادہ شمارا رب اس ہر گروہ را بگردا بدیم جد یا بود منسک مکان ائلاف پس نباید کاهل ادیان در نزاع و در حدال آرند پس کو اعلم است این ندیدی خود تو آیا رایگان این ہمہ بدوشہ کشتہ در کتاب میدرستند آن بحر حق مشرکان طالند و بست طالرا زحق میشناسی در وجود کافران یعنی آنہارا کہ معوانند باز زانچہ خواهید آن شما بر تالیان کردہ آنرا وعدہ حق بر کاران	آدمی باشد ہمانا ناسیاس مسکی کارا پذیردہ شوند یا محل ضاعت اندر اعکاف باتو در این امر باشند از دفاع حق بر آنچه میکند ابن اسلام است دیدہ و دانستہ بل بالعان لوح محفوظ اعنی از وجہ ثواب کہ نگشتہ حجتی نازل بر آن در حمان مریاوری از ماخلق حالت انکار بروحی عیان بہر شان آیات ما را نا بار نار دوزخ یعنی از راہ عیان ند بود بش المصیری آچنان
--	---	---	---

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ

ای مردمان زده شد مثلی پس گوش مازدارید مریا بدرستی کہ آنا کہ میخوانید از جز خدا ہرگز نتوانند آفرید مکی را و

## الجزو السابع عشر

لَوَاجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفْزِدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبُ ٧٣ مَا قَدَرُوا

اگر چه اجتماع نمایند بر آن را و اگر برباید از ایشان مگس چیزی را نمیتوانند استغلاص کردن از آن تا توان آمد عابد و معبود شناختند

اللَّهُ حَقَّ قَدَرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٧٤ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ

خدا را حق شایسته او بدرستی که خدای هر آینه توانای عال است خدا را میگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان بدرستی که خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٧٥ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٧٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

شنوای بیست میدانند آنچه را باشند میان دستهایشان و آنچه را باشند پس پشتشان و سوی خدا باز میگردند کارها ای آن کسانی که گرویدید

ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٧٧ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ

رکوع کنید و سجود کنید و بپرستید پروردگار خود را و بکنید خیر را باشد که شمار ستکار شوید و جهاد بنائید در راه خدا حق جهادش او

هُوَ أَجَبُكُمْ وَ مَا جَمَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّكُمُ الْمُسْلِمِينَ

برگزید شما را و بگردانید شما در دین هیچ شکی نباشد پدرتان ابراهیم او نام نهاد شما را مسلمانان

٧٨ مَنْ قَتَلَ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا

از کس که بکشد و در این تا باشد رسول گواه بر شما و باشید گواهان بر مردمان بر پای دارید

الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ الْمَصِيرُ

نماز را و بدهید زکوة را و متوسل شوید بخدا اوست خداوند شما پس خوست آن خداوند و خوست آن یاور

<p>ایها الناس این مثلها شده ناریند آن هرگز نک دنا طالب و مطلوب پس باشند دست حق تعالی او قوی است و عزیز برگزیند از ملائک حق رسل همی باشد میان حق و حقیق تعلم مابین آید بهم و ما هم سویی نارگشت کارهاست در رکوع و در سجود آید رو آچنان کاید بحا حق جهاد دین ابراهیم ایسان باشد این تا محمد بر شما باشد گواه پس باد آید ای میده صلوة برکتاش هم بنائید اعصاب</p>	<p>در درشتش مرتبتر است و به مجمع چند ار که گردند از شای هم دنا و هم نان یعنی به حدت عالست اندر بوائیش بر هم چنین از مردمان اندر رسل واسعه دریا کی دیدار و دل حلهم ترجع الیه امرها مرجع و مدعی کل ماسوی است ربکم یا ایها الناس اعتدوا برگزید او چون شما را در رشاد کاو شما را نام کرده مسلمی نا که عصیان کرد و طاعت نراله هم دهد از صدق و میل دل زکوة این تمسک فرص باشد برانام</p>	<p>بشود آرا مر آثارا شما ور رباید را نسان چیزی مگس میگردند آنکسان بعطیم حق بر خلاف آنچه خواند این گروه تا بود افروشته از حق واسطه حق تحقیق او سمیع است و بصیر داد اعی آن عملها که کند ایکسان که بگرویده بر حقیق و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون بر شما در دین بگرداند او حرج پس از این قرآن و هم در وی نام هم شما باشید شاهد در رشاد چنگ بر فصل خدا هم بررید اوست مولای شما ی دیگری</p>	<p>که همی حواید از غیر خدا نی تواند آنکه تا گرد پس آچه باشد حق عطیم از سق کاید از هر عاری اندر ستوه ایسا را در مقام رابطه بست را و پوشیده چیزی یک شعب مردمان دایند و بگذشته چند در عودیت بدات مطلقه حاهد و افی الله ایست آرمون بلکه وسعت داد از فصل و فرح خوانده اوتان مسلم از رب الام آنکه دعوت را رساند او رب عباد اعتماد او را بطاعتها کنند بهرس مولا و بیکو یاوری</p>
--	---	---	---



### سورة الْمُؤْمِنُونَ مائة و ثمان عَشْر آية وَ هِيَ مَكِّيَّة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

## سورة المؤمنون

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۚ ۱ الَّذِينَ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۲ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۳ وَالَّذِينَ هُمْ

حقیقت رستکار شدند و نیکان آنانکه ایشان در نمازشان خضوع کنندگان و آنانکه ایشان را لغو روی گردانندگان و آنانکه ایشان را

لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ۴ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۵ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ

مرزاکو را ادا کنندگان و آنانکه ایشان در معورتهاشان را نگاهدارندگان مگر از روحهاشان یا آنچه را مالک شد دستهاشان

فَاتِهِمْ غَيْرَ مُلُومِينَ ۶ فَمَنْ أَبْغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۷ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ

پس بدرستی که ایشان را مدعی ملامت کرده شدگان پس آنکه خود سوای آن پس آنها ایشان را تعدی کنندگان و آنانکه ایشان را امانتهاشان را و پیمانهاشان را

رَاعُونَ ۸ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۹ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۱۰ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

رعایت کنندگان و آنانکه ایشان را که در نمازشان محافظت میکنند آنکروا ایشان را وارثان آنانکه میراث مبر در فردوس را

هُم فِيهَا خَالِدُونَ ۱۲

ایشان باشند در آن جاودایان

مؤمنان گشتند از حق رستگار	در نماز آن جماعت رستگار	یا فرون در نماز آن کسان	در تواضع قلب بروفق لسان
مؤمن اندر مورا عظم داخلست	در حضورش جان بجان واصلست	در ظهور نور عظمت در شهود	حشیت و هیت بدل یابد ورود
معرضند ایشان ز هر بیهوده	وین باید از هر آن آلوده	لعو باشد هر چه آن غیر از خداست	معروضی عارف اندر احتیاست
بر رکت و تند آن جماعت فاعلون	باشد ایشان در محب آزمون	و آنسانکه بر فروح اندر مهم	حافظند الا علی ارواحهم
یا آنچه گشته مالک دستشان	پس ملامت نیست ایشان را در آن	پس هر آن حوید بحر راحت خود	خلوت او نگدشته از قانون وحد
گشته مایل از حلال او و حرام	در گذشته از حدود و ار مقام	و آنسانکه در امانات و عهود	میکند ایشان رعایت آنچه بود
و آنسانکه بر صلوة خود تمام	حافظ و بود از هر آن وقت و مقام	وارند آن قوم بر فردوس را	جاودان دارند در فردوس جا
	وارث از آن حوایدشان پروردگار	که بود فردوس حق آن کار	

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۱۳ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۱۴ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ

و بتحقیق که آفریدیم انسان را از صاف کشیده از گل پس گردانیدیم او را نطفه در قرارگاهی اسوار پس گردانیدیم آن نطفه را

عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا وَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ۱۵ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

بارچه خونی سه پس گردانیدیم آن بارچه خونی سه را بارچه کوشی پس گردانیدیم بارچه گوشت را استخوانها پس نوشانیدیم آن استخوانها را گوشتی پس آفریدیم او را

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۱۶

آفریند دیگر پس برتر آمد خدا که بهترین آفرینندگانست

## در بیان حال نطفه

آفریدیم آدمی را ما یقینی	از خلاصه کان شده نرویز رضی	سل او را پس نطفه در مقر	مستقر کردیم از روی اثر
پس بگردانیدیم آن نطفه سفید	خون سرخی آچنان کامد بدید	پس بگردانیدیم لعش پس عظام	پس نوشیدیم مراحم آن تمام
ثم انشأناه خلقا آخرا	زنده شد یعنی رروح آن دیگر	یافت خنثی دان سپس که بد حماد	صورش باشد افاضه در بهاد
با قوی کردیم ایجاد اندر او	یا مباد از هر سه باشد خود کو	صورت و روح و قوی یعنی تمام	یافت خلق از صورت و معنی نظام
خلق آخر گرفت یاران که حماد	بود و حیوان گشت ران پس در گشاد	کور و کرد چشم و گوشش داد در تب	بود انکم داد او را بطن و لب
شرح خلقت در کتاب طب تمام	گفته اند ارباب حکمت در مقام	بیست در تفسیر حای آن بیان	گر که خواهی رور تشریح آن بحوان
	پس زرگست و بلند او در یقین	هم بود بیکوترین تقدیرش این	



## الجزو الثامن عشر

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّونَ <sup>١٦</sup> ثُمَّ أَنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعُونَ <sup>١٧</sup> وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ

پس در سبک شاه، شود به اعدای آن هر آید گمان  
پس در سبک شاه، شود به اعدای آن هر آید گمان

طَرَأَتْكَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ<sup>١٨</sup> وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَقَسَّكَاهُ فِي الْأَرْضِ وَ

ضقات بالای ہم و ناشیہ از حلق و جگر این و فرو فرسیدیم از آسمان آرد از آید از اس سائیدیم و اوراد در می و

إِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ ۖ لَفَادُّرُونَ ۝ فَاتَّشَأْنَا لَكُمْ ۝ جَنَابٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَابٌ لَّكُمْ فِيهَا قَوَاكُهُ

بدر سیکه‌ها بر بدن آن‌ها آتش توارانده پس پدید آوردند برای شما آتش را از میان و اسکو و رهام شهر اسب در آن‌ها میوه‌های

كثِيرَةٌ وَمِنْهَا نَأْكُلُونَ ۚ وَنَجْعِدُ مِنْ شَجَرِهِ أَخْرُجَ مِنْ طُورٍ سَمِيَاءَ نَبْتُ الدَّهْنِ وَصَنَعِ الْآكِلِينَ

سار وار آهها + جور بند + دزحی راکه، ونم آید از حضور ساسا + مایه و ناه + این خورش برای خوردن گمان

٢١ وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعَزَّةً تَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثَرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

و ندرس که مشمار است درس و گاه و گاهی سواد به بیشتر بی می اسما و هه هارا ارا آچه در شکای ای آه و م و میرا اسید آن مهمهای به از و ار آنها مجورند

٢٢ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ يُحْمَلُونَ ٢٣

ویر آید و ای

موت و نعی هسان در هر مقام  
ما تودیه است ره راسارگان  
ما ندارد سه واحد و دوما  
حق ما گردیم راعبات و عجل  
رسته آن ارضور سما در مقام  
که جسم رسنه است از آن مکان  
در عطفون آن باشد از مادرشان  
میشوند اندر رمی و در بحر

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٢٤

والمخبة بق فرسانه، وحررا اسوي قومش اس گه تاي قومش، سمد حدارا، است مر سوارانج ادي حررا آباسي ني بره ريد

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا نَشْرٌ مَلَائِكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ

پس گفتند آن جمعی که حاضر شدند از قومش هستند این مآثر انسانی مانند شما می‌خواهد که افروزی یابد از شما و اگر

شَاءَ اللَّهُ لَا نَزَلَ مَلَائِكَةٌ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آيَاتِنَا الْأَوَّلِينَ ٢٥ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ حِجَّةٌ قَرِيبٌ صَا

حواسته و حد اهر آينه و فرستاده و ملائکه را اسد هم ايس را در در اغانى كه بشيبياسد بخت او مگر مردى كه ناوست حمولى پس اندطار بر پند

۲۶ ۱۰۰ حَتَّىٰ حِمَى ۲۶ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ۲۷

ما و یا وقتی گفت بروردگار من که یاری دهم را اسم آنکه نکذب کردید مرا

در بیان دھرت نوح ہم قرم را

سوی قومش نوح را ماریقیی : خود فرستادیم دعوت را چایی

## سورة المؤمنون

گفت یا قوم اعدوا الله ما لكم	من اله غیره اولی بکم	او جدای مرقق است آیا شما	می پرهیزید از شرک و دغا
پس نگفتند آن ملا ارقوم او	آه که سبکه بکرویدند ارجعوا	بست این حر آدمی مثل شما	خواهد افروزی ادا این جوید تا
خواستی و رحق و رساندی ملک	بر رسالت در حلائق بی رشک	هیچ شایسته این را ما نکیش	در پندرها مان گزین بودید پیش
کدامی کردد بیمار بر شر	غیر یک معبود تا سود دگر	بست نوح الا که مبدی در عون	که در او نبست اند صغ و حنون
پس بریدش تا رمای اخطار	که میرد یا گدازد گیر و دار	یا بیدش حسن تا وقتی که او	سک آید بگردد رین گفتگو
نوح خون مایوس شد زاداشان	گفت ای پروردگار بی نشان	ده مرا یاری و برهان از محن	را بچه کردند این گره نکدیب من

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيُنَا فَأَظَاهِرْنَا وَفَارَ الشُّرُورُ ٢٨ فَاسْلُكْ فِيهَا

س وحی کردیم او که ساز کشی را نگاه داشت ما و وحی ما س حون آید فرمان ما و بخوشد نور پس درآور در آن

مَنْ كُلِّ رَوْحَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ الْأَمِّنَ سَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا نُعَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

از هر یک دو وصف حمت هم که دو تاست و اهلت را مگر سبکه سفت گرفته را و گهزار از ایشان و معاضه ممکن نامس در آهنا که سکر کرد

إِنَّهُمْ مُفْرَقُونَ ٢٩ فَأَظَاهِرْنَا أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجِدُونَا

که انشاید عرق کرده شده گمان پس چون را آمدی تو و آنا که باشد ما و بر کشی پس بگوی سبایش مرحدار که رها بد ارا

مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٣٠ وَقُلْ رَبِّ انْزِلْنِي مُنزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ٣١ إِنَّ فِي ذَلِكَ

از گروه ستمکاران و بگو پروردگار من فرود آورد مرا و فرود آوردی مبارک و تو بهترین فرود آورندگان بدر سبکه باشد در آن

لَايَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ٣٢ ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ٣٣

هر آینه آیهها و بدر سبکه بودیم هر آینه ما را مایندگان پس آفریدیم از بعد ایشان گروهی دیگر

و حی پس کردیم سوش که ساز	فلک را ناحط ما و روحی بار	می بکیم اعنی بهر کارش مدد	ما تورا از روی وحی معتمد
س چو آید امر ما اندر ظهور	آب بر خوشد ساگاه از نور	وقت طوفانست در کشی درار	پس در هر صغی دوروح اندر شمار
ماده و بر ارهران حیوان که هست	آور اندر فلک در بالا و بست	واهل خود را هم حر آنکو برشتاب	حسته پیشی قول حقش بر عداوت
هم مکن بر من خطبات اندر دعوات	اندر اسمکارگان بهر دعوات	ز آنکه انشاید از مسفر قین	بیششان ره بر خلاص آنها فقی
پس خود در کشی شبی را اسوا	وا که باشد ما و گو حمد خدا	آنکه بر هاند ما را اهل سم	کو فرود آرم خدا را بار هم
م فرود آوردی اندر رمی	س مبارک و انت خیر المرلین	اندر این است آیت و ناشیم ما	بر ستمکاران رسانده بلا
	خلق پس کردیم بعد از آنکه	قوم دیگر را آرمون بر حایشان	

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣٤ وَقَالَ الْمَلَأَ

س فرستادیم در ایشان رسولانی از ایشان که سرسند حداراست مر شمار هیچ الهی غیر او پس می پرهیزید و گفتند آن جمع

مَنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاتِ الْآخِرَةِ وَاتَّرفُنَاهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا

از فرمش آنا که کافر شدند و سکید کردند ملاقات آخرت را و مسمم کردیم ایشان را در زندگانی دنیا بست این مگر

بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ ٣٥ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ٣٦ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ

انسان ما بد شما معجورد از آنچه معجورید از آن و ما شامد از آنچه می شامید و اگر فرمان برید انسان مثل خود را

إِنَّكُمْ إِذَا لَخَّاسِرُونَ ٣٧ أَعِيدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ٣٨

بدر سبکه شما آگاه هر آینه باز کار آید آیا و عده میده شمارا که چون مرید و شدید خاک و اسجواها بدر سبکه شما اندرون آورده شده گان

## الجزو الثامن عشر

هَيَّاتَ هَيَّاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ٣٩ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

دور است دور مرا آنچه وعده داده میشود نیست آن مگر زندگی ما در دنیا می میریم و زنده میشویم و ساشیم برانگیخته شونده گان

٤٠ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ٤١ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا

بست او مگر مردی که می زند در خدا دروغ و نسیم ما مرا و را اگر و ندگان گفت بر و در گار من یاری ده مرا بس

كَذَّبُونَ ٤٢ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْحَبَنَّ نَادِمِينَ ٤٣ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غَنَاءً فَبَعْدًا

آنکه تکذیب کردند مرا گفت از آنچه گذشت اندکی هر آینه میگردند البته شعلان پس گرفت ایشان را و نادمین حق پس از دم ایشان را حاشاک بر روی سیل پس هلاک نادر

لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٤ ثُمَّ أَنْبَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ٤٥

مر گروه ستمکاران را پس آوریدیم ما از مدایشان جماعهای دیگر

### در بیان دعوت هود علیه السلام قوم را

پس فرستادیم در ایشان رسول	هم از ایشان ما باشد، دیون	ایکسکه برستید حق را، شما	که باشد غیر او دیگر خدا
پس شما آیا نرهزید هیچ	می رسید از عدایش در هیچ	گفت پس از قوم هود ایشان	آنکسانکه نگرویدندی بدان
هم بتکذیب از لقای آخرت	آمدندی و رعقاب و معرفت	داده بودیم اندر این دار فنا	نعمت بسیارشان بر مدعا
چون شما این جز شر گفند بس	منجور دهم باز از آنچه حور نیست	می یاشامد از آنچه هم شما	ران بناشامید در صبح و ما
طاعت از مردی که بر مثل شماست	گر کنید آن خود ریاضان بر ملاست	و عده کرد آیا که چون کشید حاک	زنده گردید و در آید از مفاک
بعد مردن کاسه جوان بوسه و رحمت	سدها از یکدیگر خواهد گسخت	در شما وعده دهد ناراین رسول	زندگی را نکند گجی قبول
دور باشد دور آنچه بشود	هم بر آنچه وعده داده میشود	زندگی بود بحر در این جهان	که میبریم و رانم آچنان
چون یکی میرد بزیاید دیگری	نی را بگیردند گردید از نری	است این مردی مگر که بر خدا	سسه بر حق از دروغی افترا
بیستم او را ر ماور اردگان	آچه را بدهد خیر بر رایگان	گفت یارب یارب ده زین وجوه	راچه تکذیم نمود این گروه
گفت حق بعد از زمان پس قیل	کاوان گردید داده در سیل	صیحه خبریشان پس در گرفت	صیحه بالحق که پس بود آن شکست
پس نکردند ایشان را تمام	همچو آب آورده حاشا فی نام	بد دوری پس بقوه طالین	بعد از ایشان خلق پس از دیم هس
	فرهی دیگران هم هیچ کس	می ماند از وعده خود بشو پس	

مَا تَسْقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْأَخِرُونَ ٤٦ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رُسُلُهَا

بشی نگرید هیچ امتی احش را و ناریس نمی ماند پس فرستادیم رسولان را از بی هم هر گاه آمد امتی را رسولان

كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بِمَعْصَمٍ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ٤٧

تکذیب کردند او را پس نام گردانیدیم بعضی از ایشان معصی را و گردانیدیم ایشان احکایتها پس هلاک کردیم مر گروهی را که ایمان نمی آورد

کس بنگرفت ایچ پیشی رعذاب	زان امم هم پس ماند از رعقاب	بر تواتر پس فرستادیم ما	مرسلین را بعد هم در اقتضا
هر که آمد مرسلی در امتی	قوم تکذیبش نمود از دعوتی	پس در آوردیم از بی لبزبک	بعض ایشان را ز بعضی در هلاک
هم بگردانیدشان عبرت شان	ماند احادیثی از ایشان در جهان	پس از رحمت دور می باشد چند	آنکسانکه بر نبیین نگروند

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبينٍ ٤٨ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا

پس فرستادیم موسی و برادرش را هارون بآیتهای ما و حجتی روشن بسوی فرعون و جماعتش پس گردنکشی کردند

## سورة المؤمنون

وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ۴۹ فَقَالُوا أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ۵۰ فَكَذَّبُوهُمَا

و بودند گروهی متکبران پس گفتند آیا ایمان آوریم مردو آدم را که باشد ماسد خود ما و قوم آنها را ما را پرستند گاهند پس تکذیب کردند آنها را

فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ۵۱ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۵۲ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ

پس شدند از هلاک کرده گان و به تحقیق دادیم موسی را توریة باشد که ایشان را میباید و کردادیم پس مریم

وَ أُمَّهُ آيَةً ۵۳ وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ ۵۴

و مادر او را آیتی و جای ساختیم آنها را در مکانی رفیع صاحب آرامگاه و آب جاری

### در بیان دعوت حضرت سر سبز علیّه السلام قر س را

پس فرستادیم موسی را ذکر	بارادش اوست هرون پس	با عصا و معجزات روشی	حجی ظهر بدان بر هر تنی
سوی فرعون و ملاه با دلخوشی	کمر پس کردند از گردنکشی	پس گفتند آوریم آیا که ما	مردوتن ایمان حوحد دیانصا
وانگهی که قوم ایشان بدادند	حمله مارا هم بر آن ریخته اند	پس گفتند این دروغ است اریقی	را که بود آن گروه از مهلکی
هم ذکر دادیم موسی را کتاب	راه ما باشد قومش بر صواب	این مریم را نکردادیم هم	آیی با ام او اندر ام
در بلندی بارشان دادیم جای	سوی است المقدس از کل بنای	پس رفعت آمدگان اندر زمین	رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۵۵ وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ

ای پیغمبران بخورید از پاکیزه و نکند کارهای شایسته بدرستی که من آنچه می کنید دانایم و بدرستی که این ملت شماست

أُمَّةً وَاحِدَةً وَآنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ۵۶ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

که ملت واحد است و منم پروردگار شما پس هر یک از من پس جدا جدا کردند امرشان را میانشان را هر گروهی باشد آنچه هر دایشت شادمانان

۵۶ فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ ۵۷ أَيْحَسِبُونَ أَنَّ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ ۵۸ نُسَارِعُ

پس و گذار ایشان را در غمیشان تا وقتی آیامی بدارند که آنچه میدهند بیکبار ایشان از مال و پسران می شامیم

لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ۵۹ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ۶۰ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ

برای ایشان در خوبها بلکه عدادند بدرستی که آنها که ایشان از ترس پروردگارشان خائفند و آنها که ایشان بآیتهای

رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۶۱ وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۶۲ وَ الَّذِينَ يُؤْنُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ

پروردگارشان مگویند و آنها که ایشان پروردگارشان شرک عباورند و آنها که میدهند آنچه را دادند از صدقات و دلای ایشان بر سالت که ایشان

أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ۶۳ أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ سَابِقُونَ ۶۴

بسی پروردگارشان باز گشت کنند گاهند آنها می شامند در خوبها و ایشانند مرآه را پیشی گردندگان

ای پیغمبرها خورید از طیبات	هم کنند اعمال نیکو در حوّه	آ که من بر هر آنچه میباید	این شمارا ملتی باشد پدید
ملتی واحد منم پروردگار	هم شما را پس برسید از عثار	پس عودند امر دین را مردمان	یاره یاره بین خود در هر دمان
شاد هر قومی بدانچه نزد اوست	برگانش آنچه هست او را نکوست	شرح این معنی بوسم گرتام	در خوش آیند بر من خاص و عام
دلن و دستارم بدرند از غضب	که بشرع و فقرشان باید سب	پس به ار باشد نهان در پرده راز	سوی تفسیر کلام آیم بار
حق تعالی گفته در قرآن همه	آنچه حق است آنچه باطل زین رهمه	پس بگرداب ضلالت و اگدار	این کسارا تا عمرید از قرار
می کنند آیا گمان کرما مدد	هستشان این قوم انمال و ولد	می شامیم از بی خیر ایشان	بل نفهمند ای که بود آچنان
اینست استد راج فی سرعت بغیر	کی بهایم را بود این فهم و سیر	وان کسان گر خشت پروردگار	مشفقون باشد یعنی ترسکار

## الجزو الثامن عشر

وايكه برآيات نشان نكرويد      شرك برحق وانكه ميآرد چند      واكسانكه ميبهند      ار التفات      آنچه دهند آن زصدقات و زكوة  
قلب ايشاست نرسان از خدا      سوي حق گردد چون باز ازولا      بر يكوئنها شقاند آيكان      ساقند از آن سبب بر مردمان

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ <sup>٦٥</sup> بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ

و تكليف نميكند نفسي را مگر طاقتش و در دما كتابت است كه سخن ميكند حق و ايشان ظلم كرده نميشوند      بلكه دلهاشان      در غفلت است

مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ <sup>٦٦</sup> حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ

از اس      و مر ايشان راست كردارها از غير آن      كه ايشان باشند مر آهارا كنندگان      تا چون نكبريم      مسلمان ايشان را      بعد از

إِذَاهُمْ بَجَارُونَ <sup>٦٧</sup> لَا تَجَارُوَالْيَوْمَ أَنْكُمْ مَنَا لَا تُنصَرُونَ <sup>٦٨</sup> قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ

آنگاه ايشان زاري كنند      راري ميكند امروز بديست كه شما را ياري كرده خواهد شد      در رس كه اود      آيهاي من كه خوانده ميشد شما

فَكُنْتُمْ عَلَيَّ آعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ <sup>٦٩</sup> مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ <sup>٧٠</sup> أَقَلَمَ يَدَبُّ الْقَوْلِ أَمْ

پس بوديد بر پاشهان      پس بر منكشيد      نكر دان      مان اسامه در شكويان كه هديان ميكند      آيا پس نامل غير كردسان گفتار را

جَاءَتْهُمْ مَالٌ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ <sup>٧١</sup> أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُبْكَرُونَ <sup>٧٢</sup> أَمْ يَقُولُونَ

يا امد ايشان را آنچه امد پدران ايشان را كه بود پدر شيبان      يا مني شاختند      رسولشان را پس ايشان بود پدر اورا نا شاسد گان ايام گفتند

بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَتْهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ <sup>٧٣</sup> وَ لَوَاتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ

نا او حويت بلكه امد ايشان را حق      و اكثرشان بود بر حق را نا خوش دارندگان      و اگر بر و بود حق مر ادهاي ايشان را هر ايه ساه شده بود

السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَنْبَأْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ <sup>٧٤</sup> أَمْ تَسْأَلُهُمُ

اسماها      و رهي      و هر كه در انهاست      بلكه داديم ايشان را ذكرشان      پس ايشان داز درشان      روي كردان گان ايا در خواست ميكي

خَرُجًا فَنَخْرَاجُ رَبَّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ <sup>٧٥</sup>

ار ايشان مردی پس مرد و در گذار تو بهتر است و اوست      بهترين      روزی دهندگان

<p>شاق بود هيچ تكليفي زما بلكه دلهاشان را اين ناشدني ميكند اعمال باباك و بيد آنكه ايشان ميكند از حد و روي بود آيهاي قرآن كه رما ميبوديد اعني از آن اعراض مسموديد اريدي اورا ناد يا بديشان آمد آنچه در يقين ناصد انكارش از بي معرفت بلكه آمدشان بحق بغيري و ايدر آهار كه هست از دي عقول پس خود ايشان روي كردان داران پس بود مزد تو از بروردگار</p>	<p>لا تكلف نفساً الا وسعها هست اندر غفلتي و حيرتي بر علاوه شرك فساق عبيد اسفاهه پس اذاهم بيجارون خواهد ميشد هر زمان بر شما داشتند از اسما عيش اقتض بودن اعراض ز اسلطان راد بر پدرهاشان بامد بيش از اين بلكه شناسدش از رسم و صفت كارهون بودند حقرا اكثر بيت اعني ميشان حر بر وصول يعني از ذري كه آمد در بيان مرد او بهتر رخلي روزگار</p>	<p>رد ما باشد كتابي در شتون غير از ايشان باشد اعمال نند تا بهگام معين در عقاب نكشيد افغان كه ياري كرده هيچ پس شما بر فقري بوديد آن سرشان بوديد و در شك در حرم مي كرديد ايج آيا در سلام يا كه هيچ آيا رسول خويش را يا كه مكفند آيا كه رسيد تابع ارگشتي حق از اها و اشان ال كتابي بازشان داديم چند خواهي آيا مرد دعوت زين گروه بر خلاق اوست خير الرازيق</p>	<p>يطلق بالحق وهم لا يظلمون غير شرك اعني كه باشد بايست از احدا مر فهم بالعباد ن شويد از ما شما اندر سبح كه همي كشييد بر اعتقائان ذكر بغير چو ميشد دندم يعني اين قرآن تد در مقام نار بر شناختني از عمي حن بوي يعني حنوي مرضيد بر تبه گشت اين زمين و آسمان تا كه باشد بهر ايشان وعظ و بيد يا طمع داري بچيزي از وجوه كه دندم حلق وهم رزق از يقين</p>
---	---	---	---

وَ إِنَّكَ لَمَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ <sup>٧٦</sup> وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ

و در رس كه بواهر ايه بچواي ايشان را راه راست      و در رس كه انا كه نكروند      ناخرت      از راه ايه بيرون روندگان

## سورة المؤمنون

۷۷ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجَوَاءِ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۷۸ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ

و اگر رحمت کنیم ایشان را و رفع غم کنیم آنچه بایشان رسیده از ضرر و آزار اینچه طغیان کنند در زیاده روی ایشان که حرام باشد و تحقیق گرفتیم ایشان را عذاب

فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ۷۹ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذْهُمْ

پس ذلیل شدند بر پروردگارشان را و اوری نه بودند تا چون کشیدیم در ایشان دری سخت عذاب سخت آنکه ایشان

فِيهِ مُبْسُونُونَ ۸۰ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۸۱ وَهُوَ الَّذِي

در آن بودند امدان و اوست که آفرید ای شما گوش و دیده ها و دلهای کم شکر کنید و اوست که آفرید

ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۸۲ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

شمارا در زمین و سوی او حشر میشود و اوست که زنده میکند و میراند و مراد است اختلاف شب و روز

أَفَلَا يَعْقِلُونَ ۸۳ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ۸۴ قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَا

ای پس در نمی یاب عقل بلکه گفتند مانند آنچه گفتند ایشان گفتند یا چون بمیریم و اشیاء خاک و استخوانها و استخوانها

لَمَبْعُونُونَ ۸۵ لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۸۶

راستگاری چه شوندگان بجهت وعده داده شدیم ما و پدران این را پیش از این راست است این مکر اسمانی است

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۸۷ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۸۸ قُلْ

بگو مرد راست زمین و آنکه در است اگر هستید که میدانید برودی خواهد گفت مرد راست که و ای پس در نمی گیرید

مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۸۹ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۹۰ قُلْ

کست پروردگار اسمانی همت گاه و پروردگار عرش عظم برودی خواهد گفت مرد راست که و ای پس در نمی گیرید

مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجْزِي وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۹۱ سَيَقُولُونَ

کست که دست اوست بادشاهی همه جز و او پناه میدهد و پناه داده شود ای او اگر هستید که میدانید برودی خواهد گفت

لِلَّهِ قُلْ فَإِنِّي تُسْحَرُونَ ۹۲ بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۹۳

مرد راست است پس اگر فریب داده میشود بلکه دادیم ایشانرا حق و در سیکه ایشانند هر اید دروغگوای

خود بخوانشان بسوی راه راست ور بپخشائیم و برداریم ما ناز بگرفتیمشان چون بر عذاب تا کشودیم آن در ایشانرا پدید وین مراد از روز مح که بود تا کشید آیات او فهم از تیر اوست آنکس که نماید رنده هم بلکه گفتند این بود مانند آن مینهاد اندر اعصاب امتیاز پیش از آن کاید عمد در عیان	نگرود ایشان بد آنچه مدعاست آنچه از سختی است ایشانرا پس نکردند استکانت بر صواب کان خداوند عذابی بد شدید که برایشان باب خواری برگشود اندکی ناشد شاکر لیک بز می براند چو آید وقت غم که نگفتند سر پیشیان میشویم آیا برانگیزده ناز بست جز این قصه پیشیان	و آنکه آنکه نگرود از اقول هستشان در گریهی خود لجاج نه نمودند از تصرع و اضطراب آنکه ایشان نا امید از خویش سخت اوست آنکس که آفرید اندر شما آفرید او مر شما را در زمین باشد اروی اختلاف روز و شب می گفتند اینکه آیا بعد موت وعدہ داده ما و آبامان همه کو برایشان ار که میباشد زمینی	بر قیامت هستشان ورره عدول واله و سرگشته تر در اعوجاج در شدائد روی بر پروردگار اندر آن خواری بدید ارسوء نعت چشم و گوش و قلب از محس عضا هم نماید حشرتان رین پس یقی پس کشید آیا عقل در طلب چونکه خاک و استخوان گردید و فوت بوده ایم این گفتگو را آن همه و آنکه اندر اوست گرداید این
--	--	---	---

## الجزو الثامن عشر

زود باشد که بگویند ار خداست	کو پس آیا پند می گیرید باز	کیست برگزیده این هفت آسمان	رَبِّ این عرش عظیم اندر نشان
زود گویند اینکه میباشد خدا	کو نیزه زید آیا پس چرا	کیست آنکس که هست او را بدست	شاهی هرچیز از بالا و پست
میدهد رها روی ربهار	کس میدهد گر که دابد آشکار	زود باشد که بگویند این شئون	هست حق را فلانی نَسْجُون
بلکه آورده شان برحق و راست	وعده کر حشر و شرآں بر ملاست	وانکه ایشان مرد و غند و دغل	بر هر آنچه میسرستند از محل

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلِّي بَعْضُهُمْ

فرا گرفت خدا هیچ فرزندی و باشد با او هیچ الهی انگاه هر اینکه رده بود هر الهی آنچه او بدو هر اینکه برتری جسته بود در حیشان

عَلِي بَعْضُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ٩٤ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَنَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٩٥

بر برخی دام پاک بود از خدا آنچه وصف میکند دایای همان و آشکار پس مترامد از آنچه شرک آورد

قُلْ رَبِّ أَمَا تُرِينِي مَا يُوعَدُونَ ٩٦ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٩٧ وَمَا عَلَى آفٍ

بگو پروردگار من اگر معائن مرا آنچه وعده داده میشود پروردگار من پس مگردان مرا در گروه ستمکاران و بدرسیکه ما را انکه نمایم

نُورِكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ ٩٨ اِدْفَعْ بِالْيَمِينِ هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ٩٩ وَقُلْ

ترا آنچه وعده میدهم ایشان راه را نه توانم دفع کن با چپ خوار است دیرا ما دانایم ترام آنچه وصف میکند و بگو

رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ١٠٠ وَاعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ١٠١

پروردگار من پناه میبرم به تو از وسوسه های شیطانی و پناه میبرم به تو ای پروردگار من از انکه حاضر شود مرا

حق تعالی هیچ نگرفت از ولد	ست با او هم خدائی نالاند	گر که بودی هر خدائی بر دی او	آچه را خود آفرید از جستجو
همچنین بر بعض بعضی برتری	می جسته اند از شان همسری	رَبِّ تعالی میشدی بر یا فساد	عالم ایجاد میرفتی بباد
گفت رارو دو خدا اگر میدی	این جهان در لحظه فاسد شدی	پاک میباشد حق از هر چون و چه	و زهر آنچه خلق وصفش میکند
اوست دایای همان و آشکار	را چه شرک آورد بر تر اقدار	کو خدایا گرفتاریم از عتاب	آچه را که وعده کردی از عذاب
پس مگردانم بر قوه طالین	می مکن یعنی نان قوم قرین	قادریم آرا بدات بیشریک	بر عقوت ما سدهم ان ریک
دفع کن ما حصلی کان بهتر است	حصلی را آنکه رشت و انراست	ما نمی دارا تریم از هر حجت	بر هر آنچه میکند ایشان صفت
ما مرا انست شرک و ولد	یا بورا از سحر وار اوصاف بد	کو خدایا بر تو میگیرم پناه	من ر وسواس شیطانی زانگاه
	بروهم گیرم پناه ای ذوالمن	زانکه ما گردید حاضر بر دمن	

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ١٠٢ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ

نا چون آمد احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگار من بر گردان مرا شاد بکنم من کار خوبی در آنچه وا گذاشتم

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٠٣ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا

چنانست در سگ آن که آن کلمه ایست که او گوینده است و از پیش ایشان جای است تا روزیکه را یکجه شود پس چون دمیده شود در صور پس باشد

أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ١٠٤ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٠٥

نسبها میان شان روزی چه و بر سدا ریکد پس آنکه سنگین است ترازوهای او پس انکه روه ایشانست رستکاران

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ١٠٦ تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ

وانکه سبک است ترازوهای او پس انکه روه آنانکه زیان کرد در می هاشان در دوزخند حاودانین میسوازند و روپهاشان را

## سورة المؤمنون

النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ١٠٧ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٠٨ قَالُوا

آتش و ایشان باشند در آن ترش رویان آیا سود آیه‌های من که خوانده میشد بر شما پس بودید آنها تکذیب مکررید گفتند

رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ١٠٩ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ١١٠

پروردگارا ما غلبه شد بر ما بدین گروهی گداهان پروردگارا بیرون آور ما را از آن پس اگر عود کنیم پس بدستگیر ما است مکارا

تا بهنگامیکه خود بی‌زاد و برگ تا کنم ارتو تلافی بی‌رصوت در جهان حاشا که گردد بار او پس دمیده چو شود در صورت دم پس هراس سگین تر از وی است کرده من بر رفشهای خود ریان می‌بود آیات من آیا که حوی می‌گویند آن گروه سلاطین	بر یکی را ایشان رسد تا حرامات آچه ارمن در غلط گردیده فوت بل کند ارحرن و خوف این که بگو پس باشد ایشان اسباب هم رسکاری آگاه را در پی است هستان جا در حرم خاودان خوانده شد بر شما در آدمون گشت عاب ای خدا ایما شفق اورار بار ای خدا مرا بیرون	گوید ارحسرت که ای پروردگار کارها شایسته شاید تا کنم از پس ایشان همای است معنی ارحویتی در اروز ایشان و ایستگاه میباشد سبک مزان او رویش را سورد آتش سو سو پس شما تکذیب آیات حق بود بر ما این مکر بدجانی از پس عدا و ظالمون	در جهنم بار گردان زاختیار آچه از غفلت نمودم برک هم تا وقت عشتان مرفوع دست بست وزهم می‌پرسد آسکسان در ریاست آن گره بی‌گفتگو و اندران باشند ایشان دشت رو مینودید از فساد ماسبق هم بدیم از گداهان با جعتی
--	--	--	---

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١١١ إِنَّهُ كَانَ قَرِيبٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا

گوید دور شوید در آن و سخن مگوئید با من بدرستیکه بودید گروهی ازندگان من که گفته‌اید ای پروردگارا ما گرویدیم پس بیا بر ما را

وَارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ١١٢ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سُخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِّنْهُمْ

سخنای ما را و توئی بهترین بخشایندگان پس گرفتند ایشانرا استغرا ابراموش گردانیدند شمارا در من و بودید از ایشان

تَصْحَكُونَ ١١٣ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَسَرُوا إِلَيْهِمْ هُمُ الْفَآئِزُونَ ١١٤ قَالَ كَمْ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ

تصدیدید اگر آسکه حرا دادم ایشانرا امروز آنچه صبر کردند که ایشان شکام رسیدگان گوید چه در بک زدید در زمین

عَدَدَ سِنِينَ ١١٥ قَالُوا لَيْسَ لَنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْئَلِ الْعَادِينَ ١١٦ قَالَ إِنْ لَيْسَ إِلَّا قَلِيلًا لَّا

شمار سالها گوید در بک زدید یک روز بعضی از روز پس پس از شما بکس گوید در بک نکردید مگر اندکی

أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١١٧ أَفَحَسِبْتُمْ أَنْتُمَا خَلَقْتُمْ عِبَادًا وَأَنْتُمْ الْيَاسِرُونَ لَا تُرْجِعُونَ قَوْلَ اللَّهِ الْمَلِكِ

اگر آسکه شما باشند دادند آساستند که آفریدیم شما را عباد و آسکه شما سوی ما باز ننگردند پس از تر آمد خدا پادشاه

الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا

حق است خدائی مگر او که پروردگار عرش کریم است و کسی که بخواند خدا خدائی دیگر که دست جعتی مرا و امان پس خزان

حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ١١٨ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

بست که حسابش زد پروردگار اوست بدرستیکه رستگار شود کافران و گو پروردگار من بیا مرز و رحمت کن و توئی بهترین حمت کنندگان

گوید او شاید ای مرده خوش که خود آوردیم ایمان ای خدا پس خود ایشانرا شما بر ریشجد بهم ایشانرا جزا امروز من گوید از روی شمار اندر زمین پس پیرس آرا از اباب شمار	اندران بی‌حرف و گمناز و خروش پس بیا مرز و رحم کن تا بر گرفتار از کلام ناپسند صبر کرد آچه ایشان در محن چندان بودی درنگ اندر سبیل کا گمید از هر عدد در روزگار	رانکه شان اینست اندر افتاد چون توئی بهتر ز بخشایندگان تا سرد از یادتان ذکر مرا رستگار اند امروز آن گروه پس بگویند آن درنگ مان بود گوید آن گوینده یعنی جبرئیل	ورقه بودند و گفتند از عباد جز تو بخشاینده ای برندگان خنده میکردند چون بر اولیا صبر شما بودند در رخ و سوه حزک دوری یا کمی زان در عود بد شما رانی درنگ الا قلیل
---	--	---	--



## الجزو الثامن عشر

برعت خود خلقتان کردیم ما	پس شما پنداشتند آیا صفا	پس بود در حب این عالم حقیر	کرد باید اینکه ذیای قصیر
را که خلقی آفریند بر محاز	پس بود برتر خدای بیدار	بوده است ایجادن لعل و محار	هم بما راحم نمی کردند باز
ماسوی را از مرکب تابسیط	خالق عرش کریم اعلی محیط	بر خدائی لا اله غیره	نادشاهی که سزاوار است او
مرحشش درد آن پروردگار	پس حراین بود که باشد برقرار	دست او را حجتی در داد	و اینکه خواند نا خدا دیگر خدا
چون تویی بر خلق خیرالراحمین	گو نامهر و بخش ای رب دین	بر خلاف مؤمنان اندر سنج	رسگاری کافر را دست هیچ



### سورة النور اربع و سنون آية وهي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

سُورَةُ النُّورِ اَرْبَعُ وَ سَنُوْنَ اَيَّةٌ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

سوره ایست که در و رستادیم آرا و در و رستادیم در آن آیهی واضح باشد که شما بگریید

فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

پس بزدید هر یک از آن دو را صد تازیانه و باید که بگردشمارا با درواری در دین خدا اگر همدیگر میگردید

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ

بعدا و روز در رسد و باید که حاضر شود عذاب آن دو را گروهی از گروهگان مرد را با نکاح نمیکند مگر زن زانیه یا

مُشْرِكَةً ۖ وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۚ وَالَّذِينَ يُرْمَوْنَ

در مشرک و در زانیه نکاح نمیکند و اگر مشرک مرد را با نکاح و حرام کرده شده آن بزرگواران و آنانی که دست زاده شد

الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِنَبَإٍ فَسُودَتْ لَهُمْ نَبَأُهُمْ فَأَجْلَدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةٍ وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ

زنان با عفت پس یا در حد چهار گواه پس در پیدا ایشانرا هشتم تازیانه و چون مکید مرد ایشانرا زوای هرگز

أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۚ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ تَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۖ

آن گروه ایشانرا فاسقان مگر آنکه توبه کردند پس از آن و صالح شدند پس در سبب که خدا آمرزنده مهربان است

### در بیان حکم زانی زانیه

پس هویدا تا شما بگرییدند	نازل آیتها در آن کردیم چید	فرس هم کردیم احکامش بها	سوره است اینکه فرستادیم ما
این دورا بر حفظ دین برنوبتی	تا بگریید مر شما را رافتی	در جزا صد تازیانه بر شدید	زانی و زانیه هر یک را زدید
وقت اجراء حدود و بشنود	باید آنکه طایفه حاضر شود	هم برور واپسین در حکما	گر شما باشد مؤمن بر خدا
هیچ حر زانیه یا مشرکه	به صد زانی نکاح از معرکه	وقت حد کردند حاضر بالیقین	باید آنکه طایفه از مؤمنین
درسا گفتیم شرحی زین مقام	وین بود بر مؤمنین رشت و حرام	حرکه زانی یا که مشرک را فتنصاح	زانیه هم ناورد اندر نکاح
باید ایشانرا بعد تغذیر کرد	پس سارید از گواهان جار مرد	میباید ارجه باشد از ثقات	مرزبانرا رمی آن که محصنات
خود بنیدرید در غیب و حضور	هم گواهشان هرگز در امور	پرده را زانکه قی شاهد درید	تازیانه تا ثمانین برزدید
پس حق آمرزنده است و مهربان	هم کنید اصلاح نیت در نهان	حز که توبه کرده اند از بعد آن	را که باشد آن گروه از فاسقان

## سورة النور

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ

و آنانی که نسبت زنادهند بعضیهاشان و باشد مرايشارا شاهدان مگر خودهاشان بر کوهی یکیشان چهار کوهی

بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمَنْ الصَّادِقِينَ <sup>۷</sup> وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ <sup>۸</sup> وَيَدْرُؤُهَا

خداست که اوست هر آینه از راستگویان و همچنین آنکه لعنت خدا بر او اگر باشد از دروغگویان و دفع کند از آن زن

الْعَذَابَ إِنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمَنْ الْكَاذِبِينَ <sup>۹</sup> وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا

عذاب که کوهی دهد آچار کوهی خدا که اوست هر آینه از دروغگویان و همچنین آنکه خشم خدا بر آن زن

إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ <sup>۱۰</sup> وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ <sup>۱۱</sup>

اگر باشد از راستگویان و اگر بود فضل خدا بر شما و رحمت او و اینکه خدا توبه پذیر درست گرداست

و آنکه آنکه بر زبان خویش	رمی کردند آن جماعت ، من	هم باشد شاهدان از بهر شان	جز نفوس خود مرايشارا دران
پس دهد ران يك کوهی چاربار	بهر صدق قول خود بر کردگار	آنکه از حق زن او را سگوست	لن حق بهجم کوهی را اوست
یعنی از معذاز قسم بر صدق خویش	لعت او بر خود کند از روی دش	شاهدیجم خود این بر لایق است	کو دران دعوی هانا صادق است
اندران سست که بر زن داده او	یست کاذب صانع است و راستگو	هم بدفع حکم خدا از خویش	چار شاهد بالله آرد باز زن
چار بار اعی خورد بر حق قسم	که بود آن مرد بر کذب و ستم	پنجم آنکه خشم حق باشد بر او	شوهر را صادق بود در گفتگو
چون در این موقع کوهی سجت بود	بهر آسانی شد این حکم از حدود	عنت تریل شد مختلف	خاطر از تفصل آن شد مصرف
گرد فصل خدا و رحمتش	کاوست تواب و حکیم از عریش	کرد کاذب را نصیحت در درمان	کارها میشد هویدا از بهان

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ

درستی که آنانی که آوردند دروغ بر یک جماعتی اند از شما بدانید آن را شر برای شما بلکه آن خیر است برای شما از برای هر مردیست

مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ <sup>۱۲</sup> لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ

از ایشان آنچه را کرد از بدی و آنکه از خود گرفت معظم آن را از ایشان مرا و راست عذاب برای هر که گاه آنکه شنیدید آنرا ظن بردید

الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ لَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ <sup>۱۳</sup> لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ

مؤمنان و مؤمنات خودهاشان خبر را و گفید این دروغ زریک است آشکار چرا بیاوردند بر آن چهار کوه

فَإِذْلَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ <sup>۱۴</sup> وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

پس وقتی که بیاوردند آن کوهی را پس آن گروه نزد خدا ایشان دروغگو یان و اگر بود فضل خدا بر شما و رحمت او

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ <sup>۱۵</sup>

در دنیا و آخرت هر آینه مس میگرد شما را آنچه گفید در آن عذاب برای هر که

### در بیان افک عایشه

آنکه آوردند از سستی دین	کدی اندر شان ام المؤمنین	لغو گفتند از شما جمعی فضول	در مقام عایشه جفت رسول
چونکه می گشتند باز از مصطلق	ماید او از کاروان حافظ حق	روت نزدیک مدینه یک کشی	او خود از هودج برون بر مطلبی
هرهان رفتند و او بر جای ماند	مردی او را بر دو بر منزل رساند	شرح آن در مطم ما باید بکار	بدلان گفتند حرفی رشت و خوار
آمد این آیت که جمعی از شما	بروی آوردند حرفی سازوا	بهر خویش آنرا میندارید زشت	بل شما را بهتر است آن در سرشت
هر گروهی ز اهل بهانرا جزا	هست ز آنچه کرده کسب او از خطا	و آنکه بگرفت او معطمر اذان	مردانی اعظم است او را چنان
چون شدند این مردودن از اهل کیش	ظن نبردند از چه بر یکی خویش	یعنی آنکه ز بهر خویشتن	چشم یکی داشتند از ذوالنن

## الجزو الثامن عشر

تا نگفتند این بود امکی منی      بست اندر حق او شایسته این      از چه ناوردید بر این قول بد      چار شاهد گزیند آن کذب ورد  
چار شاهد پس باورید چون      برد حقند آن جماعت کاذبون      گزید فصل خدا و رحمتش      در دو دنیا میرسد احصرتش  
در هر آنچه حوص کردید اندران      مرعدهای بر شما سجت و گران

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتْرِ كُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسِبُونَهُ هِينًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ

هنگامیکه مرا میگردانید آرا بر زبانها تن و می گفتید      اندر بهانه ای      آنچه بست مر شما را آن      داشتی      میدادید آن را      سهل و آن نزد خدا

عَظِيمٌ ۱۶ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

برك      و چرا و قتیكه      شدید آرا نگفتد      باشد مر ما را      که      سخن گوئیم      ناین مرهی تو      این بهایست برك

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا إِلَى الْمَلِكِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۷ وَيَسِّرْ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ

بدمیدهد شما را احدا مادا که عود کنید به پادشاهان هرگز      اگر هستد گزیندگان      و ناین مکنده خدا      برای شما آیتها را و خدا

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱۸ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۹

دانی درست کار است      بد رست که آنکه      دوست دارد که فاش شود      ست رشکاری در آن که      ایمان آوردند برایشان راست عذابی بد درد

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۲۰ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ

در دنیا      و آخرت      و خدا مدد      و شما      میدادید      و اگر بود فضل خدا      بر شما      و رحمتش و بد رست که

اللَّهُ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ۲۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ

خدا مهربان      رحمت است      ای آن کسان که      گزینید پیرو شوید      گمهای      شیاطین را      و سیکه پیروی کنند گمهای

الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنَ

شیاطین را      پس بد رست که او امر میکند رش و منکر      و اگر بود فضل خدا      بر شما      و رحمتش      پاک عذر شما      هیچکس

أَحَدٌ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنِ شَاءَ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۲

هرگز و لکن خدا      پاک مگرداند آنرا که خواهد      و خدا شوای داناست

آرامی که برگزید آن سخن	بر زبان و گفتشان بد در دهان	آنچه بی علمی بر آن میداشتند	و آن سحر را سهل میداشتند
و آن درد حق سی باشد عظم	که شما گفتید بی شوی و ام	از چه و قتی که شدید اسجن	می گفتید این نفس خویش
کاین تکم بست از ما بر سر	حق بود پاک و مدبره رین خطا	یعنی ارای که کنند از ستم	قدح بر حمت رسول محترم
هست بهای برك الله این	در حریم پاک خیرالرسین	حق شما را میناید و عظم پس	با مثل این گوید نار کس
عود بر این گفت ناید ایچ نار	گر شما دارید بر ایمان یار	حق منی بر شما آیات خویش	میکند رالطاف اراداده بیش
باشد او دانا جان يك وند	راست کار اندر امور و معتمد	آنکسان که دوست دارند ای که فاش	مرسای مؤمن گردد بجاش
رجشان سجت اندر دوسرا	و آنچه حق دادند ندادید آن شما	گزید فصل خدا و رحمتش	که رؤفت و رحیم آن حصرتش
بر شما از حق عقوبت میرسد	پس عیون محمی گشتی پدید	ایکروه مؤمنان بر موقوف	کام شیطان را نباشید از نفع
در شاهه فعل رشت و فحشه	خاصه بر عیال و قنف عایشه	کام بر خطوات شیطان هر که هشت	دیو امرش میکند بر کار زشت
تا که گردد ظاهر اروی ناپسند	هم باشد هیچ سود او را زیند	گزیودی فصل و رحمت از خدا	کس نکشتی پاک هرگز از شما
تا ابد بودید در افک و دروغ	و زمان برك یعنی از بلوغ	ایک خواهد هر کرا حق بی دریم	پاک سازد کوسمع است و عظیم

وَلَا يَأْتِلُ الْفُضْلُ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي

و باید سو گزید جورید      صاحبان ابروی دشمنان و واکری      و بدید صاحبان قرات      و درمادگان      و محرت کنندگان در

## سورة النور

سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٣ إِنَّ الَّذِينَ

راه خدا و باید که در کردید و عفو کنند آید دوست نماید که بیاورد خدا و آفریننده مهربانست بدرستی که آید که است

يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٤ يَوْمَ

زبان مهندزان عقیقه بیجگر گروندگان لعنت کرده شدند در دنیا و آخرت و برای ایشانست عذاب بزرگ روزیکه

تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٥ يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ

گواهی دهند برایشان زبانهاشان و دستهاشان و پاچه بودند که میکردند روزی چنین تمام میدهد ایشان را خدا حراشان که حق است

وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ٢٦ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ

و مبداء که خدا اوست حق آشکارا پلیدها برای پلیدهاست و پلیدان برای پلیدهاست و پاکرها

لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٢٧

برای پاکهاست و پاکان برای پاکیزهها آنکه روزه منزه اند از آنچه میگویند مرایشان راست آفرینش و روزی خوب

<p>ناید آنکه صاحبان فصل و حال یا بدویشان و هجرت کردگان خورد سوگند او که تا هر کردگر ناید آنکه نگردد او در مقام او بود آمرزگار و مهربان یعنی ایشان غافل از عفو هستند یعنی عذاب بزرگ عظیم زانچه ایشان کرده اند اندر محل می دانند اندران روز از یقین هم پلیداند شایان بر مرید هر کلام پاک یعنی درخور است یا بصفاست راجع این ضمیر</p>	<p>که فرود از حسب و زملک و مال در ره دین و رضای حق چنان بکند از صدقات او را بهره ور روی گرداند همانا در انتقام نگردد رود از خطای مجرمان زانچه سستشان دهند اندر خلاف این سزای هر سنگار و خیم زافک و قدف و سوء و گفتار و عمل سر این الله هو الحق المبین بر سخنانی که رشت است و پلید آنکه را پاکیزد و گوهر است هم نام المؤمنین شمس میر هستند آمرزش و رزقی نیکو</p>	<p>بی حورید ایشان قسم بر ایشان داشت خویشی ببوا صبیق داد آمد این آیت که این سوگند بیست دوست آیا میدارید آنکه هم میکند آنکه رمی محصنات در دودیا دور باشد آنکسان روزی آنکه دهد ایشان را بجا دهد ایشان را حق آفرور از تمام آن سخنانی که ناباکست و بد طیبیات آمد در بهر طیبین مرمر آن گروه از خطا یعنی آنها هر دو پاکند و بری بر سرای آن سخنها و روبرو</p>
---	---	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَمُ

ای آنکه آید که گرویدید داخل مشوید در خانه ها بیکه غیر خانه های خود است آنکه دستوری طلبد و سلام کنید مر اهلش آن

خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢٨ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ

بهرتر است برای شما باشد که شما بدید گزیدید پس اگر نیابد در آن احدی را پس داخل مشوید آنها را تا فذن دند شمار او را که

قِيلَ لَكُمْ آرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٢٩ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ

گفته شود مر شمار که بار گردید پس اگر گردید آن پاکیزه تر است مر شمارا خدا با چه میکند داناست نیست در شما گناهی که داخل

تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْمُمُونَ ٣٠

شوید خانه های غیر مسکون که در آنها نفعی است مر شمار او خدا میداند آنچه آشکار میکند و آنچه پنهان میدارد

در بیان منع بی اذن داخل شدن در خانه مردم

مؤمنان در خایهای غیر خود این شما را بهتر آمد در پسند نادهد صاحب سرا اذن دخول زانکه هر بوع تهمت در خور است پس شما را گر بگویند ارجعوا حق بر آنچه میکیند او آگه است تا که بر خوردار گردید اندران	در بیائید این سبب است و بد مر شما شاید کرن گیرید بد ثانتست این نزد عقل باقول خاصه گر خالی ز مرد و مپراست ناز گردید از سرا ی گفنگو تا که ریرک در عمل یا امله است مال و حان محفوظ ماند از زیان	تا کسید اعلام و هم دیگر سلام پس بایدار در آنها هیچ کس بی زرحصت در سرا و خانه از شما راست آنچهها بیشتر بازگشتن مر شما را هست به در سرای غیر مسکون و در راه حقتعالی داد ارا سرار کار	بد دستور ز اهل آتقام در سرا داخل نگردید ایچ پس کی رود جز از خرد بیگانه پس مشو داخل بیتی لی خبر بی کراحت نا نباشد مشبه کس در آید از شما نبود گناه ز آنچه پنهان میکیند و آشکار
--	--	--	--

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

نکو مر مؤمنان را که فرو گیرند دیده هاشان را و نگاه دارند عورتهاش را آن پاکیزه تر است رای ایشان بدرستیکند آگاه است

يَصْنَعُونَ ۚ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا

تا چه بکنند و نکو مر زنان با ایمان را که فرو گیرند دیده هاشان را و نگاه دارند عورتهاش را و طاهر سازند بر ایه خود را مگر

مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ

آچه آشکار آمد از آن و نباید که فرو گذارند مقنه هاشان را بر کریمهاش و طاهر سازند بر ایه خود را مگر برای شوهر اشان یا پدر اشان

أَوْ آبَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائَهُنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانَهُنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ

یا پدران شوهر اشان یا پدر اشان یا پسران شوهر اشان یا پسر اشان یا برادر اشان یا برادران اشان یا پسران

إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ وَالْوُحَدَانِ

خواهر اشان یا برادر اشان یا آنچه را مالک باشد بیسهاش یا پیروان غیر صاحبان حاجت از مردمان یا کودکان

الَّذِينَ لَمْ يَنْظُرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ

که اطلاع نپاوه اند بر عورت های ران و نباید که زنند باهاش تادانسته شود آنچه پنهان میدارد از بر ایه اشان و

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۚ

تا رگشت کنید سوی خدا همه ای مؤمنان باشد که شمار ستکار شوید

ای محمد! تا رگو با مردمان اینست بهتر بر ایشان در پسند زینت خود هم سازد آشکار گفته اند ارباب فقه از موقعش بر زنند و برگدارند آن زمان طاهر آن زینت سازد از بدن یا برادر هیچ اگر او را بود آزران یعنی که هم دین ویند نزد بعضی شد اعم ملک بین اینست رای عایشه هم شافعی موضع از پوشد عبد این در خور است	چشم تا پوشد از محرمان حق خبر است از هر آنچه میکند جز هر آنچه بست ممکن استوار باشد از دینت مراد از موضعش مقنه باید بگردنها عیان جز ز بهر شوهران خویشتن یا پسرهای برادرهای خود حافظ اسرار و آئین ویند از امام و از عید اندر یقین نیست نزد بو حنفه واقعی هم امامیه بر این و این اشهر است	فرحهای خود نگه دارد هم هم بگو تا چشم پوشد آن زمان همچو چادر یا که کفش و روی بند و ربه نبود دیدن دینت حرام تا شود پوشیده زایشان بعد روی باید یا خود پدر شوهر بنام یا پسرهایی که هست از خواهرش دستهاش و آنچه را مالک شده است موضع دینت بر ایشان گردید نکند او تجویز یعنی اینچنین پیروان که غیر محتاجند باز	از زنا و از لواط از بیش و کم از رجال غیر محرم در زمان باشد از ظاهر باشد ناپسند وین بود معلوم و ثبات در کلام کردن و موی و ناگوش و کولوی یا پسرها یا پسر شوهر تمام یا زنی همکیش اگر باشد برش از کنیزان کافره یا حق پرست شد همانا نیست زان منع شدید گرچه محبوبست و عین عیدین بر زنان از پیری و عمر دراز
--	---	--	--

## سورة النور

کودکان هم که ندارند اطلاع	هیچ برعورت سوان وز جاع	نزد آن بایهام بر زمین
بر زمین یعنی رواند آهسته پس	تا نکردد خفته معلوم کس	تا نیابد نار شهوت اشتعال
مؤمنان توو ای الله جمع	گر شما باشید منقاد و مطیع	بازگشت آید سوی کردگار

وَأَنكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ

و تزویج عاندی حقنار که از شما آید و بیکو کاران را از ننگستان و کسزانتان اگر باشد درویشان غنی مساند ایشانرا خدا

مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۲۳ وَلَيْسَتَغْفِفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

از فضلش و خدا فراخ رحمت داشت و باید عفت ورزند آساکه عیابد نکاحی تا آنکه غنی کند ایشان را خدا از فضلش

وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَايِبُهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ

و آید آنکه طلب میکند مکتبها را آنچه مالک شد بیهانان پس مکتبه کید ایشانرا اگر دانسته باشید در ایشان خیری و بدید ایشانرا

مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ نَحْصًا لِّبَسْعُوا

از مال خدا که دادان و بجز نماند از آنرا اگر اراده داشته باشید عفترا تا بچوبند

عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ الْكُرَاهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲۴ وَ لَقَدْ

معاذ رسدگان دنیارا و کسیکه اکران کند ایشان را پس بدو سبکه خدا از بعد اکران ایشان آمرزیده مهربانست و در سبکیه

أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ۲۵

فرستادیم شما آیههای روشن و مثلی از آنکه گذشتند ایشانرا و بندی از برای پرهیزکاران

در نکاح آید آن رها که بدست	شوهر ایشانرا و آن رایمی است	بدگانی تا که آن شایسته اند
ور که ایشان تنگدستند و فقر	حق عیشان سارد از فضل کثیر	واسع و داداست او خود رعاد
باید آنها بز خودداری کنند	که نکاحی از ساند از حمد	تا سبب حقشان ر فضل خود عی
بدگان خواهند ور خود را خرید	س مکتبشان کید و بهره مد	میشاند که کنند از آن اما
یعنی اموال گدائی خویش را	می بخرند از بی نقیش را	هم دهید از مال آنچه داده حق
مرکزبزارا ندارید ایچ هم	بر را از روی احار و ستم	کر که ایشانراست پرهیز از غلط
بدترین مال از حبه دبیوی	این بوده است از ردیسان پیروی	هر کسب را کسد اکران او
حق مرا ایشانرا غفور است و رحیم	وانکه کرد اکران ایشان اواراست بیم	بهر جاران بود روح و نال
ما فرستادیمتان آیات خویش	آیه روشن گشته در آئین و کیش	هست یا روش کسده در حدود
این تفاوت باشد اندر فتح و کسر	یامین یامین شد بصر	هم مثل زامثال آن بگذشته گان
	وعظ و بندی هم زهر متقین	تا که زین آیات یا ندره ندین

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهَ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ

خدا نور آسمانها و زمین است مثل نورش چون چراغ و ایست کدر آن باشد چراغی که آن چراغ باشد در آبکیه که آن آنکه

كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيُّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ رَيْهَانُ

گویا باشد ستاره درخشان که بر افروخته میشود در درخت بابرکت زيتون که مشرقی است و مغربی در دیک باشد روغش

يُضِيُّ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

که روشنائی بچشد و اگر چه مس کرده باشد آتش نورست بر نور هدایت نمکند خدا برای نورش کسی را که میخواهد و مرید خدا مثالشرا

## الجزو الثامن عشر

لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ<sup>٢٦</sup> فِي بُيُوتٍ آذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ

برای مردمان و خدا به همه چیزی داناست در خانهائی که

افزون داد خدا که بلند کرده شود و ذکر کرده شود در آنها

نامش تسبیح میکند

لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ<sup>٢٧</sup>

مراور در آنها در بامدادان و شبگاهان

دین یکی کاشیازوی دارد ظهور نور نبود جز بمعای وجود چون شکست آن نیست چیزی غیر آب حق بود پاک از نشان ممکنات نام شیشی باید آنجا در قلم هستش مدرک شود اندر نخست هسی مطلق چو خود در ضو نور غافل از آبی که شد اصل شجر اصل آن آست بیدار اندو هستی از اشیاست پیدار بود حمله هستها نمود اندر ظهور همچو مشکوة است بی نقص و روال روشنی روح از آن تابد ارون همچو قندیل از جراع مشغل چون نرک استارة اندر سما هم کثیر الفع در دهن و اثر هست او خود این و آنرا در میان شد بلا شرقی و لا غربی مثال مرهمکان از شرق و غرب و حدوحا که فروزد از تلثو بی رنار هست او نور علی بورت بنقل هر کرا خواهد هدایت بر علن آنچه مقصود است بی نقص و خلل که خداشان داده رخصت بر حضور صبح و شام از حسن عهد ماسبق گفت اباسکر صدیق اندر زمان

هر کسی نوعی کند تعبیر نور لبك بر تعبیر ارباب شهود هستی اشیا نمود است و حجاب سندقق است اندکی کن التفات چونکه طلعت نیست جز صرف عدم هر چه را آری بادرک آن درست منماید محفی از فرط ظهور از شجر بینی عود و برک و بر اندکی گردد شجر بینی نكو بینی اراشا تو آثار و عود شد جویدا رایت الله نور وصف نور هسی حق در مثال وان حواس آمد مفاهد کردرون که ز نور روح باشد مصل باشد آن قندیل برضو و بها اس مبارک باشد آن بیکو شجر شرقی و غربی نباشد بلکه آن به وجودش واجب آمد به محال یا که نفس از روح و بود و حرا مسعد یعنی چنان باشد بکار هم دیگر نور وجود و نور عقل منماید حق نور خویشتن تا که دریابد مردم از مثل در سوتی باشد آن مشکوة نور منماید اندر آن تسبیح حق گفت باشد خانه پیغمبران یافت آیت را نكو او ترجمه

آفریش حله را و روشن جبین مرمرور ماسوی را در ضیاست هستی بود جز هستی او بین چه ماند مداز او باقی دیگر ماسکه اشیا جز عودی هیچ نیست تا که هستها عاید در ظهور غافل کن غور تا یابی نكو لبك بینی آنچه زو و راست و قات دید آن موقوف بر بیانی است بی مثل نادر مراد آید بدست زد ادراک کند خود محض عدم در تو باشد هستی اندر غیب غیب چون حسد کان روشست از نور روح یعنی ان قاب موز در ظهور غیر خود را روشنی بخشیده است از درختی کوست ریتون در سراع در قضای قاب برگسترده رخت باشد اندر کروفر و های وهو وان کمالات و ترقی در اثر روشنی بخشد ز نور و تاشی س قریب اندر ظهور و در صوح آن کمال حاصلت ابروده شد میکند معقول را محسوس و فاش داد آنچه کرده خلق از هر مقام یاد کرده دروی اسم از حمد گفت مردی این سرا باشد کدام این سرای حیدر است و فاطمه

حق بود نور سموات و زمین او بدید آریده ارض و سموات اوست یعنی عین هستی بقلو کن در هست عارضی صرف طر هستی حق که ناشیا یکی است کرد زان تعبیر هستی را نور گرچه از ادراک این ادراک تو شمس وحدت شد در و ران بی حجاب آب پنهان دروی از پیدائی است این مثل بود و مثنها اتم است بی دهسی ماسوی ارباب و کم پیش گفتیم از در آت بست ریب و اندر آن باشد چراغی در و صوح در رُحاحه باشد این مصباح نور روش اوران شعله ناندنه است مرفروران گشته آن روشن چراغ پس قدسه است مانا اندرخت بی شرق روح و غرب جسم او هستش احلاق و عمل نفع و شر هست رد لبك آسکه خود بی آتشی فعل اتم اعنی بود از فعل روح یا که هم بر نور استعداد خود حق مننها را رند هر حاجاش حق بهر چیز است دانا بالتمام که شود آوارها در آن بند خواند این آیت مکر حیرالانام

رَجُلًا لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ

مردانیکه نار ندارد ایشان را از زرگان و مغرید و فروختن از ذکر خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکوة بیم دارد

يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ<sup>٢٨</sup> لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ

روزی که مگردد در آن دلها و دیدها تا جزا دهد ایشان را خدا بهتر از آنچه کردند و زیاده دهد ایشان را از کرم خود و خدا

بَرَزُقٍ مَنْ يَشَاءُ بِعَبْرِ حِسَابٍ<sup>٢٩</sup> وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً

روزی میدهد آن را که میخواهد بدون حساب و آناسکه کافر شد ذکر دارها شان چون سراست در زمین هواری که می بندد در آن رانشه

## سورة النور

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ٤٠ أَوْ

تا چون آمد آرا نافت چیزی و یافت حدارا ز دش پس تمام داد او را حسابش و خداست زود حساب با چون

كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لِّجِّي يَنْعَشُهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ

تاریکهای در دریای عمیق که فرو و شد او را موجی که باشد از بالا و موجی از بالا پس تاریکهاست بعضی بر بعضی بالا و بعضی

إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ٤١ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ

چون بیرون آورد دستش را ندید که می بیند و اینکه نگرداند خدا برایش وری پس نباشد مرا و راهی بوری آید و بدید که خدا

يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَاقَاتٍ كُفٍّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ

تسبیح میکند مرا و آسمانها و زمین است و پرندگان نشاندگان در هوا همه بحقیق دانسته نمازش را و تسبیحش را و خدا

عَلِمَ بِمَا يَفْعَلُونَ ٤٢

داناست آنچه میکنند

آن رحالی که سارد مشغل	فلانشارا شغلهای معل	یا تجارت یا که بیع از ذکر حق	و در غار آید چو وقتش بر نسق
هم ر اثناء ر کوة اندر قبول	می ترسد از چنان روز مهول	که در آن ز ادراک گردد قلها	هم ردیدن دیده های نا صبا
تا جزا دهد خداشان بیکتر	را آنچه کردد آن گروه بیکفر	هم ز فضلش میفراید بر ثواب	هم دهد وری جو خواهد بی حساب
می دهد وری خدا هر که خواست	میفرایدش از فروبی را سزااست	و آنکسانکه نگرویدند از تر	هست اعمال نکوشان سر بسر
چون سرائی بر زمین صاف و راست	تشنه پندارد که آسان بیحطاست	پس چو آرد سوی او از دور رو	می یابد چیزی اندر حستحو
زرد خود یابد خدا او در عذاب	کش تمام آرد هزارا در حساب	حق نماید هر حسابی را بزود	تا عملها چیست در یوم الورد
یا بود کردار بک آن فریق	همچو در تاریکی بحری عمیق	که پوشد روی آرا موحها	فوق هم اندر حقیص و اوحها
فوق آن باشد سجای در هجوم	که شود زان ستر او اوار هجوم	بعضی از آن تیرگهای چنان	فوق بعض دیگر آمد در مکان
پس کسی کاند در میان آن ظلم	مانده باشد غرق اندر موج ویم	دست خود را چون برون آردش	دست زدند آنکه بدست خویش
هر که او را میگرداند اله	بوری او را است و راز هیچ راه	بست یعنی رهمائی یا رمی	عقل روش یا که قلب آگهی
هیچ آیا میدیدی که خدا	جمله تسبیحش نماید از ولا	هر که باشد در سوات و زمین	مرغهای نال نگشوده جیی
جمله از تعلیم حق دانسته اند	خواندن و تسبیح خود را می گرد	حق بود دانای آنچه خلق او	میکند از جزه و کل بد یا نکو

وَاللَّهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ٤٣ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ

و مر خداست پادشاه آسمانها و زمین و سوی خداست بازگشت آید ویدی که خدا آهسته میراند از پرا پس و راهم می آورد

بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ

میاش را پس میگرداند آنرا بالای هم آورده پس می بیند از او که بیرون می آید از میاش و فرو میرفتند از آسمان از کوههایی که در آن از

بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَابِرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ٤٤ يُقَلِّبُ

تکرک پس سر بر میساند بآن کسی را که میخواهد و میگرداند او را از کسیکه خواهد نزدیکست تا شرفش بر د چشم هارا میگرداند

اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ ٤٥ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ

خدا شب و روز را بدستیکه در آن هر آینه عبرتی است مرصه جان دیده هارا و خدا آفرید هر جنبه را از آب پس بعضی

مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ

از آنهاست که راه می رود بشکمش و بعضی از آنهاست که راه می رود بدو پای و بعضی از آنهاست که راه می رود بر چهار پای می آفرید خدا



## الجزو الثامن عشر

مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٦ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

آنچه بخواهد بدست دهد خداوند همه چیزی توانست / تحقیق که فرستادیم آیاتهای روشن / و خدا هدایت میکند آنرا که میخواهد

### الى صراط مُسْتَقِيمٍ

براه راست

راوست شامی زمین و آسمان می کند تالیف ایشانرا بهم ای معنی آنکه آراها فروز مرنگی سجت ریزان ارسعاب کوهها هست از تکرک اندر سما باز دارد ورکه هم خواهد سی می نگرداند خدای دوالس اندر این که گشت مذکور ارشان یا مراد ار آب در تدرها بعض دیگر میرود دست و پای ما فرستادیم بر تحقیق و راست	دارگشت حله روی هم چنان بعض را می کشد بر بعض صم ار میان ارها آید برون هرگز خواهد رساند ان عذاب که تکرک از آن نارس آید دعا آریان ارگشت وررع هر کسی رور و هم شب را رفتن و آمدن هست اولوالا بصار اعترت بحان هست آبی دوست اصل جرها آفرید هر چه بخواهد خدای روشن آتانی که هادی برخداست	هیچ آیا می میدی آنکه حق ثم یجمعه رکاما و اتصال مفرسد داریهای پر شکوه یا فرسد برد را ران اوها حق خو خواهد کشها و باع برک هست بر دیک آنکه نور برق آن با شفقان و گنی یا حر و برد آرد هر چند، راحلق او رآب بعضی از آن میکند مثنی ار شکم حون و اما باشد او بر کل شی حق هر آنکس را که خواهد بدی رسم	می براند ارها را بر نسق فتری الودق یخرج من حلال که در آنها قطعها باشد چه کوه کوه بود در آسمان اسوهها میشود تا و دو معیوب از تکرک دیدها را در رباب در زمان یا نور و طلیعت آن دانای فرد یعنی از بقطعه بوجه انقلاب بعضی از آن میرود هم بر قدم کس نداند سر خلقت غیر وی ره نماید بر صراط مستقیم
--	--	---	--

و يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ

و میگویند ایمان آوردیم بخدا و رسول و اطاعت کردیم پس بر میگرددند پاره ایشان از بعد آن و باشند آنها

بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٧ وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ٤٨ وَ إِن

مؤمنان / و چون خوانده شوند سوی خدا و رسولش تا حکم کند میانشان آنگاه باشند پاره از ایشان اعراس اندگان و اگر

يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ٤٩ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ

باشد بر ایشان احق همی آید سوی او و ماسردار / آیا باشند در دلهاشان مرض / یا شک کردند یا می ترسند که حور آید

اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥٠ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ

خدا بر ایشان و رسولش بلکه آنها ایشانست ستمکاران / حزاین باشد سخن مؤمنان / چون خوانده شوند سوی خدا

وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥١ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ

و رسولش تا حکم کند میانشان که بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و آن گروه ایشانست سرسنگاران / و هر که فرمان برد خدا

وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٥٢

و رسولش را و بترسد از خدا و بترسد از او پس آن گروه ایشانند برادر سیدگان

از خدا گویند ما فرمان بریم می باشد این گروه از مؤمنان خواست تا او را معنی بر ملا یکم صاف گفت با آن ناخلف چونکه خوانده میشود از اختیار ورکه ما ایشان بود حق پس روید هستشان آیا بدل هیچ از مرص این گروه از ستمکاران یقین	و از رسول او که پس بیک احترام بل صاف سپرد و تیره حان رد نماید بر علی مرتضی که یحیی ار علی کرد طرف بر رسول و بر کتاب استوار سوی او تا حکم حق را بشوند یا که در شک او فاند از غرس هستشان دل تیره و عاری زدین	فرقه ایشان نگرداند رو شخصی از اسلامیان تجریده بود شد بخاصم ایشان پس در قول پس اما کرد از حکم مصطفی بین ایشان تا حکم گردد رسول میرسد معنی از او فرمان گهی یا از آن ترسند که حق جف و حور غیر از این بود که قول مؤمنان	بمدار این اقرار پس از حکم او آب یا ملکی ز حیدر با حود شد بنا تا حکم خواهند از رسول آمد این آیت در آن حال از سما میکنند اعراس قومی نافول که بود حق سوی ایشان از رهی یا رسولش آرد ایشانرا بطور خوانده چون گردد ایشان هر فرمان
---	---	--	--

## سورة النور

بر خدا و مرسلش تا صد	پس ایشان حکم از شرع و سند	شد سمعاً و اطعاً گفتشان	رستگاری آن گروه اندرشان
هر که اطاعت نماید از خدا	ور رسولش ترسد از حق در حرا	هم برهیزد ر حشم دوالحلال	رستگاری آن گروه در کل حال
چون رسیده این آیت از حق بدلان	هر دفع تهمت از خود در عان	گفت بالله کرده فرمان رسول	بگذریم از مال و جان اندر قبول
	پس بی تکدیشان آمد فرود	این چنین آیت رحلاق و دود	

و أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَنُنْ أَمَرْتَهُمْ لِيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ

و سوگند یاد کردند جداسخت ترین سوگندها شان که اگر فرموده بودی ایشان را هر آینه بیرون میرسد بگو سوگنده خود را طاعتی است معروف بدرسیکه خدا آگاه

بِمَا تَعْمَلُونَ<sup>۵۳</sup> قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ

است آنچه میکند نگو فرمائید - ارا و فرمائید رسول را پس اگر روی گردانید پس حرایست که تراوست آنچه بار کرده شده

مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ<sup>۵۴</sup> وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

و بر شماست آنچه بار کرده شدید و اگر اطاعت کنید و راه را باید و راست رسول مگر رساند آشکار و عده کرده خدا آنرا که گرویدند

مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْنَا الدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ

از شما و در دد کارهای شایسته که هر آینه خلیفه خواهد کرد ایشان در زمین چنانکه خلیفه کرد آنان را که بودند پیش از ایشان و هر آینه ممکن خواهد کرد

لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمَّا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

رای ایشان دیدشان را که پسندید رای ایشان و هر آینه تبدیل خواهد کرد رای ایشان از بعد خوششان ای می رسند هم از شرک سارند من چیزی را

وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ<sup>۵۵</sup>

و آنکه کافر شد پس از آن پس آنها اند بیرون رفتگان از فرمان

مجبورند ایشان سوگندی شدید	بر خدا سوگند انیم و امید	که بهر مائی گرایشان را کون	میروند از حاتم خود برون
کوچه حاجت بر قسم این باز و است	طاعت معروف مطلوب از شماست	وان بود احلاس در طاعت و وس	داند آنچه میکند او هر نفس
گوشتد از حق اطاعت و در رسول	پس نگردانید گرووی از قبول	پس حرایست بود که میباشد را و	آنچه بروی حمل گشته موسو
یست یعنی غیر نبدع از یقین	در رسول حق ر احکام میں	بر شما هم بازگشته است از رشاد	آنچه آید از اطاعت و اقبال
گر نماند از پیغمبر بر روی	ره بحق باید و خبر معنوی	می باشد بر رسول الا بلاغ	راه روش خواهد داشت در سراغ
سوی هجرت کرده کان از فرقه ها	بود پس ینغامهای غم فرا	بدریم اندر مساح و در صراح	مؤمنان را همه اسباب سلاح
می نگفتد این شود آیا که هم	مطمئن روزی شویم از رجوع و هم	آمد آیت که توده و عده حق	آنکه را شد بر طایف مسحق
آنکه یعنی نگرویده از شما	هم بود شایسته کار و بیک را	تا نمایندشان حقیقه در زمین	همچو ایشان که توده پیش از این
دیشمارا هم نکن بخش او	که پسندیده است و نگارنده و نکو	هم بدل دهد خداوند غنی	بهرشان از بعد حومی ایسی
تا پرستند آنکس از دیر	هم شریک من سازند ایچ جر	و آنکه مرتد بعد از این شده اسفت	حکم او بر حکم صبر سابق است

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ<sup>۵۶</sup> لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ

و برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و فرمانبردار رسول را باشد که شمار رحمت کرده شوید مدار الله آثارا که

كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ وَ لِيُشَسَّ الْمَصِيرُ<sup>۵۷</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْأَدُنْكُمْ

کافر شده عاجز کنندگان در زمین و جاگاه ایشان آتش است و هر آینه است آن جای بازگشت ای آنکسان که ایان آوردید باید که دستوری خواهند

الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ

آنکه مالک شد یدینها تان و آنانکه رسیده اند جدا احتلام از شما سه بار پیش از بار صبح

## الجزو الثامس عشر

الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَوةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ

ووقیکه می بید حامهاتان ار میان روز واز بعد نماز حقتن سه عورت مرشارا نیست

عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

رشارا و مرایشان گهای بعد آها کروندگان باشد رشارا بعضیشان بر بعضی همچین نان میکند خدا

لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٨

برای شما آیتها را و خدا دانای درست کردار است

گوینا دارید ای مردم نماز می میدارای رسول از جسد مؤمنان باید که رخصت در دخول وقت فجر و وقت وضع حایهها بعد از این سه وقت آید اردرون مرغلام بالغ اعنی در نمود رشارا باشد زیرا در طواف کرهشته اذن خواهد از هیچ	هم کوه فرس دهد اردبار کاهران عاجز شده حق شود از شما خواهد می قص و نکول سرور اعنی بی قبوله را دست حرمی رشارا وایشان کنون اذن خواهد چون کند بروی ورود بعضی بعضی این باشد پس خلاف آید اردر کارشان عسر و حرج	هم تأکید ار بر سر بروی آتش ایشار است ماوا و مصیر سنگان و کودکان روری سهار همچین بعد از عشا که این سه وقت باید اعنی حنه اوقات و مقام عر بالغ لیک دارد اخصاص خود مالیکدیعی روروش همچین آیات را سارد عیان	رحم کرده مرشوبید و هم قوی بس بد است آن نارگشت و آن سریر کودک ناگشته بالغ آشکار هست عورت آشکار و هشته رخت اذن ار مولای خود خواهد غلام کاذب خواهد اندران سه وقت حاس مرموالی را بخدمت در طلب حق که دانا و حکیم است ارسان
--	--	--	---

وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ

و چون رسند کودکان از شما حد ملوغ پس باید استوری ده اهد هم از آنکه دانا که بود در پیش ارایشان همچین نان میکند

اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٩ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ

خدا برای شما آیتها را و خدا دانای درست کردار است و ستمگان از رانکه امید دارد تروچمر را پس بست

عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ

رایشان گهای که نهید حامها را غیر طاهر سارد گمان زینتی را و آنکه عفت جویند بهتر است مرایشان را و حدای

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٦٠

شنوای داناست

چون رسد اطفالتان بر احتلام گو بود دانا بجال و راسکار نیستشان یعنی امید ار شوهری لیک در حالیکه بی طاهر کنند بشنود حق را چه نامردان سخن	اذن پس باید که خواهد اینست عام حکم ار دایش کند راستوار تا برسد ار عمر در پیری بری موضع ریت که آن نبود پسند میکند ایشان و داد مکر زن	همچو آنکه گشت بالغ دش از آن و از ناکه قعد و آزاده اند پس رایشان بست حرمی گریند عفت از حوند لکن بهتر است آگست اعنی راسرار دهان	حق کنند آیات خود روشن چنان گشته پیرو از نکاح افتاده اند مرثبات خویش کر کلفت رهند کان رن برو حوا را در خور است زان برج چیست تا مقصودشان
---	---	---	--

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ

بست بر کور گهای و نه ر لک گهای و نه ر ر گهای و نه ر خود همان

أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ

که بجورید ار حایهاتان با خاهای پدران یا خاهای مادران یا خاهای برادران یا

## سورة النور

بُيُوتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ

حایه‌ای خواهراتان یا خایه‌ای عموها یا خایه‌ای عمه‌ها یا خایه‌ای خالوها یا خایه‌ای خاله‌ها

أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مِّفْتَاحُهُ أَوْ صَدِيقُكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا ٦١ فَاذَا

یا آنچه مالک شدید کلیدهای آنرا یا دوستانتان نیست بر شما گناهی که خورید باهم یا جدا جدا پس چون

دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ

داخل شوید در خانه‌ها پس سلام کنید بر خودها سلام کردنی از نزد خدا باریکزه همچنین بیان میکند حد برای شما

الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٢

آیه‌ها را باشد که شما در یاد بعل

بست بر مرصی وهم بر کور و لک چون سراهای پدرها و امهات یا بیوت آنکه مالک گشته‌اید هم بیوت آنکسان کاندر طریق بست یار اروی دگر چری مجواه این بود کم ور شود پیدا توهم یار داد قدر یار مهران شرح آن در قوه تقریر نیست چون در آید اندر آن بت و مقام سر درودی ثابت اربرد خدا	حرم و نه بر نه‌هاشان بیدرک و آنکه را خواست و آخرات ارفقات بر خایه‌هاشان وزان سر رشته‌اید باشما باشد در یاری صدیق واهل او را رکت هلدروزی راه سهل‌دان خان ریش تا در قدم حور عاشق پشته اسرار آن ایزمان حریت بعدر بست پس شما بر خود که بد آدم سلام طب و نیک و مبارک باشد	که خورید ار خایه‌های خود طمام هم بیوت عم و هم عمات خویش ریس بود قصد اروکلان و اولیا خواهی از یاری اگر وقتی درم یار آن باشد که مال خود تمام بدهی ارجان یار مهر اندیش را عشق گوید ار ره‌آید چونکه دوست بر شما بود گناهی که طمام یعنی آن همدین و همکیشان خویش حق چپ سارد بیان آفات خویش	یا سوتی کاملد از سبت تمام هم چس خالات و خال مهر کیش کار سازان امین ما ولا گوید او خواهی تو چند از پیش و کم از تو داد چونکه پیش آید مقام بس خمسی کن ملامت خویش را خان و سر لایق نه رفقه‌ایم دوست جمع و پرکنده خورید اندر مقام که چو فاس و احدید از روی کیش خود غائب از تعقل زد کیش
---	---	---	--

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ

جز این نیست که مؤمنان آناند که گرویدند ب خدا و رسولش و چون باشد با او بر کاری جمع آورده بپروند با فیکه

يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا السَّاعَةُ نَفْثَ

دستوری خواهند از او بدرستیکه آناسکه دستوری خواهند از تو آنسکه روا آید که مگر بود جدا و رسولش پس چون دستوری خواهد از تو برای بعضی

شَأْنِهِمْ فَإِذَا نَسَفَتِ مِنْهُمْ وَاسْتَعْفِفَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦٣ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ

کارهاشان پس دستوری ده مگر آنرا که خواهی از ایشان و آمرزش خواهی از ایشان از خدا درستی که خدا آمرزنده مهربانست مگر دایند خواندن رسول را

بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونُ مِنْكُمْ لَوْ أَدَّأ قَلِيحَذِرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ

میانتان چون خواندن برخی از شما برخی را حقیقت بداند خدا آنرا که میروند آهسته آهسته از شما از راه پناه گرفتن پس باید باز رسد آناسکه مخالفت مبرور دار

أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٤ إِلَّا أَنْ لِّلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ

فرماش که برسد ایشانرا فتنه یا برسد ایشانرا عذاب دردناک آگاه باشد بدرستی که خدا راست آنچه بر آسمانها و زمین است حقیقت مداند

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَمُونَ إِلَيْهِ فَيَنْصَبُّهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آنچه را شما بر اید و روزیکه برگردانیده میشود بسوی او پس خیزد بپایان آنچه کردند و خدا همه چیز داناست

## الجزو الثامن عشر

غیر این بود که آنکه مؤمن است چون نامری محسم باوی شود آنکه رخصت ارتو حوید آنکسان بدو رخصت پس چو خواهی هر کرا می نگرداید چون خواند رسول که تواند کرد آرا کر سهل ازینم خوشتر پوشد ماز آرمولی ناکه ایشان را رسد داد آرا که برآید از حوار

بر خدا و بر رسولش موقن است پس باید تا که بی ادش روند بر خدایند و رسول از مؤمنان منفرت حوهم برایشان از خدا مرشما را بهر کاری از قول رد بحد ایست نادانی و جهل در پناه بیکدگر حوید ساز یاعدایی دردناک وسعت و بد هم و روری که راو کردیدار او بهر چیز است دانا موبو

نگرویده بر خدا و بر رسول همچو استسقا و اعباد و حروب ارتو دستوری چو خواهند اهل کیش کو بخلق خود غفور است و رحیم خواندن اورا چو خواند های خود داد آمارا خدا بیچون و چند پس ترسند آنکسایکه خلاف از خدا باشد بداند این یقین پس کند آگاه او داند ایشان کس بداند هیچ آرا چه داد او

مؤمنان از روی ایمان می بکول یا بنزد مشورتها بر وجوب تاروند ایشان بی اشتغال خویش بر گسنگاران بود عفو غش عظم که بخواهد بعضی بعضی رازود کاندک اندر از شما بیرون روند می نمایند امر حق را از گراف آنچه هست اندر سموات و زمین رانچه کردند از بدو نیک آرمایان



### سُورَةُ الْفُرْقَانِ سَبْعٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۚ الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَ

انزول آورده آنکه هر دو مرتبه جدا گشته حق را از باطل را بر باد داشت تا و ده باشد در عالم را نام دهد و آنکه مرا و راست پادشاهی آسمانها و

الْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ۚ

زمین و مرا گرفت فرزندی و سودا و را آسازد در پادشاهی و آفرید همه چیر را پس تقدیر کردش تقدیر کردی

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ۚ وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْ يُنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

و فرا گرفتند از غیر او الهای که نمی آفریند چیزی را و آنها آفریده میشوند و مالک نباشند برای خودهاشان ضرری و نه منفعتی

وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ۝ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا افْتِرَاءُ نَافِرُهُ وَ

و مالک نباشند مرگی را و زنده گی را و نه حشری را و گفتند آنرا که آفریدند نیست آن مکر دروغی که برافت آرا و

أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا ۖ وَ قَالُوا أَطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكُنْتُمْ فِيهَا فِئًا نُمَلِي

ناری دادند او را بر آن گروهی دیگران پس حقیقت آمدند ستمی را و باطلی را و گفتند اما سبهای پیشیناست که نویساند آرا پس آرا خوانده میشود

عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا ۖ

او نامداد و شانگاه

حق گفتن اجر و صاحب برکت است آنکسی کوراست از روی یقین آفرید از هر چه پس انداره کرد بر گرفتند اهل کفر الاحدای بیستشان قدرت نفس خویشن به توانا با میراند مور نافته است آرا ریش خود هم پس تحقیق آمدندی برستم هم گفتند این سخنها باالمان

کار سازندگان هر ساعت است پادشاهی سموات و زمین آچنان اداره نماز و فرد بر خدایان دگر از سؤ رای صر و فعی را بهمان یا علن هم به قادر بر حو و بر شور بر محمد بهر آمال و هم هم بهمانی که باید در قلم هست بر اسامه پیشینان

بازل این قرآن بنده خود نمود هیچ او نگرفت بهر خود ولد مرهیا ساخت او را رامتیا ز نامریدند آخدا یان هیچ چیز تا که از خود دفع آفاتی کنند کفران گفتند این گفتارها داده یاری هم باو قومی دگر یا که بر قائل بود راحع ضمیر بر ویسانده است آرا پس تمام

اهل عالم را کند تا هم زود به شریک او را بشاهی می بود بهر افعالی کرا و میخواست باز آفریده گشته اند آنجهل بین یا که جلب نفع را راهی زند نیست هیچ الا که افک و افتری نا بهم بسته آرا سر بسر یعنی این قولست بهانی کشیر خوانده گردد پیش او در صبح و شام

## سورة الفرقان

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا <sup>٨</sup> وَ قَالُوا مَا لَهُذَا

نکو فروغستاد آرا آنکه میداند پنهان را در آسمانها وزمین بدستیکه او باشد آمرزنده مهربان و گفتند چیست مرای

الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْرَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا <sup>٩</sup> أَوْ

رسول را که میخورد خوردنی را و راه میرود در بازارها چرا او را فرستاده شد او فرشته پس باشد باو هم کسده یا

يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

چرا انداخته میشود سوی او گنجی یا چرا نمیداد مر او را بوسانی که میخورده باشد از آن و گفتند ظالمان بیروی نمکبید مگر مردی را سحر کرده شده

<sup>١٠</sup> أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَظِيغُونَ سَبِيلًا <sup>١١</sup> تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ

«بین چگونه زدند برای تو مثلها پس گمراه شدند پس نمیتواند یادت راهی افزون آمد آنکه اگر خواهد کرد اند

لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ فُصُورًا <sup>١٢</sup> بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ

برای تو بهتر از آن بهشتهاییکه میروند در زیرشان بهرها و میسازد ای تو قصرها بلکه تکذیب نمودند قیامت را

وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا <sup>١٣</sup> إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا

و آماده کردیم برای آنکه تکذیب کرد قیامت را آتش سوزان چون بسندایشان از آن حائی دور شود مر او را وحوش و وحوش را

<sup>١٤</sup> وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَمِيمًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا <sup>١٥</sup> لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا

و چون افکندند و در آن حای تنگ ترس کرده شده کان میخوانند در آنجا هلاک را میخوانید امر و هلاک واحد را

وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا <sup>١٦</sup>

و بخوانید هلاک بسیار

ای محمد! کو فرستاد این یقین چیست گفتند این پیام را کجا می فرستادند چون افرشته یا شد افکنده کنجی سوی او بین چنان بهرت زدند امثال را پس بزرگ و برتر است از خواهد او سارادت هم قصرهای با فروغ بیند ایشانرا چو باز از حای دور چون کسیکه بیند از روی غصه بسته اند اعنی چو دزدان سل برخود اعنی دمدم نفرین کنند	آنکه داند سر هلاک و رمب، که خورد چیز و رود در سوفا سوی او هیچ از بی سر رشته یا که باغی در معیشت سبکو ره نیمودند جر اضلال را تا که ساد بخشد اندر جستجو بل گرفتند آن قامت را دروغ نشنود آوار آنرا بی تور بر کسی کاند از دش در رخ و تب دست و گردنهاشان برسد و غل چون رآتش ستر و بالین کنند بل بخوانید این ثبور را افزون	او بود آمرزگار و مهربان دعویش گر بود بر صدق ایشان تا بکسی امرش نماند مشبه پیروی گفتند اهل ظلم هان پس توانائی ندارند از سبج بهتر از این گنج و بستان آسمان کرد هر تکذیب حشر را کردگار یعنی آوار و خروش خشم آن چون شوند انداخته در حای صق می بخواند از بی تعیش را قابلی گوید در مرور از ستوه کاتش افزون کند حواریون	برده یوشد بر عیوب بدگان حال او بد بر خلاف دیگران ناوی او باشد بحقق بیم ده بی کسند الا در سجوری عیان تا بالرامت رهی یاسد هیچ بر تو کر زبیرش بود حواریان بهرش آماده است سوراخه از که بخوشد بهر طبع کافران اندر آتش بسته برهم آن فریق برخود آنجا مر هلاک خویش را يك ثبور می بخوانید ای گروه
--	--	--	--

قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا <sup>١٧</sup> لَهُمْ فِيهَا

بگو آیا این بهتر است تا بهشت جاودانی که وعده کرده شد به پرهیزکاران باشد مرایشان را پاداش و بازگشت مرایشان را است در آن

يَشَآوْنَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا <sup>١٨</sup> وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

آنچه میخوانند جاودانان باشد بر پروردگار تو وعده خواسته شده و روزیکه حشر کنند ایشانرا و آنچه میپرستند از غیر

## الجزو التاسع عشر

اللَّهُ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ١٩ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كُنَّا بِتَبَعِي

خدا پس گوید آیا شما گمراه کردید بدان مردان یا ایشان خود گم کردند را دروا گفتند نه و ما شد سزاوار

لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ أَكُنْ مَتَعْنَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى تَسْأَلَ الدَّيْكَرَ وَ كُنَّا نُوا

مرا ما را که نرا گیریم از غیر تو اردو سان ولیکن گناه کردی ایشان را و پدر ایشان را تا فراموش کردند ذکر را و بودند

قَوْمًا بُورًا ٢٠ فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَظِيْعُونَ صَرَفًا وَلَا نَصْرًا ٢١ وَ مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ

گرومی تناه پس تحقیق نکذیب نمود دشمنان را آنچه می گوید پس نتواند کرد استی و نه یاری کردی و هر که ستم کند از شما

نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ٢٢

بچشایم او را عذاب بزرگ

ای محمد! گو که آیا این جهان	هست بهتر یا هشت حاودان	آچه میخواهند از پروردگار	وعد مسئولست در دارالقرار
یاد روزی کن که حشران ممکن	بشود ایشان و معبودشان	میرسد آنچه را عباد خدا	پس خدا گوید که هیچ آيا شما
گمراه ایشانرا تودید از وجوه	بدگن من که باشد این گروه	یا خود ایشان گشدد ارده چینی	از غرس و اخلاص عقل مستبین
یاک و بمنلی تو گوید ایجاد	بست هیچ ارما سزاوار و روا	تا که از غیر تو ما گیریم دوست	جز تو هر گیرد ولی گمراه اوست
لبک از خورداری ایشانرا چنان	ما بدرهاشان تودادی از جهان	تا سرد از طر یاد و را	صرف کردید از غلط داد تورا
زانکه تودید این گروه اذها لکی	پس سان تکذیبشان کردند هیچ	راچه میگویند و نبود هیچ ملک	که شما گیرید کس با حق شریک
پس نتوانند معبودان هلا	دع مع گرومی یاری از شما	هر کند طام آرد او شرک از صبر	بچشایش عذابی پس کبر

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ

و مرستادیم بش از تو را رسولان مگر آنکه ایشان هر آینه می خوردند خوردنی و راه می رفتند در بازارها و گردا میدیم بعضی را

لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كُنَّا رَبُّكَ بِصَبْرًا ٢٣ وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا

برای بعضی مایه آرمایش آنا صبر می کند و نشانده پروردگار تو را و گمید آنانکه امید ندارند ملاقات ما را چرا و فرستاده شد بر ما

الْمَلَكَةُ أَوْ نَرَى رَأْمًا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَمُوا عَنَّا كَبِيرًا ٢٤ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ

ملائکه یا چرا نمی بینیم پروردگار ما را تحقیق زیاده طلب شدند در سهواشان و تمرد کردند نمردی بزرگ روزیکه رسید فرشتگان را

لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حَبْرًا مَحْجُورًا ٢٥ وَ قِيمُنَا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ

بست شارتی دور چینی رای که اهل کاران و میگویند چرائی معوج و متوجه شدیم سوی آنچه کردند در کردار پس گردا میدیم او را

هَبَاءً مُنْشُورًا ٢٦ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْقَرًا وَ أَحْسَنُ مَقْبَلًا ٢٧ وَ يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ

ذره ذره و ابراهنده اهل بهشت روزی چون بهتر از راه های قرار و خوبتر از جهت های آسایش و روزیکه بشکافت آسمان

بِالْعَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ٢٨

ببار و فرو فرستیم ملائکه را و فرو فرستادنی

نی فرستادیم ما هیچ از رسل	ساق اردو رعنا از حزه و کل	حز که می خوردند ایشان از طعام	راه می رفتند در بازار و بام
از شما خود سمن بر من ذکر	ما تودیم آرمایش در سیر	اشها را بر فقران را ایسی	هم فقیران را بردان غنی
میگوید آبا که صبر ادر مقام	رت تو سنات بر حال امان	می گفتند آگاه که امید	برلقای ما ندارند از نوید
چون بما نازل نمیکرد ملک	رت خود یا چون عیسیم یک	سخت است کار کردند آن گروه	نفس خویش اعظم شمردند از وجوه

## سورة الفرقان

پر زاندازه گذشتند از عو <sup>۲۸</sup>	مرغوتوی اکبر ارحمت عو <sup>۲۸</sup>	یادکن روری که رسید آزمون	مشرکان امرشکارا بالعیان
هست رور موت آن یارودحشر	بست مرده کافران را روزشر	میگویند آن ملایک بر شما	حجر محجور است یعنی ناروا
قصه ما کردیم از روی نشان	سوی آن کردار خوب کافران	بس نگردانیم آن را درها	که پراکنده بود اندر سما
بهرند آن رور یاران بهشت	از مکان مستقر در سروشت	یادکن روریکه شکاهدعج	آسمانها از عماء اندر سب
	هم فرساده شود امرشکاران	سجده هر سعادتی در آرمان	

الْمَلِكُ بَوْمُئِدِنِ الْحَقِّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ٢٩ وَيَوْمَ بَعْضُ الظَّالِمِ عَلَى

یادشاهی رورچین حق است مرحدای جشاییده را و باشد روری در کاران دشوار و روریکه بدندان میگردد ظالم بر

يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْسَیْ اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ٣٠ يَا وَلَنَنْبِیْ لَیْسَیْ لَمْ اَتَّخَذْ فُلَانًا خَلِيلًا ٣١ لَقَدْ

دودش میگوید ای کاش مرا گرفته بودم رسول را و ای وای کاش گرفته بودم فلانرا دوست و حقیق

اَصْلَنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جِآئَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ٣٢ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ

کم گردانید مرا از ذکر بعد از آنکه آمدم را و باشد دیورچین مر اسرار او نگارنده و گمت آن رسول ای سرور دگرارمن

اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ٣٣ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِیْنَ

بدرسیکه قوم من گرفتند این قرآن را مهجور و همچین گردانیدیم برای هر نبی دشمنی را از گناهکاران

وَكَفٰی بِرَبِّكَ هٰدِیًا وَنَصِیْرًا ٣٤

و ای باشد سرور دگر کار تو راه نایده و یاری دهنده

ثبات آرزو است شاهی ارحم	صفت بر کفار آن رورحرای	یادکن روری که استمکار رد	دستهای خود بدندان میگردد
گویدای کاش آنکه از راه قبول	مگرهم من طریقی با رسول	وای بر من کاش نگرفتم بدوست	آنکه موجب بر عدام مهر است
مر ای یعنی که از پیغمبرم	گشت مانع کرد تاریک اخبرم	کرد گمراه او را و در ذکر حق	داشت باز اینک سارم مسحق
دگر حق را از سپس کاید من	برد از یادم همانا اهرمن	را آنکه شیطانست بر آدم خدول	و آگاهدار چونکه در راه آن فصول
گفت ما گوید سی کای رب من	قوم من هدیان گرفتند این سخن	ما نگردانیدیم ایشان هر دهمان	هر سی را دشمنی از مجرمان
	بس بود سرور دگر کار هادی او	دوست را نصرت دهنده مرعدو	

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

و گفتند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده شد بر او قرآن همه یک دفعه و همچنین تا دل ترا و نای فرسایدش

تَرْتِیْلًا ٣٥ وَلَا تَأْتُونَهُ بِمَثَلٍ اِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَاحْسَنَ تَفْسِیْرًا ٣٦ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلٰی وُجُوْهِهِمْ

تثانی فرسادی و باوردید بر ما مثلی مگر آنکه آوردیم ترا حق و خوسر از راه دان آنکه حشر کرده میشوند بر روهاشان

اِلٰی جَهَنَّمَ اُولٰٓئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَّ اَصْلُ سَبِيلًا ٣٧

سوی دوزخ آنها را بدترین درجه های و کمترین درجه راه

هم بگفتند ارحم که کار از خطبات	برسی نازل نگردد این کتاب	مجاذب کردیم نازل این چنین	تا شود قوت بو ثبات در یقین
هم شود باعث مسکن فؤاد	در توهم گردد بصیرتها زیاد	را آنکه در تجدید و حی از دگر دگر	دل به روزی زو باید قرار
این جدد خاص این پیغمبر است	در خصوصیت دلیل دیگر است	گر که شاهی یا امیری مؤمن	راز گوید رور و شب در احسن
یا فرستند دمدم روی پیام	که چنین آن یا حنان در انظام	این دلیل برری باشد بر آن	که رسد حکمی اسویش بکرمان
گفت باز رو حق بوجه احسنی	بر خواندیم آن بیابی خواندی	باوردند از بهر قدحت آن مثال	که بود مشکل حواش در مقال
حز که ما آریم بوجه صریح	آن خوانی کوست در حق و صبح	بهر رد قول ایشان اطهر است	ور ره این سی سکوتر است
مشرک آنانند که روها شوند	بر جهنم حشرور سر میروند	بدترند آن قوم از روی مکان	هم روری راه گمراه تر عیان





## سورة الفرقان

أَلَمْ نَرِ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ٤٨ ثُمَّ

آیا ندیدی بسوی پروردگارت که چگونه پهن کرد یا بسایه را و اگر خواسته بود هر آینه گردانیده و در آسایشش گردانیده و آفران را بر آن دلیل پس

قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا سَبِيرًا ٤٩ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

فر اگر قبضه آفران بسوی خود را همگرمی آسان و او است آنکه در آسایش شما و خواب را آسایش و گردانید و روز را بیداری را بیداری

٥٠ وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ٥١ لِنُحْيِيَ

و او است آنکه در باد و بشارت بین دود و رحمتش و ویر و فرستاده از آسمان آبی پاک گردانیده تا احیاء

بِهِ بَلَدَهُ مَيِّمًا وَ نُسْقِيهِ مِمَّا خَلَفْنَا نِاعِمًا وَ أَنْاسِيَّ كَثِيرًا ٥٢ وَ لَقَدْ ضَرَقْنَاهُ بِبَنِي إِسْرَءِيلَ لِيَذْكُرُوا

با آنکه در میانه و در آسایش از آنچه آفریده چهار یار را و میوه آن را و جدی که گردانیده و آفران را میانه و یادگیرند

وَ إِنِّي أَكْثَرُ النَّاسِ الْكَافِرِينَ إِلَّا كَثُورًا ٥٣ وَ لَوْ شِئْنَا لَمَعْنَاهُ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ٥٤

پس آیا نمودم که اکثر مردم را مگر اناسی را و اگر خواسته بودیم هر آینه را که همه بودیم در هر قریه نذیر و همه

<p>می ندیدی خود بوی صاحب طهر شمس را گردید برطل پس دلی هست تحقیق اندر این آیت بجا وصف دانی هستی فقط پس باو ظاهر شد آیه هر چه بود خواست و رسا کن گردانیدش هم نات اندروی وجود کل شنی عقل باشد قصد ایجا آوا اوست آنکس که گردانید از اساس با را دیده شوی عی که حق بیش از آنکه رحمتش اندر دل بلده میب رمبی دان که آن می بگردانیم پس مردم پس ابا کردند ساری پس</p>	<p>هج آنا صبح آن رب البشر پس گرفتیم آن وجود از رای حمل با ندای اصل شمس و سایه را موجود معنق اعنی بی عطف بار از کیم عدم در تود ساختش اعنی که نیت در عدم نست خود صرف عدم یعنی که وی سایه را از وی شناسی بجهت بر شما تاریکی شب را لباس پیر بختی معاش از حقیق و دانی معه رحمتی اعنی در حصول گشته خشک اندر زمستان و حزان مأمطر را بند تا گردید از آن چون بندد ایشان نعمت و اساس هم ده یعنی بخلق آن همه</p>	<p>که چگونه گردانید سایه را مهر را بگردانی آسان و سهل هست مهابت اشیا بر سق مدتش اظهارش بود بر اسم نور سوی هستی اصافی را اقصا و ان حراة هستی آمد در حساب شمس را فرمود بروحه حمل سایه بود بر فائش متصل و هم راهم راحت و آسایشی اوست آنکس که فرستد از آن رآسمان آبی فرستادیم پاک شود سیراب از آن انعام و ناس با مکرر در آن گردید حید خواستیم از معنی مباحثیم تا دعوت در ره آمد آن همه</p>	<p>خواستی و رسا کنش کردی بجا روشنست این بر عقل بی رحمت هم حقیقتهای اعیان ظل حق آن وجود خارجی اندر ظهور باشد از معلومت آن روشن صفا اوج محو طست و هم ام الکتاب ما گردانیم بر سایه دلیل مناقی را رو بهم از نور دل رور و انشرا رلی افرایشی بار را ورده دهنده بر معطر ریده با روی کیم این مرده خاک کافریدیم بسیار از شناس در کلمات از آنکه تا گردیدند ما رسولی در هر آن دیه بهریم</p>
---	---	--	--

فَلَا تُطِيعُوا الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ٥٥ وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ

پس اطاعت مکن کافر را و جهاد کن با ایشان قرآن جهادی بزرگ و او است که بهم آمیخت دود یار را این شیرینست و سار شرب

وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ جَبْرًا مَحْجُورًا ٥٦

و این شورینست بسیار شور و گردانید میانشان حایلی و مانعی صاحب مع

<p>پس مبر فرمان صفار و جهاد آسان یک عدد و خوب و خوشگوار</p>	<p>کن قرآن احتیاج اعنی زیاد وین یک آتش شور و تلخ و بعمار</p>	<p>اوست آنکس که بهم نگذاشت باز برزخی میانشان که شد حرام</p>	<p>هر دو بحر شور و شیرین را ساز هر دو را درهم شدن در انتظام</p>
---	--	---	---

## الجزو التاسع عشر

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ٥٧ وَ يَعْبُدُونَ

واوست آنکه آفرید از آب انسانها پس گردانیدش زادی و بیوندی و باشد پروردگار تو توانا و میرستند

مَنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ٥٨

از غیر خدا آنچه را که منفعت میدهد یا زیان میدهد نصرت مریساند یا زیان او باشد کافر بر پروردگارش هم پست

### تعبیر نمودن نژاد و صهر بعلی و فاطمه علیهما السلام

اوست آنکس که آفرید آدم را	پس خودش دی را از اسباب	صاحب بود و نشت اسرار ظهور	کرد او را از انات و اردکور
پس توانا باشد آن پروردگار	بر هر انکاری که خواهد را احبار	از نژاد و مهر اندر بر همه	هست مقصود از علی و فاطمه
اهل تفسیرند بر این و اهل فن	گامد این آیت نشان این دوس	خونکه شد از ویج حیدر رسول	نارل این آیت زحق شد بر رسول
در چس داماد و برایشان نژاد	رحمت حق دمیده امروده نژاد	هست ص پروردگار مافقی	که برایشان نشتد این بر فقی
یارب ابروون کی ما عرفانش	حق بدل پاک و فرستانش	همچو آنکه نورشان کردی زیاد	هر چه خامش خواستند اهل عناد
بر در تفسیر کرد اسم ورق	گفت میرستند ایشان دون حق	آنچه اندک هجشان سود دوران	گر که برسد بانی مردمان
	کافران باشد هم پست از نام	خود داوران رب الاسماء	

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ٥٩ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ

و نفرسانیم ترا مگر مرده دهنده و نه کننده گویم خواهم ارشما بر آن هیچ مریدی چرا که خواست که فرا گیرد

إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ٦٠ وَنَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُذُنُوبَ

بسوی پروردگارش راهی و توکل کن بر خدای زنده که نمیرد و تسبیح گوی بحمدش و سر باشد او بگناهان

عِبَادِهِ خَبِيرًا الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

سنگاش آگاه آنکه آفرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آن دو است در شش روز پس مستوی شد بر عرش

الرَّحْمَنُ فَاسْتَلْ بِهِ خَبِيرًا ٦١ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا

پس بر سر آن آگاهی را و چون گفته شود ایشانرا که سجده کنید بر خدای بخشاینده را گویند و هست رحمن آیا سجده کنیم مرا آنچه

تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ ثُقُورًا ٦٢ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا

میرمائی ما را و او را زیاده را همت آورد آمد آنکه گردانید در آسمان بر حها و گردانید در آنها چراغی

وَقَمَرًا مُنِيرًا ٦٣ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا

و ماهی نور دهنده و اوست که گردانید شب و روز را از بی هم آمده برای آنکه خواست که بندگان را بخواست شکر گذارد بر او

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

و بندگان خدای بخشنده آنانکه میروند بر زمین آرام و آهستگی و چون خطاب کنند ایشانرا نادانان گویند سلامی

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ٦٤

و آنانکه شب و روز مبارد برای پروردگارشان سجده کنندگان و برپای ایستادگان

## سورة الفرقان

نی فرستادیم ای کامل رشاد  
جز بکردار آنکسی که آگاهی  
کن توکل پس بجای لایموت  
معنی سنج بعهده باشد این  
اوپسندیده است و کافی ناگیر  
خلق فرمود اوبش رورادشان  
امرش اشارا گرفت اغنی فرو  
ورکه خوانی قلب احمد اولی است  
یا بدرس از معنی رحمن که او  
چون شود گفته رایشان که گنبد  
که تو فرمائی بها امر از سم  
هم بگرداید اندر وی سراج  
بهر آسکو خواهد او آرد بیاد  
حاهلان آیدشان چون در خطاب

حزمش هم نذیرت بر عباد  
خواست گیرد سوی رب خود رهی  
کوشت برتر از دلیل و از نبوت  
که بتزیهش سیاس آور قرین  
بر ذیوب بندگان خود خبر  
شرح آن گفتیم رین پیش اربان  
تا نحمد موئی الا را بر او  
عرش را که حق بر آن مسولی است  
نیش چنود عرش از دستجو  
سجده رحمن را ز روی عقل و دید  
بس رایمانشان شود افروده دم  
مهر روشن ماه تابان در رواج  
امر خود را یا کند شکر انهاد  
با سلامتشان دهد آنها جواب

کو تبلیغ رسالت در حرا  
مزدم اعنی طاعت اهل الله است  
هم ز نقضاش بیا کی کن تو یاد  
حد کن یعنی چنانش در نعم  
آن خدائی کافرید ارس و سما  
گشت مستولی بعرض آسگاه ناز  
عرش رحمن گشت یعنی استوار  
پس بدرس از آسکه میباشد خبر  
یا بدرس از خلقت ارس و سما  
میگوید ای که رحمن هست ناد  
از حمد است و در رک آنکو عود  
اوست آنکو کرد خلق روروش  
سده رحمن کسی باشد بعرض  
و آسگاه که شب بود آرد رود

میخواهم اجر و مزدی از شما  
که دل اربان حشاش آن که است  
هم دل از حمدش بما پیوسته شاد  
که ندای بر تراست از کب و کم  
واچه باشد در میانش زافتصا  
این محض آمد رایشان را اعتبار  
رحمت رحمتش برحق یار  
هر چه خواهی ارحم ارحم  
یا شش رود از چه کرد آرا  
سجده چیز را کسم آیا ساز  
برحما در آسمان خلق از حدود  
بر خلاف یکدیگر اندر طلب  
از تواضع میرود بر روی ارس  
رب خود را در قیام و در عود

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسَقَّرًا وَمُحَاقًّا

و آنکه میگوید پروردگار ما گردان از ما عذاب جهنم دور را بدرستی که عذابش باشد لازم و درستی که آن بد است از راه و از گناه

مُقَامًا ٦٧ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْسُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ٦٨ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ

مقام و آنکه چون افاق کنند اسراف نمایند و تنگ نگیرند و باشد میان آن اعتدال و آنکه تنجواست

مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقُولُونَ الْمَسَّ النَّبِيُّ حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزُنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ

با خدا الهی دیگر را و نمی باشد تنگ را که حرام گرداند خدا مگر بحق و زنا نکند و کسی که نکند

ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ٦٩ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ٧٠ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ

آن را میابد عقوبت را مضاعف میکند مر او را در عذاب رورقیات و خواهد میباشد در آن حوار و آنکه بازگشت نمود و گریست

وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٧١

و کرد کارهای نیک را پس آنها بدل میکند خدا بدیهایشان را بخوبیها و شد خدا آمرزنده مهربان

و آنکه آنکه میگوید ای خدا	رح دور را نگردان تورما	و آنکه دور روح مر عذابش دائم است	مسقوری بد مقامی زشت و پست
و آنکه آنکه وقت اتفاق اردنک	بد اسراف و نگیرد تنگ	ایستاده باشد آن اعاشان	پس بقصر و هم اسراف از شان
و آنکه آنکه میخواست از ارب	با خدای خود خدایان دیگر	نکند آن نفس را از حق حرام	قل او شد حر بحق در اسقام
نه کنند ایشان را و رکس کند	آنچه شد ذکر از حرا روی رسد	باشد در حشر دو چندان عذاب	خودان در خواری و رنج و عقاب
حرکه آرد بازگشت و بگردد	کارها شایسته و بیکو کند	آسره را بس خدا سارد بدل	مردیهایشان بیکو در عمل
	کاوست آمرزنده و س مهربان	بخشد از رحمت گناه بندگان	

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَبِيبًا ٧٢ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا

و آنکه توبه نمود و کرد کار نیک را پس بد رستی که او بازگشت میاید بسوی خدا بازگشتنی و آنکه حاضر نمیشود باطل را و چون نکند بد

بِالْعَمَلِ مَرُّوا كِرَامًا ٧٣ وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا ضُمًّا وَعُمِيَانَا ٧٤

بلغو بگذرند کربان و آنکه چون بند داده شوند بآیهای پروردگارشان روی نیفتند بر آنها کرام و کوران

## الجزو التاسع عشر

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٥

وآنکه میگوید پروردگار ما بخش ما را از حقیقتان و مردداتمان آسایش چشمها و برگردان ما را برای پرهیزکاران پیشوا

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ٧٦ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسَقَرًّا

آنها جزا داده میشوند درجه بند است آنچه صبر کردند و در آنجا سلام و در آن دعا ی خبر و سلام را جاودان در آن خوبست از راه آرامگاه

وَمَا ٧٧ قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

و مقام بگو چه کنید و چه وزن و قدر به دشمنان و پروردگار ما اگر نباشد دعا ی شما پس بحقیق کذب کردید پس رودی میشود لازم

و آنکه توبه کرد و شد سوده کار	پس نکرد باز سوی کردگار	نارگشی نباشدش اوس <del>سکو</del>	در جزای توبه <del>سکاورد</del> او
و آنکه بر گواهی دروغ	حصر ایشان میکردند از مروع	حوصه بر او آجماعت نکردند	حاصل از مر و او <del>سراما</del> میرند
نکردند اعی بد انسان که گریه	نگردد بر جمع از دال لثیم	و آنکه <del>ساکه</del> نادرده چون شود	مریاتیهای رب از روی پند
لم یجروا فند اعی برو	همچو کوران و گران در جستجو	و آنکه میگوید ای پروردگار	از رندان ما را بخش اولاد و بار
ما بود آن روشنی چشم ما	سارمان بر متقیان هم بشوا	آنگره بدادش داده میشود	غرفه را از صبر چون آسور و بد
یعنی از باداش صبر اندر سرشت	عرفها باشد عالی در بهشت	هم غضا داده شوند ایشان تمام	سوی حیات بر تعبت در سلام
جاودادند اندران <del>سکو</del> و غرور	از مقام و از مشرف	سوپد رزم به و روی بر شما	گر نباشد ضاعت او یا دعا
یعنی از او را <del>سرسند</del> بار	بست قدری همچان در امتبار	پس شما کردید <del>سکس</del> اگر کرد	بر شما کردیم آنچه اردین پسند
	رود پس باشد که گردد در جزا	آن ملارم یا که لارم بر شما	



### سورة الشعراء مَائِنٍ وَ تَمَانٍ وَ عَشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

طَسَمَ تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسًا ٣ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ٤ إِنْ نَشَأْ نُنزِّلْ

این آیه های کتاب واضح کننده است شاید که نباشی هلاک که مدح و ست در او را بر آنکه نشود مؤمنان اگر خواهیم فرو فرستیم

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ قَظَمْتَ أَغْنَاهُمْ لَهَا خَاصِصِينَ ٤ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُجَدِّثٍ

بر ایشان از آسمان آیی پس گردد که باشد مرآ را خصوص که دکان و نی آید ایشان را هیچ داری از خدای بخشنده نو پدید آورده

إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ٥ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ ٦ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٧ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى

شده مگر آنکه باشد از آن روی گردانندگان پس بحقیق تکذیب نمود پس رود باشد که بیاید ایشان را اخبار آنچه بود بد بآن اسیر زام کردند آید بدست سوی

الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ٨ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ٩ وَ مَا كَانِ أَكْثَرُ هُمْ مُؤْمِنِينَ

زمین که چندان رو یا بدیم در آن از هر صنفی نیکو بدستیکه در آن هر آینه آینی است و نباشد اکثرشان گروهندگان

٨ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهْوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٩

و بدستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

## سورة الشعراء

بعد بسم الله الرحمن الرحيم  
میم یعنی آن محیط مقدر  
میم اشارت از منزل هیچ نیست  
نفس خود را تو کنی شاید تنگ  
ما فرستیم آیتی از آسمان  
ناید ایشارا ز رحمن بر زمین  
رود باشد پس که آیدشان خبر  
از هر آن صفی پسندیده گاه

منمایم شرح طایوسین و مسم  
هست مالک بر تمام جه و سر  
یا مشاهد کو بمنزل منتهی است  
پس رحال مشرکان داری اسف  
گر که خواهیم از بی الحائشان  
وعط ویدی هیچ کان باشد حدید  
آچه را کردند اسیرا بر  
پس علامها در این هست از راه  
در قین پروردگارت غالب است

ط اشارت سوی طاهر شد ناه  
طاست یا بر طالبان ره مشر  
اینست ز آیتهای این روش کذاب  
انست افسوسی که از روی یقین  
آیتی کعاقباتان اندر وقوع  
حرکه میباشند روگردان ار آن  
مبکران حشر آیا نکرد  
اکثری دایشان بند از مؤمنین  
رامور و مهربان رحط است

سین مشر آمد بسائر یا سلام  
سین بسیر سالکان مستبیر  
نا شود معنوت از فصل الحطاب  
چون نباشد اشان مؤمنین  
اوقند بر ریر اوروی خصوع  
پس دروغ آرا شمارند ار گمان  
بر زمین کثر آن پروا بدیم حد  
ناوجود آن شهود مسس

وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٠ قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۖ أَلَا يَسْقُونَ ۙ ١١ قَالَ رَبِّ إِنِّي

و هنگامیکه ندا کرد پروردگار تو موسی را که وای سوی گروه ستمگران قومه فرعون آیا نمی بارند که مت پروردگار من در سبکه

أَخَافُ أَن يُكَذِّبُون ۚ ١٢ وَيُضِيقَ صَدْرِي وَلَا يَبْقَىٰ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَىٰ هَرُونَ ۚ ١٣ وَلَهُمْ عَلَيَّ

میرسم که تکذیب کنند مرا و سگ میشود سینه ام و نمی شاید زبانم پس مرست سوی هرون و مرا ایشارا است من

ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُون ۚ ١٤ قَالَ كَلَّا فَإِذْ هَبْنَا بآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ۚ ١٥ فَأَتَيْنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا

گناههای من میترسم که کشند مرا گفت «چنین است پس» و بدشما دو نایابهای ما در سبکه ما هم باشا شد و ندگان پس آمدند و فرعون را پس گفتند

إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۖ ١٦ أَن أَرْسَلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَٰءِيلَ ۚ ١٧

که ما هم رسول پروردگار جهانیان که مرست با ما بنی اسرائیل را

### در بیان سخراندن درسی طایفه البندلام شررن را بپاری سخر

نادکن فرمود موسی را ندا  
گفت من میترسم ای پروردگار  
پس بهرون کی روان جبریل یک  
قال کلا فاذهبا بآياتنا  
نیست ارما هیچ یعنی در همان  
نک فرست از حکم رب العالمین

حون نزدیک شعر رب الوری  
که نداریم بگفتار استوار  
در نوت نا شود نامن شریک  
مسمع مانم آجا با شما  
غالب آرام هر دورا بر قطبان  
آل اسرائیل را نا مایق

که توجه کن قومه ضالمین  
سبهم سگ آید از تکدیشان  
حر می ایشارا است رمن بی غرس  
هر دو با اعجاز ما آسور وید  
مرفرعون اندر آید آن نفس  
تا بریم آقوم را از این مکان

قطبان کایا سرسند از یتیم  
هم شکشاید مرا عقد زنان  
ترسم از آنکه کشیم در عوس  
نا شمایم من بهر گفت و شید  
ما رسولم از خدا گوئید پس  
در فسطین مسکن آماشان

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ۚ ١٨ وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الْيَٰسَىٰ فَعَلْتَ وَ

گفت آیا پروردیم ترا در میان خود کودک و مادی گذران در میان ما از عمرت سالها واردی کرده است را که کردی و

أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۚ ١٩ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذْ وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ۚ ٢٠ فَفَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ

توئی از ناسپاسان گفت کردم آن را نگاه و من بودم از کمر اهان پس گریه کردم ار شما پس بخشید

لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۚ ٢١ وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَن عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَٰءِيلَ

مرا پروردگارم حکم و گردانید مرا از مرسلان و این نعمتی است که مت میبھی آرا من که سه گردانیدی بنی اسرائیل را

٢٢ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ۚ ٢٣

گفت فرعون و چیست پروردگار جهانیان

در بیان آمدن موسی علیه السلام بدر خانه فرعون و سؤال و جواب ایشان

موسی و هرون را بر ارحند دید موسی را چو او دردم شناخت سالها اندر سرای ما درنگ خود توئی ارا بسیار بر نعم قیل اوید در حقیقت برصواب یا که گمراه بودم اعنی بی خبر پس بمن بکشید رزم بعد از آن بمعنی کز روی سبی منت من خوارشان کردی و کندی در تعبیر گریه کردی و تعبد از حما آنچه پس رد بر من محاسب یاد آری بیکلی کان بدیدی مال ما نگرفتی آنچه بود و کسی تو بودی صریح مرا آنگاه نگرفتی تو بهرم دایه حق آنکه بودم در خانه ات چون جواب خویش فرعون عید	چونکه در درگاه فرعون آمدم رانکه او را روزگاری متباحت کردی اندر عمر و بس رمی بشک کافری کردی حور آئین ستم گرچه سود آن خطا رشح و شاد زانکه از مشتی ببرد حابور حکم و گردادم ز فرستاده گان ران سب بد که گرمی ارحم کشتی اولاد بدین بی سب از رحال و ارسا قوم مرا بست نعمت بلکه رنج و قمت است و زحیاتهای خود عافشدی پس بخرج صاحبش زردی دوجو مال خود خوردم بحاجه دیگر مادر من بود بی همایه میرم برگلش از ویرانه ات را چه بروی طین مزد زوشید	مدتی بگذشت تا فرعون دون گفت آیا من بروردم کجا کردی را کردی از روی متن گفت موسی کردم آن قتل آرمان قتل اوهم قصد من اصلا بود از شما بگریختم پس لا سلام داد یعنی علم و فهم و حکمتی آل اسرائیل را بر بدگی ران مرا حق در سرای تو فکند مرا مرا کردند قوم تربیت قوم من کردی دلیل از تقیتی کما بود تبید اسرائیلیان می بود احسن دات و گوهرم هم به از پستان بدخوردم پس اندر هم حق و آرم دعا رنهای کهنه ات بدهم بوی گفت مرگو چیست رب العالمین	گشت آنکه خواندشان اندر درون در میان خود بفرزدی تو را کشتی آن قبلی که بد خباز من که بدم در درعم نو از گمراهان بل زدم مشی و مرد آن یوحود زانکه ترسیدم رقتل و انقام پس فرستاد این چنین بر دعوتم بردی اخذ مالشان در زندگی در تلافی تا زمن یابی گرد بروی محتاج بودم زین جهت پس بهی منت من در سمعی هیچ ناری را چه کردی در بیان کس صریح بر من الا مادرم انکه شرک آرم بدات ذوالمن که شوی خواهم زکفر و کین رها حق دیگر بست بر من حوی که تو زو بیغمی در این زمین
---	--	---	--

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُتُمْ مُوقِنِينَ ٢٤ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ

گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر هستند یقین کنندگان گفت مرا آن را که او بدید براموش آید نمی شنوید

٢٥ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ٢٦ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

گفت پروردگار شما و پروردگار پدران شما که پیشین اند گفت در سب که رسول شما که فرستاده شد سوی شما هر آینه دیوانه است

٢٧ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُتُمْ تَعْقِلُونَ ٢٨ قَالَ لَيْسَ اتَّخَذَتِ الْهَاءُ

گفت پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آن دو است اگر هستی باید عقل گفت هر آینه اگر فرا گرفتاری الهی

غَيْرِي لَا جَعَلَمَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ٢٩ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ٣٠ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ

جرم هر آینه خواهم کردا بدتر از آنکه او را کرده شده گان گفت آیا اگر چه آورم تو را چیزی روشن گفت پس بیا و را را اگر

كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣١

هستی از راست گویان

گفت آنکه خالق ارض و سماست گفت با آن که دور او بدد کردی موسی نقولش التفات می بود اعنی که فرعون از زمان گفت فرعون قوم خویش را منتفت بروی شد موسی دگر	وا چه در مان نشان از ما سوی است شویدا ناچه گوید مرد و چند گفت آن پروردگاری که بدات تا که باشد خالق ابا ثمان این فرستاده است مجنون بر شما گفت بار از بهر نا کید طر	گر شما هستید هیچ از مؤمنان برسم اعنی من زوی از اصل شئی از دست او شمارا در یقین پس همانکس که شمارا خالق است بگریه و آوازه دهد در خطاب رب شرق و غرب و ما بین آنچه هست	عالمید اعنی باشیا در یقین اودهد بر من جواب از فعل وی هم پدر هاتان که بودی پیش از این خالق اثباتان در سابق است با سؤال ما مطابق يك جواب از خرد دارید چیزی که بدست
--	---	---	--

## سورة الشعراء

نزد عاقل کو بود باریک بین ذات حق باشد مزه زانکه کس که اگر گیری خدائی غیرمن تا که آن باشد گواه قول من	خود حوای بر شما بود جزاین باشدش فهم حقیقت دسترس حکم در سحت تایم بی سحن هم دلیل صبح حی ذوالعنن	زانکه کس از کنه ذات آگاه نیست ماد فرعون ارجواب او فرو گفت درزدان صبی آیا مرا کرد استعداد ار آن کفا کفاست	عقل را بر فهم ذاتش راه نیست گفت از قهر و غضب مانا باو گرچه آدم حجتی روشن هلا پس یار آرا اگر کوئی تورا ست
---	--	---	---

فَالْقُلُوبُ غَاصُّهُ فَإِذَا هِيَ تُعْبَأُ مُبِينٌ ۚ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ۚ قَالَ لِلْمَلَأَةِ

پس انداخت عصایش را پس آنگاه آن بود از دهائی آشکار و بر آورد دستش را پس آنگاه آن بود سفید نورانی مرگه کس که گارا گفت مرا آجماعت

حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۚ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تُمْرُونَ ۚ قَالُوا

را که بود پیرا و او بش در سبکه این هر آینه ساحر است دانام خواهد که برون کند شمار از زمینستان سحرش پس چه میفرمائید گفتند

أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۚ يَا تُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٌ ۚ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ

باز دارد او را و برادرش را و بفرست در شهرها جمع آوردندگان را که باز در هر ساحری دانایس جمع کرده شدند ساحران برای وعده گاه

يَوْمَ مَعْلُومٍ ۚ وَاقْبَلْ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ۚ لَعَلَّكُمْ تَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ

روزی معلوم و گفته شد مرا که آیا شما هستید اجتماع کنندگان باشد که ما بروی کسب ساحران را اگر باشد ایشان غالبان

۴۰ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا أَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ۚ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ

پس چون آمدند ساحران گفتند مرا و فرعون را که آیا بد رستنه که شد مرا از امدی اگر باشیم ما غالبان گفت آری و بد رستنه که

إِذَا لَمَنِ الْمُقَرَّبِينَ ۚ

شما آنگاه هر آینه از نزدیکان

### در بیان انداختن دست در حلیه السلام عصا را و اثرها شدن آن

پس بیکند او عصا را احبار روی بر فرعون آورد ازدها گفت داری هیچ دیگر آبی گفت با اشراف که دورش بودند پس چه فرمائید اندر کار او زانکه آمد از ربوبت زیر کرد استنعار ز استنلای او گفت از سحر که این بچون کند هم برانگیز اربی جمع آوری ساحران گشتند پس در مصر جمع بیرونی شاید کسب از ساحران هیچمان آبا بود مزیدی ز تو	در دمان شد ازدهائی آشکار تا برد او را فرو در خود بها دست خود را پس در آورد آن فتی ساحری داناست ایستادار پسند مشورت را تا کسبیم آرا نگو مشورت با ندگارا شد مشیر بر رمین مصر اندر گفتگو از مکان و ملکاتان بیرون کند کاورد از ملک هست از ساحری روز معلومی که او را بود طمع غالب از گردید اندر امتحان غالب از باشیم ما خود بر عدو	پس ترسید از ظهور آن مهم گفت ای موسی بگیرش پس گرفت بود دست او در خنده و سعید خواهد از سحر که دارد در مومن این دلیل است آنکه فرعون از دست وانکه گفت از ملک کن خواهد دهان هم ز موسی کرد مرتعبرشان پس بگفتند امرا این دومرد را کن روان مردان که تا حاضر کنند مردم را گفته شد کایا شما پس جو بروی آمدند آساحران گفت آری مر شما را اجراست	حاضران گشتند در دم منهدم شد عصا نار او بدشش بی شکفت باطران دیدند آرا پس پدید مر شما را رین رمین سازد برون عاجز از موسی شد از فهمی درست تا برون سارند این حادوگران تا باو ایمان یابند از شان کن بناخیز اربی حلت رها ساحران را که بعد از ذی فسد مجمع گردید از بهر تا می بگفتند این فرعون کسان بل نزدیکان شما آید این بجاست
---	--	--	---

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۚ قَالُوا قُلُوبُنَا حَبَالَتُمْ وَ عَصِيصٌ ۚ قَالُوا بَعْزُهُ فِرْعَوْنُ إِنَّنَا

گفت مرا ای موسی بیدارید آنچه را شما آید اندازده پس انداختند ریسماهاشان را و عصاهاشان را و گفتند ازت فرعون بد رستنه که



## الجزو التاسع عشر

لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ ٤٤ قَالَتْ يٰ مُوسٰى عَصَاهُ قَاذِهِيَ تَلْقَفْ ٤٥ اِذَا يَكُونُ ٤٥ قَالَتْ يٰ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ٤٦

ماهر آیه ما تم غلبه کنندگان پس ایداحت موسی عصایش را پس آسگاه آن می بود آنچه را میسود و دند بدو روغ پس در افتکندده شد بد سحران سجده کنندگان

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسٰى وَهٰرُونَ ٤٨ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ اَدْنٰ لَكُمْ اِنَّهٗ

گفتند که رویدیم پروردگار جهانیان پروردگار موسی و هرون گفت آیا ایمن آوردید مرا و ایش از آنکه دستور دهم شمار اندر سبیکه

لَكَیِّبِرُكُمْ الَّذِی عَلَّمَكُمْ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤٩ لَا قُطْعَنَ اَیْدِیْكُمْ وَارْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافِ

آن بر رک شماست که آموخته است شمار اسحر پس هر آینه رو دنا شد که ندا بد هر آینه خواهیم برید دستها تار و پاها تار را از خلاف یکدگر و

وَلَا صَلْبِنَكُمْ اَجْمَعِينَ ٥٠ قَالُوا لَا صَبِرَ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ٥١ اِنَّا نَطْمَعُ اَنْ یَّعْفِرَ لَنَا رَبُّنَا

هر آینه بردار خواهیم کرد شمار همه گفتند بیست با کی بدرستیکه ما سوسی پروردگارمان بازگشت کنند گاهم بدرستیکه ما طمع داریم که بیامرزدگار ایروردگار ما

خَطَايَانَا اِنْ كُنَّا اَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ٥٢

گناه ما را که همس اول مؤمنان از قوم فرعون با حصار

## ایمان آوردن ساحران بموسی علیه السلام

گفت موسی ساحران را که گفتند	آچه را افکند گاه بد ارامید	پس کردند آن رسها و عصا	که بدار سیجات پر در آن عصا
پس بخوردند این قسم درویشش	که فرعون و عو و عزنش	این زمان انا لحن العالمون	موسی و هرون شود ارمارون
موسی ارکف در کف آدم عصا	آمد اندر حبجو شد اردها	خورد آنچه کرده بودند ارفسون	ار بیان تلقف ما یا فکون
ساحران برره فتادی ساجدین	قالو آمنا رب العالمین	رب موسی رب هرون که ما	رهما کنند پر راه هدی
چون شنید این خواست فرعون ارشاد	ساحران را گفت از روی عتاب	نگر و دیدید ایج آیا یش اران	که دهم رخصت شمارا من عیان
مر شما را اوزرک و مهتر است	بر شما آموخت سحری کا هراست	پس بداید این شما باشد برود	حه عقوت با رتان خواهیم نمود
می سرم دست و پاتان از خلاف	هم بدار آویرم از این اعتصاف	حاودان گفتد بود ضرر و بیم	ما رب خویش بر گردیده ایم
ما طمع داریم آمرزش زحق	که ز ما بعتد گناه ماسبق	که بدیم از فرقه فرعونان	اولیم اینک بحق از مؤمنان
پس ردید آن حق بر سارا اندار	بهرشان بگریست موسی رازرار	حایشارا پس موسی حق نمود	ران تسلی یافت قلب آن دودود
	سالا دعوت نمود از آن گروه	آمد از طعیاشان تا مرستوه	

وَ اَوْحٰیۤا اِلٰی مُوسٰى اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ اِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ٥٣ فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَآئِنِ حٰشِرِیْنَ

و وحی کردیم موسی که شب سر ندگان مرا بدرستیکه شما ید از زیر رفته شدگان پس فرستاد فرعون در شهرها جمع کنندگان

٥٤ اِنَّ هٰؤُلَآءِ لَشَرٌّ ذِمَّةٌ قَلِیْلُونَ ٥٥ وَ اِنَّهُمْ لَنَا لِعَاطِفُونَ ٥٦ وَ اِنَّا لَجَمِیْعٌ حَادِرُونَ ٥٧ فَاَخْرَجْنَاهُمْ

بدرستیکه اینها آیه فرقه باشد اندک و بدرستیکه ایشان مرا را حشمت آوردند گاه و بدرستیکه ما همه ایم آمادگان یا حرم دارندگان پس بیرون کردیمشان

مِنْ جَنَآتٍ وَ عُیُونٍ ٥٨ وَ كُنُوْزٍ مَّقَامٍ كَرِیْمٍ ٥٩ كَذٰلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ ٦٠ فَاتَّبَعُوْهُمْ مُّشْرِقِیْنَ

از بونتها و چشمه سارها و کسچها و حای خوب همچنین و میراث دادیم آنرا سی اسرائیل پس از بی رفتند ایشان طلوع در یافتگان

٦١ فَلَمَّا تَرٰۤا الْجَمْعَ اِنِیْ قَالَ اَصْحَابُ مُوسٰى اِنَّا لَمُدْرَکُونَ ٦٢ قَالَ كَلَّا اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیِّهْدِیْنَ ٦٣

پس چون دیدند یکدگر را اندو جماعت گفتند اصحاب موسی بدرستیکه ما هر آینه ندرا فته شده گاهیم گفت نه چنین است بدرستیکه مهر باست پروردگارم بزودی راه بیاید مرا

در بیان بردن حضرت موسی علیه السلام سبطیانرا  
از مصر خفیه و رفتن فرعون از پی

<p>سوی موسی وحی پس کردیم ما چون زبی آیندگان بعد از خبر پس برون رفتند شب در راه مصر که شب موسی و قومش رفته اند گفت باشد این قبیله پس قتل پس برون رفتند با صد سار و برك یعنی ار آن باغهای ساخته اینچنین کردیم و مراث آن نعم سوی مشرق یا شرق آفتاب کایزمان باشد ما را این گروه اصطراب قوم را موسی جودید</p>	<p>که سرد ار مصر در شب قوم را می ساید ار شما حزبی اثر بجبر از قبطیان وز شاه مصر حبه ریتمهای ما نگرفته اند که چشم آورده ما را زین قتل قبطیان از مصر سوی غرق و مرگ چشمه ها و گنج پس پرداخته ما با سرائیلیان دادیم هم اربی ایشان رسیدد ار شب آوردد ار کبه ما را رستوه ناله کردد او سوی حلاق محمد</p>	<p>آچنان کن که کس از فرعیان ز امر موسی پس گرفتند اندا روز چو شد قبطیان آگه شدند پس فرستاد او هر شهر و درش ما مگر همیم قومی ناخبر گفت زان مردیم ایشا را سوز هم زمنا لها که بود آراسته آمدد از پی پس ایشا را چینی یکدیگر را پس جودیدد آندوموم گفت سود این چنین دل کردگار که بویی حال ما از پیش و پس</p>	<p>می نگردد و اف از احوال ان سبطیان از قبطیان پیرایها آگهی را نزد فرعون آمدد در زمان از بهر جمع لشکرش از عدو یا از خلاف اندر سیر ما زجنات و عبون و آن کور قصرها از زر و گوهر خواسته قبطیان فاتبعوهم مشرقین گفت موسی را مرا صحابش زلوم نامن است و ره نماید در گذار اول و آخر تویی در کار و پس</p>
--	---	---	--

فَاَوْحَيْنَا اِلَى مُوسٰى اَنْ اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ٦٤ وَ

پس وحی زدیم سوی موسی که پس بعضایت دربارا پس شکاف خورد پس بود هر باره چون گویی بزرگ و

اَزْلَفْنَا ثُمَّ الْاٰخِرِينَ ٦٥ وَ اَلْحَيْنَا مُوسٰى وَ مَنْ مَعَهُ اَجْمَعِينَ ٦٦ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخِرِينَ ٦٧ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ

جمع کردیم آنجا دیگران را و نجات دادیم موسی را و هر که با او بود همه پس غرق کردیم دیگران را بدرستی که در آن هر آینه

لَاٰیةٍ وَّ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ٦٨ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيْمُ ٦٩ وَاَنْزِلْ عَلَيْهِمْ نَبَاً اِبْرٰهِيْمَ

آیتی است و باشد اکثرشان کفرشان کرد و بدگاران و بدتر سبکه بر و در گذار تو هر آینه او ست غالب مهربان و در خواند ایشان خبر ابراهیم را

اِذْ قَالَ لِاِبْنِهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُوْنَ ٧٠ قَالُوْا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنُظِّلْ لَهَا عَاكِفِيْنَ ٧١ قَالَ هَلْ يَسْمَعُوْنَكُمْ

هنگامیکه گفت مرا بدش را و قومش را که میر سید گفتند میر ستم بقادر پس منکر کردیم هر آهار اندام و در قیام بر سرش گفت آی می شود و ار شما هنگامیکه

اِذْ تَدْعُوْنَ ٧٢ اَوْ يَنْفَعُوْنَكُمْ اَوْ يُضُرُّوْنَ ٧٣

دعای یکبند یا فایده میدهد شما را یا ضرر میرساند

در بیان عصا زدن حضرت موسی بدریا و راه پیدا شدن و گذشتن موسی<sup>۴</sup>  
و قوم از دریا و غرق شدن فرعون و قوم او

<p>پس بوسی وحی فرمودیم ما پس شدان هر باره چون کوه عظیم هر یکی از سبطیان رفت از درهی دید راهی بار فرعون اندر آب خواستد برگردد ز راه از خوف جان خیلش از پی چون همه داخل شدند موسی و هر کس که با او بدر راه مر علامت است روشن اندر این خواند ایشان ابراهیم آن خبر</p>	<p>که زن بر بحر این ساعت عصا روی هم گردید بر یکجا مقم سوی دریا همچو در آری می خواست تا دروی در آید با شتاب اسب او نکشید از دستش عیان بهرلاك خویش مستعمل شدند و ار هاندیم از پی ایشا را نگاه می بودند اکثری از مؤمنه چون بدر را گفت و قومش را در</p>	<p>زد عصا بر بحر و بحر اهرم شکافت بر ته دریا وزید آن لعله باد را پس نزدیک گردانیدیم هم گفت هاما ش مرو کاین راه هست رفت در بحر اربی یک رهنمای آب دریا هشت دردم سر بهم پس نمودیم آن دگرها را غریق باشد آن پروردگار ت یکمان چیت آنکه میر ستم آن شما</p>	<p>هر که از بحر او تواند راه یافت خشک کرد آبرام کاسان در گشاد قبطیانرا برکنار ژرفیم بلکه این از سحرهای موسی است تاچه بوده است اصل آن داد خدای رفت موسی ماند فرعون او هم تا مگر گیرد عبرت در طریق ای محده غالب و هم مهربان گفت میر ستم این اصنام را</p>
--	---	--	--

## الجزو التاسع عشر

بس مرایشانرا همیشه عاکفیم | در عادت حاضریم و واقفیم | گفت آیا بشنوند ایشان کلام | چونکه ایشانرا بخوانید از مقام  
یا که نفی میرساند از وفا | دفع ضری یا نمایند از شما

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٧٥ قَالَ اَقْرَآئْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ٧٦ اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ

گفتند بلکه یافتیم پدرانرا که همچین میکردند گفت آید آید آنچه را هستید که میرستید | شاید پدران که پیش پادشاهانند

الْاَقْدَمُونَ ٧٧ فَانَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيْ اِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ ٧٨ الَّذِيْ خَلَقَنِيْ فَهُوَ يَهْدِيْنِيْ ٧٩ وَالَّذِيْ هُوَ

بس بدستیکه ایشان دشمنم را جز پروردگار جهانیان | آنکه آفرید مرا پس او هدایت میکند مرا | و آنکه او

يُطْعِمُنِيْ وَيَسْقِيْنِيْ ٨٠ وَاِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِيْ ٨١ وَالَّذِيْ يُمِيتُنِيْ ثُمَّ يُحْيِيْنِيْ ٨٢ وَالَّذِيْ اَطْعَمُ

مبجوراند مرا و می آشاماند مرا | و چون بیمار شوم پس او شفا میدهد مرا | و آنکه میراند مرا پس زنده میکند مرا | و آنکه طعم دارم

اَنْ يَّغْفِرَ لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَوْمَ الدِّينِ ٨٣ رَبِّ هَبْ لِيْ حُكْمًا وَاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ ٨٤ وَاَجْعَلْ لِّيْ لِسَانَ

که بیامرزد مرا گناهانم | روز جزا | پروردگار من عطا کن مرا حکمی و در رسل مرا شایستگان | و نکران مرا زبان

صِدْقٍ فِی الْاٰخِرِيْنَ ٨٥ وَاَجْعَلْنِيْ مِنْ وَّرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيْمِ ٨٦ وَاغْفِرْ لِاَبِيْ اِنَّهُ كَانَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ٨٧

راستی در آخر آن | و بگردان مرا از وارثان بهشت | و ایام و نعمت | و بیامرزد مرا بدستیکه او بود | از گناهان

می بگفتند این باشد بالیقین گفت ابراهیم آیا دیده اید دشمن یعنی من ایشانرا زیاد و آنکه او بر من دهد رزق کلو و آنکه زاو دارم ابد مغفرت هم تا ملحق مرا بالصالحین کن بلند آوازه ام در پروردگار هم بیامرزم پدر را در امان بعد فوت عیش از کرد این دعا	یافتیم آباء خود لیک اندراین میرستید آنچه را بقتل و دید زانکه بود حب و نفی در جاد هم طعام و هم شراب هست ارو روز محشر از خطا بی معذرت ایای رستگار پاک دین اندر آنها کز بی آید آشکار عم من یعنی که بود از گناهان بوده او مؤمن همارا در خفا	می پرستیدند یعنی این نشان واچه بود آثارا اختیار حب آنکو آفریدیم بر سر است چون شوم بیمار او بدهد شفا رب هب لی یعنی ای پروردگار می گردان بهرم بطی بر است هم تا از وارثان حسم یعنی او را رهنمائی کن بدین زانکه غفران بهر مشرک خواستن	ما بر ایشانم تابع بی گمان در من اعدا نیست حر پروردگار پس خود اوسود در من راه راست چون بپریم زنده پس سازد مرا ده مرا حکمی بدین اسوار در جهان ابرام نبکو گرجاست دار یعنی بر ثواب و طاعنم تا باشد از گروه مشرکین ایها را بست در حوری سخن
--	---	---	---

وَلَا تُخْزِنِيْ يَوْمَ يُبْعَثُونَ ٨٨ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ٨٩ اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ

و رسوا گردان | روزیکه برانگیخته میشوند | روزیکه نفع نمیدهد مال و پسران | مگر کسیکه آمد خدا را | نادلی | درست

وَاُرْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِنَ ٩١ وَبُرِزَتِ الْجَحِيْمُ لِلْغَاوِيْنَ ٩٢ وَقِيلَ لَهُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

و نزدیک گردانیده شد بهشت برای برهیز کاران | و ظاهر شد دوزخ از برای گناهان | و گفته شد مرایشانرا که کجاست آنچه بودید پرستید

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ هَلْ يَنْصُرُوْنَكُمْ اَوْ يَنْتَصِرُونَ ٩٤ فَكُذِّبُوا فِيْهَا هُمْ وَاَلْعَاوُنَ ٩٥ وَ جُنُودُ

ارغیر | خدا | آیا یاری میکند شما را | یا یاری میدهد | پس روی افکنده شوند در آن ایشان و گناهان | و لشکرهای

اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ ٩٦ قَالُوا وَهُمْ فِيْهَا يَخْتَصِمُونَ ٩٧ تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ٩٨ اِذْ

شیطان | همه | گفتند و ایشان در آن خصومت میکردند | بخدا قسم که هر آینه ما بودیم در گمراهی آشکار هنگامیکه

## سورة الشعراء

نُسَوِّكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۙ وَمَا آخِزْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ۙ فَمَا لَنَا شَافِعِينَ ۙ وَلَا صَدِيقَ حَمِيمٍ

برابر میکردیم شما را با پروردگار جهانیان و کرام نکردد مگر گناهکاران پس نباشد ما را هیچ شفاعت کنندگان و دوستی نزدیک

۱۰۲ قُلْ أَلَّا لَنَا كَرَّةٌ فَنُكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۙ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

پس کاش بودی مرا باز گشتی پس میشدیم از گروندگان بدرستی که در آن هر آینه آیتی است و نباشد اکثرشان مؤمنان

۱۰۳ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۙ

و بدرستی که پروردگار تو اوست غالب مهربان

هم ممکن رسوا مرا در یوم نشر جرکسی کاید بحق ناقب پاک هم بگمراهان شود طاهر حجیم اینگ آیا هجتن یاری دهند احتجاجت این بر ارباب شرور همچنین ابلس و لشکرهای بو از طریق دشمنی بایکدیگر اذ سویکم رب العالمین نیست پس ما را کسی از شافعان آچه شد مذکور باشد آینی	مبعث کردید چون این خلق و حشر از هوای نفس و کفر و اشتراک بر خلاف اهل جات و نعیم یا که حویش از انتقامی میرهند ور بهت رانست تکلیف و شعور میشود افکنده در دورخ برو یا بدیوان یا تان زشت فر خود شما بر ما عودید ایچنین هم به صدیقی حمیم و مهربان عاقلان را در مقام عبرتی برعدو پروردگارت غالب است	یوم لاینفک که دهنده سود هیچ اندران روزیکه نزدیک اوسرشت مشکارا گفته گرد چون شدید پس فکنده میشوند اررو بنار یا مراد است خود آن در حجت است کاران گویند از تشویش و بیم از شما دیوان قسم پروردگار هیچ ما را از طریق حق مرد پس ندما بودمان برگشت کاش می بودد اکثری از مؤمنان مهربان هم بر مطیع و ناط است	مال و اولاد اچکس را در بیج میشود مراهل تقوی راهشت آچه جز حق میرستندید چند ت یرستان و بنان از هر کنار کوست بتکریات اورا صورتست گرچه میباشد ایشان در حجیم ما بدیم اندر ضلالت آشکار حزکنه کاران کسی گره نکرد تا بدیم از مؤمنین معلوم و فاش قوم ابراهیم بیوهم و گمان
--	--	--	---

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ۙ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۙ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

نکذیب کردند قوم نوح فرستادگان را چون گفت مرایشان را برادر ایشان نوح آیامی برهنید بدرستی که من مر شما را رسولی

أَمِينٌ ۙ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۙ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

امنم پس ترسید از خدا و فرمان برید مرا و میخواهم از شما بر آن هیچ مزدی بست مردمن مگر پروردگار عالمان

۱۱۰ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۙ قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ۙ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا

پس برهنید از خدا و اطاعت کنید مرا گفتند آیا ایمان باوریم مر تو را و بیروی کردی ترافرومایگان گفت و بست دانستم بآنچه هستید

يَعْمَلُونَ ۙ إِن حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ۙ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ۙ إِن

که میکنند نیست حسابشان مگر بر پروردگارم اگر داید ونستم من رانده گروندگان باشم

أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۙ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ۙ قَالَ رَبِّ إِنْ

من مکریم دهنده آشکارا گفتند هر آینه اگر ناز نه ایستادی ای نوح هر آینه خواهی شد از سگدارشدگان گفت پروردگار من بدرستی که

قَوْمِي كَذَّبُونِ ۙ فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۙ فَانْجِبْهُمْ

قوم من نکذیت کردد مرا پس حکم کن میان من و میان ایشان حکمی و نجات ده مرا و آنکه با منست از گروندگان پس بجات دادیم

وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْمُلْكِ الْمَشْحُونِ ۙ ثُمَّ آغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ۙ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ

اورا و هر که با او بود در کشتی پر پس غرق کردیم بعد از آن باقی ماندگان را بدرستی که در آن هر آینه آیتی است و نباشد

أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٢٢ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٢٣

اکثرشان مؤمنان و بدرستی که پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

### در بیان تکذیب نمودن نوح علیهما السلام را قوم او

ایچایی تکذیب کرده از وصوح من رسولی بر شما باشم امین پس شرسید از خداوند شفیق پیروی کردند از تو سفلگان گفت نبود یاچه باشد علم من گر بود ایمانشان از قلب و جان مؤمنانرا من کجا رانم ز خویش آیتی گفتند قومش گریه ساز گفت ای ریم که بیعتی و ضد هم مراهم آسکه هست از مؤمنان غرق پس کردیم باقی ماندگان	جمله فرسادگان را نوم وح نأوا لله و اطیعون الیهین پیروی وارین کنند اندر طریق که ندارد اچ درمقدر و شان آنچه را هستند شاملی-عن یا رفر ساب مال و اندن بستم من در در ارق کش تور دعوت یا که از اندان و ساز قوم من کردند بکدام حد مان او برهانان از طام و کین اندران هست آیی بر مرده مان هست رت غالب او بر کافران	چون را در شان که بد روح از ولا از شما مریدی بخواهم مید من برنو ما گفتند ایمان آوریم تا بعد ایشان ترا بر داشتی هستند با حق حساب زشت و خوب بست ایشان را بجز با حق حساب بم ده یعنی بخلقم بر هوس تور و منعی اعنی را ندگان حکم کن پس بین من ما ایگروه پس رها دیم او و نا او هر که بود مؤمن را ایشان بودند ا کثری هم مؤمن در عتاش مهربان	گفتشان آیا شرسید از خدا بست حز پروردگار ذوالمنن وانگهی ما ذیمال و سروریم بلکه محض طعمه است و خواهشی گر که دانید اوست علام الغیوب گر شعوری هستند در استاب بیستم بخار خود بر طرد کس میکشیت زیر سگ اندر زمان حکمی از صفت بوجهی از و حوه اندران فلک پر از آدم زود رحدا و ملت و پیغمبری
---	--	--	--

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

تکذیب کردند عاد مرسلان را هنگامیکه گفت مرایشان را در شان هود آیای برهیدید بدرستی که من مرشهار از رسولطامیم

١٢٦ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ١٢٧ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس بپرهیز از خدا و فرمانبردارید مرا و بخواهم از شما بر آن هیچ مریدی بست مردمی مگر بر پروردگار جهانسان

١٢٨ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِمٍ آيَةً تَعْمُونَ ١٢٩ وَتَخْذُونَ مَصَانِعَ لَكُمْ تُخْلِدُونَ ١٣٠ وَإِذَا بَطَشْتُمْ

آباسه بکید بهر حای لد علامتی که داری کنید و مرا میگیرید قصرهای محکم باشد که شما جاوید مایید و چون حمله می کنید

بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ١٣١ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ١٣٢ وَأَتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْمُونَ ١٣٣ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامِ

حمله می کنیدستم کاران پس شرسید از خدا و فرمانبردارید مرا و بره زیداد آسکه امداد کرد شمار با چه مبداید امداد کرد شمارا چهار بابان

وَبَنِينَ ١٣٤ وَجَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ١٣٥ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٣٦ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا

و پسران و بوسه ها و چشمها بدرستی که من میترسم بر شما عذاب روزی بزرگ را گفتند یکسانست بر ما

أَوْ عَظُمْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ١٣٧ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ١٣٨ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ

خواه بند داده باشی یا سوده باشی از پند دهندگان نیست آن مکر عادت بیشینان و ناشیم ما عذاب کرده شدگان

١٣٩ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٤٠ وَإِنَّ

پس تکذیب کردند او را س هلاک کرد ایشان بدرستی که در آن هر آینه آیتی است و نباشند اکثرشان مؤمنان و بدرستی که

رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٤١

پروردگار تو اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن هود علیه السلام را قوم او

همچنین تکذیب کردند اعداء من رسولم از خداوند رفیع بر بلندیا کنند آیا بنا گوئا باشید جاوید اندران بس برسید انخدا و پیروی آن مددما را شما داند هین قوم گمیش مساوی ردما ما بادتها معدب نیستم بیشتر رایشان نبودند از یقی	مرسلین را بی تأمل قوم عاد بس برسید و شود ارمی مطیع خاها لغو و عبث بی افضا سحت گیری بس نمودید ای سران هم کنید از من بوجه مستوی که نمود او خود نامم و سین گفتن و نا گفتند شد وعطها بس ورا دادند بر تکذیب بیم بر خدا و مر رسول از مؤمنین	چون برادرشان بگفت اعی که هود من خواهم از شما مزدی یقی حوضهای آب مکبرید سحت سحت گیرهای حارین بخلق می برسید از خداوند احد بوسانها چشمه های پر ز آب ایکه بپرستیم ما خود این تان بس نمودیم آن جماعت را تباہ غالب است و مهران پروردگار	از خدا آیا ترسید و حدود هست مزدی با خدای عالمین با قصور و ناغهای پردرخت بی شفقت چون سکی کافتد بدلق که شما را کرده ار هر ره مدد بر شما ترسم من از یوم عذاب بست غیر از عادت پیشینان اندر این باشد نشانه برای بر عذاب و ثواب خصم و یار
---	---	---	---

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ۱۴۲ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَتَتَّقُونَ ۱۴۳ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

تکذیب کردند ثمود مرسلان را چون گفت مرایشان را درشان صالح آیامی پرورید بدرسیکه مهمر شمارا رسول آمین

۱۴۴ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَآطِيعُوا أَمْرَهُ ۱۴۵ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

بس ترسید از خدا و فرمان بردارید امر او و نیخواهم از شما بران هیچ مزدی بست مزدم مگر پروردگار جهان

۱۴۶ أَتَرَكُونَ فِيهَا هُتُوعًا آمَنِينَ ۱۴۷ فِي جَبَابٍ وَغُيُوبٍ ۱۴۸ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ۱۴۹

آیا او گذاشته میشود در آچه هست آنعامؤمنان در بوسانها و چشمها و زرعها و وحی که شکوفه اش لطیف است

وَتَجْنَتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ۱۵۰ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَآطِيعُوا أَمْرَهُ ۱۵۱ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ ۱۵۲

و متراشد از کوهها خاها ماهران پس بس سدار خدا و فرمان بردار و اطاعت مکند امر اسراف کسندگان را

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۱۵۳ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَجِّرِينَ ۱۵۴ مَا أَنْتَ

آنانکه افساد میکنند در زمین و اصلاح میکنند گفتند حراین نیست که توئی از سحر ساز کرده شدگان سسی و

إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۵۵ قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ شَرِبَ لَهَا شَرْبٌ وَلَكُمْ شَرْبٌ

اسانی مکرمانندما پس ماور آیتی اگر کسی از راستگویان گفت این است اقامه آراست آب خورش و مر شمارا است آب

يَوْمَ مَعْلُومٍ ۱۵۶ وَلَا تَمْشُوا فِي سُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۵۷ فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ ۱۵۸

خورش رودی معین و مس مکندش بیدی پس بگرد شمارا عذاب روزی بزرگ پس بی کردید او را پس گردید بدشعاران

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۵۹ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۶۰

پس گرفت ایشانرا عذاب بدرستی که در آن هر آیه آیتی است و باشد اکثرشان گروندگان و بدرستی که پروردگار تو هر آیه اوست غالب مهران

در بیان تکذیب نمودن صالح علیه السلام را قوم او

هم نمود آمد بتکذیب رسل من رسولی بس امینم فاتقوا	چون زگمراهان بدندان حزه و کل پیروی از من کنید ای دون نکو	گفت چون صالح برادرشان بجا از شما مزدی خواهم من بران	می برسید ایچ آیا از خدا هست مزدی با خدای مستعان
--	---	--	--

## الجزو التاسع عشر

مر شما نگداشته آیا شوید  
زرعه‌ها و بجهای بس طریف  
بس بترسید از خدا در کل حال  
امر خود نایب هرگز بر صلاح  
تو نه جز آدمی مانند ما  
گفت‌نامه است اینکه خواهد از شتاب  
هست یکروز اعنی از بهر شما  
مر شما را گردد آرج عظم  
شرحش اندر سورة اعراف شد

اندر آن مت که در وی می‌بود  
که بود اشکوفه اش درم و لطیف  
بیروی و درمن کسد اندر فعال  
میفرایند از عمل در افتضاح  
راستی را آیتی آور بجا  
خود صبی سرورا باشد ز آب  
روز دیگر بهر این نامه خدا  
در چنان روزی بزرگ از هول و بیم  
جمله مذکور آنچه در تفسیر شد  
می‌بودند اکثری از مؤمنان

ایمن و آسوده بی‌هر آزمون  
میراشید از حجر و کوه‌ها  
بیروی نایب ز امر سرین  
قوم گفتندش جز این ندو که تو  
یعنی اربابی توهنج از صادقین  
هم شما را بهره بی‌گفتگو  
لا تسوما بسوای قوم من  
نامه را کردند بی‌ازبکته پس  
پس گرفت آقوم را ناگه عذاب  
حق بخلتش غالبست و مهربان

یعنی اندر بوستانها و عیون  
خانها در شادانی و اعتلا  
که بودند اهل فساد اندر مبین  
جادوئی کرده شدستی بوبنو  
باید آوردن شان بر صدق دین  
روز معلوم است ز آب نهرو جو  
که عذاب آید شما را در زمین  
زان پیشمان سخت گشتند آن نفس  
و اندر این باشد شاهها بر صواب

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ۱۶۱ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۶۲ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

نکذیب کردند قوم لوط مرسلارا چون گفت مرایشارا برادرشان لوط آیاتی برهنید مدرستی که من مرشارا رسولی

أَمِينٌ ۱۶۳ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ۱۶۴ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

امینم پس برهنید از خدا و فرمان بریدمرا و نه خواهم از شما بر آن هیچ مزدی بست مبردم مگر بر پروردگار عالمان

۱۶۵ أَتَأْتُونَ الذَّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ۱۶۶ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ

آیامیآید ازجهایان و و ما نگذارید آنچه را برای شما پروردگاران از حیفهانان بلکه

أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ۱۶۷ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْهَ يَا لُوطُ لَنْكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ۱۶۸ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ

شما بیدگرومی تعدی کسندگان گفتند هرآینه اگر از نایب ای لوط هرآینه خواهی شد از رن کرده شدگان گفت مدرسه که من مرکردار شما را

مِنَ الْقَالِينَ ۱۶۹ رَبِّ نَجِّنِي وَاهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ۱۷۰ فَنجَّيناهُ وَاهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۱۷۱ إِلَّا عَجُوزًا

از دشمنان پروردگار من برهان مرا و اهلمرا از آنچه میکنند پس رها دیم او را و اهلیش را همه مگر پیرمرئی

فِي الْعَابِرِينَ ۱۷۲ ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ ۱۷۳ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ۱۷۴ إِنْ فِي

در نماز ماندگان پس هلاک کردیم دیگرانرا و بارانیدیم برایشان بارای پس بد و داران سه کرده شدگان مدرستی که

ذَلِكَ لآيَةٍ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۷۵ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۷۶

در آن هرآینه آیی است و باشد اکثرشان کز دگان و بدرستی که پروردگار تو هرآینه اوست عزیز و رحیم

### در بیان تکذیب نمودن لوط علیه السلام را قوم او

همچین کردند تکذیب رسل  
من رسولی بس امین ما و داد  
خود شما آئند آیا بر رجال  
میگذارید آنکه حق بهر شما  
آیی گفتند گر تر نصیح و پند  
لوط گفتا من بکردار شما  
پس رها دیم او و اهلیش را تمام  
سوء مطر المندرين یعنی بد است  
اندر این باشد علامتها یقین

قوم لوط از مرد وزن و زجره و کل  
فانقوا الله و اطیعون یا عباد  
از میان اهل علم زاشتغال  
آفرید اعنی زنان یار سا  
تو ز بیرون رفتگانی با گرد  
دشمن بیرون رحد و انها  
حززش کوماند باقی در مقام  
بارشی کان بهر قومی مرتداست  
هم نمودند اکثری از مؤمنان

لوط کایشارا برادر بود گفت  
می‌نخواهم از شما مزدی بکار  
میکنید اعنی که با مردان لوط  
بل شما باشید قومی بس عنود  
یعنی اخراجت تمام از بلد  
ده مرا یارب تو با اهل بیت  
جمله کردیم آدگرها را هلاک  
بود آن بارش مگر کبریت سنگ  
هست مر پروردگارت غالب او

می‌ترسید از خدا اندر نهفت  
نیست مزدیم جز که بر پروردگار  
هیچ ار این معنی ندارید احتیاط  
فرقه بگنشتگانید از حدود  
بافضیجتهای بیش از حصر وحد  
زاچه ایشان میکنند از سببات  
می‌بارانیدیم بر سر سنگ و خاک  
که بر باریدشان در وقت نیک  
مهربان بر مؤمنان طالب او

## سورة الشعراء

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۱۷۷ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۷۸ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند اصحاب ایکه چون گفت مرا بشناس شعب آیانمی برهیزید بد رستیکه مر شمارا رسول

أَمِينٌ ۱۷۹ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ۱۸۰ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ

نامه انت و دیا تم پس برهنید از خدا و فرما میرید مرا و بخواهم از شما بر آن هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار

الْعَالَمِينَ ۱۸۱ أَوْفُوا لَكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ۱۸۲ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۱۸۳ وَلَا

جهانیان تمام کنند پیمانها و نباشد ازریان رسانندگان وزن کنند با ترازو و یاقیان درست و کم

تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۱۸۴ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِلَّةَ الْأَوَّلِينَ

مکذیب مردمان را چیزها شان و تها کاری مکذیب در زمین افساد کنندگان و برهیزید از آنکه آفرید شمارا و خلق پیشینا را

۱۸۵ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۱۸۶ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

گفتند جراین هست که توئی از - حرسبار کرده شدگان و بستی نو مگر اسابی مانند ما و بد رستیکه گمان میریم ترا که هر آینه ارد و غویانی

۱۸۷ فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۸۸ قَالَ رَبِّیْ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

پس فرود آور بر ما بارها از آسمان اگر هستی از راستگویان گفت پروردگار من دانای راست نا چه میکنید

۱۸۹ فَكَذَّبُوهُ فَآخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۹۰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ

پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان عذاب روزان سایه بان بد رستیکه آن بود عذاب روزی زerk بد رستیکه در آن هر آینه آیتی است و

مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ۱۹۱ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهْوَ الْغَيْرِ الْرَحِيمِ ۱۹۲

شاهد اکثرشان گروندگان و بد رستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غال مهربان

در بیان تکذیب نمودن حضرت شعیب علیه السلام را قمران

چون ایشان گفت او آیا شما از شما مزدی نخواهم درسؤال وزن باید کرد با میزان راست رحدر باشد زان ککو آفرید بستی تو مثل ما جز آدمی گفت رهم برهر آنچه میکند سایبان آتش اعنی روزیم	همچنین کردند تکذیب شعب می برهیزید ای قوم از خدا نیست مزد من جز زرت ذوالجلال کم سازید از حق کس گر بجاست مر شما و قوم پیشین را بدید کاذبت الله دانم این همی هست دامتر زانک یا مزید وان عذابى بود پر هول وعظیم هست رت او عزیز وهم رحیم	اهل ایکه وزیمرها ز ریب من رسولی بس امیم از وجوه بر تمام آرد وزن چیزها می بجوئید از تهاى در زمین غرا زاین نبود بگفتند آنکه تو ز آسمان افکن بما پس یاره پس بتکذیب آمدندش پس گرفت اندراین باشد علامات از وجوه خلق را تا ز او بود امید و بیم
--	---	--

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۹۳ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۱۹۴ عَلَي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ

و بد رستیکه آن فرو فرستادن پروردگار عالیاست فرود آورد آن روح الامین بر دلت تا بوده باشی از بیم دهندگان



## الجزوالتاسع عشر

۱۹۰ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ۱۹۱ وَ إِنَّهُ لَفِي زُبْرِ الْأَوَّلِينَ ۱۹۲ أَوَلَمْ يَكُنْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ

بلغت تازی واضح و بدرستی که آن هر آینه باشد در کتب پیشین آیات باشد مرا ایشان را آیتی ای که میداند آنرا دانایان

بَنِي إِسْرَائِيلَ ۱۹۳ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ۱۹۴ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ۲۰۰ كَذَلِكَ

بنی اسرائیل و اگر فرو فرود فرستاده بودیم آنرا بر بعضی عجمان پس خوانده بود آنرا بر ایشان و در زبان گروندگان همچین

سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۲۰۱ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۲۰۲ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ

سلوک داشتیم آنرا در دلهای گناهکاران ایمان نمی آوردند تا آنکه ببینند عذاب پر درد پس بآید ایشان را ناگه و ایشان

لَا يَشْعُرُونَ ۲۰۳ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ۲۰۴ أَفَعَذَابُنَا يَسْتَعْجِلُونَ ۲۰۵

ندادند پس گویند آیا ما نهم مهلت دادگان آیات عذاب ما را شتاب میخواهند

این بود تنزیل رب العالمین	گفته بارل همه روح الامین	در دل تو ما بوی از مندرین	در زبان ساری از زوجه میں
ذکر قرآن در کتاب ماسف	بود چون رخشنده اولوذ در صدف	بست آیتا بهر ایشان آیتی	یعنی از بهر قریش از عربی
ای که قرآنرا بداند از کلام	عالمان آن یعقوب گرام	یعنی اسرائیلیان اندر کتاب	دیده اند اوصاف قرآن بیحجاب
این کتاب از میفرستادیم هم	بر بعضی مردمی که او بود از عجم	در عرب و انگاه میخواند او را	نگر ویدیدی بدان می گفتگو
که مهمیم این زبان را هیچ ما	تا مان آریه ایمان را اقصا	یا حیوانات عجم از این کتاب	میفرستادیم ما نافصل و ناب
مؤمن ایشان میشدند اما عرب	میگفتند انکار ایشان بی ادب	همچین اندر قلوب مشرکان	اندر آریه آن چو خواهی برعبان
ناورند ایمان ما و تا در هلاک	می بیند آن عذاب دردناک	پس تا که آید ایشانرا سر	ران بود این بشعوران بیجر
پس نگویید ایچ باشد مهمی	تا که ایمان آوریم از هر صتی	میسایند این زمان آیت عذاب	هیچ ما را ران بوقت مرشات

أَقْرَأْتِ إِنْ مَنَّاعَهُمْ سَنِينَ ۲۰۶ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ۲۰۷ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْنَعُونَ

آیدیده که اگر کامیاب سازیم ایشانرا سالها پس آید ایشانرا چه حد که وعده داده میشود حمایت نکند از ایشان آنچه بودند کامیاب کرده میشدند

۲۰۸ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ۲۰۹ ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ۲۱۰ وَمَا تَنْزَلَتْ

و هلاک نکرد ما بدیم هیچ قریه را مگر که بودیم مرا بر ایم دهندگان پس دادی و ما شیم مستکاران و فرود ما آوردند

بِهِ الشَّيَاطِينُ ۲۱۱ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ۲۱۲ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُوُّونَ ۲۱۳ فَلَا

شیاطین و نمی تواند و نمی تواند و درستی که ایشانرا شنیدن هر آینه عمل شدگان پس

تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ۲۱۴ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۲۱۵ وَاخْفِضْ

مخوان خدا الهی دیگر پس بشوی از عذاب کرده شدگان و بیم کن خویشان را که نزدیک ترند و فرود آور

جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲۱۶ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ ۲۱۷ وَتَوَكَّلْ

بالتواری آنکه پیرو شد ترا از گروندگان پس اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو بدرستی که من از ارم از آنچه می کنند و توکل کن

عَلَىٰ الْغَزِيرِ الرَّحِيمِ ۲۱۸ الَّذِي يَرُّكَ حِينَ تَقُومُ ۲۱۹ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ ۲۲۰ إِنَّهُ

بر غالب مهربان آنکه می بیند ترا و بیکه بر معجزی و اگر دیدت از حالی بحالی در سجده کنندگان بدرستی که

هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۲۲۱

اوست شنوای دانا

## سورة النمل

دیدى آیا اینکه ادر سالها دفع نماید از ایشان حق عذاب بر هلاکت نامد از ما هیچ ده مشرکان گفتند احمد کاهن است مرشیاطین را باشد این سزا پس مخوان لاحق خدایان دگر بمکن خویشان خود را کافرند یعنی ازمهر و نواصع کوسحن اقرابت یعنی از سرکش شوند کن توکل برخدای مسلمان

گر که بر خوردارشان ساریم ما آنچه را بودند از آن همه یاب حزکه در وی درسولی بم ده دیوش آموزد سخن از هر چه هست استطاعت ببستان هم بخطط پس عذاب آید تورا از دادگر مر شرافترا بتوحید اسبد باطنی کو نگرود بیکر و فن برخدای فرد واحد نگرود کاوست غالب بر امور و مهران همچین گردیدت در ساحدین

پس بایدشان بداجه بوده اند یعنی آن مال و مال و عمر و دار از بی الزام حجتها و پند گفت دان حق ماترک نه کانگروه از سمع اقوال و سرش زانکه مشرکرا نماید حق عذاب بال خود را هل فرو آرا که شد پس نماید ارکه عصبان کو صریح دست نکشد از پرستش برشان آعدا که بندت در حهر و راز کوسیمعت و علیم ادر یقین

خودشان موعود از رح و گردند رنج ما را ایشان ندارد هیچ باز تا نفاشد طلی از ما در گرد دیو نورد این گمان ضرر دایمی حمله معزولند و از معنی خموش آنکه شرک آورده باشد در باب بیروت از مؤمنان از قلب وود ارشما سرارم از فعل قبیح کوری باشم من از اعمالتان چونکه خبری رحلس بر عار

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۖ ۲۲۲ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۖ ۲۲۳ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ

آیا خبر دهم شمارا بر آنکه بر دل میشود در او شاطین نازل میشود در دروغگوی گناهکاری می اندازد گوش را و اکثرشان

كَاذِبُونَ ۖ ۲۲۴ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۖ ۲۲۵ أَلَمْ نَرَأَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ۖ ۲۲۶ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ

دروغگو یابند و شاعران پیروی میکنند ایشان را گمراهان آیا دیدی که ایشان در هر وادی سرگشته میروند و آنکه ایشان میگویند

مَا لَا يَفْعَلُونَ ۖ ۲۲۷ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ۖ ۲۲۸ وَانْتَصَرُوا

آنچه را نمی کنند جز آنکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته و یاد کردند خدا را بسیار و انتقام کشیدند

مَنْ بَعْدَ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

از بعد آنکه ظلم کرده شدند و بزودی خواهد دانست آنکه ستم در دیکه کدام حای از گشت میگرد

خود شما را من گفتم آیا خبر قول دیوار را سمعی حاذقند شاعران مشرک از ایشان کنند هم سفهی چند فرادان عرب خود تو آیا می بینی که مسون می بگویند آنچه نکند از پسند بگرویدستند یا آن شاعران یاد حق در شعرشان باشد قرون خود کشیدند انتقام ایشان بها شعرها گفتند از راه قول زود دانسد اهل ظلم از سر گذشت هر صفات بد بود بش المصیر

ما فرود آید کرا دیو از اثر اتری رایشان گفتن کاذبند پیروی حمال و بی عقلان حید پیروی کردند را شان روروش در هر آن وادی یهبوشند چون فسق نا کرده بحود سبت دهند هستاش گفار بیک اندر بیان یا که نعمت احمد کامل شئون پس چواستم دیده کشند از بها در سپاس ایزد و نعمت رسول باز بر چه مسکنی خواهند گشت وصف بیکوم توبعشی بر فقیر وصفی اربد باشدم شکوش کن

میشود بر کل آفاک اثم پس باشد مر سراوار رسول هجو کردند از پیبر جندن آمد آت کاتب گروه طلسمد چون بهایم که روید از بی شعور بامد از شاعران یاوه گو فعل شایسته است گفتار نکو یا ندارد شغل شعر از امتیاز هجو کردند آنکه سارا که بها چون حسان و بن رواحه آرمان نارالها مر صفی حوید پناه کن بدل وصفی که میدانی تو زشت بحر رحمت کو بحام خوش کن

نارل از خاطر شباطین رحیم تا نماید قول دیوار را قول شاعران یاوه گو در انجمن تابع و متوعشان در حسرتند ره بجائی میباید از قصور مردمان الا این آمنوا شاعران را در مقال و گفتگو آجماعت و اراضاعت هیچ باز ربیبی گفتند و اصحاب رجا مدح او کردند و هجو مشرکان مرتو ز اوصاف بدو آجا بگاه از قبری کافقارستش سرشت



سورة النمل خمس و تسعون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

## الجزو التاسع عشر

طَسَ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ۲ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۳ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

این آیه‌ای قرآن و کتاب واضح هدایت است و بشارت برای مؤمنان آنانی که برای مبادرت نماز را

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۴ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَّهُمْ

و می‌دهند زکوة را و ایشان آخرت ایشان یقین مبادرت بدستی که آنانی که ایمان نمی‌آورد تا آخرت آراستیم برای ایشان

أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ۵ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ۶

کاره ایشان پس ایشان حیران می‌باشند آنها آناند که مرایشان است بدی عذاب و ایشان در آخرت ایشانند زیانکاران

وَالَّذِي لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۷

و بدستی که تو هر آیه فراداده می‌شوی قرآن را از نزد درست‌کردار دانا

طس یعنی که ذات ذوالجلال	ظاهر است و سالم از نقص و روال	مرطبات اصل هر وصف کوست	نقص و عسای بکلمه سلوب ازوست
مر سلامت یعنی آنچه که بست	درخور دانش بکار و مستفی است	این بود آیات قرآن مبین	هم کتاب متبیر مستبین
هادی است و زنده در مؤمنان	آسکان باشند که خواهی شان	در کمال خود یقینون الصلوة	ساعی اند و وصف یقونون الزکوة
مستشان را آخرت از حان یقین	و انکسی کو بگردد بر یوه دین	داده اند از بهر شان ریت راست	آن عملهاشان که حیرت را سزا است
آنکه باشد در سوء العذاب	ور زیانکاران به گاه حساب	ای محمد تو رحمتی املین	مکی قرآن تلقی بالیقین
	کاو در بدیک حکمی پس عدم	برو اما مکتد آن ای سالم	

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ بَشِيرٍ قَبْسٍ لَعَلَّكُمْ

هنگامی که گفت موسی همراهش را که من دیدم آتشی را ازودی ما و در شمار از آن خبری یا آرم شمارا شعله گرایده باشد که شما

تَصْطَلُونَ ۸ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَها وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ

کرم شوید پس چون آمد آرا بدارده شد که رکت داده شد آنکه باشد در آتش و آنکه باشد پیرامون آن و مره است خدا پروردگار

الْعَالَمِينَ ۹ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۰

جهانیان ای موسی بدستی که منم خدای غالب درست‌کردار

### در بیان رفتن حضرت موسی هم بر آنی مقدس از بی آتش

گفت چون موسی باهل خود که من	آتشی از دور دیدم بی سخن	رود باشد کلورم از آن خبر	بر شما یا شعله ز آتش مگر
کرم تا گردید شاید ران شما	وارهید از ریح سرما ز اقصا	یعنی آرم یا که راهی من بدست	یا که آرم آتشی زانجا که هست
پس چو موسی آمد و نزدیک ار	شد ندا کرده مرا و از هر کنار	گشته رکت داده و فایز بغیر	آنکه در راست و گردش بی زغیر
یا که باشد آن خداوند جهان	تا بشبیهش باری در گمان	یا که یعنی رانکه ناچیزی شبیه	سازدش کس هیچ از وجهی وجه
در تعجب شد کلمه از آن ندا	از کجا گفت آید آیا این صدا	گفت باریانی انا الله الحکیم	من عزیزم من حکیم ای کیم

وَأَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي

و بیدار عصایت را پس چون دید آنرا که حرکت میکنند گویا که آن مار است از یک برگشت از پس روده و الفات نمودای موسی مترس بدستی که

لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ۱۱ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۲

مترسند نزد من مرسلان مگر آنکه ظلم کرد پس بدل آورد یکی را پس از بدی پس بدستی که من آمرزنده مهر بانم

## سورة النمل

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ

و داخل کن دست را در گریبان که بیرون آید سفید نورانی از غیر بدی در نگاه آیتها بسوی فرعون و قومش بدرستی که

كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۱۲ قَلَمًا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۱۳ وَ جَعَدُوا بِهَا

ایشان بودند گروهی فاسقان پس چون آمد آیتها آیتهای ما که بیدار کننده است گفتند این است جادوی آشکار و اسکار کردند آنرا

وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۱۵

و یقین داشتند آراء نفسهاشان در راه ستم و کبر پس بنگر چگونه باشد انعام کار فساد کنندگان

می بیند از این عصارا چون فکند یا بجایا کی و چستی بود حان موسی از وی رو بگرداند ای عجب لبک بر خود هرستم کرد از زلزل غفلت اعنی گر که سر رد را نبیا هم در آورد دست خود را در غفل سوی فرعون و گروهش برشان مبصر اعنی بس ماییده و دیدید نگدان بد نهشان یعنی ندان	جدجو کرد او چوماری پر گردید از دهها درجه و شکل و توان ور تو هم بر گشت اندر عقب وان بدی پس کرد بر یکی بدل بار نادم گشت و راجع سوی ما تا سفید آید برون دور از خلل چونکه ایشانند قومی فاسقان پس بگفتند این بود سحری شدید ایک میکردند انکار از زبان پس تو ای بنده چون بوده است بن	حبه باریک و چست و تنزرو بود یاجان چون فکندش در زمین بک مترس ای موسی از غیر این زمن شد پشیمان گشت تائب در زمان پس باطمینان کم خوفش بدل باشد اعنی عاری از نقص و برص پس بهنگامیکه آیتهای ما پس بآن گشتند مکر از حجود ار ستمکاری و عدوان و علو آخر و انجام کار مفسدین	خوفناک و پرنهیب از راه و دو اندک اندک گشت تبعانی مبین می ترسند اسبابا در پیش من پس مسم آمرزگار و مهربان جز نکوئی نبودش تا در عمل وین دو باشد انه آیات اخص آمد ایشارا عان و بر ملا گرچه ثابت امر حق بر حمله بود خویش عالی بشماردند ار علو
--	--	--	--

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَي كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

و تحقیق دادیم داود را و سلیمان را دانش و گفتند ستایش مر حدا را که افزونی داد ما را بر بسیاری از بندگان که مؤمنانند

۱۶ وَ وَرَتَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ

و وارث شد سلیمان داود را و گفت ای مردمان آموختند ما را منطق پرده و داده شدیم از همه چیز بدرستی که

هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۱۷

این هر آینه منزهی است آشکار

### در بیان دانستن سلیمان علیه السلام نطق مرغان را

که فروی دادمان بر کل ناس در وراثت ملک و شاهی را گرفت سازم اندر نظم تفسیر از نشان ای گنجهکاران نخواهد از اله که مرستید از خود ار چیز است پیش مرو را بی شک روان اندر بی است که باشد حزمه در نباش مبل هر چه مانی آخر خود مرکه دان از تو خواهم قوت خود را در روز روز که لدوال الموت و ابوالخراب گر که بیرحمی نداری در ضمیر	وان دو گفتند از خدا و بدی سیاس هم زد او آن سلیمان بی شکفت چند روز از منطق الطیرش بان همه این گوید که آرزوش نگاه گوید آن خطاب در آواز خویش رخه گوید جز خدا هر چه هست گوید این بیغا که بر آن بادویل نسر گوید یابن آدم در جهان سار گوید ای خدای حاضر روز فاخته گوید مرا این را هم غراب من نخواهم بر تو زدنش ای قهر	ما بد او سلیمان آشکار که فروشد از تمام عالمین نطق مرغان و علوم اندوخته هر جزا بدهی همان یا بی جزا می میرد هم شود هر نو که من همچو صحت وقت علت بر مزاج از تکلم گشت سالم از تعب از خدا آید یادی غافلان جمع گردد دل بیارامد حواس بر هر آن مخلوق حی لایعوت رحم هر کس کرد شد بارحم جفت	وزیقین دادیم دانش ز اختیار بر کثیری از عباد مؤمنین گفت ای مردم شدیم آموخته گفت طائوس این سراید بر ملا طوطی این گوید که هر زنده بتن تا بیاید این بوقت احتیاج مر قطاره گوید آسکو بست لب این همی گوید خروس اندر فغان هم عقاب این گوید از دوری ناس بلبل این گوید که بدهد جان ز قوت من شنیدم خود ز زنبوری که گفت
--	---	---	---

## الجزو التاسع عشر

رحمت اراغزون بود بر خلق پس ارسلیمان گوش کن گفتا که داد	رتو نشید بیرحمی مکس منطق الطیرم خداوند ازوداد	باقی را مهم کن ار ماهشی هم بهدادده است او از کل ششی	که نه از دست وزبان صوفی کشی باشد این فضلی عیان برمازوی
---	--	--	---

و خَيْرَ إِسْلِمَانٍ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ قَهْمٌ يُوزَعُونَ ١٨ حَتَّى إِذَا اتَوْا عَلَى وَادٍ

و جمع گردانده شد برای سلمان لشکرهایش از جن واس و برده پس ایشان باز داشته میشود تا چون آمدند وادی

النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٩

مور گفت مورچه ای موران داخل شوید در مسکنهایتان که نه در هم شکنند شمارا سلمان و لشکرهایش و ایشان ندانند

### در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام براری نمل

مور گفت مورچه ای موران داخل شوید در مسکنهایتان که نه در هم شکنند شمارا سلمان و لشکرهایش و ایشان ندانند	رسیدن جمع شد روحه خیر ملك وشاهی همراوزان بودیش گفت ناموران یکی موری که بود تا شمارا نشکند ایشان بهم نطق حال است این اگر دانی کلام	جیشها ارجح واس و وحش و طیر که توان آرد کس اندر ذهن خویش مهتر موران در آن وادی نرود یا مال اعنی سارند از ستم حق رساند آرا نفهم او تمام	داشته بارآن همه برحای خود تا که در وادی نمل اورا عبور فی المساکن ایها النمل ادخلوا وانکه ایشان نیستند آ که ز حال ناشود آ که ز حال مار و مور	برسق بودند بی خارج زحد شد بوقتی با سپاه از راه دور تا سلیمان بگذرد با جیش او که شما خواهید گشتن یا مال عدل ورزد در سکون و در عبور
---	---	---	---	---

فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ آوِزْ عَنِّي إِنِّ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ

پس تبسم نمود خندان از گفتارش و گفت پروردگار من الهام کن مرا که شکر کنم نعمت تو را که اعام کردی بر من و والدینم

وَ أَنِّ أَعْمَلُ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ٢٠

و آنکه بکنم نیکی را که پسندی آرا و داخل کن مرا بر رحمت درندگان که شایسته اند

خورد بر گوش سلیمان این صدا گفت شید او چو حرمی نالحد ده مرا توفیق ای پروردگار گفت پس بامور مبرکد از کجا بلکه گفتم در مسکن دررود	فتبسم ضاحکا من قولها رب او دعی ان اشکر نعمتك تا که شام در عمل شایسته کار لشکر من یا مالعالت در هوا تا ماد از یاد حق غافل شود تا تو دانی حب دنیا هر گراست	حده اش بود از تعجب یا که شاد آچه بر من کردی اعام ارکرم ناش راضی کن بر رحمت داخل گفت قصد من بود آسکه شوند بگرد این جاه و ملك مستقل قدر موری گریز او نهی بجاست	گشت ار آن کش خدا این علم داد همچین پر والدینم ران مع در عباد صالحیت عاجلم در زمین پست و شکسته مورچد جای گیرد حب دنیا شان بدل
--	---	---	--

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ٢١ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ

و حواشید برنده را پس گشت جست مرا که غوینم همدرا یا باشد از غایبان هر آینه عذاب کنش البته عذابی سخت یا

لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي إِسْلَاطَانٍ مُّبِينٍ ٢٢ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ

هر آینه بکنم او را الله یا آیه ساردم الله حق حق روشن پس در نالک نمود دور پس گفت احاطه کردم باچه احاطه نکرد ده آن و آوردم ترا

مِنْ سَبَائِ بْنِ يَثْرِيفٍ ٢٣

از سبا خبری بتعقیق

### در بیان فرایب دیدن سلیمان علیه السلام شد شد را

## سورة النمل

روزی از مرغان تفحص کردیش	دیدم نیت اندر حای خویش	بس سلیمان گفت چوود مر مرا	که نینم هیچ همد را بجا
هست یا از غائبان اورا عذاب	کرد خواهم من غذای بی حساب	سازم انجفتش جدا اندر قفس	حبس ناصدش نایم باز بس
بعکشمش یا بهر عبرت در زمن	یا که آرد حجتی روشن بمن	بس درنگ او کرد اندک بی بعد	چونکه آمد و اچنان تهدیدید
باسلیمان گفت احطت لم تحط	دیدم آنچه تو ندیدی مضبط	آمدم سویت ز شهری کان سبست	بانا یعنی که اخاری براست

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ٢٤ وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا

بدرستی که من یافتم زنی را که پادشاهی میکند ایشان را و داده شده از همه چیز و مرا و راست نغنی بزرگ یافتم او را و قومش را

يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

که سجده میکنند مر آفتاب را جز خدا و بیاراست برای ایشان شیطان کارهاشان را پس بازداشتشان از راه پس ایشان راه نمی یابند

٢٥ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْغَبَّاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

چرا سجده نمیکند مر خدا را که بیرون میآورد پنهانها در آسمانها و زمین و میداند آنچه را پوشیده میندازید و آنچه آشکار میکنید

٢٦ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ٢٧ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

خدا نیست الهی مگر او که پروردگار عرش بزرگ است گفت زودی بنظر خواهم کرد که آیاراست گفته یا مستی از دروغ و گویان

٢٨ اِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ٢٩

بر نامه مرا این پس بیدارش بر ایشان پس رو بگردان از ایشان پس بین چه جواب مگویند

### در بیان عرضه داشتن همد تفصیل شهر سبارا خدمت حضرت سلیمان عم و بردن نامه

یافتم آنجا زنی بلبس نام	پادشاهی میکند با احتشام	او رت من کل شیئی لافل	ولها عرش عظیم فی المحل
یافتم او را و قومش ناصواب	سجده میکردند حرق ز آفتاب	داده زینت دیوشان کردارشان	داشته بار از ره و رفتارشان
پس نکردند آنکسان ره یافته	رو ز راه راست می بر تافته	زانکه سجده ناورند ایشان بحق	کاورد بیرون بهاها بر نسق
همچو قطرات مطر کاند رسحاب	نخفی است و دایها در حاک و آب	آورد پوشیده ها را کافرید	در سموات و زمین هر سان پدید
داند آنچه زیکه دارند آن نهان	وانچه را ظاهر نماید از زبان	آندک که بست جز او کردگار	عرش اعظم راست او پروردگار
گفت باشد رود تا بینم این	صادقی آیا تو یا از کاذبین	سوی ایشان برکاتم این زمان	در فتن پس رو بگردان شوهان
پس نگر تا برچه میگردند باز	برد همد نامه را آنسو بساز	هست پیش تحت بلبس آن کتاب	نامه را رخواد چون بر شد خواب

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ٣٠ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

گفت ای جماعت بدرستی که مرا افتاده شد بسویم نامه کرامی بدرستی که است از سلیمان و بدرستی که است بنام خدای بخشاینده

الرَّحِيمِ ٣١ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ٣٢ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ

مهرمان گرفت معوذتیدر من و بایندم را منقادان گفت ای جماعت فتوی دهید مرا در کارم بستم عزم

قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ٣٣ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَ أَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ

جزم کننده کاری را حاضر نشوید مرا گفتند ما یم صاحبان قوت و صاحبان کارزار سعت و کار با تواست

فَإَنْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ٣٤ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا آغَرَّةَ أَهْلِهَا

پس نظر کن که چه میفرمائی گفت بدرستی که پادشاهان چون داخل شوند قریه را تباه میسازند آنرا و میگردانند عزیزان اهل آن را

## الجزو التاسع عشر

أَذِلَّةٌ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ٢٥ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِهِمْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ٢٦

دلان و همچنین میکنند و درست که من فرستنده ام بسوی ایشان هدیه پس نظر کننده ام که بچه بر میگردد فرستادگان

### در بیان مشورت کردن بلقیس با امرای خود

کشت ترسان گفت با اعیان خویش هست برام خدا عنوان آن گفت بلقیس ای امیرانم دهم می گفتند اینکه ما مردان کار گفت چون در قریه داخل شود میکشند و میزنند افروان اسیر یعنی افرستادگان آیند باز	سویم این نامه کریم اقتادیش خالق بعثنده بس مهربان قوی اندر کار من گرا آگهید صاحبان فوتیم و کارزار پادشاهان کرکه از راهی روند مکنند ایشان هم ایشان ناگیر کارینم تا چنان باشد ساز	باشد از نزد سلیمان این کتاب که بزرگی ماوریدم در پیام من نکردم قطع امری بی سخن اختیار این امر را ناست و س مکنند آفریه را ویران و بست مفرستم سوی ایشان هدیه حد پس رسولی با هدایا و تحف	کاو بانس و جن بود مالک رقاب سوی من آید مسلم بالتمام تا میکشند حاضر پیش من تاچه فرمائی ز صلح و جنگ پس وان عزیزاش ذلیل و زبردست پس بنیم چون بما راجع شوند بر سلیمان او فرستاد اطراف
--	--	--	---

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ

پس چون آمد سلیمانرا گفتم آیا مدد میکنید مرا مال پس آنچه داد مرا خدا بهتر است از آنچه داد شما را بلکه شایید که بهدیتان

تَفْرَحُونَ ٢٧ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا

شاد میشدید برگرد سوی ایشان پس خواهم آورد ایشانرا لشکرهاائی که طاقت باشد ایشان را با پادها و رآیه سرون خواهم کرد ایشانرا

أَذِلَّةٌ وَهُمْ صَاغِرُونَ ٢٨

البتة ان آن دلان و ایشان باشند خواران

چونکه آمد سلیمان ارشد من به محتاجم به بر مال اقبال فصد من زایشان به مالست و ممال لشکری کایشان بدان دارند تاب ملك و شاهشان رود یکجا زدست یافت بلقیس آنکه او پیغمبر است غالب آید او بها درگیر و دار کنز طریق بندگی و اقبال	گفت بر ما مکنید آیا مدد بل هدیه خود شما گردید شاد ناکه باشد پیروی ذوالجلال چون مقابل ایستد اندر شتاب هم اسیر و سده گردد از شکست حنک و استیزه نه باوی درخور است میشویم البته بمقدار و خوار خواهم آمد رجعات خوب و شاد	آچه حق فرمود پس بر من عطا سوی ایشان بار گرد از راه خویش بالت از ناید آرم بر سبا سارم از شهر و بلد بیروشان شد رسول و بارگفت از تار و پود گفت با اعیان خود نبود صلاح رای او کردند اشرافش قبول تحت خود در حجره نهاد باز	بهر است از آنچه داده رشما گوسن آیند از طاعت بیش لشکری بیرون زحد و انتها ذات و خواری دهم افروشان آچه دیده بود و هم بشیده بود با سلیمان حنک کار داد افتتاح داد رحمت بر سلیمان پس رسول شد روان سوی سلیمان نانا ز
---	--	---	--

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَيْكُمْ يَا ذُنِي بَعَرَشْهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ٢٩ قَالَ غَفِرْتُ مِنَ الْجَنِّ

گفت ای جماعت کدامان میآرد مرا بخشیش از آنکه آیند مرا منقادان گفت دیوی از جن

أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٍّ أَمِينٌ ٤٠ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ

من میآرم ترا او پیش از آنکه برخیزی از حایت و بدرسیکه منم بر آن هر آینه قوی امین گفت آنکه بود نزدش علمی

مَنْ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا

از کتاب من میآورم تو آرایش از آنکه برگردد سوی تو چشم نو پس چون دید آنرا قرار یافته نزدش گفت این از

مَنْ فَضَّلَ رَبِّي لِيُبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَ شْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ

تفضل پروردگار منست تا بامرزدمرا که آیا شکر میکنم و ناسیاسی میکنم و کسیکه شکر کند پس جز این نیست که شکر میکند برای خودش و کسیکه ناسیاسی کرد پس

## سورة النمل

رَبِّی غَنِّی کَرِیْمٌ ۴۱ قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِی اَمْ تَكُوْنُ مِنَ الَّذِیْنَ لَا یَهْتَدُوْنَ ۴۲

در سببیکه پروردگار من بی نیاز کریم است گفت سارا ما معلومی دهید برای او تبحش را به بینم آیامی یابید یا شد از آنانکه نمی یابند

### در بیان آوردن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام

پس سلیمان گفت اشراف خویش خواست آمد تخت او را پیش از آن گفت عفریتی رحن آرم تو را گفت زیهم زودتر ممکن بود پیش از آنکه چشم را برهم می آزماید تا مرا خلاق داس شکر او نعمت کند روی دیاد نعلی کو از روات عامه است گفت گردازی ولایت از ولی گفت زان بودی تو ناصر مرسلی پس سلیمان گفت با اعیان کنیزد	از شما آمد کدام آن تخت پیش تا ناید عقل ملنس امتحان پیش از آنکه تو را خبری رجا وان به کار هر بشر یا جن بود آرم آن تخت از طلبکار ارمی که بعضش شاگرد یا ناسیاس وانکه شکر نعمت او اردست داد نقل از وی این خبر در نامه است آورده آن بود الا علی <sup>۴</sup> در بهان در کل ادوار ای علی <sup>۴</sup> ناشاما تخت را رو چونکه دید	قبل از آن یعنی که آید از یقین خواست تا آن تخت را حاضر کند من برای کاره قوی و هم امین گفت آدکس کاگه از اسرار بود دید پس چون بود تخت اندر مقرر هر سبب اس آورد پس بود حزاین پس بود پروردگارم زاعترار که سرسد از رسول این سلام این بود را پروردگار اهل هوش اینک مامن در بهان و آشکار عقیق او تا سگریم از امتحان
---	--	---

فَلَمَّا جَاءَتْ قَالِ اِهْكُذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَاَنَّهُ هُوَ وَاَوْتَبَا الْعَلَمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ۴۳ وَ

پس چون آمد گفته شد آنا یا چنین است تخت و گفت گویا آنست و داده شدیم علم را پیش از آن و بودیم مسلمانان و

صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَاْفِرِينَ ۴۴ قَالِ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ

بارداش بود او را آنچه بود که میرسد از غیر خدا ندرسد که او بود از گروه کافران گفته شد و او را داخل شود در صحن یا قصر

فَلَمَّا رَاَنَّهُ حَسِبْنَهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِیْهَا قَالِ اِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِرَ ۴۵ قَالَتْ رَبِّ

پس چون دید آنرا پنداشت آنرا سرور برد از دوسافش گفت ندرسد که آن صحنی است سده از آب و بها که بت پروردگار

اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ۴۶

من ندرسدیکه من ستم کردم بر خود و اسلام آوردم با سلیمان مرا هدایت کرد و در کارهای من است

### در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام

پس چه آمد که به شد کایا چنین هم رمق دادن و کردن هشیگان جز خدا را میرسد اغنی او رکماش دجله آبت آن گفت ای پروردگار من ستم	بوده تحت گفت براو ماند این بر سلیمانیم نرزه کشکان بد رقوم صافران در جستجو حامه را برداشت از ساق آرمان کردم از پیداشی بر خویش هم	داده شد زین پیش ما را علم و فهم حق تعالی داشت ص بلقیس را گفته شد او را بقصر او زو ناب سفت ای بلقیس حامه رهل فرو باز آوردم من اسلام از یقین	برو در پیغمبری رضن و دهم بار از آنچه میرسد از خطا چونکه دید آن صحن را پنداشت آن ساخته است ارشیشه این قصر کو با سلیمان را من رب العالمین
---	---	--	---

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَیْ تَمُوْدَ اَخَاهُمْ صَالِحًا اَنِ اَعْبُدُوا لِلَّهِ فَاِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُوْنَ ۴۷ قَالَ یَا

و بحقیقت فرستادیم بسوی تمود برادرشان را صالح که برسدید حدار پس آگاه ایشان دو فرقه شد که نزاع میکردند گفت ای



## الجزو التاسع عشر

قَوْمٍ لَمْ تَسْتَعِجِلُونِ بِالْسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَعِجِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٤٨ قَالُوا أَطِيرْنَا

فروم من چرا شباهت بجوآمدندی را پیش از خوبی چرا آرزوش بجواید از خدا باشد که شما رحمت کرده شوید گفتند شوم گرفتیم

بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ٤٩ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ

تو و آنکه تاواست که مشاشر شما ارد خداست بلکه شما همدگروهی که ملامت شوید و بود در شهر ٩ نفر

يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ٥٠

که افساد میکردند در زمین و اصلاح نمیکردند

### در بیان اسرارال قرم ثمر

هم فرستادیم ما سوی نمود	من اسرارشان که صالح بود رود	آنکه سرسید حق را در سیر	دو گره گشتند و خصم یکدیگر
هر یکی گفت حق بر سوی ماست	شرح آن گفتیم در اعراف راست	گفت دارید این گروه ارحام	قبل سکوئی ترشنها شباه
از چه آرزوش بجواید از خدا	رحم کرده من شوید اندر چرا	در حواش قوم گمید از رمد	برو نگرفتم ما خود فال بد
و آنکه باشد تا تو از راه و رسوم	حجم برآمد نامیون و شوم	گفت صالح این دشومی شماست	بر شما فال بد از ارد خداست
بل شما هستید قومی همه گر	آرموده می شوید ارحیم و شر	یعنی آنچه میکید از خوب و درشت	در حق ثمت است یکجا در سرشت
گر کسی گوید براه تست چاه	پیش پای خود بین بنگاه و گاه	فال سکوئی من بر من بخت	فال بد این فکر نامیون تست
بود در شهری که صالح بدر آن	نه بر در همه مشاشر دیگران	رهط از آن فرمود کاشراف بلند	هشتان حکم جماعت در عدد
تا عین بر حکمشان دارد چشم	بر کسان از حشمان گیرد چشم	در رمی بود ساعی بر و داد	عاری از رسم صلاح و عدل و داد

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا سَهِدْنَا بِمَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ٥١

گفتند سوگند خوردیم باهم بعدا که هر آینه شما جوان می بینیم اورا و او اهلش را پس هر آینه منگویم من و واریش را که حاضر نبودیم در جای هلاک اهل او و بدرستی که ما هم هر آینه

وَمَكْرُومَكْرًا وَمَكْرُومًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥٢ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ إِنَّا نَادِمُونَ

راست گویان و مکر کردند مکر کردی و مکر کردیم مکر کردی و ایشان ندیدند پس مکر حکو بود انجام مکرایشان که ما هلاک کردیم ایشان را

هُمْ وَ قَوْمُهُمْ أَجْمَعِينَ ٥٣ فَمَكَ بِيُوتِهِمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٥٤ وَ

و قومش را همه پس اینست خابهاشان فروریجه پس آنکه ستم کردند در سبکه در آن هر آینه آیتی است از برای گروهی که میداند

أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٥

رهایدیم آنان را که ایمان آوردند و بودند پرهیز میکردند

نه نفر گفتند باهم پس شدید	که بحق سوگند می باید خوردید	یا نگفتم این بحال که قسم	خورده بودند از تبه کاری بهم
که شبجون آوریم اندر طلب	روی و اراهل او در پیش	حجم را یکشم و بر صاحب دمش	ایچین گوئیم اندر ماتمش
ما نبودیم ایچ حاضر که قتل	گشت صالح همه بر خوش دخیل	راست گویاییم ما در گفتگو	بیخبر بودیم و دور از قتل او
مکرشان این بود و هم کردیم مکر	ما و حای مکر او دیدیم مکر	مکرایشان فتنه را کنکاش بود	مکر ما آن مکر را یادش بود
می بود آن شهو را را خبر	ناچه آرد مکرشان آخر سر	پس بین چون بد مال مکرشان	جمله را کردیم نابود از نشان
آست پس افتاده خالی و خراب	خاهاشان باید ازیتی جواب	راچه کردند از ستم باشد در این	آیتی بر اهل دانش بالیقین
هم رهایدیم آنکس را که باو	بودشان ایمان ز پرهیزی سکو	حجم ما صالح بدست آجمع یار	مؤمنان بودند و هم پرهیز کار

وَلَوْ طَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ٥٦ إِنَّا نَكُنُّمُ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ

و اوط را هکامیکه که ت مرقومش را آیامانند آن کار درشت را و شما می بینید آیاید در سبکه شما هر آینه می آید بر دان از روی شهوت از

## سورة النمل

دُونِ النَّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ <sup>۵۶</sup> فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ

غردان بلکه شما بدگروهی که جاهل بودید پس نبود جواب قومش مگر آنکه گفتند بیرون کنید آل لوط را

مِنْ قَرِينِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ <sup>۵۸</sup> فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ <sup>۵۹</sup> وَ

از قریه خودتان بدرستی که ایشان مردمانی اند که پاک میجوهند باشند پس رهایدیم او را و اهلیش را مگر ز شر را که مقرر داشتیم او را که باشد از آن باز ماندگان و

أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ <sup>۶۰</sup> قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ءَاللهُ خَيْرُ

بارانیدیم بر ایشان باران پس بد بود باران هم داده شد گمان بگو ستایش مر خدا را و سلام بر بندگان که برگزید آید خدا بهتر است

أَمَّا يُشْرِكُونَ <sup>۶۱</sup> أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهِ حَبًّا أَتَقَى

یا آنچه شرک می آورند یا آنکه آفرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد برای شما از آسمان آبرایس رویانیدیم بآن باغهای

ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْسُوا شَجَرَهَا ءَاللهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ <sup>۶۲</sup>

صاحب بهجت باشد هم شمارا که روایید درخت آنها را آیا الهی است یا خدا شکیه ایشان گروهی اند که عدول میکنند

لوط هنگامیکه گفت او قوم را بر حال آید هیچ آیا شما پس خود او را جواب از قوم او پس رهایدیم او و اهلیش حذرش بد بود از آن قوم مندرین بهر تر است آیا خدای سزا را ستم کردیم بارل بر شما می باشد مر شمارا تا که سجت هست آیا یا خدا دیگر خدای	می کشید آیا که کاری ساروا از طریق شهوت از غیر سزا حز که گفتند آل لوط اخراجوا که مقدر بد هلاکت از ذوالعش که نکردند اعضا بر منسین آنکه یا اساز گیرید از بخار آب و رویانیدیم نا آن باغها ران رویانید دانه یا درخت کش آمد باشد بخلق مساوی	مر شما آید بر فعلی قسح پس شما باشد قومی بی عجز یعنی ایشان را درون از ره کنند چونکه گشت آن قریه ز برور بر مر خدا را گو پیاس و هم سلام آنکس آنا کافرید از قدرت او نوستا هائیکه صاحب بهجت است سند اعی شما قادر بر آن بلکه ایشان قومی که عدول	وانگهی بنید قحش را صریح که نباید از عواقب هیچ چیز و آنکه ایشان پاک و ما پلید سنگ بارانید ایشان دیگر بر بر عباد برگزیده اش بالتهم این سموات و زمین را توفیق تازه است و خرمی را علت است که رویانید است از بوستان کرده اند از راه عدل از بی اصول
---	---	---	---

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خَلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا

آیا آنکه گردانید زمین را مسقر و گردانید امش درها و گردانید می آرا و دهنای ذات و گردانید میان دودریا حایلی

ءَاللهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ <sup>۶۳</sup> أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ

آیا با خدا خدا است بلکه اکثر ایشان نمیدانند آیا آنکه احابت میکند مضطرا چون جواد او را و رفع میکند بدی را و

يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ءَاللهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ <sup>۶۴</sup> أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ

میکردند شمارا حاشیان در زمین آیا الهی یا خداست اندکی پند میگیرد آیا آنکه راه میباید شمارا در تاریکیهای ابر و

الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءَاللهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

دریا و آنکه میفرسد بادهارا بشارت میان دودست رحمتش آیا الهی یا خداست برتر آمد خدا از آنچه شرک میبندد

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ءَاللهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ

آیا آنکه نخست آفرید خلق را پس اعاده میکنندش و آنکه روزی میدهد شمارا از آسمان و زمین آیا الهی یا خداست بگو

## الجزء العشرون

هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٦٦ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ

یاورید دلبانرا اگر هستید راستگویان بگو می‌داید آنکه باشد در آسمانها و زمین غیب را مگر خدا

وَمَا يَشْعُرُونَ ٦٧ آيَاتٍ يُبْعَثُونَ ٦٨ بَلْ أَدَارِكْهُمْ فِي الْأَخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ٦٩

و نمیداند که کی را بگنجته میشود بلکه بکمال رسیده‌اندشان در آخرت بلکه ایشانند در شک اندازان بلکه ایشانند از آن کوران

<p>آنکه کرداند این زمین، آرامگاه گوست جرشور و شیرین در رسوم کسبت آیا که نماید مسنجات مصطرا آن باشد که از خود ناامید شته لوح دل رشتن ممکنات گفتگی یا شیخ بهر من دعا هم بگرداند شمارا در رمین از شما یا اندکی بگوید بد وانکه بهر مژده فرستد ریا بهر آیا نیست آخلاق خود وانکه بدهد از رمین و آسمان کو بداند در زمین و آسمان بل رسیده علم ایشان کر که شک</p>	<p>بهرها آورد رطافش نگاه یا خلیج فارس یا دریای روم خواندن بیچاره را در هیچ باب گشته باشد در مهمات شدید بیست رویش حرکه بر سلطان ذات ما دهد حق را بیماری شعا اربی پیشیان مرعاشین بسیب ارشکر معم بهره‌مند پیشتر رارال رحمت بر صلاح کافریند و رعدم بدهد وجود بر شماروری موقوفات رمان عب را کس حر خدای غیب‌دان بر وقوع آخرت هر چند لک علم آن یعنی که بر بقید دست</p>	<p>کوهها را ساخت مسجاری زمین هست هیچ آیا خدائی با خدا چون بخواهد مرور اراضطرار همچو بیماری که باشد محض شیخ داود یحیی رفته بود گفت تو ممکن دعا که مصطری مر خدائی باشد آیا با خدا رهنما آیا شما را هست کس خدا دیگر خدائی هست یک پس دهد او را اعاده نارهم با خدا دیگر خدائی پس کجاست خود نمیداند ایشان تا کجا در شکند از آن‌ها مالیکه کور حق داشت حریان و دید دست</p>
--	---	--

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاءُنَا أُمَّا لَمُخْرَجُونَ ٧٠ لَفْذٌ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَ

و گفتند آما که کافر شدند آیا حون باشیم خاک و پدران ما آیا در سکه ما هم هر آنه، رور آورده شدگان هر آینه بدر سکه وعده داده شدیم این

آبَاءُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٧١ قُلْ سَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ

راما و پدران پیش از این دست مگر اساطیر پیشین بگو روید در زمین پس سکرید چگونه بود

عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ٧٢ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ٧٣ وَ يَقُولُونَ مَتَى

انجام کار گناهکاران و اندوه گین مناش برایشان و مناش در تنگی از آنچه مکر میکند و میگوید کی خواهد

هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٧٤ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفٌ لَكُمْ بِمَعْصُ الْذِي تَسْتَعْجِلُونَ

بود این وعده اگر هستید راستگویان بگو شاید باشد که برسد شمارا برخی از آنچه شتاب میخواهد

وَأَنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ٧٥ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا

و بدرسنیکه پروردگار تو هر آنه صاحب فضل است با مردمان و لکن بیشتر ایشان شکر نمی‌کند و بدرسنیکه پروردگار تو هر آنه میداند

تَكُنْ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٧٧

آنچه پنهان میدارد در سینه‌هاشان و آنچه آشکار میکند

<p>و انکس گفتند که کافر شدند وعده داده ما بر این و آبائمان سیر گو باید کنید اندر زمین کافران گویند این وعده است کی هست ذو فضل آنجا و بدست بناس</p>	<p>هم نباشان علم و ادراکی بلند گشته ایم از پیش و زرات این بیان فانظروا کف مال المجرمین راست گویند ارشما وین دست غی لک اکثر می‌ندارندش سیاس</p>	<p>بدر آن که میشود آیا که خاک بست غیر از غصه‌ها که گفته‌اند هم مشو غمگین برایشان هم مناش کوبسا باشد ردیف اندر نمون رَب توداد هر آنچه در صدور</p>
--	--	--

## سورة النمل

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ <sup>٧٨</sup> إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَيْكَ بَنِي

و نیست هیچ های در آسمان و زمین مگر که هست در کتابی واضح بدستیکه این قرآن میخواند بر بنی

إِسْرَآئِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ <sup>٧٩</sup> وَ إِنَّهُ لَهْدَى وَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ <sup>٨٠</sup> إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

اسرائیل اکثر آنچه ایشان در آن اختلاف میکند و بدستیکه هر آیه هدایت و رحمت است و مژگانا بدستیکه پروردگار تو داوری

بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْغَزِيرُ الْعَلِيمُ <sup>٨١</sup> قَتَوْكَلَّ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ <sup>٨٢</sup> إِنَّكَ لَا

میکند میانشان حکمش و اوست غالب دانا پس تو کل کن بر خدا بدستیکه تویی بر حق آشکار بدستیکه تو

تُسْمِعُ الْمُؤْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءُ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ <sup>٨٣</sup> وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا

نمی شنوای مردگارا و نمی شنوای کرار اندا چون برگردد پشت را گردانندگان و نیستی تو راه مایند کوران از گمراهیشان نمیشوای مگر

مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ <sup>٨٤</sup> وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ

آر که میگرد بایهای ما پس ایشان مقاداند و چون واقع شود که تار را ایشان بیرون آریم برای ایشان حسنده از زمین

تُكَلِّمُهُمُ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ <sup>٨٥</sup> وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ قَوَّجًا مِّمَّنْ يُكْذِبُ

که سخن کند با ایشان که مردمان بودند که با بتهای مایقین نمیکردند و روزیکه حشر میکنیم از هر امی گروهی از آنکه تکذیب

بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ <sup>٨٦</sup> حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَا قَالْ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِنَا وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا

کرد آتیههای ما را پس ایشان باز داشته میشوند تا چون آید گوید آیا تکذیب کردید آتیههای ما و احاطه نکردید بآن ادراکناش

أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ <sup>٨٧</sup>

آیا چه چیز بود که بودید میکردید

از های است در ارض و سما اکثر آنها را که کرده اختلاف بینشان ربت نماید داوری پس توکل بر خدا کن زاینی چون که برگردد و گرداند پشت جز کسی و اگر با بتهای ما دابه یعنی یکی جسمه در زمان آخر از دور و خود آید از ارض بدن یعنی برون آن نبداری که از تو خارج است یاد کن روزی که هر حکمتی باز پس دارندشان اندر مقر خود شما آیا که آتیهای من	خواید این قرآن را اسرائیلیان رها و رحمت است آن مالبقین او هر حکمی عریض است و علم انک لا تسمع الموتی ولا یوهی هادی کیران از ضلال چون شود گفتار واقع مالبقین مردمان را که در آیات ما اندر آمد از زمین با حار سر نفس کی آرمان مشهور تست زین گذشته شرحش از گویم تمام یعنی از اشراقتان که بد اما تا که چون آید در موقف تمام وانگی کرداشی بر آن محیط کامچنان که دید تکذیب از عجب	حرکه در لوح مبین در اقتضا مستبین گردد ر قرآن بجلاف مرحکم عدل خویش از برتری زانکه تو بر راستی روشنی می کنی اعراض از خود و درشت بگرد پس مسلمند ایشان بها تا سخن گوید حق گوینده آینان جسمه کامل نمود دابه که بود پنهان در قرون بسی آفتش که روح عالج است مبعث فوحی کنیم از امنی اول و آخر بجای یکدیگر بر دروغ انگاشید از مرد وزن خود چه بود آیا شمارا زان سبب
---	---	--

وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ <sup>٨٨</sup> أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُمُ فِيهِ وَالنَّهَارَ

و بوقوع آمد گفتار بر ایشان نسبت آنکه ظلم کردند پس ایشان سخن نمیکند آیا دیدند که ما گردانیدیم شب را آرام کرد در آن و روز را

## الجزو العشرون

مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ <sup>٨٩</sup> وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ

بیش بخش بدستیکه در آن هر آینه آیتهاست از برای گروهی که میکروند و روزی که دمده میشود در صور پس هراسان شود هر که در آسمانها و

مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوُهُ دَاخِرِينَ <sup>٩٠</sup> وَتَرَى الْجِبَانَ تَحْصِبُهَا جُمَادَةٌ وَهِيَ

که در زمین است مگر کسیکه خواست خدا و همه آیند و او را دلایلان و بنی کوهها را بیداری آنها را ساکن و آنها

تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَأَنْفَنَ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ <sup>٩١</sup> مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ

میرود و دروش ابر کردن خدائیکه درست ساخت همه چیز را بدستیکه او آگاه است بآنچه میکند آنکه آورد و خوب را

فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ <sup>٩٢</sup> وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ

پس مرا و راست بهتر از آن و ایشان از هراس روز چنین ایستاد و آنکه آورد بدی را پس گونسا کرده شود و رویشان در آتش

هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ <sup>٩٣</sup>

آیا حرا داده میشوید جز آنچه بودید که میکردید

<p>قول پس واقع شود یعنی عذاب می دیدند ایچ آبا از عقی ادر این باشد نشانه های چند پس ترسد هر که در ارض و سموات حمله پس میرد از خوف و فزع باقی اندر ذات و ار خود رسته اند در آن حلی که مقدار و ذلیل و ان گوی کار امروز است و ذهاب صنعت حق آن کسی کو استوار باشد او دانا بافعال شما و انکساند این آروز از فرع</p>	<p>سوی ایشان ارستهها برشتاد اینک ش را آفرید سیم ما بهر قومی کز علامت نگردد جز کسی کورا خدا باقی خواست قوه های روح جسم ارمواقع و ان شهیدان که بحق پیوسته اند حمله باشد از کثیر و ارقلیل چون مروری که عاست از سحاب کرد هر شئی بعایش با عیار هم موفق و ملان بدهد حرا فارغ از اندوه و محصور از و ح می شوید آبا حرا داده شما</p>	<p>پس بگویند ایچ رعدری سخن ما در آن گیرد آرام و سکون یادکن روزیکه بر طی رقم نهجه اولی است را سراقیل امن غیر آمارا که می خواهد خدا مردمان آیند در موقف تمام کوهها را خود توسی در مکان بیست مدرک میرا آنرور صنعت او راست یا حسنی مرید آنکه مآید بیکی بهر او و انکه آید برندی پرداخته جز بافعال از صواب و ان خطا</p>	<p>ار تحیر یا زانده و محن رود را کردیم روشن در نون مرده بیده می شود در صور دم میرسد بر کل ایشان از یقین فایال فی الله اعلی ازولا بعد نهجه ثالثه ارا خاص و عام برگمات کایساده است آنچنان مشر تا چون شود اندر شور یک باشد هر چه یعنی آفرید هست خیری بهر ار آن سکو رویشان گردد سار انداخته</p>
---	---	---	---

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ

جز این بیست فرموده شدم که پرستم پروردگاران بلد را که حرام گردانید او را و مرا و راست همه چیز و فرموده شدم که باشم از

الْمُسْلِمِينَ <sup>٩٤</sup> وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ

مناقدان و آنکه بخوانم قرآن را پس آنکه هدایت یافت پس جز این بیست که هدایت می اندر برای نفس خودش و آنکه گمراه شد پس بگو جز این بیست که من از

الْمُنْذِرِينَ <sup>٩٥</sup> وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرَ بَكُم آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بیم کسدا گم و بگو ستایش مر خدا را از و دی می نماید شمار آیتهاش پس شناسید آرا و بیست پروردگار تو بچیز را آنچه میکند

<p>غیر از این بود که فرموده شدم آنچنانیکه بود است او حرام امر کرده هم شدم از رب دین راه یابد پس هرا ن بود جز این کوستایش مر خدا را بر سزا ست</p>	<p>که پرستم رب این شهر و حرم آنچه آرا هست هک احرام اینک باشم مرو را از مسلم که ر بهر خویش یابد ره یقین و بن نبوت بر من انعام از خداست بیست رت غافل از آنچه کند</p>	<p>این بیان بر مکیان از مصطفی است جله یعنی عبد و ملوک و بند هم با سر و نهی آن سازم قیام بیستم حزیم ده از امر او او نماید پس شناسیدش بجا</p>	<p>مکه یعنی کان سرا و شهر ماست هست هر چیزی مرا و را از پسند یا که قرآرا بجوام مستدام و انکه گمراه شد پس ای احمد بگو زود آیتهای خود را بر شما باتو ایشان از پسند و ناپسند</p>
--	--	---	--

# سورة القصص



## سُورَةُ الْقَصَصِ ثَمَانٌ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

طَسَمَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ایست آیهای کتاب واضح و پیوسته بر تو از خبر موسی و فرعون بحق برای گروهی که میگردند

٢ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ

بدرسیکه فرعون برتری یافت در زمین و گرداید اهل آرا گروه گروه و مذهب میداشت گروهی را ایشان مکتبست ایران ایشانرا و

يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٤ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي-

باقی میکند ایشانرا بدرسیکه او بودار فساد کنندگان و میخواستیم که مکتبگذاریم بر آنانکه ضعیف داشته شده بودند در

الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ ٥

زمین و نگردانیم ایشان یشوایان و نگردانیم ایشانرا وارثان

رسمی از آن گویم ارداری و قوف  
غیر او را نپرسد آن مهان  
چشمان گردد بحر بردنوار  
راست که جزای غیر حق بدست  
داد آن سلطان خان بحدیجات  
داد آنکورا زن کنند سر  
کش بچلقان درنوا و نعمت است  
مرزباش این نطق و این تقریر هشت  
خاص دانی منتش بر جان من  
غیر شعر و شاعری یا تا بر  
از کتاب مستطاب مستبین  
مخبرها که حق آید موقد  
ساخت اهل مصر را او در عبان  
و از نشان جله باقی میگذاشت  
بای از ایشان برفای او شعی  
کی نمودی هیچ نورد این بیاد  
زیر دست قطبان بد شعار

رهنها مخفیست زیر این حروف  
ظاهر آمد مرعوس عابدان  
ظاهر ارواح مجان دانکه نار  
مرعوضه را بود ظاهر حفا  
عاصیان را یات آنکور سز ذات  
سر دیگر هست و سودای دگر  
مبم اگر دانی مراد ارمست است  
بر صفتی مت بدین تفسیر هشت  
گردان دانی و بشاسی سخن  
نارد این تفسیر را او در نظر  
گفت این سوره است ز آیتهای دین  
مرگروه را که بحق مؤمنند  
دو گروه از سبطان و قطبان  
کشتی انسانان وی از حق که داشت  
کشتی اینرا را نگیرد تا گهی  
کشتن بسیار دم آن فساد  
که شدید اندر زمین مصر خوار  
وارث مال و مکان قطبان

اسدا سارم زضا و سین و میم  
هر کجا درست خود در کلام  
خرخداش ناید اندر یاد و سیر  
از توحه حزب سلطان وجود  
اهل حق دارند سرش مستتر  
داد آنکو با صمی هم ریشه است  
سر مخفی و موماند مخفی  
داد آنکورا بدل نگرفت دوست  
بود خاص این نعمت از رب الامام  
گشته فاسد داش و دین و خرد  
همچنین در محل و انکار و حسد  
بالحق از موسی و از فرعون پست  
جست اندر ارس مصر او برتری  
زال یعقوب از وضع ارشرف  
میکند ملک تورا زیر و زیر  
راست گفتند آنچه گفتند ایشان  
تا بر آن مستضعفین منت بهم  
یشوایان نمودیم آنچه آن

بعد اسم الله الرحمن الرحيم  
طا اشارت بر طهارت دان تمام  
فل عارف ظاهر از تعظیم غیر  
طهارت اسرار ارباب شهود  
سین اشارت باشد اردابی بر  
سر صوفی را گرت اندیشه است  
آن کجا گوید کجا دانی صفی  
منت دیگر ناهل عشق از او ست  
تا بنظم آرد کتابش را تمام  
وا گذار آرا که ز اغراض و حسد  
پس بمان کو در جهالت تا ابد  
بر تو خواهیم از خیر چیزی که هست  
ایکه فرعون از ره استگری  
یک گره را کرده مغلوب و ضعیف  
کاهنان گفتند ایشان یک نفر  
احق از آن بد که گران کاهنان  
بود او از مفسدین ما خواستیم

وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ٦

و نمکنیم در زمین و بنماییم فرعورا و هامان را و لشکرهای آید و را از ایشان آنچه بودند که بیم میداشتند

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالِقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي

و وحی کردیم به مادر موسی که شیر ده او را پس چون ترسی بر او پس بیند از شر در دریا و مفرسو و دو هکن مشو

## الجزوالعشرون

إِنَّا رَأَدُّوهُ إِلَىكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا

در سببیکه ما را گردانیده ایم اورا اسوی تو و گردانیده ایم اورا المرسلان پس برگرفتند اورا کسان فرعون تا باشد مرایشان دشمنی وادوی

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ٨ وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ

در سببیکه فرعون وهامان و لشکرها ی آید بودند خطا کاران وگفت زن فرعون آسایش چشم است مرا و مرورا

لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٩

نکشید اورا شاید که نفع دهد ما را یا برگزیندش فرزند وایشان ندانستند

حاشیان بد هم ما اندر زمین	تا که بر فرعون سبب ایم این	هم بهامان و لشکرها ایشان	آنچه زایشان بد حذر در ایشان
وان بوفتی ندکه میگشتند غرق	هچشان سودی نداد آن مکرور ورق	دید در خواب او که ناری بر فروخت	قصر و باغش دان شرارت فتنه سوخت
حسرت از داشوران تعمیر آن	خواب او کردند بعد این چنین	که ز اسرائیلان در این بلد	را ده خواهد گشت ما با یک ولد
که شود ملک تور و زیر وزیر	یک بود زدیگ کاید آن پسر	پس امری کرد تعین آن عنود	باشد هر طفل کاید در وجود
یعنی از انباء اسرائیلیان	کودکی برجا ماند آرمان	مادر موسی چو گشت او حامله	حمل خود میکرد پنهان یکدله
چون تولد یافت موسی وی	داشتند او را در کس محفی	تا که بی بردند از آن فرعونان	آمدند اندر سرایش ما گهان

### در تنور افکندن موسی علیه السلام را مادرش

در تنور افکندش از خوف او زدوش	وین بود الا را الهام سروش	هیچ ضعیفی را ندیدند آرمه	مار گشتند از سرای او همه
وحی پس گردید سوی مادرش	که جعبه شیر ده شو یاورش	پس جوهری بر او آمد در دور	پس ورا اندر بیل اندر فکن
بی مژگ از آنکه او گردد هلاک	در فراش هم میاش اندوهناک	را که نارس بر تو ما ساریم رد	ارده ایم از سر سبیش مار شد

### بدریا افکندن در سبب علیه السلام را مادرش برگرفتن آل فرعون

پس نیکد اورا بدریا آزمان	آل فرعونش گرفتند از مکان	بوده باشد ما مرا آنها را عدو	بر فراید حشاش پلسته او
را که آن فرعون وهامان وجود	ارضا کشید هر ضعیفی بود	یا بهرحری بدیدند از حاضرین	چون بدشان عقل و ایمانی متین
زوجه فرعون گفت اورا بر	بر من و تو چو چشم است این پسر	مرو را نکشد شاید کائنات	باشد از وی بهر ما بی امسغ
قل او ناید یعنی در خطر	از حشاشان رها گشت این پسر	زاکه فرعون او داد اندر گمان	تا مبادا آنکه دید او باشد آن
آسبه را نگفت بر مکر دریا	تا که باشد یار یا فرزند ما	را که فریدی بودش هیچ او	گفت کینیش فریدی نکو
	بعد بودند ایشان کان ولد	آش اندر خائنان او زد	

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لَإِنتُحَنَ

وآزیدید دل مادر موسی تقی ارشادی یا ارانده و در سببیکه بود نزدیک که هر ایه اشکار کند اورا اگر نه آن بود که سیم برداش تا باشد

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِهِ فَبُصِّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١١ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ

از مؤمنین وگفت مر خواهرش که از بی برد او را پس دیدش او دور و ایشان تمیذاستند و حرام اردانیدیم بر او

الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

شیر دهنده ها را از پیش پس آفت خواهرش یا دلالت کم شمارا بر کسان خانه که بر خود گیرند پرورن اورا بر ای شما و ایشان باشند مر او را بی غشاش

١٢ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ١٣ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٤

پس ما گردانیدیم اورا اسوی مادرش تا بیا ساید چشمش و آید مکن باشد و تا بداند که وعده خدا راست است ولیکن اکثر ایشان نمیدانند

## رد نمون مزی علیہ السلام را بمادر او

چونکہ در دریا فکد اورا بحیر شد داش فارغ راندہ یاشک تا کہ باشد از گروہ مؤمنین پس جو بر درگاہ فرعون آمد او ما راو اردہ ہر شری حرام گفت آیا رہ نایم بر شما پس نگفتند آور اورا نک برش بی حورہ ادوہ و ناند آنکہ حق	گشت قلب مادرش خالی رصیر با رشادی یا رحم بودی قریب وعدہ مارا ماید او یمن دید از دور او نگاہ حسدجو ہج بسای نگرفت او نکام سوی اہل خانہ صاحب ولا روت وگفت وبرد آجہامادرش وعدہ اش حق است وداردہ صدق	چونکہ شد او کہ صدوق او فد اوناہد راز خود را آشکار گفت پس آجہا ہر موسی خیر کہ در آوردند موسی را ریم پس از آنکہ آید آجہا حواہریش با بدین اودک شود اشان کبیل رد سوی مادرش اردیم ما اک سیاری نداشتند آن	در کف فرعون و فغش برکشاد گرہ ما بدیم فغش استوار از برادر رو نگیر از خیر وشر رس تنعس بحیر بودند ہم واقف از احوال کردد نکسرش اکجواہ او اربد از ہر قبل مد روری کی فقر عینہا عرق خون بودند دروہم وگمان
--	---	--	---

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۱۴ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى

و چون رسیدن کمال فغش و استدال آید دادیم اورا حکمت و دانش و همچین پرامید ہم آید کاران را و داخل شد در شہر بوقت  
حين غفلة من اهلها فوجد فيها رجلين يقتتلان هذا من شيعته وهذا من عدوه فاستغاثه

علمی از اہل آن پس وقت در آن دو مرد را کہ کار را مکرر دہان ارشہ او و این از دشمنش پس ہاری طلبید  
الذی من شيعته على الذی من عدوه فو كثره موسى ففضى عليه قال هذا من عمل الشيطان

اورا آنکہ بودی ارشہ داش آنکہ بود از دشمنش پس مشت زد او را موسی پس اشت اورا کہت این بود از کار شیطان

اِنَّهٗ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۱۵ قَالَ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِیْ فَعَفَرَ لَہٗ اِنَّہٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ۱۶

بدر سبکہ او ست دشمن اصلا ل کبدہ آشکار کہت پروردگار من بدر سبکہ ہم سم کردم بر خود من امر مرا پس آمریدید اورا بدر سبکہ او ست آمریدہ مہربان

قَالَ رَبِّ بِمَا اَنْتُمْ عَلٰی فُلْنٍ اَکُوْنَ ظَهِیْرًا لِّلْمُجْرِمِیْنَ ۱۷

کہت پروردگار من تا چہ اہام زدی بر من پس شوہم کرہم شد گناہکاران

## در بیان کشیدن حضرت موسی ہم قبطائی را بحدایت مدبیطائی

حون رسید اور کمال رشد و حد شد شہر اندر زمان عفتی زان یکی از بیرون دیگر عدو خشم پس گرفت موسی بر عدو گفت ای پروردگار من بخوش بودش این آثار غفران الہ	قت او شد راست ہم محکم حرد راہل آن امی بدون حرجی بود قبطی حاکم و غالب براو اشت نامشش قضا حون بدر او ظلم کردم بوشش از لطف اش داشت گرفتار بونان اورا نگاہ پس باشم محرمہ از باز و پشت	حکمت و دانش او دادم ما یافت در جنگ و راع آجا دوسر پس بوی کبرد استغاثہ بروش گفت از شیطان بداین کردار و کار پس داورم پس آمرید حق گفت ای پروردگار ذوالمن بود محرم آنکہ مرید از رحم مشت	محبوبی را میدہم ایسان حرا کہ روحی بودشان تا ہم بر د دانکہ دشمن بود بوی اش کان عدو گمرہ کبدہ اش آشکار ببر عفو راست و رحم از ماسبق بر ہر آج امام فرمودی من
---	---	---	---

فَاَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَادَّالٰی اَسْمٰنَصْرَہٗ بِالْاَمْسِ یَسْتَصْرِخُہٗ قَالَ لَہٗ مُوسٰی اِنَّکَ

پس گشت در آشہ برسان مترصد بود پس آگاہ آنکہ ہاری ظلمیدہ بود او را در روز نفری ادرسی خواست اورا کہت مرا اورا موسی بدر سبکہ بونی



## الجزو العشرون

لَعَوْثِي مِثْنُ ١٨ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي

هر آیه که راهی آشکار پس چون خواست که حمله میکند آنکه اودشمنش بود مرآندونارا گفت ای موسی آیا میخواهی که نکشی مرا

كَمَا قَلِمْتُ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا نُرِيدُ أَنْ نَكُونَ

همچنانکه کشی نفسی را در روز میخواستی چرا که ناشی ستیکار در زمین و میخواهی که ناشی

مِنَ الْمُصْلِحِينَ ١٩ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ

از اصلاح کنندگان و آمد مردی از آتهای آشپز که مشاقت گفت ای موسی بدو که جماعت مشورت میکند

بِكَ لِيَقْمُلُوكَ فَأَخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ الْمَاصِحِينَ ٢٠

در باب تو که نکشدت پس بیرون رو بدو که من مرا از از حیر خواهم

### در بیان تفسیر رز در بیان کشتن حضرت موسی را

کرد پس در شهر آتش نامداد	خائف و ترسیده را مری کوفاد	م طر بود او پیش آید از عقب	حون قسطی را کشد از روی طاب
پس بیاری خواندش آنکو خوانده بود	رور نگدشته در آن حکم و جهود	داشت او با قسطی دیگر راع	خواند موسی را بیاری زان صداع
گفت موسی مردوران گیرودار	خود توئی در گهری آشکار	دی قتل نکمر گشتی سب	یک ناین مرد وری حکم و عص
فیه اگر بی کسی ارید صفت	دست عرمت هج بر صر و نبات	پس ازاده ارد موسی آرمان	تا نگیرد آنکه بود از دشمنان
تار سطلی دوع شر او کشد	گفت ای موسی و خواهی بی سب	که مرا نکشی میان رهگذر	آچنانکه دی نکشی یکمر
می بخواهی تو که باشی در زمین	حرکه جاری که حوند حوروین	هم بخواهی باشی از شایستگان	که کشد اصلاح پس این و آن
چونکه او شنید این گمبار روت	هر دورا بر یکدیگر بهاد و روت	قتل آن حمار حون بدمشته	تا که او را کشته داهل شهروده
گفته بد فرعون که بی حجبی	می شاید کشت کس را بونی	چون نکردا کار موسی در مقام	قتل فبطی را برد آن رجال
پس سردیدی فرعون این خبر	که ورا کشته است موسی در گمر	مشورت کرد او با ناع و حواس	حکم شد بر قتل موسی در قصاص
مردی آمد رآخر شهر آرمان	یعنی از درگاه فرعون ارهان	بود ساعی گفت ای موسی بو	مشورت کرد این قوم از عتو
که تو را نکشد از روی قصاص		رورون گفتم ریدت اختصاص	

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢١ وَلَمَّا نَوَّجَهُ نِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ

پس بیرون رفت از آن ترسان که مترصد بود و گفت ای پروردگار من برهان مرا از گروه ستیکاران و چون متوجه شد سوی مدین گفت

عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ٢٢ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ

شاید که پروردگار من که هدایت کند مرا میان راه و چون وارد شد ماب مدین یافت بر آن گروهی را از مردمان

يَسْقُونَ ٢٣ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ

که آب میدادند و باشی خود را و او را تاره و دایشان دورن را مع میکرد گفت جست کار شما که صد آب میدیم تا آنکه بار آید

الرَّاعَى وَابُونا سَيَخِي كَيْمُرُ ٢٤ فَسَقِي لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظَّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أُنْزِلَتْ

شماش و پدر ما بریست بررک پس آب داد برای آن دو پس بر پشت سوی سایه پس گفت پروردگار من در سبکه من برای آنچه

إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقَبْرُ ٢٥

فروهر سادی من از خیر محتاجم

## سورة القصص

در بیان فرار کردن حضرت موسی<sup>ع</sup> از مصر و رسیدن بر سر آب مدین  
و دیدن دختران شعیب<sup>ع</sup> را بر سر آب

پس برون ارشهر شد بیراحله ده نجاتم از گروه طالین ارسه ره کامد شش بی غلط داشت حق مستور را ایشان راه راست آمد او بر آب مدین در ورود بر کناری دید از مردم دودن رفت موسی کرد ارایشان سؤال میگفتند آب بدهیم این رمه همان بر کهن سالی پدر باشان گفت موسی کرچه ناب آب میده این دور را رودتر بر کشید آن دلور حسی رساه گفت پس از آب ریکی ناگردد دختران دید در خانه پدر	بود حائف داشت در ره انظار پس روان شد سوی مدین اور راه زان دوره رسید آها کرعق شد مدین هشت مدخل بوده آن یافت قوم را مردم ارشبات تا باید آن رمه بر دیک آب گوسفد دور میدارید ر آب پس ماند هر چه فاصل را نشان بالصروره خواهران آتم ما آب ما گفتند بدهیم از نگاه راکه بود آن کارده میدوی کرد پس رسایه بعلی رجوع از تو میجوهم که محاضر بر آن ران سب پرسید گفتند آنچه بود	گرسنه تنها بدون غلله در پناه خود گه دارم چمن اوسوا کرد احترا را عی وسط کرو سظمی رفت و حق ایگوه خواست وان چمنی اندر کنار شهر بود گوسفدان داشته دور آن دوس چبست نا مطلوبون رن اشتغال تا که فارغ میشدند این همه بیست قادر ما خود آید در گذر این ران را رودتر بدهید آب این با سته را بگفتند آن حشر داد آب اعنام سواران نگاه آنچه برستی میجای فقیر آمد امروز از ره رودتر
---	--	--

فَجَاءْنَهُ أَحَدُهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْحِيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

پس آمد او را یکی آندو که راه میرفت تا روم گفت پدر است که پدرم را میخواندند که بیا و بدهد بر ما پاداش آبدادی برای ما

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢٦ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا

پس چون آمد او را و حوادث را او قصه ها را گفت پس نجات یافتی از گروه ستمکاران گفت یکی از آندو

بَا آبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ٢٧ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكَحَكَ

ای پدر من مرد دوری گیر او را پدر من که بهتر کسی است که مرد دوری کردی تو ای امین است ۲۷ گفت پدر من که من میجوهم که بروی بکنم

أَحَدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ نَأْجُرَ بِنِ تَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا

تو یکی از دو دخترم این دو را بر آنکه مرد دور شویم ما هشت سال پس اگر تمام زدی ده را پس از مرد دوست و میجوهم

أُرِيدُ أَنْ أُنْكَحَ عَلَيْكَ سَمْعَدُنِي ابْنَتَ اللَّهِ مِنَ الْبَنَاتِ ٢٨ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ

کریح هم برو رود باشد که بانی مرا اگر خواسته باشد خدا را شایستگی که ایست بمانم و بماند که هر کدام از آن دو مدت

قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ وَكِيلٌ ٢٩

را که بیا بمان رسایم پس باشد مدی بر من و خدا بر آنچه میگویم وکیل است

در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب ع

پس یکی زان دختران آمد ز راه مزد آنچه آب دادی و نما گفتی او را می ترس ای محنتی	کر حیا در پیش یا بودش نگاه پس چو آمد سوی او با صد رجا کر گروه طالین گشتی رها	گفت او را آن یدعوك ای خواهد یکجا قصه خود بر شعیب پس روجه میجای در مقام	تا جزا بدهد ترا از موحی از ولادت تا خروجش بی زریب ن مزدی گفت آیدش طعام
---	--	--	--

## الجزو العشرون

زان دودختر مرا بدر را گفت يك  
گفت خواهم بر تو سهام بكاح  
می بخوام بر تو كبره هج شاق  
گفت این عهد است به ما كه گشت  
یعنی آسانكه حوده سالم گشت  
بر شبای چون روان شد از شعب

كن احمر اورا بی اغنام بك  
ریں دودختر مرا كی را بر صلاح  
من بكاری كان بود ملا یطاق  
هر کدام ارایں دو مدت كه گشت  
حق دگر نبود باشد هم بهشت  
خواست موسی بكمصار الهام ع

رايكه بكونتر كسی باشد ندین  
هشت سالم نامكر باشی احمر  
رود باشد كرخدا خواهد مرا  
پس بعدی یا فرون خوئی من  
بر هر آچیريكه كوئام آن اله  
داد بر موسی هاما آن غصی

بهر احرث كوقوی است وامین  
گر شود ده از تو فضلی شد كثیر  
یابی از شایستگان ادر وفا  
ناوری از هشت یا ده بی سخن  
كار سار ماست در امر و گواه  
كه سی روشد عیان آثارها

قَلَمًا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي

پس چون پایان رساندم موسی آن مدت را و روان شد اهلش دید  
از جانب طور آشی را گشت مرا هلش را كه در يك عائد بدر سبكه

آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي مِّنْهَا بُخْرٌ أَوْ جَذْوَةٌ مِنَ الْنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۚ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ

من دیدم آشی را شاید كه آورم شما را آن حری یا گرایده شعله را آتش باشد كه شما گرم شوید  
پس چون آمد آرا ندا كرده شد از

شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْمَالِئِينَ

كماران وادی كه حاسب راست بود در قطعه  
رومی بركت داده شده از آن درخت كه ای موسی بدر سبكه من م خدا كه پروردگار جهانانام

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ

و آنكه سد نصابت را پس چون دید آرا كه حرارت مكر دگر بیا آن بوده از  
بار كی بركت از پس روده و رجه بگردای موسی بنا

وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ۚ

و مترس و بدر سبكه كوئوی ارایمان

### در بیان دیدن موسی علیه السلام آتش طور را

پس چو موسی هشت مدت را تمام  
یا كه میشد سوی بیت المقدس آن  
راه كشد وضع حمل زن رسید  
آشی از جانب ضور او دید  
رايكه سبكه برد آتش و افعد  
پس چو آمد شد ندا كرده خود او  
از درختی كان بوادی رسته بود  
شرح آن بگدشت پیش از چند و چون  
چند وجه آراست از روی كلام  
همچنانكه گفته كرد در امور  
مدرس مالی كه برد از وی حبان  
بار در جانی دگر كوئی سبكه شاه  
باشد این تكرار نكث در كلام  
مال او در آروى او بریجت  
بی كه خارج از فصاحت باشد آن  
چون كلام را مكرر گف شاه  
از خدا آدم موسی شد ندا  
بود در سرعت اسان بره مار

یاوت رخصت از شعب يك ماه  
از ابی عبدالله است این در بیان  
وان ربه از برف و سرما میرید  
گفت اهلش را در يك اینجا كید  
ره ببرسم گر كه برده عارود  
از یمن وادی ادر حستجو  
بود عوسج یا كه عناب از عود  
بیست بر تکرار امان حاجت كنون  
سر اصلی را خدا داند تمام  
مال مظنومی ببرد آنكس پرور  
بیست زن تکرار چاره درسان  
داد مظنومان دهد داشته اند  
بار كوئی بیست ظالم را دوام  
رشته كارش از آن اهرم كسبجت  
این باید حرد قتی بكنه دان  
وقعش او را بد بدل براهل خام  
مكن ای اندم از ارف عصا  
يك درخته حو ثمان بی قرار  
موسیا پیش آ مرس از حبه هین

تا رود در مصر برد مادرش  
برد اهل و مال خویش آن بكمرد  
می نجت از سبك و آهن هیچ نار  
آشی دیدم از آن شاید حس  
بر شما یا رآتش آرم یاره  
در مكان س مبارك بود شاط  
راو ندا آمد سوسى ایچین  
ور كسی گوید كه تكرار از چه باب  
ران يك این باشد كه دارد هر سخن  
بار كوئی بهر صاحب استماع  
چونكه كوید این راع از بهر جست  
همچو آن مظنوم او را دو پرور  
همچو آن ظالم كه آخظنوم را  
پس مكرر در مكرر شد كلام  
وجه دیگر آنكه در ایدار و بند  
چند وجه دیگر است ادر كلام  
پس چو موسی در فكد آرا ركف  
منهزم شد موسی از دیدار او  
چونكه مباحی تونز از آمدن

هم برادر واقرا با خواهرش  
هره خود بس شنی تاریك و سرد  
ماند حبران سحت بروی گشت كار  
بر شما آرم رره یانم اثر  
گرم تا گردید ادر چاره  
شد ندا كرده در آن خرم بساط  
مس حقم پروردگار عالین  
كرده حق این داستار در كتاب  
ربط بر قول دگر ادر علن  
داشت آخظنوم نا ظالم نراع  
كوئی آن جز بهر مال برده بیست  
خواست و رطالم گرفت اموال او  
رنجه كرد افكد ظلم او را زبا  
جمله هم بر حابد ارفهمی مقام  
هست تكرار از خردمدان پسند  
مانم از مسیر گر كویم تمام  
گشت ماری میدوید اهر طرف  
پشت كرد و باز ما گرداند رو

## سورة القصص

أَسْلُوكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَانْهَمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ

در آ در دست دراز کردی که بیرون آید سفید نورانی از غریبی و فرام آور بسوی خود بال ترا از ترس پس این

بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٢٣ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا

دو تا دودلیل اند از پروردگار ت سوی فرعون و جماعتش بدرستی که ایشان باشند گروه تاه کارا ب گشت ای پروردگار من بدرستی که من کشته ام از ایشان تیر را

فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ٢٤ وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ

پس می ترسم که نکشد مرا و برادر من هرون اوست فصیح تر از من بران پس فرست او را بمن مددگار که تصدیق نماید مرا بدرستی که من می ترسم

أَنْ يُكَذِّبُونِ ٢٥ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا

که نکذیب کند مرا گشت زود باشد که قوی گردانم بر او برادرش و نکر دایم برای شما سلطی پس بخواهد در سید شما دو تا سب

بِآيَاتِنَا إِنَّمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ٢٦

آینهای ما شما دو تا و آنکه پیروی کردن شما را غالب آید

دست خود را بر گریبان بر فرو	تا سفید آید برون من غریبی	دستها کن جمع سوی خویش را	ز آنچه ترسیدی زجه زاهتر از
جمع کن یعنی دحضت معس را	رد خصم آنکه که اندازی عصا	را که حوت موجب نقصان شود	چون عصا اندازی و نقصان شود
این دویس باشد دو حجت بکار	سوی فرعون و گروه از پروردگار	زاکه ایشان قوم فاسقین	رفته برون ز امر حق و رراه دین
گشت ای پروردگار از پرشت	کشته ام من برین جماعت یکسر	می ترسم که کشدم در قصاص	دانکه بد فرعون را او عبد خاص
هست هارون افصح از من در لسان	نامن او را پس فرست آجا روان	تا که باشد در مکاره پشت من	هم کند تصدیق اندر انجن
را که می ترسم من از تکذیب قوم	تا رسد از قسطانم خشم و اوم	گفت نازوی تو را یحوف و بیم	بر رادر زود ما قوت دهم
هم نکر داستان بر دشمنان	ما مسلط از بر اهری عیان	پس رسد ایشان به هر گز شما	مر دیان را بآیهای ما
	خود شما و انکس کرده بسوی	مر شما را غالب آید از دوی	

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا

پس چون آمد ایشان را موسی بآیهای ما که روشن بودند گفتند بیست این مکر حادثی برافه شده و شنیدیم این را در پدرانمان

الْأَوَّلِينَ ٢٧ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ

که پیشین باشد و گفت موسی پروردگار من دانای تر است نکسی که آمد بهدایت از نزدش و کسیکه باشد مر او را عاقبت

الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ٢٨

آسرای بدرستی که زیستکار شود - تمکاران

پس حو با آیات بی سوییانش	شد کلم اندر بشهر و کویانش	بیست این گفتند از بیافه	غیر حادثی بهم مر ناوه
مثل این جادو و نشیدیم پیش	از پدر هارون و دندیش	گفت دانا تر بود پروردگار	بر کسی کوردهما آمد بکار
یعنی از نزدیک حق بر معق	داد او ما که من باشم محق	هم کسی کور دارد آجا می کو	هست دانا تر جدا بر حال او
	می کردند اهل استم رستگار	طام آن کونست او فرمان گذار	

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ

و گفت فرعون ای جماعت میدانم مر شما را هیچ الهی غیر من پس را پرورد برای من ای هارون کد

## الجزو العشرون

فَجَعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٣٩ وَاسْتَكَبَرَ هُوَ وَ

پس سار برای من کو شکی باشد که من اطلاع یابم بر اله موسی و در سستی که من هر آینه گمان می‌رسم او را از دروغ و تکبر و بزرگی کردید او و

جُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ٤٠ فَآخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ

لشکرهایش در رمی و گمان کردند که ایشان سوی ما برگردانده شود پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشان را

فِي الْيَمِّ فَأَنْظُرُ كَفَّ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ٤١ وَجَمَلْنَاهُمْ أَثَمَةً يُدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

در دریا پس بگردانیده باشد انجام کار ستمکاران و گردانیدیم ایشان را نشوایان که بخوانند سوی آتش ورود قیامت

لَا يُنصَرُونَ ٤٢ وَآتَيْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْمَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ٤٣ وَلَقَدْ آتَيْنَا

باری زده میشوید و آری زدیم ایشان را در این دنیا لعنت ورود قیامت ایشان را درشت زده شدگان و معذوق دادیم

مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً

موسی را کتاب از بعد آنکه هلاک کردیم قریه‌های پیشین را که دلایل‌های بخشش است برای مردمان و هدایت و رحمتی است

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٤

اشد که ایشان بدگرند

گفت فرعون ای گروه من بجای	من ندادم بر شما حرمن حدای	پس توای همامان برافرو آشی	بر گل آن قانعیه گردد بغشی
پس سار از بهر من کاخی بند	تاروم الا بران از خود پسند	شاید آنکه بار یابم اطلاع	ارحداى موسی اندر ارتفاع
من گمان دارم ورا از کادین	کرد بگر اوهم خودش برزمین	این بگردید ناحق سوی ما	برگماشان بار باشد از عمی
سوی ما راجع نکردند این گروه	یا که ما آیم ارایشان بر سوه	پس گردیم او و لشکرهای او	عرفشان کردیم دریم دان عو
پس بگر انجام استمکارگان	ای محمد ناحه بوده ستمکاران	ما در این عالم برگردانیدشان	پشویان صلال اندر نشان
خلق را خواند ایشان سوی بار	در قیامت بر نشان مرعون و بار	و اندر آوردیم از بی آفتی	اندر این دنیا ارایشان لعنی
همچین از رشت رویانند سار	در قیامت از نشان امدار	وریقین دادیم موسی را کیت	کادراں بدروح هر حکم ارحطاب
بعد از اهلاک قرون او ان	تا صیرت مبدمان یابند رین	رهنما بود آن کتاب و رحمی	پند ازان گیرند شاد امی

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٤٥ وَلَكِنَّا

و سودی در جانب غربی هنگامیکه گذارش دادیم سوی موسی امر را و دی ار حاضران و لیکن

أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَابِتًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا

آفریدیم قریه‌ها پس دراز شد ارایشان مدت زندگی و سودیه مقیم در اهل مدین که خوانی ارایشان آیهای ما را و لیکن

كُنَّا مُرْسِلِينَ ٤٦ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مِمَّا تَتْلُو

ما بودیم فرستادگان و سودی بحاجت ضرر هنگامیکه ما کردیم و لیکن رحمتی است از پروردگار تو تا به دهی گروهی را که بیامد ایشان را

مَنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٧ وَلَوْلَا أَن تَصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

هیچ بیم دهنده پیش از تو باشد که ایشان بدگرند و اگر نود آنکه مر سید ایشان را مصیبتی سبب آنچه پیش فرستادند سهاشان پس می‌گفتند

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٤٨

پروردگار ما چرا نفرستادی سوی ما رسولی پس بیروی می‌کردیم آیت‌هایت را و می‌بودیم از گروه بدگان

## سورة القصص

تو بودی حاسب عربی بطور یا مفاش سودی تو گواه یعنی آنها باشد از اخبار غیب دندان پس برایشان شد درار آچه اعلام ارتو فرمودیم هم ازمان رفت آن رضول رورگار ما برایشان خوابی آیهای ما هم بودی ای محمدؐ تو بطور تاجه گفتم باوی اراداد تو بیم تا بدهی قومی کرتویش گردود آنکه برایشان میرسید پس نکنددی خدایا ارحه راه	که موسی نکند اندیم آن امور شد جور هفادتین امر ازاله تو نبودی خود که دانی رعب مدنی نگذشت ران یعنی که نار ما براین پیمان گرفتیم از ارم پس فرستاده بوگشتی ران قرار کشر شعب و موسی آمد ارسما چون بدا کردیم اورا در حضور را هلدت و امت واصحاب تو بیمده نامد مرایشارا نکش از عذاب و ارغوتوت رمرید فی فرسادی رسولی تو سما مفرسندیم برایشان عذاب	هم بودی ارگواهان در عیان ایک ما کردیم وحی آن قصه را آنکه آوردیم بیرون قریها مدرس گردید ارضول رمان ار طهور احمد و شرع مبین می بودی ای محمدؐ در قدیم یعنی اینهارا بخواندی پیش کس می بودی خود که آنجا بشوی رحمی لیکن بد از پروردگار شاید ایشان آنکه بدیدند پند دستهایشان را چه فرستاده است تاکسیت پیروی رأیات دین خود بران دارد چون عهد و شتاب	چونکه شد مأمور بر فرعون بیان تا شوی آنکه رغبت ارمامعی ار بی هم داشت آنچه افصا وصع شرع و نعت احمد در شان آنکه اشارا نمودیم ایچنین در میان اهل مدین تو مقیم لک ما برنو فرسندیم و پس آچه بروی شد خطاب معوی بر تو کت داده خبر داند حال و کار بر نجات آید ارحق بهره مند شتر ور برایشان آماده است هم تورا باشم ما ار مؤمنین
---	--	---	--

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ

پس چون آمد ایشانرا حق از درما گفتند چرا داده شد مانند آنچه داده شد موسی آیا کافر شدند یا چه داده شد

مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سَحَرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ٤٩ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ

موسی از پیش گفتند دو سحر کردند که هم پشت شد بدو گفتند درستیکه به کافرانم نکویس بارید استقیرا از

عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠ فَإِنْ لَمْ يَسْجُدُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُتَّبِعُونَ

در خدا آن هدایت نموده تر باشد از آن دو که پیروی کنم آرا اگر هستی در راستگو یان پس اگر احاط نکردند من ترایس بدان چرا این است پیروی میکند

أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١

خواهشهایشان را و کست گمراه را از آنکه پیرو شد هوایش را بدون هدایتی از خدا درستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را

پس بهنگامی که حق از درما یا چرا انسان که توریة از نمود کافرا تا می کشیدی چنین ما باینها هیچک میگریوم رهبر ما باشد اورین دو کتاب پس سجد باید احاط گرتورا باشد از غیر هدایت از خدا	آمد ایشانرا معنی مصطفی آمد آن یکدفعه بر موسی فرود را چه داده شد موسی پیش از این قول این گویند گارا بشویم یعنی از توریة و قرآن در خطاب پس بدانکه تا مانند از هوا کز خدا باید بود بشک هدا بست آن جز گمراهی در راه دین	ارحه گفتند او شد داده چنان بارل این قرآن شد یکدفعه بز این دورا گفتند که طاهر شود گو شما آید پس بهر سق پیروی تاران کسبم از لایقید کست گمراه تر از آن کج غوی را که هم شاید هوایی در سق راه سجد خدا بر ظالمین	که موسی داده شد بهر شان بر محمدؐ این باشد جز ستر بر شما سحرست فی کایت بود ما کبابی کان بود از دحق در کلام خود هاما صادق کسروای خود نباید پیروی وفق دهد بار موسی کوست حق
--	--	---	---

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٥٢ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

و تحقیق پیوستگی دادیم برای ایشان گفتار را باشد که ایشان بد گیرند آنکه دادیم ایشانرا کتاب پیش از آن ایشان یان ایمان می آوردند

وَ إِذْ يُنَالَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ٥٣

و چون خوانده شود برایشان گویند ایمان آوردیم آن حق است از پروردگار ما درستیکه ما نمودیم پیش از آن مستان آن گروه

يُوتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُفْقُونَ ٥٤ وَإِذَا

داده شوند مزدشان را دو مرتبه سبب آنکه صبر کردند و دفع میکنند بدی را و از آنچه روزی دادیم ایشانرا انفاق میکنند و چون

## الجزو العشرون

سَمِعُوا أَلْفَوْا عَرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ٥٦

شود امورا اعراض نمايداران وگویند مرماراست کردار ما و مرشهاراست ارداران سلام بر شما بیجوئیم نادانان را

هم تحقیق آنکه ما کردیم وصل تا ارآن گیرند شاد هیچ بند نگروند ایشان بقرآن بخلاف آمده از رب ما ر صدق وحق صبر یعنی آنچه کردند از یقین و اندر این هر دو بودند احسان و آنچه روزی داده ایم از شوق و کار ما گفتند راجع سوی ماست	برایشان قول را از مرغ واصل و در صلاتهای خود ماهرند در حقایق می بیند اختلاف ایشان در هشتم کردن یقین بی تکلف بر دو نفر دو دین بر خدا و بر رسولان اعتماد ما برایشان می کنند افاق هم بر شما راجع هم اعمال شماست صحت جاهل بیجوئیم ما	یعنی آفتاب قرآن میں آنکه سکه اشارات قرآن ثبات خواهد قرآن چونکه برایشان شود آنکه را داده خواهد شد و بر ایشان بود بر دین مسیح دمع ایشان بر حکوتی میکند چون شدند آجماعت امورا بر شما باشد سلام از ما به لغو ره به بر من و هوا بگویم ما	ما فرستادیم بی در پی یقین ما بایشان داده ایم از انساب گویند آما به هر کس بود احسان را از شکب از شمار يك واحد نگرویدند از صریح سیئات ورستی خود در پسند دان نگردانید رو در اسدا بر سرای لغوتان از روی سهو
---	---	---	---

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ٥٧

ندرس که تو هدایت میکنی آنرا که دوست داری و لیکن خدا هدایت میکند آنرا که بخواهد و او دانایاراست هدایت یافکان

در بیان ایمان ایضا اب حلیه الدین از ر دین

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ

ای محمد ره تو توان نمود حق بجا مهندین دانایارست کاو بدش پس میل بر ایمان عم آنکه داری جهد بر ایمان او اول آنکه رای مصلی رسول پس امر خواستش با حق یکی است ذفر بوطالب مصل شد ایمان را آنکه کرد از حد کافر حق حق گر که دارد دوستش را ایمان است رهشانی بر عمر بی سوس نیست و اقب غیر دات ذوالجلال بخشد آگاهی رسولش را اله اک باشد سر حلقه مخفی نماید آخامه را از چه سیاه	بر کسی نش دوست داری خود در خود اهل ره را روشن دیگر است داشت و از ایمان و حسی راجع و عم افزید ایمان در او حق یک سو گر مخالف شد بود دور از حق اول آنکه گویند بر این اندر شکی است اندر امام ار که خواهی رو جوان خاصه بر بعد صاحب نسق و ائمه و ان که باشد مؤمن است نیست حرایع و دعوت بر موس بر ره دور حلقه از وجه کمال آنچه باشد واجب از مقصود و راه صرجه شد الملبس مغضاضعی و بن دگر را روستید و دین پناه	حقه علی می نماید اک راه گفته اند این آیت از حق بر رسول آمد این آیت از آن بر مصطفی اندر این معنی بود چندان نظر خواهد دار او آنچه را که حق عواست باطن در دانایش باشد قصور همچنین این آیت از فهمی قلب پس ندارد دوست کافر را رسول پس گید شدم آمده اندر حلاله هادی مطلق باشد بر حق آنکه دانش ره جا شد بر عقول بخشد او را علم و حکمت بر مرید کشت آن مرید و گمراه و مصل پس توای احمد خواهد آرا که حق	هر را خواهد سپید او یاسیاه نامه در حق بوطالب برول مل تست اعنی خلاف علم ما نمایی زبان گویم از داری صبر نیست بر بعد یقین اهل هواست یا بود مغرور در احکامه و امور هست بر ایمان بوطالب دال با که بر ایمان او باشد عجول از پی تحقیق آیت در مقام کاو بود از لطف حق ماخلق باشد آگاه از قبول و قبول هم نماید کان سیاهست این سفید رهشما وین باز مراربات دل خواست بر حلقان رحکم ماسق
--	---	---	--

وَ قَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُخْطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمَنَّا يُجْبِي إِلَيْهِ

وگفتند اگر بروی نام هدایت را ما و روده شویم از زمین خود آیا جای دادیم برایشان از حرمی آمان کرده میشود سوی

تَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رَرْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥٨ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ

آن نمرهای همه چر روری از زرد ما و لکن اکثر ایشان ندانند و سا که هلاک گردانیدیم از قریه

بَطَرْتُمْ مَعِيشَتَهَا فَبِذَلِكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تُسْكِنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ٥٩

که کفران اعجام دیم بهش پس ایست مسکینهاشان که مسکین شد از بعد ایشان مگر اسکی و هستیم ما وارثان

## سورة القصص

وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي رَسُولًا يَنْتَلُو عَلَيْهِم آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي

و باشد پروردگار تو که هلاک کند قریه‌ها را تا و قبیله را آنگز در اصلش رسولی که جواب در ایشان آیت‌های ما را و بستم ماله‌ها را که در میان

الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ ٦٠ وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ

قریه‌ها مگر و اهل آنها باشند ماله‌ها را آنچه داده شدید از چیزی که به تئیش در دنیا است و برایش و آنچه در خداست

خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٦١ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسًّا فَهُوَ لَا فِیْهِ كَمَنْ مَعْمَاهُ مَاعُ الْحَيَوةِ

بهر و باینده تر است آیا پس نمی یاند عقل آیا پس کسی که وعده داد بهش وعده خوب پس او یانده است چون کسی است که دادیم او را مایه تئیش در دنیای

الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ٦٢

دنیا پس او سرور قیامت از حاضر زده شدگان

<p>لیک و اظهارش بود خوف از عرب گرشویت نافع دین و طریق گر کم اظهار ایمان در میان از هر آن حزی که آید در نظر رقق خون بدهیم ما بر مشرایی از خوف و ر تحطف در امان در میان ترسد بر قهر عرب طاعت از رعیت شد اندر قرون خالی از خوئی نشان از حایشان اندک گرهج داری در نظر سازد از اهل قری بیگانه و گاه هم کند اتمام حجهای ما حرمتی دوی پس نیست وی کان شما را بهر و بقیه است وعده بگو و را خوف و بیم زده‌ای از دین روز حد</p>	<p>و آنچه گویی هست بر حیران سبب آمد این آیت که گفتند آن طریق ما رنوده مشوبه از حدان آورد از هر ضحای دروی ثمر در زمین غیر دی درع اینجایی در بازیه آنکس را پس حسان پس سر او از این بود کایشان در رب شاد بود از تئیشها فروغ پس بود آن مسکن و ما و ایشان معدار ایشان گس شد با آن مگر یست رت آنکه قومی را راه با بر آنها حواد آتشی ما آچه را داده شدید از هر چه شئی و آنچه باشد در حق پس اضمیر است پس کسی که وعده آیا دادیم خون کسی باشد که او را بدهد او رحمت گشتگان در حساب</p>	<p>ما تو را بنعمت و هست این قبول ست ما را بعد از این تاب و سکون این گروه از از صمان بیرون بسند میشمارا ما ندادیم از عطا این جایی با تئرسی می رحد مشرکان با احترامات حرم که بود روزی ر ارد ما بقی کرمعشت بودشان بسیار پس خانه‌هاشان گشت شکسته و خراب سرنگون تا چون شد ایشان آن بلاد معدار ایشان سخن و شما و ایشان اندران شهر که هست اعظم بلاد حرکه بودند اهل آن طام نهاد میشمارا یا که ریدهای آن گر سر دارید عقل و دین هیچ ناید از حق وعده بخود را پس بود روز قیامت بر حساب</p>	<p>پاره گفتند دادیم ای رسول از حرم ما را کشند ایشان برون راسی را نابو آتیم از بسند در حرم یا ایمنی آیا که حا در قشان دادیم ما ارد خود پس کند از حرم توحید صم لیک بسیاری بیداند این ما هلاک از قریه‌ها زدیم پس یافت گیتی پس برایشان ابتلا بین دینار قوم لوط و قوم عاد و از ثن مائیم رایشان در زمین تا برانگردد رسولی ذی داد ما بودیم ایچ مهلك زان بلاد بست بر خورداری الا رین جهان پس شما آنا بیدیدید هیچ اوست پس یانده آن موعود را</p>
--	--	--	--

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ٦٣ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ

و روزی که ندا کند ایشان را پس گوید ایچاید شریکان من که بودند گمان میبردند گفتند آنکه دلار آمد بر ایشان قول

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِبْرًا يَعْبُدُونَ ٦٤ وَ قِيلَ

پروردگار ما آنها را که گواه زدیم ایشان را همچنانکه گمراه شدیم براری موده بر گنجه سوی تو بودند که از ما رسیدند و گفته شد

ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ٦٥ وَ

بگو ایچ شریکان را پس جواب ندادند ایشان را و دیدند عذاب را اگر آنکه ایشان بودند که هدا نمی آمدند و

يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ٦٦ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ فَوَئَسُوا فَوَهُمْ لَا تَسْمَعُونَ

روزی که ندا کند ایشان را پس گوید چه جواب داد مرسلان را پس نوردید برایشان خبرها روزی که پس ایشان نتوان زده شود



## الجزو العشرون

٦٧ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَقَسِيَّ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ٦٨

س. اما آنکه	توبه کرد و ایمان آورد و کرد کار شایسته	پس شاید که بدهد باشد	از رستگاران
اندر آرویکه می خواند خدا	مشرک را پس بگوید در خدا	در کجایند آن شریکان این رمن	که گمان کردیدشان ابارمن
خود حین گوید ایشان از علق	که برایشان گشته واجب قول حق	کاین گمان باشد آنان ای خدا	که بعد گمراهشان کردیم ما
گمراه ایشان شدند از احوال	همچو ما که گمراهیم اندر شعار	یک تیرا سوت از ایشان کنیم	هم بری بودیم رایشان از قدیم
نی رسیده شدند ایشان رما	می رسیده اند بل من و هوا	مشرک را برهم گفته شود	که شما خواهید انار آن خود
پس هیچوانند ایشان بدش	از چیز یا که از امید حوش	پس برایشان را احاطت ناورند	پس چو رسد آن عذاب بر گردند
می کنند ایشان تما آنکه کاش	با فیدی ره رهد از رنج هوش	بدین روریکه فرماید خدا	اهل تکذیب و حسد را در خدا
حجوات از مرسی دادید خون	در خدا خواندند آن در آرمون	پس ایشان مشغول پوشیده نار	آندرها که بران شان بود سار
می کند اعی فراموش آنچه را	گفته اند اندر حوات اما	اندران رود از بهت رستخیز	انهم ایشان هم بر سند ایچ چیز
پس خود اما توبه آن کرشاک کرد	نگر و بساط او بدان حلاق فرد	شدش کردار و شایسته بگو	شاید آن بر رستگاران باشد او

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٩

و پروردگار تو می آفرید آنچه بخواهد و اختیار کند باشد

رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٧٠ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَمْدُ فِي الْأُولَى وَ

و پروردگار تو می بداند آنچه پنهان دارند در صدور ایشان و آنچه آشکار می کنند

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَمْدُ فِي الْأُولَى وَ

الْآخِرَةُ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٧١

آخرت و مراور است حکم و سوی او برگردانده شوید

می کند حق آنچه خواهد کردگار	همانند آنکه بکست احبار	بر رسالت برگزید یعنی او	آنکه باشد پیراندر وصف و خو
تا بگوید هر چه بوی بوالعقول	درجه کرده حق محمد را رسول	از عرب ناید نماید احبار	دگر پیرا کاوست تا نام و تبار
همچو هستند هر دورای بهنام	که کسند ایسین روی را رام	هر دمی آرند انگاری رو	خون سخی در روز ماه آید بگو
من از این نام پندمان بسیار جز	دیده و شبیده ام گناه سیر	شرحی ارگویم از آن که مارها	حیره از جیوت شود انصارها
هست ظاهر در ارباب حرد	گفتا که خرد از حمد و حسد	در گذر دان قابل تقریر است	ایرمان حریت تفسیر است
پاک از آن باشد حدای لبریل	که کسند بر اختیار پس عمل	هم شد و برتر از آن آورد	شرک بر روی بوالعقولی بجزد
داد آن پروردگارت در صدور	آچه میوشد از حقد و شرور	هم بداند آنچه سارند آشکار	ضعن قرآن و سی را ران گذار
و هو الله لا اله غيره	در دو دنیا حمد باشد بهر او	هم بود در حکم او فرما روا	سوی او گردید راجع در خزا

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ

بضياء أفلا تسمعون ٧٢ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ

روشنایی آید نمی شوید

إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَلِيلٌ تَسْكُمُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ٧٣ وَمَنْ رَحْمَتِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ

خدائی غیر خدا که آورد شما سنی که آرام گیرید

النَّهَارَ لِنَسْكُمُوا فِيهِ وَلِنَبْعَثُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٧٤

روز را تا ما را بید در آن و بفرستد از فضلش و باشد که شما شکر کنید

## سورة القصص

ای مجد نارگو بر مکران  
تا بروز رستخیز این آفتاب  
تا بتحصیل معاش آید چند  
تا قیامت کوحدائی غیر او  
باشد از بحثایش او که قرار

می بینید این شما آیا عیان  
بر بیاید ماند اندر احتجاب  
شنوید آباشما پس وعظ ویند  
تا که آرد بر شما شب را و رو  
بر شما داد اینچنین لیل و بهار  
آچه ارفضش مقرر شد بناس

بر شما گرداند ارش را خدای  
خدا که بود خدائی تا که او  
گو را ایشان بگریید آباشما  
تا در آن یابید آرام و سکون  
تا بش آرام گیرید از تعب  
تا بید از ممتش شاید بناس

سرمد اعی مستدام اندر مای  
روشنی آرد شما را پیش رو  
بر شما دایم صند روز ارحما  
پس می بینید آیا این شتون  
روزم آردید ناروری طلب

و يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ٧٥ وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

و روزیکه ندا کند اشارا پس گوید که ای خداوندان من کجاست آنکهان میبردند و برآوردیم از هر امی شاهدی

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ قُلْنَا لَهُمْ مَا كَانُوا يَقْرَءُونَ ٧٦

پس گفتیم بآوردید دلائل را پس دانستند که حق بر خدا راست و گفتند ایشان آنچه و دند که امر را بکردند

یاد من روزیکه آید در ندا  
ت بر شما را بگوید پس خدا  
ما گواهان از برای حجتی  
مشتراک را بر صلال و بر صلام  
که بر سیدید چیری خدای  
کم شود زاینان در اندام از حقین

که کجاست آنکهان میبردند  
خدا را آید در ندا  
ما گواهان از برای حجتی  
مشتراک را بر صلال و بر صلام  
که بر سیدید چیری خدای  
کم شود زاینان در اندام از حقین

در صحن دشت ابراهیم من  
حصص آید را آن همه  
پس بگویم آنچه مینداشند  
پس ندانید آنکه حق بر خدا راست  
راچه بر مافند از دست و این

که کجاست آنکهان میبردند  
خدا را آید در ندا  
ما گواهان از برای حجتی  
مشتراک را بر صلال و بر صلام  
که بر سیدید چیری خدای  
کم شود زاینان در اندام از حقین

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُتُوبِ مَا أَنْ مَفَاتِحَهُ لَسَوْهُ بِالْعُصْبَةِ

درستکه قارون بود از قوم موسی پس نفوق حست را ایشان و دادیم او را از کتبها آنچه که دند هایش با جبر هایش هر آینه گرامی میکردند گروهی

أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ٧٧ وَ ابْنِعْ فَمَا آتَاكَ اللَّهُ

ا سوه صاحبان دور هنگامیکه گفتند مرا و او را قومش که شادمانش بدر سیکه خدا دوست میداد بسیار شدیم را و جوی در آنچه داد را خدا

الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَمْسَسْ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسَنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ

سرای آخرت و فراموش مکن بهره را از دنیا و احسان بی همچنانکه احسان کرد خدا تو و بجوی فساد را

فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ ٧٨

در زمین بدر سیکه خدا دوست میدارد فساد کند گرامی را

## در بیان حکایت قارون

قصه قارون که چون آمد پیش  
ما عطا کردیم مرا و پس رگنج  
یادکن گفتند چون قومش زبند  
می جو در آنچه حق کردت عطا  
کن تو بیکی بر عباد اسان که حق

بود او بن عم موسی که خویش  
که بد از حل مغانش رنج  
که مشو مغرور و شاد از مال چند  
تو سرای آخرت را بی خطا  
بر تو بیکی کرد بی خوف و غلق

پس را ایشان خواست حوید از تری  
صاحبان قوت از حل کلید  
حق فرحداکان دارد هیچ دوست  
بهره خود را فراموش ارحمان  
هم نه کاری بجوی اندر زمین

در فساد او بود همچون سامری  
رج میردند پس بود آن مرید  
را که غافل هر دحالی از دست  
هم مکن از بدر سبی و توان  
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ وَدَّ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ

گفت جز این نیست که داده شدم آرا برداشتی که زدمست آیا ندانست که خدا بحققت هلاک کرد پیش از او از فرها آنکه او

## الجز والعشرون

أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ٧٩ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ

سجته بود از او راه قوت و شتر بود از راه جمعیت و پرسیده، ما شود از کاههاشان گناهکاران پس درون آمد بر قومش در زینتش

قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

گفتند آنکه می خواستند دنیای دنیا را اگش بودی برای ما مثل آنچه داده شد بقارون در سببیکه او هر آینه صاحب بهره عظیم است

٨٠ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا

وگفتند آنکه داده شدند دانش را وای بر شما ثواب خدا بهتر است از برای آنکه گروید و کرد بیکویرا و داده نشود آنرا

إِلَّا الصَّابِرُونَ ٨١

مگر صابکان

گفت من داده شده بود حرای	من و اموائی که دارم این حق	خود رعیتی بود ردك من	وان بود از عقل و رای بیک من
من فراسرائیلیان آنچه را	درست اینها را از بر حورم	یا که از کس و ولایت و اجر	ایم این ملک و مال و شمار
گفته اند او داشت علم و	بما عقل است گرداری بها	عنه ا شد علامات و نشان	که که گوید از مقام از شان
پس بی بویج او فرمود حق	او داشت این خود آید در حق	که رایش از وی حق از راه قرون	که روی بود از هر ره درون
قوت و جمعیت از وی شتر	بودش هم مدت و مثل و سه و در	تا حسان فرمود اشارا هلاک	استش معظم و اجم الا که خاک
هم بهر سببده شود آن بحر من	از گناه خود که اندشش شای	ای از سببها شود استحقه	هم بدورج بی سوال انداحه
پس بود شده قرون شد درون	در گروه خود بای قرون	پس نگفتند آنکه سببها زیاد	بودش رعیت دنیا و اعتماد
از طریق عطفه ذات الیا	من آنچه یافت درون از عطفه	کاو ردیا شدش بهره عظیم	هشش امرو منک و مال و ورور سم
پس از ارباب آنها گشت حد	آنکه بودیدی و داشت بهره من	ویل زد از این سببها	بهر از اینهاست پادش حد
دری کور رسول و درنگار	نگرود هم شد او شیشه کار	می اند اینچنین بوفیق را	حسب سببها صابر در الا
رفته رفته از غرور جاه و مان	گشت ضایع از موسی حدال	شرحش از ریح حوائی که مقصی است	در حور این دفر و تمیر بیست

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْقِصِينَ

پس فرو بردیم او را و جابه اش را بر زمین پس سودم او را هیچ گروهی که یاری کند او را از غیر خدا و بود از نصرت یافتگان

٨٢ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَتُّوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّقَّ لِمَنْ يَشَاءُ

و بامداد بودید آنکه آرزو کردند مرده اش را در دیور می گفند آیا میدانی یا جمعق که خدا گشاده میکردند روبرای برای آنکه

مَنْ عَادَهُ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَدَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ٨٣ تِلْكَ

ازندگانش و تسلیم میگردد آن که آن بود که مستحق خدا در راه آیه و مرده بود ما را آنکه بدانی که رسکار میشود کافران این است

الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ٨٤ مَنْ

سرای آخرت میگردانیم آنرا از برای آنکه خواهد تعویق در زمین و فساد و اجمام بیک برای رهز کار است آنکه

جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا

آورد خوبی را پس ما و از آن و آنکه آورد بد را پس چرا داده میشود آنکه آورد بد را جز آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ٨٥

هستند که میکنند

## سورة العنكبوت

پس فرو بردیم او را از کعبین  
یا عیسی را اذوا دارند باز  
یا نند زانان که بتواند بود  
و یکان الله بگفتند از عجب  
گر بودی آنکه حق منت نهاد  
مینماید برصواب این حال و کار  
ایست دار آخرت و اندر نشان  
هست انجام پسندیده و دگر

با سرا و گسج و مالش در زمین  
دون آن قدرت نمای کار ساز  
از خود او دفع غذایی در حدود  
این کلامت از تعجب در عرب  
خود ما که مال دیهان داد  
که نکردند اهل کفر آن رستگار  
ما نکردیم بهر آنکسان  
از برای اهل تقوی حمله رو  
و آنکه کار بد کند آید بیش

پس گروهی هنجش از یاران بود  
هم بود او تادموسی در مقام  
صبح کردند آنکسانکه رویش  
مبکشاید بر عبادش ررق سک  
در زمین بردید هم مارا فرو  
با لشی کو نگر ویده بر خدای  
میخواهد آنکسان اندر یقین  
هر که آید خصلتی را بر سکو  
هم مرا و را مثل آنچه کرده خویش

تا که بتواند ادا و یاری بود  
زانچه با او کرد بکشد اسقام  
حسرت قاروشان مینمود بیش  
مینماید چونکه خواهد بدرنگ  
منی باشد خود این بر ما از او  
رسنگاری بیش در دوسرای  
بهر و افساد و عتوی در زمین  
بهر از آن در حرا باشد براد

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادِ قُلِّ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي

بدرستی که آمانه و اح ساخت بر تو قرآن را هر آینه بار گردانده تو است نه ای بار گشت گویند و در کار من دانا تراست بآنکه آورده هدایت را و آنکه اوست در

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝۶۶ وَمَا كُنتَ تَرْجُو أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

کرامی آشکار و بودی تو که امید داشته باشی که القا کرده شود تو کتاب را مگر رحمتی از پروردگارت پس میشناسی الله

ظَهَرَ الْكَافِرِينَ ۝۶۷ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا

معین مرگباران را و مایه که باز دارند از آیه های خدا پس از آنکه مبرور شده بودی تو و جوان سوی پروردگارت و مباحث

تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝۶۸ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

الله از شرک آورندگان و جوان با خدا الهی دیگر را نیست الهی مگر او همه چیز هلاک و رواں بسیرد

وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

مگر وجه او مرا و راست حکم و سوی او برگردانده میشوند

حون زمکه مصطفی هجرت نمود  
کرد یعنی مرا تورا پیغمبر او  
یا که قصد از بار گشت اندر معاد  
ای محمد گو خدا دانا تراست  
خود تورا هرگز نبود این امید  
پس مشو با کافران هم پشت و یار  
بعد از آنکه گشت نازل بر توان  
هم بخوان با آن خدا دیگر خدا

شوق مولد در دلش او روده بود  
بر وطن گردانست باز او بگو  
بعث شد در وعده رب العباد  
بر کسی که او را هدایت در حوراست  
گفت شود القایات ایسان بدید  
تا کمی بر میل ایشان خود تو کار  
سوی ربت مرد ما را میخوان  
نیست غیر از او معدائی رهسار  
سوی او هم بار گردیده شوید

آمد این آیت که آنکو کرده مرص  
بخشدت بر شامان دین طفر  
می بر انکرامت یعنی چنان  
و آنکه هست او در ضلالت آشکار  
لک بود آن حششی اندر رقم  
مر تو را باید ندارد هیچ بار  
هم مناش از مشرکین یعنی قوم  
کنشی هالک الا وجهه  
بر حساب خویش سجده شوید

بر تو قرآن تا کسی بر حلق عرس  
بدهد بر منک عودا و بی خطر  
که باشد حرت و اس را آن شان  
مشرکان با نارا بدید از دیار  
بر تو از پروردگار دوال صرم  
حنه رآیهای حق از اعراض  
بیدار شو مریس از رض و لوم  
هم بود فرما روائی بهر او



سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ نِسْعَ وَ سِتُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْحَقُّ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۝۱۰۱

آیا بداشتند مردمان که واکدا شده میشوند که نگویند ایمان آوردیم و ایشان امتحان کرده شدند بر تحقیق امتحان کردند تا آنرا که و داد

## الجزو العشرون

قَبْلَهُمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ٢

پیش از ایشان پس هر آینه بدانند الله حدّا آثارا که راست گفتند و هر آینه بدانند الله دروغگو یاران را

خواهم امداد از خدای لایموت	از بی تفسیر سورة عبکوت	هست اشارت آن العوان لام و م	ار اما الله مالک ملک عظیم
میکنند آیا گنای این مردمان	که فرو هشه شوند از امجان	چونکه گویند آن گمان بی آرمون	قول آما وهم لایقنون
همچنانکه آموخیم آن گمان	که بداند از ایشان درجهای	امجان یعنی که در کلّ ام	بوده است و باز خواهد بودهم
تا بداند حق که در دین راست گوشت	هم رسد از امجاها کذب و است	یعنی آنچه بود ثابت در ازل	در ظهور آید ز آثار و عمل
	تا که باید احصا و امیار	مؤمن از کافر حقیقت از بحر	

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ٤ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ

یا بنده باشد آناسکه میکند بدهارا که عاقل باشد ما را بد است آنچه حکم میکند کسیکه باشد که امید میدارد ملاقات خدا را

فَأَنْ أَجَلُ اللَّهِ لَا تَ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ

پس بدست که وقت مقدر خدا هر آینه آید و است شوای دانا و اشیکه مجاهده کند پس چرا این نیست مجاهده میکند برای خودش بدستیکه خدا هر آینه

الْعَالَمِينَ ٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي

بی باز است از جهانی و آناسکه کرویدند و کرد کارهای شایسته هر آینه بخوانم از ایشان که ما را اشار او هر آینه مراده ام ایشان را خوشتر از آنچه

كُنَّا نَعْمَلُونَ ٧

بودند که میکردند

سکه ندارد آناسکه کند	آن بدینا که بود پس ناپسند	آنکه برگزید خود بشی نعم	و رعایای صوست واحد در خوا
سود حکمی که ایشان میکند	از قاسی بی عقل از حمد	هر امید او را لقمان بود	سرسد وقت حق از آگه بود
اوست شوا من با فواص عباد	مصم هم بر فعال و اعتقاد	پس چرا پس بودند هر کس جهاد	بهر نفس خود کند کم یاریاد
حق بود خون زیار از عالمین	خلق محامد او را نماند	و انکسان شاورده اند ایمان حق	کارهای یک کردند آفرق
محو ما ساریه از آنها شدت	بر حرای فعل بیکو از جهات	بکتر بدهم یادش آنچه را	یده اند از بیکوئها را صرما

وَوْصِيًّا الْإِنْسَانُ أَوَلَيْدِهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا

و وصیت کردیم انسانا اولدیش خوبی را و اگر بعد سکایت پسند را که شریک سازی من آنچه نیست ترا آن علمی پس اطاعت مکن آندورا

إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ٩

سوی ماست برگشت شما پس خردیم شما را آنچه بودید که میکردید و آناسکه کرویدند و آمدند کار شایسته هر آینه میگویم ایشان را در صالحان

امر ما کردیم بر کل بشر	بیکو اندر حق مادر هم بدر	گر که بجایند کوشش با حدان	تا که شرک آری بذات ذوالجلال
در هر آنچه بستت علمی بآن	پس تو ایشانرا مانش از نامان	سوی ما باشد شما را بازگشت	پس خدایتان بدهم اندر سر گذشت
آنچه باشد اندر آنکه میکند	از نگوئی با بدی صابد بدید	یعنی آنچه در مقام والدین	میکند و هست بیکو فرس عین
و اشیکه نا ایمان شان کردارها	هست بر بیکو بشودی ما	اندر آینه آنکارا بیکمان	نار اندر جمله شایسگان

وَمَنْ النَّاسُ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ

و از مردمان کسی هست که میگوید ایمان آوردیم خدا پس چون آزار رسیده شود در حد امیکردان بدلای مردمان را چون عذاب خدا و اگر آید

نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْغَالِبِينَ ١٠ وَلْيَعْلَمَنَّ

نصرتی از پروردگار تو هر آینه گویند الله بدستیکه ما بودیم اشما آیا و است خدا دانا آنچه باشد در سینه های جهانیان و هر آینه میداند الله

## سورة العنكبوت

اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ۝ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا

خدا آنانرا که ایمان آوردند و هر آینه میداند البته منافقانرا و گفتند آنانکه کافر شدند مرا آنانرا که ایمان آوردند که متابعت کنید طریق ما را

وَلَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝

و باید که برداریم گناهان شما را و نباشد ایشان بردارندگان از گناهانشان هیچ چیز بدستیکه هر آینه ایشانند در و عکویان

باشد از مردم کسیکه گوید او	مانند شما ولی باشد دورو	بس اذیت کرده خون در دین شود	حور خفتش چون عذاب حق بود
سخت آید یعنی او را در هر	نگردد اردین و ایمان سرسر	چونکه آید همت از پروردگار	بس نگوید با شما بودیم یار
چون شما باشیم مؤمن ما بنیک	تا که گردد وز غیبهها شریک	بست دانا بر حق آیا بالیقین	مر همه مانی صدور العالمین
حق نداند آنکه مؤمن ریشه است	داد آهم که منافق پشه است	بس گدازد فرق فیما بینشان	در جهان از انلا و امتحان
من مؤمن ما منافق تا تمیز	باشد اندر نزد حق و خلق سر	کامران گفتند ما اهل قبول	که بجان کردید صدیق رسول
بیروی ما صید از روی کیش	یعنی اندر مسک و آئین پیش	تا که ما حمل خطایاتان کنیم	ایکه مگویید لغواست و سقیم
	حرم آنرا نه بردارنده اند	هیچ چیز وجود نکند آکنده اند	

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

و هر آینه بر مدارد البته بارهای گناهان را و بارهای گناهان را با بارهای که ایشانند و هر آینه پرسیده میشود در روز قیامت از آنچه بودند که افترامی ستند و با حقیق فرستادیم

نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ۝

نوح را بسوی قومش پس درنگ کرد در ایشان هزار سال جز پنجاه سال پس گرفت ایشان را طوفان و ایشان بودند مستکبران

بنکه در خوش و در دیگران	دار بردارد بداد و بهان	در قیامت باز پرسیده شود	ز آنچه منافقند برهم ایستند
روح را کافر بود شرح الایمان	سوی قوم او فرستادیم ما	در هزار الا که پنجاه سال ماند	در میان قوم و برحقشان بخواستند
	بس گرفت آن قوم را طوفان همه	دانشه استکاره بودند آرمه	

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَمَلَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ۝ وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ

پس رها شدیم او را و اهل کشتی را و گردانیدیم آرا آیتی برای جهانیان و ابراهیم چون گفت مرا قومش را در بند خدا را

وَ اتَّقَوْهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ

و بپرهیزد از او آن بهتر است از برای شما اگر باشید که بدانید حراین نیست که میپرستید از غیر خدا انوار اومی سدید در و ع

إِفْكًا إِنَّا الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رَحْمَةً فَقَابِتُوهَا عَمَّا لِلرَّحْمَةِ وَ

درنگ را بدستیکه آنرا که میپرستید از خدا مالک نباشد درای شما روزی را بس بخواستند رنج را و

اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ وَ إِن تَكْذِبُوا فَمَذْ كَذِبِ أُمٍّ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَي

پرستید او را و شکر کنید مرا او را بسوی او باز میگردد و اگر نکذیب میکنید پس تحقیق نکذیب کردید و گویایان بشار شما و نیست

الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝

رسول مکرر رساندن آشکار

پس رها شدیم او و یارانش تمام	که بدید اهل سفینه آن کرام	می گردانیدیم آرا در زمین	عسرتی و آیتی بر عالم
هم ابراهیم آنرا که گفت او	قوم خود را که عبادوا الله واقو	این شمارا بهتر است از آنکه	در سحر حق و بیانی مهمل
غیر از این نبود که بدستید باز	آنچه راجز حق باشد از مجاز	مر دروغ را بیافند آنکسان	که بجر حق را پرستند از گمان

## الجزو العشرون

در شما در رزق قادر هستند	بس رزق جوئند رزق نگرند	و اعدوه و اشکروا یعنی کنید	و پرستش و سیاست از عقل و دید
سوی او خواهد گشتن حمله ناز	نک شکر نعمش گیرید سار	در رسالت و در شما تکذیب من	منکبید این بوده اند هر زمان
از اعم کردند کذب رسل	پش از این هم در جهنم حر و کل	قوه در تکذیبشان در حر و سر	حز قلی هر زمان بودی مصر
	مر فرستاده و رسول کردگار	می باشد حز بلاغی آشکار	

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِي اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ١٩ قُلْ سِيرُوا فِي

آبادیدند که چگونه می آفرید خدا حقیق را پس بخانه میکند آنرا و بر سر آنکه آن بر خدا آسانست بگو سر کنید در

الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

در زمین بس نگرند که چگونه آفرید خلق را بس خدا بدید می آرد بدید آوردن را پس در سر آنکه خدا در همه چیز

قَدِيرٌ ٢٠ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ٢١ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ

توانست عذاب میکند آنرا که خواهد و رحمت میکند آنرا که خواهد و سوزی او برگردانده شوید و بسند شما عاقل و کسندگان در زمین

وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَالِكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ وِلَايَ وَلَا تَصْر ٢٢ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ

و نه در آسمان و نیست مر شما را از عس خدا هیچ یآوری و نه ناری دهنده و آنرا که کافر شدند بآیه های خدا و

إِقْلَامِهِ أُولَئِكَ يَتُوبُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٣ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ

رسیدن بجای او آن گروه و می شدند از رحمت من و آن گروه را بشاراست عذاب دزدان پس بود جواب قومش مکر آنرا که

قَالُوا اقْمِلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٤

گفتند بگوید او را یا بسوزانیدش یا برسانید او را خدا از آتش بدرست که در آن هر آینه آیه است برای گروهی که مگر و بد

می بدیدید اح آبا که چنان	اندا حق آرد در حقی جهان	بس مرا و را بر گرداند ذکر	وین بس آسانست بر رب البشر
گفت ابراهیم که گفته من	حق تعالی گو حق از مرید و زن	سیر از فکر کند اندر زمین	بس بگو شنید از چشم بین
حق را او چگونه آفرید	آورد بس آتش دیگر بدید	خون توانا باشد او در کشی	قابل شی است نکند آنچه وی
میکند آنرا که خواهد عذاب	هم در رحم او که خواهد عذاب	هم بکشمش باز گردیده شوید	در فعل خود حرا دیده شوید
هم شما عذر بدهد رسل	بست اندر زمین و آسمان	از عذابش بگریزید یعنی مرا	نافعا جوان نمودن گیر و دار
هم شما را است از در عذاب	دوسی و یآوری در دوسرای	و اکسان صایان بآیات خدا	نگروید و برلقایش در حرا
آن گروه را بشن حسم	تا امید از بخشش و از رحم	هست ایشانرا عذاب اندر رحم	آن عذاب دردناک بس الم
بس بود او را جواب آن گروه	حرکه گفتند افتنوه او حرقوه	بس بخش حق را آتش داد و این	آیتی بدید قوم مؤمنین

و قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ

و گفت حرای نیست و را گیرید اسیر خدا تا بر او ده سی مایان در دردی گانی خدا بس روز قیامت انکار

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ يَكُونُ أَعْدَاؤُا وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدَاوًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ ٢٥ فَمَنْ لَهُ

چه احد از دین حری را و لغت خواهد کرد میان بعضی را و حایه امان آتش است و باشد مر شما را هیچ یاری کسندگان پس گروید مرا و را

لَوْ طَوْ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ ٢٦ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ

لوط و گفت در سب که من هجرت کننده ام سوی پروردگارم بدرست که او ست غالب در دست کار و بخشید مرا و را اسحق و یعقوب و

جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْبِرَّ وَ الْكُتُبَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

گردانید در فرزندان او و بری و کتاب را و دادیم او را پادشاهی در دنیا و بدرست که او در آخرت از شایسته گانست

## سورة العنكبوت

۲۷ وَ لَوْ طَّا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَنَّا تُؤَنُّ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۲۸

ولو طرا هم گام که گفت مرفومش را بدستیکه شاهرا آیه می آید کار دشت را پیشی نکرده شمار آن هیچ احدی از جهانان

إِنَّكُمْ لَنَّا تُؤَنُّ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ نَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ

آیا بدستیکه شاهرا آیه می آید مرد را و قطع می کند راه را و می آید در اجتماعان ناپسند را پس بود جواب

قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اثْنَا بَعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۲۹ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي

قومش مگر آنکه گفتند یا اور ما عذاب خدا را اگر هستی از راستگویان گفت پروردگار من یاری کن مرا

عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِدِينَ ۳۰

بر گروه فساد کندگان

گفت قومش را حراين نود شما پس شود کامر پرور رسچر بست هم یاری دسده در بلا گفت من ناشم مهاجر بی مقم پس سحشیدیم اورا دو پسر در جهان نامد رسولی در سبیل لوط هنگامکه او بر قوم خود خود شما آید آیا بر رحال وز تضارط هیچتان بود حیا کرکه باشی راسکو از کردگار	برگرفتند آن شان غرار خدا از شما بعضی سمع و کنه خیز نا شما را سارد از آتش رها سوی رزم کو عرراست و حکم بود آن اسحق و یعقوب آندکر حزکه آن مبود از سل خلیل گفت بر کاری شما آید بد راه مردم را بدید از و بال هم رکشف عورت اندر هر کجا آن عدایرا که میگوئی یار	بر شما را این مودت در میان یاره لعنت بر یاره پس بوی آورد ایمان لوط کو میروم یعنی ندا و کلمه است هم گردانیدیم در ذریش هم او دادیم احرش در جهان که سگرفته است پیشی بر شما می شیبید از مواحه پیش هم پس بود اورا حواب از آن رزمه گفت ده نصرت مرا ای رب دین	هست اندر ندگی ابن جهان حایکجهان آتش است از چاره بود خواهر راده آن بککو حافظم چون اورا ضرار عدوست ما بوقت هم کتاب از رتتش باشد اندر آخرت از صالحان هیچ کس داهل جهان آن فعل را بر لواط می بخوابد از ستم حزکه گفتندش راستها همه در عنادت بر گروه مفسدین
--	--	--	--

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا

و چون آمدند فرستادگان ما ابراهیم را بشارت گفتند بدرستی که ماهلاک کسندگانیم اهل این قریه را بدرستی که اهلهش

كَانُوا ظَالِمِينَ ۳۱ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ

باشد ستمکاران گفت بدستیکه در آست لوط گفتند ما دانایتریم تا که در آست هر آیه حیات میدهم اورا و اهلهش را مگر زش که

كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۳۲ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا

باشد از نازماندگان و چونکه آمدند فرستادگان ما لوط را مجزوم شد ایشان و شک شد ایشان در طاقت و گفتند

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۳۳ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى

مهرس و نه اندوهگین شو بدستیکه ما را نمانده ایم ترا و اهله را مگر زنت را که باشد از نازماندگان بدرستی که ما فرود آورندگانیم بر

أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رَجْرًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۳۴ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً

اهل این قریه عذابی از آسمان بسبب آنکه هستند که تمام کاری میکنند و نتحقق و اگداشتیم از آن علامتی

بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۳۵

آشکارا برای گروهیکه می یاند عقل



در بیان در سخر است کردن از خدا عذاب را بر قوم

چون رسولان آمدند از مرد ما پس ورا گفتند ای مملکوا گفت لوطست اندران گفتند هان چونکه لر لوط آرسولان آمدند چون بدیدندش چنان در اضطراب تا کسات هر که هست الا دت زانکه ما فرمان بدد ایشان همه	بر شارت بار ابراهیم را آهل هدا القریه قومی زشت خو حویش داسم اینکه لوطست اندران لوط بددل گشت و عمکین ار گرد این چنین کردند سوی اوحطاب مار برهائیم و ساریم ایست کارشان بدکمر و فسق و مظلمه آبی هشیم ما زان پس عیان	یعنی آجیریل با جمعی ملک آهل آحا رانکه استکار ماند او و اهلش را رهائیم از بلا تکدل گردید و بی طاقت بکار که زما در دل مدار اندوه و بیم ما فرو دارنده ایم از آسمان پس هلاک ایشان شدد ار هر چه بود بهر ارباب نعل در جهان	از بی فرزند اورا یک یک از دیار مردمی آواره اند حززش کوماند اندر ابتلا از بی تدبیر ایشان در قرار که تورا دین قوم برهائنده ایم آهل این ده را عدا بی ناگهان شرح آن بگدشت در تفسیر هود
--	---	---	--

وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ

و سوی مدین برادرش اشعوب پس گفت ای قوم عبادت الله و آرزو آرد و بگردور باد پسین را و تاه کاری مکنید در زمین

مُفْسِدِينَ ۲۶ فَكَذَّبُوهُ فَآخَذَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۲۷ وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ

فساد کنندگان پس تکذیب کرد و اورا پس گرفتند از راه یا صبحه پس گردید در درجاهاشان بر خای ماند گل و عاد را و نمود را و حقیقت ظاهر شد

لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ رَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ۲۸

بر شما از مسکینهاشان و ساراست برای ایشان دیور حرام گرد از ایشان را پس با ر داشت ایشان را راه و بودند ببیدگان

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا

و قارور و فرعورا و هامارا و تحقیق آمد ایشان را موسی و بمعرها پس سرکشی کردند در زمین و نوند

سَابِقِينَ ۲۹ فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ

پیشی کبرندگان پس هر یک اگر فتم نگاه او پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم بر او تبادنا سکر بزم و بعضی از ایشان کسی بود که گرفت اورا صدای جبرئیل

مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا وَ مَا كَانِ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۳۰

و بعضی از ایشان کسی بود که فرو بردیم ما اورا از می و بعضی از ایشان کسی که غرق کردیم ما و بود خدا تا ستم کند ایشان را و لیکن بودند که بر نفسهای خود ستم میکردند

سوی مدین هم فرستادیم ما هم مجوبید از خلاف عدل و داد حائمین فاصبحوا فی دارهم قد تبین من ماسکینهم لکم هم در قارون و فرعون و سرکشی کردند پس ادر رمی پس گرفتیم آنکارا بالهام بر فرستادیم یعنی بیدرتک نفس دیگر را از ایشان هم چنین	مر برادرشان شعوب ره بیا در زمین رسم تاهی و فساد پس کنون بنیادش را میهدم زین الشیطان لهم اعمالهم از آن هامان پرمکر و دورو می بودند آنکروه از سابقین که ان شد رگناه و انتقام سوی او نادیکه دروی بود سگ منحسف کردیم ما اندر زمین حق نکرد استم بر ایشان یک خود	گفت یا قوم عباد الله بالیقین پس ورا کردند تکذیب از و حوه همچین آعرقه عاد و ثمود دیو ایشان را پس از ره داشت باز موسی او با بنات آشکار پیشی اغنی تا که بر حکم خدا پس از ایشان بود بعضی غالباً همه د از ایشان که روحی شکفت برخ دیگر را از ایشان باز هم طالبان بودند بر خود بی زحد	بر امید آخر روز و ایسین صاعقه بگرفت پس بر آنکروه بر شما ما و ایشان روشن سود کر چه مستبصر بودند از راه و ساز سوی ایشان آمد از پروردگار باز گیرند از بی دفع قصا خود من ارسلا علیه حاصباً مر عذاب صیحه اورا برگرفت غرق فرمودیم در طوفان ویم
---	---	---	--

## سورة العنكبوت

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ

مثل آنها که فرا گرفتند از غیر خدا دوستان مانند مثل عنکبوت که گرفت بر ایوودخانه را و بدستیکه ست ترین خانه ها را به

لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤١ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ

خانه عنکبوت است اگر باشند که بدانند بدستیکه خدایم بداند آنچه را میخوانند از غیر او از چیزی و اوست غالب

الْحَكِيمُ ٤٢ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ٤٣ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ

درست کردار و این مثلها میزنیم آنها را برای مردمان و نمی باشد عقل آدا مکر دایان آفرید خدا آسمانها

وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٤٤

و زمین را بر راستی بدستیکه در آن هر آینه آیتی است از برای گروه دگن

داستان آنکه دوستان ست تربیت آنچه سی از سوت سم بادی گرورد او را رد هر چه را از حق بگیری یار و دوست او ملک خود عمری است و حکیم	چرخ خدا گرفته اند از این و آن می باشد خود زیت عنکبوت تار تارش جله را از هم درد همچو بیت عنکبوت آن حواس است غالب و استوده کردار از قدیم آفرید ارض و سما را او بحق	در مثل باشد همچون عنکبوت ه و را سفت و دیوار و ستون ه ج اگر باشد دانا در عمل حق بداند آنچه را خوانند باز این ملها میزنیم از بهر اس مؤمن را آیه است این در حق	که فرا گیرد ز بهر خود سوت ه پناه از حر و سرد اندر سکون هست ما دینشان موافق این مثل از هر آنچه بی جزا و بی امتار غیر دایان فهمد از شناس
--	---	--	--

أُنْزِلَ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ

بحوان آنچه را وحی آمده بشود بتو از کتاب و برای دار نماز را بدستیکه نماز الهی میکند از کار زشت و ناپسند و

لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ٤٥ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

هر آینه ذکر خدا در کتاب است و خدا میداند آنچه میکنید و معادله میکند با اهل کتاب مگر آنچه آن بهتر است

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ

آنانکه ستم کردند از ایشان و بگوئید ایمان آوردیم آنچه فرو فرستاده شد با و فرو فرستاده شد شما و الهما و الهما

وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٤٦ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ

یکی است و ما نیز هستیم و ما را تسلیم است و همچنین فرو فرستادیم سوی تو کتاب را پس آنانکه دادیمشان کتاب ایمان میآورند

بِهِ وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْعَدُ بآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ٤٧

بآن و از اینها یعنی کفار فریش و اهل مکه کس هست که میگردان و انکار نماید بآیتهای ما مگر کافران

اتل ما اوحی اليك من كتاب هر نمازی الهی است از مکرری هر مقامی از نمازی درخور است شرح این معنی بتفصیل تمام تاچه باشد فعل هر عالی و دون هست یا بر اهل بخران این مقال در مقام گفتگو باید سخن ما بایمانیم گوئید از ولا هست واحد خالق ما و شما	دار بر یا من برای ذولاب هم گشاید رتو از معنی دری ذکر سالک اندر اخفی اکبر است گفته ایم از پیش هر جا در کلام گفت والله يعلم ما يصنعون یا بود منسوخ از حکم قتال هر زمان باشد بوجهی پس حسن بر هر آنچه بزرگ شد نازل بها کردن اندر حکم او هستیم ما	کان خود از فحشاء و منکر است در مقام جسم و نفس و قلب و روح کاندرا آنچه جله از خود فانی است کن مجدد سیر در شرح سور مر جلد نکند با اهل کتاب لیک بر زعم صغی منسوخ نیست غیر استمکارگان ز اهل ضلال و آنچه نازل بر شما شد بقصود همچنانکه اسما را ما کتاب	واژه هر آنچه رشتی و گمراهی است سرّ اخفی و خفی اندر فحش نیست خلقی ذکر اوربانی است حاجت از داری تجدید نظر جز بنیکوتر بای در خطاب چون قتال آخر دوا در ایمنی است کانتا کردد ایشان بر قتال یعنی آن توریة و انجیل و زبور سابقا نازل نمودیم از صواب
--	--	---	--

## الجزء الحادى العشرون

هم فرستادیم قرآن بر تو نیز	پس خود ارباب خرد و اهل تمیز	نکروند ایشان بقرآن بیسخت
از صفات و نعمت پیغمبر باو	نکروید اهل دین بگفتگو	زین گره کاهل گناینند ما
کس بود که او بقرآن بگردد	غیر کافر که در او مکر شود	کس شد منکر نایتهای ما

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِإِمِينِكَ إِذَا لَا أَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ٤٨ بَلْ هُوَ آيَاتٌ

و نبودی که بجوایده مانی پیش از آن هیچ کتابی و می نوشته باشی آنرا بدست راست که آهنگام هر آینه شک کند داخل گیشان بلکه آن آیتهاست

بَيِّنَاتٌ فِي صُورِ الذِّبْنِ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ٤٩ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ

ظاهر در سیبهای آنان که داده شده علم را و انکار میورید نایتهای ما مکر سبکاران و گفتند چرا فرو فرستاده نشد

عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عَمْدُ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٠ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا

بر او آیتها از پروردگارش که حوز این است که آن آیهها در حد است وستم من مکریم کننده آشکار آبا کافی نبود ایشانرا که

أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١

فرو فرستادیم بر تو آن کتاب را که خوانده میشود بر ایشان بدست که در آن هر آیه رحمتی و پند است برای گروهی که میگردند

تو بودی آنکه حوای پیش ازین	مرضای یا بوسی	کرم که خواننده و نویسنده بدی
مقتادسی ته کاران شک	کز کجا این باشد از وحی منک	بل نشانههای روشن باشد آن
کی کند انکار آیتهای ما	غیر استنکاره از جهل و عما	کافران گفتند بروی از حورو
گو حرا این بود که آیتها تمام	باشد اندر رزق از هر مقام	هم حرا این بود که باشم بیم ده
است ایشانرا پسند آبا کجا	که فرستادیم قرآن بر تو ما	خواهد تا گردد برایشان هر پند
	گرگو پسند در وی پس خود آن	رحمت و پند است هر مؤمنان

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيِّنًا وَبَشِيرًا ٥٢ بَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ

بگو کفایت خدا میان من و میان شما گواه میداند آنچه در آسمانها و زمین است و آنانکه ایمان آوردند باطل

وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥٣ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ

و کافر شدند جدا آن گروه ایشانرا که ازان وشتاب میخواهند از نوع عذاب را و اگر نبود وقتی نام رده شده هر آیه آمده بود ایشانرا

الْعَذَابُ وَلَئِذَا تَنَبَّهْتُمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥٤ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

عذاب و هر آیه خواهد آمد الهه ایشانرا با گناهان و ایشان ندانند وشتاب میخواهند از نوع عذاب را و بدستیکه دورخ هر آیه احاطه کننده است نکافران

يَوْمَ يَشْهَرُهُمُ الْعَذَابُ مِنْ قَوْفِهِمْ وَمَنْ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٥

روزی که و کبر دایه عذاب از بالا شان و از زیر پاهای شان و گوید بجشد آنچه را بودید که میکردید

گو بود کامی بهر وحی اله	تا بود بین شما و من گواه	شک داند آنچه در ارس و سماست
و آنکسان ایشانرا طاف نکروید	در خدا کافر شدند از بهیست	آنکروند از زبان کاران یقین
میکنند اشتباه ایشانرا عذاب	از ره انکار و تکذیب و عتاب	گر بودی آرمان برده نام
خواهد آمد نارشان را با گناهان	آرمان و ایشانرا میبندد آن	بر عذاب اشتباه دارند آنکسان
اندر آفرینش عذاب	از زیر و در پاهای شان بر شتاب	گوید آن گوینده ذوق در دا
فرقه هجرت کردند از حرم	میکشیدند از بد اندیشان سم	بد سب یا فقر یا حب وطن

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ٥٦ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا

ای بندگان من که ایمان آوردید بدستیکه زمین من فراخ است پس مرا بپرستید هر نفسی چشیده مرگ است پس بسوی ما

## سورة العنكبوت

تُرْجَمُونَ ۸۰ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

رگردانیده میشوند و آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته هر آینه حای میبیم ایشان از بهشت غرفههاییکه میرود از زیر آنها

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۸۱ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۸۲ وَكَانَ

نهرها جاودایان در آن خوبست پاداش عمل کنندگان آنانکه صبر کردند و بر پروردگارشان توکل میکنند و سازا حبیله

مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۸۳

که بر نمیدارد روزیش را حداروری میدهد او را و شما را و اوست شوای دانا

یا عبادی الدین آموا	ارس من واسع بود آرید رو	اینی جوئید در هجرت همه	یس برسیدم بدون واهمه
هست هر نفسی حشده مرا چون	هر کجا ثم البیا ترجمون	آنکساکه نگر و بدد از یقین	کارها کردند شایسته و متین
از حنن بد همیشان حا در غرف	حوبها جاری رزیرش هر طرف	گفته ایم آرا گرت معدوم بست	که مراد از تحتها الانهار چیست
اندر آن باشد ایشان حاودان	نعم احرا العالمین نعم الامان	آنکسان کادر اطاعت و اتلا	صبر کردند و توکل بر خدا
بر توکل باشد ایشان مدار	در امور خویش بر پروردگار	باشد از حسدگان بسیار کان	بردارد روری خود در توان
میکنند یعنی ذخیره حاوور	رزق خود را تارسد هنگام خور	مبجورد از آن ماندازه دهن	حل تواند کرد آرا بتن
حق دهد روزی بر آنها و شما	کوسمیع است و علم اندر عطا	شود یعنی که گوئید از کجا	میرسد در هجرت آن روری ما
هم نداند کز کجا روزی دهد	ورچه راهی فتح و فیروزی دهد	شود یا اسعانه مور و مار	در محاسن هم نداند سر کار

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَجَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ

و هر آینه اگر بپرسی ایشان که کیست که آفرید آسمانها را و زمین را و مسجّر کرد آفتاب و ماه را هر آینه گویند خدا یس که کار گردانیده میشود

۸۴ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّدْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۸۵ وَلَيْنَ

خدا آگاهانه مگرداند و زیر ابرای آنکه میخواهد اربد گاش و شک میکرد در ایش بدرسیکه خدا همه چری داناست و هر آینه اگر

سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَاهُ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

بپرسی از ایشان که کیست که فرو فرساده آسمان آبی را پس زنده گردانید آن زمین را از بعد موتش هر آینه گویند خدا نکوستایش مر خدا را

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۸۶

بلکه اکثرشان نمی مانند عقل

ورکه از آنها بپرسی که چنین	آفریده است این سموات و زمین	رام کرد این مهرومه را در شک	می گویند آنجا می رب و شک
بر کجا یس باز گردانده شود	خود ز توجید خدای ار چند	حق کشاید رزق هر کس را که خواست	ار عا دش هم کند تک از ریاضت
زانکه حق دانا بود بر کل شیئی	هم بود قادر بقص وسط وی	ورکه از ایشان بپرسی کاب را	بر زمین نازل که بنود از سما
کرد احیا مر زمین را پس آن	بعد از آن که مرده بود اندر خزان	می گویند آنجا میگفتگو	میکنند این کارها ی غیر او
جله بر این معترف باشند لیک	باوی آرند از بی ضاعت شربک	کوسپاس و حمد حق را کت نگاه	داشت او از شرک و طغیان در بنام
بلکه اکثر در بایند از گمان	نکه معقولا این مردمان	نکته است ار چه گفتش حایراست	لیک اراطهارش صفی پس عا حراست
کر چه حقم داده بر قیری عجب	لیک باید نکنها بر نطق و لب	ورکی ران بجران آید بجوش	کمتری فهمد از ارباب هوش
زانکه معقولات خود فهمید نیست	بی بانی یا سماعی تا که چیست	اندکی در بحر قرآن شو فرو	رسم معقولات تا بانی نکو
آنها از توفیق حق باشد رفیق	هم کنند باید بر عقل دقیق	سمع و گفت آسان بود در هر مقام	لیک یس مشکل بود فهم ای غلام

وَمَا هِذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

و نیست این زندگی دنیا جز هزل و بازی و درستی که سرای بازیدین هر آینه است سرای زندگی اگر باشد که ندانند

## الجزو الحادی العشرون

٦٥ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

پس چون سوار شوند در کشتی بخواهند خدا را بکشند و بگویند که ما را نجات دادی و ما را به خشکساری رسانیدی و ما را از شرک می آوردی

٦٦ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٦٧ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ

تا کفران ورزید آنچه دادیم ایشان را تا کامیاب شوند پس بزودی خواهند دانست آیا ندیدند که ما گرداییدیم حرماً امن و روبرو می شود

النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ٦٨ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَىٰ

مردمان از پیرامونشان آیا پس باطل می گویند و بنعمت خدا کفران می ورزید و گستاخ می کرد از آنکه هست بر

اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ٦٩ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا

خدا دروغ را یا کذب کردند حق را چون آمد و آیت است در دوزخ حای اقامت برای کافران و آنهایی که مجاهده کردند

فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

در ما هر آینه هدایت می کند ما را به راه های خود را و درستی که خدا را آینه ما بگویند کار است

این حوة دیوبی می خط و سهو پس چون در کشتی شود ایشان سوار در طر آدم بهت بهت دیگر است پس چون بر هاند خداشان زان خطر تا نداده ما ار آن کافر شود حای شکر آرند شرک و کاری مکه را یعنی نامنت حرم قتل و غارت اندر اطراف حرم پس باطل هیچ آیا نگردد یا کذب تکذیب حق یعنی رسول و آنکه آنکه کوشش اندر دین ما در مصاف دشمنان باشد مرد راه های معرفتشان یا عیان حق بود با محسین در کل حال	بست بک اربگری حرام و سهو می خواهند آن خدا را ز اضطراب دشتمها بر در که حق یکسر است یعنی از جر آوردشان سوی بر مجمع کردند چون هم بهره مند زود پس آ که شود اربد سری تا در آن باشند این از ستم هست یش از آنکه آید در قلم هم بنعمتهای حق کافر شود یا که قرآن کلام او را در زول می باید از خلوصی بر ریا همچنین نافس سرکش در برد می کند انسان که ره بر کاروان عارفان رهرو بگو خصال	دار دیگر رنگ گیرا سراسر است کشی از روح افند در هیچ و تاب زانکه بر هانده را داد حق آزمان آرند شرک از خوی خویش بر خورند اعنی با جماع آسکان می دیدند هیچ آیا مکان و آنکه اردورش روده می شود واهل آن باشند در مهد امان کیست طالتر از آن گو بر خدا بست آبا در جهنم جایگاه روز و شب بیدار و پنهان در جهاد ما هدایتشان کنیم اندر سبل یا هر آن کوشش کند بر راه راست محسن است آنکس که حقش رهنماست	ملک باقی گرداند آسراست مخلصند او را بدین از اضطراب نزدگر کسرا ز کل ماخلق آچنانکه بودشان عادت ز پیش ار بر ستش خود بر اصنام و تقا ایکه گردانیم ما خود بهر شان مردمان یعنی که ایشانرا کشد نیستشان بعی ز آفات جهان مرد و عی ست از واقع خدا کافران را که غلط کردند راه باعده باشند از صدق و سداد ار جهات خیر خویش از حزه و کل مارسانیش بمقصودی که خواست حق بود با آنکه هم او با خداست
--	---	---	---



### سُورَةُ الرُّومِ سِتُّونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

الَّذِينَ غُلِبَتِ الرُّومُ ٢ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ٣ فِي بَضْعِ سِنِينَ ٤ اللَّهُ الْأَمْرُ

سو گندایان حروف مغلوب شدند روم در نزدیکی زمین و ایشان از بعد مغلوب شدنشان بزودی غالب میشوند در اند سال مر خدا را است امر

مَنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ٥ يَنْصُرُ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٦

از پیش و پس و روزی چنین شاد می شود گروهندگان یاری خدا یاری می کند آنرا که خواهد و او ست غالب مهربان

## سورة الروم

بعد بسم الله الرحمن الرحيم  
لام یعنی گشت لایح شمس حق  
هر کرا خواهد کند مغلوب و پست  
بعد مغنوبی دگر غالب شود

باز گویم ازالف و زلام و میم  
در مرابای وجود ماخلق  
همچو روم از فارس هنگام شکست  
زود در وضع سین بچون و جند

مرالف باشد اشارت بر احد  
میم یعنی مالکست و مقتدر  
رومیان مغلوب گشتند از بقر  
یعنی از سه تا نه از سالها

نیست اورا اول و آخر بعد  
برملوک و ملک اندر جبر و سر  
در زمینی بر عرب نزدیکتر  
مغلوب گردد بر ایشان حالها

### در بیان محاربه عجم با رومیان

از عجم گشتند مغلوب از خبر  
گشت از پرویز شهریران روان  
رومیان را کرد مغلوب او بچنگ  
رومیان بودند چون ز اهل کتات  
مر شملت بودشان مراهل دین

باز هم یاسد بر ایشان طفر  
سوی روم از هر حکم رومیان  
بد بهم سال این ز بهت بدرنگ  
فرسی مردم مجوس ارشع و شات  
که شما اهل کتابید از یقین

هست از تفسیر و تاریخ این یقین  
بود شهریران شعاعی از عجم  
چون شکست رومیان را بر رسول  
مشرکان گشتند شاد از این خبر  
و این چنین گشتند مغلوب و زرد

شرح و تفسیر این حکایترا چنین  
شد سرداری سوی روم هم  
بار گفتند او شد از ابد مغلوب  
مژده میدادند رین بر یکدیگر  
بر علو خود تقال میزدند

در بیان کرو بستن امی امن خلف ما ابوکر صدیق در باب  
غلبه روم با عجم

گفت از غیرت ابوبکر صدیق  
ارکجا گفتند کونی این سخن  
با امی فرمود صدیق امین  
گفت صدیق نکوفز ناسه سال  
گفت پیغمبر خطا کردی تو این  
رفت و کرد او سال را به صد  
شرح آرا اهل تاریخ این چنین  
امرادش آسکه فرحان داشت نام  
شد خبر خسرو شهریران بوشت  
این ز شهریران بدل بگرفت شاه  
او بشهریران بگفت این ماجرا  
نک شما پرویز داد ایشان حرا  
گشت شاد او ریحبر اندر رمان  
رومیان گشتند غالب زان سبب

شاد دین معنی باشد افریق  
گفت از قول رسول مؤمن  
کای عدوانه دروغ ارتست هین  
رومیان کردند غالب بسؤال  
بین سه تا نه بود بضم سین  
بس کرو برد او صدیق گفت خود  
خود رقم کردند از کنگ متین  
داشت اندر برم شرمی او مقام  
که نکش او را که دیدند ایحو اب رشت  
نامه بر فرخان نوشت او بینه خواه  
هر دور ادل بدشد از شهرین خطا  
گر که خواهی هم دهم او را سرا  
لشکری آراسته کرد او روان  
در زمینی کان بد اقرب بر عرب

چشمتان روشن مباد از این خبر  
بن خلف کوراسودار دین فروغ  
گفت ابی کر راست باشد حرف تو  
بس کرو مرده شتر بستند تام  
رو بمال و مدت افزا در کرو  
رور بدر آمد خبر بر مؤمنان  
چون که غالب گشت شهریران روم  
گفت فرخان خواب دیدم من چنان  
شد مکر ریشاش این گفتگو  
گر برادر را کشتی سواست  
نامه بپوشند بر سلطان روم  
لشکری فرست و بین تا چون کنیم  
تاحت شهریران پرویز ارشتاب  
حتعالی داد زین قصه خبر

رومیان کردند هم غالب دگر  
گفت باشد یا اوالفصل این دروغ  
کن معین وقتی از هر کرو  
گفت این صدیق با خیر الانام  
بس یقین صدقت وعده و قول و  
مر عجم گشتند غالب رومیان  
کرد و بران سر بر آفرز و بوم  
که بداند تحت پرویز مکان  
عذر بر قتل برادر گفت او  
حای او بر فارس والی سادمت  
که ز ما ویران تو باشد مرز و بوم  
ملک را از دست او بیرون کنیم  
بر شکست و کرد ملکش را خراب  
وین بود راعجاز قرآن در بطر

### در تأویل آیه دبیار که مذکور

چونکه از تفسیر گشتی بهره یاب  
باشد آن مغلوب در اقرب زمین  
در ظهور قلب هنگام رجوع  
امر و اذن از قبل و بعد آمدن حق  
و اندر آبروزیکه غالب میشوند

نک شو تأویل آیت بر صواب  
ارز می نفس و صدر است آن یقین  
سوی حق وین بشکی بابد و قوع  
کوست مدی هم معبد ماخلق  
رومیان بر فرسان بعد چند  
هر کرا خواهد کند یاری خدا

روم باشد بست گرفتم توبت  
بعد مغلوبی شود غالب همی  
جست آن بضم سین اطوار و حال  
حکم باشد جمله از پروردگار  
شاد آروزند بشت مؤمنین  
غایبست و مهربان بر ماسوی

آن قوی کاند بدن روحا بست  
بر قوی نفس بست اعجمی  
کاندان باشد ترقی بر کمال  
کارها او را است اندر احتیار  
که کند یاری خدا مراهل دین

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ<sup>١</sup> يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ

وعدہ کردن خداست خلاف نمیکند خدا و لکن بیشترین مردمان نمیدانند میداند ظاهر را از زندگی

## الجزوالحادی العشرون

الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ <sup>٧</sup> أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ

دنیای منی و محسوسات و مشتهات و ایشان از آخرت ایشان غافلان آیتان فکر نمکند در خودهاشان که نیافرید خدا آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَاجِلٌ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ

و زمین را و آنچه میان آدواست مگر حق و مدتی نام برده شده و بدستیکه بسیاری از مردمان بملاقات پروردگارشان

لَكَافِرُونَ <sup>٨</sup> أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ

هر آینه کافرانند آیا برقتند در زمین پس بگردید چگونگی بود احاطه کار آسانکه بود پیش از ایشان بود سخت تر

مِهِمْ ثَوَةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا

ایشان در سوالاتی و بر گردانیدند زمین را و آباد کردند آنرا بسیار تر از آنچه آباد کردندش و آمدن ایشان را رسولان ایشان بمعجزات روشن پس

كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ <sup>٩</sup> ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا الشَّوْآءَ

بود خدا که ظلم کند بر ایشان و لیکن بودند که در خودهاشان ستم میکردند پس باشد عاقبت آنانکه بدکردند بدتر

أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ <sup>١٠</sup>

که تکذیب کردند آیاتهای خدا را و بودند که بآن استهزاء میکردند

وعدۀ حق و مود سباید خلاف می دادند آنچه باشد آشکار غافلند از آخرت و رکاران حق سموات و زمین را نافرید اربابی و قبی معین از رمان سیر نمودند آیا در زمین بوده اند آنها از ایشان سخت تر هم چنین کردند تعمیر اندران آمدن ایشان را نزد حق رسل لیک بودند آنکسان ظالم بحویش حق نعوامد حرکتی بهر خلق	وعدۀ خود را بدون اخلاف از حیوه دیوی در روزگار آگه از ظاهر زمعی بی شان و آنچه باشد بین این هر دو دیدید که زحمت نام برده گشته آن پس سبید از مال ساقین در توانائی و قوت سرسر پیش از آنکه کرده اند آن مکین با بیان و سات از حره و کل بود فعل رشتان زانداره اش لیک خار آنکو حوردد گیرد بحلق آنکه بشردد آیهای حق	لیک مردم این نداند اکثری یعنی از امر معاش و زندگی مکرر اندر نفسهای خویشن حزین حق یعنی حکمت ذایچه خواست برلقای رب حوش اکثر زناس تا چگونگی بوده است احاطه شان و آثار و الارض یعنی منقلب از سائین و دیوت و کالج و قصر پس بود آنکه خدا ارش و کم طمیشان گردید بر حیران سب پس بود انجام بدکاران بدی کذب و میکردند استهزا و دق	که ندارد از بهار خان پری بی زمعقولات و حسن بدگی بیستشان آیا که روحی حسن هم بمقصود صحیح آن کرد راست کافران باشد و دور و ناشاس پیش از ایشان ارشان و نامشان ساختند آنرا هرون از مایح غرس اشجار و قنای و حو حصر کرده باشد هیچ بر ایشان ستم بهر خود کردند آحواری طلب بر بدان آید عذاب ایزدی
--	--	---	--

اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ <sup>١١</sup> وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ <sup>١٢</sup> وَ

خدا می آفریند خلق را پس اعاده میکندش پس بسوی او بر گردانیده میشود و روزیکه قیامت نومید شوند که اهلکاران مشرکان و

لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءَ وَ كَانُوا بُشْرًا كَانَتْ لَهُمْ كَافِرِينَ <sup>١٣</sup> وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ

باشد مرا ایشان را از شریکان شفعمان و باشد شریکان اهلکار و رندگان و روزیکه قیامت

يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ <sup>١٤</sup> فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ <sup>١٥</sup> وَأَمَّا

روزی چیدن مفرق میشود و مؤمنان و کافران از هم جدا میشود پس اما آنکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته پس ایشانند در چمنی که مسرور میشوند و اما

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ <sup>١٦</sup> فَسُبْحَانَ اللَّهِ

آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند آیاتهای ما را و ملاقات آخرت را پس آنها اند در عذاب حاضر کردگان پس تسبیح خدا

## سورة الروم

حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ١٧ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ ١٨

هنگامیکه شما نگاه میکنید و هنگامیکه بامداد میکند و مرا و راست ستایش در آسمانها و زمین و طرف آخر روز و هنگامیکه ظهر می کنند

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ١٩

بیرون می آورد زنده را از مرده و بیرون می آورد مرده را از زنده و زنده میگرداند زمین را پس از موت آن و همچنین بیرون آورده میشود

آفرید او خلق را از ابتدا	عود میدهد بعد مرگ آنرا	پس سبزش حنه میگردد باز	بر حقیقت رحمت آرند از مجاز
اندر آن روزی که بسپاید قام	مرقامت بحرمان اندر مقام	حنه میگردد از حیرت خوش	تا آمد انحال خود بی عقل و هوش
شافعی بود مرا ایشانرا راست	هم زانداشان در مانخواست	کار ایشان خود باباران بود	یا شریکانشان بری دایشان شوند
گردد آروزی قیامت که با	مردمان از هم شوند آمده جدا	پس خود اما بگریزند آنکه هم	کارها شایسته کردند از امام
پس بود ایشان در موهنه شاد و خوش	فارغ و آسوده از رنج و طش	پس خود اما بگریزند آنکه باز	بودشان تکذیب آیات از محاز
هم لغای آخرت پس آسکروه	فی العذاب محضروند از وحوه	پس ورا تسبیح گویند از فزون	حین مسمون و حین تصحون
یعنی اندر بامداد و وقت شام	بر بهار آورد مساید قام	حمد مرا و راست در ارس و سما	می بود اندر سیاحت ماسوی
وقت عصر و وقت طهر آید و رو	از بی سحر و حمد دات او	یا بهر حال جهان و آشکار	حمد و سبزش آید از احباط
زنده را آورد بیرون از موت او	همچو اسار از قطعه تو دو	یا که عالم را زحافل در ژاد	یا موحده را خود از مشرک هاد
همچنین میت زحده آورد بیرون	در خلاف آنچه شد در گذشتون	مردم را زنده سار و عدموت	همچنین آورد بیرون بعد فوت

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ٢٠ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ

و از آیتهايش آنکه آفرید شما را از خاک پس آنگاه شما اسباب که را شده میشود و از آیتهايش آنکه آفرید برای شما

مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢١

از خودهایان جفتها تا آرام گیرید شما سوی آنها و گردانید میانان دوستی و مهرای بدستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهیکه تفکر میکنند

این بود ز آیات آن خلاق پاک	که شما را آفریده است او را خاک	اصحاب از خاک باشد کدام اسب	آفرید از خاکش این بی مهم است
یا ربطه اصلتان و ان احد است	و ان غدا روید رخا این بر ملاست	مشرک گشتند پس اندر زمین	چون بشوید خلق از ماطین
وز علامهاش ای که آفرید	مردمان از میانان بریدید	سوشان گردید تا ساکن زود	از ره حسیت و شکلی که بد
هم پدید آورد مابین شما	دوستی و مهرای را اقصا	ان فی ذلك لایات لقوم	که بود اهل مکر می زلوم

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

و از آیتهايش آفریدن آسمانهاست و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما بدستیکه در آن هر آینه آیتهاست

لِلْعَالَمِينَ ٢٢ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ابْتِغَاءُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

برای دانیان و از آیتهايش خواب شماست شب و روز و جستن شماست از فضلش بدستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهی

يَسْمَعُونَ ٢٣ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْجِي بِهِ الْأَرْضَ

که می شنود و از آیتهايش آنکه شما را باران را می بیند و فرو می ریزد از آسمان آردا پس رده میگرداند آن زمین را

بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢٤ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

بعد از موت آن بدستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهیکه می یاند عقل و از آیتهايش آنکه بر پای میباشد آسمان و زمین امرش

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرَجُونَ ٢٥

پس چون خواند شما را خواندی از زمین آنگاه شما بیرون می آید



## الجزو الحادی العشرون

هم بود ز آیات او اندر یقین      در عیان خلق سموات و زمین      و اختلاف السنت والواقان      هم نشانیهاست بر خلق جهان  
بود یکسان گر که صوت و شکل ناس      موجب آمد بر جاهل والتباس      مصلحت را وین بسی بد برخلاف      پس وفق حکمت است این اختلاف

### در بیان اختلاف صوت و صورت

<p>بست دو صوت و دو صورت مثل هم این نه کار طبع باشد یا مزاج از عناصر وز مزاج مؤتلف نی بدینسان اختلاف بی زحد هم در ز آیات او خواب شماست در شب و روز و در این راحت قوی است روزتان تحصیل رزقت از خدا برق باشد که غاید بر شما ارص مرده دهنده پس سارد بدن بر فعال ممکنه در جستجو حافظ هر ممکنی درست است اخرجوا یا ایها الموتی تمام</p>	<p>نیک گردی کرد در این معنی دقیق بل طبیعت فعل او بر ضد این اختلاف او هم بدید آید یکی این نباید در وقوع از باطری هم شما را در مقام جستجو و اندر این باشد دلالتها عیان بر مسافر راوست خوف صاعقه اندر این باشد نشاها بی قصور این بود کاستاده است ارس و شما پس بخواهد چون شما را خواندن از قول آید بیرون لا للام</p>	<p>قدرت صانع بیایی ای رفیق باشد اندر نزد عقل خورده بین در مقامی نیست غیر از اندکی جز زحلاق حکیم قادری حسن رودی ز بخشهای او بهر قومی کاشوند از گوش جان طبع نارن پر مقیم از بارقه بهر ارباب عقل در ظهور رامر او بی استن والت بیا از روی آند بیرون هر تنی</p>
--	--	--

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَانُونٌ ٢٦ وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ

و مراوراست هر که در آسمانها و زمین است همه را و او فرمان رانند و اوست آنکه می آفرید خلق را پس اعاده میکند آراو آن

أَهْوُونَ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٧ ضَرَبَ لَكُمْ

آسان تر است بر او و مراوراست و صبر تر در آسمانها و زمین و اوست عال در دست کار و در برای شما

مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَّكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

مثلی از خود هاتان آیا بر شماست از آنچه مالک شد بدین هاتان از شریکان در آنچه هر روزی داد ایشان پس شما باشید در آن یکسان

تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢٨ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ

که بیم میداشته باشند از ایشان چون بیم داشتشان از خود هاتان همچین مبدعیم آیتها را از برای گروهی که می باید عقل بد که پیروی کردند آنرا که ظلم کردند

يَعْمُرِ عِلْمٌ قَمَنَ يَهْدِي مَنَ أَصْلَ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ٢٩

خواهشهاشان را بدون دانی پس که هدایت میکند آرا که اضلال کرد خدا و نیست مرایشان از هیچ یاری کنندگان

<p>هست او را آنچه در ارس و سموات زنده کردن هست بر رب البشر هر چه باشد در سموات و زمین گوئی اربلس که متله شئی هست اول اعنی نیست چیزی مثل او چست یعنی غیر او تا گوئی آن عبد مملوك ار شما دارید نیک تا بود ایشان مساوی بی سخن پس چرا شایسته دادید این حق پیروی بل مبنیاند آن کسان رهنما پس کجست آنرا که خدا</p>	<p>جمله فرما بر بهر حالی که خواست در دوم بار از جستن سهلتر وصف او گوید بیکسانی یقین یا مثل خود لا اله الا الله است چیزی الا او بشی چیست گو نست مثل ذات پاك بی شان که بملك و مالکان آید شریک با شما در داده های ذوالمنن آورد او را شریک از ماخلق که ستم کردند بر خود بالعیان در ضلالت هت و در عین عمی</p>	<p>اوست آنکس کافریند زابتدا وصف اعلی بهر ذات حضرتت اوست غالب بر تمام ممکنات وجه اول زابن عباس است و نام زد ما قول قناده احسن است زد مثل از نفس هاتان بر شما یا کسی خواند شریک آن بنده را خوشتان زایشان بود زین رهگذر شوح آیتها نمائیم این چنین پیروی از غیر ذاتش میکنند بستان خود یاوری اندر حساب</p>	<p>پس نباید زنده باز از انقضا وحدت ذاتی و فردانیت است جمله افلاش بعکست از جهات وجه ثنی از قناده در کلام زانکه در توحید باری این است هست آیا اینتان هر گر روا بر هر آنچه داده روزیتان خدا همچنانکه خواجگان از یکدگر بهر قومی که بفهمند از یقین ز آرزو هاشان بوجهی ناپسند تا نگهشان دارد از رنج و عذاب</p>
--	--	---	--

## سورة الروم

فَاقِم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ

پس راست گردان رویت را برای دین حق گرای آفرینش خدا را که آفرید خلقت را بر آن بست تغییری مرا آفرینش خدا را ایست آن دین راست

الْقِيمَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۰

و درست ولیکن بیشترین مردمان ندانند

روی خود پس راست گردان بگردین خلق مفلورند بر دین الست همچنانکه عقل در آدم نهاد يك مثل گوید در این معنی صفی همچنین با عقل و دین آمد بشر دین حق مبدل نکردی خلاف بست در دین خدا تبدیل هیچ	یکجهت از کل ادیان بالقی که بدند از روی فطرت حق پرست دین عقلی اندر ایشان هم نهاد تا تااند بر صمرت مخفی از خدا در فطرت ار روی بطر مرصوفست از تغیر و اخلاف دین فطری گیر و بر باقی مبیح دین قیم آن بود لکن زناس	وان یوفق فطرتست از کردگار بازشان بر فطرت اربنهی تمام عقل و دین باهم هانا توامند آب کاید ز آسمان صافست و خوش پس شدد از کیش اصلی منحرف اخلافات از ره نفس و هواست دین فطری دین اسلامست و بس می داند اکثری از ناشناس	خلقتان کرد او بدین استوار هست بر توحیدشان مبل و مقام خلق الحق در بهار آدمند چون کبی در سر که بگردد ترش عقلا و کیشها شد مختلف تا نینداری که این دین خداست طفره از توحید نبود بهر کس
---	---	--	--

مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۲۱ مَنْ الَّذِينَ فََرَّقُوا

ناز گشت کنندگان سوی او و بیزید از او بر یاد اید ما را و مباشد از شرک آورندگان از آاسکه باره باره کردند

دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۲۲ وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ

دینشان را و شدند گروهها هر گروهی بآچه زدا باشد شادمانند و چون مس کند اسرار ضرری میجوایند پروردگارشان را

مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ إِذَا قَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۲۳ لِيَكْفُرُوا بِمَا

بار گشت کنندگان سوی او پس چون چشاند ایشان را از خود رحمتی آنگاه یاره از ایشان پروردگارشان شرک می آورد تا کفران و زدن آچه

آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۲۴

داد ایشان پس کامرانی کنید پس زود باشد که بداید

رو سوی او تااند از و حوه چون نماز آمد بتوحیدت دلیل هر گروهی آچه باشد زردشان سوی او گردند باز از غیر او دفع بیماری و فقر و روح و غم تا بود انجامشان عکار شدن	یا مدین اله تا تا تو ترك آن نمود پس در بیل زامر دین باشد بر آن شادمان هم را خلاص و باز آرد رو حق کند ایشان فراید بر کرم ز آنچه ما داد ایشان در هر زمن مر سر انجام تمتع را بزود	واقبوا الصلوة ای مردمان رانکسا که دین خود کردند چند مس تا ندید مردمان را چون ضرر پس رساد چونکه ایشان را خدا فرقه زایشان بحق مشرک شود پس بنمتهای این دنیا شود باز دادید از عقوبت در شهود	هم مباشد از گروه مشرکان مر جدا زو فرقه فرقه هم شدد رب خود را بارخواست از اثر رحمتی از نزد خود اندر بلا جای شکر رحمت از دفع کرد بهره مند از فقد عقل و مع دید
---	--	---	---

أَمْ أَنْزَلْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ۲۵ وَ إِذَا آذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا

یا فرود ستادیم بر ایشان حتی پس او سخن کند آنچه هستند که ان شرک می آورند و چون چشاندیم مردمان را رحمتی شاد شود

بِهَا وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ آيَاتِهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ۲۶ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ

بآن و اگر برسد ایشان را سختی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهایشان آنگاه ایشان نومید میشوند آیند بدند که خدا کشاده میگرداند

الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۲۷ قَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَتَّى وَالْمَسْكِينِ

روز را برای آنکه میخواهد و تنگ میگرداند بدستیکه در آن مر آینه آیتهاست برای گروهی که میگردند بسبب صاحب قربت را حقتش و در ماده

## الجزوالحادی العشرون

وَابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ <sup>۲۸</sup> وَمَا آتَيْتُمْ

و ابن سبیل را آن نهراست می آید که میجوآمد خوشدوی و قرب خدارا و آنکه روایشاند رستکاران و آنچه میدهند

مَنْ رَبًّا لِيَرْبُوْا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَكْوَةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ

از زیادی تا میراید در مالهای مردمان پس امرونی بشود رد خدا و آنچه دادید از رکنی که میجواید خوشدوی

اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْطَفُونَ <sup>۲۹</sup>

خدا را پس آنها باشد امرونی کسندگی

ما فرستادیم آیا حتی	یا صبیای کاهارا اوتی	پس تکم او کند بر طبق ول	را که شرک آرند ایشان را سبب
یعنی ادر صحت اطوارشان	ناطق آن صحت شود در کارشان	حاصل آنکه آمد آیا بوسی	در فعال است برستان حتی
مردم را چون چشام ارشان	رحمی گردد بر آن شدمان	در رسدشان محمی که یا که بیش	دستهایشان را چه مرستاده بیش
یعنی از آن سئات بی حساب	که بود یادش آن ربح و عذاب	میشود ایشان همانا تا امید	زا چه ایشان را ربح و غم رسید
این بداند آیا که خداست	رزق کشاید به هر کس که خواست	بک ساردهم خو خواهد و اندر اس	هست آیتها در مؤمنین
	پس بدی القری به توحق او	قصه رین اعطای حسن آمد بگو	

در بیان بخشیدن ذلك بحضرت صدیق اکبر طاهره عم

همه مسکین آنکه او رفوت سال	بست قدرده مرا و را تورمال	کعبه آمد آمد چو این امر ار خدا	داد بر دهر ا فک را مصطی
هست این ایها خود را اعمال بک	برد آن پروردگار بشارت	همچین اس السبل رهگذر	شرح ایها گفته ایم از پیش
رستگار اند خود این معقان	باشد اعاق اندر آیین امتحان	و آنچه از رواندهد اندر عطا	دات حق یعنی رضای دوا الحلال
پس ریاد آن مبرک در حق	خبر و برکت خیرد اروی در حق	و آنچه بدهد از زکوة واحه	تا فرادشان در اموال آن بها
ران نواب حق شما خواهد وس	بست راعراس و ریا یا اهروس	آنکه پس صاحب او دیدند	همچین از صدقه بی شایه

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِينُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ

خدا است که آفرید شما را پس رودی داد شما را پس میراند شما را پس رسد دند شما را آیا از شرکان شما هست کسیکه بکند از آن

مِنْ ذَلِكَ مَنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ <sup>۳۰</sup> ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ

هیچ چیز مره است او و در تراست از آنچه شرک می آورد ظاهر شد تباهی در بر و بحر بس آنچه کسب کردند

أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ <sup>۳۱</sup> قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا

دستهای مردمان را بچشاید ایشان را بر می آید آنچه کردند باشد که ایشان برگردد بگو سر کنید در زمین پس بگردید

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ <sup>۳۲</sup> فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ

که چگونه بود انجام کار آنها که بود در پیش بود اکثر ایشان مشرکان پس راست دار و ریت را برای دین راست و درست

قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدٍّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصْعَقُونَ <sup>۳۳</sup> مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ

پیش از آنکه باید روزی که نیست باز گردانیدن مرا و را از خدا روزی چنین جدا میشوند آنکه کافر شد پس بر اوست کفرش و آنکه کرد

## سورة الروم

صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُمْ يَمَّهْدُونَ<sup>۴۴</sup> لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ

کارشایسته برای خودهاشان آماده می کند تا حرا دهد آثارا کایمان آوردند و کردند کارهای شایسته افضل و ارش برستیکه

لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ<sup>۴۵</sup>

او دوست نمیدارد کافرانرا

حق بود آنکو شمارا آفرید هست آیا کس ز امانان پاك و بربر باشد آن خلاق حی درزمین انقلا و اسرو هدم و حرق تا چشاندشان بیاداش عمل گو روید ای مشرکان اندر زمین آن بناها و عمارات و قصور که رسیده ز استقامت بر کمال آید آروزیکه نتواند هیچ روی آن گره جدا گردد باز وانکه بکی کرد هر خود ریش نا که بدهد حق حرای مؤمنان	درقتان پس دادیم تا زنده آید که کنند ارمیج چیز ایها عیان زانکه شرک آورد از وحی بوی در عبور از آفت طوفان و غرق یاره از آنچه کردند از دغل پس چگونه بوده بیدار یقین گشته می عیب و اثر یکجا قبور باش ثابت دروی اندر کل حال دار گرداید او را در سیج اهل حث و اهل بار از امتیاز گمتراید آسکان ماوای خویش زانچه کردند از سکونی در جهان کافر ارا حق ندارد هیچ دوست	پس میراند شما را حله بر هست یعنی آنکه بواند عود شد تباهی ظاهر اندر بحر و بر باشد این ارشومی کردارشان تا که شاد آسکان آیند باز آخر آنان که مبودند پیش روی خود پس راست کرد آن اروحوه بیشتر از آنکه بوم لا مرد دار آرا یا گرداند خدا هر که کار گشت پس بروی رسد میکند اعنی که تمهید فراش قدر استحقاقشان بدهد حرا هم مؤمن این زحشهای اوست	پس عاید رنده اندر رستخبر خلق و احباء و امانه در شهود دستهایان کس کرد آنچه رشر وز فساد نفس استمکارشان سوی عجر و سدگی از کبر و از رن گروه ارشکران دودند بش بهر دین استوار با شکوه رتو آید از حد اوند احد کان بود ثابت بعلمش زاقصا مرحزای کفر او و اعمال بد در بهشت حاودان بی اغتشاش حق زحشهای خود بر اقصا
--	---	--	--

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ لِيَبْتَلُوا

و ادایهایش آنکه میفرستد بادها را بشارت دهد کسان و تا چشاند شمار از رحمتش و تا حاری کند کشتی را با امرش و تا حریزید

مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ<sup>۴۶</sup> وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

از فضلش و باشد که شما شکر گردانید و تحقیق فرستادیم پیش از تو رسولان سوی قومشان پس آمدند ایشانرا باینها

فَأَنْتَقَمُوا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَتْ حَتًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۴۷</sup> اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ

پس انتقام کشیدیم از آنانکه گناه کردند و باشد ثابت بر ما یاری کردن گروه گان خدا است که میفرستد بادها را

فَتُفْثِرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْمَعُهُ كَسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا

پس بر مابکزد دابر را پس بهن میکشدش در آسمان چگونه که میخواهد و مگرداندش بارها پس می بوی باران که بیرون می آید از رخهایش پس چون

أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ<sup>۴۸</sup> وَ إِنْ كُنَّا مِنْ قَبْلُ أَنْ نُنْزِلَ عَلَيْهِمْ

برساند بآن او را که خواهد ارشد گاش آنگاه ایشان شادی میکند و اگر چه بودند پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان

مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ<sup>۴۹</sup>

پس از آن هر آینه و میداند

هم ز آیتهایش این کزدادها هم شود جاری بدربا فلکها تا شما شاید که شکر او کنید آمدندی آرسل با بنات پس کشیدیم انتقام از مجرمان	میفرستد در مواقع بارها ز امر او که شد نیازان ملکها از سراب وهم برانیم رو کنید سوی قوم خود بتاکید و ثبات باز دادیم اهل ایمانرا امان	مر مشرها بیاران موش در تجارت تا شما جوئید از او ما فرستادیم پیش از تو رسل بعضی از آنها بایمان آمدند یاری مؤمن بود بر ما سزا	تا چشاند بر شما از رحمتش بخشش اعنی روی اندر رحمتش هم بسوی قومشان اندر سبل بعض دیگر زانکه سرکش شدند نصرت ایشانرا دهیم اندر ولا
--	--	---	---

## الجزو الحادى العشرون

حق بود آسکو فرستد بادهای قطعه قطعه سازد اورا صاف پس رسد چونکه بار بار را دیاد	پس برانگیزد سحاب اندر هوا یا غلیظ و منجد از هر طرف بر بلاد هر که خواهد از عباد یش از آن بودد ایشان ناامید	پس نماید در سبایش منبسط پس توبینی کز میان آن مطر میشود آنگاه ایشان شادمان که شود نازل مطریا آن بوید	بر هر آنطوریکه خواهد منبسط می برون آید بهر سو سر بر زان بشارتها که آمد در بیان
---	--	--	--

فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى

کُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ۝۱ فَاِنَّكَ لَا تَسْمَعُ

هر چیز توانست و هر آینه اگر فرستادیم بادیر پس دیدند او را زرد گردانیده شده هر آینه که دیدند از پس آن که کفران میوریدند پس بدستیکه تو میشنوائی

الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ النِّصَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ۝۲ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ

مردگارا و میشنوائی کرا را خواند چون برگردیدند کنگار و بیستی تو راه نمابنده کوران از کرامت ایشان

تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ۝۳ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ

نمیشنوائی مگر آنرا که مکورد بآیتها و مایس ایشان شد کردن همدگان خدا آنست که آفرید شمارا از ناتوانی پس گردانید

ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضُفْعًا وَشَمِيَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ۝۴

پس از ناتوانی و ناتوانی پس گردانید از پس توانائی و توانائی و بیبری میآفرید آنچه را که میخواهد و اوست دانای توانا

پس تو بر آثار رحمتهای حق آنکه خاک مرده را بجشد حیات او بهر چیز است قادر بی حلاف کشتایشان پس شود زرد و تپاه چونکه برگردد از خوانندگان هر کسی کایات مارا مؤمنند کاوست قطعه داد بعد از صاف پس	در هر ارجمش فکرت پس ادا آورد اشجار و اثمار از اوا هم اندر قدرش باشد کراف بعد از آن کافر شود اندر اله پشت برایشان کنند اندر رمان مر تورا مقاد امر و موقند قوتی از روح تن را هر نفس آفرید هر چه خواهد بقصور	ناچسان سازد زمین را زنده آن مردگارا هم تواند زنده کرد ور که بفرستیم نادی سحت وید مردگارا شنوائی پس تو پید تو بکوران می باشی رهبا مر خدای رحمت است آن که رحمت داد بعد از قوتش ضعفی دگر کاوست دانا و توانا بر امور	بعد از آنکه مرده بود اندر حزان بعد موت از زندگی زینده کرد که نکشت و زرع ایشان برورد هم کرا را خواندند از صوت بلند از صلاتهای ایشان اندر لقا خود شمارا آفرید از چیز سست بیرنی بعد از خوانی در اثر
--	--	---	--

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ۝۵ مَا لَنَا مِنْكَ كَذِبٌ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ۝۶ وَقَالَ الَّذِينَ

روزی که قائم میشود قیامت سوگند میخورند گمراهان که درنگ نکردند جز یک ساعت همچنین بودند که برگردانده میشدند و گفتند آنرا که

أَوْنُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ

داده شدید دانش و ایمارا تحقیق که درنگ کردید در کتاب خدا تا روز رستخیز پس اینست روز رستخیز و لکن شما بودید

كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝۷ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُفَعُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتَهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝۸ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا

که نمیدانستید پس روزی چنین سود کنند آنکه ستم کردند بر خواهی ایشان و نه ایشان خوانده میشود بآنچه عتاب زایل کند و بدستیکه زدیم برای

لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا

مردم در این قرآن از هر مثلی و اگر آوری ایشان را آیتی هر آینه گویند آنرا که کافر شدند بدست شما جز

مُبْطِلُونَ ۝۹ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝۱۰ قَاصِرٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا

نازل ایشان همچون مهر مینهد خدا بر دلهای آنانکه نمیدانند پس صبر کن بدستیکه وعده خدا حق است و نباید

## سوره لقمان

يَسْتَحِقُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقُونَ

که از جای در آورند ترا آناسکه یقین نمیکند

### در بیان حال قیامت

می بود اندر جهان بر شرک علم و ایمان را رحق داده شدند ثبت اندر لوح محفوظ خدا آن ستمکاران ولا یستمعون ار مثل هر جر داز ارساس ار عباد ان اسم الامطلون تا داریدت بعت یا غنی داورد باهرشان خواهی عذاب	اینکه مارا غیر یکساعت درک وانکان گویند کازاده شدند هست یعنی مدت لث شما عذرهایشان سود پس بدهد کون مادر این قرآن زدیم از بهر اس پس نکوید اهل کفر اندر موعون صبر کن پس ان وعد الله حق یا که انکار یهودت بر شتاب	میجورد سوگند محرم بی تمیز از طریق صدق بر کعبه میں آچه بود اندر کتاب الله آن می داسنید لک آرا چین که کند زایشان از اله مرعات مکر آرا در مقام دعوتی بر قلوب آنکه نادانند زین ار شرور بی یقینان در شور	کرد آروزی که بر با رستخیز دار گردابده باشد اینجا که شما را اندر درک اندر جهان تا برور بعت و آروزی است این تا بجوید اعنی آنچه از حساب ای محمد آری ار هر آیتی حتمتعالی مهر نهاد اینجا ره باید در تو یعنی در فتور
---	---	--	---



### سوره لقمان اربع و ثلثون آیه و هی مکّیه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

الْم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۲ هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ ۳ الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

ایست آیهای آن کتاب محکم هدایت و رحمت از برای بیکوکاران آناسکه برای مبدار دمار را میدهند

الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقُونَ ۴ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۵

زکوة را و ایشان با آخرت ایشان که یقین میکنند آهات بر هدایت ار بروردگارشان و آنها ایشان در سعادگان

ازال و زلام و ميم آن ذوالنن ار لسان حکمت آمد در خطاب حاکست آن در حلال و در حرام باشد این آیات معلوم متین	کرد اشارت و ابتدا اذلف و من ار رسول از تیک آیات الکتاب محکم و اسوده یا در هر مقام رهبا و رحمتی بر محسن بر هدایت آنکه از کردگار	اول هر اولی یعنی خداست یعنی ار بعد الف هم لام و ميم یا که باشد این کتاب استوار آنکان کاهل صلوتند و زکوة حکمی باشد و روی رستگار	کا که او از قبل و بعد ما سواست ایست آیهای قرآن حکیم ار خداوند حکیم راستکار یکمان بر آخرت از حسن ذات
---	--	--	--

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ

وازمردمان کس هست که مجرد هل کلام را تا کم کرد ادا راه خدا بدون علمی و نکیر د آرا اسهرا آنها

لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۶ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّيْ مُسْتَكْبِرًا ۷ كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنِهِ

مرا ایشانراست عذابی خوار کننده و چون خوانده شود بر او آیههای ماری کرد استکبر کنان گویا که نشید آرا گویا کدر کوشش

وَقَرَأَ قَبْسَرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۷

کرانست پس زده ده او را ب عذابی پردرد

## الجزوالحادی العشرون

درس آن آوردن نضرین حارث داستان رستم و اسفندیار را از ایران  
و خواندن در مجالس

گفته کندی بحر حارث رفته بود خواستی آرا در حمام بر قریش لاف میرد بحر حارث که نمود من هم از آن حسروان ناخو کال مصاحبت است و گفتار رضول لهو را سازد نقرآن او شبه یا که از لهو الحدیث آمد غنا می بردند اهل دین را در سزا	در عجم بهر تجارتها و سود مشدیدی شیفه در برم عیش گر محمد قصه عاد و نمود قصه گویم و ز عجم بهر از او بست آرا اعتباری در اصول قول حق را هر دو داد آن سببه وان کسیران مغنی با هوا تا که ایشان شود آن نغمه ها بود این از جاهلی معولشان	داستان رستم و اسفندیار بودشان رذکر آنها اشتغال از سلیمان یا زداود او حیر آمد ابن آیت که هست از مردمان تا که گمره سارد از راه خدا آگره باشند مرایش را یقین آن کبیرا را خریددی نفن می بگفتند این تقی خوشتر است تا که بد از دین بدین مشغولشان	سوی مکه رفته بود از آن دیار ترك قرآن مندود از ضلال میدهد وز موسی و قوم دگر که خرد لهو الحدیث او در بیان مردمان را بی زداش از هدی مر غذایی خوار سازیده مهین تا شوند از اهل ایان راهزن ران سجهائی که از بیغیر است
---	--	--	--

### در بیان خدا

در غنا باشد نزول و اعجا | رو جوان گرجوهای از ارجها | خوانده چون گردد بر او آیات حق | روی گردانند از کبر و  
کوینا شده آن هرگز نکوش | یا کرانی باشدش در گوش هوش | پس اشارت ده مراورا بر هلاک | بر حجیم و بر عذاب دردناک

اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِیْمِ ۙ خَالِدِیْنَ فِيْهَا وَعَدَّ اللّٰهُ حَقًّا وَهُوَ

بدرستی که آنرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته | مرایش اشارت است به ثنای مانا و نعمت خدا و ادب آن وعده کردنی از خدا راستی و اوست

الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ۙ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَّرَوْنَهَا وَ اَلْقٰی فِی الْاَرْضِ رَوٰسِیَّ اَنْ تَمِیْدَ

عالم درست کردار | آفرید آسمانها را بغیر ستونی که بیند آرا و افکند | در زمین کوهها را به مبادا که بگردد

بِكُمْ وَ بَثَّ فِيْهَا مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ وَ اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَانْتَبَثَا فِيْهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَـرِیْمٍ

باشما و برانید در آن از هر جاننده و فرو فرستادیم از آسمان آرا | پس رویانیدیم در آن از هر صنفی بگو

۱۰ هٰذَا خَلَقَ اللّٰهُ فَارُوْنِیْ مَاذَا خَلَقَ الَّذِیْنَ مِنْ دُوْنِهٖ بَلِ الظَّالِمُوْنَ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝

است خلق خدا پس بمانید مرا | که چه چهر آفریدید آنرا که باشد از غیر او بلکه طالبانید | در گمراهی آشکار

و انکسان که گرویدند و عباد راست باشد وعده پروردگار کوهها اندر زمین اداخت از کوهها دادش سکون از انلاب هم فرستادیم آب از آسمان اینست صنع و آفریدهای حق	کارها شایسته و پس از حمد اوست غالب را و پروردگار تا نباشد مضطرب در اهرار تا باشد ساکت را اضطراب پس رویانیدیم هر صنفی از آن فارونی و ماذا خلق	بهر ایشانست جنات نعیم آسمانها آفرید او بی ستون بود اول ارض مانا بی سکون هم پرانیده عود اندر زمین یعنی از هر سان گیاهی در قرار آنکسان که دوز اوید از شان	و اندران باشند حاویدان مقیم آچنانکه بینی او را در عون و افلاش بود طاهر در عون از هر آن جنبنده می بینی تواین که بود افزوده نعمش از شمار طالبان بل در ضلال از عیان
---	---	--	---

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ اِذِ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهٖ وَ مَنْ كَفَرَ

و نفعی که دادیم لقمان را | که شکر کن مرشد او آنکه شکر میکند پس جز این نیست که شکر میکند برای خودش و آنکه که ران میورزد

فَاِنَّ اللّٰهَ غَفِيْرٌ حَمِيْدٌ ۝۱۲

پس بدرستی که خدای نیاز ستوده است

در بیان حال لقمان علیه السلام

ما للمقمن حکمتی دادیم هم	قول صائب فعل کامل در حکم	حکمت از معنی اقامه حجت است	فاش در توحید حق وین آیت است
آنچنانکه حصم از برهان او	مات گردد عمل او مبدو	یا که استکمال پس آدمی	بر علو عقل آن باشد همی
کس ملکات تمام از حوصله	قدر طاقت در فعال فاصله	حکمت آن باشد که حق گوید صریح	در بهایش هر چه کردی بد صبح
قول و فعلش باشد اعنی در سبق	جمله بروفق اراده و علم حق	داد این حکمت لقمان رب ناس	گفت پس برداده ما کن سیاس
بست حرابن هر ساس حق کید	اوساس نفس خود ارد از خرد	وانکه کرد او ناسپاسی پس خدا	خود غی است و جبد از ماسوی

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ<sup>۱۲</sup> وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ

و هنگامیکه گفت لقمان مریزش را و او سده مدادش ای پسرک من شرک من شرک ما رجدا در سبکه شرک هر آینه ظلمی بزرگ و وصت کردیم اسارا

بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفُضِّلَ فِي عَالَمِينَ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لِيُؤَدِّكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ

در باب خوبی کردن بوالدیش برداشت او را و درش سست شدنی درست شدنی و بریدش از شعر باشد در دو سال که شکر کن مرا و والدیه ترا سوی من است باز گشت

<sup>۱۴</sup> وَ إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا

و اگر کوشش خواهند که باردار بدتر از آنکه شرک کردی نام آنچه نیست بر آنان داش پس اطاعت مکن آن دو را و همراهی کن هر دو را در دنیا

مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>۱۵</sup> يَا بُنَيَّ إِنَّهَا

نحوی و پیروی کن راه آنکه باز گشت ارد سوی من پس سوی منست باز گشت شما پس خبر دهم شمارا آنچه بودید که میکردید ای پسرک من بدرستی که

إِنْ لَكَ مَقَالٌ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ

آن اگر باشد مقدار دانه از خردل پس بوده باشد در گران سگی پدر آسمانها یا در زمین می آرد آنرا خدا

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ<sup>۱۶</sup> يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَصْبِرْ عَلَى

بدرستی که خدا باز یک پس آگاه است ای پسرک من بر ای دار مدارا و امر کن معروف و نهی کن منکر و صبر کن بر

مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ<sup>۱۷</sup> وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا

آنچه رسد در بدرستی که آن از کارهاست که سهل نماید شکایت و مگردان بکس رویه را برای مردمان و راه مرو در زمین ارد روی افتخار

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ<sup>۱۸</sup> وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَابِ

بدرستی که خدا دوست ندارد درخامنده بازش دارنده را و مانه گریز در رفتار و ناکم کن از آوارب بدرستی که اخوش پس آوارها هر آینه

لَصَوْتُ -

در بیان پند دادن لقمان علیه السلام مریزش را

الخمیر<sup>۱۹</sup>

حر است

آوار

یاد کن چون گفت لقمان مریزش	پند او مداد حق در جبر و شر	بر خدا نوش شرک ناور یا بنی	شرک حق ضعی برک آمد سوی
هست این یک پند کافی گریکی	باشد آگاه از معانی اندکی	هست هر چه را در این یک پند او	گرنه توئی در عقل هم بود او
هم وصیت آدمی را ما بعین	کرده ایم از یک کوی بروالدین	حل کرد او را بشعقت مادر	سستانی بد فوق سستی راحتش
باز بگرفتن رشرشش دو سال	شکر ناکوئی مرا در کل حال	همچین شکر پدر هم مادرت	سوی من برگشت باشد دیگرگرت
ور که بر شرکت من کوشش کند	آنچه را علمی بر آت بست چند	یعنی از نهد بر برهان نام	بل سعی شرک دهان شد تمام
پس مرا فرمان وادر جهان	باش ما ایشان بصحت رایگان	پیروی کن راه آسکس را بدین	کش بود برگشت سوی من یقین



## الجزو الحادی العشرون

او بتوحد و باخلاص عمل را چه یعنی کرده اید اندر سید ای پسر گر آدمیرا در جهان زانکه حق دارید دانست و خیر ناش در رج و مشقهها صور میگردان روی خویش از دمان این باشد حرکه از عجب و غرور صوت خود بگونه کی و آور بر مردمان آیا سید ای که رام	بار در حق گشته یعنی بی خلل در جهان با والدین از یک وند قدر خردل حاصلی باشد نهان بر هر آن موحودی از بالا و ریز آن دلت کل من غره الامور کایست فعل اهل کبر اندر شان لایح کمال محال و جور کایست الا صواب لصوت الجور آورده از بهر شما رب الانام	پس بمن باشد شما را بارگشت از وصتهای ایمان بر پسر زیر سگی در سموات و رمی دار در وقت ای پسر مرا شمار یعنی اندر کارها غرم خداست ره مرو دزارس از روی شاد شو بر فرائد مایه و رجوع صوت حررا حواسه را دارد شو آچه باشد در سموات و زمین	پس کنم آگاهتان از سرگذشت حقعالی مدهد دیگر خبر آورد اندر حساب آرا یقین کسی سگی امر و ارشاد اهرار چاره بود را چه در حکم فصاحت شاد و بخرامد یعنی راسخ در ره اعیان به بطنی و نه بریم کان زهر شهوت است و گاه و جو ر آفتاب و ماه و بحر و بر حین
---	--	---	---

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ

آبادید که خدا رام کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و به شما نیکو کرد نعمت خود را ظاهر و

بَاطِنَةً وَمَنِ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِعَمِيرٍ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ ٢٠ وَإِذَا قِيلَ لَهُم

باطنی و از مردمان کسی است که بجاد کند در خدا بدون دانش و هدایتی و به علم و هدایتی روشن کند و چون گفته شود مردمان را

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَمْسَحُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أُولَئِكَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ

که پیروی کند آنچه فرو فرستاد خدا گویند که پیروی نکنیم آنچه را که آبای ما پیروی کرده اند و بدین جهت که بخواهند ایشانرا از عذاب

السَّعِيرِ ٢١ وَمَن يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ

آتش سوزان و کسی که باخلاص می آورد در پیش را سوی خدا و است و گوکار پس بدین سبب که چنان در دین سگیزه محکم و سوی خداست انجام

الْأُمُورِ ٢٢ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَمِمْسِكٌ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ

کارها و کسی که کفر ورزد پس نباید که غمگین سازد ترا کفرش سوی ما بازگشت ایشان پس حیر خواهم داد ایشانرا اما چه کردند بدین سبب که خدا داناست

الْأَصْدُورِ ٢٣ نَمْسَحُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ ٢٤

سراپسرها کامیاب میکرد ایشانرا اندکی پس مجبور میسازیم ایشانرا سوی عذاب سخت

### در بیان ذکر نعمتهای ظاهر و باطن خداوندی

در شما فرمود نعمتها تمام ملك و مال و خانه و حمت و ولد عدل و انصاف و مروت و انعام عشق حق گر باشد نا قی بهل شرح این معنی ابروست از بیان باشد از مردم کسی که در مقام هم به از روی صواب روشنی پیروی گویند بل را آ صمیم پیروی آیا مرا ایشانرا رواست وانگهی بگو بود کردار او کارها انجام آن سوی خداست سوی ما خواهند کردن بارگشت	ظاهر و باطن بهر نام و مقام عرب و آسودگی اندر بلد خود و احسان خلق بیکو در نهاد که شود رو هر خصالی معذل گر بگویم سوزدم صفا و زبان میدانید در صواب حق حدال بل نه محض جهل و تقید و بی را چه ایشانرا بر آن ما یافیم زانچه آن معنی بقا و هواست هم بگو در راه دین رفتار او حکم بر وی قبل و بعد مساوات پس خیرشان بدهم از آنچه گذشت	نعمت ظاهر بود رزق و حیوه نعمت باطن کمال و عقل و دین بهتر از هر خصیصی عشق خداست رعایت وان بود موقوف و س لك شو تفسیر حای خود رعشق بی درانش کردایی مستفاد پیروی گویندشان چون خود کنید دیو آیا خواهند ایشانرا مگر وانکه امر خود نباید واگذار پس زده چك او بدست ویر سحت وانکه کافر شد مناد انده خوری بر هر آنچه کرده اند اعلی حرا	صحت و امانت و عیش و ثنات علم و ایمان و امانت نا یقین کان سرآمد مرهم و صفهاست بخشد آرا اگر خدا خواهد نکس گویند بر مدعای خود در عشق باشد آن وزر نهائی دی رشاد را چه بفرستاده خلاق محبد بر عذاب دوزخ و بار سقر از ره تسلیم بر پروردگار از عنایت باشد این یا حسن نعت و زکفرش گر نماید کافری بدهم ایشانرا بوجه اقتضا
--	---	---	--

## سوره لقمان

زاکه حق داناست بر سر صدور      تاجه اندر سیاه دارد خضور      از جهان بدهمشان بهره قبل      بارشان ساریم مضطر در سبیل  
بر عبادی بس عظیم اعنی عز آن      همچو حرم نقلها اندر شان

وَلَكُنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

و هر آینه اگر بپرسی از ایشان که که آفرید آسمانها و زمین را      هر آینه میگویند خدا      بگوستایش بخدا را      بلکه اکثر ایشان ندانند

۲۰ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۲۱ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ

مخدا را است و آنچه در آسمانها و زمین است      بدرستی که خدا اوست بی نیاز ستوده      و اگر آنکه باشد آنچه در زمین است      اردخت

أَقْلَامٍ وَالْبَحْرِ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ آبْحُرَ مَا تَقَدَّتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ مَا

قلمها و دریا امداد میداد و درازش هفت دریا      تا آخر      بدرستی که خدا      عز و حکیم است

خَلَقَكُمْ وَلَا تَعْنُكُمْ إِلَّا كَفَسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۲۸

آفرید شما و به شما را ننگش شما      مگر چون یک واحد      بدرستی که خدا شنوای بینا است

و بر پرسی را آنکه که آفرید	این سموات و زمین کاید پدید	می گویند آنجا که وجود پس	کاسچینی الزامان حق کرد پس
بلند است اکثری را ایشان که خدا	رایجینی افراز مبرم میشود	باشد از حق آنچه در ارس و سموات	کوخی و هم حمد از ماسوات
بی بار اعی ز طاعتی خلق	وز ساس آریندگان را بنای خلق	گر باشد خلق تا گوید ساس	او بدات استوده باشد نقاس
در زمین است آنچه اشجار از باران	گر قلم گشتی و دریاها ممداد	و ان ممداد آید بایان سرسبز	مدار آن هم هفت دریای دگر
در نبات و ان همه گشتی تمام	از عموم و قدرت رب الانام	پس بایان امدی از یکورق	شرح معلومات و مقدرات حق
را که آن بندگان و بنده پی است	وصف بی حد در خور محدودیت	حق عیبر است و حکیم از احتیاط	غالب اعی در امور و راستکار
است خلق و بندگان ایستادمان	خرج خلق و بهت یکس از بجان	تا بگوئی چون را بگرد خدای	این خلایق را معشر جابجای
بست یکن نهار و صدهزار	هست یکسان بر دامن کردگار	شود بعد خدا بیک نسق	قول و فعل جنبه این ماخلق

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

آیا ندیدی که خدا در میان روز را در روز و داخل میکرد روز را در شب و مسخر گردانید آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي إِلَى آجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا نَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۲۹ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ

هر يك مبرود تا مدتی نام برده شده بدرستی که خدا آنچه میکند آگاه است      آن      ایست که خدا اوست حق و اینکه

مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۳۰ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ يَجْرِي فِي

آنچه را میخوانند از غیر او باطل است و آنکه خدا اوست رفیع بزرگ      آیا ندیدی که کشتی مبرود      در

الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُزَيِّنَ لَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۳۱ وَ إِذَا

دریا دعوت خدا تا شاید شمارا از آیتهاش      بدرستی که در آن هر آینه آیتهاست برای هر صبر کننده      شکر گذاری      و چون

غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلَلِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا تَجَسَّسَهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمَنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا

فر و گردایشان را موحی چون سایه گستر ها بجو الله خدا را خالص دارندگان برای او دین را پس چون رها بیدایشان را بسوی بر پس از ایشان دانات      بر طریقه

يَجْعَدُ بآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خُنَّارٍ كَفُورٍ ۳۲

حق و انکار میکنند بآیتهای ما مگر هر عدو کننده کفران ورزیده

## الجزوالحادی العشرون

مردیدی نوکه چون پروردگار  
رام کرد او مهر و مه را در فلک  
حق بر اعمال شما باشد حیر  
وانکه خواند آنچه را در دون حق  
مردیدی این تو آبا به سم  
اندر این باشد شاها بر وفور  
می خواند ارجلوس او را بدین  
منشود توحید فطری آشکار  
نات اعنی بر طریق عدل و راست

طاعت شرا در آرد در نهار  
تا بود این هر دو جاری بی رشک  
آنچه هست آن ارفیل و ارکثیر  
هست باطل نام او در هر ورق  
میرود کشی ستمش هم  
در دجرد کاوست صبار و شکور  
از ره فطرت که صدق است و یقین  
از خدوس آرد رو در کردگار  
یا وفا بر عهد و پیمان کان نجاست

روشنی روز هم داخل کند  
تا رمای نام برده در شما  
این بر آن باشد که حق است او شود  
هم دگر زانکو علی است و کبیر  
تا نماید بر شما آیات خود  
موج کبریشان فرو چون از حوضه  
اصطراب و اضطراب ارادیدشان  
بس چوایشان را رها کند هم بعد  
کس شد کافر با یبهای ما

در شب و آثار آن زایل کند  
دور هر یک نارسد بر انتها  
واجب است در ذات ثابت در وجود  
هم بهر چری محیط ارفوق وزیر  
که روان کشی بدین از چه شد  
بر مثال سایان یا اسر و کوه  
دور سارد آدم از تقلیدشان  
سوی بر باشد بعضی مقصد  
غیر عذر آورده کافر نما

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ

ای مردمان

وَالِدِهِ شَيْئًا ۚ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا تَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ۚ

بدرش چیر را

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مِمَّاذَا

بدرسیکه خدا را دوست علم قیامت و فرو می فرستد باران را

تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

کس میکند فردا و میداند هیچ نفسی که نکند

ای گروه مردم از پروردگار	می سر میرد و ترسد آشکار	آنگاه رودیکه والد از ولد
هم نه فرزند اربدر در رستخیز	مساوت مرقصا آرد هیچ جر	راست باشد در ثواب و در عقاب
بس حبه دوی باید فریب	مرشمارا بدهد از پیره و صب	هم باید با کند مغرور تان
گفت مردی از عرب گریخ چیر	ای بیمار کن مرا آگاه بز	کی مضر دارد شود کی رستخیز
هم مرا فردا چه فعلی را قضاست	مدوم دیگر کو کداحر نجاست	آمد این آیت که باشد در حق
میفرسد بارش او در هر مکان	واجبه در ارحام باشد داند آن	می داند من تا فردا چه خبر
هم نداند هیچ نفسی از عباد	هست موتش درجه ارضی از بلاد	حق بود دانا و آگاه از تمام



### سورة السَّجْدَةِ ثَلَاثُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

الَّذِينَ نَزَّلُوا الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۚ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ

فرو فرستادن آن کتاب است نیست شک در آن از پروردگار عالمین آیا میگویند بدروع است آن را بلکه آن حق است

مِنْ رَبِّكَ لَسَدَرٌ قَوْمًا مَا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۚ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ

از پروردگارت نام ای گروه ای که آمد ایشان را هیچ ستم کننده دشمن از تو باشد که ایشان هدایت یابد خداست آنکه آفرید آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

در مین را و آنچه میان آن دو است در شش روز پس مسوی شد بر عرش چیست مرشمارا از غر او هیچ یابوری و نه

## سورة السجده

شَفِيعَ آفَلَا تَتَذَكَّرُونَ <sup>۴</sup> يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ

و نه شفاعت کننده آيا پس چرا بيدار نگيريد سامان انجام ميدهد امر را از آسمان سوي زمين پس عروج ميكند سوي او در روزي كه باشد مقدارش

أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ <sup>۵</sup> ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ <sup>۶</sup> الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ

هزار سال از آنچه ميشماريد آن داناي غايب و حاضرات عزيز است آنكه بكو ساخت هر چيزي

خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ <sup>۷</sup> ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ <sup>۸</sup> ثُمَّ سَوَّاهُ وَ

كه آفريد او را و ابتدا كرد آفرين انسان را از گل پس گردايد نسلش را از صاف كشيده آري حواري شده پس راست كرد او را و

نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ <sup>۹</sup>

دميد در آن از روحش و گردايد براي شما گوش و چشمها و دلها اندكي شكر ميكيد

<p>بارگوييم از الف و ر لام و ميم اينچنين گويند آيا كاي سخن مرگ و هيرا كه پيش از تو بها حق بود آن كافر يد ارس و شما من و آل من مالكم من دونه ميكنند تدبير هراصري يقين در هر آن روزي هر ازان ساله راه غالب او بر امر و تقدير از شان آدميرا اول از خاك آفريد پس در او اندر دميد از روح خويش</p>	<p>اول و آخر هوالله العلم مر محمد نافته است آرا بهن مدري نامد ناي شان از خدا و آنچه باشد نشان از ماسوي به ولي و نه شفيع الا به او راستاب سهاوي در زمين گردايد آن شمارش را نگاه مهران هم در امور زندگان ور سلاله سلس آورد او پديد وين اصافه باشد از تعجب دش</p>	<p>اينست قرآن ببت شكي اندرين ملكه آن حق است از پروردگار باشد آنها با مگر يابند راه مدت شش روز پس شد مسوي پس نميگيريد پند آيا شما پس كند آن امر كامد در وجود او بود داناي پنهان و آشكار آنكه بكو ساخت هرح آن كافر يد ز آب خواري يعني از بطفه حقير دادهم او گوش و چشم و قلستان</p>	<p>ماند از پروردگار عالمين با تواباشي نموده در روزگار وارهند از گمراهي در انشاء عرش را از افتدار معوي رين صايح كه ان سد هر كجا سوي او اندر ص در معني صعود و آنچه خواهد بود اندر روزگار داشت اندر حد خود حسي مريد راست كرد اعصاي او پس بي نظير اندكي گويد ليكن شكر آن</p>
--	--	--	--

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ <sup>۱۰</sup> بَلْ لَهُمْ بَلَقَاءُ رَبَّهُمْ كَافِرُونَ <sup>۱۱</sup> قُلْ يَتُوبُ إِلَيْكُمْ

و كعتند آيا چون گم شويم در زمين آيا هر آينه هميشه در آفرينش نارم ملكه ايشان بملقات پروردگار شان با كروند گمان كه موفقي ميسار دشمارا

مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي يُكَلِّمُكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ <sup>۱۲</sup> وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا

فرشته مرگ كه موكل شده شما سوي پروردگار نان باز گردايد ميشويد و اكر به يدي آنها گمان كه گناهكاران را بر افكند گمانند

رُؤْسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ <sup>۱۳</sup> وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا

سر هاشارا بر ديرووردگار شان پروردگار ما ديديم و شنيديم پس برگردان ما را انعام كار شايسته بدرستي كه ما يقين كند شاييم و اكر ميخواستيم هر آينه

كُلَّ نَفْسٍ هَدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ <sup>۱۴</sup> فَذُوقُوا

داده بوديم هر نفس را هدايش و ليكن حقت شدياس سخن از من كه هر آينه بر سارم الله و روح را از حيان و مردمان همه پس بچشد

بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ <sup>۱۵</sup>

بسبب آنكه فراموش كرديد ملاقات روز نان اين روز بدرستي كه ما و اكد شاييم شمار او چشيد عذاب دائمي را بسبب آنچه نموديد كه بگرديد

<p>در زمين گفتند كم چون ما شويم كو نميراند شما را لاجال پس بسوي رب خود گرديد نار ز در رب خود ز شرم و اعمال بيگمان يعني بدين روز مهول</p>	<p>آفريده خود رو آيا شويم مر مر شده موت وقت ارتحال در حقيقت در عايد از محار رسا ابصرنا سمعنا في المال و آنچه ميگفتند و مينامد قبول</p>	<p>ملكه ايشان در لقاء رب خويش آن فرشته كه موكل از خدا گر و اي پند بشتي چوا فكد بارمان گردان بدنا با كيم ما بداديم ار كه خود ميخواستيم</p>	<p>كاريد و بيشان انجان و كش گنه او برهس ارواح شما مشركان سر هراي خود را از گرد كار هراي بك كايك مودم هراي را ره راه مستقيم</p>
--	--	---	--

## الجزو الحادی العشرون

لک این قولست حق از من همی بر شود دورخ زدبو و آدمی  
هم ز خاطر نازبان مردیم ما غیر سببان نیست سیارا حرا  
پس چشید از آنچه شد فرموشان از رسیدن باز بر روزی چنان  
حاودان باشد اینسان در عذاب ز آنچه میگردید فعل ماصواب

أَمَّا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

حرا این است که ایمان ما را بدین آیات که چون بپنداده شوند بر روی در افتند در سجده گشایان و سبج

۱۶ تَنَجَّافِي جُنُوبِهِمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ۱۷ فَلَا تَعْلَمُ

بر حیرد بپلوشان از خوانگاه میجو اند برورد گارشان را از راه هم و امیدوار آنچه بر روی داد نشان اتفاق میکند پس نمیداند

نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۸ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ

نفسی آنچه پنهان کرده شد برای ایشان از آسایش چشمها بآتش سب آنچه بود که میکردند آیا پس کسی که باشد مومن چون کسی است که باشد

فَاسْقًا لَا يَسْنُونُ ۱۹ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا

واسق یکسان نیست اما آنکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته را پس برای ایشان است بهشهای جای اقامت ماحصری سب آنچه بود که

يَعْمَلُونَ ۲۰ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِيهِمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ

میکردند و اما آنکه فسق کردند پس جایگاه ایشان آتش است هرگاه خواهند که بیرون آیند از آن برگردانده شوند در آن و

قِيلَ لَهُمْ دُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۲۱ وَلِنُذِقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ

گفته شود مرا ایشان را عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید و هر آینه چشای ایشان آتش را آن عذاب در دیگر غیر

الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۲۲ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا

عذاب عظمتر باشد که ایشان را گشت کند و کیست ظالمتر از آنکه بپنداده شد بآیهای برورد گارش پس روی گرداند از آن

أَنَا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ ۲۳

در سب که ما از گناهکاران انتقام کشید گایم

است حرا اینکه بآیتهای ما او فتند ایشان بر روی اندر سجود دور گردد حششان از خوانگاه ایستت حال شد روان دوفون پس بداند نفسی آنچه درخفا	بر سلام و حکم محتهای ما همچنین سبج گویند از شهود رب خود را چون خوانندی نگاه که بدگر آید از سر بر و ن هستشان از روشنی دیده ها	آسکان از روی ایمان نگرود از بی اسایش بروردگار ارده خوف اعنی از خوف غصب و آنچه روری ما ایشان داده ایم احراشان داد خدای لم برل	چونکه ایشان بپنداده میشوند هم به ایشان سرش در شعار یا که ارا ممد رحمت در سب میکشد اتفاق از طمع کریم بر خرای آنچه کردند از عمل
--	--	--	---

### در بیان امتیاز مشرکین از دانستن

پس بود آیا کسی که مؤمن است مؤمنان که کرده اند اعمال بیک بر خرای کرده های نیکشان پس مرا ایشان را است آتش جایگاه بر جهنم هردم ایشان را ایاب میچشایم از عذابی که کوست رود شاید ایشان بر خدا راحم شود	چون کسی که کوفاسق و نامؤمن است پس مرا ایشان را است حنتها و لیک بر چنان حنت بند زدیکشان بر خرای کفر و طغیان و گناه هست و قبل لهم ذوقوا عذاب جز عذاب اکتر از روی خلود مافی بر حکم حق تابع شوند پس کنند اعراض از آن اندر مقام	بپندد ایشان برابر در جزا بوستانها کوست در واقع مقر فاسنان اما که هم از راه دین هر قدر خواهند زان بیرون روند آتشی که بودند تان تکذیب زان رنج اولی قبل واسر و غارتست کیست ظالمتر از آنکس در سبند ما کشم از مشرکان خود انتقام	چون موحد باشد آمشک کما و زحق ایشان را چو هممان ماحصر می بیرون رفتند سوی کفر و کین باز برگردانده در آتش شود چونکه میکردند وصفش را بیان رنج اکبر و زخ پراقت است پند داده گو بآیها شود
---	---	---	---

## سورة الاحزاب

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِنَبِيِّ إِسْرَآئِيلَ ٢٤

و شحق دادیم موسی را توریة پس مانش در شك از ملاقاتش و گردانیدیم آید هدايت از برای نبی اسرائیل

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ٢٥ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

و گردانیدیم از ایشان بشوایانی که هدايت میکردند، فرمان ما چون صبر کردند و بودند که بآیه های ما یقین میکردند بدرستی که پروردگار تو او

يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٢٦ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ

حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند آیا هدايت نکرد ایشان را که چه سیار هلاک کردیم پیش از ایشان از قریبها

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ٢٧ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى

که میرفتند در مسکینهاشان بدرستی که در آن هر آیه آیتهاست آیا پس میشنیدند که ما میرانیم آب را

الْأَرْضِ الْجُرُزُ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَانْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ٢٨ وَ يَقُولُونَ

زمین را گدازه پس سرون میآوریم تا آن درعی را که مجورند از آن چهار پایان و حوضهاشان آبی پس میسند و مگویند

مَنْ هَذَا الَّذِي فُتِحَ إِنَّ كُنُفَهُمْ مُصَادِقِينَ ٢٩ قُلْ يَوْمَ الْقَمَحِ لَا يَدْفَعُ الذِّبْنَ كَفَرُوا إِبْرَاهِيمَ وَلَا هُمْ

کی خواهد بود این فتح اگر هستند راستگویان بگو روز قمح سود نکند آنرا که کافر شدند ایمان آوردنشان و نه ایشان

يُنْظَرُونَ ٣٠ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْمَظَرُوا إِنَّهُمْ مُنْظَرُونَ

مهلت داده شود پس روگردان شو از ایشان و منظر باش بدرستی که ایشان منتظر اند

ما یقین دادیم موسی را کتاب	پس ممکن شك از لقایش در خطاب	می نگردانیدم آنرا	هر اسرائیلیان بر اقتضا
هم نگردانیدم از ایشان را نشاء	بیتوایانی که نمودند راه	صبر کردند آنچه در طاعات ما	دریغی بودند بر آیات ما
میکند پروردگارت او خدا	پس ایشان روز محشر آنچه را	که در آن خود میسودند اختلاف	ارمیان نامرتفع گردد خلاف
راهشان نمود آبا خود اله	پیش از ایشان سقرون آمد تاه	گریه کی بسند رادراک و ادب	باشد آن بیشك هدايت راسبب
اهل مکه میروند اندر عبور	سوی مسکهای از باب غرور	کس پیدا که آن شهر و دیار	بوده وقتی های کس در ورور کار
هست آیتها و عبرتها در این	شنود آبا سجده این چنین	این می بسند آبا کاب را	در رمی بی کبار ایم ما
کشها پس میروایم از آن	چار پایان تا خورد آرا چنان	هم خورد ارمیوه و ارداهش	پس نمی بسند آبا در معاش
می گویند اهل مکه مالو صوح	کی بود که راست گوید این موح	سود رود فتح گو دهد نگاه	کافر آنرا که شد ایمانشان تاه
هم مهلت داده کردند از عذاب	پس نگردان روی از ایشان با عتاب	منظر شو بصرت حق را بکار	راکه ایشان پروردار استظار



سُورَةُ الْأَحْزَابِ ثَلَاثٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُشْرِكِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ١ وَاتَّبِعْ

ای پیغمبر! بپرهیز از خدا و اطاعت مکن کافران و مشرکان خدا بشدت دانای درست ارادار و نیروی

مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا نَعْمَلُونَ خَبِيرًا ٢ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ٣

و حی کرده میشود به تو از پروردگارت بدرستی که خدا نا شده آنچه می آید آگاه و توکل کن بر خدا و شایسته خدا را مرگزار مهمات

## الجزوالحادی العشرون

بعد اسم الله کشایم باب را گوفان هم در قیامت شامند این سخن شد بریبر سخت شاق واگذار این قوم را بر دین خود گفت بود نفس عهد از مادرست می مری از مشرکان و اهل باق بیروی بی آنچه از پروردگار کن توکل بر خدا اندر سبیل	در حقایق سوره احزاب را بهر ما اندر بر سنش بافند روهم نکشید از اهل شقاق باش تو بر کیش و بر آئین خود حون امان داد ایشان اندر جعت هیچ تو فرمان و زایشان با شرطاق برو آید وحی در هر عمل و کار کن توکل بر خدا اندر سبیل	مشرکان گفتند بر لالت و مات هم تو را ما واگذاریم از ولا گفت او را یکدور وئی بی ادب گفت فاروق ای رسول رشکاک آمد آت کسابق الله ای سی حق نگفتار عدو باشد علم را بکه هر ره چه کبید اندر فعال بر بود او و صنی بالله و نکل	هل تو مارا ای رسول باثبات تا صنی طاعت خدای خویش را که شنواین حرف ز اشراف عرب اذن ده تا سارم ایشانرا هلاک سجت و ثبات باش در راه ای سی هم بر اصلاح معاسد او حکیم آگهست آنکردگار ذوالعلال
--	---	--	--

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ أَلَلًا يُنْظَاهِرُونَ مِنْهُمْ أُمَهَاتِكُمْ

نکردانده خدا برای مردی هیچ دودل در دروش و نگردانیده همه های شما را که اظهار میکنند

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي

و نگردانده پسر خوانده های شما را پسرانان آن گفته تار شماست دمه ها مان و خدا میگوید راست و او هدایت میکند

السَّيِّلِ ۚ أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي-

راه را دعوی آنها را بر آباء ایشان که آن دوست راست ردها پس اگر ندانید پدران شما را برادران شما را

الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

دین و دوستان شما و نیست بر شما گناهی در آنچه خطا کردید در آن و لکن آنچه را عمده کند دلهایان

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۖ

و باشد خدا آمرزنده مهربان

نارزیده بهر مردی حق دو دل گفته اند این بر مثل فرموده است که بودهم حمت کس هم مادرش هم پسر خوانده باشد خون پسر هم پسر خوانده که از دیگر پدر باشد از که امور آگاه او	در دروش مرد و حیث مسفل در عرب یا این مثالی بوده است تا حرام آید از این بر شوهرش عارضی سود چو اصلی در اثر باشد او نبود بواقع او پسر بر طریق حق نماید راه او	از دل تا برحق او کافر شود کاینچنانکه نیست دودل در رجال حق را نادار نکر داند امهات ند ظهار اندر عرب بالاتفاق در دهانها این مقالات شامت آمد این در حق رند حارثه	هم موحد بادل دیگر شود بهر یکن هم شد این معنی محال که ظهار آید از ایشان در حبه هم در آن ایام در حکم طلاق و آنچه فرمود خدا حق است و راست این چنین بوده است شرح حادثه
--	---	--	---

### در بیان ذکر حال زید بن حارثه

زید ندیده بود از روی خیر حارثه پس با اوصاف گفت پس پندم گرفت آسوده است زید حارثه گفت او بهر مرد من است روحه خود را چو در اندرون آن حجودان و مافق باشگان گفت حق نبود پسر خوانده پس بر پدرهاشان اگر خواهید بین بر شما بود گناهی زان خطا و در سبیل یا که از سبیل لسان	مرورا تجریده به خبر البشیر گورادر زادهات را در بهفت هر ابا خواهد رود بی بند و قید گفت پیغمبر که دلند من است داند او از روی ناحواهی طلاق طعمه هر کس مردی بروی از آن لفو باشد این سخنها سر سر راست تر باشد نزد حق یقین که از آن حائل دید از ابتدا بعد از این خواهید حرمی بی در آن حق بود آمرزگار و مهربان	بر موت شد چو مبعوث آرسول که نماید زید را آزاد او او رفت و آمد از خدمت ملول من و را دارم بفرزندی قبول بود زید بخت جحش اندر بنام کاو رن و فرزند آرد در نکاح خود شما گوید حرمی از قبول و بر پدرهاشان ندانید این نکوست را بکه یعنی زید را از پیش ازین ایک جرم است از که دلهاتان کند هم بصاحب عهد کارد توبه آن	کرد اسلام او پیغمبر قبول یا که بفروشد زید بی گفتگو دوستی پس بود او را با رسول دان و را خواندند زید بن رسول در نکاح آوردش آنفخر امام بھی ما و آنکه کد زین افضا حق تعالی داند اسرار و اصول که ندین خواهیدشان اخوان و دوست خوانده اید اولاد خیر البرسلین قصد آنچه بهش آمد در سند
--	---	---	--

## سورة الاحزاب

الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي

امی اولیست مؤمنان از خودهاشان و حقهایش مادران اشانند و صاحبان رحمها بعضیشان اولی باشند بعضی در

كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَ الْبَيْتِ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ

کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران مگر آنکه تکبید و سوادمان خوبی را نشان در کتاب

مَسْطُورًا ٧ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمَنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ بَنِ

و شته شده و هنگامیکه گرفتیم از پیغمبران پیمانها را و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پس

مَرِّيمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ٨ لِيَسْتَلِ الْعَصَادِقِينَ عَنْ صَدَقَتِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ٩

مریم و گرفتیم از ایشان پیمانی سخت تا بیدارند راستگوین را از راستیهایشان و آماده کرده برای کافران عذابی دردناک

در سبک امر ارس شد صر مقرر	هر کسی بیرون رود سوی سفر	پاره گفند ما از والدین	ادن گیریم آمد این آیت یعنی
که بی اولی بود بر مؤمنان	از نفوس مؤمنان در مال و جان	هم نشان امهات آنچه هست	از ره تحریم بر عالی و پست
هم الوا الارحام در میراثها	اولند از بعضی بعضی را ما	هست اندر اوج محفوظ ایچین	یا که در قرآن و احکام مبین
راهل ایمان و ره جرت زده گان	اگرند از رحم رایشان در شان	حروصت زده باشد از عطا	حیری از مال از برای اولیا
این بود مسطور و ناست در کتاب	علم حق یعنی راست از صواب	یاد کن چون ما گرفتیم از رسول	از بدین عهد ایمان و قول
از تو و از نوح و ابراهیم را	موسی و عیسی پس مرتبه در عداد	که او اول العزیم و اندر ائمه	خاص در انصاف میناق و لا
ما از ایشان جمله گرفتیم باز	عهد و پیمان مؤمنان را برقرار	تا بیدارند راهل صدق از صدقشان	رد پاس عهد اندر هر شان
	کرد بهر کافران آماده هم	مر عذابی دردناک و بیرقم	

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُورُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَ تَكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ

ای آنکه اس که ایمان آوردید یاد کنید نعمت خدا را بر شما هنگامیکه آمد شمارا لشکرها پس فرستادیم برایشان بادی و

جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ١٠ إِذْ جَاءَ وَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ

لشکرهائی که نمیدید آنها را و بود خدا نا آنچه میکردند شما هنگامیکه آمد دشمارا از بالای شما و از پایین تر ار شما

وَ إِذْ رَاغِبَ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ١١ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ

و هنگامیکه حیران شد چشمها و رسید دلها بحدی که از حد و گمان میرد جدا گماها آنجا امتحان کرده شدند مؤمنان

وَ زُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا ١٢

و لرزیده شدند لرزشی سخت

آیگروه مؤمنان آید یاد	نعمتی که بر شما حق باز داد	چونکه آمد مر شمارا لشکری	پس فرستادیم باد صرصری
خیمهاشان تا که بر کیند آن رحا	لشکری هم که نمیدید آن شما	از ملائک آمد اعنی بر مدد	مر شمارا بد هزاران در عدد
حق بود بینا بر آنچه میکبید	در امور دین ز روی عقل و دید	هست این آیت هم آیات دگر	کاید اربی شرح احزاب از خبر
با یهودان مشرکان با قول	متفق گشتند بر حنک رسول	سوی یشرب آمدند از مکه زود	ده هزار از مشرکان و اربود

در بیان کنندن خندق بتعلیم حضرت سلمان و ذکر جنگ عمرو بن عبدود

با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کشته شدن عمرو

گفت سلمان خندقی بایست کند	تا مدینه ایمن آید از گزند	مسلمین را رای او آمد پسند	خندقی کند اسان روز چند
پس رسیدند از قبایل فوج فوج	لشکری از هر طرف مانند موج	یاد کن چون آمدند از فوقان	هم چینی از زرو غم شد طوقان



گشت ارجود دیده ها و خیره شد  
هر کسی را بدحق و عی گمان  
وان منافق یاشگان گشتی چنین  
امعان آمد ر رب العالمین  
بست دوران هر دو لشکر و رور  
ناکه عمرو عبود روری سوار  
بر شما ظاهر گم امرور من  
بود معروف اولیل در عرب  
گفت او را کبسی فرموده من  
رانکه بدم با ابوطالب صدیق  
گشته خواهم گردی اندر دست من  
ضربه حاجت من روا سازم یکی  
گفت این ممکن باشد بیسج  
عال از گردید ایشان در سرد  
گفت گرمین این کنم سوان قوم  
گفت سم شو پیاده بیحلاف  
گفت دانی از کجا تو کین رمن  
تع تیر آورد مرحدن فرود  
گفت صرب خود ردی صربی نوش  
رد سوی احمد آن سر را فکند

روزان از حوف و حیرت بهره شد  
مطمئن بودید و ثبات مؤمنان  
کاین گره نداشتند اش ارسمین  
ممحن گشتند و ممان اهل دین  
بدشسه حشماک و ررم خو  
گشت و آمد کوهسان در کارزار  
کاجه گوید مصطفی اندست و من  
هم بردی کسرد در میدان طب  
این بوطالب ولی ذوالمان  
پاس حق اوست و رسم در ضریق  
باشد از کشم تورا اشکت من  
گفت آری اندر این بود شکی  
که گدارم دین خوش اردست من  
قصه و حاصل شده ران سور و درد  
هم من آرند اسهرا و لوم  
ما کسم این لحظه ما ماه مصاف  
می نگردی گشته با شمشیر من  
اوسر بر سر کشید از حرم رود  
حشم از بود وجود خود بدوش  
آنکه بدرهای شیرانش سد

مرحانر قلبها شد ز اضطراب  
حق یقین خواهد بود آخار و عد  
پس چو بر ما چنه ور یکدل شوند  
مسلمین گشتند حناییده سعت  
در میان آمد بردی سحت و حنک  
کسرد از خندق سستی او غور  
در شجاعت بود مشهور آن سوار  
ره را و نکرفت امیر المؤمنین  
گفت بارش کای عی<sup>2</sup> و باز کرد  
گفت من برپاس مهر دو الحلال  
لک من شده ام تو بارها  
گفت از من خصمی را کی قبول  
گفت دیگر آنکه ما را نافریش  
ور که مانعان شویه امداد خویش  
این بران کوئی که گویند از کراف  
گفت از قلت مرا آید دربع  
در عصب شد عمرو از کمدار وی  
تبعش از اسیر گدشت آمد سر  
تع رد افکند در میدان سرش  
بوفل ازرق که بد نامر و یار

ورغم امداید اندر بیج و تاب  
عالم و قهر شویم از بخت سعد  
مسلمین معنوب و مستاصل شوند  
همچو از نادوران درك درخت  
حرکه افکندند برهم بیروسك  
اسب را بجهاند و گفتار غرور  
رور میدان بد مقاس با هزار  
آرمان ناچند مرد اراهل دین  
تا نگردی گشته از من در برد  
ناو خواهم بود ساعی در قال  
گفته و کسرتده افرازا  
وان بود تصدیق بر دین رسول  
و اگداری وین صف آرانی و خش  
بویجا آورده از شرط کیش  
از عی<sup>2</sup> رسید عمرو اندر مصاف  
رو که سالم مان از این دست و تیغ  
شد پیاده و اسب خود را کرد بی  
رخم اندک یاف فری تاحور  
همچو کوه امداد در ره بکشرش  
اوفناد و شد بدحق سگسار

در زمان دگر حال نعیم بن مسعود و تدبیر کردن او در پرنشانی

### لشکر قریش

از نعیم این مسعودت کیون  
لک ندوانم که ساره آشکار  
گفت تدبیری در این لشکر تا  
پس سوی قوم قریظه شد نعیم  
ایکه غطفان و قریش را حاشدند  
رانکه ایشان از شهری بعد  
حاب او طان خود کردند بار  
دست اصحاب محمد<sup>ص</sup> را گیر  
حرکه باشند از بدمان متمحن  
حون بودند این یهودان اسلماع  
گفت راسرا راست حرمی پیش من  
ایچین شده امرور از محل  
گردا راصی شوی از مشرکان  
گفته احمد<sup>ص</sup> هم برای پیمان رضا  
که شما را کرکه باشد عمر حنک  
چون شبیدند این یهودان در حواب  
دیگر ای که تا که بدهید از رحان  
گر شکستی پس شود وارد محنک  
ما بهانم اندر این وادی اسیر

گویم او ندیر با افکند حون  
حائتم در قوم خود را عیار و یار  
که تدبیر است اعن کارها  
چو رایشان داشت صدقی انقدیم  
حمه در حرب محمد<sup>ص</sup> آمدند  
گر شکستی ای که ایشان را رسید  
پس شما مانید در ریح و گداز  
میشود اطفال و دهان اسر  
برگرو گیرند رایشان جنتن  
مدن داستند آن سالاحماع  
گویم از دارند دهان راجحین  
که پیشمان گشته اند از این عمل  
جنتن پشت و رسد ار کلان  
خاقت بدم بد از این ماحرا  
با محمد حبست باعث بر درك  
این چنین گفتند کاین بود صواب  
جنتن بر ما گرو بی قتل و قال  
بر شما چون ما نباشد کار تنك  
در كك اسلامیان را و بیر

آمد او در برد خرا امر رسید  
گویم کاری کیون اردست من  
با مگر یاند در ایشان ره فور  
گفت صدق من شما را ظاهر است  
مر شما را از اما کی کرده دور  
با محمدشان نباشد تاب حنک  
می دیم آنکه با اسلامین  
خاصه حون پیمانشان شکسته اند  
تا شکستی ز اهل اسلام ار رسد  
پس مرا اردند رین رای آفرین  
باشما عهد این یهودان کرده اند  
بر محمد<sup>ص</sup> داده اند ایسان پیام  
با که ایشانرا کشی در اسقام  
مصطرب گشتند و بغامی برود  
کرد فردا باید آغاز برود  
هست فردا شسه و درایش ما  
بر محمد<sup>ص</sup> حنک ما بود ز حرم  
رو گویم از ارس یقرب مروطن  
چون شبیدند این قریش افرودیم

گفت دارم بر تو ایان اریقی  
آن بر آید در همان بی در غن  
مخلف گردند در عرم امور  
صبح من باشد شفق این باهر است  
بر شما رین ره نسیم حرقور  
بر گیر آرند رو پس بیدرك  
مر شما را اندکی نباشد توان  
عهد با اعدای ایشان بسته اند  
ممکنان باشد باخار ار مدد  
رعت پس رآءا برد مشرکی  
ور اما کسان مرون آورده اند  
که عهد سابقیم اینك تمام  
ماوهم یارم رین پس بکلام  
مشرکان دادند ایسان بر یهود  
تا نگشیه زار اسب و خام مرد  
بدود کردن بکاری ابتدا  
رانکه بر ما غالند ایشان برزم  
نیست همراه شما فرزند ورن  
راست آمد مردشان گفت نسیم

## سورة الاحزاب

آمدن باد سرد و گریختن ابن سنیان

پس ایشان شد اراع و احلاف  
 هر طرف بودی سعادها بر گراف  
 می بکند از حاتمها هج و حطب  
 شد دعای احمد آری مسجبات  
 اسب و اشتراکشان یکجا تلف  
 خود خوریه ارفوت خود ایداسف  
 هم چنین روند نفی مل زار  
 که نماند از بهر کس فکر سرد  
 روز دیگر نادی آمد سد و سرد  
 بی توطن نامدیم از جایگاه  
 گفت بوسه بان که ما اینجا راه  
 شد سوار و روسوی مکه کرد  
 پرو حشت ز رحوف و پردرد  
 بود به از بهوانی آن گریز

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ۚ

و هنگامی که گد و آهنگ و در دلهای ایشان میس و خنده نگریده را احدا و زوایش مکار و رب و هنگامیکه

قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ نَعْرَبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَبَسَّأْنَاذُنُ فَارْتَقَ مِنْهُمْ النَّاسُ يَقُولُونَ

گفتند گروهی از ایشان ای اهل بیت است حای افاده ترشما را اسرار گردید و دستور میجو اسد پاره را ایشان از سی میگفتند

أَنْ يُّؤْنِمَا عَوْرَةً وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ أَنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ۚ وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ اقْطَارِهَا

مدرس که حاضرهای مراسم را با هم و خود نام اسوارت جواسانده که گریز را وا گردآمده شده و در ایشان از طرف مدینه

ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَن تَوَّهَّا وَمَا تَلَّوْا بِهَا إِلَّا تَسْبِيحًا ۖ ۝ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا

بس خواسته شد و دیدار صادق با آنها هر آینه آلوده بود و آرد رنگت نکردند آن مگر اندکی وسعتی دید که عهد کردند با خدا از این که

تَوَلَّوْنَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْمُولا ۝١٦ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْإِمْرَارُ إِنْ قَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ-

نگردانید بشهاریا و باشد عهد حدای رسیده شده  
 آه و هر گرسودده شمارا گیر اگر گیرید از مریدن یا

الْقَلْبُ وَ إِذَا لَا تُنْمَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>١٧</sup>

اشته شدن و آسایش داده شود مگر ادبی

<p>وعد برما جرفیت اندر مراد          بدهد از این وعده نماند شک          سوی مراهای خود گردید از          خواستد از هر رحمت بمفر          رود برگردیم بهر کار راز          لشکر آفتاب از اطرافشان          رود میآید بر شرک و صلال          ناخدا بسند عهد از ایشان          برگرداند پشت اندر فرار          چاره بر ما گشت یا از فعل</p>	<p>که خدا وهم رسواش می داد          خواست تا اصحاب خود را او فریب          حای مانند بست اینجا بر حوار          و در پیر اذن هم قومی دیگر          میرویم آرا بمانم استوار          و رشود داخل برایشان ناگهان          پس گفند ایشان احاطت آسود          قوم دیگر هم بدید از اهل دین          عهد کردند ای که اندر کاردار          گوشمارا سود بدهد این گریز          از حنوة الا قلیلی از رمان</p>	<p>بودی اندر فتنه اش چون مرص          شب و منک و قیصر و کسری من          اهل یثرب باورید اینجا مقام          بر مدینه نگذرید از شور و شر          دارد اندر شهرو دین باشد خلل          برگزیر از حنک آرد این دغل          دعوت ایشان را شرک اعنی گفند          بیستان حرماد از ایشان بچنک          پس از آن گشتند ادم از تمر          تاجسان بر سر رساند اهل دین          نیست بر خورداری آن همگامان</p>	<p>چونکه گفتند تدورویان از عرس          ابکی گفت او دج شام و هم پس          فرقه گفند رایشان در کلام          رو گفید از این مقام پر خطر          بر بهانه که سوب ما حلال          حایهاشان محکم است و بی خلل          فسه بر خیزد برایشان برسد          هم بر آن نارد حرامد درنک          در اجد کردند مر قصد گریز          می سرسند از عهد حق یقین</p>
--	--	--	--

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ

بگو چیست که نگاهدارد شمارا ار خدا اگر خواسته باشد شما بدی یا خواسته باشد شما رحمی و بیابد

## الجزو الحادی العشرون

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۱۸ قَدْ بَعَلَّمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ

برای خوددار غیر خدا صاحبی نادوس و یاوری تحقیق نداشتند خدا دارد از دیگران ارشما و گردگان مربرادران ایشا

هَلُمَّ إِلَيَّا وَلَا يَأْتُونَكَ إِلَّا قَلِيلًا ۱۹ أَشْحَىٰ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ

که بیایند سوی ما و نمی آیند که در آید را مکراندی بحالان ارشما پس چون آمدیم و بی ایشا را که مکراند

إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُعْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ

سوی تو مگرد چشمهاش چون کسیکه شبیهی ضری شده باشد از او اندک است موت پس چون رود چشمه سخن نداشتند ایشا را برانهای

حَدَادِ أَشْحَىٰ عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمُوا فَاحْبِطْ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۲۰

تبر حداد اشحای علی الخیر اولئک لم یؤمنوا فاحبط الله اعمالهم و کان ذلک علی الله یسیرا آسان

گویشاں نیست با دارد نگاه	مرشما را از حق اندر	خواهد از بد ارشما او با که بیست	سوار رحمت رسد باچار ایک
می بایند این خلاق بهرحوش	دوست یا یاری سوا حق کش	می ماند مرعوی را خدای	از اغات بر رسول ممدای
وانکه میگویند بر احواشان	که سوی ما آیند ارشان	برحوشی و عش یا بد اشتغال	وارهد از سخت حدک و قتال
می بایند آندورویان در سرد	خرقندی ساردی سهل و سرد	لم یحک آیند یعنی یا کند	حدک اندک از عاق پرگرد
مرجلاشد اشان بر شما	درضمر با در غمت یا بوا	پس حوآید خوف دشمن یا قتل	بی ایشا را رحمن و احلال
سوی تو مگرد از بدسیر	چشمهاش گردد اندر دور سر	جو کسی نماید بر او اندک عش	پس جوورت آخوف و اندوه و طش
می بر جانبدان از بی نور	با رانهای حداد اعی که تر	اندران حالی که در یکی بحال	ارشما باشد و اندر قال و قتل
که شما از در ما غالب شدید	ورده پس معبود و مواصل بدید	این جماعت بیستند ایمان مقام	ارده حق اعمالشان باطل عام
	سهل و آسانست وین پس بهرحق	که نشوید قش اعمال از ورق	

يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ بَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ

می پندارند آن طایفه های دشمن را که برفته اند و اگر آیند طایفه های دشمن دوست میدارند که کیش ایشا نادیه شان بود درعران

يَسْتَلُونُ عَنْ أَنْسَاءِ كُمْ وَلَوْ كَانُوا مِنْكُمْ مَا قَاتِلُوا إِلَّا قَلِيلًا ۲۱ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ

صجراشین که می پرسند باشند از خبرهای شما و اگر بودند در شما کاردار می کردند مگراندی تحقیق بودند مرشما را در رسول

اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَنِيزًا ۲۲ وَلَمَّا رَأَىٰ

خدا اقتدائی خوب مر کسی را که بودند که معجاست حداد را و در نالیدن را و در حداد را بسیار و چون دیدند

الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ

مؤمنان آن طایفه های دشمن را که گفتند ایست آنچه وعده داده از خدا و رسولش و راست است حداد و رسولش و بغرود ایشا را

إِلَّا إِيْمَانًا وَتَسْلِيمًا ۲۳ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ

جزایمان و ایتاد از مؤمنان مردانی اند که راست گردانیدند آنچه را ایمان ستند از خدا بر آن پس از ایشان کس است که سر

نَجَبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ۲۴ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ

آورده بدتش و از ایشان کس است که اخطار نکند و نبردند بد تغییر دادی تا یاد شد حداد را بسیار راستی ایشان و عقوبت کند

الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۲۵

مناظران را اگر خواهد یا بر پندرد و نه از ایشان بدرسد که خدا باشد آمرزنده مهربان

## سورة الاحزاب

برگمانشان بددلان مرده عیش کشته پنهان درسراها همچورون حزبها آیند ور بار دگر ارجبات میکنند ایشان طلب مدطر بودند تا اول شوید وربختق نا شما بودند یار وان ثبات وصل باشد در سرد یا قاسی بروی ادر هر صفت و اینکه دگر حق کنند بسیار او راست باشد وعده حق هم رسول پهرايشان می شد چیزی زیاد آنچه را پیمان بر آن نگرفت حق عهد دارند آنکه ادر رزم چند بس بودرایشان کسی مانند عرا عهد خود را می دادند آنکسان هم منافق را غایب او عذاب	اینکه لشکرهای غضبان و فریش سپهشان یارای بیرون آمدن دوست دارند این گروه بدسرس مسکن صحرا شیشان از عرب وزعدو مغلوب و مسافیل شوید می نکردندی خراش کاز راز هر که کرد او را تاسی اوست مرد هست بگو معزاید معرفت شد داسوه بک بر حوردار او رین خیر دادند برادر حصون را بطوایف حرکت ایمان و افتاد بدات آن برفثال ادر ورق یکجهت کوشد تا کشته شود کرد او برادر و عهد خود وفا هیچ تغییری و تبدیلی عیان گر که خواهد بر خرای ناصواب	بار نا گردیده اند از آن مهم هر چه گوی مهتر گشتند قوم اینکه باشد حایشان در نادیه می رسید از خبرهای شما ران برسند اخبار شما هستان ای بددلان باقول شکند گزاف و ددانش بسک بر کسی کاروا امید است از یقین مؤمنان دیدند خون احرار را یا نصرت وعده حق است راست مردها هستند ادر مؤمنین بر زول این آیه را بود این سبب همچو حرم نا چوم صعب یا اس هم بودرایشان کسی که احضار مر خدا بدهد خرا بر صادقین بار گردد یا برایشان در امان
--	---	--

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْثِهِمْ لَمْ يَأْتُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا

و برگرداند خدا آنرا که کافر شدند با حشمت خود ایشان که نیامدند خیر و کافی شد خدا برای مؤمنان از کشتن و خدا توانا

غَزَوْا<sup>۳۶</sup> وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

غالب و فرود آورد آنرا که پشی زدند ایشان را از اهل کتاب از حصارهاشان و انداخت در دلهای ایشان هراس

فَرِيقًا<sup>۳۷</sup> تَقْلُوبُونَ وَتَأْسُرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدُبَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَارْضَا لَمْ تَطْوُهَا

یاره را می کشد و اسیر می نمود یاره را و وارث داد شمار از ایشان و سرهاشان و مالهاشان را و رومی را که آوردیده بودند

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا<sup>۳۸</sup>

آرا و باشد خدا بر همه چیز توانا

حاصل آنکه مشرکین را می قتال خشمناک از آنکه برگشتند پست حق کفایت کرد از حشمت و ستر عمر و چون شد کشته بر دست علی	بار گرداند از مدینه ذوالجلال وز غایب نامد ایشانرا بدست مؤمنین را کوفت و عزیز شد سبب رخوف خصم آن پردلی قبل عمرو داد فصل آن مهم	رَد عودی آبطوایف را تمام لم یبالو خیر رو برافند شد کافی الله مؤمنین القتال دل عابد آعشر کار را بر سرد گشت یوسفان زاحد مهتر	سوی مرلهاشان رب الامام لی که نصرت یا غنمت یاهند ار علی و عمر اشارت در مقال یشت اصردان شکست از صر مرد
---	---	--	---



در بیان سال یهود بنی قریظه



جبرئیل آمد رساند از حق سلام زا مرحق باید گذارد، وقت عصر مردهاشان کشته شد رهها اسیر عهد پیغمبر شکستند از حسد فرقه شد کشته یعنی از رجال	از قریظه کوشکن چون گشت باز که برو کار قریظه کن تمام او عار اندر قریظه هم بعصر دفع خون فاسد از زن کن نگیر آمد اعدای او را برمد فرقه هم شد اسیر از سو حال	بر مدینه احمد کامل نیاز شد سوار از شهر بیرون رومت و گشت شرحش از تاریخ بر خوان تا که چست حق تعالی آورد مانا فرود از قلاع و حصنشان آورد ریر ارض و اموال و دیار آن گروه	هر که حاش باغلیجات حوت در آن لارم در اس مسرت پشت احزاب آنکه گشتند از یهود رعشان افکند در قلاب و صییر حق شمارا داد میراث از و حوه
---	--	---	--



# سورة الاحزاب

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ٢٤

بدیرا اهل بیت و آن کرداد شمارا پاک گردانیدی

<p>چونکه این آیت رسید از کردگار سر رسید از وی بظاهر و صواب از شما و اندکس که طاعت و ررداو هم صمیم آمده او را از سرشت همجو یکر از زبان دورگار بس نباید تا طمع کس در شما از شما دید درشتی در کلام نه کبد اظهار زینتها چنان غالب این تراحیم امت است هم با دارید در وقتش صلوة غیر این سود که نخواهد خدا شعه گوید اهل بیت از همه در فریق اندر این مطلب سخن خواست ارواح سی را حق بری هست در عرف اهلبت آل و سبل لیک جمش را بجای پادشاه این تبار از میان فریق آنکس باشد از دور اول وان زبان پادشاه را در حرم</p>	<p>شق بی شد زبان را احبار بس دوحید است ایشان را غدا ارحق و بیغیرش بی کمکو روری بکو دوجیدان در بهشت گر شما باشد مر برهن کار کش بود شماری اندر دل بها تا در می بر غلط نهد گام که در اول جاهلیت آران بعد عیسی تارمان بعثت است هم دهید از مالهای خود رکو تا کند دایل بلیدی از شما آن دوسطی و علی و فاضله هست دش آرا که سارم شرح من در شریعت از عنوب طاهری بست این محتاج زبان یادایل هیچ بر شانه کس بر تنگاه دور کی گمشه پیدا شد بعین پاک از رحس و هوا دور از خلل هم توان گفت اهل بیت محرم</p>	<p>ای زبان مصطفی هر که از شما بر خدا میباشد این تصدیف هم کند کردار بکو بس دهم هیچ ای رهای بفرما شما بس شما دارید بر می در سخن باشدش یعنی بدل قصد محور هم شما گیرید آرام و قرار جاهلیت کاوست اولی اندران هم ترح کعبه اندر سند هم اطاعت از خدا و از رسول با کتان ای اهلبت احمدی سبش بود نارواح رسول لیک شاید داد تعمیم این کلام لیک ظاهر کرده بود اندر اول دختر شاه از ندارد شه بر و اصحت این بلکه اندر رع من اهلیت خاص او و اوامه آسرا اندر پناه عصمت است حد تکهدار از توثی کامل مقام</p>	<p>آید او بر من رشت و باروا بست تمام کاین سی را بوده اهل اح او را ما دوحیدان دریم می باشد از شان احیا آچنانکه بر می آمد رسم زن قول بگویم تکوید آن بهرور در ساری خویش ال و بهار هست حرف آن بوده تا کی از رهان که معنی خرامیدن بود آورد اندر فروع و در اصول سارد از هر عیب و عصبان ویدی رعنی خاص است و سبطی بتول تا مگر شامل شود بر خاص و عام اهلبت خاص او را از دعل س شده کاوشد بخایش تاحور می ندارد هیچ منکر می سخن حیدر است و آن دوسط و فاضله دور از ریب و خطا و عثرت است حافظ حد راست رحمت و السلام</p>
--	---	--	---

وَإِذْ كُنَّا مَا بُنِي فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٢٥ إِنَّ

و یاد کردید آنچه خوانده میشود در خانههای شما از آیهای خدا و حکمت خدا و آنکه خداوند است صاحب لطف آگاه و درسیکه

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْفَانِينَ وَالْفَانِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ

مردان گرس بهندگان و زنان گردن بدهنده مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان راستار و زنان راستکار و مردان راستگو و مردان شکا

وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ

و زنان شکبا و مردان اخسوع و زنان اخسوع و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روز دانه و زنان روز دانه و مردان نگهدارنده

فَرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ٢٦

فرجهای خود و زنان نگهدارنده و مردان یاد کننده گلی خدا را بسیار و زنان یاد کننده شمرده خدا را بسیار و آمرزش و مردی بزرگ

<p>یاد آید ای زبان مصطفی حق تعالی چون لطف است و خبر راستگویان از رجال و از سا وان رجال صدقه ده بر مستحق آنکه دارد فرح خود یعنی نگاه</p>	<p>آچه را که خوانده گردد بر شما بر شما پیدا و پنهان تا گریز صابران از مرد و زن در هر کجا هم برن صدقه دهنده را بر حق مرد یا زن از چه رشت است و گناه حق مهیا کرد بهر این گروه</p>	<p>در سراهانان رآیتهای حق مسلمین و مؤمنین و اهل ثبات ترسانا کل فروین از رجال مرد صائم هم زبان صائمه و آنکه یاد حق کند از طق و دل بس بزرگ آمرزش و احراز و حوه</p>	<p>هم رحمتها که شاید در حق مسلمات و مؤمنات فایز هم زبان باواضع در خصال حافظین و رجاها را ایشان همه مرد یا زن بشمار و متصل</p>
---	---	--	---

## الجزو الثاني العشرون

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ

و نمی باشد و هر مرد یا ایالی را و هر زن یا ایالی را چون که در امری خدا و رسول او امری را که نوده باشد مرا یاشارا احتیاری ارا امرایشان

وَمَنْ نَعَصَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ۚ وَ إِذْ يَقُولُ لِذِي انْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَانْعَمْتَ

و کسیکه امری را که خدا و رسول او امر را پس تحقیق که گمراه شده بودید او چون مانگی مرا آرا که احسان خدا را و احسان کردی

عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ

را و نگاهدار خود حفت خود را و پنهان کن در نفس خود آنچه را احدا ظاهر نموده است و هم داشی از مردم و خدا

اَحَقُّ اَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ رَبُّهُمَا وَطَرَا زَوْجَانِهَا لِكَيْلَا تَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ

سر او را تراست آنکه بیم ثانی آن را پس چون واکند در دید او را و حادث را تر و بیج کرده و او را تا نوده باشد بر همگان ناکی

فِي اَرْوَاحٍ اَدْعِيَابُهُمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَا وَكَانَ اَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۚ

در حقایق سر و اندامهای ایشان چون که در ادراک ایشان حادث را و باشد در میان خدا کرده شده

### در بیان قصه زینب وزید

هم حمله کرد اما ران شوهر او در غضب شد گفت این باید تراست تا به چند سر را می گزید است ارام و خویش هست از حق گذار چون شنید این ریب آمد با عداوت داد مرد را طعام افرو و بیش رفت دید او ریب شکو و لقا آنچه بشید از رسول پاک باز او خواهد می کردم حفت طاق کشه فوت از وی بود یا تهی می ترس متنباید بر من او در طلاق از حفت نا گردید طاق سمعت خود روی آخلاق فرد آنچه حق ظاهر کننده بود آن و رب هر کج خیالی ندیش می بودید رازها را موبو ز آنچه حقت داد و بر خوردار کرد تو کنی از خلق ز اظهارش حیا تا دگر بر مؤمنین نبود حرج حاجت خویش از نکاح و از طلاق

بد چون رانده پیغمبر او یافت خون کا و را بر هر ریب خواست هم زنی کو مؤمنه چون ریب است ای که باشد بهر آنها احبار هست در کراهتی اس آشکار هم و سناش صداق ارمال خویش که حجره زید و روی مصطفی چون که آمد دید ریب گفت باز که شاید گرتوام بدهی طلاق گفت باعث حیت ما نا خدمتی از شرافت لبک یا روی شکو کرد او اصرار در باب طلاق چون که گفتی تر کسی کا عام کرد یاد کن کردی چو در رفت نهان بود ترس از مردمت در سرش حق احق است آنکه تا ترسی او و طعن مردم خائف ز اظهار کرد آنچه من خواهم که سازم بر ملا با تو زو بجش نمودم از فرح چون که بگدارند زایشان در سیاق در مقامات اراصول و از فروغ

خواست بهر ریب گشت او ریب ملول بهر خود خواهد رضا شد داندا همچو عبدالله حجتش ارا رضا برد کاری و ایست ثابت در اصول است خود کرده است گمراهی قبول عقد وی پس مصطفی باری دست کرده دست را بر اسان دا حار و سید ایچین حسنی که مثلش کس ندید گر که خواهی سلامت ای دم رها حفت خود را گمت من سام رها من ندیدم حرج کوئی یک تسو و رخدا برس از طلاقش بی گناه که با دارای رسول پاک کن می بر هیز از خدا ریب ناخواه زید او را یا اراده آن سیاق گمت او را ده طلاقش بهر من ارتو پنهان گر کی باید درست کا مر ریب را چه پوشی از فرق حاجت خود را ریب رفت قید است چون در حالت آحرام باید امری که خدا خواهد وقوع

هست مروی چون که ریب از رسول بر گماشت که پیغمبر مرو را آمد آیت دست بر مؤمن سزا چون که شد حکم خداوند و رسول و آنکه عاصی بر خدا و رسول من حکمت را صم گفت آنچه هست این ابراهیم در تعذیر خود گمت تحسین خالقی را کا و ریب گفت شاید کرده بل آتقندا ریب آمد نزد آن بهر عطا گفت فی الله کر آن پاکیزه خو گمت پیغمبر که دار او را نگاه حق کند احبار پیغمبر از این زوجه ات را دار بهر خود نگاه از نکاح ریب از بدهد طلاق که پیغمبر از ریب برگرفت ریب چون بود استی که ریب سمعت است این غنائی بر پیغمبر بد رجب پس حواش کام که نگدارد ریب که زن و فرزند خواهد برانام

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُمَّْةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

نبی باشد بر پیغمبر هیچ ناکی در آنچه مقرر داشته خدا رایش دستور خدا در آنکه گذشتند پیش از این

## سورة الاحزاب

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ٢٩ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا

وَمَا شَاءَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَهُوَ يُعَلِّمُ الْوَحْيَ بِالْقَلَمِ ٣٠ وَمَنْ يَتْلُكْ مِنْكُمْ نَفْسًا فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ ٣١

إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ٣٠ مَا أَكْفَىٰ أَهْلَ الْبَيْتِ مَا كُنَّ رِجَالُكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

مُكْرَمَاتِهِ وَاسْمُ اللَّهِ عَلِيمٌ ٣١ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ٣٠ مَا أَكْفَىٰ أَهْلَ الْبَيْتِ مَا كُنَّ رِجَالُكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

الْمُسْلِمِينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٣١

وَمَا شَاءَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَهُوَ يُعَلِّمُ الْوَحْيَ بِالْقَلَمِ ٣٠

سر می بود گاهی امدان	که رحق شد ورس میرادگان	گشته وسمت یعنی ارحق برعداد	است لم ررق مدبر یاریاد
این به مخصوص بی درققت است	بنکه آن ارحقتهانی ست است	همجو سبها که در بهعمران	هشقه آبان که تگدشد ارحهان
آن رسل یعنی برن بودند اش	حق برآ پاهشت سبهای خوش	امرحی باشد ناندازه و عیار	نابد و هشه شده در رورگار
آنگسان بودند یعنی انا	من رساننده رسالات خدا	بودشان ترس ارحدا درهریس	برد تدع رسالت فی ریس
کافی است ارحق حلاق محب	و صبی الله مولانا حسب	میرادر بود محمد بی رشک	خود نردان شما از هچک
تا بود بروی حرام اندر سد	مردی چون بدر روح واد	آمد این برزد حرف ندهش	کادرس ندد اورا سررش
اک مباشد رسول دایر	هررسولی هست برام بدر	بنکه مغلق بنکه ران حنی که او	ناصح و مشق بود بی که مگو
هم بود خاتم رسال را تمام	که نبوت اوت بر وی احسان	تا نبوت مهر نرده شد بوی	صه بی مرورا ناید ربی
حن بود دانا بهرحر بنکه هست	حای سررا داد او ارحای دس	ارنبوت است داند لایق او	هست برامری که خواهد فایق او

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَبِيرًا ٣٢ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٣٣ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي

عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ٣٤ تَحِينَهُمْ يَوْمَ يُلْقَوْنَهُ

سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ٣٤ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ٣٥ وَ دَاعِيًا

إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سَرَاجًا مُنِيرًا ٣٦ وَ بَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ٣٧ وَلَا تُطِعِ السُّوءَ إِذَا نَادَىٰ وَ جِرَاعًا وَرِجْسًا ٣٨ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ٣٩

سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ٣٤ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ٣٥ وَ دَاعِيًا

إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سَرَاجًا مُنِيرًا ٣٦ وَ بَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ٣٧ وَلَا تُطِعِ السُّوءَ إِذَا نَادَىٰ وَ جِرَاعًا وَرِجْسًا ٣٨ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ٣٩

سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ٣٤ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ٣٥ وَ دَاعِيًا

## در بیان ذکر

اذکر و الله ابگرره مؤمنان	ذکر سبار از طریق اقبال	یا بود حب خدا ذکر کثیر	غافل ارشد دل ریادش بیم دم	اوست آنکس که فرسد مردود	تا برون آرد شما را از ظلم
ذکر سبار از طریق اقبال	یا بود حب خدا ذکر کثیر	غافل ارشد دل ریادش بیم دم	اوست آنکس که فرسد مردود	تا برون آرد شما را از ظلم	
ذکر سبار از طریق اقبال	یا بود حب خدا ذکر کثیر	غافل ارشد دل ریادش بیم دم	اوست آنکس که فرسد مردود	تا برون آرد شما را از ظلم	
ذکر سبار از طریق اقبال	یا بود حب خدا ذکر کثیر	غافل ارشد دل ریادش بیم دم	اوست آنکس که فرسد مردود	تا برون آرد شما را از ظلم	
ذکر سبار از طریق اقبال	یا بود حب خدا ذکر کثیر	غافل ارشد دل ریادش بیم دم	اوست آنکس که فرسد مردود	تا برون آرد شما را از ظلم	
ذکر سبار از طریق اقبال	یا بود حب خدا ذکر کثیر	غافل ارشد دل ریادش بیم دم	اوست آنکس که فرسد مردود	تا برون آرد شما را از ظلم	



## الجزو الثاني العشرون

یا زناریکی تن بر نور جان	کاو بود بر اهل ایمان مهربان	حاصل آنکه ذکر حق باشد سبب	بر خروج از فرق بر جمع ادب
دارد این رحمت مؤمن احتیصاص	کش دهد از فرق ره بر جمع خاص	یوم یلقوه تجتہم سلام	که مرایشارا بود جنت مقام
بهرشان ما آن تجت در نعم	کرده است آماده او مژدی کریم	ای یمن ما تورا برندگان	خود فرستادیم از فضلی عیان
شاهدی بر حال امت ناگیر	هم مشر بر خلاق هم بدر	سوی حق خوانده نافرمان او	هم چراغ روشنی کار بد رو
چون بتاریکی شود بید اسراح	بگردد هر کس سوسش لاعلاج	میزده ده بر مؤمنین صبرشان	فصل حق باشد برک اندرشان
هم مدد فرمان کمار از رحمت	هم مایع سیران بد بیت	دست هم بردار رایدانان نهام	می مایع اندر مقام انتقام
	کی بول بر خداوند حلیل	بس بود او و کمی ناله و صیل	

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ

ای آنکه سابقه ایمان آوردید چون نکاح کنید ران ایمان را پس صلاق دهید آنان را پیش از آنکه مس کنید ایشان را پس بیست مرشهارا بر آنها

مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمِيعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ٤٩ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَرْوَاحَكَ

هیچ عده که شمار در آرید آنها را پس مایع دهید آنها را و سراحا زیاده را از ایشان بکنید ای نبی در سبب که ما احلال کردیم برای تو بیست و نه تن را

الَّتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ بَمَنْكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ

که دادی آنها را مهرهایشان و آنچه را مالک شدی از آنچه خدا بر تو و دختران عمه ترا و دختران عمه ترا

وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّائِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ

و دختران خالت ترا و دختران خالات ترا آنکه هجرت کردند با تو و زنان با ایمان را اگر بخشد نفس را برای نبی اگر

أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ٥٠ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَرْوَاحِهِمْ

خواهد یافت که نکاح کند آنرا خاص است بر تو از غیر مؤمنان بدینکه ما آیم آنچه را فرض کردیم بر ایشان در حق آنهاشان

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ إِكْبِلًا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرْجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٥١

و آنچه را مالک شد ایمانهایشان تا بودی بر تو و کشتی را و خدا بخشنده مهربان

ای گروه مؤمنان چون از صلاح	مهربان را آوردید اندر نکاح	پس شما بدهید ایشانرا صلاق	پیش از آنکه مس کنید در سابق
پس بر ایشان مرشهارا عده بیست	تا که شمارندگان بر چند و حست	می تواند شد شوهر در زمان	موعدی بود بر او هیچ از عیان
ور که در عقد نکاح او ذکر مهر	می کرده بایش هم داد مهر	متعوهن دهنش معه پس	حزنی اعنی قدر وسع ارمال پس
متعه در عقدی بود که ذکر مهر	می نگشته تا بود معلوم مهر	ور که گشته ذکر نصف مهر را	داد باید بر زن از روی رضا
سرخوین رها یعنی کنید	چونکه ایشانرا سبکی ره زبید	بی راید و ملالت از حرم	باید ایشانرا برون سازید هم
مرتو کردیم ای بدر ما حلال	حقهایت کاکرشان دادی رمال	واچه را که گشته مالک دستهای	وز غایم نار گردانده خدات
دختران عم بنات عمه ها	هم بنات خال و خالات آن ترا	شد حلال آنها که هجرت کرده اند	در مدینه بانو و اندر پرده اند
نازل این آیت همانا بیش بد	شرط هجرت بعد از آن مسح شد	ام های کیمه مخطوبه رسول	چون شدم من یافت این آیت نزول
پس بمن گفتا توئی بر من حرام	چون ز کردی هجرت از شهر و مقام	نفس خود را و زنی ز اهل صلاح	برسی بخشد گراو خواهد نکاح
بی ز عقد و مهر میباشد حلال	مرتو آردن کر که خواهی سوال	کر که خالص باشد آن بخشیدش	مرتو یا خاص است و خالص دیدنش
اینست مخصوص تو غیر از مؤمنین	حارج ایشانند از امری چپ	شرح این احکام بروحه وجه	جو تفصیل از شرایع وز فقه
قصه ما تفسیر اصل آیت است	شرح آن در فقه ثبت از حجت است	فته باشد غیر تفسیر کلام	اهل فقه آنرا شناسند از تمام
جمله ما داستایم اندر شان	فرس کردیم آنچه دراز و احسان	دستهایشان و آنچه را مالک شدست	شرح آن در فقه یکجا آمده است
تا خرج بود تورا اندر نکاح	آنچه گیری مرتو میباشد مباح	چار زن در عقد بهرامت است	بر تو دراز و از حق وسعت است
	حق بود آمرزگار و مهربان	ز آنچه عسرت باشد آن ربنده گان	

## سورة الاحزاب

تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ ابْتِغَيْتَ مَمْنً عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ

نازیس مداری آرا که خواهی از ایشان وجای مبدی سوی خود آرا که خواهی و آرا که خواستی آرا آنکه عزل کردی پس نیست گناهی بر تو

ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ تَقْرَأَ عَيْنُهُنَّ وَلَا يَجْزِيَ وَ تَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

این نزدیکتر است تا آنکه آرام گرد چشمهایشان و غمگین شود و خوشود کرد آنچه دادی ایشان را همه ایشان و خدا میداند آنچه در دلهای شماست

وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ۝ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَرْوَاحٍ وَلَوْ

و باشد خدا دانای بردبار حلال نشود مرداران از بعد و نه اینکه بدل کنی ایشانرا بجهتهائی و اگر چه

أَعَجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۝

خوش آمده باشد ترا حسنشان چرا آنچه مالک شد یمن تو و باشد خدا همه چیزی نگهبان

باریسی داری کسی ترک ارسا	هر گرا خواهی رترجی من تشا	سوی خود و آرا که خواهی حادعی	هم بخود مصمم کسی ماوی دهی
یادهی آرا که میخواهی طلاق	و آنکه را خواهی مانی دروناق	مکنی بارش بدلجونی طبع	آنکه را کردی کاره زو عجب
برقویس سود گناهی یا قصور	گر بخود بدیدک ساری یا که دور	این بود بدیگر در هر مقام	چشمهایشان تا شود روشن تمام
بستشان اندوه و حرف را نمید	آچه بدیشان بدون چون و حد	چو که داسند حکمت مستویست	کس عزلت و انقباض محسوس نیست
حق نداند آنچه در قلب شماست	چون علیم و بردباران ذوالعجاست	مردان این مردن تورا بود حلال	مردان دیگر اندر اشتغال
هم حلال آن است تا ساری بدن	مردن دیگر یکبار در محل	خداشان چند آردت گر در شکست	غیر ازین مزن دگر نتوان گروت
حز که مالک گشته دست در دست	حق بهر چیز است تا دای رقیب	رفقه داسند نسج این آیه را	تا چه باشد اصل آن داد خدا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَّهَا

ای آنکسانکه ایمان آوردید داخل مشوید در خانههای نبی مگر آنکه دستوری داده شود مرد شما را سوی طعام غیرا قطار کشندگان

وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْشَرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي

رسدش را و لکن چون خوانده شوید پس در آید پس حو حور دید پس را اکنده شود و به اس حویدگان حکایتی بدستبکه آن باشد که رجه مباد

النَّبِيِّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ

سرا پس شرم مکنند از شما و خدا شرم نمکند از حق و چون خواهد از ایشان متاعی پس بخواهید از ایشان از پشت

حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا

برده آن یا کز به راست مرد دلهای شما را و دلهای ایشانرا و باشد مرد شما را که در عاید رسول خدا را و نه آنکه نکاح کنید

أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ۝ إِنْ تَبَدَّلُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ

حفتهایش را از بعد او هر گرد بدستبکه آن باشد نزد خدا بزرگ اگر آشکار کنید چیز را یا پنهان دارید پس بدستبکه

اللَّهُ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝

خدا باشد همه چیز دانا

ای گروه مؤمنان لا تدخلوا	در سراهای نبی بی اذن او	جز که بدهد اذن و خواهد بر طعام	منتظر بیوید بر اکل آن مقام
لیک چون گشتید خوانده از رسول	پس کنید اندر سرای او دخول	با حضر چون خورده شد بیرون روید	از مقام خود پراکنده شوید
هم بنشینید از بهر سخن	بعد از آنکه برپا کنند انجن	این توقف از پس صرف طعام	یا که استیناسان اندر کلام
موجب رنجاندن پیغمبر است	پس کنند شرم از شما و دلخور است	حق ندارد شرم لیک از گفت راست	کان شمارا سوی ذاتش رهنماست

## الجزو الثاني العشرون

چونکه خواهید ادریان مصطفی را آمده یا اطعمه چیری شما  
 هست بر دلهايتان یا پیره بر هم بدلهای ریان از مرحطر  
 بخود آزار رسول الله صید نه نکاح ازواج اونا که کنبد  
 مردانش را گره در حریم آن ذلک کان عدائتہ عظیم  
 پس خدا داد بود بر کل شتی  
 این زبشت یرده خواندن بر نشان  
 که بی را آوردید اندر ستوه  
 می بیدد بر هگر این افلاق  
 یا بدل باشد شما را بر بهان  
 است محمی چیری ارواحی بوی

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ

است گماهی رایشان در پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه پسران برادرانشان و نه پسران

أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَاءَهُنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

حواهرایشان و نه رایشان و نه آنچه را مالک اشد یمایشان و ترسد از خدا سرست که خدا باشد بر همه چیزی

تَهْبِداً ۶۱ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

گواه بدرستی که خدا و ملائکه او صلوات میسند بر مهران ای آنکه که ایمان آوردید رحمت فرستید بر او

وَسَلِّمُوا وَسَلِّمُوا ۶۲

وسلام و سلام بیدید

## در بیان آیه سبّاب

ناوت چون حکم حجاب از حق رسول می گفتمند آن صجاء رسول  
 آمد آیت است حریمی بهرین ایست که سباید روی خویش  
 هست حواهر را ده هم محرم یقین و این ریان مؤمنه اراها دین  
 لک گوید اهل تحقیق و نهز حکم باشد خاص از هر چیز  
 میفرسد حق تعالی بر درود بر ملائک بر بی دی عهد  
 حسنت تا باشد آمد ورن عیان  
 هم برادر هم برادرانگان  
 از علما و پیران هر چه هست  
 بر هر آجیری گواه اندر بهان  
 هر درود او را ز روی افتاد  
 هم دهد ای اهل ایمان و سداد

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

بدرستی که آنکه که می رجاء خدا و رسولش را لعنت کرد انا را خدا در دنیا و آخرت و آماده در ای ایشان عذاب می حوا که سده

۶۱ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيًا مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا

و آنکه که می رجاء مردان با ایمان و ریان با ایمان را بدون آنچه است که بدست تحقیق مجمل شده بهای و گماهی

مُيْنًا ۶۲ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَرْوِجَنَّكَ وَبَنَاتَكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَائِبِهِنَّ

آشکارا ای نبی بگو مرجهایت را و دخترات را و ریان مؤمنان را که فرو پوشند بر خود از چادرهاشان

ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرِفَنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۶۳ لَيْنَ لَمْ يَسْنِهِ الْمُؤْمِنُونَ وَ

آن دردی که تراست تا آنکه شاخته شود پس رنجایده شود و باشد خدا آمرزنده مهربان هر آینه اگر ران نه ایستد منافقان و

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

و آنکه در دلهاشان مرض است و ارا حیف سازان در مدینه هر آینه بر گماریم البته ترا با ایشان پس مجاور شود ترا در آن مکر اندکی

## سورة الاحزاب

مَلْعُونِينَ اَيْنَمَا تَقْتُلُوا أَخْذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتَلًا ٦٢ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ

لعنت کرده شدگان هر کجا بکشید و بکشید و بکشید و بکشید در آنانی که گذشتند از دشمنان و از یاران

لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ٦٣

دستور خدا را تغییر

آنگاه که خدا را از رسول و انکسار مومنین و مؤمنات حمل و زری کرده اند ایشان یقین اینکه بر روی اربی سترو حجاب اقرب این باشد بعبه بی سر حق بود آمرزگار و مهربان و آنکه در دلشان مرصها بر خفاست که ساء مسلمین اندر مکنان برگماریت بر ایشان در زمین یعنی از همسانگیت آواره اند خود گرفته مشوند و کشته هم قتل ایشان ست است از رب دین	میکنند ایضا بر نقصان عقول میکنند ایضا الاوجه ارحمت هم گناهی بس هودا و مین چادری گیرند در وقت دهاب تا که شامه نشان اهل امر برگناه رفته و اصلاح عدان ملشان بر حق و عصیان و راست مهرم گردیده اند از کافران تا روشن ساری ارشهر و وضی حردمی وز بعد آن بچاره اند کشنی در شدت خواری و عم اندران نگدشگان ارایش ازین	در دود ایشان کتبت لعنت دین یعنی از غیر حیات که ر حق ای یعنی گو از و راحت حین تا شود سیه و روهان شان تا که ایذا کرده ر اهل اصحاب آن دورویان بازگویی ایستند و آنکه اخبار ارا حیف از صرار تا شود قف مسلمانان ضعیف پس تو را شوند ایشان در حوار مانده اندر لعنت حق بر مزید یعنی از بکشد ترك ناسند ست حق را بیانی در جهان	شد مهربان بهر شان ر جی مهرب می بود ایشان باید استحق هم است هم ساء مؤمنین ساق و ساعد پشت و بهدو هایشان می کردند ایست مدی بر صلاح از عباد آرسول از حیدر میده اندر مدینه اشار یا خیرهای دگر از این ردیف غیر اندک رانده زدند از دیار یادت چون کردند هر حای و دیدند باید ایشان رانده و کشته شوند هیچ تبدیلی و تغییری در آن
---	---	---	---

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٤

مبیسند مردم را از قیامت از قیامت بگو چرا ایست که علمش در خداست و چه جز آنگاه که در شاید که قیامت باشد نزدیک

اِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِيْنَ وَاَعَدَّ لَهُمْ سَعِيْرًا ٦٥ خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا لَا يَخْرُجُوْنَ وَلِيَّا وَلَا تَصِيْرًا

درستی که خدا لعنت کرد کافران را و آماده کرد برای ایشان سوزان را و داد آنرا در آن همیشه نمی یابند صاحب و ناصر

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا اَطَعْنَا اللَّهَ وَاَطَعْنَا الرَّسُوْلًا ٦٦ وَاَقَالُوا رَبَّنَا

روزی که گردانیده شود رویهایشان در آتش گویند ای کاش که ما فرمان برده بودیم خدا را و فرمان برده بودیم رسول را و گویند بروردگار ما

اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَاصْذَلُّونا السَّيْلًا ٦٨ رَبَّنَا آتِهِمْ ضَرْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا

درستی که ما اطاعت کردیم سرکرده ها ما را پس گمراه کردند ما را از راه بروردگار ما مانده ایشان را و دادند از عذاب و لعنت را ایشان را لعنی

كَبِيْرًا ٦٩ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا لَا تَتَكَبَّرُوْا كَالَّذِيْنَ آذَوْا مُوسٰى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوْا وَكَانَ

بزرگ ای آنکسان که گویند و میباشند مانند آنانی که بر آید بر سر را پس ری را و عودش خدا را آنچه کرد و بود

عِنْدَ اللَّهِ وَحِيْهَا ٧٠ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيْدًا ٧١ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

در خدا گرامی ای آنکسان که ایمان آوردید بپرهیزید از خدا و گویند گفتنی صواب که شایسته گردانید برای شما کرده ها را را

وَيَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُوْلَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيْمًا ٧٢

و سامرزده مر شما را گناهانتان و هر که اطاعت کند خدا و رسولش را پس برحق کامیاب شد کامیاب شد بی بزرگ

از تو بر سندن از قیامت مردمان کافران را کرده لعنت کردگار	از تعنت گو جز این نبود که آن هم مهربان بهر شان سوزنده از	زد حق دانا بر آن کردت چه چیز جاودانند اندران چون لحم و پوست	شاید آن نزدیک باشد در تعجب می باشد ایچ یاری یا که دوست
--	--	---	--

## الجزو الثاني العشرون

اندران رودیکه گردانده شود همچنین ارزال گوید ای خدا لعل کن لعنی بزرگ از الهیم پس خدایش پاک گردانیده دلق اهل ایمان می ترسید از خدا وانکه فرمان از خدا و از رسول	رویشان دربار چون رانده شود صاعت از سادات خود کردیم ما این بزرگوارا گزایشان گمراهیم راچه در حقش همی گفتند خلق قول حق گوئید محکم هر کجا مرد اندر فروغ و در اصول	کاش گوید از خدا و از رسول پس نمود آسکان گمراهان می باشد اهل ایمان چون کسی بود موسی زد حق با قرب و جاه تا اصلاح آورد اعمالان پس شود قایز بحیرات غمیم	ما اطاعت مینمودیم از قبول دهد و چندان عذاب ای رب جان که رنجاندند موسی را بسی کرد اجابت خواستی هر چه ازاله هم بیمارزد گنه در حالتان وز خدا فیروزی باید عظیم
--	--	--	---

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَ أَسْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا

بدرسیکه ماعرض کردیم امانت را بر آسمان ها و زمین و کوهها پس ابادودید که ندادند آنرا و ترسیدند از آن و مرداشتند

الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۷۳ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ

انسان بدرسیکه او باشد ستمکار نادان تا عذاب کند خدا مردان باعاق و زنان باعاق و مردان شرک آورنده و زنان شرک آورنده را

وَ يَنْوِبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و نوبه پدیدد خدا از مردان گرویده و زنان گرویده و باشد خدا آمرزنده مهربان

### در تحقیق حمل امانت

پس ابا کردید و ترسیدید از ان یا که باشد آن امانت اعتبار حمل عشق آدم تواند کرد و س گشت پیدا زن میان دیوانه ماسوی را هشه زیر یا تمام سره او را بر کف از بهر سار فرس ما این کار در لولاک بود سرکنت کین آمد در تود طلم و حبلش عین عدل و دایه است بهر او آن گنج دارد اخصاص برکنند او گرچه باشد کوه و سنگ او کجا دارد بر این معنی شعور اوه فکر گنج و نه بد تن است کحر ابات این صفی دیوانه رفت استش بود بزنجیر و رسن او بوقت هوشیاری سرخوش است نک بنیدیش که توده خاک را سر بیوشانید خمه را زوی جمله درها را بنیدید از درون نشود یکدم زچنگ و فی خروش نام جام می نیارد کس لب بس شکسته است او در میجاها	عرض ما کردیم امانت در محال حمل پس کرد آدمی اندر زمان یا که تکلیف ارکه با عقلی تو یار غیر او را بست این تاب و نفس هم زد اش هم ردل بیگانه فارغ از دنیا و دین و دلت و نام ملکه سر را کرده زیر پا غار خاص کی بر ارس و مراهلک بود نا که آن گنجی که بدینهان چه بود وضع شی ره و وضعش در پیش است هم شود خود در غلامان از خواص نر کندی بلکه از زنگان و چنگ کاین را و عدلت یا خود طلم و زور هم به یادش از حو و مردن است ره بگریش که مست از خانه رفت جز سار موی عنبر فام من تاچه باشد چونکه مست و بهش است کرد ساز دهم براه افلاک را فی رسد تا بر مشامش بوی می تا مبدا بر رود نا که برون بهر جانش مرکه بنشید رجوش هم بگوید کس سرودی با طرب وقت مستی همچو آن دیوانه	بر سوات و زمیں و بر حبال رانکه میبود او طولوم و هم جهول در امانت حرفها باشد زیاد چون رحل عشق آمد بر سوه آمد از مبعاه بیرون محو و مست تن مجرد از لاس ماخلق گفت حمل بار عشق آن خاص ماست عقل ناند در شگفت ار کار عشق آدمی آمد طلسم گنج ذات شاه اگر گوید که زیر این سرای این نماید بهر حضارش محال ظالم است او بر خود اما ظلم او برکنند تا دارد او حان شاه را حدبه آمد مبروم بیجود ز هوش میکنند غوغا کنون در شهر و در ذکر دلفم بهر تدبیرش کنید کرد گردد گرم شد چون توسنش مست چون گردد زبوی می صفی جانب میخاهش آید باز چنگ را گوید بنهد نایش خویش را ساقی بوی بدهد نشان باز بگذارد تا بر در زند بار دیگر که شود دیوانه او	کرد دران حمل امانت را قبول عارفان گویند عشق است و وداد این سپهر باشکوه و ارس و کوه کف بلب آتش جان ساغر دست کم زمیں و آسمانش از بر تق آنکه زید شانه ما را کجاست رفت عاشق یشه زیر بار عشق مظهر کل شرح اسماء و صفات هست گنجی بر کنده ر کس زحای غیر عاشق کوست حویای وصال عدلها را برده اندر خود فرو چیت ماع عاشق دیوانه را آنکه دانی میرسد بانکش بگوش گرد رد زنجیر بنیدیش ذکر مردین افسانه زنجیرش کنند کوه و ارض و آسمان در رفتش پرده ها بر درد از راز خفی در کناری بر نشایدش بنار مرشود ساکن دل سودایش دور کرد از کنارش میکشان ناگهان دیوار و در را برکنند بر رود مست از در مبعاه او
--	--	---	--

## سورة السبا

برکشد در شهر و کوی آوازاها زان سپس باند اگر صوفی وشی گرچه این دیوا را بود خیر او بفکر دگر دل برده است دیده است آجشم میگوید را بجواب رانکه از طلق و لث تقریر عشق آنکه او گویا ره طلق و لثی است گرنداری طمع خفاشی یکی کرده خود روشن بدین نظم و کلام و رمنافق پشه و خفاش خوست گشت انسان بر امانت اشتجاب	سرسر بی برده گردد رانها برکشند از آتش بر آتشی گر جهان یکجاشود زیر و بر می نداند زنده کس یا مرده است چه غمش که دور گردون شد خراب میزاود خاصه در تفسیر عشق از غمش هر سو خروش یاری است اندر این دفتر فرو رو اندک حله عالمهای معنی را شام رو ز خورشید از گرداند کجاست تا منافق را نماید حق عذاب حق پذیرد توبه هر مرد و زن	خلق را بر خود بشوراند تمام خام گردد بختهای سر او گیرد این ارس و سهارا حله آب بس بود ارهستی و همی ملول لک ناید گز مستی او بهوش چشم خفاش از دید آن ضوء و تاب نطق او را کرده خاص اندر کلام بس دای کلمات روشن است گر باشد چشم اندرا کی ضریب رانکه نور آفتاب بر شعاع مردوزن کایشان دوروی و مشرکند که غفور است و رحیم آن ذوالعین
--	--	---



### سُورَةُ السَّبَا أَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده، مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ

سپاسش مرحدار که مرا و راست آید در آسمانها و آنچه در زمین است و مرا و راست ستایش در آنجهان و اوست درست کردار

الْعَبِيرُ<sup>۲</sup> يَعْلَمُ مَا بَلَّغَ فِي الْأَرْضِ وَمَا يُخْرِجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا

آگاه میداند آنچه داخل میشود در زمین و آنچه بیرون مایندار آن و آنچه فرو می آید از آسمان و آنچه عروج میکند در آن

وَهُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ<sup>۳</sup>

و اوست مهربان آمرزنده

بعد بسم الله از سورة سبا هم ستایش باشدش در آخرت در قیامت بعثش بی واسطه دوستان و دشمنان او را سپاس داد آنچه در زمین گردد فرو او بطلاق مهربانست و غفور	میکنم از حمد باری ابتدا حمد ذاتش را سزد بی معدرت میرسد بر بندگان از واسطه میکند از فضل و عدل بقیاس واچه بیرون از زمین آید بر او حرم بخش و پرده پوش از هر قصور	هر ستایش هر سپاسی مرور است در دودیا نعمش بر بندگان زان سپاسش در قیامت اظهار است او بذات خود حکیم است و خیر واچه می آید فرود از آسمان برده پوشد از کرم بر عیبها	که بود رو هر چه در ارس و سجات بیش از آن باشد که آید در زبان هر چه آن بی واسطه پیدا تر است در امور خلق و اسرار صبر واچه بالا می رود باز اندران داشت ران محمی رحیقان غیبا
---	--	---	--

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ

و گفتند آنان که کافر شدند ای آید ما را قیامت بگو آری قسم پیرو در گار من که هر آینه خواهد آمد شمارا که دانای غیب است مستور بمبادار او

مِقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصَمُّ مَنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

مقدار ذره در آسمانها و در زمین و نه خور در تر از آن و نه بزرگ تر حرکت باشد در کتابی واضح

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ<sup>۴</sup> وَالَّذِينَ سَعَوْا

تا جزا دهد آنان را که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته را آنکروم برای ایشانست آمرزش و روزی خوب و آنانکه شتافتند

## الجزو الثاني العشرون

فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ آيَاتِنَا ٦ وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ

در آیه های ما طالع های معجزه آفرین آید که برای ایشان عذاب و عقوبت در روز و می بیند آنانکه داده شد بدین علم را که آنچه فرو فرستاده شد تو

مَنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ٧

از پروردگارت آن حق است و هدایت میکند راه خدای غالب ستوده

آنکسان گفتند که کافر شدند	که شما باید قناعت تا چند	کنولی و ربی آمد بر شما	مرقاقت وقت آن داد خدا
خورد سوگند آن اوسفیان لالت	که نباید معنی از بعد وفات	ای محمد هم تو در پروردگار	خور قسم کاید قامت آشکار
آن خدای عالم الغیبی کراو	بست زبان هیچ قدر یک سو	در سموات و زمین در خور دتر	یا ارا آن اگر که آمد در نظر
حرکه مکتوبست در روشن نبات	اوج محمود است و ان در ان نبات	ما جزا دهد بر آنکه نگر وید	کرد هم کردار آنکو بر مرید
آنکه را باشد آمرزش یقی	هم چنین ررق زینت ارباب دین	و آنکه را اعتدال آیه های ما	سعی کردند آنکسان ارا ورا
تا مگر عاجز گشته باشند	ارالم رجی ندا اشارت چند	می دانند آنکسان که داده شد	علم ایشان را حق و آماده شد
آنکه سورت بدل از پروردگار	آچه باشد اوست صدق و استوار	رهبا باشد راه آنکه او	غالب و استوده است آن بی غلو

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُرِّقُمْ كُلٌّ مُمَرِّقٍ أَنْكُمْ لَفِي خَلْقٍ

و گفتند آنانکه کافر شدند آیا دلالت کنیم شما را بر مردی که بگوید هرگاه که هر یک از شما را بدین که شما بیدار آید

جَدِيدٍ ٨ أَفَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ حِجَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ

در آفرینش تازه آید است بر خدا دروغی یا اوست حاوی بلکه آنانکه ایمان نمی آورند تا آخرت باشند در عذاب و

الضَّلَالِ الْبَعِيدِ ٩ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشْأَ

گمراهی دور آید پس بگریستند سوی آنچه باشد میان دستهایشان و آنچه باشد پشت سرشان از آسمان و زمین اگر خواهند فرو

نَحْصِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ١٠

بر ایشان را زمین یا فرو اندازیم بر ایشان باره از آسمان بدین که در آن هر آیه آیتی است بر هر بنده که گشت کننده

و آنکسان گفتند که کافر شدند	رره اعلام بلکه از ریشخند	سوی مردی ما شویم آیا دلیل	خود شما را که خبر داد آن خلیل
یا آمد انباء سر بعد هلاک	که شوید آن باره باره در رخاک	حسمان باید تفرق پس شوید	انکم کل لعی خلق جدید
آفریده شوید از نو همه	جمع گردد عظم و لحم آن رومه	بر خدا بندد دروغی یا نه او	مرحوم باشد از این گفتگو
حن ورا گیرد کلامی از دروغ	میکند القا او از بغر و غ	دل هر آنکو بر قیامت نگر وید	در عداست و ضلال پس بعید
کافران آیا نمیدانند پس	سوی ایشان آنچه پیش است آنچه پس	از زمین و آسمان از پشت و رو	جملگی نگر فیه ایشان را فرو
در میان محصور و سواد چند	تا که از افطار آن بیرون روند	این شا نحیف بهم یعنی بخواست	بر درمیشان در بریم ای دون تراست
یا بر ایشان افکیم از آسمان	قطعه ماسد تا در دیر آن	عزتی باشد در این قلار وقوع	بهر عبدیکه کند بر حق رجوع

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّْا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ الْأُنَّا لَهُ الْحَدِيدَ أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ

و تحقیق دادیم داود را از خود مرتبی ای کوه ها تسبیح گویند او و طیر و نرم گردانیدیم برایش آهن را که بسازد زرهای رسا و اندازه

وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١١ وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ

نگاه دارد در یافتن و کند کار شایسته بدین که می بیند و مرسلان را باد بامدادش ماهی بود

## سورة السبا

وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَن يَرْغُ

و شایگانهای ماهی و جاری رده بودیم برایش چشمه مس کداخه و از جنس بود که کار میکرد و این دودش را در بروردگارش و آنکه سرمیچند

مَنْهُمْ عَنِ أَمْرِنَا نُنْذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ۱۲ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِلَ وَ

ایشان از فرمان ما میچشانند و او را از عذاب آتش سوزان و مانند برای او آنچه میخواست از عر و با ما سجده ناقصها و تماثلا و

حِفْظَانِ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورِ رَأْسِيَاتِ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عَادِي الشُّكُورِ ۱۳ فَلَمَّا

کاسها و حوضها و دیگران را بر روی او برگی مثل تحول تشد کند آل داود شکر و اندکی از سنگان من شکر کرد پس

قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِن مَّسَانَتِهِ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ

خون گداش دادند و او را که دادند که داشت از میگوشت مگر حسد و زمین که آرا از و حوض حور دگر بد که مورد عصا اش را پس خون بر روی در امان ظاهر

أَن لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۱۴

شدن که اگر بودند که میدادند غیب را نمی ماند در عذاب خوار کننده

در بیان تضاد حق تعالی در حق حضرت داود علیه السلام و بیان حال

سامان علیه السلام

ما عطا اردم از ربات خود	فصل و از روی داود آنچه بد	کوهها گمبیم « یا او دند	هر زمان تسبیح با صوت بلند
اوتی یعنی که گرداند	صوت خود باوی تسبیح و در	همچین کردیم بر مریع ندا	مکر گردید با او هم صدا
برم کردیم آهن اندر دست او	تا رده سرد بی عزم ندو	ناهن را دارد انداره نگاه	حلقهها یعنی مساوی کن نگاه
هم گفتم او و اهلش را صید	کارهای بیک بر شکر مرید	شکر مهابای بیرون از شمار	باشد اعمال بکو در رورگار
من با جمال شما باشم نصیر	دست ران پوشیده قدر یک شعر	برسد جان باد را کردیم رام	رفت راه دومه اندر صبح و شام
و در سحر یعنی او را در صعود	آن هواهای ضاعت از وجود	راه یک مه رفت در هر نامداد	در سبک سنگی ماسر باد
همچنین بسودی اندر شام راه	قدر ماهی در طریق آبها	جاری او را ساختیم از ساحه	عین قطره اغنی مس گداخه
یعنی آن جسم ملول منجمد	بدروان در ضاعت و نفوی بعد	هم رخن بودند معصی پش او	کار مچگردنش اندر پش رو
حله یعنی قوه وهم و خیال	بد بفرمایش دادن دو الحلال	باشد این باویل تا ذریل حمت	فلسفی تا نورد اعوی نکعت
سرکشی و انکس که کرد از جان	را میما که بود مامور او بدان	میچشادیش شود کلام و حقه	از عذاب و آتش از روحه
طبعی از نکرد یعنی سرکشی	دوسان از حکم عین از بهشی	در ریاضت سحت او را گداخت	تا تواند با مراد ثقل ساخت
بهر او کردند دیوان آنچه خواست	ساحندی عرفانیکه نبات	هم تماثل و حوسن کالجواب	کاسها و حوضها از بهر آب
هم قدور را سیات اندر قرار	دیگها یعنی زرک و اسوار	آل داود اعمالوا شکرا لبور	و قبیل من عادی الشکور
موت پس روی حسد را مافضا	مرده بود و نگه بردش بر عصا	کس نبوتش واقف ایشارا نکرد	غیر موری که عصا اش از ته خورد
پس فاد و شد هویدا آنکه حق	گر که میدادست غیب از مطمئن	میچگردندی درک اندر عذاب	نی کشیدی رنج معبر از شتاب
داشت یعنی قوه وهم از که راه	بر مقام سر بدون اشتهاد	کی شدی مشغول بر اعمال دست	تا نصرت حاصلی آرد دست

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِن رَّرْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ

بتحقق که بود مسکنهاشان آتی دو بوستان از راست و چپ بخورید از روزی بروردگارشان و شکر کردید ما را و را

بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ ۱۵ فَأَعْرِضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرَمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي

بلدی پاکیزه و بروردگاری آمرنده پس روی گردانید پس فرستادیم بر ایشان سایل از ان سحت و بدل دادیم ایشان را اردو باغشان دو نوع صاحبان بری

أَكُلَ خَمْطٍ وَ أَثْلَ وَ شَيْئٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ۱۶ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ يُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ

تلخ و شور که و چیزی از کنار اندکی آن سزا دادیم ایشان را بسبب آنچه کفران و ردیدند و یا کفر آمدیم هر اسرا را



## الجزو الثاني العشرون

١٧ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا

وگردانیدیم میان ایشان و میان قریهائی که برکت دادیم در آن قریها ظاهر را یعنی بر سر راه و مقرر داشتیم در آنها رفتن را سیر کنید

فِيهَا لِيَالِي وَ آيَامًا آمِنِينَ ١٨

در آنها شبها و روزها ایمنان

### در بیان حکایت اهل سبا

در مساکن بودشان اهل سبا بود نعمت پیش از آن کاید نکست که حوریدار هر چه رو روی داده حق باشد آمرزیده مر پروردگار آب سدی کان و را بقیس بست شد مبدل حدیبی اندر ظهور شد گرسن باغهای پرچیل بین ایشان ما نگردانیدیم هم قریهای ظاهره بر اتصال یا مقادیر مراحل اندران بست کس محاج راد و راحله	آبمی از حدیبی اندر و ما هوایش ایمنی مود در شما گوشت شکش بر سق آنگه را شد در حقگذار موشها سوراخ کردند و شکست بردو باغ از مومهای صبح و شور ور درخت سدر آکل را قتل وان قرای دیگر از خود و ارم حمله در ظهر طریق اندر محال اندر آوردیم در هر جا عیان هم به آبادی در آنها فاصله	هر کس اندر خانه اش یعنی چیب سپرده قره بدایستان نا صفا ایچنین شهری پسندیده و نکو پس نگردانید روی ارشکرهم یا که سبی آمد از کسار قهر حفظ یا باشد درخت خاردار این چرا دایمشان بر ناشناس حون فسطی و اریخادر رجوع سیر مردم بد در آن تقدیر ما اندر این دهها بدون هر تب ایمنید از خوف قطع الطريق	در دواغ اندر یسار و دریبین مرسلتی در هر یک آمد از خدا در ارایش گشت باید شکر او پس فرستادیشان سبیل المرم کرد ویران جمله آن باغات و شهر موم تبح آورد مانا سار ایست آبا جز خزای باسباس بودشان برکات دایما رو در روع با راحت نگردید از قریها راه هروقتی رویداز رو روش ورعطش و رجوع در ره برفق
---	---	--	---

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِبَتْ وَ مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مَرْقٍ إِنَّ فِي

پس گفتند پروردگار ما دوری افکن ما و سفرهای ما و ستم کردند بر خودهاشان و گردانیدشان حکایتها و برآ کشته کردند بدستیکه در آن

ذَلِكَ لَا آيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ١٩ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَلْمَهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنْ-

هر آینه آیههاست مر هر شکبای شکر کدار و تحقیق راست گردانید بر ایشان ایس کماش را پس روی کردند او را خیزاره از

الْمُؤْمِنِينَ ٢٠ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي

کروندگان و بودم او را برایشان هیچ تسلطی مگر برای آنکه بدانیم آنرا مکرود ناخبر از آنکه او از آن در

شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ ٢١

شک است و پروردگار تو بر همه چیز گهان است

پس نگفتند اعساشان رسا پس ستم کردند بر خود رین دعا شد خراب آفریهها اندر زمین پس پراکندیم ایشانرا چنان پس برایشان طن خود را کرد راست می نبود او را برایشان حتی از کسیکه باشد از آن در گمان	دوری افکن بین مرلهای ما یا که زمین کفران معنهای ما که میان شام بود آن تا بین که باید آن تفرق در میان دیو کربلر بر این منته خواست یا که اسبلا بگاه دعوتی یعنی از حشر و حساب اندر نشان	تا که نتواند صد مردی سفر پس بگردانیدشان تا از تعب خلق تا گفتند از ضرب المثل اندر این باشد نشانها بر حضور پیروی کردند او را پس عیان حرکه دایم و کشیم او را جدا باشد آن پروردگار از فوق و بست	می ر راد و راحله هیچ از مقر هر کسی گوید سخنهای بلب شد سبا را عیش بر عسرت بدل مرکبها کوست صبار و شکور جزگروهی از خواص مؤمنان که بود ایمانش بزدیگر سرا مرگهگان بر هر آن چیزیکه هست
--	--	---	--

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

نکو بگویند آنان را که گمان بردید از غیر خدا نمیباشند مالک مقدار ذره در آسمانها و نه در زمین

## سورة السبا

وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ٢٢ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ

و باشد مرا ایشان را در آن دو تا هیچ شرکی و نباشد مرا و را از ایشان هیچ مددکاری و سود ندهد شفاعت زدا و مگر برای آنکه دستور ی داد برایش تا چون

إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٢٣ قُلْ مَنْ

برداشته شود ترس از دلهاشان گویند یعنی ملائکه بعضی که گفت پروردگار شما گوید حق و اوست رفیع بزرگ بگو کیست

يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ أَيْبَاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

که روزی بدمد شما را از آسمانها و زمین بگو خدا و درستی که ما شما را آید بر هدایت یا در گمراهی آشکار

قُلْ لَا تَسْأَلُونَنَا عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْتَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٢٤ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا

بگو پرسیده نیشود از آنچه بکردیم و پرسیده نشویم از آنچه میکنید بگو جمع میکند میان ما پروردگار ما پس حکم میکند میان ما

بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَاحِ الْعَلِيمُ ٢٥ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَهْكُمُ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٦

ماحق و اوست حکم کننده ما بگو بیا بیا مرا آنکه رسیده اند اما از آن است که اوست خدای غالب درست کردار

گو جوابید آنکه ما را که گمان	غیر حق کردید یعنی از زبان	مالت ایشان می باشد از یقین	قدر ذره در سموات و زمین
دست ایشان را در آنها تا خدا	شرعی از هیچ ره از هیچ جا	هم خدا را دست راست و ملک	مردم دکاری و پشی بی رشک
سودهم بدهد شفاعت زد او	خردستوری روح میگفتگو	با زده ایشان شود سلب فزع	اذن پس بدهندشان بر ماوقع
در فزع باشد یعنی خفته بر	شعب و مشفوع اندر رسد جبر	پس شفاعت را در دیدار قلوب	آن فزع سلطان نشاف الکروب
بعضی که گویند بعضی از بهفت	در شفاعت کردگار ما چه گفت	گفت میکنند حق گفتار راست	که شفاعت اهل ایمان سزا است
آحادی ما علی است و کبر	هست بر ذاش شفاعت ناگیر	کوشما را از سما و از زمین	کیست کوروزی دهد ابشر کین
گو تو خود اندر جواب این سؤال	که دهد روزی خدای دوالحال	از شما و ما کدام ار قرار	بر هدایت یا ضلالت آشکار
کوشما پرسیده از احرام ما	می گردید ایچ اندر ما چرا	ما نکردیم از شما پرسیده هم	از هر آنچه میکنید از پیش رو کم
بین ما کوم جمع سارد رب ما	پس نباید حکم بالحق بینا	میکند حکم او نداش در میان	حاکمی دانست او بر مردمان
گو تا بید از شریکان آنچه را	که حق کردید الحاق از غما	یعنی اوصاف بارها از کدام	میکند اباد ما رب الانام
	گو تو کلاً بل هو الله العزیز	غالب دانا بحکم حله چیز	

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشَرًا وَ نَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٢٨ وَيَقُولُونَ

و نفرستادیم ترا مگر عام مردم را مژده دهنده و سزا دهنده ولیکن اکثر مردمان نمیدانند و میگویند کی

مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ٢٩ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْأَلُونَنَا عَنْهُ سَاعَةً وَلَا

باشد این وعده اگر هسید راستگویان بگو مر شمار است وعده روزی که بار پس بیاید از آن ساعتی ویش

تَسْتَقْدِمُونَ ٣٠ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَىٰ

نمی انشد و گفتند آناسکه کافر شدند تیکرویم این قرآن و نه آنچه باشد میان دودستش و اگر کسی

إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا

هنگامیکه ستمکاران باز داشته شد گاسد پروردگارشان بر مگردانند بعضی بعضی سخن را میگویند آناسکه ضعیف گرفته شدند

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ٣١ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لَنَحْنُ

مرا آنرا که بزرگی هستند اگر نه شما بودید هر آینه بودیم ما گردگان گفتند آناسکه بزرگی هستند مرا آنرا که ضعیف گرفته شدند آنما

## الجزو الثانی العشرون

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ۲۲ وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ

دارداشتیم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران و گفتند آنگاه صعب گرفته شدیم از آنرا

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا

که بزرگی حسود بلکه حیله شب و روز هنگامیکه میفرمودید ما را که کافر شویم جدا و بگردانیم ما و پادشاهان و پنهان داشتند

الدَّامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَعْلَالِ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَهْلَ يُجْرُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۲۳

بشمارا چون دیدند عذاب را و گردانیدیم غنهارا در گردنهای آنگاه که میفرمودند آیا حرا داده میشود مگر آنچه بودند که میکردند

<p>نی فرستادیم الا آنکه عام وعدمتان گوید کی باشد راست وان قیامت یا بود وقت وفات به آنچه پیش از آن آمد فرود کافران حال رسول مستطاب غنی کردند آن تمام از حق و کین ورسبی طالعالم بار ایستند رد قول هم نمایند از حدال واهل استکار گویند ایچین ما نگریدیدیشان از راه دین بل به ما کافر شدیم از مال و آ هم مراو گریم همتایان بکش وان بدامت را بهان داردم بشویان یا ر اساع صلال ندتر از غمت غنی برگردی</p>	<p>مژده ده هم هم ده خود بر او صدق گر گوید و بشک از حد است رو روش چون شاست از سیئات که در آن نعت دمار حمله بود بار میچند از اهل آیت یادت این آیت رسول از رب دین حوکه رد رب خود حوار و برید می نگوید آن ضاعی در مقال در جواب فرقه مستضعفین بل شما بودند خود از مجرمین مکر و روش بر ایمان داشت بار کفر مان بود از شما بر حرم خویش حوکه سید آن عذاب پر اله آن دم بهمان کسید از ضعف حال دست تا باشد شان گودی</p>	<p>لیک نادا اسد اکثر مردمان او شما را وعده رو ریست می گفتند آنکه خود کافر شدند یعنی آن توری و انجیل مسی وصف او گفتند باشد بی قصور کاین حق گویند بهار از عذاب در گرداند من بعضی سخن سرکش را که بودید از شما بار تان ما داشتم آیا راه بار گویند آنچه بجزره بند امر مکر دید و قی که ما هر دو فرقه بعد از آن کعبه و شود یا شود اندر شبانی بهان همچس عبا نمازم آتشین میشود آیا حرا داده مگر</p>
---	---	--

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُنْرَفُوها إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۲۴ وَ قَالُوا

و نفرستادیم در هیچ قریه هیچ بیم کننده مگر گفتند بخت پروردگارش بدرستی که ما آنچه فرستاده شدیم بآن کافر ایم و گفتند

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ۲۵ قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد و باشیم ما عذاب کرده شدگان بگویند برستی که پروردگارم فراخ میکند و دیرا برای آنکه میخواهد

وَ يَقْدِرُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۶ وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِاللّٰهِ تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا

و تنگ مگرداند و ایکن اکثر مردمان عباد نیست مالهای شما و نه فرزندان شما چیزی که نزدیک کردد شمارا در دما

زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ

نزدیک کردی لیکن آنکه گوید و کرد کار شایسته را پس آن گروه مر آنها راست جزای افزون آنچه کردند و ایشان باشند در غرفهائی

آمِنُونَ ۲۷ وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۲۸ قُلْ إِنْ رَبِّي

ایمان و آنگاه که می شامند در آتیههای ما طالبان عاجز گردانیدن آنها باشند در عذاب احضار کرده شدگان بگویند برستی که پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْتُمْ مِنْ شَيْءٍ قَهْوٍ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۲۹

فراخ میکند و دیر ابرای آنکه میخواهد از بندگانش و تنگ میکند برایش و آنچه را اتفاق گردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا و اوست بهترین روزی دهندگان

## سورة السبا

نی فرستادیم ما در هیچ ده  
نکرویم و منکریم از جر و کل  
اندر این دعوی که ما پیغمبریم  
کو گشاید رزق رب من زیاد  
مال و اموال شما نمود خودان  
پس دو چندان باشد ایشارا جزا  
و آنکه سعی اندر آیتها بوند  
کو گشاید بر عبادش رب من  
دو ملک بر منفق و مسک دعا  
اوست خیر الرارقین در صابطه

یا که در شهری رسولی بیمده  
بود نعمت وجه تکذیب رسل  
مر شما از هر جهت اولی تریم  
تسک هم سازد چو خواهد بر عباد  
که نماید درد ما نزدیکان  
بر عملها ای که کردند از رصا  
تا مگر عاجز گشته ما بوند  
درد را هم سک سارد بسجن  
هر صباحی میکند اندر حرا  
ما بقی باشند از حق واسطه

جز که گفتند اهل سمع ما بران  
می گفتند از نکر و ز حد  
بر غذائی ما معدب بسیم  
محض حکمت بی رراه که رودین  
موجب قربت ایمان و عمل  
و انکسان در غریهای حسد  
آسکروه باشند در ریحی فروغ  
واچهارا اتفاق از جبری گند  
کوبدان بر منفقان بخش ای الله  
رزق کس ندهد حرا آن اخلاق خلق

که فرستاده شدید از ربان  
ما فروسم اندر اموال و ولد  
یا غذائی بست تا ران بسیم  
خلق نادانند اکثر لک از این  
ان عمل که صالح آید در محل  
از مکاره ایمن و از آوند  
ان قوم می العذاب محضرون  
پس خدا بدهد عوضها بر مرید  
گوید این کن مال مسک را تاه  
که بود هم رزق از و هم حل و حل

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ اِهْلِيْكُمْ كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ ۚ ۴۰ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ اَنْتَ

و روزیکه حشر میکند ایشان همه پس میگوید مر ملائکه را آیا ایشان را بودید که پرستیدند گفتند دایم باک و ترانوی

وَلِيْنٰ مَنْ دُوْنِهِمْ بَلْ كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُّؤْمِنُوْنَ ۚ ۴۱ قَالِيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم

صاحب ماز غیر ایشان بلکه بودند مبر سید بدن را اکثر ایشان بودند باها که بودند کسان پس امروز مالک عیبهاست بعضی تان

لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا ذُوقُوْا عَذَابَ النَّارِ الَّتِيْ كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ ۚ ۴۲

مر بعضی را و دی و هریک و میگوئیم آنا را که ستم کردند چشید عذاب آشی را که دید آرا تکذیب منکرید

وَ اِذَا تُنْلٰی عَلَيْهِمْ اٰیٰتُنَا بَيِّنٰتٍ قَالُوْا مَا هٰذَا اِلَّا رَجُلٌ یُّرِیْدُ اَنْ یَّصْدَكُمۡ عَمَّا كَانُ یَعْبُدُوْنَ

و چون خوانده شود بر ایشان آیهای ما که روشن است که مندیست این مکر مردی که میخواهد که دارد دشمارا از آنچه بودند که میپرستیدند

اَبَاؤُكُمْ وَ قَالُوْا مَا هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ مُّفْرٰی وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا

پدران شما گفتند بست این مکر دروغی اندر کرده شده و گفتند آنا که کافر شدند مر حق را چون آمد ایشارا بست این مکر

سِحْرٌ مُّیْنٌ ۚ ۴۳ وَ مَا اَتَيْنَاهُمۡ مِنْ كُتُبٍ یَّدْرُسُوْنَهَا وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَّذِیْرِ ۚ ۴۴ وَ

سحری آشکار و ندادیم ایشارا از کتابها که درس خوانده باشند آها را و فرستادیم ایشان پیش از تو هیچ بیم گنده و

كَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوْا مَعْشَرَ مَا اَتَيْنَاهُمۡ فَكَذَّبُوْا رُسُلِيْ فَکَیْفَ کَانَ نَكِیْرٌ ۚ ۴۵

تکذیب کردند آنا که بودند پیش از ایشان و برستیدند بده یک آنچه دادیم ایشارا پس تکذیب کردند رسولان مرا پس چگونه بود انکار من

یار کن روزی که جمع آرد خدا  
پس بگویند آن ملائک کای اله  
فاصریم اندر عودیت تمام  
میپرستیدند دیوان این کسان  
ما باستم کارگان گوئیم هم  
چونکه خوانده میشود مرکاران  
که بخواهد با درمان دارد عیان  
و انکسان گفتند که کافر شدند  
کاین نفاذ جز که سحری آشکار  
تا که بر بطلان قرآن و رسول  
نی فرستادیم ما هم سوشان  
نستشان وجهی بهر و کین خود

مشرکارا اندران یوم القضا  
ران نوایک و برتری بی اشتباه  
ناچه های اینچنین حد و مقام  
بشتر و ایمانهاش بودی ندان  
میچشید این ریح آتش دهمدم  
جمله آیتهای ما روشن چنان  
را که آبا مان پرستیدندی آن  
مر حق اعنی بر رسول از جند  
لفظ یا سحر است و معنی بعبار  
از دلیل آوند قوی با اصول  
بهمده پیش از تو مردی با نشان  
یا بتکذیب تو یا در دین خود

پس ملائکه را بگوید کاین کسان  
یعنی آنا که پرستند جز تو کس  
دوستی بود حوی ماین ما  
جوبک از فالویم لایمک خبر  
التي کنتم بها تکذبون  
می بگویند اینچنین با یکدیگر  
و این سخن گویند نبود جز دروغ  
یا باسلام و نبوت یا کتاب  
مشرکارا ما ندادیم از کتب  
یا که اندر صحت اشراک خود  
حاصل اینکه مشرکان مکه را  
همچنین کردند تکذیب از عناد

عابدان بودند تان آبا عیان  
توولی ما و مولائی و بس  
تا شویم ارفعل بدگیشان رصا  
معصکم لبعض نفعا لا و صر  
این همان ناراست یعنی در تون  
بست این الا که مردی در طر  
کافری مر حق کند از بی فروغ  
چون بدیشان آمد از حق در خطاب  
درس تا خوانند آن از قش و ل  
هیچ استدلالی آوند از سند  
ملتی نبود بجز جهل و عی  
پیش از ایشان انبا را در بلاد

## الجزوالتانی العشرون

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنتُمْ مُجْرِمِينَ ۲۲ وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ

نارداشتیم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران و گفتند آنانکه ضعیف گرفته شدند بر آنانرا

اسْكَبُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا

که بزرگی حسد آنکه حمله شب و روز همگامکه میفرمودند ما را که کافر شویم جدا و بگردانیم مرا و را همایان و پنهان داشتند

الْإِدْمَاءَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۲۳

بشمارا چون دیدند عذاب را و گردانیدیم غلله را در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا جز داده میشود مگر آنچه بودند که میکردند

<p>نی فرستادیم الا آنکه عام و عدهتان کودکی باشد راست وان قیامت یا بود وقت وفات به آنچه پیش از آن آمد فرود کافران حال رسول مستطاب نفی کردند آن تمام از حق و کفر و ربیبی طالبان مار ایستند رد قول هم نمایند از حدال و اهل استکبار گویند اینچنین ما بگردانیدشان از راه دین بل به ما کافر شدیم از میل و آرزو هم بر او کریم همایان کیش وان بدامت را بهان دارندهم پیشوایان یا ر انتاع صلال بدتر از غفلت غبی بر گردنی</p>	<p>مژده ده هم سم ده خود بر اید صدق کر گویند و شک از حد است روروشن حوس شاست از حد است که در آن نعت دهر حمله بود مار میچسبند از اهل اکین یاقوت این آب زول از رب دین حوکه رد رب خود خوار و در می گویند آن صعبی در مقال در حواب فرقه مدبصعین بل شما بودید خود از مجرمین مکرر و روش بر ایمان داشت از دهر مان بود از شما بر حرم خویش حوکه سید آن عذاب بر الم آنده پنهان کنند از صعب حال نیست ما باشد شان کودی</p>	<p>لیک دادا است اکثر مردمان او شما را وعده روریتس می بگویند آنکه خود کافر شدند یعنی آن توری و انجیل مسی وصف او گویند باشد بی تصور کاین حین گویند کفر از عباد در گردانید من بعضی سخن سرکشارا که بودید از شما بار تن ما داشتم آیا در راه مار گوید آنچه بچاره بندد امر میگردید وقتی که ما هر دو فرقه بعد از آن که بود و شود یا شود اندر شما بی بهان همچین غما بما ئیم آشن میشود آیا حرا داده مگر</p>	<p>ار حمال و ربه بیفهمبران که دمی نمایند از وی پیش و پس ما قرآن کریم از ما ایستند صبه موسی و مسیح آمد یقین مس سوریه و انجیل و رور که بر آنها نیست ما را اعتماد سوی بعضی دیگران در من ما سیم از مؤمنان بی ما حرا بعد از آن کآمد شما را از اساه بر کسان کرامر حق سرکش شدند ای که تا گردیم کافر بر جدا در بدامت غرق اند و دست سود یا بدامت ظاهر آید زان کسان اندر اعناق آنکه کافر شدند بدین رهبر آنچه میکند از حیر و شر</p>
--	---	---	--

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُنْرَفُوها إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۲۴ وَ قَالُوا

و فرستادیم در هیچ قریه هیچ بیم کننده مگر که میسند بعت پروردگارش بدستیکه ما آنچه فرستاده شدیم آن کافر ایم و گفتند

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ۲۵ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

ما بشیریم در اموال و اولاد و ما شیم ما عذاب کرده شدگان و بدستیکه پروردگارم فراخ میکند و در ابرای آنکه میخواهد

وَ يَقْدِرُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۶ وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِاللَّيْلِ تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا

و تنگ مگرداند و لیکن اکثر مردمان میداند نیست مالهای شما و نه فرزندان شما چیزی که بر دیک گرداند شمارا نزد ما

زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءُ الْوَعْدِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ

بر دیک کردی لیکن آنکه گروید و کرد کارشایسته را پس آن گروه مرآه است حرای افرون آنچه کردند و ایشان باشند در غرفهائی

آمِنُونَ ۲۷ وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۲۸ قُلْ إِنَّ رَبِّي

ایمنان و آنانکه می شایند در آیههای ما طالبان عاجز گردانیدن آنها باشند در عذاب احضار کرده شدگان و بدستیکه پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۲۹

فراخ میکند و در ابرای آنکه میخواهد از بندگاش و تنگ میکند برایش و آنچه را انفاق کردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا و اوست بهترین روزی دهندگان

## سورة السبا

نی فرستادیم ما در هیچ ده نگرویم و ملکریم از جزء و کل اندر این دعوی که ما پیغمبریم گوشتاید رزق رب من ریاد مال و اموال شما نمود خودان پس دو چندان باشد ایشارا حزا و آنکه سعی اندر آنها بود گوشتاید بر عبادش رب من دو ملک بر معق و ممسک دعا اوست خبر الرارقین در صابطه	یا که در شهری رسولی بیمده بود نعمت وحه تکذیب رسل بر شما از هر جهت اولی تریم تک هم سازد چو خواهد بر عباد که نماید نزد ما نزدیکان بر عملها ای که کردید از رصا تا مگر عاجز کننده ما بود ررق را هم سک سارد بسخن هر صباچی میکند اندر حزا ما بقی باشند از حق واسطه	جز که گفتند اهل نعمت ما بران می نگفتند از نکر و ر حسد بر عذابی ما معذب یسیم محض حکمت بی رراه کفرودین موجب قرست ایمان و عمل و انکسان در عرفهای حنند آنکروه باشند در رحی فروع و آنچه را اتفاق از جبری دید گویدان بر مفقان بخش ای اینه رزق کس بدهد حر آن اخلاق خلق
--	---	--

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْلُوا إِلَيَّ كَأَنْتُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ٤٠ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ

و در روزیکه حشر میکند ایشان همه پس میگوید مر ملائکه را آیاینها شمارا بودند که رسیدند گفتند دایم پاک و دت را توانی

وَلَيْنَا مَنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ٤١ قَالِیَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم

صاحب مال از غیر ایشان بلکه بودند مبر سید دجن را اکثر ایشان بودند آنها که بودند کنان پس امروز مالک میباشد بعضی نان

لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ٤٢

بر بعضی را سودی و زیانی و مگوئیم آنانرا که ستم کردند بچشید عذاب آشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید

وَإِذَا تُنْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ

و چون خوانده شود بر ایشان آیهای ما که روشهاست که گفتند است این مگر مردی که میخواهد که دارد دشمارا از آنچه بودند که میرسد

أَبَاؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا

پدران شما و گفتند است این مگر دروغی افرا کرده شده و گمید آنرا که کافر شدند برحق را چون آمد ایشانرا است این مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ ٤٣ وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ٤٤ وَ

سحری آشکار و دادیم ایشانرا از کتابها که درس خوانده باشند آنها را و نفرستادیم ایشان را پیش از تو هیچ بیم کننده و

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مَعْشَارًا مَّا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٥

تکذیب کردند آنرا که بودند پیش از ایشان و رسیدند بدیده یک آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب کردند رسولان مرا پس چگونه بود انکار من

یاد کن روزی که جمع آرد خدا پس بگویند آن ملائک کای اله قاصریم اندر عودیت تمام میرستیدند دیوان این کسان ما باستم کارگان گوئیم هم چونکه خوانده میشود بر کاران که بخواهد با دمان دارد عیان و انکسان گفتند که کافر شدند کاین نفاشد جز که سحری آشکار تا که بر بطلان قرآن و رسول فی فرستادیم ما هم سوشان نیستشان وجهی بهر و کین خود	مشرکارا اندران یوم القضا زان قویاک و بربری بی اشتباه تاجه های اینچنین حد و مقام بیشتر و ایمانشان بودی بدان میچشید این رج آتش دهمدم جمله آبهای ما روشن چنان را که آمان پرستیدند آن برحق اعنی بر رسول ارچند لفظ یا سحراست و معنی بعبار از دلیل آرند قوی با اصول بدمه پیش از تو مردی با شان یا بتکذیب تو یا در دین خود	پس ملائکه را بگوید کاین کسان یعنی از آنکه پرستند جز بواکس دوستی نبود حوی مابین ما جویک از فالیوم لایملک خبر الی کنتم بها تکذبون می بگویند اینچنین با یکدیگر و این سخن گویند بود حزدروغ یا باسلام و بوث یا کتاب مشرکارا ما ندادیم از کتب یا که اندر صحت اشراک خود حاصل اینکه مشرکان مکه را همچنین کردند تکذیب از عباد
---	--	---

## الجزو الثاني عشرون

ن رسیدی بعشر آنچه ما داده ایم این فرق را از هر نوا یا ندادیم هیچ بر پیشینان آنچه را دادیم ما بر مکیان پس بکعب رسولان آمدید پس چگونه باشد از من تاپسد یعنی انکارم بر ایشان در روش هم عذابم بر جرای بدمنش

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ

وگویی این است اندمیدم شمارانک صریقی که برخیزیدم خدا را دود و یک یک پس اندیشه که بدست صاحب شمارا هیچ حموی بست

أَنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ٤٦ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ

او مکرسم داده برای شما مایه دوست عقوبت سعت وگو آنچه خواستم از شما ار مرید پس آن مرید شماراست بست

أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ٤٧ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ

میدم مگر بر خدا و اوست بر همه چهر شاهد وگو در سبکه پروردگار من القا میکند حق را دانای غیبات

٤٨ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَما نُبِئُ الْبَاطِلُ وَما يُعِيدُ ٤٩ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَ

وگو آمد حق و نبی آرید باطل را و نه اعاده کند وگو اگر گمراه شدم پس گمراه شوم مگر بر خودم و

إِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي أَنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ٥٠ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا وَلَا قُوَّةَ وَ

اگر هدایت یافته پس تاب حراست که وحی میکند پروردگار من در سبکه او شنوای ردگست و اگر بی همگامی که نرسد پس باشد وحی و

أُخْذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ٥١ وَقالُوا آمَنَّا بِهِ وَآتَيْنَاهُمُ الْمَنَافِسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ٥٢ وَ قَدْ

گرفته شوند از حائی نزدیک وگوید ایمان آوردیم با او و از کجا باشد مرا نشان اول از حای دوری و تحقیق

كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَبَقَذَفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ٥٣ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ٥٤

کافر شدند بآن از پیش و می اندازند عبرا از حای دوری وحدائی افکنده شده ایشان و میان آنچه بجوایند

كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ

چنانکه کرده شد با امثال ایشان از پیش بدستیکه ایشان بود در شکی سهمت اندازنده

<p>کوحراین بود که بدهم بندد          دو و دو تا مشورت بهم دید          هم باطل اندر اطواره بند          حاصل ایکه در باطل بر شما          بلکه عقل عاقلان یشم کم است          او هر آنچه خواستم از مرید ما          گو که آن پروردگار بر و حوب          گو که آمد حق که فراست و دین          هم بدهد عود جزئی در سبج          هست بر من مر و مال گمراهی          وحی سوی من فرستد رب من          پس گردد فوت را نشان در گریز          یعنی اندوی ریششان تا گریز          صرفا نگر من ایمان از کجا          واکهی که نگروند آن کسان          بود محفی یعنی آن گفتارها</p>	<p>ایکه رحیزید از هر خدا          حال و کارم را ابتدا آرید ناد          با نداید ایکه بود از حنون          که سی از فهم و عقلم بهر مند          بست الا مده او بر شما          بست مرید دعوتم حر براله          وحی را القا نماید بی علق          نافرید شئی باطل هیچ چیر          گو اگر گمراه شدم بود حزاین          ور روم بر راست راه اندر طلب          پس چو سنی کافران را ترسناک          هم مرا ایشان را بگیرند از کمین          آن زمان گویند آمنا به          یعنی ایمان را تاوش کی کند          وان سخنها میفکند بدی غیب          از مکان دور یعنی از گمان</p>	<p>ریک آیین یایک خضاب بهان          یک یک سن مکر تاهرم دید          فکرهم در قول و گمنازم صید          حال من روشن شود دور از خطا          بحر ها در باغ فکرم شبم است          در رسالت اوست پس بهر شما          یقذف بالحق علام الغیوب          یا که اسلام و رسول حق حبیب          بست او قدر بخلق و بعث هیچ          به بغیر من برد آگهی          که سمیع است و قریب او هر رمن          آن عذاب بر تپت حول خیز          میکشد ارقهر و ناخواهی بیزیر          باشد ایشان را سهل از دور حرا          مریم بر یا بعث از پیش از آن          که بلا یعنی بگفتند از حقا</p>	<p>دو دو و یک یک بدون هر هوا          تاکنون بی مکر و تقلید و فساد          هیچ در این یارتان بر آرمون          بست قولم از حنون و ریشعد          بشا ازان کامد عذاب و ابتلا          که بهر حیرت زاشا او گواه          رمی باطل میباید یا بحق          یعنی آن ابلیس یات بی سیر          که شده گمراه نفس خود یقین          پس بود وحی آن هدایت را سبب          برد مراد و وقت بعث اندر هلاک          از مکانی پس قریب اعنی زمین          که زمان آفرشد و ره منتهی          از مکان دور تاران دم زند          فی زلمی بلکه از پندار و رب          بر روی دانش و دیدی عیان</p>
--	--	--	--

## سورة الفاطر

بین ایشان و آرزوهایشان یقین | افتد البته جدائی یوم دین | همچنانکه این عمل از پیش این | رفت تا اشاهشان از مشرکین  
 همچنان از عقل و جان نبوده است | اهلهم کماوالی شک مرید



### سورة الفاطر خَمْسَ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ مِّمَّنْ وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعَ

سایش مر خدا را بدید آورده آسمانها و درین گردانده فرشتگان رسولان صاحبان بالها دو نود تا و سه ناسه او چهار چهار

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا بَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ مَا يَفْعَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ

می افزاید در آفرینش آنچه می خواهد بدرسی که خدا بر همه چیز تواناست آنچه را که شاید خدا را ای مردمان از رحمت

فَلَا تُمَسِّكُ لَهَا وَ مَا يُمَسِّكُ فَلَا تُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ يَا أَيُّهَا النَّاسُ

بس نیست از گیرنده مرا آرا و آنچه را از گیرد بس نیست فرستد مرا و از پس او ایست عزیز در دست گردان ای مردمان

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ

یاد کنید نعمت خدا را بر شما آناهج باشد آفریننده هر خدا کرد و دی دهد شمار از آسمان و زمین بیست الهی

إِلَّا هُوَ قَاتِي تُؤَفَّكُونَ ۚ وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝

مگر او پس کجا بر گردانیده بشوید و اگر تکذیب میکند ترا بس تحقیق تکذیب کردند رسولان را پیش از تو و خدا را گردانیده میشود امرها

حد ذاتی را که خدا و است و اوست گردانده او فرشتگان اختلاف احسن اندر ملک مرتوانا باشد او بر کل شیئی و آنچه گیرد باز او از مردمان و رکه چیزی گیرد او از بنده نار هم عزیز و هم حکیم از علت است هست آبا خالق غیر از خدا کر که تکذیب نماید ابر رسول	و آفریننده سوانست و ارض بر رسولان فرستد را بگلان را اختلاف رتبا شد بی رشک میکند آرا که میباشد بوی بیست فرستده او را بعد از آن کس نباشد تا دهد نارش سار جمله کارش بر صلاح و حکمت است که دهد تان روزی از ارض و سما ورتو نمایند دعوت را قبول هست بر حق بازگشت کارها	هر ستایش هر سا که هست و بود صاحب آن بالهای بشمار میکند زاید در آنچه آفرید آنچه بکشاید رجشایش لباس یعنی او دهد اگر چیزی نکس اوست بر ار سال و برامسا کها ای گروه مردمان آرید یاد غیر او بود خدائی می بدید همچین تکذیب کرده خود شدند سوی وی گردید باز اندر حرا	باشد او را کاوست خلاق وجود دو و دوم سه و سه هم چار چار آنچه خواهد و است در خور بر مرید بیست گردیده کس آرا در شاس بیست کس اگیرد از وی نار پس غالب و دانا دهد گیرد بها نعمت حق را که داد او مر عباد هراجا پس از گردانده شوید آریسل که از تو سابق بوده اند
---	--	---	---

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ۖ

ای مردمان بدرسی که وعده خدا حق است بس باید البته فریفته نکند شمار از زندگی دنیا و نباید که فریفته کند الله شمار اعدا آن فریفته دهنده

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ

بدرسی که شیطان مر شمار است دشمن پس بگیردش دشمن جزاین نیست می خواند گروه ها را تا نباشد از اهل

السَّعِيرِ ۚ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

آتش سوزان آنانکه کافر شدند مرا ایشان راست عذابی سخت و آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته مرا ایشان راست آمرزش



## الجزو الثاني العشرون

وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٢ إِنَّا

و مرده ها      در سبكه خدا      ميشنوايد آيا كه ميخواهد و مستي و شنوايد      آيا كه در قبر هايد      مستي تو مگر بيم كند      در سبكه

أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّن أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ٢٣ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ

ماور سادتم تراحق      مرده دهنده      و سم كنده      و ست      هجامي      مگر      آيا كه كذشت در آن بيم كند      و ا      كز كذيب مي كند بر ايس تحقيق

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ٢٤ ثُمَّ أَخَذْتُ

كذيب كردند آيا كه بودند پيش از ايشان      آمد ايشان را رسولان شان با براهها و با مصحفها      و ا      كتاب روشن گرداننده      پس      گرفتم

الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٢٥ أَلَمْ نَرِ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاتَخَرَجْنَا بِهِ

آيا كه كافر شدند      پس چگونه بود انكار      من      آيا      ندیدی كه      خدا      فرو فرستاد از آسمان      آبي را پس بيرون آورديم      آن

ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلَفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَعْضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ وَ مِنَ النَّاسِ

ثمره ها يي كه مختلف است رنگ هاي آنها      و از كوه ها      راه ها      سه ده ها و سرح ها كه مختلف است رنگ هايشان      و سياهي      سيار      و از مرده ها

وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُّخْتَلَفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

و حنده ها      و شتر و گاو و اسب كه مختلف است رنگ هايش همچو اين است      و تحرير اين است كه مگر سوار خدا از رنگ هايش دانايان      در سبكه خدا      غالب

غَفُورٌ ٢٦ إِنَّ الَّذِينَ يَنْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً

آمر زنده است در سبكه آيا كه      ميخواهد      كتاب      خدا را و راي داشته      ما را را      و اعانق كردند از آنچه روزي داديم ايشان را و آشكار

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ نَّبُورَ ٢٧ لِيُؤْتِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ٢٨

اميد دارند از ما در كمي كه مگر براه شود      تا اتمام ده ها ايشان را و ده ها ايشان را      ارا حسا      در سبكه او آمر زنده شكر پذير است

يست يكسان كور و با در امور	هم باشد مسوي ضلالت و نور	سايه يكسان با حرارت بيست هان	هم نه يكسان رندگان با مردگان
ميشنوايد هر كس را خواهد خدا	اينست ان الله يسمع من يشاء	ميشنوايد نه تو در حضور	اي محمد مردگارا در قور
يعني آنها كه اندر مرد و زن	مردند ايشان نكورستان بن	نيسي و اي محمد حردير	ما فرساديم بالغف شير
مي بود امتي هيج از اعم	حركه در آن بيمده نگذشت هم	گر كه تكذيب تايد اين خسان	پيش هم كردند تكذيب آنكسان
كآمد ايشان را رسل با سات	هم در مكان رهسارند برجات	هم كتاب روشن اندر اصل و فرع	هم حلال و هم حرام از حكم شرع
پس گرفتيم آنكس را در زمين	پس چگونه بود آن انكار من	نكزي آيا نواي بيسته كاب	حق فرستاد ارسا يا از سحاب
پس برون را ن آب آورديم ما	مروها ي محض از رنگها	و زمين كوهها اسعد راه	سرح از هر نوع و هم ديگر سياه
رنگ سرخي مختلف اندر سسل	رنگ نيسي اي كه از نيسي قذلي	و ان بود سود و غرايب از عون	كه سياهي باشد از حد فزون
همچنين از مردم و حنده گان	خاصه اسب اردو اب اندر سان	جاريان محض الوان شان	همچو اسب و جبال اندر شان
غير از اين بود كه ترسد از خدا	از عبادش عالمان نيك راي	پسش افرو هر كه او دانا تر است	هم ز رهرو بش خوف رهبر است
زانكه حق غالب بود در انعام	گرچه هست آمر دگار او در انعام	آنكه خوانند از كتاب الله مدام	بر صلوة است آنجماعت را قيام
ميكند اتفاق را در رقي كه ما	داده ايم اندر بهان و رملا	درهان تا از ربا اين بود	فاش تا غري بمان راغب شود
دارد اميد آن تجارت از اله	كند او خسران بايد هيج راه	ميدشان تا حق بپردازد تمام	هم فرايدشان ز فضل خود مقام
	كو غفور است و شكور در محل	بعد آفرش دهد اجر عمل	

وَالَّذِي آوَحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ

و آنچه را وحی كرديم بتو از      كتاب است حق      تصديق كننده مر آنچه را باشد ميان دودستش در سبكه خدا ايندگاش آگاه بناست

## سورة الفاطر

۲۹ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ

یس میراث دادیم آن کتاب را آنانی که برگزیدیم از بندگان خود پس بعضی از ستم کننده گانند بر نفس خود و بعضی را ورزیدیم و بعضی را

سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۳۰ جَنَّاتٌ عَنْ دُونِهَا يُدْخَلُونَ فِيهَا مِنْ

پیشی گیرند کساند خوشها باذن خدا این است آن فضل بزرگ بهشت های حای اقامت در روید آنرا زیور کنند در آنها از

أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ۳۱ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا

دستواها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در آنها بر بادست و گویند سایش من خدا را که برد از ما

الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ ۳۲ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَمَسٌ وَلَا

اندوه را بدستیکه برورد گار ما آیه آمرزنده شکرید است آنکه در آورده ما برای اقامت را احساس من نمیکند ما را در آن معنی و مس

يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ۳۳ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوْتُوْا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ

نکند ما را در آن خستگی و آنانی که کافر شدند برای ایشان است آتش دوزخ به حکم کرده میشود در ایشان من میرسد و نه تخفیف داده میشود

مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ۳۴ وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا

را ایشان هیچ عذابش همچین حرامید هم هر ناسی را و ایشان فریاد میکنند در آن که برورد گار ما بیرون آور ما را تا کنیم کار شایسته

غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَتَذَكَّرُ وَ جَاءَتْكُمُ النَّذِيرُ ۳۵

حرامچه بودیم که مکرریم آیا عمر دادیم شما را آنقدر که بد می گرفت در آن کسیکه بد گرفت و آمد شمارا هم کننده

فَذُوقُوا قَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ۳۶

پس بچشد پس بدست مرستم کار را را هیچ باوری

و حق کردیم آنچه سوبش از کتاب	باشد آن حق و مصدق بر صواب	آید هر که نوده است از ش آران	از کتاب آسمانی در بیان
یعنی از تورات و انجیل و زبور	حمله را باشد مصدق در طهور	حق جان بندگان باشد خیر	هم بچهر و سرشان یکجا نصیر
ثم اورثنا الكتاب اندر رشاد	الدين اصطفا من عباد	گفت میراث او عطا را زان سبب	که تک میراث آید بی تمس
پس ستم بعضی نفس خود کنند	از خلاق که قرآن نگروند	مقتصد بعضی هم اغنیان فریق	خود میانه رو بودند اندر طریق
هم از ایشان سابق اندر خبرها	را سر و فرمان خدا در سرها	غفت از حقشان باشد یکشمر	وین بود فضلی مرا ایشانرا کبر
باغهای با اقامت خواسته	کادر آید اندران پیراسته	دستواهایی ز لؤلؤ و ز دهب	لششان دروی حریر اندر حس
ما توما گفیم اینها پیش ازین	فی بتکار است حاجت همچین	می گویند اینگره حق را سیاس	که دما انده در آن رب ناس
رب ما آمرز گار است و شکور	بر ساس کم دهد اجر از وفور	الذی احلنا دار المقام	کردمان ساکن در این بت السلام
از ره بخش که ما را اندران	به رسد رحمتی به اندوه و زیان	و آنکسانکه نگر ویند از لیم	بهرشان آماده شد بار حجیم
حکم بود بهر شان از ذوالکرم	در جهنم تا میرسد از الم	تا بموت اغنی رهد از رنج و تان	هم سبک دایشان بجواهد شد عذاب
همچنین هر ناسی را حرا	میدهیم اینسان که دارد اقضا	ما دادیم ایچ آیا عمرتان	که بیرون از ما مان آرای خدا
کارها شایسته و بیکو کم	غیر از آنچه منمودیم از قدیم	پس چشد اینک شمارنج سمر	آنقدر که بد کرد اندران
آنکه گردد بد و آمد بیم ده	بر شما از ما بهر شهری و ده		خود قما للظالمین من نصیر

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ الْغَيْبِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۳۷ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي

بدرستی که خدا دانای همان آسمانها و زمین است بدرستی که اوست دانا بضمایر سینهها اوست که گردانید شمارا خلیفها در

## الجزو الثاني العشرون

الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يُزِيدُ

زمین پس آنکه کافر شد پس بر اوست کفرش و زیاده نمیکند کافران را کفرشان بر د پروردگارشان خردشمنی و عی اراید

الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ٢٨ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

کافران را کفرشان جز زیانکاری نگویند و دهند از شریکانسان آنانکه معبودانید از جز خدا

أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ

سمائیدمرا که چه چیز آفریدند از زمین یا مرا بشار است از آسمانها یا دادیمشان کتابی پس ایشانند بر بینه

مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ٢٩ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

از آن دلیکه وعده میدهند ستمکاران بعضی را بعضی بصورتی دروغ است و زمین را بدستیکه خدا نگاه میدارد آسمانها و زمین را

أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَا إِنْ أَمْسَكُنَّهَا مِنْ آخَرٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ٣٠

از آنکه رایل شود و هر آینه اگر رایل شود بدستیکه ندارد آن دو راه چکس پس از او بدستیکه او باشد بردار آمرزنده

و آنچه اندر خطاری باشد خطور	اوست هم دانای سرار صدور	هر چنان را در سموات و زمین	حق تعالی داد این باشد یقین
س بر او باشد زبان کمر او	پس هر آن شد ناسپاس و دگر جو	کردار بندگان اندر زمین	اوست آنکس که شمارا حاشین
کافران را غیر خسران و زبان	هم بپرازد ر ضرر و شرشان	کفرشان در برد آن رب العالمان	بیفزاید کافران را جز عذاب
بار نمایم از ماذن خلق	آنکه معبودان اودون حق	هیچ ز انسان خود بر امتحان	گوشما دیدید آیا در عیان
در سموات از شان خلقتی	هستشان با هیچ آنا شر صفتی	از زمین پیدا و نهان در تهر	آفریدند ایشان با چه جز
ناحدا سازد گر فهمد بک	ناچه حجت پس مرا بشارا شریک	حجتی تا باشد ایشان را از آن	داده ام آیا کتابی ما چنان
بعض دیگر را هزار مکر و ورید	وعده می دهد بعضی در نصیب	مشترک را حجتی باشد صریح	بل چنان بود که در فعل قبیح
کس دارد بعد از ایشان جز اله	ور شوند این هر دو رایل پس نگاه	رایک ما رایل کرد در امکان	حق بکهدارد زمین و آسمان
	بر کسی گویار گردد از شرور	بشار است آن خداوند غفور	

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ إِيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ نَذِيرٌ لِيَكُونُنَّ أَهْرَافًا مِنْ أَحْدِثِ الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ نَذِيرٌ

و سوگند خوردند جدا سخت برین سوگندها شان که اگر آید ایشان را بیم کننده هر آینه باشد هدایت یافته تر از هر یک از امتها پس چون آمد ایشان را بیم کننده

مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ٣١ إِنْ يَنْظُرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا

نیفوذ ایشان را خزدرفت از راه سرکشی در زمین و اندیشیدن بدی و احاطه بکرم اندیشیدن بد مکر

بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ٣٢ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ

باهلش پس آیا انتظار میرد خزدستور پیشینان را پس هر گز ای مرد دستور خدا را تغییری و هر گز بیابی مرد دستور خدا را

تَحْوِيلًا ٣٣ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكُنُوا

گردیدنی آیا وسیر نکردند در زمین پس نگرید که چگونه بود انجام آنانکه بودند پیش از ایشان و بودند

أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا

سخت تر از ایشان در توانائی و نباشد خدا که عاجز کند او را هیچ چیز در آسمانها و نه در زمین بدستیکه او باشد دانای

قَدِيرًا ۴ وَلَوْ يُؤْخَذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَيَّ ظَهْرَهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤْخَرُهم

توانا و اگر مؤاخذه کردی خدا مردمار بسبب آنچه کسب کردند که داشتی بر پشتش هیچ حسد و لیکن تا پس مدارد ایشانرا

إِلَى آجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا

تا وقتی نام برده شده پس چون آید اجلشان پس بدرسبکه خدا باشد بدگاهش

<p>واقسمو بالله جهد ايمانهم که بایدشان زحق گر بیم ده پس چو آمدشان نظیر اندر ظهور بی احاطه میدانید مگر بد عادت الله بد چنین جاری زکل پس نیایی ستانده را نگاه هم نداشت از مقامش باقی مرسراجم کسانرا که آن زآتش قهر استخوانشان سوخته او بود دانا بهر عالی و پست هیچ از حسده بر پشت زمین لیک دارد بارشان پس در سبق داد اعنی حمله را حای و مکان</p>	<p>گشته اند اعنی که برخود میزم پس شود ایشان اندو ره یافته از خدا ما را دم الا نور جر باهل آن بتحقیق وسد که عذاب آمد رتکدب رسل هیچ تبدیلی در آن از هیچ راه عادتش را هیچ گردایدی پس ار ایشان بوده اند در جهان بارشان دنی هوز افروخته هم توانا بر هر آنچه که هست یکفر نکداشی برحایقین تا زمانی نام برده گشته حق هر کرا خواهد بگیرد در زمان</p>	<p>مشرکان مکه یعنی ما امید اریکی دان امان پیش از این از طریق سرکشی اندر زمین پس برید آیا که ایشان انتظار مستطاب باشند ایشان هم عیان بی تواند کرد یعنی راشتاب سیر نکند ایچ آیا در رمی در توانائی از ایشان سحت تر بیست حق تا عجز از چیری شود حق عودی گر مردم اندخواست بی که تنها اندری و از شر پس چو آیندشان اجل برآگر هر جودی کاندرا امکان و بست</p>	<p>مردمان خوردند سوگند اید خون صاری و یهود و صابین هم زمکر ندکه رشت و غمی حرکه ستمهای پیشین را رازار برعدای سحت چون پیشینان کس عدایش را مدخل مرثوات تا حکوه بوده بیند از یقین تا چه سیاهی از ایشان اثر در سموات و نه در ارس این بود کس اردند آنچه را از کرم و کاست بل زهر حسده کاید در نظر پس بود حق بر باد خود بصیر کی برون از عزم و فرمان و بست</p>
--	---	---	---



سُورَةُ يُسَٰصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَلَمَّتْ وَتَمَانُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

يُوسَىٰ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۲ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۳ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۴ تَنْزِيلَ الْغَزِيرِ الرَّحِيمِ ۵

قسم بآن قرآن مشتمل بر حکمت کتوئی هر آیه از مرسلا در راه راست فرو فرستادن غالب مهربان

لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ۱ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۷

تا بیم دهی گروهی را همچنانکه بیم داده شد پدرانشان پس ایشان غافلند بتحقیق ثابت شد سخن بر اکثرشان پس ایشان منکر و

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ۸ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ

بدرستی که ما گردانیدیم در گردنهایشان غلها پس آن تا ذقهاست پس ایشان سر بهوا کرده شد که اسد گردانیدیم از میان دستهایشان سدای و

مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۹

از پس سرشان سدای و فرو انداختیم برده بر چشمهایشان پس ایشان نمی بیند

<p>از عطا و عون رب العالمین عمر داد و صحت و علم و حویة تارسد روزی بیایان این کلام</p>	<p>آمدیم اندریان یا و سین نعمت و امنیت و نطق و نبات نظم این تفسیر یعنی بالتمام</p>	<p>کی توام شکر این احسان نمود تا که این تفسیر برآسین رسید کامل القام ای که هر شبی کمال</p>	<p>که رسید این نامه برآسین زود هم چنین از فضل او دارم امید از تو یابد تا بیار آید نهال</p>
---	--	--	--

## الجزو الثاني العشرون

بی‌عیای توکی گردد قلم  
خود تودای اصل آراتا که چیست  
دای این کرم تو بر من افری  
لای من بلال دریای اوست  
بک شین مر ساحل پیدای ما  
ای هم ارحق بود کاوردم گفت  
رو نمود ار هر نقائی بر فنا  
یا که رین سر خیزم از خیزنده ام  
ما که بهر کس ستایم خویش را  
موسویم باشد او را در سبای  
حفظ کرد از صد هزاران آفتم  
دادم این مطلق که بینی در کلام  
داد بر من نطق و تقریری چنین  
یا و سین یعنی که ای اسان کل  
مرقم بر این کتاب استوار  
ایکه حقت در رسالت برگزید  
هست تریل خداوند عزیز  
بیم تا بدهی قومی که بود  
تا بدیری نامد ایشان را رب  
خود تو ایشان را رعصای بیم ده  
گشت واحد بهر ایشان بشیر  
بس رحیم سابق ایشان نگروید  
غل نگردشان در اندازیم ما  
معهوسد آن شترها کز شتاب  
یا جو قصد قبل بعمیر کنند

تاچه حای این چنین نظم و رقم  
کس منتش هست قادریا که بیست  
آفریننده چنین بطق ولی  
چون موح آیداش گویای اوست  
ما بوج آید کجا دریای ما  
لایم با خود ستائی گشت حقت  
کوفت هستیها زیر سبک لا  
حون ز خود و رخلق بگریزنده ام  
چیت ناحات کس درویش را  
خاصه کو کرده حق نعمت شناس  
داد هر جا قدر حاجت بعم  
از بی تفسیر قرآن با نظام  
تا غایم نظم تغییر چنین  
سد و سالار بر خیر و رسل  
یا که حاکم در میان خصم و یار  
بر صراط مستقیم ای پاک دید  
غالب اندر امر و ملکش حله بیز  
بیم ده آبائشان را در شهود  
ور که آمد بود از غیر عرب  
راه و رسم بدگی تعلیم ده  
آن وعد و آن عقاب مستقر  
بود عالم کان گره گمره شود  
بس رسد آن تاذقها بر ملا  
سربالا میکند از روی آب  
دست و گردشان بغل بیکسر کنند  
بس فرو گیریشان ران فکردون

کز یباش عاجز ندان این اس و جن  
این تودای که زبان گویا زتست  
این چنین لب که لب موح یم است  
کی تو آگاه از چنین موح و بی  
دفتر کو بندگان دارد مورد  
رسته از بود و وجود خود فقیر  
تاچه حای آنکه گوید ما و من  
هر چه خواهم داده حتم رفروم  
داد نان بی منت خلقم خدای  
گر شما رم داده هایش بیکیک  
عاقبت کرده بجز از حسن حال  
شکر این احسان کجا آید بر من  
شرح یابین است ملک خوا موش باش  
یا که یا باشد اشارت بر یقین  
یا حکام اعلی که آیتهای او  
راست در دین یاجت با حق  
مهران بر خلق خود و رافتش  
آن پدرهاشان که در مرقه بدید  
یا بود ما اندر ایکه ناگزیر  
بس بود اشان همانا عافلان  
حکم حق نگدشته بد در ماستی  
بر ملایک داد دین معنی خیر  
دستهایان بسته برگردن چنان  
غل بود انکار پس بی اصول  
سدی اندر پیش رو و واریششان  
هم فاعشیا فهم لا یصرون

این کنند باور به هر نامعلثن  
این زمین و آسمان بر یا زتست  
بر لب وی بچرها چون شبنم است  
چون به ما دریا نوردان همدی  
کا در این گردون بود هر گفته کرد  
زیر تر بنشته از بالا و زیر  
یا که باشد از من این بطق و سخن  
تاچه خواهم دیگر از مخلوق دون  
منتش باشد بحان این گدای  
جمله را مخصوص دای بی زشک  
بمدار آن کر عمر رقت شصت سال  
قدر رک و بارش از بدهنده  
بای تا سر بر یانم گوش باش  
که توئی بر سموات و زمین  
حلگی باشد حکمت بی غلو  
در امور دین و دنیا بی غلق  
کرد ارسال رسل در دعوتش  
بجز از دین و از دعوت بدید  
همچو بر آبائشان کآمد بدیر  
زاچه انداز خدا باشد نان  
تا که اشارا سیه باشد ورق  
قول ناست گشت و پیدا در اثر  
سر کنند از تاب آن بر آسمان  
که بود مانع از تصدیق رسول  
میگدازد اربی ضیق مکان

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١٠ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ

و یکسانست بر ایشان خواه بدهد یا نه او خواه سم داده باشی یا اشار ایان نمی آورد جز این است که بیم میدی کسی را که پیروی کند ذکر یعنی قرآن را

الرَّحْمَنُ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرُهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ١١ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ

و بر سدار حدای بخشیده در نهان بس مرده ده او را بامر رش و باداش خوب بدرسی که ما مرده میساریم مردگارا و می نویسم آنچه را پیش فرساده اند

آثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ١٢

و اثرها شمارا و همه جز صط کردیم آرا در مقلدای بیان کننده

<p>بس بود یکسان بر آنها ای هم غیر از این نبود که سم از هر اوست بس بشارت ده بامر رش و را نکتب ما قدموا و آثارهم هم نوشته میشود هر کامشان</p>	<p>گردهی یا بدهی ایشان را تو بیم که دقرآن پیروی او را نکوست هم نواب خالص از شوب ریا در طریق حق بدون اشنم که بود در منهج اسلامشان یعنی اندر لوح محفوظ مبین</p>	<p>هم بر آیات ایشان نگروید هم برسند در نهان بی گفتگو مرده گارا زنده گردانیم ما آچه بفرساده اند اعنی که بیش هر چه را از نیک و بد بنوشته ایم کا در ان ثبت است هر چیزی یقین</p>	<p>نه زاندار و نه از گفتار و بند از خدای پاک بخشاشیده او یا قلوب مرده را در سینهها از عملهای نکو کم یا که بیش در کتاب روشنی که هشته ایم</p>
---	---	--	---

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ۚ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا

و درن برای ایشان شئی اصحاب قریه هنگامیکه آمدند ایشانرا فرستاده شدگان و قه که فرستادیم سوی ایشان دو کس پس یکدیگر کردند

فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ۚ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ

آن دو تا را پس قوی کردیم آدوم را سیم پس گفتند بدرستی که ما بئیم سوی شما فرستاده گان گفتند پس دید شما مکر اسابی ما بد ما و و هر ستاده خدای جشده

مَنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ۚ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ ۚ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا

هیچ چیزی را بستم شما مکر دورغ مگوئید گفتند پروردگار ما بداند که ما سوی شما بئیم هر آینه فرستاده شدگان و بستم بر ما مکر

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۚ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مَّا عَذَابُ

رسانیدن آشکار گفتند بدرستی که ما فال بد کریمیم شما اگر باز ایستادید سگسار میکنم البته شما را و هر آینه مس میکنم البته شما را از راه عذاب

الْيَمِّ ۚ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ۚ

در دناک گفتند متشاشومی باشماست آیا بد داده شدید بلکه شما بید گروه اسراف کاران

### در بیان فرستادن حضرت عیسی علیه السلام دو نفر از حواریین را بانطاکیه

خود روان عیسی بانطاکیه کرد خواست ایشان را و پرسید از شعار خدا و بداست بر خلقان رسول ما مگر افند قبول آذاتقان تا کنیم اندیشه در این کلام تا نرزدان هر دورا بردند باز طرح الفت ریخت آجا با خواص منکرت ازوی بهر گفناز بد بشویم ارهستان حرفی بگو آمیدیم اینجا چرا گوئید هان هم شود ار راه عیسی حق پرست گشت روشن اندعاشان در ورود هم به از غیر بیبی ممکن است پس بشاک یافتند ایشان فروغ بکران انا الیکم مرسلون بر شما ان اتم الا تکذبون آنچه را دادیم امر ار کردگار از قدمتان گشت فحطی در بلد میکیم اکنون شمارا سگسار داشما باشد ببید آن زخود هست چاهی بین بفتی تا در او پس تویی آن فال بدرایشه خود

این مثل ک حالشان باشدشان بهر دعوت ار حواریین دومرد تا شید این پادشاه آن دیار بر بخت تا کنید اورا قبول گفت حجت جست در این بابتان گفت ملک گردید بار اندر مقام در غضب شد شاه و گفت ار کرد باز تا کند یحیی و فومان خلاص چون و را شه یافت مردی هوشمند تا که با ایشان غایم گمگو گفت شمعون ار کجا بید ای بهان تا کنند اربت پرستی باز دست ز امر شمعون کوری آوردند رود بلکه باشد معجرائن سبب است داشتند آن هر دوتن را بردروغ هر سه پس گفتند با آن قوم چون حق نفرستاده هیچ از وحی چون نیست بر ما جز بلاغی آشکار خود شما بودید بر ما فال بد بار گرفتی ایستید از حرف و کار می بگفتند آن رسولان فال بد گر کسی گوید که اندر راه تو تو غائی حمل آن بر فال بد هم زحده خویشتن بکشدشگان

مکیا را ای محمد کن بیان چون رسولان آمدند آجا فرود شد در انطاکیه فاش این گمگو دایم از برد عیسی بر شما سجده بر حق و امر پیغمبر بید از دم ما در زمان سمع و نصر ذکر حق کردند پیش پادشاه شد بانطاکیه دالهام خدا گشت در سلك ندیمان مسلك گفت شمعون آور ایشانرا من از شماسانی شمعون بن زدد بهر تبلیغ اندر این شهر آمدمیم اکمه و ابرص دما باید شفا چشم را جادو بجشد روشنی سوی انطاکیه دوتن ز اوصا حاشان از قلب و غش پرداختم بستمید الا بشر مانند ما ای که ما باشیم زافرستاده گان بد گرفتیم از شما بی اشتقاموش فحط افتاد در انار ما میرسد و از ما عذاب دردناک نسبت آن را بفال بد دهید که خرابست و در افتد ناگهان بل شما باشید از سرکشتگان

اهل آن ده که در انطاکیه بود از دعاشان گشت بسیاری بگو بر رخوفی باز گفتند ای که ما هم زکشت بستی بگردید حجت این گفتند باید کور و کر مدتی بگذشت تا زوری برآه این خبر آمد شمعون الصفا با توسط یافت تا ره بر ملک تا که صحبت رفت روزی در آن دوتن چونکه از زندان بایوان آمدند ما بگفتند آن رسول ایزدیم گفت حجت چیست گفتند از خدا گفتند سحراست شمعون گفتنی گفت زانکه چون فرستادیم ما غالب ایشان را بسوم ساختیم قوم گفتند از تافل که شما رب ما گفتند داند بی گمان قوم گفت انا تطییرنا بکم دانه شد با بود و خشک اشجار ما بر شما باشد یقین بیم هلاک پند داده گر شما آیا شوید یا که متشین زیر این سقف ای فلان

## الجزو الثالث العشرون

الجزو الثالث العشرون

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۚ ۲۰ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ

وآمد از دورترین جای آن شهر مردی که می شافت گفت ای گروه پیرو شوید مرسلان را پیرو شوید آنرا که نمیخواهد از شما

أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ۚ ۲۱ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۚ ۲۲ ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ

مردی و ایشانند هدایت یافگان و چیست مرا که نپرستم آنرا که پدید آوردم را و بسوی او بازگردانیده میشوند آیا بگیرم از غیر او

إِلَهَةً إِنْ يُرَدِّنِ الرَّحْمَنُ بَصُرَ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ۚ ۲۳ إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ

الهایی که اگر بخواهد من خدای بخشاینده بزدی کفایت نکند از من درخواستشان چیزی را و بهر هاندم بدرسیکه منم آنگاه مرا آید در گمراهی

مُسِينٍ ۚ ۲۴ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ۚ ۲۵ قَبْلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ۚ ۲۶ بِمَا

آشکارا بدرسیکه من گرویدم پروردگار شما پس بشنویید از من کمه شد که داخل شود بهشت گفت ای کاش قوم من آگاهی می یافتند باینکه

غَفَرَنِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۚ ۲۷ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُودٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ

آمرید مرا پروردگار من و کرداید مرا از گرامی داشتن و فرو فرستادیم بر قومش از بعد او هیچ لشکری از آسمان و

مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ۚ ۲۸ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ۚ ۲۹ يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا

بودیم فرو فرستندگان بود هر فریادی واحد پس آنگاه ایشان شدند و فرستادیم بر ایشان را که بایستد

نَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ ۳۰

ایشان را هیچ رسولی جز آنکه هوسند بان استهزا میکنند

گاهت مردی سوی ایشان ره سپر مزد تبلیغ رسالات خدا آنکه را کرات و خاکم آفرید من خدایان ذکر را روای حاصلی بود بدفع آن زبان قصد او کردند قوم از هر کنار زیر سنگ و چوب و زمشت و لگد کاش میبودند دانا زین شئون ز آسمان چندی ز بعد قتل او ناگهان الا که صیحه واحده جمله مردند از خروش جبرئیل که بر ایشان بود استهزا عیان	ز اطراف که بود یعنی دورتر آسما نیکه بخواهند از شما مر مرا حدود که پرستم بدید نا فرا گیرم بغیر از آن خدای گر کسند اعلی شفاعت آن بابی باشم آنکه در صلاتی آشکار پس و را کشند اهل آن بلد گفت او یا لیت قومی بملعون نی فرستادیم بر قومش فرو بل عقوبتشان نند در غائده همچو آتش که ببرد در سبیل هم رسولی نامد ایشانرا حزان	نیک مردی که شتابیده بدان خود کسید از روی اخلاص و یقین خیری از حق سوختن بشتافه باشد از طاعات خلقان بی یار دفع نماید کس از من آن خطر پس من ایشانرا پرستم گر که هیچ ای امت بر بکم فاسمعون گفت یعنی بطق حالش در سرشت هم نکردند از بزرگان در شمار لشکری بهر هلاک کافران صیحه آمد فاداهم خامدون عمرشان شد صرف کبر و فسق و کین	حاء من اقصى المدينة بالعبان پیروی گفت ای گروه از مرسلین برحق ایشانند خود ره یافه هم ناو خواهد گشتن جمله دار گر که حق خواهد رسد بر من سرور نی رهاسد رحمت در سبح با رسولان گفت پس نا آرمون گفته شد او را در آی اندر بهشت را بچه آمریدم آن پروردگار هم نا بمرای از آسمان جنگی مردد در یک لحظه چون ای ناسف بر عبادی کای بچین
---	--	--	---

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ ۚ ۳۱ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ۚ ۳۲ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ

آیا ندیدند که بسا هلاک کردیم پیش از ایشان از قریب آنکه ایشان بسوی ایشان باز نمیگردند و نیستند همه مگر جمع کرده شده

لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۚ ۳۳ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ

ز دما حاضر گردانیدگان و آیتی است مرا ایشانرا زمین مرده بزند کردیم آنرا و بیرون آوردیم از آن دانه را پس از آن میخورند

۳۴ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ۳۵ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ

وگردانیدیم در آن سبزه ها از خرما سان و انگور ها و روان کردیم در آن از چشمها  
ما عملته أيديهم أفلا يشكرون ۳۶ سبحان الذي خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن

ساخت آنرا دستهاشان آنایس شکر نکنند دام ناک و دس آنکه آفرید اصناف را همه آنها از آنچه میرویان زمین و از

أنفُسهم و مما لا يعلمون ۳۷ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ ۳۸ وَالشَّمْسُ تَجْرِي

خودهاشان از آنچه ندانند و آیتی است برای ایشان که برون می کشیم از آن روز را پس آنگاه آنها را حلا شد در تاریکی و آفتاب سیر میکند برای

لِمُسَنَّقَرٍ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۳۹ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَوَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ۴۰

حای قرار ی که او را راست آن را دادند حدای غلب و داناست و ما را قدر دادیم شبها را تا آنکه باز گشت مانند چون حوت حوشه خرما ی که

لَا الشَّمْسُ تَنْفَعِي لَهَا إِنْ تَدْرَكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَانِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۴۱

نه آفتاب مسرد مایه را که در یابد ماه را و شبش پیش از رود است و هر یک در گردونی آمد و روت می نمایند

هج آيا نكند از شخ جون	ما نه كرديم سبار از قرون	اهم لا يرجعون سوند هم	بردها حرجم حاصر بيش و كم
بخت ما را گرنه غفل اسوده است	آت ايشارا زمين مرده است	كه بازان رنده اش كرديم بار	دانه آوردیم ران بیرون سار
پس بسند آن دانه ها را اطعمه	میجورند از آدم و حیوان همه	آفریدیم اندران هم بر سب	نوسانها از نخل و از غب
حشوها كرديم حری اندران	تا حورند از موه هایش مردمان	و رهرا آنچه دستهاشان در تیر	در عمل آرد رد و شب و مویر
شكر پس كند آيا هج حق	رین نعمها كاندان باشد غرق	ناك باشد دات غلام العیوب	هم مرا از نواقص و رعیوب
آنكه رد اصاف راحق از انعام	راچه رویاند رمی در هر مقام	همچین از مسهای مردمان	وازهرا آنچه بیست كس دانا بدان
همچو معد و سات بحری كه حبست	ار شهود خلق وان مشهود بست	شب شان دیگر است از آیتش	بهر ایشاں ور كمال قدرتش
رود را آردیم ران بیرون چو پوست	پس حواں یكجا تار یكی فروست	از شاهای ذكر هست آفتاب	كه رود از در مفرش بر شباب
یعنی آن حد معین كه بدور	منتهی كرد تاو در سیر و ضرور	ایست تقدیر خداوند عزیز	غالب و داناست او در جمعه چیز
هم مندر زده ای از بهر ماه	از بروج و از موازِل تا نگاه	تا نا گردد بعدش در علی	همچو حوشه تاركان گردد كهن
نه سرد مرشس روشن راه را	ایكه در یابد در پس ماه را	هم نه شب بررور بیشی كبرداو	يكصدگر را بل ربی در حوضو
	این نجوم و مهر و ماه اندر شب	در ملك سار حوس ماهی در آب	

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ۴۲ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا تَرْكَبُونَ ۴۳ وَ

و آیتی است برای ایشان که ما را كرديم فرزند ايشارا در كشتی پر زده شده و آفریدیم برای ایشان از مثل آن آنچه سوار میشوند و

إِنْ نَشَأْ نُفْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ۴۴ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَوَاعِدًا إِلَىٰ حِينٍ ۴۵ وَ إِذَا

ا گر خواهیم عرق میگردانیم ايشارا اس است فریاد رسی مرا ايشارا و نه ايشان خلاص كرده میشود مگر رحمتی از ما و تعشی تا وقتی و چون

قَبْلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۴۶ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ

گفته شود مرا ايشارا كه بپرهارد از آنچه میان دلهای شماست و آنچه پس پشت شماست باشد كه شمار حمت زده شوید و قی اید ايشارا هیچ آیی از آسهای

رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۴۷ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا الَّذِي كَفَرُوا

بروردگارشان مگر كه باشد از آن روی گردانندگان و چون گفته شود مرا ايشارا كه ابلق كسان از آنچه وروری كرد شمار خدا گوید آنكه نافر شدند

لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَوُيَشَاءُ اللَّهُ لَأَخْلَقَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۴۸

مرا تا اكه ايمان آوردند یا خوراكی دهم كسی را كه اگر میخواست خدا خوراكی داده بود او را ایستد شما مگر در كه ای روش



## الجزو الثالث العشرون

آیت دیگر که در ایشان  
ذکر آنا، دان بدریت بود  
مثل فلک لوح یمنی در تون  
بس باشد بهر شان فریادرس  
نارشان ساریه رخورد از حیوة  
واجبه باشد مرشما را در عقب  
نامد ایشانرا بوجه اعتبار  
مشرکان را چونکه گویند انما  
گویند آنکو که گویند ارندمش  
بسیب الا بگمراهی شما

حاصل ما کردیم در کشفی حسان  
که خود آناه اصل ذریات بود  
بهر شان من مثله مایر کتون  
هم به برهاند از مرک آن نفس  
تا بهنگام اجل بعد از ممات  
از عوینهای اوون در نام  
آیی رآیات آن پروردگار  
راجه زوری بر شما فرموده او  
اهل ایمان را رضن و سرورش  
که کنید امر از خلاف افعلا

یعنی آن آناشان در ملک لوح  
مثل آتم آوریده از قرار  
غرقشان خواهم چون سارم ما  
حرکه ایشان را بچشتم هم  
چون برایشان گفته کرد در اهل ایشان  
بر امید اینکه باشد از شما  
حرکه بودند را نظر کردن در آن  
راجه حن دانده یعنی بر میید  
ما ضمه آیه بهم آرا بکام  
یعنی آنچه برخلاف مش است

کان مدار هر نوع پراندرو ضوح  
در سفرها تا شود ایشان سوار  
بهر را در موج اندازیم ما  
بخشی از رد خود در موج ویم  
که میرید راجه بوده پیش  
نگردد و رحمت آید از خدا  
بی نام روی گردانده گان  
هم محال و درویشان دهید  
که خدا اگر خواستی دانی طعام  
خود با اعضا قادر آن دوقدرست

وَيَقُولُونَ مَنِي هَذَا الْوَعْدُ أَنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ ٤٩ مَا يَمْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

و میگوید بی‌باشد این وعده اگر چه در راستای و یا در تضاد با مکر و فریادی واحدی که خواهد گرفت و یا نشان را

يَخْصَمُونَ<sup>٥٠</sup> فَلَا يَسْتَضِيْعُونَ نَوْمِيَّةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ<sup>٥١</sup> وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَأَذَاهُمْ مِنَ-

وایشان حکومت میکرده باشند و صورت اردی و به سوی ایشان برده اند و زنده شده در صورت آنگاه ایشان از

الْأَجْدَاتِ إِلَى رَبِّهِمْ يَسْأَلُونَ ۚ قَالُوا يَا وَلَدُنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ

فقرها سوی پروردگارشان می‌شاند گمراهی و ای، ما که در اوج تمارالحواله ایست آنچه وعده داده و دمار اخدای بخشیده

صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ<sup>٥٣</sup> إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَآذَاهُمْ جَمْعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ<sup>٥٤</sup> فَالْيَوْمَ لَا

و راست کشیده به بالا باشد      حر فریادی      واحد      پس آنگاه باشد جمع رده شده در دما خاص؛ رده شده گان      پس امروز

تُظَلِّمُ نَفْسٌ نَفْسًا وَلَا تَجْزُوا: إِلَّا مَا كُنتُمْ بَعَاثُونَ ۝ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ

ضلم کرده شود نه سی و پنج چیز و حر اذاد بشوید حر آنچه هستید که می شنیدند و سر که اهل بهشت آسروند در کاری شادی ایابی

٥٦ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظُلَالٍ عَلَى الْأَرْآئِكِ مُتَكِنُونَ ٥٧ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ ٥٨

ایشان در سایه بر سر برها تکیه رنگ گل می‌ایستاد در آن دیو و می‌ایستاد است آنچه حواش می‌کند

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ۝ وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُحْرِمُونَ ۝

سلامت گیتی از پروردگار مهران وحدا شود امروز ای گاهکاران

بار مگویند خواهد بود صبی  
 هفت صق است قصه ابرین حروش  
 دردمد ما گناه اسرافیل صور  
 پس دمدم آن هفت دیگر تصور  
 ویلنا گویند آدم را ناله  
 می نمود این واقعه را گریه  
 وعده تان گر صادق و یکتایی  
 که رمسی ناگه آردشان بهوش  
 جسمها بر مردگان گردد قبور  
 آنکه ایشان پس در آید ارفور  
 که برادران ابدمان از جایگاه  
 حرکه صفت واحد هفت احیر  
 منظر بود حزین صحنه را  
 واکه ایشان در خصوصت مامد  
 بروصیت سستان امکان و سار  
 سوی رب خود شناسد از مقام  
 اینست آن وعده که بر ما کرده حق  
 آنکه ایشان پس فراهم آمده  
 که بگیردشان فرمان خدا  
 شاعل ادر کار دیا آن دمدم  
 ه سوی اهلشان گردید بار  
 اندران صحرا که دانی در مقام  
 راست گفتند آن رسولان مافرق  
 رد ما باشد وهم حاضر شده

جذبہ

پس خطاب آنکه این روزی بود که اس استم کرده ز چیزی شود ، به حرا داده شود اندر اثر  
اندران روید اصحاب جان حنه درکار بهیم و شادمان کارایشان عش و ولدت بردست  
جز با آنچه رده اند الخیر و شر چیست کار عاشقان خون خورد است

<p>سند زلف پرشکج و یرفجند خاک خواهد تا کند دیگر سر دل یرارخون دیده خوانه ریز یار حاضر وقت وصل و شادیت اشکش ازآمده شود خواب تر از دو عالم بخت آواره گشت و در دو عالم گوشه ابروی دوست و رفصور و حور و طیب و ضویش هستان ارمبوهها در هر زمان گفتن از پروردگار مهربان خیر و نیکی داد از رب رحیم</p>	<p>نه رحمت آگه و ر دورخند دیده خواهد تا سارد چون مصر چون گندش وارد اندر رستخیز چون گنبدش گویندش که آرادیت چون بهوش آید شود بیات تر میرود یاران دل از خود چاره جست ماو درد عشق و خاک کوی دوست کو رحمت و رحیم و خویش براز ائک منکی و اندر حنان باشد ایشانرا سلامت هم بحان بر شما یعنی که ای اهل نعم خود شوید امروز میباید خدا</p>	<p>یا که آن لطفست و این قهر و لا باشد آن جنانشان سم الحیاط حان کند خواهد شد قابل او حالا یابد ز حاشی انقلاب اومد دیگر رود از تاب و هوش دل زبو دوا شد رنج و کو گر بهشت آن بحر در زلف یار که بگردد در بان تصیر عشق در حنان باشد تا بیرایه ها حاضر آچه خاخش ایشان را بود بر سلامت و ارا مصدق ای گنهکاران شما راهل و لا</p>	<p>کی بود در یادشان فعل و جزا با کدامین دل کشند آجا شاط ناله خواهد تا کشد بار اردل او ناز ماند اهل محشر از حساب برشد اندل ساکامی خروش گویند آن کسوی مخون گیر کو دل اجا در مکمی گیرد قرار مگردل یازم از تدبیر عشق آسکان و ارواحشان در سایها ولهم ما بدعون یعنی شود باشد آن گمن سلامی نارحق</p>
--	---	---	---

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٦١ وَ أَنْ أَعْبُدُونِي

آیا من بر شما نداده ام ای بنی آدم که عبادت کنید شیطان را بدست که او مر شما را است دشمنی آشکار و اینکه درستی مرا

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٦٢ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ٦٣ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي

است راه راست و تحقیق گمراه کرد شما حقیقی بسیار آناس نبودند که دریابند عقل است دورحی که

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ٦٤ أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٦٥ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا

بودید و وعده داده بشوید بخشید حرارتش را امروز است آنچه بودند که کفر و وریدند امروز مهر میگذاریم بر دهانشان و سخن میکنند با ما

أَيُّدِيهِمْ وَ نَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٦٦ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ

دستهایشان و گواهی میدهند پایهایشان با چه بودند که تسلیم کردند و اگر میخواستیم هر آینه بر روی چشمهایشان سیبشی گزیده بود در راه را

فَأَنِّي يُبْصِرُونَ ٦٧ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ٦٨ وَ

بس نگاه میدیدند و اگر میخواستیم هر آینه مسح میکردیم ایشانرا از جایشان پس و استندی رفعت و می گشتند و

مَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ٦٩

کسی را که عمر دراز میدهمش بگویم و مگردانیش در خلق آیا پس در نمی آید عقل

<p>قول او در شرک و عصبان بشوید خلق را از عقل و نقل اندر هیچ تا مقصودیکه شرط اندر هدایت تا تعقل اندران آرید حد ز آنچه پوشید حق را از وجود دست و پایشان ز آنچه کرد دست بر کوفتی باشد از حاشی گواه و انگهی باشد ران و رای عجب بی الراف حداد از عیان هم به برگردد بار از آن مقرر کردد او را آفرینش خود بدل</p>	<p>ایبکه بر شیطان سرکش نگروید عهد حق باشد بر امان و حجج این برسدن بود خود راه راست می بودید ایچ آیا عقلمند اندران آند امروز از خلود پس سخن گویند با ما در خطبات همچین اعصابی مؤمن بر اله پس طریق حق کنند ایشان طلب پس چنان بیاشوند ایشان بان پس بتوانند رفعت پشیر من نعمه سکس در محل در نمی باید آیا پس شما</p>	<p>ای بنی آدم بوقت عهدها را اندام را رحمت خوار و رار مرصرا از روی ایمان و یتیمی از شما آیا نبودید اهل دید هم بر آن موعود بودید از شان مهرشان بهیم ما خود برده دست و پاها را چه کردید از دغل می کشیم از محو گر خواهیم هم با چنین کوری که دارد این فریق بر مکان هاشان که کس ندهد تملز تا روند از موضع خود پیش و پس باشد این تبدیل و تنگیس از خدا</p>	<p>عهد آنا من نکردم با شما کاو شمارا هست خصمی آشکار هم بدین بیجان که سرستید هین دیوگره کرد خنقی بر مرید ان جهنم باشد آن که در جهان اندر امروز از بی قطع سخن می دهند اعنی گواهی در تحمل در جهان بر چشمهایشان مارم یا که میگیرند پشی در طریق نسخ و رخواهیهایشان سازیم بیز بیسند اعنی که مادر یک نفس</p>
--	---	--	---

## الجزو الثالث العشرون

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ٧٠ لِيُنذِرَ مَنِ كَانَ حَيًّا

و بیا مویختیم او را شعر و سر در مراورا نیست آن مکر یندی و قرآن واضح تا م دهد شیرا که باشد رنده

وَيَحَقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ٧١ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِيَانَا أَنْعَامًا فَهُمْ

و ذات شود سخن بر کافران آنا دیدید که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه ساخت دستهای ما شتر و گاو و کوسه و عیس

لَهَا مَا لِكُونٍ ٧٢ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا بَأْكُلُونَ ٧٣ وَلَهُمْ فِيهَا مَسَافِعٌ وَ

ایشان در آنها را مالکان و رام کرد آیدیم آنها را برای ایشان پس از آنها سوار ایشان و از آنها خوردند و برای ایشان راست در آنها ماعها و

مَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ٧٤ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَمْضِرُونَ ٧٥ لَا يَسْتَطِيعُونَ

آشامیدها آیا پس شکر میکنند و کرده اند از غیر خدا آللهی باشند که ایشان یاری کرده شوند نتوانند یاری کردن

نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ ٧٦ فَلَا يَخْزِيكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا تَسْرُونَ وَ مَا يُعْلَمُونَ

ایشان را و ایشان مرا آنها را ساهای اند حاضر از گنای پس نباید که اندو همگی سار در از گنای ایشان در رسد که ما ندانیم آنچه را جمعی مدارند و آنچه را ظاهر میکند

٧٧ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٧٨

آیا ندید انسان که ما آفریدیم او را آدمی پس آنکه آن خصومت گشته است آشکار

مشرکی گفتا محمد شاعر است نست این بر مردمان جز دروید تا بیداری و بود محمی تا عجم بر فهم قرآن پی برد لفظ قرآن عرب داند بگو حاصل این تفسیر را الهام خداست عارفان ارحق شناسد اصلوی مدبران در هر آن دل مرده است این نمی بیند آیا صر نشان چار بایان داسد و گاو و کوسفند بعض دیگر را خوردند از نودها هم گرفتند الهه غیر از خدا ت برسان بل سارا فاصرد یا شجر است برسان با شان حله میدایم ما آنچه بهان	آمد آیت کاین سخن ذرا است و بدست هم کتاب روشنی پس از حمد ی که اشعار است بفسیر صمی بل عرب هم انتفاع اروی برسد ی که باشد آگه از اسرار او ی که شعر و شاعری وین بر ملاست گوش کن لیدر من کسان حی که بهی بر هستی خود برده است آفریدیم آنچه بهر معشان پس مرا آنها را خود ایشان مال کند هستشان در چار بایان سودها بر امید یاری اندر کارها برد ایشان خود ساهای حاضرند حاضر آید از پی رفیع کمال می کنند از حقه هم فاش و عیان پس آمد آنگاه در دع او حدان	شعر ما بیا مویختیم او را بهج شعر باشد از مطلق در کلام بیکه الهامی بطق باری شعر گریب داری آرا شاعران حر قبلی صرحایق آگه تقد دایان در این دریاست عرق رنده را یعنی بود انداز و پس و یحق القول یعنی تا شود را بچه کرده بی شریک و بی معین رام گردانیدیم بر مطنوبشان هم از آشامیدن از دوع و شیر و ان شان یاری سواست داد تا که رسیدنشان لیل و بهار پس نباید تا تورا محزون کند آدمی آیا بداست و بدست بجس وان کاین بود کفر و صلال	هم باشد این مراورا در تسبیح هست قرآن وحی خلاق الانام باشد ارحق گر فهم آن رسی کوسطم آرند یکسوره خوان از عرب یا از عجم و اهل رهند مکرها در پیش وورش صو ررق رنده نبود مؤمن روشن نفس کارا را قول حق واجب بعد دستهای قدرت ما این چنین بعضی از آن پس بود مرکوبشان شکر آیا پس بگویند از صمیر چند آید یاری از سنک و حماد هم کنند از آن شان دفع مضار قواشان بگویند آنچه از پی خرد خلق چون گردیدش از بطمه پدید
---	---	---	--

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَبِيَّ خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ٧٩ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

وزد برای ما منی و بیا موش کرد آفرینش را گفت که رنده میگرداند عواها را و آنهاست پوسته و گو زنده میکند آگه آفرید

أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ٨٠ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا

آنها را نخستین بار و اوست بهر خلقی دانای آنکه گردانید برای شما از درخت سبز آتش را

## سورة الصافات

فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ <sup>۸۱</sup> أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ

پس آنکه شما را آن رمی افروزد آیا نیست آنکه آفرید آسمانها و زمین را توانا بر آنکه آفرید

مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ <sup>۸۲</sup> إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ <sup>۸۳</sup>

مثشان آری و اوست آفریدگار دانا ایست امرش چون خواهد چیزی را حیرانکه مگوید مرا و را بشویس میشود

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس دایم پاک و دین آنکه بدست اوست نادشاهی همه چیز و سوی او برگردانیده میشود

در بیان آوردن ابی بن خلف استخوان پوسیده را خدمت حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله

رد برای ما مثل کاین استخوان	که سدا بیان حاکم و هم براد آن	ریده خواهد گشت و جم آبا دگر	می قدرت سرد از رب البشر
سی خلقه قال من یحیی العظام	و هی عظم رمم بالتام	ایست یعنی کاستن او را را کساد	رنده چون پوسیده گشت و شد نداد
نابی گفتند ای ابی بن خلف	مرگوت او استخوانی را یک	پس فشرده داد او را بر هوا	گفت دیگر رنده گردد این کجا
گویند روی رنده سارد او درست	استخوان را کافرید اندر دست	او بود برحق خود دانا همه	منعت گردد پس از موت این رمه
آنکسی کاورد پدا و آفرید	از درخت سر آتش برد دید	پس خود افروزد آتش را از شجر	قدرتش بر اعاده بشر
دو شجر گویند در بعض از دیار	هست کان یک صرح باشد یک غمر	خون بهم سایید انگیزد شر	گرچه س باشد هر دو سبز و تر
بیت آیا آنکسی کاند یمن	آفریده است این سموات و زمین	مر و انا کافرید مثل آن	فادراست اعنی نبود مردمان
اوست بسیار آفریننده و غیم	تا چنان احیا کند صم رمم	بیت حراین شان آن بیگمکو	چونکه خواهد آفرید چیزی او
باشد او پس چونکه گشت او را ناس	می کند خلق آنچه را خواهد ناس	ان اشاره است ارهه امرحق	چون کند نکوین اشیا بر سق
پس بود پاک آنکه هست او را بدست	پادشاهی هر آفرید که هست	نار چون بدید از ملک محار	سوی او خواهد گشتن حمله باز
	بر محاراش رسد اندر ایات	بیضا والله اعلم بالصواب	



## سورة الصافات مائة و اثنان و ثمانون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

وَالصَّافَاتِ صَفًّا <sup>۲</sup> فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا <sup>۳</sup> فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا <sup>۴</sup> إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ <sup>۵</sup> رَبُّ السَّمَوَاتِ

بصفت زکال صافردی پس زکالندگان زجر کردی پس ترائت کنندگان ذکر را بدستیکه الهه شها هر آیه یکی است بروردگار آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ <sup>۶</sup> إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ <sup>۷</sup> وَ حَفَظَا

و زمین آنچه میان آند و ناست و بروردگار مشرق هاست بدستیکه ما آراسیم آسمان بر دیک بررائتی که ساره هاست و نگهداشی

مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ <sup>۸</sup> لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يَقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ <sup>۹</sup> دُحُورًا وَ

از هر شیطان سرکش گوش فرا نداشت سوی جماعت بالا از واداخله میشود از هر سوتی برای راندن و

لَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ <sup>۱۰</sup> إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ <sup>۱۱</sup>

برای ایشانست عذوبی دایمی در آخرت مگر آنکه بدریده بود و بودی پس از بی درآمد او را شعله و روان روش

## الجزو الثالث العشرون

حق آن افرشتگان که سته صف یا سرتب خلاق بالهام را حرات اعی نافواح ملک تا نماند ایرها را مشر یا ناربات ریاضت کر عفاف یا اهل ذکر رُغشق و ضل همچنی هر يك رمو حودات او واجه بین آسماست و رمین یا که هر کوک مراورام شرقی است این سما دسوی حون در طر هست مروی از امیرالمؤمنین تا بنداری که صنع حق سر موحد آن حنه ذات واحداست آسمارا داشتیم اندر پناه طافت اشارا باشد کاشوید در میان دارند اهام رانها یعنی آن افرشتگان را بدشان حرسی رایشان که برآید علام	بهر طاعت در ملک از هر طرف که هران در رتبه دارد مقام که شیطانی را براند از ملک اندر اطراف جهان بر مسمم رحمن خود کند اهر خلاف قشبان دار بود در روروش قدر سود گوید ذکر دات او رب مشرقهاست رب العالمین هرج لوک در ملک بی شرق است اقرست اهل رمین را بر مصر شهرآید این کوک چون رمین هست براین ارس وعالم محصر هر شبی بروح دت او شاهداست ما در هر شطآن سرکش خود نگاه حرف قومرا که بالآخر بود دیو از ایشان نشود آوارها حای خود از قهر باشدشان از ملایک دردد اعی ناسم	یا قلوب صافی از زینک هوا ارغاصر تا با فلاك و عقول یا که آن افرشتگان کراساس یا سعی غاریان کاندرا پس تان افرشتگان که مدام عشق باشد در روح اندر شر انکه معبود شما او واحداست سجد و شعیست مشرقها سال ما سما این جهان آراسیم گفت دان دادیم رتت مرورا هست هر کوک چو این ارس وسع کی تویابی همه عالمهای حق حمه اشیا رد او از هر قبل تا اند راه در افلاك روح آن ملایک خود که اردید ارواح میشود از هر طرف انداخته همشان در آخره بیامساع پس شهاب ثاقب از دال وی	یا که ارواح مجید در لقا صف نصف اندر عوالم از قبول گشته اند از حق موکل بر سحاب زاحرند اعدای دین را بر ملا هششان بر در و تسبیح اهتمام عقل باشد در کش ادراك و نظر این سموات و زمین را موحد است مشرقی هر رور حور را اقبال بر کوک حون بریت خواستیم بر کوک تا بسند آن صبا ملکی و خدقی اندروی جمع هست رانها عالمی این به طق هست بر یکسانی صانع دال قوههایی طمع و نفس بی فوج مقطع باشد بر اسرار لوح رآسمان از آشی نگداخته آعدایی به باید انقطاع آند و سورد مراوراد و بی
---	--	---	--

فَاسْتَفْهِمَهُمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ۚ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ

پس صف بایسن که آیا ایشان سخت تر اندر آفرینش یا آنرا که آفریدیم اندر سسکه ما آفریدیم ایشان را از ال حسیده بلکه تعجب نمودی و استهزا می کنی

۱۳ وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ۚ ۱۴ وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخَرُونَ ۚ ۱۵ وَ قَالُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ

و چون بداداده شوند پند نمی گیرند و چون ببینند آیتی استهزا می کنند و گویند بیست این مکر حادثی

مُبِينٌ ۚ ۱۶ أَئِذَا مَنَا وَ كُنَّا ثُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۚ ۱۷ أَوْ أَبَاؤُنَا أَوَّلُونَ ۚ ۱۸ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ

آشکار آشکار آیا چون بپیریم و شویم خاک و اسما و ابا ما نام هر آیه را ننگیده شو و مکان بایدران ما که پیشد باشد بگو آری و شما نماند

۱۹ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۚ ۲۰ وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ۚ ۲۱

خواران پس بیست این حره ریادی واحد پس آنگاه ایشان می گردند و می گویند ای وای بر ما ایست روز حرا

هَذَا يَوْمُ الْقُصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۚ ۲۲

ایست روز قبری که بودید آنرا تکذیب می کردید

دوهر از مشرکین خود پسند می رس از مشرکان آبا شما ما خود اشارا هم از ربنده نگریدید اصتری چون از عرب تو شکفت آری از ایشان خیره حید چون ببیند آبی اندر شان هم بگوید اینکه حون گشتیم خاک زنده هم گردند بار آنا ایمان وانگهی باشید بمقدار و خوار	در عرب لاف شجاعت مزیدند سخت تر باشید در خفت کجا خلق کردیم از گل چسبیده ضرب از انکارشان اوس عجب وانکه ایشان بر تو اسبها کنند ریشخند آرد و استهزا بدان هم عظام از بعد مردن درم فاك کر نخستین بومداند اندر جهان در سرای آخرت حور و کبار	اندران بارل شد از رب احد یا ساسکه خلقت بشر بد پسر را گمان که بشود آمد آیت که باشد بل جهان پند پدیدرند و نمود سودمند بیست این گویند حرسجری مین لحم و عظم از یکدیگر شد ریخته گو که آری با پدرا نان همه پس حراین بود که یک را بدن بود	آیت فاستفهمهم اهم اشد خلق ما کردیم رایشان پیشتر هر که فرآردا براو می نگردد که تورا میبود از قومت گمان چونکه ایشان پند داده میشود حادثی خوانند آیاتی چنین پس شویم آیا که باز اندک بجهت منبت گردید دور از واهمه نفخ اسرافیل یعنی چون دم
--	--	--	---

## سورة الصافات

زنده پس کردند و هم درده برون      از قنور آیند اذاهم ببطرون      بگریه اعی قیامت را بچشم      که ندایشانرا آران انکار و خشم  
هم بگویند از عیب ما وینما      روز پاداش است این را اعمالها      اینست یوم الفصل آری در عون      الی صاتم به تکدون

أُحْشِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ آذُوا جَهَنَّمَ وَ مَا كَانُوا يَهْبُتُونَ ٢٣ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ

جمع کنید آنانرا که ستم کردند و اذیت افروزان و آنچه بودند که بر سرینیدند      از غیر خدا پس دلالت کند ایشانرا بر راه دورج

وَقَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مُسْتَوِلُونَ ٢٥ مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ ٢٦ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْلَمُونَ ٢٧ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

و بار دارند ایشانرا بدست ایشانرا بدیده شدگان حست شمارا که یاری یکدیگر      نمیکند که ایشانرا درو افتادند غایبگان و روی آورند بعضیشان

عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ٢٨ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ نَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ٢٩ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

بر بعضی سراسیمه یکدیگر      گفتند رسا که شما وید که می آمدید از راست یعنی از راه خیر خواهی      که نمیدانید که بودید و مؤمنان یعنی با حیار خود

وَ مَا كُنَّا لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ ٣٠ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَآئِقُونَ

و نبود مرما را بر شما هیچ سبطی      بلکه بودید گروهی رانده روان س ذات شد بر ما سخن و در گراما      در س که ما شمر آید حست دگان

فَاغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ٣٢ فَأَنَّهُمْ بِوَمْنَدٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٣٣ إِنَّا كَذَبْنَاكَ نَقْلُ

پس گمراه کردیم شمارا در س که ما بودیم که گمراهان      پس در س که ایشان روی حیی در عقوبت اذیت دارند      در س که ما حیی مکرم

بِالْمُجْرِمِينَ ٣٤ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ٣٥ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُبَارِكُكُمْ

با کناهکاران      در س که ایشان بود دعوی که مشد مرا اشارا که ست الهی خردا      سر کشی میکردند و می که بد آیاما ترک کنند گرام

أَلَيْسَ لَشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ٣٦ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ٣٧ إِنَّكُمْ لَذَآئِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ

آلینما را ای شاعری دیوانه      بلکه آمد بحق و صدیق بود مرسلارا      در س که شما آید هر آید حست دگان عذاب      پر درد

وَمَا نُنْجِرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣٨

و خردا ده نمیشوید      حر آنچه بودید که میکردید

پس ندا آید ملایک را بسمع جمع خون گشستند و همانند راه مرشمارا حست گویند ای حشر بعض روی آرند بر بعض دیگر آمدید اغوای مارا از بعین در ره اعی خود بودید آرمان قول رب ما بهما پس گشت راست راکه ما خود هم رگمراهان بدیم محرما را ما دهیم ایشان خرا بود استعکار ایشانرا بچند بست ایشان بل محمده عقل کل ایها القوم انکم لذائقوا	هم تنوع و ادوا حشان در س تجار نارشان دارند دیگر بر سؤال بست ایشانرا حوات از چند و حوات غاویان نا معویان گویند گاه مغویان گویندشان بود چینی بر شما مارا سبب سببانی پس کنند ایشان نا عوا اعراف پس بود آروز همه در عذاب اهم کانونا اذا قبل لهم صراطی شاعری محزون کنیم یعنی آورد او بایشان آنچه را فی حزا داده شوید الا بران	که کنید اهل ستم را همه جمع پس بر راه دورج ایشانرا نگاه بست یاری هر چنان از یکدیگر می نرسند از هم از عجز آن حشر ناقسم یعنی که حق بود حرابین صدرده باشد تا کسی گمراهان بست حشده از عذابیم و بجاست عادل از حق تابع شطان بدیم بست بی پاداش فعلی برد ما زین کلام صدق پاک دلیند الحق آمد ارد تصدیق رسل از عذاب دردناک از آن عتو	و آنچه حرق می رسیدید در راسته مستولند ایشان لا محول بل بود امرور خود مستسلمون که شما آردید اغوامان ر راه قوما بل لم یسکوا و مؤمنین بل بضعیان خود ندید از رانی که رده دادیمشان ما اعراف مشارك باشد با هم راست لا اله الا الله ان می داشتیم ترک معبودان خود این خون ندیم که بان بود معوث اسما که عمل آردید در دار جهان
--	---	--	---

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ٤٠ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ٤١ فَوَاكِهِ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ٤٢ فِي جَنَّاتٍ

مکرمندگان خدا که خالص کرده شدگانند آنها را ایشانرا راست روزی      معلوم      میوه ها و ایشانرا گرامی داشتگان      در هشیهای

## الجزو الثالث العشرون

النَّعِيمَ <sup>٤٣</sup> عَلَىٰ سُورٍ مُّتَقَابِلِينَ <sup>٤٤</sup> يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ <sup>٤٥</sup> بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ <sup>٤٦</sup> لَا

۵۱. انا و نعمت بر نهجهای روی و وی یکدیگر نگرش در آورده، بشود در انشاب بیاله از شراب جاری سعید که لذت است مرا شامندگان را

فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ <sup>٤٧</sup> وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ <sup>٤٨</sup>

در آست فساد و به ایشان اذای مست می‌شود و ز دایا است زبان فرو هشته چشم فراخ حده گوا ایشان به صهای شهر می‌عدر سائر نگه داشته اند

فَاقْبَلْ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَسْتَأْذِنُونَ ۚ قَالَ قَائِلٌ مَهُمَّ إِنِّي كُنَّا لِي فَرَسٍ ۚ يَقُولُ آتَيْتُكَ لَمَنْ

پس روی آورده اند به ایشان بر بعضی مرسداری یکدیگر گفت گوینده از ایشان بدستیکه نود و نه اقامت می که مکات آیات و تورات آینه دار

الْمُصَدِّقِينَ ٥١ أَتَدْرَأُ مَا لَنَا لَمَدِينُونَ ٥٢ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلَعُونَ ٥٣ فَأَطْلَعِ

تصدیق کنندگانی که آیات و معجزات و شواهدی و استدلالاتی آما، بهر آید، بر اداده شدگان گفت آباشما ندرو و نکرندگان پس مرا نگرست

فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۝ قَالَ نَالَهُ أَنْ كَذَبَ لِرُؤْسِهِ ۝ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

بس دید اور اندر مایه دودج کف تاجدا که هر آیه بر دیک بود که هلاک گردانی ما و اگر نبود عت بر و در گارم هر آیه بود ما را احصای کرده شدگان

٥٦ أَفَمَا نَحْنُ بِمُيَسَّرِينَ ٥٧ إِلَّا مَوَئِمَّنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٥٨ إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْفَوْرِ الْعَظِيمِ

آبایس باشد. و امر دکان حرم و دکان حجت و باشد. و عذاب کرده شدگان و مدرسه که است هر آن که نامی بزرگ

٥٩. اَمَلْ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ٦٠

برای مثل این پس باید نکند که مدگان

رق داسٽه شده آن ميوه هاست  
مکرموسد آجاعت بوسم  
هست در گردش ر دست حور عین  
خود فساد و آفتی بود بر آن  
زده برنج شرب مرغ اوشه  
وجه دیگر که شرب مرغ از تمام  
رو بعض آید بعضی بی ملال  
گوید آن گوینده رایشان که من  
سررش نکرد و میگفت اوعیان  
بدار آن آیا چرا داده دگر  
یا که این گوینده باشد دوالحلل  
گوید او را ناله این اردینکند  
بسم از مرده گان آیا که ما  
هم باشد هیچ بهر ما عذاب

حرعادانه مجلس کاین گروه  
که بهرم لدنی اورا حداست  
در بهشت بیروال بر نعیم  
هردم ایشانرا نکاس من معین  
سستی ارد بر آشامدگان  
روی حوران اردووجه سوجه  
صه را پوشد بریر برمدام  
میگند ارحال یکدیگر سؤال  
در جهان بودم قریبی بدسجن  
که توئی آیا رااور کرده گان  
ماشویم ار عقل دوراست این خبر  
یا که یک افرشته بکو حصال  
که ما سازی هلاک از گفت خود  
اندر اینجا رنده گشتیم از اجا  
هم به برجزه در حشر و حساب  
بس زهر مثل این یابد عمل

رق معلومستان ناک اردووجه  
خط معی راثل آن عاید شود  
متکی بر تنها ناصد مراد  
باشد آن حری گوارا و سعید  
عدهم و قاصرات الطرف عین  
زان یکی کاندک بر روی مایل است  
روی خود پوشدهم حوران عین  
راچه حقشان کرده ارام اندگر  
که نه او خودم کرد و شور  
چونکه ما آیا بایم و شویم  
ما رفیقان گوید او آیا شما  
بس عین او را بس او می نگرد  
بخش حق گر سودم در جهان  
تر بیگفتی که حرموت بحسب  
این چسب نعمت که بر ما شد عطا  
عاملا را باشد اندر هر محل

اِذْ لَكَ خَيْرٌ نُّزُلًا اَمْ شَجَرَةُ الزُّرْقَوْمِ <sup>١١</sup> اِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ <sup>١٢</sup> اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي اَصْلِ

آیا آن هنر است در ماه صیافت یاد رخ رقوم بدر سبکه اگر دایم آنر انانی برای ستمکاران بدر سبکه آن در خدی است که بیرون میاید رفر

الْحَجِيمَ ٦٢ طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ ٦٤ فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا تُلُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ٦٥

دورح که شکوفه‌اش گویا که سرهای دیوهاست پس بدرستی که ایشان هرابه خورندگانداران پس برکندگاند از ان شکمه‌ارا

## سورة الصافات

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ٦٦ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ٦٧ إِنَّهُمْ أَلْقَوْا آبَاءَهُمْ

پس پدر ستمگره را ایشان را است بر آن هر آینه آمیخته از آب گرم پس پدر ستمگره را گشت ایشان است هر آینه سوی دورح پدر ستمگره ایشان یافتند پدر ایشان را

ضَالِّينَ ٦٨ قَوْمٌ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ٦٩ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ٧٠ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ

گمراهان پس ایشان بر ابرهاشان شات میروند و حقیقت گمراه شدند ایشان را ایشان را بر ایشان و حقیقت فرستادیم در ایشان

مُذَبِّرِينَ ٧١ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ٧٢ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ٧٣

هم گمرازان پس بنگر چگونه بود اجماع کرده شدگان خردمندان خدا که خالص زده شدگانند

ما بگردانیدم آرا امتحان	پس اسمکارگان اندر جهان	این نعم آید دست اندر دول	یا درخت شوم رفو از حصول
میوه اش یا خوشه هایش گونا	هست سرهای شیاطین در افتا	در غربت باشد درختی اش نر	هر ستمگر به رخویش آن حسنه است
اندر اعراض اندر رحمت ارسند	هست بر رأس الشیاطین مشهور	ران سب پروردگار له برل	رد بران رفو در روح رامنل
اهلها واهم لایبون	کنیم و همانون و همانون	پس می ایشان را بران آمیختن	دای گم دورخت اندر من
پس زنده در صرف رفو و حیم	هست بر کشتن سوی حیم	ایست ران کائنات را باند	صال و بر آثارشان بشاوند
ایشان را ایشان را	خود شدند ایشان بگمراهی شان	ما فرستادیم روحه یقین	را سب ایشان میسرین
سنگر یا بوده خون اجماع کار	میدرین را از عذاب سردگار	خرد عادلانه محسن یقین	پاک کرده گشتگان از شرک و این

وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوحًا فَلَمَّعَ الْمُجِيبُونَ ٧٤ وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ٧٥ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ

و تحقیق خواندند ما نوح پس هر آینه خوب احداث گشتند و نجات دادیم او را و اهلش را از اندوه بزرگ و گردانیدیم اولادش را

هُمُ الْبَاقِينَ ٧٦ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ٧٧ سَلَامٌ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ٧٨ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي

ایشان را ماندگان و واکد اشیم بر او در دستان سلامت بر روح در جهانان پدر ستمگره ما همچین می دهیم

الْمُحْسِنِينَ ٧٩ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ٨٠ ثُمَّ أَنْغَرَقْنَا الْآخَرِينَ ٨١ وَ أَنْ مِنْ تَبِيعِهِ لِبِأْرِهِمْ ٨٢

سنگسار را پدر ستمگره او است از ستمگران ما که مؤمنانند پس غرق کردیم دیگران را پدر ستمگره از پیروان او است هر آینه از ابراهیم

هم بتحقیق آید که ما را خواند نوح	پس نمودنش احداث الوصوح	صیبت پس معالجه خون حرا	او و اهلش را را هدیم از بلا
هم بگردانیدم فرزنداش هان	از پس طوفان رافقی مانگان	هم را او هشتم بر روی روی	دستگیر کرد در میان آخرین
در میان اهل عالم در روح	پس سلام است و درود از هر روح	همچین سهم بیکار حرا	از عذاب مؤمن است او رما
رسد او را ایمان کامل از عذاب	غرق کردیم آن دیگرها پس در آب	شد ابراهیم از ابع وح	پیروی را و داشت اندر عقل و روح

إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ٨٣ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ٨٤ أَنْتُمْ كَأَنَّهُمْ آلِهَةٌ دُونِ اللَّهِ تُرَبِّدُونَ

و قبیله آمد پروردگارش را ندلی درست چون گفت مرا پدرش را و قومش را که چه راست آنکه من سیدایان را راه دروغ الهان عمر - داده خواهد

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٨٦ فَظَنَرَ نَظْرَهُ فِي الْمَجُومِ ٨٧ فَقَالَ إِنِّي سَقَمْتُ ٨٨ فَنَوَلُّوا عَمَهُ

پس حست گمان شما پروردگار جهانان پس بگریست بگریستی در حوم پس گفت پدر ستمگره من بیمارم پس اعراض دادند او را

مُذَبِّرِينَ ٨٩ فَرَاغَ إِلَى آلِهِمْ فَقَالَ لَا تَأْكُلُونَ ٩٠ مَا لَكُمْ لَا تَعْمَلُونَ ٩١ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا

بشت گمرازان پس بچاره حوائی رفت سوی الهاشان پس گفت آیا حرا تبحورید چیست شمارا که سخن نیک گویند پس زده بر ایشان زدند و بشت

بِالْيَمِينِ ٩٢ فَاقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُونَ ٩٣ قَالَ أَعْبُدُونَ مَا تَنْحُومُونَ ٩٤ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ ٩٥

راست پس رو آوردند سوی او می شتافتند گفت آیا میبایستند آنچه را میبایستند و خدا آفرید شمارا و بچاره ما را بدید



## الجزو ثالث العشرون

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ٩٦ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ٩٧

گفتند بنا کنید برای او سائی پس بندارید و در آتش سیار شعله و را سوه پس خواستند او حاره پس کردیشان یا بنیان

در بدان شکستن حضرت ابراهیم علیه السلام اصنام را و در آتش افکندن و مرود آن حضرت را و برد و سلام شدن آتش بروی

یادکن آمد چو ابراهیم خوش	رب خود را نادلی خالی رغش	چونکه گمت او باید و افوا خوش	چیت ای که میرستدش بیش
از دروغ آبا خدایان غیر حق	خود اراده می کنید از ماخلق	پس گمانان چیت بر پروردگار	که حراورا میرسید از شعار
ارحه خنس اورا کینداعنی گمان	که تا اندش ممل تاقتان	پس نگفتندش که امر و راست عدد	تو یا ناما بصحرا بهر دید
پس نظر کرد او بحیرت در نجوم	یا که برجم رمی از آن رسوم	شد فکر از قوم و افعال قبیح	گفت من رینها سقیم بی صبح
یعنی این استارگار است افول	کی پرستد آفتی حرکت و اول	تا شما ندوام آمد یکقدم	باشد از اهل هوا اندر سقم
یا که باشد قلب و روح من غیل	راجه دارد دورم از قرب حمل	یا نم باشد ریح از این قیاس	که بود این مشرکان زو ناشناس
حاصل اینکه گفت دارم ریح و درد	کی نواند شما شد ره ورد	روی گردان پس شد داروی برآه	از سرا رفتند سوی عندگاه
ماد ابراهیم تنها در زمان	پس جمعه شد روان سوی شان	گفت خود آبا شما راست خون	گفت دیگر مالکم لاسطفون
پس بینهای برایشان رد تر	نابین شکستشان اندام و سر	تا باین یعنی که حورده بد قسم	کان تا ترا شکستد روری هم
حضرت اعظم که بردوشش تر	هشت یعنی زده او این شور و شر	آمدند از عند که چون قوم باز	حاب سحانه رفتند از باز
آن عمل دیدند گمید آن فتن	کار ابراهیم باشد بی سخن	پس سوش رو نمودند از شب	سوی عزودش سردند از عتاب
شرح آرا بیش گفتیم از مقال	پس ناو کردند آغاز حدال	گفت آبا میرستند از فساد	آنچه را خود مبتراشد از حاد
مر شما را آوریده است آجدا	واجبه میسارید خود تا دسها	گشت پس عمرودم ناخواص	شبه لیکن تا کند برعام و خاص
مر بنا گفتند سائی کیند	بهر هیرم پس بارش افکیند	خواستند از بهر او کیدی دگر	پس نکردند ایشان بر دیرتر
	ساختیم اعی که باطل مکرشان	شد گلسان نار پر تاب و دخان	

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ ٩٨ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ٩٩ فَبَشِّرْهُ بِبُعْلَامٍ هَلِيمٍ ١٠٠ فَلَمَّا

و گفت که من روده سوی پروردگارم رود باشد که هدایت کند مرا پروردگار من بخش مرا از صالحان پس بشارت داد پیش منی بر دینار پس رسد

بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ١٠١ قَالَ يَإِثْنَى إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ١٠٢ قَالَ يَا

تا او کوشش را گفت ای پسرک من بدر سیکه من می بینم در خواب که دبح میکنم مرا پس نکرد که حتمی بیی گفت ای

أَبْتَ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ١٠٣ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ١٠٤

بدر من نکن آنچه فرموده شده رود باشد که سائی مرا اگر خواسته باشد خدا از شکبانان پس چون کردند نهادند و انداخت او را بیکطرف پیشانی

در بیان هجرت حضرت ابراهیم بشام و بیان ذبح حضرت اسمعیل علیه السلام

قصد هجرت کرد را شهر و دیار	میروم گفتا سوی پروردگار	رود باشد که نواند ره مرا	سازد از مقصود و راه آ که مرا
گشت سوی شاه ارباب روان	ساده هاجر را بدو داد از عیان	گفت یارب ده مرا از صالحین	یک پسر لو باشد از من جاشین
مزده پس دادیم او را را عتزاز	بر غلامی بدینار و دلتوار	دید در خواب اوسه شب تجلیل را	که بخش در مهرم اسمعیل را
برد او را پس بقر بانگاه دوست	گفت خواهم کشتت در دام دوست	اندر این بنگر که تا بیی چه چیز	گفت اسمعیل از هوش و تمیز
کای بدرکن آنچه ماموری بران	خواهد از حق یابم از صابران	گفت گر داری وصیت گو بن	کاووم آنرا بجا ای ممنعن
گفت ایست از وصیت های من	گر رسن بندی تودست و پای من	تا مبدا که اضطراب آرام بخو	تیزی تبتم چو آید بر گلو

## سورة الصافات

کم شود مارا بدان حصرت اجور  
تا بروی من تورا نبود نظر  
یعنی این جان قابل آسکوی نیست  
باشد اندر رسم این در طلب  
مهر ما در ر و لد باشد عنان  
دست و پایش پس است او مار س  
هر دو کردند اس حق را اقیان  
در غصب شد کار در ا رکب مکند

در بلا خوانند ما را ناصور  
غم تورا افزون شود دین رهگذر  
گر قبول افتد عجب زان خوی بست  
چون سوی خانه برگردی توش  
هست معدور ارکه برگردد فعان  
بر رمی هشت آن رخ چون یاسمن  
مرحبتی او را در افکند از و داد  
گفت ما او کار د ناصوت شد  
هست مروی که رمس یا از حدید

اینست اندر دگر که روی من  
دیگر آنکه این بدات افر بست  
از فعال خوش دار به افعال  
گر خروشد مادرم اندر عرا  
بر مزارم خود و پاش او را دلیل  
از فلما اسلمها آمد یقین  
آبج مرحلتش نهاد ارام دوست  
که کسی چشم از چه بر من ای حلیل  
حلقه در خلق او آمد بدید

برسی در خاک در ذبح این زمن  
در خصوص و عروحواری اسماست  
حق طاعت نیست مارا در محال  
توبراو ناری غتاب اندر حرا  
کرد دقت از سان او حلیل  
که در افکند او بر را الحین  
راو سحر اشید از یک ذره پوست  
راسکه بهم زین کند رب حلیل

و نَادَيْنَاهُ اَنْ يَّا اِبْرَاهِيْمُ ۱۰۰ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اَنَا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۱۰۱ اِنَّ هَذَا لَهُوَ

و ندا کردیم او را که ای ابراهیم ۱۰۰ بدقتی خواب را در دستنکه ما هم چنین جرمیده هم بگو کار او را ۱۰۱ بدستبکه ایست هر آینه

الْبَلَاءِ الْمُبِينِ ۱۰۲ وَ قَدْ بَيَّنَّا بَذِيْعَ عَظِيْمٍ ۱۰۳ وَ تَرَكْنَاهُ فِي الْآخِرِيْنَ ۱۰۴ سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ

آن امحالی هویدا ۱۰۲ و هدا دادیم او را بدح بررکی ۱۰۳ و روا گذاشته بر او در سببیان ۱۰۴ سلام بر ابراهیم

كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۱۰۵ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ۱۰۶ وَ بَشَّرْنَاهُ بِاسْحَقَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ

همچین ج را و ادا شد هم بگو کار او را ۱۰۵ بدستبکه او است از بدگان ما که مؤمنان ۱۰۶ و بشارت دادیم او را اسحق پیغمبری از شایستگان

۱۱۳ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلٰى اِسْحَقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِيْنٌ ۱۱۴

و برکت کردیم بر او و بر اسحق و از سل آن دو تا بگو کار است و سم گنده و برفش را آشکارا

### در بیان فدا آمدن بجهت حضرت اسد در بیل علیه السلام

هم ندا کردیم ابراهیم را  
گو سفندی پس زحمت حیرتیل  
تا کسی ذبح این فدای س عظیم  
و حه اول بر ابراهیم هم  
خود صبر عظمه اعنی س صریح  
هم محل باشد عظیم اندر حساب  
رد آرا نیست حاجت بر دل  
بر نشانش تا که بکشایند لب  
بست فعلی سحر اندر یقین  
او نبی بود هم از صالحان  
سلشان باقیست یعنی تا اند

داست کردی خواب خود را در فدا  
کرد حاضر را مرق حق برد خلیل  
حای اسمعیل از طمع کریم  
آن عمل در درد حق سید عظیم  
هست راجع بر سر یا بر ذبح  
هم معظم از ره اخر و نواب  
هم نه حاجت برسانی زین قبل  
اهل هر قرنی عظیم و ادب  
این بود پاداش فعل محسین  
هر دورا دادیم برکت در جهان  
بعضی از ایشان بی هم در سد

همچین بدیم سکارا حرا  
گفت شد مقبول حق قربانیت  
معنی دح عظیم در نظر  
و حه دیگر کل فدا آمد و رو  
هر دورا شای عظیم از حصرت است  
فرقه گوید دح اسحق بود  
باقی اندر آخرین راهل جهان  
بر ابراهیم از خدا باشد سلام  
بد ابراهیم از عاذا مؤمنین  
یا ربارکت است شد مراد  
بعضی از اولادشان بگو سدن

این بد او را امتحالی بر ملا  
پس و رسد این فدا در ثابت  
بر دو وجه آید تحقیق دگر  
بر سماعیل عظیم الزنه زود  
هم عظیم آن هر دو فعل از طاعت است  
این سخن را دست ورنی در خود  
وصف بگو و وسادیه از عیان  
همچین بدیم بیکار مقام  
مژده دادیش تا سحق این چنین  
باقی است یا که اولاد و نژاد  
بعضی هم ظالم بنفس خویش

وَ لَقَدْ مَنَّا عَلٰى مُوسٰى وَ هٰرُونَ ۱۱۵ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ۱۱۶ وَ نَصَرْنَاهُمُ

و بعقبت مست نهادیم بر موسی و هرون ۱۱۵ و نجات دادیم او و تار او و قومشان را از غمی بزرگ ۱۱۶ و یاری کردیم ایشان را

فَكَانُوا هُمُ الْغٰلِبِيْنَ ۱۱۷ وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتٰبَ الْمُسْتَمِيْنَ ۱۱۸ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ۱۱۹

پس بود ایشان غالبان ۱۱۷ و دادیم آن دو تار کتابی واضح ۱۱۸ و هدایت کردیم آن دو تار راه راست ۱۱۹

## الجزو الثالث العشرون

و تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ١٢٠ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ١٢١ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و واگداشتم برایشان در پیشانیان سلام بر موسی و هارون بدرستی که ما همچنین پاداش دهیم بیکو کارا را

١٢٢ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٢٣

بدرستی که آن دو تا اندازندگان ما که گروندگانند

موسی و هرون بر آنها مری	ما بهادیم از نشان رحمتی	هم خود و هم قومش را بی زبیم	بار بهادیم از کرب عظیم
و همرانهم فکاووا غالی	هم و آیتنا کتاب المسین	راه نمودنشان بر راه راست	که نجات موصول آیم بر لغات
هم شای یک رایشان در حیان	باز ما هشتیم اندر امتنان	داد بر موسی و بر هرون سلام	هست این پاداش بیکان بالتام
هر دو بودند از عباد مؤمنین	هر دو بودند از عباد مؤمنین	هر مصدق بر همه احکام دین	

وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ

و بدرستی که الیاس هر آینه از مرسلان است چون گفت مرقومش را آیا نمی ترسید آیامخواستید بعل را و وامگذارید بهترین

الْخَالِقِينَ ١٢٦ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ١٢٧ فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ١٢٨ إِلَّا

آفرینندگان را خدای پروردگار شما و پروردگار پدران شما که یسعی کنید پس نیکدین بدرستی که ایشانند حاضر کردگان مگر

عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ١٢٩ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٣٠ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ١٣١ إِنَّا

بندگان خدا که خالص گردگاسد و واگداشتم بر او در پیشانیان سلام بر ابراهیم بدرستی که

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٣٢ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٣٣ وَ إِنَّ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٣٤

ما همچون پاداش میدهم بیکو کارا را بدرستی که اوست از بندگان ما که گروندگانند و بدرستی که لوط هر آینه بود از مرسلان

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ١٣٥ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ١٣٦ ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ ١٣٧ وَ إِنَّكُمْ

هنگامیکه رها کردیم او را و اهل او را همه حریر مردی که در باز ماندگان پس هلاک کردیم دیگران را و بدرستی که هر آینه

لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ١٣٨ وَ بِاللَّيْلِ أَقْلًا تَعْقِلُونَ ١٣٩

میگردید برایشان نامداد کنید گان و شب آید پس در غمی باد تعقل

بودهم الیاس را مرستاده گان	خان راه حکم یردان داده گان	یادکن چون گفت قوم خویش را	می بترسید آیا از خدا
بعل را جوابید کنز امری است	واهلید آن خالق را کاحسن است	آجدا کاو افریده شهادت	و اولین آبا نشان را هم حداثت
شرح آرا همه از تاریخ خوان	ایقدر کافست ار ما در بیان	پس ورا کردید مریدین چون	قوم اوفانهم لمحضرون
حز عدا الله محلس را نگروه	که مرا ورا نگرویدند از وجوه	روی اندر آخرین نگداشتم	این ثنا گورا بدان میداشتم
هست ارحق بهر الیاسین سلام	هم خود الیاسی مرا ورا بودام	همچو میکائیل و میکان این دو اسم	و احداثت و خوانده گردد در دو قسم
آل یاسین خوانده معصی را احترام	لک این دوراست از سوق للام	محسین را هست پاداش این چنین	بود الیاس ارعاد مؤمنین
لوط هم بد از رسل آور یاد	چون رها شد او و اهانش را بداد	حرعوزیرا که بود از عارین	پس به کردیم باقی را چنین
خود شما ای اهل مکه در دین	امرون عظیم مصححین	هم شب یمنی بر روش مرور	می کنید از آن زمین گاه عبور
	خود شما را تعقل اندران	هست که جگه گشته ویران آسمان	

وَ إِنَّ يُوسُفَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٤٠ إِذَا بَقِيَ إِلَيَّ الْفُلْكَ الْمَشْجُونِ ١٤١ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

و بدرستی که یوسف هر آینه از مرسلانست و فسکه که ریخت سوی کشتی بر زده شده پس قرعه زد پس شد انداخته شد گان

## سورة الصافات

۱۴۲ قَالَتْقَمُّهُ الْحَوْتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۱۴۳ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۱۴۴ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ

پس هر و بر دش مای و او بود دملامت کننده پس اگر مایکه او بود از تسبیح کنندگان هر آینه میباید در شکش

إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ۱۴۵ فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۱۴۶ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ۱۴۷ وَأَرْسَلْنَاهُ

تا روزیکه برانگیخته میشود پس انداختیم در حائی بی پناه و او بود بیمار و رویا بدم بر او درختی از کدو و فرستادیم او را

إِلَى مَائَةِ آلَفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۱۴۸ فَأَمَتُوا فَمَنْعَتْهُمْ إِلَى حِينٍ ۱۴۹ فَاسْقَطْنَاهُ إِبْرَاهِيمَ النَّاتُ وَلَهُمْ

بسوی صد هزار باز یادمی آمد پس ایمان آوردند پس کاهران کردیمشان تا وقتی بس طلب سال کن از ایشان که آیا بر پروردگار تراست و دختران و مرایشان راست

الْبَنُونَ ۱۵۰ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ۱۵۱ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ آفِكِهِمْ لَيَقُولُونَ ۱۵۲

پسران یا آفریدیم فرشتگان را مؤنثها و ایشان بودند حاضران آگاهاناش که ایشان ارد و و غشان هر آینه خواهند گفت

وَلَدَ اللَّهُ وَآلَهُمْ لَكَادِبُونَ ۱۵۳ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ۱۵۴ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۱۵۵

فرزندان آورد خدا و پدر سیکه ایشانند هر آینه دروغگو یان آیا برگزید دختران را بر پسران چیست مر شمارا چگونه حکم میکند

### در بیان فرار کردن یونس عم از قوم خود و در کام ماهی افتادن

<p>نود یونس از رسل هم ناحه گشت قرعه رد با اهل کشتی بی بی نفس خود را بوده در تنجیح ولوم پس فکندیمش نارصی بی گاه تا که قوت یافت و آسودش بدن آمد از حق بر صیر او خطاب رو بسوی آن گروه پیشجار پس ناو می نگرودند از یقی که بود پروردگار را نبات یا در ایجاد ملائک بوده اند ناش آ که کاین گروه ارافک خود</p>	<p>شرحش اندر سورة یونس گشت پس فتاد آن قرعه ها بر نام وی که بدون اذن حق روت او در قوم بد سقیم و بی غذا و بی پناه آن کدو شد خشک یا خود ریشه کن کرد و موی کردی ایسان اضطراب که بورا حویند از پروردگار بهره ور گشتند از دین و دین واجعات را پسر ها در نبات حاصر ایشان که انات آندور ماند افترا بنده بر حق در ولد مر شمارا چیست که ایشان کبر</p>	<p>یاد کن بگریخت جوان قومش بگاه خویش را افکند از کشتی زیر پس سود از او بدگر لایوت پس رویا بدم در ساعت تراو پس تأسف خورد از خشکدش گر بچشم صدها را از خلق من پس فرستادیم او را در اثر ای محمد ای رسول متح چیت علت که نبات او را سزا است بد ملک حاضر در ایجاد بشر کاذبند ایشان بقول خود یقی حکم در این امر بی تحقیق و دید</p>	<p>رد بسوی فلک مشحون او پناه ماهنی بردش بکام از ناگزیر تا برو زبست بد در بطن حوت بهر آسایش درختی از کدو که مداروی عیش و آرامدش خوشر آید بر من از برج دوتن سوی صدالب ارگه یا بیشتر حکم از ایشان اندرین قست طلب هم پسر ها در خور از بهر شماس وادم از ایجاد آنها می خبر بر گردید آیا سات او بر دین</p>
--	---	--	---

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۱۵۶ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ۱۵۷ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۵۸ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ

آیا پس نند نمیکیرید یا مر شمارا است حجتی روشن پس باری که ما را تارا اگر همتید راستگو یان و گردانید میان او

وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۱۵۹ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ۱۶۰ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

و میان جن سببی و بحقیقت دانستند جن که هر آینه ایشانند احصار کرده شدگان دام پاک بودن حصار از آنچه وصف میکنند مکررند کنان خدا

الْمُخْلِصِينَ ۱۶۱ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ۱۶۲ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِمِينَ ۱۶۳ إِلَّا مَنْ هُوَ ضَالٌ الْجَحِيمِ ۱۶۴

که خالص کرده شدگان پس بدر سیکه شما آنچه میپرستید نیستد شمارا و تاه کنندگان مکرر آرا که اوست در آینه در دور

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ۱۶۵ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ۱۶۶ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ۱۶۷ وَ إِن

و نیست از ما جز که مر او راست مقامی معین و بدر سیکه ما ایم هر آینه صف زدگان و بدر سیکه ما ایم هر آینه تسبیح کنندگان و اگر چه

## الجزو الثالث العشرون

كَانُوا لَيَقُولُونَ <sup>١٦٨</sup> لَوْ أَنَّنَا دُكِّرْنَا مِّنَ الْأَوَّلِينَ <sup>١٦٩</sup> لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ <sup>١٧٠</sup> فَكَفَرُوا

بودند که هر آینه بگویند اگر ایستاده بودیم از اولی که از اهل احلاصیدس کافر شدند

بِهِ قَسَوفٌ يَعْلَمُونَ <sup>١٧١</sup>

آن پس زود باشد که بداند

<p>دات حق مستعنی ار حفت و ولد رشما نزل اگر گویند راست ورقه هم که آمد از بدکمان و این برادر فاعل شراست و زور حندان دانند و بر این مطمئن کادمی گویند بحق بر ماسرا فان او را بستید از بش و کم ار شما کی پای یک کس در حق است بریمر گفت او را بر حلیل در عودیت معین از خداست آن قریش از بود بردما کتاف هم بطاعت از عباد محضین رود باشد پس که داد این ربه</p>	<p>یا شما را حجتی باشد بدان ورقه میگوید ایست که خدای که خدا نادید سرش در محل گفته دان در حق ایشان ذوالجلال قائل این قول در زور حساب خبر عباد الله محض کان گروه تا آید اعوا عبادش را رسم بست از ما در عبادت هیچکس اندر ابطال کمانی کسر هوا از حقیق انا لجن الصافون از قبل آنچه بر شبستان پس چو قرآن گشت نازل از خدا آخر وانجام کسر و مطالعه</p>	<p>و کسر نکند ایچ آیا بود پس یارید آن کسان کرسماست دان تواند نافند اورشتگان آن برادر خالق خیر است و نور خویشی و پیوند بی او و حق دات حق با کس رایسان و صمها پس شما و آنچه برستید هم یعنی الا آنکه اهل دورخت این بود نقل از کلام حنرئیل که مقام ما ملایک حق و راست بش از عتت نکند از شتاب همچنان بودیم ما در کار دین</p>	<p>اندر این معنی تحقیق و شان صدره وصلت ناربان حن بجای دو برادر بوده اند اندر اول ناخند آن کافران تیره حال حاصران باشند از بهر عذاب وصف او گویند بالحق از روحه هبح الا من هو صال الججم حرکه معلوم است حای او و سر مرسدند مر افروشته را هم رحق انا لجن المسجون گشت نازل در بصیرت رآسمان پس او کافر شدند از اسدا</p>
---	--	---	---

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ <sup>١٧٢</sup> إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ <sup>١٧٣</sup> وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

و تحقیق که پیشی گرفت کلمه ما برندگان ما را که مرسلان بدرستی که ایشان هر آینه ایشان را یاری شدگان و بدرستی که لشکر ما ایشان را غالبان

<sup>١٧٤</sup> قَتَلُوا عَنْهُمْ حَنَی جِینَ <sup>١٧٥</sup> وَأَبْصَرَهُمْ قَسَوفٌ يُبْصِرُونَ <sup>١٧٦</sup> أَفَعِدَّائِنَا يَسْتَعْجِلُونَ <sup>١٧٧</sup> فَإِذَا نُزِّلَ

پس روی بگردان از ایشان باوقتی و نه بین ایشان پس زود باشد که ببیند آیات ما را اشتاب می خواهد پس چون فرود آمد

بِأَسَاجِهِمْ قَسَاءَ صَاحِّ الْمُنْذِرِينَ <sup>١٧٨</sup> وَنَوَّلَ عَنْهُمْ حَنَی جِینَ <sup>١٧٩</sup> وَأَبْصَرَ قَسَوفٌ يُبْصِرُونَ <sup>١٨٠</sup>

مضای ایشان پس بدست صاحب بیم شده گان و روی بگردان از ایشان باوقتی و نه بین پس زود باشد که ببیند

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ <sup>١٨١</sup> وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ <sup>١٨٢</sup> وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دایم پاک بودن پروردگار و پروردگار عزت از آنچه وصف میکنند و سلام بر مرسلان و ستایش مر خدا را که پروردگار جهانان است

<p>قول ما نگرفته پیشی بالیقین عادت عالیا در حجت است گشت عیسی گرچه معنوب بهود نگری گردنک دای کان یزید و این هم از حق حجتی واجب بود پس سبی رودشان خوار و زبون در سرشان بد بود صبحی چنین یعنی آن صبحی که آورد در سوم بین تو تا ببینم کفار دون را چه وصف او کند و بست یک</p>	<p>بر عباد مرسلین و است این ابا را بی بوجه صورت لیک عال بر تمام خلق بود بود عال یا حسین اندر امید که لشکرها بی غالب بود قال و ابصرهم قسوف یبصرون اینست قدام صباح المنذرین دشن ایشان را زهر حباب هجوم حالا و ابصر قسوف یبصرون را خاد جفت و اولاد و شریک هرسیاس و هرستایش بالیقین</p>	<p>که رسولان منصورون تمام گر شود مغلوب هم وقتی نکار زانکه عال بود اندر حجت او گاه هم گردید غالب بالعنان پس بگردان روی از قوم ضلال بر عذاب ما کسید آیا شتاب بدعرت را وقت غارت در سحر رو بگردان ای رسول از کافران برتر و پاکست مر پروردگار هم برافزاسته گان نادا سلام هست بهر ذات رب العالمین</p>	<p>هم حدود ماست غالب برانام در حقیقت غالب است و کامکار کی نداندر سده مغلوبیت او چون کلمه صف شکن بر قبطیان تا زمان کلمه آید بر قتال پس بهنگامی که آید آن عذاب صبح منذر گفت ازین رب البشر تا سر آید وقت مهلت همچنان رب تو آغالب ذوالاقدار یا عبادی سلمو هذا الکرام</p>
--	---	---	--



سُورَةُ صَ ثَمَانٌ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

صَ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ۚ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ

قرآن صاحب ذکر بلکه آنانی که کافر شدند در سرکشی و مخالفت اند سا که هلاک گردانیده ایم ایشان از

قَرْنٍ قَنَادُوا وَلَا تَحِينَ مَنَاصٍ ۚ وَ عَجَبُوا أَنْ جَاءَتْهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالِ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ

اهل روزگار گذشته پس ندارند و سود آن هنگام هنگام که بر و عجب داشتند که آمد ایشان را بم کنند از ایشان و گفتند کافران که این جادو درست

كَذَّابٌ ۚ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ۚ

بسیار دروغگو آیا کرد اسد الهارا اله واحد بدرستی که این هر آینه باشد چیزی عجب

بعد بسم الله بحوال در مع باب	ص والقرآن ذی الذکر از کتاب	صاد اشارت باشد از صدق رسول	ما صدق دل کند صید عقول
بر چنین قرآن ذیمرت قسم	کند راو شد ذکر هر چیزی ام	با ذکر ذات تباری محتوی است	یابد که امر و پیش منطوی است
بل کسایکه قرآن مگروند	از تکبر در عنادی می بود	ای سا که ز پیش از ایشان مانده	کرده ایم از قرنها بی اشتباه
پس ندا کردند از هر خلاص	از عذاب و می شد وقت مناص	استغاثه ای نمودند از شتاب	بر رسل تا رفع گردد آن عذاب
می بود آن لحظه هنگام قرار	رفته بود از حاره یعنی آنکه دار	س عجب کردند کدام ناشنون	مدبر عینهم فقال الکافرون
ایست ساحر هم دروغ آورده	تعم دعوت بر غلط کاریده	ارسی چون حرمه کرد ایان قبول	یافت اندک قوتی دین رسول
از فریش آنان که خود بهتر دید	برد بوظائف حرمت آمده	که تو بر ما مهتری ذوالوفا	حکم کن مابین ما و مصطفی
می کند رب الهان التمام	عافلان ما سفیه آرد نام	اندکی مانده است گزاین فیه ما	عاجر و مضطر شویم اندر ملا
کند ابوظال پسر را طلب	کز تو اند این قوم از روی سب	کن تو با ایشان مدارا در امور	نی بکنی رافرای خود مور
گفت دارم یک تما سز من	تا کیدم مهری در یک سجن	ران سجن بی زحمت تدبیرتان	میشود ملک عرب نسجیرتان
بل عجب هم زانکلام منتجب	طاعت آرد ادل و حان رعرع	چیت آن گفتند مرگوگر ره است	گفت قول لاله الا الله است
پس زوی کردند اعراض آن گروه	که خدا را یکی کرد از وحوه	آمد این آیت که گوید از عجب	مشرکان مکه و اشراف عرب
که بگردانید آیا سر ما	از خدایان مر محمد یک خدا	این بود حرمی عجب آورده او	میرد بر مردمان می رده او
سبب دوششت اندر این کشور خداست	کار یک مکه از ایشان نیست راست	کار یک عالم تمام از یک خدا	راست چون گردد عجب باشد بها

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۚ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا

و رفتند آنجم از ایشان که روید و شکستایی ورزید در الهاس بدرستی که این هر آینه چیزی است که خواست میشود شدیده این را

فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ۚ ءَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

در کیش آخرین است این جز دروغ ساختنی آیا فرو ر ستاده شد بر او ذکر از میان ما بلکه ایشان در شک ار

ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ ۚ أَمْ عَنْدهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ۚ أَمْ لَهُمْ

ذکر من بلکه هنوز نچشیده اند عذاب مرا آیا ز دایش است خزیهای رحمت پروردگارت که غالب بخشایده است آیام ایشان راست

مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۚ جُنْدٌ مَا هُنَاكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ

بادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس باید که بالا روند در سبها لشکری اند آجا شکسته شده از طایفای دشمن

## الجزو الثالث العشرون

١١ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ١٢ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطُ وَ أَصْحَابُ

تکذیب کردنش از ایشان قوم و عباد و فرعون صاحب بها و شود و قوم و لوط و اهل

الْأَيُّكُمُ أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ ١٣ إِنْ كُنْ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُولَ فَحَقَّ عِقَابُ ١٤ وَمَا يَنْظُرُ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا

ایکه آنها بودند ضایع‌های دشمن بودند همه حر که نکند بود در سولای اسلارم شد عفو من و انظار بند آمد آنها

صَيِّحَةٌ وَاحِدَةٌ مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ١٥ وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعَانًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ١٦

فرمادی واحد دست مرا آرا حریه می و گفند پروردگار ما رو دیده مرا احصه ما را بیش از روز شمار

پس روان گشتند و گفتمند ارغلو  
یا بود مقصود از شی براد  
دین عسی هم که آخر ملت است  
گفته قرآن نازل اندر حسد و  
پس کتاب ارمیشدی از دل رحیق  
بلکه در شکند ایشان از کتاب  
بی چشیدستند بل ایشان هبور  
آن حدای عالم بخشیده کبوا  
پس ساید با نالای برزوند  
وانکه ایشان حدی بی رفند  
بست این نکند محسوس بوهی  
قوم لوط اصحابیکه از حیر  
برسرایش بود اشارا عقاب  
بست آن یک صبحه راهج ارفواق  
قوم گهمی رسا عجل لب

إِصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَادْخُرْ عَبْدًا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ <sup>١٧</sup> إِنَّا نَسَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ

صدیق: آجہ مٹو بند و یاد کن بندہ مارا داو د صاحب قوت بندر سے کہ او و در جو ع ، بندہ بندر سے کہ ہمارا م دیت کو ہمارا کہ ناو تہ ج می گ بند

بِالنَّسِيِّ وَالْأَشْرَاقِ ۝ وَالطَّيْرِ مَحْشُورَةٍ كُلِّ لَهَا آوَاثٌ ۝ وَنَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ

شبانہ وقت پر آمدن آف ویرا اور جمعہ آج آج کے روز جمعہ ہے۔ ہم بوندہ اور ارجوئے بندہ وسعت گردانہ بادشاہ جس را و دادیم اور احکم و تمیر

وَفَصَّلَ الْخُطَابَ ٢٠

که ارشیه می بان روشن می اشتباه

## در بیان حکایت داود علیہ السلام و اوریا

رین سخنها از رسول حق شای  
 یاد کن داود را ثاوی از عباد  
 سرخو عس رحما بسیار بود  
 را هم از دیم مرغار را او  
 چون گشتود ای که رستم لب  
 با جدا ساریده جسمان بود  
 تم چه داری صم کن بر گمشان  
 بنده ما بود و دالاید و سداد  
 رور و شب در دژ او استعمار بود  
 دور او بود سجم ارشت و رو  
 خانه مگردید تا او ذکر رب  
 دره ان خلق و اطل بر حد  
 رانچه مگوید در تحریب تو  
 صاحب قوه بد اندر حکما  
 نوهارا رام کن دریش زحاه  
 کوهها و مرغها او را تمام  
 شاهیش محکم نمودیم از شتاب  
 موی فصل الحطاب اندر مقال  
 هم استهزا و بر تکذیب تو  
 یا عرای نس وان نرنگها  
 ذکر میگفتند شام و صبحگاه  
 بار گردنده بدید از هر مقام  
 حکمتش دانیم و هم فصل الحطاب  
 هست از فصلی بفصلی اسقال

آنچه لازم در میاش فاصله است  
در نکاح او بجفت اوریا  
آنکه دارد دعوی بیغمبری  
سبها اینگونه فاش و برملا  
خاصه گر باشد زرگی سرفراز  
مثل داود نی با حفت غیر  
هوش و حس را اندک کن محتج  
مرزی را از اسکار اوریا  
خواست پس داود را و راهر خویش  
بود این بروی سراوار از و حوه  
و حه دیگر گاهم آمد در حد  
این دو و حه از روی حجت قابل است

فارقت فصل الخطاب آن مسئله است  
اختلاف افزون بود در گفتها  
کی کند فعلی در رسم دین بری  
که نویسد از وی اندر امها  
چشمها باشد مراو در ع باز  
عشق باز دست در این گفته خیر  
ایست ممکن پس کرا یا متمتع  
خطه کرد او و حجه و یار سا  
وین بود از وی بسیده نکش  
که شود سعی صلح آن گروه  
وان ر راه عقل باشد دورتر  
و حه دیگر هر چه شد باطل است

گفت حیدر ینه بر مدعی است  
اغلی کاورده اند آرا بقل  
بعدادر آهم مردمان را پیروی  
دیده باشی مردمان عیجو  
در رماں خود سی این دیده ایم  
وانگهی که یش از عقد و نکاح  
حرکه و حهی باشد آرا بر ملا  
شد راعی بیشان یش از نکاح  
رانکه رن بسیار بودش در حرم  
این روی بترک اولی در رسوم  
وصف حسن زن بی شیده بود  
حاصل از این ترک اولی حق خبر

هم بمن بر مکر این حرف فصل نیست  
هست بیرون از رسوم شرح و عقل  
باشد از وی زاعتقاد معنوی  
حرف را کوهی کند ارهست مو  
واز گفتاب و از خبر بشیده ایم  
وصل او حوید نماید اقتضاح  
که هچدان عقل از ان حوید با  
رک آن وصلت نمودد اصلاح  
بود این را وریا از وی ستم  
گشت از حق پس در آن وصلت ملوم  
را وریا تفریق آن خواهش نمود  
مدهد بر احمد بیگو سیر

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمَةِ ۚ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمَحْرَابَ ۚ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا

و آبا آمدن را خبر ما را عن هنگامیکه بالا رفتند بر او را عادت خانه و تکیه داخل شد در داود پس ترسید از ایشان گفتند مترس

تَخَفْ خَضَمَانِ بَعِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَأَحْكُمَ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ

که دو نفره مبارعم که ستم کرده بعضیمان بر بعضی پس حکم کن میان ما بحق و حور ممکن و هدایت کن ما را میان راه

۲۲ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً ۖ وَلِيَ نَعَجَةٌ ۖ وَاحِدَةٌ قَالُوا كَيْفَ لَهَا وَغَرْنِي فِي الْخَطَابِ

بدرستی که این برادر من مرا وراست نود و نه میش و مراست میش واحد پس گفت و ا گذار من آنرا و مملو کرد مرا در آ مطالب

۲۳ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نِمَاجِهِ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ

گفت بتحقیق ستم کرده تو بر خواصن میش او سوی میشهای خود و بدرستی که بسیاری با هم آمیختگان هر آینه ستم میکند بعضیشان بر

بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۖ وَكَانَ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَتَاهُ فَاسْتَفْعَرَ رَبَّهُ

بعضی مگر آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته و اندکی اندیشان و گمان برد داود که ما از مودیم او را پس آمرزش خواست از پروردگارش

وَحَرَّ رَاكِعًا ۖ وَأَنَابَ ۚ ۲۴ فَفَقَرْنَا لَهُ ذَلِكَ ۖ وَأَنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ۚ ۲۵

و برود در افتاد در کوع کمان و باز گشت نمود پس آمرزیدیم او را و بدرستی که مرا وراست نود ما هر آینه قرب و خوبی باز گشت

رتو آبا قصه خصمان رسید  
گشت پس داود ز ایشان بمناک  
روز طاعت بود و در زمان بدر  
پس بگفتندش مکن از ما تویم  
حکم کن مابین ما ز انصاف و داد  
این مرا باشد برادر و ز عدد  
یعنی آنرا هم نما تملیک من  
گفت داود بر تو کرده است او ستم  
بعض بر بعضی کنند آنکه ستم  
پس ملایک در زمان غایب شدند  
خواست پس آمرزش از پروردگار  
زاشک چشم او گناه از خاک رست

که شدد ایشان بران قصه مرشد  
تا مگر باشند بر قصد هلاک  
منع مردم مینمودد از کسر  
زانکه ما از دشمنان تو به ایم  
زانکه بر حکم تو داریم اعتماد  
باشد او را به زمره ما بود  
در نصیب آن تا بود نزدیک من  
خواست چون پیش تو هر خویش هم  
زان تغالط گاه بش و گاه کم  
یافت پس داود که بد تعریض و بند  
رو در افتاد آمد اندر اعتدال  
دفتر عصیان خویش از گریه شست  
زد ما قریبست او را بی حساب

آزمایی که بالا در شدد  
زانکه مینمودد باشکلی عجب  
برگماش که بود از دشمنان  
را شدیم اینجا که توانشی حکم  
حکم این ما حق کن فی بحور  
مرصرا یک میش باشد در سیل  
گشت غالب بر من او در این خطاب  
از شریکان ای سا نامنصط  
حرک سا که مؤمنند و بیک کار  
برد طاعت است یعنی کان فسون  
دانات سوی حق همت گماشت  
پس زوی ران فعل نارونده ما  
حسن جان حسن مکان حسن مآب

بر عباد بجاء اش خصمان چند  
در لاس و وضع وصحت ستم  
بهر قتلش آمده در آن مکان  
بعضی از ما کرده بر بعضی ستم  
راه شما بالسویه کن تو غور  
گفت پس گردان مرا بر آن کفیل  
خطه زن کرد یعنی بی حساب  
مال خود سازند با هم مختلط  
و اند کید ایشان چو یکس در هزار  
بست غبار امجان و آزمون  
تا چهل شب سر رسیده برداشت  
در زمان گشتیم آمرزیده ما



## الجزو الثالث العشرون

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ٢٦

ای داود بدرستی که ما گردانیدیم ترا خلیفه در زمین پس حکم کن میان مردمان بحق و پیروی مکن خواهش نفس را پس بیرون برد ترا  
از راه خدا بدرستی که آنرا که سر و سرمدار راه خدا مرا یاشار است عقوبتی سخت تا آنکه فراموش کرد بدور و شمارا و

تَخَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ  
يَا وَيْلَيْهِمْ أَسْمَاءُ وَرَمِيمَا وَآجِهَمَانِ آتَى دُونَا نَسْتِ يَهُودَهُمَا كَذِبَ آيَاتِهِمَا كَاغُرُذِلَ كَاغُرُذِلَ أَرَأَيْتَ  
٢٧ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

اما گردانید آنها را که گرویدند و کردند کارهای شایسته چون مصادیق گمانی در زمین اما گردانیدیم برهنه کار را را چون با کاران

كُتِبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَذْكُرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ٢٨

نماد است که هر روز سوره آرا و بر آید داده شده امل که در آیه پایش و ایند گیرند صاحبان حردها

ما نگاریدندت ای داود همین	در امور حق خلیفه در زمین	حکم بین مردمان کن پس بحق	نی هواری باش قائم در سق
راش تو را گرام سازد مسدود	ورره حق داردت از ارمون	آنکس از راه حق گمراه شود	هشاش الحق عدای سحت حد
را که شد فرمودشان دور شمار	ورره دشان برخلاف نفس کار	ما گردانیم این سما و این زمین	و آنچه باشد پیشان باطل یقین
ای که بیخاصل کند آرا گمان	هست من آنکه کافر شد بدان	ویل آنکس را از آتش که شدید	قول حق پس کت کافر بگروید
ما گردانید آیا آن گمان	کامل آمد و از شایگان	چون نه کاران ارض اندر نواب	مقین را یا خو فجار از حساب
ما فرستادیم سوت انجبین	خود ای پس مبارک سم من	تا در آیش که نماندیشه حد	هم اولوالالباب انو گیرند بند

و وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ٢٩ اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافَاتُ الْجِبَادُ ٣٠

و بخشیدیم مرداود در سلیمان خوب بنده بدرستی که او بود رجوع آید دهنگام که عرض کرده شد در طرف عصر اسنان تمام سمود و او یک دست و یک دست ایستاد و نیز رو

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ٣١ رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَاقَ ٣٢

پس گفت بدرستی که من دوست داشتم دوستی است از در پروردگار ما پنهان شد در حجاب و گردانید آنها را پس پس شروع کرد

مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْمَاقِ ٣٣ وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ ٣٤

مسح کردی ساها و گردنها و محقق آردیم سلیمان را و انداختیم بر کرسیش بدیدا پس رجوع کرد

### در بیان قصه حضرت سلیمان علیه السلام

هم بخشیدیم ما داود را	خود سلیمان کثیر السود را	بنده بود آن سلیمان که رجوع	سوی ما میکرد بسیار و حضوع
عرصه شد بروی جوهگام عداد	بالعشی الصافات الجباد	آخر رود اسبها که بد هزار	یشش آوردد برسان و شمار
شد نمازش فوت اوزان سان و سیر	پس گفت احسن ان حب خیر	اخبار اغنی مودم حب مال	خود بدگر کردگار ذوالجلال
تا که شد پوشیده یکجا آفتاب	این بود حتی توارت بالحجاب	گفت ردوها علی از وثوق	گردشان بی فلفلق مسحاً بسوق
هم برید از جمله کردن در مقام	کرد قربان اسبها را بالتهام	نفس را باشد بر این فعل اعتراض	کرچه کشت آن بزبانان زاقباض
که تصدیق کرده باشد او خبول	بیست بختی و اردا و را در اصول	دوست ترجون بوده اسبان نزد او	کرد آنها را تصدیق بی غلو
فرقه گویندهم زاریاب لب	داغ کرد او یا و گردشان زجب	گفته بعضی شمس را او کرد رد	تا بوقت آمد بجای طاعات خود
داد این راهم خدا کوه دراست	شمس بر تعظیم امرش حاضر است	گفته اهل روایات این کلام	که سلیمان داشت صد زن در مقام
گفت خواهم ز اختلاط این ران	صد پسر دهد مرا حق یکرمان	تا براه حق کنند ایشان جهاد	پس نیارد ایچ استنایا

پس نکشت آبتن از آها سار	حزینکی کاورد طفل مرده ناز	گفت زارو حق تعالی کاچنان	ما سلبجارا سودیم امتحان
برفکنندیم آن حسد بر نعت او	گشت پس مار اوجق و آوردرو	آن سر یا بوده برسن شتاب	ارغنا مرد او بخت آجانب
قصه انگشت و دیو آنچه هست	که مپی غفرت بر حایش شست	قصهای قصه خواناست و سن	آن نگوید حرکه دیوی پرهوس
	حاصل آنکه امتحان شد در بالا	اصل و علت جمله را داد خدا	

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٣٥ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ

گفت پروزدگار من «امیر مرا و بخش مرا یادشاهی که سزاور باشد برای احدی پس از من بدرستی که تو بوی غایت بخشاینده پس مسخر کردیم برای او باد

تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحًا حَيْثُ أَصَابَ ٣٦ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ ٣٧ وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

که میرفت فرمان او آهستگی هر جا که اراده کرده بود و دیوها را هر بنا کننده و هر فرو و رنده بدریاها و دیگران را قرن کرده شدگان در غلها

٣٨ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ ٤٠

ایست بخشش ما پس عطا کن یا نگه دار بدون شمار و بدرستی که ما اورا راست رده ما را آید قربی و خوبی بازگشت

خواست پس آمرزش از پروزدگار	رب اغفر لی گفت از اضطراب	اضطراب از اینی که قطع چاره ها	که شود دل منتظم از ماسوی
ده مرا ملکی که آن خودی سرد	نکمر را بدمن از خوب و بد	خود توئی بخشیده بر حق و راست	هر چه خواهی بدهی آرا کر س راست
صبی او را بود از این دعا	آن ملحق خود زد از خدا	آچه باشد حق من یعنی من	آن عطا وان بود ملک بی فتن
بیست تحت هیچ تهمینی دگر	هست کافی این بر ارب نظر	رام پس کردیم اورا بد ما	رومی از برمی نامیش هر جا
دامم زدیم دیوار را سار	بهر بنائی و غواصش ناز	دیگران یعنی که دیوان مرید	سته بر اعلال بودنش مرید
این عطای ماست بر تو صواب	فامن او امسک میر هر حساب	رد ما اورا راست چاهی سبب	نازگشتی پس بگو و ارجمند

وَ أَذْكُرْ عَبْدًا ابْتُوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسْمِي الشَّيْطَانُ يُمْصِبُ وَ عَذَابٌ ٤١ أُرْكَضُ بِرَجْلِكَ

و یاد کن سده ما ابوب را هنگامیکه خواند پروردگارش را که من از دهر شیطان برنجی و آزاری برن پایت را بر می

هَذَا مُغَسَّلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ ٤٢ وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِنْهُمْ مَعَهُم رَحْمَةً مَّا وَ ذِكْرِي لِأُولِي

این حشه است بجهت شست و شو سرد است و آشامیدن و بخشیدیم او را کسانش را و مثلش را نا اهلان رحمتی از ما و دیدی مرصاحبان

الْأَلْبَابِ ٤٣ وَ خُذْ يَدَكَ ضَمًّا فَاضْرَبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ٤٤ نِعَمَ الْعَبْدُ أَنَّهُ أَوَّابٌ ٤٥

چرهارا و بگیر دستت دسه پس بر آن و خلاف سوگند میکنی بدرستی که ما او را دیدیم او را شکستار خوب بنده بود درستی که او بود رجوع کننده

### در بیان قصه حضرت ایرب علیه السلام

عبد ما ابوب را آور یاد	چون خواند اورب خود را دعوت	ای که شیطان میسراند دعوات	مر مرا رنج و تعب نص و عذاب
من تو را اندر بلاها صادم	دیو ایک اسه دهد بر ظاهر	که تو را گر حق نکرده رَد ناب	چون رعایت را بسارد مستجاب
ارتو نگرفت آنچه بودت ملو حاد	همچو حاکم زده نک پامال راه	امر شد که بر زمین بر زن توان	چون که زد پیداشت آبی با صفا
گفت خبرش که هذا مغسل	سرد و آشامیدی در این محل	یا چو بر عسل در آب او گذاشت	بخوشد رو در زمان رنجی که داشت
چون تش شد پاک را از او مرص	می بخشیدیم از اهلش غوس	منهم مهم فرون کردیم ما	بر دو حندان یعنی اولاد و را
را آنکه گشت از ما بخشش فایس او	تا بود بر عافان باندی بگو	خورده بد سوگند که صد جواب او	بر برد بر رجه حفت بیکو
از بی پاداش قول مسکری	که در رجه سرد اندر محسری	خواست تا سوگند خود سارد راست	دل بدادش راه پاک آرا که خواست
زانکه در سبزه ایش در صبح و شام	خدمت خود زده بد پروی جام	گفت حق بر گیر اندر دست حوش	دسته را کان بود صد ارشش
پس برن در زمان دسته گاه	ترک سوگندت میکن چون بست راه	بود این باعث که ابلیس عدا	گفت ارس من کنم او را نکو

## الجزو الثالث العشرون

شرط اینکه حوکه به شد رمل حاصل این کایوب نامد در حرع	گوید او من داده ام اورا شفا دان همه محبت که بودش در وجم	زن شوهر گفت و او شد در غصب گفت دان حق یادمش در حضور
کفت صدجوت زلم ار این سبب بر بلا و فقر و بیماری صبور	سده بگو داد او صاحب ایات برحق اورا هم رجوعی بحساب	

وَ اذْكُرْ عَادَنَا اِنْرَاهِمَ وَ اسْحَقْ وَ بَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَالْاَبْصَارِ ٤٦ اَنَا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ

و یاد کن بدکان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را صاحبان قوتها در دین و معروت و دیده ها بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشانرا بخلصت

ذِكْرَى الدَّارِ ٤٧ وَ اَنَّهُمْ عَمَدُنَا لَمَنْ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ ٤٨

ذکر می که فکر آسراست و بدرستی که ارشاد درده هر آینه از برگزیدگان که نیکانند

ارشاد یاد کن معنی خلیل یا خداوندان محبت و عباد	هم ذکر اسحق و یعقوب را صاحبان عمل صافی را احباب	صاحبان دینها و دیده ها خالص ایشانرا نمودیم از خصوص
منشأ احلاس شد بی معذرت یاد کردن از سرای آخرت	همه ایشانرا برگزیده گان از میان را برای حسن خویش	اندر اعمال و معارف هر کجا بر خویش طهارت حاصل کنی کان بدخاوس

وَ اذْكُرْ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ ذَا الْكَمَلِ وَ كُلُّ مَنْ الْاَخْيَارِ ٤٩ هَذَا ذِكْرٌ وَ اَنَّ لِلْمُنْقِيْنَ لِحُسْنِ

و یاد کن اسمع و البصر و ذالکامل را و همه از نیکانند این در است و بدرستی که برای بر هر کار است هر آینه

مَابَ ٥٠ جَبَاتٍ عَدَنٍ مُّفْتَحَةٍ لَّهُمَّ الْاَبْوَابُ ٥١ مُكَيِّنٍ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِقَا كَهْمَا كَثِيرَةٍ وَ

جوی بارگشت بهشت های حای اقامت داریم گشاده شده برای ایشان درها نیکو رنگان در آنها مخواهد در آنها موه سار و

سَرَابِ ٥٢ وَ عَمَدُهُمْ فَاصْرَابُ الطَّرْفِ اَرَابُ ٥٣ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ٥٤ اِنَّ هَذَا

شراب را و دانات است ران فروخته چشم همس است آنچه وعده داده میشد برای روز شمار بدرستی که است

لِرَدِّقُنَا مَالَهُ مِنْ نَفَادٍ ٥٥ هَذَا وَ اِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَابَ ٥٦ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَنْسِفُ الْمِهَادُ ٥٧

هر آینه روی ما نیست مرا هیچ با آخر رسیدی است و بدرستی که از برای زیاده روان در عصب است بدی بارگشت و داخل بهشت و در آن پس بدرستی است

هَذَا فَلْيَذْوَوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقُ ٥٨ وَ آخِرُ مَنْ شَكَلِهِ اَرْوَاجُ ٥٩ هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا

است پس باید که بچشد آرا آب جوش است و چرک حراحت و دیگری از مثل او که اصافست آن جمعیست انو داخل کرده شده باشا خوش مباد

مَرْحَبًا بِهِمْ اِنَّهُمْ ضَالُوا النَّارِ ٦٠ قَالُوا بَلْ اَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ اَنْتُمْ قَدْ مَتَمَوْهُ لَنَا فَيَنْسِفُ الْقَرَارُ

ایشانرا که ایشان در آیدگان در آتش گفتند بلکه شماست مباد مرحبا شمارا شما بیش فرستادید آرا برای مایس بد قرار گاه نیست

٦١ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرَدُّهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ٦٢ وَ قَالُوا مَا لَنَا لَانْرِ رِجَالًا

گفتند پروردگار ما کسیکه بیش فرستد برای ما این را بر باد کن عقوبتش را و چون دان در آتش و گفتند چیست مارا که نمی بینیم مردان را

كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْاَشْرَارِ ٦٣ اَتَّخَذْنَاهُمْ سِحْرِيًّا اَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْاَبْصَارُ ٦٤ اِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ ٦٥

که بودیم می شمردیم شان از شریران آیا گرفتیم ایشانرا با سحر یا کردید از ایشان دیده ها بدرستی که این هر آینه راست است که منازعه اهل آتش است

يَا ذَا السَّمْعِ اِنَّ هُم ذَالِ السَّمْعِ ٦٦ اِنَّ هُم ذَالِ السَّمْعِ ٦٧ اِنَّ هُم ذَالِ السَّمْعِ ٦٨ اِنَّ هُم ذَالِ السَّمْعِ ٦٩ اِنَّ هُم ذَالِ السَّمْعِ ٧٠

یاد ز اسمع کن هم ذال السمع ٦٦ باز ذال کفل اعظم اهل ورع ٦٧ برگزیده جله بودند این کسان ٦٨ ذکر نیک از حق بودن در جهان ٦٩

متقین را هست برگشتی بگو مبوها لدات افروانند است جلگی از راه سن برسان هم آن هذا لردقا ما له آن للطایین لشر مات آن عذاب سعت و آب گرم ورم باشد آنها حلقهای دشت بد کردی آزار کسان اردت و آب آن هذا فوج معکم مقیم با ان آدم مسودان حواب بالحجیم ادم ۱۱ قدمبوه می نگویید ایجا آنکس که پاش این چس گوید با هم در مقال میگرفتیم آنکسارا ریشخند یا بود قصد ایکه نمکدیم چشم	برگشوده باب حششان برو کر لقاشان برجال سرمد است یا بحسن از دیگران مایند کم من فاذا اعنی نکردد قطع او دوزخی کاید در وی بی حساب گفت هذا فلیدوفوه حجیم یا سجدهایکه گمی از حمد مال مطلوبان گرفتگی بی سب مرحبا بود برایشان در مهم این چنین گوید در حال خطاب وز شما باشم ایسان بر سوه داشت این را بهر ما از کفر خویش حبست مارا که نام آن رحال بشد آیا که بدورج در گرد سوی ایسان ارنگر یا که حشم	متکی باشند در آن بر سریر فاصرات الطرف یعنی آرنان ایست آئوده که از یوم الحساب حال اهل حش این بود از عدم بس بی باشد بدان آرامگاه هم عذاب دیگر است از شکل آن هر زمان کردی بدو عی طمن و عمر اندر آید این زمان ما تا انان آنکسان آنکسان در آنشد ل بران باشد لایقتر شما هست دورج بهر ما بش القرار کن ریاد او را دو چندان از عذاب که راسرار آنکسارا در جهن نار ایشان زده میل این دیده ها بس تحقیق و یقین از اضطرار	میخواهند ارفوا که خود کثیر بریشان کوتاه چشم از دیگران برشا مبداد حق اندر ثواب نک شو از حال اصحاب حجیم ایست بس باید چشند اهل گناه بوعهای مجتنب در هر زمان راهل ایمان که دشت و که بر من ز آنچه گردید اندرین شس امکان ز شرار خلق بد آتش کشد که بود از جاسان لا مرحبا ور شما داره این رخ و شرار که شدیه اسباب را اصلاح بقات مبشر دیده و می بود آن حجاب که ایم ایج ک را ما بها دلالت الحق بحاصه اهل نار
--	--	---	--

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مَنَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ٦٦ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ

نکو حرا این است که من بیم کننده ام و نیست هیچ الهی جز خدا که یگانه قهار کرده است بروردگار آسمانها و زمین و آنچه مان آن دو تا است غالی است

الْعَفَّارُ ٦٧ قُلْ هُوَ نَبِيُّ عَظِيمٌ ٦٨ أَنْتُمْ عَنْهُ مَرْضُوعُونَ ٦٩ مَا كُنَّا لِي مِن عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ

که آمرزیده است نگو آن حدیست بر راک که شمار آن روگرداند گناید سود مرا هیچ داشی نعم برتر هنگامیکه

يَخْتَصِمُونَ ٧٠ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ٧١

که بگویم کردند وحی کرده میشود من مکرر آنکه الهه هم بهم دهنده روشن

کو حرا این بود که باشد بالیقین آفریننده سموات و زمین کو عظمت است آن خبر وامری خطیر یعنی از ابلس و آدم وز ملک	من شمارا مندری از رب دین و آنچه باشد حششان پیدا چنین معربید از آن شما بر را و بیر چون خصومت مبمودد از محك وحی کرده کی شود برسوی من	هم سراوار پرستش بست کس عالم او بر خلق و براهل رجا هم بودم داشی زین پیش هیچ بودشان با یکدیگر یعنی جدال غیر از اینکه من ندیرم بر علی	خرخدای واحد القهار و س هست عمار ار که آرد النعا بر کلام قوم برتر در بسیج هر یک کبرا بود قوی در مقال
---	--	--	--

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ٧٢ فَاذًا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي

وقتی که گفت بروردگار تو مرا ملائکه را اندرستی که من آفریننده ام انسانی را از گل پس چون درست کردمش و دمدم در آن از روحم

فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٧٣ فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ٧٤ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَان مِّنَ الْكَافِرِينَ ٧٥

پس بروی در افتد مرا آرا سجده کسان پس سجده کردند ملائکه همه ایشان جمعی جز ابلیس که سرکشی مود و بود از نا گردندگان

گفت چون رت ملائک را چنین آورد بادست خویش آرا بجای پس چوسازم زنده او را پیش او گفته ام از پیش و جهش یکبک غیر شيطان کاو ابا کرد از سجود	کافرینم آدمی را من ز طین تا که فضلی اشش بر ما سواى سجده آرید و در افتدش برو کر چه آدم گشت مسجود ملک کافر ادم گشت یا از پیش بود	پس تمام خلقش را چون تمام روح چون بروی ز اشیا افر بست سجده پیش آدم روشن حین پس ملائک سجده کردندش تمام خویش را اعظم شمرد از آدم او	میدم از روح خود در وی سام گردم گفته در آدم اسباب است سجده رحمت گرداری یقین سر آدم بد چو معلوم کرام کرد استنکار و انکار ادم او
---	--	--	---

## الجزو الثالث العشرون

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِدَيِّ ٧٦ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ٧٧ قَالَ

گفت ای ابلیس چه بازداشت ترا آنکه سجده کنی مرا آنچه را آفریدم بدو دست فدرتم نکرد کردی یا بودی اندرندمرتگان گفت

أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ٧٨ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ٧٩ وَإِنَّ عَلَيْكَ

من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس بیرون رو از آن پس بدست که توئی را انده شده و بدست که برخواست

لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ٨٠ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ٨١ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ٨٢

لست من تا روز حرا گفت پروردگار من بس مهلت ده مرا تا روزیکه مرا آنجا شوی گفت پس بدست که توئی از مهلت داده شدگان

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ٨٣ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ٨٤ إِلَّا عَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخَلَصِينَ ٨٥

تا روز آن وقت معلوم گفت پس عزت تو که هر آینه که مرا خواهم گردا بشا راهمه حریستگان ترا ایشان که خالص کرده شدگانند

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَا مَمْلَأُ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ٨٦ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

گفت پس درست است و راست است منگویم که هر آینه برخواهم کرد و در رخ را از تو و از آنکه پیروی اند ترا ایشان همگی نگویم بخواهم از شما بر آن

مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ٨٧ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ٨٨ وَلَنَعْلَمَنَّ نَبَاهَ بَعْدَ حِينٍ

هیچ مردی و دستم من از بر خود نیسگان است آن مکر بدی مرا بجهانیا و هر آینه خواهد دانست خیرش را پس از هنگامی

<p>گفت حقش کای پس از سجده بار کردی استکار آیا سرشدی سجد باشد از خود در شهود ایدم استکار کردی بازیش من را آتش گشته ام خلق او را طین گشت شود در ارضت و آسمان بر تو باشد لعنت تا یوم دین گفت حق باشی نویس از بدترین حر عباد تو در مردان او گفت حق فالحق و الحق اقول ای محمد گو ناهل مکه من چون لسانی کمر تفسع میکند این حر را می بداید از یقی رسدگان و مرده گان بی امتناع</p>	<p>کرد چه مدعت که ناوردی نار خویش را حج یافتی کار شدی دست تکلفی برایشان در سجود بودی از مسکران از طین خویش خود تو مارا آفریدی ای چنین یا از آن خلقت که محتر بدندان پس خوشد مرود رب العالمین تا یوم وقت معلوم از یقی که شرک و رحس یا کند و کو از تو دوزخ را کنیم بری بکول ارشما مردی بخواهم دین سخن طاهر از خود آنچه را در آن بید یعنی این گفتار قرآن بعد حین دین خبر باشد جمله اطلاع</p>	<p>آچه را که آفریدیم محس حیر یا در عالمی که محو آن فرقه اند آنگروه از رتتها عالیتند گفت رو من بهر اندر حلقم اول تفسیر این تحقیق را زانکه تو از راندگان حصری گفت ای پروردگار از بیم گمت پس بر عزت بی اشتباه معنی آنکه توصف عصمتد یعنی از رحس تو و آنان کرانام هم بیم من آنکه چیر بر اعویش بدست قرآن حرکه بندی از خدا یعنی اندر وقت موت و روز حشر زنده گان از دوالمقار جان شکر</p>	<p>خود بدست قدرتم بی ربط غیر اندر او را حالم عرفه اند از عقول و از ملائک بسند غالب اندر لطف و بورایتم کرده ام رو درنگر توفیق را مانده از اقبال و دور از رحمتی با یوم یبعثون ده مهلم میرم اولاد آدم را از راه از قنایح در بنای حصرتند بیروت باشد ایشان بالجمام برکف دیم از اندازه بیش بر تمام حق اس اندر هدی یا ظهور دین حق یعنی که بدر مرده گان از قهر خلاق البشر</p>
--	--	--	---



### سورة الزمر خمس وسبعون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ١ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا

فرو فرستادن آن کتاب است از خدای غالب درست کردار بدستیکه مافرو فرستادیم بقو آن کتاب را بر استی پس پرست خدای خالص دارنده

## سورة الزمر

لَهُ الدِّينَ ۚ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ۚ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا

برایش دین را      دانسته باشد که برای خداست دین بیفش      و آنکه مرا گرفتند      از عیش و دستان      می پرستم ایشان را برای اینکه

إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ

نزدیک کننده ما را بحدار دیک گردانیدی بدستیکه خدا حکم میکند میانشان در آنچه ایشان در آن اختلاف میکند بدر سیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که اوست دروغگوی

كَفَّارٌ ۚ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَا أَصْطَفِي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ

ناسپاس اگر خواسته و دخدا نه گیرد و زردی هر آینه برگزیده بود از آنچه می آفرید آنچه را میخواست دادم پاک بودش را اوست خدای      یگانه

الْقَهَّارُ ۚ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ

قهر کننده      آفرید آسمانها و زمین را راستی      می آفرید شب را بر روز و می آفرید روز را بر شب

و سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْقَهَّارُ ۚ

و مسخر کرد آفتاب و ماه را همه      می رود برای وقتی نام برده شده داشته باشید اوست عزیر آمرزنده

<p>باشد این تریل هر آن در قرار پس پرستش آن خدا را ایچین و انکسانی که کردند اولیا آن پرستش موجب قرب و هدی راه نمایند یقین خلاق ناس آنچه را میخواست یعنی اختیار خلق کرد ارس و سهارا بالحق او همچین فرمود راه او مهر و ماه</p>	<p>از خدای عال استوده کار که توانشی محس او را خود بدین غیر او یعنی خدایان از حضا میکند نزدیک ما را بر خدا بر کسی کاو کادست و ناسپاس میمود از بهر خود فرورد و یار بی نعل و نهاده در حسحو می رود هر یک بوضع خویش راه می نداید اینکه باشد آجدای</p>	<p>ما فرستادیم سوی تو بحق می نداید اینکه از بهر خدات می گویند اینکه معبودان یست بیشان حاتم بود حق بیکراف و ر خدا میخواست تا گیرد ولد آجدای واحد القهار      اله اندر آرد لیل را او بر بهار تا زمانی نام برده که در غالب و غفار خود بر ماسوای</p>	<p>این کتاب جامع اندر هر سق دین پاک از شرک و عبا عی سزاست ما در سیم الا آنکه هست را نچه اندروی نمایند اختلاف بر گردی خود ز مخلوقات خود هست پاک از حفت و فرورد و شریک روز را هم رشت آرد در مدار اندر آید دوره شمس و قمر</p>
---	--	--	--

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا رَوْحَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ

آفرید شما را از نفسی واحد پس برگردانید از آن حفتش را و فروردستاد برای شما      از شر و کاو و کوسعد هشت حفت      می آفرید شما را

فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٌ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ

در شکهای مادران آفریدی از بعد آفریدی      در تاریکهای سه گانه      اینست خدا پروردگار شما را را پادشاهی ست الهی جز او

إِلَّا هُوَ فَاَنِّي تُصْرَفُونَ ۚ إِنَّ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضِي لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا

پس کجا برگردانده میشود      اگر کار می شنوید پس بدستیکه خدا بی نیاز است از شما و می پسندد برای بندگاش      کفر را و اگر      شکر کند

يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ إِلَىٰ ثُمَّ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنشِئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ

می پسندد و آرا برای شما و دیدار در دارنده بارگاه دیگر بر ا پس سوی پروردگار شماست بازگشت شما پس خبر دهد شما را آنچه بودید که      می آردید

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۚ

بدستیکه او دانست بذات سیها

## الجزو الثالث العشرون

خلقتان کرد او ز نفس واحده کردهم ايجاد از بهر شما مر شما را در بطون امهات در سه طلمت صلب و بطن وهم رحم ملك دان او و شاهی خاص او پس اگر کافر شوید ای مردمان ور سپس آرید پسندد خدا بر ندارد هیچ بردارنده پس شما را مدهد آنجا خبر	رو بگردایدهم در فایده او زانام شما نی زافتضا خلق بعد از خلق سازد نانات پس رهاند از جهات منظم بل بهستی لا اله غیره یا بگرداید بر شکرش زبان مر شما آرا به مر خود زاقضای ورزد بگر کر عقل ارزنده را بچه گردید اندرین دبا دگر	زوح او یعنی که حواریا پدید یعنی از میش و بز و گاو و شتر نطفه را یعنی نماید علقه آن آنکه کرد او خلق این اشباحین پس کجا گردید گردانیده باز از شما پس بی باز است آنجا یعنی او محتاج شکر از خلق نیست پس شما را حای رکعت است هم پس جزا دهد شما را بی قصور	یعنی او را از همان نفس آفرید سکرد خلق از بهر تان افرون و بر علقه را هم مضغه و انرا استخوان آفرینده شما باشد یقین از ره توحید و حق جز بر مجاز بر عبادش نیست بر کفر اورضا بلکه خود شکر اندر و طاعت گشت سوی آن پروردگار ذوالکرم کاکه است او جمله مرسر صدور
---	--	--	---

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو

و چون مس کند اسارا ضرری بخواند پروردگارش را بازگشت گمان باو پس چون دهد او را نعمتی از خود فراموش کند آنچه را بوده که میخواند

إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ اللَّهُ آتِدَادًا لِلْغُلَّ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ

آن از پیش و گرداید برای خدا همتایان تا گدراه شد اراده او نگو در خور نکرت اندکی بدرستی که توئی

أَصْحَابِ النَّارِ ۱۲ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَعِذُّرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو

از اهل آتش آیا که است عبادت کننده در اوقات شب سجده کننده و ایستاده سم دارد از آخرت و امید میدارد

رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَنْذَرُ أُولَئِ الْبَابِ ۱۳

بخشش پروردگارش را که آیا یکسان است آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند جز این نیست که بیند بگیرد صاحبان خردها

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ

نگو ای بندگان من آنانکه ایمان آوردید بپروردگارتان را ای آنانکه خوبی کردید در این دنیا خوبست و زمین خدا

وَ أَسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۱۴

و وسیع است جز این نیست تمام داده میشود صبر کنندگان مزدشان را بدون شمار

چون که اسارا کند مس رنج و غم بمدار آنکه حق عطا فرمود باز یا رود از پادش آرا که زینش گو بکافر تو بکفر خوشتن آنکه استاده است آیا بيشب کوبود آیا مساوی در مقام کردمی باشی بطاعت با یقین خواهد این آیت یکی اندر نماز گفت او را تا نجام مشته گوششت ای رسول نبی کفو اندر این دنیا با حسان ساعید یعنی از شهریکه دروی مضطربید غیر از این بود که صابر را ثواب	یا که فقط و ابتلائی بش و کم معتی از خود بوی با اعزاز خواند و همتان یا گردید او را نکیش باش بر خوردار در اندک زمن ساجد و قائم دعا را نزد رب آنکه دانا و آنکه ناداست و خام به که عمری بی یقین از ساجدین کرد پس قنبر توقف و از نیاز خفتن او بلکه اطاعات به یا عبادی الذین آمنوا غیر نیکی نیست ایشانرا پسند روی بر شهر دگر زانجا برید بر تمامی داده گردد بعباد	پس بخواهد رب خود را پس نگو خود فراموش او کند اندر زمان مبیرستد هر چه را غیر از اله زود آید سر همانا روزگار می ترسد از عذاب آسرای غیر از این نبود که بگیرند پند مرضی در کوفه باقنر شبی مرضی فرمود چون کردی درنگ چون عیان شد بود زار باب نفاق می بپرهیزد از پروردگار هست ارض حق تعالی پس فراخ یا مراد از اراض واسع جنت است کرده صبر اندر بلا و فقر و درد	باز گردنده بود بر سوی او آنکه حق را خواندی اندر دفع آن تا کند گره خلاقی را ز راه پس تو خواهی بود از اصحاب نار هست امید رحمت او را از خدای زین مثلها عاقلان هوشمند میگذشت آمد صدای یاری گفت مادم زین صدابر جاجو سنك نیست پس دانا چون اودان در سباق آنکس از آنکه بود نیکی شعار روبان آرید ازین تنگین مناخ یا دل پاک از قشور و آفت است یا بطن دشمنان حرف سرد
--	--	--	---

## سورة الزمر

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ۝ قُلْ إِنِّي

نکودرستی که من فرموده شده ام که بپرستم خدا را خالص دارم برای دین را و فرموده شده ام که باشم اول مسلمانان نکودرستی که

أَخَافُ إِنَّ عَصِيَّتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ قُلْ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ۝ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ

من میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگار مرا از عذاب روزی بزرگ بگو خدا را بپرستم خالص کسده برای دینم را پس پرستید آنچه را خواهید

مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ

از غیر او قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ زیانکاران آناند که دین را ردد در مهشان و کسانان روز قیامت داشته باشد که آست آن زیان

الْمُئِينَ ۝ لَهُمْ مِنْ قَوْفِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ

آشکاره را ایشان را از آتش و از زیرشان سایه ها آن بیم میدهد خدا بآن شدگاش را ایندگان من بپرید

فَاتَّقُوا ۝ وَالَّذِينَ أَجْنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ

از من و آنکه اجتناب کردند از طاغوت که پرستند آن را و بازگشت نمودند خدا را ایشان را بشارت مژده گانی پس مژده دندگان مرا آنکه

يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝

میشنوند سخن را پس بروی میکنند خوشترش را آنها آناند که هدایت گردایشان را خدا و آنها ایشان صاحبان خردا

گو که ما و مردم من احکم و محسوس	اینکه بپرستم خدا را با خلوص	یا که سارم دین او را از دین	باشم اول کس ز گردن هشتگان
گو که من عصایش از من هست هم	پرستم اعی ارچنان روزی عظیم	گو پرستم من خدائی را بحق	یا که سارم نقش باطل زین ورق
دین خود را باشم از بهر خدا	یا که سارنده ره شرک و ریا	فاعبدوا ما شئتم اعی خردا	هر چه خواهید آن پرستد از هوا
مشرکان گفتند تو کردی زبان	که دین ما گدشتی ناگهان	ای محمد گو بحمران است آن	که باهل و نفس خود کرد اوزبان
در قیامت که بود هر کس حقیر	می باشد اهل خود را در سیر	می داید این که خسران مبین	آن بود که هست هیچ از عقل و دین
هست ایشان را رفو و تفتان	سایه ها را آتش از وصف و شان	ذلك يخوف الله	شدگاش را که بابتد آکمی
چون چنان باشد عقوبتها فرون	در قیامت یا عذاب فائقون	و انکسان که طاعت احباب	کرده اند انرا پرستش و اسباب
سوی حق گشته اند بار از حقین	مژده ها باشد را ایشان دین	مژده ده پس بر عبادم آنکسان	کاشوید آقول حق را بنگهان
بر روی پس آنجماعت ماکسد	بهتریش را در اعمال از بسند	عمورا راجح شمارند از قصاص	صدقه بنهان زبیدا ر احتصاص
در عملها آنچه بهتر واقم است	استد بروی کند این الزام است	آنکه که تابع بکوتربد	حق نموده راهشان بک احسد
	آنکه و هد از نشان عافه	صاحبان عقهای صافه	

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ۝ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ

آیا پس آنکه لازم شد را و سخن عذاب آیا پس تو نجات میدی آنرا که باشد در آتش لیکن آنکه ترسیدند از پروردگارشان برای ایشانست

مَنْ قَوْفُهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ

غرفهائی که از بالای آنهاست غرفهائیست بنا کرده شده که رود از زیر آنها و خدا دادن خدا خلاف نمیکند خدا وعده را آیا کسی که خدا

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ

فرو فرستاد از آسمان آرا پس روان گردانید آرا چشمه ها در زمین پس بیرون آورد آن کشنی را که مختلف است اصافش پس خشک میشود

فَقَرَّبَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ

پس بی آنرا زدوده پس میگرداند آرا شکسته و بیهوده در آن هر آینه بیندیت مر صاحبان خردا را آیا پس کسی که گشادگی داد خدا بپنهان را



## الجزو الثالث العشرون

لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٢٤

رای اسلام پس اوست نور از پروردگارش پس وای بر آنانکه سحت است دلهای ایشان از یاد خدا آنهاست در گمراهی روشن

آنکسی آيا که واجب شد راو لبك برهزند کآرا از شرف حاری ایشانرا ز ریر غرقها نارل آيا می بینی این که کرد پس برون زان آب آرد کشتار چون رنج و گندم و هم ماش و حو پس نگراند مرا آرا ریز ریر با وسیله قوه ادراک و عقل یا که اواز نور حق روشن دل است بر قلوب قاسیه پس ویل و وای ذکر باشد یاد علامه العیوب صورت و کراست گرداری حضور دست دیو نفس بند اروا صفی از مضلات ارجح حوئی بنه هادی حلقان بود قرآن و س	قول بهدید عذاب ایضا له غرقها بنی بود فوق غرق باشد انباری روان از طرفها آرا از آسمان خلاق فرد رگهایش مختلف بیش از هزار میوه ها از هر قبلی او شو اندر این پندیت مر اهل نور و ردلیل و حجت و برهان و نقل شرح صدر از نور حقش حاصلست کان باشد روشن اندر خدای که حق آرا داده ست بر قلوب وحه بورالله فی ظل الدهور ارسلیمان حشمتی یا آصمی بالله ارجح برد دیوی ز راه یا که صاحب سیه کامل پس	پس تو آيا میرهانی ز آتشش آنکاسی صرحدا تر سده اند ایست وعده حق که داده بشمار پس مکاریر و بدیع این چنین یا مراد از مختلف الواه میشود حشک آن پس از ساری دگر پس کسی آيا که گشاده حدای یا که از محض عنایت در قرار هست جور آنکس که باشد سده اش در ضلای آشکارید این گروه هر که معر شد و فکر و راه فکر بی که هر و حقی بود رخسار شه آن سلیمان صورت بهمر است رهبر از تقییر من دای که گشت وین دو همدسند با هم در سلوک	زده چون دست فضا آتش اش سال و مه در سدگی پاینده اند خف نکند وعده خود زردگار اندر آورد آب از قمر رمین باشد آن اصناف واحد اس نکو بنی آرا پس تورد اندر نظر صدر و قشش را باسلام ارعطای وان بود پس وری از پروردگار تلف و تاریک و سیاه آینه اش که بود دلهایشان از سنک و کوه تاب فکش را سد حق ریزلر لعل را باشد شناسی از شبه آصف اندر ره ولی رهبر است شرح قرآن را نکه تفسیر صمی است همچو حور قمع طلسمات شکوک
---	---	--	--

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَنَاقِبِي نَقَشْتُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

خدا فرستاده ترین سخن را کتابی متشابه منای نقاشی که ملرزد از آن پوستهای آنانکه میترسند از پروردگارشان پس نرم میشود

جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

پوستهایشان و دلهایشان بذكر خدا آن از شاد حد است که هدایت میکند آنان کسی را که بخواهد و کسیرا که اصلا کند خدا پس است

مِنْ هَادٍ ٢٥ أَقَمْنَ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ

مرا و راه هدایت کننده آيا پس کس که نگاهداری که در ویش از بدی عذاب روز قیامت و گفته شد مرا ظالم را که بچشد آنچه بودید که

تَكْسِبُونَ ٢٦ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قُلُوبِهِمْ فَاتُسِمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٧ فَأَذَا قُمُّوا اللَّهُ

کسب میکردید تکذیب کردند آيا که بودند ایشان پس آمد ایشانرا عقوبت از حائیکه عذاب است پس چشاید ایشانرا خدا

الْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَلِلْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٢٨ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا

خواری در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که دانستند و تحقق در این از برای مردمان در این

الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٩ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٣٠ ضَرَبَ

قرآن از هر مثلی باشد که ایشان پند گیرند قرآنی عربی نه صاحب کجی باشد که ایشان برهیزند زد

اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ

خدا مثلی مردی که در آید شریکان مخالفان بیکدیگر و مردی سالم را مردی را آیا یکسانست در حالت ستایش مر خدا را

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٣١

بلکه اکثر ایشان نمیدانند

## سورة الزمر

حق فرستاده مکتور از حدیث یا که آیانش بطرز یکدیگر لرزد ازوی پوستهای آنکسان یعنی ازغفران چومبارند یاد وانکه را گمراه سازد در سیج چون کسی باشد که در یوم القیام پیش ازایشان بزنکذیب اشتبا خواری دبا و رنج اخروی هست قرآنی بکفّار عرب حق زد اندر شرک و توحید ایست هر شریکش خدمتی گوید ز دور تا بود مردی غلام بکفر	یعنی این قرآن برغم هر خست در فصاحت در تناسب در خبر کز خدا ترسند گاه امتحان نرم گردد قلبهایشان ز اعتماد پس مراورا رهشائی نیست هیچ هست این از عذاب و انتقام زانجا کرد و آمدشان عذاب اکبر است آن گردانده آروی انرا و سودکمی و ن بی عجب هست مردی را شریکان در محل هیچک باید ناتمام آن امور مردم از خود ساردش خوشنودتر هست حق را هرنا و هر ساس	مر شاه باهم اندر انتظام مر مثانی منظوی یعنی بنس پوستها و قلبهایش پس شود باشد این خود ره سودن از خدا آنکه برهزد پس آیا در حساب گفته گردد ظالمان را که چشید انرهمی که دور بودند از شعور انراین قرآن ز دیم انهراس بیست دروی هیچ وجه احراف چند مولا باشدش گر بد هم از او نبود راضی هیچک در شامت این دو باشد مثل هم بل نداند اکثر این ارباشناس	بعضی بعضی را مصدق بالتمام از ره تکرار احکام و قصص برم سوی ذکر حق اندر رشد زان شود آرا که خواهد رهشما مر بوجه خویش از سوء العذاب مر خزای آنچه کسب آن کرده اید پس حق ایشانرا چنانچه اندر ظهور از مثلها بهرید اندر شاس مر برهزد شاید از خلاف بر خلاف یکدیگر جوینده نقش او خواهد تا سازد حک هیچ آبا همچنانکه مدح و ذم
--	---	---	--

إِنَّكَ مِثٌّ وَإِنَّهُمْ مِثْنُونَ ۲۲ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ۲۳ فَمَنْ أَظْلَمُ

مدرس که بومرید و مدرس که اشاعه می دکان پس درستی که شمار روز قیامت برد پروردگار تان زاع مکتب پس کست ظالم تر

مَنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ إِذْ جَاءَهُ الْيُسُفُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ۲۴ وَالَّذِي

ار آنکه دروغ است بر خدا و تکذیب نمود راست را چون آمد او را آیست در دوزخ مقام مر اقرار را و آنکه

جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۲۵ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ

آورد صدق را و تصدیق نمود آرا آنکروه ایشانند بر هر کاران مر ایشانرا است مر چه خواهند بر پروردگارشان آست پاداش بیکو کاران

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ۲۶

تا معفو کند خدا از ایشان بدترین آنچه کردند و پاداش دهد ایشانرا مر ایشان بخوشترین آنچه بودند که میکردند

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

آیاست خدا کفایت کننده بنده اش را و میترسانند ترا بآنانکه ار غیر اویند و کسی را که اضلال کرد خدا پس نیست مر او را هیچ هدایت کننده

وَمَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذَا انْتِقَامٍ ۲۸

و کسیرا که هدایت کرد خدا پس نیست مر او را هیچ گمراه کننده آیاست خدا غالب صاحب انتقام

مشرکان گفتند داریم انتظار بعد موت اندر مقام رسوخ کردیم تکذیب برگفتار راست نیست آیا از مجازات عیان آنکروه ایشان بود از متقون هستشان در نزد رب خود چنین هم دهد پاداش حق در کارشان مشرکانت بیم بدهند از زبان حق اگر گمراه کند دروادی	موت احمد تا رحیم از گمروار خصم هم در نزد حق باشند بیز یعنی این قرآن که بر صدق انخد است در حتم حایگاه کافران هم مصدق هم صدیق اندر شتون گر یقین داری جزاء الحسنین بر نکوتر چیزی از کردارشان زانچه غیر از حق پرستند از انان بنده را پس نیست بهر ش هادی نیست آیا غالب آن رب الامام	آمد آیت که تو و ایشان ناتمام کیست پس ظالمتر از آن مر ملا چونکه آمد بروی از حق با فروغ وانکه آورد او کلام را بر است هست ایشانرا بخت دمدم تا بیوشاند خدای لبزل نیست حق بر بنده اش آیا که س که زنی گر بر بتان ما تر وانکه را کرد او هدایت نا گمش بر هر آنچه چیزی ز روی انتقام	متصف در وصف موتند از نظام که دروغی گفت آنکس مر خدا داشت پس گونده اش را بر دروغ وانکه تصدیق نمود او کز خداست آچه خواهد از کرامات و اعم بدترین آنچه کردند از عمل تا کند رو دفع سر در هرفش رتو از ایشان بود دم خطر پس باشد کس که سازد گمراهش
---	---	---	---

## الجزو الرابع العشرون

وَلَبِئْسَ سَأَلُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ

واگر بپرسی از ایشان که که آفرید آسمانها و زمین را هر آینه خواهند گفت اله که خداست بگو آری پس خبر دهید که آنچه را میخوانید را غیر

اللَّهُ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ

خدا اگر خواست خدای من ضرری آیا ایشان دفع کننده ضررش باخواست بن رحمتی آیا ایشان نگاه دارنده

رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ٤٠ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي

رحمتش بگو سست مر خدا را توکل میکند توکل کنندگان گو ای گروه بندگان تو امانتگذاران بدرستی که

عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤١ مَنْ يَأْتِهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ

من که ستمام پس رود باشد که ندانید کسرا که آیدش عذابی که حوار کند او را و فرود آید راو عذابی پاینده بدرستی که ما فرستادیم بر تو

الْكِتَابَ لِلْمَأْسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ أِهْدَيْ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ

آن کتاب را برای مردمان بحق پس که که هدایت یابد پس باشد برای هدیش و کسی که گمراه شد پس حرا بیست که گمراه میشود بر آن و بدستی تو را ایشان

بِوَكِيلٍ ٤٢ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا فِيمَسْكُ الَّتِي قَضَىٰ

نگهتان خدا قص میکند روحها را وقت مردنش و آنکه مرده است در حواش پس نگاه میدارد آنرا که گذارش داد

عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَبُرْسِلُ الْآخِرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٤٣

بر آن مرگ را و سر میدهد و مرستند دیگر را اوقتی نام مرده شده بدرستی که در آن هر آینه آیههاست برای گروهی که فکر میکنند

و در پرسی مشرکان مکه را	که بود این حلقه از من و شما	می گویند آجدای ذوالجلال	ای در این ره بیست حاجت رسوال
گو پس آیا آنچه را دوز ارحدا	می خوانید ادا الهان خود شما	حق بخواهد گزینایی هر من	دفع آن آیا کند ایشان من
و رجواهد رحمتی دارند بار	این بدان آرا من آیا بسار	و بود کافای خدایم که راو	تسکه درد اهل توکل بی عو
گو سبب آرا عمل ای قوم من	که تواند از خصومت ور من	عالم من هم بعد در کار خویش	زود پس باشد که دایید این زیش
آنکسی کاید سوی او عذاب	بخت رسوا کننده بی حساب	هم فرود آید راو رحمتی مقیم	بعد رنج دبوی اندر حجم
را آنکه بارش بر تو زدیم این کتاب	بهدای مردم ارحق و صواب	بهدایت هر که پس زان بردی	فانده آق هست بهر نفس وی
و آنکه گمراه گشت پس خود حرا بی	که شد او گمراه به من خود یقین	تو را ایشان خود نگاهان بدستی	تا که برایشان سجت ایستی
حق نکرد بههارا عین موت	هم بکرد در ستم ارقل موت	پس نگهدارد بهوسی را که آن	موت بروی شد قصا در ایجهان
و آنچه هست از درده گن هر سداو	سوی اندان باز پس بی گفتگو	با بهنگام اجل کاید زمان	رفای مؤمنان و کافران
ای در این باشد علاماتی دیگر	ای در این باشد علاماتی دیگر	بهر ارباب تفکر در نظر	

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ٤٤ قُلْ لِلَّهِ

آیا گرفتند از غیر خدا شفاعان بگو آیا و اگر چه باشند که مالک میباشد چیزی را و نه فهمند بگو مر خدا را است

الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٤٥ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ

شفاعت همگی مر او را است پادشاهی آسمانها و زمین پس سوی او برگردانده میشود و چون ذکر شود خدا تنها

أَشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ٤٦

درهم شود دلهای آنان که ایمان نمی آورند تا آخرت و چون ذکر کرده شود آنان که از غیر او بندگان شاد میشوند

## سورة الزمر

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا

بگو یا خدا یا پدید آورنده آسمانها و زمین دانای غیبات و حضور تو حکم میکنی میان بندگانت در آنچه

كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٤٨ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَا فُتْنُوا بِهِ مِنْ

بودند در آن که اختلاف میکردند و اگر آنکه بودی مرا آنرا که مسخر کنند آنچه در زمین است همگی و مثلش را او هر آینه فدا میدادند آن از

سَوْءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَبَدَالَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَهُمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ٤٩ وَبَدَالَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا

بدی عقوبت روز قیامت و ظاهر شد مرا ایشان را از خدا آنچه بودند که گناه کردند و ظاهر شد مرا ایشان را بدیهای آنچه

كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٥٠ فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً

کسب کردند و احاطه کرد با ایشان آنچه بودند که با آن اسهرا میکردند پس چون مس کنند انسان را ضرری بخواند ما را پس چون دادیم او را نعمتی

مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥١ قَدْ فَالَهَا الَّذِينَ

از ما گوید چرا من بیست که داده شده آرا بر علمی بلکه آن لایق است و لکن اکثر ایشان نمیدانند تحقیق گفتند آنرا آنکه

مَنْ قَبْلَهُمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٥٢ فَاصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ

بودند پیش از ایشان پس گفایت کرد در ایشان آنچه بودند که کسب میکردند پس رسید ایشان را بدیهای آنچه کسب کردند و آنکه ستم کردند از

هُؤُلَاءِ سَيَّسِيهِمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ٥٣ أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّقَّ لِمَنْ

اینها زود می رسد ایشان را بدیهای آنچه کسب کردند و بیستند ایشان عاجز کنندگان آیا دانستند که خدا گشاده میکند روری را برای

يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥٤

چونکه میخواهد و سبک میکند و دانند در سستی که در آن هر آینه آیات است مرا گروهی را که ایمان می آورند

می نیاوردند ایمان این فرق	بل گرفتندی شفیعان دون حق	کو بود آیا شفع ارجه بیند	مالک حیرى و هم می عفمند
کوشافت هست مرحق را جمع	هر کرا خواهد بکس سارد شمع	باشد این حق را دادن و اختیار	این او اما بر که بخشد کردگار
هست او را شاهی ارض و سما	پس سوی اوست برگشت شما	چون که در حق سکائی شود	مشما دضر در قلوب بی رشد
آن قلوبی سرره کفر ایشان	بیست بر دیگر سرای ایمان شان	وان بقارا غیر حق چو آید یاد	آنکه ایشان ناره رو کردند و شاد
گو که ای معبود برحق و یقین	آفریده سموات و زمین	عالم غیب و شهادت برقرار	را چه بهاست و آنچه آشکار
حکم کن بین عبادت بخلاف	آچه را کردند دروی اختلاف	ور که استکاره گارا آنچه هست	در زمین مدیه دهند ایشان بدست
هم مثل آن دو چندان در حساب	خوش تا بحرید از سوء العذاب	در قیامت شان شود ظاهر خود آن	که می کردند بهر خود گمان
هم شود ظاهر برایشان از حجاب	سیئات آنچه کردند احکساب	هم محبط آید برایشان آرمان	آچه می کردند اسهرا بران
مس چو ایشانرا کند فقر و مرض	خواند او مارا در آدم بیعوض	پس جو ما دادیم او را در طلب	بخششی از خود بدفع آنکرب
گوید او بود جزاین بر متفق	من براین بودم بدانش مسحق	آچنان بود که گوید بلکه هست	امتحان آچه از نعم دارد بدست
لیک زایشان می نداند اکثری	کن هم یا قعت است اردیگری	پس از ایشان بود شان هم این مثال	که حد اشان داده مال و مال
پس نه زایشان داشت خود از ان عذاب	آچه کردند از ررو مال احتساب	پس جزای مکسبشان در رسید	کن بود الا عنوات شدید
و این ستمکاران که در عصر تواند	زود باشد که رسید شان پس گرد	بر جزای آن ندیها هم نیند	این شان عجز شده ما چند
مبند انستند آیا حق بر است	میکشاید رزق هر کس را که خواست	هم نماید تک بعد از وسعتی	از و در زمین را آیتی

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

بگو ای بندگان من که اسراف کردند بر خود هاشان نومید مشوید از رحمت خدا بدو سبک خدا می آورد گناه هارا همه

## الجزو الرابع العشرون

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٥ وَانِيْبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَاسْلَمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ٥٦

درس سیکه او است آمرزنده مهربان و بازگشت کنید بسوی پروردگارتان و افتاد و زید مرا و ایش از آنکه آید شما را عذاب پس یاری کرده نشوید

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٥٧

و پیروی کنید بهترین آنچه فرو فرستاده شد بشما از پروردگارتان پیش از آنکه آید شما را عذاب ناگهانه و شما ندانسته باشید آنکه

تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ٥٨ أَوْ تَقُولَ

گوید نفسی ای اندوه ویشمای بر آنچه تقصیر کردم در قرب خدا و بدرسیکه بودم از پیش هر آینه از استهزا کنندگان یا گوید

لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٥٩ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً

اگر آنکه خدا هدایت کرده بود مرا هر آینه بودم از رهز کاران یا گوید وقتی که بنده عذاب را کاش بودی مرا بازگشتی

فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٦٠

پس میشدم از نیکوکاران

ای محمدؐ بندگانم را بگو	یا عبادی الدین اسرفوا	برموس خود معصیان مرید	نشوید از رحمت حق نا امید
گو یا مرزد گناهان را بنام	چون غفور است و رحیم او برانام	ماز سوی رب خود گردید شاد	هم مانند امر او را انقباض
پیش از آن کاید شما را مر عذاب	هم به یاری داده گردید از مصاب	پیروی آرید هم در فایده	ز آنچه بهتر بر شما نازل شده
از خداوند شما اندر عان	پیش از آن کاید غذای نا گمان	هم شما باشید از آن بحیر	زان کراهت نا گوید یک نفر
ای ندامت بر من از افراط و دق	یعنی از تقصیر من در جنب حق	جنب حق را در ولایت رواج	پس ممکن تقصیر اندر حسا و
تا که از حسرت بگوئی با عوس	من بدبیا بودم از اهل فسوس	میسودم یعنی استهزا و دق	بر کتاب و بر رسول و امر حق
یا که گوید ره نمود از حق مرا	بودم از پر هیز کاران به خطا	یا که گوید باز اگر گشتم یقی	بودمی در بازگشت از محسنین
	یعنی اندر وقت رؤیت مر عذاب	ان لو کره بگوید مر شاد	

بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ٦١ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

آری بتحقیق آمد ترا آیتهای من پس کذب نمودی آنها را و سر اشی کردی و شدی از کافران و روز قیامت

تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ٦٢ وَيُنَجِّي-

خواهی دید آنها را که دروغ ستند خدا رویه اشان سیاه شده آیایست در دوزخ مقام مر تکر کنندگان را و مبرهاد

اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٣ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ

خدا آفرانگار که هرگز کارشند بوسیله ارستگاریشان من نکند ایشان را بدی و نه ایشان اندوهناک شوند خداست آفریننده همه چیز و اوست

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ-

بر همه چیزی نگهان مرا و راست کلدهای آسمانها و زمین و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا آنها ایشانند

الْخَاسِرُونَ ٦٤ قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَنِي عَبُدَ آيَهَا الْجَاهِلُونَ ٦٥ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى-

زیانکاران بگو آری غیر خدا را مبر ما یدم که پرستم ای نادان و بتحقیق وحی کرده شد بتو و ناها

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٦٦ بَلِ اللَّهُ فَعْبُدْ

که بودند پیش از تو که اگر شرک آوری هر آینه نابود خواهد شد عملت و هر آینه خواهی شد البته از زیانکاران بلکه خدا را پس

وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ٦٧ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ

پرست و باش از شکر کنندگان و شناختند خدا را حق شناختش و زمین همه گرفته شده در دست اوست روز قیامت و

السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٨

آسمانها پیچیده شده کاند در دست راستش با کتا و برتر آمدار آنچه شریک میکردند

حق بگوید بلکه آیاتم بدو بی آمارا مرور دستباز حق رهاند مقین را از تم آفریننده هر آنچه زی خداست و آنکه کافر شد بآیات خدا و حی ما کردیم در احکام خویش وز زیاده کاران توانشی بسخن می نکردد هیچ تعطیم خدا این زمینش بقضه اقدار	آمد و کردی تو تکذیب ارعتو که دروغی برخدا بستند سر از اطاعت که بغوز است آسب هم نگهان او بهر چیزی حاجت آنکرو همد از ریاکاران بجا سوی تو و آناسکه بودند از تو پیش و ایست در امت خطاب از ذوالمدن قدر قدر و قدر تعظیمش بجا در قیامت وین سپهر اندر مدار ذات او پاک و بلند است ارقین	سرکشی کردی بدی از کافران رو سیاه آیا باشد پس نگاه به رسیدن سؤ حالی در یقین هم مقابلد سموات و زمین گو بحر حق امر آیا میکشد آوری گر شرک اعمال تو پس دل خدا را کن پرستش ناشم آچه بود اعی سرای عطمتش هست بچیده شده ما رفتش ز آنچه شرک آورد بروی مشرکین	عقل و دین دادی گرمی کفر و کین دورخ آن کرد کشان را حایگاه به رفتاری شود اندوه کین باشد او را وین بودس مستبین تا پرستم ای بجهل خود مزید حملگی ماطر شود ارایش و پس از سیاس آورده گان اندر هم دل سزای اندکی ارعش در صفت بقدر و بجهت قدرتش
---	--	---	---

وَ يُفِيحُ فِي الصُّورِ فَصِمِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُفِيحُ فِيهِ أُخْرَى

و دمیده شد در صور پس بهوش شد آنکه بود در آسمانها و آنکه بود در زمین جز آنکه خواست خدا پس دمیده شد در آن دیگر پس

فَإِذْهُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ٦٩ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشَّهَدَاءِ

آنگاه ایستادگان که میگرد و روشن شد زمین نور پروردگارش و نهاده شد کتاب و آورده شدند بنفیران و شهودان

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٧٠ وَ وَفِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا

و حکم کرده شد میان ایشان راستی و ایشان ظلم کرده نمیشود و ما داده شد هر نفسی آنچه را کرده بود و اوست دانایر باچه

يَفْعَلُونَ ٧١ وَ سَبِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ

می کنند و رانده شدند آناسکه کافر شدند سوی دورج فوج هوح با چون آمدند ارا کشوده شد درهایش و گفتند مرا بشارا

خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا

خازناش ایاب آمد شمارا رسولانی ار شما که میخواندند بر شما اینهای پروردگار ما را و بیم میکردند شمارا ملاقات روزتان این

قَالُوا بَلَى وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ٧٢ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

گفتند اری ولیکن لارم آمد سخن عقوبت بر کافران گفته شد که داخل شوید در درهای دورج خاودا باین

فِيهَا فَيُمْسَسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٣

در آن پس بدست مقام تکبر کنندگان

هم دمیده میشود در صور دم || نفعه صمق از سرافیل امم || یعنی اتمهای اعصار و دهور || فانی اول دم شود از دمج صور

## الجزو الرابع العشرون

جملگی مدعوش کردند از کین پس بزرگوار! گوید کبر نک پس خطاب آید از اخلاق حلال دایم و نافی توئی از اجلال خویش پس نماید سجده حبریل امین عارفان گویند من شاه الله است در قامت پس ببرد آسکروه از مقام نفس و قلب و روح و عقل فقه دیگر پس اندر صور باز واله و منبوت اندر انتظار نفس آید بر عدالت انصاف اسما را هم ببارد آزمون حکم کرده پس شود در آزمون اوست دانا بر هر آنچه می کند مرد مر یعنی گروه اندر گروه خازان گوید آیا بر شما می گوید آمد آری بر صواب

هر که اندر آسمانست و زمین حان میکائیل و اسرافیل یک زنده دیگر کیست گوید حبریل میت و فانی منم در حال خویش جان کند تسلیم بر جان آفرین خاص بر اهل بقایش کما که است دفعه دیگر بوحی از و حوه میکند اندر فنا پیوسته نقل هم دمیده میشود در امتناز تاجه نابشان کنندار اختیار طل شمس و حدتست آن بحالاف بهر الرام حجاج بر امتان بهمم بالحق وهم لا یظلمون بدگاش از پسندو بایسد فوج روح و فرقه فرقه باستوه ار شما نامد رسولی رهنما لك واجب مول حق شد بر عذاب اندر آئید ار در دورح راه

غیر آمارا که میخواهد خدا چون بگیرد گوید او را خود بسر ایها الباقی بقای وجه ذات پس خطاب آید که حرق زنده کیست رتبه سود معجز ذات او زنده ایشانرا کند سلطان خود زانکه ایشانرا باو باشد حبه تا شود از رتبه فانی تمام پس بنا که زنده کردند آن تمام اشرف ارس دور رتبه وضع کردند نامه ها بهر حساب وان شهیدان که گواه صادقند داده هر نفسی شود او را تمام و انده از عفو مدلت سوی ار تاند و زح چون در آید ار برول بر شما تا خواهد آتشی رب هست یعنی واح آن بر کافران بدود کردند کشارا جایگاه

یعنی آن چار از ملائک زاعتلا در فرمان میرد زامرش ناگزیر هم دگر حبریل فانی از جهات حبریل چاره هیچ از موت نیست کیل شیء هالك الا وجهه بعد موت اعنی فانی می الوحد فاستد از نشهای بی ثبات پس باو کردند باقی والسلام فاذا هم یبطرون اندر قیام ارض حشر ار عدل گردد بر بها لوح محفوظ آن بود نامش کتاب وان ملک یا کشمگان عاشقند مر حرای آنچه کرده است آقام بر دم بگردید گفتار از قرار باها بگشوده گردد بر دخول و در چنین روری برساند عجب گمه ایشانرا شود پس کایرمان

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا

وراده شدند با آنکه رسیدند از پروردگارشان سوی هشت فوج فوج تاجوان آمدند ار او گشوده شد درهایش و گفتمد مرا ایشانرا خازناش

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبَّيْمٌ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ۷۴ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْثَرْنَا

سلام بر شما پاک شدید پس داخل شوید ار احواد بایان و گفتند سپاس مر خدا ایتر که راست گردانیدها وعده اش را و ما را داد ما را

الْأَرْضَ نَنْبَوُا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۷۵ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ مِنْ حَوْلِ

ان زمین که مسکن سازیم ار بهشت هر جا که خواهیم پس حوست مرد عمل کنندگان و بیی فرشتگان را فرود کردند ار برامون

الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

عرش تسبیح کنند سپاس پروردگارشان و حکم کرده شد ما نشان راستی گفته شد ستایش مر خدا را که پروردگارها باست

هم براسد اتقارار بهشت حاربان بعد از سلام واردین دادمان میراث حشر را و حا مرفرو نگرفته آروز از عان جملگی مستغرق بحر صفات

فوج فوج از حسن اطوار سرشت قال طبیم فادخلوها خالدين هر کجا خواهیم کبریم از ولا بگری از حول عرش افروشان در سیاس و حمد آن سلطان ذات مؤمنان گویند در عین یقین

تا تحت چون در آید ار بود حمد گوید آندائی را سزاست پس بود پس يك اخر عالین حمد رب خود باکی میکنند حکم کرده پس شود بر حق و راست حمد لله کاست رب العالمین

باشان بگشوده باشد در ورود وعده خود که فرموده است در ریاض حنت و خلد برین نغمه سبحان ربی منزلد در میانندگان بی کم و کاست



سُورَةُ الْمُؤْمِنِ خَمْسَ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

## سورة المؤمن

حَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۲ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ۳ ذِي

فروغرفرستان آن کتابست از خدای غالب دانا آمرزنده گناه و پذیرنده توبه سعت عقوبات صاحب

الطُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ ۴ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَمُرُّكَ

همت است الهی جز او بسوی اوست مرجع محادله نمکند در آیهی خدا مگر آنکه کافر شدند پس باید که فریب دهد

تَقْلِبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ۵ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ

ترا گردید نشان در شهرها نکند کرد پیش از ایشان قوم نوح و طوائف دشمن از عباد ایشان و میگردند هرامتی رسولشان

لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۶ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ

که بگیرند او را و محادله کردند باطل تا ناچار گشت آن حق را پس گرفتیم ایشان را پس چگونه بود عقوبت من و همچنین لازم شد

كَلِمَةً رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ۷

سخن پروردگار تو بر آنکه کافر شدند که ایشانند اهل آتش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ آمَنَ بِنُورِ الْإِيمَانِ



## الجزو الرابع العشرون

<p>هم بیگانهائی داشت موفقتند رحمت و علم توای پروردگار پروی کردند چون راه تورا القی و عندهم و من صلح هم نگهشان دار از رنج الم صرتو باشد وعده براهل بعیم ناحصولت صرتما بود این حقا هستشان برعص یا بر خود بها خواد و سوسویش نگر و دیدار درون بس حرم خویش داریم اعراف هیچ مارا زین عذاب مقترن</p>	<p>حد او گوید و پروی مؤمنند چون بهرجزی رسیده برقرار تاشارا بس بیامر ای خدا رسا ادخلهم بجنات ازرح انک انت العزیز انت الحکم وین بود آن رستگاری عظیم برهوس خود صد اعنی ندا دان خصوصها که بعضی ارشما حاصل آسکه خصمقان حق گشت خون رنده کردی هم دیوبوت بخلاف بس بود آیا ره بیرون شدن</p>	<p>وانکه تسبیحش کنند از کرد آن ار برای مؤمنین در روز و شب از طریق بخشش و دانش بهام از عقوبت تا بوقت در راه هم ر ذریانشان از حر و قتل در حراش کرده رحمت بدات در قنات خود ندا کرده شود دشمنی حق شما را ابراست بس تا آن از غث و نضی نگر وید تو دیوبوتها را بر ادبی هلا رنده کردی همچو در شانی</p>	<p>آدمه که حامل عرشند هان میگند آمرزش از حضرت صلب یا بهرجبری رسیدی راتضام دارشان از آتش دورج نگام از پدرها و رایشان در سبل وانکه را داری نگام ارسینات وانکاسکه کافرند و نگر وید بس ملایکشان گوید از شکست چونکه حواءه سوی ایمان میشود شوند این چون نگویند انجدا مرده یعنی آفریدی مراتین</p>
---	--	--	--

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ بُشِّرْكُمْ بِهِ تُمُوتُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ۱۲

این بآست که چون حواءه شد خدا تنها انکار کردید و اگر بشریک کرده شد او مگر وید بس حکم مر خدا بر است که هر دم و زر گشت

هُوَ الَّذِي يُرْسِلُكُمْ آيَاتِهِ وَيُزِيلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ۱۳ فَادْعُوا اللَّهَ

اوست که میباید شما آیتهایش را و بر میفرستد ای شمار آسمان رزق را و بیدار کسی که بازگشت میباید بس بحوا بد خدا را

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۱۴ رَفَعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ

خاص کند گنای برای او پس را و اگر چه اجوش داشتند کافران بسد مراتب صاحب عرش می افکند روح را از امرش

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ الْمَلَأَقِ ۱۵ يَوْمَهُمْ بَارُزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ

بر آنکه میخواهد از بندگانش تا مگر کند روز ملاقات را روز که ایشانند طاهران پوشیده میباشد خدا را ایشان چیزی

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۱۶ الْيَوْمَ نُجْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ

مرکز است پادشاهی امروز مر خدا راست که یکای قهر کننده است امروز حرا داده میشود هر نفسی آنچه کرد بست ستمی امروز

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۱۸

بدرسیکه خدا رود حساب است

<p>ور که شرک آورده میگشت او شدید هم کفر اندست هر خصم و ولی پند از این پندیرد الا من ینیب هستشان اگر اه از آن اخلاص نیز عالی است از عقل و فهم ممکنات رفت عز و حلال ذواللال بر هر آنکه خواهد او ازندگان یا ولی کاوست سرخیل عقول یا بر همه خلق محشر بی شمار اندر آرزو از فعال بندگان جز ز حق واحد القهار نیست توشهی آمرزگار و ذوالعزم</p>	<p>خود تکذیبش کافر میشدید تؤمنوا فالعکم لله العلی میروند ز آسمان رزق و نصیب گرچه بس را کافران می تیز یا که باشد مرهم او را صفات تاجه های آنکه آید در جبال افکند از امر خود روحی هان شاید ارقآن بود او یا رسول اندران رودی که باشد آشکار می عابد بر خدا چیزی نهان گویند او امروز ساهی به گشت ما گدائیم و گنهگار و عدم</p>	<p>خواهد چون میشد خدای وحده در شریکان بودان ایمان ربی ارشابه های وحدت هر جا بی ریا یعنی بطاعنها و دین داده هر جا رفته بر ماسوی ناچسان کرد آسمان را مرتفع تا بخلقت یک دای فایض قلب مرده زنده شد زو متصل کاتصال است آن زعد امراق که عیان گردد سرائر از کون که سوده رو نهان هیچ از امور جز تو بود مالکی یکتا بدات</p>	<p>این عذاب از آن شمارا شد و تو یعنی ارمشد کسی مشرک بوی آن خدائی که نباید بر شما بس بحوا بد آن خدا را مخلصین اوست بردارنده این رتبه فهم این معنی است ما نامتبع صاحب عرش است یعنی خالقش اینست روح خاص یعنی وحی دل تا دهد او هم از یوم اللاق یا که این باشد مراد از بارزون بندگان را یاد این معنی ظهور این صفتی گویند ربطی ممکنات</p>
--	--	--	---

## سورة المؤمن

گرنگیری مالکی و مقتدر چونکه خواهی سرغ بدرابر کنی ما حساب نفس خود را کرده ایم	ور بخشی محرمیم و مقننر هردمش را دوزخ و عشر کنی رو زعصیان بر دوت آورده ایم نست ظلم امروز بر کس زاکنتاب	این جهان و آن جهان ست بهاست وانکه را باشد نیکی سر بوشت هست هر ساعت که خواهی در ست حق بود هر دم سریع اندر حساب	وره حق در هر دو عالم پادشاست هر نفس بروی کنی خرم هشت یوم تجری کل نفس ما کسب
--	--	--	---

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ ١٩ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ  
ویم کن ایشانرا از روز آت زدی که دلهاست زد حلقها حشم فرو حور دگان بست مرطالامارا هیچ خه بشی و درخواهنده که

يُطَاعُ ٢٠ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ٢١ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ  
اطاعت کرده شود میداند خباثت چشمهارا و آنچه پوشیده میدارد سینهها و خدا حکم میکند حق و آمارا که معواصد از

دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٢٢ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ  
غیر او حکم نمیتواند در چیزی بدرستیکه خدا اوست شنوای بیا آوا سیر بگردند در زمین پس بگرد چگونگی

كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ  
بود احکام کار آند که بودند بیش از ایشان بودند آنها سخت تر از ایشان در توانائی و اثرها در زمین پس گرفت ایشانرا خدا

بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ٢٣ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا  
بگناهانشان و نبود مرایشانرا از خدا هیچ نگه دارنده آن بس است که ایشان بودند که می آمد ایشانرا رسولان شان با معجزات پس کافر شدند

فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٢٤

پس گرفتشان خدا بدرستیکه او نیرومند سخت عقوبتست

آزمان دلهای مردم بکمره نست استکاره را در رستخیز داد او چشمی که درد و خائن است واچه یعنی از هاق و حقد و کین حکم می نگیرد بر چیزی بیاد درزمینشان نست سر آیا که چون اندر آثار و تمکن در حدود زانکه آوردند برایشان رسل	کن ریوم الازفة اندارشان آید از وحشت قریب حجره مشغفی وهم شفاعت کار سر واچه معفی در صدور و کامن است هست بهان در قنوب آن و این رانکه میباشد نادار و حماد بوده پس بسد حال آن قرون بوده اند افزون و از ایشان درعود پس کتاب معجزات اندر رسل	کافر اردید است را بهارشان بر بود از درد و غمها آفتاب شامی که قول او باشد مطاع یعنی آن حشی که بند از نهان حق نباید حکم او بر حق و راست بر کلام و بر فعال مدگان حال اهل قریها یعنی که پیش پس گرفت آنچه را حق برگناه نگروید و گرفت او بر شتاب	یا خورنده چشم خویش اندر کروب ور شفاعت بودش هیچ امتناع در حرام و موعوب مردمان وانکه میجو اند در حق را بحواست حق سمیع است و بصیر از هر شان بوده اند از این گروه کفر کیش هم نگه داری بدیشان از اله کاو قوی است و شدید اندر عقاب
---	---	--	---

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ٢٥ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ٢٦

و بتحقیق فرستادیم موسی را با آیتهای ما و حجتی روشن بسوی فرعون و هامان و قارون پس گفتند ساحری است سیار دروغگو

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ  
پس چون آورد ایشانرا حق از نزد ما گفتند بکشید پسران آنانکه گرویدند با او و زنده گذارید زنان ایشانرا و نیست حیل

الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ٢٧ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ  
کافران مکرر گمراهی و گفت فرعون بگذارید مرا که بکشم موسی را و باید که بخواند برورد گارش را در سبیکه من مبرسم که بدل کند

## الجزو الرابع العشرون

دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ٢٨ وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ

دین شما را آنکه ظهور آورد در زمین فساد را و گفت موسی بدرستی که من بپناه مهربم سرور دگرم و پروردگار شما از هر تکبر کننده

لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ ٢٩ وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ

که نگوید پروردگار من خداست و بگوید که من ایمان دارم از کسان فرعون که پنهان میداشت ایمان خود را آیا میکشید مردی را که

يَقُولَ رَبِّي اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْ تَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ أَنْ يَكُ صَادِقًا

میکوید پروردگار من خداست و بعقوب آورده است شمارا بپایانها را پروردگارتان را که باشد دروغگوی پس راست دروغش را که باشد راستگوی

يُضِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَمْدُكُمْ أَنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ٣٠ يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

در شما را برخی از آنچه وعده میدهد شمارا در سر که خدا هدایت نمیکند کسی را که اوست اسراف کننده دروغگو ای جماعت مر شما را است پادشاهی امروز

ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا فَأَلْ فِرْعَوْنَ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَ

عالمیان در زمین پس کیست که یاری کند ما را از عذاب خدا اگر آید ما را که گفت فرعون که نمی نمایم شما را جز آنچه می بینم

مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ٣١

وهدایت نمیکم شما را مگر راه راستی

ما فرستادیم موسی را یقین	با شاهها و سلطان مین	حاج فرعون مردود شریر	هم دیگر قارون و هامان وزیر
اختصاص این سه تن اندر دان	هست را قرون و فرزند دیگران	پس نگفتند او بود در ادعا	ساحری کذاب از راه خدا
پس چو آورد آنکره را دین راست	او در دما که از ما بر سزاست	می نگفتند آجماعت افتلوا	حمه اساءالدین آمنوا
رنده نگذارید ز پاشان بحال	است کید کاوان حر در صلال	گفت مفرعون سرکش ناحشم	وا گداریدم که موسی را کشم
گو بجواند رب خود را از فرش	تا ما مانع شود از گشتش	من ترسم که ره دیگر زند	دین و آیین شما مندل کند
یا شود در ارس ما ظاهر فساد	چونکه گردد تابعان او رباد	گفت موسی من رب خود پناه	ازهر آن گردنکشی گیرم بگاه
آنکه بیوم حساب او نکرود	تا که دفع شر او از من شود	دین مناشد ایگروه من منول	بست او قادر بقتل در قبول
بر خدای خویش و بر رب شما	من بنام آوردم رب من ماحرا	گفت مردی رال فرعون عنود	که پنهان ایمان او از قوم بود
فصد قبل مردی آیا میکشد	را بکه گوید ربی الله یا عبید	یعنی ای مردم خدای ما یکی است	کی کنند شك گر کسی را مدركست
واگهی کا ورده است او سات	از خدای خود شمارا از حیات	پس اگر گوید دروغ از هر اوست	مروان کدش این بی گفتگوست
ور که باشد را سگو بعضی رسد	بر شما پس آنچه وعده میدهد	راه نماید حق از حد کشته را	کاذب از راه دین بگذشته را
ایگروه من لکم الملک يوم	غالب اسر مصر بر موسی وقوم	بست پس آنکودهد یاری ما	از عذاب و باس حق ان جائنا
کرد امری پس گردید ارگمان	که زوان میکنند باشد در آن	گفت پس فرعون مر خربل را	ما اریکم قومی الا ما اری
بر شما بوم پراهی من دلیل	حرکه دم اندران خبری جیل	شما سلبه الا راه راست	وان هلاک موسی صاحب عصاست
	کر کردد کسه او در رهگذر	این زمین اندر فساد است و خطر	

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ

و گفت آنکه ایمان آورد ای جماعت بدرستی که من میترسم بر شما مثل روز طایفهای دشمن مانند شیوه قوم نوح و عاد و

ثَمُودَ ٣٢ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ٣٣ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ

ثمود و آنانکه بودند از بعد ایشان و است خدا که بخواهد ستمی مرشدگارا و ای جماعت بدرستی که من میترسم بر شما روزی که دیگر

## سورة المؤمن

التَّائِدِ ٢٥ يَوْمَ تُؤْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ٢٦ وَ

مداکرند را روزیکه برگردانیده شوند و پس رو بگردان باشند مر شمار از خدا هیچ نگهدارنده و هر که اضلال کند خدا پس نیست مرا و راه چراه نماید و

لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ

نتحقق آمد شمارا یوسف از پیش باینها پس پیوسته بودید در شک از آنچه آورد شمارا آن تا چون هلاک شد گفتم که بیهوده

لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ٢٧ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ

بر نه انکه بز خدا از بعد او رسولی همچنین اضلال میکند خدا کسرا که اوست اسراف کننده شک آورنده آنانکه حدال میکند

فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ

در آیتهای خدا بدون حجتی که آمده ایشانرا عظم آمد از راه دشمنی رد خدا ورد آنانکه گرویدند همچنین مهر میکند حدال

عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ ٢٨ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَٰؤُلَاءِ ابْنِ لِی صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ٢٩

بر هر دل تکبر کننده حقکاری و گفت فرعون ای هاما ننا کن برای منائی رفیع باشد که من رسم و وسیله

أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلَعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ

وسایلهای آسمانها پس آگاهی یابم الهه موسی و بدست که من هر آیه گمان میرم او را دروغ گو و همچنین آراسته شد از برای فرعون بدی

عَمَلِهِ وَ صَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كِيدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ٣١ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ

کردارش و باز داشته شد از راه و بست چاره گری فرعون مکر در ریابکاری و گفت آنکه ایان آورد ای قوم من پیروی کنید مرا

أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ٣٢

تا هدایت کنم شمارا راه راستی

گفت آنکو بود مؤمن برخدا	من همی ای قوم ترسم بر شما	مثل یوم حربها اندر هلاک	مثل داب قوه نوح ارسم و باک
هم جزای داب آن عاد و نود	و اجتماعها پس از ایشان که بود	حق نخواهد استمی خود بر عباد	بر شما ترسم من از یوم التاد
روی برگردانده روزی که شوید	سوی دوزخ مدرین ذانجا روید	بست آرور ایچنان از هیچ راه	از عذاب حق نگهداری نگاه
حق گذارد هر کرا برخویش مار	پس نباشد هادئی او را بساز	یوسف آمد پیش او با بنات	بر شما در مهر و دیدید آصافات
پس شما بودید دایم در گمان	زاچه آورد اوشما را با نشان	چون که اوشد فوت گفتند از عدول	بعده من یبعث الله من رسول
همچین گمراه گرداند خدا	مصرف مراتب را در هر کجا	بگذریده اند آن شکاک ضال	که کند ما انسانی حق حدال
اندر آیتهای حق بی حجتی	کامد ایشان را ز لطف و رحمتی	بس نرک است آن ز روی بغض و کین	بر حق و انکس که هست از مؤمنین
مهر نهد حق بقلب هر کسی	که بود حبار و گردکش بی	گفت فرعون او بهامان منع	کن ما کاخی رهبر من رفیع
تا رسم شاید بر راه آسمان	یا بدرها یا منزلهای آن	بر خدای موسی آگه پس شوم	حون گردون را ن بنا بالا روم
بر گمانم کاو بدعوی کاذبست	از تقلب گفت او وین غالب است	همچین آراسته فرعون را	سوء کردارش شد از دیو دغا
مانده باز الحق و صدق عن سبیل	گشت ابلش بر راه کج دلیل	کند فرعون و سلوک ناصواب	می بود اردیو الا می تاب
یعنی الا ظلم و خسران و گناه	بد تباهی حاصل فکر تنه	گفت آنکو بگرویده بود او	بعد تبلیغات فرعون عدو
	کای گروه آیدم از بی زاعتقاد	تا نمایم بر شما راه رشاد	

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ إِنَّا لَآخِرَةُ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ٣٣ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى

ای جماعت جز این نیست که این زندگانی دنیا مایه اندک تباهی است و بدستیکه آخرت است سرای آرام آنکه کرد بدبرا پس جراده نمیشود

## الجزو الرابع العشرون

إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ

مگر مانندش و آنکه کرد کاری شایسته از مذكر یا مؤنث و او گردنده است پس آنها داخل میشوند در بهشت روزی داده میشوند

فِيهَا بَعِيرٌ حِسَابٌ ٤٤ وَيَا قَوْمِ مَالِي أَدْعُوكُمْ إِلَيَّ النَّجْوَةَ وَتَدْعُونَنِي إِلَيَّ النَّارِ ٤٥ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ

در آن بشار و اجتماع چیست مرا که میجوایم شمارا بسوی نجات و میجوایم مرا بسوی آتش میجوایم مرا که کافر شوم

بِاللَّهِ وَ أَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْغَزِيرِ الْفَقَّارِ ٤٦ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي

بجدا و شریک سازم با آنچه نیست مرا آن داشی و من میجوایم شمارا بسوی خدای غالب آمرزیده ناچار است که آنچه میجوایم مرا

إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ

سوی آن نیست مرا و او را خواندنی در دنیا و نه در آخرت و اینکه ما را گشت ما سوی خداست و اینکه امرای کندگان ایشانند اهل

النَّارِ ٤٧ فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ٤٨ فَوَقَّيْهُ اللَّهُ

آتش پس زودی یادخواهید کرد آنچه میگویم مرا شمارا و باز میگذارم کار را بر خداوندیست که خدا بسیار است سدگان پس نگهداشت او را خدا

سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ٤٩ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ

از بدیهای آنچه اندیشیدند و احاطه کرد نکان فرعون بدی عقوبت آتش عرص گردیده میشود بر آن نامداد و شبانگاه و

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ٥٠

روزی که قائم شود قیامت و داخل کنید کسان فرعون را در سخت ترین عقوبت

<p>ای گروه من حرا این سود که هست هر که کاری بد کند پاداش آن آنکه پس داخل اندر حنند پس زانها گشت بر طعش دراز گفت او یا قوم مالی یا ثنات می بجوایم که تا من راجدا یا هم دانا بر آنکه جر خدا ناست این کایچه خوایدم بران ایست حق که ما ز گشت ما تمام رود ناست پس که تا آید یاد پس نگاهش داشت حق از بدسیر کرد پس حریل بر کوهی قرار حاق مال اعنی که بر فرعونیان دار از سوء العذاب آمد بدل اندر آید آل فرعون از خبر</p>	<p>زندگی این جهان بر خورد بست پس باشد حز که منش در جهان رفق داده بحساب از حصر نند داشتی از دین خود دست از چه باز ایکه میجوایم شما را بر حات کافر و مشرک شوم بر ماروا میتواند بود معبودی نجا ست او را خواندی درد و جهان حمله ناست سوی خلاق الانام آنچه من گویم شما را از و داد و زیدی مکر ایشان سر سر کوه گشت از اصر حق بروی حصار میرسد از حق عذابی نا گهان که بر ایشان عرضه گشت اندر محل در قیامت بر عذابی سخت تر</p>	<p>این متاعی اندک اندک اعتبار و آنکه کرد او کارند از مردورن قوم از گمناز خربل آچنان دین موسی را تودی اختیار پس شما حواید سوی آتشم ما خدا آرم شریک آرا که نیست من میجوایم شما را از قرار دعوت فرعون را یا از خدا وان رحد خویش بیرون رانگان و اگذارم کار خود را من حق راسته قصد قتل او فرعون کرد هر که رفت آنجا بقصد قتل وی عرق باشد یا مراد از حاق بال ناردورخ یا بر ایشان صبح و شام وان عذاب حسترت و انفعال</p>	<p>و اسرای آخرت دارالقرار و آنکه او مؤمن بود بی مکر و فن فهم ایمان کرد هر کس در بیان گشتی از فرعون و دیش بر کنار وین بود خواندن زدیو سر کشم مر مرا علمی ناصل آن که چیست بر خدای غالب آمرزگار استجابت نیست در هر مدعا جلگی اصحاب مارند از نشان کاوست بنا بر عباد و ما خلق چون که او آ که ندار ایمان مرد از حش سوء العذاب آمد زبی که بجر آجمله گشتند از ضلال دارد اندر سوزش خویش اهتمام یا دم کافر اید او بر سو حال</p>
--	---	---	---

وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ

و هنگامیکه متارعه نمکند در آتش پس میگویند ضعیفان مرا آنرا که بزرگی کردند درستی که ما بودیم مر شمارا بیرون پس آیا شما هستی کفایت کنندگان

## سورة المؤمن

عَمَّا نَصِيحًا مِّنَ النَّارِ ۝۱ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ۝۲

از ماهران آتش گفتند آنان که بزرگی کردند بدرستی که ما همه در آیم بدرستی که خدا تحقیق حکم کرده میان بندگان و

قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَمَّا تَوَمَّاءُ مِنَ الْعَذَابِ ۝۳ قَالُوا أَوَلَمْ

گفتند آنان که در آتش مرغزاران دوزخ را بخوانید و در دگر بار اسب گردانیداز ما زوری از عذاب را گفتند آیا بود

نَكَ تَأْتِيَكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

که می آمد شمارا رسولان ماستها گفتند آری که می پس بخوانید و دست خواندن کافران مگر در گمراهی

۝۴ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ۝۵ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ

بدرستی که ما هر آینه یاری کنیم رسولان را و آنانی که گرویدند در دگر بندگان خدا و روزی که ایستاده میشوند شاهدان روزی که سود ندهد ظالمان را

مَعْدِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۝۶ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ

عذرشان و مرایشان را لعنت و مرایشان را لعنت و مرایشان را لعنت و تحقیق دادیم موسی را هدایت و میراث دادیم بنی اسرائیل را

الْكِتَابَ الْهُدَىٰ وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝۷ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ

آن کتاب هدایتی و پند و مرصحنان خردهارا پس صبر کن بدرستی که وعده خدا حق است و آمرزش خواه مرگناهت را و تسبیح کن ستایش

رَبِّكَ بِالْعِصَىٰ وَالْأَبْكَارِ ۝۸

پروردگارت را بشنا که و نامداد

یادکن و تکیه در بار احتیاج	با هم ایشان میکنند از اعوجاج	پس گوید آن صعبان روبرو	در تخصیص اندین استکبر و
یا که چیزی کم آید از این صیب	اشما چون بودمان هر جا شک	مانع بودیمان اندر خون	دفع بار از ما کنند آیا کیون
سرکشان گوید انا کل فیہ	چون شما خود در عدایم و بقیه	ان الله قد حکم بین العباد	می نکرد حکم او که یا زیاد
خارنارا می گوید اهل بار	که شما خواهید از پروردگار	تا سنک کرداد از ما این عدا	قدر روزی که شد از ما صبر و تاب
بر شما گوینده آیا در حیات	نمندی آرسل ما سنات	می گوید آمدند آری شما	پس شما خواهید گوید از خدا
از شما تا او نماید کم عدا	بیست مارا ارشاعات اذن و آب	آن دعای کافران در کل حال	نیست هر که هیچ الا در ضلال
ایها و مؤمنان را ما دهیم	صرت اندر دگر بندگان بی رهم	هم برودیکه گواهان ایستد	صرت از ما بهر ابشاست چند
اندر آروزی که دهد هیچ نفع	طالبانرا عذر ایشان بهر دفع	لعنت ایشانراست از پروردگار	هم سرای بدحجیم شعله بار
ما ز خود دادیم موسی را هدا	یعنی احکام و شرایع در ندا	هم بپیراث اندر اسرائیلان	بار ما هشتیم بوریه از شان
بهر راه حق عودن بهر پند	مر اولوالالبابرا ار چون و چند	پس تو کن صبر ان وعده حق	خواه آمرزش ز دلت در نسق
ذوب او یا خشم را فوال بد است	ذوب امت با که از آن مقصد است	حرف سحت مشرکان خبره چشم	گاه آوردی زمر را بحشم
گفت زار و صبر کن و زخمش خویش	خواه آمرزش رحق از بعد و پیش	گوی تسلی که باشد مقرر	شام و صبح آن برسیاس ذوالعن

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِعَيْرِ سُلْطَانٍ أَنْتَهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِيهِ

بدرستی که آنان که مجادله میکنند در آیات خدا بدون حجتی که آمده باشد ایشانراست در سببشان حذر و تکیه باشد ایشانراست در سببشان

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۝۹ لَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ الْمَاسِ وَلَكِنْ

پس پناه جو ب خدا بدرستی که او است شنوای بنا مر آینه آفرید آسمانها و زمین عظیم تر است از آفریدن مردمان و لیکن

## الجزو الرابع العشرون

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٦٠ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

بیشترین مردمان ندانند ویکسان نیستند ایما ویتنا واما آنکه گرویدند وکردند کارهای شایسته

وَلَا الْمَسِيَّ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ ٦١

وهمدکار اندکی پندمی گیرند

<p>آنکهسانکه میکند ایشان حداد صاحب ما هستی گفتند تو یمنی آن حداد کر وصف و نشان پیشان حرکت و نعت در صدور هم صفی را گو که تا گیرد پناه گوید آن احمق که دلگیرش بود نور قرآن برگشت از مهر و ماه روی مبدادی نشان بر خلق و موی ککو بماند رازها در پرده ناره شور مری بست هیچ اندر سرت ره روان هستند اندر ره بسی ناچه حای خالق این محراب یا که خلق مردم از داشوری همچین آن مؤمن شایسته حال</p>	<p>اندر آیات خدای لا یرا بل مسیح ابن داود است او میشود طاهر وی از آخر زمان فی رسیده هم بآن قصد و امور از حدودان زماش راه چست قرآن تا که تفسیرش بود تو ندیدی دل بدت کور و سناه بر سراع مشتری در شهر و کوی رو تو با اشیاء معدورت سار یاوه ستمانی سل و خمرت جون و نا ایشان مانا کوا لسی که پیغمبر فرستاد او کتاب لیک مردم این نداند اکثری است یکسان نامیشو وفعال</p>	<p>بوده اندر باب حداد این حداد که رسد شاهی او بر بر و بحر بی ز برهانی بدون حجتی پس پناه از شر بدینان بگیر خاصه در تفسیر او ککر گفتگو تو چه دای ایچمول مدرس نوت مردان بدیدی در مصاف ماقی را من انگویم از حبا مهم آنها حنه مدام وایک روشین در حاه با آن کار و نار هم صفی کرین فقرش دولی است نار کردم بر سخن روشتر است مستوی بود اعنی و بصیر اندکی گیرد پند این مردمان</p>	<p>که یهودان را در آن بودی مقال میشود با او روان در راه نهر کامده باشد برایشان نوبتی برخدائی کاو سمیع است و بصیر یعنی قرآن میکنند از کین او که بدیوی ز آدمیت منعکس ما فواحش مزیدی از چهره لاف حق بود سار بگذار آن بجا یستم پروای آن گفتار نیک صحت از قرآن و تفسیرش مدار حاجتش بر هرزه گوئی چون تو نیست خلقت ارض و سما آن اکبر است وین مثل باشد مقصود و نظیر زین مثلها و نظایر در بیان</p>
--	---	---	---

إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ٦٢ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

ندرسبکه قیامت هر ایه آمده است بیست شکی در آن ولیکن اکثر مردمان ایمان نمی آورند وگفت پروردگار شما انجا و اندمرا تا اجابت کنم

لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٣ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ

شمارا ندرسبکه انا آنکه سر کشی میکند از عادت من زود باشد که داخل شود دودخ را ذلیلان خداست آنکه گرداید برای شما

اللَّيْلِ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

شمارا نا آرام گیرید در آن و روز را بیش بخش ندرسبکه خدا هر ایه صاحب فصل است بر مردمان ولیکن بیشترین مردمان شکر نمیکند

يَشْكُرُونَ ٦٤ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ ٦٥ كَذَلِكَ يُؤَفِّكُ

است خدا پروردگار شما هر رسیده همه چیز است خدائی مکر او بس کجا برگردانیده میشود همچین برگردانیده

الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَحَدُّونَ ٦٦ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَ

میشود آنکه بودد بایتهای خدا انکار میورزیدند خداست که گرداید برای شما زمین را آرام گاهی و آسمان را بنائی و

صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٦٧

تصویر کرد شما را پس خوب ساخت بکر شما را و روزی داد شمارا از پاکیزه ها است خدا پروردگار شما پس افزون آمد خدا را که پروردگار جهانیان است

<p>خود قیامت بیکمان آیده است گفت آن پروردگار ما سوا باتو گویم مکه در این مقام</p>	<p>بیست شک در وی کس ارداننده است می بخواند از عبودیت مرا خوان خدا را در حوائج والسلام</p>	<p>لیک بسیاری ز مردم نگرند تا اجابت من کنم گر مقتضی است کر که اورا خوانی ارقب و ضمیر</p>	<p>زانکه فی در راه فکرت ره روند خارج از حکمت مر آن یعنی که نیست رفت میل نفست از دل نا گیر</p>
---	---	--	---

## سورة المؤمن

خوان مرا گفت اونه میل نفس را هرشود از طاعت من سرکش او مرخدای برحمت آن کافرید هم بجاحتها کتید از ره شتاب آندوا کاو آفریننده شما است همچنین کزدین شما گشتید بر آخذای برحمت او کزائر ساخت تصویر شما را مو مو آنکه باشد فاعل اینها خداست	مستجاب از نفس کی گردد دعا زود آید درجیم و آتش او بر شما شب تا در آن ساکن شوید هم معاش خود ثابت است خالق هر چیزی او بر مقتضاست بار گردانده گشتند از شر بر شما کرد این زمین را مسفر کرد صورتهای بقا را پس بگو پرورنده و آفریننده شماست	یا شما خوابید بر بکتائیم داخرین یعنی ذلیل و خوار و پست روز را هم آفرید ایشان عیان لیک رین باشد اکثر ناشاس غیر آن یکنای پاک ارچند و چون آنکس بیکه بآیات خدا هم نمانی چرخ را برداشته داد روری بر شما از طاعت پس بود برتر خدائی کریم	اجر تا باید از دارائیم سرکش اندر نار دوزخ وارد است چیزها را تا نبیند اندران اندکند از مردمان نعمت شناس بیست معبودی فانی تو فکون بودشان انکار از جهل و عی فقه الای ارض افراشته پاک و خوش یعنی ز حیوان و جاد باشد او پروردگار عالین
--	--	---	---

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَادِعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٨ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ

اوست زنده که دست خدائی مکر او پس بخواید او را خالص گردانید که رای او دین راستایش مر خدا را که پروردگار جهانیان است بگوید دستبسته می کردید

أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ

مرا از آنکه پرستم آنانرا که میخواهند از غیر خدا چون آمد مرا بیئتها از پروردگار موفور موده شدم که مقادشوم پروردگار

الْعَالَمِينَ ٦٩ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ

جهایان را اوست که آفرید شما را از خاک پس از نطفه پس از خون بسته پس بیرون ماورد شما را کودکی پس

لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ

تا برسید بکمال قوت خود پس ناثوید پیران و از شما کس هست که متوفی میشود از پیش و تا رسد بوقتی نامبرده شده و

لَمَلَكُمْ تَعْتَلُونَ ٧٠ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٧١

باشد که شما در بیدارید اوست که زنده میکند و میمیراند پس چون قرار شدن دهد امر بر ایش جز این نیست که میگوید مرا و او را بشو پس میشود

زنده باشد مرحوة ذاتی او دین خود خالص کند از هر او میرسد آچه را حرق شما حکم رب العالمین از کف و کم یا بداه صورت بوحی مستین پس بشوخت آرد از شتاب تا نباید آن شما شاید عقل که بگوید باش پس باشد یقین	نه که جز او لا اله غیره هرسایش هر سیاسی بالیقین آرمان که بیات آمد من اوست آنکس کافرید از خاکدان ضلع آردتان برون از بطن ام باشد از آن پیش بعضی را وفات اوست آنکس که نباید زنده بار حکم او را چونکه خواهد بونی	پس و را خواهد بروحه بگو منهیم کوم که پرستم کجا هم شدم مأمور که گردن هم خون بسته که منی در ارمین یعنی از طفلی قوی گردید و شتاب تا اجل از سن سن آرد نقل پس چون حکمی او کند بود جز این
--	---	---

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنْتَى يُصْرَفُونَ ٧٢ الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْكِتَابِ وَ بَمَا

آیاندیدی سوی آنانکه مازعه میکنند در آیتهای خدا که بکجا بر گردانده میشود آنانکه نکذیب مودند کتاب را و آنچه را

أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ ٧٣ إِذَا الْأَغْلالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّالِيسُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي

فرستادیم بآن رسولان را پس زود باشد که بدانند هنگامیکه غله است در گردنهای ایشان و زنجیرها کشیده میشود در آب گرم پس در

النَّارِ يُسْجَرُونَ ٧٤ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ

آتش انداخته میشوند پس گفته شود مرا ایشانرا کجاست بودید که شریک مباحثید از غیر خدا گفتند که شدیم از ما بلیکه بودیم که



## الجزو الرابع العشرون

نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ٧٥ ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ

مبحوا بدیدم اربش چیز را همچنین اضلال میکند خدا کافران را آن بسبب آنست که بودید شادمانی میکردید در زمین باحق

الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ٧٦ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٧

و سبب آنچه بودید که می یازیدید داخل شوید در درهای دوزخ خاودانان در آن پس بدست مقام تکبر کنندگان

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأَمَّا نُورُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْكَ فَإِلَيْنَا يَرْجِعُونَ ٧٨ وَلَقَدْ

پس صبر کن بدستیکه وعده خدا حق است پس یا میمانم ترا برخی از آنچه وعده میدهیم ایشان را یا متوفی میسازیم ترا پس سوی ما نارگردانیده میشوند و بتحقیق

أَرْسَلْنَا رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كُنَّا لِرَسُولٍ

فرستادیم رسولانی را پیش از تو را ایشان کس است که خواندیم قصه ایشان را و از ایشان کسی است که نخواندیم بر تو و سر در رسولی را

أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِي بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ٧٩

که بیاورد آیتی مگر باذن خدا پس چون باید فرمان خدا حکم کرده شود حق وریان میکنند آنجا باطل گشتان

نکری آیا برایشان که حدل داشتند ایشان همارا در دوزخ و حی و تدریل است و حکم آن در مقام پس شود ایشان در آتش سوخته می گویند آنکسان گشتند کم لم یکن تدعوا الی من قبل شیئی این عذاب امر و رتان کرد در ص از وقوع رنج و زهری در رسل بارها شادی ما در جهان بک در آید اندر ابواب حجم پس تو میکی صبر بر حور و فرق یا نیرانیت از زان بیشتر بعضی از ایشان بود آنها که ما می بد یغیر را در سق	اندر آیات اله آمد از دغل هم رسول هم کتاب ناهو غ رود پس ناشد که داند آن تمام آتشی از اخلاق بد افروخته آیهامه افسانه بود و اشدیم بودمان اندر گمان ایگوه ک شاد چون بودید در دنیا نارس می شکند استماعش را چو گل کن بداسان که توانی شاد از آن و اندران ناشید خاودان مقیم ای بر سر ان وعداته حق پس نما کردند بار ایشان ذکر بر تو فرمودیم قصه هر کجا کایتی آمد بدون ادن حق مؤمنانند آن دوقوم و کافران	تا چنان گردانده ایشان میشود و آنچه را که بر رسولان داده ایم چونکه در اعاقشان غلها بهم پس نگویید آملایک جوشدند بلکه طاهر شد سودد ایچ چیز کافران را و اگدارد حق چنین غیر حق مبودت ان اسطاط مؤمنانرا دل شود راندوه آب ن کران شادی توانی نارسا پس بدست آرامگاه سرکشان پس ثانیتم ارتورا بعضی از آن ما فرستدیم بر نام و شان بعض دیگر را نخواندستیم هم پس چو آمد امر حق حکمی راست و اهل بطلان میکند آنجا زبان	مرعلاوه کایتی نگروید بهر آن مر خلق بفرستاده ایم و السلاسل بسجون فی العظیم آن خدا پادشاهان که غیر از حق بدد ما غلط پنداشتیم از می تمیز پس ملایکشان بگویند از کمن و آنچه میکردید در دنیا نشاط چونکه خواست آن ملایا در کفایت بر تو ران گیرم پناه ای ذوالعطا از حصول بد که بودید اندران که برایشان وعده دادیم آچنان بیشتر از تو بسی پیغمبران قصه ایشان تورا از بیش و کم میشود پس دوقوم این بر سر است
---	--	--	--

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ٨٠ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ تَسْبَلُونَهَا

خداست آنکه گردانید برای شما چهار پایدارا تا سوار شوید برخی از آنها را و برخی از آنها را بجورید و مر شمار است در آنها منفعتها و تا بر سید

عَلَيْهَا حَاجَةٌ فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ٨١ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَاتِ اللَّهِ

بر سواری آنها حاجتی که باشد در سینهاتان و بر آنها و بر کشتی و بر کرده میشود و مینماید شمارا آیتهایش پس بکدام آیات خدا

تُسَكَّرُونَ ٨٢ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ

مکار میکنند آ پس رفتند در زمین پس بگردند چگونه بود انجام آنانکه بودند از پیش ایشان بودند بیشتر

مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا آغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٨٣ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

از ایشان و سخت تر از راه توانائی و اثر هادر زمین پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند کس میکردند پس چون آمد ایشان را رسولان نشان

## سوره فصلت

بِالْبَيِّنَاتِ قَرُّوْهُمَا عِنْدَهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوْا بِهِ يَسْتَهْزِئُوْنَ ۝۸۹ فَلَمَّا رَاَوْا بَأْسَنَا قَالُوْا

ما حجتها شاد شدند ما چه بودند ز دایشان از دانش و احاطه کرد بایشان آنچه بودند آن استهزا میکردند پس چون دیدند عذاب ما را گفتند

اَمَّا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ۝۹۰ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَأْسَنَا

که رویدیم بخدا تنها و کافر شدیم با آنچه بودیم با آن مشرکان پس نباشد که سود دهد ایمان را بایشان چون دیدند عذاب ما را

سُنةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَا لِكَ الْكَافِرُوْنَ

دستور خدا که بحقیقت گذشت در بندگان و زیان کردند آنجا کافران

ترکوا بها و معها تاکنون هم بر آنها هم بکشتنها سوار بر تجارت درین یا ارس شام اکثر ارایشان بدید اندر عدد پس هنگامیکه آمدشان رسل پس گرفتند آرسولان را حقت زاهل یوان گر حکیمی می شبد دین سجنها زیر هشتندی دو گوش هم در این ایام گیرد فلسفی خنده میکردند امر واهی یافتند ادناس ما چون آگهی کافریم ایک با چیزیکه ما سنة الله کشته جاری در اصول	حق کسی باشد که انعام آفرید سودها باشد شمارا ران فزون سوی هر و بر شوید اندر گدار مکران آیا رفتند از مقام هم زروی قوه و اثر اشد ناشان و معجزات ارجر و کل هم بدادش هم آیات کثیر نام وحی او روی درهم میکشد یعنی این ناور ندارد مردهوش گوش خویش از ذکر تفسیر صمی کلام اسما و حکم و وحی بالعان گفتند اما به زان بدیم از پیش کافر بر خدا که نباشد وقت یاس ایمان قبول مرغ بهنگامرا شاید که بر	بر شما تا بفنها ز آنها برید تا رسید اندر سفرها کاوست دور بر شما آیات خود صادر دیدید تا چگونه بوده بیند از سفر دهم پس رایشان کرد ارجع آعداد شاد گشتندی آنچه بردشان فلسفه بوده است یا طرآن علوم همچین ارد کر آیات و رسل کارشان بر ادبیا تعقیر بود گویان در چهل و انکاری حکیم پس فرو برگرفتشان در آرمون برخدائی کو بود بکتا بدات پس بدید کایماشان سودی دهد آن طریقه که بهاد او در عباد رکندش یا برندش زود سر
--	---	---



### سُورَةُ السَّجْدَةِ اَوْ فُصِّلَتْ اَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

حَمَّ تَنْزِيلٍ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۚ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ ۚ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا

فرو فرستاد بخت از خدای بخشنده مهربان کتابیست تفصیل داده شده آیاتش قرآنی عربی برای گروهیکه میداند زده دهنده و دم کننده

فَاعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۚ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُوْا إِلَيْهِ وَ فِيْ آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ

پس روی گردانیدند اکثرشان پس ایشان نمی شنوند و گفتند لهای ما در حجاب است از آنچه میجواید ما را بآن و در گوشهای ما گریست و از

بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْ اِنَّا عَامِلُونَ ۚ قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِيْ اِلَيَّ اَنَّمَا الْهُكْمُ اِلٰهَ

ما بین ما و میان تو مانع است پس عمل کن که ما ایم عمل کنندگان بگو این است که من اسام مثل شما و وحی کرده میشود بمن حرا این است الا شما الهی است

وَ اِحْدُ فَاسْتَقِمْوْا اِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوْهُ وَ وِیْلٌ لِّلْمُشْرِکِیْنَ ۚ الَّذِیْنَ لَا يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوَةَ وَ هُمْ بِالْاٰخِرَةِ

ایکنا پس رو آورید باو و آمرزش خواهید از او و وای سر مشرکان را آنها که عیدند زکوة را و ایشان آخرت

## الجزوالرابعالعشرون

هُم كَافِرُونَ ٧ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ٨ قُلْ أَنتُمْ لَسْتُمْ بِكَافِرُونَ

ایشانند کافران      سرستیکه آنها که گرویدند و کردند کارهای شایسته      مرا بشمار راست بادا شی غیر ممتنع      بگوی آيا شما را نه کافر ميشويد

بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٩

تا سكه آفريد ربي را در دو روز و ميگردانيد مرا و را همتا يان است      پروردگار جهان يان

<p>آن حقيقت كاهد است اندر ظهور زين اشارت رفت اندر حاويم فصلت آياته يعنى بگو يا بدانند از شان معرفت مژده ده مرؤمان را در بهشت هستمان گفتند دلها در غلاف هست بين ما وبين و حجاب گو جريان شود كه من باشم شر وحى سوي من شود سود جريان ويل باشد مشركين را في نجات اين صفت از بجل زايد در وجود قول تهليل اربود از مدرسى همچنين توحيد بارى چون زكوة مينودند اهل شرك اطعام حاج احرشان باشد بدون متى وان دو يوم است امر و قول اندر بصر اولست احرار ارضيه تمام</p>	<p>موج اول باشد از درياى نور در نزول ارحم رحمن الرحيم يافته تفصيل آيتهاى او يكته آيات را اهر رحمت كافران را بيمده رجاى زشت زايجه خوايمان سوي آن بجلاف برده چون باشد چه خواى بر شتاب چون شما در شكل و طعم و خواب و خور كه بود معبود ما واحد يقين كان كسان بدهند از صفت زكوة مشركين را بود اكثر بديل و خود بى تأمل پس را سازد ركعى ياك سارد نفس را از ترهات ليك ن مرؤمان در احتياج يا بدون انقطاع از روتى هم در يوم قصا يوم قدر صورت نوعيه شان را اسطفا</p>	<p>حلوه گر گشت از مقام انديم يعنى از بچشدگار مهربان هست قرآن تزي در بيان اين كفاى كه شير است و دير فا عرص اكتر هم فهم لا يسمعون هم بود سگينى اندر گوشمان بس عمل ميكن تو بر آين حويش هم باشد دعوت من از عقل دور بس تا ايند استقامت سوي وى اعظمست اندر رزايل اين صفت اختصاصش پس زهر مشركين چون زكوة مال گر روى و حوب لاله الاله ارگوئى يكي وانكسان گاورده اند ايمان حق بگرويد آيا شما ميگو بقوم صورتست وماده ياقصد از آن بهر او همتاه و اشتهاء آوريد</p>
--	---	--

وَجَمَلٌ فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكٌ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ ثَمَرُ اسْتَوَاي

و گردانيد در آن كوههاى استوار از بالای آن و بركت داد در آن و تقدير كرد در آن خوردنيهاى از در چهار روز مساوى راى خواهندگان پس پرداخت

إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ١١ فَقَضَيْتُهُنَّ

باسمان      و آن بود دودى پس گفت مرا را و مرزمين را كه بيايد خواه يا ناخواه      گفتند آمديم فرمان برداران      پس فرار داد اهارا

سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ذَلِكَ

هفت آسمان      در دو روز و وحى كرد در هر آسمان كار را را      و آراسته كرديم آسمان دنيا را چراغها      و محافظتي اينست

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ١٢ فَإِنْ أَعْرَفْتُمْ فَأَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ ١٣ إِذْ جَاءَتْهُمْ

فرار داد خداى غالب دانا      پس اگر روى گردانيدند پس بگوئيم دادم شمار اصاعقه مثل صاعقه عاد      و نشود      هنگاميكه آمد ايشان را

الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مَنْ خَلْفَهُمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَكًا فَأَنَا

رسولان از ميان دستهاشان      و از پس سرشان كه نيز مستقيم مكر خدا را      گفتند اگر خواسته بود پروردگار ما فرستاده بود ملائكه را پس بدرستيكه

بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ١٤

ما بآنچه فرستاده شديد بآن كافر ائيم

## سوره فصلت

هم زفوقش کوههای مرتفع زمین کند عبرت مگر ذی مدرک داد برکت کوهها را برقرار کرد تقدیر اندران ارزاقرا هر مرکب باید از وی لاعلاج قصه پس فرمود خلق آسمان هر دو گفتند آسمان وهم زمین کرد پس هفت آسمان را محکم او کرد یعنی وحی بر هر آسمان بر مصایحش چنین آراستیم شرح اینرا گفته ایم از پیش اینست تقدیر اعنی اندازه زحق همچو بر عباد و نمود اندر سل آنکه برستید چیزی خر خدا پس بچیزی که فرستاده شدند	راست کرد ار هست هوش مجتمع نیست کشی در آفریننده شکس از معادن وز منابع بی شمار در چهار ایام مر افلاق را بالسویه اعتدال و امتزاج وان نعلاری بود و دودی در میان خالق خود را اثبات طاعتین در دو یوم اعنی دوحیث اعظم او چست تا کارش ز رفتار و نشان صاف و برزیش چنین معواسیم از مکرر رو ب تکرار نظر غالب و دانا بوضع ماحلق و آمده بود آنکه ایشانرا رسل قوم گفت از خواستی خود رب ما ما بآن می بگویم از هر وعده	زانکه ارض و کوه نزد امتیاز هر دو محتاجند این کوه و زمین یا بود راجع ضمیران بر زمین رواست کفیات اربع مر مراد هست یکسان آن ز بهر سامین پس بگفت ارس و سهارا اثبات قصه از این اثبات و امتثال ماده است و صورت آن در حکم عقل آسمان اولین کوه افرست یعنی این استاره گان کاندل فراغ هم نگه ما داشتیم از آفتش پس کنند اعراس کر از ماعفه هم زبیش و هم زبشت آن گروه تا که برستیم چیزی می ز شک زانکه میباشد بر مانند ما	وضع ائمال است بر انتقال باز بر نگهداری که هست اقوی یقین برکت ارض است یعنی این چنین یا عناصر در مزاج و در مواد هر که مرز و قوت یعنی در زمین طوعاً او کرها بامر و اذن ما این دورا تکوین ذاتست از مقال وحی هر یکرا نمود امرش نقل در صفا و در لطافت اغلب است مبدرخشند از فلک همچون چراغ وز شیاطین در کمال رفتش پس بگو اندرتکم عن صاعفه پند دادند انحراب و از وحوه میفرستادی بزد ما ملک آدمی مشکل وهم بیود ما
--	--	---	--

فَإِنَّمَا عَادُ قَاسَتْ كِبْرُوَا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي

پس اما عاد پس سر کشی کردند در زمین ناحق و گفتند کست سحت تر اراما در توانائی آیامیدند که خدائی که

خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ١٥ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ

آفرید ایشانرا اوست سحت تر ایشان در توانائی و بود آیتهای مارا انکار میکردند پس فرستادیم برایشان بادی پر خروش در روزهای

نَحْسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخَزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لِمَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْرَى وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ ١٦ وَ

شوم تا چشاسمشان عذاب خواری در زندگان دنیا و هر آینه عذاب آخرت خوار کننده تر است و ایشان باری کرده نشود و

أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَيَّ الْهُدَىٰ فَآخَذْتَهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

اما ثمود پس هدایت کردیم ایشانرا پس اختیار کردند کوریر اندر هدایت پس گرفت ایشانرا صاعقه عذاب خواری سب آنچه بودند کسب میکردند

١٧ وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ١٨

و نجات دادیم آنانرا که ایمان آوردند و بود پرهیز میکردند

### در بیان قصه عاد و ثمود

عاد پس اما بارض از غیر حق می نداشتند ایشان کافرید پس فرستادیم بادی سهمناک اندر ایامی که نحس و شوم بود ور که بارانی فرستد بی زیاد رنج و خواری در حیره دنیوی هم نمود اما پس ایشانرا ذلیل پس فرا بگرفتشان مر صاعقه	سر کشی کردند در نظم و سق سخت تر باشد بقوت نزد دید که ز آوازش شدند ایشان هلاک بهر ایشان دوزخ معلوم بود آن نشان رحمت آمد بر عباد زان بود اخزی عذاب اخروی ما شدیم اندر هدایت بر سبیل از عذاب الهون بوقت بارقه هم رها ندیم اهل دین را از ظم	می نگفتند از توانائی ز ما مبند ایشان بآیتهای ما یا که بادی سرد کسردی آن چون خدا خواهد بقوم رنج و ضرر اندر آن ایام باد آمد چنان هم نه زایشان هیچ کس باری کند برگزیدندی پس ایشانرا فرخواست زانچه میکردند کسب اندر سبب زانکه پرهیزنده بودند از ظلم	سخت تر کبود هم از مال و هوا آنکه میکردند انکار ارغمی جلگی مردند در بیت و دکان بهرشان بادی فرستد بی مطر تا چشایم از عذاب خزشان هم نه دفع رنج و ناداری کند جهل و کوریرا مگر بر اهرام راست رنج صالح عقر ناله در طلب
--	---	---	---

## الجزو الرابع العشرون

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٩ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ

وروزیکه حشر کرده شود دشمنان حدابوسی آتش پس ایشان باز داشته میشوند تا چون آمدند آنرا گواهی داد برایشان گوش ایشان

أَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠ وَ قَالُوا لِمَ لُجُودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ

و دیده های ایشان و پوست های ایشان آنچه بوده که میکردید و گفتند سرپوشهای خود را چرا گواهی دادید بر ما گفتند بسن آوردن ما را خدائی

الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢١ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَرْشِدُونَ أَنْ

که سخن آورد هر جز را و او آفرید شما را نخستین بار و سوی او بازگردید و بودید که پنهان میشدید که

يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا

گواهی میدهند بر شما گوش شما و دیده های شما و پوست های شما و لیکن گمان کردید که خدا نداند بسیاری از

تَعْمَلُونَ ٢٢ وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٢٣

آنچه میکردید و آن بود گمان شما که گمان کردید بدو در کارتان هلاک گردانید شما را پس گردیدید از زیانکاران

دادن چون حشر کرده میشود مرگواهی میدهد سمع و بصیر با جلود خود بگوید از چه راه اینچنین گویند انصاف در جواب او شما را اولین بار آفرید زانکه تا دهد گواهی بر شما بجز از آنکه آن دانی غیب طنتان اینگونه بر پروردگار در حدیث آمد که حق یک گفتگو گرتورا طن بگو باشد بر او	دشمن حق بار بر کرد بهر ایشان از وقایع سر سر میدهد از ما گواهی بر گناه ناورید از ما ملامت یا عتاب سوی او هم باز گردیده شوید گوشها و چشمها و حلقها در تکلم آورد ما را بعب که گمان بریدید در دود و خوار هست در رد گمان بنده او طاعتت یک است و پاداشت بگو	بارشان دارد هر جا رایتلا یوسپاشان همچنان باشد گواه میدوید انشما ما دفع صر هم خدا آورد ما را در سخن می سودید آنکه از حق مستتر مستتر میداشتند از مردمان داشتند این ظن که آنچه میکبد زان گمان بد نجاران شدید تا تورا چو دکان از یک و بد ور که طنت بد بود پاداشت آن	دمدم حتی اذا ما حائها مرفعال زشت و سردار تاه هم چنین خواهبتان دور از خطر که هر چیزی دهد نطق و دهن خود شما کردید اندر جهر و سر قل ناشیست خود را در جهان حق نداند اکثری را بریدید اندر این روز از زیانکاران شدید رتو جز پاداشت طنت کی رسد هم نداید وین سزد بر بدگان
---	--	--	--

فَإِنْ يَصِيرُوا فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتَبُوا فَمَا لَهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ٢٤ وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا

پس اگر صبر کنند پس آتش مقام است مرا ایشان را و اگر طلب خوشودی کنند پس باشند از عذر بدیرفته شدگان و بر گماشتیم برای ایشان رفقان پس آرایش

لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ

دادند مرا ایشان آنچه بودند مابین دستهایشان و آنچه بود پس سرشان و ثابت شد بر ایشان سخن در امتائی که بجهت گذشتد پیش از ایشان از جن و

الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ٢٥ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْعَوَّا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

و اس بدستیکه ایشان بودند بر یانکاران و گفتند آنرا که کافر شدند نمشنوید مرا این فر آرا و هر مردانی که نید در آن باشد که شما

تَعْلَبُونَ ٢٦ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا ٢٧ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَاءَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٨

غالب شوید پس هر آینه بهیچ شایسته آتار که کافر شد عذاب سخت و هر آینه جز اندمشان بدترین آنچه بود که میکرد

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ٢٩ وَ قَالَ الَّذِينَ

اینست جزای دشمنان خدا آتش مرا ایشان است در آن سرای جاودانی پاداشی بسبب آنچه بودند آیتهای ما را انکار میکردید و گفتند آنرا که

كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَصْلَانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَ نَامِنَ الْأَسْفَلِينَ ٣٠

کافر شدند پروردگار ما بنمای ما را آن دو کسرا که گرام کردند ما را از جن و انس تا بگردانیم آن دو را در زیر قدمهایمان تا باشد از فرو تران

## سوره فصلت

پس شکیانی کنند از کافران  
یا که گردد باز از خشم و عتاب  
وان شیاطین بهر شان آراستند  
همنشینان این بود و سواشان  
صاحب ملکند و مال و گنج و زر  
تا بدین افسانه‌ای بی فروغ  
ور که باشد دار دیگر هم بجا  
وانگهی بودند امتها زیش  
مشرکان گفتند در بیت الحرام  
در میان خواندنش یعنی سخن  
پس چشایم آن کسان را بر مزید  
آن عذاب سخت روز بدر بود  
زان سبب که دایم از جهل و عی  
کان دو کس را ایجا اراس و حان

جایشان پس دوزخ آمد بگمان  
نیست ایشان را احابت ز اجتناب  
زامنه دنیا که خود میخواستند  
چونکه بنشینند با اجناسشان  
تو چو مرغی مایه بی بال و پر  
عقل مردمرا بدزدند از دوزغ  
این شقوقانش بود صدق از کجا  
ازیری و آدمی زین قوم بش  
یکه گرا کوش دهد این کلام  
افکند القو و یاوه از من  
ماعدایی سخت زان کفر شدید  
بدترش در آخرت خواهد نمود  
بودشان انکار بر آیات ما  
واما کردند کسان که راهمان  
تا که باشد از گروه اسفلین

ور کنند از حق تمنای رضا  
از نفا کردیم تقدیر این چنین  
بین ادبیم متاع دیویست  
که بین این همسرات راجسان  
آخرت را دیده کس کی برملا  
بودشان بر سر هوای رتری  
قول بس واجب بر ایشان گشت و حق  
مستحق گشتند ایشان بر عذاب  
خواهد اعنی چونکه قرآن مصطفی  
هم بتقلیدش زهر جانب شوید  
هم جزا بدیشان بدر جزا  
آن جزا اعداء حق را آتش است  
آن کسان گویند که کار شدند  
تا بگردانیشان در ریر گام  
یا در اسفل رتبه دوزخ مکن

تا شود خوشنود از ایشان خدا  
مشرک را دوستان و همشین  
خلفهم بعد از امور اخرویست  
در ترفع برگشتند از کسان  
گفته اند این مفسران بینوا  
این کند باور خراز دانش بری  
قول یعنی آن عذاب با غلی  
هست خسران کافران را بی حساب  
شنوید و افکند اقوالها  
تا شما شاید را و غالب شوید  
زانچه کردند از عملها ناسزا  
حان در ایشان جاودان آتش کش است  
چونکه وارد در جهنم آمدند  
ما لگد کعبه و آچنان در انقام

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ آبْشِرُوا

بدرستکه آنها که گفتند پروردگار ما خداست پس ایستادگی کردند و فرو می آید برایشان ملائکه که مبتدرسید و اوده مکن مشوید و شادمان شوید

بِالْحَنَةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ۲۱ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا

بهشتی که بودید و وعده داده میشدید ما بیم دوستان شما در زندگانی دنیا و در آخرت و مر شمار است در آن آنچه

تَشْهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ نَزَّلَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ۲۲ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى

میخواهد نفسهای شما و مر شمار است در آن آنچه میخواهد ما حصری از خدای آمرزنده مهربان و کیست خوبتر در سخن از کی که حواد بسوی

اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۲۳ وَ لَا تَسْئَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ إِذْ فَعَّ بِالْأَنفِي

خدا و کرد کار شایسته و گفت بدرستیکه من از مسلمانانم و یکسان است خوبی و بدی دفع کن با آنچه

هِيَ أَحْسَنُ فَأَذَّا لَدَى بَيْنِكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ۲۴ وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا

آنست بهر بس آنگاه کی که میان تو و میانه اوست دشمنی گویا اوست دوستی مهربان و داده شوند آرا مگر آنکه صبر کردند و داده

يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ۲۵ وَ إِنَّمَا يَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۲۶

نشدند آرا جز صاحب بهره بزرگ و اگر از جای در آورد ترا از شیطا و سوسه پس بپناه بر بعد از درستیکه اوست او شوای دادا

ربنا الله آنکه گفتند از کسان  
میگویندش مفرسب از هلاک  
ما شمارا دوستان باشیم و یار  
حاضر است از بهر تان بی گفتگو  
پیشکش در حالتی که باشد آن  
باشدش کردار بیکو در فعال  
دفع کن آن سبائی که اتر است  
عفو کن یعنی بیاداش گناه  
از نشان حسن خلق اندر عمل

هم نمودند استقامت خود بدان  
هم میباشد از گناه اوده ناک  
در جهان بودیتان ناصر بکار  
آنچه دارد فضهاتان آردو  
از خداوند غفور مهربان  
بر علاوه حسن و گفتار و مقال  
بر کویها که آن نیکوتر است  
ور کنی احسان بهت آن ز اشتباه  
دشمنی بر دوستی گردد بدل

مر ملایکشان فرود آید نور  
شادمان بر جنت آید از امید  
هم چنین اندر سرای آخرت  
هست در عقبی شما را بی نزاع  
کبت بهتر از ره گفتن ازو  
می بگویند که منم از مسلمین  
یعنی او باشد دونه کی در نظر  
پس چو بین او و تو باشد عناد  
داده این خصلت نکرد در بر آن

وقت موت و وقت اخراج از غور  
آنچه بر آن وعده داده میشد  
باشما باشیم یار از هر جهت  
آنچه را دعوی کنید از انتفاع  
که بخواهد برخدا بی گفتگو  
بست یکسان خوب و بد از روی دین  
دفع کن بد را بآن کوا بکتر  
دوستی گردد جم و زو و داد  
که نماید صر بر رنج و زیان

## الجزو الرابع العشرون

هم عطا کرده نکرد این کمال      جز صاحب بهره اعظم خصال      ورکه دیوت خار و سواسی نهد      گوید نکی مکن بر جای بد  
بس پناه از شر او بر مرخصا      سجده واجبه      سکار بود دانا و شنوا بر شما

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي

واژ آفتاب شاست و روز و آفتاب و ماه و سجده مکنید مرا آفتاب و نه مرماه را و سجده کنید مرا خدائی را که

خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۚ فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسْجِدُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ

آفرید آنها را اگر هستیاد او را میسرند پس اگر سر کشی کنند پس آنکه رد پروردگار تواند تسبیح میکنند مرا را شب و روز و

هُمْ لَا يَسْأَمُونَ ۚ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ

ایشان ملول نمیشود و از آفتاب اینکه نومی بینی زمین را فرسوده افشوده پس چون فرو فرستیم رآن آب را حرکت کند و افزونی پذیرد

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ

بدرستی که آنکه زنده گرداید آرا هر آینه زنده کننده مردگان است درستی که او بر همه چیز توانا است درستی که آنکه میل باطل مکنند در آیتهای ما پوشیده نمیشاند

عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقِي فِي الدَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمَنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

بر ما آیا پس کسی که اداخته شود در آتش بهتر است یا کسی که باید امان رود قیامت نکند آنچه خواستید درستی که او با آنچه می کند بیناست

۴۱ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ۚ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

درستی که آنکه کافر شد بدان ذکر چون آمد ایشارا و بدرستی که آن هر آینه کتابیست گرامی باید آرا باطل از مباهنه و دوستش

وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٌ ۚ ۴۲ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو

و نه از پس سرش و فرو فرستاد نیست از درست کار ستوده گفته میشود در تورا مگر آنچه بحقیقت گفته شد مرسلو را پیش از تو بدرستی که پروردگار تو هر آینه

### مَغْفِرَةٌ وَ ذُو عِقَابٍ عَلِيمٌ ۴۴

صاحب آمرزش است و صاحب عقوبت پرورد

<p>و در شباهای او دور است و شب زانخدائی که شما را آفرید فرقهها هستند اندر رد و وز علامتهای او اندر وقوع مفتوح گردد بر آید چون خمر او با حبا و امانه قادر است و انکس آنکه محرف ناگه شود بشنوبم افوالثان را سراسر هست بهتر یا کسی کاوی ستیز نگروید آنکو بدرآمد چو آن با عزیز از روی حجت در نظر دروی اعنی آنچه فرموده است حق مگویند این معاند کافران</p>	<p>و آفتاب و ماه در دور طلب سجده آرید از که بدرستند اید ادبی تسبیح او در روز و شب اینک می بینی زمی را با خشوع روید ادوی لاله و گل نا کریر هم بهر چیری که بروی طاهراست اندر آیتهای ما وزره شود و ان کلام لغو و گفت بیشتر این آید ذاتش اندر رستخیز سوشان یعنی کتاب از آسمان کش باتیان نیست قادر از بشر نیست کش از حکم بعد و ماسبق رتو الا آنکه در بنفردان زانکه رب بی سؤال و بی جواب</p>	<p>سجده نارید آفتاب و ماه را پس بود از سر کش از پروردگار اینچنین پیوسته دارد اشغال خشک و بس بزم رده بفرستیم باز آنکه کرد احبا زمین مرده را دارد اعنی قابلیت بر ظهور محنتی بر ما نگردند از یقین آنکس آیا که شود اداخته هر چه خواهد آن کنند از نا کریر ذکر یعنی بهترین اندر یسند ناید او را باطلی از پیش و پس هست نازل از خدای بی ندید گفته اند از پیش ارباب هلاک صاحب آمرزش است و ذو عقاب</p>	<p>زانکه مخلوقند ایشان چون شما ذیل فدرش را بنشینند غبار هم نگیرند از عبادتها ملال آب بروی آید اندر اهتر از زنده سازد مرده گارا زانقتضا پس نکلك مشیتش باید صدور در باطل اینکروه ملحدین ناگهان در آتش پرداخته حق بر اعمال شما باشد بهر بهر یاد است این کتاب ار چند کس با بطلش ندارد دسترس بر مصالح کو حکیم است و حمید پس مباح از گفتشان اندوهناک</p>
---	--	--	--



# سوره فصلت

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۚ أَعَجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ

واگر میکردانیدیم آنرا قرآنی عجمی هر آینه مگفتند چرا بیان کرده نشد آیاتهایش آیا قرآنی عجمی است و محاضرت عرب بگو از برای آنکه

آمَنُوا هُدًى وَشَفَاءً ۚ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ

گرویدند هدایت و شفقت و آنانی که ایمان نمی آورند در گوشه اشان را بس و او را ایشان در نیست آنها ندا کرده میشوند از

مَكَانٍ بَعِيدٍ ۚ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاتَّخِذْ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةً سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ

حائث دور و بدر سبکه دادیم موسی را تورات پس اختلاف زده شد در آن و اگر بود کلمه که پیش رفته از پروردگار تو هر آینه حکم زده شده بود

بَيْنَهُمْ وَانْتُمْ لَقِيْتُمْ مِنْهُ مَرْسَبٌ ۚ مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ

میان ایشان و بدرستیکه ایشان هر آینه در شك اندازان امدار شد است سبکه زدند از شر است و بر این خودش است و آنکه بد زدن بر خودش است و دست پروردگار و

بِظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ ۚ إِلَيْهِ تُرْجَعُ السَّاعَةُ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ نَمْرَاتٍ مِنْ أَكْثَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ

سایه کارمندان را سوی او برگردانده میشود و ساعت و آنچه درون می آید از مرها از علامهایش و باز گردید هیچ

أَنْتَیْ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْذُنَاكَ مَا مَنَا مِنْ شَهِيدٍ ۚ وَضَلَّ

مؤانی و نهاد و در هر یک که بگویند ما را که چه بندگان ما را گویند اعلام نمودیم ترا که است از ما هیچ گواهی و گم شد

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قُلٍّ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحْصَصٍ ۚ

از ایشان آنچه بودند که خواندند از ایشان و دانستند که است مایشان از هیچ گزنگاهی

گر که نازل فرمودیم از رقم	ما خود این قرآن گفتار عجم	می گفتند از چه رانقط عرب	آمد آیتش مفصل این عجب
این صلام اعجمی آیا تمام	پس عرب باشد معطربین صلام	ناید اعی آنکه باشد ثانی آن	تا بهم ما رسد شك این بیان
حاصل اینکه ما ساری این کتاب	نازل ایشان را بود از خط	ورعشره و قومش بعدی	هم و رسیدیم آیات آوردی
و اینکه مگوید سادگان کتاب	درسی آرد اما از خط	است حر انکار و کذب و باج	ایچین گویند باید لاعلاج
بهر دفع عذر و انکار خفی	گفت آن گوییده تعبیر صغی	هم عجم رو ببرد بد هم غرب	می نهید هر که خواهد بی خبر
شس انگویند ما مهمم این امان	را که نوری باشد از روی سن	از بی فهم عجم شد درسی	گر کرداری حقد بر فهمش درسی
ور که آری در قبول انکار و دق	بوده این انکار رسم از سابق	ای محمد گوی که این بر مؤمنان	هادی است و هم شفا و شفیهان
و انکسای که بگویند ساز قصه هوش	هستشان ثقلی و سنگینی گوش	وان برایش است پوشیده بدید	مع آن بود مرایشان را بدید
و اگر و ایشان بسا کرده شود	از مکان دور و ناکی شود	از یقین دادیم موسی را کتب	معجذب در وی شد از شرح و شات
گر سودی آن سخن که برگرفت	بشی از پروردگار بی شکست	نوست نه خیر عباد از قوم تو	نه شان میرود حکم از آن عو
انهم منه لقی شل مرید	رب از شك است اعظم ای ادب	هر که بگو کار شد در عمل	اوست پس در مس او در هر محل
و ر کسی بد کرد کاری پس بر اوست	میربان فعلش آنچه ناکوست	رست است بکاره بود بر عاد	بی بار است از صلاح و از فساد
گفت نادان قیامت کی شود	آیت آمد کاین علم وی شود	بار گردانیده یعنی سوی اوست	عزم ساعت گردی در حجت و است
هم برون باید نمرها از غلاف	ماده حلی گیرد بی خلاف	هم نشند بر خود بی گنگو	هیج وقو حن بدانی او
چونکه خوانده مشرکین را ذوالنن	که صفا باشد اسراران من	قالو اذناك ما منا شهید	کم شد از ایشان هر آنچه بدید
یعنی آن تنها که میخواندند بش	هم یقین ایشان گشت از کفر خویش	که باشد هیچشان جای گزیز	من محض ما لهم یوم التبعیر
	س حریص است آدمیزاد و حوول	ناید انج از خواهش بکی مدول	

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَسْأَلْ قَدُوطٌ ۚ وَلَكِنَّ أَذْقَنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مَنْ

ملول نمیشود انسان از دعا خیر و اگر مس کند او را شری پس نا امید است امد و هر آینه اگر در حنا هم او را رحمتی از خود از



## الجزو الخامس العشرون

بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْنَهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا إِلَى وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِمْتُ إِلَى رَبِّي إِنْ لِي

بس سعتی که من کرد و راه آیه خواهد گفت البتة که این امر است و گمان دارم قیامت را قائم و هر آینه اگر بازگردانده شود سوی پروردگارم بدرستی که مراست

عِنْدَهُ لِلْجَحْمِ فَلَمُبِثَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذَبِّقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ٥١ وَ إِذَا أَنْعَمْنَا

در او هر آینه خوشتر پس هر آینه احسان خواهیم کرد البتة آنها را که کافر شدند بناچار گردانیده و آیه بچشایم البتة اشارات عذابی درشت و چون انعام کردیم

عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بَجَانِيهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِضٍ ٥٢ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ

بر انسان روی گردانید و دور شد اجتناب را و چون مس که او را شر پس صاحب دعا عریض بیند و اگر بخیر دهد که اگر باشد

مَنْ عِنْدَ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شَفَاقٍ بَعِيدٍ ٥٣ سَرَّيْهِمْ آيَاتُنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي

از نزد خدا پس کافر شده باشید آن که گمراه از آیه است که اوست در مجامعی دور از حق رودی مبینا اشارات آیهای خود در آفاق و در

أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَسْمِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ كُلُّ نَبِيٍّ شَهِيدٌ ٥٤ أَلَا إِنَّهُمْ فِي

خودهاشان تا آشکار گردد مرا اشارت که اوست حق آیا کافی است پروردگار که اوست بر همه حری گواه دانسته باش که ایشان در

مُرَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا أَنَّهُ بِكُلِّ نَبِيٍّ مُحِيطٌ

شکندار ملاقات پروردگارش دانسته باش که او همه را احاطه نموده است

گر رسد او را بدی که هبوط	در آن حالت یوساست و قنوط	د امید اعی در رحمت در عیان	در پروردگارش بدگمان
و رجشایش رخود بچشایش	بعد سعتی اش رسد آسایش	گوید این یکی که شد در یک من	بست حر از فعل و غوی یک من
می بیدارم قیامت را که آن	قائم آمد له در این شد گمان	ور که کرده در پروردگار	رد او دارم بکونی دشوار
کافر را پس بچشم اخراج	راجه صریح در عمل آورده اند	هم مرا اشارت حشام ارشاد	آن عذاب سعت در یوم الحساب
که زعبطت کوثر را بش و نه	خود بوزا صریح به الای هم	خوبستیم انعام و نکشتم در	باعت آدمی را ر اغترار
رونگه دادند رشکشان بصور	حاج خود را آرا آن دارد بدور	ور که کردند نکست او یا مرض	بس دعای اوست سبار و غریب
کوشما دیدند سار از خرد	گر که این قرآن ورد حق بود	بس بدان کافر شوند اندر سر	بی تمایل و انعام هر دال
کست پس گمراه را نکوود	در خلافت دور از راه رشد	رود ستمانشان آیات خویش	کند آفاق و در اعس هستش
تا شود روشن ایشان کاوست حق	یعنی آن معسر کامل بسق	مقد از آفاق و اعس شده روح	کاهل در را باشد اندر جسم و روح
در عیان فتح افایم و بلاد	در میان شمش حایق سرعد	اندر آفاق از ظهور معوی	دوات اسلامان آمد قوی
رایت انا و جانا شد بدید	کردن کردیشان آمد بدید	اندر اعس و شرح شد صرهم	برگشت از آسمانها و درها
رتبها میل و میل بی سی	در سلوک ره وردان کشتی	مستش حق بردهای را زرد	شما براهل معنی باز کرد
بار بر سر مرع حد شد راه قف	عالم از گرد هوا صرید صاف	است آنا ما بودا کافی اله	هست رست مرهم حری گواه
می بدید این که در شک و در	از افتاد رب خویش از قفس و عب	هم بساد از حق سجده	کرده بر اشیاء احاطه عم او
	مرو و بگروه شد و قدرش	ما سوی را در ظهور و حدش	



### سورة الشورى ثَلَاثٌ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

حَمَّ عَسَىٰ كَذَلِكَ يُوجِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قِبَالِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ

همچین وحی میفرستد بسوی تو و بسوی آنان که بود پیش از تو خدای غالب درست کردگار مرا و راست آنچه در آسمانها

## سورة الشورى

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٢ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ

و آنچه در زمین است و او ست بلند مرتبه بر رک در يك است كه آسمانها چاك چاك شوند از بالا شان و ملائكه تسبيح مى كنند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَفْهِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٣ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا

سبايش بروردگارشان و آمرزش مى طلبند براى آنكه در زمين است دانشه مايش كه خدا دوست آمرزنده مهربان و آنانكه گرفتند

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِظَ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ٤ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا

از غير او دوستان خداست نگاهبان برايشان ويسى و برايشان كوشه و همچنين وحى كرديم به تو قرآنى

عَرَبِيًّا لِنُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَأَرْبَبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ

عربى تا بهم كسى اصافريهارا و آنكه پيرامون آست و سه كلى از روى جمعيت بشت شكى در آن ياره باشد در بهشت و ناره باشند

فِي السَّعِيرِ ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ نُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَةٍ وَالظَّالِمُونَ

در دورج و اگر خواسته بود خدا همه را به آيه رده بود ايشان را امتى واحد و لكن داخل مى كند آرا كه خواهد در رحمت و ستمكاران بشت

مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٦ إِمَّا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ

مرايشان را هج دوستى و يارى ندهد بگردد از غير او دوستان پس خدا دوست خداوند و او را زنده مى كند ديگارا و او

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٧ وَمَا أَخْلَقْنَاهُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَالِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ

بر همه چيزى تواناست و آنچه احلاف زد بر ديگران از حيزى پس حكمش خداست آست خداى بروردگار ما روا

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ٨

تَوَلَّىٰ زُرْعَمٌ وَسَوَىٰ أَوَّلًا كَشْتِ مِيحَامٍ

گفته ايم اريش شرح حا و بهم	عين وسين وقف جود اى حكم	حق مطلق عالم سر قدم	همچنين سويت كند وحى از كرم
هم سوي آنكه بودند از و ش	از رسولان هر كه بدر عصر حوش	آجداى عالم دانا براست	باشد او را آنچه در ارس و سهاست
هم بدات خود على است و عظيم	دارسا بر عظمتش عقل ستم	هست يعنى عقل و فهم ممكنات	ايند اندراك غلوش ميو و مات
هست بديك آنكه شكند رهم	به سپهر ازدهش در ستم دم	هم شمشش ملايك صنع و شاه	بر سس رب خویش ايند مقام
مغفرت خواهد بر اهل زمين	از حیات قدس رب العالمين	مى داند اينكه خلاق جهان	اوست آمرزنده گار و مهربان
و انكه اگر فسد حق را يار و دوست	بر عملهاشان نگاهن همه اوست	بستى ما تو رايشان و كليل	بر تو و ايشان وحى كرديم اى حليل
دين كتاب تارى ايند ماحرى	ا تو بدهى به بر ام القرى	واحه بر اطراف مكه است ار لاد	از بهار رب مسكون در رشاد
بدهى از رور قيامت ايشان	بست شك دروى كسى تعديشان	فرقه باشد دايشان در بهشت	فرقه هم در سيمير و حاي رشت
ور خدا مى خواست ميگردانده شان	امتى واحد يك دم و شش	يك يذلل من يشاء فى رحمة	ظالمون ما لهم فى بقة
دوستى يارى كه در يوم الحساب	بر ايشان را رهايد از عذاب	بل گرفتندى حر از حق دوسان	پس خدا باشد ولى به غير آن
زنده سازد مردگارا جمله وى	مى توانا دات او بر كل شئى	واحه دروى ميبايد احلاف	از هر آنچه چيزى كه هست از درد و صاف
هست حكمتش بر مقوس بر خدا	داكم الله ربى بالعطا	من را و زردم توكل در امور	نار كرده هم سويش بالصور

فَاِطْرُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ

بديده آورده آسمانها و زمين گردايد براى شما از خود همان حقتها و از شتر و گاو و گوسفند جمتهاس از مگر داند شمار از آن بشت

كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٩ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

مادد او چيزى و اوست شنواى بيا مرا و راست كليله هاى آسمانها و زمين و كسانه بگرداند و رور بر اى آنكه بخواهد و تنك ميگرداند

أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۱۱ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا

بدرسند که او همه چیزی داناست آئین نهاد برای شما از دین آنچه وصیت کردیم بنو و آنچه وصیت کردیم

بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ۱۲ مَا تَدْعُوهُمْ

بان ابراهیم و موسی و عیسی که برای دین را وحدائی مکند در آن گران آمدن مشرکان آنچه میجوایید ایشانرا

إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ۱۳

ان را تو حید خدا می کشد سوی ان را که میجواید و هدایت میکند سوی ان کسی را که بازگشت مسماید

او شکافنده سواست و ارض	آفرید اعیان باقول و عرص	آفرید از بهسانان زوجها	صفاها را تمام هم بهر شما
اندر این تدبیرتان سار و فرون	یعنی از احوال کاید در تنون	دست جاری مثل او اندر وجود	صفا بود مافی و بی آفت بود
کاف زاید می را تا تکبید کرد	لی که مثنی دارد آن یکائی وید	یا که امثالش بود اوصاف ذات	هم ندارد مثل و مانند آن صفات
او بذات خود سمع است و بصیر	لی جوهر بینا و شوا در نظیر	شود او صوت هر خوانده	در زمان واحد از دانده
هم بیند هر چه آن دارد وجود	ز آفتاب و دره در غب و شهود	ممکنی کی دارد این سمع و بصیر	گفت لا مثله تکرار نظر
این بدیهی بود در برد خواص	گفت تا باشد این را احصا	یست ممکن همچو واحد در صفات	هم دو واحد یست ممکن در ثبات
مراقب سواست و زمین	اشد او را از هر آن حتی حق	میگشاید ررق چون خواند کس	هم نماید تنک آرا را باز پس
او بهر چیز یست دانا بخلاف	داند استحقاق هر کس سگراف	ارد روشن بر شما دینی که روح	خود نمود آرا وصیت بالوصوح
وحی کردیم آن وصیت را صریح	بر تو و ابراهیم و موسی و مسیح	مروصت کرده آن را آمدید	مشرک در اصل آن هر سه بدید
وان بود توحد و تصدیق رسل	هم برور آخرایم در رسل	دین را دارید و دارید اندران	هیچ تفریق ایست از ایمان شان
س بود شاق و گران بر مشرکین	آچه خوابشان بران می که دین	هر را خواهد شد حق سوی خود	ره نماید رمنب اندر رشد

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَقَمْتُ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى

و متفرق شدند مگر پس از آنکه آمد ایشانرا داشت از راه صمی که بود میان ایشان و اگر بود کلامه که پیش رده از زور دگارت نامیده شده

وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ أَنَّ الَّذِينَ أُورُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَنَلْفِي شَكَّ مِمَّ مُرَيبٌ ۱۴ فَلِذَاكَ قَادَعُ وَ

سرایه حکم کرده شده بود میان ایشان و درسند که انرا که پیش از داده شد مذکور از بعد ایشان هر الله در شکایند از ان گمان اندازیده پس برای ان پس جوان و

اسْتَقَمُّ كَمَا أُمِرَتْ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ أَتَهُمْ وَ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدَلَ

ثابت باش چنانکه فرموده شد و پیروی مکن مرادهی ایشان را و نگوی که بودیم آنچه و فرستاد خدا از کتاب و فرموده شد که عدالت کنم

بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا

میان شما خداست و زور دگار ما و زور دگار شما را راست کرد از ان بست خصوصیتی میان ما و میان شما خدا جمع میکند میان ما

وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۱۵ وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

و بسوی او بازگشت و انرا که خصوصیت میکند در خدا از اعدائیکه احادیث کرده شد مرا و حاجت ایشان باطل است ز در زور دگارشان

وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۱۶

و بر ایشانست غصی و بر ایشان است عذاب سخت

میراکنده بگشند آن فوق	حرر بعد از علم که آمدشان رحق	بر کتات و بر رسل از عشان	وین بد از جر و ستم ماینشان
یعنی از داستکی بر مرسلین	امتان را بود حقد و کبر و کین	همچنین داسته گشتند از رسول	مراجدا این مشرکان ناقبول

## سورة الشورى

گرنید سخت گرفته مر حکلام  
وانسانکه داده گشند از کتاب  
کامداین قرآن پس ارخندین کتاب  
پس باین تقریب فاذع فاستقم  
هم مکن تو پیروی ر اهوالتشان  
آمد آیت کاین مقالاتت خام  
همچنین مأموره از رب الصرم  
هست مارا مر حرای کرده ها  
طهارست وغال اعنی ذوالجلال  
بین مارا جمع حق خواهد نمود  
در ادل کردید و حدیث قبول  
حجت ایشان را مگر در رد رب

از خدا تا وقت آنکه مرده نام  
از پس بگذشتگان در امتساب  
بهر ایشان وزعطا نکشود ناب  
آچه را باشی تو مأمور از مهم  
واجبه خواست بران زارایشان  
تو بدعوت باش یکدل برانه  
برسویه بستان ناشم حکم  
هم شما بنند از کرده حرا  
در سخن بود خصومت را بجال  
سوی او برگشت خواهد و درود  
پایه و دان بیش از ان کاید رسول  
باطلت هست برایشان غصب

حکم کرده میشدی ما ایشان  
قصد از ایشان ترسا و یهود  
پس در آن کرد شک ناشدی  
باش ثابت یعنی اندر دعوتت  
مشرکان گفتند بدهمت یقین  
نگرویدستم نگو من بر صواب  
آن خدا کو خالق اشیا همه است  
می ناید ارقوب حق رأیی  
زین سپس دیگر اس ار کرد احتجاج  
حجت اندر حق کانی که کند  
بروی اربعه وصفت مؤمن بدید  
هم عبادی باشد ایشان راشدید

از عذابی سخت و بد مر عیشان  
یا که کفار قریش اندر نمود  
آن چنان شکی که بود از رستی  
هم بهر حکمی رسد هر نوبت  
مال و دختر که بر کردی ردین  
آچه را حق کرده مارل ار کتاب  
آفریده شما و ما همه است  
خصمائی مانی ما یا حتی  
آن باشد حرعاد و حر لعاج  
رواحات کرده ران پس که شدند  
سر رکینش چو آمد وا زدند  
شد بحدک اندر آثارش بدید

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ۝١٧ تَسْعَاجُلُ بِهَا

خداست که فرو فرستاد کتاب را بحق و میزان را و چه چیر آگاه ارد ترا شاید که باشد قیامت نزدیک

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ

آنانکه نمی گروند بها و آنانکه گرویدند ترسد گانند از آن و میداند که آن حق است آگاه باشید در سزیکه آنا که شک میکنند

فِي السَّاعَةِ لَقَى ضَالَّالٌ بَعِيدٌ ۝١٨ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ۝١٩

در قیامت هر آینه در گمراهی دوری اند خدا صاحب لطف است بندگان روزی میدهد آرا که میخواهد و او است توانای عالم

آجدا کو خالق ارس و سماست  
شرع را ران گفت بران که بآن  
گفت ران حذر منه میران و راه  
هم قیامت بر قیامت قائم است  
بلیقین است ایکه از مرگان و هو  
گرچه اندر صمن گفتار و کلام  
ناید ماور کزین تفسیر بر  
قصد استهرا بود ر اشانشان  
می بداید آنکسانیکه حدل  
حق بود بر بدگان خود لطف  
مر خصوصیات فضیلتش بر عبید  
یا که لطفست آنکه خواهد برام

خود فرستاد این کتاب از حق و راست  
نشود سجده اعمال کسان  
گردد از من رفع رب و اشتباه  
وین در انوار ولایت دائم است  
برو اقرب باشد آن بی گفتگو  
گفته ام اسرار ان را بالتمام  
تو را بکارت مهمی هیچ چیز  
کان بود مستعد از آدابشان  
می کنند اندر قیامت بی محل  
لطف باشد از قوی بر هر صعب  
دان بود باریکتر کاید بدید  
حسن حال و بی سؤ از دهم  
هم توانا در ظهور مرحمت

ار میزان را که باشد راه شرع  
یا بود میران پیمبر یا ولی  
مؤمن و هوس شدند اعنی بدید  
مر چه جبرت کرده دانا ای حبیب  
وقت کشف سر آن بود هنور  
ایک تو به نازمی به پارس  
بر قیامت می کنند ایشان شتاب  
در هراس از حشر مؤمن بر سزاست  
در صلالی پس بماند از عمی  
لطف یعنی در خای خیرش  
هم از آن بسارتر کاید بگفت  
میدهد روزی هر کس خواهد آن  
هم بامرش غالب اندر مصلحت

حاصل از عدل حقیقی زاصل و مرع  
که خفایا میشود زو منجی  
فاسق است آن کز ولایش سر کشید  
بر قیامت شاید آن باشد قریب  
برده در دارد صفی نازان رمور  
با بصلب زان نازان یارین رسی  
آنکه بروی نگروند از ماصواب  
رانکه آن دادند باشد حق و راست  
چون خدا خواهد شود چو بود اما  
شکر اندک خواهد از مرروق خویش  
یا شود احصی بیدار و هفت  
فرا سجد حق روزی حواره گان

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ

کسیکه اراده میکند زراعت آخرت را می افرا ایم او را در در اعنیش و کسیکه اراده میکند زراعت

مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ۝٢٠ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ أَشْرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَالٌ يَأْتُنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا

نست مر او را در آخرت هیچ بهره بلکه مرایشان است شریکان آئین نهادن بر ای ایشان از دین آنچه اراده ستوری داد

كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقِضِي بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢١ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا

لنهم فصل یعنی تقدیر تاخیر هر آینه حکم کرده شده بود عیا نشان و بدرستی که ستمکاران مرا ایشان است عدای در دناک سنی ستمکاران را ترسندگان از آنچه کسب کردند

وَهُوَ وَاَقَعَ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٢٢ ذَلِكَ الَّذِي يُبَسِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

و آن واقعت برایشان و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته باشد در حمدهای بهشها مرا ایشان است آنچه خواهند نزد

رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٢٢ ذَلِكَ الَّذِي يُبَسِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پروردگارشان است آن تعالی بزرگ این است آنچه مزده میدهد خداوند گشای را آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْنَرَفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا

بگوئی خواهم ارشما بر آن مردی مکر دوسی در قرأت و آنکه کسب کند حق را می افراشت مرا و در آن حوی

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٣

بدرستی که خدا آمرزنده شکر پذیر است

کرد اراده هر که حرث آن سرای	حرث او داید تمام انقضای	هر یک کسرا در عوس ما مقصد	میدهم اندر حزا بل بعدد
و آنکه دبا باشد از گشتن آمد	ران دهم او را صیابی فرمید	زیست یعنی آخرت هیچش نیست	بهر خدای ترک گل کرد این عجب
هر که کرد او ضاعت از بهر خدا	حق بسارد کار او را در دوحا	در دوعالم باشد او را کار ساز	قوت او از غیر دارد بسیار
و آنکه باشد خیر دنیا برش	بر شدت رو مبد جمعش	حاصل او ورق مقسومت و س	بیش بر حار عقبی دسترس
کافران را آنکه هست اسرها	ارشاطی در عیان و در خفا	بهرایشان آن شباطی وضع کش	کرده بی ناخن حق کررای خویش
گر سودی قول فصل اندر قضا	حکم یوم العمل یعنی راقضا	یا بود از سق وعده در صدور	حکم حق را نشان یوم الشور
در میان مؤمنان و کافران	برده میشد حکم حق اندر زمان	بهر استمکارگان اندر حرا	مرعدای در دناکست از خدا
مشیرکان سنی و در یوم الحساب	س هر اسان را چه کردند انساب	و آنکه باشد فروود آیده خود	سوی ایشان مرحزای فعل بد
و آنکه گرویدند از عیان	کرده اند عمل آن اندر جهان	هستشان در روصه حسنت جای	بهرشان هست آنچه خواهد از خدای
برد آن پروردگار بی نظیر	و این مرا ایشان را بود قضای گیر	این شارت باشد از پروردگار	بر عباد مؤمن شایسته کار
گر که در تنوع احکام خدا	هیج مردی من نخواهم ارشما	گفت ما بغیر انصار از و داد	دخل تو اندک بود خرخت رناد
گر که گوی آوریم اموال خویش	تا ثانی همه صرف حال خویش	آمد آیت که خواهم ارشما	هیج چیز الا که حب اقربا
حزم و دت حر در دیکان من	مخواهم ارشما در هر رمن	وان بود حب عنی و فطنه	وان دؤ سسط پاک ز آرایش همه
فرقه بین این قول دارد اسرار	کافرهای اوست مخصوص این چهار	کس یکی هر کسند ما این و داد	میکنم آن بیکوئی دروی زیاد
حق بود آمرزگار از هر خطا	همشکور اعنی و باید بر حزا	آمد آیت حون حب اقربا	بعضی آرا بر گرفتند افرا
که مگر خواهد رسول انکدام	کاهل برش بدار او باشد امام	ست یعنی حکم حق بل مثل اوست	کاهل او را مردمان دارد دوست

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ نُخِثْ مِنْكَ وَ يَمْحُوا اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحَقِّقُ

یا مگویند است بر خدا دروغ را سزاگر خواهد خدا مهرهد بر دات و محوم بکند خدا باطل را و ثابت میگرداند

الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٢٤ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ

حق را نکلماتش بدرستی که او داناست بر ایزد سیها و اوست که قبول میکند توبه را از بدگش و در میگذرد از بدیها

وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ٢٥ وَيَسْجِبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ

و میداند آنچه می کنید و اجابت مینماید آنرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته و زیاد میدهد ایشان از فضلش و کافران

## سورة الشورى

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۚ ۚ وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ ۚ إِنَّهُ

مرايشان است عذابى سجدت و اگر و احوال كرده بود خدا در و رانراى بدگاش هر آنكه سم كردند در من و ليكن فرومفر ستمداران را آنچه خواهند در سبكه او

بِعِبَادِهِ خَيْرٌ بَصِيرٌ ۚ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَطَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

بدینگاهش آگاهید است      و او است که فرو میفرستد      باران را      بعد از آنکه بوی دلش اندوخته و شکرش را و است خداوند داده

٢٨ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ

و از آینه‌های اوست آفریدن آسمانها و زمین و آنچه بر اکنیده کرد در آن دوار خنندم و او بر جمع دانشان چون خواهد

فَإِذْ يُرِى ۚ ۲۹ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّكُمْ وَ يَعْتَصِمُونَ بِرَبِّهِمْ ۚ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

و اما منت و آنچه برسد شما را از حادثه پس است که کس در دستهای شما و در برگردان سوار و نسیب شما عاقل آمدگان

فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَاوِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ<sup>٢١</sup>

در زمین و بیست و چهار هزار عیر خدا هیچ دوستی و به یاری کننده

آمد آیت ام بقولوا فیری  
یعنی این قرآن دلیل صدق اوست  
یا کلام خود که وحی صدق است  
اوست آنکه کسی که بدید توبه ها  
یستحب التوبه  
ررق کر حق میگشادی بر عباد  
ایک نفرستد بقاری که خواست  
او فرستده است نازان را فرو  
تا از آن شو و تا یابد نبات  
و آنچه در این هردو باشد منشر  
بر شما هر چه از معصیت میرسد  
مر شما عاجز گشته بسند

بر خداست او دروغ ان خود کجا  
معبری کی از خدا آیات گوست  
هر سخن روحی باشد فایق است  
از عبادش هم کند عفو از خطا  
کرده هم باشد انما یستکبر  
میگشند از طریق انصاف  
و ان یوفی حکمت اندر اقصای  
اعداد آنکه تا امید آید ارو  
او ولی است و سوده درصفت  
از هر آن حسنه در حق و سر  
راں بود که کسی گردید آن باد  
در زمین حق را بعقل ارز بستد

بس حق از خواهد سپهرت بدل  
مکند باود باطل را خدای  
حق بداند آنچه اندر سیبهاست  
هم بداند از پستند و ناپستند  
هم بر ایشان فصل خود سارند مزید  
و نه مبر کردد یعنی در زمین  
را آنکه او باشد حال مدگان  
رحمت خود را بنید منشر  
و رعلاماش بقدرت در یقی  
هم روانا باشد او رحمتش  
او بنید عفو بسیار از گناه  
هم باشد دوستی جز کردگار

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَسَائُفُكِنَ الرِّيحَ فَيَظْلَنَ رَوَاكِدَ عَلَيَّ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي

وار آیت‌های او آشتی‌های رواست در دریا خون‌کوها اگر خواهند سالی گر داند دریا پس گردن‌داستان‌ها ریش‌ش در سبک‌ه در

ذَٰلِكَ لَآيَاتِ لِّكُلِّ صَّادِرٍ شَكُورٍ ۚ ۲۲ أَوْ يُوقِنَنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ۚ ۲۳ وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ

هر آیه آیتهاست مرهم مصر که شکر گذاری یا هلاک گرداند آهار اما چه کسی دردد و عفو کندار بسیاری و میاید آنا که

يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ۚ <sup>٢٤</sup> فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ

مجادله میکند. در آیه‌های ماکه دست مرا بشمار ایست که گاهی

خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۚ وَالَّذِينَ يَحْتَسِبُونَ كِبَاءَ الْأُمِّ وَالْفَوَاحِشَ

بهتر و پاینده تر است از برای آنها که گردیدند و بر  
 پروردگارشان توکل می کنند و آن است که احسان می کند از کبرهای گناه و کارهای درشت

وَاِذَا مَا غَضِبُوهُمْ يَغْفِرُونَ ۚ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ ۖ اَقَامُوا الصَّلَاةَ ۚ وَامْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ۚ

و چون خدمت بگیرند ایشاب غفو میکنند و آناسکه اجازت نمودند مرید وردگار ایشاب را و بر بای داشتند از او که از این مشورت متاثر شود

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ<sup>۲۷</sup> وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ<sup>۲۸</sup> وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا

و آنچه روزی داد ایشان بقیه بکشد و آنکه چون رسید ایشانرا ستمی ایشان انقام بکشد و پاداش بدی بدیست مانند آن پس آنکه عفو کرد

وَاصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ<sup>۲۹</sup>

و اصلاح نمود پس مزد او بر خداست که او دوست ندارد ستمکارانرا

همه بود رزاقات او اندر جور و رکه خواهد داد را سائلند وین رایت وی است اسیر شان نگردد هم را کثیری از سیئات بسشان اگر برگاهی از عذاب و آنچه شد از ثواب آخرت و آنکه ایشان از گناه احتیاج گردانند و آنکه از سروردگار بعد هجرت ایست شورائی که داد هست موی که شد بدعت مبد چون رگبار آید ایشانرا ستم میل آن شد جزای کار بد	دشمنهای جاریه و اندر ظهور کان سب بر رفتن ششی بود بهره هر صابر شاکر بگمان بدهد ایشانرا رهول و عجزات حق و خواهد بهره کس رنج و عقاب برد حق بهتر بود و معذرت هشان و رفع رشت و باصواب داشتی بر یا تار آن حق گدار روی دریت ابو ایوب داد که در امر خود شوری کار داد میسند از عدو اعداف هم در قصاص و در اعلام رشت رد حق ندارد ضایع را هیچ دوست	هست کلامی یعنی همچو کوه پس نگردد سده بی غور یا اگر خواهد عرق و تپان تا ساید آنکه در آیات ما آنچه پس داده شد بدار چیری آن بهر آن که آورده اند ایشان حق بر کسی چون بکند ایشان عصب هشان در کار ایشان مشورت هم نیش از آن نکه مؤمنان میکند اهل رزق خوش را بکشد اعی که از خصم انقام بکند هر که از ستمکارش راست بکشدش از سویه بش اوست	و موحهای بحر یا ملک از شکوه ملکهارا همه در پشت بجور آنچه را که سب کردند از گناه میکند ایشان حدال از باروا هست در خورداری از عیش جهان بکه روی کرده اند از ماخلق رود ایشان گذرند از آن سب در میان خود بدون معذرت مشورت باهم نمودندی چنان که مراشانرا عطا کردیم ما نصرت ازهم میکند ایشان تمام صبح آورد احرا و پس رحمت است
--	--	--	--

وَلَمَنْ أَنْصَرِ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ<sup>۳۰</sup> إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ

و هر آینه آنکه اندر ستم پس از ستم او ستمی ایشان هیچ راهی نیست مگر آنرا آنکه ستم میکند مردم را و

يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ يَقِيرَ الْحَقُّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>۳۱</sup> وَلَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ

مستد که بدر روی با حق انگر و است ایشانرا عذاب پردرد و هر آینه آنکه صبر کرد و عفو نمود بدر سب که آست هر آینه

عَزَمَ الْأُمُورَ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ

از روی قوی و اگر که اصلان در خدایس باشد مرا هیچ یاری از بعدای و ستمکارانرا که چون بیدند عذاب را گویند یا باشد

هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ<sup>۳۲</sup> وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيِّ

سوی از کس هیچ راهی و بینی ایشانرا عیص کرده مشو در آن خضوع بکنان از خواری می رسد سوی تو از چشمی پنهان

وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ

و بگفتند آنکه آنان آوردند در سب که را ستمکاران اند که زیان بردند خود هاشان و شمشان رور قات دانسته باشند که طامانند

فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ<sup>۳۳</sup> وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

در عذاب پاینده و باشد مرا هیچ دوستان که یاری کنند ایشانرا از غیر خدا و اگر که اصلان در خدایس باشد مرا و را

مِنْ سَبِيلٍ<sup>۳۴</sup> اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ

هیچ راهی احاطت بکند سر پروردگار تا رایش از آنکه اید و روی که نباشد از گردانیدی مرا و را از خدا و نباشد مرا و را هیچ پناهی روزی چنان

# سورة الشورى

وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ٤٧

وباشد مبرهه را هیچ انکاری

زنانکه نکشد که را ستمکار خود بر کسانکه ظلم بر مردم کنند وانکه بشید و ظمی شد صورت وانکه را که گذارد حق فرو هست میگوید آیا خود رهی عریس کرده سنی ایشان را شود مؤمنان گوید آن الحاسرین می دادند اینکه اسمی کارکن آنکه را که واید بر خود اله آچان دوری که می بود ارو هم باشد راه انکاری	عدا از آنکش طمی ارضا هر سد در زمین از حد خود بیرون رود انّ ذلك و لن عر الامور بست زان پس سازای به او نار کشتن را بدینا ناگهی بر چشم س فروس پس زید که ریان زدند ایشان ایچین هشاشان جا در عداای حاودان پس باشد مولا حش هیچ راه ار کردین در آن از هیچ سو هم باشد راه انکاری	بست راه آقوم را پس رعنا بر حق و حقی پس آنکروه پس این غفران بود زان کارها ای ای اندامه ساسنکارگان ایچ از آچ بروت ارمه قصور نگرد ایشان پاتش در هان بر خود و راهل خود در سحر پستش از دوستان در آن گرد مباحات از عداای خود کند مباحی بود شما را شود تا کند انکار از اعمال حوش	بست جزانکه بود راه عفا در عدا در دنیا قصد ارو حوه که رید بر قوت ایمان صلا چون بست آن عدا سگران خود سارک ایدان دار الغرور ریر چشم اعی رهول و خوف آن لایق آتش شد از بی تمیز عریس از آتش سارک ایدان پس از آن سارک ایدان ارو عید مباحی بروی در آن رو شدید
---	--	---	--

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ إِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مَتَاعًا

پس اگر دوری کردند پس سر دادیم ورا ایشان انکهای بست و  
خردسان و ندر سکه چون حشادیم اسان را از خود رحمتی

قَرَحَ بِهَا وَ إِنْ نُصِيبُهمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ٤٨ اللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ

شاد می شود آن و اگر برسد ایشان بد ری پس آنچه دش فرساده ستایشان پس ندر سکه اسان سجت با ساس است  
میر خدار است دشاهی آسمانها

وَالْأَرْضِ بَعْلُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْ أَرَأَى أَنْ يُزْوَجَهُمْ

و زمین می آید آنچه خواهد بچند مر آرا که خواهد و ندر و بهشت مر آرا که خواهد و ندر و بهشت مر آرا که خواهد

ذُكْرَانًا وَ إِنْ أَرَأَى أَنْ يُزْوَجَهُمْ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٤٩ وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا

مذکرها و مؤنثها و مگرداند آرا که خواهد در آید ندر سکه است دانی و اورد شد مر آرا که سچن کند او را خدا مگر

وَحَيًّا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ ٥٠ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥١

وحی یا از پس حجاب یا فرستادن رسولی پس وحی میداندش آنچه خواهد ندر سکه است و ندر سکه حکم

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكُتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ

و همچنین وحی کردیم سو روحی را از امر خود ندری که کتاب و نه ایمان و انکی گردانیدم آنرا

نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَهْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٢ صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ

نوری که هدایت میکنم آن آرا که خواهیم از بدگان خود و ندر سکه مر آید راه مائی راه راست راه خدائی که مر او راست

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

آچه در آسمانها و آچه در زمین است دانسته باشید که بعد از ما بگردد کارها



## الجزوالخامس العشرون

پس نگر دارند روی از مشرکان بر تو بود ای پسر حر بلاغ ورید ایشارا رسد کم یا که بش شاهی ارس و سها باشد ر حق حمت بچشد یا که دخیر یا پسر می باشد آدمی را در دا یا سخن میگوید از پشت حجاب تا صمد القا سلام ذوالعظا که سلام از او رسد و واسعه روح فرآرا بدان گفت از جهات نمودی پیش از وحی ای مراد امک گردانم آرا روشنی تو ابراه راست مبعوث اهرس	از احاط دعوت را باالمان ارفتول و ردشان میجو فراغ دستهایش راجه فرساده پیش آفرید خواهد آنچه از ماضی هم به بطئی خلاف یکدیگر ایکه تا گوید سخن باوی خدا که سجد گوشت مرئی در حط بروی از رخصت حکم م شده که مرگ باشد سبب در راضه که قلوب میده راں یاس خوة ایکه تا دانی بود قرآن حاجر تا که سها تم ره تا ای می راه حق کاوزا سواست وارس	پس سفیر ستاده ایم اندر ظهور چون چشام آدمی را مرحود پس بود اسن در آیدم باسپاس هر گرا خواهد سجد دخر او هم نگر داند غیب آرا که خواست حزین وحی اعنی که از راه نهان یا رسولی را فرستد از ملک اوست در تر را که آید در مصر وحی زدی از جدی بر اسیا یا مباد از روح شد حرمیل ای بی ماضیت تیری ما الکتاب هر گرا از ده گان خواهد خود می بداند ایکه همه سوی حق
--	---	---



### سُورَةُ الزُّحُرُفِ بِسْمِ وَ تَمَانُونَ آتَبَهُ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ <sup>۲</sup> اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ <sup>۳</sup> وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بحق کتاب روشن درستی که ما گردانیده آفرانی عربی باشد که شما دریابید عقل و درستی که آن در اصل کتاب نزد ما

لَعَلِّي حَكِيمٌ <sup>۴</sup> اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ <sup>۵</sup> وَ كُمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ

هر آینه بلند مرتبه با حکم است آری پس نگر دانه از شما در راه عراس از بهر آنکه هستید گروهی اسراف کاران و سباز فرستادیم از پیغمبری

فِي الْاَوَّلِينَ <sup>۶</sup> وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ اِلَّا كَانُوا بِهِ سَاهِيْنَ <sup>۷</sup> فَاهْلَكْنَا اشْدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا

در پیشینیان و نمی آمد ایشا را هیچ پیغمبری مگر که و دند تا آن استهزا می کردند پس هلاک کردیم سخت تر از ایشارا در قوت

وَ مَضَىٰ مَلُ الْاَوَّلِينَ <sup>۸</sup>

و گذشت داستان پیشینیان

بعد بسم الله رحمن الرحيم یا قسم بر اسمهای احسن است که بیان کردیم بر اخط عرب یا که اندر لوح محفوظ مبین چون شما هستید قوم که رحد آمد ایشارا رسولی بهر بند	معجود سوگند حق بر حارومیم کاندایش حارومیم این اس است تا شما یابد در خط هست احکامش بحکمت پس متین روحه بیروند و رهقان گشته سد حرکه می کردند بروی ریشخند قصه پیشینیان بگذشته سن	آن حقیقت یعنی اندر ابلا هم بقرآن مبین مسطاب هست در ام الکتاب او زود ما ما شمارا و از بیم آیا از آن ای سا کر حس آن پیغمبران پس تبه کردیمشان بروحه بد اندر این قرآن بهر حال پیش و پس	کاولش حقت و آخر مصطلی یعنی این آیات و این روشن کتاب س برک و حکم از نقص و خطا دور تان سازیم یعنی زین بیان ما فرستادیم در پیشینیان در توانائی بدد ایشان اشد
--	--	--	--

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ <sup>۹</sup> الَّذِي جَعَلَ لَكُم

و هر آینه اگر برسی از ایشان که که آفرید آسمانها و زمین را هر آینه خواهند گفت البته آفرید آنها را خدای غالب دانا که گردانید برای شما

## سورة الزخرف

الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ

زمین را بستر و گردابید برای شما در آن راهها باشد که شما هدایت یابید و آنکه فرو فرستاد از آسمان آبی اندازه

فَانْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْنًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ١١ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ

بس زد گردابید میان های مرده را همچین بیرون آورده میشود و آنکه آفرید اصاف را همه آنها و گردابید برای شما از کشتیها

وَالْأَنْعَامِ مَا تَرَكْبُونَ ١٢ لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ

و چهار پایان آنچه سوار میشوید تا قرار گیرید بر شتهای آن پس یاد کنید نعمت پروردگار را را چون قرار گیرید بر آن

تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ١٣ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُسْقِلُونَ ١٤ وَجَعَلُوا

و گویند باده پاک بودن آن که رام گردابید برای ما این را و بودم بر آرا توانائی دارندگان و در ستم که ما سوی پروردگمان را گردانید و گردابید

لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ١٥

مرا و از بندگانش بهره بدرستی که انسان هر آینه ساسی است هویدا

برسی از دین مشرکین که آفرید	این زمین و آسمان کاید پدید	می گویند آن خداوندیکه هست	عالم و دانا هر عالی و پست
آنکه فرمود این را چون ساط	تا مقرر باشد شما را را ساط	هم پدید آورد در وی راهها	تا شما یابید ره بر هر کجا
و آنکه فرستاد آب از آسمان	قدر حاجت برآید و بر ممکن	ارس مرده رنده شد را و این چنین	مرده گان آید بیرون از زمین
و آنکه کرد اصاف را خلق از رشاد	همه حیوان و نبات و حاد	صفت حیوان و نبات اندر طهور	هست مانا از نبات و از ذکور
در حماد از راه ضعیف است و مراح	هم انسر و نعیم از امراح	ارده پیدا ملک و اعلام از قرار	تا سحر و بر شوید آرا سوار
داشت چون بر پشت مرکبها شوید	یاد نعمتهای رب خود کنید	راست چون گشتید گوید از ثنا	قول سبحان الی سحر لنا
یاک باشد یعنی ارشه و شریک	آنکه کرد از هر ما اسرام بیک	ما باشیم از توانائی خویش	مرو را فرما روا کم یاکه باش
از ما کردیم بر پروردگار	عافیت بر مرکب خویش سوار	بست باشد دامن پرمانه را	گر نخواهد در رکوب این آیه را
اعتراف ایسان کنند از بندگان	پس روا گیرند حرا رنده گان	حرا یعنی بر والد بست دهند	حرا ملائک نباتات او راست چند
	را که ایسان ناسپاسند آشکار	ناساسی ایست بر پروردگار	

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفُكُمْ بِالْبَنِينَ ١٦ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا قَرَّبَ الرِّحْمَنُ مَثَلًا

آیا گرفت از آنچه آفرید دختران و برگزید شما را نه پسران و چون مرده دانه شود بکیشان و آنچه در ای حقایق بجاییده میل کرد

ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ ١٧ أَوْ مِّنْ يُنْشَوْنَ فِي الْحُلِيِّ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ١٨ وَ

رویش سیاه و اوست پر خشم آیا و آنکه بریت یافته میشود در زینت و اوست در محاصه و آشکار کننده و

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا نَآشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَنُكْنَبُ شَهَادَتَهُمْ وَ يُسْأَلُونَ ١٩

گردانید ملائکه را که ایشانند بندگان خدای جشایده مؤمنها آنها حاضر بودند آفرینش ایشان را و دی و شه شود گواهی ایشان و پرسیده شود

و قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ٢٠ أَمْ آتَيْنَاهُمْ

و گفتند اگر خواسته بود خدای بجاییده و می پرستیدم ایشان را بست مرا ایشان را آن هیچ علمی بنده ایشان جز آنکه دروغ می گویند و ادای ایشان را

كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ٢١ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم

کتابی پیش از آن پس ایشان بآن چنگ در زندگان بلکه گفتند که ما یافتیم پدر ما را بر طریقه و بدرستی که ما هم بر اثر ایشان

## الجزو الخامس العشرون

مُهْدُونَ ٢٣ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا

هدایت یافتن و همچنان نفرستادیم بشارت تو در قریه هیچ مردمی که گفته اند ما را می بینیم پدران ما را

عَلَى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ٢٤ قَالَ أَوْلُوا جُنُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ قَالُوا

بر ضریقه و پدری که ما را راهی ایشان افتاد که دنبال گفت آری و چه و شما را هدایت نماید از آنچه پدران ما را می بینید

إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٢٥ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّكُمْ مِنْكُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ٢٥

که ما آنچه به شما فرستادیم در آن کافرانیم پس ای مکه مدینه از ایشان پس ای که حکم و عاقبت را می بیند

<p>دختران آید اگر تو او را بخود مژده داده خواهی بود رایش یکی آرد اغنی کن خبر بر دیگری بر جدا گردید آید بدهد بست او را عشق و رانی مؤمن و راسخ و دو و منجبتی است نام بر او شکران بدهد داشتند آن حضور این مشرکان خواستی آمدند ایشان از جدا داده ایم آید که ایشان را می گفتند ای که ما آنرا خوش همچنین پیش از تو فرستاده ایم ما شدیم اندر بی آورشان گرچه من آورده ام دینی بجا قوم گفتند ای که ما آنرا</p>	<p>آوردید راجه آن بود احد راجعه از رحمن مل رند لشکی که تو را حق داده ازین دین آنکه در راه برزیده شده کلور و حیدر نامی در سجن بر رحمت دو چرخ و سی است که خدا را بگویند سه سال وقت احد ملائک نامی کی ملائک می رسد مینا پیش از آن قرآن نالهم و خطب یوم انکوه در ملت رندش ما رسولی در دهنی از بهر ایم اقتدا کردم بر انوارش شما بر دین اسلام می رسیدی آچه را که آمدند از بهر آن</p>	<p>پس شما را پس از او بایست پس ای که حق را بدهد روی او کردند همه از چشم و نه می ایستاد و هو علی من پس جدا کرد هر رندی و دا مشرکان بود چون این که آید از که ایشان را حیران حیرت این گواهی شد و رفته بود می نمودند این رسم و حتی پس خود ایشان حرکت در روی رند همچنین ما بر اثر هاشان تمام حرکت که ما را عبادت خدای خویش گفت او آید که ای قوم عوی راجعه بر آن یادم آید خویش ما از ایشان پس رسیدیم انعام</p>	<p>بست این قسمت عجب از مشرکان از جدای و احب یحیی و حد میرد در دل فرو خورن و الم دوران یعنی بجهت و دین گفته این بر رد قول اروا رند مشرکان آید بر قول وی او نوبه آید حاضر اندر شفقند هم آید رسیدند از شهود بست آن حرافرا و بدعتی مل بسندی حدیب ایشان آمد راه رفتم از ایشان پای و نام یادم آید ازین آید و عش هشاشان را آن نادان بی روی در شاد افرات بود این دی و اش این مکاتبات از ایشان بدر ختام</p>
---	--	--	--

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبْنَاهُ إِسْمَٰعِيلَ وَ قَوْمِهِ إِنَّمَا تَرَاءَوْا مِمَّا تَعْبُدُونَ ٢٦ إِلَّا الَّذِي قَضَىٰ فَإِنَّهُ سَيَهْدِيكُمْ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً

و هنگامی که گفت ابراهیم به پسرش را و قومش را پدری که من می بینم از آنچه شما را می بیند و آنچه پدری که او را هدایت نماید و او را هدایت نماید و او را هدایت نماید

بَاقِيَةٍ فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٢٧ نَلَّ مَنَعْتُ هَؤُلَاءِ وَ آبَائُهُمْ خَبِيَ جَانَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ ٢٨

الباقی در عقبش باشد که ایشان را برگشتند و که شما را دادیم از چاره و پدر ایشان را آمد ایشان را حق و رسولی ظاهر

وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ٢٩ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ

و چون آمد ایشان را حق که من این حادواست و پدری که ما آنرا کافرانیم و گفته اند چرا فرو فرستاده شد این قرآن بر

رَجُلٍ مِنَ الْفَرِثِيِّينَ عَظِيمٍ ٣٠ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

مردنی از ان دو قریه که بزرگ است ایشان قسمت مکند رحمت پروردگار تو را ما قسم کردیم میان ایشان و معاش ایشان از دوزدگانی دنیا

وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ٣١

و بلند کردیم بعضی ایشان را بالای بعضی از مراتب تا بگیرند سر ایشان برخی را کار باده و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع میکنند

## سورة الزخرف

یادکن چون گفت ابراهیم را در  
جزکی کاو آفریدیم پس رود  
می نگرداند آن کلام باقی او  
اندر اولادش خدا باقی گذاشت  
ملکه دادم بهره من بر این گروه  
احمد کامل صفات نادره  
نکرویم و بست مارا ناور این  
یعنی اهل مکه و طایف بحال  
قول و حکمش نامد اندر هر مردم  
رحمت پروردگار این پنهان  
آچه یعنی رنگایی را سب  
پس زد اندر رسالت از سه دست  
آن یکی باشد رسد روی شاد  
تا که از این قس و بسط و خفس و رفع  
تا معین هم شوند اندر معاش

میدرهم قوم خود را ارشاد  
راه بر من از کرم خواهد نمود  
که بود آن لا اله غیره  
لا اله الا الله ارحمی که داشت  
میدرهاشان هم ایشان اروحوه  
با بیان و معجزات ماهره  
کاست بر عمر در عالمین  
که برگزند از ره قدر و مال  
کس سجد سر زامرش لا کلام  
مکنند آیا که بخش این و آن  
در جهان باشد در ررق اندر ضل  
کس خود اعلا رتبه انسان است  
وان یکنی از تنگی آن نامراد  
مردمان از یکدیگر یابد دفع  
نگردد کار جهان بی اعشاش

ز آچه برسند من شام ری  
یعنی اندر راه توحید ایزدم  
در عفت یعنی که در اولاد خود  
دار تا گردد بر دین پدر  
تا حق آمد یعنی این قرآن راست  
پس بگفتند ای سکه آورده شما  
هم نگفتند از چه این قرآن عین  
آن ملائکس یا ملائکدر عرب  
دور از آن نامر سوت معیوست  
بل معیهایشان را بخش ما  
حونکه از تعدی قسمت عجزند  
معنی را در دشم از نفس ما  
آن یکی از روز خود اندر عرو  
معنی بر معنی ذکر باشد رام  
رحمت پروردگار کائنات راست

نیست آن الا که شرک و کفری  
میرساند رود هم مره مقصد  
نوده اند ایشان موحد بر احد  
خلق یا گردد رایشان بی سر  
بهرایشان باز سولی کاو زماست  
مصطفی سجرات ز نژد خدا  
بر کسی نامد راهل قرین  
هششان مال و حشم قدر و سب  
بی باز از ملک و مال دوست  
کرده ایم اندر ما شش حاجا  
ررق خود را این گروه مسمد  
در مراتب ما بود فوق از نوا  
وان یکی از ضعف و فقر خود مور  
آن یکنی بست آن یکی عامه  
ز آچه جمع آرند ایشان از راست

وَلَوْلَا اَنْ يَكُوْنَ الْمَاسُ اُمَةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنٰ لِمَنْ يَكْفُرْ بِالرَّحْمٰنِ لَبِئُوْتَهُمْ سُقًىٰ مِّنْ فِصَّةٍ وَّ

و اگر آن بودی که شد مردمان جماعتی واحد هر آینه گردانده بودیم برای آنان که کافر میشوند جدا برای حاجایشان سقیا از فقه و

مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَفْقَهُوْنَ ۝۳۳ وَلِئِيُوْتَهُمْ اَنْبَاٌ وَّ سُرُورًا عَلَیْهَا يَسْكُوْنُونَ ۝۳۴ وَزُخْرُفًا وَّ اِنْ كُلُّ ذٰلِكَ

در دانهایی که آن بر آید و برای حاجایشان درها و سریرها که آن نیکو کند و ریخته و باشد همه آن

لَمَّا مَنَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِیْنَ ۝۳۵ وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نَقِیْضٌ

مگر آیه بعیش رسد کسان دنیا و آخرت پروردگار را برای هر که کار است و نسکه اعراض کند از یاد خدا مگر آیه

لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ ۝۳۶ وَاِنَّهُمْ لَيَصُدُّوْنَهُمْ عَنِ السَّبِیْلِ وَیَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ ۝۳۷ حَسٰی

برای او شیطان را پس او ست مرا و از رفیق و بدرستیکه آنها نارمند از بدایشان از راه و می بدارند که ایشان هدایت یافتن تا چون

اِذَا جَاۤءَنَا قَالِیْمَتٌ بَیْمٰی وَبَیْنَكَۢ بَعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَمِیْسَ الْفَرِیْنِ ۝۳۸ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْیَوْمَ اِذْ

آمد ما را گوید ایکش بودی ما من و میانه و دوری مشرقین پس در فقی بودی و هرگز سود نیست شما از امروز چون

ظَلَمْنٰمُ اَنْكُمۡ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِكُوْنَ ۝۳۹

ستم کردیم که شما در عذاب شریکاید

<p>ار خدا و آخرت غافل شود خود زمان خانه ها ظاهر کند بست اینها حرمناغ این سرا بهر او بقدر ساریه از امور در گمان آن عاشان از اشیاء هر دو باز آید در روز جزا اندر این بعد مکمل ای مقربین مشترک باشید با هم در عذاب</p>	<p>بر حطام دیوی مایل شود نزدبانها که بر آن بالا رود کردمی آنها رقره و ز طلا و آنکه خویش از ذکر رحمن داشت کور بادشان دارد آن دیوان ز راه یا که آن عاشی و شیطانش بها تا نمی دیدم تو را هرگز چنین چون ستمکاری و غاری از صواب</p>	<p>امنی واحد شوند این مردمان خانه ها کرقه باشد سقف آن که بران کردند ایشان مکی حتت اعنی هست بهر متقین باشد اعنی صبح و شمش هم نشین یا که دیوان بر هدایت راعبد بودمان ای کاش بعد المشرقین این تمنا دهد امروز ایچ سود</p>	<p>گر نبود آنکه در کفر و گمان می بگردانیم بهر کافران باها و تعنتها در هر یکی آخرت در نزد رب بالیقین دیو بفرینده کورافرن آنکه ایشان در دهند و ساعید گوید آن عاشی قرینش را بین عاشانرا گوید آن افرشه زود</p>
---	---	---	--

## الجزو الخامس العشرون

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ <sup>٤٠</sup> فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَأَنَا مِنْهُمْ

آباییس تو میشوای کرارا یارامینائی کوراروا آسکه ناشد در کراهی آشکار پس اگر سریم ترا پس بدرسیکه مائیم ارا ایشان

مُنْقِمُونَ <sup>٤١</sup> أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَأَنَا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ <sup>٤٢</sup> فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ

انتقام نشدگان یا میبینیم الله ترا آنچه وعده کردیم ایشان را پس ما نهم برایشان قدرت دارم گمان پس چک در درن نا آنچه وحی کرده شد تو

إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ <sup>٤٣</sup> وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ <sup>٤٤</sup> وَاسْتَلْ مِنْ أَرْسَلْنَا

بدرسیکه تویی بر راه راست و بدرسیکه آن هر آینه در کیست سر ترا و قوم ترا و بداد شد که پرسیده شوی و پرس از آسکه فرستادیم

مَنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسِلْنَا اجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ <sup>٤٥</sup>

پیش از تو از رسولان ما آیا گردا بدیم از غیر خدای بخشایده آنها که پرستیده شوند \*

شعوان بر کران آیا تو حرف	یا ثنائی ره بکوران پس - حرف	وانکه باشد در ضلالی آشکار	کی مسر گردد این در هیچ باز
پس بومکن اقصاء در بلاع	حاضر - دورا ده ارا ایشان فراع	پس بریم از در حوار خود بوزا	ناخشیده انتقام از اشقا
ما کشیده انتقامیم از عدو	هم نائم ارکه حواهم آن تو	وعده دادسیم آنچه از عقد	ما ارا ایشان خاصه در یوم الحساب
ما ارا ایشان ما اقدر	آچه خواهم آن کسیم از هر و سر	چک پس در درن ناچیریکه وحی	میشود سوی تواندر امر و هی
خود تویی بر راست راه از هر طرف	وان بود بهر تو وقومت شرف	یعنی این قرآن که موحی به تراست	زود پرسیده شود از آن تراست
می پرس از اهل توریة و کتاب	وانکه بود از بویش اندر خطاب	آن رسل یعنی که از پیش از تو ما	خود فرستادیمشان بر فرقه ها
می پرس از اهل علم و دینشان	صاحبان آیت و آئینشان	هیچ گردا بدیم الا خدای	کلاوست بخشایده خود بر ماسوی
ما خدایان که رستیده شوند	خلق ایشان را بطاعت نگرود	حاصل آسکه امر آیا کرده ایم	بر پریش جرخدارا از قدیم

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ <sup>٤٦</sup> فَلَمَّا جَاءَهُمْ

و بحقیق فرستادم موسی را بآیتهای ماسوی فرعون و جماعش پس گفت بدرسیکه مسم فرستاده پروردگار جهانیان پس چون آوردشان

بِآيَاتِنَا إِذَاهُمْ مِنْهَا بِضَحْكَوْنَ <sup>٤٧</sup> وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ

آیتهای ما را آنگاه ایشان از آن خنده نکردند و می نمودیم ایشان را هیچ آیتی مگر که آن بزرگتر بود از پیش و گرفتیم ایشان را

بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ <sup>٤٨</sup> وَقَالُوا يَا أِنَّهُ السَّاحِرُ أَدْعُ لِمَا رَبِّكَ بِمَا عَهَدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ

عذاب باشد که آنها را گشت کند و کمندای حاد و کرمعوان رای ما پروردگار ترا ناچه همان کرده ردتو بدرسیکه ما نهم هدایت یافتگان

<sup>٤٩</sup> فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَاهُمْ يَنْسِكُونَ <sup>٥٠</sup>

پس چون دفع کردیم ارا ایشان عذاب را آنگاه ایشان پیمان میشکند

که رسولم من ز رب العالمین	چون فرستادیم موسی را عان	سوی فرعون و ملاه معجزشان	زان علامها که می آورد آن
ما شنود ایشان هیچ آیتی	پس جواو آورد آیات مبین	خنده میکردند ایشان آرمان	یعنی ارا آن يك که بود از پیش
پس گرفتیم آنکرم را بر عذاب	بر ردیف یکدیگر در حجتی	حز که بودا کبر زاخش در نظر	رب خود را ایه الساحر معوان
ز آنچه برد تست عهدش ز انسان	مربحق گردید باز از اصواب	زا ستغاثه می گفتند آنکسان	تا که او مردار این محنت زما
رتو ایمان آوریم از متدفع	واست ایمان یا دعای مستجاب	حاصل آنکه بهر ما میکنند دعا	عهد خود دردم شکستند از شتاب
	گردد از ما این عذاب مجتمع	پس چون ایشان دفع کردیم آعذاب	

## سورة الزخرف

وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا

ویداد کرد فرعون در قومی گفت ای قوم من آیا دست مرا ملک مصر این بهر ها میرود از زیرم آریس

تُبْصِرُونَ ۱۱ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ ۱۲ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ۱۳ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ

نمی بینید بلکه من بهترم ارا یکس که اوست خوار و بر دیک دست که بان تواند کرد پس چرا انداخته شد بر او دست و اسبها

مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأُكَةُ مُقَرَّبِينَ ۱۴ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۱۵

از زر یا یا آمدند با او مرشکان هم سوستان پس از حای را آورد قوش را پس اطاعت کردند او را که ایشان بودند که و هی با فرمان برداران

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ۱۶ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ۱۷

پس چون بحشم آورد دمارا آقام کشیدیم از ایشان پس عرق کردیم ایشان را همگی پس زدیشان سابقان و مثلی برای آیندگان

کرد پس فرعون در قومش ندا بست گفت ای قوم من مرا

یا ز من تحتی بود قصد از بیان که بود حوا حکم من روان

پس تمیید آیا بار من اندال موسی و اعرار من

بست هم نزدیک ناروشن کشید گفت خود کاما مرد درون کشید

راست گر گوید که از درد خدا نامید شد بر رسالت ر احتیا

یا بامد ناوی از او رشکان تا نا و سیه باشد از شان

بست پس حار که برسد خدا بر رسالت مرد دروش و گدای

پس خوددش اطاعت حله رین قوم او بودند خون از فاسقین

حشکین مارا چون کردید آرمان صیه بکشیدیم سخت از دشمنان

موسی از فرعون و قومش شد حرن حق کشید از دشمنان این اربین

هم مثل کردیم ایشان را حان هم مثل کردیم ایشان را حان

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُون ۱۸ وَقَالُوا ءَالِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا نَسْرُبُهُ

و چون زده شد پس مریم مثلی ادا قومک منه یصدون و گفتند آیا الهان ما بهرند یا او بودند آرا برای تو

لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ۱۹ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَٰئِيلَ

جز جدلی بلکه ایشانند گروهی خصومت کنندگان بست او حرنده که احسان زدیم بر او و کردادیم او را مثلی برای بنی اسرائیل

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ مِنْكُمْ مَلَأُكَةً فِي الْأَرْضِ يُخْلَفُونَ ۲۰ وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْنُنَ بِهَا وَ

و اگر خواهیم هر آینه گردانیم ار شما ملائکه را در زمین که جانشین باشند و بد رستیکه اوست هر آینه علمی برای قیامت پس شکستار آن و

اتَّبِعُونَ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۲۱ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۲۲

پس روی کنند مرا است راه راست و بار دارد البته شمارا شیطان بد رستیکه او مر شمارا است دشمنی آشکار

شد زده بر ابن مریم چون مثل که یسیدش نصاری در محل

با الهان کو که ما باشم هم اوست بهتر یا الهان بست عم

می نگفتند این مثل جز در حدل در خصومت اینگره سخند بل

مشرکان گفتند قصد اوست این که یسیدش چو عیسی اربین

کاندر این امت تورا باشد مثل همچو عیسی زد قومش در عمل

خنده کردند اهل عمر از این کلام کان عیش گشت یغیر مقام

گفت مشرک که علی چون عیسی است بهتر از عیسی است و مهمت پرست

جنگی باشد با روح و البم چون مسیح و عابدیش در جیم

کو که ما باشم هم بی گف کو عسی ارحصب حنم باشد او

مصطفی می کرد ما مریم صریح وحه دیگر آنکه چون مدح مسیح

گفت بهر که در حلی وحه دیگر آنکه روزی نا علی

فرقه زدند از وی ضعی وحق فرقه عالی شدند او را بحق

این عمت را ردی چون در محل آمد این آیت که بر عیسی مثل

کرده ایم اعاء ما بگفتگو بست عیسی غر عیدی که بر او

میگردانیم او را ما مثل  
پروا کی وحودی با گرفت  
در آید اری هم چون شما  
اوست آچری که داشته آن  
دان حقیقت پس یابد آگهی  
دید ناشی خواب حیزیرا که روز  
بور روح اندک از لامع شود  
هست اسباب الهی عرار آن  
چوب گردش ازدها بود نجس  
عقلی از ناور نکرد آن ساررا  
لا مین بها یعنی که شک  
ماران باشد دارد دو کرک

بهر اسرائیلیان در هر محل  
وین ز قدرت های ما بود شکفت  
ایچین تبدیل سهل آید بنا  
میشود مانا قیامت ناگهان  
حز که گردد محرم سرالهی  
تین آن واقع شود در دور  
هر چه بی عین آن واقع شود  
که توانی در ضیعت دو شان  
کلان الهی بود از ضلع و سب  
نومحمد خان احقر را ز راه  
ناورید اندر قیامت هیچ یک  
کلان شما را دشمنی باشد برک

قصه یعنی که س باشد غریب  
ور که هم خواهم گردانیم هین  
بر ملائک سه آدم بدل  
یعنی اینکه عسی آمد بی پدر  
ایک رن رمت صعی گوید یکی  
نیست در خواب از طبیعت در شوع  
آچه در ملک طبیعت واقع است  
آنکسی سید که ارس رسته است  
خارون عادات همه ایچین  
در قیامت همه آرا لا علاج  
هم تائید از رسول پیروی  
دشمنی خود نمود او آشکار

نزد آن کودارد اندانش صیب  
از شما اهرشتگان اندر زمین  
ما کنیم این اعباست اندر مثل  
باشد از علم قیامت در اثر  
گراشارت بهم و صاحب مدرکی  
هیچ اسبابی که آن یابد وقوع  
در حقیقت عین آن بی مانع است  
حاشا از بد طبیعت حسه است  
باشد از روشن دلی و نرین  
نارشد چون برده طمع و مراح  
ایست راه راست نزد معنوی  
درده پیروان رحمت خواروزار

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ قَا

و چون آورد عسی معجزات را گفت درس که آوردم شما حدیث را و سبب که برای شما عسی از آچه اخلاف میکند در آن

اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ ٦٥ فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ

پس در سبب از جدا و در ما دریدم اندر که جدا اوست و در دیگران و شما پس سبب را و ایست را در است پس اخلاف کردند طایفهها

مَنْ بَيْنَهُمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ آلَم ٦٦ هَلْ تَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ

از میان ایشان پس وای بر آنکه ستم کردند از عذاب و روزی بدرد آیا اندظار منکشید حق قیامت را که آید ایشانرا ناگه و

هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٦٧ الْأَخْلَافُ تَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ٦٨

ایشان ندانند دور آن روزی چینی عسی از ایشان را بعضی را دشمن دیگر را برادران

چونکه عسی آمد او ناپدید	گفت اسرائیلیان را در لغت	آمدن من بر شما با حکمی	تاکم روشن درام دوری
بر شما آرا که دارید اختلاف	اندر آن در امر دین دور از خلاف	پس درسد از جدا و زمین کنید	پیروی را بکنه خدای بی بدید
اوست و شما پیرو دیگران	پس شما او را پرستید آشکار	ایست راه راست بی کتب و خلاف	ورقهها کردند ران پس اخلاف
از میان آن مسیحی مدعیان	که برایشان بود معوث اوعیان	وای پس بر آنکه زده است اوستم	از عذاب دردناک پر بقم
شرح آن گذشت در سیم چهار	تا چه بود آن اختلاف از امام	انظار آیا کشید این مریدان	حز قیامت را که آید ناگهان
ناگه ایشانرا درو گنبد سر	واگهی باشد ایشان بجزر	آنکه با دوست از جان و شند	معنی را آروز بعضی دشمنند
غیر پیرو دیگران از اهل دین	که بهم باشد احباب و بعین	دوستی از عقل جارد ایست	دوستی که از مس آید دشمنی است
چون حجت حیدر از زمین	دوستها اصل آن کردند عان	مفراید مهر اگر ایمانی است	دشمنی گردد و گریه ساری است
دوستی اما و اولیا	هر دم افراید صبا اندر ضیا	دوستی تن پرستان بد شود	بیکی بر تیرگی بی حد شود

يَا عِمَادُ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٦٩ الَّذِينَ آمَنُوا بآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ ٧٠

ای ستمگران است بسی شما امروز و شما اندوهگین میشوید آنکه گروهید آیههای ما و بودند مقتدان

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ آزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ٧١ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصُحُفٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا

در آید در بهشت شما و همسران که رافروخته شاطره بوده باشد گردانیده شود بر ایشان کتابهای بهنی که از طلاست و کوزههای بی دست کبره و در آنست آچه

تَشْنَبِيْهِهَ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٧٢ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أَوْثَقْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ

خواهش دارد آرا نفس و لذت ببرند چشمها و شما اندر آن جاودایان و ایست آن بهشی که بارش داده شدید آرا بسبب آنچه بودید

## سوره الزخرف

تَعْمَلُونَ ۷۳ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ۷۴ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۷۵ لَا

که مکریدید در شمار است در آن میوه بسیار که از آن میخوردید در سزا که که مکاران بدر عتوت دورج خاودادان

يَفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُلْسُونَ ۷۶ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ۷۷ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ

آغفت داده شود از ایشان و ایشان در آن میومند و سزا کرد ایشان را و آنکه بود ایشان ستمگران و ندا کردند که ای مالک

لِيَقْضَ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنُونَ ۷۸ لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

باید که نبرند از این و در گذارت گفت بدر سزا که شما بدست آمدید و حق را و آنکه اگر شما بودید و حق را را احوش دارندگان

۷۹ أَمْ أَمْرُؤُوا أَمْثِلًا قَاتِلًا مُرْمُومًا ۸۰ أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّ اللَّهَ لَا تَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ

بلکه که میگویند کرداد کار را سزا هم که که داد مکاران می اندازد و حق و نیم حق ایشان را و راز ایشان را

بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ تَكْمُؤُونَ ۸۱

آری و رسولان ما در ایشان می رسد

پس شود آن سزایان مبرر است	حقایق دیوانش سرور است	که چهار احبار و خوف امر است	را که عبرت از مپرشهوت سوز است
آنکه ان حسابشان آیدهای ما	مؤمنه و سلمه از شرک و ریا	اندر آید ای عذر خوش تر است	میشما و حجابان در بهشت
جنگی سرور گرداده شده	خوان و مع را حورید ارمایه	میسود گردان برایشان عذر	کاسهها را انواع ضعه ارمایه
همچون استخوان بی زوردها	چند آشوبها جدا جدا	شبی الامن تملایین است	مکمی اهر و وضعی اندازین است
آنچه نفس امنی نماند آرزو	واجبه میشد حشما گردد آرزو	اندران شاید خاوندان شما	ارث باشد بر شما این دلگشا
را در عملها که شما کردید بیش	داد این ارثان خدا از انصاف خویش	در بهشت از هوا که بشمار	تا حورید از آن شما در اختیار
گفته ام تاویل آنها همه من	هر صبح آمد مقه اندر سخن	مخبرین هم در حرم خودان	در عذاب و نکرده است و آن
اندران باشد ایشان را امید	از روح و بی خود عذابی شد شنید	و برایشان می نکرده اسمی	خود ستمگران بدایشان همی
سوی ما نماند این ما	خواه آنحضرت و کس را ما جدا	گوید او میخاودان دارید جا	بی زبونی اندر این محبت را
و فرستاده را قبول راست	بر این حق که حق است	ان که خواهان بیدار حق	ادری ما بد اشرار ارسق
نکه بر این حق این قوم بدون	ارموا امرا و افرامون	برگشتان شویم افرایشان	و حویکه بد ایشان و علان
مشدید آری آراهم ملک		میوشند آن سحبه یکبار	

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَالَمِينَ ۸۲ سُحْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ

نگوا اگر باشد از خداوند بخشنده را در رسی پس هم اول رسیدگان دامادان بودن سرور دگر آسمانها و زمین سرور دگر عرش

عَمَّا يَصْفُونَ ۸۳ فَذَرَهُمْ نَخُّوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يَوْمَعُونَ ۸۴ وَهُوَ الَّذِي فِي

از آنچه وصف میکند پس و آنرا ایشان را که صحت دارد بویاری که ملامت کند سرورشان را که وعده داده شود و او است آنکه در

السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ۸۵ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

آسمان اله است و در زمین اله است و او است درست ناردان و افران آمد آنکه مپاورد است پادشاهی آسمانها و زمین

وَمَا يَنْبَغُهَا وَاعْتَدُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۸۶ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ

و آنچه مپا آهست و در او ست داشت قیامت و سوی او باز گردانیده شوید و مالک باشد آنکه مپاورد از غیر او شفاعت کردن را

إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۸۷ وَلَنْ نَسْأَلَنَّهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قَاتِلُ يُوفُونَ ۸۸

مگر کسیکه گواهی داد بحق و ایشان میداند و اگر سراسی از ایشان که که آفرید ایشان را آیه گوید اله خداست که کار گردانیده میشود



## الجزو الخامس العشرون

وَقِيلَ يَا رَبِّ اِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ٨٩ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

و قولش ای پروردگار من بدرستی که اینها گروهی اند که ایمان نمی آورند پس اعراس آن را ایشان و بگو سلام پس رود باشد که بدانند

ای محمد! گوید از حق را واند	اول آرا من رسیدیم بعد	یا رب! شد خلق از من و سجا	یا رب! مرش از وصف و نعمت باروا
بناک از آن که باشدش حمت و واند	یا رهروصفی که دوراست از خرید	بارشان نگذار من نگمگو	تا بود اندر یحوصوا یلعبوا
تا بهنگامی که روز حوش را	آرد ایشان بوعده در حرا	اوست معبود ملک در ملک	در زمین معبود حق و انس یک
او حکم است و عهده امر امور	راستکار و آگاه از سرحدور	وین وند مخصوص سلام العبود	که بود دانایان از سر قلوب
دایم البرکات نکاور است این	دشاهی سموات و زمین	و اندر زمین این ارض و سموات	حکم او جاری جمله ماسوی است
هم بود علم قامت یزد او	هم او گردید راجع موحو	آیه او حواس حریق است	بر شفاعت مالک آن تا چیستند
حق است بر عالمین	مشیات دارد از این	هم بداند از دل آنرا که است	خود گواهی داده بر بوق رب
درسی از ایشان که خلق شما	مستجاب مگویند الله خدا	پس حکوه بر گردانده شود	عبر او را بر پرستش بگروند
و به یا رب این هؤلا	نگرود این قوم از روی و لا	پس با اخصاص ایشان که رو	می گردان از مکافات عدو
گو سلام اندی سلام که چون	خود بوسه می از چندان	این زمین آیدار و بی که رود	پس بداند آنچه حکم عیب بود
	رود یعنی کارها را به صورت	پس بداند آنچه هست تا اندر امور	



سورة النحل سبعة وخمسون آية وهي مكية



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم حسای نبشده مهرین

حَمَّ وَالْكُنَافِ الْمُيْنِ ٢ اَنَا انزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُنَارِكَةِ اَنَا كَمَا مُنْذِرِينَ ٢ فَهِيَ بَفَرْقِ كُلِّ امْرٍ

کتاب آشکار شده درستی که در سوره سوره اورادش می آید داده شده درستی که همه نام آن بندگان در آن جدا کرده مشوده ام بی مواقی

حَكِيمٌ ٣ امْرَا مِنْ عُنْدُنَا اَنَا كَمَا مُرْسَلِينَ ٤ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ رَبِّ

حکمت امری از یزد درستی که همه در دست بندگان رحمتی از پروردگار بود درستی که اوست او شوای دانای پروردگار

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا اِنَّ كُنتُمْ مُوقِنِينَ ٧ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ

آسمانها و زمین و آنچه میان آسمانها و زمین است اگر چه ندیدید بندگان است الهی در او زنده کننده و برانید پروردگار شما و پروردگار

آبَا تَكُمُ الْاَوَّلِينَ ٨ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ٩ فَاَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ١٠ يَغْشَى

پدران شما و اولادان بلی همتان در شک است بازی میکنند پس انتظارش روزی که می آورد آسمان دودی آشکار و رو میگیرد

النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ١١ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ ١٢

ای ما را ایست عذاب درد پروردگار را دفع کن ای ما عذاب را بدرستی که ما ایمان داریم که تو بندگان

بسم الله خورد شاه قدم	درجوة و حب و حلم خود قسم	رحم دانی که اولین آیات اوست	مر محمد مظهر و مرآت اوست
هم کتاب روشی که از رسول	یافت در ایل مبارک در رسول	و ان شب قدر است و غیرش در جهان	بیشار آن گاید تعداد و بیان

## سورة الدخان

<p>کش مارک باشد اردیدار دوست حز که آناری ازان گردد عیان کلّ فها یفرق امر حکیم میشود صادر ر درگاه حلال عادت الله این بود در حکم کل بر صلاح کارشان دانا بود ریده گرداند برباد هم او پس مراقب اش روربر چنان بچند اندر حشم و گوش مردمان که بنگاهداشت حق ارش و پس که بد ایشان بگردان مصر برو اینان آورده ارش و شاد بر کمال لطیف و فہرت موقیم خفق زان کرد دور ارتاب و هوش</p>	<p>مرد عرف این شب معراج اوست سیر سالک دست طاهر برکن ما بقرآن خلق را بدهیم نہ همچین هر حکم کاند در عرس سال ما فرستاده صیانت و رسل او دعای بندگان را شود بست مہبودی حرا و بی گفنگو نکہ در شکند و ناری مردمان وان بود دودی کہ در برغ روان جنبه گویند این عذاب آست و سن در رمن فخط در قوم مصر میردند اگر شود در مع این عذاب بر تو ما بروردگار مؤمن مردمان را میرود در حشم و گوش اوست بر اسرار اشیا قطع</p>	<p>نازل اندر آسمان عقل و دین کاملش از خلقت حوش در حجاب عاشقان دادند سر این مقال او منافع و مضرار کل در آن صاهر آید حشم از غلب وجود یعنی ارسال رسل در رورگار واحد مدعی است داری ارفیق هم مردمان کہ بودند از حجت مردمان را آن فرو گیرد شدید ترک آن حیرت انگیز مشکل است کان عذاب درد داشت از دخان خواستند از احمد کامل یقی تو رما بردار روح و اضطرار رید از اشراف و موت ناگهان از دعا ساید بلا را مراقع</p>	<p>گشت آن از لوح محفوظ محمد بر شب آرا داد آرا انسان لبلة القدر است لیل اتصال فصل اعلی یاد و گردد عیان حکمهای باری کاند شد بخشی این باشد از رور دگار برورده آسمانست و زمی او بود رب شما صدق و درست کاورد ان آسمان دودی بدید ران علق بر طاعت حاصل است یا کہ گویند این سخن امر شنگان از زمین برخواست دودی ایچین او دعا فرمود کای بروردگار هم بود موی کہ اس دود و دخان</p>
---	--	--	--

اَنۡۤیۤ اَتٰی لَہُمُ الدَّکۡرٰی وَ قَدْ جَاۤءَہُمۡ رَّسُوْلٌ مُّسِنٌ ۱۲ نَمۡ یَّوۡلَواۤءِہٖ وَ قَالُوۡا مُعَلَّمٌ مَّجۡنُوۡنٌ ۱۳ اِنَّا

خواست مایش را دگروی و در سبکہ آمد ایسا را رسولی آشکار گشته و در و گردانیدند او را و گفتند آموخته شد ایست دیوانه در سبکہ

کَاشِفُوۡا الْعَذَابَ قَلِيۡلًا اِنَّکُمْ عَاثِدُوۡنَ ۱۴ یَّوۡمَ نَبۡطِشُۡرُ الْبَطۡشَةِ الْکُبۡرٰی اِنَّا مُنۡقِمُوۡنَ ۱۵ وَ لَقَدْ

مادم کیده عذابم اندکی و در سبکہ شما نید عود دگروی و در کہ سبکہ میگیریم آن سخت کردن عظم و در سبکہ ما ایم انتقام کشندگان و تحقق

وَمِمَّا قَلۡبُہُمۡ قَوْمٌ فَرۡغُوۡنَ وَ جَاۤءَہُمۡ رَّسُوْلٌ کَرِیۡمٌ ۱۶ اِنۡ اِذۡہَا الّٰی عِمَادُ اللّٰہِ اَتٰی لَکُمۡ رَّسُوْلٌ

که آرمه دیم پس از ایشان قوم فرعون و آمد ایسا را رسول شریف که سفاریدتن بندگان حداد و در سبکہ میبیم بشمار رسول

اٰمِیۡنُ ۱۷ وَ اَنۡ لَا تَعۡلُوۡا عَلٰی اللّٰہِ اِنۡہِۤیۤ اَنۡیۤ اَنۡیۤکُمۡ بِسُلۡطٰنٍ مُّسِنٍ ۱۸ وَ اِنۡہِۤیۤ عٰثَدُۡتُ بَرۡیِّیۡ وَ رَزَّکُمۡ

امین و آنکہ رفعت و مجوئید بر خدا و در سبکہ من آورنده ام شمار احمی روشن و در سبکہ من بدادم مرم و در دگر من و شما که

اَنۡ تَرۡجُمُوۡنَ ۲۰ وَ اَنۡ لَّمۡ تُوۡمِنُوۡا لِیۤ فَاَعۡزَلُوۡنَ ۲۱ قَدَّعَا رَبُّہٗ اَنَّ ہٰۤؤُلَآءِ قَوْمٌ مُّحَرَّمُوۡنَ ۲۲ فَاَسْرِ

سکسار کید ما و اگر باور ندارید ما پس کاردارند ما و من پس حواس رور دگرش را که این گروهی اند که معاصران اسرار

بِعٰبَادِیۡ لَیۡلًا اِنَّکُمۡ مُّنۡبَعُوۡنَ ۲۳ وَ اَتُرۡکِ الْبَحۡرَ رَہۡوًا اِنَّہُمۡ جُنۡدٌ مُّعَرَّقُوۡنَ ۲۴ کَمۡ تَرۡکُوۡا مِنْ جَنّٰتِ

ندگان ما در شب و در سبکہ شما بیداری رفته شدگان و واکدار در بار آوریده و در سبکہ ایشان را شکر رقی شدگان و اساکه و اگر داشتند از اشها

وَ عُیُوۡنٍ ۲۵ وَ رَزُوۡعٍ وَ مَقَامٍ کَرِیۡمٍ ۲۶ وَ نَعۡمَ کَانُوۡا فِیۡہَا فَاَکَہِیۡنَ ۲۷ کَذٰلَکَ وَ اَوۡرَثٰہَا قَوْمًا

و چشمها و شها و حی خوب و نعمتی که بود در آن متعلمان همچین است و تیرا شدیم آپارا اگر وی

اٰخَرِیۡنَ ۲۸ فَمَا یَبۡکَتۡ عَلَیۡہُمُ السَّمَآءُ وَ الْاَرۡضُ وَ مَا کَانُوۡا مُّظَرِّیۡنَ ۲۹

دیگر پس نگر نیست برایشان آسمان و زمین و شدند مہدت دادندگان

## الجزو الخامس العشرون

برملایک بدهد آن رب البشر برندگش بود این اعظم سبب زان غلامان این سان آموخته در زمان اندک اما مسکین پیش از ایشان اندر افکندیم ما آن عادانکه که در دام شما وانکه بحق کفر برآوردن گفت من بدم رب خود سه خوابد پس پروردگارش را درون بحر را برحل خود حمل مخرج ای اما کان قطعی نگذاشت نعمتی هم که بدی بهره یست هیچ از آن ارس و سگایست در خلاف اس و اوانا رانکه امری بود پیش از غنم اک هرگز منکرید چشمش	آمد اراو اهم ذصی خدر از سبهای دگر ذاک المعجب یا بود محنون به عقل اندوخته عود بر کفران سابق بل مرید مرفعه قوم فرعون دغا ملا باشد در ریح و لا ان آتیکم سلطان مین با دیده سنگسار اکنون براه هو لا ان قوم محرمون در آن گردید یکجا مخرج بوده که حرم داشتند و این بوده دروی شیخ و شهاب رحمانی همچنان نکوت نس که را پیش خون گرساز و سها شاید از دلها او گردید دوام بر ستمکاری شقیی از هوس	بد چکوه بد را زایشان وفا یشت رو کردند و گفتند آشکار باز جو آمد اسماعله در ایات یوم نطش بطشه الکبری آناه آمد ایشان را رسول ارجمند یعنی اسرائیلیان را در یقین چونکه موسی گفت حق صبح و بید ور رمی نور ندارد اس سجن گفت حق در پس عاده را شب اندر آمد از بیت زان راهها بر راجد و عیون و ریح و شت همچون است امر ماران و بر یا زایشان اس بحر لغت نکرد رحمن این غیبی که یست عرش عم جی و دصیرا آسمان می رسد آتیه از مضار	وانکه آمدشان رسول بر ملا یاده تعلیم از حبر و یسار ما از ایشان باز داریم این عذاب می کشیم آروز زایشان انتقام گفت بفرستید سویی می گرد مرشما الحق رسولم من امین پس بقتل و رحم او برخاستند پس آمد از من کتاره بی محن مرشما را رانکه آید از عقب مفرقید این حدود اندر ملا وان مکانهای بگویم چون بهشت ارث ما دادیم از قوم دگر بعد از ایشان رحم و مهرمت نکرد آمدند اهر ترارل عرش و فرش گروه کرد آمد در احبار آسمان مهرمت ایشان را بود از رب دین
---	---	--	--

وَلَقَدْ تَجَنَّبْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۚ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

و تحقیق نجات دادیم بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده از فرعون که او بود در ری جویده دار اسراف کننده گن

۲۱ وَ لَقَدْ أَخْنَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ۚ ۲۲ وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ۲۳

و بحق اختار کردیم ایشان را دانشی در جهانان و دادیمشان از آیات آنچه بود در آن معنی آشکار

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ۚ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ۚ ۲۴ فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ

ندر ستمگاه اینها هر آینه میگویند است آن مردمان حست و پشاه مارده کرده شو بندگان پس بپورید دران مارا اگر

كُنتُمْ صَادِقِينَ ۚ ۲۵ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ ۚ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

هستید راستگوین و آیا ایشان بهترند یا قوم تبع و آنانی که بودند پیش از ایشان هلاک کردیم ایشان را در ستمگاه ایشان بودند گناهکاران

۲۸ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عَيْنًا ۚ ۲۹ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

و ماوریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آندو است باری نماندگان بیا فریدیم اندر او را که حق ولیکن اکثر ایشان نمیدانند

خود نمودیم آل اسرائیل را بر گردیدیم او و قومش را چنین وزشاهانان بدایه از قرار میگویند این گروه اعنی قریش بعد از این بود حیونی یست شک هترید آیا قریش اندر سند ما نمودیم اجتماعات از تمام خود مسلمان بوده است و حق پرست بافریدیم این سموات و زمین	از عذاب خوار سارده رها از ره دانش در اهل عالمین آنچه در آن معنی بود آشکار در حواب مؤمنان را کار و ضیق رنده هم ما می گردیدیم ای حک یا که قوم تبع از روی عدد چون زحد بگذشته بودند از گناه قوم او دور از حد مفرور و مست و آنچه باشد سن آنها لا عین	که بد از فرعونشان بسیار و بد علم یعنی بودند از ما سبق مر بلا را خواست معنی را که آن یست آخر کار ما اسر عیان گر شما باشید در این راستگو و انکسان کفر قوم تبع از پیش بوده تبع حق پرست و خوب او چال او گر خواهی از تاریخ حوان بافریدیم این دورا الا بحق	بود او عالی و بگذشته ر حد که بقتل این جماعت مستحق شرکتی است مانا امتحان حرکه از مرگ نعتین در جهان آوردید آباء ما را و روبرو بوده اندر در عدد زاندازه پیش کنیتش ما ابو ایوب او یست در این نظم کتبنا شرح آن لیک نادانند اکثر زین نسق
---	---	--	--

## سورة البجائه

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ٤١ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ٤٢ إِلَّا

بدرستکه روز تمیز است وعده گاه ایشان همگی روزیکه کفایت نمیکند دوستی از دوستی جزیرا و نه ایشان باری کرده شود جز آری

مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٤٣ إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ٤٤ طَعَامُ الْآثِمِ ٤٥ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي

کرمحت کرد خدا بدرستیکه او است عزیز و رحیم بدرستیکه درخت زقوم طعام الاثیم جوی فلز گداخته می جوشد در

الْبُطُونِ ٤٦ كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ ٤٧ تُخَذَوْنَ فَاعْبَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ٤٨ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ

شکها جوی جوشیدن آب گرم نگیریدش پس کشیدش به عذابان دورح پس بریزید بالای سرش از عذاب

الْحَمِيمِ ٤٩ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ٥٠ إِنَّ هَذَا مَا كُنتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ٥١ إِنَّ الْمُنَاقِقِينَ فِي

آب جوشان چش بدرستیکه تو نوی عزیز گرامی بدرستیکه ایست آنچه بودید تا شک میاوردید بدرستیکه پیر میاوردید

مَقَامٍ آمِينَ ٥٢ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ٥٣ يَلْسَنُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ اسْبَرَقٍ مُتْقَابِلِينَ ٥٤ كَذَلِكَ وَ رَوَّجَاهُمْ

جائی امین در بهشتها و چشمها میوشند از دیای از کدود های سفید روی بهم دارند گاه همگی است و جفت می دارند

بِحُورٍ عَيْنٍ ٥٥ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِينَ ٥٦ لَا يَذُقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ

با حوران در حاشه میخوانند در آنها هر چه بود را آمین بچشد در آنها مرگ را جز مرگ است

وَ وَقَسَمُ عَذَابِ الْجَحِيمِ ٥٧ فَضَلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ ٥٨ فَأَنَّمَا بَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ

و نگه داشت ایسا از عذاب دورح تمعلی است از پروردگارت است آن الهامی عظیم پس خزان بدست که آسان کردیم آراست تا باشد که ایشان

بَتَذَكَّرُونَ ٥٩ فَأَرْقَبُ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ

پند گیرند پس انتظار نکش بدرستیکه ایشان منتظر اند

<p>ان يوم الفصل كان بشك بود          ز که باری کرده گردید آسان          کاوست غالب بر عذاب عاصیان          خون مس نگداخته او درخروش          گوید آتش را خدوه فاعبوه          می گویندش بچش از این جیم          ایست آری جی که در دنیا شما          جامه ها شان سدس و استرقبت          موت راهم در نباید اندران          هم نگهدارد مر ایشانرا اله          پس خزان نبود که آسان براسان          منتظر پس نا ش کایشان منتظر</p>	<p>حق جدا آرد از داخل شود          از بی دفع عذاب از دوستان          همچنین مراهل ضاعت مهران          ران بطون اهل نار آید بخوش          در میان اصل دورح از و حوه          از ان است العزیز است الکریم          از وقوعش بودندان شک بر ملا          بش روی هم بودندان بر پشت          جز که آن موت رحمت اندر جهان          از عذاب نار سوزان در پناه          ماجین کردیم قرأت عیان          در تو هم باشند اندر مهر و سر</p>	<p>آرمان محمد حق از معرو بوست          کرده باشد حرکه رحم آرا خدا          هست زقوم اندر حتی در جیم          در مثل المهل یعنی فی البطون          ثم صبوا فوق راسه من عذاب          و همان قوم خود بودی شد          متقین در جای امن اندر حاش          هست حال اهل حاش این چنین          بدست یعنی در بقا بعد از فنا          فصل رات ایست بر اهل نعیم          تا مگر گیرند از آن قوم تویند          تاحه آید بر تو و ایشان فرود</p>
---	--	---



سورة البجائية سبع و ثلثون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

## الجزو الخامس العشرون

حَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۲ اِنَّ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لَاٰيٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ۳ وَ

و فرستادن کتاب است از خدای غالب درست کردار درستی که در آسمانها و زمین هر آینه آیه است مگر و نندگان را و

فِي خَلْقِكُمْ و مَا يَبُثُّ مِنْ دَآبَّةٍ آيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ ۴ وَاخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مَا اَنْزَلَ اللَّهُ

در آفرینش شما و در آنچه می باراند از حشرات آیه است برای گروهی که یقین میکنند و اختلاف شب و روز و آنچه فرو فرستاد خدا

مِنَ السَّمَآءِ مِنْ رِّزْقٍ فَاحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ ۵ تِلْكَ

از آسمان از روزی پس زنده گرداید آن زمین را بعد از مردنش و گردایدن بادها آیه است برای گروهی که می یابند عقل این

آيٰتُ اللَّهِ تَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ قِيَآيَ حَدِيْثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَاٰيٰتِهِ يُؤْمِنُوْنَ ۶ وَتِلْكَ اٰكِلٰتِ اَنۡفُسِهِمْ

آیه های خداست که می خواند بر تو با حق قیای حدیثی بعد از خدا و آیات او یقین می آورند و تِلْكَ اَكِلَاتِ اَنْفُسِهِمْ

۷ نَسْمَعُ آيٰتِ اللَّهِ تُنۡسَخُ عَلَيْهِ ثُمَّ نُصِرُ مُسْتَكْبِرًا كَآنَ لَمْ يَسْمَعْهَا فَنَسِّرُهَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ۸ وَ

نمی شنود آیه های خدا را که خوانده میشود بر او پس اصلاح می شود در سر کشی گنایان که گویا شنیده آنرا پس میزدند و او را عذابی دردناک و

اِذَا عَلِمَ مِنْ اٰنَاثِنَا شَيْۡئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا وَاُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۹ مِنْ وَّرَآئِهِمۡ جَهَنَّمُ وَلَا يَخۡفِي

چون بداند از آیه های ما چیزی را میگیرد آنرا به هزل و آنرا که از عذابی که در پیش رویشان دور است و کفایت نمیکند

عَنۡهُمۡ مَا كَسَبُوْا شَيْۡئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللَّهِ اَوْلِيَآءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ ۱۰

از ایشان آنچه کسب کردند چیزی را و آنچه گرفتند از غیر خدا و دوستان و مرایا را است عذابی بزرگ

<p>حق مراثی محمد در خطبات در سهوات از نجوم و شجوه و اندر ایجاد شما از انداخته اختلاف حسن و شکل و فیه و امواجه نازل را آسمان کرد از انداخته را می نکردند هم هر يك آیت در کمال قدرت است که آیات پای قرآن است این و لای نهی در از خون و ریه پس شد اسرار از کفر و عیب چون سعادتی جاری از آیات ما دور است از شر و وریشندان هم به آنچه که می آفریند</p>	<p>چون که از عذابی که در پیش رویشان دور است و کفایت نمیکند</p>	<p>چون بداند از آیه های ما چیزی را میگیرد آنرا به هزل و آنرا که از عذابی که در پیش رویشان دور است و کفایت نمیکند</p>	<p>چون بداند از آیه های ما چیزی را میگیرد آنرا به هزل و آنرا که از عذابی که در پیش رویشان دور است و کفایت نمیکند</p>	<p>چون بداند از آیه های ما چیزی را میگیرد آنرا به هزل و آنرا که از عذابی که در پیش رویشان دور است و کفایت نمیکند</p>	<p>چون بداند از آیه های ما چیزی را میگیرد آنرا به هزل و آنرا که از عذابی که در پیش رویشان دور است و کفایت نمیکند</p>
---	--	--	--	--	--

هٰذَا هُدًى وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيٰتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّنۡ رَّجۡزِ اَلِيمٍ ۱۱ اَللّٰهُ الَّذِيْ سَخَّرَ

اینست هدایت و آنانکه کافر شدند بآیه های و در گذارشان مرایا را است عذابی است از عقوبتی پردرد خداست که رام کرد

لَكُمۡ الْبَحۡرُ لِيَجۡرِيَ اِلَيْكُمۡ فِيْهِ بِأَمۡرِهِ وَاَلَتَّبِعُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَاَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۱۲ وَ سَخَّرَ لَكُمۡ

برای شما دریا را تا روان شود در آن فرمانش و اطاعت کنید از فضل او و باشد که شما شکر کنید و رام کرد برای شما

## سورة الجاثية

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٢ قُلْ لِلَّذِينَ

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه از اوست بدست که در آن هر آینه آیتهاست برای جمعی که اندیشه کردند بگو از برای آنانکه

آمَنُوا يَتَفَكَّرُوا لِلَّذِينَ لَا يُرْجُونَ آيَاتَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٣ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا

گرویدند که عفو کنندم آمارا که امید ندارند روزهای خدا را تا خرازدند گروهی را پس آنچه بودند کس میکردند کسی که کار شایسته را

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٤

پس برای نفس اوست و کسیکه بد کرد پس راست است پس سوی پروردگارتان بازگردانده شود

رهنمایبراست این قرآن تمام	بگروید آنکو در این روش اسلام	یا هر آیت که هست از پروردگار	همانسان زحری و زحی
رجح باشد سبب رجحی در دین	در جای شرک و ظلم اندر هلاک	آید آنکه شمارا رام کرد	عین و ایشان را شمارا رام کرد
گشت جاری فتنهها تا ابد او	اندر آن باشد نوح و روق جو	مشود از فصل او دریا آورد	مهراس آید از فصلی که کرد
رام فرمود آنچه در ارس و سیاست	میشمارا بهر مع این بر ملاست	در سموات آفتاب و ماه را	رام کرد از پس روزی حوادر
در رمی از کوه و دریا و دیوار	رام فرمودی بهر احتساب	ارسم یا قصد روح روشا است	کمال شمارا رام در ارس است
ور زمین ارس طبعت شد مراد	کمال شمارا هست اندر اقتدار	ان فی ذلک لآیات لِّقَوْمٍ	بهر این مگر در هر یوم و یوم
حمله این آیات باشد در سبیل	رو خود صانع دانای دلی	مؤمنانرا گویند از اقام	سوی ایشان را رفون و معن عام
یعنی آمارا که ارس و جناح	تا مسلمانان نمایند احجاج	تا هم ایشان نمایند از اقام	برم گفتن بر می آورد در سلام
آنکه است که بیست ایشان صم	اندر آیه خدا را ما و مع	رورها یعنی که حق بر مشرکان	زده اراش عذاب ابر حبان
تا دهد یادش حق اندر حساب	بهر آنچه کرده هر اس احتساب	هر روز کاری که اس بهر اوست	مهر جای فعل پاک از درخواست
وانکه ندارد آن سرای فعل بد	باشد او را در آمده بسرد	پس سوی حق شما راجع شود	یکشنبه خورد هر چه باشد بدوین

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَرَقْمَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ قَضَيْنَاهُمْ

و تحقیق دادیم بنی اسرائیل کتاب و حکومت و نبوت و روزی دادیمشان ارا را کبریا و افرود دادیم ایشانرا

عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ١٥ وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ بَعْيَا

بر جهان بر دادیم ایشانرا بیجانی از امر پس اخلاف نکردند مگر بعد از آنکه آمد ایشانرا دانش ابراهیم

بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٦ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلٰى

میانشان بدستیکه پروردگار تو حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اخلاف نکردند پس گردانیدم را

شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعُهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ١٧ إِنَّهُمْ لَكَنُفَعُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ

طریقه از امر دین پس پیروی کن آرا و پیروی مکن خواهشهای آنانرا که نمیدانند بدست که ایشان هرگز هدایت نکند و ارا را جدا

شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ١٨ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى

چیزی را و بدستیکه سهم کاران بعضی ایشانند و بعضی بعضی و خداست دوست هر کاران است اینهاش بخش ارا را از مبدان و هدایت

وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٢٠ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

و رحمت از برای گروهیکه یقین میکنند آیا پنداشتند آنانکه کس کردند بدکارا که گردانیدم ایشانرا مانند آنها که گرویدند و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ٢١

کردند کارهای شایسته یکسانست زندگیشان و مردگیشان بد است آنچه حکم میکند

ما با سرائیلان دادیم خود  
حاکمی گریستش حکمت نیکار  
هم دگر کردیم اعطاء سقرین  
داشی کان بود بی ادب و گراف  
یا بکیدد اختلاف ابراصول  
میگید پروردگارت بی سبب  
اعداد ایشان بر شریعت سورا  
هم ممکن راهوار آنان بروی  
نت برستانند شاید رین مراد  
تا عوامالشان تابع شود  
بستان قدرت دفع حادثات  
حق بود مانا ولی مستی  
یعنی این قرآن وهادی هم بدین  
حارجه دستت یعنی کسب  
یا مساوی در حوۃ و درمات

حکم و توریۃ و نبوت از رشد  
در حکومت بیست الحق برقرار  
بسات روشن اندر امر دین  
اندر ایشان موجب رفع خلاف  
حر رعدادر عتشان براین رسول  
بین ایشان حکم روز رسجنز  
ما نگردانیم زامرت پیشوا  
که بدانند ایچ برهائ قوی  
یا بهودان که گمشدند از سداد  
ار خدا بر خلق دون قانع شود  
ش پس در امر شریعت مانفات  
ش با ایشان تونی ما مشرکین  
بعثشی هم بهر ارباب یقی  
ارده اند از حارجه یعنی رید  
این چه فکر پسند و برهات  
بد بود حکمی که ایشان میگوید

حکم یعنی حکمی کان لازم است  
ررفشان دادیم هم از طبیات  
پس نکرد اختلاف ایشان در آن  
زان عداوتهای ثابت در سرشت  
ار بی کتمان امر احمدی  
اندر آن چیزیکه در آن اختلاف  
بهروی کن پس از آن شرع کو  
بستان یعنی که اندرکش خود  
منحرف گشتند از حکم و کتاب  
بهروی رایشان مکن تو کابن مرق  
طالبان بعضی به بعضی از عاق  
حافضت از شرح لقت حق سباسب  
کرده اند آیا گمان از خشت دات  
آنکه گردانمشان روز شمار  
در حوۃ اسان که اندر راحمد  
بر تساوی حال خود هم « پسند

در حکومت گریعدل اوعازم است  
برتری از اهل عالم و ذجبات  
جز زبند از علم کامدشان عیان  
در میانشان از ریاستهای زشت  
مختلف گشتند در رای بدی  
مینمودند و بدان دور از خلاف  
که نشاند هیچ شصان دراو  
حجتی می بینم بعلم اندر سند  
از هوای نفس عاری از صواب  
دع میکنند ازو چیز را حق  
در معادات تو دارند اتفاق  
این بصیرتهاست مانا بهر ناس  
آنکه کردند احتیاج سلمات  
بر مثال مؤمنان یک کار  
هم حیی در آخرت بی آفتند

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۲۲

وآفرید خدا آسمانها و زمین را براسی و انحراداده شود هر کسی آنچه کسارد وایشان ستم کرده شود

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَصْلَحَهُ اللَّهُ عَلِي عَلِمَ وَ خَنِمَ عَلِي سَمِعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلِي

آیاس بدی آرا که گرفت الهش را خواستش و اصلال کرد خدا را علمی و مهر نهاد بر گوشش و دلش و گردانید بر

بَصْرَهُ غَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدَ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۲۳ وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَوُنَا الدُّنْيَا

چشمش برده پس که هدایت میکند او را از راه حسا آیاس بدی بگیرد و که کند بیست آن جز رنگهای دردنا

نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا تُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۲۴ وَ إِذَا

که میریم و زنده میشویم و هلاک نمیکند ما را مگر دهر و است مرا اشارت آن هیچ داشی دستند ایشان مگر که گمان میکنند و چون

تَنزَلُ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبِعُوا بَأَبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

خواهند شود ایشان آیه های ماکه روشن است باشد دلیل ایشان چرا آنکه گویند و بپایند بران ما را اگر هستبد راستگوین

قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنْ

گو خدا زنده کند شما را پس جمع میکند شما را تا روز قیامت بیست شکی در آن ولكن

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۵

بیشترین مردمان ندانند

حق تعالی این سموات و زمین	کردن خلق از راستی و عدل بین	مقتضای عدل آن باشد که فرق	ببهد او مابین مجلس و اهل رزق
تا که هر کسی از او یابد جزا	بر هر آنچه کسب کرد از فعلها	نی ستدیده شود اندر حساب	مردمان اندر ثواب و در عقاب
هست مروری از سعادتن جبار	بود عمری سناک اسیدی بسر	میرستیدند آنرا مشرکان	بهتر از آن چیزی ارگشتی عیان
ترک سری میدهد آن حشر	می رسیدند آن شبی دگر	حق پیغمبر چنین گفت ارشکفت	می نبینی آنکس آیا که گرفت

## سورة الجاثية

از هوای نفس خود معبود را  
مهر بنهادش بگوش و دل زخشم  
حکمت پس آنکه نماید رهبر او  
نیست گفتند آن خسیان غوی  
چون نماید شخصی از دنیا گذر  
هم فنای ما سازد غر دهر  
نیست اینها در هلاک ما دلیل  
نیست ایشارا بر این گفتارها  
خواهد گردد چونکه آیتهای ما  
آوردید آباء مارا رو برو  
پس میراند شما را لا کلام

هیچ نشناسد زیان و سود را  
بوشی گرداندم او را بچشم  
بعد از آنکه حق نماید ره بگو  
زندگانی جز حیوة دنیوی  
زاده گردد دیگری باز بفر  
بر مرور از چه او و شیم زهر  
بلکه دهر است و طبیعت خود اصل  
داشتی الا که از بندارها  
ظاهر ایشان را زحجهای ما  
هیچ اگر باشید حق و راستگو  
ثم یجمعکم الی یوم القیام

در ضلالت و انهد آرا خدا  
معنی مهری که حق بر دل نهاد  
بند پذیرید آیا پس شما  
می میریم و دگر زنده شویم  
حاصل آنکه نیست بعد از موت تن  
دور گیتی قاض ارواح ماست  
زین طبعی مدهان در عصر ما  
برگمان خویش گویند این مقال  
در مقابل نیست ایشارا دلیل  
کو شما را در بطون امهات  
هیچ بود شکی و ربی در آن

بر چنان دانش که بودش زاندا  
پیش از این گفتیم گرداری باد  
بند نبود دوری از نفس و هوا  
یعنی ازام باز زاینده شویم  
زندگانی دگرمان بی سخن  
فمذک قاضیه امری از حد است  
همچنین هستند بیش از حصر ما  
فکه از رهان و علمی و انتقال  
حز که گویند از طریق قال و قیل  
زنده سازد خالق کامل صفات  
لیک ناداند اکثر مردمان

وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ٢٧ وَ تَرٰی

و مر خدا راست بادشاهی آسمانها و زمین و روزیکه قیام شود قیامت و روز زیان میکند اصل گشایان و بینی

كُلِّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٨ هٰذَا كِتَابُنَا يَنْطٰقُ

هر امتی را ترا و در آورده هر امتی خوانده میشود بکتابش آنروز جز داده میشود آنچه را بودید که میکردید اینست کتاب ما سخن میگوید

عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٩ فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ

بر شما بحق بدرستی که ما بودیم که می نوشتیم آنچه را بودید که میکردید پس اما آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

فَيَدْخُلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ ٣٠ وَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَفَلَمْ تَكُنْ اٰیٰتِيْ تَتْلٰی

پس داخل میشود ایشان را بروردگارشان در رحمتش است آن کامیابی آشکار و اما آنانکه کافر شدند آیات من بود آیتهای من که خوانده میشد

عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ ٣١ وَاِذَا قِيْلَ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ

بر شما پس سرکشی میکردید و بودید گروهی گناهکاران و چون گفته شود که وعده خدا حق است و قیامت نیست شکی

فِيْهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرٰی مَا السَّاعَةُ اِنْ نَّظُنُّ اِلَّا ظَنًّا وَّمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِيْنَ ٣٢

در آن گویند ندانیم چیست قیامت کمان داریم مگر گمان و هستیم مایقین دارندگان

باشد از حق شاهی ارض و سما  
بینی آنروز از نشان قاعده  
هر گروهی خوانده گردد ما کتاب  
این کتاب ماست کاینکه هشته اند  
بر شما باشد کوه گویند سخن  
پس کسانی که مؤمنند ایشان بحق  
و انکسان که برخدا کافر شدند  
پس شما کردید ابا بی اشتباه  
پس شما گفتید این معلوم نیست  
ما نه از مستیقنین اندران

قادر است او را عاده هر کجا  
هر گروهی را بزاو آمده  
و ان صحیفه است از عملها در حساب  
مر کرام الکائین بنوشته اند  
بر درستی هر چه کرده مرد وزن  
کرده اند اعمال نیکو از فرق  
پس ملایکشان چنین گویند چند  
فرقه بودید سعی در گناه  
ما قیامت را ندانیم چیست  
در شما هم بلکه داریم این گمان

چون قیامت قیام آید مبطلون  
یا که آنروزند فرقه فرقه خلق  
پس جزا داده شود امر و زهان  
یعنی این طومار اعمال شماست  
خود باستنسخ اعمال شما  
آورد در رحمتش پروردگار  
بر شما نامد رسولان هر کجا  
و اذا قبل ان وعده الله حق  
نیست ما را هیچ ظنی اندر این  
بر شما هم نیست یعنی این یقین

اندران روز بدر خسران فرون  
یا فراهم گشته درهم ذک خلق  
ناچه کردید از عملها در جهان  
که زامر ما نوشته شد راست  
امر فرمودیم کردید آنچه را  
رستگاری بود این آشکار  
خوانده زایشان تا شود آیات ما  
هم قیامت نیست در وی رب و دق  
جز گمانی که بود دور از یقین  
ظنمان در حقان باشد چنین



## الجزو السادس العشرون

الجزو السادس العشرون

وَبَدَّلَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ <sup>٢٢</sup> وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسِفُكُمْ كَمَا

و صهرشدم را بشمار اندیخته کرد و احاطه کرد بایشان آنچه بودند بآن استهزا میکرد و گفته شود که امروز فرومگردانیم شمارا همچنانکه

نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوِسُكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ <sup>٢٣</sup> ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ

فرو گذاشته ملاقات رودتان امروز وحی شما آتش است و باشد شمارا هیچ یاری کنندگان آن نیست که شما گریه آیهای

اللَّهِ هُزُوا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ <sup>٢٤</sup> وَلِلَّهِ الْحَمْدُ

خدا را استهزا و فریفت شمارا زندگانی دنیا پس امروز بروی آورده میشود آری و نه از ایشان قبول میشود پس مر خدا راست

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ <sup>٢٥</sup> وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

سایه و در گذار آسمانها و و در گذار زمین و در گذار جهان و و او راست و بزرگاری در آسمانها و زمین

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و اوست غالب درست کار

ظاهر ایشانرا شود در حالش	آنچه هست از سیئات اعمالشان	هم فرو د آید بایشان و آرمون	اص ما كانوا به يستهزئون
گفته گردد ما بریم از یادان	چون شما او یادمان بریدهای	دیدن این روز را یعنی ساد	هیچ ناوردید از فسق و فساد
رفته انداید پس امروز هم	باز داشته یعنی اندر دزد و غم	حایان در آتش اس و بر شما	بیست یاری یا مددکاری بها
این بران باشد که نگرفتید هزو	آیه الله را رجوت کل و حرو	بر شما را زده بر خود شیفته	زندگی این جهان و افرغه
پس در آروز آکسان و آتش برون	می بایند از ولا یستعینون	حمد پس حقراست رب العالمین	آفریننده سموات و زمین
کرده ایجاد این زمین و آسمان	حر و کل و وحش و ضیرو اس و جان	هست او را کبریا و حلال	در زمین و آسمان فی کل حال
غالبست او بر هر آن شئی که هست	پس مدتر بر هر آن عالی و بست	می کند بدس اشیا بر نظام	یا حکمت داده بر ملک اسطام
کبریا و مرو را زبیده است	هم عظمت ذات او زاید است	عظمتش یابیده و مدکش عظیم	غالب اندر امر و در خلق او حکیم



### سورة الاحقاف خمس و ثلثون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ <sup>١</sup> مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

و فرو رساندن کتابست از خدای عزیز درست کار بآفریده آسمانها و زمین را و آنچه میان آندو ناست مگر بحق

وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَا أُنْذِرُوا مُّعْرِضُونَ <sup>٢</sup> قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

و مدتی نامرده شده و آنرا که صهرشدم از آنچه بهم کرده شد دعا عرض کنندگان بگو خبر دهید از آنچه میخوانید از جز خدا

أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتُنْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ

بمائد مرا که چه چیز آفریدند از زمین یا مرا بشمار است شرکتی در آسمانها یا دید مرا کتابی پیش از این یا

آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ <sup>٣</sup> وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ

باز مانده از دانش اگر هستید راستگوین و بیست گمراهتر از آنکه میخواند از جز خدا آنرا که اجابت نمیکند مرا و را

## سورة الاحقاف

إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ۝ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا

تا روز قیامت و آنها از خواندن ایشان بیخبرانند و چون حشر کرده شد مردمان باشند مرایشانرا دشمنان و باشند

بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ۖ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ

بیرستش ایشان انکار کنندگان و چون خوانده شود برایشان آیتهای، اگر روشن است گویند آنرا کافر شده در حق را چون آمد ایشانرا

هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۚ أَمْ يَقُولُونَ اقْرَأْهُ قُلْ إِنِ اقْرَأْتَهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ

این سحریت آشکار بلکه میگوید بدو نیست آنرا که اگر دروغ است آنرا پس مالک نمیشاید مراد خدا چیزی او

أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝

دانا تر است آنچه سخن میکند در آن نامی باشد او گواه مابین من و ما شما و اوست آمرزنده مهربان

شد حق از بطن محمد در خطاب	از بی ترس آیات و کتاب	خود فرستاد این کتاب استوار	آن خدای غالب استوده کار
ما فریدیم این سموات و زمین	واچه باشد در میان آن و این	از تمام ممکنات و ماخلق	جز حکمت جز بهجت حریق
تا زمانی نام برده که آن	منتهی گردد مقادیر و زمان	کافر آن کوشت عما اندروا	معرضون یعنی بگردانید رو
گو که می شنید این آبا شما	میرستید آنچه را غیر از خدا	چیزی از آن و انما یدم فرض	کافرید سید از اجزاء ارض
یا که ایشانراست شریعت از گمان	در سموات اعنی اندر خلق آن	بر من آرید آن کتابی را بدین	کامده باشد شمار را پیش ازین
یا که آناری رعنم ارباشماست	گردانید دعوی شما گوید راست	یعنی از دارید برهان و دلیل	آورید از نعم افزون یا قبل
یعنی اندر ست پرستی خود شما	گردایی هست آرید آن شما	لیک زان گمراهی که خواند او	غیر حق آنرا که اندر جستجو
تا قیامت خواندش که در خطاب	زان دعای او گردد مستجاب	وز دعاهاشان بیان پس غافلند	که بر آنها در تصرع مایلند
حشر و زبیکه شود این مردمان	دشمناسد این جماعترا نشان	حق بطق آورد مرایشانرا چید	تا رابرسیدگان کافر شوند
خوانده چون گردد برایشان بر ملا	ناشان روشن آتھای ما	کافران حق را که آمدشان چید	می گویند این بود سحر مبین
زین عجز ام یقولون امریه	بافه است آنرا که کامد از اله	گو که گمراهی ستم حق	پس مدم خود در غناش مستحق
پس شما قادر بتقریبی رمن	هیچ نوید از عذاب ذوالعین	گر بفرس از بهر اشفاق شما	در خدا سده بدیشان افتری
تا که معبودان با طررا بکشد	ترك و رو در خلق یکتا بید	پس چو او نازل کند بر من عذاب	لی بدفش قادرید از هیچ باب
پس مرا این افتری ستن چه سود	بهر چند از عذران و وجود	اوست دانای تر بر آنچه میگوید	خوس در آن ضمن قرآرا بیدید
	هم گواهی را میان ما پس اوست	که غفور و مهربان بر هر کس اوست	

قُلْ مَا كُنْتُ بِدُعَا مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا يَكُمُ إِنِ اتَّبَعْتُ إِلَّا مَا يُوحِي

بگو نیستم من نودر آمدی از رسولان و دمام که چه کرده شود بامن و ما شما بیروی نیکم مگر آنچه وحی کرده شود

إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۚ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنِ كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ

بمن و بیستم من مگر بیم دهنده آشکار بگو خبر دهید که اگر باشد از در خدا و کافر شوید آن و گواهی دهد شاهی

مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ قَامَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ وَقَالَ

از بنی اسرائیل بر مثل آن پس ایمان آورد و سر کشی که بد بد رستی که خدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا و گفتند

الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ

آنرا که کافر شدند برای آنرا که ایمان آوردند اگر بودی خیر سبقت نیکر رفتند ما را بسوی آن و چون هدایت نافتند آن پس زودی خواهند گفت

## الجزو السادس العشرون

هَذَا أَفْكَ قَدِيمٌ <sup>۱۱</sup> وَ مَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا

اینست دروعی کهنه و پیش از آنست کتاب موسی امام و رحمت و این کتابست تصدیق کننده زبان عربی

لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشِّرِ الْمُحْسِنِينَ <sup>۱۲</sup> إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ

تا مردم گنند آنگاه که ستم کردند و بشارت دهد به نیکوکاران را بدرستی که آنان که گفتند پروردگار ما خداست پس ایستادگی کردند پس نیست بیمی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يُعْذَرُونَ <sup>۱۳</sup> أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ <sup>۱۴</sup>

بر ایشان و نه اشخاص اندوخته شود آنها را اهل بهشت خاوندان در آن ناداشی آنچه بودند که میکردند

<p>گویشم من رو پیدا شده می دانم بجهنم می رفتند بر روی آنکه جزایزه و وحی کو حسان بود آیا این شما هم شهادت داده اید شاهدی حاصل از حق گرفته اید شاهدان سلام بشد آیا شما از گمراهان گفته بعضی قصد ازین شاهد که گفت کرده تصدیق اول قرآن و رسول آمد آیت کمال که ایسان کرد چون قرآن راه می یابند پیش از این قرآن تحقیق اندام بر کتاب موسی و آیات او از نیکوکاران شارت ده هم آن خوف و حری نیست هیچ از برشان</p>	<p>از رسولان اندران محکمه با شهادت از رسد و رسید میشود از حق درام و وحی گرفته قرآن شد از رسد آل یعقوبش اهل از واحدی هم راو شاهد بود این سلام ماده از رسد حدان نامان است در موسی که صدقت است اندر آن توریه عدل و اصول طعن آن اهل دین و مؤمنند رود پس گفتند قومی خود رسید مرکبات موسی فرجیده نام هم بهره از آسمان آمد فرو درجات از باز و ایصال حسان آنگاه رسید اهل حلت خاوندان</p>	<p>مکرم دعوت مرا آنچه کرده اند لشده چون این شش است شمار این است عینی خود نیکار گفته شد آنگاه که نام دین و ان بود معنی توریه و ادب صبر اسرائیلان او اعانه است راه رسد حدان نامان بوده او رسد این قرآن گواه نفس گفت از بود در اسلام حیر که گرایین بود به از کیش ما این دروغ کهنه است و مل آن بخش دنیا و عینی را سب راسان توری از غیر عجم رسان آنکه گفتند از یقین بر خیز آنچه صبر در عمل</p>	<p>نی بجری نامان «ورد» ماند حان مشرك در عذاب و آتش است بسته من در بدیری آشکار خواست رسد حدان نامان خواست قرآن را مصدق در صواب کمال توریه این کتاب محکم است و اندارسان مگر در گمراهی خواست توریه مکرر از اله ما در آن بود به راغب راغب نس بر آن سفت محبت از پیش ما گفته اند از امری پیشین وین کتاب آمد مصدق در طلب تا رسید انداز از باب سم ایستادگی پس انداز راه دین محس حب ذوالجلال لم یزل</p>
---	--	---	--

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ

و وصیت نمودیم انسان را بوالدینش خوبی کردن برداشت او را مادرش بدشواری و نهادش بدشواری و حملش و پرورشش از شیر سی

شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ

ماه است تا چون رسید و بالغ شد و رسید و بچهار سال گفت پروردگار من در دل من انداز که شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی

عَلَيَّ وَ عَلَى الْوَالِدَيَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ اَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي اِنِّي تبتُّ اِلَيْكَ وَ اِنِّي

بر من و بر والدینم و اینکه کنم کار شایسته را که پسند آید و او شایستگی دهد مرا در اولادم بدرستی که من بارگشت عود به سوی تو و بدرستی که

مِنَ الْمُسْلِمِينَ <sup>۱۵</sup> اُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي اَصْحَابِ

مؤمنان را و آنان که می پذیریم از ایشان بهترین آنچه کردند و در مکر و بدیاری بدیهای ایشان را شدد را اهل

الْجَنَّةِ وَ عَدَّ الصَّدَقَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ <sup>۱۶</sup>

بهشت و عده راستی که بودند وعده داده شدند

هم وصیت کرده ایم از فرس عین | کادمی بیکی آمد بروالدین | مادرش چون حملش از سختی نمود | هم نهاد او را بسختی آنچه بود

## سورة الاحقاف

حل او تا گیردش از شیر باز  
چون رسد او بر چهل سال از قرار  
ز آنچه بر من کردی انعام از کرم  
بر صلاح آور مرا از یتیم  
آنکرو همد آنکه بیکوتر عمل  
در میان اهل جنت که خدای

سیمه است از حکم آن دانای راز  
گوید ارشاش که ای پروردگار  
هم چنین بر والدینم دمدم  
جاری آرا ساز در ذریتم  
کردد از ایشان قبول لم یزل  
و عده داد از راستشان بر عطای

تار سید از کودکی از روی نقل  
کن مرا از بخشش بی عنت  
هم شوم ملهم بکردار بکو  
بر تو گشتم بار ز اشیاء جهن  
در گذشته هم شود ز احرامشان  
و عده که وعده داده میشدد

بر کمال قوت و ادراک و عقل  
مولع و ملهم بشکر نعمت  
موجب خوشبودیت آیا شد او  
هم تورا باشم ز کردن هشتگان  
بر مکتوبی ثبت گردد نامشان  
بر بهشت عدن و جای از جند

وَالَّذِي قَالَ لِيُؤَدِّيهِ أَفْ لَكُمْ أَتَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَبَ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا

و کسب که گفت مر و الدیش را اف مر شمار دو بار آ یا وعده میدهم مرا که بیرون آورده مشوم و تحقیق در گذشته قریب هزار پیش من و آن دو

يَسْتَفِيتَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ قَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ١٧ أُولَئِكَ الَّذِينَ

استغاثه میکردند خدا و ای وای ای آن آورنده رسد که وعده خدا حق است پس میگفت بستان این مگر اساطیرهای پیشین آنها آن است که

حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ١٨ وَ

که امانت شد بر ایشان سخن در امتی که در گذشته از پیش ایشان از جن و انس و آنست که ایشان بودند زیاده کاران و

لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ١٩ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى

برای هر یک مرتبه است از آنچه کردند و تمام میدهند انرا کرده هاشان و ایشان سمر کرده میشوید و روزی که عرس رده میشود آن است که کار شدید بر

النَّارِ أَذْهَبْنَاهُمْ طَيِّبَاتُكُمْ فِي حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَ أَسْنَمْنَاهُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ

آتش بردید از راهاتارا در زندگیشان در دنیا و تعیش کردید آن پس امروز جزا داده میشود عذاب خوار بر اسب آنچه بودید

تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ ٢٠

سرشی میکردید در زمین با حق و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید

و آنکه گوید والدین خویش را  
قرنها بگذشته پیش از من هر ار  
و یلک آمن ان وعده حق  
حق برایشان گشته قول اندر ام  
پیش از ایشان بربری و آدمی  
این دو فرقه هر یک را رتبهها  
یاد کن روزی که بر آتش شوند  
سرف شهوتها نمودید آهه

بر شما اف ناد یعنی باز را  
زنده زانکه کسی شد در روزگار  
آنکه گوید ایست قصه ماسبق  
که گذشته پیش از ایشان بزم  
گشته بود آن قول جاری خود همی  
هست بر حق بکردار و حزا  
عرصه کرده کافران خوار و زرد  
بر شما ماند از حسابش مظنه  
زان تکبرها که ناحق در زمین

و عده آ یا میدهم از فسق  
اسعانه پس نمایند از خدا  
نیست حر اسامه پیشین  
گشته واجب قول یعنی در عذاب  
آن امم با این قریشی کافران  
هم جزاهای عملهاشان تمام  
خود شما بردید بهره در حبه  
نک جزا یابید از رنج فزون  
بودن و ترک فرمان ایچس

که پس از مردن رفیق آیه برون  
تا نماید راه آن و زید را  
ایکرو همد از خلاق آنکسان  
قول باشد حکم سابق بر عقاب  
جلگی باشند سعی در زمان  
بی زاستم دهمد آن رسالام  
از خطوط دوی و ر حنات  
هم عذاب الهون ما تستکبرون

وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتْ الْأَنْدُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ إِلَّا

و یاد کن برادر عاد را هنگامیکه بم کرد قومش را در درمنها و تحقیق در گذشته دیدم کندگان از میان دودستش و از پس سریش که تدبیر سید

تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٢١ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا

مگر خدا را بدستیکه من میترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ گفتند آ یا آمدی ما را که ترک گردان ما را از الهامان

فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٢٢ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ

پس بیار ما آنچه وعده میدهمی ما را اگر هستی از راستگویان گفت نیست آن علم مگر نزد خدا و میرسانم شما آنچه را فرستاده شده بآن

## الجز والسادس العشرون

وَلَكِنِّي أَرَيْتُكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ٢٣ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ

ولیکن می بینم شما را گروهی که جهل میورزید پس چون دیدند آن را برای من شده در افق متوجه و اودیهای ایشان گفتند این ابرست پهن شده

مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٤ تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا

در افق که ارا شده ماست بلکه آنست آنچه بهشتاب میجو استبد آنرا باد است که در آن عذاب است بر در در که هلاک میسازد همه چیز را نامر بر و در گذارش بس کشند چنانکه

لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ٢٥

دیده نمیشد جز مسکینهاشان همچنین پاداش میدهم گروه گناهکاران را

بار از هود نبی آور باد	که برادر بود او با قوم عاد	ماقریش اعنی نگو احوال هود	چونکه کرد انداز قومش را چه بود
اندرا حفاف اعنی ارس ریگرار	باده بگشته بد زو بشار	یعنی از پیغمبران دی ندر	پیش از او وز بعد از او بودند بر
دعوتش بود این بقوم اندر ملا	که بپرسید حرق را شما	ر شما دارم من از آروز بیم	که عذابش بهر غاصی شد عظیم
آمدی گفتند در سامان ما	ما زمان داری ز معبودان ما	بس داور ز آنچه وعده میکنی	ار عذاب این صادقی و اینی
هود گفتا من دادم این راست	عبر از این سو که دا ازین خداست	کار من باشد رساندن آنچه را	که فرستاده شدم زان بر شما
لیک می بینم شما را در بسیج	از گروهی که عناید هیچ	پس حو آتینگام دیدید از شتاب	آنچه را موعود بودید از عذاب
بود آن ابری عریض آورده روی	سوی ایشان برگرفته شهر و کوی	پس گفتند این مگر ابر است پهن	که ما اراان دهد بینش ووهن
هود گفت این ابر اراان نار نیست	بل هاست از رمی برسید چیست	که بر آن میبود استعجالان	بر در گرون زان شود احوالتان
بادی اندر وی عذاب و درد ناک	که آمد یک لحظه ناود و هلاک	هر چه هست از نفسها و مالها	وز بهایم حله با امر خدا
پس گشتند آچنان در جای شان	بد نه پیدا غیر مسکینهاشان	همچنانکه یافتند آنها سزا	بحر ما را هم دهم اینسان جزا

وَلَقَدْ مَكَنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ

و به حقیقت تمکن دادیم ایشان را در آنچه تمکن ندادیم شما را در آن و گردانیدیم مرا ایشان را گوش و دیدما و دلها پس کفایت نکرد ارا ایشان

سَمْعَهُمْ وَلَا أَبْصَارَهُمْ وَلَا أَفْئِدَتَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْعَدُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا

گوششان و نه حشماشان و نه دلهاشان هیچ چیز چون بودند که انکار میورزیدند بآیهای خدا و احاطه کرد بایشان آنچه

كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٢٦ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَ صَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

بودند که بآن استهزا میکردند و تحقیق هلاک کردانیدیم آنچه را پیرامون شماست از دریاها و مکرر آوردیم آیهها را باشد که ایشان باز گشت کنند

٢٧ قُلُوا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْلَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ أَفْكَهُمُ وَمَا

پس چرا باری نکردید ایشان را آنکه گرفته اند از غیر خدا و سبیله تقرب که الهانند بلکه که شد در ایشان و اینست دروغش و آنچه

كَانُوا يَفْتَرُونَ ٢٨

را او دند که نرمی یافتند

ما ندادیم آن تمکن ر شما	که بقوم عاد خود دادیم ما	گوش و چشم و قلب گردانیدشان	تا ببینند و بیابند از شان
چشم و گوش و قلب ز ایشان بس داشت	باز چیزی ز آنچه را ایشان گماشت	دع ز ایشان میکرد اعنی عذاب	بودشان رانفو اعضا در ذهاب
بود بر تقلید قول و کارشان	هم بآیات خدا انکارشان	هم بگرد آورد ایشان را عیان	آنچه میکردند استهزا بآن
و آنچه گردا گردشان بود از قری	ما تبه کرد ایشان ملک و سرای	ما بجد گردانده بودیم از رشد	اندر ایشان جله آیههای خود
تا مگر کردند بار از کفر خویش	رو گشتند از گمراهی بردین و کیش	نصرت ایشانرا نکردند از چه پس	آنکه می برگرفته بودند از هوس
دون حق بهر تقرب بر خدا	خود الهان دگر محض هوا	بلکه کم گشتند ز ایشان بر شتاب	وقت محنت یعنی انزال عذاب
وین دروغی بود ایشان و اجتری	آنچه میکردند بر آن افتری	یعنی آنکه ما تقرب سوی حق	زن بتان جوئیم خود از ماخلق

## سورة الاحقاف

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ

وهنگامیکه گردانیدیم سوی تو جماعتی را از جن کمی شنیدند قرآرا پس چون حاضر شدند آرا گفتند خاموش باشید پس چون گذارده شد

وَلَوْ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِينَ ٢٩ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ تَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ

برگشتند سوی قومشان بیم کنندگان گفتند ای قوم ما بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که فرود ستاده شد از موسی تصدیق کننده مرا آنچه را

يَدِيهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ ٣٠ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ

باشد میان هدایت میکند سوی حق و راه راست ای قوم ما احابت کنید خواسته خدا را و ایمان آورید تا با ما برزد شمارا از

دُنُوبِكُمْ وَيُخَوِّدَ كُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ٣١ وَمَنْ لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ

گناهاتان و براند شمارا از عذاب پردرد و آنکه احابت نکند خواننده خدا را پس نیست عاجز کننده در زمین و ست مرا و را

مَنْ دُونَهُ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ٣٢

از جز او یاوران آنهاست در گمراهی آشکار

در بیان آنکه وجود جن نص قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده اند

یادکن کردیم سبوت منصرف نس بود مکملی زناوین حکیم یا وجود نس و گفایر و می ای سا محسوس کاندلر موردش لیک خاقل رین بیان اندیشه کرد مخرق یا عصرش رآش کنند یا که سنک اندارد اندر خانه گیردش جن کرخرد معدور ماند ای یمنر یادکن سوی تو مثل یکدگر را پس بگفتند انصوا حق سجن گوید کتون بدهید گوش باز چون گشتند گفتند از شاب آنچه زو بوده است پیش از حزه و کل ایکروه ما احبوا بالقبول تا حق آمرزد گناهان شما بست او عاجز کننده حق یقین	چونکه قوم را زجن هم معبر هم دارد زان اما عقل سلیم بست لازم ذکر قول فلسفی بست کس رومطلع حزم و حدش که توان جن را کس اندر شیشه کرد ما چو مصروعش ببید غش کنند این تو گراور کسی دیوانه ورشان آدمیت دور ماند جیان را داد حق چون وقت لیل بشنوید اندر خوشی صوت او جن و اس این بشود الانهوش ایکروه جن شنیدیم آن کتاب مرصداق از کتاب و از رسل داعی حق را که آن باشد رسول هم رهاوند از عذاب پر عا نی یدهی از عذابش در زمین	هست در تحقیق جن س گفتگو دیدند ارباب کشف اندر شهود خلق اشیا کرده آنکو خود تمام تا چه حای شیئی با محسوس کان یا کسی نهر فریب عامه اش ما عزایم یا کسی خواند مرش جنی است آنکس که گوید از شکست شرح آیت کو که ما ندیم از کلام چونکه قرآرا نمودند اجتماع وا گذارید این هجوم و همه پس جو قرآن خوانده شد مؤمن شدند که پس از موسی رحق بارل شده سوی حق اذ لفظ و معنی رهنماست آوردید ایمان بوی و اذعان کنید داعی حق را احابت هر نکرد نیست او را هم بحر حق عون و یار	بست حاجت لیك در تحقیق او هم بص انبیا دارد وجود هم خبر داده است از جن در کلام ناید اندر دیدن کس فاش و بیان رام سازد در طلسم و ماه اش یا بقا زوره کنند خاکش آن فلان محنون بشبه جن گرفت نیست سود از ذکر محمودان خام حاضر آساعت شدت بی صداغ قول حق است این ببوشید آن همه منذریں مرقوم خود از جن شدند حکم سابق را مصداق آمده بر صراط مستقیم و راه راست طاعت و تصدیق او از خان کند حق تعالی را از این مصطر نکرد در ضلالتی این گروه آشکار
---	--	---	---

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ

آیا ندانستند که خدائی که آفرید آسمانها و زمین را و ما بدم گشت در آفریدن آنها قادر است بر آنکه برده گرداند مردگان را

بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٣٣ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا

آری بدرستی که او بر همه چیز تواناست و روزیکه عرص کرده میشوند آنها که کافر شدند بر آتش آیا نیست این حق گویند

## الجزو السادس العشرون

بَلَيَّ وَ رَبَّنَا قَالَ قَدْ وَفَوْا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٢٤ قَاصِرٌ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْقَرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا

آری پروردگار ما گویند پس بچشید آزار عذاب را بسبب بودنتان که کفر میورزیدید پس صبر کن همچنانکه صبر کردن صاحبان ثبات از رسولان

تَسْتَعْجِلُ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ

و بشتاب میجوای برای ایشان گویند ایشان روزیکه می بیند آنچه را وعده کرده میشوند درنگ نکردند جز ساعتی از روز رسانید نیست پس آیا هلاک میشوند

### إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ

حرکروه فاسقان

این نداستند آیا که خدا	آفرید ارفدند این ارس و سما	هم شد زین آفریدن در تعب	هم نگشت از حفظ اشیاء مانده رب
شرح این در آیه الکرسی عیان	گفته ام بادقت از خواهی-بحوان	هست ارجاء موتی قادر او	بل هر چیزی توانا بی غلو
یاد کن روزیکه اهل کفر چند	خود بدوزخ عرصه کرده میشوند	پس ملایکشان بگویند این عذاب	بست آیا بر شما حق و صواب
می بگویند آری این حق است و راست	حق آن کوفاش و بهمان رب ماست	پس موکل گوید او ذوق العذاب	زانچه پوشیدید حق را در حجاب
صبر کن پس همچنان کاندر سبیل	صبر کردند آن اولوالعزم از رسل	هم ممکن تعجیل ای کامل مصاب	بهر فی مشرکین یا بر عذاب
گوئیا روزی که ببند این گروه	اچه وعده داده گشتند از وجوه	می نکردستند در دنیا درنگ	چرکه یک ساعت خود از یکر و زنتک
	این بلاغی بود پس آیا تناه	میشود حر فاسق کم کرده راه	



سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ ٢ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا

آنانکه کافر شدند و بازداشتند از راه خدا ضایع گردانند کردارها شانرا و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته و ایمان آوردند

بِمَا نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ ٣ ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ

ب آنچه فرو فرستاده شد بر محمد صواب و استحق از پروردگارشان در گذراند از ایشان گناهها شانرا و اصلاح آورد حال شانرا این بیاست که آنانکه

كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ٤

کافر شدند پیروی کردند باطل را و اینکه آنانکه ایمان آوردند پیروی کردند حق را از پروردگارشان همچین مژید خدا از برای مردمان مثل های ایشانرا

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ ٥ فَاِمَامِنَّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءٌ

پس چون ملاقات کنید آنانرا که کافر شدند پس زدن کردنها تا وقتیکه بسیار بکشید ایشانرا پس سحت کنید بیدرا پس یا منت نهادن بعد از آن و یا فدا گرفتنی

حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَيْنَصَرُ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ

تا بنبهد کس از ار آلاش را اینست و اگر میخواست خدا هر آینه انتقام کشده بود از ایشان ولیکن تا بپاز ماید بعضی از شمارا بعضی

وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ ٦ سَيَهْدِيهِمْ ١ وَ يُصْلِحَ بِأَلْفِهِمْ ٧ وَ يُدْخِلُهُمْ -

و آنانکه کشته شدند در راه خدا پس هرگز ضایع نیگردانند کردارها شانرا بزودی هدایتشان کند و سامان آرد حال شانرا و در آورده شان

الْجَنَّةُ عَرَفَهَا لَهُمْ<sup>۸</sup>

بهشت که تعریف کرد انرا برای ایشان

بر هوای نفس دون تابع شده که طعام و خرج دادندی بعیش بر کسان اعضا مشان بیعاصل است گر بود پاداش آرا نقت است در نبرد آیند از زال فرق میکنند اعمال بیکو پیریا کامد از حق بر رسول بی دید آخر ایشار است بر فور و فلاح از ته بخاری چو شیطان غوی گشته نازل رده فرمان ناخبتار هر کجا بنشدشان گردن زید بگذراید اندر ایشان ناسد نا که نگریزد خون دست آورد یا فدا گیرد از ایشان دلپذیر انتقام از کافران بی رشد میکنند اعمالشان سود هفا کرده تعریفش رایشان در سرشت	یا که مردم را دره مایع شده چندن بودد زاعیان قریش گفت حق کاعمال مشرک باطل است یا عطائی کر ریا و شهرتست مال مبدادد تا با اهل حق وانکسانکه بگرویدند از ولا اوست حق یعنی که قرآن مجید کارشارا آورد هم بر صلاح کافران کردد یعنی پیروی یعنی از قرآن که انزیروردگار پس ماد از کافران تان زید تا ثغاث را و غلظت را زحد بندشان محکم بدست ویا هید بعد از آنکه رشما گشتند اسیر کار ایست از خدا خواهد گشت کار زار آنکه در راه خدا داخل ایشانرا تایید در بهشت	بار استادد از راه خدا که نمودی نیک آن افعالشان باز تا مانند از آئین او هر عمل کان باشد از حور و فساد مال حق بر احق هر گر مده خواهد از وی تا شود باطل حقی بر محمد گشت ز احکام و سق بگذراند حق از ایشان سیئات پیروی کردد از باطل بحال پیروی ارحق فرمان کرده اند حال ایشانرا رکفر و دین عیان زود وسعت آید شان بر قتل و صرب که باشد از ره قادی بجز بی عوس از بندشان رخصت دهد بافی ای حکم است تا آوقت وحد نعم را بر بعض خلاق جهان هم باصلاح آورد مر حالشان	آنکسانکه نگرویدند از عمی حق مکر نابود کرد اعمالشان بر سنیزه احمد یا کیزه خو لیک این حکم است عام اندر عباد ترک هستی از عطاها حمله نه کی کند ایشان عطا جزا حقی بگرویدند آنچه را نازل ز حق آنکسایرا که باشد این صفات ایست بهر آنکه ارباب ضلال وانکسان کایمان بحق آورده اند حق بدینسان میکنند بر مردمان آزمان یعنی که قائم گشت حرب یا کران سازید شان چندان ضرب یا برایشان پس شما منت هید تا که نهند اهل حرب آلات خود لیک خواهد تا شاید امتحان زود بنهید ره از اقبالشان
--	--	---	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ أَقْدَامَكُمْ<sup>۹</sup> وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَسًا

ای آنانکه ایمان آوردید اگر یاری کنید خدا را یاری کند شما را و ثبات کردد قدمهای شما را و آنانکه کافر شدند پس نکوناری

لَهُمْ وَ أَصَلَ أَعْمَالَهُمْ<sup>۱۰</sup> ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَهْبَطَ أَعْمَالَهُمْ<sup>۱۱</sup> أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي

مرایشان را و اصل کردد اعمالشان آن باینست که ایشان ناخوش داشتند آنچه را فرستاد خدا پس ناچیز گرداند کردارشان را آری پس سیر نکردد در

الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمَثَالُهَا<sup>۱۲</sup>

زمین پس بگرد چگونگی بود انجام کار آداب که بود پیش از ایشان هلاک کرد خدا ایشانرا و برای کافراست امثال آن

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ<sup>۱۳</sup>

آن باینست که خداست یاور آنانکه ایمان آوردند و درستی که کافران نیست یآوری مرایشانرا

مؤمنان یاری دهند از بر خدا وانکسانکه نگرویدند از و داد باشد این اضلال و تمس از کره شان کافران نکند سر آفاقون کردشان مکتوب و مستاصل خدا	او کند مصورتان در هر کجا پس بلغزد گامهاشان در جهاد که ند از ما انزل الله در شان در دمی بوده است تا بسند چون مشرکاسد این چنین در متها کافرانرا نیست مولائی و یار	تا شود اندر غرض صاحب قدم یا که از القای رعد اندر قتل پس خدا باطل نمود آن کردها آخر آنانرا کز ایشان پیشتر این ران باشد که حق یار است و دوست وزبتان باید رایشان هیچ کار	قوت و همت فراند دمدم پایشان لرزید و گشت کار و حال که از ایشان گشت صادر تا کجا بوده در کذب و ظلم و شور و شر مؤمنان را دور از آن کوا کیم حوست
--	--	--	---

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

درستی که خدا داخل میکند آنانرا که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته در بهشت هائی که می رود از زیرشان اهرها و آنانکه کافر شدند



## الجزو السادس العشرون

يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُوْنَ كَمَا تَأْكُلُ الْإِنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ <sup>١٤</sup> وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً

کامران میکنند و میخورند همچنانکه میخورند چهاربان و آتش مقام است مراشارا وسا ازقرها که آن سخت تر بود در توانائی

مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتَكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ <sup>١٥</sup> أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ

از قریه نو که بیرون کرد ترا هلاک کردیم ایشان را پس نیست صریاوری ایشانرا آتایس کسیکه باشد بر حجتی از پروردگارش

زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ <sup>١٦</sup> مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ

چون کسی است که آراسته شده باشد برای اویدی زردارش و پیروی کند خواهمشهاشانرا مثل بهشتی که وعده داده شده بمتقین که در آنست بهرها از آب

غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ <sup>١٧</sup> وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ

نامتغیر و بهرها از شیری که نکشته ضم آن و بهرها-تار حمری که لذتست برای آشامدگان و بهرست ارشده بی غش

مُصْفًى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَقْفُورَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً

و مرا یاشار است در آن از همه میوها و آمرزشی از پروردگار شایب چون کسی است که او را وداست در آتش و آشامایده شده آبی

حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ <sup>١٨</sup>

حوشان پس یاره یاره کرد و دهانشرا

حق نماید داخل از حسن سرشت کافران که بهره از دبا برد ای بسا از قریها کایشان اشد ما نمودیم آجاعت را هلاک که مراورا دیو دشت آراسته و صفت آجعت که وعده داده حق بهرها علم است و عقل و معرفت جوپهای شیرهم باشد دراو هست هم از حر خالص بهرها حویهاهم در بهشت از عسل بهرشان باشد در آن از هرثمر	مؤمنان و صالحان را در بهشت میخورند انسان که حیوان خورد بوده اند از قریه تو در سد پس بدشان ناصری در بیم و ناک سوء اعمالش چنانکه خواسته متقی را این بود بی نقص و دق بی غیر درشان از هر رحمت از صفاتش لم تغییر ضمه شاری را لدنی بی متهنا واردات عارفست آن بی خذل و رحق آمرزش بیابی بیشتر هم چشایده شود از آن حیم	حتی حازی در برش نهرها در حهاشان خوردست آمل و راه راهل مکه بوده اند اعلى فزون هر بود از رحمتی آیا ز رب کرده اند از آرزو شان پیروی حویها باشد در آن زانی چنان می یابد ره در آن عیب و مساد علم و اخلاقت و اعمال و یقین از محبت هیچ اگر داری بدل آنکه غیر از عشق یارش کاریست هست ماسد کسی کادر شهود که بر د روده هاشان در حیم	علم و ادراکست و ان ابرهها و آتش است اندر قیامت جایگاه خود بقوت که نمودند برون هست خون آکس نیست در سب پسند این هر دو یعنی بر سوی که بگردد طمع و رنگ و بوی آن هم تعمیر در اصول و اعتقاد از ریاضت در ریاض السالکین حسد دان الداذ متصل شرفی شیرین تر از دیدار است کادر آتش در حرا دارد خلود
---	---	---	---

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا

و از ایشان کسی است که گوش میدارد بدو تا چون سرن رود از نزد تو گویند مرا آنرا که داده شد ند علم را که چه گفت همین ساعت

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ <sup>١٩</sup> وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآثَهُمْ

آنها کسانی اند که مهر نهاد خدا بر دلهاشان و پیروی نمودند خواهمشهاشارا و آنانکه هدایت یافتند افزودایشرا را هدایت و دادایشرا را

تَقْوَاهُمْ <sup>٢٠</sup> فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ

تقواشارا پس آیا انتظار میدارند جز قیامت که آیدایشرا را تا گاه پس تحقیق که آمدعلامهایش پس از کجا باشدایشرا را چون آمدایشرا را

ذِكْرُهُمْ <sup>٢١</sup> فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ

بندرگرفشان پس بدان که نیست خدائی مگر خدا و آمرزش خواه از برای گناهت و از برای مردان گرونده و زنان گرونده و خدا امید اند جای کردستان

وَمَثُوكُمْ ۲۲ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ

وآرامگاهتان را و میگویند آنانکه ایمان آوردند چرا فرو فرستاده شد سوره پس چون فرو فرستاده شود سوره محکم و ذکر کرده شود

فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَعْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ قَاوُلِي

در آن کارزار ای بی آزار که در دلهای ایشان مرض است که میگردند بسوی تو که برین طاری شده بهوشی را و از مرگ پس اولی است

لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ ۲۳

برای ایشان طاعت و گفتار خوب

و انکسانند آنکه می بدهند گوش باصطحابه کا که از شرعند و دین ایگر و هد آنکسان که حق بهاد و انکسانکه یافتندی ره خدا کان باید سوی ایشان ناکهان هم چنان گیرند بد از آن اساس دافع هر حرن و خوف و محنت است مقطع شو یعنی از مادون حق ازهر آن قیدی رهی بر قدر آن حزم و حد را باشد این فنا حق نداد از شما بی اشتباه پس فرستاده شود چون در قتل قلبشان مانا مرص است از فاق هست اولی پس مرا یشار اعداد	بر تو قاسرون روند از لب جوش داده حقشان علم و ایمان یقین مهرشان بر قلبهای بهیاد زاید ایشانرا صدد بورهدی شد علامتش هانا پس عیان در وقوع ساعت از هو و هراس آنکه ذاتش مصعب بر وحدت دل بپرداز از وجود مایحق ثابت حوانند مانا رهروان تا شناسی توبه ها را حاجا جای گردا بدین و آرامگاه سوره محکم بلا سح و روان نیستشان در امر اسلام اتفاق یا بود اولی جهاد از هر صواب می گویند اعلی اندر زدگی	چون زبرد یک تو میگردند دور او چه میگفت آنقا یعنی رسول کرده اند از آرزو شان پیروی هم دهد تقوی بکشد انتظار اندکها پس باشد ایشانرا ایات پس نداید اینکه ممود حق از حق آمرزش طلب بر ذنبت چیست توبه گر که گوید توبت است تا بکنی و اهری از هر چه هست اینقدر کافی است باقی را بنهم مؤمنان گویند از شوق و داد و اندران ذکر قتال از مافرض سوی تو مانند چون آنکس که غش طاعت و گفتار نیکو در جهاد کار شده طاعت است و سدی	می گویند از غمق و از غرور ما نکردیم هیچ فهم آن اصول هم تهاون بر کلام معنوی جرقیامت را پس ایشان را اضطراب چون قناعتشان در آید ناشاد بیست حر پروردگار مایخلق هم بدب مؤمنین و مؤمنات رستن از بقید تعین توت است این فهای عارفان ناله است هیچ اگر از عقل و علمت هست هم سوره دل شد چون در جهاد بیبی آزارا بدل باشد مرص گردش در وقت موت اندر طیش مر سزاوار است از بهر عباد
---	--	--	---

فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرَ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۲۴ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي

پس چون لازم شد امر راستی و رزیده بود و سادها را آیه بود بهتر از برای ایشان پس آبا زدیک شدید اگر والی شوید که فساد کنید در

الْأَرْضِ وَ تَقْطَعُوا أَرْحَامَكُمْ ۲۵ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَعَهُمُ اللَّهُ فَاصْمَهُمْ وَ أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ ۲۶ أَوَلَا

زمین و قطع کنید رجهاتان را آنکروه آناند که امن گردا یشار اخدا پس کر گردا بدیشان و کور کرد چشمهای ایشانرا آبا پس

يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۲۷ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَيَّ آذْبَارَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا

تفکر میکنند در قرآن یا بر دلها نیست فغهاشان بدر سیکه آنانکه برگشتند بر پشتهاشان از بعد آنکه طاهر شد

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ ۲۸ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نُزِّلَ

مرا یشار اهدایت شیطان خوب و نمود از برای ایشان و طول امل داد بر ای ایشان آن سبب اینست که ایشان گفتند مرا آزار که ناخوش داشتند آنچه را و فرستاد

اللَّهُ سَنُطْعِمُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ۲۹ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ

خدا که برودی فرمان بریم شمار در بعضی الامر و خدا میداند از گفتن پنهان ایشانرا پس چگونه باشد و قسم که میرانندشان ملائکه میرسد

وُجُوهَهُمْ وَ آذْبَارَهُمْ ۳۰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا اسَخَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَاحْطَبُ أَعْمَالَهُمْ ۳۱

روپهاشانرا و پشتهاشانرا آن سبب آنکه ایشان پیروی نمود آنچه بخشم آورد خدا را و ناخوش داشتند خوشنودیش پس ناچیز کرد کردارهاشانرا

## الجزو السادس العشرون

پس حولارم گشت و حزم امر قبال  
پس بود آیا توقع از شما  
از شما بود بعد اینسان فساد  
فکر در قرآنان آیا چرا  
بعد از آنکه گشتان روشن هدی  
رین سبب بود اینکه گفتند آنکسان  
زود باشد کسر شما فرمان بریه  
حق بداند حقه اسرارشان  
هم چنین برشته اشان گرز و موش

باحق ار که تصدق آدم رجال  
والی خلق از شوید و پیشوا  
همچو عهد حاملیت از عناد  
بیست دلبا حزه دارد فقهبا  
دیوشان آراست بر چشم از خطا  
با یهودان یا منافق پیشگان  
نزد بعضی از امور خود سریم  
تا چگونه باشد آخر کارشان  
زانکه گردادند روی ارحق بشت  
بد رخوشودی حق اگر اهشان

در دودیا مهر ایشان بود نیک  
آنکه اساد آورید اندر زمین  
اینکرو همد آنکه حقشان کرده دور  
الدین ازند عی ادبار هم  
او فکند اعنی در آمال درار  
آنکسانیکه کراهت داشتند  
یعنی اندر عی قرآن و رسول  
قبس روح امرشنگان شان چون گند  
زانکه ایشان بیروی کردند ار آن  
حق عملهاشان تنه فرمود ار آن

از نشستن بازبان در خانه لبک  
قطع خویشها کنید از طمع و کین  
از در رحمت کرد آفتوم و کور  
بارگشتد اعنی از حق در مهم  
یا بوم آوردشان پس حرص و آژ  
زانچه بفرستاده حق ز احکام و بند  
وانچه از حق یافت در طاعت نزول  
گرهای آتش بر رو رند  
کاورد حق را بفر اندر عیان

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ٢٢ وَلَوْ نَشَاءُ لَارَبْنَا لَهُمْ

ملکه پیدا شدند آنکه در دلهایشان مرض است که هر که برون بخواهد آورد خدا اینهای ایشان را اگر بخواسم هر آینه نموده بودیم و ایشان را

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَعَرَفْتَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ٢٣ وَ لَمَبْلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ

پس شناخه بودی شان علامتشان و می شناسی ایشان را در روش کفار و جدا میداد کردار شمارا و هر ای می ار مائیم الله شمارا با ندایم

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبَلُّوْا أَخْبَارَكُمْ ٢٤ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

جهاد کنندگان را از شما و صبر تاییدکن را و می ار مائیم خبرهای شمارا بدستگاه اند که کافر شدند و اراد شدند راه خدا

وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحْطِطُ أَعْمَالُهُمْ ٢٥ يَا أَيُّهَا

و محالقت و وریدند از رسول از بعد آنکه ظاهر شد بر ایشان راه هدایت هر که صبر و استقامت در خدا را چندی و نزدی کردند که دارشان را ای

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ٢٦ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا

ان کسانیکه ایمان آوردید فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول را و باطل نکنید در کارها تان را بدستگاه اند که کافر شده و بازداشتند

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَانُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ٢٧ فَلَا يَهْمُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ

از راه خدا پس مردند و ایشان بودند که ایمان بریدند خدا را پس سستی میکنید و بخواهید صلح و شما

الْأَعْلُونَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَمُرَّكُمْ أَعْمَالُكُمْ ٢٨

مرتزاید و خدا با شماست و هر که کم میکند از شما کردارها تان را

خود گمان کردند آیا از غرض  
بر تو بنمائیم اگر خواهیم ما  
حق بود دانا بر اعمال شما  
آزمایید همچنین اخبار تان  
حقیق با و ن خوانده است این هر سه را  
با نبی کردند خصمی در میان  
بر خدا نازد ضرر چیزی و زود  
باطل و فاسد نسازید از ریا  
پس مردندی بکفر و کجها  
می بخواهید اعنی ایشانرا بصلح

آنکسانیکه هستند در دل مرض  
با علامات آنکسان را هر کجا  
آرماید بر جهاد آنچه را  
آنچه گویند اعنی از کردار تان  
آزمائیم اعنی ایشانرا بجا  
بعد از آنکه گشت روشن راهشان  
خواهد او اعمالشان باطل شود  
یا زسمه آن عملها تان شما  
هر که ایشانرا با مردد خدا  
بیست حاصل کفر و کیشا را بصلح  
حق بسازد باقص اعمال شما

آنکه هر که کینهها شمارا جدا  
تا که شناسی تو ایشانرا تمام  
تا مجاهد را بداند کشت بار  
آن سحرها ضرر قح و از حسن  
نگر ویدند آنکسانیکه ز ایاه  
گشته بد ظاهر مرایشا را هدی  
ایکروه مؤمنان اندر قبول  
آنکسانیکه بر خدا کافر شدند  
پس کردند ایچ سست از کارزار  
زانکهی که مرتز و غالب ترید  
هم برد از ثواب و از جزا

ناورد بیرون نسازد بر ملا  
هم بسیماهم بکفار و کلام  
هم کدازد صابرانرا امتیاز  
از شما صادر شود در هر زمن  
داشتندی باز خلقانرا راه  
یافتند احمد شهت و مقتدا  
طاعت آرید از خدا و از رسول  
مردمانرا از ره حق و از دند  
هم نه را صلاحشان باشد یار  
با شما باشد خدا و صفدرید

## سورة الفتح

إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ

جزاین نیست که زندگی دنیا بازی و مزایست و اگر ایمان آرید و پرهیزکاری کنید بمیدهد شما را احرمانتان و نمیخواهد از شما مالها تان را

۳۹ إِنْ يَسْأَلْكُمْ مَوَالُهَا فَيُخْفِئْكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْمَانَكُمْ ۚ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي

اگر خواهد از شما آموالها را پس بحد گدشمارانغلی کنید و بیرون آورد دکنهای شما را اینک شما اینان خواهد میشوید تا افاق کنید در

سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ

راه خدا پس از شما کسی است که بخل میکند و آنکه بخل کند پس باز بدمگراز خودش و خدا بی نیاز است و شما محتاجاید و اگر و

نَدَّوْلُوا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ

گردانید بدل مآورد گروهی جز شما پس نباشد امثال شما

این حیوة دنیوی نود حزاین	که بود لعبی و لهوی همچین	ورسرهیرید و ایمان آورید	حق شمارا اح بدهد بر مزید	هم بخوهد مالها تان را خدا	چونکه بدهد بر شما مزد و عطا
بلکه خواهد عشا را در مقام	عشر بدهد بر فقیر اعنی غنی	یا خواهد مالها تان را تمام	میشوید از بخل بند و کنه ور	عشر بدهد بر فقیر اعنی غنی	حاصل آن صحت است و ایسی
تا کشید افاق در راه خدا	اندکی ور جد نماید در طلب	مالدان خواهد رعشر از شتر	خود شما باشید آنان که امید	اندکی ور جد نماید در طلب	پس شما آید در قهر و غضب
بخل آرد در رکوه و در عطا	و آنکه کرد او بخل خود بود حزاین	خواهد کشید این بداید ارولا	کر رانر او بگردانید رو	و آنکه کرد او بخل خود بود حزاین	در ره اسلام چون خواهد شدید
جبه محتاجید بروی هر نفس	در انجماعت دین خود ظاهر کند	تا کشید افاق پس امداز شما	رو برسیدد کایشان کیستند	در انجماعت دین خود ظاهر کند	کاو بنفس خویش بخل آرد یقین
بسر و بیرو فح و فیروزی دهد	زاین بیان قصداصفهان و فارس نیست	پس باشد آجماعت چون شما	همچو او آیند یمنی در سلوک	زاین بیان قصداصفهان و فارس نیست	جایتان قوم دگرا آرد او
بلکه سخت و ناسد اندر و لا	مال چوید تا که در بهمان دهد	یعنی اهل فارس باشد آن گروه	ران دبار و اهل آن آکه شوی	مال چوید تا که در بهمان دهد	برجهاشان غالب و قاهر کند
که از ایشان دین حق یابد شکوه		بود سلمان رسته از آب و گل او			گفت غراز قوم سلمان بستند
داشت حا در شهر ما یکدل او		دوره دیگر که دور اولناست			بلکه توحید و مقام معبودست
کار مردان بر مراد و ادعاست					ره بوردان قوبدل از ملوک
در طریق از ماصمی مهر شوی					چست جان تا گوید آسان خان دهند



## سورة الفتح تسع و عَشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بعهشده مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۚ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُمِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ

بدرستی که ما فرار و فروری دادیم برای تو فرار و فروری دادی تا یا ما زدیم ترا خدا آنچه پیش افتاد از گناهات و آنچه پس افتاد و تمام کرد ادهممش را بر تو و

يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۚ وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ۚ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ-

هدایت کند ترا راهی راست و یاری کند ترا خدا یاری کردنی با عزت اوست آنکه فرو فرستاد آرام را در دلهای

الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝

مؤمنان تا بیفزاید و رویدنی را با گرویدنشان و مر خدا راست لشکرهای آسمانها و زمین و باشد خدا دمای درست کردار

## الجزو السادس العشرون

سورة الفتح است نکشا بادل بد کشف قلب باشد کشف روح برهر آن مونی که بود ادرنش ظاهر انا فتحا از ورود حون گشاید حق بروی کسی دری ای سهدار معانی از یتیم آن گاهی کز توسرزد ای سید یا که حرم مکان باشد مراد تا مقام وصل مطلق هر حاجت ایست ذب ماتمدم بعد از آن بوده است این کشف محمول رسول بکته دانان واقفند از رازها ره نمود بر صراط مستقیم عزت را دمیده ازون کنند کرد آرام اعنی ایشارا قلوب زاید ایتاشان کید اراچه بود	ما گشودیم ای رسول پاکدین وصف خلقت شود اینجا بدل فتح مکه یا حدیبیه یکی فتح گردد بر تو یعنی این بلد خاصه آنرا که گشود از سر ذات این سبب شد تا بیامرزد اله یا مراد از این گناه امت است لک اسر زعم صوفی مشربان از مقام فرق تاجم وجود لازم فرق و شهود است احجاب هست این تحقیق هم خاص صنفی ای محمد در تو خلاق الانام هم کید یاری تورا تارستیز اوست آنکس که سکیه در قلوب آن سکیه مؤمنان را دمدم هست حق را لشکر ارض و سما رو بیاند خزینر امری صدور	گوش کن اسرار جان زارباب دل وان بود فتح مبین ادر فتوح داد حق حق چشمی و فتی و روشنش در مدینه فتح مکه بود چیت پیشش فتح ملک و کشوری ما تورا دادیم فتی اینچنین وان گناهی کز تو زین پس سرزند حق باشد آنچه کردید از عناد بود ذبی نزد عقل ذولباب کامد ادر فرق ارحمی چنان لیکیرا غیر او زاهل وصول تا چه ادر پرده بود آوازهها تا مقام جمع مطلق بی زدم ذات بیچون ماتوبین تاجون کند که بد اراعدا هراسان در حرور امن با ایتان ایشان بر فرود حق علم است وحکیم اندر امور
--	--	---

لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

تا داخل کنند مردان ایمان و زنان ایمان را بهشتهایی که می رود از زیر آنها بهرها حاودایان در آن و در گرداند ایشانش گناهانش را

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ۖ وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ

و باشد آن نزد خدا کبابی بزرگ و عذاب کند مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را

الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ

که گمان بر بدگانه بعدا گمان بد برایش است گردش بد و حشم کرد خدا را ایشان و لعنت کرد بر ایشان را و مهیا کردی برای ایشان دوزخ

سَأَتِ مَصِيرًا ۖ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝

و سادت ابراه از گشت و مریدان است لشکرهای آسمانها و زمین و باشد خدا غالب درست کردار

تا نماید مؤمنین و مؤمنات می پوشد حریمهاشان هست و این که بحق باشد ایشان بدگمان حق برایشان خشم بگرفت و عود باشد از حق لشکر ارس و سما یاره گفتند چه فتح است این گشت آن صلح و حدیبیه سبب هر کرا خواهد خدا سازد بلند	درختان داخل معو سیئات زد حق فوری عظیم ادر یقین نکند اعنی بصرت اسلامان دورشان از رحمت خود در حدود جمله متقاد اسر او را جابجا که رجح کشیم ممنوع اینچنین بهر فتح مکه کامد در عقب هم بضدش زوده قلوب و ژند	حتی جاری ز زیرش بهرها ان دورویا را عذاب از مرد وزن هم برایش است گردشهای بد هم حشم بهرشان آماده ساخت در حدیبیه رسول حق مراد بدگمان گشتند وز آن بجبر حاصل این بد بدگمان بر خدا غالب است او برعدو در انتقام	حاودان از حق برایشان بهرها میکنند هم مشرکان را بی سخن سوء ظن را این بود یادش وحد نبود آن بازگشت ادر شناخت چونکه بر فتح اهل دین را وعده داد که بود آن منع مفتاح ظفر هست از حق هستی این ماسوی هم حکیم ادر فعال خود تمام
--	--	---	--

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ۖ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَزَّزُوا وَ تَوَقَّروا وَ تَسْبِّحُوا

بدرستی که ما فرستادیم ترا گواه و بشارت دهنده و بیم کننده تا ایمان آرید بعدا و رسولش و تقویت کنید او را و تعظیم غایت او را و تسبیح گوئید

## سورة الفتح

بُكَرَةً وَاصِيلًا ۱۰ إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ

اورا بامداد و شایانگاه بدرستی که آنرا که بعت کردند با تو جز این نیست که بعت کردند با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس آنکه شکست

فَانْمَا يَنْكُثْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۱۱ سَيَقُولُ لَكَ

عهد نمود پس جز این نیست که میشکند بر خودش و کسیکه وفا کند بآنچه پیمان بست بر آن خدا پس بزرودی میدهد او را اجری عظیم زود باشد که بگوید

الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي

مرتر ارجا گذاشتگان از بادیه شبنان که باز داشت مارا اموالمان و کسانمان پس آمرزش خواه برای ما میگوید درباه ایشان آنچه نیست در

قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ

دلهاشان بگوئیس کهست مالک شود برای شما از خدا چیزی را اگر خواهد بشما ضرری یا خواهد بشما نفعی بلکه باشد خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرًا ۱۲ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ

بآنچه میکنید آگاه بلکه گمان بردید که هرگز نخواهد گشت رسول و کرونندگان سوی کسانشان هرگز و آراست شد

ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوِيًّا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ۱۳ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ

آن در دلهاشان و گمان برید گمان بد و مستبد گروهی مالکان و کسیکه ایمان نیاورد بعدا و رسولش

فَأَنَّا آعَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ۱۴ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

پس بدرستی که ما مهیا کردیم از برای کافران آتش سوزان و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین می آرزد آنرا که میخواهد و عذاب میکند آنرا که میخواهد

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۱۵

و باشد خدا آمرزنده مهربان

ما فرستادیم بر خلقت بگاه یا زحق باشید و دردین مسند یادش از پا کی کشید از دل مدام یافت حرف قتل عثمان انتشار مجمع فرمود در زیر شجر آمد آیت کان کسان کاینجا کنند زانکه حق را نیست اعدام دست او زاهل بعت یا بود دست خدا گفته جا بر ما هزار و چارصد غیر بن فیس منافق کو هان پس شکست آنکس که بعت پس جز این گفته اند او را بود راجع سه چیز پس دهد زودش خدا اجری عظیم خواست اعراب نواحی را بر می ندارد هیچ یعنی قصد جنگ حق خبر داد اینکه گویندت عیان زان سبب ماندم دور از خدمت می بگویند از زبان ابن بیهشان تا اگر خواهد رساند او ضرر	هم مبشر هم نذیر و هم گواه یاری از دیش کید اعنی بجد ایست تسبیح مصلین صبح و شام کاو بمعکه رفت بر تفتش کار خواست پیمانی مجدد هم دگر باتو بیعت با حق آن احزا کنند هست دست آنکه شد یابست او برتر اندر نصرت دین هدی اندر آن بیعت بدیم اندر عدد گشت در زیر شترها آفرمان بیست کاین نکش شکست آرد بدین مکر و ظلم و عهد دست از بنی نیز در جهان و در جهان بی حزن و بیم تا کنندش مهری در آن سفر زین رفاقت کرده هر قومی درنگ از عمرها زود واپس مادگان عذر مسوعت چون در حضرتت آنچه نبود در قلوب اندر نشان بر شما یا نفع گر خواهد دگر	تا کنند ایمان بصدق دل قبول هم شناسید امر و فرماش بزرگ چونکه کفار از دخول اندر حرم شرحش آید عنقریب اندر کلام جنگی کردند بردست رسول از ید الله فوق ایدیهم بجاست دست احمد بودشان بالای دست یا نفعل بندگان حق پرست آنکه تاهنگام موت از کارزار پس بی ترهب ماکث عهد را هست خراش ز بعد نفس او وانکه هم بر عهد خود کرد او وفا هست مروی ز ابن عباس اینکه چون بیست پس احرام تا داند خلق که رفاقت با گروهی نیست راه از رفاقت باتو مارا مشغل نامدیم اندر رکابت زین سبب در جواب عذرشان گوئیم پس یعنی اوحی کرد اراده ضرر و سود
---	---	--

## الجزو السادس العشرون

بلکه حق داناست ز آنچه مکیند  
سوی اهل خود رسول و مؤمنان  
دین حق باطل شود افتد بدور  
بگردد هر رخدا و هر رسول  
هست هر آن خدای عالین

از تغافل چیست تا قصد و امید  
برنگردند ایچ هرگز در مکان  
زین گمن کشید ما قوم نور  
ز زبان کز صد دل دور از کول  
یادشاهی سموات و زمین  
حق غفور است و رحیم از رانش

بل گمانشان کار رسول منتجب  
دیوتان آراست وین در قلها  
مشریفد اعنی بقر ذوالنن  
یس بود آماده ازما درنهان  
هر کرا خواهد باشد بحساب  
برغضب بگرفته پیشی رحمتش

مینگرد باز آن لن بقلب  
کاین گمان بد بیردید از خطا  
زین فساد اعتقاد و سوء ظن  
آتش افروخته بر کافران  
هر کرا خواهد کند رنج و عذاب

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِنَاخُذُهَا ذُرُونَا تَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ

زود باشد که بگویند ایچا گذاشتگان چون بریدید بسوی غنیمتها که بردارید آنها بگذارید ما را که از بی آئیم شمارا میجوایند که تغییر دهند سخن

اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ

خدارا بگو هرگز از بی نخواهید آمد ما را همچوین گفت خدا از پیش پس زود باشد که گویند بلکه حسد میبرند یا بلکه هستند که نمی فهمند

إِلَّا قَلِيلًا ۝ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرَةٌ إِلَى الْقَوْمِ الْأُولَى بِأَسِ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ

مگر اندکی بگو مر بجا گذاشتگان را از نادیه شنبان زود باشد که خوانده شود بسوی گروهی صاحبان آسیب سعت که کارزار نمایند با ایشان یا

يُسْلِمُونَ فَإِنْ طَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ

مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنند بمدهد شمارا خدا مزدی خوب و اگر روی بگردانید همچنانکه روی گردانیدید از پیش عقوبت کند شمارا

عَذَابًا أَلِيمًا ۝ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ

عقوبتی بر درد نیست بر کور کنایه و بر لنگ کنایه و بر بیمار کنایه

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ۝

و کسی که فرمان برد خدا و رسولش را داخل مگرداندش در بهشتانی که مرود از در آنها هر ها و کسی که روی گرداند عذاب کند او را عقوبتی دردناک

در ششم سال از حدیبیه رسول  
غیر آنکو در حدیبیه رفیق  
پس بگفتند آن تحلف کرده گان  
آمد این آیت که گوید دود آن  
پیروی ما را گمارید از شما  
گو برون ما ما بماند این سفر  
در غنایم با شما تمام شریک  
گو بوا پس ماندگان زاعراب زود  
تا که ایشانرا کشد اندر زمین  
زد بعضی قاصطید از ضلال  
لشکر از امر او بکر صدیق  
پس اگر فرمان برید از اعتقاد  
هم چنانکه رو نگردانید پیش  
چون وعید آن تغافل گردگان  
تاچه باشد حال ما اندر مال  
و اینکه او فرماند با اعتقاد

کرد هجرت ماه ذیحجه در قنول  
بوده مامن در خروج و در طریق  
خود قصد رد امر حق چنان  
کز حدیبیه بد اریس مانده گان  
تا قدم اندر جهاد و در عرا  
همچنین گفته است حق اربشر  
مینباشیم این گان کفر است ایک  
خوانده خود خواهد گشتن در نمود  
یا که اسلام آورد از مردوزن  
که صفین با عی کردی قتال  
رفت و گرداندانش در خون غریق  
زانکه خواهد او شمارا در جهاد  
در حدیبیه ز صعب رای و کیش  
کوشد شد عاجران را آیدان  
یافت این آیت زول ذوالحلال  
از خدا و از رسولش در جهاد  
وانکه رو گرداند از امر جهاد

بعد ماهی شد هجیر گفت پس  
داده بود او بر صغاه وعده ها  
همره اره ارا برید از اعتقاد  
چونکه بسوی غنیمتها روید  
میجوایند آن منافق روی جد  
رود پس باشد که گوید این چنین  
در باشد ایچ بل غراز کمی  
سوی قومی مالدار و ناشکوه  
بوده اند ایشان هوازند در سر  
یا که اهل رده ایشان بوده اند  
ایک اصح ایست کاندز جگها  
میده حق رشما میدی بگو  
حق شما را بر عذاب دردناک  
سعت مرستیدند و گفتند اندر سد  
نیست مراعی و برلک و سقیم  
حق درآرد در بهشتش از گذیر  
در عذاب دردناک از حق قتاد

این سفر بامن بیاید هیچکس  
بر فوج و بر غنیمت زان غزا  
با یهودان میبکیم از جان جهاد  
تا که برگیرید آرا از نوید  
ایسکه تبدیل کلام الله گشتند  
حق نگفته است از حسد گوید این  
وان بود دنیا که بود جز دم  
صاحب باس شدید آنگروه  
یا که اهل فارس یاروم از خبر  
که پس از فوت نبی سر آمد شدند  
حواد و برد انشاهشان ز آهنکها  
ور که زین داعی بگردانید رو  
میکند تمذیب در حین هلاک  
ما تحلف کرده ایم از عجز و درد  
نگی و بگرفتگی هم نیست بیم  
جویها کارا بود جاری ز زیر



## سورة الفتح

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ

تحقیق خوشنود شد خدا از مؤمنان و تنگیه بعت کردند و تو در زیر آن درخت پس میدادند آنچه در دلهای ایشانست پس فرو فرستاد آرام

عَلَيْهِمْ وَ أَتَانَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ۱۹ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۲۰ وَعَدَكُمْ

ارایشان و یادش داد ایشانرا فتحی نزدیک و غنمتهای بسیار که میگرفتند آنرا و باشد خدا غالب درست کردار و عده کرد شمارا

اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَسَكُنُونَ آيَةَ

خدا غنمتهای بسیار که میدادید آنرا پس عجیل داد شمارا این و بازداشت دستهای مردم را از شما و نشان داد آیتی

لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۲۱

برای مؤمنان و هدایت کند شمارا راهی راست

<p>چون رسید اندر حبیله رسول گفت پیغمبر دودش عادت این را خراعه کرد مردی را روان پس شد کس ملت بر قول وی ناقریش او کرد تجدید نام پس بگامش تورو نگذار حج پس و را گشتند مانع از رجوع کان هرا و حارص یا باصد پس ناو کردند سعت آجنان سعت الرصوان و را هشد نام پس خدا داد که در دلهایشان داد ایشان را یادش از سعت حق بود غالب بهر کار و حکم حق شما را وعده داد اندر قرار که شما گیرید شک آجدود اهل خیر پس آن کر ایمان</p>	<p>بافت او گشت از رمس مبول لیک ماندش حس قبل این چنین سوی مکه برورش از بهر آن اشتراش را از عصب زدند بی که بود مقصود حج رین اهماه است رحمت دیگر آنرا در پیچ یافت قنش در حبیله شوع بوده و ابروین بست و حج ارغدد که شد اندر شش تفصیلش این گفت چون در حقشان رب الاله است از اخلاص و صدق رایشان را بچنان سعت مکل معنی قریب گشت فتح مکه رین صبح قویه مرا غنمتهای بیرون از شمار ر شما عجیل پس رین یک نمود شد قلاع و مکهشان تسلیمتان هم و هدایتکم صراط مستقیم</p>	<p>سعت آنجا پس یکی را صحبت گفت داشت یعنی قبل را ارمکه باز با صد اعلام ایشانرا ز حال شد گیران برنی داد این خبر هیچ بود قصد قبل و غرتی گفت حج بر مصطفی شد خلاف پس رسول اصحاب را بر درخت این اصحاب و اشهر است اندر خبر راهل این سعت سی گفتا سی گشت حق رین مؤمنان خوش و سعت پس و رساندی بر ایشان حق سکون هم خورداد از غنمتهای ریش حکمتش را مصدحت بود این چنین در بلاد شرق و غرب اندر و صوح گفت ایدی الناس یعنی داشتار برگزیدند اندر عشان کمی رین کان بود اسلام و آئین قویه</p>	<p>ایست دفرمان که بی باع بخت پس فرود آمد هماجا را غترار کاهدیم اینجا بمره ن قال او روان فرمود غنما را دگر به که نگذارید زین ره مننی باوی آیه زود در سعی و طواف ساحت حاضر از بی ایمان سعت آجنانکه گفته اند اهل سیر مسجواهد رفت در دوزخ کسی گاه بعت بانو در ریر درخت وان سکینه بود الطامی مزون که و را گیرند آن بسیار و بیش که شود در صلاح این و حج مبین یا که روم و ورس هنگامه فوج دست مردم وار شمار این خدا را لکون آیه للمؤمنین</p>
---	--	--	--

وَ أُخْرِي لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۲۲ وَلَوْ

و دیگرها یعنی غایم دیگر که قادر شده بر آنها اندر ستنکه احاطه نموده خدا با آنها و باشد خدا بر همه چیز توانا و اگر

فَاتَلَّكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَايًّا وَلَا نَصِيرًا ۲۳ سَمِعَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ

کارزار کرده و دنا شما آنکه کافر شده هر آینه گردانیده بودید شهر را پس نمی یافتند دوسی و یآوری دستور خداست که تحقق گدشت

مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۲۴ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ

از پیش و هرگز نیابی مردستور خدا را تعبیری و اوست که بازداشت دستهای ایشانرا از شما و دستهای شما را از ایشان

بِطَنٍ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۲۵

دروادی مکه از بعد آنکه فیروزی داد شمارا بر ایشان و باشد خدا آنچه میکنید بینا



## الجزو السادس العشرون

از حدیبه رسول درده سوز  
پایزده روز اندر آنجا حاک بود  
گفت اورا کی نهنگ یم آورد  
رفت و کشت و کند و ست و بر دو بر  
صلح پس کرد سایبان کانه هست  
چون حدیث خبر آمد بر فدک  
گفت دیدار از غمبها و رون  
حق بهر جریت فادرم شود  
پشتپاشان نارگشی در و ار  
یافندی هم نه یار و صبری  
هم بیای هیچ تبدیل از فساد  
وقت صبح آمد فرو دار کوهسار  
تا نکرد قل واقع در حرم  
هم چنین دست شهاز داشت مار  
جمله بردست شما گشتند اسیر

کرد رحمت چون نه از دست روز  
روز روشن بر پیودان تاش بود  
روتو آسان ساز کار این مرد  
مرحوب و حصن واسیر و مقدر  
جزلباس خود دهندایشان دست  
صبح کردند از مجادت یکبار  
که آن سوید قدر تا ضیون  
بر شما فتح مداین وین سرد  
دوستی «افندی هم نه یار  
کارسار اندر مهم و قدری  
ساقان را حاک او نهاد  
چندتن چون سالی بهر کارزار  
آمد این آیت در این هنگام هم  
را عکسان در بطن مکه را عرار  
حق بر اعمال شما باشد نصیر

شد بغیر بهر جیک آن گروه  
گفت پیغمبر که فتح این حصار  
کی بدون یمعه خسر صکت  
حصصا از مال مالامال بود  
شرح آن ثبت است در هر دفتری  
حق دهد بعد از فتوح خیرش  
مکه است آن قد احاطه بها  
گر نمودی مشرکان و اهل صلال  
بشت میکردند یعنی در سیر  
حق بهاره مرشها در میان  
هست مروی در حدیبه رسول  
جمله را در دم گرفتند اهل دین  
اوست آنکس از شما دست عدو  
مدار آنکه داد برایشان ظفر  
بست آنچه میکند از بکوی

با هزار و چارصد تن باشکوه  
ناصر شد بر علی از کردگار  
مشکلی حل شد بر کن حوشنت  
مؤمنانرا دولت و اقبال بود  
خوان ز تاریخ ارتو خودداشوری  
از غایت و عده های دگرش  
یا هوارن یا که دیگر شهرها  
ناشما اندر حدیبه قتال  
بر شما اندر هزیمت در گریز  
سستی کربش این در امان  
حواکه او فرمود با قومش نزول  
بر دشان آزاد خیرالرسین  
از جمع از و چون آمد فرو  
مرشما را تا گرفتند آن نفر  
مدهد پاداش خیر و اخروی

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ تَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا

ایشانند آنکه کافر شدند و از داشتن شما را از مسجد الحرام و هدیه های شما را بازداشتند تا آنکه به محله خود برسند و اگر

رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ يَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ

مردانی مؤمن و زنان مؤمنه که نمی شناختند ایشانرا که با طهارت میگردیدند بکشی ایشانرا پس میرسد شمار از ایشان عاری بدون علم با داخل

اللَّهُ فِي رَحْمِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٢٦

کرد خدا در رحمتش آرا که میخواهد اگر جدا شده بودند از آن معاصی که دیدند آنرا که کافر شدند و ایشانرا عقوبتی برآورد

باعث مع دخول مسلمین  
اشرار را هم ر قربانی دگر  
منمان آورد پس چون متفق  
تا که آسیبی نپاید نرسند  
مبهاذید از آن بودی که تمام  
یا که بود از مشرکانان ضمن و دق  
بروداش میشود این خطا  
چون شما در رحمتش داخل نمید  
مؤمنان و کافران از یکدگر  
حق بین مؤمنان یک کار  
چون مکرر شد پیام و گفتگو  
که اگر خواهد تا وقتی عیان  
کر در این مدت نمودید انقیاد  
گر چنین نکنید الله لا محال  
بر نوشتند ای چنین پس بدرک  
وز فریش اندر مدینه هر کسی  
پس بگفتند از قبایلی روبرو  
گفت پیغمبر که بگذارید هم

در حرم بود ای که گوید رب دین  
تا بجای خود رسد از رهگذر  
برقاند آجماعت مستحق  
مؤمنان را که اسیر مکه اند  
در قتال مشرکان در آن گرام  
که کشتید اهل حق را با حق  
بر شما بود این ملامت هر جا  
خواست رحمت مرشها را بر مرید  
گر جدا بودند و پیدا در نظر  
فل و غارت کرد دور از این دیار  
که نه بر حاک او بلکه کرده رو  
ناشما باشیم هم عهد آنچنان  
ملت اسلام را نعم الیاد  
باشما خواهیم نمودن من قتل  
که باشد بستان ده سال حاک  
آید او این بود از خود بسی  
آید اندر عهد هر کس خواهد او  
بر طواف آیم اینک در حرم

آنکسند این کافران که داشتند  
همه ایشارا شر هماد بود  
لیک ما داریمان بار از قتال  
گر نبودند اهل ایمان مرد وزن  
میشد آمد ورن یعنی هلاک  
پس شمارا میرسد از این جهت  
پس بخانود این کد هم گرجاست  
بود این هم بخششی از کارسار  
کافرانرا و اهل مکه ما هلاک  
قصه صبح حدیبه چنین  
ناکه دارد قصد عمره پس پیام  
که ما را ناشما باشد حدال  
وره اندر شهر و مسکهای خود  
ممکنان کردند بر این عهد مبل  
هر مکه آید از اسلامان  
ور بعنوان اطاعت کس رود  
فرقه رفتند در عهد رسول  
پس سهیل عمر و گفت امسال حج

از حرمتان بار و یک انگاشتند  
بهر قربانی وان معتاد بود  
اندر این سال از حه باشندران ملال  
که ندانید آنکسان را تن تن  
پس شما ران میشدید اندوهناک  
هم گراحت هم ملالت هم دیت  
داخل اندر رحمتش آرا که خواست  
از ملامتها شما را داشت باز  
میرمودیم از عذاب دردناک  
بوده است اینسان بتحقق و یقین  
داد ایشانرا نیکی از مقام  
نه شمارا نامن اندر هیچ حال  
بر شید این از تنهای خود  
سوی او شد بهر این بیجان سهیل  
بر تجارت یا بجمع بود زبان  
در مدینه سرو را سازند رد  
بمعن را عهد فریش آمد قبول  
نیست ممکن بگذرید از این نهج

## سورة الفتح

سال دیگر خود سه روز از مکه ما  
پس برانند آن هدی را سوی راه  
کس نقول او نشود الفات  
کن تو نخر هدی و خلق را س خویش  
از پس تقصر و نحر از آن مکان  
زان یکی که بد مسلمان بوسیر  
تا برند او را سوی مکه بار  
پس تو را باید مکه گشت باز  
پس یکبار گشت در ره زان دوتن  
مسلمین رفتند سوش چار و پنج  
هر که میکرد از قریش آنجا عور  
در مدینه کس فرستاده زود

میرویم آئید بهر حج شما  
بس گران بود این راهل انتباه  
دان روش بود خلقان محو و مات  
می ممکن نادیکران تکلیف بیش  
بر مدینه گشت اندر دم روان  
آمد از مکه بیشر ناگیر  
آچنانکه بودشان پیمان و ساز  
تا نکرد ضایع این سعی دراز  
دیگری بگریخت از آن متحن  
که بکه بودشان تشویش و رج  
میشد اندر کور زایشان با که عور  
که گذشتیم از قرار و اعهود  
پس بیشر خواست ایشار از رسول

ایترمان ذبح هدی آرید ساز  
گفت پس پیغمبر یا کبیره دلچ  
رفت اندر خیمه خود خشمناک  
سرد پس خود جرو و تراشید سر  
واقفانی داد در این صمن رو  
عنه این ولیدش بود نام  
گفت پیغمبر که با ما مشرکین  
پس روان شد سوی مکه بوسیر  
بوسیر او شد بجائی ذیمقام  
تا شد آنجا گروهی مجتمع  
تک شد بر مکان ران فتنه کار  
می بجاوید آنکس را سوی خویش  
حق نبود آن قصه ناساه عقول

در همانجا تن که ما داریم باز  
تا کنند هر کس در آنجا نحر و خلق  
ام سلمه گفتش از این بست ناک  
دیگران گشتند در دم بی سیر  
شرح حمله نیت حاجت هم نکو  
پس فرستاد دوتن زاهتمام  
ایشان کردیم پیمان بیش از این  
در زمان با آن دوتن بر ناگیر  
در کنار حجر اندر راه شام  
شد عور مکیان زان مقطع  
ترک عهد خود نمودند از قرار  
ورکس آید هم نگهدارید پیش

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى

هنگامیکه گرداید آنکه کافر شدند در دلهاشان تعصب تعصب جاهلیت پس فرو فرستاد خدا آرامش را بر رسولش و بر

الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّيْمَهُمُ كَلِمَةً تَنْقُوتُ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلُهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٢٧

کروندگان و لازم گرداید ایشانرا کلمه تقوی و بود سزاوارتر آن و اهل آن و باشد خدا به همه چیزی دانای

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّوْيَا بِالْحَقِّ لَدْخُلْنِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ

بتحقیق راست نمود خدا رسولش را آن خواب بحق که هر آینه داخل حوا می شد الد مسجد الحرام را اگر خواسته باشد خدا ایمان تر سنگان سرها تنارا

وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ٢٨

و کوتاه کنندگان که سرسید پس دانسته بود آنچه را ندانسته بودید پس گرداید از پیش آن فیروزی نزدیک

یاد آور چون بگردانید هان  
غیرتی سر حاهبت در عرب  
کرد بات به ایشان آن سخن  
و بس کسان بر مکه میباشد حق  
حق بود دانا بحمله چیزها  
ناصحا گفت خوابی را که دید  
که سودی راست رؤیای رسول  
راست گرداید حق خواب رسول  
خواب او دور است از ضغاث و طالم  
باشد استشا بهر آنکه هست  
آمین آئید در کعبه بطوف  
پس بگرداید خلق محب

در قلوب خود حبت کاهران  
بود شایع کعبه را و آن بدست  
که بود موجب تقوی هر رمن  
هم راهلش ارقبایل و ورق  
رحمت بر سبکیه هر کجا  
زین قلوب اهل ایمان آرید  
راکه ما گشتیم ممنوع از دخول  
آنچه دیده بود بالحق در و صول  
میشود الله داخل در حرم  
وقت وعده بعضی ازین کوتاه دست  
هم محلق هم مقصر بی زخوف  
پیش از این بهر شما فتحی قریب  
یا بود صبح حدیبه مراد

تا که بدهد شهر مکه راه  
حق و رسد اوسکیه پس فرو  
و آن سخن در درد اهل اعراف  
یعنی از این مشرکان ناقول  
دیده بد در خواب سلطان امام  
در مدینه چونکه مرگشند بار  
حق صدیق رسول و خواب او  
بود در آن حکمی معلوم بن  
چندگی ناله در ست الحرام  
بازه بهار و بعضی مردمان  
پس بداد حق بداید آنچه را  
از دخول بیت یعنی پیشتر  
باز از فتح قریب اندر رشاد

زانکه از و دین ایشان شد تباه  
در رسول و مؤمنان اندر سکون  
لاله الا الله آمد بحلاف  
مؤمن است اولی مکه در دخول  
که درآمد سهل در بیت الحرام  
شد زمان بعضی بر این قول باز  
و فرستاد این چنین آیت فرود  
ناموحد از دودن یاد تعیز  
میشود از خواهد اوداخل تمام  
بعض دیگر عیب و در داده اند  
خاصه در صلح حدیبه شما  
کوست فتح حار از روی خبر

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

اوست که فرستاد رسولش را با هدایت و دین حق تا غالب سازدش بر دین همه اش و کافی باشد خدا شاهد

## الجزو السادس العشرون

۲۹ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ

محمد رسول خداست و آنانکه با اوید سجد نمایند بر کافران رحیمانه خود بینی ایشانرا رکوع کنندگان سجد کنندگان

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَضُوا أَنَّا سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهمْ فِي

که حویند تعالی ار خدا و خوشنودی علامتشان در رویهای ایشانست از شان سجده ایست صفشان در توری و صفشان در

الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْنَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

انجیل چون گشتی که بیرون آورد بزمه ورسته نازکش پس قوی کرد آرایش سطر شد پس ایشانرا ساقهایش که شکفت می آورد ارعار انا چشم آورد ایشان کافرانرا

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

و وعده داده خدا آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته ایشان آمرزشی و پاداشی بزرگ

اوست آنکس که فرستاد ارعار	بر هدایت من رسول خویشرا	هم بدین راست تعال	دین حق را بر هر آن دین از سندن
حق بود کافی و هم بروی گواه	که محمد شد فرستاده اله	و آنکه با اوید از مؤمنین	سخت بر کفار و پس بر قهر و کین
بینی ای بنده ایشانرا مدام	راکم و ساحد به رحل و مقام	ارحما حویند تعالی بر مرید	همچنین خوشنودی او با امید
هست ایشانرا علامت در وجوه	از شان سجده حق ناشکوه	قصد از این سبها بود وورشود	که سب از رخ اهل سجود
و ان به شد اهل عرفان و یقین	بی کسی کاورا باشد نور دین	باشد این وصف از شان مؤمنان	گشته در توری و انجیل آن بیان
یعنی ایشانرا ستوده در کتب	زین صفت رب العباد اندر نواب	همچو دانه کاشته کاندر نعت	شاخهها آرد بیرون از یک بوست
پس قوی کرداد آرایش شود	اوسطر وسعت و بساق ایستد	آچنان گر در آ و ر که عجب	روصد اهل رراعت در طب
این مثال احمد است و مؤمنان	که شدند ایشان بدریخ آچنان	بعد صفت اعنی قوی گشتند و سخت	همچو بعد از رستن و ماندن درخت
گفت این تشبیه بر اهل دین	ناشود کفار ایشان خشکی	وعده کرد آن مؤمنانرا کردگار	که بود کردار شان یک از عیار
	در جهان و در حان بر ایم	هستشان آمرزش و اجر عظیم	



### سُورَةُ الْحَجَرَاتِ ثَمَانِ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲ يَا

ای آنکه ایمان آورید بشی که ریمه با دوست خدا و رسولش و بترسید از خدا بدرسبکه خدا شوای داناست ای

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ

آنکه ایمان آوردید بلند مسازید آوازه ها را بالای آواز پیغمبر و نه اند خطاب کنید مرا و ادر کفار چون بلند گفتن برخی

لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۳ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ

از بعضی امر برخی را که ناجیز شود کردارها را و شما ندانید بدرسبکه آنکه است مساوند آوازه ها را نزد رسول خدا

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَمْنَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ۴ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ

آنها آنکه آزمود خدا دلها را برای بهر زکری رای ایشانست آمرزش و مزدی بزرگ بدرسبکه آنکه ندان میکنند ترا از پشت

## سورة الحجرات

الْحُجْرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا

حجرها ۱ کثرايشان نمی یابند بعقل و اگر ایشان صبر کنند تا منرون آئی با ایشان هر آینه باشد بهتر

لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲

برای ایشان خدا آمرزنده مهربانست

<p>اگر چه مؤمنان و اهل قبول این بود دور از موالات و ادب زان یکی که از پیبر گر کسی یا که پیش از مصطفی در کارها می برسد از خدا اندر حضور مؤمنان لا ترفعوا اصواتکم میزدند در کوفه اعراس صدا گر عمریزی را زشت خانه اش نام او هم مرا آوردن خطاست بستاند آگاه و دلتان غافل است اینکروهند آنکه آنعلق جان آنکسانکه می کشد ایشان ندا گر شکبائی نمودند اندکی</p>	<p>در هر آن امر از خدا و ارد رسول که تقدم برسی حوید و رب پرستی میکرد اندر محلی رای می دادند از گفتارها تا از او گیرند سنت در امور فوق آوار پیبر را شنتم کای فلان تا آیت رحایمان کای محمد من فلان شیخ در کس بخواند خواند اودیوانه اش جز بتوقیر و معطم وین سعاست داینکه اعمال شمارین باطل است کرده دلهایش تقوی امتحان مرمی را از برون حجرها سوشان آئی تو برون یا یکی حق بود آمرزگار و مهربان</p>	<p>بر شما نبود که تائیدی کنید اندر این آیت سسها بر درون پیش از این کاید پیبر در خطاب لیک این حکم است عام اندر سبب او بود شنوا و دانا هر زمان همچنین لانجهروا بالقول له این بود دور از شان تربت این بود در عامه هم رشت و زبده تاجه های شهریار و سروری زان عملنان شود با بود وفوت وانکسانکه صوت خود سازند برم هستان آمرزش و اجری عظیم اکثری اندرا کثان رایشان کم است بهر ایشان بود بهر کت ندا برسی کوتوبه کرد ار عمل آن</p>	<p>خود سری وفکرت اندیشی کنید گفته اند ارباب تفسیر و اصول میشود اقدام هر کس بر جواب سفت از شاهان بود دور از ادب بر مقال و بر فعال سدگان همچو خواندن معس را بعضی بره مردمی را بیست این خنق و صفت تاجه های خاصگان ارجمند یا امام و رهبر و پیغمبری از خلاف رسم یعنی رفع صوت رد پیغمبر مکر رآرم و شرم در دو دنیا از ره امید و بیم کی بهائهم را نشان آدم است برزند ایشان زیرون سرا</p>
--	--	---	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَنَبِّئُوهُ أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَي

ای آنکسانیکه ایمان آوردید اگر آمد شما فاسقی خبری پس فیش کشیده ادا آسیب رساید گر و هیران داد استکی پس شوید بر آنچه

مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ۷ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِن

کردید بشبهانان و بداند که در شاست رسول خدا اگر اطاعت مکر در بسیاری از امر هر آینه ملامت شده بودید و لیکن

اللَّهُ حَبِيبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانِ وَرَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ

خدا محبوب گرداند شما ایمان را و آراسه کرد آرد دل های شما و ناحوش گرداید شما کفر را و فسق را و عصیان را

أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ۸ فَضَلَّ مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۹

آنها ایشانند راه صواب یافتگان تفصلی از خدا و نعمتی و خداست دانای درست کردار

<p>اگر چه مؤمنین چون بر شما خود شما باشید زایشان بنخبر در خبرها کرد باید جستجو که برد فرمانتان یعنی کشد شد ولید از امر فخر کائنات پس باستقبال قوم مصطلق باز گشت و گفت با فخر بشر گفت کن نقیض اول در نهان چون رسید او وقت عصر آجای از</p>	<p>فاسقی آرد خبر بر نا روا افکنید از حیل ایشانرا شر تا یشیمان شده هیچ رو قولتارا او قبول از بی سند سوی قوم مصطلق بهر زکوة آمدند او را بهرت متفق گشته اند این قوم مرند سر بر سر تا بگردد از تو خطبی بر عیان دید هستند آجماعت در نماز</p>	<p>فحص باید کرد چندانکه سزد پس شما نادم شوید از فعل خود می بداید اینکه هست اندر شما پس شما اندر کسری از امور بشان این مابین اقوام و ولید او چنان پداشت کایشان سوی او کرد خالد را روان او با سیاه انداد ارشد محقق کن قتال بسند از ایشان زکوة و بازگشت</p>	<p>بر گروهی تاه مکرومی رسد چونکه داسسد بود این ضم وید بخبر صدق و سادۀ خدا او فید اندر تب رای ضمه و رور خونی اندر جاهلیت شد پدید مجتمع آید آسان کینه خو سوی قوم مصطلق دردم براه و رفته رنج کس مده با احتمال با پیبر گفت یکجا سرگشت</p>
--	---	--	---

## الجزو السادس العشرون

آمد این آیت که شد مذکور آن زاهد تقوی فرقه دیگر خوش داده زیت زان شما را در قلوب را شد و آنگروه ادر صلاح مفری را داده او از خلقتش	این شود مفهوم از سوق بیان زرد پیغمبر بدید از حزم و هوش یعنی از ایمان ثابت و روجوب برده یعنی راه رفوز و فلاح کرد بر تفتیش حکم از حکمتش	که پیغمبر را بحک مصطلق گفته حق در مدحشان لیکن خدا سوتیان هم کرده مکروه از وثوق اینست فصل و عمت از حق در ظهور اینست مدح آنکه در نزد رسول	داشتندی باز جمعی ناحق حب الایمان الیکم والولا آنچه باشد کفر و عصبان و فسوق کاو عظیم است و حکیم اندر امور لبز قوم مصطلق است از فضول
---	---	---	--

وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ أَحَدُهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ

و اگر دو گروه از مؤمنان

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِي إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا

پس کار را را که بد با آنکه ستم بکنند تا رجوع نماید امر خدا پس اگر رجوع نمود پس اصلاح کنید میان ایشان بر راستی و عدالت کنید

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۱۰ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

مدرستی که خدا دوست دارد عدالت کار را را جز این نیست که مؤمنان برادرانند پس اصلاح کنید میان برادران و سر هر زید از خدا باشد که شما

تُرْحَمُونَ ۱۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرَ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا

رحمت کرده شوید ای آنکه ستمگران ایمان آوردید نباید که استهزا کنند قومی قومی شاید که بوده باشد بهتر از ایشان و نه

نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ

زنانی از زنانی شاید که نباشد بهتر از ایشان و عیب مکنید خود را تا را و نه مچواید و نه مچواید و نه مچواید بدامی است

الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۱۲

فسق بعد از ایمان و آنکه توبه نکند پس آن گروه ایشانند ستمکاران

ور دو قوم از مؤمنان با یکدیگر حکم حق را است راضی بر صلاح پس چه گردد باز از آشوب و کین فسط آن باشد در احکام و امور چون چنین شد بیهوده بر صلاح حاصل اینکه بهتر ایشان را عدالت غیر از این بود که با هم مؤمنان بیکدیگر شاید آنکه روی استهزا شده از زی یعنی ماندا سحریت هرگز از خود عیب گوید هیچکس یا زغفنها که در نفس شامت گوید از شکل و شمایل یا بود	در بر اع آید پس بر دفع شر گوشمالش واجب آمد تا صلاح پس کد اصلاحشان از عدل و دین که نباشد فرق در نزدیک و دور از تو آید کارها بی اقتضای مکن اصلاح امر از امثال احوتند و صلح باید ایشان حرف اسیرا گویند ایست شر بهر استهزا کسده آمده برین دیگر شود از مدبیت یکشان اهل دین ایست و پس نامکس نارد بر دشت این خطاست کاین ماسد محوس است و یهود	صلحشان بدیم با هم و رسم با فرون حورید باید کار زار عدل را در کارها آرید پیش خویت را وی ای بی با ولد کرد سید فجر کاند در جهان در نزولش اختلاف این آیت صبح پس بدیدشان را علی و دون از شما قومی بقومی مکنید هم بدینسان لا ساء من ساء عیب نفس خویش نکند از رفتن هم بالقابی که آن رشتست و بد بعد ایمان بد بود نام فسوق زین مقالات آنکه او توبه نکرد	ران یکی بر دیگری آورد هم بار گردد تا نام کردگار دوست دارد مقسطین را حق بخش هم بخواهی دشت بی حق شود در درمان دولت بوشروان گر که باشد عام حکمش رخصت است فاتقوا الله لعلکم ترحمون از رسوم جاهلیت ریشخند ان یکن خبر مبین عسی عیب همدیست عیب خویشتن یکدیگر را مینخوانید از حد بر کسی بگذاشتن از نا وثوق آن گروه استم کردند و روی زرد
---	---	--	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم

ای آنکه ستمگران ایمان آوردید اجتناب کنید بسیاری از گمان را اگر کارا بدرستی که بعضی از گمان گناه است و تفحص عیوب مکنید و غیبت مکنید

## سورة الحجرات

بَعْضًا أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ١٣

بعضی را آید دوست مبدار یکی از شما که بخورد گوشت برادرش را مرده پس ناخوش داشتند آنرا و برهیزید از خدا بدستیکه خدا توبه پذیر مهریاست

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ

ای مردمان بدرستیکه ما آفریدیم شما را از مذکری و مؤنثی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها تا بشناسید یکدیگر را بدرستیکه

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَى اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ١٤

گرامی ترین شما بر خداست برهیز کار تر شما بدرستیکه خدا دانای آگاه است

دور باشید از گروه مؤمنان هم تعجب از دیدها و عیوب هر کسی را عیب و نقصی در خواست آنچه حق پوشیده است و مخفی است قصصا دارم در این مطلب زیاد دوست دارد از شما آیا جوهر مرد می ترسید از عقوبات الهی قصد فتنه بینی از دارد کسی نیست حاجت هیچ بر شرح و بیان بل نکوئی حال او را اگر نکس یا کند توهین او تندو خواص حاصل آنکه حای غبت را بدان و جعلناکم قبایل و شعوب روز فتح مکه از بهر اذان گفت مردی مرید در کس سراغ آمد این آیت که این گفتارها آن گرامی بر بود مرد خدا

را صغری از صحنه در این و آن داورید از کس نهان نیست خوب آنکه از هر عیب یا است جد است تو گویی بفتش آن اوصاف نیست کرد بویسم مام از اصل مراد مرید در لعم او را تا که خورد و روی آن الله تواب رحیم دتو یا هم دین و هم عهدت بسی هر چه باشد بر مسلمان ریان واجب العیبه توتی الله پس بی بسپوی بل بعد واحد خاص توبش والله اعلم بالیان یکدیگر را تاشاسند از و حوب رفت درام آن بلال پاک خان مصطفی بهر اذان جز این کلاع است لایق در حق حق یارها کاوست انقی از عباد یار سا

طن کثیری ران بودانم و گناه چون بخواهی تا عند عیت رو پس بحس می ممکن از عیبا پس کسند از هم رعیت حسحو از شما بعضی که باشد عقل مند پس شما اگر اهتار باشد ازین لیک عیت در مقامی واحد است عیش واحد بود بی گفتگو از کسی در امر دنیا یا که دین با کسایت گریزی دریش تو تا نکرداند کسی را از طریق ای گروه مؤمنان خلق شما پس باشد ره که خود را بی نظیر بعضی از اهل خلافت را ملال ه کسی چیزی گفت از طعن و دق حنه از یک مدبرید و یک پدر حق بود دانا و آگاه از عباد

از دودد یکره بصحت نیست راه هم ممکن از عیب مردم حسحو تا که سبازت شود عیبا تومناش آورده حال آشفه و غبت بعضی باید تا کسد پس کسید اگر اه از غبت چنین گویت کردل بفهمش را عا است تا که مرد وزن سر هرید ارو کشف حال او بود واحد یقین میباید نفی دین و ایش تو غیبتش کن کاوست دزدی و رفیق ما زهره وزن تودید از عطا در نسب دادید و غیر ترا حقیر یافت ره بر خاطر از نامک لال ذکر آن جمله بیدارم بحق وین بسب کافیت از بهر شر کست تا اولی و اسب در بهاد

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ

گفتند آن نادان شینان که گرویدیم بگو ایمان باورده ولیکن نگویید که اسلام آورده ایم و هر دو داخل شده ایمان در دلهای شما و

إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥

اگر اطاعت کنید خدا و رسولش را کم نکرداند شمار از کردار هاتان چیزی را بدرستیکه خدا آمرزیده مهریاست جز این نیست که مؤمنان

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ

آمانند که گرویدند بعدا و رسواش بر شک کردند و جهاد کردند بامالشان و نفسشان در راه خدا آن گروه

هُمُ الصَّادِقُونَ ١٦ قُلْ أَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ

ایشانند راستگویان بگو آیا آگاهی میدید حار انکشان و خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا همه

شَيْئٍ عَلِيمٌ ١٧ يَمْشُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ بِمَنْ عَلَيْكُمْ أَنْ

چیز داناست منت میبندد تو که اسلام آوردند بگو منت نگذارید بر من امتارا بلکه خدا منت میکند بر شما که

## الجزو السادس العشرون

هَدِيكُمُ لِلْإِيمَانِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۸ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

رای ایمان اگر هستد راستگوین مدرسینکه خدا میداند پنهان آسمانها وزمین را و خدا بیناست آنچه میکنید

قالت الاعراب آمنا توگو نامده در قدامان ایمان هنوز لیک ایمان باشد آن تصدیق دل که شما فرمان برید اندر قول زانکه آمرزیده گاراست آن اله بعد ایمان پس باوردند شک راست باشد گر ناید این گروه گودهید آیاخیز از دین خویش بر تو منت میگذارند ای رسول بر شما که راه را ایمان بود	در حواب آقوم را لم تؤمنوا صبح کاذب نیست ورش همچو روز وان باشد بر مرادی محمل ناخوشی از خدا و از رسول مهران برنده در عفو گناه بدل مل اندر جهاد آمد بحث دعوی ایمان به روحه از خود مریدارا کار بود دانا زبیش زانکه اسلام اربو ننوده قول راست گر گوید در دین از شهود هم بود بنا بر آنچه میکند	زانکه ایمان بر ترارطن شماست مر مسلمانیست اقرار لسان بدل مال و جان بی ایمان کند حکم نماند چیری از اعمالان بست حراین مؤمنانند آن کسان در جهاد فی سبیل الله راین یا بود با نفس سرکش در غرا داند آنچه در زمین است و سما گوین بنهاد از اسلام خویش حق بداند غب ارس و آسمان جمله اندر علم او باشد بدید	لیک اگر گویند اسلامنا بجااست تا بنامد مال و حاش در امان بی که اندر بدل مالی جان کند احر وافی بدهد اندر حالتان بر رسول و بر حق از قلب و لسان ترک مال و جان نودند از یقین آذک که با حق است گوید در ولا هم بهر چیزیست دانا حاجبا مبی بلحق نهد منت بیش و آنچه پوشیده است اندران و آن
---	--	---	---



### سُورَةُ قَ خَمْسَ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهران

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ۲ بَلْ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ

قرآن در گوار بلکه عجب داشتند که آمد ایشا را اسم ندیده از ایشان پس گفتند کافران که این چر است عجب

۳ إِذْنا مَنَّا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكْ رَجْعٌ بَعِيدٌ ۴ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ

آیا چون بیدم و شوی خاک آن برگشتی است دور بحق دانسته ایم آنچه نقص میکند زمین را ایشان و در دست کتابی نگاهدارنده

۵ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِجٍ ۶ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ

بنا که کذب نمود حق را چون آمد ایشا را پس ایشان در امری مضطرب آیا پس نگریستند آسمان بالای ایشان که چگونه

بَمَنَّاها وَزَيَّناها وَما لَها مِنْ فُرُوجٍ ۷ وَالْأَرْضِ مَدَدْناها وَالْقَيْنا فِيها رَواسی وَابْتَنَنا فِيها

بنادیده آ را و آراسته ایم آ را و بر سر آ را راه چار گذاشتیم و زمین گسترده دادیم آ را و افکندیم در آن کوههای استوار و رو بادیم در آن

مَنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۸ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ۹

ار هر صفتی خوش آئنده رای بیانی و پند مهربان بنده از گشت گسسته

قف قلب خاتم آمد ز اساسط یا بقول محکم محکم بلند کافران گفتند پس باشد عجیب بعد از آن یعنی که خاک اندر شویم زرد ما باشد کتانی کاندراو پس بوند این قوم در کاری مریج	کوست کوه قف و ارس آثار محیط هم بقرآن مجید از جند این بیان یا این رسالت زین حبیب زنده ما خود نوبت دیگر شویم شت باشد حال اشیا مودو فاسد و شوریده ز آثاری مریج	در محیط ماسوی یعنی قسم بل عجب کردند قومی مشتبه اندامتنا و کنا البراب ما بداییم آنچه کرداند زمین بلکه ایشان مرغلط هستند سم نگرند آیا که رسوی سما	یا قوام امر و جریان قلم کامد ایشا را از ایشان بیمده ذلک رجع بعد اندر ایاب ناقص از ایشان زلحم و عظم همین کذبوا بالحق لما جالهم فویشان کردیم تا چون ما بنا
--	--	--	---

## سوره ق

هم ورا آراستیم از اختران | هیچ می نبود شکافی اندران | هم کشیدیم این رمید را برقرار | کوهها در وی مکندیم استوار  
هم نبات از وی برویاندیم ما | ازهر آن صفتی چنین بهجت فرا | بر نظر کردن زعبرت زین عجب | تا نماید یاد از او عبد مغیب

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ۱۰ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّهَا

و فرو فرستادیم از آسمان آب ابرکت داده شده پس رویاندیم نبات بوستانها و دانه درویده | شونده | و درخت خرما ی بلند که مرا آراست

طَلْعِ نَضِيدٍ ۱۱ رَرَقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مِّمَّا كَذَلِكِ الْخُرُوجُ ۱۲ كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ

شکوفه در هم رسته | روزی برای بندگان | وزنده گردانیدیم نبات | بلده | مرد در را | همچنین است | عرون آمدن | تکذیب | کردند | پیش از ایشان قوم

نُوحٍ وَ أَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ ۱۳ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطَ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ

نوح و اصحاب رس و ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم

تَبِعَ كُلُّ كَذَبِ الرُّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدُ ۱۴ أَفَعَمِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

تبع همگی تکذیب نمود در سولای را پس لازم شد وعید من | آری ایس تا بوان شدید تا فریدن جست | بلکه ایشان در شکند | از آفریدن | و

۱۵ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسُّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱۶

و به تحقیق آفرید انسان را | و میدانیم آنچه و سوسه میکند نبات | نفسش و ما نزدیکتریم | او | رک کردن

هم فرستادیم آبی از آسمان	س مبارک پس رویاندیم آرا	بوستانها پر زه بوه بو دو	دانه ها که میکنند آرا درو
چون بريح و گندم و جوارات	وز درختان یا زجبل باسقت	آچه یعنی بلند و ناردار	برهم و پیچیده گلهایشان بیار
جمله رویاندیم اینها از زمیں	بده گارا تا بود رزی ایچین	زنده کردیم ارس مرده بالعمان	همچین باشد حروح مرده گان
پیش از این کردند هم تکذیب پس	قوم نوح ارا نیا و اصحاب رس	هم بود و عاد و فرعون از سقوط	واهل ایکه همچنین اخوان لوط
هم گروه تبع این مرده رک کل	هر زمان کردند تکذیب رسل	مانده از خلق بحت آیا شدید	تا شویم از خلق ناک چون قدیم
بلکه ایشان در شکند از خلق و	جاشان در عیم ما باشد گرو	خفق کردیم آدم برا تو بؤ	علم و ما تو سوس نفسه
می دایم آنچه نفس میکند	و سوسه ارحسن وقع و یک وید	اررک و جان ما انسان افریم	مروی آ که تر زوی رود و شبیم

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۱۷ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَدِيدٌ

هنگامیکه فرا گیرد آن دو فرا گیرنده که از راست و از چپ | بیرون بقیند | از دهن هیچ سخنی حرکت درداوست نگهبانی آماده

۱۸ وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ ۱۹ وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ

و آمد بهوشی | مرگ | بحق اینست آنچه بودی که از آن میگريختی | و دمیده شد | در صور | ایست رود

الْوَعِيدِ ۲۰ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ ۲۱ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا

وعبد و آمد هر نفسی ناوست رانده و شاهدی | به تحقیق بودی در | بخبری از این پس را داخلیم

عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ۲۲ وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَزِيدٌ ۲۳ أَتَقْبَأُ فِي جَهَنَّمَ

از تو پرده ترا پس دیده است امروز نیز است | و گفت رفیقش | اینست آنچه نزد من آماده است | بیندازید | در جهنم



كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ٢٤ مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ٢٥ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ

هر ناسیاس عذاب کننده مع کننده مرخص بر آمدی کننده شك آورنده آنكه گردانید خدا الهی دیگر پس بندازیدش در عذاب

الشَّدِيدِ ٢٦ قَالَ قَرِبنُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ٢٧

سخت گفت رفقتش پروردگار ما طاعی نکرده اورا ولیکن بود در گمراهی دور

اندر آن حین که فرا گزیدشان از دهان حرفی بندازد و چون آورد بهوشی موت از سخت اینست آنچه بیکه بودی تو از آن این بود روز وعده اندر عیان تویدی گویند در غفلت از این گویند اورا همنشینش در زمن پس خطاب القیا آید بدید آنچنان شعصی که گردانیده لب بافزین خود کند خصمی چو او	دو فرشته از فرا گزیده گمان حرکه باشد فرد او در آزمون که مرید عقل شد امری درست در حیوة خود گریزان دردسان که حیردادی خلایق را بدان پردات برداشتم از دیده هین اینست آنچه بد مهیا رد من فی جهنم کل کفار عذیر با خدا دیگر خدائیرا شریک که مرا رد راه این دیو عدو لبك خود بود او گمراهی و دور	وان دو باشد اربعین و ارشمال مرنگه یان مهیا که رقم ارسعادت و زشقوت هر چه هست پس دمیده میشود در صور دم هر کسی آید بود با او برآه دیدم تو پس بود امروز تیز گویند اعی آید کش یار بود حیر را سیار مانع يك يك پس روا باشد بر این شوریده نعت آن قریش گویند ای پروردگار داشتی از قول اهل حق نور	ز دشان نشسته بر ضبط فعال میکنند آرا نافزون یا بکم اصل آن آید به روحی بدست زیده میگردند آدم خلق هم خود یکی راننده و دیگر گواه آچه را که می نمودی تو بیز نامه اعمال اینست از شهود نگریده از حد و سیار شك افکندش در عذاب و رج سحت من و را طاعی نکرده هیچ نار
---	---	---	--

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ٢٨ مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ

گفت نراع مکنید نزد من و تحقیق پیش فرستادم بسوی شما وعده را تغییر داده میشود سخن زدنم و بستم من ستمکار

لِلْعَمِيدِ ٢٩ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ مِنْ مَزِيدٍ ٣٠ وَ أُرْلَقَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ

مریدگار را روزیکه گوئیم مردوزخ را آیا پر شدی و گویند آیا هیچ زیادتست و زدیک کرده شد هشت برای برهیز کاران و دور

٣١ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ ٣٢ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ

اینست آنچه وعده کرده شد بدید برای هر بازگشت کننده نگاهدانده آنکه نرسد از خدای حجابیده به پنهانی و آمد بادل بارگشت نماینده

٣٣ أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ٣٤ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ٣٥ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا

داخل شوید در هشت سلامی ایست روز خاودانی مرایشارا آنچه خواهند در آن و نزد ماست زیادتست و بسیار هلاک کردیم

قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ٣٦ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِكُلِّ

پیش از ایشان از قری که آنها سخت تر بودند از ایشان در قوت پس راه انداختند در بلادها آیا هیچ بود گریز گاهی بدستیکه در این هر آینه پند نیست

لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ٣٧

برای آنکه باشد مرورا دل یا انداخت گوش و او باشد شاهد

حتمالی گویند اندر نزد من || هیچ می نگیرد خصمی این زمن || سوتان چون ما فرستادم پیش || بارسلان از وعده و عدو خویش  
می نیاید نزد ما تبدیل قول || یافت چون در رفته تکمیل قول || من نیم استم کننده بر عباد || کشته خود بدل کند هر کس حصاد

## سورة الذاریات

اندران روزیکه گوید بر جیم  
میشود نزدیک گردانده بهشت  
اصل جنت خلق و خوی نیکدان  
بر کسی یعنی که برگشتش باوست  
یا نبی اعنی که حق زاو غایب است  
آنچه خواهند از لذایذ در بهشت  
یعنی از کفار مکه بیشتر  
اندر این پند نیست آرا که بود  
یا که بدهد گوش و باشد حاصراو

یرشدی آیا ز کفار و انیم  
مقین را دور نبود این سرشت  
رخود آنرا همچو جان زدیکدان  
حافظ هر فعل نیکی بر نکوست  
لیک خوف حق بجاش غالب است  
هست زرد ما ریاد از سروشت  
قوت و قدر و غناشان شتر  
قلب دانا که فکر اندر رود  
تا نماید فهم قرآرا بگو

گوید او هل من مزید اندر مجاز  
آدمیرا اقرب از خلق و صفات  
اینست آنچه بودتان وعده بدان  
ترسد از پروردگارش در رهان  
می بگویند ادخلوها با درود  
پیش اندیشان ای سا راهل قروی  
پس بریدند آنکس از ره در بلاد  
یا که باشد از رجال رنده دل  
شود آسان که کوئی آخلیل

اینست حال نفس و وجه حرص و آزار  
تاچه باشد عقل از آن دارد حیوة  
بر هر آواص حفظ است این نشان  
آورد فلی بحق برگشته آن  
سلام ذالک يوم الغلود  
که تبه کردیم ایشانرا فرون  
هیچشان آیا پناه از مرگ داد  
پناه از حق حوة متصل  
آن شنیده از سی یا حمریل

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ٢٨ فَاصْبِرْ عَلَىٰ

و بتعقیق آفریدیم آسمانها و زمینها و آنچه میان آندو است در شش روز و مس نکرد ما را هیچ تنگی

مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ٢٩ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبَارَ

آنچه میگویند تسبیح کن بتایش پروردگارت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب و از شب تسبیح کن او را و عقبهای

السُّجُودِ ٣٠ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمَادُّ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ٣١ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ

سجود و شنو روزیکه ندا میکنند آکننده از جانی نزدیک روزیکه می شنوند فریاد را راستی است روز

الْخُرُوجِ ٣٢ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ٣٣ يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ

بیرون آمدن بدر سیکه ما زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما است بازگشت روزیکه شکاف خورد زمین از ایشان شتایدگان آن

حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ٣٤ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ٣٥ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ

حشر است بر ما آسان مادا تا ترسیم بآنچه میگویند و یستی تو بر ایشان تسلط دارنده پس ببنده قرآن کسرا که میترسد از وعید من

آفریدیم این زمین و این سما  
بر خلاف آنکه گوید بی شهود  
حد کن پیش از طلوع آفتاب  
بعضی از شب و زبش هر سجه باز  
داد آسکو بوده عاشق نوبی  
اندران روزی که مردم س قریب  
این بود يوم الخروج از امتیاز  
میشود زایشان زمین یعنی که زود  
یعنی آسان این برا کبر اندست  
تو مسلط نیستی بر مشرکین

واچه باشد بین آن شش روز ما  
که بشنود راحت از رج او خود  
همچنین پیش از غروب ای ذولباب  
در تهر یا بهر وقت از نماز  
حال عاشق چیست اندر طاعتی  
بشنود آن صیحه راست و مهیب  
زنده ما سازیم و میرانیم باد  
مردم گان آیند بیرون از قور  
بر خدا کو خالق جان و تن است  
تا بجبر و قهرشان آری بدین  
یعنی آنکو مرتفع گردد ز بند

هم ما را بدگی و خستگی  
کن شکستائی بدین گفتارها  
باز کن تسبیح او اندر عهد  
عارفان گویند بعد از هر نفس  
و استمع يوم بنادی الماد  
بالحق اعنی آنچه بر صدقت و راست  
هم بسوی ما است برگشت از یقین  
میشتانند از مکان وین نیست دیر  
ما بسی دانا تریم از کاهها  
پس بقرآن بندگوی آنرا که او  
نکه برگردد مر آرا ریشخند

زان رسید این یابی از بوسستگی  
هم تسبیح و حمدش اکثفا  
و من اللیل و ادبار السجود  
این بود تسبیح اهل عشق و بس  
از مکانی کاوست بر دیک بلاد  
موت و نیست آن اگر هوش بجاست  
اندر آروزی که شکافد زمین  
اینست حشریکه بود بر ما یسیر  
واچه میگویند از گفتارها  
از وعید من ترسد مو بو



## سورة الذاریاتِ سِتُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

## الجزء السادس العشرون

وَالذَّارِيَّاتِ ذُرُوءًا ۚ فَالْحَامِلَاتِ وُقْرًا ۚ فَالْجَارِيَّاتِ يُسْرًا ۚ ۝ فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا ۝ إِنَّمَا نُوْعِدُوكَ

سرا کشته شدگان را کشته اردنی پس مردان مدگان در را پس رو مدگان با سانی س مسعت نه مدگان امر را که بدر ستنکه آنچه وعده داده

لَصَادِقٌ ٦ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ٧ وَالسَّمَاءُ ذَاتُ الْحُبُكِ ٨ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُتَخَلِّفٍ ٩ يُؤْفَكُ عَنْهُ

میشود هر آينه ز است است و اندر سينه كه حر اهر آينه و وقوع آينه است تا سنان صاحب رسته ها راها كه در سينه شمشاد هر آينه در گمباري و حنجره گر دايدنه ميشود

مَنْ أُولَئِكَ ۚ قِيلَ الْفَحْرَاصُونَ ۝ ١١ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ۝ ١٢ يَسْأَلُونَ آيَاتَ يَوْمِ الدِّينِ ۝ ١٣

از او آیه که برگردانیده شده است. مشهور است که گوای آیه که انشا الله در مورد فتنی که در ایران میسر شده که می باشد رور - ا

يَوْمَهُمْ عَلَى النَّارِ يُقْنُونَ<sup>١٤</sup> ذُقُوا فِيْكُمْ هَذَا الَّذِى كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ<sup>١٥</sup>

روزیکه ایشان بر آتش عذاب رفته می شود. چشم بعد از آنرا اینست که بودید شما آبر اشتاب میجو اسید

ميجورد سوگند حق را نازها  
باد صفات الهه است کان  
پس بکشتبهای در دریا روان  
پس بآن قسمت صندۀ کارها  
غیر از این نبود که بر صدقت و راست  
والسما ذات الحک یعنی قمه  
یا سماء روح آراں باشد مراد  
خود شما ای اهل مکۀ بیخلاف  
هر که شد مصروف را حمد و کتاب  
کرده یعنی اعت ایشرا خدای  
بر سبیل سحریت برسد هیه

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۖ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ۝١٧

بدر سنگه بهر کار اندر پشتهای وحشه سار هانی / و اگر ندگان آنچه دارد ایشان را ویردگارشان که ایشان بودند پیش از آن بگوکاران

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ <sup>١٨</sup> وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ <sup>١٩</sup> وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ

بودند که اندکی از شب خواب میکردند و در سحرها ایشان آسهرش میجو اسید و بود در اموالشان و هر برای سوال کننده

وَالْمَحْرُومَ ٢٠ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ٢١ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ٢٢ وَفِي السَّمَاءِ

و در آیه‌هاست ای یقین که سنگ‌ها و در خودشان آب را پس نمی‌بینید و در آسمانست

رَزَقَكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ۚ قَوْلَ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ ۚ

روزی شما و آنچه وعده کرده بشوید پس بروردگار آسمان و زمین که آن هر آنچه حق است مثل آنکه شما سخن میگویند

واهل تقوى از فيوس ساربه  
پيش از اين بودند ايشان يك كار  
همچنين در مالهاشان با نسق  
از بساطت وز معادن و در عبون  
همچنين در نفسهاشان ز امتياز  
هم يقين در ردقنان گرد و درون

در بهشيد و عبون حاريه  
خواستاش كه بود در شهابى تار  
بوده بهر سائل و محروم حق  
هم ز حيوانات از احصا فزون  
زاو نشايبهاست گر ببيد باز  
فى السماء رزقكم ما توعدون

جمه باشند از فرا گيرندگان  
در ملاجات و تضرع جمه شب  
مرشادهاست حقرا در زمين  
ارطبور و از نهايم وز سناع  
پس شما مينكريد آبادر اين  
پس قسم بر خالق ارض و سما

داده حق را ز روى امتنان  
بوده در اسعار آمرزش طلب  
زد قدرتها ز بهر موقنين  
حاصل از هريك هزاران انتفاع  
تا كنيد از هستى صانع يقين  
اوست حق چون حرف گفتن از شما

## سورة الذاریات

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ۚ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ

آیا آمد ترا حکایت مهمانان ابراهیم گرامی داشتگان هنگامیکه داخل شدند بر او پس گفتند سلاما گفت سلام گروهی

مُنْكَرُونَ ۚ فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ۚ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ۚ فَأَوْجَسَ

ناشناختگان پس بهائی رفت بسوی کسایش پس آورد گوساله نرزه پس نزدیک ساخت آراهایشان گفت آیا عجز دارید پس برداشت

مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْزَنْ وَبَشِّرْهُ بِبُحْلٍ عَلِيمٍ ۚ فَاقْبَلَتْ أَمْرَاتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا

نهائی از ایشان برسی گفتند ترسو زده دادند او را به بصری دانا پس شروع کردش در فریاد پس زد برویش

وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ۚ قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ۚ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ

وگفت پیرزالی ام را پیدم گفتند همچنین گفته است پروردگارت که اوست درست کار دانا گفت پس چیست کار شما

أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۚ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ۚ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارََةً مِنْ طِينٍ ۚ

ای فرستاده شدگان گفتند درستی که ما فرستاده شدیم بگروهی گناهکاران تا سردهیم برایشان سکهها از گل

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ۚ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ

نشان کرده شده زدی پروردگارت برای اسراف کاران پس بیرون کردیم آنکه بود در آن از مؤمنان پس یافتیم در آن جز

بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۚ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۚ

خانه از مسلمانان و وا گذاشتیم در آن علامتی از برای آنکه میترسند از عذاب پرورد

بر تو آیا آمدی کمال نهاد ده فرشته بوده اند آن یاکه هفت چون باو داخل شدند اندر ورود بر شما یعنی ندارم اطلاع عجل بریانی بی آورد او سین زا کل کردند امتناع اندر نهفت زانکه میبود ار کسی دشمن نکس پس دادندش بشارت در کلام پس طمانچه زد بروی آن دلفروز ما بگوئیم اغنی این از پیش خود هشت ابراهیم خوف و اشلام می بگفتندش فرستاده شدیم وان حجرها نزد رب ت آمده پس نبایم اندران جزیک سرا آبتی باقی گذاریم اندران	حرف مهمانان ابراهیم راد زان یکی حبریل امین وحی رفت پس نگفتندش سلام وهم درود کر کجائید و که آید این اجتماع پششان ردیک نهاد او زمین ساره ابراهیم را زان حال گفت از طعامش مینجوردی یکمیس ر غلامی عالم و کامل مقام که ز زادن من عقیم هم عجز بلکه هست از جاب رب الاحد گفت پس با مرسلون ما خطبکم ما قوم محرمین زان آمدیم مرفین را خود نشان کرده شده که بود از مسلمین ما باجا بهر آکو نرسد اندر نچ گران	که گرامی رد حق سبحانه آمد ابراهیم را ایسان کمان گفت ابراهیمشان بعد از سلام کرد پس میل او بسوی اهل خویش گفت آیا نی خورید ارا این طعام آمد ابراهیم را افزون شکست پس بگفتندش که ما ارشته ایم سوی خانه پس هادی رورش پس بگفتندش ملایک همچنین کرد حکم او بر ولدهم داد او چیست آن کار بزرگی که بآن تا برایشان خود فرستیم از سما پس برون خواهیم آورد آزمان وان سرای لوط و دخترهای اوست یعنی احجار موسوم کز هلاک	بوده اند آن ضیفها یا نزد او که بودند ایشان مرا و را مهمان ناشناسایی ای قوم تمام تا طعامی بهر شان آرد پیش هزه بر تاکید اکل است ای مقام پس ارایشان ترس در خاطر گرفت می ترس ارم که ارا آن رشته ایم مرد او فریاد اندر رورش این بود گفتار رب العالمین که عقیبی و زادی هیچ تو آمدید از امر حق از آسمان ما حجاره از گیل ایست اقتضا هر که باشد اندران از مؤمنان مابقی اندر زمین قریه فروست شد علامت وز عذاب دردناک
--	--	---	--

وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ۚ فَتَوَلَّىٰ وَرُكْنِهِ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

و در موسی هنگامیکه فرستادیم او را بسوی فرعون باحجت واضح پس گردید بیکسوی و گفت جادوگر است یا دیوانه

## الجزو السابع العشرون

٤٠ فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ٤١ وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشان را در دریا و او بوده ملامت آورده و در عاد هنگامیکه فرستادیم بر ایشان بادی بی نفی

٤٢ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ ٤٣ وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ

که نگذاشت هیچ چیز را که بگذشت بر آن مگر که مگردانیدش چون بوسیده ریزه ریزه شده و در ثمود هنگامیکه گفته شد مرا ایشان را که برخوردارید تا

حِينَ ٤٤ فَعَمَّوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ٤٥ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ

وقتی پس سرکشیدند از فرمان پروردگارشان پس گرفتشان صاعقه و ایشان میگردیدند پس توانستند هیچ برخاستنی و

مَا كَانُوا مُتَنَصِّرِينَ ٤٦ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٤٧

و نبودند اقدام کنندگان و قوم نوح از پیش بدستیکه ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از فرمان

<p>همچنین در قصه موسی نشان پس تولا کرد او برکن خود پس گرفتیم او و لشکرهایش هم همچنین در قصه عاد از قرار یعنی آستن میشد زانو درخت حاصل آنکه سوبشان ریح العقیم حرکه آنرا کرده ماسد رمیم چون ایشان گفته شد که برخوردارید پس زامن رب خود سرکش شدند پس بدان استطاعت رقیام یا که نکشد انتقام از ما پدید</p>	<p>هست بهر اعتبار آورده گان کرد یعنی قوتش را مستند پس نمیکندیم ایشان را بیم هست آنها بر اهل اعتبار بود قهری برگروه شورجت ما روان کردیم بر اندازیم کهنه و ریزنده آن ناد عقیم از میل و عمر تا وقت وعید ران سب مستوحب آتش شدند تا که بگریزند از آن آشوب عام ران عقوتها که برایشان رسید</p>	<p>چون بعروش فرستادیم ما گفت موسی را که ساحر باشد او آزمایان بود او نفس خود ملیم چون برایشان ما فرستادیم ناد یا عقیم اینست وجهی از وجوه هیچ می نگذاشت آثاری بجا همچنین در قصه قوم ثمود و آن سه روز از بهر عقرافه بود پس گرفت آمدن ما را صاعقه هم بودند آنکه بر رفیع عذاب بوده قوم نوح از ایشان بیشتر</p>	<p>خود بجهای روشن بر ملا یا که دیوانه بدون گفتگو چونکه خود را دید در دریای بیم که عقیم آن بود برسان حماد که ثودی قطع فعل آن گروه بر هر آنچه برگشت از هر کجا عبرتی مرا اهل ایثار را فرود بارل آدمم ریح فوق الطاقه بود حمله میدیدند روز آن عایقه یار یکدیگر شوند از هیچ باب رده قومی از حدود خود بدر</p>
---	---	--	--

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ٤٨ وَالْأَرْضَ قَرَشْنَاهَا فَغَمَّ الْمَاهِدُونَ ٤٩ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

و آسمان بنا کردیمش قوت بدستیکه ما ایم وسعت دهنده گان و زمین گستر دیم آنرا پس خوب گسترانده گایم و از هر چیزی

خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَكُمُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٥٠ قَفُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥١ وَلَا تَجْعَلُوا

آفریدیم دو صفت باشد که شما پند گیرید پس بگریزید بسوی خدا بدستیکه من مر شمارا از او بیم کننده آشکارا و مگردانید

مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٢ كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ

با خدا الهی دیگر بدستیکه من مر شمارا از او بیم کننده آشکارم همچنین نباید تا آنکه بیش از ایشان بودند هیچ رسولی

إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ٥٣ اتَّوَصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ٥٤ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ

مگر گفتند جادوگر است یا دیوانه آیا وصیت یکدیگر کردند بان بلکه ایشانند گروهی زیاده رونندگان پس اعراض کن از ایشان پس نباشی تو ملامت

بِمَلُومٍ ٥٥ وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ٥٦

کرده شده و پندیده پس بدستیکه پند سود میدهد مؤمنان را

## سورة الطور

بعد ذکر ایضا و قوئان	حق زقدرتهای خود سازد بیان	چرخ را کردیم از قوت بنا	بر بنای آن توانایم ما
یا بجزی اوسع از وی در وجود	یا دهد وسعت برق اندر نمود	هم زمین را گسترانیده اینچنین	بر صلاحندگان خود یقین
گستراننده لگو مائیم پس	قادر اندر هر عمل مائیم و پس	وان کسیم از بهر اصلاح شر	بی که ما را هیچ ارآن باشد شر
آفریدیم از هر آ چیزی دوجفت	پند تا گرد ما در نهفت	پس بسوی حق کنید از خود فرار	من شمارا رو دهم بم آشکار
همچنین نامد بدیشان از رسول	پیش از ایشان حز که گفتند از فصول	کاین مگر حادوست یا دیوانه	قول حق را ساختند افسانه
مر وصبت کرده اند آیا باین	ساقین بر لاحتین از کفر و کین	بلکه خود ایشان بظلمات اندرند	رفته از فرمان برون کن آورند
پس بگردان روی از این شگین فرق	پس نه تو بر ملامت نرد حق	پند ده مرا هل ایمان را که پند	مع بجشد مؤمنان را در پسند

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝۷ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ۝۸

و ما بنا فریدیم جن و انس را مگر برای آنکه بر منستند مرا یا بشناسند مرا

و ما نیافریدیم جن و انس را مگر برای آنکه بر منستند مرا یا بشناسند مرا

پس بدستیکه مرا آید اگر ظلم کردند عیب است ما بدستیکه

يَسْتَعْجِلُونَ ۝۱۰ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ

که بشتاب خواهند آمدن پس ای بر آنانکه کافر شدند از روزشان که وعده داده میشود

ما فریدیم ایجن و انس را	حرکه برستند ما را از ولا	بی که حق را حاجتی بر طاعت است	فیس بخشی بلکه اصل عت است
آفرید او تا که بر مقصود او	بهره ور کردند حق از خود او	ایک طاعت بود موجب ثواب	تا برسد از گنج او در بحساب
راه گنج از خود برخفتان نمود	این هم از اکرام او بر خلق بود	تا بدیکان فیس او بهتر رسد	ورنه او دوزی دهد بر یک وید
گفت رزقی من از این مخلوق دون	منخواهم ما ارید آن یطعمون	بلکه باشد از صفات فعل من	که دهم رزق و کلمه طعمه و دهن
حق تعالی اوست روزی بخش و پس	کست حزاو تا دهد روزی نکس	او بود دوا القوه و ذی اقتدار	در توانائی و متن و استوار
پس بود مهر ستمکاران ذنوب	چون ذنوب یا وراشان بر وجوب	بهره یعنی که باشد از عذاب	مقتضی این است بر عدل و ثواب
پس نباید تا کنند ایشان شتاب	دروغ و وعده حق بر عذاب	وای پس مرا کفران از روزشان	روز و وعده کاوست رنج اندر شان
وان بود روز قیامت یا که بدر	تنگ شد مرا کفرانرا قی و صدر	وعده حق اندر اوسود خلاف	زهرها آروز گردد صد شکاف



## سورة الطور تسع و اربعون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَالطُّورُ ۲ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ۳ فِي رَقٍّ مَنشُورٍ ۴ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۵ وَالسَّعْفِ الْمَرْفُوعِ ۶ وَالْبَحْرِ

بطور و کتاب نوشته شده در ورقی یادریوستی گشوده شده و بیت معمور و سقف بلند ترافرشته شده و دریای

الْمَسْجُورِ ۷ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ۸ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ۹ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ۱۰ وَ نَسِيرُ

برابر افروخته بدست که عذاب پروردگار تو هر آینه واقع شد است باشد مرا و از دفع کننده روزیکه موج زند آسمان موج زدی و روان شود کوهها

الْجِبَالِ سَيْرًا ۱۱ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۲ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ۱۳ يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى

روان شدن پس وای روز چنین بر تکذیب کنندگانی که ایشانند در گفتگوی که بازی میکنند روزیکه از حرا دادخواه شود در

## الجزو السابع العشرون

نَارَ جَهَنَّمَ دَعَا<sup>١٤</sup> هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ<sup>١٥</sup> أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ<sup>١٦</sup> اصْلَوْهَا

در آتش دورج انداختی ایست آشو که دود آرا نکند بیکدید آتیس سحر است این یا شما نمی بیند در آورید

فَاصْبِرُوا وَلَا تُصِرُّوا سَوَاءَ عَلَيَكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>١٧</sup>

در آن پس خواه صبر کنید یا صبر نکنید یکسان است بر شما جزا داده می شود مگر آنچه را بودید که می کردید

طور باشد کوه موسی در سراع هم کتابی کاوست نبوده شده هم قسم بر بت معبودی که آن یا مراد ارقاب روشن سینه است بحر مسجور است بیک اندوخته حاصل آنکه معجود در الکرم اندر آروزی که یابد اضطراب هم روان گردد از حاکوها آنکس که اندر شروع باطلند هده النار الی کتم بها وحی حق را سحر میندازد صبر یا نکند یکسان بر شماست	برد تاویل است اشارت بر دماغ ثبت اندر رق منشور آمده هست آباد از وور طائفان کان حال غیب را آینه است قلهای از محبت سوخته خود بر این اشیاء مذکوره قسم آسمان آن اضطراب بحساب چون هما بر کعبه بروی هوا حق بباری شمرند و غایب که بدان تکذیب کردید از عمی این همان سحر است گردارید دید صبر و بی صبری مفرقین است	مظهر عقل است و بطاق اندر شر یعنی آن لوحی که محفوظ اندر او بیت معبود است آن در آسمان ستم مرفوع است افلاک بلند بعد از این جائیکه پیش آید مقام که عذاب گردگارت واقع است مزید بر دور خود سوخته موح وای پس آرزو بر آن بیفروع دفع کرده کافران سوی ححیم این بود آیا که حادو در شان یک بدوزخ اندر آید انشای غیر از این بود جزا داده شوید	معجود سوگند حق بروی دگر هست اسرار حقایق مو مو که باشد صورت محسوس آن یا که فوق قلب روح ارجمند شرح آن دل باو میگویم تمام سحر شوش ماله من دافع است که جوکشی در حصص که باوح داشتی کوفول حق را بدروغ میشود آرزو دعی پس و حیم یا که کردید و نمی بیند آن صبر پس باید کنید اندر عذاب بر هر آنچه مینمودید آن پدید
--	---	--	--

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ<sup>١٨</sup> فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَسَمَ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ<sup>١٩</sup> كَلُوا

بدرستی که بر هر کارا سدر نهشتهانی و نعمتی متعنان با آنچه داد ایشان را پروردگارشان و نگاه داشتشان پروردگارشان از عذاب دوزخ بخورید

وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>٢٠</sup> مُتَكِنِينَ عَلَي سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجَاهُمْ يُحْورُونَ<sup>٢١</sup> وَ

و بیاشامید کواری با آنچه بودید که مکردید تکبیه زده گان بر سرهای هم پیوسته و جفت کردیم ایشان را حوران فراخ چشم و

الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ

آناد که ایمانی آوردند و پیرو شدند ایشان را اولادشان ایمان در میرسانیم ایشان اولادشان را و کم نکردیم ایشان را از کردارشان هیچ چیز هر

أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ<sup>٢٢</sup> وَ آمَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ<sup>٢٣</sup> يَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا

مردی با چه کرده در کردار است و رانده عظام بیکدم ایشان را موه و گوشت از آنچه خواهش دارند میگیرند از هم در آنجا جامی که نه

لَهُمْ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ<sup>٢٤</sup> وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ<sup>٢٥</sup> وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَي

لغوی در آنست و اسباب کردن دادنی و گردش بیکدرا شان داده پس را که مر آنها راست که گویا آنها اندر و او بر دستان نگاه داشته و رو آوردند بعضیشان بر

بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ<sup>٢٦</sup> قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ<sup>٢٧</sup> فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَّنَا عَذَابَ السُّمُومِ

بعضی می پرسند از یکدگر میکنند بدرستی که ما بودیم بیشتر در کسان ترسندگان پس منت نهاد خدا بر ما و نگاه داشت ما را از عذاب آتش نفوذ کننده

٢٨ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ<sup>٢٩</sup>

بدرستی که ما بودیم از پیش که بخواندیم او را برادرستی که او است یکی کننده هر مان

## سورة الطور

بر خلاف اشقیا و اهل جحیم	مقیم در حسد و در عیم	جله اندر لذت و حال و هوش	ز آنچه حقتان دانه اراقال خوش
وز نگهداری رشان از عذاب	وز جحیم پر ز قهر و پر رتاب	اکل و شرب اندر گوارائی کنند	ز آنچه گردید از عیبا مر مرید
متکی بر تخته های زرنگار	که هم سوسنه اندر هر کنار	حفت گرداسه شان با خون عس	واکسانکه مؤمنه و پاک دین
بیرو ایشاراست فرزندانشان	در بهشت و روضه رسواشان	از ره ایمان به حق ما	حمله فرزندانشان اشفاق ما
از عملهاشان سازیم ایچ که	یعنی از پاداش اعمال ام	هست بر مرید مکتب اولهین	هر آنچه کرده حساسان دریقین
برهوا که می کشیم امدانشان	هم ملجم از آنچه آید پادشان	یعنی از لحم آنچه دارد آردو	در رهان حاضر شود در پیش رو
کاسهای خمر گیرد و دهد	یکدیگر را در بهشت دادند	آچان حری که بود اندران	حرف لغوی یا گنگاهی بهر شان
دور ایشان خادمان اندر ضواف	از پسرهای مکتورو بی خلاف	در صفا و در صداقت هر طرف	همچو میوارند پان در صدف
بعضو از ایشان بعض آردو	می رسند از غمیهای مکتو	که شده است او این سعادت راست	وجه آرا میکند از هم طب
در میان اهل خود گویند ما	مشغنی بودیم و ترسان از خدا	حق بنامت نهاد از این رسوه	خود نگهبان داشت از نارسموم
پس از این بودیم از حجه خاوص	و رسیدند او را بانصوص	س نکوکار است او برندگان	در دوعاله عین بخش و بهر ان

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِعِمَّةٍ رَبِّكَ بِكُلَّاهِنَ وَلَا مَجْمُومٍ ۲۰ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَبُّنَا أَلْمُومُ

پس بیداده سبستی و ناعمه روز دگر از عیب لوی بدون وحی و مدواه شاعر است که اخطاره به او حد برورد گار آرا

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ۲۱ أَمْ نَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَّاغُوتٌ

نگو منظر باشد پس در سبکمین باشما از منظر ام یا امر می نماید از احودها شان باین یا باشد گروهی را دور روان

أَمْ يَقُولُونَ ثَقُولُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ۲۲ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مُلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ ۲۳ أَمْ خُلِقُوا

یا مگویند ثاقول بلی لا یؤمنون بلکه ایمان نمی آورند پس باید آوردند حدیث می آید از اسرار و انامی یا مگویند شدید

مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۲۴ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ۲۵ أَمْ عِنْدَهُمْ

از غیر چیزی یا باشند یا آفرینندگان یا آفرینند آسمانها و زمین را بلکه یقین نمی کنند یا باید باشند

خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ ۲۶ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْمَعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْمِعُهُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ

خزاینه های پروردگار تو یا باشند تسلط دار ملک یا مایشار است دانی که گوشه که بدتر آن پس اندک باوردش و بداندان جمعی واضح

أَمْ لَهُ الْبَابُ وَلَكُمْ الْبُيُوتُ ۲۷ أَمْ سَأَلْتَهُمُ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ يُثْقَلُونَ ۲۸

یا مایشار است درختان و می باشد از است بران یا مچه اهل از ایشان می بینی پس ایشانند از ابرامه ددان احق را در شدگان

پند ده پس ای رسول محترم	باش هم در صفا خود دست قدم	یسی بر نعمت پروردگار	کاهن و مجوس بوی کامل عیار
نعمت حق پر بو وحی صادق است	وان به بر لغو و کلمات لایق است	می گویند دوست شاعر در دوی	منظر شمش از رب البیون
پروی اعنی حادثات روزگار	در رسد با موت داره انظار	گوشها باشد ما منظر	نکت و مرآت مرا در چهر و سر
باشما من سس برانم استوار	دارم اعنی بر هلاکت انظار	بل نماید امر ایشان را حسی	عقدهای خام شوریده باین
بر نقاس باشد اعنی قولشان	بست هیچ از عقل اندر حوشان	را نکه از نفی جرد باشد خون	شاعر و کاهن بود عقلش فرو
بلکه ایشانند از ره گشتگان	قومی از حد و وجود گمشدگان	بلکه گویند این گروه مجرد	باوه این را محمد بش خود
بلکه ایمان می دارد این فرو	قولشان اندر تقول بست حق	گر نقول باشد این پس آورد	مثل قرآن خود سلامی از حمد
راست گر گویند و دارند این ساخت	که جو قرآن میتوان اقوال ساخت	گشته اند آیا که حق از غیر چیز	یعنی از بی حسی از تر
خالقی یعنی ندارند این ره	یا که برار چه شد خلق این همه	یا نماید حادثات و حجر	حسین بهر شد و بی بدر
یا که ایشان آفریننده خود	خود نگهدار خود وریده خود	آفرینستند آیا این چنین	یا که ایشان سموات و زمی
بلکه می باید ایشان بریقی	آفریده یا که اشیا را چنین	برد ایشانست آیا بر قرار	گنجهای فصل آن پروردگار
نا دهند آرا که خواهد از عطا	صیست یا داشت بر رحمت سرا	غالدند آیا مراشا در ظهور	بصید از علم تدبیر امور
سلم آیا هستندان تا برسد	بر سما قول ملک تا شود	مستمشان با آرد بی زریب	حجی بر صدق سمع خود رغیب
هست آیا مر خدا را دختران	هم پسرها مر شما را چو اختران	خواهی آیا اخر و مزیدی زین گروه	تو سبع رسات از وجوه
	و التزام آنچنان تاوان شود	پس گرا بار این لحن اندیشان شود	



## الجزو السابع والعشرون

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْنُيُونَ ٤٢ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ ٤٣ أَمْ لَهُمْ

یاری داشت ٤٢ پس ایشان مینویسند یا اراده دارند مکاری پس آنها که کافر شدند ایشانند مکر کرده شدگان یا سرایشان راست

إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤٤ وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ

الهی حر خدا مرام خدا را آنچه شرک میآورند و اگر بسند یاره از آسمان فرود آید بگویند اریست برهم

مَرْكُومٌ ٤٥ فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يَلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ٤٦ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا

شده پس واگذار ایشان را ملاقات کنند رودشان را که در آن هلاک گردانیده شود در صاعقه هرور که گفایت نکند ایشان مکرشان چیزی را

وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ٤٧ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٤٨ وَأَصْبِرْ

و به ایشان یاری کرده شود و درستی که برای آنها که ستمگر در عداست ایشان از آن و لیکن اکثر ایشان نمیدانند و صبر کن

لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ٤٩ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَادْبَارَ النُّجُومِ

مر حکم پروردگارت را پس بوی معین عبادت ما و سج بی ستایش پروردگارت و فیکه بر میخیزد و ایش پس سبج گویش و درشت کردن ستاره ها

هست آیا برد ایشان عیبها	پس نویسد از هر ورعها	تاندان گویند کس خسر و حساب	قول به غیر باشد بر صواب
باتو میخواهند آیا کرد کید	بهر اراج از بند یاقیل و قد	آنگاه که نگریند سس	مکر کرده گشته اند ایشان وس
خود و بان مکر و بد اعنی سار	سوی ایشان گردد از هر گونه بار	خود مرایشان راست آیا بر سرا	هیج معبود و الهی جز خدا
حق میره باشد از او کل شئی	را که شرک آورد از چیزی بوی	قول خود گفتند که صدقست رود	مر سراما آسمان آور فرود
هم بسند از ورود آمد سما	ناره ران پس گویند از غمی	ایر مرسوم این بودی آسمان	بی که از انکار بار آید از آن
پس چون گذارشان در تعریفه	رود خود بسند تا در صاعقه	بیست سود آورورشان در آرمون	کبد هم شینا و لاهم یمنرون
می ندارد در ایشان مکرشان	رج و یاری بی زعم و نکرشان	بهر استمکارگان هست از شر	عیر ریح آخرت رج ذکر
وان عذاب قس یا لحظ و لامت	یا که قتل و اسرزان دانا حداثست	هست محنتها فرون اندر جهان	ایک ناداند بسازی از آن
شوشک با حکم رب خوش را	پس بوی اندر ندیهای ما	یاد کن حق را باکی هم صاس	گو به معنهای رت بقیاس
اندران و فقی که بر خری رخواب	معنی از شد تا کمی بر حق این	پس نما تسبیح ز آتش بر رسوم	تا بهنگامی که برگردد نجوم
	صبح یعنی چو شود روشن ز فجر	ذکر او کن نی که برامید احر	



### سُورَةُ النَّجْمِ اِتْمَانٌ وَسُبُّونَ آيَةٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ٢ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ٣ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ٤ إِنْ هُوَ

بستاره چون فرو شود یا آید با هر واقعه که گواه شد صاحب شما و راه ماطل رفت و سخن نمکند از خواهش نفس نیست آن

إِلَّا وَحْيٌ يُّوحَىٰ ٥

مکر وحی که وحی کرده میشود

## سورة النجم

میعورد سوگند علام النبوت هستی و همی کز او بدمقتس چون بتاند نور خورشید وجود خون پیم کرد ابطال بتان آمد آیت که قسم رحان او کی شود گمراه کسی کاورا خدا هر دیری که بازسوی مسجد است بدلان گفند این حکم از خطاست	بر ستاره چونکه بنماید غروب در وجود مطلق آید منطس نعم را هرگز بیداری که بود ممکن گفند گمراه شد فلان یاران گمراه شد بی گفتگو ره نماید بار دارد از خطا سد کنند امرا را خدای واحد است میا و از این حکم سوی مرتعی است اروهی حرفی نگفت از امر و بهی	وان وجود کاملست اندر فنا نعمها کردند یکجا مجو و مات صورت استاره در خود نم شود که رآین پدرها در گذشت نعم اشارت بر دل پاک وی است باعث این آیه شاید در رول حر سرای مرتعی و فاضله آمد آیت که شد یار شما است حقش حر که ارتزبل و وحی	در تعالی یا که قلب مصطفی چنه در خورشید رود ابرون ذات قطره چون باشد که در قزم شود گمراه آمد عقل و رایش با و گشت بر روان و جان جلاک وی است بوده این که گفت با مرده رسول خاها را در بند آن همه گمراه و حکمی فرمود از خطا
--	---	--	---

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى <sup>٦</sup> ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى <sup>٧</sup> وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى <sup>٨</sup> ثُمَّ دَنَى قَدْلَى <sup>٩</sup> فَكُنَّا

آموزش او را سخت قوای صاحب توانائی سر راست ایستاد و او بود هراق برتر پس ریدیک شد با تو اضع مود پس او د

### قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى <sup>١٠</sup>

قدر دو کمان یا نزدیک تر

روی آموزاند حیریل امین صاحب روی کواستاد پیش شد عیان بر صورت اصلی که بود بود آن افروشته در اعلی افق چون بهوش آمد ندیدش بر دخیوش دست خود بر سیه و پیش نهاد سر در آورد از افق یعنی ترش بر بهار گشت یعنی او قریب بود این تفسیر طاهر ای وفی در برقی از مقام حیریل فای اعلی هستی امکانی است قوس دیگر در تبدلی طی شود این دو قوس اندر صعود و در نزول قوس ثانی آن بقا بعد از فناست اقرب از شبی بیند او حق را بشی هیچ مردی بی چه گفتم ای فقیر مردنی کز هستی خود لا شوی زرق قوس آنجاست حرفی بر عقول چون درآمد از خودی بنگاه بود هستی و هوش غالب شود	بطق و وحی از زرد در العالمین مهورا بر صورت اصلی خویش در دوبار شد در صعود و در نزول دیدش آجا رهبر کل طارق بر همان شکلی که دیده بود پیش دهد از قرش خبر رب العباد خویش را آویخت بالای سرش بار اقرب چون حبیبی با حدیث نک شو تاویل و تحقیق از صفی برگشت آن رهسار بعدیل ذات حق باقی و باقی فای است چون بحلق از حق رجوع وی شود طی شود در سیر ارباب وصول در مقام فوق جمعیت نجاست بلکه معدومت شی بی بود وی گر بردی بی ممکن بی رو سیر از حیوة و موت برالا شوی ز وجود غیر حق بعد از وصول مهرش خانه خدا با خانه بود نی که ممکن در فنا واجب شود	آن فرشته که شدیدستش قوی خواست بیند احمد یا بیزه دلخ در کنار بر ترار عین وفا مشرق و مغرب تماش بر بر بر یعنی اندر صورت و حسن شر پس شد او ریدیک بر فجر رمن یا تبدلی و دی اندر مقام بدمسافت بین ایشان دو گمان چون معراج احمد کامل روح فای اندر وحدت ذاتی شد او این بود سردی اندر کلام از مقام جمع مطلق سوی فرق قوسینست چو شد کشف از سر و ش واقفت از آن هویت مرد راه پس ر قوسین است حق بر دیگر مردی که نگردی راهلاک و از عناصر نگردی و از ملک میهمان بر دعوت خانه رفت نیست این اقرب و بعدی در رسوم چون تو گشتی فای اندر شاه خود	داده حقش قوه اش از ماسوی بر همان شکش که حق فرموده خلق دیدد باششصد بر او را مصطفی زان نظر بهوش شد خیر البشر که فرودی مهورا نور بصر و ز سرش آویخت پس بر هر سخن هست بریکمعی از دانی کلام یا ازان بریدیکر اندر عیان باز گذشت از مقام فای و روح ایست وحه هلاک الا وحه قوس خدایی در اینجا شد تمام بار گردد آفتاب حق چو برق سر او اندی شو از سمع هوش که بگریان دارد اشبارا نگاه در شهود عارف کامل نظر بی ازان مردی روی در خاک کور و در مباح و طمع و اسان و ملک هستی خود هشت و اندر حاکم رفت گفت او اندی بی مهم عموم او و را از حقای وجود
---	--	--	---

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ <sup>١١</sup> مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ <sup>١٢</sup> أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ <sup>١٣</sup> وَلَقَدْ

پس وحی کرد به بنده اش آنچه وحی کرد نکذیب نکرد دل آنچه را میدید آری پس محادله میکند او را آنچه میدید و تحقیق

رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ <sup>١٤</sup> عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ <sup>١٥</sup> عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ <sup>١٦</sup> إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ

که دیدش بار دیگر نزد سدره المنتهی که نزد است بهشت آرامگاه هنگامیکه پوشیده سدره را آنچه پوشیده

## الجزو السابع العشرون

<sup>۱۷</sup> مَا رَأَى الْبَصَرُ وَمَا طَفَى <sup>۱۸</sup> لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى <sup>۱۹</sup>

نگر وید جاننی چشمه و تجاوز از حد نمود      تحقیق که دیدار آیتهای پروردگارش      که بود بزرگ

وحی کرد اویس بسوی سده اش	آچه وحی او کرد وید ریسده اش	قب ریفمر نگفت آرا دروغ	که عیان دید از فووح از فروغ
گشت او غار از جریل بود	هرهش در سپردن جریل بود	با محمد مصعب آیا حدال	راچه در معراج دیدار کشف و حال
از دیگر دید مر جریل را	بر همان صورت سدره مصطفی	هست سدره مبهی هفته ملک	که نهایت باشد از سیر ملک
شس نماید ماوراء آن نجست	از اردرک عتول و حدوحاست	حست الموی بود ردیک آن	هست ارواح شهدا را مکان
بور عظمت آنکهان در دیدش	سدره را پوشیده بد پوشیدش	دید یعنی احمد روشن محال	مسیر بد سدره در نور حلال
حشم قشش جریل ارسوئی گشت	هم بران حدی که بود اندر گشت	سوی حق راست مکده او نظر	این بود تحقیق ماراع البصر
دید از آیات رب خود رسول	اکبر از آن کادر آید در عتول		

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ <sup>۲۰</sup> وَمَوَدَّةَ الْتَأَنِي <sup>۲۱</sup> أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ <sup>۲۲</sup> تِلْكَ إِذَا

بس خردمید از لات و عری      و مودت      سیمی که دنا تراست      آید به پشاهراست مداروم باوراست مودت      این ا لدون

قِسْمَةٌ خِيزَىٰ <sup>۲۳</sup> إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَّتُوهَا آلَتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

بخش کردیست معالفت است آن خردمها که مکرید      و پشاهان فرو      در سعاد      خدا      آن هیچ      حجتی

إِنْ يَسْمِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ <sup>۲۴</sup> أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا

بیروی بیکس مکر که را      و آنچه را خواهش دارد بههاشان و تحقیق آمد ایشا را      از پروردگارشان هدایت      یا صراحتا راست آنچه آردو

تَمَنَّىٰ <sup>۲۵</sup> فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ <sup>۲۶</sup> وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُفْقَىٰ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا <sup>۲۷</sup> إِلَّا

مکند بس مرحدار است آسمان و ایجهان      و بسیاری از فرشته      در آسمانهاست      که دعایت مکند شفاعت از دشان حزی      مکر

مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ <sup>۲۸</sup> إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ أَلْمَلِكَةَ

از بعد آنکه      اندر دهد خدا برای کسیکه خواهد و خوش بود باشد      در سبکه آنکه ایمان نمی آورند      ناحیت هر آیه نام می بعد ملائکه را

تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ <sup>۲۹</sup> وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَسْمَعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

نام بهان مودت      و بست مرا ایشا را آن هیچ داشتی بیروی      مکر که را      و در سبکه گمان کعبیت      میکند از حق

شَيْئًا <sup>۳۰</sup> فَأَعْرَضَ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا <sup>۳۱</sup> ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

چیز را      بس اعراض کی از آنکه روی گرداند از دکر ما      و جواست حزن دگرایی      دنیا      را      آست متهای رسدشان از دانش

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ <sup>۳۲</sup>

در سبکه بیروی دگر و او دانا تراست آنکه گم شد از راهش و او دانا تراست آنکه هدایت یافت

لات و غری بگرید آیا شما	وان منات آن سمن بت را بجا	حاصل اینکه این سه بت کا عظم ترید	و اکرم اندر نزدتان از دیگرند
بگرید آیا کسد اراحتمال	خلق را چه آفریده ذوالحال	بر شما آرد یا نفع و ضرر	یا کنند از عباد ایشان دفع شر
مر شما را هست آیا از ولد	بهر حق فرود داده بیسند	نزد بعض اینست یعنی که شما	دختران را خوار بیند از خطا

## سورة النجم

زنده درگور افکند از سنگشان  
اینچنین قسمت نباشد استوار  
هم پدرهاتان که این اصنامرا  
پیروی نکنند در آئین و بیش  
هست آیا آدمی را آنچه او  
هرچه را خواهد هرکس میدهد  
آن شفاعتها نمکند هیچ سور  
آنکسان کایشان مدار آحرت  
یست هیچ از علم ایشانرا  
پس گردان روی از آنکور ملا  
غایت اینست از رسیدنهایشان  
رب تو داناتراست ای ره پناه

مزیید از بدلی بر سنگشان  
که شما به را نمایند اختیار  
هسته اند این نامهای خام را  
حرگمان و حر هوای نفس خویش  
می نماید در مهمات آرزو  
بی زامرش کی نکس حزی رسد  
جز بعد اذن حق سلطان خود  
بستشان ایمن بدون معذرت  
پیروی نکند حر ضن و گمان  
رو نگردانیده است از ذکر ما  
رد علم و دانش اندر ایشان  
رلسی کاوخته گمراه اور راه

لات و غری که اسد ارچه رو  
این نشان نبود خراسما، چند  
حق نفرستاده مرآن حتی  
هم تحقیق آمده است از دردت  
پس خدارا باشد اسر هر جهت  
ای سا ر افرشدگان آسمان  
بهر هرکس خواهد و پسندد او  
بر ملائک نام دهد از پسند  
ضن میدهد سود از حق هیچ چیز  
خواسته بی از عملها در بسج  
هم و همتشان بود یعنی تمام  
هم بود اعلم هر ره یافته

پس پرستید این بود بد یا نکو  
که شما هشتید نام از بدست  
نزد عقلش یست یکجوصحی  
آچه باشد در هدایتشان سب  
مدکت دبا و مدک آحرت  
حشم دارند از شفاعت مشرکان  
بدهد آن در خواستن نفی دکو  
آنچنان می که بر سوان هند  
یعنی از اصل حقیقت در تمن  
حر حیوة دسوی یست هیچ  
صرف لستهای دبا راهنامه  
ور ایمان قس آکه یافته

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسٰوْا بِمَا عَمَلُوْا وَيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا

و مر خدا را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا هر چه را که بدی کردند با آنچه کردند و هر چه را که خوی کردند

بِالْحُسْنٰی ۲۳ الَّذِيْنَ يَجْنِبُوْنَ كِبٰٓئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وَّاسِعُ الْمَعْفِرَةِ هُوَ

بحسب آسانکه اجتناب مینمایند از کبایر ایثم و کارهای رشت مکر صغیره بدرسیکه پروردگار تو فراح آمرزش است او

اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ وَاِذْ اَنْتُمْ اَجْنَةٌ فِي بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُرْكَوْا اَنْفُسَكُمْ

داناتراست بشما هنگامیکه که پدید آورد شمارا از زمین و هنگامیکه شما بودید اطفال رحم در شکمهای مادرانتان پس باک شمارید نفسها تا را

هُوَ اَعْلَمُ بِمَنۢ اَتَّقٰی ۲۴ اَقْرَأْتَ الَّذِيۡ تُوَلّٰی ۲۵ وَاَعْطٰی قَلِيْلًا وَّاَكْثٰی ۲۶ اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ

او داناتراست آنکه برهبر کار شد آیا پس بدی کسرا که روی گردان شد و داد اندکی و اما ک سود آید از دوست علم غیب

فَهُوَ يَّرٰى ۲۷ اَمْ لَمْ يُنَبِّاْ بِمَا فِي صُحُفِ مُّوْسٰى ۲۸ وَاِبْرٰهِيْمَ الَّذِيۡ وَفٰى ۲۹ اِلَّا نَزْرُ

پس او می بیند آیا خبر کرده شد یا آنچه در صحیفهای موسی است و ابراهیم که تمام ادا کرد که بر مدار در دارنده

وَاٰزَرَةً وَّزَرَ اٰخَرٰی ۳۰

مار گناه دیگری را

هست حق را آنچه در ارض و سما است  
تا جزا بدهد بدارا بر عمل  
آنکسانکه مینمایند احتذاب  
حر صغیره کان بود سهل ار گناه  
اوست دانتر باحوال شما  
نفس خود را پس بستاید هیچ  
دیدنی آیا آنکه گردانید رو  
تا بدان بدش ببخشد حق گناه  
گفت وزر ترا که از وی دلجوری  
نی شده است آیا خبر ز آنچه براست  
در صحف این هر دورا باشد حق

را سفل و اعلی که بر حاشی سزا است  
هم نیکنان اخر بیکی بی بدل  
از گناهان بزرگ اندر حساب  
هست مغفور آن نزدیک اله  
آفرید او از زمینشان چون بها  
یاد آرید آن فساد بسج بیج  
کرد اعطا اندکی از مال او  
داشت باقی را زهر خود نگاه  
میجرم ده بر من آن با اشتری  
در صحف موسی و ابراهیم راست  
ضبط از پروردگار ماخلق

کرده خلق او اس و حن را بر نظام  
بر بدان بدهد جزای آن بدی  
و ز فواحش کان بود رشت و قبیح  
رب تو بسیار آمرزنده است  
آزمال کادر بطون امهات  
اوست دانتر سره بندگان  
رو نگردانید یعنی از جهاد  
علم غیب آیا بود در پیش او  
حق نماید از من آرا بارخواست  
آنکه بر نیکی نمودی او وفا  
ایکه بردارنده نبود هیچکس

ضاعت حق تا نمایند این تمام  
بر بکو کاران فواب سرمدی  
می کشد بر شرک اصرارش صریح  
عمو و غمراش فرون برنده است  
خود شما بودید خرد و ثنات  
که بود اعمالش از ارحام خان  
داد مالی کم بعد از فساد  
تا بداند کیت و رزادیش او  
چونکه مزان عملها کشت راست  
آچه را مأمور می بود از خدا  
بار جرم دیگر را را یک نفس

## الجزو السابع العشرون

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى <sup>٤١</sup> وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى <sup>٤٢</sup> ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوَّلَى <sup>٤٣</sup>

وآنکه بخت مراد از آنکه سبب برودی دیده خواهد شد پس جزا داده شود جزای

وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى <sup>٤٤</sup> وَ أَنَّ هُوَ أَصْحَاكَ وَ أَبْكَى <sup>٤٥</sup> وَ أَنَّ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَى <sup>٤٦</sup> وَ أَنَّ هُوَ

وآنکه بسوی پروردگار است نهایت کارها وآنکه بدستیکه او خندانید وگریانید وآنکه او میرانید و زنده کردانید وآنکه

خَلَقَ الرُّوحَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى <sup>٤٧</sup> مِنْ نُطْقَةٍ إِذَا تُنْمَى <sup>٤٨</sup> وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى <sup>٤٩</sup> وَ أَنَّ هُوَ

او آفرید دو صنف مذکر و مؤنث از نطفه چون ریخته شد وآنکه بر او ست بدید کردی دیگر وآنکه

هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى <sup>٥٠</sup> وَ أَنَّ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى <sup>٥١</sup> وَ أَنَّ هُوَ أَهْلَكَ عَادَانَ الْأُولَى <sup>٥٢</sup> وَ تَمُودَ فَمَا

او غنی گرداند و سزا بدهد و او ست پروردگار ستاره شعری وآنکه او هلاک گردانید عادیان نخستین را و نمودن را باقی

أَبْقَى <sup>٥٣</sup> وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَظْفَى <sup>٥٤</sup> وَ الْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوَى <sup>٥٥</sup> فَغَشَّيْهَا

نگذاشت و قوم نوح را پیش بدستیکه ایشان بودند ایشان ستارتر و طاغی تر و آنرا پرورد کرده هارافرو افکند پس پوشانید او را

مَا غَشَّى <sup>٥٦</sup> فَبَآئِيَ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى <sup>٥٧</sup> هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى <sup>٥٨</sup> أَزَقْتَ الْأَزَقَةَ لَيْسَ

آنچه پوشانید پس کدام یک از نعمتهای پروردگار شک می آری این هم گذشته است از حسن هم گندگن حسین زدیک شد آن زدیک شونده نیست

لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ <sup>٥٩</sup> أَفَمَنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعَجَّبُونَ <sup>٦٠</sup> وَ تَصْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ <sup>٦١</sup> وَأَنْتُمْ

مر آنرا از عزیز خدا دفع کننده آری از این سخن تعجب می کنید و سنجیدید و می گریید و شجایتید

سَامِدُونَ <sup>٦٢</sup> فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

عافان پس سجده کنید سر خدای او را و استغید

<p>زود بیند آخر خود را اما حاصل منتهای کار خلق اندر وقوع از او را گریانید از بهر نوا ارد و صنف اعلی امانت و هم ذکر شما دیگر که آن روز جزا ست رب شعری باشد آن پروردگار باشد اندر آسمان خدا بقول کرد قوم عاد اولی را تباہ در غنا و مکنش و تاب و توان اضلم و اضفی بدیدی از وجوه آنچه پوشانید در فرستگها زان نذر کاندن نخستین بوده اند از حلاق جز خدای راز دان وزو عیدش میگرید ایچ هان کس پیمر را دگر خندان ندید</p>	<p>آدمی کرد آنچه سعی اندر عمل وایکه باشد سوی رست در رجوع ناغ را خندان از باد صبا وایکه آورد از خلاق در حضور وایکه بعد از موت مانا رخ داد در صبح هم باشند این گراندار اختصاصش ایکه سیر او بطول وایکه آن پروردگار مهر و ماه یا که اولی بوده اند از مردمان قوم نوح از پیشتر هم کاکروه پس پوشانید زیر سنگها این بی باشد بدیری از خند نیست کس طاهر کنند وقت آن می بحدید از چنین آیت چنان هست مروی چونکه این آیت رسید فاسجدوا لله و اعبدوا</p>	<p>لیس الانسان الا ما سعى بر تمامی آنچه دارد اقصا و خندانند اگر یانید یقین قدرت خود تا نایده کند در تمنای گشت از ایشان خدا هم دهد سرمایه و سوازد او میرسد آن کوک مش سیرشان از عرس باشد در فلک بعد نوح ارامنان بر روی خاک پس بجا گذاشت زایشان کافر کرده هم در لحظه گرد هوا میکنی شک یاد این جمله و کلام گشت زدیک از یقین فی از گمان یعنی از قرآن شکفت آری چون بر هلاک خود ز غفلت عاجلید ای عبادم بر خشوع آری رو</p>	<p>وایکه باشد سعی بر یکی روا پس شود یادش دانه از حرا در صحنه آن دو باشد نیز این وایکه او میراند و زنده کند خود رطبه ماده و ر تا کجا اوست آنکس که تواند سارداو رب شعری گفت از آن کاندن عرب بر خلاف اختران که یک یک اولین بودند ایشان در هلاک هم نمود آورد ایشان را سر جمله شهرستان قوم لوط را پس ز نعمتهای رب بر کدام پساعتی زدیک شد که خواهد آن افمن هذا الحديث تعجبون خود شما بازی کنند و غافلید</p>
--	--	--	---

# سورة القمر



سُورَةُ الْقَمَرِ خَمْسَ وَخَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ ۚ وَ اِنْ بَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا ۚ وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسَمَّرٌ ۚ وَ كَذَّبُوا

زدیك شد قیامت و شکافت خورشید و اگر بداد آیتی روی کردند و گویند سحر است همیشگی و کذب دارند

وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ ۚ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْإِنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۚ حَكَمَةٌ بِالْعَمَةِ

و پیرو شدند خواهشهاشان را و هر امری قرار گرفته است و حقیق آمدایشان را از احبار آنچه در آست مخرج شدن حکمتی است کامل

فَمَا تُنْفِ الثُّدُرَ ۚ قَوْلٌ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٌ ۚ خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ

پس سودند دهید دادان پس اعراض کن از ایشان روزیکه بخواند خوانده سوی خبر ناخوش داشته فرو رفتها چشمهاشان بیرون آید از

الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ۚ مُهْطِعِينَ إِلَىٰ الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِيرٌ

قبرها گویا باشد مچ برآکند شباب رویندگان سوی آن خوانده گویند کافران که این روز است دشوار

اقتربت الساعة و انشق القمر	وقت شد زد یك و مه شکافت بر	هست اغلب اهل ملت را قبول	که قمر شق شد تا نکشت رسول
بعضهم گویند هست این اشفاق	از علامات قیامت در سیاق	آنکه گفت این گشت واقع راست گفت	خود قیامت احداث است اندر هفت
از نشانهایش بود شق قمر	بست این معنی شکست اندر نظر	داده باشد که قیامت را شان	در وجود خویشتن بر منکران
نزد عارف این معانی بیست است	گرفته اند سه چشمی ممکن است	گرسبند آیتی این کافران	از علامتهای قدرت در زمان
میکند اعراض اندر جهر و سر	می گویند ایست سحری مسخر	مرو را دارند برکت و کسند	بیروی راهوا خود بدکش چند
کل امر مستقر کبرد قرار	حای خود هر امری در مدار	آمد اهل مکه را در ناحیه	از خبرهای درون ماضیه
آنچه در آن بار دارند بود	از مدهای کسوت بدید بود	حکمی بالغ در آست از مقال	که رسیده است آن بر حد کمال
حکمة بالغ فما تنفی الدر	یوم يدع الداع الى شئى نكر	سود ندهند ایضا بر امان	شنوید از حرفشان را رایگان
پس بگردان روی از ایشان بجدال	تا شوی مأمور ارحق بر قبال	آچنان روزیکه خواند از سرشت	آن یکی خوانند بر شیبی رشت
چشمهاشان آزرمان افتاده بیش	که در آیند از قور از خوف خویش	گوئی ایشان روز واهمه	چون ملخهای برآکند همه
جانب داعی شتابند آرمان	یا که گردنها کشند از هر مکان	کافران گویند از شوریده بحث	این بهار و زیست سس دشوار و سخت

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۚ ۱۰ فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَعْلُوبٌ فَانْتَصِرْ

تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح پس تکذیب کردند بنده ما را و گفتند دیوانه ایست و زجر کرده شده پس خواند برورد گارش را و درستی که من معلومم پس انتقام بکش

۱۱ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ ۚ ۱۲ وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۚ ۱۳

پس کشودیم درهای آسمان را با بوی سحت ریزنده و روان کردیم از زمین چشمها پس بهم پیوست آب بر کاری که بدست که قرار داده شده بود

وَ حَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَاجِ وَ دُسِرَ ۚ ۱۴ تَجْرَىٰ بِأَعْيُنِنَا جَزَاءٌ لِّمَن كَانَ كُفِرَ ۚ ۱۵ وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا

و برداشتیم آنرا بر صاحب تعنهائی و میخانی که میرفت بگما داشت ماحزای رای کسب که بود انکار کرده شده و حقیقت گذاشتیم آنرا

آيَةً فَهَلْ مِنْ مُّدْكِرٍ ۚ ۱۶ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرٍ ۚ ۱۷ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ

آیتی پس آیا هست هیچ بند گیرنده پس چگونه بود عذابم و بیم دادم و بتحقیق آسان کردیم قرآن را برای پند پس آیا هست

## الجزو السابع العشرون

مَنْ مَذْكُرٍ ١٨ كَذَبَتْ عَادُ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرُ ١٩ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي

هیچ بندگی نکرده تکذیب نمود عِد پس چگونه بود عذابم و بیم دادم بدرسبکه ما فرستادیم برایشان بادی پر خروش در

يَوْمَ نَحْسُ مُسْتَمَرٍّ ٢٠ تَنْزِعُ الْمَاسَ كَذَابَهُمْ أَعْجَارُ نَحْلٍ مُتَقَعِرٍ ٢١ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرُ

روز شومی استمرار دارد که سر بودم در مرا که گویا ایشان بودند تنهای خرما را برکنده از جِج پس چگونه بود عذابم و بیم دادم

٢٢ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكَرٍ ٢٣

و تحقیق آسان کردیم قرآن را از برای یاد پس آیا هست هیچ بندگی نکرده

<p>بیشتر از قوم تو اندر وضوح این بود دیوانه گفتند آن گروه رب خود را اس دعا کرد او سر هم عو ن ارض را اندر عیان پس نکستی حل او کردیم ما ایست معنای امن کان کفر پس چگونه بد عقوبتهای من هیچ پس باشد قبول آورده پس چنان بود آمدن ویم ما مردمان را صدی از حاکم مرم پس چگونه بود آیا آن عذاب</p>	<p>کرده تکذیب از قیامت قوم و ج ا دعوت ماند و آمد رستوم که مرم معلوب دبی فایض ساخیم از هر طرف هر خاروان که بدار ا تحهها و مجها که بدش قوم بر گمران مصر همچنین انداز و آمهای من معط تا گردد از وی سده خون روان شد باد با علم ما کاهیم اعجاز نحل متعمر که برایشان روی شود از حجاب سهل ما کردیم قرآنرا حین</p>	<p>داشتندی آن گروه و فروغ وار دحر اند قول ایشان با ساد باز نگشودید انواب سما شد ملائی آنها نایکدگر با نگهداری ما معرفت آن باقی آرا در حین هشتم چند سهل ما کردیم قرآنرا عیان عادهم کردند تکذیب از رسل بد صرصر را فرستادیم سجت همچو تنهای دراز جلها بیمده آسانکه در سوراخها گشت پس نماند کرد راهل دین</p>	<p>سده مارا همانا بر دروغ حین عقوبت داشته است اعی که بار ما بانی سجت ریزان از هوا آتشان کاندانه بود اندر قدر بر جای بوح و اجر مؤمنان پس بود آیا کر این گیرند بند در میان از بهر بند مردمان چو که دعوت کردشان اندر سهل روز نحس مسمر بر شوم سجت که بود کنده و داده هر کجا میشد و میکند از حاکم کاخها</p>
--	--	---	--

كَذَبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ٢٤ فَقَالُوا أَبَشْرًا مِمَّا وَاحِدًا نَذِيرُهُ إِنَّا إِذَا لَقِينَا ضَلَالٌ وَ سُعُرٌ ٢٥ أَلْقَيْنَا

تکذیب کردند ثمود بنگذیب را پس گفتند آیا اسای را که از ماست یکی پیروی کنیم بدرسبکه ما آنگاه هر آینه باشیم در گمراهی و دیوانگی آنا افکنده

الذِّكْرِ عَلَيْهِ مِنْ بَيِّنَاتٍ بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ ٢٦ سَيَعْمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَابِ الْأَشْرُ ٢٧ إِنَّا

شد ذکر را او از میان ما که او دروغ گوشت حاد دوست برودی خواهد داشت فردا که کذب دروغوی حاد دوست بدرسبکه

مُرْسَلُوا الْبَاقِيَةَ فَنَنَّا لَهُمْ فَأَرْقَبَهُمْ وَأَصْطَبِرُ ٢٨ وَنَنِيهِمْ أَنَّ الْمَاءَ قَسَمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُحْضَرٌ

ما نام فرستدگان اقبلائی برایشان از پس چشم در راه انشا ایشار او صدکی و آنگاه این ایشار که آب قسم است میانشان هر حصه آبی حاضر کرده شده است

فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ٢٩ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرُ ٣١ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً

پس خواندند باریش را پس متحمل شد پس بی کرد پس چگونه بود عذابم و بیم دادم بدرسبکه ما فرستادیم برایشان فریادی

وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ٣٢ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكَرٍ ٣٣

واحد پس شد چون در هم شکسته خطبه سار و تحقیق آسان کردیم قرآنرا از برای یاد پس آیا هست هیچ بندگی نکرده

<p>هم ز صالح کرده تکذیب آن نمود در میان ما بود تنها و فرد</p>	<p>بیم کردن را که از قوم او نمود به چشم دارد به مالی این که کرد</p>	<p>پس بگفتند آدمی که نحس ماست گر کنیم این در ضلال و آشیم</p>	<p>پیروی از وی کنیم آیا براست آتش سوزنده را هبزم کشیم</p>
---	---	--	---

## سورة القمر

<p>یا کنیم این کر که ما دیوانه ایم گر بنا باشد که وحی آید ز حق زود پس داند فردا این گروه ما برون آرند آفاقه بدیم پس نکهان باشین تا چون کد روزی ایشان را و روزی «افه» راست یا دهر شرب هر کس در دعو یا رخود را پس بخواهد آن عدو گشت نازل پس عذاب دوالعن پس شد ایشان ز صبحه بیم دم حای سبک اغنی برد آرا نکار سهل ما کردیم قرآن بهر بند</p>	<p>گفته القا کرده آیا او وحی ملکه کد است او و خود پسند پس طلب کردند از وی تارون پس حطاب ارحق مصالح شد سر ز آب چشمه آگه ایشان را تا کل شرب معتسر یعنی قریب بر کسی «مدرسر» ران بخش هیچ در ره ناله شست ارکیه وی صیحه واحد فرستادیم رود که کند صاحب خطیره جمع آن یا گاهی خشک کاندروقت خورد هست آیا هیچ یاد آرند حد</p>	<p>گمراهی در جهان افسانه ایم ما از او باشیم اولی و احق کجاست کاذب کیست خودین از وجوه فقه ایشان بدان معجز شدیم باشیم صحن صوری در گرد و ایچین بخش از عدالهای است مشدی حاضر حو آمد روز او بد فدار این سالف کبه حو پس چگونه بد عذاب و بیم من چون درخت خشک شکسته بهم چونکه خواهد زد نباد حدار سهل ما کردیم قرآن بهر بند</p>
---	--	--

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي ۲۴ اَنَا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا ۲۵ اَلَا اَل لُّوطُ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ۲۶ نِعْمَةٌ مِّنْ

تکذیب کردند قوم لوط را بدینکه ما فرستادیم بر ایشان تند باد سحر بره باش چرا لوط که نجات داد ایشان در سحر معجزی از

عَبْدُنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ۲۷ وَ لَقَدْ اَنْذَرْنَاهُمْ بِطُغْيَانِ فَمَارَوْا بِالْاَنْذَرِ ۲۸ وَ لَقَدْ رَاَوْدُهُ عَنْ

برده ما همچین پاداش میدهم کسرا که شکر گذاری نمود و حقیقت ترسانندشان از گرفتاری پس مجادله نمودند با آنچه ما فرستادیم و بدینکه حوای کام شدند او را از

ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذِرٌ ۲۹ وَ لَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ ۳۰ فَذُوقُوا عَذَابِي

و همانها پیش پس محو کردیم چشمها را پس چشم بد عذاب را و بیم دادیم و سحری آمد ایشان را اول روز عذابی برقرار پس چشید عذاب

وَ نَذِرٌ ۳۱ وَ لَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدْكِرٍ ۳۲ وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِرُ ۳۳

و بیم دادیم را و سحری آسان گردانیدیم قرآن را برای بد آیات است هیچ بند کبریده و بدست که آمد آل فرعون را آنچه آن انداز کرده میشود

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَاعْزِزْنَاهُمْ اَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْدِرٌ ۳۴ اَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ اَوْلَئِكَ اَمْ لَكُمْ

تکذیب کردند آیاتهای ما را همه اش پس گرفتیم ایشان را گرفتن عالی تو ایا کافران شما بهتر است از اینان یا بشمار است اما این همه

بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ۳۵ اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنْصَرُونَ ۳۶ سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ ۳۷

در کتابها یا بگویند ما با همیم انتقام کشندگان رود باشد که هر یک داده شود آن جمع و برگرداندند و بدست در بدر

<p>لوط را کردند تکذیب اینچنین او و دحرهای او را در سحر قوم خود را می برساند لوط هم طلب کردند اندر جستجو پس چشید اینک عذاب پس الم پس چشید البته زان رجی که لوط هم بفرعون و بقومش بیم ده پس گرفتیم آن گروه معتسر یا بقوت یا عدد از این گروه یا شمارا در زبر باشد برات</p>	<p>ما فرستادیم بادی سنگبار بودشان این معنی از برد ما پس شک آوردند ایشان بر بدر چشمهاشان محو پس کردیم ما کرد وقت فخرشان پس نامداد سهل ما کردیم قرآن را بفهم پس دروغ انگاشتند آیات ما آنکسانکه برگردند از شما بهترند آیا که در آئین و بیش یا که میگویند کفار از امام حرب جو آید و بولون الدبر</p>	<p>قوم او را اندازها بر آن و این باد برآمدیم زان رنج و خطر از گرفتههای ما گاه سقوط بر مراد خویش مهمان ارو واچه مازان بر شما دادیم بیم بیتان میداد کد داینگ هبوط آمد اغنی موسی گردون سه چیز است نا اخذ عزیز مقتدر که بیان شد حالشان یا در شکوه کالکه کافر شد بود او را نجات منهزم کردند نود این جمع بر</p>
---	---	---



## الجزو السابع العشرون

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَ أَمْرٌ ٤٧ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي نَسْلٍ، وَ سَعْرٌ ٤٨ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي

ملکه قیامت است و عده گاه ایشان و قیامت سخت است در بیهوشی و تیر و تیر بدین سبب که گناه کاران بد در گمراهی و آتشهای سوزان رو بریکه کشیده میشوند در

النَّارِ عَلَيَّ وُجُوهُهُمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ٤٩ اَنَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ٥٠ وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ

آتش بر رویهاشان بجشد من اردن دور را بدستیکه هر چیزی آفریدیم آرا نماند و بیست امر ما مگر واحدی

كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ ٥١ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ٥٢ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ٥٣

چون بگریستن چشم شباب و حقیقت هلاک کردیم اعمال شما را پس آید است هیچ بدگرید و هر چیزی که کردید آرا در کتابهاست

وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُّسَطَّرٌ ٥٤ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ٥٥ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِندَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ

و هر صغیره و کبیره نوشته شده است بدین که هر کار را بدو بهشت هائی و اساطیر در محضی پسندیده نزد پادشاهی توانا

بل بود روز قیامت از قرار	و عده گاه اصلی ایشان را در	هست ساعت صغیره و کبیره	از عذاب بدو قتل و اسیر و صر
داهیه باشد بیات شدید	که بدو ش حبیه بدید	محرمین اندر صلال و آشد	روزی آسایشان که در آتش کشد
سوی دور حشان کشد از روی و سر	که جشد از سودن و مس سقر	من رعش بود من سارد که ما	هر چه را کردیم خلق از اقصا
هست آرا در وجود اندازه	کش بود لایق احد و آواره	بیست امر ما بفرار یک سخن	حوا که اید شئی در زمین
جاری از یک حرف کی گردد دگر	هست در سرعت کلمع بالبصر	ما به کردیم در مین آنچه	میشان من از فرون ماصه
هیچ آیا هست بدیدند	بد یعنی از شما گمیده	کل شئی فعلوه فی الزبر	نامها در اعمالشان گردیده بر
یا که اندر اوج محفوظت صبط	چونگی اعمالشان بهو و خط	هست هر خورد و ورگی از حال	ند اندر اوج اندر کل حال
متقین در حسد و بهرها	هستشان را انواع نعمت بهرها	قوم دیگر از گروه متقین	بر رند و حالشان هست اربقین
در مکان و محض صدق استوار	رد شاهی مالک دوا لافندار	معد صدق ملک مقدر	و حدت دانیه است از وجه سر
هست حای عاشقان نحو مست	که ندارد آگهی از هر چه هست	وصف آن ناید بگزار و دن	بی شاد اهلش از امان و شان

### گذشتن حضرت موسی ع بویرانه و دیدن غریبی را

نوتی میرفت موسی سوی طور	تا شود مسعوق بحر حضور	شد عبورش از در ویرانه	پس شید او دله مستانه
چون نگردد اندران احشایک	دید عریان که حصه او بکاک	حشت ریز سر یلاسی درویش	داشت رازی ریز آب بادلش
کای جدا و آگهی از غریم	همه فقر و جوع و روح و محرم	ایچین باشد که بی حال من	واقعی از فقر و استیصال من
شد جو موسی در مناجات و باز	آمد او را پس خطاب از دلبوار	کرچه حال آن فقیر حصه جان	عرضه بر ما مکرودی ایسرمان
گفت خود آگهی از احوال خلق	اول و آخر تودان حال خلق	او حدیث از وحدت خود میمود	مشودی آنچه میگفت آن ودود
پس خطاب آمد که از ما بر پام	سوی او بعد از تحات و سلام	توبه تنها که من یار توام	موس و همراز و معجوار توام
موسی آمد گشت بیام اله	نمره رد مرد و افتاد او براه	موسی آمد بدو موش راه دیر	تا که بردارد حصاره آن فقیر
دید آثاری از آن درویش بیست	حریلاش و حشی آنجا بشیست	گفت یارب خوشداین با کبره خو	گر که خوردش یا زمین بردش فرو
پس ناو شد وحی از رب البشر	کاین گمان بر دوستان ما مبر	فایس ارواح بروی ره سرد	تا نماید قبض روحش چون که مرد
خواست ترصوان روح او را در حنان	تبت گوید رحمت از وی شان	گفت یارب پس چه شد آن کاسر	گفت شد مرد ملک مقدر
این مقام از رنهای بالا تراست	و حدت دایه را اندر خورست	اهل آن در بحر توحید غرق	بیشان هیچ آگهی از جمع و فرق
عشق آمد چو دهرها شست	راه عشق الا خرافاتی حست	معد صدق آن خرافات فاست	هسی آنجا محض ذات کد ریاست



سورة الرَّحْمَنِ ثَمَانٍ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

## سورة الرحمن

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۳ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۴ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ۵ وَ النَّجْمُ وَ

خدای بچشایندمدهم داد قرآنرا آفرید اسارا آموزا بدش بارا آفتاب و ماه بحسابد و ساره یا

الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ۶ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ۷ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۸ وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ

گیاهم درخت سجود میکند و آسمان بلند کرد اندش و قرار داد برار و را کتمدی مکید در میزان عدالت و بر پا دارید ساجد نرا

بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ۹

عدن و کم مکید میزانرا

<p>رحمت اول عدم را بود کرد هست رحمن اسم رب مستعان داد یعنی عقل قرآنی تمام چونکه این سوره تعداد نعم سورة الرحمن از آتش ساجد نام معنی رحمت است آنکوی سی وانکه در نوع شرم مخصوص بود از حقیقت چون بصورت رد عم بر کدامین ناکند انکار کس اول او را داد بطریق اعی ثمر گفت جاری میشود خورشید و ماه ذکر آن را ن کرد از هر عادت باشد ارفع فروش دان یکی هرگاه و هر شجر کاند در نمود امر کرد اشی عدل اندر ظهور عدل و اصف است اصل اندر روش که با دارید میرا را تمام کم دهی کم میکند از مایهات تو ندای سر آن کمتر دهی پس مکن مثل از ترازو یافتم قدر آن باید کند اصف و داد</p>	<p>نام حق مفتاح گنج رحمت است در دوم تکمیل دین ارحم کرد رد انداز زمین و آسمان کرد خدمت چونکه اسارا نام گفته مقصود ارحم ذوالکرم زانکه رحمن شد رعم اسم عام رحمتش واسع بود بر کل شتی آمدش قرآن جمع خود فرو د کرد قرآن را ناو ملهم هم این نام را مکرر کرد پس گفت عنده الله رین شد عری ناحساب اندر ملک بی اشتباه که برایشان نفع آن باشد زیاد رور و شب گرهوش داری اندکی از زمین روید کند حق را وجود تا بر میان نگذرد اندر امور داد عالم را عدلش پرورش کم ز سجدن بارید ارتباط خشک بین گشت ارجه شیر دایهات ده فروتر مدیری بر تر جعی رحمت و ارحم خلق آری تو کم بر خود افزود از بخلق اصف داد</p>
---	---

وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ۱۰ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ۱۱ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

و زمین فرو کردش برای مردمان در آست موه و درخت خرمای صاحب غلهای خوشو دانه صاحب رب و رستنی خوشبوی

۱۲ فَيَا آيَةَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۳ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَتَّارِ ۱۴ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ

پس یکدام یک نعمهای پروردگار تارا انکذیب میکنید و آفریدن را ارشده یهودی

مِنْ نَارٍ ۲۰ فَيَا آيَةَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۶ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ ۱۷ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۱۸ فَيَا آيَةَ

از آتش پس یکدام یک نعمهای پروردگار تارا انکذیب میکنید پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب پس یکدام یک نعمتها

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۹ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۲۰ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۲۱ فَيَا آيَةَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پروردگار تارا انکذیب میکنید سر داد و دریا را که بهم میرسد ما شان حایلی است که زیادتی بهم نمیکند پس یکدام یک نعمهای پروردگار تارا انکذیب میکنید

## الجزو السابع العشرون

۲۲ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ۲۳ فَبَيَّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۴ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي

بیرون مایه‌دار آد و لؤلؤ و مرجان پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تبارانکدیب می‌کند و مهر اوراست کشتبهای روید در

الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ۲۵ فَبَيَّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۶

دریا چون دهم پس کدام یک از معنهای پروردگار تبارانکدیب می‌کند

<p>اگر را بهاد آید اینچنین هم‌دگر حرمانان که جلا ف هم‌دگر آن دایها کوراست گاه پس ریاحین کر زمین روئیدن است بر کداین نعمت پروردگار باعث تکرار آن در هر مقام زانکه از رس سجن بیگاه که ری چون دست روی در پسند و ان اوالجین است و انیس عدد از دوعصر کاش واداست او آن خدائی کاوست رب المشرقین یا بود زین هر دو مقصود اله خود شما دارید از حق اختصاص ساحت حازی آن دوته زانی شور سطحشان باهم صدیقی تهاس نفع بحر شور و شیرین بر عدد زین دودریا اژاؤ مر جان مرون روح بحر عدد و جسم آن بحر شور دان دو گردد مع در القا هست او را خود حواره مشات یا کدبند اش درین در بحر</p>	<p>بهر مردم تا شود آرا مکین بجه تا گردد بود اندر علاف برکهای خشت یعنی در پیده خوردن در خنق و هم بوئیدن است پس کد اینکار بهان و آشکار هست لاره در فصاحت از کلام خوی کر سقه و افسانه هر دم آواری شود اروی شد از ربه آتش او را آوید آوریده کشت جن بی‌گناه صمی و صوی و رسالعی مشرقی و مغربی مهر و مه بر تمام این منافع و این خواص آن یکی شیرین و دیگر تلخ و شور داخل اندر هم نگردد از هر اس این است از شمس اگر ناری د بهر نفع مبدان آید برون نفس حیوانیه بر رخ بی‌فور آن عبود صبی و حری ما دریم اعنی ملک حدری از جهات بر مال صومهای اسوار برجه نعمت پس و خلاق مجید</p>	<p>انسان هست از فواکه سبحات د درجن از هیچ داری همدی دایها و صاهها هر یک خدا بوی خوش قوت از هر دماغ این عطبات از خود و بوی عرحس انک پنداری تو کاین نکرارها حقیق آمده از گل خشک او نمود باطنش را پوست از حسن مسد گنده محبی الدین که رخ آتش است بر کدامین پس ر معنهای رب کاین زمستانی و تابستانی است حصهها هست بیرون از شمار بر کدامین نعمت حق پس شما میرسد آن هر دو بر هم در عیان نشان باشد در قدرت حاجری بر کدامین نعمت پروردگار میریزین است فصار جسم و روح فصفا و نطف روح او را پس بر تمام از نعمت رب العباد کش بود از هر طرف برداشته معنی باشد عظم این در نمود هسان تکدیب بهمان بایدید</p>
--	--	---

كُلِّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۲۷ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۲۸ فَبَيَّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

هر کس که بر آست در معرض فناست و پاینده است ذات پروردگار تو که صاحب جلال و کرامی داشت پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تبارانکدیب می‌کند

۲۹ نَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۳۰ فَبَيَّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۱

سؤال می‌کنند او هر کد در آسمانها و زمین است هر روز او در کار است پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تبارانکدیب می‌کند

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ النَّقْلَانِ ۳۲ فَبَيَّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۳

رو دناشد در داریم شما ای دو کراتابه و ع پس کدام یک از معنهای پروردگار تبارانکدیب می‌کند

<p>هر که هست اندر زمین فنی شود زین عدم نبود مراد الا فنا چیست اندر جای عرس امتنان یا مردن کردن آن خود طاعت است رستن اعنی از مقامات و خود</p>	<p>مانده باقی ذات وردانی شود رنده آن باشد که هست از خود یا دگر اعدام فنا اندر بیان در یقین یاداش طاعت حنت است پایه پایه تا لقای شاه خود</p>	<p>وجه رب ذوالجلال ذوالکرم پس معنهای آن رب الانام بر دو وجه است آن یکی کرباد مرک برد خاصان لبک دگر این فنا در تصور نیست به زین نعمتی</p>	<p>هست و هستها شود یکجا عدم مر شمارا هست انکار از کدام بهر خود سازد هر آنکس ساز و برگ باشد آن کر نمد او باشد بقا که شود شه مغلسی ذی عزتی</p>
--	---	--	--

## سورة الرحمن

پس نه‌د گرم‌ت او بر ما بحاست	کاین فکارا در قفا اینسان فاست	گفت آنهم تا شود شکر ت مزید	در سپاس افرون شود قرب وامید
خواهد او تا فرقه‌ها یابد تاج	فکه دارد بر سر و تاج احتیاج	حاجت از وی هر که در اس و سماست	خواهد و هر روز در کار خداست
بخشد و آمدرد و روزی دهد	زهر و ابراق و فیروزی دهد	هر دمش هست از سان کاف و یون	در جنبه‌های افعالش شتون
بر کدام از نعمت رب‌الشر	پس شمارا هست تکذیبی دگر	رود فارغ از شما کردیم ما	ایکروه اس و جن اندر حرا
که گراسارید یا قومی گران	ایست تهدیدی ر حق بر سنگال	در سمرغ هست اسراری همی	لنگرد از انکشافش بر صفی
که نکر گریانی این راز فاش	ما قلندر فارغ از کوبین داش	زین گذشتم زود باشد کز شما	فارغ آنهم ای دوقوه اندر حرا
	مرادام از نعمت حق می‌کند	پس شما تکذیب کردارید دید	

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ

ایجماعت جن و انس اگر توانید که نگریر بیرون روید از اطراف آسمانها و زمین بیرون روید بیرون و اندر دشت

الْإِسْلَامِ ۲۴ فَيَا آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۵ يُرْسِلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٍ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْصِرَانِ

مگر تسلط پس کدام یک از معنهای پروردگار تار انکذیب می‌کنید سر داده شود بر شما شعله‌های آتش و من گداخته پس دفعه توانید کرد

۲۶ فَيَا آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۷ قَاذَانِشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ۲۸ فَيَا آلَاءَ

پس کدام یک از معنهای پروردگار تار انکذیب می‌کنید پس چون چاک چاک کرد آسمان پس شود کینکون خون پوست سرح پس کدام یک از معنهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۹

پروردگار تار انکذیب می‌کنید

ایکروه جن و انس از مردودون	گر توانید بر بیرون شدن	خود ز اقطار زمین و آسمان	تازه‌ید از مرک و رنج اندر جان
پس روید ایک بیرون اندر دوار	بست بر بیرون شدن راه‌گذار	حر قهاریت و سطایم	و افتد از قدرت ربانیم
قصد از این بر سنگالست اقال	وره پس باشد ندی بی‌مقال	که بیرون از حیطة حق در تبر	همج ممکن بست از راهی گیر
مور لنگی در مان شش	حر تسلیم از صند اندیش	رنج خود داده است گرسو که رو	آرد افتد بار اندر شیشه او
چار عنصر همه صد یکسر	مجمع در هیچکلی این امر	این است از صفت و عجز آدمی	هست ابروی او عین کمی
تاجه حای آینه پس بسته صفت	در گمش حارسان از هر طرف	دور او باشد حصار آهنی	اش بود سر بر سپهر همنین
زه قصد خان او قوس قصا	بر شانت از حد کش شد رها	موسویش بسته هرسو یکسبه	در کمد غلب دواله‌بمه
کی تواند کرد از راهی فرار	حر که سر نهید بحاک اضطرار	داند الا حق کس او را یار نیست	در دو عالم حافظ و مختار نیست
کش رهند از مکاره و از محی	باشدش رهبر ردیو راهرن	بر کدامین پس دمعته‌های او	می‌کند انکار و گرداید رو
منفرسند بر شما بی‌اشباه	از روانه آتش و دود سیاه	رفته باشید از راس او بیرون	از روانه باران سارد ربون
یا نحاس آمد پس بگداخته	کار مشرک زو شود پرداخته	پس شما صرت نتواند کرد	یکدگر را اندران آسب و درد
بر کدامین پس دمعته‌های حق	می‌کند انکار یا تکذیب و دق	مردن او مجرمان را بر حجیم	هست بهر مؤمنان و ر و عام
گر زاعداى تو یکشدن اقام	امسان باید تورا زان اهتمام	دشمن دین بدتر است از خصم جان	سوردار این جسم و روان روح و روان
پس چو بشکافد سپهر لاله‌گون	میشود چون روغن زیت از تون	پاشود سرح از بدستین همچو ورد	پس شود خون دهن زیت او سرح و ورد
رنک او یعنی بگردد هر زمان	از شرار دوزخ و دود و دخان	بر کدامین نعمت پروردگار	پس کسب انکار اندر روزگار

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ۴۰ فَيَا آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۴۱ يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ

پس در آن روز پرسیده نشود از گناهش انسی و نه جانی پس کدام یک از معنهای پروردگار تار انکذیب می‌کنید شعله‌ها می‌شود بد گناهکاران

بِسْمِائِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ۴۲ فَيَا آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۴۳ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ

بعلامتشان پس گرفته شود بپوهای پیشانی و قدمها پس کدام یک از معنهای پروردگار تار انکذیب می‌کنید ایست دورخی که تکذیب می‌بودد

بِهَا الْمُجْرِمُونَ ۴۴ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ ۴۵ فَيَا آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۴۶ وَ لِمَنْ

آنرا گناهکاران می‌گردد مانه آن و مانه آب جوشان پس کدام یک از معنهای پروردگار تار انکذیب می‌کند و برای کسبه

لَخَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ٤٧ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٨ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ٤٩ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا

ترسد مقام پروردگارش دوستانست پس کدامیک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند صاحبان انواع پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند

تُكَذِّبَانِ ٥٠ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ٥١ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٢

تکذیب میکنند در آن دو تاد و چشمه است که جاری میباشد پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند

<p>نیست حالت هیچ یعنی پرسؤال برده کس را آنکه ستارالقبوب عرف المحرم سبحانه این پس گرفته میشود ایشان تمام برکدامین پس رآلاء و نعم اینست آن دورح که اندر وی عباد برچه نعمت میکنند انکار پس وزیرای آنکه ترسد از خدا حاصل اینکه بر چنین نیکو سرشت وان دوحشت صاحبان شاخها پس کید از نعمت حق بر کدام وان بود ادراکهای جزء و کل</p>	<p>نی شود پرسیده آرزو از گناه ظاهر آید محرم ارسیم و حال می در در دو عالم بر ذوب این بود تعریف کفار از یقین خود با قدام و نواصی از مقام میکند انکار و تکذیب از نعمت مشرکان مکرر مدد از بدعهد از خدای ذوالنعم در هر نفس در مقام ایستادن در جزا از خدا باشد معین دو بهشت باشد اندر قصرها و کاخها خودشها تکذیب حمله خاص و عام زد از باب نظر و اهل سبیل برچه نعمت پس نعمتهای اله</p>	<p>آدمی داد و پری بی اشتباه یا گنجه کاران مؤمن را خدا غیر مشرک با که اسمکاره را از کبودی چشم و تاریکی رو موی شانی و پاهایشان بلند یعنی آنکو مکرر آلاء ماست اهل دوزخ را دهد آنجا طواف شد فراموش ار که آن امداد تان یا از آن ترسد که اراعمال او بر کدام از نعمت رب العباد هست هر شاخی شان از نعمی در دوحشت هست دو چشمه روان شرح آنها گفته ایم از بیشتر میکند انکار و دارد اشتباه</p>
---	---	--

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ رَوْحَانٍ ٥٣ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٤ مُتَكَيِّفِينَ ٥٥ عَلِيٍّ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا

در آن دو تاست از هر میوه دو صنف پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند میبندند بیکه بر فرشهایی که آستر آنها

مِنْ اسْتَبْرَقٍ وَجَنَّاتٍ الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ٥٥ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٥ فِيهِنَّ فَاَصْرَاتُ الْظُرْفِ

از دلبای سطر است و حده شود آن دو بهشت زدیک است پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند در آنهاست و هوشته چشمان

لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْفُسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ٥٧ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٨ كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ

که من نکرده باشد انسانی شش از ایشان و نهی پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند گویند آنها یاقوت و مرواریدند

٥٩ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٠ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ٦١ قِيَّامٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٢

پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند آیا باشد پاداش نیکوکاری احسان پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تار انکذب میکنند

<p>ور هوا که اندران دوستان بر کدامین پس نعمتها که هست میوههای چیدی ران دو حنان و اندران باشد رگوت چشمها پس آلاء خداوند ارچه حسن یا رذن بارسا اندر حنان باشد آیا خود جزای فعل يك خوف از حق را جزا امنیت است تو کیمی بر سوانی گیر عطا ور باشد تمکیش در هر کجا بر کدامین پس احسانهای او</p>	<p>هست دو صنف از برای دوسان میکند انکار از عالی و پست بر زمین زدیک باشد یا دهان حفتشان از حور عین بی خشمها هست انکار شما ای حن واس شوهران را می نماید آن چنان غیر یکی از خدای بی شریک نعمت دبا جزایش نعمت است او کد در حق از نیکی دعا گوید از حان چون مقام آید ثنا میکند انکار اندر حستجو تا شما گیرید ترک فعل دشت</p>	<p>زان یکی معروف و ان دیگر غریب میکی بر فرشها کادر مقر برچه نعمت پس ظاهر یا نهان که سوده بیش از ایشان هیچکس گوئی آن حوران بر خوی و بها برچه نعمت پس ز نعمتها که هست توبه را باشد جزا از حق قول هم جرای آن های فی النهست ورقانی در حق کس خدمتی اینقدر کافست گفتن را به هم ساخت اکه تان ز لطف معنوی رو بیکي آورید اندر سرشت</p>
--	--	---

## سورة الرحمن

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ۖ قَبَائِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۶۳ مُدْهَامَتَانِ ۖ قَبَائِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۶۴

و از غیر آن دو نادر بهشت است پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکند هر دو در سایه پدیدار شده پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکند

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ۖ قَبَائِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۶۵ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ تَخْلُ وَ رُمَانٌ ۖ ۶۶

در آن دو تاجشده است هر دو در خوشنده پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکند در آن دو ناست میوه و نخل و انار

۶۷ قَبَائِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۷۰

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکند

هم دوستان دگر هست از شان پس ز نعمتها که دارد اختصاص بر کدامین پس ز آلاء اخص وان دو چشمه گر که داری واردات میوهها در آن دو حوت ششمار بهر فهم عامه جاره رین بود آدمی باقی بود از روح و جان اختصاصش هست دگر اندر کنت	قرب آن دو بوستان یا حسب آن مرکدامین مگرید ارغام و خاص هست آن تکذیب اندر عقل و بعض عنم توحید است در ذات و صفات باشد از آن همه خرما و انار که کند معقول را محسوس رود نی دروی حامه و جسم و مکان کرده ایراد اهل ضارفتش و لب برچه نعمت پس ز نعمتهای روح	حس روح است و ذات آن در شهود سیرئی کان در سایه مایل است هست در این دو حن جاری و دوحی مرکدامین نعمت از عنم و کمال هست اشارت ران دور داهل حال نخل و رمان بهر فهم عامه است ران ملزد حق بحرما و انار حای دگر آن در این تفسیر نیست میکند آیا که تکذیب از وضوح	وان بود مر سابقین را در ورود آن دو حوت را زلف شامل است که بخوشد از میان آن روی پس شما دارید تکذیب و ملال بر تعجبی حلال و هم حلال و بر روح حوت آن توصف این حامه است کاین دو اند ارمیوهها به در غار بست ض این تضم تفسیری است
--	--	---	---

فِيَهُنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ ۖ قَبَائِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۷۱ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْغِيَامِ ۖ قَبَائِي آلَاءُ ۖ ۷۲

در آنهاست خوب زیان بیکو پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکند حوران پرده شید در خیما پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۷۳ لَمْ يَطْمِئْنَنْ اِنْسٌ وَلَا جَانٌ ۖ قَبَائِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۷۴ مُسَكِّنِينَ ۖ ۷۵

پروردگارتا را تکذیب میکند مس کرده ایشان را انسان پیش از ایشان و نه حی پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکند بیکه نندگان

عَلِي رَفَرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حَسَنِ ۖ قَبَائِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۖ ۷۶ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ۖ ۷۷

بر نالشیهای سر و کنار عقر و سکو پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکند افرون آمد نام پروردگارتو

ذِي الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ

که صاحب برتری و مکرمت است

هست در این چار جنت از ران نیست خلقي بهر ایشان ناپسند حفت نیکو نعمتی بی منتهاست این چنین ز نرا خدا باشوهرش بی سلوک و زشتخو ناسارگار زین گذشته باز کردم مرکلام آن شنوات جلال حصر نمید از پری و آدمی ناکرده مس یعنی انوار جان دلفروز متکی بر فرشهای سزگون نیست جز در جنت ذات و صفات باقی یعنی که جن این جامه را	کادر اوصاف خیرات حسان از هر آن عیند پاک و ارجمند وان بنده فضل خاصی از خداست اندر آرد در بهشت و کوثرش بام رو بازار کرد و نابکار حور مقصورات گفت او فی الغیام موجب کادر حجاب وحدتند پیش از ایشان آسمان راهیج کس بر کسی از پرده ننموده بروز هم ساطعی که کند خیره عیون مسکن اصحاب فنا را یا ثقات پس لطیفست و مرین عامه را	حقیق و خلق حنه مناشد سکو برچه نعمت پس کنید انکار ارو وان بود پرهیزکار و شرمناک حفت نشد هر ره گوی و ندسجن گرداری این چنین زن نعمت است یعنی اندر پرده ها پوشیده اند بر کدامین پس ز آلام بین بیشتر یعنی ز اصحاب بهشت بر کدامین پس کنید انکار هن بر ساطع اعنی ارباب یقین عبری باشد متاعی کز عجب هستی موهوب حقانی است آن	نیک روی و بکجوی و سکو که بود دانهایی یکی حفت دکو خوب روی و بر مگو و رقص ناک هم دهان هم حید او باشد عن صد هزار از کردگارت مت است در حفاظ و ستر خود پوشیده اند هست آن تکذیب در دناودین شوهران حوریان خوش سرشت ارجم کر حنه باشد حور عین ممکی اندر حسان با حور عین بر بلاد حن دهد بست عرب که بود از عالم غیبش شان
---	--	--	--

## الجزو السابع العشرون

بل بود از غیب او را نمود س بر رگست اسم رست ای همام گرچه معنای او برسدگان یکسانی مآل گوید شود فق ایک در هزار انکشافی طر	کس بداند جز خدایش گمان چه بود ذوالجلال و ذوالکرم فوق التمام هست بیرون از شمار و از بیان در مثال داری از فهمی عمیق تو چیزی معنی باشد دگر	بر کدامین پس کنید انکار و عیب ذکر نعمتهای خود پروردگار بر تدکر تا کنند از آن قیاس چشم باشد معنی از حق مرو حمله اشیا را ز خلاق الانام	از غایت های آن علام غیب حمله در این سوره فرمود آشکار ایقدر فرمود ذکر از بهر ناس که از آن بینی بهر شئی نیکو نعمتی دان لحظه لحظه والسلام
--	---	--	--



### سورة الواقعة ست وتسعون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۚ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ۖ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ۚ اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًا ۚ وَبُسَّتِ

و فتنه بوقوع آمدن بوقوع آمدنی بست موقوعش را نکذیب گسیده پس گردانیده است و بستر گردانیده است و فتنه حرکت داد و زمین حرکت سخت و شکسته

الْجِبَالُ بَسًا ۚ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ۖ وَكُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۚ فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۖ مَا اصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

شود کوهها بره ریزه گردی پس باشد دره پراکنده و باشید اصاف سه گانه پس یاران چاب راست و چه یاران چاب راست

وَاصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۚ مَا اصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۚ

و یاران چاب چپ و چه یاران چاب چپ

یاد آرید آنکه خون یابد وقوع همچو محدودی ر دگر حادثی چون رسد دی مکاری باقی نماند اهل خود را خاص است و رافع است خود بعدش همچو سیما از یقین رز ریز و بریزا گسده رجا روح گوید صغیرا مانا عرب نامهها بدهندشان ر دست راست بوده اند از مامت فجر قرون بستند اهل یسار ایشان همه گوید او منی فلان بالشمال	ساعت واقع شونده در رجوع میدهد اندر خزان اردی خور تا که سود در وقوع آن دروغ آنکه را اندر جمع سارد مرو آنچنان حادثی که از قبور خود شما باشد ارواح ثلاث پس یکی راهاست اهل میمه بوده اند اهل سعادت گر بخت در قیامت چونکه برگردد ورق شود حال و دست طمع و رشت رو باشد این وصف از شئام در مقال	بست در دگر وقوع حادثی این خمر را مکرند از آنکه بخواند بست ربی در قیامت واقع است یاد آرید آرمان باید رمن کوهها گردند خون گردد هوا یعنی اصاف سه کوه در طب صاحبان یوم که بی در حواست چونکه شد در برت از صلش ابرون قوم دیگر هست اهل مشأمة
---	---	---

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۚ اُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۚ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۚ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ ۚ وَقَلِيلٌ مِنَ

و پیشی گرفتن پیشروانند آنهاست نزدیک شدگان در بهشهای از و نعمت گروهی از پیشینان و قلیلی از

الْاٰخِرِينَ ۚ عَلٰی سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ۚ مُّتَّكِئِينَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِينَ ۚ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ

پسینان بر سر برهای بافته از زر و جواهر تکبیرتندگان بر آهار و بروی یکدیگر مگروند برایشان پسران حاودانایب

۱۸ بِاَكْوَابٍ وَّ اَبَارِيقٍ وَّ كَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ۚ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُزْفُونَ ۚ وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ

اقدها و ابرقها و جامی از شراب جاری در دست یکدیگر از آن و نه از خود روی و میوه از آنچه اختیار کنند

## سورة الواقعة

۲۱ وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ۲۲ وَ حُورٌ عَيْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ۲۳ جَزَاءً يَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وگوشت مرغ از آنچه میخواهند و حوران فرح چشم چون امثال مروارید در دره ها نگاه داشته پاداش بس آنکه بودند که میکردند

۲۴ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا ۲۵

نمی شنود در آن لغوی و نماندند کردنی مگر گفتن سلامی سلامی

قوم سیم برترند از چند و چون	خواندشان و السابقون السابقون	سابق اندر فعل و در توحید و دین	در بهشت و در وصول و در یقین
در خلائق ایستاده اند از مینوک	بر خدا در دیکر اندر سنوک	در مقام و مرتبت بزرگ حق	هستشان سست رکن ماخلق
بوده اند از کودکی دور از فساد	کرده اند مال و جان اندر جهاد	پس از ادا خواسته حق را بشریک	بر که وفی بوده پس گشته یک
است بر سر سینه هرگز یک نفس	استق از ایشان در این است کس	پاک و طاهر بوده اند از هر خطا	خوانده حق این فرقه را از اولیا
افزیند ایشان سعادت نعم	در صراط عدل و ایمان مستقیم	خود حجتی نیست بهر آن نجات	در صفت ارادت و در دات ارفقات
قوم بسیارند از دشمنان	و اندکی از آخرین در ایمان	یعنی از این سابقین اندر امام	پس از این است بدای ایشان به اکم
ایک در جنت ارباب یقین	اهل صف اولند در اولین	یعنی اولی درجات در ازل	بی رامهای قبل و بعد بل
قوم محبوبان را روح و صفوف	بی محبتی از بعد داری و قوف	و ان قبل از آخر پسند آید کان	کر محبت در وصف و شان
رتبه ایشان رحمتی است	و اهل صف اول این اسم است	نکه باشد اولون از آن امام	و احرون از امت مرحومه هم
بل نمکس است از این امت خواص	پس از این است در احصای	و ان بعد رگت هست این فرق	ز امت من هر سه فرقه بی غلق
متبعی آن قوم سابق بر سر	کمال مریض شد از نفوت و در	و ان مشک بهر پیوسته اند	و زکیر بر یکدیگر بسته اند
رو بروی هم بر آنها هر یک	با فرح شد ایشان مکی	و همتها باشد آن انتقال	که در ایشانست حم از ذوالجلال
بودگان با صداقت دورشان	به خدمت در ضواف امورشان	بودان آن بودگان ماه رو	بی تیر مانده با حسن بکو
گوردها بسته شان بدست هم	و ادب و کس من معین	خامه با یعنی در هر جر وصال	و در شراب عشق و عرفان و کمال
در دسر کشند ران و گوشتار	است یعنی جر و حد ترا جر	هم بهر آن مانده در از عقل و هوش	بی شود قطع آن شراب از باده و شوش
همچنین با موهها اندر ضواف	که دشمنان و لدان بهره بگراف	میل موه چون کند از اختار	هم زلحم طیرشان هست از نکار
همچنین خود را شان از هر طرف	بر مثل در مکنون در صف	در حرای آنچه را عمل بکو	کرده اند ایشان دنیا بی غلو
شوند اندر بهشت اقوال لغو	آچنانکه بوده در دنیا لغو	بی گناه و نام و محبت است از کلام	قولان باشد سلام اندر سلام

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ ۲۶ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ۲۷ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ۲۸ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ ۲۹ وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ ۳۰

و یاران حایر است در چهار و موزن و سایه همیشه تشنه شده

وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ۳۱ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ۳۲ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ۳۳ وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ۳۴ إِنَّا أَنشَأْنَا

و آبی ریزان شده و موه سرری و آب شده و منع شده و فرشهای بالا رفته شده که ما آفریدیم

نَاهْنِ ۳۵ أَنشَأْنَا ۳۶ وَ جَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ۳۷ غُرَبَاءَ ۳۸ أَنزَلْنَاهُنَّ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ۳۹ لَأَصْحَابِ الْيَمِينِ ۴۰ ثَلَاثَةٌ ۴۱ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۴۲ وَ

آنها را آفریدی پس گردانیدشان در سه شنبه شوهر خود هم پس برای یاران حایر است گروهی از ایشان و

ثَلَاثَةٌ ۴۳ مِنَ الْآخِرِينَ ۴۴ وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۴۵ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۴۶ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ ۴۷ وَ ظِلٍّ مِّنْ بِحْمُومٍ

گروهی از پسندان و دران حایر است و در آتش موزاننده اند و آب حوشان و سایه از دود سیه

لَا بُارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ۴۸ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُسْرِفِينَ ۴۹ وَ كَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْهَيْمِ الْعَظِيمِ

و سرد و نپسندیده و درست که آنها بودند پیش از این باز و عمت خود سرشدگان بودند که اصرار می نمودند بر کینه بزرگ

وَ كَانُوا يَقُولُونَ ۴۷ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۴۸ أَوْ آبَاءُنَا الْأَوَّلُونَ ۴۹

و بودند که می گفتند که آیا وقتی که بمیریم و بشویم خاکی و استخوانهای بدست می آید ما را که بپوشد و بپوشد یا پدران کبریا یا پادشاه



## الجزو السابع العشرون

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ۝ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ۝

نکو بدرسنگه پیشینان و پسینان هر آینه جمعیند تا وقتی مقرر تاروری معلوم

بعد ذکر سابقین و اولین سب معظم سب مکرم سب کار هم درخت مو رگر با تا سر معنی معقول را حق در بیان طل ممدود آن کشیده سایه ها هست دیگر منوه های بی شمار ور برای اسراحت مرشها وین بیان باشد بر این آیت مشر سب نگردانیشان دوشیرم باز حلیگی باشد بر سن شب آزبان را می کشم اشا چینی یعنی از آن امتن که بوده پیش یعنی اصحاب یعنی ارفل و بعد چون صحابه خاص بین دیگران آنکرو هند اهل رسوائی و دم نی خاک چون سیه دیوار و در از حرام اعیان و ش و نعم بودشان این حرف کاید بعد مرگ کوشما از اولین و آخرین	می نماید ذکر اصحاب پیشین حایشان زیر درخت بی رخت از شکوفه خوش بود بر و زهر رین مثل محسوس ز دار پیرشان که اگر در بر صرف هرگز رجا از هر آن حریکه سرید اچار روی هم برداشه بر غریها گر باشد مسر دروی صبر یار و همراهان شوهرها ساز مستدام اندر حال و رنک آب ما همما بهر اصحاب پیشین هم در این امت بود آفرقه بش قوم سازند با اقدان سعد یا که مه و مشری در احران حای ایشان فی سوم و حده که دهد معنی رسد بر سر بودشان اصرار بر حرم عظیم کاوند اعصای ما اسر و ران مجمع گردید و محشور از یثین	این بیان اصحاب دست راست راست جل دست راست آن درخت اسر بهشت چون در اعراب آن درخت سدر و مور قصدا را این دو حجت نفس است و قب ما مسکوست آبی که رو به شود مقصود و دور ارد سرس یا که مقصود افرش اشدر سن که صدم ایجاد ایجاد ذکر حب و عشق افر و سان بر شوهران لس ایشاست اندر اردواج اهل دست راست از روی شان سب من اولی و مود زس اهل صف اول اثنی سابقین فوم سه را شود از وصف حال هم میان سایه و دود ساه را که ایشان ش از آن رنج روان ناع شہوت بند اسر روش اسجوان و خال چون کشیم خوش سوی می قاری که آن روز خراست	بستند آیا که اهل دست راست سایه انداد بهر سکوست بود رینا تر و رانشان بوده فوز بوداش کر دقت بست سلب ار بهشت عدن می ربرد فرو به شود منوع از آن هیچکس که بسا بوده یا حور حنان بی ولادت آریان را خوشتر بی رسیدنی که قص آید در آن بی روی عیصر وضع و مزاج قوم بسیار از ششسان هم باسان نیک من آخرین هم در اصحاب ببند از یثین که بود آن حده اصحاب شحال طل من یجم و مشان خود جایگاه در وعت بودندشان اندر جهان یافتد از در وعت و ورش منعت کشید با آه پیش وقت آن موموم در در خداست
---	--	---	--

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتَیْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ۝ لَا کُلُّونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ رَقُومٍ ۝ فَمَا لِثَوْنٍ مِمَّا لَلْطَوْنِ ۝

پس بدرسنگه شما ای کفر اهل تکذیب نمایدگان هر آینه خوردن کایدار درختی ارفوم پس بر اندک دار آن شکمهارا

۴۵ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ۵۵ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَبِّ ۵۶ هَذَا نُزْلُهُمُ يَوْمَ الدِّينِ ۵۷ نَحْنُ خَلَقْنَا

پس آشامیدگان در آن آب حوشان پس آب آشامیدگان را آشامیدن به از است و همما ایشان روز حرا ما آوریدیم شمارا

کُمْ قَالُوا لَصَدُّقُونَ ۵۸ أَقْرَابُهُمْ مَا نُمُونُ ۵۹ ءَأَننُمْ نَخْلُقُوهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۶۰ نَحْنُ قَدَرْنَا

پس حرا صدیق نمکید آتاس خبر ده که آجر که میبرد آتاشما می آفریند آهارا یا ما که آفرینندگان ما قرار دادیم

بَيْنَكُمْ الْمَوْتِ وَمَا نَحْنُ بِمُسْوِقِينَ ۶۱ عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ ۶۲

میان شما مرگ را و سقیم ما معیوب و اینکه بدل آریه امثال شمارا و بناوریدیم شمارا در آنچه ندانید

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ۶۳

و تحقیق دانستید آن آفرش نخستین پس چرا تفکر نمی کنید

پس شما ای کمرهن کاندر غرور آید درخت آن پس بر حور و حفاست بر کسند اشکبد از آن درخت گفت زبان فشاربون من حیم یا که و همیات نفس بی سکون	بودن تکذیب ارعت و شور م و هاش شهوت و شرک و هواست روی آن پوشید رآب گرم سحت همچین فشاربون شرب هم کش بود حوع و عطش هر دم فرون	آنگون شد آرزور از نهم از تره ایش که ره قاتل است پس نوشند از حیم وارده این بود حرم و طمع بر ماخلق هر چه بردمال میل نفس دون	را بدرخشی کش بود زقوم نام ران یکی تکذیب قول کامل است بر مثال اشتر نشنه زده سیر از آن باید رسدگر تا بخلق میروی شهوات او گردد فرون
---	--	---	--

## سورة الواقعة

این اودشان پیشکش روز جزا بس شما دیدید آیا ز امتیاز نارسد رحنه انسانی تمام ساختیم اضی مقدر ارادن خود بدل سازیم اندر حالتان نست کس عاجز کیده ما در این شاه اولی شما داسته اید همچین تصویر آن اندر قوت پس چرا نارسد هیچ از وی ساد	اکل و شربی من مناسب بسجا در رحم چیزی که میریزید بار یا که مانیم آفریننده انا ما زمان موت هریک در محل آوریم اندر ظهور اعمالان تا شود ماع زرای مسس کانتقال است ارمقامات آن دیدید برچین شکل و در آن ایلاخ روح تاکسد آنرا دلیل اندر میاد	ما شما را آفریدیم از محست خود شما آن نطفه را آنرا دگر کرده ایم از بعد ایجاد شما حس شما سقت رواند نمود یعنی از برحایان خلق دگر هم دگر ناره جسم ایجادتان نطفه وهم عقه و مصغه و عظام حسکی دارید آنرا اعتراف بر وجود شما دیگر بزود	پس چرا باور ندارید آن درست آفریند ایچ بر شکنی دگر موت را ما انسان بقدر ما گر مبتلغان جسم اندر نمود آوریم اندر تبدل از بشر برچین صورت که نادانید از آن هم لجوم اعصاب و اوتار ارتحام کاویدیم اینهمه مایه خلاف هر که آن گردان یقین خواهد نمود
--	--	--	--

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۚ ۱۲ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۚ ۱۳ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ

آبایس خردده بد که آنچه بکارید آیا شما میروید آنرا یا ما ایم زورندگان اگر خواهیم هر آینه گردانیده آنرا حشک بس کرویدید

تَفَكَّهُوْنَ ۚ ۱۴ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۚ ۱۵ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ۚ ۱۶ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ

که تاسف خورده باشید ما تا و ان رده گایم که ما می آید اگر آیم یا اس خبر دهم که آن آبی که می آشامید آیا شما فرو فرساید آنرا

مِنَ الْمَزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ۚ ۱۷ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ۚ ۱۸ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي

از ابر یا ما ام فرو فرسایم اگر خواهیم گردانیم آنرا تلخ مریه یا اس چرا شکر نمی کنید آبایس خبر دهم که آشی که

تُورُونَ ۚ ۱۹ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ۚ ۲۰ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا نَذْرًا لِّلْمُقَوِّينَ ۚ ۲۱ وَمَا عَالَمُ

بر می آید آیا شما آفریدید درخش را یا ما ایم آفرینندگان ما گردانیده آنرا یادآوری و ما به تعیش ندای صاحبان قوت

۷۲ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۚ

پس سبح گوی ۷۲ پروردگارت که بزرگست

پس شما ببیند آیا در سرشت می روید آنرا خود شما پس از آن یعنی که آید بر من میکنید از آن قصیه گفتگو دیده اید آیا پس آن آبی شما گر که ما خواهیم آرا تلخ و شور پس شما دیدید آیا کاورید کرده اید ایجاد آن آبا شما همچین بهر ورود آیدگان	آچه را که میکند اردانه است یا که روایده ایم آن بر ما خوردنشان ساری و خشک اندر طر که ما آبا غرامت کرد رو که بیاشامید و خورد ابر می گردانیم از بزرگ و دور از درخت سمر آتش بر رسید آفرینیم آنرا یا که ما در میان بهره و بر خورد از آن پس بیا که هم آن پروردگار	یعنی از تعجبی دهد اجبار همین لو شاء اعملاه حطام پس همه روزی محرابان کنید ما سبی بشیم رین توان رده آن شما آبا و ساید از سحاب پس چگونه ارجه رو شکر نعم برده اید آیا که از شخ شجر ما گردانیده آتش را زیاد پس میواید کحق اندر آتش است بدان کامد بزرگ از اقدار	که کند آنرا بهان اندر زمین پس از آنکه مع از آن گیرد و کام دست بردست از پیش پای رید بلکه هم بدست و محروم آمده یا که بر سیم ما از ابر آب از خدای رزق بخش ذوالکرم از برون آوردن آتش خبر تداکره ما از حجه آورد یاد پس از آن کاید که آتش حوشت
---	--	--	--

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ۚ ۲۵ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَنَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ۚ ۲۶ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۚ ۲۷ فِي كِتَابٍ

پس سوگند یاد میکنم بمواقع ستاره ها و بدرستی که آن سوگند بزرگست اگر باید در کتابی

مَكْنُونٍ ۚ ۲۸ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۚ ۲۹ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۚ ۳۰ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهَمُونَ

مستور من نمیکند آنرا مگر پاک گردیده شد که آن فرو فرستاد بخت از پروردگار چه ایان آبایس با ایام شما مدامه بکاید

## الجزو السابع العشرون

۸۱ وَ تَجْمَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكَذِّبُونَ ۸۲ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ۸۳ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ

و مگر دادند روزی تارا درستی که شما کذب میباید پس چرا وقتی که میرسد حلقوم و شما در آنوقت مبنکرید

۸۴ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۸۵ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ۸۶ تَرْجِعُونَهَا

و ما را نزدیکتریم سوی او از شما ولیکن نمی بینید پس چرا اگر هستید غیر حرا داده شو سگان برگردانیدش

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۸۷ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۸۸ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ ۸۹ وَ أَمَّا إِنْ

اگر هستید راست گویان پس اگر باشد از نزدیکان پس راحی است و دروری و بهشت نایمت و اما اگر

كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۹۰ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۹۱ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ

باشد از یاران دست راست پس سلام است از یاران دست راست و اما اگر باشد از کذب کنندگان

۹۲ الضَّالِّينَ ۹۳ فَنُزِّلُ مِنْ هَمِيمٍ ۹۴ وَ نَصْلِيَّةٍ جَحِيمٍ ۹۵ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ۹۶ فَسَبِّحْ

گمراهان پس ما می نازلیم از آتش خورشید و در آتش آوردن در دورج و در سوزان هر آینه آتش حق یقین پس سبوح گوی

بِسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

بسم پروردگارت که بزرگ است

<p>خود روح القدس در حال آن کانه حواد او هست فر آریه روح محفوظ اعی اندر نظم و ربط حیواس و غریزات بی ایکه کشیش کشید از سوخو برگذاشتن ز وحشت آمده تا که مهور و دیلان آمده خود را بر دینکار درگاه خدا راحت و هم ررق خوش و در فوج بوسانی بر عیم از ساز و بارک آن سلامی کاهل دست راست راست تا هم در بهشت از مبعود وز گروه گمراهان ی کفگو ان هذا لهو حق یقین</p>	<p>اصل من احمد باشد آن گرمایند ایست سوگندی عظیم در کفای وان بود اوشده صبط تا گردید آنگه از اوایل وی می گردانید هر که خویش ازو همچو ایست مردم خبرت رده س و اب از حر حرا داده شده مختصر پس باشد اما اگر پس ما اورا باشد از ریختن و روح هم دگر باشد ما اورا و ت میان پس تو را باشد راهل دست راست شاد و ایمن دش کایشان سالمند باشد اما اهل کذب از که او آچهر این سوده شد در ایچین کاوست اعظم در صفت و ذات و نام</p>	<p>یا غروب احیران اندر هجوم روح گردده راز از غوغای اس هست قرآنی بحر الامع حر ملایک اس ساد یعنی آن پس تهاون می کشید آینه اس ووت مبدن نگرید از پشت و رو از شما ایست سید از صبر راست گر گویند گردانید خود او را مبدن می باید بر ستوه دمدمه بر بدمش میلی صد سالت از خوف و مکر و ه این یقین خود را صاحب یمن در هر مقام بر تواس شد سلام از روح او و اندر آوردن در آتش در حجه پس تا سبوح رب صبح و شام</p>	<p>پس دورم سوگند بروقت هجوم و اندران وقتست عبت از حیواس ز احمد اعی آنچه گردید از جماع من و را نکند حر یا کمرگان گشته آن تارن در رب العالمین پس چرا خون میرسد جان در کوا ما باو باشم پس در کشتن تار روح محض را در حسد یعنی از آن ساقی از سه گروه رحمی کاسوه از او را بیلی کش باشد اما ور که را صاحب یمن بر او باشد ای محمد یا سلام هست حل محض یعنی صبر بشکشت اس باشد او را از حیم</p>
---	---	--	--



سُورَةُ الْحَدِيدِ تِسْعٌ وَ عَشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

## سورة الحديد

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي

تسبیح گفت مر خدا را آنچه در آسمانها و زمین است و اوست عزیز حکیم مرا و راست بادشاهی آسمانها و زمین رنده میکند

وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٣ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

و میبرد و اوست بر همه چیز توانا اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و اوست به هر چیز

عَلِيمٌ ٤ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْمَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا

دانا اوست آنکه آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس مسوی شد بر عرش میداند آنچه در

يَلْبِغُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَرْجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا

شود در زمین و آنچه برآید از آن و آنچه میسرند از آسمان و آنچه بالا میرود در آن و اوست اشما هر جا

كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٥ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٦ يُوَلِّجُ

باشد و خدا آنچه میکند و اوست بیدار مرا و راست بادشاهی آسمانها و زمین و بعدا برگردانیده میشود امرها در می آورد

اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٧

شیراز در روز و در می آورد روز را در شب و اوست دانا بذات سینهها

<p>کرد تسبیح حق از حدیث و خود عالم و داناست او بر ماسوی اولست اغنی که پیش از ممکنات اولست اغنی ذات خود قدیم صدد ذات او تحیی در ازل آچه اش زو شد اول با یهی ظاهر و پنداست از وجه وجود این مضافی نیست بر آن گوش رس یا بود ظاهر بدون اقربا یا بود ظاهر بعنوان احد خواهم از سویم از این حدیث می ممکن ای شده بر کس اعتماد ظاهرت را من بسبب صورتی دادم عقل و کمال و زندگی او بود دانا بهرحیری که هست تا که باشد بر حدوث ممکنات داند ایچ آید بارض اندر امور وانچه آن از آسمان آید فرود هم بود بینا بر آنچه میگوید اندر آرد لیل را اندر بهار</p>	<p>در سموات و زمین شئی که بود باشد او را شاهی ارض و سما بی که او را اولی باشد بذات آخر اغنی بعد اشیاهم مقیم اولت این بود دور از خیل سوی او گردید آخر مسوی ناضن از وجه حقیقت شاه خود پیش گفتم اوست گردد غیب غیب هم بود ناضل بدون احتیاج ناضن از وجهی که می باشد صمد نایدیم دیوان دیگر در کلام حزین کت کارنامه در مراد آفریده بی زعب و عیبی تاو بامن چون کسی در سدی پیش غمش حمله یکسان فوق و ست حجت این تدریج هست از اللفات چون مضرا از این یا کج و پندور واچه بر بالا رود در آن نزد خواهیم بهان باشد آن یا خود دید روبراهم در شب آرد بی سیار هم بود دانا بر سینهها</p>	<p>هست در تسبیح ذاتش هر چه هست رنده گرداند میبرد مدام اول اغنی رده بر حق اندا چون تمام هیچ موجودی نجا واخر از بعد قیام ممکنات ظاهر است اغنی تا ثار و شئون هستی ارچه در حجاب اخفاست هست در غب از حقیقت ذات او یا بود در ظاهر اشیا بصیر ظاهرش یکسانی این بر شدید حاصل آنکه گوید آن سلطان خود بر وجود آوردم اول از عدم ناضت را ساحم کامل فتوح ذات او را اول و آخر یکی است اوست آنکس که آید از سوسما ران سس گردیده مستولی عرش واچه بیرون آید از وی هر دمان باشما هر جا که باشید اوست مع اوست بر ارض و سما فرما روا یا کند از روز که زاید شب چون صور که بینی از آنجا</p>	<p>هستی این ممکنات از فوق و ست قدرش باشد هر چیزی تمام اولی بی شید او را ادبا او نهمه ذات خود با ماد او باقی بذات دو صفت ناضن اساعنی رحمت در کون ایک از فرض ظهور اندر خفاست ایک ظاهر باشد از آیت او و رطون و سر هر شای خیر وجه صمدانیش برید پدید اول و آخر همه اندر وجود سوی من آخر تو گردی در هم از شان من وقت و سر روح ظاهر و ناضل مساوی بشکی است در شش از ایام و از این اقتضا نزد تدریج ضم عرش و فرش چون ذات و معدنیت از غایب عالم و قدر حقیق از مازقع هم بسویش در گشت کنارها یا رور آفرید از باشد عجب</p>
--	---	---	--

## الجزو السابع العشرون

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ

ایمان آورید خدا و رسولش و انفاق کنید از آنچه گردانید شما را خلیفه گردانیده شده در آن پس آنانکه ایمان آوردند از شما و انفاق نمودند مرا ایشانرا

أَجْرٌ كَبِيرٌ ۙ وَمَالُكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِمَتُّونَ بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ

اخری بزرگ و چیست مر شما را که ایمان نمی آورید خدا و رسول میخواند شما را که ایمان آرید سرور دگارتان و بحقیق گرفت پیمان از شما

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

اگر هستید ایمان آورندگان اوست آنکه فرو میفرستد بر بنده اش آیاتهای واضح تا برون برد شما را از ظلمتها بپور

النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرْؤُوفٌ رَحِيمٌ ۙ وَمَالُكُمْ إِلَّا تَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ

که خداست شما را آیه مهربان رحیم و چیست مر شما را که انفاق نمیکید در راه خدا و مر خدا است میراث آسمانها

وَالْأَرْضِ لَا يَسْئَوِي مَكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَٰئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا

و زمین برابر نیست از شما آنکه انفاق کرد از پیش فتح و داوران عود آنها بزرگترند دریایه از آنانکه انفاق کردند

مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۙ مَنْ ذِي الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ

از پس کارزار نمودند و همه را وعده داد خدا خوبی را و خداست با آنچه میکنید آگاه کیست آنکه آنکس وام دهد خدا را

قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعَفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ۙ

وامی نیکو پس زیاده گرداند او را و مرا و راست باداشی سودمند

هم دهمید از آنچه گرداند ایچین	مر شما را اندران مستخلفین	پس بوحداست حق نگروید	هم مصدق بر رسول او شوید
می بیند ایدکان مال از شماست	بلکه هر مالی که هست آن از خداست	یعنی از مالی که از پیشینان	یعنی از مالی که از پیشینان
عزت از آنان نگیرید اندراین	که بخورند و بدهند ایچین	از شما هم رود باید انتقال	پس بمر مصرف که حق فرموده است
پس کسی کاورده ایمان از شما	مال خود را داده در راه خدا	در دو دنیا هستندان احری کبیر	از شما هم رود باید انتقال
پس شما را چیست کایمان دورید	بر خدا و بر رسول پاک دید	مر شما را خواند او تا بر خدا	حق نموده احد میثاق از شما
چه کنید از او وید ایمان حق	او خو خواند تا کتاب انهر سبق	تا ظلمات طمعت با سرور	تا ظلمات طمعت با سرور
اوست آنکو بر رسول بدهد اش	آیت روشن فرسد خواهه و ش	مر شما را چیست کاعاق اربلا	مر شما را چیست کاعاق اربلا
حق تعالی او رؤفت و رحیم	مر شما خواهد رسد دور و هم	دست یکسان هر تاید مال خویش	دست یکسان هر تاید مال خویش
وانگهی هست از خدای عالمی	داده مال و زرد حنک او باعدو	خود در افسار و پناحر ایگروه	خود در افسار و پناحر ایگروه
پدر یعنی زفتح مکه او	دادند و زدند ایشان مال	همه را حق وعده داده بملو	همه را حق وعده داده بملو
آنکسان که بعد فتح مکه مال	حق بود داد ارافعال امام	کیست آنکو وام بدهد مر خدا	کیست آنکو وام بدهد مر خدا
لیک سر باشد تفاوت در مقام	پس کند آتال را بروی فزون	بدهدش احری نکو بیچند و چون	بدهدش احری نکو بیچند و چون

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرُكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي

روزی که می مردم ایمان و ایمان که می شتابند و روشن مانده دهنهاشان و جان راستشان بشارت شما امروز بهشتهاست که می رود

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۙ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ

از زیر آنها بهرها جاودایان در آنها این است کامیابی بزرگ روزیکه گویند مردان با نفاق و زمان با نفاق مرا آنرا که

## سورة الحديد

آمَنُوا أَنْظِرُونَا نَقْتَسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضَرَبَ بَيْنَهُمُ بَسُورٌ

ایمان آوردند نظر کنید ما تا اقتباس نمائیم از نور شما گفته شد که برگردید و تقاضا پس بجوید نوری پس کشیده شد میانشان دیواری

لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهَرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ

که مرا و راست دری که باطنش در آنست رحمت و ظاهرش از پیش آنست عذاب ندا کنند ایشان را که آیا سودید ما شما گوید آری

وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْنُمْ وَاذْتَبِئْهُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ

و این گن شما فریبید شما خودها تا را و انتظار بریدید و شك آوردید و فریب داد شما را و بدمه آرزوها تا آمد امر خدا و فریب داد شما را

بِاللَّهِ الْعُرُورُ ۱۱ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ وِدَاةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أُولَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

بجدا و فریب دهمه پس آورد و گرفته شد دار شما و دانی و نه از آنان که کاوش شده جا نگاه شماست آتش آن اولست شما

وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ ۱۲ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

و بد است آن بارگشت آید رسد وقت من آنرا که ایمان آوردند که مایل است دلهاشان برای ذکر خدا و آنچه نازل شد از حق

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ

و نباشد چون کسی که داده شد کتاب را ارشش پس در ارشد برایشان زمان پس سخت دلهاشان و بسیاری

مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ۱۶

ارایشان فاسقاند

<p>میرودشان باشند باشتاب ار هر کجاست وین بودی فوزی بزرگ و ودان را که ما بر تیرگی همیم سه در حضور او را دری در همه حب دوزخ هم زرد آن عذاب آن افکندید خون را در پس در صفت بر رسول و مؤمن یا که در میدان این شروح می کرد هم رکعت ده و بود در بارگشت بد اسیر قدحی روم از عت رحا پیش از این یعنی یهود و عذاب را صحت رفعت از عت برون</p>	<p>بورایشان ش روی و دست راست که رود مر حویا از زر آن اضربوا نفس من نورکم پس حداری نشان گردد رده و برون آن دو دنیا بحداب مؤمن گوید آری آرمی می کشید اطر از هر زمان یا که آمد امر حق بر نفس روح پس گروه و ده امرور ار شما در خور آمد بر شما بش المصیر رم گردد رسد از ذکر خدا لایکونوا کالذین اوتوا الکتاب اکثری کشند رایشان فاسقون</p>	<p>مؤمنات و مؤمنین را اساساً مرده امرور است حجت بر شما مؤمن را می گوید آن رمن در جهان و در روشی گیرید سار کادر آید اوست در حب حلی ما شما آنا به ما بودید مع اگر افکندید در رنج و شقاق آرزوتان کرد مغرور از حصول رخدا کاو جشد از رحمت نصیب وین شما را پس سراور و خوشبخت قبشان خاشع شود بر ذکر هان یعنی این قرآن باطن و سق سخت شد دلمای ایشان در محاز</p>	<p>اگر آوردی که بی بر صراط گوید ایشان را و شه از خدا و ان مابق مشکان از مردورن گفته ایشان را شود گردید نار و اندر او رحمت دهر مؤمنان مؤمنان را می بخواند از و جم نفسهای خوشن را از نفاق در سوت شك نمودید از رسول دادتان دیو فریبده فریب حای ایشان و شما در آتش است نامد آیا وقت آنکه مؤمنان کرده مارل آنچه را از قول حق پس رایشان چون زمان آمد دراز</p>
--	--	---	---

إِاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۱۷ إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ

بدانید بدرسنیکه خدا از دمه مگرداند زمین را بعد از موت آن بتحقیق بیان کردیم برای شما آیات را باشد که شما در یاد بدهید و عمل بدرس نیکه صدق آنکه صدق دادند

وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفْ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ۱۸ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ

و زنابیکه صدق دادند و وام دادند خدا را وامی نیکو زیاده کرده میشود برای ایشان و آنها را است پاداشی سودمند و آنکه ایمان آوردند بخدا

## الجزو السابع العشرون

وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ

و رسولش آنها بدیشان صديقان و شهدایان و زير و در گذاران که ايشان راست احرشان و نورشان و آنانکه کافر شدند و

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ١٩

کذیب کردند آیاتهای ما آنها بد اهل دوزخ

می ندانید ای که حق بجزف و صوت	زنده سازد ارس را از عدم و موت	روشن آیهای خود کردیم جید	تا شما گردید شاید عظمند
مرد تصدیق آورده بر خدا	همی کافر است تصدیق ازولا	وام برحق دانه اندامان خویش	وام بیکو احرایش است بیش
راید انحقشان شود مال و نعم	در دو دنیا و لجه احر زیم	واکسانکه نگروند از یقین	بر خدا و بر رسول از متقین
شست بیورددند در اخمارشان	هم در احکام و لایب و کارشان	آنگره شدند صدقان بود	هم شهیدان جمه بر در رب خود
بهر ایشاست احر و اورشان	مال آچه بوده آن مطورشان	واکه کافر گشت و برآید ما	کرد بکذیب و بود آرا ابا
	آنگره باشد اصحاب جحیم	در عذاب و آتش دوزخ مقیم	

اعْمَلُوا إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُمْ وَزِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

مداست بدرسد که زندگانی دنیا بازیست و آرایش و تافرش برتری میانان و لاف بسیاری در اموال و اولاد

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهَيِجُ فَرَسَهُ مُمْسِرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

مثل در آنکه شکست آورد کفار را رستایش پس خشک شود پس بیی اورا در دشت پس شود در هم شکسته بر دره و در آخرت عقوبتی است

شَدِيدٌ ٢٠ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ ٢١

شدید و آمرزش از خدا و خوشودی و دست زدگانی دنیا مکر منه فریب

می ندانید ای که بود بی رسو و	این حقه دبیوی حرام و لاهو	نازی اطفال و مشغول بد	نارتان دارد ر خیرات اند
حرف تافخر حر تکاثر بریدش	ست درمان و ولد یا بعمتش	سب حر آرایشی یعنی که آن	هم ماهیت و تفاخر بپیمان
در فروی مال و اولاد و عدد	تجه بخش حاصل این مال و ولد	رود این درجه گردد بر طرف	ماند از وی بر تو اندوه و اسف
شادیش گردد بدل بر غم همه	زیدش بر برد فرو از هم همه	آبمه بحر و مده می که بود	حون شراره آتش افتد از بود
مرغی گفت اولش دنیا کاست	اوسطش باشد عا و آخر فاست	حق دنیا می رند انسان مثل	کس بود مانع ناران در محل
بر رمی آید برود ران گناه	نار را در شکست آورد نگاه	مؤمن اعجش ر دنیا عارت است	کفار اراهم شکست از زیست است
مؤمن و کافر را شبیه عجب	مرامع هر دورا باشد عجب	آن شود بر قدرت حق مستقل	ونی شود بر صورت آن مشغل
آن شود ادراک معقولات و رو	وین بر محسوسات یا بحدیرون	ار سباحت صم جرد در شهرها	سگردد جز غها و بهرها
یا که اسباب و نعمرات رفع	یا که صعه و اشیاء بدیع	عارف از یک بر کاهی در بود	بی برد بر اصل و عنوان وجود
احق ارشد زمین و آسمان	ناگرد در خاک ارا بر درود دار آن	ار ضعی دانسان بی دوتی	هر دورا اندر کمال آن علم و فن
آن یکی سپاه بیرون با راون	وین دگر سپه مکتون را رکن	این در یک در سبب می	وان سبب سزی و ترکیب وی
برک گردد رو در یک خشک و ورد	می دراید بر شکوه و رور مرید	گفت ران ثم بهیج فربه	زرد و خشک از معد سبزی آن گاه
بعد زردی خشک و اشکسته شود	همچو مال جهان فانی بود	ناورد بروی خردمند الفات	زانکه اورا است جز روی ثبات
در جهان باشد روان آن پدید	لک اندر آخرت رجش شدید	چونکه برگردد از آن صورت ورق	هست خشودی و آمرزش زحق
	زندگی آن جهان بر شرور	می باشد جر معای از غرور	

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا

پیشی گیرید بسوی آمرزشی از بر و در گذاران و بهشتی که عرض آن چون عرص آسمان و زمین است آماده شده برای آنانکه آوردند

## سورة الحديد

بِاللهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٢٢ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ

بغدا ورسولش آن فصل خداست میدهدش کسیکه بخواهد و خداست صاحب فضل درک برسد هیچ مصیبتی

فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ ٢٣

در زمین و در نفسهای شما مگر در کتاب پیش از آنکه پدید آید آن بر خداست آسان

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ٢٤ الَّذِينَ

تاغلبین نشوید بر آنچه فوت شد از شما و شاد نشوید با آنچه داد شما را و خدا دوست ندارد هر مکی که ناز را آید آنکه

يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَمْوَلْ فَقَانَ اللهُ هُوَ الْعَنِي الْحَمْدُ ٢٥

مخل موریند و امر میکنند مردم را بخل و کسی که یاری دهد او را بدست بی دارد سوده

همچو عرس آسمان و زمین ارس در فصاحت این بیان منجس است پس نکردد بر عطا و بر نواب در زمین بر آنچه مکر و همت و دد کافریم این زمین یا من و جان ف شود اید و هکین را نقد و موت ف روح یا بسط آرا اعتبار نیست زاهدیم نه بادل همد او لایح کمال مختل فخور همچو خود اشخاص حق شناس را هم سوده برتر از اخلاق خلق

هم بسوی جنتی که اوراست عرس ایک طولی بر عرس آن ممکن است فصل حق است آن که بی آن بهرمیاب نی رسیده است از مصائب یارسد حر که ثب لوح بود از پیش از آن تا از آنچه از شما گردید فوف نی بود ادوه دنیا را قرار ما که باشد بند شادی و غم او حق ندارد دوست این و عروس و سرور یا که دارد بجلی ناس را بی یار ای که از افلاق خلق خلق از پاداش یکی بهره مند

سوی عفرایای آن پروردگار هیچ ممکن نیست عرس بی رسول به مؤمن بر خدا و بر رسول صاحب فضل بر رکت آید اما هم به اندر نفسها ارسقم و حوع که شود و امع در اشیا حاجا که شمارا حق رحود خویش داد که بحق دل از دو عالم بسته است موجب کدر است و عجب و اعجاز که سازد صرف چیزی که امر است پس خداوند او غی است و حمید صبر در امان امر او ناشوند

خود بهم گریه پشی درم دار عرس تنها گفت از آن که اندر وصول این بهشت آماده گشته در اصول هر کرا خواهد دهد عون و عطا همچو قحط و نقص احوال و رر و ع ای همه سهل است و آسان بر خدا هم ر چیری می گردید ایچ شاد این شان زاهد و ارسته است بر جهان خوشود گشتن داختر هم بخلا را ندارد هیچ دوست وادیکه رو گرداند را نکش آفرید

### حکایت

تا مرد موری ز خرمن داده زان سائل می داد از اجل خویش ساخت ز نرا چون سودش زرها مرد دانش هر چه بد بی مشکلی شوی سابق زان مرا رقت فرود راند و هیچ او را نداد از حاضر داد مال و خانه ورن ذوالهم

یک فقیری شد بسوی خانه مرغ بریای بد ایشارا بدش بعد سالی شد فقیر و بی و مرغ و ان می خورد کما مد سائلی کرچه کردی گریه گفت این مرد بود کما مد اردر سائلی او را زدر گفت گریه شناسی آن سائل هم ورنه مستغنی است از اکرام خدا

نیم اسفاه کوئی رسم و فن بود و هم مشغول بر اکل طعام خورد نان و مرغ ما در دانه اش روری اندر خانه باشوی دگر گریه و رشدمرد از او پرسید چیست ناوی اندر خانه وقت خورد و خوان روی از آن یاد آمد این زمان ما بدانی حاصل اکرام را

یک حکایت یاد آمد گرچه من صاحب آنجا بازن در مقام رفت و بیرون کرد زود از خواه اش شوهر دیگر نمود آرن مگر دید زن سائل بود شوی بخت زانکه می خوردیم روزی مرغ و نان چون تودادی هر چه بود از مرغ و نان

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا

بدرستی که فرستادیم رسولانمان با بینهها و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام نمایند مردمان بعدل و فرساییم

الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللهَ

آهن را در آست آسبی سخت و منفعتها برای مردمان و تا بداند خدا کسرا که یاری کند او را و رسولانش در نهان بدرستی که خداست



## الجزو السابع العشرون

قَرِئْ عَزِيزٌ ٢٦ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَابْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ

نواای عزیز و بتحقق فرستادیم نوح را و ابراهیم را و گردانیدیم در اولاد آنها و پیغمبر را و کتاب را پس بعضی از آنها هدایت

وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ٢٧ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ

یافتند و بسیاری از ایشانند فاسقان پس از پی در آوردیم بر اثرهای ایشان رسولان را و از پی آوردیم عیسی بن مریم را و دادیمش انجیل

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ

و گردانیدیم در دلهای آنها که پیرو شدند آرامه‌ری و رحمتی و رسپایی که بدعت ساختند و اراما بدو شتم آرا برایشان مگر حستن

رِضْوَانٍ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

رضای خدا پس رعایت نمودند آرا حق رعایتش پس دادیم آنها را که ایمان آوردند و ایشا را حشر را و بسیاری از ایشانند فاسقان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلَ لَكُمْ

ای آسکا که ایمان آوردید و پیروید خدا و ایمان سار و بر رسولش که خواهد شمار داد و ص از رحمتش و خواهد گردانید برای شما

نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٩ لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى

نوری که ارم و پیدای و خواهد آمد و پدیدش را و خداست آمرزنده مهربان نادانند اهل کتاب اینکه قدرت ندارند بر

شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

چیزی از فضل خدا و بدستیکه فضل در دست خداست مبدعش آنکه خواهد و خداست صاحب فضل بزرگ

ما فرستادیم فرستادگان	ما علامتهای روش در کسان	هم فرستادیم ما ایشان کتاب	بر تمیز حق و باطل بر صواب
هم ترازر تا که مردم بفساد	ایستند از مردمی بر عدل و داد	ار برار و قصد عدل محکم است	کان سبب بر اسظام عالم است
هم فرستادیم ما ایشان حدید	کارزار سخت زان گردد پدید	معمهای دگر از هر داس	هست گانیش است ز اندازه قیاس
تا بداند حق که او را در سبیل	می دهد باری شود یار رسل	فی ظاهر کان بود رسم فاق	بل سبب از روی قلب و اشتیاق
هم فرستادیم ما از احتیاج	بر خلایق نوح و ابراهیم را	هم نگردانیدیم در اولادشان	ما بدو تم کتاب از دادشان
پس از ایشانند بعضی رهبنده	و اکثری را ایشان رو زنده ز راه	ثم قفینا علی آثارهم	که دبی رفتندشان در هر مهم
آن رسولان و ربی آوردیمشان	عسی مریم رسول یاک حان	هم عطا کردیم انجیل از کتب	ما بآن پیغمبر با حلم و حب
در دل اتعاش افکندیم بر	رأوت و بهشایشی بر یکدگر	راه رهنات از نو بهر شان	ابتدا کردیم بر رسم و شان
هست رهبایت از هر فریق	غایت بر رهز کاری در طریق	از و از خلق و دوری از بلا	خواب و خور کم طاعت و تقوی زیاد
فرض آن از ما را ایشان می نمود	لازم خود کرده بودند از عهد	محض خوشنودی حق آن ابتداء	کرده بودند از خشوع و ارتفاع
یا نبود آن کتب زایشان در ورق	بلکه بدشان فرس خوشنودی حق	پس رعایت می نکردند آن تمام	آچه بد حق رعایت در مقام
پس بدادیم آنکس را احرشان	که بدد اند و ممان جان فشان	و اکثری ز ایشان بدند از فاسقان	رغه بیرون از حد آن دالایقان
اینکه ایمان بر رسل آورده اید	اتقوا الله بر رسولش بگروید	زانکه موقوفست ایمان بر رسول	خود بدین پیغمبر اندر جزء و کل
یونکم کفلی من رحمتناست	دو صیب از بخشش او بر شماست	آن یکی از بهر تصدیق رسل	وان یک از تصدیق سلطان سبیل
تا نگرداند شما را روشی	که روید از آن ره اندر ایمنی	جرممان تا باشد از فضل عمیم	حق تعالی چون غفور است و رحیم
تا بدانند از یقین اهل کتاب	اینکه قادر نیستند از هیچ باب	هیچ بر چیزی ز فضل ذوالجلال	کاوست خاص اهل ایمان و کمال
اینکه افزونی است بر دست خدا	می دهد آرا که خواهد ز اقتضا	می دهد از رحمت وجود عیم	من یشاء الله ذوالفضل العظیم



# سورة المجادلة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنده مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كُفْرًا إِنَّ اللَّهَ

بتعقیق شبید خدا گفته آن زنکه مجادله میکرد با خود در وحش و شکایت میکرد جدا جدا می شبید گفتگوی شما را بدرستی که خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۚ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي

شنوای ساست آنا که اظهار کنند از شما از دهاشان نیستند آنها مادران ایشان نا شده مادران ایشان حر آزما یکه

وَلَدَتْهُمْ وَانْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَرُورًا ۚ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۚ

زاده آنها را و ایشان میگویند ایستدی از گفتار و دروغی و بدرستی که خداست در گذرنده آمرزیده

کرد مردی زوجه خود را طهار	زن بسی مبدود زان ره تنگدل	بس تلاوت کرد این آیات را	شکوه ! مداشت سوی حق مدام	حق تعالی او سمع است و بصیر	خواهد ان را حق تعالی زان حدل	تومرا یعنی چو پشت مادری	مادران اشان حر رانی نیستند
در شکایت کرد ما فجر کنار	عرس حال خوش کردی متصل	که شبید اقوال آر را خدا	حق شود آن مارگشت ادر کلام	واقف ار اسرار هر کس نا کریر	یعنی آن بد خارج از رسم و عمل	مر طلاق این بوده گرمستحضری	که برادستندشان بی ریشجد
گفت بیغیر شدی بروی حرام	درسی پس شد بدید آثار وحی	که جدل می بود ناویک-رش	که سجنها در سوال و در حواب	چون نبود اقوال زن از هر قبل	آنا که با یکه زنان خوش را	یستند ایشان حقیقت امهات	می نگویند این چنین برداخته
و ادر این معنی مکرر شد کلام	حر بلش بود آدم یار وحی	ادر آنچه رفته بد ما شوهرش	رد یکدیگر نمودید ار حطاب	هیچ راحکام شرعیه دلیل	خود طهار ایشان نماید از شما	کس شد مادر ز قول بی ثبات	قول ناداسته و شناخته

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعْمَدُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا

آنا که طهار کنند از دهاشان پس عود نمایند مر آنچه را که بعد پس آزاد کردن رقبه ایست ادریش ار آنکه بهر سندن

ذَلِكُمْ تُوَعُّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۚ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ

آندو آن بند داده میشود بان و خداست نا چه میکند آگاه پس کسیکه بیافت پس روزه دومه تمام بی در پی است یش ار آنکه

أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ

بهر سندن آن دو پس کسیکه نتواند پس اعام شصت مسکن است ان برای آنکه ایمان آرید جدا و رسولش و این حدهای

اللَّهُ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۖ

خداست و برای کافر است عذاب پردرد

و انکسانکه از زبان خوشتن	باز پس گردد برگفتار خویش	یا مراد از عود باشد در شمار	بنده آزاد در محضر کنند	تا شما باز ایستبد از لفظ بد	هر نیابد بنده پس بی اشتباه	شصت مسکین را بر او باشد عظم	بر فقه ار داری آنرا احتیاج	بر شما فرض است این حکم از قبول
کرده اند ایشان طهار ادر علن	آنچه ادر جاهلیت گفته بش	مر اراده وطنی یا قص ظهار	پس از آنکه مس یکدیگر کنند	و آنچه منکر باشد و دور ار خرد	روزه پس باید گرفت او را دومه	این بود قائم مقام ادر صیام	کن رجوع از وی بجوبی اعواح	هست امر حق و تصدیق رسول
وده یعنی مر طهار اقدامشان	پس برایش است مر کفار را	نیست حایز هیچکس ز اینها یقین	ان شمار است قولی که بدان	هست دانا حق بر آنچه می کنید	بیشتر از مس یکدیگر باز	باقی احکام طهار از کیف و کم	این ار آن باشد که تا آگه شوید	این حدود حق بود و نقص پاک
کرده و ارا قطع در اسلامشان	که کنند آزاد عیدی چاره را	حریس از کفار ادر شرع دین	پند داده می شوید از ربان	حل و حرمتها بر او باشد بدید	استطاعت و ر بروزه بست باز	در کتاب فقه مصبوطست هم	بر خدا و بر رسولش بگوید	هست کافر را عذابی دردناک

## الجزو الثامن العشرون

یعنی آنکو بر حدودش نگرود چون پیدبر گفت احکام ظاهر هم نیم قادر بصوم از اختیار گفت پیمبر تو آبی در مقام شد بی بریازده صاعش معین	تا بود در رنج و در خواری بود خواست مردار هر سه و وحش اغذار باید حور دن به روزی دوبار اینکه بدهی شصت مسکین رطام بر مساکین با کندن اطعام زین خنده آمد مریدی را زان سخن	وز مظاهر عاجز است از این تمام گفت بر مالی ندارم دسترس ورنه کردم خسته و رنجور من گفت فی کربخوشتن درویشتر گفت زانکس قمر من باشد فرو گفت پس رودم با سفقار زن	لفظ استغفار گوید زان کلام که تو ام کرد عبد آزاد پس بل شوم از زندگی معذور من نکرم در شهر مسکینی دگر که خورام این بود در آزمون
---	---	--	--

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقد أَنْزَلْنَا آيَاتٍ

بدرستی که آنانکه مخالفت میکنند خدا و رسولش را آنکوسار شد همچنانکه آنکوسار گرداند آنانکه پیش از ایشان و فرو فرستادیم آیتهای

بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ يَوْمَ يُعْطِيهِمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصِيهِ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ

روشن و برای کفار است عذابهای خوار کننده روزیکه را آنکیر دایدار احدا همگی پس خبر دهد ایشان را آنچه کردند ضبط کرد آرا خدا و فراموش کرد و خداست

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يُكُونُ مِنْ

بر همه چیزی شاهد آیدیدی که خدا میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است باشد هیچ

نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آذُنُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا

راز سه کس حرکت اوست چهارم ایشان و نه پنج حرکت اوست ششم ایشان و نه کمتر از آن و نه بیشتر حرکت

هُوَ مَعَهُمْ آيْمًا كَانُوا ثُمَّ يَمِيزُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝

اوست با ایشان هرگاه باشند پس خبر میدهد آنها را آنچه کردند روز قیامت بدرستی که خداست پیر چیزی دانا

و آنکسانکه با خدا و ما رسول هم بحقیق آنکه آنها پدید اندر آوروریکه حق آنچه را حق شمرده است آن عملها را همه این بدانستی تو آیا که خدا آن سه کس بودند که گفتند حق هم نه کمتر از سهی اربابش پس خریدند با آنچه کرده اند هست یکسان پیش علمش در حضور آن یهودان می نشاندی بر او دین پیدبرگشت واقف با عتاب	مکند ایشان خلاف از باقول ما فرساید بر وعد و وعید می را آنکیزاند او از فرما خود فراموش کرده اند مطلبه داد آنچه هست در ارض و سما داد آیا جمله دار ماحلق حرکت ما ایشان بود از علم خویش رور رستاخز که بی برده اند از جلیات و خفیات امور عمر و نحوی می نمودند از سباه کرد بهی وزان نمودند احتساب	می شود ایشان آنکوسار آیدان هست بهر کافران که نکرودند پس خریدند خداشان در محل هست حاضر بر هر آنچه جری خدا می باشد راز گفتن از سه کس هم نباشد پنج کس همداستان هر کجا باشند ایشان رازگو او بهر چه نیست دانا و خیر سریه چون کردی روان خیر البشر یا دورویانرا بدی غارت چنین بود چندی باز کردند این چنین	که نگویند آن پشیمان آن عذاب که کند خوار و ژند بر هر آنچه کرده اند ایشان عمل هم دهد بروفق عدل او را جزا حرکت و اعمالشان خدا و بدست و پس حرکت اوسادس بود در رازشان بیست بندی یا که قری بهر او نگردد هیچ ارکه فکری در ضمیر و آمدی اخبار ایشان دیرتر زان مسلمانان شدند اندوهگین آمد این آیت ز رب العالمین
---	---	--	---

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

آیدیدی بسوی آنانکه نهی کرده شده از راز گفتن پس عود میکنند آنچه نهی کرده شده از آن و راز میگویند ببدی و دشمنی

وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا

وافرمانی رسول و چون آیند تحیت گویند ترا با آنچه تحیت نگفت ترا بآن خدا و میگویند در خودشان چرا

## سورة المجادلة

يَعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلَوْنَهَا فَيُتْسَرِ الْمَصِيرُ ١٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا

عذاب میکند ما را خدا آنچه میگوئیم بس است آنها را دوزخ که در می آیند در آن سراسر است آغای بازگشت ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون

تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْآثِمِ وَالْمُذْنِبِ وَالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ وَالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ وَالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ وَالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ وَالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ

را ز با هم میگوئید پس را نمیگوئید بدی و دشمنی و نافرمانی رسول و رازگوئید بحکم و پیرمزدکاری و پیرمزد از خدا

الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ١١ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِشَأْنِهِمْ شَيْئًا

که بپوشش حشر کرده خواهد شد حرا این نیست که این راز گفتن از شیطانست ناممکن شود آنکه ایمان آوردید و نیست ضرر رسیده ایشان را چیزی

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٢

مگر «ذن» خدا و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان

<p>سنگری آنا بسوی آنکسان رازمی گوئید با هم بی اصول سام اندر لفظ ایشان بیدریغ روزی این گفتند در وقت درود گفت پیغمبر او آمده است مسجحات است آنچه گفتند در جواب بر هر آنچه گفتند حق نگفت یعنی اریغمن است احد حرا ایکسان کاورده اید ایمان شما را رازگوئید از بی پیرمزد و راز غیر از این بود که نحوی گرفتار است نیست یعنی مؤمنان را از ضرر</p>	<p>که رجوری بهشان کردی عیان هم رعدوان و رخصیان رسول بود مردن آتش کشتن یا تیغ عایشه شبید و بر خشمش فرود برم خوئی کی بر رخاش ایچین نیست بر من قول ایشان مسجحات و این چنین گوئید با هم در هفت حق نما مارل سازد رین ملا رازمی چون گوئید با هم هر کجا گفت باید خیر خلق از چه و رور از بیس و وسوسه دیو دغاغت هیچ چیز الا دادن دادگر</p>	<p>پس با آنچه بی کرده زان شدید چون یهودان نزد پیغمبر شدید گفت پیغمبر جواب آن گروه گفت السام علیکم والسخط گفت شبیدی چه گفتند این یهود آمد این آیت که گویدت یهود حق چرا نکند باین مآرا عذاب پس مرا ایشان را بودار سمیر رازمی با هم رازگوئید از اصول می ترسید از خدا رازچه کنند مؤمنان را تا آمد اندوهناک پس توکل مؤمنان را بر خداست</p>	<p>ناز گشتند و ره از جری زدند گفتی السام علیکم از ناپسند بر شما با آنچه گفتند از روحه داده بعد از رحمت حق بی غلط گفت کردم رد بر ایشان هم برود چونکه آیت نعت یا ورود که میگوئیم از خطاب ماصواب چون در آید اندران بس المصیر وز کما و ظلم و عصیان رسول آنکه سوش حشر کرده میشوید و ره از جوای کافر نیست باک باید ایشانرا توکل وین حاجت</p>
---	---	---	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا

ای آنکسانیکه ایمان آوردید هرگاه گفته شود در شما را حوا کنند در مجالس پس حوا کنید که حوا میکند خدا برای شما و چون

قِيلَ انْشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

گفته شود که برخیزید تا بلند گردانید خدا آنانرا که ایمان آوردند از شما و آنانرا که داده شد علم مرتبهها و خدا آنچه می کنید

خَيْرٌ ١٣ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا دُنا جَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ

آگاه است ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون رازگوئید با رسول پس مقدم دارید ما به دوست رازتان صدقه را آن بهتر است

لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٤ ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ

برای شما و پاک تر پس اگر نیابید و چه صدقه را پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست آیا می ترسید آن که مقدم دارید ما به دوست راز گفتن

صَدَقَاتٍ فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

صدقه را پس چون نکردید و پذیرفت خدا توبه از شما پس برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت مائید خدا و

## الجزو الثامن العشرون

وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٥

رسولش را وحدا آگاه است بآنچه میکنید

<p>ایکروه مؤمنان چون بر شما جای پس بگشاده بر مردم کنید هم زحاکویند بر خیزید چون وانگساکه علم را داده شدند در حضور احمد صاحب خصال زاجتماع خلق واقوال فضول پس پیش آرید صدقه از قول گفت این تازحت اروی کم شود اغنیا از بعل و درویشان ر عس</p>	<p>گفته کردد اینکه بگشاید ها ناگشاید حایتان حق بر مرید زود بر خیزید کاین به ارسکون از شما تا رتبه ها سازد بلند مردمان بیهوده کردی قبل و قال میشد آن سلطان مشتاقان ملول در اراده رار گفنن بارسول ناوی آنکش دل بود همد شد امتحان ایست ز اهل عسرویسر رار گوید بی ز صدقه نا رسول</p>	<p>توسعه دهید یعنی در خلوس از مکان رزق وهم شرح صدور یرفع الله الدین آمووا حق بود دانا بر آنچه میکنید بی ز شغلی می نمودید اجتماع آمد آیت کای گروه مؤمنان دادن این صدقه باشد در سیر چون رسید این آیت پس ار احمد پس یابید ار که هیچ از زروسم صدقه ار لاشئی حق دارد قبول</p>	<p>یکدگر را بی زانکار و عبوس هم چنین اندر بهشت و در قبور از شما در امتثال امر او قدر فعل خود جزا داده شوید دادی اورا هر کس از حرفی صداع رار چون گویند با فخر زمان مر شمارا بهتر و یا کیزه تر مر مزاحم مردمش کمتر شدند بهر صدقه حق غفور است و رحیم</p>
--	--	--	---

### جذبه

<p>آب چشم آن هم برد ارتن برون ناچه آن سرگشته را آمد پس زانکه گفتندم در اینجا سرمایه کوی چوگان محبت دیده را بشنوم نازان دهان آواز دوست چون نبود صدقه در کوی قول بیشتر دهید صدقه بی نکول و اطیعوا الله و اتوا الزکوة پس جزا بدهد بوق حالان</p>	<p>ادصفی را یک دلی لریر خون سالها شد که ندارم زو حیر در خراباتش بهادم بر کتار تا بیرسم حال آن شوریده را من چه دارم تادمم در راد دوست آری اندر رار مادی بارسول یعنی اندر رار گفتن بارسول کرد عفو او فاقبوا الصلوة هم خدا داناست بر اعمالتان</p>	<p>دادی ار هم چیری اورا باز بود بر تصدق شد بدان زلف سیاه پای کوان در قماری با حتم بی در آن سودا شدم محتاج سر انج ار او بدرد و نا قی پوست بود نظم تفسیرم چه شد گوگر بجاست که دهید ار رار گفتن صدقه ها بر شما حق یعنی ان صدقه گذشت پیروی ز امر خداوند و رسول</p>	<p>داده هر چه بود اورا از وجود سکه در غمخانه بودش رخ و آه بدسری آهم زدوش انداختم من نه بیرون آمدم زان کو دگر گز هستی برسی آن از دوست برد من کجا بودم کنون اینجا کجاست می برسید آیا خود شما چون نکردید اینجا پس بارگشت آوردید از روی ایمان و اصول</p>
--	--	--	--

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ

آبادیدی بسوی آنکه دوست گرفتند گروه را که غضب کرد خدا بر ایشان نیستند ادا شما و نه از ایشان و سوگند یاد میکنند دروغ

وَهُمْ يَعْلَمُونَ ١٦ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٧ اتَّخَذُوا آيَاتِنَاهُمْ

وایشان میدانند آماده کرده خدا برای ایشان عذابی سخت بد رستیکه ایشان داست آنچه میکنند گرفتند سوگندها را

جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ١٨ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

سیری پس باز داشته شد در راه خدایس برای ابشاست عذابی خوار کننده گنایت کنندار ایشان اموال ایشان و نه اولاد ایشان از خدا چیزی را

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الدَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٩ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ

انهایند اهل انش اهایند در اها جاودانیاب روزیکه مرا کبیر اند خدا همگی پس سوگند یاد میکنند برای او همچنانکه سوگند یاد میکنند

وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ٢٠ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ

برای شما و می بندارند که ایشانند مرجزی داسته باش که ایشانند اها دروغگوینان استیذ یافت براها شیطان پس فراموش گردانید اها را ذکر

اللَّهُ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٢١

خدا انهایند سپاه شیطان دانسته باش که سپاه انهایند زبائکاران

## سورة الحشر

فکری آیا بسوی آنکسان  
بوده اند ایشان دورویی که بود  
بردوغ اعنی که در اسلام و دین  
بودکاری بد که آن نمیکرده اند  
مردم را از ره حق زان نفاق  
مالهای پیش و فرزندانشان  
بس خورند از بهر حق سوگندهم  
می ندانید این زایمان و فروغ

که منافق پیشه اندر تیره جان  
بعضشان ناحق و لاشان ناپهود  
وانگهی دانند خود این کفر و کین  
بر نفاق و بر بدی پرورده اند  
داشتندی باز و دارند این سیاق  
هیچ از قهر خدا از جانان  
آچنانکه می خورند اکنون قسم  
اینکه ایشانند بر کذب و دروغ  
لشکر دیوند و دایم ای که هست

دوست گردیدند با قومی عجب  
ز بهودند آجماعت از شما  
کرده حق آماده اندر نشأتین  
در گرفتند آن قدمهاشان سیر  
بس مرایشان راست رنجی س میس  
این گروهند اهل آتش حاودان  
برگماشان که ارا این کذب وجود  
گشته مستولی برایشان دیوهم  
حزب شیطان در زبان و در شکست

که برایشان کرده حق خشم و غضب  
می خورند ایشان قسم بر ماروا  
مرغذایی سخت ایشانرا بعین  
تا بآن ماسد ایمن از ضرر  
دفع زایشان باز نکند روز دین  
یوم بیهمهم جیمما بی گمان  
هستشان چیزی کر آن یابند سود  
ذکر حق از یادشان برد از ستم

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ

بدرستی که انا که معالفت مدامند خدا و رسولش را اهایید در خوارترین بوشت خدا که هر ایه غالب میشود و رسولانم بدرستی که خداست

قُوِّي عَزِيزٌ ۚ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

قوی عزیز بابی گروهی را که ایمان آوردند خدا و رسول را از پسین که دوست دارند ارا که معالفت نمود خدا و رسولش را و اگر چه

كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ

باشد پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشان آنها بوشت در دلهاشان ایمان و قوت داد ایشانرا

بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا

بروحی از ان و داخل مگرداند ایشانرا بهشتهایی که می رود از دریاها نهرها جاودایان در آنها خوشود شد خدا را ایشان و خوشود شدند

عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

از او آنها سپاه خدا یید اگاهاش که سپاه خدا اهایند رستگاران

فی الاذلیلند بی شک این گروه  
که نباشد فارس چون ارض عرب  
یعنی اندر لواح محفوظت و ضبط  
می نیایی آسکره که بگردند  
گرچه می باشند ایشان را پدر  
آسکره بنوشته ایشانرا خدا  
داخل ایشانرا نماید در جنان

آنکسانکه میکند ایشان حلاف  
خوارتر یعنی زخواران از و حومه  
که توان آرا گرفتن بی سبب  
که بود غالب بر ایشان زخبط  
بر خدا و یوم دین کایشان شود  
آن مخالف پیشگان یا خود پسر  
در دل ایمان داده یعنی سحت جای  
جویها جاریست کاندز زیر آن  
حزب حقند این گروه حزب او

خدا و بار رسول ارکدب و لاف  
چون سخن ارفتنج روم و فارس گفت  
آمد آیت که نوشته حق که من  
حقتمالی او قوی و غالب است  
دوست با آنکس که باشد در خلاف  
یا برادرها و خویش آوندشان  
تقویت فرموده ایشانرا بروح  
جاودا انداد ران راضی است حق  
رستگارد این بدانید از نگو

مرسابق طعنه مزد در نهفت  
بارسولان غالم در هر دمن  
بر رسل در غلبت و اهل است  
خدا و بارسولش ز انحراف  
بستند البته هم پیوندشان  
کان زرد اوست بر اهل فتوح  
را آنکسان و ایشان ز حق بی شوب و دق



سورة الحشر اربع و عَشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

## الجزو الثامن العشرون

سَبَّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ

تسبح کرد خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او است عزیز و حکیم بیرون کرد امارا که

كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ

کافر شدند از اهل کتاب از دیارشان در اول راندن کمان سرده و دید که بیرون روند و کمان برده بودند ایشان باز دارند گمانست

حُصُونَهُمْ مِنَ اللَّهِ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدْ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبُ يُخْرِبُونَ

حصارهاشان از خدا پس انداخته ایشان را از جایی که گمان سرده بودند و انداخت در دلهاشان هراس که خراب میکنند

بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَآيَدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ٣

خانههاشان را اندوختههای خودشان و دستهای مؤمنان پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینایی

<p>غالب و اسوده کار اغنی بذات سوی دیگر ارس بر شدند بار که شده این زبندخواهان دین صدره یکسر الدیار او مانشاب جمع را از حای ای دیگری هست مانع حصنهاشان از خدا از رمی کاشان بکشد آن گمن می عودد از تمصهای بش می عودد از ثواب مقتم یا که چوب آن بکار آسان رود</p>	<p>او عذر است و حکم اندر حجاب حکم شد کز آن و احی و ان دیار و این بود و جی زهر و مؤمن که بیرون کفار را راعل کاب حشر احر است گر داشوری هم گمان بردد آتوم ارحط پس رسد ارحق عذاب و امتنع خاهاهای خود خراب اردست خویش مؤمنان آجاء هارا منهدم ما کس ارسا کن شود ویران بود یا اولوالا صهار گنبد اعتبار</p>	<p>آنچه باشد در سموات و زمین از بودان عهد سلطان شیر شرح آن اندر کتب است و صراط کاکس است او ز دادرک و عقول اندر اول راندن ایشان شام که روند آتوم بیرون از مکان می آمد مع از عذاب کردگار برحلا تا دل بهادد از کرب صرد ایشانرا فراخ از هر کجا خاهاهای خود زحل بی حساب پس شما زان انهدام واضطرار</p>	<p>خوانده بر پاکی خدا را از یقی چونکه بشکستند آتوم نصر بر تواریج ار که داری هیچ ربط یافت این درباره ایشان رول اول العشر اغنی از جهد تمام کی شمارا بود هرگز این گمان یعنی آن حصن و حصار استوار ترس و رعب افکندشان پس در قلوب هم بدست مؤمنان تا راهها ایک می کردند خودهاشان خراب</p>
---	---	--	--

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ٤

و اگر نه آن بود که نوشته بود خدا بر ایشان این خلا هر این عذاب میکردند آنها را در دنیا و برای ایشان است در آخرت عذاب آتش

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ

این باینست که ایشان مخالفت نمودند خدا و رسول او را و کسیکه مخالفت نماید خدا و رسول او را پس بدرسند که خداست سخت عقوبت آنچه را بریدید از

لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ ٦ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ

درخت خرما می خوب یا او اگر گذاشتنش ایستاده بر اصلهایش پس بود باذن خدا و تا جز اهدد فاسقان را و آنچه را بار گردانید خدا

عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى

بر رسولش از ایشان پس بر نداشتند بران از اسبی و نه شتری ولیکن خدا تسلط میدهد بر رسولانش را بر آنکه

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٧

میخواهد و خداست بر همه چیز توانا

## سورة الحشر

دو جهان از قتل و اسیر یحسان با خدا و نا رسول دی عفاف جنگی ویران و ادعا بر کسند بر عدالت داعیم از ذوالمن همچنین رفتند بعضی در خیال کاین بود بر عدل یاطلم و کراف قطع گردید آنچه هشتید آیدان آچه بیرون رفتگان از حدود هیج است و اشیری فاش و بهان حق رسول خویش را هر که خواست تا شما را غالب آورد برعدو	می نمودند آنجماعت را عذاب اینست زان باعث که کردند بخلاف حکم شد خرما با اشارت ای محمد بوسی دعوی که من بر محمد شاق بس گشت این مقال در مایشان سر در این رفت اختلاف آمد آیت کماچه از خرما بیان تا ناید خوارشان اندر نمود می سازانید بر بعضی آن ایک مصلی ناید و این عطا است حق بهر چیزی توانا باشد او	بهرایشان این حروح و این حلا آش دوزخ بدون معدن حق شدیدش عقاب و امراق پس نگفند از ره طعن و غضب می سوزانیدی و بر کسندی رحا یعنی از مستضعفین با سداد بعضی از قضاوتش بی دادند مع جهه پس باشد بهر دوامش ناز گردانید حق ارمات و مل مسحق زان ره ناید یا مرید تا دهد هر که خواهد زاحیر	گرنه آن باشد که بنوشته خدا هستشان آنسان که اندر آخرت بخدا و انکس که آید در شقاق زین بودند پس شدید اندر غضب عدل این باشد که بنیستان ما که مبادا این بود ظلم و ساد بعضی می گفتند باید کرد قطع ایستاده بر اصول حویشن برایمیر و آنچه بی شک و حدان تا چیزی از غیبها شود این غیبت پس او شد واکدار
---	--	---	---

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ

آنچه را که خدا بدستدار رسولش از اهل قریها پس برای خدا و رسول است و برای صاحب قرابت و یتیمان و مسکینان

وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْلًا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ

و ابن سبیل تا بوده باشد دایره دوت میان اغنیاء از شما و آنچه داد شمارا رسول پس بگیرید و او آنچه می کرد شمارا

عَنْهُ فَأَنْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

از آن پس ناز ایستید و بریزید از خدا بدرستی که خداست سخت عقوبت برای مهاجران و مهاجران است آنانکه بیرون کرده شدند از

دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۝

دیارشان و اموالشان بجهت نصلی از خدا و خشنودی و یاری میکنند خدا و رسولش را آنها راستگوین

مر رسول آنچه حق ز اهل قری در ذوی القربی و ایام دلیل حکما باشد در این آیت فرون مکرت ما دور از این تصویر بود واچه از فیثی و غمها رسول هر که نماید ز نهیش احداث وان فقیران مهاجر کز بلند کردی از آن هجرت و رنج و تعب از ره حب خداوند و رسول یاری دین خدا یاری اوست	گاه پنهان بی سیاه و بی قتال ناز گردانید بی چون و چرا هم ر مسکینان و اساء السبل هل که مباد این بیان در کمون ایقدر هم لازم بفسیر بود بر شما بدهد بگیرد از قول خاودان اندر هلاکت و عذاب گفته اند اخراج بی مال و مدد از خدا اتصال و خوشنودی طلب هجرت و محنت نمودندی قول یاری احمد مددکاری اوست	گاه نامگامه در حاک و حدان از مال و مال بی حرت و قتال هست دی القربی دردناک قول گفته اند احکام آرا بر سر می باشد تا که آید از شما واچه بهی از آن نماید بر شما از خدا رسید و از رور حساب چون نمودند از سرانهاش بیرون قصداش یعنی از آن هجرت بود یاری حق می کنند از حان و مال اینگروه ایشان بود از راست
--	--	--

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً

و آنها که جایگاه ساختند آن دار و ایمان را از پیش از ایشان دوست میدارند آنکس را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی اندر در سیاهان خواهشی

مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

از آنچه داده شد و بر میگزینند بر خودهاشان و اگر چه باشد با ایشان احتیاج و آنکه داشته شود در حل نفسش پس آنهاست



## الجزو الثامن العشرون

لَمْفِلُحُونَ <sup>۱۰</sup> وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ

رسکاران و آناسکه آمدند از بعد ایشان خواهند گفت پروردگارا ما را و برادران ما را آناسکه پیشی گرفتند اما بایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ <sup>۱۱</sup> أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا

و نکردان در دلهای ما کینه مآباد که ایمان آوردند پروردگارا بدرستی که تویی مهربان رحیم آیا ندیدی سوی آناسکه نفاق ورزیدند

يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ

که میگفتند برادران شما را آناسکه کافر شدند از اهل کتاب که اگر بیرون کرده شوید بیرون میرویم شما و اطاعت نمیکنیم

فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ <sup>۱۲</sup> لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ

در شما احدی را هرگز و اگر قتال کرده شوید یاری میکنم شمارا و خدا گواهی میدهد که ایشان دروغگویند اگر بیرون کرده شوند بیرون نخواهند رفت

مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ <sup>۱۳</sup> لَأَنْتُمْ أَشَدُّ

با ایشان و اگر قتال کرده شوید یاری نخواهند کرد آنها را و اگر یاری کنند ایشان را میگردانند پس شما سخت ترید

رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ <sup>۱۴</sup> لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ

از راهم در سینههای ایشان از خدا آن نایست که اینها گروهی اند که نمی فهمند کارزار نمی کنند با شما همگی مگر در قریه های مستحکم

أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ نَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

یا در پشت دیوارها کارزارشان میان خود سخت است می شمارند آنها را همگی با هم و دلهایشان پراکنده گمان آن نایست که آنها گروهی هستند که

يَقُولُونَ <sup>۱۵</sup> كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذُاقُوا وَبَأْسَ امْرِئِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ <sup>۱۶</sup>

می یابند بقتل چون مثل آناسکه بودند پیش از ایشان نزدیک چشیدند عاقبت کارشان را و برایشان عذابی دردناک

<p>فقی باشد آنکس را که زحای شد مدینه دار و ایمان نام او می نماند ایچ ایشان در صدور خواست بنمیزد مرا آن افسار را گفت خواهد ارکه اموال صیر بر مهاجر یا دهم آن مال حد میل ما ایست گفتند از ولا زانکه خیر است آن قدمپاشان ما برغوس خویش در مال و مکان کرچه می باشد مرایشان را بدان پس بغیری واگدارد بی سب و آنکه نفس خویش را برجل او و آنکه می آید از بی درجهان آنکسان کایشان بایمان سابقند زین تو فرما حفظ از لطف عظیم</p>	<p>هم در ایمان و بر رسول دوست می دارند هجرت هر تود یعنی از رشک و حسد در احتیال آنچه یکی کرده بودند آن گروه وان مهاجر در سراهای شما بر امور خود کسند ایشان قیام هم چنین باشد چون روشن چراغ آمد اندر شانشان از کردگار یعنی افسار آن مهاجر را دهند هست ایثار آنکه شخصی را علاج شرح ایثار از خدا خواهد نکام گردد از اجل طبیعت برکات می گویند ای خدا اغفر لنا می کردند در دل ما از نهان تو نگاه آیا نکردی در سابق</p>	<p>بار گرفتندشان اندر سرای یاد آن خالص شد ایمانها بگو حاجی را کاوست داعی بر قصور ذکر احسانها ایشان کرد اندا مرشما قیمت کنم خورد و کثیر و ز سراهای شما بیرون روند بر مهاجر تا دهی این مالها کرد پیمیز برایشان پس دعا دیگرارا ای گروه از مؤمنان احتیاج و افتقاری بیکران از حصول آدم این بود عجب بار دارد و آورد بر خود رو بعد از افسار و مهاجر برشان هم بدین پیشی گرفتن لایقند ای خدا چون تو رؤی و رحیم</p>	<p>یعنی افسار معظم در قبول سوی ایشان حای بدهد از عهدود آنچه داده بر مهاجر شد رمال یا که امدان مهاجر از و حوه همچنان باشد چون سابق بجا میل افسار است زین دوبا کدام در سرا و مسکن ما با فراع که کسند ایثار بعضی اختیار برغوس خویش تقدیم از پسند باشد از چیزی رروی احتیاج در بیان هل اتی گویم تمام پس بود آنقوم بشتک رسنگار وان برادرها که بودند ابتدا کینه و حقد و حسد بر مؤمنان سوی آناسکه کندی ایشان نفاق</p>
---	--	---	---

## سورة الحشر

با برادرهای خود گویند زود هیچ وقت ارکس به ما فرمان نریم حق بود شاهد که ایشان کاذبند بصرت ایشانرا بدهد از قرار برهزیت میروند اعنی که رود این اران باشد که ایشان بی خبر حاکم کند این یهودان باشما بی که حبس هستندشان رین رهگذر خود بوسداری که دارد احتیاج این ازان باشد که سس لایعقدد خودچشمند آن وال امر خویش

زانکه سنانکه گرویدند از یهود در حدال باشما فی یاوریم گر یهودان خود رین کرده شوند وردهند از فرس بصرت دست کار بس بیاری کرده گردید این یهود همه باشند از حلال دادگر جز ریشتمه و دیوارها سجت باشد حکشان نایکدگر این یهودان از عقل و ادعای از صلاح خود بکافی غافلند وان بود الا که از شمشادش در حمان کند رسوا و هلاک

گروین کرده شود از خاعان باشما ایشان نمایند از قتال بیروند ایشان مرون همراهشان زانکه برگردد زود اربشتها رانکه باشد در دل ایشانرا قرون وره بایستی که ترسند از خدا بستان قوت که آیند از حصون ایک باشند از شما سس ترسان قمشان لک از حق و حسد همچو آتاست ایشانرا مثل کشتگان بدر اران باشد مراد هم بمقتضای عدای دردناک

باشما آئیم ما فاش و عیان بر شما بدهم یاری لایحال ور قتال آید زین ناگهشان گر زها بیند چون در مشها از شما رهبت که از حق در درون این دورویان منافق بر شما سوی صحرانر حنک ایشان مرون افکند حقتان بدل این بیم و ناک پس در اکیده است و عاری از زشد که از ایشان بیشتر نزدیک بل یا گروه دیگر از اهل فساد

كَمْثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

حون مثل شیطان هنگامیکه گفت مرا اسارا کافر شو چون کافر شد گفت بدرستی که من از ارم ارتو بدرستی که من سرسرم از خدا که بروردگار

الْعَالَمِينَ ۱۷ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۱۸

جهان است پس باشد انجام آید و نایک باشد در آتش هر دو خاودانی در آن و اینست جزای ستمکاران

مثل شیطان کادمی را گفت هم گفت من سرارم ارتو در یقین کار او بردار کرد او چون تمام گفت هم بوحمل را من باشما گمت من سرارم از احق که او من سک آن آستام غالم چون نمود اسحواش بریریر تا که بدهم ره بهر بگانه رین گیشم ترسم از مشی دگر بس بود در آخر و انجام کار	باش اندر کفر خود ثابت قدم ترسم از بروردگار عالمین بعد از آن کافکیدش از شهوت تمام هر هم در حنک احمد هر کجا با خدا گردد رجق او حکجو بر بلگی کاوست خصم صاحبم ناشدم رو سس آرم بس گریز همچنانکه باسان خانه رارها بی برده گردد سر سر خاودان آن هر دورا ماوی ساز	من تو را یار و معینم در عمل چون بر صصای عابد عهد بست گمت من سرارم ارتو ای دینک سس بواوند شمارا کرد بس هیچ آید از خدا کس در ر آنکه از فرمان او آرد گدر آنکه راند از زم حویشم شاه حان آنکه دیدی سر کشدم ران کند خواستادم را بکفر اندس دون این بود نداشت استمکاره ها	پس چو حکم شد در او کفر و دغل که تو را باشم پناه از هر شکست کس رسد بر حرام زهدا بگو و سک پس چو در بر آمد ایشان را شکست باید از خشم جدا حستن گریز بر کسم ناچنک و دد باش حکر خواست نا باشم مقم آستان بدخسیمی در طر یا چشم سد سس گریزد ز حو کشندش بحون که بجود سستد راه چاره ها
---	---	---	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِإِعَادٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید سر هریدار خدا و باید سس دمی که چه شمر سر اداری مردا و بیهر در حداد را بدرستی که حدایاست

بِمَا تَعْمَلُونَ ۱۹ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۲۰ لَا

تا آنچه میکنید و باشد چون آنکه فراموش نمودند حداد بس اموش گردید بر آنها خودها ساز آنها بید آهافان

بَسْمَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ۲۱

یکسان نیستند اهل آتش و اهل بهشت اهل بهشت ایشان کلمه یان

ای گروهی کامل ایمانند سس هر فردای قیامت کر که آن باید او الله بر هزد مدام هست تقوای احسانین از عوام	می ترسید از خدا در هر اس هست طاعت شکر حق گوید جان از تقویهای خلاق الاسلام وان دوم مخصوص خاصان و گرام	هر کسی باید کند در خود طر ور که عصیاست پس باید کند او بود دانا را آنچه میکند هست تقوای عوام از نایبند	تا چه برسانده پیش از حیر و شر بویه و شوی رفعل زشت بد پس چو داد او بیکی ره رسد و آنچه اندر شرع زشت و زرد
---	--	---	---

## الجزو الثامن العشرون

ليك تقواى خواص ازما سواست | واحسان ار هر چه مادون وحداست | همچو آنان می‌نمایید ایچ بس | که فراموش از خدا کردند بس  
بس فراموش از دعوس خویشتن | ساخشان پروردگار دوالمان | یاچو دیدید از که حق را ریاد | توبه برد از یادشان رب العباد  
این گروه از فاسقاند از یقین | رفته برون از حدود و حکم دین | یست یکسان اهل حمت و اهل در | ارجحید اهل حمت رستگار

لَوْ أَنزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّنْصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ

اگر فرودماندند بر آن را | بر کوه | هر آینه | دیده و دان را و بس شکاف خورده در رس | خدا و بس | مثلها

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۲۲ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ

منزسم آنها را برای مردم این باشد که ایشان را بگرداند | اوست خدا که است حدائی | مگر او دانای پنهان و آشکار است اوست

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۲۳ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْغَنِيُّ

بغش بندم | مهرای | اوست خدائی که است | خدائی مگر او که بادشاه | یک برتن از تن | این گردانده حکم این | عزیز

الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۲۴ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ

تسلف گرداننده بر گوار است با کست خدا را آنچه شریک | مسافر | اوست خدائی که دیده پدید آورده | صورت عشم او را بس | نامهای

الْحُسْنَى سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۲۴ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ

بیکو | سبح می کند او را آنچه در آسمانها | و زمین است | و اوست عزیز | حکیم

می فرستادیم این قرآن اگر | ما بکوهی می‌دیدى در بطر | خاشع و اریکدگر شکامه | در زمین از خوف حق روانه  
کوه را گردانمى یعنی نیز | می شد از تأثیر قرآن بر دیر | این مثلها میزیم از بهر داس | باکند اندشه شاید باهر اس  
آنکه قرآرا فرساده و خداست | غیر از او نبود حدائی هم راست | باشد او دانای پنهان و آشکار | هستی اشیا بدو دارد قرار  
اندر اعیان ماسوی از زشت و خوب | محتجب بودند در غاب العیوب | از افاضه نور سلطان قدم | صرد خود مزار ایشان را هم  
دادشان ره ار عدم سوی وجود | و رسما عیب برارس شهود | اوست رحمن یعنی اندر اندا | صرد ایجاد او وجود ماسوی  
رحمتش یعنی که از عیب عدم | کرد ظاهر ماسوی را دهمه | هم رحم اعنی رساند از حسن حال | ماسوی را بر هیات از کمال  
اوست آنکس که خدا بی‌عر او | می‌باشد لا اله غیره | بادشاهی که ز فراموش برون | یست موجودی ناندک یافرون  
ملك ملك او و شاهی را اوست | هر کرا خواهد کند رست و رند | هست منکش از جسدین نابد | بی یار و مطلق از مادون خود  
هر کرا خواهد تا بد ارحم | یك و مطلق از قیاس و زعوب | یست حری چونکه او گوید ماش | چونکه گوید ماش هست اشیا جاش  
هست قدوس اعنی اروحه و خوب | این بود نقص وجود از بی‌شان | و تلبیس حمله داش مصطفی است | بلکه بالفعل است و جمع اوصاف ذات  
نیست وقتی دون وقتی اعنی آن | هم بری از عجز و تعبر و خلل | باشد او اینن کمنده شدگان | آنکه باشد کامل التام آن حق است  
سالم است از عیب و آفات و علل | خود نگهانی برمانه مالحق | غالب اند ذات خود در کل شیئی | از محامهای کون هر زمان  
هم مبین هست یعنی ذات حق | هر یکى پیوند او را دارد بود | در بهات از غنوّ و کثیرا | یاده عرت بهر کس خواست وی  
هست جبار اعنی او از وجود | شرف او را یست در عقل یک | خالق است اعنی مقدر حضرتش | هر کسی او را حقیر از ماسوی  
یك از آن کارند بهر او شریک | آنچه را از روی حکمت آفرید | صورت اشیا برسانی نکاشت | حمله اشیا را بوفق مشیتش  
بازی اعنی آورد داء آن پدید | و سم هر شیئی است خوش بر جای او | دره دارد آن حال و منوّات | ارکال علم و حکمتها که داشت  
آنچنان ریا که گریبی بکوه | برد عقل و شرع و معنی دایسد | بدش از باکی نماند آنچه هست | که بجای خویش دارد آفات  
هست او را نامهای يك چند | ارحم و راستکار اندر امور | هست هر نالایق از وصفش بدور | در سموات و زمین بالا و یست

## مناجات

ای بری رانده و او هام خلق | بر تو راجع اول و اجماع خلق | يك بهمتا و مثل و شریک | اسمها و وصفهای جمله يك  
ره ندارد در تو فندان و منور | عجز و نقص از ذیل تو یا کی تو دور | آیت اشیا از توانائی تو | هر یکى برهان بیکتائی تو  
ناتوان چون مرا بی‌عاقبتی | این چنین دانى بیان و مطلقى | تا بیان در دو سال این نامه را | آورم در کتب چو گبرم خامه را

## سورة الممتحنة

این مکر بود اردمی کاکردمی اول ماه رجب شد باد يك این بود ارمن رفضل شاه بود تا سبند اهل عصیان نامه را گر که آید سورة کو عظم کن یارب امروز اول ماه نو است خود کردی فصل کردی زمین را حون تودادی اینجا بیعت که است	بر مسج آریست کردد مرتبی سورة حشرات آخر بی رشك که دما داری من آگاه بود معرف کردند در نگدشه ها حشم کردی لطیف مرا عظم کن این گدا محتاج امداد نو است شکر آن جوان صبی کردار دران شکر آن متدور ما اجدد و حست سهل کی بر فضل اجدد خوان عشق	سال سابق اول ماه رجب کی مرا هرگز گذشت این درخشا خواستی گرانوائ که در مورد فکس نکوبد دست این اندیشه مرد لاقی ما آید بر مصاف ما هر آنچه ماند باقی از الام شکر آراهم راضی من به کو هم بوی در شکر خود مارا مرد نظم باقی مالدن دین دوان عشق
--	--	--



### سُورَةُ الْمُحْمِصَةِ ثَلَاثَ وَ عَشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا

ای آنکسای که ایمان آوردید مگیرید دشمن ما و دشمن خود را در ا دوستان میفرستید سوی ایشان دوستی و به تحقیق کافر شدند با آنچه

جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَخْرِجْتُمْ جِهَادًا

آمد شما را از حق بیرون میکند رسول را و شما را که بیرون می آید بجایا برورد گارتان اگر هستید که بیرون می آید برای جهاد

فِي سَبِيلِي وَأَبْدَعَاءَ مَرْضَانِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَمْتُمْ وَمَنْ

کرس در راه من و حشمت رضای من دهمانی میفرستید سوی ایشان دوستی و من دانم آنچه پنهان میکنید و آنچه آشکار میکنید و آنچه

يَفْعَلُهُ مِمَّكُمْ فَقَدْ قِيلَ سَوَاءَ السَّيْلِ ۚ

میکند آنرا از شما پس تحقیق که کم شد از میان راه

باشد این سورة مودت و امتحان آنکه باشد شما و من عدو بعد قصه بدر و بودش ساره نام رفع چون گردید عریان و جوع گفت بعد از واقعه بدر از هوس داد خاطب نامی او هم حمامه پس شما باشد حاضر بهر حشك تا ستاند نامه را از ساره بار کرد تهدید او نکشتن دیگرش تا خبر یابد از تفصیل آن ورده من رسوا کنم در محضرش چون مهاجره ریکی دارند پس خواستیم بر مکان حقى زمن	کاویم از فضل باری در بیان کی هرگز شما شد دوست او پس از او پرسید سلطان امام مار حواهم کرد بر مکه رجوع فکس نکردی در عامل از هوس بروی او نوشت پنهان نام تا سلاح آید از هر جا بچنگ رن نمود از آن ابا و اهدار نامه بیرون زد از موی سرش تاجه نوشت و که نوشت آچنان معترف گردید خاطب در برش از شیریه واقفا در مکه کس ثابت از این نامه آید بی سخن	میگیرید ای گروه مؤمنان در مدینه آمد از یثرب رنی آمدی کاسلام آری گفت بی گفت پیغمبر چه شد که مکان پس باو دادند حمامه و راحه سوی اهل مکه کاید مصطفی زین حشر شد احمد از وحی حذل پس نگشتند آن عشق را تمام در مدینه بار نامه شدند گفت پیغمبر هر آن کرد این خلاف گفت بالله این نکردم از غفاق من ندارم هیچ کس را تا کند تار عایت ز اهل و اولادم کنند
--	--	--

## الجزو الثامن العشرون

کرد تصدیقش پیمبرزین کلام	آمد این آیت پس از رسالانام	دوستی را میکند القا شما	سوی ایشان که نبند اهل. ولا
وانگهی که کاراند آن فرق	آنچه را که بر شما آمد بحق	میکشند از مکه اخراج رسول	هم شما را هر ایمان و قول
نگریدستید زانکه در خدا	که بود پروردگار او بر شما	خود شما گیرید ایشانرا بدوست	گر شما خواهند تا نکشند پوست
گر شما هستند اگر بهر حیا	آمدید از خانه بیرون باسداد	تا کنید از جان براف من قال	هم رضای من بجوئید از کمال
سویان پس میفرسید از نهان	دوستی را از کثات ناگهان	از شما داریم من عید	آنچه پنهان از مودت میکند
وانچه میفرید ظاهر را عتدار	آنگه من برپای و آشکار	میکند هر کس که این کار از شما	کشته کم راهش رود ره رحطا

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءُ وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسَّيِّئُ بِالسَّيِّئِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

۱ اگر باشد شما را باشند مر شما را دشمنان و گشاید شما دستهای و راههایان بدی و آرزو در سگاش کاری بود

۲ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِفَضْلِ بَيْتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

سودی ندهد هر گز شما را رحمتهان و نافرسانان روز قامت حدائی یا ندارد ممانان و خداست آنچه میکند

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا

تتبعون من دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا

میسرسید از غیر خدا انکار ورزید به شما و بدید آمد مایه ما و میا به شما دشمنی و دوری همیشه تا که ایمان آرند

اللَّهُ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَعْفِفَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنَاكَ

توکل کنیم و سوی تو تارگشت تو دیم و سوی ست تارگشت و در کار ما گردان ما را و برای آنکه ما را شد بدو امر ما را پروردگار ما درستی که

أَنْتَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ ۖ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

توئی عزیز حاکم حقیق که باشد مر شما را اقدای نیکو مایه ای که هست امدواری جدا و دور بار بسین

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه بر روی گرداند پس بدرستی که خدا اوست تبار سوده شاید که خدا نگرداند ما به شما و ما به آنکه دشمن داشید

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه بر روی گرداند پس بدرستی که خدا اوست تبار سوده شاید که خدا نگرداند ما به شما و ما به آنکه دشمن داشید

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه بر روی گرداند پس بدرستی که خدا اوست تبار سوده شاید که خدا نگرداند ما به شما و ما به آنکه دشمن داشید

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه بر روی گرداند پس بدرستی که خدا اوست تبار سوده شاید که خدا نگرداند ما به شما و ما به آنکه دشمن داشید

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه بر روی گرداند پس بدرستی که خدا اوست تبار سوده شاید که خدا نگرداند ما به شما و ما به آنکه دشمن داشید

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه بر روی گرداند پس بدرستی که خدا اوست تبار سوده شاید که خدا نگرداند ما به شما و ما به آنکه دشمن داشید

## سورة الممتحنة

قوم خود را چونکه گفتند از شما دشمنی و بغض گرفته است و دست غیر قولی را که ابراهیم گفت ارعذاب حق نتوانم بکنم و زانکه مشرک را بامرزد خدا گفت ما اصحابش ای پروردگار میگردان فده ای رب شد ما بگویند از بندش اهل حق خود شما را خصلتی باشد حسن و آنکه روگرداند از این اعدا هست امید آنکه گرداند خدا حق بهر کار بست قدر ناله آن

و آنچه بیستید بزاریم ما بین ما شد ظاهر و پوسه است مرید را از سلف در هفت ارتو چری دفع سارم يك تسو پس بایمان مهر او را گویم دعا ما توکل بر تو گردیم استوار خود بومار را بر کسی او نگرید کی اسیر ما شدی ما علق اندر ابراهیم و قومش ای سخن دوسی با دشمن آرد دعا در میان آنجاعت ما شما هم حق است آمرزگار و مهربان همچنین بودند ثبات بر عهد

خدا کا و را برستیدن رواست تا که ایمان در خدا آرید و س خواهم از بهر تو آمرزش رحق باقی از ما فی شرک اعنی حین حاصل آنکه چون ابراهیم غور هم بسوت داد کشید از دعا یعنی ایشانرا معصن غالب نما ده نما آمرزش ای پروردگار آنکه را او بر خدا دارد آمد پس خداوند او عنی است و حمید که شماشان دشمن از دین داشتند کرده بد بیجان حراعه ایچین آمد این در باره ایشان فرود

نگرویم آرا که معبود شماست کاو بود یکتا و با او بست کس گریزی نردی ربکش این فرق است اسفند بهر مشرکین از عدوی حق نبی باشید و دور بر تو باشد دار کشت ماسوی نباشد آن آرمایش و ایلا چون تویی خودت را و دانا بکار هم پرور آمر از وعد و وعید مدار اسوده راعل عد آن مودت صبه نمی بداشتند کاین آرا آن قوم داشت اهل دین

لَا يَنْهٰكُمْ اللّٰهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُبَٰيِلُوْكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ اَنْ يَّبْرُوْهُمْ

نهی نمیکند شما را خدا از آنکه کار را بر کردید با شما در دین و بیرون کردید شما را از دیار ما اینک بیکو دارید ایشانرا

و تَقْسِطُوا۟ اِلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ ۙ اِنَّمَا يَنْهٰكُمْ اللّٰهُ عَنِ الدِّينِ فَاَنْتَلُوْكُمْ فِي الدِّينِ

و حوی کنید عدالت با ایشان و خدا دوست مدارد عدالت کنندگارا جز این نیست که نهی میکند شما را خدا از آنکه کار را از کردید با شما در دین

وَ اَخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلٰی اِخْرَاجِكُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَّتَوَلَّكُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ

و بیرون کردید شما را از دیار ما و هم پشت شدند بر بیرون کردن شما که دوست دارید ایشانرا و آنکه دوست مدارد آنها را پس آنها بد آید آنها

الظَّالِمُوْنَ ۙ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِهِنَّ

ظالمان ای آنکه ساینکه ایمان آوردید چون که آید شما را رانی بایمان هجرت گریده پس دار ما آنها را شما را احدا را راست با جانان

فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ اِلٰى الْكُفَّارِ لَاهُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّوْنَ لَهُنَّ وَ

پس اگر دانستید آنها را بایمان پس باز هر ستید آنها را سوی کفار آنها حلالند بر ای ایشان و با ایشان حلال نمیشد برای

اَتَوْهُمْ مَّا اَنْفَقُوا وَ لَا جُنَاحَ عَلٰیكُمْ اَنْ تَسْكَحُوهُنَّ اِذَا اَتَيْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَ لَا تُمْسِكُوْا

آنها و بدهید آنها را آنچه اساق کردند و بست گماهی بر شما که نکاح کنید آنها را چون بدهید آنها را احراها را و چنگ نمید

بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَاَسْئَلُوا مَا اَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ اَنْفَقُوا اِذْ لَكُمْ حُكْمُ اللّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ۙ

بelaهای زان کافره و بجو اید آنچه را اعاق کردند و باید که جواهد آنچه را اعاق نمودند ایست حکم خدا حکم میکند میان شما و خداست دانای حکم

هی نکند حق شما را را کسان آنکه با اقوام بیکوئی کنید فرقه هم گفته اند از سالکان نیست جز این می کرده کردگار اینکه با ایشان شما کردید دوست

که قال ایشان نکردند ارکان سوشن بر عدل دلجوئی کنید قصد از این باشد زنان و کودکان زانکسان که کرده در دین کارزار که شما را دشمن از مغربوست شد حو واقع در حدیبه پس

در امور دین و مت ز آرمون یا که قسط بهره بدهید از طعام پس بکرده می از ایشان رب دین خود نمودند از سراها تان برون هر که دارد دوست ایشان را یقین با شرایط صلح بین فرقه بین

هم بکرده از سراها تان برون در سراها آنچه دارید از تمام گشت از الله بجز القسطنین هم بر این گفته هم پشت از فون آنکه باشد پس از ظالمین

## الجزو الثامن العشرون

بود یک شرط آنکه گزاید می بد هنوز اندر حدیبه رسول شوهرش نزد رسول آمد بجهت هم بدان موجب که او مرده بود پس شما او را نمائید امجان پس باینش نمودید از بقی شوهر ایشارا دهید آرا که خرج که ری آید ر ما گرسوی تو هم گناهی بر شما بود اگر چنگ بر عقد زمان کافره می بخوزد ارکه مرند شد زنی آنچه شد مذکور فرمان خداست	خود زمکه بر مدینه مسلمی که گروهی ز اهل ایمان و قبول گفت ردان روحه ام کاین بود عهد حزبیل آورد این آیت ورود هجرتش تا باشد از تصدیق حق برگرداندشان بر مشرکین ارده اندام مهر و در سطر است درج رد کسی آرا اما نگهگو در نکاح آید ایشارا دگر نکند از آنکه هست او نادره خرحشان از کافران دو راز فنی نشان حکم از طریق استوائت	ناز گرداند نزدی دیگرش آمدند از مکه سوششکی گفت پیغمبر که شرطی آید چو مؤمنان از مؤمنات آید چو این بطاهر مرشما را در خور است شوهران مشرک اعی در خصال گفته مصی هم که بوده است ایچس ور که دیت را توده است او قبول اجر شما را داده باشد از شما مؤمنان دادید رین آیت طلاق می بخوزد از شما هم کافران اوست دانا در صلاح ندگان	سوی مکه بر ملا پیغمبرش بدسیبه بنت حارث زان یکی بهر مردان بودی بهر زبان کرده هجرت ر شما از آزمون حق باینشان یقین دا تراست نپسند آنها بکدیگر حلال مشرکان پنهان با اهل دین ده صداقت را شوهری نکول اخر باشد مهر واجب بی خطا هر زنی کان بود کافر در سباق خرج کرد آنچه در مهر زمان حکم بر حکمت کند مایستان
--	---	---	---

وَإِنْ فَانَكُم شَيْءٌ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَلَقَبْتُمْ فَبِأَنُوءِ الَّذِينَ ذَهَبَتْ لَهُمْ أَرْوَاحُهُمْ مِثْلُ

واگر رفت ار شما چیزی از رحتهاان بسوی کافران پس بوقت افتاد پس بدهید آندرا گرفت جفتهاشان مثل

مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۚ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ

آنچه انفاق نمودند و بیزیدار خدا که شما بیدان کرویدگان ای نبی چون آید ترا دانا با ایمان بیعت کنند ناتو

عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِيَنَّ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِيَنَّ بِبُهْتَانٍ

که شریک سازند با خدا چیزی را و دزدی کند و زانی در دهمد و نکشد اولادش را و یارند دروغی را

يَقْتَرِنَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِهِنَّ وَأَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ

که نه بندند آرا میان دستهاشان و پاهاشان و نافرمانی نکند ترا در خوبی پس بیعت کن با آنها و آمرزش خواه برای آنها از خدا درستی که خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ بَيَّسُوا مِنَ الْآخِرَةِ

آمرزنده مهربانست ای آنکه ای که ایمان آوردند دوست ندارید گروهی که عصب کرد خدا بر ایشان تحقیق بومد شدند در آخرت

كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ

همچنانکه بومد شدند کافران از اصحاب قور

موت شد خرج از شما پس عاقبت یا در عقیم عتوت شد مراد مثل آنچه بسته کردند از مهرور ای بیسر جوکه آیدت را هم بدزدید و رد بدهید از می یارند ایچ پنهان و اندری بر تو عاصی هم بکردار نکو بهرشان پس خواه آمرزش در حق مر مودت ای گروه مؤمنان	ورنگی را از او احتان بر کافران اشما باشد طهر از هر جهت کر شما وارد شود بر بد نهاد می رسید از خدا اندر امور نگرویده بهر بیعت هر زمان هم کنند از قل اولاد احتراز آنچه ایشارا است بین دست و پا می گردند و گرداند رو ناچه ایشان کرده اند از ماسق هیچ می نکشد طاهر یا نهان از ثواب آخرت بومد و دور	گشت محق را رانداد اندر عیان آورد آخر غیبتها بدست پس دهد آناکه رفت از او احتان آن خداوندیکه بروی مؤمنید ایکه بر حق مشرک میارند اس بر حین نکند مر قصد هلاک بر کسی ندهند معنی از ستم ناشرا بطا بوکر بیعت کند پس خداوند او غفور است و رحیم با گروهی که برایشان حق غضب همچو یاس کافران ر اهل دور	چون رایشان ار شما آمد شکست سوی دارالکفر از دارالامان امر و نهایش را هم ارجان موفید چری از اصنام و اوئان یک نفس هم به دخترهای خود رده نکاک است طفلی که هست اندر شکم پس توسعت کن بایشان بی گرد توبه بیدرد کند این زیم کرده و ایشاند اندر قهر و تب
--	---	---	---

# سورة الصف



## سورة الصف اربع وعشر آية و هي نزلت بمدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ<sup>۱</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ

تسبیح کردید خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست عزیز حکیم ای آن کسانیکه ایمان آوردید چرا

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ<sup>۲</sup> كَثُرَ مَقْنَا عَمَدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ<sup>۳</sup> إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ

میگویند آنچه را که نمیکنند برکت آمد دشمنی زدن رعد خدا که گویند آنچه را نمیکنند بدرستی که خدا دوست دارد آنانیکه

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتَانِ مَرُصُوصٌ<sup>۴</sup>

کارزار میکنند در راهش صفی که ایستاده باشند بنائیان استوار ساخته شده

که نکرد هیچ معنوب اوزکس مال و جان ساریم در راهت فدا آنچه میگویند حرفی از زبان این سنی باشد عجب از گفت مرد گفت مردی من بکشم اندر اوغ تا باشد خودتا و دین فروش آمد این آیت از آن رو بر رسول سینه میباشد زبان کذب و لاف چون ساها هشته را وزیر استوار بود گفتی که آهن در قرار رنگ میدان در درش زرد بود قلب ما هم کن دهر اندیشه پاک شاید از روئین و رستم شود در سر دشمن نالت بوده است

عالم است او آتچان در حکم بس با بیمار مؤمنان گفتند ما آمد آیت کمالی گروه مؤمنان آنکه گویند آنچه می خواهید کرد گفت پیغمبر که کشت این بفروع بود حاضر خود صعب اما حوش بی که گویند ما اندر قبول باروی کشاده را اندر مصاف تا کشند اندر ره او کارزار کما و جواستادی صعب کارزار بر برعش روی گردون گرد بود ای علی<sup>۴</sup> بعضی روحی فداک آنکه ازین تو صاحبدم شود از رحمت آنکس که حیدر دوده است

آچه هست اندر سموات و زمین که در احکامش باید ره حلال گشت احمد اندر آجا خوار و رار نزد حق باشد بزرگ از خشم بل کریمی<sup>۵</sup> وز مؤمنان میبکشت عیب بلکه کشت او را صعب اندر مصاف گفت من کستم ره بهر ذوالمنن باید آرد در عمل بی لاف و حوش سسته صف در پیش اعدا حاجا از خدا روی تعاطی با علی است<sup>۶</sup> پیش او دریای لشکر باذات زانکه در میدان گیتی بود فرد اردمت حلال این مشکل شوم همی کن در غزا خوش بریر

یاد از حق کرد بر پاک یقین هم حکیم اسان بهر حکم و عمل در احد کردید چون مردم فرار آنچه را که ناورید اندر عمل کشت یا در سر مرد را صعب گفت فاروق این بود و لشکر گراف گفت احمد<sup>۷</sup> چون بگوئی خود سخن حاصل آنکه آنچه گویند مرد هوش دوست میدارد محاهد را خدا آنچه دین آیت عدان و معجلی است روز میدان بود گفنی در حساب رو نکرد الا که تنها در سرد در سرد نفس با یکدل شویم آنچه با ما کرد نفس دون ستر

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ آمَنَّا بِرَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ نَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَ أَنتُمْ لَا تَتُوبُونَ<sup>۱</sup>

و هنگامیکه گفت موسی مرقومش را ای قوم چرا میفرمودید ما را و تحقیق میدادید که هم رسول خدا سوی شما پس چون

زَاعُوا أَزَاغَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ<sup>۲</sup> وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي

کشید کرد اید خدا دماشان را و خدا هدایت نمیکند گروه فاسقان را و هنگامیکه گفت عیسی پسر مریم ای سنی

إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي

اسرائیل بدرستی که منم رسول خدا بسوی شما صدق کننده مرا آنچه را میان دست من از تورات و اشارت دهد رسولی که میاید

مِّنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ<sup>۳</sup> وَ مَن أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى

از بعد من نامش احمد پس چون آمد ایشانرا بایسها گفتند این سحر است آشکار و گشت ظالم تر از آنکه بست دروغی



## الجزو الثامن العشرون

عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ <sup>٨</sup> يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا

بر خدا دروغ را و او خوانده میشود سوی اسلام و خدا هدایت نمیکند گروه ظالمان را میخواهند که خاموش کنند

نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ <sup>٩</sup>

او خدا را هدیههاشان و خدا کامل کننده است نورش را و اگر خوش نداشته باشد کافران

یادکن چون گفت موسی فو مرا پس چو گشتند از قبول امر او یادکن عیسی بن مریم چو که گفت مر مصدق آنچه را که من پیش پس حواو با بیعت آمد حناو خوانده و آنکه اوست را اسلام و دین یعنی اگر کفار هموار رشت	مکنند ایما مرا آخر چرا قنشان گرداند حق در رگت خوامت خود را عین بی در بهفت آمد از توریة بر موسی نکیش سویشان گفتند سحر است این عیان راه سپاید خدا بر طالبین که بر اهل حق کنند از دست رشت	و آنکهی دادید از روی قبول هشتشان در وادی خندان حناو کای بی یعقوب من باشم رسول هم مبشر بر رسولی گامد است کست طالبان را آذکو افری می بخواند آنکه نور حق فرو نور خود کامل عاید حق حناو	از خدا من بر شما باشم رسول راه سپاید خدا بر فاسقان از خدا سوی شما اندر رسول باش آید بدمن و رابرد است از دروغی گفت خود بر خدا با دههاشان شاید از غیو کفار را اگر چه هست اگر از آن
--	--	---	--

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ <sup>١٠</sup>

اوست آنکه فرستاد رسولش را بهدایت و دین حق تا عالم سار دین را بر دین همه و اگر خوش داشته باشد شرک آوردنگان

اوست آنکس که فرستاد از و داد تا کند عالم از دین حق مر حسین او بود غالب بر پرید حجت مرد است برهان و دلیل دختران حیدر کامل مقام آن صدا را شود دنیا برست	مر پسر هر ارشد عداد مشرکان را اگر چه هست اگر او شود گرچه از تبع پرید او شد شهید حجت در خط و حال و قال و قبل بر اسیری میشدند ایشان شام بشود از غیر ایشان هر چه هست همچو رهبران که اندر دیرها	و آنچه باشد مر هدایت را سب عالمت از طریق حجت است بیست حزی کشین و کشده شدن مرد کوی حجتی حجت خراست میردند آن اشرا بر سر است خاصه آنکو آگه و امل من است می شدند آن صدا در سرها	بر طریق دین حق اندر طلب بی روی اردحام و کبر تست حجت آور دور اگر داری بتن رن که دارد حجت از خلقی سراسر است اینکه محمهای حق بر پشت ماست پیش از او ار برهان روشن است
---	---	---	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ <sup>١١</sup> تَوَمَّنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

ای آنکه سار که ایمان آوردید آیا دلالت نمیشمارا بر سودانی که رها د شمارا از عذاب بر دزد ایمان آورده باشید جدا و رسولش

و تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ <sup>١٢</sup> يَعْفِرُ

و جهاد مکرده باشید در راه خدا و مالهاشان و نفساهاشان آن هراس از برای شما اگر دستبند که بدادید می آمرزد

لَكُمْ دُنُوبَكُمْ وَ نُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ

مشرکارا که آنها سارا و داخل مگرداند شمارا در بهشتانی که می رود از در آنها و مسکهای یا کزه در بهشتهای حای اقامت

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ <sup>١٣</sup> وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بُشْرَى الْمُؤْمِنِينَ <sup>١٤</sup>

دائمی است کامیابی بزرگ و دیگری که دوست میداریدش یاریست از خدا و معنی نزدیک و بشارت دهم و ممانرا

مؤمنان آیا که چون بار خدیل وز جحیم و از عذاب دردناک مال و جازا سهل دادند اندر این	در تجارت بر شما کردم دلیل بر خدا و بر رسولش بگروید این شمارا بهتر است از آنکه	بر جهاد کفار را یکدل شوید چون تن افتد بر سپهر جان مهید
---	---	--

## سورة الجمعة

حق بیامرد خطبات شما و اندر آرد در بهشت پر نوا  
اندران حیات عدن پر نعم اهل غفرار است این فوزی عظیم  
از حق است آن نصرت و فتی قریب فتح مکه و آن بود امری عجب  
جله مسکهای پاکیزه نشان که ز زبیرش جویها باشد روان  
غیر از آنچه در بهشت از فضل اوست نعمتی دیگر که آن دارید دوست  
که رسد این هردو نعمت یکنان ای پیرمزده ده بر مؤمنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ

ای آید کسانیکه ایمان آوردید باشد یاوران خدا همچنانکه گفت عیسی پسر مریم به حواریین را که ایستاد اعمار من سوی خدا

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيْدَنَا

گفتند حواریان که ما ایمان آوردیم خدا پس ایمان آوردند گروهی از بنی اسرائیل و کار شدید گروهی پس سروری دادیم

الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عُدُوِّهِمْ فَاصْبِرُوا ظَاهِرِينَ

آنها که ایمان آوردند بر دشمنانشان پس گردیدید غالبان

مؤمنان باشد ر اعمار خدا نصرت دینش دهد اعی شما  
کیستند اعمار من سوی خدا پس گفتند آن حواریین که ما  
بر نصاری مشهر گشتند ازین دو و ده بن بوده اند ایشان یقین  
پس ز اسرائیلان قومی صریح نگرویدند از حواری بر مسیح  
پس قوی گردیم و غالب برعدو آن مسیحی مؤمنان را بی علو  
در جهاد و در مءارک در حروب یا که در حجت که دور است از عیوب  
نطق برهان ایک آن گویا راست چون شد مسوع حجت کفر است  
رود میدان رستم دریا دلد وقت برهان قلم بساختند  
دیده باشی گرچه سر رزم و مرد دیده لیکن کجا میدان مرد  
هم صفی را سر ز طغی در کف است وقت برهان وقت در رم اندر صفاست

ناحواری که نصرت بکست حجت  
یاورت مائم و در هر جا رفیق  
بودشان دعوت بر اسرائیلیان  
گشت در تفسیر در آن ز بدش  
بر گروه کافران بی واهمه  
در مقام خویش شمشیر و دلیل  
کامل فزید و طریقت هر زمان  
چون کید نگر نوحیم نهنگ  
تبع دشمن کشمان کو در غلاف  
بست مرد راه فقر ادوی گریز

همچنانکه عیسی مریم گفت  
چون اعمار اله اعی در طریق  
بعد رفع عیسی اندر آسمان  
فرقه گشتند هم کافر نکیش  
پس شدند آن مؤمنان غالب همه  
هر دو بر هاند بروحه حمل  
مات ایزد را که حذر دوده کان  
حوکه امر آید که بیداست و حنک  
نست نک هنگام میدان و مضاف  
آنکه در تن جان خود دارد عزیز



سورة الجمعة احدى وعشر آية وهي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۚ هُوَ الَّذِي بَعَثَ

تسبح گفت خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است آن پادشاه پاک عزیز حکیم  
اوست آنکه را ندیکست

فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا

در امینها رسول را از ایشان میجوید برایشان آیتهایش را و پاک میکند ایشان و آموزدشان کتاب و حکمت را و درس میدهد و بداند

مِنْ قَبْلُ لَقَدْ فُضِّلَ مُبِينٍ ۚ وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ

پیش هر آید در گرامی آشکار و دیگر اند ایشان که لاحق نشدند ایشان و اوست عزیز حکیم  
آن فضل

## الجزو الثامن العشرون

اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٥ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ

خداست که میدهد آنکه خواهد و خداست صاحب فضل بزرگ مثل آنکه بار کرده شدند تورات پس برنداشتند آنرا چون مثل خراست

الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا يُلْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٦

که بردارد آتاهارا بدست مثل گروهی که تکذیب زدند آیاتهای خدا را و خدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا

<p>میکنند تریه حق را آنچه هست ارجمند و غالب و ذو الاقدار خواهد آیتها برایشان از خدا که دهند آن مردگان در روزگار لیک لاحق بعد ازین خواهند شد اینست فضل حق دهد هر که خواست حمل آنرا پس نکردند آنسکان پیغمبر از پشت خویش آن بی تمیز</p>	<p>در سوات و زمین از فوق و پست در هر آن فعلی حکم و راستکار یا کشان ساند زرحس شرکها پیش از او اندر صلالی آشکار تا این یعنی که می آیند خود صاحب فضل بر رگت او بر است آنچنانکه بود حق حمل آن کلیچه در بار است میباشد چه جز آنسکان تکذیب کردند از گمان</p>	<p>یادشاهی کاوست ملکش بیروان اوست آنکس اندر امین نمود هم بیاورد کتاب و حکمت او هم بقومی دیگر از ایشان که ار حقه ای غالب است و اسوار در مثل آنکه در توره چند برسان آن حماری کز عذاب ند بود مانا مثال آن گروه راه نمایند خدا بر طالبان</p>	<p>یا که از نفس و عیوب و اختلال منعت پیغمبری را ایشان که بود بر عوام امی اندر آیت او ملحق ایشانرا بکشند از نیز دین خود محکم کنند در روزگار بار کرده گشته اند اندر پسند نمایند حمل اسرار و کلمات که آیات خداوند از وجوه</p>
--	--	--	--

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَمَمْنُوا لِمَوْتٍ إِنْ كُنْتُمْ

راگو ای آنکسان که یهودیت اختیار کردید اگر ادعا نمائید که شما دوستان خدا هستید غیر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید

صَادِقِينَ ٧ وَلَا يَمْنُنَ اللَّهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٨ قُلْ إِنْ الْمَوْتُ الَّذِي

راستگویان و آرزو نخواهد کرد آنرا هرگز بسبب آنچه پیش می رسد دسهاشان و خدا داناست بستم کاران بگوید ستمی که میگریزید

تَقْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِبُكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَسْئَلُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩

از او پس بدرستی که آن ملاقات کننده شماست پس برگردانده شوید عالم غیب و شهادت پس خبر خواهد داد شما را آنچه دیدید که میکردید

<p>نامه نوشت احمد بن یهود کمال موسائیم و از انای رب از عرب ما برحوب الیم دون مردم گریزیم خود را آرزو نکنند هرگز لیک موت حق بود دانای اسمکاره گان بر شما پس میرسان بی خلاف پس خبر بدهد بد آنچه میکند</p>	<p>خواستن ر دین اسلام آن و دود آوریم ایمان حسان بر یک عمر را بخواه اساء و احباء حقم بر خدا هستیم اساء و اولیا هست محض دعوی این گفتار و صوت ور بلاد ایمنی آواز گان در وقوعش بیست تعطیل و گراف مر شمارا آن خدای بی بدید</p>	<p>پس نوشتند آن یهودا در حواب که موت در میان قوم او آمد آیت کیانکسانی کا اختیار موت را خواهید پس گز صادقید دسهاشان زانجه فرستاده پیش ای محمد کور آن موتی کراو دار گردانیده گردید از قرار میدهد یعنی نیک و بد جزا</p>	<p>که موت داشت بر ما اسباب درجهان هرگز بود از حسحو هستان دین یهود اندر قرار مراقای رب خود را شاید یعنی اعمال که مردود است پیش مبگریزید او کید ناچار رو سوی آن دانای پنهان و آشکار هر عمل را هست پاداشی سرا</p>
---	---	--	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ

ای آنکسان که ایمان آوردید چون ندا کرده شود برای نماز از روز جمعه پس بشناید بسوی ذکر خدا و واگذارید بیع را

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٠ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ

آن بهتر است برای شما اگر هستید که بدانید پس چون گذارده شوند از پس را کننده شوید در زمین و بجوئید از

## سورة المنافقون

فَضِّلِ اللَّهَ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لِّمَلَكِكُمْ تَفْلِحُونَ ۝۱۱ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا

فضل خدا و یاد کنید خدا را بسیار شاید که رستگار شوید و چون بیند تجارتی یا لهوی متفرق شده و بروند سوی آن

وَتَرَكُوكَ قُلَامًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

و و اما بگذارند ترا ایستاده نگو آنچه در خداست بهتر است از لهو و از تجارت و خداست بهترین روزی دهندگان

ایکروه مؤمنان بانک نماز این شهرها بهتر است از ما حاصل پس پراکنده شوند اندر زمین یاد نعمتها کنید از کردگار وقت فحطی آمد از ره کاروان کس نماد آنجا بغیرا ز چند کس بانک لهواعتنی که قاصر دم روند گو محمد آنچه در نزد خداست قدرقت لهذه السورة فی بهار	چون پروز همه گویند از غاژ هیچ اگر هستید دانا بر عمل اریبی کس معاش و نظم دین تا شما گردید شاید رستگار در مدینه یا طعام سکران یافت این آیت در اول آنحضرت پس وز ورود کاروان آ که شود بهر از لهو و تجارت بر شهادت میرساند رزق را جان آفرین	پس سوی ذکر حق ساعی شوید پس غار همه چون با اجتماع هم شوید از نظم حق روری طلب یاد حق هر جا بدان سبت کنید پس رستگار خلق رفتند از تمام چونکه باررگان بینند آمده تفرقه گردند سوی کاروان راستی طلب و مع اتجار بر شما و الله خیر الرازقین	و ا کدارید این فروش و این خرید کرده شد در مسجد از حکم شیاع رزق را باید ر فصل او سبب ذکر در نعمت بود شکر مزید تا دست آرد چری از طعام یا که لهوی را بعیر وارده و ا کداریست سباده همچنان هست افزون خیرهای کردگار الحمة قبل از ظهور و هدایم الاتفاق
---	--	--	---



### سورة الْمُنَافِقُونَ إِحْدَى عَشْرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنده مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ

چون آمدند بسوی تو منافقان گویند گواهی میدهم تو نبی رسول خدا و خدا میداند آنکه تو رستاده اوئی و خدا گواهی میدهد آنکه

الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ۝۲ اتَّخَذُوا آيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

منافقان دروغگو یاسند بگیرند سوگندها را بر اسیری پس مع نمود از راه خدا که ایشان بد باشد از آنچه میکنند

۝۲ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝۳ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

آن بسبب ایست ای جان آورده پس کافر شدند پس مهر نهاده شد بر دلهاشان پس ایشان نمی فهمند و چون بینی ایشان را حوش آیدت حسم ایشان

وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ

و چون سخن گفتند بشنو قول ایشانرا گویا ایشانند چوهای بدیوار تکیه زده می بندارند هر فراد را بشن <sup>۴</sup> ایشان دشمن اند پس حذر کن از ایشان

فَاتْلَهُمْ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفِكُونَ ۝۴

فقال کذباً ایشان خدا چگو <sup>۵</sup> بر گزیده میشود

چونکه آیندت منافق پیشگان حق گواهی میدهد که ناپسند باز میدارند از راه این فرق اینست زانکه بگرویدند از قبول	باتو گویند از اتفاق و خدث جان این دورویان در گواهی کاذبند مردمانرا یعنی از آئین حق بعد از آن گشتند کافر بر رسول	تو فرستاده خدائی و خدا برگرفتند آن دورویان زافتضا پس بد است این کار که ایشان میکنند مهر پس نهاده شد بر قلبشان	داد این کردی رسولی بی خطا اسیری سوگند خود را در بلا راه مردم را ز دین حق زد پس نمی فهمند هیچ از نور جان
---	---	---	---

## الجزو الثامن العشرون

چونکه بپی آن دورویارایا بنام	در شگفت آرندت از جسم و کلام	گر سخن گوئید بر کفارشان	گوش بدهی بس طلیفند از بیان
میکنی ناورز حسن طنّ خویش	آچه میگویند کذب اندین و کیش	وانگهی کایشان چو چوب خشک بشت	هسته بر دیوار و دره بکل درشت
یا خشب چوبست کش در مغز بر	کرم افتاده است و دوراست از اثر	بر کماشان هر صدائی که بلند	میشود واقع بر ایشانست چند
میشود از هر صدائی ترسناک	تا نباشد بهر ایشان بیم و ناک	دشمنانند این گروه کن حذر	بس زمکر و حقد ایشان سرسرس
نکشد ایشان را جدا گرداده چون	میشود از راه حق در آزمون	یؤمکون یا مشق ارافک است پس	بین دروغ ایشان چسان گویند پس

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

و چون گفته شود مرا یاشارا ایستاد تا آمرزش خواهد برای شما فرستاده خدا بیچند سر یاشارا ویسی یاشارا می داد و ایشان اشد تکبر کردند کان

١ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

یکسانست برای ایشان آمرزش کرده باشی یا استغفار کرده باشی برای ایشان هرگز تا امر در خدام را یاشارا اندرستیکه خدا هدایت نکند گروه

الْفَاسِقِينَ ٢ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عَمْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَفْضُوْا وَ اللَّهُ خَزَائِنُ

فاسقارا ایشانند آنانکه میگویند اما حق میکند بر آنکه زد رسول خداست تا مبعوق شوند و خدا را خزینهها

السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ٣

آسمانها و زمین است ولیکن منافقان نمی فهمند

گشت این آیت چو باران در پی	قوم او گفتند بر این ای	یاوت در حق تو این آیت رسول	رو که خواهد معفرت بهر رسول
سر پیچید و نگردانید رو	گفت گفتم که ایمان آر تو	پس ماورده من ایمان دادات	گفت من باید دهم دادم رکه
مانده بر حالینک اندر دسترس	بر محمد سجده باید کرد و بس	آمد اینکه بر منافق سپردان	چونکه میگویند مردم در میان
می ماند ایستاده خواهد معفرت	بر شما غمزد اندر معفرت	می بچاسد سرهاشان و روان	نکشد اعراض بپی یا چسان
هستشان گردانگشتی از اعوجاج	ما بر این یعنی نداریم احاج	هست یکسان خواهی آمرزش اگر	یا بجوای بهر ایشان در اثر
هرگز یاشارا بیاورد خدا	هم منافق می باشد رهبرها	آنکسان گویند از شومی باس	بغده بدهد و طعام و هم لباس
آنکه را رد رسول الله بود	از فقرای مهاجر معدود	با رعریان و جوع ایشان همه	تفرقه کردند برسان رومه
مرغلامان در حواجه خود روند	هم برها تا بدر مانع شوند	هر منافق او حبس است و بخل	رنده حرحور را خواهد در سبیل
میکنند تحمق آنکو من خویش	مبهد بر مستحق در حیطه کیش	همچنان کان بدلان اصار را	بی نکردند از نذل بوا
هست حقرا در درون بدگان	جمعه مجرهای ارس و آسمان	هست بپی آن منافق از نجام	در ید قدرت در اوراق امام

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ اللَّهُ الْعَزِزُّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ

میگویند اگر بازگردیم سوی مدینه بیرون خواهد کرد الله عز و جل از آن دال ترا و بر حدایر است عزة برای رسول وی و برای کروبندگان

وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ

ولیکن منافقان نمیدانند ای آنانکه گرویدید غافل نگردانید شمار اموال شما و ما اولاد شما از

ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ بَفَعَلَ ذَلِكَ فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ

ناد خدا و آنیکه کرد این را پس آن گروه ایشانند فراموش شدگان و اما حق بیدار آنچه روزی گردانیدیم شمارایش از آنکه نباید

أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَتَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

یکی از شما را مرگ پس گوید ای پروردگار من اگر پس بیندازی مرا امر مدتی نزدیک پس صدقه بدهم و بشوم از نیکان

## سورة التغابن

۱۱ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

وهرگز پس بستاند آزاد خدا نفسی را هرگاه بیاید مدت او و خدا آگاه است بآنچه میکنید

میگویند ارکه ما کردیم باز از اعزید قصد نفس است او گفت حق بررد قول آن حصول آن دور و یانرا ولیکن فهم نیست ایگره کاورده اید ایمان ز دل وانکه کرداین یعنی ارحق ناماند پیش از این کاید شما را بیک مرگ مهلتی نماند تاخیر زمان داشم از شایسنگان در طاعت خون زمان رحلت آید تاگزیر هم خدا داناست رحلت شما	زین سفر سوی مدینه زاعتراز ور اذل یبغیر یا کوره خو هست عرت ار خدا و ار رسول معنی عرت نمی داند چیست هچنان باید سارد مشغل آنکره پس در زیان دواسه مراد بریسی و افند درخت از بار و برک تا بوقی کاوست بر دیک امان بویه آرم رو بستم بر حضرت حق بود از هر عمل مردم خیر هر کارا بدهد فعل او حرا تا بوقت موت حسرت کم خورید	میکنند بیرون اعتر خلق خود که بداد اشرف رکل ممکنات هم بر هر مؤمنان کز اعتراز عرت اندر علم عقل و حکمت است مالان و اولاد تان ار ذل حق هم بکاید افاق در راه خدا گوید ار حضرت پس آنکس کی خدا تا تایم من تصدق ار وثوق هرگز آرا نمکند حق باز پس حاصل ایسکه چونکه داستبد هم پس هر آج آید بیرون رود تر ی که شادنی چو آید عم خورید	ار مدینه آن اذل را کوست رد نفس یا کش در کمال و در صفات ارده حقشان در دو عالم سرفراز ی ملک و مال و فر و زنت است در شما دارد گرایتان ماصدق را بچه حق داده است و روری بر شما موت ارمن پس بنداری حرا هم بستم ار مال اخراج حقوق هیچ نفس ار میک یعنی بک نفس موت را تاخیر نمود هم دم از حقوق خود بود محمود تر
--	--	--	--



### سورة التغابن ثمان عشرة آية وهي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

بِسْمِ اللَّهِ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲

بسم میکنند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او را است پادشاهی و او را است ستایش و او است بر همه چیز توانا

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۳ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

او است پدید آورنده شما را پس بعضی کافرند و بعضی ار شما مؤمن و خدا نا آنچه میکند بیست آفرید آسمانها

الْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَصُورَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۴ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ

و زمین را راستی و صورت داد شما را پس بگوگردا بد صورهای شما را و سوی او است بازگشت میداند آنچه در آسمانها و زمین است

يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا نُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۵

و میداند آنچه را پنهان کنید و آنچه را آشکار نمائید و خدا داناست بذات سینهها

میکنند یا بحق ار تریه محسن شاهیش بر ملک و ملکوتست و ی او است آنکس کافرند او انعدم اهل کفر و اهل ایمان در نصاب آفرید او این سموات و زمین تا بجائی داد صور ترا نمود	هر وجودی در سواست و ارس قادراست و مقتدر بر کل شئی مر شما را داد پس رزق و نعم فرقهها باشد بیرون از حساب بالحق اعنی راست از حکمت چنین که شد اندر حسن مرآت شهود	هست او را ملک و حمد بقیاس آنچه را خواهد دمی بشد و خود از شما پس بعضی کار بر بوند در مقام کفر و ایمان بریدید کرد تصویر شما پس بیکتر شد و چو ظاهر ذاتش از وجه جمال	پادشاهی و ستایش هم ساس و آنچه را خواهد کند با بود رود بعضی دیگر مؤمن و نیکی بوند حق بود بیا بآنچه میکنند ساخت صورتهایمان اندر نظر کشت اسان مظهر او در کمال
---	--	--	--

## الجزو الثامن العشرون

ایکه بینوروی خوب از هر طرف  
روی خوب اندر نمای فانی است  
ورسبد دیده‌ات جز آب و ربک  
هست سوش نارگشت ما یقین

میرد ایمان و جان و دل ز کف  
حسن را نمود فنا ربانی است  
رو که نبود زین شات غیر نک  
داد آنچه در سما است و زمین  
هم بود دانا بر اسرار امور

زان بود که در جالش مطهر است  
گر آن حسن از بیان داری نظر  
باز برگردیم بر آیت خود او  
هم بداند آنچه را که یکدگر  
آنچه هست اندر خفایای صدور

این کشش زین سر نباشد زان سراسر  
بر مصور عاشقی فی بر صور  
گفت صورتهایمان کرد او بگو  
محتفی دارید و طاهر سراسر

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦ ذَلِكَ بِأَنَّهُ

آیا آمد شمارا خبر آنکه کافر شدند اربش پس چشیدند کارش را و ایشانراست عذابی دردناک آن بسبب این بود

كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشِّرُ يَهُودُنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَعْجِلِي اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ

که آمد ایشانرا رسولان ایشان شواهد پس گفتند آیا سای هدایت می‌کند ما را پس کافر شدند و گردانیدند و خدا بی‌نیاز

حَمِيدٌ ٧ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ

سوده است گمان بردن آنکه کافر شدند آنکه را بگفته خواهد شد گویای وای پروردگار من را انگیخته شوند پس خبر داده شود بآنچه کرده‌اید

ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ٨ فَأَمُّوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٩

و این در خدا آسانست پس بگروید بخدا و رسول او و آن نور را که فرستادیم و خدا آنچه می‌کنید آگاه است

نامد آیا بر شما آهون ویش  
در حماشان بود آن رنج و هلاک  
پس گفتند آدمی آیا چوما  
بی‌داری از حق آمد پس بدید  
آگاه که نگرویدند از حق  
گو که آری نیست شک و گو  
مرحق این آسان بود پس بگروید  
تسمیه قرآن بنور این بین است

ای گروه احمق آن کفار پیش  
هم بود زین پس عذاب دردناک  
می‌تواند گشت ما را رهبر  
گو بدات خود غنی است و حید  
دعوی داش نمود این چنین  
میشوید اندر قات مودو  
بخدا و مر رسولای اهل دید  
که نمیده طریق اردو و الن است  
پس بوق هر عمل دهد جزا

پس چشیدند آن وصال کار خود  
این بر آن باشد که آمدشان رسل  
مر رسولان کافر ایشان پس شدند  
بی‌یاز است اعنی از خلق او شدات  
که چو گشت این جسم ارم ریخته  
پس خبر داده شوید اندر جزا  
هم بنوری که فرستادیم آن  
حق را اعمال شما باشد خیر  
هر عمل را هست ناداشی خدا

و ان عقوبتهای بیش از حصر و حد  
ماشان و بیات اندر سل  
روگردانید و هم سروا زدند  
ورستایش وز سیاس ممکنات  
نشوند ایشان هکر را انگیخته  
بر هر آنچه کرده‌اید از کارها  
ما بیدار یعنی این روشن بیان  
بر هر آنچه می‌کنید از ناگریر

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ الْغَابِئِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَبِعَمَلٍ صَالِحٍ يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ

روزی که جمع کند شمارا برای روز جمع آنست روز مکنون نردن و کسیکه ایمان آورد و بدو می‌کند کارشایسته در می‌گردانیم او را و بدیهایش

و يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ ١٠ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

و داخل می‌کند او را در بهشتی که می‌برد از زیر آنها بهرهای جاوید در آن همیشه ایستگامانی نردن و آنکه کافر شدند

و كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ ١١ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا

و تکذیب کردند آیاتهای ما آنهایند یاران آتش جویدند در آن و بدار کشتی است رسید هیچ مصیبتی مگر

بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٢ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

باذن خدا و کسیکه ایمان آورد خدا هدایت کند دلش را و خدا همه چیز داناست و پیروی کنید خدا را و پیروی کنید رسول را

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٣

پس اگر روگردانید پس حرا این نیست که بر رسول ماست رسانیدن آشکار

## سورة الطلاق

اندر آروزيکه سازد مجتمع آن بود يوه التافين بي گمان سياتش را بوشاند خدا آن در آوردن بجات هم آنکزه اصحاب بپراند و بار فرسد بر عکس مصداق در سبيل يعني ار گردد رما بر حکم او طاعت آرند از خدا و از رسول	بهر روز همتان لا يقطع يعني آوردند بکديگر ريان واندر آرد در پشتش از عطا هست مهر بندگان فوري عظيم حاودان دارند در دوزخ قرار جز بفرمان خدا از هر قبل مغشش گردد دلش بي گمگوي در هر آن امر از مروج و از اصول بر رسول ما نباشد حر بلاغ	جامع است آروزي فعل و جزا نگرود آنکس که او برگردگار که رود مرحوبها از رير آن واکسي که نگرويد او بر خدا بارگش راست دوزخ حاي به هريکه ايمان آورد پس بر خدا حق بهر جزيت داء در نظر پس رطاعت گر کرد ايند روي م. زعي آشکار اندر فراع	يا ايحن انس فاش و بر ملا هم کند کار و کور در روزگار واندران نباشند ايشان حاودان کرده هم نکذيب آيهاي ما که براهل آن ز فعل بدرسد ره تايد حق نقاش از ولا برچه دل دادند لطفش اثر پس حراين بود بدون گفگو
--	--	--	--

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ

حدا هست خدائي حرا و بر حد ايس توکي بکند و بگويگان اي آنکس که گرويديد در سبکه محتبای شما

وَأَوْلَادُكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ أَنْ تَغْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥

و اولاد شما دشمن در ايس شما پس بر حذر باشد و ا گردد گرديد و غفو کند و تاجش و اس در سبکه خدا آبرنده مهر است

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عَزَّادُ أَجْرٍ عَظِيمٍ ١٦ فَأَتُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا

حراين هست که اموال شما و اولاد شما بلاغ و خدا برد او بر در رکست اس در هر يدا از خدا آنچه تواند و بشويد و اطاعت کنيد

وَ اتَّقُوا خَيْرًا لَّأَنفُسَكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٧ إِنْ تَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا

و اتقوا دهيد آرا را ي نفس خود و آنکه بکند داري بحد بل نفسش را بس آنکرو داند اس در سبگاران اگر و ا دهيد خدا را و ا

حَسَنًا يُضَاعَفْهُ لَكُمْ وَ يُغْفَرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ١٨ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْغَزْبُ الْحَكِيمُ

بکرو زياد کند آرا را و ا بر دشت آرا وحد است قبول کننده حليم داي عيب و شهادت غزير حکم

هست الله لا اله غيره اگر و ه مؤمنان بي اشتم غفو و صفح و غفر ايشان و رک بريد غير از اين بود که باشد بر شما بر دحق مزي بزرگ آراست کو هست اين بر فمها تان بکسر مخدا را گر شما بدهيد قرض هم بامرد شما را برگردگار واقف از بهاي و بندا هر کجا حکمران اندر ثواب و در عتقا	است معبودي حق الا که او آن من ارواحكم و اولادكم عذر شما را در بريد از آمد مال و فرزند آزمائش و املا ناورد از حب حق بر غير رو بارتان بر حق کند بر ديگر قرص بیکوگان شما را کشف فرس کاو جزا بدهده است و بر ديار تا عمل را حلاص باشد تا ربا مفقان و مسمکارا تا حساب اللهم احملنا من السفين	بر خدا بس مؤمنان بايد کند مخدا را دشمنان از بس حق تايد و شهم آجان تا که دد دل شتي بي است فاقوالله ما استطعتم و اسمعوا هر رجن او نفس خود دارد نگاه صدقه بدهد اى ارضدق و حبوس مخدا بدهده يعنى بر سباس عالم اندر امجان مسمگان حکم او باشد حکمت بي گراف لرمصا تان سجد و آله عليه السلام	خود توکل بي غير از نباشد رین چي فرزند ورس بايد حذر کاوست آمرندگار و مهربان هم بحق از حق تايد القاب يا عبادي و اضعوا و اتقوا رسنگار بس گره بي اشتباه بر شما رايد مدحق را ن خصوص بردار اندر سقواي ناس که ادای حق واجب کند آن هم به در حکمش بر واحد لاف
--	--	---	---



### سورة الطلاق ائتتا عشرة آية وهي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاينده مهربان



## الجزو الثامن العشرون

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا

ای یا محمد چون بیه خودید زنرا پس طلاق دهید ایشانرا وقت عدتشان وضبطه کنید و بفرمایید از خدا پروا و بترسید از خدا و از خدا پروا

تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ

بیرون مگرداند ایشانرا از جای ایشان و بیرون نبرد مگر آنکه بیاید ایشانرا از زشتی ظاهر و آن حدهای خداست و آنکه در گذرد

حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۚ فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ

از حدود خدا پس ایضا که ظلم کرده بخود ندانی باشد که خدا بداند آن امر را پس چون رسیدنشان پس که بدارید ایشانرا

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُؤْخَذُ

بمهری یا بفرمایید ایشانرا بحکم یا بفرمایید آنرا بحکم و بفرمایید آنرا بحکم و بفرمایید آنرا بحکم و بفرمایید آنرا بحکم

بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ

بآن آن که بگردد است که بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد

ای بفرمایید چون زن از خود طلاق	می دهد از عتی اندر وفاق	پس بوقت عدت	خود طلاق آن زن را بفرمایید
عدت آن طهریست که تا آن سال	گشته باشد پس به نزدیک از وقایع	تا سه ضربه از عدت ایشان بشمارید	پس بفرمایید کاندین احصی کنید
در تهاون می فرساید از حد	که بود پروردگار او شما	آنچه دادید از زن را طلاق	هیچش بکنید بیرون از وفاق
عدت ایشان شود تا مقصی	هم بدین بیرون رود و مقصی	حرکت آیدت زن در فعل و رشت	پس بیرون از خانه بگردد و بفرست
هست و چنانچه حکم خدا را	وارد است از شرع آن که مگو	این حدود حق بود و آنکس رخصت	نگردد ظالم بود پس نفس خود
تو ندانی شاید امر را خدا	در گرداند پس از این در شما	شاید امری مرد بعد از این وقوع	باید آید از فرمایید رجوع
مهرن در قتلش آمد در عهود	خویش را بفرموده او جمع حدود	پس تا آخر مدت ایشان خون رسد	پس که دارندشان بیکار پسند
سوی ایشان بفرماید رجعت کنید	یا خدا را باین بگوئی شود	آنچه یعنی باشند از شرع طلاق	خود دهد از مسکن و بقعه و صدق
دو گواه از طلاق و در رجوع	هم شما گویید عدل در وقوع	هست حکمها در این حکم مهم	زنان بیک که زن نگردد مهم
هم بفرماید از عتی در محضری	دعوی مرا بکنید دیگری	ای گواهان وقت حاجت پس دهید	مگر گواهی نه از زنان آکچید
آنچه شد در آن کسی مؤمن است	باید داده می شود گریه موق است	دارد ایمان رخصت او از تبر	هم بود آخر اعنی رستخیز
بافی احکام طلاق از هر قری	در عتبات فقه صدمات ایستادن	هر که رسد در مذهب از خدا	مهرت بکن باید بهی ناروا
مجرمی گرداند او را حق پدید	حای بیرون گشتن از صیق شدید	فرع از ادویه داریش بکنید	دل جوار احق بخوف حق بکنید
بکرد بر هر اسیر و آزادی	حق بکنید پس رخصت مهندی	بدهد آزار و زوری از حائی که آن	می نباشد هرگز او را در گمان

وَمَنْ بَنَوْا عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۚ

و آنکه بکنند بر خدا پس او ست کافی او بدست بکنند حد را ساخته امر است بجهت که گردانیده خدا را از هر چیزی اداره

وَاللَّائِي يَلْسَنَنَّ مِنَ الْمَحْضَرِ مَنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أَرَبْنُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ

و آن زنان که بومد شدند از حیض از زن شما اگر شک در بید پس عدت ایشان سه ماه است و آن زنان که حایض نشوند

وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۚ

و صاحبان حمل مدتشان آنست که فروگرداند باز خود را و آنکه بپرهیزد از خدا بگرداند برای او از امر و آسان

## سورة الطلاق

ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ اِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهٖ وَ يُعْظِمَ لَهُ اَجْرًا ۝

آن امر خداست فرو فرستاد و ابوسوی شما و کسیکه پروردار خدا نگاه دارد از او گناهش را و بزرگ شود پاداش او

هر توکل بر خدا کرد او صحت	در مهمانش صفت از سد	حق رسانده است امرش را تمام	هر آنچه خواهد او در هر مقام
بر هر آچیزی نگردانده حق	قدر آن اندازه از ما خلق	یا که مقداری را اوصاف زمان	که بگذرد پیش و پس آنی از آن
رفت مردی نزدشاهی راهل دین	خواست کاری را از خیمه آن امین	گفت قرآن خوانده گمانا که ی	گفت رو آموز قرآن زاینی
کار ما بدیم بر آن بی خبر	که بود از علم قرآن بی خبر	ران طمع آموخت قرآن مرد عام	تا بین آیت رسید اندر کلام
از عمل بیکاره ناپدید او آمد	پس خیمه رودی از راهش بدید	گفت قرآن هیچ خواندی گفت مرد	خواندم آری دانم آری فرد فرد
گفت هر کاری که خواهی بکن تراست	گفت کاری من بخواهم خود تراست	آینی خواندم رفرا آن کان مرا	کرد منعمی بر کار کارای کما
خواند این آیت را و پس مرد هوش	یادگیر آردی هم از داری تو گوش	وانکه بومیدم از حق آن شاه	در شکست او قطعده وانکه شما
پس زمان عده شان باشد سه ماه	تا که گردد رفع رب و اشهاد	ورسایم بچند آری	عده ایشان سه ماه شد همچنان
وان ران مادران اندر یقی	شد نهایشان ر وقت عده این	تا که بدارند ایشان از خویش	گریکی باشد ربک و رستش
چنه باید وضع گردد بی سجن	ی که کر بکفر از نهادن	میتواند شد عقد دیگری	کرد او بدل طفلی شوهری
عصمت روح او منقطع	میشود روگر رحمتی منقطع	هر که ترسد از خدا و آرد و بوق	هم نپاید او مباحات حقوق
حق نگرداند پدید آرد او	ر امر خود آسائی بی گفتگو	اینکه شد مذکور در آیت همه	از طلاق و عده و رجعت همه
حکم حق باشد که فرستاده او	بر شما از لوح محفوظ فرو	هر که برهید ر حق پاید نجات	می باشد حق از دوی سیئات
	هم باید مرد او را حق بزرگ	اخر این است از عمل باشد سترک	

اَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ

ساکن کنید ایشان از جای که ساکن شده اید و آزار مکنید ایشان را که تنگ گیرید برایشان و اگر باشد صاحبان حمل

فَإِنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآوِهْنَ أَجُورَهُنَّ وَأُتِمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ

پس اتفاق اند برایشان اگر داند حمل خود را پس اگر شیر دهد برای شما پس بدهید برایشان و هر مان بدر شد میان ایشان بحوبی

وَإِنْ تَعَاسَرْتُمُ لَهُ فَرْصَتُمْ لَهُ أُخْرَىٰ ۚ لِيُفِيقَ دُوسَعَةً مِنْ سَعَةِ وَ مَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رُفُوهُ فَلْيُفِيقْ

و اگر معاویه باشد پس خواهد دانست بر ما و از آن دیگر که اتفاق کنید صاحب و سه ماهه است خود و کسی که شک شده باشد در او روزی او پس باید اتفاق

مِمَّا آتَتْهُ اللّٰهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا مَا آتَتْهَا سَيَجْعَلُ اللّٰهُ رُفُوهُ عُسْرًا ۝

باید از آنچه داد او را خدا بکند که خدا نپسندد اگر آنچه داد او را رودی خواهد کرد و داد خدا داد شواری آسانی

آن ران را مکن و مأوی دهید	از هر آنجا که شما خود ساکنید	یعنی از بعضی ر مسکنهای خویش	در وسع خود هم است آن یا که پیش
رجع هم بدهیدشان هیچ از رمان	تک تا سارید برایشان مکان	تا خروج از پهرشان گردد ضرور	ان و در اصاب و دیداری دور
یا برایشان می گیرید ایج تک	در رجوع وعده که خداست تک	شرح اینها جمله را از قصا	گفته اند از دش در سوره سا
آن ران باشد و ر خود حامله	پس بکند اتفاق برایشان همه	تا که بدارند حمل خود	و روان را پهرین بدهد شیر
اجرشان را پس شما بدهید هم	مرد گر خواهد تا بود سم	سازگاری در میان بیکدیگر	پس بعد از رضاع معتبر
بر بکونی باید اعنی والد	می خواهد دش اجر از فائده	سخت گیری و ر بید اندر رضاع	رود پس آن طفل را بی امتناع
دیگری بدهد ز بهر مرد شر	کان نباشد دست حرف و سخت گیر	معه باید تا دهد صاحب عا	از غشایش بر روی شود رها
و آنکه بروی تک رزق او شده است	هست یعنی سرقبر و تنگ دست	پس بکند بایست اتفاق او رن	را چه حق داده است تا و از این سخن
هر کسی یعنی بقدر وسع خویش	باید او اتفاق سازد بی که بش	حق نکرده هیچ بکند او بکس	حر هر پس آنچه را داده است پس
	زود باشد که پدید آرد خدا	بعد عسر پسری از فصل و عطا	

وَكَآيِنٍ مِنْ قَرْيَةٍ عَمَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهٖ فَجَاسَبْنَاهَا حُسْبًا فَشَدِيدًا وَ عَذَابُنَا عَدَابًا نَكْرًا

و بسا از قریه که سر کشی کرد از امر پروردگار و پیغمبران او پس حساب کردیم او را حسابی سخت و عذاب کردیم او را عذابی زشت

## الجزو الثامن العشرون

۹ فَذَاقَتْ وَبَأْسَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ۱۰

بس پشید عاقبت کارش را و بود انجام کارش زیان

بس داهل قریه ها کایشان زدند	هم ز امر آن رسل بس احب	مکه اندر قیامت زاکستاب
یعنی ارایشان حسابی بس شدید	هم عتاب آن جماعت را عذاب	آن عذاب رشت در یوم الحساب
یا که باشد آن عذاب اندر جهان	بس حشمت آن و از امر خود	بود خسرتان عاقبتشان دامن بد

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَانْفُؤا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۱۱ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ

آماده کرد خدا برای ایشان عذابی سخت بس دهر بد از خدا ای صاحبان عاقل آن که گویند تحقق که و در سر خدا سوی شما

ذِكْرًا رَسُولًا يَنْتَلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ

ذکر را رسول را که بخواند بر شما آیات خدا را که واضح است تا بیرون رود اشیا را که ایمان آوردند و زنده کار شایسته را

• الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَبِعَمَلٍ صَالِحًا يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

تاریکیها سوی روشنی و آن که ایمان آورد و بد کار کو داخل شود و در پیشگاه آن که جاریست از زیر آنها بهرها

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ۱۲ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ

خاویند در آن همیشه بحق که و بد خدا برای او و در پیشگاه خداست آن که آفرید هفت آسمان را و از زمین

مُتْلِهِنَّ يَسْمُرُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ لِيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ

مثل آنها و یوم آرد امر میان آنها بداند هر رسد که خدا بر هر چیزی و است و بد رسد که خدا

أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

احاطه نمود به هر چه را هر چه بداند

آورده حق آماده این مشرکان	بس رسید از عذاب دگر	ایجاد و دانی عقل و اعتبار
ای کس که امن ایستاد و کار	قصه قرآست از حشرش از آن	هر دو ذریه از خدا برسدگان
هم فرساده او رسولی حاکم را	آمی روشن بنده در ظهور	کاورد بیرون دلمت سوی نور
آن کسان کایان بحق آورده اند	و آنکه او آورد ایمان بر خدا	کار سکو کرد بشوب و ریا
آرد او را در بهشتی که روان	دائم از حق در آن خرم بهشت	آورده بیکو رزق هر سکو سرشت
آبدانی کاوید او ایچین	همچنین بر من آن هفت آسمان	هفت ارس ایجاد فرمود از نشان
بین ارس و آسمان آید ورود	بداید آنکه حق بر کل شیئی	هست قدر گشت در هر چیز حی
هم رسیده است ارده داشت تمامه	عم او می محط است از شهود	در هر آچری که داد او را وجود

سُورَةُ النَّحْرِيمِ اِتْنَا عَشْرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

## سورة التحريم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغَىٰ مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٢ قَدْ قَرَضَ

ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه را که حلال کرد خدا برای تو میجویی خوشنودی حقیقت است و خدا آمرزنده مهریاست به تحقیق که فرار داد

اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةٌ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ٣ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ

خدا برای شما حلال بودن سوا ندهای شما و خدا صاحب اخبار شماست و اوست دانای حکیم و هنگامیکه پنهان گفت نبی بعضی

أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا

از ازواجش سخنی را پس چون خبر داد او و اطلاع داد او را خدا بر او بیان کرد بعضی را و اعراض نمود از بعضی پس چون خبر دادش

بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ٤

او گفت کی خبر داد مرا این که گفت خبر داد مرا دانای آگاه

از چه ای پیغمبر ۲ کامل مقام تو حلال حق وجود کردی حرام

ماریه بوده است یا اکل غسل که بخود کرد او حرام را حاصل

شرح آن باید شما حدان بکار هست در تفسیرها است از قرار

حق ترك اولی آمرزیده است در رجوعش مپران بریده است

تأکید رایل قسمها را بدین کرده یعنی ورس شماره یمن

اوست دانا در صلاح سرگان در صواب است آنچه و نماید در آن

مرحومینی را که از افشای آن داشت ابراه آن رسول پاک خان

هم وجود کرده حرام آن ماریه که یمن بودی حلال آن جاریه

حواکه آن هنگامه کرد او را خبر ساخت ظاهر بر پیغمبر دادگر

قصه ماریه نسبت گهم سر فاش کردی دار گهم مستتر

پس هنگامی که کرد او را خبر ز آنچه ارده بود فاش او سر سر

گفت پیغمبر ۳ سنی العليم کلو خاطر است از سر از ارقیم

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَ

اگر بوبه کنید سوی خدا پس حقی که گشت دلهای شما دو با او گهم شد شود بر او پس بدر سبکه خدا اوست یاری دهمه حدیث و

صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ٥ عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَرْوَاجًا خَيْرًا

صالح مؤمنان و ملائکه بعد از آن بز معین اند شاید بر ورد کارش اگر طلاق دهد شما را که عوض دهد شما را حقیقتا بهتر

مَنْ كُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

از شما زنان مسلمان را اینکه مؤمن اند در ان عابدات طاعت زبان بونه کسیده از ان عادت کسیده زبان هجرت گریبان دوش زده و دوش زده ای آناه

آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ

کریده اید که اهدا رید خودتان و کسانانرا آواش که زبانه اش سر در من و سنگهاست بر اوست ملائکه درشت سخت اهرمانی نمیکند

اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْلَمُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا

خدا را آنچه که امر کند ایضا را می کند آنچه که امر کرده شود ای آناه که کافر شدید خبر بیاورید امروز حراین

## الجزوالثامن العشرون

### نَجَزُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ <sup>۸</sup>

است که جزا داده بشوند آنچه بودید که میکردید

پس صد ارتوبه و گردید بار	از اذیت رسی <sup>۲</sup> و افشای راز	یامت گشته است آنچه ازوجه طلب	موجب توبه است برترك ادب
واچه گردیده است دلتی شما	رام و احس کاوست حفظ رازها	ورشمامه پشت گردید ای دورن	خود بر آزار رسول شمتن
پس خدا اوراست مولا و معین	حربل و صالحی از مؤمنین	بمدحق یعنی که اورا یاور است	جربیل و پشت و عونش حیدر است
فرقتند اندر این بریکدی	که بود خود صالح المؤمن علی <sup>۳</sup>	شاید آن پروردگار اندر ساق	گر زار را مصطفی گوید طلاق
بدهد اورا در عوس خالی رشر	میرانی از شما شایسته تر	مسلمات و مؤمنات و ثانات	عادات و سائحات و ذنات
دختران با حجاب شرمناک	همچین کز مصمت باشند پاک	مؤمنان دارید نفس خود نگاه	واهل خود را ز آتشی بردود و آه
مردمان کرات آن سوزنده اند	هم حجاره بروی افروخته اند	و اندر آن آتش بود افروختگان	س غلاط و س شداد اندر عیان
همج نصیبان اورید ایشان دعا	راچه فرموده است ایشانرا خدا	میکنند آرا که مانور از حقد	در عذاب آنکه س دور ارحقند
ای کسان که شما کار شدید	نورید امور و عذرا یسان شدید	غیر از این بود چرا داده شوید	آنچه را کادر عمل آورده اید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نُّصُوْحًا عَسَىٰ رِزْقُكُمْ أَن يَكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

ای آنانکه ایمن آورده اید توبه نماید سوی خدا رزق شما ایست که بکشد از شما گناهان شما را

وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

و داخل کند شما را بهشتها ای که می رود از زیر آنها هر ما روزی که بخار سالاد خدا بفرماید و آنرا که گردید با او

نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ لَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ

نور ایشان می رود مابین دستهای ایشان و سیمپایان می گویند پروردگار ما ایست نور ما و ما را مرا در ستی که تو در

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ <sup>۹</sup> يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَاَنْتَ الْمَصِيرُ <sup>۱۰</sup>

هر چیز توانائی ای دفعی جهاد کن با کفار و منافقان و سخت گیر بر ایشان و جایگاهشان دوزخ است و بداند از کشتی است

مؤمنان توبوا الى الله باوصوح	توبه حس اعی آن توبه صوح	مرحوب و است از صاحت حامه را	که بهم دورید ثوب عامه را
یعنی آن توبه که از حرق گناه	صوح یا است حامه قوی نگاه	شاید از هم از صحت باشد آن	مریض خویش و نفس دیگران
شاید از این توبه پروردگار	از شما پوشد گناهان شمار	و اندر آرد در بهشت پر وا	که بود جاری رزیرش بهرها
اندر آرد و یک رسوائی بند	دورد حق بر رسولی ببیدید	و آنکان و اهل ایمان بویید	در اطاعت با خدا محکم ببند
مشاهد نورشان از پیش رو	هم بدست راست ایشانرا کو	رسانا گردید امام نورنا	ترویم از ره نمرل هر کجا
هم نامر از که ان دشمنان	حون و بی قادر به حرارتشان	ای درین تو صفتها را حث	با مذاق سیرتان هم بدرنگ
خود در شکی نیستی در حال	دورح ایشانراست ماوی سؤال	است بود بر کافران آجایگاه	نارگشی ناپسند و ناجواه

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً زُوحًا وَامْرَأَةً لُوطًا كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ

زد خدا مثلی ای آنانکه کافر شدند زن زوح وزن لوط بود آن دو تا زیر دو بنده از بندگان ما هر دو شایسته

فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ <sup>۱۱</sup> وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

پس خیانت کردند آن دو سده را خدا جزی را و گفته شد داخل شود در دوزخ و در آتش داخل شوند گن و زد خدا مثل

لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِي لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ

را را ای آنانکه گردیدند فرعون هنگامیکه گفت پروردگار من بنا کن برای من زدند و دخانه در بهشت و نجات ده مرا از فرعون

## سورة الملك

وَعَمَلِهِ وَنَجَّى مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٢ وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ

و عمل او و نجات ده مرا از گروه ظالمان و مریم دختر عمران که نگاهداری کرد عورتش را پس دمیدیم در آن

مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُنَّ مِنَ الْقَائِمِينَ

از روح ما و تصدیق کرد سخنان پروردگارش و کتابهایش و بود اطاعت کنندگان

حق تعالی خود مثالی را نشان	کذیده در معنی زهر کافران	بود زوجه روح و اوط این دونه	هم آن يك واعه وین واهه
این دوزن بودند هردو البقی	تحت عیدین اعداد صالحین	پس خدات هردو گردید آن دورن	با دو عهد سرفراز ممتحن
آن دو بیغیر دوزن هیچ دفع	می نکردند اعداد حق بهمع	روحه روح او بطوفان گشت غرق	سك روحه لوط ایدش بغرق
وقت مردن گفته شد با داحلین	اندر آئند اندر آتش ایچین	این مثل شك است در بر دعول	هست در تجدید زبای رسول
حاصل اینکه است این وصلت سب	ایمنی را از عذاب و قهر رب	مهمش آمد او ز بهر مؤمن	روحه فرعون را اندر بیان
یاد کن چون گفت او رب این لی	برد خود سی تحت معنی	ده ز فرعون و زاعمالش نجات	همچین از اهل ظلم و سبوات
حق دعایش کرد دردم مسدعاب	رفع گشت از دش چشم او حجاب	پیش از آن کاید بیرون روحش رتن	حای خود دید او بخت در زمین
گفته بد فرعون دوزن از کنه اش	سك نگدارند روی سبیه اش	پیش از آن کاورار سد رسنه سبك	رفته بد روحش بخت بدرست
مار مریم دخت عمران کو نگاه	دامن خود داشت از فحش و گناه	پس دمیدیم اندر او از روح خویش	ناور شد بر مسیح خوب کیش
داشت ناور گمهای رب خود	آچه دادش وعده حیرت از واد	داشت هم تصدیق بر حجه صواب	هم نادر فرمان بران در هر حساب
خواستم شرحی فصل فاضله	در بیل آرم بحیر خامه	لب گردیم مرتضای رشك ناك	کاور و است از شهر خلق و پاک
	او را افراد حقایق ورد بود	بیست حفت او را که حفت مرید بود	



سورة الملك ثلثون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ

از تو آمد آنکه بدست اوست پادشاهی و اوست بر هر چیزی توانا آنکه پدید آورد مردن را و زندگی را تا شمارد شما را

أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ٢ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ

کدام خوشترید از کردار و اوست عزیز آمرزنده آنکه آفرید هفت آسمان را طبقه طبقه بهسی در پدید کردن بخشنده

مِنْ تَقَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ٤ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ

غافری پس بازگردان چشم را آیا بینی هیچ نقصانی پس برگردان چشم را کرة بعد آخری بر میگردد سوی توحشه

خَاسِتًا وَهُوَ حَسِيرٌ ٥ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْدَدْنَا لَهُمْ

ناگاه و اوست مانده شده و بهحق که آراستیم آسمان دسارا بجراغها و گردانیدیم آرا را در دکان مرشبطارا و آماده کردادیم برای

عَذَابَ السَّعِيرِ ٦ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ يُشْسَ الْمَصِيرُ ٧

ایشان عذاب آتش را و برای آنکه کافر شدند بر پروردگار خود عذاب جهنم است و بد باز کشی است

## الجزو التاسع العشرون

س بزرگست و معلى ذات حق  
آنكه مى باشد بدست قدرتش  
آزماید تا شما را در محل  
غالب و آمرزگار است او جمع  
همج ای شده اندر امیار  
بلندتر هرچیزی بجای خوشتر  
صحن طرد در حق افلاك اروقوع  
كن دونوت هر رمای دیده اند  
نگرد عیب آنچه اردافرون نظر  
ز آسمان راندم را با حصم شوم  
وايكه ای هم كه در پروردگار

در صفات خود زوصف ماخلق  
شاهی ملكوت و ملك از قدرتش  
از شما تا كست بهر در عمل  
رسمی اندر حرا و بر مضع  
سگری در خلق رهن خود توان  
هست در خفت جوانها دردن  
بارهم مردندش پس كن رجوع  
رحمی ارشد رجعت را ساز  
تا نماند از نظر كردن دگر  
النشاطین و جمعاها رجوع  
صاغر و سرش شد از اخبار

یا كه بر كاش فروست از شمار  
هم بهر چیزی توانا از جهات  
یا كه دارد عقل و فكر معوی  
آعدائی كافرید او این رواق  
اختلاف و اعوجاجی یا خلل  
چشم را گردان سوی آن دگر  
بر رجوع اولین قانع مشو  
بارگرد تا سويت چشم تو  
زیت از مصاحبا دادیه هین  
كرده ایم آماده ما را سیر  
در جهنم و اندران شش المصير

یا بافضالت دایم برقرار  
خلق كرد آنكس كه او موت و حیات  
در فواید از حیوة دنیوی  
در عیان سبع سوات طاق  
بی تناسب با كس چیزی در محل  
ران فطوری بنی آیا در نظر  
بل در این گردون طر كن نوبو  
هست دور از رؤت عیبی ازو  
آسمان كوست اقرب بر زمین  
هر دیوان بعد از این سوز و حیر  
هستشان ابرون عذاب از نا گریز

اِذَا اُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ ٨ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا اُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ

چون انداخته شود در آن بشنود مبرا را خروسی و آن بجوشد رداك شد باره باره شود از خشم هرگاه انداخته شود در آن جمعی سؤال كند

خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ٩ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ

ايشان را حراش آيا بدمر شمارا نداده كند آری آمد ما را بشنود پس كند كردیم و كشم نفرساده جدا هج جز

اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ١٠ وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي اَصْحَابِ السَّعِيرِ ١١

بستید شما مگر در گمراهی بزرگ و گفتند اگر بودیم كه می شنیدیم یا می دانیم بودیم ما در یاران آتش

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ١٢ اِنَّ الَّذِیْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

پس اقرار كردند بگناهانشان پس از رحمت مراهل آتش سوران بدرسیكه آناكه مفرسد از پروردگار در جهان مراهل است آمرزش

وَ اجْرٌ كَبِيرٌ ١٣ وَ اسْرُوا قَوْلَكُمْ اَوَاجْهَرُوا بِهِ اِنَّهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ١٤ اَلَا يَعْلَمُ مَنْ

و مبد بزرگ و جهان سارند سجدارا یا آشكار آید آرا بدرسیكه اوداست داب سار آید بیداید آنكه

خَلَقَ وَ هُوَ اللّٰطِیْفُ الْخَبِيرُ ١٥ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ

پدید كرد و اوست لطیف خبر اوست آنكه گرداند برای شما زمین را نرم پس سرگردند در اطرافش و

كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَيْهِ الْمُنُورُ ١٦

بخورید از رزق او و سوی اوست انوار

شوند از دورج آواری بگوش  
دوزخست آن نفسهاش بشنوند  
هر كه انكده شود فوحی دران  
رد پس ایشارا نمودیم از شان  
بسیب الا كه در گمراهی  
یا نعل می نمودیم از ضرر

چون در انكده شود اندر حیم  
همچو آوار چار اندر خروش  
آن صدا از دوزخ نفس بزند  
ز انكسان پرسند ما ناخازان  
هم مصر كشیم در تكه ایشان  
زین ندارد ایج خود آگاهی  
نك نمی بودیم ز اصحاب سحر

همچو هزمها كه در نار عظم  
پس بخوش آید شود بزرگ كو  
هر ایشاست در خوش و خروش  
بر شما آنا بیامد هم ده  
همج نفرساده حق گفتیم ما  
هم نگویند از تاسف گر كه ما  
پس بذبب خود كند اقرارها

بازره بازه گردد از غیظ عدو  
هرچه دروی افكند آید بجوش  
كافران گویند آری آمده  
ز انچه میگویند از بهتان شما  
می شنیدیم آن نصیحت ز انبا  
پس كند دورا هل دوزخ را خدا

## سورة الملك

زانخدانی کآ گهست اوراضمیر	هستشان آمزش و مزدی کبیر	درنهان باشند وزدل ترسکار	وانکه می ترسد از پروردگار
کوبود دانا بر اسرار صدور	نزد حق یکسان بودا در ظهور	گر همی دارید یا فاش و عیان	قول خود در حق پیغمبرهان
آنکه خلق سینها کرد و خطور	نیست آیا آگه از سر صدور	واقفت از جهوسر یعنی تمام	یا که عام است این بحال خاص و عام
علمش از شیتی ناشد منقطع	هم ز مکنونات اشنا مطلع	باشد او باریک بین باریک دان	خاصه کاندرا کارها فاش و پنهان
وبن مثل باشد ز نمکین شدید	بس بدوش ارس هر حال روید	رام و فرما بر نمود ایسان بها	اوست آنکس که رمین را بر شما
هم بسویش بشر گردید از قنور	هم خورید از روری حق بی قنور	وان بود دوش رمین در احتمال	قصد باشد از ماسک یا جمال

ء اَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ يَّخْصِفَ بِكُمْ الْاَرْضَ فَاِذَا هِيَ تَمُورُ ۱۷ اَمْ اَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ

آیا این شدید از آنکه در آسمانهاست که فرو برد باشد زمین را پس آنگاه روح مزده باشد آیا این شدید از آنکه در آسمانهاست که

يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ۱۸ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

بفرستد بر شما تند باد پس خواهد داشت چگونه باشد ستم دهنده و تحقیق که تکذیب نمودند آیا که از پیش ایشان بود پس چگونه است انکار من

۱۹ اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمَنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

آیا دیدند سوی پرده بالای ایشان که مال کشاده اند و فرامی آرند چه چیز نگاه میدارد آنها را جز خدای درستی که او هر چیز

بَصِيرٌ ۲۰ اَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ اِنَّ الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي

بصیرت آیا که است این که او لشکر است برای شما که یاری میکند شما را از غیر خدا نیستند کافران هر در

غُرُورٍ ۲۱ اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ ۲۲ اَقَمْنِ يَمْشِي

غرور آیا که است که روزی منهدم شمارا که باز گیرد روزی را بلکه لجاح کرد در سر کشی و سر باز دزدن آیا پس آنکه راه میبرد

مُسْكِبًا عَلَى وَجْهِهِ اَهْدِيْ اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۲۳

و سرنگون بر رویش هدایت یافده تر یا آنکه می رود درست استاده بر راه راست

کاو شما را در زمین سازد فرو	ایمن آیا خود شدید ایکافران	را که او میباشد اندر آسمان
کاو فرستد بر شما بادی شدید	پس رمین آدم بجاش آید او	ایمن آیا دان شدید ارامتجان
جمله تکذیب رسل نموده اند	سکر زره کاندرا آن باشد پدید	رود پس باشد که زاندارم بحان
ننگرند آیا بسوی طرها	آنکه سا که پیش از ایشان بوده اند	پس چنان باشد عقوبتهای من
مرگیشان می ندارد در هوا	فوق ایشان صف کشیده در هوا	در پریدن بالها گسترده اند
کیست آیا کان بود خند شما	از سقوط الا سحاش خدا	هر یکی را داده طبعی در مسیر
کیست آیا آنکه دهد رزقشان	تا کند یاری شمارا جز خدا	بستند این کافران هر در غرور
کافران داند این لیک از غرور	رزق خود گریز گیرد مشنان	کیست یعنی آنکه حق کر رزق خویش
هست او ره یافه تر یا کسی	در لجا چند و عتو و در نفور	می رود آیا پس آنکس کاو کون
	که رود استاده بر راه او بسی	راست یعنی می رود بر راه راست

قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۲۷ قُلْ هُوَ

بگو اوست آنکه آفرید شمارا و گردانید برای شما گوش و چشمها و دلهای اندکی شکر میکنید بگو اوست

الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۲۸ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آنکه پراکنده کرد در زمین و بسوی او محشور میشوید و میگویند کی خواهد بود وعده اگر هستید راستگویان



## الجزو التاسع العشرون

۲۶ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۲۷ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

بگو جز این نیست که علم نزد خداست و جز این نیست که منم پیام دهنده آشکارا پس چون بنند آرازدیک بدشود رویهای آنانکه کافر شدند

وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ۲۸ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ

وگفته شود اینست آنچه بودید که آرا میخواستید بگو آید دیدید اگر هلاک سازد مرا خدا و هر که با من است و یا رحمت کند ما را پس کست

يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ۲۹ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ

آنکه بپناه گیرد کافران را از عذاب دردناک بگو اوست بخشاینده اعلان آوردم بآن و بر او توکل کردیم پس نزدی خواهی دانست بسبب آنچه اوست

فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۳۰ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ

در گمراهی آشکار بگو خردید اگر کرد آب شمارا فرو رفته پس کست بدهد شمارا آبی روان

<p>داد گوش و چشم و دل ز امداد تان از هزاران یا یکی یا بر یکی پس جزا یابد اندر یوم شر علم ساعت و آنچه معفی از شهادت میدهم کاروز آید بر زبر زان شود آثار مکتها عیان سازدم حق و آنکه با من هست پاک تکیه بروی کرده ایم از آگاهی آهاتان در زمین گردد فرو حاصل آنکه شکر معمم بر عباد</p>	<p>تا شما ها بشنوید و بگریید اوست آنکس کو شما را آفرید مشرکان گویند کی آید کجاست هم حراین سود که باشم بده چون بعود نزدیک بیند آن عذاب مؤمنان گویندشان رورست این یا بچشد کیست پس کز رنج بد زود پس باشد که دادید ای که کیست کیست آن پس کاورد ماء معین واجب است آن نعمت آرد چون بیاد</p>	<p>اوست کو آنکس که کرد ایجاد تان شکر سمعت لیک گویند اندکی هم بسوی او شما گردید حشر کو جز این بود که ردیک خداست آشکارا عنی شما را من خیر زشت گردد رویهای کافران کوشما ببید آیا گر هلاک قل هو الرحمن آما به کوچه می ببید آیا کز زرو</p>
--	---	---



### سورة الفلم اثنتان وخمسون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۲ مَا أَنْتَ بِمُعْجِزٍ ۳ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ۴

بقلم و آنچه می نویسد که نیستی تو بهمت پروردگار تو معجز و اینست که تو را پاداش بدون منت

وَإِنَّكَ لَمَلَكٌ لَخَلْقٍ عَظِيمٍ ۵

و بدرستی که توئی بر خلق عظیم

<p>نوع مراد از نفس کلیه است هم صورت اشیاست زین نوع وین قلم آنچه بنکارندگان این صور نیستی دیوانه ای فخر کبار آنکه در عقل و نبوت خاتم است نیست غیری در وصولش واسطه</p>	<p>عقل نامی نیز مقصود از قلم که شد اندر اوح امکانی رقم می نویسند از قلم پرور زر تو نعمتهای آن پروردگار عقل او گویند ببقلا کست تا بود منت تورا از رابطه</p>	<p>یاوت از تأثیر خفای تود پس قسم بر سطر سطر ممکنات هست آن باز اربین داری روان آنچنانکه بر تو این نیست دهند مر تورا اجر است بی منت ز کس خود تو بر خلق بزرگی ایرسول</p>
--	--	---

## سورة القلم

هست اندر حسن خلق افزون سخن  
گفته منصور اینست که بر یک وید  
لبك مگوید صفی شو منقل  
بستن آهم بود دور از گمان  
او نخواهد جز رضای بار خویش  
این لسان دیگری بدك سخن  
متصف چون رصفت حق شدی  
آب جو وارد چو در قلم شود

با تو گویم بعضی از آن جمله من  
بنگری از چشم حق نز چشم خود  
هست خلق ادراکت ارشد معتدل  
حز که آید یای عشق اندر میان  
فارغست از راحت و آزار خویش  
گویم از قانون تفسیر ای حسن  
رستی از قید خودی مطلق شدی  
موج آن در موج دریا گم شود

گفته بعضی خلق این باشد چشم  
پس دقیق است این کلام عام نیست  
وان میسر نیست بهر هیچ کس  
چونکه آمد عشق هر فکر بیکه هست  
پس نکرد او فعلی آن محبوت کرد  
خلق ذبک این است گرداری محل  
آن به خلق تست دیگر خلق اوست  
تا باصل خلق باشی منته

که کند خشم از کست  
هست بهر یغنه بهر خام نیست  
جز که بندد دست و سواس و هوس  
دان که از شهر حواس او بار بست  
کرد محبوب ار که کاری خوب کرد  
وصف تور و صف حق گرد بدل  
خلق او خود هم بزرگ و هم نکوست  
از او چیزی زان نباشد مشبه

فَقَسْبُصِرْ وَ يُبْصِرُونَ ٦ يَا أَيُّكُمُ الْمَفْتُونُ ٧ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ

پس زود باشد که ببینی تو به بیند یکدام يك ار شد مفتون اند بدرستی که پروردگار تو است او دانای تر تا آنکه گم شدار را من و اوست دانای تر

بِالْمُهْتَدِينَ ٨ فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ ٩ وَ دُوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ١٠ وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ١١

بهدایت شدگان پس اطاعت مکن سگدیز کنند کار آرزو کردند گشای رومی کسی پس رومی کنند پس اطاعت مکن هر سوگند دروغ خورنده

هَمَّا ز مَشَاءَ بَنِمِيمٍ ١٢ مَنَاجٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَمِّمَ ١٣ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ رَنِيمٍ ١٤ أَنْ كُنَّا ذُمَالًا وَ بَنِينَ ١٥

عیب کننده رویده سخن چینی را بار دارنده از خیر تعدی داده بدکار رشت حفا کار بعد از آن حرام راده را ادا بیکه هست صاحبان مال و پسران

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ١٦ سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ ١٧ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا

چون خوانده شود بر او آیات ما گوید اساطیر ای پیشینان است زود باشد داغ کشش بر خرطوم بدرستی که ما متلا کردیم ایشان را چنانکه متلا کردیم

أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُنَّ مِنْهَا مُصْبِحِينَ ١٨ وَلَا يَسْتَشْنُونَ ١٩ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ

یاران باغ را هنگامیکه سوگند یاد کردند که طعم میگیریم آرا و رور کنندگان و اخراج نکند پس آید بر آن طواف کسیده از

رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ ٢٠ فَاصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ٢١ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ٢٢ أَنْ ائِدُّوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ

پروردگار خود و ایشان خفته گانند پس گشت آن باغ چون باغیکه جری نداشت پس ندا هم کرد صبح در افغان که با مدادر وید بر گشتان

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٢٣ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ ٢٤ أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مُسْكِبِينَ ٢٥

اگر راستید نمر کنندگان پس رفتند و ایشان پنهان مشورت میکردند که داخل نکند آرا در آرو بر شما در مانده

وَ غَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ فَأْدِرِينَ ٢٦

و بامداد رفتند توانایان

زود پس بینی و بنشد از شهود  
هم بود اعلم بر آنکو یافت راه  
تا که ایشان با توهم رومی کنند  
میکنند سار عیب مردمان  
پس عتل یعنی بهانه خو بخلق  
زانکه باشد صاحب مال و ولد  
زود باشد تا کنیم اودان شان  
مکبانرا آزمودیم از فراغ  
آن بر ایتم و مساکین عام بود

دشمنات تا که اندر فتنه ود  
نیست بیرون چیزی از علم اله  
پس بدین طعنه با نرمی زد  
بر سخن چینی بود هر سو روان  
سخت رو بگشاده اشکم تنک خلق  
چون راو آیات ما خوانده شود  
داغ بر خرطوم بنهیش عیان  
بر بلای قحط چون اصحاب باغ  
گر که پخته میوه اش یا خام بود

رب تو بر گرهان دانای راست  
پس مبر فرمان تکذیب آوران  
هم مبر فرمان خلاف مهین  
بار دارنده زخیر و بخل خواه  
با وجود این رسم است این عجب  
گوید از عجبی که دارد در نهان  
حکم قرآن عام باشد بر عید  
وان بصفا بدز مردی حق پرست  
چونکه مرد او و ارنانش سال بو

تا که گمراه از رهش و در ره راست  
دوست دارند از تو رومی در عیان  
که حور دسوگند بیش از ضعف دین  
بگذرنده از حدود و یر گناه  
فی پدر اوراست پیدا ی سب  
باشد این افسانه بشنایان  
گرچه دارد اختصاص این بر ولید  
میوه اش در هر زمان کند بدست  
زان ندادی بر مساکین نیم هو

## الجزو التاسع العشرون

صبحکه گفتند با سوگند سخت دادن حق مساکین از منال پس بر آن ستان بطوف آمدلا کشت پس آن باغ چون آمد سر اندر آید از برنده میوه اند نا فقیران نشوند آوازشان خود بقصد مع مسکین امداد

میوه آرا بچشم از درخت شرط استناست بی بحث و جدال و آشی بود آنکه رو کرد ارسا همچو تل خاک می نخل و ثمر نی چو دولان بر سر کالو امد زانکسان پوشیده گردد رازشان رود رمید آن توانایان و شاد

یا که استننا گفتند از ضمیر بست استننا همان کاری بگفت آمد از پروردگار تهر و نب یکدیگر را صبحکه خواندند باز پس بسوی باغ آوردند روی رازشان این بود کاسرو ز اسراع قدرین یعنی رستم رشت خویش

یا که مستننا نشد مال فقیر بلکه باید کان شود با فضل جفت خفتگان بودند ایشان خشک لب تا بحرث خود روند از اهتر از خفته میگردند با هم گفتگوی تا باید هیچ مسکینی بی باغ بودشان قدرت بضبط کشت خوش

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ۚ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۚ قَالِ أَوْ سَطُّهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا

پس چون دیدند آهارا گفتند بدرستی که ما بیگانه گشتگان بلکه ما غمناکیم ای بهره کمت بهترشان آیا گفتیم مر شمارا که چرا

تُسَبِّحُونَ ۚ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۚ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوُمُونَ ۚ قَالُوا

تسبیح میکنند گفتند میدادیم پاکی پروردگار را و ما بودیم ستمکاران سر رو کردند بعضشان بر بعض دیگر ملامت کنندگان گفتند

يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۚ عَسَىٰ رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ۚ كَذَلِكَ

ای وای بر ما که ما بودیم زیاده رواں شاید پروردگار ما عوض دهد ما را بهتر از آن درستی که ما سوسی پروردگار خود رغبت کنندگان هم همین است

الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۚ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ

عذاب و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر ناشید که ندانید بدرستی که برای پرهیزکاران است در پروردگار خود دهشتنهای با نادر و نعمت

۳۵ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۚ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۚ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

آیا پس میگردانیم مقدار ارا ما بدگناهان را ان چیست مر شمارا چگونه حکم میکند آیا مر شمارا است کتابی که در آن منجوابید

۳۸ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۚ أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْقَعَةِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَمَةِ ۚ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۚ

بدرستی که مر شمارا است در او آنچه را اختیار میکنید آیا مر شمارا است بیایمانی موی که در ما انکمال رسیده روز قیامت بدرستی که مر شمارا است آنچه حکم میکنید

پس چو دیدند آنچه بد اندوخته باغ ما زیرا که دی معمور بود پس بگفتند اینکه این ستان ماست یاد نارید از خداوند از چه رو پاک یعنی زانکه باشد ظلم کیش وای بر ما زانکه ظافی بود ایم ما بسوی رب خود پس راغبیم هست در دنیا عذاب حق چنین متقین را هست جنات نعیم نیست واقع ورکه باشد حظ ما پس بگردانیم در داد خلود هست آیا بر شما نازل کتاب یا شمارا هست ارما از عهد

کشت راز خود سیاه و سوخته آفت و ویرانی از وی دور بود بلکه ما بی بهره ایم از آن بحواس چونکه نعمت بر شما آورد رو بل ستم کردیم ما بر نفس خویش راه طاعت بر خطا پیبوده ایم عفو او را و احبیم و طالبیم وان عذاب آخرت از وزن از این برد رب خود بدون خوف و بیم هست اوفی از نعیم دوسرا مسلمین را چون گنهکاران نبود کاندران خوانید این از فضل و باب عهد و سوگند موی که در شهود

پس بگفتند آرمای نا اشلتم با شانی پس نداستند آن گفت اوسطشان که بد در عقل راد پس بگفتند اینکه پاکست آنجا بعض پس بر بعض آوردند رو رب ما شاید دهد ما را بدل چون بشیمان از خطای خود شد بد این شود رایب بود وان مستدام مشرکان بگفتند از خبت سرشت حق برد قولشان گفت این چنین مر شمارا چیست چون حکم اندرین وادران باشد شما را برقرار کان رسیده تا قیامت شدیدید

راه باغ خود مگر کردیم کم باغ ایشانست بر دود و دخان من بگفتم بر شما آیا ز داد کاه بود پروردگار ما بجا بودشان از هم ملامت مودو بهتر از آن باغ از خبر عمل باغ بهر دادشان حق بگردد کر تصدق دل بداند این امام آنچه میگوید محمد از بهشت ما حکم آیا ستم در مسلمین میکنید ای اهل کفر و اهل دین آنچه را که خود نمایند اختیار که شما را هست حکم آنچه کنید

## سورة القلم

سَلَّمَ اَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيْمٌ ٤١ اَمْ لَّهُمْ شُرَكَاءَ فَلَيَاْتُوْا بِشُرْكَائِهِمْ اِنْ كَانُوْا صٰدِقِيْنَ ٤٢ يَوْمَ

پرس از ایشان کدامتان بآن گفتید آیاهم ایشانرا شریکانند پس بارید شرکاء ایشانرا اگر هستید راستگویان روزیکه

يَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ فَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ ٤٣ خٰشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ

کشف کرده شود از ساق و خوانده شوند بسجود پس سوانند کفرود افتاده باشد چشمهاشان دروگردایشرا خواری و بتحقیق

كَانُوْا يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ وَهُمْ سٰلِمُوْنَ ٤٤ فَذَرْنِيْ وَمَنْ يُكْذِبْ بِهٰذَا الْحَدِيْثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

بود که خوانده میشدند بسجود وایشان تن درستان پس واکدار مرا و کسیکه تکذیب میکند این سخن را برودی درووردم

مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ ٤٥ وَ اَمْلِیْ لَهُمْ اَنْ كَيْدِیْ مَنِیْنٌ ٤٦ اَمْ نَسْتَلْهُمْ اَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مُّثْقَلُوْنَ

از راهی که ندانند و مهلت بیدهیم ایشانرا درستی که بیدم محکم است آیامیخواهی ارا ایشان مزدی پس ایشان از تاوان گران بار شد گانند

٤٧ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُوْنَ ٤٨ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصٰحِبِ الْاُخُوْتِ اِذْ نَادٰی

آیا نزد ایشانست اریغیب پس ایشان میسویسند پس صرکن حکم پروردگارت را و مباش چون رفیق ماهی هنگامیکه بدارد

وَهُوَ مَكْظُوْمٌ ٤٩ لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّهِ لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُوْمٌ ٥٠ فَاجْتَبِهْ رَبَّهُ

و اوست درخشم اگر نه آن بود که دریافت آرا نعمتی اری پروردگارش انداخته میشود بجائی و او بود خیانت کرده شده پس برگزید آرا پروردگارش

فَجَعَلَهُ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ٥١

پس گردآید او را از بیکان

می پرس از مشرکین کایشان کدام را سبکویان گریویدایشان در آن مردمان گردید خوانده بر سجود خوانده میگشتند زیرا بر سجود و آنکه تکذیب او کنند بر این سخن نعمت ایشانرا دهیم اندر جهان احرى آیا جوئی ایشانرا نکار پس شکیا شو بحکم رب خویش یاد کن چون رب خود را خواند او پس بصحرائی شدی افکنده او	صامتند این حکم را با اهتمام که رسد ایشان نعمات حنان سجده تواند پس گرداز عود و آنکه می بودند سالم در عود رودشان بگیریم بر ریح و محن با نوا و نعمت و عیش و امان تا که باشد از غرامت سحت بار هر چه از قوت رسد آرا بپیش و آنکه می پر بود از خشم دوتو خالی از آب و گیا از حستجو درگزیدش پس ز رحمت گردکار	با شریکان باشد ایشانرا نکیش اندر آروزی که مرچیده شود چشمها افتاده باشد چون فرو ای محمد پس مرا بگذار هین از مقامیکه بدادند آنکسان زانیکه کید اعنی عقوبتهای من لوح محفوظست یا نزدیکشان همچو یوس صاحب ماهی مباش گر نه آن بودی که او را یافت بار واداران وادی پرآمده واک پس عود از صالحینش در شمار	باید آرد آن شریکان را پیش خامهها از ساق تا دیده شود خواری ایشانرا رسد اریشت رو تو مناش اندوهناک و دل غمین گمانست استدر اراج یا فاضلی عیان هست سحت و محکم اندر هر زمن پس بویسند آنچه میگوید آرا آن کاهو ز قوشا صوری کرد فاش رحیمی از زرد رش د امتنار او ملامت برده مکشتی هلاک
---	---	--	--

وَ اِنْ يَكَادُ الْاٰذِيْنَ كَفَرُوْا لَيُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوْا الذِّكْرَ وَ يَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ ٥٢

بدرستی که نزدیک بود آنکه کافر شدند هر آینه زبند ترا بچشمهایشان چون شنیدند ذکر را و میگویند اینکه او دیوانه است

وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ

و نیست او مگر بیدی مرجهانانرا

## الجزو التاسع العشرون

مرد بدچشمی بد از قوم اسد  
حق نگاهش داشت از چشم عدو  
چون شدند از تو فرآ را یکی  
وانگهی که بست قرآن در یقین  
فرقه گویند دوراست از خرد  
من برانم در مقام همدی  
گر کند تکمیل اوصاف نکو  
وصف ماری چون دهد در خود کمال

مردمانرا داد ریح از چشم بد  
هم فرستاد او خود این آیت فرو  
می بگفتند اینست مجنون بیشکی  
غیر پندی بر تمام عالمین  
اینکه تا باشد اثر در چشم بد  
نسخه حامع بود چون آدمی  
چون ملک گردد بوصف و خلق و خو  
کار مار آید زوی در دین و حال

مرو را بردند نزد مصطفی  
بود نزدیک آنکه کفار از اثر  
جن دهد تعلیمش این گفتارها  
هست افزون در میان اهل فن  
فرقه گویند هم بود سعید  
باشد از اوصاف حیوان و ملک  
ور کند تکمیل اوصاف دی  
هم چنین در کل خیرات و شرور

کش ز چشم بد در اندازد زبا  
می بفرزاندت از چشم و نظر  
خرق عادت یا کند زاشعارها  
اندر این باب اختلاف اندر سخن  
گر که بر کس زهر چشم بدرسد  
مرویه اندر او بی ریب و شک  
همچو آن حیوان شود در کودنی  
یک بین والله اعلم بالامور



### سُورَةُ الْحَاقَّةِ اثْنَتَانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَاقَّةُ ۲ مَا الْهَاقَّةُ ۳ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْهَاقَّةُ ۴ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْفَارَةِ ۵ فَامَّا ثَمُودُ

ای بیشک بوقوع آید چه چیز دانا گردانید ترا چیست آن بیشک تکذیب نمود ثمود و عاد درهم آورنده پس اما ثمود

فَاهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ۶ وَ امَّا عَادُ فَاهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ۷ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ

پس هلاک گردانیده شود بقیوت و اما عاد پس هلاک گردانیده شد بباد تند زور آور برکاشت آرا ایشان هفت شب و هشت روز

أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَانَهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ۸ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ۹ وَ

بی دریی پس بینی آسگروه را در آن افتاده گویا بودند ایشان درخت خرما افتاده پس آیینی ایشانرا هیچ باز مانده و

جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ۱۰ فَمَصَّوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً ۱۱

آمد فرعون و کسانی که بود پیش از آن و بر و در شد بگناهان پس با فرمای کرد در رسول و در گار خود را پس گرفت ایشانرا اگر رفتی افزون در سخن

إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ۱۲ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعْيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ۱۳

پس در سبکه ما چون طغیان آب بود برداشتم شمارا در کشتی تا گردانیدیم آرا را ای شما بیدی و یاد میکردانرا گوش یاد گیرنده

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ۱۴ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّنَا دَكَّةً وَاحِدَةً ۱۵

پس چون دمیده شود در صور یک دم بدن و برداشته شود زمین و کوهها پس هم زده شود هم زده شدنی یک مرتبه

ساعتی کان بگمان یابد وقوع هست آساعت قیامت بگمان حورد سازد بشکند گوید هم داد سحقی که گذشته بد زحد باشد اسبصال یا قصد از حسوم گوئیا بودند تنهای بحیل بنی آیا زانکه از هر کجا قوم لوط اعنی که شک اندر خدا	هم وقوعش شد سزاوار از شوع حاقه میباشد یک از اسماء آن این زمین و آسمانرا بیم دم حق مسلط ساخت بر عاد از آمد شد مرایشانرا مسلط از رسوم بر زمین آن جسمهای بس ثقیل هیچ نفسی را توانی یا بودشان و فشرک افزون سر خطا	چيست آساعت توراد اناچه ساخت کرد مرتکب کذب آن عاد و ثمود فاهلکوا بالطاغیه اما ثمود هفت شب آن بادیر آشوب و سوز پس تودیدی گریدی حاضر هلاک که بود بوسده و خالی میان آمد آن فرعون و بیش از وی ذکر گشت عاصی پس هر آن قومی زیش	تا چه چیز است آن بهنگام شناخت ساعت کوبنده را از آنچه بود پس زیاد اما هلاک عاد بود بر توانی میوزید و هشت روز مرد و افتاده ایشانرا بخاک اوقت از باد تنیدی در زمان اهل دها که شد آن زیر و زبر بر فرستاده رسول رب خویش
---	--	--	---

## سورة الحاقة

پس خدا بگرفتشان اندر خون	کان گرفتن بود در شدت فزون	ما بهنگامیکه طغیان کرد آب	حلقان کردیم در فلک از شتاب
ما بگردانیم پندی ز انتباه	کوش و اعی دارد آنرا تا نگاه	پس دهیده چون شود در صوردم	یک دمیدن کاوست نفعه صفهم
ارضها و کوهها از جای زان	میشود برداشته اندر زمان	خوار بشکسته شود ارض و جبال	پس بک بشکستن اندر اختلال

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ <sup>۱۶</sup> وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ <sup>۱۷</sup> وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ

پس آروز بوقوع آید بوقوع آئنده و شکافته شود آسمان پس آنست روزست و فرشتگان در اطراف آن و بردارند

عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ <sup>۱۸</sup> يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ <sup>۱۹</sup> فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ

عرش پروردگار ترا بالا شان در آروز هشت فرشه چنین عرس میشود و پنهان نماید از شما پنهانی پس اما کسیکه داده شد

كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ مَا أَقْرَأُوا كِتَابِيَةَ <sup>۲۰</sup> إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ <sup>۲۱</sup> فَهُوَ فِي عِيشَةٍ

نامه اش بدست راستش پس میگوید بگیری بد بخواند نامه مرا بدست چپ که من دانسته ام که من دریافته ام حسام را پس اوست در عیشی

رَاضِيَةٍ <sup>۲۲</sup> فِي جَمَّةٍ عَالِيَةٍ <sup>۲۳</sup> قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ <sup>۲۴</sup> كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ

پسندیده در هشت دالی که میوه اش نزدیک است بخورید و آشامید کورا بسبب آنچه پیش فرستادید در روزها گذشته

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَةَ <sup>۲۵</sup> وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَةَ <sup>۲۶</sup> يَا

و اما آنکه داده شده نامه او بدست چپش پس میگوید با یکش داده شده بودم من نامه ام را و ندانسته بودم چیست حساب

لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ <sup>۲۸</sup> مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةَ <sup>۲۹</sup> هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةَ <sup>۳۰</sup> خُذُوهُ قَعْلَوْهُ <sup>۳۱</sup> ثُمَّ الْجَحِيمَ

ایکاش آن نبود حکم کننده کفایت نکرد ارمی مال را بایشه از من تسلط بگیرد او را پس غل کنبدش پس بندد ازید او را در

صَلَوَهُ <sup>۳۲</sup> ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ <sup>۳۳</sup> إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ <sup>۳۴</sup>

دورح پس در زنجیریکه ذرع آن هفتاد ذرع است پس در کشیدش که او بود که ایمان نمی آورد بعد او در زورک

ساعت واقع شونده پس وقوع	یابد آروز و پذیرد هم شیوع	پس شکافد اندر آروز آسمان	ار محره سست و آید در عیان
هم ملک باشند اطراف فلک	اندر آروزی که در وی بست شک	فوق ایشان عرش رت را کشد	حل هشت افروشته و ارجا بلند
عرض کرده میشوند آروز هم	رحمت و بر سوال ذولکرم	می نماید هیچ معنی بر خدا	اندر آروز اسرار از شما
داده پس آرا که گردد و ان بجاست	نامه کردار او بردست راست	پس بگوید نامه کردار من	می بگیرد و بخواهد ارجلن
من یقین بودم بدنا بی فزون	که حساب خویش را بسم کنون	پس بود آنکس بعیش دلپسند	در هشتی کاوست عالی و ارجند
میوه های آن بود نزدیک پس	دان خورید و هم بیاشامید پس	در شما خوب و گوارا باشد آن	اکل و آشامدی دور از زبان
را بسبب کز پیش فرستاده اید	اندر ایام گذشته ار امید	و آنکه آید نامه او بر شمال	پس نکوید این شد کاش ار ملال
نامه ام یعنی ندادندی بدست	هم ندانستم حسابم آنچه هست	کاش بودی حاکم من در بحار	موت دائم با گشتم زنده باز
می نکردی دفع از من این عذاب	مال من که جمع کردم بحساب	من شدم نابود و سلطانی من	کم شد ارم خوار گشتم این رم
بر زبانه رسد پس حکم کل	که بگیرد و ببیدیش بفل	پس در آیدش ناتش موکشان	تا در آتش سورش نام و شان
پس بزنجیری در آیدش بار	ذرع آن هفتاد ذرع اندر قرار	را که ایمان او باوردی هر کر	بر خداوند عظیم ار سو طرد

وَلَا يَحْضُرُ عَلَيَّ طَعَامُ الْمَسْكِينِ <sup>۳۵</sup> فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هِيئًا حَمِيمٌ <sup>۳۶</sup> وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلِ

و رغبت نمی داشت بر طعام دادن فقیر پس نیست مرا ورا امروز این جا خوشی و نه خوراکی مگر از جرك و حراحت

## الجزو التاسع العشرون

۳۷ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ۳۸ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۳۹ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ۴۰ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ

نمی خورد اورا مگر گناهکاران پس سوگند میدهم آنچه می بینید و آنچه نمی بینید بدستیکه آن سخن رسولی است

كَرِيمٍ ۴۱ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ۴۲ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ ۴۳ تَنْزِيلٌ

کریم و نیست آن سخن شاعر اندکی که نمی گزید و سخن غیب گوئی بیوحی اندکی تفکر نمیکند فرو فرستادنی

مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۴۴ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ۴۵ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۴۶ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ

است از پروردگار عالیشان و اگر فرار کند بر ما بعض سخنان هر آینه بگیریم از او دست راست او پس هر آینه قطع نمائیم

الْوَتِينَ ۴۷ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ۴۸ وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ۴۹ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ

از او رک کردن را پس باشد از شما هیچ احدی از آن منع کنندگان و بدستیکه او هر آینه پدیدست برای پرهیزکاران و بدستیکه ما میدانیم که از

مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ ۵۰ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ۵۱ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ۵۲ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

تکذیب کنندگان و بدستیکه آن حسرتست بر کافران و اوست هر آینه حق و یقین پس تسبیح گو نام پروردگار خود که بزرگ است

می نکردی هیچ تحریص این گدا حز که از زردانه اهل حجم پس خورم سوگند بر آنچه شما که بعنوان رسالت از خدا هم نه رانکه از مغیبات او خبر بل ز رب العالمین بر مصطفی ما بگیریش همانا دست راست حمله یعنی عاجز از اس و حان ما ندانم اینکه بعضی از شما هم تحقیق آنکه از پروردگار یعنی از وصفی که بروی بارو است	مردم را بر طعام بی و نی خورد آن حز گنهکاران دم می بینید و ببید آنچه را خواند آرا بر خلاق بر ملا مبدهد یا بندکم لبک این ذکر شد فرستاده بدون افری پس در تمش رک دل کاس سزاست کاری ار خواهد خدا از مع آن هست قرآرا مکد درخفا هست قرآن حق و صدق و استوار کن تو تزیهش که عذاب سزاست	بست پس اورا هم امروز این مقام وان بدمت است از اعمال زشت ایکه قرآنست اندر ذکر وید نیست قرآن قول شاعر بشکی یا تذکر اندکی را هست زین ور که بر ما افتری بند رسول از شما پس بست یکتا تا او هست قرآن بند بهر مقین هست قرآن یا که تکذیبش عیان پس تا تسبیح بر نام خدا منتقل یعنی قدس ذات باش	حامی و خویشی نه چیزی از طعام در حجم نفس و طمع بد سرشت از رسولی پس کریم و ارجمند لبک تصدیقش نمایند اندکی که باشد این مقال کاهن بعضی اقوال آنکه دور است از تقول مانع از کشتن شود از هیچ سو منفع زان میشود ایشان یقین باعث حسرت بر بهر کافران کاو بر رگت از سپاس ماسوی اندر این فکر اغلب اوقات ناش
---	---	--	---



### سورة المَعَارِجِ اَرْبَعٌ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۲ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ۳ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ۴ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ

سؤال کرد سوال کننده عذاب را که وقوع آینده است برای کافران نیست مرا و دافع کننده از خدای صاحب معارج عروج میکند ملائکه

وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ۵ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ۶ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا

و روح سوی او در روزیکه هست قدرش پنجا هزار سال پس صبر کن صبر سکو بدستیکه ایشان می بینند او را دور

## سورة المعارج

۷ وَنَرُّهُ قَرِيبًا ۸ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَيْلِ ۹ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْصِ ۱۰ وَلَا يُسْئَلُ حَمِيمٌ

و مامی بینم اورا نزدیک روزیکه می باشد آسمان چون فلز گداخته و میشود کوهها چون بشم و پیرسد نزدیکی از

حَمِيمًا ۱۱ يُبْصَرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْنَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنَهُ ۱۲ وَصَاحِبَتُهُ وَآخِيهِ ۱۳ وَ

نزدیکی بیا کرده شوند ایشان دوست دارد که با هم کار که آتش حدامیدار عذاب روز چنین پسرش را و زش را و برادرش را و

فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ۱۴ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ۱۵ كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْلِي ۱۶ نَزَاعَةً لِلشَّوْءِ

خویشاش را که جای داده باشند و آنکه در زمین است همگی پس سامانی دهد چنانست بدرستی که آرزای او ایست خالص از دود بسیار گذشته

۱۷ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ۱۸ وَجَمَعَ فَأَوْعَى ۱۹

یوست سرشار را را اطراف را میجوید آرا که پشت و رو کرد و جمع کرد پس انداخت در حالی

<p>خواست يك خواهنده الحق عذاب کیا جدا هست از محمد حق و راست آنها را که خواهد کردگار کاست بهر انبیا و اولیا سوی عرش حق در آوریکه راست دانکه ایشان را وقوع آعداب روزی آن کابین چرخ نیک افراخته هم پیرسیده شود خویشی ز خویش هم زن خود را که بدغمجوار او مرد جان ریاس ناموسی دهد هم فدا دهد برادر و اقربا هم چنین خواهد فدا دهد تمام که زمانه خالص آمد آن شرر خواست آتش آنکه برحق کرده پشت</p>	<p>کاست واقع که افرازا در عقاب کن من نازل غذای کان نجاست بست آرا دایمی در روزگار در بهشت عدن از فضل خدا قدر آن پیچه هزار از سالهاست افروست و بست حاجت در شتاب می شود چون نقره بگداخته یکدگر را گرچه می بیند بیش در بلا و محنت و غم یار او نی که آن بدهد فدا تا خود رهد خواهد این معنی که رهد از بلا هر که باشد در زمین از خاص و عام پوستها را بر کنند مانا ز سر روی گردان شد ز فرمان درشت پس ظرفی داشت آتال او نگاه</p>	<p>تا که این را خواست دادند اگر تا چه شد حال آرمان در محضرش ذی المارج آن خداوند بلند یا مدارج در سوات از فتوح صبر کن پس صبر نیکو در مقام کافران بیند آرا پس بعد کوهها گردد چویشم کرده ربك دوست دارد محرم ار بدهد فدا وین نهایت باشد از رنج و مهن تا بدانی عایت هول و غلق آن عشیره که ورا حاداده اند تا رهاوند آن فدایش از بلا یا بود نزع اعضا از محل مال دنیا کرد جمع اهرم مقام حق واحد هم بداد از انبیا</p>	<p>نصر حارث بوده گویند از خبر شاید اهرم خورد سگی بر سرش صاحب آن غره های ارجمند ران روید افروشتگان بال و روح برحفا و طعن و تکزب انام مابسی بینم نزدیک آن وعید تا بگوئی پشم چون گردید سلك از عذاب آروز مرفرزد را که فدا بدهد کسی بر خویش زن من پناه از آن برم برحول حق ایمی ر آسیب دنیا داده اند نه چنان باشد چه سود از اقتدا روید ارجایش دگر ناید بدل بی تامل در حلال و در حرام</p>
--	---	--	--

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۲۰ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۲۱ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ۲۲ إِلَّا الْمُصَلِّينَ

بدرستی که انسان آفریده شد بسیار حرص چون مس کند او را شری حرص گسسته است و چون مس کند او را خیر منع کننده است مگر نماز گذاران

۲۳ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأِئُومُونَ ۲۴ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ۲۵ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

آنانکه ایشانند بر نمازشان همیشه و آنانکه در اموالشان حقیقت معلوم برای سائل و محروم

۲۶ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّمَاتٍ ۲۷ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابٍ رَئِيهِمْ مُشْفِقُونَ ۲۸ إِنَّ عَذَابَ

و آنانکه تصدیق میکنند بایمان روز جزا و آنانکه ایشانند از عذاب پروردگارشان ترسان بدرستی که عذاب

رَئِيهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ۲۹ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۳۰ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ

پروردگارشان غیر مأمن است و آنانکه ایشانند مرفروج خود را حفظ کننده مگر بر جفته هاشان یا آنچه مالک باشند بپنهانشان



## الجزو التاسع العشرون

قَانَهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۲۱ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۲۲ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ

پس بدرستی که ایشان غیر ملامت شدگانند پس کسی که خواهش کرد و رای آن پس اگر و ایشان تعدی کنندگان و آناسکه ایشانند مر امانتهاشانرا

وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۲۳ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ۲۴ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و بمانشا را رعایت نموده اند و آناسکه ایشانند بگوا خود استادگان و آناسکه ایشانند مر نمازماشان محافظت کنندگان

۲۵ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ۲۶

آنکروه در بهشتها گرامی داشته شده اند

آفریده گشته است آدم ملعون چون رسد شری را و باشد حروع و انکسان کز یکی اعمالشان و انکسان کماقوم بر روز حرا زانکه می باشد عذاب ربشان آنچه یا گردید مالک دستشان و انکسان کما در امانات و عهد و انکسانکه بر نماز خویشان	پس حریص اعنی هم این دارد وقوع چون رسد خیری بر او باشد منوع حق معلومست در اموالشان هشتان تصدیق بچون و چرا غیر مأمون نیست یعنی رو امان نیست ایشانرا ملامت اندران میکند ایشان رعایت در شهود مرنگه دارند آداب و سنن	عارفی پرسیده گردید از ملعون حرم صلیب کسان جماعت از یار بهر درویشی که هست او را سوال و انکسان کز عذاب گردگار و انکسان نایشان روح خوش صبط هر که جوید مکحی پس غیر این و انکسانکه بر گوا ایشان قیام آنکزه باشد ایشان در هشت	گفت حق تفسیر کرده کن رجوع هست ایشانرا دوام اندر نماز و انکه محتاجست لوسائل جمال مشفقون باشند یعنی ترسکار میکنند از غر ربهاشان برط آنکزه نگذاشته اند از حد یقین میکند از خوف خلاق الامم پس گرامی گشته از حسن سرشت
--	---	---	--

فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِينَ ۲۷ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ غَرِينَ ۲۸ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

پس چیست آنرا که کافر بدردنوشتابد گانند از راست و از چپ توحدا جدا آیاطمع مدارد هر مردی از ایشان

أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ۲۹ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ۳۰ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ

که داخل شود در بهشت های ناز و نعمت نه چاست بدرستی که ما پدید کردیم ایشانرا از چیزی که به خدا پس گویند یاد می کنم بروردگار مشارق و مغارب

إِنَّا لَقَادِرُونَ ۳۱ عَلَىٰ أَنْ نُنْزِلَ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۳۲ فَذَرَهُمْ نَخْوضُوا وَ يَلْعَبُوا

که ما نیز هم آینه توانایان در اینکه عوس آری بهر ار ایشان و ما نیستیم به پیشی گیرندگان پس و اگدا را ایشانرا اصحت اطل کنند وادی کنند

حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ۳۳ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ

تا ملاقات کنند روز شارا که وعده داده میشود روزیکه بیرون آیند از کورها شبانند کوی ایشان بسوی بقان

يُوفُضُونَ ۳۴ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلُّكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ۳۵

می شبانند خشوع کننده است چشمهاشان را اگر دایشانرا خواری ایست آرزو که بودید وعده کرده شدید

چیت آنرا که پس کافر شدید یا گروه فرقه فرقه مخلف به چنین است ایچ کافر در بهشت پس خورم بر رب مشرقها قسم میکند هر روز از شرقی طلوع یعنی ایشانرا براد ازیم ما پس فروهل تا شروع ایشان کنند اندر آروزی که آیند از نمون خاشع و بر رو فتاده بر زمین	حاجب تو میباشد از گرد ارعاد و بر تمجر متصف ره یابد ما چنان خبث سرشت هم مغربها که دارد شمس هم هم کند بر مغرب دیگر رجوع خلق دیگر حایشان سادیم اما درامور لغو و لیس و نایسند با شتاب از قبرها ایشان برون همچو دریش بنان آن مشرکین هست این روز آنکه در دنیا قرون	مطمئند از یمن و از شمال دار آیا هر یکی زایشان طمع خلق ما کردیم ایشانرا پدید مشرق و مغرب ز بهر آفتاب اینکه ما ناشیم قادر در محل بما نه مسبوقیم اندر امر خویش تا کنند ایشان ملاقات از ایشان کوئیا کایشان شبانند آنچه چشماشان افتد از خبثت بزیر وعده داده میشوند از آزمون	رگروه حلقه کرده در ضلال تا شود داخل در - - - - - و رع ز آنچه دانند اعنی از نطفه یلبد سصد و شصتست هر سال از حساب کاوریم از جایشان خلقی بدل تا کسی جوید زما سقت بیش روز خود که بودشان وعده بران بر نصب یعنی علم از هر مکان ذلت ایشانرا پیوشد ناگیر
---	--	--	--



سورة نوح تسع وعشرون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي

بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی گروهش آنکه بفرسان گروه خود را پیش از آنکه باید ایشانرا عذاب دردناک گفت ای گروه من بدرستی که من

لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ٣ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا ٤ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ

مرا شما را از سادۀ هستم طاهر آنکه بندگانم را و بپرهیزد از او و اطاعت کنید مرا بامر و درمرا شما را از گناهان شما و پس اندازد شما را

إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ

نامدنی نام رده شده بدرستی که و بفرستاد خدا مرا گاه آمد پس می افتد اگر بودید که بداید که تیر و در کارا بدرستی که خواهم

قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ٦ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي

ایشانرا شب و روز پس میزد و ایشانرا خواندن من مگر گریختن و بدرستی که من هر گاه خواندم ایشانرا تا آنکه در گمیری ایشان کردا بدیدند انگشتها را در

أَذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ٧ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ٨ ثُمَّ إِنِّي

کوشهای خود و بر و کشیدند جامه ایشانرا و اصرار کردند و سر کشی کردند سر کشی کردند پس بدرستی که خواهم ایشانرا باوازی بلند پس بدرستی که

أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ٩ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ١٠ يُرْسِلُ السَّمَاءَ

آشکارا گفتم ایشانرا و پنهان گفتم ایشانرا پنهان پس گفتم آمرزش خواهد از پروردگار خود بدرستی که بوده است آمرزیده بفرستد آسمانرا

عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ١١ وَيُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ١٢

بر ایشانرا بی باران و میدد بکند شما را بمالها و پسران و فرامیدهد برای شما هشتها و میگرداند برای شما نهرا

ما فرستادیم نوح ٢ بگو	سوی قومش آل قابل عفو	آنکه قوم خویش را بکن تویم	پیش از آن کاید عذاب من الیم
گفت ای قوم شما را از خدا	من بدیری آشکارم بی خطا	ایکه بفرسید بر بکناش	و اتقوه و اطعون شده وش
تا بامرزد شما را از ذنوب	غافری آن کاوست غلام الغوب	بار پس دارد عفوهایتان	تا بوقی نام برده گشته آن
زانکه آمدت که تقدیر است رو	چونکه آید پس بفتند دم و	گر شما هستید از فکر و نظر	می بداید ایج امرار خیر و شر
سالمها با قوم بودش بحث ورد	شرح آرا بیش گفتم ارسد	گفت ای پروردگارم با سق	روز و شب این قوم را خواهم بحق
پس بفرود ایج ایشانرا بکار	ار دعا و خواندن من جرفرار	هر زمان خواهم بتوجه این رومه	تا تو ایشانرا بیامری همه
اندر آوردند انگشتان بگوش	حامهها بر سر کشیدند این وحوش	هم شدد ایشان بکفر خود مصر	سر کشی کردند اندر چهر و سر
پس نمودم دعوت ایشانرا بلند	آشکارا چه دادم وعط و بید	هم بجوادم من بیسای و رار	تا مگر آرند ایمان خفیه ناز
گفتم آمرزش پس از پروردگار	می بجواهد اوست چون آمرزگار	تا که ناران او فرستد بر شما	بی بی باران ریزان از سما
هم کند امداد برمال و بنین	بر شما از فضل خود جان آفرین	هم دهد حنات بر بعل و ثیر	جویهای جاری از هر رهگذر
این صفی از خود بگوید گفته اند	شد ز استغفار رنح هر کرد	هر غنی کاید بیشت ای فقیر	دامن حق رو باستغفار گیر
شد در ایام عمر فحطی شدید	او باستسقا برون شد با امید	بر دعائی هیچ او نکشود لب	غیر استغفار بر درگاه رب
پس بگفتندش که ای میر عطا	چون در استسقا بکردی تودعا	گفت خواندم آنچه بارانرا بناست	خواند پس این آیه کاصل مدعاست

## الجزو التاسع العشرون

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً<sup>۱۳</sup> وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً<sup>۱۴</sup> أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

چيست مر شمارا که بختر سيدار خدا عظمه ترا و بتحقيق آفريد شمارا تازه بعد از تاراه يانديديد چگونه آفريد خدا هفت آسمانرا

طِبَاقًا<sup>۱۵</sup> وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا<sup>۱۶</sup> وَاللَّهُ آتِبْتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا<sup>۱۷</sup>

زيريكديگر وگردايد مهر را در آهار و شدائي و گردايد آفتابرا چراغی و خدا رو يانيد شمارا از زمين رو يانيد ن

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا<sup>۱۸</sup> وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا<sup>۱۹</sup> لَتَسْلُكُوا مِنْهَا

پس بر ميگرداند شمارا در آن و بيرون مياورد شمارا بيرون آوردن و خدا گردايد بر اي شما زمين را كسرده تا آمد و رفت كنيد از آن

سُبُلًا فِجَاجًا<sup>۲۰</sup>

راههای کشاد مرا

نوح گفتا مر شمارا چيست اين وانگهي كو كرده است اينچنان تا بشيخوخت از حال حنين ماه را گرداند اندر آسمان حق برو يانيد تا چون رسبي ارس را كرد اوبساطي استوار	که اميد از حق نداريد اينچنين مختلف در طور هست از ياد تان رتبهها گرديد طي مردم حين روشني بخش رهي اندر عيان از زمين در اول اندر ايمني تا در آن گيريد آرام و قرار	تا كند توفيق و تكريم آن خدا بطفه و علقه بديد اول تمام حق ببندد اينكه تا چون آفريد شمس را گرداند بر مردم - سراج هم برد بار اندر آن و آرد برون تا رويد از آن شما در راهها	مر شمارا در كرامات و عطا مصلحه پس گشتيد پس لحم و عظام هفت گردون مطلق بر يديد تا رود رو طلعت شب لا علاج خود برون آوردن شد و قوت چون راههاي بس گشاده هر كجا
--	--	---	---

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً<sup>۲۱</sup> وَمَكَرُوا مَكْرًا

گفت نوح پروردگار اندر ستيكه ايشان با مرا سر داري كردند و بيروي كردند كسير كه بفرود آهار امال او و ولد او مكرزيان و دادا بشيدند بديانيدشدي

كِبَارًا<sup>۲۲</sup> وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا<sup>۲۳</sup> وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَ نَسْرًا

بزرگ و گفتند كمداريد الله خدا يا افتابرا و سكداريد و در او نه سواعرا و و يغوث را و يعقوف را و نه نسر را

<sup>۲۴</sup> وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا<sup>۲۵</sup> مِمَّا نَخْطِئُتَاهُمْ أَغْرِقُوا فَادْخُلُوا نَارًا<sup>۲۶</sup>

و بتحقيق كه گمراه گردايد بسيار بر او بفرود ستكارانرا مكر كرامي از كنهان ايشان غرق گردايد به شد پس داخل شدند در آتش

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا<sup>۲۷</sup> وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ

پس نه يافتند بر اي خود از غير خدا ياوريرا و گفت نوح پروردگار او اسكدار مر زمين از كافران

دَيَّارًا<sup>۲۸</sup> إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا<sup>۲۹</sup> رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ

دياريرا بدرستكه اگر و اكذاري ايشان اگر امكنند سگدان ترا و بارند فرزندان مكر بكاران ناسپاش پروردگار ايا مر زمرا و پدر و مادر مرا

وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْنِي مَوْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

و كسر اك داخل شد در خانه من مالمين و مر مؤمنين و مؤمنات را و مفر اي ظالمانرا مكر هلاكت

نوح گفت اي رب من عاصي شديده از سران كردند ما را بيروي	قوم من و زمين بنشينيد بند اين گروه اعني ز اشراف غوي	بيروي كردند ذانكو زايد آن مكرها كردند آتوم سترك	مال و فرزندان نكردش جززيان مكرهاي بس شديده و بس بزرگ
---	---	---	--

## سورة الجن

می‌مدارید از پرستش و نیاز مربوط و هم‌دگر سر و یوق نسرهم بر شکل مرغی از طیور بر عصوفی عطف باشد این مقال پس در آتش داخل آن فرقه شدید در رمین از کافرین دیار هیچ هیچ غیر از فاجران ناسیاس مؤمن و موفن در این بیت آمده می‌مفرا حز هلاک و رنج بد	از الهان دست می‌گفتند باز هم بگذازید از صدق و ثوق بدیعوق آن شکل اسب اندر ظهور لا ترد الظالمین الا صلال از ره اجر امشان غرقه شدند گفت نوح ای رب من مگذازه‌یج می‌رایند این جماعت در تاس وانکه ادر خانه‌ام داخل شده بر ستمکاران بگذاشته زحد	منع تا گیرند خوددوری ز نوح مرسواع و و دکه بود آن دوسنم بدینوث آن شکل شبیری در شباغ این اکابر اکثری رازان گروه بر ستمکاران مبغزا جز هلاک یاوری چون در ملا بشتافتند بندگالت راهمه گمره کنند والدینم را ز فصل خویشتن که شدند از دار دنیا با ثبات	کودکان را بس نمودند از وضوح مگذازید و باز مگذازید هم و دکه بشکل مرد و شکل زن سواع همچنین گمراه کردند از وجوه نوح گفت اعنی که‌ای معبود بیاک پس نه هر خویش جز حق یافتند گر تو ایشانرا هلی بر جای چند می‌یامرزم توای رب الکرم هم تمام مؤمنین و مؤمنات
---	--	---	--

### سورة الجن ثمان و عشرون آية و هي مكية

#### بسم الله الرحمن الرحيم

بسم حقای بخشاینده مهربان

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۚ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ

گو و وحی کرده شد بسوی من که شنید بدطایفه از جن پس گفتند بدرستی که شنیدیم قرآن را عجب که هدایت نمود بسوی راستی

فَأَمَّا بِنَا بِهٖ وَلَٰكِن نُّشْرِكُ بِرَبِّنَا أَحَدًا ۚ وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ۚ وَ

پس گردیدیم باو و شریک نکردادیم بروردگار خود احدی را و آنکه بلند است عظمت شان بروردگار ما نکردت زنی را و فرزندی و

أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَىٰ اللَّهِ شَطَطًا ۚ وَآنَا ظَنَّمْنَا أَن لَّنْ يَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ اللَّهِ

بدرستی که بود که میگفت کم خرد ما برخدا سخن دور از صواب و بدرستی که ما گمان کردیم که بگویند هر گراس و جن بر خدا

كَذِبًا ۚ وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ۚ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا

دروغ و بدرستی که او بودند مردانی از انس که پناه میبردند مردانی از جن پس افزود ایشان را طقیان و بدرستی که گمان

كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ۚ

کردند همچنانکه گمان کردید آنکه بر نعوهدا بگزارند خدا احدی را

گو محمد وحی از حق شد من کرده‌ایم از پیش ما حقیق جن ره بسوی رشد بنمایند نکو برتر آن پروردگار است و بلند آن سخنها بیکه بگذاشته زحد لاجرم میگفت هر چه آن سفیه بود مردانی ز آدم که پناه که نبودیم از فزون در علم و جاه	اینکه بشنیدند قرآن بی سخن چيست تا آن گریز آبی مطمئن پس خود آوردیم ما ایمان براو نه زن او گیرد نه فرزند از بسند بدهد اعنی نست جفت و ولد بودمان باور که باشد آن وجه بر رجال جن گرفتندی بگاه آدمی می‌جست چون بر ما پناه	زیر نخله چند تن از جنیان قوم خود را پس بگفتند از طلب شرک ما نازیم بر پروردگار جاهل و نادان ما یعنی بلیس اس و جن را خود گمان کردیم ما چون شنیدیم آن کلام با فروغ زاستعاذه آدمی بر جنیان پس گمان بردند ایشان چون شما	هفت تن بودند یا نه گمان اینکه شنیدیم ما قوی عجز بریکی را صام زین پس ز اختیار بر خدا گوید سحها آن حبس می‌گویند اح کندی برخدا یاقیم آن بر خدا بسه دروغ حیل و کبر و سرکشی افزودشان هیچکس را بر بینگزد خدا
---	---	---	---

## الجزوالتاسع العشرون

وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَثَّ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُبُهًا ٩ وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ

و بدستیکه جسم آسمانرا پس یافتیم آرا یر شده از نگهبانان سخت و تیرهای شهاب و بدستیکه ما بودیم کمی نشستیم از آن در نشیمنهای برای

فَمَنْ يَسْتَمِعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ١٠ وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ

کوش کردن پس کسبیکه استماع می نماید اکنون می آید برایش تیر شهاب متوجه و بدستیکه می دانیم آيا شری خواسته شده یا آنکه در زمین آمد یا خواسته

بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ١١ وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مَنَادُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرِائِقَ قَدَدًا ١٢ وَ أَنَا ظَنَنَّا

بود پروردگارشان خیری و بدستیکه بعضی از ما صالحانند و بعضی از ما وای آن و بدستیکه ضایع حد ادا و بدستیکه گمان کردیم آنکه

أَن لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ١٣ وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ

عاجز توانم ساخت خدا را در زمین و عاجز سوایم کرد او را از راه گریختن و بدستیکه ما چون شنیدیم هدایت را ایمان آوردیم باو پس کسکه

يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ١٤ وَ أَنَا مَنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مَنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ

ایمان آوردند پروردگار خود پس هم خواهد داشت از نقصان و طمعان و بدستیکه ما بعضی از ما مقادیم و بعضی از ما تعدی کنند گانند پس کسکه اقیاد و رید پس

تَحَرَّوْا رَشَدًا ١٥ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ١٦

آنها حواشید در راه حیات را و اما تعدی کنندگان پس باشند از برای جهنم هبه

آنکه ما کردیم قصد آسمان	تا تاخیم استراق سمع از آن	یافتیم از یاسان شدید	آسمانرا یرکه ما آمد پدید
وازشهت و احسان ازیکه ملک	منع دیوان زان نمایند از فلک	ما بدیم آنکه نشستیم از سما	در شمنهای عالی هر کجا
بهر سمع اعنی خبرها بیکبک	کوش می کردیم اقوال ملک	این زمان از خندان هر کس طلب	می کند اخبار پس باشد عجب
یابد او استاره آتش فشان	کش کند منع از صعود آسمان	ما نمی دایم زین آیا بفرص	خواسته شد مریدی راهل ارض
یعنی از این که ملایک مع ما	می نمایند از صعود اندر سما	یا اراده کرده سر پروردگار	رشد و خیری بهایشان رین قرار
چون زما شایستگان هستند دش	که شکوئی و خیراتند بش	هم رما باشند قومی پست تر	زانکسان که صالحند و بیکفر
یا که غیر صالحان یعنی ددان	مقتصد یا در میان این و آن	راههای ما بود از یکدگر	مقطع چو آنکه باشد در بشر
راههای مختلف داریم ما	ای که بیک راه و رفتاریم ما	این بدستیم بروحه یقین	حق رما عاجز نکردد در زمین
هم رما عاجز کردیم او را از آن	که گریزیم از کنار آسمان	گر کند رما اراده امری او	کی زفرمانش توان بر تات رو
خبر او را اعتقاد این است و حال	که بود غالب رایشان ذوالعلال	چونکه فرآرا شدیم از طلب	کان هدایت راست از هر ره سب
ما آنان می نکردیم از تمام	تا او کزوی شدیم آن کلام	پس هر آنکس که و در رب خود	پس شرسد از نقص و رهمق وند
بعضی از ما مسلمانند و معدود	بعضی از ما هم ستمکاران وجود	پس هر آن را بر محق کردن بهاد	کرده اند آقوم پس قصد رشاد
و آنکه بیرون رفتگانند از طریق	هنرمند اندر جهنم آفریق	وحی کرده بر من این گشته دگر	اینست شان وقصه از حکم و خبر

وَ أَن لَّوِ اسْقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا ١٧ لِنَقِّنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ

و اینکه اگر مسقم شده بود در راه هر آینه می دادیم ایشانرا از آبی سیار تا بیا زمانیم ایشانرا در آن و کسی که روی گرداند از ذکر پروردگارش

رَبِّهِ يَسْلُكُهُ عَذَابًا صَعَدًا ١٨ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ١٩ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ

در می آوردش در عذابی سخت و اینکه مساجد برای خداست پس معوا بد با خدا احدی را و بدستیکه چون برخواست

عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يُكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ٢٠ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ٢١

بده خدا که بخواهد او را از دیک بود که شود بر او بالای یکدیگر برده بگو جز این نیست کمی خوانیم پروردگار را و شریک می گردانیم باو احدی را

## سورة الجن

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ۚ ۲۲ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ

بگو که من مالک نیاشم برای شما ضرری و نه نفعی بگو که من در پناه نگیرم از خدا احدی و نیام از غیر او

مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۚ ۲۴ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارًا

هرگز و نه پناهی مگر رسانیدن از خدا و پیامهای او و هر که نافرمان برداری کند خدا را و فرستاده او پس بدستگاه رای او ست آتش

جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ ۲۵

دوزخ جاویدند در آن همیشه

<p>کر که کردند اهل مکه مستقیم آرمایش تا نمانیم اندران و آنکه کرد اعراض از داد خدا و از زمان برخاست که بنده خدا جنبان نزدیک بد کز ازدحام یا که این باشد کلام حق دگر یا سخن عام است یعنی انس و جن می گیریم من بمعبود ملک کومرا رهبار بدهد یک نفر نیستم قادر بچیزی من هلا هر که عاصی شد بفرمان یکسرش</p>	<p>بر طریقی گوشت افضل هم فویم تا که ملک آید برون ارامتجان آورد در رنج سحش مرزا خواند او را در شمار و دردعا حنفگان باشد روی هم تمام که قوم خویش دادندی خبر مجمع گشتند بروی مطمن هیچ کس از مساویش را شریک در پناه خود زهر دادگر حزلاغی را که آن هست از خدا هم نه فرمان برد از پیغمبرش</p>	<p>آشان بدهیم بسیار از عون معی این باشد که اندر راه راست دیگر ارحق است مسجدها عان یعنی اندر بطن محله در شمار پس تعجب را چه دیدند آزمان کاینچنین بد شود و گناهانشان ای محمد کوحز این بود که من گو که مالک نیستم مرزا هم نیام غیر از او هرگز پناه هم دگر بیغماهایش را که داد پس بود در</p>
---	---	--

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَائُودُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَ أَقْلٌ عَدَدًا ۚ ۲۶ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ

ما چون شد آنچه را که وعده داده شد پس بروی خواهد داشت که کیست ناتوان تر از راه مددکاری و کمتر در شمار بگو عدام آیا نزدیکست

مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ۚ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۚ ۲۷ إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ

آنچه وعده داده میشود یا بگرداند مرا آنرا پروردگار من دور دانای غیب است پس مطلع عباد را بر غیب احدی مگر آنرا که پسندید

مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ۚ ۲۸ لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ

از رسولی پس بدستگاه او در میان و در از میان دودنش و از پشت سرش نگاهبانی تا بداند که تحقیق رسانند بیغماهای پروردگار را

وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

و احاطه نمود با آنچه نزد ایشانست و ضبط کرد هر چیز را از راه شمار

<p>تا بوقتی که ببیند آنچه را تا که باشد زمین و دوقوم نیک و بد هست آیا بلکه نزدیک آزمان عالم الغیب است و بر کس عیب خویش یا کسی کا و راست نسبت با رسول تا کنند او را حراست هر زمان هم بداند هر رسولی که خداست تا مبدا آنکه در تنزیل وحی کرده احصی آنچه را از نیک و بد</p>	<p>وعده داده میشود از ابتلا اضعف او اریار و کمتر از عدد که بآن موعود گشتید آچنان می نازد آشکار از بعد و پیش در کمال و در مقام و در اصول آن ملائک از شرور انس و جان همچو او حکمش مصون از هر خطاست مشته سازند حال از اسرونی جمله اشیا را شمرده در عدد</p>	<p>زود پس باشد که تا دانند از کافران گفتند این وعده است کی یا که گردانده است هر پروردگار جز کسی را که پسندیده است او پس در آرد حق زایش و پس و را تا بداند خود رسول نیکام زانکه او از اشتباه اهرمن هم فرا رفته علش آنچه را هست یعنی ضبط اندر علم او</p>
---	---	--

## الجزو التاسع العشرون

### سُورَةُ الْمُزْمِلِ عَشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُزْمِلُ ٢ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ٣ نِصْفَهُ ٤ وَأَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ٥ أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ

ای کلیم بر خود چیده برخیز شب مگر اندکی نصفش یا کم کن از او قلیلی یا بفراید بر آن و شمرده بخوان قرآن را

تَرْتِيلًا ٥ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ٦ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً ٧ وَآقُومٌ قِيلًا ٨ إِنَّ لَكَ

شمرده خواندی بدرستی که ما روزی بخواهیم بر تو سخنی گران بدرستی که برخوای شب سجت راست در دوشواری و درست تراست از راه گفتمار بدرستی که هر

فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ٩ وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ١٠ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ

تراست در روز آمد و شدی دراز و یاد کن اسم پروردگار خود را و منقطع شود منقطع شدی پروردگار مشرق و مغرب است نیست خدائی

إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ١١ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ١٢

مگر او پس گیر او را و کارزار و صبر کن بر آنچه میگویند و جدائی گزین از آنها جدا گزیدنی بگو

ای خود پیچیده از خشت کلیم	بهر طاعت خبز از شب شد جویم	یا که کم از نیمه یعنی چون دوثلث	روت و باقی ماند از بهر توثلث
یا که زایدی بر این دوثلث باز	کان بود افرغ ربع اندر شمار	حاصل آنکه حوکه ماند از شب قبل	خبز بهر طاعت حق ای خلیل
با ثانی خوان تو قرآن را چنان	که شود روشن حروفش در بیان	میخوان قرآن بتعجیل و شتاب	کن لطایف را در یک اندر خطاب
زود باشد آنکه گفتاری ثقیل	مرنو ما ساریم وحی ار هر قبل	یا ثقیل است آن میزان و جزا	یا مکلف راست مشکل در ادا
ساعتیکه ناشی آن اندر شب است	بهر طاعت از دگر وقت اصعب است	افدم اندر فصل و اقوم در مقال	زاسکه باشد نفس فارغ ز اشتغال
رفت و آمد شد چو در روزت دراز	در مهمایکه فرصت آن ساز	بس توحه در شب اندر طاعت	هست اولی در حضور حصرت
یاد کن پروردگارت را بنام	در شب و روزش بخوان در هر مقام	شوریده سوی او از ماخلق	وز مقامات و منازل تا بحق
پرورنده مشرق و مغرب که او	هست الهت لا اله غیره	تا نماند غیر او حزی بها	لا اله الا الله این است ای کبا
پس گیر او را بخار خود وکیل	کیست جز او را ورا گیری کفیل	ار هر آن شنی که حوامی سود خویش	باشد آن محتاج اندر بود خویش
هست توحید ای که کار خود بحق	و اگداری و اهری از ماخلق	صبر کن بر قولشان از هر قبل	هجرت از ایشان تا هجرا جیل

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا ١٣ إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ١٤ وَطَمَامًا

ووا گداز مرا با تکذیب کنندگان صاحبان نعمت و مهلت ده آهار اندکی بدرستی که در دماست بددهای گران و وزخ و خوراکی

ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ١٥ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَهِيلًا ١٦ إِنَّا أَرْسَلْنَا

صاحب کلو گیری و عذاب پر درد روزیکه زلزله در آید زمین و کوهها و شوند کوهها تلهای دیک پراکنده بدرستی که فرستادیم

إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ١٧ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ

سوی شما رسولی کواه بر شما همچنانکه فرستادیم بسوی فرعون رسولی را پس نافرمانی کرد فرعون آن رسول را پس گرفتارش

أَخَذًا ١٧ وَبَيِّنًا ١٨ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ١٩ السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَأَن

گرفتنی سخت پس چگونه بپرهیز خواهید کرد اگر کافر شدید روزیکه بگرداند کودکان را پیرامون آسمان شکاف پذیر است بآن باشد

## سورة المزل

وَعْدُهُ مَفْعُولًا ١٩ إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ٢٠

وعدہ اش کرده شدہ	ندرسٹیکہ ابن بندیت	پس هر که خواهد فراگیرد سوی پروردگار شراهی
هل مرا با اهل تکذیب و ستم بند و غلها نزد ما اندوخته هم عدای بس شدید و دردناک کوهها چون تار یک از هر کجا تا در اعمال شما باشد گواه گشت پس فرعون عاصی بر رسول پس چسان خود را نگاه ای مشرکان کبود کارا پیر گرداند همه وعدہ حق گردد آن کرده شده	که خداوندان مالد و نعم هستن هم آشی او و حه باشد ایشان را مها در هلاک خود پراکنده شود حمد زحما در قیامت مر نواب و برگاه دعوت موسی کرد ایح او قول می دارید از عدای آچان ازیب و هول و وحش و واهمه در وقوع آن بیت شکی کامده	مہلت ایشانرا ده اندر مہلتی خوردہا سکہ گیرد در گاو اندر آروزیکہ اندر رلراہ ما فرستادیم خود سوی شما ہمجا سکہ خود فرستادیم ہم پس گرفتیش بفرق اندر بنیل کر مایید ایچین در گھر خویش کردد آرور آسمان شکافته باشد این آیات بندی هر که خواست

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ

بندرسٹیکہ پروردگار تو میداند که تو بر مجری کمتر از دوثلث شب و نصفش و ثلثش و گروهی از آنان سکہ بانوا بندو خدا

يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَأْتِي عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّا تَقُولُ فَأَقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ

اندازه میکند شب و روز را دانست اینکه ضبط تواند آرا پس در گذراند از شما پس بخواید آنچه میسر شود از قرآن دانست اینکه خواهد شد

مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي

از شما بیماران و دیگران سیر خواهند کرد در زمین که بجویند از فضل خدا و دیگران کارزار خواهند در

سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

راه خدا پس بخواید آنچه میسر شود آرا و بر یادارید ساز را و بدهید زکوٰۃ و وام دهید خدا را وامی بکو

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ

و آنچه پیش بفرستید برای خودتان از خوبی می یابد آرا در خدا آن بهتر است و عظیم تر از راه یاداش و آمرزش خواهد داد خدا

اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بندرسٹیکہ خدا آمرزنده مهربانست

رب تو داد که برخیزی تو شب حق کند اندازه لیل و بهار بر شما پس گشت حق در غفو باز در عوض یعنی بهر وقتی ز شب و ز شما باشند هم با اختیار قوم دیگر در ره حق کار زار هم بیا دارید از واجب صلوة آنچه بفرستید پیش از بهر خویش اجرش اندر نزد حق و اعظم تراست	کترین از چار دانک ای منتحب کس بداند آن بغیر از کردگار ترک آرا داد رخصت از جواز خود شما خوانید قرآن بی تعب که روند اندر زمین بر اتجار میکنند از جد و جهد بی شمار هم دهید از مال بر مسکین زکوٰۃ از نیکوئی نزد حق یابد بیش هفتصد بدهد عوض از هر چه هست	همچنین در وصف وهم ثنی دلیل هم بداند آنکه نتوانید هیچ پس بخواوند آنچه سهلست از کلام هم ز مرصانان بود آ که تمام میکنند از فضل حق روزی طلب پس بخواوند آنچه از روی نیاز قرض بدهند از لا چون خواست او بهتر از آن که فرستید از قفا هم زوی خواهد آمرزش بحان	و اینکه سانه ما تواند از روی میل بر شمرد آن وقتها را در بسج یعنی از قرآن گذارید آن قیام که دارید استطاعت بر قیام میکند اندر سفر رنج و تعب باشد از قرآن میسر در عار برخدا زانهاق و صدقات بکو بعد موت اعنی کند آنچه وفا زانکه حق باشد غفور و مهربان
--	---	--	---



## الجزو التاسع العشرون



سورة المَدِّتِرْ خَمْسَ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الْمَدِّتِرْ ٢ قُمْ فَأَنْذِرْ ٣ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ٤ وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ ٥ وَالرُّجْنَ فَاهْجُرْ ٦ وَلَا تَمْنُنْ

ای حامه بر خود بیچیده برخیز پس بیدم و بر در گار بر اس بر رگی یاد کن و حامه ات را بر اس پاک کن و بلند بر اس پس احسان کن و اعطا ممکن کن

تَسْتَكَثِّرْ ٧ وَلِرَبِّكَ قَاصِرٌ ٨ فَإِذَا نَقَرُ فِي الْمَافُورِ ٩ فَذَلِكَ بَوْمٌ مَدِيدٌ ١٠ عَسِيرٌ ١١ عَلَى الْكَافِرِينَ

عوس بیشتر خواهی و برای بر و در گارت پس صد کن پس چون دمیده شود در صور پس است آ و در روری دشوار و گاران

غَيْرُ يَسِيرٍ ١١ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَفْتُ وَحِيدًا ١٢ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ١٣ وَبَنِينَ شُهُودًا ١٤ وَ

غیر آسان و اگذار مرا و آرا که آفریدم تنها و گردانیده برای او مالی فراوان و پسران حاضر و

مَهْدَتْ لَهُ تَمْهيدًا ١٥ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ١٦ كَلَّا إِنَّهُ كُنَّا لَا يَأْنِيَا عَمِيدًا ١٧ سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا ١٨

سامان دادم برای او سامان دادی پس طمع دارد که زیاد کنم نه چنین است پدر سده که او باشد مرا آیه های ما را مگر خواهیم گرفتیش در بلندی

ای کسبیده حامه بر سر راسته	حر بهر سنگی از خوانگاه	پس ترسان سد گارا از عذاب	پس ترسان سد گارا از عذاب
یا که گویند که آن نکند جاک	بر رگی یاد کن از خوش	حامه خوش از حاسات دارناک	حامه خوش از حاسات دارناک
حد دنا یعنی از دل کن بدر	یا که یا پس خوش از ظلم و عجب	باش را انواع معاصی بر حذر	باش را انواع معاصی بر حذر
این کسب حرامی داخل روحش	بر کسی خبری ممکن بدل از غرض	میدمی اندک که تا گیری توبش	میدمی اندک که تا گیری توبش
از پی خوشبودی بر و در گار	تو نامد عوس حری مده	صد کن بر حور خلق از هر قرار	صد کن بر حور خلق از هر قرار
هم بحر را هل حق غریسر	پس دمیده چون شود در صور دم	ار برای کافران یوم عسیر	ار برای کافران یوم عسیر
آفریدم مرورا یعنی ولد	نقر فی النامور رفعت رسد	تو مرا نگذار با آنکه وحد	تو مرا نگذار با آنکه وحد
تا چه باشد اصل آن داد خدا	با و حید است او شر و شیطنت	گفته اند او بوده ورید را	گفته اند او بوده ورید را
دادم او را مال مد و داذا	من ندارم این موجودی بسند	شرح آیت گوینت گویند خدا	شرح آیت گوینت گویند خدا
از ساحت و جاه و انس و حور دنی	هم پسر ها که برد او تمام	هم بکسردم و را کسردی	هم بکسردم و را کسردی
ندمیش بل ناب سمعت را برو	پس طمع دارد که نامن راعتجاد	اینچنین بود که می ندارد او	اینچنین بود که می ندارد او
که پس از عمری عنود آچار رسد	کاوست مرآیات ما استیره کر	مرصعود آن عقده ز آتش بود	مرصعود آن عقده ز آتش بود
	حون بالایش رسد افند بزر		

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ١٩ فَقَبِلَ كَيْفَ قَدَرٍ ٢٠ ثُمَّ قُنِيلَ كَيْفَ قَدَرٍ ٢١ ثُمَّ نَظَرَ ٢٢ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ٢٣

در سبکه او فکر کرد و قرار داد پس کسب با دچگو قرار داد پس کسب با دچگو قرار داد پس نظر کرد پس روی درهم کشیده و برش روی شد

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ٢٤ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سَجْرٌ يُؤْتَرُ ٢٥ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ٢٦ سَأُصْلِيهِ

پس پشت کرد و سر را می نمود پس گفت بیست این بر سگری که آموخته میشود نیست این مگر سخن انسان زود داخل سازمش

سَقَرٌ ٢٧ وَ مَا أَذْرِيكَ مَا سَقَرٌ ٢٨ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ٢٩ لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ ٣٠ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ٣١

در دوزخ وجه دانا کرد ترا چیست دوزخ نه باقی میدارد و نه وامی گذارد سیاه کشیده است مر بوست را بر آنست نوزده تا

## سورة المدثر

فکر کرد او طعن فرآرا که خواست  
پس نظر کرد و نمود از آن عبوس  
گفت پس بعد از تأمل آن یلبد  
یعنی آموزند او را این بیان  
زود باشد کافکبمش در سقر  
تیره سازد آدمبرای روی و پوست  
چون سه شد دل شود پیدا رو  
گفت زار و زید با فخر ککار  
در هوای نفس دون باشد غریق  
ره تحقیق مدعی گر توراست  
این جهان ضلع و حس یعنی با

کرد هم انداز به رخویش راست  
روی و پیشانی بهم برد از فسوس  
قوم خود را آزمان یعنی ولبد  
ساحران با بلی ادر بهان  
در سقر اعنی چه کردت وان مقر  
هیئت احرامش او حوای نکوست  
برده چون افتد نماید مو دو  
کست گر خواهی نکویم اهل ار  
ارسامی رو عابد این فریب  
این عدد دانی معین ار چه راست  
ار بروحت و کواکب زافضا  
ایستد حق خواست کاید در سان

کشفه گردد پس چنان تقدیر کرد  
پس زقرآن روگرداند از عناد  
اینکه می گوید محمد کی بود  
دست این حزق اول آدم از قرار  
آتش کرم فرو افش آنچه هست  
گر تأمل کرده ناشی در نگاه  
اهل دل پیدا آرا از فطر  
یعنی آن کز سننات ادر رجست  
رحمان آتش بود از امر شه  
هفت کوک دو و ده برج از قطر  
پس ضیعت هفت باشد در قطر  
اصل آن داند حدای را در دان

پس بر او لعنت که آن تقدیر کرد  
کرد استکبار و شد دور از رشاد  
غیر سحریکه روایت میشود  
یا مکیه یا که آن جو و یسار  
می نماند می ندارد بار دست  
طالم و زمین بود رویش سیاه  
تو بسی چون نداری آن بهر  
تیره روی ارفس همچون دوزخ است  
مرموکل از ملایک بوزده  
هست بر ملک ضیعت ذی اثر  
دو و ده قوه است حیوان دیگر

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عَذَابَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ

و فرار ندادیم یاران آتش را حر و شرکان و نکردادیم عذاب را برای آنکه کافر شدند تا یقین کنند آنکه

أَوْثُوا الْكِتَابَ وَ يُزَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا ۲۲ وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ

داده شد کتاب را و فراید آمارا که ایمان آوردد ایمانی و شک ندارد آنکه داده شد کتاب و گروهی که

۲۳ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ۲۴

و تا گویند آنکه در دلهایشان ناخوشی است و کافران که چه خواست خدا باین از راه مثل

ما موکل بر جهنم بی رشک	حز ملایک را نکردیم ارحم	هم نکردادیم ما حر امتناع	این عدد را از برای کافران
امتحان یعنی که داند این قبل	بر خلاق غالبند از هر قبل	بگمان کردند تا اهل کتاب	برسی خام ارحکم و خطاب
یا که قرآن کو تهوریه مبین	مرصداق باشد از هر ره یقین	واهل ایمانرا کند ایدن ریاد	محکم ایمانی رغفل و اعتقاد
تا ببارد ایچ شک اهل کتاب	واهل ایمان این عدد در حساب	تا بگویند آنکه آن کاندر قلوب	هستشان بیماری ریب از ذنوب
هم ذکر آن کافران کاندر محال	حازمند ایشان سکتیب رحال	خواسته تاحق چه چیز ارماحصل	زین عدد که شد معین در مثل

كَذَلِكَ يُفَصِّلُ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ

همچنین اصلاص میکند خدا هر که را خواهد و هدایت میکند هر که را خواهد و نمی داند لشکرهای پروردگار ترا مگر او و دست این مکه پیدی مگر برای

لِلْبَشَرِ ۳۰ كَلَّا وَالْقَمَرِ ۳۱ وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ۳۲ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ۳۳ إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبَرِ ۳۴

اسان حقا بماه و شب چون پشت کند و صبح چون روشن شود و در سبکه آست یکی از زرکها

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ۴۰ لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ۴۱

بم دهنده مراسان مرآرا که خواهد از شما که پیش رود یا پس نماند

همچنانکه حق بگمراهی مرو	میگذارد هر که را خواهد خود او	میکنند گمراه هر که را که خواست	هر که را خواهد مرد بر راه راست
سبب این دو بخود زان دادر	زانکه تکلیف است بر هر دو سبب	هست تکلیف از خدا بر عبد و بس	سبب این هر دو بر حق است پس
نیست کس دانا لشکرهای حق	غیر او خود کافرید این ماخلق	پس عدنها را بداند کیف و کم	هر چکس حر ذات خلاق العدم
این سقر یا این عدد یا این بیان	جز که پندی بست بهر مردمان	نه چنان باشد که انکار سقر	کس تواند کرد از جن و بشر
هست سوگندم بماه دلفروز	هم شب که آید آن دنبال روز	هم قسم بر روز چون روشن شود	طلعت شب از میان یکجا رود
که بشر را از دواهی عظیم	یکسقر باشد بی انداز و بیم	هر که خواهد از شما پیش او رود	پایستد او بخیر است اینست حد

## الجزو التاسع العشرون

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ٤٢ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ٤٣

هر نفسی بآنچه کس کرده در گرو است چراصحاب دست راست کدر بهشتها می پرسند از گناهکاران

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ٤٤ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُضِلِّينَ ٤٥ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ ٤٦ وَكُنَّا نَحْوُ

چه چر در آورد شمارد در دورج گوید سودید از مارکداران و سودید اطعام کنیم در مالدرا و بودید که صحبت یهوده

مَعَ الْخَافِضِينَ ٤٧ وَكُنَّا تُكَذِّبُ بَيِّمُ الدِّينِ ٤٨ حَتَّى آتَيْنَا الْيَقِينَ ٤٩ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ٥٠

داشتیم بایهودگان و بودید ماکه کذیب میبودید و روح را را تا آمد مارا یقین پس مع بهشتید آهارا در خواست شفاعت کنندگان

هست هر نفسی بکردارش زمین	نزد حق الا که اصحاب یمن	را که ایشانند معلوب الرقاب	فارغ از اندیشه رج و ثواب
در بهشتند اغنی اصحاب یمن	میکنند از هم سؤال مجرمین	ما بر سیدیم گوید از چه راه	مرشما را گشت دورج حایگاه
میگویند اهل دورج در جواب	ما بودیم از مصلی در حساب	ما نمی دادیم مسکین را طعام	خوش می گردیم در عیب کرام
یا گروه خائضین که بودندشان	عیب احمد و اهل ایمان در زبان	و ای سودید در تکذیب های	از کتاب و از رسول و یوم دین
تا که مرگ آمد و ما پس بیست نفع	در شفاعت از شعبان بهر دفع	مشرکارا حجت گردید و بند	یعنی این قرآن خود ایشان معرضند

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِيرِ مُعْرِضِينَ ٥١ كَانَتْهُمْ حُمْرُ مُسْتَفْرِفَةٍ قَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ٥٢ بَلَى يُرِيدُ كُلُّ

پس چیست مرآه را که از بندگ رفتن رو گردانند گویا ایشاند خراهای رنده که ریخته باشد از شر بلکه بخواهد هر مردی از

أَمْرِي مِنْهُمْ أَنْ يُوتَىٰ صُحُفًا مَنَشْرَةً ٥٣ كَلَّا بَلَىٰ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ٥٤ كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ فَمَنْ

ایشان که داده شود نامه های گشاده به چنین است بلکه نمی ترسند از آخرت به چنین است بدرستی که آن بدیست پس

شَاءَ ذَكْرُهُ ٥٥ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ النَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْفَرَةِ

آنکه خواهد بدید گیر دار آن وید می گیرند جز آنکه خواهد خدا اوست اهل نقوی و اهل معفرت

مشرکارا حجت گردید و وید	یعنی این قرآن خود ایشان معرصد	گوئی از قرآن رنده ایشان چوحر	که گردید از شکوه شبر زر
بلکه می خواهند را ایشان هر یکی	نامه های سرگشوده بیشکی	کاید ایشانرا بدست اندر شان	که فلانرا پیروی کنای فلان
این بخواهد شد و کرهم این شود	نگرود آنکو بقرآن نگرود	بیست پس اعراض ایشان زین جهت	بل برسد از عذاب آخرت
این چنین نود که گویند این حشر	هست قرآن سحر وهم قول شر	بلکه آن بدیست پس هر کس که خواست	بند را پس بند از آن گیرد در است
بند پذیرد و زان بکشد یاد	حرکه آنرا خواهد آن رب العباد	خواهد اعی آنکه تا گیرند بند	بیست بندی بی اراده اش سودمند
حق سزاوار است تا ترسند از او	هم رسد آمرزش ادوی یعلو	یعنی آمرزد گناه آن امام	کاتفا بروی نماید از حرام



سُورَةُ الْقِيَمَةِ أَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ نَزَلَتْ مَكِّيَّةً



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ٢ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ٣ أَبَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ٤ بَلَىٰ

سوگند یاد نمی کنم برو قیامت و سوگند یاد نمی کنم بنفس ملالت کننده آیا می پندارد انسان که جمع نخواهیم کرد استخوانهاش را آری

## سورة القیمة

قَادِرِينَ عَلٰی اَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ ٥ بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسَانُ لِيَفْجَرًا مَّامَهُ ٦ يَسْتَلْ اَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ ٧ فَاِذَا

توانائیم بر اینکه راست کنیم انگشتهایش را بلکه میخواهد انسان که کار بد کند در پیش آمدش می پرسد که کی باشد روز قیامت پس چون

بَرَاقَ الْبَصَرِ ٨ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ٩ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ١٠ يَقُولُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَقَرُّ ١١

خیره شود چشم و تیره گردد ماه و جمع شود آفتاب و ماه گوید انسان آرزو نکند گریزگاه

كَلَّا لَا وَزَرَ ١٢ اِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ١٣ يَنْبِئُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَاَخَّرَ ١٤ بَلِ الْاِنْسَانُ

نه چنین است نیست پناهی بسوی پروردگار تو در آن روز جای قرار خرداده شود انسان در آن روز آنچه هرستاند و باز پس داشتند سکه انسان

عَلٰی نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ ١٥ وَلَوْ اَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ ١٦

بر خودش پناست و اگر چه القا کند عذرهایش را

<p>بر قیامت می خورم سوگند هم گر که بدکار است از عصبان خویش خویش را یعنی ملامت کرد پس آدمی ندارد آیا جمع رود بلکه خواهد آدمی تا بر فخور می پرسد اینکه روز رسد جمع کرده میشود شمس و قمر سوی آن پروردگارت مسفر و آنچه را که کرده زان ناخبر پس</p>	<p>باز خود بر نفس اوامه قسم ور که گوید نکرדם از چه بیش تا بوقت مرگ اندر هر نفس ما نخواهیم اسجواش را عود باشد او مشغول دایم بی فور کی بود از روی انکار و ستیز گوید آرزو آدمی این الفجر هر کسی را هست آرزو از مقرر بر عمل ناورده یعنی یک نفس گر چه پس القا معاذیر او کند</p>	<p>نست نفسی در قیامت حرکه او یا که نفس آدمست آن کر بهشت بر قیامت نفس راضع کرد ازان بل توانائیم در جمعش بجو است در زمانیکه ز اوقات حیوة آن زمانکه چشمها خیره شود نه چنان باشد که بدهد فائده آدمی یابد خبر آرزو خویش بلکه آدم نیست محتاج خبر بر علاج کار تدبیر او کند</p>
--	--	---

لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ١٧ اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وُقُرْآنَهُ ١٨ فَاِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ١٩ ثُمَّ

حرکت مده نا آن زبان را تا شتاب آدمی در آن بدرستی که بر ما است فراهم آوردش و خواندش پس چون خواندش پس برو شو خواندش را پس

اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ٢٠ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ٢١ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ٢٢ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ٢٣ اِلَىٰ

بدرستی که بر ما است بیان کردن او نه چنین است بلکه دوست میدارید در و در و اوامید دارید آخرت را و روهاست در آرزو بر افروخته بسوی

رَبِّهَا نَاضِرَةٌ ٢٤ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْوِرَةٌ ٢٥ تَظُنُّ اَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ٢٦ كَلَّا اِذَا بَلَغَتِ النَّوَاقِرُ

پروردگارش نگرانده و روهاست در آرزو تیره پنداری که رسانیده میشود آن آسی چنین است چون رسد چنین های کردن

٢٧ وَفِيلٌ مِّنْ رَّاٰ ٢٨ وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ ٢٩ وَالتَّتَمَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ٣٠ اِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ٣١

و گفته شود کیست شفا دهند و دانند که آنست حمدائی و پیچیده شود ساق ساق بسوی پروردگارتست در آرزو رساندن

<p>تو زبان خود محبتان از شتاب می بچنان تو زبان مر حفظ او پس چو خوانیم آن بنطق جبرئیل ره مده بردل که گردد از نو فوف زان در این قرآن نبندید هیچ دست خود از آخرت دارید باز</p>	<p>پیشتر را تمام وحی ای ذولباب تا ماندا آن رود از یاد تو پیروی کن خواندش را ای خلل چیزی از قرآن چو بشنیدی بصوت ناورید اعنی تدبیر در سیج کان بود باقی نه چون دنیا ساز</p>	<p>پیش از آن یعنی که قرآن تمام هست بر ما جمع آن اندر دل پس شود بر ما که آن روشن شود اینچنین بود که بدارید نیست دوست بل دارید دنیا را جمیع روی ها روزی که تازه و خرمست</p>
---	--	---

## الجزو التاسع العشرون

### جذبہ

رفتہ از خود شد خود کرد روی او	خوی خود هشتم گرفتم خوی او	خود فکندن یا گرفتن کار بست	تادوئی باقیست سوبش بار بست
یرده بند تا بو اندر یرده	یرده هشتی یار جان پرورده	آنکه داد خویش را در کوی او	روی او سود که بیند روی او
روپها باشند هم دیگر برش	اندر آرور از خلاف روی خوش	خود توای بیدہ پنداری که آن	کرده خواهد شد بسو رنجی کران
آچنان رنجی که مهره پشت او	بشکند از همت آن روبرو	آچنان نبود که توان مهر بست	مرجهان وز آخرت غافل نشست
روح آدم که رسد بر اسب حیوان	کاوست بر بالای سبہ بریان	بس کسان محضر گوید چیست	که کند افسون کسوں اینحال چیست
گیت یعنی آنکه سباید علاج	رادویه یا ادعه رنج مراح	محضر را بس یقین گردد فراق	ساق او بیچند دکان کسیدن بساق
آرمان ماند عمل رفت اشغال	میرود مان از میان ماند و نال	هست سوی رت آروز ار ملا	موضع راندن هنگام خزا

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى<sup>٢٢</sup> وَلَكِنْ كَذَبَ وَ نَوَلِي<sup>٢٣</sup> ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ بِتَمَطِّي<sup>٢٤</sup> أُولَى لَكَ قَاوُلِي

بس به صدیق نموده تا زگدازد و لیکن نکذب نمود و روی گردانید پس رت سوی کاشن سبک میرت سزاوار است ترا پس سزاوار تر

ثُمَّ أُولَى لَكَ قَاوُلِي<sup>٢٥</sup> أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُمَرَّكَ سُدِي<sup>٢٧</sup> أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِي<sup>٢٨</sup>

پس سزاوار تراست مرا پس سزاوار تر ایامی بدارد اسان که واکد داشته خواهد شد مهمل آیا بود دفعه از منی که ریخته شود

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى<sup>٢٩</sup> فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى<sup>٤٠</sup> أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ

پس بود خون سته پس آفرید پس راست کرد پس گردانید از آن دو خفت مذکر و مؤنث آیا نیست آن توانا

عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى

پس اینکه زنده گرداند مردگان را

پس بیاورد آدمی یعنی عدی	بریمس یا بقرآن از ندی	هم دگر نگذاشت انواح اجاز	ایک بر یکدیگ از حق گشت ناز
سوی اهلش رفت پس از رهگذار	تا خرامیدن ز روی اوجار	پس تو را ای کافر دشمن سزا است	درجهان قهر و هلاکت کر خداست
پس سزاوار است رنج از عدم موت	هول حشرت پس سردوان نیست موت	پس سراوات بغایت دور حست	هر کجا تا دوزخت بند و فحست
آدمی بدارد آیا که شود	واهاده مهمل این کی می بود	قطره آبی بود آیا که او	از منی کاندل رحم ریزد فرو
بس به حوی بدو تقدیر کرد	پس دمان بهر او خلاق فرد	آفرید اندر رحم یا عضو هاش	راست پس فرمود هر عضوی بجاش
پس بگرداند از منی یا رآدمی	خود دو صفت ار ماده و نر اوهمی	پس توانا نیست آیا که حیوة	بخشد او بر مردگان بعد از ممات
	قادر است الله ذات لم یزل	بر اعاده در محادات عمل	



سورة الدهر احدى وَ ثَلَاثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنده مهربان

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا<sup>٢</sup> إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ

تا تحقیق آمد مر انسان وقتی از روزگار که نبود چیزی مذکور بدرستی که ما آفریدیم انسان را از نطفه

## سورة الدهر

اَمْشَاجٌ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۲ اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُورًا ۴ اِنَّا

اخلاط که می آزمائشش پس گردانیدیم او را شنوای بیبا بدرستی که ما هدایت کردیم او را را با شکرگدار و یا ناسپاس بدرستی که

اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَاَغْلَالًا وَّسَعِيرًا ۵ اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا

ما آماده کرده ایم برای کافران رنجبرها و غلها و آتش سوزان بدرستی که بکان می آشامند از جامی که باشد مزاحش

كَاْفُورًا ۶ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ۷

کافور چشمه که می آشامند از آن سدگان خدا جاری میکند آبر جاری کردن

آمد آیا آدمی را بکمان خلق کردیم آدم را آب کم تا غایبیم آزمایش در عود پس نگردانیم شنوا و بصیر راه بنمودیم او را بر شناس و آتش سوزنده افروخته یا که از کافور نگرفته مزاج چشمه را را سده چرا در قصور هر روزه یافت این آیه رسول	از زمان غیر محدود آزمان حروها کامیخته بودی بهم حال بر حالت نگردانیم دود مرو را بر آزمایش با گیر تا بود شاکر بدان یا ناسپاس که در آن گردد دایم سوخته آرد آشامند کار را اسحاق راندی بهر سهولت بی قور هم بشان مرتضی سوی رسول	کو سدی شبی مدکور اندران آب مرد وزن بد آن حروها نقل می بدهیش از حالی تعال تا بسند بشود آیات ما کرده ایم آماده بهر کافران می بباشامند بر ابرار هم نام چشمه کاسامند از آن اتفاق فرقتی است از یقین هم بشان آن دوسط و فاضله	بود اندر علم یعنی بی عیان یا طبع چارگاه را اقتضا اتلای اوست در هر انتقال امتحان گردد شود کامل بها در حرا رنجبر و غلها ی کراں حامها از خمر کافور صم سدگان حق بود صم رایگان کان شان جبر است از رب دین هم ذکر بر شان قصه خادمه
---	---	--	---

يُوفُونَ بِالْآثَرِ وَبِخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۸ وَ يُطْعَمُونَ الطَّامَّ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِنًا وَيُنِيمًا وَاَسِيرًا ۹

و فامیکند سیر و می رسد روزی که هست آبرش بهم خار سده و می خوردند طعام را بر دوستیش فقیرا و یتیم را و اسیر را

گشت سهار آن دو فرزند نول گفت کردم بدر من روز سه روز روزه بگرفت آن ولی حق سه یوم مرتضی از مرد خدمت یا دوام تا که آواری شنیدید از مقام روز دیگر باشد خون وقت شام دستگیری بر یقینان از طعام شب گذشت و روید دیگر شد جوشب هر دهد بان بر اسیر و بر فقیر داد حیدر بان و دادند آن همه دیدز هرا را شکسته رنك و روی میکند ایشان وفا بر نذر خویش بان رجب حق دهد از نا گیر خوردنی را یا که دارند احتیاج خصم را در رزم افکندن سبب بد مصافش آنکه میزد بکنته در مصافش روز اعدا شام بود هر طرف از کشته اش صد پشته بود بان و جانرا هر دو کرد ایثار دوست این به آن بان دادست ای ووالحسن	تا صجاه بر عبادت شد رسول در شغای این دو مهر خافور و معق کشند پس نا او بصوم نانی ارجو یا دگر جز از طعام که مسم مسکین دهیم از طعام خواستند از روزه نگشاید کم هست خوی حق پرستان وقت شام بر درآمد يك اسیری بر طلب می نگردد اهل و اولادش اسیر اهلبت و آل حق ببواهم کرد از وی علت آن حسنحوی خائفند از یوم بدکان هستیش بر فقیر و بر یتیم و بر اسیر پس کسد ایثار فی از لاعلاج صوم و اندر صم و هم اکرام صم بر صم اعدا چو شیر گرسه حنه او حمله ضرغام بود نفس خونی راهم اول کشته بود پس بعب او گذشت از مغز و پوست که تواند داد هر صاحب دهن	گفت بنفیر علی را کروما پس صحبت شد مندل رنجشان آفتاب روح عصمت فاطمه در صم آورد اربی اطوارشان داد حیدر دن خود بر بیوا آمد آواری که ای اهل سعای داد روی مرتضی بان که بود که مسم محتاج و بیمار و اسیر شد روان از چشم حیدر حوی خون روز احمد در سرای اهل بیت واقف از احوال شد بگریست راز یوم شره مستطیر اعنی بود دوست یا دارند احسان و عطا گفت زانو حیدر کامل تمیز بدبهر سه وصف کامل در رجوع در برش میدان رزم گیر و دار چون سلك میشد عیان دلش هیچوقت اشکم نکرد از خوردن سر خفت بر جای پیمبر داد حان مرد این میدان علی است و ولی	کن بودی نا خدا دهد شفا داد حق پاداش خدمت کنجشان وان دوسط و قصه کان بد خادمه کرد در خوان هر خورد احصارشان دیگران کردند بروی اقتدا من یسمم بی کس و بی قوت و حای قسمت او هم کسان دادند دود تا که باشد بر اسیران دستگیر چون شد این تاحکایت و دوحون شد روان بهر لقای اهل بیت آیت آمد در زمان از کردگار هول آن پند او بیش از حصر و حد میکنند اطعام ران بر بیوا دوست میدارم ردیا من سحر ادعا بی شک بود غیر از وقوع بدچویش تشه آب خوشگوار دشت بر از کشته بد باغ گلش در بر دشت ازانی نا گیر خود بخورد آمد چو سائل داد بان کاه بود حیدر نژاد از پردلی
---	---	---	---

در بیان مناجات حضرت ابراهیم عم با خدای تعالی

یکشت ابراهیم با دای رار	شد زعشق اندر مناجات و ساز	کای خدا کردم بنای کعبه من	ساختم هفتاد مسجد هم بتن
چیت احرم آمد آوازی که هست	احرت اندر نردمن عالی نهیست	گفت چون باشد که افزائی بر آن	در زمان آمد خطاب اورا بجان
که مگر از شیعیان مرصی ۴	کرده سیر اشکی را ای می	یا که عریانی کنز ایشان دیده	هیچشان از حمام پوشیده
که زاحر خود فروز حوئی رمن	دید پس ایثار اورا در رمن	چسان کرد او عطا بر بینوا	بی زامید معکافات و جزا
شبه او باشد آن کاه پیروی	دارد ازوی در سلوک معنوی	از زبان حالشان فرمود حق	چونکه کردند آن عطا مستحق

إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ۱۰ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا

جز این نیست که اصنام منکعبه برای رضای خدا تنخواهم از شما پاداشی و نه شکری بدستیکه ما بترسیم از پروردگارمان روزی سخت

فَمَطْرِيرًا ۱۱ قَوْفُسُ اللَّهِ شَرُّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّيْمُ نَصْرَةٍ وَسُرُورًا ۱۲ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةٌ

سار سخت پس نگاه داشتشان خدا از آسب آرزو ویش آورد ایشارا ناره کی و شادمانی و پاداش داد ایشارا آنچه صبر کردند بهشتی

وَحَرِيرًا ۱۳ مُتَكِينِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْآئِكَ لَا يَرْوُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۱۴ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ

و حریری و نیکه زدگان در آن بر سررها پیش در آن آفتابی و سرمائی و نزدیکت رایشان

ظِلَالُهَا وَذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذِيلًا ۱۵ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ ۱۶

سایه های آن و رام کرده شده خوشهای آن رام کردن و گردن در آورده میشود رایشان طرهای انقره و مدحهایی که باشد آبگینه ها

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا ۱۷ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ۱۸ عَيْنًا فِيهَا

آبگینه ها که باشند از سیم و اندازه گرفته اند آنها را اندازه گرفتنی و آشامانیده شوند در آن جامه را که باشد مزاجش زنجبیل چشمه رویان در آن

تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ۱۹ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ۲۰ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنُورًا ۲۱ وَ

نام برده میشود سلسبیل و گردش میکنند بر ایشان پسران جاویدانی که چون دنیای ابر ایند ایشانشان سروارید در رشته ناکشیده و

إِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا عَلَيْنَهُمْ ثِيَابٌ سُندُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ

چون دنی آید و سی نارو معیت و پادشاهی عظیم بالا شان جامه های دیای از ک سبز و دیای سترق و پیرایه کرده شده بدستوانها

مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَمَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ۲۲

از سیم و آشامانید ایشارا پروردگارشان شرابی پاکیزه

نیست حر اینکه شما را ما طعام	خود لوجه الله دهم این وقت شام	می نخواهم از شما اجر و سپاس	هم نداریم از دعائی التماس
در شما نهیم مت دین عطا	کرده حقمان بیدار از ما - وی	خائفیم از رب خود بر ناگیر	اندران یوما عبوساً فطریر
مؤمنان اندر چنان روزی عظیم	روی خود درهم کشند از هول و بیم	پس ز شر این چنین روزی سیاه	حق تعالی دارد ایشان را نگاه
آورد حقشان بیش اندر ظهور	تارگی و خور وئی و سرور	بر جزای صبرشان از سر نوشت	جنت است و هم حریر اندر سرشت
متکی بر تحتای زر نگار	در بهشتند از جزای فعل و کار	در بهشتی که نبینند از مصیر	حر و برد از آفتاب و زمهریر
هم بهشتی غیر از آن نزدیکشان	که بود پاداش فعل نیکشان	کنز درختانش بر آن پرمایه ها	افتد از اکرام باری سایه ها
رام کرده میوه های آن شود	رام گردادنی کسان بود	هم شود گردانده برایشان مدام	جامهای دستدار از سیم خام
همچنین بیدسه دیگر جام ها	که بود چون آبگینه در صفا	جمله اکواب و اوانی چون زجاج	در بها وز نقره باشد در رواج
هر کرا اندازه قدر آرزوست	ظرفها یعنی قدر میل اوست	می یاشامند خمری در بهشت	هم مزاج زنجبیل اندر سرشت

## سورة الدهر

آنچنان خمري بطعم رجبيل  
يعني اندر حسن و خوبی جاودان  
همچو مرواريد افشاندۀ شده  
چون تو آنجا را بسني در مصير  
سبز رنگ اعني زديبای لطيف  
جلگي يرايه بند از نقره ها

و آب چشمۀ کاوست نامش سلسيل  
جلگي هستند بی ريب و گمان  
کز صدف آن لحظه بيرون آمده  
نعمتی بينی و ملکی س کبير  
هم در گز ديبای محکم بس طريف  
کز حواهر الصفت اندر صفا  
شرح و تاويل تمام از بدش ما

هم پرايشان در طوافند از سرشت  
چون توای بيننده بنيشان عيان  
يا پراکنده بخدمت هر طرف  
وان پسر ها بر درشان حامي هاست  
که ز رافقي و از رخشندگی  
می باشامد آن پروردگار  
گفته ايم از هريك اندر سورها

آن پسر های مغلد در بهشت  
لؤلؤ منشورت آيد در گمان  
در حنان مانند لؤلؤ صاف  
سندس خضر و استبرق بجاست  
خيرۀ سارد ديدرا در زندگي  
از شراب پاکشان دور از خار

### جذبه

بودت ارسودای عشقی دردماع  
من زلغلت رازها دارم بدل  
من بر سر از نکه گويم يا صريح  
بسه اند اورا چون در هر دمی  
شرح بدهم از کدامين حال خویش  
عشقم آتش در درون افروخته  
آشي گيرد بر او پروانه وار  
هر چه گویندش کجائی ابوفی

گر زما پرسی ر عشق داموار  
ار بهشت و نعمش حسی فراغ  
میگزدم گرچه ل کابرا بهل  
کس نباید رم آن لعل ملبغ  
مرامد زلف بر پنج و خنی  
کان ز وصف وحدت بود بیرون و بیش  
حسم و حاسم را شرارش سوخته  
واندر افتد از بیم دیوانه وار  
گويد اندر موج دریا با صعی  
وصف حال عشق کی گردد تمام

دیدایم آنجمله در این شته مار  
از لای نوشیده گر هیچ می  
ور که هم گونی سخن سر بسته گو  
حر کسی که کرده ترک هوش ارو  
از غم روی بقی در بحر و در  
اندکی ران حالهای معمولی  
لا حظه هر کس که بيد یکدم  
تا نبود خنبد ر یا او تا فرق  
دیگر از من وصف و نام من محو  
لك بان هلاتی کی ای هم

ارهر آن لب شدوی اسراروی  
گشته دیدی زاروی پیوسته کو  
کرده مردم حام دیگر نوش ازو  
نیست حاکی که نکردم من سر  
گفته ام در ابتدای مثنوی  
یا یاد آرد ز اندوه و غم  
گشته در دریای عشق دوست غرق  
سوخت یکجا برق عشقم موبو

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ٢٣ إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلاً

بدرستکه این باشد مرشمارا پاداش و باشد سعی شما ستوده بدرستیکه ما فرستادیم بر تو قرآرا فرستادی

قَاصِرٌ لِّحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا ٢٤ وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٢٥

پس صبر کن مر حکم پروردگارت را و اطاعت مکن ادایشان گناهکاری را یا ناسپاسی را و یاد کن نام پروردگارت را بامداد و شبانگاه

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ٢٦ إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا

و از شب پس سجده کن مر اورا و تسبیح وی اورا شبی دراز بدرستیکه آن گروه دوست میدارند و در او و امید دارند از پشت سر شارروری

ثَقِيلًا ٢٨ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ٢٩ إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ

گران ما آفریدیم ایشانرا و محکم گردانیدیم بونده فصلهای ایشانرا و اگر خواهم بدل نمایم مایدهای ایشانرا بدل آوردی بدرستیکه این پندیت

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ٣٠ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

پس کسبکه خواست گرفت بسوی پروردگارش راهی و بخواهد مکرکه خواهد خدا بدرستیکه خدا نا شد دانای حکم

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٣١

داخل مباد آنرا که خواهد در رحمتش و ظالمانرا آماده کرد برای ایشان عذاب دردناک

آنچه شد مذکور از اصناف نعم	هستتان پاداش اعمال از هم	سبعتان در طاعت و حیرات او	هست مشکور و پسندیده و بگو
بر تو قرآن را فرستادیم ما	باز فرستادی بر اقتضا	صبر پس میکن بحکم رب خویش	داد بر تأخیر نصرت صبرش
هم مبر فرمان از ایشان در نشست	مجرمی یا ناسپاسی که هست	نام رب خویش را آور باد	وقت صبح و وقت شام از اعتقاد
پس و را کن سجده از شب در نماز	هم نما تسبیح او لیل دراز	این گروه کافران از اقتضای	دوست دارند این شتابنده سرای



## الجزو التاسع العشرون

میگذارند از قضا و زایش خویش باز چون خواهیم سوء حالشان هست پند این سوره بهر اهل پند پس هر آن خواهد بسوی رب خویش می نخواست ایچ راهی خود شما اندر این صورت شما را بستانم حق بود دانا بر افعال عباد

آچنان دورگران که هست یش خود بدل سازیم بر امثالشان یا که فعل اهل بیت ار چند کیرد اوراهی که بگرفتند یش ز اختیاری سوی مرصعات خدا که کشید از خویش تن تکلیف دفع کارهایش بر صلاحست و سداد کرده است آماده بهر طالبان

خلقتشان کردیم ز آب سست کم از ره خلقت مبدل کردنی تا کنند ایثار شاید این چنین گو فرا گیر ای که داری اختیار حزه که آرا خواهد آن رب العباد زانکه تکلیف است فرع اختیار اندر آرد هر کرا خواهد خدا مرعذایی دردناک و بیگران

محکم آن اصحابشان در ربطهم در جهان بر مثلشان آوردنی اجرا یابند انسان از یقین نیستی مجبور اندر هیچ کار در شما زاجبار و اکراه زیاد نفع دهد فعلی ارشد داضطرار از کرم در رحمت بی منتها



### سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ خَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ۲ قَالِمُاصِفَاتٍ عَصَافًا ۳ وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ۴ قَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا ۵ قَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا

و بفرستاده شده ها را بی هم و تند رو و دهان در رفتنی و پراکنده سازنده ها را پراکنده ساختنی و جدا کننده ها جدا کردنی و القا کنندگان ذکر را

۶ عُدْرًا أَوْ نُذْرًا ۷ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعَ ۸ فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ۹ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ۱۰ وَإِذَا

عدری یا بویی که آنچه وعده کرده می شود بیدر آینه بوقوع آید است پس آنگاه ستاره ها محو شود و آنگاه که آسمان شکافته گردد و آنگاه

الْجِبَالُ نُسِفَتْ ۱۱ وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِتَتْ ۱۲ لَآئِي يَوْمٍ أُحِلَّتْ ۱۳ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ۱۴ وَمَا أَدْرِيكَ مَا

که کوه ها بر کنده شود و آنگاه که رسولان وقت کرده شود برای کدام روز پس داشته شده برای روز تمیز و چه چیز دانا اگر در را که چیست

يَوْمُ الْفَصْلِ ۱۵ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۶

روز تمیز و ای روز چنین مرتکب کذب کنندگان را

<p>هم ذکر سوگند بر افرشتگان بر موس کامله یا کامله اشراش نشر باشند از قرار پس قسم بر آن ملائک که بها بهر عذر مؤمنان متقی کان خود اواز حاله و حلال محو و رایل چون شود اسرار گان و ارمای که معین این رسل پس حوا آید که بهر نوم فصل</p>	<p>یا که در آن ادهای بی سی یا بان افرشتگان نیز بر امر و حکام شرایع را یقین یا قسم بر آن ملائک که کاف کنند حاصل آنکه می خورد سوگند حق بیست حزاین وعده داده می شود بر پراکنده شود این کوهها پس خطاب آید که وایس داشته یعنی آن روزی که می گردد جدا بر مکنذ روز و یل است ان یقین</p>	<p>که فرستاده سبکی گشته آن بهر تکمیل و فرستاده شده آن ملائک خود که دهند اقرار حق و باطل را کنند از هم جدا یا بیم هر عید و هر شقی تا بدان یابند خلقان انتقال هم شکاف اندر رفتند در آسمان بر گواهی میشود از حره و کل وان بود امروز اندر فرع و اصل توجه دای چیست یوم الفصل هین</p>	<p>که رواند از ی تمذیب می سعت بجهنده داسر دادگر بشمال خود کند از بهر این وحی در قلب می آید از بهر پند بر طهور لطف و قهرش در نسق آنچه را واقع بود بی چون و چند چون غاری می رود اندر هوا مرچه روزی بود این بگذاشته مؤمن و کفار هم اندر ملا</p>
---	--	---	--

أَلَمْ تُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۱۷ ثُمَّ تُنْبِئُهُمُ الْآخِرِينَ ۱۸ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۱۹ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آیا هلاک نکردیم پیشینانرا پس از بی ایشان خواهیم بر دواز بار هم چنین می کنیم ۱۸ کینه کاران و ای روزی چنین مرتکب کذب کنندگان را

۲۰ أَلَمْ تَخْلُقْهُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ ۲۱ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۲۲ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ ۲۳ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ

آیا نافریدیم شمار از آبی بیقدر پس گردانیدیم او را در آرامگاهی محکم تا مقداری معین پس توانا آمدیم پس خوب

## سورة المرسلات

الْقَادِرُونَ ٢٤ وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٥ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتًا ٢٦ اَحْيَاءَ وَ اَمْواتًا ٢٧ وَ جَعَلْنَا

توانا بانیم وای روزی چنین مرتکذیب کنندگان را آبا سرگردانیدیم زمین را کافی زندگان را و مردگان را و گردانیدیم

فِيهَا رَواسِيَ شَامِغَاتٍ وَ اسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ٢٨ وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٩ اِنْظِلُّوا اِلَى مَا كُنْتُمْ

در آن کوههای استوار بلند و آشامانیدیم شما را آب شیرین وای روزی چنین مرتکذیب کنندگان را ویدسوی آنچه که بودید

بِه تَكْذِبُونَ ٣٠ اِنْظِلُّوا اِلَى ظِلِّ ذِي ثَلْثِ شُعَبٍ ٣١ لَا ظِلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ٣٢ اِنَّهَا

که آن تکذیب میکردند برویدسوی سایه صاحب سه شاخ مخک کرداد و به کفایت کند از گرمی آتش بدرشته آن

تَرْمِي بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ ٣٣ كَاَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ٣٤ وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٥

می اندازد شراره چون کوشک گویا که شتران زرد است وای روزی چنین مرتکذیب کنندگان را

فرقه پیشندان ما را هلاک	خود نکردیم ایچ آبا در مغک	پس در آریم آخرین راهم ذبی	مشرکین چون اولین درند طی
رگنندگان کنیم ایشان عمل	مرتکذی راس و بل آروز بل	ما شما را رآب بی مقدار و خوار	تاویدیم ایچ آبا از قرار
در مقر اسواری پس نگاه	داشتیم آرا برگردد تا ساه	جای دادیم اعنی آرا در رحم	تا رمایی کاوست معلوم از مهم
وان بود به ماه کمر یا هرون	ای قدر ما فعم القادرون	مرتکذی کو ندارد باور این	مرتعداست و بلاتی يوم دین
ما نکردیم ارس را آبا کفایت	بر همه احیاء و اموات از ثبات	هم برگردانیم در ارس از قرار	کوههای سر فرار استوار
می نوشاندیم شیرین و زلال	بر شما آب از منابع در حلال	وادی دورج بود در رستخیز	مرتکذی کاوست در انکار ز
جاست دوزخ شوید اکنون روان	را چه می کردید خود تکذیب آن	پس بسوی سایه اکنون روید	که بود او را سه شعبه پس شدید
سایه نی کاوست مانع از تعب	دفع نکند چیزی از کافر لب	دوزخ اندازد شراره بر زمین	بر مثال کوههای پس عظیم
گویا هست آن شررها بیدرنگ	بر نمود اختران ردد رنگ	آن عذاب و آن عقاب بیکران	مرتکذی می کند تکذیب آن

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ٣٦ وَلَا يُودَعْنَ لَهُمْ قِيَعَتَدْرُونَ ٣٧ وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٨ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ

اینست روزیکه سخن نگوید گمار و رخصت داده نشوند ایشان پس عذر نگویند وای آروز مرتکذیب کنندگان را اینست روز جدا کردن

جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ٣٩ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ ٤٠ وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤١ إِنَّ الْمُتَّقِينَ

جمع کردیم شما را اولین پس اگر باشد شما را حاره پس چاره کنید وای آروز مرتکذیب کنندگان را بدرستی که برهنه کارانند

فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ ٤٢ وَ قُوا كِه مِمَّا يَشْتَهُونَ ٤٣ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٤٤ اِنَّا

در سایه ها و سرچشمه و موا را آنچه خواهش کنند بخورید و بشامید گوارا بسب آنچه بودید که می کردید بدرستی که

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٤٥ وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٦ كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا اِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ٤٧

ما چنین پاداش می دهیم بیکو کاران را وای آروز مرتکذیب کنندگان را بخورید و کامرانی کنید اندکی بدرستی که شما باید گنه کاران

وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٨ وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا تِرْكَعُوهَا ٤٩ وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٥٠

وای آروز مرتکذیب کنندگان را و وقتی که گفته شود مرا بشار که بر رکوع روید بر رکوع نروید وای آروز مرتکذیب کنندگان را

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُومِنُونَ

پس بکدام سخن بعد از آن ایمان می آورند

## الجزو الثلثون

اینست آروزیکه کافرا دهن  
کرب و اندوهست در آروز سخت  
جمعان کردیم ما با اولین  
غصه و اندوه در روزی چنین  
در میان مویه های نس و کوه  
بر شما نادا گوارا این هم  
هم حورید ای مشرکان با صد فسون  
هستانان در سمیت یکروزه میل  
باد نفرین اندر این روز مهول

نست تا گوید زندک و بد سخن  
در مکذب کز قبش یست بخت  
کامل نکندیند در روی چنین  
در مکذب راست دارید این یقین  
در هر آنچه می نمایند آرزو  
آنچه را کردید ز اعمال ارمم  
از بعم فانی دنیای دون  
در مکذب و اندران روراست و یل  
در مکذب کاو نکرد ایمان قبول

نست دستوری هم ایشانرا بکار  
اینست یوم الفصل کز عدل و قضا  
یس اگر باشد شما را مکروکید  
متقین و اندر ظلالند از سرشت  
خازنان گویند بی جوع و عطش  
ما چنین بدهیم بیکان را چرا  
ماز مرخوردار در اندک زمان  
می شود راهل دنیا گفته خون  
بعد قرآن بس رکفتار و کلام

تا ز کفر خویش خواهند اعتذار  
طالم از مظلوم می گردد جدا  
یس کنید آن تارهند از بند و قید  
در کنار چشمها اندر بهشت  
هم خورید و هم بیاشامید خوش  
چاه و یل است آن مکذب را جزا  
از جهان گردید بزیای مجرمان  
ایها القوم ارکوا لا یرکون  
نکروند ایشان بگفتاری کدام

### سورة النبأ احدى و اربعون آية و هي مكية

#### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام حدای بحشاید مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ<sup>۲</sup> عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیمِ<sup>۱</sup> الَّذِیْ هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ<sup>۳</sup> كَلَّا سَيَعْلَمُونَ<sup>۴</sup> ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ<sup>۵</sup>

ارچه می پرسند از خبر بزرگ آنکه ایشان در آن اختلاف کنندگان چنین است رود باشد که نداند پس چنین است رود باشد که نداند

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا<sup>۶</sup> وَالْجِبَالَ أَوْدَادًا<sup>۷</sup> وَخَلَقْنَاكُمْ أَرْوَاجًا<sup>۸</sup> وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا<sup>۹</sup>

آیا نکردیم زمین را سر و کوهها را میجها و آفریدیم شما را هفت و کردیم خواب شما را آسایش

وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا<sup>۱۰</sup> وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا<sup>۱۱</sup> وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا<sup>۱۲</sup> وَجَعَلْنَا سِرَاجًا

و کردیم شرابوشش و کردیم رور را وقت رست و ما کردیم الای شما هفت استوار و قرار دادیم چراغی

وَهَاجًا<sup>۱۳</sup> وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا<sup>۱۴</sup> لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا<sup>۱۵</sup> وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا<sup>۱۶</sup>

تاان و فرو رستادیم ارفشاردها آبی ریزان تا بیرون آریم آب دانه و رستی و بوستانهای هم پیچیده درختانش

یکدیگر را می رستند ارچه جز  
از قنات بشنود ایشان خبر  
اسر او کردند مردم اختلاف  
زود باشد که نداند آن خبر  
ما نکردیم ارم را آبمهاد  
هم شما را آفریدیم از نهفت  
تا قوی باشد آسایش تمام  
و بنیاد فوقکم سبعا شداد  
هم فرستادیم بر مانند جو

از ما کان سس بزرگت از تمیز  
مختلف گشتند ران تا بیکدیگر  
آنچنان کاندرا قنات از خلاف  
بس چنان نبود که گوید این حشر  
تا مقر باشد شما را بی فساد  
به رنسل ارماده و بر هفت جفت  
از تب مانند ناز اندر مقام  
هفت گردون مطابق بی عماد  
زادهای سس فشارنده فرو  
بوستانها پر ز اشجار و ثمر

باشد این کمری قنات بیخلاف  
هر کسی دروی کند نوعی سخن  
نه چاست آنکه گویند از مقال  
بار باید ایستد از این بیان  
کوهها را میجها و ازهر کنار  
خوانانرا هم نمودیم از محل  
پوششی کردیم شما را بر شما  
هم چراغی در فلک از آفتاب  
آب ریزانی بغایت با ثبات  
که پیچیده است آن بر یکدیگر

و اندران دارد خلقان اختلاف  
نستش شاید بود بر بوالحسن  
بار ناید ایستد از این سؤال  
رودیس باشد که دانند از عبان  
تا زمین گردد بدانها استوار  
آنچه زان حسها بمانند از عمل  
روز راهم نوبت کسب و نوا  
آفریدیم این چنین پر نور و تاب  
تا برویاییم زان دانه و نبات

## سورة النبأ

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ۝ ۱۸ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ۝ ۱۹ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ

بدرستیکه روز تمز باشد وعده کاه روزیکه دمیده شود در آن صور پس بآید فوجها و کشوده شود آسمانها پس گردد

أَبْوَابًا ۝ ۲۰ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ۝ ۲۱ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۝ ۲۲ لِلطَّاغِينَ مآبًا ۝ ۲۳

درها و روان گردانده شود کوهها پس گردد سراب بدرستیکه جهنم باشد در کد رگاه مرزاده روان در عصیان راست

لَا يَتَّبِعُنَّ فِيهَا آحْقَابًا ۝ ۲۴ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۝ ۲۵ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا ۝ ۲۶ جَزَاءً وَفَاءً ۝ ۲۷

نازگشت درنگ نباید گان در آن روزگارهای چشد در آن خنکی و به شرابی جز آب حوشان و چرک حراحتها یاداش موافق

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ۝ ۲۸ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ۝ ۲۹ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ۝ ۳۰ فَذُوقُوا

بدرستیکه ایشان بودند که امید داشتند حسابی را و تکذیب نمودند آیتهای ما را انکذیب نمودی و هر چیز بر اصدط کردیمش در کتابی پس بچشد

فَلَنْ نَزِيدَ كُمْ إِلَّا عَذَابًا ۝ ۳۱

پس نیفزائیم هرگز شمارا جز عذاب

ان يوم الفصل یعنی رستخیز پس بآید اندران ساعت شما آسمان آدم شود شکافته هست دوزخ مر کیمیکه یارصد روزگاری بر توالی اندران معنی برداست هم گویند خواب اهل دوزخ مر حزا داده شوند بودشان تکذیب آیتهای ما جمله را از جزء و کل بشمرده ایم	حکم حقرا باشد آن مبرات بز فوح فوح اندر صف محشر حزا واندر او ابواب گردد یافته کانتظار کافران را میکشد هست ایشان را درنگ از هر مکان بیست یعنی خواب بر اهل عذاب خود بوفق آنچه کردند از پسند در جهان تکذیبی افزون از خفا ثبت دور با خزایش کرده ایم	آن خود آروزاست بهر خلق هم برشان و شکل و وضع مختلف کوهها گردد روان مانند آب مشرکارا و آنکه از حد درگشت نی حشد اعنی باید ایچ برد هم بوشند ارشابی در حجم آنکسانند آنکه خود ابدوار هر چه را ارطاعت و عصیان حساب پس چشد اکسوس خرای با صواب	که دمیده میشود در صور دم بعضی اندر راه و بعضی منحرف در هوا پس باشد آن همچون سراب اندران باشد مقر و بازگشت اندران یعنی هوای خوب و سرد غیر آب گرم و بدیعنی که ریم می بودند از حسابی در مدار کرده ایم از بنده گان اندر کباب پس بفزائیمتان الا عذاب
--	--	---	---

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ۝ ۳۲ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ۝ ۳۳ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ۝ ۳۴ وَكَأَسَاءَ دِهَاقًا ۝ ۳۵ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا

بدرستیکه مر پر هز کارا از راست جای کامیابی باغها و اسکورها و برآمده ستانها هم من وحامی بر شنود در آن

لَقَوًا وَلَا كِذَابًا ۝ ۳۶ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا ۝ ۳۷ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ

لنوی و نه تکذیب کردی یاداشی از پروردگار تو خوشی کافی پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست که بچشاییده است

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ۝ ۳۸ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ

مالك باشد از او خطاب کردن را رودیکه بایستند روح و فرشتگان صفرده سخن بگویند مکر آنکه دستوری داد مرا و را خدای

وَقَالَ صَوَابًا ۝ ۳۹ ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا ۝ ۴۰ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا

بخشاییده و گفت صوابی آنست روز حق پس کسبیکه خواست گرفت بسوی پروردگارش بازگشتی بدرستیکه ما می زدیم شمارا از عقوبتی نزدیک

۴۱ يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

روزی که می نگرد مردمان را از آنچه پیش فرستاده دستش و میگوید کافر ایکاش بودم خاک

هست سر پرهنز کار آنرا مغاز  
که مشاغل باهند ایشان بسال  
هستشان یاداش از پروردگار  
نیست ،الككس که بارهن سخن  
تاچه باشد روح آن داد خدا  
آندانی کاوست بخشنده نواب  
وان بود روزی محقق درو قوع  
ما شما را یم کردیم از خبر  
کافر آروز از ترزلزل واضطراب

جایگاه رستگاری و اعتزاز  
هم بقدر و قامت وحسن و جمال  
برعطائی بی حساب و بی شمار  
گوید از خلقان در آروز ازمن  
هر کسی گوید روی شرحی جدا  
گفته باشد وان کلامی باصواب  
نست شک دروی گرت باشد رجوع  
برعدایی کان بود نزدیکتر  
گوید او یا ایتنی کست تراب

باغهای پر درخت و پر غناب  
جامه اشان پر شراب اندر فروغ  
آنکه رب آسمانست و زمین  
ایستد روح وملایک صف بصف  
از شفاعت هم نکوید کر سخن  
وانکلام آن لاله الا الله است  
پس هر آن کرد بسوی رب خویش  
روری آنکه آدمی بیننده است  
یعنی آنکه بودمی ایکاش حاک

دختران ناز پستان بی تعب  
نشوند اندر جنان لهو و دروغ  
وانچه باشد در میان آن واین  
اندران روز عجب از هر طرف  
جز که داده باشد اذنش ذوالمنن  
قاتلش واصل بمقصود از رهاست  
باز گشتن از ره طاعات بیش  
آچه بفرستاده پیش او اردوست  
می دیدیم چنین هول و هلاک



سورة النَّازِعَاتِ سِتِّ وَاَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ۲ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ۳ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ۴ فَالسَّابِقَاتِ سَبَقًا ۵ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ۶

نکشدگان کشیدی متوفا و بیرون کشندگان بیرون کشیدی و شنا کشندگان شنا کردی پیش گیرندگان پیش گرفدی پس تدبیر کنندگان کار را

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ۷ تَتَّبِعُهَا الرَّاِدَةُ ۸ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ۹ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ۱۰ يَقُولُونَ إِنَّا

روزی که بزر لرزه در آید زلزله در آید که از بی آید آرا از بی آید دلهاست روز چنین لرزان چشمهاشان فرو رفته میگویند ما تئیم هر آینه

لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ۱۱ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَجِرَةً ۱۲ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ۱۳ فَإِنَّمَا هِيَ

بر گردیده شوهندگان بطریق محست آیا وقتی که شدیم استخوانهای پوسیده گفتند ایست آنگاه بارگشتی نازیان پس جز این بست که آن

زَجْرَةٍ وَاحِدَةٍ ۱۴ فَادَّاهُمُ بِالسَّاهِرَةِ ۱۵

فردیاد است واحد پس آسگاه ای باشد بر روی زمین

حق خورد سوگند بر بکشندگان  
غرق یعنی آنکه در ابدان فرو  
هستشان وفق ومدارا اندرین  
رفت و آمد بر صلاح اهل ارض  
پس با شان کز بی تدبیر امر  
اندران روزی که می لرزد زمین  
دیده ها آیند از وحشت بهم  
رد شویم آیا که ما فی الحافرة  
این جواب منکران قدرست  
که قویند و شدید اندر شان  
می روند انهر زرع روح او  
اشخاص نشط این باشد یقین  
می کنندار روی نظم و حکم فرص  
در زمین آیند بر تقدیر امر  
پس سیرید اهلش از لرزی چنین  
تا رسید آن وقوع دمدم  
اندا کما عظاما نجره  
پس جز این بود که آن يك زجره است  
یعنی آن فرشتگان س شجاع  
هم بدان فرشتگان کز انساط  
هم بدان فرشتگان که شنا  
پس بهم گیرد پشی از قرار  
هر یکرا هست تدبیری بکار  
اندر آیند از بی آرا رادفه  
منکران بحث گویند این چنین  
گر چنین باشد زیبا کاریم ما  
پس روند ایشان هویدا و بدید  
که کنند ارواح کفار اشتراع  
روح مؤمن قبض سارند از نشاط  
می کنند اندر زمین و در هوا  
بهر فرمان بردن از پروردگار  
وز مائر ربط و تأثیری بکار  
و اندر آرویند دلهای واجفه  
زنده چون گویندشان گردید هین  
یعنی این ماور نمی داریم ما  
بر زمین صاف هموار سفید

هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى ۱۶ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۱۷ إِذْ هَبَّ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

آیا آمد ترا حکایت موسی که ندا کرد او را پروردگارش در وادی پاکیزه کرده شده طوی برو بسوی فرعون که او زیاده روی کرد در عصیان

## سورة النازعات

۱۸ قُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى ۱۹ وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى ۲۰ فَأَرِيهِ الْآيَةَ الْكُبْرَى ۲۱

پس بگو مرا تراست مبل یا اینکه پاک شوی و هدایت کنم بسوی پروردگارت پس بپرهیزی پس عودش آیه بزرگ

فَكَذَّبَ وَعَصَى ۲۲ ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْمَى ۲۳ فَحَشَرَ فَنَادَى ۲۴ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ۲۵ فَأَخَذَهُ اللَّهُ

پس تکذیب نمود و نافرمانی کرد پس پشت گردانیده بمشتافت پس جمعیتی کرد پس ندادرداد پس گفت مم پروردگار شما که بر تراست پس گرفت او را خدا

نَكَالَ الْآخِرَةِ الْأُولَى ۲۶ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى ۲۷

بعقوبت آخرت واولی بدرستی که در آست هر آینه عبرتی مرا آرا که مترسند

<p>بر تو آیا نامد ای فجر شر یا که باشد نام آوادی طوی پاک کردی ره نایم من تورا کرد پس تکذیب و عاصی شد حق جمع کرد او لشکر و داد این ندا زانکه پس باشد فقیر و بی هوا به غلامی به سیاهی به رری مشته شد زین سخن بر احقان پس گرفتش حق به قهری پس قوی وان نکال دیگرش داد خدای</p>	<p>مر حدیث، موسی کامل هنر حق در آن فرمود بر موسی ندا سوی رب پس ترسی از خدا پشت پس کرد او بوی ناطمن و دق گفت من پروردگارم بر شما از رسولش آشکار است این بها نه لباس و نه اساس و استری که باشد خالق موسی چنان بر عذاب اخروی و دیوی تاجه باشد در خورش در آن سرای</p>	<p>چونکه او را خواند مر پروردگار روسوی فرعون نگدشته رحد پس عود آن موسی از وحی که بود سعی را بطلال او کرد از ستیز موسی ارم خالقی از غیر من که بسی باشد برهنه و گرسنه من غلامانم بسی ذی ثروتند در تصور نامد ایشانرا کجا بد نکال اولش که گشت غرق هست بندی و اعتداری اندر این</p>	<p>خود بوادی مقدس در دو نار گوکه داری رغبت آیا هیچ خود آیه کمری بفرعون عنود یا رترس ازدها شد در گریز ناشدش من بهترم راو بی سخن بر رسالت آمد است او بیکننه صاحب قصر و سرا و دولتند کاکه برسد ز ازدها نبود خدا اندران رود سبه یا تا بفرق آنکه را نرسد زحق و زیوم دین</p>
--	---	---	--

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنِيهَا ۲۸ رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّيَهَا ۲۹ وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحِيهَا

آیا شما سخت ترید در خلقت یا آسمان که بنا کرد آنرا بلند کرد اید سقفش را پس راست کرد و تاریک کرد اید شبش را و ظاهر ساخت رورش را

۳۰ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا ۳۱ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعِيهَا ۳۲ وَ الْجِبَالَ أَرْسِيهَا ۳۳ مَنَاعًا لَكُمْ

و زمین را بعد از آن گستر اید پدید آورد ار آن آش را و چرا گاهش را و کوهر را استوار گرد ایدشان مایه تعیش را برای شما

وَ لَا نَعْمَا لَكُمْ ۳۴ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى ۳۵ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى ۳۶ وَ بُرَزَتِ الْجَحِيمُ

و چهار یابان شما پس چون آمدنای مستولی بزرگ روزی که یاد آورد اسنان آنچه کوشید و ظاهر گردانیده شد دوزخ

لِمَنْ يَرَى ۳۷ فَأَمَّا مَنْ طَغَى ۳۸ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۳۹ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ۴۰ وَ أَمَّا مَنْ

برای کسی که بیند پس اما آنکه زیاده روی کرد در عصیان و مرکز بد زنگانی دنیا را پس بدرستی که دوزخش و دجاگاه و اما آنکه

خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ۴۱ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ۴۲ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ

بیم داشت از مقام پروردگار و منع کرد نفس را از خواهش پس بدرستی که بهشت باشد جا بگاهش میرساند ترا از قیامت

أَيَّانَ مُرْسِيهَا ۴۳ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا ۴۴ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا ۴۵ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنْ يَخْشَى

کی باشد قرارگاهش در چیستی تو از یاد کردن آن بسوی پروردگارت انتهای آن جز این نیست که تو بیم کننده کسی را که بر سدار آن

كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَو ضُحِيهَا

گویا که ایشان روزی که بینند آنرا در ننگ نکرده اند مگر شبانگاهی یا چاشنگاهی

## الجزء والثلاثون

سخت تر در خلفبد آیا شما  
مریبا کرد آسمار چونکه خواست  
و این زمین را آفرید از معدن این  
کوهها را ساخت محکم و استوار  
طامه یعنی دواهی نزرک  
مرکبیرا دورخ آید آشکار  
پس بود دورخ مراورا جایگاه  
پس بود حمت ورا آرامگاه  
درچه چیزی توذکر آن ساس  
هرکرا ترسد از آن روز مهول  
کافران یعنی کنند انسان گمان

ایکروہ منکران یا این سما  
سقف آن برداشت و اینسان کرد است  
منبسط کرد و بگسرد این چنین  
بهره ور گردید تا زان بیشمار  
وان قیامت باشد و روزی سترک  
کو بود از اهل رؤیت در شمار  
وانکه او ترسیده باشد راسته  
بهر او هر رمعی هست از اله  
بر تو دخلی نیست آنرا در شناس  
پس تو کن انداز ایشان ایرسول  
چون قامت را سهند ارغان

چونکه دانید آسمان خلق خداست  
کرد مر تاریکی لیش فزون  
هم برون آورد از آن آب و عیون  
هم خورد انعامتان خشک و خوید  
روزی آنکه یاد آرد آدمی  
پس هر آن کر حد گذشته باشد آن  
زایستادن زرد آن پروردگار  
از تو پرسد ابر رسول از رستخیز  
باشد آن را زرد ربت منها  
می بگردد اندران گویا درك  
که بگردستند در دنیا درك

یس چرا قادر نه بر عود شماست  
نور خورشیدش هم آورد او برون  
هم چراگاه و گیاه از حدّ فرون  
بس چو آید طامة الکبریٰ پدید  
کرده آج اربک و ندسمی او همی  
برگزیده است او حبوۃ این جهان  
نهی کرده از هوائش نفس خوار  
تا کی است آنوقت و موقع در تنبز  
نیست حزاین مندری تو از خدا  
جز شبی چون نگرند آن روزتک  
جز شبی یا چاشتگاهی کور و لک



سُورَةُ عَبَسَ اثْنَتَانِ وَ أَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سام خداوند بحشاینده مهر بان

عَبَسَ وَ تَوَلَّى ۚ ۲ اَنَّ جَاءَهُ الْاَعْمَى ۚ ۳ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي ۚ ۴ اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۚ ۵

روى ترش نمود و اعراض کرد که آمد اورا کور و چه چهره انا کرد تر باشد که پاك شود يابند گيرد پس نغم دهد اورا بند

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ ۖ فَانْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ۖ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبِي ۚ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ ۙ وَهُوَ

اما کسکه تو انگر شد پس تو مراور امتوجه میشوی و ایست بر تو که پاک شود و اما کسکه آمد ترا که میکوشید و او

نَخْشَى ١٠ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ١١ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ١٢ فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ ١٣

مترصد پس از او فارغ می‌مانی، همچنین است در سبکه آن بعد است پس آنکه خواهد پدید گیرد

بود عبدالله مکتوم او صریر  
 اندر آرد تا مگر در دیشان  
 روترش کرد آن رسول بیکو  
 زابن مکتومت چه چیز آگاه کرد  
 لیک آن کومال داراست این چنین  
 بیست برتوز و بحر وزرو و مال  
 از خدا ترسان بود یا ترسد او  
 حاصل آنکه ارتواین محمودیست  
 شد روان از دیده هایش جوی آب  
 تا عبدالله رسید او با باز  
 معجز باش از توی وز عیوس

رد بیغم شد آن مکفوف بیر  
 داشت بجوی از بی آیشنان  
 هم بگرداید ران مکفوف رو  
 شاید اوزانم گردد پاک و فرد  
 بی نیازی می کند رایجان و دین  
 چون بر او پاکیزه کی باشد حال  
 که در آید برس و اقتد برو  
 رین تصدی وین تلهی سود بست  
 و ر بی اعمی دوید اندر شتاب  
 برد سوی مسجدش سلطان راز  
 کن مدارا و تلطف با نفوس  
 هر که خواهد بر نماید حفظ آن

اندران وهی که بود آن متجن  
 کرد عبدالله رنمبر سؤال  
 آمد این آیت چو اعمی آمد او  
 پند یا گبرد ر قول ارجند  
 پس تو بروی میکی زافالرو  
 واسکه اما برتواسد با شتاب  
 پس توازوی می شوی مشغول باز  
 خبرئیل این آیه می خواند و رسول  
 آچا، که هر دم افتادی بسر  
 مرردای خود بزیر او فکند  
 هست آیتهای قرآن جله پند  
 تا فراموشش نکردهد بکزمان

با صداييد قريش اندر سخن  
 بي خبر کابين نيست هنگام مقال  
 روتريش فرمود وگراييد رو  
 نفع" يس مي دهد اورا و عطا يند  
 بسکه داري جهد بر ايمان او  
 از بي تعليم احکام و کتاب  
 روکني ازوي رارباب مجاز  
 ربك او تغيير مي کرد از قبول  
 روي او مي خورد بردوار و در  
 داشتش ذان پس عزيز و ارجمند  
 متعظ گشتن بر او باشد پسند

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ <sup>١٤</sup> مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ <sup>١٥</sup> بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ <sup>١٦</sup> قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ

در صف‌های گرامر داشته شده      ر داشته کرده شده یا کز هر داندیده      بدست‌های کتابان شریفان نیکوکاران      کشته بداندانسان      چه کافر است او

## سورة التکویر

۱۷ مِنْ آيٍ شَيْئٍ خَلَقَهُ ۱۸ مِنْ نُّطْقَةٍ ۱۹ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ۲۰ ثُمَّ السَّيْلَ يَسْرَهُ ۲۱ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ۲۲

از چه چیز آفرید او را از نطقه آفریدش پس اندازه مقر داشت او را پس راه آسان گردانید آنرا پس میرانید او را پس فرمود که در گورهای دهد او را

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ۲۳ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ ۲۴ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ۲۵ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ

پس چون خواهد زد که گردانمش به چنان است بجای بیاورده هنوز آنچه فرمود پس آید که بگردانسان سوی خوردنش بدرستی که ما ریختیم آب را

صَبًّا ۲۶ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۲۷ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۲۸ وَعَبًّا وَقُصْبًا ۲۹ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۳۰ وَ

ریختنی پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس روینانید در آن دانه و اسکور را و اسفت و زیتون و درخت خرما و

حَدَّ آيِقٍ غُلَبًا ۳۱ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ۳۲ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ۳۳

ناغهای پردرخت و میوه و چراگاه مایه عیش برای شما و از برای چهارپایان شما

در صجف قرآن همه است و صسط از شوائب و رتاقس و خطا و ان بررگان و کوکار ارفه و ان آفریده از چه چیز او را خدای پس بمیرانید او را بگردان امر حق را آدمی حقا هنوز ننگرد باید که ما چون آب را پس برویانیدم دودانه و عب یا چراگاه است آب اندر کلام	اس گرامی نزد حق از وجه ربط باک و هم از شفه اهل هوا قصد از آن باشد اصحاب رسول را بدک آب منی از اندای تا بچاک اندر رفتن زید و عمرو خود بجا ناورده اندر امروز ریختیم اندر هر جا ز اقتضا قص و زیتون و نخل خرما و سبب یا که میوه خشک گشته در مقام	یافته رفعت به فقه آسمان شد نوشته جمله آیات کلام دور باد از رحمت آن کافر بهاد ساخت پس اعصای او را در شکم پس در آتوقنی که دارد اقتضای پس باید تا کسد آدم بطر ارض را پس برسات اشکافتم ناغهای پرر اشجار سطر اینست بر خور داری از بهر شما	یا بلند از قدر و پاکیزه بمان خود بدست آن سفیران کرام تا چه بسیار است کفرش هم زیاد راد بیرون گشتن آسان کرد هم سارد او را زنده چون خواهد خدا بر طعامش تاجه شد حادث دگر بهر قوت آن مقتضی چون یافتیم میوه های خشک و ترزان آب و بر هم زهر چارپایان قوت ما
--	--	--	--

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ ۳۴ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۳۵ وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ ۳۶ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ۳۷ لِكُلِّ امْرِئٍ

پس چون آید بر باد کوش که کسده روزی که گریزد مرد از برادرش و مادرش و پدرش و زنش و پسرش هر مرد برادر

مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۳۸ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ۳۹ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ۴۰ وَوُجُوهٌ بَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا

از ایشان روزی چنین کاریست که مشغول دارد او را و روها نیست روز چنین درخشان و فرحناک و روها نیست روز چنین بر آهست

غَبْرَةٌ ۴۱ تَرَهَقَهَا قَتَرٌ ۴۲ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ

گردگدورت و روگردانها را بیره کی آن گروه اند آنها ای که کافران بدکارند

پس چو آمد صاعه یعنی بلند و وزن خود کس مصاحب و دویار یکسر است و اندران صد محشری خرم و خندان و مستبشر همه مرسیاهی کرد آنها را فرو	صبحه کنار خلاق نشوند هم رفردندان ز هول و اضطراب می نیدازد بشغل دیگری نارغ از اندوه و دور از واهمه چون شوند ایشان بدو رخ زور و جمع کرده کفر خود را با فجور	روزی آنکه مرد نگریزد بر رامل حشر آروز هر کس را عیان روها باشند آروز از لغا روها باشند هم کر خرگی آن گروه تیره رواندر جهان بارالها آن تو از ما دار دور	از برادر هم ر مادر و ز پدر هست کاری که بود مشغول آن روشن و رخشنده چون خور در سما شسه بر آنها غبار تیره کی بکستند آن کافران و فاجران
---	---	---	---



سورة التَّكْوِيْرِ تِسْعَ وَعَشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان



## الجزو الثلثون

۱۷۰

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ٢ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ٣ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ٤ وَإِذَا الْمِثَارُ عُثِّلَتْ

آنگاه که آفتاب درهم پیچیده شود و آنگاه که ستارها فرو ریزند و آنگاه که کوهها روان شوند و آنگاه که شتران آستین بار نهند

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ٦ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ٧ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ٨ وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ

و آنگاه که وحوش حشر کرده شود و آنگاه که دریاها بر کرده شود و آنگاه که نفسها جفت کرده شوند و آنگاه که دختران در کور کرده

سُئِلَتْ ٩ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ١٠ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ١١ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ١٢ وَإِذَا الْجَحِيمُ

پرسیده شوند که بچه گناه کشته شدند و آنگاه که نامهها آشوده شوند و آنگاه که آسمان کشیده شود و آنگاه که دوزخ

سُعِرَتْ ١٣ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْفِلَتْ ١٤ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ١٥

افروخته شود و آنگاه که بهشت زدیک کرده شود داد هر نفسی آنچه را حاضر ساخته

چون شود پیچیده درهم آفتاب	تیره گردد عالم بر انقلاب	تیره گردند و سیاه استارگان	کوهها گردد زحای خود روان
ناقه های حمل می برداشته	می شوند آنکه فرو نگداشته	یا معطل گردد از بارش دگر	اگرها کابست باشد بر مطر
جمع کرده حمله یکجا می شوند	مرووحشیکه پراکنده بود	بحرها آنگاه گردد حمله بر	اندران بی آب می ماند به در
نفسها را آرامان سارند حمت	با عملها تیکه بودش در بهفت	یا بر انگیزند با امثال او	مهارا گریودند و در بکو
می شود پرسیده آدم در حضور	دخرا را که شده رنده نگور	بر کدامین جرم کاه کشته شده	و آنکه او را کشته مسئول آمده
که تو این مؤوده را بر بیکاه	رنده اندر گور کردی از جهرا	من بیاه از هریدی حویم رب	خاصه را ن کاید حق ادوی در غصب
	و ان بود دور از خصال آدمی	حاصل دیو و دداست آن خودهمی	

### مناجات

گر تو خواهی آدمی را درستی	ای خدا ز افعال دیو دل سیاه	برجناب خود صفی را ده بیاه
وان باشد ای مسیبتی	باب داش را برویش سد کسی	دل زدو اورا کنی بدعتی
حق برسد رو که ای بدعت کور	بس بیاه از آن سب گیم رب	مار و اهی بچه خود کی کشد
آسمان بر کنده آدم را مرا دست	ارچه کردی زنده دختر را کور	جلگی پیچیده گردد نامه ها
می شود زدیک و اندم که بهشت	بر کند آسان که از مدیوح پوست	دورح آساعت شود افروخته
	بر هر آن صافی دل روشن سرشت	می نداند نفس هر کس از شر

قُلْ أَقْسَمُ بِالْخُنُوسِ ١٦ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ ١٧ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ ١٨ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ١٩ إِنَّهُ لَقَوْلُ

بس سوگند یاد نمیکند بس رویده سیرکننده پنهان شونده اند و شب چون پشت کند و صبح چون بدید آید که آن هر آینه

رَسُولٍ كَرِيمٍ ٢٠ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ٢١ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ٢٢ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ

سحن فرستاده ایست گرامی صاحب توانای زد خدا و مدعش بام عزت فرمان برده بس امینست و بیست صاحب شما دیوانه

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ ٢٤ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ٢٥ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

و تحقیق دید او را در افق روشن و نیست او در غیب بحیل و باشد سخن شیطان رانده شده

فَإِنَّ تَذْهَبُونَ ٢٧ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ٢٨ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ٢٩ وَمَا

بس کجام میروند نیست آن مگر پندی مرجانیا را مر آن کسیرا خواست از شما که مستقیم شود و

## سورة الانفطار

تَشَآوُنْ اِلَّا اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ

نخواهد مگر آنکه خواهد خدا که پروردگار عالمی است

پس خورم سوگند بر استارگان هم بشب سوگند کان آید حویش که بود قرآن کلامی دلیند جبرئیل آورده یعنی این کلام دید مر حریل را وین این است رمز معنی تا بیاورد مکس بر کجا پس می روید آبا شما مرکز پرا کاستقامت خواهد او کاو بود پروردگار عالمی	آن رجوع آورده کان بر آسمان میکند تارک عالم را بخویش قول بفرستد پس ارجمند بر رسول از جانب رب الانام در کنار آسمان که روشن است وحی علام الغیوب ایست و س می کشید اعراض زین یعنی چرا مرچین کی بردکس رین مشک و هر کرا او خواهد آید سوی دین	باز دیگر میکشد آنها ایاب هم صبح آنگاه که چون دم رند پس توانا عند ذی العرش مکین بست محزون صاحب و یار شما بست پیغمبر خلق حق محل هم نه قرآن قول دیور آمده است بست قرآن عالمی را حر که پند می خواهد استقامت را شما با کرا او خواهد این امری همی است	بعد بنهای بور آفتاب عالم و آفاق را روشن کند هم مضاع اندر ملایک هم امین آیند که هست پندار شما ز آنچه روی شد نهان وحی حمل که بر او از استراقی خوانده است حرشافت با رسول ارجمند جز که آرا بر شما خواهد خدا سر خلق ارعیر خالق محفی است
--	---	---	--



سورة الْاِنْفِطَارُ تَسَعْ عَشْرَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۚ وَ اِذَا الْكُوَاكِبُ انَّتَرَتْ ۚ وَ اِذَا الْاِبْحَارُ فُجِّرَتْ ۚ وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ

آنگاه که آسمان بشکافت و آنگاه که ستاره ها فرو ریز آید شود و آنگاه که دریاها راه بهم داده شود و آنگاه که برها زیر بر کرده شود

۵ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ ۖ يَا أَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَآ غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيْمِ ۖ الَّذِي خَلَقَكَ

و آندهر نفسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس داشت ای انسان چه چیز غره کرد ترا بروردگار که کریم است آنکه آفرید ترا

فَسَوِّكَ فَعَدَلَكَ ۚ فِيْ اَيِّ صُوْرَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ۖ كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُوْنَ بِالْاٰدِيْنَ ۙ وَاِنَّ عَلٰیكُمْ لِحَافِظِيْنَ

پس تمام اجزا گرد آید ترا پس اندام دادت در هر صورتی که خواست هم آوردت نه چنان است بلکه تکذیب مینمایند جزا را و بدرستیکه شماست نگهبانان

۱۱ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ ۙ يَعْلَمُوْنَ مَآ تَفْعَلُوْنَ ۚ

گرامیان نویسنده گران میداند آنچه را که میکنید

آفرمان که اشکافته گردد فلک هر کسی داد چه بفرستاده پیش آنخدائی کافر بدت از عدم صورت و اعضا و ترکیبت تمام از غرور خویش پس باز ایستید مر شما را از ملایک حافظین می بداند آنچه را که میکنید	می ریزند این کواک یکسک و آنچه از پس هشته اندک یا که بش راست پس فرمودت از تقدیر هم معتدل آراست از تنظیم تام گر داصل خویش غافل نیستید در عمل هست از کرامات کاتین نک وند را می نویسد از بدید	و از زمان که بچرها گردد روان پس خطاب آید که ای آدم چه چیز ساخت اعضایت همه عدل و نگو کر کنی در خلقت خود یک نظر آن باشد کایستید از کرمین آن بزرگانی که بویستند اند در هشت ابرار اندر محبتند	گورها زیر و در گردد عان غره بر رب کریمت کرده نیز بر هر آن صورت که خودم بخواست او می شناسی داده های دادگر بل بود تکذیبیان بر یوم دین نامه اعمالتان از چون و چند فاحران در دوزخ اندر محبتند
---	---	---	---

اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِيْ نَعِيْمٍ ۚ وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِيْ جَحِيْمٍ ۙ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّيْنِ ۙ وَاَمَّهُمْ عَنْهَا يُغَآيِبِيْنَ

بدرستی که نیکوکارانند در نعم و بدرستی که بدکارانند در دوزخ و آیند در آن روز جزا و باشند آنها را آن غایبان

## الجزو اللثون

۱۷ وَ مَا آذْرِيكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۱۸ ثُمَّ مَا آذْرِيكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۱۹ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ

و چه چیز دانا کرد ترا که چیست رورحزا پس چه چیز دانا کرد ترا که چیست رورحزا روریکه مالک باشند نفسی برای نفسی

شَيْنًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

چیزیر او فرمان رودی چنین مرخدا راست

یوم دین در دوزخ آید از یقی	بستند از دورخ ایشان غائبی	تو چه دانی چیست تاروز حساب	جست پس روز حساب ای ذولباب
باشد آنروریکه نفسی مالک او	بست بر نفسی چیزی یک سو	تا رساند دفع و سارد دفع صر	هر کسی باید ز کشت خویش بر
	حکم و فرمان مرخدا راهست پس	رعذاب و دعوی در آروز و پس	



سُورَةُ الْمُطَفِّينَ سِتِّ وَ تَلُوْنَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای احشایده مهربان

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ ۚ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۚ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

وای بر کم کنندگان در کیل آنانکه چون به بیاید بر مردمان تمام گیرند و چون بکیل دهند آهارا یا وزن دهند ایشانرا کم کنند

۴ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ۚ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ۚ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۚ كَلَّا إِنَّ

آیا گمان نمی برد ایشان را آنکه بخته شود گامند برای روری ررك روریکه ایستاده شود مردمان برای پروردگار عالیمان نه چنین است بدرستی که

كِتَابَ الْفَجَّارِ لَقِيَ سَجِّينَ ۚ وَ مَا آذْرِيكَ مَا سَجِّينٌ ۚ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۚ وَ يَلُ الْيَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۱۱

نامه بدکاران هر آیه در سجن است و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سجن نامه ایست رقم کرده شده وای روز چنین مر تکذیب کنندگان را

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ ۚ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۚ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا

آنانکه تکذیب کنند روز جزارا و تکذیب کنند آرا مکر هر تعدی کسده گناهکار چون خوانده شود تراو آیتهای ما

فَالْأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۚ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۚ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ

گوید افسانههای پیشینان است حق بلکه زلک شد بر دلهایشان آنچه هستند که کسب میکنند حق که ایشان از

رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ۱۶

پروردگارشان روز چنین هراینه در حجاب شد گانند

و یل بر گاهند کان وزن وکیل || که زحق و عدل ایشانراست مبل || چونکه بستانند ایشان از امام || می ستانند از برای خود تمام

## سورة المطففين

چونکه ببینند بهر مردمان گفتی ای مردم بپسند کم این بیندارند هیچ آيا ز هوش جمله بر پا ایستند این مردمان هست در سجين كتاب كافران مرمکذب راست ويل آرو ر بد چون براو خوانده شود آيات ما آنچه کردند اکساب ادينيات	را که سجد است بر مردم زيان ورن وکیل خویش کاین باشدستم بیش ستاند گان کم فروش بهر حکم آفرینده جهان وجه دانی چیست سجين از نشان آنکه تکذيب او بوم دين کند گوید این باشد زبیش افساها قلبشان بگرفت ران زك ارجهان زانکه فحارند در يوم الحساب	مرتصی <sup>۴</sup> مرفت در بارها کم دهد از مالشان کاهد يقين که برانگيرده گردند آنکروه حق بود حقا هر آنچه می شود آن كتابی هست دوشته شده می کند تکذب آرا خود دريم اینچنين سود که گوید از ذوب ناید ایشان ایستند البته نار از ثواب رب خویش اندر حساب	تا شود وائف رکیل و کارها <sup>۳</sup> بر شما افزون بود نقصان این در چنان روز بزرگ پر ستوه ثبت اندر نامه ها از بك وبه هیچ دروی نام چیزی نامده جزهر آن بگذشته ارحدی انيم زنگشان بل گشته غالب بر قلوب از فحور و كفر گیرند احترام
--	---	--	--

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ <sup>۱۷</sup> ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ <sup>۱۸</sup> كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ

پس بدرستی که ایشان در آید گاه در دوزخ پس گفته شود است که بودید آرا تکذب میکردند حقابدرستی که نامه بیکو کاران هر آینه در

لَفِي عِلِّيَّينَ <sup>۱۹</sup> وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ <sup>۲۰</sup> كِتَابٌ مَرْقُومٌ <sup>۲۱</sup> يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ <sup>۲۲</sup> إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي

علیین است وجه جزدا اگر ترا که چیست علین نامه ایست رقم کرده شده که کوامه بشوند آرا مقرران بدرستی که بیکو کاران

نَعِيمٍ <sup>۲۳</sup> عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ <sup>۲۴</sup> تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ <sup>۲۵</sup> يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ

هر آینه در نعیم بر سر پرها طاره میکند می یابی در رویهایشان تازکی بهشت آشاماییده میشوند از صاف شراب مهر شده

خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ <sup>۲۷</sup> وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ <sup>۲۸</sup> عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ <sup>۲۹</sup>

که مهر بدیش مشک است و در آن پس باید رغبت کند رغبت کنندگان و مزاجش از تسنیم است چشمه ایست که می آشامند از آن زدیک کر دکان

پس بدوزخ اندر آید آنکسان نامه ابرار هم حقا که هست میشود افرشتگان حاضر بدان نکرد ایشان بر آنچه شادمان می بنوشد از شراب بی رغش هر کند او ترک حر اندر جهان	پس نایشان گفنه گردد آرمایان در علیین اعلا بی نیست که مقرب گشتکند از نشان میشود از دیدش اندر حبان کاوست محوم از خام مشک خوش حق چشاند از ریحش در حبان چشمه تسنیم کادر است	این عدا می باشد آنکه خود شما توجه دانی آنکه علین کجاست جمله ابرار در زامر ذوالکرم می شناسی خود تو در آروپها باید اندر این شراب و این شتون آن شراب خالص اندر امتزاج اهل قرب از آن می نوشند آب	بودن تکذب از آن اندر ملا نامه مرقوم روشن کر خداست برارائک در بهشت بر سم تازگهای تسنیم حافرا رغبت رغبت کسان باشد فرون باشد از تسنیم خود اورامزاج
--	---	--	--

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ <sup>۳۰</sup> وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ <sup>۳۱</sup> وَإِذَا

بدرستی که آنانکه گناهکار شدند هستند از آنانکه ایمان آوردند بخندید و چون گذرند نایشان اشاره میکنند بچشم و ابرو و چون

انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ <sup>۳۲</sup> وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ <sup>۳۳</sup> وَمَا أُرْسِلُوا

برگردند سوی کسانی برگردند شادی کنان و چون بنند ایشانرا گوید بدرستی که ایمان هر آینه گمراهان و فرستاده شد

عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ <sup>۳۴</sup> فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ <sup>۳۵</sup> عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ <sup>۳۶</sup> هَلْ

برایشان نگهبانان پس آنروز آنانکه گرویدند از کافران معتمدند بر سر پرها طاره میکند آيا

تُوبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

جز داده شدند کافران آنچه بودند که میکردند

## الجزء والثلاثون

آنکسکه نامه‌ای خود سیاه  
ناز چون گردید سوی اهل خود  
وانگهی که فی فرستاده شد  
قول کفار است یا این درمقال  
در قیامت چون رسد هنگام آن

کرده اند انشک و عصیان و گناه  
بار میگردید شاد از چهل خود  
بهر ایشان مرنگهبانان چند  
که بود قوم محمد در صلا  
مؤمنان خندید پس بر کافران  
کافران آیا حزا داده شد

بر گروه مؤمنین اندر سرور  
مؤمنان را کافران بیند چون  
تا که باشد آن گروه دین نام  
بهر ایشان نی فرستاده شده  
سوی ایشان بگرد از تحتگاه  
بر هر آنچه بودشان کردار چند

می بختند از ره غمز و غرور  
می نگویند این گره لصالون  
بر ضلالت یا هدایتشان گواه  
مرنگهبانی ز رای فاسده  
در جهنم و اندران دود سیاه

١٠٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ <sup>١</sup> وَأَذْنَبَ رَبُّهَا <sup>٢</sup> وَحُقَّتْ <sup>٣</sup> وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ <sup>٤</sup> وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ

آسگاه که آسمان شکافت و ایدامید مهر پروردگارش را و زوارش در آنجا که زمین کشیده شود و بیرون آید آنچه در آست و خالی شود

٥. وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ ٦ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ٧ فَمَا مَنَ

و اقبال عاید صبر و در گارش را و سزاوار شدای اسان بدستیکه، کو کوشنده بسوی پروردگارت کو شیدنی پس ملاقات عاینده اورا پس آنکه

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۚ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۙ وَنُقَلِّبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۚ ۝۱۰ وَآمَّا مَنْ

داده شد نامه او بدست راستش پس نزدی حساب کرده شود حسابی آسان و برگردد بسوی کساش شادمان و اما آنکه

أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَأَى ظَهْرَهُ ١١ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ١٢ وَ يَصْلَى سَعِيرًا ١٣ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ

داده شود امام از ایستش پس زودی خواهد هلاک را و در آید در آتش سوران بدرستیکه او بود در کسانش

مَسْرُورًا ۱۴ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ۱۵ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ۱۶

شادمان بدرستیکه او پیدا داشت که هرگز باز نکرده اری بدرستیکه پروردگارش باشد او بیما

چونکه شق گردد سوات بلند  
وا زمان که ارض بکشد شود  
می رود فرمان بدون خود سری  
پس تو بر یادش فعل خود سری  
رود پس کرده شود او را حساب  
وانکه داده میشود او را کتاب  
اندر آید در سمیر و نار و دود  
برگهایش که نخواهد گشت باز

بر زمین افروختگان ازل شود  
افکند بیرون در او آنچه بود  
از خدا وزیدش فرمان بری  
در ملاقاتش بروز بیکی  
آن حسابی سهل و خالی را مضطرب  
از پس یشش بهنگام حساب  
چون در املش در جهان مسرور بود  
بر خدا از عالم طمع و مجاز

بشنود فرمان آن پروردگار  
میشود خالی ز اموات و کور  
اینها الانسان توئی در سعی و کار  
پس هرا نکاید و را در دست راست  
باز گردد سوی املش با سرور  
زود پس خواهد هلاک خود دران  
شادمان یعنی بملك و مال خویش  
و ب او آری بود بروی صبر

وین سزاوار است او را در مدار  
بدهد اسرار نهان خود بروز  
تا رسی با رنج بر پروردگار  
نامه اعمال او کان بر سزااست  
شاید آن باشند حوران در قصور  
و انوراً گوید از حالی چنان  
غافل از آن کاید این روزش بیش  
و خواهد هشت او را ناگیر

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ <sup>١٧</sup> وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ <sup>١٨</sup> وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ <sup>١٩</sup> لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ <sup>٢٠</sup>

بیس سو گندم یاد میکنم بشفق و شب و اچهر اجمم آورد و ماه چون تمام شود که هر ایته از نکاب نمائید حالتی مطابق از حالتی مطابق

## سورة البروج

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ <sup>۱۱</sup> وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ <sup>۱۲</sup> بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ

پس چیست ایشانرا که ایمان نمی آورند و چون خوانده شود برایشان قرآن سجده نمیکند بلکه آنانکه کافر شدند تکذیب مینمایند

<sup>۱۳</sup> وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ <sup>۱۴</sup> قَبَسِرْهُمْ بِعَذَابِ آلِيمٍ <sup>۱۵</sup> إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

و خدا داناست آنچه پنهان میدارد در دل پس مژده ده ایشانرا ب عذاب آید که ایکن آنانکه ایمان آوردند و در دین کارهای شایسته

لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

برایشان است پاداشی بدو نیست

پس خورم سوگند ما را در شفق آنچه بد در روز یعنی منتشر مر آنک گردید یعنی میرسد یا که باشد اختلاف حالها چیست ایشانرا پس آنکه نگردد بل کنند از کافری تکذیب این پس بشارت ده برایشان از هلاک	بعد مغرب سرخی است آن برافق شب بخوش آرا شود مستر بعد حالی حال دیگر را بدید خون غما و فقر یا حرف و رجا سجده نازد ار که آن بشود اوست دانایر بمایوعون یقین ور عذاب و انتقام دردناک احرشان ناکاسه باشد تمام	هم شب سوگند و آنچه میکند هم قسم در ماه چون گردد تمام حالها نماید ربایی در نظر یا خطاست آن احمد که گذار حاشع اعی میکند از مقام آنچه یعنی در وعای دل نگاه و آنکه آورده است ایمان بر خدا یا بدو نیست از رب الانام	جمع تاریکی وهم پوشد وجود مستوی و کامل آید در مقدم وان مطابق حلاکی با یکدیگر کن بمعراج از طبقها در شعار چون برایشان خوانده گردد اینکلام از حسد و رخصت دارد و گناه کرده اعمال نکودر اریا
--	--	--	--



## سورة البروج اثنتان وعشرون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم حدای بحاشیده مهریان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ <sup>۲</sup> وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ <sup>۳</sup> وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ <sup>۴</sup> قُلْ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ <sup>۵</sup> النَّارِ

بآسمان صاحب برجها و روز وعده کرده شده و شاهد و مشهود کشته شده اصحاب شکافته در زمین انانش

ذَاتِ الْوُقُودِ <sup>۶</sup> إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ <sup>۷</sup> وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ <sup>۸</sup> وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ

صاحب ما برافروختگی همگامیکه ایشان بودند بر آهانشنگان و ایشان بودند بر آنچه میکردند مؤمنان حاضران و دشمن نداشتند از ایشان

إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ <sup>۹</sup> الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

جز آنکه ایمان آوردند بخدای غالب ستوده آنکه مراوراست پادشاهی آسمانها و زمین و خداست بر همه چیز

شَهِيدٌ <sup>۱۰</sup> إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ <sup>۱۱</sup>

شاهد بدرستی که ای که مبتلا بقوت کردند مردان با ایمان و زنان با ایمان پس بازگشت نکردند پس مرا ایشانراست عذاب دوزخ و مرا ایشانراست عذاب سوزنده

والسما ذات البروج اعنی قسم وانکه حاضر میشود از هر کجا کشته گشتند اهل اخدود از یقین	بر شما کور است ده برج و دو هم وانکه حاضر کرده گردد از حزا صاحبان حفره ها اندر زمین	هم قسم بر یوم موعودیکه آن خلق یا مشهود و شاهد اجداست اهل آتشی که بود آن نارها	خود قیامت باشد از حکم و شان هم مشهود خلق در آن مشهده است صاحب هر چه فروزد نار را
--	--	---	--

## الجزو الثلثون

آزمان گشتند ملعون که قعود وانکسان بر مؤمنین اندر نمود عب و انکاری نکردند ارگمان آجداد و بیکه بروی ناست است آنکه افکندند در فتنه و عذاب آش سوران برایشان درخور است	بودشان نزدیک حفره از جعود هر چه را کردند بودندی شهود آجماعت بر گروه مؤمنان شاهی ارس و سما و فوق و پست مرد و زرا اهل ایمان و نواب وان بحر دوزخ عذاب دیگر است	تا در اندازند آن مردم نثار می بدادندی گواهی نزد شاه حز که بود ایمانشان افزوده هم هم بهر چیزی گواهیست آجداد پس سوی حق گشتند ایض اهل دوزخ یعنی اشکجه شوند	هر کرا مؤمن بد او بر کردگار دستهایشان هم بفعل آید گواه بر خدای غالب استوده هم ارفعال بنده گان در هر کجا پس مرایشان راست بر دوزخ نیاز هر دم از اشکجه رجه شوند
--	--	--	---

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

درستکه ایمان که رویدند و کردند کارهای شایسته مرایشان راست بهشتی که می رود از زیر آنها بهرها ایست کامیابی بزرگ

۱۲ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ۱۳ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَ يُعِيدُ ۱۴ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ ۱۵ ذُو الْعَرْشِ

درستکه گرفتن پروردگار تو هر ایینه سخت است درسیکه او اوست که جنت می آفریند و اعاده کند و اوست امر دهنده و دوست دارینده صاحب عرش

الْمَجِيدُ ۱۶ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ ۱۷ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُودِ ۱۸ فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودَ ۱۹ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بزرگوار گنده مراده خواهد ایامدنرا حکایت لشکرهای فرعون و ثمود بلکه ایمان که کار شدند

فِي تَكْذِيبٍ ۲۰ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُجِيبٌ ۲۱ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ۲۲ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

در تکذیب نمودن و خدا و در و ایشان احاطه کننده است بلکه آن قرآن است شریف در لوحی نگهداشته شده

وانکسان کاورده اند ایمان حق رستگاری بر رک ایست و پس هم کثیر المعرة بر سدگان آمدت آیا حدیث آن جنود حق محبطت از وراشان بمقال مراوشه گشته آن را امر متین	کارهای بیک کردند از بسق گر خدا خواهد رفعل خود نکس بر مضیعان دوستدار و مهربان کان بود فرعون و ثماع و ثمود هست بیرون رفتن از حوش بحال جبه اندر لوح محفوظ مبین	بوستانها هستان کر زیر آن هست پس نگرفتن ربت شدید ذوالکبر و الفضل ذوالعرش المجید بل کسانیکه نگرویدند از گروه آچه بل تکذیب ایشان کرده اند شرح لوح اریش گفتیم در کتاب	حویها باشد زهر حاب روان آجدادی کاوست بدی هم بعید همچین فعال خود بر مایرید هست بر یکدیشان دست از وجوه هست قرآنی شریف و از جند کر که خواهی کن بآن مطلب ایاب
--	--	--	--



### سُورَةُ الطَّارِقِ سَبْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ۲ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ۳ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۴ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ۵

آسمان و آیدنه شب و خدا را که در را که چیست آیدنه شب ساره در خنده است که نیست نفسی مگر که بر اوست نگهدارنده

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ۶ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ۷ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ ۸ إِنَّهُ

چس باید نگردد انسان که از چه چیز آفریده شد آفریده شد از ابی جهنده که بیرون می آید از میان پشت و استخوانهای سینه بدستیکه

عَلَى رَجْعِهِ لِقَادِرٌ ۹ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ۱۰ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ ۱۱ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ

او بر اندازدش هر ایینه تواناست روزیکه اشکار شود پنهانها پس نباشد مورا هیچ قوتی و نه یاورى و آسمان صاحب باران

## سورة الاعلى

۱۲ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ۱۳ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ۱۴ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ۱۵ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ۱۶

وزمین صاحب شکاف که آن سعی است تیز دهنده و نیست آن بهوده درستی که ایشان چاره میکنند چاره کردی

وَ أَكِيدُ كَيْدًا ۱۷ فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا

و چاره میکنم چاره کردی س مهلت ده کافران را مهلت بدهم ایشان را مهلت دادی

<p>بر شما سوگند و بر طارق دیگر گوئیم که تیرگها را بش پس بطر باید نماید آدمی آید آن از پشت مردان در تن اندر آبروی که پنهانها بها مرقس بر آسمان ذات رحم آن نکرد تا بها ماند حیات پس آن سحر به و هرل و هوس پس حزای مکرشان بدهم ما</p>	<p>توجه دانی چیست طارق در نظر مینماید ثقب از فرمان رب کافریده ارجه چو اوشد همی واسجوان سینه رها برون آدموده گردد اعنی بر ملا هم قسم بر این زمین ذات صدع وین شکافد باروی رویدات عطمش اندر صدور قلب آدمفرون پس تومهل ده ایشان ای کما</p>	<p>باشد آن نجم دروزان بی زشک است نفسی جز که میباشد در آن خندق گشت ادماء دافق کان بود انکش ایسان آورد این طاهر است پس باشد آدمی را بیش و کم رحم یعنی باز گردنده بدور انه قول این جواب است از قسم میکند این مشرکان بدشان واهل ایشانرا اعال مکر و کید</p>	<p>که شود طاهر شونده بر فلک خود رقی و گهانی بهان آب ریزنده و جبهده و ست ورد که در ابرار کش قادر است قوتی و باصری در ربع عم صدع یعنی بر شکافنده خور حق و باطل را جدا سازد در هم مکر در ابطال قرآن آچنان مهمل الکفار و امنلهم روید</p>
--	--	--	--



## سورة الاعلى تسع عشر آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۲ الَّذِي خَلَقَ قَسْوَى ۳ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهْدَى ۴ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ۵

یا ک گردان نام پروردگار که بر راست آنکه آفرید پس درست گرداید و آنکه تقدیر کرد پس هدایت نمود و آنکه بیرون آورد چراگاه را

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ۶ سَقَرْتُكَ فَلَا نَمْسَى ۷ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۸ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى ۹ وَ نُبَشِّرُكَ

پس گردانید آنرا خشک سیاه رود باشد که حوادیم رو پس فراموش مکن مکر آنچه را خواست خدا که او میداند آشکارا و آنچه پنهان میباشد و بدی داریم

لِلنَّاسِ ۱۰ فَذَكِّرْ ۱۱ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى ۱۲ سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى ۱۱ وَ يَجْزِيهَا الْأَشْفَى ۱۲ الَّذِي

ترا برای طریقه آسان پس بددها که سود میدهد بدد و رود باشد که بدد بگیرد آنکه رسد و بپلوتنی کند آن بدحتی و بداحل شود

يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى ۱۳ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ۱۴ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۱۵ وَ ذَكَرَ اسْمَ

در آتش در آتش پس نعو میرد در آن و مزنده باشد درستی که رستگار شد آنکه پاک شد و یاد کرد

رَبِّهِ فَصَلَّى ۱۶ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۱۷ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ۱۸ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ

پروردگار را پس نماز گذارد بلکه اختر میکنند از دکان دکان و آخرت بهتر است و بایمان تر درستی که ایست هر آنکه در صحفهای

الْأُولَى ۱۹ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى

نخستین صحفهای ابراهیم و موسی



زایچه گنجد در عقول ممکنات هر یکی را شد بوجهی رهنا کور گردد پس برد ز آموزگار دارد او برضر و فتنش التفات هششان الهام از رب الانام خشک و خور و مردور زنده و سیاه تا فرا وشت نکرد از ضمیر آرد از قلبت معانی بر زبان گر که باشد پند دادن سودمند فاسقی بدعت تر خواری پسند هم به ریده است او براحت در عقد کرد ران پس آنکه خواند او بر از رنگای جهان و آمال و آرز کاوست را راهم و موسی بی زخبط	برتر است اعنی که در ذات و صفات کرد تقدیر اصل و فرع ماسوی گفته اند افزون چو گردد عمر مار همچنین هر حاور هر ذی حبه از بهایم و در طور و از هوام بعد سبری پس بگرداند آن گیاه یا مشو غافل ز قرآن ای بشر او بداند حله پیدا و بهان پس قرآن مرده اراده تو بند هم کند بهلو تهی از وعط و بند پس نمرد او در آتش تا رهد یاد کرد او نام برش پس عار بل شما خود منگیزید از محار وین سخن اندر صحت نیست و صبط	یعنی از رت نما تنزیه تام راست پس فرمود هر چیزی بجا راه آن بر آدم و حیوان نمود میرود تا جوید آنرا هر کجا باقی را با تعقل دار حفت جاریا را چراگاه از نمون پس فراموش آن بخواهی تو نمود آن فراموش نکردد از ذکاء دردهی کان اسهل است و مستقیم پند را آنکس که ترسد از خدا اندر آید بار دربار برک کز خطا و لغو شد پاک و زکی و زری مرصداق با سداد مر شمارا بهتر و پاینده تر	سمع اسم ربك الاعنی سام آن خدائی کافرید او چیزها از منافع و از مضار آنچه که بود ره بدانکه را در بیان استش دوا بود در خور ایقدر کآمد بگفت و انخدا کزارش آورد او برون بر تو ما خواهیم قرآرا زود حاصل آنکه بر تو خواهیم آنچه ما بر تو توفیق سلوک آسان دهیم زود باشد که پذیرد از ولا و آنکه او اشتهی است زانکار بزرک رستگاری یافت او خود بشکی گفته اند از ذکر قلبت آن مراد و ان سرای آخرت باشد ذکر
---	---	---	--



سورة الفاشية ست وعشرون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنانده مهربان

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْفَاشِيَةِ ۚ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۚ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ۚ تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً ۚ تُسْقَىٰ مِنْ

آیا آمد ترا حکایت آن روگیرنده رویهای روز چنین خوارند عمل کننده رنج کشنده اند که داخل میشوند در آتش در نهایت گرمی آشفامانده شوند

عَيْنَ آيَةٍ ۖ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ۖ لَا يُسْمَنُ وَلَا يُغْنَىٰ مِنْ جُوعٍ ۖ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ

از چشمه که مستهای گرمی رسیده باشد مرا ایشان را خوراک می مگرد از خار خشک که نه به کدو به کفایت کسده هیچ گرمی رویهای است روزی چنین تازه

لَسَعِيهَا رَاطِيَةٌ ۖ فِي جَمَّةٍ عَالِيَةٍ ۖ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ ۖ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۖ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ

از سحرشان خوش شود در بهشتی رفیع شود در آن لغوی در است چشمه روان در است سریرهای رفیع

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ۖ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ۖ وَزُرَابِي مَبْثُوثَةٌ ۖ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ

و قدحهای گذاشته و بالشهای هم پیوسته و فرشهای بهیس گسترده آبیاس نمی بگرد شتر که چکوه

خُلِقَتْ ۖ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ۖ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ۖ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ

آفریده شده و تا آسمان که چکوه بلند گردانیده شد و کوهها که چکوه بر افراشته شده و زمین که چکوه

سُطِحَتْ ۖ فَذَكَّرَ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ ۖ لَنْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ ۖ إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ۖ

پهن کرده شده پس بندگان بستی تو مگرد بدهنده بستی را ایشان تسلط دارند مگر آنکه روی گردانیدو کافر شد

فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ۖ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

پس عذاب خواهد کرد او را خدا عذاب بزرگتر بدر سبکه بسوی ماست باز گشت ایشان پس بدر سبکه بر ما است حساب ایشان

## سورة الفجر

بر تو هیچ آمد حدیث غاشیه  
اهل دوزخ راست شغلی بر حسب  
ز آب چشمه گرم نوشند آنجمیع  
رویها بار اندران روز است هم  
اندر آنجا شوی یا بشنود  
کوزهها پیدسته آماده همه  
سگرید آیا براشتر که چسان  
بس تعجب بست ران مصر و سریر  
هم بسوی کوهها کافراشته است  
بس توگو بندای محمدؐ غبارین  
حرکه هر کس روگرداند ریند

واندران روز از وجوه خاشمه  
که در آن بکشند بس ریح و تم  
بیششان مرخوردی غیر از ضریح  
تازه و خرم ز آثار نعم  
لغو وهم پیوده یا قوی زند  
در مقام خویش نهاده همه  
آفریده گنده با حخته چنان  
کامل حب را برافاده رین  
سر باوح آسمان برداشته است  
است که نوید ده ششی یمن  
بعد بدایراوست کافر هم زند  
آن کسارای سویی ما باشد ایات

رویها باشند یعنی ترسناک  
اندر آورده شوند از اضطراب  
وان گاهی خاردار از حاصل است  
راضی از اعمال خود ناورده اند  
چشمهها جاری در آن لا یقطع  
هشه نالهای درهم منحل  
پیش طعمی میشود آنکوه رام  
هم بسوی آسمان می سگرید  
هم بسوی ارس تاجون گشته یمن  
بوی ایشان بر مساطب بسی  
حق تعالی پس کند او را عذاب  
بس در ارمات ایشان احساب

اندر آروز پراز تشویش و باک  
در میان بار گرم ز نزار  
میوه آن حله سم قاتل است  
در بهشت عالی وان کرده اند  
تجهای بس بلند و مرتفع  
فرشها فاخر فکند معنل  
که تواند بردش اربصره بشام  
که حسان برداشته گشت و بلند  
جای هر کس را در آن بی ترس و وهن  
تا که احبارشان خود ماستی  
آندای اوست اندر در حساب

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الفجر ثلثون آية وَ هِيَ تَرْتَلِّ بِمَكَّةَ

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَجْرِ ۝ لَيَالٍ عَشْرٍ ۝ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ۝ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حُجْرٍ ۝ أَلَمْ

صبح و ششهای ده گانه ۲ وحمت و شفق ۳ و شب ۴ چون در گذرد ۵ آيا که در اين سوگند بديست مرصاحب خرد را ۶ يا

تَرَكَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۖ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۖ آلِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ۖ وَثُمُودَ الَّذِينَ

ندیدی که چگونه کردی و در گذارت عباد ۶ ارم صاحب ساهای روم ۷ که او پیده شده ۸ ماد آن ۹ در بلاد ۱۰ و ثمودانها که بریدند

جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۖ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْنَادِ ۖ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ۖ فَاكْثُرُوا فِيهَا الْفُسَادَ

سنگ را در وادی ۱۱ و فرعون ۱۲ صاحب جهنم ۱۳ ماد که مدی ارد در شهرها ۱۴ پس سار ۱۵ در ایا ۱۶

۱۲ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ۖ إِنَّ رَبَّكَ لَمُحْصِدٌ ۖ فَاِمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا اُنْمِلَهُ رَبُّهُ

بس ریخت بر ایشان و در گذارت از ایه عذاب ۱۳ درست که و در گذار و ایه در گذار بس اس اما انسان چون از مایه او را ۱۴ و در گذارش

فَاكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ ۖ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۖ

پس گرامی داردش و نعمت دهدش پس گوید و در گذار من گرامی داشته مرا

<p>مرفسم بر فجر آدم کافجار یا ظهور نور روح اندر بدن هم بشفع و دتر یعنی جسم و روح لیک در زعم صفی از شفع و وتر لیک واجب زین همه بالاتفاق هست آیا کافمی این قول و قسم یا نواده است آن ارم یا نام شهر یا که بودند اهل خرگاه و خیام</p>	<p>قلب عارف یابد از دیدار بار چون علق یافت ز امر ذوالمنی شفع باشد روح بان در فوج ممکن است و واجب این بر خوان رسطر باشد اندر ذات مستشنا و طاق بر خداوندان عقل و فکر هم یا که نام آن قلمه بر ز قهر خیه ها شان بر ستوها بد تمام</p>	<p>یا که در اسماء تعالی وجود عشر اول یا ز ذی حج در شمس هم محرد حنه از پیوند آن هم قتال هم تصاد اندر بهفت رهرو اندروی مقصد ره برد تا چه ارد ان رب تو با هم عاد استخوانهاشان ما بر ستون می شد در قامت و قدرت زیاد</p>
--	--	---

## الجزوالثلثون

باغ شد آدست گویند آن ارم می بریدندی بوادی قری این کسانند اهل طغیان در بلاد در گذرگاهست رب تو سر خواهد او از بهر اسان چیز بیش	هست در تاریخها شرحش رقم خامها از سنک و کوه از بهرجا که فزون کردند در اها فساد چون کسی که هست در ره منتظر ادمی لبک این خواهد بهر خویش پس گرامی گوید او پروردگار	هم ندیدی تا چه کرد او بر نمود هم نفعی که ذی الاوتاد بود پس برایشان ریخت حق و طعذاب تا که از ره میناید او عبور ارماید چون ورا رب الکرم کرد بر من داد سعت بیشمار	که ز سنک آن خانه هاشان جله بود بیش حبش و ملکش از تعداد بود ذکر هر یک شد مکرر در کتاب راو نکردد فوت چیزی در حضور پس گرامی ساردهش بدهد نعم
--	---	---	--

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ۖ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ۚ ۱۸ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ۙ ۱۹

و اما چون آزماید او را پس تنگ سارده بر او و دریش را پس گوید پروردگار من خوار کرد مرا نه چنین است بلکه گرامی میدارید شتم را

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۚ ۲۰ وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ۚ ۲۱ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ۚ

و تحریر می نمیکند بر خوراندن بر مسکین و میراث را خوردنی همه درهم و دوست میدارید مال را دوستی بسیار

۲۲ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۚ ۲۳ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۚ ۲۴ وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ ۚ

نه چنین است چون کوفته شود زمین کوفتن کوفتی و آمد پروردگار و فرشته صف صف و آورده شود روز چنین دوزخ را

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرُ ۚ ۲۵ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ۚ فَيَوْمَئِذٍ لَا

روز چنین بنگردد اسان و کجا سودمند است او را بنگردن گوید ای کاش پیش فرستاده بودم برای زندگی پس روز چنین

يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۚ ۲۶ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ۚ ۲۷ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۚ ۲۸ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ

عذاب کرده نشود چون عذاب او احدی و بند کرده نشود چون بند کردن او احدی ای نفس ارمیده باز گرد سوی پروردگارت

رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۚ ۲۹ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۚ ۳۰ وَادْخُلِي جَنَّتِي

خوشود پسندیده پس داخل شود بدگام و داخل شود در بهشت

آرماید هم چو او را باز کنی حاصل آن کلام کرامت را آسمان بل اهاست آن بود کاندل حریم می خورید ارمال میراث انام مال دنیا را فزون دارید دوست یادکن چون ارس شکافد بحال همچنین افروشتگان از هر طرف فائده ذکر است او را از کجا فعل یکی در حجت دنیوی بندهم نکند کسیرا کس چنان فارغ و مستغنی از کل ناس	پس باید سک ررق وی بوی داد و یفاقه حواری بحال مرشهارا بست یاری بر یتیم حوردی جمع از حلال و احرام کم بود در بدل مال او خیر حوست شکند بشکستی تل و بحال می یابند آزمان صف بعد صف یا که نفع بند بگرفت هلا تا می دیدیم عذاب اخروی کاو نماید بد اندر آزمان شاگرد نعمت بدی بی ناسپاس پس در آی اندر عذاب اکرم	پس بگوید آرمیدگار من آبچان بود که او کرده گمان بست هم تحریستان بر یکدیگر گفته اند از مال ایتام است آن باز باید ایسید احب مال ربت آید گردد اغنی آشکار دورح آورده شود آروزگاه گوید او ایکاشکی که من ربش پس در آروز ایچ نکنند بحساب ای چنان نفسی که باشی ممتحن باز گرد اعلی سوی رب خویش هم در آی اندر بهشت ینعم	کرد خوارم زای چنین فقر و محن بنوائی بست از خواری نشان بر طعام بی نوایان در گذر که شود مخلوط با مال کسان کان نباشد غیر خسران و وبال قدرت الله با کمال اقتدار آدم آرد یاد آروز از گناه مبفرستادم در اینجا بهر خویش چون عذاب او کسیرا کس عذاب جسته آرام اندر ذکر من راضیه و مرضیه تا تکریم بیش
--	---	---	---



سورة البلد عشرُونَ آية وَهِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ



## سورة الشمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۲ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ۳ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدٌ ۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ

سوگند باد میکنم باین شهر و تو مقیمی در این شهر و پدر و آنچه زاد که بتعقیق که آفریدیم انسان را در رنج

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ۱ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا لَبَدًا ۷ أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ۸ أَلَمْ نَجْعَلْ

آیامی بندگان که هرگز قادر نباشد بر او احدی مگوید ضایع کردم مالی انبوه آیامی بندگان که دیدار که دیدار او را احدی آیانگر دانندیم

لَهُ عَيْنَيْنِ ۹ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ ۱۰ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ۱۱ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ۱۲ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ

مراورد دو چشم و زبان و دو لب و هدایت کردیمش در جای بلندی در یا مدی بلندی کردن گاه و چه چردا را کرد ترا که چیست بلندی کردنگاه

۱۳ فَكَ رَقَبَةً ۱۴ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ۱۵ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۱۶ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۱۷ ثُمَّ

رها نیدن کرد دست یا خورایدن در رودی که صاحب کسکی است یتیمی را که صاحب قرابتی است یا در مانده را که صاحب احتیاج است پس

كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ۱۸ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۱۹ وَ

باشد از آنانکه ایمان آوردند و وصیت بهم کردند صبر و وصیت بهم کردند به مهربانی آنها بید یاران دست راست و

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَاهُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۲۰ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُوَصَّدَةٌ

آنانکه کافر شدند بآیتهای ما ایشان دست چپ را ایشان است آتشی سر پوشیده

<p>میخورم سوگند خود را این بلد هم قسم بر والد اعنی بوالبشر آفریدیم آدم را در کعبه داردش تا بار آزار رسول<sup>ص</sup> اینچنین بدارد آیا که ورا پس نمودیمش طریق خیر و شر چه تورا دانا نمود از عقبه پیش روزی آنکه باشد آن ذی مسغبه بر یتیمی کاو بود ذامقربه پس بود او ز اهل ایمان و اهل دین یا که اندر نصرت دین خدا آنکره باشند اصحاب یمن</p>	<p>مکه یعنی یا که قلب نا رشد و آنچه راو شد زاده دختر یا سر یعنی اندر رنج و سختی بی رحمت یا که نکشد انتقام از آن فضول کس ندیده دیده است اعنی خدا در بامد پس تکلیف او ذکر سختیش را و آنچه بر دارد زینش حوع و سختی در سرا و مصطبه یا فقیری کاو بود ذامقربه افتحام عقبه کرده است او یقین یا بطاعت یا تبرک ناروا و آنکه کافر شد بآیات مبین من ز بار موصده مرحق پناه</p>	<p>و امیدی و آنکه که تو دروی فرود مر پیمر را و راو دارد نس که راو کس نیست قادر در زمان مال دنیا کامدم ران بیم و باک دوزبان دو چشم و دول خود برو تا که راه عقبه تواند سیرد یا طعامی دادن اندر زندگی او خوراند نا رصا و اهتمام هشته او پهلوی زمسکی بخاک در شداند یکدیگر را بی بجزر رعطا و جود و مهر و مرحمت حایشان در بار پوشده همه</p>
--	--	---



سورة الشمس سِتِّ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا ۲ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ۳ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيَهَا ۴ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ۵ وَالسَّمَاءِ ۶ وَمَا

بافتاب و فروغ و قاتر افاش و ماه چون از بی در آیدش و روز چون جلادهدش و شب چون فرو پوشدش و آسمان و آنکه بنا

## الجزو الثلثون

بَنِيهَا ٦ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحِيهَا ٧ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَهَا ٨ فَالْتَمَمَهَا فَجُورَهَا ٩ وَتَقْوَاهَا ١٠ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ

کردش و زمین و آنچه گسترش و نفس و آنچه راست کردش پس الهام کردش بدکارش را و بر کارش را بدرستی که مستکار شد

زَكَّيَهَا ١١ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيَهَا ١٢ كَذَّبَتْ ١٣ تَمُودُ بِطَغْوِيهَا ١٤ إِذَا نَبَعَتْ أَشْقِيهَا ١٥ فَقَالَ لَهُمْ

آنکه پاک کرد آری بهره شد آنکه تباہ کرد آری تکذیب نمود و بسبب طغیان هنگامیکه برانگیختند بخت ترش را پس گفت مرا ایشان را

رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقِيَهَا ١٦ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا ١٧ فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيَهَا ١٨

فرستاده خدا این ناله خدا و سقیدها و کذب و قتل نمود و بر ایشان را و در کارشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آنرا و شرش را پس کذب نمود و او را پس بی کردش بسبب غصه کرد در ایشان را و در کارشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آنرا

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

و بیم نکرد عاقبتش را

میجورد سوگند حق را آفتاب	و ان بها و روشنی و صور و تاب	هم نه کا و راست بیرو در تنوع	بعدش اوست هگام طلوع
هست مروی هم کرایش و قدر	مرای است و ولی قصد از حد	هم قسم بر روز چون نه در خلا	مهر عالمات را اندر ملا
همش سوگند که چو بیکه شاه	شمش را بیکجا بوشد در طلام	هم قسم را آفتاب و آنکس که او	کرده یاد این سپهر و تنو
هم قسم بر ارض و انکش کرد پهن	بر کهداری و حفظ اوست رهمن	هم نفس و آنکه او را کرد راست	تسویه را عسای او کرد آنچه خواست
پس او الهام فرمود او مجور	هم در هر کاری بی مورد	رسنگار او شد که نفس خوشتر	پاک گرداند از شرک و من
همچنین بی سهو گشت آنکس که هشت	نفس خود را در جهنم های رشت	کرد آنکس از بی قوم نمود	از ده طمان و عدوان و وجود
چونکه می بر حواست را احداث شد	آنکه در ذوقه مشن بدعت بود	گفتن پس آه سادد خدا	دست بردارد از ناله شما
نوت او چون رسد از شرب آب	منع او بکنید تا باید عذاب	پس نمودند آنکه تکذیب وی	را کرد ما شمشیر بی
پس فرو پوشاند ایشان را خدا	مر عذاب از دشان براسوی	گشت یکسان یعنی ایشان همه	آن عذاب را بهی و دمدمه
	می رسد را عذاب از بعد او	که ایشان هشت در یکدم فرو	



## سورة اللیل احدى وعشرون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ٢ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ٣ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ٤ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ٥ فَأَمَّا

شب چون فرو شد و روز چون روشن شود و آنچه آفرید و مادری و در سبیکه پوشش شما هر آینه متنازع است پس اما

مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ٦ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ٧ فَسَنِيسِرُهُ لِلْیُسْرَى ٨ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ٩ وَكَذَّبَ

آنکه انداد و پرهیز کار شد و تصدیق نمود طریقه خوبی را پس بروی تو فوق میدهم و او را برای آسایش و اما آنکه بخل ورزید و استغنا نمود و تکذیب کرد

بِالْحُسْنَى ١٠ فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى ١١ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ١٢ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى ١٣ وَإِنَّ

طریقه خوبی را پس بروی تو فوق میدهم برای دشواری و کفایت نکرد داد او مالش چون هلاک شد بدرستی که بر ماست هر آینه هدایت و بدرستی که

لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى ١٤ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى ١٥ لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى ١٦ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى

مرا مراست هر آینه آخیمان اینجهان پس بیم کردم شمار از آتشی که زبانه میکشد داخل نمیشود در آن مگر بد بخت تری که تکذیب نمود و برگردانید

## سورة الضحی

۱۷ وَ سَجِّنْهَا الْآتِنَى ۱۸ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۱۹ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ۲۰

وزود باشد که دور کنیم از آن پرهیز کار تر پیرا که میدهد مالش را تا پاک شود و بست مرا حدیر از داد و هیچ نعمتی که پاداش داده شود

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۲۱ وَ لَسَوْفَ يَرْضَى

مگر جستن وجه پروردگارش که بر تراست و هر آینه رود باشد که خوشود گردد

<p>مراقبم بر لیل چون گردید تار که پراکنده است خود سعی شما پس هر آن داد او حقوق مال خود یعنی او را نیست انبار و شریک و آنکه کرد او محل در اتفاق مال پس کنیم آماده ما بروی ریس ره نمودن واجبست از بهر ما پس شمارا می ترسانم ما آنکسیکه کرد تکذیب مباد مال خود بدهد براه خیر و دین حُرکه از بهر رضای کردگار</p>	<p>هم بروز آنگه که آید آشکار در عملها مختلف یعنی کجا کرد پرهیز او رسوای خود یا که باور داشت حصلتهای نیک دید خود را بی نیاز از ذوالعلال آنچه را باشد مودی سوی عسر هست مارا دار عقبی و این سرا از رمانه بار بر قهر و ونا روگرداند از اطاعت و اقبال حوبه ارحق یا کی از صدق و یقین کاوست پاک و بر بر و ذوالاقتدار زود پس باشد شود خوشنود هم</p>	<p>هم بر آنکه آفرید از قدرت او بعضی از آن موجب آمد بر ثواب کرد هم تصدیق بر قول بگو پس کنیم آسان مرا و را کارها کرد تکذیب کلامی کان به است مال او بکند روی دفع عذاب آنجهان و اینجهان یعنی رماست در نیاید اندران آتش مگر رود باشد که از آن آتش دور بست کسرا نزد او بر مقتضا یعنی آن اعطا کند از بهر حق ز آنچه بخشد ارعطایش ذوالکرم</p>
--	---	--



### سورة الضحی احدى عشر آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالضُّحَى ۲ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ۳ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ۴ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى ۵ وَ

بجاشگاه و شب چون آرام گیرد که و ابگذاشت ترا پروردگارت و عصب نکرد و هر آینه آنجهان بهتر است مرا ترا از اینجهان و

لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ۶ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ۷ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ۸ وَ وَجَدَكَ

هر آینه بزودی خواهد داد ترا پروردگارت پس خوشود کردی آیا بیافت ترا یتیم پس جایگاه داد و یافت مرا کم پس هدایت نمود و یافت ترا یغیر

عَاثِلًا فَأَغْنَى ۹ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۱۰ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۱۱ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

عالمند پس توانگر ساخت پس اما یتیم را پس قهر مکن و اما سائل کسده را پس زحرمکن و اما نعمت پروردگارت پس اخبار کن

<p>می یابد تیرگی در روزگار زان سرای پر زاده و عیای پس تورا از غل خود به جایافت از هدایت های خویش آگه نمود پس تورا حدت زوحی غیب جست سوی ره آورد دیگر جبرئیل</p>	<p>هم شب سوگند کارام و فرار مرا تورا بهتر بود دیگر سرای حق یقینی مرا تورا آیا بیافت یافت گراهی تورا پس رهنمود یا که کم کردت حلیه در رحمت پس تورا از امر خلاق حلیل</p>	<p>چونکه نور خود فراید از اله هیچ هم نگرفت دشمن در خفا معنی را که تو گردی زان رضا در بنام عون خود دور از خطر پس تورا زان کرد آگه سر بر سر بر تجارت چونکه میرفتی بشام</p>	<p>مبخورد سوگند حق بر جاشگاه حق تورا نگذاشت بازای و الوفا زود باشد که کند ربت عطا جای دادت پس در آن نعم المقر یعنی از احکام بودی پیخبر یا که راحت گمشد اندر وقت شام</p>
--	---	--	---

## الجزو الثلثون

اصل این باشد که در توحید ذات یافت درویشی تو را صاحب عیال یا که در فقر و فاقا بودت نمود پس تو اما آن یقینا را بفر مال ایشانرا مگیر از بی سبب باز اما آنکه او خواهند است تو بسی خود بنوائی دیده ای خدای بیشریک و بی نظیر بر فقیر این ارغی نمود عجب خاصه قلب شاگرد منعم شاس تا که گردد مهربان ازون بر

دور بودی محتجب و اندر صفات پس توانگر ساخت از مال و مثال وان سواد الوحه فی الدارین بود می سران از خود عطا کن حق و مهر آچنانکه شایع است اندر عرب را احتیاج و فقر خود شرمیده است ریح فقر و فاقه سس بکشد تو غنی خود تو دانی ما فقر گر بگشاید باز و باید در غضب ده که در هر نعمت گویم ساس اللهم اجعلنا من المحسنین

پس عودت ره بتوحید وجود گشتی از مال خدیجه بینا ز پس تو را داد او بذات خود بقا قدرشان بشناس و کن احسان تو بیش یا که ایامند از باب طلب هیچ از خود می ممکن محرومشان بین چه باشد حال مسکین بشتوال هر چه دادی مایه کردیم آن تلف واقعی تو را احتیاج و حال ما کن حدیث ای احمد یا کبره دلق بمحمد حمیدک صلواتک علیه

وان نبذ جز موهبت اندر شهود و از غنائم بعد از آن باغز و ناز وز وجود محض موهوبی غنا یاد آور از بتیمی های خویش تو ممکن فقر ار که دورند از ادب هم مجواه آزوده و مغموشان رحم کن بر بنوا در کل حال همچنان نبود کنون چیزی بکف مکن عطا نم العطا ثم العطا نعمت پروردگار ترا بخلق وان عفو و مغفرت گردد سبب



### سورة الانشراح نمائی آیات و هی مکیه



بسم الله الرحمن الرحيم

ام خداوند بخشنده مهربان

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ ضَمْرَكَ ۱ وَ قَمَعْنَا عَمَكَ وَ زَرَك ۲ الَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۳ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۴

آیا گشاده نکردیم برای تو سینه ترا و برداشیم از تو نار تو را که بهدای شکست در آورده بود پشت ترا و بلند گردا بدیم برای تو ذکر ترا

۵ قَاتَ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۶ اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۷ فَاِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۸ وَ اِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ

پس بدرستی که با دشواری آسان است بدرستی که با دشواری آسان است پس چون فارغ شدی بس ریغ بکش و بسوی پروردگارت پس راغب شو

ما بگشادیم آیا سینهات اندر این معنی بود سیار حرف گشت خود مهجور ار شهر و وطن عارفان گویند که جمع وصال پس چو برگشت او در این کون شهود تا باشد مستعد آینهات گفته ها باشد بقدر فهم و طرف و اهل و احشاش اسیر صد سخن باز گشتن سوی فرق و اتصال بود بروی سجت سس صفا حدود

#### جذبه

آنکه پردوشش رهبران و دبار چون شوی وارد شهر و مزارات هر که عاشق بود دادند جست دخل يك درد تنها به رنجیر و طباب خواب رفت او چون که من رفتم رهوش میکشندم هندیان با دور پیل اندر این حالم بگوش آید خروش کبست این گوینده پرو شاه ما همچو آمد احمد شیرین نفس وحدت اندر کثرت اینست ای فقیر و وضعنا علك و زرك ناشداین پس بود ناعصرها یسری یدید سهل کرد ازهر فرقش کردگار پس در مهجوری چسان باشد ذات گاه مهجوری پس از چندی وصال پس که خواهد کرد عالم را خراب باز در شهر و دیں فکد آسان ردوش که بحر طوف او و در بحر نیل کاوید این مست محو را بهوش که بود در هر قدم همراه ما سوی فرق الجمع او ادنی سپس و اینست مخصوص ولی دستگیر هیچ اگر دای مقام واصلین هم تو را یسریست باعصر شدید اور شهر دوست چون اردی سر من نام باز گفتم زان همه اندک اندک پیل من در خواب و رف من مگر نگرفته بوده خواب او یار مشکبیر موی سرمست او کجاست مبدید از همد و سدم دورتر باز گردا بد او را در مقام هر کجا هشتم قدم زد يك و دور دید حاضر شاهان اندر دل است مصطفی را گر نبود اینگونه حال نام تو کردیم در عالم بلند هست یسرت دره دیده بعد عسر

هر دم صد آسبا گردد بسر بل نگذرد در سان آن دمه دید هندستان بخواب از تاب رفت زانکه بودم آنکه از آداب او کرفسونی پیل می است او کجاست تا ز فرو و جمع مایم بی خبر که نگردیده است تفسیرش تمام داشت آنجا پسر فردا نی حضور در مقام فرق جمعش حاصل است زیستن در دارتن بودش محال یا که قدر و رتبهات را ار چند بعد يك دشواریت صد گونه یسر

## سورة التين

همچنین بدانز فنا باشد وفا  
نصب کن خود را بطاعات دگر  
عارفان گویند اندر این مقام  
عسکری فرموده در تفسیر خویش

آچنانکه بعد فقر آمد غنا  
رج طاعت کش بهر شام و سحر  
چونکه دادی کار صورت را نظام  
که علی را نصب کن در حفظ کیش

پس چو از تبلیغ دعوتها تمام  
سوی ربت پس آور غبت کن بجای  
ز اینجهان و کار آن وارسته شو  
منقل شو پس بدار آخرت

توشدی فارغ بطاعت کن قیام  
هر چه خواهی زاویخواه اندر دعا  
مطلق از ممکن بحق پیوسته شو  
اصل آن داند خدا بمعذرت



### سورة التين ثمانی آیات و هی مکیّة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم جدای بخشاینده مهربان

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ ۲ وَطُورِ سِينِينَ ۳ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۵

ه تین و زیتون و طور سینین و این شهر امین تحقیق آفریدیم اسبابا در حوسر راست کردی

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۶ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۷ فَمَا

پس گردانیدیش فروتر فروزان مگر آنکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته پس مرایشان راست مری غیر متقوع پس چه چهر

يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ ۸ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ

تکذیب میکند ترا بعد ازین در دین اما نیست خدا حکمران تر حکمرانان

بار بر اجیر و بر زیتون قسم  
تو بر اینی که به است از تین غن  
سر اشیا را کسی که داد او  
تو مشو ابلیس خوی هوشمند  
مرسلی آرا عبادتگاه کرد  
هم قسم بر طور سینین کان زمین  
کافریدیم آدمی را ما چنین  
پس ناقص صورش کردیم هین  
غیر آنکه بایمان آمدند  
قصه یا اینست کدام شد جویر  
غیر آنکو مؤمن و استوده است  
منکری یعنی که از یوم جزا

داد او خود احتصاص این دوه  
پس تین سوگند از چه خورده رب  
کرده خلق اجیر را بد یا کو  
کن هر آنچه حق پسند تو پسند  
چون زمینش حق و را آگاه کرد  
بد مقام خواندن موسی یقین  
خود بتعدیلی بکوتر سن متین  
تا بود در خور باسفل سافلین  
کارهای نیک را سعی شدند  
رو بستی آورد بر ناگریر  
بلکه او بر عقل و جان افزوده است  
باوجود این دلایل از حطا

مر خواصی شاید اندر این دو است  
از فوا که یا که دیگر چیزها  
گفت ابلیس آتش ارحا کست  
تین و زیتون گفته اند اینسان کرام  
تین و زیتون یا بتحقیق متین  
هم بدین شهر مبارک که بود  
از جهانی کان سی باشد عیان  
صورتی کان در خور نفس و هواست  
پس مرایشان راست احری از خدا  
عقل او فاسد شود گردد خرف  
پس تکذیبیت چه دارد باز خود  
بیست آیا احکم او از حاکمین

کان نهان ارداش ما و تواست  
به ز زیتونست در تینها  
شد در او اسرار خلقت مشته  
که بود نام دوموضع در مقام  
آن معانی کلی و جزئی است هین  
مواد پیغمبر کامل رشد  
نست ذکر حنه حاجت در سان  
نایستد واقع اندر آسراست  
که نکرد منقطع و روی جدا  
و نظریق استقامت منحرف  
بعد نالیدن هیچ اگر داری خرد  
حاکم بالعدل در دنیا و دین



### سورة العلق تسع و عشر آیات و هی مکیّة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشاینده مهربان

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۳ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۴ الَّذِي عَلَّمَ

بخوان نام پروردگارت که آفرید آفرید انسان را از خون بسته بخوان پروردگارت و است کریم تر آنکه تعلیم و شستن



## الجزو الشون

بِالْقَلَمِ ° عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ٦ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ٧ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ

بقلم آموزاید انسانرا آنچه ندانست حقاً بدرسیکه انسان دستان میورفد بایکه بدید خود را که می ناز شد بدرستی که سوی پروردگار

الرُّجْعِي ٩ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ١٠ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ١١ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ ١٢ أَوْ أَمَرَ

تو است بازگشت آبادیدی کسی را که منع کند بنده را چون نماز کند آبادیدی که اگر بود بر هدایت یا امر کرد

بِالنَّقْوَىٰ ١٣ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ١٤ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ١٥ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا

بهریزکاری آبادیدی که اگر تکذیب کرد و روی گرداند آباد است که خدایم دید چه نیست هر آینه اگر بایستد خواهم گرفت الله

بِالنَّاصِيَةِ ١٦ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ١٧ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ١٨ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ١٩ كَلَّا لَا تَطَّعُهَا ٢٠ وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

کسان موی پشانی پشانی درونگویی خطا کار پس باید که خواند اهل مجلسش را و در باشد جوانیم زبانها را چه است فرمان مرا و او سجده کن و نزدیک شو

<p>آینی کاول رسد از رب دین خلقت انسان زخون سته کرد گفت برخوان گفت خوانده ایم بار دیگر حبرئیل آمد فرود گفت آن حالات را باوی همه می بخوان توای پسر نام حق تا بداند آدمی که لایقش می بیاموزاند آدم را تمام هست سوی رب تو بیعدرت بینی ای ناهی تو آیا که بود بینی آیا آنکه تکذیب ار کند این ندانسته است آیا از عی موی پشانی او گیریم هم پس بیاید اهل خود را خواند او</p>	<p>بود اقرء اسم ربك بالقیین عضوهایش پس هم پیوسته کرد حبرئیلش بر فرشت آدم بهم آیت دیگر را و آورد دود گفت تو بفهمی بیواهمه آنکه خلق آدمی کرد ار خلق هست و واجب شدگی حالتش آنچه را که می ندانست از بهام بازگشت همه اندر آخرت بنده ما گر که بر راه رشد یا که روگردان آن و جهل رد که بود بسا مقصد او خدا برکشیش سوی دوزخ و انالم زود خوانم آریا بر عدو آچنان بود که گفت آن محج</p>	<p>نام رب را بخوان ای مصطفی روری اندر غار حری بدر رسول گشت بطاقت شد اندر خانه بار رفت پیش و رفقه بن یوسف او حاصل آنکه اول آیت بود این آمد این آیت نخستین در رسول رب اکرم را بخوان که با قلم الحق اسماست طاعی بر خدا بسی آیا آنکه دارد هیچ بار امر بر تقوی نماید با نماز مستحق مرجه عبادی گردد او باید او از بهی تا بار ایستد ناصیه آن کاذب حاطی که بار آزمایه دوزخ برقرار و بار تو مرا فرماش و اسجد و اقترب</p>
---	---	---



## سورة القدر خمس آیات و هی مکیة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ٢ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ٣ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ٤

بدرستی که ما فرستادیمش در شب قدر و چه چیز دان کردت که چیست شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه

تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْذِنُ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ° سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ

نازل میشود فرشتگان و روح در آن باذن پروردگارشان از هر امری سلامت آن تا وقت طلوع صبح

## سورة البينة

عابدی بود اندر اسرائیلیان با صحابه گفت حالش را رسول آمد اینکه ما فرستادیم چند یس و را روح الامین در بیست سال از هزاران ماه آتش بهتراست ز امر حق ابهر هر کار بکه هست نزد تحقیق از کمال سرمدی زانکه ممکن نیست آن ارال حاس	نام او شمسون بسی روشنیروان بس شدند از استماع آن ملول در شب قدر این کتاب ارجند در جهان آورد ز امر ذوالحلال اهل طاعت را که طاعت درخور است کرده حق تقدیر آن در فوق و بست المة القدر است نبی احمدی جز که در این نبی در این حال خاص	کرده بد هشتاد سال او خود جهاد که بود مارا چنین طاعت کجا یعنی آن از لوح محفوظ مبین چه تورا دانا نمود از لیل قدر بر زمین نازل شود افروختگان تا طلوع فجر در آتش تمام حال کون احتجابش بالیهود بست طاهر قدر آن ره چاکس	با عدوی دین حق با اجتهاد با حیوة و عمر کوتاه از قضا در سماه دبوی آمد چنین با چنان قدر و شرف و ان شرح صدر با امین وحی جبریل اسرار می باشد جز سلامت جز سلام بر مقام قلب از بعد شهود خود شاسد قدر آن احوال و بس
--	---	--	---

### جذبه

جمله اشارات در آن حال و صفت آجال از عالم شرح هیچ من خانه را خالی کن از نگاه بو خانه از غیر از کنی خالی تمام	می باید از حقایق معرفت منقلب کردم تمام از سخن منتظر بنشین باب خانه تو آید آن مهمان غیبت لایلام قوه های عقلی و روحی تمام	جیست دای لیلۃ القدر ای عیار خاصه کز یار عزیز آید پیام تا تو من گوم چهرین حال عجب چونکه آمد کار بر دلخواه تست تا بصحبت در درودند و سلام	گر شیدسی اسم کوی یار کاشدست من مهمانم در مقام که فراوان دیده ام این رور و شب طالع از روح حقیقت ماه تست
--	---	--	---



## سورة البینة ثَمَانِ آيَاتٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بهشاید مهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۚ رَسُولٌ

بودند آنانکه کار شدند از اهل کتاب و مشرکان جدایان تا وقتی که آمد ایشانرا باقران فرستاده

مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ۚ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ

از خدا که بخواند صحیفهای پاکیزه در آنهاست نوشته های راست و مفرق شدند آنها که داده شدند کتاب را مگر از بعد

مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ۚ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ

آنکه آمد ایشانرا بینه و فرموده شدند مگر تا برسند خدا را خاص دارند که برای او دین را حق گرایان و برای دارند کار را و

يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ

بدهد زکوة را و اینست کیش راست بدرستی که آنانکه کار شدند از اهل کتاب و مشرکان در آتش

جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۚ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ

دوزخ باشد حاویدان در آن آنها اند آنها بدترین خلق بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و نیکو کارهای شایسته آن گروه باشند

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۚ جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۝

بهترین خلق پاداش ایشانست درد پروردگارشان بهشتهای حای اقامت دائمی که میروند از زیر آنها هر ها حاویدان در آن همیشه

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

خوشنودند خدا از ایشان و خوشنودند از او آن برای کیست که ترسد از پروردگارش

## الجزو الثلثون

می نبودند آنکه شد کافر بدین  
یعنی احد با نشان و دعوتش  
آن صحف که يك از سوب خطاست  
یعنی اندر لوح محفوظ این کتاب  
در حق پیغمبر ذوالسلطه  
منتظر بودند و خواهان از خدا  
بعض دیگر سرکش و کافر شدند  
يك دین خود کنند از بهر او  
آنچه را گشتند مأمور آن گروه  
آن گروه باشند در بار حجیم  
بهتر شد آن گروه از ما خلق  
تا آمد پابند گامد از سرشت

جمله از اهل کتاب و مشرکین  
هم کتاب و معجزات و حجتش  
بر شما خواند بوحه صدق و راست  
بود و جامع بر صحف از فصل و باب  
جز در مدار آنکه آمد بیه  
که ظهورش را کند رود از خفا  
از قول امرا و سر وارد  
ملشان مرحق شود در جستجو  
دین حق و راست باشد از و حوه  
بهترین خلق و درد و زح مقیم  
هستشان پاداش اندر نزد حق  
اندران عالی مکان حرم بهشت  
ایست هر آنکه ترسد از حدای

باز استاده ز کفر ماسبق  
کو رسولست از خدا بابتات  
اندران نوشتهای بس درست  
می ندارد اختلاف از هیچ باب  
یش از آن کاید پدیداعی رسول  
چونکه شد مبعوث کرد اختلاف  
هم نگردیدند مأمور از عصوص  
مربا دارند در وقتش صلوة  
و آنکه آنکه دیگر و بدیدند از یقین  
و آنکسان کایمان بحق آورده اند  
با اقامت بوستانها که عان  
حق ارایشان راضی و ایشان زحق  
ور عقوبتهای او در آسرای

تا برایشان پینه آمد ز حق  
مینماید بر شما راه نجات  
هست احکامی که حق است از نخست  
آنکه داده شد مرایشانرا کتاب  
داشتند اهل کتاب او را قبول  
بعضی از آنها نمودند اعتراف  
جز که بیرستند حق را با خلوص  
هم دهند اندر محل خود زکوة  
هم از اهل کتاب و مشرکین  
هم عملهای ستوده کرده اند  
حوها باشد ز زیر آن روان  
اینچنین پاداش یابند آن فرق



### سوره الزلزال ثمان آیات و هی مدنیة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سام خداوند بخشنده مهربان

اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۲ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۳ وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۴ يَوْمَئِذٍ

چون زلزله در آورده شود زمین زلزله اش و بیرون اندازد زمین بارهایش را و گوید انسان ما لها چیست سر آرا روز چنین

تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۵ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۶ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۷ فَمَنْ يَعْمَلْ

مگوید خبرهایش را باینکه پروردگارت وحی کرد برای او روز چنین و اگر کرد مردمان پراکنده شود کردارشان پس آنکه کند

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۸ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

مقدار ذره یکی خواهد دید آرا و کسیکه کند مقدار ذره بدی خواهد دید آرا

چونکه حسابیده گردد این رمین  
یعنی اموات و دفائن کان و گنج  
مردمین آروز آید در سخن  
اوقند از پرده بیرون رازها  
بیچند از دوز استخوان و رگ هم  
مبتوان زین حرو بی بردن نکل  
ارص آید پس عرص حالا  
مردم آروز از فور اندر حساب  
تا مرایشانرا شود نموده باز  
از نیکوئی بر هر آن یابد جزا  
پس چو بد کردی بترس از روزید

بار حمایتی سحت از یقین  
که بدآنها موجب ضعیای و رج  
بدعد اخبار از عملها تن بش  
ماند از خجلت نکام آوازا  
حسم آید در ترزل دمدم  
چون رسد هنگام نگهدشتن زبل  
خود بان رنگ اوحی لها  
مینمایند از پراکنده ایاب  
مرجزای کارهایشان را امنیاز  
در عمل بر قدر ننه یاها  
که نخواهد شد مکافات از تورد  
باشد این یکسوره کافی از کتاب

زانکه چون ارس از خود اندارد برون  
آدمی گوید در آجال این رمین  
هر چه هراس کرده اندر پشت او  
ناتو گویم من مثالش را تمام  
افکند بیرون ز خویش اسرارها  
بنی آن گوید سوار بیل و ورخش  
حق دهد یعنی که دستوری باو  
مختلف احوال اندر جستجو  
پس کند هر کس عمل هم سکت مور  
کس نماید و ر بدی پاداش آن  
نوبه کن از سیئات ماسبق  
باشد آرا که دل انبوم الحساب

بارهای خود که دارد در کون  
چست او را که بختند اینچنین  
بار گوید بی قائل مو بمو  
تن برک آرد چورو بر اهدام  
در زبان آرد ز پنهان کارها  
مغزش از عمل خران گردیده بخش  
که عیان کن حالهای او بتو  
بعض نورانی و بعضی تیره رو  
یا بقدر ذره پیش خور ز دور  
میرسد بروی بیند و ان عیان  
مر پیوشاند بدیها از تو حق

## سورة العاديات



سُورَةُ الْعَادِيَّاتِ إِحْدَى عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَالْعَادِيَّاتِ ضَبْحًا ٢ قَالُمُورِيَّاتٍ قَدْحًا ٣ قَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ٤ فَأَتَرْنَ بِهِ نَقَمًا ٥ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ٦

بروندها با آواز فس زدن نفس ردن پس آتش بر آرده ها آتش بر آوردی پس آنها که - لغارت شوند در صبح س بر آگ بختند آن غمار را پس در میان درآمد بدان جماعت را

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ٧ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ٨ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ٩ أَفَلَا يَعْلَمُ

بدرستی که انسانست مریز و در گارش را ناسپاس و بدست که او بر آن هر آینه شاهد است و بدرستی که او برای دوستی مال هر آینه سحت است آسپاس نبد اندک

إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ١٠ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ١١ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

چون بر آگ بخته شود در گورهاست و تمیز کرده شود آنچه در سینه است بدرستی که پروردگارشان ایشان روز چنین آگاه است

<p>فومی از اعراب کردد اجتماع چون رسید انره سید این خبر غزوة ذات السلاسل باشد این صبحگاهی تاخت برایشان دراه کشت رایشان فرقه را دربرد تا که آب اندک شود توان عبور تنگدل شد زان خبرها مصطفی پس قسم بر آنکه آشها رسک قسم از اسنان سواران سرند آمدندی پس بصبح اندر میان چون دورویی که از حیث بهان آنکه ضارب غلام است و کز هم تحقیق آنکه اندر حبل مل جمع گردانیده گردد هم بجا</p>	<p>در زمیں رملہ از بہر نزاع سوشان کرد او علی را رہ سیر کہ بزنجہر آمدند آن مشرکین برق بین تاجون کسنداشت کاه فرقه راہم ناہن شد کرد بر مدیہ نامد احوار از مرور حدیثیل این آیت آورد از خدا زیرسم آرند برون بدربک کہ بصبح ارجیش اعنی صفدرد مرگروہی را بقہر از دشمنان افکنند از حوہہا در مردمان و اہل اورا می مجر بریک پیشیز سحت باشد آدمی از سوہ حال آنچه باشد مخفی در سہنہا</p>	<p>تا شدخون بر مدیہ آوردند شد روان ررم آزمای صدمہ صاف رہ شب میرفت وینہان بودروز کار نامد حیلہ و تدبیرشان چونکہ برگشتند رودی بدعظیم آن دورویان ازیشان بیفروع کہ باسان دوندہ مر قسم ہم ناں اسنان غارتگر قسم بس غباری در کنار آنکروہ این حوات است از قسم کہ آدمی مرگنود است آنکہ او بدہد عطا حق بود بر محل و کفرانش گواہ پس بداد مہبت آیا شود روز حشر اندر محازات کسر</p>
---	---	--



سُورَةُ الْقَارِعَةِ ثَمَانِ آيَةٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

الْقَارِعَةُ ٢ مَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ ٣ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ٤ وَتَكُونُ

آن درهم کوبندہ چیست آن درهم کوبندہ و چه چیز دانا کرد ترا کہ چیست آن درهم کوبندہ روزیکہ باشند مردمان چون پروانہ بر آکنند و باشند

## الجزو الثلثون

الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ ٥ قَامَا مَن تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ ٦ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ٧ وَآمَانَ خَفَّتْ

کوهها چون بشم رنگارنگ وازده پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش پس اوست در عیش پسندیده و اما آنکه سبک آمد

مَوَازِينُهُ قَامَهُ هَاوِيَةٌ ٨ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةُ ٩ نَارُ حَامِيَةٍ

سنجیده هایش پس ماوایش دوزخ است و چه چیز دانا کرد ترا که چیست آن آتشی است بقایت سوزانده

ساعت گوینده مر آیده است	خود قیامت ساعت گوینده است	تو چه دانی معنی گوینده چیست	در قیامت حاصل آن گوینده چیست
قلعها گویند زهول و هیبتش	تا که بر طاقی چه باشد شدتش	مردم آروزید چون پرواها	که پراکنده بوند از لایها
نزد بعضی مرفراش آمد حراد	که بهم ریرد از يك بیم داد	کوهها کردند چون بشم زده	هم ملون هم جدا از هم شده
پس هر آن باشد ترا زویش گران	ار عملهای بگو در آزمان	پس مگر عیش پسندیده پراوست	حالش اندر جنت الاوی بکوست
و آنکه او باشد ترا زویش خفف	هست حایش هاویه اندر ردیف	چه تورا دانا عود از هاویه	وصف او این است نار حامیه



### سورة التَّكْوِيْنِ ثَمَانِ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

أَلْهَمُّمُ التَّكْوِيْنِ ٢ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ٣ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٥ كَلَّا

بفعلت اداخت شمار اما حیات در بسیاری تا آنکه زیارت نمودید مقبره ها را کلا سوزد باشد که بداید پس حقار و د باشد که بداید چنانست

لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ ٦ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ ٧ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ ٨ ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ

اگر بدانید دانستی یقین هر آینه به بنید البته دوزخ را پس هر آینه خواهید دید آرا شاهده یقین پس پرسیده خواهید شد روز چنین از نعمت

فخریهای شما بی معذرت	مر شما را داشت باز آخرت	پس هم از کثرت مردان خویش	نعر کردید آنکه مردماست بیش
تا جدی که شما را کورها	میکند از بهر آن منظورها	کاین قبور مردهای ماست کال	مردماند و رفه اند از این جهان
نیست اسان بلکه محض واهمه	صرف دنیا همتان گردد همه	زود باشد که بداید از یقین	مر خطای رای خود را اندر این
پس باید که از این بار ایستید	عب غفلت را پرود آگه شوید	نه چنانست از بداید از عیان	دانش احری که باشد بیگمان
باز مادم از تفاخرهای خویش	گرداید آنچه را دارید پیش	مر حنم را شما خواهید دید	دیدنی پس کان یقین است و بدید
پس شما پرسیده کردید از نعم	اندر آروز حساب از بیش و کم	بی ار آن پرسند تا مت نهند	بلکه تا نعمت نافروتر دهند
	قدر نعمت کر که شناسد کسی	یهدده است از نعمتش بخشی بی	



### سورة الْعَصْرِ ثَلَاثَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالْعَصْرِ ٢ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقِيْ خُسْرٍ ٣ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ

بطرف آخر روز بدستی که انسان هر آینه در زیان کاریست مگر آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته وصیت یکدیگر نمودند بر راستی

## سورة الهمزة

وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

و وصیت نمودند بشکیائی

هم قسم بر دهم یعنی بر زمان جز کسانی کامل ایمانند و دین هستشان باهم وصیتها که آن	وامتداد آن بقای بیکران کرده اند اعمال بیکو از یقین بر حق است و راست در ایمان و جان هم وصیت کرده اند ایشان بصبر	آنکه میباشد زیانکار آدمی سعیشان در کس طاعت است بیش همچو توحید خدای بشریک ز آنکه می بکشند ز اعدا ظلم و جبر	از فروبی مبرد سوی کمی کرده اند ابرون حوة و خیر خویش هم اطاعت بر رسل و اعمال بیک
---	---	--	---



سورة الهمزة تسع آیات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ۚ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ ۚ يَحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۚ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي

وای بر هر عیب گوی طعن رسده که فراهم آورد مال را و آماده داشت آنرا می پندارد که مالش حاودانی میگرداند آنرا چنانست انداخته خواهد شد در

الْحُطَمَةِ ۚ وَ مَا أَذْرِيكَ مَا الْحُطَمَةُ ۚ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۚ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ ۚ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّدَةٌ

آتش در هم شکننده و چه دانا کرد در آگهیست آتش در هم شکنده آتش خداست بر افروخته که مستولی میشود در دلهای درستی که آن بر ایشانست سر پوشیده

۹ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ

درستوهای کشیده

چند تن بودند کایشان بر رسول در نهان غیبت کنند از یکدیگر و آنکه جمع مال کرد و داشت دوست اینچنین بود که او پنداشته نار حق است آنکه بر افروخته گویند است آن نار عظم	میزدند از چشم طعن از باقول طعنه در ظاهر رسد اندر نظر شمرد هر ساعتش چون مال حوست بل میند در آتش انباشته دوستداران هوا را سوخته برستوهای کشیده در حرم	آمد آیت کایگر و هند اهل و یل باشد آیت شامل هر کس که او می پندارد چنین کادر جهان که بود از عادت آن کسر و حطم آشی آکو بر آید در زمان آچنان یعنی برایشان بسته است	ویل بر آنکس بود بر طعن مبل باشدش بر مردمان اینفعل و خو مال او سازد مر او را حاودان چه رخصه ساخت آگاهت محتم حای گیرد در غلوب کافران که دری بر راستنی پیوسته است
---	--	---	---



سورة الفيل خمس آیات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۚ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۚ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا

آبادیدی که چگونه کرد بر و در گارتو باصحاب فیل آیا نگردانید مگر ایشانرا در تباهی و فرسناد بر ایشان نوعی پرده

أَبَابِيلَ ۚ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ۚ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُوِلَ

فوج فوج که می انداخت ایشانرا بسنگی از سجیل پس گردانید ایشانرا چون رگ خورده شده

## الجزو الثلثون

مرندیدی این توآیا در سیل می نگرداند کعبه آن فرق خود فرستاد او برایشان باشکوه	که چه ربت کرد با اصحاب فیل باطل و گمراه آیا آنکه حق فوج مرغانرا گروه اندر گروه پس بگردانید ایشانرا اله	بر شکست اهل حبش را بر چنان قصه ایشان بود تخریب حرم میکنند آن هر یکی سنگی ز کل خورد کشته بر مثال برک کاه	با طیوری بس بجته ناتوان کردشان تضلیل پس رب العزم مرد و مرکب را نمودی مضحل
--	---	--	---



### سورة القُرَيْشِ اَرْبَعُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

لَا يَلَافُ قُرَيْشٍ<sup>۲</sup> اِيْلَافَهُمْ رَحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ<sup>۲</sup> فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي اَطْعَمَهُمْ

برای الفت عطا کردن قریش الفت عطا کردن بابشان در کوح زمستان و تابستان پس باید پرستند پروردگار این خانه را آنکه سپر طعام کرد ایشانرا

مِنْ جُوعٍ<sup>۴</sup> وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

از گرسنگی و ایمن کرد ایشانرا از بیم

نود هر سالی نعم اتجار خلق میخواندشان اهل حرم تا برایشان در وقوع رحلتین آنجا که داد ایشانرا طعام میشد آنها هر شهر و دیار	مرسفر بهر قریش اندر دوار داشتند اهل حرم را محترم الفتی از مردمان باشد بعین کاه جوع از این دور رحلت در مقام از بی کسب معاش و اتجار	در زمستانشان سفر بدرین حاصل آنکه قصه اصحاب فیل پس شاید تا که بیستند هم ایمن ایشانرا نمود از خوف هم ز احترام آن حرم ایمن بدد	نصل تابستان بشام این بودفن بر قریش آن بود نعمت در سیل صاحب این خانه را اهل حرم ز احترام این حرم محترم مطمن در رهزه از رهن بدد
---	---	---	---



### سورة المَاعُونِ سَبْعُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

اَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ<sup>۲</sup> فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ<sup>۲</sup> وَلَا يُخْضُ عَلَي طَعَامِ الْمُسْكِينِ<sup>۴</sup>

آبادیدی آرا که تکذیب میکند و در جزارا پس اینست که بجفا میراند یتم را و ترغیب نمیکند بر طعام دادن درویش

قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ<sup>۵</sup> الَّذِينَ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ<sup>۶</sup> الَّذِينَ يُرَاؤُونَ<sup>۷</sup> وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

پس وای سر نماز درندگان ریائی آها که ایشان نماز خود و گوشتندگان بیخبر اند آنا که ایشان را میبندد و منع میکنند ز کوفه را

دید ای محمد آنکه را نی کند تعریص کرا زانهار وان بود این ابی و اصحاب او وان کسانکه میکنند ایشان را مانعند ایشان هم از مال زکوة آدم آن باشد بدون امتناع	میکند تکذیب بر بوم جزا خود را طعام مساکین هیچ باز هر تافق یا بگام جستجو در عملها از بی مدح و ثنا جمله در دارند اهل این صفات که بنی آدم برد ز او انتفاع	اوست پس آنکس که دفع از خود کند پس بود رنج و عذاب آرا که باز وان کسانکه از نماز خویشتن مدحشان گویند یعنی تا که خلق هر که منع خبری از مردم کند و در رسد بر مردمان از وی ضرر	مریتمانرا بقهری پس اشد میکندارد از ریا مانا نماز غافلند و بیخبر در هر زمن جز ریا برتن نبوشند ایچ دلق راه و رسم مردم را کم کند توغواش آدم دداست آن جانور
--	---	--	--

# سورة الكوثر

سُورَةُ الْكَوْثَرِ ثَلَاثَ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۚ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۚ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

بدرستی که ما عطا کردیم ترا کثر را ۱ پس نماز کن برای پروردگار خود را و قربان کن بدرستی که دشمن تو اوست دم بریده

رتو ما کردیم کثر را عطا مینماید بقیه اندر جهان جمله خبر دیوی و اخروی نعرکن اندر رضا و راه رب کی شود قربان قبول دادگر سل تو افزون شود در بحر و بر	چیت کثر حیران چون بیضا که باشد سلی ار تو ابدان بر تو دادیم از کمال مموی زاشتران کاعلی است اموال عرب حرکه محاحان برید ازوی نم هم نوا و ذکر است اندر هر گدگر	دل و اعقاب تو را یعنی زیاد هم بود مروی که کثر در بهشت پس گدار از بهر رب خود بهار در خلاف مشرکان دل سیاه دشمنی کاو خواند سلت مقتضع میساهد خود مناره و منبری	میکنیم اندر اقالیم و بلاد هست بحری کاس بود عمار سرشت با خلوص قلب و عاری از مجاز کامل حاجت را بر آن بدهند راه میگردد خود ز سلی مدفع خالی از ذکر تواند رکشوری
---	---	---	--

سُورَةُ الْكَافِرُونَ سِتُّ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۚ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۚ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۚ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا

بگو ای کافران ۱ من پرستم آنچه میپرستید و شما پرستندگان آنچه می پرستم و نه پرستنده ام آنچه می پرستید و نه

عَبْدُهُمْ ۚ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۚ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

شما پرستندگان آنچه میپرستم شما را است دین شما و مرا است دین من

مشرکان گفتند با فخر کبار بعد از آن هر دین پسندیده شود آمد این آیت که گوید کافران من نیپرستنده ام هرگز خود آن از شما دین شما هم دین من نسخ این لازم نباشد هیچ لیک وقت آن خواهد رسید اندر نبرد تو مرا گوئی بتانرا با خدا	که توسالی دین ما کن اختیار رتو و ما هر دو نگریده شود می نیپرستم پرستید آنچه آن که پرستید آن شما ای مشرکان باشد از من و اگدارید این سخن هست هر حکمی بجای خویش بک نا که بشناسید گردون راز کرد گیرم اباز این کجا و آن کجا پس نگردیده است منسوخ این نام	با شویت هم سالی ما مطاع گفت این هرگز نخواهد شد که من آچه راهم می پرستم من شما هم نه پرستید کایید آنچه من گفته اند ارباب تفسیر از مقال دینتان یعنی که باشد برقرار من تو را گویم که حق معبود ما است پس شما ناشید اندر دینتان هر سخن را هست جالی والسلام	اندران آیین که داری از جمیع خود شریک آرم بذات ذوالعین خود نه پرستند کایید از ولا میپرستم در بهان و در غلن گشته منسوخ این آیات قتال تا کنم معلومتان در کار دار هر چه غیر از او پرستید آن خطاست تا براندازم ر تیغ آیینتان
---	---	---	--

سُورَةُ النَّصْرِ ثَلَاثَ آيَاتٍ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان



## الجزوالثلثون

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۚ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۚ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

چون آید یاری کردن خدا و فتح مکه و ببینی مردمان را که در می آیند در دین خدا فوج فوج پس تسبیح کن حمد پروردگار خود

وَأَسْتَغْفِرُ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

و طلب آمرزش کن از او بدرستی که او است قبول کننده توبه

چونکه یاری کردن آید از خدا هم زمان فتح مکه در شما چون بسیاری مردمان در دین حق و عده حق بر او خواهد گذشت راست دست شدند در آنچه معهود از خداست هم کن آمرزش ز فضل او طلب که بود توبه پذیر از بد و بدی شرح فتح مکه و آن داستان اگر که خواهی جمله از تاریخ خوان



سورة ابي لهب خمس آيات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

نَبَتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۚ وَ

شکسته داد دوست ابی لهب که خواست ساک را ببرد و بدد مع یکبار او مال او و آنچه کسب کرده رود باشد که در آید آتش را خداوند ناله و

أَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۚ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

زن او که در دارنده هم است در گردن او ریسمانی است از کتف خرما

باد شکسته دو دست او لهب دفع کند موی از وی عذاب زوجه اش آتش حملات حرب آید آنکه هر مست آتش کشی بود هیرم کش زن آن سوا لب خار و خاشاک آن امیه را در رس تا چه کرد او با رسول مسحت و آنچه در مال و ورید است اسباب احتیاجه آن که بر دهن و صبر معروف هم سخن چینی آشی تا فرورد زاده روز و شب می کشد اندر ره حجر رمی ساک گرفت او که تا روی رود رود باشد که در آید تا لب اوست بر دارنده هیرم مراد آری یک چشم من معروف بود ریسمانی از لب خرما ساخته هم بست او پند اندر حجیم گشت باخبر و هلاک آن باشد آشی را اوود صاحب لهب زن سخن چینی است از بهر فساد بر سخن چینی و اس مکتوف بود باشد اندر گردن او پناه پشه های هیرم از ناز الم



سورة الاخلاص اربع آيات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۚ اللَّهُ الصَّمَدُ ۚ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۚ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

گو یا محمد! او است خدای یگانه احد بی باز رانده و زاینده شده و بیست او را همتا و همسال

گفته اند ارباب تحقیق و خرد مطلقست اعنی رفید خاص و عام عاریست از وصف کثرت و حدتش ذات بحت و بود محض است آن احد نه بود وصف و نشان او را نام دور از شرط تعین نسبتش مزد و مطلق از خصوص و اعموم جمله را و آثار کثرت متغی است هست یکسانی چنان یکتا که او وز عروض و لا عروض و هر رسوم در حجاب لاینین مخفی است در عدد داخل شود بیکفتگو

## سورة الفلق

از عدد ها و حدتش خارج بود  
در مقام واحدیت از جهات  
یافت اندر واحدیت اعتبار  
ای محمد در جواب مشرکان  
گو تو ایشانرا هو الله احد  
منفرد اندر صفات و ذات خویش  
انند این حضرت خرد راه بیست  
هر وجود پر است بروی احسان  
بیست فوفش آمرتی او باطنی  
یا که من غیر شده آمد صمد  
بیست همائی مرا ورا هیچ کس

بی چو واحد در عدد داحشود  
میدرد علم و تعین و صفات  
اسم و رسم و بیعت و وصف از هر قرار  
که تورا گویند حق را ده شان  
او که حد در اشارت در عدد  
مطلق از ادراک مجلوت خویش  
ممکنی از هستیش آگاه هست  
او باشد از وجودی لاعلاج  
خلق را بر مشیتش آگاهی  
بست مائیدی مرا ورا درسد  
هم عقلی را بدانش در پس  
اعتقاد اینست پیدا و حق

حق زوجه واحدیت بی مقل  
واحدیت وصف ذات حصر تست  
هست واحد از احد اول برول  
این بیان ما بود پیدا که جست  
یا که و بیرون است از عین و عیان  
شان او یکائی است از وجود  
یا که ر الله الصمد بشو دان  
بشار است از وجود غیر خود  
باشد از وصفش یکی لاحوف له  
بی از او راند ولد یا هیچ چار  
به شده او راست در ذات وصفات  
را آنها و گواهی بر صمدی

جامع کل صفاست و کمال  
فرس دروی اعتبار کثرتست  
مرحقیقت از محمد در وصول  
تو بها شما که معود نو گیت  
نه اشارت میدرد به بیان  
بیستش ثانی بدات و وصف بود  
اوست معبود و پناه بدگان  
صرد خلق او بر ظهورش خود  
حورد و جواب آید دارد هیچ ره  
بی رجبری گشته او زائده بر  
هم به میر و بیست ارجحات



### سورة الفلق خمس آیات و هی مدنیة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۚ ۱ مَنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۚ ۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۚ ۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

که گویا محمد پناه بگیرم با هر یک کارشکافنده صبح از بدی آچه آفریده است و از بدی شب باریک چون در آید و از شر زبان که دهن بدگان افسوسند

فِي الْعُمَدِ ۚ ۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

در ارها و از شر حسد برانده چون ظاهر کند حسد را

ای محمد گو که بر رب الفلق بلکه اشیا جمله را از بدش و لم حاصل آن کر شر هر ذی شر که هست هم شر آن زبان ساحره در جهان هرفه که روح بود مایه آن غفلت است از کردگار گفته اند از سحر و جادویان رسول کز که این سحر و حسد بر آدمی	من پناه آرم از شر ماحق اندر آورد از سیاهی عدم گویند آرم سلطان است که دهن اندر گرها یکسره میان گفت از حسدان جمله بود که نماید آدمی را خوار و راد گشت بیمار این بود دور از قبول وارد از نفس و نپس آید همی	بی بق بر صبح دل درد احصار میشکند مردمین را از نجات هم ز شر عاشق اندر این تار هم ز شر حاسد آن وقت حسد ترک سجده کرد ابلیس از حسد گر باشد علت او را کی رسد کز پیغمبر کند جادو اثر شکر این نعمت چنان گویند صمدی	کاورد آرا برون از لیل تار کوهها را از عین اندر حماهات چون در آید طمأنش در روزگار از حسد ها چون بخوش آید حسد گشت آن هایل را قابل رد که برد بر داده ناری حسد س پدید آید بکار دین صبر کز حسد یا کت فلتش ای وفی
--	--	--	--



### سورة الماس ستة آیات و هی نزلت بمکیة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۚ ۱ مَلِكِ النَّاسِ ۚ ۲ إِلَهِ النَّاسِ ۚ ۳ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۚ ۴ الَّذِي يُوَسْوِسُ

بگو ای محمد پناه بگیرم بروردگار آدمیان یادشاه آدمیان خدای آدمیان از بدی دیو و وسوسه کننده حساس آنکه وسوسه میکند

فِي صُدُورِ النَّاسِ<sup>١</sup> مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ

در سینه‌های مردمان از جن و آدمیان

گروه میگیرم پناه از هر زبان هیچ داری یادگر شهر عدم اندران زندان و طاعت‌خانه او از رحم پس آمدی اندر جهان پادشاه مالک و مولای تو مردمان را او بود پروردگار آن‌را او باشد وجود و بود خلق آنکه و سواس افکند در سینه‌ها	بار بر پروردگار مردمان دروحد آورد چوت دمیدم بد صربی مرا تو را بی‌گفتگو طهر بودی پس شدی مری‌جوان اوست در پنهان و در بدای تو همچون در هر دو عالم شهریار رحق است از باشد او معبود خلق را آدم را ویری از کینه‌ها من او گیرم پناه از صدق و راست	کس مقام بطفه با عقل تمام در میان آب و خون بجان بدی من در آنجا غیر او را بوده راه دمری حق تو را در هر نفس و الله باشد بر خلاق پادشاه مالک الملک است و هم مالک دعات گو برم روی پناه اندر من پس برت و مالک خلق و اله کاول و آخر پناه ما خداست	شد صربی در هر آن نقل و مقام داد جانت پس چنین و آدم شدی داردت از دملایم تا نگاه بر برت خود پناه از غیر پس گو بر پرستندگان جزوی اله خلق را در هستی و موت و حیات ارشور دیو و نفس راهزن از پری و آدمی میجو پناه
---	--	--	--

صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ \* وَ صَدَقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمُ \* وَ صَدَقَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ \* وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \*

در شکر نعمت باری تعالی عز اسمه

نعمت خود بر صفتی کرد او تمام  
کی مرا این بود هرگز در گمان  
شاید از گویم سیاستش صبح و شام  
یا گمان هیچکس از بعد دان  
که بستم این نامه آمد درد و سال  
بل بعمری تا که رلب جان رسد

در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر و انتهای آن

در هزار و سیصد و هشت اینچنین اوقند ابلیس در اندوه و سور کان بفهم مردمان باشد قرب زانکه جیست بغایت حاذب است اینقدر کافیت از بهر شناس چو افکند و سواس دیوان در صدور بحر گوهر گشت تفسیر صفتی را آنکه کرده نفی عقل و علم خویش بر تو ای پروردگار مهر و ماه	چون هزار و سیصد از هجرت گذشت گشت ختم از عون رب العالمین زیکه شد معلوم قرآرا رموز خاص و عام از وی بر دهر کس نصیب در اثر هم جیس قولش غالب است ماقی را کن بفهم خود قناس بر پناه از وی بعلاق الامور از رموز غریب بکرم معنی توجه کوئی را چه او خود گفته بیش خود صفتی حوید در جهلی پناه اول و آخر پناه ما تویی	در ششم سال اسدا این نامه گشت ایست از حق نعمتی در خاص و عام تا ما ضرور این چنین روشن بیان پس در آید دیو از شکل شر بر چنان تا افکند طرح کلام بر پناه از شر حساس عدو اندر این نظم مبارک از کلام گر کند کس بی این نظم و کتاب واهل او را در چنان جهل و حسد تو پناه هر پناه آورده حرم بخش و مالک و مولی بونی	گر بفهمند اهل ایمان بالانجام شرح قرآرا بیامد در جهان تا بهم حسی زید راه از حشر نفی تفسیر صفتی را بر امام بر اله اللاس گاه جستجو یافت اسرار معانی انتظام هیچ او را بست حاجت بر جواب تا سزای جهل او از حق رسد ده پناه آرد پناه از بدو
---	--	--	---

ما دست رج حسن صفائی و میر الله عباسی رشتی چیدن این تفسیر  
از تاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه ۱۳۱۸ پایان رسیده است



## الجزء الثلثون

### فِي صُدُورِ النَّاسِ<sup>٦</sup> مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ

درسینهای مردمان از جن و آدمیان

کوک که میگرم پناه از هر زیان هیچ داری یاد کر شهر عدم اندران زندان و طلمت خانه او از رحم بس آمدی اندر جهان پادشاه مالک و مولای نو مردمان را او بود پروردگار آن کراو باشد وجود و بود حق آنکه وسواس افکند درسیه ها	بار مر پروردگار مردمان دروحد آورد چونت دمبدم بد مرپی مر تورا می گفتگو طفل بودی پس شدی مریدی حوان اوست در پناه و در بدای نو همچین در هر دو عالم شهریار مرحق است از باشد او معبود خلق ز آدمزاد ویری از کینه ها من او گیرم پناه از صدق و راست	کسر مقام نطفه با عقل تمام در میان آب و خون بجان بدی بس در آنجا غیر اورا بوده راه دمرپی حق تورا در هر نفس و آنکه باشد بر خلاق پادشاه مالک الملك است و هم مالک مدات گو برم روی پناه اندر من بس برت و مالک خلق و اله کاو و آخر پناه ما خداست
--	--	---

صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ \* وَ صَدَقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمُ \* وَ صَدَقَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ \* وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \*

### در شکر نعمت باری تعالی عز اسمه

نعمت خود بر صفی کرد او تمام  
کی مرا این بود هرگز در کمان  
شاید از گویم سادش صبح و شام  
یا کمان هیچکس از بعد دان  
که در عیادت این بود از ذوالجلال  
که دو سال این نامه بر بیان رسد  
که بنظم این نامه آمد درد و سال  
بل بعمری تا که رب حان رسد

### در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر و انتهای آن

در هزار و سیصد و هشت این چنین اوفتد ابلیس در اندوه و سوز کان بفهم مردمان باشد قرب زانکه جنت بقایت جاذب است اینقدر کافیت از بهر شناس چو افکند وسواس دیو اندر صدور بهر گوهر گشت تفسیر صفی زانکه کرده نفی عقل و علم خویش بر نو ای پروردگار مهر و ماه	چون هزار و سیصد از هجرت گذشت گشت ختم از عون رب العالمین زینکه شد معلوم قرآرا رموز خاص و عام از وی بر دهر کس نصیب در اثر هم حسن قولش عالم است مابقی را کن بفهم خود قاس مر پناه از وی علائق الامور از رموز بر بکر محنتی توجه گوئی ز آنچه او خود گفته بیش خود صفی جوید در هر جهلی پناه اول و آخر پناه ما تویی	در ششم سال ابتدا این نامه گشت ایست از حق نعمتی بر خاص و عام تا با مرور این چنین روشن بیان بس در آید دیو از شکل نشر بر جهان تا افکند طرح کلام بر پناه از شر خناس عدو اندر این نظم مبارک از کلام گر کند کس نفی این نظم و کتاب واهل او را در جهان چهل وحسد تو پناه هر پناه آورده جرم بخش و مالک و مولی تویی
---	--	--

با دست رحیم کمالی و نصر الله عباسی رشتی چیدن این تفسیر

از تاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه ۱۳۱۸ پایان رسیده است

















